فہرست شیخ الاسلام

فہرست تیسیر القاری جلد سوم

فہرست تیسیر القاری جلد سوم

فہرست شیخ الاسلام جلد سوم

فہرست تیسیر القاری جلد سیوم

فہرست شیخ الاسلام

فہرست تیسیر القاری جلد سوم

فہرست تیسیر القاری جلد سوم

فہرست شیخ الاسلام

فہرست شیخ الاسلام

فہرست تیسیر القاری جلد سیوم

فہرست تیسیر القاری جلد سوم

فہرست شیخ الاسلام

فہرست مضامین شیخ الاسلام

فہرست تیسیر القاری جلد سوم

فہرست تیسیر القاری جلد سیوم

فہرست شیخ الاسلام

فہرست شیخ الاسلام

فہرست تیسیر القاری جلد سوم

فہرست تتمہ مضمون شیخ الاسلام . پارہ سیوم

وکذلک یجتبیک ربک ویعلمک من تأویل الاحادیث

تیسیر القاری

شرح فارسی صحیح بخاری

از مولانا نور الحق محدث دهلوی رح

محشی بشرح فارسی دیگر شیخ الاسلام و ترجمة الابواب و اسماء رجال

در مطبع علوی محمد علی بخش خان لکهنو طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحيم

باب الشروط مع الناس بالقول

در بيان شرطها كردن با مردم بگفتار يعني بي آنكه شهادت و كتابت در ميان آرند حدثنا ابراهيم بن موسى قال اخبرنا هشام ان ابن جريج اخبرهم قال
اخبرني يعلى بن مسلم وعمرو بن دينار عن سعيد بن جبير ... گفت ابراهيم خبر كرد مارا هشام بن يوسف صنعاني كه ابن جريج خبر داده او را گفت خبر داد مرا يعلى
بن مسلم و عمرو بن دينار از سعيد بن جبير ... و ديگرے از ايشان زياده بر خود در روايت ... وغيرهما قد سمعته
يحدثه عن سعيد بن جبير ... كه حديث ميكرد اين حديث را از سعيد بن جبير قال انا لعند ابن
عباس قال حدثني ابي بن كعب گفت سعيد بتحقيق بوديم نزد ابن عباس گفت حديث كرد مرا ابي بن كعب قال قال رسول الله ... گفت
ابي بن كعب ... رسول الله صلى الله عليه وسلم ... يعني آنكه صاحب خضر بود موسى كليم الله پيغمبر نيست موسى ديگر چنانكه گمان كرد
نوف بكالي ... در كتاب تفسير آورده كه گفت سعيد بن جبير مر ابن عباس را كه نوف بكالي گمان ميكند كه صاحب خضر موسى پيغمبر نيست ابن
عباس گفت دروغ ميگويد ... حديث كرد مرا ابي بن كعب كه شنيده از رسول الله كه آن موسى كليم الله است ... فذكر الحديث ليس
ذكر كرد ابن جريج يا سعيد حديث قصه موسى و خضر را ... آن حديث را باختصار و تطويل زياده بر جاي ديگر ايراد كرده است قال الم اقل لك
انك لن تستطيع معي صبرا گفت خضر موسى را آيا نگفته بودم مر ترا كه بتحقيق تو نتواني با من صبر كردن از اعتراض برمن از آنكه تو
مامور بظاهر حالي و من مامور بعلم ... حقيقت كار ... اين آيه درين مقام ... ديگر كه در ان
اشارت كرده است بقبول خود كانت الاولى نسيانا يعني اعتراض اول كه گفت شكستي اين سفينه را براي آنكه غرق كني اهل كشتي را بود از روي فراموشي
والوسطى شرطا و دوم از روي شرط بود ... گفت ان سالتك عن شيء بعدها فلا تصاحبني ... والثالثة عمدا و سيوم بقصد و عمد بود ...
قال لا تواخذني بما نسيت ... گفت موسى ... مرا بچيزي كه فراموش كردم ...
لقيا غلاما فقتله ... ملاقات كردند ... فانطلقا فوجدا فيها جدارا يريد ان ينقض فاقامه ...
كه ميخواست بشكند ... مقصود از ذكر اين آيات بيان مواضع اعتراضهاي موسى عليه السلام است ... وقرأها ابن عباس امامهم
ملك خواندن ... ابن عباس بجاي وراءهم ... ملك ...
بقبول ثاني است ... موسى ان سالتك عن شيء ... فلا تصاحبني ...

باب الشروط في الولاء

... حدثنا اسمعيل قال حدثنا مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة قالت جاءتني
بريرة فقالت كاتبت اهلي ... مروايست ... كتابت ... على تسع اواق

الجزء السادس تيسير الاسلام | كتاب الزكوة

حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا جرير عن الاعمش عن ابي وائل عن مسروق عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا تصدقت المرأة من طعام بيتها غير مفسدة ... چون صدقه دهد زن از طعام ملك شوهر خود ... يعني خرج آن بجائيكه فساد كننده نيست ... كان لها اجرها ... باشد مر آن زن را تمام اجر او ... وله بما كسب ... آن مال ... وللخازن مثل ذلك ... باشد اجر ... حدثنا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن بريد ... عن ابي بردة عن ابي موسى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال الخازن المسلم الامين الذي ينفذ ... وربما قال الذي يعطي ما امر به كاملا موفرا طيبة نفسه ... فيدفعه الى الذي امر له به احد المتصدقين ...

باب اجر المرأة اذا تصدقت او اطعمت من بيت زوجها غير مفسدة

فی کل عام اوقیة فاعینینی بریرہ گفت در ہر سال یک وقیہ پس مدد کن مرا در وجه کتابت و در بعضی روایات پنج اوقیہ واقع شدہ است و جمع میان
این دو روایت گفته اند بایت که وقتی که بریرہ استعانت بعائشہ کردہ است پنج اوقیہ باقی ماندہ بود چنانکه در روایتی دیگر آمدہ که گفت بریرہ
اگر خواہی بدہ آنچہ باقی ماندہ و ظاہر حدیث آنست که ہمه وجه کتابت را از عائشہ طلب کردہ است فقالت ان احب اہلک ان اعدہا لہم ویکون ولاءک
لی فعلت پس گفت عائشہ اگر دوست دارند مالکان تو اینکه تمام دہم برای ایشان و باشد ولاء تو برای من بکنم فذہبت بریرة الی اہلہا فقالت لہم فابوا
علیہا پس رفت بریرہ بسوی مالکان خود پس گفت مر آنہا را آنچہ گفته بود عائشہ پس ابا آوردند بریرہ که ولاء عائشہ را باشد فجاءت
من عندہم و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جالس پس آمد بریرہ از نزد مالکان و حال آنکه پیغمبر خدا نشسته بود فقالت انی قد عرضت ذلک
علیہم فابوا الا ان یکون الولاء لہم پس گفت بریرہ تحقیق من عرض کردم آن را بر ایشان پس ابا کردند از آن یعنی بالکلیه مگر آنکه باشد ولاء برای
ایشان فسمع النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فاخبرت عائشة النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس شنید قول بریرہ را پیغمبر خدا و خبر داد عائشہ آنحضرت را
حضرت کما ذکر بروی فقال خذیہا واشترطی لہم الولاء فانما الولاء لمن اعتق پس فرمود بگیر بریرہ را و آزاد کن و شرط کن ولاء را برای
آنہا تحقیق ولاء نمی باشد مگر کسی را که آزاد کرد یعنی آن حکم شرع برای تو خواہد بود اگرچه برای آنہا قرار کنی و از امام شافعی منقولست که لام
لہم بمعنی علی است یعنی شرط کن ولاء را ضرر آنہا که نباشد برای آنہا و کوہی تضعیف این توجیہ کردہ که این شرط با آنحضرت انکار او زندہ اگر
بمعنی علی باشد انکار آن نمیکرد و نہی پوشیدہ نماند که انکار آنحضرت از قول با جماعه بود که ولاء را بر خلاف حکم خدا برای خود میخواستند و بخود
واشترطی لہم الولاء بمعنی گفته شد مخالف حکم نیست فافہم ففعلت عائشة پس کرد عائشہ یعنی خرید او را و آزاد کرد ثم قام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم فی الناس فحمد اللہ واثنی علیہ پس استاد آنحضرت بخطبه در میان مردم پس حمد گفت خدا را و ثنا کرد بروی ثم قال ما بال رجال یشترطون شروطا
لیست فی کتاب اللہ پس فرمود چیست حال مردم را که شرط میکنند شرطہا را که نیست در احکام الہی ما کان من شرط لیس فی کتاب اللہ فہو باطل
چیزی که باشد از شرطی که نیست در شرع خدا پس آن مردود و باطل است وان کان مائة شرط اگرچه صد شرط باشد ہمه باطل است قضاء اللہ
احق وشرط اللہ اوثق حکم خدا سزاوار تر است بقبول و شرطی که خدا کردہ محکم تر است وانما الولاء لمن اعتق و حکم خدا اینست که نیست ولا
مگر کسی را که آزاد کردہ باشد

باب اذا اشترط فی المزارعة اذا شئت اخرجتک وقتی که شرط کند صاحب زمین در عقد مزارعت وقتیکه
خواہم بر آرم ترا از زراعت حدثنا ابو احمد قال حدثنا محمد بن یحیی ابو غسان الکنانی قال اخبرنا مالک عن نافع عن ابن عمر قال لما فدع اہل
خیبر عبد اللہ بن عمر قام عمر خطیبا گفت ابن عمر وقتیکه شکستند مردم خیبر پاہای عبد اللہ بن عمر را استاد پدر او عمر
رضی اللہ تعالی عنه در حالیکه خطبه میخواند فدع بفا و دال ہر دو مفتوح و عین مہمله شکست چیزی میانه تخم کرمانی بغین
معجمه و بتشدید دال بہمین معنی تصحیح کردہ و در بعضی شروح بمعنی جدا شدن مفاصل از جای خود گفته و عام تر از آنکه از دست باشد یا
در شعر فرزدق که در ہجو جریر گفته بمعنی کجی انگشتان دست است و مشہور بدال و عین ہر دو مہمله است چنانکه در مطول آوردہ
کاست یا جریر فدعاء قد حلبت علی عشاری در قاموس گفته فدع بفتحتین و عین مہمله کجی بند دست و پای فقال ان رسول اللہ صلی اللہ علیه
وآله وسلم کان عامل یہود خیبر علی اموالہم پس گفت عمر تحقیق پیغمبر خدا در کار داشته بود یہود خیبر را بر اموال ایشان و قال
نقرکم ما اقرکم اللہ و فرمود پایدار میداریم شما را مادامی که پایدار میدارد شما را خدا یعنی تا آنکه حکم الہی بیرون شما از دلهی شما برسد وان عبد اللہ بن عمر خرج
الی مالہ ہناک و تحقیق ابن عمر بر آمدہ بود بجانب مالی و زراعتی که مر او را بود در آنجا فعدی علیہ من اللیل پس ستم کرده شد
بروی ہنگام شب وانداختند او را از بالا خانه ففدعت یداہ ورجلاہ پس شکسته شد ہر دو دست
و پای او ولیس لنا ہناک عدو غیرہم ونیست ما را آنجا دشمنی جز ایشان ہم عدونا وتہمتنا ایشانند دشمنان ما و ایشان تہمت کردہ شدہ ایم

چه چیز حلال است ما را از اموال ایشان در سود چیزی تر
که بخورید آن را ابو ہریرہ میفرستید برای ہر که میخواہید
بالجمله مدار بر عرف و عادت نسبت نووی گفته اذن
دو قسم است یکی اذن صریح در نفقه و صدقه دیگر
اذن که مفہوم میشود از جری عرف چون دادن
پارچه نان و مانند آن بسائل که ایجا جاری شدہ است
بدان عادت و شائع شدہ عرف در ان و معلوم است
بعرف رضای زوج و مالک بدان پس اذن وے
در ان حاصل است اگرچه کلام نکردہ بدان و این
در حقیقت که معلوم باشد رضای او برد لیل عرف
و نفس وی مانند نفوس غالب مردم باشد در عدم
مضایقه و رضا بدان و اگر شک شود در رضای او
یا باشد بخیل که مضایقه دارد بدان یا شک کند
در ان جایز نیست زن را و نه غیر او را تصدق از مال
او مگر بصریح اذن و حدیث ابی ہریرہ من غیر امرہ
مراد ازان عدم اذن صریح است در ان قدر معین

تحتسنارا لشتر از فوقیه و فتح الشیح کرد اند در روایت ابی ذر بسکون است نقل از تیسیر القاری و تحقیق دیده ام صلاح و اخراج ایشان از مواطن ملما اجمع عمر علی ذلک اتاه احد بنی ابی الحقیق پس هرگاه عزم کرد عمر بر جلای وطن آنها آمد یکی از فرزندان ابی الحقیق که از رؤسای یهود است فقال یا امیر المؤمنین اتخرجنا وقد اقرنا محمد پس گفت ای امیر المؤمنین آیا اخراج میکنی ما را و حال آنکه برجا داشته ما را محمد صلی اللہ علیہ وسلم وعاملنا علی الاموال وشرط ذلک لنا و عامل کرد ما را بر اموال یعنی برباغها وزراعتها و شرط کرد آنرا برای ما فقال عمر اظننت انی نسیت قول رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس گفت عمر آیا گمان کرده تو که من فراموش کرده ام فرموده پیغمبر را کیف بک اذا اخرجت من خیبر تعدو بک قلوصک لیلۃ بعد لیلۃ میرفت بتو شتر جوان تو شبی بعد از شبی فقال کان ذلک هزیلۃ من ابی القاسم پس گفت آن یهودی بود این سخن از روی هزل از ابو القاسم فقال کذبت یا عدو اللہ پس گفت عمر دروغ گفتی ای دشمن خدا فاجلاهم عمر پس اخراج کرد ایشان را عمر رضی اللہ عنہ واعطاهم قیمۃ ما کان لهم من الثمر مالا و ابلا و داد ایشان را قیمت چیزی که بود مر ایشان را از ثمر از روی مال و شتر و عروض من اقتاب وحبال وغیر ذلک وجبتها از پالان و ریسمان و جز آن عمر رضی اللہ عنہ مطالبہ بقصاص نکردند عبد اللہ را در حال خواب در شب اند و متعدی معلوم نشده بود تعزیر نمایند همین اجلا وطن کرد رواه حماد بن سلمۃ عن عبید اللہ روایت کرده است این حدیث را حماد بن سلمۃ عن عبید اللہ احسبہ عن نافع عن ابن عمر عن عمر عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اختصرہ گمان میبرم که عبید اللہ روایت کرده از نافع از ابن عمر از عمر رضی اللہ عنہ [illegible] اختصار کرده است حماد و نیز شک کرده است در موصول بودن حدیث

باب الشروط فی الجهاد والمصالحۃ مع اهل الحرب وکتابۃ الشروط

در بیان شرطها در کار جهاد و صلح کردن با اهل جنگ و در نوشتن این شرطها در روایت ابی ذر کتابۃ الشروط مع الناس بالقول است در ترجمہ [illegible] این زیاده است با آنکه حاجتی نیست در باب سابق بوجه استقلال مذکور شد

حدثنی عبد اللہ بن محمد قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر قال اخبرنی الزهری قال اخبرنی عروۃ بن الزبیر عن المسور بن مخرمۃ ومروان یصدق کل واحد منهما حدیث صاحبہ گفت زهری خبر داد مرا عروه از مسور و مروان بن حکم که تصدیق میکرد هر یکی از این هر دو حدیث یار دیگر را و این حدیث مرسل است از آنکه مروان را شرف صحبت آنحضرت نبوده است و سن او هم [illegible] داشته لیکن در آن وقت با آنحضرت نبوده است این حدیث را از صحابه دیگر شنیده اند قالا خرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم زمن الحدیبیۃ گفتند برآمد آنحضرت در وقت صلح حدیبیه در ذی قعده در سنه ششم از هجرت با یکهزار و چند صد نفر بقصد عمره و فتح دال و سکون تحتیه مخفف نام قریه است حتی اذا کانوا ببعض الطریق قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان خالد بن الولید بالغمیم تا وقتی که بود آنحضرت در راه فرمود بتحقیق خالد که در آن وقت اسلام نداشته بموضع غمیم رسیده است بفتح غین معجمه و کسر میم موضعی است نزدیک بمرفی [illegible] فی خیل لقریش طلیعۃ در جمعی از قریش چنانکه مقدمه لشکر کفار است فخذوا ذات الیمین پس بگیرید راه ذات الیمین نام موضعی است که از مکه بجدیبیه می آید فواللہ ما شعر بهم خالد حتی اذا هم بقترۃ الجیش پس بخدا سوگند ندانست ایشان را خالد تا وقتیکه ایشان گرد و غبار لشکر رسید فانطلق یرکض نذیرا لقریش پس مراجعت کرد خالد و تیز رفت بحالی که ترساننده است کفار قریش را بآمدن آنحضرت وسار النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حتی اذا کان بالثنیۃ التی یهبط علیهم منها و رفت پیغمبر خدا رحمت کنا و خدا بروی تا وقتیکه رسید ثنیۃ المرار که فرود آمده میشود [illegible]

[illegible] کتاب الرکوۃ | الجزء السادس شیخ الاسلام

قالت قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اذا اطعمت المرأۃ من بیت زوجها غیر مفسدۃ فلها اجرها چون صدقه دهد و بخوراند زن از خانه زوج خود بحالیکه فساد کننده نیست پس مر او راست اجر او تمام و زوج را ثواب کسبش و خازن را مثل ذلک و مر خزینه دار را مثل [illegible] لہ بما اکتسب مر زوج را در مقابل کسب اوست ولها بما انفقت و مر زن راست ثواب انفاق او همچنان خازن را

حدثنا یحیی بن یحیی قال اخبرنا جریر عن منصور عن شقیق عن مسروق عن عائشۃ رضی اللہ عنہا عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال اذا انفقت المرأۃ من طعام بیتها غیر مفسدۃ کان لها اجرها وللزوج بما اکتسب وللخازن مثل ذلک ظاهر این احادیث دلالت دارد بر مساوات در اجر و احتمال دارد که مراد مثل حصول اجر نه مثلیت باشد اگرچه اجر کاسب وافر تر بود

باب

قول اللہ تعالی عز وجل فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی اما هر که داد مال خود را بر وفق امر الهی و پرهیز کرد از ناموافقت آن و تصدیق نمود بوعده که حق فرموده است من ثواب آخرت یعنی بهشت فسنیسره للیسری پس زود باشد که آسانی دهیم وی را برای معیشت آسان در دنیا یا برای طریقی که سبب آسانی و راحت است در بهشت واما من بخل واستغنی و لیکن هر که امساک کرد و بخل کرد [illegible] بی نیاز دانست خود را از خدا [illegible]

کفار قریش که در مرحله تثبیت یا حجابست آنحضرت فقال الناس حل حل پس بانگ کردند مردم این کلمه را برای برخاستن ناقه و سکون لام بلکه وسکون او نیز آمده پس باز ایستاد ناقه و برنخاست فقالوا خلأت القصواء خلأت القصواء پس گفتند مردم نشست و بر جای بماند قصواء و این نام ناقه آنحضرت بود فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ما خلأت القصواء وما ذاک لها بخلق پس فرمود پیغمبر خدا نشست قصواء و نیست این نشستن عادت او ولکن حبسها حابس الفیل ولیکن نگاه داشت آنرا آنکه نگاه داشت فیل را از رسیدن به مکه فرستاده بود از آنکه اگر این ناقه بمکه برود داخل مکه شوند و قریش مانع آیند و قتال در حرم واقع شود تا آنکه میشد در حرم و فارت اموال ثم قال والذی نفسی بیده لا یسألونی خطة پس فرمود سوگند بکسیکه ذات من در دست قدرت اوست سوال نکنند مرا خصلتی یعظمون فیها حرمات الله الا اعطیتهم ایاها که بزرگ میدانند و تعظیم میکنند بسبب آن از قتال در حرم از جهت تعظیم آن الا آنکه بدهم ایشان را آن حالت یعنی هر عهدی و پیمانی که در منع قتال در حرم باید کرد میکنم آنرا ثم زجرها فوثبت پس زجر کرد و راند شتر را پس جست شتر و برخاست قال فعدل عنهم حتی نزل باقصی الحدیبیة گفت راوی پس برگردانید آنحضرت از میان ایشان تا آنکه فرود آمد باقصای حدیبیه علی ثمد قلیل الماء بر جایی که اندک آبی داشت ثمد بفتح مثلثه و سکون میم و فتح دال و آخر دال مهملات یتبرضه الناس تبرضا اندک اندک میگرفتند مردم ازوی اندک گرفتنی تبرض اخذ اندک است فلم یلبثه الناس حتی نزحوه پس درنگ نکردند مردم تا آنکه کشیدند همه آب را وشکی الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم العطش و گله کردند بپیغمبر خدا از تشنگی فانتزع سهما من کنانته ثم امرهم ان یجعلوه فیه پس کشید آنحضرت تیری از ترکش خود و فرمود مردم را که بگذارند آنرا در آن چاه فوالله ما زال یجیش لهم بالری حتی صدروا عنه پس بخدا سوگند که مدام بر جوشیدی آبی برای ایشان بسیرابی تا آنکه بازگشتند از آن فبینما هم کذلک اذ جاء بدیل بن ورقاء الخزاعی پس در اثنای آنکه مردم چنین بودند ناگاه آمد بدیل بن ورقاء خزاعی فی نفر من قومه من خزاعة در نفری چند از قوم خود از قبیله بنی خزاعه وکانوا عیبة نصح رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من اهل تهامة و بودند این جماعه محل خیرخواهی و موضع سر پیغمبر خدا از مردم تهامه عیبه بفتح عین مهمله و سکون تحتیه و با موحده محل نگهداشت بهترین جامهاست تهامه بکسر تا و تخفیف مثناه فوقانیه موضعی است فقال انی ترکت کعب بن لؤی وعامر بن لؤی پس گفت بدیل بتحقیق من گذاشتم کعب بن لوی و عامر بن لوی را لوی بضم لام و فتح همزه و تشدید تحتیه است نزلوا اعداد میاه الحدیبیة فرود آمده اند بر آبهای حدیبیه اعداد بفتح همزه و سکون عین مهمله جمع عد است بکسر مهمله و تشدید دال یعنی آبی که انقطاع ندارد چنانکه چشمه جاری ومعهم العوذ المطافیل و با ایشان شتران نو زایی بچه دار است عوذ جمع عائذ است یعنی شتر نو زاد والمطافیل جمع مطفل بضم میم و طاء مهمله و فاء یعنی مادهٔ شتری که بچه همراه دارد یعنی تمام ساز و سامان آمده اند بعضی گویند مراد زنان و اطفال اند یعنی اقامت دراز آمده اند باین حال تا فرار کسی نتواند کرد و دیگر گفته یعنی اعلم وهم مقاتلوک وصادوک عن البیت و ایشان قتال کنندهٔ اند ترا و باز دارندهٔ اند از خانه کعبه فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انا لم نجیء لقتال احد پس فرمود پیغمبر خدا ما نیامده ایم برای جنگ کسی ولکنا جئنا معتمرین ولیکن آمده ایم بحالی که قصد عمره داریم وان قریشا قد نهکتهم الحرب واضرت بهم و بتحقیق قریش را ناتوان کرده است ایشان را جنگ و ضرر کرده است بایشان فان شاؤا ماددتهم مدة پس اگر خواهند تعیین کنم ایشان را مدت مصالحه میان خود و ایشان ویخلوا بینی وبین الناس و بگذارند میان من و میان مردم از کفار عرب فان اظهر پس اگر غالب آیم بر ایشان و مطیع شود گروهی از آنان فان شاؤا ان یدخلوا فیما دخل فیه الناس فعلوا پس اگر خواهند که درآیند در چیزی که درآمده اند در وی مردم یعنی درآیند در اسلام میکنند آنرا والا فقد جموا و اگر نه درآیند

البحر السابع شیخ الاسلام | کتاب الزکوة

از آسمان فیقول احدهما پس میگوید یکی از آن دو فرشته اللهم اعط منفقا خلفا خداوندا بده انفاق کننده را عوض از مال یا در دنیا یا در عقبی یا ثواب ویقول الآخر اللهم اعط ممسکا تلفا و میگوید فرشته دیگر خداوندا بده بند کننده مال را تلف یعنی هلاک شدن مال یا هلاک شدن نفس او یا فوت اعمال خیر با نفس ممسک در حق آن و عجب و استغنا در موضع

باب

مثل المتصدق والبخیل ذکر کنند تصدق کننده و بخیل حدثنا موسی قال حدثنا وهیب قال حدثنا ابن طاوس عن ابیه عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم مثل البخیل والمتصدق کمثل رجلین علیهما جبتان من حدید ... و حال بخیل ... صدقه ...

پس بتحقيق آسوده شوند از مقاتله ما وان هم ابوا فوالذي نفسي بيده لاقاتلنهم على امري هذا والا آنرا ابا كنند پس سوگند ميخورم بذات من بدست قدرت اوست هرآينه جنگ ميكنم ايشان را بر كار خود كه آنست يعني دين اسلام حتى تنفرد سالفتي او لينفذن الله

امره تا آنكه جدا شود بالای گردن من و هرآينه اجرا نمايد خدا كار خود را فقال بديل سابلغهم ما تقول پس گفت بديل زود برسانم به ايشان آنچه

ميگوئی قال فانطلق حتى اتى قريشا گفت راوی حديث پس رفت بديل تا آنكه آمد كفار قريش را قال انا قد جئناكم من عند

هذا الرجل وسمعناه يقول قولا گفت بتحقيق ما آمده ايم شما را از نزد اين مرد و شنيده ايم او را كه ميگويد قولی فان شئتم ان نعرضه

عليكم فعلنا اگر خواهيد شما اينكه عرض كنيم آنرا بر شما بكنيم فقال سفهاؤهم لا حاجة لنا ان تخبرنا عنه بشيء پس گفتند بي‌خردان

ايشان حاجت نيست ما را اينكه خبر دهی ما را از وی بهيچ چيزی وقال ذوو الرای منهم هات ما سمعته يقول وگفتند خردمندان كه

از ايشان بودند بيار و بگو چيزی را كه شنيده تو كه ميگويد قال سمعته يقول كذا وكذا فحدثهم بما قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم گفت

بديل شنيدم او را كه ميگويد چنان و چنان پس حديث كرد ايشان را بحديثی كه فرموده بود پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بر وی فقام

عروة بن مسعود فقال اي قوم الستم بالوالد قالوا بلى پس ايستاد عروة بن مسعود ثقفی كه در آنوقت بشرف اسلام نرسيده بود

و بعد از آن مسلمان شد و بقوم خود رجوع كرد و دعوت اسلام بايشان نمود و كشته شد پس گفت ای قوم آيا نيستيد شما پدران

من گفتند بلی هستيم بجای پدر قال اولست بالولد قالوا بلى گفت آيا نيستم من پسر شما گفتند بلی هستی يعنی نسبت من با شما

در رنگ پدر و پسر است در شفقت و مهربانی و دوستی قال فهل تتهموني قالوا لا گفت آيا تهمت ميكنيد مرا گفتند نه

قال الستم تعلمون اني استنفرت اهل عكاظ گفت آيا نميدانيد كه بتحقيق من برآوردم اهل عكاظ را برای قتال شما فلما بلحوا

علی جئتكم باهلي وولدي ومن اطاعني پس هرگاه امتناع آوردند و عاجز شدند آمدم شما را با زن و فرزند و كسی كه اطاعت من كرده بود قالوا بلى قال فان هذا قد عرض لكم خطة رشد فاقبلوها

ودعوني آتيه قالوا ائته فاتاه

گفت پس بتحقيق اين مرد يعنی پيغمبر خدا بتحقيق گفته است برای شما خصلت خوب قبول كنيد آنرا و بگذاريد مرا

كه بيايم او را گفتند بيا او را فاتاه فجعل يكلم النبي صلى الله عليه وآله وسلم پس آمد و گشت سخن ميگفت پيغمبر خدا را فقال النبي صلى الله عليه وآله

وسلم نحوا من قوله لبديل پس فرمود پيغمبر خدا مانند قولی كه فرموده بود بديل را فقال عروة عند ذلك پس گفت عروه در آن وقت

حضرت گفتار پيغمبر ... اي محمد ارايت ان استاصلت امر قومك هل سمعت باحد من العرب اجتاح اصله قبلك

اگر از بيخ بركنی حال قوم خود را آيا شنيده كسی از عرب را كه بر كند بيخ قوم خود را پيش از تو اجتياح بمعنی واستيصال است

وان تكن الاخرى و اگر باشد شق ديگر يعنی دولت و شكست قوم ترا پس بتحقيق نيست كه ميبينم ... يعنی اگر تقدير كلام

چنين كه دو انما گفت آنچه باشد بود نيكست ترا ياران تو و اين معنی مناسب كلام لاحق است بجواب شرط اول رعايت

ادب با حضرت ذكر كرده است فاني والله لا ارى وجوها پس بتحقيق بخدا سوگند هر آئينه می‌بينم اعيان مردم را وانی لاری اوشابا

من الناس خليقا ان يفروا ويدعوك و می‌بينم مردم اخلاط را از هر قوم كه از قبائل متفرقه گرد آمده اند سزاوار اند بر

گريزند و بگذارند ترا فقال له ابو بكر امصص بظر اللات پس گفت مر او را ابو بكر صديق رضی الله عنه بمك پاره فرج لات را

بمصيدن بروزن اعلم از مصص بمعنی مكيدن باب علم يعلم بظر بفتح و سكون و ظای معجمه پاره‌ای كه از فرج زن بعد از ختنه كردن باقی ميماند

و اين دشنامی است عرب را ميگويند ... لات نام بتی است كه عروه ميپرستيد ...

المواهب الشيخ الاسلام | كتاب الدعوات

... ترقوه بفتح فوقيه و سكون را و ضم قاف ... استخوان بالای سينه ميان مناك سنحر و عاتق و آن دو ترقوه است از هر دو جانب و جمع باعتبار اطراف هر جانب است فاما المنفق فلا ينفق الا سبغت او وفرت ... جلده ... انفاق كننده پس انفاق ميكند ... كامل و فراخ شده ... پوشش ... فراخ شدن ... سابغ ... حتى تخفي بنانه وتعفو اثره ... گشتن ... وان بخيل فلا يريد ان ينفق شيئا ... لزقت كل حلقة مكانها ... اما بخيل پس اراده ... انفاق ... چسبيده ... تنگ ... فهو يوسعها فلا تتسع ... فراخ ميكند ... متصدق ... ايشان ... زره ... سينه ... ندارد ... جبه ... زره ... گشاده ...

من دا قال له ابو بکر پس گفت عروه کیست این مرد گفتند ابو بکر صدیق است قال اما والذی نفسی بیده لولا ید کانت لک عندی
گفت آگاه باش سوگند بکسی که ذات من در دست قدرت اوست اگر نبودی نعمتی و منتی که است مر ترا نزد من لاجرم بها گزارای
ندادم ترا بر آن نعمت کا جبتک سر آنکه جواب این دشنام دادمی ترا قال وجعل یکلم النبی صلی الله علیه وآله وسلم گفت راوی حدیث
و گشت که سخن میکند آنحضرت را فکلما تکلم اخذ بلحیته پس هرگاه سخن کردی آنحضرت را گرفتی ریش آنحضرت چنانکه عادت عرب است
در تکلم کردن کسی والمغیرة بن شعبة قائم علی رأس النبی صلی الله علیه وآله وسلم و مغیره بن شعبه ایستاده بود بالای سر آنحضرت و معه السیف وعلیه المغفر
و بالای او شمشیر بود و بر سر او خود آهنی فکلما اهوی عروة بیده الی لحیة النبی صلی الله علیه وآله وسلم ضرب یده بنعل السیف پس هرگاه
میل کردی عروه دست خود بسوی لحیه آنحضرت زدی دست او را با آهنی که در پایان شمشیر است از جهت تعظیم و اجلال شان آنحضرت
وقال اخر یدک عن لحیة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و گفت مغیره مر او را دور دار دست خود را از لحیه شریف پیغمبر خدا و گفت شرم
تا پاک را نمیرسد که برسانی دست را بلحیه او فرفع عروة راسه فقال من هذا قالوا المغیرة بن شعبة پس برداشت عروه سر خود را
و گفت کیست این گفتند مغیره بن شعبه فقال ای غدر الست اسعی فی غدرتک پس گفت عروه ای غدر آیا نیستم من که سعی
میکنم در شر تو یعنی در اطفای نائره غدر تو و دفع شر آن ببذل مال و ایشان در میان خود قرابتی داشته اند عدد بر وزن زفر و اکثر
استعمال این کلمه در ندا و دشنام میکنند وکان المغیرة صحب قوما فی الجاهلیة و بود مغیره همراهی کرده بود قومی را در ایام جاهلیت فقتلهم
واخذ اموالهم ثم جاء فاسلم پس کشت ایشان را بغدر و گرفت مالهای ایشان را بعد از آن آمد و مسلمان شد فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اما
الاسلام فاقبل پس فرمود پیغمبر خدا اما اسلام پس قبول میکنم آنرا واما المال فلست منه فی شیء اما مال که آورده پس نیستم من از آن
در هیچ حالی یعنی تعرض نمیکنم بآن از آنکه بغدر گرفته بود ثم ان عروة جعل یرمق اصحاب النبی صلی الله علیه وآله وسلم بعینیه پس عروه
گشت که بگوشه چشم میدید یاران پیغمبر خدا را بدو چشم خود قال فوالله ما تنخم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نخامة الا وقعت فی
کف رجل منهم گفت راوی پس بخدا سوگند نینداخت رسول خدا بلغمی را از دهان مگر آنکه افتاد در کف دست مردی از یاران نخامه
بضم نون و تخای معجمه و میم بلغمی که از سینه بدهان آید فدلک بها وجهه وجلده پس مالید بآن نخامه بر روی خود را و پوست بدن را
واذا امرهم ابتدروا امره و وقتی که فرمودی ایشان را کاری شتاب میکردند در فرموده او واذا توضأ کادوا یقتتلون علی
وضوئه و وقتی که وضو میکرد نزدیک بود که قتال کنند بیکدیگر بر گرفتن آب وضوء او واذا تکلموا خفضوا اصواتهم عنده و وقتی که
سخن کردندی آهسته میکردند آوازهای خود را نزد آنحضرت وما یحدون الیه النظر تعظیما له و تیز نمیکردند بسوی آنحضرت نظر را جهت
تعظیم و ادب آنحضرت فرجع عروة الی اصحابه پس بازآمد عروه بسوی یاران خود فقال ای قوم والله لقد وفدت علی الملوک
پس گفت ای قوم بخدا سوگند تحقیق اینکه من گذر کرده ام بر پادشاهان ووفدت علی قیصر وکسری والنجاشی و رفته ام بر قیصر روم
و کسری فارس و نجاشی حبشه والله ان رأیت ملکا قط یعظمه اصحابه ما یعظم اصحاب محمد محمدا بخدا سوگند ندیده ام پادشاهی
هرگز که تعظیم میکنند او را یاران او آنچه تعظیم میکنند یاران محمد محمد را والله ان تنخم نخامة الا وقعت فی کف رجل منهم فدلک بها وجهه وجلده
بخدا سوگند نینداخت بلغمی را از دهان مگر آنکه می افتاد در کف دست مردی از ایشان پس میمالید بآن نخامه پوست بدن خود را
و روی خود را واذا امرهم ابتدروا امره و وقتی که امر کند ایشان را شتاب میکنند در امتثال امر او واذا توضأ کادوا یقتتلون علی وضوئه
و وقتی که وضو کرد نزدیک است که کشته شوند برای آب وضوء او از جهت دریافت برکت آب وضوی او واذا تکلموا خفضوا
اصواتهم عنده و وقتی که تکلم کنند نزد وی پست کنند آوازهای خود را وما یحدون الیه النظر تعظیما له و تیز نمیکنند نگاه را بسوی او

باب صدقة الکسب والتجارة استحباب
صدقه از کسب و تجارت اگرچه از نصاب کم باشد و
حولان حول نشده و عطف تجارت بر کسب از
قبیل عطف خاص بر عام است لقول الله تعالی
یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما
کسبتم ای آن کسانیکه ایمان آورده اید انفاق
کنید و صدقه دهید از مال پاک و پاکیزه که کسب
کرده اید شما بتجارت و صناعت ومما اخرجنا
لکم من الارض و از آنچه بر آورده ایم برای شما از زمین
از حبوب و ثمرات الی قوله غنی حمید
... تا قول وی تعالی غنی حمید
که ترجمه اش اینست و قصد مکنید چیز ناخوش و
ناروا که از او نفقه کنید از آن و نیستید شما فراگیرنده آن
اگر بشما داده شود در حقوق شما مگر چشم پوشی نمایید
و بدانید که خدا بی نیاز است از تصدق شما ستایش کرده
است بر آنچه از خوشی خاطر از مال پاکیزه دهید
و چون آیه عام است قلیل و کثیر را و مقید بنصاب
و حولان حول نیست لابد برسان مستحب محمول
باشد **باب** علی کل مسلم صدقة واجب
است بر هر مسلمان صدقه و این وجوب بمعنی استحسان
متاکد است فان لم یجد فلیعمل
بالمعروف پس کسیکه نیابد چیزی را که صدقه دهد
باید که کار کند بآنچه معروف است در شرع از حسنات
متعدیه و غیر متعدیه چون احسان بمردم و بد دیدن
و زبانی و حکمی و جز آن من طاعت و اطاعت و از
ما مور ازتبایح و مکروه آن **حدثنا** مسلم بن
ابراهیم قال حدثنا شعبة قال حدثنا سعید
بن ابی بردة عن ابیه عن جده ابی موسی
الاشعری عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال

از جهت تشویش و انزعاج عرب پس ... حطه ... فاتلوحا و تحقیق وی گفته است بشما خصلت راستی و نیکی پس قبول کنید آنرا و آنرا
رجل من بني كنانة دعوني آتيه پس گفت مردی از قبیلهٔ بنی کنانه بگذارید مرا بیایم او را فقالوا ائته پس گفتند بیا او را
فلما أشرف على النبي صلى الله عليه وسلم وأصحابه پس هرگاه آمد بر پیغمبر خدا و یاران او قال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا فلان
فرمود رسول خدا این مرد فلانی است وهو من قوم يعظمون البدن و این مرد از قومی است که تعظیم میکنند شتر هدی را فابعثوها
پس بفرستید آن بدن را برای او فبعثت له واستقبله الناس يلبون پس فرستاده شد برای او و پیش آمدند او را مردم لبیک
لبیک گویان فلما رأى ذلك قال سبحان الله ما ينبغي لهؤلاء أن يصدوا عن البيت پس هرگاه آن مرد دید اینها را گفت پاکی
خدا را نیست لایق اینها را که منع کرده شوند از زیارت خانهٔ کعبه فلما رجع إلى أصحابه پس هرگاه آمد سوی یاران خود قال رأيت
البدن قد قلدت وأشعرت گفت دیدم شتر هدی را که قلاده بسته شده و اشعار کرده شده یعنی بهمان برای جنگ نیامده اند در
باب ایج معلوم شده که شتر هدی را بگردن قلاده می بستند و نیز زخم میزدند کوهان او تا علامت شود که شتر هدی است فما
أرى أن يصدوا عن البيت پس صلاح نمی بینم که منع کرده شوند از زیارت بیت الله فقام رجل منهم يقال له مكرز بن حفص
فقال دعوني آتيه پس ایستاد مردی از کفار که گفته میشد او را مکرز بن حفص گفت بگذارید مرا که بیایم او را فقالوا ائته فلما
أشرف عليهم قال النبي صلى الله عليه وسلم هذا مكرز وهو رجل فاجر پس هرگاه رسید بر مسلمانان فرمود پیغمبر خدا این مرد زیست فاسق
مشهور است فجعل يكلم النبي صلى الله عليه وسلم پس گشت که سخن میگفت پیغمبر خدا را فبينما هو يكلمه پس درین اثنا که سخن میگفت
با آنحضرت إذ جاء سهيل بن عمرو ناگاه آمد سهیل بن عمرو قال معمر فأخبرني أيوب عن عكرمة گفت معمر اسناد سابق پس
خبر داد مرا ایوب تختیانی از عکرمه مولی ابن عباس أنه لما جاء سهيل قال النبي صلى الله عليه وسلم لقد سهل لكم من أمركم تحقیق آسان کرده
آمد سهیل فرمود پیغمبر خدا نقاول گرفت از نام او یعنی چنانکه عادت شریف بود تحقیق آسان کرده شد برای شما از کار شما یعنی امید
که صلح شود قال معمر قال الزهري في حديثه گفت معمر گفت زهری در حدیث که روایت کرده فجاء سهيل بن عمرو فقال هات اكتب بيننا وبينكم كتابا
پس آمد سهیل و گفت بیار که بنویسیم صلحنامه میان ما و میان شما فدعا النبي صلى الله عليه وسلم الكاتب پس طلبید آنحضرت کاتب
را و در روایت دیگر معلوم شده که آن کاتب علی بن ابی طالب بود رضی الله عنه فقال النبي صلى الله عليه وسلم اكتب بسم الله الرحمن
الرحيم پس فرمود آنحضرت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم را در ابتدا قال سهيل أما الرحمن فوالله ما أدري ما هو گفت
سهیل اما رحمان بخدا سوگند نمیدانم که چیست آن ولكن اكتب باسمك اللهم كما كنت تكتب ولیکن بنویس باسمک اللهم چنانکه بودی
در زمان سابق مینوشتی زیرا که آنحضرت در ابتدای اسلام در ابتدای کتابت باسمک اللهم مینوشتند تا آنکه آیت سورهٔ نمل نازل شد که انه من سليمان
عليه السلام و انه بسم الله پس آنحضرت ابتدای کتاب بسم الله کرد و اختیار آن نمود و حمیت جاهلیت سهیل را بر آن داشت که همان بنویسند که سابقاً مینوشتند
فقال المسلمون والله لا نكتبها إلا بسم الله الرحمن الرحيم پس گفتند مسلمانان بخدا سوگند که نه نویسیم مگر بسم الله الرحمن الرحیم
فقال النبي صلى الله عليه وسلم اكتب باسمك اللهم پس فرمود پیغمبر خدا علی بن ابی طالب را بنویس باسمک اللهم ثم قال هذا ما قاضى عليه
محمد رسول الله باز فرمود که بنویس این مقرر است که حکم کرده بر آن محمد پیغمبر خدا فقال سهيل والله لو كنا نعلم أنك رسول الله ما صددناك
عن البيت ولا قاتلناك پس گفت سهیل بخدا سوگند اگر میدانستیم که تحقیق تو فرستادهٔ خدائی باز نمیداشتیم ترا از زیارت خانه و قتال نمیکردیم
ترا ولكن اكتب محمد بن عبد الله ولیکن بنویس محمد بن عبد الله فقال النبي صلى الله عليه وسلم والله إني لرسول الله وإن كذبتموني
پس فرمود پیغمبر خدا بخدا سوگند من فرستادهٔ خدایم اگرچه تکذیب میکنید شما مرا اكتب محمد بن عبد الله بنویس ای علی محمد بن

الجزء السادس عشر تيسير الإسلام | كتاب الزكوة

... قال يعني أبا سفيان ... فرمود ... بر رسول ... قال يعني الملهوف ... فرمود
... قال فليعمل بالمعروف وليمسك عن الشر فإنها له صدقة ...

باب على كل مسلم صدقة ... زكوة و صدقه ...

حدثنا أحمد بن يونس قال حدثنا أبو شهاب عن خالد الحذاء عن حفصة بنت سيرين عن أم عطية قالت بعث إلى نسيبة الأنصارية بشاة ...

عبد الله قال الزهري فى حديثه والذى نفسي بيده لا يسألوني خطة يعظمون فيها حرمات الله الا اعطيتهم اياها گفت زهري سبب قول آنحضرت فرمود آنحضرت بود که خواهند از من صفتی که تعظیم میکنند در ان حرمتهای خدا را مگر آنکه میدهم ایشان را آنرا فقال له النبي صلى الله عليه وآله وسلم پس فرمود پیغمبر خدا را على ان تخلوا بيننا وبين البيت فنطوف به یعنی صلح میکنم بر اینکه خالی کنید میان ما و میان بیت الله پس طواف کنیم آنرا فقال سهيل والله لا تتحدث العرب انا اخذنا ضغطة پس گفت سهیل بخدا سوگند که تمامی ایشان گفتگو نمیکنند عرب که بتحقیق ما گرفته شدیم از روی قهر و غلبه ضغطة بضم ضاد و سکون غین معجمه و طاء مهمله منصوب یعنی قهرست ولكن ذلك من العام المقبل ولیکن خالی کردن در سال آینده باشد فكتب پس نوشت علی رضی الله عنه آنرا فقال سهيل وعلى انه لا يأتيك منا رجل پس گفت سهیل و برین شرط که نیاید ترا از ما مردی وان كان على دينك الا رددته الينا واگر چه باشد بر دین تو مگر آنکه باز دهی تو او را بسوی ما قال المسلمون سبحان الله كيف يرد الى المشركين وقد جاء مسلما گفتند مسلمانان پاکست خدا چگونه رد کرده شود بسوی مشرکان و حال آنکه آمده بحال اسلام فبيناهم كذلك اذ دخل ابو جندل بن سهيل بن عمرو پس درمیان اینکه ایشان چنین بودند و این شرط را ذکر کرده بودند ناگاه در آمد ابو جندل پسر سهیل مذکور یرسف فى قيوده قد خرج من اسفل مكة در حالی که آهسته میرفتند در زنجیرهای خود بتحقیق بر آمده از جانب پائین که حتى رمى بنفسه بين اظهر المسلمين تا آنکه انداخت خود را میان مسلمانان فقال سهيل هذا يا محمد اول ما اقاضيك عليه ان ترده الي پس گفت سهیل این ابو جندل ای محمد نخستین چیزی که تقاضا میکنم ترا بر آن چیز اینست که رد کنی تو او را بسوی من فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم انا لم نقض الكتاب بعد پس فرمود پیغمبر بتحقیق ما فارغ نشده ایم از کتابت و مقرر نشده است این شرط هنوز قال فوالله اذا لم اصالحك على شئ ابدا گفت سهیل پس بخدا سوگند درین هنگام صلح نمیکنم ترا بر هیچ چیز هرگز فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم فاجزه لي پس فرمود پیغمبر خدا بگذر برای من یعنی امضا کن فعل مرا که رد نمیکنم او را اجزه بهمزه مفتوحه و جیم مکسوره و زای ساکنه یعنی امضا است و برای ساکن نیز روایت کرده یعنی آسان شمار این خواهد بود قال ما انا بمجيزه لك گفت نیستم من امضا کننده آنرا قال بلى فافعل فرمود آری پس بکن قال ما انا بفاعل گفت سهیل نیستم کننده یعنی امضا نمیکنم قال مكرز بلى قد اجزناه لك گفت مکرز در ان میان بود بلکه بتحقیق امضا کردیم ترا چون مکرز متصدی صلح نبود قول او اعتبار نیافت و ابو جندل را بمشرکان حواله کردند قال ابو جندل اي معشر المسلمين ارد الى المشركين گفت ابو جندل ای گروه مسلمانان آیا رد کرده میشوم بسوی مشرکان وقد جئت مسلما و حال آنکه آمده ام من مسلم الا ترون ما قد لقيت آیا نمی بینید چیزی را که بتحقیق دریافته ام آنرا وكان قد عذب عذابا شديدا فى الله و بود بتحقیق عذاب کرده شده بود عذابی سخت در راه خدا از جهت ایمان آوردن بخدا فقال عمر بن الخطاب رضى الله تعالى عنه فاتيت نبي الله صلى الله عليه وآله وسلم گفت عمر رضی الله عنه پس آمدم نزد پیغمبر خدا گفتم فقلت الست نبي الله حقا قال بلى پس گفتم آیا نیستی تو پیغمبر خدا از روی حق فرمود آری هستم پیغمبر خدا قلت السنا على الحق وعدونا على الباطل قال بلى گفتم آیا نیستیم ما بر حق و دشمن ما بر باطل فرمود آری قلت فلم نعطى الدنية فى ديننا اذا گفتم پس چرا دهیم این نقصان را در دین خود درین هنگام یعنی مسلمانی را که بکافران دهیم موجب نقصان دین است قال انى رسول الله ولست اعصيه وهو ناصرى فرمود بتحقیق من فرستاده خدایم و نیستم که نافرمانی کنم خدا را و حال آنکه خدا یاری دهنده منست یعنی من آنچه میکنم از خود نمیکنم بلکه بوحی الهی میکنم و مقصود دفع قلق عمر است که درین امر او را رو داده بود قلت اوليس كنت تحدثنا انا سنأتي البيت فنطوف به قال بلى گفتم آیا نبودی تو که میگفتی ما را

الجزء السادس شیخ الاسلام | كتاب الزكوة

و ملک آن مستحق گردد بعد از ان مستحق هر که باو دهد روا باشد چون سائر املاک وی تحمل بکبیره مهمله ...

باب ليس فيما دون خمس ذود صدقة ساكوة الورق در بیان زکوة نقره که در چه مقدار واجب است ورق بتثلیث حرکات ثلث و راء اول بروزن کتف و جبل بمعنی دراهم مضروبه کذا فی القاموس حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن عمرو بن يحيى المازني عن ابيه قال سمعت ابا سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليس فيما دون خمس ذود صدقة نیست در کم از پنج نفر صدقه واجب من الابل و در باب علیحده بیاید وليس فيما دون خمس اواق صدقة و واجب نیست در کم از پنج اوقیه صدقه و در بعضی اواق بحذف یاء من الورق زیاده آمده اواق بتنوین و باثبات تحتیه در آخر بتشدید و تخفیف جمع اوقیه بضم همزه و تشدید تحتیه و مقدار او قید ... [illegible]

کرد که بیت الله پس طواف کننده آن خواهی بود گفتم در روایات واقدی واقع شده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیده بود
از آنکه قضا عمره کنند در خواب دیده بود که آنحضرت با یاران در آمده است با ایشان … تعبیر … دیده و شنوا آمد بر ایشان تاخیر
انا نأتیه العام قلت … فرمود آیا خبر داده ام ترا که تحقیق ما می آییم بیت الله را امسال گفتم نی قال فانك آتیه ومطوف به
فرمود پس تحقیق تو آینده ای و طواف کننده آن … گفت وی عمر تا رازاشتک و تردد در حقانیت این امر بود بلکه مقصود وی
رشک اسلام بود پس با اذلال کفار در نظر داشت و سعی در ان نمود … و توقع بود برکت این قضیه قال فاتیت ابا بکر فقلت یا ابا بکر
الیس هذا نبی الله حقا قال بلی گفت عمر پس آمدم نزد ابو بکر صدیق پس گفتم ای ابا بکر آیا نیست این محمد پیغمبر خدا
از حق و واقع است در نفس الامر گفت آری قلت السنا علی الحق وعدونا علی الباطل گفتم آیا نیستیم ما بر حق و دشمن ما بر باطل
قال بلی گفت ابو بکر آری … قلت فلم نعطی الدنیة فی دیننا اذا گفتم پس چرا … نقص و عار در دین
درین هنگام قال ایها الرجل انه رسول الله ولیس یعصی ربه وهو ناصره گفت ابو بکر ای مرد بتحقیق او رسول خداست و نیست نافرمانی پروردگار
خود را و حال آنکه پروردگار او ناصر او است فاستمسك بغرزه فوالله انه علی الحق پس تمسک کن با امر او و متابعت کن او را
بخدا سوگند که بتحقیق بر حق است هر چه میکند بفرموده خدا میکند … رکاب را … است
شتری باشد بجای رکاب اسب قلت الیس کان یحدثنا انا سنأتی البیت فنطوف به گفتم آیا نبود که میگفت با ما … بزودی
خواهیم آمد بیت الله را پس طواف خواهیم کرد آن قال بلی افاخبرك انك تأتیه العام فقلت لا گفت ابو بکر آری میگفت آیا خبر داده است
ترا که تحقیق می آیی تو امسال گفتم نی قال فانك آتیه ومطوف به گفت ابو بکر پس بتحقیق تو آینده ای بیت الله را و طواف کننده آن
عمر بن خطاب با این گفتار با آنکه از آنحضرت این همه معلوم کرده بود امتحان حال ابی بکر است که در وقت … جواب
دادن صدیق اکبر مطابق فرموده آنحضرت دلیلی واضح است بر قوت ایمان و رسوخ علم در … امور دین
و ازینجاست که افضل اصحاب صدیق اکبر شد رضی الله عنه و عن جمیع الاصحاب قال الزهری قال عمر فعملت لذلك اعمالا
گفت زهری با سناد سابق که گفته است عمر بن الخطاب پس کارها کردم برای این گفتار … یعنی … تا آنکه …
کرد … اعمال صالحه … نماز و صدقه … آزاد کردم قال فلما
فرغ من قضیة الکتاب قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لاصحابه … گفت راوی پس هرگاه که فارغ شد از قضیه کتابت صلح
رسول خدا یاران خود را قوموا فانحروا ثم احلقوا … قال فوالله ما قام منهم رجل حتی قال
ذلك ثلاث مرات گفت راوی … سوگند … ایستاد از صحابه … فلما لم یقم منهم احد …
از ایشان هیچ یکی دخل علی ام سلمة فذکر لها ما لقی من الناس … آمد آنحضرت بر ام سلمه … ذکر کرد … چیزی که …
… قتال امر آنحضرت … دشوار آمده بود … کفار … فتح … رجعت …
… شاید وحی … آید … ایشان … بدانند … فهم ایشان
… آنحضرت … احرام … فقالت ام سلمة یا نبی الله
اتحب ذلك پس گفت ام سلمه ای پیغمبر خدا … اخرج ثم لا تکلم احدا منهم کلمة …
… حتی تنحر بدنك وتدعو حالقك فیحلقك … کسی …
پس … اخرج فلم یکلم احدا منهم حتی فعل ذلك نحر بدنه ودعا حالقه فحلقه پس بیرون آمد آنحضرت …

معمول گردد پس تقریر و تقدیر کردند هر عشره وزن
هفت مثقال از هر صنف یک درهم گرفته مخلوط ساخته
پس گردانیدند مجموع را سه درهم … الوزان
پس برآمد هر درهم چهارده قیراط … بود وزن
هفت مثقال پس باقی ماند عمل بران باجماع
کردند مردم بران و این همه بحث … درهم
باین وزن … در زمان آنحضرت … و تحقیق
نیست در ثبوت وجوب زکوة … تعریف
صنف اعلی بودی … نقصان …
دیگر قسم … بودی … تعیین این
وزن … بیان پس لازم آید …
وجوب بعد تحقق آن … تحقیق
میشود وجوب در این وزن …
پس قول بعدم وجوب تا آنکه … بوزن …
لزوم این لازم است … کلام ابی عبید
در کتاب الاموال آنست که … قسم …
میشد … دراهم
پیش از اسلام … آمد اسلام
درخواستند ضرب دراهم را … دراهم
از هر دو قسم پس … درهم …
هشت دانگ … درهم خورد …
دانگ بود پس … زیادت …
به نقصان … درهم
… دانگ باشد …
[illegible]

از ایشان تا آنکه کرد آنرا زخم کرد به بی خود را دخواند سر تراش خود را پس سر تراش فقال اذا ذلک فاموا فنحروا پس هر گاه دیدند صحابه آنرا ایستادند و ذبح کردند و جعل بعضهم یحلق بعضا و گشت بعضی از ایشان که حلق میکند بعضی دیگر را حتی کاد بعضهم یقتل بعضا تا آنکه نزدیک بود بعضی از ایشان بکشند بعضی را از هجوم و شتابی که درین امر کردند ثم جاءه نسوة مومنات پس آمدند نزد آنحضرت زنان مسلمان گریخته از دست مشرکان در اثنای ایام صلح فانزل الله عزوجل پس فرستاد خدای تعالی بزرگ این آیت را یا ایها الذین آمنوا اذا جاءکم المومنات مهاجرات حتی بلغ بعصم الکوافر ای کسانیکه ایمان آورده اید وقتی که آیند نزد شما زنان مسلمان بجای هجرت کننده اند تا رسید این آیت بحر بعصم الکوافر عصم جمع عصمت است بمعنی ما یعتصم به یعنی دستاویز زنان کافره از عقد و جز آن و حاصل مضمون تمام آیت اینست که وقتی که زنان کفار مسلمان شده بیایند پس امتحان حال آنها کنید که راست گویند در شهادت ایمانی و خدا بهتر میداند پس اگر دانید آنها را اسلام پس باز نفرستید بسوی کفار که روا نیست مناکحت درمیان زن مسلمان و کافر و آنچه کافران در مهر آنها داده باشند شما بدهید و در شرط اگرچه تصریح باز دادن زنان نبود بلکه در بعضی روایات لا یاتیک رجل بشامت بر تقدیر عموم این آیت لاهن حل لهم ولا هم یحلون لهن مخصص آنست و لقول بعضی ناسخ حکم سابق از قبیل نسخ سنت بکتاب فطلق عمر یومئذ امراتین کانتا له فی الشرک پس طلاق داد عمر رضی الله عنه درین روز دو زن خود را که بودند مر او را در ایام شرک و بر کفر بودند و این جایز بود در ابتدای اسلام تا نزول این آیت فتزوج احدیهما معاویة بن ابی سفیان والاخری صفوان بن امیة پس زن گرفت یکی از ین هر دو را معاویه و دیگری را صفوان که در آن وقت شرف اسلام نیافته بودند ثم رجع النبی صلی الله علیه وآله وسلم الی المدینة پس رجوع کرد پیغمبر خدا بسوی مدینه فجاءه ابو بصیر رجل من قریش وهو مسلم پس آمد نزد آنحضرت ابو بصیر مردی از قریش و حال آنکه مسلمان است فارسلوا فی طلبه رجلین پس فرستادند مشرکان قریش در طلب آن مرد دو مرد که نام یکی خنیس بن جابر بود و دیگر ازهر بن عوف زهری فقالوا العهد الذی جعلت لنا پس گفتند وفا کن عهدی را که کرده برای ما فدفعه الی الرجلین فخرجا به حتی بلغا ذا الحلیفة پس حواله کرد ابو بصیر را بآن دو مرد پس برآمدند با او تا رسیدند بموضع ذی الحلیفه که منزل اول از مدینه است فنزلوا یاکلون من تمر لهم پس نزول کردند بجائی که میخوردند از خرمائی که مر ایشان را بود فقال ابو بصیر لاحد الرجلین پس گفت ابو بصیر مر یکی از ین دو مرد را والله انی لاری سیفک هذا یا فلان جیدا بخدا سوگند تحقیق می بینم این شمشیر ترا ای فلان بسیار نیک فاستله الآخر پس کشید آن شمشیر را مرد دیگر فقال اجل والله انه لجید لقد جربت به ثم جربت پس گفت صاحب شمشیر آری بخدا که تحقیق سره است و تحقیق تجربه کرده ام آنرا بکرات فقال ابو بصیر ارنی انظر الیه پس گفت ابو بصیر بنما مرا که نگاه کنم بسوی آن فامکنه منه فضربه حتی برد پس قدرت داد او را از ان تیغ پس زد او را تا آنکه سرد شد یعنی بجای مرد وفر الآخر حتی اتی المدینة و گریخت دیگری تا آنکه آمد مدینه فدخل المسجد یعدو پس درآمد در مسجد بحالی که میدوید فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حین رآه لقد رای هذا ذعرا پس فرمود پیغمبر خدا هنگامی که دید او را تحقیق دیده است این مرد ترسی را ذعر بضم ذال معجمه و سکون عین مهمله و بمعنی خوف است فلما انتهی الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال قتل والله صاحبی وانی لمقتول پس وقتی که رسید نزد آنحضرت گفت کشته شد بخدا سوگند یار همراه من و تحقیق من کشته شده ام اگر باز نداری او را از من فجاء ابو بصیر فقال یا نبی الله قد والله اوفی الله ذمتک پس آمد ابو بصیر و گفت ای پیغمبر خدا بتحقیق وفا کرد خدا ذمت ترا از عهدی که داشتی و در جمیع روایتها لفظ قد و والله است و صریح کلام آنست که گویند والله قد و نیز در توجیه آن گویند قسم مقدم بود بر قد از احذف کرده اند قسمی که مذکور است تا کیدا آنست قد رددتنی الیهم ثم انجانی الله منهم بتحقیق باز داده بودی تو مرا بسوی کافران پس نجات داد مرا خدا

الجزء السادس تیسیر القاری الاسلام | کتاب الزکوة

که مقید کرده شود این حکم هر بلد بوقتی که دراهم ایشان کم نباشند از اقل وزن دراهم که بود در زمان حضرت و آن وزن خمسه باشند زیرا چه آن اقل چیزیست که مقرر شده واست انصاب بر دویست از ان تا آنکه واجب نباشند در دویست از دراهم سعودیه که در مکه متعارف اند اگرچه این نیز دراهم توم اند و گویا آن قائل عمل داده است اطلاق دراهم وا واقی را در موجود دانی مگر ممکن است که موجود مستقدرت شود و عمل داده ایم از اد در موجود حرفی انست که اشاره بکلام بسوی چیزی باشند که معهود و ثابت است پس اگر نباشند دراهم بلاد مگر دراهم کبیره چون وزن سعودا غنیا ولا زکوة دادهم اگرچه از دو صد کم باشند و قتیکه برسد بقدر نصاب که وزن خمسه است و لعدد از ان گفته و چون ثابت نشد که دراهم زکوة مقدار است شرعا که وزن سعیده باکه یا اقل از ان چنانکه گفتیم واجب است اینکه اعتبار کرده شود اقل در دراهم کبیره پس زکوة داده شود وقتیکه برسد بقدر دو صد از دراهم صغیره انتهی ابو شیبه ماند که اعتبار وزن سعیده زکوة محض صحیح بر ثبوت خلاف از احدی و تواریافتن عمل جدا بن یا جماع مردم لابد در باد جهی صحیح خواهد بود اگر زکوة در زمان شریف نبوی از دراهم اقل الوزن که وزن خمسه باشند داده باشند بر صحابه مخفی نبوده که لا فرق وجوب نمیدانند با استحباب و استمداد از مجموع نوعین بوده باشند نه از مجرد دراهم اقل الوزن شیخ ابن حجر گفته مخالف نشده در هیچ کی در آنکه نصاب زکوة دو صد درهم است که بقدر پنجاه و چهل مثقال نقره خالص باشند مگر ابن حبیب اندلسی که منفرد گشته بقول خود که اهل هر بلد تعامل کنند بدراهم خود و مهیمنان خرق کرده هر لیسی اجماع را پس اعتبار کرده نصاب را بعدد نه بوزن انتهی و باید دانست که مثقال را اکثری بیان کرده اند تا آنکه بیست قیراط است و قیراط مقدار پنج جو پس مثقال مقدار صد جو باشد دو ظاهر آنست که مراد از جو غله معهود است که در بزرگی و کوچکی میانه باشد و این تقدیر اهل حجاز است مر دینار را که مقدر است بمثقال و نزد اهل سمرقند نود و شش جو و تعریف

از ایشان قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ویل امه مسعر حرب لو کان له احد فرمود بیغمبر فدای مادر او بادکه برافروزنده جنگ است اگر باشد او دیگری و همراهی کند او بیسر میم و سکون سین مهمله و فتح عین مهمله وکاف یعنی بیغمبری گوی آتش افروز جنگ ویل امه ... و بنا بر این است که استعمال بمعنی تعجب است ... فلما سمع ذلک عرف انه سیرده الیهم پس چون شنید ابو بصیر این سخن را دانست که آنحضرت بسوی ایشان باز گرداند او را پس بیرون آمد تا رسید سیف البحر پس بر آمد تا رسید کنار دریا بسین مهمله و سکون تحتیه ... قال وینفلت منهم ابو جندل بن سهیل فلحق بابی بصیر ... فجعل لا یخرج من قریش رجل قد اسلم الا لحق بابی بصیر حتی اجتمعت منهم عصابة ... از قریش مردی که مسلمان شده ... فوالله ما یسمعون بعیر خرجت لقریش الی الشام الا اعترضوا لها ... فقتلوهم واخذوا اموالهم پس ... فارسلت قریش الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم تناشده الله والرحم ... فرستادند قریش ابو سفیان بن حرب را بسوی آنحضرت ... لما ارسل فمن اتاه فهو آمن ... فارسل النبی صلی الله علیه وآله وسلم الیهم ... پس فرستاد بیغمبر بسوی ابو بصیر و همراهان او که بیایند نزد آنحضرت ... فانزل الله تعالی وهو الذی کف ایدیهم عنکم وایدیکم عنهم ببطن مکة من بعد ان اظفرکم علیهم حتی بلغ الحمیة حمیة الجاهلیة ... از ایشان بیان کرد ... وکانت حمیتهم انهم لم یقروا انه نبی الله ولم یقروا ببسم الله الرحمن الرحیم ... و حالوا بینهم وبین البیت ... میان مسلمانان و میان بیت الله ... ومشهور آنست که نازل شد بسبب قومی از قریش ... قال ابو عبد الله معرة العر الجرب ... تزیلوا انماز بعضهم من بعض ... حمیت القوم منعتهم حمایة ... واحمیت الحمی جعلته حمی لا یدخل ...

کتاب الشروط فی القرض

...

[illegible]

اذا افضیتم و سمیت الرجل میکوید وقتی که در خشم در آری تبا و العجا اذا لعنی سعد الخیانی بر دزن احمد و حماد یعد و لسر می آید وقال عقیل عن الزهری قال عروة فاخبرتنی عائشة و گفت عقیل از زهری که محمد بن مسلم است گفت عروة بن زبیر خبر داد مرا که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کان یمتحنهن تحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی بود که امتحان میکرد و صدقه باز زنان مسلم که مهاجرت کرده بودند لسو گند و نظر در امارات و بلغنا انه لما انزل الله عز وجل و رسید است ما را تحقیق وقتی که فرستاد خدای تعالی بزرگ این حکم ان یردوا الی المشرکین ما انفقوا علی من هاجر من ازواجهم اینکه رد کنند بسوی مشرکان چیزی را انفاق کرده اند مشرکان بر کسیکه هجرت کرده است از زنان ان ایشان یعنی باز دهند از مهر آنچه با ایشان داده باشند و باعث بر نزول این حکم این شد که چون در صلح حدیبیه قرار یافته بود که هر که از مشرکان بدار اسلام بیاید آنرا باز دهند با ایشان و رد کردن زنان مسلمان بحکم شرع ممنوع بود لازم باز دهند که مهر ایشان را باز دهند و حکم المسلمین ان لا یمسکوا بعصم الکوافر و حکم کرد بر مسلمانان که نگاه ندارند و نکاح نکنند زنان کافره را و پیش از آن در شرع ممنوع نبود که زنان کافره در عقد مسلمانان باشند ان عمر طلق امرأتین قریبة بنت ابی امیة و ابنة جرول الخزاعی تحقیق عمر بن خطاب رضی الله عنه طلاق داد دو زن را که قریبه بفتح قاف و فتح را تصغیر کرده اند و بعضی بضم قاف و کسر را روایت کرده اند دختر ابی امیه خواهر ام سلمه است و دیگر دختر جرول بفتح جیم و سکون را و او بعد از ضمیر اسم او ام کلثوم است فتزوج قریبة معاویة بن ابی سفیان و تزوج الاخری ابو جهم پس زن گرفت قریبه را معاویه و گرفت زن دیگر را ابو جهم که نام او عامر بن حذیفه عدوی است سابقا معلوم کردی بروایت معمر از زهری که آن زن دیگر را صفوان ابن امیه گرفته و اینجا بروایت عقیل از زهری ابو جهم واقع شده فلما ابی الکفار ان یقروا باداء ما انفق المسلمون علی ازواجهم پس هرگاه ابا کردند کفار از اقرار کردن باداء چیزی که انفاق کرده اند مسلمانان بر ازواج خود چنانکه آمده و اسألوا ما انفقتم ولیسألوا ما انفقوا یعنی طلب کنید از مهرهای زنان خود که لاحق شده باشند بکافران و طلب کنند چیزی که انفاق کرده اند از مهرهای زنان خود که هجرت بدار اسلام کرده اند انزل الله عز وجل وان فاتکم شیء من ازواجکم الی الکفار و اگر سبقت کند شما را کسی از زنان شما بسوی کفار فعاقبتم یعنی پس آمد نوبت شما از ادای مهر فاتوا الآیة تا آخر آیت چنانکه شما مهرهای مهاجرات سیاه و بدید کافران نیز مهر زنان شما بدهند چنانکه تصریح با عقبی در کتاب واقع شده والعقب ما یؤدی المسلمون الی من هاجرت امرأته من الکفار و مراد از عقبی که در آیت واقع شده مهری است که ادا میکنند مسلمانان بسوی کفاری که آمده است زن ایشان بسوی مسلمانان فامر ان یعطی من ذهب له زوج من المسلمین و فرمود اینکه داده شود کسی را که مرتد شده و رفته است مرا و را شوهری از مسلمانان بسوی کفار ما انفق من صداق نساء الکفار اللاتی هاجرن چیزی را که انفاق کرده است از مهر زنان کفار زنانی که آمده اند بدار اسلام یعنی مهرهای زنان مهاجره که از مسلمانان سیده اند شده اند از مرتدات و ما نعلم احدا من المهاجرات ارتدت بعد ایمانها و نمیدانیم که هیچ یکی از زنان مهاجرات مرتد شده باشد بعد از ایمان وبلغنا ان ابا بصیر بن اسید الثقفی قدم علی النبی صلی الله علیه و آله وسلم و رسیده است ما را که ابو بصیر ثقفی قدوم آورد بر پیغمبر خدا مؤمنا مهاجرا فی المدة در حالی که مسلمانست و مهاجر در مدت فکتب الاخنس بن شریق الی النبی صلی الله علیه و آله وسلم یسأله ابا بصیر پس نوشت اخنس بن شریق بسوی آنحضرت سؤال کرده ابا بصیر را که رد کند او را بسوی او فذکر الحدیث پس ذکر کرد حدیث مذکور را که مشتمل است بر احوال او

باب الشروط فی القرض در بیان شرطها در گرفتن و دادن قرض وقال ابن عمر وعطاء اذا اجله فی القرض جاز و گفته است ابن عمر و عطا وقتی که مدتی تعیین کنند قرض دهنده و یا گیرنده روا است وقال اللیث مؤلف در باب تجارت در کبر این حدیث را موصول آورده گفته

الجزو السادس شرح الاسلام | کتاب الزکوة

باخبار عمرو و سماع وی از پدرش و سماع ابو سعید این حدیث را از حضرت نبوت صلی الله علیه و آله وسلم

باب العرض فی الزکوة

جز زکوة فتح عرض و سکون را در زکوة عرض یعنی متاع غیر نقدین که بر جو و غله بر جو خز و زر و سیم است گفته اند وقال طاوس قال معاذ لاهل الیمن گفت معاذ بن جبل که اعلم بود بحلال و حرام و حاکم بود او را آنحضرت بیمن فرستاده بود ایتونی بعرض ثیاب خمیص بیاورید مرا متاع جامهای خمیص بصاد چنانکه در بخاری است اسم جنس است بمنزله جمع که واحد آن خمیصه است یعنی چادر مربع سیاه که دو علم دارد و ابو عبیده ذکر کرده آنرا خمیس با سین یعنی جامه پنج گز گفت ابو عبیده و گویا مراد معاذ جامه ایست که تنگ بنا شده او لبیس یا جامه پوشیده و گفته اند بعضی گفته اند لبیس نوعی از جامهای پوشیدنی است فی الصدقة مکان الشعیر والذرة در جمله صدقه بجای جو و ارزن که برسید آنرا اهون علیکم و خیر لاصحاب النبی بالمدینة و دادن این ثیاب آسان تر است بر شما از جنس غله و بهتر است مر اصحاب پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم بالمدینة که بمدینه اند جهت تخفیف مؤنة نقل اثقال غله و احتیاج ایشان بثیاب و بر دو ظن منقل زکوة بمدینه بامر آنحضرت بود جهت شدت احتیاج اهل مدینه در آن وقت و جائز است نقل زکوة از شهری بشهری دیگر که اهل آنجا محتاج تر باشند و در حدیث دلیل است بر جواز دفع قیمت در زکوة چنانکه حنفیه گویند چه بودن ثیاب بدل واجب بنا بر قیمت است وقال

حدثنی عبد اللہ بن صالح قال حدثنی اللیث قال حدثنی جعفر بن ربیعة عن عبد الرحمن بن هرمز عن ابی هریرة عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم انہ ذکر رجلا سأل بعض بنی اسرائیل ابو ہریرہ روایت کرد از رسول خدا کہ بتحقیق آنحضرت ذکر کرد مردی را کہ سوال کرد بعضی
از بنی اسرائیل بان یسلفہ الف دینار انکہ قرض دہد او را ہزار دینار فدفعها الیہ الی اجل مسمی پس حوالہ کرد بسوی او ہزار دینار
تا مدت معین این حدیث بتفصیل تمام در باب الکفالة فی القرض گذشت

باب المکاتب وحکم مکاتب وما لا یحل من الشروط التی
تخالف کتاب اللہ و حکم چیزی کہ روا نیست از شرطہائی کہ مخالف حکم کتاب خدا است وقال جابر بن عبد اللہ فی المکاتب شروطہم
بینہم وگفت جابر بن عبد اللہ رضی اللہ عنہ در حق مکاتب کہ شرطہای مکاتبان و مولی ایشان در میان خود معتبر است اگر مخالف کتاب اللہ
نباشد وقال ابن عمر او عمر … شک آورد کہ قول ابن عمر است یا قول عمر و در روایتی کہ بعد از این آمده وقال
ابو عبد اللہ یقال عن کلیہما عن عمر وابن عمر وگفتہ میشود از ہر دو از عمر و از ابن عمر کل شرط خالف کتاب اللہ فهو باطل
ہر شرطی کہ مخالف است کتاب خدا را پس آن باطل است و اعتبار نمی دارد وان اشترط مائة شرط و اگرچہ صد شرط کردہ شود

حدثنا علی بن عبد اللہ قال حدثنا سفیان عن یحیی عن عمرة عن عائشة قالت اتتها بریرة تسألها فقالت عائشہ آمد نزد او بریرہ
در حالیکہ سوال میکند او را در کتابتها در وجہ کتابت او فقالت ان شئت اعطیت اهلک ویکون الولاء لی پس گفت عائشہ اگر
خواہی بدہم تمام وجہ کتابت و آزاد کنم ترا و باشد ولاء برای من فلما جاء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ذکرتہ ذلک پس چون
آمد رسول خدا ذکر کرد قصہ بریرہ را … آنحضرت قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ابتاعیها فاعتقیها فانما الولاء لمن اعتق
پس فرمود آنحضرت بخر او را پس آزاد کن جز این نیست ولاء مر کسی را کہ آزاد کردہ است ثم قام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی المنبر پس ایستاد
رسول خدا بر منبر فقال ما بال اقوام یشترطون شروطا لیست فی کتاب اللہ پس فرمود چہ حالت است مر گروہی را کہ شرط میکنند شرطہائی کہ
نیست در کتاب خدا من اشترط شرطا لیس فی کتاب اللہ فلیس لہ کسی کہ شرط کند شرطی را کہ نیست در کتاب خدا پس نیست کار مرو
شرط او را وان اشترط مائة شرط اگرچہ شرط کند صد شرط را

باب ما یجوز من الاشتراط والثنیا فی الاقرار در بیان آنچہ روا است
از شرط کردن و استثنا نمودن در اقرار ثنیا بضم ثلثہ و سکون نون اسم است از استثنا والشروط التی یتعارفها الناس بینهم
و در بیان شرطہائی کہ عرف دارند مردم میان خود در معاملات از بیع و شرا و جز آن واذا قال مائة الا واحدة او ثنتین و دو …
گفت کسی مر او را بر من یکصد است مگر یکی یا دو صحیح است و لازم است بر وی نود و نہ یا نود و ہشت وقال ابن عون عن ابن
سیرین وگفتہ است ابن عون البصری از ابن سیرین قال رجل لکریہ ارحل رکابک گفت مردی مر کرایہ دار را بر بند شتر
خود را کہ … قوی است … آمادہ است رکاب جمع … اشتران کرایہ … صیغہ
از … وان لم ارحل معک یوم کذا وکذا فلک مائة درهم فلم یخرج پس اگر … ترا …
و میان … پس مر ترا است صد درہم پس بیرون نیامد یعنی این شرط صحیح است قال شریح من شرط علی نفسه طائعا غیر مکره فهو علیه
گفت شریح کسی کہ شرط کند بر ذات خود بطوع و رغبت خود در حالیکہ او را اکراہ کردہ نشدہ است در آن شرط پس آن لازم میشود
بر وی وقال ایوب عن ابن سیرین ان رجلا باع طعاما وگفت ایوب از ابن سیرین بتحقیق مردی کہ فروخت غلہ را وقال
ان لم آتک الاربعاء فلیس بینی وبینک بیع فلم یجئ وگفت اگر نیایم نزد تو روز چہارشنبہ پس نیست میان من و میان تو بیع
پس نیامد آن مشتری فقال شریح للمشتری انت اخلفت فقضی علیہ پس گفت شریح مر مشتری را تو خلاف وعدہ کردی
پس حکم کرد بر وی … نیست مذہب ابوحنیفہ و احمد و مالک و شافعی … صحیح است و شرط … حدثنا ابو الیمان

فلم یبت لکن صدقة العرض من غیر ...
پس ثابت نکرد آنحضرت صدقہ عرض را از غیر عرض
و نہ فرمود مگر آنکہ حلی عرض باشد این … است
کہ عرض لعین … باشد چنانکہ در نسخ … است
دیگر … باشد مقصود آن بود کہ تخصیص نکرد
آنحکم را بصدقہ … تمام و نوشت فرض و
نفل را پس شامل گردد … موجب … و اگر
مراد … باشد صدقہ فرض … بر دلالت این نص
… معلوم کنند فجعلت المرأة تلقی خرصها
وسخابها پس گشتند زنان کہ می انداختند گوشوارہ
و گلوبند خود را خرص بضم خا و سکون را
در آخر صاد مہملہ … سخاب … سین مہملہ
گردن بند کہ بی جواہر باشد و در آن زنان غالب
آن بود کہ از سعد … و خرز یمانی و ترنفل و جز آن
کہ … میساختند … اللہ
الی هب دالفضة من الحرص … نکرد
آنحضرت ذہب و فضہ … وجہ … دانہ
ازعرو من …

حدثنا محمد بن عبد اللہ بن
المثنی بن عبد اللہ بن انس بن مالک قال
حدثنی ابی قال حدثنی ثمامة بضم ثلثہ
ابن عبد اللہ بن انس ان انسا حدثہ ان
ابا بکر کتب لہ التی امر اللہ و رسولہ بتحقیق
انس حدیث کرد ثمامہ را کہ بتحقیق ابا بکر صدیق
نوشت برای انس … کہ فرستادہ بود او را
بحرین احکام صدقہ کہ امر کردہ بود خدا تعالی
رسول خود را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از انجملہ

قال الحميدي سعيد قال حدثنا سفيان حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال ان لله تسعة وتسعين اسما

فرمود بتحقيق مر خدارا نود و نه نام است مائة الا واحدة من احصاها دخل الجنة يكصد است مگر يكى كسيكه شمارد آنرا يعنى بخواند آن اسما را آيد بهشت را ببركت ملاحظه آن احصاها يعنى معرفت نيز گفته اند يعنى بشناسد خدا را باين نامها و دانند كه صاحب اين صفات جليله است واين عارف بى شبهه مسلمان است وبهشتى و نيز مرتبه عالى تر ازان اينست كه متخلق شود باين صفات و متحقق گردد بآن و بيان تخلق و تحقق باسماء الهى بطلبى ديگر دارد علماى اين شان آنرا استيفا كرده اند چنانكه شيخنا ابو الحسن بكرى رضى الله عنه در رساله مفرده در شرح اسماء حسنى اشارتهاى بليغه بآن كرده است در تطبيق اين حديث بترجمه آنچه تواند گفت اينست كه مؤلف رحمه الله عليه استدلال كرده باين حديث كه كلام تمام ميشود باخر پس هر جا استثنائى در آخر كلام واقع شده حمل بآن بايد كرد و شرط را قياس كرده است بر استثنا كه هر دو در آخر واقع ميشود و اخذ كرده است آنرا از قول مائة الا واحدة كه در تاكيد تسع وتسعين واقع شده آنرا استثنا را اعتبار نكنند تاكيد آن نميشود پس اگر گويد كسى فروختم اين را صاع طعام صد صاع مگر يك صاع نود و نه فروخته ميشود **باب** الشروط في الوقف در بيان جواز شرطها در حال وقف حدثنا قتيبة بن سعيد قال

حدثنا محمد بن عبد الله الانصاري قال حدثنا ابن عون قال انبأني نافع عن ابن عمر ان عمر بن الخطاب رضى الله تعالى عنه اصاب ارضا بخيبر بتحقيق عمر دريافت زمينى را بخيبر فاتى النبي صلى الله عليه وآله وسلم يستامره فيها پس آمد عمر نزد پيغمبر خدا كه مشوره ميكند در ان زمين فقال يا رسول الله انى اصبت ارضا بخيبر پس گفت اى رسول خدا من يافته ام زمينى را بخيبر لم اصب مالا قط انفس عندي منه كه در نيافته ام مالى را هرگز نفيس تر نزد من از ان زمين فما تامر به پس چه ميفرمائى بآن زمين قال ان شئت حبست اصلها وتصدقت بها فرمود اگر خواهى نگهدار زمين را خود و تصدق كن حاصل آنرا قال فتصدق بها عمر گفت راوى پس وقف كرد آن زمين را و نوشت عمر انه لا يباع ولا يوهب ولا يورث كه بتحقيق فروخته نشود و بخشيده نشود و وارث كرده نشود وتصدق بها في الفقراء وفي القربى وفي الرقاب وتصدق كرد آنرا در حق فقرا و در حق خويشان و در حق آزاد ساختن بندها وفي سبيل الله وابن السبيل والضيف و در راه خدا و مسافران و مهمانان لا جناح على من وليها ان ياكل منها بالمعروف و نيست گناه بر كسى كه متولى شود آنرا اينكه بخورد از وى بر وجهى كه متعارف و متعارف است ويطعم غير متمول فيه ميخوراند غير مالدار را قال فحدثت به ابن سيرين فقال غير متاثل مالا گفت راوى ابن عون پس حديث كردم باين ابن سيرين را پس گفت مراد از غير متمول غير متاثل است متاثل بضم ميم و فتح تا و مثلثه و فوقانيه و فتح همزه و كسر مثلثه مشدده يعنى جامع ومال اندوز و جامع است **كتاب الوصايا بسم الله الرحمن الرحيم باب الوصايا** جمع وصيت است

و وصيت در لغت بمعنى پيوستن و پيوند كردن است و در عرف شرع دادن مال خود است بتبرع بعد از موت بطريق مبير يا اعتاق و ما مر و نامهاى ايصاء بمعنى را وصيت از آنكه بپار پيوسته است خير دنيا به نيكوئى آخرت وقول النبي صلى الله عليه وآله وسلم وصية الرجل مكتوبة عنده و در بيان فرموده آنحضرت كه وصيت مرد نوشته شده است نزد وى يعنى بايد كه مكتوب باشد نزد وى اشارت بتاكيد وصيت وقول الله عز وجل كتب عليكم اذا حضر احدكم الموت و در بيان فرموده خدا لازم كرده شده است بر شما وقتى كه در رسد يكى از شما را امر مرگ ان ترك خيرا الوصية للوالدين والاقربين بالمعروف اگر گذارد مالى را وصيت كردن مر مادر و پدر و خويشان را بطريق پسنديده در حق بعضى وى تا ذريعه ثلث مال الى غفور رحيم تا اين قول خدا كه حكم وصيت تا آنجا فرمود جنفا ميلا متجانف متمايل يعنى كلمه جنفا كه در اين آيت واقع شده بمعنى ميل است و متجانف مشتق از جنف است بمعنى متمايل

البحر السابق شيخ الاسلام | كتاب الزكوة

بنت لبون قبول كرده و گرفته شود و نيز وجه او در استانه صدقه بسبب درهم يا دو گوسفند عوض زياده از قدر واجب بار داول دو گوسفند خود ظاهر است زيرا چه نصاب بنت لبون سى و شش شتر است و تفاوت ميان آن و ميان نصاب بنت مخاض بيارده شتر است و واجب در ان دو شاة است و اما عدد درآم بنا بر تفاوت قيمت آن زمان است و از اينجا جواز دفع قيمت در زكوة بجاى عين واجب چنانكه حنفيه گويند مستفاد مى شود و نزد مالك و شافعى چاره نباشد بنا بر لفظ حديث كه وارد شده است در ان خاص لفظ شاة و بنت مخاض و بنت لبون و جز آن در نصاب هاى آن حنفيه گويند اين تخصيص در تعبير بنا بر ظاهر امر و براى

حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما حق امرئ مسلم له شيء يوصي فيه
فرموده است نيست سزاوار مردی مسلمانی که مر او را چیزی است که وصیت کرده شود در آن بیتوته کند دو شب یعنی بدرنگ نشیند
يبيت ليلتين الا ووصيته مكتوبة عنده تابعه محمد بن مسلم عن عمرو عن ابن عمر عن
مسلمان را نمیرسد که بگذراند دو شب مگر آنکه وصیت او مکتوب باشد نزد او تابع شد محمد بن مسلم از عمرو بن دینار از ابن عمر از پیغمبر حدثنا
النبي صلى الله عليه وآله وسلم متابعت کرده است مالک را در اصل حدیث
ابراهيم بن الحارث قال حدثنا يحيى بن ابي بكير قال حدثنا زهير بن معاوية الجعفي قال حدثنا ابو اسحاق عن عمرو بن الحارث ختن رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم اخي جويرية بنت الحارث گفت این حدیث کرد ما را ابو اسحاق از عمرو بن حارث شوهر خواهر پیغمبر خدا برادر جویریه بنت حارث
ختن مرد عرب هر که باشد از خویشان از طرف زن چون پدر و برادر زن و عمرو برادر زن بود پیغمبر را قال ما ترك رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
عند موته درهما ولا دينارا ولا عبدا ولا امة گفت نگذاشت پیغمبر خدا نزد موت خود درمی را و نه دیناری را و نه غلامی را و نه کنیزی را
ولا شيئا الا بغلته البيضاء وسلاحه ونه هیچ چیزی را مگر استر او که سفید بوده است و سلاح خود را که شمشیر بود برای جنگ کردن
وارضا جعلها صدقة وگذاشت زمینی را که گردانیده بود آن را صدقه بر مردم خیبر که چهار حصه از پنج حصه است یعنی که نقل کرده آن زمین
فدک بود که قبل ازین تصدق کرده بود و نزد وفات نبوده بآن اگر همین صدقات او داخل ساختیم در وصیت و در نخواهد بود
حدیث بباب تمام نشود گرامانی گفته اگر گوئی مناسبت حدیث بباب چیست گویم آنچه مال نیست وصیت هم نیست یعنی
و حق المدار فرموده اند پس حدثنا خلاد بن يحيى قال حدثنا مالك وهو ابن مغول قال حدثنا طلحة بن مصرف قال سالت عبد الله بن ابي اوفى
هل كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم اوصى فقال لا گفت طلحه پرسیدم عبد الله بن ابی اوفی را آیا بود پیغمبر خدا که
تمام برو یکی وصیت کرده است پس گفت نی مراد نفی وصیت بمال است پس منافات ندارد با نفی وصیت بو ستکه وصیت کرد
آنحضرت با خراج مشرکان از جزیره عرب و جز آن فقلت كيف كتب على الناس الوصية او امروا بالوصية پس گفتم چگونه نوشته شده است
بر مردم وصیت یا چگونه امر کرده شده است بوصیت شک راوی است قال اوصى بكتاب الله گفت وصیت کرده است
بحکم کتاب الله و بمقتضای آن حدثنا عمرو بن زرارة قال اخبرنا اسمعيل عن ابن عون عن ابراهيم عن الاسود قال ذكروا عند عائشة
ان عليا كان وصيا گفت اسود ذکر کردند نزد عائشه که بتحقیق علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود وصی یعنی آنحضرت وصیت کرده بود
در ایام مرض بخلافت فقالت متى اوصى اليه وقد كنت مسندته الى صدري او قالت حجري پس گفت عائشه کی وصیت کرده
بسوی علی و حال آنکه بودم من تکیه داشتم آنحضرت را بسوی سینه خود یا گفت بسوی کنار خود فدعا بالطست فلقد انخنث
پس طلبید آنحضرت طشت را و حال آنکه بتحقیق دو تا شده بود در کنار من آنحضرت مردلون در میان ما هرچه آخر تا شکسته است
فما شعرت انه قد مات پس ندانستم بتحقیق آنحضرت مرده است یعنی تا اینحال در کنار من بود و آخر معلوم شد که جان بحق تسلیم کرد
فمتى اوصى اليه پس کی وصیت کرد بسوی علی باب ان يترك ورثته اغنياء خير من ان يتكففوا الناس در بیان آنکه گذاشتن
وارثان خود را توانگر بهتر است از آنکه سوال کنند مردم را حدثنا ابو نعيم قال حدثنا سفيان عن سعد بن ابراهيم عن عامر بن سعد
عن سعد بن ابي وقاص قال جاء النبي صلى الله عليه وآله وسلم يعودني گفت سعد بن ابی وقاص آمد پیغمبر خدا که عیادت کند مرا و من بیمار بودم
بمکه و هو يكره ان يموت بالارض التي هاجر منها و آنحضرت ناخوش داردی مردن را
در زمینی که هجرت کرده است از آن یا آنکه سعد ناخوش داردی مردن در مکه بر این تقدیر این قول قول سعد است و در بعضی
قول عامر راوی سعد است انتهی گفته اند و از حدیث محمد بن عبد الرحیم که در باب الاحق است ثبت کراهت بسعد کرده و ظاهر

نقصان سن واجب در وجود حق بکم و زیاد چنانکه
ظاهر این حدیث است قول شافعی و احمد
و اصحاب حدیث است و مروی از عمر و علی
رضی الله عنهما ده درهم یا دو شاة و آن قول
ثوری و اسحاق است و نزد مالک لازم است
بر رب المال که اگر نزد سن واجب خرید کرده
دهد آنکه جبر نقصان نماید و نزد ابی حنیفه
اخذ کرده شود قیمت سن واجب و اگر خواهد
مصدق اخذ کند سن ناقص را و قیمت
فضل یا زده جبر کمی و اگر خواهد بگیرد سن ادون
بقدر قیمت فضل واجب و معین نکرده است
درهم و نه جزئی که ان مختلف باختلاف اوقات
و بود وصیت و نیز سفر ما یدیان لیمکن ...
... ناقص علی وجهها پس اگر نباشد نزد
مالک ... ابنت مخاض بر وجه آن یعنی بر
... ولی که بی عیب باشد ... زکوٰة
... ابن لبون و حال آنکه نزد
... ابن لبون است نزد بنت لبون یعنی نزد او
... طلبیده معه شیء پس تحقیق
قبول کرده میشود ... ابن لبون ... بجای ...
... پس ...
... بنقدان ...
حدیث ...

کراہت سعد از ہجرت کہ آنحضرت خواہد بود ما یرحم اللہ ابن عفراء فرمود رحمت کند خدا پسر عفراء را آنکہ نام مرا آنحضرت در تیر سعد فرمود از آنکہ مردن در مکہ موجب نقصان ثواب ہجرت بود و است پوشیدہ نماند کہ در کتاب جنائز گذشتہ کہ سعد ابن خولہ پس تواند کہ او سعد و نام او باشد یکی خولہ دیگر عفراء و تواند کہ خولہ نام پدر او باشد و عفراء نام مادر او یا آنکہ نام مادر او خولہ است و آنحضرت بلقب عفراء کہ بمعنی زن خاک آلودہ است او را یاد کردہ باشند قلت یا رسول اللہ اوصی بمالی کلہ گفتم ای رسول خدا وصیت میکنم براہ خدا ہمہ مال خود را قال لا فرمود نی قلت فالشطر قال لا گفتم پس نصف مال را وا است فرمود نی قلت فالثلث قال فالثلث والثلث کثیر فرمود پس سیوم حصہ و سیوم حصہ بسیار است انک ان تدع ورثتک اغنیاء تحقیق گذاشتن تو وارثان خود را با نیاز خیر من ان تدعہم عالۃ یتکففون الناس فی ایدیہم بہتر است از گذاشتن آنہا درمانده و بینوا کہ بکشایند دست سوال ایشان پیش مردم و طلب کنند کفاف زندگانی از دست مردم است وانک مہما انفقت من نفقۃ فانہا صدقۃ و تحقیق تو ہر گاہ انفاق کردی در مدت حیات از ہر نفقہ واجب یا مستحب پس آن صدقہ است موجب اجر حتی اللقمۃ التی ترفعہا الی فی امرأتک تا آنکہ لقمہ طعامی کہ بر داشتہ آن را بسوی دہن زن خود آن نیز صدقہ است موجب اجر و عسی اللہ ان یرفعک و نزدیک است کہ خدا بردارد ترا ازین بیماری فینتفع بک ناس ویضر بک آخرون پس منتفع شوند تو مردم مسلمانان از غنیمتہای تو و ضرر رسانند بتو مردم دیگر از کفار و نصیحت پیوست چنانکہ سعد بن ابی وقاص بعد ازین حال تا پنجاہ سال دیگر زندہ بود و جہاد کردہ و فتح کرد و لم یکن لہ یومئذ الا ابنۃ و نبود مر سعد را در آن روز مگر دختری

باب الوصیۃ بالثلث

در بیان آنکہ وصیت بثلث مال روا است وقال الحسن لا یجوز للذمی وصیۃ الا الثلث و گفت حسن بصری روا نیست مر ذمی را وصیت مگر سیوم حصہ مال یعنی وصیت ذمی نافذ نیست مگر در ثلث اگرچہ زیادہ بران کردہ وقال اللہ عز وجل وان احکم بینہم بما انزل اللہ فرمود خدا او حکم کن در میان یہود بچیزی کہ فرستادہ است خدا و حکم خدا ہمین است کہ زیادہ بر ثلث نباشد یعنی حکم کن در اہل ذمہ بشرع کہ منزل است بر تو از آنجملہ حکم وصیت است کہ ہمین ثلث باشد

حدثنا قتیبۃ بن سعید قال حدثنا سفیان عن ہشام بن عروۃ عن ابیہ عن ابن عباس قال لو غض الناس الی الربع گفت ابن عباس اگر کم کنند مردم وصیت را از ثلث تا ربع جواب محذوف است یعنی تا ربع پس آن بہتر باشد لیعنی کلمہ لو بمعنی تمنی گفتہ اند یعنی کاش اعراض کنند لان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال الثلث والثلث کبیر او کثیر زیرا کہ فرمود رسول خدا سیوم حصہ و فرمود سیوم بسیار است فاز این حدیث سعد بوضوح معلوم میشود کہ مرضی آنحضرت کمتر از سیوم است و منقول است از علی بن ابی طالب اگر وصیت بسیار کنند دوست تر است نزد من از آنکہ وصیت بربع کند و ربع دوست تر است از ثلث گفتہ اند اگر ورثہ فقرا باشند کمتر از ثلث بہتر است و اگر اغنیا اند بثلث افضل است

حدثنا محمد بن عبد الرحیم قال حدثنا زکریا بن عدی قال حدثنا مروان عن ہاشم بن ہاشم عن عامر بن سعد عن ابیہ قال مرضت فعادنی النبی صلی اللہ علیہ وسلم گفت پدر عامر سعد بن وقاص بیمار شدم پس عیادت کرد مرا پیغمبر خدا فقلت یا رسول اللہ ادع اللہ ان لا یردنی علی عقبی پس گفتم ای رسول خدا دعا کن و بخواہ خدا را کہ باز نگرداند مرا پس بزمینی کہ از آن ہجرت کردہ ام قال لعل اللہ یرفعک وینفع بک ناسا فرمود شاید کہ بردارد ترا ازین بیماری و نفع کند بتو مردم را قلت ارید ان اوصی وانما لی ابنۃ گفتم میخواہم کہ وصیت کنم و نیست مرا

الیہن خطب الناس بر حضرت کہ وی نشود ... عیدرا بر زنان کہ نور بدو در صف ... و معہ بلال باشر ابو بہ پس آمد آنحضرت زنان را و حال آنکہ با وی بلال است پس وعظ کرد او کنان با شر خود را و عظہن و امرہن ان یتصدقن پس پند کرد آنحضرت زنان را و امر کرد ایشان را کہ تصدق کنند فجعلت المرأۃ تلقی پس گشتند زنان کہ می انداختند حلقہ ایوب الی اذنہ والی حلقہ ما اشارہ کرد ایوب کہ از رجال حدیث است در بیان انکہ میکردند زنان بسوی گوش خود و بسوی گلوی خود یعنی پیرایہ گوش و گلو را

باب

لا یجمع بین متفرق جمع کردہ نشود در زکوٰۃ میان متفرق مثلا سہ کس باشند کہ بر واحد از ایشان چہل شاۃ است کہ واجب است دران زکوٰۃ پس جمع کنند آن جملہ را تا واجب شود در ہمہ ایشان جز یک شاۃ ... از اجل آنکہ صدقہ است ہمین یک شاۃ ولا یفرق بین مجتمع و تفرقہ کردہ نشود میان مجتمع مثلا دو شریک باشند میان دو دویست و دو شاۃ کہ واجب است دران سہ شاۃ پس تفرقہ کنند حصہ ہای خود را تا ہر یک را

الثلث مجاز ذلك لهم گفت راوی حدیث پس وصیت کردم مردم را بسوی چهار یک پس روا شد ثلث ...

روا شد وصیت بثلث مردم دیگر را **باب** قول الموصی لوصیه تعاهد ولدی و ما یجوز للوصی من الدعوی در جواز قول وصیت کننده مر کسی را که وصیت

کرده شود خبرداری کن فرزند مرا ... و در حکم چیزی که روا می باشد مر وصی را از دعوی ...

... عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم انها قالت کان عتبة

بن ابی وقاص عهد الی اخیه سعد بن ابی وقاص روایت از عائشه ... تحقیق ...

برادر خود سعد بن ابی وقاص ان ابن ولیدة زمعة منی فاقبضه الیک که تحقیق پسر ...

... عبد الرحمن است فلما کان عام الفتح اخذه سعد فقال ابن اخی پس هرگاه ... سال فتح گرفت او را سعد و گفت

این برادرزاده منست قد کان عهد الی فیه بتحقیق عهد کرده بود بمن در حق او ... فقام عبد بن زمعة فقال اخی وابن امة ابی ولد

علی فراشه پس ایستاد عبد پسر زمعه و گفت این برادر منست و پسر کنیز پدر منست که زاده شده است بر فراش او فتساوقا

الی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس هر دو برابر رفتند نزد پیغمبر خدا ...

... پسر برادر منست بتحقیق برادر من ... گرفته بود از من ...

پس گفت عبد بن زمعه این برادر منست و پسر ... پدر من فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هو لك یا عبد بن زمعة ...

رسول خدا ... این پسر تراست ای عبد بن زمعه الولد للفراش وللعاهر الحجر فرزند مر صاحب فراش راست ...

است یعنی ... ثم قال لسودة بنت زمعة احتجبی منه پس فرمود ...

حجاب کن ازوی ... لما رأی من شبهه بعتبة ...

[illegible]

باب اذا اومأ المریض برأسه اشارة بینة جازت ...

... عن انس ان یهودیا رض رأس جاریة بین حجرین ... روایت از انس ...

... فجیء بالیهودی ...

... اقرار کرد ...

باب لا وصیة لوارث ... در بیان آنکه نیست وصیت مر وارث را حدثنا محمد بن یوسف ...

... عن ابن عباس قال کان المال للولد وکانت الوصیة للوالدین گفت ابن عباس ...

... فنسخ الله من ذلك ما احب ...

فجعل للذکر مثل حظ الانثیین ...

... وجعل للمرأة الثمن والربع ...

... **باب** ...

ان قال حدثنی ثمامة ان انسا حدثه ان ابا بکر کتب له التی فرض رسول الله ...

ابوبکر صدیق نوشت ... صدقه ...

... ولا یجمع بین متفرق ولا یفرق بین مجتمع خشیة الصدقة ...

... **باب** ما کان من خلیطین فانهما یتراجعان بینهما بالسویة ...

کتاب ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه ...

[illegible]

عند الموت روا بود ن صدقہ نزدمرگ **حدثنا** محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن سفیان عن عمارة عن ابی زرعة عن ابی هریرة قال قال رجل للنبی صلی الله علیه وآله وسلم یا رسول الله ای الصدقة افضل گفت ابو هریرہ گفت مردی مرپیغمبر خدا را ای رسول خدا کدام صدقہ بہتر ثواب است قال ان تصدق وانت صحیح حریص تأمل الغنی وتخشی الفقر تو سود انکه صدقہ کنی و حال آنکه صحت داری وحرص بمال داری وامید مکنی تمتع را و می‌ترسی فقر را یعنی صدقہ کنی بهنگام النفس و ثبات عقل ولا تمهل حتی اذا بلغت الحلقوم قلت لفلان کذا ولفلان کذا وقد کان لفلان و تاخیر مکنی صدقہ را تا وقتیکه برسد جان تو برگ گردن الخ یعنی وقت مرگ گوئی ببخشید فلان را چیزی و فلان را و حال آنکه تحقیق شده باشد مال فلان را یعنی وارث را مراد آنست که پیش از آنکه حق وارث گردد وصیت کنی درم را **باب** قول الله عزوجل من بعد وصیة یوصی بها او دین در فرمود خدای تعالی و بعد از آنکه وارث و قسمت آن از پس اجرای وصیتی است که کرده میشود یا ادای قرضی است که بر ذمہ میت بوده باشد ویذکر ان شریحا وعمر بن عبد العزیز وطاؤسا وعطاء وابن اذینة اجازوا اقرار المریض بدین و گفته میشود که قاضی شریح و خلیفه عمر بن عبد العزیز و طاؤس و عطاء و ابن اذینه روا داشته اند اقرار بیمار را بدینی و نافذ است اقرار او بر ورثه وقال الحسن احق ما تصدق به الرجل آخر یوم من الدنیا واول یوم من الآخرة و گفت حسن بصری سزاوارتر است چیزیکه تصدیق کرده میشود آن مردی در آخر روزی از دنیا و نخستین روزی از آخرت یعنی روز مرگ اگر اقرار در حق کسی کند حقیقت است بایکه حکم بنفاذ آن کنند تصدیق بالتخفیف مجهول از باب تصدیق و در بعضی روایات تصدق بتشدید یا معنی از باب تفعل آمده یعنی سزاوارتر است که تصدق کنند یعنی دهی کند از باب استحقاق و معنی اول مناسب اقوال سابق و موید است وقال ابراهیم والحکم اذا ابرأ الوارث من الدین برئ و گفته است ابراهیم نخعی و حکم بن عیینه وقتی که بری کرد بیمار وارث خود را از دین و گفت که دینی بر ذمہ او ندارم بری میشود آن وارث و وارثان دیگر را نمیرسد که دعوی کنند بر وی بسبب دین مورث یعنی قول او معتبر است و حجت بر ورثه داده می‌شود واوصی رافع بن خدیج ان لا تکشف امراته الفزاریة عن مال اغلق علیه بابها و وصیت نمود و اقرار کرد رافع بن خدیج اینکه تعرض کرده نشود زن او که فزاریه بود از مالی که بسته شده است بر آن زن در او یعنی بعد از موت شوهر وی که رافع است تعرض بآن زن او نکنند که هرچه در خانه او ست ملک او ست و همین قول او کافیست احتیاج گواه و اقرار دیگر نمی بود وقال الحسن اذا قال لمملوکه عند موته کنت اعتقتک جاز و گفت حسن بصری وقتی که گفت کسی مر بنده مملوک خود را نزدیک مرگ خود کنت اعتقتک جاز بودم من پیشتر ازین که تحقیق آزاد کرده بودم ترا روا است و آن بنده آزاد میشود و این قول منافی قول جمهور است که گویند این بنده از ثلث مال آزاد میشود وقال الشعبی اذا قالت المرأة عند موتها و گفت شعبی وقتی که گفت زنی نزدیک مرگ خود ان زوجی قضانی وقبضت منه جاز تحقیق شوهر من ادا کرده است حق مهر مرا و من گرفته ام از وی روا است و تعبیر بسدو ورثه او را از شوهر او طلب مهر کنند وقال بعض الناس لا یجوز اقراره لسوء الظن به للورثة و گفته است بعضی مردم گویا کنایت کرده از حنفیه روا نیست این اقرار او مر نزدیک بیمار از جهت بدگمانی که با و بر وارثان او یعنی بدگمان میکنند که اقرار بدین دارد او اعتاق کرده در صحت کرده برای محروم ساختن وارثان است ثم استحسن فقال یجوز اقراره بالودیعة والبضاعة والمضاربة پس از آن بعض استحسان کرده است و نیک دیده پس گفته است روا است اقرار او بودیعت کسی و سرمایه که دارد و گوید مایه از فلانست و اقرار کند که مضارب او ست ظاهر ازوی کلام مولف آنست که ناقض نزد او است این بعض در فتوی از آنکه فرقی نیست در اقرار بدین و جز آن و در بین احمد پوشیده نماند که در بیان این فرق ظاهر است بنای این امور ثانی اقرار با مانت دیگری است و آن اصلا در ملک او نبوده آمده بود و بنای ایو لیل

و وارد می شود برین مذهب نهی از جمع متفرق کسانیکه خلیطه نزد این فقها آنست که متفق باشند در مسرح و مبیت و حوض و فحل و شرکت اخص از خلطه است نزد ایشان وقال طاؤس بن الیمان وعطاء بن ابی رباح اذا علم الخلیطان اموالهما فلا یجمع مالهما اگر دانند دو خلیطه اموال خود را و متمیز باشد مال یکی از مال دیگر پس جمع کرده نشود مالهای ایشان در ایجاب صدقه و خلطه که باین وجه باشد آنرا خلطه جوار گویند حنفیه خلطه شرکت را اعتبار نمی کنند وقال سفیان لا تجب حتی یتم لهذا اربعون شاة ولهذا اربعون شاة و گفت سفیان ثوری واجب نمیشود زکوة بر دو خلیط تا اینکه تمام شود برای این یک خلیط چهل شاة و برای آن خلیط دیگر چهل شاة یعنی حصه هر یک بقدر نصاب رسد و در کمتر از نصاب بر هیچ یکی واجب نباشد اگرچه مجموع نصاب باشد **حدثنا** محمد بن عبد الله قال حدثنی ابی قال حدثنی ثمامة ان انسا حدثه ان ابا بکر کتب له التی فرض رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و از زکوة نیست وما کان من خلیطین فانهما یتراجعان بینهما بالسویة **باب** زکوة الابل ذکر کرده شد ذکر کردن

هذه تتمة رسالة منيفة ماوعدتها في الصفحة ٣ في الجزء السادس للجلد الثاني في حل قول البخاري رحمه الله وقال بعض الناس

لا وصية لوارث ولا اقرار بالدين ... تعلق حق الورثة ... الى الوارث ... تخصيص البعض ...

من المنقول ان البخاري ... خلاف ما ... بعض الورثة ...

... الوصية لوارث ... قوله عليه السلام لا وصية لوارث ولا اقرار له بدين ... مالك ... ابي حنيفة ...

... لا يجوز اقرار المريض لوارث ... القاسم بن سالم ...

بالعبر ... نفس مال ... کرد ... ترماشي ... هجرت

بگفتے ... ان الله لن يترك بكسر تحتيه ... نقص ... ولكن ... تحتيه ... نيز خوانده اند من

عملك شيئا

پس بتحقيق خدا تعالى كم وفرو گذاشت نخواهد كرد ترا از ثواب عمل تو كه هجرت باشد چيزي را بسبب عدم استطاعت تو هجرت واقامت مابمدينه باوجود نيت داشتن منع فرموده اند را آن وآن منع پيش از فتح مكه بود چه بعد از فتح منقطع شد هجرت در حق سائر مردم قوله كه بعد از فتح باشد زيرا چه منسوخ هجرت ... شده ... پس ... مكلف با اقامت ... دين هجرت از آنجا واجب است در هر حال كما قالوا

باب من نكث

عمل لا صلاة ثبت ...

وليست عنده ...

اقرار بر خود است و ابطال حقوقی که متعلق است بایشان و تصرف نیست مریض را در میان مال ورثه قال النبی صلی الله علیه و سلم
ایاکم و الظن و گفته آنحضرت فرموده است بپرهیزید و دور دارید خود را از گمان و گمان را از خود فان الظن اکذب الحدیث بتحقیق گمان بد دروغ
ترین سخنان دروغ است و درین قول رد کرده است بر دلیل بعض مردم و تواند که مقصود بعض آن باشد که این اقرار محتمل است
که گمان شوند ورثه و بناء مورث را کاری کند که ورثه را گمان بد افتند و با کذب الحدیث دور کنند و وجه ناروائی در ضمن فرق درین
اقرار و دیعت معلوم شد و لایحل مال المسلمین بالظن و حلال نیست مر ورثه را که مال مسلمانی که برای آنها اقرار کرده بجهت بد گمانی
متصرف شوند لقوله النبی صلی الله علیه و سلم آیة المنافق اذا اؤتمن خان یکی از نشانهای منافق اینست و قتی که امانت سپرده شود
خیانت کند و لهذا مرجح این حدیث را دلیل آورده بر قول خود و لا یحل الخ و تکلفی که در تطبیق آن بدعا کرده اند اینست که هرگاه خیانت
در مال کسی ممنوع شد پس در صورت اقرار او اعتبار نکردن خیانت در مال مقر لازم می آید و فیه ما لا یخفی و قال الله عز و جل ان الله
یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها فلم یخص وارثا و لا غیره و فرمود خدای قوی و بزرگ بتحقیق خدا میفرماید شما را که ادا کنید امانتها را
باهل آن تخصیص نکرده وارث و غیر او را یعنی فرق نکرده در وارث و غیر وارث پس روا باشد اقرار و وصیت برای وارث و غیر او
لیکن پوشیده نماند که این آیت در باب امانت است فرق در میان امانت و دین پوشیده نیست و دیده عبد الله بن عمرو عن النبی
صلی الله علیه و سلم و درین حدیث آیة المنافق عبد الله بن عمرو است از نبی صلی الله علیه و سلم و لفظ حدیث او چنین است آیة المنافق اربع
من کن فیه کان منافقا خالصا الخ و در کتاب الایمان گذشته فافهم **حدثنا** سلیمان بن داؤد ابو الربیع قال حدثنا اسمعیل
بن جعفر قال حدثنا نافع بن مالک بن ابی عامر ابو سهیل عن ابیه عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و سلم قال آیة المنافق ثلث اذا
حدث کذب و اذا اؤتمن خان و اذا وعد اخلف فرمود آنحضرت نشان منافق سه خصلت است وقتیکه حدیث کند یعنی سخن گوید دروغ گوید و وقتیکه امانت سپرده شود خیانت کند و وقتیکه وعده
کند خلاف کند یعنی بر سلامت این هر سه صفت جمع نشود مگر در منافق از ان نشان نفاق است **باب** تاویل قوله تعالی من بعد وصیة یوصی بها
او دین در بیان مراد این آیت و آنکه ادای دین مقدم است بر تنفیذ وصیت و یذکر ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قضی بالدین قبل الوصیة
و نقل کرده میشود که پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی حکم کرده است ادای دین را پیش از تنفیذ وصیت روایت کرده است امام احمد
و ترمذی و ابن ماجه از علی بن ابی طالب رضی الله عنه باین لفظ که میخوانید شما و این آیت را من بعد وصیة یوصی بها او دین یعنی تنفیذ وصیت
را بر دین و تحقیق پیغمبر خدا حکم در ادای دین پیش از وصیت فرموده سهیلی که یکی از علما است در وجه ذکر وصیت پیش از دین در آیه کریمه با آنکه تنفیذ
آن بالاتفاق بعد از دین است میگوید که وصیت بر وجه تبرع و صله و توقع ثواب واقع میشود پس اهتمام بشان آن رفته تقدیم ذکر
یافته است یعنی گویند که چون وصیت بلا عوض واقع میشود و در ان افراط و تفریط میتواند بود بر ورثه انفاذ آن دشوار است پس
اهتمام بدان کرده بالا تر از دین ذکر کرده و بعضی مردم در فهم تقدیم وصیت بر دین درین آیت سخن کرده اند و گویند که حرف او که دلالت
بر ترتیب کند و وقوع یافته بلکه او برای اباحت است مذکور شده چنانکه گویند جالس الحسن و ابن سیرین یعنی مجالست کن
با هر یکی و اگر ذکر درین آیت است از قبیل جالس الحسن او ابن سیرین گفتن لیکن مراد آنکه ...
... اگر جمع شوند منافات ندارد و اینجا چنین است کما لا یخفی قسطلانی از ابن حاجب نقل کرده که کلمه او در کلام عرب
... درین آیت ...
تقدیم وصیت است بر ... فافهم و قوله عز و جل ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها

دو نوع ابتدا بحقيقت شد ... پس صاحب آن اين خطاب نامست ... اعتبار اگر به آيت

درود و گفتيد در كعبه و ... ابن عثمان ... صاحب كليد بوده نازل و واقع شده است ... احق من يتطوع الوصية

پس اداى امانت سزاوارتر است از وصيت كه آن نفل است و دين از قبيل امانت است ... قال

النبي صلى الله عليه وسلم لا صدقة الا عن ظهر غنى ... روايت كرده ... از غنا و ... اداى دين

... باشد در ثبوت روايت كه صدقه نكند بوصيت ... اداى دين مقدم است بر وصيت ...

العبد الا باذن اهله گفت ابن عباس بايد وصيت كند بنده مگر باذن مولى و معلوم است كه اداى دين موقوف نيست

باذن مولى پس قوى تر است ... پس لازم كه دين مقدم باشد بر وصيت و قال النبي صلى الله عليه وسلم العبد راع في مال سيده

... اين ... امانت است ... تفسير ... صاحب ... اداى دين از تركه

... باشد و لازم ... حدثنا محمد بن يوسف قال حدثنا الاوزاعي عن الزهري عن سعيد بن

المسيب ... حكيم بن حزام قال سالت رسول الله صلى الله عليه وسلم ... روايت از سعيد بن مسيب و عروه

بن زبير از حكيم بن حزام گفت سوال كردم رسول خدا را چيزى از اموال پس داد مرا ... سوال كردم ...

... يا حكيم ان هذا المال خضرة حلوة ... اين مال سبز است ... خوش ...

لم يبارك له فيه ... بركت ...

... كالذي يأكل ولا يشبع ... واليد العليا خير من اليد السفلى ... دست بلند بهتر است

... دست ...

... قال حكيم فقلت يا رسول الله والذي بعثك بالحق ...

حكيم بن حزام ... لا ارزأ احدا بعدك شيئا حتى افارق الدنيا

... فكان ابو بكر رضي الله عنه يدعو حكيما الى العطاء فيابى ان يقبله منه ... عمر رضي الله عنه ...

... فقال عمر اني اشهدكم يا معشر المسلمين على حكيم اني اعرض عليه حقه من هذا الفيء فيابى ان ياخذه ...

... فلم يرزأ حكيم احدا من الناس بعد النبي صلى الله عليه وسلم حتى توفي رحمه الله ...

... وصيت ...

بر وصيت ... مناسبت در قول ... حكيم ...

كتاب الزكوة

... وصيت ... صدقه ...

باب ... حدثنا محمد بن عبد الله بن المثنى الانصاري قال حدثني ابي قال حدثني ثمامة بن عبد الله بن انس ان انسا حدثه ان ابا بكر كتب له هذا الكتاب لما وجهه الى البحرين

بسم الله الرحمن الرحيم

هذه فريضة الصدقة التي فرض رسول الله صلى الله عليه وسلم على المسلمين والتي امر الله بها رسوله ... فمن سئلها من المسلمين على وجهها فليعطها ومن سئل فوقها فلا يعط ... في اربع وعشرين من الابل فما دونها من الغنم ... خمس شاة ... بنت مخاض انثى ...

[illegible]

کردان نیز اهتمام باید کرد و تقدیم باید نمود در تبرعات حدثنا بشر بن محمد السختیانی قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا یونس عن الزهری قال اخبرنی سالم عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کلکم راع ومسئول عن رعیته مرویست از عبد الله بن عمر که گفت شنیدم رسول خدا را میفرمود همه شما حاکمید و پرسیده میشوید از نیک و بد توابع خود فالامام راع ومسئول عن رعیته پس امام یعنی اولوا الامر حاکم و نگهبان است پرسیده میشود از احوال رعیت والرجل راع فی اهله ومسئول عن رعیته ومرد حاکم است بر اهل خانه و توابع خود پرسیده میشود از توابع والمرأة فی بیت زوجها راعیة ومسئولة عن رعیتها و زن در خانه شوهر خود نگهبانست و پرسیده میشود از اهل خانه والخادم فی مال سیده راع ومسئول عن رعیته و بنده گار در مال مولای خود که بوی حواله کرده باشند نگهبانست و پرسیده میشود از کار خود تصرف نکند و بیجا کند یا تمام مال را نگاه دارد بی کم و بیش سپارد و صرف کند در مصالح وی قال واحسب ان قد قال والرجل راع فی مال ابیه گفت ابن عمر گمان میبرم که فرمود آنحضرت یا گفت سالم که گفت ابن عمر گمان میبرم که فرمود آنحضرت والرجل راع فی مال ابیه و مرد راعیست و نگهبان در مال پدر خود مناسبت این حدیث بترجمه بشکل که در تطبیق حدیث سابق کرده شد میتواند بود **باب** اذا وقف او اوصی لاقاربه ومن الاقارب وقت کرد مردی یا وصیت کرد مر خویشان خود را حکم آن چیست ومن الاقارب و بیان آنکه کیستند اقربای مرد وقال ثابت عن انس قال النبی صلی الله علیه وسلم لابی طلحة گفت ثابت از انس فرمود پیغمبر خدا مر ابی طلحه انصاری را چنانکه مسلم روایت کرده از انس که وقتی که نازل شد آیت لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون نمیرسند بکوئی را تا آنکه انفاق کنید از آنچه دوست میدارید آنرا گفت ابو طلحه یا رسول الله بهترین اموال من بیرحاست گواه میگیرم ترا که وقت کردم برای رضای خدا بیرحا بفتح موحده و فتح را است و سکون تحتیه در میان و حاء مهمله ممدود است نام بستان است و اقوال دیگر نیز در تصحیح آن آمده واحد الفقراء قال فرمود گردان آنرا برای محتاجان خویشان خود فجعلها لحسان وابی بن کعب پس مخصوص گردانید برای حسان بن ثابت وابی بن کعب که از دیگرین خویشان ابو طلحه بودند وقال الانصاری و گفت انصاری که محمد بن عبد الله از شیاخ انس بن مالک است حدثنی ابی عن ثمامة حدیث کرد مرا پدر من از ثمامه که ابن عبد الله بن انس است عن انس مثل حدیث ثابت یعنی مانند حدیث ثابت که از انس روایت کرده قال اجعلها لفقراء قرابتک قال انس فجعلها لحسان وابی بن کعب وکانا اقرب الیه منی گفت انس پس گردانید آنرا برای حسان وابی بن کعب و بودند این هر دو نزدیکتر بسوی طلحه از من وکان قرابة حسان وابی من ابی طلحة و بود خویشی حسان وابی از ابو طلحه باین طریق که مفهوم میشود از بیان این نسب واسمه زید و نام ابو طلحه زید است ابن سهل بن الاسود بن حرام بن عمرو بن زید مناة بن عدی بن عمرو بن مالک بن النجار زید مناة یک اسم است مرکب از دو لفظ و نسب حسان این است وحسان بن ثابت بن المنذر بن حرام فیجتمعان الی حرام وهو الاب الثالث پس جمع میشوند هر دو ابو طلحه و حسان نزد حرام که جد هر دو است وحرام بن عمرو بن زید مناة بن عدی بن عمرو بن مالک بن النجار مقصود از ذکر این رجال اینست که ابو طلحه و حسان در شش اجداد شریک اند چنانکه گفته فهو یجامع حسان وابا طلحة والی ستة آباء الی عمرو بن مالک پس حرام جمع میکند حسان را و ابو طلحه وابی را تا شش پدر که آخر آن عمرو بن مالک است بعد از این بیان نسب ابی میکند وهو ابی بن کعب بن قیس بن عبید بن زید بن معاویة بن عمرو بن مالک بن النجار فعمرو بن مالک یجمع حسان وابا طلحة وابیا پس عمرو بن مالک جمع میکند این هر سه را وقال بعضهم اذا اوصی لقرابته فهو الی آبائه فی الاسلام و گفته اند بعضی علما وقتی که شخصی وصیت کند مر قرابت خود را پس آن راجع بپدران او است که در اسلام مرده اند یا گذشته اند در کفر حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن اسحاق بن عبد الله انه سمع انسا قال

طروقه فحول است مبنی بفعوله صفت کاشفه است قید نیست فاذا بلغت واحدة وستین الی خمس وسبعین ففیها جذعة پس چون برسند شصت و یک را تا هفتاد و پنج پس در ان جذعه باشد فاذا بلغت یعنی چون برسند عددی را که بعد از خمس وسبعین است یعنی ستا وسبعین الی تسعین یعنی هفتاد و شش تا نود تا باید که اینجا عدد محذوف بود از راه اختصار که روات ففیها بنتا لبون پس در ان دو بنت لبون است فاذا بلغت احدی وتسعین الی عشرین ومائة ففیها حقتان طروقتا الجمل پس چون برسند نود و یک را تا صد و بیست پس در ان دو حقه است کوفته شدگان شتر تا اینجا خلاف نیست در کتب صدقات ماثوره و نه در میان ائمه فاذا زادت علی عشرین ومائة ففی کل اربعین بنت لبون پس چون زیاده باشند بر یکصد و بیست پس در هر چهل بنت لبون است وفی کل خمسین حقة و در هر پنجاه حقه است پس در یکصد و بیست و یک سه بنت لبون و در یکصد و سی دو بنت لبون و یک حقه باشد و در یکصد و چهل یک بنت لبون و دو حقه باشد و علی هذا القیاس و باین قائل است شافعی و احمد و مالک بروایتی و نزد ابو حنیفه و بروایتی از مالک و احمد بعد از یکصد و بیست حساب از سر نو اعتبار کنند تا آنکه در پنج شتر که زائد باشند بر عدد مذکور واجب گردد بعد از دو حقتین یک شاة باشد و در ده شتر دو شاة و همچنین بعد از هر پنج یک شاة تا بست و چهار و در بست و پنج بنت مخاض تا یکصد و پنجاه که در ان سه حقه باشد بسیار باز از سر نو گیرند مستور آنکه در

[illegible]

قال النبي صلى الله عليه وسلم لأبي طلحة گفت انس پس پيغمبر خدا مر ابي طلحه را أرى أن تجعلها في الأقربين مي بينم مصلحت اينكه گرداني آنرا در خويشان فقال أبو طلحة أفعل يا رسول الله پس گفت ابو طلحه اينچنين ميكنم اي رسول خدا فقسمها أبو طلحة في أقاربه وبني عمه پس قسمت كرد آنرا ابو طلحه در خويشان خود و اولاد عم خود مقصود آنست كه مراد از اقارب خويشان پدري اوست وقال ابن عباس لما نزلت وأنذر عشيرتك الأقربين وگفت ابن عباس هرگاه نازل شد اين آيت كه بترسان قوم خود را كه اقرب اند جعل النبي صلى الله عليه وسلم ينادي يا بني فهر يا بني عدي لبطون قريش گشت آنحضرت كه ميطلبيد اي اولاد فهر اي اولاد عدي مر بطنهاي قريش را و اينها همه اقرباي پدري آنحضرت اند وقال أبو هريرة لما نزلت وأنذر عشيرتك الأقربين قال النبي صلى الله عليه وسلم يا معشر قريش وگفت ابو هريره هرگاه نازل شد اين آيت فرمود آنحضرت اي گروه قريش بپائيد از زين. و قول ابو هريره بيهقي است كه مراد از اقرباي خويشان پدري است

باب هل يدخل النساء والولد في الأقارب آيا درمي آيند زنان و فرزندان در اقارب وقتيكه وصيت كند كسي با قارب يا وقف كند بريشان

حدثنا أبو اليمان قال أخبرنا شعيب عن الزهري قال أخبرني سعيد بن المسيب وأبو سلمة بن عبد الرحمن أن أبا هريرة قال قام رسول الله صلى الله عليه وسلم حين أنزل الله وأنذر عشيرتك الأقربين گفت ابو هريره ايستاد رسول خدا هنگاميكه فرو فرستاد خدا اين آيت را قال يا معشر قريش أو كلمة نحوها فرمود اي گروه قريش يا كلمه نزديك بآن يعني اشتروا أنفسكم لا أغني عنكم من الله شيئا بخريد خود را يعني خلاص كنيد خود را از عذاب خداي باسلام و اعمال حسنه و اجتناب از محرمات دفع نميكنم از شما از عذاب خدا چيزي يا بني عبد مناف لا أغني عنكم من الله شيئا يا عباس بن عبد المطلب لا أغني عنك من الله شيئا ويا صفية عمة رسول الله لا أغني عنك من الله شيئا ويا فاطمة بنت محمد سليني ما شئت من مالي اي فاطمه دختر محمد سوال كن مرا هرچه خواهي از مال من لا أغني عنك من الله شيئا تابعه أصبغ عن ابن وهب عن يونس عن ابن شهاب متابعت كرده است ابو اليمان را اصبغ از ابن وهب از يونس از ابن شهاب كه زهري است گفته اند كه اين حديث مرسل است از آنكه نزول آيت در مكه بوده و آنحضرت بركوه صفا برآمده ندا كرده و اسلام ابي هريره در مدينه بوده است پس از صحابي ديگر شنيده است در روايت كه طبراني از حديث ابي امامه كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم جمع كرد اولاد هاشم را و زنان را و اهل خانه را در آن مذكور است اي عائشه دختر ابي بكر و اي حفصه دختر عمر و اي ام سلمه و اين حديث اگر ثابت است معلوم ميشود كه ازواج مطهره مذكوره در كرمت بوده اند پس تواند كه ابو هريره خبر از زين واقعه داده باشد پس حديث مرفوع خواهد بود پوشيده نماند كه اين واقعه در ابتداي اسلام بوده و در آن وقت فاطمه زهرا رضي الله عنها صغير خواهد بود گفته اند مطابقت حديث بترجمه كه كرده درين قول است يا صفية يا فاطمة

باب هل ينتفع الواقف بوقفه آيا بهره گيرد وقف كننده بوقف خود وقد اشترط عمر لا جناح على من وليه أن يأكل منها و تحقيق شرط كرده عمر در وقف خود و آنچه گناهي نيست بر كسي كه متولي آنست خوردن از آن وقد يلي الواقف وغيره و تحقيق متولي ميشود واقف و غير او و روايت كه فقير بدست متصرف شود متولي وكذلك كل من جعل بدنة أو شيئا لله و چنين است هر كه گرداند شتر قرباني يا چيزي براي خدا فله أن ينتفع بها كما ينتفع بها غيره وإن لم يشترط پس مر او راست كه منتفع شود بآن چنانكه منتفع ميشود بآن غير او اگرچه شرط نكرده باشد

حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا أبو عوانة عن قتادة عن أنس أن النبي صلى الله عليه وسلم رأى رجلا يسوق بدنة فقال له اركبها مرويست از انس كه پيغمبر خدا ديد مردي را كه ميراند شتر هدي را پس فرمود مر او را سوار شو فقال يا رسول الله إنها بدنة پس گفت آن مرد اي رسول خدا بتحقيق شتر هدي است كه براي خدا برآورده ام فقال في الثالثة أو في الرابعة اركبها پس فرمود در مرتبه سيوم يا چهارم سوار شو يعني سه يا چهار مرتبه اين رد و بدل شد و آنحضرت امر كرد كه سوار شو ويلك أو ويحك شك راوي است

الجزء السادس من صحيح الاسلام | كتاب الزكوة

يك شاة است و درين عمل بكتاب ابوبكر صديق نيز ساقط نيست چه در اربعينات و خمسينات همچنان حكم كنند زيرا كه واجب در اربعين و سي و شش يكسان است و همچنين واجب خمسين و چهل و شش وليكن در كتر ازان بدستور واجب گويند بروايت كتاب ابن حزم كه نص است در عود فريضه و نسبت زياده است كه تقي ميكند آنرا كتاب ابوبكر چه مراد از زيادت كثيرست جمعا بين الاخبار و بقرينه روايت ديگر فاذا كثرت الابل ففي كل خمسين الحديث ومن لم يكن معه الا اربع من الابل فليس فيها صدقة و كسيكه نيست او را مگر چهار شتر ازين بيك صدقه نيست با اصل و مطلقا پس نيست واجب درين چهار صدقه الا ان يشاء ربها مگر آنكه خواهد صاحب شتران و تبرع و تطوع كند فاذا بلغت خمسا من الابل ففيها شاة پس چون برسند پنج شتر را پس در آن يك شاة است و در روايات ديگر در جمله كتاب ابي بكر رضي الله عنه فقط زياده است من بلغت عنده من الابل صدقة الجذعة الى آخره كه ذكر شد در باب سابق شيخ مؤلف اين سولف معلقا روايت كرده وفي صدقة الغنم في سائمتها اذا كانت

يعني واي بر تو باد جو سواري بر نج يا و كي ميكشي يا واي بر تو كه توقف در امتثال امر من مينمائي و اين كلمه غضب است و ويح كلمه مهرباني است تجنبي مي كويند كه بوده كلمه تعجبي است حدثنا اسمعيل قال حدثنا مالك عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رأى رجلا يسوق بدنة فقال اركبها قال يا رسول الله انها بدنة قال اركبها ويلك في الثانية او في الثالثة يعني ويلك در دوم مرتبه فرمود يا سوم **باب** اذا وقف شيئا فلم يدفعه الى غيره فهو جائز يعني كه وقف كند شخصي چيزي را پس حواله نكند بديگري يعني بعد از وقف نگهدارد نزد خود و خود متولي آن شود روا است چنين وقف لان عمر رضي الله عنه اوقف فقال لا جناح على من وليه ان ياكل ازانكه عمر بن خطاب رضي الله عنه وقف كرد زميني را كه در خيبر داشت پس گفت نيست گناه بر كسي كه متولي شده آنرا خوردن ازان و لم يخص ان وليه عمر او غيره و تخصيص نكرده است كه متولي آن عمر باشد يا غير او بلكه مطلق گذاشته و ازينجا مفهوم ميشود كه اگر بعد از وقف پيش خود نگهدارد وقف تمام ميشود وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم لابي طلحة ارى ان تجعلها في الاقربين فقال افعل فقسمها في اقاربه وبني عمه دلالت اين حديث بر ترجمه كه صحت وقف است پيش از قبض بديگري خالي از خفائي نيست و آنچه توان گفت در توجيه اينست كه ابو طلحه تفويض فرمود تقسيم را و ظاهر است كه اين معني بعد از تحقق صدقه بود و مقرر مانده و دست او پس حال وقف را قياس كرده برين صدقه و وقف نيست كه تصدق منافع زمين كه تصدق ابو طلحه منافع زمين باشد مطابق ترجمه خواهد بود تحقيق والله اعلم **باب** اذا قال داري صدقة لله ولم يبين للفقراء او غيرهم يعني وقتي كه گفت كسي كه سراي من صدقه است براي رضاي خدا و بيان نكرد كه براي فقرا است يا غير فقرا است اين صدقه فهو جائز و يضعها في الاقربين او حيث اراد و ميدهد آنرا براي خويشان يا آنجا كه خواهد وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم لابي طلحة حين قال احب اموالي الى بيرحاء وانها صدقة لله و قرمود پيغمبر خدا مر ابي طلحه را هنگامي كه گفت دوست ترين اموال من نزد من بستان بيرحاء است و تحقيق آن صدقه است براي رضاي خدا فاجاز النبي صلى الله عليه وآله وسلم ذلك پس روا داشت آنرا پيغمبر خدا اگرچه تعيين مصرف نكرده بود وقال بعضهم لا يجوز حتى يبين لمن و گفته اند بعضي از علما روا نيست يعني صدقه تمام نگردد تا آنكه بيان كند كه براي كيست والاول اصح و قول اول صحيح تر است **باب** اذا قال ارضي او بستاني صدقة لله عن امي فهو جائز و وقتيكه گفت زمين من يا باغ من صدقه است براي رضاي خدا از جانب مادر من پس آن روا است و واقع ميشود از جانب مادر او و ميرسد ثواب آن بوي وان لم يبين لمن ذلك اگرچه بيان نكرد كه براي كيست اين صدقه چنانكه از باب سابق معلوم شد كه بي تعيين مصرف صدقه صحيح و روا است ظاهر آنست كه تخصيص بمادر بحسب اتفاق سائلست كه از براي مادر خود صدقه كرده و حكم پدر و غير پدر نيز همين خواهد بود حدثنا محمد بن سلام قال اخبرنا مخلد بن يزيد قال اخبرني ابن جريج قال اخبرني يعلى انه سمع عكرمة يقول انبأنا شنيدم عكرمه خبر داد ما را ابن عباس ان سعد بن عبادة توفيت امه وهو غائب عنها كه تحقيق سعد بن عباده وفات يافت مادر او و حال آنكه وي جدا بود ازان مادر خود فقال يا رسول الله ان امي توفيت وانا غائب عنها پس گفت اي رسول خدا تحقيق مادر من وفات يافته و من غائب بودم ازوي اينفعها شيء ان تصدقت به عنها آيا سود ميكند او را و ثواب ميرسد بوي چيزي اگر تصدق كنم بآن از جانب مادر قال نعم فرمود آري ثواب ميرسد او را قال فاني اشهدك ان حائطي المخراف صدقة عليها گفت پس من گواه ميگيرم تو را كه باغ من مخراف صدقه است بروي مخراف بكسر ميم و سكون معجمه را و در آخر فا است يعني باغ نخلستانست و اختراف بمعني ميوه چيدن است **باب** اذا تصدق او وقف بعض ماله او بعض رقيقه او دوابه فهو جائز يعني كه تصدق كند كسي يا وقف كند بعض مال خود را يا بنده خود را يا دواب خود را او رقيقه عطف بر مالست چنانكه در بعضي نسخ بعض رقيقه واقع شده و در مذهب حنفيه در وقف منقولات اختلافست [illegible]

علاحده گذشت فاذا كانت سائمة الرجل ناقصة من اربعين شاة واحدة فليس فيها صدقة الا ان يشاء ربها پس چون باشند بيرون چريدگان مرد كم از چهل گوسفند بيك گوسفند يعني اگرچه يك گوسفند از چهل كم باشد واجب نيست دران صدقه مگر آنكه خواهد صاحب آن كه تطوع كند وفي الرقة ربع العشر و واجب در نقره چهارم از ده يكم است كه چهل و يك باشد و رقه بكسر را و تخفيف قاف است نقره است بمعني سيم خالص مضروب باشد يا غير مضروب فان لم تكن الا تسعين ومائة فليس فيها شيء الا ان يشاء ربها پس اگر نباشد مگر صد و نود يعني كمتر از دو صد اگرچه يك درهم باشد پس نيست دران چيزي مگر آنكه خواهد صاحب آن كه تبرع كند **باب** لا يوخذ في الصدقة هرمة گرفته نشود در صدقه معزوله پير كلان سال ولا ذات عوار بفتح عين و ضم آن و نيز خوانند عيب ولا تيس بفتح فوقيه و سكون تحتيه در آخر سين مهمله نر بز كه آنرا اتكه گويند و گوشت آن از نقص و فساد خالي نيست وليكن خوردش مرغوب و مطلوب نيست و براي نوالت فنم

[illegible] روایت است ... بطریق ... در این باب آورده ...

حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی عبد الرحمن بن عبد الله بن کعب ان عبد الله بن کعب قال سمعت کعب بن مالک رضی الله عنه قلت یا رسول الله ان من توبتی ان انخلع من مالی صدقة الی الله والی رسوله ... گفتم ای رسول خدا بتحقیق از توبهٔ من اینست که بیرون شوم از مال خود بجای آنکه صدقه باشد بسوی خدا و رسول خدا ... قال امسک علیک بعض مالک فهو خیر لک ... [illegible]

الذی بخیبر ... [illegible]

باب من تصدق الی وکیله ثم رد الوکیل الیه

... [illegible]

وقال اسمعیل حدثنی عبد العزیز بن عبد الله بن ابی سلمة عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة لا اعلمه الا عن انس ... قال لما نزلت لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون جاء ابو طلحة الی رسول الله صلی الله علیه وسلم ... فقال یا رسول الله یقول الله تبارک وتعالی فی کتابه لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون پس گفت ای رسول خدا ... [illegible]

... فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بخ ذلک مال رابح ... پس فرمود رسول خدا ...

... قال وکان منهم ابی وحسان ... قال وباع حسان حصته منه من معاویة ... فقیل له تبیع صدقة ابی طلحة فقال الا ابیع صاعا من تمر بصاع من دراهم ... قال وکانت تلک الحدیقة فی موضع قصر بنی حدیلة الذی بناه معاویة ... [illegible]

کتاب الزکوة

... [illegible]

حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری ح وقال اللیث حدثنی عبد الرحمن بن خالد عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود ان ابا هریرة قال لما توفی رسول الله ... [illegible]

باب قول الله تعالى اذا حضر القسمة اولوا القربى واليتامى والمساكين فارزقوهم منه. در بيان فرموده خداوند وقتي كه حاضر شوند قسمت ميراث را خويشان و يتيمان و محتاجان فارزقوهم منه پس بدهيد ايشان را از مال قسمت **حدثنا** ابو النعمان محمد بن الفضل قال حدثنا ابو عوانة عن ابي بشر عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال ان ناسا يزعمون ان هذه الآية نسخت گفت ابن عباس تحقيق مردم گمان ميكنند كه بتحقيق اين آيت منسوخ شده است مگر آن آيت مواريث كه واجب بود حاضران را چيزي دادن ولا والله ما نسخت ونيست چنين بخدا سوگند كه منسوخ نشده است ولكنها مما تهاون الناس بها وليكن اين آيت از آنهاست كه سستي ميكنند مردم در عمل كردن باين آية هما واليان والٍ يرث دو قسم مردم اند كه متصرف اند در تركه و متولي قسمت اند در ان يكي والي است كه ميراث خود وارث مي باشد وذلك الذي يرزق وآن قسم كسي است كه ميدهد بحاضران و مخاطب بقول وي تعالى فارزقوهم است ووالٍ لا يرث و ديگر متعهد تناست كه وارث نيست وآن ولي يتيم است ذالك الذي يقول بالمعروف وآن كسي است كه ميگويد بقول معروف بحاضران يقول لا املك لك ان اعطيك ميگويد من مالك نيستم اين را كه بدهم ترا چيزي و مخاطب بقول وي تعالى وقولوا لهم قولا معروفا ايشان را نيز چيزي گفته هر دو خطاب تنها بوي است يعني جمع كنيد در اعطاء وقول معروف يعني حسنا كنيد اگر مال كثير باشد

باب ما يستحب لمن توفي فجاءة ان يتصدقوا عنه در بيان چيزي كه مستحب است هر كسي را كه مرده است بمرگ ناگهاني اينكه تصدق كنند وقضاء النذور عن الميت واداء كردن نذر را از مال مرده **حدثنا** اسمعيل قال حدثنا مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة ان رجلا قال للنبي صلى الله عليه وسلم ان امي افتلتت نفسها روايت از عائشه رضي الله عنها كه تحقيق مردي گفت پيغمبر خدا را كه مادر من مرده بمرگ يكبارگي فلتت بصيغة مجهول از افتلات بمعنى موت فجأة و نفسها مرفوع است مفعول ما لم يسم فاعله و منصوب نيز خوانده اند بر اينكه مفعول ثاني است اي افتلتها الله نفسها و مراد از نفس روح است واراها لو تكلمت تصدقت وگمان ميبرم او را اگر سخن كردي تصدق كردي فهل اتصدق عنها آيا پس تصدق كنم از جانب وي قال نعم تصدق عنها فرمود آري تصدق كن از جانب او **حدثنا** عبد الله بن يوسف

قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله عن ابن عباس ان سعد بن عبادة استفتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان امي روايت از ابن عباس كه بتحقيق سعد پسر عباده فتوى پرسيد رسول خدا را پس گفت تحقيق مادر من ماتت وعليها نذر مرد و حال آنكه بر وي نذري بود فقال اقضه عنها فرمود ادا كن نذر را

باب الاشهاد في الوقف والصدقة در گواه گرفتن در وقف و تصدق **حدثنا** ابراهيم بن موسى قال اخبرنا هشام بن يوسف ان ابن جريج اخبرهم قال اخبرني يعلى انه سمع عكرمة مولى ابن عباس يقول انبانا ابن عباس ان سعد بن عبادة اخا بني ساعدة بتحقيق يعلى شنيد عكرمه غلام ابن عباس را كه ميگفت خبر داد ما را ابن عباس كه سعد بن عباده يكي از بني ساعده مقصود آنست كه سعد انصاري ساعدي است توفيت امه وهو غائب عنها مرد مادر سعد و حال آنكه وي غائب بود از حضور او در خود فاتى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله ان امي توفيت وانا غائب عنها پس آمد آنحضرت را پس گفت اي رسول خدا تحقيق مادر من فوت كرده و من غائب بودم از وي در وقت موت او فهل ينفعها شيء ان تصدقت به عنها آيا نفع ميكند او را چيزي اگر صدقه بدهم از جانب وي قال نعم فرمود آري نفع ميكند قال فاني اشهدك ان حائطي المخراف صدقة عليها گفت پس بتحقيق گواه ميگيرم ترا در دنيا و آخرت كه باغ من كه مخراف نام دارد صدقه است از جانب وي

باب قول الله عز وجل وآتوا اليتامى اموالهم ولا تتبدلوا الخبيث بالطيب در بيان قول خدا و برسانيد يتيمان را اموال ايشان را ولا تتبدلوا الخبيث بالطيب يعني مال يتيمان كه حرام است بر شما بمال خود كه حلال است بدل مكنيد مراد آنست كه اوصياي يتيم از غنم وي فربه را ميگرفتند ولاغر را بجاي او ميگذاشتند و ميگفتند غنم بغنم است و درهم نبهرج ميگرفتند و نبهره بجاي آن مي نهادند ليس من آنها و از من كاره ولا تاكلوا اموالهم

الجزء السادس شرح تيسير الاسلام | كتاب الزكوة

فعرفت انه الحق پس دريافتم كه همين است حق كه قتال بايد كرد **باب** لا توخذ كرائم اموال الناس في الصدقة گرفته نشود نفايس اموال مردم در زكوة چون بسيار شير دارد و فربه و حامل از مواشي و جيد تر و خوب تر در صنعت و خبائن از سيم و زر يعني جيد و نفيس تر بلكه سالم از عيب و نقصان ما تكروه ميند واجب وسط است يا معيني است كرائم جمع كريمه و كريم بمعنى كثرت خير و عزيزي **حدثنا** امية بضم همزه و فتح ميم و تشديد تحتيه هو ابن بسطام بكسر موحده و فتح سين مهمله و سكون تحتيه و بعض بفتح موحده معجمه البصري است روايت ميكند قال حدثنا يزيد بن زريع بتقديم معجمه مصغر قال حدثنا روح بن القاسم بفتح راء مهمله عن اسمعيل بن امية عن يحيى بن عبد الله بن صيفي عن ابي معبد بفتح ميم

اں موالكم ونخوريد اموال ايشان را با اموال خود انه كان حوبا كبيرا باب حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن
الزهري قال كان عروة يحدث انه سال عائشة ولن خفتم ان لا تقسطوا في اليتامى فانكحوا ما طاب لكم گفت زهري عروه
ميگفت تحقيق وي پرسيد عائشه را ازين آيت پس گفت هي اليتيمة في حجر وليها فيرغب في جمالها ومالها
ايشان تحقيق وي پرسيد عائشه را ازين آيت پس گفت دختر يتيم است كه در كنار ولي خود است
جمالها وما لها ويريد ان يتزوجها بادنى من سنة نسائها پس ميل ميكند آن ولي در خوبي او و مال او و ميخواهد اينكه نكاح كند او را بكمي
از مهر مثل او فنهوا عن نكاحهن الا ان يقسطوا لهن في كمال الصداق پس منع شدند از نكاح كردن آنها مگر آنكه عدالت ورزيد
كنند مر ايشان را در تمام كردن مهر امثال ايشان وامروا بنكاح من سواهن من النساء وامور شدند بنكاح زناني كه سواي آنها است قالت عائشة
ثم استفتى الناس رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد فانزل الله عز وجل ويستفتونك پس استفتا كردند مردم رسول خدا را بعد ازين حكم
في النساء قل الله يفتيكم فيهن پس فرستاد خدا و غالب و بزرگ اين آيت طلب فتوى ميكنند ترا اي محمد در حق زنان بگو
خدا حكم ميكند در حق ايشان قالت فبين الله في هذه الآية گفت عائشه پس بيان كرد خدا درين آيت وآتوا اليتامى الخ ان اليتيمة
اذا كانت ذات جمال ومال رغبوا في نكاحها بتحقيق يتيمه اگر باشد صاحب جمال و مال رغبت ميكنند در نكاح او
ولم يلحقوها بسنتها باكمال الصداق والحاق نكردند او را بمهر مثل او بتمام كردن مهر او فاذا كانت مرغوبة عنها في قلة المال والجمال
پس وقتيكه باشد نامرغوب از جهت كمي مال و جمال تركوها والتمسوا غيرها من النساء ميگذارند آنرا و طلب ميكنند غير آنرا از زنان
قال فكما يتركونها حين يرغبون عنها گفت راوي حاصل مضمون اين است پس چنانچه ميگذارند آنها را هنگامي كه اعراض ميكنند از او
فليس لهم ان ينكحوها اذا رغبوا فيها پس روا نيست مر ايشان را اينكه نكاح كنند آنها را وقتي كه رغبت ميكنند در او الا ان يقسطوا
لها الاوفى من الصداق ويعطوها حقها مگر آنكه برابري كنند مر آنها را باتمام مهر او و بدهند حق آنها را اين باب با چهار باب ديگر در حق
يتيمان است در كتاب الوقف در تمامي ابواب آن آورده وجه آن پيدا نيست باب قول الله عز وجل وابتلوا اليتامى
حتى اذا بلغوا النكاح وامتحان كنيد و در يابيد حال يتيمان را تا وقتي كه برسند بلوغ فان آنستم منهم رشدا پس اگر ببينيد از ايشان
صلاحي در دين و نگهداشتن اموال فادفعوا اليهم اموالهم پس بسپاريد بايشان مالهاي ايشان الى قوله فان للرجال نصيبا مما ترك
يعني نصيبا مفروضا تا آخر حسيبا كافيا يعني حسيب در اين آيت بمعنى كافي است وللوصي ان يعمل في مال اليتيم وما يأكل
منه بقدر عمالته و مر وصي را است كه عمل كند در مال يتيم و چيزي كه خود متصرف ميشود باندازه عمل خود از حفظ و ضبط و تجارت
عماله بضم مهمله و تخفيف ميم در روايت كشميهني باب للوصي ان يعمل في مال اليتيم وياكل منه بقدر عمالته واقع است حدثنا هارون
بن الاشعث قال حدثنا ابو سعيد مولى بني هاشم قال حدثنا صخر بن جويرية عن نافع عن ابن عمر ان عمر تصدق بمال له على عهد رسول الله صلى
الله عليه وآله وسلم روايت است از ابن عمر كه عمر بن خطاب رضي الله عنه صدقه كرد مالي را كه مر او را بود در زمان رسول خدا وكان يقال له
ثمغ وكان نخلا و گفته ميشد مر آن مال را ثمغ بفتح ثاء مثلثه و سكون ميم و غين معجمه نام زميني است مقابل مدينه و بود آن زمين نخلستان
فقال عمر يا رسول الله اني استفدت مالا وهو عندي نفيس پس گفت عمر يا رسول خدا بتحقيق من حاصل كردم مالي را و آن نزد من نفيس
گفته اند مراد ازين تصدق وصيت بصدقت است كه ابن عمر كرده بود فاردت ان اتصدق به پس خواستم
كه صدقه كنم آنرا فقال النبي صلى الله عليه وسلم تصدق باصله لا يباع ولا يوهب ولا يورث پس فرمود پيغمبر تصدق
كن باصل آن يعني همانا سپرده از ملكيت وقت كن آنرا بحالي كه فروخته نشود و بخشيده نشود و ميراث گرفته نشود ولكن ينفق ثمره

پس چون بشناسند خدا را و اطاعت ورزند پس
خبر ده ايشان را ان الله قد فرض عليهم
خمس صلوات في كل يوم وليلة تحقيق
خداي تعالى فرض كرده بر ايشان يعني بر مسلمانان
پنج نماز در روز و شب ايشان فاذا فعلوا
فاخبرهم ان الله قد فرض عليهم زكوة
تؤخذ من اموالهم وترد على فقرائهم
پس وقتيكه بجا آرند حكم نماز را و اطاعت در اعمال
بدني ظاهر گردد پس خبر ده ايشان را كه بتحقيق
خداي تعالى فرض كرده بر ايشان يعني بر مسلمانان
زكوة كه گرفته شود از مالهاي ايشان و باز داده
شود بر درويشان ايشان فاذا
اطاعوا بها فخذ منهم پس وقتيكه فرمانبرداري
كنند بادای زكوة بگير از ايشان وتوق
كرائم اموال الناس و پرهيز كن از نفايس اموال
مردم را كه مرغوب و محبوب ايشان بود يعني
نشايد كه بدان تكليف كني مگر آنكه برضاي خود
دهند باب ليس فيما دون خمس
ذود صدقة واجب نيست در كم از پنج شتر
زكوة ذود بفتح ذال معجمه از سه تا ده و بعضي گويند از دو
تا ده حدثنا عبد الله بن يوسف قال
اخبرنا مالك عن محمد بن عبد الرحمن
بن ابي صعصعة بفتح دو مهمله و سكون عين
اولى المازني از بنو مازن عن ابيه عن
ابي سعيد الخدري ان رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم قال ليس فيما دون
خمسة اوسق من التمر صدقة نيست
در كم از پنج وسق از خرما زكوة چنانچه در باب زكوة

داده شود بفقرا بسوی آنکه آنرا تصدق بعنی پس صدقه کرده آنرا عمر فصدق بھا المشیئة سبیل اللہ پس صدقه عمر گردان باغ است در راه خدا
پس دادم آنرا در راه خدا اینجا مال ابن عمر است که برحیب تصدق عمر گرده بود فی الرقاب والمساکین والضیف وابن السبیل ولذی القربی بیان
مصرفهای صدقه است آزاد کردن بندگان و دادن مساکین ضیافت مهمانان ورگذریان خویشان ذی رحم است لا جناح علی من ولیه ان یاکل منه
بالمعروف ولو کل صدیقا غیر متمول به وگناهی نیست کسی که متعهد قسمت متولی آنست که بخورد از آن و تصرف شود دران باندازه عمل خود یا
بخوراند دوست خود را در حالی که مالدار نباشد بآن مال صدقه یعنی از جمله اموال ذخیره نباشد کرمانی گفته وجه مطابقت حدیث بترجمه آنست
که مقصود دران گرفتن اجرت و حق سعی از مال یتیم بوده است و جواز آن فهم شد از قول عمر که لا جناح علی من ولیه ان یاکل بالمعروف
انتهی و حاصل این کلام آنست که قیاس کرده است حق سعی مال یتیم را بر حق سعی مال موقوف که ازین حدیث معلوم شد
و پوشیده نماند که جواز گرفتن از مال یتیم از نص قرآنی بوضوح پیوسته آنجا که گفته ومن کان فقیرا فلیاکل بالمعروف چنانکه در حدیث
عائشه تصریح بآن رفته چه احتیاج دارد که آنرا بالقیاس بر قول عمر ثابت کنند با آنکه در برابر بودن این دو عمل که حفظ مال یتیم و تحصیل
مال وقف و صرف آن بمصارف متعدده است سخن میرود حدثنا عبید بن اسمعیل قال حدثنا ابو اسامة عن هشام
عن ابیه عن عائشة ومن کان غنیا فلیستعفف ومن کان فقیرا فلیاکل بالمعروف میفرماید عائشه که قول خدا و کسی که غنی
و بی نیاز است پس گو باز دارد خود را از مال یتیم باندک و بیش از ان تصرف نماید و کسی که محتاج است گو بخورد از ان باندازه عمل قالت انزلت
فی والی الیتیم گفت عائشه نازل شده است در باب والی و متعهدی مال یتیم ان یصیب من ماله اذا کان محتاجا اینکه بگیرد از مال یتیم وقتیکه
باشد محتاج بقدر ماله بالمعروف باندازه عملی که میکند و برابر است بگیرد بعد الت کی از افراط و تفریط و در بعض روایات کتاب مالک بکسر لام است یعنی
بیرد از مال یتیم اگر بسیار است بسیار گیرد و اگر کم است کم گیرد **باب** قول اللہ عز وجل ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما
یعنی آنانکه میخورند مالهای یتیمان را از روی ستم و تعدی انما یاکلون فی بطونهم نارا وسیصلون سعیرا میخورند و مگر آنکه در شکمهای
ایشان آتش است آن مال و سرانجام است که در آیند و گرم میکنند دوزخ را بذاتهای خود یعنی میکشند رنج و شدت گرمی دوزخ را حدثنا
عبد العزیز بن عبد اللہ قال حدثنی سلیمان بن بلال عن ثور بن زید عن ابی الغیث عن ابی هریرة عن النبی صلی اللہ علیه وسلم قال
اجتنبوا السبع الموبقات پرهیز کنید و دوری گزینید از هفت خصلت که هلاک کننده اند قالوا یا رسول اللہ وما هن گفتند ای رسول خدا کدام
اند آن خصلتها قال الشرک باللہ شریک کردن چیزی را با خدا والسحر وقتل النفس التی حرم اللہ الا بالحق دوم سحر است و سیوم
کشتن جانی که حرام کرده است خدا کشتن آن مگر بحق شرعی از قصاص و جز آن واکل الربوا و دیگر خوردن ربا است واکل مال الیتیم
والتولی یوم الزحف و خوردن مال یتیم و پشت دادن بروز جنگ با کافران وقذف المحصنات الغافلات المؤمنات و دشنام
دادن و نسبت بزنا کردن زنان پاک که غافل باشند از آنچه نسبت کرده شده بآنها از زنا و بیزار اند از ان و مسلمان باشند
باب قول اللہ تعالی ویسئلونک عن الیتامی قل اصلاح لهم خیر وان تخالطوهم فاخوانکم الی آخر الآیة لاعنتکم لاحرجکم
یعنی کلمه لاعنتکم که درین آیت واقع است بمعنی لاحرجکم ضیق علیکم است یعنی بر شما تنگ گرفتی و شمارا بتنگی در می انداخت بمعنی
خضعت یعنی تواضع کردن است قال لنا سلیمان حدثنا حماد عن ایوب عن نافع قال ما رد ابن عمر علی احد وصیة گفت نافع رد نکرد ابن عمر بر کسی وصیت را یعنی قبول میکرد وصیت اگر کسی
تعهد اموال یتیمان را بوی می سپرد از جهت طلب اجر و رضای خدا و از حدیثی که از آنحضرت شنیده که من و متعهد یتیم برابر باشیم در بهشت و کان
ابن سیرین احب الاشیاء الیه فی مال الیتیم ان یجتمع الیه نصحاؤه و اولیاؤه

و گفته می شود درین کلمه جوار بجیم و دو واو بمعنی آواز کردن است در تفسیر و گفته است در القرآن ابن اثیر گوید
مشهور بجیم است والجؤار بمعنی بلند کردن آواز است بالتضرع بعد از ان ذکر کند مؤلف بر
وفق عادت خود تفسیر لفظ قرآن را که موافق
این لفظ غریب است بمعنی مناسب یجارون
که در سورۀ مومنون است بمعنی من فعون
اصواتهم بلند میکنند آواز خود را باستغاثه
کما یجار البقر چنانکه آواز میکند گاو و این
تفسیر ماخوذ است از سدی و از ین تعلیق مشعر
بوعید مانع زکوة بقر است وجوب زکوة آن
مستفاد میشود و همچنان از حدیث **باب**
حدثنا عمر بن حفص بن غیاث
قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش
عن المعرور بن سوید عن ابی ذر رضی
اللہ عنه قال انتهیت الیه گفت
ابوذر رسیدم بسوی آنحضرت یعنی النبی صلی
اللہ علیه وآله وسلم و در بعض روایات
انتهیت الی النبی قال فرمود والذی نفسی
بیده سوگند بآنکسی که نفس من بدست قدرت اوست
یا این عبارت سوگند یاد کرد والذی لا اله غیره
سوگند بآنکسی که نیست هیچ معبود بحق جز وی او
کما حلف یا آنچنانکه قسم خورد شک کرد راوی
در لفظ قسم شریف بیان دو لفظ اول احتمال
لفظ دیگر ما من رجل تکون له ابل او بقر
او غنم لا یؤدی حقها در روایت مسلم لا یؤدی
زکوتها الا اتی بها یوم القیمة اعظم ما تکون

فلینظر من الذی هو خیر له اینکه جمع شوند نیک اندیشان او و همه اولیای او پس نظر و فکر کنند چیزی را که آن بهتر است مر او را
یعنی سعی کنند در آنچه اصلاح حال و بهبود یتیم است وکان طاؤس اذا سئل عن شیء من امر الیتامی قرأ والله یعلم المفسد من المصلح
و بود طاؤس که ابن کیسان است چون پرسیده شدی چیزی از کار و بار یتیمان خواندی این آیت را خدا میداند مفسد را در کار
یتیمان از مصلح یعنی خدا میداند و پوشیده نیست پس آگاه باید بود که فساد در دین کار نکند که موجب جزا و عتاب خواهد بود
وقال عطاء فی یتامی الصغیر والکبیر و گفت عطا در یتیمان خرد و کلان یعنی تیسیر و تشریف ینفق الولی علی کل انسان بقدره من
حصته الفاق میکند ولی او در یتیم انچه لایق حال او است بمقداری از حصه او خود یعنی نفقه او آن است که بر یتیم بذل کند از مال او خود و
چیزی بگیرد از مال او و تواند که ضمیر حصته راجع یتیم باشد باب استخدام الیتیم فی السفر والحضر اذا کان صلاحا له و نظر کرد خدمت گرفتن
یتیم را در سفر و حضر و حینیکه باشد انخدمت صلاح حال او و دخل او در تربیت او و نظر الام او زوجها للیتیم و حکم نظر کردن مادر یتیم
یا در یا شوهر مادر او در اصلاح حال او حدثنا یعقوب بن ابراهیم بن کثیر قال حدثنا ابن علیة قال حدثنا عبد العزیز عن
انس بن مالک قال قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم المدینة گفت انس بن مالک قدوم آورد رسول خدا رحمت کناد خدا بر وی
بمدینه لیس له خادم بود او را هیچ خادمی فاخذ ابو طلحة بیدی پس گرفت ابو طلحه که شوهر مادر انس بود دست مرا فانطلق
بی الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس برد مرا نزد پیغمبر خدا فقال یا رسول الله ان انسا غلام کیس فلیخدمک پس
گفت ابو طلحه ای رسول خدا بتحقیق انس غلامی زیرک است پس خدمت کند ترا قال فخدمته فی السفر والحضر گفت انس پس خدمت
کردم آنحضرت را در سفر و حضر ما قال لی لشیء صنعته لم صنعت هذا هکذا نفرمود مرا از جهت چیزی که کردم چرا کردی این کار را
اینچنین ولا لشیء لم اصنعه لم لم تصنع هذا هکذا و نفرمود از جهت چیزی که نکردم چرا نکردی این کار را اینچنین یعنی سرزنش بر کاری نکرد
و بد نفرمود اگر چه از من خلاف طبع آنحضرت واقع شده باشد و این معنی از کمال خلق آنحضرت بود باب اذا وقف ارضا ولم
یبین الحدود فهو جائز و قتیکه وقف کند کسی زمین را و بیان نکند حدهای آنرا پس درست است این وقف کذلک الصدقة و همچنین است حکم
صدقه زمین حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالک عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة انه سمع انس بن مالک یقول کان ابو طلحة اکثر
الانصار بالمدینة مالا من نخل گفت انس بن مالک میگفت بود ابو طلحه بیشترین مردمان انصار از روی مال که نخلستان است وکان احب ماله
الیه بیرحاء مستقبلة المسجد و بود دوستترین مالهای او سوی او باغ بیرحاء در مقابل مسجد شریف وکان النبی صلی الله علیه وآله وسلم یدخلها
ویشرب من ماء فیها طیب و بود آنحضرت که می آمد در آن باغ را و میخورد از آبی که در وی بود شیرین قال انس فلما نزلت لن تنالوا البر حتی تنفقوا
مما تحبون قام ابو طلحة فقال یا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت انس چون نازل شد این آیه که هرگز نرسید بنکوئی تا آنکه خرج کنید
بعضی از آنچه دوست میدارید ایستاد ابو طلحه پس گفت ای رسول خدا ان الله یقول لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون وان احب اموالی
الی بیرحاء بتحقیق خدا میگوید که نرسید بنکوئی تا آنکه بدهید از آنچه دوست میدارید و بتحقیق دوستترین مالهای من نزد من این باغ است و
انها صدقة لله ارجو برها وذخرها عند الله و بتحقیق این باغ صدقه است برای خدای خدا امید دارم نکوئی این صدقه را و ذخیره
بودن آنرا نزد خدا فضعها حیث اراک الله پس بگذار آنرا آنجا که نماید ترا خدا فقال بخ ذلک مال رابح او رایح شک ابن مسلمة
پس فرمود خوش باد ترا این مال است سود ناک یا از رفتن شک کرده است ابن مسلمه که رابح از ربح است یا رایح
از رواح وقد سمعت ما قلت و بتحقیق شنیدم چیزی را که گفتی تو وانی اری ان تجعلها فی الاقربین و بتحقیق من صلاح می بینم
که بگردانی آنرا صدقه در خویشان خود فقال ابو طلحة افعل ذلک یا رسول الله پس گفت ابو طلحه میکنم آنچه فرمودی ای رسول خدا

الجزء السادس شیخ الاسلام | کتاب الزکوة

عن ابی صالح عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم ذکر کرد مؤلف درین کتاب چیزیکه دلالت کند برین باب زکوة بقدر شاید که صحیح نشده و نزد وی حدیثی بشرط وی در شمع که کندا ذکره النووی باب الزکوة علی الاقارب
فضیلت صرف کردن مال زکوة برادریهای خود و دادن آن مر ایشانرا و مراد از زکوة در پنجا بقول صدقه ایست که تطوع کنند بان مرد بقصد اجر و ثواب زیرا که نیست در حدیث باب چیزی از ذکر صرف مال واجب و تواند که مراد معنی مصطلح
شرعی گیرند و حکم آن بقیاس استنباط کنند زیرا که نیست در محتاج چیزی که فارق باشد مگر در حق کسیکه لازم است مر او را نفقه او و لا جرم مستثنی خواهد بود وقال النبی صلی الله علیه وآله و
سلم له اجران اجر القرابة والصدقة و فرموده است آنحضرت در حق زینب که مر او را دو اجر است اجر قرابت و اجر صدقه حدثنا عبد الله
بن یوسف قال اخبرنا مالک عن اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحة برادر زاده انس
انه سمع انس بن مالک یقول کان ابو طلحة
اکثر الانصار بالمدینة مالا من نخل بود ابو طلحه زوج ام انس بیشترین انصار از روی مال از نخلستان
خرما وکان احب امواله الیه بیرحاء و بود محبوبترین مالهای ابو طلحه بسوی وی بیرحاء که نام بستانی بود و در ضبط این لفظ اختلاف است بفتح موحده و کسر آن و بفتح راء و ضم آن و بمد و قصر و بعضی مرکب گویند که رکب مو ضعیست که بنام
وی بیرحاء نام برین است منسوب است بوی بیرمعنی چاه ماسته گفته افصح لغات بفتح موحده و سکون تحتیه و فتح راء است بقصر

فقسمها ابو طلحة فی اقاربه وبنی عمه پس قسمت کرد آنرا ابو طلحه در خویشان خود و فرزندان عم خود ذکر این قصه گذشته است کتاب الزکوة
وقال اسمعیل وعبد الله بن یوسف ویحیی بن یحیی عن مالک الخ وگفته است اسمعیل چنانکه در تفسیر موصول آورده و عبد الله بن یوسف
چنانکه موصول آورده در زکات و یحیی بن یحیی چنانکه در وکالت موصول آورده این هر سه از امام مالک ایج بقتات تحیة از
روح بمعنی راحت حدثنا محمد بن عبد الرحیم قال اخبرنا روح بن عبادة قال حدثنا زکریا بن اسحاق قال حدثنی عمرو بن دینار
عن عکرمة عن ابن عباس ان رجلا قال لرسول الله صلی الله علیه وسلم ان امه توفیت روایت است از ابن عباس که بتحقیق مردی گفت مر
رسول خدا را مادر من وفات کرده است اینفعها ان تصدقت عنها قال نعم آیا سود میرسد و ثواب میکند مادر را اگر تصدق کنم از جانب
او فرمود آری سود میکند قال فان لی مخرافا فانی اشهدک انی قد تصدقت عنها گفت بتحقیق مرا این باغست مخراف نام و
من گواه میگیرم ترا که بتحقیق من تصدق کردم این باغ را از جانب او مطابقت هر دو حدیث بترجمه ظاهر است که وقف العطیه
و تصدق این مردان آنکه معین کردند بجهت موقع قبول افتاده و هر جا مشهور و متعین بود و باغ این مرد هم بنسبت آن بود
متعین شد و معلوم همگنان نیز خواهد بود که ی جز این باغی ندارد باب اذا وقف جماعة ارضا مشاعا فهو جائز چون وقف
کنند جمعی زمینی را که مشترک مشاع وارند پس آن روا است حدثنا مسدد قال حدثنا عبد الوارث عن ابی التیاح عن انس
قال امر النبی صلی الله علیه وسلم ببناء المسجد مرویست از انس بن مالک گفت امر کرد پیغمبر خدا رحمت کنا و خدا ببنا کردن
مسجدی را فقال یا بنی النجار ثامنونی بحائطکم هذا پس فرمود ای بنی نجار ارزش دهید بها بمن باغ خود را که اینست قالوا لا
والله لا نطلب ثمنه الا الی الله گفتند نمیفروشیم بتو بها نخواهیم سوگند ای رسول خدا طلب نمیکنیم بهای آنرا از هیچکس مگر از
خدا کلمه الی بمعنی من است و حروف جر بمعنی یکدیگری آید بلاتنکیر و نیز گفته اند معنی آنست که طلب نموعی نماند مگر آنکه منتهی
و منتهی بسوی ف است در فتح الباری گوید ظاهر این کلام آنست که بنو نجار تصدق کردند آن بستان را برای خدا و آنحضرت
قبول کرد اما حدیث گور که شریک بودند در آن واقع است بترجمه لوتنبیه نماند که در حدیث تصریح نیست بقبول آنحضرت صدقه و آنها را
لیکن تصریح با آن هم ندارد که آنحضرت بمقید ایشان را باطل گردانیده باشد مولف برح وقف صدقه را یکسان انگاشته است مگر
که نزد ابن سعد در طبقات از واقدی آمده که آنحضرت خرید آنرا بده دینار و ادا کرد ثمن آنرا ابو بکر صدیق رضی الله عنه و برین تقدیر
دلالت بر حکم ترجمه از همان جهت است که آنحضرت حکم مبطلان قصد ایشان نکرده لیکن نحو است که ازین جماعه در بنای مسجد استمداد نماید
این حدیث در اوایل ابواب صلوة در باب هل تنبش قبور المشرکین گذشته است باب الوقف کیف یکتب بیان آنکه وقفنامه چگونه
نوشته شود و آن حدثنا مسدد قال حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا ابن عون عن نافع عن ابن عمر قال اصاب عمر رضی الله عنه
بخیبر ارضا مرویست از ابن عمر گفت دریافت عمر زمینی را فاتی النبی صلی الله علیه وسلم وقال اصبت ارضا لم اصب مالا قط انفس منه
پس آمد نزد پیغمبر خدا و گفت دریافته ام زمینی را که نیافته ام مالی هرگز نفیس تر از آن فکیف تأمرنی به پس چگونه میفرمائی مرا در
و تصرف آن قال ان شئت حبست اصلها وتصدقت بها فرمود اگر خواهی توانگه داری بیخ درخت او را و تصدق کنی
میوه آن یعنی وقف کنی آنرا فتصدق عمر انه لا یباع اصلها ولا یوهب ولا یورث پس تصدق کرد عمر که بتحقیق فروخته نشود اصل آنرا
و بخشیده نشود و میراث گرفته نشود فی الفقراء والقربی والرقاب وفی سبیل الله والضیف وابن السبیل تصدق کرده شود در فقیران و خویشان و آزادی
بنده ها و در راه خدا و مهمانان و در حق مسافران لا جناح علی من ولیها ان یأکل منها بالمعروف نیست گناهی کسی را که متصدی آنست
خوردن از وی بقدر دستور و اندازه او یوکل صدیقا غیر متمول فیه یا بخوراند دوستی را در حالی که غیر مالدار باشد از آن یعنی باید که

الجزء السادس عشر تیسیر القاری | کتاب الزکوة

رسول الله بیتا وابو طلحه بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فقال پس گفت یا رسول
الله ان الله تبارک وتعالی یقول بتحقیق خدا تعالی میفرماید لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما
تحبون وان احب اموالی الی بیرحاء و تحقیق محبوب ترین مالهای من بسوی من بیرحاء است
وانها صدقة لله ارجو برها وذخرها عند الله تحقیق آن صدقه است برای خدا امید دارم بر آنرا به سبب این آیه کریمه و ذخیره
او نزد خدا فضعها یا رسول الله حیث اراک الله پس بنه آنرا ای رسول خدا جائیکه بنماید ترا
خدای تعالی و قرار دهد مائی ترا در آن یعنی هر جاکه خواهی و مصرف کن هر جاکه دانی قال فقال
انس فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بخ بفتح موحده و این
کلمه ایست که گفته میشود نزد رضا بچیزی و خوش آمدن آن و فخر و مدح و تکرار کرده میشود گاهی
برای مبالغه و آخر وی ساکن است و در وصل کلام بجر و تنوین خوانند و بسا که بتشدید گویند
کذا فی الصراح ذلک مال رابح این مال که در راه خدا تصدق کردی سود مند است ترا که
نفع کلی در آخرت یابی وقد سمعت ما قلت و بتحقیق شنیدم آنچه گفتی و در یافتم حسن نیت
را وانی اری ان تجعلها فی الاقربین و بتحقیق من مصلحت می بینم و رای من آنست که گردانی
آنرا در خویشان خود و تصدق کنی بر ایشان که احق اند بدان فقال پس گفت ابو طلحه افعل
میکنم آنچنانکه فرمودی یا رسول الله

شمول داخل بال بود ذکند حاصل آنکه یا آنکه یکی زمین سه ارتب اتقدیر بدیکه بالداکنند یعنی کمتر از نصاب زکاة درهم والله اعلم باب

الوقف بعینه والتقدیر کما المصنف بیان جواز وقف مر غنی را و فقیر را و مهمان را حدثنا ابو عاصم قال حدثنا ابن عون عن نافع

عن ابن عمر ان عمر وجد مالا بخیبر فاتی النبی صلی الله علیه واله وسلم فاخبره مروی است از عبد الله بن عمر که عمر بن خطاب یافت

مالی بخیبر پس آمد بنزد آنحضرت خبر داد آنحضرت را قال ان شئت تصدقت بها فرمود اگر میخواهی التصدق کنی بآن پس آن چنان کن فتصدق

بها فی الفقراء والمساکین وذی القربی والضیف پس تصدق کرد آنرا در میان فقرا و مسکینان و خویشان و مهمانان واین

خویشان غنی هم بودند و مهمان هم است شامل است غنی و غیر غنی را پس مطابق شد حدیث ترجمه را باب وقف الارض

للمسجد در جواز وقف کردن زمین برای مسجد حدثنا اسحق قال اخبرنا عبد الصمد قال سمعت ابی قال حدثنا ابو التیاح

قال حدثنی انس بن مالک لما قدم رسول الله صلی الله علیه واله وسلم المدینة گفت ابو التیاح حدیث کرد مرا انس بن مالک که چون

قدوم آورد رسول خدا رحمت کنا و خدا بروی مدینه را امر بالمسجد وقال یا بنی النجار ثامنونی بحائطکم هذا فرمود بنی نجار

بفروشید بما باغ خود را که نیست قالوا لا والله لا نطلب ثمنه الا الی الله پس گفتند آنها نفروشیم بها آنجا اسوگند بخدا نمیخواهیم بهای آنرا مگر از خدا

یعنی تحفه میکنیم برای رضامندی خدا باب وقف الدواب والکراع والعروض والصامت در بیان جواز وقف دابها و اسپ و جنس

و مال نقد و دواب شامل است همه چارپایان را و اسپ تخصیص بعد از تعمیم است کراع بالضم کاف مراد وعین کلام اسم جمع الخیل قال

الزهری فیمن جعل الف دینار فی سبیل الله گفت زهری در حال کسیکه گردانید هزار دینار را در راه خدا و دفع الی غلام له تاجر

یتجر بها و جعل ربحه صدقة للمساکین والاقربین و آنرا بغلامی که او بود سوداگری که سود کند بآن هزار دینار و جعل نمود سود آنرا

صدقه برای مسکینان و اقربا هل للرجل ان یاکل من ربح ذلک الالف شیئا آیا میرسد مر آن مرد را اینکه بخورد از سود آن هزار

دینار که برای فقرا التصدق کرده است جواب آنست که بعد از ان میگوید که نمیرسد وان لم یکن جعل ربحها صدقة فی المساکین

نکرده است سود آنرا صدقه در مسکینان این شرط بر سبیل مبالغه است یعنی آیا میرسد خوردن آن اگر چه صدقه نکرده باشد برای

مسکینان تخمین توجیه کرده اند این کلام را الا یحتمل باقرار قال لیس له ان یاکل منها گفت زهری نیست مر او را روای خوردن از آن

سو حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی قال حدثنا عبید الله قال حدثنی نافع عن ابن عمر ان عمر حمل علی فرس له فی سبیل الله

مروی است از ابن عمر که عمر بن خطاب سوار کرد بر اسپی که مراد او بود در راه خدا یعنی صدقه کرد براه خدا آن اسپ را اعطاها

رسول الله صلی الله علیه واله وسلم لیحمل علیها داده بود آن اسپ را رسول خدا تا سوار کند بر وی کسی را برای خدا فحمل علیها رجل

پس سوار کرد عمر بر آن مردی را فاخبر عمر انه قد وقفها یبیعها پس خبر کرده شد عمر که تحقیق آن مرد ایستاده کرده است

آنرا فسال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ان یبتاعها پس پرسید عمر رسول خدا را اینکه بخرد آن اسپ را فقال لا تبتعها ولا ترجعن فی صدقتک

پس منع نمود آنحضرت عمر را از آن و باز مرو در صدقه خود و تعلیق کو بیدی بطابقت حدیث بترجمه و آن است که سوار کرد عمر

قسطلانی تحقیق میکند در آن که در ترجمه وقف گفته است عمر رضی الله عنه وقف نکرده بود بلکه تصدق کرده بود برو

از جهت انکار نکرده در فروختن آنرا و دلالت میکند بر آن قول آنحضرت که رجوع مکن در صدقه خود و اتحاد ترجمه با حدیث در ترجمه

که این اسپ لاغر و ضایع شده بود و عمر خواست که باز آنرا تازه کند و بگو معلوم شده که مولف حمله السد در صدقه و وقف فرق نکرده

باب نفقة القیم للوقف در بیان نفقه و اجر عامل وقف حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابی الزناد عن الاعرج

عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال لا یقتسم ورثتی دینارا ولا درهما مروی است از ابی هریره که تحقیق رسول خدا فرمود

الجزء السادس شرح الاسلام | کتاب الزکوة

قال اخبرنا زید هو ابن اسلم ابو اسامه

عدوی عن عیاض بکر معلم تخفیف تحتیه ابن عبد الله

قرشی عامری عن ابی سعید الخدری رضی

قال خرج رسول الله صلی الله علیه واله وسلم

فی اضحی او فطر الی المصلی بر آمد آنحضرت بروز

عید اضحی یا عید فطر بسوی مصلی ثم انصرف فوعظ

الناس وامرهم بالصدقة پس برگشت از نماز

پس پند کرد مردم را و امر کرد ایشان را بدادن صدقه فقال

ایها الناس تصدقوا پس فرمود تصدق کنید

فمر علی النساء فقال یا معشر النساء

تصدقن پس گذشت بر جماعت زنان پس فرمود ای

گروه زنان تصدق کنید فانی اریتکن اکثر اهل النار

بدرستیکه من نموده شده ام شما را بیشترین اهل دوزخ

فقلن وبم ذلک یا رسول الله پس گفتند زنان از چه سبب بیشترین

اهل دوزخ باشیم یا رسول الله قال تکثرن اللعن

فرمود آنحضرت بسیار میکنید لعن یعنی لعن را عادت

دارید وتکفرن العشیر و کفران میکنید شوهر را

ما رایت من ناقصات عقل ودین اذهب للب الرجل

الحازم من احداکن یا معشر النساء ندیدم از صنف کم نقصان عقل

که مرد هوشیار را بر بایند ...

قسمت نیکنند از آن من بیاری را و به تنهایی را رها کردن کس لعقرت سائل متولیه فاضل من صدقة نیز بری که کلمه ازدیاد آن را نقضه من وارد مالی من سپ آن صدقه است و باشتمال این حدیث بسیار است که دلالت دارد بر آنکه در من برای آنحضرت قسمت نبود دست و مترد او کسی که گفته که بعد شما بمعاشر الانبیاء لا نرث ولا نورث شدید است که تنها ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت کرده است

و ما مالی خود خبر داد و مضمان ثنا قتیبة بن سعید نا حماد عن ایوب عن نافع عن ابن عمر ان عمر اشترط فی وقفه ان یاکل من ولیه تحقیق شرط او در وقف خود اینکه بخورد کسی که متولی آنست و بخورد کل مثل غیر متمول و بخوراند دوست خود را در مالی که ناگزیر است از وی مالی را یعنی بخورد و بخوراند با اعتدال و مالی برای خود از آن وقت حاصل نکند مطابقت حدیث بترجمه ظاهر است از وقف

باب

اذا وقف ارضا او بیرا او اشترط لنفسه مثل دلاء المسلمین یعنی که وقت کند یکی زمینی یا چاهی را و شرط کند برای خود انتفاع بگیرد از آن مانند دلوهای مسلمانان و انتفاع ایشان جواب آنست که این شرط روا است و انتفاع از وی مباح است

ووقف انس دارا فکان اذا قدم نزلها و وقف کرد انس بن مالک سرائی را در مدینه پس بود انس وقتیکه قدوم آوردی بمدینه نزول میکرد در آن سرا و تصدق الزبیر بدوره وقال للمردودة من بناته ووقف کرده بود زبیر خانهای سراهای خود را و گفت برای مطلقه از دختران خود یعنی در آنوقت که شوهران آنها طلاق داده از خانه بر آورده بودند ان تسکن غیر مضرة ولا مضر بها اینکه سکونت کنند در آن سرا در حالیکه ضرر رساننده نباشد در آن سرا او ضرر رسانده نشده اند در آن حال فان استغنت بزوج فلیس لها حق پس اگر بی نیاز شود بشوهر نیست مر اینها را حقی در سکونت آنجا مناسبت این حدیث بترجمه از آن وجه است که دختر تا آنکه باکره باشد یا شوهر وی پیش از دخول آنرا طلاق داده باشد و بعد از وفات پدر است مونت وی که در خانه خود جای دهد وانیکه در سرای وقف جای او پس شرط کرد و داشت انتفاع آن برای خود یکی تقریر کرده المشار بیان تشبیق او ولا یخفی ما فیه وجعل ابن عمر نصیبه من دار عمر سکنی لذوی الحاجة من ال عبد الله و گردانید عبد الله بن عمر حصه خود را از سرای عمر که وقف کرده بود آنرا وقف لا یباع ولا یوهب مسکن لذوی الحاجة من ال عبد الله مسکن برای صاحبان حاجت از آل عبد الله یعنی اولاد خود را و گرفت جا میداد در وقتی که محتاج می بودند

وقال عبدان اخبرنی ابی عن شعبة عن ابی اسحق عن ابی عبد الرحمن و گفت عبدان که عبد الله بن عثمان مروزی است نیز از پدر من که عثمان است از شعبة بن حجاج از ابی اسحق سبیعی از ابی عبد الرحمن سلمی کوفی ان عثمان بن عفان رضی الله عنه حین حوصر اشرف علیهم هنگامی که محاصره کرده شد در سرای او و در آن محاصره بشهادت رسید از دست مفسدان بر آمد بر ایشان وقال انشدکم الله ولا انشد الا اصحاب النبی صلی الله علیه و آله وسلم وگفت عثمان سوال میکنم شما را بخدا و سوال نمیکنم مگر یاران پیغمبر خدا را الستم تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال من حفر رومة فله الجنة فحفرتها آیا نمیدانید شما که رسول خدا فرمود کسی که بکند چاه رومه را پس برای او است بهشت پس کندم من آن چاه را رومه بضم را و سکون واو و فتح میم است چاه است که عثمان رضی الله عنه خرید آن چاه را از یهودی که میفروخت بمسلمانان هر آنکه کنده است آنرا چنانکه ترمذی نقل کرده که چون آنحضرت بمدینه قدوم آورد و غیر از این چاه آب شیرین نداشت آنحضرت فرمود کسی که این چاه را بخرد باشد مر او را بهشت پس خرید عثمان آنرا از مال خود نسائی روایت کرده که خرید آنرا به بیست هزار درم یا بست و بغوی از صحابه روایت کرده که مردی از بنی غفار را چشمه بود که آنرا رومه میگفتند و بغوی روایت کرده که رومه نام چشمه است محتمل است که عثمان آنرا خرید چاهی در آن کنده باشد یا آن چشمه در چاهی تنگ شده آمد و عثمان آنرا وسیع کرده باشد پس نسبت حفر این چاه بعثمان رضی الله عنه کرده والله اعلم قسطلانی از فتح الباری نقل کرده و این حکایت الستم تعلمون انه قال من جهز جیش العسرة فله الجنة فجهزتهم آیا نمیدانید که

میاد ان صدقه است نزد مازیوری که مملوک سنست فاردت ان اتصدق به پس خواستم که تصدق کنم با آن و این ظاهر است در صدقه تطوع چه فرض نیست صرف تمام حلی در زکوة اجماعا فزعم ابن مسعود انه وولده احق من تصدقت به علیهم پس گمان ابن مسعود که وی خود و پسر وی سزاوار تر اند از کسانیکه تصدق کنم با آن ایشان یعنی آیا جائز هست آنچه ابن مسعود گفته قال گفت ابو سعید راوی فقال النبی پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم صدق ابن مسعود راست گفت ابن مسعود زوجک وولدک احق من تصدقت به علیهم شوهر و پسر تو سزاوار تر اند از کسانیکه تصدق کنی بر ایشان این سیاق حدیث دلالت دارد بر آنکه مراد صدقه تطوع است اگرچه ظاهر لفظ شریف عام است و بموجب اول ابوحنیفه و مالک و احمد بروایتی فریضه زکوة را تجویز نکنند بر زوج بنا بر اشتراک نفع مملیک میان زوج و زوجه و بموجب لفظ حدیث خفیتان و صاحبین و شافعی و احمد بروایتی که گویند جائز است بر زوج

باب

لیس علی المسلم فی فرسه صدقة نیست واجب بر مسلمان در اسپ وی زکوة باتکه خلاف نیست در وجوب زکوة در اسپان تجارت چنانکه در غیر تجارت نقل کرده آنرا ابن منذر وغیر وی بحدیث سمرة ابن جندب که روایت کرده آنرا ابو داود که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که امر کرد ما را که بر آریم صدقه را از هرچه مهیا کنیم برای بیع پس تخصیص کنند بدان حدیث این باب را و همچنین نیست خلاف در عدم وجوب زکوة در اسپان که معد برای سواری و غزا باشند

و فرمود آنحضرت که یکسان کنند فرزندان را یعنی تسویه رعایت است بمشتجهیم پس یکسان کردم ایشان را [illegible]
گفت راوی پس تصدیق کردند صحابه عثمان را با آنچه گفت از جمله علی بن ابی طالب و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص بود [illegible]
استدلال کرده بحدیث بر آنکه وقف کنند و اگر رسید که منتسخ گردد از آنکه عثمان نیز از بنا وای [illegible]
[illegible] بحل [illegible] خطاب در وقت [illegible] برکسی که متولی وقف است خوردن [illegible]
[illegible] و از آن است که متولی باشد وقف کننده و غیر او پس وسعت است مر هر یک را اگر [illegible]
[illegible] وقتی که او بود وقف کننده [illegible] قیمت آن اگر [illegible]

حدثنا مسدد قال حدثنا عبد الوارث عن ابی التیاح عن انس قال امر النبی صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] گفت انس بن مالک و بود پیغمبر خدا بنی نجار را بفروشید بما باغ خود را [illegible]

باب قول الله تعالی یا ایها الذین آمنوا شهادة بینکم اذا حضر احدکم الموت [illegible]
ایمان آورده اید گواهی میان شما وقتی که برسد یکی از شما را مرگ و نشانه بود امارات آن حین الوصیة [illegible]
[illegible] هنگام وصیت بدل است از وقت حضور موت شهادت دو صاحب عدل یعنی صاحب عدالت [illegible]
و خویش شما یا دو کس دیگر از غیر شما شهادت میکنم یعنی گواه میان شما دو کس عادل باید شهادت میداد [illegible]
صاحب کشاف گفته که اثنان فاعل شهادت یعنی گواهی دادن [illegible] والله لا یهدی القوم الفاسقین
تفسیر این دو آیت که در آن تاکید وصیت و گواه گرفتن بر آنست در کتب تفاسیر مذکور است [illegible]
و شان نزول آنست چنانکه [illegible] علی بن عبد الله حدثنا یحیی بن آدم قال حدثنا ابن ابی زائدة عن محمد بن ابی القاسم عن
عبد الملک بن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال خرج رجل من بنی سهم مع تمیم الداری و عدی بن بداء [illegible]
بیرون آمد مردی از قبیله بنی سهم با تمیم داری و عدی بن بداء داری نسبت است [illegible] نصرانی بودند [illegible]
[illegible] بود [illegible] شهادت شوقی بشام رفته [illegible] داشت در رکعت ختم قرآن [illegible]
و تشدید دال [illegible] موحده و تشدید [illegible] ابن حجر [illegible] است [illegible]
[illegible] مسلم [illegible] مسلمان [illegible]
تمیم داری و عدی با ترکه آن مرد [illegible] بود در آن [illegible]
و منکر شدند [illegible] و تشدید [illegible] مخططاست فاحلفهما رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] رسول [illegible] بیافته شد آن جام بمکه در دست جمعی [illegible]
قالوا ابتعناه من تمیم و عدی [illegible] تمیم و عدی [illegible]
[illegible] آن مرد سهمی و سوگند خوردند لشهادتنا احق من شهادتهما [illegible] گواهی [illegible]
از گواهی آن دو [illegible] این جام ملک [illegible] مراد از شهادة اینجا سوگند است [illegible]

باب [illegible] شهادة بینکم اذا حضر احدکم الموت [illegible]
[illegible] اگر [illegible] **حدثنا** محمد بن سابق او الفضل بن یعقوب [illegible]
[illegible] محمد بن سابق [illegible] بواسطه فضل بن یعقوب [illegible] اول حدیثی [illegible] محمد بن [illegible]

ای تردد او وجود مثانی نیز بواسطه نقل کرده قال حدثنا سفیان ابو معاویه عن فراس قال قال الشعبی حدثنی جابر بن عبد الله الانصاری
ان اباه استشهد یوم احد حدیث کرد جابر انصاری که پدر او عبد الله شهید گشت روز غزوه احد و ترک ست بنات وترک علیه دینا و گذاشت
شش دختر را و گذاشت بر ذمه خود قرض بسیار فلما حضر جداد النخل اتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم پس وقتیکه رسید زمان بریدن
میوه نخل آمدم نزد رسول خدا جداد بکسر جیم و فتح دال نخستین در صراح گفته جداد بفتح و کسر بریدن خرما از نخل فقلت یا رسول الله قد
علمت ان والدی استشهد یوم احد وترک علیه دینا کثیرا وگفتم ای رسول خدا تحقیق دانسته که پدر من شهید شد روز احد و گذاشت
بر خود قرض بسیار وانی احب ان یراک الغرماء و من دوست میدارم اینکه ببیند ترا قرض خواهان تا ادای قرض آنها بقدر استطاعت
کنم قال اذهب فبیدر کل تمر علی ناحیة و در روایت غیر ابی ذر و مستملی فبیدر آمده وامر است از بیدر بیادر
مولد و عقود بود سکون یا تحتیه و دال مهمله آخر را یعنی جمع کن در خرمن جدا جدا اصطلحتهم دعوته پس کردم آنچنانکه فرموده بود پستر
طلبیدم آنحضرت را فلما نظروا الیه اغروا بی تلک الساعة پس هر گاه نظر کردند قرض خواهان بسوی آنحضرت تحریج کردند مرا و در
در طلب قرض اغروا بی یعنی بغیر معجمه و تنبیه را از جهت مولست از اغرا انما رای ما یصنعون ... فلما رای ما یصنعون طاف حول اعظمها بیدرا ثلاث مرات
دیدگاه رود آنحضرت کار آنها را ... گشت گرد کلانترین خرمن سه بار ثم جلس علیه ثم قال ادع اصحابك پس نشست آنحضرت بر آن
خرمن پس گفت بطلب یاران خود را فما زال یکیل لهم حتی ادی الله امانة والدی پس متصل وزن میکرد مر ایشان را
تا آنکه ادا کرد الله تعالی امانت یعنی دین پدر مرا و انا والله راض ان یؤدی الله امانة والدی ولا ارجع الی اخوانی بتمرة و من بخدا
سوگند راضی بودم اینکه ادا کند الله قرض پدر مرا و نیارم بسوی خواهران خود خرمای فسلم والله البیادر کلها پس سلامت ماند بخدا
سوگند خرمنها همه حتی انی انظر الی البیدر الذی علیه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کانه لم ینقص تمرة واحدة تا آنکه من نظر کنم
بسوی خرمنی که بر وی نشسته بود رسول خدا گویا که نکاسته است یک خرمای از آن قال ابو عبد الله اغروا بی یعنی هیجوا بی امت مو
ریخ از ... بیخود ... تفسیر فاغرینا بینهم العداوة والبغضاء یعنی اغرینا درین آیت نیز همین معنی است این حدیث مطابق
ذکر باب نیست در صلح واستقراض و هبه با اختلافی که در آن است و آنچه اشاره کرده ایم تطبیق آن **کتاب الجهاد** جهاد بکسر جیم
یعنی کارزار کردن با دشمن قسطلانی گوید اصل آن جهاد است تخفیف کرده اند آنرا بحذف مشتق است از جهد بفتح جیم یعنی
رنج و مشقت یا از جهد بضم یعنی طاقت و مقاتلان رنج میکشند و صرف طاقت خود مینمایند و در عرف شرع یعنی جنگ با کفار
برای نصرت اسلام و اعلای کلمة الله و جهاد فرض عین است اگر غلبه کنند کفار بر دیار اسلام و فرض کفایت اگر در دار خود باشند
بسم الله الرحمن الرحیم باب فضل الجهاد والسیر در بیان زیادتی ثواب جهاد و سیر بکسر سین و فتح یا ترجمه تحتیه جمع سیرت
یعنی طریق و مراد ازو روش آنحضرت است صلی الله علیه وسلم در غزوات وقول الله عز وجل ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم
واموالهم بان لهم الجنة و در بیان قول خدا بتحقیق خدا خرید و است از مسلمانان ذاتهای ایشان را و مالهای ایشان را باینکه مر ایشان
راست بهشت بدل آن یعنی طلب کرده است از مسلمانان که بذل کنند جان و مال خود را در راه خدا و جهاد کنند لیکن اگر چه
باج مال همه از خدا است و بهشت دادن محض فضل اوست تعالی لیکن تحریض و ترغیب نموده است باین حکم و اعلای کلمه
یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون وعدا علیه حقا کارزار کنند در راه خدا پس بکشند و کشته شوند ایشان وعده بهشت
ازو وعده ایست ثابت الی قوله وبشر المؤمنین قال ابن عباس الحدود الطاعة گفت ابن عباس حدود که
در این آیت واقع شده که نگهدارندگان آنرا امر او طاعت است **حدثنا** الحسن بن الصباح قال حدثنا محمد بن سابق قال حدثنا

الجزء السادس شیخ الاسلام | کتاب الزکوة

و حدیث باب عام مخصوص البعض است جائز است
تخصیص آن بقیاس **باب** لیس علی
المسلم فی عبده صدقة نیست بر مسلم در
بنده وی زکوة کلام در باب سابق گذشت
حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی بن
سعید عن خثیم بضم معجمه و فتح مثلثه و سکون
ابن عراک بن مالک قال حدثنی ابی عن ابی هریرة
عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم ح
وحدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا وهیب
بن خالد قال حدثنا خثیم بن عراک
ابن مالک عن ابیه عن ابی هریرة عن النبی
صلی الله علیه وآله وسلم قال لیس علی
المسلم صدقة فی عبده ولا فی فرسه
و در روایت مسلم زیاده آمده الا صدقة الفطر و
این بر تقدیریست که مراد از صدقه عام باشد
از زکوة و گرنه چه احتیاج گفتن **باب**
الصدقة علی الیتامی ذکر صدقه بر یتیمان
و فضیلت آن بیتامی اگر چه از مصارف زکوة
بر اسها نیستند بلکه در ضمن اصناف اینها و دیگر
تا بیکی صنفی که درین اقسام است جائز نیست
و اوان زکوة ... و لیکن تصدق بر یتیم نفیس

مالك بن مغول قال سمعت الوليد بن العيزار ذكر عن ابي عمرو الشيباني قال قال عبد الله بن مسعود رضي الله عنه سألت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قلت يا رسول الله اي العمل افضل ... گفت ابو عمرو گفت ابن مسعود پرسيدم رسول خدا را گفتم اي رسول خدا كدام عمل بهترست قال الصلوة على ميقاتها فرمود بهترين اعمال نماز است بروقت آن قلت ثم اي قال ثم بر الوالدين ... بيشتر كدام عمل افضل است فرمود نيكوئي كردن با مادر و پدر قلت ثم اي قال الجهاد في سبيل الله گفتم پس كدام عمل بهترست فرمود جهاد در راه خدا ... درا خدا تا مرتبت كه اين مراتب بحسب تنزل است ... فسكت عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ... از سوال رسول خدا ... ولو استزدته لزادني اگر طلب زيادتي ميكردم در سوال ... ذكر اين سه عمل از آنست كه اينها عنوان عبادات اند ... كه اينها اس دارند ... بطريق ...

حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا يحيى بن سعيد قال حدثنا سفيان قال حدثني منصور عن مجاهد عن طاوس عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا هجرة بعد الفتح گفت ابن عباس فرمود رسول خدا هجرت نيست بعد از فتح مكه ... مدينه بعد از فتح ... جائي نمانده است ... برا اقامت ... ثواب ... نمانده است اما هجرت از جائي كه شعار اسلام ... باقي نمانده ... ولكن جهاد ونية وليكن ثواب كه در جهاد و نيت است باقي است واذا استنفرتم فانفروا و وقتيكه طلب خروج كنند ... او بيرون آئيد ... بر همه مسلمانان جهاد واجب است

حدثنا مسدد قال حدثنا خالد قال حدثنا حبيب بن ابي عمرة عن عائشة بنت طلحة عن عائشة رضي الله عنها انها قالت يا رسول الله نرى الجهاد افضل العمل افلا نجاهد گفت عائشه اي رسول خدا ميدانيم جهاد را بهترين كار آيا جهاد نكنيم ما زنان ... قال لكن افضل الجهاد حج مبرور فرمود ... بهترين جهاد براي شما حج مبرور است ... ولكن ... بضم كاف ... بفتح لام و تشديد نون ... كرده ... يعني كه جهاد بهترين كار است ليكن براي زنان بهترين جهاد حج مبرور است

حدثنا اسحق بن منصور قال اخبرنا عفان قال حدثنا همام قال حدثنا محمد بن جحادة قال اخبرني ابو حصين ان ذكوان حدثه ان ابا هريرة رضي الله عنه حدثه قال جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال دلني على عمل يعدل الجهاد گفت ابو هريره آمد مردي نزد رسول خدا و گفت راه نما مرا ... قال لا اجده فرمود نمي يابم عملي كه برابر جهاد بود قال هل تستطيع اذا خرج المجاهد ان تدخل مسجدك فتقوم ولا تفتر وتصوم ولا تفطر ... قيام شب ... و روزه داري ... قال ومن يستطيع ذلك گفت آن مرد كيست كه استطاعت دارد ... قال ابو هريرة ان فرس المجاهد ليستن في طوله فيكتب له حسنات ... نوشته ميشود ... استن يعني جهيدن اسب ...

باب افضل الناس مؤمن مجاهد بنفسه وماله في سبيل الله بهترين مردم مسلماني است جهاد كننده بذات خود و مال خود در راه خدا ... جان و مال ... تقويت اسلام ... افضل ... وقوله تعالى يا ايها الذين آمنوا هل ادلكم على تجارة تنجيكم من عذاب اليم ...

الجزء السادس شيخ الاسلام | الكتاب المذكور

... فقال پس فرمود ... انّ مما اخاف عليكم من بعدي ما يفتح عليكم من زهرة الدنيا وزينتها ... والله عليه وآله وسلم ... يا رسول الله او يأتي الخير بالشر ... فسكت النبي ... قال اين السائل ... كانه حمده ... پس فرمود تحقيق

آيا راه نمايم شما را بر تجارتي كه برهاند شما را از عذاب دردناك الى الفوز العظيم مقصود ايراد اين آيت تا اين قول وشعور در ان بين تؤمنون بالله ورسوله وتجاهدون في سبيل الله باموالكم وانفسكم ايمان مي آريد بخدا ورسول خدا وجهاد ميكنيد در راه خدا با مالهاي خود وذاتهاي خود ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون اين بهتر است شما را اگر هستيد كه ميدانيد شما اصلاح حال خود را

حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال حدثني عطاء بن يزيد الليثي ان ابا سعيد الخدري حدثه حديث كرد مرا عطاء بن يزيد كه تحقيق ابو سعيد خدري حديث كرد او را قال قيل يا رسول الله اي الناس افضل گفت ابو سعيد گفته شد اي رسول خدا كدامين مردم بيشتر ثواب دارد نزد خدا فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم پس فرمود رسول خدا مؤمن يجاهد في سبيل الله بنفسه وماله مسلماني هست كه جهاد ميكند در راه خدا بذات خود ومال خود قالوا ثم من قال مؤمن في شعب من الشعاب گفتند بعد از آن افضل كيست فرمود مسلماني كه در دره اي از دره هاي كوه جاي گرفته يتقي الله ويدع الناس من شره پرهيز ميكند ومي ترسد خدا را وميگذارد مردم را از بدي خود ودرين حديث دلالت است بر آنكه كناره از مردم بهتر است از اختلاط اگرچه در اختلاط تحصيل بعضي از كمالات از علم شريف وحج وجمعه وعبادات مثل جمعه وعيادت ميسر است ودرين عزلت بايد نيت وي آن باشد كه مردم را از بدي خود وا رهاند امّا از بدي ايشان بر نمي آيد اگرچه در ضمن آن اينهم حاصل است پوشيده نماند كه فضيلت عزلت بعد از تحصيل علوم ضروري دين از فرائض وواجبات ومنهيات بمقدار استعداد در رياضت نفس وداع نفس ووساوس آن باشد تا از شر شيطان واغواي آن ايمن بود

حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني سعيد بن المسيب ان ابا هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول مثل المجاهد في سبيل الله والله اعلم بمن يجاهد في سبيله گفت ابو هريره شنيدم رسول خدا را فرمود مثل وقصه جهاد كننده در راه خدا وخدا دانا تر است بحال كسي كه جهاد ميكند در راه خدا بخلوص نيت در اعلاي دين نه براي دنيا وغنايم وحسن صيت كمثل الصائم القائم مانند قصه صائم وقائم است يعني مثل مجاهد در ثواب مانند كسي است كه روزه دار باشد وتمام شب نماز گزارد وتوكل الله للمجاهد في سبيله ان يتوفاه ان يدخله الجنة وتكفل شده است خدا مر مجاهد در راه او را بآنكه اگر فوت كند يعني ضامن شده بآنكه وقت وفات او در آمدن بهشت را او يرجعه سالما مع اجر او غنيمة يا باز آرد او را بوطن در حاليكه زنده وسلامت است با اجر اخروي يا غنيمت الى واجر اخروي ...

باب الدعاء بالجهاد والشهادة للرجال والنساء

در بيان دعا كردن بجهاد چنانكه گويد اللهم اجعلني من المجاهدين في سبيلك ودعا بشهادت مر مردان وزنان چنانكه گويند اللهم ارزقني الشهادة في سبيلك وقال عمر اللهم ارزقني شهادة في بلد رسولك وگفت عمر اي خدا روزي كن مرا شهادت در شهر رسول خود **حدثنا** عبد الله بن يوسف عن مالك عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس بن مالك انه سمعه يقول مرويست از اسحق بن عبد الله از انس بن مالك بتحقيق اسحق شنيد انس را كه ميگفت كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يدخل على ام حرام بنت ملحان فتطعمه وبود رسول خدا مي درآمد بر ام حرام دختر ملحان كه خويش وحرم محارم او بود از پستان دادن پس طعام مي آورد آنحضرت را وكانت ام حرام تحت عبادة بن الصامت وبود ام حرام زير عبادة بن صامت وزوجه او وگفته اند او خاله انس بن مالك است بعضي گفته اند كه از رضاعي آنحضرت بود خاله بعضي ... معلوم شده كه مادر عبد المطلب از بني النجار بود فدخل عليها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاطعمته پس در آمد بر وي رسول خدا پس طعام آورد آنحضرت را ثم جعلت تفلي رأسه فنام رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم پس گشت ام حرام كه ميجست سر آنحضرت را ... ثم استيقظ وهو يضحك پس خواب كرد رسول خدا باز بيدار شد در حاليكه خنده ميكرد قالت فقلت ما يضحكك يا رسول الله گفت ام حرام گفتم چه چيز بخندانيد ترا اي رسول خدا قال ناس من امتي عرضوا علي غزاة في سبيل الله ... گروهي از امت من عرض كرده شد بر من ...

[illegible]

برین دریا که غازیان باشند در راه خدا یرکبون ثبج هذا البحر ملوکا علی الاسرة او مثل الملوک علی الاسرة سوار میشوند میانه این دریا مانند پادشاهان بر تختها یا مانند پادشاهان بر تختها شک کرده است اسحق که راوی است از انس رضی الله عنه قالت فقلت یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم گفت ام حرام پس گفتم ای رسول خدا دعا کن خدا را اینکه بگرداند مرا از جماعه ایشان فدعا لها رسول الله صلی الله علیه وسلم پس دعا کرد او را رسول خدا لیکن قول ام حرام است که از طریق التفات بضمیر غائب آورده ثم وضع رأسه ثم استیقظ وهو یضحک پس بنهاد سر مبارک بخواب پس بیدار شد بجای آنکه خنده میکند فقلت ما یضحکک یا رسول الله قال ناس من امتی عرضوا علی غزاة فی سبیل الله کما قال فی الاول فرمود چنانکه فرموده بود در اول بار قالت فقلت ادع الله ان یجعلنی منهم قال انت من الاولین فرمود تو از جماعه پیشینی که سوار میشوی در بار اول فرکبت البحر فی زمان معاویة بن ابی سفیان پس سوار شد با شوهر خود در زمان معاویه بن ابی سفیان یعنی در زمان غزوه معاویه با اهل روم که از جانب عثمان بن عفان کرده است در سنه بیست و هشت بخاری و مسلم گویند که در زمان خلافت معاویه بود فصرعت عن دابتها حین خرجت من البحر فهلکت پس افتاد از مرکب خود هنگامی که برون آمد از دریا پس هلاک شد در راه خدا وقت مراجعت از غزوه بتحقیق فرموده است پیغمبر خدا صلعم که هرکه کشته شود در راه خدا یا در راه او بمیرد شهید است و آیت ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله نیز از ین معنی خبر میدهد

باب درجات المجاهدین فی سبیل الله در بیان درجهای ثواب جهاد کنندگان در تقویت دین یقال هذه سبیلی وهذا سبیلی گفته میشود لفظ سبیل را مونث و مذکر اعتبار کرده اند قال ابو عبد الله غزی واحدها غاز گفت بخاری غزی بضم معجمه و تشدید زای صیغه جمع است واحد او غاز مثل قاص و عنا و هم درجات تفسیر کرده هم درجات را به لهم درجات مر ایشان راست درجات دیگران تفسیر کرده هم درجات را چنانکه گویند رجل عدل ای ذو عدل **حدثنا** یحیی بن صالح قال حدثنا فلیح عن هلال بن علی عن عطاء بن یسار عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم من آمن بالله ورسوله واقام الصلوة وصام رمضان فرمود پیغمبر صلعم هرکه ایمان آورد بخدا و رسول خدا و همواره نماز کرد و روزه رمضان داشت حج و زکات ذکر نیافت تا اگر اول گشته است شود مانع ذکر این هر دو عبادت مخصوص باغنیا است اگر دخول جنت مترتب برین هر دو رکن فرمودی مفهوم آن که صاحب این دو عبادت نیستند ازین کلیه خارج میشدند والله اعلم کان حقا علی الله ان یدخله الجنة باشد ثابت و سزاوار بر وجه تفضل نه بر طریق وجوب بر خدا اینکه در آرد او را ببهشت جاهد فی سبیل الله او جلس فی ارضه التی ولد فیها جهاد کند در راه خدا یا نشیند در زمینی که زاده شده در آن زمین یعنی طاعتها کند اگرچه از خانه برای جهاد بر آمده باشد فقالوا یا رسول الله افلا نبشر الناس پس گفتند ای رسول خدا آیا بشارت ندهیم مردم را که این عباد تها میکنند یا آنکه جهاد کنند بهشت رسید را قال ان فی الجنة مائة درجة اعدها الله للمجاهدین فی سبیل الله فرمود در فضیلت غازیان بتحقیق در بهشت صد درجه است که آماده کرده آنرا خدا برای جهاد کنندگان در راه خدا یعنی زیاده کن در بشارت درجهای غازیان را و فضائل ایشان را تا مردم در جهاد سست نشوند و درکسب این کمال از پای ننشینند ما بین الدرجتین کما بین السماء والارض دوری میان هر دو درجه چنانست که میان آسمان و زمین است فاذا سألتم الله فاسألوه الفردوس پس وقتیکه طلب کنید از خدا پس طلب کنید از خدا بهشت برین فانه اوسط الجنة واعلی الجنة پس بتحقیق آن میانه بهشت است و بلندترین جای بهشت اراه قال وفوقه عرش الرحمن یحیی بن صالح که شیخ مولف است گفت گمان میبرم فلیح را گفت و بالای فردوس عرش خداست ومنه تفجر انهار الجنة و از وی بیرون می آید جویهای بهشت

الجزء السادس تیسیر الاسلام | کتاب الزکوة

یاری او امی حق واجب است کسی بسته کرسی ... شهید است و بود الحقیقة روی باشد ... روز قیامت

باب الزکوة علی الزوج والایتام فی الحجر جواز صرف کردن زکوة بر شوهر و بر یتیمان که صاحب مال متکفل پرورش ایشان است ... قید حجر ... ترجمه باب سابق و ایراد ... برای دفع توهم عدم جواز است از قبیل منافع مالک ... ایتام فی الحجر ... از فقها مثل امام ابو حنیفه و مالک ... الزکوة ... منافع املاک ...

[illegible]

ماحصل آیت آنکه مطیعان که اکنون بی‌جهاد دخول جنت کنند مراتب والای بهشت را که حاصل کنند مجاهدان دیگر می‌یابند است و نیز

قال المجد بن فلیح عن ابیه و فوقه عرش الرحمن یعنی فوق بهشت زیع نی تر دو گفته و بالای آن عرش خداست **حدثنا** موسیٰ قال حدثنا

جریر قال حدثنا ابو رجاء عن سمرة قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم رأیت اللیلة رجلین اتیانی گفت سمره فرمود پیغمبر خدا دیدم امشب

دو مرد را که آمدند نزد من یعنی در خواب دیدم دو مرد را گویند این دو مرد جبرئیل و میکائیل بوده است که آمده بصورت آدمی فصعدا بی الشجرة

پس بالا بردند مرا درخت را فادخلانی دارا هی احسن و افضل و در آوردند مرا بسرائی که آن نیکوتر و بهتر است لم ار قط احسن منها

ندیده ام من هرگز نیکوتر از آن سرا قالا اما هذه الدار فدار الشهداء گفتند این سرا سرای شهیدان است الحدیث بطوله که وارد

در باب جنائز گذشته است **باب** الغدوة والروحة فی سبیل الله وبیان فضیلت رفتن و شبانه رفتن در راه خدا و قاب قوس احدکم من

الجنة و بیان کمال قرب از بهشت قاب یعنی میان قبضه و گوشه کمان است و مراد از دو قاب می‌باشد و در اصل قاب قوس است

و مراد از این عبارت نزد ملقای عرب کمال قرب می‌باشد **حدثنا** معلّی بن اسد قال حدثنا وهیب قال حدثنا حمید عن انس بن مالک

عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال لغدوة فی سبیل الله او روحة فرمود یکبار روز رفتن در راه خدا یا شب رفتن خیر من الدنیا وما فیها

بهتر است از دنیا و آنچه در وست از آنکه موجب ثواب دائمی باقیست **حدثنا** ابراهیم بن المنذر قال حدثنا محمد بن فلیح قال حدثنا ابی

عن هلال بن علی عن عبد الرحمن بن ابی عمرة عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال لقاب قوس فی الجنة خیر مما تطلع علیه الشمس وتغرب

فرمود نزدیکی در بهشت بهتر است از آنچه طلوع میکند بروی آفتاب و غروب میکند یعنی از آنچه در دنیاست و قال لغدوة او روحة

فی سبیل الله خیر مما تطلع علیه الشمس وتغرب یکبار رفتن در روز یا شب رفتن کردن در راه خداست بهتر است از همه دنیا و آنچه در وست

حدثنا قبیصة قال حدثنا سفیان عن ابی حازم عن سهل بن سعد عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال الروحة والغدوة فی سبیل الله افضل من الدنیا

وما فیها **باب** الحور العین وصفتهن و بیان حور عین و صفت آن حور بضم مهمله و سکون واو جمع حوراء بفتح مهمله

و سکون واو و نیز جمع احور است بر وزن احمر یعنی سخت سفید چشم و عین بکسر مهمله و سکون تحتیه جمع عیناء و صفت حور است یعنی

سخت سیاهی چشم یحار فیها الطرف یعنی حیران شود در وی بصر از بس که لمعان حسن دارد شدیدة سواد

العین شدیدة بیاض العین سخت سیاهی چشم و سخت سفیدی چشم است اشارت بتفسیر حور عین کرده است و زوجناهم

بحور عین انکحناهم یعنی در آیت که بزنی دادیم ایشان را بحور عین یعنی انکحنا است **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا معاویة بن عمرو قال حدثنا ابو اسحق

عن حمید قال سمعت انس بن مالک عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال ما من عبد یموت له عند الله خیر روایت کرده انس بن مالک

از پیغمبر خدا که گفت نیست هیچ بنده که بمیرد او را نزد خدا نیکوئی و ثوابی هست یعنی مشاهده نموده رحمت و عنایات الهی یسره ان یرجع

الی الدنیا وان له الدنیا وما فیها خوش نمی‌آید او را باز آمدن بسوی دنیا و حال آنکه بدهند بوی تمام دنیا و آنچه در دنیاست الا الشهید لما

یری من فضل الشهادة مگر شهید که باز آمدن بدنیا برای آن میخواهد که او را اتباع دنیا باشد از جهت چیزی که می‌بیند از کثرت ثواب آخرت

فانه یسره ان یرجع الی الدنیا فیقتل مرة اخری بتحقیق مسرت می‌آرد او را باز آمدن بدنیا و کشته شدن بار دیگر قال وسمعت انس بن

مالک عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم گفت حمید و شنیدم انس بن مالک را که روایت کرد از پیغمبر خدا رحمت کنا و نفرمود قال لروحة فی سبیل الله

او غدوة خیر من الدنیا وما فیها ولقاب قوس احدکم من الجنة ترجمه که معلوم شده او موضع قید یعنی سوط خیر من الدنیا وما فیها

یا جای یک تازیانه که از کوچک ترین آلات جهاد است در میدان جنگ بهتر است از دنیا و هر چه در دنیاست قید بکسر قاف و سکون

یا و دال یعنی سوط گفته در اکثر نسخ همچنین است گفته اند که تصحیف کاتب است والله قدر است بکسر قاف و تشدید دال

[illegible]

فالزرق ... [illegible]

کافر ... [illegible] حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال
اخبرنی سعید بن المسیب ان ابا هریرة قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول والذی نفسی بیده ... [illegible]

[illegible]

باب تمنی الشهادة ... [illegible]

[illegible] حدثنا یوسف بن یعقوب قال حدثنا اسمعیل بن علیة عن ایوب عن حمید بن هلال
عن انس بن مالک قال خطب النبی صلی الله علیه وسلم فقال اخذ الرایة زید فاصیب ثم اخذها جعفر فاصیب ... [illegible]

[illegible]

کتاب الزکوة

[illegible]

والطفال ایشان کشته و اندوہناک شوند و نمیدانند قدر ایشان را از دنیا **باب** افضل من یصرع فی سبیل الله فمات فهو منهم
در بیان ثواب کسیکه افتاده از مرکب در راه خدا و مرد دلیل ثمره شهید است و قول الله عزوجل ومن یخرج من بیته مهاجرا الی
الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله در بیان قول خدا که موافق مدعا است و کسیکه بیرون می آید از خانه خود بجائیکه
هجرت کننده است بسوی خدا و رسول او یعنی بموده خدا و طلب رضای حق می برآید پسترد رباید او را مرگ در این راه پس بتحقیق
واقع شد ثواب او بر خدا وقع وجب یعنی وقع بمعنی وجب است و وجوب بمحض تفضل و کرم او است تعالی شانه **حدثنا** عبد الله
بن یوسف قال حدثنی اللیث قال حدثنی یحیی عن محمد بن حبان عن انس بن مالک عن خالته ام حرام بنت ملحان قالت
نام النبی صلی الله علیه وسلم یوما قریبا منی گفت ام حرام خاله انس خوابید پیغمبر خدا روزی نزدیک بمن ثم استیقظ یتبسم فقلت ما اضحکک
پس بیدار شد بحالیکه تبسم میکند پس گفتم چه چیز بخندانید ترا قال اناس من امتی عرضوا علی فرمود مردمی چند از امت من عرض کرده شدند
بمن یرکبون هذا البحر الاخضر کالملوک علی الاسرة سوار میشوند درین دریای سبز اینچنانکه پادشاهان بر تختها می نشینند در دنیا یا در بهشت
مقصود اخبار از حال آینده است که برای جهاد در دریا سوار میشوند مراد از دریای سبز دریای شور است که برنگ سبز از دور متوهم میشود
و به بحر اخضر مشهور شده قالت فادع الله ان یجعلنی منهم گفت ام حرام سوال کن خدا را که گرداند مرا ازین جماعه فدعا لها ثم نام الثانیة
آنحضرت او را ثم نام الثانیة ففعل مثلها فقالت مثل قولها پس خواب کرد آنحضرت دوم بار پس خنده کرد مانند اول بار و گفت ام
حرام مانند قول خود که چه چیز بخندانید ترا فاجابها مثلها پس جواب داد آنحضرت مانند جواب سابق که عرض مردم لیکن فرموده اینها
در خشکی سوار اند فقالت ادع الله ان یجعلنی منهم فقال انت من الاولین پس گفت بخواه خدا را اینکه گرداند مرا ازین مردم دیگر
پس فرمود تو از جماعه اول هستی که بدریا سوار شوند فخرجت مع زوجها عبادة بن الصامت غازیا پس بیرون آمد با شوهر
خود عباده بن صامت در حالیکه اراده غزا داشت فی اول ما رکب المسلمون البحر مع معاویة رضی الله عنه نخستین بار که سوار شدند
مسلمانان در دریا با معاویه بن ابی سفیان در ایام خلافت عثمان رضی الله عنه فلما انصرفوا من غزوهم قافلین پس هرگاه برگشتند
از غزوه که اراده آن کرده بودند در حالی که باز آینده اند فنزلوا الشام فقربت الیها دابة لترکبها پس فرود آمدند در شام و نزدیک
آورده شد ام حرام را چارپائی سواری تا سوار شود آنرا فصرعتها فماتت پس انداخت او را و مرد **باب** من ینکب
فی سبیل الله او یطعن در فضیلت کسی که مصیبت و حادثه رسیده شود در راه خدا یا زخمی خورد **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا
همام عن اسحق عن انس قال بعث النبی صلی الله علیه وسلم اقواما من بنی سلیم الی بنی عامر فی سبعین رجلا گفت انس بن مالک فرستاد
پیغمبر خدا جمعی را از بنی سلیم بسوی بنی عامر در جمله هفتاد مرد که ایشان همه قاریان بودند گفته اند که درین نقل از حفص بن عمر شیخ بخاری
وهمی و خطائی واقع شده جمعی از مسلمانان مذکور را بر بنی سلیم فرستاده بودند نه آنکه این فرستاده ها از بنی سلیم بودند و شیخ ابن حجر میگوید تحقیق آنست
که این جماعت انبوه عامر رسیده بودند و بنو سلیم غدر کرده و آنها را کشتند قبائلی که در آخر حدیث مذکور اند یعنی از قبائل و بطن بنی سلیم اند و در
جهاد در باب صحابی امام آورده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دعا کرد بر احیاء و قبائل بنی سلیم که غدار کرده اند شهید کرده بودند و اینها
انصاری از اصحاب صفه بودند که آنحضرت را جبرئیل خبر داده بود حال شهادت ایشان گفت که مقتول الحدیث عند ذلک مثل سریه که حذف آن لیسا انکه
است ولفظ اقواما منصوب بنزع خافض است یعنی الی اقوام پس هیچ وهمی درین روایت نخواهد بود فلما قدموا قال لهم
پس هرگاه قدوم آوردند نزدیک آنها رسیدند گفت مر ایشان را خال من حرام بن ملحان که برادر ام سلیم است اتقدمکم فان امنونی
حتی ابلغهم عن رسول الله صلی الله علیه وسلم پیشتر میروم شما را پس اگر امان دادند مرا تا برسانم ایشان را از جانب رسول خدا

الجزء السادس شيخ الاسلام | کتاب الزکوة

که زیاده است یا بعید است یا محمود مرا و را احسنت است در حدیث که زکوة را مانعست حملنا النبی صلی الله علیه وآله وسلم علی ابل الصدقة للحج سوار کرد آنحضرت ما را بر شتران صدقه برای حج پس دانسته شد که نیز از مصارف زکوة باشد **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة قال امر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بالصدقة امر کرد آنحضرت بصدقه یعنی بزکوة بدلیل روایت مسلم که فرستاد آنحضرت عمر را ساعی بصدقه فقیل منع ابن جمیل پس گفته شد بآنحضرت بازمانده از زکوة دادن ابن جمیل که منافق بود و آخر آن رجوع کرد و مؤمن گشت و دروی نازل شده قول حق تعالی و ما نقموا الا ان اغناهم الله ورسوله من فضله الآیه و اسم او عبد الله است و بعضی حمید گفته و خالد بن الولید و خالد صحابی مشهور است و عباس بن عبد المطلب عم آن حضرت فقال النبی پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ما ینقم ابن جمیل الا انه کان فقیرا فاغناه الله ورسوله یعنی که گرده نمی شمارد ابن جمیل چیزی را که باشد گران را باعث آنکه وی فقیر بود پس توانگر گردانید او را خدا تعالی و رسول وی یعنی نیست چیزی که موجب منع زکوة وی باشد مگر این امر که حادث شده و این فرموده مقتضی رضا باری حق التدست نه موجب کفران نعمت و این کلام مقام تاکید مدح بما یشبه الذم بود بر زیادت و نیست در کلام مطلوب متفاد است که مقتضی شکر است نه کراهت یعنی موجب کفر نعمت گردد و احتمال معنی مبالغه خوب نیز ازین باب است و اگر بحقیقت از خداست و ذکر رسول بجهت واسطه بودن وی صلی الله علیه وآله وسلم و ابن اثیر نقل کرده در تفسیر که منهم من عاهد الله آورده که آنحضرت دعا کرد او را بغنا و ثروت پس بخل ورزید و گذاری قیمت کند ابن وهب ذکر نموده درین معنی است قول وی تعالی وما نقموا الا ان اغناهم الله ورسوله من فضله یعنی ابن جمیل پس توبه کرد و صالح شد و حال او ما خالد فانکم تظلمون خالدا و اما خالد میگوید خدا دیس شما ظلم میکنید خالد را بطلب زکوة از وی زیرا که قد احتبس ادراعه واعتده فی سبیل الله بتحقیق وقف کرده زرهای خود و دیگر سلاح را بر خود در راه خدا تعالی و این حساب از زکوة است یا آنکه بر ذمه وی نبود زکوة بتحقیق سلاح جنگ و سامان آن در راه خدا تعالی وقف کرده و چیزی غیر آن تکمیل نکرده زکوة دهد

[illegible]

انجه موجود است در نسخه كه در شرح باید بود و كمال القول بصحت آنست آنسوئی بهمزه ممدوده تصحیح كرده و قسطلانی با منونی بهمزه غیر ممدوده و تشدید میم تعریف كرده انتهم منقوص بیان كرده بهشت شایان از حرین نزدیک یعنی نزد من خواهید كرد و تنقل میكرد پیش رفت فامسوده پس ایشان را داد او را فیها حو فیكن یتعم عن النبی صلے الله علیه وسلم پس دریافت آنكه حرام بن ملحان سخن میكند ایشان را از جانب رسول خدا او ما و الی رجل منهم تا گمان اشارت كرد بسوی مردی كه از آشنا بود و كمک شد او فطعنه فانفذه پس نیزه زد او را بر پهلوی پس گذرانید نیزه را تا كه از جانب دیگر برآمد العقد نون ساكن منع فا و ذال معجمه است فقال الله اكبر فزت و رب الكعبة پس گفت حرام الله اكبر رستم مطلوب از رب كعبه سوگند فلحق الرجل یقیة اصحابه فقتلوهم پس قصد كردند بر بقیه یاران او پس كشتند همه را الا رجلا اعرج صعد الجبل قال همام و اراه آخر معه مردی لنگ تا كه برآمد كوه را گفت همام گمان دارم دیگر را با وی فاخبر جبرئیل النبی صلی الله علیه وسلم انهم قد لقوا ربهم پس خبر داد جبرئیل علیه السلام پیغمبر خدا را رحمت كنا و خدا بر وی كه تحقیق ایشان ملاقات كردند خدای خود را فرضی عنهم و ارضاهم پس راضی شد خدا از ایشان پس راضی كرد ایشان را بكمال رحمت و ذوالمن فكنا نقرأ ان بلغوا قومنا ان قد لقینا ربنا فرضی عنا و ارضانا و بودیم ما كه میخواندیم از قرآن این كلام را كه جبرئیل بدان خبر داده معنی آنكه برسانید قوم ما را كه ملاقات كردیم پروردگار خود را پس راضی شد از ما و راضی كرد ما را ثم نسخ بعد پس منسوخ شد تلاوت آن بعد از آن بدانكه علما را اختلاف است در آنكه بعد از نسخ آیت مس آن محدث او خواندن جنب را روا است یا نه آمدی گوید كه اصولیان تردد كرده اند و اشبه آنست كه مس نكند محدث و نخواند آنرا جنب كلام سهیلی تا ظهر در خلاف آنست پیام كه این كلام روا است نه مجاز [illegible] و نظم او نظم قرآن نمی آمد اگر گوئی این كلام خبر است و نسخ نمی باشد گوئیم حكم شرعی را گوئیم اینجا نیز حكم آن منسوخ شده كه در نماز تلاوت كنند و وردی و ذكر قرآن جو بینند انكه تعلم آن ذهن كفایت باشد در روایت صحیح از انس آمده كه در وقت این آیت نازل شد و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون گمان مكن آنانرا كه كشته شدند در راه خدا كه مرده اند بلكه زنده اند نزد پروردگار خود بحالی كه رزق داده میشوند فرحین بما آتاهم الله من فضله [illegible] پس دعای بد بر ایشان چهل صباح در قنوت بعد از فرض نماز فجر علی رعل و ذكوان و بنی لحیان و بنی عصیة الذین عصوا الله و رسوله دعای بد برین چهار قبیله كه عصیان ورزیدند خدا را و رسول خدا را

حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابو عوانة عن الاسود بن قیس عن جندب بن سفیان ان رسول الله صلی الله علیه وسلم كان فی بعض المشاهد و قد دمیت اصبعه بتحقیق رسول خدا بود در بعضی غزوات و تحقیق خون آلوده شد انگشت وی فقال هل انت الا اصبع دمیت و فی سبیل الله ما لقیت پس فرمود از روی خطاب با انگشت كه نیستی تو مگر انگشت موصوف بصفت آنكه خون ریخته و در راه خدا است هر چه ملاقات كرده در دولم یعنی از الم احد و در طعن قرآن مجید گویند كه این شعر است كه آنحضرت تكلم بدان كرده و در قرآن نفی شاعریت كرده اند این هرزه ناشی از ناشناسی و نافهمیدگیست اولا آنكه شعر كلامی است موزون بعلی یا زائد از آن بروش كه قائل قصد موزونیت آن كرده باشد و آنكه بحسب اتفاق بی قصد از زبان موزون برآید از شعر نگویند چنانكه در قرآن عظیم مصرعه مصرعه موزون افتاده است و هیچكس آنرا شعر نگفت ثانیا كه این كلام در مقام مجادله و محاربه واقع شده و پس از قبیل رجز باشد نه شعر و قائل آنرا رجز گویند نه شاعر بتقدیر تسلیم یک بیت كه بحسب اتفاق از كسی سر زده باشد او را شاعر نتوان گفت **باب**

من یجرح فی سبیل الله در بیان ثواب كسی كه زخم میخورد در راه خدا **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال والذی نفسی بیده تحقیق رسول خدا فرمود كه سوگند بكسی كه

الجزء السادس شیخ الاسلام | كتاب الزكوة

بمصلحت بیه از آن كیه و یا آنكه تبعیت است این صدقه بروی تا آن باشد كه تصدق خواهد كرد بعضی گفت این صدقه مقتضی كرم و رفعت قدر خود یا آنكه اموال و دهی چون صدقه دست بر دوش زر بعدم وجوب زكوة زیر یه چه دوی رام كشیده و مقرر فرموده است نزد مقاصدات نفس خود و عقل [illegible]

[illegible]

كه ذات من در دست قدرت اوست لا يكلم احد في سبيل الله جراحت كرده نميشود هيچ كس در راه خدا والله اعلم بمن يكلم في سبيله و خدا
دانا تر است بنيت و اخلاص كسيكه مجروح ميشود در راه او گفته اند اين جمله معترضه است در ميان مستثنى و مستثنى منه مقصود تعظيم
اين مجروح است و نظير آن قول خداي بزرگ و تعالى كه گفت مادر مريم رب اني وضعتها انثى والله اعلم بما وضعت گويند براي تعظيم
مولوده است يعني خدا داناتر است بشان و بزرگي كه دانسته بود مادر مريم الا جاء يوم القيامة واللون لون الدم والريح ريح المسك
مگر آنكه مي آيد روز قيامت بحالي كه رنگ او رنگ خون است و بوي او بوي مشك است **باب** قول الله عز و جل
هل تربصون بنا الا احدى الحسنيين بگو آيا انتظار مي بريد بما مگر يكي ازين دو نكوئي كه فتح است يا شهادت والحرب سجال
و جنگ دلو است گاهي چنين است و گاه چنان در غلبه مسلمانان فتح و غنيمت است و در غلبه كفار شهادت و اجر آخرت و ي

حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث قال حدثني يونس عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله ان عبد الله بن عباس
اخبره ان ابا سفيان بن حرب اخبره بتحقيق ابن عباس خبر داد عبيد الله را كه ابو سفيان بن حرب خبر داد او را ان هرقل قال له سألتك
كيف كان قتالكم اياه بتحقيق هرقل گفت ابو سفيان را پرسيدم ترا چگونه است جنگ كردن شما او را فزعمت ان الحرب سجال و دول
پس گفتي تو كه جنگ دلو است گاهي باشد و گاهي سجال بكسر سين مهمله و جيم جمع سجل است و دول بضم دال جمع دولة بضم دال بمعني مال و
بكسر دال جمع دولة است بفتح دال جمعي گويند بضم بمعني اسم است و بفتح بمعني مصدر فكذلك الرسل تبتلى ثم تكون لهم العاقبة
همچنين است حال پيغمبران مبتلا كرده ميشوند بجنگ و جدال ليكن مي باشد مر ايشان را حسن عاقبت و نصرت و اين حديث
جزوي از آن حديث است كه در اول كتاب مذكور شده چون مناسب ترجمه همين جزو بود آنرا ايراد نموده **باب** قول الله
عز و جل من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه و ديگر فرموده خداي نوعي و برتر از مسلمانان جمعي هستند كه راست كردند چيزيرا
كه عهد كرده بودند با خدا بر آن يعني بجا آورده اند آنرا فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر پس بعضي از ايشان كسي است كه گذشته
شد و بعضي از ايشان كسي است كه منتظر است شهادت را النحب بفتح نون و مهمله ساكنه و موحده بمعني مدت و هنگام و
قضى نحبه يعني مات وما بدلوا تبديلا و بدل نكردند بدل كردني يعني عهدي كه بسته بودند كه جنگ كنند و روي نگردانند از كفار خلاف
آن نكردند **حدثنا** محمد بن سعيد الخزاعي قال حدثنا عبد الاعلى عن حميد قال سألت انسا گفت حميد پرسيدم انس را [illegible]

ح حدثني عمرو بن زرارة قال حدثنا زياد بن عبد الله البكائي قال حدثني حميد الطويل عن انس بن مالك قال غاب عمي انس بن
النضر عن قتال بدر گفت غايب شد عم من انس بن نضر از جنگ بدر يعني در آن غزوه حاضر نبود فقال يا رسول الله
غبت عن اول قتال قاتلت المشركين پس گفت اي رسول خدا غايب شدم از نخستين جنگي كه كردي كفار را غزوه بدر نخستين
غزوه است كه آنحضرت با كفار كرد و بود در سال دوم از هجرت لئن الله اشهدني قتال المشركين ليرين الله ما اصنع هر آينه
اگر خدا حاضر كند مرا در قتال كفار هر آينه مي بيند خدا چيزيرا كه ميكنم فلما كان يوم احد وانكشف المسلمون پس هنگاميكه بود روز غزوه
احد و هزيمت خوردند مسلمانان كشف بمعني برهنه كردن است و انكشف كنايت كرده از انهزام و بجاي وانشرح
كرده بدين قال اللهم اني اعتذر اليك مما صنع هؤلاء يعني اصحابه گفت انس بن نضر بار خدايا عذر ميخواهم بسوي تو از آنچه كردند
اينها يعني ياران او از فرار از ميدان جنگ وابرأ اليك مما صنع هؤلاء يعني المشركين و بيزار ميشوم بسوي تو از آنچه كردند اينها يعني
كفار يعني عذر ميخواهم از كار مسلمانان و بيزاري دارم از كار كفار ثم تقدم فاستقبله سعد بن معاذ پس پيش رفت و مقابل آمد
او را سعد بن معاذ فقال يا سعد بن معاذ الجنة ورب النضر اني اجد ريحها پس گفت اي سعد بن معاذ ميخواهم بهشت را و رب النضر [illegible]

بن العوام عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال
لان يأخذ احدكم حبله فيأتي بحزمة حطب على ظهره
هر آينه اينكه بگيرد يكي از شما رسن خود را پس بيارد
پشته هيزم را بر پشت خود فيبيعها پس بفروشد
آن را فيكف الله بها وجهه پس باز دارد خدا بآن
آبروي او را از ريخته شدن خير له من ان يسأل
الناس بهتر است مر او را از آنكه سوال كند مردم را
اعطوه او منعوه بدهند او را يا نه دهند در اعطا
بسوال بار منت و ذلت است و در منع خيبة و حرمان
حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله
بن مبارك قال اخبرنا يونس عن الزهري عن عروة
بن الزبير و سعيد بن المسيب ان حكيم بن حزام
[illegible] قال سألت رسول الله
گفت حكيم سوال كردم پيغمبر خدا را صلى الله عليه و سلم
فاعطاني پس داد مرا آنچه مي خواستم ثم سألته
فاعطاني پس باز سوال كردم پس داد مرا ثم سألته
فاعطاني پس سيوم سوال كردم پس داد مرا ثم
قال پس فرمود يا حكيم ان هذا المال خضرة حلوة
خضرة بفتح خا و كسر ضاد و حلوة بضم حا و سكون لام
اين مال كه دنياست سبز و شيرين است يعني خوشنما و
خوش مزه تشبيه داده اند [illegible]
[illegible]
[illegible] المال بسخاوة نفس [illegible]
[illegible] بارك له فيه بركت داده ميشود [illegible]
[illegible]
[illegible] لم يبارك له فيه [illegible]
[illegible] يأكل ولا يشبع [illegible]
اليد العليا خير من اليد السفلى دست بالا بهتر است
از دست پائين يعني كسي كه ميدهد بهتر است از آنكه
مي ستاند قال حكيم فقلت يا رسول
الله والذي بعثك بالحق لا ارزأ احدا بعدك شيئا
حتى افارق الدنيا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فكان ابو بكر يدعو حكيما الى العطاء فيابى ان يقبله
[illegible] ابو بكر صديق [illegible] حكيم را [illegible]
[illegible] قبول كند [illegible]
[illegible]

سوگند به پروردگار نضر که هر آینه تحقیق می‌یابم بوی بهشت از نزد جبل احد قال سعد فما استطعت یا رسول الله ما صنع گفت سعد نتوانستم
من ای رسول خدا آنچه کرد انس از پیش آمدن او به جنگ و قتال به آن زبان وصف کردن آنچه او کرد قال انس فوجدنا به بضعا و ثمانین
ضربة بالسیف گفت انس بن مالک پس یافتیم در وی هشتاد و چند زخم شمشیر یا زخم نیزه
یا زخم تیر یا انداختن تیر و یافتیم او را که تحقیق کشته شده و مثله کرده او را مشرکان که گوش و بینی
بریده بودند فما عرفه احد الا اخته ببنانه پس نشناخت او را هیچکس مگر خواهر او به سر انگشتان او قال انس کنا نری او نظن ان هذه
الآیة نزلت فیه وفی اشباهه گفت انس بن مالک بودیم که گمان می‌کردیم که تحقیق این آیت نازل شده در حق او و در حق اشباه
من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه الی آخر الآیة ترجمه معلوم شد در حق امثال او از مسلمانان که در حرب بدر به شهادت رسیدند
وقال ان اخته وهی تسمی الربیع کسرت ثنیة امرأة و گفت انس خواهر او و آن نامیده میشود ربیع شکست دندان پیش
زنی را فامر رسول الله صلی الله علیه وسلم بالقصاص پس فرمود رسول خدا به قصاص که دندان خواهر او نیز شکسته شود فقال
انس یا رسول الله والذی بعثک بالحق لا تکسر ثنیتها پس گفت انس بن نضر ای رسول خدا سوگند به خدائی که فرستاد ترا به حق
راستی شکسته نخواهد شد دندان او و این سوگند او از راه گستاخی نبود و از وثوق به عنایت الهی بود و از آن فرضوا بالارش و ترکوا القصاص
پس راضی شدند مدعیان به بدل از مال و گذاشتند قصاص را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من عباد الله من لو اقسم علی
الله لابره پس فرمود پیغمبر خدا تحقیق از بندگان خدا بنده ایست اگر سوگند خورد اعتماد بر خدا البته راست گرداند
او را این جزو دیگر از حدیث تقریب از مناسبت به ترجمه تعلق ندارد **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن
الزهری ح وحدثنا اسمعیل قال حدثنی اخی عن سلیمان اراه عن محمد بن ابی عتیق عن ابن شهاب عن خارجة بن زید ان زید بن
ثابت قال نسخت الصحف فی المصاحف روایت است از خارجه که زید بن ثابت کاتب قرآن که به امر ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود گفت نوشتم
صحیفها را که در وی قرآن بود در مصحفها ففقدت آیة من الاحزاب کنت اسمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرأ بها پس گم کردم آیتی
را از سوره احزاب بودم من که می شنیدم رسول خدا را که میخواند آن را فلم اجدها الا مع خزیمة بن ثابت الانصاری پس نیافتم آن آیت
را مگر نزد خزیمه انصاری الذی جعل رسول الله صلی الله علیه وسلم شهادته شهادة رجلین آنکه گردانید رسول خدا گواهی او را
گواهی دو مرد وهو قوله من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه آن قول خداست **باب** عمل صالح قبل القتال و تکون
کاری نیک که دخلی دارد در قتال بجا آوردن پیش از قتال وقال ابو الدرداء انما تقاتلون باعمالکم و گفت ابو الدرداء قتال شکستگی
کرده که به عملهای خود وقوله یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون الی قوله بنیان مرصوص مطابقت آیت به ترجمه در این است
که بعد از این واقع شده ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص تحقیق خدا دوست میدارد کسانی را
که کارزار میکنند در راه او برای اعلای دین اسلام در حالی که صف بسته اند گویا که ثابت قدم دارند دیوار ساختند
پیوسته که اینها بنیادی ریخته به ارزیز گرفته و از یکدیگر قوت یافته اند این صفت ناچار بودن عمل است که پیش از قتال
واقع میشود **حدثنی** محمد بن عبد الرحیم قال حدثنا شبابة بن سوار الفزاری قال حدثنا اسرائیل عن ابی اسحق قال
سمعت البراء یقول اتی النبی صلی الله علیه وسلم رجل مقنع بالحدید گفت ابو اسحق شنیدم براء بن عازب را میگفت آمد نزد پیغمبر خدا مردی که پوشیده بود
روی خود را به آهن یعنی خود آهنی پوشیده بود پس گفت یا رسول الله اقاتل او اسلم ای رسول خدا جنگ کنم یا اسلام آرم قال اسلم ثم قاتل
قال اسلم ثم قاتل فاسلم ثم قاتل فقتل فرمود اول مسلمان شو بعد از آن قتال کن تا ثواب جهاد یابی

فاسلم پس مسلمان شد ثم قاتل فقتل پس قتال کرد و کشته شد درین حدیث قصه ایست و در آنجا آمده که دست او پیش بازوی بهشت رفت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم عمل قليلا واجر كثيرا پس فرمود پیغمبر خدا عمل کرد این مرد اندکی یعنی مرد بکمال عمل و اجر داده شد بسیار از ابو هریره مرویست که گفت خبر دهید مرا از مردی که نماز نکرد و نه روزه داشت و یکباره به بهشت درآمد

باب من اتاه سهم غرب فقتله کسی که آمد او را تیری پس کشت او را غرب بفتح غین معجمه و سکون را و بای موحده تیری که انداز نده آن معلوم نشود که کیست و از کجا آمده و یا تیری که بخطا رسیده باشد سهم غرب صفت و موصوف یا بعنوان اضافت

حدثنا محمد بن عبد الله قال حدثنا الحسين بن محمد ابو احمد قال حدثنا شيبان عن قتادة قال حدثنا انس بن مالك ان ام الربيع بنت البراء وهي ام حارثة بن سراقة اتت النبي صلى الله عليه وسلم فقالت يا نبي الله الا تحدثني عن حارثة ام ربیع نبی براگفته اند که ام ربیع دختر نضر بن ضمضم است عم انس بن مالک بن نضر بن ضمضم شیخ ابن حجر میگوید که این سهو واقع در صحت حدیث ضبط راویان نیست و آن ام ربیع مادر حارثه بن سراقه است آمد این زن نزد پیغمبر خدا و گفت ای پیغمبر خدا آیا نمی گوئی مرا از حال حارثه و بیست وكان قتل يوم بدر اصابه سهم غرب و بود وی که کشته شد روز بدر که حالی که رسیده بود او را ناگهان تیری تردد این زن بحال پسر ازین گفته بود که چون قاتل معلوم نشده آیا حکم شهدا دارد یا نه فان كان في الجنة صبرت پس اگر در بهشت باشد صبر کنم بر مصیبت او وان كان غير ذلك اجتهدت عليه في البكاء و اگر غیر آن باشد کوشش کنم در وی گریستن و بسیار گریستن

قال يا ام حارثة انها جنان في الجنة فرمود ای ام حارثه بتحقیق شان این است که وی در بهشت و بهشت دران وان ابنك اصاب الفردوس الاعلى بتحقیق پسر تو رسید بفردوس اعلی که عبارت از درجه عالیست منقولست که وی بعد از شنیدن این خبر مراجعت کرد از نزد آنحضرت بحالی که خندید و میگفت بخ بخ لک یا حارثه شیخ ابن حجر از خطابی نقل کرده و هیچ تبعیت وی کرده که ازین حدیث جواز نوحه فهم میشود و جواب داده اند که این قصه پیش از تحریم نوحه بوده است و تحریم نوحه در احد است پوشیده نماند که در حدیث لفظ نیست بنوحه و کوشش در گریه مستلزم آن نوحه نیست و در کلام خطابی بیش ازین نیست که فاقرها على ذلك یعنی برگریه بسیار و گریه بیشتر از نوحه بعد از آن دانست باب من قاتل لتكون كلمة الله هي العليا کسیکه قتال کند برای آنکه کلمه خدا او بلند باشد مراد بکلمه کلمه توحید است یا حکم الهی که عبارت از دین اسلام است حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن عمرو عن ابي وائل عن ابي موسى قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم گفت ابو موسی آمد مردی نزد پیغمبر رحمت خدا ... فقال الرجل يقاتل للمغنم پس گفت مردیست که قتال میکند برای غنیمت والرجل يقاتل للذكر و مردیست قتال میکند برای شهرت و ذکر در مردم یعنی بهادر و شجاع گفته شود نام مردم دانسته شود ... والرجل يقاتل ليرى مكانه و مردیست که قتال میکند تا دیده شود مرتبه او در شجاعت و شهامت نام مردم از وی ... گیرند و بستایند وی را بعضی گویند فرق در ثانی و ثالث آنست که ثانی برای سمعت و ثالث برای دیدن فمن في سبيل الله پس کیست که قتال میکند در راه خدا قال من قاتل لتكون كلمة الله هي العليا فهو في سبيل الله فرمود کسیکه قتال کند برای آنکه باشد کلمه اسم باری تعالی علیا پس او قتال میکند در راه خدا باب من اغبرت قدماه في سبيل الله بیان ثواب کسی که گرد آلوده شود بر دو پای او در راه خدا وقول الله عز وجل ما كان لاهل المدينة ومن حولهم من الاعراب ان يتخلفوا عن رسول الله روا نیست مر اهل مدینه را و کسی که گرد ایشانند از اعراب که باز مانند از صحبت رسول خدا و همراهی تا آنکه الى قوله ان الله لا يضيع اجر المحسنين حدثنا اسحق قال اخبرنا محمد بن المبارك قال حدثنا يحيى بن حمزة قال حدثنا يزيد بن ابي مريم قال

الجزء السادس شيخ الاسلام | كتاب الزكوة

بدو آن را محتاج تر بسوے از من فقال خذه پس می فرمود پیغمبر این را اذا جاءك من هذا المال شيء وانت غير مشرف ولا سائل فخذه چون بیاید ترا ازین مال چیزے و حال آنکه تو نه اشراف کننده و نه سوال کننده پس بگیر آن را وما لا فلا تتبعه نفسك و چیزیکه نه چنین است پس بر مگردان آن را نفس خود را یعنی طمع مکن در اخذ ان ... اختلاف کرده اند علما در تول هدیه بعد از آنکه وی امر ندبست بعضی گویند مستحب است هر کس را که داده شود و اول قبول کنند آن را هر چه باشد بعضی بدو شرط مذکور برابر است که از سلطان باشد یا غیر وی از صالح و فاسق ... قبول هدایا ... از بعضی سلاطین جائر ... دور افتاده ... و داما از سلطان پس بعضے حرام گفته و بعضے مکروه و بعضے مباح و بعضے مندوب و بعضے واجب و بعضے فرق کنند میان آنکه معلوم است ... و میان آنچه حرام است و میان ... گفته جائز است مادام که دانسته نشود که از حرام داده ... شناخته نشود ... قول ابی حنیفه و اصحاب او ... کسیکه مباح داشته مطلقا بآنکه گرفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم زره خود را نزد یهودی و گرفت و اخذ کرد جزیه را از اهل کتاب با علم آن حضرت بآنکه مال ایشان از ثمن خمر و خنزیر است ... معاملات فاسده و ایشانند سماعون للكذب اكالون للسحت ... کسیکه مکروه داشته سلوک طریقه ورع را باب من سال الناس تكثرا کسیکه سوال کند مردم را برای افزون کردن مال خود ... فاقه و حاجت خود مذموم است وارد شده در صحیح مسلم ... فانما يسال جمرا ... حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عبيد الله بن ابي جعفر قال سمعت حمزة بن عبد الله بن عمر قال سمعت عبد الله بن عمر قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ما يزال الرجل يسال الناس حتى ياتي يوم القيامة ليس في وجهه

اخبرنی عبایة بن رفاعة بن رافع بن خدیج قال اخبرنی ابو عبس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما اغبرت قدما عبد فی سبیل الله فتمسه النار فرمود کہ آلوده نشود پاهای هیچ بنده در راه خدا پس برسد او را آتش دوزخ یعنی حرام بود بر دوزخ مگر آلوده شود پای در راه دوزخ روند و باید دانست که هر گاه همین گرد آلودگی پا باعث حرام شود آتش دوزخ بر وی چه حال خواهد بود کسی که کوشش تمام در قتال و شهادت برسد این حدیث در باب مشی الی الجمعة در کتاب جمعه گذشته است **باب** مسح الغبار عن الناس فی السبیل در بیان که دور کردن غبار از سر در راه خدا **حدثنا** ابراهیم بن موسی قال اخبرنا عبد الوهاب قال حدثنا خالد عن عکرمة ان ابن عباس قال له ولعلی بن عبد الله روایت از عکرمه که تحقیق ابن عباس گفت مر او را و علی بن عبد الله بن عباس را که بروید نزد ابی سعید فاسمعا من حدیثه فاتیاه پس بشنوید از حدیث او پس آمدند هر دو و هو واخوه فی حائط لهما یسقیانه پس آمدند به ابو سعید و حال آنکه او و برادر او در باغی بودند که مر ایشان را بود که آب میدادند باغ را گفته اند که نیز ... شده است از آنکه ابو سعید غیر از قتاده برادر دیگر نداشت و وی در آخر خلافت امیر المؤمنین عمر فوت کرده و علی بن عبد الله بن عباس در آخر خلافت امیر المؤمنین علی متولد شده گویا برادر رضاعی او بود فلما راٰنا جاء فاحتبی وجلس پس هر گاه دید ما را آمد و نشست ... ثم قال کنا ننقل لبن المسجد لبنة لبنة پس گفت بودیم ما که میبردیم خشتهای مسجد یک یک خشت وکان عمار ینقل لبنتین لبنتین و بود عمار بن یاسر که میبرد دو دو خشت فمر به النبی صلی الله علیه وسلم ومسح عن راسه الغبار پس گذشت بوی پیغمبر و دور کرد غبار از سر او و گفت وقال ویح عمار تقتله الفئة الباغیة یدعوهم الی الله ویدعونه الی النار فرمود وای بر عمار که میکشند او را لشکر باغی که میخواند ایشان را سوی اطاعت خدا زیرا که اطاعت امام بر حق اطاعت خداست و میخوانند باغیان او را بسوی دوزخ و از اینجا معلوم میشود که باغیان اهل نار باشند و مشهور آنست که عمار در لشکر معاویه در جنگ صفین کشته شده و ایشان اگر چه متاول بودند و به اجتهاد ایشان را بر این آورده بود و باعتقاد خود بر حق بودند لیکن بحسب نفس الامر بر خلاف آنست ... ابن بطال نقل کرده که مراد اینجا عمار را به نار میخوانند اهل مکه اند که در ابتدای اسلام او شده بودند و از مکان برآورده میگویند که این جا بمقتضای سوق باید که فرقه معاویه و اصحاب او که فرمود چون از راه خطا اجتهادی در دین و طریق افتاده بودند لیکن اجرو پوشیده نماند که قول آنحضرت یدعوهم و یدعونه استقبال را اراده ... ذکر تعین روایات ... تقتله الفئة الباغیة واقع شده و آنکه بعضی خوارج را اراده کرده اند نیز باطل است از آنکه خوارج اعدا از قتل عمار و بعد از تحکیم که از آخر ایام محاربه بود از اصحاب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب برآمده اند والله اعلم بالصواب **باب** الغسل بعد الحرب والغبار در بیان غسل کردن بعد از جنگ و گرد آلودگی **حدثنا** محمد بن سلام قال اخبرنا عبدة عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما رجع یوم الخندق ووضع السلاح واغتسل روایت از عائشه که رسول خدا هر گاه باز گشت روز جنگ خندق و نهاد سلاح جنگ را و غسل کرد فاتاه جبرئیل وقد عصب راسه الغبار آمد جبرئیل نزد آنحضرت و حال آنکه گرد آلوده است سر جبرئیل یا گرد بسته با لمیتین مثل حسین بمعنی یک بسته ... فقال وضعت السلاح فوالله ما وضعته پس گفت جبرئیل با آنحضرت نهاده ای سلاح را بخدا سوگند که ما فرشتگان نهاده ایم سلاح را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم فاین پس گفت رسول خدا پس کجا رحمت کنیم خدای تعالی پس کجا میروی فقال ههنا واوما الی بنی قریظة گفت جبرئیل اینجا و اشارت کرده بسوی بنی قریظه که یهود بودند قالت فخرج الیهم رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عائشه پس بر آمد بسوی بنی قریظه رسول خدا **باب** فضل قول الله تعالی ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم

الجزء السادس من شیخ الاسلام | کتب مذکوره

حتی یبلغ العرق نصف الاذن فرمود نزدیک میشود روز قیامت آفتاب تا آنکه میرسد عرق بنصف گوش ... از گرمی تپش آفتاب جاری گردد و نیمه گوش ... روی که گوشت ندارد به تپش آفتاب از نزدیک شدن بر خواهد بود فبینا هم کذلک استغاثوا بآدم پس در اثنای آنکه مردم چنین باشند که فریاد کنند بآدم تا شفاعت کند ثم بموسی پس بموسی فریاد رسی ... ثم بمحمد پس بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم وزاد عبد الله بن صالح حدثنی اللیث قال حدثنی ابن ابی جعفر فیشفع لیقضی بین الخلق یعنی زیاده کرده عبد الله بن صالح در حدیث مذکور از طریق لیث از ابن ابی جعفر این با که پس شفاعت میکند آن حضرت نزد رجوع و توسل بوی تا قضا کرده شود میان خلق ... عرصات ... حتی یاخذ بحلقة الباب پس میرود آنحضرت تا گیرد حلقه در حضرت کبریائی حق تعالی جهت شفاعت فیومئذ یبعثه الله مقاما محمودا پس در آن روز بر می انگیزد خدای تعالی او را به مقام محمود یحمده اهل الجمع کلهم که حمد میکنند آن حضرت را در آن مقام اهل محشر همه ایشان و آن مقام شفاعت عظمی است وقال معلی بن اسد برادر ... حدثنا وهیب عن النعمان بن راشد عن عبد الله بن مسلم اخی الزهری ... عن حمزة بن عبد الله بن عمر

بیستم شوق در بیان فضیلت کسانیکه این آیت نازل شده است در شان آنها و گمان مبر آنها را که کشته شده اند در راه خدا
مرده بلکه زنده اند نزد پروردگار خود بحالیکه روزی داده شده اند پیش خدا فرحین بما آتاهم الله من فضله بحالیکه خوش اند
بچیزیکه داده است ایشان را خدا از فضل خود از شرف شهادت و حیات ابدی و قرب خدا و تمتع نعمتهای بهشت ویستبشرون
بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون و بحالیکه بشارت میدهند بکسانیکه لاحق نشده اند بایشان
از پس ایشان این را که نیست ترسی بر ایشان از دست خود و نیستند ایشان که اندوهگین شوند بر آنچه گذاشته اند از اموال
یستبشرون بنعمة من الله وفضل سرور میکنند به بشارت نعمتی که از خداست اعاده بشارت کرده برای آنکه وان الله لا یضیع
اجر المؤمنین و بتحقیق خدا ضایع نمیکند ثواب مسلمانان را **حدثنا** اسمعیل بن عبد الله قال حدثنی مالک عن اسحق بن عبد الله
بن ابی طلحة عن انس بن مالک قال دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم علی الذین قتلوا اصحاب بئر معونة ثلثین غداة گفت انس
دعا کرد پیغمبر خدا بر آنکسانی که کشتند اصحاب بیر معونه را سی صباح معونه بفتح میم وضم مهمله و واو ساکن بعد از وی نون نام
جائیست بجانب نجد علی رعل و ذکوان و عصیة عصت الله و رسوله بر رعل و ذکوان و عصیه قبیله که نافرمانی کردند خدا را و رسول خدا را قال
انس انزل فی الذین قتلوا ببئر معونة قرآن قرأناه ثم نسخ بعد گفت انس نازل کرده شد در حق آنهائیکه کشته شدند ببیر معونه
قرآنی که خواندیم آنرا پس منسوخ شد بعد از ان و آن قرآن اینست بلغوا قومنا ان قد لقینا ربنا فرضی عنا و رضینا
برسانید قوم ما را اینکه ملاقات کردیم پروردگار خود را بتشرف قرب وی پس راضی شد خدا از ما و راضی شدیم ما از خدا پوشیده نماند
که در حدیث ذکری از ان آیت که در ترجمه آورده نکرده است مگر آنکه گوئیم که مقصود از ان آیت بیان فضیلت شهید است که در حق آنها
نازل شده بود است و ازین حدیث فضیلت آنها معلوم شد پس حدیث مطابق آیت است **حدثنا** علی بن عبد الله
قال حدثنا سفیان عن عمرو سمع جابر بن عبد الله یقول حدیث کرد سفیان از عمرو بن دینار که وی شنید و روایت جابر بن
عبد الله انصاری را که میگفت اصطبح ناس الخمر یوم احد ثم قتلوا شهداء صبوح کردند یعنی شراب روز غزوه احد پس کشته شدند
شهیدان شدند و شراب در آن وقت حرام نبوده و حکم داشتند فقیل لسفیان من آخر ذلک الیوم پس گفته شد سفیان را که در آخر
روز احد بود قتل ایشان قال لیس هذا فیه گفت سفیان نیست این تعیین در حدیث **باب** ظل الملائکة علی الشهید در بیان سایه کردن
فرشتها بر شهید **حدثنا** صدقة بن الفضل قال اخبرنا ابن عیینة قال سمعت ابن المنکدر انه سمع جابرا یقول جیء بابی الی النبی صلی الله
علیه وسلم وقد مثل به ابن عیینه گفت شنیدم ابن منکدر را که بتحقیق شنیده جابر بن عبد الله را که میگفت آورده شد پدر من نزد پیغمبر خدا
بعد از شهادت او در روز احد و حال آنکه بتحقیق مثله کرده بودند او را و گوش و بینی او بریده بودند ووضع بین یدیه فذهبت اکشف عن وجهه
و نهاده بودند او را پیش آنحضرت پس رفتم که بردارم جامه از روی او و دیدم او را فنهانی قومی پس منع کردند مرا قوم من
تا حال شنیع او را که او را مثله کرده بودند بر مردم ظاهر نشود فسمع صوت صائحة پس شنید آنحضرت آواز زنی فریاد کننده فقیل
بنت عمرو او اخت عمرو پس گفته شد که این زن فاطمه دختر عمرو است عمه جابر یا خواهر عمرو است که مقتول شک کرده است
راوی فقال لم تبکی او لا تبکی پس فرمود چرا گریه میکنی یا فرمود گریه مکن شک کرده است راوی که بصیغه استفهام است یا
بصیغه نهی لیکن ظاهر آن بود که نهی بصیغه تبکین بودی گفته اند که خطاب بعمه او است ما زالت الملائکة تظله باجنحتها
همیشه اند فرشتها که سایه میکنند او را بالهای خود گفته اند مراد ازین تسلیه آنها است و اگر نه ملائکه را بازو ها اینجا نیست
بر نعمه نیست و مقصود تعظیم است فراوان و شان رحمت الهی دعوت الیست ثلث الصد ثمانیه ... کلمه مولف گوید گفتم ...

ثم سود و حنیا ورد درهم یا قیمت آن از طلا پس روایت کرده
مالک و ابو داود و نسائی از علا بن یسار از مردی
از بنی اسد مرفوعا که فرمود کسیکه سوال کند و حال آنکه
مر او را اوقیه است پس بتحقیق سوال کرد الحاف و مانند
آن از ابی سعید نیز و نسائی روایت حبان نیز آمده و
روایت کرد ابو داود از سهل حنظلیه مرفوعا که
در جواب کسیکه پرسید آنقدر که غذا و عشای تو اند شد را تعیین
کرد و آنرا ابن حبان و مانند آن از علی رضی الله عنه
آمده مرفوعا روایت کرده و آنرا عبد الله بن احمد در
زیادات مسند و طبرانی در اوسط و ابن عدی در کامل
و اخذ کرده بحدیث ابن مسعود بعضی از علما چون ثوری
و ابن مبارک و احمد و اسحاق رکوع سعه کرده اند
در آن که اگر زیاده از پنجاه درهم دارد و حال آنکه ثوری مخیر
است پس میسر او را از اخذ زکوة ترمذی گفته و لیکن
شافعی و غیر وی اهل علم است و انتهکر ده مالک و بعضی
دیگر بحدیث مردی از بنی اسد و ابی سعید و اخذ کرده
علمای حنفیه بحدیث سهل و علی مرتضی گویند غنی در زکوة
آنست که مالک نصاب باشد و حرام است بر وی اخذ
زکوة وی و منع سوال آنست که باشد نزد وی آنقدر که قوت
یوم بس تواند شد لهذا بسبب این است ظاهر آنست
بخاری که وی تمام در حدیث که دلالت کند بر قدر معین
چنانچه موصوف است در این غنا نیست آن غنا یعنی آنچه
بدان دفع حاجت کند بقوت یوم و در ستر بیت بالفقر
و لهذا عطف کرده برای تفسیر و گفت و قول النبی صلی الله
علیه وآله وسلم ولا یجد غنی یغنیه و نمی یابد آنکس فرا
که بی نیاز گرداند او را از سوال پس شرط سوال
عدم وجدان چیزیست که بی نیاز کند لقوله تعالی آیه
قول وی تعالی للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله یعنی
که تصدق کنند بصدقات خود مر فقرا را که باز داشته شده اند
از مکاسب خود در راه خدا یعنی بسبب شغل جهاد یا
تعلیم معارف قرآن لا یستطیعون ضربا فی الارض
نمی توانند تردد در زمین یعنی سفر کردن برای کسب
معیشت الی قوله تا آخر قول وی تعالی که ترجمه اش
گمان می برد ایشان را کسیکه جاهل است از حال ایشان
اغنیا از سبب باز ماندن از سوال می شناسی تو ایشان
را بسیمای ایشان از ضعف و شکستگی حال
سوال نمی کنند مردم را بالحاف و آنچه انفاق کنید
از خیر فان الله به علیم پس بتحقیق خدا بان دانا

[illegible] درين حديث واقع است كه سايه ميكنند [illegible] قال نعم [illegible]
[illegible] سفيان بن عيينه [illegible] واين را درين حديث [illegible] از طريق علي بن عبد الله [illegible]

باب تمنى المجاهد ان يرجع الى الدنيا آرزو كردن شهيد جهاد كننده آنكه باز رود بدنيا وجهاد كند وباز شهيد شود **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة قال سمعت قتادة قال سمعت انس بن مالك عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ما احد يدخل الجنة يحب ان يرجع الى الدنيا [illegible] هيچ كس نيست كه در آيد بهشت را ودوست دارد اينكه باز رود بسوى دنيا وله ما على الارض من شيء ومال اگر مر ورا باشد هر چه بروى زمين است الا الشهيد يتمنى ان يرجع الى الدنيا فيقتل عشر مرات لما يرى من الكرامة [illegible] باز رود بسوى دنيا پس كشته شود [illegible] چيزي كه مي بيند از كرامت شهادة [illegible]

باب الجنة تحت بارقة السيوف بهشت زير درخشيدن شمشيرهاست [illegible] وقال المغيرة بن شعبة اخبرنا نبينا عن رسالة ربنا [illegible] از جانب پروردگار [illegible] من قتل منا صار الى الجنة تحقيق كسي كه كشته شد از ما بسوي بهشت [illegible] وقال عمر للنبي صلى الله عليه وسلم اليس قتلانا في الجنة وقتلاهم في النار قال بلى [illegible] **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا معاوية بن عمرو قال حدثنا ابو اسحاق عن موسى بن عقبة عن سالم ابي النضر مولى عمر بن عبيد الله وكان كاتبه [illegible] قال كتب اليه عبد الله بن ابي اوفى ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال واعلموا ان الجنة تحت ظلال السيوف [illegible] تابعه الاويسي عن ابن ابي الزناد عن موسى بن عقبة [illegible]

باب من طلب الولد للجهاد كسي كه طلب كرد فرزند را براي آنكه جهاد كند در راه خدا وقال الليث حدثني جعفر بن ربيعة عن عبد الرحمن بن هرمز قال سمعت ابا هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال سليمان بن داود عليهما السلام لاطوفن الليلة على مائة امراة او تسع وتسعين [illegible] كلهن ياتي بفارس يجاهد في سبيل الله [illegible] فقال له صاحبه ان شاء الله فلم يقل ان شاء الله [illegible] فلم يحمل منهن الا امراة واحدة جاءت بشق رجل [illegible] والذي نفس محمد بيده لو قال ان شاء الله لجاهدوا في سبيل الله فرسانا اجمعون [illegible]

باب الشجاعة في الحرب والجبن [illegible] **حدثنا** احمد بن عبد الملك بن واقد قال حدثنا حماد بن زيد عن ثابت عن انس قال كان النبي صلى الله عليه وسلم احسن الناس واشجع الناس [illegible]
[illegible] ولقد فزع اهل المدينة [illegible]

[illegible] المسكين الذي [illegible]

عليه وسلم سبقهم على فرس لابي طلحة عري اين اسب بود پيغمبر خدا كه پيشي كرده مردم مدينه را در رفتن بدشمنان از پيش كه در موعود القسم تو ايم بود دريابي
روان دره واقع شده كه اين اسب را كه سست و كم راه بود از ابي طلحه استعاره نموده اگر بران زين كند سوار شده بود و
دشمنان نديد و بود در وقت مراجعت مردم ديگر با آنحضرت پيش آمده ذمود مذكه اين اسب را فراخ روي و هموار يافته
بود و مردم آن را از بركات خوارق و معجزات آنحضرت شمردند **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال
اخبرني عمر بن محمد بن جبير بن مطعم ان محمد بن جبير قال اخبرني جبير بن مطعم انه بينما هو يسير مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ومعه الناس مقفله من حنين
تحقيق جبير بن مطعم در اثناي آنكه وي راه ميرفت با رسول خدا و با آنحضرت مردم بودند هنگام رجوع از غزوه حنين مقفله بفتح ميم و سكون
قاف و فتح فا و لام مصدر ميمي است بمعني رجوع فعلقت الاعراب يسالونه پس در آويختند اعراب بحالي كه سوال ميكردند آنحضرت را
و طلب ميكردند چيزي حتى اضطروه الى سمرة فخطفت رداءه تا آنكه بي اختيار ساختند بسوي درخت خار دار پس ربودند رداي آنحضرت را
اعراب يا درخت سمرة بفتح مهمله و ضم ميم درخت خار دار صحرائي است فوقف النبي صلى الله عليه وسلم فقال اعطوني ردائي پس ايستاد آنحضرت
و گفت بدهيد رداي مرا فرمود بدهيد رداي مرا لو كان لي عدد هذه العضاه نعما لقسمته بينكم اگر بودي مرا بشمار اين خار ها گاو و شتر
و بز هر آئينه قسمت كردمي ميان شما عضاه بكسر مهمله و فتح معجمه بمعني درخت كلان خار دار ثم لا تجدوني بخيلا ولا كذوبا ولا جبانا پس نيافتيد
مرا بخيل و دروغ گو و بد دل ترسان يعني بعد ازانكه مطلع شويد برين حال من مي يابيد كه من بخيل نه ام و بر وعده دروغ گو نيستم و خلاف
وعده كنم و شجاعم و شجاع هرگز بخيل نباشد و در جمع كردن آنحضرت درين صفات اشارتست بآنكه اين صفات لازم يكديگر اند و اصل اينها
شجاعتست و شجاع را و ثوقي دارد كه بسبب شمشير زني خود و متاع غنيمت مي آيد پس بضرورت بخل نميكند و بخشش از مال و در غنيمت
بطريق اولي نخواهد كرد و كسي كه آسان باشد بر وي عطا كردن دروغ نميگويد زانكه خلف وعده منشا آن بخل و خست است
باب ما يتعوذ من الجبن در بيان پناه جستن از بد دلي و ترس **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا ابو عوانة قال حدثنا
عبد الملك بن عمير قال سمعت عمرو بن ميمون الاودي قال كان سعد يعلم بنيه هؤلاء الكلمات گفت عمرو بن ميمون بود سعد بن ابي وقاص
كه مي آموخت پسران خود را اين كلمات كه مذكور ميشود كما يعلم المعلم الغلمان الكتابة چنانچه مي آموزد معلم خرد سالان را كتابت و يقول ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم كان يتعوذ منهن دبر الصلوة و ميگفت بتحقيق رسول خدا پناه ميجست ازين كلمات يعني از آنچه
درين كلمات مذكور است در پس هر نماز دعا اللهم اني اعوذ بك من الجبن پس گفت سعد كلمات اينست اي پروردگار
بتحقيق من پناه ميجويم بتو از جبن كه ضد شجاعتست و اعوذ بك ان ارد الى ارذل العمر و پناه ميجويم بتو ازينكه باز گردم بسوي خوار ترين
عمر يا ايام طفليت است كه در وي كمي قوت و ضعف عقل و فهم مي باشد يا مراد پيري و خرافت فهم است كه قوت
بدن و اعضاي فرائض و تدبير معيشت دران نبود و اعوذ بك من فتنة الدنيا و پناه ميجويم بتو از فتنه دنيا كه باز دارد از حضور در عبادت
و بيهوده گرداند زندگاني را و اعوذ بك من عذاب القبر و پناه ميجويم بتو از عذاب قبر كه كافران و منافقان خواهد بود فحدثت به
مصعبا فصدقه اين كلام عمرو بن ميمون است گفت حديث كردم بدين مقاله مصعب بن سعد را پس تصديق كرد آن را **حدثنا**
مسدد قال حدثنا معتمر قال سمعت ابي قال سمعت انس بن مالك قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول گفت انس بود
رسول خدا كه ميگفت اللهم اني اعوذ بك من العجز والكسل خدايا بتحقيق من پناه ميجويم بتو از ناتواني و كاهلي در كار كسل بفتح سين
و در بعضي روايات بسكون آمده بمعني سستي است از كار با وجود قدرت براي اختيار راحت بدن از تعب و الجبن
و پناه ميجويم از بد دلي و ترس در جنگ و از كلان سالي كه سستي آرد در عمل و باز ماند قوا از كار و اعوذ بك من فتنة المحيا

الجزء السادس شيخ الاسلام | كتاب الزكوة

يقول ان الله كره لكم ثلاثا الخ تا سفر موده تحقيق خداي تعالى
مكروه داشته براي شما سه خصلت را يكي قيل و قال يكي ازان
بسيار گفتگوي بيجا است بي ضرورت كه آن موجب قسوت است
و تخصيص كرده در حكم لغت استعمال آن را البتته چنانكه
قول بجز مراد نقل اقوال ضعيفه با اقوال منقوله محققه
و تنقيح و تهذيب و تقييد بر درد لفظا اينجا اسم اند حكايت
قيل و قال مستعمل در محل خود كه فعل ماضي مجهول و معلوم اند
مرفوع در آخر بنا بر حكايت است با هردو مقصد اند و دوم
آن سبب الف لغتي است و اضاعة المال و ديگر ضائع كردن
مال ليرف در معاصي و غير مصرف و اسراف و دادن
آن بسفيه تميز را ياد گذاشتن آن بي حفظ تا هدر رود و بر
بعضي روايات كتاب اضاعة الاموال آمده و كثرة
السوال و بسيار كردن سوال از هر جنس كه باشد ديني
مالي و علمي را اگرچه حاجت نبود سائل را بدان **حدثنا**
محمد بن غرير بالغين معجمه و فتح راي مهمله و يايي تصغير
ابن وليد بن ابراهيم بن عبد الرحمن بن عوف الزهري
مدني قال حدثنا يعقوب بن ابراهيم بن سعد بن عبد الرحمن
بن عوف عن ابيه عن صالح عن ابن شهاب قال اخبرني عامر
بن سعد عن ابيه قال اعطى رسول الله گفت سعد بن
ابي وقاص داد عطاي پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
رهطا و انا جالس فيهم جمعي را و حال آنكه من نشسته
بودم در ميان ايشان قال فترك رسول الله صلى الله
عليه وسلم منهم رجلا لم يعطه گفت سعد ترك كرد
آنحضرت مردي را در ايشان كه نداد او را و هو
اعجبهم الي و حال آنكه آن مرد خوشتر ايشان بود

دلالت میباید میکردم از ابتلای تنگی و درد ابتلای زندگی پس اگر قبر خود مکان ای دنیا چنانکه در دنیا دارد که کثرت که عبادت را شغل برخیزد پیامبرهات حق حسن عمل و از تجهیز و ابتلای بعد از موت مناسب آخرت نیست واعوذبک من عذاب القبر و میباید میکردم از شداید آن یعنی ابتلای بعد از سوال منکر و نکیر مشابه میکرد آنحضرت و ایمن تعوذ میکرد از این امور برای تعلیم امت و تیسیر آن در این شنیدت **باب** من حدث بمشاهد بحرب یعنی بیان حال کسی که گوید حاضر بودن خود را در جنگ و خوف نابودن آن از برای تکبر بری شده و موم بران و غیبت تریدوران [illegible] ستی لعبت و نبی [illegible] ابا و عثمان شهر برای اسعد بن وقاص که وی بوده حضور خود در آن [illegible]

حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا حاتم عن محمد بن یوسف عن السائب بن یزید قال صحبت طلحة بن عبیدالله و سعدا و المقداد و عبدالرحمن بن عوف گفت سائب بن یزید صحبت کردم با این جماعت صحابه کرام فما سمعت احدا منهم یحدث عن رسول الله صلی الله علیه وسلم پس نشنیدم احدی از ایشان که حدیث میکرد از رسول خدا و ذکر میکرد از ابتدای آنحضرت الا انی سمعت طلحة یحدث عن یوم احد مگر آنکه شنیدم طلحه را میگفت واقعه روز احد که آنحضرت مجروح شده و ثبات قدم فرموده و گرانی منزل شده و دور باد آنحضرت فرموده و وجوب طلحه واجب گردید و خوف جنت **باب** وجوب النفير و ما یجب من الجهاد و النیة برآمدن به قتال کفار و بیان آنچه واجب است از جهاد و شروعیت نیت در وی [illegible] ... [illegible] وقوله انفروا خفافا و ثقالا و جاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل الله بیرون آئید به جنگ کفار بحال سبک مشقت سوال و گران مشقت [illegible] ... [illegible] خود را بکوی ای بهای ... خود را بر حیات و پهلوی [illegible] ... [illegible] سبیل الله اثاقلتم الی الارض [illegible] ... [illegible] ... قرآن ... [illegible] ... آیت کراهت ... [illegible]

حیلو یا نبی [illegible] ... ثبات [illegible] ... یعنی ثبات [illegible] ... بعد الفتح و مشهورگر [illegible] ... ثبات [illegible] ... **حدثنا** عمرو بن علی قال حدثنا یحیی بن سعید قال حدثنی منصور عن مجاهد عن طاوس عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یوم الفتح لا هجرة بعد الفتح [illegible] ... وجوب آن نیست بعد از فتح ولکن جهاد و نیة ... صالحه باقیست واذا استنفرتم فانفروا و چون طلب کند امام مسلمانان را برای ... آئید و طلب کند پس واجب است مسلمانان را برآمدن [illegible] ... **باب** الکافر یقتل المسلم ثم یسلم کافر که بکشد مسلمان را پس مسلمان شود و ثابت بماند بر اسلام یا بعد از قتل مسلمان کشته شود در راه خدا **حدثنا** عبدالله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یضحک الله الی رجلین یقتل احدهما الآخر یدخلان الجنة تحقیق رسول خدا فرمود خنده میکند خدای تعالی یعنی اقبال میکند برضا بسوی دو مرد یکی که میکشد یکی از آن دیگری را و هر دو می آیند در بهشت [illegible] ... [illegible] ... ثم یتوب الله علی القاتل فیستشهد پس توبه میدهد خدای بر قاتل یعنی توفیق اسلام میدهد او را پس شهید میگردد در راه خدا و مستوجب بهشت میگردد [illegible] ... میگویند [illegible] ... **حدثنا** الحمیدی قال حدثنا سفیان

لیستر [illegible] ...

واخرج [illegible] ... [illegible]

جواب قال الا [illegible] ... [illegible] ... هر کسی [illegible] ... محبوب تر است نزد من از آن ... [illegible] ... دوزخ ... ضعف ایمان و تالیف قلب ... [illegible] ... [illegible] ... است عن صالح عن اسمعیل بن محمد بن سعد ... [illegible]

انه قال سمعت ابی یحدث بهذا [illegible] ... از طریق اسمعیل بن محمد بن سعید ... [illegible] ... رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]

قال حدثنا الزهری قال اخبرنی عنبسة بن سعید عن ابی هریرة قال اتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو بخیبر بعد ما افتتحوها فقلت
ابوهریره آمدم نزد رسول خدا وحال آنکه آنحضرت بخیبر بود از آنکه فتح کرده بودند خیبر را فقلت یا رسول الله اسهم لی پس گفتم ای رسول خدا
حصه بده مرا از غنایم خیبر فقال بعض بنی سعید بن العاص لا تسهم له یا رسول الله پس گفت بعضی از پسران سعید بن العاص که آن ابان بن
سعید است گفت حصه مده او را ای رسول خدا فقال ابوهریرة هذا قاتل ابن قوقل پس گفت ابوهریره این کشنده ابن قوقل
انصاری است که در روز احد کشته بود او را این ابان بن سعید دران وقت که با مشرکان بجنگ آمده بود ابن قوقل بقاف مفتوح
وسکون واو که در میان دو قاف واقع است نام نعمان بن مالک است فقال ابن سعید بن العاص واعجبا لوبر پس گفت ابن
سعید ای عجب مر این حیوان را عجبا بتنوین است ودر بعضی بی تنوین وبر بفتح واو وسکون موحده آخر را حیوانیست خورد تر از گربه دوم
ندارد تشبیه کرده است ابوهریره را بآن و تحقیر کرده او را بان یعنی شأنی وعزتی ندارد تدلی علینا من قدوم ضأن فرود آمده است برما
از راه کوه قدوم ضأن بفتح قاف ودال مهمله وضاد معجمه آخر نون این مرکب نام موضعی است یا کوهی بعضی گویند ضأن نام کوهی است
در شهر دوس موطن ابوهریره وقدوم نام راه آن کوه است ینعی علی قتل رجل مسلم اکرمه الله علی یدی ولم یهنی علی یدیه عیب میکند
بر من قتل مردی مسلمان را که گرامی کرد او را خدا بر دست من یعنی بواسطه من بدرجه شهادت رسید ونخوار نکرد مرا بر دست وی
مناسبت حدیث بترجمه همین جزو است قال فلا ادری اسهم له ام لم یسهم له گفت عنبسه راوی ابوهریره نمیدانم که حصه داد آنحضرت
ابوهریره را یا حصه نداد درین وقت یعنی از ابوهریره نداشتم یعنی را قال سفیان وحدثنیه السعیدی عن جده عن ابی هریرة گفت سفیان
همین باسناد مذکور حدیث کرد مرا این حدیث سعیدی از جد خود از ابوهریره در روایت سفیان ذو واقع شده قال ابوعبد الله
السعیدی هو عمرو بن یحیی بن سعید بن عمرو بن سعید بن العاص گفت مولف نسخ سعیدی نسب او اینست که مذکور کرده

باب

من اختار الغزو علی الصوم بیان حال کسی که اختیار کرده است جهاد را بر روزه نفل در روزه نمیگرداز برای نگاهداشت قوت
در جنگ حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا ثابت البنانی قال سمعت انس بن مالک قال کان ابو طلحة لا یصوم علی
عهد النبی صلی الله علیه وسلم گفت ثابت شنیدم انس بن مالک را گفت ابوطلحه روزه نفل نداشتی در عهد حیات پیغمبر خدا
برای نگاهداشتن قوت بغزا فلما قبض النبی صلی الله علیه وسلم لم اره مفطرا الا یوم فطر او اضحی پس هرگاه وفات کرده شد پیغمبر
ورحلت کرد واندک شد جهاد وبسیار شدند مسلمانان خواست که نصیب از روزه بگیرد ندیدم او را افطار کننده مگر روز عید فطر
وعید اضحی که روزه منهی واست ومراد بتشریق ایامی که اضحیه دران ایام مشروع است پس مشابهت نام تشریق را

باب

الشهادة سبع سوی القتل شهادت وثواب آن هفت جنس است ورای کشته شدن حدثنا عبد الله بن یوسف قال
اخبرنا مالک عن سمی عن ابی صالح عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الشهداء خمسة المطعون والمبطون والغرق
تحقیق رسول خدا فرمود شهیدان پنج قسم اند یکی مطعون است که بمرگ طاعون می میرد دوم آنکه به بیماری شکم وسهال
میرد سیوم آنکه در آب غرق شود وغرق بفتح معجمه وکسر را وقافست وصاحب الهدم چهارم مرده که زیر دیوار ومانند آن در
آید والشهید فی سبیل الله پنجم شهید در راه خداست پس اگر در ترجمه هفت شهادت ورای قتل آورده در حدیث همین چهار روای
قتل ایراد کرده شراح در تطبیق گفته اند که مالک از جابر در موطا هفت ذکر کرده است ومولف نیاورد آنرا از آنکه آن روایت
بشرط وی نبوده است پوشیده نماند که باین توجیه تطبیق در میان ترجمه وحدیث درست نشد اگر نزد مولف حدیث هفت
معتبر نبوده است چرا در ترجمه هفت گفته وهمین چهار گفته وغیر این روایت هم مولف از مالک بواسطه عبد الله بن یوسف

الجزو السادس عشر تیسیر القاری | کتاب الوکالة

الکبت الرجل فهو زیادة بحمزه میکویند این رفت واکبته فلان
عینه واقع علی لحیه و تفتیکه فعل آن فاعل بآن واقع شود و دیگر
لیستی لازم باشد شد آن متعدی بسوی مفعول دوم
معنیش چنین باشد افتاد مرد بر روی خود وافتاد او
گفت وجون مرتفع شود فعل غایب مذکور میشود
بوجه بلند امر دو ضمیر مفعول لیستی انکه مذاوراضا
بر روی وی وگفته باید انکه ندم اوراسن بر روی رکنند
اندازین از خوادرست که مجرد متعدی باشد وانعال
لازم مثال ورع قال ابوعبدالله گفت مولف صاحب
کرد اولیست از زهری در طریق اسناد وهو که من
روی کلام تردیز دیگر است از زهری که ماتی
یکصد وبیست سال بود وگویند وفات وی
یکصد وچهل وشش ودین تابدرک شاید صالح دیده
است ابن عمر را وسماع کرده از وی وزهری
کرده وامده در لقای ابن عمر را وسماع آنست که

حدثنا اسمعیل بن عبد الله قال حدثنی مالک
عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم قال لیس المسکین الذی یطوف علی الناس
مسکین کامل آن کسی که میگردد بر مردم برده اللقمة و
اللقمتان والتمرة والتمرتان باز میگرداند او را یک لقمه
یا دو لقمه ویک خرما یا دو خرما ولکن المسکین الذی لا یجد
غنی یغنیه ولیکن مسکین آن کسی است که نمی یابد توانگری
که بے نیاز کند او را ولا یفطن به فیتصدق علیه وفقیری
فی مسند حال وی بحیثیت که فقیر است کرده شود

کر شیخ او ست آمد و لیس لازم آمد که از یک دو روایت آمد و بیک روایت هشت و در آتی چهار تشنیق در این حدیث حصر شهدا
نیز نامدار کرده آنی در امثال این اختلاف عددی نیکو آنکه عدد در مفهوم خود قطعی نیست پس چهار گفتن منافات ندارد بنا
بر آنکه در احادیث صحیحه کثیر را حکم شهادت داده اند آنکه سوخته آتش و صاحب ذات الجنب و سل و آنکه از بالا خود افتاده
خود کشته شود و مرابط در حد دیار اسلام بمیرد و طالب علم که در حال طلب علم بمیرد و خطیب در تاریخ خود در ترجمه محمد بن داود
اسپهانی از حدیث ابن عباس مرفوع آورده کسی که عاشق گشته شود و عفت ورزد و بپوشاند و بمیرد وی شهید
و نیز در روایت صحیح آمده هر که در وقتی که صبح کند سه بار گوید اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و بخواند سه آیت آخر
سوره حشر و در آن روز بمیرد شهید میرود و در ثانی نعیم از ابن عمر است کسی که نماز صبح کند و در وتر دارد سه روز از هر ماه و ترک نکند
وتر را نوشته میشود برای او اجر شهید و این از جمله فضل الهی است تعالی شانه که این همه را ثواب شهید میدهد ثواب شهدا اندر قسم
شهید اما سه قسم ساخته اند شهید دنیا و آخرت آنکه در راه خدا بجنگ کافران کشته شود و شهید آخرت نه دنیا
و دیگر شهید دنیا نه آخرت آنکه بجهت جنگ کافران کشته شود و دیگر آنکه در خیانت غنیمت کشته شود **حدثنا** بشر بن محمد قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا
عاصم عن حفصة بنت سيرين عن انس بن مالك عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الطاعون شهادة لكل مسلم فرمود مرگ طاعون شهادت
هر مسلمان را طبرانی در کبیر روایت کرده باسناد مرفوع که از لا بأس است میگویند شهدا و آنانکه بطاعون مرده اند پس اهل طاعون
گویند ما نیز شهیدانیم پس گفته میشود نگر کنید اگر جراحت ایشان مانند جراحت شهدا است و از خون ایشان بوی مشک می آید پس
شهدا اند پس می یابند ایشان را همچنین و ثواب میدهند ایشان را ثواب شهدا در آن **باب** قول الله عزوجل لا يستوي القاعدون
من المؤمنين غير اولي الضرر برابر نیستند ماندگان از جهاد در حالی که از مسلمانان غیر اهل ضرر که بیمار و کور و لنگ باشند
در غزوه نمیروند واقع شده و مقاتل گوید در غزوه تبوک است والمجاهدون في سبيل الله باموالهم وانفسهم و جهاد کنندگان در راه
با اموال و جانهای خود یعنی برابر نیست در ثواب و فضل در میان این دو مقصود ترغیب در جهاد است
درجات و بیان انحطاط منزلت فضل الله المجاهدين باموالهم وانفسهم على القاعدين درجة زیاده کرده است خدا مجاهدان
باموال و ذات ایشان را بر ماندگان مرتبه و قرب و ثواب وكلا وعد الله الحسنى و هر یک از این دو قسم وعده کرده است
ثواب بهشت است لیکن مجاهد را فضیلتی دیگر داد و الی قوله تعالى اجرا عظيما يعني مراد تمام آیت است **حدثنا** ابو الوليد قال
حدثنا شعبة عن ابي اسحق قال سمعت البراء يقول لما نزلت لا يستوي القاعدون من المؤمنين گفت براء بن عازب وقتیکه نازل شد
آیة لا يستوي القاعدون دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم زيدا خواند رسول خدا را که زمین ثابت
وحی بود فجاء بکتف فکتبها پس آمد نزد آنحضرت با شانه پس نوشت آیت را و در آن حال
آیات بر شانه های فراخ و ... نوشتند ... و گله کرد ابن ام مکتوم ضرر خود
با این حال از فضیلت بماند محروم بود فنزلت پس نازل شد لا يستوي القاعدون من المؤمنين غير اولي الضرر **حدثنا**
عبد العزيز بن عبد الله قال حدثنا ابراهيم بن سعد الزهري قال حدثني صالح بن كيسان عن ابن شهاب عن سهل بن سعد الساعدي انه قال
رأيت مروان بن الحكم جالسا في المسجد گفت سهل بن سعد دیدم مروان بن حکم را نشسته در مسجد ترمذی گوید سعد آنحضرت
پیغمبر را ندارد پس تابعی است شیخ ابن حجر گوید از عدم سماع تابعی بودن لازم نمی آید فاقبلت حتى جلست الى جنبه پس
پیش او آمدم تا نشستم بسوی پهلوی او فاخبرنا ان زيد بن ثابت پس خبر داد مروان ما را که زید بن ثابت

الجزء السادس شیخ الاسلام | کتاب الزکوة

انداز کردن خرما بر درخت که چه قدر از آن خرما
حاصل شود پس شناخته شود مقدار عشر آن و ثابت کرده
شود بر ذمه مالک و گذاشته شود باختیار مالک تا
کند تر و خشک آن را هر چونکه خواهد و چون وقت قطع
رسد گرفته شود عشر معهود از وی اگر چه تلف کند جمله را
في الصراح خرص حرز کردن میوه بر درخت و کشت بر زمین
حدثنا سهل بن بكار بفتح موحده و تشدید کاف
و در آخر راء مهمله ابو البشر دارمی قال حدثنا وهيب
من عمرو بن يحيى عن عباس بتشدید موحده ابن سهل
بن سعد الساعدي مرد در زمان وليد بمدينة عن ابي حميد
الساعدي قال غزونا مع النبي صلى الله عليه وسلم
غزوة تبوك گفت حمید بر آمدیم با آنحضرت
بقصد غزوه تبوک فلما جاء وادي القرى پس آمدیم وادی
قری را که شهری است قدیم میان مدینه و شام
است بطرف شام اذا امرأة في حديقة لها پس ناگاه زنی
در باغی که مر او را بود فقال النبي صلى الله عليه وسلم
لاصحابه اخرصوا پس فرمود آنحضرت مر یاران
خود را انداز کنید میوه درختان او را که چه قدر است
پس انداز کردند بقیاس خود اخرص النبي آنحضرت
و خرص رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عشرة
اوسق و انداز کرد آنحضرت ده وسق که شصت صاع
باشد فقال لها احصي ما يخرج منها پس فرمود آن زن را
و یاد دار مقدار او سق چیزی که بر آید از این حدیقه
فلما اتينا تبوك قال پس وقتیکه آمدیم تبوک را فرمود
اما انها ستهب الليلة ريح شديدة آگاه باشید
که به تحقیق خواهد وزید امشب باد سخت

خبر داد و او را که رسول الله صلی الله علیه وسلم املی علیه لا یستوی القاعدون من المؤمنین والمجاهدون فی سبیل الله قال فجاءه ابن ام مکتوم وهو یملها علی در حالی که آنحضرت می نویسانید این آیت را آمد ابن ام مکتوم گویا اعتذار تحصیل ازالهٔ این است فقال یا رسول الله لو استطیع الجهاد لجاهدت وکان اعمی پس گفت ابن ام مکتوم ای رسول خدا اگر توانستمی جهاد کردن البته میکردم فانزل الله تبارک وتعالی علی رسوله وفخذه علی فخذی پس وحی فرستاد خدای بزرگ و برتر بر رسول خود و حال آنکه ران آنحضرت بر ران من بود فثقلت علی حتی خفت ان ترض فخذی پس گران گردید بر من ران آنحضرت تا آنکه ترسیدم اینکه شکسته شود ران من ثم سری عنه فانزل الله عز وجل غیر اولی الضرر پس دور کرده شد آن حال از آنحضرت پس فرستاد خدای قوی و بزرگ این جمله آیت که مراد از نشینندگان غیر اهل ضرر و صاحبان عذر اند **باب** الصبر عند القتال در بیان شکیب ورزیدن و استادن نزد کارزار و کارزار کردن **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا معاویة بن عمرو قال حدثنا ابو اسحق عن موسی بن عقبة عن سالم ابی النضر ان عبد الله بن ابی اوفی کتب مروی است از سالم ابی النضر که مولی عمرو بن عبید الله است بتحقیق عبد الله بن ابی اوفی نوشت بسوی عمرو بن عبید الله فقرأته ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا لقیتموهم فاصبروا پس خواندم نوشته عبد الله بن ابی اوفی که گفت رسول خدا هرگاه پیش آید کافران پس صبر کنید و برجا باشید یعنی زنگردید از صف جنگ بموجب آیت کریمه فان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا مائتین آنست که صد مسلمانان از دو صد کافر نترسند و بگریزند اگر زیاده از دو صد باشند و جنگ نکنند گناهی نیست و فسخ این حکم آیت گویا اگر یک مسلمان دو کافر را پیش آید اگرچه ذمی طلب جنگ کرده باشد اگر ترک کند باکی نیست از آنکه رخصت است بعد و ثبات قدم برای همین و جماعت **باب** التحریض علی القتال در برغلانیدن و باعث شدن مسلمانان را بر قتال وقول الله عز وجل حرض المؤمنین علی القتال و بیان فرمودهٔ خدا که تحریص کن مسلمانان را بر قتال کفار ترجمه این آیت تائید یافته است **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا معاویة بن عمرو قال حدثنا ابو اسحق عن حمید قال سمعت انسا یقول خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم الی الخندق گفت حمید شنیدم انس بن مالک را میگفت بیرون آمد رسول خدا بسوی خندق که بر گرد مدینه میکندند تا کفار را گرد کرده جمع آمده قصد مدینه کرده بودند یا بسانی الشهر در بیان داده اند فاذا المهاجرون والانصار یحفرون فی غداة باردة پس ناگاه دید که مهاجران و انصار میکندند در روز سرد فلم یکن لهم عبید یعملون ذلك لهم و نبود مر این مردم را بندها که کار کنند آن را برای ایشان فلما رای ما بهم من النصب والجوع پس هرگاه دید آنحضرت حالی که رسیده بود با ایشان از رنج و ماندگی و گرسنگی قال اللهم ان العیش عیش الآخرة فاغفر للانصار والمهاجرة فرمود بار خدایا بتحقیق عیش عیش آخرت است پس بیامرز انصار را و مهاجران را فقالوا مجیبین له پس گفتند اصحاب در حالی که جواب دهنده اند مر آنحضرت را نحن الذین بایعوا محمدا علی الجهاد ما بقینا ابدا ما آن کسانیم که بیعت کردیم محمد را بر جهاد و اعلای دین تا که ما باقی ایم **باب** حفر الخندق در ذکر کندن خندق گرد مدینه **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا عبد العزیز عن انس قال جعل المهاجرون والانصار یحفرون الخندق حول المدینة گفت انس شروع کردند مهاجران و انصار در کندن و آن خندق در ماه شوال سنه پنجم از هجرت و این باشارت سلمان فارسی بود که با آنحضرت عرض کرده بود و پسند بهمه افتاد وینقلون التراب علی متونهم ویقولون و نقل میکردند خاک را بر پشتهای خود و میگفتند نحن الذین بایعوا محمدا علی الجهاد ما بقینا ابدا در بعضی روایات علی الاسلام بجای علی الجهاد است والنبی صلی الله علیه وسلم یجیبهم ویقول اللهم انه لا خیر الا خیر الآخرة فبارک فی الانصار والمهاجرة در حدیث سابق گذشت که صحابه جواب میدادند آنحضرت را و در این حدیث بر خلاف آنست و اختلافی در الفاظ نیز وارد گویا از راه تکرار این گفتار

کاد و اب اصحاب بود وگاه از آنحضرت و آمده دانست که آنچه از آنحضرت واقع شده از قبیل شعر موزون نیست و قول صحابه شعر است

حدثنا ابو الولید قال حدثنا شعبة عن ابی اسحق قال سمعت البراء قال کان النبی صلی الله علیه وسلم ینقل و یقول لولا انت ما اهتدینا

گفت براء بن عازب بود پیغمبر خدا صلعم که روز خندق نقل میکرد خاک را و میگفت اگر نبودی هدایت تو هدایت نمی یافتیم **حدثنا**

حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن ابی اسحق سمعت البراء یقول رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الاحزاب ینقل التراب گفت براء بن عازب

دیدم پیغمبر خدا را روز جنگ احزاب که نقل میکرد خاک را و متواری گردیده بود سفیدی شکم آنحضرت

از گرد آلود و بود میگفت لولا انت ما اهتدینا آنحضرت میگفت اگر نبودی هدایت تو هدایت نمی یافتیم

و تصدق نمیکردیم و نماز نمیگذاردیم فانزلن سکینة علینا پس فرود آر وقار و آرام را بر ما و ثابت دار قدمهای ما را اگر ملاقات کنیم دشمن را ان الاولی قد بغوا علینا بتحقیق آنجماعت که ظلم کرده اند بر ما اذا ارادوا فتنة ابینا چون اراده فتنه کنند ما ابا کنیم و نپذیریم

باب من حبسه العذر عن الغزو حکم کسی که باز داشته او را عذری از جهاد کردن **حدثنا** احمد بن یونس قال حدثنا زهیر قال حدثنا حمید ان انسا حدثهم

گفت زهیر بن معاویه حدیث کرد ما را حمید طویل که بتحقیق انس بن مالک حدیث کرد ایشان را قال رجعنا من غزوة تبوک مع النبی صلی الله علیه وسلم

ح وحدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد هو ابن زید عن حمید عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم کان فی غزاة

مرویست از انس بن مالک که پیغمبر خدا بود در غزوه و آن غزوه تبوک است چنانکه در روایت زهیر است فقال ان اقواما بالمدینة خلفنا

پس فرمود بتحقیق بعضی از قومها در مدینه پس پشت ما مانده اند و مراد بسیاری از روایات تخلف ایشان از تخلیف نبی

ما سلکنا شعبا ولا وادیا الا وهم معنا فیه حبسهم العذر نرفتیم هیچ راه کوهی و نه وادی را مگر آنکه ایشان با ما بودند در آن

یعنی بجای که باز داشته بود ایشان را عذری و طاقت همراهی نداشتند یعنی چون بی اختیار مانده بودند شریک ایشان در ثواب **وقال موسی حدثنا**

حماد عن حمید عن موسی بن انس عن ابیه قال قال النبی صلی الله علیه وسلم گفت موسی که انس بن مالک است قال ابو عبد الله

الاول عندی اصح گفت ابو عبد الله مؤلف سند اول که روایت حمید است از انس بی واسطه موسی صحیح تر است از سندی

که بواسطه موسی است **باب** فضل الصوم فی سبیل الله زیادتی ثواب روزه در جهاد در راه خدا یعنی کسیکه او را قوت افطار واقع شده و گمرهی

بدانکه روزه مشقت آرد و اگر نه روزه داشتن جمع است میان دو فضیلت و دو عبادت مرویست از ابو هریره که فضیلت مرابطه در

راه خدا کرد روزه بدارد در راه خدا **حدثنا** اسحق بن نصر قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا ابن جریج قال اخبرنی یحیی بن

سعید وسهیل بن ابی صالح انهما سمعا النعمان بن ابی عیاش عن ابی سعید الخدری بتحقیق یحیی و سهیل شنیدند نعمان بن ابی عیاش را از

ابی سعید خدری قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول من صام یوما فی سبیل الله بعد الله وجهه عن النار سبعین خریفا گفت ابو

سعید خدری شنیدم پیغمبر خدا را میفرمود کسی که روزه دارد یک روز در راه خدا دور کند خدا روی او را از آتش دوزخ هفتاد سال چون

صد هشتاد سال مذکور است منافات ندارد در روایتی که در وی صد سال و در روایتی دیگر پانصد سال است اگر این روایت صحیح

روایات شود بر حسب خواهد بود و نیز تواند که این اختلاف باختلاف احوال و خلوص نیت مجاهدان روزه داران باشد

باب فضل النفقة فی سبیل الله بیان زیادتی ثواب در انفاق کردن در جهاد **حدثنا** سعد بن حفص قال

حدثنا شیبان عن یحیی عن ابی سلمة انه سمع ابا هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من انفق زوجین فی سبیل الله فرمود کسی که

انفاق کند دو صنف از مال در راه خدا یعنی دو درم و دو دینار و سلاح و چیزی آن هر کدام را از دو نوع و میتواند گفت چنانکه

الجزء السادس صحیح الاسلام | کتاب الزکوة

همزه و سکون شین معجمه نحو دو ساعت ... تو کسر جیم و سکون

او دو و ... بالثاء ... فتح قاف و جیم و سکون

زاء معجمه و فتح راء مهمله و جیم و شک کرده راوی در ... سبب

میان این دو قبیله و در بعضی روایات بنو حارث

مقدم آمده بیشک ... الانصار و در ... قبیله

انصار بعنی ... و آن حضرت ... عبارت

... بیت ... هر کدام شریف ... تفضیل

... انصار اکرم

زنان شوهردار فتح ورود به میگویند دعا حضرت ... ملتزم نخواهد اما اگر این بهشت بر جان او ... ای حرف
و قول تحفه قالیست بحذف الف و نون و شمرنا دفع الهم چنانکه ای شراکت راسیگویند قال ابی بکر یا رسول الله ذلک الذی
گفت ابوبکر صدیق رضی الله عنه ای سوگند آنکس که با کیست سبحانه آنکه از هر کسی بود و بر کنده و دیگر و ما حفظ دعوت
کنند فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا ... پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کار ... تحقیق من امید وارم که باشی
تو از آن مردم که از همه درها خوانند که بهشت در آئی حدثنا محمد بن سنان قال حدثنا فلیح قال حدثنا هلال عن عطاء بن یسار
عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قام علی المنبر فقال انما اخشی علیکم من بعدی ما یفتح علیکم من برکات الارض تحقیق
رسول خدا استاد بر منبر پس فرمود بدرستی که می ترسم بر شما از پس خود که چیزی را کشاده میشود بر شما از برکات زمین مراد فتح بلاد است که سبب
حصول متاع دنیاست و تیو آمکه مراد خراج زمینها باشد که فقرا والی دست میدهد فقر که زهرة الدنیا پس ذکر کرد آنحضرت خوبی و
روشنی و تازگی متاع دنیا را ... پس ابتدا کرد بیکی از آن دو ذکر برکات زمین است و در ثانی دوم دیگر فرمود دیگری
آن چون فقال رجل یا رسول الله او یاتی الخیر بالشر پس استاد مردی و گفت ای رسول خدا آیا می آرد نکوئی شر را و نعمت مبدل گردد
به نقمت یعنی آیا متاع دنیا که نعمت و فضل الهی است سبب بدی خواهد شد فسکت عنه النبی صلی الله علیه وسلم پس خاموش
کرد از جواب آن پیغمبر ... گفتند وحی کرده میشود بسوی آنحضرت و سکت الناس کان علی رؤسهم الطیر و در نگ کردند
مردم خاموش و سر فرو افکندند گویا بر سر ایشان طایران اند که میخواهند آنرا بدست آرند و شکار کنند و می ترسند که بادنی حرکت
بپرند ثم انه مسح عن وجهه الرحضاء پس تحقیق آنحضرت پاک کرد از روی مبارک خود عرق را فقال این السائل آنفا پس فرمود
کجاست سائل که جواب بشنود او خیر هو ثلاثا ان الخیر لا یاتی الا بالخیر آیا خیر محض است آن مال سه بار فرمود باستفهام انکاری برای رد اعتقاد سائل
که تعجب کرده بود از آوردن مال بدی را و خیر است که مال فتنه است و مشغول میسازد از اقبال بآخرت انه لا یاتی الخیر الا بالخیر
تحقیق خیر حقیقی نمی آرد مگر خیر را وانه کل ما ینبت الربیع یقتل او یلم حبطا و تحقیق شان اینست هر چه می روید از بهار از گیاه و سبزه میکشد
یا نزدیک میرساند بقتل حبطا بفتح حاء مهمله و فتح باء موحده و در آخر مهمله است یعنی استلا و نفخ شکم از بسیار خوردن الا آکلة الخضر
اکلت حتی اذا امتدت خاصرتاها ... که این کاه خورده سبزه است خورد که تا آنکه دو تهیگاه او دراز شد سیر گشت که آن استقبلت الشمس فثلطت
ثم بالت رو کرد بآفتاب پس انداخت سرگین را و شاشه کرد و سبک شد چنانکه عادت دواب است این را الطریق تمثیل فرمود
در حق کسی که جمع کرد مال را و ادا کرد حق آنرا و بسنگاری یافت از وبال آن و نعمت پس مشغول شد بچریدن ان هذا المال خضرة حلوة
و تحقیق این مال سبز و شیرین است یعنی خوش آیند است نظر را و ذائقه را و گرفتار میسازد آدمی را بخود تا نیست حضرت یا بنا
انواع مال است که تشبیه داده ... است که بعض ... صاحب المسلم لمن اعطی منه ... استبال
با مسلمانان هر کسی را اگر گرفت آنرا از وجه حلال ... فی سبیل الله پس گردانید و صرف کرد آنرا در راه خدا که جهاد است و همین جزو
حدیث مناسبت ترجمه است والیتامی والمساکین وابن السبیل و صرف کرد در حق یتیمان و مسکینان و مسافران بنا و ضیافت
اتمام ... ومن لم یاخذها بحقه فهو کالآکل الذی لا یشبع و کسیکه گرفت آنرا نه بوجه حلال پس وی مانند خورنده ایست که سیر نشود و باکو
تا بیرون ویکون علیه شهیدا یوم القیمة و می باشد آن مال بر وی گواه روز قیامت که ارتکاب حرام کرده است آیا می آید بصورت
اژدهائی که موی ندارد و می پیچد بر وی چنانکه گذشت باب فضل من جهز غازیا او خلفه بخیر فضیلت کسیکه سامان کند کشته
در راه خدا یا گذاشت او بعد از شهادت قسم زن یا دوست ... بنیکوئی و تفقد احوال شان فلة تحقیق لام است میگوید

الجزء السادس من تیسیر القاری | کتاب الزکوٰة

حافظ لغو حدیقة هر باغی که بر دی گرد دیوار بست ... آن حدیقه است ... باغی که بنا شده بر دی دیوار گفته نمیشود او را حدیقه و جمع
او حدائق باشد ... درخت و بوستان خرما درخت ... نیز آمده کذا فی القاموس بدانکه خرص نزد جمهور علما
مستحب است و بقول ... از شافعیه واجب و انکار کرده اند
حنفیه و شعبی و ثوری ... حدیثی که روایت کرده آن را که
تحقیق آنحضرت نهی کرده از خرص پس منسوخ باشند
خرص چنانکه منسوخ است بوار و قمار و جواب دهند از
حدیث باب بحو آن بر تقدیر تا خرص توقع آن از جهی
که آن از برای تخویف بود تا خیانت نکنند و جهت شناختن
مقدار انچه بر درخت است تا قیاس کرده شود آن از
زکوٰة را که واجب شود و بعد تطلع رغبت در احادیث
چیزیست که دلالت کند بر گردانیدن زکوٰة بر ذمه مالک
وقت خرص بعد اجازت تصرف در ان هر چه بکر خواهد
طحاوی گفته جمیع که بجز خرص قائل نیستند گویند فیست در ...
آن تا بکر و ارد شده در خرص آنکه بار آن رطب بود در ...
خرص و چگونه جائز باشد که رطب بود و گردانیده شود در
ذمه صاحب وی حق الله بکیل آن تمر و حال آنکه نهی کرده آن
حضرت از بیع تمر بر سر درخت خرما بتمر بطریق کیل و از بیع
تمر بطریق نسیه و تحقیق که پر سد میوه را آفتی بعد خرص پس تلف
کند آنرا پس باشد آنچه گرفته شود از صاحب آن بدل
آنچه سالم نمانده او را از حق الله انتهی و لیکن گفته اند که
قائلان خرص تضمین نمیکنند صاحب مال را از آنچه تلف
شد و بعد خرص حتی گفته اگر ضمان تنها شد بعد تلف پس
فائده خرص چه باشد و وقتیکه نفس خرص تضمین باشد منزلوار
آنست که فرق نبود میان تلف و اتلاف ابوبکر بن
گفته صحیح نشده در خرص حدیثی مگر حدیث بخاری گفته

قلت فلان فلان في ذلك يا شهداء و انگلیز حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا الحسين قال حدثني يحيى قال حدثني ابو سلمة قال حدثني بسر بن سعيد قال حدثني زيد بن خالد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من جهز غازيا في سبيل الله فقد غزا فرمود کسیکه سامان کند غازی را از زاد و آلات جهاد دیگر پس تحقیق وی غزا کرده است یعنی ثواب جهاد می یابد و من خلف غازيا في سبيل الله بخير فقد غزا و کسیکه نایب باشد غازی را در اهل او بنیکی پس وی غزا کرده است

جهاد می یابد حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا همام عن اسحق بن عبد الله عن انس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم لم يكن يدخل بيتا بالمدينة غير بيت ام سليم الا على ازواجه مرویست از انس بن مالک که تحقیق پیغمبر داخل نشدی بسیار در گرها در مدینه بجز خانهٔ ام سلیم مگر بر ازواج مطهرهٔ خود و ام سلیم مادر انس است و خالهٔ آنحضرت بود از رضاع یعنی گویند فقيل له فقال اني ارحمها قتل اخوها معي و برادرش بود که حرام و دیگر سلیم که هر دو در بئر معونه بشهادت رسیده اند چنانکه در کتاب المغازی معلوم شود که آمدن در آمدن آنحضرت در خانهٔ ام سلیم گفته پوشیده نماند که با محرم یا زوجه مداریم از آنکه آنحضرت بامحرم بعصمت حقیقی مدراست و روا بود و در افادت با اجنبیه و بهر نام سلیم بسیار می آمد نزد آنحضرت و وقتیکه بجای آورد و قتل پس گفته شد در آنحضرت آنکه چه عنایت و التفات درباره او و درای بیت فقال اني ارحمها قتل اخوها معي پس فرمود تحقیق من مهربانی میکنم او را کشته شد برادر او همراه من یعنی کشته شدن وی مرضی آنحضرت بود و به طاعت امر آنحضرت بود و میتوان گفت که با آنحضرت کشته شده و گفته اند حدیث همین جزو که دلالت دارد بر آنکه آنحضرت

قلت بود در اهل حرام بن ملحان بعد از وفات او بحسن عهد و احسان مطابق ترجمهٔ است ولا يخفى ما فيه باب التحنط عند القتال استعمال کردن حنوط که طیب مرده است نزد قتال کردن کفار حدثنا عبد الله بن عبد الوهاب قال حدثنا خالد بن الحرث قال حدثنا ابن عون عن موسى بن انس قال وذكر يوم اليمامة گفت موسی پسر انس بن مالک ذکر کرد روز یمامه که میان مسلمانان و قوم بنی حنیفه یاران مسیلمهٔ کذاب بود در زمان خلافت ابی بکر صدیق رضی الله عنه در ربیع الاول سال دوازدهم هجری یمامه بفتح تحتانیه و تخفیف میم نام شهریست از یمن بردو منزل از طائف قال اتى انس ثابت بن قيس گفت آمد انس بن مالک نزد ثابت بن قیس خزرجی انصاری که شهید شد در حرب یمامه و قد حسر عن فخذيه وهو يتحنط و حال آنکه برهنه کرده بود دو ران خود را که مالیدی خوشبو را الطیب را فقال يا عم ما يحبسك ان لا تجيء پس گفت ای عم چه چیز باز داشته ترا که نمی آیی بجنگ قال الان يا ابن اخي گفت می آیم همین زمان ای برادرزاده وجعل يتحنط يعني من الحنوط و شروع کرد ثابت بن قیس که میمالید یعنی از حنوط ثم جاء فجلس فذكر في الحديث انكشافا من الناس پس آمد انس نشست پس ذکر کرد در حدیث منهزم شدن مردم را و باز ایستادن فقال هكذا عن وجوهنا حتى نضارب القوم پس گفت یکسو شوید از پیش روی ما تا ما بجنگیم این قوم را ما هكذا كنا نفعل مع رسول الله صلى الله عليه وسلم اینچنین نمیکردیم همراهی رسول خدا یعنی صف اول کیف کنند و می ایستاد بر جای خود و هر دیگر را نهار است و مرتب نگاه ساختند لتراکهم بر خیز است کردند و اندیشا قرآن خود را یعنی گریختن و یکسو شدن از معرکه مرویست که ثابت قتال کرد و کشته شد و ما قرآن را میخواندند آنکه ابد زمین میکند کسی را از دوست دشوار میشد و اگر مخصوص نیست مشغول خود تحنط و بدانکه مرفوع باشد از فاعلیت برایست و پیری که عادت کرده اند شما را قران شما یعنی گریختن تا نصف جنگ و اتیمی اسحن است اگرچه بسبب روایت بد حسن است و رواه حماد عن ثابت عن انس مروایت کرد این حدیث را حماد از ثابت بنانی از انس مع تحریک آنکه

الجزء السادس من تيسير الاسلام | كتاب الزكوة

مانک ضعفائی و حمص و از شابعیین و در ترکو و ابو سعید و احمد و بیهقی واجب است بر شهد که گرفته شود از هر عسل ما از زمین خراج که آن با یمنی که بقدر نصاب بلند یا کسی است که آن در حرمت سیبو اهل بر گرفته شود از هر عسل و شهد کرد روایت کرده آن را عبد الرزاق از ابی هریره و روایت کرد و ابن ماجه از ابن عمر که گرفت آن حضرت از عسل عشر را از آنکه سید بیهقی گفت گفتم یا رسول الله تحقیق مرا انگبین است فرمود ادای عشر را گفتم که جمع باشد برای من آن کوه را و آن را روایت کرده اند امام احمد و ابو داود و ابو یعلی موصلی در مسانید خود و گفتند این قصه ابو داود و نسائی از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آورده کرد آمده بلال یکی از بنی متعان بود و منشور نحل مانند او را بود بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و درخواست کرد که گرد آورده ای را که او را سلبه گفتند تعیینات کرد آورد آن حضرت آن وادی را برجیب عهد و لایت عمر بن خطاب رسید نوشت سفیان بن وهب که ما اداء و بجانب وی در رسید از آن پس نوشت که اگر ادا کنند چیزی که ادا میکرد بحضرت رسالت یعنی عشر نحل پس حمی کن برای ایشان آن وادی را و الا آن مگس باران محض و دادار اهر کسی خواهد بگیرد تر جانی آن قهر ده و لیکن برای بالان شبیه گفتند با ادا کنا در عسل مقصود بود ادا کرده ادا میکرد و مذهب حضرت عشر از هر دو مشکل که مثل تعین را روایت کرده

حدیث با این اسناد دیگر **باب** فضل الطلیعۃ بفتح طا و کسر لام یعنی از لشکر کہ آنہا را برای خبر گرفتن از لشکر دشمن بفرستند و ہم جنس است اطلاق می یابد بر واحد و کثیر **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن محمد بن المنکدر عن جابر رضی اللہ عنہ قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم من یأتینی بخبر القوم یوم الاحزاب گفت جابر فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی کیست کہ بیارد مرا خبر قومی کہ آمدہ اند بر ما احزاب مرویست کہ قریش و غطفان کہ گروہہا بودند جمع گردیدند از ہر جانب برای جنگ آنحضرت و اصحاب آنحضرت خندق بر دور شہر کندند تا خبر رسید کہ بنی قریظہ عہد و پیمان مسلمانان را شکستند و با قریش آمدند و این غزوہ را غزوۂ خندق و یوم الاحزاب نیز میگویند پس آنحضرت خواست کہ کسی برود و احوال آنجا معلوم شود فقال الزبیر انا کس گفت زبیر من می آرم خبر ثم قال من یأتینی بخبر القوم فقال الزبیر انا باز فرمود کیست کہ بیارد مرا خبر قوم پس گفت زبیر من می آرم خبر فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان لکل نبی حواریا وحواری الزبیر پس فرمود آنحضرت مر ہر پیغمبر را مددگاران و مخصوصان با اخلاص اند و از مخصوصان من زبیر است و حواری ہم اصحاب بودند لیکن از جہت کمال خصوصیت و اخلاص باین نام شہرت یافتہ اند و این کمال فضیلت و منقبت زبیر است بمبادرت در امتثال امر آنحضرت و قوت دل و شجاعت وی و حواری بمعنی ناصر است یا مشتق از حور بمعنی سپیدی کہ دلہای ایشان صاف و خالص بود و قیاس ہم ہمین است و بعضی بفتح یا خوانده اند قبل اجتماع سہ یا کسرہ را بفتح بدل کردہ اند انکہ حیثیت ترجمہ تخطئہ کردہ اند و ذکر زبیر را گفتہ کہ آنحضرت حذیفہ بن یمان را برای خبر آوردن فرستادہ بودند شیخ ابن حجر گفتہ این تخطئہ ناشی از عدم علم وی است و فرستادن آنحضرت زبیر را برای خبر آوردن از بنی قریظہ بود کہ نقض عہد کردہ بودند و قصہ حذیفہ آنست کہ چون سخت شد محاصرۂ مسلمانان و راہ آمد و رفت بستہ شد و خبر رسید کہ دیں احزاب از یکدیگر ملول شدہ بر سر مخالفت اند و حق سبحانہ باد تند و جنود فرشتہ در دعوت شد حذیفہ را بآنہا آنحضرت فرمود بعد از آنکہ گویا فرمود کیست کہ از آنجا خبر بیارد حذیفہ مبادرت نمود و رفت

باب ہل یبعث الطلیعۃ وحدہ یا میفرستد امام طلیعہ را تنہا **حدثنا** صدقۃ بن الفضل قال اخبرنا ابن عیینۃ قال حدثنا ابن المنکدر سمع جابر بن عبد اللہ قال ندب النبی صلی اللہ علیہ وسلم الناس گفت جابر بن عبد اللہ خواند آنحضرت مردم را قال صدقۃ اظنہ یوم الخندق گفت صدقہ گمان می برم این طلب را در روز خندق فانتدب الزبیر پس اجابت کرد زبیر ثم ندب فانتدب الزبیر ثم ندب الناس فانتدب الزبیر فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان لکل نبی حواریا وان حواری الزبیر بن العوام **باب** سفر الاثنین یعنی سفر کردن دو تن با ہم مناسبت این باب در کتاب جہاد دور از کار است با رشد اگر گویند سفر عام است سفر جہاد را و این سفر برای جہاد بود **حدثنا** احمد بن یونس قال اخبرنا ابو شہاب عن خالد الحذاء عن ابی قلابۃ عن مالک بن الحویرث قال انصرفت من عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال لنا انا وصاحب لی پس فرمود بما یعنی بمن و ہمراہی کہ مرا بود و کلمہ انا تاکید یا بدل یا بیان یا خبر مبتدای محذوف و صاحب بر رفع و جر عطف است بر ان اذنا واقیما ولیؤمکما اکبرکما اذان دہید و اقامت کنید و گویا امامت کند شمارا کلانترین شما و بیان اذان گفتن و اقامت گفتن ادای سنت است ہر دو واقع میشود بسنت گرداندن و اقامت از ہر دو لیکن بتقدیر بیان است کہ گویا امامت کند کلان ترین شما یعنی در علم و تقوی برابر بود و ہم کرمین کی جمع بود

باب الخیل معقود فی نواصیہا الخیر الی یوم القیامۃ بیان آنکہ است بہا دہند و وابستہ بیاد است آنکہ بالنسل بیان خیرا میکنند در راہ خدا بستہ شدہ است در پیشانیہای انہا خیر کہ جہاد است تا روز قیامت یعنی تا ابد است و انہا را وکا حاصل اگر حکم جہاد تا روز قیامت باقیست **حدثنا** عبد اللہ بن مسلمۃ قال حدثنا مالک عن نافع عن عبد اللہ بن عمر

الجزء السادس من شرح الاسلام الکتاب الزکوۃ

وجہی لفظ با شند این قول بخاری کہ صحیح گفتہ و از آن حضرت در باب صلوۃ ... نیست **حدثنا** سعید بن ابی مریم قال حدثنا احمد بن وہب قال اخبرنی یونس بن یزید عن ابن شہاب عن سالم بن عبد اللہ عن ابیہ عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال فیما سقت السماء والعیون او کان عثریا العشر آب دادہ است آسمان و چشمہا و کان عثریا یعنی زمین عشری ... آنکہ سیراب باشد بیخہای خود از آب باران کہ جمع شدہ در گو ... چنانکہ خطابی گفتہ ... درخت در کشت بر آب او ... کذا فی الفتح ماخوذ است از عشر

[illegible]

صلى الله عليه وسلم الخيل معقود في نواصيها الخير الى يوم القيامة **حدثنا** حفص بن عمر حدثنا شعبة عن حصين وابن ابي السفر عن الشعبي عن عروة بن الجعد عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الخيل معقود في نواصيها الخير الى يوم القيامة ازنواصي يال اسپ

نيز مراد داشته اند گاه از ناصيه ذات هم مراد ميدارند و تخصيص فرمود اسپ را بر ديگر دواب چنانكه ظاهر است زيرا كه در جنگ براسپ توان كرد در مراكب ديگر ميسر نيست و آنحضرت اسپ را بسيار دوست داشتي چنانكه در حديث حبب الي من دنياكم ثلثة شيوم گفته اند كه اسپ است مرتيست كه در تفسير قوله تعالى الذين ينفقون اموالهم بالليل والنهار سرا وعلانية فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون فرموده كه مراد از ايشان اهل خيل اند مر جميع بيان حرف ما منند داخلى صدقه است و نيز در حديث صحيح وارد شده كه ابوال و ارواث اسپان در ميزان اعمال فردا داخل خواهند كرد چنانكه مذكور شود و ظاهر است كه مراد ازين آن اسپان اند كه محض بنيت جهاد بدارند اسپاني كه براي فخر و مباهات و شوكت و خودنمائى نگهدارند قال سليمان عن شعبة عن عروة بن ابي الجعد تابعه مسدد عن هشيم عن حصين عن الشعبي عن عروة بن ابي الجعد غرض مولف برج

از ذكر اين روايتها آنست كه حفص از شعبه گفته است كه عروه ابن جعد است و سليمان از شعبه ابن ابي الجعد زيادت ابي گفته و همچنين هشيم از حصين كه تابع او گويد در نسخهاي بخاري در اصل سليمان عن شعبة عروة بن ابي الجعد بي كلمه عن و شعبه و عروه است از انكه اينجا مراد آن نيست كه شعبه از عروه نقل كرده بلكه مراد آنست كه شعبه عروه بن ابي الجعد گفته است بزيادتي اب انتهى پوشيده نماند در نسخه كه عن عروه است همين معني ميتوان اراده كرد يعني شعبه اين عبارت گفته كه عن عروة بن ابي الجعد **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن شعبة عن ابي التياح عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم البركة في نواصي الخيل فرمود زيادتي در مصالح زندگاني و ذات اسپ است از انكه كسب معيشت بر وجه اشياء آن ميسر و فارس زياده بر نصيب پياده است چنانكه معلوم شود **باب** الجهاد ماض مع البر والفاجر جهاد مستمر و لازمست با امام عادل و جابر لقول النبي صلى الله عليه وسلم الخيل معقود في نواصيها الخير الى يوم القيامة از جهت فرموده آنحضرت رحمت كه در خير را كه درين قول تا روز قيامت فرموده و ظاهر است كه تا روز قيامت همه امامان عادل نخواهند بود **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا زكريا عن عامر قال حدثنا عروة البارقي ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الخيل معقود في نواصيها الخير الى يوم القيامة الاجر والمغنم يعني از جهت اجر و ثواب اخرويست و غنيمت كه نفع دنيويست **باب** من احتبس فرسا في سبيل الله هر كسي كه نگهداشته اسپي را در راه خدا يعني به نيت جهاد و ارتباط الخيل وبستن خيل يعني براي غزا **حدثنا** علي بن حفص قال حدثنا ابن المبارك قال اخبرنا طلحة بن ابي سعيد قال سمعت سعيدا المقبري يحدث انه سمع ابا هريرة يقول قال النبي صلى الله عليه وسلم من احتبس فرسا في سبيل الله كسيكه نگهداشته اسپي را در راه خدا يعني به نيت جهاد نه بقصد تفاخر و مباهات و ترفه حال ايمانا بالله وتصديقا بوعده از جهت ايمان بخدا و خلوص نيت و امتثال امر وي و تصديق كردن بوعده او كه ثواب بران مترتب داشته فان شبعه وريه وروثه وبوله پس تحقيق كاهي كه بدان سير شود و آبي كه بدان سيرابي دارد و سرگين آن في ميزانه يوم القيامة در ميزان نامه اعمال اوست يعني داخل اعمال حسنه اوست روز قيامت و نوشته آن حسنات شبع بكسر شين و فتح موحده و شين مهمله چيزي كه بآن سير شود اسپ وري بكسر را و تشديد يا بمعني چيزي كه بدان سيراب شود و روث بفتح را و سكون واو و ثا دمشنه است **باب** اسم الفرس والحمار درذكر كردن نام اسپ و خر و مشروع بودن آن براي امتياز از جنس آن چنانكه جواد در حديث اول و لحيف در حديث دوم و اين هر دو نام اسپان است و عفير نام خر كه در حديث سيوم واقع است

كتاب الزكوة

ابن عمر يادكرده باب در حديث ابي سعيد مثلا مقبول است والمفسر لغتح سين يقضي على المبهم در حديث كه واضح المراد و مبين باشد ترجيح دارد كه در وي حكم ميكند بر مبهم خوماد اذ زاد اهل الثبت قبول زيادت شد يعني زيادتي كه روايت كنند آن را ثقات تام الضبط ثبت بفتح موحده بمعني ثبات و حجت و دليل و المفسر لفتح سين يقضي على المبهم در نسخه قربي نيست نزد حنفيه مراد از صدقه در حديث ابي سعيد زكوة تجارت است زيرا كه معروف در زمان محصول زمين عشر است نه صدقه پس تعارض نيست ميان هر دو حديث و بر تقدير تسليم تعارض در ايجاب صدقه در ما دون پنج وسق ايجاب اولى است براي احتياط و حديث ابن عمر عام است و مرتب كثير مجمل و مبهم نيست كه محتاج بتفسير باشد و حديث ابي سعيد خاص است بما دون پنج وسق كه مخالف آمده آن عام

حدثنا محمد بن ابی بکر قال حدثنا فضیل بن سلیمان عن ابی حازم عن عبد الله بن ابی قتادة عن ابیه انه خرج مع النبی صلی الله علیه وسلم روایت است از ابی قتاده که وی بیرون آمد با پیغمبر خدا در سفر غزوه حدیبیه فتخلف ابو قتادة مع بعض اصحابه پس پس ماند ابو قتاده با بعضی یاران خود با آنحضرت که فرموده بود ایشان را که از لشکر بیایید وهم محرمون وهو غیر محرم پس یاران همراه او احرام بسته بودند و ابو قتاده غیر محرم بود فرأوا حمارا وحشیا قبل ان یراه پس دیدند یاران این خر وحشی را پیش از آنکه ببیند آنرا ابو قتاده فلما رأوه ترکوه حتی رآه ابو قتادة پس هرگاه دیدند آنرا ترک کردند ذکر کردند آنرا تا آنکه دید آنرا ابو قتاده فرکب فرسا له یقال له الجرادة پس سوار شد ابو قتاده اسپی را که گفته میشد نام آن جراده بفتح جیم و راء مخففه و دال میان هر دو الف بمعنی ملخ و حکم موی واین مدح است در اسپ حدیث ببعض جزو مطابق ترجمه است فرس جمع آن افراس و فروس است مذکر و مؤنث گفته میشود برابر است و هم آمده در بعضی روایات ایشان الهاء نیز آمده فسألهم ان یناولوه سوطه فابوا پس طلب کرد ابو قتاده از یاران که بدهند چابک او را که بر زمین افتاده بود پس ابا کردند از آنکه محرم بودند و محرم را روا نیست شکار کردن و امداد نمودن در شکار فتناوله فحمل علیه فعقره پس گرفت چابک را و برداشت و حمله کرد بر خر وحشی پس زخمی کرد آنرا و بست ثم اکل واکلوا فندموا پس خورد و خوردند یاران پس پشیمان شدند از خوردن گوشت شکار فلما ادرکوه قال هل معکم منه شیء پس هرگاه دریافتند آنحضرت را و ملازمت کردند ذکر کردند قصه را فرمود آیا هست با شما از آن شکار چیزی قال معنا رجله گفت ابو قتاده با ما پای آنست فاخذها النبی صلی الله علیه وسلم فاکلها پس گرفت پای آنرا پیغمبر خدا رحمت کنادش خدا بر وی و خورد آنرا تا ظاهر شود جواز خوردن گوشت شکار که دیگری کرده مر محرم را و این حدیث بعینه خود در کتاب الحج گذشته و در اینجا ذکر نام اسپ بوده است حدثنا علی بن عبد الله بن جعفر قال حدثنا معن بن عیسی قال حدثنی ابی بن عباس بن سهل عن ابیه عن جده قال کان للنبی صلی الله علیه وسلم فی حائطنا فرس یقال له اللحیف گفت سهل که مر ابی بود مر پیغمبر خدا را در باغ ما اسپی که نامیده میشد او را اللحیف بضم لام و فتح حاء و سکون یاء تحتیه و در آخر فاست بمعنی اسپ کلان دم و دراز است و لحف بمعنی کندن زمین است و بمعنی پوشیدن گویا اسپ بدرازی دم میکند و میپوشید زمین را قال ابو عبد الله وقال بعضهم اللخیف بالخاء گفت ابو عبد الله و گفته است بعضی از ایشان لخیف بضم لام و خاء معجمه حدثنا اسحق بن ابراهیم سمع یحیی بن آدم قال حدثنا ابو الاحوص عن ابی اسحق عن عمرو بن میمون عن معاذ قال کنت ردف النبی صلی الله علیه وسلم علی حمار یقال له عفیر رسیده است از معاذ بن جبل گفت بودم من پس پشت آنحضرت بر خری که گفته میشد او را عفیر بضم عین مهمله و فتح فاء و سکون تحتیه و در آخر را مصغر اعفر است چنانکه سوید مصغر اسود و اعفر بمعنی رنگ سفید که بسرخی مایل زند فقال یا معاذ هل تدری ما حق الله علی عباده پس فرمود ای معاذ آیا میدانی چیست حق خدا بر بندگان او وما حق العباد علی الله و چیست حق بندگان بر خدا که از روی تفضل بر خود گرفته و وعده نموده قلت الله ورسوله اعلم گفت معاذ گفتم خدا و رسول خدا دانا تراست آن قال فان حق الله علی العباد ان یعبدوه ولا یشرکوا به شیئا فرمود تحقیق حق خدا بر بندهای او اینست که عبادت کنند خدا را و شریک نسازند بوی چیزی را وحق العباد علی الله ان لا یعذب من لا یشرک به شیئا و حق بندها بر خدا اینست که عذاب نکند کسی را که شریک نسازد بوی چیزی فقلت یا رسول الله افلا ابشر به الناس پس گفتم ای رسول خدا آیا بشارت ندهم بوی مردم را قال لا تبشرهم فیتکلوا فرمود بشارت مده مر ایشان را پس اعتماد کنند بر آن و بعمل کوشش نکنند حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة قال سمعت قتادة عن انس بن مالک قال کان فزع بالمدینة گفت شنیدم قتاده را حدیث میکرد از انس بن مالک گفت انس بود فریادی و خوف عام بمدینه فاستعار النبی صلی الله علیه وسلم فرسا لنا پس بعاریت

در باب زکوۃ الغنم گذشت پس متعلق باشد در ... و نیز میتوان گفت از جانب حنفیه که در حدیث ایوب ... زیاده است از ثقه پس او سزاوار بقبول باشد و در روایت کرده شده از عمر بن عبد العزیز ... من قلیل کثیر العشر ... روی الفضل بن عباس ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم ... که روایت کرد فضل بن عباس ... آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لم یصل فی الکعبة نماز نگذارد در کعبه قال بلال قد صلی و گفت بلال که نماز گذارد آنحضرت در کعبه فاخذ بقول بلال پس اخذ کرده شد بقول بلال بجهت اثبات ... و ترک قول الفضل و گفته شد قول فضل ... که نیست در روی آن زیادت ... بر عدم رویت است ... باب مثل ... ترجیح حدیث ابن عمر است ... گویند ... این کلام بعد این حدیث ... ابو ذر و ابن عساکر است باب لیس فیما دون خمسة اوسق صدقة اوسق جمع وسق است که مقدار شصت صاع است باتفاق و پنج وسق مقدار سیصد صاع میگوید در کمتر از پنج وسق زکوۃ واجب نگردد چنانکه مذهب جمهور علماست ولیکن نزد امام ابو حنیفه ... از تابعین ... واجب کرده ... هر چه از زمین بر آید قلیل یا کثیر مگر ... هیزم و گیاه ... که مقصود ... نباشد اگر چه زکوۃ تجارت در کمتر از پنج وسق واجب

[illegible]

حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني سالم بن عبد الله [illegible]

[illegible]

کی نمود آنحضرت که شوم در اسپ و زن و خانه است پس سخت غضب کرد عائشه و گفت آنحضرت آمینی حکایة از روی انکار از
اهل جاهلیت نقل فرموده که آنها چنین می پنداشتند نه آنکه آنحضرت از نفس الامر خبر داده و پوشیده نماند که این روایت
مخصوص بابو هریره نیست جمعی دیگر از صحابه نیز نقل کرده اند یعنی که آنحضرت حکایت از اهل جاهلیت کرده اند لا تحتمله
عبارت را و ظاهر روایات دیگر را که سبق ذکر یافته والله اعلم حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن ابي حازم بن دينار
عن سهل بن سعد الساعدي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال روایت است از سهل بن سعد که تحقیق رسول خدا فرموده ان كان في شيء ففي
المرأة والفرس والمسكن اگر باشد یعنی شوم چنانکه در بعضی روایات تصریح بدان رفته در چیزی پس در زن است و اسپ
و خانه که جای سکونت است یعنی بطریق فرض اگر شوم و نامبارکی را بچیزی نسبت کنند درین سه چیز که بیشتر محل رغبات و
کروهات خواهد بود پس از حدیث تجویز آن یعنی حقیقة لازم نمی آید **باب** الخيل لثلاثة اسپ مر سه کس راست یعنی سه قسم مردم
را اسپ نگه میدارند وقول الله عز وجل والخيل والبغال والحمير لتركبوها وزينة ويخلق ما لا تعلمون اسپان و اشتران و خران برای
آنست که سوار شوید و برای زینت اند و پیدا میکند خدا چیزی را که نمیدانید مثل فیل و مصالح آن **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن
مالك عن زيد بن اسلم عن ابي صالح السمان عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الخيل لثلاثة لرجل اجر ولرجل ستر وعلى رجل وزر
فرمود اسپ مر سه قسم مردم راست مر یکی را اجر است یعنی موجب ثواب اخرویست و مر دیگری را پرده حال و تعفف است
و بر مردی گناه و یعنی موجب آنست فاما الذي له اجر لیکن آنکسی که مر او را موجب اجر اخرویست فرجل ربطها في سبيل الله فاطال في
مرج او روضة پس مردیست که بسته است در راه خدا و گذاشته پای بسته در چراگاه و سبزه یا باغی تنک را دیست فما
اصابت في طيلها ذلك من المرج او الروضة كانت له حسنات پس چیزی که رسید رسن اسپ را که در پای خود آنست از زمین چراگاه یا
سبزه زار و این ریسمان پای بند و کاهی که چریده افعال حسنه که میتوانند آزادانه بسا اعمال یا طیل بکسر مهمله و فتح تحتانیه و تشدید
طول یا واست ریسمانی که بدان پای ستور بندند و بجاگاه اسپ و بسته مرج بفتح میم و سکون را و جیم مرغزار و روضه باغی که
در وی خانه باشد و یعنی مطلق باغ هم آمده ولو انها قطعت طيلها فاستنت شرفا او شرفين و اگر تحقیق بریده ریسمان پای خود
و دوید یک یا دو تک كانت ارواثها وآثارها حسنات له باشد سرگینهای آن و پی سمهای آن مر او را حسنات ولو انها
مرت بنهر فشربت منه ولم يرد ان يسقيها و اگر آن اسپ گذشت بجوی پس نوشید از وی و نخواسته بود آنکه آب بدهد
او را كان ذلك حسنات له باشد آن آب خوردن اسپ با آنکه اراده او نبوده است حسنات مر او را
فهي لذلك الرجل اجر ورجل ربطها فخرا ورياء ونواء لاهل الاسلام ولیکن کسیکه این اسپ برای او موجب گناه است پس مردیست که بسته آنرا از روی مباهات و نمودن بمردم آنرا جهت ریا و از
دشمنی مر اهل اسلام را فهي وزر على ذلك پس آن اسپ موجب گناه است مر او را و انواع ... سوم آنکه گفت کسته اند در وجه ... و تحقیق
بالذکر شده در کتاب الشرب و مرد سوم آنست که بسته است آنرا از برای استغنا از بی نیازی و تعفف خود را از احتیاج و بخواهد ... حق الله
از دست نمیدهد پس این اسپ برای او ستر است و تفصیل بیان آن در علامات النبوة گذشت وسئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الحمر
پرسیده شد رسول خدا ... از حال خران ... فقال ما انزل علي فيها الا هذه الآية الجامعة الفاذة
پس فرمود نازل کرده نشده است بر من در حق خران مگر این آیت جامع نادر که شامل است احکام را از آنکه
فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره پس کسی که میکند مقدار ذره نیکی را می بیند
جزای آنرا و کسیکه میکند مقدار ذره بدی را می بیند آنرا **باب** من ضرب دابة غيره في الغزو کسیکه بزند مرکب دیگری را

او یا هم تمام ده و لم يجب فيه الصدقة یا آنکه بفروشد
میوه های خود را در حالیکه واجب نیست در آن زکوة
چنانچه در کم از پنج وسق نزد جمعی و جایز است این بیع
اگرچه در صورت وجوب زکوة شبه ... ملک است با حق فقرا اما
چون تعلق زکوة بذمه مالک است نه در نفس آن مال
میرسد او را که او ادا کند زکوة را از غیر آن و آن را بفروشد
وقول النبي و بیان قول پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم
لا تبيعوا الثمرة حتى يبدو صلاحها مفروشید میوه را
تا آنکه ظاهر شود پختگی و صلاحیت آن یعنی پخته شوند و از خطر
فساد ایمن گردند فلم يحظر البيع بعد الصلاح على احد
پس منع نکرد آن حضرت بیع ثمر را بعد صلاح آن بر هیچ یکی
ولم يخص من وجبت عليه الزكوة ممن لم تجب وتخصیص
و جدا نکرد در جواز بیع کسی را که واجب شده بر وی زکوة
از کسی که واجب نشده بر وی ... در دست ...
که گویند منع بیع ثمار تا آنکه ادا کرده شود زکوة از عین آن
حدثنا حجاج بن منهال قال حدثنا شعبة قال اخبرني
عبد الله بن دينار قال سمعت ابن عمر نهى النبي صلى الله
عليه وآله وسلم عن بيع الثمرة حتى يبدو صلاحها منع کرد
آن حضرت از فروختن میوه تا آنکه پیدا گردد صلاح آن
وكان اذا سئل عن صلاحها قال حتى تذهب عاهته ...
رسیده می شد از مراد صلاح میوه درین حدیث
میگفت تا آنکه برود آفت او یعنی
ایمن گردد از آفت تباه شدن با آنکه پختگی **حدثنا**
عبد الله بن يوسف قال حدثني الليث قال حدثني
ابن يزيد عن عطاء بن ابي رباح عن جابر بن عبد الله
قال نهى النبي صلى الله عليه وآله وسلم عن بيع الثمار

در اثنای سفر او طریق صاحبت با امانت وحدثنا ابن نمیر حدثنا ابو عقیل قال حدثنا ابو المتوکل الناجی قال اتیت جابر بن عبد الله
الانصاری فقلت له حدثنی بما سمعت من رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابو المتوکل آمدم نزد جابر بن عبد الله انصاری
پس گفتم مرا حدیث کن مرا بچیزی که شنیده از رسول خدا [illegible] گفت جابر سفر کردم با آنحضرت در بعضی
سفرهای آنحضرت گویا که [illegible] گفت ابو عقیل گر را در نیست از ابو المتوکل شنیدم که جابر گفت غزوه [illegible]
گفت یا عمره [illegible] تردید از [illegible] وی [illegible] دو [illegible] ست [illegible] یعنی [illegible]
[illegible] پس هر که دوست دارد که شتاب کند بسوی اهل
عیال خود شتاب کند گفت جابر پس روی گردیم و حال آنکه
بودم من بر شتری [illegible] بود که رنگ آن [illegible] بیرون [illegible] بود [illegible] نزد و سکون راو فتح
دال [illegible] که سخت باشد [illegible] رنگ آن [illegible] کسره [illegible] هر رنگی که [illegible] رنگ را
کذلک و [illegible] پس در اثنای آنکه من چنین بودم و پیش از همه [illegible] ناگاه واماند شد
شتر من بر من میگویند [illegible] ست [illegible] من [illegible] استاد [illegible] وقتی که باستاد [illegible] فقال لی النبی صلی الله علیه
وسلم یا جابر [illegible] پس فرمود مرا پیغمبر خدا ای جابر نگهدار شتر خود را پس زد آنرا بیک [illegible] خود [illegible]
[illegible] پس برجست شتر از جای خود فقال اتبیع الجمل قلت نعم پس فرمود آیا میفروشی شتر را گفتم آری
فلما قدمنا المدینة ودخل النبی صلی الله علیه وسلم [illegible] پس چون قدوم آوردیم مدینه را و در آمد آنحضرت مسجد را
با جمعی یاران خود [illegible] پس در آمدم من بر آن حضرت و بستم شتر را در گوشه [illegible]
که [illegible] ست [illegible] پیش در مسجد یعنی گوشه [illegible]
فرمود [illegible] آنحضرت [illegible] گفت آنحضرت [illegible] شتر [illegible]
[illegible] پس فرستاد [illegible] جابر [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] فقال النبی [illegible] الجمل لک فرمود بهای شتر و شتر هر دو مر ترا است **باب** الرکوب [illegible]
[illegible] بفتح صاد مهمله و سکون عین مهمله یعنی سخت و سرکش [illegible] من الخیل [illegible]
[illegible] که [illegible] قول [illegible] برای تاکید جمع است [illegible] وقال راشد بن سعد کان السلف یستحبون الفحولة
و گفت راشد بن سعد تابعی دمشقی است [illegible] قول [illegible] بود [illegible] سلف [illegible] دوست میداشتند اسپان [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] بفتح [illegible] معنی [illegible] بفتح [illegible] و سکون جیم [illegible] آخر [illegible]
برای [illegible] و غارت [illegible] و [illegible] آن را برای صف جنگ دوست میداشتند حدثنا احمد بن
[illegible] عبد الله [illegible] شعبة عن قتادة قال سمعت انس بن مالک [illegible] بالمدینة فزع [illegible] گفت قتاده شنیدم انس بن مالک را
گفت بود [illegible] و شوری [illegible] النبی صلی الله علیه وسلم فرسا لابی طلحة [illegible] پس [illegible]
[illegible] گذشته معلوم شد [illegible]
[illegible]

[illegible] است که [illegible] صدقه خود [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] بکفاره [illegible]
[illegible] لیکن [illegible]
[illegible] باشد باتفاق [illegible]
صدقة [illegible] نیست که خرید کند [illegible] صدقه خود
[illegible] النبی صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]
المتصدق [illegible] آن حضرت
[illegible]
[illegible] غیره [illegible]
[illegible] قال حدثنا [illegible] عقیل [illegible]
[illegible] عن سالم ان عبد الله بن عمر کان یحدث
[illegible] الخطاب تصدق بفرس فی سبیل الله [illegible]
[illegible] ابن عمر که تحقیق عمر رضی الله عنه [illegible]
[illegible] در راه خدا [illegible] عمر آن
اسپ را [illegible] فروخته [illegible]
[illegible] که خرید کند آن را [illegible] النبی [illegible]
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]
[illegible] آن حضرت را [illegible]
[illegible] پس فرمود باز مگرد در صدقه خود
[illegible] کان ابن عمر لا یترک ان یبتاع شیئا
تصدق به الا جعله صدقة [illegible]
عمر [illegible] که خرید کند چیزی را که تصدق کرده
بود [illegible] آن را صدقه [illegible]

دران سواری اسپ نر آنکه فرس نر و ماده هر دو را گویند تعقبی تو هم کرده اند چون ضمیر وحید نا و مذکر است لازم آمد که اسپ نر بوده است و این چیزی نیست لفظ فرس بهر حال مذکر است و ضمیر با تعبیر لفظ می باشد اگر باعتبار دلالت کند که این اسپ نر بود و حال آنکه از نام او که مندوب است ظاهر است پس در تحقیق خواهد بود **باب** سهام الفرس در بیان حصه اسپ و قال مالک یسهم للخیل والبراذین منها و گفت امام مالک حصه کرده میشود در اسپ تازی و اسپان ترکی از قبیل جمع برذون بکسر موحده و سکون را و فتح ذال معجمه بمعنی دابه است در اصل لغت عرف آن تخصیص کرده بنوعی از خیل در اصطلاح گفته برذونه موقت برذون است لقوله عز و جل والخیل والبغال والحمیر لترکبوها از جهت قول خدای تعالی و پیدا کرد اسپان و استران و خران را برای آنکه تا سوار شوید آنرا و این منت نهاده پس باید که فرقی داشته باشد ولا یسهم لاکثر من فرس و حصه داده نشود برای اکثر از یک فرس یعنی هرچند اسپ متعدد داشته باشد سهم بیک اسپ داده شود

حدثنا عبید بن اسمعیل عن ابی اسامة عن عبید الله عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم جعل للفرس سهمین ولصاحبه سهما بتحقیق رسول خدا رحمت کناد خدا بر وی گردانید برای فرس دو سهم و صاحب فرس را یک سهم ظاهر حدیث موافق مذهب شافعی است که سوار را سه سهم میگویند دو سهم از اسپ و یک سهم از ذات او و ابو حنیفه سوار را دو سهم قرار داده یک سهم برای ذات سوار و یک سهم برای اسپ و حجت او حدیث است که دار قطنی روایت کرده از طریق احمد بن منصور رمادی از ابی بکر بن ابی شیبه از ابی اسامه و ابن نمیر هر دو از عبید الله بن عمر بلفظ اسهم للفارس سهمین و پوشیده نماند که هر دو حدیث بظاهر متعارض اند و ابو حنیفه گفته است که ناخوش دارم که بهیمه را تفضیل کنم بر مسلمان مجاهد یعنی قیاس مرجح آن است و در وقت تعارض ترجیح بقیاس بسیار آمده است والله اعلم **باب** من قاد دابة غیره فی الحرب در حکم کسی که کشد عنان مرکب دیگری را در حرب

حدثنا قتیبة قال حدثنا سهل بن یوسف عن شعبة عن ابی اسحق قال قال رجل للبراء بن عازب افررتم عن رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم حنین گفت مردی براء بن عازب را آیا گریختید شما روز غزوه حنین که در آخر سال هشتم بود از نزد رسول خدا قال لکن رسول الله صلی الله علیه وسلم لم یفر گفت لیکن رسول خدا نگریخته بود یعنی ما یان گریختیم و تصریح نکرد باین از جهت خلوق ما و در روایتی دیگر آمده از انبیا گریختن از میدان کفار از جهت فرط اقدام ایشان و شجاعت و تمکین بوعده حق که نصرت یافته اند ان هوازن کانوا قوما رماة بتحقیق قوم هوازن که قبیله کلان است از عرب بودند مردم تیرانداز رماة جمع رامی و انا لما لقیناهم حملنا علیهم فانهزموا و وقتی که پیش آمدیم ایشان را حمله کردیم بر آنها پس گریختند آنها فاقبل المسلمون علی الغنائم واستقبلونا بالسهام پس رو کردند مسلمانان بر غنیمتها و متفرق شدند پس پیش آمدند قوم هوازن ما را به تیرها و مردم بسیار شدند و از روی تیر آنها بگریختند و این گریختن بود بقصد مراجعت نداشتند و آنکه وعید بران واقع شده که گریختن بارادهٔ رجوع نباشد فاما رسول الله صلی الله علیه وسلم فلم یفر پس لیکن رسول خدا رحمت کناد خدا بر وی پس نگریخت هر گاه هزیمت واقع شد و بر آینه دیدیم آنحضرت را وانه لعلی بغلته البیضاء و حال آنکه آنحضرت بتحقیق سوار بود بر استر سفید خود که نام آن دلدل میگفتند در خواست که حمله کنند وان ابا سفیان آخذ بلجامها و بتحقیق ابو سفیان گرفته بود لگام استر را و نمیگذاشت که آنحضرت یکبارگی حمله کنند این ابی سفیان بن حارث بن عبد المطلب است عم زاده آنحضرت و برادر رضاعی است از فضلای صحابه بود والنبی صلی الله علیه وسلم یقول انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب و پیغمبر خدا میگفت ازین بود که من پیغمبرم دروغ نیست درآن و من پسر عبد المطلب ام یعنی پسر بیت مقدام تحقیق امر بیکه وعده کرده است پروردگار من بفتح و نصرت بر کافران و پیغمبر خدا از کافران نمی گریزد **باب** الرکاب والغرز للدابة رکاب بکسر را

الجزو السادس شیخ الاسلام | الکتاب الزکوة

بها که گر رسید نا در دست ان استسید پس خواست که بخرم آن اسپ را گفتند انه بیعه ... و گمان کردم که سیفروشد آن را با ارزانی فسالت النبی صلی الله علیه و آله وسلم از جواز شرای آن فقال لا تشتره ولا تعد فی صدقتک پس فرمود مخر آن اسب را و رجوع مکن در صدقه خود وان اعطاکه بدرهم اگرچه بدهد بیک درهم یعنی رغبت مکن در آن اگرچه ارزان بدست آید که آن در حقیقت رجوع و عود است در صدقه فان العائد فی صدقته کالعائد فی قیئه پس بتحقیق عود کننده در صدقه خود مانند عود کننده است در قی خود که انداخته در دهن را از دهن باز می خورد ظاهر نهی از شرا تحریم است ولیکن جمهور بر آن که برای تنزیه است و تحقیق نهی از عود در صدقه ... آن بعائد در قی مبالغه در تهجین و تنفیر است **باب** ما یذکر من الصدقة للنبی آنچه ذکر کرده میشود از حرام بودن صدقه بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و آله و آل آن حضرت را مراد از آل اینجا بنو هاشم و بنو المطلب اند نزد شافعی و ...

ونیز بفتح غین معجمه وسکون زاء و در آخر زاء است اختلاف کرده اند که غرز و رکاب یکی است یا نه که غرز مخصوص است برای پالان [illegible]
برای پالان است [illegible] گفته غرز رکاب از چرم است وگفته غرز رکاب است که پالان باشد حدثنا عبید بن اسمعیل
عن ابی اسامة عن عبید الله عن نافع عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان اذا ادخل رجله فی الغرز واستوت به ناقته قائمة اهل
وقتی که در آوردی پای خود را در رکاب و برابر رفتی ناقه او را و ایستادی یعنی تمام راست می ایستاد اهل من عند مسجد
الحلیفة لبیک گفتی برای احرام حج یا عمره نزد مسجد ذی الحلیفة مطابقت حدیث ترجمه در غرز ظاهر است و رکاب بر قیاس
گذاشته و گویا اشارت کرده است که هر دو یکی است **باب** رکوب الفرس العری در بیان حکم سوار شدن بر اسب برهنه
یعنی چیزی بر اسب نباشد عری بضم عین مهمله وسکون را [illegible] تحتیه بفتح مهمله وکسر را وتشدید تحتیه
حدثنا عمرو بن عون قال حدثنا حماد عن ثابت عن انس قال استقبلهم النبی صلی الله علیه وسلم علی فرس عری ما علیه سرج فی عنقه سیف
گفت انس پیش آمد مردم را پیغمبر خدا بر اسبی برهنه که نبود بر روی زین بجای آن در گردن آنحضرت شمشیر حمایل بود و آن در خروج [illegible]
مدینه است که در وقت ترسی واقع شده در مدینه آنحضرت اسب ابوطلحه را گرفته پیش از همه دویده بود **باب** الفرس القطوف
ذکر اسب قطوف بفتح قاف وضم طاء مهمله یعنی درنگ سیر کند حدثنا عبد الاعلی بن حماد قال حدثنا یزید بن زریع قال
حدثنا سعید عن قتادة عن انس بن مالک ان اهل المدینة فزعوا مرة روایت است از انس بن مالک که اهل مدینه ترسانیده شدند
یکبار فرکب النبی صلی الله علیه وسلم فرسا لابی طلحة پس سوار شد پیغمبر خدا اسبی را که بود از ابی طلحه کان یقطف او کان فیه
قطاف بود آن اسب کند رفتار [illegible] فلما رجع قال وجدنا فرسکم هذا بحرا [illegible]
یافتم اسب شما را دریا [illegible] فکان بعد ذلک لا یجاری پس بود آن اسب بعد ازین حال [illegible]
یعنی اسب کندرو بود [illegible] **باب** السبق بین الخیل در شرح و بیان [illegible]
اسپان [illegible] بفتح سین مهمله وسکون موحده است **حدثنا** قبیصة قال حدثنا سفیان عن عبید الله عن نافع عن ابن عمر قال اجری
النبی صلی الله علیه وسلم ما ضمر من الخیل من الحفیاء الی ثنیة الوداع گفت ابن عمر مسابقت کرد پیغمبر خدا [illegible]
بود از اسپان [illegible] حفیا تا ثنیة الوداع حفیا بفتح مهمله وسکون فا است [illegible]
[illegible] بفتح معجمه وکسر نون وتشدید تحتیه وداع بفتح واو و دال مهمله [illegible] مرکب [illegible]
بردن شهر [illegible] مسافری [illegible]
مالم یضمر من الثنیة الی مسجد بنی زریق [illegible] اسپ را [illegible]
بنی زریق قبیله ایست از انصار قال ابن عمر وکنت فیمن اجری وگفت ابن عمر بودم من در کسانیکه دوانیدند [illegible]
[illegible] برداشتن [illegible]
دیگر [illegible] حدثنا سفیان [illegible] من الحفیاء الی الثنیة خمسة امیال او ستة [illegible]
سفیان ثوری مسافت میان حفیا تا ثنیه پنج میل است یا شش میل [illegible] ثنیة الی مسجد بنی زریق میل و میان ثنیه
تا مسجد بنی زریق یک میل است [illegible] که در سند سابق در روایت که از عبید الله [illegible]
او [illegible] سفیان از عبید الله [illegible] حدیث است [illegible] بیان مسافت [illegible]
باب اضمار الخیل للسبق در جواز لاغر گردانیدن اسپ برای مسابقت **باب** سابق در بیان [illegible] مسابقت بوده است حدثنا

الجزء السادس شیخ الاسلام | کتاب الزکوٰة

فرض باشد یا نفل بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
با [illegible] لیکن [illegible] نقل کرده اند [illegible]
شافعی [illegible] که ماسوای صدقه فطر و زکوة
اموال و صدقه [illegible]
[illegible] غیر صدقه اموال [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] نیست [illegible] صدقه [illegible]
[illegible] ظاهر روایت [illegible]
نقل مشهور در کتب [illegible] صحیح نزد شافعی [illegible]
نیز جواز [illegible]
[illegible] مطلقا [illegible]
[illegible]
[illegible] صدقه [illegible]
چنانکه قول حق تعالی خذ من اموالهم صدقة تطهرهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صدقه [illegible]
[illegible]

احمد بن يونس قال حدثنا الليث عن نافع عن عبد الله بن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم سابق بين الخيل التي لم تضمر مرويست از ابن عمر
که مسابقت کرد آنحضرت بذات شود میان اسپی که لاغر کرده نشده است وكان امدها من الثنية الى مسجد بني زريق و بود غایت مسابقت
از ثنیه تا مسجد بنی زریق وان عبد الله بن عمر كان سابق بها وتحقیق عبد الله بن عمر بود که مسابقت کرده از آن موضع قال ابو عبد الله امدا
غایة گفت مولف رح امد بمعنی غایت است فطال عليهم الامد یعنی مگر در بنا یت واقع است نیز بمعنی نهایت است بدانکه
در مطابقت این حدیث بعضی شراح سخن کرده اند که منطوق حدیث عدم اضمار است پس ترجمه کرده بجواز اضمار نموده شد تا نزد آنچه
بطریق نص واقع شده مسابقت غیر مضمر است و در ضمن معلوم میشود که اضمار نیز میکرد با آنکه در سیاق این حدیث که سبق گذشت
خیل مضمر نیز در و مذکور است و این حدیث جزوی از آن است آری لائق آن بود که همان حدیث را درین باب می آورد و اما تا رک
ایراد اکتفا از مولف بسیار واقع شده است رحمة الله عليه رحمة واسعة **باب غاية السبق للخيل المضمرة** در بیان نهایت دوانیدن
مراسپان تنک کرده شده را **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا معاوية قال حدثنا ابو اسحق عن موسى بن عقبة عن نافع
عن ابن عمر قال سابق رسول الله صلى الله عليه وسلم بين الخيل التي قد اضمرت فارسلها من الحفياء وكان امدها ثنية الوداع
مرویست از ابن عمر گفت مسابقت کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در میان اسپانی که تنک کرده شده بود پس گذاشته
آنها را از حفیا و بود نهایت آنها ثنیة الوداع فقلت لموسى فكم بين ذلك قال ستة اميال او سبعة ابو اسحق گوید پس گفتم موسی بن عقبه
را چند است مسافت میان این دو جای گفت شش میل است یا هفت میل در روایت سابق از قول سفیان معلوم
گردید است یا شش میل یا هفت میل بقیاس و تخمین خود گفته است وسابق بين الخيل التي لم تضمر فارسلها من ثنية الوداع وكان امدها
مسجد بني زريق قلت فكم بين ذلك قال ميل او نحوه وكان ابن عمر ممن سابق فيها ترجمه کرده شده است و مطابقت حدیث ترجمه
با ترجمه ظاهر است **باب** ناقة النبي صلى الله عليه وسلم وقد ذكرنا قصه ناقه پیغمبر خدا وقال ابن عمر اردف النبي صلى الله عليه وسلم اسامة
على القصواء گفت ابن عمر ردیف کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی در پس خود سوار کرد آنحضرت اسامه بن زید را بر ناقه که نام
آن قصوا بود و قصوا در اصل لغت ناقه را میگویند که طرف گوشش او بریده باشند گفته اند که گوش ناقه آنحضرت نبریده بود نام
چنین بود وقال المسور قال النبي صلى الله عليه وسلم ما خلأت القصواء تر سیده است قصوا از رمیدن و حرونی کردن اسپ
و فتادن ناقه بجلت یقال خلأت الناقه والحاح وحران بمعنی رسیدن است کذا فی الصراح **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا
معاوية قال حدثنا ابو اسحق عن حميد قال سمعت انسا يقول كانت ناقة النبي صلى الله عليه وسلم يقال لها العضباء گفت حمید
طویل شنیدم انس را میگفت بود ناقه پیغمبر خدا که گفته میشد مر او را عضبا بعین مهمله مفتوحه وضاد معجمه ساکن و با موحده بود نام
ناقه آنحضرت طوله موسی عن حماد عن ثابت عن انس دراز آورده این حدیث را موسی از حماد و وی از ثابت و وی از انس
حدثنا مالك بن اسمعيل قال حدثنا زهير عن حميد عن انس رضي الله عنه قال كان للنبي صلى الله عليه وسلم ناقة تسمى العضباء لا تسبق
قال حميد او لا تكاد تسبق گفت انس بود مر پیغمبر خدا را ناقه که نامیده میشد آنرا عضبا که سبقت کرده نمیشد بر وی یعنی در دوانیدن
هیچ ناقه از وی پیش نمی گذشت گفت حمید یا این عبارت است نزدیک نبود که سبقت کرده شود بر وی فجاء اعرابي على قعود فسبقها
پس آمد اعرابی بر شتری که توان بر وی سوار شد پس سبقت کرد و عضبا را فشق ذلك على المسلمين حتى عرفه فقال حق
این سبقت شتر اعرابی بر مسلمانان تا آنکه دریافت آنحضرت یعنی را فقال حق على الله ان لا يرتفع شيء من الدنيا الا وضعه ثابت
بر خدا و سزاوار است احکم بر تخیزد و بلند شود چیزی از امور دنیوی مگر آنکه پست کند او را **باب** الغزو على الحمير در بیان جهاد کردن

الجزء السادس شيخ الاسلام | كتاب الزكوة

با تنوین و بے تنوین هر دو لغات اند در روایت ابی ذر
بکسر اول و سکون ثانی است و آن کلمه ایست که گفته میشود
نزد زجر و منع صبی از گرفتن پلیدی و نیز تاکید است
عربی است و بقول بعضی روا رو کرده این حدیث را مولف
در باب من تکلم بالفارسية و الرطانة گفته که معرب است
بطریق جحافرمود این کلمه را تا بیندازد حسن تمر را از دهن خود
ثم قال اما شعرت انا لا ناكل الصدقة پس فرمود آیا ندانستی
که تحقیق ما اهل بیت طهارت نخوریم صدقه را **باب**
الصدقة على موالي ازواج النبي بیان جواز صدقه
بر آزاد کردگان حضرتهای پیغمبر خدا صلی الله علیه و السلام
و حکم ازواج مطهرات از حکم این موالی ظاهر گردد چه اگر حرام
بودی بر ازواج بر موالی ایشان نیز حرام شدی
چنانکه حکم موالی هست و نقل کرده ابن بطال اتفاق فقها
بر آنکه ازواج مطهرات داخل نیستند در حکم حرمت صدقه
و لیکن مشکل میشود روایت خلال که ذکر کرده آنرا
ابن قدامه از عائشه که گفت ما آل محمد حلال نیست مارا
صدقه گفته که اسناد آن حسن است و ابن ابی شیبه نیز اخراج
کرده آنرا و این دلالت دارد بر دخول ازواج در آل
معنا و حکما و تواند که این در ابتدای تشریع صدقات
بود و بعد از آن حکم متغیر شده باشد الله اعلم **حدثنا**
سعيد بن عفير قال حدثنا ابن
وهب عن يونس عن ابن شهاب قال حدثني
عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن ابن عباس
قال وجد النبي صلى الله عليه وسلم شاة ميتة
اعطيتها مولاة لميمونة من الصدقة قال النبي

بر خراں نہ این باب حدیثی ندارد گویند مولف رح اینجا بیاض گذاشته است و حدیثی که مناسب باشد ذکر کند گفت سوار کشت
النبي صلى الله عليه وسلم على حمار یقال له عفیر مناسب این ترجمه بوده است یعنی گویند این باب حدیث ناقة ...
وما حمل علی این حدیث را در ترجمه ساخته یکی بحث و دیگر باب بغلة النبي صلى الله عليه وسلم ونکر فرزو ...
نکرده را با وجود این تکلف اعاده باب ابان دابة تو تیر بات لبغة النبي صلى الله عليه وسلم البيضاء قاله انس ...
آنحضرت که بیضا بود ذکر کرده است این را انس بن مالک وآنحدیث طولی دارد قال ابو حميد اهدى ملك ايلة ...
بغلة بيضاء و گفت ابو حمید در حدیثی دراز که هدیه فرستاد ملک ایلہ برای پیغمبر خدا استری سفید ...
حدثنا عمرو بن علي قال حدثنا يحيى قال حدثنا سفيان قال حدثني ابو اسحق قال سمعت عمرو بن الحارث ...
ابو اسحق شنید عمرو بن حارث را که برادر ام المومنین جویریه است قال ما ترك النبي صلى الله عليه وسلم الا بغلته البيضاء
نگذاشت پیغمبر خدا مگر استری سفید آنحضرت را بود و سلاحه وارضا تركها صدقة و سلاح خود و ...
زمین همان زمین فدک است حدثنا محمد بن المثنى قال حدثنا يحيى بن سعيد عن سفيان قال حدثني ابو اسحق عن البراء قال
له رجل يا ابا عمارة وليتم يوم حنين مردی روایت از براء بن عازب گفت مرد ای ابا عماره پشت ...
حنين قال لا والله ما ولى النبي صلى الله عليه وسلم ولكن ولى سرعان الناس گفت نه بخدا که پیغمبر خدا پشت ...
بعضی شتاب زدگان مردم که در کارها شتاب کنند سرعان بفتح و کسر ... است و بسکون ...
و سکون را نیز ضبط کرده اند فلقيهم هوازن بالنبل پس ملاقات کردند ایشان را قوم هوازن ...
کلام آنست که چون بگریختن مردم هوازن تیر گرفتند و سابق گذشت که هوازن قوم تیر انداز بودند ...
چون بر ایشان حمله کردند ... مسلمانان بغنایم متوجه شدند هوازن تیر انداختند ...
ایشان ... والنبي صلى الله عليه وسلم على بغلته البيضاء و پیغمبر خدا ... بر استری سفید ...
سفيان بن الحارث آخذ بلجامها ابو سفيان بن حارث گرفته بود لگام استر ... ميكند ...
الله عليه وسلم يقول انا النبي لا كذب انا ابن عبد المطلب و پیغمبر خدا ... ابن عبد المطلب
... باب جهاد النساء در بیان جهاد زنان حدثنا محمد بن كثير قال اخبرنا سفيان عن
... عن عائشة بنت طلحة عن عائشة ام المومنين رضي الله عنها قالت استاذنت النبي صلى الله عليه وسلم في الجهاد گفت ...
اذن خواستم از پیغمبر ... فقال جهادكن الحج پس فرمود جهاد شما حج است ... ابن المبارك ...
عبد الله ... عن عائشة ... معاویه بن ... حدیث ...
معاوية بن اسحق ... حدثنا ...
... سوال کرد ... فقال نعم الجهاد الحج ...
باب غزوة المرأة في البحر در بیان جهاد کردن زن در دریا حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا معاوية بن عمرو قال حدثنا ابو اسحق هو
الفزاري عن عبد الله بن عبد الرحمن الانصاري قال سمعت انسا يقول دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم على ابنة ملحان فاتكأ عندها
گفت عبد الرحمن شنیدم انس بن مالک را ... رسول خدا ... نزد دختر ملحان که خاله انس بود
پس تکیه کرد ... ثم ضحك فقالت لم تضحك يا رسول الله ... خنده ...

الجزء السادس شرح الاسلام كتاب الزكوة

تحقیق عائشة خواست که خرید کند ... کرده تا ... بریره
بود برای آزاد کردن ... اهل موالیان ...
و خواستند صاحبان بریره ... کنند ... را
برای خود یعنی میراث او را بعد از مردن ... چنانچه ...
... کنندگان را ... ذکر کرد
عائشه این را به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فقال لها
النبي صلى الله عليه وسلم اشتريها فانما الولاء
لمن اعتق پس فرمود عائشه را آنحضرت بخر آن را ...
بتحقیق ولا نیست مگر کسی را که آزاد کند ...
باللحم قالت واتي النبي صلى الله عليه وآله وسلم
... گفت عائشه آورده شد آنحضرت ... گوشتی
هذا ما تصدق به على بريرة پس گفتم ... گوشت
... تصدق کرده شده ... بریره
کرده عائشة فقال هو لها صدقة ولنا هدية
... گوشت ... صدقه است ...
... هدیه ...
... صدقه ... بریره ...
... بریره ... صدقه ...
... صدقه ...
... ما را ...

ناسًا من امتي يركبون البحر الاخضر في سبيل الله پس فرمود جمعی از است من سوار میشوند دریای سبز شور را در راه خدا ب جهاد و مثلهم كمثل الملوك على الاسرة مانند ایشان که بر کشتی سوار شده اند مانند پادشاهانست که بر تخت باشند بر تختها بفتح همزه و کسر مهمله وتشدید را جمع سریراست قالت یا رسول الله ادع الله ان يجعلني منهم گفت بنت ملحان ای رسول خدا دعا کن خدارا اینکه گرداند مرا از آن مردم فقال اللهم اجعلها منهم پس فرمود ای بارخدا بگردان او را از آن مردم ثم عاد فضحك یعنی پس باز خفت تکیه دهنده گردن قالت له مثل او مم ذلك پس گفت مرآنحضرت را مانند آنچه گفته بود و آنچه گمان کرده اند که لفظ این کلمه یعنی ما یضحکك نیست آن غلط است فقال لها مثل ذلك پس فرمود مر او را مانند آن که سابقا فرموده بود لیکن در مرتبه فرمود یکون في البر سواری خوهمند مردی برای جهاد فقالت ادع الله ان يجعلني منهم پس گفت بخواه خدا را اینکه بگرداند مرا از آنها قال انت من الاولين ولست من الآخرين پس فرمود تو از مردم نخستینی نیستی از مردم پسین قال قال انس فتزوجت عبادة بن الصامت فركبت البحر گفت راوی گفت انس پس تزوج گرفت بنت ملحان عباده بن صامت را پس سوار شد در دریا مع بنت قرظة با دختر قرظه که زن معاویه بن ابی سفیان بود و نام او فاخته است و معاویه او را همراه گرفته بود وقتی که در خلافت امیر المومنین عثمان بغزا جزیره قبرس رسید بیت و شتم رفته بود فلما قفلت ركبت دابتها پس هرگاه رجوع کرد سوار شد بنت ملحان مرکب خود را فوقصت بها فسقطت عنها فماتت پس گردن او شکست پس افتاد از آن مرکب و مرد در راه خدا باب حمل الرجل امرأته في الغزو دون بعض نسائه و بیان بردا شتن مرد زن خود را در غزا نه بعض دیگر را و جواز آن حدثنا حجاج بن منهال قال حدثنا عبد الله بن عمر النميري قال حدثنا يونس قال سمعت الزهري قال سمعت عروة بن الزبير وسعيد بن المسيب وعلقمة بن وقاص وعبيد الله بن عبد الله عن حديث عائشة گفت زهری شنیدم این چهار کس را حدیثی که عائشه گفته آن حدیث قصه افک است كل حدثني طائفة من الحديث سری از بین چهار حدیث کرده مرا پاره از حدیث قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا اراد ان يخرج اقرع بين نسائه گفت عائشه بود پیغمبر وقتی که خواستی که برآید بسفری قرعه انداختی میان زنان خود فايتهن يخرج سهمها خرج بها النبي صلى الله عليه وسلم پس بر آن زنان که برآمدی نام او با پیغمبر برآمدی بوی پیغمبر خدا فاقرع بيننا في غزوة غزاها پس قرعه انداخت میان ما یان در غزوه که غزا کرده و آن غزوه بنی المصطلق بود فخرج فيها سهمي فخرجت مع النبي صلى الله عليه وسلم بعد ما انزل الحجاب پس برآمد در آن غزوه نام من و برآمدم با پیغمبر خدا بعد از آنکه نازل شده بود آیت امر حجاب زنان باب غزوة النساء وقتالهن مع الرجال در بیان غزا کردن زنان و قتال کردن ایشان همراه مردان اهل جهاد حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا عبد العزيز عن انس گفت عبد الوارث حدیث کرد مرا عبد العزیز بن صهیب از انس بن مالک قال لما كان يوم احد انهزم الناس عن النبي صلى الله عليه وسلم گفت وقتی که بود روز غزوه احد گریختند مردم از نزد پیغمبر خدا و جدا شدند از آنحضرت مرد بیست کرد واز دو کس نزد آنحضرت جدا مانده بودند و سبب جدا شدن آن بود که چون مسلمانان کافران را ہزیمت دادند فکر کنند و مشغول شدند بغنیمت ولقد رأيت عائشة بنت ابي بكر وام سليم وانهما لمشمرتان ارى خدم سوقهما و تحقیق دیدم عائشه بنت ابی بکر صدیق را و ام سلیم مادر انس را که دامن برچیده اند می بینم خلخالها ساق پای ایشان را در کتب لغت مثل قاموس و غیر آنست خدم بمعنی خلخال گفته که ماؤ گویند بمعنی پای برنجن است از ساق تو شیده نماند که خدم سوقهما با داردار محمل کرده برمعنی ذکر کرده و این را برای تحقیق تشمیر ایشان دیدن انس آن را باول النظر قصد ابود یا پیش از حجاب بوده است تنقزان القرب على متونهما نقل میکردند مشکهای آب را بر پشتهای خود تنقزان بنون مفتوحه و سکون تاء

الجزء السادس شيخ الاسلام | كتاب الزكوة

نسيبة پس گفت عائشه نیست چیزی مگر چیزی که فرستاده بود آن را بما نسيبة که بالضم نون و تصغیر نام ام عطیه است من الشاة التي بعثت اليها من الصدقة از گوسفندی که فرستاده شده بود مر او را از مال صدقه یا فرستاده بودی تو بعثت بلفظ مجهول رسلم بر دو وزن است فقال انها قد بلغت محلها پس فرمود تحقیق آن گوسفند رسید بجای حلال شدن خود یعنی بمصرف رسید که ام عطیه است و در آنجا رسید حرمت صدقه نماند بلکه مملوک وی گردید هر گرا که بدهد و اهدا کند روا باشد خوردن آن اگرچه محمد و آل محمد باشند صلی الله علیه وآله وسلم حدثنا يحيى بن موسى قال حدثنا وكيع قال حدثنا شعبة عن قتادة عن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم اتي بلحم تصدق به على بريرة آورده شد آن حضرت را گوشتی که تصدق کرده شده بود بر بریره فقال هو عليها صدقة پس فرمود آن گوشت بر بریره صدقه است وهو لنا هدية و آن برای ما هدیه است وقال ابو داود انبأنا شعبة عن قتادة سمع انسا عن النبي صلى الله عليه وسلم تا بیان تعلیق اقرار بسماع قتادة و ایست این حدیث را از انس برای دفع توهم تدلیس که قتاده مدلس است [illegible] معنی یکی است فرق در آن تنزیهی در مقدمه مذکور شده

باب اخذ الصدقة من الاغنياء وترد في الفقراء

حیث کانوا ذکر گرفتن صدقه از توانگران و بازداده [illegible]

زيارعيني وشب است ودر قاموس سراح بنون فادرانيز بمعنى شب گفته وظاهر روايت حديث [illegible] ودر حديث [illegible]

بانكه بسرعت ميگشتند ودرآن ميرفتند وبعض راويان ابو عبد الوارث بجاى قرأن القرب بقلان القرب روايت كرده وحاصل معنى [illegible]

است الله اعلم [illegible] القوم پس تر ميريختند آب از دهنهاى مردم مجروح وجراحت [illegible]

[illegible] پس برميگردند وپر ميكردند مشكها پس ميريختند آب از دهان مردم [illegible] وفال ميبرد آورده درحديث [illegible]

ولنست گويا غايت غزاة وابل قتال همراه [illegible] حكم غزا وقتال [illegible] كه حضور زنان در قتال ميكنند [illegible]

[illegible] ازان كه مجاهدان [illegible] قتال [illegible] مسلم [illegible] بعضى مردم [illegible] دست [illegible]

بانحضرت [illegible] اى رسول خدا [illegible] كه [illegible] رفتند [illegible] آنكه ميكشتى [illegible] كاتب كرده است **باب**

حمل النساء القرب الى الناس في الغزو [illegible] مشكها [illegible] مردم در وقت غزو **حدثنا** عبدان قال اخبرنا عبد الله

[illegible] ابن شهاب [illegible] تعلبة [illegible] عمر بن الخطاب رضي الله عنه [illegible]

[illegible] زنان مدينه [illegible] عمر [illegible]

[illegible] بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] امير المؤمنين [illegible] پيغمبر خدا [illegible]

[illegible] ام كلثوم [illegible] ام سليط [illegible]

[illegible] صلى الله عليه وسلم [illegible] زنان انصار بود [illegible] رسول خدا [illegible]

القرب يوم احد [illegible] ام سليط بود [illegible] برداشت براى ما مشكها [illegible] ابو عبد الله [illegible]

[illegible] يعنى [illegible] مشك است [illegible] در لغت معروف نيست [illegible] از روايت [illegible]

[illegible] است [illegible] خرز [illegible] است [illegible] مشك است در

قاموس [illegible] است **باب** مداواة النساء الجرحى

في الغزو [illegible] زخميان را [illegible] **حدثنا** علي بن عبد الله [illegible]

[illegible] الربيع بنت معوذ قالت كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] گفت ربيع بوديم ما زنان با پيغمبر خدا

[illegible] آب ميداديم [illegible] زخميان را [illegible] وبازمى آورديم كشتگان را [illegible] مدينه ودر روايت ديگر

الى المدينة [illegible] **باب** رد النساء الجرحى والقتلى الى المدينة [illegible] زنان مجروحان وكشتگان

را بسوى مدينه **حدثنا** مسدد [illegible] الربيع بنت معوذ قالت كنا [illegible]

گفت ربيع بوديم ما زنان كه [illegible] پيغمبر خدا [illegible] آب [illegible] مردم را وخدمت ميكرديم [illegible]

[illegible] الى المدينة وبازمى آورديم زخميان وكشتگان را بسوى مدينه [illegible] دوكس ديگر [illegible]

ميكرديم زنان بجاى [illegible] **باب** نزع السهم من البدن [illegible] آدمى **حدثنا** محمد بن

العلاء قال حدثنا [illegible] ابي موسى [illegible] ابو موسى [illegible]

در زانوى او [illegible] پس رسيدم من [illegible] وقال انزع هذا السهم [illegible] پس گفت [illegible] تير را پس كشيدم [illegible]

الماء پس روان شد [illegible] آب [illegible] رسول الله صلى الله عليه

وسلم فاخبرته پس درآمدم [illegible] آنحضرت [illegible] اللهم اغفر [illegible] پس فرمود [illegible]

الجزء السادس من شيخ الاسلام | كتاب الزكوة

[illegible] صدقة [illegible] صحيح [illegible]

حدثنا محمد [illegible] احمد [illegible] عبد الله بن

مبارك قال اخبرنا زكريا بن اسحق عن يحيى بن عبد الله

[illegible] عن ابي معبد [illegible] ابن عباس قال

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لمعاذ بن جبل

حين بعثه الى اليمن [illegible] معاذ بن جبل را

[illegible] انك ستاتي قوما اهل الكتاب

[illegible] اهل كتاب [illegible] اهل كتاب

[illegible] ايشان است [illegible]

[illegible] از اهل [illegible]

فاذا جئتهم فادعهم الى ان يشهدوا [illegible]

[illegible] دعوت كن [illegible] گواهى دهند ان

لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فان هم اطاعوا

لك بذلك [illegible] اگر ايشان فرمان [illegible]

[illegible] ايشان [illegible] ان الله قد

[illegible] عليهم خمس صلوات في كل يوم وليلة [illegible] خدا فرض

كرده است بر ايشان [illegible] نماز [illegible] شب [illegible]

هم اطاعوا لك بذلك [illegible] اگر ايشان

اطاعت كنند [illegible] ايشان [illegible]

الله قد فرض عليهم صدقة [illegible] من اغنيائهم

[illegible] على فقرائهم [illegible] خداى تعالى فرض كرده [illegible]

صدقه را [illegible] ايشان [illegible]

[illegible] ايشان [illegible] فان هم اطاعوا لك بذلك

[illegible] اگر ايشان [illegible]

باب الحراسة في الغزو في سبيل الله

بدر آنکه پاسداری در غزو ای در جهاد الی ماورست حبیب خیر عبادت و در ملامی استری نیت در راه خدا باشد فضیلت آن **حدثنا** اسمعیل بن خلیل قال اخبرنا علی بن مسهر قال اخبرنا یحیی بن سعید قال اخبرنا عبد الله

بن عامر بن ربیعة قال سمعت عائشة رضی الله عنها تقول کان النبی صلی الله علیه وسلم سهر گفت عائشه بود پیغمبر ما بیدار بود شبی فلما قدم المدینة قال لیت رجلا

صالحا من اصحابی یحرسنی اللیلة و هر گاه قدوم آورد مدینه را فرمود کاش مردی از اصحاب من که صالح است پاسبانی کند

مرا در شب ظاهر سیاق حدیث آنست که زمان بیداری پیش از قدوم مدینه بود و از حدیث مسلم از طریق یحیی بن سعید ظاهر

میشود که زمان بیداری و این فرمودن یکبار در مدینه بود در تطبیق این هر دو حدیث گفته که درین روایت باب تقدیم و تاخیر

ذکر کلام واقع شده یعنی لما قدم المدینة سهر فقال اذ سمعنا صوت سلاح ناگاه شنیدیم آواز سلاح را که مردی پوشیده فقال من هذا فقال

انا سعد بن ابی وقاص جئت لاحرسک **پس** فرمود کیست این پس گفت منم سعد بن ابی وقاص آمده ام برای آنکه پاسبانی

کنم ترا ونام النبی صلی الله علیه وسلم و خواب کرد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی و این واقعه پیشتر از نزول آیت والله یعصمک من الناس

بوده است و ظاهر از اخبار آنست که آنحضرت را در غزوه بدر و احد و خندق و در رجوع از غزوه حنین و در وادی قری و دیگر

مقامات حراست میکردند و در جمله حارسان که از آنها بحراست واقع شده عباس بن عبد المطلب است و مقرر است که عباس بعد از فتح

مکه عباس ملازم آنحضرت بوده است پس باید که این آیت در آخر نزول یافته و بعد از واقعه حنین باشد که معنی درین آیت بگوید

تواند که مراد ازین عصمت از فتنه مردم و اضلال باشد در فضیلت این حراست حدیثی مرفوع از انس آمده که حراست یک شب

در راه خدا بهتر است از صیام روز و قیام شب که در خانه خود کند هزار سال و سال سیصد و شصت روز است و نیز واقع شده

که بهتر است از قیام شب قدر و غیر آن اخرجها القسطلانی **حدثنا** یحیی بن یوسف قال حدثنا ابو بکر یعنی ابن عیاش عن ابی

حصین عن ابی صالح عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال تعس عبد الدینار والدرهم والقطیفة والخمیصة منکوب شد

و هلاک گشت بدبختی که طلب کرد دینار و درهم را و جامهای نفیس را و عمر او درین طلب گذشت و خوار بماند درین طلب ش

این دعائیست بر طالب دنیا و منهمک در آن و تارک نعیم آخرت تعس بفتح و کسر عین مهمله و فتح آن در آخر سین مهمله

قطیفة بفتح قاف و کسر طاء مهمله و بعد از تحتیه ساکن فاست بمعنی دثار و چادر سپید خمیصة بفتح خاء معجمه و کسر میم و یاء تحتیه و صاد

مهمله چادر سیاه مربع که مراد از کلام دنیا باشد ان اعطی رضی اگر داده شود مطلوب او راضی و خورسند میگردد وان لم یعط

لم یرض اگر داده نشود راضی نمیشود لم یرفعه اسرائیل و محمد بن جحادة عن ابی حصین تبع کرده این حدیث را اسرائیل و محمد بن

جحادة از ابی حصین بلکه موقوف کرده اند این هر دو بر ابو الحصین جحاده بضم جیم و حاء مهمله و دال است قال و زاد نا عمرو قال اخبرنا

عبد الرحمن بن عبد الله بن دینار عن ابیه عن ابی صالح

زیاد کرده است ما را در حدیث عمرو که یکی از مشایخ اوست قال اخبرنا عبد الرحمن بن عبد الله بن دینار عن ابیه عن ابی صالح

عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال تعس عبد الدینار و عبد الدرهم و عبد الخمیصة ان اعطی رضی وان لم

یعط سخط تعس وانتکس هلاک شد و خایب و زیان زده گشت انتکاس بکسر همزه بازگشتن به بیماری

گرداننده و این دعاست بخیبت و حرمان و اذا شیک فلا انتقش و هر گاه خاری رسیداو را نتواند بر آورد ازپاشیک

مشتق از شوک است بمعنی خار انتقش مشتق است از نقش بمعنی خروج و در اخراج گفته نقیش خار را از پای بیرون

کردن و ذلک الانتقاش یعنی باب تفعیل و افتعال یکجا است و از شرح معلوم شد که انتقاش بمعنی لا زمست

طوبی لعبد آخذ بعنان فرسه فی سبیل الله خوشی باد مر بنده را که گرفته است عنان اسب خود را در راه خدا است

الجزء السادس شیخ الاسلام | کتاب الزکوة

بیار رو آن را نزد وی چنانچه بگوید مثلا اجر و بهتر احسن

تعالی و آنچه داده وی و برکت کند در آنچه باقی داشتی

صلوة در لغت بمعنی دعا آید پس علاقه برای تفسیر است

بجهت اختیار اینکه مراد از صلوة گفتن امام دعای او

است نه ذکر لفظ صلوة که آن از امارت بعض ملاقات قریب دلت

آیه لاکن مجال غیر انبیا نبود چنانچه اشارت کرده اند

خلاف در ذکر لفظ صلوة اینجا ماخوذ است از لفظ قرآن

که فرمود و صل علیهم ان صلوتک الآیة و لهذا گفت در

قوله خذ من اموالهم صدقة تطهرهم بگیر ای رسول از ایشان

زکوة را که پاک کنی ایشان را از گناهان و زیاده گردانی

حسنات ایشان را بدادن صدقه و دعا کن بر ایشان که

بتحقیق دعای تو آرامش بود دلهای ایشان را و این

ترجمه تمام آیت است قوله سکن لهم **حدثنا** حفص بن

عمر قال حدثنا شعبة عن عمرو عن عبد الله بن ابی اوفی

رضی الله عنهما تابعی صحابی است عن عبد الله بن ابی اوفی

بفتح همزه و سکون واو و فتح فاء و قصر نامش علقمه بن خالد

بن حارث اسلمی پدر و پسر هر دو صحابی اند و پسر آخر

کسی است که مرد از صحابه بکوفه سنه هشتاد و هفت آیه

از رحمت است که دید ایشان را ابو حنیفه و بود ولادت ابو حنیفه

سنه هشتاد کذا فی العینی قال کان النبی صلی الله علیه

و آله وسلم اذا اتاه قوم بصدقتهم قال اللهم صل آنحضرت

که چون می آوردند نزد وی قومی زکوة خود را تا صرف کند

بمصارف آن میگفت اللهم صل علی آل فلان فلان قوم

آمرزش کن و رحمت فرست بر آل فلان که صدقه آورده

است مراد ذات فلان است تبرکا روایت دیگر اللهم

صل علیه و آل تعمیم است چنانکه در اوفی مرد ماهی حناک

آل داود مراد ذات یا اجماع است چنانکه در آل

را معجزة بود ما به پريشان بود كه ارزنبار آورده است پای آنچه بيند آن وقت صفت حبيب ... شرف است بچنين معجزة اول آنچه غير معروف است جز او نبوت

فتح است انكان في الحراسة كان في الحراسة اگر باشد در نگاهبانی باشد در نگاهبانی و حراست لشكر وان كان في الساقة

وان كان باشد در ساقه باشد در ساقه يعني پس لشكر يعنی اگر گويند يعنی جز او تعيين وی كنند بهر كجا می باشد ودر خدمت جد و جهد نمايد

ان استاذن لم يؤذن له وان شفع لم يشفع اگر طلب اذن كند اذن داده نشود واگر شفاعت كند قبول شفاعت او

كرده نشود يعنی آن بنده با كمال عزت واعتبار كم قدر است در نزد مردمان تعسا كانه يقول فاتعسهم الله ... تعسا وتضعيف ...

كرده باب الله واقع است گويا خدا ميگويد پس هلاك گرداند ايشان را الله طوبى فعلى من كل شیء طيب يعنی طوبى كه در

بروزن فعلى است ماخوذ است از طيب فيه ياء او حركت ما قبل واو دیگر طوبى وادوادر اصل يا ست كه بگرداندند شده بود

واو وطبيب طيب وآن مشتق است از طيب يعنی خوشی **باب** فضل الخدمة في الغزو در فضيلت وزيادتی ثواب

خدمت در غزا كردن **حدثنا** محمد بن عرعرة قال حدثنا شعبة عن يونس بن عبيد عن ثابت البناني عن انس قال صحبت جرير بن

عبد الله فكان يخدمني وهو اكبر من انس گفت انس بن مالك همراه شدم جرير بن عبد الله را پس بود جرير كه خدمت

ميكرد مرا از جهت تعظيم من كه خادم پيغمبر بودم وحال آنكه جرير بزرگتر بود در سن از انس در سن تمام الثقات است

قال جرير اني رايت الانصار يصنعون شيئا لا اجد احدا منهم الا اكرمته گفت جرير تحقيق ديدم من انصار را كه ميكنند چيزی را از خدمت و تعظيم

چنانكه سزاوار ذات نبي باشد پس سوگند ياد كردم كه خدمت ميكردم مگر آنكه تعظيم ميكنم او را واحترام او بجا آرم در فتح الباری گويد

لايق آن بود كه بخدمت اودر مناقب صحابه آورده و گويا اشارت ميكند كه مطابق ترجمه اين قصه از انكه وليست خدمت در غزا

مذكور نيست ليكن مراد صحبت در سفر است چنانكه در مسلم تصريح كرده و سفر عام تر است كه سفر غزو باشد چنانكه قسطلانی

سابقا گذشت **حدثنا** عبد العزيز بن عبد الله قال حدثني محمد بن جعفر عن عمرو مولى المطلب بن حنطب انه

سمع انس بن مالك يقول خرجت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم الى خيبر اخدمه ميگفت انس بن مالك بيرون آمدم

با رسول خدا بسوی خيبر حالی كه خدمت ميكردم او را فلما قدم النبي صلى الله عليه وسلم راجعا وبدا له احد پس هرگاه قدوم او

پيغمبر شد در حالی كه رجوع كننده بود و پيدا شد مر او را كوه احد قال هذا جبل يحبنا ونحبه گفت اين كوهی است كه دوست میدارد

ما را و دوست ميداريم ما او را آنكه واقف از حقايق امور بود ما فيها اسرار اين محبت جبل را حقيقت

حمل ميكنند يعنی كه استوانه مسجد شريف بر دوری كه ميكرد آنحضرت وقتی كه منبر بود واحكام احد ايمان ميكرد وقتی كه منبر

كردند و اينجا بر فرقت استاد از مفارقت آنحضرت گريه و حنين نمود چنانكه بعضی حاضران بگوش شنيدند تا آنحضرت از منبر فرود

آمده آن را در كنار گرفت ثم قال اشار الى يده پس گفت اشارت كرد بدست خود بسوی مدينه اللهم اني احرم ما بين لابتيها

گويند مراد از اطلاق حديث كه اعمال بر ... واسانی التزام واقع شده بجهت مشابهت يعنی اهل قريه ...

... اشاره كرد آنحضرت بدست خود بسوی مدينه فرمود اللهم اني احرم ما بين لابتيها كتحريم ابراهيم مكة ... خدايا تحقيق من حرام

ميگردانم زمينی را كه ميان دو كوه مدينه است چنانكه حرام گردانيد ابراهيم عليه السلام مكه را يعنی چنانكه مرحامی ابراهيم زمين مكه را

حرام گردانيد حرام است ترديد شكار و شكستن درخت و بجز آن بچنين من دعا ميكنم وآن دعای آنحضرت نيز ... قبول شده

است اللهم بارك لنا في صاعنا ومدنا خداوندا بركت ده ما را در پيمانه ما يعنی در قوت وارزاق **حدثنا** سليمان بن

داؤد ابو الربيع عن اسمعيل بن زكريا قال حدثنا عاصم عن مورق العجلي عن انس قال كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم

الجزء السادس | شيخ الاسلام | كتاب الزكوة

باب ما يستخرج من البحر چيزی كه بر آورده می شود وازدريا

برآورده شود در زكوة بلغ قال ابن عباس ليس العنبر بركاز ...

گفت ابن عباس نيست عنبر ركاز كه زكوة در ... است

چنانكه در باب آينده بيان كرده اند هو شيء دسره البحر

نيست عنبر مگر چيزی كه بيرون انداخته آن را دريا ...

... شافعی در ام گفته خبر داد مرا ...

... اعتماد دارد بر خبر شان كه آن روئيدنی است

... آن را بغير احتياط ... در ... گويند

... خورد آن را ماهی پس ... می ميرد پس ...

... در ياليس بگرفت ... كه رنده ميشود شكم او پس بر

... وروايت از محمد بن حسن كرده كه ميرويد

... بر گياه ... در صحرا ادب بعضی گويند درختی است

... ميگردد ... در ياليس شكسته ميشود پس می ...

... موج يك ... ابن سينا گويد بر ... آيد از چشمه

... وآنچه گويند سر گين ... بری ... ادويات

... است ... باين روايت ابن عباس ...

... باآنچه ابن ابي شيبه روايت كرده كه رسيده

... ابن عباس ... آن ... گفت اگر باشد دراين چيزی

پس در وی خمس است مسلمانان جمع كرده كه او را اتفاق شك

داشت ابن عباس بعد از آن ظاهر شد كه زكوة نيست

پس ... كرد و گفته ... قطع او ... است ...

اکثرنا ظلا الذی یستظل بکسائه گفت انس بودیم ما با آنحضرت بیشترین مردم ما از روی سایه از آفتاب و جز آن کسیکه سایه میگرفت بجادر خود وَاَمَّا الَّذِینَ صَامُوا فَلَم یَعمَلُوا شَیئًا اما کسانیکه روزه داشتند پس هیچ نکردند چیزی وَاَمَّا الَّذِینَ اَفطَرُوا فَبَعَثُوا الرِّکَابَ وَامتَهَنُوا وَعَالَجُوا اما کسانیکه افطار کرده بودند پس فرستادند شتران خود را باب و کار دستید شدند طعام و شراب و خدمت کردند فَقَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَسَلَّمَ ذَهَبَ المُفطِرُونَ الیَومَ بِالاَجرِ پس فرمود پیغمبر خدا بردند افطار کنندگان امروز ثواب های کامل آنحضرت همین جزو اخیر موید ترجمه است و در اول حدیث از قول انس نیز خدمت معلوم شده است **باب** فَضلِ مَن حَمَلَ مَتَاعَ صَاحِبِهِ فِی السَّفَرِ در ثواب کسیکه بردارد متاع همراه خود را در سفر **حدثنا** اسحٰق بن نصر قال حدثنا عبد الرزاق عن معمر عن همام عن ابی هریرة عن النبی صلی اللّٰه علیه وسلم قال کُلُّ سُلَامَی عَلَیهِ صَدَقَةٌ کُلَّ یَومٍ فرمود بر استخوان انگشتان بر وی صدقه است در هر روز کل یوم منصوب است بظرفیت یعنی و جب عبادة است سلامی بضم سین مهمله و خفت لام و فتح میم بمعنی مفاصل یعنی بر استخوان بدن انیز گویند یُعِینُ الرَّجُلَ فِی دَابَّتِهِ یاری دادن مردی را در دابه خود فَیَحمِلُهُ عَلَیهَا اَو یَرفَعُ عَلَیهَا مَتَاعَهُ صَدَقَةٌ بحالیکه بر میدارد مرد او را بر دابه خود و سوار میکند یا بر میدارد بر دابه خود متاع او را صدقه است تعین مبتدا است بتاویل مصدر و صدقه خبر است چنانکه گفته اند تسمع بالمعیدی خیر من ان تراه شنیدن تو معیدی را بهتر است از دیدن او وَالکَلِمَةُ الطَّیِّبَةُ وَکُلُّ خَطوَةٍ یَخطُوهَا اِلَی الصَّلٰوةِ صَدَقَةٌ و سخن پاک موجب علم و هدایت باشد و هر گامی که میرود بسوی نماز جماعت است حَسَنُوهُ بفتح خاء معجمه گام زدن و بضم خا رسیان دو گام را گویند وَدَلُّ الطَّرِیقِ صَدَقَةٌ و راه نمودن کسی را که گم کرده باشد او را صدقه است مثوبه کرده و در حق و اسلام باشد **باب** فَضلِ رِبَاطِ یَومٍ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ در بیان فضیلت نشستن یک روز در راه خدا یعنی اگر چه اندک هم باشد موجب ثواب عظیم است رباط بکسر نشستن در سرحد اسلام مقابل دشمنان دین برای حراست دیار اسلام وَقَولِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا اصبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ ای کسانیکه ایمان آورده اید صبر کنید بر مشقتهای طاعت و ستیزی کنید بر شدائد و مصیبتها و بر مشقت و غالب آیید دشمنان خدای را در صبر کردن بر شدائد و ببندید نفسهای خود را در جهاد برای جهاد کفار یا آنکه مقید باشید بر طاعت روایت کرده است ابن مردویه از ابی سلمه بن عبد الرحمن گفت ابو هریره گفت ای برادر زاده میدانی که این آیت در چه نازل شده و گفت در زمان آنحضرت صلی اللّٰه علیه وسلم رباطی نبوده است لیکن نازل شده است در حق قومی که تعمیر میکنند مساجد و نماز میکنند در آن بر تریب وقت و ذکر میکنند خدا را و در حدیثی دیگر آمده انتظار نماز بعد از نماز رباط است پوشیده نماند که رباطی در آن وقت نبود در حدیث بگونه فرموده بجا انتظار آن گفت اگر کسی گوید که علم رباط که در زمان آیند و خواهد بود که نیست در علم خدا و رسول او والله اعلم **حدثنا** عبد الله بن منیر سمع ابا النضر قال حدثنا عبد الرحمن بن عبد الله بن دینار عن ابی حازم عن سهل بن سعد الساعدی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال رِبَاطُ یَومٍ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ خَیرٌ مِنَ الدُّنیَا وَمَا عَلَیهَا بتحقیق رسول خدا رحمت کناد خدا بر وی فرمود رباط یک روز در راه خدا بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است این حدیث ظاهر بر رباط بمعنی حقیقی است و تواند که بمعنی مجازی باشد چنانکه بعد ازین مذکور شود وَمَوضِعُ سَوطِ اَحَدِکُم مِنَ الجَنَّةِ خَیرٌ مِنَ الدُّنیَا وَمَا عَلَیهَا و جای تازیانه یکی از شما از بهشت بهتر است از دنیا و آنچه در وی است تعبیر به سوط کرد زیرا که از آلات جهاد است و میراند وی اسپ را اشارت باینکه همین قدر که جای آن در بهشت خواهد بود نسبت بهمه متاع دنیا بسیار است وَالرَّوحَةُ یَروحُهَا العَبدُ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ اَوِ الغَدوَةُ و سیر اول روز که میکند در راه خدا او الغدوة یا سیر آخر روز اوراست برای شک خَیرٌ مِنَ الدُّنیَا وَمَا عَلَیهَا **باب** مَن غَزَا بِصَبِیٍّ لِلخِدمَةِ در حکم کسی که غزا کند با طفلی که برای خدمت گرفته

الجزء السادس [illegible] کتاب [illegible]

عن رسول الله صلی الله علیه وسلم ان رجلا من بنی اسرائیل سال بعض بنی اسرائیل ان یسلفه الف دینار بتحقیق مردی از بنی اسرائیل سوال کرد بعض را از بنی اسرائیل که وام دهد او را هزار دینار فدفعها الیه را داد آن بعض هزار دینار بآن مرد قرض خواه فخرج فی البحر پس بر آمد آن مرد در راه دریا آن مبلغ تا ادا کند قرض را فلم یجد مرکبا فاخذ خشبة فنقرها پس گرفت چوبی را پس کاوید آن را فادخل فیها الف دینار فرمی بها الی البحر پس هزار دینار در آن چوب بر هزار دینار قرض در انداخت آن را در دریا تسلیم الی الله و توکل علی الله چنانکه صاحب تیسیر داده بود فخرج الرجل الذی کان اسلفه پس بر آمد از جای خود ناگاه مرد یکه قرض داده بود فاذا بالخشبة فاخذها لاهله حطبا پس ناگاه رسید آن چوب پس گرفت آن را برای مردم خانه خود بجهت هیزم سوختن فذکر الحدیث پس ذکر کرد راوی حدیث را بطول آن چنانکه در باب الکفالة بالقرض از انوار و امثال آن مذکور است فلما نشرها وجد المال پس هرگاه که شکافت آن مرد آن چوب را یافت آن مال و حدیث دلالت میکند برآنکه هر چه از دریا بر آید خمس در وی واجب نیست و آن مر کسی راست که یافته آنکه مستحق او بود استوده و شرح هشتیم نیز شرع جمعیت شده شود بر زبان پیغمبر صلی الله علیه وسلم **باب** فی الرکاز الخمس در رکاز خمس واجب است رکاز بکسر رای در اول و در آخر زای معجمه مالی که در زمین ... دفن کرده باشد خواه نهاده و یا شده آن ... پیدا کرده باشد در اصل آفرینش ... کوئید یا دفن کرده و باشد آدمی و آن ...

مر براي غزو **حدثنا** قتيبة قال حدثنا يعقوب بن عبد الرحمن عن عمرو عن انس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لابي طلحة
مرويست از انس بن مالك كه تحقيق رسول خدا گفت مر ابي طلحه التمس غلاما من غلمانكم يخدمني حتى اخرج الى خيبر يعني طلب نمودي
مرا از غلامان خود كه خدمت كند مرا تا بيرون آيم بسوي خيبر مراد از غلام خردسالي است كه بلوغ نرسيده فخرج بي ابو طلحة مردفي وانا غلام
راهقت الحلم انس ميگويد پس بيرون برد مرا ابو طلحه در حالي كه پس مركب خود گرفته مرا و من خردسالي بودم نزديك به بلوغ رسيده
فكنت اخدم رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا نزل پس بودم من كه خدمت ميكردم رسول خدا را هنگام فرود آمدن بمنزل
فكنت اسمعه كثيرا يقول اللهم اني اعوذ بك من الهم والحزن پس بودم كه مي شنيدم بسيار ميگفت خداوندا من پناه ميجويم بتو
از هم و حزن والعجز والكسل و از ناتواني و از امور خير كاهلي و از آنچه مقدور است والبخل والجبن و از بخل
در صدقات و بددلي در جهاد وضلع الدين وغلبة الرجال و از گراني دين و غلبه خلائق در مرج و مرج شود بعد از آن پس آمدم
آمديم خيبر را فلما فتح الله عليه الحصن ذكر له جمال صفية بنت حيي بن اخطب پس هرگاه فتح كرد خدا او را بر آن حصن قلعه خيبر
ذكر كرده شد حضرت را جمال صفيه دختر حيي بن اخطب وقد قتل زوجها و تحقيق كشته شده بود شوهر او وكانت عروسا فاصطفاها رسول الله
صلى الله عليه وسلم لنفسه و بود عروس نو كتخدا پس برگزيد آنرا رسول خدا براي ذات خود و داخل حرم محترم فرمود فخرج بها
حتى بلغنا سد الصهباء حلت فبنى بها پس برآمد آنحضرت با صفيه تا وقتي كه رسيديم بموضع سد الصهباء حلال شد يعني پاك شد پس
زفاف كرد با وي سد الصهباء بفتح سين مهمله و ضم دال مشدد و صهبا بفتح صاد مهمله و سكون ها و موحده و الف ممدوده نام جاي است
در راه خيبر ثم صنع حيسا في نطع صغير پس ساخت كرد حيس را در سفره خرد حيس بفتح حاء مهمله و سكون تحتيه و سين مهمله نام
طعامي است از خرما و قروط و روغن ميسازند نطع بفتح نون و كسر آن و سكون طاء مهمله و فتح آن چهار لغت است
درين لفظ ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم آذن من حولك پس فرمود انس را رسول خدا رحمت كناد خدا بر وي خبر ده
كسي را كه گرد تست از مسلمانان آذن بفتح همزه ممدوده است فكانت تلك وليمة رسول الله صلى الله عليه وسلم على صفية پس بود اين
طعام وليمه رسول خدا بر صفيه وليمه طعامي كه بعد از زفاف تزوج كنند و اين سنت مستحب است ثم خرجنا الى المدينة پس برآمديم
بسوي مدينه قال فرأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت انس پس ديدم رسول خدا رحمت كناد خدا بر وي يحوي لها وراءه بعباءة
يعني كه فراهم ميكرد چادري گرد كوهان شتر براي صفيه يحوي بضم تحتيه و فتح حاء مهمله و تشديد واو و سكون تحتيه است دو معني
آنست كه گرد ميكرد چادر بر گرد كوهان شتر بعد از آن سوار شود ثم يجلس عند بعيره فيضع ركبته پس مي نشست آنحضرت نزد شتر خود
پس مي نهاد ركبه زانوي خود فتضع صفية رجلها على ركبته حتى تركب پس مي نهاد صفيه پاي خود را بر زانوي آنحضرت تا آنكه
سوار ميشد فسرنا حتى اذا اشرفنا على المدينة نظر الى احد پس راه رفتيم تا وقتيكه مشرف شديم بر مدينه نظر كرد آنحضرت بسوي
جبل احد فقال هذا جبل يحبنا ونحبه پس فرمود اين كوهيست كه دوست ميدارد ما را و دوست ميداريم ما او را ثم نظر الى المدينة
فقال اللهم اني احرم ما بين لابتيها بمثل ما حرم ابراهيم مكة پس نظر كرد بسوي مدينه پس گفت اي خدا بتحقيق من حرام ميكنم
زميني را كه ميان دو كوه مدينه است مانند چيزي كه حرام كرده است ابراهيم مكه را اللهم بارك لهم في مدهم وصاعهم خدا وندا
بركت ده مر اهل مدينه را در قوت ايشان **باب** ركوب البحر در جواز سوار شدن بر كشتي در دريا براي جهاد و غير جهاد و مردان
و زنان را و كروه داشته است مالك زنان را براي حج از ترس ستر نبودن نزد مردان گويند منع كرده بود عمر بن خطاب
رضي الله عنه ركوب بحر را مطلقا بعد از آن حج كرده از آن وقت و بخوف گرد آمد جواز سوار شدن كسي و آنچه از احاديث مذكوره معلوم ميشود

الجزء السادس شيخ الاسلام | كتاب الزكوة

و بيشتر آن خمس واجب است و شافعي و حنبلي و بر اين قول
اند جمهور فقها و شافعي در قول قديم و قول جديد نصاب معتبر
دانست كه حكم آن زكوة و واجب بود و ليس في المعدن ركاز
و معدن ركاز نيست كه در آن خمس باشد همچنين در بيع
كسر دال كه در آن زر و سيم بيرون آيد و قال النبي صلى الله عليه
واله وسلم في المعدن جبار و في الركاز الخمس و آن حضرت معدن را
جبار است يعني هدر لازم نيامد ديد الركاز الخمس بر وي
در ركاز خمس است پس فرق كرد در حكم معدن و حكم ركاز
و در دليل باشد بر آنكه معدن غير ركاز است و تحقيق قال الدور
شرح حديث دانسته شود و اخذ عمر بن عبد العزيز من المعادن
من كل مائتين خمسة گرفت عمر بن عبد العزيز از معدنها
از هر دو صد درم پنج درم را خمس الايه يعني برداشت
كه معدن غير ركاز است و قال الحسن ما كان من ركاز في
ارض الحرب ففيه الخمس گفت حسن ابن هر چه باشد از ركاز
كه در زمين حرب يافته شود پس بر آن خمس است از زمين حرب
پس در وي خمس است و ما كان من ارض السلم ففيه الزكوة
و آنچه باشد از ركاز در زمين صلح كه حربي نيست در آن بگير
و در وي زكوة معهوده است سلم بكسر سين و سكون لام
حرب ابن منذر گفته نمي دانم كسي را كه اين فرق كرده
باشد الا حسن و ان وجدت اللقطة في ارض العدو فعرفها
و اگر يابي ساقطي افتاده در زمين دشمن كه حربي باشد
باشد پس بشناسان يعني تعريف كن آن را اگر از دار اسلام باشد
مسلمان باشد كه آن را ديگري نيافته الخمس
آن تشهير سال و شمس پس در وي خمس است

مباح باشد میوان و زنان لکن در حدیث زبیر بن عبید الله مرفوعاً آمده که سوار شوید دریا را مگر حاجی یا عمره کنند یا غازی در راه خدا و از بنجا نیز مفهوم میشود که در غیر این مثال مباح باشد قال الله تعالی هو الذی یسیرکم فی البر والبحر خدا آن کسی است که سیر میگرداند شما را در بر و بحر و منت نهاده و از این معنی ما صحت گفته اند اگر غالب هلاکت است حرام است سواری دریا و اگر غالب سلامت و هلاک برابر بود پس دو قول است و نووی تصحیح حرمت کرده است و پوشیده نماند که این معنی از روی قیاس در بر نیز همچنین باید که باشد والله اعلم

حدثنا ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زید عن یحیی عن محمد بن یحیی بن حبان عن انس بن مالك قال حدثتنی ام حرام روایت از انس بن مالك گفت حدیث کرد مرا ام حرام بنت ملحان خاله انس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یوما فی بیتها فاستیقظ وهو یضحك تحقیق پیغمبر قیلوله کرد روزی در خانه وی پس بیدار شد بحالی که خنده میکرد قلت یا رسول الله ما یضحکك گفتم ای رسول خدا چیز خندانید ترا قال عجبت من قوم من امتی یرکبون البحر کالملوك علی الاسرة فرمود عجب کردم از قومی از امت خود که سوار میشوند دریا را چنانچه پادشاهان بر تختها فقلت یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم پس گفتم ای رسول خدا دعا کن خدا را اینکه بگرداند مرا ازین قوم فقال انت منهم پس فرمود تو از ایشانی که سوار شوی دریا را این حکم از راه کشف بوده است یا از راه استجابت دعا هر دو احتمال دارد ثم نام فاستیقظ وهو یضحك فقال مثل ذلك مرتین او ثلاثا پس خواب کرد و بیدار شد بحالی که خنده میکرد پس فرمود مانند آن دو بار یا سه بار قلت یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم گفتم ای رسول خدا طلب کن خدا را اینکه بگرداند مرا از قوم فیقول انت من الاولین پس میفرمود تو از اولینی یعنی از جماعت نخستین فتزوج بها عبادة بن الصامت پس تزویج کرد بام حرام عبادة بن صامت این کلام انس است تا آخر فخرج بها الی الغزو فلما رجعت قربت دابة لترکبها پس برآمد عباده بوی بسوی غزای بحر بجهت غزا و هر گاه رجوع کردند نزدیک کرده شد شتری برای آنکه سوار شود بوی فوقعت فاندقت عنقها پس افتاد از شتر و شکسته شد گردن او و بمرد رحمها الله

باب من استعان بالضعفاء والصالحین فی الحرب در جواز حکم کسی که طلب یاری کند بضعفا و صالحان در جنگ کفار وقال ابن عباس اخبرنی ابو سفیان و گفت ابن عباس خبر داد مرا ابو سفیان قال لی قیصر سألتك اشرافهم اتبعوه ام ضعفاؤهم گفت مرا قیصر پرسیدم ترا از بزرگان مردم متابعت کرده اند او را یعنی آنحضرت را یا ناتوانان و فقرای ایشان فزعمت ضعفاؤهم وهم اتباع الرسل پس گفتی تو که ضعفا متابعت کرده اند و ایشانند اتباع پیغمبران و خبر داد از تهمت حال و اینقول هم مناسبتی بترجمه دارد از آنکه از توابع استمداد هم خواهد بود **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا محمد بن طلحة عن طلحة عن مصعب بن سعد قال رأی سعد ان له فضلا علی من دونه گفت مصعب که دید سعد بن وقاص از جهت غنی و شجاعت خود که تحقیق مر او را زیادتی است کسی که فروتر از وست از صحابه رسول فقال النبی صلی الله علیه وسلم هل تنصرون وترزقون الا بضعفائکم پس فرمود پیغمبر آیا یاری داده میشوید و نصرت میشوید و روزی داده میشوید مگر بسبب ضعیفان و فقرای شما و در روایت نسائی آمده که برکت روزی وکار دعای فقرا و ضعفا و وجه برکات عبادات ایشان آنست که چون دلهای شان تعلق باسباب دنیا کمتر دارد و صاف شده هست و باطن ایشان آنچه باز بدارد توجه بخدا اعمال اینها اکثر و صفا و دعای اینها باستجابت نزدیکتر خواهد بود و پوشیده نماند که ترجیح نسبت بهمه اغنیا و اقویا نخواهد بود بسا اغنیای صحابه که افضل و اصفی و ازکی بودند با وجود آن تواند که این فضیلت خاص برکت آنها نصرت و رزق داده شوند و من جمیع فقرا و ضعفا باشد **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا سفیان عن عمرو سمع جابرا عن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یاتی زمان یغزو فئام من الناس فرمود می آید زمانیکه غزا میکنند در آن جمعی از مردم فئام بکسر فا و همزه مفتوحه بعد از الف میم است بمعنی جماعت صیغه جمع است که واحد از لفظ آن نیامده فیقال فیکم من صحب النبی صلی الله علیه وسلم پس گفته میشود آیا اینها آیا در شما کسی هست که صحبت داشته پیغمبر را همزه استفهام محذوف است

الجزء السادس شیخ الاسلام · کتاب الزکوة

رکاز را بمعادن و ابن اثیر در نهایه گفته معدن و رکاز یکی است ما میتوان زیرا که گفته میشود در عرب ارکز المعدن بفتح همزه و بناء معروف بمعنی گشت معدن رکاز چنانکه در قاموس تفسیر کرده ماذا الرهیه نشی و تفتیکه بر آورده شود بیل از معدن چیزی از آنچه ثابت است در آن از پاره های ذهب یا فضه یا جز آن و در بعضی نسخ اذا خرج بفتح معجمه بی همزه از بنجا ظاهر شود بودن معدن رکاز در وقت بر آمدن و ظاهر شدن مال پس مشمول حکم مد باشد معدن از معدن هست یعنی آنامت کرده هر چیز معدن آن چیز است نزد اهل لغت قال ابن الهمام قیل لد گفته شد مر آن بعض را در جواب آن استدلال که اگر گفتن این قول در بن وقت معدن رکاز باشد قیاس یقال الرجل الرکز و مقال ربح ربحا کثیرا واکثر ثمره پس گفته میشود مر کسی را که هبه کرده شود مر او را چیزی یا سود حاصل کند در تجارت سود بسیار یا بسیار شود میوه او ارکزت بلفظ خطاب ای ارکاز یعنی رکاز یا صاحب رکاز گشتی تو پس لازم آید بقیاس مذکور که موهوب و سود و میوه بسیار مشمول اسم رکاز است و واجب در آن خمس باشد و نه چنین است بالاتفاق پوشیده نماند که دلیل مذکور علت موجبه نیست مر بودن معدن را رکاز آن بحیثیت لزوم و تفریح ائمه لغت آمده و کتب لغت مشحون اند باطلاق اسم رکاز بر معدن چنانکه بر دفن اهل جاهلیت و ظاهر اشتراک معنویست چنانکه تقریر یافت و این دلیل اکثر ثابت شود از صاحب مذهب بر ازیاده استشهاد باشد بر بیان تصاریف لفظ رکاز نزد معدن تا آنکه مدار این اطلاق و اثبات حکم این باشد مگر نه لازم آید باثبات لغت بقیاس و شاید که ثابت نشود نزد مولف از صاحب مذهب استدلال بطریق دیگر و تحقیق کلام آن در بن مقام

...پس گفته شود آيا هست در ميان شما كسى كه صحبت داشته اصحاب پيغمبر را فيقال لهم نعم فيفتح لهم پس گفته شود آرى هست پس فتح كرده شود ... ثم يأتى زمان فيقال فيكم من صحب اصحاب النبى صلى الله عليه وسلم ... پس گفته شود آيا هست در ميان شما كسى كه صحبت داشته صاحب اصحاب پيغمبر را يعنى تبع تابعين فيقال نعم فيفتح پس گفته شود آرى هست پس فتح كرده شود ببركت ايشان ... ازين ستون كه اصحاب و تابعين و اتباع تابعين ... خواهد بود و نصرت و فتح ببركت آنها دست خواهد داد **باب** لا يقول فلان شهيد يعنى بايد كه بطريق قطع گويند كه فلان شهيد است ... در راه خداى تعالى ... اگرچه مقتول از شهيد گفته اند ... احكام شهيدان ميكنند ... [illegible] معلوم نيست ... [illegible] بايد كه شايد كه توفيق ... قال ابوهريرة عن النبى صلى الله عليه وسلم الله اعلم بمن يجاهد فى سبيله ... [illegible] ... والله اعلم بمن يكلم فى سبيله ... [illegible]

... و اين جهاد محبوب در راه خداست **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا يعقوب بن عبد الرحمن عن ابى حازم عن سهل بن سعد الساعدى ان رسول الله صلى الله عليه وسلم التقى هو والمشركون تحقيق رسول خدا با لشكر اسلام و روبروى شد ... فاقتتلوا پس قتال كردند ... فلما مال رسول الله صلى الله عليه وسلم الى عسكره ومال الآخرون الى عسكرهم پس ... رسول خدا بسوى لشكر خود و رجوع كردند ديگران بلشكر خود ... وفى اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم رجل لا يدع لهم شاذة ولا فاذة الا اتبعها يضربها بسيفه ... [illegible] ... فقالوا ما اجزأ منا اليوم احد كما اجزأ فلان پس گفتند ... فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما انه من اهل النار ... فقال رجل من القوم انا صاحبه ... قال فخرج معه كلما وقف وقف معه ... قال فجرح الرجل جرحا شديدا فاستعجل الموت ... فوضع نصل سيفه بالارض وذبابه بين ثدييه ... ثم تحامل على سيفه فقتل نفسه ... فخرج الرجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اشهد انك رسول الله ... قال وما ذاك ... قال الرجل الذى ذكرت آنفا انه من اهل النار فاعظم الناس ذلك ... [illegible]

اما ... [illegible] ... آن ... معدن ... زمين ... مركب ... [illegible] ... حكم ... [illegible] ... معدن ... [illegible] ... ذهب و نقره ... آهن ... ياقوت ... [illegible] ... حنفيه ...

اول كه ثاني شرح الهداية **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب وعن ابى سلمة بن عبد الرحمن عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال العجماء جبار ... [illegible] ... المعدن جبار ... [illegible] ... وفى الركاز الخمس ... [illegible]

بمن زمان که بتحقیق وی از اهل دوزخ است و بشیم دانستید موم این را که با وجود اینهمه جهاد و جنگ و زندوزخی باشد فقلت انا لکم به فخرجت فی طلبه پس گفتم من ازین کار شما را است یکنم پس با وی بیرون رفتم در طلب او پس گردم من بطلب او در بایم حال او تا آنکه زخمی شد بدا او استعجل الموت فوضع نصل سیفه فی الارض و ذبابه بین ثدییه ثم تحامل علیه فقتل نفسه چنانچه معلوم شده است فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم عند ذلک پس فرمود رسول خدا نزد این ان الرجل لیعمل عمل اهل الجنة فیما یبدو للناس تحقیق مرد هر آئینه عمل میکند عمل اهل بهشت در آنچه ظاهر میشود در مردم را و هو من اهل النار و حالانکه او از دوزخیان است و ان الرجل لیعمل عمل اهل النار فیما یبدو للناس و تحقیق هر آئینه مرد عمل میکند عمل دوزخیان در آنچه ظاهر میشود در مردم را و هو من اهل الجنة و حال آنکه او از بهشتیان است قال ابن المهلب چون کلام آنحضرت که این دلیل بیانی در حق خود را گشتن حلال دانست و مرتد شد دا میمی را آنحضرت بوحی دانسته بود یا آنکه از اول مسلمان نبود و لیکن بباعث دیگر غیر اعلای دین اسلام با ایشان جنگ کرد و گر نه بجز قتل نفس که از جمله معاصی است مسلمان کافر نمیشود و دور است که مسلمان عاصی را اهل دوزخ گویند و مطابقت حدیث بترجمه آنست که اگر وی از دست دیگران کشته میشد و او را شهید میگفتند و هرگاه چنین ظاهر شد نباید که جزم کنند بشهادت کسی که کشته شود شاید که این قبیل باشد و از فواید حدیث آنست که اهل عمل خیر را نباید که بر عمل نیک خود باشد و باید که اعتماد نکنند بر آن مبادا احوال منقلب گردد بسابقه تقدیر که بر خلاف آن رفته باشد و نیز اهل معصیت را نباید که نومید باشند از رحمت الهی نظر آن باشد که بتوفیق و تقدیر الهی عاقبت اعمال اهل سعادت بوی کرامت کنند **باب** التحریض علی الرمی کرغبت دادن کسی را به تیر اندازی و قول الله عز وجل و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة و آماده کنید مر کافران و عهد گسلان را چیزی که توانید از قوت تیر اندازی و جز آن و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوکم و از بستن اسپان در راه که بترسانید بآن دشمنان خدا و دشمنان خود را **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال حدثنا حاتم بن اسمعیل عن یزید بن ابی عبید قال سمعت سلمة بن الاکوع قال مر النبی صلی الله علیه وسلم علی نفر من اسلم ینتضلون گفت سلمه بن اکوع گذشت پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی بر جمعی از قبیله اسلم که تیر اندازی میکنند برای مسابقت بر یکدیگر فقال النبی صلی الله علیه وسلم ارموا بنی اسمعیل فان اباکم کان رامیا پس فرمود بتیر اندازید ای فرزندان اسمعیل علیه السلام تحقیق پدر شما بود تیر انداز ارموا و انا مع بنی فلان بتیر اندازید و من با فرزندان فلان ام قال فامسک احد الفریقین بایدیهم گفت سلمه پس باز داشتند یکی از دو گروه دستها را از تیر انداختن فقال النبی صلی الله علیه وسلم ما لکم لا ترمون پس فرمود پیغمبر خدا چیست شما را که تیر اندازی نمیکنید قالوا کیف نرمی و انت معهم گفتند چگونه تیر اندازیم و تو با ایشان همراهی فقال النبی صلی الله علیه وسلم ارموا فانا معکم کلکم پس فرمود آنحضرت تیر اندازید و من با تمام همه شما **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا عبد الرحمن بن الغسیل عن حمزة بن ابی اسید عن ابیه قال قال النبی صلی الله علیه وسلم یوم بدر حین صففنا لقریش و صفوا لنا گفت ابو اسید فرمود پیغمبر خدا روز غزوه بدر هنگامی که صف بستیم برای جنگ قریش و صف بستند ایشان برای جنگ ما اذا اکثبوکم فعلیکم بالنبل وقتیکه نزدیک آیند دشمنان بشما پس لازم گیرید بر خود تیر یعنی از دور تیر مینداز تا ضایع نشود تیر اکثبوا مشتق از کثب است بمعنی قرب میگویند اکثبک الصید وقتی که قدرت داد و ترا یا نزدیک آمد تو **باب** اللهو بالحراب و نحوها در جواز بازی کردن بآلات حرب و مانند آن از اسپ و شمشیر و سلاح **حدثنا** ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام عن معمر عن الزهری عن ابن المسیب عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال بینا الحبشة یلعبون عند النبی صلی الله علیه وسلم بحرابهم روایت است از ابو هریره که گفت در اثنای آنکه حبشیان بازی میکردند نزد پیغمبر خدا بحربهای خود دخل عمر فاهوی الی الحصباء فحصبهم بها در آمد عمر پس میل کرد بسوی سنگریزه پس انداخت سنگریزه ها را بر ایشان را بآن یعنی آنکه از لهو باطل است فقال دعهم یا عمر پس فرمود بگذار ایشان را ای عمر این کار لیست که قالمه و تمهید

الجزء السادس شرح الاسلام | کتاب الزکوة

باب قول الله عز وجل والعاملین علیها یعنی بیان آنچه متعلق است بقول خدای تعالی و دادن زکوة و دیگر برگیرندگان صدقه که عاملان اند از معارف صدقات عاملان اند بر صدقات از طرف امام که ساعیان اند و آن القبض از اہل آن و محاسبة المصدقین مع الامام و بیان محاسبه گیرندگان صدقه که عاملان باشند با امام یعنی حساب گرفتن امام جمیع رفرجا صدقات را از ایشان **حدثنا** یوسف بن موسی قال حدثنا ابو اسامة حماد بن زید قال اخبرنا هشام بن عروة عن ابیه عن ابی حمید الساعدی قال استعمل رسول الله عامل گردانید پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم رجلا من الاسد علی صدقات بنی سلیم مردی را از بنی اسد بسکون سین کرا در را زد و برا زجیر نیز گویند بر صدقه های بنی سلیم بلفظ التصغیر خوانده می شود آن مرد که بنیه ابن اللتبیة بضم لام و فتح آن و فتح فوقیه و سکون آن و کسر موحده و تشدید تحتیه نسبت بنام مادر است که از بنی لتب قبیله ایست مشهور و نام آن مرد عبد الله است فلما جاء حاسبه پس چون باز آمد آن مرد از آنجا که عامل او بود گرفت آنحضرت از وی حساب را چنانکه بنظر رسید محاسبت در کتاب الاحکام و واضح گردد انشاء الله تعالی **باب** استعمال ابل الصدقة والبانها لابناء السبیل در جواز بکار آوردن شتران صدقه و شیر شتران برای مسافران گی از مصارف صدقات است **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن شعبة قال حدثنا قتادة عن انس ان ناسا من عرینة اجتووا المدینة تحقیق جماعة مردم از قبیله عرینه بیم صیره قحم

در کورد دشمنان وداخل نیست ورادت تلعقی قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر [illegible] گویند یاد کرده است [illegible]
درین روایت [illegible] پس گفت حدیث کرد ما را عبد الرزاق بن همام گفت خبر داد ما را معمر [illegible] بود [illegible]
[illegible] ذکر سپر گرفتن حال کسی که سپر رفیق خود یا بسپر همراه خود **حدثنا احمد بن**
محمد قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا الاوزاعی عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالک قال کان ابو طلحة یتترس مع النبی صلی
الله علیه وسلم بترس واحد گفت انس بود ابو طلحه که میپوشید [illegible] سپر [illegible] ابو طلحه [illegible]
[illegible] النبی صلی الله علیه وسلم فینظر الی موضع نبله [illegible] ابو طلحه سر بالا کردی آنحضرت [illegible]
[illegible] **حدثنا سعید بن عفیر قال حدثنا یعقوب بن عبد الرحمن عن ابی حازم عن سهل قال لما کسرت**
بیضة النبی صلی الله علیه وسلم علی راسه وادمی وجهه گفت سهل بن سعد وقتی که شکسته شد خود مغفر بر سر [illegible] و خون آلود شد روی مبارک
[illegible] و شکسته شد دندان [illegible] و تفصیل این قصه یاد در مدارج النبوت [illegible] ابو اسحق رحمه الله علیه
[illegible] وکانت فاطمة تغسله وعلی بن ابی طالب
[illegible] آب [illegible] و بود فاطمه زهرا [illegible] خون از روی مبارک آنحضرت [illegible]
[illegible] خون [illegible] آب از بسیاری [illegible]
قصد کرد [illegible] سوخت آن را [illegible] بر جراحت آنحضرت [illegible]
[illegible] تا خشک [illegible]
[illegible] **حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن عمرو عن الزهری عن مالک بن اوس بن الحدثان عن عمر رضی الله عنه**
قال کانت اموال بنی النضیر مما افاء الله علی رسوله صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] علیه بخیل ولا رکاب [illegible] رسول الله صلی الله
علیه وسلم خاصة [illegible] اموال برای رسول خدا مخصوص وکان ینفق علی اهله نفقة سنته [illegible]
[illegible] فی السلاح والکراع عدة فی سبیل الله [illegible]
واسپ [illegible] در راه خدا [illegible] این دو حدیث [illegible]
[illegible] **باب** [illegible] **حدثنا قبیصة قال**
حدثنا سفیان عن سعد بن ابراهیم قال حدثنی عبد الله بن شداد قال سمعت علیا یقول ما رایت النبی صلی الله علیه وسلم یفدی رجلا
بعد سعد سمعته یقول ارم فداک ابی وامی گفت عبد الله بن شداد شنیدم علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible] ندیدم [illegible] سعد بن وقاص شنیدم [illegible] تیر انداز فدای تست پدر و مادر من
[illegible]
باب الدرق [illegible] **حدثنا اسمعیل قال حدثنا ابن وهب قال عمرو حدثنی ابو**
الاسود عن عروة عن عائشة رضی الله عنها قالت دخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] مرویست از عائشه گفت در آمد
بر من رسول خدا [illegible] نزد من دو جاریه بودند که سرود میگفتند [illegible]
[illegible] بعاث [illegible]

الجزء السادس شیخ الاسلام | کتاب [illegible]

[illegible] **باب** [illegible]
حدثنا ابراهیم بن المنذر قال حدثنا الولید [illegible]
[illegible] **قال حدثنا اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة**
[illegible] قال حدثنی انس بن مالک [illegible]
[illegible] النبی صلی الله علیه وسلم [illegible] ابی طلحة
[illegible] گفت انس [illegible] آنحضرت عبد الله
بن ابی طلحه [illegible]
آن حضرت [illegible]
[illegible]

الغلبة على حولنا قصة پس آنحضرت تکیه بر پهلو کرد بر فراش خواب وگردانید روی خود را از طرف جاریتان واعراض کرد از آن طرف فدخل ابوبکر فانتهرني وقال مزمارة الشيطان عند رسول الله صلى الله عليه وسلم پس درآمد ابوبکر صدیق وسخت گرد مرا وگفت مزمار شیطان را آورده نزد رسول خدا مزمارة بتاست وشهور بفتح است وآن را اطلاق میکنند بر دف واشال آن وبر غنا وبگرداندن واضافت آن بشیطان از آنجهت است که باز میدارد دل را از ذکر خدا قاله القسطلانی وتواند که چون متعارف اهل لهو ولعب وشیوه ارباب غفلت وبدعت باین نسبت اشتهار داد فاقبل عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال دعهما پس رو کرد ابوبکر رسول خدا وفرمود بگذار آنهارا فلما غفل غمزتهما فخرجتا پس هرگاه غافل شد ابوبکر ومشغول گشت بکاری اشاره کردم آن جاریها را پس برآمدند قالت وكان يوما يوم عيد يلعب السودان بالدرق والحراب گفت عائشه وبود روزی روز عید بازی میکردند حبشیان بسپرها والتهای جنگ از شمشیر ونیزه فاما سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم واما قال لي أتشتهين تنظرين پس التماس کردم من رسول خدا را یا فرمود مرا آیا میخواهی تو که نگری به بازی یا شمار فقلت نعم پس گفتم آری میخواهم فأقامني وراءه خدي على خده پس استاده کرد مرا پس پشت خود در حالیکه رخساره من بر رخساره آنحضرت است ويقول دونكم يا بني ارفدة ومیفرمود لازم گیرید بازی را ای اولاد ارفده بفتح همزه وسکون را وفتح فا وکسر آن مشتق است ... تفصیل معانی این در اول کتاب العید سبق ذکر یافته حتى اذا مللت قال حسبك قلت نعم قال فاذهبي تا آنکه وقتی که ملول شدم فرمود آیا بس است ترا گفتم آری قال فاذهبي فرمود پس برو

باب

الحمائل وتعليق السيف بالعنق وذکر حمائل وآویختن تیغ بگردن حمائل گویند حمائل جمع حمیله است قسطلانی گوید جمع حمالات است بکسر مهمله یعنی علاقه شمشیر

حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زيد عن ثابت عن انس قال كان النبي صلى الله عليه وسلم احسن الناس واشجع الناس گفت بود پیغمبر خدا نیکوترین مردم وشجاعترین مردم ولقد فزع اهل المدينة ليلة فخرجوا نحو الصوت بتحقیق ترسیدند مردم مدینه شبی پس برآمدند بجانب آوازی که بشب رسیده بود فاستقبلهم النبي صلى الله عليه وسلم وقد استبرأ الخبر پس پیش آمد مردم را پیغمبر خدا وتحقیق کرده خبر را که چیزی نبوده است وهو على فرس لابي طلحة عري وفي عنقه السيف وحال آنکه آنحضرت بر اسپ ابی طلحه بود بی زین بر او بود ودر گردن آنحضرت شمشیر بود معلق بدوال شمشیر وهو يقول لم تراعوا لم تراعوا وآنحضرت میگفت مترسید مترسید در روایت کشمیهنی وحموی لن تراعوا آمده چنانکه در فتح الباری آورده ودر روایت نیز اینها کیما است یعنی لا تخافوا فرمانی گوید تکلم میکنند باین کلمه بجائی که می بندند کلمه لم را بجای کلمه لا یعنی صیغه نفی بلم می آرند ثم قال وجدناه بحرا او قال انه لبحر پس فرمود یافتیم این اسپ را دریا فرسود تحقیق وی دریائیست شک راویست

باب ما جاء في حلية السيوف

در بیان چیزی که آمده است در آرایش دادن شمشیر وآراستن آن بزر ونقره

حدثنا احمد بن محمد قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا الاوزاعي قال سمعت سليمان بن حبيب قال سمعت ابا امامة يقول لقد فتح الفتوح قوم ما كانت حلية سيوفهم الذهب ولا الفضة گفت سلیمان شنیدم ابا امامه باهلی را میگفت بتحقیق فتح کرده بلاد کفار را فتحها مردمی که نبود حلیه شمشیرهای ایشان طلا ونقره انما كانت حليتهم العلابي والآنك والحديد بود حلیه آنها مگر پیها وسرب وآهن علابی جمع علباء وآن عصب است که از گردن شتر میگیرند در حدیث اشارتست بآراستن شمشیر بزر ونقره لیکن جواز آن بحدیث معلوم نمیشود

باب من علق سيفه بالشجر في السفر عند القائلة

در بیان حال کسی که آویخته شمشیر خود را بدرخت در سفر وقت قیلوله یعنی خواب نیمروز نزدیک آمده است

حدثنا ابو اليمان قال حدثنا شعيب عن الزهري قال حدثني سنان بن ابي سنان الدؤلي وابو سلمة بن عبد الرحمن ان جابر بن عبد الله اخبر انه غزا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل نجد بتحقیق جابر پسر عبد الله انصاری خبر داد سنان وابو سلمه را که تحقیق وی غزا کرد با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بجانب نجد موضعی است در میان یمن وعراق

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب صدقة الفطر

ذکر ساعت صدقه که لازم میکردد از افطار رمضان که بعد از مرور رمضان کرده باشد

باب فرض صدقة الفطر

بیان فرض بودن صدقه فطر ورأى ابو العالية وعطاء وابن سيرين صدقة الفطر فريضة روا داشته کرده است ابو العالیه وعطا پسر ابی ریاح وابن سیرین که هر سه تابعی اند صدقه فطر را بدلیل حدیث باب بلفظ فرض آمده وباین قائل است شافعی واحمد ومالک در مرو ... ودر روایتی دیگر از وی سنت موکده است وباین قائل اند بعضی مالکیه وشافعیه واهل ظاهر وفرض را بمعنی تقدیر گویند چنانچه در لغت است ونزد حنفیه فرق است میان فرض وواجب که اول ثابت بدلیل قطعی اگویند وثانی چیزی را که ثابت شود بدلیل ظنی چون خبر واحد کذا حقق في موضعه پس اینجا چون ثابت بخبر احاد است واجب است وفرض در حدیث بمعنی فرموده است بدلیل لفظ امر که در روایت دیگر آمده وشرط وجوب آن نزد ایشان نصاب است فاضل از حاجت اصلی اگرچه نامی نبود بدلیل لا صدقة الا عن ظهر غنى ودر حدیث ابی هریره در صحیحه تصریح آمده لا صدقة الا على ذي غنى وبالک وانصاف نزد شافعی فرض است بر هر که مالک است قوت یوم وشب را برای نفس خود وبر اهل خود که لازم است بروی نفقه ایشان فاضل است از حاجه ومسکن وخادم ودین که ذکر کرد الطحاوی وآن در سالی بود

عرب مها ونقل رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل نجد فلما قفل رسول الله صلى الله عليه وسلم قفل معه فأدركتهم القائلة في واد كثير العضاه
پس دریافت ایشانرا وقت قیلوله در وادی که بسیار داشت درخت خاردار قسطلانی گوید عضاه بکسر عین مهمله وضاد معجمه بعدها الف
هاء مکسوره درخت ام غیلان و هر درختی که خار کلان دارد و در قاموس گفته بفتح غین معجمه و ضاد معجمه درخت است معروف و عضا
وادی است بنجد فنزل رسول الله صلى الله عليه وسلم پس نزول کرد رسول خدا صلى الله عليه وسلم و تفرق الناس يستظلون بالشجر پس متفرق شدند مردم
بجائی که سایه بگیرند زیر درختان و نزل رسول الله صلى الله عليه وسلم تحت سمرة پس فرود آمد رسول خدا زیر درخت سمره
سین مهمله و ضم میم و راء درخت طلح یعنی درخت کلان و علق بها سيفه پس آویخت بآن درخت شمشیر خود را و نمنا نومة فاذا رسول الله
صلى الله عليه وسلم يدعونا و خواب کردیم خوابی پس ناگاه شنیدیم که رسول خدا میخواند ما را و اذا عنده اعرابی و ناگاه دیدیم نزدیک آنحضرت
اعرابی را فقال ان هذا اخترط علی سیفی وانا نائم پس فرمود این اعرابی کشید بر من شمشیر مرا از نیام و حال آنکه من در خواب بودم فاستيقظت
وهو في يده صلتا پس بیدار شدم و شمشیر در دست اوست بجائی که بیرون آورده است از نیام فقال من يمنعك منی
فقلت الله ثلثا پس گفت کیست که منع میکند ترا از من کیست که منع میکند ترا از من پس گفتم خدا سه بار ولم يعاقبه وجلس
و عقوبت و آزار نکرد آنحضرت او را و نشست نزد آنحضرت و در روی موسی بن اسمعیل عن ابراهیم بن سعد عن الزهری قال قسم السيف
فهاهو ذا جالس ثم لم يعاقبه و روایت کرده است موسی بن اسمعیل از ابراهیم بن سعد از زهری فرمود پس در نیام کرد شمشیر را پس
اکنون نشسته است آن شخص ایستاده پس عتاب نکرد او را و نزد ابن اسحق ثابت شده که آن اعرابی را
گمان چنان بود که شجاعترین ایشان بود و گمان برد که تنها خواهد بود پس لازم است بر تو که کار او بکنی پس بیشتر رفت و استاد بر
سر آنحضرت و گفت کیست که منع کند ترا از من آنحضرت فرمود خدا و جبرئیل آمد و دستی زد بر سینه او و شمشیر از دست او افتاد
و گرفت آنرا آنحضرت و فرمود که منع میکند ترا از من گفت هیچ کسی منع نمیکند ترا فرمود برو بکار خود و گفت
گواهی میدهم که لا اله الا الله و گواهی میدهم که تو رسول خدائی پس آمد بسوی قوم خود و دعوت اسلام کرد و گفت ایشانرا
ذهبي او را از صحابه شمرده است و نام وی غورث بن الحارث است تعیین نسبت اسلام آوردن او را بخاری موافق
کرده اند در کتاب که را بحدیث آورده و تصریح با سلام نکرده است بحیل کرد تاریخ که از مولفات مولف است ذکر کرده
باشد **باب** لبس البيضة پوشیدن خود است **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال حدثنا عبد العزيز بن ابي حازم
عن ابيه عن سهل انه سئل عن جرح النبي صلى الله عليه وسلم يوم احد تحقیق سهل پرسیده شد از جراحت پیغمبر که روز جنگ احد رسیده بود
فقال جرح وجه النبي صلى الله عليه وسلم وكسرت رباعيته وهشمت البيضة على رأسه پس گفت مجروح کرده شد روی پیغمبر خدا و شکسته
شد دندان پیش آنحضرت از دست عتبه بن ابی وقاص و شکسته شد خود بر سر آنحضرت شکست آنرا عبد الله بن شهاب وكانت فاطمة
عليها السلام تغسل الدم پس بود فاطمه می شست خون را وعلي يمسك و علی بن ابی طالب می ریخت آب را فلما رأت ان الدم
لا يزيد الا كثرة و چون دید فاطمه که خون زیاده میشود بسیار یعنی هر چند می شست زیاده تر میشد اخذت حصيرا فاحرقتها
گرفت فاطمه بوریا پس سوخت آنرا تا خاکستر شد ثم الزقته فاستمسك الدم پس چسپانید بر زخم او و بست خون را و نگاه داشته شد
گشت سیلان آن **باب** من لم ير كسر السلاح عند الموت بیان حال کسیکه اعتقاد نکرد شکستن سلاح جنگ را نزد موت در ایام
جاهلیت عادت آن بود که وقت موت عهد و وصیت میکردند شکستن اسلحه و سوختن متاع وی را کردن دواب آنحضرت
برخلاف عادت جاهلیت تغیر فرمودن رسم را و آنچه ترکه بود آنرا حکم بتصدق کرد **حدثنا** عمرو بن عباس قال حدثنا عبد الرحمن

الجزء السادس من شيخ الاسلام | لفظ الكتاب صدقة ١٢

بر بنده و آزاد و مرد و زن و خورد و کلان از مسلمانان
وامر بها ان تؤدى قبل خروج الناس الى الصلوة
و امر کرد بصدقه فطر که ادا کرده شود پیش از برآمدن مردم
بسوی نماز عید پس وجوب او در وقت باشد و اول در
آن نزد امام ابو حنیفه طلوع فجر روز عید است پس اگر آن کو
نماز هست فطر مستحق نمیشود مگر در روز عید چه شب محل صوم
نه بود که بجای آن فطر باشد و نزد ائمه ثلاثه اول غروب شب عید
نزد غروب آفتاب که آن وقت افطار است از رمضان
باب صدقة الفطر على العبد وغيره من المسلمين
انکه صدقه فطر واجب است بر بنده و غیر او از مسلمانان
ظاهر و عبد آنست که وجوب صدقه فطر بر ذمه او بر سید او نیست
ابتدا اگر چه مالک نیست الا باهلیة تملیک ندارد تا آنکه وجوب
ابتدا بر عبد گویند پس ادا از ذمه سید گردانند که آن
ارتکاب بالا یعنی است زیرا که مقصود از تکلیف ابتلا و
امتحان مکلف است تا ظاهر شود طاعت او از عصیان
و آن بفعل وی بنفس خود باشد نه بفعل دیگری از اینجاست
که نزد حنفیه بنده کافر و مسلمان هر دو برابر اند نسبت
وجوب بر سید و لفظ علی در حدیث بمعنی عن تقدیر معنی
یا من باشد در حدیث دیگر آمده ادوا عمن تمونون چنانکه
در روایات دیگر مطلق آمده از قید اسلام و تتمه کلام بعد
ازین در باب بیاید و اولی آنست که گفته شود
که صدقه فطر عبادت مالی است چون عبد مالک
مال نمی باشد لیکن مؤنت او بر سید است لاجرم
وجوب زکوة فطر وی نیز بر مولی باشد که فرمود عمن
تمونون و صغیر اگر فقیر است فقیر است الیه الا اذا
از مال او وی باید ادا چون نفقه والله اعلم **حدثنا**
عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن ابن عمر
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم فرض زكوة

عن سفيان عن ابي اسحق عن عمرو بن الحارث قال ما ترك النبي صلى الله عليه وسلم الا سلاحه وبغلة بيضاء وارضا جعلها صدقة ترجمه گفت عمرو بن حارث نگذاشت پيغمبر خدا مگر سلاح خود را كه براي جنگ كفار نگه داشتي واستري سفيد كه دلدل نام داشت وزميني بخيبر كه فدك بود كه وقف كرده بود آن زمين را صدقه آنحديث در اول باب وصايا گذشته باب تفرق الناس عن الامام عند القائلة والاستظلال بالشجر در بيان پراگنده شدن مردمان از امام نزد دوپهر و سايه گرفتن در درخت حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال حدثني سنان بن ابي سنان وابو سلمة بن عبد الرحمن ان جابرا اخبره ح وحدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا ابراهيم بن سعد قال اخبرنا ابن شهاب عن سنان بن ابي سنان الدؤلي ان جابر بن عبد الله اخبره انه غزا مع النبي صلى الله عليه وسلم فادركتهم القائلة في واد كثير العضاه فتفرق الناس في العضاه يستظلون بالشجر فنزل النبي صلى الله عليه وسلم تحت شجرة فعلق بها سيفه ثم نام فاستيقظ وعنده رجل وهو لا يشعر به فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان هذا اخترط سيفي فقال من يمنعك قلت الله فشام السيف فها هو ذا جالس ثم لم يعاقبه ترجمه كلمات اين حديث در ضمن ورق گذشته

باب ما قيل في الرماح در بيان چيزي كه گفته شده است در حق نيزه و استعمال آن ويذكر عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم جعل رزقي تحت ظل رمحي ذكر كرده ميشود در روايت ابن عمر از پيغمبر خدا گردانيده شده رزق من كه غنيمت است زير سايه نيزه من مراد آلت جهاد است وجعل الذلة والصغار على من خالف امري وگردانيده شد ذلت وخوارى بفتح صاد و صغار بفتح صاد وميم هر دو بمعني خواريست وكتابت است از تير حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابي النضر مولى عمر بن عبيد الله عن نافع مولى ابي قتادة الانصاري عن ابي قتادة انه كان مع رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اذا كان ببعض طريق مكة تخلف مع اصحاب له مرويست كه تحقيق وي بود باپيغمبر خدا تا وقتيكه بود بجهتي از راه مكه جدا شد با ياراني كه همراه بود مر آنحضرت را و فرموده بود كه از يكي راه بيايد محرمين وهو غير محرم درحاليكه ياران احرام بسته بودند و وي احرام نبسته بود فراى حمارا وحشيا فاستوى على فرسه پس ديد خر وحشي را پس سوار شد بر اسب خود فسال اصحابه ان يناولوه سوطه فابوا پس طلب كرد از ياران خود كه بدهند او را تازيانه او پس انكار كردند كه محرم بودند فسالهم رمحه فابوا فاخذه ثم شد على الحمار فقتله پس گرفت چابك را و سخت گرفت بر خر وحشي پس كشت آنرا فاكل منه بعض اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم وابى بعض پس خوردند از ان بعضي از ياران پيغمبر خدا كه همراه بودند و باز ماندند بعضي ديگر از خوردن آن فلما ادركوا رسول الله صلى الله عليه وسلم سالوه عن ذلك پس وقتيكه دريافتند ملازمت رسول خدا پرسيدند آنحضرت را از ان يعني محرم را خوردن شكار ديگري روا است يا ني قال انما هي طعمة اطعمكموها الله پس فرموديست اين كه خوراكي كه خورانيده است شما را آن خوراك خدا وعن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن ابي قتادة في الحمار الوحشي مثل حديث ابي النضر ومرويست از زيد بن اسلم از عطا از ابي قتاده در خوردن حمار وحشي مانند حديث ابي النضر كه مذكور شد وقال هل معكم من لحمه شيء وزياده كرده اين را كه فرمود آيا هست باشما از گوشت آن چيزي آنحديث را موافقت در باب ما جاء في الصيد زياده برين ذكر كرده كه آنحضرت گوشت آنرا خورده تا بهمگنان ظاهر شود خوردن گوشت شكار غير محرم محرم را باب ما قيل في درع النبي صلى الله عليه وسلم والقميص في الحرب در بيان چيزي كه گفته شده است در زره آنحضرت كه از آهن بود و در بيان حكم پيراهن در وقت جنگ وقال النبي صلى الله عليه وسلم اما خالد فقد احتبس ادراعه في سبيل الله و فرموده پيغمبر خدا اما خالد بن وليد پس بتحقيق نگاه داشته است زره هاي خود را در راه خدا و وقف كرده براي جهاد و ازين قول در بيان حكمي است كه متعلق است بزره حدثنا محمد بن المثنى قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا خالد عن عكرمة عن ابن عباس قال قال النبي صلى الله عليه وسلم وهو في قبة گفت ابن عباس فرمود پيغمبر خدا و حال آنكه آنحضرت در قبه بود در روز بدر اللهم اني انشدك عهدك ووعدك خدايا من ميطلبم از تو عهد ترا و وعده ترا در نصرت دين اسلام كه كرده

الجزء السادس شيخ الاسلام | كتاب صدقة الفطر

[illegible]

تسم بفتح و سکون نون و کسر شین معجمه است بمعنی الطلب اللهم ان شئت لم تعبد بعد الیوم فلم و اگر خواهی بهلاک مسلمانان عبادت کرده نمیشوی بعد از ین و گفته‌اند این قول از آنحضرت با وجود وعده حق بنصرت بر کفار بملاحظه لا اباليت حق است که میکند هرچه میخواهد و باک ندارد و قول آنحضرت که عبادت کرده نمیشود اگر هلاک شود وی و هم مسلمانان
رانست که میدانست آنحضرت که وی خاتم انبیاست و بعد از وی پیغمبری مبعوث نخواهد شد که دعوت دین اسلام کند فحقا
ابو بکر بیده حسبك یا رسول الله پس گرفت ابو بکر دست آنحضرت را و گفت بس است ترا ای رسول خدا فقد
الححت على ربك پس تحقیق مبالغه کردی در دعا بر پروردگار خود و الحت بمهمله ای مهمله است اول مفتوح ثانی ساکن یعنی
داومت الدعاء و المبالغة و هو فی اليمن و مخرج مال که رسول خدا در دعا بود پس برآمد و میدانست که دعا با جابت
رسید و قوت و اطمینان کلام ابو بکر را خیر و دیده و احتمال که آنحضرت بملاحظه ابو الطمن در زمره بود که مبادا متزلزل شوند و گرنه یقین آنحضرت
بوعده حضرت قوی‌تر از آن بود که تزلزل راه یابد موضع تعجب نیست که آنحضرت زره در بر داشت جمع سیهزم الجمع و یولون
الدبر بل الساعة موعدهم و الساعة ادهی و امر آنحضرت میگفت و وقت بیرون آمد این آیت از دلالت دارد بر احتیاط
کاوان و متکول است و نازل شد و تعلیق مدینه وقت است حدیث و اما اخلد کرانجا نور زره و مریده و استخفه
محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان عن الاعمش عن ابراهیم عن الاسود عن عائشة قالت توفی النبی صلی الله علیه وسلم و درعه
مرهونة عند یهودی بثلاثین صاعا من شعیر وفات علیه السلام و زره وی گرو بود نزد یهودی مثلا ثین صاعا من شعیر یعنی سی صاع از جو
قال وقال معلی حدثنا عبد الواحد حدثنا الاعمش و قال درع من حدید گفت معلی بن اسد بواسطه عبد الواحد از اعمش و گفت گرو کرد آنحضرت
زرهی از آهن قال يعلى حدثنا الاعمش درع من حديد و گفت يعلى و شكر دنا الاعمش که بود آنحضرت از آهن بود حدثنا موسی بن
اسمعیل قال حدثنا وهیب قال حدثنا ابن طاوس عن ابیه عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال مثل البخیل
والمتصدق فرمود مانند بخیل و صدقه کننده مثل رجلين عليهما جبتان من حديد شده دو مرد است که باشد و جبه است آهنین
تا هر دو جبه ای تنگ بسته شده دستهای هر دو با ستون سینه یا تا بید که کما قال المتصدق كلما تصدق عليه بس هرگاه تصدق
میکند صدقه کننده کشاده میشود بروی حتی تعفی اثره تاگرد میکند جبه نشان پای او را پس که فراخ و دراز شد و تا میرسد
مراد آنست که صدقه و میکند خطاهای صدقه کننده را چنانکه دامن فراخ که بر زمین میرسد محو میکند نشان پای را از زمین و کلما هم
البخيل بالصدقة انقبضت كل حلقة الى صاحبتها و هر وقتی که قصد میکند بخیل بصدقه در هم میشود و میچسبد و تقلصت عليه
ان انضمت يداه الى تراقيه و پیوسته میشود بروی و می‌پیوندد هر دو دست او را با ستوان گردن او فسمع النبی صلی الله علیه وسلم يقول فيجتهد
ان يوسعها فلا تتسع پس میکوشد ابو هریره شنید پیغمبر را که میفرمود پس کوشش میکند بخیل فراخی آنرا و فراخ نمیگردد و دیگر بخیل حریص بود
بر آنکه سعی در خرج کند این دارد از کسانی که بید تشبیه کشیده تصور از ادای قول گفته فسمع النبی صلی الله علیه وسلم یا آنکه تمام حدیث ابو هریره
نقل کرده آن تواند بود که چون با اسناد حدیث بطریق عن واقع شده و این احتمال دارد که ابو هریره بواسطه دیده باشد رفع این
احتمال این جزو کرد که بلا واسطه شنیده است و تواند که این فرق در وایتهای ابو هریره یا تمام شده پس برای اهتمام ثبوت این جزو
تصریح بسماع ابو هریره کرده باشد فافهم و الله اعلم قسطلانی از کرمانی جوابی نقل کرده که وجه تخصیص سماع این جزو آنست که احتمال
استمرار و تکرار است کیا آنحضرت تکرار این جزو کرده نه اجزای دیگر را انتهی از عین عبارت جواب کرمانی مکرر و زیاده نقل کرده و چیزی
منع و دست نمی‌آید فافهم باب الجبة في السفر و الحرب در بیان پوشیدن جامه جبه در سفر و جنگ حدثنا احمد بن حنبل

الجزء السادس شرح الاسلام | كتاب صدقة الفطر

گندم نیز تبع حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا
مالك عن زید بن اسلم عن عیاض بن عبد الله بن سعد
جابد بیع بفتح سین و سکون راء و بیا سر سعد القاسم انه
سمع ابا سعید الخدری یقول کنا نخرج زکوة الفطر
صاعا من طعام بود همه با که بر آوردیم سنه فطره
یک صاع از طعام محمول آورد طعام صاحب الله بعد از آن تفسیر
کرد ابو سعید آن را بجو یعنی بعد در باب آید تفسیر زبیب
و تمر و این صریح است دانکه قول و کان و صاعا من شعیر
صاعا من تمر... علت خاص ... آمد و این اگرچه
خلاف ظاهر است لیکن ... برآن ... و تصریح
کرده ابن حبان ... آن روایت ابن خزیمه در مختصر
سنن ... ابن عمر گفت ... در زمان پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم مگر در تمر و زبیب و شعیر ... حنطه و این ...
میکند قول ابن عمر در باب آینده فعدل الناس ...
حنطه چنانکه واضح شود و اگر فطر بظاهر کرده گوئیم
که مراد از طعام ... امر ... است که ... انه
نیز البته باید که حنطه نباشد ... روایات مذکور ... صحیح
و صریح اند که ... در زمان ... از حنطه ...
و خود نبود حنطه در زمان پیغمبر ... کرده
اند ... اشارت می‌کند ... قول ابی سعید ...

قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الاعمش عن ابى الضحى عن مسروق قال حدثنى المغيرة بن شعبة قال انطلق رسول الله صلى الله عليه وسلم لحاجته ثم اقبل فلقيته بماء فتوضأ وعليه جبة شامية ... گفت مغيره رفت رسول خدا برای قضای حاجت خویش پس بیش آمد پس ملاقات کردم من آنحضرت را با آبی پس وضو کرد و بر آنحضرت جبه شامی بود پس مضمضه کرد پس آب در بینی کرد و بشست روی مبارک خود را پس بخواست برآرد دو دست خود را از آستینها و بودند آستینها تنگ پس بیرون آورد دو دست را از زیر جبه پس بشست و مسح کرد بر سر خود و بر موزها **باب** الحرير فى الحرب در جواز پوشیدن جامه ابریشمی در جنگ در بعضی روایات جرب آمده بجیم و رای مهمله یعنی خارش اگرچه صریح احادیث که درین باب آورده این روایت اوفق است لیکن چون بیشتر ابواب حرب و قرات بر روایت اهل باب است **حدثنا** احمد بن المقدام قال حدثنا خالد بن الحارث قال حدثنا سعيد عن قتادة ان انسا حدثهم ان النبى صلى الله عليه وسلم رخص لعبد الرحمن بن عوف والزبير فى قميص من حرير من حكة كانت بهما بتحقیق انس بن مالک حدیث کرد حاضران را که بتحقیق پیغمبر خدا رخصت داد مر عبد الرحمن بن عوف و زبیر بن عوام را در پوشیدن پیراهنی از حریر از جهت خارشی که داشتند از گذشت بیشتر **حدثنا** ابو الوليد قال حدثنا همام عن قتادة عن انس ح وحدثنى محمد بن سنان قال حدثنا همام عن قتادة عن انس ان عبد الرحمن والزبير شكيا الى النبى صلى الله عليه وسلم يعنى القمل مروی است از انس بن مالک که عبد الرحمن و زبیر شکوه کردند پیش پیغمبر خدا یعنی شکوه از شپش کردند پس رخصت داد هر دو را در پوشیدن جامه حریر فارسه عليهما فى غزاة پس دیدم بر هر دو جامه حریر در غزوه **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن شعبة عن شعبة قال اخبرنى قتادة ان انسا حدثهم قال رخص النبى صلى الله عليه وسلم لعبد الرحمن بن عوف والزبير بن العوام فى حرير **حدثنى** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة قال سمعت قتادة عن انس رخص او رخص لهما لحكة بهما رخصت داد یا رخص داده شد مر هر دو را از جهت خارشی که بود بهر دو و این رخصت هم در سفر و حضر و جهاد و غیر آن طلق است و گفته اند مالک در سفر است یا مر را آنکه در لبس حریر اختلاف است میان علما شافعی و ابو یوسف مباح داشته اند استعمال حریر را از جهت ضرورت جنگ تا مهیب و عظیم نماید در چشم دشمنان و آنکه جاسوس گزند نشده باشد امام مالک مطلقا منع کرده است قوی در مذهب امام ابو حنیفه نیز حرمت است و در بعضی روایات نزد ایشان اباحت نیز روایت کرده اند قسطلانی در مواهب لدنیه که در سیر طرح تر از آن کتابی کمتر تالیف یافته روایت بسیار بآیات آورده و مختصر که اختلاف در آنست که آنرا شعار سازند و اگر شعار جامه غیر باشد و جامه حریری را دثار کنند حرمتی ندارد **باب** ما يذكر فى السكين چیزی که ذکر کرده میشود در استعمال کارد **حدثنا** عبد العزيز بن عبد الله قال حدثنى ابراهيم بن سعد عن ابن شهاب عن جعفر بن عمرو بن امية الضمرى عن ابيه قال رايت النبى صلى الله عليه وسلم ياكل من كتف يحتز منها گفت عمرو بن امیه دیدم پیغمبر خدا را که میخورد از شانه یعنی قطع میکرد گوشت را از آن ثم دعى الى الصلوة فصلى ولم يتوضأ حدثنا پس خوانده شد بسوی نماز پس نماز گزارد و وضو نکرد **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهرى وزاد فالقى السكين گفت ابو الیمان خبر داد ما را شعیب از زهری و زیاده کرد پس انداخت کارد را **باب** ما قيل فى قتال الروم چیزی که گفته شده است در قتال رومیان و خبر داد آنحضرت که در آن زمان واقع میشود و اشارت بفضل و ثواب آن **حدثنا** اسحق بن يزيد الدمشقى قال حدثنا يحيى بن حمزة قال حدثنى ثور بن يزيد عن خالد بن معدان ان عمير بن الاسود العنسى حدثه انه اتى عبادة بن الصامت وهو نازل فى ساحل حمص وهو فى بناء له مروی است از خالد بن معدان که عمیر حدیث کرد او را که بتحقیق عمیر آمد عباده بن صامت را و حال آنکه نزول کرده بود در ساحل حمص بجائی که وی در خانه که ملک او بود و معه ام حرام قال عمير فحدثتنا ام حرام انها سمعت النبى صلى الله عليه وسلم يقول اول جيش من امتى با وی زن او ام حرام بنت ملحان بود

الجزء السادس عشر — كتاب الصلوة

صحیح رفع است **حدثنا** احمد بن يونس قال حدثنا الليث عن نافع ان عبد الله بن عمر قال امر النبى صلى الله عليه وسلم بزكوة الفطر امر کرد آنحضرت بیرون آوردن صدقه فطر صاعا من تمر او صاعا من شعير و تحقیق دو جنس بکر جهت غلبه بود آنست قال عبد الله فجعل الناس عدله مدين من حنطة گفت ابن عمر پس برابر گردانیدند مردم مانند آن دو مد از گندم که نصف صاع باشد ... روایت ... ابن خزیمه ... تا آنکه بعد از این ذکر میشود ... عبد العزيز ... بعد از آن مردم نصف صاع را برابر آن ...

[illegible] تحقیق [illegible] آیات [illegible]

[illegible] قال الیهود [illegible] باب [illegible]

حدثنا [illegible] قاتلوا [illegible] الیهود [illegible]

[illegible] تحقیق رسول خدا فرمود قتال خواهید کرد با یهود [illegible] تا آنکه پنهان شود یکی از ایشان در زیر سنگ [illegible]

[illegible] پس میگوید سنگ ای بنده خدا این یهودی است در پس من بکش او را **حدثنا** [illegible]

[illegible] قال رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] تا آنکه [illegible] قیامت [illegible]

[illegible] یهودی [illegible] **حدثنا** [illegible]

[illegible] تحقیق [illegible] قیامت [illegible]

[illegible] **حدثنا** [illegible]

[illegible] قیامت [illegible]

[illegible] باب [illegible]

حدثنا علی بن عبد الله [illegible] گفت علی بن عبد الله [illegible] سفیان گفت [illegible]

عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا تقوم الساعة [illegible]

[illegible] گفت سفیان [illegible]

[illegible] روایت [illegible]

[illegible] باب [illegible]

[illegible] **حدثنا** [illegible] قال [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

الجزء السادس [illegible]

[illegible] عبد الرزاق [illegible] ابی بکر صدیق و ابن زبیر و ابن عباس

و ابن مسعود و جابر بن عبد الله و ابی هریره و مجاهد و

طاؤس و ابن مسیب [illegible] و سعید بن جبیر و ابی سلمه بن

عبد الرحمن آورده و ابن منذر نیز از بسیاری از صحابه

صحابه [illegible] آورده و طحاوی بعد ذکر این مسند

[illegible] از صحابه و تابعین [illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر بگریختید ای ابا عماره گریخته بودید روز غزوهٔ حنین قال لا والله ما ولّی رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت نی بخدا سوگند پشت نداد پیغمبر
رحمت کنندهٔ خدا بر وی ولکنه خرج شبان اصحابه واخفاؤهم حسّرًا لیس بسلاح لیکن برآمدند جوانان اصحاب و سبکان [illegible]
خود بودند [illegible] کسانی که ایشان را سلاحی باشد [illegible] [illegible]
[illegible] پس آمدند [illegible] [illegible] نزدیک بود که تیر ایشان [illegible] بر زمین [illegible]
[illegible] پس تیر انداختند ایشان را [illegible] [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]
پیغمبر خدا و هو علی بغلته البیضاء وابن عمه ابوسفیان بن الحارث بن عبد المطلب [illegible] آنحضرت
ابوسفیان بن حارث بن عبد المطلب [illegible] آنحضرت [illegible]
فتح و نصرت [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible] **باب الدعاء علی المشرکین بالهزیمة والزلزلة** دعا [illegible] بر مشرکان
[illegible] **حدثنا** ابراهیم بن موسی قال اخبرنا عیسی قال اخبرنا هشام عن محمد عن عبیدة عن علی رضی الله عنه قال لما کان یوم
الاحزاب قال رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] روز غزوهٔ احزاب گفت رسول خدا ملأ الله بیوتهم وقبورهم نارا
پر کند خدا خانهای ایشان و قبرهای ایشان از آتش یعنی [illegible] دنیا و آخرت گرفتار شوند شغلونا عن الصلوة الوسطی حتی غابت
[illegible] **حدثنا** قبیصة قال حدثنا سفیان [illegible]
[illegible] عن ابی هریرة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یدعو فی القنوت [illegible] ابوهریره [illegible] در نماز صبح [illegible]
[illegible] اللهم انج سلمة بن هشام اللهم انج الولید بن الولید اللهم انج عیاش بن ابی ربیعة اللهم انج المستضعفین من المؤمنین [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] یوسف علیه السلام [illegible]
حدثنا احمد بن محمد قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا اسمعیل بن ابی خالد انه سمع عبد الله بن ابی اوفی یقول دعا رسول الله
صلی الله علیه وسلم یوم الاحزاب علی المشرکین [illegible] عبد الله بن ابی اوفی [illegible] رسول خدا [illegible] روز غزوهٔ احزاب [illegible]
فقال اللهم منزل الکتاب سریع الحساب ای خدای انزال کننده قرآن [illegible] حساب [illegible]
حساب [illegible] اللهم اهزم الاحزاب [illegible] اللهم اهزمهم وزلزلهم [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] **حدثنا** عبد الله بن ابی شیبة قال حدثنا جعفر بن عون قال حدثنا سفیان عن ابی
اسحاق عن عمرو بن میمون عن عبد الله بن مسعود قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی فی ظل الکعبة گفت عبد الله بن مسعود بود رسول خدا [illegible]
[illegible] فقال ابوجهل وناس من قریش [illegible] پس گفت ابوجهل لعین [illegible] قریش [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] فاطمة [illegible] پس آمد فاطمه [illegible] آنحضرت فقال اللهم علیک بقریش [illegible]
[illegible] اللهم علیک بقریش پس گفت [illegible] قریش [illegible] ابوجهل [illegible]
وعتبة بن ربیعة وشیبة بن ربیعة والولید بن عتبة وابی بن خلف وعقبة بن ابی معیط [illegible]

الجزء السادس شیخ الاسلام

رفع [illegible] قبول است [illegible]
[illegible] آنست که فرض کرده [illegible]
[illegible] مکه بود به فرستادن منادی این خبر [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] روایت کرده ابوداود
ونسائی از حسن بصری که گفت خطبه خواند ابن عباس
در آخر رمضان بر منبر بصره و گفت بیرون آرید صدقه
[illegible] [illegible]
[illegible] تحقیق و تفصیل [illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible] اهل مدینه [illegible]
[illegible] تعلیم کنید ایشان را [illegible]
فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]
[illegible] صاع [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] علی مرتضی رضی الله عنه [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] **باب** [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

عبداللہ فلقد رأیتہا فی قلیب بدر قال گفت عبداللہ بن مسعود بتحقیق دیدم ایشانرا در چاہ بدر کشتہ افتادہ بودند قال ابو عبداللہ گفت ابو عبداللہ بخاری کہ ازین روایات حدیث است واوس و عمارہ و منقول معلوم شد کہ آنحضرت بر ہفت کس دعا کردہ بود و ذکر ہفتمین نکشتہ بخاری ابو عبداللہ قال یوسف بن ابی اسحق عن ابی اسحق امیۃ بن خلف گفت یوسف بن ابی اسحق از ابی اسحق کہ شیخ بخاری است روایت کرد امیۃ بن خلف وگفت شعبہ امیۃ او ابی و الصحیح امیۃ وگفت شعبہ امیہ یا ابی بطریق شک گفتہ و صواب گوید صحیح امیہ است از انکہ عقبہ

چون سنگاہ را آنحضرت بدست خود در روز احد کشتہ است کہ بعد از غزوہ بدر بودہ است حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد عن ایوب عن ابن ابی ملیکۃ عن عائشۃ ان الیہود دخلوا علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقالوا السام علیک فلعنتہم روایت از عائشہ کہ بتحقیق یہود در آمدند و گفتند سام بر تو یعنی موت است پس لعنت کردم من آنہا را فقال مالک پس فرمود چہ حال است ترا گفتم قالت او لم تسمع ما قالوا گفت عائشہ آیا نشنیدی چیزی را کہ گفتند قال فلم تسمعی ما قلت وعلیکم فرمود آیا نشنیدی تو چیزی را کہ من گفتم و بر شما یعنی مرگ و مرد عار را آنہا و دعای من مستجاب است بر کفر ہیچ دو و علیکم بیان ثالث است خطابی گوید روایت اکثر محدثان بواو است و ابن عیینہ بحذف واو روایت کردہ و گفتہ کہ صواب ہمین است و با واو شرکت لازم می آید یعنی آنہا گفتند ہمین معنی کہ اوگفت واو عاطفہ در شان بمعنی شرکت در اصل دعا لازم می آید و گفتہ اگر تفسیر سام را بمرگ ہیچ اشکال ندارد و مرگ ہمہ کس را است و اگر تفسیر کنند بساست پس وجہ درست آنست کہ این واو باشد انتہی گوشیدہ نماند کہ بر تقدیر تفسیر بموت دعای بر تعجیل او مراد است الفعل فلیس اشکال ثابت

باب ہل یرشد المسلم اہل الکتاب او یعلمہم الکتاب آیا روا است کہ دلالت کند مسلمان و داراست ہدایت اہل کتاب را یا تعلیم کنند ایشانرا قرآن مجید حدثنا اسحق قال اخبرنا یعقوب بن ابراہیم قال حدثنا ابن اخی ابن شہاب عن عمہ گفت یعقوب حدیث کرد مارا برادر زادہ ابن شہاب از عم خود کہ ابن شہاب است یعنی زہری قال اخبرنی عبیداللہ بن عتبۃ بن مسعود ان عبداللہ بن عباس اخبرہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کتب الی قیصر بتحقیق عبداللہ بن عباس خبر داد عبیداللہ بن عبداللہ را کہ بتحقیق پیغمبر نوشت بسوی قیصر ملک روم وقال فان تولیت فان علیک اثم الاریسیین وفرمود اگر برگشتی از دین و قبول نکنی دعوت اسلام پس بتحقیق بر تست گناہ توابع و رعایا کہ بتبعیت تو بر کفر باشند اریسیین بفتح ہمزہ و کسر را و سکون تحتیہ و کسر سین مہملہ و دو تحتیہ اول مکسورہ و ثانی ساکن و آخر نون بمعنی مزارعان و توابع مطابقت حدیث بترجمہ باب بجز اول کہ ارشاد اہل کتاب است ظاہر است اما تعلیم قرآن پس از انجہت است کہ بعضی آیات قرآنی نیز در کتابی کہ بروم نوشتہ بودند اندراج یافتہ چنانکہ یا اہل الکتاب تعالوا الی کلمۃ سواء بیننا و بینکم ان لا نعبد الا اللہ الآیۃ و بسم اللہ الرحمن الرحیم جزوی است از آیات قرآن بلی قصد بر کتاب آن فرمودہ امام مالک منع کردہ است تعلیم قرآن کفار را امام ابوحنیفہ تجویز کردہ است طحاوی ہمین حدیث را حجت آوردہ و بموجب آیہ کریمہ وان احد من المشرکین استجارک فاجرہ حتی یسمع کلام اللہ آنحضرت بر کافران قرآن میخواند تا برکت آن در دلہای ایشان ایمان راہ کند و حدیث عمرو بن سلمہ کہ صاحب مشکوۃ آوردہ است در باب امامت از بخاری آوردہ کہ گفت بر سر راہی بودیم سواران با اہل اسلام از آن راہ میگذشتند قرآن را از آنہا پیش از اسلام یاد میگرفتم و چون مسلمان شدند با وجود صغر سن امام قوم گردیدند از آنکہ اکثر بودم حفظ قرآن مجید نیز دلالت دارد بر جواز تعلیم مسلمین کافر را قرآن مجید و حق ہمین است لیکن ملاحظہ آنکہ مبادا دست آویز طعن کنند بر او دست نباید داد

باب الدعاء للمشرکین بالہدی لیتألفہم دعا کردن مشرکان را بہدایت اسلام تا تالیف دلہا کنند ایشانرا حدثنا ابوالیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد ان عبدالرحمن قال قال ابو ہریرۃ گفت عبدالرحمن گفت ابوہریرہ قدم طفیل بن عمرو الدوسی واصحابہ علی النبی صلی اللہ علیہ

الجزء السادس شیخ الاسلام | کتاب الصدقۃ

السمراء قال پس ہر گاہ آمد معاویہ در زمان امارت خود و آمد گندم از شام بسیار و ارزان شد گفت اری مدا من ہذا یعدل مدین می بینم یک مد از جنس کہ برابر می شود در قیمت دو مد را از جنس دیگر کنایہ است از تقدیر نصف صاع در واجب صدقہ از گندم گر با سطاع زبود معاویہ آنچہ پیشتر مقرر و متعدد ست ید یا آنکہ عید سنت ولکین رواج نشت بسبب قلت گندم و چون بسیار شد این فطرہ تجدید حکم کرد در نسبت بخود منسوب

باب الصدقۃ قبل العید استحباب برآوردن صدقہ فطر پیش از نماز عید اتفاقی نیز متفق علیہ است میان مذاہب اربعہ تا آنکہ اکثر حنابلہ قائل اند بکراہت تاخیر آن از نماز و بعضے بتحریم و بودن آن قضا خلاف نیست در صحت عمل بعد از نماز منقول از صد سال ابو سعید پس ترجمہ ثابت است بلکہ مستحب بہ بعض حدثنا آدم قال

حدثنا حفص بن میسرۃ قال حدثنی موسی بن عقبۃ عن نافع عن ابن عمر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم

[illegible]

قدوم آورد طفیل بن عمرو دوسی و یاران او بر پیغمبر خدا ... ساعت پس گفتند ای رسول خدا بتحقیق دوس که قبیله ابوهریره است نافرمانی کردند و ابا آوردند از قبول اسلام و نشنیدند قول طفیل را و قبول نکردند دعوت اسلام را پس دعا کن خدا را بر ایشان ... پس گفته شد هلاک شد دوس پس فرمود خداوندا هدایت کن دوس را و بیار ایشان را ... مسلمان آمدند و این از کمال خلق و شفقت آنحضرت بود که چون التماس دعای هلاک کردند آنحضرت دعا به هدایت کرد که متضمن صلاح دنیا و آخرت است

باب دعوة الیهود والنصاری در دعوت کردن یهود و نصارا را بسوی اسلام و على ما یقاتلون علیه و ما کتب النبی صلی الله علیه وسلم الی کسری و قیصر و بیان چیزی که نوشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بسوی کسری ملک عجم و قیصر ملک روم والدعوة قبل القتال و بیان دعوت کردن باسلام پیش از قتال **حدثنا** علی بن الجعد قال اخبرنا شعبة عن قتادة قال سمعت انس بن مالک ... لما اراد النبی صلی الله علیه وسلم ان یکتب الی الروم گفت قتاده شنیدم انس بن مالک را میگفت وقتیکه خواست پیغمبر خدا اینکه بنویسد بسوی ملک روم و دعوت کند او را باسلام قیل له انهم لا یقرؤن کتابا الا ان یکون مختوما گفته شد مر آنحضرت را که ایشان نمیخوانند کتابی را مگر آنکه مهر کرده باشد فاتخذ خاتما من فضة پس فرمود که بسازند خاتمی را از نقره فکانی انظر الی بیاضه فی یده و نقش فیه محمد رسول الله گویا که می بینم بسوی سفیدی آن خاتم در دست آنحضرت و اشارت به تیقن خود و تمکین کرده است و نقش کرده شد ... مرویست که سه سطر بود محمد سطری بود و رسول سطری و الله سطری و قسطلانی نقل کرده که کتابت مهر بر طریق متعارف بود ... بود از آنکه ضرورت احتیاج بعین تمام بود که حرفها منقوش ظاهر باشد اگر چه مقلوب بود **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال حدثنا الليث قال حدثنی عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة ان عبد الله بن عباس اخبره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعث بکتابه الی کسری فامره ان یدفعه الی عظیم البحرین بتحقیق عبد الله بن عباس خبر داد عبید الله بن عبد الله را که رسول خدا فرستاد کتاب خود بسوی کسرای که بادشاه فارسیان است و او را خسرو گویند پسر پرویز بن هرمز بن نوشیروان پس امر کرد فرستاده را که بدهد آن کتاب بسوی کلان بحرین که از جانب کسری بود و بحرین شهریست میان بصره و عمان و ... فدفعه عظیم البحرین الی کسری پس فرستاد آنرا عظیم البحرین بسوی کسری فلما قرأه کسری خرقه پس هرگاه خواند کتاب آنحضرت را کسری پاره کرد آنرا فحسبت سعید بن المسیب قال فدعا علیهم النبی صلی الله علیه وسلم پس گمان دارم این را که سعید بن مسیب که از جمله روات حدیث است گفت که چون این خبر به آنحضرت رسید غضب کرد پس دعا بد کرد بر ایشان ... ان یمزقوا کل ممزق اینکه متفرق و پریشان کرده شوند تمام تفرق پس مسلط شد بر کسری پسر او شیرویه و درید شکم او را و هلاک ساخت ...

باب دعاء النبی صلی الله علیه وسلم الناس الی الاسلام والنبوة ... در خواندن پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی مردم را بسوی اسلام و اقرار نبوت وان لا یتخذ بعضهم بعضا اربابا من دون الله و آنکه نگیرد بعضی ایشان بعضی دیگر را ارباب که پرستش کنند ایشان را از غیر خدا چنانکه یهود و نصاری می پرستیدند احبار و رهبانان را و مسیح بن مریم را و قوله تعالی ما کان لبشر ان یؤتیه الله الکتاب الی آخر الآیة حاصل آیت اینست که سزاوار نیست بشری را اینکه بدهد خدا او را کتاب و حکم و نبوت اینکه بگوید عبادت بکنید مرا ... انبیا و رسل را نرسد برای ایشان ... **حدثنا** ابراهیم بن حمزة قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن صالح بن کیسان عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة عن عبد الله بن عباس انه اخبره بتحقیق عبد الله بن عباس خبر داد عبید الله بن عبد الله را ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کتب الی قیصر یدعوه الی الاسلام بتحقیق رسول خدا نوشت بسوی قیصر روم در حالیکه میخواند او را بسوی اسلام و بعث بکتابه الیه مع دحیة الکلبی و فرستاد کتاب خود را با دحیه کلبی و امره رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یدفعه الی عظیم بصری لیدفعه الی قیصر و فرمود او را رسول خدا اینکه بسپارد آن کتاب را بسوی والی بصری ... بدهد آنرا بقیصر و کان قیصر لما کشف الله عنه جنود

الجزء السادس | تیسیر القاری | الصدقة کتاب

والدینا ر لا اقط والتمر گفت ابوسعید و بود طعام ما در آن زمان جو و انگور خشک و پنیر و خرما و زیاده کرده طحاوی از طریق دیگر از عیاض پس بر نج آورد ...

باب صدقة الفطر علی الحر والمملوک ... این باب بابی منعقد کرده برای ذکر صدقه فطر بر عبید غیر ... که مسلمان نباشند و دران حدیث آورد که متعلق است بعید قید سلام و اینجا مقصود بیان صدقه فطر است بر حر و مملوک بی قید سلام در مملوک و حدیثی آورد مطلق از قید گویا اشارت میکند بآنکه مطلق و مقید ... سبب می تواند شد و جوب ... اسباب چنانکه علمای حنفیه در اصول تقریر کنند ... که مطلق در اسباب محمول بر مقید نباشد و نیز ... راوی حدیث که سید او صدقه فطر را از عبد کافر خود ... چنانچه ابن منذر آورده ... لفظ مملوک استعارت بعموم حکم بعموم این صفت در هر بنده مسلمان ...

فارس ولود قیصر سرگاه دور کرد خدا از وی لشکر فارس را و غالب آمد لشکر های روم بر آنها و این در سال عمره حدیبیه بود

مشی من حمص الی ایلیاء شکراً لما ابلاه الله رفت از حمص بسوی بیت المقدس برای شکر کردن بر چیزی که انعام کرد خدا او را

فلما جاء قیصر کتاب رسول الله صلی الله علیه وسلم قال حین قرأه التمسوا لی ههنا احداً من قومه پس چون آمد قیصر را کتاب رسول خدا گفت هنگامی که خواند آن را التمسوا

الی ههنا احداً من قومه لاسألهم عن رسول الله صلی الله علیه وسلم طلب کنید اینجا برای من احدی را از قوم او تا بپرسم ازیشان از احوال رسول خدا

قال ابن عباس فاخبرنی ابو سفیان بن حرب انه کان بالشام فی رجال من قریش گفت ابن عباس خبر داد مرا ابو سفیان بن حرب

تحقیق بود وی در شام در جماعتی از قریش قدموا تجاراً فی المدة التی کانت بین رسول الله صلی الله علیه وسلم وبین کفار قریش قدموا

یعنی آمده بودند تجارت در مدتی که بود میان رسول خدا و میان کفار قریش یعنی در ایام صلح حدیبیه که در آن مشاهده خوف و جنگ و تخفیف جمع تاجرات

چنانکه صاحب صحاح و قاموس گفته و تقدیر چنین است تجار خوانده اند قال ابو سفیان فوجدنا رسول قیصر ببعض الشام گفت ابو سفیان پس دریافت

ما را رسول قیصر در بعض از بلاد شام فانطلق بی وباصحابی حتی قدمنا ایلیاء فادخلنا علیه پس برد او مرا و یاران مرا تا آمدیم بیت المقدس را

پس در آورده شدیم بر قیصر فاذا هو جالس فی مجلس ملکه وعلیه التاج پس ناگاه دیدیم که او نشسته است در مجلس مملکت خود و بر سر وی تاج است

واذا حوله عظماء الروم وناگاه گرداگرد او کلانان ملک و امراء فقال لترجمانه پس گفت مر ترجمان خود را ترجمان لغت را از لغتی و شعراً

و سکون راء و ضم جیم در آخر نون آنکه بیان کند زبانی را از زبان دیگر سلهم ایهم اقرب نسباً الی هذا الرجل الذی یزعم انه نبی بپرس ایشان را الذی

کیست ازینها نزدیک تر است از روی نسب خویشی بامردی که میگوید کردی پیغمبر است قال ابو سفیان فقلت انا اقربهم الیه نسباً گفت

ابو سفیان پس گفتم من نزدیکترین ایشانم بسوی او از روی نسب قال ما قرابة ما بینک وبینه گفت چیست قرابتی که میان تو

و میان او است فقلت هو ابن عمی پس گفتم او پسر عم زاده منست ولیس فی الرکب یومئذ احد من بنی عبد مناف غیری و نبود در کاروان در آن وقت

احدی از اولاد عبد مناف غیر از من فقال قیصر ادنوه پس گفت قیصر نزدیک آرید او را وامر باصحابی فجعلوا خلف ظهری عند کتفی

وامر کرد یاران مرا پس گردانیده شدند پس پشت من نزدیک بشانه دوش من ثم قال لترجمانه قل لاصحابه انی سائل هذا الرجل

الذی یزعم انه نبی پس گفت مر ترجمان خود را بگو یاران او را تحقیق من پرسنده ام این مرد را که ابو سفیان است از کسی که میگوید تحقیق

وی پیغمبر است فان کذب فکذبوه پس اگر دروغ گوید پس دروغگو سازید او را قال ابو سفیان والله لولا الحیاء یومئذ من ان یأثر اصحابی

عنی الکذب لکذبته حین سألنی عنه گفت ابو سفیان بخدا سوگند اگر حیا نبودی در آن روز از آنکه نقل کنند یاران من از من دروغ

هر آینه دروغ گفتمی از پیش خود هنگامی که پرسید مرا از آنحضرت ولکن استحییت ان یأثروا الکذب عنی فصدقته لیکن حیا داشتم از آنکه نقل کنند

دروغ را از من پس راست گفتم و آنچه پرسید خبر کردم او را ثم قال لترجمانه قل له کیف نسب هذا الرجل فیکم پس گفت مر ترجمان خود را بگو او را چگونه

نسب این مرد در میان شما قلت هو فینا ذو نسب گفتم وی در میان ما صاحب نسب عالی است قال فهل قال هذا القول احد منکم قط قبله گفت آیا

است این قول را هیچکس از شما پیش از وی هرگز گفتم نی گفته است کسی از ما این قول را قال فهل کنتم تتهمونه علی الکذب گفت آیا بودید شما که تهمت

میکردید مر او را بدروغ گفتن قبل ان یقول ما قال قلت لا پیش از آنکه بگوید چیزی را که گفته است گفتم نی قال فهل کان من آبائه من ملک قلت لا

گفت آیا بوده است از پدران او پادشاهی گفتم نی قال فاشراف الناس یتبعونه ام ضعفاؤهم قلت بل ضعفاؤهم گفت بزرگان مردم اتباع

میکنند او را یا ناتوانان و فقیران گفتم بلکه ناتوانان و خورد سالان مراد از اشراف اهل تکبر و نخوت اند پس منافات ندارد با آنکه حلفای

اربعه و دیگر اعزه پیش از سوال هرقل ایمان آورده بودند شیخ ابن حجر گوید مراد اکثر و اغلب است قال فیزیدون ام ینقصون قلت بل یزیدون گفت

پس زیاده میشوند تابعان او یا کم میشوند گفتم بلکه زیاده میشوند قال فهل یرتد احد منهم سخطة لدینه بعد ان یدخل فیه قلت لا گفت آیا میگردد

الجزو السادس من تیسیر القاری — کتاب صدقة الفطر

فطر واجب گردد لازم آید نماز در صدقه یعنی در باب دادن در یک سال و در آن معنی است بحدیث الاشی فی الصدقة و سبب وجوب صدقه فطر رسیدن کسی است با ... مونت او است و سببیت وجوب زکوة با قبال است

ولیکن اعتبار اهل اللغة تعبیر خدمت است و خلاف اعتبار اکثر مناسب بعید تجارت است و موفور درمان بیست دادن صدقه فطر واجب گردد نه زکوة و در ثانی زکوة واجب گردد و نه فطرت

حدثنا ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زید قال حدثنا ایوب عن نافع عن ابن عمر قال فرض النبی صلی الله علیه وسلم صدقة الفطر واجب گردانید آن حضرت صدقه فطر را و گفت رمضان یا

بیمر رمضان بجای فطر علی الذکر والانثی والحر والمملوک صاعاً من تمر او صاعاً من شعیر فعدل الناس به نصف صاع من بر پس مثل گردانیدند مردم یک صاع مذکور نیم صاع گندم را فکان ابن عمر یعطی التمر

پس بود ابن عمر که میداد از فطره خرما یعنی یک صاع از خرما بجهت اختیار افضل در صدقه فاعوز اهل المدینة من التمر پس محتاج شدند اهل مدینه از خرما و نیافتند خرما

عوز بمهمله و زاء معجمه محتاج و نا مستطیع شدن فاعطی شعیراً و داد صاع جو فکان ابن عمر یعطی عن الصغیر والکبیر پس بود ابن عمر که میداد صدقه از خورد و بزرگ

حتی انکان یعطی عن بنی نافع مولی ابن عمر گویند تا آنکه میداد ابن عمر از پسران نافع که نافع غلام او بود و کان ابن عمر یعطیها الذین یقبلونها و بود ابن عمر که میداد صدقه فطر کسانی را که قبول میکردند آن را یعنی متصدی بودند قبض آن را ... و کانوا یعطون قبل الفطر بیوم او یومین و بودند صحابه که میدادند از پیش عید

کسی از ایشان از روی کراهت و بغض مر دین او را بعد از آنکه در وی آید در دین وی گفتم نی قال فهل یغدر قلت لا ونحن منه
فی مدة لا ندری ما هو فاعل فیها گفت آیا عهد شکنی میکند گفتم نی و ما از وی در زمان دراز صلح ایم نمیدانیم که وی در آن چه کننده است قال ولم تمکنی کلمة ادخل
فیها شیئا انتقصه به غیر هذه گفت ابوسفیان و ممکن نشد مرا کلمه که درآرم در وی چیزی که تنقیص کنم پیغمبر را بآن مگر این کلمه لا اخاف ان تؤثر عنی
نقل کند کسی از من غیر از آن قال فهل قاتلتموه او قاتلکم قلت نعم گفت آیا جنگ کرده اید شما او را یا او جنگ کرده است شما را گفتم آری قال فکیف کان حربه
وحربکم پس گفت چگونه بود جنگ او و جنگ شما یعنی شما غالب بودید یا او گفتم بوده است جنگ ما دولها و سجالها یدال علینا المرة وندال علیه الاخری گفتم دول
است دولا و سجالا بر وزن کتاب یعنی گاهی او غالب بود بر ما و گاهی ما غالب بودیم بر وی بار دیگر قال فماذا یامرکم
گفت پس بچه چیز امر میکند شما را گفتم امر میکند ما را اینکه عبادت کنیم خدا را تنها و شریک
نسازیم با وی چیزی را در عبادت و ینهانا عما کان یعبد آباؤنا و منع میکند ما را از آنچه عبادت میکردند پدران ما ویامرنا بالصلوة والصدقة والعفاف والوفاء
بالعهد واداء الامانة و میفرماید ما را بنماز و دادن مال برای خدا و باز ماندن از حرام و وفا کردن بعهد و ادا کردن امانت فقال لترجمانه
حین قلت ذلک له پس گفت هرقل ترجمان خود را هنگامی که گفتم این را قل له انی سالتک عن نسبه فیکم فزعمت انه ذو نسب
بگو مر او را پرسیدم ترا از نسب او در شما پس گفتی تو که تحقیق او صاحب نسب است یعنی نسب عالی دارد وکذلک الرسل تبعث فی نسب قومها
و همچنین پیغمبران برانگیخته میشوند در نسب عالی قوم خود وسألتک هل قال احد منکم هذا القول قبله و پرسیدم ترا آیا گفته است کسی از شما این قول
یعنی دعوی پیغمبری پیش از وی پس گفتی که نی فقلت لو کان احد منکم قال هذا القول قبله پس گفتم در دل خود اگر بودی
کسی از شما که گفته است این قول را پیش از وی قلت رجل یأتم بقول قد قیل قبله گفتمی مردیست که اقتدا میکند بقولی که پیش از وی گفته شده بود
از بسیاری از انبیا بود که دعوی نبوت کرده اند که پدران ایشان پیغمبر بوده اند و نیز منافات نیست این دعوی را و نیز ابراهیم و اسحق از
آبای آنحضرت اند و سابقا پیغمبر خواسته است وسألتک هل کنتم تتهمونه بالکذب قبل ان یقول ما قال و پرسیدم ترا آیا بودید که تهمت میکردید او را
بدروغ پیش از گفتن او این قول را پس گفتی که نی فقد عرفت انه لم یکن لیذر الکذب علی الناس ویکذب علی الله
تحقیق شان اینست که نیست وی که ترک کند دروغ بر مردم و دروغ گوید بر خدا وسألتک هل کان من آبائه من ملک فزعمت ان لا و پرسیدم ترا آیا بود
از پدران او پادشاهی پس گفتی نبود فقلت لو کان من آبائه ملک قلت رجل یطلب ملک ابیه پس گفتم در دل خود اگر بودی از پدران او
کسی که پادشاه بود گفتمی مردیست که طلب ملک پدر خود میکند وسألتک اشراف الناس یتبعونه ام ضعفاؤهم و پرسیدم ترا آیا اشراف مردم پیروی او میکنند
یا ضعیفان ایشان پس گفتی که ضعفا اند که پیروی او کرده اند فزعمت ان ضعفاءهم اتبعوه وهم اتباع الرسل وسألتک هل یزیدون او ینقصون فزعمت انهم یزیدون
و پرسیدم ترا آیا زیاده میشوند یا کم میشوند پس گفتی تو که تحقیق ایشان زیاده میشوند وکذلک الایمان حتی یتم و همچنین ایمان است
زیاده میشود تا آنکه تمام شود چنانکه خدای تعالی فرمود الیوم اکملت لکم دینکم وسألتک هل یرتد احد منهم سخطة لدینه بعد ان یدخل
فیه فزعمت ان لا وکذلک الایمان حین تخالط بشاشته القلوب لا یسخطه احد و همچنین است حال ایمان هنگامی که آمیزد صفای او دلها را غضب نمیکند
از وی هیچ کس و بشاشت بمعنی طلاقت وجه و لطافت دل و رو و فرحت و سرور است وسألتک هل یغدر فزعمت ان لا وکذلک الرسل لا یغدرون و همچنین است
پیغمبران صادق القول اند غدر نمیکنند وسألتک هل قاتلتموه وقاتلکم فزعمت ان قد فعل پس گفتی که تحقیق کرده است قتال وان حربکم وحربه
تکون دولا ویدال علیکم المرة وتدالون علیه الاخری و گفتی که جنگ شما و جنگ وی گاهی باشد که او غالب است بر شما و گاهی شما غالب بر وی
بار دیگر وکذلک الرسل تبتلی وتکون لها العاقبة و همچنین پیغمبران مبتلا کرده میشوند بجنگ و جدل و میباشد مر آنها را عاقبت کار یعنی فتح
و نصرت وسألتک بماذا یامرکم فزعمت انه یامرکم ان تعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا وینهاکم عما کان یعبد آباؤکم ویامرکم بالصلوة والصدق والعفاف

الجزء السادس تیسیر القاری | کتاب الحج

تمام شد کتاب الزکوة بعون الله و توفیقه والحمد لله رب
العالمین والصلوة علی محمد و آله و اصحابه اجمعین وارجو
اتمام ترجمة الکتاب بفضل الله و رحمته والآن نشرع فی
شرح کتاب الحج مستعینا بسم الله الرحمن الرحیم
و چون حج مقدم بود بر صوم در حدیث بنی الاسلام
علی خمس مقدم آورد در تالیف پس گفت

کتاب الحج

حج در لغت بمعنی قصد آمده و در شرع قصد بیت الله باعمال
مخصوصه و حج بفتح حا و بکسر آن هر دو لغت است و بعضی گفته
بفتح اسم است و بکسر مصدر و بعضی بعکس

باب وجوب الحج

و فضله فرضیت حج خود معلوم است از دین بالضرورة
تا آنکه از مبانی و ارکان اسلام آمده و آن از فرض عین است که منکر
نیست و وجوب آن و صحیح آنست که فرضیت
آن بعد از هجرت است ولیکن اختلاف در آن است در
کدام سال بود نزد جمهور در سال ششم بآیه واتموا الحج
والعمرة لله و این مبنی بر آن است که مراد باتمام ابتدای
است بر وجه تمام و کمال چنانکه دلالت دارد بر آن
قرائت بعضی بلفظ اقیموا روایت کرده این قرأت را طبری
باسانید صحیحه از علقمه و مسروق و نخعی و بعضی گویند مراد
باتمام اکمال است بعد از شروع و آن اقتضا میکند که
فرضیت آن مقدم باشد مگر آنکه گویند اتمام نفل بعد از
شروع لازم گردد و ظاهر چنین است و گرنه لازم
آید که عمره نیز فرض باشد و در تفسیر حاتم بن ثعلبه
مذکور است و قدوم توزدن آن چنانکه واقدی گفته
در سال پنجم بود و این دلالت میکند بر تقدم آن بر
سال ششم و بعضی گویند فرضیت در سال نهم است و بنا بر
میل واحد مولف گفت [illegible] الله تعالی [illegible] الله علی [illegible]

[illegible] صفة سنتي گفت هرقل نيست سنت پيغمبر نيك [illegible]

بيد است از اخبار شما در آن كه وى گويد [illegible] كه كمان برنكردى [illegible] شماتت يعنى [illegible] از تحريش [illegible]

[illegible] و گراشتيد چيزى كه آن گوشت است پس تو يك [illegible] كه اگر شود [illegible] بينم [illegible] كه نيست [illegible]

[illegible] آيا حلق [illegible] و گراميدى [illegible] [illegible] سخت ميكردم [illegible] و [illegible] يعنى [illegible]

[illegible] اگر بودمى نزد وى [illegible] شستم [illegible] و خدمت بندگانه ميكردم [illegible] تو [illegible] قدرها [illegible]

[illegible] تشريف [illegible] كتاب رسول خدا پس خوانده شد [illegible] بسم الله الرحمن الرحيم من محمد عبده و رسوله [illegible]

[illegible] اين بود بعد از تسميه اين كتاب [illegible] كه هرقل كلان [illegible] سلام [illegible]

سلامت [illegible] است كه اتباع كرده است هدايت را [illegible] داعية الاسلام اما بعد ازين پس [illegible] اسلام بيار تا سلامت مانى اين كلام در نهايت فصاحت و بلاغت است و اين [illegible] جامع معانى بسيار است [illegible]

[illegible] باطن [illegible] بشارت اموال [illegible] و تفصيل [illegible]

[illegible] اسلام بيار پيغمبر تو ديگر بار [illegible] پس [illegible] ايمان [illegible] تو [illegible] تبعيت [illegible]

[illegible] است [illegible] و اگر [illegible] اسلام پس [illegible] توابع و رعايا [illegible]

[illegible] مسكور [illegible] و سكون [illegible] [illegible] هزار [illegible]

[illegible] پس [illegible] ايمان [illegible] و شاهى [illegible] آفاق [illegible]

[illegible] واقع شده [illegible] تفسير [illegible] استحقاق [illegible]

[illegible] پس اگر [illegible] پس [illegible] اعتراف [illegible] مسلمانيم [illegible] است [illegible]

[illegible] مرد [illegible] اعتراف كنيد [illegible]

[illegible] پس [illegible]

[illegible] پس [illegible] خود [illegible]

[illegible] شد [illegible] ابى كبشه [illegible]

[illegible] عبادت [illegible] كواكب [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] فتح مكه [illegible]

[illegible] سعد الساعدى [illegible]

الجزء السادس شيخ الاسلام | كتاب الحج

[illegible] پس نيست [illegible]

[illegible] على الناس [illegible]

[illegible] گفت يا رسول الله [illegible] است [illegible]

[illegible] فرمود [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

آن را [illegible] پس تحقيق [illegible]

است از [illegible] احكام [illegible]

[illegible] نيست [illegible]

در سال [illegible] نيست [illegible]

آن حضرت [illegible] هجرت [illegible]

در سال [illegible] حجة الوداع [illegible]

[illegible] حج [illegible] وجوب [illegible]

حديث [illegible] دلالت [illegible] وجوب [illegible]

بر فضيلت حج [illegible]

[illegible] حديث در باب [illegible]

[illegible] عبد الله بن يوسف [illegible]

[illegible] سليمان بن يسار [illegible]

[illegible] عباس قال كان الفضل [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] عباس [illegible] عبد الله [illegible] پيغمبر خدا

صلى الله عليه و آله و سلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

موزه اگر قتم میشود این قلعه خیبر بر دست او و فتان دو ... پس آن شب مردم بیدار شدند و بالیکر امید بیدار بودند که آن را کرامت
از ایشان داده میشود ... پس صباح کردند هر یکی از صحابه برخاسته امید بیدار ند که داده شود و ... فقیل
نیست ... پس فرمود کجاست علی بن ابی طالب پس گفتند درد میکند دو چشم او و در مدینه مانده است ...
یعنی ... پس فرمود طلب کنید پس طلبیده شد پس ... آب دهان مبارک خود را
آنحضرت در دو چشم علی پس به شد هم چنانکه گویا نبوده است او را درد ... پس گفت علی قتال میکنم ایشان را
تا آنکه باشند مثل ما یعنی مسلمان شوند ... پس فرمود علی بن ابی طالب بحال خود باش تا آنکه فرود آئی
نزد ایشان ... سکوت ... میگویند ... علی ... یعنی ابتدا کن ... و باش ... خود ...
... الاسلام ... پستر دعوت کن ایشان را باسلام و خبر ده ایشان را بچیزی که واجب است بر ایشان حدیث
بهمین جزاء ... است ... واللّٰه لان یهدی الله بک رجلا واحدا خیر لک من حمر النعم ... هدایت یافتن ... است
... شتران سرخ موی که ... دو ... است ... مطلق واقع شود ...
از روی ... حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا معاوية بن عمرو قال حدثنا ابو اسحاق عن حميد قال سمعت انسا يقول كان رسول
الله صلى الله عليه وسلم اذا غزا قوما لم يغر حتى يصبح ... گفت حمید شنیدم انس بن مالک را میگفت بود عادت پیغمبر چون جنگ کردی با قومی ... نمیکرد
تا آنکه صبح میکرد ... فان سمع اذانا امسك ... پس اگر شنیدی آواز نماز از ایشان باز داشت خود را از غارت و اگر نشنیدی ...
غارت کردی بعد از صبح کردن ... حدثنا قتيبة قال حدثنا اسمعيل بن جعفر عن حميد
عن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا غزا بنا ... حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن حميد عن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم خرج الى خيبر فجاءها ليلا ...
... خیبر پس آمد ... وقت شب ... لا يغير عليهم حتى يصبح ... چون ... قومی ... غارت نمیکرد ...
تا آنکه صباح میکرد ... پس هرگاه صبح کرد بیرون آمدند یهود بیلها و زنبیلهای خود ... مساحی ...
زنبیلها ... محمد والخميس ... پس ...
... الخمیس ... میگویند ... قسمت میکنند ... مقدمه
... فقال النبي صلى الله عليه وسلم الله اكبر ... پس گفت پیغمبر خدا ... خربت خیبر ... انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرين ...
... زمین قومی پس بد است صباح ترسانیده شدگان ... اسناد ذکر کرده تمام کرده است حدثنا ابو اليمان
قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال حدثني سعيد بن المسيب ان ابا هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله
فرمود رسول خدا امر کرده شده ام من که قتال کنم مردم را تا آنکه گویند کلمه توحید فمن قال لا اله الا الله فقد عصم مني نفسه وماله الا بحقه وحسابه على الله
پس کسیکه گفت لا اله الا الله و اقرار کرد بکلمه توحید پس بتحقیق نگاه داشت از من نفس خود را از قتل و مال خود را از غارت مگر بحق خدا ...
... است و حساب ... اگر ... کرده است ... یعنی ما ... اسلام ... ظاهر ...
... ظاهر ... باطن ... خدا ... رواه عمر وابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم روایت کرده
این حدیث را عمر بن خطاب و ابن عمر رضی الله تعالی عنهما مانند حدیث ابی هریره باب من اراد غزوة فورى بغيرها و بیان حال کسیکه خواسته
غزو را ... پس پوشید ... غزو ... کرده است ... یعنی پوشیدن ...
... و بیان کسیکه ... دوست دارد برآمدن بسفر روز پنجشنبه حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا ...

الجزء السادس شرح الاسلام | كتاب الحج

و لازم گشته بر پدر مر اجمالی ... که ... نمی تواند
بر جا ماند ... از صوف ... و در بعضی طرق ... ابی ...
فرضیت اسمعیل الحج ... و در بعضی روایات احمد ... مکتوب علیه
الحج ... پس حج کن ... از جانب ... و در حدیث علی ...
... فرمود ... دلیل است
جواز نیابت در حج از جانب کسی که عاجز است ...
واقع می شود این حج از کسیکه ... از جانب ...
... حج فرض ... ساقط ...
در ... دیگر ... از طریق مالک ...
... نیست ... گزاردن حج از جانب میت ... زن و مرد ...
... از کلان سالی ... گزاردن حج ...
این قول ابی حنیفه است ... فقهای ... مالک ...
که حج گزاردن ... از ... نزدیک ... از عمل ...
است جائز نیست ... نیابت ... نماز ...
مخصوص ... نماند ... قیاس ... بر نماز
... است زیرا ... عبادت بدنیست ...
بدنی است ... نیست ... بر ... آن ...
... مالکیه ... از غیر ... کرده ...
... آن ... نماز ... دلیل ...
... عبد الملک بن حبیب ... روایه ...

حدثنا يحيى بن بكير حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب عن عبد الرحمن بن عبد الله بن كعب بن مالك ان عبد الله بن كعب بن مالك وكان قائد كعب من بنيه حين عمي قال سمعت كعب بن مالك يحدث حين تخلف عن رسول الله صلى الله عليه وسلم

حدثنا احمد بن محمد اخبرنا عبد الله قال اخبرنا يونس عن الزهري قال اخبرني عبد الرحمن بن عبد الله بن كعب بن مالك قال سمعت كعب بن مالك يقول كان رسول الله صلى الله عليه وسلم قلما يريد غزوة يغزوها الا ورى بغيرها حتى كانت غزوة تبوك فغزاها رسول الله صلى الله عليه وسلم في حر شديد

عبد الرحمن بن عبد الله گفت شنیدم کعب بن مالک را میگفت بود رسول خدا که بود کار او اگر آهنگ غزوه میکرد ...

وعن يونس عن ابن شهاب قال اخبرني عبد الرحمن بن كعب بن مالك ان كعب بن مالك كان يقول لقلما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يخرج اذا خرج في سفر الا يوم الخميس

حدثنا ...

الجزء السادس من شرح الاسلام — كتاب الحج

تم الجزء الحادي عشر بتوفيق الله تعالى ويتلوه الثاني عشر بتوفيقه

باب

الخروج فی رمضان در جواز آمدن بسفر جہاد با شد یا غیر آن در ماہ رمضان **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنی الزهری عن عبید الله عن ابن عباس قال خرج النبی صلی الله علیه وسلم فی رمضان گفت ابن عباس بیرون رفت پیغمبر در رمضان بسوی مکہ در غزوہ فتح مکہ بعد از عشرہ اول یا بعد چہار شنبہ بوقت عصر فصام حتی اذا بلغ الکدید افطر پس روزہ داشت تا وقتیکہ رسید بموضع کدید افطار کرد کدید بفتح کاف و کسر دال مہملہ و یاء تحتیہ ساکن و دال مہملہ نام چشمہ ایست میان دو مرحلہ از مکہ میان قدید و عسفان و در روایت نسائی آمدہ چون بقدید رسید کاسہ شیری آوردند افطار کرد آنحضرت و یاران قال سفیان قال الزهری اخبرنی عبید الله عن ابن عباس و ساق الحدیث مقصود ازذکر این سند آنست که زهری گفت خبر داد مرا عبید الله و در سند اول لفظ عنعنہ بود و قال ابو عبد الله هذا قول الزهری گفت مولف ابو عبد الله این قول زهری است که در سفر افطار کنند و انما یؤخذ بالآخر من فعل رسول الله صلی الله علیه وسلم و گفته میشود که آنکه اخذ کردہ میشود باخیر از فعل آنحضرت گفته اند که آخر ناسخ اول می باشد و نیز گویند که امر دو تخیر باشد آنحضرت افضل اختیار میکرد پس معلوم شد که افطار افضل است در سفر پوشیده نماند آنحضرت و صحابہ تا این منزل صائم بودند در منزلی نزدیک بمکہ رسیدند افطار کردند تا بیان اباحت افطار کنند و نیز در دفع اعدا ضعیف نباشند برین تقدیر اگر افضل است ہمان صوم خواہد بود اباحت افطار نفی افضلیت صوم نمیکند تا ناسخ آن توانند شد **باب** التودیع در بیان وداع کردن مقیم مسافر را و مسافر مقیم را وقال ابن وهب اخبرنی عمرو عن بکیر عن سلیمان بن یسار عن ابی هریرة انه قال بعثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بعث مروی است از ابی ہریرہ که بتحقیق وی گفته فرستاد ما را رسول خدا در سریه فقال لنا ان لقیتم فلانا و فلانا لرجلین من قریش سماهما پس فرمود ما را اگر ملاقات کنید شما فلان و فلان را اشارت کرد مرد و مرد را از گروه قریش نام برد و را فحرقوهما بالنار پس بسوزید هر دو را بآتش قال ثم اتیناه نودعه حین اردنا الخروج گفت راوی پس آمدیم نزد آنحضرت تا وداع کنیم آنحضرت را هنگامیکه خواستیم برآییم فقال انی کنت امرتکم ان تحرقوا فلانا و فلانا بالنار پس فرمود بدرستیکه من امر کرده ام شما را اینکه بسوزید فلان و فلان را بآتش و ان النار لا یعذب بها الا الله و بتحقیق آتش عذاب نمیکند بآن مگر خدا فان اخذتموهما فاقتلوهما پس اگر گرفتید آن هر دو را پس بکشید آن هر دو را **باب** السمع والطاعة للامام ما لم یأمر بمعصیة در وجوب اجابت قول امام و اطاعت امر امام را مادامی که نفرماید بمعصیت **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن عبید الله قال حدثنی نافع عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم ح و حدثنی محمد بن صباح قال حدثنا اسمعیل بن زکریا عن عبید الله عن نافع عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال السمع والطاعة حق ما لم یؤمر بالمعصیة فرمود سمع و طاعت امام حق است مادامی که امر کرده نشود بمعصیت فاذا امر بمعصیة فلا سمع ولا طاعة پس وقتی که امر کرده شود بمعصیت پس نیست روا سمع و طاعت امام را زانکه طاعت مخلوق بمعصیت خالق نمی باشد **باب** یقاتل من وراء الامام و یتقی به در آنکه جنگ کرده میشود از پس امام و حمایت جسته میشود بامام یعنی قتال و حمایت او کرده میشود **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد ان الاعرج حدثه انه سمع ابا هریرة انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول نحن الآخرون السابقون بیغمبر می فرمود ما پسینیانیم در دنیا و پیشانیم در آخرت در دخول جنت و روایت آن بهذا الاسناد و باین اسناد مذکور وارد است مینمایند رحمت کتاب و بغیر این وبهذا الاسناد من اطاعنی فقد اطاع الله ومن عصانی فقد عصی الله کسیکه اطاعت کرد مرا پس تحقیق اطاعت کرد خدا را زیرا که آنحضرت رسول خداست و میرساند بمردم آنچه خدا گفته و کسیکه نافرمانی کند مرا نافرمانی کرد خدا را ومن یطع الامیر فقد اطاعنی ومن یعص الامیر فقد عصانی و کسیکه اطاعت کند امیر را که بحکم آنحضرت امیر است بتحقیق مرا اطاعت کرده و کسیکه عصیان ورزد امیر را بتحقیق عصیان ورزیده مرا و سبب این قول آنست که قریش و امثال آنها نزد درمیان آنها رسم امارت نبود و اطاعت نمیکردند مگر رئیس قبیله خود را پس اعلام کرد آنحضرت که اطاعت امیر از جانب...

ترا ست ... امام حسین ... آمیری ... و حقوق ... گرمیسری ... دستها زار ... میان
و بیعت ... اسلام ... بیعت ... کوان ... زار ... و بیعت او ...
و راجع ... تمام است و بیعت نیست این حمل و بنا به ... بیعت ... موافق ... است
... پس اگر ... موجب حکم خدا و ... کرده ... ذات ... اسم
پس بتحقیق ... امر ... است ... والزام کرد ... آن ... خود ...
بتحقیق ... است ... واقع شده ... از طریق ... دلالت ... بر آن
و ... اختلاف ... است ... تعیین است
یعنی ... روایت ... اطاعت امر ... کرد ... گفته در روایت ... مرد ...
... واقع ... است وابوذر ... باول باب ... علی ان لا نفر ...
در بیان بیعت کردن مسلمانان ... قرآن ... گفته بعضی ایشان ... بیعت ... کردند یعنی
... بیعت ... تحقیق ...
و ... بیعت ... اگرچه ... روایت کرده اند که چون آنحضرت ... فرود آمد ...
... کشتن ... عثمان بن عفان ...
... فرستاد ... عثمان ... قریش بود ... گستاخی ...
... آنحضرت رسید ... اصحاب ... روایت ... بیعت ...
در ... بیعت رضوان ... حدثنا ... سعید ...
... بیعت ... پس اتفاق
... رحمه الله بود ... شرح ...
... بیعت رضوان ... نازل شد ... حق سبحانه و تعالی ... نان
... بیعت ... تحت ... شجره ... داده ... گمان ...
... حق ...
... بیعت کرد ... آنحضرت ... بیعت کرده ...
... بیعت ... حدثنا ...
... فعدم ... حدثنا ... ابن ...
... پس گفت ... بیعت ... یزید ... بیعت ...
... بیعت میکند ... یزید ...
... بیعت ... معلوم ...
... بیعت ... امام حسین رضی الله تعالی عنه لشکری
... بیعت یزید ... بیعت ...

الجزء السادس ... السلام | کتاب ...

... حدثنا ... سعد ...
... عن ابی هریرة قال ... صلی الله علیه وآله وسلم ای الاعمال افضل ...
... حدثنا ...
حدثنا عبد الرحمن بن ... قال
حدثنا خالد بن عبد الله ...
... عن عائشة ...

[illegible]

یا طاعت التیاد نمایند چون یزید بن معاویه ذکر بیعت بر حکم خدا و رسول بزبان آورد در زمان سلطنت او عبد الله بن حنظله مردم مدینه را از بیعت او
منع و بیعت او را شکسته بجنگ پیش آمدند و مدینه را از احرار و اکثر مردم نیز مسجد نبوی ساختند محاربه کردند لقات روایت آورده
که در واقعه حره هفت صد تن از بقایای مهاجر و انصار بودند تمامی کبار و اعاظم حاملان قرآن مجید بودند و هفت مردم ملک از حرام
قریش بدرجه شهادت رسیدند و از مدینه و رای زنان و اطفال ده هزار کس بقتل رسانیده حیا که قسطلانی نیز تصریح بعد د این کشته ها
کرده که مدینه بیشوم تا سه روز و شب حلال و ناموس اهل آن واقعه فسق و فجور سیاح ساختند تا حدیکه هزاران بعد این واقعه اولاد از زنا
زادند و دواب را در مسجد شریف نبوی بستند و در مدینه بر منبر منیف و قبر شریف آنحضرت که بحدیث صحیح آنرا روضه از ریاض جنت
فرموده اسپان در آن بول و سرگین میکردند و منقول است که در آنوقت تحیة المسجد نماز در مسجد نرفتند و در مسجد منیف بهائم
و کلاب جا میگرفتند شائع و قبائح این قصه زیاده بر آنست که شرح توان نمود رجوع باید کرد در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب
تاریخ مدینه منوره که از مؤلفات سیدی الشیخ عبد الحق رحمة الله علیه رحمة واسعة است مفصلا از علمای مثل طبرانی و ابن جوزی که از اعاظم
علمای حدیث اند و غیر هم در آن منصوص عبارات آنها را ترجمه کرده ایراد نموده و این حدیث کلمه که تحریر یافته از تاریخ مذکور است

قال انا ابو بکر ... گفت بیعت کنیم بر مرگ بعد از رسول خدا صلى الله عليه وسلم ...
... گفت سلمه بن اکوع بیعت کردم
پیغمبر خدا را بیعت رضوان بستر سایه کردم بسوی سایه درخت ... کم شدند مردم از گرد آنحضرت
فرمود ای پسر اکوع آیا بیعت نمیکنی ... گفت سلمه گفتم بیعت کردم ای رسول خدا ... فرمود
دیگر بیعت کن پس بیعت کردم بار دوم ... گفتم سلمه را ای ابا مسلم
کیست او که بیعت میکردید در این روز گفت بر مرگ ...
انس ... گفت انس بودند انصار در روز خندق میگفتند ...
ما آنکسانیم که بیعت کردند محمد را بر جهاد مادامی که زنده ایم ...
... پس اکرام کن انصار را و مهاجرین را ...
... گفت مجاشع آمدم من نزد پیغمبر خدا من و برادر من ...
... پس گفت بیعت کن ما را بر هجرت از وطن خود ... پس فرمود گذشت هجرت و ثواب مر اهل هجرت را
... بیعت میکنی ما را فرمود ... باب ...
بر مردم در آنچه نیست که طاقت آنرا ندارند و وجوب اطاعت امام بقدر استطاعت ...
... گفت عبد الله بن مسعود ... امروز مردی ...
... پس پرسید مرا از امری که ندانستم چیزی را که جواب دهم او را ... جواب او ...
... پس گفت آیا دیدی مردی را ... مؤدیا یعنی خبردار ... صاحب نشاط یعنی با نشاط
بیرون می آییم با امیر ... بضم المیم و سکون الهمزة و کسر الدال ... یعنی قوی ...
یعنی کامل ادوات جنگ ... و نیز از نشاط یعنی فرح ...
نیز ... پس عزم میکند امیر بر ما یعنی سخت میگیرد بر ما در چیزها که طاقت نداریم آنرا ...

... باب ...

ما اتيتنا پس گفتم از ابن مسعود که سوگند نمی‌خورم مر ترا در جواب تو سبب توقف ابن مسعود در جواب آن تواند بود که وقت تنزّر
بوجوب اطاعت امر فرموده که اتباع از ان مختلف بشده و فنا داست و با وجود آن از قواعد شریعت معلوم شد که ترک تعمیه
بیع و بعز انبا شد توقف کرد و ظاهر آنست که بعد از توقف فتوی داده باشد بوجوب اطاعت بشرط آنکه مامور به موافق تقوی
باشد دار طاقت هم بیرون نبوده باشد چنانکه اشارت میکند بدین سبب بیرون از طاقت ایشان نیست

الا مرة فعلينا لعلكم ... ثم تفعله مگر آنکه ابو دیم ما پیغمبر آنحضرت کنا دندا پس قریب بود که اصرت
نیرگرفت بر دگاری که کیابدی بحسب ضرورت که یکبار بود از ان یا آنکه بیکردید آنرا زانست حدیث تبرعا اگر باشد همین جا
وان احدكم لن يزال بخير ما اتقى الله و تحقیق که یکی از شما همیشه خیر است ادامی که پرهیز میکند و میترسد خدا را واذا شك في نفسه شيء سأل
رجلا فشفاه منه ... یا اگر در چیزی شک افتد پرسید و جواب یابد از کسی شفا دهد بآنکه داور از بح تردد
طوشك ان لا تجدوه ... بیراست آنکه یا به آمر در آنرا گذشتن صحابه که فتوی بحق دهد و شفا بخشد دلها را از تردد و شبه
الا مرد والذي لا اله الا هو ما اذكر ما غبر من الدنيا وسوگند بکسی که نیست معبود بحق مگر وی تعالی یاد نمیکنم چیزی را که گذشته است یا باقی مانده است
از دنیا الا كالثغب شرب صفوه وبقي كدره ... مانند گودالی بر بلندی کوه که خورده شده است صاف آن و باقی مانده است
درد آن ... بفتح ... وسکون ... باقی مانده باشد **باب** كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا لم يقاتل اول النهار اخر القتال
حتی تزول الشمس بود عادت شریف پیغمبر ... اگر قتال نمیکرد اول روز تاخیر میکرد قتال را تا آنکه آفتاب زائل گردد تا آنکه غالب وقت وزیدن باد صبا
بود وزوال بدست و آنحضرت فرموده نصرت بالصبا ... **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا
معاوية بن عمرو قال حدثنا ابو اسحق عن موسى بن عقبة عن سالم ابي النضر مولى عمر بن عبيد الله وكان كاتبا له ... عمر بن عبيد الله قال
كتب اليه عبد الله بن ابي اوفى ... گفت سالم نوشت ابوی عمر بن عبید الله عبد الله بن ابی اوفی ... ان رسول الله صلى الله عليه وسلم في بعض
ايامه التي لقي فيها العدو ... پس خواندم من آن مکتوب را که تحقیق رسول خدا ... در بعضی روزهای ...
دران ایام دشمن را انتظر حتى مالت الشمس ... تا آنکه میل کرد آفتاب ... پس ایستاد در میان مردم قال يا ايها
الناس لا تتمنوا لقاء العدو وسلوا الله العافية ... ای مردمان خواهش نکنید ملاقات دشمن را و سوال کنید خدا را عافیت از بلا فاذا لقيتموهم
فاصبروا پس چون ملاقات کنید شما دشمنان را پس صبر کنید و ثبات قدم نمائید در جنگ ... واعلموا ان الجنة تحت ظلال السيوف وبدانید
که بهشت زیر سایه شمشیر است ثم قال اللهم منزل الكتاب ومجري السحاب ... پس گفت ای خداوند ای نازل کننده کتاب و روان کننده
ابر و ... و هازم الاحزاب اهزمهم وانصرنا عليهم ... بگریزانند لشکر ... بگریزان ایشان را و یاری ده ما را بر ایشان **باب** استيذان الرجل
الامام طلب کردن اذن مردی امام را در مراجعت از غزوه ... تخلف از رفتن بغزو لقوله تعالى انما المؤمنون الذين امنوا بالله ورسوله
نیستند مسلمانان کاملین مگر آنانکه ایمان آورده‌اند بخدا و رسول او واذا كانوا معه على امر جامع لم يذهبوا حتى يستأذنوه ... و چون باشند
با او در امر جامع چنانکه تدبیر جهاد و محاربه است نمیروند از حضور او تا آنکه استیذان کنند ... احتجاج بآیت ...
از آنکه بر کسی که آنحضرت تعیین یافته بجای آنحضرت **حدثنا** اسحق بن ابراهيم قال اخبرنا جرير عن المغيرة عن الشعبي عن جابر بن عبد الله
غزوت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت جابر غزا کردم با رسول خدا در تبوک یا در غزوه ذات الرقاع چنانکه در طبقات ابن سعد است یا
... و در مسلم است ... قال فتلاحق بي النبي صلى الله عليه وسلم ... وانا على ناضح لنا قد اعيا فلا يكاد يسير
... که ما را بود و تحقیق مانده شده و نزدیک نمیبود که راه ... و ... لا يكاد

الجزء الثاني ... كتاب الحج

است از شام ... من عراق ولا هل المدينة
ذا الحليفة ... برای اهل مدینه ذو الحلیفه ...
... جحفه برای اهل شام ... جیم و سکون
... **باب** قول
الله عز وجل وتزودوا فان خير الزاد التقوى
... توشه برگیرید ... پس بدرستیکه بهترین توشه پرهیزگاری است
از ... مردم بسوال و جرأت ...
باب ... احتیاج ...
مردم بسوال ... باشد ... **حدثنا** يحيى بن بشر
... **حدثنا** شبابة ... عن عمرو بن دينار عن عكرمة عن ابن عباس قال كان
اهل اليمن يحجون ولا يتزودون ويقولون نحن المتوكلون
... فاذا قدموا مكة سألوا الناس ...
... خدا تعالی این آیه وتزودوا فان
خير الزاد التقوى ...
... است ...
... رواه ابن عيينة عن عمرو
عن عكرمة مرسلا ...
باب مهل اهل مكة للحج والعمرة ...
... تفسیر
... **حدثنا** موسى بن
اسمعيل قال حدثنا وهيب بن خالد حدثنا
ابن طاوس عن ابيه عن ابن عباس
قال ان النبي صلى الله عليه وسلم وقت لاهل

قال فلما بلغنا ... پس فرموده شده است شتر را گفت جابر گفتم مانده شده است نیتو اندر راه رفت قال فقلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ...
علیه وآله گفت جابر پس عقب شد رسول خدا ودو شتر را دو بار زد و راند ... لا ابل قدامها سیر بسته ... بود پیش همه شتران بیرفت
پیش آنها قدامها تو انکه بدل باشد یا بیان قول اول من بین يدي الابل و این نیز ظرف است قول او را از افعال و تو اند که ظرف قول او
بسیار باشد معنا کیف ترى بعيرك پس فرمود که چگونه می بینی شتر خود را قال قلت بخير قد اصابته بركتك گفت جابر گفتم نیکو می بینم تحقیق رسیده
است او را برکت تو قال أتبيعنيه قال فاستحييت ولم يكن لنا ناضح غيره فرمود آیا میفروشی تو بمن او را گفت جابر پس شرمنده شدم و جواب
و حال آنکه نبود شتری آبکش بار از برای ما غیر این شتر قال فقلت نعم فبعته گفت گفتم آری میفروشم پس فروختم بهن ازو
پس فروختم او را على ان لي فقار ظهره حتى ابلغ المدينة گفت جابر پس فروختم آن را برین شرط که بالا می پشت او مرا باشد تا برسم مدینه را یعنی
سواری مرا باشد تا مدینه که من بر پشت شتر با خود بدارم پوشیده نماند که مراد آنحضرت ازین قول بیع حقیقی نبود بلکه خواست او را رعایتی کند و نیز
این شرط در صلب عقد نبود تا این حدیث منافی مذهب ابی حنیفه و شافعی بود که بیع را بشرط نفع احد المتعاقدین روا نمی دارند قال فقلت
يا رسول الله اني عروس فاستأذنته فاذن لي گفت جابر پس گفتم ای رسول خدا من نوکد خدایم پس طلب اذن کردم از آنحضرت را پس
اذن داد مرا فتقدمت الناس الى المدينة پس پیش رفتم از مردم بسوی مدینه تا آنکه رسیدم بمدینه فلقيني خالي فسألني عن البعير فاخبرته بما صنعت فيه پس
ملاقات کرد مرا خال من پس پرسید مرا از شتر پس خبر دادم او را بچیزی که کرده بودم بآن فلامني پس ملامت کرد بر فروختن شتر از آنکه
شتری آبکش دیگر نداشتیم قال وقد كان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لي حين استأذنته گفت و تحقیق پیغمبر خدا فرموده مرا هنگامی که طلب
رخصت کردم هل تزوجت بكرا او ثيبا ثم فقلت تزوجت ثيبا فقال هلا تزوجت بكرا پس گفتم آیا زن گرفته بکرا یا زن شوهر رسیده را پس گفتم زن گرفته ام
شوهر رسیده پس فرمود چرا تزوج نکردی بکر را تلاعبها وتلاعبك که بازی میکردی تو با او و بازی میکرد او با تو و خنده میکردی و میکرد او و خوشی مینمود یا مینمودی
يا رسول الله توفي والدي او استشهد پس گفتم ای رسول خدا فوت کرد پدر من یا شهید شد شک راوی است ولي اخوات صغار و مرا خواهران خورد سال
فكرهت ان اتزوج مثلهن فلا تؤدبهن ولا تقوم عليهن پس ناخوش داشتم این را که زن گیرم مانند آنها خورد سالی پس ادب
نیاموزد آنها را و قیام ننماید بر احوال آنها فتزوجت ثيبا لتقوم عليهن وتؤدبهن پس تزوج کردم ثیبی را تا قیام نماید و متعهد
باشد احوال آنها و تعلیم ادب کند قال فلما قدم النبي صلى الله عليه وسلم المدينة غدوت عليه بالبعير گفت جابر پس هنگامی که قدوم نمود
پیغمبر خدا بمدینه بگاه کردم با آنحضرت با شتر فاعطاني ثمنه ورده علي پس داد مرا بهای آن و باز داد شتر بمن قال المغيرة هذا في قضائنا
حسن لا نرى به بأسا گفت مغیره این بیع باین شرط در حکم و قیاس ما نیکوست نمی بینیم در ان باکی را زانکه امری معلوم است هیچ خدائی
در ان نیست و موجب نزاع نه و آنانکه منع کرده اند بیع را ظاهرا میگویند نفع احد المتعاقدین بعد از تحقق بیع بدل است
و از قبیل ربا است مطابقت این حدیث بترجمه در آنست که جابر استیذان کرده بمدینه و این حدیث را اصحاب سنن نیز اخراج نموده است

باب من اراد غزوا بعد البناء کسیکه غزوه را آید و حال آنکه وی تازه عهد است بعروسی خود عروس بضم عین مهمله و اکثر
شیخ است و در بعضی بکسر عین نیز است بضم سعد است ما از زمان عروسی است و تکسیر یعنی زن با شوهر است فیه جابر عن النبي صلى
الله عليه وسلم در بن باب حدیث جابر است انیز هذا اشارت بهمین حدیث است که در باب سابق مذکور شده و اکتفا کرده
بهمان از جهت قرب **باب** من اختار الغزو بعد البناء کسیکه اختیار کرد در رفتن بجهاد بعد از زفاف نه پیش از آن برای حصول
فراغ دل از توجه بآن و ادای حق زن که همین وقت لازم افتاده فيه ابو هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم
در بن باب حدیث ابی هریره است از پیغمبر خدا و آن حدیث از طریق ابی همام است از ابی هریره باین لفظ غزا نبي من الانبياء فقال

الجزء السادس در شرح السلام | كتاب الحج

حج و عمره را و این ظاهر را باعتبار غالب است و من كان
دون ذلك فمن حيث انشأ و کسی که باشد ورای
میقات در داخل آن پس میقات او از جایست که بیند الکند
احرام را یعنی از هر جا که خواهد از جای خود تا آنکه آب حکم
اهل مکه و احد است حتى اهل مكة من مكة تا آنکه اهل
مکه از مکه و خبر آن احرام بندند از مکه و این مخصوص حج است
اما عمره پس اهل مکه احرام آن از حل بندند چنانکه در باب
عمره بیاید و کلام مؤلف بسوی عموم حکم است مرحج
و عمره را و نظر بلفظ حدیث **باب** ميقات
اهل المدينة ذکر لفظ میقات درین باب که شعر است
تمهید را باعتبار مناسبت بقول باب است ولا يهلوا
قبل ذي الحليفة ما احرام نبندند اهل مدینه پیش از
ذي الحليفة که میقات ایشان است و این اعتبار مؤلف است
و شاید مراد منع تحریمی است بجهت مراعات اقتدا
بحضرت و اختلاف کرده ابن منذر خبر داده اجماع بر جواز
بعضی از اصحاق و داود عدم جواز آن نقل مالک گفته
مکروه است و نزد حنفیه و بعضی شافعیه تقدیم افضل است
بشرطی که ایمن باشد ابتدای احرام از شهر حج بجهت کثرت
مشقت ... و اتمام حج در قول وي فشكل و
اتموا الحج والعمرة لله منقول است باحرام از دویره اهل
خود منقول است این تفسیر از علی و ابن مسعود رضي الله
عنهم حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا
مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم قال يهل اهل المدينة
من ذي الحليفة احرام بندند اهل مدینه از ذی الحلیفه
ويهل اهل الشام من الجحفة واهل نجد من قرن قال
عبد الله وبلغني ان رسول الله گفت ابن عمر رسید
است مرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال ويهل
اهل اليمن من يلملم و عمر اند که بعد مواقیت از مکه

لا يتمنى رجل ملك ... بها يعني ترا اگر ... پس گفت ... مراد ... شد ... در ... گردد ... حديث ... بنا بر عادت ... اشارة ... [illegible]

سكنان ... گفته ... اشارة بر ... **باب** مبادرة الامام عند الفزع شتاب كردن امام ... ودشمنان ... **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن شعبة ... قتادة عن انس بن مالك قال كان بالمدينة فزع فركب النبي صلى الله عليه وسلم فرسا لأبي طلحة فقال ما رأينا من شيء وان وجدناه لبحرا گفت انس بن مالك ... از دشمن پس سوار شد ... اسپی ... ابی طلحه ... پس فرمود ... اسپ تيز ... دشمن ... [illegible]

... **باب** السرعة والركض في الفزع ... در بيان شتاب كردن ... اسپ ... در وقت فزع **حدثنا** الفضل بن سهل قال حدثنا حسين بن محمد قال حدثنا جرير بن حازم عن محمد عن انس بن مالك قال فزع الناس فركب رسول الله صلى الله عليه وسلم فرسا لأبي طلحة بطيئا ثم خرج يركض وحده فركب الناس يركضون خلفه فقال لم تراعوا انه لبحر ... پس سوار شد ... آنحضرت ... [illegible]

... فما سبق بعد ذلك اليوم ... **باب** الخروج في الفزع وحده ... در بيان خروج امام ... اشارة ... حديث سابق ... [illegible]

باب الجعائل والحملان في السبيل ... در بيان مزد و سواري دادن ... جمع جعاله ... حملان ... [illegible]

... قال مجاهد قلت لابن عمر ... ابن عمر ... **حدثنا** الحميدي ... [illegible]

... تحقيق ... حملت على فرس في سبيل الله ... [illegible]

حدثنا ... ... **باب** ... [illegible]

كوميقات ... قريه است ... احرام ... اشارة ... حتى اهل مكة يهلون منها ... **باب** مهل اهل نجد **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان ... عن سالم عن ابيه قال وقت النبي صلى الله عليه وسلم ح **وحدثنا** احمد بن عيسى ... قال حدثنا ابن وهب قال اخبرني يونس عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابيه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول مهل اهل المدينة ذو الحليفة ومهل اهل الشام مهيعة وهي الجحفة واهل نجد قرن ... [illegible]

باب مهل من كان دون المواقيت ... **حدثنا** قتيبة قال حدثنا حماد عن عمرو عن طاوس عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم وقت لاهل المدينة ذا الحليفة ولاهل الشام الجحفة ولاهل اليمن يلملم ولاهل نجد قرنا فهن لهن ولمن اتى عليهن من غير اهلهن ممن كان يريد الحج والعمرة فمن كان دونهن فمن اهله حتى ان اهل مكة يهلون منها **باب** مهل اهل اليمن **حدثنا** معلى بن اسد قال حدثنا وهيب عن عبد الله بن طاوس عن ابيه عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم وقت لاهل المدينة ذا الحليفة و

کرداده بود بجو صدقه با آنکه بی خواست بخرد وزری میداد کوئیا از دست کرچون لاغر شده بود باندک بهامی ارزید نفس که بیکرد از بهمان صدقه می بود کرده بود با بحسب ظاهر بر درم بیگفتند اسپ را باز گرفت کمان تتنزو از یعنی بعد ازین ... کر اصلا آنرا نگیرد و اسد اعلم

حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه حمل علی فرس فی سبیل الله فوجده یباع فاراد ان یبتاعه فسأل رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال لا تبتعه ... پس خواست بخرد آنرا ... رسول الله صلی الله علیه وسلم

ولا تعد فی صدقتک حدثنا ... قال حدثنا ابو صالح قال سمعت ابا هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لولا ان اشق علی امتی ما تخلفت عن سریة اگر نبودی که رنج اندازم برامت خود باز نمی ماندم از هیچ لشکری که میفرستم و مشقت درینصورت آنست که مسلمانان با آنکه استعداد جهاد ندارند همراهی میکردند ولکن لا اجد حمولة ولا اجد ما احملهم علیه ولکن نمی یابم چیزی که سوار کنم ایشانرا بر آن گویا التعمیم بعد از تخصیص است مراد از ما احملهم درهم و دینار باشد ویشق علی ان یتخلفوا عنی و دشوار می آید بر من اینکه باز مانند از همراهی من و محروم گشته ازین سعادت و ثواب اخروی ولوددت انی قاتلت فی سبیل الله فقتلت و سوگند که دوست میدارم که بتحقیق قتال کنم در راه خدا برای اعلای کلمة الله پس کشته شوم ثم احییت پس زنده گردانیده شوم ثم قتلت ثم احییت کشته شوم و باز زنده گردانیده شوم و مهیای قتال باشم و تکمیل دین کنم مردم را در تلقین اسلام آرم

باب الاجیر یعنی بیان اجیر گرفتن در غزو و دی سهم از نصیب غنیمت داده شود یا نه وقال الحسن وابن سیرین یقسم للاجیر من المغنم و گفته است حسن بصری و ابن سیرین قسمت داده میشود برای اجیر از غنیمت انچه مختلف فیه است اما امام ابی حنیفه و امام مالک برانند که قسمت داده نشود و قیاس هم اقتضای همین دارد و از امام شافعی منقول است که اجیر اگر صرف برای نگهداشت دواب داشته باشد اگر قتال کند او را سهم باید و اگر نه

واخذ عطیة بن قیس فرسا علی النصف وگرفت عطیة بن قیس کلاعی حمصی اسپی را از کسی برینکه انچه غنیمت یابد نصف او را باشد فبلغ سهم الفرس اربع مائة دینار فاخذ مائتین واعطی صاحبه مائتین پس رسید سهم اسپ بچهار صد دینار پس گرفت دو صد دینار و داد صاحب اسپ را دو صد دینار سلب این قول را بر ترجمه کسی شرح نشده گویا ازانجا است که اجیر را حاضر داشته آدمی باشد یا دابه تعلقی آورده که مستثنی از روات این کتاب مستطابست زیاده کرده است اینجا باب استعارة الفرس یعنی در باب الاجیر بیان قول حسن بصری و ابن سیرین اکتفا کرده و بعد ازان این باب آورده حافظ ابن حجر گوید این زیادتی مستملی خطاست از انکه باب الاجیر حدیث مرفوع می باید که حدیث مذکور یعنی حدیث یعلی بن امیه که بعد ازوی مذکور است باب استعارة الفرس را مناسبتی نیست

حدثنا عبد الله بن محمد قال اخبرنا سفیان قال حدثنا ابن جریج عن عطاء عن صفوان بن یعلی عن ابیه قال غزوت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم غزوة تبوک ... یعلی گفت جهاد کردم همراه رسول خدا ... بکر ... سوار کردم بر شتری جوان که او را از اهل جهاد و ازان محکم ترین عملهای من است فی نفسی ... فاستأجرت اجیرا پس مزدور گرفتم مزدوری را ... فقاتل رجلا فعض احدهما الآخر پس جنگ کرد مزدور با مردی از مسلمانان پس گزید یکی ازان دو کس دیگری را فانتزع یده من فیه پس کشید گزیده شده دست خود را از دهن گزنده ونزع ثنیته و برکند دندان گزنده را فاتی النبی صلی الله علیه وسلم فاهدرها پس آمد گزنده نزد پیغمبر خدا پس باطل کرد قصاص او را وقال ایدفع یده الیک فتقضمها کما یقضم الفحل دفرمود درست است ... که بگذارد دست خود را بسوی تو پس بخائی تو آنرا چنانکه میخاید شتر نر تقضمها بفتح تاء فوقیه و فتح ضاد معجمه از قضم است یعنی خائیدن باطراف دندانها و فحل بحاء مهمله است و انکه بخاء معجمه خوانده از ... ترجمه نص است روایت همان اول است

باب استعارة الفرس فی الغزو یعنی عاریت گرفتن اسپ در غزو درین باب حدیثی نیاورده گویا اکتفا کرده است بقول عطیة بن قیس که سبق ذکر یافته است و در بعضی نسخ این باب هم نیست والله اعلم

کتاب الحج | الجزء السادس عشر ... الاسلام

لاهل العراق ذات عرق میقات است مر اهل عراق را و عراق بکسر عین بلاد معروف است ... تا موصل و عرض از قادسیه تا حلوان ... گویند که واقع آمده بر ساحل دجله و فرات و عراق ساحل بحر را گویند

حدثنا علی بن مسلم قال حدثنا عبد الله بن نمیر قال حدثنا عبید الله بن عمر ... عن نافع عن عبد الله بن عمر قال لما فتح هذان المصران ...

باب ما قیل فی لواء النبی صلی الله علیه وسلم چیزی گشته شده است در لواء پیغمبر خدا که علم بود و بود نیز رایت ... [illegible] ... ابن عباس ... رسول الله صلی الله علیه وسلم ... سیاه ... آنحضرت سفید ... حدثنا سعید بن ابی مریم ... [illegible]

قال اخبرنی ثعلبة بن ابی مالک القرظی ان قیس بن سعد الانصاری وکان صاحب لواء رسول الله صلی الله علیه وسلم ... [illegible] ... قیس بن سعد صاحب لواء ... برمیداشت ... مقصود ... آن حضرت بود انصاری ... تمام حدیث ... قیس ... حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا حاتم بن اسمعیل عن یزید بن ابی عبید عن سلمة بن الاکوع قال کان علی رضی الله عنه تخلف عن النبی صلی الله علیه وسلم فی خیبر وکان به رمد ... [illegible]

... رسول خدا در غزوه خیبر ... فقال انا اتخلف عن رسول الله صلی الله علیه وسلم ... [illegible] ... فلما کان مساء اللیلة التی فتحها فی صباحها ... خیبر ... فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لاعطین الرایة او قال لیاخذن غدا رجل یحبه الله ورسوله او قال یحب الله ورسوله یفتح الله علیه ... [illegible] ... فاذا نحن بعلی وما نرجوه فقالوا هذا علی فاعطاه رسول الله صلی الله علیه وسلم ففتح الله علیه ... حدثنا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن هشام بن عروة عن ابیه عن نافع بن جبیر قال سمعت العباس یقول للزبیر رضی الله عنهما ها هنا امرک النبی صلی الله علیه وسلم ان ترکز الرایة ... [illegible]

باب قول النبی صلی الله علیه وسلم نصرت بالرعب مسیرة شهر ... [illegible] ... حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بعثت بجوامع الکلم ونصرت بالرعب ... [illegible]

الجزء السادس من تیسیر القاری | کتاب الحج

... [illegible] ... باب ... [illegible] ... حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اناخ بالبطحاء بذی الحلیفة فصلی بها ... [illegible] ... وکان عبد الله بن عمر یفعل ذلک ... باب خروج النبی صلی الله علیه وسلم علی طریق الشجرة ... حدثنا ابراهیم بن المنذر قال حدثنا انس بن عیاض عن عبید الله عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یخرج من طریق الشجرة ویدخل من طریق المعرس ... [illegible]

نصرت بالرعب مسیرة شهر ... حدثنا یحیی بن بکیر حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب
عن ابی هریرة ... بعثت بجوامع الکلم تحقیق رسول خدا فرمود مبعوث شدم برسالت با کلمهای که جامع آید معنی بسیار است
بسیار است چنانکه کلام الله جامع جمیع مطالب شرعیست و امثال آن ... و نصرت بالرعب و ظفر یافتم ترس که در دل دشمنان می افتد ... و دیگر معلوم شد که این ... از جمله خواص آن حضرت است
سابق نخواهد بود با وجود آن سلیمان علیه السلام ... بینا انا نائم اتیت بمفاتیح خزائن الارض ... پس در خواب آنحضرت ...
بوده داده شد مرا کلید های خزاین زمین ... قال ابو هریرة وقد ذهب رسول الله
صلی الله علیه وسلم گفت ابو هریره تحقیق رفت آنحضرت از دنیا و انتم تنتقلونها ... اهل اسلام می آرید ... بیرون
... تنتقلون بفتح تا ... و سکون نون و فتح تا ... حدثنا

ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله ... ان ابا سفیان اخبره ان هرقل ارسل الیه ... تحقیق ابو سفیان
خبر داد ابن عباس را که هرقل فرستاد کسی را نزد وی ... بیت المقدس بود ... فدعا بکتاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما فرغ
من قراءة الکتاب ... پس طلب کرد کتاب رسول خدا را که بوی فرستاده بود ... و فارغ شد از خواندن کتاب کثر عنده الصخب
وارتفعت الاصوات ... بسیار شد نزد هرقل غوغای ... و بلند شد آوازها ... فقلت لاصحابی حین اخرجنا
... پس گفتم یاران خود را ... لقد امر امر ابن ابی کبشة ... تحقیق قوی شد کار آنحضرت ... انه یخافه ملک
بنی الاصفر ... تحقیق بترسد پادشاه ... است ... معلوم است ... بود ... هرقل ...
... اهل اسلام ... باب حمل الزاد فی الغزو
... سفر غزا ... و قول الله عز وجل و تزودوا فان خیر الزاد التقوی ... پس توشه گیرید ... تقوی ... تحقیق بهترین توشه
پرهیز از محارم ... حدثنا عبید بن اسمعیل قال حدثنا ابو اسامة عن هشام قال اخبرنی ابی و حدثتنی فاطمة
عن اسماء قالت صنعت سفرة رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بیت ابی بکر حین اراد ان یهاجر الی المدینة ... طعام ...
در خانه ابی بکر ... هجرت کنند ... سفره ... بضم سین و سکون فا ... مسافر
طعام ... طعام ...
... معلوم شد ... روز ... آن حضرت با ابو بکر ... در غار ... داشتند ... اسماء ... طعام
... قالت فلم نجد لسفرته ولا لسقائه ما نربطهما به ... پس نیافتم ... سفره ... مشک ...
... فقلت لابی بکر والله ما اجد شیئا اربط به الا نطاقی ... پس گفتم ... ابی بکر ...
... قال فشقیه باثنین فاربطیه بواحد السقاء و بالآخر السفرة ... پس ... سفره ...
... فسمیت ذات النطاقین ... پس ... اسماء ذات النطاقین ...
... معلوم شد ... سفر ... توشه ... سفر غزا ... قیاس
کرده ... سفر ... هجرت ... بقیاس ... حدثنا علی بن عبد الله
قال حدثنا سفیان عن عمرو قال اخبرنی عطاء سمع جابر بن عبد الله ... گفت علی بن عبد الله ... سفیان ... عمرو ... موافق
... جابر بن عبد الله الانصاری ...

الجزء السادس من صحیح البخاری | کتاب الجهاد

... آن حضرت ...
... ابو اسحاق ...
... مبارک ...
... ابی آیت ... من ربی ... فقال صل فی هذا الوادی المبارک ... مبارک ...

[illegible] گفت جابر بود یم کہ توشہ میگرفتیم توشہای قربانی را تا [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] المدینہ [illegible]

[illegible] آنحضرت بقیاس [illegible] بر ترجمہ حدثنا [illegible]

[illegible] سوید [illegible] تحقیق سوید [illegible]

[illegible] تا اگر و تیکہ بودیم [illegible] از توابع [illegible]

حیف [illegible] پس گزاردیم [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] الاطعمة [illegible]

پیغمبر [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] پس خوردیم و نوشیدیم [illegible]

علیه وسلم [illegible] خواست پیغمبر [illegible]

[illegible] حدثنا [illegible] حدثنا حاتم [illegible] عن سلمة [illegible]

سبک شد توشہای مردم و محتاج شدند [illegible] و عیش [illegible]

[illegible] شدند توشہا [illegible] بخلاف سیاق [illegible] آنحضرت [illegible]

توشہا [illegible] دلالت دارد [illegible] گفت [illegible] شراح [illegible]

[illegible] حدیث [illegible]

[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] پس [illegible] آنحضرت بارادہ کشتن شتران خود پس اذن داد مر ایشان را آنحضرت

[illegible] عمر رضی الله عنه [illegible] پس ملاقات کرد ایشان را عمر بن خطاب پس خبر دادند [illegible]

پس گفت عمر [illegible] شما بعد کشتن [illegible] پیادہ [illegible]

[illegible] صلی الله علیه وسلم پس [illegible]

عمر [illegible] یا رسول الله [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] پس گفت ای رسول خدا [illegible]

[illegible] این جماعة [illegible] شتران شان پس فرمود رسول خدا [illegible]

توشہای خود [illegible] پس دعا کرد آنحضرت و برکت داد [illegible] توشہای شان [illegible]

[illegible] پس [illegible]

[illegible] پس گفت رسول خدا [illegible] صدق رسالت [illegible]

اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله [illegible] این شہادت [illegible] باشند کتاب [illegible]

[illegible] حدثنا صدقة [illegible] عن وهب بن کیسان عن جابر [illegible]

[illegible] گفت جابر [illegible] ابو عبیدة بن الجراح بود

[illegible] سیصد نفر بودیم [illegible] توشہای خود [illegible]

[illegible] کل یوم تمرة [illegible] گفت مردی

[illegible] روایت مسلم [illegible] جابر [illegible]

[illegible]

الجزء السادس [illegible] الکتاب [illegible]

مبارکہ [illegible] الله [illegible]

[illegible]

[illegible] باب [illegible]

[illegible] مرات من الثیاب [illegible]

[illegible]

چنانکه ایشان گردیدیم از زاد در روایت ابی الزبیر آمده گفتم چگونه میشود گفت می کنم ترا بدهیم از آن چیزیکه می کند طفل پس بالای آن آب بجوشیم و تحقیق بود زاد ما را کشت در روز حتی اتینا البحر فاذا حوت مثل الظرب تا آنکه برآمدیم در کنار دریا پس ناگاه دیدیم که ماهی است که تحقیق پرتو انداخته است آنرا دریا فاکلنا منها ثمانیة عشر لیلة پس خوردیم از آن ماهی شانزده روز چیزی که خوش کردیم او در روایتی نیم ماه دو سواری کی راه اقامت کردیم و آن را انتقال بنیت مدرث مترجمه بیان چیزی اول است که گفته شد زاد ما باب ارداف المرأة خلف اخیها یعنی در پس سوار کردن زن در پس برادر او حدثنا عمرو بن علی قال حدثنا ابو عاصم قال حدثنا عثمان بن الاسود قال حدثنا ابن ابی ملیکة عن عائشة انها قالت یا رسول الله یرجع اصحابک باجر حج وعمرة ولم ازد علی الحج مروی است از عائشه رضی الله تعالی عنها که گفت ای رسول خدا بازمیگردند اصحاب تو بثواب حج و عمره و من زیاده نکرده ام بر حج فقال لها اذهبی ولیردفک عبد الرحمن پس فرمود عائشه را برو و سوار کند ترا از پس خود عبد الرحمن بن ابی بکر فامر عبد الرحمن ان یعمرها من التنعیم پس فرمود عبد الرحمن را که عمره کناند او را از تنعیم که نزدیکترین میقات و حل است از مکه فانتظرها رسول الله صلی الله علیه وسلم باعلی مکة حتی جاءت پس انتظار کرد او را آنحضرت بالای مکه تا آنکه آمد پس از آنجا کوچ کردند حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا ابن عیینة عن عمرو بن دینار عن عمرو بن اوس عن عبد الرحمن بن ابی بکر الصدیق قال امرنی النبی صلی الله علیه وسلم ان اردف عائشة و اعمرها من التنعیم گفت عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله تعالی عنهما فرمود مرا پیغمبر خدا که پس پشت خود سوار کنم عائشه را و عمره کنانم او را از موضع تنعیم باب الارتداف فی الغزو والحج ردیف ساختن کسی را در راه غزو و حج حدثنا قتیبة قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا ایوب عن ابی قلابة عن انس قال کنت ردیف ابی طلحة گفت انس بن مالک بودم من ردیف ابی طلحه که مربی او است وانهم لیصرخون بهما جمیعا الحج والعمرة و مردم آواز بلند میکردند بهر دو یکبارگی که حج و عمره است باب الردف علی الحمار ردیف ساختن بر دراز گوش یعنی سوار پس از سوار حدثنا قتیبة قال حدثنا ابو صفوان عن یونس بن یزید عن ابن شهاب عن عروة عن اسامة بن زید ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رکب علی حمار علی اکاف علیه قطیفة فدکیة و اردف اسامة بن زید وراءه یعنی آنحضرت که تحقیق رسول خدا سوار شد بر حماری بر پالانی که بر روی قطیفه انداخته بودند اکاف بکسر همزه کرا آنرا وکف بواو مفتوح و سکون کاف نیز خوانند و آن پشت خر بندند چنانکه زین راسب ولعبد فدک ساخته بود و ردیف ساخت اسامه را پس خود حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث قال اخبرنی یونس قال اخبرنی نافع عن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت یونس بن یزید خبر داد مرا نافع از عبد الله بن عمر که تحقیق رسول اقبل یوم الفتح من اعلی مکة علی راحلته پیش آمد روز فتح مکه از جانب بلندی مکه بر مرکب خود مردفا اسامة بن زید در حالیکه ردیف خود ساخته بود اسامه بن زید را ومعه بلال ومعه عثمان ابن طلحة من الحجبة و با آنحضرت بلال بود و بود عثمان بن طلحه که از نگاه دارنده کعبه است حتی اناخ فی المسجد تا آنکه نشاند مرکب را در مسجد فامره ان یاتی بمفتاح البیت پس فرمود عثمان را که بیارد کلید در کعبه را ففتح ودخل رسول الله صلی الله علیه وسلم پس کشاد در را و در آمد رسول خدا ومعه اسامة وبلال وعثمان و در حالیکه با آنحضرت اسامه و بلال و عثمان بودند فمکث فیها نهارا طویلا پس درنگ کرد در کعبه ساعت دراز مشغول شده بنماز و دعا ثم خرج پس برآمد آنحضرت فاستبق الناس پس سبقت کردند مردم در در آمدن بدرون کعبه فکان عبد الله بن عمر اول من دخل فوجد بلالا وراء الباب قائما پس بود عبد الله بن عمر اول کسیکه در آمد پس دریافت ابن عمر بلال را از پس در ایستاده فسأله این صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس پرسید بلال را که نماز گذارد رسول خدا فاشار له الی المکان الذی صلی فیه پس اشارت کرد بلال مر ابن عمر را بسوی مکانی که نماز گذارده در آنجا آنحضرت قال عبد الله فنسیت

الجزء السادس شیخ الاسلام | کتاب الحج

جمیع از یاران بود در جاءه رجل فقال آمد آنحضرت را مردی پس گفت یا رسول الله کیف تری فی رجل احرم بعمرة وهو متضمخ بطیب چگونه می بینی حکم مردیکه احرام بست بعمره و حال آنکه ... آلودن جسد بطیب ...

از زبان بملامت عبد الله گفت عبد الله بن عمر فراموش کردم اینکه پدرم از پیغمبر شنیده بود یا نه باب ما قيل في الركاز ونحوه
گفت آنکه کتاب استدلال بر روی مذکور است در بیان ری حدثنا اسحق قال اخبرنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن همام عن ابي هريرة
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل سلامى من الناس عليه صدقة هر انگشت و هر استخوان را مفصل است گرد آورد
بر وی صدقه است یعنی موجب صدقه و مستوجب شکر الهی است که بموجب آفرید که در آن قبض و بسط تواند کرد و منع از
بسلامی تعبیر است بدقائق صنع الهی که مخصوص است بانسان و نیز چون این نعمت کثیر نظیر بود آمد تعریض آن که از نعمای
جلیله و کبیره و تمام تر داشته شکر آن بر وجه لائق ادا نمایند كل يوم تطلع فيه الشمس يعدل بين الاثنين هر روز که طلوع میکند در آن آفتاب
اصلاح میکند یعنی میان دو کس بر وجه عدالت صدقه است یعنی موجب اجر و ثواب است ويعين الرجل على دابته فيحمل عليها او يرفع عليها متاعه صدقة
ان چنانکه گفته اند در تسمیح بالمعیدی خیر من ان تراه و همچنین است قول او ويعين الرجل على دابته فيحمل عليها او يرفع عليها متاعه صدقة
و اعانت کردن مرد را بر ستور پس بر داشتن او را بر وی یا بر داشتن متاع او را صدقه است یعنی عبادتیست نافع که از وی
بدان ترتب ثواب میشود والكلمة الطيبة صدقة و کلمه پاک که متضمن نصیحت و خیر خواهی مسلمانی باشد صدقه است وكل خطوة يخطوها
الى الصلاة صدقة و هر گامی که مینهد آن را بسوی نماز مسجد هر آن صدقه ایست ويميط الاذى عن الطريق صدقة واماطت اذی یعنی
دور کردن از راه چیزی که موجب آزار رهروان باشد صدقه ایست باب كراهية السفر بالمصاحف الى ارض العدو در بیان
کراهت بودن سفر با مصحف بجانب زمین کافران وكذلك يروى عن محمد بن بشر عن عبيد الله عن نافع عن ابن عمر عن النبي صلى الله
عليه وسلم و همچنین یعنی قول بکراهیت روایت کرده شده است از محمد بن بشر الحديث وتابعه ابن اسحق عن نافع عن ابن عمر عن النبي
صلى الله عليه وسلم و متابعت کرده است عبید الله را ابن اسحق از نافع از ابن عمر از پیغمبر خدا و درین روایت اشارت بوجه کراهت
نیز کرده یعنی ترس آنکه بدست دشمنان افتد و گستاخی بدان کنند وقد سافر النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه في ارض العدو وتحقيق
مسافرت کرده است پیغمبر خدا و یاران او در زمین دشمنان وهم يعلمون القرآن و حال آنکه ایشان تعلیم میکردند قرآن را
و با وجود آن قرآن ایشان همراه بوده اند و آنکه آنحضرت به هرقل در کتاب نوشته بود آیه قل يا اهل الكتاب تعالوا الی آخر اقتباس کرده اند
بود کلمات دیگر مشکلان موافق کرمانی در جواب این تعارض گویند مراد نهی از مجموع قرآنست پوشیده نماند که در زمان آنحضرت
مجموع قرآن یکجا مجموع نبود پس مراد بعض خواهد بود که آن نیز مخصوص بزبان آنحضرت است و این تخصیص بی جهتی نیست موافق
مخرج این استدلال بر وجهی که مادلست مذکور است از شیخ خود دانیا و دو است که وجه آن نهار ترتیب و حدثنا عبد الله بن مسلمة
عن مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى ان يسافر بالقرآن الى ارض العدو و بتحقیق رسول خدا نهی کرده است اینکه سفر کنند کسی
با قرآن مراد مصحف است که از آن در وی مکتوبست بسوی زمین دشمن یعنی کفار باب التكبير عند الحرب در جواز الله اکبر گفتن
نزدیک بدشمن حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا سفيان عن ايوب عن محمد عن انس قال صبح النبي صلى الله عليه وسلم خيبر وقد خرجوا
بالمساحي على اعناقهم گفت انس بن مالک صباح کرد پیغمبر خدا بخیبر و بتحقیق بر آمده بودند یعنی مردم با آلات زراعت برگردنهای خود که
فلما راوه قالوا هذا محمد والخميس پس هر گاه دیدند آنحضرت را گفتند این محمد است و لشکر او ومحمد والخميس پس پناه دیدند بسوی
قلعه خیبر فرفع النبي صلى الله عليه وسلم يديه وقال الله اكبر برداشت آنحضرت هر دو دست خود را و گفت الله اكبر خربت خيبر انا اذا نزلنا
بساحة قوم فساء صباح المنذرين خراب شد خیبر بتحقیق ما وقتی که نزول کنیم بزمین قومی پس بد باشد صباح ترسانیده شدگان
[illegible]

الجزء السادس شرح الاسلام | كتاب الحج

محرم است که تجنب نماید و شسته شود بخلوق بالانم
آنست و اتقا از آن بمسا استعمال کرد و حکم آن را از
بغسل بدن و ذکر نمود را شارعه باب الطيب
عند الاحرام بیان استحباب استعمال خوشبوی نزد اراده
احرام اگر چه باقی ماند اثر آن بعد از احرام چنانکه جمهور
گویند که حرام نیست بعد از احرام مگر استعمال ابتدا
وما يلبس اذا اراد ان يحرم و بیان آنچه بپوشد کسی که قصد
نماید احرام بستن و بپوشد و شانه کند موی خود را
ويدهن و روغن مالد نزد احرام چنانکه در حدیث
ابن عباس بعد از دو باب بیاید وقال ابن عباس
يشم المحرم الريحان گفت ابن عباس ببوید محرم گل
و هر خوشبو را روایت کرده ابن ابی شیبه از جابر
خلاف آن و بیهقی بسند صحیح مانند آن از وی و از ابن
عمر کراهت روایت کرده بوئیدن ریحان محرم را
و باین قائل اند مالک و ابو حنیفه در ریحان
خوشبو باشد از نبات وينظر في المرآة ويتداوى
در آئینه و بند دوا کند بخوردن
الزيت والسمن روغن زیت و روغن زرد
بهر دو خبر در رسانید از انقلاب مشوب قدر
یعنی باین بیرون بشیر قول ابن عباس است وقال عطاء يتختم
وگفت عطا بر سر انگشتری پار لیس
الهميان وطاف ابن عمر وهو محرم و بست بمیان خود همیان
است [illegible]

الجزء السادس من تیسیر الاسلام — کتاب الحج

منع میکند شما را از گوشت غزان خالفت لقد ... انتم اسباب ... لهم از آنکه شد گیا با بیثیر که بود دران از گوشت غز تابعه علی نیب رفعه
النبی صلی الله علیه وسلم بدبه ... متابعت کرده است عبد الله بن محمد را ابن سفیان ... در رفع النبی صلی الله علیه وسلم

باب ما یکره من رفع الصوت فی التکبیر در بیان آنچه مکروه داشته میشود از بلند کردن آواز در تکبیر **حدثنا** محمد بن یوسف قال حدثنا
سفیان عن عاصم عن ابی عثمان عن ابی موسی ... صلی الله علیه وسلم گفت ابو موسی اشعری بودیم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم کنا اذا
... بودیم وقتی که مشرف میشدیم بر وادی و بر بلندی آن میرسیدیم بتهلیل و تکبیر
میکردیم یعنی لا اله الا الله والله اکبر میگفتیم و بلند شد آوازها با تکبیرات پس گفت النبی صلی الله علیه وسلم یا ایها الناس اربعوا علی انفسکم
... نرمی کنید بر نفسهای خود ... فانکم لا تدعون اصم ولا غائبا ... انه معکم انه سمیع
قریب ... بتحقیق وی شنوا و نزدیک است ... اگرچه آوازها ... در شب تاریک
باشد نزدیک بقرب ... تصور نباشد **باب** التسبیح اذا هبط وادیا در بیان سبحان الله گفتن وقتی که فرود آمد در وادی
یعنی در نشیب ... **حدثنا** محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان عن حصین بن عبد الرحمن عن سالم بن ابی الجعد عن جابر بن عبد الله قال
کنا اذا صعدنا کبرنا واذا نزلنا سبحنا گفت جابر بن عبد الله ... بودیم ما وقتی که بر بلندی میرسیدیم الله اکبر میگفتیم و وقتی که فرود می آمدیم سبحان الله
میگفتیم ظاهر آنست که این حال در احرام بوده است ... **باب** التکبیر اذا علا شرفا در بیان تکبیر
گفتن وقتیکه بر آید بجای بلند ... تکبیر بجای بلند و تسبیح در جای نشیب ... تواند بود که مشابه ... عالی
... خدا تعالی بلند است ... از مخلوق خود ...
چون پستی ... باید کرد ... تبارک شانه
... بصفات خود ... تسبیح ... یونس که چون وی علیه السلام در بطن ماهی
تسبیح کرد ... لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا ابن ابی عدی عن شعبة عن
حصین بن عبد الرحمن عن سالم عن جابر بن عبد الله قال کنا اذا صعدنا کبرنا واذا تصوبنا سبحنا گفت جابر بودیم ما وقتی که صعود میکردیم بر جای بلند تکبیر میگفتیم
و وقتی که فرود میآمدیم در نشیب تسبیح میگفتیم **حدثنا** عبد الله قال حدثنا عبد العزیز بن ابی سلمة عن صالح بن کیسان عن سالم بن عبد الله
عن عبد الله بن عمر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قفل من الحج او العمرة ولا اعلمه الا قال الغزو ... گفت ابن عمر بود پیغمبر خدا
وقتی که مراجعت میکرد از حج یا عمره ... یا غزو ...
... سیگفت آنحضرت ... بر بلندی ... یا بموضعی
هموار ... الله اکبر میگفت ... ثنیه را ... فدفد ... دال مهمله اول ساکن زمین هموار
... صاحب قاموس فدفد ... مقابل ثنیه واقع شده ...
... لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد ... پاک است ...
... ستایش ...
توانا است آئبون تائبون عابدون ساجدون لربنا حامدون ... رجوع و بازگشت کننده ایم بجانب حق ... عبادت و سجده
کننده ایم پروردگار خود را ... صدق الله وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده ...

ومرد خود اگر از اعرابی [illegible] وآن نزد مردمان که از ان در حالیکه تنهاست مراد [illegible]
یا حلقها از باب [illegible] با اسلام [illegible] پیش آمد مراد [illegible] تقدیر آنست [illegible] تنها کار او [illegible]
نیز [illegible] اشاره و بیان میکند [illegible]
یکسان پس [illegible] گفت عبد الله [illegible] روایت [illegible]
گفته بود **باب** [illegible] نوشته میشود [illegible] بسبب [illegible]
دیگر [illegible] ثواب [illegible] نوشته میشود [illegible]
بیماری [illegible] ثواب نماز [illegible]
بود ثواب آن [illegible] **حدثنا** [illegible]

[illegible]

[illegible]

ابن بطال با آورده پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم بجهد الوداع پرسیده شد آنکیفیت از رفتن پیغمبر خدا در حج وداع قال كان يسير العنق
پس گفت اسامه بود آنحضرت که روش میرفت سیر عنق بفتحات مهمله ونون وقاف یعنی سیر شدید است فاذا وجد فجوة نص یعنی پس چون
یافتی جای فراخ تند میرفت فجوه ای کشاده والنص بنون وصاد مهمله شدید فوق العنق یعنی بالا تر از عنق است **حدثنا**
سعید بن ابی مریم قال اخبرنا محمد بن جعفر قال اخبرنی زید هو ابن اسلم عن ابیه قال کنت مع عبد الله بن عمر بطریق مکة گفت اسلم میرفتیم بودم من با عبد الله
بن عمر در راه مکه فبلغه عن صفیة بنت ابی عبید شدة وجع پس رسید ابن عمر را از جانب صفیه دختر ابی عبید که زوجه ابن عمر بود سختی دردی مرض او
فاسرع السير پس شتاب کرد در رفتن حتی اذا کان بعد غروب الشفق ثم نزل تا آنکه وقتیکه بود بعد از غروب شفق باز میرفت نزول فصلی المغرب والعتمة
یعنی بعد از فرود آمدن هر دو نماز گذارد مغرب را در آخر وقت و عشا را در اول وقت وقال انی رأیت النبی صلی الله علیه وسلم اذا جد به السیر
اخر المغرب وجمع بینهما وگفت ابن عمر تحقیق من دیدم پیغمبر خدا را وقتیکه بشتاب آوردی او را سیر تاخیر کردی و آخر وقت گذاردی
مغرب را و جمع میکرد میان عشا و مغرب یعنی عشا را در اول وقت گذاردی ای لفظ اخر المغرب ناظر است بهمین معنی که گذشته شد فافهم **حدثنا**
عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن سمی مولی ابی بکر عن ابی صالح عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال السفر قطعة من العذاب تحقیق پیغمبر
فرمود سفر پاره از عذاب است یمنع احدکم نومه وطعامه وشرابه باز میدارد یکی از شما را از خواب او و طعام او و شراب او فاذا قضی احدکم
نهمته فلیعجل الی اهله پس وقتیکه تمام کرد یکی از شما حاجت خود را یا باعث بر سفر بود گو شتاب کند و زود در رود بسوی اهل خود که سکون او
نهمت بفتح نون و سکون ها بمعنی حاجت است **باب** اذا حمل علی فرس فرآها تباع در حکم کسیکه سوار کرد کسی را بر اسپی تا جهاد کند در راه خدا
پس دید آن اسپ را که فروخته میشود **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان عمر بن الخطاب حمل علی فرس فی سبیل الله فوجده یباع
تحقیق عمر بن خطاب رضی الله تعالی عنه سوار کرد کسی را بر اسپی تا جهاد کند در راه خدا پس یافت عمر آن اسپ را که فروخته میشود فاراد ان
یبتاعه فسأل رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال لا تبتعه پس خواست عمر اینکه بخرد اسپ را پس پرسید رسول خدا را
از خریدن آن اسپ فرمود مخر آن را ولا تعد فی صدقتک و رجوع مکن در صدقه خود یعنی چیزیرا که در راه خدا داده باشی باز از او مخر
خود آن **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی مالک عن زید بن اسلم عن ابیه قال سمعت عمر بن الخطاب یقول حملت علی فرس فی سبیل الله گفت عمر
سوار کردم کسی را بر اسپی در راه خدا فابتاعه پس فروخت او را او صاحبه الذی کان عنده فاضاعه با او فاردت ان اشتریه پس یافت صاحبش او را ضایع کرده و بود کسی که بود
نزد وی پس خواستم که بخرم آن را وظننت انه بائعه برخص و گمان کردم که تحقیق فروشنده است او را بارزان فسألت النبی صلی الله علیه
وسلم فقال لا تشتره وان بدرهم پس پرسیدم پیغمبر خدا را پس فرمود مخر آنرا اگرچه بیکدرهم بفروشند مبالغه در ارزانی بها است فان العائد فی هبته
کالکلب یعود فی قیئه تحقیق رجوع کننده در هبه خود مانند سگ است که عود میکند در قی خود **باب** الجهاد باذن الابوین جواز جهاد
کردن باذن مادر و پدر است **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا حبیب بن ابی ثابت قال سمعت ابا العباس الشاعر وکان لا یتهم فی حدیثه و بود
ابو العباس شاعر تهمت کرده نمیشد در حدیث او بکذب و این قول برای آن آورد که وی شیعه بود متهم در اعتقاد و حدیث شیعی صدوق
مقبول داشته اند و نیز شعرا مبالغه در اغراق معنی چندان میکنند که از امکان وقوع بیرون می باشد و اینمعنی داخل در کذب نیست
از انکه قرینه مقام ناطق است که مراد حقیقت این کلام نباشد قال سمعت عبد الله بن عمرو یقول جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم
فاستأذنه فی الجهاد گفت ابو العباس شاعر شنیدم عبد الله بن عمرو را میگفت آمد مردی نزد پیغمبر خدا پس طلب اذن کرد در جهاد کردن
فقال احی والداک قال نعم پس فرمود آیا زنده اند پدر و مادر تو گفت آری زنده اند قال ففیهما فجاهد پس فرمود اگر حال چنین است
که گفتی پس جهاد کن در حق مادر و پدر و تخصیص کن جهاد را در حق آنها و مراد لازم جهاد است نه حقیقت آن یعنی بذل مال و

الرسالة السادس عشر شیخ الاسلام | کتاب الحج

وقت و رنج بدن و ترسیت انها کنی از آنکه بر قالدین نوش صیناست و جهاد وش بالقتا یارب مگر تعیین شود چنانکه گفتند عام که بیرون در شیء متعلق است بمحذوف که یا بقتیل سکند و جهاد مذکور عمل می‌کنند از آنکه ما بعد فا در جزاء جواب عمل نمی‌کند بار نکرده باشد **باب** ما قیل فی الجرس و نحوه فی اعناق الابل چیزی که گفته شده است از کراهت در بستن جرس و مانند آن در گردن‌های

شتر **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن عباد بن تمیم ان ابا بشیر الانصاری اخبره انه کان مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بعض اسفاره مرویست از عباد بن تمیم که بتحقیق ابو بشیر انصاری خبر داد او را که او بود با رسول خدا صلی الله علیه وسلم در بعض سفرهای آنحضرت قال عبد الله حسبت انه قال والناس فی مبیتهم گفت عبد الله بن ابی بکر گمان میبرم که عباد بن تمیم گفت و حال آنکه

مردم در خوابگاه خود بودند فارسل رسول الله صلی الله علیه وسلم رسولا ان لا یبقین فی رقبة بعیر قلادة من وتر او قلادة الا قطعت پس فرستاد رسول خدا فرستاده را که باقی نگذارد در گردن شتری قلاده از زه کمان یا مطلق قلاده شک راویست یا برای تنویع که مطلق قلاده و یا قلاده مخصوص از زه و منسوخ داشتند [illegible] چنانکه بعضی توهم کرده‌اند و متعارف بود در میان عرب که از

برای دفع چشم زخم زه در گردن دواب می‌بستند الا قطعت مگر آنکه بریده شود از گردن شتران و حکمت آن گفته‌اند که زه [illegible] دفع زخم چشم نمی‌کند همه بتقدیر الهی است هر چه خواسته بجا میشود و نیز گفته‌اند که منع برای آن بود که در وقت دویدن و بستن [illegible] رفتن گلوی دابه را خفه میکند [illegible] ... حدیث بر ترجمه باب آنکه جرس بسته میشود [illegible] قلاده و گردن [illegible]

[illegible] جرس نیز لازم آمد قسطلانی گفته که در اصل [illegible] است که در قلاده جرس باشد [illegible] و لهذا مولف ترجمه در جرس آورده **باب** من اکتتب فی جیش فخرجت امرأته حاجة او کان له عذر هل یؤذن له کسیکه نوشته شد و تعیین یافت در لشکر

[illegible] یا برای او عذری دیگر باشد یا اذن داده شود مر او را که همراه زن برود یا عذر دیگر [illegible] داشته باشد **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا سفیان عن عمرو عن ابی معبد عن ابن عباس انه

سمع النبی صلی الله علیه وسلم یقول مرویست از ابن عباس که بتحقیق شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که میفرمود لا یخلون رجل بامرأة خلوت نکند مردی بزنی بیگانه ولا تسافرن امرأة الا ومعها محرم و مسافرت نکند زنی مگر آنکه با وی محرمی باشد فقام رجل

بر وجه نکاح آن زن فقال یا رسول الله اکتتبت فی غزوة کذا وکذا پس ایستاد مردی و گفت ای رسول خدا

نوشته شدم در غزوه چنین و چنین و نام من ثبت کرده اند [illegible] وخرجت امرأتی حاجة و بیرون آمده است

زن من برای حج [illegible] قال اذهب فحج مع امرأتک فرمود برو و حج کن با زن خود که بهترین [illegible] است و زن تو محرمی نمی‌دارد و برای غزوه دیگران هم هستند [illegible] **باب** الجاسوس در بیان جاسوس است جاسوس

و سین مهمله بر وزن قاموس است والتجسس التبحث تجسس بمعنی بحث و تفتیش کردن است از بواطن امور [illegible]

[illegible] در بیان فرموده خدای تعالی [illegible] دشمن مرا و دشمن خود را دوستان یعنی کافران را که [illegible] میکنند با ایشان این آیت نازل شده است در حق حاطب بن ابی بلتعه که در حدیث مذکور است **حدثنا** علی

بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا عمرو بن دینار سمعته منه مرتین قال اخبرنی حسن بن محمد گفت عمرو بن دینار شنیدم او را ام سفیان [illegible]

که گفت خبر داد مرا حسن بن محمد قال اخبرنی عبید الله بن ابی رافع قال سمعت علیا رضی الله عنه یقول بعثنی رسول الله صلی الله علیه وسلم انا والزبیر والمقداد بن الاسود [illegible]

گفت ابو رافع شنیدم علی بن ابی طالب را که گفت فرستاد رسول خدا مرا و زبیر و مقداد را [illegible] منسوب است که

[illegible] است قال انطلقوا حتی تأتوا روضة خاخ فرمود بروید تا آنکه برسید بروضه خاخ نام موضعی است میان مکه

الجزء السادس شیخ الاسلام الثانی

وهم شهر دوازده میل بازمدینه و حاخ بمعجمتین است بقول صحیح بعضی علما بمهمله و جیم از روی تصحیف و سهو خوانده اند فقال انطلقوا حتی تاتوا روضة خاخ فان بها ظعینة ومعها کتاب فخذوه منها وفرمود تحقیق بآن موضع زنی است در هودج و با وی نامه ایست پس بگیرید نامه را از وی ظعینه بظاء معجمه و عین مهمله بر وزن قرینه زنی که در هودج باشد فانطلقنا تعادی بنا خیلنا حتی انتهینا الی الروضة پس رواں شدیم بجائیکه می دوید بما اسپان ما تا آنکه رسیدیم بروضه فاذا نحن بالظعینة فقلنا اخرجی الکتاب پس ناگاه ما نزدیک ظعینه ایم پس گفتیم بیرون آر نامه را فقالت ما معی من کتاب پس گفت آن زن نیست با من نامه فقلنا لتخرجن الکتاب او لنلقین الثیاب پس گفتیم البته بیرون می آری نامه یا می اندازی جامها را که بر بدن تست فاخرجته من عقاصها پس بیرون آورد نامه را از موی سر خود عقاص بکسر مهمله و بقاف و صاد مهمله جمع عقیصه است یعنی موئی که با هم بافند و اطراف آن را بیخ در آرند فاتینا به رسول الله صلی الله علیه وسلم پس آوردیم آن نامه را رسول خدا را فاذا فیه من حاطب بن ابی بلتعة الی اناس من المشرکین من اهل مکة پس دیدند که در آن نامه نوشته از حاطب بن ابی بلتعه بسوی مردمی که مشرک اند از اهل مکه خبر میدهد بعض امر رسول الله صلی الله علیه وسلم خبر میدهد ایشان را بعضی کار رسول خدا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا حاطب ما هذا پس فرمود رسول خدا ای حاطب چیست این کار تو قال یا رسول الله لا تعجل علی گفت ای رسول خدا شتاب مکن بر من بعقوبت من انی کنت امرأ ملصقا فی قریش ولم اکن من انفسها بتحقیق من بودم مردی پیوسته بقریش و نبودم از قوم و قرابت ایشان وکان من معک من المهاجرین لهم قرابات بمکة و هست کسیکه با تست از مهاجران مر آنها را خویشیها باهل مکه یحمون بها اهلیهم واموالهم نگاه میدارند بسبب قرابت مردم ایشان زن و اهلهای ایشان را و تعرض نمیکنند بدان واحببت اذ فاتنی ذلک من النسب فیهم پس دوست داشتم چون نیست مرا نسبی در ایشان ان اتخذ عندهم یدا یحمون بها قرابتی اینکه بگیرم نزد ایشان منتی که نگه دارند بسبب آن قرابت مرا که در مکه اند از اهل بیت و اولاد وما فعلت کفرا ولا ارتدادا ولا رضا بالکفر بعد الاسلام و نکرده ام این کار را از روی کفر و برگشتن از مسلمانی و نه از روی خورسندی بکفر بعد از اسلام فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد صدقکم پس فرمود رسول خدا بتحقیق راست گفته است شما را قال عمر یا رسول الله دعنی اضرب عنق هذا المنافق گفت عمر ای رسول خدا بگذار که بزنم گردن این منافق و بکشم او را و دیگری چنین کار نکند اگر کولی چه از انکه آنحضرت شهادت براستی او داد که از راه کفر و ارتداد مرتکب این کار نشده داست و چون اطلاق نفاق بر وی کرده و خواست که او را بکشد گوئیم با شمه تصدیق آنحضرت از راه ترد دبر ابطا ابی شبه از وی که او نمی تعصیح و محبت اسباب دنیا بوجود آمد عمر بسیاری که بر دین داشت از راه زجر و تشدید اطلاق نفاق کرده و مراد نفاق در عمل خواهد بود و گمان کرده که این چنین کسی را سیاست میتوان گشت و جزم کرده که واجب القتل است و هم از تهییج رسید و طلب اذن کرد و شرعی باز نفل از رسیده بود که مکافات آن باید کرد وقال انه قد شهد بدرا فرمود در جواب عمر تحقیق وی حاضر بوده است غزوه بدرا وما یدریک لعل الله ان یکون قد اطلع علی اهل بدر و چه میدانی تو شاید که خدا باشد اینکه بتحقیق مطلع شده بر احوال و اعمال اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم پس گفت هر عمل که میخواهید بتحقیق بخشیده ام مر شما را اگر آن تعبیر کرد از مغفرت که خواهد کرد بصیغه ماضی که دلالت بر وقوع دارد جهت کمال تحقیق بعضی گویند که مراد مغفرت گناهان گذشته است نه گناهان آینده و این قول باطل است اگر چنین بودی آنحضرت تمسک نکردی در جواب عمر العیاذ بشهود بدر از حاطب این تقصیر واقع شده فقال سفیان وای اسناد هذا پس گفته است سفیان بن عیینه و کدام اسناد داست این اسناد اشارت است بتعظیم و علو این اسناد کرده که رجال او همه قوی ثقه عادل اند و مقصود جزم با حکم و شرافت اهل بدر است

باب الكسوة للأسارى — در بيان پوشش دادن و پوشانيدن اسيران را جامه؛ يعنى ستر عورت كنند كسوه كه بر كف نگاه دارند نيز سيد و ستر عورت ايشان

حدثنا عبد الله بن محمد ... — گفت جابر رضي الله عنه چون بود روز بدر آورده شدند اسيران و آورده شد عباس بن عبد المطلب كه از جمله اسيران بود و نبود بر وى جامه، پس نگاه كرد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم برای او پيراهنى ... پس يافتند پيراهن عبد الله بن أبي را كه بقدر او بود، پس پوشانيد او را پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم آن پيراهن را. پس براى همين كشيد آنحضرت از بدن خود پيراهن خود را كه پوشانيد ابن أبي را وقت موت او ... گفت ابن عيينه بود ابن أبي را نزد پيغمبر خدا احسانى، پس دوست داشت كه مكافات او كند.

باب — در بيان ثواب كسى كه اسلام آرد بدست او مردى.

حدثنا قتيبة بن سعيد ... — گفت سهل: فرمود پيغمبر روز خيبر: هر آئينه بدهم رايت فردا مردى را كه فتح كند خدا بر دست او، دوست ميدارد خدا و رسول خدا را و دوست ميدارند او را خدا و رسول او. پس شب گذرانيدند مردم آن شب خود را در فكر آنكه كدام كس داده ميشود رايت. پس صباح كردند همه ايشان اميد ميداشتند كه به او داده شود. پس فرمود كجاست علي بن أبي طالب؟ پس گفته شد درد ميكند دو چشم او. پس طلبيد او را و دميد در دو چشم او و دعا كرد پس شد چنانكه گويى نبود درد. پس داد رايت را. پس گفت علي: جنگ كنم با ايشان تا آنكه باشند مثل ما؟ فرمود آهسته برو تا آنكه فرود آيى بميدان ايشان، پس دعوت كن ايشان را و بخوان بسوى اسلام و خبر ده ايشان را بآنچه واجب است بر ايشان از احكام اسلام. پس بخدا سوگند كه راه نمايد خدا بسبب تو مردى را بهتر است ترا از شتران سرخ موى ... و اين كنايه است از بسيار ستوده بودن نزد عرب.

باب الأسارى في السلاسل — در بيان اسيران در زنجير.

حدثنا محمد بن بشار ... عن أبي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم — فرمود تعجب كرد خداى تعالى از قومى كه مى درآيند در بهشت در حالى كه در زنجيرها قيد كرده شده اند. نسبت تعجب بالله تعالى شانه از قبيل مجاز است ... و مراد قوم كفار است كه اسير كرده در سلاسل مى آرند و بعد از دريافت حقانيت اسلام بدل آيند، چون اسلام سبب جنت است دخول در اسلام دخول در جنت داشته اند ... در باب اسيران بدر واقع شده كه عباس و امثال او ... و از جمله اهل اسلام شدند ...

الجزء السادس عشر الاسلام | كتاب الحج

... كنند بكشتى ميان صفا و مروه ... كه بستر ... احرام ... حج تمتع ... حلال شد ... باب ... نماز گزاردن آنحضرت بذي الحليفة ... روايت كرد ... خروج النبي صلى الله عليه وآله وسلم ...

حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا هشام بن يوسف قال أخبرنا ابن جريج ... عن أنس ... قال صلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم بالمدينة أربعا ... نماز گزارد آن حضرت بمدينه چهار ركعت يعنى ظهر و بذي الحليفة ركعتين ... عصر ... پس شب گذرانيد تا آنكه صبح كرد ...

حدثنا قتيبة قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا أيوب عن أبي قلابة عن أنس بن مالك ... النبي صلى الله عليه وسلم الظهر بالمدينة ...

بردہ اند و آن بہر ابو موسیٰ کشیدہ و در اسلام استقامت ورزیدہ جای تعجب نیست و غرابتی ندارد **باب** فضل من اسلم من اهل الکتابین ثواب کسی کہ اسلام آوردہ از یہود و نصاری **حدثنا** علی بن عبد اللہ قال حدثنا سفیان بن عیینۃ قال حدثنا صالح بن حی ابو حسن قال سمعت الشعبی یقول حدثنی ابو بردۃ انہ سمع اباہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ثلاثۃ یؤتون اجرھم مرتین تحقیق ابو بردہ شنید پدر خود را کہ روایت کرد از پیغمبر خدا رحمت کند خدا بر وی فرمود سہ جنس مردم اند کہ دادہ میشود اجر ہای ایشان دو بار الرجل تکون لہ الامۃ فیعلمھا فیحسن تعلیمھا ویؤدبھا فیحسن ادبھا ثم یعتقھا فیتزوجھا یکی آن مرد است کہ می باشد او را کنیزی پس تعلیم میکند او را احکام دینی و نیکو میکند تعلیم او را یعنی آنچہ از ضروریات دین است می آموزد بی درشتی و سختی و ادب تاک میکند او را یعنی می آموزد او را اخلاق نیک و صنعتی می سازد آن و نیکو میکند ادب او را ثم یعتقھا فیتزوجھا فلہ اجران بعد آزاد میکند او را و زن خود میگیرد بعد پس مراو راست دو اجر قسطلانی میگوید یک اجر برآزادی و دوم بر تزوج و تخصیص دو اجر باعتاق و تزوج فرمودہ از آنکہ تعلیم امور دینی و آداب عام ہست خصوصیتی باو ندارد و آنچہ مخصوص است بوی ہمین اعتاق و تزوج است انتہی پوشیدہ نماند کہ ترتیب ثواب بر عمل نیک نسبت بہر کہ باشد مقرر است خصوصیتی با او ندارد باعتبار آنکہ نفس اعتاق و ثواب بر ان نیز مخصوص باو نیست غلام را آزاد کردن نیز موجب اجر است ہمچنین تزوج و ثواب بر ان در حرہ تخصیص با کنیز و بیوہ و بیکس باشد نیز معلوم شدہ است و احادیث صحیحہ بسیار بر ان ناطق است پس تخصیص دو اجر ہمین باعتاق و تزوج خالی از تکلف نیست **و مؤمن** اھل الکتاب الذی کان مؤمنا دوم ایمان آوردہ اہل کتاب از یہود و نصاری آنکہ بود مومن بہ پیغمبر خود ثم آمن بالنبی صلی اللہ علیہ وسلم فلہ اجران پس ایمان آوردہ بہ پیغمبر ما محمد رسول خدا پس مراو راست دو اجر یک اجر بر ایمان پیغمبر خود و دوم بر ایمان بر آنحضرت والعبد الذی یؤدی حق اللہ وینصح لسیدہ سیوم بندہ کہ مملوک کسی است ادا میکند حق خدا از نماز و روزہ و جز آنچہ بر وی واجب است و خیرخواہی میکند مالک خود را و خدمات او بر وجہ مرضی میگزارد و در کلام بعضی از ثقات واقع شدہ کہ مراد دو اجر است در این سہ جنس را در ہر عملی کہ میکنند انتہی و ظاہر مراد دو مثل کہ بر حسنۃ اہل ایمان موعود است ایشان را اضعاف خواہد بود و ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم و میتوان گفت کہ مراد دو اجر عظیم است بر بندہ و فضل و دو دونیست اگر گوییم مقصود بیان اجر است مر مومن کتابی را کہ ایمان بہ پیغمبر خود داشتہ بعد از آنکہ بیچاہ ایمان بآن آوردہ بود منسوخ شدہ و از اعتبار افتادہ یعنی از ایمان بمحمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بہ برکت قبول ایمان ثابت میشود او را اجر بر ایمان سابق او و ہمچنین گوییم مقصود بیان اجر بندہ مملوک بخدمت مولای اوست با آنکہ اجر عباد داخلی باشد مگر عملی کہ محض برای خدا باشد و اینجا شرکت ادای حقوق اللہ کردہ بندگان مشغول بخدمات مولا حالی از ندرت و دشواری نیست بر خدمت مولا نیز اجر میرسد و ہمچنین بیان اجر عام است بر تزوج او برای خود با آنکہ فعلی خالص لوجہ اللہ نیست و اگر او را مختار میکرد تا اختیار کردی برای خود ہر کرا میخواست احسن خود برکت اعتاق بر این فعل او نیز اجری ثابت کردہ فافھم **ثم قال الشعبی** واعطیتکھا بغیر شیء پس گفت شعبی بعد از ادا حدیث دادم ترا این مسالت را بغیر چیزی از اجر و مشقت و قد کان الرجل یرحل فی اھون منھا الی المدینۃ و بتحقیق بود مردی کہ سفر میکرد آسان تر از این مسالت بسوی مدینہ نبوی و رنج مسافت میکشید تا آنکہ در تصحیح و توضیح این حدیث کلام بسیار است بر بعضی از آن در قسم اول اشارتی رفت و در قسم دوم شراح اختلاف کردہ اند کہ مراد ایمان بمحمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در زمان بعثت آنحضرت است یا بعد از آن تا روز قیامت کرمانی جزم کردہ باول و تیمیت نمودہ او را یعنی وبلقینی جزم کردہ اند کہ مراد ایمان بعد از زمان آنحضرت است و این ہر دو قول خلاف ظاہر است حافظ ابن حجر گفتہ نیست کہ فرقی میان این دو زمان

البحر الساري شرح الاسلام | كتاب الحج

چون مناسک دیگر و شافعی و احمد سنت گفتہ و نزد ابو حنیفہ شرط احرام ہست کہ بدون آن حج نباشد و حقیقت احرام دخول در حرمات مخصوصہ ہست و آن متحقق نمی شود شرعا مگر بہ نیت و ذکر چنانچہ تحریمہ نماز و لیکن تا کہ میشود سلام تلبیہ ہر زبانی کہ صحیح اگر چہ فارسی باشد و غیر ذکر نیز چون تقلید ترجمہ مقرر است با وی چنانکہ در کتب فقہ مشروح است و قدیر ابن حبان گفتہ کہ در حق تلبیہ حج را با بلال و عطا و مکر مسعود **حدثنا** عبد اللہ بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبد اللہ بن عمر ان تلبیۃ رسول اللہ تحقیق تلبیہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم این است لبیک اللھم لبیک لبیک مکرر لفظ لبیک سہ بار تفصیل بیان او لیکن اللھم یعنی حاضرم برای خدمت و طاعت تو خداوندا و لبیک کلمہ ایست کہ مستعمل میشود در اجابت طلب پس مکرر آن در ضمن اجابت دعوت حق کہ باشد قولا مع العمل لا شریک لک لبیک نیست شریک مر ترا در استحقاق خدمت و طاعت ان الحمد بکسر ہمزہ و فتح نیز روایت والنعمۃ لک تحقیق ستایش و نعمتی کہ در منت حق راست والملک لا شریک لک یعنی پادشاہی نیز تر راست کہ نیست شریک ترا و این قدر کفایت است کہ افضل بود و اگر زیادہ کند نیز جائز باشد چنانکہ از اجلہ صحابہ چون ابن مسعود و ابن عمر رضی اللہ عنھم زیادہ نیز ماثور است **حدثنا** محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان الثوری عن الاعمش عن عمارۃ عن ابی عطیۃ مالک بن عامر عن عائشۃ قالت انی لا علم کیف کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یلبی گفت عائشہ تحقیق من ہر آئینہ میدانم کہ چگونہ بود آنحضرت کہ تلبیہ میکرد و بیان کرد آن را و گفت لبیک اللھم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمۃ لک تابعہ ابو معاویۃ عن الاعمش ... الاعمش کہ در حدیث ابن عمر است در این حدیث ساقط است

وبا رسم سخن در آن میرود که بعد از بعثت آنحضرت بر گاه دین عیسی منسوخ شده باشد قبول ایشان و نبوت آنحضرت است
و بس و ایمان منحصر شد با آنحضرت و اجر ایمان سابق منسوخ باآنکه تحریفها و تبدیلها بسیار دران راه یافته چه معنی دارد ذکر یهود
داخل در حدیث باید که نباشند از آنکه غیر ایشان بعد از بعثت عیسی دین عیسی است و آنانکه بعیسی ایمان نیاوردند توان گفت
که آنحضرت فیه و آنچه توان گفت آنست که اهل کتاب به پیش از دعوت آنحضرت بدینهای خود ثابت بوده اند و تحریف و تبدیل اگر
راه یافته در بعضی از اشیا از دعتا و بعد از ظهور علام نبوت سرور انبیا شده باشد چنانکه بعضی از احبار یهود مثل عبد الله بن سلام و تمیم
او که بر اصل ایمان تورات باقی بودند و تحریفات قائل نبودند چون اسلام آوردند آیه کریمه سوره قصص است اولئک یؤتون اجرهم مرتین
در حق ایشان نازل شد و نیز تعیین حدیث و حصر شکر در نامه هرقل که نصرانی بوده واقع شده اسلم تسلم یؤتک الله اجرک مرتین دلالت
صریح دارد که ایمان آنها بعد از ایمان با آنحضرت و برکت قبول دین محمدی موجب اجر بوده است هرچند منسوخ شده است
باشد و نیز توان گفت که بعضی از یهود که در مدینه بودند تا تسلم که دعوت عیسی با ایشان نرسیده بود گویند که دین عیسی علیه السلام در جمیع
بلاد انتشار نیافته بود و شائع نشده پس ایشان بر دین موسی علیه السلام مانده بودند صادق است بر وی که آمن بنبیه
و آیه مذکوره نیز دلیل است بر بقای بعضی از آنها بر دین موسی و اعتبار ایمان آنها والله اعلم **باب اهل الدار یبیتون فیصاب الولدان والذراری**
بیان غارت کرده میشود بر ایشان بشب چنانکه تمیز نباشند افراد ایشان از زن و مرد و خورد و کلان پس مصاب شوند الولدان والذراری
پس کشته و زخمی میشوند مردان و اولاد و اطفال بیتون صیغه مجهول است از تبییت بمعنی با کافران در شب دلاوری
بمعنی خورد و غلام نزدیکی بتشدید یاست و مخفف نیز خوانده میشود بیاتا لیلا یعنی بیاتا در قرآن مجید که واقع شده
بمعنی لیل است تنبیه لیلا یعنی این کلمه بمعنی لیلا گفته است از اثنا حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا
الزهری عن عبید الله عن ابن عباس عن الصعب بن جثامة قال مر بی النبی صلی الله علیه وسلم بالابواء او بودان گفت صعب گذشت
پیغمبر بر من بابواء یا بودان و دان نزدیک مدینه است وسئل عن اهل الدار یبیتون من المشرکین فیصاب من نسائهم وذراریهم پس پرسیده شد
آنحضرت از حال کسی که از اهل دار حرب که غارت کرده میشوند از مشرکان پس کشته میشوند زنان آنها و اولاد آنها قال هم منهم فرمود آنها
از ایشانند و حکم مشرکان دارند در دین و در قتل کذا قال الکرمانی صاحب فتح الباری گوید قتل ایشان بطریق قصد مباح نیست و اگر
ممکن نباشد بسبب ... آنها اگر بعد از طی ذریات ایشان کرده در میان کشته شوند باکی ندارد وسمعته یقول لا حمی الا لله ولرسوله
صعب بن جثامه گوید پس شنیدم آنحضرت را میفرمود که حمی نیست مگر ... آنچه گرد کرده ... و جز آن و نگذارند کسی بلکه برای مسلمین
شود در اهل جاهلیت رسم بود که چون کسی غالب میشد ... میداشت زمین بر مقدار آواز سگ و منع میکرد دیگران را
دواب خود چرانیدن پس ابطال کرد آنحضرت این را از میان اهل اسلام فرمود که حمی بقرت حق باشد
اوست و رسول خدا که بر حکم او کار میکند و در حکم خلفا و هر که قائم مقام اوست داخل است چنانکه نگهداشت عمر حمی را برای
دواب بیت المال وعن الزهری انه سمع عبید الله عن ابن عباس قال حدثنا الصعب فی الذراری و مرویست از ابن شهاب زهری که
وی شنیده است عبید الله را که از ابن عباس نقل کرد در حالیکه گفت ابن عباس حدیث کرد ما را صعب در ذراری
لنا وکان عمرو یحدثنا عن ابن شهاب عن النبی صلی الله علیه وسلم گفته اند که این مقوله سفیان بن عیینه است یعنی گفت سفیان
بود عمرو بن دینار حدیث میکرد ما را از ابن شهاب مذکور ... عمرو بن دینار
از ابن عباس ... قال اخبرنی عبید الله عن ابن عباس عن الصعب سفیان گوید

بعد از آن این حدیث را زهری گفت شنیدم از عبید الله از ابن عباس از صعب یعنی عبید الله بواسطه ابن عباس از صعب نقل کرده
وانهم منهم فرمود ذراری از ایشانند و نگفته این عبارت چنانچه گفت عمرو بن دینار که ایشان از پدران
خود اند **باب** قتل الصبیان فی الحرب دربیان کشتن طفلان در جنگ **حدثنا** احمد بن یونس قال حدثنا اللیث عن نافع ان عبد الله اخبره
ان امرأة وجدت فی بعض مغازی النبی صلی الله علیه وسلم مقتولة تحقیق عبد الله بن عمر خبر داد نافع را که یافته شد زنی در بعض
غزوات پیغمبر خدا در حالیکه کشته شده است فانکر رسول الله صلی الله علیه وسلم قتل النساء والصبیان پس ناخوش داشت رسول خدا
کشتن زنان و خورد سالان را **باب** قتل النساء فی الحرب در حکم کشتن زنان در حرب دشمنان **حدثنا** اسحق بن ابراهیم قال
قلت لابی اسامة حدثکم عبید الله عن نافع عن ابن عمر حدیث کرد ما را اسحق گفت گفتم ابی اسامه را آیا حدیث کرده است شما را عبید الله از نافع از ابن عمر
قال وجدت امرأة مقتولة فی بعض مغازی رسول الله صلی الله علیه وسلم و این حدیث فتح مکه بود فنهی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس منع کرد رسول خدا
عن قتل النساء والصبیان از کشتن زنان و خورد سالان جواب استفهام محذوف است چون این حدیث باختلاف اسناد حدیثی دیگر
است باصطلاح محدثان و با وجود آن اندک اختلاف در لفظ هم داشت قتل نساء را جدا ترجمه ساخته تاکید بیان کرده و ما هم
ایراد کرده نظر بر بیان تکرار نموده دیگر نیست **باب** لا یعذب بعذاب الله عذاب کرده نشود بعذابی که مخصوص بخدا است یعنی خدا
باتش نباید کرد **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا اللیث عن بکیر عن سلیمان بن یسار عن ابی هریرة انه قال بعثنا رسول الله صلی الله
علیه وسلم فی بعث گفت ابو هریره فرستاد ما را رسول خدا در لشکر که امیر آن حمزه بن عمرو سلمی بود فقال ان وجدتم فلانا وفلانا فاحرقوهما
بالنار پس فرمود اگر دریابید فلان و فلان را پس بسوزانید هر دو را باتش ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حین اردنا
الخروج پس فرمود رسول خدا هنگامی که خواستیم بر آمدن انی امرتکم ان تحرقوا فلانا وفلانا وان النار لا یعذب بها الا الله تحقیق من امر کرده
شما را اینکه بسوزید فلان و فلان را و تحقیق آتش عذاب نمی کند بآن مگر خدا و این خبر است بمعنی نهی و نسخ است حکم سابق را
و از این معلوم شد که نسخ حکم پیش از عمل روا است و سنت نسخ میکند سنت را نیز و می گوید که منع عذاب باتش
از آن روست که مخصوص بعذابها است بهمین جهت خدا کفار را وعید باتش کرده طیبی گوید منع از این جهت است که حق جل شانه در دنیا
در آتش نفع بنده کرده پس نباید که آنرا وسیله عذاب کنند و خدای مالک الملک است هر که را خواهد باین عذاب کند هم در دنیا و هم در آخرت
فان وجدتموهما فاقتلوهما پس اگر دریابید آن هر دو را پس بکشید ایشانرا **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن ایوب عن عکرمة ان علیا حرق قوما
فبلغ ابن عباس فقال لو کنت انا لم احرقهم تحقیق امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه سوخت جمعی را و آن گروه سبائیه پیروان ابن سبا بودند
میگفتند که علی خدای ما است پس رسید این خبر ابن عباس را گفت اگر من بودمی بجای علی با ایشان و وی رضی الله تعالی عنه
نمی سوختم ایشانرا لان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا تعذبوا بعذاب الله زیرا که پیغمبر خدا فرموده عذاب نکنید مردم را بعذاب خدا
ولقتلتهم کما قال النبی صلی الله علیه وسلم من بدل دینه فاقتلوه و هر آئینه کشتمی ایشانرا چنانچه فرموده پیغمبر خدا کسیکه تبدیل کند دین خود را
یعنی مرتد شود پس بکشید او را و در شرح السنه روایت کرده چون رسید این قول ابن عباس بعلی رضی الله تعالی عنه گفت
راست گفته است ابن عباس ظاهرا سوختن علی کفار را برای اجتهاد و برای تشدید و مبالغه در عذاب کفار معاند بود **باب**
فاما منا بعد واما فداء در بیان مضمون این آیت که در باب اسیران نازل شده و معنی آنست که یا منت نهید منت باستخلاص
بعد از گرفتن یا فدیه و بدل بگیرید حتی تضع الحرب اوزارها تا آنکه تمام شود محاربه این جزو آیت در بعضی روایات موجود
نیست فیه حدیث ثمامة در این باب حدیث ثمامه است و در باب ربط الاسیر فی المسجد گذشته و در اینجا بر خلاف عادت خود

الربع السادس شیخ الاسلام | کتاب الحج

احادیث مختصر مذکور گشت **باب** ...
القبلة الغداة بذی الحلیفة احرام بستن رو بقبله ...
بامداد در ذی الحلیفة وقال ابو معمر ...
حدثنا عبد الوارث قال حدثنا ایوب عن نافع قال کان ابن
عمر اذا صلی الغداة بذی الحلیفة امر براحلته ...

اتفاقا باشارت کرده است [illegible] یکی [illegible] و درست نیست [illegible] مراد [illegible] اسیران
در [illegible] آنها [illegible] اگر غالب آید در زمین این بیان مراد است و معنی اثخان قتل است و بعضی گویند
مبالغه در قتل تریدون عرض الدنیا والله یرید الآخرة [illegible] شما متاع دنیا [illegible] ثواب آخرت باب هل للاسیر
[illegible] آیا روا است مسلمان اسیر را که در دست کفره است اینکه بکشد [illegible]
[illegible] حدیث المسور [illegible] عن النبی صلی الله علیه وسلم در باب [illegible]
[illegible] است که روایت کرده از پیغمبر [illegible] در باب صلح حدیبیه گذشته که از جمله شرائط صلح آن بود که از کافران اگر
کسی بیاید او را باز دهند [illegible] ابو بصیر نام از قریش [illegible] مشرکان دو کس را از پی او فرستادند [illegible] رفته است آنحضرت
او را [illegible] و چون [illegible] رسیدند مشغول شدند باکل و شرب ابو بصیر یکی از آنها گفت این شمشیر تو بسیار
خوب مینماید گفت آری چنین است بارها تجربه کرده ام بسیار برنده است ابو بصیر گفت [illegible]
شمشیر از غلاف برکشیده [illegible] بکشت و دیگری گریخته [illegible]
[illegible]
[illegible] قریش [illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible]
[illegible]
آورده [illegible] روا است [illegible] حدیث [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] باب اذا حرق المشرک المسلم هل یحرق [illegible] سوخت مشرک مسلمانی را
آیا سوخته میشود مشرک [illegible] حدثنا معلی بن اسد [illegible] عن انس بن مالک رضی الله عنه
[illegible] روایت از انس بن مالک [illegible] از قوم عکل [illegible] نزد پیغمبر صلی
الله علیه وسلم [illegible] آنحضرت بمدینه [illegible]
[illegible]
[illegible]
الله [illegible] پس گفتند ای رسول خدا [illegible] برای ما شیر [illegible]
[illegible]
[illegible] شتران [illegible]
[illegible] درست باشد [illegible] آنحضرت
باشد و حدیث [illegible] است [illegible] شیر [illegible] فرستادند [illegible]
چنانچه [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] کشتند [illegible] شتران [illegible] آنحضرت بود [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] صلی الله علیه وسلم پس [illegible] آنحضرت [illegible]

بساد مهمله مفتوحه وواو مکسوره و در آخر هاء معجمه است بمعنی آمده اول بمعنی صایح یعنی آواز کننده به بانگ بلند دوم بمعنی آواز دهنده سیوم بمعنی داد طلبنده دیگر بمعنی فریادرس و اینجا احتمال هر یک از معانی سزاوار و مناسب مطلب پس فرستاد آنحضرت یعنی طلبگار را در پی آنها طلب چه طالب است کذا فی بعض الحواشی دانسته حال مفادره ایشان پس بلند شده بود روز تا آنکه آورده شدند آنها را حکم بحکم فرمود که دستهای ایشان و پاهای ایشان یعنی فرمود که دست و پای ایشان بریده شد ظاهر این قول آنست که هر دو دست و هر دو پای آنها بریده شد و با اینهمه زنده بودند که میل کشید در چشمهای آنها و شدند و افکنده شدند در حره و آب میطلبیدند و نمیدادند و اگر حمل کنند بر کیفیت و کمیات از هر یک بریده شد دور نباشد بحمیت یکدیگر بعد آن میل آهنی گرم کرده شد پس میل کشیدند در چشمهای ایشان و پس انداخته آنها را بسنگستان که در بیرون مدینه بود پس آب میطلبیدند پس آب داده نشدند تا آنکه مردند و اینهمه شدت در تعذیب ایشان از آن بود که مرتد شدند و قتل مسلمانان کردند و دزدی شتران بیت المال نمودند و سیاست که موجب عبرت گردد مفروض است بر اولوا الامر اگر حاجت باشد ایراد کرده شد اینجا آنست که همین یکی بود و این یکی بود در معلوم شده که چه بطور بود مطابقت حدیث بترجمه از آن وجه است که آنها وجزا البشل واد و پس اگر احراق از کفار واقع شود آنها نیز تا بسوخت قال ابو قلابة فقتلوا وسرقوا وحاربوا الله ورسوله وسعوا فی الارض فسادا گفت ابو قلابه که راویست از انس که از جهه سیاست آنان کشتند و دزدی کردند و محاربه کردند خدا و رسول خدا را سعی کردند در زمین فساد را این بود که شتران را از قبیل غارت قطاع طریق است دزدی گفتن از روی مسامحه است یا بقوم خود میرسیدند آنها نیز در بلاد خراب میشدند خلاف حکم خدا و رسول خدا این سوای عین محاربه است

باب این باب ترجمه ندارد گویا برای فصل است از ما تقدم **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن یونس عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب وابی سلمة ان ابا هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول قرصت نملة نبیا من الانبیاء گفت ابو هریره شنیدم رسول خدا را که گفت دندان زد یعنی گزید مورچه پیغمبری را از پیغمبران نزد ترمذی عزیر پیغمبر است و نزد حاکم موسی علیه السلام فامر بقریة النمل فاحرقت پس امر کرد بخانه مورچه ها پس سوخته شد خانه مورچه فاوحی الله الیه پس وحی فرستاد خدا بسوی ان قرصتک نملة احرقت امة من الامم تسبح الله تحقیق گزیده ترا یک مورچه سوختی تو همه گروه را از جماعة که الله تسبیح میکردند یعنی میسوختی بجان یک مور که ترا آزار داده بود و آنمه را بی جنایت و آزار چرا سوختی روایت کرده اند که این پیغمبر بر قریه گذشت که هلاک کرده بود خدا تعالی بسبب گناه اهل آن پس گفت از روی تعجب یا رب بودند درین قریه اطفال و بهایم و داران دیگر از دواب بودند آنها را هلاک کردی همراه آنان دانسته او را این قصه مورچه پیش آمد حق تعالی برای تنبیه او فرمود و دست آنحضرت بیان فرمود که اگر عذابی شدید بر قومی نازل میشود تمییز در اهل و نا اهل نمی باشد ... در حدیث اشارت جواز سوختن حیوان موذیست از آنکه شرایع انبیای متقدمین شریعت است اگر نصری در نسخ آن نباشد لیکن از اینجا نهی از کشتن مورچه واقع شده است روایت کرده شود در سنن از حدیث ابن عباس آنحضرت منع کرده از کشتن مورچه

باب حرق الدور والنخیل در ذکر سوختن خانها و درخت **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن اسمعیل قال حدثنی قیس بن ابی حازم قال قال لی جریر قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم الا تریحنی من ذی الخلصة گفت قیس بن ابی حازم گفت جریر فرمود رسول خدا آیا راحت نمیدهی مرا از بتخانه ذی الخلصه ... بفتح خاء معجمه و لام و صاد مهمله است و کان بیتا فی خثعم یسمی کعبة الیمانیة و بود این بتخانه در قوم خثعم بروزن جعفر قبیله ایست

شبیه نام نهاده شد آنرا کعبه یمانیه از قبیل یمانیت موصوف بسوی صفت است یعنی کعبه که منسوب بیمن است و این بتخانه را تشبیه بکعبه ساخته بودند قال فانطلقت فی خمسین ومائة فارس من احمس گفت جریر پس رفتم در یکصد و پنجاه سوار از احمس که قبیله او بود و کانوا اصحاب خیل و بودند آنها صاحب اسپان قال وکنت لا اثبت علی الخیل گفت جریر و بودم من که ثابت نمی ماندم بر اسپ فضرب فی صدری حتی رأیت اثر اصابعه فی صدری پس زد آنحضرت در سینه من تا آنکه دیدم نشان انگشتهای آنحضرت در سینه خود وقال اللهم ثبته واجعله هادیا مهدیا پس فرمود خداوندا ثابت دار او را و بگردان او را راهنما و راه یاب فانطلق الیها فکسرها وحرقها پس رفت جریر بسوی آن بتخانه و شکست و سوخت آنرا ثم بعث الی رسول الله صلی الله علیه وسلم یخبره پس فرستاد جریر مرد یرا بسوی رسول خدا تا خبر دهد آنحضرت را فقال رسول جریر والذی بعثک بالحق پس گفت فرستاده جریر بسوگند کسی که فرستاده است ترا بحق ما جئتک حتی ترکتها کانها جمل اجرب نیامده ام من نزد تو تا آنکه گذاشتم آن بتخانه را چنانکه گویا آن شتر یست خارش دار و مراد از شتر گر کنایت است از گشتن سیاه بعد سوختن و توانند که تشبیه شتر گرگین گاو داد اوری بسیاه شدن بعد از سیاهی سوختن چنان شده بود که شتر گرگین که ... گفت قال فبارک فی خیل احمس ورجالها خمس مرات حدثنا ... سفیان عن موسی بن عقبة عن نافع عن ابن عمر قال حرق النبی صلی الله علیه وسلم نخل بنی النضیر گفت ابن عمر سوخت پیغمبر نخلستان بنی النضیر که قبیله ایست از یهود در مدینه روایت کرده اند که سوخت نخلهای اشجار ایشان را ... روز محاصره کرده و این واقعه در سنه چهارم از هجرت بوده است

باب قتل النائم المشرک در بیان کشتن مشرک در خواب حدثنا ... فارسل النبی صلی الله علیه وسلم رهطا من الانصار الی ابی رافع لیقتلوه گفت براء بن عازب فرستاد رسول خدا جماعتی از مردم انصار بسوی ابی رافع تا بکشند او را و این ابو رافع تاجری متمول از یهود بود با اهل اسلام عداوت داشت و در غزوه خندق احزاب را جمع کرده مدد مشرکان کرده بود فانطلق رجل منهم فدخل حصنهم پس رفت مردی از آنجماعه و در آمد قلعه یهود را که ابو رافع در آنجا بود قال فدخلت فی مربط دواب لهم گفت پس در آمدم در جای بستن دوابهای که مر ایشان را بود و اغلقوا باب الحصن گفت پس بستند در قلعه را ... اهل قلعه گم کرده خر را که مر ایشان را بود پس ... پس بر آمدم من همراه جمعی که بر آمدند تا ... پس یافتند آنها خر خود را پس در آمدند ... و در آمدم من با ایشان ... فاغلقوا باب الحصن لیلا ... و بستند در قلعه را وقت شب پس نهادند کلید ها را در سوراخی ... کلید ها را پس گشادم در حصن ... پس ... پس گفتم ای ابو رافع پس جواب داد مرا ... صوت ... آواز ... گریان ... پس ... پس بیرون آمدم ... پس ... گفت ... یا ابا رافع ... آواز ... پس گفت چه حالت ترا ... گفت ... کسی ...

که اول فرض شده بود تا آنکه گفت عایشه ... کانوا احلوا بالعمرة بالبیت ... ولکن ... پس طواف کردند آن کسانی که احرام بسته بودند برای عمره بخانه کعبه و میان صفا و مروه ثم حلوا ثم طافوا طوافا آخر بعد ان رجعوا من منی پس حلال شدند از احرام عمره پس از آن طواف دیگر کردند برای حج بعد از آنکه بازگشتند از منی ... روز نحر واما الذین جمعوا الحج والعمرة فانما طافوا طوافا واحدا و اما آن کسانی که جمع کردند حج و عمره را در احرام پس طواف کردند یک طواف ... و سعی ... در حکم ...

باب من اهل فی زمن النبی صلی الله علیه وسلم

... احرام ... پیغمبر ... احرام ... احرام پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ... آن حضرت ... احرام ... تعیین ... احکام ...

کلما امر بن لیس فیه ابو الدم نی بطنه حتی تحاملت علیه گفت آمد پس نهادم شمشیر خود را در شکم او بسیار کرد تا
در رو زدم بر وی حتی قرع العظم تا آنکه شکست استخوان او را شنیدم حتی واز دهش لیس بر آمدم از آنجی و حال آنکه من در شستار و دم
ما ادری سما العم لا اسرائیلیة پس آمدم من نزد یاران خود که مرا ایشان ار بود تا فرود آیم از وی موقعت تن جہت جلی پس افتادم من
بیس سید پانی مرا چیزی که رسید شکستن استخوان گویا زخمی بر گوشت رسید فجعت الا اصحابی فقلت ما اد سا ادرج حتی اسمع الناعیة
پس بیرون آمدم بسوی یاران خود و گفتم من بروند نیستم تا آنکه بشنوم آواز نعیت مرگ او را واعیه اول واو و صیغه مہمله آنکه
بلند بر کشند و در بعضی روایات ناعیات بنون بجای واو بمعنی خبر دهنده موت را رحت حتی سمعت نعایا ابی رافع تاجر اهل
الحجاز پس نرفتم تا آنکه شنیدم آواز نوحه ابی رافع را که بازرگان اهل حجاز بود قال فقمت وما بی قلبة گفت پس برخاستم و حال آنکه
نیست مرا علتی و در روی حتی اتینا النبی صلے الله علیه وسلم فاخبرناه تا آنکه آمدیم نزد پیغمبر پس خبر دادیم از واقعه ابو رافع نعایا
بفتح نون و عین مہمله و بعد از تحتانیه الف است جمع نعی است قلبة بقاف ولام و بای موحده هر سه مفتوح بمعنی علت است

حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا یحیی بن آدم قال حدثنا یحیی بن ابی زائدة عن ابیه عن ابی اسحق عن البراء قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم رهطا الی ابی رافع الحدیث مرویست از براء بن عازب که گفت فرستاد رسول خدا جمعی را از مردم انصار بسوی ابی رافع فدخل علیه عبد الله بن عتیک بیته لیلا فقتله وهو نائم پس در آمد بر ابی رافع عبد الله بن عتیک خانه او را شبی پس کشت او را در حالیکه او خواب کرده بود **باب** لا تمنوا لقاء العدو در بیان آنکه آرزو نکنید ملاقات دشمن را و از خدا عافیت خواهید **حدثنا**

یوسف بن موسی قال حدثنا عاصم بن یوسف الیربوعی قال حدثنا ابو اسحق الفزاری عن موسی بن عقبة قال حدثنی سالم ابو النضر مولی عمر بن عبید الله
کاتبا له قال کتب الیه عبد الله بن ابی اوفی حین خرج الی الحروریة
گفت سالم نوشت بجانب عمر بن عبید الله عبد الله بن ابی اوفی هنگامی که بر آمد بجانب حروریه که طائفه از خوارج اند فقرأته فاذا فیه ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی بعض ایامه التی لقی فیها العدو پس خواندم من آن نوشته را پس ناگاه دیدم در وی نوشته بود که تحقیق
رسول خدا در بعضی ایام او که ملاقات کرد در آن ایام دشمن را انتظر حتی مالت الشمس ثم قام فی الناس انتظار کرد تا آنکه بر گشت آفتاب
از سمت الراس پس بر خاست خطبه خواند در مردم فقال ایها الناس لا تمنوا لقاء العدو وسلوا الله العافیة پس گفت ای مردم آرزو نکنید
و نخواهید پیش آمدن دشمن را و بخواهید از خدا سلامت از بلا فاذا لقیتموهم فاصبروا واعلموا ان الجنة تحت ظلال السیوف پس
وقتیکه ملاقات کنید دشمنان را پس تحمل کنید و ثبات ورزید در حرب و بدانید که تحقیق بہشت زیر سایه شمشیر است یعنی حاصل
میکند استحقاق بہشت را ثم قال اللهم منزل الکتاب ومجری السحاب وهازم الاحزاب پس دعا کرد ای خداوند فرود آرنده
کتاب و رواننده ابر و رنجاننده خشک و گریزاننده گروه های کفار اهزمهم وانصرنا علیهم بگریزان کفار را و فتح و ظفر ده مارا
بر ایشان وقال موسی بن عقبة حدثنی سالم ابو النضر قال کنت کاتبا لعمر بن عبید الله فاتاه کتاب عبد الله بن ابی اوفی ان رسول

الله صلی الله علیه وسلم قال لا تمنوا لقاء العدو وقال ابو عامر حدثنا مغیرة بن عبد الرحمن عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال لا تمنوا لقاء العدو فاذا لقیتموهم فاصبروا ترجمه معلوم شده است **باب** الحرب خدعة معامله جنگ کردن فریب است بدانکه
در خدعه پنج لغت است اول در فتح خا معجمه و سکون دال مہمله است بدین اند تر فات این کتاب مستاب بعضی
مرادی از بیه فریب است دوم بضم خا و سکون دال است سیوم و تقدیر مصدر است بمعنی خادع یعنی فریب دهنده است مر اهل خود را
و بمعنی مخدوع یعنی فریب داده شده است اردی و بفتح دال و ضم خا را است بمعنی سیوم و صیغه مبالغه است و بفتح خا و دال

الجزء السادس من تیسیر الاسلام | کتاب الحج

علیه و آله وسلم علیا ان یقیم علی احرامه و ذکر قول سراقة فرمود آنحضرت
امیر المؤمنین علی را رضی الله عنه اینکه ثابت باشد بر احرام
خود که بسته بود با حرام آن حضرت بطریق الهام و حلال
نشود زیرا که هدی داشت تا خود دیگر قول سراقة و زکرد
جابر در حدیث خود قول سراقة بن مالک را که گفت یا
رسول الله این حکم آیا برای امسال است یا همیشه راست
فرمود همیشه را یعنی حکم در باب عمره التنعیم یا بیچ الحسن بن علی الخلال بعجرة و تشدید لام اهدی الهیم
با تفتح سند و دو بت در ذیل حدیث قال حدثنا

عبد الصمد بن عبد الوارث قال حدثنا سلیم بن
حیان بفتح مہمله و تشدید تحتانیه قال سمعت مروان الاصفر
ابو خلف البصری نام پدرش گویند خاقان است و
بقولی سالم روایت دارد و نیز از ابن عمر رضی الله عنهما
و دیگر صحابه عن انس بن مالک قال قدم علی
صلی الله علیه و آله وسلم من الیمن قدوم کرد علی
الی النبی بر آن حضرت از یمن در هنگامی که مکه بود
پس فرمود آنحضرت علی را بما اهللت یعنی بکدام
احرام بسته قال بما اهل به النبی گفت بستم احرام
بسته است بدان پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
فقال پس فرمود لولا ان معی الهدی لاحللت از خود
اینکه با من هدی است هر آئینه حلال میشدم یعنی تمتع
میشدم باحرام عمره و او لا تنهادی بعد از ادای آن حلال
می شدم و باز احرام حج بستم حتی اینکه در مدتم
چنانکه با اصحاب امر کردم که حلال شوند

بود چنانکه درع وبکسر تا و سکون را والی بر مصدر است خطابی گوید مصدر بمعنی مراست یعنی در حرب یکبار زدن فریب خورده میشود [illegible]
ومقصود ازین قول آنست که اگر از مسلمانان خطائی در جنگ واقع شود باکی نماند ونیز تحذیر وتنبیه است مسلمانان را [illegible]

نوع کفار کنند **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن همام عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم
قال هلك كسرى ثم لا يكون كسرى بعده [illegible] هلاک شد کسری یعنی نباشد کسری دیگر در عجم وقيصر ليهلكن ثم لا يكون قيصر بعده وقيصر
پادشاه روم که بر قرار است البته هلاک میگردد وقیصر نباشد بعد وی ولتقسمن كنوزهما في سبيل الله وهر آینه قسمت کرده
میشود خزینهای ایشان در راه خدا یعنی مسلمانان غنیمت میگیرند وقسمت میکنند ودر راه حق صرف می شود وانچنان
شد که آنحضرت خبر داده بود وسمى الحرب خدعة ونامید آنحضرت حرب را خدعه **حدثنا** ابو بكر بن اصرم قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا
معمر عن همام بن منبه عن ابي هريرة قال سمى النبي صلى الله عليه وسلم الحرب خدعة [illegible] **حدثنا** صدقة بن الفضل قال اخبرنا ابن
عيينة عن عمرو سمع جابر بن عبد الله قال قال النبي صلى الله عليه وسلم الحرب خدعة **باب** الكذب في الحرب دروغ گفتن
در جنگ **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا سفيان عن عمرو بن دينار عن جابر بن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من لكعب بن
الاشرف [illegible] کعب بن اشرف یهودی را فانه قد آذى الله ورسوله
پس تحقیق وی آزار کرده است خدا ورسول خدا را [illegible] آزار رسول خود
وآزار رسول از عناد وعداوت دین اسلام است قال محمد بن مسلمة اتحب ان اقتله يا رسول الله قال نعم گفت محمد بن مسلمه
انصاری آیا دوست میداری اینکه بکشم او را ای رسول خدا فرمود آری [illegible]
ان هذا يعني النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] پس آمد محمد بن مسلمه نزد کعب وگفت تحقیق [illegible]
الصدقة [illegible] وطلب کرد از ما مال برای صدقه [illegible]
[illegible] قال وايضا والله لتملنه گفت کعب بن اشرف [illegible]
[illegible] قال فانا قد اتبعناه فنكره ان ندعه حتى ننظر الى ما يصير امره گفت محمد بن مسلمه تحقیق ما متابعت کردیم او را
پس [illegible]
[illegible]

باب الفتك باهل الحرب [illegible] **حدثنا** [illegible]
[illegible] محمد قال حدثنا سفيان عن عمرو عن جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من لكعب بن الاشرف فقال محمد بن مسلمة اتحب ان
اقتله قال نعم [illegible] گفت محمد بن مسلمه آیا دوست میداری [illegible]
او را فرمود آری قال فأذن لي فأقول قال قد فعلت [illegible]
ترا **باب** ما يجوز من الاحتيال والحذر مع من يخشى معرته [illegible]
[illegible]
[illegible]

در مدينه و ابن صياد يهودی بود در مادری برزدار که او ابو دجال است که در آن بياد بر لهما آوازی بود در مدينه و او درختی بلند بر دو زای بست يعنی آواز بر ترکش ام ابن صياد يعنی بيعنی الله عليه وسلم يا صاف هل لك تری ديد و در ان صياد رسول خدا را پس گفت ای صاف اين محمد است صاف اسم خود صاف نام ابن صياد است و بيتی صياد صاف رسول الله صلی الله عليه وسلم ترکته بين پس فرمود رسول خدا اگر گذاشتی مادر او صاف ظاهر ميکرد حال خود را يعنی با اختلال و بهره درآن گذاشت ظاهر ميکرد برای شما حال خود را چنانکه آسان ميشد بر شما امر او ابن صياد يکی يهودی بود در ايام آنحضرت متولد شد و کار او و علم کاهنان يعنی خبرهای راست و دروغ ظاهر شد پس شهرت گرفت حال او در باب او دگی يا مرد بود که حال او بر مردم ظاهر نشد و دروام مردم آمده بود که وی دجال است و آنحضرت بود

باب الرجز في الحرب و رفع الصوت في حفر الخندق در بيان رجز خواندن در اثنای محاربه و بلند کردن آواز در کندن خندق فيه سهل و انس عن النبي صلی الله عليه وسلم درين باب يعنی درين رجز خواندن سهل بن سعد الساعدی است و انس بن مالک که آنحضرت نقل کرده اللهم لا عيش الا عيش الآخرة ديگر درين باب يزيد بن ابی عبيد از مولای خود سلمه بن اکوع که ازوی نقل کرده اللهم لولا انت ما اهتدينا

حدثنا مسدد قال حدثنا ابو الاحوص قال حدثنا ابو اسحاق عن البراء قال رأيت رسول الله صلی الله عليه وسلم يوم الخندق وهو ينقل التراب گفت براء بن عازب ديدم رسول خدا را روز خندق و حال آنکه نقل ميکرد خاک را حتی وارى التراب شعر صدره تا آنکه پوشيده بود خاک موی سينه آنحضرت را وكان رجلا كثير الشعر و بود آنحضرت مردی بسيار موی و در حليه آنحضرت مقرر شده است که آنحضرت بر سينه خود موی مانند خطی کماز سر سينه تا ناف موی بود و شعر داشت و باره بر ساعد او کتف و اشعار اندک ترک بود و است و هی يرتجز برجز عبد الله بن رواحة و آنحضرت رجز ميخواند برجز عبد الله بن رواحه انصاری شاعر اللهم لولا انت ما اهتدينا و نه ما اگر نبی بود هدايت و راه نمی بردی و لا تصدقنا و لا صلينا و نه صدقه ميداديم و نه نماز ميکرديم فانزلن سكينة علينا پس بفرست آرام بر ما و ثبت الاقدام ان لاقينا و ثابت دار قدمهای ما اگر ملاقات کنيم دشمن را ان الاعداء قد بغوا علينا تحقيق دشمنان بغی کردند بر ما اذا ارادوا فتنة ابينا و چون ميخواستند فتنه را ابا می آريم ما

باب من لا يثبت على الخيل

حدثنا محمد بن عبد الله بن نمير قال حدثنا ابن ادريس عن اسماعيل عن قيس عن جرير قال ما حجبني النبي صلى الله عليه وسلم منذ اسلمت مراد است از جرير بن عبد الله گفت منع نکرده است مرا پيغمبر خدا از نزد آمدن بخانه و از ديدار آنحضرت ولا رآني الا تبسم في وجهي و نديده است مرا مگر تبسم کرده است و ولقد شكوت اليه اني لا اثبت على الخيل بتحقيق شکايت کردم از حال خود نزد آنحضرت که من ثابت نميمانم بر اسب پس زد دست خود در سينه من فضرب بيده في صدري و قال اللهم ثبته واجعله هاديا مهديا

باب دواء الجرح باحراق الحصير

در بيان دوا کردن جراحت را بسوختن بوريا برای آنکه بسته شود رگهای خون و از روی يد خود شستن زن خون را از روی پدر خود و برداشتن آب در سپر ای آن حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حدثنا ابو حازم قال سألوا سهل بن سعد الساعدی باي شیء دووی جرح النبي صلى الله عليه وسلم گفت ابو حازم پرسيدند سهل بن سعد ساعدی را که بچه چيز دوا کرده شد زخم آنحضرت که در غزوه احد رسيده بود فقال ما بقي من الناس احد اعلم به مني پس گفت سهل باقی

الجزء السادس من منح الاسلام | كتاب الحج

اجماع بر جواز تمتع است با کراهت و مروی است از عمر که گفت در آيه مذکوره آنکه صاحبان بود شک گفت که عمد اگر از رده شود بر و بعد از ديگر و حکم کرده شود در غير اشهر حج زيرا که خدای فرموده الحج اشهر معلومات و نيز در مسلم و نسائی مرويست که گفت بتحقيق ميدانم که آن حضرت کرده است و ليکن کروه دارم که باشند مردم معرس بزنان پس شروع کنند در حج بجائی که می چکد سرهای ايشان پس کرده و ظاهر است قريب عهد ايشان بزنان با ستمتع و دليل بسوی آن که تغليظ در بعد است بدان و حاصل است سد ذريعه است کما قال العسقلانی و در روايت يا بانست که مراد از متعه که منع می کرد عمر تمتع کردن حج و عمره است در مدت الحليفه ... انا احرام عمره و حلال شوند تمتع از زنان حاصل کنند و باز تازه احرام حج ببندند و الامر ... چنانکه امر کرد بود آن حضرت بيان اصحاب خود را که حج را عمره کرده بودند پس عمر گمان کرد آن را بر مخصوص بآن زمان چنانکه در روايت مسلم آمده که گفت عمر ان الله يحل لرسوله ما شاء ... مطلق اگر چه بالفصل تحلل باشد و شاهد است آن را روايت نسائی از ابن عباس که گفت شنيدم عمر را که می گفت و الله من نمی کنم شما را از متعه زيرا که آن ثابت در کتاب الله است و تحقيق کرده است آن را پيغمبر خدا صلی الله عليه وسلم يعنی عمره در حج و در روايت ابو داود و نسائی که گفت عمر ... احرام بسته است ... روايت کرده ... نسبت بغير خود و در روايت ترمذی از ابن عباس که گفت تمتع کرد آن حضرت و ابو بکر و عمر و عثمان ... و آنچه در مسند ابو حنيفه از ابراهيم نخعی آمده

باذن است از وی روایت می دارد ترا من یحیی بن سعید و وی رضی الله تعالی عنه آخر این سالی است از صحابه که در مدینه مرده اند که صحابی بیابان فی زمسه بود علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه بی آورد آب را در سپر خود و دکت تیم و فاطمه

تغسل الدم عن وجهه دیعنی فاطمه برای شست خون را از روی آنحضرت و حدیث بعضی در ... لیس کسی سیح بکذرد

وگرفته شد بوریا پس سوخته شد پس در کرده شد آن زخم رسول بخدا **باب** مکروه میدارند تنازع و اختلاف را در حرب

و بیان جزئی که نوعش داشته می شود از نزاع بعضی با یکدیگر و اختلاف در جنگ و عقوبت من عصی امامه در بیان عقوبت

کسیکه نافرمانی کند پیشوای خود را قال الله عز و جل ولا تنازعوا فتفشلوا وتذهب ریحکم دور فرمود خدای تعالی قوی و بزرگ و نزاع و

خصومت مکنید بیکدیگر پس احتناب کنید از دشمن و بروید قوت و جنگ شما قال قتادة الریح الحرب گفت قتاده ریح که در آیه

مذکور واقع شده است استعاره کرده اند برای جنگ و دولت آنکه چنانچه باد می آید و گاهی در میگردد همچنین حال جنگ است

که بیش می آید و باکمان میگردد **حدثنا یحیی** قال حدثنا وکیع عن شعبة عن سعید بن ابی بردة عن ابیه عن جده یعنی شعبه روایت

کرده است از سعید بن ابی بردة از پدر خود که ابی برده است از جد سعید که ابوموسی عبد الله بن قیس اشعری است ان النبی

صلی الله علیه وسلم بعث معاذا و ابا موسی الی الیمن یعنی تحقیق پیغمبر خدا فرستاد معاذ بن جبل و ابوموسی اشعری را بجانب یمن فقال

یسرا ولا تعسرا پس فرمود آسان گیرید و سخت مگیرید یعنی سعی کنید در آنکه آسان باشد بر مردم و سختی و تنگی مکنید و بشرا ولا تنفرا

و بشارت دهید و نفرت نه دهید مردم را یعنی بگوئید و از احوال سرور دلهای مردم و کاری مکنید که مردم نفرت کنند و تطاوعا ولا تختلفا

و موافقت کنید در کار و تمر و اختلاف مکنید که موجب اختلال در کار حرب شود **حدثنا عمرو بن خالد** قال حدثنا زهیر قال حدثنا

ابو اسحاق قال سمعت البراء بن عازب یحدث گفت ابو اسحاق شنیدم براء بن عازب را که حدیث میکرد قال جعل النبی صلی الله علیه وسلم

علی الرجالة یوم احد وکانوا خمسین رجلا گفت براء بن عازب گردانید پیغمبر خدا بر پیادگان روز احد و بودند این پیادگان پنجاه مرد عبد الله

بن جبیر ... پس اگر دیدید ما را که مرغان می ربایند ما را پس از جای خود حرکت مکنید تا آنکه کسی بفرستم بسوی شما

وان رأیتمونا هزمنا القوم واوطأناهم و اگر ببینید شما ما را که هزیمت دادیم جماعه کفار را و پامال کردیم ایشان را فلا تبرحوا حتی ارسل

الیکم پس از جای خود حرکت مکنید تا آنکه من بفرستم کسی را بسوی شما پس هزیمت دادند آنحضرت ... فهزموهم قال فانا والله رأیت النساء یشتددن

گفت براء بن عازب پس سوگند بخدا دیدم زنان مشرکه را که ... میگریختند ... خلاخیل ...

... لهن و سوقهن ... پس گفتند یاران عبد الله بن جبیر الغنیمة ای قوم الغنیمة ظهر اصحابکم فما تنتظرون غالب شدند

یاران شما پس چه انتظار میکنید فقال عبد الله بن جبیر انسیتم ما قال لکم رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت عبد الله بن جبیر آیا فراموش

کردید چیزی را که فرموده بود برای شما رسول خدا قالوا والله لنأتین الناس فلنصیبن من الغنیمة گفتند سوگند بخدا هر آینه می آئیم مردم را

پس البته در می یابیم از غنیمت فلما اتوهم صرفت وجوههم فاقبلوا منهزمین پس وقتیکه آمدند مردم را برگشت روهای ایشان

پس پیش آمدند منهزمین ... پس آنحضرت را که از جای خود ...

اذ یدعوهم الرسول فی اخراهم پس این در وقتی بود که میخواند ایشان را رسول خدا در جماعه پسین شان که بیائید بسوی من رسول خدا

هر که بر گردد او را جنت است فلم یبق مع النبی صلی الله علیه وسلم الا اثنی عشر رجلا پس باقی نماند از مردم همراه پیغمبر خدا مگر

بر خود فرض گردانید حج را باحرام و تلبیه و سوق هدی رفث لا فسوق ولا جدال فی الحج پس نیست جماع و فحش و نه فسق و معصیت و نه گفتگو با یاران مشروع در حج چنانکه در باب ...

بیان قول وی تعالی یسئلونک عن الاهلة در سوال میکنند ترا ای محمد از حکمت اختلاف احوال هلال در بدر و ظهور و آخر دیدن و نور ... قل هی مواقیت للناس والحج بگو که این هلالها

حدود و اوقات اند برای مردم در آجال معاملات و عبادات و کارها بر ایشان و برای حج خصوصا که بدان هنگام شروع و تمام آن معلوم میشود این آیه نیز مواقیت زمانی برای حج مستفاد شود که آن

اشهر معلومات باشند و قال ابن عمر اشهر الحج شوال و ذو القعدة و عشر من ذی الحجة و روز نخستین از ماه ذی الحجه و این قول اکثر علما است

که امام ابو حنیفه و امام شافعی و احمد از ایشان اند ولیکن نزد شافعی در مشهور شب نحر داخل باشد نه روز نحر و بروایتی از ابن عمر و ابن عباس شوال

و ذو القعده و ذو الحجه است و آن قول مالک و قول قدیم شافعی است که گویند در این ماهها غیر از حج ... اگر صحیح باشد نزد جمهور این روایت محمول

اول باشد و قال ابن عباس من السنة ان لا یحرم بالحج الا فی اشهر الحج گفت ابن عباس از سنت است آنکه احرام نه بندد حج مگر در اشهر حج که ابتدای آن

از شوال است و بیرون آن سنت دلالت دارد که احرام حج در ماههای آن مکروه است اگر چه صحیح باشد چنانچه قائل اند بدان ائمه ثلاثه غیر شافعی و نزد وی صحیح نیست احرام حج در غیر اشهر آن لیکن

وارد شد نزد ابوبکر صدیق و عمر و علی و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و طلحه بن عبیدالله و زبیر بن عوام و ابو عبیده بن
جراح و حباب بن منذر و سعد بن معاذ و اسید بن حضیر فاصابوا منا سبعین پس شهید شدند از ما هفتاد مرد که از آنجمله حمزه بن عبدالمطلب
سید شهداست و مصعب بن عمیر و کان النبی صلی الله علیه وسلم و اصحابه اصابوا من المشرکین یوم بدر اربعین و مائة و بود آنحضرت و
یاران او دریافته بودند از مشرکان روز بدر یکصد و چهل اسیر سبعین اسیرا و سبعین قتیلا هفتاد نفر بندی و هفتاد نفر مقتول
فقال ابو سفیان افی القوم محمد ثلاث مرات فنهاهم النبی صلی الله علیه وسلم ان یجیبوه پس آمد و گفت ابو سفیان آیا در مردم محمد است
سه بار گفت پس منع کرد ایشان را پیغمبر خدا از آنکه جواب وی دهند ثم قال افی القوم ابن ابی قحافة ثلاث مرات پس گفت آیا در قوم پسر
ابی قحافه است یعنی ابابکر صدیق ثم قال افی القوم ابن الخطاب ثلاث مرات پس گفت آیا در قوم پسر خطاب یعنی عمر است سه بار ثم رجع الی اصحابه فقال
اما هؤلاء فقد قتلوا پس رجوع کرد ابوسفیان بسوی یاران خود و گفت هر چونکه باشند اینها همه کشته شدند فما ملک عمر نفسه پس
ملک نشد عمر ذات خود را یعنی ضبط خود نتوانست کرد از سخنی که در آنوقت دید که مسلمانان دور از وفات آنحضرت شنیده است شوند
[illegible] مسلمانان یکبار برزند و منع آنحضرت قطعی نبود [illegible] فقال کذبت والله یا عدو الله ان الذین عددت لاحیاء کلهم
پس گفت عمر دروغ گفتی ای دشمن خدا بتحقیق آنانکه شمردی و نام بردی آنها را همه زنده اند همه ایشان و قد بقی لک ما یسوءک
بتحقیق باقی مانده واز آنکه کراهت و بدی آرد ترا قال یوم بیوم بدر والحرب سجال گفت ابوسفیان این روز بمقابله روز بدر است
جنگ مانند دلو است گاهی می باشد و [illegible] یعنی گاه دولت یکی است و گاهی دیگری [illegible]
[illegible] گفت ابوسفیان بتحقیق می یابید شما در مردم خود گوش بریدن و بینی بریدن [illegible] و ناخوشی ندارم من
[illegible] مرویست که هند زن ابوسفیان شکم حمزه را درید و جگر او را در دندان خاید و چون [illegible]
[illegible] پس شروع کرد [illegible]
[illegible] بضم همزه و سکون مهمله است و هبل بضم اول و فتح موحده نام بتی است که در کعبه داشته بودند [illegible]
[illegible] فقال النبی صلی الله علیه وسلم الا تجیبوا له قالوا یا رسول الله ما نقول پس فرمود پیغمبر خدا آیا جواب نمیدهید او را
گفتند ای رسول خدا چه گوییم در جواب قال قولوا الله اعلی واجل فرمود بگوئید خدا برتر است و بزرگتر فقال ان لنا العزی ولا عزی لکم پس
گفت ابوسفیان بتحقیق ما را عزی است و نیست شما را [illegible] فقال النبی صلی الله علیه وسلم الا تجیبوا له پس فرمود پیغمبر خدا آیا جواب
نمیدهید او را قالوا یا رسول الله ما نقول گفتند ای رسول خدا چه گوییم ایشان را قال قولوا الله مولانا ولا مولی لکم فرمود بگوئید خدا یاور
[illegible] **باب** [illegible] شجاعت در حرب و تبیین [illegible]
[illegible] احسن الناس واشجع الناس گفت انس بود رسول خدا نیکوترین مردم و بخشنده ترین و دلیرترین مردم
[illegible] گفت انس و بتحقیق ترسیدند مردم مدینه یکشب که شنیدند آوازی را [illegible]
[illegible] گفت پس پیش آمد مردم را پیغمبر خدا پیشتر از همه بر اسپی [illegible] رفته و وقت مراجعت پیش آمد مردم [illegible]
[illegible] براسپی که برای ابی طلحه بود برهنه پشت و حال آنکه آنحضرت در گردن کرده بود شمشیر خود را
[illegible] پس فرمود نترسید نترسید [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] پس فرمود رسول خدا یافتم آنرا دریائی یعنی اسپ را [illegible] **باب** [illegible]
[illegible] دشمن را [illegible] بلند خود فریاد رسید در وقت صباح [illegible] مردم را

حسبانا و بفتح میم و با موحده و بعد از الف تا و حطی است کلمه ایست که میگویند آنرا و اراده میکنند حدثنا مکی بن ابراهیم
يزيد بن ابي عبيد عن سلمة انه اخبره تحقيق سلمه بن اکوع خبر داد یزید بن ابی عبید را قال خرجت من المدينة ذاهبا نحو الغابة گفت بیرون
برآمدم از مدینه در حالیکه روندۀ ام جانب غابه یعنی بجایکه موضعی است یک منزل از مدینه بطرف شام حتى اذا كنت بثنية الغابة
لقيني غلام لعبد الرحمن بن عوف تا وقتیکه بودم در گردنۀ غابه پیش آمد مرا غلامی که مر عبد الرحمن بن عوف را بود گفتم
وای بر تو چیست ترا روایت شد گفت گرفته شد لقاح النبي صلی الله علیه وسلم گفت گرفته شد شتران شیر دار
پیغمبر ... گفتم کیست گرفته است آنرا گفت غطفان و فزاره
غطفان و فزاره غطفان بمعجمه و مهمله و فا و الف و نون است و فزاره بفتح فا و زا ...
... ثلث صرخات اسمعت ما بين لابتيها يا صباحاه يا صباحاه پس فریاد کردم سه فریاد که شنوانیدم کسی را که میان دو حرۀ مدینه است
... ثم اندفعت حتى القاهم و قد اخذوها پس دویدم تا آنکه پیش آمدم ایشانرا و تحقیق گرفته بودند شتران را فجعلت ارميهم
گفتم بیا کیستی ... و اقول انا ابن الاكوع و اليوم يوم الرضع و امروز روز لاک لئیمان است
یعنی امروز روز هلاک لئیمان است ... فاستنقذتها منهم قبل ان يشربوا
قبل ان یشربوا پس جدا کردم شتران را از ایشان پیش از آنکه آب خورند ... پس پیش آمدم بآن
... فاقبلت بها اسوقها فلقيني النبي صلى الله عليه وسلم فقلت يا رسول الله ان القوم عطاش پس ملاقات کرد مرا رسول خدا ...
... پس گفتم ای رسول خدا تحقیق قوم غطفان و فزاره تشنه اند یعنی ...
و تحقیق من شتاب کردم ایشانرا ... فابعث في اثرهم پس
فقال يا ابن الاكوع ملكت فاسجح ... پس ... قدرت یافتی ...
ان القوم يقرون في قومهم تحقیق قوم غطفان و فزاره که تا کنار برده بودند ضیافت کرده میشوند در قوم ...
کرده میشوند درپی آنها ... حدثنا ... ابن فلان ...
... وگفت سلمه ...
سلمه که در حدیث سابق گذشته آورده است و این قول برای ترسانیدن دشمن ...
... عن ابي اسحق ... گفت ابو اسحق ...
... گفت ای ابا عماره ... روز غزوه حنین ...
... ابو اسحق ... گفت ... النبي صلى الله عليه وسلم ...
... ابو سفيان بن حارث بن عبد المطلب ...
... آنحضرت ... مشرکان ...
... لا كذب انا ابن عبد المطلب پس گشت آنحضرت ...
... دشمنان ... مظفر و منصور می باشد ...
... آنحضرت در محاربه باب ... دشمنی ...
... سلم ... اجازت ... حدثنا سليمان بن حرب ...

حدثني عن ابي سعيد الخدري قال لما نزلت بنو قريظة على حكم سعد هو ابن معاذ مرویست از ابو سعید خدری که گفت وقتی که فرود آمدند از قلعه خود بنو قریظه که قبیله مشهور است از یهود بر حکم و امان سعد بن معاذ بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم الیه وکان قریبا منه فرستاد رسول خدا جهت کنانه خدا بر ذی کسی را بسوی سعد و طلبید و او بود نزدیک آنحضرت او را در خیمه نزد خود جای داده بودند که مداوای جراحت او کنند فجاء على حمار فلما دنا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قوموا الى سيدكم پس آمد سعد بر خری سوار و هر گاه نزدیک رسید فرمود رسول خدا بر خیزید بسوی بزرگ قوم خود و گرامی دارید او را و فرود آرید او را از مرکب فجاء فجلس الى رسول الله صلی الله علیه وسلم پس آمد سعد و نشست نزد رسول خدا فقال له ان هؤلاء نزلوا على حكمك پس فرمود او را این جماعه فرود آمده از قلعه خود بر حکم تو آنچه در باب ایشان گوئی عمل آریم قال فاني احكم ان تقتل المقاتلة وان تسبى الذرية گفت سعد پس بتحقیق من حکم میکنیم اینکه کشته شوند مردان جنگی ایشان و بندی کرده شوند زن و بچه ایشان قال لقد حكمت فيهم بحكم الملك فرمود بتحقیق حکم کردی در باره ایشان بحکم خدا یا بحکمی که جبرئیل آورده بود ملک را بکسر لام و فتح آن خوانده اند بر تقدیر اول مراد خداوند سبحانه است و بر تقدیر ثانی جبرئیل باب قتل الاسير وقتل الصبر در حکم کشتن اسیر و کشتن او بحبس و صبر بلغت بمعنی حبس کردن است مراد اگر بر دو دست و پای را ببندند و گردن زنند میگویند که قتل صبر یعنی کشته شد از روی حبس حدثنا اسمعيل قال حدثني مالك عن ابن شهاب عن انس بن مالك ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دخل عام الفتح وعلى راسه المغفر مرویست از انس بن مالک که بتحقیق رسول خدا در آمد مکه را و بر سر مبارک وی خودی بود فلما نزعه جاء رجل فقال ان ابن خطل متعلق باستار الكعبة پس وقتی که کشید آنرا از سر خود آمد مردی و گفت که بتحقیق ابن خطل آویخته است به پرده های کعبه فقال اقتلوه پس فرمود بکشید او را باب هل يستاسر الرجل در بیان آنکه آیا میگیرد مرد باختیار خود اسیر مر دیگری را و من لم یستاسر و حکم کسیکه اسیر نگردد ومن ركع ركعتين عند القتل و بیان کسیکه بگذارد دو رکعت نماز نزد قتل حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني عمرو بن ابي سفيان بن اسيد بن جارية الثقفي وهو حليف لبني زهرة وكان من اصحاب ابي هريرة ان ابا هريرة قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم عشرة رهط سرية عينا گفت ابو هریره فرستاد پیغمبر خدا ده کس را لشکر جاسوس وامر عليهم عاصم بن ثابت الانصاري جد عاصم بن عمر بن الخطاب و امیر کرد بر ایشان عاصم بن ثابت انصاری را که جد مادری عاصم بن عمر بن خطاب است فانطلقوا حتى اذا كانوا بالهدأة پس رفتند این جماعه تا وقتیکه بودند بموضع هدأة بفتح ها و سکون دال و فتح همزه وهو بين عسفان ومكة و آن موضعیست میان عسفان و مکه ذكروا لحي من هذيل يقال لهم بنو لحيان ذکر کرده شد این فرستاده شدگان قبیله را که گفته میشود ایشان را بنو لحیان بکسر لام و قیل بفتح لام و سکون مهمله و فتح تحتانیه فنفروا لهم قريبا من مائتي رجل كلهم رام پس برآمدند این قبیله برای ایشان نزدیک دو صد مرد که همه ایشان تیر انداز بودند فاقتصوا آثارهم پس رفتند بجانب ایشان نشانه قدم ایشان حتى وجدوا ماكلهم تمرا تزودوه من المدينة فقالوا هذا تمر يثرب تا آنکه یافتند از خوراک ایشان خرما که توشه گرفته بودند از مدینه پس گفتند که این خرمای مدینه است یعنی دانستند که اینها مسلمانان اهل مدینه اند که باین سو می آمده اند فاقتصوا آثارهم پس رفتند بجانب ایشان فلما راهم عاصم واصحابه لجؤوا الى فدفد پس هر گاه دیدند ایشان را عاصم و همراهان او پناه بردند بجای سخت و بلند واحاط بهم القوم و گرد گرفتند ایشان را مردم بنو لحیان فقالوا لهم انزلوا واعطوا بايديكم پس گفتند مر عاصم و یاران او را فرود آئید ازین بلندی و بدهید ما را آنچه دارید بدستهای خود ولكم العهد والميثاق ولا نقتل منكم احدا و مر شما را عهد و پیمان است و نمیکشیم هیچکس را از شما قال عاصم بن ثابت امير السرية اما انا فوالله لا انزل اليوم في ذمة كافر پس گفت عاصم که امیر سریه بود اما من پس بخدا سوگند فرود نمی آیم امروز بحالیکه در ذمه کافر باشم اللهم اخبر عنا نبيك خداوندا

قال القران وهو بفتح القاف یعنی بستند بهر دو احرام حج و عمره دیگر بیت بابی معنی **باب** التمتع والاقران والافراد في الحج اما تمتع گفت کرد در اشهر حج اول احرام عمره ببندد و افعال آن را تمام کنند و بعد از ان در اشهر حج پیش از روز ترویه احرام حج ببندد و اگر سوق هدی کرده است باخود اول احرام اول ثابت ماند و احرام حج ببندد و اگر نکرده و بعد از فراغ از افعال عمره از احرام وی بر آید و هر چه بسبب احرام حرام بود حلال سازد و در ایام حج احرام حج ببندد و قران آنست که احرام بندد بحج و عمره هر دو و نیت هر دو در آن کند و اگر در آن حج را بعمره پیش از چهار شوط طواف نیز قارن باشد انتهى الا كثر مقام الكل پس اول طواف و سعی عمره کند بعد از آن با افعال حج شروع نماید و در روز نحر بعد از حلق سر از احرام حلال شود و قول مولف اقران بزیاده همزه مکسوره چنانچه در روایت ابو ذر است آن را قاضی عیاض خطا گفته ... احرام حج ببندد تنها یا عمره تنها بتخصیص حج و در ترجیح ... تمام است بین قسم ...

خبر کن از حال ما پیغمبر خود را در روز مقتل قتلوا اصحابی سمعه پس فرستاد بر ایشان تیر پس کشتند سه را و جمله هفت کس
منهم بشرط العهد والمیثاق پس نزول کردند بسوی ایشان قوم سه نفر بعهد و پیمان منهم خبیب الانصاری و زید بن الدثنه
که از آن میان خبیب انصاری و ابن دثنه و مردی دیگر بود و آن عبد الله بن طارق است ابن دثنه بفتح دال مهمله و کسر مثلثه
و فتح آن نون زید بن معاویه بن عبید انصاری است فلما استمکنوا منهم اطلقوا اوتار قسیهم فاوثقوهم پس هر گاه قادر شدند کشادند زهای کمان خود را پس بستند این هر سه کس را فقال الرجل الثالث هذا اول الغدر والله لا اصحبکم پس گفت مرد
سیوم عبد الله بن طارق این اول غدر است و نقض عهد و پیمان بخدا سوگند همراهی نکنیم شما را ان لی فی هؤلاء لاسوة یرید
القتلی بتحقیق مرا درین مردم آسوده است و پیروی بایستی کرد از ایشان شهید یعنی من نیز کشته شوم فجرروه و عالجوه
علی ان یصحبهم فابی فقتلوه پس کشیدند آن مرد را وسعی کردند و ابا کرد همراهی کشتند او را پس ابا کرد پس کشتند او را فانطلقوا بخبیب
وابن دثنة حتی باعوهما بمکة بعد وقیعة بدر پس بردند خبیب و ابن دثنه را تا آنکه فروختند آن هر دو را بمکه و این بعد واقعه
بدر بود فابتاع خبیبا بنو الحارث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف پس خریدند خبیب را فرزندان حارث و کان خبیب هو قتل الحارث بن
عامر یوم بدر و بود خبیب کسی که کشته بود حارث پدر آنها را روز غزوه بدر فلبث خبیب عندهم اسیرا پس ماند خبیب نزد فرزندان
حارث بن نوفل اسیر است فاخبرنی عبید الله بن عیاض ان بنت الحارث اخبرته گفت زهری پس خبر داد مرا عبید الله بن عیاض که دختر
حارث مذکور خبر داد او عبید الله بن عیاض را انهم حین اجتمعوا استعار منها موسی یستحد بها فاعارته بتحقیق اولاد حارث هر گاه
که جمع شدند بر کشتن او عاریت گرفت خبیب استره که موی زهار بتراشد تا بعد از مردن ظاهر نشود بر مردم پس بعاریت داد دختر حارث
ازان استره را فاخذ ابنا لی وانا غافلة حین اتاه پس گرفت خبیب پسر مرا و بود و حال آنکه من غافل تا آنکه آمد او را قالت فوجدته مجلسه علی فخذه
گفت پس یافتم خبیب را که نشانده است پسر مرا بر ران خود والموسی بیده و حال آنکه استره در دست او است ففزعت فزعة عرفها
خبیب فی وجهی پس ترسیدم من ترسیدنی سخت که شناخت خبیب روی من اثر آن فقال اتخشین ان اقتله ما کنت لافعل ذلک
پس گفت آیا می ترسی اینکه بکشم او را نیستم من که بکنم این کار را والله ما رأیت اسیرا قط خیرا من خبیب بخدا سوگند ندیدم من هیچ گاه
اسیری مردی اسیر بهتر از خبیب والله لقد وجدته یوما یاکل من قطف عنب فی یده بخدا سوگند تحقیق دریافتم او را روزی که میخورد
از خوشه انگور که در دست او است وانه لموثق فی الحدید وما بمکة من ثمر و تحقیق وی زنجیر کرده شده بود آهن و نبود در مکه آن وقت
هیچ میوه وکانت تقول انه لرزق من الله رزقه خبیبا پس بود آن زن که میگفت بتحقیق آن خوشه انگور رزقی است از خدا
که روزی کرده آنرا برای خبیب یعنی از غیب بوی رسیده بود این کرامتی بود که از جناب شانه ظاهر کرد بر کف او که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم برحمت رسالت آنحضرت فلما خرجوا به من الحرم لیقتلوه فی الحل پس هر گاه برآمدند مردم از حرم مکه برای آنکه بکشند او را
در زمین حرم قال لهم خبیب دعونی ارکع رکعتین فترکوه فرکع رکعتین گفت مر ایشان را خبیب که بگذارید مرا که بگذارم
دو رکعت نماز پس گذاشتند او را پس دو رکعت گزارد فقال والله لولا ان تظنوا ان ما بی جزع لطولتها پس گفت خبیب اگر نبودی گمان
کنید که مرا ترسی است از کشته شدن هر آئینه دراز میکردم نماز شاید و کیفیت را اللهم احصهم عددا واقتلهم بددا ای هلاک کن و
زیاد و کرده است موسی بن عقبه در دعا خبیب واقتلهم بددا ولا تبق منهم احدا یعنی بکش ایشان را متفرق ولا تبق منهم احدا
تا زنده اسلام نباشند مروی است که در یکسال از ایشان همه کس در شدند و قحل و سعی داشتند نشانی نماند و خبیب این ابیات را
همدرین وقت بر خواند فلست ابالی حین اقتل مسلما و نیستم من که باک ندارم هنگامی که کشته میشوم بحالی که مسلمان ام

البحر السادس شیخ الاسلام | کتاب الحج

آن عایشه و ابن عمر و جابر اند در بعضی روایات صحیح
عایشه و جابر آمده که آن حضرت اختیار کرد و باحج و در
بعضی تمتع و از ابن عمر که آن حضرت ابتدا کرد و بعمره
یعنی باحرام آن پس احرام بست بحج و این جمله در صحیح
است پس روایات قران که با مانند حیثی آورده و چند صحابی
سالم از معارضه و اضطراب باشند تا نگر نقل صحیح آمد
و در جانب خلاف روایات افراد و تمتع هر دو واقع شده
در حدیث روایات از لفظ تعریف افراد است و در
تمتع شد غلط در نیز روایات افراد محمول اند بر اول
حال بعد از آن روایات اختیار قران و روایات
تمتع که بمعنی عام آمده بر قران و روایات قران هست
زیادت علم اند بر روایات دیگر پس راجح باشند و تمتع
نیست از افراد در آنکه تلبیه مره و عدم ذکر نسکی
دیگر اسلام جمع کردن هر دو را بار دیگر نیست قران
کما قال ابن الهمام و این شیخ را درین مقام تفصیل
کلام است تنقیح و تحقیق رسیده و موافق است تاکرشیخ
الجمیع شیخ پس هر که تمسک کرد ازین گمان که نفی کرد بلا نیت
بهر دو نسک جمیعا در اول حال رفوی نمیکند این را دیگر
کرده باشد حج بعمره والبته در آورده باشد برای عمره
سال وی تقضای آن افضلیت قران از افراد و تمتع
است چنانکه قائل اند بدان جمعی از صحابه و تابعین
و امام ابو حنیفه و ثوری و مزنی و غیر ایشان و بعضی
گویند اگر چه آنحضرت قارن بود و لیکن اختیار کرد و افراد را
اولا لیستر در آورده براق عمره را بجهت بیان جواز
اعتمار در اشهر حج پوشیده تا مکه امر آنحضرت بعضی

[illegible] منصبت بر شقي كه با خدا [illegible] اي مالك بن [illegible] و اين كشته شدن من در راه رضا و طلب تو بلا است و اگر خواهد خدا [illegible] بركت ميدهد بر پيوندهاي عضو بريده اين دو بيت از قصيده ايست كه خبيب در آن وقت خواند و ابن اسحق نيز دو بيت از آن نقل كرده چنانكه در كتاب السير مذكور خواهد شد ابن هشام گفته اكثر اهل علم بشعر انكار اين قصيده از خبيب باشد [illegible] پس كشت او را ابو سروعه [illegible] شهادت رسانيد پس حارث [illegible] مكان حبيب [illegible] الركعتين [illegible] پس بود خبيب كه او مسنون كرده گزاردن دو ركعت مر هر مردي مسلمان را كه كشته شود [illegible] پس مستجاب كرد خداي عاصم بن ثابت را دعاي او كه كرده بود اللهم اخبر عنا نبيك [illegible] [illegible] پس خبر داد پيغمبر [illegible] عاصم [illegible] و فرستادند كسانرا مردم از كافران قريش [illegible] عاصم [illegible] تا بيارند چيزي از عاصم مانند سر او [illegible] شود [illegible] عاصم [illegible] كشته بود مردي از كلانان قريش روز بدر [illegible] پس فرستاده شد بر عاصم مانند ابري از زنبور [illegible] پس نگاه داشتند زنبوران عاصم را از فرستادهاي قريش پس قدرت نيافتند فرستادها اينكه قطع كنند از گوشت او چيزي

باب فكاك الاسير در بيان وجوب جدا كردن اسير مسلمان از دست كافران بمال و غير مال [illegible] و بگذار نيز آمده حدثنا قتيبة قال حدثنا جرير عن منصور عن ابي وائل عن ابي موسى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فكوا العاني يعني الاسير [illegible] واطعموا الجائع وعودوا المريض [illegible] طعام دهيد گرسنه را آدمي باشد يا غير آدمي و عيادت كنيد بيمار را دو حكم اول فرض كفايه است و سيوم سنت حدثنا احمد بن يونس قال حدثنا زهير قال حدثنا مطرف ان عامرا حدثهم عن ابي جحيفة [illegible] گفت ابي جحيفه گفتم مر علي بن ابي طالب را رضي الله عنه آيا هست نزد شما اهل بيت چيزي از احكام وحي سواي آنچه در كتاب الله است قال لا والذي فلق الحبة وبرأ النسمة گفت نه سوگند بكسي كه شگافت دانه را [illegible] تمييز [illegible] الا فهما يعطيه الله رجلا في القرآن [illegible] در قرآن يعني بار اهم انجنين فهم عطا كرده است و در اين حديث دليل است بر جواز استخراج احكام از قرآن و راي [illegible] مفسران گفته اند ليكن بشرطيكه موافق اصول شريعت و بر طبق قواعد عربيت باشد وما في هذه الصحيفة [illegible] قال العقل وفكاك الاسير وان لا يقتل مسلم بكافر گفت بيان ديت است و رها كردن اسير مسلمان از دست كفار [illegible] و اگر كشته شود مسلمان بكافر [illegible] مذاهب علما [illegible] دليل ايشان حديث دارقطني است [illegible] كتاب العلم و اين حديث مذكور [illegible]

باب فداء المشركين در بيان گرفتن فديه از كافران حدثنا اسمعيل بن ابي اويس قال حدثنا اسمعيل بن ابراهيم بن عقبة عن موسى بن عقبة عن ابن شهاب قال حدثني انس بن مالك ان رجالا من الانصار استاذنوا رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ابن شهاب حديث كرد مرا انس بن مالك كه مردي چند از انصار طلب اذن كردند پيغمبر خدا را

الجزء السادس شيخ الاسلام | كتاب الحج

گويند اختلاف ميان ما و ميان [illegible] في حج [illegible] تردد ما دو طواف كند و دو سعي و نزد شافعي يكي طواف و يك سعي بدليل حديث دخلت العمرة في الحج الى يوم القيمة و مذهب ما مرويست از اكابر صحابه عمر بن خطاب و علي ابن ابيطالب و ابن مسعود و عمران بن حصين رضي الله تعالى عنهم و مرفوع است بآن حضرت صلى الله تعالى عليه و آله و سلم و اگر معارض شود روايت مذهب ايشان بروايت مذهب غير ايشان [illegible] قول و روايت ايشان مقدم باشد [illegible] نيز موافق آنست كه در ضم عبادت با عبادت [illegible] كه بجا آورده شود اركان هر يكي [illegible] العمرة في الحج در آمد وقت عمره در وقت حج [illegible] كلام در فتح القدير [illegible] هدي [illegible] حكم فسخ احرام حج [illegible] حلال شدن از آن مر كسي را كه [illegible] چنانكه تجويز كرده آن را امام احمد و جمعي از اهل ظاهر [illegible] و جماهير علما از سلف و خلف [illegible] اين حكم [illegible] زيرا كه مقصود از آن [illegible]

فقال له رسول الله ليدن فاقبلوا قال انتما عباس فداه پس گفتند ای رسول خدا اذن ده تا ما بیست ترک کنیم ورخواهر زادهٔ خود را که عباس است فدای او و مگیریم از وی مال را گرآید ازان تا اسیری پوشیده نماند کہ مادر عباس از اخوال عبد المطلب نبود مادر عبد المطلب بنت عمرو از نجار است و مادر عباس باتفاق انصاری نیست لیکن بہمین جهت چون عباس پسر عبد المطلب است پس اخوال پدر او اخوال او گفته‌اند و دراستخلاص عباس منت بر خود نهادند گفته کہ ترک فدا از جهت خیر قرابت و منت بر آنحضرت نهند

فقال لا تدعون منه درهما پس فرمود مگذارید از عباس درهمی را یعنی نکنند کہ آنحضرت رعایت خویشی و امید خیر کرده است و مبادا برین ... گشت و قال ابراهيم بن طهمان عن عبد العزيز بن صهيب عن انس رضي الله تعالى عنه قال اتي النبي صلى الله عليه وسلم بمال من البحرين ... پس آمد او را عباس قال يا رسول الله اعطني فاني فاديت نفسي وفاديت عقيلا ... گفت ای رسول خدا بده مرا از مال ... عقیل ... ابی طالب ... فقال خذ فاعطاه في ثوبه پس فرمود آنحضرت بگیر پس داد او را در جامه او ...

خود توانست برداشت **حدثنا** محمود قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن الزهري عن محمد بن جبير عن ابيه وكان جاء في اسارى بدر روایت کرد زہری از محمد بن جبیر بن مطعم و بود وی کہ آمده بود در اسیران بدر قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ في المغرب بالطور گفت شنیدم پیغمبر خدا را کہ میخواند در مغرب سورهٔ طور را ... این حدیث ... قول است کہ آمد در اسیران ... **باب** الحربي اذا دخل دار الاسلام بغير امان ... حربی ... دار الاسلام ... مسلمان

حدثنا ابو نعيم قال حدثنا ابو العميس عن اياس بن سلمة بن الاكوع عن ابيه قال اتى النبي صلى الله عليه وسلم عين من المشركين وهو في سفر ... بن اکوع ... جاسوسی ... آنحضرت در سفری بود ... فجلس عند اصحابه يتحدث ثم انفتل ... جاسوس ... فقال النبي صلى الله عليه وسلم اطلبوه واقتلوه پس ... فقتلته فنفلني سلبه ...

من او ... باتفاق روایت ... جاسوسی ...

باب يقاتل عن اهل الذمة ولا يسترقون ... جنگ کرده شود ... مسلمانان ... **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا ابو عوانة عن حصين عن عمرو بن ميمون عن عمر رضي الله عنه قال واوصيه بذمة الله وذمة رسوله صلى الله عليه وسلم ان يوفى لهم بعهدهم ... گفت عمر بن خطاب برای امیری کہ کرده بود یا آنکہ خلیفه ... وصیت ... ایشان ... قتال کرده شود ... دشمنان ... والا تکلیف ... **باب** جوائز الوفد ... **باب** هل يستشفع الى اهل الذمة ومعاملتهم ... درمیان ... روایات ... واقع شده ...

الجزء السادس عشر · كتاب الحج

... آمده ... اهل ... برای ... گفت ... **حدثنا** عثمان بن ابي شيبة ... حدثنا جرير عن منصور عن ابراهيم عن الاسود عن عائشة رضي الله عنها قالت خرجنا مع النبي صلى الله عليه وسلم ولا نرى الا انه الحج ... بر آمدیم با آنحضرت ... احرام عمره ... از عائشه ... روایات دیگر از عائشه ... عمره ... فلما قدمنا تطوفنا بالبيت ... طواف کردیم ...

بیاد کرد و مناسب تر است بباب جوائز او فد در وی صریح آمده و اجیزوا الوفد و تطبیق حدیث بباب هل یستشفع فالی الکلف نیست چنانکه معلوم شود قسطلانی گوید گویا اولی باب جوائز الوفد نوشته حدیثی که لائق آن باشد نیافته پس باب هل یستشفع نوشته و در سوق حدیث مذکور که در واست نوشته و تا نکه این احتمال بر تقدیری که باب جوائز الوفد موخر باشد وفق و اصلح است فافهم

حدثنا قتیبة قال حدثنا ابن عیینة عن سلیمان الاحول عن سعید بن جبیر عن ابن عباس انه قال یوم الخمیس وما یوم الخمیس

روایت است از ابن عباس که بتحقیق گفت روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه تعجب میکند از این روز که آنحضرت را درین روز درد بیماری سخت تر شده شد بلکه خضب دمعه الحصا بسبب گریه بسیار کرد تا آنکه تر کرد و رنگین ساخت اشک او سنگ ریزهای زمین را

فقال اشتد برسول الله صلی الله علیه وسلم وجعه یوم الخمیس پس گفت سخت شد پیغمبر خدا را درد او در روز پنجشنبه فقال ائتونی بکتاب

پس فرمود بیارید مرا اسباب کتابت از قلم و دوات و انا اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده ابدا یعنی بنویسم برای شما یعنی بفرمایم بنوشتن کتابی که هرگز گمراه نشوید بعد از آن فتنازعوا پس نزاع کردند در طلب نوشتن کتاب عمر رضی الله تعالی عنه گفت بر پیغمبر خدا درد بیماری سخت شده و غلبه کرده در وقت تصدیع رسانیدن نباید بود و نزد ما کتاب الله بس است که همه احکام دین در وی مندرج است و ناطق است بتکمیل دین ولا ینبغی عند نبی تنازع و نیز سزاوار نیست نزد نبی که نزاع کنند است و درین روایت ظاهر از سوق کلام آنست که این مقوله ابن عباس است چنانکه قسطلانی گفته از عوالی تردد قول او است و ظاهر از روایات دیگر آنکه مقوله آنحضرت باشد

فقالوا اهجر رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفتند ترک کرد رسول خدا دنیا را یعنی نزدیک است که ترک کند چنانکه فرموده آنحضرت الرفیق الاعلی ابن بطال و غیر او گفته هجر بفتح ها و جیم بمعنی هذیٰ یعنی کلام او غیر منضبط است را یعنی لائق بجناب رسالت و مناسب قدر رفیع او نیست حاشا که کلام او نامضبوط باشد در حالتی از احوال بلکه هر چه تکلم کرده صحیح و درست است و غلطی در وی روا نیست در مرض یا در صحت و در خواب یا در بیداری و در حالت رضا و غضب مستلی و محفوظ از زلات این کتاب اند گفته که هجر بهمزه استفهام انکاری است یعنی انکار کردند بر کسیکه گفته نه نویسد که آیا امر کتابت از قبیل هذیان بیمار است که ناشی شده از مرض و سختی درد چیزی میگوید فقال دعونی فالذی انا فیه خیر مما تدعونی الیه فرمود بگذارید مرا و گذارید مرا پس آنچه من در آنم از مراقبه حق و آمادگی برای دیدار خدا و فکر در آن بهتر است از آنچه میخوانید مرا بسوی آن از کتابت و مانند آن واوصی عند موته بثلاث وصیت کرد نزد موت خود بسه چیز اخرجوا المشرکین من جزیرة العرب بیرون کنید کافران را از جزیره عرب و آن در طول درمیان عدن تا عراق است و در عرض از جده تا شام و آنرا جزیره گویند یعنی زمین میان دریا است از آن گویند که بحر فارس و بحر حبشه و عراق و دجله احاطه کرده است آنرا و همین زمین عرب است و انفاذ این وصیت ابوبکر نکرده در خلافت عمر بن الخطاب آنرا بجا آورده است گفته اند که مشرکان قریب بسر زمین چهل هزار کس بوده اند واجیزوا الوفد بنحو ما کنت اجیزهم و جائزه دهید ایلچیان را چنانکه من میدادم و نسیت الثالثة و فراموش کردم سیوم چیز را یعنی گویند آن سیوم تجهیز جیش اسامه بود و بعضی گویند منع کردن قبر آنحضرت را بت خود گیرند پرستند آنرا یعنی گفته اند که وصیت لعیدا مسجد بود وقال یعقوب بن محمد سألت

المغیرة بن عبد الرحمن عن جزیرة العرب و گفت یعقوب بن محمد زهری پرسیدم مغیره را از جزیره عرب که کدام است فقال مکة والمدینة والیمامة والیمن پس گفت این چهار جا است گویند از بیع خلیفه معلوم نشده که مشرکان را از زمین بر آورده باشند الا که از جزیره عرب است وقال یعقوب والعرج اول تهامة و گفت یعقوب بن محمد مذکور عرج بفتح مهمله و سکون راء و جیم کر و هیست جامع بر سه منزل و هشت میل یا از مدینه مطهره و اول تهامه است و ابتدای او است و تهامه بکسر فوقانیه از بلاد حجاز است

حج را و حسیله شده شب حصبه یعنی شب یکه در محصب اند

بعد ایام تشریق گفتم یا رسول الله یرجع الناس بحجة وعمرة وارجع بحجة باز میگردند مردم بحج تنها یعنی بعد ادای حج و عمره و باز میگردم من بحج تنها که عمره نکرده ام قال وما طفت لیالی قدمنا مکة فرمود طواف نکرده شبهائیکه قدم آورده بودیم که ام قلت لا عایشه گوید گفتم نکرده ام قال فاذهبی مع اخیک الی التنعیم فاهلی بعمرة فرمود پس برو با برادر خود بسوی تنعیم پس احرام بند بعمره ثم موعدک کذا و کذا پس بعد از آن موعد ملاقات تو من موضع فلان است کنایه از محصب است قالت صفیة گفت ام المؤمنین صفیه بنت حیی و رسیکه آن حضرت در محصب بودیم ما اراني الا حابستهم نمی بینیم خود را مگر منع دارنده و مانع آینده همراهیان را از روانه رفتن بمدینه زیرا که من حائض شده ام و طواف وداع نکرده ام فقال عقری حلقی بفتح عین و سکون قاف حلقی بفتح حاء و سکون لام والف مقصوره در مقصوده و صفت مونث اند یا مصدر در روایت محدثین بی تنوین است عقر بمعنی خسته کردن و هلاک ساختن وی از زن و ما میبینند و حلق بمعنی درد کردن گلو و زدن در گلو و ستردن مو و این در اصل دعا کردن میکردند تا نکه در عجم میگویند سر مویش تراشیده و گلویش بریده باشد بریده در زمانه بعد از آن نقل کردند آن را از معنی دعائی اهل کردند و در ساختند امری نا ملایم یا تعجب چنانکه گویند ترسیت بیدا در قال اوما طفت یوم النحر آیا طواف نکرده بود روز نحر طواف زیارت قالت قلت بلی گفت صفیه گفتم آری کرده ام قال لا باس فرمود باکی نیست بعد ازین طواف صدر یعنی رخصت پس روانه گرد از بنجا ظاهر شود که طواف صدر از حائض ساقط است

قالت عائشة فلقینی النبی صلی الله علیه وآله وسلم وهو مصعد من مکة گفت عائشه ملاقات کرد مرا آنحضرت در حالیکه وی نشست کننده بود از که تصعید بمعنی سوی بلندی رفتن است و اینجا بمعنی شروع کننده در سیر است و انا منهبطة علیها و من فرود آینده بودم بر مکه او انا مصعدة وهو منهبط منها یا آنکه من مصعد بودم

بانجدیث کتاب علم در باب کتابت علم گذشته و معنی آن بشرح و تحقیق ذکر آن فیه است [illegible]
[illegible] **باب** التجمل للوفود در بیان زینت کردن بلباس برای وفدها [illegible]
عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله ان ابن عمر قال وجد عمر حلة استبرق تباع فی السوق [illegible]
رضی الله تعالی عنه حله سبز که فروخته می شد در بازار [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم پس آورد آن را [illegible]
[illegible] فقال یا رسول الله ابتع هذه [illegible] پس گفت ای رسول خدا [illegible]
بپوشیدن آن روز عید و [illegible] فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما هذه لباس من لا خلاق له فی الآخرة
پس فرمود رسول خدا نیست این حله مگر لباس کسی که نیست مر او را نصیبی [illegible] نعیم آخرت [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] انما یلبس هذه من لا خلاق له
[illegible] کرد که انکار آنحضرت [illegible] مطلق [illegible]
ما شاء الله پس [illegible] فارسل الیه النبی صلی الله علیه وسلم بجبة دیباج [illegible]
[illegible] پیغمبر خدا جبه دیبا [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] فقال یا رسول الله قلت انما هذه لباس من لا خلاق له او انما یلبس هذه من لا خلاق له [illegible]
[illegible]
[illegible] تبیعها او تصیب بها حاجتک پس فرمود [illegible]
[illegible] که عمر آن را [illegible] برادری که مشرک بود [illegible] در روایت [illegible]
[illegible] **باب** کیف یعرض الاسلام علی الصبی [illegible]
[illegible] حدثنا عبد الله بن محمد حدثنا هشام قال اخبرنا معمر عن الزهری قال اخبرنی سالم بن عبد الله عن ابن عمر انه اخبره [illegible]
[illegible] ان عمر انطلق فی رهط من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم
مع النبی صلی الله علیه وسلم [illegible] عمر بن خطاب رفت در میان جمعی از اصحاب پیغمبر خدا [illegible] قبل ابن صیاد [illegible]
[illegible] ابن صیاد [illegible]
[illegible] اطم بنی مغالة [illegible]
[illegible] ابن صیاد [illegible] ابن صیاد [illegible] فلم یشعر حتی ضرب النبی صلی
الله علیه وسلم ظهره بیده [illegible] ثم قال النبی صلی الله علیه وسلم
اتشهد انی رسول الله [illegible] فنظر الیه ابن صیاد [illegible]
ابن صیاد [illegible] فقال اشهد انک رسول الامیین [illegible]
[illegible] ابن صیاد [illegible] قال ابن صیاد للنبی صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible] فقال له النبی صلی الله علیه وسلم ماذا
[illegible] ترى [illegible] ابن صیاد [illegible]

[illegible] حج و عمره [illegible]
[illegible] حرام است [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] از این حضرت [illegible]
[illegible] بعد از آنکه [illegible] و این منافی
[illegible]
[illegible]
[illegible] معلوم شده
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صلی الله تعالی علیه وآله وسلم [illegible]

[illegible]

قال النبي صلی الله علیه وسلم خلط علیك الامر فرمود پیغمبر خدا بهم کرده شده است بر تو حق و باطل چنانکه کاهنان را میباشد
قال النبي صلی الله علیه وسلم انی قد خبأت لك خبیئا فرمود رسول خدا بتحقیق پوشیده ام برای تو پنهانی را و آنحضرت پنهان کرده بود دل
سوره دخان قال ابن صیاد هو الدخ گفت ابن صیاد آن پوشیده دخ است و دخ بضم دال مهمله و تشدید خاء معجمه بمعنی دخان است علما گفته اند کاهنان
شیاطین بوده اند که چیزی میرسانند اگرچه شیاطین بر آنچه در ضمیر مردم است اطلاع ندارند لیکن ممکن است که آنحضرت
بزبان آورده باشند یا نفس گفته باشند و شیطان از آنجا دزدیده باشد یا گفته این آیت درین وقت بر دم سوره مکتوب بود در دست
آنحضرت و ابن صیاد تمام آن را نتوانست دریافت از آن معلوم کرده بر رسم کاهنان گفته است و تیر گفته اند که وجه تخصیص آنست که اشارت
کرده که عیسی علیه السلام دجال را بکوه دخان قتل خواهد کرد و دخ لغتی است یا ابن صیاد مقصود آنحضرت ازین امتحان
آن بود که بر حاضران ظاهر شود که کاهن دروغ گوست نه پیغمبر است نه دجال چنانکه بعضی نادانان توهم میکردند قال النبي صلی الله
علیه وسلم اخسأ فلن تعدو قدرك فرمود پیغمبر خدا دور شو ای خوار هرگز تجاوز نکنی از قدر خود که کهانت است اخسأ
بهمزه مکسوره و سکون خاء معجمه و سین مهمله در آخر همزه است کلمه زجر و استهانت است لن تعدو بواو منصوب بکلمه لن و
در بعضی نسخ بغیر واو است بر لغت بعضی که لن را جازم داشته اند چنانکه مالک در توضیح از کسائی حکایت کرده است قال عمر یا رسول
الله ائذن لی فیه اضرب عنقه گفت عمر ای رسول خدا اذن ده مرا در حق ابن صیاد که گردن زنم او را قال النبي صلی الله
علیه وسلم ان یکن هو فلن تسلط علیه فرمود اگر هست وی دجال پس هرگز مسلط کرده نشوی تو بر وی وان لم یکن
هو فلا خیر لك فی قتله و اگر نیست وی دجال پس نیست نکوئی ترا در کشتن او اگر گوئی وی دعوی نبوت کرد بحضور آنحضرت
پس چرا منع کرده شد عمر از قتل او گویم پسری نابالغ بوده و از جمله اهل صلح بوده که آنحضرت عهد و پیمان داده بود با آنها و قتل
موجب نقض آن میشد قال ابن عمر انطلق النبي صلی الله علیه وسلم و ابی بن کعب یاتیان النخل الذی فیه ابن صیاد گفت ابن عمر
رفت پیغمبر خدا و ابی بن کعب وقتی دیگر بجانب آن نخلستان که در وی ابن صیاد بود حتی اذا دخل النخل طفق النبي صلی الله
علیه وسلم یتقی بجذوع النخل تا وقتیکه درآمد باغ ایشان شد شتابی میکرد ویختل ان یسمع من ابن صیاد شیئا قبل ان یراه
و دجال آنکه آنحضرت میخواست آنکه بشنود از ابن صیاد چیزی را پیش از آنکه ببیند ابن صیاد آنحضرت را و ابن صیاد مضطجع
و ابن صیاد فی قطیفة وابن صیاد پهلو نهاده بر بستر خود در چادری حیث له فیها رمرمة یعنی در بعضی روایات بد و زاء و در بعضی بر او
و زاء یعنی آواز پنهانیست فرآه ام ابن صیاد النبي صلی الله علیه وسلم وهو یتقی بجذوع النخل پس دید مادر ابن صیاد پیغمبر
خدا را و حال آنکه آنحضرت پنهان میکند خود را بتنه های نخل فقالت لابن صیاد ای صاف هذا محمد پس گفت مادر ابن صیاد را ای صاف و
این نام در دست ابن صیاد فقال النبي صلی الله علیه وسلم پس برجست از جای خود ابن صیاد و گفت پیغمبر خدا لو ترکته بین
اگر گذاشتی او را و ظاهر کردی حال خود را چیزی که اطلاع میدادیم بر حقیقت حال او وقال سالم قال ابن عمر ثم قام النبي صلی
الله علیه وسلم فی الناس گفت سالم گفت ابن عمر پس استاد پیغمبر خدا در مردم فاثنی علی الله بما هو اهله پس ستود بر خدا
بصفاتیکه خدا صاحب آن صفات است ثم ذکر الدجال فقال انی انذرکموه پس ذکر کرد آنحضرت حال دجال را پس فرمود
بتحقیق من میترسانم شما را از دجال یعنی میترسانم از وی که لاحتمال نامند شما را و ما من نبی الا وقد انذره قومه و نیست هیچ پیغمبری
مگر که بتحقیق ترسانیده از دجال قوم خود را لقد انذره نوح قومه بتحقیق ترسانیده از وی نوح قوم خود را تخصیص نوح بذکر آنست
است که اول اولوالعزم است که مبعوث شده و بجهاد ولکنی ساقول لکم فیه قولا لم یقله نبی لقومه لیکن میگویم در شما در باب دجال

الجزء السادس شیخ الاسلام | کتاب الحج

که آنحضرت نهی کرده از چنین تنگ کردن بجا و ما تعلق دارد است
سید انبیا که آن حضرت نهی کرده از قران میان حج و عمره
کننده اما این واقعه پیش نیست ام گفت اگر او شنید
این خبر را شبهات دیگر است و لیکن شما را موسی بن دینار
وار است حق سبب جنین آورده تحقیق مروی از اصحاب پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم آمد عمر بن خطاب و میگوید
را آنروز وحی کرد بر آن حضرت بعد ما فرض کرده
کرده شد ما نشدیم که نهی میکرد از قران میان حج و عمره

حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا وهیب
قال حدثنا ابن طاوس عن ابیه
عن ابن عباس قال کانوا یرون ان العمرة فی اشهر الحج
من افجر الفجور فی الارض گفت ابن عباس میدیدند مردم که
عمره در ماههای حج از سخت ترین گناه است
در روی زمین و این از مخترعات جاهلیت بود که
مرکوز ساخته و یجعلون المحرم صفرا و دیگر انبیا محرم را
که از اشهر حرم است صفر میساختند تا نسبت غارت در آن که
حرام بود حلال شمرده شود تا شیر میکردند حرمت آن
دو سوم محرم است تا حرام نمی شمردند تا سه پی نیابند اشهر
حرم تنگ نگردد بایشان مجال قتال و جز آن از اعمال
شنیعه و حرمت آن منتقل شد در صفر و این تاخیر
حرمت تصرف بود از ایشان نه تعیین اشهر حرم و این
مدلول قول حق تعالی انما النسیء زیادة فی الکفر است
و یقولون اذا برأ الدبر و میگفتند وقتیکه به شود
پشت شتران که جراحت بسیار میشود از بار برداری مشقت
سفر حج و عفا الاثر و نابود گردد نشان پای ایشان
حاجیان و مراکب ایشان از راه بطول ایام و انسلخ
صفر و تمام گذرد ماه صفر یعنی محرم که آن را صفر
نام میکردند و غالبا بر شتران ریش شفا یافتی و
آثار کم از بین مدت ختم شود یعنی تا آخر محرم حلت العمرة
لمن اعتمر حلال میشود عمره برکسی که عمره کند پس عمره در
اشهر حج بلکه در ماه محرم نیز که تمام اشهر کنند روا نیست
تا آنکه صفر حلال گفتند قدم النبي صلی الله علیه
وآله وسلم واصحابه صبیحة رابعة مهلین بالحج
قدوم آوردند پیغمبر خدا آنحضرت و یاران او وقت روز
چهارم از ذی الحجه تلبیه گویان بحج آنحضرت تابع سنت ابراهیم
دیگر قران آنحضرت ابتدا احرام بحج بود و نسک قدوم

گفتاری که گفته است آن پیغمبر بر قوم خود را انعقت النا ش وان اللہ لیس با عور یعنی میآید شما را دجال دعوی خدائی خواهد کرد و است و تحقیق خدا کور نیست اگر کوئی گوید که دجال چنین آدمیان خواهد بود و آدمی هرگز خدا نیست یا آنکه ناظر بس حجت را چه محتاج بیست **باب** قول النبی صلی اللہ علیہ وسلم للیہود اسلموا تسلموا در فرمودن پیغمبر برای یہود اسلام آرید تا سلامت باشید از قتل و غارت و جزیہ در دنیا و در آخرت از عذاب دوزخ قالہ المقبری عن ابی ہریرۃ گفت این را ابو سعید ابو ہریرۃ مقبری بضم با و فتح و کسر آن است در قاموس گفتہ المقبریون جماعۃ من المحدثین وایشخ شد این الحدیث موصول خواہد آورد **باب** اذا اسلم قوم فی دار الحرب ولہم مال وارضون فہی لہم وقتی کہ اسلام آورند جمعی در دار حرب و حال آنکہ ایشان را مال و زمینہا است پس آن مال و زمینہا ملک ایشانست **حدثنا** محمود قال اخبرنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن الزہری عن علی بن حسین عن عمرو بن عثمان بن عفان عن اسامۃ بن زید قال قلت یا رسول اللہ این تنزل غداً فی حجتہ گفت اسامہ گفتم ای رسول خدا کجا فرود می آئی فردا که بمکہ داخل شویم در حجۃ الوداع فقال وہل ترک لنا عقیل منزلا آیا گذاشتہ است برای ما عقیل خانہ را منازل عبد المطلب را بسبب جاہلیت که بسر کلان تصرف کند بیت المال ابو طالب و جعفر و علی ابی طالب عقیل و طالب بسر ابی طالب کافر بودند تصرف کردہ بودند و علی و جعفر مسلمان بودند چیزی نرسیدہ بہ از دختر بود و مطابقت بترجمہ از نیجاست که آنحضرت ہمہ را تجویز کردند تملک عقیل را در حالت کفر بعد حالت اسلام اول خواہد بود ثم قال نحن نازلون غدا بخیف بنی کنانۃ المحصب بستر فرمود ما نزول کنندہ ایم فردا بخیف بنی کنانہ که محصب حیث قاسمت قریش علی الکفر آنجا که سوگند خوردہ بودند قریش بر کفر یعنی کفر را داشتند و ذلک ان بنی کنانۃ حالفت قریشا علی بنی ہاشم و آنچنان بود که بنی کنانہ سوگند دادند مشرکان قریش را بر اولاد ہاشم ان لا یبایعوہم ولا یؤوہم ایکہ خرید و فروخت نکنند با ایشان و جا ندہند آنہا را و مشرکان سوگند خوردہ بودند بر این قال الزہری والخیف الوادی گفت زہری خیف که آنرا نسبت بسوی بنی کنانہ نمودہ وادی است و غیر زہری گفتہ خیف بلند است از وادی و نزدیک کوہ **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی مالک عن زید بن اسلم عن ابیہ ان عمر بن الخطاب استعمل مولی لہ یدعی ہنیا بتحقیق عمر بن خطاب رضی اللہ تعالی عنہ عامل گردانیدہ بود مولای خود را که خواندہ می شد نام او ہنی بضم ہا و فتح نون و تشدید تحتیہ علی الحمی بر باغ که قرق کردہ بود از برای دواب صدقہ بیت المال فقال یا ہنی اضمم جناحک عن المسلمین پس گفت ای ہنی بپوشان بازوی خود را از مسلمانان یعنی باز دار دست خود را از ستم کردن بر مسلمانان واتق دعوۃ المظلوم و بپرہیز از دعای مظلوم فان دعوۃ المظلوم مستجابۃ پس بتحقیق دعای مظلوم مستجاب است بدرگاہ حضرت حق جل و علا وادخل رب الصریمۃ ورب الغنیمۃ و در آر در چراگاہ صاحب صریمہ بضم صاد مہملہ و فتح را تصغیر صرمہ که گلہ شتر است تا سی نفر و صاحب غنیمہ بتصغیر غنم است یعنی گلہ گوسفند قلیل است وایای ونعم ابن عوف ونعم ابن عفان و دور دار خود را از چرانیدن بہائم عبد الرحمن بن عوف و بہائم عثمان بن عفان فانہما ان تہلک ماشیتہما یرجعان الی نخل وزرع پس بتحقیق این ہر دو اگر ہلاک شود چارپایہای ایشان رجوع میکنند بسوی باغ و زراعت یعنی با ایشان احتیاج بمواشی نیست بلکہ ایشان را اموال دیگر بسیار است وان رب الصریمۃ ورب الغنیمۃ ان تہلک ماشیتہما یاتنی ببنیہ و بتحقیق صاحب گلہ شتر و صاحب گلہ گوسفند اگر ہلاک شود مواشی ایشان می آرند پیش من فرزندان خود را فیقول یا امیر المؤمنین یا امیر المؤمنین پس میگویند ای امیر المؤمنین ای امیر المؤمنین یعنی سوال میکنند و میگویند که افتارکہم انا لا ابالک آیا من ترک کنندہ ام ایشانرا محتاج بی پدر ترا یعنی سزاوار دعاست یعنی مرا باید که ایشانرا چیزی بدہم و کفالت نمایم

الجزء السادس شیخ الاسلام | کتاب الحج

باحرام با تامس است یا نہ ... کہ گفت ... حرام بود **حدثنا** ... بن اسمٰعیل قال حدثنا شعبۃ عن قیس بن مسلم عن طارق بن شہاب عن ابی موسی قال قدمت علی النبی گفت ابو موسی قدوم کردم در یمن بر پیغمبر خدا صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم ... باحلال ... احرام

حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالک ح وحدثنا عبد اللہ بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن ابن عمر عن حفصۃ زوج النبی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم انہا قالت بتحقیق ام المؤمنین حفصہ گفت یا رسول اللہ ما شان الناس حلوا بعمرۃ ولم تحلل انت من عمرتک ... واللہ ... ولبدت رأسی وقلدت ہدیی فلا احل حتی انحر ...

والذي نفسي بيده لولا المال الذي احمل عليه في سبيل الله ... والماء والكلاء الذهب والورق فليس آب وگیاه و آسمان تراست بر من از دینار و درهم وایم الله انهم لیرون اني قد ظلمتهم وانها لبلادهم وسوگند بخدا بتحقيق ایشان گمان میکنند که ظلم کرده ام من ایشان را آنچه منع وحمال آنکه این زمینها شهرهای ایشانست وملک بنها بوده است قاتلوا عليها في الجاهلية كارزار كرده اند برای این زمینها در ایام كفر واسلموا عليها في الاسلام ومسلمان شده اند بر عهد آن در ایام اسلام واین زمینها حیثیت که بصلح گرفته شده است بخلاف آنچه بجنگ در جو ترک اهل اسلام باده در تنصیت اموال واراضی ایشان غنیمت خواهد بود در روایتی از امام ابو حنیفه آنست والذي نفسي بيده لولا المال الذي احمل عليه في سبيل الله وسوگند بکسیکه ذات من در دست قدرت اوست اگر نبودی مالی که بر میدارم بر وی در راه خدا وسوار میکنم در راه خدا را ما حميت عليهم من بلادهم شبرا هر آئینه حمایت نمیکردم بر ایشان از بلاد ایشان یک وجب روایت کرده اند که از شتر واسپ بیت المال که در چراگاه می بود چهل هزار عدد بوده است

باب كتابة الامام الناس نوشتن امام مردم را از اهل مقاتله وجز آن **حدثنا** محمد بن يوسف قال حدثنا سفيان عن الاعمش عن ابي وائل عن حذيفة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم اكتبوا لي من تلفظ بالاسلام من الناس گفت حذیفه فرمود پیغمبر خدا بنویسید برای من کسی را که کلمه میکند بکلمه اسلام از مردم فكتبنا له الفا وخمسمائة رجل پس نوشتیم برای آنحضرت یکهزار و پانصد مرد روایت اختلاف کرده اند بعضی گویند این نوشتن بعد از خروج احد بوده است یا نزد خندق جزم کرده اند بعضی همین قدر روایت در غزوه حدیبیه بوده است فقلنا نخاف ونحن الف وخمسمائة پس گفتیم آیا میترسیم ما وحال آنکه هزار و پانصد مرد ایم ولقد رأيتنا ابتلينا حتى ان الرجل ليصلي وحده وهو خائف وبتحقيق دیدیم خود را که مبتلا شدیم بعد از رحلت آنحضرت تا آنکه بتحقیق مردی نماز میگذارد تنها وحال آنکه ترسناک است یعنی باوجود کثرت مسلمانان حال بجائی رسیده که نماز را بر وجه امر نمی توانست گذارد گفته اند که شاید اشارت بجالیست که در زمان عثمان رضي الله تعالى عنه از عاملان وی مانند ولید بن عقبه که والی کوفه بود و نماز را تاخیر میکرد ومردم تنها در خانه در وقت نماز میگذاردند و باوجود آن از فتنه او میترسیدند **حدثنا** عبدان عن ابي حمزة عن الاعمش فوجدناهم خمسمائة مؤلف میگوید که حدیث میکند مارا عبدان از ابی حمزه از اعمش پس یافتیم جماعه را که امر بنوشتن آن فرموده بود پانصد کس بوده اند قال ابو معاوية ما بين ستمائة الى سبعمائة گفت ابو معاویه آن مردم میان ششصد کس تا هفتصد کس بوده اند وجه جمع درین روایات آنست که پانصد نفر از مهاجران بوده اند وازششصد تا هفتصد از انصار وباقی مردم دیگر بوده اند **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا سفيان عن ابن جريج عن عمرو بن دينار عن ابي معبد عن ابن عباس قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم گفت ابن عباس آمد مردی نزد پیغمبر خدا فقال يا رسول الله اني كتبت في غزوة كذا وكذا پس گفت ای رسول خدا بتحقیق من نوشته شده ام در غزوه چنین وچنین وامرأتي حاجة قال ارجع فحج مع امرأتك وحال آنکه زن من برآمده است بقصد حج فرمود باز رو و حج کن با زن خود چون همراه زن محرمی نبود در رفتن بغزوه فرض کفایت بود وبر او رفتن غزوه معذور داشت **باب** ان الله يؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر بتحقیق خدا قوت میکند این دین را بمرد فاسق **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري ح وحدثني محمود بن غيلان قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن الزهري عن ابن المسيب عن ابي هريرة قال شهدنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم خيبر گفت ابو هریره حاضر شدیم با رسول خدا غزوه خیبر واکثر روایات ثبوت پیوسته که ابو هریره بعد از فتح خیبر آمده است بر این تقدیر اینجا شهدنا ابو هریره از دیگر صحابه که در فتح خیبر حاضر بوده اند شنیده باشد وارادت از شهدنا جنس مسلمانان است و تواند که بعبارت راوی خود نقل کرده باشد فقال لرجل ممن يدعي بالاسلام هذا من اهل النار پس فرمود آنحضرت مردی را از آنجمله که خوانده می شد باسلام و او را مسلمان میگفتند این مرد از اهل دوزخ است فلما حضر القتال

الجزء السادس شيخ الاسلام | كتاب الحج

پس گفت ابن عباس تمتع سنت پیغمبر است صلى الله تعالى عليه واله وسلم ثم قال لي اقم عندي واجعل لك سهما من مالي پس گفت مرا باش نزد من وحال آنکه مقرر میکنم برای تو حصه از مال خود قال شعبة فقلت لم فقال للرؤيا التي رأيت پس گفتم ابو جمره را چرا اگرا بن عباس این قدر قال للرؤيا التي رأيت گفت از برای خوابی که دیده بود **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا ابو شهاب قال قدمت متمتعا مكة گفت ابو شهاب قدوم کردم بمکه حالی که متمتع بودم بعمره ودر عبارت تقدیم وتاخیر است یعنی قدوم کردم مکه را متمتع بعمره یعنی بقصد آنکه عمره پیش از حج فدخلنا قبل يوم التروية بثلاثة ايام پس درآمدیم بمکه پیش از روز ترویه که هشتم ذی الحجه باشد بسه روز فقال لي اناس من اهل مكة تصير الآن حجتك مكية پس گفت مرا جمعی از مردم از اهل مکه میشود اکنون حج تو مکی که احرام آن بعد عمره از مکه خواهد بست چنانچه اهل مکه بند میبندند یعنی کم میشود ثواب آن حجت فدخلت على عطاء استفتيه پس درآمدم بر عطاء بن ابی رباح بجائی که طلب فتوی میکردم او را درین امر فقال حدثني جابر بن عبد الله انه حج مع رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفت عطاء بحدیث کرد مرا جابر که حج کرده با پیغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم يوم ساق البدن معه روزیکه راند شتران قربانی را با خود وقد اهلوا بالحج مفردا

قال الرجل فما نفسه قاتل قتالا شديدا فاصابه جراحة پس آن مرد كارزار شد وقت قتال جنگ كرد آن مرد با كفار جنگی سخت پس رسید او را زخمی فقيل يا رسول الله الذي قلت له انه من اهل النار پس گفته شد ای رسول خدا آن كسيكه گفتی او را از اهل دوزخ است بتحقيق او امروز قتال كرد قتالا شديدا وقد مات پس تحقيق او جنگ كرد با كافران امروز جنگی سخت و تحقيق مرد فقال النبي صلى الله عليه وسلم الى النار پس فرمود پيغمبر خدا رفت وی بسوی آتش دوزخ قال فكاد بعض الناس ان يرتاب گفت ابو هريره پس نزديك بود كه بعضی مردم بشك كنند در قول آنحضرت كه با وجود اين جهادی كه با كافران كرده شهيد شده باشد چگونه باتش دوزخ رود فبينما هم على ذلك اذ قيل انه لم يمت ولكن به جراحا شديدا پس درميان آنكه آن مردم برين تردد بودند ناگاه گفته شد كه آنحضرت را بتحقيق مرده نيست وليكن بوی زخمهای سخت است فلما كان من الليل لم يصبر على الجراح فقتل نفسه پس هرگاه بود از شب نكرد صبر بر زخم پس كشت خود را بدين نوع كه تيری از تركش خود بر آورده گلوی خود را بريد فاخبر النبي صلى الله عليه وسلم بذلك پس خبر كرده شد پيغمبر خدا را بحال او فقال الله اكبر اشهد اني عبد الله ورسوله پس گفت خدا بزرگ است گواهی ميدهم كه بتحقيق من بنده خدا و رسول ويم وانچه خدا مرا اعلام ميكند راست و درست است ظاهر فرمود حيران سيد چون آنكه او در كفر بود و مخلد در دوزخ شد كه از آن خواهد بود و كفر او را آنحضرت بوحی دانسته بود كه مسلمان نيست يا آنكه مرتد خواهد شد بزخم منكر كه نخود يا بسبب قتل نفس خود كافر ميگردد والله ورسوله اعلم ثم امر بلالا فنادى في الناس انه لا يدخل الجنة الا نفس مسلمة پس فرمود بلال را پس منادی كرد در مردم بحكم آنحضرت كه در نمی آيد بهشت را مگر نفسی كه مسلمان است يعنی بفرمودهٔ خدا و رسول خدا مير ود و كار نمی آيد خود را الشت برخلاف فرمودهٔ حق كار كرد وان الله ليؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر و بتحقيق خدا تائيد ميكند اين دين را بمردی كه فاسق است چنانكه ايمنيزر قتال سخت با كافران كرد

باب من تامر في الحرب من غير امرة اذا خاف العدو كسيكه امير شود در جنگ بغير آنكه تفويض كند امام او را و قبيله رسيد دشمن را

حدثنا يعقوب بن ابراهيم قال حدثنا ابن علية عن ايوب عن حميد بن هلال عن انس قال خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اخذ الراية زيد فاصيب گفت انس خطبه خواند رسول خدا و در اثنای خطبه كشف شد حال اين سرگ فرمود گرفت رايت را زيد پس شهيد گشت ثم اخذها جعفر فاصيب ثم اخذها عبد الله بن رواحة فاصيب واين واقعه در غزوهٔ موته بود و آنحضرت برای اين لشكر فرموده بود كه يكی بعد از ديگری امير باشد و رايت گيرد چنانكه مولف در كتاب مغازی از حديث ابن عمر آورده كه اگر زيد كشته شود رايت را جعفر گيرد واگر جعفر كشته شود عبد الله بن رواحه ثم اخذها خالد بن الوليد عن غير امرة ففتح عليه پس گرفت رايت را خالد بن وليد بی آنكه آنحضرت او را فرموده باشد فتح كرده شد بر او وقال ما يسرني او قال ما يسرهم انهم عندنا پس فرمود خوش نميكند مرا يا فرمود خوش نميكند آنها را كه نزد من ميبودند يعنی شهيد شدند از اينحال بهتر از آنست كه نزد من زنده می بودند قال وان عينيه لتذرفان گفت انس و بتحقيق دو چشم او اشك ميريختند

باب العون بالمدد در خواستن يار و بستن در جهاد بمد اسلام

حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا ابن ابي عدي وسهل بن يوسف عن سعيد عن قتادة عن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم اتاه رعل وذكوان وعصية وبنو لحيان روايت است از انس بن مالك كه بتحقيق پيغمبر خدا رحمت كند خدا بروی آمدند نزد آنحضرت اينها از قوم فزعموا انهم قد اسلموا پس گفتند كه اينها بتحقيق اسلام آورده اند واستمدوه على قومهم وطلب مدد كردند آنحضرت را بر قوم خود كه كافر و دشمن بودند فامدهم النبي صلى الله عليه وسلم بسبعين من الانصار پس مدد كرد ايشان را آنحضرت بهفتاد مرد از انصار قال انس كنا نسميهم القراء يحطبون بالنهار ويصلون بالليل گفت انس بوديم ما كه مينام نهاديم ايشان را قراء از آن رو كه قرات قرآن ميكردند كار ايشان آن بود كه هيزم می آوردند بروز و صرف ميكردند بر فقرای اهل صفه و نماز ميگذاردند تمام شب فانطلقوا

وحلال شوند فقالوا كيف نجعلها متعة وقد سمينا الحج پس گفتند صحابه چگونه گردانيم آن را عمره و حال آنكه نام كرده ايم و در احرام آن را حج فقال افعلوا ما امرتكم پس فرمود بكنيد آنچه امر كرده ام شما را فلولا اني سقت الهدي لفعلت مثل الذي امرتكم پس اگر نمی بود كه من سوق كرده ام هدی را هر آينه ميكردم مانند چيزی كه امر كرده ام شما را فرمود اين را بجهت تطيب قلوب اصحاب زيرا كه پريشان و دلگير شده بودند ولكن لا يحل مني حرام حتى يبلغ الهدي محله وليكن حلال نمی شود از من چيزی كه حرام شده است بر من باحرام تا آنكه برسد وقت حل خود را كه نحرست در روز نحر اينجا معلوم شود كسيكه هدی سوق كند تا وقتی حلال نمی شود از آن تا آنكه نحر كند هدی را در روز نحر فال ابو عبد الله گفت مولف كه ابو عبد الله است ابو شهاب ليس له مسند الا هذا نيست مر او را حديثی مسند مگر اين حديث كه مذكور شد

حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا جرير بن عبد الحميد عن الاعمش عن عمرو بن مرة عن سعيد بن المسيب قال اختلف علي وعثمان وهما بعسفان في المتعة اختلاف كردند علی و عثمان رضی الله تعالى عنهما و حال آنكه هر دو بعسفان بودند و آن نام منزلی است قريب به مكه بمسافت دو مرحله از مكه در حكم تمتع فقال علي ما تريد الا ان تنهى عن امر فعله رسول الله پس گفت علی مر عثمان را چيست كه اراده

بهم من بلغ ابنهم من لقدنا عليهم وتقدم پس قصه ایشان تا رسید بموضع بئر معونه که جائی میان مکه و عسفان است و در کردند آن قوم کشتند آن هفتاد کس را در شهر لحیان اختلاف کرده اند که اینجا مذکور شوده اند یا کر آن اتقیا فانهم ما صابهم یا در آن اوائل کشتند و خبیب را اسیر کرده با اهل مکه فروختند چنانکه گذشت فقنت شهرا یدعو علی رعل و ذکوان و بنی لحیان پس قنوت خواند آنحضرت یکماه و دعائی میکرد برین قوم قسطلانی گوید که تشریک کرد آنحضرت بنی لحیان و عصیه را در بدعا اگرچه خبر کشتن یا هم و بر آن کیبار رسیده بود اما بو شیده نماند که در شعائر القصه بافته که اینجا مذکور اند از آنحضرت و استمداد نمودند بایشان توجیه منافات دارد قال قتادة وحدثنا انس انهم قرؤا بهم قرآنا گفت قتاده و حدیث کرده ما را انس بن مالک که صحابه خواندند بسبب این شهدا قرآنی را که نازل شده بود الا بلغوا عنا قومنا بانا قد لقینا ربنا فرضی عنا وارضانا تا آگاه باشید برسانید از جانب ما قوم ما را بیک تحقیق ملاقات کردیم با پروردگار خود را پس راضی شد از ما و راضی گردانید ما را بثواب و نعیم ثم رفع ذلک بعد پستر منسوخ شد تلاوت آن بعد از آن

باب من غلب العدو فاقام علی عرصتهم ثلاثا در بیان کسیکه غلبه کرد بر دشمن پس اقامت کرد بر سر زمین ایشان سه شب عرصه بفتح عین و صاد مهملتین میان سرای یعنی البقعه فراخ که میان آن بنا نبود حدثنا محمد بن عبد الرحیم قال حدثنا روح بن عبادة قال حدثنا سعید عن قتادة قال ذکر لنا انس بن مالک عن ابی طلحة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان اذا ظهر علی قوم اقام بالعرصة ثلاث لیال تحقیق آنحضرت وقتیکه غالب شدی بر قومی اقامت میکرد بعرصه ایشان سه شب تابعه معاذ وعبد الاعلی قال حدثنا سعید عن قتادة عن انس عن ابی طلحة عن النبی صلی الله علیه وسلم متابعت کرده است روح بن عباده را معاذ و عبد الاعلی گفتند این هر دو حدیث کرد ما را سعید از قتاده از انس از ابی طلحه از پیغمبر خدا

باب من قسم الغنیمة فی غزوه وسفره در بیان کسیکه قسمت کرد غنیمت را در غزو و در سفر یعنی روا است که حکم در سفر قسمت کنند و قال رافع کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم بذی الحلیفة فاصبنا ابلا وغنما گفت رافع بودیم با پیغمبر خدا بذی الحلیفه که میقات اهل مدینه است و از آنجا احرام برای حج می بندند پس یافتیم غنیمت از جنس شتر و غنم فعدل عشرة من الغنم ببعیر پس برابر کرد ده راس از غنم بیک شتر حدثنا هدبة بن خالد قال حدثنا همام عن قتادة ان انسا اخبره قال اعتمر النبی صلی الله علیه وسلم من الجعرانة تحقیق انس خبر داد قتاده را گفت عمره کرد و احرام بست پیغمبر از موضع جعرانه که میان مکه و طایف است حیث قسم غنائم حنین جائیکه قسمت کرد غنیمتهای حنین را در قسمت کردن غنائم بدار حرب علما را اختلاف است امام ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه گوید خوب نیست از انکه موجب تفرق میگردد و غنیمت را احتیاج بمنع باشد و تواند که دشمن با جمله کند بر یشنی و نیز ملک اهل اسلام وقتی تمام میشود که احراز کنند و تمام استیلا یابند و آن متی باشد که احراز در دار الاسلام جمع کرده و انرا داشته اند استدلال بحدیث میکنند تمام نیست از انکه جعرانه و ذو الحلیفة از دار حرب نبود و تا انکه بر بسبب قسمت بدار حرب با تمام و نشانی و قوتی در کفار نمانده باشد

باب اذا غنم المشرکون مال المسلم ثم وجده المسلم در بیان انکه غنیمت بردند کافران حربی مال مسلمان را پس یافت آن مال را مسلمان بعد از استیلا بر کفار آیا داخل غنیمت است یا همان مسلم احق است بدان و قال ابن نمیر حدثنا عبید الله عن نافع عن ابن عمر قال ذهب فرس له فاخذه العدو گفت ابن عمر رفت و رم کرد اسپی که مر او را بود پس گرفت آنرا دشمن فظهر علیهم المسلمون فرد علیه فی زمن رسول الله صلی الله علیه وسلم پس غالب آمدند بر آن کفار مسلمانان بازگردانیده شد مر او را بر مر ابن عمر در زمان پیغمبر خدا در بیکار ام التقاتت بجای بی لی بجای علی علیه گفته و ابق عبد له فلحق بالروم فظهر علیهم المسلمون و گریخت بنده که ابن عمر را بود و لاحق شد بروم پس غالب آمدند بر روم مسلمانان فرده علیه خالد بن الولید بعد النبی صلی الله علیه وسلم پس باز داد آن غلام را بر ابن عمر خالد بن ولید بعد

الجزء السادس شرح الاسلام | كتاب الحج

حج بعمره پس بگردانید عمرة را این و جمهور بر منع جواز فسخ اند خلاف للامام احمد چنانکه گذشت باب التمتع علی عهد النبی ذکر تمتع که واقع شد در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم حدثنا موسی بن اسماعیل قال حدثنا همام عن قتادة قال حدثنی مطرف عن عمران ... مشدد ... قال تمتعنا علی عهد رسول الله عمران تمتع کردیم در زمان پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه و آله وسلم ونزل القرآن فقال رجل برایه ما شاء گفت مردی برای خود آنچه خواست یعنی منع کرد ... رضی الله تعالی عنه چنانکه تمتع کردی با آن حضرت و سنت ذکر یافت و در بعضی ... ازان چنانچه در مسلم از جابر مرویست و کسیکه ... و معاویه و ابن زبیر ... حج را متعة النساء ... است باختصاص ... باب قول الله تعالی ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام ... آیه سابقه است فمن تمتع بالعمرة الی الحج ... ابن عباس ... اهل ... حرم ... است ...

ازززمان آنحضرت و در خلافت ابی بکر صدیق و صحابه موافقت کردند درین **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا یحیی عن عبید الله قال اخبرنی نافع ان عبدا لابن عمر ابق فلحق بالروم فظهر علیه خالد بن الولید فرده علی عبد الله . گفت عبید الله خبر داد مرا نافع که غلام ابن عمر گریخت و لاحق شد بروم پس غلبه یافت بر روم خالد بن ولید پس رد کرد آن غلام را بعبد الله بن عمر وان فرسا لابن عمر عار فلحق بالروم و تحقیق اسپی از ابن عمر رمید پس لاحق شد بروم فظهر علیهم فردوه علی عبد الله پس غلبه کرد بر اهل روم پس رد کردند بر عبد الله قال ابو عبد الله عار مشتق من العیر وهو حمار وحش ای هرب گفت ولف رح عار از عیر گرفته اند یعنی خر وحشی است چون وی گریزد وی باشد ازوی یعنی گریختن مراد داشته اند و تا اینجا از تعلیق که بروایت ابن نمیر اوست دانسته شد که غلام در زمان آنحضرت و قصه غلام در زمان خلافت ابی بکر و درین حدیث موصول هر دو اندر زمان ابی بکر آورده از اینکه غلبه بر روم در زمان ابی بکر بوده است و موافقت کرده است ابن نمیر را اسمعیل بن زکریا و تصحیح کرده است آنرا داوردی و گفته که قصه اسپ در غزوه موته بوده است **حدثنا** احمد بن یونس قال حدثنا زهیر عن موسی بن عقبة عن نافع عن ابن عمر انه کان علی فرس یوم لقی المسلمون روایت است از ابن عمر که تحقیق سوار بود بر اسپی روزی که ملاقات کردند مسلمانان دشمنان را و امیر المسلمین یومئذ خالد بن الولید بعثه ابو بکر امیر لشکر مسلمانان درین روز خالد بن ولید بود که فرستاده بود او را ابو بکر صدیق فاخذه العدو فلما هزم العدو رد خالد فرسه پس گرفت اسپ او را دشمن در روایت واقع شده که اسپ به جلوی کرد و انداخت ابن عمر را و گریخت و گرفت آنرا دشمن پس هرگاه گریزانده شد دشمن واسپ بدست افتاد باز داد خالد اسپ ابن عمر را باب من تکلم بالفارسیة والرطانة کسیکه تکلم کند بلغت فارسی و عجمی و در اثنای کلام عربی روا است رطانه بفتح را است و در آن کسر آن بمعنی تکلم بعجمی است وقول الله عز وجل واختلاف السنتکم والوانکم و از جمله آیات الهی است اختلاف زبانها و رنگهای شما مراد اختلاف لغتها است یا آنکه تفاوت آواز آنکه هر دو کس را خواهان یافت کند نرمی آواز و درشتی و فصاحت ولکنت و جز آن از صفات نطق بیکرنگ باشند همچنین در رنگ بدن و شکل و هیات اعضا از چشم و بینی ولب و دهان و این دلیلی بر تحقیق و قدرت حق جل و علا است و متضمن حکمتها است از آنجا آنکه اگر تفاوت نمی بود موجب اشتباه میشد و معطل میماند بسیاری از مصالح که دار اشتباه بیکدیگر است وقال وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه و گفت خدای بزرگ و نفرستادیم هیچ پیغمبر را مگر بزبان و لغت قوم او تا بواسطه فهمند از وی آنچه از احکام الهی بگوید بلغت آنچه از وی مردم سوال کنند این آیه ذکر کرده اشاره آنکه آنحضرت چون مبعوث بکافه انام بود دانا بود بلغات جمیع انسانها **حدثنا** عمرو بن علی قال حدثنا ابو عاصم قال حدثنا حنظلة بن ابی سفیان قال اخبرنا سعید بن میناء قال سمعت جابر بن عبد الله قال قلت یا رسول الله ذبحنا بهیمة لنا وطحنت صاعا من شعیر گفت جابر گفتم یا رسول الله ذبح کرده ام بزغاله که مرا بود و آرد کرده ام یک صاع از جو فتعال انت و نفر پس بیا تو و نفری دیگر فصاح النبی صلی الله علیه وسلم پس آواز داد پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا اهل الخندق ان جابرا قد صنع سورا پس فرمود ای اهل خندق تحقیق جابر کرده است مهمانی سور لغت فارسی است بمعنی ضیافت نحی هلا بکم پس بیائید ای اهل است ثنا ای صیغه امر است از حی و حا و سعدیا ایضا بالیاء و بالی و بعلی و استعمال میکنند حی را تنها بمعنی اقبل و هلا بمعنی اعجل یعنی بشتابید واکنون واقبلوا یعنی بخوانیم و قبول کنید و بشتابید و این واقعه چون در غزوه خندق بوده است همین مناسبت آورده است آنرا در کتاب جهاد **حدثنا** حبان بن موسی قال اخبرنا عبد الله عن خالد بن سعید عن ابیه عن ام خالد بنت خالد بن سعید قالت اتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم مع ابی وعلی قمیص اصفر فقال رسول الله آمدم پیش رسول خدا با پدر خود و حال آنکه بر من پیراهنی است زرد

الجزء السادس من صحیح الاسلام کتاب الحج

صلی الله تعالی علیه واله وسلم حجة الوداع در هنگام حجة الوداع و احرام بستیم با وی بالحج ثم نزلنا قدمنا مکة پس قدیم کرده تعمیر مکه گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم ... بجعلوا اهلالکم بالحج عمرة ... احرام ... الا من قلد الهدی ... فطفنا بالبیت وبالصفا والمروة طواف کردیم بکعبه و میان صفا و مروه ... واتینا النساء و آمدیم بر زنان ... از حکم ابن عباس ... ولبسنا الثیاب ... وقال من قلد الهدی فانه لا یحل له حتی یبلغ الهدی محله ... کفایة است ... بیشتر شد ... که احرام بستیم ... فاذا فرغنا من المناسک جئنا فطفنا بالبیت وبالصفا والمروة ... زیارت ... طواف کردیم ... بکعبه ... تم حجنا وعلینا الهدی کما قال الله تعالی ... قربانی ... لما استیسر من الهدی ...

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سنه سنه فرمود رسول خدا سنه بفتح سین مهمله ونون قال عبد الله وهی بالحبشیة حسنة گفت عبد الله بن مبارک که نیک واسطه تیح بخاری است این کلمه در زبان حبشه بمعنی حسن است یعنی نیک و در بعضی نسخ ابو عبد الله است و مراد بخاری است قالت فذهبت العب بخاتم النبوة فزبرنی ابی گفت ام خالد پس رفتم که بازی میکنم بخاتم نبوت پس منع کرد مرا پدر من قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دعها فرمود آنحضرت بگذار او را و منع مکن ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ابلی واخلقی ثم ابلی واخلقی ثم ابلی واخلقی سه بار این هر دو کلمه را فرمود ابلی بفتح همزه وسکون با وکسر لام وسکون تحتیه است و بلا بمعنی کهنگی است واخلقی نیز بفتح همزه وسکون معجمه وکسر قاف هر دو یک معنی است یعنی کهنه کنی این قمیص را و پاره کنی بر این روایت امر از باب افعال است و روایت که امر از ثلاثی باشد خلق و بلا بمعنی متعدی هم آمده است واخلفی بفا بجای قاف نیز روایت کرده اند یعنی این جامه کهنه شود بعد از آن جامه دیگر بپوشی بر این روایت و بعلت تغایر تمام میباشد و بر تقدیر دعا است مر درازی عمر او را بسیار پوشیدن جامها و کهنه کردن آن قال عبد الله فبقیت حتی ذکر گفت عبد الله پس باقی ماند آنکه مذکور شد آن زن زمانی دراز نزد مردم از جهت خروج او از عادت عمرها منقول است از مولف که زندگانی کرده است هیچ زنی مانند زندگانی او

حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن محمد بن زیاد عن ابی هریرة ان الحسن بن علی اخذ تمرة من تمر الصدقة فجعلها فی فیه مرویست از ابی هریره که امام حسن بن علی گرفت خرمائی از خرمای صدقه پس انداخت آنرا در دهن خود فقال النبی صلی الله علیه وسلم کخ کخ بفتح کاف وکسر آن وسکون خا و بکسر تنوین هر دو خوانده اند در اصل کلمه فارسی است که عجمیان بآن زجر میکنند از مکروهات اما تعرف انا لا ناکل الصدقة آیا نمیدانی تو که ما اهل بیت تحریم صدقه راست و این کلام دلالت دارد بر آنکه امام حسن هر چند در سن عمر کوچک بود پنج ساله داشت بموجب فطرت اصلی باستی عالم بجمیع احکام شرعیه میبود چنانکه بفحوای یکلم مسئله احمد اعتراض فرمود

باب الغلول بضم معجمه بمعنی مطلق خیانت است و در عرف شرع خیانت در غنیمت است پیش از قسمت نووی گوید اجماع است بر آنکه گناه کبیره است وقول الله عز وجل ومن یغلل یات بما غل یوم القیامة و بیان این آیه کریمه وکسی که خیانت میکند در غنیمت می آرد چیزی را که خیانت کرده است در روز قیامت

حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی عن ابی حیان قال حدثنی ابو زرعة قال حدثنی ابو هریرة قال قام فینا النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابو هریره خطبه خواند در میان ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فذکر الغلول فعظمه وعظم امره پس ذکر کرد خیانت غنیمت را و بسیار عظیم وانمود ارتکاب آنرا از مسلمان و بسیار وانمود گناه آنرا و عطف تفسیری باشد قال لا الفین احدکم یوم القیامة و فرمود نیابم یکی از شما را روز قیامت و در بعضی روایات لا الفین بقاف است از لقا یعنی ملاقات نکنم علی رقبته شاة لها ثغاء در حالیکه بر گردن او شاة است و مراد او آواز بیست ثغاء بضم ثا مثلثه و غین معجمه والف ممدوده بمعنی آواز شاة است که در حق او واقع شده علی رقبته فرس له حمحمة و در حالیکه بر گردن او اسپ است که مراو را آواز است حمحمة بدو حاء مهمله مفتوحه و دو میم اول ساکن و ثانی مفتوح آواز اسپ که وقت دانه و علف میکند و کمتر از صهیل است این شاة و این اسپان خواهد بود که از غنیمت بخیانت برده باشد یقول یا رسول الله اغثنی میگوید ای رسول خدا فریاد رس مرا

مذکور است از سوال تمتع و رنگ بنفشه حرکت تواتر بنفشه بمعنی عبارت کنز الدقائق الفاسی من ذلک العمرة میان حج و عمره زیاده کرد این را برای بیان تسکین فان الله انزله فی کتابه زیرا که تحقیق خدا نازل کرده این حج را در کتاب خود که فرمود فمن تمتع بالعمرة الی الحج وسنه نبیه و مشروع و مسنون کرد این را پیغمبر خدا واباحه للناس غیر اهل مکة و مباح کرد آن را بالعمره از آن که حرام میدانستند عمره را در اشهر حج برای مردم سوای اهل مکه قال الله تعالی فرمود خدا ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام ترجمه و اشهر الحج التی ذکر الله فی کتابه و ماههای حج که ذکر کرده است خدای تعالی در کتاب خود بقول الحج اشهر معلومات شوال و ذو القعدة و ذو الحجة مراد عشر ذی الحجه و اطلاق نام شهر بر بعض آن متعارف است فمن تمتع فی هذه الاشهر فعلیه دم او صوم پس کسیکه تمتع کند درین ماهها پس واجب است برو خون قربانی یا روزه چنانکه مذکور شد و تقیید باشهر اشارت است بآنکه تمتع جز درین اشهر نباشد و کسیکه عمره کند در غیر این اشهر آن را تمتع نگویند و واجب نبود برو دم در صوم و بعد بیان اشهر حج تفسیر میکند این چند الفاظ دیگر را که در آیه حج است بقول خود والرفث الجماع رفث که منهی عنه آمده در حج بمعنی جماع است والفسوق المعاصی اشعار است بآنکه فسوق درینجا جمع فسق است بمعنی معاصی والجدال المراء و جدال بمعنی گفتگوی تند و خصومت است

باب الاغتسال عند دخول مکه استحباب غسل نمودن وقت در آمدن مکه بجهت محرم باشد یا غیر محرم و این حکم نزد جمیع علماست چنانکه ابن منذر گفته و کفایت میکند وضو چنانکه اکثر فرموده اند اگر غسل نتواند تیمم کند **حدثنی** یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا ابن علیة عن اسمعیل قال حدثنا ایوب عن نافع قال کان ابن عمر اذا دخل ادنی الحرم امسک عن التلبیة بود ابن عمر چون داخل میشد نزدیکترین حرم را باز میماند از لبیک گفتن ثم یبیت بذی طوی پس شب میگذرانید بذی طوی که موضعی است داخل حرم ثم یصلی الصبح

الجزء السادس عشر من الاسلام | کتاب الجهاد

صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم بذی طوی حتی اصبح ثم دخل مکۃ ... یفعل ذلک

باب من این یخرج من مکۃ حدثنا

ابراهیم بن المنذر ... ابو اسحاق ... من الثنیۃ ... عن ابن عمر ...

ان رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم یدخل مکۃ من الثنیۃ العلیا ...

من الثنیۃ السفلی ...

باب ... حدثنا ... عن عبید اللہ عن نافع عن ابن عمر ان النبی صلی اللہ تعالی علیہ وسلم ... من الثنیۃ العلیا ...

وفاء من کن نفسی آیتا یا فاقول لا املک لک من اللہ شیئا پس میگویم من مالک نیستم برای تو از خدا چیزی را
ای منبوی حضرت قد ابلغتک تحقیق رسانیدم ترا که این خیانت موجب عقاب خدا بود و ترا از نیاوردن علی رقبتہ صیحۃ
شحاء وصاح آنکہ بر گردن او شتر است کہ مراد از باد است رغا بضم یا و غین معجمہ و الف ممدود و بمعنی آواز شتر است
یقول یا رسول اللہ اغثنی فاقول لا املک لک شیئا قد ابلغتک علی رقبتہ صامت ورد حالیکہ بر گردن
او نقد و نقره است که رسیده بود طلا و نقره یا مال صامت گویند یعنی خاموش مقابل دواب که گویا است یقول یا رسول
اللہ اغثنی فاقول لا املک لک شیئا قد ابلغتک علی رقبتہ رقاع تخفق و بر گردن او پارچہا است که حرکت میکنند یقول یا رسول اللہ اغثنی
فاقول لا املک لک شیئا قد ابلغتک ... درین حدیث قول خدا و من یغلل یات بما غل یوم القیامۃ ... تعلیق ... بر ظاهر است
قال ایوب عن ابی حیان ... یعنی در غیر روایت ابی حیان ذکر فرس است چنانکه مذکور شده
لیکن مراد است دران باب القلیل من الغلول در بیان حکم اندکی از خیانت غنیمت آیا حکم آن یا مثل ... است
ولم یذکر عبد اللہ بن عمرو عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ حرق متاعہ وهذا اصح و ذکر نکرده است عبد اللہ بن عمرو
بن عاص که تحقیق سوخت آنحضرت متاع کسی را که اندک خیانتی کرده بود و این روایت صحیح تر است از حدیث
ابی داود که بروایت صالح بن محمد ابن زائده ... است و منع کرده که آنحضرت فرمود وقتی که بیابید کسی را
که خیانت کرده پس بسوزید متاع او را و مولف رح در تاریخ گفته که باین حدیث احتجاج کرده اند در سوختن مال مرد
آن خائن ست متاع او حدثنا علی بن عبد اللہ قال حدثنا سفیان عن عمرو عن سالم بن ابی الجعد عن عبد اللہ بن عمرو قال کان
علی ثقل النبی صلی اللہ علیہ وسلم رجل یقال لہ کرکرۃ گفت عبد اللہ بن عمرو بود بر متاع سفر
پیغمبر خدا مردی که گفته میشد او را کرکره ثقل بتا و ثلثه و قاف هر دو مفتوح عیال و رخت و سامان کرکره بدو کاف
هر دو مکسور و میان را ساکن و پس از کاف دوم را مفتوحه گویند حبشی بود که نگاه داشتی اسپ آنحضرت را در غزوات
که هدیه فرستاده بود ترا اصحاب یمامہ فمات فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم هو فی النار پس مرد پس فرمود
رسول خدا که وی در آتش دوزخ است فذهبوا ینظرون الیہ فوجدوا عباءۃ قد غلها پس رفتند و دیدند آنحضرت
رفتند که نگاه کنند بسوی وی پس یافتند چادری که دزدیده بود از غنیمت قال ابن سلام کرکرۃ گفت ابن سلام
شیخ مولف اما ابن عیینه کرکره بدو کاف مفتوحه است و اینچنین ضبط کرده شده و قاضی عیاض هم اینچنین گفته و نووی
گوید اختلاف در کاف اول است و ثانی باتفاق مکسور است تطابق الحدیث للترجمة ... مطابقت حدیث بترجمه در قول
اوست عباءة که کمتر است از دو صد شتر باب ما یکره من ذبح الابل والغنم فی المغانم در بیان چیزی
که مکروه است از ذبح کردن شتر و غنم کردن غنیمت ها است پیش از قسمت حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابو عوانة عن
سعید بن مسروق عن عبایۃ بن رفاعۃ عن جدہ رافع قال کنا مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم بذی الحلیفۃ
گفت رافع بن خدیج انصاری بودیم با آن حضرت بذی الحلیفہ فاصاب الناس جوع فاصابوا ابلا وغنما پس رسانیدند
مردم را گرسنگی و حال آنکه یافته بودیم از غنیمت شتر و غنم وکان النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی اخریات الناس
و بود پیغمبر خدا در پس مردمان فعجلوا فنصبوا القدور پس شتاب کردند مردم در قسمت غنایم و بر پا کردند
دیگها را فامر النبی صلی اللہ علیہ وسلم بالقدور فاکفئت پس فرمود آنحضرت دیگها را پس ریخته و بر هم کرده شد ثم قسم

... حدثنا ... محمد بن المثنی قال ...
حدثنا سفیان ... عن هشام ...

فعدل عشرة من الغنم ببعير پس برابر کرد در قسمت وحد اسپ را از غنم بیک شتر فندّ منها بعیر پس گریخت از شتران یک شتری وفی القوم خیل یسیرة فطلبوه فاعیاهم ودرین قوم اسپان کم بودند پس طلب کردند آن شتر را پس عاجز کرد ایشان را ونتوانستند گرفت آنرا فاهوی الیه رجل بسهم پس قصد کرد بسوی آن شتر مرد به تیر نام او رافع ومعلوم شده که همون رافع بوده است فحبسه الله پس نگهداشت آنرا خدا تعالی فقال ان لهذه البهائم اوابد کاوابد الوحش پس فرمود آنحضرت این بهایم را نیز نفرت وگریز ها اند چنانچه گریز های جانوران وحشی اوابد جمع آبدة است بمعنی وحشی که میگریزد از مردم فما ندّ علیکم فاصنعوا به هکذا پس چیزی که فرار نمود شما پس بکنید آن همچنین یعنی به تیر زنید آنرا فقال جدی انا لنرجوا او نخاف ان نلقی العدو غدا فلیس معنا مدی پس گفت جد من رافع بتحقیق امید واریم یا میترسیم شک راوی است این را که پیش آییم دشمن را فردا ولیس معنا مدی وحال آنکه نیست با ما کارد ها مدی جمع مُدیة بمعنی سکین است اگر کوئی در وقت رسیدن ذبح بقصب ذکر ملاقات دشمن چه دخل دارد گوییم مراد آنست که چون کارها بسلاح شمشیر اگر ذبح نکنیم کند میگردد پس بعد از لقای دشمن ازین عمل بشمشیر کند می باشیم افنذبح بالقصب یا ذبح کنیم به نی تیز فقال ما انهر الدم وذکر اسم الله علیه فکل پس فرمود چیزی که بریخت خون مسفوح را واذکر نام خدا برو پس بخور آنرا لیس السن والظفر درحالیکه نیست آنچه خون می ریزد دندان وناخن وساحدثکم عن ذلک وخبر دهم شما را علت منع فرح بدندان وناخن اما السن فعظم اما دندان پس استخوان است پس اگر ذبح کرده شود خون آلوده میشود وخون آلوده کردن استخوان بجهت التماس جنیان که زاد وتهایات ممنوع شده هم از جهت ما استنجا باستخوان روا نداشته اند همچنین شرح کرده اند شراح این علت را اگر کوئی دندان که در دهان مردم است زاد جنیه نیست پس باین ملاحظه ذبح بدندان چگونه ناروا باشد یا رب مگر گوییم شاید دندان در ذبح کردن بشکند وجدا شود پس زاد جنیان میگردد و یا مراد دندان فیل دندان چون از جنس استخوان است از ان منع فرموده واشد اعلم واما الظفر فمدی الحبشة واما ناخن پس کاردهای کافران حبشه است پس موافقت آنها روا نباشد گویند عادت این کفر وانست که بجای ذبح را بناخن میگیرند وخفه میکنند راه نفس را باین تعذیب میکشند

باب البشارة فی الفتوح در بیان بشر وحیث مژده دادن در فتحها البشارة بکسر وضم موحده است یعنی مژده دادن بشارت کذا فی العرامح حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا یحیی قال حدثنا اسمعیل قال حدثنی قیس قال قال لی جریر بن عبدالله قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت قیس گفت مرا جریر که فرمود الا تریحنی من ذی الخلصة آیا راحت نمی رسانی مرا از ذی الخلصة بفتح خا معجمه ولام وصاد مهمله وخا مفتوح اند وکان بیتا فیه خثعم ونبود آن خانه در قبیله خثعم بود بفتح خاء معجمه وسکون ثا مثلثه وعین مهمله وضم آخرش نیز آمده ودرین روایت گفتند اند گرچه محمول بر قلب است یعنی خانه در قبیله خثعم بود چنانکه در روایت دیگر واقع شده یسمی کعبة الیمانیة نامیده میشد آن خانه کعبه یمانیه آن خانه معبد این قبیله بود فانطلقت فی خمسین ومائة من احمس پس رفتم من صد وپنجاه مردان احمس که قبیله او بود وکانوا اصحاب خیل وبودند آن مردان صاحبان اسپ فاخبرت النبی صلی الله علیه وسلم انی لا اثبت علی الخیل پس خبر دادم پیغمبر خدا را رحمت کنا وخدا بر وی که من ثابت وقایم نمیتوانم بود بر اسپ فصرب فی صدری

نحو مکه وشهرها کثر است وبعضی بالعکس گویند نووی گفته که آن غلط است وقول راوی من اعلی مکه درین مقام وهم است از بعضی روات وصواب آنست دخل من کدا ورسن اعلی مکه چنانکه ثابت است نزد احمد کذا ذکر الشیخ ابن حجر وفی روایة حاتم از هشام میاید ولا تنافی که من اعلی مکه ورنه متعلق بدخل باشد کذا قیل حدثنا احمد بن عیسی از فربری نقل کرده که احمد در همه جا که مطلق اند ابن صالح مصری است قال حدثنا ابن وهب عبدالله مصری قال اخبرنا عمرو بن حارث مصری عن هشام عن عروة دخل النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم عام الفتح من کداء یعنی روز فتح بفتح الف وتنوین مرور آمد من اعلی مکة قال هشام وکان عروة یدخل من کلتیهما گفت هشام وبود عروه که می در آمد از هر دو ثنیه بسته بلند من کداء وبالای مدور که کدی مقصور وتنوین از راه اول بجهت ادراک شرف اتباع در راه ثانی بنا بر قرب منزل در عدم حرج دراکثر ما یدخل من کدی در بیشتر احوال که می درآمد عروه کدی بود بضم وقصر در جمیع روایات کذا قال الشیخ وکانت اقربهما الی منزله وبود که مقصور نزدیکتر آن دو موضع بسوی منزل وی کاه وی باین جهت بود که فوت میشد از وی غالبا سنت دخول از راه کداء ممدود حدثنا عبدالله بن عبدالوهاب قال حدثنا حاتم بن اسمعیل عن هشام عن عروة دخل النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم عام الفتح من کداء من اعلی مکة وکان عروة اکثر ما یدخل من کدا وکان اقربهما الی منزله حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا وهیب قال حدثنا هشام عن ابیه دخل النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم عام الفتح من کدا وکان عروة یدخل منهما کلیهما واکثر ما یدخل من کدا اقربهما الی منزله قال ابو عبدالله کدا وکدی موضعان کذا فی الفتح وکدی بضم وقصر دو موضع اند

باب فضل مکة وبنیانها بیان فضیلت که وعمارت کعبه مراد از بنیان مکه کعبه است زادها الله شرفا وتعظیما وقوله بیان قول وی تعالی واذ جعلنا البیت مثابة للناس ویاد کنید آنکه گردانیدیم کعبه را

الجزء السادس من شيخ الاسلام | كتاب الحج

طواف كنند كان و معتكفان و ركوع سجود كنندگان

اذ قال ابراهيم رب اجعل هذا بلدا آمنا
و یاد کنید آن را که گفت ابراهیم ای پروردگار من
بگردان این شهر را که برای تو در آن خانه ساخته
شهر ایمن از انواع عذاب و بیاد آنکه و ارزق اهله
من الثمرات روزی ده اهل این بلد را از میوه‌ها
من آمن منهم بالله و الیوم الآخر روزی ده کسی
را که ایمان آورده از ایشان بخدا و روز بازپسین که
روز جزاست و مستجاب کرد خدا تعالی این دعا
که مکه حرام گردانید و فرستاد خدا تعالی جبرئیل را
تا آنکه برکند از دیه‌های فلسطین را که مشتمل بود بر
ثمرات بسیار از آنجا برکند و بمکه آورد و گرد کعبه
طواف داده در زمین تهامه بیک مرحله از مکه نهاد
از این جهت است که آن را طائف نام کردند و میوه
اهل مکه از آنجاست کذا ذکر المفسرون قال کفت
خدا تعالی و من کفر فامتعه قلیلا و کسی که کفر ورزد
پس او را برخورداری دهم اندکی در دنیا ثم
اضطره الی عذاب النار و بئس المصیر و باز بکشم او را بسوی عذاب
دوزخ و بئس المصیر و بد مرجع است دوزخ واذ
یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسمعیل
و یاد کنید آن را که بر می‌داشت و بلند کرد ابراهیم
اساسها را که از کعبه اند و اسمعیل پسرش نیز که مدد گار
او بود درین کار چنانکه در تفسیر سوره بقره مذکور شود
قواعد جمع قاعده بمعنی اساس و بنیاد یعنی دیوار
قاعده است مافوق خود را ربنا تقبل منا انک
انت السمیع العلیم بگویند ای پروردگار ما قبول کن از ما این عمل را که بتحقیق
تویی شنوا دعاهای ما و دانا بنیتهای ما ربنا
واجعلنا مسلمین لک و من ذریتنا امة
مسلمة لک و بگردان ما را مستقاد و مخلص برای
تو و بگردان از فرزندان ما گروهی را منقاد برای تو و ار نا
مناسکنا و بنما ما را جاهای عبادت ...

حتی رأیت اثر اصابعه فی صدری ... پس زد آنحضرت دست بر سینه من تا آنکه دیدم اثر انگشت
آنحضرت در سینه خود و قال اللهم ثبته واجعله هادیا مهدیا پس فرمود ای خدا ثابت دار او را و بگردان او را راه
نما و راه یاب فانطلق الیها فکسرها و حرقها پس رفت جریر بسوی آن خانه پس شکست آن را و سوخت آن را فارسل
الی النبی صلی الله علیه و سلم یبشره پس فرستاد بسوی آنحضرت کسی را که بشارت دهد آنحضرت را اخبار
کردن آن معبد فقال رسول جریر لرسول الله صلی الله علیه و سلم پس گفت فرستاده جریر مر رسول خدا را
والذی بعثک بالحق ما جئتک حتی ترکتها کانها جمل اجرب سوگند کسی که فرستاده است ترا براستی نیامده
ام نزد تو تا آنکه گذاشته ام آن خانه را گویا شتری است گرگین و سیاه داد و مالیده فبارک علی
خیل احمس و رجالها خمس مرات پس دعا برکت کرد بر سواران آن قبیله و پیاده‌های آنها پنج مرتبه قال مسدد
بیت فی خثعم گفت مسدد بروایتی که دارد بیتی از خثعم بجای بیت خثعم باب ما یعطی البشیر در جواب
دادن چیزی بشارت دهنده را و اعطی کعب بن مالک ثوبین حین بشر بالتوبة و داد کعب بن مالک دو جامه
بشارت دهنده را هنگامی که بشارت داد او را به نزول آیت در قبول توبه وی که از غزوه تبوک تخلف کرده
و سلمة بن الاکوع او را بشارت داد و حدیث او وی در غزوه تبوک خواهد آمد باب لا هجرة بعد الفتح
ثواب هجرتی نیست بعد از فتح مکه حدثنا آدم بن ابی ایاس قال حدثنا شیبان عن منصور عن مجاهد عن
طاؤس عن ابن عباس قال قال النبی صلی الله علیه و سلم یوم فتح مکة لا هجرة بعد الفتح گفت ابن عباس
فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز فتح مکه هجرت نیست بعد از فتح ولکن جهاد و نیة لیکن جهاد و علوم
نیت حسنه باقیست چنانکه ترک کردن وطن برای طلب علم دینی و فرار از فتنها که در آنجا و از جمیعت طاعت و خشوع
عبادت و اذا استنفرتم فانفروا و وقتی که طلب خروج کرده شوید برای جهاد و بگوید خلیفه زمان پس برآیید
و این حدیث در اول کتاب جهاد گذشته است حدثنا ابراهیم بن موسی قال اخبرنا یزید بن زریع عن خالد
عن ابی عثمان النهدی عن مجاشع بن مسعود قال جاء مجاشع باخیه مجالد بن مسعود الی النبی صلی الله علیه و سلم
گفت عثمان نهدی آمد مجاشع با برادر خود مجالد بن مسعود نزد پیغمبر خدا فقال هذا مجالد یبایعک علی الهجرة
پس گفت این مجالد بیعت میکند ترا بر ترک از وطن خود فقال لا هجرة بعد فتح مکة ولکن ابایعه علی الاسلام
پس فرمود هجرت نیست و کاری بدان در اسلام نماند بعد از فتح شدن مکه و لیکن بیعت میکنم او را بر قبول اسلام
حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال عمرو و ابن جریج سمعت عطاء یقول ذهبت مع عبید بن عمیر
و ابن جریج بن عبد الملک برکی از این هردو گفت و شنیدم عطا را که میگفت ذهبت مع عبید بن عمیر الی
عائشة و هی مجاورة بثبیر رفتم من با عبید بن عمیر بسوی عائشه و حال آنکه وی بود در کوه ثبیر بقرب منی تا شله کبیری که در کوه
کلان بمزدلفه بر دست چپ کسی که بمنا میرود فقالت لنا انقطعت الهجرة منذ فتح الله علی نبیه مکة
پس گفت عائشه مارا منقطع شد هجرت وقتی که فتح کرد خدا بر دست پیغمبر خود مکه را باب اذا اضطر الرجل
الی النظر فی شعور اهل الذمة وقتی که بیچاره شود مرد بسوی نظر کردن در موهای سر اهل ذمه والمؤمنات اذا
عصین الله و تجریدهن وقتی که مضطر شود بنظر کردن بسوی زنان مسلمان وقتی که گناه ورزند خدا او مضطر شود

بسوی برهنه کردن از جامه جواب اذا محذوف است یعنی جائز است حدثنا محمد بن عبد الله بن حوشب الطائفی قال حدثنا هشیم قال اخبرنا حصین عن سعد بن عبیدة عن ابی عبد الرحمن وکان عثمانیا بود ابی عبد الرحمن از آنها که تقدیم میکردند در افضلیت عثمان را بر علی بن ابی طالب رضی الله عنهما فقال لابن عطیة وکان علویا پس گفت ابن عطیه را و بود وی از دوستان علی ابن ابی طالب تقدیم میکرد علی را بر عثمان انی لاعلم ما الذی جرأ صاحبک علی الدماء تحقیق من میدانم یقین چه چیز جرأت داد یار ترا یعنی علی بن ابی طالب بر خونریزی مردم پوشیده نماند که درین کلام سوء ادب ناحق شناسی تمام است علی بن ابی طالب در اعلام مراتب علم و حقانیت بود و قتل نکرده مگر باغیان مخالف اجماع را اهل حق با علی بودند علی با اهل حق سمعته یقول بعثنی النبی صلی الله علیه وسلم والزبیر شنیدم علی را که میگفت فرستاد مرا پیغمبر خدا و زبیر را فقال ائتوا روضة کذا پس فرمود بیائید روضه چنین را که نشان آن داده بود و آن روضه خاخ است و تجدون بها امراة اعطاها حاطب کتابا می یابید بآن روضه زنی را که داده است او را حاطب بن ابی بلتعه که یکی از صحابه است نامه را فاتینا الروضة فقلنا الکتاب پس آمدیم آن روضه را پس گفتیم آن زن را که بده نامه را فقالت لم یعطنی پس گفت آن زن نداده است نامه را کسی فقلنا لتخرجن الکتاب او لنجردنک پس گفتیم هر آئینه بیرون می آری نامه را یا برهنه میکنیم ترا بصیغه واحد متکلم واقع شده و مناسب قولنا سیغه جمع باعتبار هر واحد خواهد بود و این جزء مطابق ترجمه است که گفت و تجرید بر حال این زن معلوم نیست که ذمیه بود یا ذات عهد یا مسلمان فاخرجت من حجزتها پس بیرون آورد از بندگاه ازار حجزه بضم حاء مهمله و سکون جیم و زاء بمعنی معقد ازار این روایت مناسب ترجمه که در آن نظر بسوی اهل ذمه واقع شده نیست در باب جاسوس آورده و اخرجته من عقاصها و آن موی بافته است و در تطبیق این دو روایت گفته اند که احتمال دارد که از حجزه بر آورده در عقاص پنهان کرده باشد یا بر عکس آن یا موهای او دراز بود که در روی بسته در حجزه پنهان کرده باشد فارسل الی حاطب یعنی آوردیم آن کتاب را پس فرستاد آنحضرت بسوی حاطب بن ابی بلتعه فقال لا تعجل پس گفت حاطب شتاب مکن ای رسول خدا در حکم کفر و نفاق من والله ما کفرت ولا ازددت للاسلام الا حبا سوگند بخدا کافر نشده ام و زیادتی نکرده ام مر اسلام را مگر دوستی را ولم یکن احد من اصحابک الا وله بمکة من یدفع الله به عن اهله وماله و نیست از یاران تو مگر آنکه مر او را کسی هست که دفع میکند خدا بآنکس دشمنان را از اهل و مال او ولم یکن لی احد فاحببت ان اتخذ عندهم یدا و نبود مرا کسی پس خواستم اینکه بگیرم قرابت نزد آنها نعمتی فصدقه النبی صلی الله علیه وسلم پس تصدیق کرد اسلام او را پیغمبر خدا و پسندید عذر او را قال عمر دعنی اضرب عنقه فانه قد نافق پس گفت عمر بگذار مرا که گردن زنم او را پس تحقیق او نفاق کرد فقال وما یدریک لعل الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم پس فرمود چه میدانی تو شاید که خدا اطلاع شد بر احوال و اعمال اهل غزوه بدر پس گفت خدا بکنید هر چه خواهید یعنی من بخشیدم گناهان پیشین و پسین شما را این ترجی که از معنی لعل فهمیده میشود نسبت بعمر است و گرنه نزد آنحضرت محقق بود ولعل ... این جامه اهل بدر فهذا الذی جرأه پس این حکم یعنی اعملوا ما شئتم دلیر ساخته او را یعنی علی را گویا گفت مقصود آنست هر گاه جازم بود که او از اهل مغفرت و اهل جنت است از آنکه

الجزء السادس شيخ الاسلام | كتاب الحج

بنیت الکعبة و تمکیک بنا کرده شد کعبه یعنی پیش از بعثت پنج سال مراد تجدید بنا است بسنگها که محکم کردند آن را قریش بخوف انهدام از مسادمت سیل و بلند کردند بنای آن را ابتداء که مبنی بود در جاهلیت بمانند یوریا فوق قامت آدمی پس می سیل و می آفتاد بعضی از بنای آن چنانکه ذکر کرده ابن اسحاق و دیگر اول کسیکه بنا کرد آن را در حالت انبیا بر آید الملئکة الله تعالی و کعب للنبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم وعباس ینقلان الحجارة گشت آن حضرت و عباس که نقل میکردند بر داشته می آوردند سنگها را بر دوشها دیگر دنها برای عمارت فقال العباس للنبی پس گفت عباس مر پیغمبر را صلی الله تعالی علیه وآله وسلم اجعل ازارک علی رقبتک بگردان ازار خود را بر گردن خود تا قوت یابی بر بار سنگ و خود قباسه قریش نهاده بودند ازارهای خود بر دوشهای خود غیر آنحضرت پس وی نیز همچنان کرد باشاره عباس فخر الی الارض پس افتاد بسوی زمین بسبب کشف آن ازار و شرم از مشت عریان بامر الهی از آنجا که در روایتی آمده فطمحت عیناه الی السماء پس بلند گشت نگاه چشمان او بسوی آسمان و نگران شد فقال پس گفت بعد از آنکه بهوش آمد مر عباس را ازاری ازاری شمار ازارم را پس بسته بر وی فشد علیه پس بست ازار را بر خود حدثنا عبد الله بن مسلمة القعنبی عن مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن محمد بن ابی بکر صدیق رضی الله تعالی عنه اخبر عبد الله بن عمر عن عائشة زوج النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم قال لها الم تری ان قومک حین بنوا الکعبة اقتصروا عن قواعد ابراهیم فرمود آن حضرت مر عائشه را آیا ندیدی که بتحقیق قوم تو که قریش اند وقتیکه بنا کردند کعبه را کوتاه کردند آن را از بنای ابراهیم چنانکه از حدیث آینده معلوم شود و نقلت عائشه گوید پس گفتم یا رسول الله الا تردها علی قواعد ابراهیم آیا باز نمیگردانی کعبه را بر قواعد ابراهیم قال لولا حدثان قومک بالکفر لفعلت فرمود اگر نبود

بدری است دانسته که اگر خطائی در اجتهاد واقع میشود روز قیامت عفو خواهد بود پس چنانکه محاربه امیر المؤمنین علی از راه اجتهاد نبود و علما نسبت اجتهاد جانب دیگر میکنند محاربه وی از راه خلافت رحمانی بود و الله اعلم باب استقبال الغزاة در بیان استقبال کردن غازیان را هنگام مراجعت آنها از غزوه حدثنا عبد الله بن ابی الاسود قال حدثنا یزید بن زریع وحمید بن الاسود عن حبیب بن الشهید عن ابن ابی ملیکة قال ابن الزبیر لابن جعفر اتذکر اذ تلقینا رسول الله صلی الله علیه وسلم انا وانت وابن عباس گفت ابن زبیر برای ابن جعفر یعنی عبد الله بن جعفر بن ابی طالب آیا یاد میکنی که پیش آمدیم رسول خدا را من و تو و ابن عباس قال نعم فحملنا وترکک گفت عبد الله بن جعفر آری یاد دارم پس برداشت آنحضرت ما را و گذاشت ترا قسطلانی گوید نزد مسلم و امام احمد آنست که عبد الله بن جعفر گفت ابن ملقن گوید مقلوب شده است بر راوی این نقل ابن جوزی نیز تنبیه بران کرده چنین بر قول او عملا و ترک قول بجیل است و تحمل که قول سائل باشد حدثنا مالک بن اسمعیل قال حدثنا ابن عیینة عن الزهری قال قال السائب بن یزید ذهبنا نتلقی رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابن شهاب زهری که گفت سائب بن یزید رفتیم تا پیشواز کنیم رسول خدا را مع الصبیان الی ثنیة الوداع با کودکان تا آخر ثنیة الوداع باب ما یقول اذا رجع من الغزو در بیان چیزی که میگوید چون که باز آید از غزوه حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا جویریة عن نافع عن عبد الله ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا قفل کبر ثلثا مروی است از ابن عمر تحقیق پیغمبر خدا وقتی که رجوع میکرد از غزوه تکبیر میگفت سه بار قال آئبون ان شاء الله تائبون گفت رجوع کنندگانیم اگر خواسته است و باز آیندگانیم از ممنوعات عابدون حامدون لربنا ساجدون عبادت کننده ایم و حمد گوینده ایم مر پروردگار خود را و بجور قوله لربنا متعلق است بساجدون یا بسا جدون یا بهر دو یا بهر چهار افعال بلکه بهر پنج بطریق تنازع و چنین قوله انشاء الله متعلق باول است یا بهمه و نسبت تعلیق امور مذکوره هر چند قطع الوقوع است نسبت بآنحضرت تبرک است از صحابه کرام از قبیل ترک دعا و قبول در بیانات مقام ادب است پیروی کار چنانکه شافعیه گویند انا مومن ان شاء الله صدق الله وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده راست کرد خدا وعده خود را که در اظهار و غلبه دین اسلام کرده بود و یاری داد بنده خود را و ظفر بر اعداء و هزیمت داد گروههای کافران را که در غزوه خندق گرد آمده بودند یعنی مطلق گروه کافران را که بمسلمانان مقابل میشوند تنها وی تعالی بی آنکه اسباب اعوان از خلق در شرکت باشد حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا یحیی بن ابی اسحق عن انس بن مالک قال کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم مقفله گفت انس بن مالک بودیم ما با پیغمبر خدا رحمت کنا و خدا بر وی در زمان رجوع آنحضرت از عسفان گذر منزل است از مکه ورسول الله صلی الله علیه وسلم علی راحلته وقد اردف صفیة بنت حیی ورسول خدا بر شتر سوار بود و عقب خود سوار کرده بود صفیه دختر حیی را قسطلانی گوید که حافظ دمیاطی گفته است که ذکر عسفان با قصه صفیه وهم است و صواب آنست که بجای عسفان خیبر است و ارداف آنحضرت صفیه را در وقت مراجعت از خیبر بوده است و نیز غزوه عسفان در سنه ششم بوده و غزوه خیبر در سنه هفتم است باتفاق رواة صفیه نیز

گرو نشده پس مارا او بر قواعد ابراهیم یعنی این حدیث عائشه گمان میشود که وجه ترک استلام این دو رکن آنست که در بنای ابراهیم نبودند پس بنابر آن ابراهیم در بنای حجر بود که خارج ماند باز بنای قریش پس این دو رکن مس کرده بر قواعد ابراهیم باشند حدثنا مسدد قال حدثنا ابو الاحوص قال حدثنا الاشعث عن الاسود بن یزید عن عائشة قالت سألت النبی صلی الله علیه وسلم عن الجدر گفت عائشه پرسیدم آنحضرت را از جدر یعنی که حطیم است در حدیث دیوار مراد از حطیم است ابن التین گفته از کعبه است حدیث یعنی حجر که نام نهاده اند آنرا کعبه است که ظاهر دان است که تمام حجر از کعبه است و آن بصورت نصف دائره است بقدر سی و نه ذراع صحیح آنست که نیست تمام حجر از کعبه بلکه بدلیل روایت ابن المنذر بقدر آن شش یا هفت ذراع از حجر است قلت فما لهم لم یدخلوه فی البیت گفتم پس چه شده قریش را که داخل نکردند آنرا در بنای کعبه قال ان قومک قصرت بهم النفقة فرمود تحقیق قوم تو کوتاه و تنگ گشت بایشان خرج که ازو بدو بودند آنرا از وجه حلال برای بنای کعبه قلت فما شان بابه مرتفعا گفتم چیست حال دروازه کعبه که بلند است قال فعل ذلک قومک لیدخلوا من شاؤا ویمنعوا من شاؤا فرمود کرده است این را قوم تو تا درآرند هر کس را که خواهند و باز دارند از در آمدن کسی را که خواهند ولولا ان قومک حدیث عهدهم بالجاهلیة واگر نبودی که قوم تو نوساخت عهد ایشان

درست افتاد ابو دیوشیده نماند که اقحمه ذا الحلى وهم وقتی درست و تمام است که مراد از مقتل عسفان غزوه عسفان
باشد اگر وقت رجوع از حجة الوداع یا فتح مکه باشد و این واقعه در وقت بر آمدن از منزل عسفان بوده باشد
موجب وهم نخواهد بود و این حدیث در باب فتح خیبر گذشته و در آنجا افتادن آنحضرت و صفیه از شتر مذکور شده است
والله اعلم فعثرت ناقته فصرعا جميعا فاقتحم ابو طلحة پس لغزید ناقهٔ آنحضرت و افتادند هر دو یکبار پس
انداخت ابو طلحه خود را از شتر فقال یا رسول الله جعلنى الله فداك پس گفت ای رسول خدا بگرداند مرا فدا
برای تو چه حال داری قال عليك المرأة فرمود لازم گیر بر خود دستگیری زن فقلب ثوبا على
وجهه واتاها فالقاه عليها پس پیچید ابو طلحه چادر را بر روی خود تا نبیند روی صفیه و آمد نزد او پس انداخت
چادر را بر صفیه تا پرده شود واصلح لهما مركبهما فركبا و اصلاح کرد برای هر دو مرکب ایشان را پس سوار شدند
واكتنفنا رسول الله صلى الله عليه وسلم و گرد گرفتیم ما یاران رسول خدا یعنی بر گرد آنحضرت می آمدیم
فلما اشرف على المدينة پس هرگاه مشرف شدند بر مدینه و از بلندی دید قال آئبون تائبون عابدون
لربنا حامدون فلم يزل يقولها حتى دخل المدينة پس همواره می گفت آن کلمات
تا آنکه در آمد بمدینه حدثنا على قال حدثنا بشر بن المفضل قال حدثنا يحيى بن ابى اسحق عن انس بن
مالك انه اقبل هو وابو طلحة مع النبى صلى الله عليه وسلم تحقیق انس و ابو طلحه آمدند با پیغمبر خدا
صلى الله عليه وسلم ومع النبى صلى الله عليه وسلم صفية يردفها على راحلته و با آنحضرت درین سفر صفیه بود دی الیکه ردیف
می کرد او را بر شتر خود فلما كان ببعض الطريق عثرت الدابة پس هرگاه بود در پاره از راه لغزید دابهٔ پیغمبر
فصرع النبى صلى الله عليه وسلم والمرأة پس افتاد پیغمبر خدا از شتر و زن وان ابا طلحة قال احسب
قال اقتحم عن بعيره و تحقیق ابو طلحه گفت ابو اسحق می پندارم که گفت انس پس انداخت وی خود را
از شتر خود فاتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا نبى الله جعلنى الله فداك پس آمد ابو طلحه
نزد رسول خدا گفت ای رسول خدا بگرداند مرا خدا فدای تو هل اصابك من شئ قال لا آیا رسید بتو
از دردی فرمود نرسیده است ولكن عليك المرأة و لیکن لازم گیر بر خود زن را فالقى ابو طلحة ثوبه على
وجهه پس انداخت ابو طلحه جامهٔ خود را بر روی خود فقصد قصدها فالقى ثوبه عليها پس رفت جانب او
و انداخت جامهٔ خود را بر صفیه فقامت المرأة فشد لهما على راحلتهما پس بست برای آنها بر راحلهٔ آنها الا آن
فركبا فساروا حتى اذا كانوا بظهر المدينة او قال اشرفوا على المدينة پس سوار شدند
و رفتند پس راه رفتند تا آنکه بودند مردم بر پشت مدینه یعنی جای بلند آن یا گفت مشرف شدند بر مدینه قال
النبى صلى الله عليه وسلم آئبون تائبون عابدون لربنا حامدون فلم يزل يقولها
حتى دخل المدينة باب الصلوة اذا قدم من سفر بیان مشروعیت نماز گذاردن وقتی که قدم آرد کسی از سفری
حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن محارب بن دثار قال سمعت جابر بن عبد الله
قال كنت مع النبى صلى الله عليه وسلم فى سفر فلما قدمنا المدينة قال لى ادخل المسجد فصل ركعتين
گفت جابر بودم من با پیغمبر خدا در سفری پس هرگاه قدم آوردیم بمدینه فرمود درآی مسجد را پس بگذار

الجزء السادس من شرح الاسلام | كتاب الحج

تعالى عليه وآله وسلم لولا حداثة قومك بالكفر
لنقضت البيت ثم لبنيته على اساس ابراهيم
اگر نزدیک نبودی عهد قوم تو بکفر هر آئینه شکستم
بنای کعبه را و هر آئینه بنا می کردم آن را بر بنای ابراهیم
عليه السلام فان قريشا استقصرت بناءه یعنی کوتاه
کرده اند قریش کوتاه ساختند بنای او را وجعلت له خلفا
و گردانیدم برای او دری پس قال ابو معاوية حدثنا
هشام حدثنا یعنی حدثنا هشام گفت حدثنا
بن خازم یعنی ابو معاویه گفت ابو بکر است اعنی محمد
بن خازم و اینکه ابو معاویه گفت یعنی یا دری دیگر
دری که در پیش بیت تا از در آیند بکشند و بدخول و خروج
حدثنا بيان بن عمرو تحقیق که بیان بن عمرو شیخ
یعنی بخاری است و روایت حدیث او قال حدثنا
يزيد بن هارون قال حدثنا جرير بن حازم قال حدثنا يزيد
بن رومان مولى آل الزبير عن عروة عن عائشة
ان النبى صلى الله تعالى عليه وآله وسلم قال لها ان رود
آن حضرت عائشه را یا عائشة لولا ان قومك حديث
عهد بجاهلية لامرت بالبيت فهدم اگر نبودی
که قوم تو نو عهد بکفر اند هر آئینه امر کردمی بکعبه پس
افراخته شدی فادخلت فيه ما اخرج منه پس
در آوردمی درین آنچه بیرون کرده شده
از وی یعنی از حجر والزقته بالارض و پیوسته درابی
می کردم خانه را بزمین یعنی در آن تا وجعلت له بابين
بابا شرقيا وبابا غربيا و دیگر دانیدم او را دو در
یک بجانب مشرق برای در آمدن بنا که بهت در
دیگر بجانب مغرب بجهت برآمدن فبلغت به اساس
ابراهيم پس می رسیدم بموافق می شدم بابی تعرفا
بنیاد ابراهیم را علیه السلام از شئی بلکه هر شود که در بنا
قریش بسه تغییر بود از بنای ابراهیم فذلك الذى
حمل ابن الزبير على هدمه پس حدیث آن خبر
که بر داشت و باعث شد عبد الله ابن زبیر را بر هدم
بیت و تعمیر دران بهنگام امارت وی قال
يزيد گفت یزید بن رومان وشهدت ابن الزبير
حين هدمه وبناه و حاضر شدم ابن زبیر را وقتیکه
هدم کرد بیت را و بنا کرد آنرا ابن سعد گفته بنا کرد
ابن زبیر تا آنکه متر گاه رو بیدم ستون ها
بنا کرد و قتیکه پیش آمد ... انتهی کلامه

دو رکعت این حدیث را مولف رح نزدیک به بیست جا آورده تمام و مختصر حدثنا ابو عاصم عن ابن جریج عن ابن شهاب عن عبد الرحمان بن عبد الله بن کعب عن ابیه وعمه عبید الله بن کعب عن کعب ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا قدم من سفر ضحی تحقیق پیغمبر خدا بود وقتی که قدوم می آورد بوقت چاشت دخل المسجد فصلی رکعتین قبل ان یجلس در آمدی مسجد را پس گذاردی دو رکعت پیش از آنکه بنشیند یعنی ابتدای کارهای حضر از نماز در مسجد میکرد و بعد از آن نشستی بخانه در آمدی **باب الطعام عند القدوم** در بیان مشروعیت طعام دادن نزد قدوم آوردن از سفر وکان ابن عمر یفطر لمن یغشاه کان بود ابن عمر که افطار میکرد از جهت کسی که می آمد بر وی و تناول میکرد نزد وی عادت وی رضی الله عنه آن بود که در سفر روزه نمیگرفت نه روزه فرض نه نفل و در حضر اکثر روزه داری بود لیکن در اول حضر برای خاطر آینده که بملاقات وی می آمد نیز افطار میکرد و در روایت ابی ذر از کشمیهنی بجای یفطر یصنع است و شیخ ابن حجر تصویب روایت اول کرده است حدثنا محمد قال اخبرنا وکیع عن شعبة عن محارب بن دثار عن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما قدم المدینة نحر جزورا او بقرة مروی است از جابر بن عبد الله که رسول خدا تحقیق کار خدا بر وی وقتی که قدوم آورد مدینه را ذبح کرد شتری ناقه بود یا گاو شک راویست زاد معاذ عن شعبة عن محارب سمع جابر بن عبد الله اشتری منی النبی صلی الله علیه وسلم بعیرا باوقیتین ودرهم او درهمین محارب شنید جابر بن عبد الله که میگفت خرید از من پیغمبر خدا اشتری با دو اوقیه و یک درهم یا دو درهم شک راویست در یک درهم یا دو درهم فلما قدم صرارا امر ببقرة فذبحت فاکلوا منها پس هرگاه قدوم آورد موضع صرار را بکسر صاد مهمله وخفت رای اول فرمود ذبح کردن گاو پس ذبح کرده شد پس خوردند از آن گاو فلما قدم المدینة امرنی ان آتی المسجد فاصلی رکعتین پس هرگاه قدوم آورد مدینه فرمود مرا که بیایم مسجد را و بگذارم دو رکعت ووزن لی ثمن البعیر وزن کرد برای من بهای شتر را حدثنا ابو الولید قال حدثنا شعبة عن محارب بن دثار عن جابر قال قدمت من سفر فقال النبی صلی الله علیه وسلم صل رکعتین گفت جابر قدوم آوردم از سفری پس فرمود پیغمبر خدا بگذار دو رکعت در تطبیق این حدیث بترجمه اشکال کرده اند و لائق آن بود که این را در باب مقدم می آورد و گویا مولف رح اشارت کرده است که همان حدیث که در وی ذکر ذبح شتر یا گاو و در آن ذکر کرده است نه آنکه این روایت تنها تائید ترجمه میکند صاد دو صنم بناحیة المدینة مولف روایت کرده که صرار که در حدیث متقدم واقع شده نام جاست بیک جانب از مدینه بمیل از وی بسم الله الرحمن الرحیم حافظ ابن حجر گفته که بسمله در اکثر روایات واقع شده است **کتاب فرض الخمس** در بعضی نسخ باب بجای کتاب واقع است خمس بضم خا معجمه و سکون میم و ضم میم نیز آمده بمعنی پنجم حصه از غنیمت گرفتن و فرضیت آن ثابت شده است لقوله تعالی واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا یونس عن الزهری قال اخبرنی علی بن الحسین ان حسین بن علی اخبره خبر داد مرا زین العابدین علی بن حسین که حسین بن علی خبر داده او را ان علیا قال کانت لی شارف

الجزء السادس شیخ الاسلام | **کتاب الحج**

حبشی بر بست از بیع پس انقاد و داشتند تا آنکه قدوم کردند مردم موسم را و بعد مراجعت مردم بنا کردند و تمام شد بیست و پنج از ستین و داخل فیه حطیم و در داخل کردن بعض حجر را بعد تحقیق و تفتیش قواعد ابراهیم و اسعان نظر عدول و استشهاد مردم برآن قواعد آنکه دیدند حجر را مجوف منقرو سنگهای آن مشبک بعضی بعضی پس بنا کرد حجر را بر بود طول کعبه پیش از انهدام چیش ازین هژده ذرع و بر بیست ذرع و چون داخل کرد حجر را کوتاه داشت آن را پس افزود در طول ده ذرع و بر روایتی ده ذرع دیگر را افزوده است را دو در زمین این روایت گویند ثم ساید اساس ابراهیم حجارة کاسنمة الابل در تحقیق دیدم بنیاد ابراهیم را سنگها چون کوهان شتران انسنة جمع سنام است قال جریر گفت جریر بن حازم فقلت له پس گفتم مر او را این موضعی است موضع اساس ابراهیم قال اریکه الآن گفت می نمایم ترا الحال فدخلت معه الحجر فاشار الی مکان فقال ههنا جریر گوید پس در آمدم با ابن زبیر حجر را پس اشارت کرد بسوی مکانی و گفت اینجا است اساس قال جریر فحزرت من الحجر ستة اذرع او نحوها گفت جریر پس اندازه کردم از حجر که داخل کرده شش گز باشد آن بدانکه روایات در حجر مختلف آمده بعضی از آن دلالت دارند بر بودن آن از بیت مطلقا و بعضی مقید اند بشش ذراع و بعضی بشش با چیزی و بعضی بهفت و بعضی قریب بهفت ترجیح کرده شیخ ابن حجر بیان

ومن نصیبی من المغنم یوم بدر تحقیق علی بن ابیطالب رضی الله تعالی عنه گفت بود مرا شترے

جوان از نصیب من کم از غنیمت رسیده بود روز بدر وکان النبی صلی الله علیه وآله وسلم اعطانی شارفا من

الخمس و بود پیغمبر خدا که داده بود مرا شترے از خمس که برای آنحضرت و ذوی القربی بود و مطابقت حدیث ترجمه

همین جا است اختلاف کرده اند که غنیمت خمس در کدام غزوه بود و بعضی گویند روز بدر بود و بعضی گفته که در غنائم

حنین بوده است چنانکه از کتب سیر بوضوح میرسد فلما اردت ان ابتنی بفاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم

پس هرگاه خواستم زفاف کنم بفاطمه دختر رسول خدا و ولیمه کنم واعدت رجلا صواغا من بنی قینقاع

و وعده کردم مردے زرگر را از قبیله بنی قینقاع ان یرتحل معی فنأتی باذخر اینکه برود با من پس

بیاریم گیاه اذخر را که بکار زرگران و آهنگران می آید اردت ان ابیعه الصواغین واستعین به فی ولیمة عرسی

خواستم اینکه بفروشم بزرگران و استعانت کنم بها ای آن در مهمانی عروسی خود فبینا انا اجمع لشارفی متاعا من

الاقتاب والغرائر والحبال پس در میان آنکه من جمع میکردم برای هر دو شتر خود از پالان و ظرف که در میان

غرائر جمع غریره است بغین معجمه مفتوحه و دو رای اول مکسور در میان یای تحتیه مثناة ساکن که در وی کاه و چیز

نهند و شارفای مناختان الی جنب حجرة رجل من الانصار و هر دو شتر من نشانده شده بود نزدیک

خانه مردی از انصار رجعت حین جمعت ما جمعت پس باز آمدم هنگامی که جمع کردم چیزی را که جمع کردم

اذا شارفای قد اجتب اسنمتهما پس دیدم که شتران تحقیق قطع کرده شده است کوهان

آنها اجتب افتعال است از جب بمعنی قطع وبقرت خواصرهما واخذ من اکبادهما و شگافته شده است

پهلوهای آنها و گرفته شده است از جگرهای آنها بقرت بضم موحده و کسر قاف و رای بمعنی شق است فلم

املک عینی حین رایت ذلک المنظر منهما پس مالک نشدم دو چشم خود را که گریه نکنم هنگامی که دیدم

آن منظر را از آن هر دو شتر سبب گریه علی بن ابیطالب رضی الله تعالی عنه آن تواند بود که چون از عمر خود چیزی

نا مرائی دیده بود تکافات آن نتوانست کرد و با تعجیل فوات مطلب شرعی و عرفی شد که ولیمه بود و موجب حزن فاطمه

دختر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم غضب کرد و بغضب اختیار گریه کرد و الله اعلم فقلت من فعل هذا فقالوا

فعل حمزة بن عبد المطلب پس گفتم که کرده است این را گفتند کرده است حمزه بن عبد المطلب

وهو فی هذا البیت فی شرب من الانصار و او درین خانه است در میان جمعی شراب خوار از

انصار شرب بفتح معجمه و سکون را و موحده اسم جمع است مانند قوم نزد سیبویه و جمع شارب است نزد اخفش

فانطلقت حتی ادخل علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم پس رفتم تا در آیم بر پیغمبر خدا و خبر دهم او را از حال

وعنده زید بن حارثة و نزد آنحضرت زید بن حارثه نشسته بود فعرف النبی صلی الله علیه وسلم فی وجهی

الذی لقیت پس دانست پیغمبر خدا از روی من چیزی که یافته بودم از فعل حمزه فقال النبی صلی

الله علیه وسلم ما لک پس فرمود پیغمبر خدا چه حال است ترا فقلت یا رسول الله ما رایت کالیوم قط

پس گفتم ای رسول خدا ندیده ام هرگز هیچ روزی چنانچه امروز است عدا حمزة علی ناقتی

گذشت حمزه بر هر دو ناقه من فاجتب اسنمتهما وبقر خواصرهما پس قطع کرده کوهان آنها و شگافته پهلوهای

کما قال بلند مسلم بروایتے از عائشه مرفوعا تصریح

آنکه تر زیاده از شش ذراع نیست از بیت را الا

طواف خارج حجر چنانکه ابن عبد البر نقل کرده اتفاق

مردمان و غیر وی که هیچ شناخته نمی شود در احادیث

مرفوعه و نه از هیچ یکی از صحابه و من بعدهم که طواف

کرده باشد داخل حجر موجب نیست که تمام حجر از بیت

باشد تواند که ایجاب و دعای حجر بحسب احتیاط بوده و حمل

کرده شافعی با ایجاب خارج حجر بران که در حجر

از بیت شش ذراع است و یک کرده آن را جماعه

اهل علم و لیکن کرامات کرده ایشان مراد قواعد عمل

همچنان نیز شاید بحسب استحباب احتیاط است از بر آمدن

بر دیوار حجر خصوصا که زنان نیز طواف میکنند لیکن

نباشند از کشف عورات و مکلف و چون گشته شد ابن زبیر

نوشت حجاج بسوی عبد الملک بن مروان که ابن زبیر بنا کرده

است بنای کعبه را بر بنیادی که نظر کرده اند عدول از

بلکه بسوی آن ابی نوشت عبد الملک بحجاج که نیستیم ما در تلطیخ

ابن زبیر در چیزے انچه افزوده است در طول بنا پس مقرر

دار آن را و انچه زیاده کرده در آن از حجر پس بر گردان

آن را بسوی بنای سابق و بند کن دری که گشاده

است آن را پس شکست آن را حجاج و بنا کرد دیوار بسوی

بنای سابق و مرویست که نادم شد عبد الملک بر اذن

وی حجاج را بر هدم و لعنت کرد او را زیرا که شنید حدیث

عائشه را گفت اگر شنیده بودمی این حدیث را پیش از هدم هرگز

نمی کندم آن را و آن بنای ابن زبیر را چون نوبت امارت

برشید یا مهدی یا منصور رسید خواست که اعاده کند

کعبه را بر بنای ابن زبیر پس گفته ندا و را امام مالک

و گفت می ترسم که بگردد کعبه ملعبه ملوک پس ترک کرد این خیال

را و ذکر کرده ازرقی که سلیمان بن عبد الملک قصد کرده

بود نقض انچه کرده است حجاج پس ترک کرد آن را

ظاهر شد او را که آن بامر پدرش عبد الملک بوده

ابن حجر گوید ندانستم در چیزی از تواریخ که آن بعضی

از خلفا و ملوک ایشان تغیر داده باشند چیزی را

انچه کرده است حجاج تا این وقت مگر میزاب و باب

و عتبه را و واقع شد ترمیم در دیوار آن چند مرتبه ودر

آنها و آگاه باش که این حمزه است فی بیت معه شرب در خانه که باوی شراب خوردند قینة تغنی فقد صلی الله علیه واله وسلم بود آنه فارتدی پس طلب کرد پیغمبر خدا ردای خود را پس پوشید ردا را ثم انطلق یمشی واتبعته انا وزید بن حارثة پیغمبر میرفت بحالیکه میرویدیم باو جانب خانه حمزه و همراهی کردم من و زید بن حارثة حتی جاء البیت الذی فیه حمزة تا آنکه آمد خانه را که درو وی حمزه بود فاستاذن فاذنوا لهم پس طلب کرد اذن را و اذن دادند براین سنبل فاذا هم شرب پس ناگاه ایشان بودند شاربان فطفق رسول الله صلی الله علیه واله وسلم یلوم حمزة فیما فعل پس گشت رسول خدا بحالیکه ملامت میکند حمزه را در کاری که کرده بود در شتران علی فاذا حمزة ثمل محمرة عیناه پس ناگاه دید که حمزه بسیار مستی دارد بحالیکه سرخ شده است چشم او ثمل بفتح مثلثه و کسر میم آخر لام بمعنی سکر است فنظر حمزة الی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم پس نظر کرد حمزه جانب رسول خدا رحمت کنادو خدا بر وثم صعد النظر فنظر الی رکبتیه پس بلند کرد نظر را پس دید بسوی زانوی مبارک آنحضرت ثم صعد النظر فنظر الی سرته پس بلند کرد نظر را پس دید جانب ناف آنحضرت ثم صعد النظر فنظر الی وجهه پس بلند کرد نظر را پس دید بسوی روی مبارک آنحضرت ثم قال حمزة هل انتم الا عبید لابی پس گفت حمزه آیا نیستید شما بندها مرپدر مرا یعنی همچه بندها مر عبد المطلب را گویا خواسته که عبد الله و ابو طالب چون غایت تعظیم جد خود عبد المطلب که سید زمان خود بوده میکردند از مستی ایشان را حکم بندها داده و این واقعه پیش از تحریم خمر بوده است چنانچه تصریح کرده ابن جریج در روایت خود از ابن شهاب در باب شرب گفته اند کسی که مست شود از امری مباح و قذف کند دیگری را حکم مجنون و بیهوش حسی دارد و واجب نیست بر ینها حد قذف هم از جهت آنحضرت مواخذه بقذف حمزه نکرد و علما اتفاق دارند که جنایت مال از مجنون و جز آن ساقط نیست و آن حضرت بر حمزه غرامت بهای هر دو شتر کرده است فعرف رسول الله صلی الله علیه واله وسلم انه قد ثمل پس دانست آنحضرت که بتحقیق حمزه بسیار مست شده فنکص رسول الله صلی الله علیه واله وسلم علی عقبیه القهقری و خرجنا معه پس برگشت پیغمبر خدا بر پاشنهای خود پس پا و برآمدیم با او حدثنا عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن صالح عن ابن شهاب قال اخبرنی عروة بن الزبیر ان عائشة ام المؤمنین اخبرته ان فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم سالت ابا بکر الصدیق رضی الله عنه بعد وفات رسول الله صلی الله علیه واله وسلم بتحقیق عائشه در سال آن خبر داده عروه را که بتحقیق فاطمه رضی الله تعالی عنها دختر رسول خدا سوال کرد ابو بکر صدیق را بعد از وفات رسول خدا ان یقسم لها میراثها مما ترک رسول الله صلی الله علیه واله وسلم مما افاء الله علیه اینکه قسمت کند برای او میراث او را از آنچه گذاشته بود رسول خدا از جمله چیزی که داده خدا بر آنحضرت فیء یعنی مالی را گویند که گرفته شود از کفار بی خیبر سبیل بی جنگ و جدل و گذاشته روند آنرا یا صلح کنند بر آن بی جدال و غنیمت مالی است که بعد از قتال و محاربه دست آرند فقال لها ابو بکر ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال لا نورث ما ترکنا صدقة پس گفت ابو بکر صدیق بتحقیق رسول خدا فرموده وارث نمیگردانیم ما کسی را چیزی که گذاریم آنرا صدقه است این کلام متضمن دو جمله است اول جمله فعلیه است و دوم اسمیه ما موصوله مبتدا است و صدقة خبر اوست متعصبین امامیه صرف میکنند این کلام را از ظاهر نورث بضم تحتیه بجای نون خوانند و موصول را مفعول مالم یسم فاعله گویند و صدقة را منصوب خوانند

کعبه چون آمدند بروز یا تشنه آن ستون ها است و الله اعلم

باب فضل الحرم

یا قریب حرم مکه زادها الله تشریفا حرم مکه زمینی است گرداگرد او و آن دیگر دانیده است او را خدا تعالی در حکم آن بجهت تعظیم و تشریف که حرام گردانیده است و صید آن و درخت بسیار آن نیز حرام است در غیر وی و حد حرم از طریق مدینه نزد تنعیم است بر سه چهار میل از مکه و از طریق یمن طرف اضاة لبن است بر ده شش میل و اضاه بمهملتین بفتح همزه و ضاد معجمه مفتوحه بر وزن فعله آبگیر است و لبن بکسر لام و سکون موحده کوه است بر شش هفت میل از مکه و از طریق جعرانه نه میل و از طریق طائف هفت میل و از طریق جده ده میل و اصل درین تحدید آنست که بعضی نقل کرده که چون فرود آمد و روشن شد بر آدم علیه السلام خانه از یاقوت روشن شد ما بین مشرق و مغرب پس هجوم کردند جن و شیاطین بجائی که می نگریستند پس پناه طلبید آدم از ایشان بخدا و ترسید بر نفس خود پس فرستاد خدا تعالی ملائکه را پس گرد آن گشتند درین مواضع که حدود حرم است ایستادند در جای از زمین میان مکه و موافقت ملائکه بود حرم گشت و بعضی گویند که چون خلیل الرحمن علیه السلام نهاد حجر اسود را در رکن وقت بنای کعبه روشن گشت از و نور که رسید تا اماکن حدود پس آمدند شیاطین ایستادند اعلام حدود پس بنا کرد خلیل حاجزی میان حل و حرم رعایت کرد این را مجاهد از ابن عباس و حد حرم را علامات است و آن منارها است که بنا کرده شده اند در جمیع جوانب مگر جانب جده و عرفه که درین دو جا اتفاق نیفتاده و اول کسیکه نصب کرد آن را ابراهیم خلیل است علیه السلام بدلالت جبرئیل بعد از وی قصی بن کلاب و در روایتی تجدید کرد آن را بعد ابراهیم اسمعیل علیه السلام و بعد از وی قصی و بعد از وی سید المرسلین صلی الله تعالی علیه واله وسلم در سال فتح پس عمر بن خطاب هنگام خلافت خود پس از آن معاویه پس از آن عبد الملک

گویند حال از لا نورث است و معنی آنست که وارث کرده نمی شود چیزیکه گذاشتیم در حالیکه آن چیز صدقه است پوشیده نماند که این صرف خلاف روایت و درایت است خلاف روایت چنانکه معلوم شد که صدقة را مرفوع روایت کرده اند اما خلاف درایت از آنکه برین تقدیر این حکم را اختصاصی بجناب نبوت نمی ماند صدقات همه مسلمانان داخل میراث نمی باشند با آنکه سیاق و سباق دلالت دارد برآنکه از جمله خصوصیات انبیاست چنانکه از جزء اول این حدیث نحن معاشر الانبیاء فهم میشود بعضی گویند معنی آنست که در صدقات انبیاء اصلا میراث نمی باشد بخلاف سائر مردم که در صدقة آنها اگر همه اموال در مرض موت صدقه کرده باشند دو ثلث را وارث میشوند پوشیده نماند که این معنی موقوف برین تقدیر خلاف ظاهر است عمده علمای صحابه که درین حدیث اسامی شریفه آنها مذکور است و غیر آنها با آنکه فصحا و اهل ایشان همه باتفاق گفتند که متروکه انبیا مطلقا صدقه است و لهذا علی بن ابیطالب در ایام خلافت خود نداد حصه فاطمه را بفرزندان و بر حال صدقه گذاشت و نیز امیر المومنین علی و فاطمه زهرا از افصح فصحای عرب اند و حارث تر بآن و دانا تر بمراد از کلام پیغمبر خدا بودند اگر این عبارت باین معنی می بود البطال حجت این حدیث میکردند با آنکه بر روش فصحای صحابه آنرا بر عدم وراثت متروکه آنحضرت حجت برگرفته اند و امیر المومنین علی نیز اعتراف نموده که این کلام باین معنی است و ابن مالک برتقدیر روایت بنصب صدقة گویم خبر موصول محذوفست ای ما ترکناه متروک صدقة و نظیر اینست قرأت بعضی و نحن عصبة بنصب عصبة برین تقدیر هم معنی حدیث همان است که جمهور صحابه و علما فهمیده اند فغضبت فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پس خشم کرد فاطمه دختر رسول خدا فهجرت ابا بکر فلم تزل مهاجرته حتی توفیت پس دائم بود ترک کننده ابا بکر را تا آنکه فوت کرد و عاشت بعد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ستة اشهر و زندگانی کرد فاطمه بعد رحلت رسول از رحمت کنا ده خدا بر وی شش ماه گفته اند که غضب فاطمه امری بود که واقع شد بر وی از راه طبع بشری و غضب منافات بعصمت هم ندارد و گویا حدیث مأول بود نزد وی رضی الله تعالی عنها که آنچه فاضل آید از معاش ورثه و ضروریات ایشان صدقه است و ما ترکناه نحوا در عموم منحصر آن در میان نبوده است و هجران فاطمه ابا بکر را انقباض و دلگیریست نه هجرانی که حرام است در اهل اسلام از ترک سلام و جز آن نزد ملاقات و فاطمه بعد از ان در مصیبت پیغمبر خدا بیت الحزن گزیده و بیمار شده از عالم در گذشته است و بصحت پیوسته که ابوبکر بوسیله علی بن ابیطالب رضی الله تعالی عنهما استرضای فاطمه نموده است قالت و کانت فاطمة تسال ابا بکر نصیبها مما ترک رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت بود فاطمه که طلب میکرد حصه خود را از آنچه گذاشته بود رسول خدا من خیبر و فدک و صدقته بالمدینة از خمس که در خیبر داشت و از فدک که قریه بود میان خیبر و مدینه به مرحله و نصف حاصل آن خاصه آنحضرت بوده و صدقه که بمدینه داشت مروئیست که هفت حایط از بنی النضیر بود و غنیمتی که از اموال بنی النضیر یافته و زمینهای که انصار گذارده بودند و سیوم حصه زمین وادی القری که از یهود بصلح گرفته و دو حصن از حصنهای خیبر که بصلح گرفته و حاصل آنهمه صدقه کرده بود فابی ابو بکر علیها ذلک پس ابا کرد ابو بکر بر فاطمه ازین دادن آنچه میطلبید و قال لست تارکا شیئا کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یعمل به الا عملت به گفت ابو بکر نیستم من گذارنده چیزی را که رسول خدا عمل میکرد بآن مگر آنکه عمل کنم بآن فانی اخشی ان ترکت شیئا من امره

گر برداشته شود بسوی وی از نواحی بیرون که چیز ساقط می شد یا بجای کرده آن روز نیست گردا وارسته از نزد ما و لکن اکثرهم لا یعلمون و لیکن بیشتر عرب نمیدانستند این نعمت و این نسبت را که بمیان است

حدثنا عثمان بن عبد الله قال حدثنا جریر عن عبد الحمید عن منصور عن مجاهد عن طاؤس عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم یوم فتح مکة فرمود آن حضرت روز فتح مکه ان هذا البلد حرمه الله تحقیق این شهر یعنی مکه محترم گردانیده است او را خدا و حرام گردانیده و در روی از آنکا تا چیزی چنید چنانکه میفرماید لا یعضد شوکه بریده نشود خار او و لا ینفر صیده و رمانیده نشود شکار آن تا آخر این دو فقره در ابواب ملحمه مذکور شود و لا یلتقط لقطته الا من عرفها و برداشته نشود افتاده او مگر کسی که آشنا سازد آنرا تا اگر پیدا شود مالک آن بدهد آن را و خود مالک نشود و تصدق نکند چنانکه حکم لقطه بقاع دیگر است که بعد تعریف اگر فقیر باشد خود خرج کند و بعد از ان اگر صاحب او را بیابد بدهد و این مذهب شافعی است و اکثر علما فرق نکرده اند میان لقطه حرم و غیر وی از اماکن و حمل کنند بر آن عموم احادیثی که وارد شده است در حکم لقطه چنانکه در محلش بیاید

باب توریث دور مکة و بیعها و شرائها بیان حکم میراث گردانیدن خانه هائی که در مکه اند از مورث مرد و زن را و حکم فروختن و خریدن آن علما را درین مسئله اختلاف است قدیما و حدیثا جمعی برآنند که جائز نیست بیع اراضی مکه و اجاره آن و باین قائل است ابو حنیفه و مالک و محمد و اسحاق و ثوری و مرویست از علمای فضلای کنانی تابعی که گفت بودند خانها در عهد پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و ابی بکر و عمر و عثمان رضی الله تعالی عنهم ... فروخته نمی شد و مکر آنها را دواعی میخواندند ... مگر سوائب کسیکه حاجت داشت سکونت میکرد و کسیکه بی نیاز از ان بود دیگری را سکونت میداد و روایت کرده آن را طحاوی به طرق و بیهقی نیز و ذکر عثمان و ابن ماجه نیز مانند آن با دنی اختلاف در لفظ و سوائب جمع سائبه در اصل بمعنی واگذاشته که سیدا وندان آن را تا برود هر جا که خواهد و مراد اینجا آنست که سکونت کنند دران هر کس که خواهد و روایت ابی حنیفه از ابن عمر از پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه و آله وسلم که فرمود مکه حرام لا تباع رباعها

ان اتمنا لبسم پس تحقیق من میترسم اگر ترک کنم چیزی را از فرمودهٔ آنحضرت آنکه میل کنم از حق بباطل واما صدقته بالمدينة فدفعها عمر الى على وعباس اما صدقهٔ آنحضرت که بمدینه بود پس سپرد آنرا عمر در ایام خلافت خود بسوی علی وعباس رضی الله تعالی عنهما تا عمل کنند دران ومنتفع شوند ازان بقدر حق خود بی آنکه تملیک کند بایشان واما خيبر وفدك فامسكهما عمر باما حق ونصیب آنحضرت که از خیبر وفدک بود پس نگهداشت آن هر دو را عمر رضی الله تعالی عنه ونسپرد بدیگری وقال هما صدقة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وگفت این هر دو محل صدقهٔ رسول خدا است كانتا لحقوقه التى تعروه ونوائبه بود این هر دو محل معروف در حقهای او که مانع میشد آن حضرت را وبرای حوادث او که نازل میشد از ضرورت جهاد وجز آن وامرهما الى من ولى الامر وگفت عمر این هر دو مفوض بکسی است که والی باشد امر را یعنی خلیفه بود قال فهما على ذلك الى اليوم گفت راوی که ایشه است پس هر دو محل بر همین وجه اند تا امروز یعنی تصرف میکنند دران بر وجه مذکور هر که والی امر است سقلانی گوید ضمیر قال راجع بزهری است یعنی زهری در روایتی که این حدیث روایت کرد گفت این را در بعضی روایات قالت است بجای قال برین تقدیر متعین است که قائل این کلام عایشه است قال ابو عبد الله گفت مولف رح در تفسیر کلمهٔ قرآنی اعتراك افتعلت من عروته فاصبته یعنی این لفظ از باب افتعالست مشتق از مجرد که عروت است ومنه يعروه واعتراني وازین باب است یعروه که در حدیث واقع شده واعتراني نیز ازین قبیل است که در روایتی الی فدء واقع شده در قصهٔ فدک حدثنا اسحق بن محمد الفروي قال حدثنا مالك بن انس عن ابن شهاب عن مالك بن اوس بن الحدثان وكان محمد بن جبير ذكر لى ذكرا من حديثه ذلك ابن شهاب زهری گوید بود محمد بن جبیر که ذکر کرده بود مرا ذکری از حدیث مالک بن اوس که مذکور است فانطلقت حتى ادخل على مالك بن اوس پس رفتم من تا آنکه در آیم بر مالک بن اوس فسالته عن ذلك الحديث پس پرسیدم مالک را از آن حدیث فقال مالك بينا انا جالس فى اهلى حين متع النهار پس گفت مالک در اثنای آنکه من نشسته ام در مردم خانهٔ خود در هنگامیکه بسیار طلوع کرده وسخت گرم شده است روز متع بمیم وتا وفوقانیه وعین مهمله بر سه مفتوح مضاف شده است وارتفع وطال ارتفاعه یعنی بلند شد ودراز شد بلندی او اذا رسول عمر بن الخطاب ياتينى ناگاه فرستادهٔ عمر بن خطاب آمد نزد من فقال اجب امير المؤمنين پس گفت فرستاده جواب کن طلب امیر المؤمنین را فانطلقت معه حتى ادخل پس رفتم باوی تا آنکه در آیم بر عمر فاذا هو جالس على رمال سرير ليس بينه وبينه فراش پس ناگاه دیدم عمر را نشسته بر بوریائی که بر چارپائی انداخته برای خواب رمال بکسر رای وضم آن بوریائی بافته از برگ خرما که خواب کنند بران نیست میان عمر وبوریا بستری متكئ على وسادة من ادم تکیه کننده است بر بالشی از چرم فسلمت عليه ثم جلست پس سلام کردم بر عمر پس نشستم نزد وی فقال يا مال انه قدم علينا من قومك اهل ابيات پس گفت ای مالک ای مرخم مالک است بتحقیق قدوم آورده بر ما از قوم تو مردمان چندی وقد امرت فيهم برضخ فاقبضه فاقسمه بينهم وبتحقیق فرموده ام در حق ایشان پاره عطای پس بگیر آنرا وقسمت کن میان ایشان رضخ بفتح راء وسکون معجمه ودخاء معجمه یعنی عطاء قلیل فقلت يا امير المؤمنين لو امرت به غيرى پس گفتم ای امیر المؤمنین اگر فرمائی باین قسمت دیگری را بهتر باشد قال اقبضه ايها المرء

والناس فى المسجد الحرام سواء در بیان آنکه مردم اهل مکه وغیر ایشان در مسجد الحرام برابر اند در عدم ملک وراسخ واحترام خانه تعظیم مسجد حرام را یعنی این برابری مخصوص بمسجد حرام است وحکم وی خود معین ومعروف است لقوله تعالی بجهت قول وی تعالی ان الذين كفروا ويصدون عن سبيل الله والمسجد الحرام تحقیق آن کسانی که کفر ورزیده اند عادت کرده اند که باز میدارند مردم را از راه خدای تعالی واز مسجد حرام الذى جعلناه للناس سواء العاكف فيه والباد آن مسجدی که گردانیده ایم ما آنرا برای همه مردم برابر آنکه باشنده است در وی وآنکه از بیرون آید ومراد از مسجد حرام درینجا تمام حرم مکه است چنانکه امام ابو حنیفه گوید تا دلالت کند بر مساوات مسافر ومقیم در نزول وسکنی اگرچه سکان قدیم را بر خانها بکنند حق خانه وجز آن هر جا که بایند مسافران فرود آیند بر عدم جواز بیع وکرا دران ودارد شده این تفسیر از ابن عباس وابن عمر وعطا ومجاهد یا مراد نفس مسجد حرام است که کعبه کرده در صومعه چنانکه گوید ابن خزیمه گفته اگر مراد جمیع حرم باشد هر آینه جایز نشود کندن چاهی وقبری ودفن کردن ودفن دوی ودفن ونشر کردن مردار در وی حال آنکه مرده وحمید ایم حنابله منع کرده باشد ازین یا مکروه داشته جنب وحائض را دخول حرم وجماع دران وهر آینه جائز باشد اعتکاف دران نمایی که مقصود آن وقائل نیست بدان احدی پوشیده نماند که این وجهی لازم آید که اطلاق اسم مسجد حرام

گفت پس بگیر ای برگوام مرد بنشین انا لجالس عنده اذ اتاه حاجبه یرفا ء پس درمیان آنکه نشسته ام نزد عمر آمد دربان او
یرفا نام یرفا بفتح تحتیه وسکون را و فا مهموز و غیر مهموز آمده فقال هل لک فی عثمان وعبد الرحمن بن
عوف والزبیر وسعد بن ابی وقاص یستاذنون پس گفت حاجب آیا هست ترا رغبتی در این
چهار کس که طلب اذن میکنند بر آمدن بر تو قال نعم فاذن لهم قال فدخلوا فسلموا فجلسوا
گفت آری حاجتی دارم پس اذن کرد مر ایشان را پس درآمدند وسلام کردند ونشستند ثم جلس یرفا یسیرا
پس نشست یرفا اندکی ثم قال هل لک فی علی وعباس قال نعم پس گفت یرفا آیا هست ترا بعلی وعباس
حاجتی گفت آری حاجتی دارم فاذن لهما فدخلا فسلما فجلسا پس اذن داد مر هر دو را پس درآمدند
وسلام کردند ونشستند فقال عباس یا امیر المؤمنین اقض بینی وبین هذا گفت عباس ای امیر المومنین حکم کن میان
من ومیان این اشارت است بامیر المؤمنین علی رضی الله عنه وهما یختصمان فیما افاء الله علی رسوله من مال بنی النضیر
و هر دو عباس و علی نزاع میکردند بایکدیگر در چیزی که غنیمت داده خدا به پیغمبر خود از مال بنی نضیر و کرد با ایشان حواله کرده
بود فقال الرهط عثمان واصحابه پس گفتند مردم عثمان ویاران او که نشسته بودند یا امیر المؤمنین
اقض بینهما وارح احدهما من الآخر ای امیر المؤمنین حکم کن میان هر دو وراحت رسان هر یکی را از دیگرے
یعنی نصیب هر یکی را جدا کرده بده فقال عمر تیدکم پس گفت عمر صبر کنید وآهسته باشید تید بفتح تا و تشدید
تا و یاء مکسوره وفتح دال مهمله بر وزن کیلکم که مصدر است از تاد یتید تیدا ضمیر که مجرور است یعنی رفق ورزید
وتند مشوید یا اسم فعل است یعنی امهلوا وابن مالک جزم باین کرده است انشدکم بالله الذی باذنه تقوم السماء
والارض میخواهم از شما بسوگند خدایی که بحکم او قائم می باشد آسمان وزمین هل تعلمون ان رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم قال لا نورث ما ترکنا صدقة یرید رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نفسه آیا میدانید
که تحقیق رسول خدا فرموده ما را وراثت نمی باشد چیزی که بگذاریم بعد از موت صدقه است میخواهد از ترکنا رسول خدا ذات
خود را قال الرهط قد قال ذلک گفتند مردم عثمان وغیر او تحقیق فرموده است آن را فاقبل عمر
علی علی وعباس پس روی کرد عمر بر علی وعباس فقال انشدکما الله هل تعلمان ان رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم قد قال ذلک قالا قد قال ذلک پس گفت میخواهم شما را یعنی هر دو را سوگند
میدهم بخدا آیا میدانید شما که تحقیق رسول خدا فرموده است آن را گفتند تحقیق گفته است آن را قال عمر فانی احدثکم
عن هذا الامر گفت عمر پس تحقیق من گویم شما را از حقیقت این امر ان الله قد خص رسوله
صلی الله علیه وآله وسلم فی هذا الفیء بشیء لم یعطه احدا غیره تحقیق خدا مخصوص کرده است
رسول خود را درین غنیمت بچیزی که نداده است کسی را جز وی یعنی بحکم کتاب الله برخی از غنائم مخصوص بملک آن حضرت
بوده است ثم قرأ وما افاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خیل ولا رکاب الی
قوله قدیر پستر خواند عمر این آیت را که دلالت میکند بر معنی فکانت هذه خالصة لرسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم پس بود این غنیمت تنها برای رسول خدا هیچ کس در آن حق وشرکتی نداشت آنحضرت
انفاق میکرد از آن بر حوائج ضروریه خود و میداد از آن نفقه عیال وآنچه باقی میماند صرف میکرد در مصالح مسلمانان

معاذ ... در سوره فتح است تفسیر کرده وآن را ...
قبول وی تحسین ... از تعنت یعنی ... پس ...
در آیه یعنی جالب ... خود باشید با قامت ...
حدثنا اصبغ بفتح همزه وسکون صاد مهمله وفتح
موحده وبعین معجمه در آخر ابو عبد الله تونسی قال
اخبرنی ابن وهب عن یونس عن ابن شهاب عن علی
بن الحسین امام زین العابدین عن عمرو بن عثمان بن عفان
رضی الله عنه عن اسامة بن زید بن حارثة انه قال
تحقیق اسامه گفت روز فتح مکه یا رسول الله این
تنزل فی دارک بمکة کجا فرود می آئی آیا در خانه خود که
بمکه داری از ارث آبا حذف کرده شد حرف استفهام
از قول وی تنزل فی دارک بدلیل روایت ابن خزیمة اتنزل
فی دارک گویا استفهام کرد اولا از مکان نزول سبب
گمان کرد که نزول میفرماید در خانه خود پس استفهام
کرد از آن کما قال العسقلانی فقال وهل ترک عقیل
من رباع فرمود آیا گذاشته است عقیل بن ابی طالب
برای ما چیزی از منازل آبا که در تصرف وی بود وظاهر
آنست که اگر گذاشته است عقیل نزول فرمائید در آنجا
ودانند که استفهام برای انکار باشد یعنی نگذاشته است
عقیل که فرود آئیم در آنجا رباع بکسر را جمع ربع
بفتح راء وسکون موحده یعنی منزل که مشتمل بر بیوت
باشد یا یعنی دار پس قول وی او دور که جمع دار است
برای تنویع است یعنی چیزی از قسم منزل یا قسم دار
گذاشته برای ما تا فرود آئیم یا تصرف کرده جمله را وفروخته
یا شک راوی است فاکهی گفته که گفته می شود داری که
اشارت کرد بسوی آن دار هاشم بن عبد مناف است
که از وی به پسرش عبد المطلب رسید پس قسمت
کرد آن را میان اولاد خود وقتی که نابینا شده
از آن جمله حصه عبد الله پدر آن حضرت بود که در آن
آنحضرت متولد شده وبوی رسید وکان عقیل ورث
ابا طالب هو وطالب وبود عقیل که وارث شده بود
پدر خود ابا طالب را وی خود وبرادرش طالب
ولم یرثه جعفر ولا علی شیئا ووارث نشدند
ابا طالب را جعفر طیار وعلی مرتضی چیزی را از ترکه
وی لانهما کانا مسلمین زیرا که این دو پسر ابو طالب
مسلمان بودند وکان عقیل وطالب کافرین وبودند
عقیل وطالب کافر وقتیکه وفات یافت ابو طالب
برحالت کفر پس این هر دو بجهت اتحاد ملت وارث
گشتند وجعفر وعلی رضی الله تعالی عنهما بجهت

اینست مذہب اکثر علماء در صرف خمس والله ما احتازها دونکم بخدا سوگند که جمع نکرد آنرا برای خود و باز داشت از شما
و نه از جهت رجحان است یعنی ترجیح و لا استأثر بها علیکم و مقرر نشده است بآن اموال بر شما قد اعطاکموها
و بثها فیکم حتی بقی منها هذا المال تحقیق داد شما را آن مال و غنیمت را و پراگنده ساخته آنرا در میان شما تا آنکه باقی
مانده ازان این مال که مخصوص بوی شد فکان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ینفق علی اهله نفقة
سنتهم من هذا المال پس بود پیغمبر خدا که صرف میکرد بر اهل خود نفقه سالیانه ایشان ازین مال ثم یاخذ ما بقی
فیجعله مجعل مال الله پستر میگرفت چیزی که باقی ماندی پس میگردانید و صرف میکرد آنرا در مصرف مال خدا یعنی
آنجا که مصرف بیت المال بود فعمل رسول الله صلی الله علیه واله وسلم بذلک حیوته پس عمل کرده
رسول خدا باین نمط در مدت حیات خود انشدکم بالله هل تعلمون ذلک قالوا نعم میدهم شما را قسم بخدا یعنی سوگند میدهم
آیا میدانید آنرا گفتند آری میدانیم ثم قال لعلی وعباس انشدکما بالله هل تعلمان ذلک قالا نعم پستر گفت
علی و عباس را میدهم شما را قسم بخدا آیا میدانید این را گفتند آری میدانیم قال عمر ثم توفی الله نبیه صلی الله علیه وسلم
گفت عمر پستر فوت کرد خدا پیغمبر خود را فقال ابوبکر انا ولی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت ابوبکر که منم
بعد از آنکه خلیفه شد من متولی کار آن حضرتم فقبضها ابوبکر فعمل فیها بما عمل رسول الله صلی الله علیه وسلم
پس قبض کرد آنرا ابوبکر و عمل کرد دران بچیزیکه عمل کرده بود رسول خدا والله یعلم انه فیها لصادق بار راشد
تابع للحق و خدا میداند که تحقیق ابوبکر دران معامله صادق بود و نیکوکار و راه راست یابنده تابع مرحق را
ثم توفی الله ابابکر فکنت انا ولی ابی بکر پستر میراند خدا ابوبکر را پس هستم من متولی امور وی
فقبضتها سنتین من امارتی پس گرفتم من آنرا دو سال از امیری خود اعمل فیها بما عمل رسول الله صلی
الله علیه وسلم وبما عمل فیها ابی بکر درحالیکه عمل میکنم دران اموال بچیزیکه عمل کرده دران
رسول خدا و بچیزیکه عمل کرده دران ابوبکر والله یعلم انی فیها و خدا میداند که من دران لصادق
بار راشد تابع للحق هرآئینه راست گویم و نیکوکار و راه یاب بصواب تابع مرحق را ثم جئتمانی تکلمانی
وکلمتکما واحدة وامرکما واحد پستر آمدید شما هر دو نزد من بحالیکه سخن میکنید مرا و سخن شما یکی بود
وکار شما یکی یعنی هر دو طلب میراث پیغمبر خدا میکردید جئتنی یا عباس تسألنی نصیبک من ابن اخیک
آمدی بر من ای عباس بحالیکه میطلبیدی از من نصیب خود را از میراث برادرزاده یعنی پیغمبر خدا وجاءنی
هذا یرید علیا یرید نصیب امرأته من ابیها و آمد نزد من این مرد میخواهد علی را میخواست
حصه زن خود را از ترکه پدر او فقلت لکما ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال لا نورث ما ترکنا صدقة پس گفتم شما را
تحقیق رسول خدا فرموده وارث کرده نشویم ما آنچه گذاریم آنرا صدقه است یعنی تصدیق کردید شما این حکم را فلما
بدالی ان ادفعه الیکما پس هرگاه ظاهر شد صلاح که بسپارم آنرا بشما هر دو قلت ان شئتما
دفعتها الیکما علی ان علیکما عهد الله ومیثاقه گفتم اگر خواهید شما بسپارم آنرا بشما بدین
که لازم گیرید برخود عهد خدا و پیمان خدا لتعملان فیها بما عمل فیها رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
وبما عمل فیها ابوبکر هرآئینه عمل کنید دران بچیزیکه عمل کرده است دران رسول خدا و بچیزیکه عمل کرده است دران

ان الذین امنوا وهاجروا وجاهدوا باموالهم
وانفسهم فی سبیل الله تحقیق آن کسانی که ایمان آوردند
و هجرت کردند و جهاد کردند بمالها و نفسهای خود در راه
خدا والذین اووا ونصروا و آنانکه جای دادند و
یاری کردند اولئک بعضهم اولیاء بعض آن
گروه بعضی از ایشان اهل ولایت میراث و نصرت
بعضی دیگر اند از ایشان از غیر ایشان و نه غیر ایشان
از ایشان و بعد ازین میفرماید والذین کفروا بعضهم
اولیاء بعض و آنانکه کفر ورزیده اند بعضی از ایشان
اولیاء بعضی دیگر اند ازین فرقه نه ایشان از غیر ایشان
و نه غیر ایشان از ایشان در قول مولف الآیة چنانکه
در اکثر روایات هست اشارت بدانست پس حمل
کرد صحابه ولایت را در هر دو فرقه بر ولایت میراث
و جزآن از نصرت و لازم آمد ازان عدم ارث مومن از
کافر چنانکه تقریر یافت و در حدیث دلیل است برآنکه
خانهای اهل مکه ملک ایشان اند و جواز توریث و
بیع و کرای آن باضافت دار بسوی کافر خطاب
بآنحضرت چنانکه شافعی گفته و تمسک در اضافت
ملک است میراث یافتن عقیل و طالب خانه پدر را
از وی و فروختن عقیل آن را با تجویز و تقریر
آنحضرت این بلکه [illegible] بعدم جواز
[illegible] استدلال باضافت بطریق اشارت
است چنانکه استدلال کرده میشود نیز بکریمه
المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم [illegible]
بعبارت نصوص احادیث چنانکه در صدر باب
ذکر یافت [illegible] باشارت باشد چنانکه در اصول
فقه مقرر شده و لابد بقرینه نصوص [illegible] اضافت
بطریق مجاز خواهد بود [illegible]
و اما بیع عقیل پس بنابر عادت جاهلیت بود [illegible]
[illegible] گفته اند [illegible]
[illegible]
[illegible] تصرفات جاهلیت [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] جاهلیت [illegible]
اسلام تاآن وقت قوت و رواج نگرفته بود [illegible]
از ظهور شوکت اسلام که پس از هجرت شده [illegible]
بعد از فتح مکه تصرفات عقیل را اسلام [illegible]

ابوبکر صدیق رضی الله عنه وبما عملت فيها منذ وليتها فقلتما ادفعها الينا و بجز آنکه عمل کرده ام من دران مدت ولایت خود پس گفتید بسپار آنرا بما وقبول کردید باین شرط فبذلك دفعتها اليكما پس بآن شرط سپردم من آنرا بنزد شما بآن فانشدكم بالله هل دفعتها اليهما بذلك پس سوگند میدهم شمارا بخدای توقم آیا سپرده ام باین هردو باین شرط قال الرهط نعم گفتند مردم حاضر آری باین شرط سپرده ثم اقبل على علي وعباس فقال انشدكما بالله هل دفعتها اليكما بذلك قالا نعم پس روی کرد بعلی وعباس وگفت سوگند میدهم شمارا آیا سپرده ام نزد شما باین شرط گفتند آری قال فتلتمسان مني قضاء غير ذلك گفت عمر پس التماس میکنید از من قضای غیر این فوالله الذي باذنه تقوم السماء والارض لا اقضي فيها قضاء غير ذلك پس سوگند بخدا که بحکم او بر پا ایستاده آسمان وزمین حکم نمیکنم درین اموال غیر این فان عجزتما عنها فادفعاها الي فاني اكفيكماها پس اگر عاجز آمده اید ازو پس بسپارید آنرا بمن پس بتحقیق من بسندگی میکنم شمارا آنرا یعنی از مؤنت آن می برآیم بدانکه خطابی که از عمده شراح این کتاب مستطاب است درین حدیث نحوی که گذشته اشکال کرده اولا آنکه علی وعباس هرگاه گرفته بودند باین شرط که بر وفق تصرف آن حضرت وخلفا عمل کنند ومعلوم کردند که آن حضرت فرموده که مارا میراثی نمی باشد وخیلی از صحابه بتحلیفات تا بوضوح پیوست وا این هردو عزیز بعد از تحلیف اقرار بدان کرده دیگر این التماس ایشان از عمر چه گنجایش دارد جواب داده اند که ایشان گمان کرده اند که عموم ما ترکنا مخصوص بعضی متروکات باشد پوشیده نماند که این جواب تقصی وتشفی ازین اشکال نمی بخشد از آنکه عام بیشتر از وجوه وظهور مخصص درمفهوم خود قطعی ست هم ازین جهت این همه جل وعقد که از جانب آن علی وعباس ست درحضور ابی بکر صدیق وبعد ازوی درحضور عمر بن خطاب تعمیم آن مسلم داشته بعدم وراثت مالی آنحضرت را اقرار کردند واتفاق برین افتاد با این همه گمان تخصیص بی آنکه مخصصی درمیان باشد از ایشان لائق نمی نماید در بعضی حواشی هم از خطابی نقل کرده که التماس علی وعباس طلب وراثت نبود بلکه برمحض آن بود که چون در شرکت تولیت نزاعی وخلافی سر رفت رای یکی بیک شکلی بود ورای وصلاح دیگر برخلاف آن بهیئت التماس قسمت کردند تا هر یک علی دران باستقلال کند که موجب مزید حصول آن گردد وعمر برای صواب نما آنرا نه پسندید تا موهم تملیک نگردد انتهی و توتر الهی باد که این جواب نی الفصل صریح الحدیث است چنانکه گفته ترجمتانی الی قوله یرید نصیب امرأته من ابيها انتهى

باب اداء الخمس من الايمان دادن خمس حصه از غنیمت بمصارف آن از شعبهای ایمان کامل است و در بعضی روایات من الدين است **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زيد عن ابي جمرة الضبعي قال سمعت ابن عباس يقول قدم وفد عبد القيس گفت ابو جمره شنیدم ابن عباس را میگفت قدوم آورد جماعه عبد القیس فقالوا يا رسول الله انا هذا الحي من ربيعة بيننا وبينك كفار مضر پس گفتند ای رسول خدا بتحقیق ما این قبیله که از ربیعه ایم میان ما ومیان تو کافران مضر اند که با ما عداوت دارند فلسنا نصل اليك الا في الشهر الحرام پس نمیتوانیم که برسیم نزد تو مگر در ماه حرام که ماه محرم ورجب وذیقعده است وقتال درین ماهها در ایام جاهلیت نیز حرام بوده فمرنا بامر ناخذ به وندعو اليه من وراءنا پس بفرمای ما را بامری که اخذ کنیم بآن ودعوت کنیم بسوی آن امر کسی را که وراء ماست قال آمركم باربع وانهاكم عن اربع فرمود امر میکنم شمارا بچهار چیز ونهی میکنم از چهار چیز الايمان بالله شهادة ان لا اله الا الله ایمان بخدا است که گواهی دادن است از صمیم قلب باین کلمه که لا اله الا الله محمد رسول الله است وعقد

الجزء السادس شيخ الاسلام | **كتاب الحج**

ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال حدثني ابو سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هريرة قال قال رسول الله فرمود پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم حين اراد قدوم مكة وقتیکه خواست قدوم بمکه را از طواف نزد رجوع از منا منزلنا غدا ان شاء الله بخيف بني كنانة منزل ما فردا اگر خواسته باشد خدا تعالى بخیف بنی کنانه خواهد بود که جائی ست جانب منا متصل بعلا و آنرا محصب والبطح نیز گویند وخیف بفتح خاء معجمه وسکون تحتیه بمعنی فراخی درسیل وجائی که از تیب از کوه بلند از سیل باشد حيث تقاسموا على الكفر که قسم خوردند مشرکان بیکدیگر بعهد بستن بر کفر چنانکه در حدیث آینده بیاید حدثنا الحميدي قال حدثنا الوليد بن مسلم ابو موسى قال حدثنا الاوزاعي قال حدثنا الزهري عن ابي سلمة عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من الغد يوم النحر وهو بمنى فرمود از وقت بامداد روز نحر یعنی الگه آنحضرت بمنا بود نحن نازلون غدا فردا فرود آینده ایم بخيف بني كنانة حيث تقاسموا على الكفر يعني بعد انجا روز یکه عقب روز نحر فقرب باید و آن سیزدهم ذی الحجه است که روز نزول بدانجا است بحقیقت مذکور نالی المحصب است مراد نیست یعنی بدلالت مراد بیدا کرد مذکور المحصب بفتح میم وفتح صاد وشد ودراصل بمعنی جای که بسیار باشد سنگریزه دران وذلك ان قريشا وكنانة تحالفت على بني هاشم وبني عبد المطلب او بني المطلب ان لا يناكحوهم ولا يبايعوهم حتى يسلموا اليهم النبي وبیان آنکه قریش وبنو کنانه سوگند خوردند بر بنو هاشم وبنی عبد المطلب یعنی نکاح نکنند ایشان را ومبایعت نکنند با ایشان تا آنکه تسلیم کنند بسپارند ایشان بجهه قریش وکنانه پیغمبر را صلى الله عليه وآله وسلم

بیدہ لا وعقد کرد بدست خود در شمار این امور و اقام الصلوة دوم بپا داشتن نماز پنجگانہ است وایتاء الزکوة یعنی سوم دادن زکوة است چهارم روزہ رمضان است وان تؤدوا للہ خمس ما غنمتم وانکہ ادا کنید مر خدا را پنجم حصہ از غنیمت بدست آرید این حدیث بشرح در کتاب الایمان گذشتہ و معلوم شدہ کہ ادای خمس از ده بر چهار است چون ایشان اہل قتال بودند و غنایم بیگرفتند مخصوص شد باین با آنکہ شهادت بکلمہ چون مدار ہمہ عبادات بود و تقدیم ذکر یافتہ و مراد چهار چیز ادای آنست کہ ادای خمس چهارم از آنست وانہاکم عن الدبآء والنقیر والحنتم والمزفت و منع میکنم شما را از استعمال این چهار ظرف کہ مخصوص بشراب بودند یعنی دران ظروف نبیذ مکنید کہ باسکار میرسانند بالفتح و الدال مهملہ کدوئی است که بیابانی میوہ کدو است و نقیر بنون مفتوحہ و قاف مکسورہ چوبی کہ میانہ آنرا مجوف سازند و حنتم بحاء مهملہ و نون ساکن و تاء فوقیہ کوزہ سبز و مزفت کوزہ کہ بر روی زفت مالند

باب نفقة نساء النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد وفاتہ دربیان نفقہ زنان پیغمبر خدا پس از وفات وی رحمت کناد خدا بر وی **حدثنا** عبد اللہ بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی ہریرة رضی اللہ تعالی عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال لا تقتسم ورثتی دینارا مرویست از ابی ہریرہ کہ بتحقیق رسول خدا فرمود قسمت نکنند وارثان من دینار را ما ترکت بعد نفقة نسائی ومؤنة عاملی فهو صدقة چیزیکہ بگذارم بعد از نفقہ زنان خود و اجرہ عامل من پس آن صدقہ است **حدثنا** عبد اللہ بن ابی شیبة قال حدثنا ابو اسامة قال حدثنا ہشام عن ابیہ عن عائشة قالت توفی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وما فی بیتی من شیء یاکلہ ذو کبد مرویست از عائشہ گفت وفات یافت رسول خدا در حالیکہ نیست در خانہ من ہیچ چیزی کہ بخورد آنرا صاحب جگر یعنی زندہ الا شطر شعیر فی رف لی مگر پارہ جو گفتہ اند مراد نصف وسق است در طاقچہ کہ در خانہ بود و رف بفتح راء و تشدید فاء یعنی شبہ طاق و نیز چوبی کہ نزدیک بدیوار خانہ استادہ کنند و بر آن چیزی از جامہ و جز آن نهند و دریچہ کہ در خانہ گذارند فاکلت منہ حتی طال علی فکلتہ ففنی پس خوردم من از آن تا آنکہ دراز شد بر من خوردن آن پس کیل کردم آنرا پس ورزن کرم آنرا پس تمام شد و نماند از آن جو چیزی و کفایت کرد بمقداری کہ موافق روزمرہ بود در ترتیب فنا بر وزن اشارتست بآنکہ این وزن گویا بر خلاف توکل بودہ و برکت در سهم گذاشتن و تعیین نا نمودن بود چنانکہ در بعضی معجزات تکثیر طعام از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم معلوم شدہ و اما حدیث کیلوا طعامکم یبارک لکم فیہ وزن کنید تا خود را تا برکت داده شود در وی آنجاست کہ نخستین باز خریدہ شود تا زیادہ نیادہ باشد و خلطال دیگر شود قسطلانی گوید مطابقت حدیث بترجمہ در قول او ست فاکلت منها الخ گفتہ کہ آنرا در میراث نگرفتم ما گر مستحق نفقہ بعد از وفات حضرت نبی بود آنرا از اہل بیت میسانستند انتهی پوشیدہ نماند کہ ظاہر حدیث آنست کہ این جو در ملک عائشہ بود نہ از متروکہ آنحضرت و تعریض نیست دران بانچہ معنی تا دلالت کند بران نفقہ زنان از متروکہ آنحضرت شوا و نہ از حدیث لاحق نیز مفهوم میشود کہ آنحضرت نگذاشت مگر سلاحی و استری و زمینی **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن سفیان قال حدثنی ابو اسحق قال سمعت عمرو بن الحارث قال ما ترک النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الا سلاحہ وبغلتہ البیضاء گفت ابو اسحق شنیدم عمرو بن حارث را کہ گفت نگذاشتہ است پیغمبر خدا مگر سلاح خود را و استر او کہ سفید رنگ بود وارضا ترکہا صدقة و زمینی کہ گذاشتہ آنرا صدقہ

باب ما جاء فی بیوت ازواج النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دربیان اخباری کہ آمدہ است در خانهای زنان پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی کہ ہر یکی را خانہ جدا بود و ما نسب من

الجزء السادس عشر تیسیر الاسلام | کتاب الحج

ویرا از شیوخ خود تصریح کردہ اند با خبار زہری و قالا و گفتہ اند این دو کس در روایت از زہری بنو اسلم این شیوخ بنی الہاشم و بنی المطلب عبد بجزم بیتک چنانکہ در روایت سابق بود و قال ابو عبد اللہ گفت مؤلف بنی المطلب بجای بنی عبد المطلب اشبہ بیشتر مناسبت بسوا ب دارد پس بنو ہاشم و بنو المطلب کہ ابنای دو برادر و متقابل باشند و اما عبد المطلب پسر ہاشم است ابنای وی در ضمن بنو ہاشم داخل باشند نہ متقابل

باب قول اللہ تعالی واذ قال ابراہیم رب اجعل هذا البلد آمنا و یاد کن وقتیکہ گفت ابراہیم علیہ السلام در مناجات خود پروردگارا بگردان این شہر را کہ مکہ باشد ایمن از مخاوف و مکارہ و اجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام و یکسو دار مرا و فرزندان مرا از آنکہ پرستیم بتان را الی قولہ لعلهم یشکرون این چنین است روایت ابی ذر و در سائر روایات مصرح است تمام آیت کہ ترجمہ این است پروردگارا بتحقیق بتان سبب گمراہی بسیاری از مردم گردیدہ اند پس ہر کہ پیروی کند مرا پس وی از من است و ہر کہ بیفرمانی کند مرا پس بتحقیق تو آمرزندہ و رحمت کنندہ ای پروردگارا بتحقیق من ساکن گردانیدہ ام بعضی ذریت خود را بوادی کہ بی زرع است نزد خانہ تو کہ با حرمت است مراد بدان موضع خانہ است کہ در وقت آدم علی نبینا وعلیہ السلام بود و اگرچہ بوقت این دعا نبود پروردگارا گردانیدم این را تا برپای دارند نماز را پس بگردان دلهای بعضی مردم را

البيوت اليهن و خانهای که نسبت کرده شده است بسوی هریکی از ایشان و قول الله عز وجل وقرن في بيوتكن و آرام گیرید در خانهای خود و لا تدخلوا بيوت النبي الا ان يؤذن لكم و قول خدا که در نیائید در خانهای پیغمبر خدا مگر آنکه اذن داده شود مر شما را یعنی در بیان آنکه این دو آیه کریمه دلالت میکنند بر آن که آنحضرت خانها داشته

حدثنا حبان بن موسى ومحمد قالا اخبرنا عبد الله قال اخبرنا معمر ويونس عن الزهري قال اخبرني عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود ان عائشة رضي الله تعالى عنها زوج النبي صلى الله عليه وآله وسلم قالت لما ثقل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم گفت عبید الله که عائشه جفت پیغمبر خدا گفت وقتی که گران شد رسول خدا یعنی قوی شد بیماری آن حضرت استاذن ازواجه ان يمرض في بيتي فاذن له اذن طلبید از زنان خود را اینکه بیمار داشته شود در خانه من پس اذن دادند مر آنحضرت را

حدثنا ابن ابي مريم قال حدثنا نافع قال سمعت ابن ابي مليكة قال قالت عائشة توفي النبي صلى الله عليه وآله وسلم في بيتي گفت عائشه وفات کرده شد پیغمبر خدا در خانه من وفي نوبتي وبين سحري ونحري و در روز نوبت من بحساب روزها که پیش از این داشته و میان شش و سینه من یعنی در کنار من فوت کرده و وجه مطابقت هر دو حدیث بترجمه در قول اوست في بيتي نسبت کرده عائشه صدیقه خانه را بخود و سحر بفتح سین مهمله و سکون حاء مهمله و رای بمعنی ریه و باطن حلقوم است و نحر بفتح نون و سکون حاء مهمله و رای بمعنی صدر است وجمع الله بين ريقي وريقه وجمع کرد خدا میان آب دهن من و آب دهن آنحضرت قالت دخل عبد الرحمن بسواك فضعف النبي صلى الله عليه وآله وسلم عنه گفت عائشه در آمد عبد الرحمان بن ابی بکر صدیق با مسواک پس سستی کرد از آن پیغمبر خدا از خائیدن آن فاخذته فمضغته ثم سننته به پس گرفتم من آنرا و خائیدم آنرا پس تر مسواک کردم بعنی الیوم و دندان و دهان آنحضرت را بآن مسواک

حدثنا سعيد بن عفير قال حدثني الليث قال حدثني عبد الرحمان بن خالد عن ابن شهاب عن علي بن حسين ان صفية زوج النبي صلى الله عليه وآله وسلم اخبرته مرویست از امام زین العابدین علی بن حسین که تحقیق صفیه زوجه پیغمبر خدا خبر داد او را انها جاءت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تزوره بتحقیق صفیه آمد نزد رسول خدا درحالیکه زیارت میکند آنحضرت را وهو معتكف في المسجد في العشر الاواخر من رمضان و آنحضرت معتکف بود در مسجد در عشره آخره از ماه رمضان ثم قامت تنقلب فقام معها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم پس برخاست باز گردد و بایستاد رسول خدا با وی حتى اذا بلغ قريبا من باب المسجد عند باب ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وآله وسلم تا آنکه وقتیکه رسید نزدیک از در مسجد نزد در خانه ام سلمه زوجه پیغمبر خدا مر بهما رجلان من الانصار فسلما على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم گذشتند بر آنحضرت و صفیه دو مرد از قوم انصار پس سلام کردند بر رسول خدا ثم نفذا فقال لهما رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على رسلكما پس درگذشتند آن هر دو مرد پس فرمود مر ایشان را رسول خدا آهسته باشید و درنگذرید تا بشناسید که این زن صفیه است نفذ بنون و فاء و ذال معجمه مفتوح بمعنی تجاوز قالا سبحان الله يا رسول الله وكبر عليهما ذلك گفتند پاکست خدای رسول خدا یعنی آنانکه بر رسول خدا گمان توان کرد این بروی تعجب گفتند که آنحضرت چگونه این واهمه را با ما نسبت کرده و گران آمد بر آنها فرموده آنحضرت فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان الشيطان يبلغ من الانسان مبلغ الدم واني خشيت ان يقذف في قلوبكما شيئا پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بتحقیق شیطان میرسد از انسان جای رسیدن خون او و کنایت از شدت اتصال شیطان و تمام تصرف اوست در مردم

از سبب قتل تا آنکه نزد خراب وی بر دست زد ... نظام عالم برهم خورد و قیامت برپا گردد و قریب است ... مرو از حسن بصری که وی خواند این آیه را و گفت ... اند مردم بر دین مادام که حج کنند بیت را و استقبال کنند قبله را از عطا گفت اگر ترک دهند آن را مردم یکسال مهلت داده نشوند از تنکیر ... والشهر الحرام و دیگر گردانیده است ماه حرام را سبب قیام مردم که از قتل و غارت ایمن باشند و لعبادت حج و عمره قیام نمایند والهدي والقلائد و گردانید قربانی و ذبحات قلاده دار را هم سبب قیام مردم حیثما که شهر حرام را ذلك لتعلموا ان الله يعلم ما في السموات وما في الارض این گردانید برای آنست تا بدانید که بتحقیق خدا میداند آنچه در آسمان و آنچه در زمین است وان الله بكل شيء عليم تحقیق خدا به هر چیز داناست

حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان بن عيينة قال حدثنا زياد بن سعد بکسر خراسانی عن الزهري عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة عن النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم قال يخرب الكعبة ذو السويقتين من الحبشة خراب خواهد کرد کعبه را صاحب دو ساق خورد یعنی یکی از حبشیان ... تصغیر ساق است که مونث است و ساقهای مردم حبشه در اکثر خورد و باریک می باشد ظاهر این مرد را ساقها باریک و خورد تر از آنها باشد و بودن کعبه حرم آمن تا نزد قیامت است که مقدر است نزدیکی تخریب آن از ذهاب دین ... پس تخریب فنای دنیا

حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة ح وحدثني محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله ابن مبارك قال اخبرنا محمد بن ابي حفصة عن الزهري عن عروة عن عائشة قالت كانوا يصومون عاشوراء قبل ان يفرض رمضان گفت عائشه بودند مسلمانان که روزه میداشتند

ومن ترسیدم بیاد بیند از ورود لهای شما خبری از بدی و وسوسه آنحضرت مبادرت کرد با هجرت تا اسما خطبه کند در
دل آنها تهمتی بر آنحضرت و کافر شوند **حدثنا** ابراهیم بن المنذر قال حدثنا انس بن عیاض عن عبید الله عن محمد بن
یحیی بن حبان عن واسع بن حبان عن عبد الله بن عمر قال ارتقیت فوق بیت حفصة گفت عبد الله بن عمر برآمدم بالای
خانه حفصه مطابقت حدیث بهمین جز است فرأیت النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقضی حاجته پس دیدم پیغمبر خدا
بجائیکه قضا میکند حاجت خود را مستدبر القبلة مستقبل الشام بجائیکه پشت داده قبله را یعنی بسر او روی کرده جانب شام
حدثنا ابراهیم بن المنذر قال حدثنا انس بن عیاض عن هشام عن ابیه ان عائشة رضی الله تعالی عنها قالت
کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یصلی العصر والشمس لم تخرج من حجرتها
گفت عائشه بود رسول خدا که میگزارد نماز عصر را و حال آنکه آفتاب بیرون نیامده از خانه یعنی پیش از آنکه صعود کند آفتاب
بلندیهای دیوار با ظاهر آن بود که من حجرتی گفتی لغیبت آورده بطریق التفات و مطابقت الحدیث در قوله وست
من حجرتی الحدیث در باب صلوة العصر مع مراد و معنی گزشته **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا جویریة عن
نافع عن عبد الله قال قام النبی صلی الله علیه وآله وسلم خطیبا گفت عبد الله بن عمر استاد پیغمبر خدا در حالیکه خطبه
میخوانست فاشار نحو مسکن عائشة پس اشارت کرد جانب خانه عائشه فقال هنا الفتنة ثلاثا من
حیث یطلع قرن الشیطان پس فرمود اینجا فتنه است یعنی طرف مشرق سه بار فرمود اینجا
که طلوع میکند گوشه سر شیطان یعنی جائیکه نزدیک میرسد سر او جانب آفتاب **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا
مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن عمرة بنت عبد الرحمن ان عائشة زوج النبی صلی الله علیه وآله وسلم
اخبرتها ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کان عندها بتحقیق عائشه زوجه پیغمبر خدا خبر داد عمره را که تحقیق رسول خدا
بود نزد عائشه رضی الله عنها وانها سمعت صوت انسان یستاذن فی بیت حفصة و بتحقیق عائشه شنید آواز مردی
که طلب اذن میکند در خانه حفصه فقلت یا رسول الله هذا رجل یستاذن فی بیتک پس گفتم ای رسول خدا این مرد است که
که میخواهد درآمدن در خانه تو فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اراه فلانا لعم حفصة من الرضاعة پس فرمود رسول خدا
گمان می برم فلان را که بتحقیق عم حفصه است از رضاع که حفصه شیر مادر او خورده است ان الرضاعة تحرم ما
تحرم من الولادة بتحقیق شیر خوارگی حرام میکند آنرا که حرام میکند کسی را از ولادت **باب ما ذکر من درع**
النبی صلی الله علیه وآله وسلم وعصاه وسیفه وقدحه وخاتمه در بیان اخبار کی که ذکر کرده شده است از
زره پیغمبر خدا و از عصاء و شمشیر و قدح و خاتم آنحضرت وما استعمل الخلفاء بعده من ذلک و بیان چیزی که استعمال
کرده اند خلفاء راشدین بعد از رحلت آنحضرت از آن مما لم تذکر قسمته از آنچه ذکر کرده نشده است قسمت
آن یعنی بکار برده اند نه بطریق قسمت صدقات ومن شعره ونعله وآنیته و آنچه گفته شده است از موی شریف
و از پای افزار و ظرفهای آنحضرت مما تبرک به اصحابه وغیرهم بعد وفاته از آنچه برکت جسته میشود
یاران او و غیر یاران آن پس از وفات آنحضرت و در بعضی روایات یتبرک بزیادتی تاء فوقانیه و در روایت از حموی شرکه
بشین معجمه مفهوم از شرکت یعنی آنچه مشترک بود میان مردم و قسمت نیافت **حدثنا** محمد بن عبد الله الانصاری
قال حدثنی ابی عن ثمامة عن انس ان ابا بکر الصدیق لما استخلف بعثه الی البحرین مروی است از انس بن مالک که ابو بکر

الجزء السادس شیخ الاسلام | کتاب الحج

ومن شاء ان یتکلم فلیتکلم و کسیکه خواهد ترک کند روزه
این روز را پس گو ترک کند آن را **حدثنا**
احمد بن حفص بن عبد الله بن راشد ابو علی السلمی
سنه دویست و ورد قال حدثنا ابی یعنی ابو
حفص قاضی نیشاپور قال حدثنا ابراهیم
بن طهمان ابو سعید عن الحجاج بن الحجاج الاحول
الباهلی البصری سنه [illegible] عن قتادة
عن عبد الله بن ابی عتبة مولی انس عن ابی سعید
الخدری عن النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
قال لیحجن البیت ولیعتمرن بعد خروج یاجوج
وماجوج فرمود هر آئینه حج کرده شود خانه کعبه را
و هر آئینه عمره کرده شود بعد بر آمدن یاجوج وماجوج
[illegible] اگر بر آیند نزدیک قیامت [illegible]
[illegible] مذکور شود از اینجا ظاهر شود که بودن [illegible]
[illegible] مستمر است تا آنکه بعد از این فتن [illegible]
[illegible] تا قرب ظهور ساعت قال ابو عبد الله
[illegible] تدلیس سمع قتادة عبد الله و
[illegible] ابا سعید شنیده است قتاده عبد الله
ابی عتبة را و شنیده است عبد الله ابا سعید خدری
[illegible] متابعت کرده عبد الله ابان [illegible]
[illegible] ابن یزید عطار [illegible]
قتادة و در روایت این حدیث از قتاده و قال
عبد الرحمن عن شعبة و گفت عبد الرحمن [illegible]
[illegible] لا تقوم الساعة حتی لا یحج البیت بر پا
نشود قیامت تا آنکه حج کرده نشود خانه کعبه
[illegible] کرده نمی شود آن را [illegible] آنست که
پیش از قیامت بعد خروج یاجوج و ماجوج [illegible]
[illegible]

صدیق رضی اللہ تعالی عنہ ہرگاہ خلیفہ کردہ شد فرستاد انس را بسوی بلد بحرین کہ میان بصرہ و عمان ست
وکتب لہ ھذا الکتاب و نوشت او را این کتابت یعنی کتاب فریضہ صدقہ کہ در باب زکوۃ الغنم ذکر یافتہ و چون
این کتاب شہرت داشت نزد ایشان باشارت اکتفا کردہ وختمہ بخاتم النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و مہر کرد آن را ابوبکر
صدیق رضی اللہ عنہ بمہر پیغمبر خدا کہ در دست داشت وکان نقش الخاتم ثلثۃ اسطر و بود نقش خاتم آن حضرت سہ سطر
محمد سطر ورسول سطر واللہ سطر اسم محمد یک سطر بود ولفظ رسول یک سطر واسم اللہ یک سطر مرویست کہ این خاتم
در دست ابوبکر بعد از وی در دست عمر پس از وی در دست عثمان رضی اللہ تعالی عنہم افتاد و از دست عثمان
در چاہ اریس افتاد و بعضی روایات آمدہ کہ از دست غلام عثمان افتادہ **حدثنا** عبداللہ بن محمد قال حدثنا محمد بن عبداللہ
الاسدی قال حدثنا عیسی بن طہمان قال اخرج الینا انس نعلین جرداوین لہما قبالان گفت عیسی ابن طہمان
بیرون آورد انس نزد ما دو پای افزار چرمی کہ موی بر آنہا نبود و مر ہر دو را دو تسمہ چرمی بود کہ می در آورد
میان دو انگشت فحدثنی ثابت البنانی بعد عن انس انہما نعلا النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ابن طہمان گو پس حدیث
کرد مرا ثابت بنانی بعد از آن از انس کہ آنہا نعلین پیغمبر خدا اند **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا عبدالوہاب قال
حدثنا ایوب عن حمید بن ہلال عن ابی بردۃ قال اخرجت الینا عائشۃ کساء ملبدا گفت ابو بردہ پسر ابو موسی
اشعری بیرون آورد نزد ما عائشہ چادری غلیظ وقالت فی ہذا نزع روح النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
وگفت درین چادر رحلت کردہ است جان پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی و زیاد سلیمان عن حمید عن ابی بردۃ اخرجت
الینا عائشۃ ازارا غلیظا و زیادہ کردہ است سلیمان بن مغیرہ بصری از حمید از ابی بردہ بیرون آورد
نزد ما عائشہ ازاری درشت مما یصنع بالیمن از آنچہ ساختہ میشود در یمن وکساء من ہذہ التی تدعونہا
الملبدۃ و چادری ازین قسم کہ میخوانید شما آنرا ملبدہ یعنی درشت گویا خبری مالیدہ اند بروی **حدثنا** عبدان
عن ابی حمزۃ عن عاصم عن ابن سیرین عن انس بن مالک ان قدح النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انکسر
مرویست از انس بن مالک کہ قدح پیغمبر خدا شکست فاتخذ مکان الشعب سلسلۃ من فضۃ پس گرفت انس
یا آنحضرت جزم کردہ اند باحتمال اول و این شکستن برین تقدیر ہم محتمل کہ نزد آنحضرت باشد یا نزد انس بجای
شکست آن زنجیرہ از نقرہ شعب بفتح معجمہ و سکون عین مہملہ بمعنی شق است قال عاصم رایت القدح
وشربت فیہ گفت عاصم احول دیدہ ام من آن قدح را و خوردہ ام آب ازان بتبرک **حدثنا** سعید بن محمد الجرمی
قال حدثنا یعقوب بن ابراہیم قال حدثنا ابی ان الولید بن کثیر حدثہ عن محمد بن عمرو بن حلحلۃ الدؤلی
حدیث کرد ما را سعید بن محمد جرمی بفتح جیم و سکون رای گفت سعید حدیث کرد ما را یعقوب بن ابراہیم گفت یعقوب
حدیث کرد مرا پدر من ابراہیم کہ بتحقیق ولید بن کثیر حدیث کردہ است ابراہیم را از محمد بن عمرو بن حلحلہ دؤلی
حلحلہ بدو حای مہملہ ہر دو مفتوح و دو لام اول ساکن ثانی مفتوح دؤلی بضم دال مہملہ و ہمزہ مفتوح و در روایت
ابی ذر برای کشمیہنی دیلی است بکسر دال و سکون یای تحتیہ بجای ہمزہ و تصویب کردہ است این را حافظ ابن حجر
حدثہ ان ابن شہاب حدثہ ان علی بن حسین بن علی حدثہ یعنی حدیث کردہ است محمد بن عمرو مذکور ولید
بن کثیر را کہ ابن شہاب گفتہ است کہ حدیث کردہ او را کہ امام زین العابدین حدیث کردہ ابن شہاب را

الجزء السادس شیخ الاسلام | کتاب الحج

کتبیع نمودہ شد در خواب کہ بپوشانند کعبہ را لباس
بپوشانید آن را انطاع لیس باز نمودہ شد کہ بپوشانید
کعبہ را لباس بپوشانید و صائل و آن جامہ ایست
از لیس یمانی بپوشانید ہم آن را بعد از وی
در جاہلیت محمد بن اسحاق در سیر گفتہ این قصہ پیش
از اسلام بہ صد سال بود و بعضے گویند اول کسیکہ
پوشانید اسماعیل است علیہ السلام و بقول بعضے
عدنان بن ادست و روایت کردہ واقدی از
ابراہیم بن ابی ربیعہ گفت پوشانیدہ شد بیت
در جاہلیت انطاع لیس پوشانید آن را رسول
خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جامہای یمانی پس
پوشانید آن را عمر و عثمان قباطے کہ جامہای مصری
اند پس پوشانید حجاج دیبا و روایت کردہ ابو عروبہ
در کتاب اوائل کہ مراد اوست از حسن کہ گفت اول
کسیکہ پوشانید کعبہ را قباطی پیغمبر است صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم گفت عبدالرزاق خبر داد مرا غیر واحد
کہ بتحقیق آنحضرت پوشانید کعبہ را قباطی و حبرات و
ابوبکر و عثمان و اول کسیکہ پوشانید دیبا عبدالملک
بن مروان است و ہر کس کہ دریافت آن زمان را
گفت خوب کرد عبدالملک خواستہ نمی شود کعبہ را
پوششے مناسب تر ازان و در بعضے روایات
آمدہ اول کسیکہ دیبا پوشانید عبداللہ بن زبیر
و بروایتے خالد بن جعفر است در جاہلیت
بقتیلہ والدہ عباس زر و نار نذر نمود و حکایت
کردہ از رسے کہ معاویہ پوشانید آن را دیبا
و قباطی و حبرات پس بود کہ پوشانیدہ می شد
دیبا روز عاشورہ و قباطے در آخر رمضان و
فاکہی آوردہ کہ شیبہ بن عثمان دستوری خواست

انهم حين قدموا المدينة من عند يزيد بن معاوية كه ايشان يعني اهل بيت که با امام بودند وقتيکه آوردند مدينه منوره را از نزد يزيد بن معاويه مقتل الحسين بن علي زمان قتل امام حسين روز عاشورا در رسيد ايشانرا لقيه المسور بن مخرمة ملاقات کرد امام زين العابدين را مسور بن مخرمه که در ايام خورد سالي شرف صحبت يافته واز مخصان اهل بيت نبوت بود و تا وقت فوت معاويه در مکه اقامت داشت و بيعت نکرده يزيد را و در وقتيکه يزيد لشکري بر مکه فرستاده بود از سنگ منجنيق وي شهادت يافته است فقال له هل لك الي من حاجة تامرني بها پس گفت مسور امام زين العابدين را آيا هست ترا نزد من حاجتي که بفرمائي مرا بآن فقلت له لا پس گفتم في نيازي نيست مرا تا اينجا امام زين العابدين بن حسين است وازينجا تا آخر حديث کلام مخرمه است فقال له هل انت معطي سيف رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم پس گفت آيا تو بخشنده مرا شمشير رسول خدا وحديث همين مناسب محل است فاني اخاف ان يغلبك القوم عليه پس تحقيق من مي ترسم اينکه زور آرند ترا اين مردم بر گرفتن آن شمشير وايم الله لئن اعطيتنيه لا يخلص اليه ابدا وبخدا سوگند اگر بدهي تو مرا آن شمشير را رسيده نشود بسوي آن هرگز حتى يبلغ نفسي تا آنکه برسد ذات مرا اجل من تبلغ بصيغه مجهول از تبليغ نيز روايت کرده يعني تا آنکه قبض کرده شود روح من مسور ترسيد که سيف پيغمبر خدا اگر در دست امام زين العابدين باشد با وجود يزيد خبر برسد بزور و تعدي از وي طلب ميکنند و مبادا اين سبب شان با امام کشيده نشود پس ترجيح داده که بر تقدير خبر يافتن از وي نتوانند گرفت واگر زور زنند بر سر آن کشته شود طلب آن کرده بود ان علي بن ابي طالب خطب بنت ابي جهل على فاطمة تحقيق امير المؤمنين علي رضي الله تعالى عنه خطبه کرده و خواستگاري نموده بود دختر ابو جهل لعين را بر فاطمه زهرا رضي الله تعالى عنها مناسبت ذکر اين حديث درين مقام ظاهر نيست کرماني گويد شايد مناسبت اينست که آنحضرت در ميتواقعه احتراز کرده از آنچه موجب حدوث کدورت گردد در ميان اقربا همچنين اگر يزيد طلب کند بوي نرسد موجب کدورتي نگردد و ترا اولي آنست که رعايت کرده شود در جانب اعمام که يزيد باشد چنانکه علي بن ابي طالب گذشت از تزويج دختر ابي جهل برعايت جانب آنحضرت انتهي پوشيده نماند که اين توجيه مناسبت خالي از شناعت نيست وي توان گفت که ذکر اين قصه اشارتي کرده است که دشمن داشتن اعداي دين را نا ايجاب بر آن انداشت که بعد از مردن ابو جهل دختر او را اين عزت باشد که در خانه علي با فاطمه يکجا جمع گردد و مذکور شد که شمشير آنحضرت در ميان مبارک خود بسته باشد و در دست اعداي دين افتد و درا ستکي خود نگه مبايت کشتند فقد احتلم سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يخطب الناس في ذلك على منبره هذا پس شنيدم پيغمبر خدا را در حاليکه خطبه ميخواند مردم را در باب بر منبر خود که المستود ... وانا يومئذ محتلم ومن در روز بالغ بودم و تمام آگاهي دارم از ين واقعه فقال ان فاطمة مني پس فرمود تحقيق فاطمه از منست يعني جزئي از منست چنانکه آمده فاطمة بضعة مني بضعه بفتح با و سکون ضاد معجمه يعني گوشت پاره است وانا اتخوف ان تفتن في دينها ومن ميترسم که مبتلا شود در دين خود يعني بسبب غيرت طبعي که لازم طبيعت است فتوري رو دهد در اعمال دين و صفائي باطن او ثم ذكر صهرا له من بني عبد شمس پس تذکره کرد آنحضرت داماد ي را که از اولاد عبد شمس بود و آن ابو العاص بن ربيع است شوهر

پس مستمر گشت همچنان سياده تا الآن در وقف کرد بران صالح بن اسماعيل بن ناصر در سنه ... و چند ديهي بنواحي قاهره پس هميشه است که گرفته ميشود ازين وقف کما ذکر ان کثير حدثنا عبد الوهاب بن عبد الله حجبي قال حدثنا خالد بن الحارث حجبي قال حدثنا سفيان ثوري قال حدثنا واصل الاحدب ... حدثت ابي شيبة گفت ابو وايل تحقيق آمدم نزد شيبه بن عثمان بن طلحه حجبي عبدري باسلام آورده روز فتح پس عطا کرد آنحضرت مرا و او را و بني اعم او را که عثمان بن طلحه باشد کليد کعبه و فرموده بگيريد اين را اي ابي طلحه بجاليکه خالد تا لدست تا روز قيامت يعني جاويدان در اينجاي شما متوار نگيرد آن را از شما مگر ظالمي ستمگاري ... حدثنا قبيصة قال حدثنا سفيان عن واصل عن ابي وايل قال جلست مع شيبة على الكرسي في الكعبة گفت ابي وايل نشستم با شيبه بر کرسي در درون کعبه فروبست از ابو بکر درين قصر که گفت هديه فرستاده با مردي درهم بسوي بيت کعبه پس درآمدم بيت را ديدم حالي آنکه شيبه نشسته بود بر کرسي پس دادم او را پس گفت مرا او آيا ... ابودي اين آوردم ترا اين درا هم فقال لقد جلس هذا المجلس عمر فقال پس گفت شيبه هر آينه تحقيق نشسته بود اين جاي نشست تو عمر رضي الله تعالى عنه پس گفت عمر لقد هممت ان لا ادع فيها صفراء ولا بيضاء الا قسمته هر آينه قصد کردم آنکه نگذارم در کعبه زرد و نه سفيد يعني زر و سيم را مگر آنکه بخش کنم آن را ميان حاجي مسلمين ... کرمانی گفته ... پس ذخيره ميکردند زايد از حاجت ... الغرطبي کرماني گفته بودند ... آنچه هديه کرده مي شد بسوي کعبه پس بخش کرده ميکرد آن را در بانان ميان خود و خود خواست عمر که قسمت

دختر خود زینب را پیش از بعثت نبوی داده بود فاتنی علیه فی مصاهرته ایاه پس ستود بروی در معامله دامادی او
آنحضرت را قال حدثنی فصدقنی فرمود حدیث کرد مرا پس راست گفت مراد وعدنی فوفی لی و وعده کرد مرا که بفرستد زینب را
نزد آنحضرت پس وفا کرد بآن وعده مراد فرستاد به مدینه وانی لست احرم حلالا ولا احل حراما و بتحقیق من
نیستم که حرام کنم از پیش خود حلالی را که اباحت نکاح و تعدد منکوحات است و حلال نمیکنم حرامی را ولکن والله لا تجتمع
بنت رسول الله وبنت عدو الله ابدا ولیکن بخدا که جمع نشود نزد یکی دختر پیغمبر خدا و دختر دشمن خدا همیشه ذکر قسم
والله در عرف کلام فصحای عرب آنکه قصد حلف باشد بسیار است قسطلانی گفته که جمع میان دختر پیغمبر خدا
و دختر دشمن خدا از جمله محرمات نکاح است پوشیده نماند که این قول مخالف سیاق و سباق حدیث است که فرموده
انی لست احرم حلالا و من میگویم که این معنی از آنحضرت از راه شفقت و دلگرمی کرد بعلی بن ابی طالب داشت نیز
صدور یافته از آنکه آزار فاطمه موجب آزار آنحضرت بود و آزار آنحضرت موجب آزار خدا است پس از راه عنایت
و مهربانی روا نداشت که علی بن ابی طالب که بکمال محبت و اختصاص کی قیاز از سایر صحابه داشت صدور این
کار گیرد و اگرچه در حد ذات مباح باشد حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا سفیان عن محمد بن سوقة عن منذر
عن ابن الحنفیة قال لو کان علی ذاکرا عثمان گفت محمد بن حنفیه اگر بودی علی بن ابی طالب کرکننده عثمان را
بیدی ذکره یوم جاءه ناس فشکوا سعاة عثمان ذکر کردی بدی او را روزی که آمدند مردم پس شکایت کردند از عمال
صدقات عثمان فقال لی علی اذهب الی عثمان پس گفت مرا علی برو نزد عثمان فاخبره انها صدقة رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم پس خبر ده او را که بتحقیق این صحیفه در بیان حکم صدقه رسول خدا است که در دست منست
فمر سعاتک یعملوا بها پس امر کن ساعیان خود را که عمل کنند بآن فاتیته بها فقال اغنها عنا پس آمدم نزد عثمان بآن صحیفه
پس گفت بی نیاز کن آنرا از ما یعنی دور کن و برآن فاتیت بها علیا فاخبرته پس آمدم با آن صحیفه نزد علی و خبر دادم
او را بآنچه گفت عثمان فقال ضعها حیث اخذتها پس علی بن ابی طالب گفت نگهدار آنرا آنجا که گرفته از آنجا کر بالی
نقل کرده سبب رد عثمان آن صحیفه را آن بود که در وی رضی الله عنه میسر علمی که دران صحیفه بوده داشته است و قال
الحمیدی حدثنا سفیان قال حدثنا محمد بن سوقة قال سمعت منذرا الثوری عن ابن الحنفیة قال ارسلنی
ابی خذ هذا الکتاب فاذهب به الی عثمان گفت محمد بن حنفیه فرستاد مرا پدر من علی بن ابی طالب گفت بگیر این کتاب
پس ببر آنرا نزد عثمان بن عفان فان فیه امر النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی الصدقة پس بتحقیق درو کی
نوشته شده است فرموده پیغمبر خدا در حکم صدقات و این دو حدیث مناسب این جزو ترجمه است که گفت
و ما استعمل الخلفاء بعده و هر چیزی که دران ذکر موی شریف باشد بنا بر رد واست باب الدلیل علی ان الخمس
لنوائب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم والمساکین در بیان دلیل بر آنکه حصه پنجم غنایم برای حاجتها
رسول خدا است رحمت کناد خدا بروی و برای مسکینانست وایثار النبی صلی الله علیه وآله وسلم اهل الصفة و
الارامل و برگزیدن پیغمبر خدا فقرا را اهل صفه و بیوه زنان را حین سالته فاطمة وشکت الیه الطحن والرحی
هنگامی که سوال کرد آنحضرت را فاطمه زهرا و طلب نمود خادمه و شکایت کرد نزد آنحضرت رنج آس آسیا کردن را
خودیکر و همین طرف اشاره و تعلق بانست ان یخدمها من السبی فوکلها الی الله متعلق کسوال است یعنی سوال

مسلم در بعضی طرق حدیث عایشه در بنای کعبه
اگر نمی بود قوم تو نو عهد بکفر هر آئینه خرج میکردم
گنج کعبه را در راه خدا و برین تقدیر اتفاق آن
جائز بود چنانکه جائز شد ابن زبیر را بنای کعبه
بر قواعد بجهت زوال سبب امتناع و گفته اند
مقصود مؤلف از ایراد این حدیث درین باب
تسویه کسوت است باسائر اموال کعبه در حکم وقف
کسوت کعبه در جواز اعطاء برای پوشانیدن کعبه
یا جواز قسمت و اختلاف است در جواز تصرف
کسوت به بیع و نحو آن بعضی شافعیه گویند جائز
نیست قطع چیزی از پرده های کعبه و نقل آن
و نه بیع و شرای آن و کسیکه بکند چیزی ازان
لازم است او را رد آن و آقرار کرده آن نارضی
ور آخر وقف تقسیم نموده جواز بیع را وقتیکه باقی
نماند در روی جمال و صرف کرده شود ثمن آن در
مصالح مساجد و بعضی گویند امر دران مفوض
بامام است صرف کند در مصارف بیت المال بیع
و اعطاء و مروی است از عمر رضی الله تعالی
عنه نزع میکرد کسوت کعبه را هر سال و قسمت
میکرد آن را میان حاجیان انتهی و روایت
کرده فاکهی در کتاب مکه باسناد خود از عایشه
رضی الله تعالی عنها گفت در آمد بر من شیبه حجبی
پس گفت یا ام المؤمنین ثیاب کعبه جمع میشوند
نزد من و بسیار میشوند پس میکشم آن را و میکنم
چاه عمیق و دفن میکنم آن را تا نپوشد آن را حائض
و جنب گفت بد کردی و لیکن بفروش و بگردان
ثمن آن را در راه خدا تعالی و بمساکین پس راجع
وقتیکه برکشیده آن را از کعبه ضرر نداشد هر کسیکه بپوشد
آن را از حائض یا جنب پس بود شیبه که میفرستاد
آنرا بیمن پس فروخته میشد برای وی

کرد تا خدمت کند فاطمه را پس بی کرا از بندگان پس تفویض کرد آنحضرت مر فاطمه را بسوی خدا توکلاً آنحضرت کا نہ

یعنی تفویض حدثنا بدل بن المحبر قال اخبرنا شعبة قال اخبرني الحکم قال سمعت ابن ابی لیلی قال

ثنا علی ان فاطمة اشتکت گفت ابن ابی لیلی خبر داد ما را علی بن ابی طالب که تحقیق فاطمه شکایت کرد تلقی

من الرحی مما تطحن حالی را که پیش می آمد او را از گردانیدن آسیا از آنچه آرد میکرد فبلغها انه اتی رسول

الله صلی الله علیه وآله وسلم بسبی پس رسید فاطمه را که رسول خدا آورده شد بندیان نزد او فاتته تسأله خادما فلم

توافقه پس آمد نزد آنحضرت بجا الکه سوال میکند خادمی را پس موافق نشد یعنی ملاقات آنحضرت اتفاق نیفتاد

فذکرت لعائشة پس گفت فاطمه حاجت خود مر عائشه را فجاء النبی صلی الله علیه وسلم فذکرت ذلک عائشة له پس آمد

پیغمبر خدا بخانه و گفت عائشه از آن حضرت فاتانا وقد دخلنا مضاجعنا پس آمد آنحضرت نزد ما یعنی نزد علی و زهرا

آنگه در آمده ایم ما خوابگاه خود را فذهبنا لنقوم پس خواستیم ما که برخیزیم از جامه خواب خود فقال علی مکانکما

پس فرمود بجای خود باشید حتی وجدت برد قدمیه علی صدری تا آنکه یافتم من خنکی پایهای آنحضرت بر سینه

خود این غایت کلام مقدر است یعنی در آمد آن حضرت در جامه خواب ما چنانکه در روایت مسلم آمده فقعد

بیننا فقال الا ادلکما علی خیر مما سألتما لا پس فرمود آیا راه نمایم شما را بر بهترین از آنچه سوال کردید

شما اذا اخذتما مضاجعكما فکبرا الله اربعا وثلثین وثلثا یعنی وقتیکه بگیرید شما جای خواب پس الله اکبر گوئید سی و چهار بار والحمدا ثلثا

والحمد بگوئید سی و سه بار وسبحا ثلثا وثلثین وسبحان الله گوئید سی و سه بار فان ذلک خیر لکما مما سألتماه بتحقیق این ذکر بهتر است

مر شما را از آنچه سوال کردید شما از فائده خادم در این چند روز دنیا فر دوست که بهر کلمه ازین کلمات درختی است

که می نشانند آنرا در بهشت پس موجب راحت ابدی میگردد و مطابقت حدیث بیک جزو ترجمه است که قوله

وایثار النبی الخ صحیح است امام احمد از علی بن ابی طالب صریح ازین آمده نقل کرده که والله لا اعطیکما وادع اهل الصفه

تطوی بطونهم من الجوع یعنی بخدا سوگند نمیدهم شما را و حال آنکه بگذارم فقرای اهل صفه را که می پیچند شکمهای

خود را از گرسنگی و این عادت مولف است چنانکه مکرر معلوم شده که باب را بمطالب متعدده ترجمه کرده و احادیث

مطابق همه نمی آرد بلکه بحدیث در فضائل علی و در نفقات و دعوات نیز آورده است باب قول الله عز وجل

فان لله خمسه وللرسول این باب در بیان مراد قول خداست که فرموده برای خداست خمس غنیمت و مر

رسول خدا راست یعنی للرسول قسم ذلک میخواهد حق ما که رسول را قسمت آن خمس است که برای خداست

شارح تراجم میگوید که مقصود مولف ترجیح قول کسی است که گفته آن حضرت مالک در خمس نبوده است بلکه

حق وی تقسیم بوده است و پس آنکه نسبت با آنحضرت کرده اند یا نعیین است که قسمت مفوض برای آنحضرت است

اهل غنیمت را در آن حقی نیست و استدلال کرده باین قول قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انما انا قاسم وخازن

والله یعطی فرمود رسول خدا نیستم من مگر قسمت کننده و خازن و خدا بخشنده است پوشیده نماند که احادیث

و احادیثی که در باب وارد شده دلالتی برین مدعا ندارد زیرا که تملک حصه ازین خمس منافات ندارد بقسمت باقی

در انسانات دیگر یعنی تواند که حصری که مفهوم است نسبت بسائر مردم باشد یعنی آنکه قسمت کار هست نه دیگری

ولهذا قسمت غنایم تفویض بخلیفه و امام یافته یا آنکه بانقول از مشاهیر اهل علم کسی نرفته است و مخالف ظاهر کتابست

الهی را واقع شود قالت عائشة قال النبی صلی الله علیه وسلم

عائشه فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم

یغزو جیش الکعبة فیخسف بهم جزا میکند

لشکری کعبه را قصد تخریب آن پس فرو برده

میشود در زمین بایشان خبر است از آنچه واقع

شود در عهد امام مهدی موعود و آن لشکر سفیانی

است بادشاه مصر کذا فی ترجمة المشکوة و آیا آخر

ظهور عظمت و حرمت و مامونیت کعبه است چنانکه

ظاهر شده پیش ازین در قصه اصحاب فیل و بعد از آن

چون تقدیر الهی بفنای عالم قریب برگردد

کرد آن کعبه را ویران سازد و آن سبب فنای

عالم گردد حدثنا عمرو بن علی بن بحر بن کثیر

ابو علی بصری قال حدثنا یحیی بن سعید قال ان

قال حدثنا عبید الله بن الاخنس بسکون خای معجمه

وفتح نون بوزن الاخنس عبیده بتصغیر ابو مالک

نخعی کوفی قال حدثنی ابن ابی ملیکة عن ابن

عباس رضی الله تعالی عنهما عن النبی صلی الله

علیه وآله وسلم قال کانی به فرمود گویا که من

متلبسم بحراب کننده کعبه وی سیاه اسود افحج

باشد افحج بتقدیم جا بر حاء مهمله یعنی آنکه میان دو

ساق وی دوری باشد کذا ذکره العسقلانی

و در قاموس گفته فحج دوشیه یعنی در رسیدن

نزدیک شد بالای قدمین و دور شد هر دو پاشنه

یقلعها حجرا حجرا بر میکند آن شخص کعبه را سنگ

سنگ حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا

اللیث عن یونس عن ابن شهاب عن سعید

بن المسیب ان ابا هریرة قال قال رسول الله

فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یخرب

الکعبة ذو السویقتین من الحبشة ویران میکند

کعبه را شخصی که او را دو ساق باریک باشد

از حبشه نسبت چنانکه ... ایک باب ...

ونصوص احادیث دیگر است دلالی که آنحضرت دران تصرف داشت خیبر و جز آن صدقه کرده بود و تمه از خمس بود دلالتی
ظاہر در علم است که بعد از نوبت آنحضرت بحرم حصه از خمس باقی مانده بانه چنانکه در کتب مبین است **حدثنا** ابو
الولید قال حدثنا شعبة عن سلیمان ومنصور وقتادة انهم سمعوا سالم بن ابی الجعد عن جابر بن عبد الله
شعبه روایت کرده از سه کس از سلیمان منصور و قتاده است که تحقیق این ہر سه شنیدند سالم
بن ابی الجعد را از جابر بن عبد الله انصاری قال ولد لرجل منا من الانصار غلام گفت جابر زاده شد مردی را
از انصاریان غلامی فاراد ان یسمیه محمدا پس خواست که نام کند آنرا محمد قال شعبة فی حدیث منصور ان الانصاری
قال حملته علی عنقی گفته است شعبه در حدیثی که روایت کرده از منصور تحقیق انصاری گفت برداشتم آن طفل را
بر گردن خود فاتیت به النبی صلی الله علیه واله وسلم پس آوردم آنرا نزد پیغمبر خدا وفی حدیث سلیمان ولد له غلام گفت شعبه
در روایت از سلیمان زاده شد مردی را غلامی فاراد ان یسمیه محمدا قال سموا باسمی ولا تکنوا بکنیتی پس خواست که نام
نهد او را محمد فرمود نام نهید بنام من و کنیت نکنید بکنیت من که ابو القاسم است بعضی گفته اند مراد آنست که ابو القاسم محمد
باسم کنیت نخوانید ظاہر حدیث آنست که این کنیت اصلا نکنید فانی انما جعلت قاسما اقسم بینکم تحقیق من گردانیده
شده ام قاسم مگر آنانرا و که قسمت میکنم میان شما اگر کوئی این حدیث دلالت دارد برآنکه قاسم کسی را نام نکنند و کنیت آنحضرت
ابو القاسم درین قول اشارتست که در کنیت و لقب معنی اصل ملحوظ می باشد گوئیم اگر کسی را قاسم نام کنند پدر او را لیکن
ابو القاسم خواهند خواند پس مقصود از منع ہمین است وقال حصین بعثت قاسما اقسم بینکم و گفته است حصین
بجای جعلت بعثت وقال عمرو اخبرنا شعبة عن قتادة قال سمعت سالما عن جابر گفت قتاده شنیدم سالم را
که روایت کرد از جابر اراد ان یسمیه القاسم خواست آن مرد انصاری که نام کند پسر خود را قاسم فقال النبی صلی الله
علیه واله وسلم سموا باسمی ولا تکنوا بکنیتی پس فرمود آنحضرت نام کنید بنام من و کنیت مکنید بکنیت من **حدثنا**
محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان عن الاعمش عن سالم بن ابی الجعد عن جابر بن عبد الله
الانصاری قال ولد لرجل منا غلام فسماه القاسم گفت جابر زاده شد مردی را
از قوم انصار غلامی پس نام کرد او را قاسم فقالت الانصار لا نکنیک ابا القاسم پس گفتند مردم انصار
کنیت نمیکنیم ترا و نمیخوانیم ترا ابو القاسم ولا ننعمک عینا و اکرام نمیکنیم ترا باین نام خاص فاتی النبی صلی الله علیه
واله وسلم فقال یا رسول الله پس آمد آن مرد نزد پیغمبر خدا و گفت ای رسول خدا ولد لی غلام فسمیته القاسم
زاییده شد مرا پسری و نام نهادم او را قاسم فقالت الانصار لا نکنیک ابا القاسم ولا ننعمک عینا
فقال النبی صلی الله علیه واله وسلم احسنت الانصار فرمود نیکو گفتند انصار سموا باسمی ولا تکنوا
بکنیتی فانما انا قاسم پس نیست کسی دیگر من قسمت کننده **حدثنا** حبان بن موسی قال اخبرنا عبد الله عن
یونس عن الزهری عن حمید بن عبد الرحمن انه سمع معاویة یقول تحقیق حمید بن عبد الرحمان
بن عوف شنید معاویه بن ابی سفیان را که میگفت قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم من یرد الله
به خیرا یفقهه فی الدین فرمود رسول خدا رحمت کند خدا ہر وی کسیکه بخواہد خدا و ند سبحانه بوی نکوئی
دانا میکند او را در دین و احکام اسلام والله المعطی وانا القاسم و خداست بخشنده و من قسمت کننده ام

الجزء السادس من تيسير الاسلام | كتاب الحج

حدثنا محمد بن كثير قال اخبرنا سفيان ثوری
عن الاعمش عن ابراهيم نخعی عن عابس بن ربیعة
بعد الف عین مهمله ابن ربیعه نخعی بعضی او را از صحابه شمرده
اند و بعضی از تابعین ذکر کرده و اکثر آنند عن عمر انه
جاء الی الحجر الاسود فقبله فقال تحقیق عمر رضی الله تعالی
عنه آمد نزد حجر اسود پس بوسید آن را و گفت انی اعلم
انک حجر لا تضر ولا تنفع میدانم که تحقیق تو سنگی زیان
نمیرسانی و سود نمیکنی ولولا انی رایت رسول الله واله
نمی بود که من دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه واله وسلم
یقبلک ما قبلتک بوسه نمیدادم ترا گویند سبب آن گفت آنکه
قریب العهد باسلام که در جاهلیت اعتقاد ضرر و نفع در
اصنام داشتند در گفته نه باین احترام فرو
مجبس اتباع شارع و تسلیم اوامر و نواہی او اگرچه معلوم نباشد
حکمت آن برزبان کرد حاکم در حدیث پس گفت علی
رضی الله تعالی عنه که تحقیق آن سنگ ضرر و نفع میکند
گفت بچه وجه گفت بکتاب الله تعالی واذ اخذ ربک
من بنی آدم من ظهورهم الآیه ... خدا تعالی ... گرفت
... حجر را و چشم و زبان پس ... و کشاد دہن
... خود را پس ... ان ... صحیفه و فرمود گواهی دہ مر
کسی را که ملاقات کند ترا بوفا ... در قیامت تحقیق

ولا تزال هذه الامة ظاهرين على من خالفهم وهميشه اين امت غالب باشند بركسى كه خلاف كند ايشان را حتى يأتي امر الله وهم ظاهرون تا آنكه بيايد امر خدا يعني قيامت ومال آنكه ايشان غالب باشند يعني تا روز قيامت متمسك باحكام قرآن باشند
ستالعيان من خواهد بود كه لفظ كاري كن **حدثنا** محمد بن سنان قال حدثنا فليح قال حدثنا هلال عن
عبد الرحمن بن ابي عمرة عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال مروي است
از ابوهريره كه تحقيق پيغمبر خدا فرموده ما اعطيكم ولا امنعكم عطا نميكنم من شما را ومنع نميكنم شما را يعني معطي ومانع
در حقيقت خدا است انما انا قاسم اضع حيث امرت نيستم من مگر قسمت كننده مي نهم هر چيز را آنجا كه امر
كرده شده ام اگر كسي قسمت كردم آن را بحكم خدا است واگر بسيار هم بحكم خدا است **حدثنا** عبد الله بن يزيد قال
حدثنا سعيد بن ابي ايوب قال حدثني ابو الاسود عن ابن ابي عياش واسمه نعمان وتمام ابن ابي عياش نعيم بن
نعمان است عن خولة الانصارية قالت نقل است از خولة يعني خولة دختر قيس بن قهد انصاري زوجه حمزه بن عبد المطلب
سمعت النبي صلى الله عليه واله وسلم يقول شنيدم پيغمبر خدا را كه ميفرمود ان رجالا يتخوضون في مال الله بغير حق تحقيق مردان
تصرف ميكنند در مال خدا كه براي سائر مردم است بي آنكه حق باشد فلهم النار يوم القيامة پس مر ايشان را است آتش دوزخ
روز قيامت خوض بفتح خا معجمه وضاد معجمه يعني رفتن در آب ودر استعمال يعني تصرف در كاري نا شايسته **باب** قول
النبي صلى الله عليه واله وسلم احلت لكم الغنائم در بيان فرموده پيغمبر خدا حلال كرده شد براي شما غنيمتها وقال الله
عز وجل وعدكم الله مغانم كثيرة تأخذونها وفرموده است خدا وعده كرده است شما را غنيمت بسيار كه ميگيريد
شما آن را فعجل لكم هذه الآية تا آخر پس بشتاب داد رسول صلى الله عليه واله وسلم پس آن غنائم مرتمامه مسلمانان راست تا آنكه بيان
ميكند آن را رسول كه براي قتال كنندگان است در آن اصحاب خمس كه در قرآن مذكور است يعني قرآن مجمل بود وبيان كرد وآن سنت **حدثنا** مسدد قال حدثنا
خالد قال حدثنا حصين عن عامر عن عروة البارقي عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال الخيل معقود في نواصيها الخير
فرموده اسپان بسته شده است در پيشاني آنها نكوئي الاجر والمغنم الى يوم القيامة آن نكوئي ثواب آخرت وغنيمت
است تا روز قيامت يعني جهاد تا روز قيامت خواهد بود وفوائد دين ودنياوي بر آن مترتب مي باشد **حدثنا** ابو اليمان
قال اخبرنا شعيب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
قال اذا هلك كسرى فلا كسرى بعده تحقيق رسول خدا فرموده يعني كه هلاك شود كسرى
والي عراق پس نخواهد بود كسرى ديگر بعد از وي واذا هلك قيصر فلا قيصر بعده ووقتيكه هلاك شود قيصر والي
شام پس نيست قيصري ديگر بعد از وي والذي نفسي بيده لتنفقن كنوزهما في سبيل الله وبكسي كه سوگند ذات من
در دست قدرت او است هر آينه داده ميشود گنجهاي اندوخته آنها در راه خدا با اهل اسلام راست گفته آن راست گوئي
كه در زمان خليفه دوم گنجهاي آنها همه بغنيمت مسلمانان رسيد ودر يك جا قسمت كرده **حدثنا** اسحق سمع جريرا
عن عبد الملك عن جابر بن سمرة قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم اذا هلك كسرى فلا كسرى بعده
واذا هلك قيصر فلا قيصر بعده والذي نفسي بيده لتنفقن كنوزهما في سبيل الله ترجمه معلوم شد
متن اين حديث همان متن حديث سابق است تفاوت اسناد در اصطلاح محدثان حديثي ديگر است **حدثنا**
محمد بن سنان قال حدثنا هشيم قال اخبرنا سيار قال حدثنا يزيد الفقير قال حدثنا جابر بن عبد الله

حدثنا جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم احلت لي الغنائم گفت جابر فرمود رسول خدا احلال کرده شده برای من غنیمت ها که تصرف کنم در حق خود وقسمت کنم در اهل جهاد واین از خصائص آن حضرت است بامتهای دیگر حلال نبوده است حدثنا اسمعيل قال حدثنا مالك عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال تكفل الله لمن جاهد في سبيله فرموده ضامن شده است خدا از فضل وكرم خود والتزام كرده كسي كه جهاد كرده در راه خدا لا يخرجه الا الجهاد في سبيله بيرون نمی آرد او را مگر قصد جهاد در راه خدا وتصديق كلماته وتصديق كردن احكام خدا يعني از راه مسلماني واعلاي كلمة الله برآورده بان يدخله الجنة ضامن شده است باينكه درآرد او را ببهشت اگر شهيد شد بحساب وعذاب بر گناهاني كه از وي پيش ازين سرزده شده باشد يعني اين شهادت در راه خدا موجب عفو وكفارت معاصي ميگردد او يرجعه الى مسكنه الذي خرج منه يا باز مي آرد او را بمسكن او كه برآمده است ازان مع ما نال من اجر او غنيمة با چيزيكه گرفته است از ثواب يا غنيمت او اينجا بمعني واو است حدثنا محمد بن العلاء قال حدثنا ابن المبارك عن معمر عن همام بن منبه عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم غزا نبي من الانبياء گفت ابو هريره فرمود پيغمبر خدا كه جهاد كرد پيغمبري از پيغمبران در حال مي آيد كه آن يوشع پيغمبر بني اسرائيل ست فقال لقومه لا يتبعني رجل ملك بضع امراة وهو يريد ان يبني بها پس گفت آن پيغمبر مر امت خود را همراهي نكند مرا مردي كه مالك شده است فرج زني را در حاليكه ميخواهد اينكه جماع و زفاف كند بوي ولما يبن بها وحال آنكه او جماع نكرده حب تعلق خاطر وي كه غالب باز دارد وي را از عبادت وموجب ضعف گردد بضع بضم با موحده وسكون معجمه بمعني فرج است وبمعني نكاح وجماع نيز آمده وبفتح موحده بمعني گوشت پاره وديگر بمعني عدد زائد بر دو ولا احد بني بيوتا ولم يرفع سقوفها وهمراهي نكند كسي كه ارادهٔ بنا بر خانها دارد وبر نداشته سقفهاي خانه را ولا احد اشترى غنما او خلفات وهو ينتظر ولادها ونه همراهي كند كسيكه خريده بار بار او ناقهاي حامله را بحاليكه انتظار زادن بچه آنها دارد فغزا فدنا من القرية صلاة العصر پس جهاد كرد آن پيغمبر يعني همراه او كردند مردمان كه بدان كار ها نبودند پس نزديك رسيد در انتهاي جهاد از قريه وقت نماز عصر او قريبا من ذلك يا نزديك بوقت عصر فقال للشمس انك مامورة پس گفت مر آفتاب را بتحقيق تو امر كرده شده بحركت يعني حركت كن تا شب شود وانا مامور ومن امر كرده شده ام باين جهاد وتمام كردن آن اللهم احبسها علينا مجيشت رجوع بجناب حق كرده گفت خداوندا نگهدار آفتاب را از حركت بر ما پس نگه داشته شد حتى فتح الله عليه تا آنكه فتح داد خدا بر آن پيغمبر فجمع الغنائم فجاءت يعني النار لتاكلها فلم تطعمها پس گرد آورد همه غنيمت ها را پس آمد يعني آتش تا بخورد آنها را پس نخورد غنائم را ودر انبياء پيشين عادت خدا برين بود كه غنايم را آتش در ميگرفت وميسوخت آنرا واين علامت قبول بود چنانكه در وقت آدم عليه السلام صدقه را آتش ميسوخت علامت قبول آن صدقه بوده فقال ان فيكم غلولا فليبايعني من كل قبيلة رجل پس گفت بتحقيق در ميان شما خيانتي رفته در غنيمت پس بايد هر قبيله مردي بيعت كند مرا ودست خود رساندن فلزقت يد رجل بيده فقال فيكم الغلول پس رسيد دست مردي بدست پيغمبر پس گفت در قبيلهٔ شما خيانت است فلتبايعني قبيلتك پس بيعت كنند مرا همه مردم قبيلهٔ تو فلزقت يد رجلين او ثلاثة بيده فقال فيكم الغلول پس بيست

كه شروط است مع جواز از جميع جوانب اغلاق باب كه مستقبل گردد در حالت نماز غير قضاء را انتهى وتنافي اين ظهور از جمع اين دو حكم است مع ترجمهٔ باب و اعتبار ارتباط كيد بكر بطريق التقييد وپوشيده نيست كه اگر استقبال بغير قضا ضرور بود اغلاق باب شرط جواز نماز بجانب باب باشد به جانبهاي ديگر كه حسب حكم ديوار ها است ونيست در حديث باب در جميع طرق كه اعتبار كرده وانم چيزيكه دلالت كند بر ضروري بودن استقبال بغير قضا واشتراط اغلاق در عموم جواز در جميع جوانب سابر گفته اند كه جائز است نماز بر جبل ابي قبيس حالانكه استقبال بر بناي كعبه وبغير قضا غير بودي اين نماز جائز نشدي زيرا كه اين كوه در قطع از بناي كعبه نيست بيش رو مصلا بر روي از بناي كعبه چيزي غير هوا و قضا آن نيست كه امام ابو حنيفه كعبه كه قبلهٔ نماز است عرصه وهوا اوست كه از زمين تا آسمان است اعتبار كرده ونظر بر خاك منقول از مشهور مقتضي نيست حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا الليث عن ابن شهاب عن سالم عن ابيه انه قال دخل رسول الله گفت پدر سالم در آمد پيغمبر خدا صلى الله تعالى عليه واله وسلم البيت خانه كعبه را آن حضرت خود واسامة بن زيد وبلال وعثمان بن طلحة الحجبي فاغلقوا عليهم الباب پس بستند در بر خود در كعبه را از درون ظاهر اين اغلاق بر وي آن بود تا هجوم نكنند مردم بر آمدن كعبه يكجا وتشويش ننمايند ومؤيد است آن را آنچه ازرقي در كتاب مكه ذكر كرده كه خالد بن وليد بود بر در كعبه كه دفع ميكرد ازان مردم را فلما فتحوا كنت اول من ولج پس وقتيكه كشادند در را بودم نخستين كسيكه در آمد فلقيت بلالا فسالته هل صلى فيه رسول الله پس در خورد مر بلال را پس پرسيدم او را آيا نماز كرد در كعبه پيغمبر خدا صلى الله تعالى عليه واله وسلم قال نعم بين العمودين اليمانيين گفت بلال آري نماز كرد در ميان دو ستون كه بودند بجانب مقابل باب چنانكه در شريف يكباب بود وبود در بيت حرام در آن عهد بر شش ستون بدو سطر واين دو بود از سطر مقدم بود چه در آنها كه دران ستونها از زمان عبد الله بن زبير تغيري واقع شده پس نشان آن مكان آنست كه در باب آيند وبايد كه اختيار اين مكان ازين حضرت الا اگر بود نه آنكه جائز نيست نماز در كعبه در غير اين مكان چنانكه

دست دو مرد باید مرد دست پیغمبر پس گفت در میان شما است خیانت فجاء رجلان بمثل راس الذهب
پس آوردند دو مرد سری مانند گاو از طلا فوضعوها فجاءت النار فاكلتها پس نهادند آن سر گاو را آمد آتش پس خورد
آنرا غنایم را ثم احل الله تعالی الغنائم پس حلال کرد خداوند سبحانه غنایم را برای ما و رأی ضعفنا و عجزنا فاحلها لنا
و دید خداوند ناتوانی و درماندگی ما را در امور معاش پس حلال کرد آنرا برای ما این تکرار برای اظهار علت و
تاکید است ابن منیر گفته که حق جل شانه در دست صاحب خیانت و در دست تمام قبیلا علامتی نهاده و الهام کرد
به پیغمبر آنرا پس طلب کرد آنهارا تا دست خود برسانند تا بدانند اهل خیانت را و نزد علما و در اصفیا است مر
محدثی این قسم الهام و تفرسها بسیار بوجود آمده چنانکه فرموده علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل حکایتی آورده از ثقات
صادق که در مدینه حمامی بود که زنان در وی غسل میکردند درین میانه زنی دست بر سرین زنی که مرده بود زد و گفت
که تو زنا کردی پس دست این زن بسرین زن مرده پیوسته شد یکی گفت دست این زن باید برید و دیگری گفت
گوشت پاره ازان مرده قطع کنند که دست زنده بریدن لائق نیست والی مدینه با امام مالک رجوع کرد آنچه
وی گوید بدان کار کنند امام گفت که قطع کردن از هیچ کدام اینها مناسب نیست این زن مرده طلب حد قذف
میکند که بناحق او را متهم ساخته است آنچنان کردند تا هشتاد درّه زدند دست وی پیوسته بود بعد ازانکه هشتاد
تمام کردند یکبارگی جدا شد و نزدیک باین است تفرس امام همام ابن حنیفه گویند خلیفهٔ وقت در خواب دید که روی او
سیاه شده است صباح آن در دهشت غم و اندوه افتاده رجوع بعلما کرد و هر یک بقدر فهم و دریافت خود تعبیرے
کرد وی تسلی بآن نشد چون رجوع بامام کردند گفت زنی در حرم خلیفه حامله است دختر خواهد زاد قریب بآنچنان شد که فرموده
بود مردم ازین تفرس و الهام امام در تعجب افتادند گفت جای اینهمه تعجب نیست حال در کتاب منزل فرموده واذا بشر
احدهم بالانثى ظل وجهه مسودا وهو كظيم النحى وقتیکه بشارت داده میشود یکی از شما را بدختر میگردد روی او تیره و سیاه و حال
آنکه او خشمناک است باب الغنيمة لمن شهد الوقعة غنیمت حق کسی ست که حاضر شده است عرصهٔ کارزار را
حدثنا صدقة قال اخبرنا عبد الرحمن عن مالك عن زيد بن اسلم عن ابيه قال
قال عمر لولا آخر المسلمين گفت اسلم گفت عمر بن خطاب اگر نبودی رعایت حال پسین مسلمانان
ما فتحت قرية الا قسمتها بين اهلها فتح کرده نشدی زمین هیچ قریه مگر قسمت میکردم آنرا در میان حاضران
اهل جهاد که باصالت حق ایشانست لیکن دید وی رضی الله تعالی عنه اگر چنین کند باقی نماند چیزی برای مسلمانانیکه
بعد ازین آیند و متصدی حوزهٔ اسلام باشند پس جزیه بر آنها مقرر ساخت خراج بر زمین آنها قرار داد
تا اوائل و اواخر ازان بهره مند باشند كما قسم النبي صلى الله عليه وسلم خيبر یعنی قسمت میکردم چنانکه قسمت کرد
پیغمبر خدا زمینهای خیبر را در میان حاضران اهل غنیمت بروفق قسمت غنایم مؤلف رح بهمین جزء استدلال کرده
و اغماض نظر کرده از فعل و صلاح عمر بن خطاب مذهب حنابله و علماء حنفیه آنست که امام وقت اختیار دارد
اگر خواهد پنج حصه کند چهار حصه ازان باهل جهاد دهد یا زمین را مقرر دارد بر مالکان قدیم و خراج بر سر آنها نهد بجهت
پیوسته بروایت ابن عباس و ابن عمر و جابر رضی الله تعالی عنهم که آنحضرت اراضی خیبر را تمام قسمت نکرده بود
بلکه بیشتری ازان خراجی ساخته و باین حجت گرفته عمر بن خطاب طحاوی و علی بروایت سهل بن ابی حثمه روایت

آنحضرت نماز را در کعبه بنا بر بعد مروی است نماز ادا چنانکه عنقریب معلوم شود حدثنا
احمد بن محمد بن موسى سمسار مروزی قال اخبرنا
عبد الله بن مبارك قال اخبرنا موسى بن عقبة
عن نافع عن ابن عمر انه كان اذا دخل الكعبة مشى قبل
الوجه حین یدخل بیت بود ابن عمر که چون می درآمد
کعبه را میرفت جانب روی خود که می بود و تنگی می کرد
کعبه را و یجعل الباب قبل الظهر و میگردانید در را پس
پشت حتی یکون بینه وبین الجدار الذي قبل
وجهه قريب من ثلث اذرع می رفت تا آنکه می بود
میان وی و میان دیواری که پیش روی او بود
نزدیک از سه درعه و جزم کرده مالک از نافع بسه گز
عمل آن حضرت آنچه روایت کرده ابوداود و دارقطنی
و ابو عوانه و لیکن درین روایت جزم است بسه ذراع
فيصلي يتوخى المكان الذي اخبره بلال ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم صلى فيه پس نماز میگزارد در آنجا
... که قصد میکرد باختیار آنجا مکانی را که خبر
داده بود او را بلال که آنحضرت نماز گذارده در آنجا
... اتباع در باب ... باختلاف روایات در
مقدار کسیکه قصد اتباع کند باید که بگردانید میان
وی و میان دیوار سه ذرع تا اگر در اصل سه ذراع
است پایهای این کس بجائی که پایهای مبارک بود
خواهد رسید و اگر در اصل کم از سه ذراع بود و دور نبود
... روی او بجای اقدام شریف خواهد افتاد
وليس على احد باس ان يصلي في اي نواحي البيت
شاء و نیست بر هیچ یکی باکی اینکه نماز کند در هر سو از
جانبهای بیت که خواسته باشد زیرا چه استقبال قبله
که شرط جواز است بر در درون کعبه در هر سو یکسان
است آری احتمال نماز آن حضرت در آن مکان
مزیتی و فضیلتی پیدا شد و لیکن اصل جواز در هر جانب
برابر است و در شیار مقدار نماز آن حضرت مذکور
نشد و در اوائل صلوة در باب و اتخذوا من مقام
ابراهیم مصلی در حدیث ابن عمر گذشت که دو رکعت
بود ... تعارض میان روایات باب من
لم يدخل الكعبة جواز عمل کسیکه درنیاید کعبه را هنگام
حج و عمره ... بر قول کسیکه دخول کعبه را
از مناسک ... کرده و مروی است از ابن عباس
که دخول بیت از حج نیست ... ابن عمر کثیر او
لا يدخل بود ابن عمر که حج میکرد بسیار و در نمی آمد

کرد و کہ قسمت کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خیبر را بدو قسمت نصفی را قسمت کرد میان غزاۃ و نصف دیگر را قسمت
بنا بان و حاجت خود و این مستند از جانب شافعیہ کہ قائل اند بتقسیم اراضی مانند غنایم دیگر جواب میدہند از قول
عمر بن خطاب کردی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعد از طلب رضا و خوشنودی حاضران اہل غزاۃ تقسیم نکرد و این جواب
منافی تعلیل عمر است کہ گفت لولا آخر المسلمین و نیز روایت کردہ است طحاوی از عبد اللہ بن عمرو بن عاص کہ چون عمرو بن
عاص فتح کرد زمین مصر را جمعی کہ با وی بودند از صحابہ کرام با ایشان مشورت کرد کہ قسمت کند میان حاضران یا خراج نہد
بر آن بعد از رد و بدل موقوف داشت و رجوع کرد با میر المؤمنین عمر جمعی از صحابہ کہ در ایشان زبیر بن عوام بود گفتند
کہ نمیرسد ترا و نہ عمر را حکمی درین باب این زمینی است کہ فتح کرد خدا بر ما و زدہ ایم با بران اسپان خود را و رنج کشیدیم
در ان و خدا اجر آن دادہ برای ما جمعی گفتند کہ بی امر خلیفہ کار نباید کرد پس نوشتند بعمر کتابتی و جواب فرستاد کہ
حاصل آن اینست کہ اگر قسمت کنم آن زمین را و جمعی حاضران نخواہد بود جمعی کہ بعد از شما جہاد کنند یا دو کہ قوت
آن بکافران محاربہ کنند و ضعفائی کہ از کسب در ماندہ باشند آخر ہمہ بکار و رای و صلاح عمر راضی شدند و خراج بر آنہا
نہادہ و جزیہ مقرر ساختہ قسطلانی درین مقولہ برین سخن کردہ است اگر ذوق آن داری رجوع کن بآن **باب**
من قاتل للمغنم ھل ینقص من اجرہ کسے کہ قتال کند برای یافت غنیمت آیا کم میباشد اجر او نزد خدا **حدثنا** محمد
بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبۃ عن عمرو قال سمعت ابا وائل قال حدثنا ابو موسی الاشعری قال قال
اعرابی للنبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت ابو موسی اشعری گفت اعرابی مر پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بر وی الرجل
یقاتل للمغنم مردی قتال میکند برای یافتن غنیمت والرجل یقاتل لیذکر و مردی قتال میکند تا گفتہ میشود کہ مرد
است و یقاتل لیری مکانہ و مردے قتال می کند تا دیدہ مے شود مرتبہ او کہ از اہل جہاد است یعنی
برای سمعہ کار میکند فمن فی سبیل اللہ پس کیست کہ قتال در راہ خدا میکند و مستحق ثواب آنست فقال من قاتل
لتکون کلمۃ اللہ ھی العلیا فھو فی سبیل اللہ پس فرمود کسیکہ قتال میکند برای آنکہ باشد کلمہ خدا یعنی دین اسلام بلند تر
پس در راہ خدا جہاد میکند **باب** قسمۃ الامام ما یقدم علیہ و یخبأ لمن لم یحضرہ او غاب عنہ
قسمت کردن امام باصحاب خود چیزی را کہ پیش می آید بر وی در ہدایای اہل حرب و نگاہ میدارد کسی را کہ حاضر نیست
در مجلس قسمت یا غائب است از شہر یکہ در آن قسمت میکند **حدثنا** عبد اللہ بن عبد الوھاب قال حدثنا
حماد بن زید عن ایوب عن عبد اللہ بن ابی ملیکۃ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اھدیت لہ اقبیۃ مروایت از عبد اللہ بن
ابی ملیکہ کہ تابعی ثقہ است تحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی ہدیہ آوردہ شد برای وی قباہا من دیباج مزررۃ
بالذھب از دیبا کہ تکمہ کردہ شدہ بود از طلا و مزررۃ از زر است بمعنے تکمہ و در بعضی روایات مزردۃ بدال مہملہ بجای رای
دوم از زرد بمعنے در آوردن حلقہ زرہ در یکدیگر فقسمھا فی ناس من اصحابہ پس قسمت کرد آن قباہا در مردم
از یاران خود و عزل منھا واحدا لمخرمۃ بن نوفل جدا کرد از قباہا یکی برای مخرمہ فجاء و معہ ابنہ المسور بن مخرمۃ پس آمد مخرمہ
بحالیکہ با وی پسر او است مسور فقام علی الباب فقال ادعہ لی پس استاد بر در آنحضرت و گفت مسور را آشنا ساز مرا
آنحضرت را کہ حاضر شدہ است در روایت دیگر آمدہ کہ گفت مسور عظیم بود مرا کہ بگویم و گستاخی کنم پس مخرمہ گفت
بیمودی جبار و متکبر نیست فسمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم صوتہ پس شنید آنحضرت آواز مخرمہ را

کہ نسخہ تشدد و بود و بیخو دعائی لہ دخل ادخل رسول
اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم الکعبۃ پس گفت بر
عبد الصمد بنا بی انی از در روایت این حدیث فردی آیا
آمدہ بود آنحضرت کعبہ را تا آن کہ گفت نزد آمد و دو تا مت نشستہ
دخول آن حضرت و بعضی بند فتح مکہ **باب** من کبر فی
نواحی البیت کسیکہ تکبیر گوید در جوانب کعبہ و در داخل
آن **حدثنا** ابو معمر بدو سیم مفتوح قال حدثنا
عبد الوارث قال حدثنا ایوب قال حدثنا عکرمۃ عن
ابن عباس قال ان رسول اللہ گفت ابن عباس تحقیق پیغمبر
خدا صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم لما قدم ابی ان یدخل
البیت وفیہ الآلھۃ ہر گاہ قدوم آورد مکہ را در روز فتح
باز ماند از آنکہ در آید کعبہ را و حال آنکہ در درون آن بتہا
بودند بصور مختلفہ کہ آن را مشرکان آویختہ بودند تا دلیل
بتان موجب است پس امر کرد آنحضرت بر آوردن آن بتہا بہا
بر آوردہ شدند صورۃ ابراہیم و اسمعیل سے فی
ایدیھما الازلام پس بر آوردند صحابہ در ان میان صورت
ابراہیم و اسمعیل علیہما السلام را بحالیکہ در دستہای ایشان
ازلام ہست و ازلام جمع زلم یا تیرہاست کہ مشرکان برای
امر و نہی وا نمود آن نوشتہ تر و تیرہا کہ داشتندی تا در
حوائج و مہمات رجوع بدان آوردہ و نصیب خود از عمل
و ترک در یافتندی تا تیر امر یا نہی ہر چہ بدست آمدی با
عمل نمودندی چنانکہ مشروح است در تفسیر سورۃ مائدہ سابق
فقال رسول اللہ پس فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ تعالیٰ علیہ
وآلہ وسلم قاتلھم اللہ لعنت کند خدا تعالیٰ مشرکان را کہ
چنین کردہ اند امر بتیع ہمزہ و بعد میم تخفیف ناست باز بعد
میم چنانکہ در بعضی نسخ بحذف الف ہست موضوع است این کلمہ
برای تحقیق کلام بعد کمانی القاموس اما واللہ لقد علموا انہما
لم یستقسما بھا قط سوگند خدا است کہ ہر آئینہ تحقیق دانستہ اند ایشان
کہ ابراہیم و اسمعیل علیہما السلام طلب نہ نمودند قسمت و نصیب
نکردہ اند بازلام ہرگز گاہی تا بدستہا این پیغمبران در تصویر
ازلام مناسب باشد گویند استقسام بازلام احداث عمرو بن
لحی است فدخل البیت فکبر فی نواحیہ پس بعد بر آوردن
بتہا در آمد آنحضرت کعبہ را پس تکبیر گفت در جوانب کعبہ بدانکہ
دانست کہ معنی اللہ اکبر آنست کہ خدا بزرگتر است از
ہر بزرگ چنانکہ عوام فہمند کہ آن درین مقام مشعر است بآنکہ
بزرگی ہست غیر حق را کہ بالا تر عالی و اول جہات و نحو آن
اند بلکہ مراد بدان اثبات عظمت و بزرگی بر وجہ حق است کہ
در حقیقت بزرگی در حق است ولہ اصل فیہ فارسی کند و
در کعبہ تفاوت این حدیث با حدیث بلال بدو وجہ است

شبین نیست از اسامه باآنکه محتمل است که آنحضرت بخبر گرنه از گناره مشغول بود اسامه بدعا و غیره ورحج پس مطلع نشده وی بر نماز آنحضرت بسبب بعد مسافت وحیلولة استارۀ نفی کرد بنابر ظن خود بخلاف بلال که مراقب بود احوال و اعمال شریف را و در روایت از اسامه که گفت در آمدم بر آنحضرت در کعبه پس دیدم صورتها را پس طلبید دلو آبی پس در آوردم آن حضرت را پس دور کرد دیدن صورتها را الحدیث پس شاید که اسامه بسبب سرعت رود و تحودگان کرد تلقی ساره بر آنی دیگر آمده که در آمد آن حضرت کعبه را دیوالی ادی و نشست اسامه بر در دیون باآمد آن حضرت دید او را که اعتبار کرده الحدیث در هر صورت مراد اسامه نفی رویت است نه نفی واقع پس نماز که مبنی بر رویت است اولی باشد

باب کیف کان بدء الرمل

چگونه بود ابتدای مشروعیت رمل در طواف رمل آنحضرت شتاب رفتن بانزدیک بهم نهادن گامها وجنبیدن چنانکه شافعی گفته و نزد حنفیه جنبانیدن دستها چنانکه پهلوانان و مبارزان میان دو صف قتال کنند حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد هو ابن زید عن ایوب عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال قدم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم واصحابه قدوم آورد آن حضرت و یاران او مکه را وقصد العمرة فقال المشرکون انه یقدم علیکم وقد وهنهم حمی یثرب پس گفتند مشرکان بعد که حقیقت شان اینست وارد میشوند بر شما جمعی که سست و لاغر کرده است ایشان را تب یثرب که نام قدیم و مشهور نام مدینه است فامرهم النبی صلی الله علیه وآله وسلم ان یرملوا الاشواط الثلثة پس امر کرد اصحاب را آنحضرت اینکه رمل کنند در سه شوط طواف تا اظهار شود قوت و جلادت ایشان در نظر معاندان و سوجب سستی آنها گردد و بعد از آن باقی ماند حکم اگرچه سبب اولی که برای هدم غرور احدی در آن و تعیب مولفة القلوب که ساقط شد بزوال سبب بجهت فخر رفتن الخلافا قیل بلفتح شین نیز و دلائی نظر در آخر یکبار گشتن گرد کعبه از شیوا ما بین الرکنین تا رشما دو رو ند یمانی دور کن یمانی که نز بودند مشرکان باین جانب پس باکی نیست اگر مراعات ضعف رفقا نبت نمایند و تعالی مشروع شد نزد جمهور زیرا که در حجة الوداع کرده آنحضرت تراز

فاخذ قباء فتلقاه به واستقبله بازار ده پس پیش آمد آن حضرت مخرمه را آن قبا و پیش آورد قبا را اینکه ها آن تا خلی آن را وانماید و خوشنود کند او را فقال یا ابا المسور خبأت هذا لك یا ابا المسور خبأت هذا لك پس فرمود ای ابا المسور نگاه داشتم این قبا را برای تو دو بار فرمود وکان فی خلقه شدة و بود در طبیعت و خوی مخرمه سختی پس ملاطفه کرد آن حضرت وی را باین عنایت و بود آن حضرت بمسلمانان در کمال مهربانی رواه ابن علیة عن ایوب روایت کرده است این حدیث را ابن علیه از ایوب یعنی چنانکه روایت کرده حماد بن زید از وی وقال حاتم بن وردان حدثنا ایوب عن ابن ابی ملیکة عن المسور بن مخرمة وگفت حاتم بن وردان که حدیث کرد مرا ایوب از ابن ابی ملیکه از مسور بن مخرمه باین عبارت قدمت علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم اقبیة قدوم آورد بر پیغمبر خدا قباها تابعه اللیث عن ابن ابی ملیکة متابعت کرده است در نقل این کلام حاتم بن وردان را لیث از ابن ابی ملیکه مقصود مولف رح از ذکر متابعتها آنست که وصل این حدیث را که حماد بن زید و ابن علیه است از ایوب از ابن ابی ملیکه مرسل آورده اند و حاتم بن وردان از ابن ابی ملیکه موصول آورده

باب کیف قسم النبی صلی الله علیه وآله وسلم قریظة والنضیر

در بیان آنکه چگونه قسمت کرده است پیغمبر خدا و تقسیم نسخ کرده قلعه قریظه و نضیر را که از یهود بود وما اعطی من ذلك فی نوائبه و چیزی که داده است ازین غنیمت در حوائجی که پیش آمده بود یعنی در وجه ازواج و مهمانان دیگر حدثنا عبد الله بن ابی الاسود قال حدثنا معتمر عن ابیه قال سمعت انس بن مالك یقول گفت پدر معتمر سلیمان بن طرخان تیمی است شنیدم انس بن مالک را که میگفت کان الرجل یجعل للنبی صلی الله علیه وآله وسلم النخلات بود مردم انصار که هدیه میکردند برای پیغمبر خدا نخلها را حتی افتتح قریظة والنضیر تا آنکه فتح کرد قلعه قریظه را و جلای وطن شدند بنی النضیر در آمد زمین و باغهای آنها در تصرف آن حضرت فکان بعد ذلك یرد علیهم پس بود آنحضرت بعد از آن که باز میداد نخلهای انصار را که بهدیه گذرانده بودند مر ایشان را این حدیث را مختصر ذکر کرده و در کتاب المغازی تمام آورده که در وی بیان کیفیت تقسیم آن حضرت است و درین باب با آنکه مترجم ساخته آن را کیفیت قسمت تمام نیاورده و اکتفا نموده آنچه همدرین جمع بعدازین خواهد نقل کرد

باب برکة الغازی فی ماله حیا ومیتا

در بیان برکت غازی در مال او در حالت حیات و ممات مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم وولاة الامر غازی همراهی پیغمبر خدا و والیان امر و خلفای راشدین حدثنا اسحق بن ابراهیم قال قلت لابی اسامة احدثکم هشام بن عروة عن ابیه عن عبد الله بن الزبیر گفت اسحاق گفتم مر ابی اسامه را آیا حدیث کرده است شما را هشام بن عروه از عروه از عبد الله بن زبیر بن عوام که از عشره مبشره است جواب استفهام محذوف است یعنی آری حدیث کرده بست مرا قال لما وقف الزبیر یوم الجمل گفت عبد الله بن زبیر وقتی که ایستاد زبیر روز حرب جمل که میان عائشه و علی بن ابی طالب بود بر باب البصره در سنه سی و ششم از هجرت بعد از شهادت عثمان رضی الله تعالی عنه و این واقعه را حرب جمل می گویند از آن که عائشه سوار شتر و آن را الی کرده اند دعانی فقمت الی جنبه فقال یا بنی خواند مرا پس ایستادم نزد پهلوی او و گفت ای پسرك من انه لا یقتل الیوم الا ظالم او مظلوم تحقیق شان این است که کشته نمی شود امروز مگر ظالم یا مظلوم ابن بطال گوید یعنی ظالم است نزد خصم و مظلوم است نزد نفس خود زیرا که هر یکی ازین فرقه مقاتل بود و گمان میکرد که او بر صواب است و دیگری مخطی است و توانند که چون از طرفین تاویل و اجتهاد بود زبیر در حال طرفین تردد داشته باشد لیکن چون وی نیز اجتهادی کرده بود و مجتهد اهل اجر باشد

بود واجب ست ترک صحبت عائشه نکرد و بسیاری از صحابه بودند که ترک صحبت طرفین کردند چنانکه بعدازین کتاب برخی ازان گذشته و علی بن ابی طالب با وجود این رای چون خلیفه برحق بود و دید که منع الفتت اینها موجب فتنه و فساد است آنها را بجنگ وجدل باز آورد و کشته شد بتقدیر الٰهی بر گشته شد قسطلانی نقل کرده که بعضی گفته اند هر که درین واقعه کشته شد اگر غرض وی اینست که قتال از جهت دنیا کرده ظالم ست و اگر غرضش اینست مظلوم نیز و طلحه و غیرهما از کبار صحابه بوده اند بر آمدند با عائشه ازان که طلب کردند قاتلان عثمان را و اقامت حد بر آنها نه بقصد قتال با علی خلافی نداشتند که احق بخلافت در آنوقت علی بود و چون قتلهٔ عثمان پناه بردند بعلی و باجتهاد او در آمدند که نسپارد آنها را تا وقتیکه تسکین یابد حال و اجراء احکام بر وفق فرمودهٔ خدا آسان شود لیکن بسبب خواست الٰهی و القدر بروی تعالی موجب شورشهای است کردند والله حق اشارت قد برو انی لا اراني الا سأقتل اليوم مظلوما تحقیق من گمان نمیدارم مگر آنکه کشته خواهم شد امروز بیالیکم مظلوم وان من اكبر همي لديني و تحقیق از بزرگترین غم و اندیشه من قرضی که مرا بر ذمه است افترى دیننا يبقي من مالنا شيئا آیا گمان می بری قرض ما را که باقی میگذارد از مال ما چیزی برای ورثه و وصیت فقال یا بنی بع مالنا واقض دینی پس گفت ای پسرک من بفروش مال ما را و ادا کن قرض مرا ضمیر جمع در مالنا و واحد در دینی ازان رو تواند بود که چون در مال حق مردم متعلق بود بصیغهٔ جمع آورد و دین مخصوص بوی بود و اوصى بالثلث وثلثه لبنيه و وصیت کرد بثلث جمیع مال و بسوم حصه ازین ثلث برای اولاد خود یعنی بنی عبد الله بن الزبير يقول ثلث الثلث میگوید زبیر اولاد اولاد عبد الله بن زبیر را فان فضل من مالنا فضل بعد قضاء الدين شیء پس اگر زیاده باشد از مال زیادتی پس از ادا کردن قرض فثلثه لولدك پس سیوم حصه آن ثلث برای فرزند تست قال هشام وکان بعض ولد عبد الله گفت هشام و بود بعضی از اولاد عبد الله وازى بعض بنی الزبير بتحقیق برابر بود بعضی اولاد زبیر را در سال و عمر خبیب و عباد بدل است از بعض ولد عبد الله این هر دو پسران عبد الله اند خبیب و عباد مرفوع اند بدل اند از اسم کان و یا خبر یا منصوب بتقدیر اعنی نیز تواند بود و آنکه در فتح گفته روایت جر بدل بودن از بعض قلم ناسخ ست وله يومئذ تسعة بنين وتسع بنات و مر زبیر را در ان روز نه پسر و نه دختر بود ابن بطال گفته مراد برابری در نصیب ست با اعمام درین وصیتی که کرده بود و اگر این مراد نباشد ذکر کثرت اولاد زبیر را معنی نخواهد بود در فتح الباری مواخذه کرده ست بر تحقیق بناء وی در آنوقت ظاهر نشده بود مقدار حصه عباد ثاثت و وصیت آنها وشیکو بد مقصود از ذکر کثرت اولاد زبیر آنست که تخصیص کرده وصیت را با اولاد عبد الله بغیر ایشان ازانان که اینها نیز بسیار بودند و اهلیت داشتند با آنکه برابر شده بودند با اعمام و غرض زیادتی در حصه عبد الله بود و انتهى پوشیده نماند که اگرچه تعیین حصهها در وقت وصیت نبوده تواند که هشام قائل این کلام ست بعد از ادای قرضها و تنفیذ وصیت و ادای وراثت معلوم کرده باشد و غرضیکه در ذکر کثرت اولاد زبیر گفته نیز محل تامل ست دوقال عبد الله فجعل یوصینی بدینه گفت عبد الله پس گشت که وصیت میکرد مرا بدین خود و يقول يا بني ان عجزت عن شيء منه فاستعن عليه مولاي و میگفت در وقت وصیت ای پسرک من اگر درمانده شوی از ادای چیزی ازان دین پس توانائی گیر مولای من قال فوالله ما دريت گفت عبد الله پس بخدا سوگند ندانستم چه خواسته بود از مولا حتى قلت يا ابت من مولاك قال الله تا آنکه گفتم ای پدر

الجزء السادس صحیح الاسلام | کتاب الحج

برس گفتند ولهذا اهل یمن این رکن ساهمیا گویند بعضم میم و تشدید تحتیه با از سلام بکسر سین جمع سلمه بفتح سین و کسر لام بمعنی سنگ یعنی گرفتن سنگ و محل بدان چنانچه اکتحال گرفتن کحل و عمل بدان حدثنا اصبغ قال اخبرنا ابن وهب عن يونس عن ابن شهاب عن سالم عن ابيه قال رايت رسول الله گفت دیدم سالم کہ ابن عمر یا پدرش دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم حين يقدم مكة وقتیکه قدوم آورد و مکه را اذا استلم الركن الاسود اول ما يطوف يخب ثلثة اطواف من السبع وقتیکه استلام میکرد حجر اسود را در نخستین زمانی که طواف میکرد و بوی میرفت در سه طوف از هفت طواف یخب بفتح تحتیه و ضم معجمه و تشدید موحده از خبب است بمعنی نرمی از دویدن ظاهر حدیث استیعاب رمل است در هر طواف از اطواف اولین

باب

الرمل في الحج والعمرة سنت بودن رمل و باقی ماندن مشروعیت آن و در حج و عمره و در سه شوط در حج طواف است بطوافی که بعد از وی سعی است حج ان طواف قدوم و طواف افاضه طواف ورود حدثنا محمد مرد و این سلام است چنانکه مصرح است بدان در روایت ابی ذر جزم کرده بدان ابن سکن قال حدثنا سريج بن النعمان بضم سین مهمله و فتح راء ...

کیست مولای تو گفت خداست قال فوالله ما وقعت فی کربة من دینه الا قلت گفت عبد الله پس بخدا سوگند نیفتادم من در رنجی و غمی از قرض او مگر آنکه گفتم یا مولی الزبیر اقض عنه دینه ای مولای زبیر ادا کن از وی قرض او را فیقضیه پس ادا میکرد خدا قرض او را فقتل الزبیر ولم یدع دینارا ولا درهما الا ارضین پس کشته شد زبیر و نگذاشت از اموال دیناری را و درمی را مگر زمینها منها الغابة یعنی از آن زمینها غابه است بفتحه و عجمه و منقوطه که نام موضعی ست بحجاز قسطلانی گوید موضعی ست نزدیک بعوالی مدینه خریده بود آنرا بصد و هفتاد هزار و فروختند آنرا بهزار هزار و ششصد هزار که شانزده لک میشود که ظاهر است که در آن هم خواهد بود و احدی عشرة دارا بالمدینة و یازده سرای که در مدینه بود و دارین بالبصرة و دارا بالکوفة و دارا بمصر و دو سرای بصره بود و یک سرای در کوفه و یک سرای بمصر قال انما کان دینه الذی علیه ان الرجل کان یاتیه بالمال گفت و نبود قرضی بر وی مگر از جهت که بتحقیق مردی می آورد نزد او مالی را فیستودعه ایاه پس ودیعت می نهاد آنرا فیقول الزبیر لا ولکنه سلف پس میگفت زبیر قبول ندارم ودیعت ولیکن قرضی باشد فانی اخشی علیه الضیعة پس تحقیق من میترسم بر آن مال ضائع شدن آن مقصود آنست که چون ودیعت بی تقصیری ضائع شود کسی نزد او است ضامن نمیباشد و قرضدار ضامن است وما ولی امارة قط ولا جبایة خراج ولا شیئا و نبود زبیر متولی امیری هرگز و متصدی گرفتن خراج و نه چیزی را که سبب حصول مالی باشد الا ان یکون فی غزوة مع النبی صلی الله علیه وسلم مگر آنکه بودی در غزوات با پیغمبر رحمت کنا خدا بروی او مع ابی بکر و عمر و عثمان رضی الله تعالی عنهم یا بودی با ابوبکر و عمر و عثمان غنایم میگرفت و حق سبحانه تعالی برکتی در مال او داده بود و روایت کرده است زبیر بن بکار که زبیر بن عوام را هزار بنده بود که خراج میدادند و جای ترجمه همین است قال عبد الله بن الزبیر فحسبت ما علیه من الدین گفت عبد الله بن زبیر پس حساب کردم چیزی را که بر ذمه زبیر بود از قرض فوجدته الفی الف ومائتی الف پس یافتم قرض او را دو هزار هزار و دو صد هزار که بیست و دو لک است و با این مال آن همه املاک و عقار خریده حاصل آنرا صرف در راه خدا میداد قال فلقی حکیم بن حزام عبد الله بن الزبیر گفت پس ملاقات کرد حکیم بن حزام عبد الله بن زبیر را فقال یا ابن اخی کم علی اخی من الدین پس گفت ای برادرزاده من چند است بر برادر من قرض فکتمه وقال مائة الف پس پوشید عبد الله قرض را و گفت صد هزار است پوشید آنرا تا گمان بد نکنند بزبیر که این همه قرض بر ذمه گذاشته و بوی نظر احتیاج و طمع نکنند بخشش بعضی داده پس خلاف واقع نیست و حصر هم نکرده تا دروغ لازم آید فقال حکیم والله ما اری اموالکم تسع لهذه پس گفت حکیم بخدا سوگند نمی بینم مالهای شما را که گنجایش دارد مر این قرض را اگر معلوم شد که والله نه برای قسم ست بلکه بنابر عادت عرب است که در کلام می آرند بی آنکه اراده قسم کنند و این می تواند که بر علم خود سوگند خورده باشد فقال له عبد الله افرایتک ان کانت الفی الف ومائتی الف پس گفت عبد الله بن زبیر برادر او را آیا خبر ده اگر باشد مالهای قرض دو هزار هزار و دو صد هزار چه باشد در آنکه نتیجه تا شناسد و فوائد و کاف خطاب بمعنی اخبرنی است قال ما اراکم تطیقون هذا گفت حکیم نمی بینم شما را اگر طاقت وا رسید وفای آنرا فان عجزتم عن شیء منه فاستعینوا بی پس اگر در مانده شوید از چیزی از ادای آن پس مدد طلبید بمن قال وکان الزبیر اشتری الغابة بسبعین ومائة الف گفت عبد الله بن زبیر بود و زبیر که خریده بود زمین غابه بصد و هفتاد هزار فباعها عبد الله بالف

ما ولو ای بیت الله ... حدثنا معید ...

احدثنا محمد بن جعفر بن ابی کثیر قال اخبرنا زید بن اسلم عن ابیه ان عمر بن الخطاب قال للرکن ... گفت عمر بن اسود را ... اما والله انی لاعلم انک حجر لا تضر ولا تنفع ولو لا انی ... سوگند بخدا که تحقیق من ... زبان رسول ... ولو لا انی رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم استلمک ما استلمتک ... استلام کرد آن ... ما لنا وللرمل انما کنا راءینا به المشرکین ... رمل ... را قوت ... زیادة ... الله وتحقیق ... مسلمانان ... جهت می باید ... الله ... پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ... آن را تا آنکه ... در حجة الوداع ... مستقل ... وحکمت ... آلهی ...

حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی عن عبید الله ... عن نافع عن ابن عمر قال ما ترکت استلام هذین الرکنین فی شدة ولا رخاء منذ رایت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یستلمهما ... گفت ابن عمر ... استلام ... ترکت ... گفت ابن عمر ... نافع ... ابن عمر ... انیس لا یستلم ... میکرد ...

الف وست مائة الف پس فروخت آنرا عبد الله بهزار هزار و ششصد هزار ثم قام فقال من کان له علی الزبیر حق فلیوافنا بالغابة پس ایستاد و گفت کسیکه مر او را بر زبیر حقی ست پس بیاید بما بموضع غابه فاتاه عبد الله بن جعفر وکان له علی الزبیر اربع مائة الف پس آمد عبد الله بن جعفر بن ابی طالب و بود او را بر زبیر چارصد هزار فقال لعبد الله ان شئتم ترکتها لکم پس گفت عبد الله بن جعفر عبد الله بن زبیر را اگر خواسته باشید گذارم برای شما یعنی بخشم قال عبد الله لا گفت ابن زبیر نمیخواهم قال فان شئتم جعلتموها فیما تؤخرون ان اخرتم گفت عبد الله بن جعفر اگر خواهید شما بگردانید این چارصد هزار را در آنچه تاخیر میکنید اگر تاخیر کنید یعنی اگر تاخیری ست در ادای شما اگر خواهید داد فقال عبد الله لا پس گفت عبد الله بن زبیر تاخیر نمیکنیم قال قال فاقطعوا لی قطعة گفت ابن جعفر پس جدا کنید برای من قطعه از زمین غابه قال عبد الله لك من ههنا الی ههنا گفت ابن زبیر مر تراست از اینجا تا اینجا و تعین کرده حواله نمود قال فباع منها گفت راوی پس فروخت ابن زبیر از املاک زبیر غابه و سرای ها فقضی دینه فاوفاه پس ادا کرد دین زبیر را و تمام کرد ادای آنرا و بقی منها اربعة اسهم ونصف و باقی ماند از زمین غابه بعد از ادای دین آنچه نفروخته بود و نزد آنکه شانزده سهم غابه چار سهم و نیم فقدم علی معاویة و عنده عمرو بن عثمان پس آمد عبد الله بن زبیر نزد معاویه و نزد او عمرو بن عثمان بن عثمان نشسته بود والمنذر بن الزبیر و منذر بن زبیر برادر عبد الله وابن زمعة و ابن زمعه برادر سوده ام المؤمنین ظاهر شد که این معامله در ایام مقاتله بوده است فقال له معاویة کم قومت الغابة پس گفت مر او را معاویه چند قیمت کرده شد غابه قال کل سهم بمائة الف گفت عبد الله بن زبیر هر سهمی از شانزده سهم آن بصد هزار قال کم بقی گفت چند سهم باقی مانده است قال اربعة اسهم ونصف گفت عبد الله چهار سهم و نیم فقال المنذر بن الزبیر قد اخذت سهما بمائة الف پس گفت منذر بن زبیر تحقیق گرفتم من یک سهم را بصد هزار قال عمرو بن عثمان قد اخذت سهما بمائة الف و گفت عمرو بن عثمان گرفتم یک سهم را بصد هزار وقال ابن زمعة قد اخذت سهما بمائة الف گفت ابن زمعه گرفتم سهمی را بصد هزار فقال معاویة کم بقی قال سهم ونصف پس گفت معاویه چند باقی ماند گفت یک سهم و نیم قال قد اخذته بخمسین ومائة الف گفت معاویه تحقیق گرفتم آنرا به یک لک و پنجاه هزار قال فباع عبد الله بن جعفر نصیبه من معاویة بستمائة الف گفت راوی پس فروخت عبد الله بن جعفر حصه خود را که از غابه گرفته بود بششصد هزار قال فلما فرغ ابن الزبیر من قضاء دینه گفت هرگاه فارغ شد ابن زبیر از ادای دین زبیر قال بنو الزبیر اقسم بیننا میراثنا گفت پسران زبیر قسمت کن میان ما میراث ما را قال لا والله لا اقسم بینکم حتی انادی بالموسم اربع سنین گفت عبد الله بخدا قسمت نمیکنم میان شما تا آنکه منادی میکنم در ایام اجتماع مردم بموسم حج چهار سال الا من کان له علی الزبیر دین فلیاتنا فلنقضه آگاه باشید کسیکه باشد مر او را بر زبیر قرضی پس بیاید نزد ما پس ادا کنیم آنرا قال فجعل کل سنة ینادی بالموسم گفت پس گشت عبد الله که هر سال ندا میکرد بایام موسم فلما مضی اربع سنین قسم بینهم پس هرگاه گذشت چهار سال قسمت کرد آنچه باقی مانده بود قال وکان للزبیر اربع نسوة گفت و بود زبیر را چهار زن ورفع الثلث برداشته شد سوم حصه وصیت فاصاب کل امرأة الف الف ومائتا الف پس رسید هر یکی را از زنان هزار هزار و دو صد هزار وجمیع ماله خمسون الف الف ومائتا الف و تمام مال

قال فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی حجة الوداع علی بعیره یستلم الرکن بمحجن طواف کرد آنحضرت بحجة الوداع بر شتر خود بجائی که استلام میکرد حجر اسود را بچوبی که در دست بود تا زیاده کرد بسلام از جهت ابی الطفیل در بسم میداد محجن را و بحکم این زیاده قائل اند جمهور سوی مالک ظاهر آنست که این در طواف زیارت بود در رمل و مشی در طواف قدوم

تابعه الدراوردی عن ابن اخی الزهری عن عمه متابعت کرد روایت یونس را از ابن شهاب عبد العزیز بن محمد دراوردی الفتح دال و راء و بعد الف و سکون واو و کسر دال روایت میکند از برادر زاده زهری که محمد بن عبد الله است و وی از عم خود زهری

باب من لم یستلم الا الرکنین الیمانیین کسیکه استلام نکرد مگر دو رکن یمانی را که حجر اسود است و رکنی که محاذی اوست و رکن یمانی که منسوب بجانب یمن است نام همین رکن است ولیکن هر دو را یمانی خوانند بطریق تغلیب بیت را دو رکن دیگر است یکی عراقی دیگر شامی و هر دو را شامیان گویند وقال محمد بن بکر اخبرنا ابن جریج اخبرنی عمرو بن دینار عن ابی الشعثاء انه قال ومن یتقی شیئا من البیت کیست که نگاه میدارد از خود چیزی را از بیت حرام یعنی نباید که رکنی را استلام نکند و کان معاویة یستلم الارکان و حال آنکه بود معاویه که استلام میکرد همه ارکان را فقال له ابن عباس انه لا یستلم هذان الرکنان پس گفت معاویه را ابن عباس بتحقیق شان این است که استلام کرده نمیشود این دو رکن شامی و عراقی که تمام نیستند بر قواعد ابراهیم لاستلام بعضی یا دو رکن بالف بهت که از سوی بنا بر عمود خمیر بسوی شامی و جنوبی بدل بالعیبیه بحکم و بنا بر قوتیه و جزم میم بالفظ نهی و هذین تحته در هر سه صورت نیز روا فقال له لیس شیء من البیت مهجورا پس گفت معاویه ابن عباس را نیست چیزی از بیت حرام متروک از استلام و جواب داد و شافعی که ترک استلام این دو رکن باقی بجز هذ و موم نیست بلکه ترک استلام این ارکان تم بجز هذ و موم باشد و باز تائید میکند ابو الشعثاء قول خود را و میگوید و کان ابن الزبیر یستلمهن کلهن و بود عبد الله بن زبیر که استلام میکرد ارکان را همه

زبیر با دیوان و وصیت در داشت پنجاه و نه هزار و دو هزار درهم بود و در تن حساب سهوی و اختلالی ظاهر میشود لیکن
ضبط و حساب بوضوح میرسد باب اذا بعث الامام رسولا فی حاجة او امره بالمقام هل یسهم له یعنی اگر امام فرستاد مردی را برسالت
در حاجتی که دارد یا امر کرد یکی را باقامت کردن در شهری مقام لغرض مهم ضبط کرده اند هل یسهم له آیا حصه داده شود
مر او را در غنایم حدثنا موسی قال حدثنا ابو عوانة قال حدثنا عثمان بن موهب عن ابن عمر قال انما تغیب
عثمان عن بدر گفت ابن عمر غیر حاضر نشد عثمان بن عفان از غزوه بدر فانه کانت تحته بنت رسول الله صلی الله علیه
واله وسلم زیرا که تحقیق شان اینست که بود زیر او یعنی زوجه او دختر رسول خدا فکانت مریضة و بود
وی بیمار فقال له النبی صلی الله علیه واله وسلم پس فرمود عثمان را پیغمبر خدا ان لک اجر رجل ممن شهد بدرا و
سهمه تحقیق مر ترا ثواب مردیست از آنها که حاضر شده اند بدر را و حصه اوست باب قال ومن الدلیل علی ان الخمس
لنوائب المسلمین گفت مولف رح از جنس دلیل ست آنکه خمس از غنیمت مر امور حوائج را است که حادث
میشود مسلمانان را ما سال هوازن النبی صلی الله علیه وسلم چیزی که طلب کردند قوم هوازن پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
برضاعه فیهم بسبب حق رضاعی که آنحضرت را درین قوم بود حلیمه که مرضعه آنحضرت است از قوم هوازن
است فتحلل من المسلمین پس استحلال کرد آن حضرت از مسلمانان پوشیده نماند که استحلال آن حضرت
بظاهر منافات دارد بترجمه از آنکه اگر حقی در غنیمت برای حوائج مسلمانان مقرر بودی آنحضرت استحلال
نکردی مگر آنکه گوئیم هم از راه دلجوئی اصحاب غنیمت رخصت گرفته واو در قول او ومن الدلیل خالی
از اشکال نیست معطوف علیه آن مذکور نشده و در فتح الباری گفته است معطوف ست بر ترجمه که قبل
ازین بهشت باب گذشته آنجا که گفته الدلیل علی ان الخمس لنوائب رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فینی گوید اقوم
بنهایت بعیدست وجه درست آنکه این واو عاطفه نیست بلکه واو استفتاح است که می آید به کلام ابتدا و گاه
عطف کنند آنرا بر چیزی میگوید اینچنین شنیده است از اکابر اساتذه وما کان النبی صلی الله علیه وسلم یعد الناس
ان یعطیهم و چیزیکه وعده میکرد مردم را آنکه میداد ایشانرا من الفئ والانفال من الخمس و ضمن
از خمس فی و غنیمتی که بی جنگ و جدل بدست آید وانفال جمع نفل است بفتح فا و کسر آن آنچه مقرر دارد امام
زیاده بر سهم غنیمت کسی را که ازو رنج کشید و تردد بیشتر نماید این دلیل دیگرست بر حکم ترجمه وما اعطی الانصار و چیزیکه
عطا کرد قوم انصار را وما اعطی جابر بن عبد الله تمر خیبر و چیزیکه عطا کرد جابر بن عبد الله انصاری را از خرمای خیبر این هر دو فعل
آنحضرت نیز از دلایل است که در خمس حق صرف در حوائج مسلمانان بوده حدثنا سعید بن عفیر قال حدثنی اللیث
قال حدثنی عقیل عن ابن شهاب قال وزعم عروة ان مروان بن الحکم والمسور بن مخرمة اخبراه گفت ابن شهاب زهری دگمان
کرده است عروه بن زبیر بن عوام که مروان بن حکم و مسور بن مخرمه هر دو خبر دادند در فتح الباری گفته که واو
در زعم عروه برای عطف ست بر قصه حدیبیه و این راجعی پیدا نیست در بعضی روایات چنانکه در کتاب از موسی
بن عقبه آورده بغیر واو است ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال حین جاءه وفد هوازن مسلمین تحقیق رسول خدا فرمود
هنگامی که آمدند او را ایلچیان قبیله هوازن بحالیکه مسلمان اند فسالوه ان یرد الیهم اموالهم وسبیهم پس سوال
کردند او را این را که باز دهد بایشان اموال ایشان و بندیان ایشان که در طائف بدست افتاده بودند

الجزء السادس شیخ الاسلام | کتاب الحج

عن سالم بن عبد الله عن ابیه قال لم ار النبی صلی الله
علیه واله وسلم یستلم من البیت الا الرکنین الیمانیین
گفت پدر سالم یعنی ابن عمر ندیدم آن حضرت را که استلام
میکرد از بیت مگر دو رکن یمانی را زیرا که بیت مستو نبود
بر قواعد ابراهیم موافق این حدیث قائل اند جمهور علماء
و روایت کرده ابن منذر و غیر وی استلام جمیع ارکان
از جابر و انس و حسن و حسین رضی الله عنهم و در اوائل
طهارت در حدیث عبید بن جریج گذشت که وی گفت
ابن عمر را دیدم ترا که میکنی چهار چیز که ندیدم احدی
از اصحاب تو که میکرد آن را و ذکر کرد از آن اینکه
مس نمیکنی از ارکان مگر یمانیین را از آنجا معلوم شود
که جماعت صحابه و تابعین که دیده است عبید بن جریج
استلام میکردند همه ارکان را و لا بد این اختلاف
صحابه سامعی بوده باشد لا جرم رخصتی درین باب
از آن حضرت معلوم کردند یا چون دیدند استلام
رکنین یمانیین را از آن حضرت گمان کردند از تزاحم
کرد و رکن باقی را نیز استلام کرد والله اعلم
باب تقبیل الحجر الاسود سنت بوسه دادن
حجر اسود و چون مخصوص بود حجر اسود بزیادت فضیلت
نسبت برکن یمانی مخصوص گشت بزیادت اکرام
واحترام و تبرک به تقبیل بالای مجرد استلام لهذا
جدا آورد این باب را از باب استلام حجر اسود
و حدیث باب مشعر است بجمع میان استلام و تقبیل
و وردی بخلاف رکن یمانی که درینجا استلام است فقط
و حدیث تقبیل آن حضرت دست را بعد استلام
رکن یمانی ضعیف است نزد حفاظ و مستحب در

دون مسلمان شدند وحق برضاع بر آنحضرت داشتند التماس نمودند یعنی که تست نمید آنحضرت بر منها
این رو فقال لهم رسول الله صلی الله علیه وسلم احب الحدیث الی اصدقه پس فرمود رسول خدا دوست ترین سخنان نزد من
راست ترین آنست فاختاروا احدی الطائفتین اما السبی واما المال یعنی اگر درین التماس همه تمام بدید پس اختیار
کنید یکی ازین دو قسم یا بندیان گیرید یا مال وقد کنت استانیت بکم وتحقیق بودم منکه انتظار میکشیدم شما را که بیائید
وقد کان رسول الله صلی الله علیه وسلم انتظرهم بضع عشرة لیلة وتحقیق بود رسول خدا بجا آورد انتظاری برد ایشان را
زیاده بر ده شب وقسمت نکرده بود وبندیان را موقوف داشت که رجوع نمایند پس قسمت نماید حین قفل من الطائف
ابو انصرو وقتی بود که رجوع کرده بود آنحضرت از طائف فلما تبین لهم ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم غیر راد
الیهم الا احدی الطائفتین پس هرگاه ظاهر شد مر ایشان را که رسول خدا رد نکنند واست با ایشان مگر یکی ازین دو قسم
قالوا فانا نختار سبینا گفتند بتحقیق ما اختیار میکنیم بندیان خود را فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المسلمین پس
بخطبه ایستاد رسول خدا در میان مسلمان فاثنی علی الله بما هو اهله پس ثنا کرد بر خدا بخیر که خدا سزاوار است
ثم قال اما بعد فان اخوانکم هؤلاء پس فرمود اما بعد از حمد خدا بتحقیق برادران شما که اینها اند قد جاؤنا تائبین
بتحقیق آمده اند نزد ما در حالیکه توبه کرده اند از کفر وانی قد رأیت ان ارد الیهم سبیهم ومن دیدم صلاح کرد
کنم با ایشان بندیان ایشان فمن احب منکم ان یطیب فلیفعل کسی که دوست دارد اینکه خوش کند نفس خود را که
بی عوض رایگان شود پس اختیار کند ومن احب منکم ان یکون علی حظه وکسیکه دوست دارد این را که باشد
بر نصیب خود از بندیان حتی نعطیه ایاه من اول ما یفیء الله علینا فلیفعل تا آنکه بدهیم او را نصیب او را از اول مالیکه
غنیمت میدهد خدا بر ما پس گو بکند فقال الناس قد طیبنا ذلک یا رسول الله پس گفتند مردم حاضر بتحقیق خوش
کردیم ما آنرا که فرمودی ای رسول خدا در بعضی روایات لرسول الله واقع شده است یعنی گذشتیم ما از
نصیب خود از جهت رضای رسول خدا فقال لهم رسول الله صلی الله علیه وسلم پس فرمود مر ایشان را رسول خدا
انا لا ندری من اذن منکم فی ذلک ممن لم یأذن بتحقیق ما نمیدانیم کسی را که اذن کرده درین باب از کسی که اذن
نکرده است فارجعوا حتی یرفع الینا عرفاؤکم امرکم پس رجوع کنید ای قوم خود تا برسانند نزد ما بزرگان شما حال شما
که بطیب نفس درین کار داده اید فرجع الناس فکلمهم عرفاؤهم پس رجوع کردند مردم پس سخن کرد ایشان را بزرگان
ایشان ودانستند که بطیب نفس در گذشته اند ثم رجعوا الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس رجوع
کردند بزرگان ایشان بسوی پیغمبر خدا فاخبروه انهم قد طیبوا واذنوا پس خبر دادند آنحضرت را که مردم بتحقیق خوش
شدند باین کار واذن دادند که بدهند بندیان آنها را بی عوض فهذا الذی بلغنا عن سبی هوازن پس اینست
آنچه رسیده است ما را از بندیان هوازن این قول ابن شهاب زهری ست منافات حدیث بترجمه
بظاهر پوشیده نیست حدثنا ترجمه حدثنا عبد الله بن عبد الوهاب قال حدثنا حماد عن ایوب عن ابی قلابة قال ایوب وحدثنی القاسم
بن عاصم الکلیبی گفت ایوب حدیث کرده است مرا قاسم بن عاصم کلیبی منسوب بکلب وآن قبیله ایست مشهور یا الی جده
القاسم بن عاصم لحدیث ابی قلابة گفت ایوب من مر حدیث قاسم بن عاصم را نگهدارنده ترم از زهدم که وی نیز شنیده
است از قاسم قال کنا عند ابی موسی گفت ایوب بودیم ما نزد ابو موسی اشعری فاتی ذکر دجاجة پس آورده شد

منسبحر تابعی ست قال سال رجل ابن عمر عن استلام
الحجر پرسید مردی ابن عمر را از استلام حجر اسود
فقال رأیت رسول الله یستلمه ویقبله پس گفت ابن عمر دیدم پیغمبر
خدا را صلی الله علیه وآله وسلم استلام میکرد
بقبله استلام میکرد حجر را و بوسه میداد الی مراد از
استلام دست مالیدن بر سنگ است الحجر ومقابله
تقبیل قال قال قلت ارأیت ان زحمت گفتم مر ساکن
دیده که اگر مزاحمت کرده شوم یعنی از ازدحام مردم بحجر
نرسیدم چه حکم ست ارأیت ان غلبت گفتم بخبر ده
اگر مغلوب شوم بسبب ضعف خود یا سببی دیگر
باز مانم از استلام وتقبیل قال قال ابن عمر اجعل
ارأیت بالیمن بگردان قول خود ارأیت را بشهر یمن
که چون مطلب سنت آمد سوال بعد از سماع نقل
آن حضرت فائده نیست رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم یستلمه ویقبله ولیس آنچه دیدم پیغمبر را روایت
کردم نزد بار دیگر در این باب مرید ام وقت سیار
پس رای بگذار و اتباع سنت کن ابن حجر ابن الملقن
نیست بر بودن اثر در حاسم منند در ترک سنت است و دیگر
مین بنا بر آنست که سائل از اهل یمن بود و تواند که
بجهت آن باشد که این سوال متعلق برای است قال
مین درین کار بیستنی است فائدة اسحقی لاشی در باب
ما ذکر فی الحجر الاسود شیخ خود زین الدین نقل کرده
که تقبیل اماکن شریفه بقصد تبرک و همچنین تقبیل
صالحین و پایهای ایشان حسن و محمود است اما بقصد
تبرک ونیت و سوال کرد ابو هریره امام حسن را
رضی الله عنهما که کشف کند برای وی مکانی را که
بوس کرده بود آن را پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
وسلم وآن ناف امام بود پس بوس کرد آن را
ابو هریره بقصد تبرک با آثار آن حضرت و ذریت وی
و بود ثابت بنانی که نمیگذاشت دست انس را که
بوس میکرد آن را و میگفت این دستی است که مس
کرده دست پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم و گفته
و خبر داد ما را حافظ ابو سعید بن العلائی که دیدم در
کلام احمد بن حنبل در جزء قدیم که بیان خط ابو بکر
ناصر و غیر وی از حفاظ بود که پرسیده شد امام
احمد از تقبیل قبر شریف پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
و تقبیل منبر وی پس گفت لا بأس بذلک و روایت
کرده شد ما را از امام احمد که وی شست پیراهن شافعی
را و نوشید آب آن را و گفته دیدم در بعض تعلیق

ذکر خروس مرغی اتی را بلفظ معروف و مجهول هر دو خوانده اند و ذکر بلفظ مصدر نیز خوانده و جاجه بفتح دال و کسر آن نر و ماده هر دو را میگویند و تاء در وی برای وحدت است قال الکرمانی وعنده رجل من بنی تیم الله احمر کانه من الموالی و نزد ابو موسی مردی بود از قبیله بنی تیم الله سرخ فام گویا از موالی است یعنی عجمی است از بندیان روم تیم الله محله ایست از بکر و معنی آن عبد الله است فدعاه للطعام پس طلبید آن مرد را برای طعام که مرغ بود فقال انی رایته یاکل شیئا گفت من دیده ام آنرا که میخورد چیزی یعنی نجاستی فقذرته پس مکروه داشتم او را فحلفت ان لا آکل پس سوگند خوردم که نخورم مرغ را فقال هلم فلاحدثک عن ذلک پس گفت ابو موسی بیا تا بگویم ترا حدیث کنم ترا از حال آن انی اتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم تحقیق من آمدم نزد رسول خدا فی نفر من الاشعریین نستحمله در میان جمعی از مردم اشعریه بجا آلکه طلب سواری میکنیم از آن حضرت برای خود و بارهای خود و این در غزوه تبوک بوده است فقال والله لا احملکم وما عندی ما احملکم پس فرمود بخدا سوگند که بر شما ندهم سواری شما را و بارهای شما را و نیست نزد من چیزی که سوار کنم شما را بران فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بنهب ابل پس آورده شد در رسول خدا غارت و غنیمت شتر فسال عنا فقال این النفر الاشعریون پس پرسید از ما و فرمود کجا اند مردمان اشعری فامر لنا بخمس ذود غر الذری پس امر کرد برای ما که بدهند پنج شتر سفید کوهان ازرق یعنی از رنگ نامی شتر از سه تا ده و غر بضم غین معجمه و تشدید را جمع اغر است بمعنی سفید و ذری بضم ذال و فتح آن جمع ذروه بمعنی بلند کوهان فلما انطلقنا قلنا ما صنعنا لا یبارک لنا پس هرگاه رفتیم با غنیمت ما گفتیم چه کردیم ما از سوال آن حضرت برکت داده نخواهیم در آن فرجعنا فقلنا انا سالناک ان تحملنا پس بازگشتیم نزد آنحضرت و گفتیم بدرستی که ما سوال کردیم این را که سوار کنی ما را فحلفت ان لا تحملنا افنسیت پس سوگند خوردی که سوار نکنی ما را آیا فراموش کردی سوگند را قال لست انا حملتکم ولکن الله حملکم فرمود نیستم من که سوار کردم شما را و لیکن خدا سوار کرد شما را که این غنیمت را داد و مقصود از آن نسبت بر ایشان نفی نسبت تجوز سیاق چنانکه اشارت میکند بیان قول او انی والله لا احلف علی یمین فاری غیرها خیرا منها تحقیق من اگر خدا خواسته سوگند نمیخورم بر سوگندی که مراد اینجا ازان سوگند خورده شد پس می بینم غیر آنرا بهتر ازان الا اتیت الذی هو خیر و تحللتها مگر آنکه میکنم آنرا که بهتر است و کفاره میدهم آنرا یعنی کفارت یمین داده ام یعنی اگر سوگند خورده ام که این کار نکنم و دیدم که کردن آن بهتر است میکنم آن کار را و کفارت یمین میدهم مطابقت حدیث بترجمه آنست که آن حضرت داده مر اشعریان را از خمس و میرسید تصرف دران برای حوائج مسلمانان حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مرویست از عبد الله بن عمر که تحقیق رسول خدا بعث سریة فیها عبد الله بن عمر قبل نجد فرستاد آن حضرت لشکری را بجهاد جانب نجد که دران لشکر عبد الله بن عمر بود فغنموا ابلا کثیرة پس غنیمت یافتند شتر بسیار فکانت سهامهم اثنی عشر بعیرا او احد عشر بعیرا پس بود سهم هر یکی از ایشان دوازده شتر یا یازده شتر شک راوی است ونفلوا بعیرا بعیرا و داده شدند یک یک شتر دیگر زیاده بر سهم هر یک نفلوا صیغه ماضی مجهول از تنفیل و آن بمعنی اعطا است در اصل لغت و مخصوص است بعطای امیر لشکر که زاید است مخصوص به پیغمبر خدا است و این عطا از امیر جیش واقع شده بود و آنحضرت تقریر فرموده پس راجح قول

الجزء السادس عشر من الاسلام — کتاب الحج

در کتاب ابو جعفر بن محمد بن ابی حاتم وراق بخاری عبارت را که قال ابو عبد الله گفت مولف التنویر بر این نسخه ... اسناد مذکور است ... بن عبد الله ... سرچه که آن تابعی دیگر بست ...

باب من اشار الی الرکن اذا اتی علیه کسیکه اشارت کند بسوی حجر اسود بدست یا بچیزی که در دست دارد هرگاه بیاید برابر وی در طواف نزد قدرت استلام جمهور علماء سوی مالک گفته اند که سنت آنست که استلام کند حجر اسود را و اگر تقبیل حجر دران دشوار بود استلام کند بدست پس ببوسد دست را و اگر استلام بدست نیز دشوار بود سبب ایذا اگر در استلام کند بچیزی که در دست او است و ببوسد آن چیز را و اگر این نیز دشوار گردد اشارت کند بسوی وی و اکتفا کند بدان ذکره العسقلانی فی باب استلام الرکن بالمحجن و لیکن نزد علمای حنفیه اگر استلام بدست یا بچیزی که در دست ممکن نیست اکتفا کند باستقبال حجر و رفع یدین نزد تکبیر یا اشارت چیزی نیست زیرا که مرویست که آنحضرت بعمر رضی الله عنه گفت که مردی قوی هستی مزاحمت مکن بر حجر اگر یابی فرجه پس استلام کن حجر را و گرنه رو بروی کن آنرا و تکبیر و تهلیل کن حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا خالد الحذاء عن عکرمة عن ابن عباس قال طاف النبی صلی الله علیه وآله وسلم بالبیت علی بعیر طواف کرد آنحضرت بخانه کعبه بر شتر کلما اتی علی الرکن اشار الیه هرگاه می آمد بر حجر اسود و محاذی میشد او را اشارت میکرد بسوی وی بچیزی که پیش او بود از ابن عباس گذشت که آن حضرت در حجة الوداع استلام میکرد بمحجن و غیره گفته اند باشارت اینجا استلام بمحجن باشد که بسوی چوب چیزی نیز اشارت میکنند بان چیز لیکن اینجا روایت کرد ابن عباس بعنوان استلام و مانند آن

آنحضرت شد اختلاف کرده اند در آنکه این عطا از اصل غنیمت بود یا از چهار خمس یا از خمس خمس مذهب امام ابو حنیفه و مالک و شافعی قول آخر است حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن سالم عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کان ینفل بعض من یبعث من السرایا لانفسهم خاصة سوی قسم عامة الجیش روایت است از ابن عمر که بتحقیق رسول خدا زیاده میکرد بعضی مردم را که میفرستاد از لشکر خاص برای ذاتهای آن مردم سوای قسم عامه لشکر برای قسمت همه مردم لشکر پیوسته در ترمذی و غیر آن جمعی را که مقدمه لشکر می بودند ربع میداد و جمعی را که از عقب لشکر می آمدند ثلث زیاده میفرمود حدثنا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة قال حدثنا برید بن عبد الله عن ابی بردة عن ابی موسی قال بلغنا مخرج النبی صلی الله علیه وآله وسلم گفت ابو موسی اشعری رسید ما را خبر آمدن آن حضرت بخیبر و غنیمت با یمن و حال آنکه ما بودیم بیمن فخرجنا مهاجرین الیه پس برآمدیم ما بجانب او هجرت کننده ایم بسوی آن حضرت انا و اخوان لی انا اصغرهم من و برادران من مرا دو برادر بود من خوردترین ایشان بودم احدهما ابو بردة والآخر ابو رهم اما قال فی بضع واما قال فی ثلثة و خمسین او اثنین و خمسین رجلا من قومی تردد کرده است راوی ابو موسی که روی گفته است در چندی از مردم یا گفته است در پنجاه و سه یا پنجاه و دو مرد از قوم من که اشعریان بودند فرکبنا سفینة فالقتنا سفینتنا الی النجاشی بالحبشة پس سوار شدیم با کشتی را انداخت ما را کشتی ما بسوی نجاشی بحبشه فوافقنا جعفر بن ابی طالب واصحابه عنده و یکجا شدیم جعفر بن ابی طالب و یاران او را که نزد نجاشی بودند فقال جعفر ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بعثنا هاهنا پس گفت جعفر بتحقیق رسول خدا فرستاده است ما را اینجا وامرنا بالاقامة فاقیموا معنا و فرموده است ما را باقامت فاقیموا معنا پس باشید با ما و اقامت کردیم با جعفر در حبشه حتی قدمنا جمیعا فوافقنا النبی صلی الله علیه وآله وسلم حین افتتح خیبر تا آنکه قدوم آوردیم با همه پس یکجا شدیم با پیغمبر خدا هنگامی که فتح کرده خیبر را فاسهم لنا او قال فاعطانا منها پس حصه داد یا گفت عطا کرد ما را از غنایم خیبر وما قسم لاحد غاب عن فتح خیبر منها شیئا و قسمت نداد از غنایم خیبر هیچ کسی را که غایب بود از فتح خیبر الا لمن شهد معه مگر کسی را که حاضر بود با آنحضرت در فتح الا اصحاب سفینتنا مع جعفر واصحابه قسم لهم معهم و نداد کسی را از غایبان مگر اهل کشتی ما را که با جعفر و یاران او بودیم قسمت کرد مر ایشان را همراه حاضران فتح استثنای اول منقطع است و ثانی متصل بعضی شارحان گفته اند که حدیث موافق ترجمه نیست از آنکه در وی خمس را گفته که بیرون ساید امام را که صرف کند در حوائج مسلمانان و در حدیث صحیح است که این جماعه را داخل در اهل غنیمت کرده در نفس غنایم نه در خمس و میتوان گفت هرگاه امام را رسید که در نفس غنیمت که بحاضران تعلق داشت و متعین بود برای آنها داخل کرد در خمس که حق صرف آن مراد را است و متعین نیست بمصارف آن بطریق اولی خواهد بود و بعضی گویند که این اعطا بعد از استرضای حاضران فتح بوده است و حافظ ابن حجر جزم کرده است باین معنی و گفته که نزد بیهقی چنین که آنحضرت پیش از قسمت در میانه حاضران سخن کرد با ایشان و شریک ساخت بعضی گویند که این اعطا در خمس بوده است در این صورت مطابق ترجمه واقع شده پوشیده نماند که این معنی ابا دارد ظاهر لفظ حدیث که گفته و اسهم لنا و قول او قسم لهم معهم و نیز فحوای کلام مراد آنست که ابو موسی افتخار و مباهات کرده باین تخصیص که بوی و یاران او فرموده و دادن

بعید رفتن گرد مسجد گردد که ساییده شده گرد مسجد را بر خود و آن بهتر است گرد و دور کعت طواف خرج الی الصفا پس برآمد بسوی کوه صفا است که در طواف سنت نزد قدوم مکه تحیت مسجد حرام است چنانکه دو رکعت در سایر مساجد و آن را طواف قدوم و طواف تحیه نامند و آنان دو رکعت طواف را سنت گویند و نزد ما واجب اند چنانکه در محلش مذکور شود حل اصبع لبیین سعید عن ابن وهب قال اخبرنی عمرو بن الحارث عن محمد بن عبد الرحمن ان رجلا من اهل العراق قال له سل لی عروة قال گفت ابن عبد الرحمن ذکر کردم مرد مردی را چیزی آنچه گفته بود مرا مردی برسید ابن عروه چنانچه در صحیح مسلم گفته است که بتحقیق مرد از اهل عراق گفت مرا بپرس برای من عروه را از مردی که احلال کند بحج پس طواف کند آیا حلال میشود یا نه اگر بگوید ترا که حلال نمیشود پس بگو مر او را که بتحقیق مردی یعنی ابن عباس خبر میدهد که بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم کرده است این مرادیست قال ابو زبیر ذکر کرده اند یعنی مرا گفت ابن عبد الرحمن پس آمدم عروه را پس ذکر کردم مر او را این سوال قال گفت عروه قد حج النبی صلی الله علیه وآله وسلم فاخبرتنی عائشة ان اول شیء بدا به حین قدم النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه توضأ ثم طاف پس خبر داد مرا عائشه که نخستین چیزی که آغاز کرد بدان آنحضرت وقتی که قدوم آورد در حجة الوداع اینکه وضو کرد پس طواف کرد ثم لم تکن عمرة نبود این عمل آنحضرت عمره یعنی فسخ حج بعمره و برآمدن از احرام زیرا که سابق گذشت که آنحضرت گردانید اصحاب را عمره را نزد اول قدوم و پسته ماند بر احرام و بعد از آن در وقت حج اعمال حج نموده از احرام برآمد و مذهب ابن عباس آنست که کسیکه سوق کرده هدی را احرام بسته بحج چون طواف کند حلال میشود از حج و کسیکه خواهد مستمر ماند بر احرام حج و نزدیک نشود کعبه را تا آنکه برگردد از عرفه و بود ابن عباس که اخذ میکرد آن را از امر آنحضرت بگردانیدن حج بعمره مر کسی را که سوق هدی نکرده چنانچه در باب مغازی از طریق ابن جریج آمده از ابن عباس بیان آنچه معلوم نشد که مراد او از قول ابن عباس که آنحضرت گردانید این را امر بگردانیدن حج بعمره است اما ابن عباس درین مسئله مخالف جمهور آمده میگویند کسیکه احرام بسته بحج عمره نمیکند او را طواف پیش از عرفه و امر آن حضرت بفسخ کردن حج بوده در

درخمس خصوصیتی بالشان نداشته است چنانکه معلوم شد و است حدثنا علی قال حدثنا سفیان قال حدثنا محمد بن المنکدر سمع جابراً یقول گفت سفیان حدیث کرده مارا ابن منکدر که شنید جابر بن عبد الله انصاری را گفت قال النبی صلی الله علیه وسلم لو قد جاء مال البحرین قد اعطیتک هکذا وهکذا وهکذا گفت پیغمبر خدا که تحقیق آید بر ما مال بحرین هر آینه بدهم ترا اینچنین و اینچنین و اینچنین یعنی سه بار اشارت کرده بهر دو دست حدیث بمعنی جزاء مطابق ترجمه است فلم یجئ حتی قبض النبی صلی الله علیه وسلم پس نیامد آن مال تا آنکه قبض کرده شد روح پیغمبر خدا فلما جاء مال البحرین امر ابو بکر منادیاً فنادی و هر گاه آمد مال بحرین در ایام خلافت ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه فرمود منادی را پس ندا کرد منادی که من کان له عند رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دین او عدة فلیأتنی کسیکه باشد مر او را نزد رسول خدا رحمت کرد بر وی دین یا وعده که آنحضرت بوی کرده است پس بیاید نزد من فاتیته فقلت ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال لی کذا و کذا پس آمدم نزد ابو بکر و گفتم که بتحقیق رسول خدا گفته است مرا چنین و چنین فحثا لی ثلاثاً پس بهر دو کف دست داد مرا سه بار وجعل سفیان یحثو بکفیه جمیعاً ثم قال لنا هکذا و گردانید سفیان لپ دو کف حدیث را که بینه به هر دو کف دست جمع کرده ثم قال لنا هکذا قال لنا ابن المنکدر پس گفت سفیان مارا چنین گفته است مارا ابن منکدر وقال مرة فاتیت ابا بکر فسألته فلم یعطنی ثم اتیته فلم یعطنی ثم اتیته الثالثة فقلت سألتک فلم تعطنی و گفت جابر یکبار دیگر پس آمدم ابا بکر را طلب کردم و در الپس ندا د مرا پس ترباز آمدم نزد ابو بکر و نداد مرا باز آمدم او را بسوم بار فقلت سألتک فلم تعطنی ثم سألتک فلم تعطنی ثم سألتک فلم تعطنی پس گفتم سوال کردم ترا و ندادی مرا پس سوال کردم ترا و ندادی ناما تعطینی واما ان تبخل عنی پس یا بدهی مرا و یا بخل بکنی از من در بعضی روایات تبخل واقع است یعنی نسبت بخل کرده میشوی از جهت من قال قلت تبخل عنی گفت ابو بکر گفتی تو که نسبت بخل کرده میشوی از جهت من ما منعتک من مرة الا وانا ارید ان اعطیک منع نکردم ترا از دادن از هیچ بار مگر اینکه اراده داشتم که بدهم ترا یعنی تاخیر بانعی بود و داشتغال بامری قوی تر از آن قال سفیان وحدثنا عمرو عن محمد بن علی عن جابر گفت سفیان حدیث کرد مارا عمرو بن دینار از محمد بن حسین بن علی از جابر بن عبد الله فحثا لی حثیة وقال عدها فوجدتها خمس مائة پس داد مرا بهر دو کف دست مرا و گفت بشمار آن را پس یافتم آن را پانصد درم قال فخذ مثلها مرتین گفت پس بگیر مانند آن دو بار وقال یعنی ابن المنکدر وای داء ادوء من البخل و گفت ابن منکدر کدام درد است بدتر از بخل حدثنا مسلم بن ابراهیم قال حدثنا قرة بن خالد قال حدثنا عمرو بن دینار عن جابر بن عبد الله قال بینما رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقسم غنیمة بالجعرانة گفت جابر در میانیکه رسول خدا میکرد قسمت کرد غنیمت را از هوازن در جعرانه اذ قال له رجل اعدل گفت مر آنحضرت را مردی عدل کن فقال له لقد شقیت ان لم اعدل پس گفت بتحقیق بد بخت شدی تو اگر من عدالت نکردم از آنکه گرویدن تو تابع ظالم خواهی بود یا اگر گمراه شدی اگر این کسان بر حق پیغمبر خود داری مطابقت حدیث بترجمه خالی از خفائی نیست مجرد تقسیم دلالت ندارد بر آنکه خرج خمس برای حوائج مسلمانان باید کرد باب ما من النبی صلی الله علیه وآله وسلم علی الاساری من غیر ان یخمس در بیان چیزیکه نهاده است پیغمبر خدا رحمت کنا د خدا بر وی بر اسیران بی تخمیس براسیران از غیر حق خمس از آنکه آنحضرت را میرسید تصرف در قسمت غنایم و مر آن را در ستند

حدثنا ... بدستور پیدم مهاجرین و انصار را که سعی کردند اول طواف بعد از آن سعی کردند و دیگر بار ... استدلال بر آنست که سعی ... اسماء و زبیر ... اول ... احرام ... عائشه ... و ... بعمرة فلما مسحوا الرکن حلوا یعنی سعی کردند ... از طواف ... حلال شدند ... رکن باتمیم سعی است ... عائشه صدیقه رضی الله عنها ... طواف ... قدوم ... و لیکن ... حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ... روایت ... احرام عمره ... حلال شد ... اعمال آن ... تفصیل است ... گفت حدثنا ابراهیم بن المنذر قال حدثنا ابو ضمرة انس بن عیاض قال حدثنا موسی بن عقبة عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کان اذا طاف فی الحج او العمرة اول ما یقدم ... آنحضرت ... سعی سه شوط ... طواف ... سعی ... و ... رکعت بعد از طواف ... بین الصفا والمروة ... طواف ... میان صفا و مروه ... حدثنا ابراهیم بن المنذر قال حدثنا انس بن عیاض عن عبید الله عن نافع عن عبد الله بن عمر ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم کان اذا طاف بالبیت الطواف الاول ... سعی ... اول ... و ... طواف ... وکان یسعی بطن المسیل اذا طاف بین الصفا والمروة ... آب ... میان صفا و مروه ... باب طواف النساء مع الرجال ... طواف زنان با مردان ... حدثنا ... ابو عاصم ... ابن جریج ... عطاء ... طواف ... الرجال

بروجی که منعلعت می بود حدثنا اسحق بن منصور قال اخبرنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن الزهری عن محمد بن جبیر بن
مطعم عن ابیه ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال فی اساری بدر مرویست از جبیر بن مطعم که پیغمبر خدا گفت در اسیران بدر لو کان
المطعم بن عدی حیا اگر بودی مطعم بن عدی زنده ثم کلمنی فی هؤلاء النتنی لترکتهم لهیس ترسخن میکرد مرا در حق
این بخسان والتماس عفو میکرد البته میگذاشتم انها را بغیر فدیه برای مکافات وی مرویست که چون کفار قریش
قرار دادند و صحیفه نوشتند که بقبیله هاشمیان معامله نکنند و مناکحت نمایند و نگذارند ایشانرا از شعب کوه مطعم بن عدی
سعی کرد در پاره کردن این صحیفه و بر هم زدن این عهد انحضرت خواست که مکافات این سعی او نماید
وی از اولاد عبد مناف است معظم بود در اهل قریش پیش از غزوه بدر بهفت ماه کافر مرده است بعضی گفته اند که
انحضرت وقتیکه از تبلیغ اهل طائف باز آمد و انها قبول نکردند تا انهما کرد در جوار مطعم آمده آرام گرفت باب
ومن الدلیل علی ان الخمس للامام و از جمله دلیلها بر انکه خمس مر امام راست وانه یعطی بعض قرابته دون بعض ما قسم
بعنی بعضی خویشانرا از بعضی دیگر ما قسم النبی صلی الله علیه وآله وسلم چیزیست که قسمت کرد پیغمبر خدا لبنی المطلب وبنی هاشم
من خمس خیبر مر اولاد مطلب واولاد هاشم را از خمس غنیمت خیبر مخصوص کرد انها را بان غنیمت قال عمر
بن عبد العزیز لم یعمهم بذلک گفت عمر بن عبد العزیز عام نکرد انحضرت ایشانرا بان یعنی همه قریش را نداده
ولم یخص قریبا دون من هو احوج الیه و برای کسی که وی محتاج تر بود و تخصیص نفر بود با قرابت دون من هو احوج الیه مر اختیار
نکرد خویشان قریب ترا بر محتاجان انها وان کان الذی اعطی لما یشکو الیه من الحاجة اگرچه بود انکه داد او را از
جهت شکایت از حاجت ولما مسهم فی جنبه من قومهم وحلفائهم از جهت چیزیکه رسیده بود ایشانرا از جانب وجهت انحضرت
از مردم انها یعنی کفار قریش و هم عهدهای آنها بسبب اسلام حدثنا عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث عن عقیل
عن ابن شهاب عن ابن المسیب عن جبیر بن مطعم قال مشیت انا وعثمان بن عفان الی رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم گفت جبیر بن مطعم رفتیم من و عثمان بن عفان نزد پیغمبر خدا فقلنا یا رسول الله اعطیت بنی المطلب وترکتنا پس
گفتیم ای رسول خدا دادی تو اولاد مطلب را و گذاشتی ما را محروم ونحن وهم منک بمنزلة واحدة وحال آنکه ما و اولاد
مطلب نسبت بتو یکدرجه ایم و بچهار واسطه بعبد مناف میرسیم نسب عثمان بعبد مناف چنین می بود عثمان
بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انما بنو المطلب
وبنو هاشم شیء واحد پس فرمود رسول خدا جز این نیست که فرزندان مطلب و فرزندان هاشم چیز یکی اند در روایت ابی ذر کسیء یعنی
بسین مهمله مکسوره وتشدید یاء تحتیه بمعنی مثل ونظیر است قال اللیث حدثنی یونس وزاد قال جبیر ولم یقسم النبی
صلی الله علیه وآله وسلم و گفت لیث حدیث کرد مرا یونس و زیاده کرد و گفت جبیر قسمت نکرد پیغمبر خدا النبی
عبد شمس ولا لبنی نوفل مر اولاد عبد شمس را و نه اولاد نوفل را قال ابن اسحق عبد شمس وهاشم والمطلب اخوة
لام وامهم عاتکة بنت مرة گفت ابن اسحق و عبد شمس و هاشم و مطلب برادران هم اند از جانب مادر و نام
مادر ایشان عاتکه است دختر مره وکان نوفل اخاهم لابیهم و بود نوفل برادر ایشان از جانب پدر باب
من لم یخمس الاسلاب در حکم کسی که خمس نگیرد اسلاب را اسلاب جمع سلب است بفتح سین مهمله ولام هر دو بار موجود
بجهز مقتول باشد جامه و سلاح و منطقه و همیان و مرکب وانچه بران باشد از زین ولجام سوای ترجین

الجزء السادس صحیح الاسلام کتاب الحج

تحقیق در یافته ام طواف زنان انحضرت را با مردان
بعد حجاب قلت کیف یمنعهن الطواف مع الرجال ابن جریج گوید گفتم
چگونه منع الطواف میکنی و هم می بودند زنان را مردان بعد امر
حجاب قال لم یکن یخالطن الرجال گفت مخالطه نبودی
حتی الان میشدند زنان را مردان و در بسیاری از نسخ
کتاب یخالطن بدون الف بلفظ جمع مؤنث است یعنی در هم
نمی شدند زنان مردان را کانت عائشة تطوف حجرة
من الرجال لا تخالطهم بود عائشه که طواف میکرد در
گوشه دور از مردم بجائی که تنها الا آنکه بود عائشه ایشان را
حجرة بفتح حاء مهمله وسکون جیم بعد ازان رای مهمله
یعنی ناحیه و برای حجره یعنی مستور بیک شب از پرده
بروی فقالت امرأة انطلقی نستلم یا ام المؤمنین
پس گفت زنی که با عائشه بود مر او را بر روان استلام
کنیم رکن را ای مادر مسلمانان قالت انطلقی عنک
وابت گفت عائشه برو از طرف خود و از برای
خود و قبول نکرد عائشه که برود و استلام کند زنان
مردان بخزین زیاده کرده و فاکهی و لکن کن یخرجن متنکرات
باللیل می برآمدند زنان بشب ناشناسان پوشیده
فیطفن مع الرجال پس طواف میکردند با مردان پس
از ایشان ولکنهن اذا دخلن البیت قمن حین یدخلن

ما تیسر درست از نقد و جنس که داخل غنیمت است و من قتل قتیلا فله سلبه حتی یا الحجة قائم کنیسکه
کشت یکی از کافران را پس مراد ازو هست سلب او بی آنکه خمس کرده شود و حکم امام باشد درین باب پیش از کشتن
آن را قتیل گفتند از راه مجاز و این را مجاز بالمشارفة گویند منقول از حنیفه و مالک آنست که استحقاق سلب بر
تقدیر اذن و شرط امام است چنانکه گوید هر که کافری را بکشد سلب او از وست و اگر این شرط را نکرده باشد
داخل غنائم است و حدیث مذکور نیز ناظر بهمین معنی است چنانکه معلوم شود و مخلد تنا مسدد قال حدثنا یوسف

الماجشون عن صالح بن ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف عن ابیه عن جده یعنی صالح بن ابراهیم بن
عبد الرحمن بن عوف روایت کرده است قال بینا انا واقف فی الصف یوم بدر گفت عبد الرحمن در اثنای
در صف روز واقعه بدر فنظرت عن یمینی و شمالی نظر کردم جانب یمین و شمال خود فاذا انا بغلامین من الانصار
حدیثة اسنانهما ناگاه من واقفم بدو غلام از قوم انصار که خورد سال اند فتمنیت ان اکون بین اضلع منهما آرزو
کردم که باشم من میان قوی تر از ین دو غلام یعنی همراه او باشم و تقویت او کنم از آنکه کلان سالان تمام تر
میباشند بر دشواری امور و اشتیاع بهمزه و ضاد معجمه و لام و عین مهمله است بمعنی اقوی و در بعضی اصلح است
از صلاح یعنی سزاوار تر برای جنگ فغمزنی احدهما پس اشارت کرد مرا یکی از ایشان فقال یا عم هل تعرف
ابا جهل پس گفت ای عم آیا می شناسی ابو جهل را قلت نعم ما حاجتک الیه یا ابن اخی گفتم آری می شناسم او را چیست
کار تو با وی ای برادر زاده من قال اخبرت انه یسب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت خبر داده شده ام
من که بتحقیق آن ملعون دشنام میکند رسول خدا را والذی نفسی بیده لئن رأیته و سوگند میکنم بکسی که ذات من در
قدرت اوست اگر به بینم او را لا یفارق سوادی سواده حتی یموت الاعجل منا جدائی نکند شخص من از شخص
او تا آنکه می میرد شتاب کننده از ما یعنی آنکه اجل او نزدیک تر رسیده باشد فتعجبت لذلک پس تعجب کردم از
سخن او و خوش آمد مرا فغمزنی الآخر فقال لی مثلها پس اشارت کرد و فرا دیگر غلام و گفت مرا مانند سخنان او فلم
انشب ان نظرت الی ابی جهل یجول فی الناس پس درنگ نکردم این را که دیدم بسوی ابو جهل که میگردد در مردم فقلت الا
ان هذا صاحبکما الذی سألتمانی گفتم آگاه باشید بتحقیق این است یار شما آنکه سوال کردید مرا ازو فابتدراه بسیفیهما فضرباه
حتی قتلاه پس شتاب کردند ابو جهل را بشمشیرهای خود و زدند هر دو او را تا آنکه کشتند ثم انصرفا الی رسول الله
صلی الله علیه وسلم فاخبراه پس هر دو باز گشتند نزد رسول خدا و خبر دادند آنحضرت را فقال ایکما قتله
قال کل واحد منهما انا قتلته پس فرمود کدام یکی از شما کشته است او را گفت هر یکی از این دو من کشته ام فقال
هل مسحتما سیفیکما قالا لا فنظر فی السیفین فرمود آیا پاک کرده اید شمشیرهای خود را گفتند نی فنظر فی السیفین
فقال کلاکما قتله پس فرمود هر دو شما کشته اید او را سلبه لمعاذ بن عمرو بن الجموح و حکم کرد سلب او برای معاذ بن عمرو بن جموح را است که
یکی از ین دو کس بوده است از تخصیص سلب یکی از آن هر دو معلوم شد که استحقاق آن بمجرد قتل
نیست بلکه مفوض بامام است که وی قال مالک و طحاوی که از علمای حنفیه است سیکویند اگر سلب بمجرد قتل
آنحضرت بهر دو میداد که هر دو ابو جهل را کشته بودند و آنحضرت بزبان مبارک فرمود که هر دو کشته اید
پس معلوم شد که امام اختیار دارد در دادن سلب قاتل را و آنکه خالی از تکلف نیست

الجزء السادس ... کتاب الحج

براوردند که خون آلوده است بعد ازان فرمودند که هر دو کشته اید خلاف واقع از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم محض برای خوش خاطری منتی ندارد و چگونه خوش خاطر نشد خاطر آن مردم که تخصیص سلب میگردانید و از حدیث پیدا است که انقطاع حیات او از ضرب کیست بسا است که مجروح با ندک حراکتی که آخر بوی میرسد جان میدهد شافعیه در جواب گفته اند که قاتلی که تمام کرده حیات او در آمین معاذ بن عمرو بن جموح بوده و استحقاق سلب مرتب بر نیست و دیدن آنحضرت هر دو شمشیر را ازان بوده تا معلوم شود که شمشیر کدام یکی پیشتر در بدن او رسیده است و معلوم شد که تیغ ابن جموح پیشتر در آمده و آن موجب انقطاع حیات شده باین همه آنحضرت نسبت قتل بهر دو کردند برای خوش کردن خاطر دیگری است و کانا معاذ بن عفراء و معاذ بن عمرو بن الجموح و بودند آن هر دو غلام قاتل ابی جهل و کسی عفراء بفتح عین مهمله و سکون فاء و راء ممدوده نام مادر معاذ است و نام پدر او حارث بن رفاعه است و جموح بفتح جیم و در آخر حاء مهمله و در بعضی حواشی نوشته که این هر دو برادران بسبب نسبت بمادر میگویند که عفراء است ، ‌قال محمد سمع یوسف صالحا و ابراهیم اباه گفت مولف که شنیده است یوسف یعنی ابن ماجشون صالح را و ابراهیم را که پدر او ست غرض ازین قول آنست که بعضی گمان کرده بودند که این حدیث منقطع است میان یوسف و صالح مردی دیگر است که نام او واحد بن ابی یوسف پس دفع این گمان کرده باین قول **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن يحيى بن سعيد عن ابن افلح عن ابي محمد مولى ابي قتادة عن ابي قتادة قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام حنين گفت ابو قتاده بر آمدیم با رسول خدا سال غزوه حنین نام موادی است میان مکه و طائف و این واقعه در سال هشتم از هجرت بود فلما التقينا كانت للمسلمين جولة پس هرگاه آمدیم و دشمنان را بود مسلمانان را گردشی یعنی پس و پیش شده بودند تعبیر کرده هزیمت را باین لفظ برای رعایت غرض مسلمانان فرأيت رجلا من المشركين علا رجلا من المسلمين پس دیدم مردی را از مشرکان که قادر شده است بر کشتن مردی از مسلمانان فاستدرت حتى اتيته من ورائه پس گردیدم تا آنکه آمدم نزد آن مشرک از پس پشت او حتی ضربته بالسیف على حبل عاتقه تا آنکه زدم او را بشمشیر بر رگ دوش او عاتق جای ردا است از منکب و حبل آن عصب است فاقبل علي فضمني ضمة وجدت منها ريح الموت پس متوجه شد بمن و بیفشرد مرا افشردنی که یافتم از وی بوی مرگ یعنی از بیخودی و بی اختیاری در شدت حال او و دانستم که حیات او بآخر رسیده است ثم ادركه الموت فارسلني پس ترک داد و دریافت او را مرگ پس گذاشت مرا فلحقت عمر بن الخطاب فقلت ما بال الناس پس در رسیدم عمر بن خطاب را رضی الله تعالی عنه گفتم چه حال است مردم را که پس دویش شده اند قال امر الله گفت عمر حکم خدا و قضای او ست و این واقعه مقرر بود یعنی از حسن اتفاق بود که یک طایفه در جماعه که گرد آنحضرت بودند ثم ان الناس رجعوا وجلس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم پس رجوع کردند مردم بار دیگر نزد آنحضرت و نشست رسول خدا فقال من قتل قتيلا له عليه بينة فله سلبه پس فرمود کسیکه بکشد یکی را که قرار دهد برین قتل گواهی باشد پس مر او را است سلب او فقمت فقلت من يشهد لي ثم جلست پس ایستادم پس گفتم کیست که گواهی دهد برای من پس نشستم ثم قال مثله فقمت فقلت من يشهد لي ثم جلست ثم قال الثالثة مثله فقمت پس فرمود مرتبه سوم مانند آن فقمت فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما لك يا ابا قتادة پس ایستادم پس گفت آنحضرت چه حال است ترا که بار بار ایستاده میشوی ای ابو قتاده فقصصت عليه القصة

الجزء السادس شيخ الاسلام كتاب

... ابن عباس بر قول خود و مرقومی نکرد انسب سنت ... که خدا اشاره کرده است بسوی کلام ... که سخن گوید ... مگر بر ... یعنی سخن نیک گوید اگر چه از جنس کلام ... باشد و نه پیشتر اشعار است با آنکه ... بهتر است ... گفته و مثل هر بیت نزد اکثر اهل علم مستحب دانند ... کلام را در طواف مگر حاجت یا ذکر خدا یا از علم

حدثنا ابراهيم بن موسى ابو اسحاق ... عن ابن جريج ... قال اخبرني سليمان الاحول ان طاؤسا اخبره عن ابن عباس ... النبي صلى الله عليه وآله وسلم مر وهو يطوف ... وربط يده الى انسان ... تحقیق آنحضرت گذشت در حال طواف ... که دست او بسته بود بدست دیگری ... فقطعه النبي صلى الله عليه وآله وسلم بيده ثم قال قده بيده پس برید آن بند را آنحضرت بدست خود ... و دو آدمی بکشش آن دیگر را از پیش بدست خود ... احمد ... که آنحضرت دریافت ... در انجالی که متفرق بودند پس گفت ... حال ... گفتند ... که متفرق شود ... کعبه را ... شود و نبوی رحمه الله روایت کرده طبرانی که اسلام آوردند ... بسر ... آنحضرت ... و فرزند ... پس ایشان ملاقات کردند آن حضرت ... بحالیکه متفرق بودند ... پس فرمود ... گفتند سوگند خورده بودیم که اگر رد کند خدا تعالی ... و فرزند ... پس قطع کرد آن حضرت ... ازین عمل شیطان ... شاید که مراد از دو ... انسان از حدیث ... و الله اعلم

باب اذا رای سيرا او شيئا يكره في الطواف قطعه ... اگر کسی در طواف ... اگر ... مکروه است ... آنرا ... نیست ... و حزان ... قطع ... و قول ... میگویند ...

پس حکایت کردم برای آنحضرت قصه خود را فقال رجل صدق یا رسول الله صلی الله علیه وآله پس گفت مردی راست
گفته است ابوقتاده ای رسول خدا و سلب آن کشته نزد منست پس راضی کن او را از من
که بازگیرد صاحب فتح الباری هم نام آن مرد گواهی داده نگفته لیکن در مقدمه میگوید که آنکه
گواهی داده اسود بن خزاعی اسلمی است و آنکه سلب گرفته در روایت نزد مؤلف رح آنست که از قریش بود
پوشیده نماند که ظاهر از حدیث آنست که شاهد تا آنکه یکی است فقال ابوبکر الصدیق پس گفت ابوبکر
صدیق لاها الله اذا لا یعمد الی اسد من اسد الله نیست بخدا سوگند درین صورت قصد نمیکند پیغمبر خدا بسوی شیری
از شیران خدا یقاتل عن الله ورسوله فیعطیک سلبه که قتال میکند از جانب خدا و رسول فعطا پس حکم او بسوی ایلکه بدهد ترا سلب
غیر برضای او و درین کلام لاها الله اذا الا یعمد که در روایت صحیحین وغیرهما واقع شده علمای عربیت سخن کرده اند
و نسبت غلط و تحریف بحبه تمین نموده و گفته اند صواب لاها الله ذا بغیر همزه و تنوین است برای اشارت خطابی گوید شان
روایت صحیحین که در کلام عرب لاها الله اذا آمده و ابدال واو قسم است و معنی آنکه لا والله ذا یمینی این قسم
یمین است و در تقصیر روایت محدثان از ابن حاجب وغیر او توجیهات منقول است قسطلانی بتطویل نقل
کرده است فقال النبی صلی الله علیه وسلم صدق پس فرمود پیغمبر خدا راست گفته است ابوبکر که حق ابی قتاده است فاعطاه
پس داد او را ظاهر اعطائی بود بطریق التفات بغیر نایب آورده فبعت الدرع فابتعت به مخرفا فی بنی سلمه پس فروختم
زره را و خریدم بوستانی در محله بنی سلمه بفتح حرف اول و کسر آن دخا معجمه در او بستانی است بمعنی چیده است
و از بستان می چیند میوه را وانه لاول مال تأثلته فی الاسلام و تحقیق این بستان مالی است که کسب جمع کردم آن را در
اسلام باب ما کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم یعطی المؤلفة قلوبهم وغیرهم در بیان چیزی که آنحضرت رحمت
خدا بر وی می بخشید مؤلفه قلوب را آنها را مؤلفه قلوب جمعی بودند از نومسلمانان که هنوز ایمان در دلهای شان
تمکن نیافته بود و آنحضرت عطا میکرد آنها را تا دلهای ایشان الفت گیرد باسلام و دور رای ایشان را از اسلام
که محتاج بودند نیز عطا میکرد من الخمس ونحوه از خمس مانند آن از خراج و جزیه رواه عبدالله بن زید عن النبی صلی الله علیه
وآله وسلم روایت کرده این معنی مذکور را عبدالله بن زید انصاری از پیغمبر خدا حدثنا محمد بن یوسف قال حدثنا
الاوزاعی عن الزهری عن سعید بن المسیب وعروة بن الزبیر ان حکیم بن حزام قال مرویست از سعید بن مسیب و عروة بن زبیر
که حکیم بن حزام و قسطلانی نقل کرده درین وقت از مؤلفة القلوب بود گفت سألت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
فاعطانی طلب کردم از رسول خدا چیزی پس داد مرا ثم سألته فاعطانی پس سوال کردم آنحضرت
را پس داد مرا ثم قال لی یا حکیم ان هذا المال خضر حلو پس فرمود مرا ای حکیم بتحقیق این مال سبز است و شیرین
یعنی مرغوب طبائع است چنانکه سبزه دیدن آن خوش می آید و شیرین است که ذائقه بدان لذت می گیرد
چون این هر دو معنی جمع شود بیشتر رغبت در ان می افزاید خضر بفتح خاء معجمه و کسر ضاد معجمه است حلو بضم حاء مهمله
و سکون لام است فمن اخذه بسخاوة نفس بورک له فیه پس کسیکه گرفت آن را بی حرص و طمع یا بسخاوت نفس
بخشنده و انشراح وی در بخشیدن برکت کرده میشود مر او را در آن مال ومن اخذه باشراف نفس لم یبارک
له فیه و کسیکه گرفت آن را بحرص و باعث نفس برکت داده نمیشود مر او را در آن مال وکان کالذی یاکل

ابن شهاب عن حمید بن عبدالرحمن بن عوف ان ابا هریره
اخبره ان ابابکر الصدیق بعثه فی الحجة التی امره علیها
رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل حجة الوداع ... فرستاد او را
در حجی که امیر گردانیده بود او را بر آن ... پیش از
حجة الوداع ... رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ...
یوم النحر ... ... در روز نحر در میان گروهی
یؤذن فی الناس ... اعلام کنند مردمان را ... بعد العام
مشرک ... بعد ازین سال مشرکی ولا یطوف
بالبیت عریان ... طواف میکردند برهنه
... ... جامه ها ...
... ...
باب لا یطوف بالبیت عریان ...
... ...
باب اذا وقف فی الطواف ...
... ...
باب صلی النبی صلی الله علیه وسلم لسبوعه رکعتین

ولا یشبع و باشد مانند کسیکه بخورد و سیر نشود و این حال را جوع الکلب میگویند هرچند بیشتر خورد گرسنه تر گردد نمی برکت
دهد برآن از ینجا قیاس باید کرد والید العلیا خیر من الید السفلی و دست بلند بخشنده و بهتر است از دست پست گیرنده و
عادت انست کسی که چیزی میدهد دست بر میدارد و آنکه میگیرد دست پایان میکند قال حکیم فقلت یا رسول الله
گفت حکیم پس گفتم ای رسول خدا والذی بعثک بالحق سوگند بکسیکه فرستاد ترا براستی و درستی لا ارزأ احدا بعدک شیئا
حتی افارق الدنیا کم نمیکنم احدی را بعد از تو یا بعد از سوال از تو کرده چیزی را از مال بگرفتن از وی تا آنکه بگذارم دنیا
را از جهت تقدیم را او برای ست مینی النقص فکان ابوبکر یدعو حکیما الی العطاء پس بود ابوبکر صدیق در زمان
خلافت خود میخواند حکیم را تا بدهد او را عطائی که بهمه مسلمانان میکرد فیابی ان یقبل منه شیئا پس ابا کرد این را که قبول
کند از ابوبکر چیزی را ثم ان عمر دعاه لیعطیه پستر عمر بن خطاب در وقت خلافت خود خواند او را بهمان که بدهد او را فابی ان یقبل
منه پس ابا کرد اینکه قبول کند از عمر فقال اني اشهدكم يا معشر المسلمين على حكيم پس گفت عمر ای گروه مسلمانان بتحقیق من
عرض میکنم بر وی حق او را الذي قسم الله له من هذا الفيء آنکه قسمت کرده است خدا او را موده مراد ازین غنیمتها فیابی ان
یاخذه پس ابا می آرد اینکه بگیرد حق خود را فلم یرزأ حکیم احدا من الناس بعد النبي صلی الله علیه واله وسلم حتی توفی پس
کم نکرد حکیم هیچ یکی را از مردم مانی که بعد از پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی تا آنکه وفات یافت حدثنا ابو النعمان قال
حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن نافع ان عمر بن الخطاب [ن] مرویست از نافع بروایت ایوب سختیانی که عمر بن خطاب
گفت این حدیث را ایوب بطریق انقطاع آورده و ذکر نکرده ابن عمر را و در آخر حدیث از جریر از ایوب مرفوع آورده
است و در مغازی نقل کرده اند که مؤلف از حماد نیز بطریق موصول آورده است یا رسول الله انه کان علی
اعتکاف یوم في الجاهلية ای رسول خدا بتحقیق بود بر من اعتکاف روزی که نذر کرده بودم در ایام جاهلیت
یعنی پیش از آن که اسلام آورده بودم فامره ان یفي به پس فرمود آن حضرت عمر را که ایفا کند نذر را و در باب اعتکاف
گذشته که نذر کرده بود اعتکاف شبی را پس گویند که منافات نیست درین دو حدیث شاید جمع کرده باشد این دو نذر
را پوشیده نماند که اگر نذر یک شب در روز کرده باشد چنانکه متعارف است می توان از آن تعبیر بروز و شب کرد
قال واصاب عمر جاریتین من سبي حنین گفت نافع رسید عمر دو دو را از بندیان غزوه حنین فوضعهما في بعض بیوت
مکة پس واداشت آنها را در بعضی خانهای مکه قال فمن رسول الله صلی الله علیه واله وسلم علی سبي حنین گفت نافع پس منت نهاد رسول
بر بندیان حنین و رها کرد و دور کرد از آنها بندگی فجعلوا یسعون في السکك پس گشتند مردم که میگشتند در کوچها فقال عمر
یا عبد الله انظر ما هذا پس گفت عمر پسر خود را ای عبد الله ببین که چیست این سعی و تردد مردم قال من رسول
الله صلی الله علیه واله وسلم علی السبي گفت عبد الله بن عمر منت نهاده است رسول خدا بر بندیان و رها
کرده است آنها را و در روایت ابن عیینه از اسمعیل آورده که گفت عبد الله ایمان آوردند بندیان پس رها
کرد آنها را رسول خدا قال اذهب فارسل الجاریتین گفت عمر برو پس بفرست هر دو را و رها کن آن دو را از حضرت قال نافع
ولم یعتمر رسول الله صلی الله علیه واله وسلم من الجعرانة گفت نافع عمره نکرده بود رسول خدا از موضع جعرانه ولو اعتمر لم یخف علی عبد الله
و اگر عمره کرده بودی پوشیده نماندی بر عبد الله بن عمر که دائم ملازم آنحضرت بود پوشیده نماند که جمعی ذکر کرده اند که
آنحضرت وقتی که فارغ شد از حنین و طائف عمره کرد و این استدلال نافع تمام نیست از انکه ابن عمر جمیع معلومات
خود روایت نکرده است نه بنافع و نه بغیر او و با این همه روایت مثبت برای نافی راجح و مقبول است نسبت

کوالیه بعرا سبوع دو رکعت گذارند سوای درمی و صفت
تا تسلی است در یطف الی صلی الله علیه واله وسلم
سبوعی قد اذالا لعمل کتیق طواف نمود آنحضرت سبع
مکه آنکه نماز گذارد دو رکعت یعنی صلاة طواف و دیگر و
مواظبت با عدم ترک یکبار علامت وجوب است چنانکه
حنفیه و مالکیه گویند و سنت موکده است آن سبع اخیر در حدیث
طویل جابر است نزد مسلم که چون پیش آمد آن حضرت
بمقام ابراهیم خواند و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی
پس ادا ان نماز گذارد و حدیث تنبیه است که این نماز
امتثال امر اوست و لیکن چون استفاده این
لطریق ظنی است ثابت وجوب باشد حدثنا
قتیبة قال حدثنا سفین بن عیینة عن عمرو قال سألنا
ابن عمر ایقع الرجل علی امرأته في العمرة قبل ان یطوف
بین الصفا والمروة گفت عمرو بن دینار پرسیدیم ابن
عمر را آیا جائز است که واقع شود مرد بر زن خود یعنی
جماع کند در عمره پیش از آنکه طواف کند میان صفا و
مروه مراد از طواف اینجا گشتن است میان این دو
کوه که آن سعی است قال قدم رسول الله گفت
ابن عمر قدوم آورد و مکه را پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
وسلم فطاف بالبیت سبعا ثم صلی خلف المقام
رکعتین وطاف بین الصفا والمروة پس طواف کرد
بکعبه یعنی گشت گرد وی هفت بار پستر نماز گذارد پس مقام
ابراهیم دو رکعت و سعی کرد میان صفا و مروه وقد قال
لقد کان لکم في رسول الله اسوة حسنة و گفت ابن
عمر آنکه بتحقیق بود برای شما در پیغمبر خدا خصلت نیک
که اقتدا کرده شود به آن پس آنچه آن حضرت کرد تا بع
کنید قال گفت عمرو بن دینار سالت جابر بن عبد الله
و پرسیدم جابر را از این مسئله فقال پس گفت جابر
لا یقربها حتی یطوف بین الصفا والمروة
نزدیک نشود زن خود را تا آنکه سعی کند میان صفا
و مروه

باب من لم یقرب الکعبة ولم یطف
حتی یخرج الی عرفة و یرجع کسیکه نزدیک نشود کعبه را و
طواف نکند تا آنکه برآید بسوی عرفه روز نهم و وقوف
کند در آنجا و برگردد بعد الطواف الاول یعنی طواف
نکند بعد طواف نخستین که برای قدوم کرده بود تا
آنکه وقوف کند بعرفه شاید که اشارت باشد بمذهب
مالک که گوید که طواف بکعبه اگرچه افضل است از نماز نفل
مرکسی که احرام ... لیکن باید که نفل نکند طواف
بعد طواف قدوم تا آنکه تمام کند حج را حدثنا

بروایت نافع درین نقل آنچه بعد ازین ایراد نموده‌اند اشارت کرده که حدیث مذکور متصل است نه تابع سماع
از عبد الله بن عمر نقل کرده بود و جریر بن حازم عن ایوب عن نافع عن ابن عمر و قال من الخمس
و زیاده کرده است جریر بن حازم از ایوب از نافع از ابن عمر و گفت ابن عمر اینده و جاریه از جمله خمس آنحضرت
بود و رواه معمر عن ایوب عن نافع عن ابن عمر فی النذر و لم یقل یوم و روایت کرده معمر و مضمون روایات
معتبر است بلفظ یوم قائل انه اعتمار و حدیث اعتکاف را از ایوب از نافع از ابن عمر در باب نذر نگفته است
لفظ یوم در قول عمر علی اعتکاف یوم بلکه مطلق آورده و یوم مجرور است بتنوین بطرق حکایت و در روایت
این و منصوب است بر ظرفیت حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا جریر بن حازم قال حدثنا الحسن
قال حدثنا عمرو بن تغلب قال اعطی رسول الله صلی الله علیه وسلم قوما و منع آخرین گفت عمرو بن تغلب داد پیغمبر خدا
از غنائم حنین قومی را و نداد قومی دیگر را فکانهم عتبوا علیه پس گویا عتاب کردند این مردم بر آنحضرت
فقال انی اعطی قوما اخاف ظلعهم و جزعهم پس فرمود بتحقیق من میدهم مردمی را که میترسم کجی ایشان و
میل از حق و سستی ایمان و نالیدن ایشان از جدائی اوطان و اوضاع [illegible]
معنی مهمله است یعنی مذکور و اکل قوما الی ما جعل الله فی قلوبهم من الخیر و الغنی و می سپارم قومی را بسوی
چیزی که گردانیده است خدا در دلهای ایشان از نیکی ایمان و دل بی نیازی از حطام دنیوی و منهم عمرو بن تغلب
و ازین مردم است عمرو بن تغلب فقال عمرو بن تغلب ما احب ان لی بکلمة رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حمر النعم
پس گفت عمرو بن تغلب دوست ندارم من که مرا بدل این کلمه رسول خدا شتران سرخ موی که عزیزترین
اموال است نزد عرب باشند حمر بضم مهمله و سکون میم است و نعم بفتح نون و عین مهمله و احد انعام است اکثر
اطلاق آن بر شتر است زاد ابو عاصم عن جریر قال سمعت الحسن یقول حدثنا عمرو بن تغلب گفت جریر
شنیدم حسن بصری را می گفت حدیث کرد مرا عمرو بن تغلب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اتی بمال او بسبی
فقسمه بهذا بتحقیق رسول خدا آورده شد نزد او مالی یا بندیان جنگ، او پس قسمت کرد آن را بآن
طریق که داد بعضی را و نداد بعضی دیگر را حدثنا ابو الولید قال حدثنا شعبة عن قتادة عن انس قال قال النبی صلی الله
علیه وسلم انی اعطی قریشا اتألفهم گفت انس بن مالک فرمود پیغمبر خدا من میدهم قریش را که اسلام ایشان
بجهود و ایمان بنا لانهم حدیث عهد بالجاهلیة ازان جهت که ایشان تازه‌اند بعهد کفر و هنوز
یقین ایشان درست نشده روایت کرده‌اند که آنحضرت ابوسفیان را که تازه ایمان آورده بود گلهای غنم که
صحرای انبان پر بود انعام کرد تعجب کرد و گفت این انعام نمی آید مگر از کسی که پیغمبر خدا است حدثنا ابو الیمان
قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی انس بن مالک ان ناسا من الانصار قالوا لرسول الله صلی
الله علیه و آله وسلم گفت زهری خبر داد مرا انس بن مالک که جمعی از مردم انصار می گفتند مر رسول خدا را
حین افاء الله علی رسوله من اموال هوازن ما افاء هنگامیکه غنیمت داد خدا مر رسول خود را از
اموال هوازن چیزیکه غنیمت داد و اشارت بکثرت اموال است فطفق یعطی رجالا من قریش المائة من الابل
پس گرفت آنحضرت که میداد مردم را از قریش صد صد نفر از شتر فقالوا یغفر الله لرسول الله یعطی قریشا و یدعنا

الجزء السادس عشر — کتاب الحج

تخفیف برمست پس در حدیث دلیل نباشد [illegible]
باب من صلی رکعتی الطواف خارجا من المسجد [illegible]
[illegible]
حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن محمد بن عبد الرحمن [illegible]
[illegible]

پس گفتند مغفرت کند خدا مر رسول خدا را میدهد قریش را و می گذارد ما را محروم و سیوفنا تقطر من دمائهم و حال آنکه شمشیرهای ما می چکد از خونهای قریش قال انس فحدث رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بمقالتهم گفت انس پس گفته شد رسول خدا را گفتار ایشان را فارسل الی الانصار پس فرستاد آنحضرت کسی را بسوی مردم انصار فجمعهم فی قبة من ادم پس جمع کرد ایشان را در قبه که از چرم مدبوغ بود ولم یدع معهم احدا غیرهم و نگذاشت با انصار هیچ کسی را غیر ایشان فلما اجتمعوا جاءهم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس هرگاه جمع شدند انصار آمد ایشان را رسول خدا فقال ما کان حدیث بلغنی عنکم پس فرمود چه بوده است گفتاری که رسیده است مرا از شما قال له فقهاءهم اما ذووا رأینا یا رسول الله فلم یقولوا شیئا گفت مر آنحضرت را اهل فهم و زکاء ایشان اما اهل عقل ما ای رسول خدا نگفته اند چیزی از این مقوله واما اناس منا حدیثة اسنانهم و اما مردمی از ما که نوسال اند فقالوا یغفر الله لرسول الله یعطی قریشا ویترک الانصار وسیوفنا تقطر من دمائهم پس گفته اند این را مغفرت کند خدا مر رسول خدا را میدهد قریش را و میگذارد انصار را و حال آنکه شمشیرهای ما می چکد از خون قریشان فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انی اعطی رجالا حدیثی عهد بکفر پس فرمود پیغمبر خدا تحقیق من میدهم مردمی را که تازه است زمان ایشان بکفر یعنی هنوز اسلام متمکن نشده است در دلهای ایشان و تالیف می کنم دلهای ایشان را با اسلام اما ترضون ان یذهب الناس بالاموال وترجعون الی رحالکم برسول الله آیا راضی نمی شوید شما اینکه برند مردم مالها را و رجوع کنید بمنزلهای خود با رسول خدا یعنی برضا و محبت او فوالله ما تنقلبون به خیر مما ینقلبون به پس بخدا سوگند چیزیکه برمی گردید شما با آن چیز بهتر است از آنچه برمیگردند ایشان با آن قالوا بلی یا رسول الله قد رضینا گفتند آری ای رسول خدا این چنین است تحقیق ما راضی شدیم فقال لهم انکم سترون بعدی اثرة شدیدة پس فرمود مر ایشان را تحقیق شما خواهید دید پس از من استقلال امرا باموال و حرمان خود از آن فاصبروا حتی تلقوا الله عزوجل ورسوله علی الحوض پس صبر کنید تا آنکه ملاقات می کنید در قیامت خدا را و رسول خدا را بر حوض کوثر و برسید بر ثواب های فراوان قال انس فلم نصبر گفت انس پس صبر نکردیم بر فقر و مسکنت حدثنا عبد العزیز بن عبد الله الاویسی قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن صالح عن ابن شهاب قال اخبرنی عمر بن محمد بن جبیر بن مطعم ان محمد بن جبیر قال اخبرنی جبیر بن مطعم انه بینما هو مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت محمد بن جبیر خبر داد مرا جبیر بن مطعم که تحقیق جبیر در اثنای آنکه وی با رسول خدا بود رحمت کنا و خدا بر وی ومعه الناس مقبلا من حنین و با آنحضرت مردم بودند بحالیکه رو کننده است از غزوه حنین بمدینه علقت برسول الله صلی الله علیه وسلم الاعراب یسئلونه چسپیدند پیغمبر خدا را مردم صحرا در حالیکه سوال می کنند آنحضرت را و می طلبند از غنائم حتی اضطروه الی سمرة فخطفت رداءه تا آنکه بیتاب ساختند و در اثر درخت سمره پس ربودند رداء آنحضرت را یا در بود آن درخت خار دار فوقف رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس ایستاد رسول خدا ثم قال اعطونی ردائی پس فرمود بدهید مرا رداء من فلو کان عدد هذه العضاه نعما لقسمته بینکم پس اگر بودی بشمار این درخت یعنی بشمار

و احمد واس شام از مسیم مثلے از کتاب الصلوة گذشت

باب الطواف بعد الصبح والعصر بیان حکم طوافی که بعد از نماز صبح کنند یا بعد نماز عصر یعنی بیان حکم نماز طواف این وقت که گذارده شود و کان ابن عمر یصلی رکعتی الطواف ما لم تطلع الشمس و بود ابن عمر که میگذارد دو رکعت طوافی که بعد صبح میکرد مادام که طلوع نمیکرد آفتاب و این بنا بر مذهب وی بود از اختصاص کراهت بحال الطلوع و حال غروب کما تقدم و در روایت کرده سعید بن منصور در مناسک که بود ابن عمر که طواف نمیکرد بعد از این دو نماز و این مسند بدو طریق که بود ابن عمر که طواف میکرد بعد صبح نماز نمیکرد تا طلوع آفتاب و اگر طواف میکرد بعد عصر نماز نمیکرد تا غروب آفتاب و شاید که این در غالب اوقات بود بنا بر احتیاط و اول احیانا بود بنا بر بیان جواز و بسیاری از علما که شافعی و احمد از ایشان اند قائل اند بجواز وطاف عمر بعد صلوة الصبح فرکب حتی صلی الرکعتین بذی طوی و طواف کرد عمر رضی الله عنه بعد نماز صبح پس سوار شد تا نماز گذارد دو رکعت طواف در ذی طوی که نزدیک مکه است بیرون حرم پس تاخیر کرد نماز را تا بعد از طلوع بحضور جمعی از صحابه و انکار نکرد بروی هیچ کس و این دلیل کراهت نماز است درین وقت و بسیاری از علما که ابوحنیفه و صاحبین و مالک در روایتی از ایشان اند قائل اند بدان حدثنا الحسن بن محمد ابن شقیق قال حدثنا قدوم آورد و تلخ او اقامت کرد در راستی نخو پنجاه سال پس از آن آمد از بلخ بسوی بصره و از رسته دو نسبت و پس مرد و در راستی بعد از آن قال حدثنا یحیی بن بن سلیمان قال ابو عمرو بن مرثد

برکت و فتح آن دو باب از شتر گاو و و فر آن بر اشتر نسبت میکر دم آنرا میان شما قسمت و بکسر عین مهمله و تشدید
سیمه عربیت کمان نبا ر د و از شتر لا تجدونی بخیلا ولا کذابا ولا جبانا پس شتر تجربی ؛ نیست مرا بخیل و نه دروغ گوی و
نه بد دلی از شما ریان کسی متعرض نشد و که درین حال مناسبت نفی این صفات ذمیمه چیست و گرا آمده بود و یا حد
اعلم که نسراب جهال از شاداین آنحضرت چیزی با شما گمان بخل و کذب کرده باشند و چون بخل لازم چیز
است آنرا نیز نفی فرموده یعنی شما داناان بر تقدیر این چنین عطا بسید دانستید که من این صفات مذموم
مطابقت حدیث بترجمه است که آنحضرت را حق تصرف در غنایم از خمس و جز آن تا و جا بوده است

حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا مالك عن اسحٰق بن عبد الله عن انس بن مالك قال کنت امشی مع النبی صلى الله
علیه وآله وسلم وعلیه برد نجرانی غلیظ الحاشیة گفت انس بن مالک بودم من که راه میرفتم با پیغمبر خدا
و بر دوش آنحضرت چادری بود نجرانی درشت کناره نجرانی بفتح نون و سکون جیم منسوب به نجران است
شهریست از یمن فادرکه اعرابی فجذبه جذبة شدیدة پس دریافت ملازمت آنحضرت فردی صحرانی
پس کشید ردای آنحضرت را کشیدنی سخت حتی نظرت الى صفحة عاتق النبی صلى الله علیه وآله وسلم قد اثرت بها
بر گوشه دوش مبارک آنحضرت قد اثرت بها حاشية البرد من شدة جذبته تحقیق اثر کرده و خراشید کناره
برد از سختی کشیدن آن مرد ثم قال مر لی من مال الله الذی عندك پس گفت بگو که بدهند مرا از مال
خدا که نزد تست فالتفت الیه فضحك پس التفات کرد آنحضرت بسوی وی و خندید و کرد از بیچیزی اعراب
ثم امر له بعطاء پس فرمود بعطا کردن وی و از این دلیل حلم و صبر آنحضرت است بر ایذای مردم در
نفس و مال و درین تمام تالیف قلب است که مردم الفت گیرند با سلام حدثنا عثمان بن ابی شیبة
قال حدثنا جریر عن منصور عن ابی وائل عن عبد الله قال لما كان یوم حنین اثر النبی صلى الله علیه وآله وسلم
اناسا فی القسمة گفت عبد الله بن مسعود هرگاه بود روز غزوه حنین اختیار کرد پیغمبر خدا مردمی را در قسمت غنایم
فاعطى الاقرع بن حابس مائة من الابل پس داد اقرع بن حابس را که از مؤلفة القلوب بود صد شتر
واعطى عیینة مثل ذلك و داد عیینه بن حصین را مانند آن صد شتر واعطى اناسا من اشراف العرب فاثرهم
یومئذ فی القسمة و داد مردمی را از بزرگان عرب که نو مسلم بودند و اختیار کرد ایشان را درین روز در قسمت
قال رجل والله ان هذه القسمة ما عدل فیها گفت مردی بخدا سوگند بدرستیکه این قسمتی است که
عدالت کرده نشده است در روی او ما ارید فیها وجه الله یا گفت خواسته نشده است دران قسمت
رضای خدا فقلت والله لاخبرن النبی صلى الله علیه وآله وسلم انس گوید گفتم بوی بخدا سوگند البته
خبر میدهم ازین مقوله تو پیغمبر خدا را فاتیته فاخبرته پس آمدم نزد آنحضرت و خبر دادم وی را از انچه آن مرد
گزافی کرده بود فقال فمن یعدل اذا لم یعدل الله ورسوله پس فرمود کیست که عدل می کند وقتی که
عدل نکند خدا و رسول او چون رسول بفرمود خدا میکند نسبت بخدا ظلم کرده رحم الله موسى قد اوذی باکثر من
هذا فصبر رحمت کند خدا موسی را علیه السلام تحقیق رنجانیده شده به بیشتر ازین آزار پس صبر کرد یعنی من نیز
صبر کردم برین آزار که از قبیل آزار هاى موسی بود و از نیست اگر گوئی این اعتقاد آن مرد و نسبت ظلم کردن

متصور است بعد مرد یکند نماز را وقت طلوع آفتاب
را لکن مناسبتی که بعد از بیا میکرد نه چنانچه دلالت دارد
برآن روایت ابن ابی شیبه انذی حدثنا ابراهیم
بن الحکم الحسن بن عرفه ... قال حدثنا ابو
انس بن عیاض قال حدثنا موسى بن عقبة عن نافع
ان عبد الله رضی الله عنه کان یصلی ... صلى الله علیه
وسلم ینهى عن الصلوة عند طلوع الشمس وعند غروبها
گفت عبد الله بن عمر شنیدم آنحضرت که منع میکرد از
نماز نزد طلوع آفتاب و نزد غروب آن حدثنی
الحسن بن محمد بن الصباح ابو علی الزعفرانی ... ودرست
و ثبت بعد ... سال قال حدثنا عبیدة
بفتح عین و کسر موحده ابن حمید ... تیمی نحوی منسوب
قال حدثنا عبد العزیز بن رفیع بضم را و فتح
فا و سکون یاء ... رایت عبد الله بن الزبیر
بعد الفجر یصلی رکعتین گفت عبد العزیز دیدم ابن زبیر را
که طواف میکرد بعد فجر و میگذارد دو رکعت نماز بعد طواف
فخبر ... النبی صلى الله علیه وآله وسلم لم یدخل
بیتها الا صلاهما خبر میداد ابن زبیر که تحقیق عایشه
گفته که آنحضرت در نمی آمد خانهٔ عایشه را النبی بعد
عصر مگر که میگذارد دو رکعت بعد عصر را گویا استنباط
کرد عبد الله بن زبیر جواز صلوة را بعد از صبح از جواز
صلوة بعد از عصر که از حدیث عایشه رضی الله عنها
معلوم کرده و تحقیق گذشت در باب ما یصلی بعد العصر
من الفوائت از کتاب الصلوة آنچه دلالت دارد
بر اختصاص گذاردن رکعتین با آنحضرت و ثبوت نهی از نماز
میان صحابه و اینکه گذاردن آنحضرت آن را داخل
دران حدیث عایشه است و تحقیق نیز آمده است در روی
ازانچه روایت کرده ابن ابی شیبه باسناد حسن که
گفت چون اراده کنی طواف را بعد نماز فجر یا عصر طواف
کن و تاخیر کن نماز را تا که غایب شود آفتاب یا طلوع
شود پس نماز گذار بر ... دو رکعت و

با آنحضرت و نا رضامندی خدا از پیغمبر موجب کفر و ارتداد وست پیدا او را عقوبت نکرده توبه خدا و تند قسطلانی در جواب آن از بعضی شراح نقل کرده که ازین گفتار فهم نمیشود که وی طعن و شبوت کرده است بلکه عدم عدالت در قسمت گفته و درین معنی هم عقوبت نکرده از آنکه شهادت دو کس معلوم نشده و خون بیختن بشهادت یکی روا نباشد انتهی پوشیده نماند که ازین جواب تشفی تمام حاصل نمیشود از آنکه درین گفتار بی شبه تشنیع و تفسیق آنحضرت است و کدام طعنه و اهانت بدتر از نسبت ظلم و نا رضامندی خدا و رسول است اعاذنا الله منها و علما اتفاق دارند برینکه اهانت پیغمبر خدا موجب ارتداد او است اگرچه مسلمان باشد و انکار نکند و صحابه کرام همه صادق القول و مقبول الروایت اند و لهذا آنحضرت از انس این نقل برا باور کرده و اظهار آزردگی نموده می توان گفت که این معنی موجب تقویت حق آنحضرت ست و مارا امروز نمی رسد که در فوت حق آنحضرت مداهنه و مسابله نمائیم و آنحضرت را از راه کرم ذاتی اگر از حق خود درگذرد میرسد و تواند که آزردگی از راه شفقت بر آن نادان که از راه نادانی و نقصان مسلمانی باین بلیه مبتلا شده بوده است و او را تعلیم فرمود که چنین اعتقاد ناسزا نکند بدانکه امثال این مردم اعراب داخل اند در تعریف صحابی که مشهور کرده اند یعنی آنکه اسلام آورده و دیده آنحضرت را و درین حال و مرد برین حال صحابی ست و مشکل میشود در جبی که گویند اصحاب همه ایشان افضل اند از همه اولیا و اقطاب که ثواب بیشتر است نزد خدا از هر که بعد از ایشان است حوصله معرفت و انصاف تنگی سے آرد ازین رحمة الله علی من قال افضلیت مخصوص است بجمعیکه صحبت داشته اند با آنحضرت و تهذیب اخلاق کرده و کسب کمالات نموده از مقربان درگاه الهی شده اند چنانکه صدیق و فاروق و مرتضی و امثال ایشان و هو الاصوب و الاقرب الی الحق و الله اعلم

حدثنا محمود بن غیلان قال حدثنا ابو اسامة قال حدثنا هشام قال اخبرنی ابی عن اسماء ابنة ابی بکر قالت کنت انقل النوی من ارض الزبیر گفت اسما بودم من که نقل میکردم و می آوردم خسته خرما را از زمین زبیر که شوهر او است التی اقطعه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علی راسی آنکه عطا کرده بود رسول خدا می آوردم بر سر خود و هی منی علی ثلثی فرسخ و حال آنکه آن زمین از جای من بر دو ثلث فرسنگ بود و قال ابو ضمرة عن هشام عن ابیه گفت ابو ضمره از هشام از پدر خود عروه بن زبیر ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم اقطع الزبیر ارضا من اموال بنی النضیر تحقیق پیغمبر خدا اعطا کرده بود زبیر را زمینی از اموال بنی النضیر که بغنیمت گرفته بود و حدیث بهمین خبر مناسب ترجمه است مقصود ازین تعلیق تعیین آن زمین است که از اموال غنیمت بوده آنکه بعضی گمان کرده اند که از زمین های که انصار با آنحضرت گذرانده بوده است حدثنا احمد بن المقدام قال حدثنا الفضیل بن سلیمان قال حدثنی موسی بن عقبة قال اخبرنی نافع عن ابن عمر ان عمر بن الخطاب اجلی الیهود و النصاری من ارض الحجاز گفت موسی بن عقبه صاحب المغازی خبر داد مرا عبد الله بن عمر که تحقیق عمر بن خطاب در ایام خلافت خود بیرون آورد یهود و نصارا را از زمین حجاز که جزیرهٔ عرب است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرموده بود دو دین کفر و اسلام در جزیرهٔ عرب جمع نشوند صدیق اکبر چون در ایام خلافت خود مشغول

الجزء السادس من شیخ الاسلام | کتاب الحج

چنانکه تصریح است باین حال در روایت ابی داود از ابن عباس و منافی نیست این را آنچه در صحیح مسلم از وی آمده که گفت طواف کرد آن حضرت را تا به بینند او را مردم و بپرسند او را از مناسک زیرا فراحمت نیست در اسباب یک چیز را اسباب متعدد باشند فرواند که این نیز بوده باعث بود شد این در حج الوداع در طواف زیارت بود زیرا چه مذکور است در طواف قدوم و مل هر سه شوط و سعی در حج اما طواف وداع خود در وقت سحر بود باب اخذ کردند مردم مناسک سا را اما آتی علی الرکن اشار الیه ... فکبر هر گاه می آمد آنحضرت بر رکن اشارت میکرد بسوی رکن بچیزی که در دست وی بود تکبیر میگفت چنانچه در ابواب سابق گذشت حدثنا عبد الله بن مسلمة قال اخبرنا مالک عن محمد بن عبد الرحمن بن نوفل عن عروة عن زینب بنت ابی سلمة عن ام سلمة قالت شکوت الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انی اشتکی گفت ام سلمه گله کردم بسوی آنحضرت که من بیمارم فقال طوفی من وراء الناس و انت راکبة پس فرمود طواف کن از پس مردم سواره فطفت و رسول الله پس طواف کردم و در حالیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یصلی الی جنب البیت و هو یقرأ بالطور و کتاب مسطور نماز میگذارد پهلوی بیت الله و حال آنکه وی میخواند سوره و الطور باب سقایة الحاج سقایت بکسر سین عبارت است از آب دادن و مراد چیزی که بنا کرده شود برای آب دادن حاجیان و آب دادن نیز آید ابن اثیر گفته سقایة الحاج چیزی است که قریش سقی میکردند حاجیان را از آب که در آن زبیب انداخته بودند ... انتهی ... که بر عبد المطلب ... آب را در زمزم ... حاجیان ... عبد المطلب ... عبد الله بن ... زمزم ... که ... زبیب ...

بود و نیستان اهل روت از مسلمه کند و جز آن فرصت نشده که بدین امر قیام نماید یا تواند که آن مدت بحد رسید و باشد اگرچه این احتمال دوری نماید و کان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم لما ظهر علی اهل خیبر بود
رسول خدا و قتیکه غالب آمد بر مردم قلعه خیبر و فتح کرد بلاد ایشان را اراد ان یخرج الیهود منها خواست
که بیرون آرد یهود را از آن زمین آنجا و کانت الارض لما ظهر علیها لله وللرسول وللمسلمین و بود زمین
وقتیکه غالب آمدی و فتح کردی آنحضرت برای خدا و رسول و برای مسلمانان فسال الیهود رسول الله صلی الله
الله علیه واله وسلم ان یترکهم علی ان یکفوا العمل پس سوال کردند یهود رسول خدا را که بگذارد ایشان را در زمین آنجا
برین شرط که کفایت کنند کار و بار آن ولهم نصف الثمر و مر ایشان را است نصف حاصل آن باشد از میوه یا غله
و غله زراعت فقال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم نقرکم علی ذلک ما شئنا پس فرمود رسول خدا
مقرر میداریم شما را برین خراج مادامی که خواهیم فاقروا حتی اجلاهم عمر فی امارته الی تیماء و اریحاء
پس مقرر داشته شدند ایشان بر جاهای خود تا آنکه اخراج کرد ایشان را عمر بن خطاب در ایام امیری
خود به تیما و اریحا که دو قریه اند بجانب شام و بیرون آورد از زمین حجاز تیماء بفتح تا و سکون تحتانیه و بهمزه و بلون
ممدود قریه است و اریحا بفتح همزه و کسر را و سکون تحتانیه و حاء مهمله قریه است **باب** ما یصیب من الطعام
فی ارض الحرب در حکم چیزیکه در یابد کسی از جنس طعام در زمین اهل حرب و اباحت آن و عدم اباحت
حدثنا ابو الولید قال حدثنا شعبة عن حمید بن هلال عن عبد الله بن مغفل قال کنا محاصرین قصر
خیبر گفت عبد الله بن مغفل که از اهل بیعت شجره است بودیم ما اهل اسلام بجائیکه محاصره کرده ایم قلعه و عمارت
خیبر را فرمی انسان بجراب فیه شحم پس انداخت مردی انبانی را که در روی پیه بود و فنوت لاخذه
پس قصد کردم من تا بگیرم آنرا فالتفت فاذا النبی صلی الله علیه واله وسلم فاستحییت منه پس روی گردانیدم
پس ناگاه دیدم پیغمبر خدا را پس شرم داشتم از آنحضرت که بگیرم آنرا و آنحضرت مطلع بود بر حرص من بر
پیه و تحصیل آن بی نسبت بدیگران و استدلال باین حدیث برترجمه آنست که آنحضرت انکار نکرد بر وی در گرفتن
آن و دیگر چون دید آنحضرت تبسم فرمود و درین معنی موجب رضا است در حدیث ابی داؤد که فرمود هو لک
یعنی این برای تست گویا دید که تو محتاج است پس ایثار کرد بر وی و این حدیث در مغازی و ذبائح
هم آورده است حدثنا مسدد قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن نافع عن ابن عمر قال کنا نصیب فی مغازینا
العسل والعنب فناکله ولا نرفعه گفت عبد الله بن عمر بودیم ما که می یافتیم در جاهای غزای خود شهد و انگور را
پس میخوردیم آنرا و نمی برداشتیم نزد آنحضرت و خبر نمی کردیم حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الشیبانی
قال سمعت ابن ابی اوفی یقول اصابتنا مجاعة لیالی خیبر گفت شیبانی شنیدم ابن ابی اوفی را
می گفت رسید ما را گرسنگی در شبهای محاصره خیبر فلما کان یوم خیبر وقعنا فی الحمر الاهلیة فانتحرناها
هرگاه و روز محاصره خیبر شد افتادیم در خران خانگی پس ذبح کردیم آنها را فلما غلت القدور نادی
جوش زد دیگها و نزدیک بپختن رسید گوشت آن نادی منادی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم اکفؤا القدور
ولا تطعموا امر اکرد منادی پیغمبر خدا بر هم زنید دیگها را و نچشید من لحوم الحمر شیئا از گوشت خران

الجزء السادس من شرح الاسلام کتاب الحج

[illegible]

خران خیبر را قال عبد الله فقلنا اما هی للنبی صلی الله علیه وسلم لا یرالو حمس گفت عبد الله بن عمر ابن قتیبه را منع نکرده است پیغمبر خدا اگر ازان جهت که خمس آن بر آورده نشده است قال وقال لا اخروت حرمها البتة و گفتند دیگران حرام کرده آنحضرت گوشت خران خانگی البته یعنی جهت قطعا نه آنکه منع از خمس باشد البتة مصدریت است یعنی قطع و منصوب است بفعل مقدر و الف لام تعریف است همزه را با آنکه از او وصل باید خوانند برخلاف قیاس قطعی میخوانند و سالت سعید بن جبیر شیبانی گوید پرسیدم سعید بن جبیر را فقال حرمها البتة پس گفت سعید بن جبیر حرام کرده است قطعا ازین احادیث اباحت خوردن از غنیمت طعام و نواکه و علف دواب و آنچه از ضروریات و معتاد آدمی است سیما آنچه ضایع و کاسد گردد و نقل آن دشوار باشد ظاهر شد لیکن گفته اند که بقدر کفایت خورد و اگر زیاده متصرف شود ضامن است بسم الله الرحمن الرحیم

در روایت ابی ذر بسمله ساقط است **باب الجزیة** در بیان احکام جزیه جزیه بکسر جیم و سکون زا و زردهند مال که از کفار رومی گرفته میشود و بجهت سکونت دادن ایشان را در دار الاسلام و از جهت نا ریختن خون ایشان و خون ذریات و ناگرفتن اموال والموادعة مع اهل الذمة والحرب و در گذاشتن ایشان از محاربه بمدتی معین برای مصلحتی و مصالحه کردن یکا فران حربی درین کلام لف و نشر مرتب است مراد آنست که جزیه با اهل ذمه مصالحه با اهل حرب وقول الله تعالی قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر و در بیان قول خدای تعالی بکشید کسانی را که ایمان نمی آرند بخدا و بروز آخرت مثل ایمان موحدان ولا یحرمون ما حرم الله ورسوله الی قوله وهم صاغرون تا آخر آیت حرام نمی کنند بر خود چیزی که حرام کرده است خدا و رسول خدا یعنی شراب و قمار و جز آن ولا یدینون دین الحق و دین نمیگیرند دین اسلام را من الذین اوتوا الکتاب از جماعه که داده شده اند کتاب را یعنی یهود و نصاری را حتی یعطوا الجزیة یعنی بکشید تا آنکه بدهند جزیه را اگر مسلمان نشوند عن ید از قهر و غلبه اذلاء یعنی خوار شده المسکنة مصدر المسکین یعنی مسکنة که در آیه قرآنی در باب یهود واقع شده ضربت علیهم الذلة والمسکنة مصدر مسکین است یعنی مسکین بودن اسکن من فلان احوج منه می گویند مسکین تر از فلان است یعنی محتاج تر از وست و لم یذهب الی السکون و نرفته است این مفسر بسوی سکون یعنی مسکنت را نگفته که از سکون ضد حرکت است وما جاء فی اخذ الجزیة من الیهود والنصاری والمجوس والعجم و درین باب در بیان گرفتن جزیه آمده از یهود و نصاری و آتش پرستان غیر عرب از اهل هند و جز آن وقال ابن عیینة عن ابن ابی نجیح قلت لمجاهد و گفت ابن عیینه نقلا از ابن ابی نجیح که گفتم مجاهد را ما شان اهل الشام علیهم اربعة دنانیر واهل الیمن علیهم دینار چیست حال اهل شام را بر ایشان چهار دینار است بر سر هر یکی در هر سالی و اهل یمن را یک دینار با آنکه هر دو اهل کتاب اند قال جعل ذلک من قبل الیسار گفت مجاهد گردانیده شده است آن از جهت غنای اهل شام حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان سمعت عمرا قال کنت جالسا مع جابر بن زید و عمرو بن اوس گفت سفیان شنیدم عمرو بن دینار را گفت بودم نشسته با جابر بن زید و عمرو بن اوس پس حدیث کرد ایشان را بجاله سنة سبعین

الجزء السادس شیخ الاسلام | کتاب الحج

پس سقایات در حق فقیر صدقه باشند و در غنی هدیه در آنکه اصل در اشیا اباحت است **باب** ما جاء فی زمزم احادیثی که آمده اند در فضیلت آب چاه زمزم زمزم نام کرده شد بدان جهت که کثرت آب وی در زمزمه کثرت و اجتماع را گویند کما قاله ابن هشام یا جهت آنکه زمزم کرده شد یعنی که البته شد از گرد و بلند کرده شد هاجر تا نگیرد آب چپ و راست و اگر گذاشته میشد هر آئینه جاری میگردید بر روی زمین تا آنکه پری گرفت همه چیز را قاله ابن عباس و بعضی گویند که این لفظ سیست از چیزی که هست که بتدارک آن چاه شده و مراد از رانا چاهی دیگر نیز هست چون ازگشته جبریل نیز هم و جبرئیل و هم زمزم جبریل همت ... اول سیدالله مرکز آب را جبریل بود علیه السلام که چون اسمعیل تشنه شد قدم بر زمین زد از اینجا چشمه پیدا شد چه آن را گرد کرده پیش از آنکه ستک برکند پراکنده نشود و بعد از ان ابراهیم خلیل آنجا چاهی کنده و بعد از آن جرهم ساکن گرد شد آن را باشیاشت تا آنکه اثری از آن نماند بعد از ان عبد المطلب جد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون حق تعالی او را بکرامات ساخت چاه را جلوی و نمود بسببی دلیل آن در خواب آن را کند و در عام فیل و بروایتی پیش از ان و بعد از ان دست

پس حدیث کرد این هر دو را بجالة بن عبدة و سنه ستین و در وقت بجالة نیز موجود و زمزم دوام است و آوردن
برای اثبات است نام پدر مصعب بن الزبير باهل البصرة سال یکصد کرده است مردم بسیار بمصعب
بن زبیر که از جانب برادر خود عبد الله بن زبیر بود امیر بصره بود و عند درج زمزم حدیث کرده
بجالة نزد زمزم قال كنت كاتبا لجزء بن معاوية عم الاحنف گفت بجالة بودم من کاتب مر جزء
بن معاویه را که عم احنف بن قیس بود فاتانا كتاب عمر بن الخطاب قبل موته بسنة پس آمد ما را کتاب
عمر بن خطاب پیش از مردن او بیک سال فرقوا بين كل ذي محرم من المجوس جدا کنید میان هر زن
و شوهر از کسانی که قرابت محرم یعنی نگذارید که ایشان در محافل اظهار نکاحهای باطل خود کنند چنانکه نصارا را
منع کرده شد که از افشای عقاید باطله خود در میان مسلمانان نهی کرده باشند تا اضرار مسلمانان بر ان
مشتمل نبود ولم يكن عمر اخذ الجزية من المجوس و نبود عمر رضي الله عنه در خلافت خود که گرفته باشد
جزیه را از مجوسیان حتى شهد عبد الرحمن بن عوف ان رسول الله صلى الله عليه وسلم تا وقتیکه گواهی داد عبد الرحمن بن عوف
که تحقیق رسول خدا رحمت کناد خدا بروی اخذها من مجوس هجر گرفته است جزیه از مجوس بلده هجر بفتح ها و جیم و
رای مشرف و غیر منصرف هم بر خوانده اند نام بلده ایست در موطا باسناد صحیح روایت کرده که عمر بن خطاب گفت نمیدانم
چکنم به مجوس در جزیه گرفتن پس گفت عبد الرحمن بن عوف که تحقیق شنیده ام پیغمبر خدا را که می فرمود روا
دارید بر مجوس راه و سنت اهل کتاب بر آنکه مجوسیان اهل کتاب نیستند روایت کرده امام شافعی و عبد الرزاق
که مجوس اهل کتاب بودند می خواندند آنرا و درس میگفتند پس برداشته شد ... مراد از کتاب کتاب سماوی نیست
اگر مجوس آتش پرستانند یقین که کتاب سماوی نداشتند مگر کتاب زند و پازند که یکی از حکمای
آتش پرست جمع کرده و به دو خدا یکی خالق خیر که آنرا یزدان گویند و دیگر خالق شر که آنرا اهرمن نامند قائل شده
و اگر غیر آتش پرستانند معلوم نشده که کتاب ایشان ازین چهار کتاب است یا غیر آن والله اعلم

حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال حدثني عروة بن الزبير عن المسور بن مخرمة انه اخبره ان عمرو
بن عوف الانصاري گفت عروه بن زبیر بن العوام از مسور بن مخرمه که تحقیق مسور خبر داده عروه را که عمرو
بن عوف انصاری را و ابن عوف از مهاجرست کیست و این ناظر است قول او وهو حليف لبني عامر
بن لؤي و ابن عمرو ابن عوف هم سوگند بود مر بنی عامر را که قبیله از انصار است و انکه او را انصاری
گفته بسبب که وی در اصل از اوس و خزرج باشد و متوطن در مکه شده از آنجا هجرت کرده و كان شهد بدرا
و بود او که حاضر شده و غزوه بدر را اخبره ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعث ابا عبيدة بن الجراح
الى البحرين يأتي بجزيتها خبر داد مسور بن مخرمه که تحقیق رسول خدا فرستاده بود ابا عبیده بن جراح را
که امین بود و ولایت در شان او وارد شده بسوی بحرین که بلده مشهور است از عراق عرب و اکثر اهل آن در آن وقت
مجوس بودند تا بیاورد جزیه اهل آنجا را وكان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم هو صالح اهل البحرين
و بود رسول خدا که وی صلح کرده بود با اهل بحرین در سال نهم از هجرت بر خراج و جزیه حدیث همین جزو
موافق ترجمه است وامر عليهم العلاء بن الحضرمي فقدم ابو عبيدة بمال من البحرين و امیر ساخت

بر حضرت جبرئیل ... جبرئیل ابدان ...
سینه را بکشاد ... زمزم ... حضرت آن
سایه ... زمزم درین ... فضیلت این آب است
تا آنکه ... ساخته اند ... فضیلت آن از کوثر
زیاده گشت ... و طلب ... مگر ... فضل ...
میگویند حکمت در غسل ... این است که آب زمزم
قوت ... و تسکین ... خوف را ...
بلست من ذهب ... حکمة و ایمانا ... آورد
... حکمت و ایمان ... حکمت ...
و معرفت است ... صدری ثم اطبقه پس
... رسید من ...
ثم اخذ بيدي فعرج الى السماء الدنيا پس گرفت جبرئیل
دست مرا ... آسمان نزدیک ...
... گفت جبرئیل ...
آسمان نزدیک را ... آسمان ... هذا
گفت خازن کیست این گوینده قال جبرئیل گفت جبرئیل
گوینده جبرئیل است ... درین حدیث ...
الصلاة گذشت حدثنا محمد هو ابن سلام ...
اخبرنا الفزاري ... مروان بن معاوية
عاصم بن سليمان الاحول عن الشعبي ان ابن عباس حدثه
قال سقيت رسول الله ابن عباس حدیث کرد شعبی را
که گفت آب دادم پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم
من زمزم از چاه زمزم فشرب وهو قائم پس نوشید
در حالی که آنحضرت ایستاده بود ... آنست که ایستاده
آب خوردن بر خلاف عادت شریف بجهت احترام و
فضیلت آب زمزم بود چنانچه در باقی آب وضو نیز
مرویست که ایستاده می خورد ... غالب ...
ما كان يومئذ الا على بعير گفت عاصم ... است از
شعبی پس سوگند خورد عکرمه و ... ذکر کرده ام
را که نبود آن حضرت در روزی ... کرد ... ابن
عباس از زمزم مگر سوار بر شتر عکرمه روایت کرده
شعبی شرب قائما را لیکن ابوداود از عکرمه از ابن
عباس آورده که آنحضرت بست ... و
کناره ... پس شاید که شرب از دلو زمزم بعد
ازین واقع شده ... انکار عکرمه شرب ... قائما
بنا بر ثبوت نبود ... ولیکن ثابت شده
بروایت امیر المؤمنین علی ... که آنحضرت
نوشید ایستاده و کلام درین حدیث ...

بران مردم علاء بن حضرمی را پس قدوم آورد ابو عبیده با مالی از بحرین روایت کرده است ابن ابی شیبه در کتاب از حمید بن هلال که صد هزار بود و این اول خراج است که آورده شد نزد آنحضرت فسمعت الانصار بقدوم ابی عبیدة پس شنیدند انصار آمدن ابی عبیده بن الجراح را فوافقت صلوة الصبح مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم پس موافقت کردند انصار نماز صبح را با پیغمبر خدا فلما صلی بهم الفجر انصرف فتعرضوا له پس هرگاه گذارد آنحضرت با ایشان نماز فجر را برگشت از نماز پس تعرض کردند و اظهار نمودند او را فتبسم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حین راٰهم پس تبسم کرد رسول خدا هنگامیکه دید ایشان را که جمع شده آمده اند برای زر وقال اظنکم قد سمعتم ان ابا عبیدة قد جاء بشیء فرمود گمان می برم شما را که شنیده اید شما که تحقیق آورده است ابو عبیده چیزی از مال قالوا اجل یا رسول الله گفتند آری ای رسول خدا شنیده ایم قال فابشروا واملوا ما یسرکم فرمود پس بشارت دهید و امید وار کنید یا امید وار باشید چیزی را که خوش می سازد شما را ابشروا بهمزه قطعی است از باب افعال واملوا بهمزه مفتوحه و تشدید میم مکسوره از تامیل یعنی امید وار ساختن وبعضی وصلی و کسر میم از امل نیز تصحیح کرده اند فوالله لا الفقر اخشی علیکم پس بخدا سوگند نمی ترسم بر شما فقر را ولکن اخشی علیکم ان تبسط علیکم الدنیا کما بسطت علی من کان قبلکم ولیکن می ترسم بر شما که فراخ کرده شود بر شما اسباب دنیا چنانچه فراخ کرده شد بر کسانیکه پیش از شما بوده اند فتنافسوها کما تنافسوها پس تمام رغبت کنید آنرا چنانچه رغبت کردند پیشینیان فتهلککم کما اهلکتهم پس هلاک کند شما را چنانچه هلاک کرد آنها را الفلت از زبور و مید و اوا سے حتی رتبه ناکرد حدثنا الفضل بن یعقوب قال حدثنا عبد الله بن جعفر الرقی قال حدثنا المعتمر ابن سلیمان قال حدثنا سعید بن عبید الله الثقفی قال حدثنا بکر بن عبد الله المزنی وزیاد بن جبیر عن جبیر بن حیة گفت سعید بن عبید الله حدیث کرد ما را بکر بن عبد الله و زیاد بن جبیر و این هر دو از جبیر بن حیه روایت کرده اند رقی بفتح را و کسر قاف شد و نسبت بر قه است و آن مدینه ایست نزدیک بفرات آنچنین گفته است قسطلانی و عینی گوید شهریست بشام معتمر نزد قسطلانی بضم میم و سکون عین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه وکسر میم است و معمر بن راشد بفتح عین مهمله و فتح میم مشدد و تثلیث کرمانی گوید رقی از معتمر سماع ندارد و صحیح معمر بن راشد است قال بعث عمر الناس فی افناء الامصار یقاتلون المشرکین گفت جبیر فرستاد عمر بن خطاب در غره محرم سنه بست و چهارم هجری مردم را در قبائل شهرهای بزرگ بجائیکه مقاتله کنند مشرکان را و محلی از زمین ها جزا آنست که چون بقادسیه رسید یزدجرد که از ملوک فارس بود لشکری گران فرستاد و بکید تمر بجنگ پیوستند و مقاتله عظیم از یکدیگر واقع شد و از لشکر اسلام از مردم شجاع نامی طلیحه اسدی و عمرو بن معدیکرب و ضرار بن الخطاب بشهادت رسیدند و بعد از کشتن و کوشش بسیار حق جل شانه بادی تند فرستاد که خیمهای اهل فارس از زمین برکند و آنها همه هزیمت خوردند و سردار فارسیان رستم تمام یکبارگی برو دیگر زنها دمردان اهل اسلام تعاقب او نموده وی را بجان کشتند و ملکی فراوان از کفار بدرآمد باز فرستادند لشکر اسلام تعاقب نموده بمداین که پایه تخت کسری بود و ایوان

الجزء السادس شیخ الاسلام | کتاب الحج

پس از آن گفت این ضعیف دیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که در روایت کرده آن را نسائی در سنن کبری و عبد الرزاق و دار قطنی و غیر ایشان و آنرا ابن مسعود و ابن عمر نحو آن نیز آورده اند و طرق حدیث و اگرچه بسیار شوند اگرچه در ان ضعف باشد متعاضد و متقوی گردد خصوصا که بعضی طرق ثقات محکوم بصحت باشند و ثابت شده از عمران بن حصین نیز رفع آن و روایت کرده امام ابو حنیفه از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم از صبی بن معبد در حدیث وی که در آن قصه قران خود ذکر کرده که گفت عمر بن خطاب رضی الله عنه مرا و او را چه کردی گفت طواف کردم و سعی کردم برای عمره خود پس از آن رجوع کردم بجائی که حرام لبیک کردم مانند آن برای حج خود پس باقی ماندم بر احرام خود تا روز نحر پس ذبح کردم قربان برای متعه خود پس بستر حلال شدم پس گفت عمر راه نموده شدی برای سنت پیغمبر خود روایت کرد این را حسن بن زیاد در مسند خود و این قصه در سنن ابی داود و نسائی نیز مرویست و لیکن نیست در ان ذکر طواف و سعی اصلا و زیادة از ثقه مقبول است و چون ثابت شد از اکابر صحابه قولا و فعلا و روایتا در رفع دو طواف و دو سعی مر قارن را معتبر نباشد آنچه مرویست از جابر که گفت طواف نکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نه اصحاب او میان صفا و مروه مگر یک طواف زیرا که مثبت مقدم است بر نافی و احتمال لعدم جمیع طوافهای صحابه ظاهر است تعذر آن و حدیث عایشه نسبت کرده اند حفاظ آنرا باضطراب بسبب اختلاف روایات وی تا آنکه گفته است مالک نیست عمل بر حدیث عروه از عایشه قدیما و حدیثا و مؤول است بآنچه مذکور نشود همچو حدیث ابن عمر و بر تقدیر ثبوت تعارض میان روایات مرویه در طواف و دو سعی اقیس است باصول شرع که در ضم عبارتی بسوی عبادتی دیگر کرده میشوند ارکان هر واحد از آن دو عبارت کما قالوا و اما حدیث دخلت العمرة فی الحج الی یوم القیمة مراد از آن در آمدن عمره در وقت حج وجواز آن است دراشهر معلوم بر خلاف آنچه حرام میدانستند عمره را

نو شیروانی آنجاست رسید به هرمزان که حاکم آنجا بود متحصن شد و آخر امان خواسته بلشکر اسلام پیوست او را نزد
امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه فرستادند و بطوع و رغبت خود مسلمان شد امیر المؤمنین چون وی را فراست
و هوشی دریافت او را از مقربان خود گردانید چنانکه گفت فاسلم الهرمزان پس اسلام آورد هرمزان
فقال انی مستشیرک پس گفت عمر تحقیق من طلب مشورت می کنم از تو فی مغازی هذه در غزاهای ملوک انجا
فقال نعم پس گفت هرمزان آری مشورت بده ترا که من بر احوال این جماعه واقفم مثلها و مثل من
فیها من الناس من عدو المسلمین مانند ارضی و مانند کسی که در انست از مردم از دشمنان مسلمانان مثل
طائر له راس وله جناحان وله رجلان مانند جانوریست که مر او را سر است و دو بازوی و دو پایی
فان کسر احد الجناحین فنهضت الرجلان بجناح والراس پس اگر شکسته شود یکی از دو بازو حرکت کنند دو پای
بیک بازو و سر فان کسر الجناح الاخر نهضت الرجلان والراس و اگر شکسته شود بازوی دیگر حرکت
کنند دو پای و سر و ان شدخ الراس ذهبت الرجلان والجناحان والراس پس اگر شکسته شود
سر هر دو از کار هر دو پای و هر دو بازو و سر فالراس کسری والجناح قیصر والجناح الاخر فارس
پس سر کسری است و بازو قیصر روم است و بازوی دیگر والی فارس است فارس نام کوهیست مشهور از
عجم قیصر و فارس هر دو زیر تصرف اند کسری چون در زمان خود کلان ترین بادشاهان بود و همه ملوک او را
بدایای می فرستادند و بزرگتر از خود می گرفتند او را سر گفته است و در حدیث تعرض بپایها واقع
نشده و نه در شکستن آن و نه در تعیین آن از ممالک کرمانی گوید اول اکتفا کرده است به بیان سر و بازو
و پای را از شهرت گذاشته ملک فرنگ پای قیصرست و ملک هند پای کسری از جهت اتصال
بیکدیگر فمر المسلمین فلینفروا الی کسری پس امر کن مسلمانان را اگو بروند بسوی کسری اولا و در ا
شکست دهند قال بکر و زیاد جمیعا عن جبیر بن حیة و گفت بکر و زیاد هر دو از جبیر بن حیه قال
فندبنا عمر و استعمل علینا النعمان بن مقرن پس طلب کرد ما را عمر بن خطاب و عامل و امیر گردانید بر ما
نعمان بن مقرن را حتی اذا کنا بارض العدو تا وقتیکه بودیم ما بزمین دشمن خوج علینا عامل کسری فی
اربعین الفا برون آمد بر ما عامل کسری در چهل هزار سوار نام این عامل بروایتی بنداراست و بروایتی دیگر
ذو الجناحین قسطلانی گوید این چهل هزار سوار از اهل فارس و کرمان بودند و از غیر این و بجایکه نهاوند
و اصفهان است یک لک و دو هزار سوار بودند فقام ترجمان فقال لیکلمنی رجل منکم پس آمد و ایستاد
ترجمانی از فارسیان بعد از تلاقی طرفین و گفت که سخن کند مرا مردی از شما و آنچه پرسم از آن جواب
گوید فقال المغیرة سل عما شئت پس گفت مغیرة بن شعبه بپرس از آنچه خواهی قال ما انتم گفت ترجمان
کیستید شما و چند احوال شما چیست قال نحن اناس من العرب گفت مغیره ما مردمانیم از قوم
عرب کنا فی شقاء شدید وبلاء شدید بودیم ما در شقاوت و ابتلای سخت یعنی کافر بودیم و سخت
محتاج و فقیر نمص الجلد والنوی من الجوع می چشیدیم چرم و خسته خرما را از بس گرسنگی ونلبس الوبر والشعر
و می پوشیدیم گلیم و موی نعبد الشجر والحجر و می پرستیدیم درخت و سنگ را فبینما نحن کذلک پس

الجزء السادس شیخ الاسلام کتاب الحج

بستر حلال نشود از ین احرام تا آنکه حلال شود از حج و ذبح کند
فقدمنا مکة و انا حائض پس قدوم کردم بمکه و حالانکه
من حائض بودم و سعی نکردم طواف میان کوه صفا و مروه
فصنعنا جمیعا پس بجا آوردیم ما کردیم با حج خود را امر کرد مرا مع
عبد الرحمن الی التنعیم فرستاد مرا با عبد الرحمن بن
ابی بکر بسوی تنعیم تا از آنجا احرام عمره بندم و فاعتمرت
پس عمره کردم فقال هذه مکان عمرتک پس فرمود این
عمره بجای آن عمره تست که فوت شد مطاف ...
اهلوا بالعمرة ثم حلوا پس طواف کردند آنانکه احرام
بسته بودند بعمره پس حلال شدند ثم طافوا
اخر بعد ان رجعوا من منی پس احرام بستند بحج و طواف
کردند طواف زیارت دیگر برای حج بعد از آنکه برگشتند
از منا روز نحر و اما الذین جمعوا بین الحج والعمرة فانما
طافوا طوافا واحدا و اما آن کسانیکه جمع کرده بودند
میان حج و عمره پس طواف نکردند مگر یک طواف ...
گفته مراد ازین جمع متعه است نه قران و متمتع چونکه
حج او کیست نیست مراو را طواف قدوم جز طواف زیارت
بعد او ... بر ین تقدیر فرق میان این جماعت و
فرقه اولی آنست که این با سوق هدی است و اول
بی سوق اگرچه هر دو اهل تمتع اند لیکن مشکل این است
که برای حج یک طواف هم دو کردند پس اختصاص دو
بطواف واحد صورت ندارد حدثنا یعقوب
بن ابراهیم ابو یوسف دورقی نسبت بجلده دورق
بجهت پوشیدن کلاههای دوری ... حدثنا ابن علیة
عن ایوب عن نافع ان ابن عمر دخل ابنه ابن عمر در آمد پسر
وی که عبد الله بن عبد الله نام داشت لعله قال والدار
و حالانکه شتر سواری ابن عمر در خانه بود و حاضر کرده بود
آن را تا سوار شود فقال انی لا امن ان یکون
العام بین الناس قتال فیصدوک عن البیت پس گفت
پسر ابن عمر بوی که ایمن نیستم ازینکه باشد امسال میان
مردم کشتن پس باز دارند ترا از رسیدن بکعبه ...

در میان آنها بود پیر اخینین اذ بعث رب السموات والارضين تعالى ذكره وجلت عظمته الينا نبيا من انفسنا
نا گاه فرستاد پروردگار آسمانها و پروردگار زمینها بسوی ما پیغمبری را از قوم ما نعرف اباه وامه در حالیکه
می شناختیم پدر او را و مادر او را که از اشراف قوم بودند فامرنا نبينا رسول ربنا پس فرمود ما را پیغمبر ما
فرستاده خدای ما ان نقاتلكم حتى تعبدوا الله وحده او تؤدوا الجزية اینکه قتال کنیم شما را تا آنکه عبادت
کنید خدا را تنها یا آنکه شریک کنید و او را عبادت یا ادا کنید جزیه را که مسلمان نشوید حدیث بهمین جزء مطابق
ترجمه ست واخبرنا نبينا صلى الله عليه وآله وسلم عن رسالة ربنا و خبر داد ما را پیغمبر ما از جانب پروردگار ما
انه من قتل منا صار الى الجنة تحقیق کسیکه کشته شود از ما در جها و دیگر رود بسوی بهشت في نعيم لم نر مثلها
قط در نعمتها که دیده نشده هست مانند آن هرگز جای بآن خوبی ومن بقي منا ملك رقابكم و کسیکه باقی ماند از ما مالک
گردد گردنهای شما را یعنی بنده و دیگر و ذمی و فرمان برداری میسازد فقال النعمان ربما اشهدك الله مثلها
مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم گفت نعمان بن مقرن مر مغیره را وقتیکه انکار کرده بود از تاخیر قتال در اول
روز بعد از فراغ این مکالمه ترجمان آیا مباسست که حاضر کرد ترا خدا مانند این واقعه از تاخیر
قتال در اول روز انتظار رسیدن باد با پیغمبر خدا ولم يندمك ولم يحزك وحال آنکه پشیمان
نساخته ترا اجمال کردن از جنگ و صبر نمودن و زیان زده نکرده ترا درین معنی ولكني شهدت القتال
مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ولیکن من حاضر شده ام قتال را با رسول خدا یعنی
اگر تو حاضر نشده و واقف نیستی من حاضر شده ام وديدم كان اذا لم يقاتل في اول النهار انتظر
حتى تهب الارواح وتحضر الصلوات بود رسول خدا وقتی که قتال نمی کرد در اول روز
انتظار میکرد تا آنکه می وزید بادها و حاضر میشد نمازها بعد از زوال آفتاب ارواح
جمع ریح است در اصل ریح روح است بکسر را و سکون واو و در آخر جای حلقه است بدل کرده اند واو را
بیا از جهت سکون واو و کسره ما قبل و جمع کرده اند بارواح باعتبار اصل و در قاموس گفته جمع ریح ارواح
و ارياح و رياح و ريح مثل عنب است و جمع الجمع اراويح و اراييح است باب اذا وادع الامام ملك
القرية هل يكون ذلك لبقيتهم تنبیه مصالحه کند امام مر والی قریه را آیا می باشد آن مصالحه مر دیگران را
از اهل قریه و ترک محاربه از آنها و همه علما برین اجماع دارند که چون امام صلح کند بملک ملکی و داخل
میشوند در ان همه مردم آن ملک حدثنا سهل بن بكار قال حدثنا وهيب عن عمرو بن يحيى عن عباس
الساعدي عن ابي حميد الساعدي قال غزونا مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم تبوك گفت ابو حمید ساعدی غزا کردیم
همراه پیغمبر خدا رحمت کنان و غم اربدی غزوه تبوک را واهدى ملك ايلة للنبي صلى الله عليه وآله وسلم
بغلة بيضاء و هدیه کرد والی ایله مر پیغمبر خدا را استری سفید که مشهور بنام دلدل است ایله بفتح همزه
و سکون یا تحتیه و فتح لام نام شهری ست بر ساحل بحر شور آخر زمین حجاز و ابتدای شام هست نام این
ملک یوحنا بن روبه و علما نام او ذکر نکرده اند وكساه بردا و کسوت داد آنحضرت او را چادری وكتب
لهم ببحرهم و نوشت مر ایشان را و بخشید جزیه بلده ایشان را و در اکثر نسخ کتب له واقع است روایت

الجزء السادس شیخ الاسلام | کتاب الحج

اقتصر کرده شود بدان ثم قال اشهدكم اني قد اوجبت
حج مع عمرتي پس گفت ابن عمر گواه میگیرم شما را که واجب کردم
و التزام نمودم با عمره خود حج را ثم قدم فطاف لهما
طوافا واحدا گفت نافع پس تر قدوم کرد یعنی رسید ابن عمر بمکه طواف
کرد برای حج و عمره یک طواف و ثابت کنند قائلان
بوجوب با آنکه مراد طواف قدوم است چنانکه بعضی گفته یا
طواف عمره و طواف حج ولیکن چون طواف هر دو یکسان
مشابه بود تعبیر کرد بواحد چنانکه بعضی گویند حدثنا
قتيبة قال حدثنا الليث عن نافع ان ابن عمر اراد الحج عام
نزل الحجاج بابن الزبير ابن عمر قصد کرد و حج را در سالی که نزول
کرد حجاج ظالم بمکه برای قتال عبد الله بن زبیر از طرف عبد الملك
بن مروان فقيل له ان الناس كائن بينهم قتال پس گفته
شد مر ابن عمر را که تحقیق مردم ثابت هست میان ایشان
قتال واني اخاف ان يصدوك و تحقیق امی ترسم که باز دارند
ترا از در آمدن مکه بخوف موافقت تو با ابن زبیر فقال لقد
كان لكم في رسول الله اسوة حسنة گفت ابن عمر
اذا اصنع كما صنع رسول الله در آن وقت که باز داشته شد
ساکنان مکه گروه بودم پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم
وقتیکه محصر شد بحدیبیه اني اشهدكم اني قد اوجبت عمرة
من گواه میگیرم شما را که التزام کردم عمره را چنانکه احرام
آنحضرت در حدیبیه عمره بود حتى اذا كان بظاهر البيداء
بر آمد ابن عمر وقتیکه شد بر بلندی بیدا که سر فوق است
قال ما شأن الحج والعمرة الا واحد
عمره در حکم حصر یکسان پس کامل چنانچه از احرام عمره جایز
است برای حصر با آنکه عمره محدود نیست بوقتی از احرام

روایت مطابق است حدیث مر ترجمه را و در روایت ابو اسحق آمده وقتیکه رسید آنحضرت بتبوک آمد یوحنا رویه تاک ایله پس صلح کرد آنحضرت با وی و بخشید وی را آنحضرت چادری و نوشته برای او آنحضرت با صحبا مه و عطا می جزیه با

الوصاة باهل ذمة رسول الله صلى الله عليه واله وسلم وصیت کردن بکسی که در امده اند در ذمه و عهد پیغمبر خدا و امان داده است آنحضرت آنها را یعنی مقرر داشتن آنها برای عهد و پیمان وصاة بفتح واو و صاد مهمله و الف و تا و تانیث بمعنی وصیت است والذمة العهد والال القرابة مولف ر تفسیر می کند این دو کلمه را اگر در آیت ولا یرقبون فی مؤمن الا ولا ذمة یعنی نگاه نمیدارند در حق مسلمانان حق قرابت و نه عهد که بکدیگر داشته اند حدثنا ادم بن ابی ایاس قال حدثنا شعبة قال حدثنا قال سمعت جويرية بن قدامة التميمي قال سمعت عمر بن الخطاب قلنا اوصنا يا امير المؤمنين گفت جویریه شنیدم عمر بن خطاب را اینجا لیکه گفتم وصیت کن ما را ای امیر المؤمنین قال اوصيكم بذمة الله فانه ذمة نبيكم صلى الله عليه واله وسلم ورزق عيالكم گفت وصیت می کنم شما را به نگاهداشتن ذمه خدا که تحقیق آن ذمه پیغمبر شما و روزی متعلقان شماست زیرا که بسبب ذمه حاصل میشود جزیه که مقسوم است در مسلمانان و صرف میشود در مصالح ایشان **باب ما اقطع النبي صلى الله عليه واله وسلم من البحرين** و بیان چیزیکه تعیین کرده است پیغمبر خدا از مال بحرین از خراج و جزیه تقدیر مال از آن کردم که با اهل بحرین صلح کرده اند و جزیه و خراج ساختند چنانکه مذکور است **وما وعد من مال البحرين والجزية** و بیان چیزیکه وعده کرده بود آنحضرت از مال بحرین و عطف جزیه از قبیل عطف خاص بر عام است **ولمن يقسم الفيء والجزية** و بیان کسیکه قسمت کرده میشود برای او اموالیکه از کفار بدست آید از غیر حرب و جهاد حدثنا احمد بن یونس قال حدثنا زهير عن يحيى بن سعيد قال سمعت انسا گفت یحیی بن سعید شنیدم انس بن مالک را قال دعا النبي صلى الله عليه واله وسلم الانصار گفت انس طلب کرد پیغمبر خدا مردم انصار را ليكتب لهم بالبحرين برای آنکه بنویسد آنحضرت مر ایشان را و تعین کند هر یکی را از مال بحرین فقالوا لا والله حتى تكتب لاخواننا من قريش بمثلها پس گفتند قبول نمی کنیم بخدا سوگند تا بنویسی تو مر برادران ما را که از قریش اند مانند آنچه برای ما تعین میکنی فقال ذاك لهم پس فرمود آن مال برای مهاجران قریش است ما شاء الله یا در اینکه خواسته است خدا که برای ایشان باشد على ذلك يقولون له و اصرار و شتند انصار بر آن می گفت مر آنحضرت قال فانكم سترون بعدي اثرة فرمود پس تحقیق شما سر انجام است که می بینید پس از من اختیار اموال برای خود اثره بفتح همزه و ثاء مثلثه و بضم همزه و سکون مثلثه است بمعنی ایثار و اختیار یعنی چون بسیار گفتند انصار و اصرار کردند فرمود آنحضرت که از اهل قریش خواهید دید که با اهل اوطن و حکومت بر آنچه خود ضبط میکنند گویا اشارت است باحوال امرای که افراط و تفریطی در حقوق کردند فاصبروا حتی تلقونی على الحوض پس صبر کنید و مخالفت و مجادله نمائید تا آنکه ملاقات کنید مرا بر حوض کوثر یعنی در آخرت جزای ان را یابید مطابقت حدیث بترجمه از آن روست که آنحضرت خواست که تعیین کند بانصار از مال بحرین و ایشان قبول نکردند و آنحضرت تجویز نمی کرد و نه فرمود مگر چیزی را اگر در دست او روا بوده است

و دیدا ابن عمر را اقتصار کرده گردی ارا که در طواف حج و عمره بطواف اول که نزد قدوم مکه کرده چنانکه ظاهر است طواف اول از حدیث باب آینده واضح شود و متعارف اطلاق آن نیز طواف قدوم است و گذشت از ابن عمر در باب من طاف بالبيت اذا قدم مكة ان النبي صلى الله عليه واله وسلم كان اذا طاف بالبيت الطواف الاول يخب ثلثة اطواف پس مراد بطواف حج و عمره طواف سنت آن است یعنی اول که سنت قدوم هر نسک را آن یک طواف اگرچه متعدد شد آن طواف در طواف فرض عمره چنانکه مذهب شافعی است و مذهب حنفیه دو طواف و دو سعی است و بار احادیث چنانکه در صدر باب گذشت صریح اند در آن و نسبت زیادت مقدم است بر نافی و قال وکذلک ابن عمر لكن الله فعل رسول الله بجای آن کرد پیغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم یعنی جمع کنند طواف اول را بسعی میان صفا و مروه چنانچه در مسلم از حدیث ابن عمر آمده پس حج شد بعد از روز ترویه احرام بستند و اکتفا کرد بطواف اول و سعی میان صفا و مروه و بروایتی دیگر از جابر بطواف نکرد آنحضرت و نه اصحاب او میان صفا و مروه مگر یک طواف که طواف اول بود بریں تقدیر مراد از طواف حج و عمره نیز سعی باشد و بعضی از طواف اول روز نحر مراد دارند ولیکن لازم نمی آید از آن که از حج و عمره آن

حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا اسمعیل بن ابراهیم قال اخبرنی روح بن القاسم عن محمد بن المنکدر
عن جابر بن عبد الله قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لی لو قد جاءنا مال البحرین قد اعطیتک هکذا وهکذا وهکذا
گفت جابر بن عبد الله بود رسول خدا که فرمود اگر بتحقیق آمد ما را مال بحرین البته بدهم ترا این چنین و چنین و چنین
و اشارت کرد به هر دو کف دست سه بار فلما قبض رسول الله صلی الله علیه واله وسلم وجاء مال البحرین
پس هرگاه وفات کرده شد رسول خدا و آمد مال بحرین قال ابو بکر من کانت له عند رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
عدة فلیاتنی گفت ابو بکر صدیق کسی که هست او را نزد رسول خدا وعده پس گو بیاید مرا که ایفای آن کنم
فاتیته فقلت ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم پس آمدم من نزد ابو بکر رضی الله عنه و گفتم بتحقیق
رسول خدا رحمت کنا د خدا بر وی قد کان قال لی لو قد جاءنا مال البحرین لاعطیتک هکذا وهکذا وهکذا
فقال لی احثه فحثوت حثیة گفت مرا ابو بکر بهر دو کف دست بگیر پس گرفتم من یکبار به هر دو کف فقال لی
عدها فعددتها فاذا هی خمسمائة پس گفت مرا ابو بکر بشمار آن را پس شمردم پس ناگاه آن مال پانصد بود
فاعطانی الفا وخمسمائة پس داد مرا یک هزار و پانصد وقال ابراهیم بن طهمان عن عبد العزیز بن صهیب
عن انس قال اتی النبی صلی الله علیه واله وسلم بمال من البحرین و گفت ابراهیم بن طهمان خراسانی بفتح طاء
مهمله و سکون ها و میم و این اسناد را حاکم موصول آورده در مستدرک خود و این مسند در امالی ابو نعیم
و مستخرج خود از عبد العزیز از انس بن مالک گفت آورده شد پیغمبر خدا را مالی از حاصل بحرین فقال
انثروه فی المسجد پس فرمود بریزید آن را در مسجد وکان اکثر مال اتی به النبی صلی الله علیه واله وسلم
و بود آن مال بیشترین مالی که آورده شد نزد پیغمبر خدا گفته اند که صد هزار بود و ظاهر آنست که صد هزار
درهم بود اذ جاءه العباس فقال یا رسول الله اعطنی ناگاه آمد آنحضرت را عباس بن عبد المطلب
رضی الله تعالی عنه عم آنحضرت پس گفت ای رسول خدا بده مرا ازین مال فانی فادیت نفسی وفادیت
عقیلا پس بتحقیق فدیه داده ام من از ذات خود و از عقیل بن ابی طالب در روز بدر وقتیکه
اسیر آورده بودیم فقال خذ فحثی فی ثوبه پس فرمود علیه الصلوة والسلام بگیر آنچه توانی پس گرفت
عباس در جامه خود ثم ذهب یقله فلم یستطع پس رفت که بردارد آن را و نتوانست برداشت
یقله بضم یاء تحتانیه و کسر قاف و تشدید لام مبنی بر رفع و جمله است فقال امر بعضهم یرفعه الی قال لا
پس گفت عباس آنحضرت را امر فرما بعضی مردم را که بردارند بر دوش من فرمود نه تو خود بردار قال فارفعه
انت قال لا گفت عباس بار دیگر اگر بعض مردم را امر نمیکنی پس بردار تو فرمود نه بردارم فنثر منه
ثم ذهب یقله فلم یستطع پس ریخت پاره ازان بستر رفت که بردارد پس نتوانست فقال امر بعضهم یرفعه
علی قال لا قال فارفعه انت علی قال لا پس گفت بفرما بعضی را ازین مردم که بردارند بر دوش من فرمود
نه گفت پس بردار تو بر من گفت نه فنثر منه ثم احتمله علی کاهله پس ریخت پاره دیگر ازان ثم
بستر برداشت آن را بر میان دو دوش خود ثم انطلق بستر راهی شد فما زال یتبعه بصره حتی خفی علینا
پس پیوسته آنحضرت در پی عباس کرد نظر خود را تا آنکه پوشید بر نظر ما عجبا من حرصه عجب کرد

الجزء السادس من صحیح الاسلام | کتاب الحج

در تقدیر تسلیم جر و احد منسخ الملاق کتاب نمیکنند لیکن
واجب است طهارت در صحیح روایت بوجب این حدیث
و حدیث غیر آن لا تطوفی بالبیت آنکه بترک آن ما
گرد و در صدقه یا دم و واجب شود بحسب نقصان در
قصور آن چنانکه در فقه مذکور است حدثنا احمد بن
عیسی نستری مسند و در بیت رجال وشک قال حدثنا
ابن وهب عبد الله قال اخبرنی عمرو عن محمد
بن عبد الرحمن بن نوفل القرشی انه سال عروة بن الزبیر
بن عبد الرحمن پرسید عروه را از حکم مردی که احرام حج
بست آیا حلال میشود بطواف هر دو صفا که باشد چنانکه
در باب من طاف اذا قدم گفته شده فقال پس گفت
عروه قد حج النبی بتحقیق حج گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه واله
وسلم فاخبرتنی عائشة ان اول شیء بدا به حین قدم
انه توضا ثم طاف بالبیت پس خبر داد مرا عائشه اول
چیزی که آغاز کرد آن حضرت میان مناسک خود آنکه
وضو ساخت پس ازان طواف کرد بکعبه ولیکن نیست
دلالت آن بر اشتراط وضو زیرا که ایجاب الرجوع کرده
شود پادرین یعنی مناسکم چنانکه درین حدیث در
روایت مسلم است کرآن ارشاد بطریقه معهوده است
اگر چه سنت باشد ثم لم تکن عمرة یعنی بود عمره پاشد
این طواف عمره که برآمده باشد بدان از احرام ثم حج ابو بکر
فکان اول شیء بدا به الطواف بالبیت پس حج کرد ابو بکر
پس اول آنچه نخستین چیزی که آغاز کرد ابو بکر بدان وقتیکه
قدوم آورد به مکه طواف خانه بود ثم لم یکن عمرة ثم عمر مثل
ذلک پس حج کرد عمر مانند آن ثم حج عثمان فرایته اول شیء
بدا به الطواف عروه گوید پس حج کرد عثمان پس دیدم

عجب کردی از حرص عباس نزدانکه نقر سودتا کسی بر دارد بدرم از عدم رضا بود که بسیار زلیر و از نا البلیه حقوق
دیگر مردم بود فما قام رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وثم منها درهم پس برنخواست رسول خدا از مسجد و
حال آنکه آنجا از آن اموال درهمی بود و همه را ایثار کرد و از این حدیث معلوم شد که آنحضرت را در اموال
جزیه و خراج اختیار تامی بود و هر کرا خواستی میداد و بین غانمان تقسیم این اختیار نباشد و از اینجاست که ابوبکر
صدیق ایفای وعده آنحضرت بجا بر کرد باب اثم من قتل معاهدا بغیر جرم در بیان گناه کسی که کشد ذمی را
که عهد کرده شده وی است بغیر حق شرعی حدثنا قیس بن حفص قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الحسن بن عمرو
قال حدثنا مجاهد عن عبدالله بن عمرو عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال من قتل معاهدا لم یرح رائحة الجنة هر که کشد کسی که گشت
ذمی ساخته یا ذمی بوی بهشت و محروم شد ازان جوهری گوید راح الشیء یراحه ویریحه واراح
و راح هر دو بیک معنی است وان ریحها لتوجد من مسیرة اربعین عاما و تحقیق بوی بهشت یافته
میشود از مسافت سیر چهل سال و این حدیث را در باب دیت نیز آورده و معلوم شد که کشتن ذمی بناحق
موجب اثم و دیت است همین است مذهب حنفیه باب اخراج الیهود من جزیرة العرب در بیان برآوردن
یهود است از زمین عرب و قال عمر عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم اقرکم ما اقرکم الله به و گفت
عمر بن خطاب از پیغمبر خدا ر[illegible] قرار میدهم شما را ای یهود آنجا تا وقتیکه نگاه دارد
شما را خدا آنجا و این طرفی از حدیث است که در قصه یهود خیبر گذشته در باب مزارعه حدثنا عبدالله
بن یوسف قال حدثنا اللیث قال حدثنی سعید المقبری عن ابیه عن ابی هریرة قال بینما نحن فی المسجد خرج
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت لیث حدیث کرد مرا سعید مقبری از پدر خود ابوسعید کیسان مدنی موالی
بنی لیث از ابی هریره گفت ابوهریره در اثنای آنکه بودیم ما در مسجد بیرون آمد رسول خدا فقال انطلقوا
الی یهود پس فرمود بروید بسوی یهود فخرجنا حتی اذا جئنا بیت المدراس پس بر آمدیم ما همراه آنحضرت تا آنکه
آمدیم خانه مدرس یا درس گاه یهود را مدراس بکسر میم و سکون دال و دراء و سین مهمله یعنی عالم که درس
می گفت کتاب ایشان را یا جائیکه در آن درس می گفتند فقال اسلموا تسلموا پس فرمود اسلام آرید
که سلامت مانید در اموال خود و اعلموا ان الارض لله ورسوله و بدانید که زمین مر خدا را
و فرستاده او راست وانی ارید ان اجلیکم من هذه الارض و تحقیق من می خواهم بحکم الهی جلا از
وطن شما و برآوردن از این زمین عرب فمن یجد منکم بماله شیئا فلیبعه پس کسی که در یابد از شما
از مال خود را چیزی پس گو بفروشد ورنه فاعلموا ان الارض لله ورسوله و گرنه پس بدانید که زمین
برای خدا و رسول خداست هر گاه می خواهد بدهد سابق در حدیث گذشته که چون یهود قبول خراج
نمودند آنحضرت فرموده باشید تا وقتیکه ما خواهیم آنحضرت وصیت کرده بود خلفا را باخراج یهود از
جزیره عرب مطابقت حدیث بترجمه ازان جهت است که آنحضرت قصد کرد باخراج ایشان و نا خوش
داشت که در زمین عرب غیر مسلمانان باشند ابوبکر صدیق را فرصت آن نشد که بر آورد و عمر بن خطاب
باین امر و وصیت توفیق یافت حدثنا محمد قال حدثنا ابن عیینة عن سلیمان بن ابی مسلم [illegible]

الجزء السادس [illegible] الاسلام | كتاب الحج

[illegible]

جمیع ابن عباس یقول یوم الخمیس وما یوم الخمیس سعید بن جبیر شنید ابن عباس را که می گفت روز پنجشنبه و چه بود
روز پنجشنبه اشارت بنا خوشی و شدت آن روز کرده ثم بکی حتی بل دمعه الحصباء پس گریه کرد تا آنکه تر
کرد اشک او سنگریزه های زمین را فقلت یا ابن عباس وما یوم الخمیس سعید بن جبیر گوید گفتم ای ابن عباس
چه بود روز خمیس که از یاد آن این همه گریه کردی قال اشتد برسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وجعه
گفت ابن عباس سخت شد بر رسول خدا درد و بیماری او فقال ائتونی بکتف اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعده ابدا
پس فرمود بیارید مرا کاغذی بنویسم مر شما را کتابت وصیت کنم شما را که گمراه نشوید پس از آن از جاده
سلامت و راه مستقیم فتنازعوا ولا ینبغی عند نبی تنازع پس خلاف کردند یکدیگر و روا نیست نزد پیغمبر تخالف
درین حدیث این قول از ابن عباس ظاهر میشود و در روایت دیگر معلوم شده که قول آنحضرت بود فقالوا ما له اهجر
استفهموه پس گفتند چه حال است آنحضرت را آیا ترک کرد دنیا را آنحضرت شنیده از او تقریر بحق این کلام این سخن را
هم کرده اند که گفتند آن جماعه که می گفتند بنویسید آیا ترک کرد این طلب را بفهمید از حال آنحضرت فقال ذرونی
فالذی انا فیه خیر مما تدعونی الیه پس فرمود بگذارید مرا با خود تکلیف نوشتن مکنید آنچه من در آنم از آمادگی لقای
خدا و شهود وی تعالی درین وقت بهتر است از آنچه می خوانید مرا بسوی آن از نوشتن فاوصاهم بثلاث پس
فرمود ایشان را به سه چیز فقال اخرجوا المشرکین من جزیرة العرب پس فرمود بر آرید مشرکان را از زمین عرب
واجیزوا الوفد بنحو ما کنت اجیزهم وجائزه دهید ایلچیان را چنانچه جائزه که می دادم من آنها را وقال الثالث اما ان سکت
عنها واما ان قالها فنسیتها و سوم وصیت خاموش کرد از آن یا گفت که من فراموش کردم آن را بعضی گویند که آن تجهیز
لشکر اسامه بن زید بود که درین وقت با اصحاب کرام بغزوه تعیین فرموده بود قال سفیان هذا من قول سلیمان گفت سفیان بن عیینه این مقوله
را از قول سلیمان نقل کرد باب اذا غدر المشرکون بالمسلمین هل یعفی عنهم وقتیکه بد کنند مشرکان با مسلمانان آیا عفو
کرده شوند از ایشان و بمکافات رسانند حدثنا عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث قال حدثنی سعید
عن ابی هریرة قال لما فتحت خیبر اهدیت للنبی صلی الله علیه وآله وسلم شاة فیها سم
گفت ابو هریره وقتیکه فتح کرده شد قلعه خیبر هدیه آورده شد برای پیغمبر خدا گوسفندی که در وی زهر بود و
زنی یهودیه زینب بنت حارث ذبح کرده و چون شنیده بود که آنحضرت ذراع شاة را خوش می خورد زهر در آن
تعبیه کرده بود و آنحضرت از آن خورد فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اجمعوا الی من کان ههنا من یهود
پس فرمود پیغمبر خدا جمع کنید نزد من کسی که هست اینجا از یهودیان فجمعوا له پس جمع کرده شدند نزد آنحضرت
فقال انی سائلکم عن شیء فهل انتم صادقی عنه پس فرمود من می پرسم شما را از چیزی آیا شما راست
گوینده اید مرا از آنچه پرسم فقالوا نعم پس گفتند آری راست می گوییم فقال لهم النبی صلی الله علیه وآله وسلم من ابوکم
قالوا فلان پس فرمود آنحضرت مر ایشان را کیست پدر شما گفتند فلان کس پدر ماست قال کذبتم بل ابوکم
فلان فرمود دروغ گفتید بلکه پدر شما فلان است قالوا صدقت گفتند راست گفتی قال فهل انتم صادقی
عن شیء ان سألت عنه فرمود آیا هستید شما راست گوینده من از چیزی اگر پرسم از آن چیز فقالوا
نعم یا ابا القاسم وان کذبنا عرفت کذبنا کما عرفته فی ابینا پس گفتند آری راست می گوییم ای ابو القاسم و اگر

دروغ می گوئیم پس شناسی دروغ ما را چنانکه شناختی دروغ ما را در نسبت پدر ما فقال لهم من اهل النار
پس فرمود مر ایشان را کیستند اهل جهنم که همیشه در آن باشند قالوا نکون فیها یسیرا ثم تخلفونا فیها
گفتند می باشیم در دوزخ اندک زمانی بعد ازین پس ما شما سید را آئید در وی فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم
اخسئوا فیها پس فرمود آنحضرت دور شوید در آن آتش اخساء کلمه طرد است که سگ را بدان زجر می کنند
زجر فرمود شما را یا دعا بد کرد بر آنها والله لا نخلفکم فیها ابدا یعنی سوگند که نمی در آنجم و خلفت شما
نمی باشیم در دوزخ دائما یعنی نمی باشد که شما از دوزخ برآئید و ما و ایکا اندران خلیفه شما باشیم ثم قال
هل انتم صادقی عن شیء ان سالتکم عنه فقالوا نعم یا ابا القاسم قال هل جعلتم فی هذه الشاة سما
فرمود آیا گردانیده اید شما درین بز زهر فقالوا نعم پس گفتند آری کرده ایم زهری درین قال ما حملکم علی ذلک
فرمود چه چیز برداشت شما را بر آن قالوا اردنا ان کنت کاذبا نستریح منک گفتند خواستیم با این اگر
باشی تو کاذب راحت گیریم از کلفت تو وان کنت نبیا لم یضرک واگر باشی تو پیغمبر ضرر نکند ترا
خدا ترا ضرر خواهد داد یا آنکه از راه خوش آمد گفته اند که چون پیغمبر آخر الزمانی و دین را پیش ازین پیر
خواهی داد و بسیار زنده خواهی بود هر چند اعتقاد درین معنی نه داشته اند پیدا آنکه اختلاف کرده اند که بعد
از اقرار آنها عقوبتی بآن زن کرده یا ترجیح گویند که عقوبت نکرده و گفته اند که آنحضرت از جهت نفس
خود انتقام از کسی نمی کشید با آنکه خود این فعل شنیع با قرار آن زن ثابت نشد و بالفعل از آن اغماض
نظر فرموده و باثبات آن مقید نگشت روایت کرد زهری که آن زن اسلام آورد پس ترک کرد عقوبت او را
بعد از آنکه مرد بشر بن براء که وی نیز از آن گوشت خورده بود از روی قصاص او را بقتل رسانیدند
این چنین تقریر کرده اند این سخن را و رسیده و ثمانید که مذهب علما آنست که زهر دهنده کشتن بقصاص
روا نیست برین روایت پس تواند که کشتن این زن از راه سیاست خواهد بود نه از روی قصاص

باب دعاء الامام علی من نکث عهدا در بیان جواز دعای بد کردن امام بر کسی که نقض کرده عهدی را که
با امام داشته نکث بنون و کاف و ثاء مثلثه یعنی نقض است حدثنا ابو النعمان قال حدثنا ثابت
بن یزید قال حدثنا عاصم قال سالت انسا عن القنوت عاصم احول پرسیدم انس را از خواندن قنوت
که آیا بعد از رکوع بود یا پیش از رکوع قال قبل الرکوع گفت انس پیش از رکوع بود فقلت ان فلانا
یزعم انک قلت بعد الرکوع پس گفتم فلان کنایت از محمد بن سیرین است می گوید که تو گفته بعد از
رکوع بوده فقال کذب پس گفت دروغ گفته است اگرچه گوئی نسبت کذب بمحمد بن سیرین که کمال
ضبط و وثوق داشت و معتمد ترین تابعین است چگونه روا باشد قسطلانی گوید که اهل حجاز کذب را
بمعنی خطا می گویند و اینجا مراد همین خطا است و کذب آنست که بخلاف واقع گوید ثم حدثنا عن النبی
صلی الله علیه وآله وسلم انه قنت شهرا بعد الرکوع پس حدیث کرد انس از پیغمبر خدا که بتحقیق قنوت خوانده و دعای
بد کرد آنحضرت یک ماهی بعد از رکوع یدعو علی احیاء من بنی سلیم و دعای بد کرد بر جمعی از بنی سلیم
قال بعث اربعین او سبعین یشک فیه من القراء گفت انس فرستاد لشکری چهل کس یا هفتاد کس

این آیت ان الصفا والمروة من شعائر الله الآیة آخر
آیه که مذکور شد حاصل جواب عائشه آنکه آیت دلیل آن
نمی‌شود که اباحت رفع اثم از تارک است و در آیه مذکور
رفع گناه از فاعل است و تلازم نیست میان هر دو مگر
این دو مفهوم و ذکر رفع گناه بر وفق سوال سائلین
است که آن ساحت پرسیده اند پس مستلزم
نفی وجوب نباشد چنانکه مقتضی وجوب نبود
عائشة وقد سن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
الطواف بینهما آنکه بتحقیق مشروع کرده و واجب گردانیده
است آن حضرت طواف را میان دو کوه فلیس لاحد
ان یترک الطواف بینهما پس نمی رسد هیچ یکی را که ترک
کند طواف میان این هر دو از ینجا وجوب استفاد کرده
ثم اخبرت زهری گوید پس خبر دادم باین حدیث
کرده و گفت از عائشه ابا بکر بن عبد الرحمن بن حارث
را فقال ان هذا العلم ما کنت سمعته پس گفت ابوبکر
بتحقیق این علم که عائشه ذکر کرد نشنیده بودم
آنکه ان لقد سمعت رجالا من اهل العلم یذکرون
و بتحقیق شنیده ام جمعی مردم را از اهل علم که ذکر
میکردند ان الناس الا من ذکرت عائشة
ممن کان یهل لمناة کانوا یطوفون کلهم بالصفا و
المروة بتحقیق مردم سوای کسانیکه ذکر کرد عائشه
از آنانکه اهلال میکردند برای مناة از انصار در
جاهلیت بودند آن مردم که طواف میکردند همه
شان بصفا و مروه و این استثناء مشعر است
بآنکه متحرجان دو فرقه بودند یکی اهلال مناة کنا
خبر داد بتحرج آنها ازین طواف در جاهلیت و اسلام
و دیگر آنانکه طواف میکردند میان در جاهلیت و
در اسلام تحرج نمودند آنانکه خبر داد اهل علم
سوی عائشه با حوال آن اگرچه مطلق ذکر کرده اند
مراد آن فرقه دوم است فلما ذکر الله الطواف
بالبیت ولم یذکر الصفا والمروة فی القرآن قالوا
پس وقتیکه ذکر کرد خدا تعالی طواف بیت را و ذکر
نکرد طواف صفا و مروه را در قرآن گفتند آن مردم
یا رسول الله کنا نطوف بالصفا والمروة وان الله
انزل الطواف بالبیت فلم یذکر الصفا بودیم که طواف
میکردیم بصفا و مروه و بتحقیق خدا تعالی نازل کرد حکم
طواف بیت را پس ذکر نکرد حکم صفا را فهل علینا

می گرد انس از قاریان قرآن متعلق است به بیست با بیان جهل و هفتاد است و این جماعه نزول کرده بودند
در میان فقرا اهل صفه و بادی می کردند قرآن را الی اناس من المشرکین فرستاده بود آنحضرت به سوی
مردم از کافران و آن قوم رعل و ذکوان و عصیه اند فعرض لهم هؤلاء پس پیش آمدند مر این لشکر اسلام را
کافران و فتنه انگیز نزول کردند بر بیر معونه فقتلوهم پس قتل کردند ایشان را و نجات نیافت از مسلمانان
مگر کعب بن زید انصاری وکان بینهم و من النبی صلی الله علیه و اله وسلم عهد و بود میان این قوم و میان
پیغمبر خدا عهدی فما رأیته وجد علی احد ما وجد علیهم انس گوید ندیده ام آنحضرت را که اندوهگین
شده باشد بر مرگ هیچ کس آنچه اندوهگین شده بر مردن این جماعه قراء و جد بجیم مفتوحه بمعنی حزن است
و این حدیث دلیل است بر جواز دعای بد بر دشمنان اهل اسلام **باب** امان النساء و جوارهن
در میان روا بودن امان زنان مر کافر را و پناه دادن ایشان کسی را جوار بکسر جیم پناه دادن و از وی
اجارت است بمعنی پناه دادن حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله
ان ابا مرة مولی ام هانی بنت ابی طالب گفت عبد الله بن یوسف خبر داد ما را مالک از ابی النضر که مولی عمر بن عبید الله قرشی ... است
که تحقیق ابا مره که مولای ام هانی دختر ابی طالب و خواهر علی بن ابی طالب است اخبره انه سمع ام هانی
بنت ابی طالب تقول ابا مره خبر داد ابا نضر را که شنیده است ام هانی را که می گفت ذهبت الی رسول
الله صلی الله علیه و اله وسلم عام الفتح فوجدته یغتسل پس رفتم من نزد رسول خدا در سال فتح مکه پس یافتم
آنحضرت را که غسل میکرد و فاطمة ابنته تستره و فاطمه زهره دختر آنحضرت پرده میکرد آنحضرت را فسلمت علیه
فقال من هذه پس سلام کردم بر آنحضرت پس فرمود کیست این زن ظاهر آنست که آنحضرت را سلام
کرده این را فرموده باشد فقلت انا ام هانی بنت ابی طالب پس گفتم من ام هانی دختر ابی طالب ام
فقال مرحبا بام هانی فرمود خوش آمدی بکشاده جای آمدی ای ام هانی بجا ره نه آمده است
فلما فرغ من غسله قام فصلی ثمانی رکعات ملتحفا فی ثوب واحد پس هرگاه فارغ شد از غسل خود استاد و
نماز گذارد هشت رکعت بحالیکه پیچیده بود خود را در یکجا در می فقلت یا رسول الله زعم ابن امی علی
پس گفتم ای رسول خدا گفت پسر مادر من علی بن ابی طالب نسبت کرد علی را بمادر و نگفت پسر
پدر من از برای آنکه اولا گفته است که من دختر ابی طالبم و به نسبت مادر اظهار کرده برادر اعیانی
است و نسبت یگانگی بیشتر دارد و با این همه مخالفت می نماید انه قاتل رجلا قد اجرته فلان بن هبیرة
تحقیق کشنده است مردی را که تحقیق امن داده ام من او را که وی فلان پسر هبیره است هبیره
بضم ها و فتح با موحده و سکون تحتیه و فتح را نام شوهر ام هانی است نام او جعده است ابن عبد البر
اشکال کرده که پسر هبیره از غیر ام هانی پسری نبود پس وی خواهرزاده علی است چگونه قصد کشتن او
کرده باشد و این اشکال چیزی نیست اهل اسلام را بعد از ثبات دین و دین نسبتی نمانده بود و ابو بکر
صدیق پسر خود را که کافر بود همراه مشرکان بجنگ آمده بود بجا ربه برآمد و قصد کشتن کرد فقال رسول الله صلی
الله علیه واله وسلم قد اجرنا من اجرت یا ام هانی پس فرمود رسول خدا رحمت کنا خدا

الجزء السادس شیخ الاسلام | کتاب الحج

که تحرج می نمودند در جاهلیت این که طواف کنند صفا
و مروه بنا بر کراهت بتهای که بر آنها بود ...
اسلام آوردند نیز تحرج نمودند بنا بر ظن آن ...
جاهلیت والذین یطوفون ...
بهمان لاسلام و فرقه دیگر آنانکه طواف ...
بدان در جاهلیت تحرج نمودند ...
در اسلام پس انزل الله ... الطواف بالبیت ...
یذکر الصفا والمروة از جهت آنکه خدا ...
بیت و ذکر نکرد طواف صفا و مروه را پس تحرج ...
و دانستند که آن فعل جاهلیت بود ممنوع ...
ذکر بعد ما ذکر الطواف بالبیت ...
خدای تعالی حکم طواف این دو کوه را بعد از ...
طواف بیت را **باب** ما جاء فی السعی بین الصفا
والمروة احادیثی که آمده اند در کیفیت سعی میان صفا
و مروه و قال ابن عمر السعی من دار بنی عباد ...
و تشدید موحده ابن جعفر الی زقاق بنی ابی حسین ...
ابن عمر حد سعی از دار بنی عباد است که بطرف صفا ...
تا زقاق بنی ابی حسین که طرف مروه است زقاق ...
زای معجمه و دو قاف در اصل بمعنی کوچه است ...
بطن مسیل است که در حدیث مذکور شود حدثنا
محمد بن عبید بن میمون قال حدثنا عیسی بن یونس
... عن عبید الله ...
ابن عمر عمری عن نافع عن ابن عمر قال کان رسول الله
پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم اذا طاف الطواف الاول
... که طواف میکرد طواف اول
... قدوم میکرد رمل ...
... السعی ببطن المسیل اذا طاف بین
الصفا والمروة و بود که سعی میکرد در میان ...
... طواف میکرد میان صفا و مروه ...

بر من تحقیق امن دادیم ماکسی را که امین داوی تو ای ام هانی قالت ام هانی و ذلك ضحی گفت ام هانی و آن نماز ضحی بود
اختلاف کرده اند در امان دادن زنان علمای اربعه تجویز امن دادن زنان و نیز قیاس رفته اند و ظاهر ترجمه باب موافق
ایشان است و بعضی علما برآنند که نفاذ آن مشروط بتجویز و تنفیذ امام است و پوشیده نماند که حدیث مذکور باین قول
آنحضرت قد اجرنا من اجرت نیز ظاهر ابار دادن تا تجوید قول علما **باب** ذمة المسلمین وجوارهم واحدة یسعی بها ادناهم
وامان ایشان یکی است یعنی هر گاه از مسلمانان آمانی بدهد کافر حربی را لازم است بر همه مسلمانان که پاس عهدا
با تشریف مرد باشد یا زن و در امان دادن اختلاف است در علما حنفیه گویند بشرطی است امان عبد که مقاتله
دیگران گویند بغیر این شرط روا است یعنی ادناهم سعی میکند بآن ذمه ادنای مسلمانان و کمترین ایشان
بعضی باقل عدد و داشته اند شامل است یکی را ادب باب **حدثنا** محمد قال حدثنا وکیع عن الاعمش عن ابراهیم التیمی
عن ابیه قال خطبنا علی گفت پدر ابراهیم که یزید بن شریک تیمی است لقب تیم رباب خطبه خواند ما را علی بن ابی طالب رضی الله
تعالی عنه فقال ما عندنا کتاب نقرأه الا کتاب الله تعالی پس گفت نیست نزد ما کتابی که بخوانیم بیان احکام شرعی است مگر
کتاب الله که قرآن مجید است وما فی هذه الصحیفة و احکامی که درین صحیفه است و این صحیفه لو بود که وی رضی الله تعالی عنه
در نیام شمشیر داشته فقال فیها الجراحات واسنان الابل پس گفت در آن صحیفه احکام جراحات است و شتران دیت
باشد والمدینة حرم ما بین عیر الی کذا و مدینه مطهره حرم است یعنی حرام است شکار و درختان در حرم مکه
بفتح عین مهمله و سکون یای تحتیه در آن نام کوهی است و کذا بدال مهمله یعنی گویند نام کوه احد است فمن احدث فیها
حدثا پس کسیکه پیدا آرد در مدینه منکری که معلوم در سنت است ادای دیت او یا جا دهد و در وی مبتدعی را که تبدیل سنت کند فعلیه
لعنة الله والملائکة والناس اجمعین پس بروی لعنت خداست و فرشته ها و همه مردم و مراد از این دوری از راه اکل از رحمت
خداست یا از بهشت بخلاف لعنت کافران که دوری است از رحمت ابدا واخرا لا یقبل الله منه صرف ولا عدل قبول نمیکند خدا
از وی فرض را و نه نفل را بعضی گویند مراد از صرف و عدل توبه است از این گناه و یا از همه گناهان ومن تولی غیر موالیه فعلیه
مثل ذلك و کسیکه دوست گیرد غیر دوستان خود که اهل اسلام اند پس بر وی است لعنت مانند لعنت آن و ذمة المسلمین
واحدة و پناه دادن مسلمانان یکی است یعنی هر کس امان دهد تنفیذ آن بر همه است فمن اخفر مسلما فعلیه مثل ذلك پس کسیکه
نقض کند عهد مسلمانی را که بکافری داده باشد پس بر وی است مانند لعنت های کسیکه احداث میکند در مدینه
علی رضی الله تعالی عنه سوای آنچه در قرآن مجید و در صحیفه است علوم بسیار بود که درین نوشته باشد پس معنی این سخن
ازین حدیث فهم میتوان گرد در مسند امام احمد تصریح است باآنکه علی گفت که آن حضرت ما را مخصوص نکرده
بعلمی ورای قرآن جز آنکه درین صحیفه مکتوب است که بحسب اتفاق بدیگری نه فرموده بود و ورای آن آنچه من سمع
دیگران نیز میدانند از احکام شرعیه **باب** اذا قالوا صبأنا ولم یحسنوا اسلمنا هر گاه که وقتی گویند مشرکان
هنگام قتال میل کردیم باسلام و نگویند که اسلام آوردیم یعنی در لغت ایشان صبأنا بمعنی اسلمنا باشد قبول اسلام ایشان
باید کرد وقال ابن عمر فجعل خالد یقتل و گفت ابن عمر در غزوه فتح وقتی که خالد بن ولید با قتال بنی جذیمه رفته بود
و آنها گفتند صبأنا قبول نکرده میکشت آنها را فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اللهم انی ابرأ الیك مما صنع
خالد پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کنا و خدا ابر دی خداوندا تحقیق من بیزارم بسوی تو از آنچه کرده است خالد و این واقعه

سعید السعدی گوید گفتم مر نافع را آیا بود عبد الله
بن عمر که رمل میکرد در طواف بیت رفتیکه میرسید
رکن یمانی را و ترک میکرد رمل را نزد وی قال
لا الا ان یزحم علی الرکن گفت نافع رمل نمی کرد
مگر آنکه از دحام کرده می شد بر رکن یمانی پس
رمل میکرد و نه رمل تا استلام آسان کرد ویرا
لاینعه حتی یستلمه زیرا که وی میگذاشت رمل
را تا آنکه استلام میکرد **حدثنا** علی بن عبد الله
قال حدثنا سفیان بن عیینة عن عمرو بن دینار قال
سألنا ابن عمر عن رجل طاف بالبیت فی عمرة ولم
یطف بین الصفا والمروة ایاتی امرأته گفت
عمرو بن دینار پرسیدیم ابن عمر را از حکم مردی که
طواف کرد بیت را در احرام عمره و طواف
نکرد درمیان صفا و مروه آیا جائز است که بیاید
وی نزد زن خود را یعنی جماع کند فقال قدم النبی
پس گفت ابن عمر قدم رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم فطاف بالبیت سبعا وصلی خلف
المقام رکعتین وطاف بین الصفا والمروة
سبعا پس طواف کرد بیت را هفت بار و گزارد عقب
مقام ابراهیم دو رکعت و طواف کرد میان
صفا و مروه هفت بار شروع کرد از صفا پس
برآمد بر وی تا آنکه دید بیت را پس تکبیر و
تهلیل گفت و دعا کرد پس فرود آمد و رفت
بسوی مروه و درمیان در بطن مسیل سعی کرد
پس برآمد مروه را و کرد در آن آنچه کرد بر صفا
و این یک شوط شد پس باز گردید از مروه
و رفت بسوی صفا و بالا برآمد و این شوط دیگر
شد همچنین میکرد تا آنکه تمام کرد شوط هفتم را
بر مروه و باین اشارت میکند حدیث جابر در
مسلم بالجمله حلال نشد از احرام تا آنکه تمام کرد
هفت شوط را وقد کان لکم فی رسول الله اسوة
حسنة و تحقیق هست برای شما در پیغمبر خدا خصلت
نیک که اقتدا کرده شود بدان پس حلال نمی شد
این مرد تا گر قربان کند تا آنکه سعی کند وسألنا
جابر بن عبد الله فقال لا یقربنها حتی
یطوف بین الصفا والمروة و پرسیدیم
جابر را نیز از حکم آن پس گفت نزدیک نشود زن
مرد زن تا آنکه طواف کند میان صفا و مروه
حدثنا المکی بن ابراهیم عن ابن جریج قال
اخبرنی عمرو بن دینار قال سمعت ابن عمر قال
قدم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مکة فطاف

یکی غیر آنکه کتابت دارند از هر قومی از یهود حروف زبان آنها تا شد و خالد را نیز تعمد برداشتن کرد و اطلاع بر معنی نامه
و بقا هر ترجم تصرح عمل کرد و قال اذا قال مترس فقد آمنه وگفت عمر بن خطاب وقتیکه گفت عجمی را بسلمانی مترس بزبان خود
پس امن داد او را ان الله یعلم الالسنة کلها تحقیق خدا میداند زبانها همه زبانها را و قال تکلم لا باس وگفت سلمانی از سخن
گوی باک و ترسی نیست ترا وقتیکه هرمزان را نزد عمر بن خطاب آوردند و وی از سخن کردن در ماند گفت سخن کن بزبان خود با کی
نیست ترا این گفتن امن بود او را الا آنکه از این معلوم شده که این هرمزان امان جسته از قلعه فرود آمده بود که او را آورد
امیر المؤمنین فرستادند و این امن بود از جانب امیر لشکر این اثر بروایت موسی وصل تام ثابت است اگرچه حدیثی مسند نیاورده و
ابو ذکر کرده هر حدیث صحیح است کرجای دیگر تمام اسناد آورده

باب الموادعة والمصالحة مع المشركين بالمال وغيره

و در بیان مصالحه کردن و ترک محاربه نه از آن بال و صلح کردن بمال و جز آن از خود را و اسیر گرفتن باو و فران و فضل الوفاء بالعهد و اثم
من لم یف بالعهد و در بیان فضیلت و ثواب وفا کردن بعهد یکه با کافران کرده باشند و گناه کسی که وفا نکند بعهد و قوله
تعالى وان جنحوا للسلم و در بیان فرموده خدا و اگر طلب کنند صلح را برای اسلام فتح مبین است و بکسر اسلام است ابو عبید
گفته که هر دو یکی معنی است جنحوا طلبوا السلم قول مؤلف است که تفسیر کرده جنحوا را بطلبوا فاجنح لها پس طلب کن صلح
را و بعضی روایات تمه آیت را نیز آورده و توکل على الله انه هو السميع العليم و توکل کن بر خدا بتحقیق وی تعالی او است شنوا
دانا او را احدثنا مسدد قال حدثنا بشر هو ابن المفضل قال حدثنا یحیی عن بشیر بن یسار عن سهل بن ابی حثمة قال انطلق
عبد الله بن سهل و محیصة بن مسعود بن زید الى خیبر وهی یومئذ صلح گفت سهل بن ابی حثمه رفتند عبد الله بن سهل انصاری
و محیصة بن مسعود بجمعی از یاران برای خریدن تمر بسوی قلعه خیبر و آن در این روز صلح بود فتفرقا فاتى محیصة الى عبد الله بن
سهل وهو یتشحط في دمه قتيلا پس آمد محیصه بسوی عبد الله بن سهل بحالی که وی میغلطید در خون بحالی که کشته شده فدفنه
ثم قدم المدینة پس گور کرد او را پس آمد بمدینه فانطلق عبد الرحمن بن سهل و محیصة و حویصة ابنا مسعود الى النبي صلى
الله علیه وآله وسلم پس رفت عبد الرحمن بن سهل برادر عبد الله مقتول و محیصه و حویصه پسران مسعود عم زادهای عبد الله نزد
پیغمبر خدا فذهب عبد الرحمن یتکلم پس رفت عبد الرحمان بحالی که تکلم میکند با آن حضرت فقال کبر کبر وهو احدث القوم
پس فرمود آن حضرت عبد الرحمان را التقدیم کن کلانان را که سخن کنند و عبد الرحمان خورد سال ترین قوم بود فسکت فتکلما
پس خاموش شد عبد الرحمن و سخن کردند و دعوی نمودند محیصه و حویصه فقال اتحلفون وتستحقون دم قاتلكم پس فرمود
آیا سوگند میخورید شما مستحق میشوید خون کشنده خود را او صاحبکم یا خون همراه خود را اشک در این است اطلاق خطاب
برای سوگند بهر سه فرمود با آنکه در کس کم عمر زاده بود و ند دعوی کردند از آنکه معلوم بود که سوگند بوارث میرسد و وارث
عبد الرحمان برادر او بود و امر کردن ایمان را برای معلوم کردن صورت واقعه بود پس استطلاق میگوید تا اندک برای
دلیل کرده باشند آنها را آن شده نمانند که سوگنه بوکیل نمی آید قالوا وکیف نحلف ولم نشهد ولم نر گفتند چگونه سوگند
خوریم و حال آنکه حاضر نبودیم و ندیده ایم قال فتبرئكم یهود بخمسین یمینا فرمود پس برا میکنند از دعوی شما یهود به پنجاه
سوگند فقالوا كيف نأخذ ايمان قوم كفار پس گفتند چگونه میگیریم سوگند های قوم کافران و اعتبار کنیم سوگند ایشان
فعقله النبي صلى الله علیه وآله وسلم من عنده پس دیت داد پیغمبر خدا از پیش خود از مال خود از آنکه عاقله همه
سلمانان وی بود صلى الله علیه وآله وسلم یا از مال بیت المال از این حدیث مفهوم مشد که حکم قسامه مخالف احکام دیگر است

الجزء السادس من شیخ الاسلام | کتاب الحج

سعی را میان صفا و مروه قال انعم کانت
من شعائر الجاهلیة فلما جاء الاسلام امسکنا عنهما
... لود که قصد میکرده ند بر آن در جاهلیت چون آمد
اسلام کرده میداشتیم تا آنکه نازل کرد خدا ان
الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البيت
او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما و طواف
بیت نیز اگرچه در جاهلیت میکردند و لیکن بر صفا
و مروه دو بت بود که آن را پرستیدند در
طواف پس این از شعائر جاهلیت داشتند
ثنا حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا
سفیان عن عمرو بن دینار عن عطاء بن
ابی رباح عن ابن عباس قال انما سعى رسول الله
صلى الله علیه وآله وسلم بالبیت وبین الصفا
والمروة لیری المشرکین قوته سعی کرد آن حضرت
به بیت و میان صفا و مروه مگر برای آنکه تا نماید
مشرکان را قوت خود را که در باب بدر الرمل
گذشت و آنرا در سنت ... ابراهیم
در شرط ... سعی
کنند و ... سبب ... ابراهیم
احادیث دیگر ... ابن خزیمه
و فاکهی از طریق ابی الطفیل که گفت پرسیدم ابن
عباس ... فرستاد خدا
تعالی جبرئیل را بسوی ابراهیم تا نماید او را مناسک
... شیطان میان صفا
و مروه ... قیامی که گذرد ...
... ابن عباس ...
سنت ... ابراهیم
... ابراهیم ...
... ابراهیم ...

سوگند اینجا بر معنی بست و پیمان و سوگند است وذمی حکم مسلمانان دارد در قصاص و دیت چنانکه مذهب حنفیه است
و همین معنی اخیر حدیث مطابق جزء اخیر ترجمه است که وفای عهد بست بکنار و حکم مسلمانان داده و ذکر برای ایل کرد
سوا دعت و معامله بمال است از حال وواقع است که یهود خیبر صلح بمال کرده بودند و دیگر آزاری با ایشان نرسانیدند

باب فضل الوفاء بالعهد در فضیلت وفا کردن بعهد حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن یونس عن
ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة اخبره ان عبد الله بن عباس اخبره روایت کرد ابن شهاب
از عبید الله که خبر داد و عبید الله ابن شهاب را که ابن عباس خبر داد او را ان ابا سفیان بن حرب بن امیة اخبره
تحقیق ابو سفیان پدر معاویه خبر داد ابن عباس را ان هرقل ارسل الیه فی رکب من قریش کانوا تجارا بالشام
تحقیق هرقل ملک فرستاد کسی را نزد ابو سفیان در حالی که بود او در جمعی از قریش که بودند بازرگانان بملک شام
فی المدة التی ماد فیها رسول الله صلی الله علیه واله وسلم در زمانی که صلح کرده بود در آن زمان رسول خدا با ابا
سفیان فی کفار قریش ابو سفیان را که در کافران قریش بود ماد بتشدید دال مهمله است فعل ماضی از باب مفاعله
میگویند ماد الغریمان وقتیکه تعیین مدت میکنند برای ادای قرض بعضی راویان بتخفیف دال مهمله روایت کرده اند
این حدیث برخی از حدیث ابی سفیان است که در اول کتاب تمام آورده و دلالت آن بر ترجمه از بقیه آنست که گفت
هرقل در مدح آن حضرت همچنین که پیغمبران غدر نمیکنند یعنی غدر قبیح است نزد همه مردم و پیغمبران از ارتکاب این معنی
نمیکنند و درین اشارتست که غدر مخصوص به پیغمبران نیست **باب** هل یعفی عن الذمی اذا سحر آیا در گذشته
کرده شود از ذمی وقتیکه سحر کند مسلمانی را وقال ابن وهب اخبرنی یونس عن ابن شهاب و گفت ابن وهب که نام او
عبد الله است خبر داد مرا یونس بن یزید از زهری و این حدیث را موصول نیز آورده است در جامع خود سئل اعلی
من اهل العهد قتل پرسیده شد ابن شهاب زهری آیا بر کسی که سحر کند از اهل ذمه کشتنی هست قال بلغنا ان رسول
الله صلی الله علیه واله وسلم قد صنع له ذلك فلم یقتل من صنعه وکان من اهل الکتاب گفت ابن شهاب در جواب
سائل رسیده است ما را که تحقیق پیغمبر خدا کرده شد مروی را سحر پس نکشت کسی را که کرده بود و بود این ساحر از
اهل کتاب که یهودی و ذمی قرار داده بودند و درین دلیل محال سخن است که آنحضرت برای نفس خود از کسی انتقام نکشید
سابقا ذکر یافت که زنی که زهر داده بود او را برای النفس خود نکشت چون یکی از صحابه نیز بآن حضرت خورده بود
وی مرد بقصاص وی آن زن را کشتند و نیز این سحر در آن حضرت سرایت نکرده بود و در بدن شریف وی و نه در
اموری که تعلق بوحی داشت و آن را از جاهی که در روی اندافته بودند بموجب اخبار وحی برآوردند انحضرت
معوذتین ابطال آن کرد و حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا یحیی قال حدثنا هشام قال حدثنی ابی عن عائشة
گفت هشام حدیث کرد مرا پدر من عروه از عائشه رضی الله تعالی عنها ان النبی صلی الله علیه واله وسلم سحر حتی
کان یخیل الیه انه صنع شیئا ولم یصنعه تحقیق پیغمبر خدا سحر کرده شد او را تا آنکه بود وی را خیال زمان سحری انشا در خیال
او که کرده است کاری و حال آنکه نکرده بود و تتمه لفظ حدیث در بقیه آنست که چون بوحی معلوم شد که این کار
بن اعصم یهودی کرده و بعد از آنکه حضرت شفا یافت عائشه گفت آیا بر مردم خبر کنم از حقیقت حال فرمود من نمی خواهم
که شهرت دهم بر یکی از مردم بدی را **باب** ما یحذر من الغدر در بیان چیزی که ترسانیده میشود از غدر کردن بکسی

لبیک کردیم بیان بعت بار گفت ابن عباس که زمود
پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم اینست سعی کردند در
میان صفا و مروه الحدیث و حیرت ... است
در اصحاب ... آن ... بودند ... حدثنا علی بن
سفین قال حدثنا عمرو قال سمعت عطاء عن
ابن عباس ... زیادت کرد حمیدی که از عطا
شنیدم ... است ... این حدیث
... در روایت سفیان ... سلام
را در روایت عمرو از عطا ... دور باشد از
توهم تدلیس خصوصا از سفیان که مدلس است

باب تقضی الحائض المناسك کلها الا الطواف
بالبیت جائز است که بگذارد زن حایضه همه
اعمال حج را سوای طواف بیت که آن ممنوع است
مرا او را و اختلاف نیست درین حکم هیچ کس را
واذا سعی علی غیر وضوء بین الصفا والمروة واین
حکم در صورتیکه سعی کند بر غیر حال وضو میان
صفا و مروه و تصریح نکرد بحکم آن بجهت اختلاف
در آن که قیل ابن منذر گفته که ذکر کرده نمی شود
از هیچ یکی از سلف اشتراط طهارت برای سعی
مگر از حسن بصری حدثنا عبد الله بن یوسف
قال اخبرنا مالك عن عبد الرحمن ابن القاسم
بن محمد بن ابی بکر رضی الله عنه عن ابیه عن عائشة
انها قالت قدمت مکة وانا حائض گفت عائشه
قدوم آوردم مکه را و حال آنکه من حایض بودم
ولم اطف بالبیت ولا بین الصفا والمروة وطواف
نکرده بودم بیت را و نه میان صفا و مروه
قالت فشکوت ذلك الی رسول الله گفت عائشه
پس گله کردم این حال را بسوی پیغمبر خدا صلی الله
علیه واله وسلم فقال افعلی کما یفعل الحاج غیر
ان لا تطوفی بالبیت حتی تطهری پس فرمود
... چنانکه میکنند حاجیان سوای آنکه طواف نکنی
... تا آنکه پاک شوی ظاهر دلالت میکند بر
... سائر اعمال دیگر غیر طواف و چون جنب
... حدث در حکم حائض اند لازم می آید
... طهارت مطلق جائز باشد لیکن چون سعی تابع
... طواف است بیرون طواف جائز نبود
... آنچه از مالك ... و الامر
... الا انه یعنی چون طواف ممنوع شد ... سعی
... ممنوع بود حدثنا محمد بن المثنی ...
... حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا حبیب المعلم
... عن عطاء عن جابر بن عبد الله قال اهل النبی

وقول الله تعالى وان يريدوا ان يخدعوك فان حسبك الله الآية ودر بيان فرموده خداى برتر واگر خواهند
كه فريب دهند ترا پس بتحقيق بس است ترا كافى است خدا در نگاهداشتن از مكر و فريب كافران حدثنا
الحميدي قال حدثنا الوليد بن مسلم قال حدثنا عبد الله بن العلاء بن زبر قال سمعت بسر بن عبيد الله انه سمع
ابا ادريس قال سمعت عوف بن مالك قال اتيت النبي صلى الله عليه وسلم في غزوة تبوك وهو في قبة من ادم
آدم نزد پيغمبر خدا رحمت كنا د خدا بر وى در غزوه تبوك و حال آنكه آن حضرت در قبه بود از چرم فقال اعدد ستا
بين يدى الساعة پس فرمود بشمار شش علامت پيش از ساعت قيامت و پيش از علامات كبرى كه متصل بآن خواهد بود
موتى يعنى از ان موت منست يعنى قيامت بعد از مرگ من خواهد بود و فتح بيت المقدس پس فتح بيت المقدس و بلاد شام
ثم موتان يأخذ فيكم كقعاص الغنم بيشتر طاعونى كه ميگيرد در شما چنانچه مرگ غنم مى باشد موتان بضم ميم در لغت بنى تميم
بفتح در لغت غير ايشان بمعنى وبا و طاعون است قعاص بضم قاف و عين مهمله و الف و صاد مهمله نام بيمارى است كه در دواب
مى باشد و يكبارگى هلاك ميكند و در بين امت يكبار در خلافت عمر رضى الله عنه اين واقع شده كه در سه روز هفتاد هزار كس مردند و اين
بعد از فتح بيت المقدس بود ثم استفاضة المال بيشتر كثرت مال است و در بين است حتى يعطى الرجل مائة دينار فيظل ساخطا
تا آنكه داده مى شود مردى صد دينار پس ميگردد خشمناك از كمى مال و اندك پنداشتن آن و اين حال هم در زمان خلافت
عثمان واقع شده و بعد از فتح فارس ثم فتنة لا يبقى بيت من العرب الا دخلته بيشتر فتنه است كه نمى ماند خانه از عرب مگر
ميدر آيد در ان و ابتداى آن از قتل عثمان است رضى الله تعالى عنه ثم هدنة تكون بينكم وبين بنى الاصفر بيشتر
صلح است كه مى باشد ميان شما و ميان اهل روم ترك جنگ هدنه بضم ها و سكون دال مهمله و نون است فيغدرون
فيأتونكم تحت ثمانين غاية پس غدر ميكنند و مى آيند شما را زير هشتاد رايت تحت كل غاية اثنا عشر الفا زير هر رايت
دوازده هزار مرد جنگى خواهد بود كه جمله نه لك و شصت هزار مرد است و اين حال پيش از خروج دجال خواهد بود غايت
بغين معجمه و ياى تحتيه است بمعنى رايت و در روايت ابى داود بجاى غايت رايت واقع شده و نزد بعضى بباى موحده
بجاى ياى تحتيه بمعنى بيشه تشبيه داده اند كثرت اجتماع نيزه را به بيشه مروى است كه اين قوم نصرانيان خواهند بود كه بر اين
كثرت آمده و فتح خواهند يافت و بعد از ان حق جل شانه جمعى را بر ايشان گمارد كه بر آنها نصرت مى باشد باب كيف

يا

ينبذ الى اهل العهد در بيان آنكه چگونه انداخته ميشود و دور كرده ميشود عهدى كه بكفار كرده باشند و قول الله سبحانه
و در باب فرموده خداى منزه از جميع نقايص و اما تخافن من قوم خيانة و اگر بترسى اى محمد از قومى كه با ايشان عهد كرده
و غدر در عهد بامارات و فحواى حال آنها فانبذ اليهم على سواء پس بينداز بسوى ايشان عهد را برو جه عدل و هموارى
يعنى بيكبارگى جنگ مكن با نقض عهد از جانب تو نباشد اول خبر كن بنقض عهد پس از ان محاربه كن حدثنا ابو اليمان
قال اخبرنا شعيب عن الزهرى قال اخبرنى حميد بن عبد الرحمن ان ابا هريرة قال بعثنى ابو بكر فيمن يؤذن يوم النحر
گفت ابو هريره فرستاد مرا ابو بكر صديق در جمعى كه آگاه ميكردند كافران را براى دور كردن عهد روز نحر بمنا در سالى
كه فرستاده بود آن حضرت وى را براى حج پيش از حج وداع لا يحج بعد العام مشرك حج نكند بعد از اين سال كافرى
ولا يطوف بالبيت عريان و طواف نكند بخانه كعبه برهنه چنانكه در ايام جاهليت ميكردند و يوم الحج الاكبر يوم النحر و روز
حج اكبر روز نحر است يعنى دهم ذى الحجه و اين قول مالك و جمعى از علما است و ظاهر از فحواى كلام آنست كه اين قول ابى هريره

و طواف كنند بيت و صفا و مروه و ليستر تقصير كنند
موى را و حلال شوند مگر كسيكه با وى هدى است ثم لوا
منطلق الى منى و ذكر احدنا يقطر منيا فقال قد بلغنى
تعجب است بجا آوردن حكم پس بروم بسوى منى براى ادا
مناسك بحالى كه آلت مردى يكى از ما چكاند منى را
يعنى اگر حج را عمره گردانيده حلال شويم و نزديك
شويم زنان را چون وقت عرفه و منا نزديك
است و احرام حج بايد بست لازم آيد كه واقع
شود اين حال تفرد يكى و چكانيدن منى فبلغ
النبى پس رسيد اين قول به پيغمبر صلى الله عليه وآله
وسلم فقال لو استقبلت من امرى ما استدبرت ما
اهديت پس فرمود اگر پيش ميدانستم از كار خود چيزى
را كه پس دانستم كه برآمدن از احرام بر شما شاق خواهد
شد هرآينه سوق هدى نمى كردم و لولا ان معى الهدى
لاحللت و اگر نمى بود با من هدى هرآينه
حلال مى شدم و حاضت عائشة فنسكت المناسك
كلها غير انها لم تطف بالبيت و حايض شد عائشه
پس ادا كرد همه مناسك را جز آنكه نكرد طواف
بيت فلما طهرت طافت بالبيت پس چون
پاك شد از حيض طواف كرد بيت را و بر اى حج
قالت عائشة يا رسول الله تنطلقون بحجة و
عمرة و انطلق بحج مى رويد شما و باز ميگرديد بحج و
عمره و من بر ميگردم بحج تنها فامر عبد
الرحمن بن ابى بكر ان يخرج معها الى
التنعيم پس امر كرد آن حضرت عبد الرحمن بن ابى بكر
صديق را رضى الله عنهما كه برآيد با عائشه بسوى
تنعيم كه اقرب زمين حل است بحرم تا عائشه احرام
عمره از آنجا بندد فاعتمرت بعد الحج پس عمره كرد
عائشه بعد از حج حدثنا مؤمل بن هشام قال حدثنا اسمعيل عن ايوب عن
حفصة قالت كنا نمنع عواتقنا ان يخرجن فقدمت
تابعية بصريه خواهر ابن سيرين بوديم ما كه منع ميكرديم
زنان جوان خود را از آنكه برآيند از خانه و قدمت
امرأة فنزلت قصر بنى

در ماه ذي الحجه بوده و صحيح آنست كه در ماه ذي قعده بوده و انما قيل الاكبر من اجل قول الناس الحج الاصغر يعني عمره است حج راجح اكبر گويند بسبب قول مردم كه عمره را حج اصغر ميگفتند فنبذ ابو بكر الى الناس في ذلك العام ايشان عهد كرده ابو بكر بسوي كفار و در آن سال فلم يحج عام حجة الوداع الذي حج فيه النبي صلى الله عليه وآله وسلم مشرك پس حج نكرد در سال حجة الوداع كه حج كرد در آن سال پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم باب اثم من عاهد ثم غدر در بيان گناه كسي كه عهد كند پس نقض عهد نمايد و قول الله تعالى الذين عاهدت منهم ثم ينقضون عهدهم في كل مرة و در بيان قول خداي برتر آن كسانيكه عهد گرفتي تو از ايشان پس نقض ميكنند عهد خود را در هر بار و هم لا يتقون و ايشان پرهيز نميكنند از نقض عهد اين آيه در شان يهود قريظه نازل شده است آن حضرت صلعم عهد گرفته بود از ايشان كه مخالفت ننمايند و آنها روز غزوه خندق با مشركان همراهي كردند و مدد نمودند باسلحه و آخر منكوب شدند بار گشتند حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا جرير عن الاعمش عن عبد الله بن مرة عن مسروق عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم گفت عبد الله بن عمرو بن عاص فرمود رسول خدا صلعم اربع خلال من كن فيه كان منافقا خالصا چار خصلت است كسيكه باشد در وي همه خصلتها در وي منافق است منافق كه شائبه ايمان ندارد و بيضاوي گويد تواند كه اين خبر را آنحضرت از انباي زمان خود داده باشد كه بنور فراست و وحي بر باطن احوال ايشان مخصوص اطلاع يافته و تميز ساخته آنها را بر اهل ايمان منافقان تا ايشان در اختلاط و اعتماد نكنند بر دوستي ظاهر ايشان تا آنكه تصريح نفرمودن بنام آنها از آن رو بود كه ميدانست بعض از انها بشرف اخلاص مشرف خواهند شد پس رسوا نكرد آنها را و اين معني با وكه است در نصيحت كننده و ترتيب هدايت و دعوت اسلام و دافع ترتيب نفرت و خصومت را و تواند كه عام باشد تا مسلمانان در پرهيز باشند از آن خصلتها و گرد آن نگردند و بدانند كه اين خصلتها الملابح لنفاق اند و تواند كه مراد منافق عرفي باشد يعني آنكه مخالف ظاهر و باطن را و باين معني اشتراك است قول وي صلي الله عليه وآله وسلم و من كان فيه خصلة الحديث من اذا حدث كذب و كسيكه هر گاه سخن كند دروغ گويد و اذا وعد اخلف و وقتيكه وعده كند وفا نه نمايد و اذا عاهد غدر و چون عهد كند غدر كند و نقض نمايد و اذا خاصم فجر و وقتيكه خصومت كند در معامله از ركب و فسق كند از دشنام و افترا بر خصم و من كانت فيه خصلة منهن كانت فيه خصلة من النفاق حتى يدعها و كسيكه در وي يك خصلت از خصلتها مذكوره باشد در وي يك صفت از نفاق است تا آنكه بگذارد آن را و مومن خالص شود حدثنا محمد بن كثير قال سفيان عن الاعمش عن ابراهيم التيمي عن ابيه عن علي مرويست از ابراهيم تيمي از پدرش يزيد بن شريك تيمي از علي رضي الله تعالى عنه قال ما كتبنا عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم الا القرآن و ما في هذه الصحيفة گفت علي ننوشتيم ما از پيغمبر خدا مگر قرآن را و چيزيكه درين صحيفه است و مخصوص ما است پس قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم المدينة حرام ما بين عائر الى كذا و مدينه مطهره حكم حرم دارد ميان كوه عائر كوه كذا فمن احدث حدثا او آوى محدثا پس كسيكه پيدا كند امري منكر خلاف سنت او آوي محدثا يا جاي بدهد مبتدعي را كه تبديل سنت كند فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين پس بر وي لعنت خداست و لعنت فرشتها و مردم است همه فرشتها و آدميان مراد از لعنت الله از رحمت يا از دخول بهشت در اوائل حال است و لعنت كافران دوري از رحمت است اولا و آخرا لا يقبل منه

الجزء السادس من شيخ الاسلام الكتاب الحج

علاج مي كرديم خستگان را و تقوم على المرضى و قيام مي نموديم بمداوا و خدمت بيماران فسالت اختي رسول الله پس پرسيد خواهر من پيغمبر خدا را صلى الله عليه وآله وسلم فقالت هل على احدنا باس ان لم يكن لها جلباب ان لا تخرج گفت آيا هست بر يكي از ما باكي اگر نباشد مر او را چادري تا ستر كند اينكه بر نيايد براي عيد و نحو آن قال لتلبسها صاحبتها من جلبابها فرمود كه بپوشاند او را زن همراه او از بعض چادر خود و ليشهد الخير و دعوة المؤمنين و گو كه حاضر شود آن زن نادار نيز مشاهده خير و دعاي مسلمانان را چون سماع حديث و وعظ و عيدين و استسقا و نحو آن فلما قدمت ام عطية سالتها حفصه گويد پس هر گاه قدوم آورد ام عطيه پرسيدم از او اظهار آن خواهر يعني ام عطيه انصاريه بود قالت يا كفت حفصه سالناها اسمعت النبي صلعم روايت قالت و كانت لا تذكر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ابدا الا قالت گفت حفصه و بود ام عطيه كه ذكر نكردي آن حضرت آگاهي مگر گفتي بابي يعني فدا گردد پدرم آن حضرت بپدر من قلنا عليك است بر سالتها يا سالناها براي تفسير سوال اسمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول كذا و كذا قالت نعم ام عطيه آن حضرت بالا مي فرمود چنين و چنان گفت آري از انحضرت خبر داده بود آن تا مرد قصه از خواهر خود قالت نعم بابي گفت ام عطيه آري فرمود آنحضرت

ولا صرف قبول كرده نمی شود از وی توبه ازین گناه یا از همه گناهان واین تغلیظ وتشدید است بر مرتکب این گناه وذمة المسلمين واحدة يسعى بها ادناهم وپناه دادن مسلمانان یکی است یعنی اگر یکی پناه دهد رعایت آن بر همه است بجا آوری کوشش میکنند بآن ذمه کمترین ایشان فمن اخفر مسلما یعنی هرکه نقض عهد کند مسلمانی را یعنی عهد او را فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل منه صرف ولا عدل ومن والى قوما بغير اذن مواليه وکسیکه دوست گیرد قومی را بی اذن وتجویز دوستان خود که مسلمانانند فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل منه صرف ولا عدل قال ابو موسى حدثنا هاشم بن القاسم قال حدثنا اسحق بن سعيد عن ابيه عن ابي هريرة قال كيف انتم اذا لم تجتبوا دينارا ولا درهما گفت ابو موسی که محمد بن المثنی است باسناد مذکور از ابی هریره گفت چگونه باید شما وقتی که گرد نکنید خراج دیناری و درهمی یعنی چه حال بود شما را در وقتی که خراجی و جزیه نرسد تجتبوا از جبایة است یعنی گرد آوردن خراج فقيل له وكيف ترى ذلك كائنا يا ابا هريرة پس گفته شد مر او را چگونه گمان می کنی آن را شونده ای ابو هریره یعنی از کجا میگوئی که چنین حال پیش می آید قال اي والذي نفس ابي هريرة بيده عن قول الصادق المصدوق گفت ابو هریره سوگند کسی که ذات ابی هریره در دست قدرت اوست دانسته ام از راست گوئی که راست گفته شده بوی یعنی جبرئیل هرچه بوی گفته است راست گفته است قالوا عم ذاك گفتند از چه چیز میشود این حال یعنی بسبب آن چه خواهد بود قال تنتهك ذمة الله وذمة رسوله صلى الله عليه وسلم گفت ابو هریره در جواب سائلان شکسته می شود عهد خدا و رسول او که بر اهل ذمه داشتند فيشد الله عز وجل قلوب اهل الذمة پس سخت میکند خدا تعالی دلهای اهل ذمه را فيمنعون ما في ايديهم پس باز میدارند چیزی را که در دست ایشان است **باب** این باب ترجمه ندارد حدثنا عبدان قال اخبرنا ابو حمزة قال سمعت الاعمش قال سالت ابا وائل شهدت صفين گفت اعمش پرسیدم ابو وائل را آیا حاضر شدی تو حرب صفین را که در میان علی بن ابی طالب و معاویه بن ابو سفیان بود وصفین بکسر صاد مهمله وتشدید فا غیر منصرف است نام جائی است بر فرات قال نعم فسمعت سهل بن حنيف يقول اتهموا رايكم گفت ابو وائل آری حاضر بودم پس شنیدم سهل بن حنیف را که می گفت مردم را تهمت کنید رای خود را در باب قتال نصیحت می کرد مردم را که مقاتله می کنند برادران مسلمان بموجب اجتهاد و رای خود و سهل بن حنیف مردی شجاع بود و او را از قتال عدم رضا بود از این محاربه از مقصران سید الشهدا و وی این عذر در میان آورد که نماند که جای امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه بجز رای و اجتهاد نبود و وی رضی الله تعالی عنه خلیفه شد باجماع حل و عقد و رؤسای صحابه جنگ کرد با اهل بغی که اجتهاد آنها بمخالفت وی بوده یا رب مگر گویند که مخالفت ومحاربه بر سر آن بود که از قاتلان عثمان رضی الله تعالی عنه قصاص نگرفت و این توقف در اقتصاص باجتهاد امیر المؤمنین بود والله اعلم ساینی یوم ابي جندل سهل بن حنیف گوید دیدم من خود را روز ابی جندل و ابو جندل که مسلمان شده بود و کفار او را آزارها میکردند و زنجیر کرده بودند وی زنجیر در پا گریخته نزد آنحضرت آمده چون مصالحه بر آن رفته بود که هرکه از جانب مشرکان آید او را باز دهند آنحضرت او را به پدر او دادند

مشهور چنین در جاهز مشهور چنان را که نایت کرد از سائر مناسک بجز طواف و این ظاهر در دست که منع حائض از طواف بنابر منع اوست از در آمدن نماز گاه و بجهت تلویث چنانچه مامور شدند بان از مصلای عید اگرچه مسجد نیست پس دلالت کند بر اشتراط طهارت از حدث در طواف و تمه کلام در شرح این حدیث در باب شهود الحائض العیدین از کتاب الحیض گذشت **باب** الاهلال من البطحاء وغيرها للمكي بیان آنکه احرام از بطحا مکه و جز آن از سائر اماکن مکه یا سائر حرم مر کسی را که اقامت دارد در مکه وللحاج و مر کسی را که از آفاق آمد متمتعا در مکه قصد حج کرده اذا خرج الى منى وقتی است که بر آید بسوی منا روز ترویه بقصد ادراک شرف اتباع سنت و رانجا بخیر ... عطاء بن ابی رباح از حکم کسیکه در جوار مکه هست یعنی می باشد در آن که آیا تلبیه کند بحج ... حالی باشد فقال كان ابن عمر يلبي يوم التروية اذا صلى الظهر واستوى على راحلته پس گفت عطاء بود ابن عمر که تلبیه میگفت روز ترویه وقتی که میگذارد نماز ظهر را و راست می نشست بر پشت ستور خود یعنی از بطحا چنانچه سعید بن منصور آورد در حدیث عطا که آمد ابن عمر بطحا را وقتیکه راست شد بوی راحله او احرام بست لیکن مشکل می شود گذاردن نماز ظهر در بطحا که گذاردن این نماز روز ترویه در مناست مگر آنکه مراد در بطحا اراده گذاردن این نماز باشد ... رسیده و استوا بر راحله باین قصد والله اعلم وقال عبد الملك عن عطاء عن جابر و گفت عبد الملک ابن ابی سلیمان از عطا بن ابی رباح از جابر قدمنا مع النبي قدوم کردیم مکه را با پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم فاحللنا حتى يوم التروية پس حلال شدیم بعد از گذاردن عمره و مقدم بر ... التروية و جعلنا مكة بظهر لبينا بالحج و گردانیدیم مکه را پشت یعنی بر آمدیم از انجا روز ترویه ...

این معنی بر مسلمانان که از مآل حال واقف نبودند بغایت دشوار و ناخوش آمده بود آخر ابوجندل
از مکه گریخته بجانب ساحل رفت آنجا بلکه هر که مسلمان دران ایام می شد نزد او میرفت چنانکه رفته رفته
جمعی کثیر گرد آمدند و بر کاروان قریش که بشام میرفتند غارت میکردند مشرکان عاجز آمده از آن حضرت
التماس کردند که ما ازین شرط درگذشتیم این جماعت را نزد خود طلبید تا راه ما گشاده شود و گرمانی سهل
بن حنیف از جانب مشرکان در حدیبیه برای صلح آمده بود و ابوجندل نام پسر اوست و این خطا مخفی
است شخصی که از جانب مشرکان برای صلح آمده بود نام او سهل بن عمرو است و ابوجندل و سهل بن حنیف
درین روز مسلمان بودند با آن حضرت آمده چنانکه در حدیث لاحق تصریح است بآن و در کتب سیر
نیز یافته فلو استطیع ان ارد علی امر النبی صلی الله علیه وآله وسلم لرددته پس اگر می توانستم اینکه رد
کنم امر پیغمبر خدا را روز حدیبیه که صلح کردیم و باز داده ابوجندل را هر آئینه رد میکردم و مخالفت مینمودم
می کردم کفار قریش را قتالی که زیاده بر آن متصور نباشد یعنی من صاحب این حال واقعه ام و ما
وضعنا اسیافنا علی عواتقنا لامر یفظعنا و نهاده ایم روز صفین شمشیرهای خود را بر دوشهای خود
کنایت از ترک جنگ است از جهت امری که ترسانید ما را و گرانی کند بر ما الا اسهلن بنا الی امر نعرفه
امرنا هذا مگر آنکه آورد ما را شمشیرهای ما بسوی امری که آسان میدانیم ما حال و مآل آن را غیر امری که این ست
یعنی مقاتله مسلمانان بیکدیگر و مؤلف این حدیث را در باب اعتصام و خمس و تفسیر نیز آورده و مسلم در
مغازی و نسائی در تفسیر اخراج کرده حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا یحیی بن آدم قال حدثنا یزید
بن عبد العزیز عن ابیه قال حدثنا حبیب بن ابی ثابت قال حدثنی ابو وائل قال کنا بصفین فقام سهل بن
حنیف فقال ایها الناس اتهموا انفسکم گفت ابو وائل بودیم ما بصفین پس ایستاد سهل بن حنیف و گفت
ای مردمان تهمت کنید نفسهای خود را که بر خطائید که بمجرد اجتهاد خود جنگ میکنید بیکدیگر و سهل این را از آن
گفته که معاویه و جمعی که با وی بودند بر خبر صلح آمدند و حکمی خواستند و قرآن در میان آوردند و یاران علی بن
ابیطالب اظهار کراهت حکم و صلح کردند فانا کنا مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یوم الحدیبیة
پس بتحقیق ما بودیم با رسول خدا در روز حدیبیه ولو نری قتالا لقاتلنا و اگر میدیدیم لایق جنگ را البته
می کردیم و بر صلح راضی نمی شدیم فجاء عمر بن الخطاب پس آمد عمر بن خطاب رضی الله تعالی عنه در وقتی که
شرط کرد سهل بن عمرو که از جانب مشرکان بصلح آمده بود که هر که از جانب ما پیش آن حضرت بیاید او را
باز دهند اگرچه مسلمان باشد فقال یا رسول الله السنا علی الحق وهم علی الباطل فقال بلی پس گفت ای
رسول خدا آیا نیستیم ما بر حق و این مشرکان بر باطل پس فرمود آری این چنین است فقال الیس قتلانا فی الجنة
وقتلاهم فی النار گفت آیا نیستند کشتگان ما مسلمانان در بهشت و کشتگان آنها در دوزخ قال بلی
فرمود آری این چنین است قال ففعلی ما نعطی الدنیة فی دیننا گفت پس بر چه بدهیم ما منقصت در دین خود
مسلمانان را باز بکافران دهیم انرجع ولما یحکم الله بیننا وبینهم آیا رجوع کنیم از اینجا و حال آنکه حکم نکرده
باشد خدا در میان ما و میان کافران باین چنین صلح پوشیده که این گفت و گوی عمر از راه شک نبود

اهلال ذی حجه را با حرام نمی بستی تا روز
ترویه فقال لم ار النبی صلی الله علیه وآله وسلم
یهل حتی تنبعث به راحلته پس گفت ابن عمر ندیدم
آنحضرت را که اهلال می کرد تا آنکه می انگیخت او را
راحله و قصد کرد ابن عمر اتباع آن حضرت را
در اهلال وقت انبعاث راحله و شروع در
عمل اگرچه اهلال آن حضرت در انبعاث راحله
بذی الحلیفه بود و تلبیه میگفت بلکه در مبیع
روز ترویه اهلال ابن عمر در انبعاث راحله
بر بطحا بود و وقتی که می برآمد از مکه بمنا در روز ترویه
ابن بطال گفته اهلال کرد آن حضرت از میقات
در وقت شروع در عمل حج خود و پیوسته
ماند عمل او و واقع نشد مکث در میان که منقطع
گرد و بدان عمل پس ابن عمر نیز احرام بست در روز
ترویه که اول عمل است تا متصل باشد عمل او
برای اقتدا بآن حضرت بخلاف آنکه اگر از اول
شهر احرام بست **باب** این یصلی الظهر یوم
الترویة کجا سنت است که بگذارد حاجی نماز
ظهر را روز ترویه که نام هشتم ذی الحجه است زیراکه
در آن سیراب میکردند شتران را با جهت
آنکه ابراهیم علیه السلام رای میزد و تفکر میکرد
در آن روز در رؤیای خود که در ذبح دیده بود
کذا فی القاموس و وجوه دیگر نیز گفته اند
... حدثنا عبد الله بن
محمد ... قال حدثنا اسحق الازرق ...
... قال حدثنا سفیان ثوری عن عبد
العزیز بن رفیع ... قال سألت انس بن مالک
رضی الله عنه گفت عبد العزیز پرسیدم انس را
اخبرنی بشیء عقلته عن النبی صلی الله
علیه وآله وسلم این یصلی الظهر والعصر
... خبر ده مرا بچیزی که شناخته آن را
از آن حضرت که کجا می گذارد روز ظهر و عصر را
روز ترویه قال ... گفت انس ... ازینجا
... این یصلی العصر یوم النفر ...

در حسن عمل آن حضرت بود بلکه از راه طلب کشف حال واطلاع بر مآل آنست فقال یا ابن الخطاب انی رسول الله ولن یضیعنی الله ابدا پس فرمود ای پسر خطاب بتحقیق من رسول خدایم یعنی هرچه می کنم بوحی می کنم و صلاح اسلام دران هست و ضائع نخواهد کرد مرا خدا هیچ گاه یعنی وعده که در فتح و نصرت من بر همه کفار وبلاد داده البته بظهور میرسد فانطلق عمر الی ابی بکر فقال له مثل ما قال للنبی صلی الله علیه وآله وسلم پس رفت عمر نزد ابی بکر صدیق و گفت مر او را چیزی که گفته بود مر پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی فقال انه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ولن یضیعه الله ابدا پس گفت ابوبکر صدیق مر عمر را بتحقیق وی رسول خدا است وضائع نمیکند او را خدا هرچه میکند مرضی خدا است فنزلت سورة الفتح فقرأها رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علی عمر الی اخرها پس نازل شده سورهٔ فتح که خبر میدهد بتحقیق فتح ونصرت دادیم مر ترا ای محمد ای محبوب من فتحی هویدا انا افزاز تو کنیم و تمام کنیم نعمت خود را بر تو که از جمله آن درآمدن تمیح کافران در رابقه اطاعت بود و ذمه اسلام هست فقال عمر یا رسول الله او فتح هو قال نعم پس گفت عمر ای رسول خدا آیا فتح است این صلح فرمود آری فتح است وسعد من فتح سائر امصار هست آنرا فتح خواندن و این صلح در سال نهم فتح مکه شده است وبعدازان در آمدند مردم فوج فوج در دائره اسلام بدانکه مقصود سهل بن حنیف از ذکر قصه صلح حدیبیه آن بود که خبر دهد اهل صفین را که صلحی که آن حضرت کرد بر خلاف رای همه مسلمانان بود و ناخوش آمده بود آن را او آخر دانستند که متضمن نکوئیهای بسیار بود پس ترغیب صلح نمود فریقین را و آخر ثمره فی الفت رفته رفته ظاهر شد آنچه خدا خواسته بود چنانچه از کتب سیر بوضوح میرسد حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا حاتم عن اسمعیل عن هشام بن عروة عن ابیه عن اسماء بنت ابی بکر قالت قدمت علی امی گفت اسماء قدوم آورد بر من مادر من که نام او قتیله است دختر حارث که ماکانی گویند نام پدرش عبد العزی است عائشه از مادری دیگر است وهی مشرکة فی عهد قریش اذ عاهدوا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ومدتهم مع ابیها و حال آنکه وی کافر بود در زمان صلح قریش وقتیکه صلح کرده بودند رسول خدا را و در مدت این صلح او با پدر خود حارث که جد مادری اسما بود فاستفتت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فقالت عروه گوید پس طلب کرد فتوی آن حضرت را پس گفت در روایت ابی ذر و مستملی استفتیت وقلت بصیغه متکلم آمده یا رسول الله ان امی قدمت علی وهی راغبة بتحقیق مادر من قدوم آورده است بر من و حال آنکه خواهشی دارد در مال من در شرح گفته اند که مراد آنست که وی بیزار هست از اسلام افاصلها قال نعم صلیها آیا صله رحم کنم او را و چیزی دهم او را با آنکه کافره است فرمود آری بده صله رحم لیکن شاید موجب اسلام او گردد و ازین حدیث جواز رعایت صله رحم معلوم شد اگرچه ذمی و کافر باشد پوشیده نماند که در اول حدیث گفته که مادر اسما با پدر خود آمده بود در طلب حکم آن حضرت تعرض بوی نکرد که صله رحم او هم کند یا نه گویا صله رحم کافر مقاتل روا نبوده است و اسما امید لسته باشد آن را والله اعلم این هر دو حدیث درین مقام انچه در باب ترجمه نیاورده چون در ابواب عهد ونقض آن واقع شده است از رعایت عهد و عدم نقض آن نیز بهم میرسد

باب المصالحة علی ثلثة ایام او وقت معلوم در بیان جواز صلح کردن با مشرکان بر مدت

الجزء السادس شیخ الاسلام | کتاب الحج

ابابکر بن عیاش بتشدید تحتیه در آخر شین معجمه و ... بتشدید نون حدثنا عبد العزیز بن رفیع للیث السائح وحدثنی اسمعیل بن ابان بتخفیف موحده الوراق قال حدثنا ابوبکر بن عیاش عن عبد العزیز قال خرجت الی منی یوم التروية گفت عبد العزیز برآمدم بسوی منا روز ترویه فلقیت انسا ذاهبا علی حمار پس دیدم انس را ... که میرفت ... برخر فقلت این صلی النبی صلی الله علیه وآله وسلم هذا الیوم الظهر پس گفتم او را کجا گذارد آنحضرت امروز یعنی روز ترویه نماز ظهر را فقال انظر حیث یصلی امراؤك فصل پس گفت انس بنگر هر کجا که نماز گذارند امرا و وقت تو پس بگذار تو نیز همانجا و مخالفت مکن ایشان را و در حدیث طویل جابر است نزد مسلم که گذارد آن حضرت در منا نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و فجر را و روایت کرد ابن خزیمه و حاکم از عبد الله بن زبیر که گفت از سنت است اینکه بگذارد امام ظهر و ما بعد آن و فجر را بمنا پس بازان برآید بسوی عرفه گفت ابن منذر گفته اند بدان علمای امصار ... و ... هیچ یکی از اهل علم که واجب کرده باشد بر کسیکه تخلف از منا شب نهم را چیزی ... از عائشه که وی برنمی آمد از مکه روز ترویه تا آنکه شب ... و ثلث آن گذشته و از ابن زبیر که گذارد ظهر را روز ترویه بمکه و این برای ضرورت یا بیان ...

تم الجزء السادس شیخ الاسلام

ویتلوه السابع

الجزء السابع شیخ الاسلام | کتاب الحج

باب الصلوة بمنی

مقدار نماز ... روز ... آیا ... کتاب ...

سہ روز یا زیادہ بی معین حدثنا احمد بن عثمان بن حکیم قال حدثنی شریح بن مسلمة قال حدثنا ابراهیم بن یوسف
بن ابی اسحق قال حدثنی ابی عن ابی اسحق قال حدثنی البراء ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم لما اراد ان
یعتمر گفت ابو اسحاق حدیث کرد مرا براء بن عازب که پیغمبر خدا وقتی که خواست عمره کند در ذیقعده روز
حدیبیه ارسل الی اهل مکة یستاذنهم لیدخل مکة فرستاد کسی را بسوی اہل مکه بجائی که طلب اذن
میکند برای در آمدن مکه فاشترطوا علیه ان لا یقیم بها الا ثلث لیال پس شرط کردند اہل مکه بنا بر
صلح که سال دیگر آمده عمره کند اقامت نکند آن حضرت بمکه مگر سه شب و روزهای سه شب ولا یدخلها
الا بجلبان السلاح و در نیاید مکه را مگر با نبان سلاح جلبان بضم جیم و لام و تشدید موحده انبان چرم
که شمشیر با غلاف دران نگهدارند ولا یدعوا احدا منهم و دعوت نکند هیچ کس را از کفار مکه و درین
مصالحه این هم شرط کرده بودند که کسی را از اہل مکه اگر خواہد تبعیت نماید همراه او و از صحابه اگر کسی خواهد
در مکه باشد منع نکند گویا درین اسناد نزد مؤلف رح این شرط به ثبوت نرسیده قال فاخذ یکتب
الشرط بینهم علی بن ابی طالب گفت راوی پس گرفت و شروع کرد که می نویسد شرطی را که میان
ایشان بود علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه فکتب هذا ما قاضی علیه محمد رسول الله
پس نوشت این معنی چیزیست که صلح کرده است بران محمد رسول خدا فقالوا لو علمنا انك رسول
الله پس گفتند اگر دانیم که بتحقیق تو رسول خدائی لم نمنعك ولبایعناك منع نمی کردیم ترا از در آمدن
مکه و البته بیعت اسلام میکردیم ترا ولکن اکتب هذا ما قاضی علیه محمد بن عبد الله ولیکن بنویس
این چیزیست که صلح کرده است بران محمد بن عبد الله فقال انا والله محمد بن عبد الله پس فرمود
من محمد بن عبد الله هم انا والله رسول الله وسوگند بخدا که رسول خدایم قال وکان لا یکتب قال
لعلی امح رسول الله گفت راوی پس فرمود مر علی را محو کن کلمه رسول الله را فقال علی والله لا امحاه
ابدا پس گفت علی بخدا سوگند که محو نمی کنم من آن را هرگز در بعضی روایات لا امحوا واقع شده ازکنند
اند محی یمحو و محا یمحی و محا یمحا از هر سه باب آمده قال فارنیه قال فاراه ایاه فرمود پس بنما مرا آن کلمه را پس
نمود آن را علی فمحاه النبی صلی الله علیه وآله وسلم بیده پس محو کرد پیغمبر خدا آن را بدست
خود فلما دخل ومضی الایام پس هرگاه در آمد آن حضرت سال دیگر و گذشت سه روز اتوا علیا
فقالوا مر صاحبك فلیخرج آمدند مشرکان نزد علی که تعلق مدت بخط وی بود پس گفتند بگو یار خود را که
برود از نجا فذکر ذلك علی لرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس گفت آن را علی مر رسول
خدا را فقال نعم ثم ارتحل پس فرمود آری میروم پس تر رسید آن حضرت از مکه باب الموادعة فی
غیر وقت در بیان مصالحه در وقت غیر معین وقول النبی صلی الله علیه وآله وسلم اقرکم ما
اقرکم الله به و فرموده پیغمبر خدا برقرار میدارم شما را مادامی که برقرار می دارد شما را خدا
و این صلحی بود که با اہل خیبر کرده بودند و آنها را عمر بن خطاب در زمان خلافت خود بر آورد
بموجب وصیتی که فرموده بود پیغمبر خدا که کافران را از جزیره عرب بر آرند و این حدیث

حدثنا ابراهیم بن المنذر الحزامی قال حدثنا
ابن وهب قال اخبرنی یونس عن ابن شهاب قال
اخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عمر عن ابیه رضی الله
عنه قال صلی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بمنی
رکعتین وابو بکر و عمر گفت ابن عمر نماز گذارد آن
حضرت بمنا دو رکعت در نماز چهار رکعتی و ابو بکر و
عمر در وقتیکه بحج آمدند و بمنا رفتند و عثمان صدرا
من خلافته عثمان نیز در اوائل زمان خلافت
خود بعد ازان تمام کرد بسبب حدوث رای که
قصر رخصت ترفیه بود و عزیمت دیگر است بیانش
دیگر جا که در ابواب تقصیر تفصیل گذشت حدثنا
ادم قال حدثنا شعبة عن ابی اسحق الهمدانی عن
حارثة بن وهب الخزاعی
عنه قال صلی بنا النبی صلی الله علیه وآله وسلم
اکثر ما کنا قط وآمنه بمنی رکعتین گفت حارثه گذارد با ما
آنحضرت بمنا بیشتر بودیم از انچه بوده ایم هرگز
گذشته و ایمن تر بودیم از انچه بوده ایم در منا
دو رکعت مسافرانه این مالک گفته استعمال قطوالی
سیق نفی از جمله چیزهاست که معنی مانده اند بر اکثر نحوی
و آمده است درین حدیث بدون نفی و مرا آنرا اغنی
است بسیار امثال و توجیه انها بمعنی نفی نیز ستفادان
ولازم می آید از تفصیل اشکال که سابق چنین بوده ایم
و اعتبار کنند آن را سابق معنی لفظ بی الفی قال
شوند در منا شدند و تبعیت صحابه در حجة الوداع
و این حکایات نفی است خارج از حد حصر و آشنا
بوده باکمال امن از تنگنا حدثنا قبیصة
بن عقبة قال حدثنا سفیان ثوری عن الاعمش عن
ابراهیم عن عبد الرحمن بن یزید عن عبد الله یعنی ابن
مسعود رضی الله عنه و هر جا که عبد الله مطلق آید
مراد ابن مسعود باشد قال صلیت مع النبی صلی الله
علیه وآله وسلم رکعتین ومع ابی بکر رکعتین و
مع عمر رکعتین گفت ابن مسعود گذاردم با آنحضرت
بمنا دو رکعت در نماز چهار گانه و با ابی بکر
صدیق دو رکعت و با عمر فاروق دو رکعت ثم
تفرقت بکم الطرق پس بعد ازان متفرق شد بشما راها
یکی براهی رخصت و اعتباری کرد و دیگری
امتثال عزیمت و بعضی قصر کردند و آن را صدقه
شمرده اند و رخصتی و بعضی اتمام کردند و تقدیم
عزیمت ترجیح دانستند و بعضی اتمام کردند و بر قصر
جائز دانستند فیالیت حظی من اربع رکعات
رکعتان متقبلتان ای کاش نصیب من بدل چهار رکعت

جز بحدیث ابن عمر است که در باب اذا قال رب الارض اقرک ما اقرک الله تمام موصول آورده و مطلع ما
عدی معین نشاده اند و البته برای امام هست **باب** طرح جیف المشرکین فی البئر در بیان
انداختن لاشهٔ مشرکان در چاه و لا یؤخذ لهم ثمن و گرفته نمی شود از جهت جیفهای ایشان بهایی
یعنی فروخته نشود لاشهٔ ایشان چنانکه فدیه گرفته می شود از اسیران ابن اسحاق در مغازی آورده
که مشرکان از آن حضرت طلب کردند جیفهٔ نوفل بن عبد الله مغیره را که در روز خندق کشته شده
بود و ابن هشام گوید رسیده است ما را از زهری که مشرکان ده هزار درهم صرف این طلب کردند
آن حضرت قبول نکردند **حدثنا** عبدان بن عثمان قال اخبرنی ابی عن شعبة عن ابی اسحق عن
عمرو بن میمون عن عبد الله قال بینا النبی صلی الله علیه واله وسلم ساجد وحوله ناس من
قریش من المشرکین گفت عبد الله بن مسعود در میان آنکه پیغمبر خدا در سجده بود در پیش کعبه و گرد
آن حضرت مردم از مشرکان قریش بودند اذ جاء عقبة بن ابی معیط بسلا جزور ناگاه آورد
عقبه بن ابی معیط شکنبهٔ شتر ذبح کرده شده سلا بفتح سین مهمله و تخفیف لام پرده که در روی بچه در شکم
می باشد جزور شتر ذبح کرده شده و از شتر تقذفه علی ظهر النبی صلی الله علیه واله وسلم
پس انداخته آن را بر پشت پیغمبر خدا فلم یرفع راسه حتی جاءت فاطمة فاخذت من ظهره پس برنداشت آن
حضرت سر از سجده تا آنکه آمد فاطمه زهره رضی الله تعالی عنها پس گرفت از پشت آن حضرت و دعت
علی من صنع ذلک و دعای بد کرد بر کسیکه کرده بود آن را فقال اللهم علیک الملأ من
قریش پس گفت آن حضرت خداوندا بگیر و هلاک کن این جماعت را از قریش اللهم
علیک ابا جهل بن هشام خداوندا بگیر بعذاب و نکال ابو جهل را و عتبة بن ربیعة
وشیبة بن ربیعة وعقبة بن ابی معیط و بگیر عتبه را و شیبه را و عقبه را و امیة
بن خلف او ابی بن خلف و بگیر امیه بن خلف یا ابی ابن خلف را شک راوی است فلقد
رایتهم قد قتلوا یوم بدر فالقوا فی بئر گوید عبد الله بن مسعود بتحقیق دیدم ایشان را کشته شده
روز غزوه بدر پس انداخته شد در چاه همگی از برای تحقیر و اهانت آنها یا برای آنکه مردم از
نجاست جیفهٔ ایشان آزار نکشند غیر امیة او ابی غیر امیه یا ابی شک راوی است فانه کان رجلا
ضخما پس بتحقیق امیه یا ابی بود مردی فربه فلما جروه تقطعت اوصاله قبل ان یلقی فی البئر
کشیدند او را پاره پاره شد بندهای بدن او پیش از آنکه انداخته شود در چاه این حدیث در کتاب
الطهارت در باب اذا القی علی ظهر المصلی سبق ذکر یافته است **باب** اثم الغادر للبر و
الفاجر در بیان گناه غدر کننده یعنی کسیکه عهد کند و بوفا نرساند برابر است که نیکوکار کند یا
بدکار یا غدر کننده نیک باشد یا بد **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا شعبة عن سلیمان الاعمش عن
ابی وائل عن عبد الله وعن ثابت عن انس بن مالک رضی الله تعالی عنه عن النبی صلی الله علیه واله
وسلم مرویست از ابی وائل که نقل کرده از عبد الله بن مسعود و از ثابت هر دو روایت کرده اند

الجزء السابع | تیسیر الاسلام | کتاب الحج

حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان
عن عمرو عن الزهری قال حدثنا سالم قال سمعت
عمیرا مولی ام الفضل گفت لبابه مادر ابن عباس
است عن ام الفضل رضی الله عنها قالت شک
الناس یوم عرفة فی صوم النبی گفت ام فضل شک
کردند مردم روز عرفه در روزهٔ پیغمبر صلی الله علیه
وسلم که روزه دار دیا نه بنابر آنکه مستند بودند
از آن حضرت فضیلت روزه این روز با آنکه مسافر است
روز و سفر فبعثت الی النبی صلی الله علیه واله وسلم
بشراب فشربه پس فرستادم بسوی آن حضرت
پس نوشید آن را بحالی که سوار بود بر شتر و خطبه
می خواند بعرفات **باب** التلبیة والتکبیر
اذا غدا من منی الی عرفة مشروع بودن تلبیه تکبیر
وقتیکه روان شود یوم وقت بامداد از منا بسوی
عرفه **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک
عن محمد بن ابی بکر الثقفی انه سال انس بن مالک و
هما غادیان من منی الی عرفة محمد بن ابی بکر ثقفی پرسید
انس را و حال آنکه هر دو به بامداد می رفتند از منی
بسوی عرفه کیف کنتم تصنعون فی هذا الیوم مع رسول
الله چگونه بودید شما که میکردید درین روز با پیغمبر خدا
صلی الله علیه واله وسلم فقال کان یهل منا
المهل فلا ینکر علیه پس گفت انس ابو دکی تلبیه میکرد
از ما هر که تلبیه کننده بود پس انکار کرده نمی شد
بر وی یعنی لازم نیست تلبیه اگر تکبیر گویند نیز روا
و درین رد است بر کسیکه گفته قطع کرده شود تلبیه
صبح روز عرفه بلکه سنت آنست که قطع نکند تلبیه را
تا رمی جمرة العقبة و اشارت کرده طحاوی با آنکه هر
کسیکه روایت کرده شد از وی ترک تلبیه از
روز عرفه ترک کرده آن را برای اشتغال بذکر
از اذکار دیگر نه بنابر آنکه تلبیه مشروع نیست و تنبیه کرده
شود باین که میان مختلف آثار

از انس بن مالک از پیغمبر خدا قال لکل غادر لواء یوم القیمة فرمود مر هر غدر کننده را علمی است نمایان روز قیامت قال احدهما ینصب گفته است یکی از دو راوی که استاده کرده میشود و قال الاخر یری یوم القیمة یعرف به و گفته است دیگری که دیده میشود و از دور روز قیامت شناخته می شود بآن علم که برای رسوای این فلان غادر است حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن نافع عن ابن عمر قال سمعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقول لکل غادر لواء گفت ابن عمر شنیدم پیغمبر خدا را میگفت مر هر غدر کننده را علمی است ینصب لغدرته یوم القیمة استاده کرده میشود از جهت غدر کردن او در دنیا در روز قیامت مراد مشهور ساختن غادر است باین صفت ناپسندیده تا ملامت کنند اهل موقف او را و درین حدیث تغلیظ گناه غدر است خصوص از صاحب ولایت عامه که ضرر آن بیشتر است و بعضی گویند مراد نهی غدر است بر امام که خروج نکنند و بیعت او را نشکنند حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا جریر عن منصور عن مجاهد عن طاوس عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یوم فتح مکة لا هجرة ولکن جهاد ونیة گفت ابن عباس فرمود رسول خدا رحمت کناد خدا بر وی روز فتح مکه هجرت نیست بعد ازین از مکه بمدینه از آنکه دار الاسلام شده و لاکن ثواب جهاد و فضیلت آن و ثواب نیت عمل صالح باقی است و اذا استنفرتم فانفروا یعنی و چون طلب کند امام خروج کنید برای جهاد کفار پس برآئید و قال یوم فتح مکة ان هذا البلد حرمه الله یوم خلق السموات والارض و فرمود روز فتح مکه تحقیق این بلده حرام کرده است خدا روزیکه پیدا کرده است آسمانها و زمین را ازینجا لازم آمده که کعبه در ابتدای خلقت عالم بوده است فهو حرام بحرمة الله الی یوم القیمة پس آن بلده حرام است بحرام کردن خدا نه این حرمت آن از آدمیان است و بیان حرمت آن کرده بقول خود و انه لم یحل القتال فیه لاحد قبلی و حلال نبوده است جنگ کردن در وی مر هیچکس را پیش از من ولم یحل لی الا ساعة من نهار و حلال نبوده است مرا جنگ کردن مگر یکساعت از روز فهو حرام بحرمة الله الی یوم القیمة پس آن حرام است بحرام کردن خدا تا روز قیامت لا یعضد شوکه بریده نشود خار صحرای آن ولا ینفر صیده و گریزانده نشود شکار آن ولا یلتقط لقطته برداشته نشود چیز گم افتاده باشد در زمین حرم الا من عرفها مگر کسیکه تعریف کند آنرا و معنی تعریف مذکور شده است حاصلش آنکه مدتی نگهدارد و در مجامع خبر کند هرکه نشان آن دهد بوی برساند و خود را مالک نگیرد ولا یختلی خلاه و بریده نشود گیاه سبز آن فقال العباس یا رسول الله الا الاذخر پس گفت عباس ای رسول خدا استثنی کن از گیاهها اذخر را که گیاهی بوی دار است فانه لقینهم لبیوتهم پس تحقیق که بکار می آید آهنگران شهر را و برای خانها که بر سقف بکار می برند قال الا الاذخر فرمود مگر اذخر که در گرفتن آن باکی نیست و این استثنا بجهت طلب عباس صلوات برآنکه پیش از آن بوی معلوم شده باشد که طلب کنید استثنای آن از استثنی کن رکنوانند که بعد درین حال بوحی معلوم شد از آنحضرت منقول است که اینهمه بر اجتهاد آن حضرت بوده است یعنی درین ماده از طلب عباس برای شرف هم برین آمده والله اعلم بالصواب فقط

تم الجزء الثاني عشر تيسير القاري شرح صحيح البخاري ويتلوه الثالث عشر بعون الله الملك الباري

عبد الملك بن مروان الی الحجاج ان لا تخالف ابن عمر فی الحج گفت سالم بن عبد الله نوشت عبد الملک خلیفه بسوی حجاج که والی گرد و امیر حجاج بود از طرف وی آنکه مخالفت نکند ابن عمر را در احکام حج فجاء ابن عمر وانا معه یوم عرفة حین زالت الشمس پس آمد ابن عمر و حالانکه من با وی بودم روز عرفه وقتیکه برگشت آفتاب از استوای نصف النهار فصاح عند سرادق الحجاج پس بانگ زد ابن عمر نزد سراپرده حجاج فخرج وعلیه ملحفة معصفرة پس برآمد حجاج از پرده و حالانکه بر وی چادری سرخ بود برنگ عصفر ملحفه بکسر میم لحاف بزرگ فقال ما لک پس گفت حجاج چیست ترا یا ابا عبد الرحمن کنیت ابن عمر است فقال الرواح پس گفت ابن عمر زود کن و پیش گیر روانه شدن ان کنت ترید السنة اگر خواهی طریقه نبویه را که بجا آری فقال هذه الساعة گفت حجاج همین ساعت که گرمای تیز روز است روان شوم قال نعم گفت ابن عمر آری همین وقت است قال فانظرنی حتی افیض علی راسی ثم اخرج گفت حجاج پس مهلت ده مرا تا آنکه بریزم آب را بر سر خود یعنی غسل کنم پس از آن برآیم فنزل حتی خرج الحجاج پس فرود آمد ابن عمر از سواری و منتظر ماند تا آنکه برآمد حجاج فسار بینی وبین ابی سالم گوید پس روان شد حجاج میان من و میان پدر من فقلت ان کنت ترید السنة فاقصر الخطبة وعجل الوقوف پس گفتم اگر میخواهی اتباع سنت را پس کوتاه کن خطبه را و تعجیل کن در وقوف بعرفه فجعل ینظر الی عبد الله پس گشت حجاج که نظر می کرد بسوی عبد الله بن عمر که چه میگوید

باب فلما رای ذلک عبد الله قال صدق

باب الوقوف علی الدابة بعرفة

حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالک عن ابی النضر عن عمیر مولی عبد الله بن عباس

بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب بدء الخلق

در بیان آغاز آفرینش خلق و آنچه تعلق بآن دارد **باب** ما جاء في قول الله وهو الذي يبدأ الخلق ثم يعيده وهو اهون عليه
چیزیکه آمده است در تفسیر قول خدا او آن خدا کسی است که پیدا میکند خلق را پستر باز اعاده میکند روز قیامت وهو
اهون علیه یعنی اعاده کردن آسان تر است بر خدا از آفریدن نخستین که اصلا متحقق در خارج نداشت وقال الربیع بن
خثیم والحسن کل علیه هین وگفت ربیع بن خثیم و حسن بصری همه کار ها بر وی آسان است هین وهین مثل لین ولین
ومیت ومیت وضیق وضیق مؤلف رح گوید که کلمه هین بتشدید یای تحتیه وبسکون آن آمده چنانکه کلمه لین ومیت وضیق
بسکون تحتیه نیز آمده است افعیینا افاعیا علینا یعنی افعیینا که واقع شده است در قول خداوند سبحانه افعیینا بالخلق
الاول بمعنی افاعیا علینا است آیا عاجز کرده است ما را آفریدن نخستین با حین انشاکم وانشا خلقکم لغوب هنگامیکه پیدا کرد
است شما را و پیدا کرده وجود شما از خاک درین کلام التفات است از تکلم بغیبت اللغوب النصب لغوب یعنی محنت اطوارا
طورا کذا وطورا کذا یکباری نطفه ویکباری علقه ودیگر بار مضغه ومانند آن یعنی که یکی در مرتبه نخست بر این همه خلقتها قادر است
میتواند اعاده کرد عدا طوره ای قدره یعنی طور انجا بمعنی قدر و رتبه است **حدثنا** محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان
عن جامع بن شداد عن صفوان بن محرز عن عمران بن حصین قال جاء نفر من بني تميم الى النبي صلى الله عليه وسلم
گفت عمران بن حصین آمدند چند کس از قبیله بنی تمیم نزد پیغمبر خدا رحمت کنا و خدا بر وی فقال یا بنی تمیم ابشروا پس فرمود آنحضرت
ای بنی تمیم بشارت باد شما را یعنی السعادت که شما را درین آمدن میسر است قالوا بشرتنا فاعطنا گفتند بشارت دادی تو ما را پس
بده از اسباب دنیا این نادان چندیان قدر سعادت دینی ندانستند سوال متاع فانی دنیا کردند فتغیر وجهه پس متغیر شد
روی آنحضرت از نادانی ایشان فجاءه اهل اليمن فقال يا اهل اليمن اقبلوا البشرى پس آمدند مردم یمن پس فرمود ای مردم
یمن قبول کنید بشارت را اذ لم يقبلها بنو تميم وقتی که قبول نکردند بنو تمیم و قدر شرف سعادتهای حضور ندانستند قالوا
قبلنا گفتند قبول کردیم فاخذ النبي صلى الله عليه وسلم يحدث بدء الخلق والعرش پس گرفت پیغمبر خدا که میگفت ابتدای
آفرینش و آفریدن عرش را فجاء رجل فقال يا عمران راحلتك تفلتت پس آمد مردی و گفت ای عمران شتر تو گشته است
لیتنی لم اقم این قول عمران است یعنی کاشکی بر نمی خواستم و در پی شتر تمام می شنیدم حدیث را **حدثنا** عمر بن حفص
بن غياث قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش قال حدثنا جامع بن شداد عن صفوان بن محرز انه حدثه عن عمران بن حصين
گفت اعمش حدیث کرده مرا جامع بن شداد از صفوان بن محرز که بتحقیق صفوان حدیث کرده جامع را از عمران بن حصین
قال دخلت على النبي صلى الله عليه وسلم وعقلت ناقتي بالباب گفت عمران درآمدم بر پیغمبر خدا و بستم شتر خود را بدر مسجد
فاتاه ناس من بني تميم پس آمدند نزد آنحضرت مردمی از قبیله بنی تمیم فقال اقبلوا البشرى يا بني تميم قالوا قد بشرتنا فاعطنا
مرتین یعنی این قول را دو بار گفتند ثم دخل عليه ناس من اليمن فقال اقبلوا البشرى يا اهل اليمن ان لم يقبلها بنو تميم کلمه ان
بفتح همزه وکسر آن خوانده و در بعضی نسخ اذ است بجای ان قالوا قد قبلنا يا رسول الله قالوا جئناك لنسألك عن هذا
الامر گفتند بتحقیق قبول کردیم بشارت را ای رسول خدا آمده ایم نزد تو تا بپرسیم ازین کار که بشارت داده تو ما را بهر بیان
آن از عقاید و احکام قال كان الله ولم يكن شيء غيره فرمود بود خدا و نبود چیزی غیر خدا وکان عرشه على الماء وبود عرش
خدا نخست بر آب از ینجا معلوم شد که خلقت آب متقدم است یا بالا دست وكتب في الذكر كل شيء ونوشته است در لوح محفوظ

الجزء السابع شیخ الاسلام | كتاب الحج

تدی شیر سوار و حالانکه آن حضرت ایستاده بود سوار بر
شتر خود بعرفه پس نزول کرد آن را **باب** الجمع بين
الصلوتين بعرفة شرح ابو داود جمع میان دو نماز
یعنی ظهر و عصر در وقت ظهر بعرفات و این جمع جمیع علما
میان امت ولیکن نزد حنفیه و مالکیه از جهت نسک
است و نزد دیگران از جهت سفر و جمع کردن اهل
مکه و غیر ایشان از آن نماز که مسافر نبودند دلیل
است بر آنکه جمع بجهت نسک بود نه سفر والا منع
میکرد آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم ایشان را
از جمع چنانکه منع کرده بود از قصر و این جمع نزد امام
ابو حنیفه شرط است که نگذارد ظهر را با امام و اگر
در منزل خود تنها گذارد عصر را در وقتش گذارد
زیرا چه محافظت وقت فرض است بنصوص پس ترک
آن جائز نباشد مگر در انجا که وارد شده این
در شرع و آن جمع است در جماعت با امام
از برای صیانت جماعت است زیرا که در وقت
اجتماع برای عصر بعد از تفرق در موقف دشوار
است بر گذاردن عصر در موقف بر دین
بوقوف همین مرویست از ابراهیم نخعی و نزد
اگر منفرد جمع کند نیز جائز است و مذهب امام
نیز همین است زیرا که جمع بجهت حاجت امتداد
وقوف است و منفرد نیز محتاج است بآن
ابن عمر اذا فاتته الصلاة مع الامام جمع بينهما
بود ابن عمر که چون فوت شدی او را نماز
ظهر با امام جمع میکرد میان این دو نماز
وقال الليث حدثني عقيل

خبر پس مرا و خلق السموٰت بالحق را پیدا کرده است خدا آسمانها و زمین را فنادی منادٍ ذهبت ناقتك يا ابن الحصين پس آواز کرد و آواز کننده که رفت شتر تو ای پسر حصین فانطلقت فاذا هي يقطع دونها السراب پس رفتم من پس ناگاه آن شتر رسیده است نزد آن سراب تقطع بلفظ ماضی از باب تفعل بمعنی انتهی و بلغ یعنی رسید آن شتر اندر سراب حائل گشت فوالله لوددت اني كنت تركتها پس بخدا سوگند که آرزو دارم که کاشکی گذاشته بودم آن شتر را محروم نمی ماندم از بیان که آن حضرت میکرد و روی عیسی عن رقبة عن قيس بن مسلم عن طارق بن شهاب قال سمعت عمر يقول گفت طارق شنیدم عمر را میگفت قام فينا النبي صلى الله عليه وسلم مقاما ایستاد میان ما پیغمبر خدا بمقامی فاخبرنا عن بدء الخلق حتى دخل اهل الجنة منازلهم واهل النار منازلهم پس خبر داد ما را از ابتداء خلقت عالم تا اینکه در آمدند اهل بهشت بجاهای خود و اهل دوزخ بجاهای خود یعنی از ابتدا تا انتهای انشاء دنیا خبر داد حفظ ذلك من حفظه ونسيه من نسيه پس یاد گرفت همه آن مذکور را کسی که یاد گرفت و فراموش کرد کسیکه فراموش کرد حدثنا عبد الله بن ابي شيبة عن ابي احمد عن سفيان عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم گفت ابو هریره فرمود پیغمبر خدا قال الله شتمني ابن آدم وما ينبغي له ان يشتمني فرمود خدا دشنام داد مرا پسر آدم و نمی رسید مر او را اینکه دشنام دهد مرا ويكذبني وما ينبغي له و تکذیب میکند مرا و نمی رسید او را که تکذیب کند اما شتمه فقوله ان لي ولدا اما دشنام او پس گفتن او ست که تحقیق مرا فرزند است واما تكذيبه فقوله ليس يعيدني كما بداني اما تکذیب وی مرا پس گفتن او ست که هرگز اعاده نمیکند چنانکه پیدا کرده است مرا اول حدثنا قتيبة قال حدثنا مغيرة بن عبد الرحمن القرشي عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما قضى الله الخلق كتب في كتابه گفت ابو هریره فرمود رسول خدا هرگاه که پیدا کرد خدا عالم را نوشت در لوح محفوظ فهو عنده فوق العرش پس آن کتاب نزد خدا است بالای عرش ان رحمتي غلبت غضبي بدرستیکه رحمت من غلبه کرده است غضب مرا یعنی مهربانی من در دنیا و آخرت زیاده بر غضب من است

باب ما جاء في سبع ارضين

در بیان احادیث که وارد شده است در باب هفت زمین و قول الله تعالى و در بیان فرموده خدا الله الذي خلق سبع سموٰت ومن الارض مثلهن خدا کسی است که پیدا کرده است هفت آسمان را و از زمین مانند آسمانها یعنی زمینها نیز هفت پیدا کرده يتنزل الامر بينهن نازل می شود امر در میان آسمانها و زمینها لتعلموا ان الله على كل شيء قدير تا بدانید که تحقیق خدا بر هر چیز توانا است وان الله قد احاط بكل شيء علما و بدانید که تحقیق خدا احاطه کرده است از روی علم یعنی آفرینش آسمان و زمین دلیل است بر صفات کامله او از قدرت و علم و جز آن والسقف المرفوع یعنی مراد از سقف کرده شده است آسمان است سمكها بناءها مراد از سمک آسمان بنای آن است والحبك استواؤها وحسنها و مراد از حبک در قول الله تعالى والسماء ذات الحبك همواری و خوبی آن است واذنت وسمعت واطاعت و اذنت معنی اذنت شنیدن آن و اطاعت کردن آن است احکام الهی را والقت اخرجت ما فيها من الموتى یعنی القت بیرون کرد زمین حیزی را که در آن است از مرده ها وتخلت عنهم و خالی شد از مرده ها طحاها دحاها یعنی هموار و پهن کرد بالساهرة وجه الارض كان فيها الحيوان نومهم وسهرهم مراد از ساهره روی زمین است که در روی حیوانات اند خواب و بیداری آنها در آن است یعنی تسمیه زمین بساهره از این جهت است

الجزء السابع شيخ الاسلام كتاب الحج

بیان اظهر و عصر یکجا یکه متوغل در اتباع سنت بود ندیار از جهت سنت فقد طلبه تبعا غير ذلك بيه الله زهری گوید پس گفتم سالم را آیا کرده است این را پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم فقال سالم وهل تتبعون في ذلك الا سنته گفت سالم را ایا تابعی کرده در این جمع مگر سنت آنحضرت را

باب قصر الخطبة بعرفة

کردن خطبه بعرفات و محل این خطبه پیش از نماز است و نزد ما در بطن وادی چنانکه مذکور است در حدیث جابر تعلیم کنند در آن احکام را از وقوف بعرفه و مزدلفه و رمی جمار و نحر و حلق و طواف زیارت و جز آن حدثنا عبد الله بن مسلمة قال حدثنا مالك عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله ان عبد الملك بن مروان كتب الى الحجاج ان يأتم بعبد الله بن عمر في الحج نوشت بسوی حجاج نائب خود که اقتدا کند بعبد الله بن عمر در اعمال حج و بگذرد از عمل نا بینا فلما كان يوم عرفة جاء ابن عمر وانا معه حين زاغت الشمس پس هرگاه شد روز عرفه آمد ابن عمر و حال آنکه من با وی بودم وقتیکه میل کرد آفتاب از وسط آسمان فصاح عند فسطاطه اين هذا پس آواز کرد ابن عمر نزد خیمه حجاج کجا است این یعنی صاحب این خیمه فخرج اليه پس بر آمد حجاج بسوی ابن عمر فقال ابن عمر الرواح پس گفت ابن عمر الرواح لازم گیر رفتن فقال الآن پس گفت حجاج در این ساعت

و بیداری آنهار انست بعضا وی گفته که ساهره زمین هموار و سفید است گفته اند که نام دوزخ است منتهی حدثنا محمد بن عبد الله قال اخبرنا ابن علیة عن علی بن المبارك قال حدثنی یحیی بن ابی کثیر عن محمد بن ابراهیم بن الحارث عن ابی سلمة بن عبد الرحمن وکانت بینه وبین ناس خصومة فی ارض ربود میان ابی سلمه و میان بعضی مردم نزاع در زمینی فدخل علی عائشة فذکر لها ذلك پس در آمد ابو سلمه بر عائشه رضی الله عنها پس گفت مر عائشه را آن ماجرا و خصومت فقالت یا ابا سلمة اجتنب الارض پس گفت عائشه ای ابا سلمه دور شو از زمین یعنی ترك نزاع كن در زمین فان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بتحقیق رسول خدا فرموده است من ظلم قید شبر من الارض طوقه من سبع ارضین کسیکه ستم کند مقدار وجبی از زمین طوق میکند خدا او را روز قیامت از هفت طبقه زمین حدثنا بشر بن محمد قال حدثنا عبد الله عن موسی بن عقبة عن سالم عن ابیه قال قال النبی صلی الله علیه وسلم گفت پدر سالم فرمود پیغمبر خدا من اخذ شیئا من الارض بغیر حقه کسیکه گرفت چیزی از زمین بغیر حق خود خسف به یوم القیمة الی سبع ارضین فرو برده شود روز قیامت تا هفت طبقه زمین حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا ایوب عن محمد بن سیرین عن ابن ابی بکرة عن ابی بکرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الزمان قد استدار کهیئته یوم خلق الله السموات والارض فرمود زمانه برگشته مانند صورت و ترتیبی که روز آفریدن آسمانها و زمین است یعنی ترتیب ماهها در ایام جاهلیت بهم خورده بود تا آنکه ذی الحجه را رجب میگفتند السنة اثنا عشر شهرا سال دوازده ماه است منها اربعة حرم از آن دوازده چهار ماه حرام است یعنی جنگ در آن ماهها حرام است ثلث متوالیات ذو القعدة وذو الحجة والمحرم سه ماه حرام پی یکدیگر پیوسته اند که ذو القعده و ماه ذو الحجه و محرم است و رجب مضر الذی بین جمادی وشعبان چهارم ماه رجب مضر است که درمیان ماه جمادی الاخری و شعبان است اضافت رجب بمضر از آن است که قبیله مضر از عرب از آن گروه اند که تعظیم آن بسیار میکردند و تاخیر میکردند آنرا از جای خود و دیگر عرب آنرا بجای خود میدانستند و در آنجا بر ترتیب ماهها لازم آمده بود حدثنا عبید بن اسمعیل قال حدثنا ابو اسامة عن هشام عن ابیه عن سعید بن زید بن عمرو بن نفیل انه خاصمته اروی فی حق زعمت انه انتقصه لها الی مروان بتحقیق مخصومت کرد او و زنی نام او اروی است در حقی که گمان برده آن زن که بتحقیق سعید کم کرده است حق او را و این خصومت نزد مروان برد که گویا در زمان عثمان بن عفان بوده است رضی الله عنه والله اعلم فقال سعید انا انتقص من حقها شیئا پس گفت سعید بن زید من کم میکنم از حق او چیزی اشهد لسمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم گواهی میدهم که بتحقیق من شنیدم رسول خدا را یقول من اخذ شبرا من الارض ظلما میفرمود کسیکه بگیرد یک وجب از زمین بازروی ستم فانه یطوقه یوم القیمة من سبع ارضین پس بتحقیق شان این است که طوق میکند او را خدا روز قیامت از هفت زمین قال ابن ابی الزناد عن هشام عن ابیه قال قال لی سعید بن زید دخلت علی النبی صلی الله علیه وسلم یعنی در روایت ابن ابی الزناد سمعت رسول الله دخلت علی النبی آمده باب فی النجوم در ذکر کواکب قال قتادة ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح گفته است قتاده در تفسیر این آیت خلق هذه النجوم لثلث پیدا کرده است خدا این کواکب برای سه چیز جعلها زینة للسماء گردانیده است نجوم را زینت آسمان ورجوما للشیاطین و دیگر رجم کردن شیاطین را وعلامات یهتدی بها و دیگر نشانها که راه یافته می شود بآن فمن تاول فیها بغیر ذلك اخطأ پس کسیکه تاویل کند در آن و گوید بغیر این مذکور خطا کرده واضاع نصیبه وتکلف ما لا علم له به و ضائع کرده بهره خود را از حق و تکلف کرده چیزی را که نیست علم آن الامر او را در آن

الجزء السابع شیخ الاسلام | کتاب الحج

و جبه مشتق از معرفت بود و تواند که از عرف بمعنی بو را باشد یعنی بوی خوش زیرا چه وی مقدس و معظم گویا تطییب کرده شده و چون منا را باعتبار ریختن خون قربانیها در آن منا گفتند و آنجا ستواء مشتهر سیدا آمد این مکان را که تشبه است در مقابل وی عرفه گفتند و وقوف بعرفه رکن اعظم است در حج حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا عمرو بن دینار قال حدثنا محمد بن جبیر بضم جیم و فتح موحده و سکون یا در آخر را ابن مطعم بضم میم و سکون طا و کسر عین ابن عدی بن نوفل عن ابیه قال اضللت بعیرا لی گفت جبیر بن مطعم بود دم کرده چیستم شتری که مرا بود و حدثنا مسدد قال حدثنا سفیان عن عمرو سمع محمد بن جبیر بن مطعم عن ابیه جبیر بن مطعم رضی الله عنه قال اضللت بعیرا لی فذهبت اطلبه یوم عرفة گفت جبیر گم کرده شتری که مرا بود پس رفتم بجائی که می جستم او را روز عرفه و این حکایت حال جاهلیت است چنانکه مصرح است بدان در روایت ابن خزیمه فرأیت النبی صلی الله علیه وسلم واقفا بعرفة پس دیدم آن حضرت را ایستاده و بعرفه فقلت هذا والله من الحمس پس گفتم که این شخص سوگند بخدا که از حمس است بضم حاء مهمله و سکون میم جمع احمس که در اصل بمعنی شدید آمده و صفت کرده شده برای نفس خود در دین لقب کرده شده بدان قریش بسبب تصلب ایشان در دین خود بودند که چون طوائف عرب وقوف میکردند بعرفه از حل است ایشان از حرم بیرون نمی آمدند و وقوف میکردند بمزدلفه که از حرم است و این را فخر بر خلق سبب میدانستند و میگفتند ما اهل حرم و سکان آن و حیران الله ایم بیرون نمی آئیم از اینجا و آن حضرت بتوفیق الٰهی وقوف میکرد با مردم در عرفه بر ابراهیم علیه السلام بعرفه پیش از آنکه مبعوث شود برسد وحی پس چون دید ... گفت این از حمس ... فما شأنه ههنا

الجزء السابع عشر لشيخ الاسلام كتاب الحج

ازار او یا بسری یا دختری و ترباده کرده معمر در
حدیث خود ذلیه و از زادهای قریش خزاعه
و بنی کنانه و بنو عامر بن صعصعه مجاهد گفته
داد ایشان اند ثقیف و عدوان و جز ایشان
وکانت الحمس یحتسبون علی الناس و بودند حمس
که عطا می کردند مردم حسبة یعنی الرجل الرجل
الثیاب یطوف فیها میداد مردی از ایشان مردی
را جامها که طواف کند در ان وتعطی المرأة المرأة
الثیاب تطوف فیها و میداد زنی از ایشان زنی
را جامها که طواف کند در ان فمن لم یعطه الحمس طاف
بالبیت عریانا پس کسیکه نمیداد او را قریش جامه طواف
میکرد برهنه وکان یفیض جماعة الناس من عرفات
و بود که بر میگردید انبوه مردم غیر حمس از عرفات
بعد از وقوف ویفیض الحمس من جمع و برمیگشت
قوم حمس از جمع که لقب دیگر نام مزدلفه است قال هشام
فاخبرنی ابی عن عائشة ان هذه الآیة
نزلت فی الحمس خبر داد مرا پدر من عروه از عائشه
که این آیت نازل شده در قصه حمس ثم افیضوا من
حیث افاض الناس پس بر گردید از مقامی که
برمیگردند سائر مردم یعنی وقوف کنید به عرفات
و از انجا برگردید چنانچه میکنند مردم دیگر قال
گفت عروه کانوا یفیضون من جمع بودند حمس
برمیگشتند از مزدلفه بعد از وقوف در ان
فدفعوا الی عرفات پس دفع کرده شدند
افیضوا بر فتن بسوی عرفات تا وقوف کنند
در ان و باز از انجا افاضه نمایند چه افاضه
مکانی متفرع است بر تمکن و وقوف در ان
... باشد با تقنای این

باب السیر اذا دفع من عرفة

بیان کیفیت راه رفتن و تیز گردن و بسرعت از عرفه حدثنا
عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن
هشام بن عروة عن ابیه انه قال سئل اسامة و انا
جالس کیف کان یسیر رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع حین
دفع گفت عروه پرسیده شد اسامه بن زید
بن حارثه و مالا که من نشسته بودم ...

ردست بر منجمان که خواص و آثار بر اقی کواکب اثبات کنند قال ابن عباس فحسبته ...
اب چیزیست که مسجور و آن ساباط یا جامه‌ای نامر برزخ حاجز یعنی میانه قال مجاهد الفافا
ملتفة یعنی پیچیده شده و الغلب الملتفة یعنی در هم کرده شده فراتا عذبا یعنی شیرین شده کقوله والکبری
منتشر چنانکه قول خداست و شجرات است در زمین جای قرار نگیرد قلیلا لا باد صفة الشمس والقمر میان که
آمده در صفت آفتاب و ماه بحسبان الشمس جاری حده یعنی حساب است قال مجاهد گفته است می برد ماه و آفتاب
بحساب یعنی گردشی دارند حسابی که تجاوز نمیکنند از ان کحسبان الرحا مانند گشتن سنگ آسیا که بیک ...
غیره بحساب و منازل لا یعدوانها و گفته است غیر مجاهد یعنی اند بحساب و منازل که در نمیگذرند از ان ... تفسیر
تفسیر مجاهد است حسبان جماعة الحساب حسبان جمع حساب است و واحد آن حساب حسبانه ... شهاب
چنانچه شهاب که جمع آن شهبان است ضحاها یعنی ضوءها است ان تدرک القمر لا یستر ضوء احدهما ضوء الاخر و لا
ینبغی لهما ذلک یعنی در آیه کریمه که واقع است که نمیرسد آفتاب را که دریابد ماه را لا این معنی است که نپوشد نور یکی نور دیگری را
نمیرسد آنها را این معنی بیضاوی بچند معنی دیگر اشارت کرده گفته درست نیست از آفتاب که دریابد ماه را در سرعت سیر که
کاین معنی خلل می‌آرد در وجود نباتات و زندگانی حیوانات یعنی اگر باین تابی سیر خود حرکت نکند خللی در کائنات بهم میرسد یا
نمیرسد در آثار و منافع ماه این یعنی این اثر یا دافعها که در طبع او نهاده اند در نبات آفتاب نیست یا نمیرسد در قدرت که بپوشد
و دور کند نور او را و لا سابق النهار یتطالبان در آیه کریمه و لا اللیل سابق النهار یتطالبان یعنی هست که طلب میکنند یکدیگر در حالیکه
سرعت دارند یعنی هر یکی از شب و روز میخواهد که غالب آید و دور کند دیگری را و نمیتوانند بلکه هر یک از پی دیگری می‌آید نسلخ
یعنی نخرج احدهما من الآخر و یجری کل واحد منهما یعنی بیرون می آریم یکی را از ان هر دو را از دیگری و جاری میشود هر یک از آن
بر دوام بیرون آوردن شب از روز و روز از شب باعتبار آنست که نور روز پوشیده باشد تیرگی شب یا تیرگی شب
شب پوشیده نور روز را چنانکه فرموده یکور اللیل علی النهار یعنی میپیچد شب را بر روز واهیة و هیها تشققها
سست است وستی آن پاره شدن آنست ارجائها ما لم ینشق منها فهو علی حافتیه و کنارهای آن ماده
پاره و جدا نشده است از وی پس گفته میشود که بر حافهای خود است کقولک علی ارجاء البئر اغطش و جن یعنی ظلم است
قال الحسن کورت تکور حتی یذهب ضوءها یعنی پیچیده می شود آفتاب تا آنکه میرود نور آن واللیل وما وسق
شب و چیزیکه گرد آن را از زمین و انچه در رویست جمع یعنی وسق بمعنی جمع است من دابة اتسق استوی یعنی استواست
یعنی پاره کردن ستر را نیز آمده بروجا منازل الشمس والقمر بروج یعنی منزلهای آفتاب و ماه است الحرور بالنهار مع
الشمس و گرمی که بروز می باشد با آفتاب قال ابن عباس وسموم الحرور باللیل والسموم بالنهار گفت ابن عباس
ویدن حرور بشب است وسموم بروز می باشد یقال یولج یکور گفته می شود یولج یعنی یکور ولیجة کل شیء ادخلته فی شیء
ولیجه هر چیزی که در آری تو آن را در چیزی حدثنا محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان عن الاعمش عن ابراهیم التیمی
عن ابیه عن ابی ذر قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لابی ذر حین غربت الشمس تدری این تذهب گفت ابوذر فرمود پیغمبر خدا ابوذر را
هنگامی که غروب کرد آفتاب آیا میدانی کجا میرود آفتاب قلت الله و رسوله اعلم گفتم خدا و رسول خدا
دانا تر اند بان قال فانها تذهب حتی تسجد تحت العرش فرمود پیغمبر آفتاب میرود تا آنجا که سجده میکند زیر عرش

فستأذن فيؤذن لها پس طلب اذن میکند که از مشرق طلوع کند پس اذن داده میشود و یوشک ان تسجد فلا یقبل
منها و نزدیک است که سجده کند پس قبول کرده نشود از وی و تستأذن فلا یؤذن لها فقال ارجعی من حیث جئت فتطلب
اذن میکند پس اذن داده نمی شود و گوید باز رو از آنجا که آمدی فتطلع من مغربها پس طلوع میکند از جانب مغرب و این در روز
قیامت خواهد بود فذلک قوله تعالی والشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم پس اشارت باین ست در این آیت
آفتاب میرود مر جائی را که مراد ازو این ست و این تقدیر خداوند غالب داناست حدثنا مسدد قال حدثنا عبد العزیز
قال حدثنا عبد الله الداناج قال حدثنی ابو سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الشمس والقمر مکوران یوم القیمة
آفتاب و ماه پیچیده میشوند روز قیامت چنانکه نوری نمی باشد آنها را و این حدیث بظاهر معارض ست آن را که واقع شده
آفتاب روز قیامت نزدیک بسر های اهل محشر برسد چنانکه میگداز دماغهای ایشان را پس تواند که تکویر بعد از ین باشد یا آنکه نور
آفتاب نماند و گرمی او بحال خود باشد والله اعلم حدثنا یحیی بن سلیمان قال حدثنی ابن وهب قال اخبرنی عمرو ان
عبد الرحمن بن القاسم حدثه عن ابیه عن عبد الله بن عمر گفت ابن وهب خبر داد مرا عمرو که بتحقیق عبد الرحمن بن قاسم حدیث
کرده او را از پدر خود قاسم روی از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما انه کان یخبر عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم بتحقیق بود ابن عمر خبر
میداد از پیغمبر خدا انه قال ان الشمس والقمر لا یخسفان لموت احد ولا لحیوته فرمود آفتاب و ماه گرفته نمیشوند از جهت مرگ
احدی و نه از جهت حیات کسی نخستین خسوف که در اهل اسلام بمدینه منوره واقع شد روز موت ابراهیم بن رسول الله بود صلی
الله علیه وسلم مردم گفتند که این تیرگی ماه از سبب موت پسر پیغمبر خداست آنحضرت چون آن را شنید نفی اعتقاد مردم کرد
و تاکید این را فرمود و لکنهما آیتان من آیات الله ولیکن این هر دو آیت اند از قدرت الهی و نشان کمال صنع او فاذا
رأیتموهما فصلوا پس وقتیکه ببینید آنها را باین حال تیرگی پس نماز گذارید و دعا کنید بتضرع و زاری که مباد ا شما نیز تیره
گردید یا آنکه شاید از علامات قیام ساعت و تکویر آن باشد حدثنا اسمعیل بن ابی اویس قال حدثنی مالک عن زید بن اسلم
عن عطاء بن یسار عن عبد الله بن عباس قال قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله لا یخسفان
لموت احد ولا لحیوته فاذا رأیتم ذلک فاذکروا الله حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی
عروة ان عائشة اخبرته گفت ابن شهاب خبر داد مرا عروه بن زبیر که بتحقیق عائشه خبر داده او را ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم یوم خسفت الشمس قام فکبر بتحقیق پیغمبر خدا روزیکه گرفته شد آفتاب ایستاد برای نماز پس تکبیر تحریمه کرد و قرأ
قراءة طویلة ثم رکع رکوعا طویلا و خواند قرائت دراز پس رکوع کرد رکوعی دراز از معتاد نماز ثم رفع راسه فقال سمع الله
لمن حمده پس برداشت سر خود را از رکوع پس گفت سمع الله لمن حمده یعنی شنید خدا آواز کسی را که حمد گفت خدا را فقام کما
هو فقرأ قراءة طویلة وهی ادنی من القراءة الاولی پس ایستاد چنانچه اوست پس خواند قرائت دراز و آن قرات کمتر بود از قرات
نخستین ثم رکع رکوعا طویلا وهی ادنی من الرکعة الاولی و آن رکوع کمتر بود از رکوع اول ثم سجد سجودا طویلا پس سجده
کرد سجودی دراز و معلوم شد که در یک رکعت دو رکوع کرده و سجده همین یکی بود ثم فعل فی الرکعة الاخرة مثل ذلک
پس کرد در رکعت اخیر مانند آنچه کرده بود در رکعت اول ثم سلم وقد تجلت الشمس پس سلام داد و حال آنکه روشن شده
بود آفتاب فخطب الناس فقال فی کسوف الشمس والقمر پس خطبه خواند برای مردم پس گفت در کسوف آفتاب و ماه انهما
آیتان من آیات الله لا یخسفان لموت احد ولا لحیوته بتحقیق این هر دو دو آیت اند از آیتهای قدرت و صنع خدا تیره و گرفته

الجزء السابع شیخ الاسلام کتاب الحج

یعنی متسع جای فراخ در آنجا و جمع آن بحولات و
قناء بکسر فا دستانی و دمه کد ... مکوره بفتح مهمله
و سکون کاف بمعنی آوند آبخور یعنی و همچنین است
رکوة و رسکاء بکسر را و کرثانی جمع اول است
مناحج در گریه و لات حین مناص معنیش این است
لیس حین فرار نیست این هنگام گریز یعنی مناص
بمعنی گریز است چنانکه مناص و نفص قشنا ...
اند در اکثر حروف در معنی نیز ...
المنزول بین عرفة وجمع جوا ز فرود آمدن در میان
میان عرفه و مزدلفه برای هر حاجتی که اتفاق
جمع مزدلفه را گویند بجهت اجتماع میان آدم
و حوا در آنجا یا اجتماع مردم در ان یا جمع کردن
میان دو نماز حدثنا مسدد قال حدثنا
حماد بن زید عن یحیی بن سعید الانصاری عن
موسی بن عقبة عن کریب مولی ابن عباس عن
اسامة بن زید ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم
حیث افاض من عرفة مال الی الشعب آنحضرت
چونکه برگشت از عرفه میل کرد از راه بسوی
کوه در کوه بود فقضی حاجته پس قضا کرد حاجت
خود را یعنی استنجا فتوضأ پس از آن وضو کرد
فقلت اسامه گوید پس گفتم یا رسول الله اتصلی
آیا نماز میگزاری فقال الصلوة امامک پس
فرمود نماز در پیش تست یعنی بمزدلفه رسیده
حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا جویریة
بن اسماء عن نافع قال کان عبد الله بن
عمر رضی الله عنهما یجمع بین المغرب والعشاء
بجمع بود ابن عمر که جمع میکرد میان نماز مغرب
و نماز عشا روز عرفه بمزدلفه غیر انه یمر بالشعب
الذی اخذه رسول الله لیکن وی میگذشت
براه کوه که گرفته و در آمده بود آن را پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم بجهت قضای حاجت
فیدخل فینتقض و یتوضأ پس می در آمد آن
ابن عمر پس می نشاند یعنی استنجا میکرد و وضو
میساخت ولا یصلی حتی یصلی بجمع و تا
تا آنکه نماز میگزارد بمزدلفه حدثنا
حدثنا اسمعیل بن جعفر الخ

بسبب موت كسی و نه از جهت حيات كسی فاذا رأيتموهما فادعوا الى الصلوة پس چون ببينيد آنها را بايد رجوع

پس بر سيد از غضب الٰهی بجا ليكه متوجه شويد بنماز حدثنا محمد بن المثنى قال حدثنا يحيى عن اسمعيل قال حدثني قيس

عن ابي مسعود عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الشمس والقمر لا ينكسفان لموت احد ولا لحياته ولكنهما ايتان من ايات الله

فاذا رأيتموهما فصلوا **باب** ما جاء في قوله تعالى وهو الذي يرسل الرياح بشرا بين يدي رحمته در آنچه آمده

است در مضمون اين آيهٔ كريمه خدا كسی است كه ميفرستد بادها را در حالی كه بشارت است از پيش رحمت الٰهی تعالى

قاصفا يقصف كل شیء قاصفا صفت باد است يعنی آنكه می شكند هر چيزی را لواقح ملاقح صفت رياح است تلقيح كننده

را ملاقح جمع ملقحه است يعنی بشر ترو نيز بمعنی شتران آبستن و لواقح بمعنای بادها و در شكم شتر است

اعصار ريح عاصف يعنی گرد بادی كه سخت و تند است تهب من الارض الى السماء و نيز و از زمين بسوی آسمان كعمود فيه

نار يعنی مانند ستونی كه در روی آتش هست صر برد يعنی سرمای مهلك است نشرا متفرقة يعنی پريشان حدثنا

آدم قال حدثنا شعبة عن الحكم عن مجاهد عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال نصرت بالصبا واهلكت

عاد بالدبور فرمود نصرت داده شده ام بباد صبا كه در غزوهٔ خندق وزيد و خاك بر سر و چشم كافران انداخت چنانكه

يكبارگی همه گريختند و هلاك كرده شدند قوم عاد بباد دبور چنانكه خانمان آنها برهم زد حدثنا مكي بن ابراهيم قال

حدثنا ابن جريج عن عطاء عن عائشة قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا رأى مخيلة في السماء بود پيغمبر خدا چون

ديدی ابری در آسمان اقبل و ادبر و دخل و خرج و تغير وجهه پيش آمدی و باز پس رفتی و در آمدی و بيرون رفتی

و دگرگون شدی روی مبارك او از ترس لاابالية خدا فاذا امطرت السماء سري عنه پس چون بباريدی باران كشاده

می شد اين هول عذاب از وی فعرفته عائشة ذلك پس شناخت عائشه اين حال را او پرسيد از آن حضرت فقال

النبي صلى الله عليه وسلم ما ادري لعله كما قال قوم عاد پس فرمود نميدانم شايد كه اين ابر چنان باشد كه گفته است قوم عاد

فلما رأوه عارضا مستقبل اوديتهم الاية اين قصه سبق ذكر يافته است كه بادی براي هلاك اين قوم ميشوم بر آمد

چنانكه مواشی و هر كه در صحرا بود و آن را بر هوا بر آورد جمع كه در شهر بودند گفتند اينها ابر پر آبی است چون نزديك رسيد همه

هلاك كرد **باب** ذكر الملائكة اين باب در ذكر فرشتهها است كه در احاديث وقوع يافت قال انس قال عبد الله بن سلام

للنبي صلى الله عليه وسلم ان جبريل عدو اليهود من الملائكة گفت عبد الله بن سلام تحقيق جبريل دشمن يهود است

از فرشتهها باعتقاد ايشان وقال ابن عباس لنحن الصافون من الملائكة گفت ابن عباس مراد از صافون فرشتگانند

كه در تلاوت و نماز ايستاده اند حدثنا هدبة بن خالد قال حدثنا همام عن قتادة ح وقال لي خليفة قال حدثنا يزيد بن زريع

قال حدثنا سعيد وهشام قالا حدثنا قتادة قال حدثنا انس بن مالك عن مالك بن صعصعة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم

بينا انا عند البيت بين النائم واليقظان فرمود پيغمبر خدا در ميان آنكه من نزد بيت الله ميان خواب و بيداری بودم

يعنی تمام خواب نه برده بود و اگر چه خواب آنحضرت حكم بيداری دارد ليكن اين واقعه در حال بيداری بوده وذكر يعنی رجلا

بين الرجلين و ذكر كرد مردی را كه ميان دو مرد بود فاتيت بطست من ذهب ملئ حكمة وايمانا پس آورده شد

طشتی از طلا كه پر بود از علم و ايمان فشق من النحر الى مراق البطن پس پاره كرده شد ميان گلو تا نرم شكم ثم غسل البطن

بماء زمزم و پر كرده شد حكمة وايمانا پس شسته شد شكم را بآب زمزم پس پر كرده شد از روی حكمت و علم و ايمان و آنيت

بدابة ابیض دون البغل وفوق الحمار البراق وآورده شدم بمرکبی که آراسته بود و بالاتر از خر و آن براق است فانطلقت
مع جبرئیل حتی اتینا السماء الدنیا قیل من هذا قال جبرئیل پس رفتم با جبرئیل تا آنکه آمدیم آسمان نخستین را گفته شد کیست
این مرد گفت جبرئیل است قیل من معک قیل محمد قیل وقد ارسل الیه گفته شد کیست با تو گفته شد محمد است و تحقیق فرستاده
شده است بسوی او که بیاید قال نعم قیل مرحبا به ولنعم المجیء جاء گفت جبرئیل آری گفته شد خوش باد بوی و هر آئینه نیکو
آورده شد این آینده را فاتیت علی آدم فسلمت علیه فقال مرحبا بک من ابن ونبی پس آمدم بر آدم پس سلام کردم بروی و
گفت خوش باد و تو را پسر و پیغمبر فاتینا السماء الثانیة پس آمدیم آسمان دویم را قیل من هذا قال جبرئیل قیل من معک قال محمد
قیل ارسل الیه قال نعم قیل مرحبا به ولنعم المجیء جاء فاتیت علی عیسی ویحیی فقالا مرحبا بک من اخ ونبی پس گفتند برو
خوش باد برادر و پیغمبر و در بعضی روایات واقع شده که عیسی بر آسمان چهارم است گویا منزل ها جا نجا است و درین آسمان با استقبال
آنحضرت آمده بود فاتینا السماء الثالثة قیل من هذا قیل جبرئیل قیل من معک قیل محمد قیل وقد ارسل الیه قال نعم قیل
مرحبا به ولنعم المجیء جاء فاتیت یوسف فسلمت علیه فقال مرحبا بک من اخ ونبی فاتینا السماء الرابعة قیل من
هذا قیل جبرئیل قیل من معک قیل محمد قیل وقد ارسل الیه قیل نعم قیل مرحبا به ولنعم المجیء جاء فاتیت علی ادریس
فسلمت علیه فقال مرحبا من اخ ونبی فاتیت السماء الخامسة قیل من هذا قیل جبرئیل قیل من معک قیل محمد قیل
وقد ارسل الیه قیل نعم قال مرحبا به ولنعم المجیء جاء فاتینا علی هارون فسلمت علیه فقال مرحبا بک من اخ ونبی
فاتینا السماء السادسة قیل من هذا قیل جبرئیل قیل من معک قیل محمد قیل وقد ارسل الیه قال نعم قال مرحبا به
ولنعم المجیء جاء فاتیت علی موسی فسلمت علیه فقال مرحبا بک من اخ ونبی ترجمه این همه عبارت همانکه است در بعضی
جایها باختلاف لفظ آنچه واقع شده و آن نیز موضح خواهد بود و هم ازین جهت تعرضی بآن کرده نشده است فلما جاوزت
بکی قیل له ما یبکیک پس هرگاه درگذشتم از موسی گریه کرد و قیل ما یبکیک گفته شد چه چیز بگریه آورد ترا قال یا رب هذا الغلام الذی
بعث بعدی گفت موسی ای پروردگار این جوانی که مبعوث شده است برسالت پس از من در زبان عرب خورد سال را
غلام میگویند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین وقت معراج از موسی خورد سال بود یدخل الجنة من امته
افضل مما یدخل من امتی در می آید بهشت را از امت او زیاده ترا از آنکه می در آید از امت من گویا درین وقت بر موسی
این معنی ظاهر شده و شفقت بر امت او را گریه برحال آنها آورده است فاتینا السماء السابعة قیل من هذا قال
جبرئیل قیل من معک قیل محمد قیل وقد ارسل الیه مرحبا به ولنعم المجیء جاء درین مقام قیل نعم قیل مرحبا درین نسخه
نبوده است محتمل که از اسقاط قلم کاتب باشد فاتیت علی ابراهیم فسلمت علیه فقال مرحبا بک من ابن ونبی درینجا
آنچه واقع شده در رد سلام آنحضرت همین مرحبا نقل کرده اند ظاهر او در شرع انبیای گذشته در جواب سلام
همین میکرده باشند فرفع لی البیت المعمور پس برداشته شد مرا در بیت معمور فسألت جبرئیل فقال هذا البیت
المعمور پس پرسیدم جبرئیل را پس گفت این بیت معمور است یصلی فیه کل یوم سبعون الف ملک اذا خرجوا لم یعودوا
نماز میگذارد درآن فانه هر روز هفتاد هزار فرشته و هنگامی که بر آمدند باز نمیرو ند آخر ما علیهم این حال تا آخر خیر نیست که
نسبت بر ایشان است یعنی لا یزال ملائکه برین حال خواهند بود و رفعت لی سدرة المنتهی فاذا نبقها کانه قلال هجر
برداشته شد مرا سدرة المنتهی را پس ناگاه دیدم که دانه میوهٔ آن گویا سبوهای هجر است و این موضعی است در راه مکه و مدینه

ابراهیم بن سوید بضم سین وفتح واو قال حدثنی
عمرو بن ابی عمرو مولی المطلب قال اخبرنی سعید بن
جبیر مولی والبة بکسر لام وفتح موحده کوفی بطنی است
از اسد الکوفی قال حدثنی ابن عباس رضی الله
عنهما انه دفع مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم
یوم عرفة ابن عباس بیرون آمد همراه آن حضرت
روز عرفه فسمع النبی صلی الله علیه وآله وسلم
وراءه زجرا شدیدا وضربا للابل پس شنید
آن حضرت در پس خود آواز سخت راندن شتر
و زدن شتران را مبالغه و اضطراب فاشار
بسوطه الیهم پس اشارت کرد آن حضرت بتازیانه
خود بسوی مردم وقال ایها الناس علیکم
بالسکینة و فرمود ای مردم بر شما باد بآهستگی
و آرام و بردباری فان البر لیس بالایضاع زیرا که
نیکو کردن عمل نیست متعلق بتیز راندن شتر
و شتابی نمودن بعد از آن تفسیر کرد مؤلف ایضعوا
خلالکم را که در سوره برات آمده و مشتق است از
ایضاع که مذکور است درین حدیث و گفت اوضعوا
یعنی اسرعوا و لفظ خلالکم که درین سوره لبعد
اوضعوا است من التخلل بینکم ماخوذ است
از تخلل بینکم که یعنی درآمدن است بخلاف میان
شما یعنی شتاب رانند مرکبهای خود را یا شتاب
کنند در آمدن را میان شما و فجرنا یعنی
مراد از فجرنا خلالهما که در سوره کهف است
بینهما است و فایده که در تفسیر مؤلف بجوع
اوضعوا خلالکم را استشهاد است بر منع ایضاع
باشعار این آیه بمنع وذم این فعل را از منافقان
خصوصا که لفظ خلال مشعر تخلل است یعنی رخنه
انداختن و نفوذ کردن و مؤید است اعتبار
این معنی تخلل را که فجرنا خلالهما و لهذا تعقیب
آورد آن را والله اعلم باب الجمع بین الصلوتین
بمزدلفة سنت بودن جمع میان دو نماز مغرب
و عشا در وقت عشا بمزدلفه که موضعی است میان
عرفات و منا مشتق است از زلف بمعنی قربت
زیرا که مردم در روی قربت میکنند و قریب
شوند که محل مناسک و حلال شدن است
نزد یک شده بود و حوا ان آدم

[illegible]

و در قضا كانه آذان الفيول ديرگهای آن گويا گوشهای پيلان است في اصلها اربعة انهار در بيخ سدره چهار
جوی است نهران باطنان و نهران ظاهران يعني دو جوی ظاهر و پيداست و دو جوی پنهان است فسألت جبرئيل
پرسيدم جبرئيل را كه اينها چيست فقال اما الباطنان ففي الجنة پس گفت دو جوی باطن در بهشت اند و اما الظاهران النيل والفرات يعني
دو جوی ظاهر يعني نيل و فرات اند ثم فرضت علي خمسون صلوة پس فرض كرده شد بر من پنجاه نماز
فاقبلت حتى جئت موسى پس آمدم تا آنكه رسيدم بموسى فقال ما صنعت گفت چه كردی قلت فرضت علي خمسون صلوة
گفتم فرض كرده شد بر من پنجاه نماز فقال انا اعلم بالناس منك پس گفت من داناترم باحوال مردم از تو
عالجت بني اسرائيل اشد المعالجة معالجت كردم بني اسرائيل را سخت ترين معالجت و ان امتك لا تطيق پس بتحقيق امت تو طاقت ندارد
فارجع الى ربك فسأله پس بازگرد بسوی پروردگار خود و سوال كن كه كم كند اين نماز را فرجعت فسألته فجعلها اربعين پس باز رفتم و سوال كردم پس گردانيد
چهل ثم مثله ثم ثلثين پس مانند اين گفت و شد بموسی و باز رفتم پس گردانيد سی ثم مثله فجعل عشرين
مانند آن گفت و شد پس گردانيد بيست ثم مثله فجعل عشرا پس مانند آن شد پس گردانيد ده
فاتيت موسى فقال مثله فجعلها خمسا پس آمدم نزد موسی پس گفت مانند آنچه گفته بود پس گردانيد پنج نماز فاتيت موسى
فقال ما صنعت پس آمدم نزد موسی پس گفت چه كردی قلت قد جعلها خمسا گفتم بتحقيق گردانيد نماز را پنج قال مثله
قلت سلمت گفت مانند آنچه گفته بود گفتم تسليم كردم فنودي اني قد امضيت فريضتي وخففت عن عبادي
و ندا كرده شد بسوی من بتحقيق كه گذراندم فريضه خود را و تخفيف كردم از بندگان من و اجزي الحسنة عشرا و ثواب ميدهم هر يك
نيكی را ده ثواب يعني بهمان پنجاه ثواب كردم وقال همام عن قتادة عن الحسن عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم
في البيت المعمور يعني اين معامله كه مذكور شد در بيت معمور بود حدثنا الحسن بن الربيع قال حدثنا ابو الاحوص
عن الاعمش عن زيد بن وهب قال عبد الله حدثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو الصادق المصدوق گفت عبد الله بن مسعود حديث
كرد ما را رسول خدا و او است راست گو و راست گفته شده بوی قال ان احدكم يجمع خلقه في بطن امه اربعين يوما بتحقيق يكی از شما
جمع كرده ميشود پيدايش او از نطفه در شكم مادر او چهل روز ثم يكون علقة مثل ذلك پس ميباشد خون بسته مثل آن يعني چهل روز ثم يكون مضغة
مثل ذلك پس ميباشد گوشت پاره چهل روز ثم يبعث الله ملكا پس مي فرستد خدا فرشته را فيؤمر باربع كلمات پس امر كرده
ميشود فرشته بچهار حكم فيقال له اكتب عمله ورزقه واجله وشقي او سعيد پس گفته مي شود مر فرشته را بنويس عمل او را
و رزق او را و مدت حيات او را و بد بخت است يا نيك بخت يعني اين چهار حكم را موافق تقدير ازل برای او تعيين كرده
صورت بشری تمام ميكنند در روايتی ديگر مذكور است پس صورت انسان كرده ميشود و اين معنی در اين حديث مذكور نيست
پس روح ميدمند چنانكه فرمود ثم ينفخ فيه الروح پس دميده ميشود و در آورده ميشود در وی روح فان الرجل
منكم ليعمل حتى ما يكون بينه وبين الجنة الا ذراع فيسبق عليه كتابه فيعمل بعمل اهل النار بتحقيق مردی از شما هر آينه عمل
ميكند تا آنكه نمی باشد ميان او و ميان بهشت مگر ذراعی يعنی نزديك بآخر عمر ميرسد پس پيش می آيد او را نوشته او كه از اهل
دوزخ است پس عمل ميكند بعمل اهل دوزخ و مستحق آن ميگردد و يعمل حتى ما يكون بينه وبين النار الا ذراع و عمل ميكند
بعمل اهل دوزخ تا آنكه نمی باشد ميان او و دوزخ مگر ذراعی فيسبق عليه الكتاب فيعمل بعمل اهل الجنة

الجزء السابع عشر من الاسلام كتاب الحج

نبود و نزد امام ابو حنيفه واجب است بحديث
الصلوة امامك كه گذشت در شتين بود و لهذا
در منزل چرا گر پيش از ين روا بودی تا خير از
وقت اختيار نه فرمودی گويا توقيت كرده نماز
عشا را در شب مزدلفه و لهذا پس تقديم
او واجب بود حدثنا عبد الله بن
يوسف قال اخبرنا مالك عن موسى بن عقبة عن
كريب عن اسامة بن زيد رضي الله عنهما انه
شنيده است با سامه بن زيد كه بر دوش نشين آنحضرت
صلى الله عليه وسلم بود يقول دفع رسول الله صلى الله عليه وسلم
من عرفة كريب شنيد اسامه را كه ميگفت برگشت
و باز آمد آنحضرت از عرفه بعد وقوف در راه
فنزل الشعب فبال پس فرود آمد در راه كوه
پس بول كرد ثم توضأ ولم يسبغ الوضوء پس
وضو كرد و بر وجه كمال كه معتاد شريف بود نكرد
وضو را و اين وضو بجهت استدامت طهارت
و رافع حدث بود فقلت له الصلوة پس گفتم
آنحضرت را اراده داری نماز را فقال الصلوة
امامك فجاء المزدلفة فتوضأ فاسبغ پس آمد
مزدلفه را پس وضو كرد پس بر وجه كمال كرد وضو
را موافق سنت برای نماز ثم اقيمت الصلوة
فصلى المغرب پس اقامت گفته شد نماز را پس
گزارد نماز مغرب ثم اناخ كل انسان بعيره في
منزله پس فرود خوابانيد هر آدمی شتر خود را در
منزلگاه وی ثم اقيمت الصلوة فصلى العشاء
باز اقامت صلوة گفته شد پس نماز عشا
گزارد و شايد كه تجديد اقامت بسبب
تخلل شغل اناخت بوده حنفيه كه قائل اند
بيك اذان و يك اقامت نيز گويند اگر قطع
كنند يا شغل كنند بچيزی اعاده كنند اقامت را
بجهت تحرج فصل كذا في الهداية

[illegible]

بر روی او نوشته او که از اهل بهشت است پس عمل میکند بعمل اهل بهشت و مستحق آن میگردد **حدثنا** محمد بن سلام قال اخبرنا مخلد قال اخبرنا ابن جريج قال اخبرني موسى بن عقبة عن نافع قال قال ابو هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم وتابعه ابو عاصم عن ابن جريج و متابعت کرده است مخلد را ابو عاصم از ابن جریج قال اخبرني موسى ابن عقبة عن نافع عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا احب الله العبد فرمود وقتیکه دوست میدارد خدا بنده را نادى جبريل ان الله يحب فلانا فاحببه ندا میکند جبرئیل را بتحقیق خدا دوست میدارد فلان را پس دوست دار او را فيحبه جبريل پس دوست میدارد او را جبرئیل فينادى جبريل في اهل السماء پس ندا میکند جبرئیل در فرشتهای آسمانی ان الله يحب فلانا فاحبوه بتحقیق خدا دوست میدارد فلان را پس دوست دارید شما او را فيحبه اهل السماء ثم يوضع له القبول في الارض پس دوست میدارند او را فرشتهای آسمان پستر نهاده میشود مر او را قبولی در زمین یعنی اهل زمین هم او را قبول میکنند و دوست میدارند **حدثنا** محمد قال حدثنا ابن ابي مريم قال حدثنا الليث قال حدثنا ابن ابي جعفر عن محمد بن عبد الرحمن عن عروة بن الزبير عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الملائكة تنزل في العنان وهو السحاب بتحقیق عائشه گفت شنیدم رسول خدا را می فرمود بتحقیق ملائکه نزول میکنند در عنان بفتح مهمله و دو نون و آن ابر است فتذكر الامر قضي في السماء پس ذکر میکنند ملائکه امری را که قضا کرده شده است در آسمان فتسترق الشياطين السمع پس میدزدند شیاطین گوش را یعنی پنهانی گوش میدارند فتسمعه فتوحيه الى الكهان پس می شنوند شیاطین آن ذکر را پس میرسانند آن را بکاهنان فيكذبون معها مائة كذبة من عند انفسهم پس دروغ میگویند با آنچه شیاطین رسانیده اند صد دروغ از پیش خود **حدثنا** احمد بن يونس قال حدثنا ابراهيم بن سعد قال اخبرنا ابن شهاب عن ابي سلمة والاغر عن ابي هريرة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم اذا كان يوم الجمعة كان على كل باب من ابواب المسجد گفت ابو هریره فرمود پیغمبر خدا وقتیکه می باشد روز جمعه می باشد بر هر دری از درهای مسجد الملائكة يكتبون الاول فالاول فرشتهای نویسنده نخستین کسی را که می آید پس اول دیگر را برای آنکه هر که پیشتر می آید ثواب او بیشتری نویسند فاذا جلس الامام طووا الصحف وجاؤا يستمعون الذكر پس وقتیکه می نشیند امام بر منبر برای خطبه پیچیده صحیفه ها را یعنی ابسار این کسیکه می آید آن را داخل صحیفه نمیکنند و می آیند که می شنوند ذکری را که امام در خطبه می خواند تا گواه وی بشوند بمیشه در اگر امام ذکر کرد و نصیحت بجا آورد و تبلیغ احکام نمود **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حدثنا الزهري عن سعيد بن المسيب قال مر عمر في المسجد وحسان ينشد گفت سعید بن مسیب گذشت عمر بن خطاب رضي الله عنه در مسجد و حسان شعر میخواند و زجر کرد عمر او را بر خواندن شعر در مسجد فقال كنت انشد فيه وفيه من هو خير منك پس گفت حسان بن ثابت بودم من که شعر می خواندم در مسجد و در مسجد بود کسیکه بهتر از تست یعنی رسول خدا صلى الله عليه وسلم ثم التفت الى ابي هريرة پستر التفات کرد و توجه نمود حسان بسوی ابی هریره فقال انشدك بالله پس گفت حسان سوگند میدهم ترا بخدا اسمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اجب عني آیا شنیده بودی رسول خدا را که میفرمود جواب ده هجو کافران را از جانب من اللهم ايده بروح القدس پیغمبر مود خداوندا تائید کن حسان را بروح قدس که جبرئیل است قال نعم گفت ابو هریره آری شنیده ام **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن عدي بن ثابت عن البراء قال قال النبي صلى الله عليه وسلم لحسان گفت براء بن عازب فرمود پیغمبر

الجزء الرابع عشر لشيخ الاسلام | كتاب الحج

منهما باقامة گذارد هر یک را ازین دو نماز باقامت تنها بر سبیل اقامت علیحده است برای هر واحد چنانچه در حدیث اسامه و حدیث طویل جابر رضی الله عنه و در بسیاری از روایات اقامت واحده مصرح است بدان در روایت مسلم و ابی داود و نسائی و ترمذی از ابن عمر و ترمذی حسن صحیح گفت و در روایت نسائی از ابن عباس و اول مذهب ابو یوسف و شافعی است و روایتی است از ابی حنیفه و احمد و مختار بعضی حنفیه و ثانی مذهب ابو حنیفه و عامه فقها مذهب غیر ابی یوسف و زفر ترجیح داده شده این روایات را با موافقت قیاس زیرا چه عشا در وقت خود است محتاج نیست باقرار اقامت و اعلام بخلاف عصر در عرفه که در غیر وقت بود ولم يسبح بينهما و نماز نفل نکرد میان این دو نماز سبح یعنی سبحه نماز نفل را گویند ولا على اثر كل واحدة منهما و نه گذارد نفل بر عقب هر یک از این دو نماز یعنی بر پس مجموع که بعد از عشا باشد زیرا که نفی گذاردن نفل بعد از مغرب از لم یسبح بینهما آمد و گفته اند که مراد نفی تطوع نیست مطلقا بلکه نفی مقید بوسط یا عقب آنهاست لهذا فقها گویند تاخیر کرده شود سنت عشا ازین دو نماز **حدثنا** خالد بن مخلد بفتح میم و سکون معجمه قال حدثنا سليمان بن بلال قال حدثنا يحيى بن سعيد الانصاري قال حدثنا عدي بن ثابت قال حدثني عبد الله بن يزيد الخطمي بفتح معجمه و سکون طاء مهمله نسبت بسوی خطمه است از اوس قال حدثنا ابو ايوب

خدا مرحسان را اجیم او عاجمود جبرئیل معك مجو کہن کا قران را وجبرئیل بالست ومدد میکند ترا و گفتن ابرہیم آثر
ازہجا جو و باج نیز امرست از باب مقاملہ و تکرار انشک را ویست **حدثنا** اسحق قال اخبرنا وهب بن جریر
قال حدثنا ابی قال سمعت حمید بن هلال عن انس بن مالك قال كانی انظر الی الغبار ساطعا فی سكة بنی غنم گفت
انس بن مالک گویا نگریستن کہ من می بینم بسوی غباری کہ برخاستہ در کوچہ قبیلہ بنی غنم ترا دموسی موکب جبرئیل زیادہ
کردہ است موسی لشکر جبرئیل یعنی غبار از لشکر ملائکہ برخاستہ **حدثنا** فروة قال حدثنا علی بن مسهر عن
هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة ان الحارث بن هشام سأل النبی صلی الله علیه وسلم كیف یأتیك الوحی
مرویست از عائشہ رضی اللہ عنہا کہ تحقیق حارث بن ہشام پرسید پیغمبر خدا را چگونہ می آید ترا وحی قال كل ذلك
یأتی الملك احیانا فی مثل صلصلة الجرس فرمود اکثر آنست کہ می آید گاہی در صورت آوازی مانند آواز جرس
یعنی روزی وحی آوازی ہیم بغیر فصل کلمات می آید یا این آواز در آمدن ملک بگوش می رسد فیفصم عنی
می شود از من دشواری آن وقد وعیت ما قال وحال آنکہ یاد میگیرم چیزی را کہ گفتہ وهو اشده علی
وحی سخت ترست بر من ویتمثل لی الملك احیانا رجلا وصورت میگیرد مرا فرشتہ گاہی مردی فیكلمنی فاعی ما
یقول پس سخن میکند مرا پس نگاہ میدارم چیزی را کہ میگوید **حدثنا** آدم قال حدثنا شیبان قال حدثنا یحیی بن
ابی كثیر عن ابی سلمة عن ابی هریرة قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول من انفق زوجین فی سبیل الله
گفت ابوہریرہ شنیدم پیغمبر خدا را میفرمود کسیکہ انفاق کند دو درہم و دو دینار در راہ خدا دعته خزنة الجنة
ای فل هلم میخوانند او را باین فرود خازنان بہشت یعنی میگویند او را ملائکہ ای فلان ترود بیا فقال ابوبکر ذاك الذی
لا توی علیه گفت راوی ابوبکر آن کسی ہست کہ نیست خسارت بر وی یعنی کامیاب ہست وی باین فرود قال النبی صلی
الله علیه وسلم ارجوان تكون منهم فرمود پیغمبر خدا امید دارم کہ باشی تو از آن مردم خطاب بابی بکر ست یعنی
کامیابی او باین فرود از آن ہست کہ در حق او آن حضرت فرمودہ ہست **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا
هشام قال اخبرنا معمر عن الزهری عن ابی سلمة عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لها مرویست از
عائشہ کہ تحقیق پیغمبر خدا فرمود مرا و را یا عائشة هذا جبریل یقرأ علیك السلام ای عائشہ این جبرئیل ہست
میخواند بر تو سلام را قالت وعلیه السلام ورحمة الله وبركاته تری ما لا اری ترید النبی صلی الله علیه وسلم
می بینی تو چیزی را کہ نمی بینم من میخواہد عائشہ ازین خطاب پیغمبر خدا را یعنی جبرئیل را تو می بینی و من نمی بینم **حدثنا**
ابو نعیم قال حدثنا عمر بن ذر ح وحدثنی یحیی یعنی ابن جعفر قال حدثنا وكیع عن عمر بن ذر عن ابیه عن سعید بن
جبیر عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لجبریل گفت ابن عباس فرمود رسول خدا جبرئیل
را الا تزورنا اكثر مما تزورنا آیا زیارت نمی کنی ومی آئی نزد من بیشتر از آنچہ می آئی تو نزد ما قال فنزلت گفت
پس نازل شد این آیت وما نتنزل الا بامر ربك و فرود نمی آئیم مگر بفرمودہ پروردگار تو له ما بین ایدینا وما
خلفنا الآیة مر خدا راست چیزیکہ در پیش ماست و چیزیکہ از پس ماست **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی سلیمان
عن یونس عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن ابن عباس ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم قال اقرأنی جبریل علی حرف مرویست از ابن عباس فرمود رسول خدا خواند مرا جبرئیل یك حرف

الجزء السابع شیخ الاسلام | کتاب الحج

بریک حرف یعنی بریک قرارت فلم ازل استزید و یزیدنی حتی انتهی الی سبعة احرف پس همیشه بودم من که طلب زیادتی میکردم

بخواندن جبرئیل تا آنکه منتهی شد بهفت قرایت **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا

یونس عن الزهری قال حدثنا عبید الله بن عبد الله عن ابن عباس قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اجود

الناس گفت ابن عباس بود رسول خدا سخی ترین مردم و کان اجود ما یکون فی رمضان حین یلقاه جبرئیل و بود

آنحضرت سخی ترین از آنچه بودی در رمضان هنگامیکه ملاقات میکرد او را جبرئیل و کان جبرئیل یلقاه فی کل لیلة من رمضان

و بود جبرئیل که ملاقات میکرد او را در هر شب از رمضان فیدارسه القرآن پس مدارسه میکرد جبرئیل آنحضرت را یعنی

بیکدیگر میخواندند قرآن را فلرسول الله صلى الله عليه وسلم حین یلقاه جبرئیل اجود بالخیر من الریح المرسلة

و هر آینه رسول خدا هنگامیکه ملاقات میکرد او را جبرئیل خوبتر بودی به نکوئی از باد وزنده یعنی متصل بسرعت از

نکوئی با هر سید بمردم خاص و عام و عن عبد الله بن المبارك قال اخبرنا معمر بهذا الاسناد نحوه و مرویست از عبد الله

بن مبارك گفت خبر داد ما را معمر بهمین اسناد مانند این متن مذکور و روی ابو هریرة و فاطمة عن النبی صلى الله عليه وسلم

ان جبرئیل كان یعارضه القرآن و روایت کرده است ابو هریره و فاطمه از پیغمبر خدا که تحقیق جبرئیل بود که معارضه میکرد

یعنی میخواندند مقابل آن حضرت قرآن را **حدثنا** قتيبة قال حدثنا لیث عن ابن شهاب ان عمر بن عبد العزیز اخر

العصر شیئا و تحقیق عمر بن عبد العزیز تاخیر میکرد نماز عصر را اندکی فقال له عروة اما ان جبرئیل قد نزل پس گفت مر او را

عروه بن زبیر آگاه باش که تحقیق جبرئیل فرود آمد فصلی امام رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گذارد نماز پیش رسول خدا

فقال عمر اعلم ما تقول یا عروة پس گفت عمر بن عبد العزیز بدان و حاضر باش چیزی را که میگوئی تو یعنی روایت حدیث

از آن حضرت نمیده بگو ای عروه قال سمعت بشیر بن ابی مسعود یقول سمعت ابا مسعود یقول سمعت رسول الله صلى

الله عليه وسلم گفت عروه شنیدم بشیر بن مسعود را میگفت شنیدم ابو مسعود را می گفت شنیدم رسول خدا را ذکر کرد

اسناد خود که بشنا نیم از یکدیگر شنیده و فراموش نکرده ام من آن را و ضبط نموده ام یقول نزل جبرئیل فامنی فصلیت

معه می فرمود فرود آمد جبرئیل پس امامت کرد مرا پس نماز گذاردم با وی ثم صلیت معه ثم صلیت معه ثم صلیت معه

ثم صلیت معه یحسب باصابعه خمس صلوات می شمرد با انگشتان خود پنج نماز را **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا

ابن ابی عدی عن شعبة عن حبیب بن ابی ثابت عن زید بن وهب عن ابی ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه

وسلم مرویست از ابو ذر غفاری گفت فرمود رسول خدا قال لی جبرئیل من مات من امتك لا یشرك بالله شیئا گفت

مرا جبرئیل کسیکه مرد از امت تو در حالی که انباز نمیکند بخدا چیزی را در عبادت و وجود دخل الجنة او لم یدخل النار

در می آید بهشت را یا گفت در نمی آید دوزخ را شک راویست قال وان زنی وان سرق قال وان گفت ابو ذر اگر چه زنا

کرده باشد و دزدی کرده باشد فرمود اگر چه زنا کرده و دزدی کرده یعنی مرتکب گناه کبیره می در آید بهشت را اگرچه بی توبه

مرده باشد بمحض فضل و رحمت الهی یا بعد از عقوبت گناه روایت آنکه در نمی آید دوزخ را ناظر بمعنی اول است **حدثنا**

ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة قال قال النبی صلى الله عليه وسلم

الملائکة یتعاقبون گفت ابو هریره فرمود رسول خدا فرشتها بیهم می آیند یعنی فرشتهای کرام کاتبین ملائکة

باللیل و ملائکة بالنهار فرشتها بشب می آیند و فرشتها بروز می آیند و یجتمعون فی صلوة الفجر والعصر جمع میشوند

الجزء السادس عشر الاسلام كتاب الحج

و دعا کنند بشب یقف و اذا اضاء بالقمر و بیش تر رفتیکه غروب شود ماه و درین شب بیان مراد

از تقدیم باول **حدثنا** یحیی بن بکیر بتصغیر قال حدثنا اللیث عن یونس عن ابن شهاب قال

سالم بن عبد الله و کان عبد الله بن عمر یقدم ضعفة

اهله و بود ابن عمر که پیش میفرستاد ضعفای اهل خود را از جایی که فرود می آمد بمزدلفه بسوی

منا فیقفون عند المشعر الحرام بالمزدلفة بلیل پس می ایستادند نزد مشعر حرام بمزدلفه بشب

و مشعر بفتح میم و عین و بکسر میم نیز آمده است و ضعیف است مشهور در مزدلفه و آن را مشعر

از آن گویند که نشان عبادت است و حرام بجهت

بودن آن از حرم فیذکرون الله ما بدا لهم

پس ذکر می کردند خدا را آنچه ظاهر میشد ایشان را

و بخاطر می رسید ثم یرجعون قبل ان یقف الامام

و قبل ان یدفع پس تر رجعت میکردند از مشعر بسوی

منا پیش از وقوف امام بمشعر حرام بعد از نماز فجر

و پیش از آنکه بیرون آید امام از مزدلفه بعد از وقوف

فمنهم من یقدم منی لصلاة الفجر پس بعضی از ضعفا

کسی بود که قدوم میکرد منا را وقت نماز فجر و منهم

من یقدم بعد ذلك و بعضی از ایشان کسی بود که قدوم

می کرد بعد از آن فاذا قدموا رموا الجمرة پس

که قدوم می کردند رمی میکردند جمره و کان ابن عمر

یقول ارخص فی اولئك رسول الله و بود ابن عمر

که میگفت رخصت داد در حق ضعفه پیغمبر خدا

صلى الله عليه وسلم که پیش آیند از مزدلفه تا ...

از وقوف بامام و رمی کنند پیش ...

وآزار رسانيدند پس بمقام اينداء آمدند و ردكردند دعوت را چون آنحضرت اذى ديدند گفت بار خدايا شكايت آنها با تو ميكنم سنگها انداختند چنانكه پاشنهاى شريف مجروح شد برخى ازين اشارت رفته در حديث اذ عرضت نفسي على ابن عبد ياليل بن عبد كلال وقتيكه پيش آوردم خود را بر ابن عبد ياليل بن عبد كلال فلم يجبني الى ما اردت پس اجابت نكرد مرا بسوى آنكه خواستم از قبول اسلام فانطلقت وانا مهموم على وجهي پس رفتم از پيش او و حال آنكه اندوهناكم بر روى خود فلم استفق الا وانا بقرن الثعالب پس بخود نيامدم مگر بحالى كه بقرن ثعالب رسيده ام موضعى در راه مكه فرفعت راسي فاذا انا بسحابة قد اظلتني پس برداشتم سر خود را ناگاه من شايدم ابرى را كه سايه كرده است مرا فنظرت فاذا فيها جبريل پس نظر كردم در آن ابر پس ناگاه ديدم در وى جبريل را فناداني فقال ان الله قد سمع قول قومك لك پس ندا كرد مرا و گفت تحقيق الله تعالى شنيد گفتار قوم تو مر ترا و ما ردوا عليك و چيزيكه رد كردند بر تو وقد بعث اليك ملك الجبال لتامره بما شئت فيهم و تحقيق فرستاد بسوى تو فرشته كوهها را تا امر كنى او را بهر چه خواهى در حق اين اشقيا فناداني ملك الجبال فسلم على پس ندا كرد مرا فرشته كوهها پس سلام كرد بر من ثم قال يا محمد فقال ذلك پس گفت اينك فرستاد خدا مرا فيما شئت ان شئت ان اطبق عليهم الاخشبين اگر خواهى تو بر هم زنم بر ايشان دو كوه اخشب را تا اين همه هلاك شوند قال النبي صلى الله عليه وسلم بل ارجو ان يخرج الله من اصلابهم من يعبد الله بلكه اميد دارم اين را كه بيرون آرد خدا از صلب ايشان كسى كه عبادت كند خداى را وحده لا يشرك به شيئا تنها و شريك نكند بخدا چيزى را

حدثنا قتيبة قال حدثنا ابو عوانة قال حدثنا ابو اسحق الشيباني قال سألت زرا عن قول الله تعالى فكان قاب قوسين او ادنى فاوحى الى عبده ما اوحى گفت ابو اسحق شيبانى پرسيدم زر بن حبيش را از تفسير قول خدا كه فرمود پس بود نزديكى دو گوشه كمان يا نزديكتر ازين پس وحى كرد به بنده خود چيزيرا از وحى كرد قال حدثنا ابن مسعود انه رأى جبريل له ست مائة جناح گفت زر بن حبيش حديث كرد مارا ابن مسعود كه تحقيق ديد آنحضرت جبرئيل را در حالى كه مر او را ششصد بال بود يعنى مراد ازين قرب قرب جبرئيل است و اين تفسير مخالف مشهور است و احاديث مشهوره معروف است و اين آيه در باب واقع شده است و شرح تطبيق آن موقوف بر جاى ديگر است

حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن الاعمش عن ابراهيم عن علقمة عن عبد الله لقد رأى من آيات ربه الكبرى روايت از عبد الله در تفسير اين آيت كه تحقيق ديد از آيات پروردگار خود آيتهاى بزرگ قال رأى رفرفا اخضر سد افق السماء گفت ديد رفرف سبز را كه بسته بود كرانه آسمان را

حدثنا محمد بن عبد الله بن اسمعيل قال حدثنا محمد بن عبد الله الانصاري عن ابن عون قال انبأنا القاسم عن عائشة قالت من زعم ان محمدا رأى ربه فقد اعظم گفت عائشه كسيكه گمان كرد كه تحقيق محمد ديد پروردگار خود را تحقيق مرتكب امرى عظيم شد ولكن قد رأى جبريل في صورته وخلقه سادا ما بين الافق وليكن ديد جبرئيل را در صورت خاص او و ديد پيدايش او در حالى كه بسته بود چيزى را كه ميان افق آسمان است

حدثنا محمد بن يوسف قال حدثنا ابو اسامة قال حدثنا زكريا بن ابي زائدة عن ابن الاشوع عن الشعبي عن مسروق قال قلت لعائشة گفت مسروق گفتم عائشه را كه معراج ميشود فاين قوله تعالى ثم دنا فتدلى فكان قاب قوسين او ادنى پس كجاست معنى اين آيت ...

الجزء السابع عشر من تيسير الاسلام | كتاب الحج

يا بيمارى باشد و خوف كند از دوام بيمارى تعجيل كند سير را بمنا نيست بر وى چيزى و دليل بر وجوب حديث عروة بن مضرس است كه روايت كرده آن را اصحاب سنن و تصحيح نموده آن را حاكم و ابن حبان و دار قطني كه فرمود پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم كسيكه حاضر شود اين نماز را و وقوف كند با ما تا آنكه روانه شويم و حال آنكه وقوف كرده است بعرفه پيش ازان شب يا روز پس بتحقيق تمام شود حج او و تعليق كرد بوقوف تمامى حج را و اين قول دليل وجوب باشد و مؤيد است آن را استيذان ضعفا از پيش در تقديم از وقت و ذكر اطلاق درين حديث براى توطيه و تقويت وقوف است و ديگر ظاهر است كه از مناسك نيست و بعضى قائل بركنيت آن شده اند با تقضاى كريمه فاذكروا الله عند المشعر الحرام چه ذكر متفرع بر تكوين است لاجرم پس آن نيز مامور به باشد مخص قطعى تحاورى گفته شود در آيه ذكر است و آن نيست از مناسك حج باجماع اگر وقوف كند بى ذكر حجش تمام گردد بخلاف ... پس معلوم ذكر او زايد است با آنكه فرض نماشد

باب من قدم ضعفة اهله بليل فيقفون بالمزدلفة ويدعون ويقدم اذا غاب القمر

حدثنا عمر بن حفص بن غياث

برکمال قرب آنحضرت به پروردگار تعالی وتقدس قالت ذلک جبریل کان یاتیه فی صورة الرجل گفت عائشه که تأمل ولی جبریل بود که می آمد نزد آنحضرت در صورت مردی وانه اتاه فی هذه المرة فی صورته التی هی صورته وتحقیق آمد آن حضرت را وین مرتبه در صورت خاص خود که آن صورت اوست وی اتیع قد سد الافق تحقیق بسته بود افق آسمان را حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا جریر بن حازم قال حدثنا ابو رجاء عن سمرة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم رأیت اللیلة رجلین اتیانی گفت سمره فرمود پیغمبر خدا دیدم امشب در خواب دو مرد را بحالی که آمدند نزد من قالا الذی یوقد النار مالک خازن النار پس گفتند کسیکه می افروزد آتش دوزخ را نام او مالک است نگهبان دوزخ وانا جبریل وهذا میکائیل و من جبرئیلم و این میکائیل است حدثنا مسدد قال حدثنا ابو عوانة عن الاعمش عن ابی حازم عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دعی الرجل امرأته الی فراشه گفت ابو هریره فرمود رسول خدا وقتیکه طلب کرد مرد زن خود را الفراش خود برای صحبت فابت فبات غضبان علیها پس نیامد زن نزد او وخواب کرد مرد در حالی که خشمگین است بروی لعنتها الملائکة حتی تصبح لعنت میکنند او را فرشتها تا آنکه صباح میکند آن زن تابعه شعبة وابو حمزة وابن داود وابو معاویة عن الاعمش متابعت کرده اند مسدد را این چهار کس از اعمش حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا اللیث قال حدثنی عقیل عن ابن شهاب قال سمعت ابا سلمة قال اخبرنی جابر بن عبد الله انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم یقول ثم فتر الوحی عنی فترة تحقیق جابر شنید پیغمبر خدا را میفرمود پس بسته شد وحی از من درنگ کرد فبینا انا امشی سمعت صوتا من السماء پس درمیان آنکه من راه میروم شنیدم آوازی را از جانب آسمان فرفعت بصری قبل السماء پس بلند کردم نگاه خود را جانب آسمان فاذا الملک الذی جاءنی بحراء پس ناگاه دیدم فرشته را که آمده بود نزد من بغار حرا قاعد علی کرسی بین السماء والارض نشسته است بر تختی که میان آسمان وزمین است فجئثت منه حتی هویت الی الارض پس ترسیدم من از وی تا آنکه افتادم بر زمین فجئت اهلی فقلت زملونی زملونی پس آمدم نزد اهل خود وگفتم به پیچید مرا بجامه به پیچید مرا فانزل الله تعالی یا ایها المدثر قم فانذر الی قوله والرجز فاهجر پس فرو فرستاد خدا این آیت را تا قول او والرجز فاهجر رجز را ترک کن یعنی مردم را از عبادت رجز باز دار ای جامه بر خود گیرنده وبرخیز پس بترسان مردم را از عذاب خدا قال ابو سلمة الرجز الاوثان گفت ابو سلمه رجز بضم راء وسکون جیم وزای که درین آیت است بمعنی بتان است حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن قتادة ح وقال لی خلیفة حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا سعید عن قتادة عن ابی العالیة قال حدثنا ابن عم نبیکم یعنی ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابو العالیه حدیث کرد ما را پسر عم پیغمبر شما یعنی ابن عباس از پیغمبر خدا قال رأیت لیلة اسری بی موسی رجلا آدم طوالا جعدا فرمود دیدم شبی که برده شد مرا بر آسمان موسی را مردی گندم گون دراز قد پیچیده موی سر کانه من رجال شنوءة گویا که از مردان قبیله شنوءه است ورأیت عیسی رجلا مربوعا مربوع الخلق ودیدم عیسی پیغمبر را مردی میانه قد میانه اندام الی الحمرة والبیاض سبط الرأس پس وی مایل بسرخی وسپیدیست آن موی سر بی جعودت ورأیت مالکا خازن النار ودیدم مالک را نگهبان دوزخ والدجال فی آیات اراهن الله ایاه ودیدم دجال را در علاماتی که نموده است آنها را خدا او را فلا تکن فی مریة من لقائه پس مباش در شک از دیدن دجال قال انس وابو بکرة عن النبی صلی الله علیه وسلم تحرس الملائکة المدینة من الدجال

الجزء السابع شیخ الاسلام | کتاب الحج

نه آنکه گذارد پیش از فجر که آن جائز نیست بالاجماع ومراد نفی رویت در غیر جمع است واگر نه در جمع گذاردن آنحضرت عصر را با ظهر در روز عرفه بجهت خلاف نیست در هیچکس را دران حدثنا عبد الله بن رجاء بفتح راء وتخفیف جیم ابن عمر عن اسرائیل ابن یونس عن ابی اسحق عمرو بن عبد الله سمعت عبد الله ابن عبد الرحمن بن یزید قال خرجت مع عبد الله الی مکة گفت عبد الرحمن بیرون آمدم با ابن مسعود بسوی مکه ثم قدمنا جمعا فصلی الصلوتین پس قدوم کردیم بمزدلفه پس گذارد دو نماز را که مغرب وعشا باشد در وقت عشا کل صلوة وحدها باذان واقامة گذارد هر نماز را ازین دو نماز تنها وجدا باذان واقامت والعشاء بینهما بحالی که طعام شبینه درمیان آن دو نماز بود ثم صلی الفجر حین طلع الفجر پس گذارد نماز فجر را از نزدیک طلوع کرد فجر قائل یقول طلع الفجر گوینده میگفت طلوع کرد فجر وقائل یقول لم یطلع الفجر وگوینده میگفت طلوع نکرده است فجر بیان حال وقت نماز است که ابتدای طلوع بود بجهت آنکه مردم اختلاف داشتند در طلوع وابن مسعود را خود معلوم شد طلوع پس نماز گذارد ثم قال ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال ان هاتین الصلوتین حولتا عن وقتهما فی هذا المکان پس گفت ابن مسعود تحقیق آن حضرت فرمود که این دو نماز برگردانیده شده اند از وقتهای خود درینجا پس بیان کرد آن دو نماز معتاد وحقیقت را و صورت تحویل را و گفت المغرب فلا یقدم الناس جمعا حتی یعتموا

گفت انس وابوبکر رضی الله عنهما که نگهبانی میکنند فرشتها مدینه را از دجال **باب** ماجاء فی صفة الجنة وانها مخلوقة دربیان احادیثی که آمده است در صفت بهشت وآنکه بهشت پیدا کرده شده است ودر تفسیر کلماتی که در کلام مجید در شان آن وقوع یافته است قال ابو العالیة مطهرة من الحیض والبول والبزاق گفته است ابو العالیه در تعریف بهشت که پاک کرده شده است اهل بهشت از حیض زنان وبول مردم وتف یعنی اینها در بهشت روی نخواهد داد کلما رزقوا اتوا بشیء ثم اتوا باخر یعنی مراد از کلما رزقوا این است که هرگاه آورده شوند بچیزی از نعیم بهشت بستر آورده شوند بنعمت دیگر قالوا هذا الذی رزقنا من قبل اتینا من قبل گویند این نعمتی است که داده شده ایم پیش ازین قوله متشابها یعنی واتوا به متشابها این است که یشبه بعضه بعضا ویختلف فی الطعوم مشابهت دارد بعضی آن ببعضی در رنگ وگوناگون است در چاشنی قطوفها یقطفون کیف شاؤا وقطوف جمع قطف است بکسر قاف بمعنی خوشه انگور یعنی خوشه های انگور را میگیرند بهر طوری که خواهند نشسته وایستاده وخوابیده دانیة قریبة ودانیة بمعنی قریب است الارائک السرر یعنی تختها وقال الحسن النضرة فی الوجه والسرور فی القلب گفت حسن البصری النضرة یعنی تازگی در روی وخوشی در دل است وقال مجاهد سلسبیلا حدیدة الجریة وگفت مجاهد سلسبیلا یعنی حدیدة الجریة است یعنی تیز رفتار رونده در بهشت چشمه ایست که نام آن سلسبیل است وتسمیه آن باین نام ازین جهت است که زود گوارا است غول وجع البطن غول یعنی درد شکم است ینزفون یعنی لا تذهب عقولهم است یعنی نمیرود عقلهای ایشان وقال ابن عباس دهاقا ممتلئا یعنی پر کرده شده است کواعب یعنی نواهد است نتون جمع ناهد بمعنی زن پستان برآمده کواعب جمع کاعب بمعنی زن نار پستان الرحیق الخمر بمعنی شراب التسنیم یعلو شراب اهل الجنة تسنیم نام چشمه ایست در بهشت وتسمیه او ازین جهت است که بر میرود آبهای بهشت را ودر اصل سنام بمعنی علو رفعت است ختامه طینه مسك در اصل ختام بمعنی مهر است وچون بیشتر مهر بگل میکنند گل بهشت خواهد بود که بآن مهر میکنند نضاختان فیاضتان نضاختان بمعنی فیاضتان است یعنی آب بسیار جوشنده ویقال موضونة منسوجة وضین بمعنی بافتن زره است وبمعنی تخت مرصع وباین معنی در قول او سرر موضونة ومنه وضین الناقة یعنی جل شتر والکوب ما لا اذن له ولا عروة یعنی کوزه که گوشوار ودسته ندارد والاباریق ذوات الاذان والعری اباریق جمع ابریق وعری جمع عروه است یعنی کوزه که گوشواره ودسته دارد عربا مثقلة واحدها عروب مثل صبور وصبر بضمتین در صراح گفته عروب زن شوهر دوست عرب بضمتین جماعت قوله تعالی عربا اترابا یسمیها اهل مکة العربة می نامند آن را اهل مکه [illegible] عربه واهل المدینة الغنجة واهل العراق الشکلة وقال مجاهد روح جنة ورخاء رخا بمعنی بهشت وفراخی است والریحان الرزق والمنضود الموز والمخضود الموقر حملا ویقال ایضا لا شوك له والعرب المحببات الی ازواجهن ویقال مسکوب جار وفرش مرفوعة بعضها فوق بعض لغوا باطلا تأثیما کذبا افنان اغصان وجنا الجنتین دان ما یجتنی قریب مدهامتان سوداوان من الری **حدثنا** احمد بن یونس قال حدثنا اللیث بن سعد عن نافع عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مات احدکم گفت ابن عمر فرمود رسول خدا وقتیکه میمیرد یکی از شما فانه یعرض علیه مقعده بالغداة والعشی پس تحقیق نموده میشود در روز وشب جای بودن او در آخرت فان کان من اهل الجنة فمن اهل الجنة پس اگر هست در تقدیر الهی مستحق بهشت پس می باشد از اهل بهشت وان کان من

عبد الرحمن بن یزید گوید پس دیدم بامداد روز نحر مزدلفه را این قول ابن مسعود [illegible] در وسایل اثر برآمدن عثمان یا برآمدن عثمان مشتاب تر وسابق بود از تمامی قول ابن مسعود اشارت است بوافق افتادن این قول [illegible] عثمان بیک وقت [illegible] حتی رمی جمرة العقبة بود التلبیه همیشه بود ابن مسعود [illegible] الاحرام که تلبیه میگفت تا آنکه رمی کرد جمرة العقبة [illegible] یعنی بعد از [illegible] مزدلفه بجمرة العقبة [illegible]

باب متی یدفع من جمع یعنی کی برآمده ورفته شود باید برآید وروان شود حاجی از مزدلفه **حدثنا** حجاج بن منهال [illegible] قال حدثنا شعبة عن ابی اسحق [illegible] قال سمعت عمرو بن میمون یقول شهدت عمر رضی الله عنه میگفت عمرو بن میمون حاضر شدم امیر المؤمنین عمر را این حال که بود صلی بجمع الصبح ثم وقف [illegible] مشعر حرام فقال ان المشرکین کانوا لا یفیضون حتی تطلع الشمس [illegible] مشرکان بودند که روان نمی شدند تا آنکه طلوع میکرد آفتاب ویقولون اشرق ثبیر [illegible] ثبیر بفتح ثاء مثلثه [illegible] نام کوه است بزرگ بمزدلفه [illegible] کنایت است از طلب طلوع آفتاب واشتقاق روشنی کوه بطلوع آن تا روان شوند [illegible] ان النبی صلی الله علیه وسلم خالفهم تحقیق آن حضرت مخالفت کرد ایشان را در [illegible] ثم افاض [illegible] قبل ان تطلع الشمس [illegible] جمرة العقبة [illegible]

باب التلبیة والتکبیر غداة النحر حتی یرمی الجمرة [illegible]

اهل النار فیں اهل النار و اگر هست دوزخی پس از اهل دوزخ خواهد بود حاصل آنکه هم در گور او را معلوم میکنند که به بهشت میرود یا به دوزخ **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا سلم بن زریر قال حدثنا ابو رجاء عن عمران بن حصین عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اطلعت فی الجنة فرایت اکثر اهلها الفقراء روایت کرده عمران بن حصین از پیغمبر خدا فرمود مطلع شدم در بهشت پس دیدم اکثر اهل بهشت فقرا را مفهوم ظاهر از ینجا معلوم میشود که اغنیا در بهشت کمتر از فقرا خواهند بود و اطلعت فی النار فرایت اکثر اهلها النساء و مطلع شدم در دوزخ پس دیدم بیشتر اهل دوزخ زنان را اگر به ثبوت پیوسته که اهل ایمان که از زن و مرد و فقیر و غنی همه به بهشت میروند پس چه معنی دارد که اهل بهشت لبعض اغنیا اند و اهل دوزخ اکثر زنان اند گوییم توانند بود که از اهل ایمان فقرا بیش از اغنیا باشند چنانکه در زنان مشابه و عید ورد و همچنین از از منه سابقه معلوم شده پس در واقع بودن در بهشت همه اغنیا و فقرای اسلامی جمع شوند فقرا بیشتر از اغنیا خواهند بود و نیز میتوان برین معنی مقصود ازین حدیث تسلیه فقرا ست که با وجود آنکه از اغنیا عبادات بیشتر از فقرا می آید از زکوة و صدقات و صرف اموال در راه خدا درین معرز و مرفوع تر از اند میفرماید فقرای اسلامی همه به بهشت می در آیند و درین نعمت عظمی بتفاوت درجات برابر خواهند بود و نیز میتوان بود که این کشف آنحضرت از ابتدای حال اهل بهشت و دوزخ باشد به ثبوت رسید که فقرا بیش از اغنیا به بهشت میروند و با این همه جمعی از اغنیا باشند که به رتبه افضل از فقرا و درجات قرب الهی کامل تر اند آنها نیز با فقرا بلکه بیشتر از ینها در آیند و پیش روی فقر النسبت با غنیا سائر الناس باشند و ازین حدیث اگر مقصود اظهار فضیلت فقر بر غنا باشد بایں معنی انتقاضی ندارد و باین توجیه اشکالی در بودن اکثر زنان در دوزخ نمی ماند و مقصود ترغیب و ترهیب ایشان است چنانکه حدیث دیگر ناظر بآنست آنجا که فرموده تصدق کنید ای زنان که دیده ام اکثر از شما در دوزخ یعنی تصدق کنید که اطفای نائره غضب الهی کند و آخر برآرد شما را از دوزخ و در آرد در بهشت موافقت این حدیث با ترجمه بآنست که ازین حدیث بوضوح پیوسته که بهشت موجود است نه آنکه بعد ازین مخلوق خواهد شد یا اصلا مخلوق نشود چنانکه اهل زیغ از فلاسفه و ملاحده اعتقاد دارند **حدثنا** سعید بن ابی مریم قال حدثنا اللیث قال حدثنی عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی سعید بن المسیب ان ابا هریرة قال بینا نحن عند رسول الله صلی الله علیه وسلم مرویست از ابن شهاب گفت خبر داد مرا سعید بن مسیب که بتحقیق ابو هریره گفت در اثنای آنکه ما یان بودیم نزد رسول خدا رحمت کند خدا بروی اذ قال بینا انا نائم رایتنی فی الجنة وقتیکه فرمود در میان آنکه من خواب کرده ام دیدم خود را در بهشت فاذا امرأة تتوضا الی جانب قصر پس ناگاه زنی وضو میکند جانب قصری در بهشت فقلت لمن هذا القصر قالوا لعمر پس گفتم مر کراست این قصر گفتند مر عمر بن خطاب را فذکرت غیرته فولیت مدبرا پس یاد کردم غیرت عمر را پس برگشتم بجائی که پشت دهنده ام فبکی عمر و قال اعلیک اغار یا رسول الله پس گریه کرد عمر از بوی بیگانگی که فهمید و گفت عمر آیا بر تو غیرت میکنم ای رسول خدا یا آنکه تو بجای پدر مائی **حدثنا** حجاج بن منهال قال حدثنا همام قال سمعت ابا عمران الجونی یحدث عن ابی بکر بن عبد الله بن قیس الاشعری عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الخیمة درة مجوفة طولها فی السماء ثلاثون میلا فرمود خیمه یک مروارید میان خالیست درازی آن جانب آسمان سی میل است فی کل زاویة منها للمؤمن اهل در هر گوشه ازان مر مسلمانان را اهل خانه ایست لا یراهم الآخرون بجائی که نمی بینند ایشان را دیگران قال ابو عبد الله

ویں و مسعر و جز آن قلت القیقی ولا دتلاف فی ... در شتر و حیت سوار شدن پس دیگری بر مرکب و آنه در سیر از مزدلفه بمنا **حدثنا** ابو عاصم ضحاک بن مخلد بفتح میم و سکون خا نبیل البصری قال حدثنا ابن جریج عن عطاء عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم اردف الفضل ردیف خود گردانید فضل بن عباس را فاخبر الفضل انه لم یزل یلبی حتی رمی الجمرة پس خبر داد فضل که آنحضرت همیشه تلبیه میگفت تا آنکه رمی کرد جمره را **حدثنا** زهیر بن حرب قال حدثنا وهب بن جریر قال حدثنا ابی عن یونس الایلی بفتح همزه عن الزهری عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن ابن عباس رضی الله عنهما ان اسامة کان ردف النبی تحقیق اسامه بود سوار پس پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم من عرفة الی المزدلفة از عرفه تا مزدلفه ثم اردف الفضل من المزدلفة الی منی پس تر ردیف گردانید آن حضرت فضل را از مزدلفه تا منا قال گفت ابن عباس فکلاهما قال لم یزل النبی صلی الله علیه وآله وسلم یلبی حتی رمی الجمرة العقبة و اسامه و فضل هر دو گفتند پیوسته آن حضرت تلبیه میگفت تا آنکه رمی کرد جمرة العقبه را یعنی اول حصاة را از آن **باب** قوله تعالی فمن تمتع بالعمرة الی الحج فما استیسر من الهدی پس کسی که برخورد و سود مند شود بضم عمره بسوی حج یعنی جمع کند هر دو را در سفر واحد با احرام واحد چنانکه در قران یا با احرام جدا جدا چنانکه در تمتع مصطلح پس بر وی است برو می انچه میسر شود از هدی الآیه تا آخر آیه که ترجمه این است پس کسیکه نیابد هدی را پس بر وی بروزه سه روز است در ایام حج و در روزه هفت روز دیگر وقتیکه برگردید از حج و فارغ شوید این جمله ده روز کامل اند این تمتع مر کسی راست که نباشند اهل او باشندگان و مجاوران مسجد حرام چون رسید در بیان مناسک حج باحکام متعلقه بمناشر دم کرد در ابواب هدی که در منا نحر شود و بیان کرد لولا ما استیسر من الهدی را **حدثنا** اسحق بن منصور مروزی کوسج قال اخبرنا النضر بفتح نون و سکون ضاد معجمه قال اخبرنا شعبة قال اخبرنا ابو جمرة بفتح جیم قال سألت ابن عباس رضی الله

ولحارث بن عبید عن ابی عمران ستوی میلا گفت ابو عبد الصمد و حارث بن عبید از ابی عمران مذکور بجای سی میل شصت میل است **حدثنا** الحمیدی قال حدثنا سفیان قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله گفت ابوهریره گفت رسول خدا گفته است خدا اعددت لعبادی الصالحین آماده کرده ام مر بندگان نیکوکار را ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر چیزی را که نه چشمی دیده است و نه گوشی شنیده و صفت آن را و نگذشته است تصور آن بر دل بشری فاقرأوا ان شئتم و فرمود پس بخوانید اگر خواهید این قول خدا را فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین پس نمیداند هیچ کسی چیزی که نهان کرده شده است مر مسلمانان را از خنکی چشمها که بدان بیارامد و مسرت یابد و آن انوار تجلیات و اذواق مشاهده که بموعدهٔ الٰهی در بهشت نصیب مشتاقان جمال و متعطشان وصال خواهد بود الّلهم ارزقنا العزیز المتعال **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا معمر عن همام بن منبه عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اول زمرة تلج الجنة گفت ابوهریره فرمود رسول خدا نخستین گروهی که می درآید بهشت را صورهم علی صورة القمر لیلة البدر صورت ایشان بر صورت ماه چهاردهم شب است در نورانیت و تابانی لا یبصقون فیها ولا یمتخطون ولا یتغوطون تف نمیکنند و آب بینی نمی اندازند و غائط نمیکنند یعنی آنها ازین چیزها که از عوارض طبعی است در بهشت منزه خواهند بود آنیتهم فیها الذهب واَمشاطهم من الذهب والفضة آوندهای ایشان در بهشت از طلا و شانها از طلا و نقره است ومجامرهم الالوة در شعر المسك مجامر جمع مجمر بکسر میم است جمر انگشت پاره الوة بفتح و بضمتین و تشدید واو چوب عود رشحهم خوی بدن یعنی چیزی که بوی آتش افروزند چوب عود خواهد بود و بوی عرق شان بوی مشک ولکل واحد منهم زوجتان و هریکی را از ایشان دو زن خواهد بود از حوران بهشت یری مخ سوقهما من وراء اللحم من الحسن دیده شود مغز ساقهای ایشان از طرف گوشت از حسن و لطافتی که دارند لا اختلاف بینهم ولا تباغض اختلافی و بغضی باشد میان اهل بهشت و نه خشمناکی قلوبهم قلب واحد دلهای ایشان یکدل است یعنی همه بکمال یگانگی و اتفاق بر صفات حمیده خواهند بود یسبحون الله بکرة وعشیا تنزیه میکنند خدا را صبح و شام بمشاهدهٔ حق و تجلیات الٰهی **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اول زمرة تدخل الجنة علی صورة القمر لیلة البدر فرمود نخستین گروهی که می درآیند بهشت را بر صورت ماه شب بدر است والذین علی آثارهم کاشد کوکب اضاءة و کسانیکه بر پی آنها میروند مانند سخت کوکبی خواهند بود از روشنی مراد آنست که بعد از گروه نخستین هر که میرود ایشان هم بصورت کوکب روشن خواهد بود قلوبهم علی قلب رجل واحد لا اختلاف بینهم ولا تباغض لکل امرئ منهم زوجتان کل واحدة منهما یری مخ ساقها من وراء لحمها من الحسن یسبحون الله بکرة وعشیا لا یسقمون بیمار نمیشوند ولا یمتخطون ولا یبصقون و آب بینی و دهان نمی اندازند آنیتهم الذهب والفضة آوندهای ایشان طلا و نقره است وامشاطهم الذهب در حدیث سابق در آنیه تنها ذهب بود و در امشاط ذهب و فضه گویا هریک از طلا و فضه خواهد بود از راوی مسامحه واقع شده و وقود مجامرهم الالوة و چیزیکه برافروزند بآن مجمرهای خود را چوب عود است درین حدیث مجمر بمعنی جای سوختن عود است و صیغهٔ آلت لیاقت آن دارد که بر موضع اطلاق میکنند چنانکه منبر و محراب قال ابو الیمان یعنی العود گفت ابو الیمان در تفسیر الوة که مراد عود است رشحهم

الجزء السابع شیخ الاسلام کتاب الحج

کذا القسطلانی قال وکان ناسا کردهاند روایت فی المنام کان انسانا ینادی گفت ابوجمره دگویا جمعی از مردم که روزه شنیدند متعه را پس بخواب رفتم پس درخواب دیدم که گویا آدمی بانگ میکند که حج مبرور است متعهٔ متقبلة این حج و عمره که میگذاری حج نیکو پذیرا و متعهٔ مقبول و منظور است فاتیت ابن عباس فحدثته پس آمدم ابن عباس را پس خبر دادم او را از آنکه رد کرده بودند مردم متعه او و دیدن این رویا فقال پس گفت ابن عباس بطریق تعجب ازین انکار و رویا که بود او را ابن عباس با تعجب الله اکبر سنة ابی القاسم سنت ابو القاسم محمد است صلی الله علیه وسلم و قال آدم و وهب بن جریر و غندر عن شعبة یعنی گفته اند این سه کس از شعبه بجای لفظ متعه یا خبر سابق که نضر از وی روایت کرده عمرة متقبلة و حج مبرور

باب رکوب البدن

رکوب بضم سواره شدن بر بدنه است بضم بای موحده و سکون دال و ضم آن نیز آمده جمع بدنه بفتحات و آن نام شتر یا گاو است که بمکه برند و موافق است درین معنی لغت و حدیث اما اکثر ائمه لغت چون خلیل و جوهری و صاحب قاموس جرات را اما حدیث پس روایت کرده مسلم از جابر که گفت حج میکردیم با بدنه را از هفت کس گفتند والبقرة نیز گفت البقرة نیز از بدنه است و حدیث تعجیل جمعه که گذشت هر که در ساعت اولی برسد گویا هدیه فرستاده بدنه را و هر که در ساعت ثانیه گویا هدیه کرده البقره را مقتضی نیست اختصاص بدنه را بشتر در اصل مفهوم بلکه اراده شتر در اینجا از مفهوم عام بقرینه مقابله بقر تخصیص بقرینه است خاص منافی نیست با دخول امر دیگر در اسم عام

المسك بمعنى شان مشك است وقال مجاهد الا ابكار اول الفجر والعشي ميل الشمس الى ان تغرب وگفت مجاهد در تفسیر بكرة وعشيا كه ابكار اول وقت فجر است وعشى مائل شدن آفتاب وقت زوال تا آنكه غروب ميكند آفتاب حدثنا محمد

بن ابى بكر المقدمى قال حدثنا فضيل بن سليمان عن ابى حازم عن سهل بن سعد عن النبى صلى الله عليه وسلم قال ليدخلن الجنة من امتى سبعون الفا او سبع مائة الف فرمود هر آئينه مى درآيند از امت من هفتاد هزار يا هفتصد هزار لا يدخل اولهم حتى يدخل آخرهم وجوههم على صورة القمر ليلة البدر يعنى آيد اول اينها تا در نيايد آخر ايشان ظاهر عبارت آنست كه اين همه مردم يكبار مى درآيند واين معنى خلاف احاديث صحيحه است پس گويا اشارت بكى از منه منتقله پس وپيش عدم اعتبار آنست واين از جمله شرافت وكرامت اين امت ميباشد واحتياج باين توجيه بر تقديرى است كه ازين امت جليله مرحومه داخل در بهشت همين قدر باشند واگر در واقع زياده برين اند پس تواند بود كه اولا اين قدر مردم يكبار درآيند وبقيه بمهلتى كه خدا خواهد بتدريج خواهند رفت والله اعلم وجوههم على صورة القمر ليلة البدر رويهاى اين درآيندها بر صورت ماه شب بدر است اين قول بلا خطه حديث سابق هم ناظر است كه اين جماعت نخستين زمره درآيندگانند حدثنا عبد الله بن محمد الجعفى

قال حدثنا يونس بن محمد قال حدثنا شيبان عن قتادة قال حدثنا انس قال اهدى للنبى صلى الله عليه وسلم جبة سندس گفت انس هديه آورده شد براى پيغمبر خدا جبه سندس كه نوعى از جامه ابريشمى است وكان ينهى عن الحرير وبود آن حضرت كه منع ميكرد از پوشيدن حرير ازين حديث معلوم شد كه قبول كردن هديه چيزى كه روا نيست استعمال آن جائز است وقبل ازين نيز در حديثى گذشته كه آن حضرت جبه حريرى كه بهديه آورده شده بود بعمر بن خطاب داد چون عمر گفت چيزيكه منع كرده ايد از استعمال آن بمن چرا عنايت كرديد فرمودند كه مپوشش ودر حاجتى صرف كن آن را وعمر برادر خود را كه در مكه بود وبشرف اسلام مشرف نشده فرستاده است وازانجا معلوم شده كه كافران مكلف بفروع نيستند فعجب

الناس منها پس تعجب كردند مردم از خوبى آن جبه فقال والذى نفس محمد بيده لمناديل سعد بن معاذ فى الجنة احسن من هذا پس فرمود سوگند كسى كه ذات محمد در دست قدرت اوست ميان بندهاى سعد بن معاذ در بهشت نيكوتر ازين است مناديل جمع منديل است بكسر ميم يعنى دستار خوان ودستارى كه بر ميان بندند كذا فى الصراح محتمل كه تخصيص سعد باين كرامت ازان باشد كه ذكر او وبيان شرافت او بحسب اتفاق درين وقت درميان بوده است

حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى بن سعيد عن سفيان قال حدثنى ابو اسحاق قال سمعت البراء بن عازب قال اوتى النبى صلى الله عليه وسلم بثوب من حرير گفت براء بن عازب آورده شد نزد پيغمبر خدا جامه از حرير فجعلوا يعجبون من حسنه ولينه پس گشتند كه تعجب ميكردند از خوبى آن ونرمى آن فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لمناديل سعد بن معاذ فى الجنة افضل من هذا حدثنا على بن عبد الله قال حدثنا سفيان عن ابى حازم عن سهل بن سعد الساعدى رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم موضع سوط فى الجنة گفت سهل بن سعد فرمود رسول خدا جاى يك چابك در بهشت خير من الدنيا وما فيها بهتر است از دنيا ونعمتهاى كه در وست حدثنا روح بن عبد المؤمن قال حدثنا يزيد بن زريع قال حدثنا سعيد عن قتادة قال حدثنا انس بن مالك عن النبى صلى الله عليه وسلم قال ان فى الجنة لشجرة گفت قتاده حديث كرد ما را انس بن مالك از پيغمبر خدا كه فرمود بتحقيق در بهشت يك درختى است يسير الراكب فى ظلها مائة عام لا يقطعها سير ميكند سوار

الجزء السابع شيخ الاسلام كتاب الحج

تا تمام خدا رابران بدينها بحالى كه قائم اند از پيش ومصف بسته ميروند نيز سوانى شمارد مراد از ذكر تكبير گويند درواقع نيست ازين تاويلى جز آنكه نزد ابن عباس محمول است بر تكبير وقت نحر كرده شترها ايستاده كنند واين براى ابن عباس است كه ظاهر آيات نسبت نزد مولف در آيه ظاهر مراد اول است واين بيان حكم آنها بهنگام حيات است وحكم ديگر در حالت بعد ازين ميفرمايد فاذا وجبت جنوبها فكلوا منها واطعموا القانع والمعتر پس چون بيفتند پهلوهاى آنها يعنى مذبوح كردند پس بخوريد ازان وبخورانيد درويشان قانع ومعتر را كه تفسير آن مذكور شود وقال مجاهد سميت البدن نام كرده شده بدنها باين نام لبدنها يعنى موجود وضخم آن باسكون دال وبفتحتين با زيادت الف بعد دال وفوقيه بعد نون هر سه روايت است ومصادر اند از باب كرم ونصر بمعنى جسامت چنانكه تفسير مولف بقول خود اى لسمنها يعنى بجهت بزرگى وكلانى جسمهاى شان يقال گفته مى شود در معنى فصيحا بدن بفتح با وضم دال اذا عظم وتنيكم بزرگ شود وجثه وگفته مى شود بدن بالتشديد يعنى بتشديد دال اذا اسن وقتيكه كلان سال شود وهر گونه در تصار لين آن كلانى معتبر است باين جهت نام كرده ميشود به بدن والقانع كه در تتمه آيه است بمعنى السائل از قنوع بالضم كه بمعنى سوال ورضا بالقسمت هر دو آيد ودر ثانى مخصوص ثانى است وگفته اند كه ماضى اولى بفتح نون است وماضى ثانى بكسر نون وتفسير كرده قانع را يعنى ثانى نيز للقعه بكسر ميم وسكون

ورسایهٔ آن صد سال قطع نمیکند آن سایه را و بنهایت نمیرسد باین قدر سیر حدثنا محمد بن سنان قال حدثنا
فلیح بن سلیمان قال حدثنا هلال بن علی عن عبد الرحمن بن ابی عمرة عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه
وسلم قال ان فی الجنة لشجرة یسیر الراکب فی ظلها مائة سنة فرمود در بهشت درختی هست که سیر میکند سوار در
سایهٔ آن صد سال واقرءوا ان شئتم وظل ممدود و بخوانید این آیه اگر خواهید که می باشید در بهشت در سایهٔ دراز
ولقاب قوس احدکم فی الجنة خیر مما طلعت علیه الشمس او تغرب و برابر اندازه دو گوشه کمان یکی از شما
در بهشت بهتر هست از آنچه طلوع کرده است بروی آفتاب و غروب کرده از جهد دنیا و آنچه در وی هست حدثنا
ابراهیم بن المنذر قال حدثنا محمد بن فلیح قال حدثنا ابی عن هلال بن علی عن عبد الرحمن بن ابی عمرة عن ابی هریرة
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اول زمرة تدخل الجنة علی صورة القمر لیلة البدر فرمود نخستین گروهی که
می درآید در بهشت بصورت ماه است در شب بدر والذین هم علی آثارهم کاحسن کوکب دری فی السماء اضاءة
و آن کسانیکه ایشان بر پی آنها درآیند چون نیکوترین کوکبی هست درخشان در آسمان از روی روشنی قلوبهم علی
قلب رجل واحد لا تباغض بینهم ولا تحاسد دلهای همه ایشان واقع بر دل یک مرد نیست میان
ایشان دشمنی بر یکدیگر لکل امرء زوجتان من الحور العین مر هر مردی را دو زوجه است از حوران سیاه
چشم یری مخ سوقهن من وراء العظم واللحم دیده میشود مغز ساقهای آنها از آن سوی استخوان و گوشت حدثنا
حجاج بن منهال قال حدثنا شعبة قال عدی بن ثابت اخبرنی قال سمعت البراء عن النبی صلی الله علیه وسلم
گفت شعبه عدی بن ثابت خبر داد مرا که گفت شنیدم براء بن عازب را که روایت کرد از پیغمبر خدا قال لما مات ابراهیم
فرمود وقتیکه مرد ابراهیم پسر آن حضرت قال ان له مرضعا فی الجنة فرمود بتحقیق مر او را هست دایهٔ در بهشت
حدثنا عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنی مالک عن صفوان بن سلیم عن عطاء بن یسار عن ابی سعید
الخدری عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان اهل الجنة یتراءون اهل الغرف من فوقهم فرمود بتحقیق اهل بهشت
می بینند غرفه نشینان بهشت را از بالای خود یعنی می بینند ایشان را در مقامات و منازل عالیه ایشان کما
یتراءون الکوکب الدری الغابر فی الافق من المشرق الی المغرب چنانچه نموده می شود کوکب روشن که گذشته در
کناره و از مشرق تا مغرب لتفاضل ما بینهم از جهت زیادتی رتبه که میان ایشان هست و بالای قصور بهشت نشسته
می باشند قالوا یا رسول الله تلک منازل الانبیاء لا یبلغها غیرهم قال بلی والذی نفسی بیده رجال آمنوا
بالله وصدقوا المرسلین گفتند حاضران ای رسول خدا این غرفها منزلهای انبیا است که نمیرسد آنرا غیر ایشان قال
آری میرسد آنرا الی آخره مردانی که ایمان آورده اند بخدا و تصدیق کرده پیغمبران را یعنی کمال ایمان بطفیل پیغمبران
میرسند

باب صفة ابواب الجنة

در بیان صفت درهای بهشت که چند است وقال النبی صلی الله علیه
وسلم من انفق زوجین دعی من باب الجنة فرمود پیغمبر خدا کسیکه انفاق کرده دو چیز را خوانده میشود از در
بهشت یعنی طلب میکنند او را که زود درآید فیه عبادة عن النبی صلی الله علیه وسلم در اسناد این حدیث
عبادة بن صامت هست که روایت کرده از پیغمبر خدا حدثنا سعید بن ابی مریم قال حدثنا محمد بن مطرف
قال حدثنی ابو حازم عن سهل بن سعد عن النبی صلی الله علیه وسلم قال فی الجنة ثمانیة ابواب

ومساعدت آن دا العتیق که صفت بیت است
که در آیه سابقه مراد بعتیق در آن عتق من
الجبابرة آزادی و خلاص آن از تسلط جبابره
است این آنچه تفسیر منقول از مجاهد و تفسیر
عتیق بقدیم از آن دانستن مردمان نیز کرده اند
بعد از آن تفسیر میکند وجبت جنوبها القال
گفته می شود وجبت یعنی سقطت الی الارض
افتاد بر زمین و منقول از یعنی ماخوذ هست که
گویند نزد غروب آفتاب وجبت الشمس
یعنی افتاد از بلندی و پایین رفت حدثنا
عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابی الزناد
عن الاعرج عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم رای رجلا یسوق
بدنة فقال ارکبها آن حضرت دید مردی را که میراند
بدنه را از پس آن پس فرمود سوار شو آن را انها
فرمود که بسلطت حال وی یا بنابر منع از عادت
جاهلیت که در سوائب بحیره داشتند فقال انها
بدنة پس گفت آن مرد که آن بدنه است که از شعائر
الله هست گویا گمان کرده که تعظیم آن نوعی است
بر کوب فقال ارکبها فقال انها بدنة [illegible]
از آن فرمود بازوی حذر بیان کرد فقال ارکبها
ویلک پس فرمود سوار شو وای بر تو [illegible]
[illegible]
در کرت دوم فرمود ویلک را یا در کرت سوم
شک راوی است اگرچه مذکور درین روایت سوم
باب است و اختلاف کرده اند علما در جواز رکوب
بر بدن مذهب اکثر جواز است مقید بحال احتیاج
و ضرورت و از ایشان ائمه اربعه بدلیل حدیث
جابر نزد مسلم که گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی
الله علیه وآله وسلم که میفرمود سوار شو بدن را
بجدیکه معروف شرع هست وقتیکه ملجا و مضطر
گردانیده شوی بسوی آن تا آنکه بیابی [illegible]
[illegible]
باب مجهول است بر بودن آنکس عاجز و محتاج
بسواری بدنه و جمعی نظر بظاهر حدیث باب جواز
مطلق گویند و نسبت کرده آن را ابن منذر به
اسحاق و بعضی بظاهر لفظ امر قائل باند

در بهشت بهشت دربيست فيها باب يسمى الريان لا يدخله الا الصائمون در بهشت دريست كه نامیده میشود ريان الفتح را می وشمامت کننده بروی آیدگان برانکه روزه داران **باب** صفة النار وانها مخلوقة در بیان دوزخ وآنکه آن بالفعل مخلوق است ... آن در قرآن مجید واقع شده ودر بیان آنکه ... شده است غساقا يقال غسقت عينه کنده میشود چرک کرد چشم او ويغسق الجرح وچرک میریزد جراحت کان الغساق والغسيق واحد گویا این هر دو کلمه بمعنی است غسلين کل شئ غسلته فخرج منه شئ هرچه بشوئی پس بیرون آید از وی چیزی آن غسلین پس آن غسلین است فعلين من الغسل من الجرح والدبر بیان کل شئ است وقال عكرمة حصب جهنم حطب بالحبشية وگفته است عکرمه حصب بمعنی حطب بزبان حبشه وقال غيره حاصبا الريح العاصف وگفته است غیر عکرمه حاصبا بمعنی باد تند است والحاصب ما ترمي به الريح وحاصب چیزیست که می اندازد آن را باد ومنه حصب جهنم ما يرمى به في جهنم وازین مشتق است حصب جهنم که انداخته می شود آن را در دوزخ هم حصبها اند اخته اند حصب دوزخ ويقال حصب في الارض ذهب وگفته می شود که حصب في الارض بمعنی ذهب است یعنی رفت در زمین والحصب مشتق من حصباء الحجارة وحصب مشتق است از حصبا بمعنی سنگریزه صديد قيح ودم بمعنی ریم وخون است خبت طفئت بمعنی کشته باشد آتش تورون تستخرجون توردن بمعنی تستخرجون است اورئيت بمعنی اوقدت یعنی برافروختم للمقوين للمسافرين والقي القفر وقال ابن عباس صراط الجحيم سواء الجحيم يعني صراط بمعنی هموار است ووسط الجحيم بمعنی میانه دوزخ لشوبا من حميم يخلط طعامهم ويساط بالحميم زفير وشهيق این هر دو بمعنی صوت شديد وصوت ضعيف است زفیر آواز سخت وشهیق آواز سست است وردا بمعنی عطاشا یعنی تشنگان غيا خسرانا بمعنی زیان است وقال مجاهد يسجرون بمعنی توقد بهم النار وبست ونحاس الصفر يصب على رؤسهم ریخته میشود بر سر دوزخیان يقال ذوقوا باشروا وجربوا یعنی ذوق اینجا بمعنی مباشرت وتجربه است وليس هذا من ذوق الفم ونیست بمعنی چشیدن دهان مارج خالص من النار مارج بمعنی خالص از آتش که آمیزش چیزی ندارد مرج الامير رعيته اذا خلاهم يعدو بعضهم على بعض بیگوید مرج الامير رعيته تنگیکه بگذارد ایشان را که تجاوز کنند بعضی بر بعضی مريج بمعنی ملتبس است مرج امر الناس اختلط یعنی درهم شد مرج البحرين بمعنی درهم شد مرجت دابتك اى تركتها

حدثنا ابو الوليد قال حدثنا شعبة عن مهاجر ابي الحسن قال سمعت زيد بن وهب يقول سمعت اباذر يقول كان النبي صلى الله عليه وسلم في سفر بیگفت زید بن وهب شنیدم اباذر را میگفت بود پیغمبر خدا در سفر فقال ابرد ثم قال ابرد پس فرمود موذن را سرد کن گرمی آفتاب را بستر فرمود سرد کن حتى فاء الفيء يعني للتلول تا آنکه سایه انداخت سایه آفتاب تلها را یعنی این قدر درنگ شد که تل را سایه شد ثم قال ابردوا بالصلوة فان شدة الحر من فيح جهنم بستر فرمود وحکم عام کرد که سرد کنید ودرنگ نمائید نماز را در ظهر صیف پس تحقیق گرمی سخت از نفس دوزخ است **حدثنا** محمد بن يوسف قال حدثنا سفيان عن الاعمش عن ذكوان عن ابي سعيد قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ابردوا بالصلوة فان شدة الحر من فيح جهنم **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال حدثني ابو سلمة بن عبد الرحمن انه سمع ابا هريرة يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ابو هریره فرمود رسول خدا اشتكت النار الى ربها شکوه کرد دوزخ به پروردگار خود فقالت رب

الجزء السابع شيخ الاسلام | الكتاب الحج

باب من ساق البدن معه حکم سیکه براند هدی را با خود **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله ان ابن عمر رضى الله عنهما قال تمتع رسول الله صلى الله عليه واله وسلم في حجة الوداع تمتع کرد آن حضرت در حجة الوداع تمتع اینجا بمعنی عام است که شامل قران باشد چنانکه در قول وی تعالى فمن تمتع بالعمرة الى الحج ومتعارف بود استعمال در میان صحابه چنانچه از مناظره که واقع شد میان امیر المومنین علی وعثمان رضى الله عنهما در متعة الحج واهلال علی بر تقدیر حج وعمره جمیعا بقصد اظهار مخالفت فتوی عثمان رسوا فقت فعل پیغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم واضح شد در ابواب حج گذشت واین عام متحقق در ینجا در قران است بدلیل روایات قران که نصوص اند درین معنی از ابن عمر وغیر آن بالعمرة الى الحج یعنی تمتع نمود آن حضرت بضم عمره بسوی حج ... ازین در باب التمتع والقران در وجه جمع وتوفیق میان روایات گذشت که آنحضرت حرام بست بحج اولا بعد از آن درآورد بر وی عمره را پیش از آنکه طواف کند وقارن شد وتلبیه کرد درین حال بهر دو نسک بعد از آن گاه در تلبیه نام عمره گرفتی وگاه نام حج وگاه هر دو را انکار کرد وهمه جائز است در قران بعد از آن ... نام آن النست که ذکر عمره نزد امر تلبیه حج بعمره بود بجهت اهتمام رفع وهم جاهلیت که عمره را ممانع داشتی در اشهر حج تا فجور میرسید است ودر ذکر حج تنها نزد فرار ... از عمره وبرین محمول است ابتدا بعمره که درین حدیث مذکور است ودیگر جنانکه از احادیث بروایت بسیاری از صحابه متفق اند بانکه احرام حج از ابتدا ای ... مروند حج وساخت هدی را فساق معه الهدى من ذي الحليفة پس سوق کرد با خود هدی را از ذی الحلیفه که میقات است وبدا رسول الله واغاز کرد پیغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم در تلبیه فاهل بالعمرة ثم ...

اكل بعضي بعضا پس گفت اي پروردگار من خورد بعض من بعض را از گرمي سخت كه دارد و سرايت ميكند گرمي بعضي اجزا در بعض ديگر فاذن لها بنفسين نفس في الشتاء ونفس في الصيف پس اذن داد مر آتش را بدو نفس نفسي در زمستان ونفسي در تابستان فاشد ما تجدون من الحر واشد ما تجدون من الزمهرير پس سخت ترين چيزي كه مي يابيد از گرمي وسخت ترين چيزي كه مي يابيد از زمهرير كه از دركات دوزخ است وتفسيده ما تمكه سخت ترين سردي در آخر شب نزديك صبح مي باشد پس چنانچه مامور شده يعني وقت تطويحين تاخير نماز صبح هم مامور يم فافهم حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا ابو عامر قال حدثنا همام عن ابي جمرة الضبعي قال كنت اجالس ابن عباس بمكة فاخذتني الحمى گفت ابو جمره ضبعي بودم من كه مي نشستم ابن عباس را در مكه پس گرفت مرا تپ فقال ابردها عنك بماء زمزم پس گفت ابن عباس سرد كن تپ را از خود بآب زمزم يعني غسل كن بآب زمزم فان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الحمى من فيح جهنم فابردوها بالماء او قال بماء زمزم تحقيق رسول خدا فرموده تپ از دم دوزخ است يا آنكه شدت تپ از فيل دم دوزخ است پس سرد كنيد آن را بآب سرد يا آب زمزم شك همام شك كرده است همام از ابي جمره حدثنا عمرو بن عباس قال حدثنا عبد الرحمن قال حدثنا سفيان عن ابيه عن عباية بن رفاعة قال اخبرني رافع بن خديج قال سمعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول الحمى من فور جهنم فابردوها عنكم بالماء فور بمعني جوش است حدثنا مالك بن اسمعيل حدثنا زهير قال حدثنا هشام عن عروة عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال الحمى من فيح جهنم فابردوها بالماء حدثنا مسدد عن يحيى عن عبيد الله قال حدثني نافع عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الحمى من فيح جهنم فابردوها بالماء حدثنا اسمعيل بن ابي اويس قال حدثني مالك عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ناركم جزء من سبعين جزءا من نار جهنم تحقيق رسول خدا فرمود آتش شما يعني آتش دنيا يك جزو است از هفتاد جزو آتش دوزخ يعني نسبت ان در احراق نسبت بهفتاد يك است قيل يا رسول الله ان كانت لكافية قال فضلت عليهن بتسعة وستين جزءا كلهن مثل حرها حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا سفيان عن عمرو سمع عطاء يخبر عن صفوان بن يعلى عن ابيه انه سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ على المنبر ونادوا يا مالك تحقيق وي شنيد رسول خدا را كه ميخواند بر منبر اين آيت را ونادوا يا مالك حدثنا علي قال حدثنا سفيان قال حدثنا الاعمش عن ابي وائل قال قيل لاسامة لو اتيت فلانا فكلمته گفت ابو وائل گفته شد مر اسامه پسر زيد بن حارثه را اگر بيايي فلان را پس سخن كني جزا محذوف است اي بهتر باشد گفته اند فلان كنايت از امير المؤمنين عثمان است واين در وقتي گفته است كه مردم اراده فتنه وهجوم بر قتل وي كرده اند رضي الله عنه مراد آنست كه او را ازين مقدمه خبر كني وامر كن تا موجب فتنه وشر نماند قال انكم لترون اني لا اكلمه الا اسمعكم گفت تحقيق شما گمان ميبريد كه تحقيق من كلام نميكنم عثمان را مگر آنكه بشنوانم شما را ودر بعضي نسخ سمعكم بلفظ مصدر است اي وقت سمعكم اني اكلمه في السر تحقيق سخن ميكنم او را پنهاني دون ان افتح بابا لا اكون اول من فتحه يعني تنها رفته امر بمعروف بطريق نصيحت ميكويم نه آنكه برانگيزم فتنه را لا اكون اول من فتحه نمي باشم من نخستين كسيكه كشاده در فتنه را يعني نمي خواهم كه بامر معروف بشورانم فتنه را من باشم ولا اقول لرجل ان كان علي اميرا انه

من كان منكم اهدى فانه لا يحل من شيء حرم منه حتى يقضي حجه كسيكه از شما هدي فرستاده پس حلال نشود از هيچ چيزيكه حرام شده بود باحرام تا آنكه تمام كند حج خود را ومن لم يكن منكم اهدى فليطف بالبيت وبالصفا والمروة وليقصر وليحلل وكسيكه نيست از شما كه هدي فرستاده بود پس بگو طواف كند بكعبه وميان صفا ومروه وبايد كوتاه كند موي سر خود را وحلال شود ثم ليهل بالحج پس بگو احرام بندد اينك بحج نزد شروع باعمال آن ثم ليهد فمن لم يجد هديا پس كسيكه از استطاعت باين در نسك نيابد هدي را كه واجب است در صورت تمتع فليصم ثلاثة ايام في الحج وسبعة اذا رجع الى اهله پس بگو روزه دار سه روز را در ايام حج وهفت روز ديگر وقتيكه برگردد از حج بسوي اهل خود فطاف حين قدم مكة واستلم الركن اول شيء پس طواف كرد آنحضرت وقتيكه قدوم آورد بمكه واستلام كرد ركن اسود را نخست هر چيز ثم خب ثلاثة اطواف ومشى اربعة پس رمل كرد در سه طواف ومشي كرد در چهار طوف فركع حين قضى طوافه بالبيت عند المقام ركعتين پس از آن گذارد وقتيكه تمام كرد طواف بالبيت را نزد مقام ابراهيم دو ركعت ثم سلم فانصرف پس سلام داد پس بركشت فاتى الصفا پس آمد كوه صفا را فطاف بالصفا والمروة سبعة اطواف پس طواف كرد بصفا ومروه هفت بار ثم لم يحلل من شيء حرم منه پس حلال نشد از هيچ چيزيكه حرام شده بود بروي بسبب احرام حتى قضى حجه ونحر هديه يوم النحر تا آنكه گذارد حج خود ونحر كرد هدي خود را روز نحر وافاض پس رجوع كرد از منا بمكه فطاف بالبيت پس طواف كرد بكعبه طواف زيارت ثم حل من كل شيء حرم منه پس حلال شد از هر چيزيكه حرام

خیر الناس یعنی گفتم مر مردی را تحقیق شان این ست که بر من امیر نباشد تحقیق او بهترین مردم ست بعد ما سمعت من رسول الله صلی الله علیه وسلم قالوا وما سمعته یقول بعد از چیزی که شنیده ام از رسول خدا درباب کسانیکه امر معروف و نهی منکر میکنند گفتند چیست که شنیده تو آن . اگر میگفت قال سمعته یقول یجاء یوم القیمة فیلقی فی النار گفت شنیده ام آنحضرت را میفرمود آورده میشود مردی در روز قیامت پس انداخته میشود در آتش فتندلق اقتابه پس زود بیرون می آید معده در رودهای او فی النار در آتش فیدور بها کما یدور الحمار برحاه پس میگردد چنانکه خر میگردد در آسیای خود فیجتمع اهل النار علیه پس جمع میشوند در جهنم بروی فیقولون یا فلان ما شانک پس میگویند ای فلان چیست حال تو که در دوزخ افتادی الیس کنت تامرنا بالمعروف وتنهانا عن المنکر آیا نه بودی تو که امر میکردی ما را بامر معروف و نهی میکردی ما را از نا فرموده شرع قال کنت آمرکم بالمعروف ولا آتیه وانهاکم عن المنکر وآتیه گفت بودم که میفرمودم شما را بمعروف ونمیکردم آن را و منع میکردم شما را از منکر و میکردم آن را ما رواه غندر عن شعبة عن الاعمش روایت کرده است این حدیث را غندر از شعبه از اعمش **باب** صفة ابلیس وجنوده در صفت شیطان و آنچه واقع شده در باب او و لشکر او وقال مجاهد یقذفون یرمون یعنی یقذفون بمعنی انداختن ست دحورا مطرودین راند شدگان واصب یعنی دائم ست وقال ابن عباس مدحورا مطرودا ویقال مریدا متمردا یعنی مرید بمعنی متکبر ست بتله قطعه واستفزز بمعنی استخف بخیلک الفرسان یعنی خیل بمعنی سوار ست والرجل الرجالة واحدها راجل بمعنی پیاده مثل صاحب وصحب وتاجر وتجر چنانچه صاحب جمع آن صحب بفتح مهمله وسکون حا مهمله ست وتاجر جمع آن تجر ست لاحتنکن لاستاصلن یعنی از بیخ بر کنم قرین شیطان **حدثنا** ابراهیم بن موسی قال اخبرنا عیسی عن هشام عن ابیه عن عائشة قالت سحر النبی صلی الله علیه وسلم گفت عائشه سحر کرده شد پیغمبر خدا وقال اللیث کتب الی هشام انه سمعه ووعاه عن ابیه عن عائشة گفت ابراهیم و گفت لیث نوشته بسوی من هشام که بتحقیق او شنیده آن را و یاد گرفته از پدر خود از عائشه قالت سحر النبی صلی الله علیه وسلم گفت عائشه سحر کرده شد پیغمبر خدا حکمت بالغه الهی در متاثر شدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم این بود که ساحر نه بود دانانکه سحر در ساحر اثر نمیکند چنانکه کافران بدنزاد در شان حضرت این گمان فاسد میکردند حتی کان یخیل الیه انه یفعل الشیء وما یفعله تا آنکه در خیال می آمد پیش آن حضرت که میکنند چیزی را و نکرده است یعنی کرده ونکرده می پنداشت حتی کان ذات یوم دعا ودعا ثم قال اشعرت ان الله افتانی فیما فیه شفائی تا آنکه روزی خواند مر الله تعالی را وفرمود آیا دانستی که بتحقیق خدا اعلام داد و آگاه کرد مرا در چیزی که در آن شفای من است اتانی رجلان فقعد احدهما عند راسی والآخر عند رجلی آمد نزد من دو مرد پس نشست یکی از آن دو مرد نزد سر من و دیگری نزد پای من فقال احدهما للآخر ما وجع الرجل قال مطبوب پس گفت یکی از آن دو دیگری را چیست درد این مرد گفت مسحور ست قال ومن طبه گفت کیست که سحر کرده است او را قال لبید بن الاعصم گفت لبید بن اعصم یهودی قال فیما ذا گفت در چه چیز سحر کرده است قال فی مشط ومشاقة وجف طلعة ذکر گفت در شانه و موی که از شانه

الجزء السابع لشیخ الاسلام کتاب الحج

بسوی مکه پس با نشان متمتع مردم با آنحضرت آنچه خبر داده مرا سالم عن ابن عمر رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه واله وسلم از تمتع معلوم می شود که عائشه نیز خبر داد متمتع آنحضرت را نزد قدوم مکه بود پس منافی نباشد روایت عائشه اهلال حج را نزد خروج از مدینه چنانکه گذشت **باب** من اشتری الهدی من الطریق حکم کسیکه خرید کند هدی را از راه سابق بعد احرام بحج و عمره و جائز است هدی از هر جا که باشد حتی اگر از منی خرید کرده و ذبح کند نیز جائز است ولیکن افضل آنست که از بلد خود همراه گیرد پس از آن گرفتن بدوحلی **حدثنا** ابو النعمان محمد بن فضل سدوسی قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن نافع قال قال ابن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما لابیه اقم فانی لا آمنها ان ستصد عن البیت گفت عبد الله پسر ابن عمر مر پدر خود را نزد قصد وی حج را در سال نزول حجاج بمکه بقتال ابن زبیر باش از این سفر امسال که من ایمن نیستم از فتنه که مانع گردد و باز داشته شوی تو از کعبه قال اذا افعل کما فعل رسول الله گفت ابن عمر وقتیکه چنین شود که تو میگوئی میکنم من آنچنانکه کرده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وقتیکه باز داشته شده در حدیبیه از عمره و حلال شد وقد قال الله تعالی و بتحقیق فرموده است خدا تعالی لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة هر آئینه بتحقیق هست برای شما در پیغمبر خدا اقتدای نیکو پس اقتدا میکنم بوی فاشهدکم انی قد اوجبت علی نفسی العمرة و

می افتد و غلاف شگوفه خرمای نر قال واین هو قال فی بئر ذروان گفت پس کجا است آن گفت در چاه
ذروان نام مردیست فخرج الیها النبی صلی الله علیه وسلم پس بیرون آمد و رفت بسوی آن چاه پس بر
ثم رجع فقال لعائشة حین رجع نخلها کأنه رؤس الشیاطین پس باز آمد و گفت عائشه را نخل
آن چاه گویا سرهای شیاطین است یعنی در کمال وحشت بود فقلت استخرجته فقال لا عائشه گوید
گفتم آیا بر آوردی چیزی را که در آن سحر کرده بودند پس فرمود بر آوردم اما انا فقد شفانی الله آگاه باش
که من پس بتحقیق شفا داد خدا مرا وخشیت ان یثیر ذلک علی الناس شرا ثم دفنت البئر و ترسیدم
مبادا برخیزاند آن بر مردم بدی را پس پوشیدم آن چاه را واین شیمه مرضیه آنحضرت بود که هرگز در حق خود
انتقام از کسی نکشیده **حدثنا** اسمعیل ابن ابی اویس قال حدثنی اخی عن سلیمان بن بلال عن
یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یعقد الشیطان
علی قافیة رأس احدکم اذا هو نام بتحقیق رسول خدا فرمود گره میزند شیطان بر پایان سر یکی از شما وقتیکه
خواب میکند ثلث عقد یضرب علی کل عقدة مکانها علیک لیل طویل فارقد کل عقدة یعنی سه گره را میزند
بر هر عقده بجای آن یعنی میدمد افسون خود را و میگوید علیک لیل طویل فارقد بر تو شبی دراز است پس
خواب کن فان استیقظ فذکر الله انحلت عقدة پس اگر بیدار شد پس یاد کرد خدا را کشاده شد یک عقده فان توضأ انحلت عقدة
واگر وضو کرد کشاده شد گرهی دیگر فان صلی انحلت عقده کلها پس اگر نماز کرد کشاده شد عقدها همه فاصبح نشیطا طیب النفس
پس صباح میکند بحالیکه نشاط کننده و خوش است بنفس و الا اصبح خبیث النفس کسلان و الا صباح میکند بحالیکه خبیث النفس کاهل است
حدثنا عثمان بن ابی شیبة قال حدثنا جریر عن منصور عن ابی وائل عن عبد الله قال ذکر عند النبی صلی الله علیه
وسلم رجل نام لیلة حتی اصبح گفت عبد الله بن مسعود ذکر کرده شد نزد پیغمبر خدا مردی که خواب کرد تمام
شب تا آنکه صباح کرد قال ذاک رجل بال الشیطان فی اذنیه او قال فی اذنه فرمود این مردیست که بول
کرده است شیطان در هر دو گوش او یا گفت راوی در گوش او شک راویست **حدثنا** موسی بن
اسمعیل قال حدثنا همام عن منصور عن سالم بن ابی الجعد عن کریب عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه
وسلم قال اما ان احدکم اذا اتی اهله فرمود آگاه باشید بتحقیق یکی از شما وقتیکه آید نزد زن خود وقال بسم الله
اللهم جنبنا الشیطان وجنب الشیطان ما رزقتنا گفت بعد از بسم الله خداوندا دور دار ما را از شیطان
و دور دار شیطان را از چیزی که روزی کنی از فرزند ما را فرزق ولدا لم یضره الشیطان پس روزی داده شد
فرزندی را ضرر نمیکند آن فرزند را شیطان **حدثنا** محمد قال اخبرنا عبدة عن هشام بن عروة عن
ابیه عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا طلع حاجب الشمس گفت ابن عمر فرمود رسول خدا
وقتیکه طلوع کند بروی آفتاب یعنی پاره از قرص آن ظاهر شود فدعوا الصلوة حتی تبرز پس بگذارید نماز را
تا آنکه تمام ظاهر شود و اذا غاب حاجب الشمس فدعوا الصلوة حتی تغیب و هنگامیکه غروب کند کناره
آفتاب پس بگذارید نماز را تا آنکه غروب کند ولا تحینوا بصلوتکم طلوع الشمس ولا غروبها وقت تعیین نکنید
برای نماز خود طلوع آفتاب را و نه غروب آن را یعنی در این دو وقت نماز نکنید فانها تطلع بین قرنی شیطان

الجزء السابع من الاسلام الناجح

که بضم قاف و فتح دال موضعی است از زمین
نزدیک مکه فطاف لهما طوافا واحدا پس قدوم
کرد مکه را پس طواف کرد برای حج و عمره یک
طواف فلم یحل حتی احل منهما جمیعا پس حلال
نشد بعد از گذاردن این طواف تا آنکه حلال
شد از حج و عمره هر دو یک جا بعد طواف روز
نحر و مباحث این حدیث بیشتر گذشت

باب من اشعر وقلد بذی الحلیفة ثم احرم کسیکه اشعار کند هدی را و تقلید کند
آن را بذی الحلیفه که میقات است پس
احرام بندد ظاهرا اشارت بر قول مجاهد است
که گفته اشعار نکند تا آنکه احرام بندد و مستحب
اشعار و تقلید از میقات پیش از آن است اشعار
پاره کردن یک جانب کوهان شتر تا خون
آلوده گردد مشتق از شعار بمعنی نشان یا از
شعور یعنی علم زیرا چه آگاه نیده میشود بدین
نشان که این هدی است تا باز آیند از آن
دزدان و بخورند آن را فقرا اگر هلاک شود
و تقلید چیزی در گردن ستور قربانی در
آویختن تا معلوم شود علامت هدی و این از عادت
جاهلیت بود پس در اسلام نیز مقرر داشتند
از جهت صحت غرض **وقال نافع** کان ابن عمر
رضی الله عنهما اذا اهدی من المدینة قلده
واشعره بذی الحلیفة و بود ابن عمر رضی الله عنهما
هر گاه هدی میفرستاد از مدینه تقلید میکرد و اشعار میکرد
آن را در ذی الحلیفه پس بیان کرد نافع کیفیت
اشعار را و گفت یطعن فی شق سنامه الایمن
بالشفرة پس نیزه میزد جانب راست کوهان آن را
بکارد و متوجه قبله میکرد آن را و خواباننده برای تقلید

پس تحقیق طلوع میکند میان دو شاخ شیطان و این وقت پرستاری آفتاب پرستان است و درین عادت
از وقت طلوع و غروب هر دو واقع شده و در دلیل درهمین حدیث یا احادیث دیگر ذکر طلوع است
و بس ادل الشیطان لا ادری ای ذلک قال هشام شک کرده است عبده که شیطان معرف بالام گفته است
هشام یا بغیر لام حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا یونس عن حمید بن هلال عن
ابی صالح عن ابی سعید قال قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا مر بین یدی احدکم شیء گفت ابو سعید خدری
فرمود رسول خدا وقتیکه گذشت پیش یکی از شما چیزی وهو یصلی فلیمنعه و حال آنکه وی نماز میکند پس گو
باز دارد او را فان ابی فلیمنعه فان ابی فلیقاتله فانما هو شیطان پس اگر ابا کند و باز نیاید گو بکشد او را نیست
وی مگر شیطان که باین صورت ظاهر شده از پیش نماز گذاری میگذرد یا حکم شیطان دارد اگرچه دروا قع آدمی است
در بعضی روایات فلیقتله واقع است که برین کشنده جنایتی نیست قال گفت مؤلف رحمه الله وقال عثمان
بن الهيثم حدثنا عوف عن محمد بن سيرين عن ابی هريرة قال وكلني رسول الله صلى الله عليه وسلم بحفظ
زكوة رمضان گفت ابو هریره گماشت مرا رسول خدا بنگهبانی صدقات رمضان فاتانی آت فجعل یحثو
من الطعام پس آمد نزد من آینده بجایی که میگیرید بدو دست غله صدقه را فاخذته فقلت لارفعنك الى
رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گرفتم او را پس گفتم هر آینه می برم ترا نزد رسول خدا این حدیث سبق ذکر
یافته که ابو هریره او را دو سه بار بدزدی گرفته وی اظهار فقر و بینوائی خود نموده خلاص می شد و دفعه
آخر او را گرفت او حدیث مذکور نقل کرده خلاص شده فذكر الحديث فقال پس ذکر کرد آن دزد حدیث الیس گفت
اذا اويت الى فراشك فاقرأ آية الكرسي وقتیکه آیی بسوی جامه خواب خود پس بخوان آیة الکرسی را
لن يزال عليك من الله حافظ همیشه می باشد برتو از خدا نگهبانی ولا يقربك شيطان و نزدیک
نمی آید ترا هیچ شیطان حتى تصبح تا آنکه صباح کنی تو فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم چون این حدیث
را ابو هریره آمده نقل کرد پس فرمود رسول خدا صدقك وهو كذوب ذاك شيطان راست گفته است
بتو این حدیث و حالی آنکه او دروغگو است این شیطان است که بتو گفته است حدثنا یحیی بن بکیر
قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب قال اخبرني عروة بن الزبير قال ابو هريرة قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم يأتي الشيطان احدكم فرمود رسول خدا می آید شیطان نزدیکی از شما فيقول من خلق كذا
من خلق كذا پس میگوید که پیدا کرده است این را که پیدا کرده این را یعنی در دل مسلمان این وسوسه می اندازد
حتى يقول من خلق ربك تا آنکه میگوید که پیدا کرده است پروردگار ترا فاذا بلغه فليستعذ بالله ولينته
پس وقتیکه رسید این وسوسه را پس گو پناه جوید بخدا و گو باز آید ازین وسوسه حدثنا یحیی بن بکیر
قال حدثنا الليث قال حدثني عقيل عن ابن شهاب قال حدثني ابن ابی انس مولى التيميين ان اباه حدثه
انه سمع ابا هريرة يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل رمضان میگفت ابو هریره
فرمود رسول خدا وقتیکه در می آید رمضان فتحت ابواب السماء کشاده می شود درهای آسمان می رسد
اعمال روزه داران او می آید رحمتهای الهی وغلقت ابواب جهنم و بسته می شوند درهای دوزخ

الجزء السابع شیخ الاسلام | کتاب الحج

اخبرنا معمر عن الزهری عن عروة بن الزبیر عن
المسور بن مخرمة بکسر میم در اول و فتح میم ... ثانی
قرشی زهری خواهرزاده عبد الرحمن بن عوف ...
وی پیدا ... بدو سال ... واقع شد و در بعضی ...
حدیث وی نزد مسلم شنیدم آن حضرت را و حال
آنکه من محتلم بودم یعنی عاقل ضابط حدیث تحقیق
او وفات یافت در حصار اول ابن زبیر رسید او را
سنگی از منجنیق در نماز پس پنج روز زنده ماند در
روزیکه خبر مرگ یزید رسید سنه شصت چهار و
مروان بن الحکم بن ابی العاص بن امیه قرشی ابن
عم عثمان رضی الله عنه در اصابه گفته نمیدانم
کسی را که جزم کرده باشد بصحبت وی بر آورده
شد پدر او بسوی طائف و حالی آنکه وی یاد
پس ثابت نشد او را زیاده از رویت و ارسال کرده
از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و قرین آورده
او را بخاری بمسور در روایت زهری از هر دو
قصه حدیبیه و در بعضی طرق آن نزد بخاری آمده
که هر دو روایت کردند آن را از بعضی صحابه
شصت و پنج قالا خرج النبی صلی الله علیه وآله وسلم
زمن الحدیبیة فی بضع عشرة مائة من اصحابه گفتند
مسور و مروان بر آمد آنحضرت از مدینه هنگام حدیبیه
که بعمره آمده بود و چند صد کس از صحابه ...
اذا کانوا بذی الحلیفة قلد النبی صلی الله علیه وآله
وسلم الهدی واشعر تا آنکه چون گشتند و رسیدند
بذی الحلیفة تقلید کرد آنحضرت هدی را و اشعار
نمود و احرام با عمره و احرام بست ... از ... عمره
حدثنا ابو نعیم قال حدثنا افلح بن حمید عن القاسم
بن محمد عن عائشة رضی الله عنها قالت فتلت
قلائد بدن النبی گفت عائشه بافتم من گردن بندها
شتران هدی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بیت
بدو دست خودم ثم قلدها واشعرها واهداها
پس قلاده بست آنحضرت آنها را و اشعار کرد
و فرستاد آن را بسوی مکه یعنی همراه ابو بکر صدیق
رضی الله عنه که در سال فرضیت حج امیر حاج
کرده فرستاد و ما حرم علیه شیء کان احل له

آمی وبرکت این ماه مبارک سلسلت الشیاطین وزنجیر کرده میشوند شیاطین برکت روزه داران
تا اغوای آنها کمتر شود حدثنا الحمیدی قال حدثنا سفیان قال حدثنا عمرو قال اخبرنی سعید بن
جبیر قال قلت لابن عباس گفت سعید بن جبیر گفتم ابن عباس را از قصه موسی وخضر فقال حدثنا ابی
بن کعب انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان موسی قال لفتاه آتنا غداءنا پس گفت ابن
عباس حدیث کرد مرا ابی که بتحقیق شنید رسول خدا را میفرمود بتحقیق موسی گفت مر جوان خود را بیار برا
طعام روز ما قال ارأیت اذ اوینا الی الصخرة گفت آیا دیدی وقتیکه جا گرفتیم بسوی صخره نام موضعی است
فانی نسیت الحوت وما انسانیه الا الشیطان بتحقیق فراموش کردم ماهی را که همراه ما داشتیم و فراموش
نداد مرا آن را مگر شیطان ان اذکره این را که یاد کنم آن را ولم یجد موسی النصب حتی جاوز المکان الذی
امر الله تعالی به ونیافت موسی رنج را که در آیه مذکور است کرانا وجدنا فی سفرنا هذا نصبا مگر در گذشتن جا
را که فرموده بود خدا که آنجا برسد حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن عبد الله بن دینار عن
عبد الله بن عمر قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم مرویست از عبد الله بن عمر گفت دیدم رسول
خدا را یشیر الی المشرق اشارت میکرد بجانب مشرق فقال ها ان الفتنة ههنا پس فرمود آگاه باشید
که فتنه اینجانب است گویا اشارت بفتنه کافران تاتار است که عالم عالم مسلمانان را بقتل آوردند و آنکه تا
بفتنه رفضه باشد که در خراسان و عراق که از بلاد مشرقیست هستیا یافته زمین محمدی را برهم زده و اغوای
جهانی کرده اند ان الفتنة ههنا من حیث یطلع قرن الشیطان بتحقیق فتنه ناشر از جائی است که می آید شاخ
شیطان و آن جانب مشرق است حدثنا یحیی بن جعفر قال حدثنا محمد بن عبد الله الانصاری قال
حدثنا ابن جریج قال اخبرنی عطاء عن جابر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا استجنح اللیل فرمود وقتیکه
آید شب هنگام غروب آفتاب استجنح بسین مهمله ساکن و فوقیه مفتوحه و جیم ساکن و نون مفتوح و حاء مهمله است
ای اذا دخل اول اللیل یعنی وقتیکه در آید اول شب مؤلف تفسیر کرده استجنح را وقال کان جنح اللیل بالفت است او
وقتیکه باشد پاره شب جنح بضم جیم و کسر آن و سکون نون بمعنی پاره از شب و تیرگی آن فکفوا صبیانکم پس باز دارید
خوردسالان خود را با خود نگیرید و منع کنید از پریشان شدن در آن وقت فان الشیاطین تنتشر حینئذ
پس بتحقیق شیاطین پراگنده میشوند در این هنگام مانند انکه حرکت ایشان در شب قوی تر است از حرکت در روز زیرا که
شب جامع ترست قوای شیطانی را و ملاحظه که از ویران آدمیان دارند درین هنگام کم میگردد فاذا
ذهب ساعة من العشاء فخلوهم پس وقتیکه برود ساعتی از تیرگی در آرید ایشان را انجا که خلوها و بجای حل خلوهم
است و در روایت ابی ذر بخاء معجمه مفتوحه است بمعنی بگذارید و در روایت ابی ذر الف است بنام و
اغلق بابك واذکر اسم الله و ببندید در خود را و یاد کنید نام خدا را بر وی تا برکت نام خدا شیطان در خانه نشد
خطاب بر واحد است و عام است بحسب معنی واطفئ مصباحك واذکر اسم الله و بکشید چراغ خود را فراموش نکنید
خود را و یاد کنید نام خدا را بر وی مبادا موش فتیله را ببرد و در خانه آتش افتد چراغ اگرچه خاموش است لیکن
اگر در قندیل و فانوس باشد چنانکه موش حاوی ان نرسد بتدبیر تر بود والله اعلم

باب آمده و گویا اشعار است بتقدیم تقلید بر اشعار
حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی قال حدثنا
عبید الله بن عمر قال اخبرنی نافع عن ابن عمر عن
حفصة رضی الله عنهم حفصه زوج نبی است
عمر بن عمر قالت قلت گفت حفصه گفتم یا رسول
الله ما شان الناس حلوا ولم تحل انت چیست
حال مردم که حلال شدند پس از گذاردن طواف
اول و حلال نشدی تو قال انی لبدت راسی و
قلدت هدیی فرمود من بهم چسبانیده ام موی
سر خود را با سعد او و بر بستن احرام و تقلید
کرده ام هدی خود را فلا احل حتی احل من الحج پس
حلال نمیشوم تا آنکه حلال میشوم از حج و از جهت
نسک یکدفعه در آیم بروز نحر حدثنا عبد الله
بن یوسف قال حدثنا اللیث قال حدثنا
عن عروة عن عمرة بنت عبد الرحمن
عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم یهدی من المدینة بود
آنحضرت که هدی میفرستاد از مدینه با آنکه خود قصد
سفر کند فافتل قلائد هدیه ثم لا یجتنب قلائد
هدی او را و هدی اسم جنس است اطلاق کرده میشود
بر واحد و کثیر شیئا مما یجتنب المحرم
پس یکسو نمی شد و باز نمی ماند چیزی را از آنچه
باز میماند محرم والله اعلم باب اشعار البدن
بدانکه اشعار سنت است نزد اکثر علما و روایت
کرده شد از ابراهیم نخعی و ابو حنیفه کراهت آن
و بودن آن مثله و مردم بسیار از متقدمین برین
سخن بعید اند مخالفت آن مر احادیث صحیحه را
گفته اند که این مثله نیست بلکه چون فصد و حجامت
و ختنه است گفته ... کرمانی و
ابو منصور ماتریدی که از کبار قدما علمای حنفیه
اند تا تر ... میگویند مکروه نداشته
ابو حنیفه اصل اشعار را بلکه کراهت وی اشعار
اهل زمان خود را است که مبالغه میکردند در آن
... گرد ... ان بلاک بدنه را
... جراحت ...

واذکر اسم الله و بربند دهن مشک را یعنی سر آن و ذکر کن نام خدا را اوک بفتح همزه و سکون واو امر از باب افعال مشتق از وکا بکسر و مد بمعنی سربند مشک دخمّر اناءك واذکر اسم الله و بپوش آوند آب و طعام خود را و ذکر کن نام خدا را ولو تعرض علیه شیئا و اگرچه بر عرض وی نهی چیزی را یعنی اگر چیزی نیابی که تمام دهان آن را بپوشد چوبکی بر روی بنه و نام خدا گیر که برکت آن محفوظ میماند از تصرف شیطان در حدیث دیگر آمده ظرفی که شب دهان آن را نه پوشند شیطان بول میکند در وی **حدثنا** محمود بن غیلان قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن الزهری عن علی بن حسین عن صفیة بنت حیی قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم معتکفا فاتیته ازوره لیلا گفت صفیه ام المؤمنین بود رسول خدا معتکف در مسجد پس آمدم نزد آن حضرت شبی بجای که زیارت کنم وی را فحدثته ثم قمت فانقلبت پس سخن کردم آن حضرت را پس برخاستم و قصد مراجعت کردم فقام معی یقلبنی پس ایستاد آنحضرت با من برای آنکه بگرداند مرا یعنی برساند و کان مسکنها فی دار اسامة بن زید و بود جای سکونت صفیه در خانه اسامه بن زید فمر رجلان من الانصار پس گذشتند دو مرد از مردم انصار بعضی گویند که آن دو مرد اسید بن حضیر و عباد بن بشیر بودند فلما رایا النبی صلی الله علیه وسلم اسرعا پس هرگاه دیدند پیغمبر خدا را شتاب کردند در گذشتن فقال النبی صلی الله علیه وسلم علی رسلکما پس فرمود رسول خدا رحمت کنا د بروی بروید نرم و آهسته رسل بکسر را و فتح و سکون سین مهمله است بمعنی نرمی انها صفیة بنت حیی بتحقیق این زن صفیه دختر حیی از ازواج مطهره است فقالا سبحان الله یا رسول الله پس گفتند پاک است خدا از آنکه پیغمبر او متهم باشد بناسزا قال ان الشیطان یجری من الانسان مجری الدم فرمود بتحقیق شیطان میرود از مردم جای رفتن خون در رگ دل و همه اجزای آدمی نزد و گفته اند که این معنی کنایت است از شدت اتصال شیطان با آدمی در تصرف و وسوسه او در دلهای مردم پوشیده نماند که اگر این خبر را بر حقیقت حمل کنند عجیب و غریب نخواهد بود هوائی مشابه در بدن انسان می درآید و هر تنفسی که آدمی دارد هوای صافی بدرون میرود و عقلا اتفاق دارند بر آن که بخاری لطیف که از عالم اجسام است از دل می برآید و بجمیع اجزا و قوای بدن میرسد آن را روح حیوانی میخوانند و مادهٔ حیات و صحت قوا همان را میدانند شیطان که خلقت او از عنصر نار که لطیف ترین عناصر است با این رقت و قوت و اقتداری که دارد اگر در جمیع اجزای بدن از راه مسامات و سوراخهای بدن درآید هیچ استبعاد ندارد آب با آنکه آنچنان لطافت ندارد در کوزهٔ خاک چگونه می درآید جنیان را از گذشتن در دیوار سنگین مانع نیست شیطان را از گذشتن از پوست و گوشت آدمی هیچ چیز مانع نخواهد بود و این درآمدن نه از قبیل حلول و اتحاد است بلکه از عالم لصوق و اتصال اجزا با اجزا است نگوئی که شیطان چون خلقت او از آتش است پس باید که در وقت درآمدن سوزشی و حرارتی در بدن پیدا شود زانکه خلقت وی اگرچه در اصل از آتش است اما آن صرافت نمانده است والا تعذیب او بآتش دوزخ نبودی چنانکه آدمی از خاک آفریده شده و خاک او همه صفات خاکی نیست و شیطان چون بدل و سائر مشاعر میرسد تصرفی که دارد احداث میکند در آن افکار ردیه و اداراکات بالملکه آن را وسوسه شیطانی نامند بالجمله با این امکان جبلی هرگاه مخبر صادق بدر آمدن شیطان در رگ و پوست

حد با بن اخذ کثیر که تقلید افضل است از اشعار در اشعار حسن است نزد مالک تقلید سنت اشعار با نحر او در اکوهان باشد قال عمرة عن المسور قلد النبی صلی الله علیه وسلم الهدی واشعره واحرم بالعمرة چنانچه در ورق گذشت **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال حدثنا افلح بن حمید عن القاسم عن عائشة رضی الله عنها قالت فتلت قلائد هدی النبی صلی الله علیه وسلم ثم اشعرها وقلدها بستر اشعار کرد بهها را و قلاده بست آنحضرت بدست خود او قلدتها یا قلاده بستم من شک راوی است ثم بعث بها الی البیت بستر فرستاد آنحضرت آن بدی را بسوی کعبه با ابی بکر صدیق رضی الله عنه واقام بالمدینة و مقیم ماند خود آنحضرت بمدینه فما حرم علیه شیء کان له حلا پس حرام نشد بر وی چیزی که بود مر او را حلال **باب** من قلد القلائد بیده هر کسیکه به بید و در گردن هدایا قلاده را بدست خود **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم بفتح حاء مهمله و سکون زای معجمه عن عمرة بنت عبد الرحمن انها اخبرته ان زیاد بن ابا سفیان بکسر زای معجمه و تخفیف تحتیه ابو المغیره او را زیاد بن عبید میگفتند زیرا چه مادر وی سمیه مولات حارث بن کلده ثقفی زاده بود و او را بر فراش عبید شوهر خود و چون نوبت امارت بمعاویه رسید جمعی گواهی دادند بر اقرار ابو سفیان که زیاد پسر او است پس با خود نوشت او را معاویه و امیر گردانید او را به بصره و کوفه و بعد از زمان بنی امیه او را زیاد بن امیه میگفتند یعنی پسر پدر خود مردم سنتی کتب الی عائشة رضی الله عنها ان عبد الله بن عباس رضی الله عنهما قال خبر داده عمره بنت عبد الرحمن ابی بکر بن محمد را که بتحقیق زیاد نوشت بسوی عائشه که ابن عباس گفته من اهدی هدیا حرم علیه ما یحرم علی الحاج حتی ینحر هدیه هر کسیکه فرستد بدی

آدمی والقامی وسوسه در دل خبر داده باشد بشبه مرضیه ایمان آمنا وصدقنا قبول باید نمود واز عهان باید
کرد و بضرورت بتاویل مجاز نباید رفت والله هو الملهم بالقلوب وانی خشیت ان یقذف فی قلوبکما سوءا او
قال شیئا و بتحقیق من ترسیدم این که بیندازد در دلهای شما بدی را گفت راوی یا چیزی را که هلاک گرداند
شما را از آنکه گمان بد بانبیا کفر است نگهدارد خدا از آن ما و همه را حدثنا عبدان عن ابی حمزة عن
الاعمش عن عدی بن ثابت عن سلیمان بن صرد قال کنت جالسا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت
سلیمان بن صرد بودم نشسته با رسول خدا و رجلان یستبان دو مرد دشنام میکردند یکدیگر را فاحدهما
احمر وجهه وانتفخت اوداجه پس یکی از آن دو سرخ شده بود روی او و پر باد شده رگ گلوی او از سختی
غضب و ودج رگ جای ذبح از حلق که ممر نفس و مجرای آب و طعام است و اوداج جمع آورده
قسطلانی گفته این رگ اگرچه یکی است جمع آورده از قبیل آنچه که واجب است پوشیده نماند که ذکر ودج بلفظ
جمع مثل قلوبکما مبنی بر آن قول است که بعض اقل از او جمع دو در گفته اند فقال النبی صلی الله علیه وسلم انی
لاعلم کلمة پس فرمود پیغمبر خدا بتحقیق من میدانم کلمه را لو قالها لذهب عنه ما یجد اگر گفتی این خشمناک این
را هر آینه رفتی از وی چیزی را که می یابد از غضب از آن که غضب از خطهای شیطان است لو قال اعوذ بالله
من الشیطان ذهب عنه ما یجد اگر گفتی این قول هر آینه رفتی از وی چیزی را که می یابد از غضب فقالوا له
ان النبی صلی الله علیه وسلم پس گفتند مر او را بتحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی قال تعوذ بالله من
الشیطان فرمود پناه جو بخدا از شیطان فقال هل بی جنون پس گفت آن مرد آیا بمن جنون است که این کلمه
گویم گمان این مرد آن بوده است که استعاذه از شیطان از جهت جنون است و لیس و ندانست که غضب
می پوشد چنانکه جامه بر تن میدرد و در مهلکه می اندازد چنانکه این گفتار او نیز از همین قبیل است که محجوب شده از
تلقین آن حضرت و از عهان قول وی صلی الله علیه وآله وسلم نووی گفته که این کلام کسی است که طبع وی
و مهذب نشده بانوار شریعت گویا منافق بوده یا از اعراب بیباک حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال
حدثنا منصور عن سالم بن ابی الجعد عن کریب عن ابن عباس قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لو ان احدکم اذا
اتی اهله گفت ابن عباس فرمود رسول خدا اگر یکی از شما وقتیکه می آید زن خود را که جماع کند قال اللهم جنبنی
الشیطان گوید الهی خدا دور دار مرا از شیطان وجنب الشیطان ما رزقتنا و دور دار شیطان را از آنچه
روزی کنی مرا فان کان بینهما ولد پس اگر باشد میان هر دو زن و مرد فرزندی لم یضره الشیطان و
لم یسلط علیه ضرر نکند او را شیطان و غالب نکرده شود بر وی باغوا قال وحدثنا الاعمش عن سالم عن
عن کریب عن ابن عباس مثله گفت آدم و حدیث کرد ما را اعمش باز از سالم بن ابی الجعد از کریب از ابن عباس
مانند حدیث مذکور مقصود از ایراد این سند آنست که آدم شیخ مؤلف الغت حدیث کرد از اعمش از
سالم بسوای منصور حدثنا محمود بن غیلان قال حدثنا شبابة قال حدثنا شعبة عن محمد بن
زیاد عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه صلی صلوة فقال روایت کرد محمد بن زیاد از ابی هریرة
که روایت کرد از آن حضرت که بگذارد آنحضرت نمازی را پس بعد از انصراف از نماز ان الشیطان عرض لی فشد علی

الجزء السابع تیسیر القاری | کتاب الحج

و تعظیم شعائر و اشعار استحباب احتمال بدست
دران تعویت نهایی بیستر و دستادن آن را
بحر باید من قلد نجوم علی رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم حتی نحله له پس حرام نشد بر آن
حضرت چیزیکه حلال کرده بود آن را خدا تعالی
برای وی حتی نحر الهدی تا آنکه نحر کرده شد
هدی ذکر کرد این را برای مقابله قول ابن
عباس و چون احرام منتفی شد در وقت بعث
که آنحضرت بعد از ین خود بطریق اولی منتفی باشد
و در موطای خود گفته و باین حدیث ثابت
است میشنم که محرم کسی باشد که متوجه شود بهدی
خود بجائی که اراده دارد مکه را و سوق کرده هدی
و تقلید نموده پس اینکس محرم میگردد و تقلید
شود چه شود یا بدنه مقلد با تنجیه خواسته است از
حج و عمره و اما اگر مقیم باشد در اهل خود محرم نمیشود
و حرام نمیگردد بر وی چیزیکه حلال بود مر او را آنچیز
ست قول ابی حنیفه چون شد منتفی حاصل آنکه احرام
متعلق به نیت و اراده و نسک است چنانکه
تحریمه در نماز و چنانچه در نماز لابد است بذکر
نیت چون تکبیر اینجا نیز لابد است بذکر چون
تلبیه و سوق هدی و تقلید آن که غالب در
برهان است اگر بنای ری نیت و اراده گرد
حکم تلبیه و معنی او است در اظهار اجابت
لاجرم دخل بسیار بکار نیاید چون تلبیه و
بر بر مقارنت نیت ای تلبیه باید محل کرد
عمرو عمل وای عمر رضی الله عنهم روایت
مسند بهدی را باز راه از آنچه بارک مانند هم
بیکسیکه ارسال بهدی او مقارن نیت شد

شیطان پیش آمد مرا فشدّ علیّ لیقطع الصلوٰة علیّ پس سختی کرد بر من و حالی که قطع میکند نماز را بر من و این قطع توانند کرد به رفتن او باشد از پیش آنحضرت و باین رفته است امام احمد که آنحضرت فرموده که قطع میکند نماز را الکلب الاسود سگ از پیش مصلی و سگ سیاه شیطان سگان است و توانند که قطع از کمال حضور و اتمام خشوع و تحرکات باشد که منافی نماز است چنانچه در کتاب الصلوٰة گذشته که عفریتی از جن در نماز پیش آمد که مرا از حضور باز دارد فامکننی الله منه پس قدرت داد مرا خدا بر وی و ذکر الحدیث و ذکر کرد حدیثی را که در آن واقع شده که خواستم او را بربندم پس یاد آمد مرا دعای اخی سلیمان الخ **حدثنا** محمد بن یوسف قال اخبرنا الاوزاعی عن یحیی بن ابی کثیر عن ابی سلمة عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا نودی بالصلوٰة ادبر الشیطان وله ضراط فرمود رسول خدا رحمت کناد خدا بر وی وقتیکه ندا کرده میشود یعنی اذان گفته میشود بنماز پس بازمیرود شیطان که مر او را بادها است با آواز فاذا قضی اقبل پس وقتیکه تمام کرده میشود از آن پیش می آید فاذا ثوّب بها ادبر پس وقتیکه اقامت کرده میشود پس بازمیرود و بخاصیتی که حق سبحانه تعالی درین کلمات نهاده اگرچه آیات قرآنی افضل از آن است چنانکه شیطان از سایهٔ عمر میگریخت و از سایهٔ ابوبکر که افضل از او بود نمیگریخت فاذا قضی اقبل حتی یخطر بین الانسان وقلبه پس وقتیکه ادا کرده میشود تثویب پیش می آید تا آنکه میدرآید و حاجز میشود میان آدمی و دل او یخطر بکسر طاء مهمله است در اساس لغت گفته خطر الرجل برمحه اذا مشی به بین الصفین یعنی درآمد مرد به نیزهٔ خود وقتیکه میرود به نیزه میان دو صف جنگ و اهتزاز میکند بر فتن فیقول اذکر کذا وکذا پس میگوید شیطان یاد کن چنان و چنان و از حضور در نماز غافل میکند حتی لا یدری اثلاثا صلی ام اربعا تا آنکه نمیداند مصلی آیا سه رکعت گذارده است یا چهار فاذا لم یدر ثلاثا صلی او اربعا پس وقتیکه ندانست که سه رکعت گذارده یا چهار قسطلانی گفته اول بهمزه و کلمهٔ ام است و ثانی بحذف همزه و کلمهٔ او انتهی و در بعضی نسخ هر دو جا بهمزه و ام است سجد سجدتی السهو سجده کند دو سجدهٔ سهو پیش از سلام گفته اند مراد آنست که در صورت تردد اخذ بکمتر کند و یک رکعت دیگر بگذارد برای اتمام نماز و سجدهٔ سهو کند و در صورت سجدهٔ سهو از مذاهب علما بنظر در باید **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم کل بنی ادم فرمود رسول خدا هر آدم زاد یطعن الشیطان فی جنبیه باصبعیه خلا میکند شیطان در دو پهلوی او بدو انگشت خود حین یولد هنگامیکه زاده میشود غیر عیسی ابن مریم جز عیسی بن مریم علیه السلام ذهب یطعن فطعن فی الحجاب رفت شیطان که خلا کند عیسی را پس تو انست لیس خلا کرد در پرده مراد از حجاب مشیمه است که در وی جنین می باشد یا جامه که در وی بعد از ولادت می پیچند بدانکه در قرآن استثنای مریم و ابن او هر دو آمده است گفته اند که استثنای هر دو از مس شیطان است و استثنای عیسی تنها از طعن است در فتح الباری گفته ظاهر آنکه بعضی رواة تنها عیسی را روایت کرده اند و بعضی هر دو را و زیادتی ثقه مقبول است انتهی پوشیده نماند که این توجیه از زیادتی که بعضی رواة از ابی هریره کرده اند درست می آید نه از مخالفتی که با آیتهای قرآنی دارد روایت تنها از عیسی یا مبنی بر نسیان آیت است یا نسیان از حدیث **حدثنا** مالک بن اسمعیل قال حدثنا اسرائیل عن المغیرة عن ابراهیم عن علقمة قال قدمت الشام فقالوا ابو الدرداء گفت علقمه که رسیدم و آوردم در شام گفتند ابو الدرداء آمده است قال افیکم الذی

آنها شافعی و احمد بجانب اثبات اند بحجت حدیث اسود از عایشه فیقلد الغنم و ابو حنیفه و مالک بجانب نفی اند زیرا که منقول گشته از بعضی از صحابه مرفوعا و موقوفا تقلید غنم و هر آنچه که معروف و مشهور همین تقلید بدن است پس تقلید سنت در بدن باشد نه در غنم اگرچه گوسفند نیز از هدی است و حدیث مذکور غیر اسود است و منفرد است بروایت آن اسود از عایشه و حال آنکه نمی شناسند آن را اهل بیت عایشه تا آنکه گفته است صاحب هوامش این اثر شاذ است **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا الاعمش عن ابراهیم عن الاسود عن عائشة رضی الله عنها قالت اهدی النبی صلی الله علیه وآله وسلم مرة غنما گفت عایشه هدی فرستاد آنحضرت یکباری بکعبه گوسفندان را یعنی تقلید کرده خیاطی در طوق آهنی و است **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الاعمش قال حدثنا ابراهیم عن الاسود عن عائشة قالت کنت افتل القلائد للنبی گفت عایشه بودم که می تافتم قلاده را بدست خود برای پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فیقلد الغنم ویقیم فی اهله حلالا پس می آویخت بگردن گوسفندان و مقیم می بود در اهل خود بجا آنکه حلال بودی از محظورات احرام **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد قال حدثنا منصور بن المعتمر ح وحدثنا محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان بن عیینة عن منصور عن ابراهیم عن الاسود عن عائشة رضی الله عنها قالت کنت افتل القلائد للنبی صلی الله علیه وسلم بودم که می تافتم قلاده های گوسفندان برای آنحضرت فیبعث بها ثم یمکث حلالا پس میفرستاد گوسفندان را یعنی مقلد نمود و لیس ترمی ماند بجای خود حلال **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا زکریا عن عامر عن مسروق عن عائشة رضی الله عنها قالت فتلت لهدی النبی بافتم برای هدی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و لعنه هدی تا مال بود گوسفندان را یعنی القلائد ما قبل ان یحرم مراد میدارد عایشه انتهی قلاده ها پیش از آنکه احرام بندد آنحضرت

باب القلائد من العهن

العهن بوزن فتن پشم رنگ کرده یا ازهر رنگی که باشد

اجاره الله من الشيطان على لسان نبيه گفت ابو الدردا بعد از آمدن آیا در شما کسی نیست که پناه داده است او را خدا از شیطان بر زبان پیغمبر خود آن عمار بن یاسر است چنانکه در حدیث لاحق تصریح بدان است آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حق او فرموده مرحبا بالطیب المطیب و این کلام دلالت دارد بر آنکه از آنکه پاک و پاک کرده شده و کسی است که حمایت کرده است او را خدا و نجات داده از شیطان بعضی گفته اند که اشاره است برین معنی حدیث ویح عمار تقتله الفئة الباغية يدعوهم الى الجنة ويدعونه الى النار یا حدیثی که ترمذی روایت کرده است از عائشه ما خير عمار بين الامرين الا اختار ارشدهما پس اختیار کردن ارشد و صواب تقاضای آن دارد که محفوظ بوده است از وسوسه و اغوای شیطان در دلالت حدیث ویح عمار تأمل است شاید که در یدعوهم الی الجنة ادعا کرده شود که چون مخالفان در وسوسه شیطانی بیفتادند و دیگر بر حق مانده بود **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن مغيرة وقال الذي اجاره الله على لسان نبيه صلى الله عليه وسلم يعني عمارا گفت سلیمان حدیث کرده است ما را شعبه از مغیره آنکس که پناه داده است خدا او را بر زبان پیغمبر خود میخواهد عمار بن یاسر را **قال** وقال الليث حدثني خالد بن يزيد عن سعيد بن ابی هلال ان ابا الاسود اخبره عن عروة عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الملائكة تتحدث في العنان والعنان الغمام فرمود آنحضرت فرشتها حدیث میکنند در عنان و عنان یعنی ابر است و این تفسیر از بعضے راویان این سند است که بطریق جمله معترضه در میان آورده باالامر یکون فی الارض بکاری حال آنکه میباشد در زمین از حال و استقبال فتسمع الشياطين الكلمة پس میشنوند شیاطین از ملائکه برخی از حدیث شان فتقرها في اذن الكاهن كما تقر القارورة می سپارند و القا میکنند آن را در گوشهای کاهنان چنانچه القا کرده میشود شیشه بوقت ریختن آب از ظرفی یعنی سر آن شیشه آورده میشود نزد ظرف آب مراد آنست که شیاطین دهان را متصل گوشهای کاهنان آورده آهسته میگویند تقر بضم تای فوقانیه و کسر قاف و تشدید را ضبط کرده اند و قسطلانی بفتح فوقانیه و ضم قاف و در ارشاد تصحیح کرده فيزيدون معها مائة كذبة پس زیاده میکنند کاهنان با آن یک کلمه صد کلمه دروغ و میفریبند مردم را بر آن سخن دروغ آمیز کذبه بفتح کاف و سکون ذال معجمه و نیز بکسر هر دو آمده **حدثنا** عاصم بن علي قال حدثنا ابن ابي ذئب عن سعيد المقبري عن ابيه عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال التثاؤب من الشيطان فرمود آنحضرت فاژه از تصرفهای شیطان در بدن آدمی تثاؤب بمثلثه است بعد از فوقانیه و بموحده است بعد از همزه بمعنی فاژه و آن تنفسی است که کشاده میشود بآن دهان برای دفع بخاراتی که محتبس است در عضلات دهان و منشأ آن امتلا و گرانی طبع و کدورت حواس است که از استیفای شهوات نفس رو میدهد که مورث کسل و غفلت و سهو و فهم میگردد و در این جا شیطان است که تزئین میکند بر نفس شهوات طبیعی را فاذا تثاءب احدكم فليرده ما استطاع پس چون فاژه کند یکی از شما پس رد کند آن را هر قدر که تواند در فتح الباری گفته مراد از رد آنست که بعد از وقوع سعی در اسباب رد کند یا آنکه در ابتدای اراده و طبع باسباب رد پیردازد و بر در دهان خود بر بنهد و یا دست بر دهان تا انشکل قبیح شیطان بمراد خود نرسد و یا اندرون دهان در رود و بخندد و در می نورد آید کرمانی گفته مراد منع

الجزء السابع شیخ الاسلام کتاب

و ضرب می شود یعنی بفعل سامر کوب خوبلب می شود بنده تقلبیا می بر آید از مرکوب خود بر امی جت ارتکاب او از نجاست گشتہ اند کرده و تیزی در و فعل را تعلیب و تعریف الفتا بیان کنند و نزد اکثر شرط نیست نقل بلکه باجرای است تقلید از هر چه علامت باشد بر بودن آن هدی چون پوست در رشته یاره ال حرمی یا پاره از گوشه دلان و سر و مرز آن **حدثنا** محمد هو ابن سلام قال حدثنا عبد الوهاب بن عبد المجيد الثقفي قال حدثنا ايوب عن محمد عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه رأى رجلا يسوق بدنة قال اركبها تحقیق آنحضرت دید مردی را که سوق میکند بدنه را فرمود سوار شو آن قال انها بدنة گفت آن مرد که این بدنه است یعنی آنکه فرستاده میشود بحرم قال اركبها فرمود سوار شو آن را اگر باک ندارد سواری هنگام احتیاج قال فلقد رأيته راكبها يساير النبي گفت ابو هریره پس هر آینه تحقیق دیدم آن مرد را سوار بر آن بدنه بحالی که همراهی میکرد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم والنعل في عنقها و حال آنکه نعل در گردن آن بدنه بود **تابعه** محمد بن بشار قال حدثنا عثمان بن عمر قال اخبرنا علي بن المبارك عن يحيى عن عكرمة عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم ظاهر سیاق آنست که متابعت میکند محمد بن بشار معمر را در روایت از یحیی در تحقیق متابعت کننده علی بن المبارک است کذا قال العسقلانی

باب الجلال للبدن حکم ساختن جل برای بدنها و آن مستحب است هر قیمت که برای دفع حر و برد و ذباب و زینت دارد خصائص شان نیست جلال بکسر جیم جمع جل بضم جیم معنی پوشش وكان ابن عمر رضي الله عنهما لا يشق من الجلال الا موضع السنام ولو واين عمر که نمی شگافت از جلهای بدن مگر جای کوهان را

مطعام وسير خوردن است و تنفر را زین معنی با امید رفاقت احد کم اذا قال ما شغلنا الشيطان بتحقیق کی از شما وقتیکه گمنت با سیمند و شیطان کلمہ ہای ہمزہ در آخر حکایت از صوت فاجہ ہست روایت کردہ است ابن ابی شیبہ و بخاری در تاریخ کہ از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہرگز تثاؤب واقع نشدہ خطابی گفتہ بروایت خود از مسلمہ بن عبد الملک بن مروان کہ ہیچ پیغمبری را تثاؤب روندادہ **حدثنا** زکریا بن یحیی قال

حدثنا ابو اسامة قال حدثنا هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة قالت لما كان يوم احد هزم المشركون گفت عائشہ ہرگاہ بود در روز غزوۂ احد گریختند مشرکان فصاح ابليس اى عباد الله اخراكم پس فریاد کرد ابلیس ای بندہ ہای خدا حذر کنید طائفہ را کہ عقب شما اند این ملعون از راہ فریب دوستی خطاب کرد مسلمانان را تا جماعت پیش جنگ کنند بمسلمانان کہ در پس بودند یکدیگر را کشتند فرجعت اولاهم پس برگشتند جماعت پیش فاجتلدت هي واخراهم پس مقاتلہ کردند پیشینیان با پسینیان فنظر حذيفة فاذا هو بابيه اليمان پس نظر کرد حذیفہ پس ناگاہ دید کہ وی بپدر خود است کہ یمان ہست و مسلمانان میکشتند او را فقال اى عباد الله ابى ابى پس حذیفہ گفت ای بندہ ہای خدا این پدر من است ای بندہ ہای خدا این پدر من است فوالله ما احتجزوا حتى قتلوه پس بخدا سوگند باز نیامدند از گفتہ حذیفہ و دست باز نداشتند از وی تا آنکہ کشتند او را بگمان آنکہ از کفار است احتجزوا بحای مہملہ و تای فوقانیہ و جیم ہر دو مفتوح و زای معجمہ مضموم از باب افتعال است فقال حذيفة غفر الله لكم پس گفت حذیفہ بیامرزد خدا مر شما را چون از مسلمانان از راہ خطا و نادانی جریمہ واقع شد دعا کرد و آنہا را عفو نمود و قصاص پدر خود را قال عروة فما زالت فى حذيفة منه بقية خير حتى لحق بالله گفت عروہ پس دایم بود ازین قتل در حذیفہ بقیۂ خیر کہ دعا و استغفار است برای قاتل پدر او تا آنکہ مرد کرمانی گوید مراد آنست کہ دایم ازین واقعہ محزون بود انتہی و شاید حزن او از گناہ مسلمانان بود یا از آنکہ چرا از دست کافران کشتہ نشد و تا کہ از خیر نیکی و ثواب عند اللہ بود مرویست کہ آنحضرت خواست کہ دیت بدہاند حذیفہ صدقہ کرد آن را بر مسلمانان پس زیادہ کرد این عفو نیکی را بر حذیفہ نزد رسول خدا تا زندہ بود **حدثنا** الحسن بن الربيع قال

حدثنا ابو الاحوص عن اشعث عن ابيه عن مسروق قال قالت عائشة سألت النبي صلى الله عليه وسلم گفت مسروق گفتہ است عائشہ پرسیدم پیغمبر خدا را است کنا و خدا بروی عن التفات الرجل فى الصلوة از گردانیدن مرد مصلی روی خود را در چپ و راست اندر نماز بخلاف بگوشۂ چشم نگریستن کہ آن باکی ندارد فقال هو اختلاس يختلسه الشيطان من صلوة احدكم پس فرمود آن ربودنی ہست کہ می رباید شیطان از نماز یکی از شما یعنی التفات ہرگاہ از رفتن خشوع و حضور ہست تشبیہ دادہ این رفتن را بکار شیطان در قبح و کراہت چنین شرح کردہ اند شراح و میتوان گفت کہ شیطان کہ دایم مترصد اختلال در نماز است درین وقت التفات فرصت یافتہ میرباید فائدۂ نماز را کہ حضور و خضوع در مناجات ہست پس این التفات موجب اختلاس ہست یا آنکہ اختلاس موجب التفات ہست **حدثنا** ابو المغيرة قال حدثنا الاوزاعى قال حدثنا يحيى بن ابى كثير عن عبد الله بن ابى قتادة

عن ابيه عن النبي صلى الله عليه وسلم ح وحدثنى سليمان بن عبد الرحمن قال حدثنا الوليد قال حدثنا الاوزاعى قال

حدثنا يحيى بن ابى كثير قال حدثنى عبد الله بن ابى قتادة عن ابيه عن النبي صلى الله عليه وسلم الرؤيا الصالحة

الجزء السابع شيخ الاسلام كتاب الحج

المتہ غیرت آنکہ تقصد ق کنم پوستہای بدنہا کہ نحر کردہ شدند و جلہای آنہا و پوستہای آن

باب من اشترى هديه من الطريق وقلدها کسیکہ خرید کند ہدی خود را از اثنای راہ و تقلید کند آن را و ہرگاہ تقلید فرق شد میان این باب و باب من اشترى الهدى من الطريق کہ پیش ازین گذشت **حدثنا** ابراهيم بن المنذر حزامی قال حدثنا ابو ضمرة بفتح ضاد معجمہ و سکون میم انس بن عياض ليثى قال حدثنا موسى بن عقبة اسدى عن نافع قال اراد ابن عمر الحج عام حجة الحرورية فى عهد ابن الزبير گفت نافع قصد کرد ابن عمر حج را سالیکہ حج کردند طائفہ خوارج در عہد عبد اللہ بن زبیر مراد حجاج است آنکہ خود کہ نزول کرد بمکہ سنہ ہفتاد و سہ بقتال ابن زبیر کہ خلیفہ بود و ہمدران سال حج کرد و تعریض آنچہ در روایات مکرر گذشت در باب طواف قارن و غیرہ آن عام نزل الحجاج بابن الزبير و حروریہ بفتح حا و ضم را اولی در اصل طائفہ از خوارج است کہ منسوب اند بحروراکہ قریہ ایست از قریہ کوفہ کہ اول اجتماع خوارج در زمان خلافت امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ در آنجا بود پس از آن مستعمل شد در ہر خارج از دین و آئین اطاعت را چنانچہ در حدیث عائشہ در جواب سائل از قضاء حائض نماز را آمدہ است و امام حج خوارج حروریہ کہ در سنہ ہفتاد و چہار بود بیشتر از عہد ابن زبیر پس آن مخالف حدیث باب و عامۂ روایات است فقيل له ان الناس كائن بينهم قتال پس گفتہ شد مر ابن عمر را کہ تحقیق مردم ثابت ہست میان ایشان جنگ و کشتش و نمی‌ترسیم اینکہ باز دارند ترا از حج فقال لقد كان لكم فى رسول الله اسوة حسنة پس گفت ابن عمر ہر آئینہ ہست برای شما است در پیغمبر خدا اقتدای نیکو اذا اصنع كما صنع وقتیکہ باز دارند میکنم چنانکہ

من الله خواب نیک که دران ادراک مفسده دینی و ترس و ضرر دنیوی نباشد از جانب خداست و بشری حقانیه والحلم من الشیطان و خواب بالغ که آن را اضغاث احلام نامند باز وسوسهای شیطان است که برای اندوه ساختن مسلمانان مینماید گفته اند که صالحه صفت کاشفه رویاست و حلم بضم حا و لام غیر صالحه را گویند فاذا حلم احدکم حلما یخافه پس هرگاه ببیند یکی از شما خواب بدی که می ترسد آن را و مکروه می پندارد و قوع آن فلیبصق عن یساره ولیتعوذ بالله من شرها پس تف کند جانب چپ خود برای راندن شیطان و گیرد پناه بخدا از بدی آن خواب فانها لا تضره پس بتحقیق آن خواب ضرر نکند او را این حدیث را مؤلف در تعبیر خواب هم آورده

حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن سمی مولی ابی بکر عن ابی صالح عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من قال لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر مرویست از ابی هریره که بتحقیق رسول خدا فرمود کسیکه گوید این کلمه طیبه را فی یوم مائة مرة در روزی صد بار کانت له عدل عشر رقاب باشد مر او را ثواب آزاد کردن ده رقبه بفتح عین و کسر آن بمعنی مثل است و فتح صحیح است عشر بسکون شین است و در بعضی روایات بفتح است وکتبت له مائة حسنة و نوشته شود مر او را در نامه اعمال صد حسنه ومحیت عنه مائة سیئة و دور کرده شود از وی صد گناه صغیره وکانت له حرزا من الشیطان یومه ذلک حتی یمسی و باشد آن کلمات مر او را پناه از شر شیطان در روز ادا کرده است یعنی دران روز که گفته تا آنکه شب بکند ولم یات احد بافضل مما جاء به و نیارد هیچکسی عمل بهتر از آنچه آورده است وی آن را الا احد عمل اکثر من ذلک مگر کسیکه عمل کرده زیاده از آن یعنی همین کلمات را زیاده بر صد بار گوید پس مر این قائل را زیاده بر این ثوابهای مذکوره خواهد بود بقدر زیادتی و درین قول بشارت است بآنکه کسی این ذکر را زیاده بر صد بار گوید اینهم ثواب دارد نه آنکه حصر صد بار ضروری است که در گذشتن از آن ممنوع است و در زیادت بران ثوابی نیست و احتمال دارد که مراد زیادتی از غیر جنس این کلمات از اعمال صالحه دیگر بود از نوافل و عبادات که قائل آن موفق بدان باشد و ظاهر لفظ حدیث عام است که صد بار گفتن متوالی باشد یا متفرق در یک مجلس یا در مجالس متعدده اول روز باشد یا آخر روز لیکن افضل آنست که یکبار در اول نهار باشد تا حرز بود او را در تمام نهار مؤلف رح این حدیث در کتاب الدعوات نیز آورده است

حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا ابی عن صالح عن ابن شهاب قال اخبرنی عبد الحمید بن عبد الرحمن بن زید بن الخطاب ان محمد بن سعد بن ابی وقاص اخبره ان اباه سعد بن ابی وقاص قال استاذن عمر علی رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابن شهاب خبر داده مرا عبد الحمید که بتحقیق محمد بن سعد پسر ابی وقاص خبر داده عبد الحمید را که پدر او سعد بن ابی وقاص گفت طلب اذن در آمدن کرد عمر بن خطاب بر رسول خدا وعنده نسوة من قریش و نزد آنحضرت زنان از قبیله قریش بودند مراد از ازواج مطهره اند و این پیش از آیت حجاب بوده بعنوان ازواج نگفت برای رعایت ادب یکلمنه ویستکثرنه عالیة اصواتهن سخن میکردند آنحضرت را و طلب زیادتی نفقات می نمودند در حالتی که بلند کنندگان آوازهای خود را فلما استاذن عمر قمن یبتدرن الحجاب وقتیکه اذن در آمدن طلبید عمر رضی الله عنه برخاستند از پیش آنحضرت شوران رفتند در پرده از ترس عمر فاذن له رسول الله

الجزء السابع شیخ الاسلام کتاب الحج

یعنی بنزد یک شدن بمکه در غیر روایت ابی ذر بالی الوقت حتی قدم مکة یعنی ظاهر است فطاف بالبیت وبالصفا والمروة پس طواف کرد کعبه و بصفا و مروه ولم یحل من اجل بدنه لانه قلدها یعنی بنزد ذلک و زیاده بر آن بعد سعی میان صفا و مروه لیکن سا وقت قدوم ولم یحل من شیء حرم منه و حلال نشد از چیزیکه حرام شده بود او را از ممنوعات احرام حتی یوم النحر فحلق ونحر تا روز نحر پس تراشید موی سر را و نحر کرد هدی را و ساقط شده ذکر طواف زیارت چون ذکر قربان بعرفات درین روایت و شک نیست که بعد نحر آن از آنحضرت شده ورای ان قد قضی طواف الحج والعمرة بطوافه الاول و دید ابن عمر و اعتقاد کرد که تحقیق ادا کرده سنت طواف قدوم را برای حج و عمره بطواف اول که نزد قدوم کرده بود ثم قال کذلک صنع رسول الله پس گفت ابن عمر همچنین کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و کلام درین حدیث در طواف القارن گذشت

باب ذبح الرجل البقر عن نسائه من غیر امرهن ذبح کردن مرد گاو را از زنان خود بی آنکه امر کرده باشند ایشان بذبح آن از طرف خود و ذبح در گاو و گوسفند است و صورت آن معلوم است و نحر مخصوص بشتر است و صورت آن معلوم شود و نحر هم در شتر جائز است اما نحر افضل است و الا ذبح بر شتر نیز آمده و در ذکر لفظ ذبح با آنکه در حدیث باب مذکور لفظ نحر است اشارت است بجواز هر دو طریق و در تفسیر نزد جمهور علما و گاو ذبح افضل است بدلیل ان تذبحوا بقرة و وارد شده در بعضی طرق این حدیث چنانکه بعد از هفت باب بیاید بلفظ ذبح

حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن یحیی بن سعید الانصاری عن عمرة بنت عبد الرحمن قالت سمعت عائشة تقول خرجنا مع رسول الله گفت عائشه برآمدیم از مدینه با پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم لخمس بقین من ذی القعدة وقتیکه پنج شب باقی مانده بود از شهر ذی القعده لا نری الا الحج یعنی گمان نمی بردیم

صلی الله علیه وسلم پس اذن داد عمر را رسول خدا و در آمد و رسول الله صلی الله علیه وسلم یضحک و قال
رسول خدا خنده میکنند فقال عمر أضحک الله سنک یا رسول الله پس گفت عمر خندان کناد خداوند دندان ترا ای رسول
خدا این کلام کنایه از سرور است مراد دعا بکثرت خنده نیست مقصود عمر سوال از سبب این خنده است قال
عجبت من هؤلاء اللاتی کن عندی فرمود عجب کردم ازین زنانی که بودند نزد من فلما سمعن صوتک ابتدرن الحجاب
پس هرگاه شنیدند آواز ترا گریختند در پرده و از ترس و هیبت تو قال عمر فانت یا رسول الله کنت احق ان یهبن
گفت عمر تو ای رسول خدا بودی سزاوارتر این را که ترس و هیبت تو داشتندی ثم قال عمر ای عدوات انفسهن
پس گفت عمر زنان را ای دشمنان خود اتهبننی ولا تهبن رسول الله آیا می ترسید مرا و نمی ترسید رسول خدا را
قلن نعم انت افظ و اغلظ من رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم گفتند زنان آری می ترسیم از تو و نمی ترسیم از رسول
خدا تو درشت خوتری و غلیظ تری از رسول خدا افظ افعل از فظاظت و اغلظ بغین معجمه و لام و ظای معجمه صیغه اسم التفضیل
است از غلظت و غلاظت بمعنی درشتی و بدخوئی اگر گوئی مقتضای این صیغه شرکت است در اصل فعل با مفضل
علیه و لازم می آید که در آنحضرت نیز غلظت باشد و آیت قرآنی نفی آن میکند قوله تعالی ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا
من حولک اگر می بودی تو فظ غلیظ قلب هر آئنه بیک سو شدندی مردم از گرد تو و مقتضای این معنی آنست که آنحضرت
فظ و غلیظ نبوده از آنکه مردم از گرد او متفرق نشدند و انس و آرام میگرفتند بصحبت آن حضرت و نیز در روایت بیهقی
و غیره آمده که صفت آن حضرت در توریت آورده لیس بفظ و لا غلیظ جواب ازین اشکال زرکشی گفته که اسم
تفضیل گاهی بمعنی اصل فعل بلا مشارکت غیر و ترجیح بر آن استعمال میکنند چنانکه میگویند العسل احلی من الخل و مثلا
گفته تحیر بر منها شد این جواب آنست که صیغه افعل مستعمل بر سه معنی است یکی از آن اتصاف موصوف اوست بحدثی
که مشتق است از وی دوم دلالت دارد بر آنکه دیگری شریک است در آن حدث سیوم آنکه این صفت زیاده
است در موصوف او از غیر گاهی تجرید میکنند در استعمال از معنی دوم که آن مشارکت است بدیگری در اصل
معنی حدث مشتق منه و معنی اول و سیوم در آن بحال خود می باشد و برین است قول ایشان العسل احلی من
الخل معنی آنست که شهد را حلاوتی است بیشتر از ترشی سرکه یعنی در سرکه اگرچه ترشی است لیکن بسیار است بکثرت حلاوت
عسل نمی رسد قسطلانی این معنی را از ابن هشام نقل کرده و که او در حاشیه تسهیل گفته است و این معنی بسیار
نادر است و گاهی تجرید میکنند در استعمال از معنی ثانی و از تقیید آن بمعنی ثالث که زیادتی است بر مصاحب
و شریک پس دلالت دارد بر اتصاف موصوف آن بحدث و بر زیادت مطلق و برین استعمال است این قول
یوسف احسن اخوته و حاصل جواب آنست که افظ و اغلظ بمعنی فظ و غلیظ است و در فتح الباری گفته که درین جواب
نظر است از آنکه در حدیث تصریح است بترجیح و آن مقتضی حمل افعل است بر حقیقت آن و جواب آنست که در
آیت و حدیث بیهقی که نفی میکنند فظاظت و غلاظت را باین معنی است که این دو صفت طبیعی و لازم ذات آن
حضرت نبوده است و باین معنی ناظر است قوله تعالی ولو کنت فظا غلیظ القلب و اگر بمقتضای مقام در بعضی
احوال چه واقع شده و نیز انکار امری منکر یا امر الهی بوده آنهم بکفار و منافقان پس معنی این حدیث آنست که گفتند
زنان بعمر که در تو این صفت بیشتر است که بظاهر و باطن با مسلمانان و کافران داری بخلاف آن حضرت که بظاهر

است و نام عائشه مذکور نکرد است بنجر و عدد المجهول
بدان و لیکن احتمال دارد که با وجود سبقت اشتباه
واقع شده و ذکر عائشه دران که ... گوشت انهی نه
نقره است یا از وجه دیگر بنا بر آن استفهام کرد
قال القسطلانی بعید این احتمال پوشیده نیست
قال یحیی ... القاسم گفت یحیی بن سعید
فذکرت هذا الحدیث للقاسم بن محمد فقال
اتتک بالحدیث علی وجهه پس گفت قاسم آورده
است عمره ترا این حدیث بر نحوی که هست از عائشه
بنیاد التشریق کم و زیاد و منا ادیل حدان با تمامه کلام
و حاصل این مذبوح آنحضرت از طرف زنان یک
بقره بود یا متعدد و غالب در روایات بقره است
بنابر وحدت و در روایت نسائی و ابوداود
و غیره از طریق یونس از زهری از عمره از
عائشه تصریح است که آنحضرت نحر کرد از ازواج
خود بقره واحده را یعنی در حجة الوداع چنانکه
مصرح است بدان در روایت دیگر در بعضی
از ابو هریره آمده ذبح کرد آنحضرت از کسانیکه عمره
کرد از نساء او بقره میان آنها تقسیم کرده آنرا
حاکم و ازینجا ظاهر شود که بقره واحده از جمیع زنان
نبود چه معلوم است که عائشه نوت شده بود
از وی عمره بیش از نحر بعارضه و یقین نیست
بگذاردن جمیع زنان باقی که هشت باشند عمره
را شاید که ازین میان کسی دیگر نیز بعارضه
نوت کرده باشد عمره را پس حجت نباشد این
حدیث بر کسیکه مخصوص دارد جواز شرکت بقره
را بهفت کس نه زیاده ازان

باب فی المنحر النبی ذکر قربانی کردن در قربانگاه پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم یعنی که مکانی مخصوص
در منا است اگرچه منا همه آن منحر است هر جا
که نحر کند جائز باشد و لیکن در منحر آن حضرت
فضیلت است هر کسی را که قصد اتباع وارد
آن نزد جمره اولی است متصل مسجد کما قال ابن
التین

حدثنا اسحق بن ابراهیم بن راهویه سمع خالد بن الحارث ابو عثمان یحیی
قال حدثنا عبید الله بن عمر بن خطاب رضی الله عنه
عن نافع ان عبد الله کان ینحر فی المنحر قال
عبد الله بن عمر بود که نحر میکرد هدی را در منحر
قال عبید الله تصغیر کرده اوست از نافع منحر
رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم بکسر و نصب

وغیر مسلمانان دارد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده فرمود رسول خدا رحمت کنا خدا
بروی سوگند بکسیکه ذات من در دست قدرت اوست ما لقیک الشیطان قط ملاقات نکرده است ترا شیطان
هرگز سالکا فجا الا سلک فجا غیر فجک در حالی که روند دست راهی را مگر آنکه رفته راهی را غیر از راه تو ترا
گفته این حدیث محمول است بر ظاهر و شیطان از دیدن عمر میگریخت چنانکه در حدیث جای دیگر مؤلف آورده
ان الشیطان لیفر من ظل عمر قاضی عیاض گفته محتمل که این معنی بر سبیل تمثیل باشد و معنی آنست که عمر جدا
شده است راه شیطان را و سلوک کرده راه حق و سداد را و مخالفت هر چیز را که دوست میدارد آن
شیطان کذا فی القسطلانی پوشیده نماند که در حدیث نسبت خلاف بشیطان است و در تقریر معنی قاضی
نسبت به عمر کرده پس مطابق نیست این حدیث بتمثیل این معنی و حق صریح همان است که نووی اختیار کرده

حدثنا ابراهیم بن حمزة قال حدثنا ابن ابی حازم عن یزید عن محمد بن ابراهیم عن عیسی بن طلحة عن
ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا استیقظ احدکم من منامه فتوضأ فرمود و قتیکه بیدار شود یکی از
شما از خواب خود پس وضو کند فلیستنثر ثلاثا پس گو بیفشاند یعنی راسه بار پس اندر آوردن آب فان الشیطان
یبیت علی خیشومه پس بتحقیق شیطان خواب میکند بر سوراخ بینی او و این معنی محمول بر حقیقت است از آنکه کرر
معلوم شده که شیطان میدر آید و تصرف میکند در دل و این سوراخی است که بستگی ندارد و در حدیث آمده که
او واقع شده و بستن و بهان تا شیطان ازین راه نه در آید بیضاوی چنانکه در تاویلات آیات قرآنی که متلو آن
وحی سماویست بدریافت عقلیه موافق می سازد در شرح این حدیث میگوید خیشوم که اقصای سوراخ بینی
متصل بطن مقدم دماغ که محل حس مشترک و مستقر خیال است و قتیکه خواب میکند آدمی جمع میشود در رو حلقهای
دماغی و خشک میگردد و در ان مخاط و آب بینی پس کلال می پذیرد حس و پریشان می شود قوت فکریه و درین وقت
می بیند خوابهای شیطانی و وقتیکه برخیزد از خواب و بگذارد آن را بحال خود کلال و کسل بیشتر میگردد
درماندگی فکر صحیح زیاده تر میشود و درین هنگام خشوع و تدبر و قیام در ادای حقوق نماز و متوار خواهد بود
و حاصل این سخن آنست که این حال را تشبیه داده شده است بشیطان که احداث این امید گوید لازم حال است
توربشتی گوید که آنچه بیضاوی گفته از راه احتمال و تاویل است و حق ادب نزد کلمات قدسیه نبویه که از خزان
ربوبیه و معادن حکم الهیه است آنست که این قسم سخن در حدیث و امثال آن نکنند و بگذارند آن را برابر آنچه
منه و ص کلام نبویست تحقیق الله جل شانه مخصوص کرده است آن حضرت را صلی الله علیه وسلم به بیان
معانی و مکاشفه حقائق اشیا که کوتاه است از آن دست ادراک و عاجز است از دریافت آن عقول
ظاهر این حدیث آنست که این معنی مر هر نائم را باشد و اگر مخصوص بغیر جمعی که در وقت خواب تمسک میکنند بآنکه ذکر کرده
و دفع تصرف شیطان بآن منوط ساخته اند مثل آیة الکرسی که در شان آن واقع شده هر که در وقت خواب بخواند
این باشد از شر شیطان و تصرف وی دور باشد بسم الله الرحمن الرحیم **باب** ذکر الجن وثوابهم
وعقابهم در بیان ذکر وجود جن و پری و ذکر ثواب ایشان بر عبادت و عذاب بر معاصی بر وجود جن
دلائل قاطعه کتاب و سنت و اجماع علمای صحابه و تابعین و تواتر نقل از انبیا سلام الله علیهم آمده چنانکه

علیه وآله وسلم مع حجة بسیم حا و تشدید جیم اول
تمتع حاج میم للنحر الحلول میفرستاد با حجاج
که در میان ایشان آزاد و غلام بودی و درین
جواز بیش فرستادن هدی و عدم اشتراط
شخصی که متعهد باشد هدی را و عدم منع از نحو
هدی با ملوک **باب** من نحر بیده فضیلت
کسیکه نحر کند بدست خود و لیکن این در حق کسیست
که خوب میداند نحر را **حدثنا** سهل بن بکار
بفتح موحده و تشدید کاف ابو بشر دارمی قال
حدثنا وهیب تصغیر عن ایوب عن ابی قلابة
عن انس وذکر الحدیث و ذکر کرد سهل بازبعضی
حدیث انس را قال گفت انس نحر النبی صلی الله
علیه وآله وسلم بیده سبع بدن قیاما و نحر کرد آن
حضرت بدست خود هفت بدنه را بحالی که ایستاده
بودند یعنی بر سه پای و پای چهارم بسته بود و ضحی
بالمدینة کبشین املحین و قربانی کرد آنحضرت
یعنی بدست خود بمدینه دو قوچ را کبود رنگ
اقرنین بزرگ شاخ مختصر بکسر میم متعلق است
بذکر الحدیث و تمام حدیث بعد یک باب بیاید
باب نحر الابل المقیدة ذکر نحر شتران پای
بند و در غیر روایت ابی ذر مقیدة بی لام است
منصب بنابر حالیت **حدثنا** عبدالله بن مسلمة
بفتح میم اول قال حدثنا یزید بن زریع بتقدیم
معجمه مضموم مرحله عن یونس عن زیاد بن جبیر
بتصغیر قال رأیت ابن عمر رضی الله عنهما اتی علی
رجل قد اناخ بدنته ینحرها گفت زیاد دیدم ابن
عمر را که آمد بر مردی که نشانده است بدنه خود
را بحالی که نحر میکند آن را قال ابعثها قیاما
مقیدة گفت ابن عمر بآن مرد بر انگیز بدنه را
بحالیکه ایستاده است بسته شده یعنی پای چپ
آنچه مصرح است در روایت ابی داود از
جابر و این حکم قائل اند حنفیه و گویند اگر بر
خواباند انداخته نحر کنند نیز جائز است و لیکن اول
افضل است کذا فی جوهرة النیرة سنة محمد یعنی
دلن آن سنت محمد صلی الله علیه وآله وسلم

معلوم خاص و عام است انکار فلاسفه و باطنیه در برابر این نصوص اعتبار ندارد و بدانکه اصل آفرینش جن از آتش است چنانکه اصل آفرینش آدمی از خاک اگرچه بالفعل صرف آتش نیستند چنانکه آدمی خاک نیست لهذا که این اجسام و اشخاص مولد اند و باخبار صاحب وحی تحقیق پیوسته که اجسام رقیقه اند یا کثیفه معتزله گویند که اجسام رقیق اند هم ازین جهت در نظر مردم در نمی آیند و این وجه چیزی نیست تواند که کثیفه باشند چون حق جل شانه خلق رویت در چشم نمیکند نمی بینیم لیکن بصحت پیوسته که جنیان در بهشت می درآیند و در ان موطن مارا نخواهند دید چنانکه ما درین نشاة انها را نمی بینیم و از امام شافعی روایت کرده اند که هر که از اهل شهادت گمان کند که وی میشوند جن وی مردود الشهادت است ازین جهت فرموده خدا انه یراکم هو وقبیله من حیث لا ترونهم و باخبار متواتره و آثار صحیحه بوضوح پیوسته که جن متمثل میشود بصورت آدمی و دیگر حیوانات مثل مار و سگ سیاه چنانکه شیطان متمثل میشود بصورت آدمی درین صورت و مانند اینها متصور است بعضی گویند که تمثل اینها بصورت تخیلی است و بس و قدرت نیست که بر آیند بصورتی دیگر از انکه بصورت دیگر بر آمدن مستلزم نقض بنیه و تفرق اجزاست و وقتیکه بنیه منتقض شد حیات نمی ماند و فعلی از انها نمی آید و گفته اند که در آمدن ایشان در متخیله بصور تهای مختلف از آنجاست که حق جل شانه تعلیم میکند اینها را قولی و نوعی از افعال و وقتیکه تکلم میکنند آن قول را یا میکنند آن فعل را در چشم مردم بدو رنگی می در آیند و همچنین در تشکل ملائکه بصورت آدمی میگویند شیخ ابن حجر بروایت صحیح نقل آورده که نزد ابن عمر رضی الله عنهما ذکر غولان کردند گفت اینها را قدرت نیست که متشکل شوند بصور لیکن در جنیان ساحران می باشند چنانکه در آدمیان بسحر و افسون خود را در متخیله مردم بصور مختلفه می در آرند روایت کرده است طبرانی بروایت حسن از ابی ثعلبه خشنی رضی الله عنه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که جن سه صنف اند صنفی است که مر آنها را بازوها است که می پرند در هوا و صنفی است ماران و صنفی است که حلول میکنند و طی میکنند و در حدیث ابی الدرداء مرفوع آورده که پیدا کرده است الله سبحانه جن را سه صنف صنفی ماران و عقارب است و کرمهای زمین و صنفی مانند باد در هوا است و صنفی مانند آدمیان اند و بر اینها است حساب و عقاب و ثواب و صحیح آنست که جنیان اکل و شرب دارند و برین معنی احادیث کثیره صحیحه دال است چنانکه بر متتبعان احادیث پوشیده نیست و آنکه بعضی گفته اند که اکل و شرب اینها بوی کردن است نه بخائیدن طعام و فرو بردن بحلق سخت دلیلی نیست بران و بودن ایشان اجساد رقیقه مانع از حقیقت خوردن نمی تواند بود و بالجمله اگر گویند همه جنیان اکل و شرب ندارند مخالف نصوص احادیث صحیحه است و اگر گویند صنفی از اینها اکل و شرب ندارند تواند بود و اگر بدلیل ثابت شود عمومات احادیث را تخصیص میکنیم در جنیان توالد و تناسل معلوم شده و آیه قرآنی لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان برین معنی دلالتی وارد از انکه طمث بمعنی جماع است در قول بعضی انتهی و زنده در فرشته اولیا برونتر دلالتی دارد و دلالت این آیت نزدیک تر است بر دلالت آیت سابق لقوله تعالی یا معشر الجن والانس الم یأتکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی و ینذرونکم لقاء یومکم هذا الی قوله بما کانوا یعملون معنی آیت این است ای گروه جن و آدمیان آیا نیامده است شما را پیغمبرانی که از شما باشند تا بیان کنند بر شما آیات مرا و احکام من و بترسانند شما را پیش آمدن این روز قیامت استدلال کرده است مؤلف به بر وجود ثواب و عقاب جن

در ذی الحلیفه دو رکعت و قتیکه بر آمد بقصد منی

دیات بهائیس شب ماند تحیات اشعار کرد ...

... و بسیج لبیس و قتیکه سپیده بر آمد ...

ست در اما که خود را حسین گشت که تهلیل و تسبیح

میگفت و یا قطع انها البیداء ولتی بهست جمع ...

بر گاه که بالا بر آمد بر بلندی صحرای بیدا ... گفت

سخ و عمره بیکبار داخل مکه امر صحابیان علاوه بر

جر گاه که در آمد مکه را امر کرد ایشان را که بهدی

ندا شتند اینکه حلال شوند چنانکه در اوائل حج

گذشت و نحر النبی صلی الله علیه و آله وسلم بیده

سبع بدن قیاما و ضحی بالمدینة کبشین املحین

اقرنین این تمام حدیث است که بعضی از ان بعین

اسناد در تحرالابل مقیده با اختصار بموکلت

رسیده و گویا شیخ مؤلف دو بار بموقف روایت

کرد یکبار در باب سابق با اختصار و بار دوم

درین باب بتمام حدثنا مسدد قال حدثنا

اسمعیل عن ایوب عن ابی قلابة عن انس بن مالک

رضی الله عنه قال صلی النبی صلی الله علیه و آله

وسلم الظهر بالمدینة اربعا والعصر بذی الحلیفة

رکعتین و عن ایوب عن رجل عن انس رضی الله

عنه قال صلی النبی صلی الله علیه و آله وسلم الظهر

بالمدینة اربعا والعصر بذی الحلیفة رکعتین

و عن ایوب عن رجل عن انس رضی الله عنه

ثم بات حتی اصبح فصلی الصبح یعنی شب ماند تا

آنکه صبح کرد پس نماز صبح گذارد و سوار گشت

اذا استوت به البیداء اهل بعمرة وحجة تا آنکه

قائم شد با آنحضرت راحله در بیدا را احرام بست

بعمره و حج جزم کرد وهیب تمام حدیث از روایت

ایوب از ابی قلابه بسیاق کرد و همچنان با سناد

واحد و شک کرد اسمعیل بن علیه در بعضی از ان

در خصوص ابی قلابه پس ذکر کرد راوی را با ابهام

در بعضی و سوق کرد اسناد را در جمیع حدیث

بی تردد باب لا یعطی الجزار من الهدی شیئا

نزد صاحب هدی لیستر کش یا داده نشود شتر

از جمله هدی چیزی را در مزد و می داما اگر رد

کند مزد کامل را پس از ان تصدق کند بر جزار

اگر فقیر بود چنانچه تصدق میکند بر سائر فقرا

باک نیست بدان قال البغوی و بعضی این را

نیز منع کنند تا واقع نشود مسامحه در اجرت

بجهت انچه میگیرد پس راجع گردد بمعاوضه

باین آیه اما عقاب بقول او ویذره نکر لقتاریه بکم ندا اما ثواب بقول او ولکل درجات مما عملوا مر بکرا امراتب است

بهشت از جهت جزیه حمل کرده اند و چند جای دیگر فرموده قتن تؤمن بربه فلا یخاف بخسا پس گسیکه ایمان می آرد بپروردگار

خود پس نمی ترسد کمی ثواب را منقول است مذاکره کرده اند امام ابو حنیفه و امام مالک رحمهما الله در ثواب مسلمان جنیان

امام ابو حنیفه گفت ثواب ایشان همین است که سلامت باشند از عقاب و استدلال کرد باین آیه یغفر لکم من ذنوبکم ویجرکم

من عذاب الیم می بخشد مر شما را گناهان شما و نگاه میدارد شما را از عذاب دردناک آنش امام مالک گفت ایشان

را بهشت می در آرند بحکم مسلمانان انس و جن یکی است و استدلال کرد باین آیه ولمن خاف مقام ربه جنتان

و مر کسی را که بترسد مقام پروردگار خود را دو جنت است در ذکر انس و جن خطاب با ینها واقع شد فرموده لم

یطمثهن انس قبلهم ولا جان و نیز اختلاف کرده اند در وجود رسول از جنس جن منقول است از ضحاک و غیر او

که چنانچه رسل از آدمیان اند از جنیان نیز می باشند و گفته اند که فرستاده است از جن رسولی که نام او یوسف

است و ظاهر آیت مذکوره نیز بدان مشعر است نزد او جزا و گفته که رسل جن همین رسل انس اند و گوید که در آیت

مضاف محذوف است ای من احدکم یعنی از جنس رسل مردم در طبق آنکه واقع شده ویخرج منهما اللؤلؤ والمرجان

باآنکه لؤلؤ و مرجان نمی بر آید مگر از یک بحر لیس التقدیر آنست که یخرج من احدهما و آنکه بعضی استدلال کرده اند بر قول

ضحاک بحدیث ابن عباس که تزد حاکم است و ذهبی گفته که این حدیث بر شرط شیخین است قال فی تفسیر قوله تعالی

ومن الارض مثلهن یعنی سبع ارضین فی کل ارض نبی کنبیکم و آدم کآدم و نوح کنوح و ابراهیم کابراهیم و عیسی

کعیسی محل سخن است از نقل بودن پیغمبری پیغمبر بودا الازم نمی آید که از جن باشد بلکه ظاهر مفهوم آیه این است که

و آدم میان منحصر در همین آدم علیه السلام و اولاد او نیستند بلکه خلایق دیگر از جنس ایشان هم هستند والله اعلم

بخسا نقصا سمعی بخس در آیه ولا یخاف بخسا یعنی نقص است و مراد نقصان در ثواب و جزا گفت قال مجاهد

وجعلوا بینه وبین الجنة نسبا و گردانیده اند میان خدا و میان جنیان نسبتی قال کفار قریش الملائكة بنات

الله وامهاتهم بنات سروات الجن گفت مجاهد گفته اند کافران قریش فرشتها دختران خدا اند و مادر آنها

دختران سادات و کلانان جن اند در روایت ابی ذر امهاتهم است و ضمیر راجع به بنات و بر روایت غیر ابی ذر

ضمیر راجع بملائکه است قال الله تعالی ولقد علمت الجنة انهم لمحضرون و تحقیق دانسته اند جنیان از نوع خود

بیغمبران که تحقیق ایشان حاضر کرده شده اند ستحضر للحساب جند محضرون یعنی گروهی حاضر کرده شوند در حساب

آنرا اول او دلیل آورده بر وجود و ثانی بر وجود و ثواب و عقاب جنیان حیانکه ظاهر است حدثنا قتیبة عن مالک عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن بن

ابی صعصعة الانصاری عن ابیه انه اخبره ان ابا سعید الخدری قال له یعنی عبد الرحمن روایت کرده از پدر

خود عبد الله که تحقیق پدر او خبر داده او را که ابو سعید خدری گفت عبد الله را انی اراك تحب الغنم والبادية

تحقیق من می بینم ترا که دوست میداری غنم را و صحرا را یعنی تنها میباشی در آنجا میان غنم فاذا کنت

فی غنمك وبادیتك پس هرگاه که می باشی میان غنم و صحرای خود فاذنت بالصلوة فارفع صوتك بالنداء

پس اذان گوی نماز را پس بلند کن آواز را بندای نماز فانه لا یسمع مدی صوت المؤذن جن ولا انس ولا شئ الا

نمی شنود نهایت آواز مؤذن را جن و آدمی و نه چیزی از حجر و مدر و شجر الا شهد له یوم القيمة مگر گواهی دهد مر او را

حدثنا رادقال سفیان عطف است بر اخبرنی سفیان

حدثني عبد الکریم بن مالک الجزری

یکی مدد و حسب عن مجاهد عن عبد الرحمن

ابی لیلی عن علی رضی الله عنه قال امرنی النبی صلی الله

علیه و آله وسلم ان اقوم علی البدن امر کرد مرا

آنحضرت اینکه بایستم بر بدنها بحفظ داری و قسمت

ولا اعطی علیها شیئا فی جزارتها وندهم بر بدنها از گوشت

آنها چیزی را و در مسلم زیادت آمده

نحن نعطیه من عندنا و از نزد خود خواهیم داد

بدو مزد عمل جزار است و بالضم مزدی ابن اثیر گفته

هر چه دست اطراف شتر اند چون سر و دست

و پا نام کرده شده بدان زیرا که میگرفت آنرا

جزار اجرت خود انتهی و تحقیق از روایت اول

است باب یتصدق بجلود الهدی

کرده شود به پوستهای هدایا و انتفاع بدان نیز

جائز است باتفاق و در غیر هدی نیز و گفته اند

چون خوردن گوشت ولیکن جائز نیست بیع

آن نزد اکثر علما و بعضی که تجویز کنند گویند بفروشد

کرده شود و ثمن آن مصرف اضحیه و در هدایا

گفته باک نیست که خرید کرده شود بدان چیزی

که نفع گرفته شود بعین آن در خانه با بقای عین

آن استحسانا چون نطع و جراب و غربال و نحو

آن و خرید کرده نشود بدان چیزیکه نفع گرفته شود

بدان مگر بعد استهلاک آن چون خل و ابازیر

حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی عن ابن جریج

عن ابن جریج قال اخبرنی الحسن بن مسلم ابن یناق

بفتح تحتیه و تشدید نون و در آخر قاف

ان مجاهدا اخبره ان عبد الرحمن بن ابی لیلی

اخبره ان علیا رضی الله عنه اخبره ان النبی

صلی الله علیه و آله وسلم امره ان یقوم علی بدنه

امر کرد آنحضرت علی را اینکه بایستد بر بدنهای او

وان یقسم بدنه کلها و اینکه بخش کند بدنهای

را تمام آن بر مساکین لحومها وجلودها

وجلالها گوشتهای آن را و پوستهای آنرا

و جلهای آن را ولا یعطی فی جزارتها شیئا

او و عبادت او نز د خدا روز قیامت قال ابو سعید سمعته من رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابو سعید شنیدیم این معنی را از پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی این حدیث در باب رفع الصوت بالنداء در کتاب الاذان گذشته اینجا مقصود و از ایراد این جزء است فانه لا یسمع صوت المؤذن جن الا شهد له و این قول دال است بر وجود جن و بر آنکه روز قیامت محشور خواهند شد و ظاهر آنست که برای ثواب و عقاب خواهد بود

باب

قول الله عز وجل در روایت غیر ابی ذر لفظ باب نیست و اذ صرفنا الیك نفرا من الجن یستمعون القرآن و ذکر کن متوجه ساختیم گروهی بسوی تو از جن در حالی که می شنوند قرآن را اطلاق نفر برسه تا کمتر از ده است فلما حضروه قالوا انصتوا پس هرگاه آمدند گفتند بعضی بدیگر خاموش باشید فلما قضی ولوا الی قومهم منذرین پس هرگاه فراغ دست داد برگشتند بسوی قوم خود در حالی که انذار کننده اند آنها را و ترسانند اند از عقاب بر کفر و کار بد که میکردند قالوا یا قومنا انا سمعنا کتابا انزل من بعد موسی گفتند ای قوم ما بتحقیق شنیدیم ما کتابی را که نازل شده از پس موسی علیه السلام مصدقا لما بین یدیه یهدی الی الحق والی طریق مستقیم در حالی که تصدیق کننده است مر چیزی را که پیش از وی است و در حالی که راه می نماید بسوی حق و درستی و بسوی راهی درست و راست الی قوله فی ضلال مبین این آیه منقول است تا این قول که اشارت میکند با کمر ناگرویدگان قرآن در گمراهی اند اگر گوئی قرآن منزل بعد از عیسی علیه السلام است پس چرا گفته اند من بعد عیسی گوئیم که جنیان بعیسی علیه السلام نگرویده بودند و ایمان داشته اند بموسی و از اینجاست قول بعضی علما که این آیت را دلیل میگیرند بر آنکه موسی علیه السلام نبی الثقلین بود و خصوصیت این معنی بسرور انبیا صلی الله علیه وسلم تنصیص صریح نو منوع منوع و ظاهر آنست که جنیان بسلیمان علیه السلام گرویده باشند دور نیست که با این همه تسلط و اقتدار دعوت سلیمان نکرده باشند و آنها قبول نموده باشند والله اعلم بالصواب مصرفا معدلا لقوله قول الله که در آیه لم یجدوا عنها مصرفا واقع شده بمعنی معدل و رجوع است صرفنا وجهنا تصرفنا در آیت ذکور بمعنی وجهنا است فرق نیست که این رجوع جن بآنحضرت صلی الله علیه وسلم در زمان رجوع از طائف بمکه بود و ابن عباس گفته که این جماعت هشت نفر بودند از جن نصیبین که آنحضرت آنها را ملقنین دعوت فرمود و رسول ساخت بر قوم ایشان

باب

قول الله عز وجل وبث فیها من کل دابة در بیان قول خدای قوی و بزرگ که این است و برانگیخت خدا در زمین از هر جنس جنبنده و قال ابن عباس الثعبان در قول وی تعالی فاذا هی ثعبان الحیة الذکر منها یعنی ثعبان مار نر آنهاست ویقال الحیات اجناس الجان والافاعی والاساود یعنی مار سفید است والافاعی جمع افعی است و آن زهرناک ترین مارهاست قسطلانی گفته یعنی ماده مار است والاساود جمع اسود بمعنی مار سیاه است یعنی حیات شامل این همه اجناس مار است الرعی حیه گوید که مار سیاه که آن را مار کبرا گویند بدترین مارهاست زهر وی مهلک است و دور میکشد و گویند مار هزار سال زندگانی میکند و هر سال پوست می اندازد و عمری دراز تیمم هوا قوت می نماید و تنگیکه کلان سال شود تن او خورد میگردد و بر آب روان دلی شود و نمی خواهد آب را و اگر بوی شراب بوی میرسد بی اختیار خود را بر آن میزند و شراب را میخورد چنانکه مست گردد و بسیار است که مستی موجب

الجزء السابع شیخ الاسلام الكتاب

صحیح احادیث وی بمتابعت دیگران آمد چنانچه این حدیث متابع انداو را ابن ابی نجیح و حسن بن مسلم و عبد الکریم جزری در روایت وی ربما به چنانچه در باب سابق مذکور شد قال اسمعت مجاهدا یقول حدثنی ابن ابی لیلی ان علیا رضی الله عنه حدثه ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم امره ان یقوم علی بدنه امر کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم مرا بصد شتر که آن حضرت از مدینه همراه آورد و بسیاری از آن شتران آنچه که امیر المؤمنین علی از یمن برای آن حضرت آورد و امره ان یقسم بدنه کلها لحومها امر کرد مرا آن حضرت که قسمت کنم گوشتهای آن شترها پس بخشش کردم آن را ثم امرنی بجلالها فقسمتها امر کرد مرا که جلها آن پس بخشش کردم آن را ثم بجلودها امر کرد بجلدهای آن فقسمتها پس قسمت کردم آن را

باب

قول الله تعالی واذ بوانا لابراهیم مکان البیت و یاد کن وقتیکه آماده و معین کردیم برای ابراهیم خلیل جای کعبه را تا بنا کند آن را بر این عبارت و وحی فرستادیم بسوی وی که شریک مگردان بمن چیزی را و پاک ساز خانه مرا برای طائفان و قائمان و راکعان و ساجدان و ندا در ده در مردم بحج تا بیایند ترا پیاده و سوار بر هر شتر لاغر که می آیند آن شتران از هر راه دور دراز تا حاضر شوند مردم منافع خود را و ذکر کنند نام خدا در ایام معلومات بر آنچه روزی کرده است خدا ایشان را از بهیمه الانعام پس بخورید از آن و بخورانید محنت کشیده محتاج را پس تر گو قضا کنند تفث خود را و وفا کنند نذور خود را و طواف کنند بهبیت عتیق این است حکم و کسیکه تعظیم کند حرمتهای خدا را پس آن بهتر است مر او را نزدیک پروردگار وی و باین اشارت است بقول وی الی قوله فهو خیر له عند ربه و در روایت کریمه سوق کرده تمام این آیت را و مقصود از این جمله درینجا قول وی تعالی است فکلوا منها واطعموا البائس الفقیر بقرینه عطف و ما یاکل من البدن

هلاک او گردد و شیر را سخت دوست دارد و گفته اند که از مهره بر پشت آن میگریزد و بآتش فرحت می یابد و این را انتهى اخذ بناصيتها اى ملكه و سلطانه يعنى در قبضه و ماسن دابة الا هو آخذ بناصيتها مراد آنست که اخذ میکند در ملک خود و قدرت خود وقال صافات بسط اجنحتهن یعنی صافات در قول خدای عزوجل اولم يروا الى الطير فوقهم صافات بمعنى فراخ بازوی آنها بسط بالضم مصدر و مهمله جمع باسط است واجنحتهن مرفوع است ويقبضن يضربن باجنحتهن یعنی میزنند بازوهای خود حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا هشام بن يوسف قال اخبرنا معمر عن الزهري عن سالم عن ابن عمر انه سمع النبي صلى الله عليه وسلم يخطب على المنبر مرویست از ابن عمر رضی الله عنهما که بتحقیق وی شنید پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بر وی در وقتی که خطبه میخواند آنحضرت بر منبر یقول اقتلوا الحيات میفرمود بکشید مارها را اقتلوا ذا الطفيتين یعنی بکشید ماری را که دو خط سفید بر پشت دارد و ماری که کوتاه دم است طفیتین بضم طای مهمله و سکون فا و فتح یای تحتیه تثنیه طفیه است والابتر کوتاه دم یا آنکه دم ندارد و معنی افعی که بقدر یک شبر یا زیاده میباشد نیز گفته اند فانهما يطمسان البصر ويستسقطان الحبل پس بتحقیق این جنس مار کور میکنند بصر آدمی را و فتنیکه نظر آن بر چشم آدمی می افتد فی الحقیقة او در می اندازند بچه را و فتنیکه زن حامله آنها را ببیند و بعضی مارها است و فتنیکه نظر آن بر مردم افتد همدران ساعت می میرند و دیگر مار است آواز او بهر گوش که رسد هلاک میکند گویند وقتی از جنس اول مار در صحرا پیدا شد بهر که نظر او می افتاد هلاک می شد در دفع آن عاجز شدند و آخر لشکر ایشان چنان رای کردند که در آنجا که گذر آن بود آئینها نصب کردند چون آن مار بآنجا رسید از آئینه نگاه او بر آن افتاد در ساعت مرد قال عبد الله فبينا انا اطارد حية لاقتلها گفت عبد الله بن عمر در اثنای آنکه من در پی ماری میبودم تا بکشم آن را اطارد بضم همزه و طای مهمله و زا و دال مهمله یعنی اتبع و اطلب است فناداني ابو لبابة لا تقتلها پس فریاد کرد مرا ابو لبابه انصاری که بشیر نام او رفاعه بکسر و یکی از نقبا است که گفتن آن را فقلت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد امر بقتل الحيات پس گفتم بتحقیق رسول خدا امر کرده است بکشتن مارها فقال انه نهى بعد ذلك عن ذوات البيوت پس گفت ابو لبابه بتحقیق آنحضرت منع کرده است بعد از آن از کشتن مارهائی که می باشند در خانها و وجه منع گفته اند که این مارهای جنیان اند که بصورت متمثل میشوند امام مالک تخصیص کرده است بخانهای مدینه مطهره و در مسلم آورده که جنیان مدینه اسلام شده اند پس اگر ببینید شما در ان مارها تا سه روز آگاه کنید اگر بعد از ان ظاهر شوند بکشید آنها را و هي العوامر و آن مارهای جنیان عوامر نامیده کرد از طول عمر بدین نام موسوم اند وقال عبد الرزاق عن معمر فرآني ابو لبابة او زيد بن الخطاب روایت کرده عبد الرزاق بن همام صنعانی از معمر بدل فناداني ابو لبابة فرآني ابو لبابة او زيد بن خطاب و بطریق تردد در ابو لبابه و زید برادر امیر المؤمنین عمر و تابعه يونس وابن عيينة واسحق الكلبي والزبيدي و متابعت کرده است معمر را درین روایت این چهار کس وقال صالح وابن ابي حفصة وابن مجمع عن الزهري عن سالم عن ابن عمر روایت کرده صالح و ابن ابی حفصه و ابن مجمع بضم میم اول و فتح جیم و کسر میم مشدده از زهری از سالم از ابن عمر با این عبارت

الجزء السابع من تيسير الاسلام | كتاب الحج

و یلحق بما سوی سنة آنکه خورده شود از ماسوای آنها از هدی للمتوع بمتمتع و قران از سائر هدایا چون کفارات و احصار و جز آن در معنی جزای صید از خورده نشوند وقال عطاء ياكل ويطعم من المتعة و گفت عطاء بن ابی رباح بخورد و بخوراند از هدی متعه یعنی از هدی تمتع و قران حدثنا مسدد قال ثنا يحيى عن ابن جريج قال حدثنا عطاء بن ابي رباح سمع جابر بن عبد الله يقول كنا لا ناكل من لحوم بدننا فوق ثلث منى میگفت نبودیم که بخوریم از گوشتهای بدنهای خود بالای سه روز که در منی بودیم و این بموجب حکم بود در ابتدای امر برای کثرت احتیاج مردم فرخص لنا النبي پس بما اذن رخصت داد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فقال كلوا وتزودوا پس فرمود بخورید و توشه سازید یعنی نگهدارید آن را زیاده از سه روز فاكلنا وتزودنا پس خوردیم و توشه کردیم قال قلت لعطاء گفت ابن جریج گفتم عطا را اقال گفته است جابر در حکایت حال حتى جئنا المدينة یعنی بودیم برین حکم تا آنکه آمدیم مدینه قال لا گفت عطا نگفت جابر این لفظ را و در روایت مسلم نعم بجای لا منقول است پس شاید که عطا بعد از آنکه فراموش کرده بود لا و این حدیث ناسخ است مر حدیث نهی را که روایت کرده آن را مسلم از علی رضی الله عنه حدثنا خالد بن مخلد بفتح میم و لام قال حدثنا سليمان بن بلال قال حدثني يحيى بن سعيد الانصاري حدثتني عمرة بنت عبد الرحمن قالت سمعت عائشة

درآن ابولبابة و زيد بن الخطاب اين تردد و شك نقل كرده **باب** خير مال المسلم غنم يتبع بها شعف الجبال
ومواقع القطر يعني بهترين مال مسلمانان جنس بز است كه ميرود با آن بكوه بالاها و جايهاى افتادن باران و رود و پيها
يفر بدينه من الفتن ميگريزد بدين خود از فتنها و ابتلاها **حدثنا** اسمعيل بن ابى اويس قال حدثني
مالك عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابى صعصعة عن ابيه عن ابى سعيد الخدري قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم يوشك ان تكون نزديك است آن زمانه كه باشد خير مال المسلم غنم يتبع بها شعف
الجبال ومواقع القطر يفر بدينه من الفتن ترجمه همان است كه گذشت **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا
مالك عن ابى الزناد عن الاعرج عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال تحقيق رسول خدا است
كنا و خدا ابرو فرمود راس الكفر نحو المشرق سر كفر و اعظم اسباب آن جانب مشرق است و در بلاد فارس و
عراق و عجم كه اين مملكت جانب مشرق مدينه است و در آن وقت اهل آن ديار مجوس بوده اند در غايت كفر
و شدت و مراد نيست كه دجال از انجا مى برآيد و در فتنيكه ملك فارس نامه آنحضرت را پاره كرده و اين خبر بسمع
اشرف رسيد فرمود مستمر خواهد بود فتنه در ان ديار با وجود آنكه آن ديارها داخل بلاد اسلام شده هنوز زرعه
ازان در ان جاها باقى است والفخر والخيلاء و اعجاب نفس و خود بينى و كبر فى اهل الخيل والابل الفدادين
اهل الوبر در مردم صاحب اسپ و شتر است و در مزارعان بدوى كه مشغول بزراعت و كار دنيا و غافل
اند از دين و كار آخرت و اين معنى سبب قساوت قلب و موجب اخلاق ذميمه است خيلاء بضم خاى معجمه خيلا
بضم خاى معجمه و فتح مثناة تحتيه ممدود است فدادين بفتح فا و تشديد دال مهمله و بعد از الف دال مهمله ديگر
جمع فداد بمعنى سخت و درشت آواز در قاموس گفته فداد بمعنى مالك شتر بسيار تا هزار و بمعنى متكبر است و
بتخفيف دال اول نيز روايت كرده اند جمع فداد بتخفيف بمعنى آلت زراعت برين تقدير مضاف محذوف است
يعنى اهل الفدادين اهل الوبر بيان فدادين است و مراد اهل بدو اند كه خانهاى ايشان از پشم ميباشد
والسكينة فى اهل الغنم و آرام و اطمينان در اهل غنم است يعنى شرى و شورى مانند جمالان و بقاران
ندارند سكينه بفتح سين مهمله و كسر كاف مخففه است ابن خالويه گفته سكينه مصدر است گفته نشود سكن
سكينة و باين وزن ديگر مصدرى يافته نشده است مگر ضريبه كه بمعنى خراج معلوم است **حدثنا**
مسدد قال حدثنا يحيى عن اسمعيل قال حدثني قيس عن عقبة بن عمرو ابى مسعود ابو مسعود كنيت
ابن عمرو انصارى بدريست قال اشار رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده نحو اليمن گفت
ابو مسعود اشارت كرد پيغمبر خدا بدست خود جانب ملك يمن فقال الايمان يمان ههنا پس فرمود ايمان
يمنى است منسوب است باهل يمن ههنا بيان اشارت است بدانكه مراد جماعتى است كه در زمان آنحضرت
بوده اند نه هر كه اهل يمن است و در جميع ازمنه از آنكه لفظ تقاضاى اين معنى نميكند يمان صيغه نسبت است
اصل آن يمنى است ياى نسبت را حذف كرده از جهت تخفيف و الف را بدل آورده از وى نسبت ايمان
باهل يمن از جهت مبادرت ايشان است بايمان بى رنج بر اهل اسلام و هر كه متصف بود بچيزى و قوى
باشد در ان نسبت ميكنند آن را بوى براى اشعار بكمال وى در ان و بايد دانست كه اين نسبت مستلزم

وسلم عن الذبح قبل الرمي پس گفت شد ذبح كردم پيش از رمي فرمود ذبح كن ... نيست
از طرف زدن دستهاى خود زيرا كه بر است كه آوردن تو
نزد ازواج براى خوردن و خورانيدن بود بمعنى
يحيى و يذكر هذا الحديث القاسم گفت يحيى انصاري
پس ذكر كردم اين حديث را قاسم بن محمد فقال
احدث بالحديث على وجهه پس گفت قاسم آورد
است ترا عمره بحديث از عائشه بر وجه آن باب
الذبح قبل الحلق مشروع بودن ذبح هدى پيش از حلق
و تراشيدن موى سر **حدثنا** محمد
بن عبد الله بن حوشب بفتح حاى مهمله و شين معجمه
در ميان واو ساكن و در آخر موحده طائفى قال
حدثنا هشيم بتصغير قال اخبرنا منصور بن زاذان
بزاى و ذال هر دو معجمه و در وسط الف عن عطاء وسيد عن عطاء بن ابى رباح عن ابن عباس رضى الله
عنهما قال سئل النبى صلى الله عليه وآله وسلم عمن حلق
قبل ان يذبح پرسيده شد آنحضرت از حكم كسيكه حلق
كرد پيش از آنكه ذبح كند و حال آنكه ذبح پيش از
حلق بايد و دريافت اين را از عمل آنحضرت بترتيب
يا از قول شريف خذوا عنى مناسككم بعد از عمل
يا از شهرت امر بدان و نحو ذلك حكم مانند آن در
خلاف ترتيب چنانچه كسى طواف زيارت كند پيشتر
از رمى يا پيش از حلق يا حلق و ذبح كند پيشتر
از رمى چنانكه در احاديث بيان كرده فقال لا حرج
لا حرج پس فرمود نيست باك نيست گناه مترتب
تواند كه اشتغال بقول آنحضرت باشد يعنى فرمود اين
كلمه دو بار و تواند كه متعلق بقول راوى متأخر
از راوى بالمعنى ذكر كرد راوى اصل اين لفظ
را دو بار براى اشارت بتعدد جواب بسبب تعدد
سوال چنانكه در احاديث بيايد **حدثنا**
احمد بن يونس قال حدثنا ابو بكر بن عياش بمثناة
تحتيه و شين معجمه عن عبد العزيز بن رفيع بضم را
و فتح فا عن عطاء عن ابن عباس رضى الله عنهما
قال رجل للنبى گفت مردى پيغمبر
خدا را صلى الله عليه وآله وسلم زرت قبل
ان ارمى طواف زيارت كردم پيش از آنكه رمى كنم
قال لا حرج فرمود نيست تنگى و باك قال حلقت
قبل ان اذبح گفت حلق كردم پيش از آنكه

نفی دیگران نیست چنانکه مقرر است که تخصیص شی بذکر نفی ما عدا نمیکند تا منافی باشد قول آن حضرت را
الایمان فی الحجاز مراد مکه و مدینه است از انکه مبدء ایمان مکه است و کمال آن در مدینه و درین حدیث
هم گفته اند که مراد مکه است ازان وجه که مکه از تهامه است و تهامه از زمین یمن است و قولی آنکه مراد مکه
و مدینه است بتحقیق روایت کرده شده است که این حدیث را آن حضرت در تبوک فرموده است و مکه
و مدینه درین هنگام میان آنحضرت و یمن بوده است و اشارت کرده بسوی ناحیهٔ یمن و مراد حرمین
محترمین بوده پس نسبت کرد بیمن از انکه این هر دو مقام در ناحیهٔ آن بوده اند و قولی آنست که مراد انصار
اند و اصل ایشان از یمن است و چون تقویت و تائید ایمان از ایشان بسیار واقع شده است نسبت کرده ایمان
را بایشان و معارض است این قول را آنکه در بعضی طرق این حدیث آمده اتاکم اهل الیمن و انصار
باین قول اند پس بنابر غیر آن باشند دور حدیث باب آورده اشاره بسوی نحو الیمن و درین اشاره است
بآنکه مراد اهل آنجاست که سابق گفته تا آنکه اصل آنها از یمن باشد فافهم الا ان القسوة و غلظ القلوب
الفدادین عند اصول اذناب الابل آگاه باش که بتحقیق سختی و درشتی دلها در حق ناکنندگان است نزد
دمهای شتران در وقتی که میرانند شتران را حیث یطلع قرنا الشیطان آنجا که طلوع میکنند دو جانب سر
شیطان کنایت از جانب مشرق است مرویست که شیطان وقت طلوع در مقابل آفتاب می ایستد چون
طلوع میکند آفتاب میان دو طرف سر آدمی باشد تا سجده که آفتاب پرستان میکنند برای وی واقع شود و
و مضر متعلق بفدادین است و این دو گروه اهم درین جانب اند پوشیده نماند که این حدیث مطابقت با ترجمه
مذکور ندارد و اگر تکلف کنند گویند که چون شرارت اهل شتر درینجا مذکور است بمقابلت آن خیریت اهل غنم می شود
چنانکه در حدیث سابق تصریح بآن کرده و باین تکلف درین حدیث احادیث دیگر که تا باب تسمیتهن الدابة
الخ آورده اصل موافق ترجمه این باب نیاید حدثنا قتیبة قال حدثنا اللیث عن جعفر بن ربیعة عن
الاعرج عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا سمعتم صیاح الدیکة فاسئلوا الله من فضله
پیغمبر خدا فرموده وقتیکه بشنوید شما آواز خروسها پس سوال کنید خدا را از فضل او دیگر بکسر دال و فتح یای تحتیه
جمع دیک است فانها رات ملکا پس بتحقیق دیده است آن خروسها فرشته را این سوال کردن با امید
آمین گفتن فرشته است و اجابت دعا و شهادت وی بتضرع و زاری نزد خدا دور نیست که مراد ازین
خروس سحرگهی دارند که نزدیک بطلوع صبح و بعد از صبح آواز میکند و بانگ میزند و درین وقت فرشته های رحمت
نازل می شوند و گفته اند از خواص عجیبه خروس است که می شناسد قرب صباح و زوال روز خواه دراز باشد
روز و شب یا کوتاه ابن حبان در صحیح خود آورده از حدیث زید بن خالد که بتحقیق فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم لا تسبوا الدیک فانه یدعو الی الصلوة دشنام نکنید خروس را بتحقیق وی میخواند بسوی نماز و معنی
دعای وی آنست که بسبب عادت و خلقت الهی در روز و شب نزد طلوع صبح و زوال نهار یاد میدهد از وقت نماز فجر
و ظهر و دور نیست نماز کردن بمجرد آواز او بلی امارات دیگر که بتجربه رسیده باشد که تخلف نمیکند را نفی نکند
روا نیست اقتدا کردن بر آواز خروس مجرب داذا سمعتم نهیق الحمار فتعوذوا بالله من الشیطان فانها

بن سلیمان الاحول بازمی عن ابن خثیم بضم معجمه و فتح
مثلثه و تصغیر مرید الشین عثمان بن خثیم المکی خراسانی
کوفی عن عطاء عن ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی
صلی الله علیه وآله وسلم طریقی دیگر است مر
حدیث مذکور را که ذکر کرده و آن را ابطریق تعلیق وقال
القاسم ابن یحیی بن عطار و صلی بسنده متصل و
وهیب حدثنا ابن خثیم عن عطاء عن
ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم
این تعلیق موکد اول است و آنکه ابن خثیم این
حدیث را روایت از عطا وارد و دوی از ابن
عباس وقال عفان بن مسلم حدثنا وهیب
وهیب مولف گوید گمان میبرم عفان را که
گفته است از وهیب حدثنا ابن خثیم
عن سعید بن جبیر و این مولف آنست که ظاهر
شد سابقا از بودن حدیث ابن خثیم درین
حدیث عن ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی
صلی الله علیه وآله وسلم وقال حماد بن سلمة
عن قیس بن سعد و عباد بن منصور عن عطاء
عن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه
وآله وسلم و این دلالت دارد بر آنکه شیخ
جابر است حافظ ابن حجر گفته آنچه ظاهر میشود
از صنع مولف ترجیح بودن آن است از ابن
عباس پس از ان بودن آن از جابر و یحیی
مخالف است این را شاذ است انتهی حدثنا
محمد بن المثنی قال حدثنا عبد الاعلی بن عبد الاعلی
قال حدثنا خالد عن عکرمة عن ابن عباس رضی
الله عنهما قال سئل النبی پرسیده شد پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم فقال رمیت بعد ما امسیت
پس گفت سائل رمی کردم بعد از انکه شام کردم
و حال آنکه وقت رمی بامداد است قال لا حرج
و کلام درین مسئله در باب حلیق بیاید قال
حلقت قبل ان اذبح گفت سائل حلق کردم پیش از انکه
نحر کنم قال لا حرج حدثنا عبدان عن عثمان قال
حدثنی ابی عن شعبة عن قیس بن مسلم عن طارق
بن شهاب عن ابی موسی قال قدمت علی رسول
الله گفت ابو موسی اشعری آمدم در زمین
بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و هو بالبطحاء
و حال آنکه آن حضرت به بطحا بود فقال حججت
پس فرمود آیا تو قصد حج کرده قلت نعم گفتم آری
قال بما اهللت فرمود بچه قسم احرام بستی قلت

بشنوید آواز خر پس پناه جوئید بخدا از شر شیطان فانها رأت شیطانا پس بتحقیق خر دیده است شیطان را لهذا بدیدن او بانگ میزند در غیر روایت ابی ذر فانها رأت واقع است و این روایت موافق قیاس است و تانیث ضمیر با چنانکه در نسخه اصل است خالی از تکلف نیست بعضی گویند باعتبار مشاکلت و یک است چون در تقدیر آن فانها ده هرچند لفظ حمار مذکر است تا نیث ضمیر باعتبار کرده اند و توان که باعتبار اراده جنس حمار بان دلالت است از نحو حدثنا اسحٰق قال اخبرنا روح

قال اخبرنا ابن جریج قال اخبرنی عطاء سمع جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان جنح اللیل او امسیتم فکفوا صبیانکم فرمود رسول خدا وقتیکه باشد تاریکی اول شب یا در آئید شما در شب شک راوی است پس باز دارید خوردان خود را از پریشانی فان الشیاطین تنتشر حینئذ پس بتحقیق شیاطین پراگنده می شوند درین وقت مبادا آسیبی رسانند باطفال فاذا ذهب ساعة من اللیل فخلوهم پس وقتیکه برود ساعتی از شب پس بگذارید ایشان را فخلوهم بخاء معجمه است در غیر روایت ابی ذر فحلوهم بضم حای حطه است بمعنی حلول یعنی در آرید در درون خانها واغلقوا الابواب واذکروا اسم الله و ببندید درها او یاد کنید نام خدا در وقت بستن درها فان الشیطان لا یفتح بابا مغلقا پس بتحقیق شیطان نمیگشاید در بسته اگر نام خدا گرفته باشند قال واخبرنی عمرو بن دینار سمع جابر بن عبد الله گفت ابن جریج و خبر داده است مرا عمرو بن دینار که شنیده است جابر بن عبد الله را نحو ما اخبرنی عطاء ولم یذکر واذکروا اسم الله مانند خبریکه خبر داده مرا عطا و ذکر نکرده است عطا این عبارت واذکروا اسم الله حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا

وهیب عن خالد عن محمد بن سیرین عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال فقدت امة من بنی اسرائیل لا یدری ما فعلت گم کرده شد طائفه از بنی اسرائیل و دانسته نمی شود که چه کردند یعنی چه واقع شد بر آنها وانی لا اراها الا الفار و بتحقیق من گمان نمیکنم آنها را مگر مسخ یعنی گمان می برم که حق سبحانه بصورت موش کرده است فار بالفاء و سکون همزه و در الصحیح مموره اند و غیر آن جمع فاره است اذا وضع لها البان الابل لم تشرب یعنی علامت آنکه این موشها مسوخ بنی اسرائیل اند این است وقتیکه نهاده شود برای آنها شیرهای شتر نمی نوشند واذا وضع لها البان الشاء شربت و وقتیکه نهاده شود مر آنها را شیرهای بز نوشند گفتا بنی اسرائیل شیر شتر را نمیخوردند و حرام می دانستند بخلاف شیر بز ازینجا معلوم میشود که بعد از مسخ علم حلال و حرام می ماند مگر آنکه گویند این خوردن یا نخوردن بسبب عادت و بحکم طبیعت بوده است فحدثت کعبا ابو هریره گفت پس حدیث کردم این معنی کعب احبار را فقال انت سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقوله پس گفت کعب تو شنیده پیغمبر خدا را که فرمود قلت نعم گفتم آری من شنیده ام فقال لی مرارا پس گفت کعب مرا این کلمات چند بار و تکرار کرد در سوال فقلت اقرأ التوراة پس گفتم آیا بخوانم توریت را تا قبول کنی تعریض است بکعب که پیش از اسلام بر دین یهود بوده است یعنی من از ان عترت نکنم و تو توقف میکنی پس از توریت نقل کنم تا باور کنی و حال آنکه نیستم من یهودی تا که بخوانم توریت را باید آنکه اختلاف کرده اند در آنکه ممسوخ را نسل میباشد یا نه ابو اسحٰق زجاج و ابن عربی قائل شده اند بنسل ممسوخ و گویند ممسوخ اند و متمسک شده اند بحدیث مذکور درین باب که بظاهر دلالت دارد بر آنکه این موشها که شیر شتر نمی خورند اولاد همان ممسوخ قوم

الجزء السابع تیسیر الاسلام کتاب الحج

وذکر تعالیٰ لیس ذکر کرده مر این حکم را عمر رضی الله عنه فقال ان ناخذ بکتاب الله فانه یامرنا بالتمام پس گفت عمر اگر اخذ کنیم و نظر نمائیم بکتاب خدا الخ پس بتحقیق وی امر میکند ما را با تمام کردن حج و عمره لیکن آنکه شیخ گفت حج را بعمره و در آخر عمره را بر حج وان ناخذ بسنة رسول الله و اگر اخذ کنیم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لم یحل حتی بلغ الهدی محله پس بتحقیق آنحضرت حلال نشد از احرام خود تا آنکه رسید هدی جای حلال شدن خود را کنایت است از ذبح ساو ازینجا معلوم شد که حلق کرده از احرام حلال شوند بعد از ذبح و صحیح است چه اگر مقدم باشد حلق لازم آید تحلل پیش از بلوغ هدی بمحل و درین حدیث در باب من اهل فی زمن النبی صلی الله علیه وسلم گذشت

باب

من لبد راسه عند الاحرام و حلق کسیکه تلبید کند سر خود را نزد احرام و حلق کند نزد احلال و تلبید چنانکه گذشت چسپانیدن مو است بصمغ و مانند آن بعد از آنکه غفره و سازند تا محفوظ ماند از غبار و شپش و پراگندگی نزد طول مکث در احرام و حلق واجب است ملبد را نزد جمهور و نزد ابو حنیفه و شافعی در قول جدید وی اگر قصر کند و حلق نکند نیز کفایت کند ولیکن مستحب است که حلق کند چنانکه کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و امر عمر و ابن عمر رضی الله عنهما و ابن عمر گفت

حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما عن حفصة رضی الله عنها انها قالت بتحقیق ام المؤمنین حفصه گفت یا رسول الله ما شأن الناس حلوا بعمرة ولم تحلل انت من عمرتک چیست حال مردم که حلال شدند بگذاردن عمره و حلال نشدی تو از عمره خود قال انی لبدت راسی و قلدت هدیی فلا احل حتی انحر گفت تلبید کرده ام سر خود را و قلاده بستم هدی خود را پس حلال نمیشوم تا نحر نکنم هدی را و حرام بر حال احرام تقلید هدی کرد و ام هدی خود را و جائز نیست مقلد را

بنی اسرائیل اند کہ ورتتی مسوخ شدہ اند چنانکہ علامت مذکورہ اشارت میکنند بآن وجمہور برآنند کہ مسوخ را نسل نمی باشد ومذہب معتمد ہمین ہست وتمسک کردہ اند بحدیث ابن مسعود کہ مسلم بطریق مرفوع آوردہ ان اللہ لم یہلک قوما او یعذب قوما فیجعل لہم نسلا تحقیق خدا ہلاک نکردہ قومی را یا بعذاب نکردہ قومی را پس گردانیدہ برای آنہا نسلے واولادی دلالت حدیث بر مدعا ازین وجہ است کہ مسخ نیز از قسمی عذاب است ونیز گفتہ اند کہ قردہ وخنازیر پیش ازین بودہ اند واز حدیث باب جواب دادہ اند کہ آنحضرت قبل از آنکہ وحی بحقیقت این امر معلوم کند فرمودہ است ولہذا بطریق جزم نفرمودہ وحدیث نفی بطریق جزم واقع شدہ

حدثنا سعید بن عفیر عن ابن وہب قال حدثنی یونس عن ابن شہاب عن عروۃ یحدث عن عائشۃ ان النبی صلے اللہ علیہ وسلم مرویست از عروہ بن زبیر کہ حدیث میکرد از عائشہ کہ تحقیق پیغمبر خدا فرمود قال للوزغ الفویسق فرمود مر وزغ را کہ فویسق است وزغ بواو مفتوح وزای معجمہ مفتوحہ وغین معجمہ آن را سام ابرص گویند ودر سوراخ خانہا می باشد چہار پای ودم دراز دارد ومنقول ہست از اہل آثار کہ وزغ اصم ہست بسبب صمم آن آنکہ مذکور ہست در فاسق بودن آن فویسق تصغیر فاسق است برای تحقیر وذم کرمانی گوید کہ این جنبند را ازان گویند کہ دم میکرد بر آتش ابراہیم علیہ السلام ولم اسمعہ امر بقتلہ عائشہ گوید نشنیدہ ام آن حضرت را کہ فرمودہ باشد بکشتن آن وزعم سعد بن ابی وقاص ان النبی صلے اللہ علیہ وسلم امر بقتلہ عروہ یا عائشہ گوید کہ گفتہ است سعد بن ابی وقاص کہ تحقیق پیغمبر خدا فرمودہ است بکشتن وزغ نوشتیدہ نماند کہ درین دو قول تعارضی نیست ازانکہ از ناشنیدن عائشہ لازم نمی آید کہ امر بکشتن واقع نشدہ باشد تواند کہ بسعد بن وقاص فرمودہ باشد یا آنکہ از عائشہ باسناد دیگر نزد امام احمد وابن ماجہ آمدہ کہ در خانہ عائشہ رمحی نہادہ بود پس پرسیدہ شد از اہل کشتہ میشود بوی وزغ تحقیق پیغمبر خدا خبر داد ما را کہ ابراہیم علیہ السلام وقتیکہ انداختہ شد در آتش ہیچ جنبندہ نبود کہ نمی کشت آتش را مگر وزغ کہ دم میکرد در آتش پس فرمود پیغمبر خدا بکشتن آن وتواند کہ عائشہ امر بکشتن در وقتی دیگر از بعضے اصحاب شنیدہ باشد وبر آن عامل شدہ **حدثنا** صدقۃ قال اخبرنا ابن عیینۃ قال حدثنا عبد الحمید بن جبیر بن شیبۃ عن سعید بن المسیب ان ام شریک اخبرتہ ان النبی صلے اللہ علیہ وسلم امرہا بقتل الاوزاغ مرویست از سعید بن مسیب کہ ام شریک عامریہ قرشیہ یا انصاریہ خبر داد او را کہ تحقیق پیغمبر خدا امر کرد او را بکشتن وزغہا **حدثنا** عبید بن اسمعیل قال حدثنا ابو اسامۃ عن ہشام عن ابیہ عن عائشۃ قالت قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم اقتلوا ذا الطفیتین فرمود رسول خدا رحمت کناد خدا او را بکشید مار ذو الطفیتین را وتحقیق معنی ولفظ طفیتین در اوراق سابق ثبت یافتہ فانہ یلتمس البصر ویصیب الحبل پس تحقیق این مار قصد میکند بصر مردم را چنانکہ نظر او بر بصر کسی می افتد در بسیکر دو واسقاط میکند بچہ را از شکم تابعہ حماد بن سلمۃ ابا اسامۃ متابعت کردہ حماد بن سلمہ ابا اسامہ را **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن ہشام قال حدثنی ابی عن عائشۃ قالت امر النبی صلے اللہ علیہ وسلم بقتل الابتر گفت عائشہ امر کردہ پیغمبر خدا بکشتن مار ابتر کہ دم ندارد وقال انہ یصیب البصر ویذہب الحبل وگفت تحقیق کو میکند چشم را ومی اندازد شکم را **حدثنا** عمرو بن علی قال حدثنا ابن ابی عدی عن ابی یونس القشیری عن ابن ابی ملیکۃ ان ابن عمر کان یقتل الحیات ثم نہی

الجزء السابع شیخ الاسلام کتاب الحج

پس ساقط میشود وحلال میگردد بدان چیزی وحلق افضل ہست از قصر مردان را در حج نزد عمرہ در عمرہ وتمتع کہ آنجا نیز افضل ہست تا متحقق شود تحقیق نزد احلال از حج وزنان را جز قصر مشروع نبود واقل واجب حلق وقصر نزد ما قدر ربع راس ہست ولیکن اقتصار بر آن کردہ است بجہت ترک سنت در تمام سر ونزد ابو یوسف نصف راس ونزد شافعی مقدار سہ موی بر خلاف قیاس مسح سر کہ یک موی وبعض آن کفایت کند در مسح نزد وی ونزد مالک واحمد بر نیاید از احرام مگر بحلق یا بقصر کل یا اکثر حسب اختلاف روایات ازین دو امام **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب بن ابی حمزۃ ... قال نافع کان ابن عمر رضی اللہ عنہما یقول حلق رسول اللہ بود ابن عمر کہ میگفت حلق کرد پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فی حجتہ در حج خود کہ ہمین یکبار کرد بعد از ہجرت ونیست **حدثنا** عبد اللہ بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن ابن عمر رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم قال فرمود آنحضرت در حجۃ الوداع چنانچہ مصرح ہست بدان در روایت مسلم بعضی گویند در حدیبیہ بود کہ بعلت حصار از احرام برآمدہ حلق کردند بعضے سعی بر حلق وبعضی قصر کردند پس دعا کرد آن حضرت چنانکہ ابن عبد البر بروایات متعددہ نقل کردہ وقاضی عیاض گفتہ اشبہ آنست کہ گویند در ہر دو جا واقع شدہ وہمین است مختار متاخرین جمعا بین الاحادیث اللہم ارحم المحلقین خدایا رحمت کن سترندگان سری سر را قالوا والمقصرین

مروی است از ابن ابی ملیکه که ابن عمر رضی الله عنهما میکشت مارها پس باز داشت مردم را از کشتن قال ان النبی
صلی الله علیه وسلم هدم حائطا له فوجد فیه سلخ حیة گفت ابن عمر تحقیق پیغمبر خدا ویران ساخت دیواری را
مر او را پس یافت در آن پوست ماری سلخ بکسر سین و در آخر خا معجمه است و فتحه سین نیز تصحیح شده و انظروا
فقال انظروا این هو پس فرمود ببینید کجا است مار فنظروا فقال اقتلوه پس دیدند مار را پس فرمود بکشید آن را فکنت
اقتلها لذالک پس بودم من که می‌کشتم مار را ازین جهت که دیدم از آن حضرت فلقیت ابا لبابة فاخبرنی ان النبی صلی الله علیه
وسلم قال لا تقتلوا الجنان پس ملاقات کردم ابا لبابه را پس خبر داد مرا که پیغمبر خدا فرموده است نکشید جنان را
جنان بکسر جیم و تشدید نون جمع جان الف نون و کسر است یعنی جان آن مار سپید باریک است الا کل ذی الطفیتین مگر هر مار یکه بر پشت
آن دو خط است ذو الطفیتین بضم طا و سکون فا و تحتیه مفتوحه تثنیه طفیه است یعنی آن ماری که دو خط سپید بر پشت او باشد مثل دو برگ خرما که سپید شده باشد
هر جا باید کشته باشد و نگاه کرده از حدیث عبد الله بن محمد که سبق ذکر یافت که اقتلوا ذا الطفیتین والابتر دلالت
دارد که اینها دو صنف باشند و ازین حدیث معلوم میشود که یک صنف است بحیثیتیکه ترجمه
بالکوکب الدراری جواب داده که داوری جمع میان دو صفت است نه میان دو ذات و معنی آنست که
بکشید ماری را که این دو صفت دارد که ابتر است و بر پشت دو خط دارد چنانکه گویند دیدم مردی کریم
النسب و نیز گفته که منافات ندارد میان آنکه امر بقتل ماری که اتصاف دارد بیکی ازین دو وصف و بقتل آنکه
متصف بهر دو صفت باشد یعنی در آنکه خاصیت آن اسقاط حمل و کور کردن بصر است گاهی این دو صفت
جمع میشود گاهی یکی از آن می‌باشد حدثنا مالک بن اسمعیل قال حدثنا جریر بن حازم عن نافع عن ابن عمر انه کان یقتل
الحیات تحقیق ابن عمر بود که می کشت مارها را فحدثه ابو لبابة ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن قتل جنان البیوت
فامسک عنها پس حدیث کرد ابن عمر را ابو لبابه که تحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی منع کرده از کشتن مارهای
خانگی پس دست کشید ابن عمر از حیات و کشتن آنها **باب** خمس من الدواب فواسق یقتلن فی الحرم پنج اند از
جنبندها بر زمین که فاسق اندکشته میشوند در زمین حرم و در غیر حرم بطریق اولی خواهد بود و در بعضی نسخ این ترجمه
بعد ازین واقع شده اذا وقع الذباب فی شراب احدکم فلیغمسه الخ آوردن این حدیث درینجا معنی ندارد کذا
قال الشیخ ابن حجر حدثنا مسدد قال حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا معمر عن الزهری عن عروة عن عائشة
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال خمس فواسق یقتلن فی الحرم الفارة والعقرب والحدیا والغراب والکلب العقور فاره
بهمزه موش عقرب کژدم و آن چهار صنف است جراره و طیاره و صنفی است که دم او مانند حربه است و صنفی
است که دم او مانند نیش است و آخر دم دارد گویند کژدم بر مردم نیش نمیزند و بر کسیکه بیهوش افتاده باشد و
بر نائم هم نیش نمیزند مگر وقتیکه حرکت کند حدیا بضم حا و فتح دال هر دو مهمله و تشدید یای تحتیه بتصغیر حداة
العینه جانوریست مردارخوار مشهور که مانند باز است و اکثر در هوا طیران دارد و آنرا زغن گویند و غراب بفتحین معجمه
زاغ است ابن قتیبه گوید زاغ را فاسق گفتند از آنکه تخلف کرد از امر نوح علیه السلام وقتیکه فرستاده
او را که خبر زمین بیارد و سر افتاد بر مرداری و باز نیامد و سگ گزنده که بیماری صعب پیدا میشود
و این حدیث در کتاب الحج در باب ما یقتل المحرم نیز آورده است حدثنا عبد الله بن مسلمة قال اخبرنا

قال ابن قتیبة گفت آنحضرت در رکعت چهارم
من المقصرین ای کسی افضل هستند بر مقصرین تسبیح
مشهور حدثنا عیاش بن الولید
و تشدید (؟) ... قال حدثنا محمد بن الفضیل
بن غزوان قال حدثنا عمارة بن القعقاع
بضم عین مهمله و ... و سکون عین
اولی ... عن ابی زرعة
قال ابن عمر بن جریر ... یاس
است یا عبد الله یا عبد الرحمن بن جریر عن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم اللهم اغفر للمحلقین
خداوندا بیامرز محلقین را قالوا گفتند صحابه
و للمقصرین ... سر را
قال اللهم اغفر للمحلقین خداوندا بیامرز محلقین را
... تخصیص محلقین کرد قالوا و للمقصرین
... ثلاثا
گفت آن حضرت آن کلمه را سه بار قال گفت
بار سیوم و للمقصرین بالمحلقین ...
... حدیث
است ... حدیث ابن عمر ...
... سیاق
... در حدیث ابن عمر ... تقدیر
... حدثنا
عبد الله بن محمد بن اسماء ابن عبید بن مخارق
... قال
حدثنا جویریة بن اسماء عن عبید الله ذکر عن
نافع ان عبد الله قال حلق النبی صلی الله علیه
وسلم و طائفة من اصحابه حلق کرد آنحضرت
و گروهی از اصحاب آنحضرت ... وقصر
بعضهم و تقصیر کرد بعضی از ایشان ...
... عادت عرب ...
... موی سر ...
و کم بود حلق میان ایشان و بسا که سید ...
آن را نوعی از تشهیر ... مباهات ...
... ایشان ...

مالک عن عبد اللہ بن دینار عن عبد اللہ بن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال خمس من الدواب من قتلهن وهو
محرم فلا جناح علیه فرمود پنج جنبنده اند کسیکه بکشد آنها را و حال آنکه وی احرام بسته است پس نیست گناه بر
وی العقرب والفارة والكلب العقور والغراب والحداة حدثنا مسدد قال حدثنا حماد بن زید عن
كثير عن عطاء عن جابر بن عبد اللہ رفعه مرویست از جابر بن عبد اللہ بحالیکه رفع کرده است این حدیث
را قال خمروا الآنية گفت بپوشید آوندهای آب را و جز آن واوكوا الاسقية و سر بندید مشکها را واجيفوا
الابواب و بر بندید درها را اجيفوا بالفتح همزه و کسر جیم و سکون تحتیه و فا بمعنی اغلقوا است واكفتوا صبيانكم
عند المساء و با خود گیرید خوردان خود را وقت شام واكفتوا بهمزه وصل و سکون کاف و کسر فا و فوقانیه
است بمعنی ضموا فان للجن انتشارا وخطفة پس بتحقیق مر جن را درین وقت پراگندگی است و ربودن متعلق بهر
دو کلمه است واطفئوا المصابيح عند الرقاد و بکشید چراغها را وقت خواب فان الفويسقة ربما اجترت الفتيلة
پس بتحقیق فویسقه یعنی موش خورد بسا است که ببرده فتیله را فاحرقت اهل البيت پس سوخته است مردم خانه را
قال ابن جريج وحبيب عن عطاء و گفت ابن جریج و حبیب از عطا فان للشياطين گفته است بجای فان
للجن فان للشياطين حدثنا عبدة بن عبد اللہ قال اخبرنا يحيى بن آدم عن اسرائيل عن منصور عن ابراهيم عن علقمة
عن عبد اللہ قال كنا مع النبي صلی اللہ علیہ وسلم في غار گفت عبد اللہ بن مسعود بودیم با پیغمبر خدا در غاری فنزلت
عليه والمرسلات عرفا پس نازل شد بر آنحضرت سوره والمرسلات فانا لنتلقاها من فيه پس بتحقیق ما تلقی میکردیم آن
سوره را از دهان آنحضرت اذ خرجت حية من جحرها ناگاه برآمد ماری از سوراخ خود فابتدرناها لنقتلها فسبقتنا
پس پیش رفتیم ما تا بکشیم آن را پس سبقت کرد ما را فدخلت في جحرها پس در آمد آن مار در سوراخ خود فقال رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقيت شركم كما وقيتم شرها پس فرمود رسول خدا نگاه داشته شد مار بدی شما را چنانکه
نگاه داشته شدید شما شر آن را وعن اسرائيل عن الاعمش عن ابراهيم عن علقمة عن عبد اللہ مثله مؤلف رحمه اللہ
گوید اسرائیل بروایت اعمش مانند آنست وقال انا لنتلقاها من فيه رطبة وتابعه ابو عوانة عن مغيرة وقال
عبد اللہ بن مسعود بتحقیق ما تلقی میکردیم آن سوره را از دهان آنحضرت در حالیکه تازه بود در نزول آن و شیرین بود شنیدن
آن از زبان آن حضرت وقال حفص وابو معاوية وسليمان بن قرم وگفته اند این سه نفر عن الاعمش عن ابراهيم
عن الاسود عن عبد اللہ مثله یعنی اسود نیز روایت کرده از عبد اللہ مانند آن حدثنا نصر بن علي قال اخبرنا
عبد الاعلى قال حدثنا عبيد اللہ بن عمر عن نافع عن ابن عمر عن النبي صلی اللہ علیہ وسلم قال دخلت امرأة النار
في هرة فرمود در آمد زنی در آتش دوزخ از جهت آزار گربه ربطتها فلم تطعمها بست آن را و طعام نداد آن را
ولم تدعها تاكل من خشاش الارض و نگذاشت آن را که بخورد از حشرات زمین بوش و جز آن خشاش بتثلیث
خا و کسر آن و دو شین معجمه بالفتح افصح قال وحدثنا عبيد اللہ عن سعيد المقبري عن ابي هريرة عن النبي صلی اللہ
علیہ وسلم مثله گفت عبد الاعلى و حدیث کرد ما را عبید اللہ از سعید مقبری از ابی هریره از پیغمبر خدا مانند آن
و مرویست که عائشه استدراک کرده بر ابی هریره و گفت آیا میدانی که بود این زن با آنچه کرد کافر بوده است
بتحقیق مسلمان گرامی تر است بر خدا از آنکه عذاب کند او را از جهت گربه پس وقتیکه حدیث میکنی از رسول خدا نظر کن

الجزء السابع | شیخ الاسلام | کتاب الحج

آن حضرت منقبض بی آن بکسر میم و سکون شین معجمه و فتح قاف پیکان عریض یا طویل یا تیر که این پیکان
در وی ست و بعضی گفته اند که آلتی تام جلم است بفتح جیم و لام مقراضی که بوی موی و پشم گوسفند
بریده شود ... روایت مسلم صحیح است با آنکه این شعر
بریده بود و این مشعر است با آنکه از نسک بود
از حج یا عمره و چون ثابت شده که آنحضرت
حلق کرد در حج لابد در عمره باشد و ثابت است
که معاویه اسلام در فتح مکه آورد پس متعین شود
بودن آن هر سه در عمره پیش از فتح یا آنکه در
عمره حدیبیه واقع شده در احادیث صحیحه که آن
حضرت حلق کرد در حدیبیه ...
... زیاده آمده که گفت ابن عباس
گفتم معاویه را نمیدانم این قول ترا اگر حجت بر
تو نیست ...

که چگونه میگوئی یعنی فهمیده میگفته باش پوشیده نماند که اعتراض عائشه برابی هریره که موافق آن ابن عمر نیز روا کرده خالی از اشکال نیست لفظ حدیث ابی هریرة صریح است در علیت عذاب گریه مگر آنکه انکار حدیث از اصل کنند و این انکار چنین ثقه نیز بعید است توانکه مقصود عائشه آن باشد که عذاب مسلمانان بآتش تنها بر مجرد جزع روا نیست چنانکه گمان فهمیده اید بلکه بر کافران این مواخذه عذاب میتواند شد والله اعلم حدثنا اسمعیل
قال حدثنی مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال نزل نبی من الانبیاء
تحت شجرة فرمود رسول خدا فرود آمد پیغمبری از پیغمبران زیر درختی فلدغته نملة پس گزید او را موریچه فامر بجهازه پس
فرمود بمتاع خود مراد اسباب حضر دکذلت جهاز بفتح جیم وکسر آن است در آخر زای بمعنی متاع است فاخرج من تحتها
پس بیرون آورده شد از زیر درخت ثم امر ببیتها فاحرق بالنار پس امر کرد بخانه مورچها پس سوخته شد بآتش فاوحی
الله الیه فهلا نملة واحدة پس وحی فرستاد خدا بسوی آن نبی چرا نسوختی یک نمله را که گزیده بود ترا قسطلانی از نووی
نقل کرده که قول او که شاید در شریعت آن پیغمبر کشتن و سوختن مور جهار روا بوده است مردود است که اگر روا
بودی عتابی اصلا بروی ازین فعل نمیشد انتهی و میتوان گفت که عتاب بر سوختن و کشتن نیامده است بلکه بر
زیادتی از نمله گا و راگزیده بود و قول حدیث فهلا نملة واحدة صریح است درین معنی و بر مقربان باندک چیزی
اگرچه مباح باشد بر عامه بلکه نسبت باینها عبادت باشد اعتراض میرود حسنات الابرار سیئات المقربین و گفته اند
که این حدیث تعبیه دارد و آن این است که این پیغمبر بر قریه که هلاک کرده بود خدا همه اهل آن را بسبب گناهکاران
که دران بوده اند گذشته گفت یارب درین قریه اطفال و مطیعان و دواب هم بوده اند بعد ازان زیر درختی
فرود آمد و کرد آنچه کرد پس باین وحی تنبیه کرد خدا وند سبحانه او را بر آنکه عقوبت از خدا اگاه عام می باشد و آن
رحمت است بر مطیعان و موجب اجر خواهد بود و نقمت و عقوبت است بر غیر مطیعان برین تقدیر محمول بر عتاب
هم نخواهد بود بدانکه اختلاف کرده اند در قتل نمله بعضی اصلا روا نداشته اند از جهت حدیث ابن عباس که در سنن آورده
ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن قتل النملة والنحلة و خطابی تخصیص کرده است این نمله را بنمله سلیمانی که کلان
بوده اند اما کشتن مورچه خورد که آن را ذر گویند روا است و آن قول احمد بن حنبل است و نزد مالک است که گفته مکروه
است قتل مورچه مگر آنکه برای نفع مردم و دفع ضرر باشد روا است بیکراهت روایت کرده است دارقطنی
و حاکم از حدیث ابی هریره که پیغمبر خدا فرمود بگشید مورچه را تحقیق روزی سلیمان علیه السلام برای استسقا
برآمده بود ناگاه و دید که مورچه بر پشت افتاده و دستها بر آسمان برداشته میگوید خداوندا این یک آفریده از
آفریدهای تو ام بی نیازیم از فضل و رحمت تو خداوندا ما را بگناه بندهای که خطاب تکلیف کرده مگیر و بده ما را
بارانی که ببارد برای ما درخت و میوه و به ما را پس مرقوم خود در الگفت برگردید تحقیق کفایت کرده شد
بهاو آب داده برای دواب خود **باب** اذا وقع الذباب فی اناء دالشراب در بیان حکم آنکه وقتیکه افتد
مگس در ظرف طعام یا در آب فلیغمسه فان فی احدی جناحیه داء وفی الاخری شفاء پس فرو بخورد که غوطه دهد دران
تحقیق در یک بال او که چپ است موجب زهر است و در دیگری که شفا است جانب راست است آورده اند
کرده اند درین حدیث که تقدیم میکند سم را و تاخیر میکند شفا را و مانند این در مخلوقات الهی بسیار است

بی آنکه باقی گذاشته جزی سا از مو که حلق کرده آن را معاویه برده با آنکه ثابت نشده سعی میان صفا و مروه ازان حضرت جز یکبار نیز در طواف قدوم نه روز نحر بعد طواف زیارت و تحقیق آنچه بعضی گفته اند که مراد آنست تعمر کرده ام از آنحضرت و حالانکه مصرح است در مسلم غیر روی عن رأس رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آن حضرت را جز این چهار عمره و یک حج دیگر نبود که گفته شود بوقوع این عمل در غیر آن و موافق میشود این قول معاویه با قول وی که گفته اسلام آورده ام من در عام قضیه اگر قطع کرده شود از روایت قیس و گفته شود لشبا آن چنانکه شیخ ابن حجر گفته و حمل کرده شود قول ابن عباس را الا اعلمه الا بحجة علیک بر نفی قول معاویه را در عمره و حج ورنه چنان است بقرینه منع معاویه از متعه و برین تقدیر جائز است که در عمره قضا گویند یا در عمره جعرانه ولیکن در نقل قول معاویه بتقدیر اسلام وی از فتح مستی و ضعفی هست کذا ذکره فی ترجمة المشکوة **باب** تقصیر المتمتع بعد العمرة ذکر تقصیر متمتع بعد ادای عمره و متمتع چنانکه سابق ذکر یافت آنست که احرام بندد للعمره در اشهر حج و عمره کند پس ازان اگر سوق هدی نکرده حلال شود و باز در ایام حج احرام حج بندد و حج کند
حدثنا محمد بن ابی بکر المقدمی قال حدثنا
فضیل بن سلیمان یتصغیر قال حدثنا موسی
بن عقبة الاسدی قال اخبرنی کریب عن ابن عباس
رضی الله عنهما قال لما قدم النبی صلی الله علیه وسلم
مکة امر اصحابه ان یطوفوا بالبیت و بالصفا
والمروة هرگاه قدوم آورد آن حضرت مکه را امر کرد اصحاب خود را که طواف کنند بکعبه و بصفا و مروه
ثم یحلوا پس ازان حلال شوند اگر سوق هدی نکرده اند و یحلقوا او یقصروا و حلق کنند یا تقصیر نزد احلال و گفته اند که اگر هست بجال که تا احلال حج مو بر آید حلق متحقق شود حلق افضل است از تقصیر و خلاف نیست در جواز تقصیر در هر دو نسک حج و عمره معا نزد شیخ کذا قال **باب**
الزیارة یوم النحر که طواف زیارت روز نحر

مگس شهد از شکم او شهد برون می آید و از نیشش او زهر عنوان این باب نیز بروایت ابی ذر از حموی ثابت
نشنیده تمام کرد و افق آن همین یک حدیث است و احادیث دیگر اصلا مناسبتی باین عنوان ندارد و
اعتذار از این سخن گفته اند چون آخر باب بدء الخلق است بعضی احادیث که متعلق به بعضی مخلوقات بود برای
نوشته و است بو نشنیده نماند بدین قول مناسب آن بود که باب بی ترجمه می آورد حدثنا خالد بن مخلد
قال حدثنا سلیمان بن بلال قال حدثنی عتبة بن مسلم قال اخبرنی عبید بن حنین قال سمعت ابا هریرة یقول قال
النبی صلی الله علیه وسلم گفت عبید شنیدم ابا هریره را که میگفت فرمود پیغمبر خدا از رحمت کنا و خدا بر وی اذا
وقع الذباب فی شراب احدکم فلیغمسه چون بیفتد مگس در شراب یکی از شما شراب شامل آب و شیر و مانند آن است
ثم لینزعه پس گو فرو برد مگس را و بر آرد آن را فان فی احدی جناحیه داء و الاخری شفاء در بعض
نسخ احدی جناحیه تذکیر است کره انی همین نسخه تذکیر ثابت داشته و گفته در بعض نسخ بصیغه تانیث است پس برای
جناح طائر است و تانیث بهمین اعتبار است و این چیزی نیست در روایت حدیث احدی است بصیغه
و جناح را مذکر و مؤنث هر دو اعتبار کرده اند و گفته اند جمع جناح اجنحه است و اجنح اجنحه مذکر است و اجنح
جمع مؤنث چنانچه شمال و اشمل و در آخری حرف جر که کلمه فی است محذوف است از قبیل عطف بر دو معمول دو
عامل مختلف و تقدم مجرور نیست فاحفظ حدثنا الحسن بن الصباح قال حدثنا اسحق الازرق قال حدثنا
عوف عن الحسن و ابن سیرین عن ابی هریرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال غفر لامرأة مومسة آمرزیده
شد مر زنی زانیه را مومسه بضم میم و واو ساکن و میم دیگر مکسور و سین مهمله بمعنی زانیه است مرت بکلب
علی رأس رکی یلهث کاد یقتله العطش گذشت آن زن ابسگی بر سر چاهی که زبان میکشید تیز و نیک است
سگ آن را تشنگی رکی برای مفتوح و کسر کاف و تشدید تحتیه چاهی که آبناشته باشد فنزعت خفها فاوثقته
بخمارها پس کشید آن زن موزه از پا پس بست آن را بچادر خود خمار بکسر معجمه است فنزعت له من الماء فغفر لها
بذلک پس کشید برای آن سگ از آب پس آمرزیده شد بآن کار و درین حدیث دلالت است که خدا وند
سبحانه بمحض فضل و کرم بانداک عملی اگر چه در حق چنین حیوانی باشد گناهان میکند و این حدیث در باب
گذشته است حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حفظته من الزهری کما انک ههنا گفت
یاد گرفته ام این را از زهری چنان جزم و زرم چنانکه تو اینجائی یعنی چنانکه شک ندارم در بودن تو در اینجا شک
ندارم در سماع خود از زهری قال اخبرنی عبید الله عن ابن عباس عن ابی طلحة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال
لا تدخل الملائکة بیتا فیه کلب ولا صورة فرمود در نمی آیند فرشتها غیر حفظه و کرام الکاتبین صرح به التوربشتی
در خانه که در وی سگ است و نه خانه که در وی صورت حیوانات است ظاهر حدیث عام است در هر سگ و هر صورت
حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر بقتل
الکلاب مرویست از عبد الله بن عمر که تحقیق پیغمبر خدا فرمود بکشتن سگان مرویست از عبد الله بن مغفل گفت فرمود
پیغمبر خدا بکشتن سگان پستر فرمود چه حال است مردم را و سگان را پستر رخصت کرد در نگه داشتن سگ شکار
و سگ پاسبان گله غنم و حمل کرده اند روایت کتاب را بر کشتن سگان گزنده و کشتن سگانی که ضرر رسانند

الی مائة تا بعین تاخیر کرد آنحضرت طواف زیارت
را تا شب و حجت این تعلیق آمد روایت جماعه
را از جابر و ابن عمر که آن حضرت طواف افاضه
کرد روز نحر بروز عمل کرده مستلانی این تعلیق را
برای ایام التشریق بگوید حساب مسلم
عبد الله مدوی البصری مشهور با جر دا حرف
عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله
علیه وآله وسلم کان یزور البیت ایام منی بود
آنحضرت که طواف زیارت کعبه میکرد در روزهای
که بمنا می بود مراد شبهای آنست چنانچه ذکر
کرده ابن مدینی در کتاب العلل از طریق قتاده
از ابی حسان که آن حضرت زیارت میکرد کعبه را
هر شب مادام که اقامت میکرد در منا و مروی
است آنرا روایت ابن ابی شیبه از طاؤس
مرسلا که آنحضرت طواف افاضه میکرد در شب
در شبهای منا وقال لنا ابو نعیم حدثنا سفیان
بن عیینة عن عبید الله العمری عن نافع عن ابن عمر رضی
الله عنهما انه طاف طوافا واحدا طواف کرد تنها
یک طواف ثم یقیل ثم یاتی منی پس ازان
قیلوله میکرد بعد که پستری آمد منا یعنی یوم النحر
مراد و سیاره راوی کرد ابن عمر این کار را
در روز نحر و رفعه عبد الرزاق ابو نعیم گردید و هم
کرد این حدیث را عبد الرزاق تا پیغمبر خدا صلی
الله علیه وآله وسلم گفت عبد الرزاق اخبرنا
عبید الله تا آخر اسناد مذکور بازیادت رفع حدثنا
یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن جعفر بن ربیعة
بن شرحبیل قرشی عن الاعرج حدثنی ابو سلمة بن
عبد الرحمن بن عوف ان عائشة رضی الله عنها
قالت حججنا مع النبی گفت عائشه حج کردیم با پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم فافضنا یوم النحر پس
طواف افاضه کردیم روز نحر فحاضت صفیة
پس از آن حیض کرد ام المؤمنین صفیه فاراد النبی
صلی الله علیه وآله وسلم منها ما یرید الرجل من
اهله پس خواست آن حضرت از وی چیزی که
میخواهد مرد از اهل خانه خود فقلت پس گفتم یا
رسول الله انها حائض تحقیق صفیه حائض است
قال حابستنا هی فرمودند موقوف دارنده
است صفیه از رحیل ما بمدینه گویا گمان کرد آنحضرت

امام الحرمین وغیر او روا داشته اند و بعضی گویند کشتن آنکه کراهت تنزیهی دارد حدثنا موسی بن اسمٰعیل قال حدثنا همام عن یحیی قال حدثنی ابو سلمة ان ابا هریرة حدثه گفت یحیی حدیث کرد مرا ابو سلمه که ابو هریره حدیث کرده است او را قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابو هریره فرمود رسول خدا من امسك كلبا فانه ينقص من عمله كل يوم قيراط هر کسیکه نگهدارد سگی را کم میشود از اعمال خیر او هر روز یک قیراط الا کلب حرث او کلب ماشیة مگر سگیکه نگهبانی زراعت کند یا سگیکه مواشی نگهدارد حدثنا عبد الله بن مسلمة قال حدثنا سلیمان قال اخبرنی یزید بن خصیفة قال اخبرنی السائب بن یزید انه سمع سفیان بن ابی زهیر الشنائی انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم بتحقیق سائب شنید سفیان بن ابی زهیر را که وی شنیده است پیغمبر خدا را شنائی بفتح معجمه و نون و همزه مکسوره و در بعضی نسخ شنی بفتح معجمه و تشدید نون مکسوره و تشدید یای تحتیه قسطلانی همین نسخه را اختیار کرده و در روایت ابی ذر شنوی بفتح نون مخففه و زیادت واو مکسوره و نسبت است بشهر شنوره که آن را ازد شنوره نیز گویند یقول من اقتنی کلبا لا یغنی عنه زرعا ولا ضرعا میفرمود کسیکه نگهدارد سگی که بی نیاز نمیکند از وی زراعت را و نه مواشی را نقص من عمله کل یوم قیراط کم کرده شود از عمل او هر روز دانگی فقال السائب انت سمعت هذا من رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت سائب مذکور مر سفیان ابن ابی زهیر را تو شنیده آن را بی واسطه از پیغمبر خدا قال ای ورب هذه القبلة گفت آری سوگند بپروردگار این قبله ای بکسر همزه و سکون تحتیه حرف جواب است بمعنی نعم از برای تصدیق و واو در رب برای قسم است این آخر کتاب بدء الخلق است و باتمام رسید بتاریخ ۱۲ محرم سنه یکهزار و پنجاه و نه امیدوار از فضل الٰهی آنکه توفیق اتمام ترجمه این کتاب مستطاب دریابد بمنه و توفیقه و انا العبد الاقل نور الحق بن عبد الحق القادری الدهلوی البخاری ستره

بسم الله الرحمن الرحیم کتاب الانبیاء

در این کتاب احوال و احادیث انبیا مذکور است بصحت پیوسته نزد ابی حبان از حدیث مرفوع ابی ذر رضی الله عنه که عدد انبیا یک لاکه و بست و چهار هزار است و از این جمله سیصد و سیزده رسول اند که کتب سماوی و صحف بر آنها نازل شده و بر وفق آن تبلیغ احکام کرده اند

باب خلق آدم و ذریته

در بیان آفرینش آدم و اولاد وی علیه السلام صلصال طین خلط برمل فصلصل کما یصلصل الفخار یعنی صلصال که در آیه واقع شده خلق الانسان من صلصال کالفخار بمعنی گل است که آمیخته کرده شده است بریگ و خشک کرده شده آواز میکند در وقت دست زدن مانند آواز آوندی که در آتش پخته شده صلصال بدو صاد مهمله در میان لام و در آخر لام فخار بفتح فا و تشدید خاء معجمه و در آخر راء و یقال منتن یریدون به صل وگفته میشود که صلصال بمعنی منتن است یعنی گندیده و اراده میکنند بآن که اصل صلصال صل است بمعنی گندیده که صاد در میان دو لام مشدده درآورده آن را تضعیف کرده اند کما یقال صر الباب وصرصر عند الاغلاق چنانکه صر صرصر است بمعنی آواز کردن نزد بستن آنکه تضعیف کرده اند آن را

البرق الساطع شیخ الاسلام | کتاب الحج

تعلیق آنست که ابو سلمه متفرد است از عایشه بیان باب اذا رمی بعد ما امسی بیان حکم وقتیکه رمی کند حاجی جمرة العقبة را بعد از انکه شام کند آنست در آمدن وقت مساء که بعد زوال است نه بعد مباح و آن اطلاق کرده میشود بر ما بعد زوال تا آنکه سخت شود تاریکی کما فی الفتح او حلق قبل ان یذبح یا حلق کند پیش از آنکه ذبح کند ناسیا او جاهلا بحال که فراموش کنند یا وقت در ترتیب را یا نادان است بحکم آن اجماع دارند علما که رمی جمرة العقبة از طلوع آفتاب تا زوال بر روز نحر وقت مسنون و مختار است و بعد از آن تا غروب وقت جواز است باساءت و اختلاف است در ما بعد غروب و در کتب حنفیه آنست که اگر رمی کند شب خالی باشد بر او لازم نیست بر رمی شب بحدیث ابن عباس که آن حضرت رخصت داده بشبانان را اینکه رمی کنند شب این محمول است بر شبی که بعد از روز آید توفیقا بین الاحادیث در شب مقدم مرویست از ابن عباس که آن حضرت پیش فرستاد ضعفای اهل خود را از مزدلفه و منع کرد ایشان را که رمی کنند جمره را تا آنکه طلوع کند آفتاب و بروایتی تا آنکه صبح کنند و اگر تاخیر کند بروز آینده نیز جائز است زیرا که آن جنس وقت رمی است ولیکن دم واجب گردد بجهت تاخیر از وقت این رمی کما هو المذکور فی الهدایة و شرح هدایه و علیق الکبیر فی مذهب محمد نقلا عن ابی حنیفه که ترک کرده این را تا اگر تاخیر کند جمرة العقبة را تا الی شب الکند آن را تا آنکه زائل کرد آفتاب از روز دیگر و با این قائل است ابو حنیفه و اسحاق و گفته و محمد و ابن منذر لیقتضی رمی کند بشب بجهت حدیث و لا حرج در ام ابی حنیفه است که گفت ابن عمر کسیکه فوت شود او را رمی تا آنکه شائب شود

بزیادتی صاد حملان دو بار شده و مثل کبکبته یعنی کبته مانند کبکب که در اصل کبه است یعنی تشنیت کرده
کبته را بزیادتی کاف میان دو بای موحده و کبکبته میگویند و در آیهٔ قرآنی و کبکبوا بمعنی انداخته شده
بر بعضی تا جمع کرده شده اند لفت به استمر بها اصل فاتمته کلمهٔ فمرت که در آیهٔ کریمه واقع شده و لما
حملت حملا خفیفا فمرت به وقتیکه جماع کرد آدم حوا را پس بازگرفت باری سبک پس گذشت حوا با آن بار کم
یعنی مرت بمعنی استمر بها الحمل یعنی دوام داشت بوی بار شکم تا آنکه پس تمام کرد مدت حمل را لاسلاد لا تسجد ان
فتحمل هست در قول خدا ما منعک ان لا تسجد خطاب با بلیس ملت در وقتیکه سجده نکرد بآدم یعنی حرف
لا زائد است برای تاکید فعل که داخل است بروی و بمعنی نفی نیست چنانکه در قول خدا لئلا یعلم یعنی
لیعلم است و بزیادتی لا بر فعل بسیار آمده و مثل لا اقسم و جز آن **باب** قول الله تعالی و اذ قال ربک
للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة وقتیکه گفت پروردگار تو مر ملائکه را بتحقیق من گرداننده ام در زمین
خلیفه خلیفه در لغت بمعنی پس آینده است و مراد آنست که در زمین قومی را که بعضی از پس دیگری آید
نماید با جرای احکام الهیه و انتظام عالم بیشتر از بیان آن میرود که مراد آدم است علیه السلام از آنکه بعد از صحیح
یا آنکه خلیفه الهی است برای اقامت حدود و تنفیذ احکام تشابی گوید قول اول راجح است از آنکه اگر
مراد آدم باشد نیکو نمی افتد قول ملائکه اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء آیا میگردانی در زمین خلیفه
کسی را که فساد میکند و میریزد خون را و آدم منزه بود از فساد و خون ریزی و نتوان گفت که فساد و
خونریزی که از اولاد آدم واقع شده چون منشأ و مبدأ وجود ایشان آدم بوده نسبت بآدم کرده شده
اگر آدم بوجود نیامدی هیچ مفسدی بد عالم نبودی قال ابن عباس لما علیها حافظ الا علیها حافظ گفته
است ابن عباس در تفسیر این آیه ان کل نفس لما علیها حافظ لما بمعنی الا در استثنا است و این لغت هذیل
است فی کبد فی شدة خلق یعنی کبد که در آیه خلق الانسان فی کبد واقع شده بمعنی سخت آفرینش است
و نیز بمعنی رنج و آزار آمده و مراد آنست که پیدا کرده شده است آدمی در رنج و آزار مصیبتهای دنیا و آخرت
و ریاشا المال ریش بمعنی مال است بروایت ابن عباس در قول الله تعالی یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا
یواری سوآتکم و ریشا و در روایت غیر او ریاشا است جمع ریش مانند شعب و شعاب و قال غیره ذاک الریش
والریاش واحد و هو ما ظهر من اللباس و گفته است غیر ابن عباس ریش بحذف الف و ریاش بزیادتی
الف یک کلمه است و آن بمعنی چیزیست که ظاهر است از لباس منقول است از ابن اعرابی هر چه بدان زینت
میکند آدمی از متاع و مال و ماکولات ریش و ریاش اوست ابن سکیت گفته ریاش مخصوص بجامهای متاع
خانه است و ریش بجامه گاهی بر مال هم اطلاق میکنند ما تمنون النطفة فی ارحام النساء منی می اندازید در رحم
زنان و قال مجاهد انه علی رجعه لقادر النطفة فی الاحلیل مجاهد گفته است مراد از قول خدا انه علی رجعه باز گردانیدن
نطفه است در ذکر مرد و کل شیء خلقنه فهو شفع هر چیزی که پیدا کرده است خداوند سبحانه پس آن جفت است
یعنی آن را مقابلی است که حکم جفت دارد و السماء شفع آسمان شفع زمین است همچنان برو بحر جن و انس یا گرم
و سرد و خشک و تر الی غیر ذلک و الوتر الله و یکتا که مقابل و مثل ندارد خدا است فی احسن تقویم یعنی

الجزء الرابع عشر من الاسلام الکتابیه

چنانکه سبق ذکر یافت و نسبت کرده اند بعضی
این روایت ابن عباس را بضعف از طریق
ابراهیم بن مهاجر و بعضی گفته اند از رجال جماعت
است غیر بخاری و روایت دارند ثوری باتفاق
ثوری و شعبه و اعمش و دیگران پس نیست اعتبار
ذکر ابن جوزی آن را در ضعفا و برتقدیر تسلیم
ضعف این طریق روایت کرده آن را طحاوی
از طریق دیگر که نیست در وی کلام پس سوق
کرده آن را امام محمد در موطا بعد ذکر حدیث
عبدالله بن عمرو بن عاص که عنقریب مذکور شود
و حدیث ابن عباس از طریق ایوب سختیانی
از سعید بن جبیر که میگفت کسیکه فراموش کند
از نسک خود چیزی را یا ترک کند گو بریزد خون
و اگفت و بیهقی که روایت کرده است و از
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم اخذ کنید که گو
نیست حرج در چیزی از آن و گفت اوچنانکه
نیست حرج در چیزی از آن در مدینه است
و در چیزی از آن کفارت مگر در حسنه و اصم و که
متمتع و قارن وقتیکه حلق کند پیش از ذبح گفت
بیرون دم است و آما الیس فی بیهم پریشین
کس چیزی انتهی و این صریحست در آنکه وجوب
دم در تقدیم یا تاخیر این مناسک روز نحر
بهرگز نز امام اعظم مخصوص بقارن یا متمتع
است وقتیکه تقدیم کند حلق را بر ذبح در غیر
این صورت و تخصیص بقارن و متمتع بنابر
آنست که ذبح بر ین هر دو واجب است بخلاف
مفرد و تخصیص بتقدیم حلق بجهت آنکه حلق
محل آنست و آنچه محلل بود جنایت باشد مگر
از وقت پس چیز کرده شود بدم و قول به تعالی
لا تحلقوا رؤسکم حتی یبلغ الهدی محله

احسن خلق است یعنی نیکوترین آفرینش است ثم رددناه اسفل سافلین الا من امن پس بستر رد کردیم او را پایان ترین پایها یعنی بپایین رو کرد از اهل دوزخ گردانیده شد مگر کسیکه ایمان آورد و در تفسیر قوله الا الذین آمنوا حسن بصری گفته که بمعنی زیان است مراد از ان گمراهی از راه دین است و از هرم و ارذل عمر و ضعف پیری هم کنایه داشته اند و معنی آنست که در ایام ضعف پیری نقصان میشود عمل آدمی و کم میشود حسنات و ثواب اخروی مگر کسانیکه ایمان آورده اند و اعمال نیکو کرده اند در جوانی علمای بسیار مید گوتی اگرچه در پیری عمل کمتر از ایشان می آید خدا وند سبحانه بمحض فضل اعمالی که در قوت جوانی میکردند در نامه اعمال آنها ثبت می فرماید ثم استثنى فقال الا من امن معنی بوضوح پیوست که ترتیب این ترجمه بمعنی لازم است تستثنون ای تخلق تسأم یعنی تفسیر کردن و تنتشرون فيما تعلمون واقع شده قرار اینست که در هر صورت تیران یعنی گرایا نیکیم شمارا الشیء تجعلك لى لتعطانی الغنى تعظيم بتنه که رون از تجمع موجب تسکین است و در مرتبه الوهیت تنزیهی که مقرون بستایش است وقال ابو العالية فتلقى آدم من ربه كلمات وگفته است ابوالعالیه و موصول آورده است این قول را طبری باسناد حسن پس آموخت آدم از پروردگار خود کلمات و هو قوله ربنا ظلمنا انفسنا و آن کلمات قول او ست تعالی خداوندا ستم کردیم بر خود و قیل کلمه گفته میشود و درین کلام اشارت است که این تفسیر که بعد ازین مذکور است از ابوالعالیه نیست گوید از ابوعبیده است فازلهما استزلهما یعنی خواند بسوی زلت و لغزش از دائره حق آدم و حوا را شیطان و این زلت صغیره بود و گفته اند تعبیر بعصیان در قول خدا و عصی آدم از تعظیم زلت است برای زجر اولاد آدم را از آنکه عصیان عام تر است شامل است صغیره و کبیره را یتسنه یتغیر یعنی متغیر نشد که در آیه فانظر الى طعامك و شرابك لم يتسنه واقع شده بمعنی تغیر است آسن متغیر که قول تعالی من ماء غیر آسن بمعنی متغیر است والمسنون التغیر مسنون در قول وی تعالی من حمأ مسنون بمعنی متغیر از گل حمأ جمع حماة و هو الطین المتغیر حمأ بفتح حاء مهمله و میم هر دو جمع حماة بفتح مهمله و سکون میم و آن گل متغیر است که از کثرت مجاورت با آب سیاه میگردد یخصفان اخذ الخصاف من ورق الجنة یعنی از یخصفان مراد آنست که گرفتند آدم و حوا ستر را از برگهای درخت بهشت قوله یخصفان الورق یخصفان بعضه الى بعض جمع میکردند برگها را و برهم میدوختند بعضی را بر بعضی گویند خصفت النعل ای خرزتها سوآتهما كناية عن فرجيهما از سوآتهما مراد فرج هر دو است و متاع الى حين هنا الى يوم القيمة یعنی ازین قول مراد از حین اینجا روز قیامت است الحين عند العرب من ساعة الى ما لا يحصى عدده و معنی حین نزد عرب از ساعتی تا زمانیکه شمرده نشود عددش قبيله جيله الذي هو منهم در آیه کریمه انه يراكم هو وقبيله گروهی است که شیاطین از ایشان است بعضی شمار او و قبیله او و قبیله بمعنی گروهی است که وی از ان گروه است این چنین تفسیر کرده ابوعبیده و طبری از مجاهد آورده که مراد جن و شیاطین اند در صحاح گفته جیل از جن صنفی از ان است چنانکه ترک و هند صنفی است از انسان حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا عبد الرزاق عن معمر عن همام عن ابی هریرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال خلق الله آدم وطوله ستون ذراعا گفت پیغمبر خدا رحمت کنا دخدا بروی سیدالکبر و هست خدا آدم را و حالانکه درازی قد او شصت ذراع است شصت ذراع آدم بذراعی که امروز مخاطبان دارند اند امام احمد از حدیث سعید بن مسیب از ابی هریره مرفوعا آورده که سعد طول آدم

الجزء السابع — شيخ الاسلام — كتاب الحج

ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قيل له في الذبح والحلق والرمي تحقيق گفته شد مر آن حضرت را در حکم ذبح و حلق و رمی و التقديم والتاخير در تقدیم و تاخیر بعضی ازین امور از بعضی فقال لا حرج پس فرمود نیست تنگی بگناه و عدم جواز حدثنا على بن عبد الله حدثنا يزيد بن زريع قال حدثنا خالد عن عكرمة عن ابن عباس رضی الله عنهما قال كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يسأل يوم النحر بمنى بود آن حضرت که پرسیده می شد روز نحر در منی از احکامی چند فيقول پس میفرمود لا حرج پس بیان کرد راوی سوال را با بعض تفصیل وگفت فسأله رجل فقال پس پرسید آن حضرت را مردی پس گفت آن مرد حلقت قبل ان اذبح حلق کردم پیش از آنکه ذبح کنم یا دانسته قال اذبح ولا حرج فرمود ذبح کن که جائز است و نیست حرج بلزوم اعاده و گناه وقال رميت بعد ما امسيت گفت سائل رمی کردم جمره را بعد از آنکه شام کردم قال لا حرج از اینجا معلوم میشود که این سوالها در نصف آخر روز بود بعد عود از منا باب الفتيا على الدابة عند الجمرة جواب مسئله گفتن حاجی بحالی که سوار باشد بر دابه نزد جمرة العقبة مقصود اینجا بیان مشروع حال رمی است اگرچه از مناسک نباشد و در کتاب العلم بیان جواز فتوی است بحال سواری یا بحال ایستادن و لتوجه بعبارت دیگر پس مثل تکرار باشد جهات کرانند این ترجمه بجاهای متعدد در ابواب حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن عيسى بن طلحة بن عبيد الله تيمي مسند عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وقف في حجة الوداع تحقیق آن حضرت وقوف کرد در حجة الوداع یعنی سوار بر راحله در هنگام حجة الوداع بمنا

بہشت ذراع بود قسطلانی ترجیح میدہد معنی اول را از انکہ ذراع ہر شخص بقدر ربع قامت اوست اگر بقدر شصت ذراع آدم باشد ربع او بسیار قلیل از قامت او خواہد بود پوشیدہ نماند کہ این کلیہ بر تقدیر عموم و شمول آدم ترجیح میکند معنی ثانی را گویا بلفظ اول در کلام او از سہو قلم ناسخ است و نیز روایت کردہ است عبد الرزاق از معمر بزیادتی علی صورتہ گفتہ اند ضمیر راجع بآدم است یعنی پیدا کردہ خدا آدم را ہمین صورتیکہ دیدہ میشود و بر ہیأتے کہ بودہ بی آنکہ در رحم اطوار جنینی و جز آن داشتہ باشد از خورد کلان شدہ و باشد کہ ضمیر راجع باللہ تعالی دارند و صورت را بمعنی صفت نیز گویند تائید میکند این معنی را روایت خلق اللہ آدم علی صورۃ الرحمن پیدا کرد اللہ تعالی آدم را بر صفت خود یعنی جامع صفات خود از حیات و علم و قدرت و ارادہ و سمع و بصر و کلام و باید دانست کہ در آدم بقدر جو حملہ ماہیت انسانی ظاہر بود بلکہ ہمہ آدمیان مخلوق بہمین صفت اند تفاوت در مردم باعتبار ظہور آثار این صفات و ختصاصی آنست بہرین معنی تخصیص آدم نسبت بمخلوقات دیگر است و این معنی منافات ندارد بآنکہ انبیای دیگر بلکہ آدمیان ہمہ بجلیل باشند تعالی اذہب فسلم علی اولئک النفر من الملائکۃ پس فرمود خدا آدم را برو و سلام کن برین جماعت فشنیدہ فاستمع ما یحیونک بہ پس بشنو کلامی را کہ تحیت میکنند ترا بان کلام فانہا تحیتک وتحیۃ ذریتک پس بدرستیکہ آن تحیت تست و تحیت اولاد تو فقال السلام علیکم فقالوا السلام علیک ورحمۃ اللہ فزادوہ ورحمۃ اللہ گفتند السلام علیک و رحمت خدا پس فزودند زیادہ کردند کلمہ رحمۃ اللہ پس باید کہ در جواب سلام رحمۃ اللہ زیادہ کردہ باشند و این اول مشروعیت سلام است و در وی فتح باب مودت و یگانگی و تالیف دلہاست کہ رہنماست بسوی اتفاق و تکمیل درین اسلام قال فکل من یدخل الجنۃ علی صورۃ آدم فرمود آنحضرت پس ہر کہ در آید بہشت را بر صورت آدم خواہد بود در حسن و جمال و قامت و در نمی آید بصورت خود از رنگ در روی کہ در دنیا داشتہ فلم یزل الخلق ینقص حتی الآن پس ہموارہ خلقت مردم کمتر میشود تا اکنون قسطلانی عبارت در ینجا آوردہ فانتہی التناقص الی ہذہ الامۃ ظاہر معنی این کلام آنست کہ باخر رسید تناقص تا باین امت یعنی بعد ازین تناقص نخواہد بود دانستہ کلام او معلوم میشود معنی آنست کہ تناقص تا اینجا رسیدہ است و ساکت است از آنکہ بعد ازین ہم خواہد شد و چون بہشت می درآیند عود خواہند کرد بسوی آنچہ آدم بود از حسن و جمال و طول و عرض و از کتاب مثیر الغرام کہ تالیف تاج الدین و مبری است منقول است از روایت ابن قتیبہ کہ آدم علیہ السلام امرد بود و موی ریش بعد از وی روئید بر روی ولد او حدثنا قتیبۃ بن سعید قال حدثنا جریر عن عمارۃ بن القعقاع عن ابی زرعۃ عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اول زمرۃ یدخلون الجنۃ علی صورۃ القمر لیلۃ البدر فرمود رسول خدا رحمت کناد خدا بروی بتحقیق نخستین گروہی کہ می درآیند بہشت را بر صورت ماہ شب چہاردہم اند در خوبی و روشنی ثم الذین یلونہم علی اشد کوکب دری فی السماء اضاءۃ پس آن کسانیکہ بر پی آنہا میروند بر صورت سخت ترین ستارہ تابان در آسمان از روی روشنی خواہند بود ظاہرا این دو گروہ اند از انبیا و اولیا و مطیعان کامل کہ بی عقوبت بہشت میروند و تعرض بحال حمیعی نیست

یومئذ عشیۃ عرفۃ قال الامر الا قال اصل بلا حرج سید... پرسیدہ شد آنحضرت ذبح جمرہ را تقدیم کردہ و سعید از تحیر تاخیر کردہ گفت ہیچ گناہ و حرجی نیست باک ظاہر اسوال مردم از ترتیب در وظائف روز نحر بود کہ چہار است رمی جمرہ و پس از آن نحر و ذبح پس از آن حلق یا تقصیر پس از آن طواف افاضہ و گرد بسیار زمن مناسک اندکہ ترتیب در ان واجب است بالاتفاق چنانچہ طواف و سعی موقوف بعرفات و وقوف بمزدلفہ و طواف و جز آن حدثنا سعید بن یحیی بن سعید بن ابان بن سعید بن العاص الاموی قال اخبرنا ابی قال حدثنا ابن جریج قال حدثنی الزہری عن عیسی بن طلحۃ ان عبد اللہ بن عمرو بن العاص حدثہ انہ شہد النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یخطب یوم النحر بتحقیق عبد اللہ بن عمرو حدیث کرد عیسی را کہ وی حاضر شد آن حضرت را و دید بحالیکہ خطبہ میخواند آن حضرت روز نحر فقام الیہ رجل فقال کنت احسبت کذا قبل کذا یعنی برخاست بسوی آن حضرت مردی و گفت ظاہر اعتذار بود مرا گمان میکردم کہ چنین عمل پیش از چنان عمل است مثلا حلق را پیش از رمی پنداشتم ثم قام آخر فقال پس برخاست مردی دیگر و گفت کنت احسب کذا قبل کذا کنایت کرد از دو وظیفہ دیگر حلقت قبل ان انحر نحرت قبل ان ارمی اول است بلا اعتقاد بعدم علم و غرت قبل ان ارمی مقولہ مرد دیگر ... ابن ملتمس مردم بیان کرد کہ آنچہ واقع شد بر خلاف ترتیب بنا بر نفی خلاف و پرسیدند از صحت و فساد آن فقال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم افعل ولا حرج پس فرمود آن حضرت بکن و گناہی نیست حرج نفی حرج بہمہ این افعال راجع آن متعلق است بلا حرج وتمام من حیث المعنی آنست کہ متعلق بقال را نشد یعنی فرمود برای ہمہ این افعال در جواب ہر سوال چنانکہ گفت فما سئل یومئذ عن شیء پس پرسیدہ نشد درین روز از ہیچ فعلی الا قال افعل ولا حرج و نفی حرج درین افعال مترتب بر اعتقاد بعدم شعور بیان خلاف ترتیب است

[illegible]

که نوبت به نوبت از دوزخ برآورده به بهشت میفرستند واقع نشده و تواند که بلو نهم را خاص تر گیریم هر کدام
پس گروه اول میروند اگرچه بیکبار نباشند سیاق حدیث نیز ناظر بهمین است که همه اهل بهشت این صفات نخواهند
بود والله اعلم لا یبولون ولا یتغوطون بول و غایط نمیکنند در بهشت و حاجتی بآن نخواهند داشت تغوطان
مشتق از غایط است بتشدید واو مفتوحه ولا یتفلون بکسر فا تف نمیکنند ولا یمتخطون و بینی نمی افشانند
امشاطهم الذهب شانهای ایشان از طلا است و رشحهم المسك و عرق ایشان بوی مشک میدهد مجامرهم
الألوة و مجمرهای ایشان الوه است بضم همزه و بضم لام و بتشدید واو الانجوج تفسیر الوه است بفتح همزه و سکون
نون و ضم جیم اول مضموم است عود الطیب در بعضی روایات الالنجوج است بتوسط لام میان همزه و نون
هر دو لفظ بمعنی چوب خوشبوی است اگر گوئی چه حاجت است در بهشت بشانه حال آنکه ریشها ندارند و موی
سرها در هم بسته نمیشود که موجب آزار است و بهشت جای هیچ آزار نیست و نیز کدام حاجت است بچوب
خوشبو حال آنکه عرقهای اهل بهشت خوشبوتر از مشک است جواب آنست که نعمتهای بهشت و کسوت ماکل
و مشارب آن برای دفع الم سرد و گرم و دفع گرسنگی و تشنگی و تطییب برای دفع گندگی نخواهد بود بلکه از قبیل
لذتهای متوالیه و نعمتهای متکاثره است بشانه اگرچه حاجتی نباشد لیکن تواند که موجب لطافت دیگر خوب
و تازه تر گردد وازواجهم الحور العین و زنان اهل بهشت حوران سفید چشم اند علی خلق رجل واحد علی صورة
ابیهم آدم ستون ذراعا فی السماء و بر مقدار آفرینش یک مردی که بر صورت پدر مردم که آدم است شصت
ذراع در علو و ارتفاع از این حدیث انحصار ازواج در حور مستفاد نمیشود تا منافات داشته باشد بآنکه
زنان دنیا نیز ازواج مردان آنها خواهند بود و انت زوجتی فی الدنیا والآخرة مشعر باین است الی غیر
ذلک من الآثار و از راه معقول هم می توان گفت هرگاه زنان مومنه به بهشت میروند دور است که اینها
به بهشت میروند بی شوهر باشند و نعمت و لذت زوجیت نرسند حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی عن
هشام بن عروة عن ابیه عن زینب بنت ابی سلمة عن ام سلمة ان ام سلیم قالت یا رسول الله ان الله لا یستحیی
من الحق گفت ام سلیم مادر انس تحقیق خدا شرم ندارد از گفتن حق این مقدمه اعتذار است از تصریح بچیزی
بچیزی که حیا میکنند نفوس بشری بیان آن بحضور آن حضرت مراد آنست که الله تبارک و تعالی بیان کرده
و فتی از انجمله نیست که حیا در زنند از وی و این سوال او حق بوده است فهل علی المرأة غسل اذا احتلمت یا
هست بر زن غسلی وقتیکه احتلام کند قال نعم اذا رأت الماء فرمود آری غسل واجب است بر زن وقتیکه
آب منی ببیند بعد از بیداری فضحکت ام سلمة فقالت تحتلم المرأة پس خنده کرد از تعجب این سوال ام سلمه
پس گفت ام سلمه آیا احتلام میکند زن یعنی زن آب منی دارد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فبم
یشبه الولد فرمود رسول خدا اگر آن زن آب منی ندارد پس بچه چیز مشابه میشود ولد مر مادر را این استدلال
است بر آنکه زن منی دارد چنانکه مرد ولد مخلوق از هر دو آب است اگر غالب است آب مرد میکشد ولد
بسوی خود و مشابه او میگردد و شاید که پسر میشود و اگر آب زن غلبه دارد مشابه مادر میگردد و شاید که دختر
میشود والله اعلم حدثنا محمد بن سلام قال اخبرنا الفزاری عن حمید عن انس قال بلغ عبد الله بن سلام

سوار بر شتر یا دو گوش و ند کو باشند پس ذکر او
حوالی نام حدیث مذکور را تا بعد معلوم شود
متابعت کرده صالح را سریق راشد در روایت
این حدیث از زهری بذکر ناقه و دادن ذکر کرد
حدیث ابن عمر و اسوی سابچهار طرق و حاصل
از مجموع آن وقوع سوال و جواب بعد شد
مرتبه اعمال روز نحر است هنگام خطبه آن
حضرت بنا ترده بر سجایی که سوار بود بر ناقه
از حدیث ابن عباس ظاهر شد که آن پسیار
بود یعنی بعد زوال آفتاب روز نحر چنانچه اشاره
عیان گذشت و لازم نمی آمد از وقوف تر جمه
اینکه رمی کرده باشند آن حضرت در وقت
باب الخطبة ایام منی مشروع بودن خطبه
ایام منا که معروف اند برای تعلیم مناسک حج
که باقی مانده و این حکم بالاجمال متفق علیه
ولیکن نزد حنفیه و مالکیه بروز دویم از نحر خوانند
و نزد شافعی و کسیاکه پیرو وی رفته بروز نحر
و روز سیوم از نحر خوانند و ظاهر از ایراد این
احادیث درین باب ترجیح و اختیار مشروعیت
خطبه روز نحر است ابن منیر گوید خواست
که بیان کنند که راوی نام کرده مذکور درین جا
را خطبه چنانکه نام کرده مذکور روز عرفات را خطبه
و تحقیق اتفاق دارند بر مشروعیت خطبه عرفات
پس گویا الحق کرده مختلف فیه را بمتفق علیه
[illegible] ... مذکور نیست ... [illegible]
چیزی از افعال حج بلکه از وصایای ... است
از غیر شعائر حج ذکر فرمود آن را در این روز
بجهت کثرت اجتماع مردم از اقطار عالم
گرد در برهمگنان و برسانند شاهد غائب را پس
گمان کرد کسیکه دید آن را خطبه چنانکه ...
گفته و خود شایع بود در آن وقت که نزد تبلیغ
احکام عامه و مواعظ بر منابر وعظ میگفتند
و همه آن را خطبه می نامیدند و محل خلاف
خطبه ایست که مخصوص بحجاج و تعلیم مناسک
حج باشد و آن نیز از سنن حج باشد چون خطبه
عرفه و خطبه روز دویم نحر و ظاهر است
که سوق حدیث برای تعلیم مناسک نیست
پس مقصود برای حج نباشد کانچه در حدیث

مقدم رسول الله صلى الله عليه وسلم المدينة گفت انس بن مالک رسید عبدالله بن سلام را قدوم رسول خدا
در مدینه فاتاه فقال انی سائلک عن ثلث لا یعلمهن الا نبی پس آمد و گفت تحقیق من پرسنده ام ترا از سه چیز که
نمیداند آنها را مگر پیغمبر خدا ما اول اشراط الساعة چیست نخستین علامات قیامت وما اول طعام یاکله اهل
الجنة و چیست نخستین طعامی که می خورند آن را اهل بهشت در بهشت ومن ای شیء ینزع الولد الی ابیه ومن ای شیء
ینزع الی اخواله و از چه سبب مشابه میشود فرزند بسوی پدر خود و از چه مشابه میگردد بخالهای خود و این حدیث
چنانکه حدیث سابق مطابق ترجمه باب همین است ازانکه سخن در خلق آدم و ذریه اوست خود گویا از توریت
معلوم کرده بود که ازین سه چیز جز پیغمبر که بوحی دانسته باشد خبر نمیدهد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم خبرنی
بهن آنفا جبرئیل علیه السلام پس فرمود رسول خدا خبر داده مرا باین سه چیز همین لحظه جبرئیل علیه السلام قال فقال عبدالله
ذاک عدو الیهود من الملائکة گفت انس پس گفت عبدالله این جبرئیل دشمن یهود است از جمله فرشتها
دشمن گرفتن یهود جبرئیل را گویا از جهت آن خواهد بود که احکام شاقه چنانکه از شریعت موسوی معلوم شده
بر ایشان آورده است یا ازانکه بر نبی دیگر مثل عیسی علیه السلام وحی آورده و نبوت مقرر کرده و این همه
آن جهل و موجب کفر است فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما اول اشراط الساعة فنار تحشر الناس
من المشرق الی المغرب پس فرمود رسول خدا اما نخستین علامات پس یک آتشی است که می انگیزد مردم را و می برد
بر همه ایشان از مشرق بمغرب اما اول طعام یاکله اهل الجنة فزیادة کبد حوت و نخستین طعامی که می خورند در بهشت
اهل آن زیادتی جگر ماهی است و آن پاره ایست متعلق بجگر و آن بسیار خوش مزه و لذیذ است و این ماهی
بهشتی است که زیادتی جگر آن را همه اهل بهشت می خورند و بعضی گویند که مراد ازین ماهی است که بر روی آن
زمین است و درین اشارت است که دنیا تمام شد و اما الشبه فی الولد فان الرجل اذا غشی المرأة فسبقها ماؤه
کان الشبه له اما موجب مشابهت در فرزند پس تحقیق مرد وقتیکه جماع کرد زن را پس سبقت کرد زن را آب
مرد یعنی پیشتر انزال شد در رحم او باشد مشابهت مر مرد را و اذا سبقت کان الشبه لها و وقتیکه سبقت کرد زن
در ریختن آب باشد مشابهت فرزند مر زن را و در روایت عائشه رضی الله عنها نزد مسلم این چنین است اذا علا
ماؤه ماء المرأة اشبه اعمامه و اذا علا ماؤها ماء الرجل اشبه اخواله پس علو بمعنی سبقت است ازانکه هر غالبی
سبقت معنوی دارد پوشیده نماند که هر دو آب که جمع شوند یکی بر بالای دیگری میتواند بود و توانند که سبب
مشابهت گاه سبقت باشد و گاه علو پس حاجت نیست باین تکلف قال اشهد انک رسول الله گفت عبدالله
گواهی میدهم که تو رسول خدائی و ایمان آورد بآن حضرت ثم قال یا رسول الله ان الیهود قوم بهت پس گفت ای
رسول خدا تحقیق یهود گروهی کذاب و مبهوت اند که بطرف حق نمی آیند بهت بضم موحده و سکون ها هم آمده جمع
بهوت است ان علموا باسلامی قبل ان تسألهم یبهتونی عندک اگر دانند باسلام من پیش ازانکه پرسی ایشان را
تکذیب میکنند مرا نزد تو فجاءت الیهود ودخل عبدالله البیت پس آمدند یهود و در آمد عبدالله بخانه فقال
رسول الله صلى الله عليه وسلم ای رجل فیکم عبدالله بن سلام پس فرمود پیغمبر خدا باین یهود چگونه مردیست
در میان شما عبدالله بن سلام قالوا اعلمنا وابن اعلمنا گفتند که وی داناترین ماست و پسر داناترین ماست

تا آنکه رسید بجمره و بارها ظاهر آنست که این روز
نحر بود و القرینة انچه گفت بعد ازین پس امر کرد
مهاجرین را پس فرود آمدند در مقدم مسجد
و امر کرد انصار را اینکه نزول کنند از پس مسجد
پس ازان فرود آمدند مردم بعد ازین و این
حدیث بدین طریق نیست در طریق دیگر نزد نسائی
و ابو داود و از مروی دیگر اصحاب این حدیث
بے ذکر تعلیم مناسک آمده با اختلاف بذکر
میمنه و میسره بجای مقدم مسجد و برای این
و چون سماع بعضے مردم ... از دور بود دیگر
که گمان کرده باشد راوی تعلیم مناسک از
انچه رسید بگوش وی از جواب مسائل که پرسیدند
یا از قول شریف خذوا عنی مناسککم چنانچه در
بعضے روایات آمده والله اعلم و خواندن
خطبه روز نحر امیر حاج را اشبه بطریق اتباع
سنت است که عمل خطبه ازان حضرت ثابت
است اگرچه خصوص تعلیم مناسک دران ثابت نیست
و اگر در خطبه تعلیم مناسک کنند نیز محظور نباشد
که این نیز از مواعظ است و تعلیم احکام در
خطب نیز احتیاج در مانند آن چون عید و
جز آن معهود است حدثنا علی بن عبدالله
قال حدثنی یحیی بن سعید قطان قال حدثنا فضیل
بن غزوان بضم فا و فتح معجمه و ساکن و فتح غین
و سکون زای هر دو معجمه و بنون در آخر قال
قال حدثنا عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنهما
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خطب
الناس یوم النحر فقال بتحقیق آن حضرت خطبه خواند
مردم را روز نحر پس فرمود یا ایها الناس ای
یوم هذا ای مردمان کدام روز است این
روز قالوا یوم حرام گفتند صحابه امروز روز حرام
است یعنی حرام است قتال دران قال فای
بلد هذا فرمود پس کدام شهر است این شهر
قالوا بلد حرام گفتند شهر حرام است قال فای شهر
هذا فرمود پس کدام ماه است این ماه قالوا
شهر حرام گفتند ماه حرام است مقصود ازین
سوال تذکار حرمت و تقریر آن که ثابت در
نفوس ایشان است برای تمهید و تمکین چیزے
و قصد ارشاد آن دارد قال فان دماءکم واموالکم

و تحیرنا و ابن اخیرنا و نیکوتر ین ما است و پسر نیکوترین ما است اخیرنا و خیرنا اسم تفضیل است از خیر یا آنکه مشهور است تفضیل همین خیر است و در روایت غیر ابی ذر اخیرنا است بو عبید و از خیرت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم افرأیتم ان اسلم عبد الله پس فرمود رسول خدا آیا خبر دهید اگر اسلام آرد عبد الله شما مسلمان می شوید قالوا اعاذه الله من ذلک گفتند پناه دهد او را خدا از آنکه اسلام آرد پس توخرج عبد الله الیهم فقال اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس بیرون آمد عبد الله از خانه بسوی ایشان و گفت کلمه اسلام فقالوا شرنا و ابن شرنا پس گفتند بدترین مردم ما است و پسر بدترین ما و در افتادند در وی به نزاع

بشر بن محمد قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا معمر عن همام عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم نحوه روایت کرده است بشر بن محمد باسناد خود از ابی هریره از پیغمبر خدا مانند آن حدیث حدیثی که اشارت بمانند آن کرده است روایت کرده است از محمد بن رافع از عبد الرزاق از معمر از همام از ابی هریره از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قبل ازین و اینجا از بشر بن محمد عبد الله بن مبارک را ذکر کرده گفته مانند آن است و تفسیر کرده اینجا القول خود یعنی لولا بنو اسرائیل لم یخنز اللحم می خواهد اگر نه بودندی بنی اسرائیل گنده نمی شد گوشت یخنز بمثناة تحتیه و خای معجمه ساکن و نون مفتوحه و زای بمعنی نتن است اصل این قصه آنست که بنو اسرائیل گوشت سلوی که برایشان فرود می آمد نگاه می داشتند و آن گنده میشد هر چند ممنوع شده بودند باز نیامدند و این رسم نگاه داشتن گوشت از ایشان افتاد اگرچه امروز مباح است ولولا حواء لم تخن انثی زوجها و اگر نه بودی حوا که فریب داد و خوردن از شجر آدم را خیانت نکردی هیچ زنی زوج خود را یعنی این فعل او سرایت کرده است در اولاد او

ابو کریب و موسی بن حزام قالا حدثنا حسین بن علی عن زائدة عن میسرة الاشجعی عن ابی حازم عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم استوصوا بالنساء خیرا وصیت کنید بزنان نکوئی را یعنی به نیکی پیش آیید و درشتی نکنید با ایشان استوصوا از قبیل یستغفرون است صاحب کشاف گوید این سین برای مبالغه است چنانکه در استعجب یعنی سوال میکنند النفس خود در نیکی بر ایشان کذا نقله القسطلانی پوشیده نماند که تفسیر آیت ناظر باین است که سین بمعنی طلب باشد بلی در استعجب میتواند برای مبالغه باشد بیضاوی گفته که استیصا بمعنی قبول وصیت است یعنی قبول کنید وصیت مرا در حق زنان که نیکی کنید با ایشان فان المرأة خلقت من ضلع بتحقیق زن پیدا کرده شده است از یکی ضلع بکسر معجمه و فتح لام و بکسر آن و بعین مهمله در اصل بمعنی استخوان پهلو است جمع آن اضلاع است استعاره کرده بمعنی کجی که در صورت آن است حاصل معنی آنست که کجی در زن باید ساخت بعضی گفته اند که نخستین زن که حوا است برآورده شده است از استخوان پهلو حضرت آدم چنانکه نخل از خسته خرما می برآید مرویست از ابن عباس و در آنچه روایت کرده است ابن اسحاق و معنی آنست که چون اول زنان که مادر همه ایشان در اصل از استخوان برآمد در همه ایشان کجی در طبع مرکوز است وان اعوج شیء فی الضلع اعلاه و بتحقیق کج ترین چیزها در ضلع بلندترین آنها است این کلام برای تاکید معنی اعوجاج آورده اعوج اسم تفضیل است اگرچه نحویان گویند که اسم تفضیل از الوان و عیوب نمی باشد لیکن بطریق شاذ در جائی که التباس بصفت ندارد جائز داشته اند ان ذهبت تقیمه کسرته

الجزء السابع عشر الاسلام | کتاب الحج

ثم رفع راسه فقال پس برداشت آن حضرت سر خود را یعنی بسوی آسمان پس گفت اللهم هل بلغت آیا رسانیده ام من فرمان ترا اللهم هل بلغت مکرر فرمود چنانچه خائف از کسی در امتثال امر وی مکرر اظهار امتثال نماید و ذمه خود بری سازد و این اظهار برای تنبیه مخاطبین است که حق رسالت را ادا کردم و فرمان رسانیدم اکنون شما را تبیه خدا قال ابن عباس فوالذی نفسی بیده انها لوصیته الی امته گفت ابن عباس پس سوگند آن کسی است که نفس من بدست قدرت او است بتحقیق این جمله که مذکور میشود وصیت آنحضرت است بامت خود که فرمود فلیبلغ الشاهد الغائب پس باید که برساند چیزی را که گفتم حاضر این مجلس کسی را که غائب است از اهل عصر و کسانیکه بعد ازین پیدا آیند لا ترجعوا بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض باز مگردید شما بعد من رفتن من از دنیا کافران که بزنند بعضی از شما گردنهای بعضی را چنانکه منکران بعث و جزا که کافر اند کنند مقصود تغلیظ و تشدید در منع ازین فعل است و آنکه این جریمه بکفر ماند

حدثنا حفص بن عمر بن الحارث الحوضی قال حدثنا شعبة قال اخبرنی عمرو یعنی ابن دینار قال سمعت جابر بن زید قال سمعت ابن عباس رضی الله عنهما قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یخطب بعرفات گفت ابن عباس شنیدم آنحضرت را که خطبه میخواند در عرفات چنانچه در باب لبس الخفین للمحرم برخی از احکام مذکوره در آن مذکور شود و ایراد این حدیث درین باب

پس اگر رفتی و قصد کردی که راست سازی شکستی تو او را و ان ترکته لم یزل اعوج و اگر بگذاری همیشه
کج است فاستوصوا بالنساء پس قبول وصیت کنید در زنان به نیکوئی **حدثنا** عمر بن حفص قال حدثنا
ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنا زید بن وهب قال حدثنا عبد الله قال حدثنا رسول الله صلی الله علیه
وسلم وهو الصادق المصدوق گفت عبد الله بن مسعود فرمود رسول خدا او را است گو و راست گفته شده
است بوی ان احدکم یجمع خلقه فی بطن امه اربعین یوما بتحقیق یکی از شما جمع کرده میشود آفرینش او
شکم مادر او چهل روز در روایتی نطفة واقع است یعنی تا چهل روز نطفه است ثم یکون علقة مثل ذلک
پستر می باشد خون بسته مانند مذکور یعنی تا چهل روز ثم یکون مضغة مثل ذلک پستر می باشد گوشت پاره چهار
ثم یبعث الله الیه ملکا باربع کلمات پستر می فرستد خدا بسوی او فرشته چهار کلمه بعد از طور چهارم
که تمام می شود خلقت او درست میگردد اعضای او فیکتب عمله واجله ورزقه وشقی او سعید پس می نویسد
کردار نیک و بد او را و مدت حیات او را و رزق او را آنچه لوی زندگانی کند و می نویسد که بدبخت است
و دوزخی یا نیک بخت است بهشتی ثم ینفخ فیه الروح پستر دمیده میشود در وی روح فان الرجل لیعمل بعمل
اهل النار پس بتحقیق مرد کار میکند کار دوزخیان که بدان سزاوار دوزخ گردد حتی ما یکون بینه وبینها الا
ذراع تا آنکه نمی باشد میان او و میان نار مگر یک دست یعنی نزدیک است که بران عمل میرد و بدوزخ در رود
فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل الجنة پس پیش می آید بر وی نوشته ملک که از اهل سعادت نوشته
بود پس عمل میکند عمل اهل بهشت فیدخل الجنة پس می در آید بهشت را و ان الرجل لیعمل بعمل اهل الجنة حتی ما
یکون بینه وبینها الا ذراع و بتحقیق مردی هر آئینه عمل میکند عمل اهل بهشت تا آنکه نمی باشد میان او و میان
جنت مگر یک دست فیسبق علیه الکتاب پس پیش می آید بر وی نوشته ملک که از اهل شقاوت نوشته بود
فیعمل بعمل اهل النار فیدخل النار پس کار میکند کار اهل دوزخ پس می در آید در آن در حدیث اشارت
است بآنکه مدار امور بر تقدیر ازلی است و حکم مستوری و مستی همه بر عاقبت است هیچکس نداند
که آخر چه حالت بر رود **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زید عن عبید الله بن ابی بکر بن انس عن انس بن
مالک عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الله وکل فی الرحم ملکا فرمود بتحقیق خدا وکیل کرده است
شکم زن فرشته را فیقول ای رب نطفة یا رب علقة یا رب مضغة پس میگوید آن فرشته در هر
مرتبه ای پروردگار این نطفه است و ای پروردگار این خون بسته است ای پروردگار این گوشت
پاره است مقصود استفهام است از آنکه آدمی مکون می شود یا نه فاذا اراد ان یقضیها پس وقتی که خواهد
خدا که صورت کند قال یا رب اذکر ام انثی گوید فرشته مرد است یا زن در آرا او تو اشقی ام سعید آیا
بدبخت است یا نیک بخت فما الرزق فما الاجل پس چیست روزی او و چند است مدت حیات او فیکتب
کذلک فی بطن امه پس می نویسد همچنانکه حکم میشود در شکم مادر او و در این حدیث ذکر عمل نکرد از جهت
انطریق الزام معلوم شده از شقی و سعید **حدثنا** قیس بن حفص قال حدثنا خالد بن الحارث قال
حدثنا شعبة عن ابی عمران الجونی عن انس یرفعه ان الله یقول لأهون اهل النار عذابا مرویست از انس بجانب پیغمبر

الجزء السابع شیخ الاسلام کتاب الحج

ذی الحجة عبد الرحمن بن ابی بکرة عن ابی بکرة تا آخر
نفیع است بضم نون و فتح فا صحابی است
افضل فی نفسی من عبد الرحمن گفت ابن سیرین خبر
داد مرا عبد الرحمن و مردی دیگر که فاضل تر
است در دل من از عبد الرحمن که حمید بن
عبد الرحمن حمیری است یا ابن عوف بر رد
سماع وارد من ابی بکرة مذکور قال خطب
النبی صلی الله علیه وآله وسلم یوم النحر قال
اتدرون ای یوم هذا گفت ابو بکره خطبه
خواند ما را آن حضرت روز نحر و فرمود
آیا میدانید کدام روز است این روز قلنا
الله ورسوله اعلم گفتیم خدا و رسول او دانا تر
است ازین معلوم شد که یوم
حرام و توفیق
اندا آنست که گویند در حدیث ابن عباس
اختصار و تلخیص از سوال و جواب کرده شده
است زیرا چه ذکر نکرد ابن عباس اندرون
را در سوال و تمام جواب اول او لیس یوم النحر

نيز بيان اين حديث را بآن حضرت بتحقيق خدا ميگويد مر آسان ترين اهل نار از روی عذاب فيستال لو ان
لك برآنكه كنايت است از ابوطالب وخفت عذاب او را از ان رو خواهد بود كه در ابتدای حال
نبوت در تائيد وحمايت آن حضرت سعی ها كرده بود چنانكه گويند ابولهب كه يكی ست تخفيف است روز دوشنبه
در عذاب او تخفيف ميشود از انجهت كه داد وقتی روز دوشنبه خبر از تولد آن حضرت آورده بود دری بانيه
او را آزاد كرد لو ان لك ما فی الارض من شیء اكنت تفتدی به اگر تحقيق باشد مر ترا هر چيزيكه در زمين است آيا
هستی تو بدل دهنده بآن چيز كه خلاص كنی خود را ازين عذاب تا لنعم گفت آری ميدهم قال فقد سالتك
ما هو اهون من هذا گفت خدا پس تحقيق پرسيدم مر ترا چيزی كه آسان تر است ازين يعنی طلب كردم از تو چيزی
كه آسان تر بود و انت فی صلب آدم و حال آنكه تو بودی در صلب آدم اشارتست بعهد ميثاق آن
لا تشرك بی شيئا اينكه شريك مسازی بمن چيزی را فابيت الا الشرك پس باز آوردی يعنی وقتيكه بوجود خارج آمدی
تو از همه چيز مگر شريك كردن مرا در عبادت **حدثنا** عمر بن حفص بن غياث قال حدثنا ابی قال حدثنا
الاعمش قال حدثنی عبد الله بن مرة عن مسروق عن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم لا تقتل نفس
ظلما گفت عبد الله بن مسعود فرمود رسول خدا رحمت كناد خدا بروی كشته نميشود هيچ كسی از روی ستم
الا كان علی ابن آدم الاول كفل من دمها مگر آنكه باشد بر پسر نخستين آدم و آن قابيل است كه هابيل را كشته نصيبی
از خون آنكس يعنی بهره از گناه اين ستم گشته لانه اول من سن القتل از ان رو كه وی نخستين كسی است
كه طريقه كرده است كشتن را اگر گوئی خدا فرموده است لا تزر وازرة وزر اخری يعنی بگناه كسی ديگری
را نميگيرند گوئيم اين پسر آدم را بگناه قاتل ديگر ميگيرند چنانكه از وی دور رسيده بلكه اين نصيبه او از ان سبب
است كه طريقه ساخته كشتن بيگناهی در اين سنت نهادن فعل اوست همين معنی است حديث من سن
سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها ومن سن سنة سيئة فله وزرها ووزر من عمل بها **باب** الارواح جنود
مجندة ارواح كه متعلق با بدانست گروه های مجمع است مثل انواع مختلف است بدانكه ارواح را بزبان
اهل عقل نفوس ناطقه گويند و اختلاف است در ميان ايشان كه همه نفوس افراد يك نوعست يا هر
يكی فرد نوعی و گفته است الروح بمعنی مصطلح عقلا است اشارت بمذهب ثانی كرده است قال الليث عن يحيی بن
سعيد عن عمرة عن عائشة قالت سمعت النبی صلی الله عليه وسلم يقول الارواح جنود مجندة فما تعارف
منها پس آنچه موافق است از آنها در صفات و مناسب است در اخلاق ائتلف الفت ميگيرد با يكديگر
و ائتلاف از صميم دل يا گوئيم اين حكم اكثر است وما تناكر منها اختلف و آنچه موافق نيست در صفات و مناسب
در اخلاق اختلاف دارد و الفت نميگيرد گويند اين كلام اشارتست بآنكه ارواح پيش از اجساد مخلوق
شده يعنی پيدا كرده شده بر دو گونه سعادت و شقاوت وقتيكه ابدان كه در ان ارواح است
ملاقات ميكنند در دنيا الفت ميگيرند بقدر پيدايش نخستين از صفات سعادت و شقاوت بدانكه
الشارحون وميتوان گفت كه معنی آنست كه ارواح لشكر های مجمع بودند پس آنچه شناخت يكديگر
را پيش از تعلق بابدان الفت ميگيرند بيك ديگر و آنچه نشناختی در ان وقت نه نشسته اند...

الجزء السابع شيخ الاسلام الكتاب ...

تا آنكه گمان برديم كه نام ميبرد بغير نام مشهور اين
روز ... فرمود آيا نيست اين روز
ذو الحجه ... گفتيم آری ... آمد وكسی اشهر است
... آری او فرمود ... قال ای بلد
فرمود كدام شهر است اين شهر قلنا الله
ورسوله اعلم ... سكت حتی ظننا انه سيسميه بغير
اسمه قال اليست بالبلدة ... فرمود آيا نيست
اين بلده بلد حرام قلنا بلی گفتيم آری بلد حرام
است قال ... كحرمة
يومكم هذا فی شهركم هذا فی بلدكم هذا الی
تلقون ربكم ... پس بتحقيق خونهای شما ...
شما حرام است بر شما مانند حرمت اين روز
كه درين ماه ... درين شهر است تا آنكه ملاقات
كنيد پروردگار خود را ... آگاه باشيد بشنويد
... رسانيدم من رسالت را ... گفتند صحابه
آری رسانيدی قال اللهم اشهد گفت
خداوندا گواه باش ... تبليغ ...
را تا روز قيامت ... فرمود ليبلغ
الشاهد الغائب بايد كه برساند حاضر كسی را
كه غائب است فرب مبلغ اوعی من سامع
پس بسا كسيكه رسانيده شده است اين حديث
بوساطت سامعان ... ياد دارنده تر
تر اند از شنونده ... رسانند ...
لا ترجعوا بعدی كفارا يضرب بعضكم رقاب
بعض ... حدثنا محمد بن ...
قال حدثنا ... هشام ...

والقتى نذارند وقال يحيى بن ايوب حدثنى يحيى بن سعيد بهذا وگفت يحيى بن ايوب حديث كرده است مرا يحيى بن سعيد مانند حديث مذكور مقصود آنست كه چنانكه ليث از يحيى بن سعيد آورده يحيى بن ايوب نيز از يحيى بن سعيد مانند حديث مذكور آورده

باب قول الله عز وجل ولقد ارسلنا نوحا الى قومه وتحقيق فرستاديم ما نوح را بسوى قوم او و درود تسليم نوح را عليه السلام بر نبوت مشرف ساختند پنجاه ساله بود مقاتل گويد صد ساله و عبد الله بن جرير گويد سيصد و پنجاه ساله بود و كلبى گويد وى اول پيغمبريست كه بعد از آدم مبعوث شد و تحريم دختر و عمه و خاله كرده و تولد او بعد از فوت آدم عليه السلام يكصد و بيست و ... سال بود و عمر وى يك هزار و چهار صد سال است و قبر او بمسجد حرام است و ... بده واسطه با در ليس عليه السلام ميرسد و در آنچه مذكور شد اقوال ديگر نيز آمده و ابن عباس روايت كرده كه نوح از كثرت نوحه بر خود اين نام يافته و در سبب آن اختلاف كرده و بعضے گويند از جهت دعاى هلاك بر قوم خود بوده و بعضے گويند از مراجعت او بپروردگار در باره فرزند خود كنعان بوده است قال ابن عباس بادى الراى ما ظهر لنا گفت ابن عباس در تفسير قول خدا ما نراك اتبعك الا الذين هم اراذلنا بادى الراى گفته اند اين را قوم نوح كه نمى بينيم ترا كه متابعت تو كرده اند مگر كمينها ميگويد كه بادى الراى ما ظهر لنا يعنى كمينه بودن اينها چيزيست كه ظاهر است نزد ما بى تامل و رويت اقلعى امسكى يعنى نگهدار از آب خود را اى زمين وقال التنور نبع الماء يعنى جوشيد آب چنانچه ديگ مى جوشد و تنور كشتى زمين بلند تر است يا بمعنى مشهور است كه نان در وى پزند يعنى اول از آنجا جوشيده بود بطريق خارق عادت گويند در مسجد كوفه بود و بعضے گويند در شهر بود وقال عكرمة وجه الارض وگفته است عكرمه مولاى ابن عباس مراد از تنور روى زمين است و همين است قول زهرى وقال مجاهد الجودى جبل بالجزيرة وگفت مجاهد جودى كه در قول خدا است واستوت على الجودى جبل بالجزيرة كوهى است بجزيره كه ميان دجله و فرات است دأب حال يعنى داب بمعنى حال است در آيه مثل داب قوم نوح مرويست كه چون نوح عليه السلام از عدم انقياد در اسلام دعا كرد بر ايشان بقول خود رب لا تذر على الارض من الكافرين ديارا خداوندا مگذار بر زمين از كافران اهل خانه و با جابت پيوست دعاى او چنانكه فرمود خداوند عز و جل ولقد نادانا نوح فلنعم المجيبون فرمود درخت بكاريد تا از چوب آن كشتى بسازى نوح درخت نشاندند تا صد سال منتظر بود كه درخت قابل كشتى شد بعد از آن امر شد كه كشتى بسازد كه طول آن چهار صد ذراع و عرض پنجاه بود و بروايتى طول سى صد و عرض پنجاه ذراع و بروايت حسن بصرى طول شش صد و عرض با نصد ذراع و بروايتى طول يكهزار و دويست ذراع و عرض شش صد و آن را سه طبقه ساخت طبقه پايان براى دواب و وحوش و ميانه براى مردم و بالا تر از همه براى جانوران طيور و پرنده گرفت از هر كشتى را بتمام رسانيد الله تعالى در هاى آسمان را بر ارشاد كه پيوسته آب بريخت و چشمهاى زمين را يكبارگى سر داد چنانكه آب تمام زمين را فرو گرفت و بر كوه هاى بلند پانزده ذراع و بعضے گويند هشتاد ذراع بالا رفت پس غرق شدند همه كافران و همه اهل زمين و نماند از ايشان كه نسل كنند مرويست كه دهم رجب بر كشتى سوار شدند و دهم محرم بسلامت فرود آمدند و در اينجا قصه اليست

اختصار است بجهت بعد وقال هشام بن اعين خبر ما ابن ... محذوف يا از آخر و اثبات آن اسم فاعل است از غزو ابن ربيعه جرشى بفتح جيم و فتح را و شين معجمه سه يا صد و پنجاه و ... تسيبى ... عن ابن عمر رضى الله عنهما قال وقف النبى صلى الله عليه وآله وسلم يوم النحر بين الجمرات فى الحجة ... وقوف كرد و ايستاد آنحضرت روز نحر در ميان جمرات در حجى كه گذارد آنرا بعد از بعضے وقوف كرد و بعد از تلبيس با بن ... سوال و جواب وارد شده وقال هذا يوم الحج الاكبر و فرمود كه امروز روز حج اكبر است بدانكه حج اكبر حج را گويند مطلق بمقابله اصغر كه عمره باشد و بسيارى از احاديث و آثار وارد شده درين معنى و بعضے قران را اكبر گويند و افراد را اصغر و اما روز حج اكبر در ان اقوال است اكثرى روز نحر را گويند چنانكه در غالب احاديث مرفوعه موقوفه آمده و بعضے روز عرفه را گويند چنانكه در بعضے روايات مرفوعا آمده و مرويست از عمر و ابن عمر رضى الله عنهما بعضے همه ايام حج گويند چنانكه يوم الجمل و يوم صفين و نحو آن هر يك نامهاى مجموعه ايام است و از شيخ ابن ... احاديثى كه وارد شده در روز نحر محمول اند بر آن باعتبار آنكه اكثر اعمال حج از رمى و ذبح و حلق و طواف درين روز است و همچنين احاديث روز عرفه بجهت بودن آن ركن اعظم اعمال كه بر وقوف است زيرا كه حج فوت مى شود بفوات آن و باين معنى است حديث الحج عرفة شيخ ... رحمه الله در ترجمه مشكوة گفته و آنكه اكثر مردم حج را اگر روز جمعه افتد حج اكبر گويند بمتعارف زبان علم و شرع نيست و حديث روايت كرده اند كه حج روز جمعه برابر هفتاد حج است و گفته اند اين حديث موضوع و باطل است نعم حجى كه آنحضرت كرده در روز جمعه بود و بيشك حج در روز جمعه فضيلت خاص دارد از جهت اجتماع شرف زمان و مكان انتهى و بايد دانست كه جمعه در حج آنحضرت روز عرفه بود نه نحر ... صلى الله عليه وآله وسلم يقول ... پس گشت آنحضرت كه ميگفت اللهم اشهد و ودع الناس و وداع كرد آنحضرت مردم را زيرا كه دانست كه بعد از آن حج ديگر و اجتماع ديگر اتفاق نشود فهم كرد اين را

از مخترعات زنادقه و معاندان اسلام چون در بسیاری از کتب تفاسیر و تواریخ مسطور است تعرض بدان
میرود و اشارت ببطلان آن کرده می شود گویند که عوج بن عنق یا ابن عناق که دختر زاده آدم بود
از زمانه پیش از نوح بود تا زمان موسی علیه السلام زندگانی داشت گفته اند که کافر متمرد و جباری بیباک
بود طول قامت او سه هزار و سیصد و سه ذراع بود ماهی را از دریائی که میان زمین و آسمان است میگرفت
و بآتش آفتاب بریان میکرد و بنوح میگفت چه چیز است این کاسه که در پیش داری و باستهزا میگرفت
از این قسم نهایات در ماده او ذکر کرده اند و گویند این کافر با آنکه ظالم ترین کفار بود در طوفان غرق
نشد و لبسلامت ماند حافظ عماد الدین بن کثیر گوید عقل صریح حکم ببطلان این قصه میکند و چه گنجایش دارد که
پسر نوح را با آنکه گناهی غرق کنند و غضب الٰهی بر همه مردم رفته باشد و چنین کافر منید شیطانی مرید
را بگذارند و همچنین نصوص آیات قرآنی نیز مبطل آنست قال الله تعالى ثم اغرقنا الآخرين و قوله رب لا تذر على الارض
من الكافرين ديارا و این طول قامت او که نقل کرده اند مخالف احادیث صحیح است که معلوم شد از ان
الله خلق آدم طوله ستون ذراعا حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله عن يونس عن الزهري قال سالم
وقال ابن عمر مرویست از زهری که گفت سالم بن عبد الله بن عمر گفته است ابن عمر قام رسول الله صلى الله
عليه وسلم في الناس ایستاد بخطبه رسول خدا در مردم فاثنى على الله بما هو اهله پس ستایش کرد بر خدا بآنچه
که خدا سزاوار آنست ثم ذكر الدجال فقال انى لانذركموه پس ذکر کرد دجال را و فرمود بتحقیق من می ترسانم
شما را از دجال وما من نبي الا قد انذره قومه و نیست هیچ پیغمبری مگر آنکه ترسانیده است از دجال قوم
خود را لقد انذره نوح قومه بتحقیق ترسانیده است نوح قوم خود را که وی دعوی خدائی میکند و گمراه خواهد
کرد عالمی را تخصیص نوح بعد از تعمیم از آن است که وی اول رسل است و ابتدای انذار هر قوم را از دست
انبیاء دیگر ارشاد امت میکردند مثل پدران اولاد خود را و وی پدر دوم است که در دنیا همه اولاد او
باقی اند لکن اقول لکم فیه قولا لم یقله نبی لقومه ولیکن من میگویم شما را در باره دجال قولی را که
نگفته است آن را هیچ پیغمبری مر قوم خود را تعلمون انه اعور وان الله ليس باعور میدانید و شنیده اید که
وی یک چشم کور است و بتحقیق خدا کور نیست اگر گوئی بطلان دعوی او واضح تر ازین بسیار است با آنکه
وی جسم بود و محتاج با حوائج و سائر بشریات بر خر سوار گردد و این همه منافی الوهیت است و چرا اختیار
برچنین کوری او کرده اند گوئیم شاید این همه دلائل انبیای دیگر گفته باشند و نگفته اند که وی کور است و خدا
کور نباشد آنحضرت همه را گفته و زیاده بران این دلیل فرموده والله اعلم حدثنا ابو نعيم قال حدثنا
شيبان عن يحيى عن ابي سلمة قال سمعت ابا هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا احدثكم
حديثا عن الدجال گفت ابو هریره فرمود رسول خدا آیا حدیث نکنم شما را حدیثی از دجال ما حدث به
نبي قومه چنین حدیث نکرده بآن پیغمبری قوم خود را انه اعور وانه يجيء معه بمثال الجنة والنار بتحقیق یک
چشم کور است و بتحقیق می آید دجال که با وی صورت بهشت و دوزخ است والتي يقول انها الجنة هي النار
و صورتی که میگوید بتحقیق آن بهشت است نیست آن مگر دوزخ و همچنین بر عکس این آنرا که نار میگوید

وارد بدانکه مبیت بمنا درین هنگام واجب
نزد جمهور علما و سنت است نزد امام ابو حنیفه
و در قولی مر شافعی را و روایتی از احمد و جوب دم
بترک آن مبنی برین خلاف است و مستحب در مبیت
اکثر لیل است و کلام در اصل مسئله و رباب سقایة
الحاج گذشت اینجا مقصود بیان رخصت است
و در ان مر بعضی را پس بعضی حکم اذن مخصوص
بعباس یا آل وی یا بقوم بنی ہاشم یا لسقایه مر
دارند و بعضی عام گویند مر هر که را که سقایه دارد
و جمهور مخصص گویند باہل سقایه و رعاة ابل
و شافعی عام گوید مر اہل عذر را و قول مؤلف
و غیر هم ناظر بدانست و نزد علمای حنفیه چون
مبیت بمنا سنت است ترک آن مکروه باشد
مگر بعذر حدثنا محمد بن عبيد بتصغير بن ميمون
معروف به محمد بن ابی عباد قرشی تیمی مولی یزید بن
هارون قال حدثنا عيسى بن يونس همدانی
کوفی عن عبيد الله بتصغير عمری عن نافع عن ابن
عمر رضي الله عنهما قال رخص النبي صلى الله عليه
واله وسلم رخصت داد آن حضرت یعنی عباس
را در مبیت بگذرانیدن ایام منا چنانکه در طریق آخر آید
بیاید ح تحویل است بطریق دیگر که گفت
حدثنا يحيى بن موسى سختيانی بلخی قال حدثنا
محمد بن بکر بن عثمان برسانی قال اخبرنا ابن جريج
قال اخبرني عبيد الله عن نافع عن ابن عمر رضي الله
عنهما ان النبي صلى الله عليه واله وسلم اذن ح
تحویل است بطریق ثالث که گفت حدثني
محمد بن عبد الله بن نمير بتصغير قال حدثنا ابي
حدثنا عبيد الله قال حدثني نافع عن ابن عمر رضي
الله عنهما ان العباس استاذن النبي صلى الله عليه
واله وسلم ليبيت بمكة ليالي منى من اجل سقايته
طلب اذن کرد عباس بن عبد المطلب از آن
حضرت برای آنکه شب باشی کند بمکه در شبهای
منا از سبب سقایت وی که در مسجد حرام است
است فاذن له پس اذن داد آن حضرت او را
به بیتوتت در مکه تابعه متابعت کرده ابن نمير را

بهشت است یعنی گمراه میکند مردم را و میگوید که این است بهشت و در راستا لیبت میکند درین بهشت خواهد در آمد و در حقیقت آن دوزخ است که در آخر عقوبت وی بدوزخ خواهد بود و همچنین است بر عکس آن مرو نیست که تبقدیر الٰهی مسلمانان را بوی شدتی است بخوارقی که حق جل شانه او را بران قدرت داده چنانکه زنده کردن مرده که وی را کشته باشد و بطلب او باران از آسمان می بارد و زمین را گوید سبزه برویان آمد رجال سبزه می روید بقدرت و مشیت الٰهی بعد از آن عاجز میکند او را خدا پس بر هیچ چیز قدرت نمی یابد و بجعلی نبینا الصلٰوة و السلام آن ملعون را میکشد و هدایت میکند مردم را بر دین محمدی و شریعت احمدی جانی انذر ما کما انذر به نوح قومه و من تحقیق میترسانم شما را چنانچه ترسانیده است بدجال نوح قوم خود را و همچنین دیگر انبیا ترسانیده اند قوم را از انکه فتنه او عظیم است مدهوش خواهد ساخت عقلها را و در حیرت خواهد انداخت فهمها تا آنکه زرد میگردد از جا میجای و دو رنگی میکند چنانکه منقارا فرصت تامل در دلائل حدوث و نقص نمی ماند اما عجب است که در زمان دیگر فتنه نشنوند و برتری از وی نمایند دلائل حدوث و امارات عجز و ناکسی او در غایت وضوح است مگر آنکه این جماعت گروندگان او بی فهم باشند و آگاهی از تنزیه و تقدیس خدائی نیافته باشند یا آنچنانکه بسیاری از اہل زمان فرق نمیکنند میان واجب و ممکن و یکسانی که بتقلید عرفا حاصل کرده اند همه را خدا میگویند و باین گمان خود را اہل کامل میگیرند اگر این مردم تصدیق کنند و دراز معتقد ایشان نخواهد بود اگر گوئی ترسانیدن نوح و سائر انبیا پیش از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و علیہم اجمعین اہل زمان خود را از دجال که در آخر زمان خواهد بود چگونه است گویم ظاهرا معلوم انبیا نبوده است که در آخر زمان خواهد بر آمد و آنحضرت بآنکه معلوم فرموده بود که زمان خود در آخر از منه میدانست یا آنکه مقصود بر حال بود تا حاضران تو بترسانند خلفا بعد خلف و زمانا بعد زمان حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد الواحد بن زیاد قال حدثنا الاعمش عن ابی صالح عن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یجیئ نوح وامته بیت ابو سعید فرمود رسول خدا می آید نوح و امت او روز قیامت فیقول اللہ هل بلغت پس میگوید خدا آیا رسالت مرا بقوم خود فیقول نعم ای رب پس میگوید آری ای پروردگار من رسانیدم فیقول لامته هل بلغکم پس میگوید پروردگار مر امت نوح را آیا رسانیده است شما را فیقولون لا ما جاءنا من نبی پس میگویند نرسانیده است بما هیچ پیغمبری مرا فیقول لنوح من یشهد لک فیقول محمد و امته پس میگوید خدا مر نوح را کیست که گواهی میدهد بر تصدیق تو پس میگوید محمد و امت او فیشهد انه قد بلغ پس گواهی میدهم محمد صلی اللہ علیہ وسلم که بتحقیق نوح رسانیده است و هو قوله و کذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و اشارت باین قصه است قول اللہ عز و جل و همچنین گردانیدیم شما را امتی عادل تا باشید گواهان بر مردم و الوسط العدل و وسط یعنی عدل است اگر گوئی آنحضرت چگونه شهادت ادا کرد بآنکه در زمان نوح نبود و شهادت بسماع روا نیست گویم آن حضرت بوحی متلو قرآنی دانسته بود پس علم قطعی بود و باین معنی آنحضرت را حدثنا اسحٰق بن نصر قال حدثنا محمد بن عبید قال حدثنا ابو حیان عن ابی زرعه

ذکر وقت انداختن سنگریزه با جمرات یکسر جیم جمرات جمع جمره است یعنی سنگریزه و نیز مواضع را که در آنجا رمی کنند نیز جمرات گویند و آن سه موضع اند جمرة الاولی و جمرة الوسطی و جمرة العقبه و رمی جمار واجب است اگر ترک کند جبر کرده شود بدم و نزد مالکیه سنت موکده است و بر روایتی از ایشان رکن است که باطل گردد حج بترک آن و قال جابر رمی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یوم النحر ضحی و گفت جابر رمی کرد آنحضرت روز نحر وقت چاشت یعنی جمره عقبه را و برای جمره مشروع نیست درین روز غیر آن و اول وقت جواز رمی جمره از طلوع فجر است بدلیل آنچه گذشت در باب من قدم ضعفة اهله که پیش میفرستاد ابن عمر ضعفه اہل خود را پس بعضے از ان قدوم میکردند بمنا در وقت نماز فجر و بعضے بعد از ان و وقتیکه قدوم میکردند رمی میکردند جمره را و گفت رخصت داد مر ایشان را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و وقت مختار از طلوع آفتاب است بدلیل حدیث ابن عباس که منع کرد آنحضرت ضعفاء اہل خود را که رمی کنند جمره را تا آنکه طلوع کند آفتاب و آخر وقت آن در باب اذا رمی بعد ما امسی مذکور شد و رمی بعد ذلک بعد الزوال و رمی جمار کرد بعد از روز نحر در ایام تشریق بعد از برگشتن آفتاب و باین حد تحدید کرده اند ائمه اربعه اول وقت را درین ایام تا آنکه اگر رمی از زوال رمی نماید اعاده کند مگر در روز سیوم نزد امام ابو حنیفه که جائز است رمی در پیش از زوال استحسانا و هرگاه جائز باشد ترک رمی درین روز اصلا بدلیل فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه جائز باشد تقدیم آن از وقت معتاد بطریق اولی و چون بگذرد ایام تشریق و غروب شود آفتاب روز سیوم الخ فوت شود رمی و جبر کرده شود و بالاتفاق جنایت در کتب فقه مذکور است حدثنا ابو نعیم

عن ابی هریرة قال کنا مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی دعوة گفت ابوهریره بودیم ما با پیغمبر خدا در مهمانی
فرفع الیه الذراع وکانت تعجبه پس برداشته شد بسوی آن حضرت یعنی داده شد ذراع بز و بود آن
ذراع که خوش میکرد آن حضرت آن را فنهس منها نهسة پس بدندان خورد از آن ذراع یک خوردنی نهس
بنون و سین مهمله و در روایتی بذال و سین معجمه است اول بمعنی گرفتن گوشت از استخوان باطراف دندان
و دوم بمعنی گرفتن با ضراس است وقال انا سید الناس یوم القیمة و فرمود من بهترین همه مردم ام در روز قیامت
تخصیص کرد بروز قیامت از آنکه مقصود بیان شرف و بزرگی روز قیامت است هل تدرون بم یجمع الله
الاولین والآخرین فی صعید واحد آیا میدانید بچه سبب جمع میکند خدا مردم پیشین و پسین را در یک زمین
محشر صعید زمین فراخ هموار را گویند فیبصرهم الناظر پس می بیند این همه را نظر کننده از جهت همواری زمین
ویسمعهم الداعی و می شنواند این همه را دعوت کننده از جهت یکی بودن ایشان وتدنو منهم الشمس و نزدیک
می آید از ایشان آفتاب یعنی در تعب و رنج می اندازد که تحمل آن نتوانند کرد فیقول بعض الناس الا ترون الی
ما انتم فیه الی ما بلغکم پس میگویند بعضے مردم آیا نمی بینید بسوی حالی که شما در آن اید بسوی چیزیکه رسیده است
شما را الی ما بلغکم بدل است الی ما انتم فیه الا تنظرون الی من یشفع لکم الی ربکم آیا نگاه نمیکنید بسوی کسیکه شفاعت
کند برای شما بپروردگار شما فیقول بعض الناس ابوکم آدم پس میگویند بعضی مردم پدر شما آدم شفاعت خواهد
کرد فیاتونه پس می آیند نزد آدم فیقولون یا آدم انت ابو البشر پس می گویند ای آدم تو پدر همه مردمی خلقک
الله بیده آفریده است ترا خدا بدست خود یعنی بے توالد و تناسل و بی وسیله
ونفخ فیک من روحه و دمید در تو از روح خود اضافت روح بضمیر برای تعظیم مضاف است و تشریف آن وامر الملائکة
فسجدوا لک و فرمود خدا فرشتهارا پس سجده کردند برای تعظیم تو واسکنک الجنة و سکونت داد ترا در بهشت
الا تشفع لنا الی ربک آیا شفاعت نمیکنی مارا به پروردگار خود الا تری ما نحن فیه وما بلغنا آیا نمی بینی حالی را که
ما در آنیم و چیزیکه رسیده است مارا از مکاره فیقول ربی غضب الیوم غضبا لم یغضب
قبله مثله پس میگوید آدم پروردگار من غضب کرده است امروز غضبی که نکرده پیش ازین روز مانند
آن غضب ولا یغضب بعده مثله و غضب نمیکند بعد ازین روز مانند این غضب مراد از غضب
لوازم آنست از عذاب و انتقام و اهوال قیامت و ظاهر است که مانند اینها هرگز نبوده و نخواهد
بود ونهانی عن الشجرة فعصیته و منع کرد مرا از خوردن شجره و نزدیک رفتن بآن پس نافرمانی کردم
نفسی نفسی دوبار گفته یعنی نفس من نفسی است که محتاج بشفاعت است یا تکرار جهت تاکید است
و خبر محذوف است یعنی النفس من البته محتاج بشفاعت است چنانچه یعنی اول آنست که چون یک
چیز مبتدا و خبر واقع میشود از ثانی بعضے صفات او گرفته حمل میکنند چنانکه گویند زید زید است یعنی مسمی
بزید با جود است اذهبوا الی غیری اذهبوا الی نوح بروید بسوی غیر من بروید بسوی نوح فیاتون نوحا
فیقولون یا نوح انت اول الرسل الی اهل الارض پس می آیند نزد نوح و میگویند ای نوح تو اول رسولانی
بجانب اهل زمین اگر گوئی پیش از نوح آدم و شیث و ادریس از انبیای مرسل بوده اند نوح را اول رسل

الجزء السابع شیخ الاسلام کتاب الحج

فاذا زالت الشمس رمینا پس وقتیکه میگشت آفتاب
رمی میکردیم ما گویا ابن عمر خوف کرد اولا بجهت آنکه
که مخالفت کند امیر را پس ضرر رسد بوی و
چون باز سوال کرده شد گفت ایشان بنداشت
کتمان علم پس خبر داد بانچه در زمان آن حضرت
میکردند باب رمی الجمار من بطن الوادی
سنت بودن رمی جمار از مناسک وادی یعنی
در جمرة العقبه پس رمی کند از اسفل بسوی بالای
جمره و اما در جمره دیگر پس از بالای آن رمی
کند چنانچه ماثور است حدثنا محمد بن کثیر
قال اخبرنا سفیان الثوری عن الاعمش عن ابراهیم
عن عبد الرحمن بن یزید النخعی قال رمی عبد الله
من بطن الوادی گفت عبد الرحمن رمی کرد عبد الله
بن مسعود جمرة العقبه را از درون وادی
فقلت پس گفتم یا ابا عبد الرحمن کنیت ابن مسعود
ان ناسا یرمونها من فوقها بتحقیق مردم رمی
میکنند جمرة العقبه را از بالای آن فقال و
الذی لا اله غیره هذا مقام الذی انزلت علیه
سورة البقرة پس گفت ابن مسعود سوگند
آن کسی که نیست هیچ معبود غیر وی اینجا که ایستاد
از بطن وادی برای رمی مقام آنکسے است
در رمی که فرود آورده شده بروی سورة البقرة
کنایه از ذات رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم و تخصیص سورة البقره بجهت آنست که اکثر
مناسک حج مذکور اند دران خصوصا آنچه متعلق
بوقت رمی است گویا اشارت کرد بآنکه وی
احق است باتباع از کسانیکه رمی از فوق
کنند زیرا که بر وی منزل است مناسک
از وی ماخوذ قال عبد الله بن الولید حدثنا
حدثنا سفیان قال حدثنا الاعمش بهذا الحدیث

چنانکه گفته اند جواب‌ش آنست از قول الی اهل الارض یا از آنکه در زمان آدم جز او قومی اهل ارض نبوده اند تا محتاج
باشند بآنها تربیت و تهذیب ایشان امت را از قبیل تربیت پدر مر اولاد را است و آنکه در حدیث
صحیح از جابر آمده که آنحضرت فرموده پنج چیز بمن عطا کرده اند از آن جمله این است که هر پیغمبری مبعوث
بقوم خود است و من مبعوث شده ام بقوم خود و غیر قوم خود ظاهرا باعتبار اکثر و اغلب خواهد
بود و نیز نوح مبعوث شده بهمین قوم خود که بوده است و چون اینها تمرد و عصیان ورزیدند شومی
کفر اینها همه کفار کره از امت او بودند بغضب الهی در آمدند لایسئل عما یفعل و هم یسألون آنچه بعضی
گویند آدم رسول نبود بلکه نبی بود و مبنای این قول آنست که بر آدم و شیث و ادریس کتابی منزل نشده بود
و رسول پیغمبریست که بروی کتابی و صحیفه نزول یافته باشد و ظاهرا بر نوح صحیفه منزل شده باشد
والله اعلم و سماك الله عبدا شكورا و نامیده است ترا خدا بنده شکر گوینده و تشریف داده است
باین گرامی لقب چنانکه در قرآن مجید در سوره بنی اسرائیل واقع شده و تواند که قائل باین قول امت
مرحومه محمدیه باشند و دیگران از اینها شنیده و گفته باشند و تواند که در کتب منزله سماوی هم چنا
در شان نوح آمده باشد اما ترى الی ما نحن فیه الا ترى الی ما بلغنا الا تشفع لنا الی ربك فیقول ربی
غضب الیوم غضبا لم یغضب قبله مثله و لا یغضب بعده مثله نفسی نفسی ترجمه این کلام معلوم شده است
ایتوا النبی صلی الله علیه وسلم بیائید نزد پیغمبر معهود متعین که محمد است رحمت کناد خدا بروی مشهور است
که نوح دلالت بر ابراهیم میکند و ابراهیم بر موسی و موسی بر عیسی و عیسی بر آنحضرت و هر یکی از اینها اعتذار
بتقصیری که در حیات واقع شده است کرده است و درین حدیث طی از راوی واقع شده چنانکه در
آخر حدیث قول محمد بن عبید بآن اشارت دارد یا آن حضرت مقصود از بیان است ازین جهت
اختصار فرموده فیأتونی فاسجد تحت العرش پس می آیند همه مردم نزد من پس سجده میکنم خدا را در زیر
عرش ظاهر میشود که عرش در روز قیامت بجای خود خواهد بود فیقال یا محمد ارفع راسك پس گفته
میشود ای محمد ای محبوب خدا بردار سر از سجده ملائکه بامر الهی میگویند و اشفع تشفع و سل تعطه گفته
کن که قبول شفاعت تو کرده میشود و سوال کن از خدا که عطا کرده شود آن را قال محمد بن عبید لا احفظ
سائره گفته است محمد بن عبید که داخل اسناد است یاد ندارم تمام این حدیث را از آنکه دراز است و
اختصار کرده و برا نچه در یاد او بوده است حدثنا نصر بن علی قال حدثنا ابو احمد عن سفیان عن ابی
اسحق عن الاسود بن یزید عن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قرأ فهل من مدکر مثل قراءة العامة
تحقیق رسول خدا خوانده مدکر را بتشدید دال مهمله چنانکه قرات همه قراء سبعه است و در قرائتهای شاذه
لیک ادغام و ذال معجمه است و مدکر بقرات سبعه اصل آن مذتکر بر وزن مفتعل مشتق از ذکر تا مدکر
عربیست که هر جا دو حرف قریب المخرج جمع شوند اول را ساکن و ثانی مهموسه مثل تای مثناة ادغام
میکنند این را بمجهوره و آن دال است و ذال معجمه را به مهمله بدل کردند از جهت قرب مخرج و در دال ادغام
کردند مثلا الفت این حدیث بترجمه باب آنست که این آیه در باب سفینه نوح نازل شده پس از جمله احوال او

الجزء السابع شیخ الاسلام | کتاب الحج

از جنس حق و بعضی مثل سنگ که سپید کند الی آخره
المشکوة و مخصوص نیست رمی بجنس خود و
بلکه جائز است بهر چه از جنس زمین باشد و دیگر
شک نیست که افضل حجر است و جائز نیست
از غیر جنس زمین چون زر و سیم و مروارید و عنبر
و مرجان و جز آن و معتبر تعدد در رمی است نه
تعدد حصی تا آنکه اگر هفت سنگریزه جمله را
یکدفعه رمی کند کفایت نکند نزد ائمه اربعه
ذكره ابن عمر عن النبی ذکر کرد رمی بهفت حصی
را ابن عمر از پیغمبر صلی الله علیه وسلم چنانچه
بعد از سه باب بیاید حدثنا حفص بن
عمر قال حدثنا شعبة عن الحكم عن ابراهیم
تسعیر عن ابراهیم عن عبد الرحمن بن یزید
قال ابراهیم عن عبد الله انه انتهى الی الجمرة
الکبری رسید عبد الله بن مسعود بجمره کبری
که جمرة العقبه است آخرین جمرات ثلث فجعل
البیت عن یساره و منی عن یمینه کرد خانه کعبه
را جانب چپ خود و منا را جانب راست
خود و رمی بسبع و رمی کرد بهفت حصی یعنی
انداخت هفت سنگریزه را ثم قال هكذا رمی
الذی انزلت علیه سورة البقرة و گفت ابن
مسعود این چنین رمی کرد آنکسیکه نازل کرده
شده بروی سوره بقره و تعدد و هفت مروی
است از جابر در حدیث طویل حجة الوداع
و از ابن عمر چنانکه بیاید باب من رمی جمرة
العقبة فجعل البیت عن یساره ذکر کسیکه رمی
کند جمرة العقبه را پس گرداند کعبه را جانب
چپ خود و عقبه بفتح عین و قاف راه در
کوه و این جمره حد تراوست و حد منا از طرف
مکه و بیعة العقبه که انصار کردند نزد منا
با دو هست حدثنا آدم قال حدثنا

باب قوله تعالی وان الیاس لمن المرسلین یعنی این باب ذکر کرده شد در روی این قول خدا که تحقیق الیاس از پیغمبران است و در ضمن آن برخی از احوال او نیز معلوم میشود اذ قال لقومه الا تتقون وقتیکه گفت الیاس مر قوم خود را آیا پرهیز نمیکنید از بت پرستی اتدعون بعلا وتذرون احسن الخالقین آیا میخوانید بعل را نام بت است یعنی عبادت میکنید آن را و خشم نکوئی دارید از ان و میگذارید بهترین پیدا کنندگان را الی قوله فی الآخرین این آیه تا آخر قول او است فی الآخرین تتمه که بآن اشاره کرده این است الله ربکم ورب آبائکم الاولین خدا پروردگار شما و پروردگار نخستین پدران شما است پس مستحق عبادت او است تعالی نه بت فکذبوه فانهم لمحضرون پس تکذیب کردند الیاس را بتحقیق ایشان البته حاضر کرده شدگانند برای عذاب آخرت الا عباد الله المخلصین یعنی تکذیب کردند قوم او مگر بندهای خدا که مخلص بودند و بتوحید حق ایمان داشتند از اینجا معلوم شد که در قوم الیاس جمعی بودی ایمان آورده بودند قال ابن عباس یذکر بخیر یعنی ابن عباس گفته در قول او وترکنا علیه فی الآخرین و گذاشتیم بروی در پسینیان اینکه ذکر کرده میشود به نیکی سلام علی آل یاسین در قرات نافع و ابن عامر و یعقوب دو کلمه است که معنی اهل مضاف به یاسین که نام پیغمبر است چنانکه گویند آل ابراهیم و در قرات غیر ایشان یک کلمه است بکسر همزه و سکون لام متصل بیای تحتیه جمع الیاس است باعتبار اصحاب از قبیل تغلیب است مانند مهالبه در مهلب انا کذلک نجزی المحسنین انه من عبادنا المؤمنین بتحقیق ما همچنین جزا میدهیم نیکوکاران را بتحقیق وی از بندهای ما است که مؤمن اند ویذکر عن ابن مسعود وابن عباس ان الیاس هو ادریس و ذکر کرده میشود از عبد الله ابن مسعود و ابن عباس الیاس همین ادریس است پس او را دو نام باشد در مصحف ابن مسعود وان ادریس لمن المرسلین بالا گذشت الیاس نا و الا دیار دوان برادر نیکی است و برین تقدیر ادریس جد نوح هم نباشد و صحیح آن این است که ادریس غیر الیاس است چنانکه از کلام خدا هم فهم میشود

باب ذکر ادریس در بعضی نسخ این کتاب بروایت ابن عساکر آمده وهو جد ابی نوح وادریس بعلی جد نوح است و او پسر لمک بن متوشلخ ابن اخنوخ است و اخنوخ نام ادریس است و بعضی گفته اند ادریس جد نوح است از روی مجاز و ادریس نخستین پیغمبر است پس از آدم و شیث علیهم السلام از عمر آدم سیصد و شصت و هشت سال دریافت و نخستین کسی است که نوشت بقلم ابن کثیر گوید طائفه بر آنند که اشارت باو است در حدیث معاویه بن الحکم السلمی که چون پرسیده شد آن حضرت صلی الله علیه وسلم از خط بر مل پس فرمود بتحقیق بود پیغمبری که می نوشت برمل پس کسیکه موافقت کردی مطالب او خط او را الهام میشد و گمان اکثر از مفسرین آن است که وی نخستین کسی است که تکلم کرده بآن نام او هرمس الهرامسه است و دلسیار خبر باو تهمت هم کرده اند و بوی نسبت کرده چنانکه بر دیگر انبیا تهمت ها میکنند و قوله تعالی ورفعناه مکانا علیا و این باب در بیان قول خداست و بردیم او را در جای بلند آسمان ششم یا چهارم یا مراد بهشت است یا شرافت نبوت و قرب الهی مروی است از ابن ابی نجیح از مجاهد که ادریس برداشته شد باسمان و نمرده است چنانکه عیسی علیهما السلام در کتاب هدایه و نهایه آورده اگر اراده کرده که تا حال نمرده محل سخن است و اگر مراد این است که در آن وقت زنده بآسمان بردند و بستر مرد منافات ندارد بروایت کعب که قبض روح او در آن

عن عبد الرحمن بن یزید قال حدثنا الاعمش سمعت الحجاج یقول علی المنبر اعمش گوید شنیدم حجاج بن یوسف ظالم را که میگفت بر منبر السورة التی یذکر فیها البقرة سوره که ذکر کرده میشود در ان قصه بقره یعنی ذکر کرد این سوره را باین عنوان و گفت سورهٔ البقره و سورهٔ آل عمران و سورهٔ النساء بر خلاف قول جمهور قال فذکرت ذلک لابراهیم پس ذکر کردم این قول حجاج پیش ابراهیم نخعی فقال پس گفت ابراهیم حدثنی عبد الرحمن بن یزید انه کان مع ابن مسعود رضی الله عنه حین رمی جمرة العقبة بود عبد الرحمن با ابن مسعود وقتیکه رمی کرد وی جمرهٔ عقبه را فاستبطن الوادی پس در آمد در بطن وادی را که پائین این جمره است حتی اذا حاذی بالشجرة اعترضها تا آنکه چون مقابل و برابر شد درختی را که در آنجا بود و پیش می آمد آن را یعنی آن را پس پشت داد از نزد وی رمی میکرد فرمی بسبع حصیات یکبر مع کل حصاة از ینجا ظاهر شود که رمی هر حصاة جدا جدا مشروع است ثم قال من ههنا والذی لا اله غیره قام الذی انزلت علیه سورة البقرة پس گفت ابن مسعود از ین بطن وادی و قسم بذاتیکه نیست معبودی غیر او ایستاد آن کسیکه منزل شده بروی سورهٔ البقره و رد کرد ابراهیم نخعی باین قول ابن مسعود که از اجلهٔ صحابه است قول حجاج را **باب** من رمی جمرة العقبة ولم یقف ذکر کسیکه رمی کند جمرة العقبه را و نایستد و توقف نکند پس از رمی آن چنانچه در رمی دو جمره دیگر کنند قاله گفته است عدم توقف را نزد رمی جمرهٔ عقبه ابن عمر رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم چنانکه بعد ازین بیاید و مسند نکردن این روایت درین باب بجهت عدم رعایت شیخ مؤلف آن را بوی درین مقام پس خلل گذاشت این باب را از حدیث مسند زیرا که صحیح مروی نشد درینجا حدیثی بر شرط وی هر چند که ثابت است بخلاف شیخ ابن همام گفته روایات متکاثره متوافق اند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در رمی جمرهٔ عقبه بایستاد و حکمتی در تخصیص وقوف در دو جمره غیر این جمره ظاهر نمی شود

بهارم شد و بروایت ابن عباس آنست که قبض کرده شد در آسمان ششم و تصحیح کرده ابن کثیر که تحقیق قبض کرده شد
در آسمان چهارم پوشیده نماند که دیدن آن حضرت انبیا را صلوات الله وسلامه علیهم و تکلم آنها با
در حدیث مذکور بوضوح پیوسته ناظر در آن است که آنها را باشخاص واجساد دیده و قول محققان
مقرر جمهور سلام این است که انبیا بعد از ذاقت موت زنده اند بحیات دنیوی و از ینجا لازم آمد که او نیز
دیدن آن حضرت زنده بود و این معنی منافات ندارد بروایت مذکور از آنکه بعد از نزع با آسمان در ین
از ین افلاک قبض روح کرده احیا کرده باشند والله اعلم **وقال** عبدان اخبرنا عبدالله قال اخبرنا
یونس عن الزهری ح حدثنا احمد بن صالح قال حدثنا عنبسة قال حدثنا یونس عن ابن شهاب قال قال انس گفت
ابن شهاب زهری گفت انس بن مالک کان ابوذر یحدث ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بود ابوذر
که حدیث میکرد بتحقیق رسول خدا فرمود فرج سقف بیتی وانا بمکة گشاده شد سقف خانه من و حالانکه من
بمکه بودم فنزل جبرئیل ففرج صدری ثم غسله بماء زمزم پس فرود آمد جبرئیل از آسمان پس شگافت سینه
مرا پس شست آن را بآب زمزم در شگافتن سقف سری خواهد بود دیگر نه جبرئیل را در گذشتن از در بود
مانعی نیست مگر آنکه گوئیم چون بصورت بشری بر آمده و جسم شده و طشت طلا همراه آورده این شق
بمقتضای جسمانیت بود والله اعلم ثم جاء بطست من ذهب ممتلئ حکمة وایمانا آورد طشتی را از طلا
که پر بود از علم و ایمان فافرغه فی صدری ثم اطبقه پس ریخت طشت را یعنی آنچه در وی بود از حکمت و ایمان
در سینه من پس بهم آورد سینه را و مهر کرد تا شیطان راه نیابد طشت مؤنث سماعی است اعتبار تذکیر
آن هر دو روا است گویند این کلام از قبیل تشبیه معقول بمحسوس است از برای کمال انکشاف معقول و نیز تمثیل
معانی بصور شائع است چنانکه در حدیث دیگر آمده که سوره بقره بروز قیامت می آید گویا سایبان است
وغیر ذلک ثم اخذ بیدی فعرج بی الی السماء پس گرفت جبرئیل دست مرا پس بر آمد با من بسوی آسمان
فلما جاء الی السماء الدنیا پس هرگاه آمد بسوی آسمان نزدیک قال جبرئیل لخازن السماء افتح گفت جبرئیل
نگهبان آسمان را بگشای در را قال من هذا قال هذا جبرئیل گفت کیست اینکه گوینده گفت جبرئیل
این گوینده جبرئیل است قال معك احد قال معی محمد گفت خازن با تو کسی هست گفت آری با من محمد است
صلی الله علیه وسلم قال ارسل الیه لتعرج به قال نعم گفت آیا فرستاده شده است وحی بسوی او تا عروج
کنی بوی گفت آری فرستاده شده فافتح پس گشاد در را فلما علونا السماء پس هرگاه بر آمدیم بآسمان اذا رجل
عن یمینه اسودة وعن یساره اسودة ناگاه دیدم مردی که جانب راست او اشخاص اند اسوده جمع سواد
بمعنی شخص و ذات فاذا نظر قبل یمینه ضحك پس وقتیکه می بیند جانب دست راست خود خنده میکند و چون
واذا نظر قبل شماله بکی و وقتیکه می بیند جانب چپ گریه میکند قال مرحبا بالنبی الصالح والابن الصالح گفت
آن مرد خوش آمدی بزمین کشاده و بی رنج ای پیغمبر کامل و اتم وای پسر نیکوکار به پدر قلت من هذا یا جبرئیل
قال هذا آدم گفتم کیست این مرد ای جبرئیل گفت این مرد آدم است وهذه الاسودة عن یمینه وشماله
نسم بنیه و این جماعت جانب راست و جانب چپ صور ارواح اولاد او است واهل الیمین منهم اهل الجنة

الخیر الساری لشیخ الاسلام لکتاب الحج

در نهایت و اکثر دعای آنحضرت ورد تشهد
بود پیش از سلام و در جمره اولی در دست ابیس
دعا کرد و در انتها و بعد از جمره منتهی گشت عبادت
که هست حضور آن چه دعا بعد از فراغ نیز
مشروع است و چندین ادعیه و اذکار بعد
از نماز مأثور شده و دعا بعد از افطار صوم
نیز آمده و تحقیق گذشته شد و هست یکی
از احوال اجابت در عقب نمازهای فرض
و عقب تلاوت قرآن و ختم آن و شیخ اجل حجر
الله ... و وقتیکه کاتب
حروف عفی الله عنه با شان این عبادت
شده سابقه تامل و تفکر ... ذوق والهام
نکته درین باب در دل ریخت امید که صواب
باشد و آن اینست که عدم توقف در رمی
جمره عقبه و ترک جهد و مشقت و در ایستادن
دعا کردن درینجا بجهت آن بود که چون در
دو جمره اولی بر در رحمت بایستاد و خدمت
کرد و تعب و مجاهده کشید در آخر فائز بمقصود
و مسامحه و مسامحت گشت پس اشارت است
از رب رحیم و اعلام از رسول کریم که بنده
چون حق خدمت و طاعت بجا آورد و نفس
در بوته ریاضت و مجاهدت بگداخت آخر
آسایش و راحت هست و از بند کلفت و محنت
آزاد و بآثار رحمت و جوار مغفرت فائز و خشنود
و این عبادت عظمی حج که منتج و مثمر نهایت خشنودی و
مغفرت است و در روز اول بجهت مشاعر
اعمال بود که در پیش داشت و این نکته را
با جماعت حسنه دیدم اکابر علمای مکه معظمه که در
محل حاضر آمده بودند عرض کردم استحسان
نمودند انتهی **باب** اذا رمی الجمرتین یقوم مستقبل
القبلة ویسهل و تتنبیه حاجی کند رامی دو جمره
اول را غیر جمره عقبه یعنی در غیر روز نحر ...

ومردم جانب راست از نهما اهل بهشت اند والاسودة التي عن شماله اهل النار ودراشخاصی که از جانب چپ وی اند دوزخیانند فاذا نظر قبل يمينه ضحك واذا نظر قبل شماله بكي يعني دائم حال او این است ثم عرج بي جبريل حتى اتى السماء الثانية پس بالا برد مرا جبرئيل تا آنکه آمد آسمان دويم را فقال لخازنها افتح پس گفت خازن آسمان دوم را بکشای در را فقال له خازنها مثل ما قال الاول ففتح پس گفت جبرئيل را خازن آن چیز یکه گفته بود خازن نخستین آسمان وبکشاد در را قال انس فذكر انه وجد في السموات ادريس وموسى وعيسى وابراهيم گفت انس پس ذکر کرد آن حضرت که تحقیق دریافته در آسمانها این چهار پیغمبر را ولم يثبت لي كيف منازلهم غير انه قد ذكر انه وجد ادم في السماء الدنيا وابراهيم في السماء السادسة ونابت نشد مرا که چگونه است جای ایشان یعنی تعین نکرده آن حضرت مر هر پیغمبری را آسمانی جز آنکه تحقیق ذکر کرد که دریافت آدم را در آسمان قریب وفلک اول وابراهیم را در فلک ششم قال انس فلما مر جبرئيل بادريس قال مرحبا بالنبي الصالح والاخ الصالح وگفت انس پس هرگاه گذشت جبرئیل با ادریس گفت با آن حضرت مرحبا ای پیغمبر نیکوکار وای برادر نیکوکار فقلت من هذا قال هذا ادريس پس گفتم من کیست این مرد گفت جبرئیل این ادریس است وجای ترجمه وبیان قول خدا است ورفعناه مكانا عليا در حدیث مالك بن صعصعه نزد شیخین این است که ادریس در آسمان چهارم است ولی شبه آن مکان عالی است اگرچه انبیای دیگر بالاتر از او باشند ثم مررت بموسى فقال مرحبا بالنبي الصالح والاخ الصالح فقلت من هذا قال هذا موسى پس گذشتم بموسی پس گفت مرحبا ای پیغمبر صالح وبرادر صالح گفتم کیست این گفت موسی است ثم مررت بعيسى فقال مرحبا بالنبي الصالح والاخ الصالح قلت من هذا قال هذا عيسى ترجمه ظاهر شده است ثم مررت بابراهيم فقال مرحبا بالنبي الصالح والابن الصالح قلت من هذا قال هذا ابراهيم چون آنحضرت از او او ابراهیم است گفت ابن صالح قال ابن شهاب فاخبرني ابن حزم ان ابن عباس وابا حبة الانصاري كانا يقولان قال النبي صلى الله عليه وسلم گفت ابن شهاب خبر داده است مرا ابن حزم که تحقیق ابن عباس وابا حبه بودند هر دو که میگفتند فرمود پیغمبر خدا ازجهت کنایت خدا بروی ابا حبه بتشدید موحده است ورروایت ابن حزم از ابا حبه منقطع است از آنکه ابا حبه پیش از اولاد ابن حزم مرده است بدر کفتا اقالو ثم عرج بي حتى ظهرت لمستوى اسمع صريف الاقلام پس بالا برد مرا تا آنکه بر آمدم من موضع بلند را بجائیکه میشنوم آواز قلمهای ملائکه را لام در لمستوی برای تعلیل است یعنی برآمدم از جهت برآمدن بموضع یا از جهت دیدن آن مقام عالی ولتواند که بمعنی الی باشد چنانچه واقع شده اوحی لها ای الیها وحاصل معنی آنست که اقامت کردم در رمقی می کردسیدم از رفعت محل بجایی که مطلع شدم بر وقائع کائنات وتدبیر حق جل شانه در خلق در بعضی روایات بمستوی بباء موحده بجای لام است لتواند که بمعنی علی باشد وحروف جر بمعنی یکدیگر بسیار می آید قال ابن حزم وانس بن مالك قال النبي صلى الله عليه وسلم ففرض الله على خمسين صلوة گفت ابن حزم وانس بن مالك فرمود پیغمبر خدا پس فرض کرد خدا بر من وامت من پنجاه نماز در شبانروزی فرجعت بذلك حتى امر بموسى پس بازگشتم با آن حال تا آنکه بگذرم بموسی قال موسى ما الذي فرض ربك على امتك گفت موسی چه چیز فرض کرد پروردگار

الجزء السابع شيخ الاسلام | كتاب الحج

ابن ابي حياش زرقي انصاري مدني نزيل بغداد توثيق کرده کس را ابن معین وابو حاتم گفته لیس بالقوی ونیست مر او را درین کتاب غیر این حدیث بمتابعت سلیمان وعثمان چنانکه در ابواب جابجا میاید ... حدثنا يونس عن الزهري عن سالم عن ابن عمر رضي الله عنهما انه كان يرمي الجمرة الدنيا بسبع حصيات يكبر على اثر كل حصاة بود ابن عمر که رمی میکرد جمره را که نزدیک است بمنازل منا که جانب مسجد خیف اند بهفت سنگریزه بحالی که تکبیر میگفت در پی هر سنگریزه واین جمره اول است که رمی کرده میشود او لا روز دوم از نحر ثم يتقدم پیشتر میرفت حتى يسهل يعني بنشیب یا بکسر تا آنکه در می آمد زمین نرم را فيقوم مستقبل القبلة طويلا پس می ایستاد مقابل قبله پشت بجمره ایستادنی دراز ويدعو ويرفع يديه ودعا میکرد وبر می داشت هر دو دست خود را ودعا ثم يرمي الوسطى پس رمی میکرد جمره میانه را بهفت سنگ ثم يأخذ بذات الشمال پس میگرفت ومیرفت بجانب چپ تا نزدیک شدن جمره دیگری نزد قیام برای رمی فيستهل ويقوم مستقبل القبلة ثم يدعو ويرفع يديه ويقوم طويلا وایستاده می ماند زمان دراز ثم يرمي جمرة ذات العقبة من بطن الوادي پس رمی میکرد جمره را که نزد عقبه است از میانه وادی که نزد او است ولا يقف عندها رمی میکرد نزد آن چنانکه در جمرات دیگر میکرد ثم ينصرف پس بر می گشت از آنجا فيقول هكذا رأيت النبي پس میگفت همچنین دیده ام پیغمبر خدا را صلى الله عليه وآله وسلم يفعله که میکرد آن را باب رفع اليدين عند الجمرة الدنيا والوسطى شروعیت برداشتن هر دو دست در دعا نزد جمره که نزدیک است بمسجد خیف ونزد جمره که میان این جمره وجمرة العقبة است ابن قدامه وابن منذر گفته

تو مرا امت تو قلت فرض عليهم خمسين صلوة گفت فرض کرده بر ایشان پنجاه نماز قال فراجع ربك فان امتك لا تطيق بذلك گفت باز رو بسوی پروردگار خود تحقیق امت تو طاقت نمی آرند ادای این را پس رجعت فراجعني پس برگشتم از پیش موسی پس رجوع کردم بپروردگار خود در اقع شطرها پس کم کرد بعضی از آن فاذا فرجعت الی موسی پس باز آمدم بسوی موسی و گفتم کم کرد بعضی را فقال راجع ربك فذكر مثله گفت باز رو بسوی پروردگار خود و گفت مانند آنچه گفته بود فوضع شطرها پس کم کرد بعضی آن فرجعت الی موسی فاخبرته پس باز آمدم بسوی موسی و خبر دادم او را از کم کردن بعضی نماز فقال راجع ربك فان امتك لا تطيق ذلك پس گفت رجوع کن بپروردگار خود در تحقیق امت تو طاقت نمی آرند آن را فرجعت فراجعت ربي فقال هي خمس وهي خمسون لا يبدل القول لدي پس باز گشتم و رجوع کردم بپروردگار خود را پس فرمود خدا آن نماز پنج اند و آن حکم پنجاه نماز دارند در ثواب چنانکه شد موده که یک عمل نکو را او را ده نکوئی است مانند آن تبدیل کرده نمیشود این قول نزد من اگر گوئی نخست پنجاه نماز فرض کرده شده بود و باین مراتب کمی رسیده و به پنج قرار یافت آیا این هم تبدیل قول است انه گوئیم در علم الهی این بر پنج رفته بود و اینکه مقرر این پنج خواهد بود و این معنی را تبدیل نزد خدا نتوان گفت شارحان جواب از این چنین داده اند که محتمل که مراد این کلام آن باشد که برابر کرده ام پنج را به پنجاه یعنی این پنج چون پنجاه است و درین معنی تبدیل قول نیست اگر گوئی بعد از فرض ساختن الله تعالی پنجاه نماز را التماس تخفیف نمی رسد و جز امتثال حکم الهی چاره نیست پس مراجعت آن حضرت و التماس تنقیص چگونه روا بوده است [illegible] در جواب گفته که مراجعت آن حضرت وارد و تخفیف از جهت علم آن حضرت بود که این همه واجب نیست قطعی از آنکه واجب قطعی است قبول تخفیف ممکن نیست یا گوئیم که فرض اول پنجاه بود لیکن بعد از آن منسوخ شد تسهیلا علی هذه الامة المرحومة انتهى پوشیده نماند که جواب اول بر خلاف ظاهر کلام است عبارت فرض الله وکلام موسی بالذی فرض علی امتك وان امتك لا تطيق ذلك و مراجعت آن حضرت از نزول حق بالقبول و باز التماسهای تخفیف آبی است از این معنی و ظاهر آن فرضیت پنجاه است مانند فرضیت پنج نماز که مقرر شده و مرا امیر سید که در جواب این اشکال منع کنی این مقدمه را که التماس تخفیف پیغمبر را در وقت تشریع حق جل شانه نمیرسد یاد داری که حوالی الصواب در وقتیکه آن حضرت حرام ساخت بر مدین گیاههای آن را حرم را ابن عباس التماس کرد که گرفتن اذخر از این میان روا شود و مصالح ما در آن بسیار است گفته اند که احکام مفوض برای آنحضرت بود می رسد او را که حرامی را حرام سازد و حلال را حرام پس از اختیار حقیقی مانند این جرأت نه بود که تغییر دهد حکمی را اگرچه واجب کرده باشد پس توان گفت که آن حضرت میدانست این معنی که از شارع حقیقی می آمد که تخفیف کند در این واجب اگرچه قطعی است و بنابر این علم دریافته آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر التماس تخفیف والله اعلم و در جواب که لازم می آمد نسخ پیش از تبلیغ و عمل بآن و این ممتنع است گفته اند و جواب از این لزوم که نسخ نسبت بآن حضرت است صلی الله علیه وسلم تشفی بخشید فانهم فرجعت الی موسی فقال راجع ربك فقلت قد استحییت من ربی پس رجوع کردم

رضی الله عنهما کان یرمی الجمرة الدنیا بسبع حصیات یکبر علی اثر کل حصاة ثم یتقدم حتی یسهل فیقوم مستقبل القبلة قیاما طویلا فیدعو ویرفع یدیه ثم یرمی الجمرة الوسطی کذلک بیجان کرجمره دا رامیکرد و قیاما ذات الشمال در روایت سابق موجود نبود و هست بر ذات سمال فیقوم مستقبل القبلة قیاما طویلا فیدعو ویرفع یدیه ثم یرمی الجمرة ذات العقبة من بطن الوادی ولا یقف عندها ویقول هکذا رأیت النبی صلی الله علیه وسلم ترجمه سابق معلوم شد

باب الدعاء عند الجمرتین مشروع بودن دعا نزد دو جمره مذکورتین

حدثنا محمد بن بشار یا ابن مثنی با عثمان بن عبد الله قال حدثنا عثمان بن عمر حدثنا ابن فارس حمیدی البصری [illegible] حدثنا یونس عن الزهری ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کان اذا رمی الجمرة التی تلی مسجد منی یرمیها بسبع حصیات زهری که تابعی است گوید تحقیق آن حضرت بود که چون رمی کردی جمره را که متصل بود بمسجد منار الله مسجد خیف است رمی میکرد آن را بهفت حصات یکبر کلما رمی بحصاة تکبیر میگفت هرگاه که رمی میکرد بسنگریزه ثم تقدم اماما پیش می گشت پیش خود فوقف مستقبل القبلة رافعا یدیه یدعو و می ایستاد مقابل قبله بلند کنان هر دو دست خود را دعا میکرد و کان یطیل الوقوف و بود که دراز میکرد ایستادن را برای دعا زیاده کردن بیهقی و ابن ابی شیبه باسناد صحیح قدر سوره بقره ثم یاتی الجمرة الثانیة پس می آمد جمره دوم را که وسطی است فیرمیها بسبع حصیات یکبر کلما رمی بحصاة ثم ینحدر ذات الیسار مما یلی الوادی پس فرو می آمد بجانب دست چپ از راهی که متصل وادی است فیقف پس می ایستاد در زمین نرم مستقبل القبلة رافعا یدیه یدعو ثم یاتی الجمرة التی عند العقبة پس می آمد جمره را که نزد عقبه است فیرمیها بسبع حصیات یکبر عند کل حصاة ثم ینصرف ولا یقف عندها و کلام در وجه عدم وقوف نزد این جمره عنقریب گذشت قال الزهری موصول است باسناد سابق

موسی پس گفت رجوع کن بسوی پروردگار خود پس گفتم تحقیق شرم دارم از پروردگار که زیاده برین التماس کنم ثم انطلق حتی اتی بی سدرة المنتهی پس برد مرا جبرئیل تا آنکه آورد مرا بسدرة المنتهی و آن بالای همه آسمانها است و آن مقام نهایت سیر و علم ملائکه است و هیچ پیغمبری بآنجا نرسیده است وغشیها الوان لا ادری ما ہی پس پوشیده بود آن را رنگها نمیدانم چه چیز این ادا برای تفخیم آن رنگهاست اگرچه معلوم آن حضرت شده بود ثم ادخلت الجنة فاذا فیها جنابذ اللؤلؤ پس در آورده شدم من بهشت را پس ناگاه دیدم که در وی قبهاى مروارید هست واذا ترابها المسك و خاک او مشک هست جنابذ بفتح جیم و نون و پس از وی الف و بای موحده مکسور و در آخر ذال معجمه است جمع جنبذ یعنی قبه **باب** قول الله تعالى والی عاد اخاهم هودا در بیان این قول خداوند بزرگ و فرستادیم بسوی قوم عاد برادر ایشان را که هود است عاد قبیله ایست از عرب که در نواحی یمن بوده اند و هود نیز ازین قبیله بوده است و وی پسر شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح است کذا قالوا وقوله اذ انذر قومه بالاحقاف و در بیان قول خدا که تبلیغ ترسانید قوم خود را بزمین احقاف الی قوله کذلك نجزی القوم المجرمین تا قول خدا که همچنین جزا میدهیم قوم گناهگاران را و درین قول تخویف است برای کفار مکه و غیر احقاف جمع حقف است یعنی ریگ دراز بلند که در روی انحنا باشد و قوم نوح ساکونت داشته اند در میان ریگهای بلند که بر کنار دریای یمن بود و بسیاری از ینها سکونت داشته اند در خیمها ستون دار کلان چنانکه در آیه دیگر واقع شده الم تر کیف فعل ربك بعاد ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد و در آیهها دو قوم اند عاد اولی و عاد ثانیه عاد اولی در خیمها بوده اند قوله عاد ارم این را بدو وجه خوانده اند بی اضافت و ارم غیر منصرف است نام قبیله و عاد نام پدر این قوم برین تقدیر ارم بدل است و دیگر با اضافت خوانده و غیر منصرف گردانیده ارم را نام مادر ایشان یا نام بلده کوایشان گفته کذا فی الصراح قسطلانی استبعاد کرده که ارم نام بلده باشد وفیه عن عطاء وسلیمان عن عائشة عن النبی صلی الله علیه وسلم و درین معنی باین باب روایت هست از عطا و سلیمان ربیعه روا از عائشه از پیغمبر خدا وقول الله عز وجل واما عاد فاهلکوا بریح صرصر شدیدة در باب در بیان این آیه اما قوم عاد پس هلاک کرده شد . و اند بباد تند سخت آواز و در وزیدن یا سخت سرد عاتیة قال ابن عیینة عتت علی الخزان گفته است ابن عیینه در تفسیر عاتیه از حد درگذشت بر خزانه مراد آنست که بسیار گذشت بر عاد چنانکه رد او نتوانستند کرد بقوت و حیله سخرها علیهم سبع لیال وثمانیة ایام مسلط کرد خدا باد را بر ایشان هفت شب و هشت روز بعضی گویند از صباح روز چهارشنبه تا آخر روز چهارشنبه دیگر منقول است از وهب که عرب این ایام را ایام عجوز خوانند از آنکه در عجز زمستان و میان آن بود حسوما متتابعة یعنی حسوم بمعنی متتابعه است یعنی پی در پی فتری القوم فیها صرعی پس میدیدی تو اگر در آنوقت می بودی آن مردم را افتاده کانهم اعجاز نخل خاویة اصولها چنانکه ایشان تنه های نخل اند که میان اصول آن کرم خورده است تشبیه داده ایشان را به تنه های نخل میان کاواک سر بریده باو و آنچه در شکمهای ایشان بود از معده و جز آن بر آورده و می پرانید ایشان را بر هوا بعد از آن

و بعد حلق سر یعنی بعد تجمید این دو نسک قبل الافاضة یعنی پیش از طواف افاضه و باین قائل اند شافعی تا آنکه بحدیث باب تمسک نموده اند و در روایتی از احمد و مالک حکم جماع است که حلال نیست مگر بعد طواف افاضه

حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان بن عیینة قال حدثنا عبد الرحمن بن القاسم وكان افضل اهل زمانه و برد عبد الرحمن بن قاسم یا فضل تر بود اهل زمانه خود را سمع اباه حدیث کرد عبد الرحمن که وی شنید پدر خود قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضی الله عنه و کان و بود پدرش قاسم افضل اهل زمانه یکی از فقهای سبعه مدینه یقول میگفت قاسم سمعت عائشة تقول طیبت رسول الله صلی الله علیه وسلم بیدی هاتین حین احرم میگفت خوشبو مالیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم بدین هر دو دست من کرا حین احرم وقتیکه احرام بست یعنی وقت قصد احرام زیرا که محرم ممنوع است از طیب در احرام تا آنکه حلال شود ولحله حین احل و برای بیرون آمدن آن حضرت از احرام وقتیکه بیرون آمد یعنی بعد از رمی کردن جمره وقت حلال میشود هر چیز از محظورات احرام مگر زنان قبل ان یطوف بیشترازآنکه طواف کند و بعد از طواف زنان نیز حلال میشوند . و بسطت یدیها کشاد عایشه هر دو دست خود را وقت اشارت بهاتین

باب برای بیان صورت آن که در وقت حمل بود طواف الوداع بفتح واو و بکسر آن نیز آمده و آن طوافی است که بعد فراغ از اعمال حج نیز کنند بوطن کنند و آن را طواف صدر یعنی نیز گویند و آن واجب است نزد اکثر علما تا اگر ترک کند لازم گردد دم و لیکن بر غیر اهل مکه زیرا چه نیست اهل مکه را وداع و آخر عهد به بیت و ابو یوسف گوید دوست تر است نزد من که طواف کند مکی طواف صدر زیرا چه آن موضوع است برای ختم افعال حج و این معنی یافته میشود در اهل مکه نیز و لیکن سنت است و نیست چیزی در ترک آن حدثنا

مسدد قال حدثنا سفیان بن عیینة عن ابن طاوس

عن ابیه عن ابن عباس رضی الله عنهما قال امر الناس ان یکون آخر عهدهم بالبیت امر کرده شدند مردم تا که بوده مرجع ایشان باشد آخر زمانه و طاعت ایشان طواف کعبه و تواند که عهد بمعنی التقا بود چنانچه

الجزء السابع عشر الاسلام كتاب الحج

برزمین می انداخت وجدا می شد سر ها از تن پس تن بی سر افتاده می بود فعل ترى لهم من باقية الغيب یعنی باقیه بمعنی بقیه است آیا می بینی مر ایشان را البقیه یا نفسی باقی مر ویست که چون روز هشتم همه مرده بودند همه را باد برداشته بدریا انداخت چنانکه هیچ اثر آنها دیده نمی شد حدثنا محمد بن عرعرة قال حدثنا شعبة عن الحكم عن مجاهد عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال نصرت بالصبا ابن عباس روایت کرده است از پیغمبر خدا که بتحقیق فرمود یاری داده شده ام من بباد صبا مرویست که در غزوه خندق کافران مکه و دیگر گروه گروه جمع شده بر مدینه آمدند بعد از آنکه محاصره کردند و اندک قتال واقع شد فرستاد خدا عز وجل بادی را که خاک بر چشم و روی آنها انداخت و خیمه ها را بر کند پس گریختند همه و برگشتند واهلکت عاد بالدبور و هلاک کرده شدند عاد بباد دبور باد دبور بادیست که از جانب قبله می آید گویا از پس آفتاب می آید از آن رو دبور گویند چنانکه جانب چپ را شمال گویند از آنکه از جانب شمال آفتاب است روایت کرده است ابن ابی حاتم از مجاهد از ابن عمر گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گشاده بود راه بادی که هلاک کرد عاد را مگر مانند جای خاتم نخست این باد بیرا اهل بادیه و صحرا لگد کرد برداشت آن مردم را و مواشی و اموال ایشان را میان آسمان و زمین چون اهل شهر دیدند این باد را و آنچه در روی بود گفتند این باد باران آورست پس انداخت اهل بادیه را بر شهریان و هلاک کرد همه را روایت کرده شده است که وقتیکه آگاهی یافت هود بدین باد کشید خود را و مسلمانان را بجانب چشمه که آب می داد و این باد که بر ایشان می رسید بادی خوش و براحت بود و قوم عاد را برمی داشت و می برانداز زمین و بآسمان می برد و میزد بر زمین و مسخر و او درین صورت بظهور پیوسته بود قال بادیکم عن سفيان عن أبيه عن ابن أبي نعم عن أبي سعيد قال بعث علي الى النبي صلى الله عليه وسلم بذهيبة مرویست از ابی سعید که بتحقیق وی گفته فرستاد علی بن ابی طالب رضی الله عنه بسوی پیغمبر خدا قطعه از طلا ذهیبه تصغیر ذهب است و تانیث باعتبار معنی قطعه است فقسمها رسول الله صلى الله عليه وسلم بين اربعة پس تقسیم کرد آن را رسول خدا میان چهار کس الاقرع بن حابس الحنظلي ثم المجاشعي وعيينة بن بدر الفزاري وزيد الطائي نام او در جاهلیت زید الخیل بود آنحضرت نام او را زید الخیر نهاده بود ثم احد بني نبهان وعلقمة بن علاثة العامري ثم احد بني كلاب و سکون موحده و علقمه بن علاثه بضم عین و تخفیف لام و مثلثه العامری نسبت است بعامر بن صعصعه پس آنچه باقی مانده بود این جماعت گرفتند فغضبت قريش والانصار قالوا يعطي صناديد اهل نجد ويدعنا پس خشم کردند قریش و انصار و گفتند میدهد آنحضرت کلانان اهل نجد را و محروم میگذارد ما را قال انما اتالفهم فرمود آن حضرت درین دادن باین جماعت نیست مصلحتی مگر آنکه تالیف میکنم دلهای ایشان را که ثابت مانند بر اسلام برغبت مال فاقبل رجل غائر العينين پس پیش آمد مردی از تمیم او را ذو الخویصره می گفتند فرو رفته حدقه چشم او مشرف الوجنتين غليظ رخسارها ناتئ الجبين بلند شده جبین بمعنی شقیقه و پیشانی هر دو آمده كث اللحية پرموی ریش محلوق سر تراشیده فقال اتق الله يا محمد پس گفت بترس خدا را ای محمد فقال من يطع الله اذا عصيت پس فرمود کیست که اطاعت کند حق را اگر

یعنی فکر تخفیف ترحالکم حدثنا مسدد بصاد مهمله بعد همزه مفتوحه و غین معجمه در آخر اذان الصبح بعرفتين قال اخبرنا ابن وهب عبد الله بن عمرو بن الحارث عن قتادة ان انس بن مالك رضي الله عنه حدثه ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى الظهر والعصر والمغرب والعشاء ثم رقد رقدة حدیث کرد قتاده را که آن حضرت گذارد نماز پیشین و دیگر و شام و خفتن را پس خواب کرد خوابی خفیف و اندک بالمحصب یعنی گذاردن این چهار نماز بعد از آن خوابی که در محصب بود که بیرون زمین مکه جائی است بیرون مکه و عنقریب در ترجمه باب مذکور شود و تنزول در بیان بطحاء از منا بود روز چهارم از عید ثم ركب الى البيت فطاف به پس سوار شد بسوی کعبه پس طواف وداع کرد تابعه متابعت کرده عمرو بن حارث را در روایت این حدیث از قتاده و انیث بطریق دیگر قال حدثني خالد بن سعيد عن ابن هلال ابن قتادة ان انس حدثه عن النبي صلى الله عليه وسلم

باب اذا حاضت المرأة بعد ما افاضت

درصورتیکه حیض کند زن بعد از آنکه طواف افاضه کرده باشد یعنی طواف زیارت و از طواف وداع باز ماند فقد سقط عنها طواف الوداع حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن عبد الرحمن بن القاسم

عصیان ورزم من اذا عصیت الله علی اهل الارض ولا تأمنونی آیا امین ساخته است مرا خدا بر اهل زمین و امین نمی کنید شما مرا فسأله رجل قتله احسبه خالد بن الولید پس درخواست آن حضرت را مردی کشتن او را و راوی گفته گمان می برم آن مرد را که خالد بن الولید است و در روایتی آمده که عمر بن خطاب بود و منافاتی نیست درین دو روایت شاید هر دو پرسیده باشند فمنعه پس منع کرد آن حضرت کشتن او را فلما ولی قال النبی صلی الله علیه وسلم ان من ضئضئ هذا او من عقب هذا یعنی چون پشت داد آن مرد و رفت از پیش نزد پیغمبر خدا این مرد فرمود از عقب این مرد اولاد او اصحاب هم بیاید ضئضئ بدو ضاد معجمه اول مکسور و ثانی مفتوح و در میانه یای مثناة تحتیه و در بعضی روایات بدو صاد مهمله معنی یکی است قوما یقرؤن القرآن لا یجاوز حناجرهم قومی اند که می خوانند قرآن را و نمی گذرد از حلقوم ایشان یعنی بمقصد قبول نمی رسد یمرقون من الدین مروق السهم من الرمیة بیرون می آیند از دین مانند بیرون آمدن تیر از شکار رمیة بفتح رای و کسر میم و تشدید تحتیه بمعنی مرمی یقتلون اهل الاسلام ویدعون اهل الاوثان می کشند اهل اسلام را و می گذارند بت پرستان را لئن انا ادرکتهم لاقتلنهم قتل عاد هر آئینه اگر من دریابم ایشان را البته می کشتم ایشان را همچو کشتن قوم عاد یعنی استیصال میکنم ایشان را چنانچه قوم عاد که نشانی از آنها بر زمین نماند و مناسبت این حدیث بترجمه همین جزء است اگر گوئی آنحضرت فرموده اگر دریابم ایشان را البته می کشتم پس چرا خالد را نگذاشت تا او را بکشد گویم اراده آن حضرت آنست که اگر زمان خروج آنها را دریابم و بسیار شوند و پیش آیند با مسلمانان بقتال آنها را بکشتم و استیصال نمایم و این معنی درین وقت درین مردک نبود و آن حضرت خبر داده که از نسل او که در زمان آینده همچنین مردم واجب القتل خواهند بود چنانکه در زمان خلافت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب جمعی کثیر از اطاعت و همراهی بر آمدند و حضرت امیر بر سر آنها رفته و آن قوم بجنگ پیش آمدند و بسیاری از ایشان طعمه تیغ خلافت گشتند و آنها را خوارج گفتند اگر گوئی علمای اهل سنت آنها را اهل قبله گویند چنانکه معتزله و شیعه را و در کتب حدود معتقد از عقائد ایشان تعرض نموده و ابطال کرده اند و چون قبله ایشان کعبه است و ارکان خمسه اسلام بجا می آرند و تمسک بقرآن مجید می نمایند این فرقه ها را کافر نمی دانند بلکه مبتدع و خاطی میخوانند و این حدیث دلالت صریح کرده که خوارج کافرانند مانند عاد که در کفر آنها شبهه راه ندارد گویم آنچه ازین حدیث معلوم میشود همین است که جمعی مطلقا از دین خواهند بر آمد و آنها را هیچ تعلقی باسلام نخواهد ماند و جماعة خوارج زمان امیر المؤمنین همچنین بودند بلکه بر آمدن ایشان از اطاعت امیر المؤمنین از راه اشتباه باطل در حق امیر المؤمنین بود و پس باعتقاد و فاسد علی بن ابی طالب را واجب الاتباع ندانسته کناره گرفته باغی شده بودند و نیز در حدیث تصریح بآن نیست که این جماعة خوارج از نسل آن مردک بودند و این ماجرا در کتب سیر بتفصیل مذکور است حدثنا خالد بن یزید قال حدثنا اسرائیل عن ابی اسحق عن الاسود قال سمعت عبد الله رضی الله عنه قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ فهل من مدکر گفت اسود بن یزید نخعی شنیدم پیغمبر خدا را که میخواند قول خدا فهل من مدکر بدال مهمله مشدده و معنی آنست که هست کسیکه عبرت گیرد و بیخ نکند در قرآن است و حق جل شانه آسان کرده است و فهم معانی آن و مناسبت این قول با حوال هود ظاهر نمی شود و در سوره قمر چند جا واقع شده که ذکر هود در آن

باب قصة یاجوج وماجوج وقوله تعالی قالوا یا ذا القرنین ان یاجوج وماجوج مفسدون فی الارض

الجزء الثالث عشر لشیخ الاسلام کتاب الحج

قال لا اذا یعنی فرمود نیست توقف و انتظار مارا و منتظر یا ما کنی در سفر زیرا که طواف وداع رخصت است حائض را حدثنا ابو النعمان قال حدثنا حماد عن ایوب عن عکرمة ان اهل المدینة سألوا ابن عباس عن امرأة طافت ثم حاضت اهل مدینه پرسیدند ابن عباس از حکم زنی که طواف کرد یعنی طواف رکن روز نحر پس بعد از آن حائض شد آیا انتظار کند طهر را برای طواف وداع و باز ماند از انصراف بهم قبیله پس گفت ابن عباس ایشان را بر گردد آن زن بی طواف وداع و انتظار نکند قالوا لا ناخذ بقولک وندع قول زید گفتند سائلان نمیشود که اخذ کنیم بقول تو و بگذاریم قول زید بن ثابت را که می گوید بر نگردد زن تا آنکه طواف وداع کند یعنی معارضت قول تو با قول زید پس چگونه ترجیح دهیم یکی را قال اذا قدمتم المدینة فسلوا گفت ابن عباس چون قدوم کنید مدینه را پس بپرسید علمای دیگر را و تحقیق کنید که حکم همین است که گفتم فقدموا المدینة فسألوا پس قدوم آوردند مدینه را پس پرسیدند فکان فیمن سألوا ام سلیم پس بود در زمره کسانیکه پرسیدند سائلان از آنها ام سلیم مادر انس که از فاضلات صحابیات بود فذکرت حدیث صفیة پس ذکر کرد ام سلیم حدیث حیض صفیه را که معروف است و در آن حکم هست از آن حضرت بجواز رجوع پیش از طواف وداع حائض را و در بعضی طرق این حدیث زیاده آمده پس باز گشتند سائلان بسوی ابن عباس و گفتند یافتیم حدیث را آنچنانکه حدیث کردی و بتحقیق ثابت شده بروایات صحیحه در مسلم و نسائی و جز آن که بر گشت زید بن ثابت حتی که ابن عباس گفت حدیث آنچنانست که حدیث کردی رواه خالد وقتادة عن عکرمة و در روایت قتاده از عکرمه چنانکه ابو داؤد ذکر کرده زیاده آمده که ام سلیم ذکر کرد ابتلای خود را نیز مانند ...

در بیان قصه یاجوج و ماجوج و بیان قول خدا و معنی آنست که چون سکندر میان دو کوه بنهایت بلاد ترکستان رسید جمعی آنجا آمده استغاثه نمودند گفتند ای ذو القرنین یاجوج و ماجوج فساد کننده اند در زمین یعنی با مجرای و اتلاف مزارع و بعضی روایتهای کتاب این باب با آنچه مذکورست در ترجمه ساقط است و همچنین باید که ... قصه یاجوج و ماجوج اختلاف بسیارست در آنکه گفته اند ایشان دو قبیله اند از اولاد یافث بن نوح مرویست ... در آنچه ذکر کرده است محی السنه که یاجوج و ماجوج بیست و دو قبیله اند ذو القرنین بیست و یک قبیله را سد بست و یک قبیله از ایشان بیرون سد ماندند و آنها ترک اند لهذا ترک خوانند تا آنکه ... شدند بیرون نشدند ... مرویست مرفوعاً که یاجوج امتی است و ماجوج امتی دیگر هر یکی از ایشان چهار صد هزار است نمی میرد یکی از ایشان تا آنگه می بیند یک هزار مرد از صلب خود که هر یک سلاح بسته باشد ... ایشان سه صنف اند یک صنف قد های آنها در بلندی یک صد و بیست ذراع است مانند درخت ارز که شام است و صنفی است که طول و عرض آنها برابرست یکصد و بیست ذراع و باشها ... کوهی و آهنی مقاومت نتواند کرد و صنفی دیگر دو گوش فراخ دارند چنانکه در خوابیدن یکی را نهالین میکنند و دیگری را لحاف طول و عرض ... روایت مذکور نیست این صنف فیل و سگ و خوک و همه جانور وحشی را میخورند و مردهای خود را نیز می خورند و از علی بن ابیطالب رضی الله عنه که بعضی ازین طول آنها یک شبرست و بعضی بسیار طول ... در روایات احوال یاجوج و ماجوج بسیار نقل کرده و کلیه قیاس عقل است ...

عن ذی القرنین در بیان قول خدا می پرسند ترا از خبر ذی القرنین روایت کرده ابن جریر و اسحق ... بسند ضعیف از حدیث عقبه بن عامر که جوانی از روم بود اسکندر نام از بنای او است ... او را فرشته با سمان برده و بر سد و آنجا قومی را دید یافت روهای ایشان مانند رویهای سگ بود و ابن کثیر گفته این خبر ... است و آنکه در روم واقع شده و که وی رومی است خطا است سکندر رومی است و سکندر اول در زمان ابرهیم بوده ... در نخستین ایام بنای کعبه با ابرهیم طواف کرده و تبعیت نموده و خضر با وی بوده و سکندر دوم پیش از مسیح علیه السلام بسیصد سال بوده و ارسطو فلسفی با وی بوده کذا قالوه در تسمیه سکندر بذو القرنین هفت وجه گفته اند ... مشرق و مغرب خواسته اند وی سیر مشرقین کرده و مالک بلاد آن بوده یا در زمان ملکیت او دو قرن گذشته یا آنکه دو گیسو از دو طرف سر میگذاشت آن را دو شاخ او گفته اند یا در سر او دو طرف بر آمدگی داشت مثل گاو یا تاج او را دو شاخ بود یا تشبیه داده اند او را بکبش از جهت شجاعت چنانکه شجاع را کبش گفته اند و اختلاف در اینکه پیغمبر بود باتفاق بر آنکه مسلمان و از اهل صلاح است آورده اند ... ذکر او را در استثنای ... ناظر در آنست که قول نبوت اختیار کرده است قل سأتلوا علیکم منه ذکرا بگو ای محمد صادق مصدوق نزدیکست که می خوانم بر شما از خبرهای ذی القرنین حکایتی انا مکنا له فی الارض تحقیق با تمکین دادیم مر او را در زمین یعنی دادیم و آتیناه من کل شیء سببا و دادیم او را از هر چه که طلب کرد و خواهش نمود وصله از علم و قدرت که رساننده او را بمطلوب سبب بمعنی رسن هرچه بدان وصلت کنند بعضی گویند مراد از سبب اینجا آموختن زبان ملکت هر قومی است و بعضی گویند مراد علم الطرق و مسالک بلاد مشرق و مغرب است بعضی گویند حق سبحانه مسخر کرده او را اقطار زمین چنانکه ...

پیش از سوختن عمر بود بیک سال روایت کرد ابن ابی شیبه از طریق قاسم بن محمد که بود صحابه که میگفتند چون یکی افاضه کرد از زن پیش از حیض پس فارغ شد ظاهر عمر رضی الله عنه که میگفت آخر عهد آن بر بیت است انتهی و اگر میرسید حدیث رخصت با میر المؤمنین عمر رجوع میکرد از آن چنانکه رجوع کرد پسر او ابن عمر و الله اعلم حتی تتمّا ... عن عایشه رضی الله عنها قالت خرجنا مع ... تا آنکه حضرت صلی الله علیه و سلم ... مکه ... پس قدم کرد آن حضرت بمکه و طواف کرد بکعبه و سعی میان صفا و مروه ... حیض کرد عایشه ... پس ادا کردیم اعمال خود را از اول حج از وقوف بعرفه و مزدلفه و سایر اعمال روز نحر و غیره ... شد شب حصبه یعنی شبی که آن را در زمین سنگریزها گذارند ... حصبا سنگریزه حصبه و المحصبه زمین سنگریزه و آن لیلة النفر است یعنی شبیکه بعد از روز نفر آید چنانکه شب عرفه شبیکه بعد از روز عرفه آید و آن شب سیزدهم بود ... قالت قلت یا رسول الله ... جز من که عمره نگذارده ام ... لیالی قدمنا ... دو شبهائی که قدوم کردیم ... عایشه ... طواف در آن شبها ... از تنعیم ... پس احرام بندید بعمره ...

مسخر کرده بود سلیمان را علیه السلام را پادشاه تابع سبباً طریقاً تفسیر کرده است سبب الطریق الی قوله اتونی زبر الحدید یعنی منظور درین باب این آیه با این قول است و لفظ زبر جمع زبرة صیغه واحد زبر زبرة است بضم زای و سکون موحده وهی القطع یعنی قطعها است حتی اذا ساوی بین الصدفین بفتح الصاد والدال و فتح الدال در روایت ابی ذر بضم هر دو است و این قرأت ابن کثیر و ابن عمرو ابن عامر است و لغت قریش همچنین است و قرأت ابی بکر بضم صاد و سکون دال است یقال عن ابن عباس الجبلین یعنی تفسیر کرده است ابن عباس صدفین را بدو جبل و السدین بضم سین و مفتوح شد و ابو زید بفتح هر دو خوانده و این قرأت حفص و ابن کثیر و ابن عمر است الجبلین یعنی سدین هم بمعنی جبلین است که سد کرده بود ذوالقرنین در آن دو کوه است بارمنیه و آذربیجان لعضی گویند دو کوه در آخر منقطع زمین شرکان است و آن طرف قوم یاجوج و ماجوج اند و معنی آنست که ذوالقرنین میان دو کوه پارهای آهنی را باهم نهاده از بنیاد گرفته تا سر آن کوهها بر آورده تا یاجوج و ماجوج بسته بود خرجا اجراً یعنی خرج بمعنی مزد است قال الحسن الخراج اذا جعلته نارا قال آتونی افرغ علیه قطرا اصب علیه قطرا رصاصا یعنی قطر رصاص است و قیل حدید او بعضی گفته اند بمعنی حدید است یعنی آهنی بود که گداخته شده یقال الصفر و قال ابن عباس النحاس فما اسطاعوا ان یظهروه بحذف تا از فوقانیه است جمع استطاع است و در روایت ابی ذر اسطاع بحذف تا از اطلعت له ان یعلوه یعنی یظهروا بمعنی یعلوه است استطاع استفعل من اطعت له یعنی از باب استفعال است مشتق از اطعت و در روایت ابی ذر و ابی الوقت و ابن عساکر از طلعت است بحذف همزه و ضم طا و سکون عین مهمله یعنی گویند که اطلعت اجوف واوی از باب نصر ینصر است مانند قال و قلت چون نقل کرده بباب استفعال استطاع شد بر وزن استفعل تا را حذف کردند بتخفیف بعد از نقل حرکت آن همزه استطاع شد بفتح همزه در ماضی و فتح تا در مستقبل و باین اشارت کرده است مؤلف بقول فلذلک فتح اسطاع یعنی بعد از حذف تا و نقل حرکت آن همزه اسطاع گفتند یستطیع بضم یا در مستقبل و قال بعضهم استطاع یستطیع بتای مثناة در ماضی و مستقبل و فتح حرف مضارع در مستقبل و ما استطاعوا له نقبا یعنی نتوانستند مر او را سوراخ کردن از جهت صلابت و بسیاری بنا و این اظهر این حدیث آنست که قادر نیافتند که بالای آن بر آیند و یا سوراخ کنند از استواری بنا و صلابت و قدرت آن و عجب است که با آن قدرت و شجاعت و بسیاری این همه قوم که از حد عاده متجاوز بوده اند حیله نتوانستند کرد که سوراخ کنند و بالای آن کوهها بر آیند بهتر آنست که گوئیم عدم قدرت از او کرامت و خارق ذوالقرنین بوده است و باین اشارتست در حدیثی که ابو هریره روایت کرده از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که یاجوج و ماجوج هر روز حاضر می‌شوند تا آن را میکاوند تا آنکه نزدیک میرسد که شعاع آفتاب ازین طرف ببینند سردار ایشان میگوید باز گردید که فردا آمده آن را بر هم میزنیم چون فردا می‌آیند می‌بینند که باز بحال خود است و سخت تر از آن است که بود و چون وقت آن میرسد که خداوند تعالی ایشان را بر مردم بگمارد در آمده همچنان کار میکنند و وقت مراجعت میگویند انشاء الله تعالی فردا می‌آئیم و می‌بر آئیم بر مردم آن روز فراهم نمی‌آیند روایت کرده است این حدیث را ابن ماجه و ترمذی گفته این حدیث را بغیر ازین اسناد نمی‌شناسیم ابن کثیر گفته اسناد او جید و قویست لیکن در مرفوع بودن متن جهالتی است از آنکه مخالف آیه مذکور است این حدیث را کعب احبار هم روایت کرده و شاید ابو هریره که اکثر با وی می‌نشست از وی شنیده حدیث کرده است پس بعضی راویان

در دو گلو داباک و تو طلبی گذشته که الیست که میگویند بود در جاهلیت و اصمعی گفته که الیست که در محل محصب استعمال گفته انا عشما ابستا تحقیق تو هر آینه بر گشته مائی اما کنت طفت یوم النحر آیا تو بودی تو که طواف کردی روز نحر از بجا ظاهر شد که این استفهام واقع شده از ان حضرت صلی الله علیه و سلم بر آن طلب که کسیکه ظاهر کرد طواف را قالت بلی گفت صفیه آری طواف کرده ام روز نحر فاقبیه وزام دیگر نیز درین جواب بادی بود نداز ان جهت در روایت قالوا آمده قال فلا باس انفری فرمود لعضی باک نیست کوچ کن پس سوی مدینه فلقیته مصعدا علی اهل مکه وانا منهبطة عائشه گوید پس در خوردم آن حضرت را بحالی که بالا بر آینده بود بر اهل مکه و من فرود آینده بودم ظاهر انست بحسب عقبه الیست در راه مکه چنانکه در ظاهر عائشه از ملاقات خود با آن حضرت نزد صعود وی و هبوط خود از ان او انا مصعدة و هو منهبط قال اکثف که من صعد و بود مر آن حضرت نازل بود شک از راوی است اصعاد بمعنی صعود آمده و قال مسدد گفت مسدد در روایت خود این حدیث را اینجا قلت بلی قالت لا و این ظاهر است و تابعه و متابعت کرده مسدد را جریر عن منصور فی قوله لا چنانکه در باب التمتع و القران گذشت

باب من صلی العصر یوم النفر بالابطح

کسیکه گذارد نماز عصر را بعد وقوع الحج که نام محصب است و یوم النفر بفتح نون و سکون فاء و فتح نیز جائز است روز سیوم از روز نحر که از منا بر آیند و این را نفر اول خوانند و روز چهارم را نفر ثانی گویند و درین روز بر آیند و آن را النفر آخر گویند

حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا اسحق بن یوسف بن یعقوب الازرق الواسطی قال حدثنا سفیان الثوری عن عبد العزیز بن رفیع بضم را و فتح فا از مشاهیر ثقات تابعین قال سألت انس بن مالک رضی الله عنه اخبرنی بشیء عقلته عن النبی گفت عبد العزیز پرسیدم انس را که خبر ده مرا بچیزیکه دانسته تو و یاد کرده تو آن را از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم این صلی الظهر یوم الترویة کجا گذارد آن حضرت نماز ظهر را روز ترویه که هشتم ذی الحجه است و مردم از مکه بمنا میروند قال بمنی گفت انس بمنا گذارد قلت این صلی العصر یوم النفر کجا گذارد نماز عصر را روز نفر قال بالابطح گفت گذارد بابطح بعد از ان گفت انس افعل کما یفعل امراؤک

دربیان قصهٔ یاجوج و ماجوج و بیان قول خدا از حتی گفت که چون سکندر میان دو کوه که نهایت بلاد ترکستان بود
رسید جمعی آنجا آمده استغاثه نمودند گفتند ای ذوالقرنین یاجوج و ماجوج فساد کننده‌اند در زمین بای ...
و اتلاف مزارع در بعضی سوایتها این کتاب این باب با آنچه مذکور است در ترجمه ساقط است و آنچه نسبت بایدکرد ...
قصهٔ یاجوج و ماجوج اختلاف بسیار است در آنکه ایشان کیستند گفته‌اند که ایشان دو قبیله‌اند از اولاد یافث بن نوح مرویست از قتاده
در آنچه ذکر کرده است محی السنه که یاجوج و ماجوج بیست و دو قبیله‌اند ذوالقرنین بر بست و یک قبیله سد بست و
یک قبیله از ایشان بیرون سد مانده و آنها ترک‌اند ایشان را ترک خواندند از آنکه گذاشته شدند بیرون سد و از عبد الله
مرویست مرفوعاً که یاجوج امتی است و ماجوج امتی دیگر هر یکی از ایشان در امت چهار صد هزار نفر است نمی میرد یکی از ایشان
تا آنکه می بیند یک هزار مرد از صلب خود که هر یک سلاح بسته باشند پوشیده و گفته‌اند که برین تقدیر عدد آنها از حد بیرون
می گذرد و آنها سه صنف‌اند یک صنف قدهای آنها در بلندی یک صد و بیست ذراع است مانند درخت ارز که
شام است و صنفی است که طول و عرض آنها برابر است یکصد و بیست ذراع و با ایشان هیچ کوهی و آهنی مقاومت نتواند
کرد و صنفی دیگر دو گوش فراخ دارند چنانکه در خوابیدن یکی را نهالین میکنند و دیگری را لحاف طول و عرض آنها
روایت مذکور نیست این صنف فیل و سگ و خوک و همه جانور وحشی را میخورند و مرده‌های خود را نیز می خورند
از علی بن ابیطالب رضی الله عنه که بعضی از ایشان طول آنها یک شبر است و بعضی مفرط‌اند در طول و در روایت احوال
غریبه یاجوج و ماجوج بسیار نقل کرده که بقیاس عقل محتمل است فی آیة العهدة علی ناقلیها **باب** قوله تعالی ویسئلونک
عن ذی القرنین در بیان قول خدا می پرسند ترا از خبر ذی القرنین روایت کرده ابن جریر و اموی در مغازی
بسندی ضعیف از حدیث عقبة بن عامر که جوانی از روم که اسکندر است از بناهای او ست اورا فرشته باسمان برده
و برده او را بر سد و آنجا قومی را دریافت روهای ایشان مانند روی سگ بود ابن کثیر گفته این خبر از اسرائیلیات است و
آنکه در وی واقع شده که وی رومی است خطا است سکندر رومی است و سکندر اول در زمان ابراهیم بود علیه السلام و
در نخستین ایام بنای کعبه با ابراهیم طواف کرده و تبعیت نموده و خضر وزیر وی بوده و سکندر دوم پیش از مسیح علیه السلام
بسیصد سال بوده و ارسطوی فیلسوف وزیر وی بوده کذا نقلوه و در تسمیهٔ سکندر به ذوالقرنین بهفت وجه گفته‌اند از آنجمله
مشرق و مغرب خواسته اند وی سیر مشرق تعین کرده و مالک بلاد آن بوده و دیا در زمان مالکیت او دو قرن زمانه
گذشته یا آنکه دو گیسو از دو طرف سر میگذاشت آن را دو شاخ او گفته اند یا در سر او از دو طرف بر آمدگی در پشت مثل
گاو یا تاج او را دو شاخ بود یا تشبیه داده اند او را بکبش از جهت شجاعت چنانکه تشبیه شجاع بکبش آمده و اختلاف
در آنکه پیغمبر بود یا نه و اتفاق بر آنکه مسلمان و از اهل صلاح است آورده اند مولف رح ذکر او در اثنای ذکر پیغمبران
ناظر در آنست که قول نبوت اختیار کرده است قل سأتلوا علیکم منه ذکرا بگو ای محمد صادق مصدوق نزدیک است
که می خوانم بر شما از خبرهای ذی القرنین حکایتی انا مکنا له فی الارض بتحقیق ما تمکین دادیم مر او را در زمین یعنی تصرف
دادیم و آتیناه من کل شیء سببا و دادیم ما او را از هر چه که طلب کرد و خواهش نمود وسیله از علم و قدرت که رساند
او را بمطلوب سبب یعنی رسن هر چه بدان وصلت کنند بعضی گویند مراد از سبب اینجا آموختن زبان لغت هر قومی است
و بعضی گویند مراد علم بطرق و مسالک بلاد مشرق و مغرب است بعضی گویند حق سبحانه مسخر کرده ابر اقطار زمین

پیش از موت این بود یک سال روایت کرد
ابن ابی شیبه از طریق قاسم بن محمد که بود جمعی
که میگفتند و تبیکر وی انکار کرد پس پیش از حج
پس فارغ شد عمر رضی الله عنه که وی میگفت
آخر عهد آن به بیت است انتهی و اگر رسید
حدیث رخصت بامیرالمؤمنین عمر رجوع میکرد
از این چنانکه رجوع کرد زید و ابن عمر و الله
اعلم **حدثنا** ...
... من منصور بن معتمر عن ابراهیم عن الاسود
عن عائشة رضی الله عنها قالت خرجنا مع النبی
... بر آمدیم از مدینه با آن حضرت صلی الله
علیه و سلم بسوی مکه ... نمی بینیم
مگر ... از بهر حج ... و در اشهر حج ... قدم
النبی صلی الله علیه و آله و سلم ...
... پس قدوم کرد آن حضرت بمکه و طواف
کرد بکعبه و میان صفا و مروه ...
... با آنحضرت بود
... پس
... بود و از زنان و یاران وی غیر
...
کسیکه نبود با وی هدی حسب امر آنحضرت ...
حیض کرد عائشه بجهت شرف پیش از در آمدن بمکه
... پس اداکردیم احوال خود را
از امور حج اند وقوف بعرفه و مزدلفه و سائر احوال
روز نحر و غیره ... و چون
شد شب حصبه یعنی شبی که آن را در زمین سنگریزه
گذرانند و در بعضی نسخ لیلة الحصبا است ...
حصبا سنگریزه ... زمین سنگریزه
و آن لیلة النفر است یعنی شبیکه بعد از روز نفر آید
چنانکه شب عرفه شبیکه بعد از روز عرفه آید و آن
شب چهاردهم بود زیرا که نفر آن حضرت سیزدهم بود
قلت کفت عائشه یا رسول الله کل اصحابک یرجع
بحجة و عمرة غیری همه اصحاب باز میگردند بحج و عمره
جز من که عمره نکرده‌ام قال ما کنت تطوفین لیالی
قدمنا ... نبودی تو که طواف میکردی
در شبهائی که قدوم آوردیم بمکه راکفت بلی گفت
عائشه ... گفت کردم طواف در آن شبها
قال ... الی التنعیم ... با او
از ... تنعیم ...
... الحرام ...

مسخر کرده بود سلیمان را علیه السلام بادر واقع سیبا امرنا تفسیر کرده است سبب ابطریق الی قوله ایتونی زبر الحدید
یعنی مذکور درین باب این آیه یا این قول است واحدها زبرة صیغه واحد زبر زبرة است بضم زای وسکون موحده
وهی القطع یعنی قطعها است حتی اذا ساوی بین الصدفین بفتح الصاد المهملة وفتح الدال ودر روایت ابی ذر بضم
هر دو است واین قرأت ابن کثیر وابن عمرو وابن عامر است ولغت قریش تخمین است وقرأت ابی بکر بضم صاد وسکون
دال است یقال عن ابن عباس الجبلین یعنی تفسیر کرده است ابن عباس صدفین را بدو جبل والسدین بضم سین
مفتوح شده و والبوذر بفتح هر دو خوانده واین قرأت حفص وابن کثیر وابن عمر است الجبلین یعنی سدین هم
بمعنی جبلین است که سد کرده بود ذو القرنین در آن دو کوه است بارمنیه وآذربیجان بعضی گویند دو کوه آخر با
منقطع زمین ترکان است وآن طرف قوم یاجوج وماجوج اند ومعنی آنست که ذو القرنین میان دو
کوه پارهای آهنی را باهم نهاده از بنیاد گرفته تا سر آن کوهها برآورده او یاجوج وماجوج بسته بود خرجا اجرا
یعنی خرج بمعنی مزد است قال انفخوا حتی اذا جعله نارا قال اتونی افرغ علیه قطرا اصب علیه قطرا رصاصا
یعنی قطر رصاص است وقیل حدیدا وبعضی گفته اند بمعنی حدید است یعنی آهنی بود که گداخته شده ویقال الصفر وقال ابن
عباس النحاس فما اسطاعوا بحذف تاء فوقانیه است تخفیف استطاع است ودر روایت ابی ذر اسطاع بحذف تاء است
یظهروه ان یعلوه یعنی ان یظهروه بمعنی یعلوه است استطاع استفعل من اطعت له یعنی از باب استفعال است مشتق از اطعت
ودر روایت ابی ذر والوقت وابن عساکر از طعت است بحذف همزه وضم طا وسکون عین یعنی گویند که طعت اجوف
واوی از باب نصر ینصر است مانند قال وقلت چون نقل کردند بباب استفعال استطاع شد بر وزن استفعل تا را حذف
کردند تخفیف بعد از نقل حرکت آن بهمزه واسطاع شد بفتح همزه در ماضی وفتح تا در مستقبل وباین اشارت کرده
است مؤلف بقول فلذلک فتح اسطاع یعنی بعد از حذف تا ونقل حرکت آن بهمزه اسطاع گفتند تستطیع یا
در مستقبل وقال بعضهم استطاع یستطیع بتای مثناة در ماضی ومستقبل وفتح حرف مضارع در مستقبل وما استطاعوا
له نقبا یعنی نتوانستند مر او را سوراخ کردن از جهت صلابت وبسیاری پهنای او ذکر آن در این حدیث آنست که قادر
نیافتند که بالای آن برآیند ویا سوراخ کنند از استواری بنا وصلابت وشدت آن وعجب است که با آن قدر وقامت
وجثه این همه قوم که از حد عادت متجاوز بوده اند حیله نتوانستند کرد که سوراخ کنند یا بالای آن کوه برآیند بهتر آنست
که ذو القرنین عدم قدرت از راه کرامت وخارق عادت ذو القرنین بوده است وباین اشارت است در حدیثی که ابو هریره روایت
کرده از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که یاجوج وماجوج هر روز حاضر میشوند وآن را میکاوند تا آنکه نزدیک میرسد که
شعاع آفتاب از این طرف ببینند سردار ایشان میگوید بازگردید که فردا آنرا بر هم میزنیم چون فردا می آیند می بینند
که باز بحال خود است وسخت تر از آن است که بود وچون وقت آن میرسد که خداوند تعالی اینها را بر مردم بگمارد
آمده بهمان کار میکنند ووقت مراجعت میگویند ان شاء الله تعالی فردا می آئیم وبر می آئیم بر مردم آن روز فرا هم
نمی آید روایت کرده است این حدیث را ابن ماجه وترمذی گفته این حدیث را بغیر از این اسناد نمی شناسیم ابن کثیر
گفته اسناد او جید وقوی است لیکن در مرفوع بودن متن جهالتی است از آنکه مخالف آیه مذکور است این حدیث را
کعب احبار هم روایت کرده وشاید ابو هریره که اکثر با وی می نشست از وی شنیده حدیث کرده است پس بعضی از ان

در وگلو ودا بلاک وقربلی گفته کلمه ایست که میگویند
یهود مرحائض را وآهمی گفت کلمه ایست که در محل تعجب
استعمال کنند انک لحابستنا تحقیق تو هر آئینه بازدارنده
مائی ام کنت افضت یوم النحر آیا نبودی تو که طواف
کرده روز نحر از اینجا ظاهر شد که این استفهام واقع شده
از آن حضرت والا بعد از آن بلطف که گمان کرده بود طواف را
بلی گفت صفیه آری طواف کرده ام روز نحر غالبا مردم
دیگر نیز درین جواب با وی بوده اند ازین جهت در روایت
قالوا آمده وقال فلا باس انفری فرمود بصفیه پاک
کوچ کن بسوی مدینه فلقیته مصعدا علی اهل مکة
انا منهبطة عائشه گوید پس برخوردم مر آن حضرت را
بجائی که بالا برآینده بود بر اهل مکه ومن فرود آینده
بودم ظاهر آنست که محصب عقبه ایست در راه مکه خبر میدهد
عائشه از ملاقات خود با آن حضرت نزد صعود وی بمکه
وهبوط خود از آن او انا مصعدة وهو منهبط یا گفت
که من صاعد بودم وآن حضرت هابط بود وشک از راوی است
اصعاد بمعنی صعود آمده وقال مسدد گفت مسدد در
روایت خود این حدیث را بجای قلت بلی قلت لا
واین ظاهر است وتابعه وتتابعت کرده مسدد را
جریر عن منصور فی قوله لا چنانکه در باب التمتع و
القران گذشت **باب** من صلی العصر یوم النفر
بالابطح کسیکه گذارد نماز عصر را بموضع ابطح که نام
محصب است ویوم النفر بفتح نون وسکون فا وفتح
نیز جائز است روز سیوم از روز نحر که از منا برآیند
واین را نفر اول خوانند وروز چهارم را که از آنجا هم
درین روز برآیند وآن را نفر آخر گویند حدثنا
محمد بن المثنی قال حدثنا اسحق بن یوسف بن یعقوب
ازرق واسطی قال حدثنا سفیان الثوری عن عبد العزیز
بن رفیع بضم را وفتح فا از مشاهیر وثقات تابعین است
قال سألت انس بن مالک رضی الله عنه لغیر ابی
عقلته عن النبی گفت عبد العزیز پرسیدم انس را که خبر
ده مرا بچیزیکه دانسته تو ویاد کرده آن را از پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم این صلی الظهر یوم الترویة
کجا گذارد آن حضرت نماز ظهر را روز ترویه که هشتم ذی حجه
است ومردم از مکه بمنا میروند قال بمنی گفت انس
بمنا گذارد قلت فاین صلی العصر یوم النفر پس
کجا گذارد نماز عصر را روز نفر قال بالابطح گفت گذارد
بابطح بعد از آن گفت انس افعل کما یفعل امراؤک

توهم کرده اند که در خروج خواهد بود پس فکر کردند حتی پوشیده نماند که در آخر آیه چنانکه مذکور شد فی فاذا جاء وعد ربی
پس وقتیکه می آید وعده پروردگار من تفسیر کرده اند این وعده را بخروج یاجوج و ماجوج نزد قیامت پس اوقات
که در حدیث نیز اشارت بهمین باشد پس خلاف آیه نخواهد بود قال هذا رحمة من ربی تا ذلجاء وعد ربی گفت
ذوالقرنین این سد و عدم قدرت یاجوج و ماجوج رحمتی است از پروردگار من پس وقتیکه می آید وعده پروردگار
بخروج یاجوج و ماجوج جعله دکاء ای التدکة بالارض سیگرداند آن را دکاء یعنی هموار بزمین میسازد
دکاء الاستمله و گفته میشود در کلام عرب که ناقة دکاء یعنی کوهان ندارد و گفته میشود ارض دکة یعنی هموار
از زمین که میگویند بمعنی است که هموار است و بلندی ندارد و حتی سلب عن الارض [illegible] تا آنکه [illegible]
و هموار گردد و کان وعد ربی حقا و هست وعده پروردگار من راست و البته شدنیست الا اینکه [illegible]
بوده و ترکنا بعضهم یومئذ یموج فی بعض و گذاشتیم بعضی از یاجوج و ماجوج را در آن روز که بر آمدند
سد موج میزنند بعضی در بعضی دیگر یعنی نهایت ازدحام پیدا شده در بلاد و میزنند بعض مردم را و بعضی [illegible]
می باشند و مختلط میشوند در یکدیگر **باب** حتی اذا فتحت یاجوج و ماجوج این باب در بیان این آیه است یعنی
همیشه این مردم مختلف بودند در دین حق تا وقتیکه کشاده شد سد یاجوج و ماجوج و قیامت رسید [illegible]
دو قول است زمخشری گوید حتی ابتدائیه است عطف نیست بر چیزی و قول دیگر آنکه حرف جر است بمعنی الی و در تعلق آن [illegible]
اقوال متعدده است چنانکه در کتب تفاسیر بیان یافته و جواب اذا محذوف است یعنی در وقت [illegible] ذیل کرده ام
من کل حدب ینسلون و یاجوج و ماجوج با همه مردم از هر زمین بلند سرعت میکنند و میگریزند قال قتادة حدب
ای اکمة گفت قتاده در تفسیر حدب که بمعنی تود های ریگ است قال رجل للنبی صلی الله علیه
وسلم رأیت السد مثل البرد المحبر گفت مردی از صحابه با آنحضرت را دیدم سد را مانند چادر محبر بضم میم و فتح حاء مهمله و تشدید باء موحده
مفتوحه یعنی سرخ و سفید است قال قد رأیته فرمود بتحقیق تو دیده آن را این قول را ابن ابی عمر موصول آورده

حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن عروة بن الزبیر ان زینب بنت ابی سلمة
حدثته عن ام حبیبة بنت ابی سفیان روایت کرد ابن شهاب از عروه بن زبیر که زینب دختر ابی سلمه مخزومیه
آنحضرت حدیث کرده عروه را از ام حبیبه دختر ابی سفیان و در روایت مسلم از زهری از ابن عیینه است عن زینب
بنت ام سلمة عن حبیبة بنت ام حبیبة عن ام حبیبة بنت ابی سفیان و درین روایت مؤلف حبیبه مذکور نیست عن زینب
بنت جحش ام حبیبه روایت کرده از زینب دختر جحش و این هر دو از ازواج مطهره اند ان النبی صلی الله علیه وسلم
دخل علیها فزعا یقول لا اله الا الله ویل للعرب من شر قد اقترب
آمد پیغمبر خدا در آمد بر زینب بنت جحش در حالیکه ترسنده است میگفت نیست هیچ معبودی مگر خدا وای بر عرب از شری که نزدیک رسیده است بعضی گویند اشارت
بفتنه است که بعد از شهادت عثمان رضی الله عنه در عرب افتاد نقله القسطلانی و پوشیده نماند که آخر حدیث
این معنی را یاد ارد و قیل اراده کرده است آنحضرت اخبار از مفسده یاجوج و ماجوج بروی خواهد داد و مفسد
آنها بر عرب نیز سرایت خواهد کرد و با مفسده ترکان که در زمان اسلام واقع شده و بغداد را [illegible] کردند مردم را فتح الیوم
من ردم یاجوج و ماجوج مثل هذه و حلق باصبعیه الابهام والتی تلیها کشاده شده امروز از سد یاجوج و ماجوج مانند این [illegible]

رگ گذارد و نماز ظهر با ابطح متابعت نماید نیز
مهر نیست که آن حضرت سنی گزنر لحمود [illegible]
میعاد از منی روان شده با بطح آمد بنحب
گذارد و قال العسقلانی در تفسیر حضرت [illegible]
باید در سوال انانس و جدی مانند مگر مساجد بعضی
امرا تغیر آن از موضع خود والله اعلم **باب**
المحصب بضم میم و فتح حا و تشدید صاد مهمله
و اخ میان مکه و منا و لیکن اقرب بمنا [illegible]
حد آن ما بین دو کوه است تا مقبره [illegible] گردد
و بدان جهت کثرت و اجتماع حصباء در آن و از این
جهت ابطح و بطحا نیز گویند و حصب [illegible]
نام اوست و خصیف حج بعمره [illegible] پای بلند تر از
آب و فرو تر از کوه را گویند مقصود بیان نزول است
درین مقام که سنت است از سنن حج یا نه **حدثنا**
ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن هشام عن عروة
عن ابیه عن عائشة رضی الله عنها قالت انما کان
منزلا ینزله النبی صلی الله علیه وآله وسلم لیکون اسمح
لخروجه گفت عائشه نبود آن مگر منزلی از منازل
که فرود می آمد آنجا آن حضرت تا باشد آسان تر برای
بیرون آمدن وی از منا بسوی مدینه یعنی الابطح مراد
میدارد عائشه از ضمیر کان که خبر او منزل بود یعنی
الابطح را و آسانی خروج بجهت اجتماع متاع است
انتظار هم آمدن هر دیر رونده [illegible] و اسباب [illegible]
و تیسیر طواف صدر یکبار از نزدیک بعد خروج بمدینه از
همان راه و در مسلم زیاده آمده و بود عائشه که نمیکرد
آن را **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان
بن عیینة قال عمرو بن دینار عن عطاء عن ابن ابی رباح
عن ابن عباس رضی الله عنهما قال لیس التحصیب
بشیء نیست نزول محصب چیزی از مناسک و عبادات
حج که لازم باشد مثل آن را اهو منزل نزله رسول الله
و نیست آن مگر منزلی از منازل که فرود آمده آنجا پیغمبر
خدا صلی الله علیه وآله وسلم و مؤید است آنکه
روایت کرده مسلم را بو رافع [illegible] ایشان [illegible]
که امر نکرد آنحضرت مرا در وقت [illegible] مکه [illegible]
گفت زکر دار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
نزول کنم ابطح را و قتیکه بیرون آمد از منا و لیکن من
خود آمدم و زدم قبه را پس آمد آن حضرت و نزول
کرد و طبرانی در اوسط از عمر بن خطاب رضی الله عنه
آورده که گفت از سنت است نزول ابطح شب
سوم نفر و دیگر امر میکرد وی رضی الله عنه [illegible]

الجزء السابع من شيخ الاسلام | كتاب الحج

در روایت احمد در حدیث عائشه که گفت سوگند بخدا که فرود نیامد آن حضرت مگر براهی من مخالف است حدیث انا نازلون غدا را دشاید که نشنیده بود عائشه این حدیث را و اما محمد و رسول الله گفته نزول محصب حسن است و کسیکه ترک کند آن را نیست بروی چیزی و همین قول ابی حنیفه است رحمه الله و مالک قول علما را جمع کرده میان اقوال صحابه بحمل کردن قول عائشه و ابن عباس بر عدم تاکد و استقلال این سنت و نفی الزام جزمی به ترک آن و قول عمر و ابن عمر بر تاسی بفعل آن حضرت و استحباب آن و گرنه شکی نیست احدی در نزول آن حضرت در منجا و استحباب اتباع وی صلی الله علیه و آله و سلم کرده اند آن را خلفاء راشدین بعد از وی رواه مسلم

باب النزول بذی طوی قبل ان یدخل مکة ذکر فرود آمدن بمقام ذی طوی که بفتح طا و قصر موضعی است نزدیک بمعلی و مساه مدینه پیش از انکه در آید حاجی مکه را و النزول بالبطحاء التی بذی الحلیفة اذا رجع من مکة و فرود آمدن ببطحا که بذی الحلیفه است وقتیکه بر گردد از مکه بیش از انکه در آید مدینه را و این بطحا دیگر است نزدیک مدینه غیر بطحا که محصب است نزد مکه و بطحا در اصل سیل گاه واسع که در وی سنگریزها باشند و درین اشارت است بانکه اتباع آن حضرت در نزول بمنازل وی مخصوص بمحصب نیست کذا فی الفتح

حدثنا ابراهیم بن المنذر قال حدثنا ابو ضمرة موسی بن عقبة عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما کان یبیت بذی طوی بین الثنیتین بود ابن عمر که شب میگذرانید بذی طوی که میان دو عقبه بوده است و در باب من این یدخل مکة در سابق این تخریج گذشت ثم یدخل من الثنیة التی باعلی مکة بعد ازان در آمد آن را از راه عقبه که جانب بلند مکه است و کان اذا قدم مکة حاجا او معتمرا لم ینخ ناقته الا عند باب المسجد و بود که چون قدوم می آورد مکه را بقصد حج یا عمره نمی نشانید ناقه سواری خود را مگر نزد در مسجد حرام ثم یدخل پس در می آمد مسجد را فیاتی الرکن الاسود فیبدا به پس میآمد بحجر اسود پس شروع کردی باستلام آن ثم یطوف سبعا پس طواف میکرد گرد کعبه هفت بار ثلثا سعیا یعنی سه بار بجائی تیز روی و در مل چنانکه پیشتر معلوم شده و اربعا مشیا و چهار بار بحال رفتار معتاد ثم ینصرف پس

کرد آن حضرت بدو انگشت خود که ابهام و انگشتی که متصل ابهام است فقالت زینب بنت جحش فقلت یا رسول الله افنهلک و فینا الصالحون پس گفت زینب گفتم من ای رسول خدا آیا هلاک میشویم ما مسلمانان و حال آنکه در میان ما مردم نیکان اند قال نعم اذا کثر الخبث فرمود آری هلاک میشوند وقتیکه بسیار شد فسق و فجور در بلوای عام تمیز نمی ماند در اهل فسق و اهل صلاح خبث بفتح معجمه و بای موحده مفتوح و آخر مثلثه است جمهور اهل لغت تفسیر کرده اند بفسق و فجور و بعضی گویند مراد همین زنا است و بعضی گویند اولاد زنا است در اسناد این حدیث امری غریب است اول آنکه زهری از عروه روایت کرده و هر دو تابعی اند و چهار زن است که یکی از دیگر روایت کرده دو ربیبه آن حضرت اند دختر ام سلمه و دختر ام حبیبه و دو زوجه آن حضرت صلی الله علیه و سلم رضی الله عنهن

حدثنا مسلم بن ابراهیم قال حدثنا وهیب قال حدثنا ابن طاوس عن ابیه عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و سلم قال فتح الله من ردم یاجوج و ماجوج مثل هذا و عقد بیده تسعین روایت کرده ابو هریره از پیغمبر خدا گشاده است خدا از سد یاجوج و ماجوج مانند این و عقد کرد بدست مبارک خود عقد نود را و صورت این عقد این است که خنصر و بنصر را عقد کند و دراز کند مسبحه را و ابهام را بر وسطی نهد مقصود همین حلقه ابهام و وسطی است و مراد اخبار از قرب یاجوج و ماجوج و قرب قیامت است نه آنکه حقیقت رخنه شده است بعد از رخنه شدن آنها خواهند بر آمد و معلوم است که تا حال نبر آمده اند چنانکه از احادیث سابق بوضوح پیوسته

حدثنا اسحق بن نصر قال حدثنا ابو اسامة عن الاعمش قال حدثنا ابو صالح عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه و سلم قال یقول الله تعالی یا آدم فرمود میگوید خدا ای آدم فیقول لبیک و سعدیک و الخیر فی یدیک پس میگوید آدم علیه السلام این کلمات که برای حضور و خدمت و اجابت متعارف فصحا است یعنی استاده ام برای خدمت تو استادگی بعد از استادگی و مدد میکنم ترا مددی بعد از مددی و نیکوئی در دو دست قدرت تست قال فیقول اخرج بعث النار گفت آنحضرت پس میگوید خدا بیرون آر از مردم مبعوث آتش یعنی اهل نار را از مردم جدا کن قال و ما بعث النار گفت آدم چه مقدار است اهل نار قال من کل الف تسع مائة و تسعة و تسعین گفت خدا از هر هزار نهصد و نود و نه نفر اند فعنده یشیب الصغیر نزد این قول خدا یعنی اگر طفل تصور کند این حال را پیر میشود از شدت هول و ترس یا از انکه غم و اندوه مفرط ناتوان میکند آدمی را و زود می آرد پیری را و سختی هول آن وقت در ساعت پیر خواهد کرد یا آنکه هر کس بهر حالی که مرده برانگیخته میشود طفل طفل و جوان جوان و پیر پیر هر گاه از شدت هول طفل پیر میشود پس بنگر که حال پیران چه خواهد بود و نعوذ بالله من غضب الله ظاهر آنست که این حال مخصوص باهل نار خواهد بود و صلحا و اتقیا و اولیا و انبیا محفوظ ازین شدت عذاب خواهند بود و آخر معلوم شد که قدما اختلاف کرده اند که این هول و ترس هر یکی را از اهل حشر خواهد بود یا مخصوص باهل نار است بعضی گویند که فزع اکبر مخصوص باهل نار است اما اهل جنت حشر کرده میشوند بحالیکه ایمن اند قال الله تعالی لا یحزنهم الفزع و دیگران گویند خوف عام است و تضع کل ذات حمل حملها و می اندازد هر زن حامله آنچه در شکم اوست یعنی اگر تصور کند حامله آن هول را یا آنکه حامله که بحمل مرده باشد اورا با حمل می انگیزند روز قیامت که زنانی گویا اختلاف کرده اند در وقت این هول بعضی گویند نزد زلزله ساعت است پیش از انکه از دنیا بر آیند پس این معنی محمول بر حقیقت باشد یا آنکه مجاز است مراد شدت هول است پوشیده نماند که سیاق حدیث ناظر در آنست که بعد از حشر خواهد بود چه فرمودن خدا آدم را که اهل نار را جدا کن در حشر است و قوله

وعنه فى شيبال مصرح است که بهر آن وقت فرمودن باشد و ترى الناس سكارى وما هم بسكارى ولكن عذاب الله شديد یعنی می بینی تو مردم را مست بحیر از ترس و نیستند ایشان مستان از شراب لیکن عذاب خدا سخت است و موجب است قالوا یا رسول الله وایّنا ذالك الواحد گفتند حاضران و کدامی ما است آن یکی حاضران امید ندا این هزار کس از مایان خواهند بود پس رسید ند که درین میانه یک بهشتی از ما کیست قال ابشروا فان منكم رجل ومن یاجوج وماجوج الفا فرمود بشارت باد شما را تحقیق از شما یکی است و از یاجوج وماجوج هزار است ثم قال والذى نفسى بيده انى سوگند خدای که ذات من در دست قدرت اوست ارجوا ان تكونوا ربع اهل الجنة امیدوارم که باشید شما چهارم مردم بهشت فكبّرنا پس تکبیر در تعظیم الهی تعالی کردیم از بس شادمانی این بشارت فقال ارجوا ان تكونوا ثلث اهل الجنة فرمود امید میدارم اینکه باشید شما سیوم حصه اهل بهشت فكبّرنا پس تکبیر گفتیم فقال ارجوا ان تكونوا نصف اهل الجنة امید دارم اینکه باشید شما نصف مردم بهشت فكبّرنا پس تعظیم خدا کردیم شکرا لانعمه وجه تعدد ذکر رجا و اخبار بربع و ثلث و نصف فرمودن بیکبار نفرمود که نصف اهل جنت خواهند بود آن تواند بود که این طریقه اوقع است در نفس سامعان و ابلغ است در اکرام و آوردن سامعان بر شکر مرة بعد اخرى و دور نیست که گوئیم تعدد در اخبار بنا بر تجدد وحی باشد یعنی که از وحی معلوم شد که ربع خواهند بود و چون ایشان شکر کردند بحکم قوله تعالى لازيدنكم و بار دیگر ثلث و بار دیگر نصف وحی آمد و مثل این احتمال نزول وحی در رجا با چنانکه الالا ذخر جزان راه داده اند فرمودن آن حضرت که امیدوارم ناظر در آن است که قطعا معلوم نشده باشد و تواند که از راه ادب ربوبیت حلاوجلاله الا بالحق باشد والله اعلم قال ما انتم فى الناس الا كالشعرة السوداء فى جلد ثور ابيض نیستید شما در میان مردم مگر مانند موی سیاه در پوست گاو سفید او كشعرة بيضاء فى جلد ثور اسود یا مانند موی سفید از پوست گاو سیاه شک از راوی است و تواند که تنویع در بیان از آنحضرت واقع شده باشد قسطلانی گوید که این قلت در محشر خواهد بود و گرنه در بهشت حور و ایشان نصف مردم می باشند و اگر این اخبار قلت را نسبت بواقع گویند هم درست خواهد بود و این حدیث را در کتاب التفسير و بقیه مباحث آنجا معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالى

باب قول الله تعالى واتخذ الله ابراهيم خليلا

در بیان قول خدای برتر و گرفته بود خدا ابراهیم را دوست خلیل مشتق است از خلت بضم خاء معجمه بمعنی مودت و دوستی است و گفته اند که مشتق از تخلل و خلیل آنکه محبت او در خلال قلب باشد چنانکه شاعری گوید شعر قد تخللت مسلك الروح منى ✽ وبهذا سمى الخليل خليلا ✽ زجاج گوید معنی خلیل آنست که محبت و خلل نپذیرد بود و نامیده شد ابراهیم خلیل از آنکه در محبت کامل او خللی راه نداشت بعضی گفته اند خلیل مشتق از خلت است بفتح معجمه بمعنی حاجت و نامیده شد خلیل باین نام از آنکه فقر و فاقه داشت و جز بسوی خدا احتیاج نداشت پس کامل بود درین صفت و این فقر ناشی از غنی بلکه از جمیع کمالات مکتسبه انسانی امام فخر گفته ابراهیم را خلیل علیه السلام از آن نامیده اند که محبت خدا در جمیع قوای جسمانی او سرایت کرده بود چنانکه نمیدید مگر بخدا و نمی شنید مگر بخدا و حرکت و سکون نداشت مگر بخدا و جان و مال و ولد خود را فدا کرده بود در راه خدا و وجوه دیگر هم درین تسمیه گفته اند و ابراهیم پسر آزر است و نام او تارخ بفوقیه و رای مهمله است و وی پسر ناحور بمهمله مضموم و وی پسر شارخ است بمعجمه و رای مفتوح و آخر خای معجمه و وی پسر ارغو بفتح معجمه پسر فالخ بفاء و لام مفتوح و آخر معجمه است پسر عبر و گفته اند عابر بمهمله و موحده پسر شالخ اول و آخر معجمه در میان

الجزء السابع عشر من شيخ الاسلام كتاب الحج

قال حدثنا محمد بن المبارك ... جعفر بن القعنب گفت خالد پسر ... بن عمرو بن جعفر جبرى از نزول محصب ... عن نافع قال نزل بها رسول الله پس حدیث کرد ما را عبید الله از نافع گفت نزول کرد در آن پیغمبر صلى الله عليه واله وسلم و عمر بن عمر رضی الله عنهما و این در صحابی بزرگ عمر بن نافع معطوف است بر سابق ان ابن عمر رضی الله عنهما كان يصلى بها ابن عمر بود که میگذارد و بدانی یعنی المحصب الظهر والعصر این دو نماز را واحسبه قال والمغرب گفت خالد و گمان دارم که گفت و نماز مغرب قال خالد لا اشك فى العشاء گفت خالد شک ندارم در عشا که میگذارد والبته در محصب و يهجع هجعة در خواب میکرد در شب خوابی اندک و يذكر ذلك عن النبى و ذکر میکرد ابن عمر این تحصیب را از پیغمبر صلى الله عليه واله وسلم و ایراد این حدیث درین باب بجهت اشعار است بآنکه نزول بذی طوی و بطحا کر یکی است در حدیث اول حکم نزول محصب دارند که مذکور در حدیث ثانی است زیرا که هر دو معمول اند پس چنانچه نزول محصب از مناسک نیست لیکن اتباع مستحب است همچنین اتباع درین دو نزول نیز است اگر چه از مناسک نباشد باب من نزل بذى طوى اذا رجع من مكة بیان کسیکه نزول کند بذی طوی ...

مفقوح پسر ارفخشد بن سام بن نوح در فتح الباری گفته جمهور نسابه در این نسبت اختلافی ندارند و اهل کتاب نیز برین اند مگر در تطبیق با این اسامی که برخلاف مذکور گفته اند ثعلبی گوید در میان حول و ابراهیم و طوفان نوح یک هزار و دو صد و شصت و سه سال بوده است و هشام گوید در میان نوح و ابراهیم از انبیا همین دو کس بوده اند هود و صالح و میان هود و ابراهیم ششصد و سی سال بود و میان نوح و ابراهیم یک هزار و یک صد و چهل و سه سال و این دو آیه برخلاف روایت ثعلبی ست و قوله ان ابراهیم کان امة در باب در بیان قول خدا است تحقیق ابراهیم بود امت یعنی جامع اخلاق حمیده آن بانگ همه پیشتر و لیس علی الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد یعنی الله تعالی توانا ست که جمع سازد در یک فرد انسان فضائل و اخلاق حسنه همه افراد انسان را بعض گویند امت فعله است صیغه مبالغه یا بگوید که ابراهیم همین یک تن مسلمان بوده و همه کافران بودند هم ازین جهت او را امت گفته شد و میتواند بود که وی یک تن تنها در جهاد الکفار بجای جمعی کثیر بوده از آن رو او را امت گفته شد قانتا لله مطیع مر خدا را و قوله تعالی ان ابراهیم لاواه حلیم و در بیان قول خدای برتر تحقیق ابراهیم اواه حلیم بود و قال ابو میسرة الرحیم بلسان الحبشة گفته است ابو میسره و ضمیمه نامش عمرو بن شرحبیل است کوفی همدانی است اواه بمعنی رحیم است بزبان اهل حبشه روایت کرده است ابن ابی حاتم از طریق ابن مسعود باسناد صحیح حسن گفته است که اواه بمعنی رحیم است و گفته که بزبان اهل حبشه است و از طریق عبد الله بن شداد که از کبار تابعین است روایت کرد گفت مردی ای رسول خدا معنی اواه چیست فرمود خاشع متضرع در دعا و مرویست از طریق ابن عباس که اواه معنی یقین کننده است و از طریق مجاهد که بمعنی انابت کننده است و از طریق شعبه که بمعنی مسبح است و از طریق کعب احبار منقول است که وقتیکه ذکر کردند بر ابراهیم آتش نمرود گفت اواه من عذاب الله در لباب گفته که اواه بمعنی بسیار تاوه کننده یعنی آه آه گوینده و بمعنی ترجیح نیز آمده و اواه فعال است بمعنی مبالغه پوشیده نماند که اواه صیغه مزید ثلاثی ست و صیغه مبالغه ثلاثی مجرد است

حدثنا محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان قال حدثنا المغیرة بن النعمان قال حدثنی سعید بن جبیر عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انکم تحشرون حفاة عراة غرلا فرمود تحقیق شما برانگیخته میشوید از قبر با روز حشر برهنه پا و برهنه تن و ابن حجر بظاهر برخلاف حدیثی ست که ابو داود از سعید آورده و تصحیح نموده اند آن را ابن حبان مرفوع کرده که میت برانگیخته میشود بجامه هائی که می میرد در آن و قول بعضی شراح که بعضی برهنه و بعضی بجامه خواهند بود در رفع خلاف نمیکند و حق آن ست که از قبر بجامه می برآیند بعد از آن اول حشر کرده میشود جامه را عاده و در آیه واقع است همین معنی خواهد بود و ختنه ناکرده مقصود آن ست که محشور میشوید بحالی که چیزی از تن شما مفقود نخواهد بود تا آنکه پوست ختان هم با شما خواهد بود غرل بضم معجمه و سکون را ثم قرأ کما بدأنا اول خلق نعیده وعدا علینا انا کنا فاعلین بعد خواند آن حضرت این آیه چنانکه پیدا کردیم در اول آفرینش اعاده میکنیم او را و حالی که این حال وعده ایست لازم بر ما تحقیق ما ایستیم کننده این کار و اول من یکسی یوم القیمة ابراهیم و نخستین کسیکه بجامه پوشیده می شود روز قیامت ابراهیم است علیه السلام و سر درین اولیت آن ست که وقتیکه ابراهیم را در آتش انداختند برهنه کرده انداخته اند حق سبحانه تدارک آن حال را این جزا داده بر کو پوشیده نماند که از اولیت کسوت دادن فضلیت ابراهیم بر پیغمبر ما لازم نمی آید اولا آنکه فضیلت جزئی با فضیلت کلی معارض نمیتواند شد و ثانیا قطع نظر از خصوصیت شفاعت کبری که موجب الکلیت و نهایت قرب و عزت نزد خدا ست فضائل مختصه بآن حضرت بسیار است که شریک نیست هیچ یکی از انبیا در آن بیهقی از ابن عباس حدیث مرفوع

بزی طوی تا چون صبح میکردی در آمدی آن مراد ما مر هی طوی بدیات بسکون ممهمله و حیون ر مهمله ثنیت از مکه میگذشت بذی طوی و شب می ماند در آن تا آنکه صبح میکرد و کان بیکنا ان النبی صلی الله علیه واله وسلم کان یفعل ذلک و بود که ذکر میکرد که آن حضرت میکرد آن را **باب** التجارة ایام الموسم جواز بازرگانی نمودن در ایام موسم بکسر سین یعنی هنگام حج والبیع فی اسواق الجاهلیة و جواز فروختن و خریدن در بازارهای جاهلیت که چهار اند عکاظ بضم عین و تخفیف کاف و ظا معجمه در آخر بصحرائی بود که نخل و طائف تا مدشد از هلال ذوالقعده تا بست جمع میشدند قبائل عرب پس تفاخر میکردند یعنی فخرها میکردند و اشعار میخواندند کذا فی القاموس و از کلبی آورده که از قرن المنازل یک مرحله است بر طریق صنعا و بود مر ثقیف و قیس را و این اعظم اسواق بود میرسیدند بدان مردم از هر جانب بخلاف اسواق دیگر که جز مردم شهر آن حاضر نمیشدند در آن و ذی المجاز بفتح میم و تخفیف جیم در آخر زای معجمه ابن کلبی گوید هذیل را بود بر یک فرسخ از عرفه و در شمالی آن بجانب راست موقف است بعرفه نزدیک از کبکب و در کرمانی گفته موضعی است بمنا که آنجا سوقی بود در جاهلیت و ظاهر از حدیث ابن عباس که حاکم در مستدرک آورده که تبایع میکردند بمنا و عرفه و سوق ذی المجاز و مواسم حج پس ترسیدند بیع را بجائیکه محرم باشند مغایرت این سوق است با منا و عرفه و مجنة بفتح میم و جیم و فتح نون مشدده نام بازاری بود از مکه بناحیه مرظهران نزد جبل اصفر و ابن کلبی گفته باسفل مکه بر یک برید از آن و بود مر کنانه را و حباشة بضم حاء و تخفیف موحده و شین معجمه بعد الف در دیار بارق بود از مکه بجانب یمن بر شش منزل و بقول آن با ما قدیم است کلام تیهامه و بود نزد اهل جاهلیت که میرفتند بسوی عکاظ نه ذوالقعده و مجاز تا بست روز آن بیست روز آن میرفتند بمجنه تا ده روز آخر ماه و چون میدیدند هلال ذیحجه را از مجنه بمجاز میرفتند پس میبودند در آنجا هشت روز پس میرفتند بعرفه و قائم میشد بازار حباشه در رجب بجهت تو بود و منتهی از اسلام مگر تا آنکه اول بازار که ترک کرده شد سوق عکاظ است در زمان خوارج سنه یکصد و بست و نه و آنکه متروک شد سوق حباشه است در زمان داود بن عیسی سنه عباسی سنه یکصد و نود و هفت مستفیض شدند باسواق منا و مکه و عرفه حدثنا عثمان ... بفتح ها و سکون تحتیه و فتح مثلثه ابو عمرو موذن ...

نیست بر شما گناهی اینکه طلب کنید در موسم حج روزی را از پروردگار خود در ایام حج به تجارت و شاید سوق مجنه مشهور نبود یا اکثر کسی بیرون آنجا از دو سبب ذکر نکرد آن را در حدیث در حیاشهر خود بازار موسم نیست بلکه رجبی است تعلق باین بیان ندارد باب

الادلاج بتشدید دال مهمله یعنی سیر آخر شب اما بسکون دال یعنی سیر اول شب است من المحصب کوچ کردن آخر شب از منزل محصب حدثنا عمر بن حفص بن غیاث نخعی قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنی ابراهیم عن الاسود عن عائشة قالت حاضت صفیة لیلة النفر حیض کرد صفیه شب کوچ از منی فقالت ما اراني الا حابستكم پس گفت گمان نمی برم خود را مگر بازدارنده شما را از کوچ برای طواف خود قال النبی صلی الله علیه وسلم فرمود آن حضرت عقری حلقی الیوم النحر قیل نعم آیا طواف کرده است روز نحر گفته شد آری کرده است قال فانفری فرمود پس کوچ کن و چون نسخه این حدیث با نسخه حدیث گذشته متحد است این جزو دوم مطابق ترجمه باشد قال ابوعبدالله مولف کتاب و سناد حدیث را زیاده کرده است مرا این حدیث محمد بن سلام یا محمد بن یحیی ذهلی قال حدثنا محاضر بضم میم و کسر ضاد معجمه ابن مورع بضم میم و فتح واو و کسر راء مشدده و در آخر عین مهمله تابعی کوفی است و در نسخه گفت نسائی گفته لیس به باس ابوزرعه گفته صدوق است و ذکر کرده او را ابن حبان در ثقات ولیکن احمد گوید بود مغفل و نبود از اصحاب حدیث و ابوحاتم گوید لیس بالمتین نوشته شود حدیث وی با آنکه مراد مولف دو حدیث آورده بصورت تعلیق حدیث دیگر در صحیح است و مسلم یک حدیث در کتاب الایمان مقرون بغیر وی قال حدثنا الاعمش عن ابراهیم عن الاسود عن عائشة رضی الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله گفت عائشه برآمدیم از مدینه بکرها پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم لا نذکر الا الحج بحالی که ذکر نمیکردیم مگر حج را فلما قدمنا امرنا ان نحل پس هرگاه قدوم آوردیم مکه امر کرد ما را آنحضرت اینکه حلال شویم از حج لیکن عمره کرده اگر هدی نداریم فلما کانت لیلة النفر حاضت صفیة بنت حیی

آورده لا دل الیکه سوت داد میشود از بهشت ابراهیم است که آورده می شود و بکریی پستر انداخته می شود بر زمین جزنار حلال از جنت برای وی می آرند که قیمت آن از حیطه تحریر بیرون است و هرگاه حله آن حضرت اشرف و انفس از کسوت ابراهیم باشد بمجرد اولیت موجب فضلیت نگردد یا آنکه تواند که اختصاص باولیت ابراهیم از آن وجه باشد که از آبای آنحضرت است و بعضی بالتماس و رعایت آنحضرت باشد والله اعلم ثم یؤخذ برجال من اصحابی فیؤخذ بهم ذات الشمال و تحقیق جمعی از یاران من گرفته میشود ایشان را بطرف شمال که جانب دوزخ است یعنی بطرف دوزخ میکشند فاقول اصیحابی اصیحابی پس میگویم که این جماعت اصحاب من اند اصحاب من اند بصیغه التصغیر فرمود و اشارت بقلت عدد آنهاست و تکریر برای تاکید است فیقول انهم لن یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم پس میگوید که بجانب دوزخ تحقیق اینها برگشتگان اند بر عقبهای خود بکفر مذ که مفارقت کرده تو ایشان را و آن جمعی از جفاکاران اند که یاری از دین نیافته بودند و هنوز اسلام در دل آنها جا نیافته و بعد از رحلت آنحضرت بدین خود برگشتند و مانع زکات و متابع مسیلمه کذاب شدند و هرکه یک نظر آن حضرت را در حال اسلام دید و بود او را از اصحاب شمرده اند و از غایت بیخبری دفع ایمانشان بخدا و رسول خدا کرد این معنی توهم کنند بر صحابه کرام که مبشر اند بجنت چنانکه عشره مبشره و اهل بیعت الرضوان در شان آنها آیه قطعیه نازل شده لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة و در اهل بدر که در حق آنها نیز ان الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فانی قد غفرت لکم چشم از این نصوص قطعیه پوشیده بگمان فاسد که اعمال در شان بزرگان دین و خلفاء راست که در خلافت ایشان همه روز زیر و مشیر بود و بعد از آن حضرت ترویج دین و کلمة الله شرقا و غربا نموده اند و چندین آثار صحیحه در شان اتباع آنها واقع شده تفوه آرند اعاذنا الله من الزیغ والضلالة فاقول کما قال العبد الصالح پس میگویم چنانکه گفته است بنده صالح عیسی بن مریم است وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم و بودم من بر ایشان حافظ و نگهبان مادامی که بودم من در ایشان فلما توفیتنی الی قوله العزیز الحکیم پس چون بر گرفتی مرا بودی تو نگهبان تا قول خدا که العزیز الحکیم است حدثنا اسمعیل بن عبدالله قال حدثنی اخی عبدالحمید عن ابن ابی ذئب عن سعید المقبری عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یلقی ابراهیم اباه آزر فرمود آن حضرت ملاقات میکند ابراهیم پدر خود را که آزر است یوم القیمة روز قیامت وعلی وجه آزر قترة وغبرة و حال آنکه بر روی آزر سیاهی و غبار است فیقول له ابراهیم الم اقل لک لا تعصنی پس میگوید مر او را ابراهیم آیا نگفته بودم ترا که نافرمانی مکن مرا فیقول ابوه فالیوم لا اعصیک پس میگوید پدر او امروز نافرمانی نمیکنم ترا فیقول ابراهیم یا رب انک وعدتنی ان لا تخزنی یوم یبعثون میگوید ابراهیم ای پروردگار تحقیق تو وعده کرده مرا اینکه رسوا و خوار نکنی مرا روزی که برانگیخته میشوند در روز حشر فای خزی اخزی من ابی الابعد پس کدام خواری و رسوائی زیاده تر است از پدر من دور از رحمت فیقول الله تعالی انی حرمت الجنة علی الکافرین پس میگوید خدای برتر تحقیق من حرام کرده ام بهشت را بر کافران ثم یقال یا ابراهیم ما تحت رجلیک گفته میشود ای ابراهیم چیست زیر دو پای تو فینظر فاذا هو بذیخ متلطخ پس نظر میکند ابراهیم ناگاه آن آزر بصورت کفتار آلوده و ذیخ بکسر ذال معجمه و سکون تحتیه و در آخر خاء معجمه یعنی کفتار نر است گفته اند تشبیه داده شد بکفتار که احمق ترین حیوانات است و حمق آزر ظاهر است که از پسر با کمال مهربانی نصیحت کرده و قبول ننموده و گفته اند که بهمین وقت مسخ کرده او را بصورت این حیوان بد منظر چون ابراهیم خواست شفاعت کند آزر را او را مسخ کردند باین صورت تا بیزار شود از

فيجعل بقوائمه فيلقى في النار پس گرفته می شود پاهای او پس انداخته می شود در آتش **حدثنا** يحيى بن سليمان قال حدثني ابن وهب قال اخبرني عمرو ان بكيرا حدثه عن كريب مولى ابن عباس عن ابن عباس قال دخل النبي صلى الله عليه وسلم البيت فوجد فيه صورة ابراهيم وصورة مريم پس یافت در خانه صورت ابن عباس در آمد پیغمبر خدا رحمت کنا د خدا بروی در خانه کعبه فوجد فيه صورة ابراهيم وصورة مريم ابراهیم و صورت مریم را که تصویر کرده بودند فقال اما هم فقد سمعوا ان الملائكة لا تدخل بيتا فيه صورة پس فرمود اما چونکه ایشان قریش شنیده اند که تحقیق فرشته در نمی آید خانه را که در وی صورت تصویر کرده باشند پس چه حال دارند خدا تصویر کرده اند هذا ابراهيم مصور فما له يستقسم این صورت ابراهیم است که تصویر کرده شده و پس چه حال است مر او را که به ازلام یعنی آلات قمار است لعب قمار میکند یعنی باکه قائل اند بپیغمبری ابراهیم و عصمت او از فعل حرام استقسام یعنی لعب قمار است این اعتراضی دیگر بود که نسبت با براهیم فرمود **حدثنا** ابراهيم بن موسى قال اخبرنا هشام عن معمر عن ايوب عن عكرمة عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم لما راى الصور في البيت لم يدخل تحقیق پیغمبر خدا رحمت کنا د خدا بروی هرگاه صورتها در خانه کعبه در نیامد در وی از نشانه ملکی که در سر شت آن حضرت بود حتى امر بها فمحيت تا آنکه فرمود بمحو کردن آنها پس محو کرده شد و رای ابراهيم واسمعيل بايديهما الازلام و دید آنحضرت ابراهیم و اسمعیل را که بدست ایشان آلات قمار است فقال قاتلهم الله پس فرمود لعنت خدا برین کفار را دا الله ان استقسما بالازلام قط سوگند بخدا بازی نکرده اند ابراهیم و اسمعیل بازلام هرگز ازلام جمع زلم است بفتح زای و ضم آن در اصل یعنی قدح است بکسر قاف و قدح تیر تمام ناتراشیده بیکان را گویند و نیز اطلاق میکنند بر قدح قمار و مراد اینجا همین است و گویند عادت عرب در ایام جاهلیت آن بود که اگر یکی اراده سفر با تجارت یا نکاح و جز آن میکرد می زد قداح را بر یکی مکتوب امرني ربي و بر دیگر نهاني ربي و دیگر ساده بود خالی از کتابت اگر قدح امر بر آمد اقدام میکرد بر عمل و اگر قدح نهی بر آمد باز میداشت خود را و اگر ساده بر آمدی باز میزد تا امر یا نهی بر آمدی و این قداح نزد خادمان کعبه می بود که کهانت میکردند و گویا قمار بازی هم بهمین نهج میکردند و این حدیث در کتاب الحج در باب من كبر في نواحي الكعبة گذشته است **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثني يحيى بن سعيد قال حدثنا عبيد الله قال حدثني سعيد بن ابي سعيد عن ابيه عن ابي هريرة قال قيل يا رسول الله من اكرم الناس مروی است از ابی هریره گفت که گفته شد ای رسول خدا کیست گرامی ترین مردم قال اتقاهم فرمود متقی ترین مردم و پرهیزگار ترین ایشان فقالوا ليس عن هذا نسألك پس گفتند سوال ما ازین نیست قال فيوسف نبي الله ابن نبي الله ابن نبي الله ابن خليل الله چون آنحضرت دانست که از شرافت نسبی می پرسند فرمود یوسف پیغمبر خدا پسر پیغمبر خدا که یعقوب است پسر پیغمبر خدا که اسحاق است پسر ابراهیم خلیل الله قالوا ليس عن هذا نسألك گفتند نه از شرافت نسب می پرسیم ترا قال فعن معادن العرب تسألوني فرمود پس از معدنهای عرب می پرسید مراد از اصول ایشان که بدان تفاخر دارند و استعدادات ذاتیه عرب می پرسید استعدادهای ایشان را معادن فرمود از آن که استعدادها متفاوت می باشد هر یک قابل مرتبه از فیض الهی چنانکه معدن متفاوت می باشد یک کان قابل آنست که لعل یا یاقوت در وی می باشد و دیگر قابل طلا و نقره و بعضی از آن قابل چیزی از آن نمی باشد خيارهم في الجاهلية خيارهم في الاسلام اذا فقهوا نیکان ایشان در حال جاهلیت نیکان اند در حال اسلام وقتیکه علم و حکمت حاصل کردند یعنی نیکان جاهلیت وقتی نیکان در اسلام شوند که کسب علوم اسلامی کنند مجرد نسب و شرف آبا در اسلام بکار نمی آید و از نیکان نمیگردانند بنده عشق شدی ترک نسب کن جامی که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست و کرمانی گفته خیار جمع خیر است یا جمع خیر

گوید پس در خور دیم آن حضرت را العبد از حج عائشه از قضای عمره بجا آورده بود آخر شب مکه برای طواف وداع تعالی عن عبد الله ... پس فرمود مر عائشه را وعده گاه و ملاقات تو جای بر و چنان است از عقبه مر منزل یعنی ملاقات بمین جب میشود اجد رجوع از طواف وداع که با تفاق از آنجا کوچ کنیم بمدینه

بسم الله الرحمن الرحيم

در ذکر ابی ذر سا الطت **ابواب العمرة** ذکر بابهای که مذکور اند درآن مباحث و مسائل عمره و عمره در لغت یعنی زیارت است و قصد بمکان معمور و در شرع مخصوص است بزیارت کعبه بشروط مخصوصه مذکوره در کتب فقه **باب** وجوب العمرة وفضلها ذکر واجب بودن عمره و بیان فضیلت آن وقال ابن عمر رضي الله عنهما ليس احد الا وعليه حجة وعمرة گفت ابن عمر نیست هیچ یکی مگر آنکه واجب است بروی حج و عمره مراد شرط استطاعت سبیل است چنانچه مصرح است در روایت حاکم وقال ابن عباس رضي الله عنهما انها لقرينتها في كتاب الله گفت ابن عباس که عمره قرینه حج است یعنی مذکور است با وی در قرآن که فرموده واتموا الحج والعمرة لله و چون قرین حج آمد که فرض است وی نیز فرض باشد و مراد از اتمام ادا کردن آنست یا تمام کردن آن بعد شروع و چون تمام کردن آن واجب است ابتدا نیز واجب باشد چنانچه گویند و استدلال کنند باین وجوه بر وجوب عمره و باین قائل است شافعی یعنی در احمد و در مشهور از ایشان و از زید بن ثابت آورده اند که گفت فرمود پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم حج و عمره دو فریضه اند و لیکن خود نقل کرده از حاکم که اصح آنست که این از قول زید بن ثابت است مرفوع نیست و در اسناد وی اسمعیل بن مسلم است که حکم بضعف وی نموده اند مانند آن ابن عدی روایت کرده از طریق ابن لهیعه از عطا از جابر آورده و گفته این طریق غیر محفوظ است و بیهقی گفته ابن لهیعه غیر محتج به است و از عائشه صدیقه بروایت ابن ماجه و بیهقی باسانید صحیح آمده که گفت گفتم یا رسول الله بر زنان جهاد است فرمود آری جهادیکه نیست

بر سینه او در روایة اسمعیل است میگوید رجل خیر و رجل خیر فقیه والبشر قال انه لفقیه است یعنی انه لم ای صار فقیها و تفقه
در روایت ابی ذر است بکسر قاف از فقه یفقه از سمع یسمع متعدیست یعنی علم و فهم قالا ابواسامة بقیه عن عبید الله عن سعد
عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم یعنی یحیی بن سعید این اسناد در الطریق تحدیث آورده و ابو اسامه مستغنی بطریق عنعنه
تدلیس او درین روایت نیست چنانکه توهم کرده اند حدثنا مومل بن هشام قال حدثنا اسمعیل قال حدثنا عوف
حدثنا ابو رجاء قال حدثنا سمرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتانی اللیلة آتیان فرمود پیغمبر خدا رحمت کنان
بروی آمد نزد من امشب دو آینده مراد جبرئیل و میکائیل است فاتینا علی رجل طویل لا اکاد اری راسه طولا الیس فقیره ام
مروی در اند نزدیک نیستم که بینم سرش را از درازی که بر آسمان بود و انه ابراهیم و بتحقیق آن مرد ابراهیم است این بود جلوه
و عظمت و ابهت ابراهیم بود علیه السلام و ظاهر آنکه این در غیر شب معراج است و آنکه واقع شده فانظروا الی صاحبکم
واقع در شب معراج بود والله اعلم حدثنا بیان بن عمرو قال حدثنا النضر قال اخبرنا ابن عون عن مجاهد انه
عباس و ذکروا له الدجال مرویست از مجاهد که وی شنیده ابن عباس را در حالیکه ذکر کرده شد نزد او دجال را انه مکتوب
عینیه کافر او ک ف ر نوشته شده میان دو چشم حقیقة که هر کس آن را بخواند لفظ کافر مکتوب است این سه حرف ک ف ر
جدا یا ترکیب لفظ قال ابن عباس لم اسمعه گفت این را نشنیده ام که آن حضرت فرموده باشد ولکنه قال اما ابراهیم فانظروا الی
ولیکن فرموده اما صورت ابراهیم پس ببینید بسوی صاحب خود کنایت از خود داشته از آنکه مشابه تر بود و لهذا معنی استدراک
فهم نمیشود شاید در کلام تطویلیست که اینجا مختصر آورده اما موسی بعد آدم و اما موسی علیه السلام فرجل جعد آدم جسیم است گ
گون جعد بفتح جیم و سکون مهمله بمعنی مجعود یعنی تا موی نیست از آنکه در روایت دیگر آمده که موسی و مانند سبط بود علی جمل
مخطوم بخلبة سوار است بر اشتری سرخ موی که مهار کرده شده از لیف خرما اگر خلبه بضم خا معجمه و سکون لام و فتح
معنی لیف خرما است کانی انظر الیه جز انحدر گویی بینم بسوی او گفته اند دیدن آنحضرت در شب معراج بود یا در خواب چه
انبیاء در حکم وحی است انحدر فی الوادی یلبی فرود آمده است در وادی مراد وادی ازرق است بجا لبیک تکبیر میگفته
لبیک احرام الحج میگوید از استاد خود شیخ المحدثین فی اوانه شیخ عبدالحق رضی الله عنه شنیده که دیدن آنحضرت موسی را
الصلوة والسلام باین حال دو صورت دارد یکی آنکه کشف شده حالی که در آن وقت داشته یا در همان وقت که این حال در
بعینه آن حضرت را نمودند فرق درین دو صورت بر طبائع درست پوشیده مباد حدثنا قتیبة بن سعید قال حد
مغیرة بن عبد الرحمن القرشی عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اختتن ابراهیم
صلوات الله علیه وهو ابن ثمانین سنة ختنه کرد ابراهیم پیغمبر و حال آنکه وی هشتاد ساله بود و از مالک و اوزاعی مرویست
انچه قاضی عیاض گفته که یکصد و بیست ساله بود پس از آن هشتاد سال دیگر زنده بود لیکن مالک موقوف بر ابی هریره
بعضی گویند که هفتاد ساله بود و در روایت کتاب صحیح تر است بالقدوم این لفظ را بتشدید دال مهمله و تخفیف هر دو خوانده
و آن معنی مشترک است در معنی بسیار در قاموس گفته قدوم بتخفیف تیشه و دیگر است موضعی است
و کوهی است بمدینه که در آن بسر آمده است که موضع ختنان ابراهیم است بعضی گویند که اسم موضع بتخفیف و تشدید هر دو آمده و
اینجا بتخفیف خوانده اند و مراد آلت نجاری داشته روایت کرده است ابویعلی از طریق علی بن رباح گفت لو کرد ابراهیم
پس وحی بتیشه نجار رفته کرد پس سخت آن را کشید پس وحی آمد که شتاب کردی پیش از آنکه تعیین آلت کنیم گفت یارب ناخوش

حدیث قرینی شده ... این تیمیه متفق اند روایت
ازقه ... بر تحسین این حدیث وی ... نقل کرده این
تا بطرق متعدده ... مناسبت ... ازالجه
دیگر ... گفته شده طرق حدیث ترمذی که متفق اند
بر تحسین وی بر رفع میکند آن را هیئة صحیح چنانکه
تعدد طرق ضعیف رفع میکند به مرتبه حسن پس تا تمام
شده معارضه ... ضعیف ثابت نمیشود بمعارضه
اگر ... مراد شافعی انکر ضعیف ... است که
است ... چون متعارض شده دلائل ... بوجوب
و نقل باقی نماند مگر ... نقل آن ... دراصحاب
تابعین و آن موجب سنیت است چنانکه گفتیم انتهی
و بروایتی از علمای مذهب وجوب است ... تصحیح نموده
آن را ... و جزم کرده بدان صاحب
که گویا واجب است چون صدقه فطر و اضحیه و ...
بعضی از مشایخ بخارا از ... کفایه میگوید حدثنا
عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن سمی مولی ابی بکر بن عبد الرحمن
بفتح میم و تشدید تحتیه مولی ابوبکر بن عبد الرحمن
... عن ابی صالح السمان ... بتشدید میم یعنی ...
... عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم قال العمرة الی العمرة کفارة لما
بینهما ... عمره دیگر کفارت است مر گناهان را که
... شوند ... چنانکه در صلوة خمس و جمعه
و ... و رمضان ... آن را مخصوص
بصغائر ... گویند ... ایام
... حج ... امام ابوحنیفه
مکروه است ... و ابویوسف
روز از ... الحج المبرور لیس له جزاء الا الجنة
و حج مبرور که مکتوب ... باشد یا ... مقبول
... یا آنکه مقرون بالعام اطعام و افشای سلام
بود ... مقبول ... تفاسیر نیست
... جزا ... مقتضی نیست بر تکفیر ... قسطلانی گفته باب من اعتمر قبل
الحج ... ترجیح ... اعتمر قبل
... جایز باشد
حدثنا احمد بن محمد بن موسی ... مروزی
... مروزی ... بغداد ... مروز ...
... قال اخبرنا عبد الله بن مبارک قال
اخبرنا ابن جریج عن عکرمة بن خالد المخزومی ...
رضی الله عنه ... ابن عمر

کرتا نیه در استشهال ام لم تابعه عبد الرحمن بن اسحق عن ابی الزناد متابعت کرده است عبد الرحمن بن اسحاق مغیره بن عبد الرحمن را از ابی الزناد که قرشی مدنی نیز بتخفیف دال روایت کرده و تابعه عجلان عن ابی هریرة متابعت کرده است ابی الزناد را عجلان از ابی هریره و بتخفیف عجلان مولی فاطمه بنت عتبه بن ربیعه قرشی پدر محمد بن عجلان از ابی هریره و رواه محمد بن عمرو عن ابی سلمة و روایت کرده است حدیث بتخفیف الحمید بن عمرو از ابی سلمه بن عبد الرحمن بن عوف **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد قال بالقدام مخففه بدانکه در روایت ابی ذر و ابی الوقت قول مؤلف تابعه تا آخره تابعه عبد الرحمن عن ابی الزناد و تابعه عجلان عن ابی هریرة تا قول او و رواه محمد بن عمرو عن ابی سلمة عن ابی هریرة بالا تر از قول او است حدثنا ابو الیمان لیکن بن شتابعهما برای قتیبه بن سعید خواهد بود در حدیث که ثمر ابراهیم علیه السلام هنگام ختنان هشتاد ساله بود فاقهم **حدثنا** سعید بن تلید الرعینی قال اخبرنا ابن وهب قال اخبرنی جریر بن حازم عن ایوب عن محمد بن سیرین عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لم یکذب ابراهیم الا ثلث کذبات ح حدثنا محمد بن محبوب حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن محمد عن ابی هریرة قال لم یکذب ابراهیم الا ثلث کذبات نه فرمود دروغ نگفته است ابراهیم پیغمبر مگر سه دروغ کذبات بسکون ذال است در روایت ابی ذر و در مصابیح بفتح ذال گفته در فتح الباری نقل کرده که لغت جید این است از آنکه جمع کذبه است بسکون ذال پس فعال کذبات کذبه کما القول الکع رکعه و این آنکه است صفت نیست اگر صفت می بود جمع هم بسکون ذال می بود انتهی ثلثین منهن فی ذات الله عز وجل دو از آن سه دروغ مذکور است در قول خدا از ذات استعاره است از قرآن مجید تعالی و تقدم که قدیم است نیز گویند فی بمعنی لام اجل است چنانکه درین حدیث است دخلت امراة فی هرة یعنی آنست که دروغ گفتن ابراهیم از جهت امر خدا منسوب است بود بهوای نفس خود بخلاف دروغ سیوم که نیز متضمن نفع بذات او وارد شد اگرچه آن هم در معنی خود است و معنی این است که این دو دروغ در کار خدا بود محض برای ترویج دین الهی قوله انی سقیم یک کذب او این است که خداوند سبحانه تعالی حکایت نقل کرده که من بیمارم وقتیکه قوم ابراهیم خواستند که با آنها برآید به بتخانها نشان ورسی اراده آن داشت که تنها آنجا رود و بشکند بتان را عذر کرد که من بیمارم قسطلانی نقل کرده که مراد بیماری دل است که از بت پرستی و اتفاق آنها بر کفر و ضلالت قرار یافته یا مراد بیماری موت است که هر وقتی خواهد پیش آید و اسم فاعل بمعنی مستقبل بسیار آمده است و نیز بیاری آنست که مزاج او معتدل نبود زیرا که باشد بسیار کم است که مزاج آدمی بر اعتدال باشد و در روایتی از ابن عباس در روایت عوفی که ابراهیم علیه السلام را خواستند که با ایشان بعیدگاه برآید چون وی اراده شکستن بتان داشت عذر کرد که من بیماری طاعون دارم و در آنوقت بیماری طاعون شایع بود می ترسیدند از مطعون نزدیک وی نمی آمدند پس گذاشتند او را تنها بعضی گفته اند که در آنوقت او را تب می آمد قسطلانی گوید این معنی دور است زیرا که بریں تقدیر این قول او کذب نمی باشد پوشیده نماند که آن معنی که اول نقل کرده هم اخراج از کذب می کند کما لا یخفی و قوله بل فعله کبیرهم هذا کذب دوم نیست گفته بلکه کرده است این کلان ترین اصنام وقتی شکست ابراهیم علیه السلام بتان آن بتکده را گفته اند هفتاد و دو بت بود بعضی از طلا و بعضی از نقره و برخی از آهن و سنگ و چوب چنانکه کلان ترین از طلا و مرصع بجواهر آن را بحال او گذاشت و تبری که بآن بتان را شکسته بود در گردن آن آویخت و چون کافران به بتخانه آمدند و دیدند که این همه بتان شکسته افتاده اند با ابراهیم گفتند که تو کرده این کار با آلهه ما گفت من نکرده ام بلکه کرده است کلان ترین اینها که این است بدانکه این حدیث باعث لغزش افهام است منقول است از امام فخر رازی که نباید این حدیث را نقل کنند از آنکه نسبت کذب با ابراهیم علیه السلام با آن مرتبه نبوت و خلت روا نباشد و اگر نسبت کذب بر او دهیم حدیث کنند

گفت محمد بن اسحاق حدیث کرد مرا حکم گفت پرسیدم ابن عمر را مانند سوال کرد گذشت بجواب ابی نجیح نباتات **حدثنا** محمد بن علی الرعض باهلی البصری قال حدثنا ابو عاصم نبیل ضحاک قال خبرنا ابن جریج قال حدثنا عکرمة بن خالد قال سألت ابن عمر رضی الله عنهما مثله این نیز حکایت است در اتصال نیز اخبار ابن جریج در یافته است نشان حکم را **باب** عمرة قبل الحج ...
حدثنا اسمعیل الله وسلم **حدثنا** قتیبة قال حدثنا جریر عن منصور بن معتمر عن مجاهد قال دخلت انا و عروة بن الزبیر المسجد گفت مجاهد در آمدم من و عروه مسجد شریف نبوی را فاذا عبد الله بن عمر جالس الی حجرة عائشة پس ناگاه عبد الله بن عمر نشسته بسوی حجره عائشه و اذا ناس یصلون فی المسجد صلوة الضحی و ناگاه مردم میگذارند در مسجد نماز چاشت قال فسالناه عن صلوتهم گفت مجاهد پس سوال کردیم ابن عمر را از حکم نماز ایشان که بوصف اجتماع در مسجد میگذارند فقال بدعة پس گفت ابن عمر این نماز بجمع نحو در مسجد بدعت است و کلام در بینها در جلش گذشت ثم قال له کم اعتمر رسول الله پس گفت عروه چنانکه مصرح است در روایت مسلم مر ابن عمر را که چند عمره گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم قال اربعا گفت ابن عمر گذارد چهار عمره احداهن فی رجب یکی از آن عمره در شهر رجب بود و ما ناخوش داشتیم که رد کنیم این کلام را بر ابن عمر شاید که بود نزد مجاهد و عروه علمی بر خلاف آنچه خبر داد ابن عمر قال وسمعنا استنان ام المؤمنین عائشة فی الحجرة گفت مجاهد و شنیدیم آواز مسواک کردن عائشه را در حجره وی فقال عروة یا اماه گفت عروه ای مادر من گفت این را بجهت آنکه عائشه خاله او بود پس از آن گفت یا ام المؤمنین ای مادر مسلمانان الا تسمعین ما یقول ابو عبد الرحمن آیا نمی شنوی چیزی که میگوید ابو عبد الرحمن کنیت ابن عمر است قالت ما یقول گفت عائشه چه میگوید قال یقول ان رسول الله گفت عروه میگوید این کرده تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اعتمر اربع عمرات احداهن فی رجب قالت یرحم الله ابا عبد الرحمن ما اعتمر عمرة الا وهو شاهده گفت عائشه رحمت کند خدا ابو عبد الرحمن را نکرده آن حضرت عمره گاهی مگر که ابو عبد الرحمن حاضر وی بود و گفت این را بجهت مبالغه در نسبت وی بنسیان و تعجب از وی ما اعتمر فی رجب قط عمره نکرد آن حضرت

آسان ترست از نسبت کذب با تحنان بغیر خدا و نستید بنا آنکه این حدیث باتفاق اهل این فن صحیح است [illegible]
کذب درچگونه تخلیه براوی توان کرد با آنکه این دو قول از خلیل الرحمن واقع شده چنانکه قرآن ناطق است بآن [illegible]
نیز ناطر باین معنی است پس بهتر آنست که گویند ظاهر این اقوال که بصورت کذب است مراد نیست [illegible]
را از روی حقیقت و چون مقام انبیا ارفع و اعلاست بر صورت خلاف حق نیز مواخذه میرود چنانکه گفته اند حسنات الابرار [illegible]
المقربین و از پنجا است که در وقت شفاعت جستن [illegible] گفته که ازان اقوال [illegible] شرمنده ام [illegible]
ناشی از خوف مقام الوهیت [illegible] که شاید برین ظواهر مواخذه رود [illegible]
این کلام او بل فعله کبیرهم هذا فاسئلوهم [illegible]

[illegible]

حدثنا حسان بن حسان [illegible]
[illegible] ابو علی البصری [illegible]
[illegible] عمرو بن یحیی بن دینار [illegible]
[illegible] البصری [illegible]
قتادة [illegible]
انس [illegible]

[illegible]

حلیه ذهب بتنا ولها بیده پس هرگاه در آمد ساره بر او رفت بجائی که بسگیرد او را بدست خود فاخذ پس گرفته شد دی یعنی او را شد تا آنکه پا و دست میزد گویا مصروع است و در روایت مسلم این چنین است که هرگاه در آمد بر او گرفته شد دست چنانکه قدرت نیافت که دست فراز کند فقال ادعی الله لی ولا اضرک پس گفت آن ظالم دعا کن خدا را برای من و زیان نرسانم ترا فدعت الله فاطلق پس دعا کرد پس گشاده شد ثم تناولها الثانیة فاخذ مثلها او اشد پس گرفت او را مرتبه دوم پس گرفته شد مانند گرفتن اولین یا سخت تر از آن فقال ادعی الله لی ولا اضرک فدعت فاطلق پس گفت دعا کن خدا را و آزار نرسانم ترا پس دعا کرد و گشاده شد این دعاهای ساره این کافر را از آن بود که اگر همین حال باشد بکشند او را و هلاک کنند و مشرت آن با ابراهیم هم برسد عطا بعض حجبته پس خواند بعضی پرده داران خود را یعنی با کسی که آورده بود فقال انکم لم تاتونی بانسان انما اتیتمونی بشیطان پس گفت نیاورده اید تو مرا آدمی بلکه آورده اید مرا دیوی فاخدمها هاجر پس بخشید و در خدمت داد ساره را واهی که ها جر نام داشت فاتته وهو قائم یصلی فاومأ بیده مهیا پس آمد ساره نزد ابراهیم و حال آنکه او نماز میگذارد پس اشارت کرد بدست خود که چیست حال و نشان تو مهیا بفتح میم و سکون ها و فتح مثناة تحتیه مقصور است یعنی چه شان است و در روایت ابی ذر از کشمیهنی مهیم است بمیم بدل الف و در بعضی روایات مهین بنون بدل الف و همه بیک معنی است قالت رد الله کید الکافر او الفاجر فی نحره گفت رد کرد خدا مکر کافر یا فاجر را بسینه او یعنی برگردن او این کلام مثل است در عرب میگویند کسی را که قصد میکند کاری باطل و او نمیرسد بآن واخدم هاجر و در خدمت داد ها جر را قال ابوهریرة فتلک امکم یا بنی ماء السماء گفت ابوهریره همین است ما در شما ای اولاد آسمان خطاب کرده است بقوم عرب ایشان را ماء السما گفته اند از جهت کثرت ملازمت ایشان آن بادیه ها را که جای باریدن است برای مواشی خود و خطابی گوید مراد آب زمزم است که بجوش آورده بود مر آن را خداوند سبحانه برای ها جر پس زندگانی کرده اند بدان پس گفتند گویا که اولاد وی اند و ابن حبان در صحیح خود آورده هر که از اولاد هاجر است در اولاد ماء السماء میگویند از آنکه اسمعیل ولد ها جر است و تربیت یافته باب زمزم و آن آب آسمانست اگرچه آب زمزم چشمه بود لیکن چون سیرابی چشمه ها از آب آسمان است این آب را نیز آب آسمان گفتند و توانند که کنایت از طهارت در نسب باشد بدانکه در حدیث مسلم از ابی زرعه از ابی هریره در حدیث طویل شفاعت زیاده کرده است برین سه کذبات گفت قوله فی الکواکب هذا ربی و قوله لالهتهم بل فعله کبیرهم هذا و قوله انی سقیم قرطبی در تفسیر خود گفته که برین تقدیر کذبات چهار می باشد و آن حضرت بطریق حصر همین سه کذب فرموده است و قول در کواکب نه فرموده میگوید بسبب عدم تعرض باین چهارم آنست که آن از در حال طفولیت گفته و درین حال تکلیف شرعی نیست تا آن را دروغ شمارند و در فتح الباری تصویب این جواب کرده و مقرر داشته قسطلانی گوید اکثر اهل تحقیق اتفاق دارند بر فساد این قول گویند روا نیست بر رسول خدا تعالی وقتی از اوقات بر ایشان بگذرد که موحد و عارف نباشند و از آنچه بالله متبری نشوند و چگونه توهم توان کرد این معنی بر چنین پیغمبری که حق سبحانه ذکر عصمت او داده و تطهیر کرده و داده است شد او را پیش از آن و نموده است او را ملکوت آسمان و زمین تا یقین حاصل شود او را و بعد از یقین چون کوکبی را ببیند گوید هذا ربی و حکم کند بربوبیت آن و نیز قول بربوبیت جمادات که بی شبه کفر است با جماع روا نیست بر انبیا از آنکه حق سبحانه معصوم آفریده است ایشان را پس توجیه همانست که صاحب کشاف و غیر او اشارت بدان کرده اند که قول خلیل الرحمن هذا ربی بر سبیل وضع واقع شده بیانش آنست که مستدل در وقتیکه ابطال مدعا میکند اول آن را بر وفق قول خصم حکایت میکند چنانکه یکی مناظره کند با کسیکه قائل است بقدم اجسام گوید اجسام قدیم است یعنی باعتقاد تو و این مستلزم فساد است و این طریق اوفق است در الزام خصم و ارفق است بمناظره انتهی پوشیده نماند که در تحقیق

والتسمیة یعنی آن را بالعمرة القضیة یعنی صلح منافی نیست لیکن آن العمرة القضا یعنی اول حج این عمره چنانکه بعد صلح است قضا نیز هست نسبت بعمرة القضا و صلح هر یکی صحیح است کما قال الحاکم و عمرة الجعرانة بکسر جیم و سکون عین و تخفیف را بیرون جعرانه بکسر عین و تشدید را و تصحیح و تصویب اول نزد اند نیست کرده شده است تعالی را به تصحیف محدثین و از ابن مدینی منقول است که اهل مدینه تثقیل کنند و اهل عراق تخفیف و آن موضعی است ما بین مکه و طائف بر بیعه نزدیکتر از مکه یعنی دیگر عمره است که احرام کرده در تقسیم غنائم حنین سال هشتم بعد از فتح مکه و غزوه حنین هیت سیم سال حنین جا میانه آن حضرت غنیمتهای حنین را و او لیست بر سه میل از مکه و آنجا غنیمت بسیار کرده بجعرانه رفت و چند روز اقامت نمود و شبی پس از گذاردن نماز عشا سوار شد و بمکه آمد و عمره گذارد و هم در شب بازگشت و نماز صبح بجعرانه گذارد و از این جهت این عمره بر بسیاری از مردم مخفی ماند و در بعضی روایات میان لفظ غنائم و لفظ حنین اراده زیادت است گویا عارض شد شک بر راوی در بودن این غنائم از حنین پس گفت گمان میبرم که از حنین بود قلت کم حج قال واحدة قتاده گوید گفتم انس را چند حج گذارد آن حضرت گفت انس گذارد یک حج یعنی بعد از هجرت و نفرضیت حج و اما پیش از هجرت قال الحاکم ... بعضی گفته اند حج میگذارد هر سال و بعضی گویند حج ها گذارد که عدد آن معلوم نشده و ساقط شده و درین روایت بیان ذکر عمره چهارم رابعه که با حج گذارده لهذا آورده مولف ابوالولید را که جای حج گذارده که مشتمل است بر ذکر آن حدثنا ابوالولید هشام بن عبدالملک الطیالسی قال حدثنا همام عن قتادة قال سألت انسا فقال یعنی کمیت عمرات پس گفت انس اعتمر النبی صلی الله علیه واله وسلم حین ردوه عمره کرد آن حضرت وقتیکه بازگردانیدند او را یعنی از حدیبیه و من القابل عمرة الحدیبیة و عمره کرد از سال آینده عمره حدیبیه ابن تین گفته این وهم است زیرا عمره حدیبیه آنست که در آن بازگردانیدند آن حضرت را و اما عمره که از سال آینده است بازگردانیدند مگر شیخ ابن حجر گوید وهم نیست و وارد است که هر دو عمره از حدیبیه بودند انتهی شاید که مراد بود آن حضرت درین حال از مدینه تقریب و بگذرد حدیبیه چون آنجا است عزیمت عمره کرد بر خاطر رشته قلم

جواب آنقدر شبان باقی ہست که وقتی مطابق باین طلب می افتد که میگفت ہذا ربی ہذا ربی گر بطریق زعم و تقدیر بود [illegible]
قول ابراہیم علیه السلام است بعد از مناظره بآن کواکب پرست و در حضور این جماعت باشد از سیاق قرآن این معنی [illegible]
ولا ہر بعید ہست که چون شب شده دید کوکب را گفت ہذا ربی والله اعلم و این حدیث در کتاب بیع گذشت و نیز در باب نکاح [illegible]
حدثنا عبید الله بن موسی او ابن سلام عنه یعنی حدیث کرده است ابن سلام از عبید الله این تردد مؤلف است [illegible]
نیست که آیا [illegible] یعنی چنانچه حدیث کرده است مرا عبید الله روایت کرده است ابن سلام نیز از عبید الله [illegible]
گوید ظاہر آنست که مؤلف سماع این حدیث از عبید الله بن موسی نقل کرده و بعد از ان بروی متحقق شده که از ابن سلام شنیده و [illegible]
از عبید الله پس سوق حدیث باین طریق کرده تو شبیه نماند که اگر تردد مؤلف متحقق شد که از ابن سلام از عبید الله بوده بطریق [illegible]
نیابت آورده فافهم قال اخبرنا ابن جریج عن عبد الحمید بن جبیر عن سعید بن المسیب عن ام شریک ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم امر بقتل الوزغ مرویست از ام شریک انصاریه که تحقیق رسول خدا امر فرموده بکشتن وزغ که آن را چلپاسه گویند وقال کان ینفخ
علی ابراہیم و گفت بود آن وزغ که دم میکرد در آتش ابراہیم در وقتیکه انداختند او را نمرود لعین در آتش و دیگر دواب زمین
اطفای آتش میکردند و در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده وقتیکه سوخته شد بیت المقدس او زاغ نفخ میکرد و [illegible]
کمال دمیری از ابن عباس از آنحضرت مرویست که فرمود بکشید او زاغ را اگرچه در درون کعبه باشد [illegible] و این حدیث [illegible]
مکی است گویند که حدیث وی ضعیف است الا آنکه عمل اہل علم برین است حدثنا عمر بن حفص بن غیاث قال حدثنا ابی قال حدثنا
الاعمش قال حدثنی ابراہیم عن علقمة عن عبد الله قال لما نزلت الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانہم بظلم مرویست از عبد الله بن مسعود
گفت وقتیکه نازل شد این آیت کسانیکه ایمان آوردند و نپوشیدند ایمان خود را بظلم قلنا یا رسول الله اینا لا یظلم نفسه [illegible]
ای رسول خدا کدامی ما است که ظلم نمیکند خود را اسامعان بر معنی عام ظلم گرفته [illegible] از وقوع نکره در سیاق نفی حمل کرده اند [illegible]
کما تقولون پس بیان کرد آن حضرت که تنها برین لفظ که عام ہست مراد نیست لم یلبسوا ایمانہم بظلم بشرک یعنی مراد از ظلم شرک
است و معنی آنست که بعد از اقرار بایمان نفاق ورزیده اند او لم تسمعوا الی قول لقمان لابنه لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم
آیا نشنیده اید و گوش نداده اید بسوی قول لقمان که مر پسر خود را گفته شرک میار بخدا که تحقیق شرک ظلمی کلان است از آنکه برابر کردن خدا
سبحانه با مخلوق نہایت ستم و بدیست اگر گوئی مناسبت این حدیث درباب که در ذکر ابراہیم علیه السلام ہست چیست گویم این [illegible]
ماخوذ از کلام ابراہیم ہست که جواب داده از سوال قوم [illegible] ای الفریقین [illegible] مؤلف [illegible] این قسم استنباطها و مناسبتها بسیار پیدا کرده
است کرمانی گوید مناسبت این حدیث بترجمه باب قصه ابراہیم اتصال بر آیت است بقول خدا و تلک حجتنا آتیناها ابراہیم [illegible]
ولا یخفی ما فیه من الرکاکة **باب** یزفون النسلان فی المشی این چنین ہست در روایت [illegible] و در روایت [illegible]
است شیخ ابن حجر گفته در روایت مستملی باب بی ترجمه است و این مناسب است از قبل و میگوید که روایت [illegible]
انتہی میتوان گفت که در روایت ابن عساکر ہم باب بی ترجمه است و چون کلمه یزفون در آیتی که در قصه ابراہیم واقع شده آن را
نقل کرده است در سوره والصافات واقع شده فاقبلوا الیه یزفون یعنی وقتیکه خبر شکستن بتان بکفار رسید روکردند [illegible]
در حالیکه سرعت میکنند در رفتن یزفون مشتق از زف است میگویند زف القوم فی السیر یعنی سرعت کردند در رفتن [illegible]
بفتح نون و سکون سین مهمله و لام و نون در میان الف یعنی سرعت ہست پس در یزفون بتجرید خواهد بود حدثنا اسحق بن ابراہیم
بن نصر قال حدثنا ابو اسامة عن ابی حیان عن ابی زرعة عن ابی ہریرة قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم یوما بلحم [illegible]

آورده شد نزد پیغمبر خدا روزی گوشت این حدیث سبق گذشته که آنحضرت در بیان تشریف داشته که ذراعی سوی آنحضرت آورده شد
داشتی ذراع را تناول فرموده میگوید انا سید الناس یوم القیمة الاولین والآخرین فی صعید واحد پس مردم بتحقیق جمع میکند روز قیامت اولین و آخرین
را در یک زمین هموار و فراخ فیسمعهم الداعی و ینفذهم البصر یعنی بشنواند ایشان را خواننده و احاطه میکند همه ایشان را نظر بیننده
زمین را کشاده کی ان در ماند بیننده چیزی ازیشان پوشیده نماند حاکم ازین لفظ بیان کرده است و ازینجاست که زمین محشر مسطح بود و نزدیک می آید ایشان را آفتاب فذکر حدیث
الشفاعة پس ذکر کرد آن حضرت حدیث شفاعت اگر حال آن این است فیاتون ابراهیم فیقولون انت نبی الله و خلیله من
الارض پس می آیند مردم بسوی ابراهیم را میگویند تو پیغمبر خدا و دوست او از اهل زمین و بوهریره روایت کرده است
فرات تا اهل آسمان و زمین اشفع لنا الی ربک شفاعت کن ما را نزدیک پروردگار خود فیقول و ذکر کذباته نفسی نفسی
ابراهیم و حال آنکه یاد کرده است گناهای خود را النشر من لنفسی نفسی یعنی من نفس من در بار میگوید روایت ابوذر سه بار است جای ترجمه کرده
اذهبوا الی موسی بروید بسوی موسی تابعه انس عن النبی صلی الله علیه وسلم متابعت کرد ابوهریره را انس از پیغمبر خدا در
روایت این حدیث آدم و انبیای دیگر بر خود و پیغمبر گناه خود ذکر کردند و از اول زمین بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم شمرده رفتند و گوید
از جانب حق بود تا بر همگنان افضلیت آنحضرت بر سائر رسل و قبول درگاه وی ظاهر شود حدثنا احمد بن سعید ابوعبد الله
قال حدثنا وهب بن جریر عن ابیه عن ایوب عن عبد الله بن سعید بن جبیر عن ابیه عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال یرحم الله ام اسمعیل فرمود رحمت کناد خدا مادر اسمعیل را لولا انها عجلت لکان زمزم عینا معینا اگر نبودی که تحقیق شتاب
میکرد و لیکن اگر رو بر گردن آن هر آینه بودی چاه زمزم چشمه جاری بر روی زمین ابن جوزی گفته که بر آمدن این آب تنها محض بود از
خداوند سبحانه که شروع اندران دخل نبود پس هر گاه عمل کرد ام هاجر و در آمد دران دخل بشر مقصور شد بر همین قدر سعید بالفتح هم است
و چون لفظ عین مونث است قیاس معینة بود و ترک تانیث باعتبار لفظ عین است کذا قال الکرمانی و گفته اند که معین لفظا
است بمعنی چشمه و معنی لفظی دیگر است بمعنی جریان و قال الانصاری حدثنا ابن جریج گفت انصاری حدیث کرد ما را ابن جریج
باینچه مذکور شد و قال اما کثیر بن کثیر فحدثنی گفت انصاری اما کثیر بن کثیر پس حدیث کرد مرا چنین قال انی و عثمان بن ابی
سلیمان جلوس مع سعید بن جبیر گفت ابن کثیر بتحقیق من و عثمان بن ابی سلیمان نشسته بودیم با سعید بن جبیر فقال ما هکذا حدثنی
ابن عباس پس گفت اینچنین حدیث نکرده است مرا ابن عباس و لکنه قال اقبل ابراهیم باسمعیل و امه و لیکن حدیث کرد مرا
ابن عباس پیش آمد ابراهیم با اسمعیل و مادر او و هی ترضعه معها شنة لم یرفعه و حال آنکه مادر او شیر میداد اسمعیل را با او
مشکیزه بود کهنه و رفع نکرده است ابن عباس این حدیث را بآن حضرت حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا عبد الرزاق
قال اخبرنا معمر عن ایوب السختیانی و کثیر بن کثیر بن المطلب بن ابی وداعة یزید احدهما علی الآخر یعنی معمر از ایوب و ابن کثیر
هر دو روایت کرده در حالی که زیاده میکند یکی ازین هر دو بر روایت دیگری عن سعید بن جبیر قال ابن عباس اول ما
اتخذ النساء المنطق من قبل ام اسمعیل گفت نخستین حالی که گرفتند زنان کمربند را از پیش مادر اسمعیل است اتخذت منطقا
گرفت ام اسمعیل کمربندی را منطق بکسر میم و فتح طای مهمله در میان نون ساکن است کمربندی که می بندد زن نزد کار تا خمیده الثوب
لتعفی اثرها علی سارة تا پوشیده شود بر ساره یعنی تا نداند که ابراهیم آمد و رفت و او را تعفی بالضم مثناة فوقیه و فتح عین مهمله
و تشدید فای مکسوره بمعنی تخفی است و در روایت است که ساره هاجر را با ابراهیم هبه کرده بود تا در شفا و علاو در خدمت او باشد پس حامله شد

الجزء الرسل بشرح شیخ الاسلام ابو البیت

در خواب ترا که دل شود از ترس و شاید که زده شد
لما کرده بود آن گفت پیش از ابوبکر صدیق رضی
الله عنه از خواب آمده فی نیساء و فرمود الآن بکی
لعله انجی فرمود باب العمرة لیلة الحصبة مجبر
مشروع بودن عمره شب منزل حصبه بعد آن الی ایام
دیگر بعد ازینجا روایت کرده عبد الرزاق انبأنا
گفت سعید بن ... عائشه ...
حسبه پس گفت عمره آن بهتر است از لاشی ...
آن گفت و عائشه گفت عمره بقدر نفقه است یعنی ...
مقدار تعب و حرج اشارت کرد بانکه عمره ... بقصد
از بلد خود بکه افضل است از عمره ... تبعا ...
بعضی مکروه داشته اند عمره را بعد حج ... تعالی حدثنا
محمد بن سلام قال حدثنا ابو معاویة محمد بن خازم
البصری قال حدثنا هشام عن ابیه عروة عن عائشة
رضی الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه
وسلم موافین لهلال ذی الحجة گفت عائشه بر آمدیم
با رسول خدا با آن حضرت بحالی که آینده و رسنده بودیم
مر هلال ذی الحجه را یعنی در آخر ذی القعده که هلال ذی الحجه
نزدیک بود موافات آمدن و رسیدن فقال لنا
من احب منکم ان یهل بالحج فلیهل پس فرمود ما را کسی
دوست دارد از شما اینکه احرام بندد بحج پس احرام
بندد و بیاید و من احب ان یهل بعمرة ... کسی
دوست دارد اینکه احرام بندد بعمره پس احرام
بندد ... لولا انی اهدیت لاهللت بعمرة ... اگر نبودی
که هدی فرستاده ام هر آینه احرام می بستم بعمره ...
می بر آمدم از احرام ... قالت فمنا
من اهل بعمرة گفت عائشه پس بعضی از ما کسی بود
که احرام بست بعمره و منا من اهل بحج و بعضی از ما کسی
که احرام بست بحج و کنت ممن اهل بعمرة و بودم من از جمله
کسانیکه احرام بستند بعمره و کلام درین حدیث در
باب التمتع و القران گذشت فاظلنی یوم عرفة و انا
حائض پس نزدیک رسید مرا روز عرفه و حال آنکه
حائض بودم ... نزدیک شدن و سایه افگندن
فشکوت الی النبی ... پس شکایت کردم این حال با پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم ...

هاجر از وی باسمعیل و هرگاه وضع حمل کرد غیرت کرد بر هاجر و سوگند خورد که قطع کند سه عضو او را پس منطقه بست هاجر که تشبیه

خود را با ای او بر بسیار و ظاهر نشود کرمانی گوید معنی این کلام این است که هاجر بعد ازین لباس خادمان پوشید و کمر بست در خدمت

و اشعار کرد که خادم سارا است تا استمالت خاطر ساره کند و اصلاح کند آنچه فساد کرده و قال غنی علی ما کان منها انا اصطلح انفسهما

گفته اند که ابراهیم علیه السلام شفاعت کرد و برای تحلیل سوگند گفت که سوراخ کند هر دو گوش وی بینی الا دساره تخشین کسی است

و بینی با سوراخ کرده ثم جاء بها ابراهیم و بابنها اسمعیل وهی ترضعه پس آورد هاجر را ابراهیم و پسر او را اسمعیل در حالیکه

او را شیر میداد حتی وضعهما عند البیت عند دوحة فوق زمزم فی اعلی المسجد تا فرود آورد هر دو را جای خانه کعبه نزد یک درختی

زمزم بود در جای بلند مسجد و لیس بمکة یومئذ احد ولیس بها ماء و حال آنکه نبود در مکه هیچ کس از آدمیان و نه بود در مکه

فوضعهما هنالک پس نهاد هر دو را در آنجا و وضع عندهما جرابا فیه تمر و سقاء فیه ماء و نهاد پیش هر دو انبانی

خرما است و مشکی که در وی آب است ثم قفی ابراهیم منطلقا پس برگشت و ادبار نمود در حالیکه رونده است بشام نزد عیال خود

ام اسمعیل پس برپای او رفت مادر اسمعیل فقالت یا ابراهیم این تذهب پس گفت مادر اسمعیل ای ابراهیم کجا میروی تو

بهذا الوادی الذی لیس فیه انیس ولا شیء و میگذاری ما را درین صحرائی که نیست درو همنشینی و نه هیچ چیزی که بوی معیشت

کرد و در بعضی روایات انس مقابل جن واقع است فقالت له ذلک مرارا و جعل لا یلتفت الیها پس گفت هاجر او را این سخن چند

بار و گشت ابراهیم که التفات نمیکند بسوی او فقالت له الله الذی امرک بهذا قال نعم پس گفت او را آیا خدا فرموده است ترا بدین

گفت آری خدا فرموده است قالت اذن لا یضیعنا ثم رجعت گفت هاجر حالا ضائع و خراب نمیکند ما را پس باز آمد بجای خود

فانطلق ابراهیم حتی اذا کان عند الثنیة حیث لا یرونه پس رفت ابراهیم و قتیکه بود نزد کوه ثنیه که بر جانب اعلای مکه است

صلی الله علیه وسلم ازین راه بمکه در آمده اند آنجا کسی نبیند او را استقبل بوجهه الکعبة ثم دعا بهذه الدعوات توجه کرد بروی

خود کعبه را یعنی جائی که کعبه آنجا است وزن و فرزند خود را آنجا گذاشته بود پس دعا کرد باین دعا که مضمون این کلمات قرآنی

است و رفع یدیه و برداشت هر دو دست خود را فقال رب انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع پس گفت ای پروردگار

بتحقیق من سکونت دادم بعضی از اولاد خود را بوادی که صاحب زراعت نیست عند بیتک المحرم نزد خانه تو که معظم است

و با حرام کرده شده است نه این چیزی که حرام نیست در جای دیگر یاد کرده شده است و از مکه پیدا کرده آسمان و زمین را ربنا

لیقیموا الصلوة پروردگارا گذاشته ام درینجا تا اقامت نماز کنند در خانه تو فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم پس

بگردان دلها را از مردم که قصد کنند بسوی ایشان وارزقهم من الثمرات لعلهم یشکرون و روزی کن ایشان را از میوه ها تا

ایشان شکر کنند ترا برین نعمت پس اجابت کرد خدا دعای ابراهیم را چنانکه دلهای عالمی قصد آن دارد و آورده در آن ثمرات

با آن خوبی در بلاد مشرق و مغرب نبوده و جعلت ام اسمعیل ترضع اسمعیل و گشت مادر اسمعیل که شیر میداد او را و تشرب من ذلک

الماء و میخورد از آن آب حتی اذا نفد ما فی السقاء عطشت و عطش ابنها تا وقتیکه تمام شد آبی که در مشک بود و تشنه شد و تشنه گشت

پسر او و جعلت تنظر الیه یتلوی او قال یتلبط و گشت که می بیند بسوی پسر که از تشنگی برو و از پهلو بپهلو میگردد از تشنگی

یا گلوی بجای یتلوی یتلبط بموحده مشدد و بعد از لام و در آخر طای مهمله بمعنی تمرغ یعنی می غلطید در زمین و میزد خود را بر زمین

فانطلقت کراهیة ان تنظر الیه پس رفت هاجر از جهت ناخوش داشتن این را که ببیند او را باین حال فوجدت الصفا

اقرب جبل فی الارض یلیها پس یافت کوه صفا را نزدیکترین کوهی که در زمین که متصل است با هاجر از قرب بستان

ذکر یافت **باب** عمرة التنعیم ذکر عمره کرده شود و

احرام آن از تنعیم که بر چهار میل است از مکه بسوی مدینه

چنانکه فاکهی گفته و آن حکم مر اهل مکه راست یا کسی اگر

ما فرا گشت در ان حج با لسبب دیگر و خواهد که عمره کند

باید که احرام بندد از حل که تنعیم است و منقول نشده

که احدی از صحابه در عهد مبارک برآمده باشد از مکه

بحل برای احرام عمره جز عائشه بعد از آن اختلاف است

علما را که آیا تنعیم میقات عمره است مر اهل مکه را که جائز

نیست تجاوز از ان چنانکه جائز نیست تجاوز از مواقیت

حج بدلیل توقیت آنحضرت عمره عائشه را بتان یا آنکه

میقات عمره مکیان حل است از هر زمین حل که احرام

بندد جائز است تنعیم و غیره برابر است و آن حضرت

تنعیم فرموده بجهت قرب آن بود نه بنسبت بجهات

دیگر چنانکه جائز نیست غیر آن و روایت کرده کرخی

دیلمی از طریق حمید از ابی ملیکه از عائشه در حدیث

وی که آنحضرت فرمود عبد الرحمن را که برادر خواهر خود را

و بیرون آر او را از حرم گفت عائشه و الله ذکر نکرد

آن حضرت جعرانه را و نه تنعیم را پس بود نزدیکترین

زمین از حرم تنعیم پس احرام بستم از آنجا بعمره پس ثابت

شد که میقات اهل مکه برای عمره حل است و این قول

امام ابوحنیفه و اصحاب او است **حدثنا** علی بن

عبد الله قال حدثنا سفیان بن عیینة عن عمرو بن دینار

سمع عمرو بن اوس بفتح همزه و سکون واو و در آخر مهمله

الثقفی یقول ان عبد الرحمن بن ابی بکر اخبره ان النبی صلی الله

علیه وآله وسلم امره ان یردف عائشة و یعمرها

یسکون عین بر کسر میم مخفف من التنعیم عبد الرحمن برادر عائشه

صدیقه رضی الله عنها خبر داد عمرو بن اوس را که آنحضرت

امر کرد عبد الرحمن را که ردیف خود گرداند عائشه را و

عمره کناند او را از تنعیم قال سفیان مرة سمعت سفیان

فقامت عليه ثم استقبلت الوادي تنظر هل ترى احدا پس ايستاد بران كوه پس روي كرد بوادي تا ببيند كسي را كه بيايد
فلم تر احدا پس نديد هيچ يكي را فهبطت من الصفا حتى اذا بلغت الوادي رفعت طرف درعها تا وقتيكه رسيد بوادي
برداشت دامن پيراهن خود را ثم سعت سعي الانسان المجهود پس دويد دويدن آدمي رنج رسيده حتى جاوزت الوادي تا آنكه درگذشت
همه وادي را ثم اتت المروة فقامت عليها پس آمد كوه مروه را و ايستاد بر او فنظرت هل ترى احدا فلم تر احدا پس نظر كرد
آيا مي بيند كسي را پس نديد هيچ كسي را ففعلت ذلك سبع مرات پس با جر كرد اين سعي را كه از صفا بمروه آمد هفت بار قال ابن
عباس قال النبي صلى الله عليه وسلم فلذلك سعي الناس بينهما گفت ابن عباس فرمود پيغمبر خدا پس هم ازين جهت سعي كرده اند مردم
اهل حج ميان صفا و مروه يعني اين سنت از نجا افتاده است فلما اشرفت على المروة سمعت صوتا فقالت صه تريد نفسها
پس هرگاه و برآمد بر مروه و شنيد آوازي پس گفت خاموش باش ميخواهد با بن يا مر خود را ثم تسمعت فسمعت ايضا پس گوش نهاد پس
شنيد پس شنيد آوازي ديگر فقالت قد اسمعت ان كان عندك غواث پس گفت مرا آواز كندي مرا تحقيق شنوانيدي تو آواز را اگر
نزد تو فرياد رسي پس فرياد رس اين جزاي محذوف است غواث بكسر غين معجمه و خفت واو و پس از الف ثاء مثلثه است همچنين است
در فرع و اصل كتاب از براي روايت ابي ذر بضم معجمه است و شيخ ابن حجر بفتح تصحيح نموده و گفته اند نزد ائمه لغت همچنين است در صحاح گويد
غوث مرد گفتن او است وا غوثاه و اسم غوث و غواث است از فرا منقول است كه هيچ لفظي در اصوات بفتح نيامده است مگر همين لفظ و در
قاموس گفته كه اسم غوث و غوات است و بفتح نادرست فاذا هي بالملك عند موضع زمزم پس ناگاه هاجر ناظر است بر فرشته نزديك بجاي
زمزم مر آن جبرئيل بود ديد ست فبحث بعقبه او قال بجناحه پس كند بپاشنه يا گفت ببازوي خود شك از راوي است يعني باشارت بازو جوي
حتى ظهر الماء تا آنكه ظاهر شد آب فجعلت تحوضه پس گشت هاجر كه ميگردانيد آن را حوضي تا آب بدر نرود و تقول بيدها هكذا و ميگويد دست
خود همچنين براي حكايت كرده فعل او را كه مي چيد بر گرد آن خاك و سنگ و اطلاق قول بر فعل بسيار است در كلام عرب و جعلت تغرف
من الماء في سقائها و گشت كه بدست ميريخت ازين آب در مشك خود و هو يفور بعد ما تغرف و آب مي جوشيد بعد از برداشتن او
قال ابن عباس قال النبي صلى الله عليه وسلم يرحم الله ام اسمعيل گفت ابن عباس فرمود پيغمبر خدا رحمت كناد خدا مادر اسمعيل را لو تركت
زمزم او قال لو لم تغرف من الماء اگر گذاشتي زمزم را كه سيلان ميكرد يا گفته است اگر بر نداشتي و تدبير نكردي از پيش خود
و توكل نمودي بر خدا لكانت زمزم عينا معينا هر آئينه بودي زمزم چشمه جاري بر زمين قال فشربت و ارضعت ولدها فقال لها الملك
خدا پس نوشيد آب او و شير داد پسر خود را فقال لها الملك لا تخافي الضيعة پس گفت مرا او را جبرئيل مترس ضايع شدن خود را
كلام نبوي دليل است بر آنكه جبرئيل و فرشته سخن ميكنند بغير پيغمبر فان ههنا بيت الله يبنيه هذا الغلام و ابوه بتحقيق اينجا خانه خدا است
كه بنا ميكنند اين را اين پسر و پدر او و ان الله لا يضيع اهله و بتحقيق خدا ضايع نميكند اهل اين خانه را و كان البيت مرتفعا من
الارض كالرابية و بود بيت الله در آنوقت بلند از زمين مانند پشته زمين و در روايت ابن اسحق اين است كه مدري گلي بود تاتيه السيول
فتاخذ عن يمينه و عن شماله مي آمد بيت را سيلهاي آب پس ميگرفت از راست و چپ بيت را و بحال مي ماند بيت الله فكانت
كذلك پس بود هاجر همچنين كه مي خورد آب را و شير ميداد پسر را و غذاي خود نيز همين آب ميكرد چنانكه امروز بعضي مردم در غذا همين
اكتفا ميكنند و فربه ميشوند حتى مرت بهم رفقة من جرهم او اهل بيت من جرهم مقبلين تا آنكه گذشت بايشان جمعي از جرهم
يا قبيله مختلط از قبيله يمن در حالي كه رو كننده اند من طريق كدا از راه جانب بلندي مكه جرهم بضم جيم و راي ساكن و ضم هاي
ميم غير منصرف است كدا بفتح كاف بعد الف در فتح الباري گفته در جميع روايات اين چنين است آري در روايت ابن عساكر ...

ديگر در صحيح در باب الحج اشهر معلومات گذشت و نيز بعد ازين
بيايد حديث عائشه و در حال مرد اصحاب و در مسلم در حديث
عائشه تصريح است بنام ابي بكر و ذو اليسار ...
اسما رضي الله عنها ... قدم من اليمن
... و بود علي كه قدوم آورد از زمين يمن حال آنكه با وي هدي
بود قال اهللت بما اهل به النبي گفت علي احرام بستم بانچه
احرام بست پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فامر النبي صلى الله عليه
وسلم اصحابه ان يجعلوها عمرة و تحقيق آنحضرت امر كرد مر اصحاب
را كه گردانند حج را عمره پس بيان مراد كرد راوي بقول خود
يقصروا و يحلوا الا من معه الهدي طواف كنند پس از آن
كنند سعي و حلال شوند از عمره مگر كسيكه با وي هدي است
كه آن قصر كنند و حلال نشوند فقالوا ننطلق الى منى و ذكر
احدنا يقطر پس گفتند صحابه آيا برويم بسوي منا و ذكر
تر و مي چكد كه آلت مردي مي چكد از مني بسبب اختلاط با
زنان كه بعد از حل عمره تازه بيان آيد ... بدين
اين سخن را ... ذلك النبي پس رسيد قول ايشان پيغمبر
را صلى الله عليه وآله وسلم فقال پس فرمود براي تطييب
خاطر ايشان لو استقبلت من امري ما استدبرت
ما اهديت اگر پيش مي دانستم آنكه ... خود خبري ...
كه بر آمده از احرام همچنين شاق خواهد شد ... ايشان
هدي را و لو لا ان معي الهدي لاحللت و اگر نمي بود
اينكه با من هدي است هر آئينه حلال مي شدم من نيز
و ان عائشة حاضت فنسكت المناسك كلها غير انها
لم تطف و تحقيق عائشه حائض شد پس بجا آورد همه
مناسك را آنحضرت عرفه جز آنكه طواف نكرد ...
قال فلما طهرت و طافت قالت گفت جابر پس هرگاه
پاك شد عائشه از حيض و طواف كرد روز ...
عائشه يا رسول الله انطلقون بعمرة و حجة و انطلق
بحج آيا ميروند ... بر گرديد شما بعمره و حج ...
در روانه شوم ... عبد الرحمن بن ابي بكر
ان يخرج معها الى التنعيم پس امر كرد عبد الرحمن را كه
همراه ببرد عائشه بسوي تنعيم ...
پس عمره كرد عائشه بعد حج ...

بضم کاف و تصغیر سبت فنزلوا في اسفل مکة پس فرود آمدند بجانب پایان مکه فرأوا طائرا عائفا پس دیدند جانوری پرنده را که میگردد گرد آب عائف بمهمله و همزه مکسوره و فا در آخر بمعنی طائریست که میگردد گرد آب و نمیگذرد از آن فقالوا ان هذا الطائر لیدور علی ماء پس گفتند یکی از ایشان بتحقیق این پرنده البته میگردد بر آبی لعهدنا بهذا الوادی و ما فیه ماء بتحقیق قرار نزول ما بای وادی و نیست در وی آبی فارسلوا جریا او جریین پس فرستادند یک رسول را یا دو را جری بجیم مفتوحه و کسر را و تشدید تحتیه است مشتق از جرات بمعنی دلیری و رسول چون در معامله گذاری دلیر می باشد او را جری میگویند و گویند که مشتق از جریان باشد و چون جاری مجرای مرسل است یا آنکه شتابنده است در کار آن را باین صفت خوانده اند فاذا هم بالماء فرجعوا فاخبروهم بالماء پس ناگهان ایشان را آب بود پس بازگشتند و خبر دادند ایشان را به آب فاقبلوا قال وام اسمعیل عند الماء پس روی آوردند و گفت راوی و حال آنکه مادر اسمعیل نزد آب بود فقالوا اتأذنین لنا ان ننزل عندک پس گفتند آیا اذن میکنی تو ما را اینکه فرود آییم نزد تو فقالت نعم و لکن لا حق لکم فی الماء عندنا گفت آری ولکن نیست حقی و ملکی شما را در آب قالوا نعم گفتند آری حق نیست ما را و دعوی آن نداریم قال ابن عباس قال النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابن عباس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی فالفی ذلک ام اسمعیل وهی تحب الانس پس یافت آن امر را مادر اسمعیل در حالی که دوست میداشت موانست بمردم الانس بضم همزه است یعنی موانست و در بعضی روایات بکسر همزه است یعنی آدمیان فنزلوا و ارسلوا الی اهلیهم فنزلوا معهم پس نزول کردند آن قوم و فرستادند کسی را بطلب مردم خود پس نزول کردند مردم با آن قوم حتی اذا کان بها اهل ابیات منهم تا وقتیکه بود بمکه مردم چند خانه داران از آن قوم و شب الغلام و تعلم العربیة منهم جوان شد کودک یعنی اسمعیل و آموخت زبان عربی را از ایشان گفته اند که ظاهر این حدیث معارض حدیث ابن عباس است که مرویست در مستدرک حاکم که نخستین کسیکه تکلم بعربیت کرد اسمعیل است جوابش آنست که این اولیت نسبت باولاد ابراهیم است علیه السلام و نیز از حدیث علی بن ابیطالب رضی الله عنه روایت کرده اند که نخستین کسیکه گشاده شد زبانش بعربیت مبین فصیح اسمعیل است در فتح الباری گفته باین قید نیز دفع تعارض میشود تا باین معنی که آورده است ابن هشام که عربیت اسمعیل افصح بود از عربیت یعرب بن قحطان و غیر ایشان و انفسهم و در تحقیق این لفظ شراح اختلاف کرده اند که لفظ ماضی است از باب افعال بمعنی رغبت یعنی رغبت کرد و در التیسیر در مصادر گفته انفس فلان فی کذا ای رغبه فیه و بعضی گویند صیغه اسم تفضیل از نفاست است و شیخ ابن حجر همین را اختیار کرده معنی بر تقدیر کلام چنین خواهد بود که بود اسمعیل نفیس ترین مردم وقتیکه جوان شد و آنکه در عمده تخطئه شیخ کرده گفته است که این غلط است و لفظ ماضی است و جوابش ظاهر میشود یا رب که حجت در ثبوت روایت کرده باشد و اعجبهم حین شب خوش آمد آن مردم را وقتیکه جوان شد ظاهر آنست که در لفظ عجب هم اختلاف باشد گرچه تعرض نکرده اند باین وقتیکه بلفظ ماضی است بمعنی ادخلهم فی العجب باشد یعنی در آورد این مردم را در عجب از کمالاتی که او راست اصل تعجبه و بلفظ اسم تفضیل بود فلما ادرک زوجوه امرأة منهم پس هرگاه دریافت اسمعیل حال بلوغ را تزویج کردند او را زنی از قوم خود نام این زن اختلاف است عماره بنت سعد بن اسامه بود یا جدا بنت سعد یا حیی بنت اسعد بن عملق و ماتت ام اسمعیل مرد مادر اسمعیل ظاهر بعد از تزویج بود و بعضی گویند نود ساله بود و دفن کرده او را در حجر فجاء ابراهیم بعد ما تزوج اسمعیل یطالع ترکته پس آمد ابراهیم بعد از آنکه تزویج کرده بود اسمعیل تا بیابد احوال گذاشته خود را ترکه بکسر تا است بمعنی متروکه خود را ترکه بسکون را و کسر آنست یعنی متروکه مراد اینجا زن و فرزند است که در مکه گذاشته رفته بود و در بعضی حواشی نوشته که ترکه بسکون را بمعنی بیضه شتر مرغ است مراد زوجه و ولد است مراد از مطالعه نظر در احوال آنهاست که چه کردند و چگونه زندگانی نمودند بدانکه اختلاف کرده اند که ذبیح اسحاق بن ابراهیم است یا اسمعیل از این حدیث یعنی اسمعیل

بلال بانیب خود که درمسجد آمده گفت یا رسول الله حج برای ماست خاصة یا برای مردم عامه فرمود بلکه برای ما خاصة و خود تخصیص نسخ مرویست از ابی ذر و غیر وی نیز چنانکه در اوائل گذشت باب الاعتمار بعد الحج بغیر هدی جواز عمره کردن بعد فراغ از حج بی آنکه هدی لازم بود زیرا چه نیست تمتع چه تمتع کسی است که عمره کند در اشهر حج پیش از حج حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا یحیی قال حدثنا هشام قال اخبرنی ابی قال اخبرتنی عائشة قالت خرجنا موافین لهلال ذی الحجة فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من احب ان یهل بعمرة فلیهل ومن احب ان یهل بحجة فلیهل فلولا انی اهدیت لاهللت بعمرة فمنهم من اهل بعمرة ومنهم من اهل بحجة وکنت ممن اهل بعمرة فحضت قبل ان ادخل مکة پس حائض شدم پیش از آنکه در آیم مکه را فادرکنی یوم عرفة وانا حائض پس دریافت مرا روز عرفه و حال آنکه من حائض بودم فشکوت ذلک الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فقال دعی عمرتک پس فرمود بگذار عمره خود را و مقید بگذاردن اعمال آن مباش که جائز نیست طواف در این حال و سعی تا بعد آنست و انقضی راسک وامتشطی واهلی بالحج ففعلت عائشه گوید پس کردم آنچه فرمود فلما کانت لیلة الحصبة ارسل معی عبد الرحمن الی التنعیم فاردفها پس سوار کرد عبد الرحمن عائشه را پس پشت خود فاهلت بعمرة مکان عمرتها پس احرام بست عائشه بعمره بجای عمره اولی که فوت شده بود فقضی الله حجها وعمرتها پس تمام کرد خدا تعالی حج و عمره آن را ولم یکن فی شیء من ذلک هدی ولا صدقة ولا صوم و نبود در چیزی از آنچه کرد عائشه هدی و نه صدقه و نه صوم گفته اند که این جمله اخیر مقول هشام است و این قول عائشه نیست بتصریح در کتاب الحیض بلفظ قال هشام پس گفت این را موافق علم خود چنانکه فقضی الله حجها و عمرتها مقوله عروه است بتصریح روایت احمد ولیکن ظاهر استدلال آن بجمله اخیره در ترجمه آنست که این روایت هشام است مگر آنکه گفته شود که ایراد حدیث بمجرد تقریب است نه برای استدلال بدان و روایت کرده ابو عوانه از عبده بن غیلان از عائشه که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم امر کرد برای رفض وی عمره را بدم و ترکه رعایه کرده اند هشیم از عروه از عائشه که آن حضرت امر کرد برفض عمره وی و هیچ کرده برای رفض عمره قربانی را ذکر کرده اند

کرده‌اند که ذبیح اسمعیل نباشد از انکه ابراهیم اسمعیل را علیهما السلام طفل شیرخوار گذاشته بشام رفته بود و اسمعیل در عقب او جرانی تزوج کرد و مادر او هاجر در ایام مفارقت مرده بود و ما در ذبیح در وقت ذبح زنده بود و غلام سخن گوی عارف بخدا است چنانچه آیه فلما بلغ معه السعی قال یا بنی انی اری فی المنام الایه نیز ناطق بآن است که در کمال حال ادراک و معرفت او بوده اگر وی ذبیح باشد از جوانی و تزوج او کرمان هاجر باشد و ابراهیم کرباز تکاه آمده است بعد از ین احوال آمده است جواب ازین استدلال گویند که این صورت دلالت ندارد که ابراهیم در وقت حیات هاجر و پیش از جوانی او نیامده باشد با آنکه در حدیث ابی جهم آمده که ابراهیم هر بار که می آمد بر براق سوار می آمد صبح می رسید و قیلوله در منزل خود در شام میکرد و در حدیث صحیح انا ابن الذبیحین نص است که ذبیح اسمعیل جد آنحضرت باشد و قول مختار هم این است فلم یجد اسمعیل فسال امراته عنه پس نیافت اسمعیل را پس پرسید زن او را از اسمعیل از ین جز حدیث نیز پیداست که آمدن ابراهیم درین وقت نبوده است اگر مختصر بودی از هاجر نیز پرسیدی فقالت خرج یبتغی لنا پس گفت زن او برآمده بجهت طلب میکند برای ما رزق یا از شکار ثم سالها عن عیشهم و هیئتهم پستر پرسید آن را از زندگانی و معاش ایشان و حال ایشان آوردن ضمیر جمع درین چند جا ظاهر نیست مگر آنکه ثابت شود که فرزندان هم بوجود آمده باشند فقالت نحن بشر نحن فی ضیق و شدة و شکت الیه پس گفت ما در بدی هستیم بد حالیم و در تنگی روزی و سختی حالیم و شکایت کرد آن زن بسوی او قال فاذا جاء زوجک فاقرئی علیه السلام و قولی له یغیر عتبة بابه گفت ابراهیم پس وقتیکه بیاید زوج تو بخوان بر وی سلام از جانب من بگو مر او را که تغیر کن آستانه در خود را کنایت است از طلاق زوجه است فلما جاء اسمعیل کانه آنس شیئا پس هرگاه که آمد اسمعیل چنانکه دریافت نشانی را از آمدن کسی فقال هل جاءکم من احد پس گفت آیا آمده است شما را کسی قالت نعم جاءنا شیخ کذا و کذا گفت آری آمده نزد ما پیری چنین و چنین فسالنا عنک فاخبرته پس پرسید ما را از تو پس خبر دادم من او را و سالنی کیف عیشنا فاخبرته انا فی جهد و شدة و پرسید مرا چگونه است معیشت ما پس خبر دادم او را که من در مشقت و سختی ام قال فهل اوصاک بشیء گفت آیا وصیت کرده است ترا بچیزی و پیامی هم داده قالت نعم امرنی ان اقرا علیک السلام گفت آری امر کرده مرا که بخوانم بر تو سلام و یقول غیر عتبة بابک و میگفت تغیر کن آستانه در خود را قال ذاک ابی و قد امرنی ان افارقک گفت آن پیر پدر من است و تحقیق فرموده است مرا که جدا کنم ترا از خود الحقی باهلک پس رو بسوی اهل خود که شوهر دیگر خواهند ساخت از من فطلقها و تزوج منهم اخری پس طلاق داد و زن گرفت از ان قوم زنی دیگری در نام این هر دو اقوال است واقدی گفته نام او رشا بنت مهلهل است یا بشامه بنت مهلهل است یا عاتکه و غیر ذلک من الاقوال و سبب امر کردن بطلاق همین خواهد بود که وی را نا شکیبا بر فقر و گله ناک دریافت و چنین زن شایسته اهل بیت نبوت نمی باشد فلبث عنهم ابراهیم ما شاء الله پس درنگ کرد از ایشان در آمدن ابراهیم مدتی که خدا خواسته بود ثم اتاهم بعد فلم یجده پستر آمد نزد ایشان بعد از ین پس دریافت اسمعیل را فدخل علی امراته فسالها عنه پس در آمد ابراهیم بر زن اسمعیل و پرسید او را از اسمعیل فقالت خرج یبتغی لنا پس گفت برآمده است که طلب کند برای ما رزق قال کیف انتم گفت چگونه اید شما و چه حال دارید و سالها عن عیشهم و هیئتهم و پرسید او را از زندگانی ایشان و حال ایشان فقالت نحن بخیر و سعة پس گفت ما بخیر و فراخ حالیم و اثنت علی الله و ستایش کرد بر خدا و شکر کرد خدا را فقال ما طعامکم قالت اللحم قال فما شرابکم قالت الماء پس گفت ابراهیم چیست طعام شما گفت گوشت گفت پس چیست نوشیدنی شما گفت آب قال اللهم بارک لهم فی اللحم والماء گفت خداوندا برکت ده مر ایشان را در گوشت و آب ایشان قال النبی صلی الله علیه وسلم ولم یکن لهم یومئذ حب فرمود پیغمبر خدا رحمت کند خدا بر وی و نبود مر ایشان را آن روز دانه غله و لو کان لهم دعا لهم فیه و اگر بودی دانه هر آینه دعا کردی

البحر السلسل لشیخ الاسلام | ابواب العمرة

بشکین تا صدر نفسک رجع میکنند و روم بعد از سعی و مروه رجعت میکنند یکی انکه کرج است تقیل لها است شدن از جانب انتقال پس گفته شد که در حالت مسافر است بر راتی ذیل

او لیمیته انحضرت ثنا فاطمة ثنا حبیب بن الشهید ثنا لیس مستفتی کهان شوست پس برای لیسوستی غیر ابراهیم کی از اعجام بر شدم انیتنا بمکان کذا و کذا لیستریانا را بجای چنین و چنان گفته اند که کنایت از حج است شیء تذرت الثانیة لیکن احرام بعمره بر آنده اند حج و ادا و قت و نصب تنگ که ادیت یا برای تنویه است از نقدام و تمام از تمیر است با بعمل بر او لی است وغیره آن بالصواب آنست که آنکما قال صلی الله علیه و آله وسلم در بروایتی و علی قدر نصبک و علی قدر تعبک یا دارنی تمر اذ طلبت

طواف الصدر اخرج هل یخرج به من طواف الوداع عمره که وتنیکه عمره کند بستر باید انکه آیا کفایت میکند این طواف او را از طواف وداع و ظاهر حدیث عائشه آن میکند بر آن کسی و خلاف نیست میان علما در این فکره

ابن عبدالله حدثنا ابو نعیم قال حدثنا افلح بن حمید عن القاسم عن عائشة رضی الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم معلین بالحج فی اشهر بجانب آمدیم با آنحضرت بحالیکه محرم بودیم بحج در ماههای حج و حرم الحج بعضی ستین یعنی در اماکن و حالات و اوقات که برای حج اند و بعد از آنیز روایت است حتی نزلنا بسرف یعنی محرمات حج فنزلنا بسرف پس فرود آمدیم در منزل سرف کرنه تریک بمکه است فخرج الی اصحابه فقال صلی الله علیه و آله وسلم لاصحابه من لم یکن معه هدی فاحب ان یجعلها عمرة فلیفعل پس فرمود آنحضرت کسی که خود را کسیکه نباشد با وی هدی پس او دوست دارد که بگرداند آن را عمره پس باید که بکند ومن کان معه هدی فلا و کسیکه باشد با وی هدی پس نگرداند آن را عمره و کان النبی صلی الله علیه و آله وسلم و رجال من اصحابه ذوی قوة الهدی و بود با آنحضرت و بعضی مردان از اصحاب وی که اهل قوت و دستگاه بودند هدی فلم تکن لهم عمرة پس نبود برای ایشان عمره یعنی جدا گردانیده باشند آن را بلکه قارن بودند فدخل علی النبی صلی الله علیه و آله وسلم و انا ابکی پس آمد بر من پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم و حال آنکه من گریه میکردم فقال ما یبکیک پس فرمود چه چیز میگریاند ترا قلت سمعتک تقول لاصحابک ما قلت پس گفتم شنیدم ترا که میگفتی با اصحاب خود آنچه گفتی

دعا کرد ابراهیم در حق آن برکت در آن قال فهما لا یخلو علیهما احد بغیر مکة الا لم یوافقاه و مومن گذشت
سادات نیکند در آن ... ابل مکه و اقامت کرده اند ... از جهت انحراف مزاج و ... در جائی دیگر
و این از برکت دعای خلیل بوده و در حدیث ... آمده نیز بود که عادت کنند تنها گوشت و آب در غیر مکه ... آخر
و این جلو ... و در روایت ... فامسک ... مرا از ...
و ... خواهی سلام مرا برسان ... جواب گوید حضرت شیخ فرمود که عرض ...
... خواندند ... عتبة بابه ... آستان ...
... اسمعیل گفت ... آمده است ...
... خبر داد مرا ...
... گفت ... تو ...
گفت اسمعیل ... گفته است ... ام ... السلام ...
گفت ... آستان ...
العتبة گفت آن پدر من است ... روایات آمده ...
... کرامتی و زیادت شده ... پدر من است ... اسمعیل ...
... بستر ... خدا ... خواسته بود ...
بود ... ابراهیم ...
اسمعیل ... اسمعیل ...
بود ...
دید اسمعیل ابراهیم را ... الوالد ... روایات ...
... تقسیم ... روایات ...
... گریه ... یا اسمعیل ... یا ... اسمعیل تحقیق ...
فرموده است ... فرموده است ...
گفت ابراهیم ... تحقیق خدا امر کرده ...
... اشارت ... بلندی ... متعلق است ...
... بلندی ... القواعد من البیت فرمود ...
اسمعیل ... سنگ ... ابراهیم ...
... مقام ابراهیم است ...
آن سنگ ... ابراهیم ... اسمعیل ... سنگ ...
ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم ... پروردگار ... تحقیق ...
... این آیه قرآن مجید است ...

الجزء السابع لشیخ الاسلام | ابواب العمرة

... گفت ...
بر حال ادای اعمال حج ... گذشتیم ...
آمدیم حسب ...
... عبد الرحمن ...
برادر خواهر ... احرام ...
... طواف ...
... طواف ...
... طواف ... عبد ...
برای وداع ... آمدیم ...
شده ... فرمود ...
شد ... طواف ... سوال
جواب ... طواف عمره فارغ شده
... طواف ...
برای طواف وداع ... فارغ شد عبد الرحمن ...
وداع ...
... اصحاب خود ...
... مردم ...
آن ... طواف وداع ...
...
... المدینة ...
... روایات ...
عایشه با آن حضرت ... طواف وداع ...
... تحقیق ...

تا نازل در قرآن مجید شده باشد قال فنعاد سفیان لیس کشتند کرد نامی کنند حتی یتراحل البیت تا آنکه میگردند گرد خانه و
هو ابیقول ولا و حال آنکه هر دو میگویند پروردگارا قبول کن از ما انک انت السمیع العلیم گفت اسمعیل ... است
از آنکه امر الله تعالی است و مبلغ و مهندس جبرئیل امین و بانی خلیل الرحمن و شاگرد و مددگار ذبیح عیال است ... اختلاف کرده
اند که کدام افضل است یا مدینه بعضی که مدینه را افضل گفته اند چنانکه کرده اند از آن میان کعبه را و باز اختلاف است در آنکه کعبه
استثنا موضع قبر آن حضرت جمیع گویند که موضعی که جسد اشرف آنحضرت ملاصق است افضل است از کعبه بلکه از عرش عظیم وجود عام طفیل آنحضرت
است و طفیل تابع جای نمی افضل بود از متبوع و نعل الحق بهذا والله اعلم حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا ابو عامر
عبد الملك بن عمرو قال حدثنا ابراهيم بن نافع عن كثير بن كثير عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال لما كان بين ابراهيم
وبين اهله ما كان گفت ابن عباس هرگاه بود میان ابراهیم خلیل و میان زن او ساره چیزی که بود از خصومت و غیرت او
بر هاجر وقتیکه متولد شد از وی اسمعیل خرج باسمعيل وام اسمعيل ومعهم شنة فيها ماء بیرون بر آمد ابراهیم با اسمعیل و مادر
اسمعیل و با وی مشکی کهنه بود در وی آبی فجعلت ام اسمعيل تشرب من الشنة فيدر لبنها على صبيها پس گشت مادر
اسمعیل میخورد آب را از مشک پس فرود می آمد شیر بر صبی وحتى قدم مكة فوضعها تحت دوحة تا آنکه قدوم آورد مکه را پس
گذاشت هاجر را زیر درختی ثم رجع ابراهيم الى اهله پس رجوع کرد ابراهیم بسوی ساره فاتبعته ام اسمعيل حتى لما بلغوا
كداء نادته من ورائه پس از پی او رفت مادر اسمعیل تا وقتیکه رسیدند کداء را آواز داد پس او را یا ابراهيم الى من تتركنا
قال الى الله ای ابراهیم بسوی که میگذاری ما را گفت بسوی خدا قالت رضيت بالله گفت هاجر راضی شدم من بحکم خدا قال
فرجعت فجعلت تشرب من الشنة فيدر لبنها على صبيها گفت ابن عباس پس باز آمد هاجر بجای خود و پس گشت که می خورد
آب از مشک پس فرود می آمد شیر او بر صبی او حتى لما فنى الماء تا وقتیکه تمام شد آب قالت لو ذهبت فنظرت لعلي احس
احدا گفت با خود اگر بروم من پس نظر کنم در وادی شاید به بینم کسی را قال فذهبت فصعدت الصفا فنظرت ونظرت گفت
ابن عباس پس رفت هاجر و بر آمد بر کوه صفا پس نظر کرد به هر طرف و مکرر نظر کرد هل تحس احدا فلم تحس احدا آیا می بیند کسی را پس
ندید کسی را فلما بلغت الوادي سعت پس هرگاه از صفا فرود آمده رسید بوادی را دوید به طرف و دویدن سخت کشید
چون در گذشت وادی را اتت المروة ففعلت ذلك اشواطا آمد کوه مروه پس کرد سعی با هفت بار و ندید یافت کسی را ثم
قالت لو ذهبت فنظرت ما فعل تعني الصبي بستر گفت اگر بروم پس به بینم چه کرد یعنی صبی به حال او چیست بهتر باشد فذهبت
فنظرت فاذا هو على حاله پس رفت و دید او را پس ناگاه صبی بر حال خود بود و تب و تاب داشت كانه ينشغ للموت چنانکه
که آن صبی فریاد می کند از سینه خود برای مردن ینشغ بفتح تحتیه و سکون نون و شین معجمه مفتوح در آخر غین معجمه است یعنی
ينشق من صدره فلم تقرها نفسها پس قرار نداد او را نفس او فقالت لو ذهبت فنظرت لعلي احس احدا پس گفت اگر بروم
و نگاه کنم شاید که به بینم کسی را فذهبت فصعدت الصفا فنظرت ونظرت فلم تحس احدا حتى اتمت سبعا پس رفت بر آمد صفا را
پس نظر کرد و مکرر نظر کرد پس ندید کسی را تا تمام کرد هفت شوط را ثم قالت لو ذهبت فنظرت ما فعل بستر گفت باز
اگر بروم من پس نظر کنم چه کرده است پسر او فاذا هي بصوت فقالت اغث ان كان عندك خير فاذا هو جبريل پس ناگاه
او شنید با آواز یعنی آواز کسی بگوش او رسید پس گفت فریاد رس اگر هست نزد تو نکوئی پس ناگاه صاحب آواز
جبرئیل بود علیه السلام ایستاده بود در جائیکه زمزم است و طبرانی باسناد حسن نقل کرده که ندا کرد او را جبرئیل و گفت کیستی تو

بیان گذشت **باب** يتغلف في العمرة ما يتغلف في الحج
في الحج ... معلوم هر دو میشوند شد در هر دو
جانب کرده شود یا کنند مثل در عمره و از پس هر آنچه
کرده میشود یا کنند در حج یا مراد ... است از پس هر دو
سائر اعمال و لیکن مخصوص است از آن بعضی اعمال
که معروف است مستثنی از آن حج و ایام معلومه و
وقوف بعرفه و مزدلفه و رمی جمار و طواف
صدر و مانند آن حدثنا ابو نعيم قال حدثنا
همام بن يحيى البصري قال حدثنا عطاء بن ابي رباح قال
حدثني صفوان بن يعلى بن امية چنانکه در اوائل حج
در باب غسل الخلوق گذشت عن ابيه ان رجلا اتى
النبي صلى الله عليه واله وسلم وهو بالجعرانة
مردی آمد آن حضرت را و حال آنکه آن حضرت در جعرانه
بود که عمره کرده بود از آنجا وعليه جبة یعنی بالای که بر تن
مرد جبه بود وعليه اثر الخلوق و بر آن مرد اثر خوشبو بود
خلوق بفتح خاء معجمه و قاف در آخر نام طیبی است مشهور
که عمده آن میسازند از زعفران می اندازند
یا گفت راوی بجای اثر الخلوق صفرة زردی فقال
كيف تأمرني ان اصنع في عمرتي پس گفت آن مرد چگونه
میفرمائی مرا که بکنم در عمره خود فانزل الله پس نازل کرد الله
تعالی وحی را على النبي بر پیغمبر صلى الله عليه واله
وسلم روایت کرده طبرانی در اوسط که منزل شد
هنگام قول حق تعالی است واتموا الحج والعمرة لله
دلالت آن بر مطلوب عموم امر باتمام است هر دو را
که آن شامل است هیأت و صفات را چنانچه شیخ
ابن حجر و عینی گفته فستر بثوب پس پوشیده شد
آن حضرت بجامه هنگام نزول وحی فقلت لعمر ووددت
اني قد رأيت النبي صلى الله عليه واله وسلم وقد
انزل الله عليه الوحي يعلى گوید پس گفتم عمر بن الخطاب
را دوست دارم که من دیده باشم آن حضرت را
که نازل کرده باشد خدای تعالی بر وی وحی را فقال
عمر پس گفت عمر رضی الله عنه ايسرك ان تنظر الى
النبي صلى الله عليه واله وسلم وقد انزل الله الوحي
آیا خوش میکند ترا اینکه نگاه کنی بسوی آن حضرت
در حالی که نازل کرده است خدای تعالی وحی را بر وی
فرفع عمر طرف الثوب ...
عمر طرف جامه را که بر آن حضرت بود
له غطيط پس نگاه کردم بسوی وی در حالیکه بود او را

گفت منم ام ولد ابراهیم گفت بکه سپرده است شما را گفت بخدا گفت سپرده است بکسی که کفایت دارد قال فقال بعقبه هکذا
گفت ابن عباس پس اشارت کرد باشنۀ خود یعنی بعقبه کذا ای حتی ظهر کرد ابن عباس باشنۀ خود را بر زمین تا
آنکه ابن عباس این فعل خود بیان اشارت جبرئیل کرده است قال حتی ظهر الماء گفت راوی پس آشکارا شد آب دیرآمد
انبثق بهمزه وصل ونون ساکن و موحده مفتوح و فتح مثلثه و قاف است یعنی انخرق فدهشت ام اسمعیل وجعلت تحفر
پس حیران شد مادر اسمعیل و گشت که میکند زمین را تا جمع شود آب و در بعضی روایات تحفن بنون بدل راء آمده یعنی بر دو مشت آب
می‌گرفت یعنی پر میکرد هر دو کف خود را و میخورد آب را مانند بیت اول او جوبت قال فقال ابو القاسم صلی الله علیه وسلم
گفت ابن عباس پس گفت آن حضرت خدا رحمت کند برو لو ترکته کان الماء ظاهرا اگر گذاشتی آن را ابودی آب تا بر روی
زمین قال فجعلت تشرب من الماء ویدر لبنها علی صبیها گفت راوی پس گشت که میخورد آب را
و می‌ریخت شیر خود را بر پسر خود قال فمر ناس من جرهم ببطن الوادی گفت راوی پس بگذشت جمعی مردم از قبیلۀ جرهم در میان
فاذا هم بطیر کانهم انکروا ذاک پس ناگاه آن ناس بیچا نوری حاضر شدند که میگردد گرد آب چنانستی که ایشان انکار کردند
آب درین مکان تا آنکه هرگز درین وادی آبی ندیده بودند وقالوا ما یکون الطیر الا علی ماء و گفتند نمی باشد گشتن این جانور
مگر بر آبی فبعثوا رسولهم فنظر فاذا هم بالماء پس فرستادند رسول خود را پس نظر کرد پس ناگاه دید که بر سر آبی هست فاتاهم
فاخبرهم پس آمد رسول و خبر داد ایشان را از آب فاتوا الیها فقالوا یا ام اسمعیل اتاذنین لنا ان نکون معک او نسکن معک
پس آمدند این قوم و گفتند ای مادر اسمعیل آیا اذن میکنی ما را اینکه باشیم با تو یا سکونت کنیم با تو نزدیک او پس اذن داد ایشان را برای
رفع وحشت تنهائی خود چنانکه از حدیث سابق معلوم شده وآن قوم مردم خود را از وطن طلبیدند چند خانه مردم سکونت کردند
فبلغ ابنها فنکح فیهم امرأة پس بالغ شد پسر او پس نکاح کرد در میان ایشان زنی را قال ثم انه بدا لابراهیم گفت پس ظاهر شد مر
ابراهیم را توجه بجانب هاجر و اسمعیل فقال لاهله انی مطلع ترکتی پس گفت مر اهل خود ساره را که تحقیق من جویند دام متروکه ای که
خود را که هاجر و اسمعیل است قال فجاء فسلم گفت راوی پس آمد بمنزل اسمعیل پس سلام کرد بر اهل او فقال این اسمعیل فقالت امرأته
ذهب یصید پس گفت کجا است اسمعیل گفت زن او رفته است که شکار کند قال قولی له اذا جاء غیر عتبة بیتک گفت ابراهیم
بگو مر او را چون بیاید تغیر کن آستانۀ خانۀ خود را فلما جاء اخبرته پس هرگاه آمد خبر داد زن اسمعیل او را قال انت ذاک فاذهبی
الی اهلک گفت تو آن آستانه که بتغیر آن امر کرده برو بسوی مردم خود یعنی طلاق دادم ترا قال ثم انه بدا لابراهیم فقال لاهله
انی مطلع ترکتی گفت پس تحقیق ظاهر شد مر ابراهیم را پس گفت مر اهل خود را تحقیق من جویندۀ ام متروکۀ خود را قال فجاء فقال این
اسمعیل فقالت امرأته ذهب یصید فقالت الا تنزل فتطعم وتشرب پس گفت این زن دوم آیا فرود نمی آئی در خانه پس طعام
و آب خوری فقال وما طعامکم وما شرابکم پس گفت چیست طعام شما و چیست شراب شما فقالت طعامنا اللحم وشرابنا
الماء پس گفت طعام ما گوشت است و شراب ما آب قال اللهم بارک لهم فی طعامهم وشرابهم گفت ابراهیم الهی بارخدایا برکت ده
مر ایشان را در طعام ایشان و شراب ایشان قال فقال ابو القاسم صلی الله علیه وسلم برکة بدعوة ابراهیم گفت ابن عباس گفت
ابو القاسم محمد رحمت کند خدا بر وی برکتیکه در طعام و شراب اهل مکه است ببرکت دعای ابراهیم است قال ثم انه بدا لابراهیم فقال
لاهله انی مطلع ترکتی فجاء فوافق اسمعیل من وراء زمزم پس آمد ابراهیم پس موافقت کرد اسمعیل را از آن طرف زمزم یعنی اتفاق
ملاقات افتاد یصلح نبلا له در حالیکه اصلاح میکرد تیری که او را بود فقال یا اسمعیل ان ربک امرنی ان ابنی له بیتا پس گفت

البحر السایح شیخ الاسلام ابواب العمرة

واصنع فی عمرتک کما تصنع فی حجتک یکن بعمره خود
آنچنانکه میکنی در حج خود حدثنا عبد الله بن
یوسف قال اخبرنا مالک عن هشام بن عروة عن
ابیه انه قال قلت لعائشة زوج النبی گفت عروه بن زبیر
یعنی عروه گفتم عائشه زوجۀ پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم را و انا یومئذ حدیث السن و روال گفتم
من در سن نوجوان بودم ارأیت قول الله تعالی ان
الصفا والمروة من شعائر الله تحقیق کوه صفا و کوه مروه از نشانهای
مناسک الهی فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح
علیه ان یطوف بهما پس هر که حج کند کعبه را یا عمره کند پس
نیست گناه بر وی اینکه طواف کند باین دو کوه
یعنی سعی میان صفا و مروه گفت عروه فلا اری
علی احد شیئا ان لا یطوف بهما پس نمی بینم بر
این آیه بر کسی چیزی از گناه و را اینکه طواف نکند
باین دو کوه فقالت عائشة کلا پس گفت عائشه
نه چنان است که گمان بردی لو کانت کما تقول کانت
اگر می بود معنی آیه آنچنانکه میگوئی می بود لفظ آیه اینچنین
فلا جناح علیه ان لا یطوف بهما بزیادت لا یعنی
و حال آنکه نیست لا بر یطوف در قرآن و لا جناح که
منشا اشتباه است بنا بر تقریب است چنانکه گفت
انما انزلت هذه الآیة فی الانصار کانوا یهلون لمناة
نازل شده این آیه مگر در شان انصار بودند که لبیک
میگفتند در جاهلیت نزد قصد حج و طواف بیت برای
مناة یعنی لبیک لمناة میگفتند یا بخوانش مناة
حذو قدید و بود مناة برابر موضع قدید که بیست
آن را میپرستیدند آنجا وکانوا یتحرجون ان یطوفوا بین
الصفا والمروة و بودند ایشان که حرج میدانستند
اینکه سعی کنند میان صفا و مروه زیرا که برین دو کوه
دو بت دیگر بود اساف و نائله که می پرستیدند آنها
غیر ایشان و ایشان بجهت تعظیم منات خود که بود
گناه می پنداشتند که بصفا و مروه روند چون بهنگام
اسلام اگرچه بت پرستی رفت در تها شکست اما
اعتقاد جناح که در باطن از آبائ خود فرا گرفته بودند

اکجز الثالث عشر من السابع عشر لشیخ الاسلام — ابواب العمرة

یعنی الصفا والمروة تمام نکرد عمره انتقال حج مردی را و نه عمره او را اگر طواف نکرد میان صفا و مروه باب متی یحل المعتمر یعنی که حلال شود عمره کننده و بر آید از احرام ابطال گفته شده اختلاف میان اهل فتوی در آنکه معتمر حلال نمیشود تا آنکه طواف سعی کند مگر آنچه منقول شده بر اد ابن عباس که گفت حلال شود از عمره بطواف و موافقت کرده او را اسحاق بن راهویه قال عطاء عن جابر عن النبی صلی الله علیه وسلم امر اصحابه ان یجعلوها عمرة ویطوفوا و گفت عطاء از جابر که فرمود حضرت اصحاب خود را که بگردانند حج را عمره و طواف کنند یعنی بکعبه و میان صفا و مروه تقریب حکم جابر از روی حدیث آنکه نزدیک نیاید معتمر زن را تا آنکه طواف کنند میان صفا و مروه ثم یقصروا و یحلوا یعنی سپس موی را تقصیر کنند و حلال شوند حدثنا اسحق بن ابراهیم معروف بابن راهویه عن جریر عن اسمعیل بن ابی خالد انجیبے بجلی کوفی سنه یکصد و چهل و چهار یا پنج یا شش عن عبد الله بن ابی اوفی رضی الله عنه که مرابی اوفی علقمه است سنه هشتاد و شش فوت شد یکی از صحابه است که روایت کرده از ایشان ابو حنیفه رحمه الله تعالی قال اعتمر رسول الله گفت عمره کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی عمرة القضاء واعتمرنا معه و عمره کردیم ما با وی فلما دخل مکة طاف وطفنا معه پس چون در آمد مکه را طواف کعبه کرد و طواف کردیم با وی واتی الصفا والمروة واتیناها معه و آمد میان صفا و مروه را و آمدیم با وی یعنی سعی کرد میان آن دو تا و سعی کردیم وکنا نستره من اهل مکة ان یرمیه احد و بودیم که پوشیدیم آن حضرت را از اهل مکه بخوف آنکه مبادا تیر اندازد او را کسی از مشرکان فقال له صاحب لی اکان دخل الکعبة قال لا اسمعیل گوید پس گفت صاحبی یار رفیقی که مرا بود آیا است که در آمد آنحضرت کعبه را در عمره گفت نه در آمد قال گفت اسمعیل و عبد الله چنانکه تصریح کرده به آن درین مجوزی تقل مذهب حدثنا ساق قال فحدثنا پس حدیث کن ما را چیزیکه فرمود

سی اسمعیل تحقیق پروردگار تو فرموده است مرا اینکه بنا کنم مر خدا را خانه قال اطع ربک گفت اسمعیل بجا آر فرموده پروردگار خود را قال انه قد امرنی ان تعیننی علیه قال اذن افعل گفت ابراهیم تحقیق امر کرده مرا اینکه مدد کنی تو مرا گفت اسمعیل درین وقت که چنین فرموده می کنم مدد تو او کما قال یا عبارت چنانچه گفته است راوی تردد اوای لفظ این کلام تردد دارد قال فقاما فجعل ابراهیم یبنی واسمعیل یناوله الحجارة گفت راوی پس گشت ابراهیم که بنا میکرد و اسمعیل میداد او را سنگ و یقولان ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم و میگفتند ای پروردگار قبول کن از ما این عمل تحقیق تو هستی شنوا و دانا قال حتی ارتفع البناء وضعف الشیخ عن نقل الحجارة گفت ابن عباس تا آنکه بلند شد بنا و سست شد ابراهیم از بردن سنگ بر بالا فقام علی حجر المقام پس ایستاد بر سنگ مقام ابراهیم فجعل یناوله الحجارة پس گشت اسمعیل که میداد او را سنگ و یقولان ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم روایت کرده اند از عثمان رضی الله عنه که همدرین وقت فرود آمد رکنی که حجر اسود است و مقام ابراهیم بروی استاده عمارت میکرد و چون بجائی رسید که رکن است نهاد آن را در آنجا در ان روز پس مقام را متصل کعبه نهاد پس جبرئیل آمد و جمیع مناسک را نموده و ابراهیم استاده مردم را آگاه کرد که اجابت داعی حق کنند و وقوف کرد در همه مناسک و مواقف و بعد از آن از شام با ساره باز آمده حج گذارد و باز رفت بشام و همدر آنجا رحلت کرد حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الاعمش قال حدثنا ابراهیم التیمی عن ابیه قال سمعت ابا ذر قال قلت یا رسول الله ای مسجد وضع فی الارض اول گفت پدر ابراهیم تیمی شنیدم ابا ذر را گفت گفتم ای رسول خدا کدام مسجد ساخته شده است بر زمین اول لفظ اول مبنی بر ضم است از جهت قطع اضافت و مراد اول کل شیء است چنانچه قبل و میتوان بنصب خواند یعنی اولا للصلوة قال المسجد الحرام فرمود مسجد حرام است که بیت الله در وست قلت ثم ای قال المسجد الاقصی گفت ابو ذر گفتم پس کدام مسجد بنا یافته فرمود مسجد اقصی این مسجد را اقصی ازان گویند که راه آن دور است از کعبه یا دور است از اقذار و خبائث یا از آنکه نیست مسجدی بآن فضیلت و برکات قلت کم بینهما قال اربعون سنة گفتم چند است مدت تاخیر در میان آنها فرمود چهل سال است اگر گوئی بانی کعبه ابراهیم است چنانکه معلوم شد و بانی مسجد اقصی سلیمان و مدت در میان اینها زیاده بر چهل سال است گوئیم که درین حدیث دلالت نیست بر آنکه ابتدای بنا از ابراهیم و تحقیق آنچه گفته بنسبت مسجد اقصی بسلیمان کرده اند تواند که این هر دو مسجد را دیگران بنا کرده باشند و این دو پیغمبر بحکم خدا تجدید کرده اند و بنای آدم علیه السلام کعبه را مذکور است و گویند در طوفان نوح آن را بر داشته بآسمان برده بودند و چون اولاد آدم بر روی زمین منتشر شدند بنا مسجد اقصی کرده باشند و از ابن هشام منقول است که هر گاه آدم بنا کرد کعبه را بامر الهی رفته بنای مسجد اقصی کرده آن را عبادتگاه کرد ثم اینما ادرکتک الصلوة بعد فصله فان الفضل فیه پس هر جا که دریابد ترا وقت نماز پس بگذار نماز را تحقیق زیادتی ثواب در ادای نماز است در وقت آن و در روایتی دیگر واقع شده که همه روی زمین مسجد است حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالک عن عمرو بن ابی عمرو مولی المطلب عن انس بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه وسلم طلع له احد فقال هذا جبل یحبنا ونحبه روایت از انس بن مالک که تحقیق نمایان شد مر او را کوه احد فرمود این کوهی است که دوست میدارد ما را و دوست میداریم ما او را و این محبت احد حقیقت باشد یا مجاز است از دوستی اهالی آن که انصار اند و معنی این حدیث بشرح در باب جهاد گذشته است اللهم ان ابراهیم حرم مکة وانی احرم ما بین لابتیها ای بار خدایا تحقیق ابراهیم حرام کرده است زمین مکه را و من حرام میکنم زمینی را که میان دو سنگستان دو کوه است مراد مدینه است مکرر ذکر یافته که چنانکه در زمین مکه

حرام است شکار کردن و درخت بریدن و جز آن زمین مدینه همین حکم دارد کلابتین تثنیه لابه بخفت بیه معنی زمین
سنگستان سیاه در شاه عبد الله بن زید عن النبی صلی الله علیه وسلم روایت کرده این حدیث را که عبد الله
بن زید از رسول خدا رحمت کنا و خدا بر وی حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب
عن سالم بن عبد الله ان ابا بکر اخبر عبد الله بن عمر عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الم
تری ان قومك لما بنوا الكعبة تحقیق رسول خدا فرمود که بنی تو ای عائشه تحقیق قوم تو یعنی قریش برگاه بنا کردند
کعبه را اتری صیغه واحد مؤنث حاضر است اصل او ترین بود مد آمده لمنون ساقط شد اقتصروا عن قواعد ابراهیم
کوتاهی کردند از بنیاد های ابراهیم که مقرر کرده بنا نمودند و سبق ذکر یافته که زمین حجر اسود داخل کعبه بوده و در جاهلیت
نزدیک بزمین بوده و بطرف پشت خانه هم دری بوده فقلت یا رسول الله الا تردها علی قواعد ابراهیم پس گفتم
ای رسول خدا آیا رد نمیکنی عمارت کعبه را بر بنیاد های ابراهیم قال لولا حدثان قومك بالکفر لفعلت میفرمود اگر نبودی
قرب زمان قوم تو که قریش اند بکفر تغییر میدادم خانه کعبه را البته قواعد ابراهیم یعنی چون ایمان در دل ایشان کامل
نیافته شاید این فعل من ایشان را ناخوش آید و موجب وبال ایمان گردد حدثان بکسر حاء و سکون دال منکر
معتین تصحیح نموده فقال عبد الله بن عمر لئن کانت عائشة سمعت هذا من رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت
ابن عمر اگر بودی عائشه شنیده است این را از رسول خدا ما اری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ترك
استلام الرکنین اللذین یلیان الحجر گمان نمی برم که تحقیق رسول خدا ترک کرده است بوسه دادن دو رکن که متصل
حجر را الا ان البیت لم یتمم علی قواعد ابراهیم مگر آنکه خانه کعبه تمام و درست کرده نشده است بر بنیاد های ابراهیم
از روایت عائشه معلوم شد که سبب عدم استلام آن حضرت همین بوده است که آن رکن قدیم نمانده است
ازین جهت دیواری کشیده اند جانب حجر تا طواف بیرون زمین کعبه واقع شود و درین وقت معلوم نیست که این دیوار
که کشیده والله قال اسمعیل عبد الله بن محمد بن ابی بکر گفته است اسمعیل بن ابی اویس نیز روایت این حدیث کرده
عبد الله بن محمد بن ابی بکر است بزیادتی محمد در اسناد حدثنا عبد الله بن یوسف قال حدثنا مالک بن انس عن
عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم عن ابیه عن عمرو بن سلیم الزرقی انه قال اخبرنی ابو حمید الساعدی انهم
قالوا یا رسول الله کیف نصلی علیك خبر داد ابو حمید ساعدی که تحقیق صحابه گفتند ای رسول خدا چگونه صلوة گوییم
بر تو فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم قولوا پس فرمود رسول خدا بگویید اللهم صل علی محمد وازواجه وذریته
خداوندا رحمت کن بر محمد چنانکه اهل آنست و بر زنان او و اولاد او و فاطمه و فرزندان او کما
صلیت علی ابراهیم چنانکه رحمت کردی پیشتر ازین بر آل ابراهیم الخ گفته اند که لفظ آل مراد از ابراهیم
کرمانی گوید ابراهیم داخل است در آل یا مراد است مطلق اولی انتهی و گفته اند که تشبیه صلوة ازواج و ذریت آن حضرت
بصلوة ذریت ابراهیم که بسیاری از ایشان انبیا اند مراد نموده باشد چون اعتبار در تشبیه در اتمام الحاق بالتشبیه
است در توجیه آن هر کس بقدر فهم خود سخن کرده و والد ماجد ابو الوقت الشیخ عبد الحق قدس سره در رساله مفرده
این تشبیه را بجواب با تحقیق و تدقیق در آن درست ساخته وبارك علی محمد وازواجه وذریته کما بارکت
علی آل ابراهیم انك حمید مجید و زیادتی کن در خیر و کرامت و تطهیر و تنظیف از عیوب و نقائص بر دوام و ثبات

بران چنانکه برکت کرده براولاد ابراهیم تحقیق تو ستوده شده بزرگی دین افضال بدانکه صلوة بر آن حضرت کریم که صلوا علیه از جمله واجبات است در عمر یکبار یا در مجلسی که ذکر شریف آن حضرت میرفته باشد یا در هر مرتبه که اسم شریف مسموع بود هر یک ازین احتمال قولی از علما است نذر ندعا برکت تصریح نکرده ۱۲ حدی که واجب باشد جز آنکه از کلام ابن حزم ظاهر میشود که این هم از واجبات است و نیز ظاهر کلام صاحب مغنی که از حنابله است وجوب آن در نماز است و شیخ مجد الدین فیروزآبادی گفته که ظاهر آنست که هیچ یکی از علما باین نرفته است قاله القسطلانی **حدثنا** قیس بن حفص و موسی بن اسمعیل قالا حدثنا عبد الواحد بن زیاد قال حدثنا ابو قرة مسلم بن سالم الهمدانی قال حدثنی عبد الله بن عیسی سمع عبد الرحمن بن ابی لیلی قال لقینی کعب بن عجرة رض فقال الا اهدی لک هدیة سمعتها من النبی صلی الله علیه وسلم گفت عبد الرحمن ابن ابی لیلی ملاقات کرد مرا کعب بن عجره رض پس گفت آیا هدیه نکنم مر ترا هدیه که شنیده ام از پیغمبر خدا فقلت بلی فاهدها لی پس گفتم آری میخواهم پس هدیه کن مرا فقال سالنا رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت کعب پرسیدیم رسول خدا را فقلنا یا رسول الله کیف الصلوة علیکم اهل البیت پس گفتیم ای رسول خدا چگونه است گفتن صلوة بر شما یعنی اهل بیت بیان ضمیر جمع مخاطب است فان الله قد علمنا کیف نسلم علیک تحقیق خدا تعلیم کرده ما را بر زبان تو در تشهد ای رسول خدا و آن گفتن مصلی است السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته قال قولوا اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید ترجمه بوضوح پیوسته باید دانست که اطلاق لفظ آل بر جمعی که صدقه بر آنها حرام است آمده و بر اهل بیت که ازواج در ان داخل اند چنانکه در حدیث عائشه آمده که سیر نشده آل محمد از نان خورش تا سه روز و بر اتباع و امت اجابت نیز نموده چنانکه گویند آل الرجل اتباعه و بر ذریت فاطمه رضی الله عنها نیز شهرت دارد و مراد اینجا باید که همه این اقسام باشد از جهت وقوع آن در احادیث و باین حاصل میشود توفیق در میان احادیث نووی در شرح مسلم ترجیح کرده است که مراد امت اجابت است و بعضی تقیید کرده اند باتقیای امت از غیر اتقیا محتاج ترانند بدعا و مرحمت الهی تعالی **حدثنا** عثمان بن ابی شیبة قال حدثنا جریر عن منصور عن المنهال عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یعوذ الحسن والحسین گفت ابن عباس بود پیغمبر خدا که پناه میداد حسن و حسین را رضی الله عنهما بکلماتی که مذکور میشود و در آخر میگفت ویقول ان اباکما کان یعوذ بها اسمعیل واسحق و میگفت تحقیق پدر شما و مراد جد است ابراهیم بود که پناه میداد بآن کلمات اسمعیل و اسحاق را و در بعضی نسخ کلمه بها بصیغه تثنیه است باعتبار آنکه من کل شیطان وهامة یک کلمه است ومن کل عین لامة کلمه دیگر و چون مراد معوذتین است بصیغه تثنیه آورده شد اعوذ بکلمات الله التامة پناه میجویم بکلمهای خدا مطلقا یا مراد هر دو سوره معوذتین یا مجموع قرآن است التامة یعنی تمام است در هر چیزی یا کامل است در شفا و برکت جستن من کل شیطان از هر شیطان جن و انس وهامة بتشدید میم است جمع هوام جانوران زهر دار ومن کل عین لامة و از هر چشم زخم و هرچه میرسد آدمی را از آفات ظاهر و باطن **باب** این باب بی تنوین است در بعضی روایات واقع است باب قوله تعالی ونبئهم عن ضیف ابراهیم و خبر ده بندگان مرا از مهمانان ابراهیم اذ دخلوا علیه فقالوا سلاما وقتی که در آمدند بر وی پس گفتند سلام بر ابراهیم قال انا منکم وجلون گفت ابراهیم از شما ترسنده ایم قالوا لا توجل لا تخف گفتند مترس قوله لا تخف تفسیر کرده است لا توجل را باین مرویست که وقتیکه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل

البر المسالک شرح الاسناد الی مناسک الحج

در ازمنه آن احرام لستن بحج ارکه عمر ... کتاب ... و حدث عمل بسبب سنت صلی الله علیه وآله وسلم واما امر نا حضرت اصحاب را بحل پس آن مخصوص بود بآن ... بنابر حکمتی که شارع داند چنانچه متعه نسا مخصوص بوقت بود بنابر ضرورت احتیاج و چنین امور باین فتوی ... نباشد و در شرح این مقام هم باب من اهل فی زمن النبی صلی الله علیه وآله وسلم بتفصیل گذشت **حدثنا** احمد بن صالح چنانچه روایت ابی ذر است و در ... این عیسی است و در اکثر روایات مطلق است ... قال حدثنا ابن وهب ... حدثنا عمرو بن الحرث عن ابی الاسود محمد بن عبد الرحمن یتیم عروة ان عبد الله ... مولی اسماء بنت ابی بکر حدثه انه کان یسمع اسماء تقول کلما مرت بالحجون تحقیق عبد الله ... اسما دختر ابو بکر صدیق رضی الله عنها حدیث ... را که وی میشنید اسما را که میگفت هر بار که میگذشت بحجون ... بفتح حا و ... جیم و نون در آخر کوهیست معروف بمکه ... مقبره ... غیر النشان گویند ... اسما امر درود بدان این کلمات را صلی الله علیه رسوله لقد نزلنا معه ههنا تحقیق فرود آمده بودیم با آن حضرت اینجا ونحن یومئذ خفاف ... سبک حال بودیم خفاف ... قلیل ظهرنا ... دستور سواری ما قلیله ازواد ... ما ... فاعتمرت انا واختی عائشة ... من ... احللنا ... حلال شدیم ... طواف و سعی ...

و در روایتی بر چهار فرشته در آمدند پیاده و بمنزل ابراهیم بصورت مردان صاحب حسن و جمال چون ایشان ابراهیم علیه السلام دید بعادت میزبانی گرامی داشت گوساله بریان کرده از خانه آورده پیش ایشان نهاد ایشان دستها کشیده و طعام فرا نگرفتند ابراهیم چون دریافت که ایشان از جنس بشر اند دید که یکی باذن بی وقت در آمدند خود ترسید و هیبتی دریافت ایشان تسکین دادند که فرشتهای رحمتیم و ایشان را با آنکه طعامی نخوردند مهمان ابراهیم گفتند که در جهان طعام خوردن شرط نیست بیگانه نجانه کسی فرود آید مهمان است و نیز گمان ابراهیم مهمان بودند و گفت درین آیه که تعلق وار دینکر ابراهیم کسانی که تفسیر کرده کلمه از کلمات آن را حدیثی که آورده است مناسب آیه لاحق است و اذ قال ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی

باب در بیان این قول خدا است و وقتیکه گفت ابراهیم ای پروردگار بنما مرا که چگونه زنده میکنی مردها را روز قیامت قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی گفت خدا آیا تو ایمان نداری گفت آری ایمان دارم ولیکن پرسیدن من از جهت آنست که بایمان عیانی آرام گیرد دل من قرطبی گوید استفهام بکیف نمی باشد مگر سوال از حال چیزی که متقرر الوجود است نزد سائل و مسئول منه چنانکه گوئی کیف علم زید چگونه است علم زید چگونه یافته اند این جا مر را و در آیه برای سوال از هیأت احیا است نه از اصل احیا

حدثنا احمد بن صالح قال حدثنا ابن وهب قال اخبرنی یونس عن ابن شهاب عن ابی سلمة بن عبد الرحمن وسعید بن المسیب عن ابی هریرة ابو سلمه بن عبد الرحمن بن عوف و سعید بن مسیب هر دو روایت کرده اند از ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال نحن احق من ابراهیم اذ قال رب ارنی کیف تحیی الموتی تحقیق رسول خدا فرمود از روی تواضع ما سزاوارتریم از ابراهیم باین قول بدر روایتی آمده تر از شک بهتر واقع شده نحن احق بالشک من ابراهیم و وقتیکه جیفه حماری را که بر کنار دریای افتاده و وقتیکه آب دریا مد کرده و برات جیفه گذشت حیوانات بحری آن را میخوردند و وقت جزر که بدان آب گذشت درندهای صحرائی آمده خوردند و چون درنده باخورده رفتند جانوران از هوا آمده و خوردند و رفتند گفت ابراهیم ای پروردگار چگونه جمع میکنی این همه اجزای این حیوان را از شکم این همه حیوانان بحری و بری و نیز روایتی کرده اند که مناظره که بنمرود و گفت ربی الذی یحیی ویمیت پروردگار من کسی است که زنده میکند و میمیراند آن ملعون گفت من هم احیا و اماتت میکنم یک محبوسی را از حبس بر آورده خلاص کرد و دیگری را آورده کشت ابراهیم گفت احیای خدای من باز آوردن روح است در بدن مرده نمرود گفت تو معائنه کرده که رد روح در بدن مرده کرده باشد ابراهیم نتوانست گفت آری معائنه کرده ام آن ملعون گفت خدای خود را بگو که در نظر تو احیا کند و گرنه ترا بکشم پس ابراهیم گفت رب ارنی الآیه و نیز مرویست که چون خداوند سبحانه و تعالی با ابراهیم گفت انی متخذ بشرا خلیلا تحقیق من گزیده ام آدمی را خلیل خود وی عظیم دانست که بشری سزاوار این معنی باشد که خلیل خدا شود گفت خدایا علامت آن بشر خلیل چیست فرموده علامت او این است که بدعای او مرده باز زنده کنم و چون مقام ابراهیم لایق آن باشد بخاطر او افتاد که آن بشر من خواهم بود پس سوال کرد از حق سبحانه که احیای کند تا مطمئن شود خاطر او که من خلیل خدایم

قال اولم تؤمن گفت آیا ایمان نداری تو که من قادرم بر جمع کردن اجزای متفرقه و بر اعاده روح ببدن مرده قال بلی ولکن لیطمئن قلبی گفت آری ایمان دارم که تو بر همه چیز قادری ولیکن سوال کردم تا اطمینان گیرد دل من و حاصل شود در میان معلوم بخبر صادق و برهان و میان معلوم بعیان و با قوتی با بهجت من وقتیکه گویند معائنه کرده تو آن را بگویم آن را معائنه کرده ام یا اطمینان گیرد دل من که خلیل توام پس ظاهر شد که سوال خلیل از راه شک در احیا نبود

۹۳

قوله و عمر اهل الناس الخ ... آخر آن ... احرام بحجة الوداع ... اطلال ... از عمره ... بود ... و این نیز خلاف ظاهر است

باب

... صح من ابن عمر ... ابن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا قفل من غزو او حج او عمرة یکبر چون باز میگشت از غزا یا از حج یا از عمره تکبیر میگفت علی کل شرف من الارض ثلث تکبیرات تکبیر بر آورد بر هر جای بلند از زمین سه تکبیر و شاید که حکمت در تشریع تکبیر درین حال چنانکه گفته اند آنست که چون بر آمدن بر بلندی علو و ارتفاع حسی حاصل میشود شاید که در نفس نیز چیزی از آن بادید رفع کرد آن را بذکر کبریای حق و عظمت وی ... سجال آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ... ثم یقول کبیر میگفت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر آئبون ... صدق الله وعده ...

ثنا ...

براي زيادتي علم وقوت آن بوده است اينچنين گفته اند مفسران در توضيح اين مقام پوشيده نماند که بعالج لفظ شک که در حديث بروايت ابي ذر آمده متوجه نشده اند ودر بعضي حواشي گفته اند که معنى قوله صلى الله عليه وسلم نحن احق بالشک من ابرهيم اين است که ما سزاوارتريم بچيزي که متفرع است برين شک يعني طلب اطمينان ونيز گفته اند که آن حضرت بطريق تواضع فرموده ومقصود نفي شک است از ابراهيم يعني اگر در ابراهيم شک راه دهند باوجود آن منزلت ودرجه که نزد خدا داشته ما سزاوارتريم بشک ودرخود ندانيم پس ابراهيم بطريق اولى نداشته باشد اين چنين معلوم ميشود معنى اين حديث از كلام امام همام شافعي رضي الله عنه وزرکشي از صاحب امثال سايره نقل ميکند که صيغۀ افعل گاهي براي نفي معنى از هر دو که بصورت مفضل ومفضل عليه واقع شده مي آيد چنانکه گويند شيطان بهتر از فرعون است يعني خير در هر دو نيست وكقوله تعالى اهم خير ام قوم تبع مقصود نفي خيريت است از هر دو بر تقدير معنى قوله نحن احق بالشک من ابراهيم آنست که نيست شک نزد ما همه وگفته که اين بهترين وجهها است ودر فتح الباري نيز اين معنى نقل کرده ليكن از بعضي علماي عربيت نقل کرده که اين معنى غير معروف است نزد محققان ويرحم الله لوطا لقد كان ياوي الى ركن شديد ورحمت کناد خدا لوط را بتحقيق بود که جا ميگرفت پناه در خيمهاي اهل برکني استوار تردد يعني بخدا پناه جستي ورجوع بسوي تعالى کردي ونيز روي گفت ابو هريره هيچ پيغمبري مبعوث نشد مگر در قوت عشيرت يعني قوم او که مخالف بودندي قوتي وتسلطي داشت اند ودرين كلام اشارت بكمال لوط است ولو لبثت في

السجن طول ما لبث يوسف لاجبت الداعي واگر بتقدير فرض درنگ ميکردم در زندان مدت درازي درنگ يوسف هر آئينه اجابت ميکردم طلبگاري را که عزيز مصر بطلب او فرستاده بود وپيش نميکردم طلب برارت را آنحضرت ميگويد که آنحضرت صلى الله عليه وسلم ستايش کرده يوسف را بصبر وآراميدگي که وي مبادرت نکرد ببرآمدن از زندان هنگامي که فرستادۀ ملک آمد براي عفو از جريمۀ تهمت زليخا گفت باز رو بصاحب خود بگو چه حال بود زنان را که بريدند دستهاي ايشان ومقصود مقاله گويا آن بود که برارت وعفت او ظاهر شود يعني معلوم کنند که نسبت باين زنان که بروي فريفته شده بودند چگونه عفت ورزيده وظاهر شود که حبس وي محض تهمت وستم بوده وآن حضرت از کمال تواضع يا براي اعلاي کمال يوسف فرمود اگر بجاي او مي بودم توقف نميکردم وتواضع خورد ميکند بزرگ را وخوردگي اندازد رفيع وبرتر را وليکن زيادتي ميکند صاحب خود را جلالي ورفعت شاني وتا حاضران معلوم کنند عزت مقام انبيا را

باب قول الله تعالى واذكر في الكتاب اسمعيل انه كان صادق الوعد وذکر کن در کتاب اسمعيل را عليه السلام بتحقيق وي بود راست وعده گفت ابن جريج که هيچ وعده نکرد اسمعيل به پروردگار خود مگر آنکه وفا کرد بآن ابن کثير گويد يعني التزام عبادتي نکرد بنذر مگر آنکه قيام نمود بآن ووفاي حق آن عبادت نمود ونصحيت پيوسته که وقتي بمردي وعده کرد که تا او باز آيد از اينجا نرود آن مرد آمدن فراموش کرد روز ديگر آمد وديد که اسمعيل همانجا که وعده کرده بود نشسته است سفيان ثوري گفته که رسيده است مرا که يک سال در آنجا انتظار او کشيده وابن شوذب گفته بمن رسيده است که آنجا را مسکن خود گرفت تا آن مرد نيامد از آنجا برنخاست وبس است وعدۀ او که بپدر خود ابراهيم کرده ستجدني ان شاء الله من الصابرين وگذر نيز در داد در صبر ورزيده ودر بعضي روايات تمه آيات وكان رسولا نبيا نيز نقل کرده وآوردن نبيا بعد از رسولا با آنکه رسول خص واشرف است از نبي وهر رسول نبي است نکته آن درين وقت بغير از رعايت فواصل ظاهر نمي شود تواند که نبي بمعنى لغوي باشد يعني انبا کننده از احکام الهيه والله اعلم حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا حاتم عن يزيد

انتهى وصاحب در اصل مفرد است للاتقاق کرده ميشود جمع به مجان والثلاثة على الدابة وذکر جواز بودن سه کس بر يک دابه ودر بعضي نسخ الثلاثين است بجاي الثلاثة يعني ذکر استقبال کردن دو کودک حاجي را وسوار گشتن هر سه کس بر يک دابه حدثنا معلى بن اسد بضم ميم وفتح لام مشدد قال حدثنا يزيد بن زريع بتقديم زاي قال حدثنا خالد الحذاء عن عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما قال لما قدم النبي صلى الله عليه وآله وسلم مكة استقبله اغيلمة بني عبد المطلب هرگاه قدوم آورد آن حضرت مکه را استقبال کردند او را کودکان اولاد عبد المطلب اغيلمة بضم همزه وفتح معجمه خطابي گفته تصغير غلمه بکسر غين جمع غلام است فحمل واحدا بين يديه واخر خلفه پس برداشت آن حضرت يکي را ولين اندرپيش خود برناقه واحد هر ديگر در پس پشت خود گرماني گفته آن دو کودک قثم بن عباس وعبد الله بن جعفر بودند وآن مخالف روايت مسلم است که مذکور شد باب القدوم بالغداة آمدن بخانه از سفر وقت بامداد حدثنا احمد بن الحجاج ابو العباس نحوي شيباني استدراكي سند واست بعيش قال حدثنا انس بن عياض عن عبيد الله عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان اذا خرج الى مكة يصلي في مسجد الشجرة بود آن حضرت وقتيکه بيرون ميآمد از مدينه بسوي مکه نماز ميگذارد در مسجد شجره واذا رجع صلى بذي الحليفة ببطن الوادي وچون باز ميگشت نزديک مدينه نماز ميگزارد در ذي الحليفه در درون وادي که در آنجا است وبات حتى يصبح وشب ميگذرانيد همانجا تا آنکه صبح ميکرد پس بخانه ميرسيد اول روز وحديث در اول ج در باب خروج النبي گذشت باب الدخول بالعشي جواز در آمدن بخانه خود آخر روز عشي بتشديد تحتيه از وقت زوال تا غروب آفتاب وبمعنى ما بعد غروب تا وقت عتمه نيز آمده ومراد اينجا اول است حدثنا موسى بن اسمعيل منقري قال حدثني همام ابن يحيى عوذي عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة انصاري عن انس رضي الله عنه قال كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم لا يطرق اهله نبود آنحضرت که در شب آمد از سفر اهل خود را شبا في العراق طروق شب آمدن كان لا يدخل الا غدوة او عشية بود که در نمي آمد مگر روز يا آخر روز باب لا يطرق اهله اذا بلغ المدينة

بن ابی عبید عن سلمة بن الاکوع قال مر رسول الله صلی الله علیه وسلم علی نفر من اسلم ینتضلون گفت سلمہ بن اکوع گذشت رسول خدا بر چند کس از قبیلۂ بنی اسلم در حالی که تیر اندازی میکردند در طلب سبقت تیر بر آن ینتضلون ینضاد مسابقت یعنی الرمی علی سبیل المسابقة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ارموا بنی اسمعیل پس فرمود رسول خدا تیر اندازید ای اولاد اسمعیل فان اباکم کان رامیا پس تحقیق پدر شما اسمعیل تیر انداز بود ارموا و انا مع بنی فلان تیر اندازید و من با بنی فلانم مراد بنی ادرع است چنانکه تصریح آن کرده ابن حبان در صحیح خود قال فامسک احد الفریقین بایدیهم گفت سلمہ پس نگاه داشت یکی ازین دو گروه یعنی غیر بنی فلان دستها را از تیر اندازی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما لکم لا ترمون پس فرمود آنحضرت چه حال است شما را که تیر نمی اندازید قالوا یا رسول الله کیف نرمی و انت معهم پس گفتند ای رسول خدا چگونه تیر اندازیم و تو با ایشانی و این شرافت همراهی ایشان راست فقال ارموا و انا معکم کلکم پس فرمود تیر اندازید من با شما ام همه شما این حدیث در کتاب جهاد در باب تحریض بر رمی گذشته است اگر کسی گوید آنحضرت دست یک جانب گیرد از مردم همراه باشد لازم می آید که سابق باشد هم مسبوق یعنی با سابق تا سابق باشد و با مسبوق مسبوق باشد الا آنکه البته درین جماعت بعضی غالب و بعضی مغلوب خواهند بود جواب گفته اند که معیت آنحضرت در اصل معیت در تیر اندازی شود نه در گرد آن والله اعلم

باب

قصة اسحق بن ابراهیم النبی علیه الصلوة والسلام در بیان قصه اسحق پسر ابراهیم پیغمبر و در روایت ابی ذر اینچنین است قصة اسحق بن ابراهیم النبی صلی الله علیه وسلم باسقاط لفظ باب و لفظ صلی قیه ابن عمر و ابو هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم درین باب یعنی در ذکر اسحق روایة ابن عمر است گویا اشارت میکند بحدیثی که در ذکر یوسف می آید و حدیث ابی هریره است چنانکه در باب لاحق بذکر آن تعبیه کرده این کلام را شیخ در فتح الباری گرانی گوید معنی آنست که قصه اسحق روایة ابن عمر است و مؤلف ذکر آنحدیث کرده اندکه بشرط او نبوده است این بیان که از شارحان کتاب دانسته گفته ذکر آنحدیث نکرده تا آنکه مؤلف مطلع نشده است بر اسناد آن و شیخ رد این هر دو شارح میکند میگوید کسی که بروش بیان مؤلف آشنا است هرگز راضی نمیشود و این یعنی از طرز او دگر اشارت کند درین کتاب بحدیثی که نه بشرط او است یا بحدیثی که بر اسناد آن مطلع نشده باشد یعنی پس درو تسامح میکند دیگوید که توجیه این هر دو شارح به از توجیه شما است و هر که ادنی فهم دارد در می یابد آنرا که در حدیث ذکر یوسف که ابن عمر روایت کرده اصلا اشارتی نیست بقصه اسحق انتهی و شیخ برین اعتراض عینی اطلاع یافته میگوید که در آخر حدیث ابن عمر که بعد از قصه یوسف است آورده الکریم ابن الکریم ابن الکریم ابن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم نسبت است که اسحق را صفت انبیای دیگر و صفت کریم و این مشتمل است تا آنحضرت برابر آورده باانبیای دیگر در صفت کریم و این مشتمل اخذ درین کتاب زیاده بر آنست که شمار آید فافهم

باب

ام کنتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت الی قوله و نحن له مسلمون باب قول الله تعالی ام کنتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت آیا شما حاضر بودید وقتیکه آمد یعقوب را مرگ اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی گفت مر ابنای خود را که اماره میکنید از پس من قالوا نعبد الهک و اله آبائک ابراهیم و اسمعیل و اسحق الها واحدا گفتند عبادت میکنیم خدای ترا و خدای پدران ترا که ابراهیم و اسمعیل و اسحق اند در حالی که یکیست خدای هم اسمعیل اگر چه از آبای یعقوب نیست اما عرب عم را نیز پدر میگویند چنانکه خاله را مادر و تقدیم اسمعیل از جهت آنکه سالی او مست از اسحق و ظاهرا آنکه افضل است از اسحق والله اعلم و نحن له مسلمون و ما مر آن خدا را گردنده ایم و بحداحر قبول کرده این

قولہ ابو سعید ادرج قال الحاصل اسحق ... (margin)

لو بودی ای در رفع احتمال مجاز باب من اسرع ناقته اذا بلغ المدینة هرکه تیز راند ناقه خود را وقتیکه برسد بمدینه ... حدثنا سعید بن ابی مریم قال اخبرنا محمد بن جعفر قال اخبرنی حمید انه سمع انسا یقول کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذا قدم من سفر فابصر درجات المدینة اوضع ناقته ...

باب قول الله تعالی ذکر سبب تنزیل قوله تعالی و اتوا البیوت من ابوابها ...

حدثنا ابو الولید ... سمعت البراء یقول نزلت هذه الآیة فینا ... ابو اسحق شنید براء بن عازب را که میگفت نازل شده است این آیه در حق ما ...

آنکه پیز نیز اشارتی بقصهٔ اسحق دارد و حدیثی که ذکر کرده از ابی هریره هم در وی اشارتست باسحق در حدیث ابن عمر زیادتی هست
دیگر حدثنا اسحق بن ابراهیم سمع المعتمر عن عبید الله عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابیه عن
ابی هریرة قال قیل للنبی صلی الله علیه وسلم من اکرم الناس گفت ابوهریره گفته شد پیغمبر خدا را کیست
گرامی تر و بزرگتر مردم قال اکرمهم اتقاهم فرمود بزرگترین مردم پرهیزگارترین ایشانست یعنی آنکه از جمیع
معاصی اجتناب دارد قالوا یا نبی الله لیس عن هذا نسألك گفتند ای پیغمبر خدا ازین سوال نمیکنیم ترا قال
فاکرم الناس یوسف نبی الله ابن نبی الله ابن نبی الله ابن خلیل الله پس اکرم و اشرف مردم که شرافت حسب
ونسب جمع کرده یوسف نبی خداست پسر پیغمبر خدا که یعقوب است پسر پیغمبر خدا که اسحق است پسر ابراهیم خلیل الله قالوا لیس عن هذا
نسألك گفتند ازین سوال نمیکنیم ترا قال افعن معادن العرب تسألونی قالوا نعم فرمود آیا از کانهای
عرب می پرسید گفتند آری قال خیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام اذا فقهوا فرمود بهترین
شما در ایام جاهلیت بهترین شما است در اسلام وقتیکه فقیه و عالم شدند باحکام دینیه یعنی جمع
کردند بشرافت ذاتی شرافت اسلام و علم دینی را آنها نیکوترین شما اند باب قصة لوط این باب در
بیان قصه لوط پیغمبر است ولوطا اذ قال لقومه أتأتون الفاحشة وانتم تبصرون و ذکر کن لوط را وقتیکه
گفت مر قوم خود را آیا می آرید معصیت را در حالیکه شما می بینید و میدانید یعنی اهل عقل و دانش اید پس دیده و دانسته
ارتکاب گناه میکنید ائنکم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء بتحقیق شما برآینه می آئید مردان را
و بر زنان که مخلوق برای این کار اند بیان فاحشه آنها است بل انتم قوم تجهلون بلکه شما مردمید نادان از بدی
عاقبت گناه یا از موضع شهوت رانی تو در کلمه بل اضراب است از ثبوت علم و بصارت و انکار است ازین صفت حاصل
معنی آنست که این قسم قباحت از اهل دانش آید بلکه رجا بلا انست پس چگونه گفته شود که شما اهل بصارت اید و بیان
تقریر مع شد توهم تعارضی که درین قول وانتم تبصرون و انتم قوم تجهلون کرده اند فما کان جواب قومه الا
ان قالوا اخرجوا آل لوط من قریتکم پس نبود جواب قوم او مگر آنکه گفتند برآرید لوط را از قریه خود انهم
اناس یتطهرون بتحقیق ایشان مردمان اند که پاک میگیرند خود را از افعال که از مردانست و این معنی را از روی تهکم
و استهزا گفته اند یعنی قبول نصیحت نکرده بعناد و مکابره پیش آمدند فانجیناه واهله پس نجات دادیم لوط را
و اهل او را الا امرأته قدرناها من الغابرین مگر زن لوط را در حالیکه قضا کرده ایم و گردانیده ایم بتقدیر
خود او را از قوم که باقی می مانند در عذاب وامطرنا علیهم مطرا و باریدیم بر ایشان بارانی و آن سنگها
بود که از آسمان مانند باران بارید فساء مطر المنذرین پس بد بهست باران ترسانیده شدگان و در
روایت ابی ذر بعین قدر است و اخرجوا آل لوط الی قوله وساء مطر المنذرین حدثنا ابوالیمان قال
اخبرنا شعیب قال حدثنا ابوالزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
یغفر الله للوط ان کان لیأوی الی رکن شدید بتحقیق رسول خدا فرمود بیامرزد خدا مر لوط را بتحقیق بود که
پناه می جست برکن سخت که از آن برتر نیست و آن جناب خداست عز شانه بعضی مفسران رکن شدید را
بقوم و اعوان تفسیر کرده اند چنانچه مولف نیز بدان اشارت میکند در باب لاحق برین تقدیر تحمل معنی

الجزء السابع منح الاسلام

باین ترک عادت جاهلیت مستمره و ضرورت نیست نازل شد درین
آیه لیس البر بان تأتوا البیوت من ظهورها
نیکوئی بآنکه در آئید خانها را از پشتهای آن ولکن
البر من اتقی ولیکن نیکوئی عمل کسی هست که تقوی ورزید
و از خدا ترسید در مخالفت اوامر و نواهی آن واتوا
البیوت من ابوابها و در آئید خانها را از درهای
آن و تتمه کلام در کتاب التفسیر خواهد آمد روایات
بطور مختلف درین قصه نیز آمده که در شرح مذکور
و ظاهر میشود از بعضی که این صورت حال احرام است
نه قدوم از حج ولیکن روایت ابن حجیم مقدم است
برهمه والله اعلم باب السفر قطعة من العذاب
ایراد این باب در آخر کتاب حج و عمره اشعار است بآنکه
حاج و معتمر باید که در سفر طول نکنند و بعد از قضای
مناسک بزودی بخانه برگردند و ادای حقوق حق ملی شان
و عباد بر وجه اوفی نمایند حدثنا عبدالله بن مسلمة
بفتح میم و لام قال حدثنا مالک عن سمی بضم سین و
فتح میم و تشدید یا قرشی مخزومی عن ابی صالح زیات
عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه
وآله وسلم قال السفر قطعة من العذاب سفر پاره
از عذاب و قسمی است از ان یمنع احدکم طعامه
وشرابه ونومه باز میدارد یکی از شما را از خوردنی
و نوشیدنی و خواب او را بر وجه معتاد و تخصیص ذکر
باین امور ثلثه بجهت آنکه قیام معاش و حیات بدینها است
دگر نه در سفر فوت میشود بسیاری از امور دینیه
و دنیویه چون جمعه و جماعات و حقوق اهل و قرابت
و حاصل میشود مفارقت احباب و مشقت گرمی و
سردی و تردد و سواری و جز آن فاذا قضی نهمته
فلیعجل الی اهله پس چون تمام کند یکی از شما حاجت

چنین باشد که بایستی مارا که باینها پناه می جست باب قوله فلما جاء آل لوط المرسلون در بیان ترجمه
است پس هرگاه آمدند لوط را ملائکه فرستاده شده اگر برای عذاب قوم او فرستاده شده قال انکم قوم منکرون
چون بشناخت ایشان را که فرشتگانند گفت تحقیق شما جمعی ناشناسائید ترسید که مبادا برای عذاب آمده باشند انکرهم ونکرهم
واستنکرهم واحد یعنی یک معنی است یهرعون یعنی یسرعون است یعنی شتاب کنندگان آمدند دابر
یعنی آخر است صیحة هلکة یعنی هلاک است للمتوسمین للناظرین یعنی متوسمین بمعنی ناظرین است لبسبیل
لبطریق بمعنی راه است لو ان لی بکم قوة یعنی مراد از رکن کسی است که با لوط متفق بودند و انصار او رکن شدید گفته
از آنکه قوت او بودند ترکنوا تمیلوا یعنی ترکنوا بمعنی تمیلوا است از میل در رجوع حدثنا محمود قال حدثنا
ابو احمد قال حدثنا سفیان عن ابی اسحق عن الاسود عن عبد الله قال قرأ النبی صلی الله علیه
وسلم فهل من مدکر گفت عبد الله بن مسعود خواند آنحضرت این آیه را که در ضمن آیات عذاب قوم لوط واقع
شده در سوره قمر و اشارت بقصه لوط و قوم او کرده باب قول الله عز وجل والی ثمود اخاهم صالحا در بیان تفسیر
صالح که این آیه در شان او است و فرستادیم بسوی قوم ثمود برادر ایشان را که صالح است علیه السلام کذب
اصحاب الحجر المرسلین و تکذیب کردند اهل حجر پیغمبران را الحجر موضع ثمود حجر نام جای بود ثمود
است و آن منازل ایشان در ناحیه شام است نزد وادی القری قیل میان حجاز و شام است واما
حرث حجر حرام یا الحجر که واقع است در قول خدای عز وجل حرث حجر پس معنی آن حرام است وکل ممنوع
فهو حجر محجور ... حجر محجور ... پس هر بنائی است که
بنا کنی تو آن را وما حجرت علیه من الارض فهو حجر و هر چه جدا کنی بر وی از زمین پس آن مسمی بحجر
است ومنه سمی حطیم البیت حجرا و از همین نامیده شده است دیوار خانه کعبه را که جدا کشیده شده است
حجر کانه مشتق من محطوم گویا حطیم مشتق است از محطوم یعنی فعیل بمعنی مفعول است مثل قتیل من مقتول
مانند قتیل بمعنی مقتول است ویقال للانثی من الخیل حجر و گفته می شود ماده را که از اسپ است حجر
ویقال للعقل حجر وحجی و گفته می شود مر عقل را حجر و حجی از جهت منع کردن آن صاحب خود را از افتادن
در هلاک واما حجر الیمامة فهو منزل الحجر بفتح حاء و سکون جیم پس آن نام قصبه مر ثمود را ...
معانی لغوی و نظیر این در بیان حدیث نیست گویا مولف رحمه الله در وقت سماع حدیث از شیوخ شنیده است
شیخ ابن حجر گفته است که این همه تفاسیر یک روایت مستملی است از مولف ره حدثنا الحمیدی
قال حدثنا سفیان قال حدثنا هشام بن عروة عن ابیه عن عبد الله بن زمعة قال سمعت
النبی صلی الله علیه وسلم وذکر الذی عقر الناقة گفت عبد الله بن زمعه شنیدم پیغمبر خدا را که
گفت قصه صالح را و ذکر کرد کسی را که پی کرد ناقه صالح را فقال انتدب لها رجل ذو عز و منعة
فی قومه ... قبول کرد پی کردن ناقه را مردی صاحب عزت و قوت بود در قوم او و منعه
و سکون نون و فتح آن بمعنی قوت است و آنچه منع کرده شود برای دشمن مانند ... کابی زمعة
مانند ابی زمعه که از جمله اشقیا بود و صاحب عزت و قوت قوم خود ... اسود بن زمعه که راوی

الجزء السابع لشیخ الاسلام | ابواب المحصر

مع عبد الله بن عمر طریق مکه گفت سالم دیدم پدر خود را
... و مکه فبلغه ... صفیه بنت ابی عبید شدة
وجع پس رسید ... صفیه دختر
ابی عبید ثقفی ... فسار حتی
اذا کان بعد غروب الشفق نزل فصلی
المغرب ... والعتمة یجمع بینهما
... جمع کرد میان این دو نماز ... انی رأیت
رسول الله ... گفت ابن عمر دیدم پیغمبر خدا را صلی
الله علیه وسلم اذا جد به السیر اخر المغرب وجمع
بینهما ...
... بسم الله الرحمن الرحیم

ابواب المحصر

بر لفظ اسم مفعول باب از احصار بمعنی باز داشتن کسی را
از سفر و جز آن و تنگ گرفتن گفته میشود احصره
المرض او السلطان و تنگ باز دارد کسی را بیماری
یا پادشاه از آنچه قصد دارد و حصر نیز بمعنی آید
... اگر منع از عدو بود ...
گویند و اگر مرض بود احصار ... بیشتر از ...
... بجای دیگر ... انکار کرده
... مختلف اند ...
... در عرف حصر ... احصار ...
منقول است از اخفش و ابی عبید و ابن سکیت
و غیر ایشان ...
... بیان احکام کسیکه باز داشته

حدیث است دروی کافر مرد و همتا اوست که باستهزاء آستین به نشتر بر دوش آنحضرت نهاده و در شان او و امثال او واقع شد انا کفیناك المستهزئین تحقیق ما کفایت کردیم ترا از شر جماعت مستهزئان را یعنی از جانب تو بعذاب و نکال دنیا و آخرت گرفتار کردیم و تفصیل این قصه آنست که قوم ثمود بعد از قوم عاد تعمیر بلاد کردند و آباد کردند شهرها و عمرهای دراز یافته چون عمارتها بعمرهای شان وفا نکرده کوهها را تراشیده درون سنگها خانها کردند و چون ارزانی وجوه معاش و وسعت ارزاق بسیار شد ایشانرا سرکشی کردند و فسادها بر روی زمین از ایشان پیدا آمد و بت پرستی شیوه گرفتند حق جل شانه صالح را که از اشراف ایشان بود به پیغمبری فرستاد وی علیه السلام هرچند نصیحت کرد و انذار نمود از فساد و کفر باز نیامدند و معجزه طلبیدند گفت هر اعجازیکه خواهید بتوفیق الهی بیارم گفتند با بیا و بخوان تو خدای خود را و ما هم بخوانیم آلهه خود را هر که جواب گوید تابع حکم او باشیم صالح قبول نمود با ایشان رفت هرچند آنجماعت بتان خود را خواندند جوابی نیافتند بعد ازین کلان ترین ایشان گفت جندع نام ازین صخره کوه ناقه برآر سیاه رنگ که خوی از پیشانی او چکیده باشد بعضی گویند که وی گفت ناقه چند رنگ سرخ درخشنده و زرد و روشن و سیاه و سفید که نظر آن مانند برق خاطف باشد و آواز او چون آواز رعد درازی او صد ذراع و همچنین عرض او صد گز چهار پستان داشته باشد از یکی آب و از دیگر شهد و شیر و شراب روشیم مراورا بچه باشد در رنگ آن و آواز کند بوحدانیت خدای تو و اقرار نبوت تو اگر چنین معجزه آری تصدیق تو بکنیم و تابع میشویم ترا صالح برین قول عهد ها گرفت و گفت اگر چنین کنم ایمان می آرید گفتند آری ایمان می آریم صالح نماز بستاد و دعا کرد به پروردگار خود در این آواز کرد صخره چنانکه آواز میکند زاینده و بچه و شکافته شد و برآمد ناقه آنچنانکه گفته بودند و همدرا نوقت بچه زاد مانند خود و کافران همه این را میدیدند جندع که برین سخن اقدام نموده بود ایمان آورد و دیگران از بد بختان نگذاشتند که ایمان آرند و این ناقه در صحرای بود و می خورد درختها را و از چاهی که آب میخورد سر برنمیداشت تا همه آب چاه نمیخورد و از پستان او هرچه میخواستند از شیر و جز آن میدوشیدند و ظرفها را پر میکردند و می خوردند از ان و ذخیره میکردند و در صحرا بهر طرفی که میگذشت مواشی و انعام ایشان از هیبت آن ناقه میگریختند چنانکه ایشان بتنگ آمده اتفاق کردند که آن را پی کنند و بکشتند مرویست که عاقر که لا اشقر و رئیس قوم ثمود بود چنانکه حدیث مذکور نیز اشارت بان کرده سرخ موی سفید پوست کبود چشم کوتاه قامت در شومی ضرب المثل بود ناقه را پی کرد و گوشت آنرا بیکدیگر قسمت کردند بچه ناقه از بیم ایشان گریخت صالح گفت اگر این را در یابید شاید در عذاب شما مهلتی پیدا آید و رفع گردد هرچند از پی آن دویدند در نیافتند بچه بر بالای کوهی که ناقه از آنجا برآمده بود رفته بانگی چند زده در همان صخره شکافته شد بچه در وی در آمد صالح با ایشان گفت که بعد از سه روز دیگر عذابی بر شما نازل میشود همه هلاک خواهید شد فردا روی شما زرد می شود و پس فردا سرخ میگردد و در روز سیوم سیاه خواهد شد چون درین ایام علامتها پیدا شد خواستند که صالح را بکشند حق جل شانه او را نجات داد در فلسطین برد روز چهارم ایشان کفنها پوشیده و حنوط مالیده بودند که صیحه از آسمان رسید و از ترس دلهای همه ترقید و همان روز هلاک شدند حال نما

علماء دین قول امام ابوحنیفه ... گروه اصحاب ... و ابن خزیمه و حاکم و دارقطنی ... ایشان از حجاج بن عمرو انصاری که گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود هر کسیکه شکسته شد یا لنگ گردید ... ابو داود ... پس حلال گشت و برو هست حج از سال آینده ... پس پرسیدم ابوهریره و ابن عباس را ازانچه گفت حجاج پس گفتند راست گفته اگر گوئی ... هر حابس مرض باشد یا عدو ... لغت ... تخصیص کنند آن را بغیر عدو ... و غیر وی بیان مراد است از آیه برای بیان ... اگرچه بطریق عموم ... نزول آن در منع عدو ولیکن چون اعتبار عموم لفظ راست نه سبب نزول را ... اعتبار معنی ... و لیکن حکم منع عدو ... هر دو منع در معنی برابر ... بر قول اهل سنت بود احتمال آنکه مراد از قول ... احصار در مرض است و حصر در عدو ... نسخ است یا تخصیص ... استعمال احصار در قرآن درین آیه ... الذین احصروا فی سبیل الله ظاهر است ... مرویست از ابن عباس لا حصر الا من حبس عدو ... حلال ... کرده اند از ابن عمر که گفت ... طواف کند بیت ... ثابت شد از ابن عباس ... ابن ابی حاتم از طریق علی بن ابی طلحه از ابن عباس ... که گفت در تفسیر فان احصرتم ... پس واجب است بر وی ذبح ما استیسر من الهدی ... پس شاید که قول ابن عباس لا حصر الا من عدو ... بر بیان مفهوم لغوی حصر است ... و عبدالله بن مسعود و دیگر از فقهای صحابه ... الاصول شافعی ... واجب گردانید خدا تعالی

الجزء السابع شیخ الاسلام البویه

این مسکین ابو الحسن قال حدثنا یحیی بن حسان بن حیان ابو زکریا قال حدثنا سلیمان عن عبد الله بن دینار عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما نزل الحجر فی غزوة تبوک تحقیق پیغمبر خدا رحمت کنا د خدا بروی وقتیکه فرود آمد بمنزل حجر که جای ثمود است و غضب الهی در آن سرزمین نازل شده در غزوه تبوک که بجانب شام بود و امرهم ان لا یشربوا من بئرها فرمود صحابه را که آب نخورند از چاه آنجا و لا یستقوا منها و برنگیرند در سقایه و مشکها از آن آب فقالوا قد عجنا منها و استقینا پس گفتند صحابه تحقیق خمیر کرده ایم آردها از این آب و برداشته ایم در مشکها فامرهم ان یطرحوا ذلک العجین و یهریقوا ذلک الماء پس فرمود ایشان را که بیندازند خمیر را و بریزند آن آب را و یروی عن سبرة بن معبد و ابی الشموس و روایت کرده میشود از سبره بفتح سین مهمله و سکون موحده و را پسر معبد بفتح میم و سکون مهمله و فتح موحده و دال و از ابی الشموس بفتح شین معجمه و میم و در آخر سین مهمله صحابیست ان النبی صلی الله علیه وسلم امر بالقاء الطعام تحقیق پیغمبر خدا فرمود بانداختن طعامی که از آن آب پخته بودند و قال ابو ذر عن النبی صلی الله علیه وسلم من اعتجن بمائه و گفت ابی ذر از پیغمبر خدا باین عبارت کسی که خمیر کرده است بآب این منزل بیندازد آنرا و این امر بجهت آن بود که اینجا مورد غضب الهی بوده است و خوردن آب آنجا قساوت قلبی بار آورد و ضرر کند در طبایع ایشان

حدثنا ابراهیم بن المنذر قال حدثنا انس بن عیاض عن عبید الله عن نافع ان عبد الله بن عمر اخبره ان الناس نزلوا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت از نافع که عبد الله بن عمر خبر داد او را که تحقیق مردم نزول کردند با پیغمبر خدا ارض ثمود الحجر در زمین قوم ثمود که حجر است الحجر بدل است از ارض ثمود فاستقوا من ابارها و اعتجنوا به و برگرفتند آب از چاههای آن زمین و خمیر کردند بآن آب فامرهم رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یهریقوا ما استقوا من ابارها پس فرمود ایشان را پیغمبر خدا اینکه بریزند آبی را که برگرفته بودند از چاههای آن زمین وان یعلفوا الابل العجین و اینکه بخورانند شتران را آن خمیر و آنکه در حدیث اول انداختن عجین واقع شده مراد نا خوردن آنجاست درین دو حدیث تعارضی نیست و امرهم ان یستقوا من البئر التی کان تردها الناقة و فرمود که آب گیرند از چاهی که وارد میشد آن را ناقه صالح تابعه اسامة عن نافع متابعت کرده است عبید الله را اسامه از نافع یعنی اسامه نیز آورده است این حدیث را از نافع مراد متابعت درین قول است ان یستقوا من البئر التی تردها الناقة حدیث دلالت کرد بر آنکه کراهت است آب گرفتن ازین جایها کراهت تحریمی است یا تنزیهی و بر اول و نشیب طهارت کردن آن روایت باید ظاهر آنکه روا نبود از آنکه منع فرمود از برداشتن آب و یکی از مصالح برداشتن طهارت است **حدثنا** محمد قال حدثنا عبد الله عن معمر عن الزهری قال اخبرنی سالم بن عبد الله عن ابیه ان النبی صلی الله علیه وسلم لما مر بالحجر روایت کرده است سالم از پدر خود ابن عمر تحقیق وقتیکه پیغمبر خدا گذشت بحجر که مسکن ثمود است قال لا تدخلوا مساکن الذین ظلموا انفسهم فرمود در آیید مسکنهای

بعمره بسته از عمره و درین رد است بر کسیکه میگوید احصار مخصوص بحج است و عمره را وقتی معین نیست که بخوف فوات آن متحلل شود و قصه حدیبیه حجت است بر وی **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر رضی الله عنهما حین خرج الی مکة معتمرا فی الفتنة ابن عمر وقتیکه برآمد بسوی مکه بقصد عمره در ایام قتال حجاج با عبد الله بن زبیر یعنی بسال آنکه برآمده بود و اول القصة و لالت دارد بر وی روایت مؤطا چون ذکر کردند پیش وی فتنه را اعتراض فرمود قال ان صددت عن البیت صنعنا کما صنعنا مع رسول الله گفت اگر بازداشته شوم از کعبه بکنیم آنچنان که کردیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در عمره حدیبیه فاهل بعمرة پس احرام بست بعمره و بعد از احرام گفت من اجل ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اهل بعمرة عام الحدیبیة از جهت آنکه آنحضرت بود که احرام بست بعمره در سال حدیبیه که در وی حکم احصار است و اصل در آن پس خواست ابن عمر که اقتفا کند و آن حضرت را در اهلال بعمره و احلال آن اگر محصر شود **حدثنا** عبد الله بن محمد بن اسماء ضبعی بصری قال حدثنا جویریة عم عبد الله مذکور و این از اسماء مشترکست میان مردان و زنان عن نافع ان عبید الله بن عبد الله و سالم بن عبد الله اخبراه انهما کلما عبد الله بن عمر رضی الله عنهما لیالی نزل الجیش بابن الزبیر عبید الله و سالم خبر دادند نافع را که ایشان کلام کردند با پدر خود ابن عمر در شبهایی که نزول کرد لشکر حجاج بقتال ابن زبیر که برآمده بود ابن عمر بقصد حج فقالا لا یضرک ان لا تحج العام پس گفتند که نیست ضرری بر تو اینکه حج نکنی امسال انا نخاف ان یحال بینک و بین البیت زیرا که ما میترسیم اینکه حایل و مانع گردانیده شود میان تو و کعبه فقال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت ابن عمر برآمدیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فحال کفار قریش دون البیت پس حایل شدند کافران

کسانی را که ستم کرده اند بر خود و بر کفر رفته اند الا ان تکونوا باکین ان یصیبکم مثل ما اصابهم مگر آنکه باشید گریان از ترس آنکه رسانده شوید شما عذابی را که رسانده است خدا آن ظالمان را ثم تقنع بردائه وهو على الرحل پس در پوشید روی مبارک بچادر خود و حال آنکه آنحضرت بر بالای شتر بود

حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا وهب قال حدثنا ابي قال سمعت يونس عن الزهري عن سالم ان ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تدخلوا مساكن الذين ظلموا انفسهم الا ان تكونوا باكين ان يصيبكم مثل ما اصابهم باب قوله ام كنتم شهداء اذ حضر يعقوب الموت این باب با متن این حدیث مذکور در ذکر اسحق گذشته و در تمام که ذکر یوسف علیه السلام کرده بازآورده است آنرا و چون اسناد این غیر اسناد حدیث مذکور در ذکر اسحق است در اصطلاح محدثان حدیثی دیگر است حدثنا اسحق بن منصور قال اخبرنا عبد الصمد قال حدثنا عبد الرحمن بن عبد الله عن ابيه عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال الكريم ابن الكريم ابن الكريم ابن الكريم يوسف بن يعقوب بن اسحق ابن ابراهيم باب قول الله لقد كان في يوسف واخوته آيات للسائلين بتحقیق بود در قصهٔ یوسف و برادران او نشانها بر قدرت خدا عز و جل مر پرسندگان این قصه را یا عبرتها مراگیرندگان را از آنجمله خواب یوسف و بوقوع آمدن تعبیر آن و صبر وی که در وقت برآمدن از چاه و فروختن برادران نگفت که من پسر یعقوب پیغمبرم و صبر از قضای شهوت با آنهمه گر زلیخا و اقرار به بندگی و تحمل بر زندان و مآل کار او که عزیز مصر شد و بخلعت نبوت امتیاز یافته و حزن یعقوب و صبر او و بآخر بمراد رسیدن بر وجه اتم و اکمل و مشتمل بودن این قصه بر فوائد و عبرت از توحید و ذکر انبیا و صلحا و سیر تها ملوک و ممالیک و تجار و زنان و حیله و مکر ایشان و تعبیر خوابها و سیاست و تدبیر معاش و ذکر حبیب و محبوب و حال ایشان و آنکه درین قصه ذکر عذاب و عقاب الهی نیامده و لهذا آنرا احسن القصص خوانند حدثنا عبيد بن اسمعيل عن ابي اسامة عن عبيد الله قال اخبرني سعيد بن ابي سعيد عن ابي هريرة قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم من اكرم الناس قال اتقاهم لله گفت ابو هریره پرسیده شد رسول خدا رحمت کنادش از وی که کیست گرامی ترین مردم فرمود پرهیزگارترین ایشان است از جهت خدا قالوا ليس عن هذا نسألك گفتند نه ازین میپرسیم ازترا قال فاكرم الناس يوسف نبي الله ابن نبي الله ابن نبي الله ابن خليل الله قالوا ليس عن هذا نسألك قال افعن معادن العرب تسألوني فرمود پس از اصول عرب که آن انتساب دارند می پرسید قال الناس معادن خيارهم في الجاهلية خيارهم في الاسلام اذا فقهوا مردمان معادن نکوئی و بدی اند در بعضی روایتها واقع شده مانند کانهای طلا و نقره اند بهترین ایشان در وقت جاهلیت بهترین ایشانست در هنگام اسلام چون عالم و عامل شوند و معرفت الهی عز و جل حاصل نمایند یعنی در بزرگی و شرافت مجرد نسب عالی بکار

قاعد بالنورة من ذي الحليفة پس احرام بست برای عمره از ذی الحليفة ثم سار ساعة ثم قال انما شأنهما واحد پس رفت اندکی پس گفت نیست حال حج و عمره مگر یکسان در جواز تحلل نزد احصار اشهدکم انی قد اوجبت حجة مع عمرتي گواه میگیرم شما را که من لازم کردم بر خود حج را با عمره خود تا این شدم و گفته اند اگرچه شرط نیست در احرام حج تعلیم دیگران است فلم يحل منهما حتى حل يوم النحر واهدى پس حلال از هیچ یکی نشد تا آنکه در آمد روز نحر و قربانی کرد و کان يقول لا يحل حتى يطوف طوافا واحدا يوم يدخل مكة و بود ابن عمر که میگفت حلال نمیشود قارن تا آنکه طواف کند یک طواف روزی که در آید مکه را یعنی یک طواف در امروز قدوم می باید کرد که هم از عمره بود و هم قدوم اگرچه طواف زیارت روز نحر دیگر کند برای حج و کلام در حدیث در طواف قارن و سعی او گذشت

حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا جويرية عن نافع ان بعض بني عبد الله قال له لو اقمت حدیث کرد جویریه از نافع که بعضی پسران ابن عمر گفتند ابن عمر را اگر اقامت کنی درین سال و قصد نکنی حج و عمره را بهتر باشد و آنکه روایات باب از نافع مختلف آمده در طریق اول مشعر است بآنکه نافع حاضر بود و قصه را شنید بی واسطه و طریق ثانی دلالت دارد بر آنکه نافع را عبد الله و سالم پسران ابن عمر خبر دادند صورت حال و طریق ثالث مشعر است بحضور نافع و عدم واسطه تنبیه گفته اند راجح نزد من آنست که پسران ابن عمر خبر دادند نافع را بآنچه کلام کردند پدر خود را و مشورت دادند و باقی قصه شنید آنرا نافع از ابن عمر بلا واسطه شاید که حاضر شد نافع کلام بعضی بنی عبد الله را که عبد الله بلفظ مکبر باشد و حاضر نشد کلام عبید الله و سالم را انتهى مختصرا حدثنی حدثنا همچنین در جمیع روایات غیر منسوب پس جزم کرده حاکم که وی ابن یحیی ذهلی است و ابو مسعود دمشقی که ابن مسلم بن واره است و بعضی دیگر آنکه ابو حاتم است رازی است قال حدثنا شجاع بن الوليد قال حدثنا

نمی آید بزرگی و شرافت وابسته بعلم و عمل و معرفت است **حدثنا** محمد بن سلام قال اخبرنا عبدة عن عبيد الله عن سعيد عن ابی هريرة عن النبی صلی الله عليه وسلم بهذا يعنی حديث مذکور باين اسناد هم معلوم شد **حدثنا** بدل بن المحبر قال اخبرنا شعبة عن سعد بن ابراهيم قال سمعت عروة بن الزبير عن عايشة ان النبی صلی الله عليه وسلم قال لها مری ابا بكر يصلی بالناس مرويست از عايشه رضی الله عنها که تحقيق پيغمبر خدا فرمود مر او را در مرض موت بگو ابوبکر صديق را که امامت نماز کند بمردم اين نماز ظهر بود يا عصر يا عشا قالت انه رجل اسيف گفت عايشه تحقيق ابوبکر مردی سخت اندوه و نرم دل و زود گريه ناک است آسيف بفتح همزه و کسر مهله و سکون تحتيه و در آخر فا است بمعنی مذکور متی يقم مقامك يرق هرگاه می ايستد بجای تو گريه در رقت خواهد کرد فعاد فی عادت پس باز فرمود آنحضرت و باز همان گفت عايشه قال شعبة فقال فی الثالثة او الرابعة گفت شعبة پس فرمود در مرتبه سيوم يا چهارم شک از راويست انکن صواحب يوسف تحقيق شما زنان از جمله زنان همراه يوسف ايد که ظاهر ميکنيد برخلاف آنچه در دل است چنانکه زليخا ضيافت کرده زنان را و مقصود او آن بود که حسن و جمال يوسف را ببينند و او را در عشق و محبت يوسف معذور دارند مقصود عايشه با وجود خواهش در دل خلافت ابوبکر از شا يد آن بود که مردم چون او را بجای آنحضرت ببينند در مقام غيرت و رشک آيند و چشم زخم رسانند مروا ابا بکر بگو ابا بکر را در غير روايت ابوذر مروا بصيغه جمع است خطاب بحاضران قال ابو عبيد الا سيف السريع الحزن والبكاء والاسيف مثله گفت ابو عبيد اسيف زود اندوه و گريه است و لفظ اسوف نيز همين معنی است و حديث تمام در باب امامت گذشته است **حدثنا** الربيع بن يحيی قال حدثنا زائدة عن عبد الملك بن عمير عن ابی بردة بن ابی موسی عن ابيه قال مرض النبی صلی الله عليه وسلم فقال مروا ابا بكر فليصل بالناس گفت ابو موسی اشعری بيمار شد پيغمبر خدا بيماری که رحلت کرده در آن پس فرمود بحاضران بگوييد ابوبکر را که نماز کند بمردم فقالت عايشة ان ابا بكر رجل كذا پس گفت عايشه تحقيق ابوبکر مردی چنين است يعنی اسيف است فقال مثله فقالت مثله پس فرمود مانند آنچه فرموده بود که بگوييد ابوبکر را که بمردم نماز گذارد پس گفت عايشه همچنانکه گفته بود فقال مروه فانكن صواحب يوسف فام ابو بکر فی حياة النبی صلی الله عليه وسلم پس امامت نماز کرد ابوبکر در زمان حيات پيغمبر خدا در حضور صحابه کرام اقتدا کردند بوی قال حسين عن زائدة رجل رقيق گفته است حسين بن علی الجعفی در تفسير لفظ كذا مردی رقيق القلب **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم اللهم انج عياش بن ابی ربيعة خدايا نجات ده عياش بن ابی ربيعة را و اين برادر مادری ابو جهل لعين است که وی را بجهت اسلام در بند داشت اللهم انج سلمة بن هشام و اين برادر حقيقی ابو جهل است از يک پدر اللهم انج الوليد بن الوليد و اين برادر خالد بن وليد است اللهم انج المستضعفين من المؤمنين خدايا نجات ده ازبند کافران ناتوانان را که از مسلمانان اند از قبيل آنکه گذشت بعد از نماز است اللهم اشدد وطأتك علی مضر ...

الجزء السابع شيخ الاسلام ابو الصبح

کرد يعنی پای او ريا باز داشته شود و کوشيت کند تا آن سال آنکس حلال است گفت عکرمه پس حديث کردم حجاج را بابو هريره و ابن عباس گفتند راست گفته و حديث کردم ابن عباس را پس گفت قد احصر رسول الله اصحاب کرده شد پيغمبر خدا صلی الله عليه وآله وسلم

غلق راسه و جامع نساءه و نحر هديه پس حلق کرد سر مبارک را و جماع کرد زنان خود را و نحر کرد شتران خود را حتی اعتمر عاما قابلا تا آنکه عمره کرد سال آينده و شايد که حذف کرد مؤلف قدر زائد را بنا بر آنکه نبود بر شرط وی زيرا که اختلاف کرده شد در حديث حجاج بر يحيی بن کثير از عکرمه با آنکه عبد الله بن رافع از شرط بخاری نيست وليکن آنچه حذف کرده مؤلف دور از صحت نيست چه اگر عکرمه شنيده است آن را از حجاج پس ظاهر است و اگر واسطه ابن رافع است ميان عکرمه و حجاج آن نيز ثقه است اگرچه بخاری حديث او را ذکر نکرده انتهی و روايت کرده در قصه محمد و فره اصحاب سنن خير الشأن ترمذی گفته حديث حسن است **باب** الاحصار فی الحج بيان حکم احصار در حج **حدثنا** احمد بن محمد ابن مردويه سمسار مروزی قال اخبرنا عبد الله بن مبارک قال حدثنا يونس عن الزهری قال اخبرنی سالم قال كان ابن عمر رضی الله عنهما يقول اليس حسبكم سنة رسول الله بود ابن عمر که ميگفت آيا نيست کافی مر شما را سنت پيغمبر خدا صلی الله عليه وآله وسلم که اين است ان حبس احدكم عن الحج طاف بالبيت وبالصفا والمروة اگر باز داشته شود يکی از شما از حج يعنی از وقوف بعرفه طواف کند بکعبه و بصفا و مروه يعنی عمره کند اگر ممکن باشد ثم حل من كل شیء پس حلال شود از هر چه حرام شده بود حتی يحج عاما قابلا تا آنکه حج کند سال آينده چنانکه حکم فوات الحج فيهدی پس ذبح کند هدی را او يصوم ان لم يجد هديا يا روزه دارد اگر نيابد هدی را و همچنين روايت است از عمر رضی الله عنه که حکم کرد ابو ايوب انصاری را وقتيکه فوت شد از او حج و هبار بن اسود را همراه او وقتيکه فوت شد ايشان را حج ابن همام گفته

سخت گیر عذاب وترس خود را بر کفار قریش که از اولاد مضر بن ولید بن سعد بن عدنان اند وطأ بفتح واو وسکون طاء وفتح همزه بمعنی بأس وعذاب وضغطه است اللهم اجعلها علیهم سنین کسنی یوسف خدا وندا گردان آن وطأ را ایام آنها را بر ایشان قحط چنانکه سالهای قحط زمان یوسف بود سنی جمع سنه است که بر خلاف قیاس با نون جمع سالم آمده ونون را از جهت اضافت حذف کرده اند حدثنا عبد الله بن محمد بن اسماء ابن اخی جویریة عبد الله مذکور برادر زاده جویریه است قال حدثنا جویریة بن اسماء عن مالک عن الزهری ان سعید بن المسیب وابا عبید اخبراه عن ابی هریرة مرویست از ابن شهاب زهری که سعید بن مسیب وابا عبید هر دو خبر داده اند او را از ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یرحم الله لوطا لقد کان یأوی الی رکن شدید ولو لبثت فی السجن طول ما لبث یوسف ثم اتانی الداعی لاجبته واگر درنگ کردمی در بند بتقدیر فرض در زندان مدت درازی درنگ یوسف پس آمدی مرا خواننده بر آرنده از زندان هر آئینه اجابت میکردم ودرنگ نمیکردم چنانکه یوسف درنگ کرد واین حدیث پیشتر گذشته است حدثنا محمد بن سلام قال اخبرنا ابن فضیل قال حدثنا حصین عن شقیق عن مسروق قال سألت ام رومان وهی ام عائشة گفت پرسیدم من ام رومان را وی مادر عائشه است رضی الله عنها بعضی درین اسناد سخن کرده اند که مسروق در نیافته است ام رومان را فوت او پیش از اسلام مسروق است پس اسناد منقطع خواهد بود وابو نعیم گفته ام رومان بعد از وفات حضرت در مدینه در قید حیات بود پس حدیث متصل است وقول راجح همین است وآنکه گفته که وفات ام رومان در سنه ششم از هجرت بود راوی آن علی بن زید بن جدعان است وی ضعیف است قول او حجت را نمی شاید وقول خطیب که صواب آنست که سئلت بصیغه مجهول خوانند نیز مردود است مسروق در مغازی گفته حدثتنی ام رومان واین همه را نقل کرده است قسطلانی عما قیل فیها ما قیل از آنچه گفته شده بود در حق عائشه چیزی که گفته شده بود قالت بینما انا مع عائشة جالستان گفت ام رومان در اثنای آنکه من با عائشه هر دو نشسته بودیم اذ ولجت علینا امرأة من الانصار ناگاه در آمد بر ما زنی از قوم انصار وهی تقول فعل الله بفلان وفعل ومال آنکه ادعیه کند بد از فلان وگروه است کنایه از مسطح بن اثاثه است که داخل اهل افک بود قالت فقلت گفت ام رومان پس گفتم مر آن زن را چرا دعای بد میکنی او را قالت انه نمی ذکر الحدیث گفت بتحقیق او زیاده کرده حدیث را در غیر روایة ابی ذر نمی بتخفیف میم است واکثر محدثان بر آنند که نمی گویند وقتیکه درازی حدیث باصلاح وطلب منفعت باشد بتخفیف میخوانند واگر بسخن چینی وافساد باشد بتشدید میخوانند وآنجا است نمیم قالت عائشة ای حدیث گفت عائشه کدام حدیث را وی زیاده کرده است فاخبرتها پس خبر دادم آن زن عائشه را بقول اهل افک قالت فسمعه ابو بکر ورسول الله صلی الله علیه وسلم قالت نعم گفت عائشه آیا شنیده است آن را ابو بکر ورسول خدا گفت آری شنیده اند فخرت مغشیا علیها پس افتاد عائشه در حالیکه بیهوشی شده بود بر وی فما افاقت الا وعلیها حمی بنافض پس بهوش نیامد مگر که بر وی تپ لرزه بود فجاء رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ما لهذه قلت حتی اخذتها

بن ثابت را پس گفت مانند آنچه گفته بودم گفت محمد ابن اعتنکنیم وچگونه باشد بر وی بدی واگر نیابد پس صیام ودحالانکه وی تمتع نکرده در اشهر حج من عند الله عطف است بر اخبرنا عبد الله که در اول بود یعنی حدیث کرد ابن مبارک گاهی بواسطه یونس از زهری وگاهی بواسطه معمر که گفت اخبرنا معمر عن الزهری قال حدثنی سالم عن ابن عمر رضی الله عنهما نحوه وقول ابن عمر الیس حسبکم انکار است بر اشتراط چنانچه مصرح است در روایت ترمذی وغیر وی ومراد باشتراط آنچه مرویست از عائشه در صحیحین وغیرهما چنانچه در کتاب النکاح بیاید فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ضباعه دختر زبیر را شاید که اراده داری حج را گفت والله نمی یابم خود را مگر بیمار فرمود حج کن وشرط کن وبگو خدایا جای حل من از احرام همانجاست که حبس کنی مرا و بیفتد از حج بسبب مرض وصحت اشتراط قائل اند جمعی از صحابه وتابعین وشافعیه واحمد ومشهور از ابو حنیفه انکار کرده وآن ساابن عمر وجمعی از تابعین وحنفیه مالکیه وحدیث ضباعه را مخصوص بوی گویند یا آنکه مراد از محلی حیث حبستنی در حدیث ضباعه آنست که هر جا که دریابد مرا وفات منقطع گردد احرام من کما قالوا واز حیا ظاهر شود عدم منافات این حدیث با حدیث باب سابق که دلالت دارد بر تحلل بذبح هدی نزد احصار که آن در منع عدو بود واین در منع مرض وفوات حج است وثبت در سنت مرفوعه نصی که دلالت دارد بر حکم این حدیث در حبس مرض شاید که قیاس کرده این عمر محصر مرض را بر فائت الحج ودر حکم وی دانست پس اطلاق کرد سنت رسول را علیه السلام بر ثبت مطلق کتاب وحدیث مرفوع چنانچه در صدر ابواب محصر مذکور شد راجح است از اخذ با این آثار

باب النحر قبل الحلق فی الحصر نحر هدی پیش از حلق است در حکم حصر وتعقیب بحر بحسب اقتضای مقام است نه برای احتراز چه در حج وغیره نیز همچنان است حدثنا محمود بن غیلان قال حدثنا عبد الرزاق بن همام قال اخبرنا معمر عن الزهری عن عروة عن المسور بکسر میم وسکون سین وفتح واو ابن مخرمة ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نحر قبل ان یحلق وامر اصحابه بذلک نحر کرد آن حضرت پیش از آن که حلق کند

من اجل حدیث تحکیات بنیس آمد رسول خدا و فرمود چه حالست مر این را گفت تب ورگرفته است او را
از شنیدن حدیثی که تو میگوئی آن را فقعدت فقالت عائشة والله لئن حلفت لا تصدقوني ولئن قلت
عائشه و گفت بخدا سوگند اگر سوگند خورم را است نگوئید اید مرا و لئن اعتذرت لا تعذروني و اگر عذر کنم عذر
نپذیرید مرا فمثلي ومثلكم كمثل يعقوب وبنيه پس مثل من و قصه من و قصه شما همچو قصه یعقوب و پسران
اوست در وقتیکه پدر را آمدند و دروغ گفتند که یوسف را گرگ خورد و گفت یعقوب والله المستعان على
ما تصفون و خدا یاری جسته شده است برانچه میگوئید شما فانصرف النبي صلى الله عليه وسلم فانزل الله
ما انزل پس برگشت آنحضرت پس نازل کرد خدا چیزی را که نازل کرد یعنی آیات برات عائشه فاخبرها فقالت
بحمد الله لا بحمد احد پس خبر داد آنحضرت عائشه را بآن آیات پس گفت عائشه این نعمت مقرون بحمد خدا
نه بحمد دیگری این حدیث تمام و مشروح گذشته در تفسیر اشتا نما همین در روایت است نلیند کرحال ثنا یحیی بن
بکیر قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب قال اخبرني عروة انه سأل عائشة زوج النبي صلى
الله عليه وسلم گفت ابن شهاب خبر داد مرا عروه که بتحقیق وی پرسیده است عائشه را از زوجه پیغمبر خدا
رحمت کن و خدا بروی ازین آیت قوله حتى اذا استيأس الرسل وظنوا انهم قد كذبوا او كذبوا
مراد درین قول خدا کذبوا بالصیغه مجهول است بتخفیف ذال است یا بتشدید از باب تفعیل و معنی آیه بر تقدیر
تخفیف این است تا وقتیکه نومید شدند پیغمبران و دانستند که بتحقیق دروغ گو بودند در وعید اگر مخالفان
آورده یعنی و دانستند که خدا انبیا را است گفته بود و بر تقدیر تشدید معنی اینست که دانستند که تکذیب کرده شدند
یعنی مخالفان نسبت بکذب کردند قالت بل كذبهم قومهم گفت عائشه بتشدید است و مراد تکذیب قوم
ایشانست مر انبیا را فقلت والله لقد استيقنوا ان قومهم كذبوهم وما هو بالظن گفت عروه گفتم
عائشه را بخدا که بتحقیق بیقین دانسته بودند که قوم ایشان تکذیب کرده بودند و نبود دانستن پس نسبت ظن
کردن برسل چه معنی دارد فقالت يا عرية لقد استيقنوا بذلك پس گفت ای عریه بتحقیق یقین کردند
باین عریه تصغیر عروه است و اصل این لفظ عریوه است بتا حد اصرفیان واو را یا بدل کرده ادغام
نموده اند قلت فلعلها او كذبوا شاید کذبوا بتخفیف باشد و بقرینه ظن شاید که گمان کردند که از
جهت مهلت عتاب کافران و غلبه ایشان یعنی بطریق ظن بخاطر رسیده باشد قالت معاذ الله لم تكن
الرسل تظن ذلك بربها گفت عائشه پناه بخدا است که یعنی تصور توان کرد و نبودند پیغمبران که گمان
کنند آن را پوشیده نماند که مثل این یعنی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز گوید ظاهر شده در توجیه آن گفته اند
که خلجان این قسم معنی گاهی از لوازم بشریت حق میباشد و باحتمال آنکه آنچه حق سبحانه فرموده مقید بقیدی و مشروط
بشرطی باشد که بدان آگاه نفرموده و واجب نیست بر الله تعالی چیزی فافهم والله اعلم واما هذه الآية
قالت هم اتباع الرسل الذين آمنوا بربهم این آیه گفت عائشه مراد از وی اتباع پیغمبران است
آنانکه ایمان آورده اند بخدای خود و صدقوهم فطال عليهم البلاء واستأخر عنهم النصر
و تصدیق کردند پیغمبران را و دراز شد بر ایشان ابتلای الهی و تاخیر کرد از ایشان یاری دادن

اربابا پس ابن یعنی برآمد ابن عمر معتمر بسوی مکه در
ایام فتنه و حدیث کرد نافع ان عبد الله لبنیه حین
و سالم کلما عبد الله بن عمر که عبد الله و سالم
پسران ابن عمر سخن گفتند با پدر خود در منع از قصد
سفر بجهت خوف شر فقال خرجنا مع رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم معتمرین پس گفت ابن عمر
برآمدیم با پیغمبر خدا بجالیکه قاصد عمره بودیم
کما تحریش دون البیت پس در میان آمدند با ما
کافران قریش نزدیک کعبه فنحر رسول الله
پس نحر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
بدنه شتران و گاوان خود را و حلق راسه
و حلق کرد سر مبارک را در هدایه گفته نیست حلق
یا تقصیر در احصار در قول ابی حنیفه و محمد و ابو
یوسف گوید واجب است لیکن بترک آن لازم نشود چیزی
بدلیل آنکه حلق کرد آنحضرت در حدیبیه و امر
کرد اصحاب را بآن و طرفین گویند حلق عبادت
بر اتقدیر لیست که مرتب گردد بر افعال حج و عمره
پیش از آن از نسک نباشد و آنحضرت و صحابه که
کردند برای آن بود تا دانسته شود استحکام عزم
بر انصراف و این ظاهر است در آنکه واجب نیست
نزد ایشان حلق مطلقا در حل محصر شود یا در حرم
ولیکن در کافی گفته عدم حلق وقتی است که محصر
در حل باشد اما اگر در حرم محصر بود حلق کند پس آن
حلق موقت است بحرم نزد ایشان بر این تقدیر
گفته شود که حلق آنحضرت بجهت آنست که محصر
در حرم بود زیرا که بعض حدیبیه از حرم است
کما قال ابن الهمام باب من قال لیس علی المحصر
بدل جهت کسیکه گوید نیست بر محصر عوض و قضاء
آنچه از آن باز مانده حج یا عمره و قال روح عن شبل
ابن عباد بضم عین و تخفیف موحده و شبل
بکسر شین معجمه ابن عباد بفتح عین و تشدید موحده
از صغار تابعین است توثیق کرده اند که الامام احمد
ولیکن تدریس بود عن ابن ابی نجیح عن مجاهد عن
ابن عباس رضی الله عنهما انما البدل على من نقض
حجه بالتلذذ نیست عوض و اجب مگر بر کسیکه
بشکند حج خود را بلذت یعنی بجماع فاما
من حبسه عذر پس کسیکه گوید باز داشته او را نوعی از
عذر چون مرض او عدو ذلك باحرة آن قسم عذر

يعني گمان كنند گان اين جماعه اند پيغمبران حتى اذا استيأس ست ممن كذبهم من قومهم
تا وقتيكه نا اميد شدند پيغمبران يا مسلمانان از ايمان كسانيكه تكذيب كردند ايشان را از قوم ايشان وظنوا ان اتباعهم
قد كذبوهم جاءهم نصر الله و گمان كردند پيغمبران كه تابعان و مسلمانان تكذيب كردند ايشان را آمد ايشان را نصر
و ياري خدا انتهى ظاهر اين حديث آنست كه عائشه انكار قراءة تخفيف كرده است بنا بر آنكه ضمير ظنوا راجع برسل است و ضمير
كذبوا اگر خفيف خوانند معنى باطل ميشود چنانكه معلوم شد يا آنكه اين قرأت تخفيف قرأت كوفيان است و از جمله قرأتها
متواتره شايد بعائشه اين قرأت درين وقت نرسيده بود و در توجيه اين قرأت گفته اند كه درين وقت ضمير ظنوا راجع است
بتوابع و همچنين ضمير كذبوا و قرينه برين معنى سياق آيت و سباق آنست كه بالا تر ازين واقع شده و كيف كان عاقبة
الذين من قبلهم پس ذكر رسل مشعر است از مرسل اليه حاصل معنى آنست وقتيكه گمان كردند مؤمنان كه ايشان را
دروغ گفته شده است يعني انچه پيغمبران خبر داده اند از نصرت مسلمانان و خذلان كفره در واقع نبوده است آمد درين
هنگام نصرت حق پوشيده نماند كه اگر ضمير اول راجع باتباع و ثاني برسل باشد هم معنى درست ميگردد و حاصلش آنكه توابع
گمان كردند توابع كه پيغمبران دروغ گفته شده اند يعني انچه خدا بآنها خبر داده چون بوقوع نيامده دروغ گفته
بآنها يا حق سبحانه خلف وعده كرده است آمد نصرت خدا و اين گمان از ساير مسلمانان استحاله ندارد فافهم در كشاف گفته كه
انچه روايت كرده است ابن عباس كه رسل گمان كردند كه بآنها خلف وعده شده و اين گمان از طبيعت بشري بود و
اين آيت خواند و زلزلوا حتى يقول الرسول والذين آمنوا معه متى نصر الله ميگويد اگر اين روايت صحيح باشد مراد
از ظن با جسه و خبر و خطور است بطريق وسوسه انتهى پوشيده نماند كه وسوسه فعل شيطان است و انبيا بلكه كبراى
اوليا معصوم و محفوظ اند از وسوسه شيطاني و فعل وخصوص اين قسم وسوسه كه كفر كه تكذيب على الله است و اين حديث
در كتاب التفسير نيز مذكور خواهد شد ان شاء الله العزيز قال ابو عبد الله استيأسوا افتعلوا
من يئست گفت ابو عبد الله مؤلف رحمه الله استيأسوا بر وزن افتعلوا است از باب افتعال كه سين بجاى فا است
و در روايت اصيلي استفعلوا است گفته اند كه صواب همين روايت است كه از باب استفعال است و استفعال اينجا بمعنى
فعل مجرد است چنانكه عجب و استعجب و سخر و استسخر بيك معنى است و زيادتي سين و تا محض براى مبالغه است نه براى طلب
منه اى من يوسف ضمير راجع بيوسف است يعني هرگاه حاصل شد ايشان را ياس از جانب يوسف كه اجابت
سؤال ايشان نكرد لا تيأسوا من روح الله معناه الرجاء يعني معنى روح رجا و اميد است و آن عباس
گفته من رحمة الله و قتاده گويد من فضل الله و در بعضي قرأتها من روح است بضم را و بمعنى آنست كه نوميد
متوبيد از زنده كه جان داده او را خدا يعني اگر زنده است نوميد از ملاقات او نشويد حدثنا عبدة قال حدثنا
عبد الصمد عن عبد الرحمن عن ابيه عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الكريم ابن الكريم ابن الكريم ابن الكريم يوسف
بن يعقوب بن اسحق بن ابرهيم عليهم السلام مقصود از ايراد اين حديث آنست كه بروايات متعدد اين معنى بثبوت پيوسته
باب قول الله تعالى و ايوب اذ نادى ربه انى مسنى الضر و انت ارحم الراحمين دربيان قول خدا كه اين است
و ذكر كن ايوب پيغمبر را وقتيكه ندا كرد پروردگار خود را باين دعا كه بتحقيق رسيده است مرا مرض و توئي مهربان ترين
مهربانان حسن و لطافت اين قول پوشيده نيست كه او لا خود را بعجز كه موجب رحمت الهي است ذكر كرد بعد ازان

رسيد بمكه گفت ابن مسعود كو بفرستد هدي را و
مقرر كند با ياران خود روزى را يعني موعد روز
ذبح آن پس چون نحر كرده شود هدي حلال شود
بر وى واجب است عمره بدل عمره كه فوت شده بعضا
ذكر كرده آن را محمد در موطا بطريق بلاغ و ابن
اثير در جامع الاصول و گذشت از ابن عباس نيز
در باب اذا احصر المعتمر احصر حتى اعتمر عاما قابلا
و اين ظاهر در قضا است خصوصا با اعتبار قصه
محذوف مذكوره و لهذا عمره سال آينده را عمرة القضا
نامند و ان كان معه هدي و هو محصر نحره و اگر
باشد با محرم هدي و حالانكه وى محصر است نحر كند آن را
آنجا كه محصر شود حل بود يا حرم ان كان لا يستطيع
ان يبعث به اگر هست كه نمى تواند فرستاد آن را
بحرم و ان استطاع ان يبعث به لم يحل حتى يبلغ
الهدي محله و اگر تواند فرستاد آن را حلال نشود
تا آنكه برسد هدي بمحل خود را كه حرم است و نزد امام
ابو حنيفه ذبح نكند جز در حرم بدليل كريمه و لا تحلقوا
رؤسكم حتى يبلغ الهدي محله و اثر ابن مسعود كه مذكور
شد و ذبح كردن آن حضرت در حديبيه منافى نيست
زيرا كه بعض حديبيه از حل است گفت عطا و ابن
اسحق نحر كرد آن حضرت روز حديبيه مگر در حرم ذكره
ابن عبد البر في الاستذكار و قال مالك وغيره
و گفت امام مالك وغير وى مراد ازين شافعي است
ينحر هديه و يحلق في اى موضع كان و لا قضاء
عليه نحر كند محصر هدي خود را و حلق كند در هر جا كه
باشد حصر و نيست قضا واجب بر وى لان النبي
صلى الله عليه وآله وسلم و اصحابه بالحديبية
نحروا و حلقوا و حلوا من كل شيء قبل الطواف و قبل ان
يصل الهدي الى البيت زيرا كه آن حضرت و اصحاب
وى بحديبيه نحر و حلق كردند و حلال شدند از هر
چيز پيش از طواف و پيش از آنكه برسد هدي تا بيت
يعني بمكه آنجا طواف و نه ارسال هدي و نه وصول آن كرد اين را مالك در موطا بطريق بلاغ الى آنكه
گفت ثم لم يذكر ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم
امر احدا ان يقضوا شيئا و لا يعودوا له بستر كرده نشده كه آن حضرت امر كرد احدى را آنكه
قضا كنند چيزى را ازين عمره و نه امر باينكه عود كنند
براى قضا و ليكن روايت كرده واقدي در مغازي
از طريق زهري و از طريق ابى معشر وغير ايشان
كه گفتند امر كرد پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم

خدا را بغایت رحمت یاد کرد و بهمین اکتفا کرد از مطلوب که بحکم الهی طلب عافیت بود و ذی علیه السلام او
پیغمبر است حق سبحانه او را به نبوت برگزید و بکثرت مال و فراوانی اولاد ممتاز ساخت بعد از ان ابتلای آمد
شد مالهای او همه بغارت رفت و اولاد او بیکبار در زیر خانه آمدند و همه هلاک شدند و بر وی بیماری سخت
گردانید از فرق سر تا ناخن پا جز بر زبان و در دل که بدان ذکر الهی و ثنا و شکر میکرد جرکها بر آمد از
و درد وی خارشی پیدا شد که بتاب آن برا می خارید اولاً از ناخن خارید چندانکه همه ناخنها ریخت
بچوب آخر پاره پاره شد دیگر بسفال و سنگ خارید چنانکه گوشتها تمام از بدان جدا شد و نماند مگر
و استخوان و بهم بوی گنده گرفت اهل قریه او را از قریه بر آوردند و بر کناسه و خاکروبه انداختند و هیچ
یاد می نماند مگر زن که نبیره یوسف علیه السلام بود و بر وی تردد میکرد و اصلاح حال می نمود و باین حال
هژده سال دیگر بر آمد و بکمال صبر و شکیبائی می بود از آن رو او را حق سبحانه از صابران کامل
روزی زن او گفت اگر دعا کنی خدا را العافیت بهتر نباشد گفت مدت عافیت من چند سال بود گ
گفت شرم دارم از خدا که مدت ابتلای من هنوز بمدت عافیت نرسیده و من در خواست نی
این رنج بدل رسید و ترسید که از یاد خدا محروم ماند دعا کرد چنانکه در آیه کریمه اشارت بآنست حق جل
مهربانی اجابت دعای او کرد و گفت پای خود بر زمین زن وی پای خود بر زمین زد و از آنجا چشمه آب
وایوب بدان غسل کرد و بهمان وقت بصحت حال رسید ارکض اضرب یعنی ارکض و در بن آیه معنی
یرکضون یعنی یعدون بفتح مثناة وسکون مهمله است حدثنا عبد الله بن محمد الجعفی قال حد

قال اخبرنا معمر عن همام عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال بینا ایوب یغتسل عریانا
حال که ایوب غسل میکرد برهنه ظاهرا در ایام عافیت پیش از ابتلا بود چنانکه در حدیث دیگر
ابی هریره که بعد از انکه عافیت داد او را خدا انداخت بر او از ملخهای طلا بر صحن و بام او بارید جراد من
افتاد بر وی پای ملخ از طلا فجعل یحتثی فی ثوبه پس گشت که میگرفت به دست در جامه خود
الم اکن اغنیتک عما تری پس ندا کرد او را بواسطه ملکی یا چنانکه بموسی علیه السلام ندا کرد پروردگار او
بی نیاز کرده ام ترا از آنچه می بینی تو قال بلی یا رب ولکن لا غنی بی عن برکتک گفت آری تو
تو مرا الیکن بی نیازی نیست مرا از برکت و کرم تو و این حدیث در کتاب الطهارة در باب من اغتسل عریانا
گذشته است باب واذکر فی الکتاب موسی انه کان مخلصا وکان رسولا نبیا در قرآن مجید موسی را
و وی ابن عمران بن لاهب بن عازر بن لاوی بن یعقوب است تحقیق بود موحد که عبادت خالص شد
نوری از عبد العزیز بن رفیع از ابی امامه روایت کرده که حواریان از عیسی روح الله پرسیدند که
کیست گفت مخلص کسی است که عبادت کند خدا را و دوست ندارد که او را بر آن عبادت بستایند و کان
و بود رسولی آگاه کننده قوم را باحکام الهیه ونادیناه من جانب الطور الایمن وندا کردیم او را از سوی
کرانه راست موسی بود و طور کوهی است میان مصر و مدین وقربناه نجیا ونزدیک گردانیدیم او را از روی تشریف
حال که مناجات کننده بود یا مناجات و کلام کننده ایم و ابن جریر از ابن عباس روایت کرده معنی آنست که نزدیک گردانیدیم

الجزء السابع شیخ الاسلام الباب

نیز احرام حدیبیه نه تمام از حل است و نه تمام از حرم بلکه
بعض آن از حل است و بعض از حرم ابن ابی شیبه
در مصنف خود از عطا روایت کرده بود آنحضرت
که نزول کرد روز حدیبیه در حرم و چون نزول کرد
در حرم چگونه نحر کند بدیها در حل و روایت کرده
طحاوی از حدیث زهری از عروه از مسور که آنحضرت
بود در حدیبیه خیمه او در حل و مصلای او در حرم
و جای نیست در قول هیچ یکی از علما مر کسی را که قادر
باشد بر دخول چیزی از حرم اینکه نحر کند در غیر حرم
و بیهقی نیز از مروان و مسور در حدیث طویل قضیه
حدیبیه آورده بود مضطرب او در حل و بود که میکرد
در حرم و مضطرب نماز جای که اضطراب کند و ایستاده
کرده شود بر وی نمای مضروب در زمین قال العینی و
منصوص از شافعی چنانکه علما و نقل کنند بودن
بعض حدیبیه از حل و بعض از حرم است اگر چه عبارت
در نقد ام موافق متن است و حجت قال کرده میرود
نحر آنحضرت در حل لقوله تعالی وصدوکم عن
المسجد الحرام والهدی معکوفا ان یبلغ محله که آن
محبوس بصد مشرکین هدی را از بلوغ محل محل
هدی حرم است گوئیم مراد محل معهود است که ذبح
بوده هدی را برای نحر آنجا اگر محصر نگردند و
مناسب است اگر چه جائز است نحر در سائر حرم خصوصا
تردد م بلوغ به بیت حدثنا اسمعیل قال
حدثنا مالک عن نافع ان ابن عمر رضی الله عنهما
قال حین خرج الی مکة معتمرا فی الفتنة ان صددت
عن البیت صنعنا کما صنعنا مع رسول الله صلی الله علیه
وسلم فاهل بعمرة من اجل ان النبی صلی الله علیه
وآله وسلم کان اهل بعمرة عام الحدیبیة ترجمه
باب اذا احصر المعتمر گذشت ثم ان عبد الله بن عمر
نظر فی امره پس ابن عمر نظر کرد در حکم احرام فقال
ما امرهما الا واحد پس گفت حج و عمره یکی است
که نیست حکم احرام حج و عمره مگر یکسان در جواز تحلل
بسبب احصار ثم التفت الی اصحابه فقال

ضرير قلم شنيد يعني آواز قلمي كه توريت مي نوشت بر سيد اشت نسخه آن را از لوح محفوظ شندي گويد معني آنست كه در آورديم
باسمان وسخن كرديم بوي ووهبنا له من رحمتنا اخاه هارون نبيا وداديم مر او را از رحمت كامله خود برادر او كه هارون است
در حالي كه پيغمبر بود يعني داديم براي وراثت او هارون كه برادر كلان وفصيح البيان بود واين موهبت از جمله رحمت الهي بود
يقال للواحد والاثنين والجمع نجي يعني اطلاق لفظ نجي كه بمعني جنس است بر يكي ودو وزياده بر آن آمده است يقال خلصوا نجيا
اي اعتزلوا نجيا يعني خلصوا بمعني اعتزلوا است يعني گوشه گرفتند والاطلاق نجي بر جماعت است والجمع انجية يتناجون وتسكاز
نجي بكفر ار اده كنند جمع آن انجيه است بر وزن افعلة يتناجون آورده تا صريح باشد در معني جمعيت تلقف تلقفها يعني تلقف كه در
سوره اعراف بمعني تلقم است مشتق از لقم **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال حدثنا الليث قال حدثني عقيل عن ابن شهاب
قال سمعت عروة قال قالت عائشة گفت ابن شهاب زهري شنيدم عروه را گفت گفته است عائشه فرجع النبي صلى الله عليه وسلم
الى خديجة يرجف فؤاده پس باز آمد آنحضرت از غار حرا بعد از آمدن جبرئيل بمنشور نبوت بسوي خديجه بحالي كه اضطراب ميكرد دل آن
حضرت فانطلقت به الى ورقة بن نوفل پس رفت خديجه بسبق به ورقة بن نوفل كه مردي دانا واطلاعي بر احوال گذشتگان داشت وكان رجلا
تنصر يقرأ الانجيل بالعربية وبود وي مردي دانا كه نصراني شد وبود و ترك بت پرستي كرد و كتاب انجيل كه بزبان سرياني بر
عيسى منزل شده بود بزبان عرب يعني ترجمه ميكرد انجيل را بعربي وگفت خديجه حال غريب آن حضرت كه درين وقت روي داده
بود فقال ورقة ماذا ترى فاخبره پس گفت ورقه چه چيز مي بيني تو پس خبر داد آن حضرت او را فقال ورقة هذا الناموس الذي
انزل الله على موسى اينكه بتو پيام مي رساند آن فرشته ايست كه فرستاده بود خدا بر موسى وان يدركني يومك واگر
در يابد مرا روز ظهور نبوت تو انصرك نصرا مؤزرا يا ري ميدهم ترا وميكنم ترا امدادي قوي درنا مؤزرا بضم ميم
وفتح همزه وتشديد زاي معجمه در آخر راي بمعني قوي و بليغ است الناموس صاحب السر الذي يطلعه بما يستره عن غيره
ناموس بمعني همراز است كه اطلاع ميدهد كسي او را بچيزي كه مي پوشد آن را از غير او وبعضي گويند بمعني صاحب سر خير است وصاحب سر
وحي را گويند ومراد جبرئيل است اهل كتاب جبرئيل را ناموس اكبر ميگفتند واين حديث در ابتداي كتاب بتمام گذشته ووجه تخصيص
ورقه بموسى با آنكه نصراني شده بود وايمان بعيسى آورده بود در آنجا مذكور است وآنكه شارحان در وجه تخصيص گفته اند كه كتاب
عيسى همه امثال ومواعظ و كتاب موسى مشتمل بود بر احكام چنانكه قرآنست چيزي نيست كه موجب تخصيص ناموس بموسى باشد باب
قول الله عز وجل وهل اتاك حديث موسى اذ رأى نارا الى قوله بالوادي المقدس طوى در بيان تفسير بعضي كلمات
كه درين آيت وآيات ديگر كه در قصه موسى واقع است قال ابن عباس المقدس بمعني المبارك است طوى اسم الوادي نام وادي است
وطبري از ابن عباس آورده كه نامبرده شد اين وادي را طوى از جهت طي كردن موسى آن را در يك شب وموسى عليه السلام بعد از
اتمام مدت مهر نكاح دختر شعيب اذن طلبيد كه رفته مادر خود را در يابد پس با اهل وعيال بر آمد چون باين وادي رسيد زن وي وضع حمل كرد
واين در وقت شب تيره وتاريك بود وبوقت كه آتش پيدا كنند راه گم كرده بود موسى ورمه پراگنده شده از دور نظر او بر آتش افتاد چون نزديك
بآن رسيد گلي ديگر شگفت و آواز آمد از جانب پروردگار اني انا الله القبس شعلة تعطى اثرها لعلكم تصطلون حالت است در اصل مصدر
سير است بجانب بمعني طريقه حالت مستعمل است والنهى التقى بملكنا بامرنا ملكنا و در قول خدا ما اخلفنا موعدك بملكنا بمعني امرنا وملك در قرأت
نافع وعاصم بفتح ميم است ودر قرأت حمزه وكسائي بضم آن هوى در قول خدا ومن يحلل عليه غضبي فقد هوى بمعني شقي است وبعضي
بهلك تفسير كرده وبعضي بمعني وقع في الهاوية واين همه معاني نزديك بيكديگر است فارغا در قول او واصبح فؤاد ام موسى فارغا الا من ذكر موسى

الجزء السابع عشر الاسلام | ابواب الصوم

از شما بيمار كه محتاج بحلق بود يا باشد بوي رنجي از
سر وي چون كثرت شپش بسيار در ريشش كه ميبايد حلق
كرد پس واجب بروي فديه است اگر حلق كند
از روزه يا صدقه يا قرباني وتخيير دادن آنكس را فديه
داده شده ميان اين سه اقسام فديه كه هر كدام
خواهد بكند فاما الصيام ثلاثة ايام اما روزه
پس مشروع ومعتبر روزه سه روز است واين آيه
گويا مسوق براي بيان مراد از صيام است يعني
با بهاي آينده براي بيان شقوق ديگر اند از فديه
حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك
عن حميد بن قيس بضم حا ابو صفوان مولى عبد الله
بن الزبير اعرج قاري مكي مردد را مارت سفلى عن
مجاهد عن عبد الرحمن بن ابي ليلى عن كعب بن عجرة
بضم عين وسكون جيم ابن امية حليف الانصار از اهل
شجره وفات يافت بمدينه در سنه نيجاه ويك عن
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انه قال گفت
آن حضرت كعب انصاري كه محرم بود با آنحضرت در
حديبيه ومي افتاد شپش بر روي وي چنانكه
در روايات ابواب آينده واضح شود لعلك
اذاك هوامك شايد كه آزار داد ترا شپشهاي
تو قال نعم گفت آري آزار ميكند يا رسول الله فقال
رسول الله پس فرمود پيغمبر صلى الله عليه وآله
وسلم احلق راسك بتراش موي سر خود را ادم
ثلاثة ايام روزه دار سه روز را او اطعم ستة
مساكين يا بخوران شش مسكين را او انسك
بشاة بضم سين ونيز سكون يا تقرب كن بگوسفند
درين حديث بيان است مجمل كتاب را باب
قول الله تعالى بيان قول خدا تعالى او صدقة
كه در آيت مذكوره است تفسير ميكند آن را مولف
بقول خود وهي اطعام ستة مساكين چنانكه تفسير
كرده سابق صيام را وباين دليل اند جمهور علما

ساوی در تصدق بقدر اسک یا بنه فیه ان قال لقیت
کعب بن عجرة یا نزلت هذه الآیة در شان من
نازل شده این آیه فمن کان منکم مریضا او به
اذی من راسه الی آخره یا نکه ترجمه گذشت فقال
النبی صلی الله علیه وآله وسلم نسکا او تصدق
بفرق بین ستة پس فرمود آن حضرت روزه دار
سه روز یا تصدق کن بفرق میان شش مسکین
و فرق بفتح فا و را مقدار سه صاع است او
ما تیسر از بز گیر از آنچه میسر شود از شتر و گاو و گوسفند

باب الاطعام فی الفدیة نصف صاع

الطعام بنیم صاع است مر هر مسکین را از شش مسکین
ظاهر این ترجمه در مقابل قول کسی که گوید کفایت
میکند در اطعام تغدیه و تعشیه یعنی خورانیدن
شش مسکین صبح و شام اگرچه کم و زیاد از نیم صاع
باشد بنا بر مقتضی اطلاق اطعام شش مساکین پس
حجت آورد بر روی حدیث باب ساکر صریحست در
اعطاء این مقدار بهر واحد حدثنا ابو الولید
قال حدثنا شعبة عن عبد الرحمن بن الاصبهانی
بفتح همزه و کسر آن و بای موحده قال حدثنی
عن عبد الله بن معقل بفتح میم و سکون مهمله و کسر
قاف مزنی تابعی کوفی سنه هشتاد و هشت قال
جلست الی کعب بن عجرة فسألته عن الفدیة گفت
عبد الله نشستم نزد کعب پس پرسیدم او را از تفسیر
فدیه که در کتاب الله آمده فقال نزلت فی خاصة
وهی لکم عامة پس گفت کعب نازل شده آیه فدیه
در شان من نه دیگری و حالانکه حکم آن برای همه شما
است شامل خصوص نیست باز ذکر کرد این را
بجهت اظهار علت خود بیان حملت الی رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم والقمل یتناثر علی
وجهی برداشته و برده شدم بحضور آن حضرت
بحالیکه شپش بهم می افتاد بر روی من فقال
ما کنت اری الوجع بلغ بک ما اری پس فرمود
نبودم که گمان می بردم مرض را که رسیده است
به تو آنقدر که می بینم او ری از العلم بمعنی الظن
کنت اری الجهد بلغ بک ما اری شک راوی است

مرا از یاد او که اضطراب داشت از انداختن او در دریا اذا یصدقنی در قول او فارسله معی ردا
یصدقنی پس بفرست هارون را با من مددگاری که تصدیق کند فرعون بتقریر فصیح او و دلائل مراد این نیست
که هارون تصدیق کند مراد تصدیق گفته میشود در تفسیر ردا منیشا بعین معین و نامشتقه از اعانت بمعنی
فریاد رسی او مجیبنا بعین معلوم و نون از اعانت یبطش و یبطش بکسر طا و ضم آنست و قرأت جمهور بکسر است
یأتمرون یتشاورون در قول خدا ان الملأ یأتمرون بمعنی یتشاورون است یعنی مشورت میکنند بیکدیگر والجذوة
قطعة غلیظة من الخشب لیس فیها لهب و جذوه در قول او جذوة من النار یعنی پاره درشت از چوب که نیست در
و روی شعله یعنی بمعنی انگشت سنشد سنعینک یعنی سنشد عضدک باخیک سرانجام است که سخت کنیم بازو
ترا به برادر تو یعنی اعانت و مدد کنیم ترا به برادر تو کلما عززت شیئا فقد جعلت له عضدا هرگاه که قوی کنی تو چیزی را بس
تحقیق گردانیده تو او را بازو که بقوت آن کار میکنی و اینهم تفاسیر از ابن عباس است وقال غیره کل ما لم ینطق بحرف
گفت غیر ابن عباس در تفسیر قوله تعالی واحلل عقدة من لسانی هر که نطق نکند بحرفی یا در فیه تمتمة او فأفأة در زبان او
باشد در حرف تا یا در حرف فا یعنی نتواند بیکبار گی و آسانی تکلم بدان کند تمتمه بدو تا و فوقانیه و دو میم است و فأفأه
و دو همزه است بمعنی تردد در تکلم باین دو حرف فهی عقدة پس این تردد عقده است مرویست که روزی فرعون موسی
در کنار گرفت و موسی دست بر ریش او کرد و کند آنرا فرعون در غضب آمد و فرمود بکشید این را آسیه زن فرعون گفت این طفل
فرق نمیکند در آتش یا پاره و دانه یاقوت پس حاضر آوردند هردو پیش موسی وی آتش یا پاره را گرفت و در دهن انداخت واز وی
سر زبان او سوخته شد اختلاف کرده اند که این عقده از زبان موسی رفته بود یا نه کسیکه قائل بزوال عقده است تمسک کرد
باین آیه قد اوتیت سؤلک یا موسی تحقیق داده شد سوالهای ترا و اجابت کردم ای موسی و از جمله دعا این بود واحلل عقدة من
لسانی و کسیکه قائل نیست بزوال عقده تمسک کرده است بقول موسی هو افصح منی و قول فرعون ولا یکاد یبین هر دو در ترجمه
و جواب اول از تمسک مخالف که موسی سوال نکرده مطلقا که عقده از زبان او زایل گردد بلکه خواسته آن قدر گشاده شود که فهم
پوشیده نماند که از قول او هو افصح منی نیز مفهوم میشود که عقده بحال خود بود و بسیار است که یکی از عقده یکی از دیگری فصیح تر تواند بود
پیدا شود و معنی در تبلیغ مطلوب است و قول او ولا یکاد یبین چون بکمال فصاحت نیست از آنکه از روی مکابره و عناد دیده باشد
ازری یعنی ظهری است یشتد به ظهری ازری در قول خدای بتعریف هارون اشدد به ازری فیسحتکم یعنی فیهلککم المثلی تأنیث الامثل یعنی افعل التفضیل
یقول بدینکم یعنی بیان معنی امثل است یعنی اشکل گیرا گویند که بیگویند که سبب نهایت شما که دست شما است یقال خذ المثلی خذ الامثل یعنی
این صیغه مؤنث و مذکر بمعنی مستعمل است ثم ائتوا صفا یعنی پس بیائید جای معهود صف بستن یقال هل اتیت الصف الیوم یعنی المصلی
الذی یصلی فیه مقصود ازین کلام آنست که صف بمعنی جای مصلی هم می آید چنانکه درین قول است آیا آمدی صف را امروز مراد از آن مصلی
که نماز گزارده میشود در آنجا فاوجس اضمر یعنی نهان کرد خیفة خوفا اذهبت الواو من خیفة لکسرة الخاء یعنی اصل خیفه خوف
است از جهت کسره خا واو به یا بدل داده شد و بجای آن یا که مناسب کسره بود آوردند فی جذوع النخل علی جذوع یعنی
خطبک بالک در کلام او ما خطبک یا سامری یعنی بال الشان است مساس مصدر ماسه مساسا یعنی دست رسانیدن
است در قول موسی سامری را در وقتیکه گمراه کرد جمعی کثیر از قوم بنی اسرائیل را و گوساله پرستی صورت نمود گفت فان لک فی الحیوة ان
تقول لا مساس یعنی سزای تو آنست که در زندگی این عقوبت که گوئی مساس نشود و حال این بود که هر که دست میرسانید بوی کسی را بمانند

تب بهمان وقت مگر تیغی پهسا کارش بپایان رسید که بیش آدمی گفتی که مساسی واقع نشود و از جهت ترس تیغ وبایں سبب در صحرا تنها مطرود و دور
مانده وحوش میگشت و تتعصود موسی علیه السلام با شهر عقاب آن بود که کسی نزدیک وی نیاید تا گمراه نکند شنیدستند اند زینه یعنی
خشیفون یعنی از انست در حالیکه بعد از سوختن خاکستر شده است الصحی تحمیا بود در قول خدا و انک لا تظما فیها و لا تضحی یعنی حرارت آ
یعنی تو تشنه نمیشوی در بهشت و گرم نمیشوی قسطلانی قحیار القیت تمام وبعد تصحیح کرده است این آیه در قصه آدم است تقریبا ذکر کرده است
تقیه یعنی اسحی انره استا یعنی سبیلی او بره معد یکون ان نقص الکلام رگا میشود فتینیه یعنی قصه خواندن بیان کردن تنا که در
قول خدا نحن نقص علیک اصل آنکه قصص مشتق از قصص باشد یعنی اتباع اثر یا از قصه کلام و بیان است عن جنب عن بعد و عن
جنابة و عن اجتناب احد یعنی این هر سه لفظ بمعنی بعد است قال مجاهد علی قدر موعد یعنی قدر بمعنی موعد است لا تنیا لا تضعفا
مکانا سوی منتصف بینهم یعنی سوی بمعنی جای میانه است درمیان شان یبسا یابسا بمعنی خشک من زینة القوم الحلی الذی
استعاروا من آل فرعون یعنی مراد از زینت قوم زیور است که عاریت گرفته بودند از اتباع فرعون از برای عروس یا روز عیدی بود
در وقت بر آمدن از مصر پس بر آمد تا آنها مطلع نشوند بر آن فقذفتها القیناها یعنی قذف بمعنی القا و انداختن است القی صنع یعنی
القی درین کلام والقی السامری بمعنی صنع است لیعمل دهم و فنسی موسی هم یقولون اخطأ الرب ایشان یعنی سامری تابعان او
میگفتند فراموش کرد موسی پروردگار را و خطا کرده است که بجبل رفته است بطلب رب بطور تقیه است ان لا یرجع الیهم قولا فی العجل
یعنی گمان نکردند که موسی رجوع نمیکند بسوی ایشان کلامی را و دفع نمیکند جوابی در حق گوساله و اینکه این تفسیرهای کلمات از قول و لقد آتیکم
منها بقبس تا اینجا مذکور است در روایت مستملی و کشمیهنی و قول او فزت الوادی من حیفة تا آخر ثابت است در حاشیه فرع اصل مذکور کرده
همه را بیان مولف بعید بعد کردن و رفتن تای این تفاسیر گذشته است که ذکر این تفاسیر درین کتاب عظیم الشان اشتغال بما لا یعنی است انتهی پوشیده نماند
که کرارا ما یا فتم که این تفاسیر همه با اسناد های معتبر رسیده چون این اما تفسیر مولف نموده است بطریق تعلیقات تا ماعد و رفع کرده
و اینهمه متعلق بقصه موسی است کذا افاده الشیخ ابن حجر **حدثنا** هدبة بن خالد قال حدثنا همام قال حدثنا قتادة عن انس بن
مالک عن مالک بن صعصعة ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم حدثهم عن لیلة اسری بی تحقیق پیغمبر خدا حدیث کرده صحابه را
از وقایع شبی که برده بود و بلند برده تا آمد الی السماء الخامسة تا اگر آنحضرت سماوات برآمد تا فاذا هارون قال هذا هارون
فسلم علیه فسلمت علیه یعنی هارون بود آنجا پس گفت جبرئیل این هارون است پس سلام کن بر وی فسلمت علیه فرد پس سلام کردم بر وی پس
رد سلام کرد ثم قال مرحبا بالاخ الصالح والنبی الصالح یعنی گفت مرحبا باد برادر صالح و پیغمبر صالح تابعه متابعت کرده است قتاده را
ثابت و عباد بن ابی علی عن انس عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم **باب** قول الله تعالی وقال رجل مؤمن من آل فرعون
یکتم ایمانه در بیان این قول که گفت مردی از توابع فرعون در حالیکه می پوشید ایمان خود را از فرعون و غیر او اتقتلون رجلا ان یقول
ربی الله آیا میکشید مردی را که میگوید پروردگار من خدای عالمیان است و قد جاءکم بالبینات من ربکم و حال آنکه تحقیق آمده شما را با دلائل
و معجزات الی قوله ان الله لا یهدی من هو مسرف کذاب این باب بی حدیث است یعنی آنکه در وی حدیثی نیاورد در حاشیه فرع یونینیه
و اصل آن ثابت است در فتح الباری گفته شاید مولف رح بعد ازین آیت بیاض گذاشته بود که حدیثی از مرویات خود بنویسد و به آنجا که درین باب ایراد
واقع نشده بسبب آنکه حدیثی که بر شرط او بود درین کتاب نیست بنابرین بعد از ان کاتبان بیاض را گذاشتند **باب** قول الله تعالی هل اتاک
حدیث موسی در بیان قول خدا و قول او و کلم الله موسی تکلیما و کلام کرد خدا با موسی کلام کردنی تکلیم مصدر است برای آن آورده تا توهم
نکنند که بمعنی مجاز است مراد پیدا کردن آواز است در درخت و از انجا موسی شنیده است بلکه مراد حقیقت کلام است قسطلانی نقلکرده

در گندم است و مسیح میداند شیر بن عمرو و تحبب
است انصف مسلی حفظ و گرفته روایت شده
از احمد بن محمد غزالی از ابی الولید شیخ بخاری
صاع تمر در روایت حدثنا ابن ابی لیلی بطعم فرتا
من زبیب آمده و لیکن محفوظ از شعبه بنا که حکم
کرده است حکم روایت نصف صاع از طعام
است و اختلاف در بودن آن تمر یا غیر آن از
تصرف رواة است حافظ ابن حجر عسقلانی
ازین گفته و ما از سبب ضعیف معلوم آن را اگر صد بار
حکم و اخراج نمود و آن را العجمی گوید در مسند
آن این اسحق است وی صحیح است در متن از
دراختلام در فتنه که جمعا اقتداء به گفت محفوظ است
تمر است که واقع شده در حدیث سلم از
ابی قلابة انتهی جسیم این سامی سلم در معنی
پس بیان شد آن بانه در سلم وقت صاع الاصول
اندر روایت وی تقلید در حال جائی باشد که صاع
تشدید است و ازین اختلاف مفتی یاد کرده تنقیح
آمده و مذهب امام ابو حنیفه چنانچه از احمد نصف صاع
است از گندم موصلا است از تمر و جو چنانکه در صدقه
الفطر و نزد دیگران نیم صاع است از هر چه باشد
باب النسک شاة نسک که در قرآن ذبح شده است
عبارت از گوسفند است یا آمده و در اقسام نسک است
و جایز است بدنه نیز **حدثنا** اسحق بن ابراهیم
معروف براهویه قال اخبرنا روح بن عبادة قال حدثنا
شبل بکسر عن ابن ابی نجیح عن مجاهد قال حدثنی
عبد الرحمن بن ابی لیلی عن کعب بن عجرة رضی الله عنه
ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رآه و قمله
یسقط علی وجهه دید آنحضرت کعب را حالی که
می افتاد بر روی کعب فقال ایؤذیک هوامک
قال نعم فامره ان یحلق وهو بالحدیبیة پس امر کرد
آنحضرت کعب را که تراشد موی سر را و حال آنکه
حضرت کعب بحدیبیه بود و لم یتبین لهم انهم یحلون
بها وهم علی طمع ان یدخلوا مکة تا هنوز ظاهر
نبود بر ایشان اینکه خود هم حلال میشوند در حدیبیه

کراجع کرده اند بخوبان برشکار اگر کلید فعل را بمصدر اسناد مجاز نباشد **حدثنا** ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام بن یوسف قال اخبرنا معمر عن الزهری عن سعید ابن المسیب عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لیلة اسری به گفت پیغمبر فرمود پیغمبر خدا در شبی که برده شد او را بآسمان رأیت موسی فاذا رجل ضرب رجل کانه من رجال شنوءة دیدم موسی را پس ناگاه بود مردی لاغر گوشت در موی جعد و پیچ و تاب نداشت چنانستی که او از مردم شنوءه است که بطنی است از یمن ضرب بفتح ضاد معجمه و سکون راء مرد میانه بمعنی خفیف اللحم است رجل بفتح راء و کسر جیم و لام است شنوءة بفتح شین معجمه و ضم نون بعد از واو ساکن همزه مفتوح است و در آخر تاء تانیث و رأیت عیسی فاذا هو رجل ربعة احمر دیدم عیسی را پس وی مردیست میانه بالا سرخ رنگ ربعة بفتح راء و سکون موحده و روا است فتح آن نیز راست در موی مرد و زن یعنی اطلاق آن بر هر دو آمده کانما خرج من دیماس یعنی حمام چنانستی که برون آمده است از حمام یعنی تازه و روشن گویا آفتاب بر وی نخورده است دیماس بکسر دال و سکون تحتیه در قاموس گفته دیماس بمعنی کنج و آب مجمع و حمام است بلفظ حبشی اگرچه حینئذ حمام در عرب نبوده است اما در عهد آنحضرت تواند که پیدا باشد لوجود آن که در مصر و جبش بیحینین صحابه نیز شنیده باشند وانا اشبه ولد ابراهیم به و من مشابه‌ترین فرزندان ابراهیم بابراهیم هستم ثم اتیت باناءین فی احدهما لبن و فی الآخر خمر پس آورده شدم من بدو ظرف یعنی آورده شد نزد من دو ظرف در یکی از آن دو شیر بود و در دیگر شراب فقال اشرب ایهما شئت پس گفت آنکه جبرئیل است بنوش هر کدام از این هر دو که خواهی فاخذت اللبن فشربته پس گرفتم ظرف شیر و نوشیدم شیر را فقیل اخذت الفطرة پس گفته شد یعنی جبرئیل گفت گرفتی اسلام را و استقامت در دین یعنی این علامت استقامت تست بر دین اسلام اما انک لو اخذت الخمر غوت امتک آگاه باش اگر میگرفتی شراب را سنت میشد در امت تو پس گمراه میشد از گمراهی که ام الخبائث است و لیکن میشد بر انواع معاصی وضر را الکبر را بالفتح بهمزه و خفت میم است **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن قتادة قال سمعت ابا العالیة قال حدثنا ابن عم نبیکم یعنی ابن عباس روایت از قتاده که گفت شنیدم ابا العالیه را گفت حدیث کرد ما را پسر عم پیغمبر شما کنایه است از ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال لا ینبغی لعبد ان یقول انا خیر من یونس بن متی و نسبه الی ابیه منسوب ساخت او را به پدرش ... هرگز بنده را اینکه گوید من بهترم از یونس علیه السلام پسر متی یعنی در تفضیل و در یونس اهمیت را از راه تواضع فرموده یا بیان خطر آن ... تفضیل در نبوت نیستند و انبیا در اصل نبوت برابرند متی بفتح میم و تاء فوقانیه مشدده و الف ... قسطلانی در تقریر معنی حدیث گفته ... شده که تفضیل کند خود را یا آنحضرت را و پوشیده نماند که احتمال اول اگرچه محتمل لفظ است لیکن بغایت دور از اراده است در روایتی دیگر صریح واقع شده ان افضل علی یونس بن متی و نسبه الی ابیه و نسبت کرده این راوی یونس را به پدر او گویا مولف رح رد کرده است باین قول بر کسی که گفته متی نام مادر است سیوطی گوید بعض شراح قول مولف را معنی چنین گفته اند که راوی نسبت کرده است راوی یونس را به پدر او که مردی صالح بود از اهل بیت نبوت نیست ... کسی که از وی حدیث کرده یا در او گفتی است ... این تقریر کلام مولف ... که گفته متی نام مادر است ... آنکه حافظ ابن حجر ... گفته ... این تکلف وقتی باید کرد که متی نام پدر یونس نباشد و قول ... بعض ... کلمه للسیرة الخاء یعنی اصل ... گفت هو اسم ابیه و قیل اسم امه فانهم ذکر النبی صلی الله علیه وآله وسلم لیلة اسری به ... شده بود و در آن در بعض روایات اسری ... تعالی موسی آدم طوال ... موسی مردی گندم گون دراز بالا بود چنانستی که از مردم قبیله شنوءه است و قال عیسی جعد ... بالا بود و ذکر مالکا خازن النار و ذکر الدجال و ذکر کرد آنحضرت در تماشای این کلام خازن را که ...

مرتفع علی جذوع ... یعنی کلامی که ...

... میانه ... بود ...

موسی گفت ... قال آیات فی الجنة ...

... ساخته ...

الجزء السابع شیخ الاسلام | المحصل الابواب

سدوح یعنی اسحق بهم انسدرح روایت کرده و هم ... یوسف ... است در تفسیر اسحاق قال حدثنا ... حدثنا ابن جریج ... عن ابی نجیح عن مجاهد قال حدثنی عبد الرحمن بن ابی لیلی عن کعب بن عجرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ... و قمله یتساقط علی وجهه ... کردار ... تمام حدیث را مانند حدیث مذکور باب قول الله تعالی ولا رفث الآیة کسیکه از وی ... حج باید اشتهر ... رفث و فسوق و جدال ... نکند ... این آیه در ابواب ... چون محرم از فسوق و جدال ممنوع است ... حدیث ... اما ... یک حدیث ... از دو طریق ... آیه ... سلیمان در تقریب ذکر ... محمد بن یوسف در تقریب ذکر لا فسوق ولا جدال ... ساخت دو باب ... در جزو ذکر کرده ... انطریق کرد ... باب ... **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن منصور قال سمعت ابا حازم عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من حج هذا البیت فلم یرفث ولم یفسق رجع کما ولدته امه کسیکه حج کند ... بیت معظم را ... نکند و فسوق ... باز ... پاک ... جماع است ... جماع با زنان ... سعد ... ارادة ... مرد ... و فسوق ... شریعت ... ماسوی ... جدال ... باب قول الله تعالی ... فسوق ولا جدال ... حدثنا محمد بن یوسف

حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا ایوب السختیانی عن ابن سعید بن جبیر عن ابیه عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم لما قدم المدینة مرویست از ابن عباس که تحقیق پیغمبر خدا وقتیکه قدوم آورد بمدینه وجدهم یصومون یوما یعنی عاشوراء یافت اهل مدینه را از یهود که روزه میدارند روزی یعنی روز عاشورا که دهم ماه محرم است فقالوا هذا یوم عظیم پس گفتند که این روز روزی بزرگست وهو یوم نجی الله فیه موسی واغرق آل فرعون واین روزیست که نجات داده در آن روز خدا موسی را از شر فرعون وغرق کرد فرعون واتباع او را فصام موسی شکر الله پس روزه داشت درین روز موسی از برای شکر خدا فقال انا اولی بموسی منهم پس فرمود من بهترم بموافقت موسی از یهود فصامه وامر بصیامه پس روزه داشت آنحضرت آنروز را وفرمود صحابه را بروزه داشتن آن روز شاید اینجا که خبر نمیداده اند مسلمانان خواستند بود که از یهود بشرف اسلام مشرف شده باشند وگر نه لازم می آید جواز قبول روایت کافر وبا وجود کردن آن قدیر

باب قول الله تعالی وواعدنا موسی ثلثین

لیلة واتممناها بعشر در قول خدای برتر وعده کردیم موسی را سی شب که شبهای ماه ذی القعده بود وتمام کردیم آن شب ها را بده شب ذی الحجه وجهی میخواهم نشان کرده باشد آنچه بخاطر میگذرد آنکه بنا بر عادت حساب عرب است که شمار لیالی میکنند والله اعلم روایت کرده اند که موسی علیه السلام وعده کرده بود بنی اسرائیل را بمصر که بعد از هلاک فرعون کتابی می آرد از خدا که دروی بیان هر چیز خواهد بود هرگاه هلاک شد فرعون سوال کرد خدا را که کتابی منزل شود حکم آمد که سی روزه نگاهدار چون سی روزه تمام شد ناخوش آمد او را بوی دهن که از روزه داشتن پس مسواک کرد ملایکه آمده گفتند که ما اندریافتن تو بوی مشک می یافتیم تو مسواک نساد آن کردی پس الله تعالی فرموده ده روزه دیگر نگاهدار فتم میقات ربه اربعین لیلة پس تمام شد وقتیکه توقیت او کرده بود چهل شب وقال موسی لاخیه هارون اخلفنی فی قومی واصلح ولا تتبع سبیل المفسدین وگفت موسی مر برادر خود را که هارون است خلیفه من شو در قوم من واصلاح احوال آنها کن وپیروی مکن راه مفسدان را فلما جاء موسی لمیقاتنا وقتیکه آمد موسی در وقتی که مقرر شده بود در آن وقت بعد از انقضای چهل شب است قسطلانی از طیبی شارح مشکوة نقل کرده که در میقاتنا تقدیر مضاف باید کرد یعنی آمد میقاتنا یا انقضای میقاتنا وتقریر که کردیم هیچ احتیاج تقدیر نیست فافهم وکلمه ربه وتحن کرد موسی را پروردگار او بیواسطه قال رب ارنی انظر الیک الی قوله وانا اول المؤمنین گفت موسی ای پروردگار من بنما خود را بمن که ببینم بچشم بسوی تو این آیت منظور است تا قول وانا اول المؤمنین و این آیه دلیل است بر امکان رویت خدای جل وعلا زیراکه طلب محال از انبیا که عارف تر از همه اند بذات وصفات الهی امری است که هرگز روا نیست ولایق بود شان ایشان حق تعالی کسی نیست خصوصا از کسیکه برگزیده او را خدا برسالت وممتاز ساخت او را بکرامت وشرافت کلام بی واسطه وآنچه نفی کرده در قول او لن ترانی انکار مسئول اوست در نشاه دنیا ومعنی قول او وانا اول المؤمنین آنست که من نخستین کسانی هستیم از امت خود که ایمان آورده اند بآنکه تو دیده نمیشوی در دنیا اگر گوئی ازینکه کفایت دارد در خواست مطلوب از آنکه الله سبحانه هرگاه خود را نماید چاره نبود از آنکه نظر کند دعوات الی تولی الله

ربی انظر الیک پس از آن چیست جواب گفته اند که مقصود تاکید وکشف تام است یعنی بعد از نمودن مانع مگر از نظر واصل آن ثابت است تجلی یافتم چشم از شرق انوار قدسیه ازین قبیل است که سیگویند نظرت بعینی وبطشت بیدی درمانند این کلام تجریدیم گفته اند جامع شد السبب الکه موسی را حرکة زلزله یعنی حرکت در آیه وحملت الارض والجبال فدکتا دکة یعنی لغزش است در بعضی نسخ بجای زلزله زلزل واقع است حاصل معنی در بیان قول دکتا فدکتا یکی جعل الجبال کالواحدة مقصود ازین کلام آنست که صیغه تثنیه جبال صیغه جمع است وارض مفرد حکم نکنند که تثنیه مجاز است او بنده تمکن دکه میگفت لیکن بگردانیده شده است جبال در حکم صیغه واحد همچنین ارض چون ارض صیغه واحد است

محرم مر قتل ونفیر او را مانند آن چون قطع شجر وقوله تعالی اینچنین هست روایت ابی ذر ودر روایت غیر وی بسمله وقبل آن همه ساقط هست ودر جای آن باب قول الله تعالی لا تقتلوا الصید وانتم حرم الی قوله تحشرون نکشید شکار را بجائی که شما محرم باشید وکسیکه قتل کند از شما صید را دیده ودانسته پس واجب است بر وی جزا مانند آنچه کشته است از چهارپایان که حکم کنند بدان مانند دو صاحب عدالت از شما بجائی که آن مانند صید هدی بود رسیده بکعبه یعنی ذبح کرده شود در حرم یا واجب بر وی کفارت است طعام مساکین یا برابر آن طعام روزه ها از برای آنست تا بچشد گشنده صید در احرام کرانی وسختی کار خود را احلال کرده شد برای شما شکار دریا وطعام او تا متاع باشد برای شما وبرای کاروان شما وحرام کرده شد بر شما شکار صحرا مادام که باشید شما محرم وبترسید خدا را که بسوی وی حشر میشوید این هست ترجمه آیت مذکوره وتفصیل احکام آن با شرح اختلافات در کتب فقه مذکور هست

باب واذا صاد الحلال فاهدی للمحرم الصید

اکله اینچنین هست روایت ابی ذر ودر روایت غیر وی ساقط است چنانچه شیخ ابن حجر وعینی گفته بر تقدیر ثبوت باب سابق خالی از حدیث باشد که گفته شود مولف بر شرط خود نیافت وبر تقدیر سقوط احادیث آینده از باب سابق باشند ومناسبت آن بدان پوشیده نیست وقسطلانی گفته آنچه در فرع یونینیه هست اقتضا میکند که ساقط همین لفظ باب است نه ترجمه وهمچنین دیده ام در بعض اصول معتمده انتهی ودر نسخه شیخ اجل نیز بر لفظ باب نقطه نسخه بر سر نوشته ومعنی ترجمه این هست چون شکار کند حلال یعنی آنکسیکه محرم نیست پس هدیه فرستد محرم را آن شکار بخورد محرم آن را وباین قائل اند جمیع از صحابه وتابعین بی فرق میان آنکه برای محرم صید کرده یا نه برای وی وهمین هست مذهب امام ابو حنیفه بعد اتفاق بر آنکه جائز نیست اشارت ودلالت واعانت وخوردن صیدیکه بیکی ازین وجوه باشد مر محرم باشد

تعرض بآن نکرد پس بصیغه تثنیه آورد و گفت فذکت کما قال الله عز وجل ان السموات والارض کانتا رتقا [illegible]
و این اعتبار مانند این قول خداست که ضمیری که راجع بسموات است ضمیر تثنیه است در کانتا [illegible]
جمع ملتصقتین تفسیر رتق است بمعنی پیوسته بهم اشربوا در قول خدا واشربوا فی قلوبهم العجل یعنی رنگین کرده [illegible]
محبت گوساله را توب مشرب مصبوغ جامه مشرب بمعنی رنگ کرده شده و قال ابن عباس انبجست انفجرت یعنی [illegible]
دفعنا یعنی نتقنا در آیه و اذ نتقنا الجبل واقعشره بمعنی رفعنا است یعنی برداشتیم کوه را مروی است که چون موسی علیه السلام [illegible]
بیاورد قبول آن مانع عمل بر آن ظاهر این جماعه گوساله پرست خواستند لهذا حق تعالی فرمود جبرئیل را که کوهی بقدر اجتماع [illegible]
بکنده بر سر ایشان بردارد و این مردم همه ششصد هزار نفر بود فرسخ زمینی که در آن نزول کرده بود نزدیک فرسنگ [illegible]
کوهی بر سر ایشان بقدر یک مردی گفت اگر قبول نکنید توریت را بر شما میندازم که همه زیر آن هلاک شوید [illegible]
حدثنا محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان عن عمرو بن یحیی عن ابیه عن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الناس یصعقون
یوم القیمة فرمود مردم همه بیهوش میگردند روز قیامت فاکون اول من یفیق پس باشم من نخستین کسیکه بهوش می آید فاذا انا بموسی آخذ
من قوائم العرش پس ناگاه می بینم موسی را که گرفته است پایه از پایهای عرش فلا ادری افاق قبلی ام جوزی بصعقة الطور [illegible]
بهوش آمده است پیش از من یا جزا داده شده بیهوشی که در کوه طور او را واقع شده بود یعنی بجزای آن بیهوشی او را در [illegible]
قسم معانی که آنحضرت فرموده بنا بر کشف احوال یوم قیامت چنانکه در باب دیگر فرموده است اگر کسی گوید انا [illegible] حدثنا عبد الله بن محمد
الجعفی قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن همام عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لولا بنو اسرائیل لم یخنز
اللحم گفت ابو هریره فرموده پیغمبر خدا اگر نبودندی بنو اسرائیل گنده نشدی گوشت یخنز بفتح تحتیه و سکون خاء معجمه و فتح نون بعده [illegible]
که بنی اسرائیل مامور شدند که از خوردنی سلوی که از آسمان بر ایشان نازل میشد بسیار انبار نکنند لیکن نکردند و [illegible]
گنده کرد آنرا و لولا حواء لم تخن انثی زوجها الدهر و اگر نبودی حوا خیانت نکردی زن شوهر خود را [illegible]
ترغیب کرد آدم را بر خوردن شجره و چون بیخ اصل او میان است سرایت کرده صفت وی در زنان چنانکه بعضی صفات آدم علیه السلام [illegible]
کرده در مردم کما نطقت به الاحادیث باب طوفان من السیل یعنی در قول خدا فارسلنا علیهم الطوفان یعنی طوفان [illegible]
الموت الکثیر الطوفان و گفته میشود مرگ بسیار را الطوفان هم یا شبه طوفان بعضی یعنی طاعون هم گفته اند القمل الحمنان [illegible]
حمنان است بفتح حاء مهمله و سکون میم و بعد نون و میانه الف [illegible] است [illegible] الفتح حا و لام [illegible]
یعنی کنه که بر پوست رواید [illegible] افتاد [illegible]
حقیق یعنی حق است سقط [illegible] ولما سقط فی ایدیهم [illegible] کل من ندم فقد سقط فی یده [illegible]
شده است [illegible]
[illegible]
هر و بصیغه مجهول [illegible]
شده [illegible]
و پشیمان شد [illegible] باب
حدیث الخضر مع موسی علیهما السلام [illegible] حدثنا عمرو بن محمد قال حدثنا

می کشیدم بر تو دره را پس اگر بنوید یعنی آنچه امر رضی الله عنه از طریق توقیف و سماع سوگند می خورد [illegible]
یجتوی یا اجتهاد و سوال نکرد طلحه و نه ابو هریره و نه عمر رضی الله عنهم از آنکه صید برای محرم بود
یا نه برای وی کما پس ظاهر عموم جواز بهر دو حال است و
مروی است که زبیر بن عوام تزود میکرد گوشت صید بریان کرده بود حالانکه محرم بود وی و مذهب مالک و شافعی
و احمد آن است که اگر کسی برای محرم صید کرده اگرچه
از آن که بود خوردن آن حرام است و در و ولی از عثمان
رضی الله عنه آورده که محرم بود و در موضع عرج محرم
صیدی نزد وی آوردند پس گفت مر اصحاب خود را
بخورید گفتند تو چرا نخوری گفت نیستم من مثل شما
این را برای من صید کرده لهذا برای شما [illegible]
از حدیث جابر آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم حلال است صید شما را در حال احرام
ما دام که صید نکنید یا بفرمایش خود یا صید کرده نشود برای
شما ترمذی گفته مطلب که راوی این حدیث است
از جابر نمی شناسم او را سماع از جابر و تیمیان حکم کرده
طحاوی بعدم ثبوت و گفته صید برای شما یعنی صید
با مرشماست و منقول گفت مانند آن در حدیث
عثمان و بعضی از صحابه و تابعین بر آنند که حرام است
بر محرم اکل لحم صید مطلقا [illegible] حدیث صعب
بن جثامه که قبول نکرد آن حضرت لحم صید را و فرمود
ما نحرم ما حرم چنانکه بعد از سه باب بیاید و کلام در آن
[illegible] مذکور شود و دلیل ایشان عیاس [illegible]
[illegible] است ابن عباس و انس بر [illegible] محرم
باب و هو غیر الصید نحو الابل و الغنم و البقرة و الدجاج
و الخیل و آن جواز ذبح محرم مر غیر صید است چون
شتر و گوسفند و گاو و مرغ و اسپ و تخصیص [illegible]
عموم ذبح است که ظاهر آن است [illegible]
متفق علیه است [illegible]
[illegible] بعد از آن تفسیر کرده [illegible]
را در قول وی تعالی عدل ذلک صیاما [illegible]
مر [illegible] عدل بفتح عین [illegible] کرده میشود
مثل معنی آمده فاذا کسرت [illegible]

[illegible]

يعقوب بن ابراهيم قال حدثني ابي عن صالح عن ابن شهاب ان عبيد الله بن عبد الله اخبره عن ابن عباس انه تمارى هو والحر بن قيس الفزاري
بتحقيق عبيد الله خبر داد ابن شهاب را از ابن عباس كه منازعت كرد وى و حر بن قيس فزارى فى صاحب موسى قال ابن عباس هو خضر در همراه موسى
كسيكه موسى رفته بود با او قيم است كه بوده آن ابن عباس گفت كه آن خضر بوده است و حر بن قيس ميگفت كه غير خضر است فمر بهما ابى بن كعب
گذشت بايشان بر هر دو ابى بن كعب كه از مشاهير صحابه است فدعاه ابن عباس فقال انى تماريت انا وصاحبى هذا پس خواند ابن عباس ابى را
و گفت من منازعت كرده ام و منازع من كيست فى صاحب موسى الذى سال السبيل الى لقيه در باره موسى آنكه پرسيده است موسى
خدا را بسوى ملاقات او هل سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يذكر شانه قال نعم آيا شنيده تو رسول خدا را كه ذكر ميكرد حال او را گفت
آرى شنيده ام سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول بينما موسى فى ملاء من بنى اسرائيل شنيده ام رسول خدا را ميگفت بحاليكه موسى
در ميان جماعتى از قوم بنى اسرائيل بود جاءه رجل فقال هل تعلم احدا اعلم منك آمد نزد موسى مردى پس گفت آيا ميدانى كسى را عالم تر از
خود قال لا گفت نميدانم كسى را فاوحى الله الى موسى بلى عبدنا خضر پس وحى كرد خدا بسوى موسى كه بلى دانا تر از تو بنده ما خضر است
فسال موسى السبيل اليه پس پرسيد موسى راه را بسوى خضر فجعل الله له الحوت آية وقيل له اذا فقدت الحوت فارجع فانك ستلقاه
پس گردانيد خدا ماهى را علامت جاى يافت او و گفته شد موسى را وقتيكه گم كنى تو ماهى را غايب شود از چشم تو پس برگرد تحقيق سر انجام است كه
مى آيى تو او را فكان يتبع اثر الحوت فى البحر پس بود موسى كه پيروى ميكرد نشان ماهى را در دريا فقال لموسى فتاه ارايت اذ اوينا الى الصخرة
فانى نسيت الحوت پس گفت موسى را جوان او آيا ديدى وقتيكه پناه برديم بصخره تحقيق من فراموش كردم كه خبر ماهى را بگويم و ما
انسانيه الا الشيطان ان اذكره و فراموش نداد اين گفتن را مگر شيطان اين را كه ياد كنم قول ان اذكره بيان ضمير مفعول انسانيه است قال
موسى ذلك ما كنا نبغ فارتدا على آثارهما قصصا گفت موسى اين است آنچه ما ميجستيم پس برگشتند بر نشان پاى خود جستجو كنان
در حاليكه پى بر پى ميرفتند فوجدا خضرا پس يافتند خضر را فكان من شانهما الذى قص الله فى كتابه
پس از حال موسى و خضر است آنكه بيان كرده است خداى در قرآن خود و اين حديث را در اين كتاب در باب العلم گذشته و زياده بر اين بيان يافته است

حدثنا على بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حدثنا عمرو بن دينار قال اخبرنى سعيد بن جبير قال قلت لابن عباس ان نوفا
البكالى يزعم ان موسى صاحب الخضر ليس هو موسى بنى اسرائيل گفت سعيد بن جبير گفتم ابن عباس را كه نوف بكالى ميگويد كه موسى صاحب خضر نيست
موسى بنى اسرائيل عليه السلام نوف بفتح نون و سكون واو و تنوين است بكالى بكسر موحده و تخفيف كاف نام و اكثر محدثان بفتح موحده و تشديد كاف
تصحيح كرده قال العينى عيا ض انما هو موسى آخر فقال كذب عدو الله پس گفت ابن عباس دروغ گفته است دشمن خدا الغرض گفتن
عدو الله بمرد مسلمان از راه تغليظ است بالشدت انكار براراده حقيقت و توهم كرده اين تغليظ از آن روا باشد كه لازم آيد از قول او انكار
خبرى كه رسول خدا داده و مردم را در شك افكنده حدثنا ابى بن كعب عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم اين قول ابن عباس است ان موسى
قام خطيبا فى بنى اسرائيل فسئل اى الناس اعلم انحديث ابى است كه ابن عباس گفت بتحقيق موسى ايستاد در حاليكه خطبه ميخواند در ميان بنى اسرائيل
پس پرسيده شد كه اى مردم دانا تر است قال انا گفت موسى من داناترم فعتب الله عليه اذ لم يرد العلم اليه پس عتاب فرستاد بر او
خدا بر وى از جهت آنكه ذكر نكرد حواله ننمود اين علم را بخدا و نگفت و الله اعلم بحقيقة الحال بنابر اين عتاب از جهت ترك ادب آمده است
ديگر موسى نسبت داد علم خود را بخود چنانكه در روايت اول پرسيده شد آيا ميدانى كسى را اعلم از خود گفت نميدانم و در اين روايت نيز اين
مراد است و در راستى با اين خبر سختى نمى رود فاوحى الله اليه ان لى عبدا بمجمع البحرين هو اعلم منك از مرد خدا بندۀ هست در مجمع البحرين

الجزء السابع شيخ الاسلام | الجزء | الابواب

بضم ميم و سكون اول و فتح فا و دوم ثانى قال حدثنا هشام
دستوائى عن يحيى ابن ابى كثير عن عبد الله بن ابى قتادة
قال انطلق ابى عام الحديبية فاحرم اصحابه ولم يحرم
گفت عبد الله بن ابى قتاده انصارى روانه شد
پدرم سال حديبيه پس احرام بستند ياران او و احرام
نبست او و تعيين ساخته بود او را آن حضرت بعض
اطراف براى اخذ صدقه يا وجهى ديگر چنانچه روايت
مختلف است بالجمله قصد نداشت دخول مكه را و سبب
النبى و خبر داده شد پيغمبر خدا را صلى الله عليه وآله وسلم
ان عدوا يغزوه كه دشمنى از مشركان قصد دارد
مقابله او را پس متوجه گردانيد ابا قتاده را آن حضرت
بدان جانب براى دريافت حقيقت حال با جماعت
فانطلق النبى پس روان شد پيغمبر صلى الله عليه وآله
وسلم بقصد مكه فبينما انا مع اصحابه يضحك بعضهم
الى بعض ابو قتاده گويد پس در اثناى آنكه من
با اصحاب آن حضرت ام كه همراه من بودند بجانب بعضى
بعضى از ايشان بسوى بعضى ديده از پيش آمد
صيد با هم تعرض ايشان مرا باد تو اند كه خنده
از شوخى صيد و عدم تنبه ابو قتاده بود بدان و مشغولى
كه داشت فنظرت فاذا انا بحمار وحش پس نگاه
كردم پس ناگاه من بگور خرى ديدم فحملت عليه
پس حمله كردم و تا ختم بروى فطعنته فاثبته
پس نيزه زدم آن را و ثابت كردم آن را

اوود فتاه راست یعنی خبر او میدانید که تو نمیدانی کذا قال ابو عبیدہ نماند کردن الفتی خضر بیعنی خبر با ایشان بود بلکہ آخر
کہ خضر بہتہ بعلم کردہ تو ریت بود نیز آگهی داشت کہ نیم در بعض حدیث مذکور است کہ خضر گفت لنت علی علم الاعلیہ
مراد سائل آنست کہ کیست کہ همہ چیز میداند و اسداسم مجمع بحرین جای اجتماع بحر روم و فارس است متصل بطرف شمال قال ای
رب ومن لی به گفت موسی ای پروردگار کیست کہ مشکل شود مرا ملاقات ای رب و کیف لی به
وبسا است کہ گفت سفیان ابن عیینہ کہ روایت کرده است باین عبارت و معنی آنست ای پروردگار کہ میسر شود مرا ملاقات
ملاقات قال تاخذ حوتا فتجعله فی مکتل فرمود خدا بگیری ماهی را پس بگذار آنرا در زنبیل خود حیثما فقدت الحوت فهو ثم
کہ هرکجا ماهی پس آن بنده من آنجاست ثم لفظ شنه دانسته بدین معنی اشارت بدو فهو است و بسا است کہ
گفت سفیان فہو ثم پس گرفت فاخذ حوتا فجعله فی مکتل پس گرفت ماهی را و گردانید آنرا در زنبیل ثم انطلق هو و فتاه یوشع
بن نون پس رفت موسی و جوان خادم او کہ یوشع بن نون است حتی اذا اتیا الصخرة وضعا رؤسهما فرقد موسی
آمدند سنگی را و نهادند سرهای خود را برای استراحت و خواب کرد موسی و اضطرب الحوت فخرج فسقط فی البحر
در زنبیل پس بجست از آن پس افتاد در دریا فاتخذ سبیله فی البحر سربا پس گرفت راه خود را در دریا
سرب یعنی رفتن ماهی است در آب فامسک الله عن الحوت جریة الماء پس نگاه داشت خدا از سرای روانی آب
مثل الطاق پس گشت مدور آب پیرامون ماهی فقال هکذا مثل الطاق پس گفت راوی بمزد انگشت ای مثل طاق
آب بی تکلف در روان شد ماهی و سر طاق ماهی مثل طاق شد فانطلقا بقیة لیلتهما ویومهما پس رفتند
بقیه شب و روز حتی اذا کان من الغد قال لفتاه آتنا غداءنا آمد و بیار چاشت ما
لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا تحقیق دیدیم از سفر خود که هست رنج
امر الله و نیافت موسی رنج را تا نگذشت آنجا کہ امر فرموده بود و العجب
التی یعنی یافت و را کہ خدا فرموده و معجزه بود قال له فتاه أرأیت اذ اوینا الی الصخرة فانی نسیت الحوت گفت
موسی را جوان آیا دیدی وقتیکہ جای گرفتیم نزد صخره تحقیق من فراموش کردم ماهی را
وما انسانیه الا الشیطان ان اذکره و فراموش نکرد مرا اگر شیطان که یاد کردن آن را و اتخذ سبیله فی البحر عجبا
و گرفت راه خود را در دریا بعجب کان للحوت سربا ولهما عجبا پس بود مر ماهی را رفتنی
عجب سبب صفت راه ماهی است و مرین نقش آن نسبت بموسی و فتای او عجیب است قال ذلک ما کنا نبغ گفت موسی این
حال چیزیست کہ طلب آن میکردیم فارتدا علی آثارهما قصصا پس برگشتند بر
خود و یافتند بر نهج اقتصاص آثارهما کہ یکی بعد دیگری خود را
فاذا رجل مسجی بثوب پس ناگاه دیدند مردی پوشیده بجامه خود را
کرد موسی سلام برو پس خضر گفت وانی بارضک السلام پس گفت خضر کجاست
که کجاست سلام کردن در زمین تو یعنی اهل این زمین سلام کردن نمیدانند
سلام کرده است قال موسی بنی اسرائیل قال نعم گفت خضر موسی بنی اسرائیل
آمده نزد تو تا بیاموزی مرا از آنچه آموخته شده ای رشدا هدایت یعنی و رای علم باحکام

١٢ه

صلی الله علیه وسلم ازو فرشی شاد ایس
للعب آن حضرت و این شده ام بهالی کہ نیز را اندام آب
خود را ماهی در دست شاد آورده نیز نشستم ماهی شاد
بسنگ تنگ وفات و نیز جنبید
و مراد ماهی را که بعبارت چنانچه تفسیر کرده شد بدان
در آخر حدیث در بعضی روایات کتاب مانع
تخفیف و تشدید فا مکسور هر دو مروی است
تلقیت و جلد من بن معاد بکسر میم و تخفیف فا
بعنی الیل پس در طور روم مردی را از بنی غفار
در سالہ شب قلت این ترکت الا لف غیری
کذا استه پیغمبر صلی الله علیه وسلم ترکانی
ترکہ ففعلت لفعت کہ نشستم آن حضرت را نمود
کہ کسی بعنیه فی نسخ آن و سکون حلہ و کسر را و نون
چندان است بر تستمیل بار سقیا بضم سین و سکون
قاف قریه است میان مکہ و مدینه و هو قائل
السقیا و حالانکہ آن حضرت قاصد بود و قیلولہ ما
بسقیا چنانکہ نووی گفت و تصحیح نموده قائل ما اخبرہ
و حکم کرده بتضعیف و غرابت روایت قابل بار
موعده و گفته اگر صحیح باشد پس معنیش آنست
کہ در مقابل سقیا است تقی و میتوان گفت
معنی آن کہ آن حضرت بیش آینده بود سقیا را
از قبول الضم یعنی بیش آمدن فلحقت بر سول
الله او قتاده گو پس رسیدم از پس و گفتم
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم قلت
پس گفتم یا رسول الله ان اهلک یقرؤن علیک
السلام و رحمة الله تحقیق اهل یعنی اصحاب تو
چنانکہ لفظ مسلم هست میخوانند بر تو سلام و رحمت
خدا انهم قد خشوا ان یقتطعوا دونک
فانتظرهم تحقیق آن جماعت اصحاب ترسیدند
کہ جدا افتند از نزد تو یا بریده و مکروهی
رسانیده شوند بسبب تو از جانب عدو لیس
کن ایشان را کہ لاحق شوند و موجب جمعیت
ایشان گردد قلت بار گفتم یا رسول الله
اصبت حمار وحش و عندی منه فاضلة سلام
یعنی شکار کردم گورخر را و نزد من از آن زیاده
و تعبیرست فقال للقوم کلوا و هم محرمون پس
فرمود مر اصحاب کہ بخورید حال آنکہ ایشان

بدین است قال یا موسی انی علی علم من علم الله گفت ای موسی بتحقیق من تا تم بر علمی از علم خدا علمنیه الله لا تعلمه انت علیکه تعلیم کرده است خدا مرا آن علم را که نمیدانی آن علم را و انت علی علم من علم الله علمکه الله لا اعلمه و تو بر علمی از علمهای خدائی تعلیم کرده ترا آن علم را خدا نمیدانم من آن علم را مراد آنست که تو نمیدانی همه آن علم را که من میدانم و همچنین نمیدانم من همه آن علوم را که تو میدانی گفته اند این قید همه واجبست و گرنه لازم می آید انتفای علم حقیقت انبیا را و همچنین اخلای خضر از علم شریعت و احکام دین نیز گفته اند که منع شد باین قید اشکالی که کرده اند که از مقوله خضر مستلزم است که آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم علم حقیقت نباشد با آنکه آن بالاتفاق جامع علم حقیقت و شریعت است انتهی پوشیده نماند که قول خضر نسبت بموسی است و این اصلا مستلزم نیست که آنحضرت را هم نباشد و اگر مراد از علمی که نفی کرد از موسی علم حقیقت و عمل بران باشد و از علمی که از خود نفی کرده علم و عمل بر ظاهر شریعت باشد احتیاج نخواهد بود باین قید جمیع تا رفع اشکالی لازم نمی آید قال هل اتبعک گفت موسی آیا روا داری که همراهی کنم ترا تا بیست کنم علم ترا قال انک لن تستطیع معی صبرا گفت خضر بتحقیق نمیتوانی با من صبر و شکیبائی و کیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا و چگونه صبر میکنی بر چیزی که احاطه نکرده بآن از روی خبر و آگاهی یعنی تو مامور بانکار خلاف ظاهر شرع و مطلع نیستی بر حقیقت حال که مرا بآن فرموده یعنی و تشیستی از من چیزی مخالف ظاهر شرع یعنی صبر از انکار نمیتوانی کرد الی قوله امرا یعنی معنی آیه ملحوظ است تا آخر آیت فانطلقا یمشیان علی ساحل البحر پس رفتند موسی و خضر بجانب مقصد بر کنار دریا ضمیر تثنیه با آنکه یوشع نیز با موسی بود از جهت عدم اعتداد و تبایع است و در بعضی روایات نظر در آمده که یوشع تا ملاقات خضر همراه بوده است و بس فمرت بهما سفینة فکلموهم ان یحملوهم پس گذشت بخضر و موسی کشتی گفتند اهل کشتی را که سوار کنند ایشان را در بن کلام ضمیر تثنیه و جمع یکجا شده است فعرف الخضر فحملوه بغیر نول پس شناختند اهل کشتی خضر را پس سوار کردند او را با مرد نول بضم نون و سکون واو است در آخر لام و موسی را نیز برداشتند بی مزد فلما رکبا فی السفینة جاء عصفور فوقع علی حرف السفینة پس هرگاه سوار شدند در کشتی آمد گنجشکی پس افتاد در کنار کشتی فنقر فی البحر نقرة او نقرتین پس منقار زد در دریا منقاری یا دو منقار قال له الخضر یا موسی ما نقص علمی و علمک من علم الله الا مثل ما نقص هذا العصفور بمنقاره من البحر گفت مراو را خضر ای موسی کم نکرده است علم من و علم تو از علم خدا مگر مانند چیزیکه کم کرده است این گنجشک بمنقار خود از دریا مراد از نقص علم ظاهر معنی نیست بلکه بیان نسبت علم بشری بعلم خدا و تشبیه آنست بمقداری که از منقار گنجشک فرو آمده از دریا اذ اخذ الفاس فنزع لوحا ناگاه گرفت خضر تبری پس بر کرد تخته فلم یفجأ موسی الا وقد قلع لوحا بالقدوم پس درنگ نکرد موسی در کشتی مگر آنکه بر کند خضر تخته دیگر بتیشه قدوم بفتح قاف و تشدید دال مهمله است بعضی گفته اند که تخفیف دال است فقال له موسی ما صنعت پس گفت موسی چه کردی تو انکار کرد بر این کار خضر قوم حملونا بغیر نول عمدت الی سفینتهم فخرقتها مردمی اند که بر داشتند ما را بی مزد و احسانی کردند با قصد کردی تو بکشتی ایشان فخرقتها لتغرق اهلها لقد جئت شیئا امرا پس شکستی تو کشتی ایشان را تا غرق کنی مردم کشتی را بتحقیق آوردی چیزی عظیم قال الم اقل انک لن تستطیع معی صبرا گفت خضر نگفته بودم که تو نمیتوانی با من صبر کردن از انکار قال لا تؤاخذنی بما نسیت گفت موسی مگیر مرا بچیزی که فراموش کردم از وصیت که اعتراض نکنم بر کارهای تو نگوئی که اعتراض موسی از قبیل امر معروف بود پس عذر آوردن بعذر فراموشی چه معنی دارد از انکه از اول خضر گفته بود که من مامورم بعمل بر حقیقت کنم و موسی قبول نموده همراهی کرده پس بر وی محل اعتراض نبوده است و لا ترهقنی من امری عسرا و تکلیف مکن مرا از کار من دشواری یعنی دشوار مگیر بر من همراهی خود را فکانت الاولی من موسی نسیانا یعنی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس بود مواخذه نخستین از موسی از روی نسیان فلما خرجا من البحر مرا بالغلام یلعب مع الصبیان پس هرگاه

علی بن المبارک عن یحیی بن ابی کثیر عن عبد الله بن ابی قتادة ان اباه حدثه قال انطلقنا مع النبی صلی الله علیه و آله و سلم عام الحدیبیة گفت ابو قتاده روانه شدیم با آنحضرت در سال حدیبیه فاحرم اصحابه و لم احرم پس احرام عمره بستند یاران او و احرام نبستم من فانبئنا بعدو بغیقة پس خبر داده شدیم بدشمنی در غیقه بفتح معجمه و سکون تحتیه و فتح قاف موضعی است از بلاد بنی غفار میان حرمین شریفین فتوجهنا نحوهم پس متوجه شدیم یعنی از یاران بسوی دشمنان از آن حضرت جدا شده و بصیر اصحابی بحمار وحشی پس دیدند همراهان من گور خری را فجعل بعضهم یضحک الی بعض فنظرت فرایته پس بعض ایشان میخندیدند بسوی بعضی پس نگاه کردم و دیدم گور خر را فحملت علیه الفرس پس برانگیختم بر او اسب را فطعنته فاثبته فاستعنتهم و در روایت سابق استعنت هم بود در هر دو آیه یک معنی و فا در اینجا برای مطلق عطف است نه برای تعقیب زیرا چه استعانت مقدم است بر طعن و اثبات گور خر فابوا ان یعینونی فاکلنا منه ثم لحقت برسول الله پس قصد کردم لحوق را به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خشینا ان نقتطع ارفع فرسی شأوا و اسیر علیه شأوا فلقیت رجلا من بنی غفار فی جوف اللیل فقلت این ترکت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال ترکته بتعهن و هو قائل السقیا فلحقت برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حتی اتیته پس ملحق شدم بآن حضرت تا آنکه آمدم نزد وی یعنی بمواجهه شریف فقلت یا رسول الله ان اصحابک ارسلوا بتحقیق یاران که با من بودند عقب من فرستاده اند مرا یقرئک علیک السلام و رحمة الله و انهم زیادت واو عطف از روایت سابق قد خشوا ان یقتطعهم العدو دونک ترسیدند که مبادا جدا کرده گیرد ایشان را دشمن بی تو فانتظرهم ففعل پس انتظار کرد آن حضرت فقلت یا رسول الله انا اصدنا حمار وحش ما شکار کرده ایم حمار وحشی اصدنا بکسر صاد از صید و اصدنا بهمزه وصل و تشدید صاد از اصطیاد بتبدیل تا بصاد و ادغام یکی در دیگری بفتح همزه و تخفیف صاد اثار صادا یعنی برانگیختن شکار را نیز آمده است و ان عندنا منه فاضلة فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لاصحابه کلوا و هم محرمون ترجمه گذشت

باب لا یعین المحرم الحلال فی قتل

برآمد نزد موسی و خضر از دریا گذشتند خردسالی که بازی میکرد با خردان در خرجا خضر تقبیر آورده در خور … حقیقت
کرد ایشان برد گفته اند که این غلام روشن روی بود نام او حیسون است بفتح جیم و سکون تحتیه و ضمین …
الخضر براسه فقلعه بيده هكذا پس گرفت خضر سر او را پس کند آنرا بدست خود همچنین اشارت کرد سفیان …
باطراف اصابعه كانه يقطف شيئا و اشارت کرد سفیان باطراف انگشتان خود گویا میچید چیزی را انگشتان فقال له موسى
اقتلت نفسا زكية بغير نفس پس گفت مرخضر را موسی آیا کشتی تو ذاتی پاک بیگناه را بغیر بدل نفسی لقد جئت شيئا نكرا هر آئینه
آوردی چیزی منکر ناپسند قال الم اقل لك انك لن تستطيع معي صبرا گفت خضر آیا نگفته بودم ترا تحقیق تو نتوانی با من صبر
ورزیدن قال ان سألتك عن شئ بعدها فلا تصاحبني قد بلغت من لدني عذرا گفت موسی اگر سوال کنم ترا از حقیقت کار تو
بعد ازین مرتبه پس مصاحب مباش و مکن مرا تحقیق رسیده از پیش من عذر در جدا کردن تو مرا فانطلقا حتى اذا اتيا اهل قرية استطعما
اهلها پس رفتند هر دو تا وقتیکه آمدند مردم قریه را بعضی گویند انطاکیه بود و طلب طعام و ضیافت کردند مردم آنرا فابوا ان يضيفوهما
پس اباء کردند آنمردم ضیافت ایشانرا فوجدا فيها جدارا يريد ان ينقض فاقامه مائلا پس یافتند در آن قریه دیواری که میخواست
یعنی نزدیک بافتادن بود در آنجا لیکن میل کننده بود بطرف افتادن بیده هکذا اشارت کرد خضر دست خود همچنین و اشار سفیان
كانه يمسح شيئا الى فوق راوی سفیان گوید و اشارت کرد در بیان اشارت خضر گویا که مسح میکند چیزی را جانب بالا فلم اسمع
سفیان يذكر مائلا الا مرة ومیگوید نشنیده ام سفیان را که ذکر کردی لفظ مائلا را در روایتهای خود مگر یکبار قال قوم اتيناهم
فلم يطعمونا ولم يضيفونا گفت موسی با خضر حالانکه آمدیم ما نزد ایشان پس طعام ندادند ما را و مهمانی نکردند ما را عمدت الى
حائطهم لو شئت لاتخذت عليه اجرا قصد کردی بجانب دیوار ایشان و برداشتی آنرا اگر میخواستی هر آئینه میگرفتی برین کار مزد
که وجه قوت ما میشد قال هذا فراق بيني وبينك سأنبئك بتاويل ما لم تستطع عليه صبرا گفت خضر اینوقت وقت جدائی
در میان من و تست سرانجام است که آگاه میکنم ترا بمآل معنی که نتوانستی بر آن صبر کردن چون در دو سوال اول مخالف ظاهر شریعت
بود و منصب پیغمبری با اعتراض آورد و خضر معذور داشته تحمل اعتراض کرده بود بخلاف این اعتراض سوم چون باعث بر آن
حکمی شرعی هم نبود موسی را معذور نداشته جدائی اختیار کرد و با آنکه موسی هم گفته بود بعد ازین اعتراض کنم مرا همراه مگیر قال النبي صلى الله
عليه وآله وسلم وددنا ان موسى كان صبر فقص علينا من خبرهما فرمود پیغمبر خدا دوست داشتیم ای کاش موسی صابر
… خوانده میشد برما خبرهای این هر دو در بعضی روایات حتی یقص الله علینا است قال سفیان قال النبي صلى الله عليه وسلم يرحم
الله موسى لو كان صبر لقص علينا من امرهما گفت سفیان بروایتی باین عبارت فرموده است رسول خدا رحم کند خدا
موسی را اگر بودی که صبر کردی هر آئینه بیان کرده میشد برما از حال ایشان وقرأ ابن عباس وكان امامهم ملك يأخذ كل سفينة صالحة
غصبا و خوانده است ابن عباس بجای وراءهم امامهم بزیادت لفظ صالحة واما الغلام فكان كافرا وكان ابواه مومنين مزید است
ابن عباس بزیادت فکان کافرا آنست که این روایت ابن عباس بطریق نقل قرائت باشد نه بر آنچه تفسیر ثم قال لي سفيان سمعته
مرتين … پس گفت مرا سفیان شنیده ام این حدیث را از عمرو بن دینار دو بار و حفظته منه و یاد گرفتم ازوی قیل لسفیان
قيل ان تسمعه من عمرو … گفته شد سفیان را یاد گرفته از پیش از شنیدن از عمرو بن دینار او حفظته من انسان شك …
کرمانی گفته شک از علی بن عبد الله است یعنی گفته شد سفیان را حفظته او حفظته من انسان قبل ان تسمعه من عمرو فقال ممن احفظه
ورواه احد عن عمرو غيري پس گفت سفیان از کی یاد گیرم من آنرا انکار کرد و از آنکه از دیگری یاد گرفته باشد این روایت را …

حدثنا محمد ثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفيان
قال حدثنا صالح بن كيسان عن ابي محمد عن ابي قتادة
قال كنا مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم بالقاحة
بودیم با آنحضرت نواد قاحه … منا المحرم ومنا غير المحرم
بعض محرم بودند و بعضے از غیر محرم فرأيت اصحابي
يتراؤن شيئا پس دیدم یاران خود را که بسوی یکدیگر
می بینند چیزی را فنظرت فاذا حمار وحش پس نگاه کردم … افتاد نظرم
پس ناگاه گور خری بود یعنی بیان میکند راوی که
… استعانت کرد در ان ابو قتاده وقع سوطه
… ابو قتاده پس طلب کرد از ایشان که
تازیانه … در روایت مخالف
است دلالت میکند بروی فقالوا لا نعينك
عليه بشئ انا محرمون پس گفتند یاران اعانت نمیکنیم
ترا برین کار بچیزی زیرا که ما محرمیم فتناولته ابو قتادة
… پس خود … پس
فرود آمدم از اسپ خود … و گرفتم آنرا
فاتيته من وراء اكمة فعقرته پس بیشتر آمدم
آن حمار را از پس تلی پس پے زدم آن را فاتيت
به اصحابي پس آوردم آنرا بیاران خود فقال
بعضهم كلوه پس گفتند بعضی از ایشان بخورید آنرا وقال
بعضهم لا تاكلوه و گفتند بعضی که نخورید باحتمال
آنکه شاید محرم را خوردن آن مطلقا ممنوع باشد
فاتيت النبي صلى الله عليه وآله وسلم وهو امامنا
پس آمدم آن حضرت را و حال آنکه وی پیشتر از ما بود
فسألته پس پرسیدم آن حضرت را عنه فقال
كلوه پس فرمود بخورید آنرا که آن حلال است اگر چه
محرم نیست … باعانت و اشارت و دلالت
قال لنا عمرو سفیان گوید گفته بود ما را عمرو بن دینار
… سفیان است اذهبوا الى صالح فسلوه
عن هذا وغيره … پرسید ادرا
ازین حدیث … ضبط …
… این حدیث …
… قدوم آورده …

ازعمرو بن دینار فقط روایت کرده است ابن عیینه این حدیث را چنانکه عمرو بن دینار منفرد است ابن عیینه نیز منفرد ام از وی درین نقل سمعته منه مرتین او ثلاثا و حفظته منه شنیده ام آنرا از وی دو بار یا سه بار و یا دگر فته ام از وی درداه محذوف همزه استفهام انکاریست —

حدثنا محمد بن سعید بن الاصبهانی قال اخبرنا ابن المبارک عن معمر عن همام بن منبه عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه واله وسلم قال انما سمی الخضر مرویست از پیغمبر خدا فرمود نام نهاده نشده است خضر باین اسم لانه جلس علی فروة بیضاء یعنی مگر از جهت آنکه نشست بر زمینی که گیاهی نداشت فاذا هی تهتز من خلفه خضراء پس ناگاه آن زمین بجنبش در آمد از پس او بحالیکه سبز است بعضے گفته اند نام آن بود او را خضر گویند که هرجا نماز میکرد سبزه برگرد او میرسید و آنچه در حدیث مذکور است منافاتی باین قول ندارد و نام خضر بلیا بن ملکا است از اولاد نوح است بعد از شش واسطه بنوح میرسد و اقوال دیگر هم در نسبت او گر تطویل باعث اختلاف کرده اند در نبوت مختار آنست که پیغمبر بوده است استدلال کرده اند جمعیکه قائل اند بنبوت او باین قول خدا و ما فعلته عن امری که مشعر است بآنکه از جانب حق مامور بوده است مخالفان جواب داده اند شاید که بواسطه پیغمبری که در آن وقت بوده است مامور می شده باشد پوشیده نماند که این جواب مجرد منع بی سند است ورنه زمان موسی علیه السلام در نبوت که ملاقات بگدیگر کرده اند از پیغمبر خبر داده اند و تواند که خضر عبادت و طاعت شرایع انبیای سابق گرفته باشد و اگر گویند که شریعت موسی ناسخ شرایع سابق بوده این احتمال هم خالی از اشکال نخواهد بود و نیز بر تو پوشیده نماند که مجرد آنکه مامور از جانب خدا بی واسطه پیغمبری شود نبوت لازم نمی آید پیغمبر آنست که بروی کتابی و شریعتی منزل شود و مامور باشد به تبلیغ احکام آنهم و تواند که خضر مامور بالهام میشده باشد یا بواسطه ملکی بلکه بواسطه جبرئیل بهمین قدر این کار ممکن و آنهمنی بر مستلزم نبوت نیست از کبرای صوفیه بوضوح پیوسته که اولیا را از جانب حق امر و نهی میباشد چنانکه سید الافاق شیخ محی الدین ابو محمد عبد القادر الجیلانی قدس سره فرموده که ولی را امر می شود و امتثال این امر بروی واجب و لازم است اگرچه بر دیگری حجت نباشد چنانکه به تفصیل و بسط تمام در فتوح الغیب که کلام بی واسطه آنحضرت و لایت منقبت است مذکور است و نیز در حیات خضر اختلاف کرده اند نووی گفته اکثر علما و کبرا اتفاق بر حیات او دارند که در میان ما موجود است و نیز مشاهدات صوفیه چنانکه ابراهیم ابن ادهم و بشر حافی و معروف کرخی و سری سقطی و جنید و امثال ایشان قرنا بعد قرن خبر داده و باین قایل است عمر بن عبد العزیز انتهی پوشیده نماند که اخبار این کبرا که پیش از این ششصد و هفتصد سال رحلت فرموده اند از بین مرا برستن دلیل نمیشود که بعد از ان نیز زنده باشند تا امروز این عقیده بجز دمیر اخبار سالفه نتوانیم کرد و بخاری جامع این کتاب مستطاب و جمعی دیگر از محدثان حکم کرده اند که وی زنده نیست و عمده دلایل ایشان حدیث مشهور است که آنحضرت در آخر حیات فرموده که باقی نمیماند بعد از صد سال بر روی زمین هیچکس از آنها که امروز زنده است جواب از ین استدلال داده اند که شاید خضر در آن روز در بحر باشد پوشیده نماند که این جواب جدلی است بهتر آنست که گوییم این عام تخصیص یافته باحادیث و آثاری که در باب حیات خضر ثبوت پیوسته و هیچ عامی نیست که تخصیص نیافته باشد چنانکه در کتب این فن مقرر شده

باب بالتنوین

حدثنا اسحق بن نصر قال حدثنا عبد الرزاق عن معمر عن همام بن منبه انه سمع ابا هریرة یقول قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قیل لبنی اسرائیل فرمود رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم گفته شد مر بنی اسرائیل را وقتیکه بیرون آمدند از تیه با یوشع ابن نون بعد از چهل سال و فتح داد خدا بر ایشان بیت المقدس را ادخلوا الباب سجدا و قولوا حطة در آئید در شهر یعنی در بیت المقدس را در حالیکه منحنی باشید در سجده یا در رکوع یعنی چون در آئید نمازی بشکرانه حق بگذارید و بگوئید که سوال ما حطه است یعنی میخواهیم که از خطایای ما در گذرد

که از رواة حدیث ابی قتاده است بودن ایشان در عمره حدیبیه پس الملاقی حاج بالطریق مجازاست در روایت کرده بیهقی از روایت ابی عوانه بلفظ حاجا او معتمرا الطریق شک حضرت جوامعه پس بر آمدند صحابه آن حضرت و صرف طائفة منهم فیهم ابو قتادة و متعین کردانید جمعی از صحابه را که در آن جماعت ابو قتاده بود ذکر نام ابو قتاده با آنکه این جمله از کلام اوست غالبا از تصرف رواة است که متعارف است در حکایت مانند آن فقال خذوا ساحل البحر حتی نلتقی پس فرمود دیگر پیروید کنار دریا تا آنکه در خوریم با شما فاخذوا ساحل البحر فلما انصرفوا احرموا کلهم الا ابا قتادة لم یحرم پس گرفتند ایشان راه کنار دریا چون برگشتند از آن راه براهی که موصول میشد براه آن حضرت احرام بستند همه ایشان مگر آنکه ابو قتاده احرام نبست فبینما هم یسیرون اذ راوا حمر وحش پس در اثنا آنکه میرفتند ناگاه دیدند گورخران را فحمل ابو قتادة علی الحمر فعقر منها اتانا پس حمله کرد ابو قتاده بر حماران پس پی کرد از آن ماده خری فنزلوا فاکلوا من لحمها پس فرود آمدند بجائی پس خوردند از گوشت آن که ماده بود فقالوا و گفتند بطریق ندم و کراهت یا گفتند جمعی که نخوردند بطریق انکار اناکل لحم صید و نحن محرمون آیا میخوریم گوشت صید را و حال آنکه ما محرمانیم فحملنا ما بقی من لحمها پس برداشتیم با خود چیزی که باقی مانده بود از گوشت خر ماده فلما اتوا رسول الله پس هرگاه آمدند پیغمبر خدا را صلی الله علیه واله وسلم قالوا گفتند یا رسول الله انا کنا احرمنا و قد کان ابو قتادة لم یحرم فراینا حمر وحش بودیم ما که احرام بسته بودیم و ابو قتاده احرام نه بسته بود پس دیدیم خر وحشی فحمل علیها ابو قتادة فعقر منها اتانا فنزلنا فاکلنا من لحمها ثم قلنا انا کل لحم صید و نحن محرمون فحملنا ما بقی من لحمها عرض کردند تمام ماجرا را قال امنکم احد امره ان یحمل علیها او اشار الیها فرمود آیا کسی از شما هیچ کس امر کرده باشد ابو قتاده را که حمله کند بر حمار یا اشارت کرده باشد او را بسوی حمار قالوا لا

الجزء السابع عشر الاسلام المحصے ابواب

قد لوا ان خلوتحتون علی استاعهم يس بيل كرد بر سجده را پس فرا آمد در حاليکه مير وند بر سر مهای خود كنا الواحية فی تحر و گفتند بجای حبة حبة فی شعرة اين كلام مهمل را از روی استهزا مرويست که بدين نافرمانی عقوبت كرد حق جلشانه مر ايشانرا ابن عون چنانکه در کتاب مذکور است در کتاب التفسير نيز خواهد آمد حدثنا اسحق بن ابراهيم قال اخبرنا روح بن عبادة قال حدثنا عوف عن الحسن ومحمد وخلاس عن ابی هريرة گفت روح حديث کرد ما را عوف الذين سه کس حسن بصری ومحمد بن سيرين وخلاس بكسر معجمه وخفت لام وسين مهمله از ابی هريره قسطلانی گفته سماع حسن البصری از ابی هريره نزد حفاظ اهل حديث ثابت نشده وگفته اند هر که اين روايت کرده بحکم توهم ولبطلان است وابو داود از امام احمد نقل کرده که سماع نرسانده خلاس نيز از ابو هريره مع سماع ابن سيرين از ابی هريره صحيح نياورد قال قال رسول الله صلی الله عليه واله وسلم ان موسی كان رجلا حيا ستيرا فرمود رسول الله بتحقيق موسی مردی بسيار شرمناک بود پوشيده حيی بوزن فعيل بفتح مهمله وكسر ياء اول وتشديد ياء ثانی وستير بكسر مهمله وتشديد فوقيه وسترت آن لا يری من جلده شيء استحياء منه ديده نميشد از پوست بدن او چيزی از جهت حيای او بود فاداه من اذاه من بنی اسرائيل پس آزار کردند او را کسيکه آزار کرد از بنی اسرائيل اين کلام مهمل واسم دلالت ميکند بر عرف بلغاء بر کثرت ايذا در زبان فقالوا ما يستتر هذا التستر الا من عيب بجلده پس گفتند نميپوشد اين پوشيدن را مگر از جهت عيبی که در پوست اوست اما برص واما ادرة واما آفة يعنی پيس است يا نوع ديگر است از اصل كسی نمی بيند بدن او را واگر از جهت عيبی کرده يا آفتی ديگر ادرة در اصل وضع يونينيه بفتح همزه وسكون دال مهمله ونيز بفتح هر دو گفته در فتح الباری گفته که بضم همزه وسكون دال مشهور است وبفتح هر دو مذکور وان الله تعالی اراد ان يبرئه مما قالوا لموسی وبتحقيق خدا خواست که پاک کند او را از آنچه گفته بودند برای موسی فخلا يوما وحده فوضع ثيابه علی الحجر پس گوشه گزيد روزی تنها پس نهاد جامهای خود را بر سنگ ثم اغتسل پس غسل کرد فلما فرغ اقبل الی ثيابه ليأخذها وان الحجر عدا بثوبه پس هرگاه فارغ شد از غسل بسوی گرد بسوی جامهای خود تا بگيرد جامها را وتحقيق سنگ دوگذشت با جامهای او يعنی سنگ گريخته برد جامهای او را فاخذ موسی عصاه وطلب الحجر پس گرفت موسی عصای خود را وطلب کرد سنگ را فجعل يقول ثوبی حجر ثوبی حجر پس گشت که ميگفت جامه من ای سنگ جامه من ای سنگ حتی انتهی الی ملأ من بنی اسرائيل تا آنکه گذشت بهمين حال بسوی جمعی از بنی اسرائيل فرأوه عريانا احسن ما خلق الله پس ديدند او را برهنه در حال برهنگی نيکوترين چيزی که پيدا کرده است خدا وابرأه مما يقولون وپاک کرد خدا او را از آنچه ميگفتند وقام الحجر فاخذ ثوبه فلبسه وايستاد سنگ پس گرفت جامه خود را پس پوشيد آنرا وطفق بالحجر ضربا بعصاه وگشت که ميزد سنگ را بعصای خود فوالله ان بالحجر لندبا من اثر ضربه ثلاثا او اربعا او خمسا پس بخدا که تحقيق بود در سنگ جراحتی از اثر ضرب او سه يا چهار يا پنج سنگ را زيست ندب بنون ودال مهمله موحده اثر جراحت وقتيکه بلند نشده است از گوشت فذلك قوله يا ايها الذين آمنوا لا تكونوا كالذين آذوا موسی فبرأه الله مما قالوا وكان عند الله وجيها پس اينست اشارت قول خدا ای کسانيکه مسلمان شديد مباشيد مانند آنانکه ايذا کردند موسی را پس پاک کرد او را خدا از آنچه گفته بودند وبود موسی نزد خدا بزرگ وصاحب جاه ابن عباس در تفسير وجيها گفته بهره مند بود نزد خدا سؤال نکردی چيزی را مگر آنکه دادی او را خدا حسن البصری گفته موسی مستجاب الدعوات بود حدثنا ابو الوليد قال حدثنا شعبة عن الاعمش قال سمعت ابا وائل قال سمعت عبد الله قال قسم النبی صلی الله عليه واله وسلم قسما گفت ابو وائل شنيدم عبد الله بن مسعود را گفت قسمت کرد پيغمبر خدا قسمتی آنحضرت در قسمت غنائم حنين بر گزيده بعضی را بزيادتی از صد و صد از غنيمت اقرع بن حابس را صد شتر داد وهمچنين عيينه بن حصين را وبعضی اشراف عرب را نيز عطا کرد

کر منفرد است باين زيادت معمر انتهی در روايت مثبت مقدم است بر نافی والله اعلم باب

اهدی للمحرم حمارا وحشيا حيا لم يقبل اگر هديه بفرستند حلال محرم را گورخری زنده قبول نکند آن را حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما عن الصعب بن جثامة بفتح صاد وسكون عين مهمله وفتح جيم وتشديد مثلثه الليثی منسوب بر ليث بن بکر حليف قريش بود وی حجاز مرد در خلافت ابی بکر صديق رضی الله عنه انه اهدی لرسول الله صلی الله عليه واله وسلم حمارا وحشيا صعب هديه آورد برای آنحضرت گورخری را ادهو بالابواء آن حضرت در ابواء بفتح همزه وسکون موحده کوهیست که ميان آن وميان جحفه بيست وسه ميل است او بودان بفتح واو وتشديد دال موضعی است ميان وی وميان جحفه هشت ميل است صعب در آنجا ساكن بود فرده عليه پس باز گردانيد آنحضرت بر وی وقبول نکرد فلما رأی ما فی وجهه قال پس هرگاه ديد آنچه در روی آنحضرت ظاهر گرديد صعب بود از کراهت عدم قبول فرمود انا لم نرده عليك الا انا حرم اين گورخر را باز نگردانيديم بر تو مگر از جهت آنکه ما محرم حرم بضمتين جمع محرم است بالكسر يعنی حرام کذا فی القاموس ودر صحاح گفته جمع حرام است انتهی ذکر مؤلف اينجا اين حديث که مسلم زنده آورد بوجه جاری حشی است وحکم کرده در ترجمه باب بمقتضای آن زيرا که

وبنیما از مولفۃ القلوب بود فقال رجل ان هذه لقسمة ما اريد بها وجه الله پس گفت مردی که معتب بن قشیر است واز جمله منافقان بود بتحقیق این قسمتی است که خواسته نشده است بآن رضای خدا در روایتی دیگر آمده که عدالت نکرد درین قسمت فاتیت النبی صلی الله علیه وآله وسلم فاخبرته پس آمدم نزد پیغمبر خدا پس خبر دادم او را ازین قول منافق فغضب حتی رایت الغضب فی وجهه یعنی خشمگین شد آنحضرت تا آنکه دیدم اثر غضب در چهره مبارک وی ثم قال یرحم الله موسی لقد اوذی باکثر من هذا فصبر پس فرمود رحمت کناد خدا موسی را بتحقیق ایذا داده شد بیشتر ازین ایذا پس صبر کرد یعنی من هم صبر کردم **باب** قوله تعالی یعکفون علی اصنام لهم یعنی قیام می نمایند بر جائی که مر ایشان را بود از بتان یعنی موسی با قوم خود گفت در وقتیکه فرمود بجنگ عمالقه که گوساله پرستی میکردند پیش ازانکه گوساله سامری در میان آید متبر در آیتان هولاء متبر ما هم فیه یعنی خسران است یعنی متبر بمعنی خاسر است تبار یعنی خسارت است

ولیتبروا یعنی یدمروا است ما علوا یعنی ما غلبوا است **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن یونس عن ابن شهاب عن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف ان جابر بن عبد الله قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نجنی الکباث گفت جابر بودیم با پیغمبر خدا که می چیدیم میوه درخت اراک را که در صحرا می باشد وان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال علیکم بالاسود منه فانه اطیبه و بتحقیق رسول خدا فرمود لازم گیرید سیاه رنگ ازان پس بتحقیق آن خوشتر است قالوا اکنت ترعی الغنم گفتند آیا بودی تو ای رسول خدا که میچرانیدی بزها را چون این شجره اراک بیشتر در چراگاه غنم میباشد و تمیز در سیاه و سرخ کسی میکند که در صحرا ابوده و آنرا خورده باشد یعنی بقیاس خود گفتند قال وهل من نبی الا وقد رعاها گفت آیا هست پیغمبر یعنی نیست کسی از پیغمبران مگر آنکه چرانیده است غنم را یعنی چرانیدن بزها بخصوص من نیست چنانکه شما گمان دارید گفته اند که سر درینمعنی که انبیا را در ابتدای احوال بز چرانیدن داشته اند آنست اولا کسب تواضع کنند و حقیر گیرند خود را و ثانیا ملکه ایشان شود و یاد گیرند سیاست و رعایت امت را از نگهبانی گله و رعایت آنها و تنهائی گزیدن و تصفیه قلب نمایند ازین جهت شعیب موسی علیهما السلام در مهر دختر خود همین خدمت فرمود و نسائی روایت کرده باسناد دیگر حال انهم تفاخروا که مفاخرت کردند اهل ابل و اهل غنم اهل ابل خود را بزرگ گرفتند پس فرمود آنحضرت مبعوث شد موسی و حال آنکه راعی غنم بود و درین حدیث اشارتست که حق تعالی نبوت را باهل ثروت و مباهات نداده و اگرچه بعضی از پیغمبران را غنا بر اهل ثروت و جاه بوده اند اما باطن بکمال تواضع و شکستگی داشته اند و مطابقت حدیث بترجمه یعکفون علی اصنام لهم مخفی است کرده اند کرمانی گفته وجه مناسبت آنست که این حدیث بوضوح پیوسته که نبی اکرم فقیر و ضعیف بوده اند که حق سبحانه ایشانرا قوت و تفضیل داد بر عالمی و غیره مافیه قسطلانی گوید در روایت نسفی اینجا همین لفظ باب هست بی آنکه این آیه را ترجمه ساخته باشد پس انچه مذکور است در ینباب تتمه باب سابق کرده ذکر باب و واعدنا موسی اند کرده در حدیث نیز ذکر موسی شده عموم قول آنحضرت ما من نبی الا رعاها و اینوجه نیز خالی از چیزی نیست اولا آنکه سخن در مناسبت حدیث با کثر روایات که این آیت را داخل کرده میرود انانکه این حدیث بباب موسی نیز مناسبتی ندارد این داخل باب سابق داشتن است در فتح الباری گفته مناسبت حدیث به ترجمه قوله یعکفون علی اصنام لهم ظاهر نیست مگر یک وجهی گفته که سیح تشنی ارانهم حاصل میشود و نیز دور نیست که گوئیم مکرر ما سبق ذکر یافته که آیاتی که مولف رح بعنوان باب آورده درهم جا ترجمه ساخته بعضی با تقریبا ذکر کرده چنانکه تفسیر کلماتی که در آیات ذکر یافته اکثر اینجا نسبت که تقریبی است و ذکر این آیت هم تواند بود که خود در ذکر موسی واقع شده و مقوله اوست ایراد کرده باشد چنانکه چند تفسیر کلمات در آیات آورده و نیز درین یک گذشت که مولف گاهی جای ترجمه بیاض میگذارد تا موافق احادیثی که می آرد در ترجمه ثبت نماید و اینجا آوردن احادیث میسر نشده

توفیق میان روایات روایت کتاب نیز محمول بر بعض جوانب بود و روایت کرده ابن وهب و بیهقی باسناد حسن از طریق عمرو بن امیه که صعب اهدا کرد عجز حمار وحشی را و حال آنکه آنحضرت در جحفه بود پس خورد آنحضرت ازان و خوردند قوم و ظاهر شد و این روایت است دخل کرده اند آن را حفاظ بر وقت دیگر نزد رجوع از مکه و بیهقی گفته اگر اینجا روایت محفوظ باشد پس شاید که آنحضرت رد کرد حی را و قبول کرد لحم را و تعدد اهدای صعب بعد آن پوشیده مستبعد و حکم کرده طحاوی باضطراب حدیث صعب و جمعیکه قائلند بتحریم لحم صید بر محرم مطلقا این حدیث ناسخ گویند حدیث ابی قتاده را که آن در عمره حدیبیه بود و این در حجة الوداع و نیست در حدیثی صحیح چیزی صحیح که دلالت دارد بر بودن حدیث صعب در حجة الوداع کذا قاله ابن الهمام و آثار از طلحه و زبیر و کعب و ابی هریره و عمر رضی الله عنهم چنانکه مذکور شد صحیح اند در جواز خوردن قریب نکرده در آنکه صید برای محرم بود یا برای خود ظاهر عموم آنست نزد ایشان و اگر منسوخ می بود آن جماعت مخفی نمی ماند و جواز خوردن را امر کردی خصوص وادن صورت نمی داشت والله اعلم **باب** ما یقتل المحرم من الدواب ترجمه آنچه روا است که بکشد آن را محرم از جانوران دابة در اصل هر چه جنبنده بر زمین و مراد اینجا مطلق حیوان است بدلیل ذکر غراب و حدات چنانچه در قول وی تعالی وکاین من دابة لا تحمل رزقها **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال خمس من الدواب لیس علی المحرم فی قتلهن جناح پنج قسم اند از دواب که نیست بر محرم در کشتن آنها گناه و آن در طریق و السبین مذکور شده و عن عبد الله

پس مطابق ترجمه خالی باشد و ناسخان کتاب برغرض این بیان مطلع نشده متصل نوشته باشند بعضهم والله اعلم **باب** قوله وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً الآیه در بیان تفسیر کلماتی که درین آیه واقع شده و مجمل قصه آنست که در بنی اسرائیل مردی بود بسیار مال پسران برادرزاده‌های او کشتند تا ایشان وارث او شوند نعش او بر در دیگران انداختند و دعوی خون او کردند پس حکم خدا آمد بر موسی که گاوی را بکشند و لختی از گوشت آن بر مرده زنند وی زنده گردد و قاتل را بگوید گفتند که ما را استهزا میکنی چون بجد گرفت گفتند که گاو چیست گفتند که از خدا بخواه تا بیان کند که چیست آنچه کشتن او امر فرموده گفت گاویست نه پیر و نه خردسال قال ابو العالیة عوان النصف بین البکر والهرمة گفت ابو العالیه عوان بمعنی میانه در خردسال و پیر فاقع بمعنی صاف است یعنی یک رنگ که در وی رنگ دیگر نه باشد لا ذلول لم یذلها العمل خوار کرده نیست یعنی زبون نساخته است او را عمل زراعت و فرمان تثیر الارض ذلول یکند زمین را لیست بذلول تثیر الارض ولا تعمل فی الحرث یعنی نیست ذلول که بکند زمین را و کار کند در زراعت مسلمة من العیوب سلامت داشته شده است از عیبها لا شیة فیها بمعنی بیاض است صفراء یعنی زرد رنگ است ان شئت سود یقال صفر کقوله جمالات صفر یعنی صفر بمعنی سیاه هم آمده چنانکه درین قول است شتران صفر بمعنی سود است پس درین آیه هم اگر خواهی حمل کن صفر بمعنی سیاه فادارأتم اختلفتم یعنی اختلاف کردید شما ابن ابی حاتم روایت کرده است از ابن عباس که بنی اسرائیل را چهل سال طلب چنین گاوی گشتند آخر در پیش مردی یافتند که خوش داشت و بر بها گاو طلبیدند مالک او در غرفه قرار بران یافت که درم آن گاو را دینار بر کرده و از عوض آن گاو را آوردند و کشتند و زدند عضوی از آن مقتول وی زنده برخاست بجا لیکن خون از رگهای او میرفت پرسیدند ترا که کشته است گفت فلان مرد لیست از رسولخدا صلی الله علیه وسلم مروی شده و بود با ذبح گاوی تیغ نگرفتن در امر الهی کردند و سخت گرفتند بر خود الله سبحانه نیز تشدد برکرد در تعیین گاو **باب** وفات موسی علیه السلام وذکره بعد فوت موسی علیه السلام و ذکر او بعد از فوت او **حدثنا** یحیی بن موسی قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن ابن طاؤس عن ابیه عن ابی هریرة قال ارسل ملک الموت الی موسی گفت ابو هریره فرستاده شد ملک الموت بسوی موسی علیهما السلام فلما جاءه صکه پس چون آمد ملک الموت نزد موسی طپانچه زد بر چشم وی پس کور شد یک چشم او که در صورت بشری آمده بود گفته اند که مراد از کوری چشم معنی مجاز نیست یعنی موسی با او مناظره کرد و حجت آورد و پس غلبه کرد بروی و گویند مقارعه و غلبه بالحجة تعبیر کرده شد نظر از ثبوت مناظره و غلبه او اراده لکن تفسیر در روایت دیگر آمده و در کتاب جنائز در باب من احب الدفن فی الارض المقدسة زیاده کرده فرد الله علیه عینه فرجع الی ربه قال ارسلتنی الی عبد لا یرید الموت پس باز گشت ملک الموت بسوی پروردگار خود و گفت فرستادی مرا بسوی بنده که نمیخواهد موت را در روایات صحیحه آمده که هیچ پیغمبری نبوده است که او را در حیات و موت مختار کرده و قبض روح کرده باشند اما موسی را بمین ناخوش آمد که او را مختار کرده خواست که قبض روح وی کنند قال ارجع الیه فقل له یضع یده علی متن ثور فرمود خدا باز رو بسوی او و پس بگو مر او را بنهد دست خود را بر پشت گاوی فله بما غطت یده بکل شعرة سنة پس مر او راست هر موی که پوشیده است او را موی پیا بهر موی یکسال است قال ای رب ثم ماذا گفت موسی چه بود آن که بعد از این پیام رسانیدی پس از آن چه بیستر چه حال است قال ثم الموت قال فالآن فرمود خدا بعد ازین مرگ است گفت موسی پس همین لحظه قبض کن قال فسأل الله ان یدنیه من الارض المقدسة رمیة بحجر گفت ابو هریره پس سوال کرد موسی که نزدیک گرداند او را از زمین مقدس یعنی بیت المقدس بیک سنگ انداختن یعنی خواست که نزدیک بیت المقدس باشد از جهت شرافت آن زمین که مسکن انبیا بوده و چون اینست در بیت المقدس حاضر شد تحقیق

الجزء السابع عشر تیسیر الاسلام الابواب

لیقتل المرء ح وصاحبه بحیث علمت است بر حدیث سند قال الحمیدی ... ابن وهب عن یونس عن ابن شهاب عن سالم قال قال عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قالت حفصة رضی الله عنه و مادرین دو طریق مذکورست میان ابن عمر و آن حضرت بخلاف طریق تا و این دنیا ظاهر اشنیده است ابن عمر حدیث را از آن حضرت بلا واسطه چنانچه مصرح است و در بعضی روایات مسلم زیر رسیده است اوی و خواهرش ابن روایت کرده که گاهی چنین و گاهی چنان

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خمس من الدواب لا حرج علی من قتلهن پنج جانور از دواب اند که نیست بزه بر کسیکه بکشد آنها را یعنی در حرم و احرام الغراب زاغ و در مسلم زیاده آمده الابقع بمعنی آنکه در پشت و شکم وی سفیدی باشد یا مخلوط بود سیاهی او با سفیدی بسبب اختلاف تفاسیر و گفته اند که ملحق است بوی زاغ سیاه که آن را غداف گویند بجهت مشارکت در ایذا و افساد و عدم انتفاع و متفق اند علما بر استثنای غراب صغیر که دانه ها می خورد و مردار نمی خورد و فتوی داده بجواز اکل آن اغلظ العسقلانی و در نهایه گفته که آن صید است و حرام نیست انتهی و در روایت ابی داؤد آمده از حدیث ابی سعید خدری مرفوعا که فرمود رمی کند غراب را و قتل

نشود در قرآن و در نسخه افتقدا است او ابن عباس گویا که یهود دانند قبر موسی را بیرون برای آنکه نگیرند او را معبود غیر خدا قال ابو هریرة فقال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فلو کنت ثم لاریتکم قبره الی جانب الطریق تحت الکثیب الاحمر پس فرمود پیغمبر خدا اگر بودم آنجا یعنی با شما هر آئینه می‌نمودم شما را قبر موسی که بجانب راه است زیر توده خاک سرخ قال و اخبرنا معمر عن همام قال حدثنا ابو هریرة عن النبی صلی الله علیه واله وسلم نحوه گفت عبد الرزاق و خبر داده است ما را معمر بن راشد از همام بن منبه گفت حدیث کرد ما را ابو هریرة از پیغمبر خدا باین حدیث مذکور و در بعضی نسخ بجای نحوه اخره است یعنی مانند این حدیث در معنی حدثنا ابو الیمان قال حدثنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی ابو سلمة بن عبد الرحمن و سعید بن المسیب ان ابا هریرة قال استب رجل من المسلمین و رجل من الیهود سوگند خورد مردی از مسلمانان که ابو بکر صدیق است رضی الله عنه و مردی از یهود فقال المسلم والذی اصطفی محمدا صلی الله علیه واله وسلم علی العالمین فی قسم یقسم به پس گفت ابو بکر صدیق سوگند آن خدائی که برگزید محمد صلی الله علیه واله وسلم را بر جمیع مردم عالم گفت در قسمی که سوگند خورده می‌شود بآن فقال الیهودی والذی اصطفی موسی علی العالمین پس گفت یهودی که سوگند آن خدا که برگزید موسی را بر سایر مردم فرفع المسلم عند ذلك یده پس برداشت مسلمان نزد این قول او دست خود را فلطم الیهودی پس طپانچه زد یهودی را از برای عقوبت قول او که عالمین مطلق آورد و شامل آنحضرت و سایر انبیا و رسل دیگر بود فذهب الیهودی الی النبی صلی الله علیه واله وسلم پس رفت یهودی نزد پیغمبر خدا فاخبره الذی کان من امره وامر المسلم پس خبر داد آنحضرت را خبری که بود از کار او و کار مسلم فقال لا تخیرونی علی موسی پس فرمود ترجیح مدهید مرا بر موسی این منع تواضع بود یا تعلیم امت یعنی تفضیل مکنید از پیش خود که مفضی تعصب میگردد و تحقیق آن فرصت در فتنه یا فی الافراط و التفریط میرساند پس اطرا میکنید فاضل را زیاده بر حد او و کم میکنید حق مفضول او را لازم می‌آید بی ادبی با پیغمبران خدا فان الناس یصعقون یوم القیامة فاصعق معهم پس بتحقیق مردم بیهوش میشوند روز قیامت پس من نیز بیهوش میشوم فاکون اول من یفیق پس من باشم اول کسیکه بهوش می‌آید فاذا موسی باطش جانب العرش پس ناگاه می‌بینم که موسی گرفته است طرف عرش را فلا ادری اکان فیمن صعق فافاق قبلی ام کان ممن استثنی الله پس نمیدانم آیا بود از آن مردم که بیهوش شدند پس بهوش آمد پیش از من یا بود از آنهائیکه استثنا کرده است خدا در قول خود فصعق من فی السموات والارض الا من شاء الله و این استثنا بجهت آن باشد که جزای بیهوش شدن او در طور را ... بهر تقدیر موجب تفضیل او نبود حدثنا عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن ابن شهاب عن حمید بن عبد الرحمن ان ابا هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم مرویست که گفت ابو هریرة فرمود پیغمبر خدا احتج آدم وموسی احتجاج کردند آدم و موسی نزد پروردگار خود فقال له موسی انت آدم الذی اخرجتك خطیئتك من الجنة پس گفت موسی او را تو آدمی که بیرون آورد ترا گناه تو از بهشت فقال له آدم انت موسی الذی اصطفاك الله برسالاته پس گفت آدم موسی را تو موسی هستی آنکه برگزیده است ترا خدا برسالت خود و بکلام خود و عطا کرد ترا تورات که در وی قصه من هم هست ... ثم تلومنی علی امر قدر علی قبل ان اخلق پس چرا ملامت میکنی مرا بر کاری که تقدیر کرده شده بود بر من پیش از آنکه مخلوق شوم ... اگر این معذرت حجت است کار آسان خواهد بود بر فرزندان گنهگار را فقال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فحج آدم موسی مرتین پس فرمود رسول خدا غلبه کرد آدم موسی را و الزام داد و این را دوبار فرمود حدثنا مسدد قال حدثنا حصین بن نمیر عن حصین بن عبد الرحمن عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال خرج علینا النبی صلی الله علیه واله وسلم یوما گفت ابن عباس بر آمد بر ما پیغمبر خدا روزی فقال عرضت علی الامم فرأیت سوادا کثیرا سد الافق

الجزء السابع شیخ الاسلام الی ابواب

سعید بن مسیب مرفوعا مرسلا و بلیک روایت کرده آن ابن خزیمه و ابن منذر در حدیث ابی هریره و در نفع روایت کرده آن امام محمد در موطا و منصوص حدود اگر اعتبار را شاید در خور نصوص معتبر نبود و در سباع از امام ابو حنیفه دو روایت است در ظاهر روایت قتل آن ابتدا جائز نبود مگر آنکه سباع ابتدا کنند با بنی آدم مگر کلب و ذئب و در بدائع گفته که ابتدا میکنند باذی غالبا چون اسد و فهد و نمر حلال است قتل آن اگرچه حمله نکنند و گردانیده است ائمه فواسق را و ارد در پنج چیز بطریق دلالت و حکایت نکرده اختلاف را در آن و در محیط قاضیخان گفته و مرویست از ابی یوسف که اسد بمنزله ذئب است و در ظاهر روایت سباع بمنزله صید اند مگر کلب و ذئب نقل از ابن الهمام حدثنا اسمعیل بن سلیمان قال حدثنی ابن وهب قال اخبرنی یونس عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال خمس من الدواب کلهن فاسق یقتلن فی الحرم ... آن فاسق اند و فسق در اصل بمعنی خروج است و اینها بر می‌آیند از طریق امن و سلامت باینذا مردم یقتلن فی الحرم کشته شوند در حرم

پس فرمود عرض کرده شد بر من امتها پس دیدم جمعی بسیار که بسته بود دو کرانه آسمان را گفته شد موسی است و قوم او پس گفته شد این هجوم موسی است در قوم خود و سوا بر شخص که از دو زنان نیز اطلاق میکنند و باعتبار جنس آن اکثریت تعمیق کرده اند

باب قول الله تعالی وضرب الله مثلا للذین آمنوا امرأة فرعون در بیان قول خدا عزوجل است خدا مثلی هر کسانی را که ایمان آورده اند زن فرعون را که آسیه است وازعنایت خدا شناس و صاحب کمال بود الی قوله وکانت من القانتین که زیان نمیکند ایشان را صحبت کافران که بظاهر با ایشان اختلاط کنند و بباطن مخالف آسیه زن فرعون را مرتبه دادند خدا با آنکه زیر کافر که عدو خدا بود و با آنکه اقتدا نمیکند خدا بگناه دیگری روایت کرده اند که چون غالب آمد موسی بر ساحران فرعون گفت آسیه آمنت برب موسی وهارون چون ایمان او بر فرعون ظاهر شد بر چهار دست و پای او را بسته در آفتاب انداخت و هر گاه مردم از سر او دور شدند فرشتها سایه کردند بر او بر خود آسیه گفت رب ابن لی عندک بیتا حق سبحانه کشف کرد مر او را خانه او که در بهشت بود دید که از یک مروارید است پس خوشحال شد و خنده کرد فرعون حاضر بود ازین حال تعجب کرد و گفت نمی بینید جنون او را من او را عذاب میکنم و او خنده میکند پس سنگی کلان آورده بروی انداخت و روح او به بهشت خواهید باز بر تن بیجان او سنگ نهادند بعد از آن بنا نهادند او را در تن سنگ این کیسان میگوید خدا او را به بهشت برد و آنجا میخورد و مینوشد

حدثنا یحیی بن جعفر قال حدثنا وکیع عن شعبة عن عمرو بن مرة عن مرة الهمدانی عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کمل من الرجال کثیر گفت ابو موسی فرمود پیغمبر خدا کامل شدند و بدرجه قرب رسیدند از مردان بسیاری ولم یکمل من النساء الا آسیة امرأة فرعون ومریم بنت عمران و کامل نشدند از زنان مگر آسیه زن فرعون و مریم دختر عمران قسطلانی از کواکب نقل کرده که لازم نمی آید از لفظ کمال نبوت این هر دو زن از آنکه معنی کمال تمامی چیزی و نهایت آنست پس مراد کمال فضائل است که زنان را میباشد و اتفاق کرده شده است اجماع بر عدم نبوت زن و گفته این سخن معارض است با آنچه نقل کرده اند از اشعری که بعضی زنان نبی بوده اند و آنها شش نفر اند حوا و ساره و مادر موسی و هاجر و آسیه و مریم بنا بر ضابطه نزد او آنست که کسی را که ملکی از جانب خدا حکمی آورد از امر و نهی و اعلام بچیزی او نبی است و بتحقیق ثابت شده است آمدن ملک نزد اینها و تصریح بوحی هم واقع شده در حق بعضی قال الله تعالی واوحینا الی ام موسی ان ارضعیه وقال الله تعالی بعد ذکر مریم و انبیای دیگر بعد از وی اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین مع الصدیقین پس بعموم آیه مریم هم در آمد قرطبی گفته صحیح آنست که مریم مادر عیسی نبی بود از آنکه الله تعالی وحی فرستاد بوی بواسطه ملک چنانکه قرآن بدان ناطق است و بعضی استدلال کرده اند بر نبوت آسیه و مریم باین حصری که در حدیث یافت حیث قال لم یکمل من النساء الا آسیة و مریم میگویند اگر ازین کمال کمال نبوت مراد نباشد بلکه کمال ولایت باشد لازم می آید که در زنان کسی ولیه و صدیقه نباشد مگر همین دو زن و این خلاف واقع است و ان فضل عائشة علی النساء کفضل الثرید علی سائر الطعام و تحقیق فضیلت عائشه رضی الله عنها بر همه زنان مانند فضیلت اشکنه بر سایر طعام است ثرید نان شکسته بمعنی اشکنه است نزد عرب بهترین طعامها و عزیزترین اطعمه است لیکن گوشت میباشد و بصحت پیوسته که آنحضرت فرموده سید الطعام اللحم و وجه ستایش اینست که جامع است گویند که عرب حیثی لقوت بخشیدن زیاده بر طعامهای دیگر و تناول در غایت آسانی است و زود میگذرد از معده تشبیه داده آنحضرت عائشه را بثرید که وی جامع حسن خلق و حسن خلق است و صاحب کمالات صوری و معنوی است با حلاوت گویائی و فصاحت لهجه و متانت رای و پختگی عقل و خوش داشتن شوهر را انس گرفتن بآن و گوش داشتن بسخنان او دلیل است تر از فضل وی که فهمیده از حضرت

الجزء السابع عشر الاسلام | ابواب المحصب

با آن حضرت در غاری بودیم در منی و آمیز در شب عرفه بود چنانکه مصرح است بدان در روایت اسمعیل اذ نزلت علیه ناگاه نازل شد بر آن حضرت سوره والمرسلات وانه لیتلوها و تحقیق آن حضرت تلاوت میکرد آن سوره را وانی لاتلقاها من فیه و بتحقیق من میگرفتم وی را از دهن مبارک وی وان فاه لرطب بها و دهن مبارک هر آینه تر بود بدان یعنی هنوز خشک نشده بود آب دهن از آن اذ وثبت علینا حیة ناگاه وجست بر ما ماری فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اقتلوها پس فرمود آنحضرت بکشید آنرا فابتدرناها فذهبت پس شتاب رسیدیم آن را پس رفت و رست از دست فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم وقیت شرکم کما وقیتم شرها پس فرمود محفوظ داشته شد از شر شما چنانچه محفوظ داشته شدید شما از شر آن مار قال ابو عبد الله گفت مؤلف داعنا انما اردنا بهذا ان منی من الحرم وانهم لم یروا بقتل الحیة بأسا واراده کرده ایم باین حدیث که اینکه منا از حرم است و حالانکه ندیدند شارح و اصحاب بکشتن مار در آنجا باکی

بعنوان ۳۳۲ من کتاب الحج مطابق حاشیه

لعو والی سید بن ابی … یحیی شیخ بن العرب … عبد الرحمن بن ابی … ابو … ابن سعید … حاجب بن شیخ … ابو جعفر … الرازی … دار الکوفہ

انرا تقسیم بود از زنان او کسیے روایۃ کرده از احادیث زیاده بر دان اینست که داخل جماعۃ مفتیان صحابه بوده و آنچه دلالت میکند که ثرید لذیذ ترین طعامهاست نزد عرب قول شاعر است سه اذا ما الخبز تادمه بلحم * فذاک امانة الله الثرید * و جلجانی که درینمقام بحث آنست که آنحضرت فاطمه زهرا را رضی الله عنها که در شان او فرموده بهترین زنان عالم است و فرموده بهترین زنان اهل جنت است یاد نکرده و جهی وجیه که رفع این خلل نماید درینوقت دست نمیدهد والله اعلم بالصواب **باب** قوله ان قارون کان من قوم موسی فبغی علیهم بتحقیق قارون بود از قوم موسی یعنی تغی ورزید بر ایشان ابن عباس رضی الله عنهما گوید ابن عم موسی بود و ابن اسحق گفته عم موسی بود برادر عمران و در بنی اسرائیل اقرأ مر توریت را چون وی کسے نبود آخر منافق شد و چون سامری هلاک گشت و آتیناه من الکنوز ما ان مفاتحه لتنوء بالعصبة اولی القوة الآیة و دادیم قارون را از گنجها چیزی که بر داشتن کلیدهای گنج گرانی میکرد گروهی را از اهل قوت لتنوء لتثقل یعنے لتنوء بمعنے تثقل است قال ابن عباس اولی القوة لا یرفعها صاحبان قوت بر نمیداشتند کلیدهارا العصبة من الرجال یعنی مراد از عصبه مردان اند اعمش از خیثمه نقل کرده که گفت یافتم در انجیل که کلیدها گنج او زخیرم بود بقدر یک انگشت هر کلیدی برای گنجی بود بعضے گویند که وی علم کیمیا میدانست که از موسی علیه السلام یاد گرفته بود زجاج گوید که این روایۃ که از موسی یاد گرفته بود صحتی ندارد و کیمیا علمی است که حقیقت ندارد و طیبی گفته شاید از عالم معجزه بود وجود کیمیا یعنے تبدیل ماهیت پس بطلانش ظاهر گواه دارد بعضے ثقات که وهم خلاف در قول الشیبان نمیرود دیقین میوسته است پس این قول که کیمیا علمے است که حقیقت ندارد و باطل است یقال الفرحین المرحین یعنے سخت خوشحالان مجاهد گوید یعنی شکران است که شکر نمیگویند خدا را مر عطاهای او و یکان الله مثل الم تر ان الله یعنے و یکان بمعنے الم تر است بمعنے نمی بینی تو این تفسیر ابو عبیده است و غیر او گفته اند که این کلمه الیست که استعمال میکنند آنرا تنبیه بر خطاء و اظهار تشیبانی بنی اسرائیل گفته بودند یالیت لنا مثل ما اوتی قارون کاش مرا بود مثل مانند آنچه داده شده است قارون و هرگاه دیدند که حق جل شانه او را خسف کرد و بزمین فرو رفت با اموال خود گفتند دستنبه شدند از آن آرزوی باطل یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر برای توسع علیه و یضیق یعنی فراخ میکند رزق و تنگ میکند مر کسی را که میخواهد **باب** قوله تعالی والی مدین اخاهم شعیبا و در بیان فرموده خدا فرستادیم رسول بسوی مدین برادر ایشان را که شعیب است والی اهل مدین لان مدین بلد یعنی مراد از مدین اهل مدین است بطریق مجاز تا که مضاف محذوف است تا کلام مولف اعتبار حذف نیست از جهت آنکه مدین نام شهری است بر دریای قلزم مقابل تبوک بر شش مرحله ارسال فرستاد بمعیا که بسوی مردم و مثله واسال القریة واسال العیر و مانند آنست در حذف این دو قول یعنی سل اهل القریة و اهل العیر یعنی بپرس مردم قریه و مردم قافله و اهل کیمیا یعنی قافله است بمعنے رفقا است کذا فی القاموس فقدر تقدیر لفظ اهل یا اصحاب اینجا تامل است وراءکم ظهریا در سوره هود و نیست وا تخذتموه وراءکم ظهریا و گرفتید شما خدا را پس پشت انداخته شده است پس پشت ظهری منسوب است بظهر و کسر ظا از تغیرات نسبت است کذا فی البیضاوی و ریا یعنے اشارت نسبت در قول مولف رح لم تلتفتوا الیه یعنے التفات نکردید شما بسوی آن در صحاح گفته فلان ظهری علی هذا المعنی یعنی نشست بر بن کار رود در قاموس گفته الظهری بالکسر المسد للحاجة و یقال اذا لم تقض حاجته جعلته ظهریا پس پشت انداختی حاجت مرا اگر دانیدی مرا پس پشت یعنی التفات نکردی و فراموش کردی مرا … الظهری ان تاخذ معک ابة او دعاء تستظهر به و مولف رح معنی دیگر گفته که ظهری آنست که بگیری با خود دابه را یا ظرفی را که قوت گیری با آن مکانتکم و مکانکم واحد این لغتی که در قول الله تعالی یا قوم اعملوا علی مکانتکم یعنی مکانت یک لیت … شود در قول الله تعالی کان لم یغنوا بمعنے لعیشوا یعنی زندگانی نکردند تاس یعنی قول خدا فلا تأس علی القوم الکافرین بمعنے تحزن است

شده و امر آن حضرت بدان چنانکه در کتاب بدء الخلق بیامد سعد بن ابی وقاص غیر زری بیاید انشاء الله تعالی **باب** لا یعضد شجر الحرم بریده نشود درختان حرم قرطبی گفته تخصیص کرده اند فقها منع قطع آن را بانچه بروید بلا صنع آدمی و اما آنچه بروید بمعالجه آدمی پس جمهور بر جواز اند و شافعی در همه منع کند با وجوب جزا و اختلاف است در جزا از نوع اول مالک گوید جزا نیست لیکن گناهگار میشود و نزد ابو حنیفه واجب قیمت آنست و نزد شافعی در درخت کلان گاو و در خورد گوسفند یعنی گشت اجماع کرده بر که باید گرفته میشود از وی علم مباحت گرفتن هر چه بود آن را مردم در حرم از بقول و زروع و ریاحین آن انتهی و بال میست یا امتناع یا آنچه خشک گردد یا بیفتد از درخت بی صنع آدمی یا از شاخ و برگ آن قدامه گفته نمیدانم درین صورت خلاف آنچنین آنچه خشک گشته چنانچه گذشت است و تفصیل در کتب فقه قال ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا یعضد شوکه بریده نشود خار او حدثنا قتیبة قال حدثنا اللیث عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابی شریح العدوی گفته که نیست آن از بنی عدی نه عدی قریش و نه عدی مضر بلکه وی خزاعی است از بنی کعب بن ربیعه صحابی است مشهور و بعضے گویند در خزاعه طبی است که آن را بنی عدی گویند انه قال لعمرو بن سعید گفت ابو شریح مر عمرو بن سعید بن عاص اموی را که امیر مدینه بود از جانب یزید نه صحابی است نه از تابعین باحسان کذا ذکر العسقلانی و هو یبعث البعوث الی مکة و حال آنکه عمرو میفرستاد لشکر را به مکه برای قتال عبد الله بن زبیر که امتناع آورده از بیعت یزید بناه گرفته بود بمکه بعوث جمع بعث بمعنی مبعوث که مراد از آن خروج باشد گفت ابو شریح ایذن لی ایها الامیر احدثک قولا قام به رسول الله اذن ده مرا ای امیر تا حدیث کنم ترا سخنے که خطبه خواند بدان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم الغد من یوم الفتح فردا روز فتح مکه فسمعته اذنای پس شنیده است آن سخن را هر دو گوش من و وعاه قلبی و یاد داشته آنرا دل من و ابصرته عینای حین تکلم به و دیده آن را دو چشم من وقتیکه تکلم کرد آن حضرت بدان سخن یعنے شنیده ام بی اعتماد بر مجرد صوت بلکه مشاهده

اینقول آخرین قصه شعیب نیست ذکر کرده است بمناسبت قول الله تعالی فکیف اسی علی القوم کافرین چنانکه گفت اسی حزنه قال

الحسن انک لانت الحلیم الرشید یستهزؤن به وگفت حسن بصری قول کفار که تحقیق تو حلیم و رشیدی از راه استهزاء و اطلاق ضد بر ضد است

بجای ایکه استهزاء میکنند و قال مجاهد لیکة الایکة یعنی لیکه بفتح لام و سکون تحتیه بدون همزه بمعنی الایکه است بفتح همزه و سکون

و سکون لام همان مرغ و غفو لیکه بقرات نافع و ابن کثیر و ابن عامر است و الایکه قرات غیر ایشان است مرد و لفظ مراد و درخت انبوه

بیشه درختست نزدیک مدین یوم الظلة اظلال العذاب علیهم یعنی مراد از ظله اظلال عذاب است روایت کرده اند که ابن عباس از

چون حرارت مزاج ایشان گرفت سوی صحرا برآمدند و آنجا بیشتر حرارت گرفت پس ابر سیاه اشد بر سر ایشان ... شدند زیر سایه ابر

بایستند ... سایه آن ابر آمد و ازان ابر آتش بارید آخر همه سوختند باب قول الله تعالی وان یونس لمن المرسلین اذ ابق الی

الفلک المشحون در بیان قول خدا که تحقیق یونس علیه السلام از پیغمبران است وقتیکه گریخت بسوی کشتی مملو الی قوله فی تفسیر مشحون

الی قوله و هو ملیم و قال مجاهد مذنب و گفته است مجاهد در تفسیر ملیم که بمعنی گنهگار است بعضی گفته اند که از ملامت است

یعنی ملامت کننده نفس خود را فلو لا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون یعنی اگر نمیبود از تسبیح کنندگان یعنی و تسبیح او

این بود لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین برآمدی و رنگ کردی در شکم ماهی زنده یا مرده تا روز بعث و حشر فنبذناه

بالعراء بوجه الارض پس انداختیم او را بالعراء یعنی بروی زمین و هو سقیم در حال آنکه او بیمار بود دل تنگ از ماندن در شکم ماهی در ... و انبتنا

علیه شجرة من یقطین در رستانیدیم بر وی درختی از یقطین یعنی آنچه تنه ندارد و منبسط میشود بر روی زمین مثل کدو ... کرد

تا بپوشد او را و زیر برگهای خود از آفتاب ... تفسیر کرد ... من غیر ذات اصل یعنی غیر تنه دار ... الدباء و نحوه

بدل است از وی یعنی آن غیر ذات اصل ... مانند آن خیار و خربزه ... گفت ... مراد کدو است و ارسلناه الی مائة

الف او یزیدون ... و فرستادیم یونس را بسوی صد هزار نفر ... یا زیادتی میکردند ... هزار ... میگفت که صد هزار ...

یا زیاده و این قوم یونس ... اهل نینوی که از زمین موصل است ... عذاب گرفتار ...

ایشان فآمنوا فمتعناهم الی حین ... ایمان آوردند ... از دیدن عذاب ... تصدیق او کردند و یونس ... ایشان ...

ولا تکن کصاحب الحوت اذ نادی وهو مکظوم و مباش تو ای محمد ... بر گزیده ... صاحب حوت که یونس است ... و ...

در شکم ماهی در حال آنکه او غمگین بود کظیم مغموم یعنی کظوم بمعنی کظیم است و آن بمعنی مغموم است و ... از قصه یونس آنست که

چون حق جل شانه او را برسالت برگزید فرستاد او را باهل نینوی ... مقتضای بشریت و اغوای شیطانی است ...

تکذیب کردند ... ایمان ... دعا کرد ... و وحی نزول عذاب ... روز معهود ... نزدیک ... رسید

یونس خشم کرده ازانجا برآمد پس روی ابر سیاه و دود ... سخت تیره ... ظاهر شد و تمام شهر را فرو گرفت ... رسیده ...

یونس را جستند که توبه کنند و تصدیق کنند چون ... نیافتند زن و مرد و خرد و کلان ... و دواب خود از شهر برآمده ...

بچه ها جدا کرده فریاد و ناله نمودند و از صمیم قلب توبه کردند حق سبحانه ترحم کرده ... عذاب را از ایشان ... یونس ...

پس رفت و بر کشتی نشست ... وقت عبور کشتی از حرکت باز ماند یونس ... گفت ... مردم ... خود ...

ما و را از رسانید ... کشتی ... پس ... قرعه انداختند ... بر آمد ... یونس ...

خدمت خداوند ... خود را در آب انداخت حق جل شانه ماهی را ... ماهی خود را ...

... گوشت ... استخوان او را ... که چون یونس ...

آن لیسفک بها دما این حلال نیست مرد را که ایمان آرد بخدا و روز آخرت اینکه بریزد خون در مکه

ولا یعضد بها شجرة و نه حلال است که ببرد درختی در حرم ... فان احد ترخص لقتال رسول الله پس اگر کسی رخصت

جوید بکارزار پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و آن را دستاویز گیرد فقولوا ان الله قد اذن

لرسوله ولم یاذن لکم پس بگوئید او را که خدا اذن کرده خود را و اذن نکرده است مر شما را و انما اذن لی

ساعة من نهار و اذن نکرده است خدا تعالی مرا نیز در وی مگر زمانی اندک از روز گفته اند مقدار آن

از طلوع شمس تا وقت نماز عصر بود ثم عادت حرمتها الیوم کحرمتها بالامس و تحقیق باز گشته است

حرمت او امروز بچو حرمت دیروز و لیبلغ الشاهد الغائب و باید که برساند این حکم را حاضر است

که غایب است فقیل لابی شریح ما قال لک عمرو پس گفته شد مر ابو شریح را چه گفت مر ترا عمرو بن سعید

در جواب این سخن قال انا اعلم بذلک منک یا ابا شریح گوید گفت عمرو من داناترم باین حدیث از تو ای

ابا شریح که آن عام نیست ان الحرم لا یعیذ عاصیا تحقیق حرم پناه نمیدهد گناهکار را و ...

گناه است ولا فارا بدم و نه پناه میدهد گریزنده خون را که واجب القتل باشد و گریخته بحرم ولا

فارا بخربة بفتح خا و سکون را ... یعنی و نه کسی را که گریخته است بسبب خربه تفسیر کرده اند

آن را بفساد و خیانت و عیب و عورت و ذلت قال ابو عبد الله گفت مؤلف الخربة تفسیر آن

البلیة بفتح موحده و تشدید تحتیه هم ست از ... بالمقصود آنست که عبد الله بن زبیر متصف

باین اوصاف است هر جا که یافته شود ... و حدیث مخصوص بما و را آنست و این ...

مجرد است ... عبد الله بن زبیر

صحابی است متصف جامع صفات حمیده ... مگر بود که بدان مستحق قتل باشد بیرون حرم ...

خروج کرده بر احدی ... خواند ...

خود با آنکه ناخوش بود ... از یزید اهل حرمین ...

مبادرت نکردند به بیعت وی جز اهل شام ...

تولیه ... معاویه و امتناع آورد عبد الله

دانست که مرده است پائی خود را حرکت داد چون پائی او متحرک شد دانست که زنده است پس سجده شکر الهی کرد و بخیال چون بمنتهای دریا رسید آوازی شنید گفت این آواز چیست وحی آمد که این آواز تسبیح دواب بحر است پس تسبیح کرد خدا را و ملائکه تسبیح او را که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین شنیدند استماع نموده گفتند ای بار خدا این تسبیح کیست که درین زمین ها که غریبی است نشنیده ایم فرمود این تسبیح بنده من یونس است که عصیان ورزیده و او را در شکم ماهی حبس کرده ام ملائکه همه شفاعت کردند چون بموقع قبول افتاد دریای حکم آمد که بینداز او را در کرانه دریا پس بمعنی آمد مثل جوزه بی پر و بال ابوهریره روایت کرده که عنقریب تراوید و گذاری را بر سر او آورد و کذا شیر میداد صبح و شام و در نفس بسوی بیا بید و درخت که در او بود سایه کرد بروی تا آنکه تندرست شد و آن کدو را کسی نسبت دو روایت کرده که چون بر گیاهی که خشک شد بر فوات آن گریه کرد وحی آمد که تو بر درختی گریه میکنی و گریه نکردی بر زیاده از صد هزار کس که دعا بر بلای آنها کردی **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن سفيان قال حدثني الاعمش ح وحدثنا ابو نعيم قال حدثنا سفيان عن الاعمش عن ابی وائل عن عبد الله عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال لا یقولن احدکم انی خیر من یونس فرمود باید که نگوید یکی از شما که تحقیق من بهترم از یونس یعنی از بن ابتلا که او را پیش آمده بود و من سالم از مانند آن و او را ایمان و محتقر بنظر درآورده مرا بهتر از او گوید زیرا که احتمال این ابتلا موجب رفع درجات قرب میباشد بسبب حقارت و اهانت اسباب فضایل او و از جهت بسیار کرده حق برگزیده ای خود را زانی ذم زاد مسدد یونس بن متی زیاده کرده است مسدد در روایت خود ابن متی را که نام پدر یا مادر وست چنانکه تحقیق آن سبق ذکر یافته **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن قتادة عن ابی العالیة عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال ما ینبغی لعبد ان یقول انی خیر من یونس بن متی ونسبه الی ابیه فرمود نمیسزد مر بنده را آنکه بگوید من بهترم از یونس پسر متی مولف گوید نسبت کرده است بسوی پدر او که متی است **حدثنا** یحیی بن بکیر عن اللیث عن عبد العزیز بن ابی سلمة عن عبد الله بن الفضل عن الاعرج عن ابی هریرة قال بینما یهودی یعرض سلعته گفت ابوهریره در اثنای آنکه یهودی می نمود متاع خود را وقت فروخت از اعطی بها شیئا کرهه داده شد بآن متاع چیزی که ناخوش کرد او آن را فقال لا والذی اصطفی موسی علی البشر پس گفت قبول ندارم سوگند کسی که برگزید موسی را بر همه مردم فسمعه رجل من الانصار پس شنید قول او را مردی از انصار فقام فلطم وجهه پس استاد این مرد و طپانچه زد بروی او سابقا گذشت از حدیث سعید بن مسیب که بود میان مردی از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و میان مردی از یهود کلامی عمرو بن دینار که راوی است از سعید بن مسیب گفته که آن مرد ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه که تحمل آن قضیه متعدد باشد و در آن حدیث نام غضب آنحضرت مذکور نیست در فتح الباری آورده که سفیان انصاری بر اعلام تر گرفت بی شبهه ابوبکر از انصار پیغمبر خدا است بلکه سر همه انصار است نصرتی که از ابتدای اسلام از ابوبکر صدیق در اعلای کلمة الله آمده هیچکس را دست نداده است فقال تقول والذی اصطفی موسی علی البشر والنبی صلی الله علیه وآله وسلم بین اظهرنا پس گفت میگوئی تو این کلمه را و حال آنکه پیغمبر خدا میان ما است یعنی این کلام تو مشعر بتفضیل موسی است بر پیغمبر ما و این معنی باطل است فذهب الیه فقال ابا القاسم ان لی ذمة وعهدا پس رفت یهودی نزد آنحضرت و گفت ای ابو القاسم تحقیق مرا ذمه و عهد است که بنا حق نیازارد مرا کسی فما بال فلان لطم وجهی پس چه حال است فلان را که طپانچه زده بر روی من فقال لم لطمت وجهه فذکره پس گفت آنحضرت انصار را چرا زده طپانچه بر روی او پس ذکر کرد آنچه رو داده بود فغضب النبی صلی الله علیه وآله وسلم حتی رئی فی وجهه پس غضب کرد پیغمبر خدا تا آنکه دیده شد اثر غضب او در روی مبارک او ثم قال لا تفضلوا بین انبیاء الله پس فرمود تفضیل نکنید از پیش خود

الجزء السابع — شيخ الاسلام — ابواب المحصر

خدای اسمعیل که در سقف بود پس جمع کرد با فتنه حرم مدینه فتنه حرم مکه را تا آنکه هلاک کرد خدا یزید را و رسید خبر فوت او و حالانکه قتال قائم بود کذا ذکر السیوطی فی تاریخ الخلفا رده انکار ابو شریح از نصب حبیش بود برای قتال در حرم دنیست در جواب چیزی که دلالت کند بر جواز آن و در روایت احمد در آخر این حدیث آمده که ابو شریح من حاضر بودم و تو غائب بودی و امر کرده بود ما را که حاضر بغائب تبلیغ نماید پس تبلیغ کردم

باب لا ینفر صید الحرم یعنی نوع دیگر فی بیان لا ینفر یعنی رمانیده نشود شکار در حرم از جای که باشد تا آنکه گناهکار می شود پس اگر تلف شود پیش از فروشتن آن ضمان لازم گردد **حدثنا** محمد بن المثنی قال حدثنا عبد الوهاب الثقفی قال حدثنا خالد عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال ان الله حرم مکة فرمود تحقیق خدا حرام گردانیده است مکه را از قدیم فلم تحل لاحد قبلی پس حلال نشده مر هیچ یکی را پیش از من ولا تحل لاحد بعدی و حلال نگردد مر هیچ یکی را پس از من اشارتیست بتاکید حکم وانما احلت لی ساعة من نهار و حلال کرده شده مرا نیز مگر اندک زمانی از روز لا یختلی خلاها برید نشود

میان پیغمبران نمی کرد است که در اصل نبوت و قربت حق و در توجیه مخالفت این حدیث با احادیث صحیحه دیگر که مثبت تفضیل آنحضرت است بر سایر انبیا چنانکه فرموده انا سید ولد آدم و لا فخر و فرموده آدم و من دونه تحت لوائی و حدیث مشهور شفاعت و غیر آن سخن بسیار است از انجمله آنچه اشارت رفته در تقریر معنی نیز گفته اند که این مقوله را آنحضرت پیش از آن بود که از جانب حق تفضیل خود بر سایر انبیا معلوم کند و نیز توان گفت که منع فرموده که بجمیع وجوه تفضیل یکی بدیگری دهد است که در مفضول مهانت فاضل باشد که مراد افضل بود چنانکه مشهور است که فضیلت جزئی منافی فضل کلی نمی باشد فانه ینفخ فی الصور فیصعق من فی السموات ومن فی الارض الا من شاء الله تحقیق دمیده میشود در صور بعد از بعثت از قبر پس بیهوش میشود کسی که در آسمانها و زمین است ذا آنکه میان علما مگر گفته اند آخر کسیکه می میرد ملک الموت خواهد بود مگر کسی که خواست خدا بعضی گویند مراد جبرئیل و میکائیل و اسرافیل است بعضی گویند مراد حاملان عرش اند ثم ینفخ فیه اخری پس دمیده میشود در صور بار دیگر که همه بیهوش برمی آیند فاکون اول من بعث پس میباشم من نخستین کسیکه با فاقت می آید فاذا موسی آخذ بالعرش پس ناگاه می بینم که موسی گرفته است ستونی از ستونهای عرش فلا ادری احوسب بصعقته یوم الطور ام بعث قبلی پس نمیدانم که حساب کرده شده است و اکتفا نموده بصعقه که روز طور با او بود یا بعوض آمده است پیش از من ولا اقول ان احدا افضل من یونس بن متی و نمیگویم که تحقیق هیچ یکی افضل است از یونس بن متی اگرچه در سیاق نفی نیفتاده و مراد معنی عام است و تقول از این یک ترمعنی لفی هم اینجا ملاحظه کرده اند و این کلام نفی بسیار آمده حدثنا ابو الولید قال حدثنا شعبة عن سعد بن ابراهیم قال سمعت حمید بن عبد الرحمن عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال لا ینبغی لاحد ان یقول انا خیر من یونس بن متی ترجمه مکرر شده است

باب واسالهم عن القریة التی کانت حاضرة البحر در بیان قول خدا و پرس یهود را از خبر اهل قریه که بود نزدیک دریا و آن قریه ایله است میان مدین و طور بر کنار دریا بعضی گویند مدین است و بعضی گویند طبریه است اذ یعدون فی السبت چون تعدی می نمودند در روز شنبه یعنی تجاوز از حد می نمودند در آن زمان که منع کرده شده بودند از صید ماهی اذ تأتیهم حیتانهم یوم سبتهم شرعا آنگاه که می آمد بایشان ماهیان در حالیکه ظاهر بودند بر روی آب شرع شروع جمع شارع است یعنی ظاهر شرعا علینا افراد و بی اثر است و یوم لا یسبتون لا تأتیهم و روزیکه شنبه نمیکردند نمی آمدند بایشان کذلک نبلوهم بما کانوا یفسقون همچنین امتحان میکردیم ایشان را بجهت نافرمانی میکردند یهود از پس که ممنوع شکار بود در ایام امتحان حکم الهی آمد که روز شنبه شکار ماهی نکنند ایشان روز شنبه دریا گرد آورده در حفره ها جمع مینمودند و روز دیگر شکار میکردند چون جمع کردن نیز داخل شکار بود عتاب آمد بر این کار ایشان واذ قالت امة منهم الی قوله قردة خاسئین و در بیان این آیه است تا خاسئین یعنی بوزینگان راندگان

باب قول الله تعالی وآتینا داود زبورا و دادیم داود را زبور که یکی از چهار کتاب سماوی است و وی از اولاد یعقوب پیغمبر است علیهما السلام و هشت واسطه بود داود با یعقوب الزبر الکتب واحدها زبور زبر بر وزن لفظ و معنی مانند کتب است جمع کتاب زبرت بمعنی کتبت است قرطبی گفته که در وی یکصد و پنجاه سوره بود و حکمی از احکام حرام و حلال نداشت بلکه حمد و ثنای الهی و مواعظ و نصایح بوده است و داود بغایت حسن الصوت بوده و چون زبور را خواندی گرد وی مرغان و وحوش جمع شدی ولقد آتینا داود منا فضلا و تحقیق دادیم داود را از پیش خود فضیلت را که ممتاز بود بدان از سائر یعنی نبوت و کتاب و ملک و حسن صوت ... هر گاه تسبیح میکرد با وی کوه ها و طیر موافقت میکردند و در ذکر پرنده با در هوا می ایستادند و آهن در دست او نرم میشد یا جبال اوبی معه ای کوه ها همراهی کنید با وی یعنی تسبیح کنید با او قال مجاهد سبحی معه یعنی مراد از اوبی سبحی است و مروی است از ضحاک که در لغت حبشه بمعنی تسبیح است

ولقطه یا با دیگر اگرچه همین حکم دارد ولیکن در حرم تشدید تغلیظ در اخذ بیشتر است و در کتاب اللقطه واضح شود فقال العباس پس گفت عباس یا رسول الله الا الاذخر یعنی استثنا کن از میان خلاکه منع کرده قطع آن اذخر را که بکسر همزه و خاء و سکون ذال مهمله و معجمه گیاهی است خوشبو فانه لصاغتنا ... اذخر برای زرگران است که محتاج اند در گداختن ... و برای قبرهای ما که بند میکنیم بدان فرجهای خشتها را فقال پس فرمود آن حضرت الا الاذخر مگر اذخر که روا است قطع آن و این استثنا نیز از وحی است هر قسم که باشد وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ... حلف است بر حدیث خالد ... ما لا ینفر صیدها ... نگرید مر خالد را آیا میدانی که چیست معنی تنفیر کردن شکار فرمود آن که دوان کنیم من الظل تحول مکانه تنفیر آنست که بیرون کنی صید را از سایه تا فرود آئی تو بجای او و درین ... که منع است

باب لا یحل القتال بمکة حلال کارزار بمکه تا آنکه اگر لقطه کشته اهل آن بر اهل عدل ...

گویند مراد سیری صوت است یعنی سیر کنید با وی آنجا که سیر کند والطیر اکثر قرا بنصب خوانده اند عطف بر محل جبال یعنی گفتیم طیر را که موافقت کنید با وی و در موافقت کوهها و طیور دلالتی بر عظمت شانست و کبریائی سلطان داود است که کوهها با وجود رسوخ در زمین و پرندهای وحشی نزد اہل دانش منقاد او شدند مرویست که وی علیه السلام توجه میکرد و غرا گوی جبال و طیور را اجابت او می نمودند و موافقت میکردند در تسبیح و حسن صوت و در وقت فتور او از جبال و طیور حق جل شانه می شنوانید تا نشاط آمده و مواظ زبور را بحسن صوت ادا میکرد والنا له الحدید یعنی و نرم کردیم برای او آهن را در رنگ موم و خمیر که بر زرهها ساختن محتاج بمطرقه و جرار از آتش و ابن آهن گری نبود فولاد مانند رشته بدست وی تافت و این نرمی آهن بقدرت الٰہی بود که بر دست او بطریق اعجاز ظاہر ساخته ان اعمل سابغات اللہ کرد مع یعنی ابن را گفتیم تا اینکه بکند زرہ های فراخ وقدّر فی السرد واندازه کن در بافتن المسامیر والحلق میخها و حلقها را یعنی مناسب یکدیگر کن چنانکه بیان نمیکند ولا تدق المسمار فیتسلسل و باریک مکن میخها پس میان عد و سنبا محکم نکند در بعضی نسخ لا ترق فیفصم است یعنی تنگ مکن میخها تا اگر شکند زره ولا تعظم فینفصم و کلان مکن پس اینکه شکسته شود حلقه زره و مرویست که اول کسیکه زره حلقه حلقه بافت داود است پیش ازین صفحه صفحه بود و ثبوت پیوسته نزد ابن حاتم که داود بر روز یک زره می بافت و بفروخت آنرا بشش ہزار درہم بدو ہزار قوت خود و عیال میکرد و بچہار ہزار الطعام بنی اسرائیل که حواری او بود میکرد و اعملوا صالحا ای بما تعملون بصیر و عمل کنید خطاب بر داود و توابع اوست عملهای که دران فسادی نباشد تحقیق من بجیستر که عمل میکنید بینا ام افرغ انزل یعنی افرغ که در کلام خدا واقعشده ربنا افرغ علینا صبرا یعنی انزل است بسطة زیادة و فضلا یعنی بسطه در قول خدا ان اللہ اصطفٰه علیکم و زاده بسطة بمعنی زیادة است و این ہر دو کلمه در قصه طالوت واقع است و در اکثر روایات بیامره مگر در روایه ابی ذر از کشمیهنی گفته اند سوجه آنیست که نباشد لیکن با تمرانش کلام مؤلف بسیار است حدثنا

عبد اللہ بن محمد قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن همام عن ابی هریرة عن النبی صلی اللہ علیه وآله وسلم قال خفف علی داود القرآن فرمود سبک و آسان کرده شده بود بر داود زبور یعنی در اندک زمانی تمام میخواند قرآن را یعنی زبور را و تورات یعنی گفته و تعبیر بلو بقرآن اشارت است که معجزه داود از راه قرات بوده است و دیگران گفته اند که قرآن ہر پیغمبر کتاب اوست که بر وی منزل است یعنی لفظ قرآن عام است بر ہر یکی ازین کتب منزل اطلاق میکنند و توصیف قرآن بعربی باینجا که مراد فرقانست کما وقع قرآنا عربیا ناظر بعموم است در روایت ابی ذر از کشمیهنی قرات بجای قرآن است پس تو اند که قرآن بمعنی مصدری باشد قسطلانی گفته که حدیث دلالت کرد بر آنکه طی کرده میشود زمان برای کسیکه حق میخواهد چنانکه طی کرده میشود مکان انتهی پوشیده نماند که آنچه حدیث بر آن دلالت کرده از قبیل بسط زمان است نه طی زمان و فهم و در یعنی که در زمان قلیل که یک آیه کسی خواند یعنی تمام قرآن را خوانده اند آنانکه کثیر و تورع یافته و لو و می از شنا عه خود نقلی چند کرده است در یعنی که دلالت دارو بر مطلب ذکاب یا مر بدوابه پس بود که سیر مود و دواب را بزین کردن فتسرج فیقرأ القرآن قبل ان تسرج پس زین کرده میشد پس تمام میکرد قرات زبور را پیش از آنکه دواب زین کرده میشد ولا یاکل الا من عمل یدیه و نمیخورد مگر از دست مزد کار از ہر بافی حاصل میکرد و رواه موسی بن عقبة عن صفوان عن عطاء بن یسار عن ابی هریرة عن النبی صلی اللہ علیه وآله وسلم حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب ان سعید بن المسیب اخبره وابا سلمة بن عبد الرحمن مرویست از ابن شهاب زہری که سعید بن مسیب خبر داده او را و ابا سلمه بن عبد الرحمن را ان عبد اللہ بن عمرو قال اخبر رسول اللہ صلی اللہ علیه وآله وسلم تحقیق عبد اللہ بن عمرو بن عاص گفت که خبر داده شد رسول خدا انی اقول واللہ لاصومن النهار ولاقومن اللیل ما عشت تحقیق من میگویم بخدا سوگند البته روزه میدارم ہمه روزها و قیام میکنم

التجرید الصحیح لشیخ الاسلام ابو العباس ابواب المحصر

بوجهی دفع میکند بتخصیص از قتل در حرم چنانچه حرام است امام ابو حنیفه گفته قتل کرده نشود در حرم تا آنکه بر آید بسوی حل باختیار خود لیکن ہمنشینی و کلام کرده نشود با وی و وعظ و تذکیر کرده شود تا آنکه بر آید و ابو یوسف گفته بر آورده شود باضطرار بسوی حل و نزد مالک و شافعی جواز اقامت حد است چون جواز قتال نزد عدم امکان رد و حدیث ظاہر است در عدم جواز مطلقا وقال ابو شریح عن النبی صلی اللہ علیه وآله وسلم لا یسفك بها دما چنانکه گذشت و سفک شامل است قتل و قتال را حدثنا عثمان بن ابی شیبة قال حدثنا جریر عن منصور عن مجاهد عن طاؤس عن ابن عباس رضی اللہ عنهما قال قال النبی صلی اللہ علیه وآله وسلم یوم فتح مکة فرمود آن حضرت روزیکه فتح کرده مکه را لا هجرة نیست ہجرة متعارف که از مکه بود بعد ازین یعنی منقطع شد وجوب ہجرت از مکه بفتح زیرا که او دار الاسلام گشت ولکن جهاد و نیة ولیکن باقی ماند جهاد که در او احتیاج بغزا بر آید و قصد کردن امور مطلوبه بیرون آمدن از خانه برای صیانت دین و حفظ احکام اسلام از کسب علم و زیارت بلکه سفر و حجز آن واذا استنفرتم فانفروا و چون خوانده شوید از جانب امام برای جهاد بطرفی پس بر آئید و اجابت نمائید فان هذا بلد حرمه اللہ یوم خلق السموات والارض پس از ان فرمود این شهر که حرام کرده است خدا تعالی روزیکه پیدا کرد آسمانها و زمین را یعنی این حکم از قدیم است این شهر را از ہنگام پیدائش آن در شرع مخصوص نیست بشریعتی دون شریعتی وهو حرام بحرمة اللہ الی یوم القیمة یعنی و شهر حرام است بحرمت که تحریم الٰہی بود از ان برای تاکید و تقریر بعبارت دیگر میفرماید وانه لم یحل القتال فیه لاحد قبلی ولم یحل لی الا ساعة من نهار فهو حرام بحرمة اللہ تعالی الی یوم القیمة لا یعضد شوکه ولا ینفر صیده ولا یلتقط لقطته الا من عرفها یعنی بر مدار و از زمین افتاده حرم را مگر کسیکه شناسانده آنرا ولا یختلی خلاها گیاه درو درو نشود قال العباس یا رسول اللہ الا الاذخر

بر شبها و دائم روزه میگیرند گانی دارم قال لی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انت الذی تقول پس فرمود مراد را یعنی مرا رسول خدا توئی که میگوئی والله لاصومن النهار ولاقومن اللیل ما عشت قلت قد قلته گفتم من بتحقیق گفتم آنرا قال انک لا تستطیع ذلک فرمود بتحقیق تو قدرت نداری این عمل را از جهت حصول مشقت در سفر و حضر و سستی تو را هم بدن که موجب فوات حقوق واجبه و مستحبه که قیام بجهاد و دیگر عبادات و ادای حقوق و قبول ضیافت برادران دینی ست و اینکلام خبر است بمعنی نهی از دوام صیام و قیام چنانکه اشارت دارد برینمعنی قوله فصم وافطر یعنی روزه دار و افطار کن و قیام نما و خواب کن وصم من الشهر ثلثة ایام و روزه دار از هر ماه سه روز فان الحسنة بعشر امثالها فذلک مثل صیام الدهر پس بتحقیق یک عمل نیک ده مانند محسوب است و این سه روز از هر ماه مانند صیام تمام دهر است اگر کسی هر گاه یک روزه بجای ده روزه باشد سه روزه بجای یکماه و یقین که روزه یکماه بجای یک روزه ده ماه و روزه یکسال بجای روزه ده سال خواهد بود در ثواب پس حدیث دلیل است برین سه روزه مانند روزه های تمام دهر است در ثواب گویم مراد ازین تشبیه آنست که هر که این سه روزه نگهدارد بر سد بسعت ثواب روزه که مدد ایام دهر است در زیاده اعمال بموجب فرمودهٔ خدا من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ثابت میشود پس گویا رسید بسعت روزه نگهداشته است و اینقدر ثواب بالمحافظت مصالح دیگر کافی و وافیست چنانکه ثواب این سه روزه مثل ثواب این همگی روزه ست تا این اشکال وارد شود قلت انی اطیق افضل من ذلک یا رسول الله پس گفتم برای تحصیل کثرت ثواب اخروی بتحقیق من طاقت دارم زیاده برین لیکن سوال من ایضا ادای حقوق زیاده برین سه روزه میتوانم کرد قال فصم یوما وافطر یومین فرمود پس یک روزه روزه دار و دو روز افطار کن قلت فانی اطیق افضل من ذلک یا رسول الله پس گفتم من طاقت دارم زیاده برین ای سوال اتانی فصم یوما وافطر یوما وذلک صیام داؤد فرمود پس یک روز روزه دار و یک روز افطار کن و این طریقه روزهای داؤد است وهو عدل الصیام و این قسم روزه بهترین و درست ترین روزها است قلت انی اطیق افضل منه یا رسول الله قال لا افضل من ذلک گفتم من طاقت دارم برین فرمود نیست روا الشیت تو زیاده برین که کلفت بجهاد و دیگر فرائض و اعمال و ابلاغ عیال و رعی و تحقیق اهل اسلام برین و صوم داؤد افضل از صوم دهر است و از حدیث بوضوح پیوست که عمل نیک موجب ثواب و تقرب الهی همانست که موافق فرمودهٔ خدا و رسول او باشد بمعنی که نماز در اوقات مکروه و روزه در ایام منهی و امثال آن موجب نکال و بعد از درجات قرب است حدثنا خلاد بن یحیی قال حدثنا مسعر قال حدثنا حبیب بن ابی ثابت عن ابی العباس عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الم انبأ انک تقوم اللیل وتصوم النهار گفت عبد الله بن عمرو فرمود مرا رسول خدا آیا آگاه کرده نشده ام که بتحقیق تو قیام میکنی شب و روزه و بیداری بر روز فقلت نعم پس گفتم آری همچنین است قال فانک اذا فعلت ذلک هجمت العین ونفهت النفس فرمود بتحقیق هر گاه چنین کرده ای فرو رود دیده در جای خود و رنج میکشد نفس یعنی ضعف می آید و ادای حقوق نمیتوانی کرد و هجمت بهاء و جیم مفتوحتین بروزن ضربت بمعنی غارت فی موضعها و نفهت بنون و فاء مکسوره بروزن سمعت بمعنی تعبت است صم من کل شهر ثلثة ایام روزه دار از هر ماه سه روز قال فذلک صوم الدهر گفت پس اینحکم روزه دهر دارد او کصوم الدهر شک راویست قلت انی اجد بی گفتم بتحقیق من می یابم در خود قال مسعر یعنی قوة گفت مسعر که از راویان این حدیث است مراد از جملهٔ می یابم قوت را قال فصم صوم داؤد فرمود پس روزه گیر روزه داؤد و کان یصوم یوما ویفطر یوما و داؤد که روزه میگرفت یکروز و افطار میکرد روز دیگر ولا یفر اذا لاقی و نمیگریخت هنگام ملاقات کردن دشمن یعنی با آنکه دائم الصوم بود افطار یکروز تقویت میکرد و ضعفی را که از روزه روز سابق حاصل میشد

باب احب الصلوة الی الله صلوة داؤد واحب الصیام

الجزء السابع عشر شیخ الاسلام — ابواب المحصر

در احرام و اگر بضرورت باشد جائز است قطع موی و لیکن فدیه واجب گردد و مالک کرده دانسته مطلقا و حمل کرده مرویات را بر ضرورت و کوی ابن عمر رضی الله عنهما ابنه وهو محرم و داغ کرد ابن عمر پسر خود را و حال آنکه وی محرم بود و بر سام و حشت و بیداوی مالم یکن طیب و جائز است که تداوی کند محرم مادام که نباشد در آن دوا خوشبوی که آن ممنوع است و حجامت اگر برای حفظ صحت باشد از جنس تداوی است و هم چنین کے از ین جهت است که جمع کرده همه را در ترجمه و گفت حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان بن عیینة قال قال لنا عمرو اول شیء سمعت عطاء یقول سمعت ابن عباس رضی الله عنهما یقول احتجم رسول الله گفت سفیان گفت ما را عمرو بن دینار نخستین بار شنیدم عطاء بن ابی رباح را که میگفت شنیدم ابن عباس را که میگفت حجامت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وهو محرم و حال آنکه آنحضرت محرم بودند ثم سمعته یقول سفیان گفت باز شنیدم عمرو را که میگفت حدثنی طاؤس عن ابن عباس یعنی ملیا از عطا روایت کرد و بار دیگر از طاؤس فقلت پس گفتم در دل خود لعله سمعه منهما شاید که عمرو شنیده است از عطا و طاؤس هر دو کس و بجزم رسید این معنی چنانچه از طریق مسدد در کتاب الطب بیاید و هم کرده که گرانی کرد این ثم سمعه یقول الفتنة یعنی هر گوید او را شنیدم عطا را که از ابن عباس بلا واسطه روایت میکرد و بار شنیدم که بواسطه طاؤس میگفت شاید تتبع کرده و طرق روایت میافته

الی الله صیام داؤد یعنی آنکه دوست ترین نماز نزد خدا نماز داؤد است و محبوب ترین روزه ها روزه های داؤد است و کان ینام نصف اللیل ویقوم ثلثه وینام سدسه و بود داؤد که خواب میکرد نصف اول از شب و قیام می نمود سیوم حصه از شب و خواب میکرد سدس باقی شب را تا استراحت یابد از مشقت قیام ویصوم یوما ویفطر یوما و روزه میگرفت یکروز و افطار میکرد روز دیگر وقال علی وهو قول عایشه و گفته است علی شیخ مؤلف حافظ ابن حجر گومگمان دارم که وی ابن عبد الله مدینی است و حال آنکه اجزاء او گفته قول عایشه است رضی الله عنها و آن قول این است ما الفاه السحر عندی الا نائما نیافته است آنحضرت را پایان شب نزد من مگر آنکه او خوابیده است بعد از قیام شب حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا سفیان عن عمرو بن دینار عن عمرو بن اوس الثقفی سمع عبد الله بن عمرو قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم احب الصیام الی الله صیام داؤد کان یصوم یوما ویفطر یوما واحب الصلوة الی الله صلوة داؤد کان ینام نصف اللیل ویقوم ثلثه وینام سدسه ترجمه مکرر شده است

باب قوله واذکر عبدنا داؤد ذا الاید انه اواب و یاد کن بنده مرا که داؤد است صاحب قوت و قدرت و ملک بتحقیق وی بازگشت کننده است بسوی من از قبول احکام و مرضیات انا سخرنا الجبال معه یسبحن بالعشی والاشراق بتحقیق ما مسخر ساختیم کوه ها را با وی بحالیکه تسبیح میکردند شبانگاه و بامداد والطیر محشورة کل له اواب و مسخر کردیم پرندگان را بحالیکه برانگیخته شده اند از هر جانب همه بازگشت داشتند بسوی وی وشددنا ملکه واتیناه الحکمة وفصل الخطاب و قوی کردیم با آن سلطنت او را و دادیم او را علم متقن و خطاب و کلام واضح وقال مجاهد الفهم فی القضاء و گفته است مجاهد در تفسیر فصل الخطاب که بمعنی فهم در حکم و فصل در خصومات است یعنی جدا کند حق را از باطل بالهام حق و گفته که بمعنی دور انداز دواست از آنکه معنی فصل خطاب آنست که هر معنی که خطور کند در دل آن را تعبیر نماید بطوریکه بر مخاطب مشتبه نشود و متبین باشد هر مقام از مخالف خود و این معنی عام است متناول است فصل خصومات را و دعوت بسوی حق و خبر آن انتهی و ظاهر نیست که این تفسیر مجاهد بطریق نقل رسیده و در روایتهای دیگر نیز بمعنی مخصوص آمده بلال بن ابی برده از پدر خود از ابی موسی روایت کرده که اول کسیکه تکلم کرده بکلمه اما بعد داؤد است و همین است فصل خطاب و در روایت ابن ابی حاتم بعضی گویند که آن خطابیست میانه نه دور از روی اختصار مخل باشد و نه تطویل ممل فیا نچه در وصف کلام رسول واقع شده که نه دراز بود و نه کوتاه وهل اتاک نبؤا الخصم اذ تسوروا المحراب و آیا آمده است ترا خبر دو صنف خصم وقتیکه بر آمدند بسور و غرفه السور تفعل است از سور خانه و قسم از سنام خصم بمعنی جنس است هم از آنجهت تسوروا بصیغه جمع آورده اند اختلاف کرده اند که آنها از میان بوده اند یا فرشته ها و مشهور آنست که فرشته بوده اند و نسبت بغی بعضی بغرض و تقدیر است یعنی اگر چنین واقع شود حکم آن چیست پس وارد نشود که ملائکه منزه اند از بغی و کذب پس چگونه گفته اند این را اذ دخلوا علی داؤد ففزع منهم وقتیکه در آمدند بر داؤد پس ترسید از ایشان که بر راه غیر متعارف از بالا آمدند و روز خلوت بود و دربانان بر در گذاشته تا کسی نه در آید قالوا لا تخف خصمان بغی بعضنا علی بعض فاحکم بیننا بالحق گفتند مترس دو منازع اند که نافرمانی کرده است بعض ما بر بعضی پس حکم کن میان ما بحق و عدالت ولا تشطط بمعنی ولا تسرف است یعنی زیادتی مکن و تجاوز منما واهدنا الی سواء الصراط و راه نما ما را بسوی راه هموار و درست ان هذا اخی له تسع وتسعون نعجة ولی نعجة واحدة بتحقیق این برادر من مرا او را نود و نه شاتست و مرا یک شاتست یقال للمرأة نعجة ویقال لها ایضا شاة گفته میشود مر زن را نعجه و گفته میشود نعجه در اصل لغت بمعنی ماده بز است و کنایه از زن نیز میکنند فقال اکفلنیها مثل زکریا فکفلها گفته است که ضم کن این یکی را نیز و زن شل وکفلها زکریا ضمها اکفلنیها مانند کفل است بمعنی ضم و عزنی بمعنی غلبنی صار اعز منی گشته است عزیز تر از من

الجزء السابع شیخ الاسلام ابو الوهاب

در حال احرام منشی جمل که بفتح لام و سکون جیم حمله بیدالجمل نام منزلیست در راه مکه و تحتیه در روایت ابی ذر و یک بحتیه غیر وی مع بفتح جیم و سیم و لام موضعی است میان مکه و مدینه بعینه فی وسط راسه در میانه سر خود در وسط حجامت کرده اند آن را بفتح سین که در شهور اسم است منبا حقیقی را و چون غالب درین محل قطع شعر است بضرورت واقع شد شاید که فدیه داده باشند اگرچه درینجا مذکور نیست

باب تزویج المحرم جواز نکاح کردن محرم حدثنا ابو المغیرة عبد القدوس بن الحجاج حمصی است و دوست ورد و انزد و قال حدثنا الاوزاعی قال حدثنی عطا بن ابی رباح عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم تزوج میمونة وهو محرم نکاح کرد آنحضرت میمونه را در حالانکه خود محرم بود بعمره القضا ذکر کرده این حدیث را اصحاب صحاح ستة بطرق مختلفه ترمذی گفته و درین باب از عایشه نیز هست و اخراج نموده حدیث عایشه را رضی الله عنها ابن حبان و طحاوی و بیهقی بی ذکر نام میمونه و طحاوی از ابی هریره نیز روایت کرده و باین اخذ کرده بعضی از فقها و بعضی گویند باک نیست محرم را با نکاح ولیکن مس و قبله نکند تا آنکه حلال شود و همین است مذهب ابو حنیفه و اصحاب وی و نزد وی از تابعین و ائمه ثلثه جایز نیست محرم را نکاح و نه انکاح بدلیل حدیث عثمان رضی الله عنه که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم لا ینکح المحرم ولا ینکح ولا یخطب روایت کرده آن را مسلم و مالک و ابو داؤد و ترمذی و نسائی و گویند روایت کرده مسلم و غیر وی از یزید بن اصم که گفت حدیث کرد مرا میمونه که تزویج کرد مرا آنحضرت و حالانکه حلال بود و ترمذی از ابی رافع که گفت تزویج کرد آنحضرت میمونه را و حالانکه حلال بود و من سفیر بودم در میان و علما ترجیح روایت ابن عباس و تصحیح نسنده نمیر بر روایت ابن اصم بفقه ابن عباس و دانشمندی و فضل وی با قطع نظر از صحت خصوصا که متابعت کرده آن را

فرستاد جعفر بن ابی طالب را رضی الله عنه پیش خود بسوی میمونه بجائی که خطبه میکرد ولی گردانید میمونه امر خود بسوی عباس پس تزویج کرد عباس ازان حضرت ذکر کرده ابو عبیده در کتاب خود و مانند آن زیاده کرده که آن حضرت محرم بود و حدیث ابن عباس متفق علیه ست و احادیث دیگر که مخالف آمده ثابت نیست نزد مؤلف ترمذی گفته حدیث ابو رافع نمیدانم هیچ یکی را که مسند کرده باشد آنرا غیر حماد بن زید از مطر وراق نسائی گفته مطر لیس بالقوی و احمد گفته در حفظ وی سوء است و روایت از ابن عباس مشهور طریق ائمه اعلام اند بخلاف روات از زید که معادل نمیشوند ایشان را و همچنین راوی حدیث عثمان که وهب بن منبه است از افراد مسلم نیست مراد با از حفظ و علم انچه متساو و هیچ یکی ازانشان باشد این تلخیص کلام عینی است و احتمال دارد که معنی حدیث عثمان آنست که نکاح و انکاح ازشان محرم و مناسب کمال او نیست که مشغول است بکار دیگر نه آنکه مراد تحریم است باید دانست که تمام روایات متفق اند در آنکه نکاح میمونه در عمرة القضاء پیش از احرام باشد نه بود بلکه بعد برآمدن آنحضرت بود بعمره و در سال هفتم ولیکن اختلاف درآنست که در احرام بود یا بعد از حلال شدن ازان پس تاویل حدیث ابن عباس آنکه ظاهر شد تزویج میمونه هنگام احرام اگرچه واقع شده پیش ازین در حل چنانکه بنا الفاظ کنند خوب نباشد بلکه مانند آن در حدیث ابن اسحٰق مرویست و الله اعلم **باب** ما ینهی من الطیب للمحرم والمحرمة بیان چیزی که نهی کرده شده از خوشبوئی مرد محرم و زن محرمه را و اختلاف نیست در ان علماء را که در چیزهای چند که آن از طیب اند یا زینت فاید که حکمت در منع بودن آن ازو و آنکه بلاخ ست که بسبب احرام بست و مشابه آن بحال محرم که پراگنده مو و غبار آلوده باشد قالت عائشة رضی الله عنها الطیب للمحرم

اعز بزته جعلته عن بیاض بیاض العزیزه بیضے گردانیدم او را و غرزنی فی الخطاب یقال المحاورة خطاب گفته میشود بمعنی محاوره و سخن بیکدیگر گردن قال لقد ظلمک بسؤال نعجتک الی نعاجه گفت داؤد تحقیق ستم کرده است بطلبیدن نعجه تو و انضمام آن بسوی نعجهای خود و ان کثیرا من الخلطاء الشرکاء و تحقیق بسیاری از شریکان لیبغی بعضهم علی بعض بر ایشان میکنند بعضے از ایشان بر بعضے الا الذین امنوا و عملوا الصالحات وقلیل ما هم مگر آنانکه ایمان آورده و کار نیک کرده اند که ایشان ظلم نمیکنند و کم اند ایشان و ظن داؤد انما فتناه و دانست داؤد تحقیق چیزیکه مبتلا کرده ایم او را یعنی متنبه شد ازین گفتگوی این دو خصم با ابتلای که او را بوده در تفسیر بیضاوی گفته که نهایت انچه این آیت اشعار بدان میکند آنست که وی علیه السلام دوست داشت چیزیکه برای غیر او بود و وی را با شد تا آنکه مانند آن زنان بود وی و با این قضیه تغیر کرده حق جلشانه که لائق مرتبه نبوت نیست پس استغفار کرد و توبه نمود و آنچه روایت کرده اند که چشم وی علیه السلام بر زنی افتاد و عاشق شد بر آن زن و سعی کرد تا آنکه زن گرفت او را و سلیمان علیه السلام از وی متولد شده است اگر بصحت رسد شاید مخلو بود یا آنکه این از قبیل مواسات معتاده باشد در میان پیغمبر است او که زن برکه خوش کند وی را بگذارد تا پیغمبر تزویج کند بان چنانکه انصار نسبت بمهاجران کردند که هر کرد زن داشت یکی را طلاق داد و بمهاجر تزویج کرده و آنچه نقل کرده که او را بجهاد فرستاده و امر کرد که کشته شود پس تزویج کردن او را از مفتریات قصه خوانانست هم ازین جهت فرموده علی بن ابی طالب رضی الله عنه که کسیکه این قصه گوید در حدیث داؤد علیه السلام او را یک صد و شصت تازیانه میزنم که حد افترا بر انبیا است بعضے گویند جمعی قصد کردند که داؤد را بقتل رسانند پس از راه غرفه در آمدند چون دیدند که نزد او جمعی نشسته اند این تحاکم و تخاصم پیش آوردند چون داؤد در قصد ایشان مطلع شد خواست که آنها را بسزا رساند پس متنبه شد که این حال از ابتلا او امتحانهای الهی است استغفار کرد ازین عزم و انابت کرد بخدا قال ابن عباس اختبرناه یعنی فتنا بمعنا اختبرنا است یعنی آزمودیم او را و قرأ عمر فتناه بالتشدید فاستغفر ربه و خر راکعا و اناب پس طلب مغفرت کرد پروردگار خود را و افتاد در حالیکه راکع است و بازگشت کرد بسوی حق توبه **حدثنا** محمد قال حدثنا سهل بن یوسف قال سمعت العوام عن حبیب عن مجاهد قال قلت لابن عباس انسجد فی ص گفت مجاهد مر ابن عباس را آیا سجده کنیم در سوره ص فقرأ ومن ذریته داؤد و سلیمان حتی اتی فبهداهم اقتده پس خواند ابن عباس این آیه را تا آنکه رسید بایں قول خدا پس بهدایت ایشان اقتدا کن فقال ابن عباس نبیکم صلی الله علیه وسلم ممن امر ان یقتدی بهم پس گفت ابن عباس پیغمبر شما صلی الله علیه وآله وسلم از جمله کسانیست که امر کرده شده است اینکه اقتدا کند با ایشان یعنی پیغمبران گذشته که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مامور است که در اصل دین متفق علیه است اقتدا کند نه در فروع ازانکه فروع دین انبیا مختلف است و ممکن نیست اقتدای آنحضرت بهمه انبیا زیرا که مستلزم تناقض است کذا قال الکرمانی و می تواند بود که مراد ابن عباس آن باشد که اقتدای آنحضرت در بعضی امور نیز جایز است انبیای سابق واقع شده است پس روا است ترا که در یک فعل با اقتدا کنے **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا وهیب قال حدثنا ایوب عن عکرمة عن ابن عباس قال لیس ص من عزائم السجود گفت ابن عباس نیست سجده سوره ص از سجده های که واجب کرده اند و رایت النبی صلی الله علیه وآله وسلم یسجد فیها و دیدم پیغمبر خدا را که سجده میکرد درین سوره و فرموده است که سجده کرده است برادر من داؤد در پیدا از راه توبه و ما سجده میکنیم برای شکر و موافقت او **باب** قول الله تعالی ووهبنا لداؤد سلیمان نعم العبد انه اواب ذکر کرده آنکه

در شان سلیمان علیه السلام واقع شده ببعضی تفاسیر که بروایت صحیحه معلوم شده و داد بیم مراد او در اسلیمان نیکو بنده و انه
اواب المراجع المنیب و بتحقیق سلیمان اواب بود یعنی رجوع کننده و انابت آرنده بخدا در مرضیات و قوله وهب لی
ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی و قول خدا عز و جل و یا قول سلیمان و بده مرا ملکی را که نرسد مر هیچ کسی را از پس من تا معجزه من باشد
یا آنکه نرسد کسی را که سلب کند از من و تصحیح و در تفسیر ملک آنست که سوال کرد سلیمان ملکی را که هیچکس را از بشر میسر نشود و آن
تسخیر جن و انس و ریاح است بکمال اقتداری که داشته و قوله تعالی واتبعوا ما تتلو الشیاطین علی ملک سلیمان در شان
فاسقان یهود است که از توریت قطع نظر کرده متابعت کردند چیزی را که میخواندند شیاطین یعنی اتباع کردند کتابهای سحر را
که از شیاطین رسیده بر عهد زمان سلیمان گویند جنیان استراق سمع میکردند از ملایکه سماوی و با آن اکاذیب بسیار ضم کرده
القا میکردند بر کاهنان و اینها جمع کرده تعلیم میکردند مردم را تا آنکه گفته شده است که جن در وقت سلیمان علم غیب دانستند
و این تمام شده بود ملک بوی دتولسلیمان الریح غدوها شهر و رواحها شهر و مسخر ساختیم سلیمان را باد بجا آلیکه جریان
آن بروز سیرت یکماه بود و بشب همچنین یعنی در یکروز و یکشب با سلیمان راه دو ماه طی میکرد و اسلنا له عین القطر
القطر الحدید و روان کردیم یعنی گداختیم برای او چشمه قطر یعنی آهن را چشمه وار روان کردیم در بیضاوی گفته که قطر یعنی
نحاس است که از معدن آن مانند آب از چشمه روان کرده بود دیم ارتجمه آنرا عین گفت و من الجن من یعمل بین یدیه باذن
ربه و از طایفه جن کسی بود که کار میکرد پیش سلیمان بحکم خدا و من یزغ منهم عن امرنا نذقه من عذاب السعیر و کسیکه
نافرمانی میکرد از ایشان از فرموده که باطاعت سلیمان امر کرده بودیم میچشانیم او را از عذاب دوزخ در آخرت بعضی گویند در دنیا
نیز عذاب میکردند فرشته را بر ایشان موکل کرده بودند در دست او چابک آتشین بود هر که نافرمانی میکرد سلیمان را چابکی میزد
میسوخت او را یعملون له ما یشاء من محاریب و کار میکردند جنیان مر او را چیزی که میخواست از محرابها قال
مجاهد محاریب بنیان ما دون القصور گفت مجاهد در تفسیر محاریب که بناها است کمتر از قصرها و عالیه ابو عبیده
گوید محاریب جمع محراب است و محراب پیش طاق هر خانه را گویند و بعضی گویند مراد مساجد است و از جمله عملهای ایشان مسجد اقصی
است داود علیه السلام آنرا بنیاد نهاده تا یک قدآدمی بر آورده بود و سلیمان علیه السلام آنرا با تمام رسانده و بنای آن
بسنگ سفید و زرد و سبز کرده و سقف بتختهای جواهر گران بها ساخته و دیوار بیواقیت و لآلی مرصع و فرش آنرا بالواح
فیروزه کرده در شب درخشان تر از بدر می نمود و روزیکه از آن فراغ یافته عید گرفته بود و مدتها چنین این عمارت سلیمانی
بر پا بود تا وقتیکه بخت نصر بر دیار اسلام تسلط یافت اینهمه جواهر نفایس که بر در و دیوار آن بود شکسته بعراق آورد
و تماثیل و میساختند برای او صورتهای ملایکه و انبیا و صلحا در مساجد تا زیاده کنند در عبادت و تحریم صورت در آن وقت
نبوده است و حرمت آن در شرع مصطفوی مقرر شده در روایت کرده ابن ابی حاتم از کعب در حدیث طویل عجیب در صفت
کرسی سلیمان که جنیان دو شیر در زیر تخت سلیمان و دو کرکس بر بالای آن ساخته بودند و وقتیکه می برآمد بر تخت هر دو
شیر بازوهای خود را فراخ میکردند که پای بر آن نهاده بر می آمد و چون می نشست هر دو کرکس بالهای خود را گشاده سایه
میکردند و جفان کالجواب بجفان من الاکل و میساختند طبقهای طعام مانند حوضهای آبخور شتران گویند بر یک طبق
هزار کس نشسته طعام میخوردند قال ابن عباس کالجوبة من الارض گفته است ابن عباس در تفسیر جفان مانند جوبه
بفتح جیم و سکون واو و فتح موحده از زمین جوبه جوهری گفته جوبه فرجه که در ابر و کوه میباشد در بعضی حواشی گفته تفسیر اول اظهر

فلیلبس الخفین بگر آنکه باشد یکی که نیست مر او را کفش لیس که بپوشد دو موزه و بالاکه میسر شده و قطع
اسفل من الکعبین و باید که ببرد موزه ها را پایان
تر از دو شتالنگ ولا تلبسوا شیئا من زعفران
ولا ورس تا اینجا این حدیث و بابیه گذشت
ولا تنتقب المراة المحرمة و نقاب بر رو نکند زنی
که محرمه باشد آما محمد در موطا گفته و اگر خواهد زن
که بپوشد رو را پس گو فرو هشته کند چادر را از
بالای خمار بطریق سدل بر رو و لیکن جدا دارد از
روی ولا تلبس القفازین بضم قاف و تشدید فاء
آخر نامی چیزی دو پنبه دوخته شده دو دستانه را که زنان عرب
برای دفع سرما در آن بر دستهای خود پوشند و آن
بمنزله موزه باشد پا را تابعه متابعت کرده لیث را
موسی بن عقبة و اسمعیل بن ابراهیم بن عقبة برادر زاده موسی و جویریة و ابن اسحق فی النقاب و القفازین
در ذکر منع نقاب و قفازین یعنی در روایت آن از نافع
از ابن عمر مرفوعا چنانکه گذشت و قال عبید الله تصغیر
ابن عمر و لا ورس یعنی عبید الله عمری این حدیث را
باسناد سابق تا قول وی و لا ورس مرفوعا روایت
کرده و تتمه را از قول ابن عمر گفته چنانکه گوید و کان
یقول راوی ابن عمر که میگفت لا تنتقب المحرمة و لا تلبس
القفازین و قال مالک عن نافع عن ابن عمر رضی الله
عنهما لا تنتقب المراة یعنی مالک نیز منع نقاب را
موقوفا روایت کرده تابعه متابعت کرده مالک را
لیث بن سلیم در وقف این حدیث بر ابن عمر و بدانکه
حدیث بطریق وقف منافات ندارد بمعنی آنکه
زیرا چه گاه اعتماد میکند راوی بلفظ مرفوع پس گاه
اسناد کند آن را با آنحضرت لیس حکم بمعنی
دو جمله صحیح در حدیث باب ابن عمر خوب نباشد
خصوصا که روایت کرده باشند آنرا ثقات جدا از هم
مرفوعا چنانکه ابو داود آورده حدثنا قتیبة بن
سعید قال حدثنا جریر عن منصور عن الحکم عن
سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما قال
وقصت برجل محرم ناقته فقتلته گردن مرد
محرم را ناقه وی پس بجان کشت آن مرد را وقص
لازم و متعدی آمده یعنی شکستن و شکسته شدن

واجد است ازانکه جواب اصل آن جوابی است جمع جابیه بمعنی حوضی که جمع کرده میشود در آن آب برای شتران و این معتل اللام است و جوبه معتل العین است و در قاموس جوبه بمعنی حفره و گودی میان خانهها و فضای هموار میان دو زمین جوبه است مثل حوض قدور راسیات و بساختند دیگهای کلان که هم بر یک جا ثابت بودند و از کلانی قرود نمی آوردند و برنمی گردانیدند و طعام میکشیدند اعملوا آل داؤد شکرا عمل کنید ای آل داؤد در جهت ادای شکر و قلیل من عبادی الشکور کم از بندگان من شکر گوینده در منتهای غفران الهی اداء حق شکر که مثل سعی جوارح و شغل دل بذکر و تعظیم حق ملتبسا است بیا نعمتها از حد حصر و احصا بیرون باشند و توفیق شکر نیز نعمتی است که شکری دیگر میطلبد هم ازین جهت گفته شده است که شکور کسی که عاجز آید از ادای شکر در روایت های دیگر واقع شده که داؤد گفت یا رب چگونه نعمت شکر تو برآیم که از حد طاقت بیرون است جواب آمد که ای داؤد وقتیکه دانستی که نعمت از من است پس شکر گفتی مرا فلما قضینا علیه الموت ما دلهم علی موته الا دابة الارض پس وقتیکه قضا کردیم بر سلیمان مرگ را نمود جنیان را بر مرگ او مگر جنبنده ای زمین تاکل منساته که عصای او را می خورد و منسار سلیمان یعنی عصای او را فلما خر تبینت الجن ان لو کانوا یعلمون الغیب پس هرگاه افتاد سلیمان بر زمین ظاهر کرد جنیان آنکه اگر می بودند که میدانستند امور غیبی را ما لبثوا فی العذاب المهین درنگ نمیکردند در عذابی که موجب اهانت و خواری اینها بوده در خدمت شاقه سلیمان مرویست که چون اجل سلیمان نزدیک رسید حاعلام کرده شد بآن گفت یا رب موت مرا بر جنیان ظاهر مکن تا مردم بدانند که اینها علم بامور غیبی ندارند و اینها دعوی میکردند بر مردم که مارا اطلاع بامور غیبی است و تعاد میگرد میان بر مردم بیشتر و آمد وی علیه السلام در محراب بیت المقدس تکیه بر عصا کرده بنماز در ایستاد و بهمین حال جان را بجان آفرین سپرد جنیان باعمالی شاقه که فرموده بود مشغول هستند و میدیدند سلیمان را که ایستاده نماز میکند تا آنکه خورد عصا را موریانه و سلیمان بر روی افتاد پس آنگاه دانستند که وی مرده بود و نجات یافتند از تکلیفها و خواستند جنیان تا بدانند که کی مرده بود گذاشتند بر عصا موریانه را تا در یک شبانه روز مقداری خوردند پس حساب کردند که آنقدر عصا را باید که در یکسال خورده باشند مدت عمر سلیمان پنجاه و سه سال است سیزده سال بود که به نبوت و ملک اختصاص یافته و چهار سال از ابتدای ملک تعمیر بیت المقدس کرده بود حب الخیر که واقع است در کلام خدا انی احببت حب الخیر مراد از خیر خیل است که باز داشت مرا عن ذکر ربی از عبادت پروردگار من قتاده روایت کرده است که از نماز عصر باز داشت تا آنکه آفتاب غروب کرد و من ذکر کرده بعضی عن یعنی من است فطفق مسحا بالسوق والاعناق پس ایستاد که مسح میکرد بحسابها و گردنها مولف تفسیر کرده مسح اعراف الخیل و عراقیبها اعراف جمع عرف است بمعنی موی گردن و عراقیب تثنیه عرقوب است و آن عصبی غلیظ است که نزد پاشنه آدمی میباشد و عرقوب دابه بمنزلی که در پایهای آن است یعنی مسح پایهای آنها را میکرد و دست بر آنها میسایند بعضی گویند که مسح میکرد بشمشیر گردن و پایهای آنها را و میکشت از آنکه باز داشته بودند از عبادت حق الاصفاد الوثاق یعنی اصفاد در قوله تعالی و آخرین مقرنین فی الاصفاد بمعنی بندها است و معنی آنست که دیگر شیاطین بعضی اینها با بعضی دیگر در زنجیر و غل بودند تا شرارتی نکنند و قال مجاهد الصافنات و گفته است مجاهد در تفسیر صافنات که در قوله تعالی اذ عرض علیه بالعشی الصافنات ماخوذ از قول الشان است صفن الفرس رفع احدی رجلیه حتی تکون علی طرف الحافر یعنی برداشت اسب یکی از دو پای خود را تا آنکه میباشد ایستاده بر طرف سم بعضی گویند صافن آنست که بر دو دست و پای را بر دارد و قاضی عیاض تصویب این معنی کرده است از زجاج منقول است که صافن آنکه بر دارد یک دست یا یک پای را و این علامت اسب اصیل است الجیاد السراع یعنی تیزرو جسدا شیطانا در آیت ولقد فتنا سلیمان والقینا علی کرسیه جسدا و تقیید

کرد بنا این حدیث در شخص خاص است بر خلاف قیاس و نه فرمود المحرم بعثت چنانکه فرمود الشهید یبعث و هر که بعثت در الیس منتشر بر صورت باشد بکلام درین مسئله دما بکیف یکفن المحرم کنند

باب الاغتسال للمحرم بیان جواز غسل در حالت محرم و برای تطهیر از جنابت یا مجرد تنظیف وغیره

ابن عباس رضی الله عنهما یغسل المحرم المحرم الخ ابن عباس رو ایت است که محرم و نیز کلام مرا او جرک بدن دور کند و نیز مالک در صورت ولکسه و زعم

رخیع قد بود واجب گر دو دو کرد ابن عمر و عایشه بالملک ناسا و غمد و ابن عمر و عایشه بحیت بر آن ای دلیل نیز جز غسل از قبیل ازاله اذی است

حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن زید بن اسلم عن ابراهیم بن عبد الله بن حنین بضم حاء و فتح نون اول و سکون تحتیه ابو نعیم بر پرش ابو اسحاق مولی عباس بن عبد المطلب است من ابیه ان عبد الله بن عباس رضی الله عنهما والمسور بن مخرمة بفتح سیم و سکون خاء معجمه اختلفا بالابواء ابن عباس و مسور اختلاف کردند حالی که در ابوا بودند که بفتح همزه و سکون موحده موضعی است نزدیک مکه فقال عبد الله بن عباس یغسل المحرم راسه پس گفت ابن عباس بشوید محرم سر خود را وقال المسور لا یغسل المحرم راسه و گفت مسور نشوید محرم سر خود را فارسلنی عبد الله بن عباس رضی الله عنهما الی ابی ایوب الانصاری رضی الله عنه عبد الله بن حنین گوید فرستاد مرا ابن عباس بسوی ابی ایوب صحابی مشهور فوجدته یغتسل بین القرنین پس یافتم ابو ایوب را که غسل میکرد میان دو چوب که بر سر چاه استاده کنند و هو یستتر بثوب و حال آنکه وی ستر میکرد خود را از مردم بجامه فسلمت علیه پس سلام گفتم بر وی فقال من هذا پس گفت کیست این فقلت انا عبد الله بن حنین ارسلنی الیک عبد الله بن عباس یسألک کیف کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یغسل راسه وهو محرم فرستاده مرا ابن عباس بسوی تو می پرسد ترا که چگونه بود آن حضرت که می شست سر خود را حالی که محرم بود فوضع ابو ایوب یده علی الثوب فطأطأه حتی بدا لی راسه پس نهاد ابو ایوب دست خود را بر جامه و گرفته بود پس فرو کرد آنرا تا آنکه ظاهر شد

بسلا کردیم سلیمان را بس انداختیم بر تخت او جسدی را یعنی در بیان آن چند اقوال مختلف آمده است بعضی گفته اند که سلیمان چون ملک صیدون را که از جزایر بوده فتح کرد و پادشاه آنرا بقتل آورده دختری از وی در غایت حسن و جمال بدست افتاد و شیفته حسن او گشت آن دختر از اندوه پدر دایم در گریه می بود پس فرمود شیاطین را که تمثالی چو او ساختند و در آن وقت تصویر حرام نبود آن دختر با ولاد او شب و روز نزد آن صورت میرفتند و سجده میکردند بر عادتی که در ملک خود داشتند چون آصف از این حال سلیمان را خبر داد شکست آن صورت را و زد آن زن را و باین خطای که او را واقع شد گریه ناک تضرع با بر رفت و زاری بسیار کرد و او را علیه السلام دایی بود ام ولد هر گاه بطهارت خانه میرفت انگشتری خود که ملک و سلطنت همه بر کت آن قایم بود بوی حواله میکرد یکبار دیگر جنی صخر نام بصورت سلیمان شده انگشتری را از ان داه گرفت و در انگشت کرده رفته بر تخت نشست همه مردم بوی گرد آمدند و حکم او نافذ شد بر همه مردم مگر در زنان سلیمان چون سلیمان آمد انگشتری از او طلبید بوی نداد و از پیش خود دور کرد و در ان وقت دانست که شومی آن صورت پرستی که در خانه او کرد هر چند باختیار و علم او نبود اثر کرده و در این حال تا چهل روز بشمار روزهای صورت پرستی کشید آخر آن شیطان انگشتری را در دریا انداخت که گرفت و ماهی آنرا فرو برد و حسب اتفاق آن ماهی بدست سلیمان افتاد و چون شکم آنرا درید انگشتری بر آمد پس پوشید آنرا بدست خود و عود کرد سلطنت فرمان روائی و سجده کرد خدا را برین نعمت و منقول است از مجاهد که روزی گفت سلیمان شیطانی را که چگونه فتنه او ابتلای مردم میباشند گفت خاتم خود را بمن ده تا بنمایم ابتلای حق را سلیمان خاتم بوی داد و وی آنرا بدریا انداخت و نشست بر تخت سلیمان و حکمرانی کرد الی آخر القصه گفته است محی بداینها اخبار اسرائیلیان است و بیضاوی گفته که ظاهر تر آنچه درین باب روایت کرده اند آنست که مضمون حدیث صحیح بر آن دلالت دارد چنانکه بعد از حدیث محمد بن بشار مذکور شود در خاء طیبة این کلمه معنی پاکست در قول خدا فسخرنا له الریح تجری بامره رخاء اثرا حیث اصاب بمعنی حیث شاء است فامنن اعط یعنی بده کسی را که خواهی و باز دار از انکه خواهی بغیر حساب ای بغیر حرج حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا شعبة عن محمد بن زیاد عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان عفریتا من الجن تفلت البارحة و تحقیق متمرد ای از جن عارض شد مرا شب گذشته لیقطع علی صلوتی تا قطع شود بر من نماز من یعنی وسوسه کند در من و از کمال جرئت بر ارد و فامکننی الله منه پس قدرت داد مرا خدا او نگه داشت از شر او و فاخذته فاردت ان اربطه علی ساریة من سواری المسجد پس گرفتم آنرا و خواستم که به بندم آنرا بر ستونی از ستونهای مسجد حتی تنظروا الیه کلکم تا به بینید بسوی آن همه شما فذکرت دعوة اخی سلیمان پس یاد کردم دعای برادر خود را که سلیمان است رب اغفر لی وهب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی خداوند ا بخش مرا و بده مرا ملکی و سلطنتی که نرسد مر هیچ کسی را از پس من و این دعا در حق سلیمان مستجاب شده مخصوص سعی انجیریت بسیار است بر خی از ان در کتاب الصلوة گذشته فرددته خاسئا پس رد کردم او را در حالیکه مطرود و مخذول است عفریت متمرد من انس او جان عفریت بکسر عین مهمله و سکون فا و کسر را و سکون تحتیه در آخر تا فوقانیه بعضی لفظ تحتیه خوانده اند بمعنی متمرد است از آدمیان و جنیان بعضی گویند عفریت بمعنی متمرد جن و اطلاق بر آدمی از قبیل استعارت است و در آیه کریمه و قال عفریت من الجن توصیف از جهت اشتهار این استعاره خواهد بود بعضی گویند شیطان قوی تر از جن است و مرده قوی تر از شیطان و عفریت قوی تر از همه است مثل

که فرق نیست میان این و آن و گفته اند که بجهت شق نیم بود و شوب در لیدگی موی بلکه زیاده میکند بجهت را باید که نشود سر بخلی یه مانند آن کرد که نوعی از لبیب است و میکند مدام سر با باب لبس المحرم الخف اذا لم یجد النعلین حکم پوشیدن موزه محرم را وقتیکه نیابد نعلین را حدثنا ابو الولید قال حدثنا شعبة قال اخبرنی عمرو بن دینار سمعت جابر بن زید سمعت ابن عباس رضی الله عنهما سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم یخطب بعرفات من لم یجد النعلین فلیلبس الخفین گفت ابن عباس شنیدم آنحضرت را که خطبه می خواند در عرفات هنگام حجة الوداع کسیکه نیابد نعلین باید بپوشد موزه ها را یعنی با قطع آن تا زیر کعبین چنانکه در حدیث دیگر هست زیرا چه مطلق محمول بر مقید میباشد در حکم واحد در حادثه واحده خصوصا که در حدیث ابن عباس نیز بروایت نسائی امر بقطع آمده و باین قائل اند جمهور تا آنکه اگر درست بپوشد فدیه دهد و من لم یجد ازارا فلیلبس السراویل و کسیکه نیابد ازار را پس بپوشد تنبان را و مراد بر جمع جمله آنکه فاعل لیلبس است از قبیل اقامت مظهر مقام مضمر و تواند که جواب سؤال مقدر باشد گویا پرسیده شد که کیست مراد از من لم یجد گفت محرم چنانکه در لبیک بر جمیع صارح گفته اند و در بعضی نسخ محرم است بزیاده لام جاره یعنی این حکم مر محرم راست حدثنا احمد بن یونس قال حدثنا ابراهیم بن سعد قال حدثنا ابن شهاب عن سالم عن عبد الله قال سئل رسول الله ... شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما یلبس المحرم من الثیاب پرسیده شد که محرم از جامها چه پوشد قال لا یلبس القمیص گفت نپوشد قمیص ولا العمائم ولا السراویلات ولا البرانس و احدا ولا ثوبا مسه زعفران ... جامه که سوده باشد آنرا زعفران ولا ورس و نه جامه که رسیده باشد آنرا ورس الا لمن لم یجد النعلین فلیلبس الخفین ولیقطعهما حتی یکونا اسفل من الکعبین ترجمه معلوم شد باب اذا لم یجد الازار فلیلبس السراویل ... جمهور ... خفت قطع ... اگر ...

حدثنا آدم قال حدثنا شعبة ...

بکسر زای و سکون موحده و کسر نون و سکون تحتیه در آخر تاء فوقانیه جمع شهر زبانیه مشتق است از زبن بمعنی دفع و تسمیه ملائکه که موکل اند بدوزخ از جهت دفع و انداختن ایشان است دوزخیان را در دوزخ و بعضی گویند زبانیه جمعی است که آنرا واحد نیست مثل ابابیل بعضی جمیع زبانی و جمع زابن گفته اند **حدثنا** خالد بن مخلد قال حدثنا مغیرة بن عبد الرحمن عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه واله وسلم قال قال سلیمان بن داود لاطوفن اللیلة علی سبعین امراة فرمود و گفت سلیمان بن داود که هر آئینه میگردم امشب بر هفتاد زن یعنی جماع کنم ایشانرا تحمل کل امراة فارسا یجاهد فی سبیل الله که حامله شود هر زنی سواری را که اینکه جهاد کننده است در راه خدا تعالی فقال له صاحبه قل ان شاء الله فلم یقل پس گفت مر او را صاحب او که فرشته بود بگو ان شاء الله پس نگفت سلیمان علیه السلام فلم تحمل شیئا الا واحدا ساقطا احد شقیه پس حامله نشد و نزائید مگر یکی را که افتاده بود یکطرف شق از بدن او فقال النبی صلی الله علیه واله وسلم لو قالها لجاهد فی سبیل الله پس فرمود پیغمبر خدا اگر گفتی این کلمه را هر آئینه جهاد میکرد و نبود در راه خدا یعنی متولد میشد پسران و جهاد میکردند قال شعیب وابن ابی الزناد تسعین گفت شعیب و ابن ابی الزناد تسعین بجای سبعین مولف گوید که واصح و این صحیح تر است بسبب روایت کرمانی گوید که بخاری گفته والاول اصح گویا در نسخه او این چنین بوده است **حدثنا** عمر بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنا ابراهیم التیمی عن ابیه عن ابی ذر قال قلت یا رسول الله ای مسجد وضع اول گفت ابو ذر گفتم ای رسول خدا کدام مسجد بنا ساخته شده است در اول از زمین قال المسجد الحرام فرمود مسجد حرام است که نخست آدم علیه السلام بنا کرده است قلت ثم ای قال ثم المسجد الاقصی گفتم بعد کدام مسجد بنا کرده شده فرمود بیت المقدس مسجد اقصی است پوشیده نماند که در آن ارباع از مساجد همین سه مسجد بود و سیوم مسجد آنحضرت پس کجا معلوم شد که اول مسجد حرام بنا یافته متعین است که بعد از آن مسجد اقصی خواهد بود و جز این مسجدان غیر از ذات آنحضرت ثانی نباید قلت کم کان بینهما گفتم چند مدت بود در میان این هر دو مسجد قال اربعون فرمود چهل سال چنانکه در باب ابراهیم در تصریح رفته و روایت مطلق محمول میباشد بر مقید ثم حیثما ادرکتک الصلوة فصل والارض لک مسجد بعد فرمود آنجا که دریابد ترا وقت نماز پس نماز کن و موقوف مدار آنرا که در جای افضل کنی و حال آنکه هر پارهٔ زمین برای تو سجده گاه است روا است که در آن نماز کنی و در ضمن این کلام رد است بر صنیع نصارا که در غیر کنیسها نماز نمی کردند گویا در سفر بصورت کنیسه همراه میگرفته باشند چنانکه در حدیث شعیب عن ابیه عن جده آمده و کان من قبلی انما یصلون فی کنایسهم مناسبت این حدیث بترجمه باب زیاده برین ظاهر نیست که درو ذکر مسجد اقصی است و آن بنای سلیمان است **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن عبد الرحمن حدثه انه سمع ابا هریرة انه سمع رسول الله صلی الله علیه واله وسلم حدیث کرده ابو الزناد از عبد الرحمن که حدیث کرده عبد الرحمن ابو الزناد را که تحقیق عبد الرحمن شنیده است ابا هریره را که وی شنیده رسولخدا را یقول مثلی ومثل الناس کمثل رجل استوقد نارا میفرمود مانند من و مانند مردم مانند مردی است که برافروخته آتشی را فجعل الفراش وهذه الدواب تقع فی النار پس گشت پروانه و این کرمهای زمین که می افتند در آتش الحدیث تتمه وارد که سبق ذکر یافته حاصلش آنست که هر چند آنمرد منع میکند این کرمها را خود را در آتش می زنند و من گرفته ام شما را و شما میگریزید از من کرده دو آتش دوزخ انتہی فراش بفتح فا است و دو جا افتادن این کرمها در شعله چراغ آنست که این ها بسکه ضعف بینائی دارند در شب تاریک طلب روشنی در میکنند و قتیکه چراغ می بینند می پندارند که این رخنه ایست که

الجزء السابع عشر

با ذکر خطبه و انکن استر لوکرده محمد بن حسن قتیبی را در خطبه گفته اگر شاید از رود را کی نیست کو قتی کننده دلیل را و تا زرگ کنند و ستی بی تمیمیت را ارتداد گنند و قید نکرده آن را بالقول الاخیر

باب لبس السلاح للمحرم یعنی پوشیدن زره و اسباب جنگ محرم را نزد احتیاج مستثنی است و احتیاط که بدیگری گمان بد نباید در باب ما یکره من حمل السلاح فی العید والحرم گذشت و قال عکرمة اذا خشی العدو لبس السلاح وافتدی گفت عکرمه که محرم چون خوف کند محرم دشمن را پوشد سلاح و فدیه دهد و لم یتابع علیه فی الفدیة و متابعت کرده نشد عکرمه برین قول در فدیه یعنی نگفته هیچ کس غیر وی بوجوب فدیه بر محرم در پوشیدن سلاح **حدثنا** عبید الله بن موسی عن اسرائیل بن یونس عن ابی اسحاق سبیعی جد اسرائیل مذکور عن البراء رضی الله عنه اعتمر النبی صلی الله علیه واله وسلم فی ذی القعدة عمره کرد آن حضرت در ماه ذی القعده یعنی عمرة القضا فابی اهل مکة ان یدعوه یدخل مکة پس ابا کردند اهل مکه اینکه بگذارند آنحضرت را که در آید بمکه حتی قاضاهم تا آنکه مصالحه کرد با ایشان که امسال بر گردد و لا یدخل مکة الا فی القراب و در نیاید بمکه اسلاح مگر در قراب و قراب جای است که می نهند در آن سوار شمشیر خود را

الطرف روز روشن وار دلی اختیار خود را بر شعلهٔ چراغ میزنند تا از ان نجنه بر وز روشن برسند بنا چار سوخته می شوند وآنکه بر زبانها افتاده که پروانه عاشق شمع است از بسکه طالب وصل معشوق است خود را بروی میزند سری دیگر است والله اعلم بحقیقة الحال اگر گوئی این خبر و حدیث مطابقی بعنوان باب ندارد گوئیم مقصود ایراد جزیست که بعد ازین ذکر یافته و چون این جزء را بحسب اتفاق از شیخ شنیده واستطرادا آورده است وقال وكانت امرأتان معهما ابناهما و گفت ابو هریره فرمود پیغمبر خدا بود دو زن در زمان داود و سلیمان که با آنها دو پسر آنها بودند جاء الذئب فذهب بابن احدٰهما آمد گرگ پس برد یکی پسر ازین دو زن را فقالت صاحبتها انما ذهب بابنك وقالت الاخرى انما ذهب بابنك پس گفت همراه آن زن نبرده است گرگ پسر ترا و گفت دیگری نبرده است مگر پسر ترا فتحاكمتا الى داود فقضى به للكبرى پس حکم کرد داود و بان پسر که مانده بود برای زن کلان از آنجهت که پسر در دست او بود و این زن خرد را اقامت بینه عاجز آمده فخرجتا على سليمان بن داود فاخبرتاه پس بیرون آمدند بسلیمان بن داود و خبر دادند ورا ازین قضیه فقال ائتوني بالسكين اشقه بينهما پس گفت سلیمان بیارید مرا کاردی که دو پاره کنم میان این هر دو و هر یکی را نیمه دهم فقالت الصغرى لا تفعل يرحمك الله هو ابنها پس گفت زن خرد مکن چنین رحمت کند ترا خدا این پسر اوست فقضى به للصغرى پس حکم کرد بان پسر مر زن خرد را از کمال مهربانی و شفقت که از وی دیده و جزعی که از پاره کردن او دریافته و اختیار حیات او نموده بخلاف آن زن کلان والتفات نکرد بآن او که این پسر اوست اگر گوئی چگونه رد کرد سلیمان حکم داود پیغمبر را که موافق حکم شرع بود و باین فراست که از حال این زن دریافته گوئیم حکم داود بر ظاهر حال بود و شاید که بعد ازین فراست آن زن کلان نیز اقرار کرده باشد و داود پیغمبر از رجوع کرده باشد و تصویب آن نموده قال ابو هريرة والله ان سمعت بالسكين الا يومئذ گفت ابو هریره بخدا سوگند نشنیده بودم لفظ سکین را مگر امروز از زبان آنحضرت وما كنا نقول الا المدية و نبودیم ما که میگفتیم مگر مدیه بضم میم و فتح و کسر آن نیز آمده و کارد را مدیه می گفتند از انکه قطع میکند مدت حیات حیوان را و سکین گویند از آنکه ساکن می شود حرکت حیوان بعد از استعمال آن

باب قوله تعالى ولقد آتينا لقمان الحكمة ان اشكر لله ومن يشكر فانما يشكر لنفسه و تحقیق دادیم لقمان را حکمت را تفسیر کرده دادن حکمت را باینکه شکر گو مر خدا را و کسی که شکر میگوید این نیست جز این نیست که شکر میگوید مر نفس خود را یعنی منفعت شکر که مزید نعمت است عاید باو ست ومن كفر فان الله غني حميد و کسیکه کفران نعمت کند و شکر نگوید پس خدا بی نیاز و ستوده شده است بدانکه اختلاف کرده اند در لقمان که نبیره آزر است یا خواهرزادهٔ ایوب پیغمبر و نیز اختلاف است در آنکه پیغمبر بود یا نه واقدی گوید قاضی بود در بنی اسرائیل پیغمبر نبود مگر قائل به نبوت او ست آوردن مولف او را در کتاب ذکر انبیا در اختیار آن ناظر بقول عکرمه است و اتفاق دارند برانکه حکیم بود و حکمت بمعنی تکمیل النفس الانسانیه است باقتباس علوم نظریه واکتساب ملکه تامه بر افعال فاضله بقدر طاقت بشری روایت کرده اند که روزی لقمان در خواب بود ندا کردند که میخواهی که خدا وند سبحانه ترا خلیفه خود گرداند در زمین پس حکم کنی در مردم بحق جواب داد که پروردگار من مخیر کند مرا اختیار سکنم عافیت را و قبول نمیکنم ابتلا را و اگر عزم کند بر من و اختیار نباشد مرا قبول کنم سمعا وطاعة میدانم که اگر مرا تکلیف کند مدد میکند مرا و نگاه میدارد از نا بایستها مصیبتها باز ملایکه ندا کردند ای لقمان چرا چنین گفتی گفت انا مکه حکم در مردم دشوار ترین منازل است و تیره ناک ترست می پوشد آنرا ظلمت و محجوب میگردد از دریافت حق و کسیکه باشد در دنیا خوار بهتر از آنست که باشد عزیز و شریف ملایکه تعجب کردند از حسن منطق او و قوت دانش پس خوابی کرد و داد او را خدا حکمت و چون بیدار شد تکلم میکرد بحکمت

آن حضرت باحرام مگر کسی اگر قصد کند وقت و غیره را چنانکه مقید است در حدیث ابن عباس بقوله ممن اراد الحج والعمرة هم ذکر نکرده است هیزم کشان و هیزم ایشان را که تجارت و غیره در آیند مکه را دیا این مفهوم قائل اند جمعی و شافعی در روایتی و نزد علمای حنفیه واجب است احرام بر هر کس که در آید مکه اگرچه قصد نکند نسک را بحدیث ابن عباس که گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میفرمود لا یجاوز احد المیقات الا محرما مگر آنکه داخل میقات باشند اگر بی احرام در آید واجب گردد نزد ما حج یا عمره و گفته است محمد در موطا تحقیق رسیده است ما را که آن حضرت وقتیکه احرام بست از حنین فرمود این عمره برای دخول مکه است بی احرام یعنی روز فتح و بودن است حکم نزد ما کسیکه در آید مکه بی احرام ابدا که بعد آید پس احرام بندد بعمره یا حج برای دخول بی احرام انتهی در روایت کرده ابن ابی شیبه در مصنف خود از ابن عباس مرفوعا که فرمود چون تجاوز کند میقات را او احرام نه بندد تا آنکه در آید مکه را بر گردد بسوی میقات و احرام بندد و اگر ترسد چیزی بر تقدیر رجوع بمیقات احرام بندد و برای آن دم اهدا کند و این منقولات راجح باشند از مفهوم مخالف قید من اراد الحج والعمرة اگر ثابت شود که آن از کلام آن حضرت و ظاهر آنست که از کلام راوی است

حدثنا مسلم بن ابراهيم قال حدثنا وهيب قال حدثنا ابن طاوس عن ابيه عن ابن عباس رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم وقت لاهل المدينة ذا الحليفة بتحقیق آن حضرت میقات معین کرد برای اهل مدینه ذی الحلیفه را ولاهل نجد قرن المنازل و برای اهل نجد قرن منازل را ولاهل اليمن يلملم و برای اهل یمن یلملم را هن لهن ولكل آت عليهن من غيرهن ممن اراد الحج والعمرة مواقیت اند برای اهل آن بقاع و برای هر که آید بر آن از غیر آن بقاع من اراد الحج والعمرة کسی که قصد دارد حج و عمره را ومن كان دون ذلك فمن حيث انشأ پس کسیکه باشد نزدیک از ان موضع پس احرام بندد از هر جا که قصد کند حتى اهل مكة من مكة تا آنکه اهل مکه از مکه بندند و حدیث در داخل حج گذشت حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن انس رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

وإذ قال لقمان لابنه الى قوله لظلم عظيم در بيان اين قول خداست وتمام آيت اينست وهو يعظه يا بني لا
تشرك بالله ان الشرك لظلم عظيم وقتيكه گفت لقمان پسر خود را وحال آنكه پند ميكرد او را اى پسرك من شريك مساز
بخدا چيزى را بتحقيق شرك ظلمى بزرگ است يا بني انها ان تك مثقال حبة من خردل فتكن في صخرة او في السموات
او في الارض يأت بها الله الى قوله كل مختال فخور اى پسرك من بتحقيق خطيئه ومعصيت اگر باشد بمقدار دانه از
خردل پس شود در سنگى يا در آسمانها يا در زمين مى آرد آنرا خدا يعنى علم او محيط است باين مرويست كه پسر لقمان را گفت
اى پدر اگر خطائى كنم جائيكه كسى مطلع نشود خدا چگونه خواهد دانست پس لقمان گفت مر او را آنچه مذكور است درين آيه
الى قوله عظيم يعنى اين آيه منظور است باين قول ان الشرك لظلم عظيم تصعر الاعراض يعنى تصعر كه در قول خداست
لا تصعر بمعنى اعراض است والتصعير الاعراض بالوجه تصعير بمعنى اعراض بروى است حدثنا ابو الوليد قال حدثنا
شعبة عن الاعمش عن ابراهيم عن علقمة عن عبد الله قال لما نزلت الذين امنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم
گفت عبد الله بن مسعود وقتيكه نازل شد اين آيت كسانيكه ايمان آورده اند وحال آنكه خلط نكرده اند ايمان را بظلم قال اصحاب
النبي صلى الله عليه وآله وسلم اينا لم يلبس ايمانه بظلم كدامى ما است كه خلط نكرده است ايمان خود را بستم وگفتند صحابه يعنى
منهم ظلم يعنى تمام متعارف فهميده سوال كردند فنزلت لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظيم پس نازل شد آيه كه شريك مكن با خدا
در وجود وعبادت بخدا بتحقيق شرك ظلمى عظيم است يعنى مراد از ظلم در آيت سابق ظلم كامل است يعنى آنست كه ايمان را
بنفاق جمع مكن ونيز كفار تصديق بخدا داشتند وعبادت اصنام ميكردند قال الله تعالى وما يؤمن اكثرهم بالله الا وهم مشركون

حدثنا اسحق قال حدثنا عيسى بن يونس قال حدثنا الاعمش عن ابراهيم عن علقمة عن عبد الله قال لما نزلت
الذين امنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم شق ذلك على المسلمين گفت عبد الله بن مسعود وقتيكه نازل شد اين آيه دشوار آمد
اين معنى بر مسلمانان فقالوا يا رسول الله واينا لا يظلم نفسه پس گفتند صحابه اى رسول خدا كدام كس از ما ستم
نميكند بر خود فقال ليس ذلك انما هو الشرك پس فرمود نيست آنچه گمان كرده ايد شما يعنى نيست مراد از ظلم مگر
شريك ساختن غير را بخدا در عبادت وقرآن الم تسمعوا ما قال لقمان لابنه وهو يعظه آيا نشنيده ايد شما چيزى را
كه گفته است لقمان مر پسر خود را بجائيكه پند ميكرد او را يا بني لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظيم اى پسرك من
شريك مساز بخدا چيزى را بتحقيق شرك هر آئينه ظلمى عظيم است

باب قول الله واضرب لهم مثلا اصحاب القرية
و بزن مثل اصحاب قريه انطاكيه كه عيسى عليه السلام فرستاده بود يعنى بگو اين قصه را اذ جاءها المرسلون وقتيكه آمدند آنجا
رسولان فرستاده شده ها از عيسى اذ ارسلنا اليهم اثنين فكذبوهما وقتيكه فرستاديم بسوى اهل قريه دو كس را پس تكذيب كردند
ايشان را قال مجاهد فعززنا شددنا يعنى فعززنا كه درين آيات است بمعنى شددنا است يعنى قوت داديم و محكم كرديم آن
هر دو را بيكى ديگر وقال ابن عباس طائركم مصائبكم گفته است ابن عباس در تفسير طائركم كه در قول خداست يعنى
مصيبت شما است مؤلف در بعضى ابواب ذكر آيات كرده وحديثى نياورده است مقصود آنست كه از روايت و تشنيع
تفسيرى كه درين آيات بوى رسيده ذكر كند و درين مقام آياتى كه در شان انبيا واقع شده و ذكر ايشان رفته است
ايراد ميكند اينجا حديث موافق باب نياورده است

باب قوله ذكر رحمت ربك عبده زكريا يعنى اين مذكور
ياد كردن رحمت پروردگار تو بنده خود را است كه زكريا است اذ نادى ربه نداء خفيا وقتيكه ندا كرد پروردگار خود را

الجزء السابع من شيخ الاسلام | ابواب المحصر

ابن خطل متعلق باستار الكعبة پس گفت بگرفته آن
حضرت مغفر را از سر آمد مردى پس گفت كه ابن خطل
متعلق است و ملتجى شده باستار كعبه و آن بود آنكه
مسلمان پس برگشت مسلمانى را و مرتد گشت و مشرك
شد و بود مر او را دو جاريه كه تغنى ميكردند بهجو آن
حضرت صلى الله عليه وآله وسلم كذا ذكره ابن حجر
في المقاصد پس ... كرده بود آن حضرت خون او را
با چند كس ديگر بطريق استثنا وقتيكه در آمد مكه
را و فرمود كشته نشود هيچكس مگر آنكه قتال كند
مگر فلان و فلان تا آنكه نام گرفت آنها را ابن خطل
و غير وى و فرمود امان نيست ايشان را در حل
و در حرم پس چون خبر داده شد كه ابن خطل متعلق
است باستار كعبه فقال اقتلوه پس فرمود بكشيد
او را و اين در ساعتى بود كه حلال شد مر آن حضرت
را حرم پس حجت نيست كسى را كه تجويز ميكند اقامت
حدود و قصاص را در آن

باب اذا احرم جاهلا
وعليه قميص در صورتيكه احرام بندد كسى بحاليكه
واقف نيست باحكام و بر وى قميص است از نادانى
وقال عطاء اذا تطيب او لبس جاهلا او ناسيا
فلا كفارة عليه گفت عطاء بن ابى رباح وقتيكه
خوشبو كند محرم يا بپوشد چيزيكه ممنوع است در
احرام بحاليكه نادان است يا فراموش كننده است
حكم را نيست كفاره بر وى حدثنا ابو الوليد
قال حدثنا همام قال حدثنا عطاء قال حدثنا
عطاء قال حدثني صفوان بن يعلى عن ابيه
قال كنت مع النبي ... گفت يعلى بن اميه بودم من با آنحضرت
صلى الله عليه وسلم فاتاه رجل عليه جبة
از صفره پس آمد آن حضرت را مردى كه بر وى جبه
بود و در روى اثر زردى بود و نحوه ذا ظاهر است

آهسته پنهان از مردم قال رب انى وهن العظم منى واشتعل الرأس شيبا گفت ای پروردگار تحقيق سست شد استخوان اين
و برافروخت سر از وی پيری ولم اکن بدعائك رب شقيا و نبودم من بدعای تو ای پروردگار نوميد الى قوله انا نبشرك بغلام
اسمه يحيى لم نجعل له من قبل سميا اين آيه از قول خدا است تحقيق ما بشارت ميدهيم ترا بغلامی که نام او يحيی است نگردانيده ايم
مر او را پيش از اين همنامی قال ابن عباس مثلا گفته است ابن عباس سمی بمعنی مانند و شبيه است يعنی مانند او در صلاح
از آنکه هرگز اراده معصيت از وی سر نزده بود و يقال رضيا مرضيا يعنی راضی کرده شده و اراده عتيا عصيا يعنی عتيا
بکسر عين از عتا يعتو است بمعنی خشکی مفاصل در قول خدا و قد بلغت من الکبر عتيا صاحب کشاف گفته عتيا بمعنی اليبس
فی المفاصل است عصيا بفتح عين و کسر صاد و مهمله گفته اند در اين تفسير صواب بسين مهمله است طبرانی باسناد صحيح از ابن عباس
روايت کرده و گفت نميدانم که رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم عتيا ميخواند يا عسيا بسين گفته ميشود عتی الشيخ يعتو عتيا
و عسيا وقتيکه رسيد پير بکمال سال يا رسيد عات و عاتی و عاسی و عاس هر دو پيری است عاتی و عاسی وقتيکه گشت رگهای او خشک
قال رب انى يكون لى غلام و كانت امرأتى عاقرا گفت ای پروردگار من کجا باشد مرا فرزندی و حال آنکه زن من نازا است
و قد بلغت من الکبر عتيا و تحقيق رسيده ام از کمال پيری بسالی خشکی مفاصل را الى قوله ثلاث ليال سويا سه شب باليی و روزه
آن سه روز تا سه ايام است و دلالت است درين که متصل سه شبانه روز مقرر بوده يقال صحيحا گفته ميشود سويا بمعنی صحيح
يعنی خوش باشد مگر بذکر خدا بی گنگی و عجز از گفتار فخرج على قومه من المحراب پس برون آمد زکريا بر قوم خود از مصلی يا از غرفه
فاوحى اليهم ان سبحوا بكرة و عشيا پس اشارت کرد با ايشان باينکه تسبيح کنند يعنی تنزيه کنند و نماز گزارند روز و شب و ادحی
بمعنی اشارت است يا يحيى خذ الكتاب بقوة يعنی پيدا کرديم يحيی را و گفتيم ای يحيی بگير کتاب را مراد توريت است بقوت و آتيناه
الحکم صبيا و داديم او را حکمت بحاليکه صبی بود و حنانا من لدنا در تفسير حنانا گفته اند داديم رحمت و مهربانی که بود در دل او و ديگر
خود و پاکی از گناهان و بود و بر بتقی پرهيزگار از گناهان و برا بوالديه فرمود نيکوکار بود با در و پدر خود الی قوله و يوم يبعث حيا حفيا
اين کلمه واقع شده است در قول خدا و کان بی حفيا بمعنی لطيفا است عاقرا الذکر والانثی سواء لفظ عاقر

بمعنی نازا گفته ميشود مرد را و زن را برابر حدثنا هدبة بن خالد قال حدثنا همام بن يحيى قال حدثنا قتادة عن انس بن مالك
عن مالك بن صعصعة ان نبى الله صلی الله عليه و آله و سلم حدثهم عن ليلة اسرى به مرويست از مالک بن صعصعه که پيغمبر خدا
حديث کرد مردم را از احوال شبی که برده شد او را يعنی شب معراج قال ثم صعد حتى اتى السماء الثانية فرمود پس بالا رفت تا آنکه آمد
آسمان دوم را فاستفتح قيل من هذا قال جبريل پس طلب کرد کشادن در آسمان را گفته شد کيست اين که طلب کشادن ميکند گفت جبرئيل
است قيل و من معك قال محمد گفته شد و کيست با تو گفت جبرئيل محمد است قيل و قد ارسل اليه قال نعم گفته شد تحقيق
فرستاده شده است بسوی او که بيايد گفت آری فرستاده شده است فلما خلصت پس هرگاه خلاص شدم از برآمدن بر آسمان دوم
اذا يحيى و عيسى و هما ابنا خالة پس ناگاه ديدم يحيی و عيسی را و حال آنکه هر دو خاله زاده اند مادر يحيی ايشاع و مادر عيسی مريم هر دو دختر
عمران اند قال هذا يحيى و عيسى فسلم عليهما گفت جبرئيل اين يحيی و عيسی پيغمبران اند پس سلام کن بر ايشان فسلمت فردا
ثم قالا مرحبا بالاخ الصالح والنبى الصالح پس سلام کردم پس رد سلام کردند بعده گفتند خوش باد ترا ای برادر صالح و پيغمبر صالح
باب قول الله واذكر فى الكتاب مريم اذ انتبذت من اهلها مكانا شرقيا در بيان قول خدا ياد کن در قرآن قصه مريم
را وقتيکه کناره گرفت از مردم خود جائی را که شرقی بود از بيت المقدس گفته اند ازينجا است که نصاری قبله خود مشرق گردانيده اند

الجزء السابع عشر لشيخ الاسلام المحقق ابو

آن احسان کرد بیکی مرچ خود را تيسير گفت و قتيکه
احرام بست زدانوقت آن مرد دانا جسبيه پيش از
نزول حکم بود و لهذا انتقل زيرا آنحضرت وحی ساقط
خلاف نيست که تکليف متوجه نمی شود پيش از نزول
حکم از ينجا است که امر کرد و نشد مرد بفديه از آنچه
سابق کرد بخلاف سيله بود شد اکنون نادانسته
که آن جبه که بست که قرار يافته و آن تصوير است که
که واجب است فعل آن انتهی و بجهت همانند اين
حديث بر کسيکه قائل هست بعدم وجوب فديه و
حنفيه که قائل اند بوجوب فديه در صورت مذکور حکم
ميکنند آن را بر آنکل در نماز و عند نيز در محظورات
احرام معتبر استطاعت از بود در عقل و حل يد حل
دگرنه مردی دست مرد ديگر را فانتزع ثنيته
کشيد آن مرد گزنده دست در دندان پيشين آن مرد
گزنده را يعنی کنده مرد دم گرد دست خود را از دهن
گزنده بر شکست پس انکار دو دندان وی کرد
النبی صلی الله عليه و آله باطل دهر دگر دانيد يعنی
و سلم انتزاع دندان را که برای دفع ايذای آن
بود و در باب الديات مذکور شود انشاء الله تعالی
باب المحرم يموت بعرفة بيان حکم محرم که
بميرد در عرفه و منونر انگرده بسياری از

الملائكة يا مريم ان الله يبشرك بكلمة منه و تیکه گفتند فرشتها ای مریم بتحقیق خداوند سبحانه بشارت میدهد ترا بکلمه از خود
یعنی بعیسی و نامیده شد بکلمه از آنکه بمحض کلمه کن آفریده شده بلی بود نام او المسیح عیسی ابن مریم یعنی نام او مسیح عیسی بن مریم
است مسیح لقب است و عیسی علم او و قوله ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین و در بیان
خدا بتحقیق خداوند جل شانه برگزیده است بنبوت و قدرت و ریاست آدم را و نوح را و اولاد ابراهیم را که اسمعیل و اسحاق
اند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز از اولاد ابراهیم است و آل عمران که موسی و هارون است و سایر انبیای بنی اسرائیل را
مراد عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب بن اسحق است پوشیده نماند که بریں تقدیر این آیه متعلق باب
انبیا باشد پس بهتر آنست که بعضی گویند مراد عمران بن ماثان پدر مریم است و او از نسل سلیمان بن داود است و گفته اند که
در میان این دو عمران یکهزار و هشتصد سال است برگزیده بر همه اهل عالم استدلال کرده اند باین آیه بر افضلیت بشر
بر ملائکه وفیه ما فیه الی قوله بغیر حساب یعنی این آیه منظور است تا این قول و قال ابن عباس وآل عمران المؤمنون من
آل ابراهیم و گفته است ابن عباس مراد از آل عمران مسلمانان اند از اولاد ابراهیم یعنی اگرچه لفظ آل عام است مراد ازیں
جا این که مؤمنان اند من آل عمران و آل یاسین و آل محمد و مراد مؤمنان اولاد و اتباع عمران و مؤمنان آل یاسین و مؤمنان
آل محمد اند علیهم الصلوة والتسلیمات یقول ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه وهم المؤمنون میگوید
بهترین مردم و نزدیکترین ایشان با ابراهیم کسانی اند که اتباع او کرده اند در احکام الحمیده آنجماعه مسلمانان اند ویقال آل یعقوب
اهل یعقوب یعنی اصل آل اهل است بدل کرده اند ها را بالف اذا صغروا آل ردوه الی الاصل قالوا اهیل یعنی هرگاه تصغیر
میکنند آل را رد میکنند بسوی اصل گفته اند اهیل حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال حدثنی سعید بن
المسیب قال قال ابو هریرة سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول ما من بنی آدم مولود الا یمسه الشیطان
حین یولد گفت ابو هریره شنیدم رسول خدا را میفرمود نیست از فرزندان آدم مولودی مگر آنکه مس میکند شیطان او را
هنگامی که زاده میشود فیستهل صارخا من مس الشیطان غیر مریم وابنها پس فریاد میکند از مس شیطان بجز مریم و پسر مریم
ثم یقول ابو هریرة وانی اعیذها بك وذریتها من الشیطان الرجیم پس میخواند ابو هریره این آیه و تحقیق من پناه میدهم
مریم را بتو و ذریت او را از شیطان رانده شده و نشد مریم را ولدی جز عیسی و این حدیث در باب صفت شیطان
گذشت باب قوله واذ قالت الملائكة یا مریم ان الله اصطفاك وطهرك واصطفاك علی نساء
العالمین و وقتیکه گفتند فرشتها ای مریم بتحقیق خداوند سبحانه برگزیده است ترا و پاک کرده است و برگزیده بر زنان
جهانیان ظاهر این آیه دلالت دارد بر فضیلت مریم بر همه زنان عالم یا مریم اقنتی لربك واسجدی وارکعی مع الراکعین
ای مریم عبادت کن مر پروردگار خود را و نماز کن و رکوع کن با رکوع کنندگان تعبیر از نماز بسجده و رکوع
و مجاز مشهور است و تقدیم کرد سجده را بر رکوع از آن رو که در شریعت آن وقت مقدم
ترتیب نمیکند نگفت مع الراکعات از آنکه اقتدا بمردان است نه زنان الی قوله وما کنت لدیهم اذ یختصمون یقال
یکفل یضم یعنی یکفل بمعنی یضم کفلها یعنی ضمها است مخففه در حالیکه کفل بغیر تشدید است لیس من کفالة الدیون و
شبهها نیست این کفل بمعنی کفالت کردن دین باشد بمعنی ضامن و مانند آن حدثنا احمد بن ابی رجاء قال حدثنا
النضر عن هشام قال اخبرنی ابی قال سمعت عبد الله بن جعفر قال سمعت علیا یقول سمعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم

حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن عمرو بن دینار عن سعید بن جبیر عن ابن عباس
رضی الله عنهما قال بینا رجل واقف مع رسول الله صلی الله علیه وسلم

گفت عبد الله بن جعفر بن ابی طالب شنیدم علی بن ابی طالب را رضی الله عنه میگفت شنیدم پیغمبر خدا را میگفت خیر نسائها مریم بنت عمران یعنی بهترین زنان دنیا مریم بنت عمران است مراد آن نیست که مریم بهتر است از جمیع زنان دنیا اگر این ترکیب بدین تقدیر مثل یوسف احسن اخوته میگردد تصریح کرده اند بعدم صحت این ترکیب از بن وجه که چون افعل تفضیل را اضافت کنند و قصد نمایند تفضیل او بر مضاف الیه باید که مفضل داخل باشد در جمله مضاف الیه چنانکه گویند فلان افضل الناس است و یوسف بسبب اضافت اخوت بسوی آن خارج است از ایشان پس درین ترکیب خیر نسائها مریم دو وجه است یکی آنکه خیر بمعنی تفضیل نبود دوم آنکه ضمیر راجع بزنان دنیا است اگرچه مذکور نیست بموجب فحوای حال چنانکه تواند بود سیوم آنکه تقدیر مضاف کنند یعنی خیر نساء زمانها برین تقدیر ضمیر راجع بجنت نیز میتوان داشت و خیریت مریم از زنان دنیا از آنست که تخصیص کرده او را بتفضیلی که هیچ یکی از زنان دنیا را نداده چنانکه کلام معجز بیان بدان ناطق است از آنجمله آنکه روح القدس تکلم کرده بوی و تطهیر او کرده و نفخ روح در وی نموده حامله شد بمثل عیسی روح الله و قرآن مرد و تصدیق کرد بکلمات پروردگار و سوال کرد در وقت بشارت به فرزند چنانکه زکریا کرده بود از جهت خدا و نیز سمیّه او را صدیقه خواند چنانکه فرموده و صدقت بکلمات ربها و کتبه وکانت من القانتین وخیر نسائها خدیجة یعنی بهترین زنان دنیا درین امت خدیجه است از جهت مواسات پیغمبر خدا را پیش از نبوت و تصدیق او آنحضرت را بمجرد شنیدن آمدن جبرئیل نخستین مسلمانان او است چنانکه در حدیث نخستین درین کتاب بوضوح پیوسته و برگزیدگی برکه باشد بمحض فضل خدا است برکه را خواهد برگزیند آنکه عمل او موجب آن باشد چون مخبر صادق بدان خبر داده ایمان بانکشاده پیشانی قبول آن باید کرد و مکرر مذکور شده است که در بعضی افراد بعضی وجوه فضیلت می باشد که در دیگری نیست پس بنسبت آن وجوه تفضیل او میشود و باین جمع میشود احادیث که متعارض میشوند

باب قوله تعالی

واذ قالت الملائکة یا مریم ان الله یبشرک الی قوله فیکون و چون گفتند ملائکه ای مریم بتحقیق خدا بشارت میدهد ترا بکلمه منه اسمه المسیح عیسی ابن مریم یعنی بکلمه از خود که نام او مسیح عیسی ابن مریم است وجیها فی الدنیا والاخرة ومن المقربین در حالیکه شریف است در دنیا بنبوت و کرامت و در آخرت بشفاعت و درجات الی قوله کن فیکون مسطور است این قول یبشرک و یبشرک داخل یعنی این هر دو کلمه تخفیف و تشدید بیک معنی است وجیها یعنی شریفا است وقال ابراهیم المسیح الصدیق و گفته است ابراهیم نخعی مسیح بمعنی صدیق است وقال مجاهد الکهل الحلیم و گفته مجاهد کهل که در قول خدا آمده و یکلم الناس فی المهد و کهلا یعنی سخن میکرد مردم را حال بودن او در مهد و حال بودن او کهل بمعنی حلیم و مشهور آنست که کهل بمعنی پیری است از سی سال تا شصت سال لیکن از آن که ... است و گویا مجاهد بلازم معنی تفسیر کرده از آنکه اکثر درین سن کمال حلم و وقار پیدا میشود والاکمه من یبصر بالنهار و لا یبصر باللیل و اکمه در قول خدا و ابری الاکمه بمعنی کسیست که می بیند بروز و نمی بیند بشب و مشهور آنست که شب کور را عشی میگویند وقال غیره من یولد اعمی و گفته است غیر مجاهد اکمه کسیست که زاده میشود کور حدثنا آدم قال حدثنا شعبة عن عمرو بن مرة قال سمعت مرة الهمدانی یحدث عن ابی موسی الاشعری گفت عمرو بن مرة شنیدم مرة همدانی را ابن مرة غیر عمرو است قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم گفت مره همدانی فرمود رسول خدا رحمت کند و خدا ورا فضل عائشة علی النساء کفضل الثرید علی سائر الطعام فضیلت عائشه بر همه زنان مانند فضیلت ثرید است بر همه طعامها معنی این حدیث سبق ذکر یافته است کمل من الرجال کثیر کامل شده و بمرتبه کمال قرب الهی رسیده از مردان بسیاری ولم یکمل من النساء الا مریم بنت عمران وآسیة امرأة فرعون و کامل نشده از زنان مگر مریم دختر عمران و آسیه زن فرعون بهمین حصر استدلال کرده اند بعضی مردم که قائل اند بنبوت ایشان

الجزء السابع لشیخ الاسلام المحصر الواب

یکسر موحده جعفر بن ایاس یشکری عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رجلا کان مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم فوقصته ناقته وهو محرم فمات فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اغسلوه بماء وسدر وکفنوه فی ثوبیه ولا تمسوه بطیب ولا تخمروا رأسه فانه یبعث یوم القیامة ملبیا و شرح این حدیث در باب کیف یکفن المحرم از جنائز گذشت

باب الحج والنذور عن المیت

بیان حکم حج گذاردن و ادای نذر از جانب کسیکه مرده است نذور بلفظ جمع روایت اکثر است و در روایت نسفی نذر بلفظ افراد است والرجل یحج عن المرأة و بیان حکم مرد که حج کند از جانب زن و این حکم مستنبط است از حدیث باب زیرا که جواز آن تنبیه کرد شارع بر آن از بودن آن قضا دین مشترک است در مرد و زن

حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابو عوانة عن ابی بشر عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما ان امرأة من جهینة بتحقیق زنی از قبیله جهینه بضم جیم و فتح ها و سکون تحتیه و فتح نون جاءت الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم آمد بسوی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فقالت ان امی نذرت ان تحج فلم تحج حتی ماتت افاحج عنها پس گفت آن زن بتحقیق مادر من نذر کرده بود اینکه حج گذارد و پس نگذارد حج و مرد آیا بگذارم حج از جانب آن قال نعم حجی عنها فرمود آری حج گذار از جانب آن ارأیت لو کان علی امک دین اکنت قاضیة بزیادة ها ضمیر در آخر چنانچه روایت اکثر است یعنی خبر ده مرا اگر باشد بر مادر تو دامی آیا هستی تو ادا کننده آن اقضوا الله فالله احق بالوفاء زیرا که خدا تعالی سزاوارتر است بتمام کردن عهد و ادای حق آن ما قال اندیشه ... است صح به عمومی ...

باين وجه که کمال ولایت وقرب الهی زنان دیگر بے نصیب داشته اند پس مراد اینجا از کمال نبوت است اگر مراد کمال رجال و نساء از نبوت
سابقه وارند این استدلال درست میگردد و مطابق میگردد این حدیث باحادیث دیگر که از آنجا فضل زنان دیگر معلوم میشود و نیز
تعارض بآیه کریمه دروی نمی ماند قال الله تعالی وما ارسلنا من قبلك الا رجالا و بعضے تعارض را دفع کرده اند که مقصود قائلان اینجا
ثبوت مریم است و آیت دفع نمیکند مگر رسالت را وقال ابن وهب اخبرني یونس عن ابن شهاب قال حدثني سعید بن
المسیب ان ابا هریرة قال گفت ابن شهاب حدیث کرده مرا سعید بن مسیب که تحقیق ابوهریره گفت شنیدم رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم یقول شنیدم پیغمبر خدا را میفرمود نساء قریش خیر نساء رکبن الابل زنان قریش بهترین زنانی اند که سوار شده اند
شتر را گفته اند کنایت از زنان عرب است احناه علی طفل مهربان ترین ایشان اند بر طفل وحسن تربیت او فی یتیم عبارت نیست که اعنا
باشد لیکن گفته اند که عرب تکلم نمیکنند در مثل این کلام مگر بضمیر مفرد وارعاه علی زوج فی ذات یده و رعایت کننده ترین زنان اند بر
شوهر در مال او و با امانت و حسن تدبیر و تقتیر و جز آن یقول ابوهریرة علی اثر ذلك ولم ترکب مریم بنت عمران بعیرا قط میگفت ابوهریره
بر پی این روایت سوار نشده است مریم بنت عمران شتری را هرگز مقصود ابوهریره ازین قول آنست که مریم داخل این زنان نیست تا فضل علی
نیست تا خیریت این زنان عرب که اینجا بیشتر اشارت میکنند بل بر مریم لازم آید پوشیده نماند که زنان شتر سوار هرگاه کنایت از زنان
عرب باشند اگر مریم از زنان عرب باشد چه احتیاج است که گویند بر شتر سوار شده است و نیز اگر خیریت زنان قریش مقید بصفت باشند که واقع است در حدیث
منافات بافضلیت مریم ندارد فا تابعه ابن اخی الزهري واسحاق الکلبي عن الزهري متابعت کرده در روایت این حدیث برادرزاده
زهری و اسحق بن یحیی کلبی از زهری و ابن شهاب ﴿۱۰﴾ زیر برسے **باب** قوله یا اهل الکتاب قاضی عیاض گفته که در روایت اصیلی اینجا
واقع شده قل یا اهل الکتاب و در روایت غیر او بحذف قل است و صواب همین است یعنی درین آیت که اینجا آورده قل نیست آری
در آیه سوره مائده قل یا اهل الکتاب است و آنچه اینجا آمده در سوره نساء است لا تغلوا فی دینکم خطاب به نصارا است یعنی ای اهل کتاب
از حد تجاوز نکنید در تعظیم مسیح چنانکه قومی از نصارا است او را خدای معبود میگفتند و فرقه دیگر ابن الله و فرقه ثالث ثلثه یا خطاب
بیهود و نصارا است یهود مبالغه در اهانت مسیح میکردند تا آنکه میگفتند که وی حلال زاده نیست پس واقع شد هر دو فرقه را که در شان
مسیح افراط و تفریط کنند ولا تقولوا علی الله الا الحق و نگوئید بر خدا مگر قول راست و درست انما المسیح عیسی ابن مریم رسول الله
وکلمته القاها الی مریم وروح منه نیست مسیح مگر عیسی پسر مریم رسول خدا است و کلمه خدا که القا کرده است او را بسوی مریم و صاحب
روح است از خدا الی قوله وکفی بالله وکیلا قال ابو عبید کلمته کن فکان گفته است ابو عبید مراد از کلمه کن فکان است یعنی بوی بی سابقه
پدر و نطفه پیدا شده وقال غیره وروح منه احیاه فجعله روحا و گفته است غیر ابو عبید معنی روح منه آنست که احیا کرد و زنده گردانید
او را و روح یعنی صاحب روح که صادر شده از خدا و امر کرده جبرئیل را که نفخ کند در مریم پس حامله شد مریم بوی و بعضے گویند عیسی را از آن روح
گفتند که مرده را زنده میکرد و مرده ها روح را پس گویا عیسی روح بود ولا تقولوا ثلثة و نگوئید سه اله که یکی خدا است و دوم مسیح و سیوم مریم چنانکه
در جای فرموده انت قلت للناس اتخذوني وامي الهين من دون الله آیا تو گفته مردم را که بگیرید مرا و مادر مرا دو اله ورای خدا
نصارا میگویند الله یک جوهر است و او را سه اقنوم است و اقنوم را خدا میگویند و مراد با قانیم ثلثه وجود است و حیات و علم
و گاهی تعبیر میکنند با قانیم ابن و روح القدس و اراده می نمایند از اب وجود و با ابن مسیح را و بروح حیات و گاهی به اب ذات و
با ابن علم و بروح حیات و در عقیده ایشان از تقسیم خبط بسیار است و از جمله خبطهای ایشان استدلال است بر الوهیت عیسی علیه السلام
بدست وی احیای موتی و دیگر خوارق ظاهر میشد و معلوم است که این خوارق فوق طاقت بشری بیرون نیست پس نباشد قادر بر کارها

الجزء السابع لشیخ الاسلام | المختصر ابواب

بن یسار عن ابن عباس رضی الله عنهما قال جاءت
امرأة من خثعم بفتح خا و عجمه و سکون ثا و مثلثه و فتح
عین مهمله عام حجة الوداع گفت ابن عباس آمد زنی
از قبیله خثعم سال حجة الوداع در طریق اول روایت
ابن عباس از مسلمه نقل است و اینجا بوی اسقاط طرز
ارسالی ترمذی گفته پرسیدم بخاری را از آن روایت
اصح روایت ابن عباس از فضل است قالت
گفت خثعمیه یا رسول الله ان فریضة الله علی عباده
فی الحج ادرکت ابی شیخا کبیرا تحقیق فرض خدا که بر
بندگان اوست در حج دریافته و واجب شده و پدر
مرا در حالی که وی پیر کلان سال است لا یستطیع ان یستوی
علی الراحلة نمی تواند از ضعف که راست شود بر شتر
فهل یقضی عنه ان احج عنه پس کفایت و قضا میکند
از وی و ادا میشود اینکه حج کنم من از جانب وی در
در حدیث علی نزد طبری بلفظ یجزی عنه قال نعم فرمود آری
کفایت میکند از آن مستطیع بجواز حج از جانب غیر
کسیست که مستطیع نیست قائل است امام ابوحنیفه
و اصحاب وی و شافعی و احمد و مالک گفته حج نکند
کسے از کسی مگر از میت که حجة الاسلام نکرده و
بقولی از وی جائز است از میت بشرط وصیت
و بروایتی از وی جائز نیست اگرچه وصیت کند
و شرط جواز ادا به نیابت نزد ما عجز مستدام است
تا بقیه عمر پس اداء حج از فرض عمر است تا اگر اداء فیه با مستقل
که متوقع است زوال آن صحت ادا به نیابت
موقوف بود اگر این عذر مستمر شد تا موت صحیح
و اگر زوال پذیرفت واجب است بر میت ادا بنفس
خود و حجه اوبا انت تطوع گردد و شرط دیگر آنکه
است تا آنکه جائز نیست حج غیر از جانب من علیه الحج
بے امر وی آن غیر مگر وصیت کرده است که حج
کنانده شود از وی و برین تقدیر حج کنانند ورثه از

مگر بصورت بالوهيت واين شبه از آن پيدا شد كه معجزه فعل او نمودو اگر وي مستقل درين كار نبودي چرا قدرت بر خلق مي فرمود و باعتقاد دشمنان شد خوارق بي شبه از انبياي ديگر ظاهر شده چنانكه عصاي موسي اژدها ميشد واين از فعل و قدرت موسي نبود و هر كراولي عقل باشد مي فهمد كه بشر با اين لوازم و طبايع بشري خداي راتمي شايد **حدثنا** صدقة بن الفضل قال اخبرنا الوليد عن الاوزاعي قال حدثني عمير بن هانئ قال حدثني جنادة بن ابي امية عن عبادة عن النبي صلى الله عليه وآله قال من شهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله وان عيسى عبد الله ورسوله وكلمته القاها الى مريم وروح منه درين قول كه عيسى بنده خداست رد است مر قول نصارا را و در قول و رسوله رد است بر يهود كه نفي رسالت عيسي ميكنند و قذف مادر او ميكردند والجنة حق والنار حق ادخله الله الجنة على ما كان من العمل يعني كسيكه اين عقيده دارد وي را در آرد خداوند سبحانه او را ببهشت بحسب اعمال حسنه در درجات بهشت طيبي گفته از عمل مراد عمل برابر عمداست ومراد كبائر است يعني صاحب اين عقيده در بهشت در آيد اگرچه ارتكاب كبيره كرده باشد واين ميتواند كه بعفو الهي پيش از عقوبت باتش دوزخ باشد يا بعد از عقوبت بهر تقدير ابطال مذهب اهل اعتزال ميكند و اين ناطق است صريحا بر خلاف آنها و دخل الجنة على ما كان من العمل قال الوليد فحدثني ابن جابر عن عمير عن جنادة وزاد من ابواب الجنة الثمانية ايها شاء گفته است وليد بن مسلم باسناد سابق حديث كرده است مر ابن جابر كه عبدالرحمن بن يزيد الازدي است زياده كرده است درين روايت بعد از قول وادخله الجنة در آيد او را ببهشت از هشت در هاي بهشت هر دري كه خواهد **باب** قوله واذكر في الكتاب مريم اذ انتبذت من اهلها اعتزلت يعني انتبذت بمعني گوشه گرفت من اهلها القياء نبذناه كرد در قصه يونس است بمعني القيناه است يعني انداختيم شرقيا مما يلي الشرق يعني جائي كه متصل است بشرق بيت المقدس يا دور آن فاجاءها من جئت پس اجاءها افعل است از باب جئت يعني ثاني مزيد اين بالبست ضمير اجاءها يعني منصوب راجع بمريم است وناعل مخاض است ويقال الجاءها اضطرها اين بمعني اضطرار است تساقط كه اصل آن تتساقط است تا السبين مبدل كرده ادغام كرده يعني تسقط است قصيا يعني قاصيا يعني بعيدا فريا يعني عظيما است قال ابن عباس نسيا معنيا يعني لم اكن شيئا يعني نبودم چيزي و قال غيره النسي الحقير يعني چيزي حقير است و قال ابو وائل علمت مريم ان التقي ذو نهية حين قالت ان كنت تقيا گفت ابو وائل دانست مريم كه تقي بمعني صاحب خرد است هنگاميكه گفت اگر هستي تو تقي وقال وكيع عن اسرائيل عن ابي اسحق عن البراء سريا نهر صغير بالسريانية وگفت وكيع از اسرائيل از ابو اسحق از براء بن عازب سريا بمعني جوي خرد است بزبان سرياني اين باب مذكور عيسي است و باب سابق در ذكر مريم بود و اين آيت از سوره باد كرده ليس تكرار نباشد **حدثنا** مسلم بن ابراهيم قال اخبرنا جرير بن حازم عن محمد بن سيرين عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لم يتكلم في المهد الا ثلاثة در مهد سخن نكرده است در گهواره مگر سه نفر عيسى بن مريم يعني عيسي پسر مريم است دوم نيست كه اين قصه بدان ناطق است وكان في بني اسرائيل رجل يقال له جريج بود در قوم بني اسرائيل مردي كه گفته مي شد نام او جريج در حديث ابو سلمه آمده كه وي نخست بازرگاني بود گاه زيان ميكرد و گاه سود مي آورد پس گفت اين تجارت چيزي نيست بعد از اين تجارتي كنم كه بهتر از اين باشد پس بنا صومعه كرد و گوشه گرفت از مردم مادري داشت دفتيكه بروي آمده فرياد ميكرد و سخن ميكرد با وي وكان يصلي جاءته امه فدعته و بود وقتيكه نماز ميكرد آمد مادر او و نزد او پس خواند او را فقال اجيبها او اصلي پس گفت در دل خود كه جواب دهم مادر را يا نماز كنم و اختيار نماز كرد فقالت اللهم لا تمته حتى تريه وجوه

[illegible]

المومسات پس گفت بار خدایا مادر [illegible] ... تا نگرد زنان زانیه [illegible]

المومسات بود و [illegible] است و کان جریج فی صومعته فتعرضت له امرأة فکلمته فابی [illegible]

پیش [illegible] تا [illegible] جریج [illegible] فاتت راعیا فامکنته من نفسها [illegible]

[illegible] فولدت غلاما فقیل لها ممن فقالت من جریج [illegible]

[illegible] است [illegible] آن بود که [illegible] کرده است

ابو سلمه در روایت [illegible] دختر [illegible] گفت [illegible]

[illegible] شکستند صومعه او [illegible] و دشنام [illegible] ثم اتی الغلام پس [illegible]

جریج [illegible] فقال من ابوک یا غلام فقال الراعی پس گفت [illegible]

[illegible]

كه آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم نكرده است هذا قال ابن الملقن و در روايت نابغه ابن مبارك گفته است عليه مرضعه آنحضرت كه روزى كه از شير بازداشتم سخن كرد

مرى صلى الله عليه وآله وسلم گفت الله اكبر كبيرا والحمد لله كثيرا وسبحان الله بكرة واصيلا رواه البيهقى و ديگر روايت است از معيقيب يمانى گفت حج كرديم با آنحضرت در

حجة الوداع و در آمديم خانه را كه آنحضرت در وى بود و ديدم امرى عجيب در وى و ديدم غلامى كه همان روز متولد شده بود تا آنكه از نظر آنحضرت در آمد

پس آنحضرت فرمود اى غلام من كيستم گفت تو رسول خدائى فرمود راست گفتى بركت كند خدا و در روايت كه آن طفل ديگر سخن نكرد تا از مرتبه غلامى برآمد

و اين غلام را مبارك يمامه مى گفتند رواه البيهقى من حديث المعرض بن عبد الله المعيقيب و شارح قسطلانى آورده و آنچه توان گفت آنكه اين روايتها

نزد مؤلف صحيح ثبوت نرسيده و آنچه بر شرط خود يافته همان است كه در كتاب آورده كه المقولية شاهد يوسف متفق عليه نيست ميان مفسران قسطلانى گفته

روايت كرده ابن ابى حاتم از ابن عباس كه گفت طفل در گهواره بود و همچنين از قتاده و حسن بصرى نيز روايت كرده كه حكيم بالغ بود كه مالك جمع بوده و مشورت

مى نمود با مردم زليخا ترجيح كرده اند اين روايت را كه طفل در گهواره بود كه گفتن ليخا كه و مزاحمى قاطع بود كه از قبيل معجزه يوسف است

نمود تا بلكه اهل اليه بود ليكن در اهل او بود از او ابن است كه شهادت قريب قريب عالى است و بقول گرانى گفته آنچه زياده بر سه كرده است

است نيز اين علم آنحضرت بود گويا از سوره او آنچه اوحى بما داشته و همين سه طفل بوده اند ليس ضعيف است والله اعلم **حدثنا** ابراهيم بن موسى

قال اخبرنا هشام عن معمر ح قال و حدثنى محمود قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن الزهرى قال اخبرنى سعيد بن المسيب عن ابى هريرة

قال قال النبى صلى الله عليه وآله وسلم ليلة اسرى بى لقيت موسى گفت ابو هريره فرمود پيغمبر خدا كه در شب آسمان ملاقات كردم موسى را قال فنعته

فاذا رجل گفت ابو هريره صفت كرد آنحضرت او را پس ناگاه او مرد است حسبته قال مضطرب گمان ميبرم آنحضرت را فرموده يعنى دراز قامت است قسطلانى

گفت قال عبد الرزاق ابن همام راوى و معمر شك ميكند راجع ميشود يعنى عبد الرزاق گمان ميبرم معمر را گفت مضطرب بود و مضطرب طويل خفيف اللحم

تفسير كرده و در روايت هشام در قصه موسى ضرب گذشته و آن بمعنى خفيف اللحم است و همين معنى را ترجيح داده و در روايت ديگر جسيم گفته

و آن معارض ضرب است و جسيم بمعنى دراز طويل است و معارض روايات ديگر نيست رجل الرأس كانه من رجال شنوءة اى موى سر او هيچ در تاب بود گويا

مرد يست از مردان اين قبيله شنوءه فتح شين معجمه و ضم نون بعد از واو ساكن و همزه مفتوحه و تاء ثانيه قبيله نيست از يمن قال ولقيت عيسى فنعته

النبى صلى الله عليه وسلم فقال ربعة احمر كانما خرج من ديماس گفت و ملاقات كردم عيسى را پس صفت كرد او را آنحضرت پس فرمود ميانه قد سرخ رنگ گويا كه برآمده است

ديماس بيانش كسى است كه برآمده از حمام و ديماس بكسر دال است كه حمام است و همين حمام است كه مؤلف تفسير كرده يعنى الحمام قال ورايت ابراهيم وانا

اشبه ولده به و ديدم ابراهيم را و حال آنكه من مشابه ترين اولاد او ام بوى قال واتيت باناءين احدهما لبن والآخر فيه خمر فقيل لى خذ ايهما شئت فاخذت

اللبن فشربته فقيل لى هديت الفطرة او اصبت الفطرة اما انك لو اخذت الخمر غوت امتك ... هدايت يافتى بفطرت اسلام يا رسيدى بفطرت

... اگر مى گرفتى خمر را گمراه مى شد امت تو **حدثنا**

محمد بن كثير قال اخبرنا اسرائيل قال حدثنا عثمان بن المغيرة عن مجاهد عن ابن عمر رضى الله عنهما ...

و اين روايت ... ابن عباس ... در كتاب الانبياء و قصه ابراهيم ... روايت ابن عون از

مجاهد از ابن عباس ... قسطلانى گفته اين غلط از بعضى رواة بخارى است ... قال قال النبى صلى الله عليه وآله وسلم

رايت عيسى وموسى وابراهيم فاما عيسى فاحمر جعد عريض الصدر ... ديدم ابن كسان را در شب معراج اما عيسى پس سرخ ... سفيد رنگ ...

جعد ... سر ... سينه ... اما موسى فآدم جسيم سبط كانه من رجال الزط ...

... قاموس گفته زط بالضم گروهى است از اهل سند ...

پس حاصل آنست نزد ما ... مروده لغيح صاحب ... اوّلا آنكه حج نكرده است از نفس خود با طلاق حديث خثعميه اگر ... از جهت آنكه حج كرده است از نفس خود ... مرة از غير

دبر آنكه ... حديث ابن عباس كه گفت شنيد آنحضرت مردى را كه ميگويد لبيك عن شبرمه ... شبرمه گفت برادر

يا قريب من فرمود حج كرده از نفس خود گفت نه فرمود

حج كن از نفس خود پس از آن حج كن از شبرمه تطبيقا

بين الحديثين با آنكه در رفع و وقف اين حديث

اضطراب است عبده از سعيد بن ابى عروبه كرده

اين حديث است و وقف كرده آن را بر ابن عباس و همچنان روايت كرده سعيد بن منصور از طريق ...

كه گفت شنيد ابن عباس مردى را كه تلبيه ميكرد از شبرمه

پس ذكر كرد حديث را موقوفا و ذكر كرد ابن

مفلس در كتب خود كه بعضى علما تضعيف كرده اند

اين حديث را با آنكه سعيد بن ابى عروبه حديث

ميكرد باين حديث در بصره پس ميكرد مانند اين كلام

را از قول ابن عباس پس از آن ميگويد اسناد ميكرد

آن را با آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم و اين

اقتضا ميكند اشتباه حال را بر سعيد و آنچه اقتضا

ميكند آن را نظر و تامل آنست كه حج صرورت

از غير اگر بعد تحقيق وجوب است بر وى بلكه

در اداء و صحت پس مكروه است كراهت تحريم

متحقق ميشود وجوب در اين حال و آثم ميگردد

بترك آن و همچنان اگر تنفل كند صرورت براى نفس

خود زيرا كه واجب ميگردد بر وى حج بعد وصول

مكه با وجود آن صحيح ميشود زيرا كه نهى بجهت معين

حج از غير نيست بلكه بجهت خوف آنست كه در سال

فرض را سال آينده در بر تقدير اگر حمل كنند حديث

حج من شبرمه ...

نیاس آن بود که بفتح سورہ میخوانند **حدثنا** ابراهيم بن المنذر قال حدثنا ابو ضمرة قال حدثنا موسى عن نافع قال عبد الله
ذكر النبي صلى الله عليه وآله وسلم يوما كفت عبد الله بن عمر ذكر كرد پیغمبر خدا روزی بین ظهری الناس المسيح الدجال یعنی در میان مردم مسیح
دجال را فقال ان الله ليس باعور پس فرمود تحقیق خدا نیست کور چشم الا ان المسيح الدجال اعور العين اليمنى آگاه باشید که تحقیق دجال کور چشم
راست است کان عینه عنبة طافئة گویا بود چشم او دانه انگور که برآمده است از میان دانهای خوشه واريني الليلة عند الكعبة في المنام و نموده شدم امشب نزد کعبه در خواب فاذا رجل
آدم كاحسن ما يرى من ادم الرجال پس ناگاه مردیست گندم گون مانند خوبترین از گندم گون که دیده میشود تضرب لمته بين منكبيه میزند گیسوی او
میان دو دوش او را یعنی میرسد بدوش او و لمه بکسر لام و تشدید میم موی که از نرمه گوش بگذرد و به دوش برسد و چون از دوش بگذرد آنرا جمه
و تشدید میم گویند و اگر از نرمه گوش نگذرد آنرا وفره خوانند رجل الشعر دراز و راست موی يقطر راسه ماء میچکید سرش از آب حقیقة یا از
کمال لطافت واضعا يديه على منكبي رجلين نهاده دو دست خود را بر دو دوش دو مرد و هو يطوف بالبيت و حال آنکه
طواف میکند بخانه کعبه فقلت من هذا فقالوا هذا المسيح ابن مريم پس گفتم کیست این مرد گفتند این مرد مسیح پسر مریم است ثم رأيت رجلا
وراءه جعدا قططا پس دیدم مردی را که پس پشت او گیسوی پیچ و تاب است مانند موی حبشیان اعور العين اليمنى کور چشم راست
كاشبه من رأيت بابن قطن گویا مشابه ترین کسی است که دیده ام با بن قطن مردی بود از بنی خزاعه که در جاهلیت مرده واضعا يديه
على منكبي رجل نهاده بود دو دست خود را بر دو دوش مردی يطوف بالبيت طواف میکند بخانه کعبه فقلت من هذا قالوا المسيح الدجال
پس گفتم کیست این گفتند مسیح دجال است تابعه عبيد الله عن نافع متابعت کرده است عبید الله بن عبد الله بن عمر موسی را از نافع

حدثنا احمد بن محمد المكي قال سمعت ابراهيم بن سعد قال حدثني الزهري عن سالم عن ابيه قال لا والله ما قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم لعيسى احمر
گفت سالم عبد الله بن عمر قسم میخورد که نه سوگند بخدا روایت کرده اند که فرموده است پیغمبر خدا مر عیسی را که احمر بود ولكن قال بينما انا نائم
اطوف بالكعبة ولیکن فرموده است در میان آنکه من خفته ام طواف میکنم بکعبه فاذا رجل آدم سبط الشعر يهادى بين رجلين پس ناگاه دیدم
مردی گندم گون موی سر او گسترده میان دو مرد بهادی بضم تحتیه و فتح دال مهمله یعنی استوار میکرد سر او از وی آب
میچکید راسه ماء او يهراق راسه ماء فقلت من هذا قالوا ابن مريم پس گفتم کیست این گفتند پسر مریم است فذهبت
التفت فاذا رجل احمر جسيم پس رفتم که التفات کنم بجانبی ناگاه دیدم مردی سرخ رنگ فربه جعد الراس زنگی موی سر او
این ترکیب از قبیل صفت مجرور از اعراب مضاف بسوی معمول که مضاف است بضمیر موصوف مانند حسن وجهه و مثل این ترکیب را
قبیح دانسته نحویان در غیر ضرورت شعر کرده اند و ضعف آن از جهت آن است که اضافت شی الی نفسه است و نحویان تاویل آن کرده اند
درست کلام یعنی قبیح و صحیح است از جهت وقوع آن در حدیث و احادیث صحیحه دیگر و در روایت بخاری در صفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم طویل الاصابع گویند تمسک کرده فقهاء قول است پس صحیح است که اقوال و آثار شیده مانند که در حدیث تعلقی نیست
کالعور مضاف است و عینه مضاف الیه در فتح الباری گفته که این ترکیب لفظی اضافت است لغیر است اعور مبتدا است و خبر
او تقدیر کلام چنین است که عینه الیمنی عورا و این جمله صفت کاشفه عور است و چنین تقریر کرده است در عون و کان عینه عنبه طافیه
چنانچه که چشم او دانه انگور بر آمده از سر خوشه است قلت من هذا قالوا هذا الدجال گفتم کیست این مرد گفتند این دجال است اقرب الناس
به شبها ابن قطن و نزدیکترین مردم بوی از روی شباهت ابن قطن است قال الزهري رجل من خزاعة هلك في الجاهلية گفت زهری ابن قطن
مردیست از قبیله خزاعه که هلاک شده است در ایام جاهلیت **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني ابو سلمة بن

الجزء السابع لشيخ الاسلام — ملخص ابواب

رویت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم عیسی را
امامت من ختم بجبل الفصل ينظر اليها الخ کشتی
کرنگاه میکرد بسوی آن زن و نظر الیه و نگاه
میکرد آن زن بسوی فضل می شگفت هر یک از
حسن و جمال دیگر فجعل النبي صلى الله عليه وآله وسلم
يصرف وجه الفضل الى الشق الآخر گردانید آن
حضرت که میگردانید روی فضل را از طرف زن بطرف
دیگر برای دفع فتنه و چشم فقالت ان فريضة الله
ادركت ابي شيخا كبيرا لا يثبت على الراحلة اي
نمی تواند ماند بر راحله و در بعضی روایات مسلم
فريضة الله في الحج و نحو آن احمد روایت کرده است عنه
آیا پس حج گذارم از جانب وی قال نعم و ذلك في
حجة الوداع و این ماجرا در حجة الوداع بود و شرح
حدیث در اول ابواب حج گذشت **باب** حج
الصبيان مشروع بودن حج نابالغان و اختلاف
کرده اند علما در انعقاد حج صبی نابالغ و آیا
کفایت میکند از حج الاسلام و نزد مالک و شافعی
کفایت نمیکند و بعد بلوغ حج دیگر واجب گردد و نزد
ابو حنیفه منعقد نگردد یعنی در غیر ممیز و اما صبی
عاقل اگرچه صحیح بود نفلا و لیکن احرام او لازم نبود
بجهت عدم اهلیت لزوم و روی مالک اگر فاسد کند
صبی حج خود را قضا نیست بر وی و نه فدیه

عبد الرحمن ان ابا هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول انا اولى الناس بابن مريم گفت ابو هريره شنیدم پیغمبر خدا را میفرمود من بهترین مردمانم بمحبت و تصدیق ابن مریم علیه السلام و گفته اند اولویت بجهت آنست که عیسی اقرب پیغمبران است و نبود میان آنحضرت و عیسی پیغمبری و وی مبشر بود برسالت و وجود آنحضرت داعی بود مردم را بتصدیق آنحضرت انتهی و نیز در باب نزول مسیح معلوم خواهد شد که عیسی بعد از نزول عمل بر شریعت محمدی خواهد کرد و نصرت خواهد کرد این دین حنیفی را و این معنی از جمله کمال ارتباط است کما لا یخفی و الانبیاء اولاد علات و همه انبیا فرزندان پدرانند مادران ایشان یکی است ما در و پدر استعاره است اینجا از احکام و دین یعنی اصول و عقاید در انبیا همه و عملیات را که مستخرج از اصول اند با دور و تبدیل مراد آنست که انبیا اصول و عقاید ایشان یکی است و فروع و مسایل فقهیه مختلف است نفع عین و تبدیل اسلام بود و حاصل معنی تیرت تا نیز است که بعد از شربت اولی خورند و ضعره را زان علت گویند که مردی از زنی دیگر گرفته گویا ایشان را بعد از شربت دیگر ایشان عیسی و بینه نبی نیست در میان من و میان عیسی پیغمبری این نسخه شاهد اولویت است گر انشود که در قصه اهل قریه که در سوره یس واقع شده معلوم میشود که کسی یکی پیغمبر بوده اند که فرستاده شده اند بقریه انطاکیه از آنکه این کسی فرستاده عیسی بوده اند نه پیغمبران بالاستقلال و آنکه در بعضی احادیث آمده که جرجیس و خالد بن سنان هردو پیغمبر بوده اند تصریح نرسیده و این حدیث صحیح نیز تضعیف آن میکند حدثنا محمد بن سنان قال حدثنا فليح بن سليمان قال حدثنا هلال بن علي عن عبد الرحمن بن ابي عمرة عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انا اولى الناس بعيسى بن مريم في الدنيا والآخرة والانبياء اخوة لعلات امهاتهم شتى ودينهم واحد یعنی انبیا برادران هم اند از یک پدر مادران ایشان متفرق اند و دین ایشان یکی است یعنی همه عمل بر فرموده خدا میکنند وقال ابراهيم بن طهمان عن موسى بن عقبة عن صفوان بن سليم عن عطاء بن يسار عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ح الحديث قابیه و ذکر این اسناد و بیان تعدد طرق ابی هریره است حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن همام عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال رأى عيسى بن مريم رجلا يسرق دید عیسی مردی را که دزدی میکند فقال له اسرقت قال كلا پس گفت مر او را عیسی آیا دزدی تو گفت نی والذي لا اله الا هو سوگند بکسی که نیست خدای مگر وی تعالی فقال عيسى آمنت بالله وكذبت عيني پس گفت عیسی ایمان آوردم بخدا ازین سوگند که خوردی و تکذیب کردم چشم خود را که دزدی ترا مشاهده کرده یعنی تکذیب کردم آنچه ظاهر شده بود بر من که این گرفتن تو دزدی بوده است گویا جازم نبوده است در نسبت دزدی بروی چون وی سوگند خورد در گشت از علم ظنی خود که نسبت دزدی بوی کرده بود تا آنکه آن مرد گرفته باشد از مالی که در وی حق او بوده یا آنکه گرفته باشد از صاحب مال باذن او یا آنکه قصد غصب نداشته باشد و آنکه بعضی گفته اند که همزه استفهام از سرقت مخبر و مخفف است ابا دارد از آن سوق کلام فافهم حدثنا الحميدي قال حدثنا سفيان قال سمعت الزهري يقول اخبرني گفت سفیان شنیدم مرد زهری را میگفت خبر داد مرا عبيد الله بن عبد الله عن ابن عباس سمع عمر رضي الله عنه يقول على المنبر سمعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم ابن عباس شنید عمر بن خطاب را رضی الله عنه می گفت بر منبر که شنیدم پیغمبر خدا را یقول لا تطروني كما اطرت النصارى عيسى بن مريم مبالغه مکنید در مدح من چنانکه مبالغه کرده اند نصاری در مدح عیسی بن مریم فانما انا عبده پس نیستم من مگر بنده خدا فقولوا عبد الله ورسوله پس بگوئید مرا بنده خدا و رسول خدا حدثنا محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا صالح بن حي ان رجلا من اهل خراسان قال للشعبي فقال الشعبي عن نكاح الرجل امته تحقیق مردی از مردم خراسان گفت شعبی را خبر ده مرا از نکاح کردن مرد داه خود را

الجزء السادس عشر الاسلام | ابواب الخمس

لعنه میکند او را دوالدین او را در تعلیم و ارشاد انتهی و آنچه در باب گفته ما کثر نیست از حقوق لا ایقل چنانچه واجب نیست بر ایشان شمول تربت اخراج بیت بنفسه که نقل من لا یعقل اعتبار النسبة حدثنا ابو الیمان قال حدثنا ... عن عبيد الله بن يزيد قال سمعت ...

مادامی خود بعد از آنکه آزاد کرد او را آیا روا است یا نه فقال الشعبی اخبرنی ابو بردة عن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس گفت شعبی در جواب آنمرد خبر داده مرا ابو برده از ابی موسی اشعری گفت فرمود رسول خدا رحمت کناد خدا بروی اذا ادب الرجل امته فاحسن تادیبها یعنی وقتیکه تعلیم آداب کرد و متخلق گردانید باخلاق اہل اسلام مرد داه خود را و نیکو کرد تعلیم او را بمہربانی و لطف بغیر عنف وعلمها فاحسن تعلیمها یاد داد او را احکام دین پس نیکو کرد تعلیم احکام او را ثم اعتقها فتزوجها بعد از آزاد کرد او را پس نکاح خود در آورد و مہر داد کان له اجران یعنی مر او را دو اجر است اجر اعتاق و اجر تزویج واذا آمن بعیسی ثم آمن بی فله اجران و وقتیکه ایمان آورد بعیسی پس ایمان آورد بمن پس مر او را دو اجر است یکی با یمان عیسی و دیگر با یمان من والعبد اذا اتقی ربه واطاع موالیه فله اجران و بندۀ مملوک وقتیکه پرہیز کرد پروردگار خود را یعنی طاعت کرد خدا را و باز آمد از کفر و معصیت و فرمانبرداری کرد مر صاحبان و مالکان خود را پس مر او را دو ثواب است یک بر طاعت حق و دیگر بر اطاعت مالک این حدیث سبق ذکر یافته در کتاب علم در باب تعلیم رجل مرامۀ او را و در باب عتق بتفصیل معانی که شارحان گفته اند با ذبح شبهه که در آن کرده اند که تخصیص این سه کس در حصول دو اجر چیست هر گاه که هر کار نیک کند او را دو ثواب است بیشتر در بیان آنکه در تادیب و تعلیم دو اجر نباشد وجه تخصیص با عتاق و تزویج چیست در معنی که درین اثر وارد شده دفع این خلجان بوجه احسن میکند اگر ذوق در یافت تحقیق داری رجوع کن بآن حدثنا محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان عن المغیرة بن النعمان عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تحشرون حفاة عراة غرلا ... محشور میشوید برہنه پا و برہنه تن و ختنه نا کرده ... کما بدانا اول خلق نعیده ... آنحضرت چنانکه پیدا کردیم اول مرتبه همچنان باز گردانیم او را وعدا علینا انا کنا فاعلین ... یک وعده است بر ما تحقیق ما کنندۀ آنیم پس نخستین کسیکه جامه داده میشود ابراہیم است علیه السلام در حدیث دیگر واقع شده که محشور کرده میشوند مردم برہنه ... معلوم شده که می برد آنحضرت ... بنح ... پس ... حدیث ... برجال من اصحابی ذات الیمین و ذات الشمال ... گرفته میشوند مردم از اصحاب من جانب دست راست که اہل اسلام اند و جانب دست چپ آنانکه بر اسلام نرفته اند فاقول اصحابی پس میگویم که اینها اصحاب من اند یعنی جمعی را که جانب دست چپ اند و معلوم شده که اینها را ... فیقال انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم پس گفته میشود تحقیق ایشان برگشته بودند بر پس خود یعنی باز بکفر رفتند مذ ... کردی تو ایشان را فاقول کما قال العبد الصالح عیسی بن مریم پس میگویم چنانچه گفته است بندۀ صالح عیسی بن مریم وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم ... بودم من بر ایشان شاہد ما دامیکه بودم من درمیان ایشان فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم پس ... تو نگہبان بر ایشان وانت علی کل شیء شهید و تو بر ہمه چیز شاہد و حاضر ان تعذبهم فانهم عبادک اگر عذاب کنی ... ہمه ایشان بندگان تو اند و اعتراض نمیرسد بر مالک مطلق ... وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم و اگر ... بخشی مر ایشان را پس تحقیق توئی توانا و دانا ... قال محمد بن یوسف الفربری گفت محمد بن یوسف ... که از رواة این کتاب است ... که ناقل این قول فربری کیست ... داخل کرده درین کتاب ذکر عن ابی عبد الله ذکر کرده شده است از ابی عبد الله بخاری مؤلف رح قال قبیصة گفت قبیصه ... سوای ... ہم المرتدون الذین ارتدوا علی عهد ابی بکر فقاتلهم ابو بکر رضی الله عنه ...

الجزء السابع عشر ... الاسلام ... ابو ...

قال الزهری اخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود ان عبد الله بن عباس رضی الله عنهما قال اقبلت وقد ناهزت الحلم اسیر علی اتان لی ... ابن عباس گفت آمدم بحالیکه نزدیک شده بودم ببلوغ ... سیر میکردم بر ماده خر ... ورسول الله ... و حالانکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم قائم یصلی بمنی ... ایستاده نماز میگذارد در منی ... حتی سرت بین یدی الصف الاول ثم نزلت عنها فرتعت ... بعضی از صف اول ... ثم نزلت عنها فرتعت ... آمدم ماده خر ... ثم دخلت مع الناس وراء رسول الله ... پس ... پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وقال یونس عن ابن شهاب بمنی فی حجة الوداع یعنی یونس در روایت خود از ابن شهاب لفظ فی حجة الوداع بعد لفظ بمنی زیاده کرده حدثنا عبد الرحمن بن یونس ... ستة ... حاتم بن اسماعیل ... محمد بن یوسف ... بن سائب عن السائب بن یزید ... حج بی مع النبی ... سائب ... مرا با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ... سنین و حالانکه من ہفت ساله بودم ... بتقدیم ... و آمده ... وسیت ... قال احبرنا القاسم بن مالک ... عن الجعید بن عبد الرحمن ... قال سمعت عمر بن عبد العزیز یقول ... گفت عمر بن عبد العزیز ... را وشاید حذف کرده راوی مقول را ... آنکه مراد آنست که میگفت عمر ... سائب ... وکان السائب بن یزید قد حج به فی ثقل النبی ... و بود سائب که حج کنانیده شده ... و در حشم خانۀ آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه ابن عباس یعنی در زمرۀ اہل و عیال که پیش فرستاده بود ...

مرتد شدند آن کسانی که برگشتند از اسلام در زمان خلافت ابی بکر پس قتال کرد ایشان را و آن مسیلمه کذاب تابعان او بودند
که او لا امتناع از ادای زکوة آوردند بعد از آن از جمیع اسلام برگشتند و جنگ کردند با اهل اسلام و طعنه و جرح گشتند و تسمیه
این جماعه با صحابه باعتبار حال سابق است کذا قالوا و تواند که لهذا جواب لم میزالوا واقع شده **باب** نزول عیسی ابن
مریم علیهما السلام در ذکر نزول عیسی در آخر زمان و ترویج نمودن دین محمدی صلی الله علیه وآله وسلم گفته اند در تخصیص نزول
عیسی دفع عقیده باطله نصاری است که میگویند عیسی را یهود کشته اند و بردار کشیده و نیز عیسی اقرب انبیا و بعد از آنحضرت
بود و حیات وی بنص قطعی ثبوت پیوسته **حدثنا** اسحق قال اخبرنا یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا ابی عن صالح عن
ابن شهاب ان سعید ابن المسیب سمع ابا هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم والذی نفسی بیده گفت
ابوهریره فرمود رسول خدا سوگند بکسی که ذات من در دست قدرت اوست لیوشکن ان ینزل فیکم ابن مریم حکما عدلا
هر آئینه نزدیک است اینکه نزول کند در شما ابن مریم بحالیکه حاکم عادل است فیکسر الصلیب ویقتل الخنزیر پس بشکند چلیپای نصاری را
و میکشد خوک را یعنی که او در مردم و قوا عد که این کسر و قتل کنایت از ابطال دین نصاری باشد ویضع الجزیة و دور میکند جزیه را
از کافران زیرا که قبول نمیکند از ایشان مگر اسلام و از آنجهت که مردم را از سبب اموال که از برکات و باشند در زمین آنرا بیرون می اندازد
احتیاج بانتقد مال تلیل نخواهد بود تا بعوض آن ذمه مقرر سازند و کافران را بطور آنها بگذارند در روایت ابی ذر از حموی
و مستملی بجای جزیه حرب است بجای مهمله و سکون را و موحده یعنی آخر دور میکند جنگ را وامر جهاد نمی ماند زیرا که همه مردم در دین اسلام
می در آیند ویفیض المال حتی لا یقبله احد و بسیار میشود مال نزد مردم تا آنکه قبول نمیکند آنرا احدی بر کسیت که مردم را
دادن مال زکوة منت خواهند کرد و کسی آنرا قبول نخواهد کرد ویفیض را بالفتح منتاة مثل یبیع تصحیح کرده اند گویا روایت چنین
هست و الا تواند که بضم یا از باب افعال باشد و مال مفعول آن و اگر گوئی که ثابت شده عیسی عمل بر شریعت محمدی خواهد کرد و دفع
جزیه از احکام شرع شریف محمدی است پس چگونه دفع میکند جزیه را و نسخ میکند آن را گویم این نسخ هم از آنحضرت است که
بیان کرده مدت آنرا تا نزول عیسی مقید ساخته است باین حتی تکون السجدة الواحدة خیر من الدنیا وما فیها تا اینکه می باشد
یک نماز بهتر از دنیا هرچه در دنیا است مراد آنست که مال ها چندان حقیر خواهد بود که تقرب الهی بتصدق اموال نخواهد ماند و کسی
قبول آن نخواهد کرد و فقیری و محتاجی که مصرف زکات و صدقات است بهم نرسد و تقرب نخواهد بود بعبادات و
طاعات کذا قال القسطلانی در بعضی حواشی نوشته که مراد آنست که اشتغال مردم همه باموال خواهد بود و عبادت
چنان از میانه برخیزد که یک سجده عزیزتر از دنیا و ما فیها خواهد بود و آنچه از سوق کلام در رو نا مناسب بزمان
عیسی است ثم یقول ابو هریرة واقرءوا ان شئتم پس میگفت ابوهریره بخوانید این آیت را اگر خواهید یعنی استدلال
کرده است ابوهریره بر نزول عیسی در آخر زمان باین آیه کذا قالوا وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته و نیست
از اهل کتاب احدی مگر که ایمان می آرد بعیسی پیش از موت عیسی یعنی بعد از نزول عیسی در آخر زمان همه اهل کتاب بوی ایمان می آرند
و جمله یک ملت اسلامی خواهند شد و باین معنی جزم کرده است ابن عباس در آنچه روایت کرده ابن جریر از طریق سعید
بن جبیر از ابن عباس باسناد صحیح بعضی گویند ضمیر در قوله قبل موته راجع با حد است و معنی آنست که نیست از اهل کتاب
احدی از یهود و نصاری که حاضر شود او را موت مگر آنکه ایمان می آرد بعیسی و تصدیق میکند در وقت احتضار برسالت
و اعتقاد میکند که وی بنده خدا است و این امت اوست لیکن نفع نمیکند ایشان را این ایمان درین وقت بمقتضای تقریر

الجزء الثالث عشر من صحیح الاسلام
ابواب المحصر

ایمن و ملامن باشد بنفس خود دیدلیل عموم کریمه و لله
علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا وحدیث
یا ایها الناس ان الله فرض علیکم الحج الحدیث که این
عمومات مخصوص اند به بعضی شروط اجماعا چون امن
طریق پس مقید باشند نیز بآنچه ثابت هست بحدیث
صحیح چنانکه گذشت بلکه گوئیم آیه شامل نیست
را چای عدم زوج و محرم بادی زیرا چه زن استطاعت
ندارد در نزول در رکوب را غالبا مگر با کسیکه سوار کند
او را و فرود آورد و آن حلال نیست مگر محرم یا زوج
را پس داخل نباشد در من استطاع الیه سبیلا و وجود
قدرت بر آن در بعضی زنان معتبر نبود زیرا چه حکم
غالب راست و اگر قادر باشد پس قدرت بر آن با
انکشاف چیزی از اسپه حلال نیست اجنبی را نظر
بسوی آن چون عقب دپا و طرف ساق و جز آن
متحقق نمیشود مگر بمحرم تا مباشر شود آن را در نشاندن
و سترکند و اما حدیث عدی بن حاتم یوشک ان
یخرج الظعینة من الحیرة تأم البیت الی آخره پس نیست
در آن بیان حکم خروج بلکه اخبار است با نتشار امن
در آینده ذکره ابن الهمام وقال لی احمد بن محمد
بن ولید ازرقی **حدثنا** ابراهیم بن سعد عن
ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف عن ابیه عن جده
ابراهیم بن عبد الرحمن قال اذن عمر رضی الله عنه
لازواج النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی آخر
حجة حجها اذن داد امیر المؤمنین عمر از واج مطهره
در سال ایسین حجی که گذارد آن را بر آمدن ایشان
برای حج و بود رضی الله عنه متوقف در جواز سفر
ایشان بکریمه وقرن فی بیوتکن پس باز آن در آخر
خلافت ظاهر شد او را جواز و تجویز کرد بی انکار احد
فبعث معهن پس فرستاد با ایشان عثمان بن عفان

وترجيح این معنی کرده است وديگر وجه آنست قراءت جوان من اهل الكتاب الا ليؤمنن به قبل موتهم يعنى لیومنن را بضم نون اول بصیغه جمع وبضمیر جمع در موتهم خوانده اند باعتبار معنی جمعیت که درا حداست پس لازم آمد که ضمیر ثانی اینجا راجع باشد بعد چنانکه درین قراءت تصریح بآنست پوشیده نماند که بر تقدیر اين آيت دليل بر نزول عیسی نمیشود وابو هریره این را دلیل ساخته بود وابن عباس تصریح کرده بآن معنی اول اگر گوئی برین تقدیر مخالف در معنی قراءتین بیاشد آنرا علاج چیست گویم درین دو معنی تضاد وتنافی نیست تا مشکل شود جمع آن بر یک آنرین دو معنی خبر از حالی بیدر واین دو حال تنافی ندارد بانکه بیضاوی گفت که این قراءت ثانی نیز خبر از حال نزول است یعنی چنانکه در معنی اول قید نزول کرده شد باید این قید مراد است ومعنی اهل کتاب در ایام نزول همه ایمان می آرند بعیسی پیش از انکه بمیرد پس راجع بمعنا اول میشود وقبل الموت نیز تخصیص بحالت احتضار ندارد وتا باینحال مقید دارند وگو نیکه مراد آنست که این ایمان فائده ندارد بسبب آنکه

ويوم القيمة يكون عليهم شهيدا وروز قیامت میباشد عیسی بر ایمان ایشان گواهی حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن يونس عن ابن شهاب عن نافع مولى ابي قتادة الانصاري ان ابا هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

كيف انتم اذا نزل ابن مريم فيكم چگونه باشید چه حال دارید شما وقتیکه فرود آید پسر مریم در میان شما وامامكم منكم وامام شما در نماز در آن وقت از شما باشد همچنین هست در مسلم یعنی مراد از امام امام نماز است وتحقيق گفته می شود عیسی که نماز کن برای ما لیکن امام شو پس میگوید نه بعض شما بر بعضی امیر است از جهت کرامت این امت اخرجه المسلم في الايمان ابن جوزی گفت اگر تقدم کند عیسی بامامت در نفوس اشتباه واشکال میشود که باز او فرستاده شده بشرعی پس اقتدا میکند بامام این امت تا غبار آلود نشود بگرد وجه قول آنحضرت لا نبی بعدی طیبی گوید معنی حدیث اینست که امامت میکند عیسی بشما لیکن از شما است یعنی تابع دین شما است وتصحیح کرده اینرا سوی سعد الدین تفتازانی وگفته امامت میکند عیسی واقتدا میکند بوی مهدی آخر الزمان واینمعنی بحدیث مسلم مخالف است چنانکه گذشت ومنقول است از بعضی متقدمین که معنی حدیث اینست که حکم میکند بقرآن نه بانجیل گویا از امام نماز نخواسته بلکه بمعنی حاکم وخلیفه گرفته یعنی حکم میکند باحکام شرعیه بجا لیکه تابع فرقان مجید است واین معنی مخالف حدیث مسلم نمی باشد تابعه عقیل والاوزاعی متابعت کرده است یونس را عقیل واوزاعی در روایت کردن از ابن شهاب باب

ما ذكر عن بني اسرائيل در بیان قصه های عجیبه که ذکر کرده است آنحضرت از قوم بنی اسرائیل حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا ابو عوانة قال حدثنا عبد الملك بن عمير عن ربعي بن حراش قال قال عقبة بن عمرو لحذيفة الا تحدثنا ما سمعت من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم گفت ربعی گفت عقبه بن عمرو مر حذیفه را آیا حدیث نمیکنی ما را چیزی که شنیده آنرا از رسول خدا قال اني سمعته يقول ان مع الدجال اذا خرج ماء ونارا گفت حذیفه تحقیق من شنیده ام آنحضرت را میفرمود تحقیق با دجال وقتیکه بیرون می آید همراه آبی وآتشی فاما الذي يرى الناس انها النار فماء بارد اما آنچه می بینند مردم که آن آتش است پس آبی است سرد واما الذي يرى الناس انه ماء بارد فنار تحرق اما آنچه می بینند مردم که آن آب سرد است پس آتشی است که میسوزد فمن ادرك منكم پس کسیکه دریابد از شما دجال را واین آتش وآب را فليقع في الذي يرى انها نار پس بیفتد در آنچه می بیند که تحقیق آن آتش است فانه عذب بارد پس تحقیق آن آب شیرین سرد است در مسلم آورده که دجال می آید با چیزی مانند جنت ودوزخ است آنرا که میگوید که آن جنت است پس آن دوزخ است واین فتنه ایست که حق تعالی ابتلا خواهد کرد بآن مردم را بانجام رسد میکند آن لعین را وظاهر میسازد عجز های او را در کار قال حذيفة وسمعته يقول گفت حذیفه

الجالس الى غير شيخ الاسلام الي باب

گفتم یا رسول الله الا نغزوا ونجاهد معكم ...
جنانکه در اکثر نسخ معتمده هست آیا غزا وجهاد نکنیم ما با شما که ما لی گفته غزو قصد بسوی قتال وجهاد مجهود در قتال ودر قاموس نیز غزا بمعنی طلب قصد وسیر بسوی قتال گفته وجهاد را تفسیر کرده بقتال فقال لكن احسن الجهاد واجمله الحج المبرور برای شما است بهترین جهاد وخوبترین آن که حج است حج مبرور وآن حج مبرور است وتفسیر آن فصل حج مبرور در اوائل حج گذشت فقالت پس گفت عائشه رضی الله عنها فلا ادع الحج بعد اذ سمعت هذا من رسول الله پس ترک نمیکنم حج را بعد از آنکه شنیدم این را از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم از نیجا معلوم شود که گریه وقرن فی بیوتکن محمول بر غالب احوال است ومنع خروج ایشان برای حوائج ودر آن بجویکه قامت مونسار گردد پس منافی نباشد خروج برای حج ونحو آن وهر که بود جهاد برآید یا انکه امر قرار بر سبیل وجوب است ولهذا اقرار یافت امر بجواز خروج امهات المؤمنین برای حج در آخر خلافت عمر رضی الله عنه پس بر آمدند همه ایشان مگر زینب وسوده وبعد ازین بودند که حج میکنا نیدایشان را در خلافت عثمان حدثنا ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زيد عن عمرو بن دينار عن ابي معبد مولى ابن عباس عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم لا تسافر المراة الا مع ذي محرم سفر نکند زن مگر با محرم خود ولفظ زوج نیز داخل است کذا فی ترجمة المشكوة وقد روایت عبد الرزاق وغیره لا تحج امراة الا ومعها زوج ومحرم وباین روایت منع حج میشود الخ ابن دقيق العيد گفته که حدیث لا تسافر الاية

مجمع بحار الانوار

وشنیدم آنحضرت را میفرمود ان رجلا کان فیمن کان قبلکم تحقیق مردی بود در جماعه که بودند پیش از شما اتاه الملك لیقبض روحه آمد آن مرد را فرشته تا قبض کند جان او را فقیل له هل عملت من خیر پس گفته شد او را آیا کرده انکوئی چیزی قال ما اعلم گفت نمیدانم که عملی نیک از من صادر شده باشد قیل له انظر گفته شد مر او را نظر کن در اعمال خود قال ما اعلم شیئا غیر انی کنت ابایع الناس فی الدنیا گفت نمیدانم چیزی از نیکی جز اینکه خرید و فروخت کنم مردم را در دنیا و اجازت کردم پس تقاضا میکردم وداد وستد ایشانرا فانظر الموسر پس مهلت میدادم صاحب یسار و غنا را و اتجاوز عن المعسر و در میگذشتم از تنگدست دنی پخشیدم حق خود را فادخله الله الجنة پس در آورد او را خدا در بهشت بهمین عمل خیر او فقال سمعته یقول گفت حذیفه و شنیدم آنحضرت را که میفرمود ان رجلا حضره الموت تحقیق مردی وا رسید او را مرگ فلما یئس من الحیوة اوصی اهله پس هرگاه نومید شد از زندگانی وصیت کرد متعلقان خود را حتی اذا انا مت فاجمعوا لی حطبا کثیرا او قدوا فیه نارا که چون بمیرم پس گرم آرید برای من هیزم بسیار و او قدوا فیه نارا برافروزید در آن آتش بسیار حتی اذا اکلت لحمی و خلصت الی عظمی فامتحشت تا وقتیکه بخورد آتش گوشت مرا و رسید باستخوان من پس سوخته شوم امتحشت مشتق است از امتحاش بحاء مهمله و شین معجمه یعنی احتراق فخذوها فاطحنوها پس بگیرید استخوانهای سوخته را و بسائید آنرا ثم انظروا یوما راحا فاذروه فی الیم پس ببینید روزی پر باد و پس بیندازید آنرا در دریا یوما راحا بمعنی شدید الریح است و وقتیکه جوش باد بسیار باشد آنرا روز ریح گویند تشدید متناة تحتیه میگویند خطابی گو بدیو ما راحا بمعنی ذو ریح است چنانکه گویند رجل مال بمعنی ذو مال ففعلوا پس کردند برو بجا آوردند وصیت او را فجمعه الله تعالی له فقال لم فعلت ذلك پس جمع کرد حق سبحانه اجزا او را و فرمود مر او را چرا کردی آن وصیت را فقال من خشیتك فغفر الله له پس گفت آنمرد از ترس عذاب تو پس بخشید او را بایں ترسی که از خدا داشت قال عقبة بن عمرو وانا سمعته یقول ذاك وكان نباشا گفت عقبه بن عمرو که راوی حذیفه است و من شنیدم حذیفه را که میگفت و آنمرد موصی کفن دزد بود حدثنا بشر بن محمد قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنی معمر و یونس عن الزهری قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله ان ابن عباس و عائشة قالا گفت زهری خبر داد مرا عبید الله بن عبد الله بن عتبه بن مسعود که تحقیق ابن عباس و عائشه رضی الله عنهم گفتند لما نزل برسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هرگاه فرود آمد برسول خدا موت یا ملك الموت یعنی بیمار شد بیماری موت طفق یطرح خمیصة له علی وجهه گشت که می انداخت چادری که مر او را بود بر روی مبارك خود خمیصه بخای معجمه و صاد مهمله چادر از خز یا پشم که خطها دارد فاذا اغتم كشفها عن وجهه پس وقتیکه گرم میشد دور کردی آنرا از روی شریف خود اغتم بغین معجمه است از اغتمام گرم شدن فقال وهو كذلك پس فرمود در حال آنکه آنحضرت چنان بود یعنی بر روی میگرفت چادر را و دور میکرد لعنة الله علی الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد لعنت خدا باد بر یهود و نصاری گرفتند قبرهای پیغمبران خود را سجدهگاه یعنی سجده میکنند بسوی آن و می پرستند آنرا یحذر ما صنعوا میترسانید امت خود را چیزیکه یهود و نصاری کرده بودند حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا شعبة عن فرات القزاز قال سمعت ابا حازم قال قاعدت ابا هریرة خمس سنین گفت ابو حازم نشستم با ابی هریره پنج سال فسمعته یحدث عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال کانت بنو اسرائیل تسوسهم الانبیاء پس شنیدم ابا هریره را که حدیث میکرد از پیغمبر خدا فرمود بودند قوم بنی اسرائیل که می پرداخت و نگهبانی میکردند ایشانرا پیغمبران چنانکه حکام رعایا میکنند کلما هلك نبی خلفه نبی بجا اینکه هرگاه مردی پیغمبری قایم مقام میشد او را پیغمبری دیگر ...

الجزء السابع عشر الاسلام ابواب المحصب

فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله انی اریدان اخرج فی جیش کذا وكذا وامرأتی ترید الحج من میخواهم که بر آیم در لشکر چنین و چنان که غزو متعین شده و زن من اراده دارد حج را قال اخرج معها فرمود برآی با زن در حج زیرا که غازیان بسیار اند و با زن تو جز تو کسی نیست که محرم باشد بدانکه حدیث ابن عباس مطلق آمده از حدیث سفر و حدیث ابی سعید که بعد از این بیاید مقید است بمسیرة یومین و در کتاب الصلوة گذشت در حدیث ابی هریره مسیرة یوم و لیلة و در حدیث ابن عمر ثلثة ایام و روایات دیگر نیز آمده و عمل کرده اند بسیاری از علما درین باب بمطلق بجهت اختلاف تقییدات نووی گفته نیست مراد از تحدید ظاهر آن بلکه هر چه که کرده شود سفر زن ممنوع است از ان مگر بمحرم و واقع نشده تحدید مگر از امری که واقع شده پس عمل کرده نشود بمفهوم آن و ابن منیر گفته و دوام شده اختلاف در مواطن بسبب اختلاف سائلین و عمل کرده مالك و شافعی این حدیث را بر سفر غیر واجب و اما سفر واجب از حج و غیره پس نیست این منع در ان و لیکن شافعی امن بر نفس خود و زنان ثقات همراه شرط کنند و نزد ابو حنیفه حدیث ابن عباس که مطلق است لابد محمول بر یکی از ین مقیدات باشد و منع مقید بثلاث متحقق و متیقن است و ما عدا ان مشکوك و مختلف فیه پس اخذ بمتیقن ارجح باشد و بحث کرده اند در ان بانکه مطلق

وسراتجام مرست که میباشند خلیفه پس بسیار میشوند زیادتی بعد زمان من تا آن نیست که یک زمان شود میباشند قال فما تامرنا یارسول الله
گفتند پس چه میفرمائی مارا ای رسول خدا اگر اختلاف کنند بر امری قال فوا ببیعة الاول فالاول فرمود وفا کنید ببیعت خلیفه اول پس باول دیگر کرانیا
بر وفا اول بر اوی امتراست یعنی تمام نمایید و مستمر باشید بر بیعت خلیفه بر زمان طیبی همچنین شرح کرده معنی این حدیث را و در فتح الباری گوید معنی
آنست که وقتیکه بیعت کرده شد خلیفه بعد از خلیفه بیعت اول صحیح است و واجب است وفا آن بیعت خلیفه ثانی باطل است نووی گوید
که برابر است که بیعت ثانی با وجود علم خلیفه اول ببیعت او باشد یا نه و در یک بلد باشد یا در بلده دیگر نسکو بر صواب همین است بر این
جمهور علما و قرطبی گفته در حدیث حکم بیعت خلیفه اول است بوجوب وفا ببیعت او و حکم بیعت خلیفه دوم مذکور نیست تصریح در
صحیح مسلم این حدیث مرفوع آورده که گردن زنید دوم را فاعطوهم حقهم بدهید ایشان را حق ایشان یعنی سمع و اطاعت کنید ایشان را ایشان
وفا کرده است گویا بدل است از فوا فان الله سائلهم عما استرعاهم بس تحقیق خدا پرسنده خلیفه ها است در قیامت از آنچه طلب
رعایت کرده است ایشان را در حق تو ابع و آگاه میکند مر شما را بجیز یکه شمار است بر خلیفه ها از حقوق شما یعنی چون شما ادای حق خلیفه
کرده باشید بر ایشان نیز ادای حق شما واجب است چنانکه در قیامت از همین پرسیده خواهند شد حدثنا سعید بن ابی مریم قال
حدثنا ابو غسان قال حدثنی زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن ابی سعید ان النبی صلی الله علیه واله وسلم قال لتتبعن سنن من قبلکم
فرمود هر آئینه متابعت کنید طریقه کسی را که پیش از شما بود از خلفا و راشدین سنن بفتح سین مهمله است یعنی بضم خوانده اند
شبرا بشبر و ذراعا بذراع یعنی برابر بشبیهان بود و متابعت طریقه ایشان کنید تا بی بشبر یعنی بشبر تو اطی یعنی با یک بدست این بدست
متابعت و مبالغه در موافقت ایشان حتی لو سلکوا جحر ضب لسلکتموه تا آنکه بروند بسوراخ سوسمار در آیند و بروید شما آن سوراخ را
تخصیص بسوراخ سوسمار از جهت تنگی و رد آنست یعنی بفرض تقدیر اگر این چنین بوی کرده باشند تمام پیروی مخالفت
تاکید قلنا یارسول الله الیهود والنصاری قال النبی صلی الله علیه واله وسلم فمن گفتیم ای رسول خدا این اتباع مرایشان یهود و نصاری
هم است فرمود پس مراست اگر انها نباشد حدثنا عمران بن میسرة قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا خالد عن ابی قلابة
عن انس قال ذکروا النار والناقوس فذکروا الیهود والنصاری مرویست از انس که صحابه ذکر کردند برای اعلام وقت نماز ذکر آتش یهود
و نصارا را که آتش افروختن و ناقوس زدن کار یهود و نصارا است پس متعین شد کلمات اذان فامر بلال ان یشفع الاذان وان یوتر
الاقامة پس امر کرده شد بلال که دو بار گوید کلمات اذان را و اینکه یکبار گوید اقامت را و این حدیث تمام در کتاب صلوة در باب ابتدای تشریع
اذان گذشته است حدثنا محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان عن الاعمش عن ابی الضحی عن مسروق عن عائشة کانت تکره ان
یجعل یده فی خاصرته مرویست از عائشه که مکروه داشتی این را که بگذارد کسی بر پهلو دست خود را و بگذارد خود و تقول ان الیهود
تفعله و می گفت که یهود میکردند این را و این عادت متکبران است و مرد کیست که استراحت این کار است مکروه است بکراهت تنزیهی
تشبیه بهم تابعه شعبة عن الاعمش متابعت کرده است سفیان را شعبه از اعمش حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا
اللیث عن نافع عن ابن عمر عن رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال انما اجلکم فی اجل من خلا من الامم فرمود جز این نیست که مدت بقای شما
در دنیا در میان مدت بقای کسی که گذشته از امتهای سابق یعنی نقیاس زمان عمل و عمر های آن امم کما بین صلوة العصر الی مغرب الشمس
چنانچه میان ابتدای وقت عصر تا غروب آفتاب و انما مثلکم و مثل الیهود والنصاری کرجل استعمل عمالا نیست مثل شما
و مانند یهود و نصارا مگر مانند مردی که کارگر آورده و فرد و ران یعنی حال شما با ایشان بحال ایشان میماند فقال من یعمل لی الی نصف النهار
علی قیراط قیراط پس گفت کیست که عمل کند برای من تا نیم روز بیک یک قیراط فعملت الیهود الی نصف النهار علی قیراط قیراط پس عمل کردند یهود تا نیم روز

مختصر ابواب البحر السائل شیخ الاسلام

ان امام ابی حنیفة و ابو یوسف کراهت خروج محرم
زن را سیرة یک روز بی محرم حدثنا
عبدان قال اخبرنا یزید بن زریع تبتقدیم یحیی موحد
معلم قال اخبرنا حبیب المعلم ابن ابی قریبه تقصیر تا ف
در فتح سوره عن عطاء عن ابن عباس رضی الله
عنهما قال لما رجع النبی صلی الله علیه واله وسلم من
حجته قال لام سنان الانصاریة هرگاه برگشت
آن حضرت از حج خود فرمود مرام سنان انصاریه
را ما منعک من الحج چه چیز باز داشت ترا از گزاردن
حج را قالت ابو فلان گفت ام سنان باز داشت
مرا ابو فلان یعنی زوجها مراد میدارد از این کنایه
شوهر خود را که ابو سنان نام داشت و کانت

یہ یک یک قیراط پس دادہ شد ما را یک یک قیراط ثم قال ... من نصف النہار الی صلوۃ العصر علی قیراط قیراط یعنی گفت کیست کہ عمل کند ... تا وقت نماز عصر بیک یک قیراط فعملت النصاری من نصف النہار الی صلوۃ العصر علی قیراط قیراط پس عمل کردند نصاری تا وقت نماز عصر بیک یک قیراط ... ثم قال من یعمل لی من صلوۃ العصر الی مغرب الشمس علی قیراطین قیراطین یعنی گفت کیست کہ عمل کند برای من از نماز عصر تا غروب آفتاب بدو قیراط ... الا فانتم الذین تعملون من صلوۃ العصر الی مغرب الشمس علی قیراطین قیراطین ... است مراد امت محمدیہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ... الا لکم الاجر مرتین ... فغضب الیہود والنصاری فقالوا نحن اکثر عملا واقل عطاء ... گفتند ما بیشتریم از روی عمل و کمتریم از روی مزد قال اللہ ھل ظلمتکم من حقکم شیئا ... قالوا لا قال فانہ فضلی اعطیہ من شئت ... [illegible]

ابن است ... [illegible] حدثنا علی بن عبد اللہ قال حدثنا سفیان عن عمرو عن طاؤس عن ابن عباس قال سمعت عمر یقول قاتل اللہ فلانا ... شنیدم عمر بن خطاب را ... فلان را قسطلانی شرح کردہ ... الم یعلم ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال لعن اللہ الیہود حرمت علیہم الشحوم فجملوھا فباعوھا ... [illegible]

... تابعہ جابر وابو ہریرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ... حدثنا ابو عاصم الضحاک بن مخلد قال اخبرنا الاوزاعی قال حدثنا حسان بن عطیۃ عن ابی کبشۃ عن عبد اللہ بن عمرو ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال بلغوا عنی ولو آیۃ ... یعنی برسانید بمردم از من آنچہ بشنوید ... [illegible]

... وحدثوا عن بنی اسرائیل ولا حرج ... ومن کذب علی متعمدا فلیتبوا مقعدہ من النار ... [illegible]

... حدثنا عبد العزیز بن عبد اللہ قال حدثنی ابراہیم بن سعد عن صالح عن ابن شہاب قال قال ابو سلمۃ بن عبد الرحمن ان ابا ہریرۃ قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال ان الیہود والنصاری لا یصبغون فخالفوہم ... [illegible]

الجزء السابع عشر ... الاسلام ...

باب ... عطاء از ابن عباس ... [illegible]

... قال حدثنا سلیمان بن حرب ... [illegible]

... حدثنا عبد اللہ ... [illegible]

... حرام ... [illegible]

... آن را ... [illegible]

یهود و نصارا رنگ نمیکنند موی سر و ریش را پس مخالفت کنید شما ایشانرا و رنگ کنید مراد خضاب موی است بحنا و کتم که سرخ میشود رنگ آن حدثنا محمد قال حدثنا حجاج قال حدثنا جرير عن الحسن قال حدثنا جندب بن عبد الله في هذا المسجد گفت حسن بصری حدیث کرد ما را جندب بن عبد الله درین مسجد یعنی مسجد بصره و ما نسينا منذ حدثنا و ما نخشى و فراموش نکردیم و نمی ترسیم و قتیکه حدیث کرد ما را و دعا اینکه أن يكون جندب كذب على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و نمی ترسیم این را که جندب دروغ گفته باشد بر رسول خدا قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم گفت جندب فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم كان فيمن كان قبلكم رجل به جرح بود در میان مردمی که پیش از شما بودند مردی که بوی زخمی بود در دست فجزع فأخذ سكينا فحز بها يده پس بی صبری کرد و گرفت کاردی پس ببرید بوی دست خود را فما رقأ الدم حتى مات پس منقطع نشد خون از وی تا آنکه مرد قال الله عز وجل بادرني عبدي بنفسه حرمت عليه الجنة گفت خدای تعالی بزرگ شتابی کرد بنده من بنفس خود پس حرام کردم بروی بهشت را …

عبارت آنست که مخلد در دوزخ بود بهمین معصیت که کرده گفته اند این مرد کافر بود و باین معصیت مستحق زیادت عقوبت خواهد بود و اگر مسلمان بود استحلال این عصیان کرده باشد … حرام کرده شد بروی بهشت … مراد ازین بهشتی معین باشد چنانکه … اگر گوئی مقتضای قول او … آنست که … اجل مرده و … اجل … کرده بود … و … آتش … اطلاع نداده … لیکن … بوی داده و معاقب ساختند او را از جهت عصیان

و حديث أبرص و أقرع و أعمى في بني إسرائيل حدیث … و کل و کور در بنی اسرائیل بودند و بعضی نسخ باب حدیث ابرص … در روایت ابی ذر و في بنی اسرائیل نیست حدثنا أحمد بن إسحاق قال حدثنا عمرو بن عاصم قال حدثنا همام قال حدثنا إسحاق بن عبد الله قال حدثني عبد الرحمن بن أبي عمرة أن أبا هريرة حدثه أنه سمع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ح وحدثني محمد قال حدثنا عبد الله بن رجاء قال أخبرنا همام عن إسحاق بن عبد الله قال أخبرني عبد الرحمن بن أبي عمرة أن أبا هريرة حدثه أنه سمع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بتحقیق ابا هریره حدیث کرد عبد الرحمن را که شنیده است رسول خدا را يقول إن ثلاثة في بني إسرائيل أبرص وأقرع وأعمى می فرمود سه کس در بنی اسرائیل یکی پیس و دیگر کل و سیوم کور بدا لله أن يبتليهم حکم کرد خدا که مبتلا کند ایشانرا … بعد اسم … و رفع اسم … حکم الله … و … انتهى … قسطلانی گفته … ابتدا کرد … خطا است … و … است … حکم … فبعث إليهم ملكا پس فرستاد بسوی ایشان فرشته را فأتى الأبرص فقال أي شيء أحب إليك پس آمد بپیس پس گفت چیز محبوب است نزد تو قال لون حسن وجلد حسن گفت رنگ نیکو و پوست نیکو قد قذرني الناس تحقیق کراهیت کردند مردم از من قال فمسحه فذهب عنه فأعطي لونا حسنا وجلدا حسنا … فقال أي المال أحب إليك … قال الإبل أو قال البقر هو شك في ذلك …

… حج با عمره در غالب حالات چنانچه در صحیح گردد

حدثنا ابن سلام قال أخبرنا الفزاري عن حميد الطويل بفتح تا و تقدیم میم بر حا مروان بن معاویه عن حمید الطويل که نام جد او مهران است قال حدثني ثابت عن أنس أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم رأى شيخا يهادى بين ابنيه دید آن حضرت پیری را که راه برده میشود میان دو پسر خود تکیه بر آنها کرده از ضعف یهادی بلفظ مجهول قال ما بال هذا فرمود چیست حال این مرد قالوا نذر أن يمشي گفتند نذر کرده است که پیاده رود … قال إن الله عن تعذيب هذا نفسه لغني فرمود خدای تعالی بی نیاز است از عذاب کردن این شخص نفس خود را و امر کرد او را که سوار شود …

فیکری بقر ناعطیٰ ناقة عشراء پس داد فرشته او را اشتری کرده ماده از حمل او گذشته است فقال بارک الله لک فیها پس گفت برکت داده شود ترا
درین ناقه فاتی الاقرع فقال ای شیء احب الیک قال شعر حسن ویذهب عنی هذا پس آمد فرشته اقرع را پس گفت کدام چیز محبوب ترست نزد تو گفت
موی نیکو و لیکن برود از من این قرحت قد قذرنی الناس تحقیق مستقذر داشته اند مردم مرا قال فمسحه فذهب واعطی شعرا حسنا گفت
پس دست ساند او را پس رفت از وی آن قرحت پس داده شد موی نیکو فقال فای المال احب الیک قال البقر پس گفت پس کدام مال دوست تراست نزد تو گفت
گاو فاعطاه بقرة حاملا گفت پس داد فرشته او را گاو بار دار قال بارک الله لک فیها گفت برکت داده شود ترا درین گاو واتی الاعمی
فقال ای شیء احب الیک قال یرد الله علی بصری گفت اعمی اینکه رد کند خدا بمن بصارت مرا فابصر به الناس پس بینم آن بصر مردم را قال
فمسحه فرد الله الیه بصره گفت پس دست رسانید او را فرشته پس باز داد خدا بسوی وی بصر او را قال فای المال احب الیک قال الغنم فاعطاه شاة
والدا پس داد او را بزی زاینده خوب یعنی گفت شاة والدا ای حاملا فانتج هذان وولد هذا پس نتیجه داده شد ترا این هر دو یعنی صاحب شتر و گاو
قسطلانی گوید انتج بضم همزه است و این لغت کم استعمال است مشهور نتج بفتح نون است وولد هذا او را یاید صاحب غنم والد بفتح واو و تشدید
لام است کرمانی گفته درین عبارت رعایت عرف کرده و اگر نه انتج در شتر و گاو گفته اند و ولد در غنم فکان لهذا واد من ابل ولهذا واد من بقر
ولهذا واد من الغنم پس بود صاحب شتر را وادی پر از شتر و صاحب گاو را وادی پر از گاو و صاحب غنم را وادی پر از غنم ثم انه اتی الابرص فی
صورته وهیئته پس تحقیق ملک آمد نزد ابرص در صورت و شکلی که داشته ملک در وقت اجتماع و بجا ابرص بود فقال رجل
مسکین تقطعت بی الحبال پس گفت ملک مردی مسکینم بریده شده مرا اسبابی که بدان طلب رزق میکردم حبال بکسر مهمله و موحده جمع حبل است
یعنی رسیمان و سبب پشته دراز از ریگ عقریا و میان دو کوه و در بعضی نسخ حبال بجیم و با موحده یعنی کوه ها حافظ ابن حجر گوید این تصحیف است
در روایت قسطلانی و مسلم روایت فی سفری فلا بلاغ الیوم الا بالله پس کفایت نیست امروز مرا مگر بخدا یعنی مراد و مطلب خود نتوانم رسید مگر بتوفیق
الهی تعالی ثم بک اسألک بالذی اعطاک اللون الحسن والجلد الحسن والمال بعیرا سوال میکنم سوگند میدهم ترا بکسی که داده است ترا رنگ نیکو و پوست
نیکو و مال بسیار بعیرا اتبلغ علیه فی سفری شتری را که برسم در سفر خود بجائی این نقل از ملک خلاف واقع است تعبیل تقریر العجز ثم
در توجیه کلام ابراهیم علیه السلام که گفت بزاری معلوم شده فقال له ان الحقوق کثیرة پس گفت آمد مرا ملک که حقها بر من بسیار است منبوذ اعم
تری بتو داد فقال له کانی اعرفک پس گفت ملک گویا من میشناسم ترا الم تکن ابرص یقذرک الناس آیا نبودی ابرص
که مستقذر بودم فقیرا فاعطاک الله پس میدانی تو فقیر پس عطا کرد ترا خدا پس گفت شتران فقال لقد ورثت لکابر عن کابر
پس گفت دروغ میگوئی وارث شده ام این مال را از پدران خود در حال بودن هر واحد از آبای من بزرگی که رسیده است او را از بزرگی دیگر فقال
ان کنت کاذبا فصیرک الله الی ما کنت گفت پس اگر هستی تو دروغ گوی پس بگرداند ترا خدا بسوی آنچه بودی از برص و فقر تعبیر بصیغه ماضی از
برای مبالغه در دعا است و دخول فا بر ماضی بجهت آنست که دعا است واتی الاقرع فی صورته وهیئته وآمد نزد اقرع در صورت
و هیئت که داشت فقال له مثل ما قال لهذا ورد علیه مثل ما رد علیه هذا پس گفت اقرع را مانند چیزی که گفته بود ابرص را و رد
کرد بروی اقرع مانند آنچه رد کرده بود ابرص فقال ان کنت کاذبا فصیرک الله الی ما کنت پس گفت ملک اگر هستی تو دروغگوی
پس بگرداند ترا خدا بسوی حالتی که بودی بر آن حال از قرع و فقر واتی الاعمی فی صورته وهیئته وآمد اعمی را بصورت و هیئت او
فقال رجل مسکین وابن سبیل وتقطعت بی الحبال فی سفری فلا بلاغ الیوم الا بالله ثم بک اسألک بالذی
رد علیک بصرک پس سوال میکنم ترا بکسی که باز داده است بر تو بصر ترا شاة اتبلغ بها فی سفری تا برسم بجائی که
... آن در سفر خود و بمطلوب فقال قد کنت اعمی فرد الله علی بصری وفقیرا فاغنانی الله پس گفت تحقیق

الجزء السابع شیخ الاسلام المدینة العنفاء

بروایتی در مشکات که عقبه با آن حضرت صلعم شکایت
را انقال التمشی کرد پس فرمود که پیاده رود
و گو سوار شود و این نیز ظاهر ست که مشی
لازم نمیگردد و لیکن ابو داود از طریق عکرمه از
ابن عباس درین قصه زیاده کرده و گو اهدا کند
بدنه را و بروایتی امر کرد که سوار شود و اهدا کند هدی
را و بروایتی دلیکن صیبها و ذکر کرده محمد در
سو الخبر داد ما را شعبه بن الحجاج از حکم بن عتیبه از
ابراهیم نخعی از علی بن ابیطالب کرم الله وجهه که
گفت کسیکه نذر کند اینکه حج کند پیاده پس از ان عاجز
گردد پس گو سوار شود و حج کند و نحر کند بدنه
را و آمده است از وی در حدیث آخر و اهدا کند
هدی را گفت محمد پس باین قول اخذ کنیم که هدی گوسفند
ست باشد و همین است قول ابی حنیفه و عامه
فقهای ما و مانند آن فتوی از عطا بن ابی رباح
و غیر وی روایت کرده و در اصل مخیر کرده میان
رکوب و مشی نقل فی الهدایة و اول ظاهر در روایت
است چنانکه روایت جامع صغیر ست و این حکم
وارد بر آنکه حج ماشیا افضل ست روایت شده در
احادیث آنچه مشعر ست بران و روایت کراهت
مشی از امام در صورتی ست که با صوم جمع باشد
که آن بدبیکه خلق را پیش میگیرد و مجد الکرکی
است کذا فی شرح الهدایة و شروع کند
مشی نزد بعضی از جائی که احرام بندد و نزد بعضی از
خانه خود و باتفاق منتهی میشود بطواف زیارت

قال گفت یزید بن ابی حبیب و کان ابو الخیر لا یفارق
عقبة و بود ابو الخیر که جدا نمیشد عقبه را مقصود
بیان سماع ابو الخیر ست از عقبه و قال ابو عبد الله
و گفت مولف حدثنا ابو عاصم عن ابن
جریج عن یحیی بن ایوب عن یزید عن ابی الخیر عن
عقبة و ذکر الحدیث و ذکر کرده راوی حدیث مذکور

بوده‌ام من کور پس بازداد خدا بر من بصر مرا و بودم محتاج پس بی نیاز گردانید مرا خدا الغنی ما شئت پس بگیر هرچه خواهی فوالله لا اجهدک الیوم بشیٔ پس بخدا سوگند در مشقت و رنج نمی اندازم ترا امروز در هرچه بگیری و در اکثر نسخ بی تکلف بگیر اجهدک بجیم و ها و دال است یعنی مشقت ما قد ابن حجر گوید این روایت کبیر است از اصول و اکثر روایات مسلم همچنین است و روایت ابی ذر چنانکه در اصل و فرع است لا احمدک بحا و میم و دال است بمعنی ستایش کنم ترا در ترک چیزی که محتاجی بآن از مال من گرمانی گوید شاید که با خود است از کلام ایشان یعنی علی ابی بن علی حنفی استیفای نمی نهم بر تو در هرچه بگیری قاضی عیاض دعوی کرده است در روایات بخاری اختلاف نیست و تاکید است و غیر واضح فقال امسک مالک فانما ابتلیتم پس گفت ملک نگهدار مال خود را پس نبود این سوال من مگر آنکه امتحان کرده شدید فقد رضی الله عنک وسخط علی صاحبیک پس بتحقیق رضا کرده شد خدا از تو و غضب کرده شد بر یاران تو که سلب کرده شد نعمت از آنها

باب ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من ایاتنا عجبا

لفظ باب ساقط است در روایت ابی ذر از مستملی و کشمیهنی و همچنین در فرع یونانیه و اصل او معنی آیة اینست که آیا گمان کردی تو که بتحقیق اصحاب کهف بودند از آیات قدرت ما عجیب و اکثر راویان والرقیم نیز ذکر کرده اند مرگ زیست الکهف الفتح فی الجبل یعنی کهف بمعنی کشاد است در کوه والرقیم بمعنی الکتاب مرقوم بمعنی مکتوب است مشتق من الرقم منقول است از ابی عبیده که رقیم نام وادی است که در وی کهف بوده و منقول است از کعب که نام قریه ایشان است و مرویست از انس که نام کلب ایشان است گویند که این کلب شیری بود و عرب شیر را کلب میگویند چنانکه در حدیث یاکله کلب من کلاب الله مراد شیر است و از سعید بن جبیر آورده اند که نام سنگی است که بر کرده بود در وادی را که بر در کهف است یا پوشیده بود در کهف را و از ابن عباس منقول است که لوحی است که در وی نام اصحاب کهف نوشته شده و از رصاص است یا از حجر بعضی گویند اصحاب رقیم سه نفر اند چنانکه در حدیث باب لاحق مذکور است ربطنا علی قلوبهم بمعنی الهمناهم صبرا یعنی در دل ایشان انداختیم شکیبائی لیزورد و ترک اوطان و اهل و مال و خراج ان کادت لتبدی به لولا ان ربطنا علی قلبها این کلمات واقع است در آیت وکادت ام موسی لتبدی لولا ان ربطنا علی قلبها مقصود آنست که در آن آیة ربطنا علی قلبها هم بمعنی الهامی صبر است شططا افراطا شطط بمعنی زیادتی است ما یعنی زیادتی و تجاوز گار است الوصید الفناء وصید بمعنی فناست بکسر فا و ممدوده و جمعه وصائد و وصد بضم واو و صاد و یقال الوصید الباب بمعنی در است و بعضی گویند آستانه است موصدة بمعنی مطبقة است یعنی در بسته شده آصد الباب و اوصد یعنی وصد و اکد ر باب افعال می بر بند بل میکنند و اوصد و یا آصد میخوانند گاه بدل میکنند واو و صد میگویند بعثناهم احییناهم بعث بمعنی زنده کردن است و مراد بیدار کردن است از خواب ازکی بمعنی اکثر ریعا است ریع بر وزن معتوجه و تحتیه ساکن و عین مهمله بمعنی نما و زیادتی است و بعضی گویند بمعنی حلال تر و پاک تر است یا بمعنی اکثر و ارزان تر است فضرب الله علی آذانهم فناموا یعنی ضرب بر آذان کنایت از نوم است و مراد آنست که زدیم بر ایشان حجابی از آنکه بشنوند و آگاه کنند و بیدار سازند آوازی رجما بالغیب بمعنی لم یستبن است یعنی بی طلب بیان و بی دلیل میگفتند و قال مجاهد تقرضهم تترکهم یعنی تقرض بمعنی ترک کردن است قسطلانی گوید این تفاسیر ساقط است در روایت نسفی و حموی و ثابت شد در فرع و اصل کشمیهنی و مستملی و ثابت شد در اصول الفاظ

باب

بدر برزنده حرمت بمهاجرت آنحضرت کما ذکر و المبیت حد و المدینة و احکام حرم مدینه احادیث در تحریم این حرم شریف نیز آمده و امام ابو حنیفه واتباع او از علما و فقها آنکه قائل شده اند بعدم جواز قطع شجر و اصطیاد صید آن و لیکن جزا واجب نکرده و در مشهور از امام شافعی و اکثر اهل علم و در قول قدیم شافعی و در روایتی از احمد جزا نیز واجب کرده و تفسیر کرده اند آن را بسلب یعنی با آنچه در حرم کرده است و بعضی بگرفتن جامه و سلاح او بحدیث مسلم از سعد بن ابی وقاص که وی یافت غلامی را در وادی عقیق که قطع میکند شجر را پس گرفت سلب او را پس آمدند در اهل آن غلام و کلام کردند آنکه باز دهد بغلام چیزی را که گرفته بود پس ابا نمود و گفت معاذالله که رد کنم چیزی را که نفل و غنیمت گردانید آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نزد علمای حنفیه معنی حرمت در ان مجرد تعظیم و تکریم است بی ثبوت احکام دیگر که در حرم که بود و ممنع از اخذ صید و قطع شجر آن و آنچه وارد شده در ان نه از برای تحریم است بلکه مقصود از آن ابقاء زینت مدینه است تا خوش مانند در ان مهاجران و اهل آن و الفت گیرند بجهت منع از هدم آطام مدینه که فرمود لا تهدموا الآطام فانها زینة المدینة و رسیده شده مالک از قطع سدر مدینه و نهی در ان گفت نهی کرده نشده مگر از برای آنکه تا متوحش نگردد و در سبزه دست التشریع و دلیل بر این معنی حدیث انس است در قصه ابی عمیر طفلی که بود مر او را گنجشکی که بازی میکرد و بدان پس مرد آن گنجشک فرمود آن حضرت یا ابا عمیر ما فعل النغیر و این در مدینه بوده و اگر حکم صید آن همچو حکم صید مکه بود روا نمی داشت آنحضرت حبس تغیر و نه لعب بآن و نغیر بضم نون طائریست مانند گنجشک سرخ منقار و حدیث عائشه که بود در آن پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وحشی و وقتی که بر می آمد آن حضرت بازی میکرد و دوید و پس میگردید و چون آگاه میشد بدر آمدن آن حضرت می نشست و حرکت نمیکرد بخوف آنکه نا دیب کند او را آنحضرت مادامی که آنحضرت در بیت بود و این حدیث در روضه بود و ذکر و اخل حرم است و بوده مگر که جا صید او نمودند در ان و حوش و ادمی در شهر آن در ادمی بستند بر آن در ربا از وحشی اند و حوش بست و آن حیوان بزرگ می باشد و حدیث سلمه بن الاکوع که بود که صید میکرد و می آورد برای آنحضرت از صید

باب حديث الغار

در بيان حديثي كه در ذكر اهل غار واقع شده لفظ باب گويا در نسخه ديگر نبوده است شراح بوجود و عدم آن تعرض نكرده اند حدثنا

اسمعيل بن خليل قال اخبرنا علي بن مسهر عن عبيد الله بن عمر عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال

بينما ثلثة نفر ممن كان قبلكم يمشون فرمود در اثناي آنكه سه نفر از آنها كه بودند پيش از شما راه ميرفتند در عهد گذشته

آورده كه از بني اسرائيل بودند اذ اصابهم مطر فاووا الى غار فانطبق عليهم رسيد ايشان را باران پس درآمدند در غاري فانطبق عليهم پس بند

شد و پوشيده بر ايشان در غار در روايتي آمده كه سنگي از بالاي كوه افتاد و مسدود ساخت دهن غار را فقال بعضهم لبعض انه

والله يا هولاء لا ينجيكم الا الصدق پس گفت بعض از ايشان مر بعض ديگر را بتحقيق شان اينست كه بخدا سوگند اي جماعت نجات نميدهد

شما را مگر راستي فليدع كل رجل منكم بما يعلم انه قد صدق فيه پس بايد كه بخواند هر مردي از شما بعملي كه ميداند بتحقيق وي صدق ورزيده

است در آن عمل فقال واحد منهم پس گفت يكي از ايشان اين در روايت ابي ذر و ابي الوقت واحد منهم ساقط است اللهم ان كنت

تعلم اي بار خدايا ميداني تو انه كان لي اجير عمل لي على فرق من ارز بتحقيق شان اينست كه بود مرا مزدوري كه كار كرد براي من بر يك

فرق برنج كه آن سه صاع بود و آورده سوال كه كلام ان كنت تعلم بمعني شك است رد نيست از انكه جزم داشتند كه خدا عالم بجميع جزئيات

است جواب گفته كه اينجا بر خلاف مقتضي ظاهر است يا گفته شود كه اينها بجزم نبودند كه اعمال ايشان از نزد خدا قبول و معتبر

هست پس گفتند اگر ميداني كه قبول داري پس ببركت آن كشاده كن انتهى پوشيده نماند كه توجيه دوم درين كلمه يعني ان كنت تعلم الي

فعلت الخ اوجه است ليكن درينجا اين هست كه ميداني اينجا جايز نمي بود نزد خدا و منه سبحانه بر افعال عباد علم قطعي دارد فرق بفتح فا و سكون را يا فتح

بيانه كه ده و سه صاع ميگيرد فذهب و تركه پس رفت آن مزدور و گذاشت اجرت خود را واني عمدت الى ذلك الفرق فزرعته و بتحقيق

من قصد كردم بسوي آن پيمانه برنج و گرفتم پس كاشتم آن فصار من امره اني اشتريت منه بقرا پس گشت از حاصل آن اينقدر

مال كه خريده ام از آن گاوي وانه اتاني يطلب اجره و بتحقيق آن اجير آمد نزد من بحالي كه طلب ميكرد مزد خود را فقلت له اعمد

الى تلك البقر فسقها پس گفتم مر او را قصد كن بسوي اين گاو پس بران او را و ببر با خود فقال لي انما لي عندك فرق من ارز

پس گفت مرا نيست نزد تو مگر پيمانه برنج فقلت له اعمد الى تلك البقر فانها من ذلك الفرق پس گفتم قصد كن بسوي آن گاو

بتحقيق آن گاو حاصل شده است از اين پيمانه فساقها پس راند و برد آن را ان كنت تعلم اني فعلت ذلك من خشيتك

ففرج عنا پس هستي تو كه ميداني بتحقيق من كرده ام آن را از ترس تو كه حق او بر ذمه من مانده بود پس بگشا اين در سنگ را از ما فانساخت

عنهم الصخرة پس فرو رفت از ايشان سنگ يكباره و انساخت بهمزه وصل و سكون نون و سين مهمله و خا

معجمه هر دو مفتوح بمعني انشقت يعني پاره شد از پيش خود و در روايت اخطابي انكار كرده و گفته صواب بجاي مهمله

يعني انشقت فقال الآخر پس گفت ديگري ربها اللهم ان كنت تعلم كان لي ابوان شيخان كبيران خدايا تو ميداني

تو كه ميدان بود مرا مادر و پدر دو پير كلان سال و كنت آتيهما كل ليلة بلبن غنم لي و بودم من كه مي آوردم ايشان را هر شبي

بشير كه مرا بود فابطات عنهما ليلة فجئت وقد رقدا پس درنگ كردم در آمدن نزد ايشان يك شبي پس آمدم و حال آنكه

هر دو خواب كرده بودند واهلي وعيالي يتضاغون من الجوع و اهل و عيال من فرياد ميكردند از گرسنگي و كنت لا اسقيهم

حتى يشرب ابواي و بودم من كه نمي خورانيدم شير ايشان را تا آنكه نخورند مادر و پدر من فكرهت ان اوقظهما پس ناخوش داشتم

الجزء السادس عشر الاسلام | فضائل المدينة

وجواب داده اند از حديث سعد كه در سلب وقتي بود كه تغليظ معاصي واجب شده بود در اموال پس آن زمان منسوخ كرده شد وذكره الطيبي ابن بطال گفته حديث سعد در امر سلب صحيح تر است و در قرونها كتاب و تهديد وارد است عمل بر آن در مدينه انتهى و اگر ثابت مي بود معمول مي آمد بر آن جماهير فقها و اهل حديث و رجوع ميكردند از آن بقول حميد و حمل بر طريق تغليظ فرموده باشند در وقتي كه بر بي شعوري مردمان گرديد حكم عام را والله اعلم حدثنا ابو النعمان قال حدثنا

ثابت بن يزيد الاحول قال حدثنا عاصم ابو عبد الرحمن الاحول عن انس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال المدينة حرم من كذا الى كذا فرمود مدينه حرم است كه شكسته كرده نشود درخت آن از حد عير تا جبل ثور كه دو كوه اند بر مدينه چنانكه در حديث امير المومنين علي بتصريح آمده عدم تصريح بنام درين حديث شايد كه از بعضي رواة است ذكر ثور ساقط از روايت از آن جهت شود كه موضعي كه مسمي باين نام باشد در مدينه مشهور

آنگاه بیدار شوند از خواب ایشان را وکرهت ان دعا فیسکنا اثر بهما و فرغ قشتم که بیدارم آنها را و فتیه بیدم و میگریستند بجای که منتظر باشند برای خوردن آن پس نگذاشتم ... بخوانند ... تحقیق تفسیر ... بجهت قوت خوردن تفسیر حافظ ابن حجر نیز مقتصر بر همین است گفته است ... بسبب کراهت ... تفسیر کرده اند بقول خود ... تشتر بهما یعنی ضعیف شوند ... از آنجهت که طعام عشای ایشان بود و ترک عشا موجب ضعف می باشد ... از ... و التشتر لغه یعنی التقدم ... ضعیف و مسکین شوند انتهی فقد ... الی الی ... چیست منتظر بودم تا آنکه طلوع کرد صبح بان کنت تعلم انی فعلت ذلک من خشیتک ففرج عنا پس اگر هستی تو ... کرده باشم ... کرده این عمل من مقبول است پس بگشا از ما این سنگ را فانساخت عنهم الصخرة پس بار دیگر شد از ایشان سنگ حتی نظروا الی السماء تا آنکه نگریستند و دیدند بسوی آسمان قال الاخر پس گفت دیگری از آن سه نفر اللهم ان کنت تعلم انی کنت احب امرأة من احب الناس الی ... سوال ... که بیشتر بود مرا دختر عم ... بود ... فاردتها عن نفسها و تحقیق من طلب وطی کردم او را فابت الا ان اتیها بمائة دینار پس با نمود از آن که من طلب کردم ... فطلبتها حتی قدرت فاتیتها بها پس طلب کردم صد دینار را تا آنکه قدرت یافتم بر آن ... الیها فامکنتنی من نفسها پس ... دادم دینار را ... و مرا از خود ... فلما قعدت بین رجلیها پس هرگاه نشستم من میان هر دو پای او ... قالت اتق الله گفت بترس خدا را ولا تفض الخاتم الا بحقه ... و مشکن مهر ... درحق دیگری ... کنایت کرد ... بجانم ... کنایه است از بکارت خود ... که این نکاح صحیح نیست ... منافی روایات دیگر است ... بن ... معلوم شد که ثیب بود ... دیگر ... شوهر ... اجازت او ... کار ... بود ... حقیقت ... الدینار پس برخاستم ... وگذاشتم صد دینار را فان کنت تعلم انی فعلت من خشیتک ففرج عنا پس اگر ... تو تحقیق ... پس ... ففرج الله عنهم فخرجوا پس کشاد از ایشان ... پس بیرون آمدند از آن غار ... این مرد ... ترک زنا کرد ... افضل است ... ام قرآن گفته شهوت فرج غالب ترین است بر مردم از دیگر شهوات ... قوی تر است ... نزد قدرت و تیسر اسباب ... صدق شهوت ... و این حدیث ... ذکر یافته باختلاف بعضی الفاظ در باب من استاجر اجیرا و در باب من اشتری شیئا لغیره ... و در باب ... مزارعه ... **باب**

ترجمه ... است **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن عبد الرحمن انه سمع ابا هریرة انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم یعنی تحقیق عبد الرحمن شنید ... ابا هریره ... شنید رسول خدا را یقول بینما امرأة ترضع ابنها ... فرمود در اثنای آنکه زنی از بنی اسرائیل شیر میداد پسر خود را ... ناگاه گذشت بآن زن سواری در حال آنکه او شیر میداد پسر را فقالت اللهم لا تمت ابنی حتی یکون مثل هذا ... زن ای خدا ... پسر مرا تا آنکه باشد مانند این سوار ... فقال اللهم لا تجعلنی مثله ... شیرخوار خدایا ... مرا مانند او ثم رجع فی الثدی ... شغول شد ... ثم مر بامرأة تجرر ویلعب بها ...

الجزء الثاني ... شيخ الاسلام ... فضائل المدينة

حکایت کرده شیخ ابن حجر عسقلانی از شیخ خود ... حسین ... مدینه ... مختصر اخبار مدینه ذکر کرده که خلف اهل مدینه نقل میکنند از سلف خود که خلف کرده ... احدا از جانب شمال ... ... تحدید ... آن را ... حاصل کردم ... صاحب قاموس حکایت ... از ابی محمد ... شریح ... العمل و حکایت ... شیخ عفیف الدین مطری نقل ... الی ... ضبط کرده پس معلوم شد که عدم علم ... بجهت عدم شهرت و عدم ...

... ولو ... دکان ... آنرا ... ببدعت ... هدایت کنند ... مخالف کتاب و سنت باشد ... لغت مراد از ... آنچنانکه گفته شده ... والملائکة والناس اجمعین ... لعنت خدا فرشتگان و آدمیان ... تغلیظ و تشدید است در وعید باعتبار خصوص ... بدعت ... ممنوع ... لعن ... دنیا ... عذاب است ... **حدثنا** ابو معمر ... قال حدثنا عبد الوارث عن ابی التیاح ... عن انس رضی الله عنه قال قدم النبی صلى الله عليه وسلم المدینة فامر ببناء المسجد ... آمد آن حضرت مدینه را پس امر کرد ... مسجد ... قال یا بنی النجار ثامنونی ... فرمود ... گفتند ... لا نطلب ثمنه الا الی الله ...

بعد ازان رسی حیز امام احمد بروایت وہب بن جریر زیادہ کردہ وگفتہ وتنزب یعنی زدہ میشد فقالت اللہم لا تجعل ابنی مثلها پس گفت مادر پسر خداوندا مگردان پسر مرا مانند این زن فقال اللہم اجعلنی مثلها پس گفت خداوندا آن پسر بگردان مرا مانند این زن ورباب واذکر فی الکتاب مریم زیادہ کرد فقال العلم ذلک یعنی گفت مادر خبر این گفتی فقال ما الراکب فانه کافر واما المرأة فانهم یقولون لها تزنی وتقول حسبی اللہ پس گفت آن پسر اما این سوار پس تحقیق کافر است واما زن پس تحقیق می گفتند مردم او را زنا میکنی ووی میگوید بس است حلم خدا برای من ویقولون تسرق ومیگویند دزدی میکنی بود حال آنکہ نکردہ است وتقول حسبی اللہ ومیگوید که بس است خدا یعنی از بس مسلمانی که داشت کار خود را بخدا میگذاشت حدثنا سعید بن تلید قال حدثنا ابن وهب قال اخبرنی جریر بن حازم عن ایوب عن محمد بن سیرین عن ابی هریرة قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم گفت ابو ہریرہ فرمود پیغمبر خدا بینما کلب یطیف برکیة کاد یقتله العطش در میان آنکه سگی گرد میگشت چاهی را نزدیک بود که بکشد او را تشنگی اذ رأته بغی من بغایا بنی اسرائیل ناگاه دید آن سگ را این حال زنی فاحشه از زنان زانیه بنی اسرائیل فنزعت موقها فسقته فغفر لها به پس کشید موزه خود را پس آب داد آن سگ را پس بخشیده شد برای سبب این کار آن زن بفتح موحده وکسر معجمه وتشدید مثناة تحتیه یعنی زن زانیه است وموق بضم میم وآخر قاف یعنی جرموق یعنی موزه که بالای موزه پوشند این حدیث در کتاب طهارت گذشته یافته در آنجا ساقی مرد بود ظاهرا واقعه متعدد است ازین حدیث معلوم شد که در آب دادن حیوان هر ذی جگر ثواب است ظاهر الشرع طلب بود درواجب القتل نباشد حدثنا عبداللہ بن مسلمة عن مالك عن ابن شهاب عن حمید بن عبدالرحمن انه سمع معاویة بن ابی سفیان عام حج علی المنبر تحقیق حمید بن عبدالرحمن شنید معاویه پسر ابی سفیان را سالی که حج کرد در ایام خلافت خود در بیستم ماه ذی الحجه در حالی که بر منبر بود در مدینه مطهره فتناول قصة من شعر پس گرفت مجتمع موی را از موی پیشانی کانت فی یدی حرسی که بود در دو دست پاسبانی قصه بضم قاف وتشدید صاد مهمله موهای که جمع میافتد بر پیشانی از موی سر یعنی گویند مجتمع که از موی باشد مراد موهاست که پیوند میکنند آن را بموی سر حرسی بفتح مهمله وراء وسین مهمله جمع حارس است فقال یا اهل المدینة این علماؤکم پس گفت معاویه ای اهل مدینه کجااند علمای شما سمعت النبی صلی اللہ علیه وسلم شنیدم پیغمبر خدا را ینهی عن مثل هذه که منع میکرد از مانند این کار که پیوند کردن موی است بموی سر ویقول انما هلکت بنو اسرائیل حین اتخذ هذه نساؤهم ومی فرمود هلاک شدند بنو اسرائیل مگر هنگامی که گرفتند آن را زنان ایشان قاضی عیاض میگوید احتمال دارد که این فعل حرام کرده باشند بر بنی اسرائیل پس عقاب کرده شدند بسبب آن واحتمال دارد که هلاک بسبب معاصی باشد نزد ظهور این کار هلاک وعقاب نازل شده باشد حدثنا عبدالعزیز بن عبداللہ قال حدثنی ابراهیم بن سعد عن ابیه عن ابی سلمة عن ابی هریرة عن النبی صلی اللہ علیه وسلم قال انه قد کان فیما مضی قبلکم من الامم محدثون روایت کرده ابو هریره از پیغمبر خدا فرمود تحقیق بودند در مردمی که گذشته اند پیش از شما از امت ها محدث کرده شدها یعنی ملهم از حق بودند وانه ان کان فی هذه منهم وتحقیق شان این است اگر بود وی در امت من که این حاضر اند از حدیث کرده ها فانه عمر بن الخطاب پس آن ملهم کرده شده عمر بن خطاب است محدث بفتح دال مهمله مشدده اسم مفعول از باب تفعیل ومحدث کسی را گویند که جاری شود بر زبان او آنچه حق وصواب است بی آنکه نبوت داشته باشد خطابی گوید القا والهام کرده می شود در باطن گویا حدیث کرده شده است واین مرتبه والا است از مراتب ولایت والقا صدق العمر بن الخطاب رضی اللہ عنه مقرر ومستفیض است چنانکه در بعض منزل موافق رای او آمده است حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن ابی عدی عن شعبة عن قتادة عن

الجزء السابع عشر الاسلام | فضائل المدینة

پس بریده شدند فصفوا الخیل قبلة المسجد بنی حارثة صف گردانیدند درختهای خرما را جانب قبله مسجد ودو دیوارش ساختند واین دلالت دارد بر آنکه حکم حرم مدینه حکم حرم مکه نیست حنفیان گویند این واقعه ابتدای هجرت است وتحریم حرم بعد رجوع از خیبر بود چنانچه در جهاد ومغازی مذکور شود حدثنا اسمعیل بن عبداللہ قال حدثنی اخی عبدالحمید عن سلیمان بن بلال عن عبیداللہ بن عمر عن سعید المقبری عن ابی هریرة رضی اللہ عنه ان النبی صلی اللہ علیه وآله وسلم قال حرم ما بین لابتی المدینة علی لسانی فرمود حرام گردانیده شده یعنی حرام گردانیده است خدا میان هر دو لابه مدینه بر زبان من ودر روایت ابی ذر از مستملی حرم بضم است خبر مقدم بر مبتدا که ما بین است ولابة بتخفیف بموحده زمین سنگستان سیاه ومدینه از هر دو طرف مغرب ومشرق سنگستان دارد قال وأتی النبی صلی اللہ علیه وسلم بنی حارثة گفت ابو هریره وآمد پیغمبر صلی اللہ علیه وآله وسلم بنی حارثه را که طایفه است از اوس وسکونت داشتند در جانب مدینه از حرم فقال اراکم یا بنی حارثة قد خرجتم من الحرم پس فرمود در یاد می نگرم شما را ای بنی حارثه که بیرون آمده اید از حرم ثم التفت فقال بل انتم فیه ... سکونت شان را ... احزاب الزول سابق بلکه شما در حرم اید حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا عبدالرحمن ابن مهدی

ب التصديق النائجي عن ابي سعيد الخدري عن النبي صلى الله عليه وسلم قال كان في بني اسرائيل رجل قتل تسعة وتسعين

انساناً فرمود بود در بنی اسرائیل مردی که کشته بود نود و نه مرد را ثم خرج يسال پس بر آمد بجائی که می پرسید

رستگاری خود را یعنی اگر توبه کنم خدای بخشد مرا فاتی راهبا فسأله فقال له هل من توبة پس آمد راهبی را پس قوم خود

پس پرسید و گفت آیا هست مرا توبه ازین گناهان قتل قال لا فقتله گفت راهب نیست ترا توبه پس بکشت آن مرد

او را گفت تا عدد صد تمام شود وجعل يسال پس گشت که می پرسید از توبه فقال له رجل ائت قرية كذا وكذا پس گفت

مر او را مردی بیا قریه چنین و چنان را یعنی در آن قریه راهبی هست که ترا توبه رسد پس قصد کرد این مرد آن

آن قریه را و او را نشان راهبی داده بود فادركه الموت پس دریافت او را مرگ در اثنای راه فناء بصدره نحوها پس

میل کرد بسینه خود جانب آن قریه که توجه بآن کرده بود [illegible] و بعد از الف همزه است بمعنی مال فاختصمت فيه

ملائكة الرحمة وملائكة العذاب پس خصومت کردند ملائکه رحمت و ملائکه عذاب در قبض روح او فاوحى الله الى هذه

ان تقربي واوحى الله الى هذه پس وحی فرستاد خدا بسوی این قریه که متوجه بود بسوی آن اینکه نزدیک شو بسوی میت

ان تباعدي دور شو و دور گرد بسوی آن قریه که از آنجا بر آمده بود اینکه دور شو وقال قيسوا ما بينهما و گفت خداوند

پس اندازه کنید مسافتی را که در میان این هر دو قریه است فوجد الى هذه اقرب بشبر فغفر له پس قیاس کردند و

یافته شد بسوی آن قریه که میرفت بجانب آن از این جای مرگ او در از دیگر بیک وجب پس بخشیده شد [illegible]

حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابي سلمة عن ابي هريرة قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم

الصبح گفت ابو هریره گزارد پیغمبر خدا نماز بامداد ثم اقبل على الناس پس رو آورد بر مردم [illegible] فقال بينا رجل يسوق بقرة

اذ ركبها فضربها پس [illegible] در میان آنکه مردی میراند گاوی را ناگاه سوار شد بر آن پس زد آن را فقالت انا لم نخلق

لهذا پس گفت آن گاو ما پیدا کرده نشده ایم برای سواری انما خلقنا للحرث جز این نیست پیدا کرده شده ایم برای زراعت

فقال الناس سبحان الله بقرة تكلم پس گفتند مردم پاک است خدا گاو سخن میکند قال فاني اومن بهذا انا فرمود

حضرت تحقیق من تصدیق میکنم باین سخن گاو یعنی اگر مردم تعجب و استغراب میکنند من غریب نمیدانم اومن [illegible] وابو بكر

وعمر تصدیق میکنم من و ابو بکر و عمر وما هما ثم راوی میگوید که نبودند ابو بکر و عمر حاضر آنجا [illegible]

که این کلام راوی است [illegible] در روایت زهری واقع نشده [illegible] و گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم

سابق مذکور و در میان آنکه بود مردی در گله [illegible] اذ عدا الذئب فذهب منها بشاة ناگاه [illegible]

کلمه فطلب حتى كانه استنقذها منه [illegible] فقال له الذئب [illegible] پس گفت [illegible] هذا

استنقذتها مني [illegible] من لها يوم السبع يوم لا

راعي لها غيري پس کیست نگهبان مر آن گله را [illegible] در قیامت [illegible]

قاضی عیاض تجویز کرده است سکون موحده [illegible] اگرچه روایت [illegible] در آخر زمان [illegible]

خواهد بود گله بانان [illegible] حیوان نگهبانی آن [illegible] و این حدیث در باب [illegible]

فقال الناس سبحان الله ذئب يتكلم پس گفتند مردم از روی تعجب پاک است خدا گرگ سخن میکند قال فاني اومن بهذا

انا وابو بكر وعمر وما هما ثم ترجمه معلوم شده است حدثنا علي قال حدثنا سفيان بن عيينة عن مسعر عن سعد

الخير الساري لشيخ الاسلام — فضائل المدينة

وابن الحكم مکه المدينة حرم ما بين عير الى ثور

مدینه حرم است میان عیر بفتح عین مهمله و سکون تحتیه تا ثور

بفتح مثلثه کوه [illegible] و بعضی رواة کتاب

بخاری ثور لفظ کذا ذکر کرده و بعضی جای آن جبل

گذاشته [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بدعت [illegible]

[illegible]

[illegible]

فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين

لا يقبل منه صرف ولا عدل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

واحدة [illegible] امیر المؤمنین علی [illegible]

[illegible]

از مسلمانان امان [illegible]

[illegible]

بن ابراهيم عن ابي سلمة عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم مثله يعني گفت مؤلف بروايت مذكور مثل حديث مذكور حدثنا اسحق بن نصر قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن همام بن منبه عن ابي هريرة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم گفت فرموده پیغمبر خدا رحمت كناد خدا بر وی اشترى رجل من رجل عقارا گفت خريد مردی از مردی زمينی را که در او بود عقار بفتح عين در قاموس گفته که عقار بمعنی منزل و قصر باشد مراد از قصر بمعنی بنای مرتفع و ضيعت و متاع خانه است و مراد اينجا خانه است فوجد الرجل الذي اشترى العقار في عقاره جرة فيها ذهب پس يافت مردیکه خريده بود زمين را در زمين سبوی که در وی زر بود در ان فقال له الذي اشترى العقار پس گفت مر بائع را آنکه خريده بود زمين را خذ ذهبك مني انما اشتريت منك الارض بگير زر خود را از من بخريده ام از تو مگر زمين را و نخريده ام از تو زر را وقال الذي له الارض انما بعتك الارض وما فيها گفت کسيکه مر او را بود زمين بفروختم ترا زمين را و چيزيکه در ان زمين است فتحاكما الى رجل پس برده حکم کردند مردی را وهب بن منبه ميگويد که اين مرد داود پيغمبر بود و بعضی گويند که اين واقعه در زمان سکندر ذي القرنين بود و خواهي بود مؤلف برخ اختيار قول وهب بن منبه است اما ذکر اين قصه را در ذکر انبياء بني اسرائيل آورده بهذا قال الحافظ ابن حجر فقال الذي تحاكما اليه الكما ولد پس گفت کسيکه حکم گرفتند او را آيا شما را فرزندی هست قال احدهما لي غلام قال الآخر لي جارية گفت يکی مرا پسر است و گفت ديگری مرا دختر است قال انكحوا الغلام الجارية گفت نکاح کنيد پسر را و دختر را وانفقوا على انفسهما منه وتصدقا و خرچ کنيد بر ذاتهای آنها از ان زر و تصدق کنيد بر خود از انچه باقی ماند از خرج آنها با همين تفرق کردن ثواب تصدق گيريد حدثنا عبد العزيز بن عبد الله قال حدثني مالك عن محمد بن المنكدر وعن ابي النضر مولى عمر بن عبيد الله عن عامر بن سعد بن ابي وقاص عن ابيه انه سمعه يسأل اسامة بن زيد مرويست از عامر بن سعد پسر او که سعد بن ابي وقاص است که بتحقيق شنيده است سعد را در حاليکه می پرسيد اسامه بن زيد را ماذا سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم في الطاعون چه شنيدی از رسول خدا در باب طاعون يعنی مرگ عام مانند وبا فقال اسامة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الطاعون رجس ارسل على طائفة من بني اسرائيل او على من كان قبلكم پس گفت اسامه فرموده پيغمبر خدا طاعون عذابيست که فرستاده شده بود بر گروهی از بني اسرائيل و آنها قوم فرعون بودند و قتيکه در طغيان از حد افزودند يا گفت آنحضرت بر کسيکه پيش از شما بودند شک از راويست فاذا سمعتم به بارض فلا تقدموا عليه پس وقتيکه بشنويد شما بر زمينی پس قدوم نياريد بر آن واذا وقع بارض وانتم بها و وقتيکه واقع شود بر زمينی و حال آنکه شما در ان زمين هستيد فلا تخرجوا فرارا منه پس بيرون نياييد از روی گريختن از ان طاعون از لفظ فرارا یعنی در کاری بيرون آئيد باک ندارد وقال ابو النضر لا يخرجكم الا فرارا منه گفته است ابو النضر بسند سابق بيرون نمی آرد شما را از زمينيکه طاعون در ان واقع شده هيچ سببی مگر گريختن از طاعون پوشيده نماند که اين معنی التيفض مدعا و خلاف عبارت سابق است از نووی در توجيه اين کلام منقول است که فرارا منصوب است بر حال و کلمه الا برای ايجاب نه برای استثنا است بعضی گفته اند که الا زائده است از راوی بسهو واقع است و بعضی گفته مراد از نهی حصر است يعنی خروج منهی عنه همان است که بمجرد فرار از طاعون باشد نه برای چيزی ديگر پس اين تفسير معلل منهی عنه است نه نهی و الله اعلم حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا داود بن ابي الفرات قال حدثنا عبد الله بن بريدة عن يحيى بن يعمر عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم قالت سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الطاعون مرويست از عائشه جفت پيغمبر خدا گفت پرسيدم رسول خدا را از طاعون فاخبرني انه عذاب يبعثه الله على من يشاء من عباده پس خبر داد

الجزء السابع شيخ الاسلام | فضائل المدينة

خلف باشد چنانکه عادت بود که عهد می بستند و سوگند می خوردند که در نيک و بد شريک و معاون همديگر باشند و با دوستان يکديگر دوست و با دشمنان دشمن و اين معنی است که گويند فلان حليف فلان قوم است و در انتقال از اين عهد بعهد مردم ديگر نقض عهد اهل است کرد نيکه ديار الا رقاب است که هر که آزاد کند بنده را حق ولايت ثابت گردد که نزد معتوق تا آن قريب بنده آزاد و آن کس را رشد می گردد و برين تقدير معنی عبارت اين است کسيکه نسبت کند خود را بغير مستحق خود مستحق لعنت گردد چنانکه نسبت کرد حديد الغير بغير خود قال ابو عبد الله گفت مؤلف عدل الفدية قوله بكسر فاء و مد و قصر در لغت فدا و تقصير معنی آنچه داده شود برای تعهد حاجی تفسير است باب فضل المدينة ذکر شرف کرات مدينه چيزی از ان در باب سابق مذکور شده و آنچه بعد از ان مذکور شود همه فضائل مدينه اند و ليکن حديث اين باب گويا مسوق است برای بيان فضل و احاديث ابواب سابق و لاحق مستلزم آن اند و اين را اقتضا و دلالت يا آنکه مراد از فضل مزيت و افضليت آن از بلد ديگر است مکه اجماع است و اتفاق علما است که افضل بقاع و اکرم بلاد مکه مکرمه و مدينه منوره زادها الله تشريفا و تعظيما و ليکن در تفضيل و ترجيح يکی از اين دو بلده معظمه بر ديگری اختلاف است نزد بعض اختلاف اجماع کاف علما رحمة الله عليهم بر تفضيل تربت مقدسه اعضای شريف سيد کائنات است صلى الله عليه وسلم از روضه شريف بر سائر اجزای زمين حتی الكعبة المنيفة و بعضی علما افضليت آن بر سائر سموات حتى العرش العظيم و کعبه ارجح و مرتب تر هم مرجح سموات و ارض ذکر نا کرده و ليکن اين مقال از ان قبيل است

مراد آن حضرت که تحقیق طاعون عذابیست که می‌آید و عذاب کسی که می‌خواهد از بندگان خود و آن فقد جعله رحمة للمؤمنين
و تحقیق خدا گردانید وی است آن را رحمت بر مسلمانان و عقوبت بر کافران لیس من احد یقع الطاعون فیمکث فی بلده
صابرا محتسبا نیست هیچ یکی در حالیکه واقع می‌شود طاعون پس درنگ می‌کند و نمی‌برآید از شهریکه واقع شد در حالیکه صبر
کننده و امید اجر جوینده است یعلم انه لا یصیبه الا ما کتب الله له میداند که تحقیق شان این است که نرسد او را مگر آنچه نوشته
و تقدیر کرده است خدا مر او را الا کان له مثل اجر شهید مگر آنکه باشد مر او را مانند ثواب شهید در راه خدا اگرچه بی طاعون
میرد و در غیر وقت طاعون میرد چنانکه شهید به نیت جهاد برآید و او را ثواب شهادت است اگرچه از دست کفار شهید نشود
درجات او در جات شهادت نازل میگردد و فضل خدا او سیع است و نیة المؤمن خیر من عمله طبری نقل کرده که ابو موسی اشعری
میفرستاد فرزندان خود را از شهری که در آنجا طاعون بودی بجانب اعراب و بود اسود بن هلال و مسروق که میگریختند
از طاعون و از عمرو بن عاص نقل کرده اند که گفت دور شوید ازین عذاب در کوهها و وادیها و قلها گو با عمل بر مفهوم
مخالف حدیث کرده اند و ضعفای اهل ایمان اسیکنند باشند که حدیث فرموده ام الا یصیبنا یعنی کسی را که این علم و یقین نباشد
و ... که بسبب آنکه همین است اگر بگریزد ... مشوش و بتحقیق ... رخصت خروج داده باشند والله اعلم بالصواب حدثنا
قتيبة بن سعيد قال حدثنا الليث عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة ان قريشا اهمهم شان المرأة المخزومية
ابن زبیر روایت کرده است از عائشه رضی الله عنها که قوم قریش در غم و اندیشه انداخت ایشان را احوال زن مخزومیه که فاحشه
اسود است و در بعضی حواشی نوشته که در عهد رسول خدا بود التی سرقت آن زنی که دزدیده بود زیوری در غزوه فتح فقالوا من
یکلم فیها رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفتند کیست که سخن میکند در حق آن با رسول خدا در استعفای حد سرقت فقالوا
ومن یجترئ علیه الا اسامة بن زید حب رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفتند کیست که جرأت کند و دلیری نماید
برین گفتن مگر اسامة بن زید محبوب رسول خدا التقدیر کلام این است که جرأت نمی‌تواند کرد کسی از ما از جهت مهابت آنحضرت
و جرأت نمیکند مگر اسامه فکلمه اسامة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتشفع فی حد من حدود الله پس سخن کرد آن حضرت
با اسامه پس فرمود از روی زجر آیا شفاعت میکنی تو در حدی از حدود خدا استفهام انکاریست یعنی قبول نه فرمود
شفاعت او را ثم قام فاختطب ثم قال پس ایستاد آن حضرت و خطبه خواند ثم قال انما اهلك الذين من قبلكم پس فرمود جز این نیست
هلاک کرده است خدا کسانی را که پیش از شما بودند الا انهم کانوا اذا سرق فیهم الشریف ترکوه مگر آنکه ایشان بودند چون
دزدی کردی در میان ایشان شریفی و بزرگی میگذاشتند او را و حد نمیزدند و اذا سرق فیهم الضعیف اقاموا علیه الحد
و وقتی که دزدیدی در میان ایشان ناتوانی که عزت نداشتی اقامت میکردند بر وی حد را وایم الله لو ان فاطمة بنت محمد سرقت
لقطعت یدها و سوگند بخدا اگر بفرض و تقدیر فاطمه دختر محمد رسول الله دزدی کردی هر آئینه بریدمی دست او را آنحضرت نام
فاطمه کرد از برای شدت مبالغه که وی عزیزترین آنحضرت بود و نتوان گفت که هم نامی فاطمه بود و مراد آن باشد ایم بفتح همزه و سکون تحتیه
اسم است که بمعنی قسم وضع کرده اند حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عبد الملك بن ميسرة قال سمعت
النزال بن سبرة الهلالی عن ابن مسعود قال سمعت رجلا قرأ آية وسمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ
خلافها گفت ابن مسعود شنیدم مردی را که خواند آیتی را از آیات قرآنی و شنیده بودم من قرأت آنحضرت را که می‌خواند
خلاف آن را که وی خوانده بود فجئت به النبي صلى الله عليه وسلم فاخبرته پس آوردم او را نزد پیغمبر خدا پس خبر دادم

المجنز الشاني لشيخ الاسلام | فضائل المدينة

چنان آمده که قبر شریف حضرت سید کائنات علیه افضل
الصلوات واکمل التحیات افضل و اکرم بوده
از همه بقاع حتی از کعبه معظمه و چون کعبه مکرمه معظمه
افضل بود از بلده مدینه طیبه غیر بقعه قبر شریف
و باقی مدینه افضل از باقی مکه یا علی العکس تصحیح دلائل
بر خیریت و فضلیت مدینه از فضائل و محامد آنچه
که در خلال آن محبت سید المرسلین است صلی
الله علیه و آله وسلم آن را اکثر و ابلغ از سائر بلدان
و هجرت بسوی آن سبب حصول فتوحات و حصول
برکات شریفه موجوده و قوت اسلام و رواج دین
و وجود مرقد شریف که محیط از شش جهت و رضوان
و هبوط ملائکه است با آنکه در احادیث صحیح از طرق
آمده که خلق هر نفسی از تربتی است که مدفون گردد
در وی خصوصا که آن سرور کائنات صلی الله علیه
و آله وسلم بصفت حیات در آنجا حاکم و نائب باشد
و آنچه را ابلکه به مضاعفت گفته اند و یا فته مضاعفت
ثواب اعمال است در مسجد مکه که در احادیث صحیحه
آمده که یک نماز در مسجد نبوی بهتر از هزار است و در مسجد
حرام بصد هزار و لیکن آنانکه قائل اند بافضلیت
میگویند که اگرچه فضیلت بمعنی مضاعفت ثواب
مخصوص بمسجد حرام باشد با آنکه انواع کرامات که
مجمل از آن مذکور شد مخصوص مدینه بود چنانچه ...
صلوة مر متوجه عرفات را در عرفات و ظهر یوم ...
در منا افضل است از ادای آن در مسجد حرام با
آن بر مضاعفت مذکوره و حقیقت آن برکتی است
که در اتباع آن سرور حاصل است که مطلق مضاعفت
ثواب در فضیلت کافی نبود ... که در ...
داخل کعبه برخارج آن از مسجد حرام بی اختلاف
نیست با آنکه در صحت نماز فرض داخل کعبه علما را
اختلاف است چه جای مضاعفت ثواب و امام
مالک در موطا روایت کرده که عمر رضی الله عنه ...
توضیح ... لعبد الله بن عباس ... گفت ...

آن حضرت را که این مردمی خواندند آیت برخلاف آنچه شنیده ام از حضرت امام احمد ظاهر میشود که این مرد عمر بن عباس بود فعرفت
فی وجهه الکراهیة یعنی دریافتم در روی مبارک آن حضرت کراهت و ناخوشی از این مقوله من و قال کلاکما محسن و لا
تختلفوا یعنی هر دو شما نیکو آمدید در قرأت و سماع اختلاف نکنید چون در میان ایشان جدلی و نزاعی بشدت شده بود
فرمود که نزاع نکنید که موجب کفر و بدعت باشد چنانکه اختلاف در نفس قرآنست و در آنچه هر دو وجه وارد و جائز باشد
که این اختلاف در فتنه و شبهه در قرآن می اندازد فان من کان قبلکم اختلفوا فهلکوا یعنی تحقیق کسیکه بود پیش از شما اختلاف
کردند در کتاب الله پس هلاک شدند و این اختلاف که در تحقیق فروع و مناظرات علمای حقانیست برای اظهار و اثبات حق
بحکم خدا و رسول خداست داخل در اختلاف ممنوع نیست **حدثنا** عمر بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش
قال حدثنی شقیق قال عبد الله کانی انظر الی النبی صلی الله علیه وسلم یحکی نبیا من الانبیاء شقیق گفته است گفت عبد الله
بن مسعود که چنانستی می بینم بسوی پیغمبر خدا در حالی که حکایت میکرد پیغمبری را از پیغمبران ضربه قومه فادموه وهو یمسح الدم عن
وجهه زده بودند او را قوم او پس خون آلوده کرده بودند او را و حال آنکه وی پاک میکرد خون را از روی خود و یقول اللهم
اغفر لقومی فانهم لا یعلمون و میگفت خداوندا بیامرز مر قوم مرا بتحقیق نمیدانند ایشان که من پیغمبرم بعضی گویند که این
پیغمبر نوح است علیه السلام و ظاهر این در اوائل دعوت بوده باشد و چون در آخر مایوس شد از اسلام و دانست که ایمان
نخواهند آورد دعا کرد رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا ای پروردگار من مگذار بر زمین از کافران خانه دار
و اقرب از کلام مؤلف آنست که این پیغمبر که مبهم آورده از بنی اسرائیل باشد تا مطابق شود حدیث باب را از آنکه عقد ابواب
در انبیای بنی اسرائیل است و معلوم است که داود پیش از انبیای بنی اسرائیل بود و مهدی منبه **حدثنا** ابو الولید قال
حدثنا ابو عوانة عن قتادة عن عقبة بن عبد الغافر عن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه وسلم ان رجلا کان
قبلکم رغسه الله مالا روایت کرده ابو سعید خدری از پیغمبر خدا که بتحقیق مردی بود پیش از شما که بسیار داده بود او را خدا مال
را وسعت کرده در اموال و اولاد رغس بمعنی مفتوح و غین معجمه و سین مهمله بمعنی اعطی در صحیح مسلم بجای رغس رشه الله بر اء
و شین معجمه شده و بمعنی مال گفته اند فقال لبنیه لما حضر ای اب کنت لکم پس گفت پسران خود را هرگاه حاضر کرده شد مرگ
را که ام پدر بودم شما را نیک بودم یا بد قالوا خیر اب گفتند بهترین پدران بودی قال فانی لم اعمل خیرا قط گفت پس تحقیق
من نکرده ام عمل نیک هرگز فاذا مت فاحرقونی ثم اسحقونی ثم ذرونی فی یوم عاصف پس وقتیکه بمیرم پس بسوزید مرا
و بسائید سوخته مرا پس بپراکنید مرا در روز تند باد ففعلوا پس کردند فرزندان آنچه گفته بود فجمعه الله فقال ما حملک
پس جمع کرد اجزای او را خدا و گفت چه چیز آورده ترا باین کار قال مخافتک فتلقاه برحمته گفت ترس تو پس پیش آمد او را رحمت
الهی و بخشیده شد و قال معاذ حدثنا شعبة عن قتادة سمع عقبة بن عبد الغافر قال سمعت ابا سعید الخدری
عن النبی صلی الله علیه وسلم نحوه گفت معاذ عنبری حدیث کرده مرا شعبه از قتاده وی شنید عقبه بن الغافر را گفت شنیدم
ابو سعید خدری را از پیغمبر خدا حدیث کرده مانند این مذکور **حدثنا** مسدد قال حدثنا ابو عوانة عن عبد الملک بن عمیر
عن ربعی بن حراش قال قال عقبة لحذیفة الا تحدثنا ما سمعت من النبی صلی الله علیه وسلم گفت عقبه مر حذیفه را آیا بیان نمیکنی
چیزی را که شنیدی از پیغمبر خدا گویا مضمون حدیث معلوم او شده بود قال سمعته یقول گفت حذیفه عقبه را شنیدم آن حضرت
ان رجلا حضره الموت لما ایس من الحیوة اوصی اهله بتحقیق مردی که حاضر شد او را موت هرگاه نومید شد از حیات وصیت کرد اهل خود

الحجر الاسلام العرش شیخ الاسلام | فضائل المدینة

چنانکه بعضی گفته مکه افضل است از مدینه و آنرا ابن جریر آورده و که روایت کرده آن را از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم جابر و ابو هریره و ابن عمر و ابن زبیر و عبید الله بن عدی باسانیدی که در رجال آن صحت اند انتهی و جمله آنچه مسموع است در فضائل هر دو مطهره هیچکس را اختلاف نیست در آن کلام خداست و نیست در احادیث چیزی صریح که دلالت بر افضلیت مدینه بر مکه و اجماع بر وجوب حج بر استطاعت در حرم مکه و بودن جنایت در آن اغلظ ظاهر در خلاف آنست و همچنان حدیث مضاعفت ثواب نماز در مسجد حرام چنانکه گذشت و در حقیقت در هر دو بلده انوار محمدی لامع و ساطع است مکه مبعث اوست و منشا او و قبله او و کعبه شیئی معظم و تکریم وی معظم و محترم آمده و مدینه دار هجرت و مقام و مقر او و هجرت و اقامت وی که پهلو زده و مرقد شریف خود از عرش فائق آمده آن با اجماع مستثنی است و قیام و مقام در نسبت با فضلیت میان مانند این اهل فضائل از مشکلات است اشد و توقف است و تفویض علم آن بخدا اولی والله اعلم و انما ینبغی الناس و ذکر آنکه مجاور میشوند و می رفت و بر حرم هر دو چنانکه از خدا ظاهر شود و این بر تقدیر نیست که متعین باشد

اذا امت فاجمعوا لي حطبا كثيرا و تنيكه بميرم پس جمع کنيد برای من هيزم بسيار ثم اوروا نارا ... پس برافروزيد آتش

مراد روی آوردن بفتح همزه و واو ساکن و راء مضموم یعنی افروزند حتی اذا اکلت لحمی وخلصت الی عظمی

تا وقتیکه خورد آتش گوشت و پوست مراد رسید بسوی استخوان من سوخت آن را پس بگیرید استخوانهای مرا

الیم پس بینداز آن را ... در روز سخت گرم یا روز باد تند ...

خشیتک فغفر له قال عقبة وانا سمعته یقول حدثنا موسی ...

و تصویب کرده اند که موسی است ...

حدثنا ابو عوانة قال اخبرنا عبد الملك ...

که این زن کافر باشد گویا اطلاع نیافته اند بر نقل دیرین معنی در مسند ابی داؤد از حدیث شعبی از علقمه آمده که بودیم با نزد عائشه و ابو هریره گفت عائشه ای ابو هریره تو آنی که حدیث میکنی از پیغمبر خود که زنی را بسبب گربه عذاب با آتش کردند گفت ابو هریره آری شنیده ام آن را از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت عائشه مسلمان گرامی تر است نزد خدا از آنکه معذب گرداند او را بسبب گربه این زن بایں حال کافر بوده است ای ابو هریره وقتی که حدیث کنی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم نظر کن که چه میگوئی و در تاریخ ابن عساکر نقل کرده که شبلی را در خواب دیدند پس گفتند او را که چه کرد خدا به تو پس گفت ایستاده کرد مرا پیش خود پس گفت ای ابا بکر آیا میدانی چرا بخشیدم ترا پس گفتم با عمال صالح من گفت نی پس گفتم بچه مغفرت کردی گفت روزی که در کوچه های بغداد میرفتی یافتی گربه را که سرما سخت کرده بود پس آن را به لطف در پوستینی که بر تو بود در آوردی و از درد سرما پناه دادی پس برحمت کردن تو آن گربه را بخشیدم ترا نیز واین حدیث در کتاب الصلوة در باب ما یقرأ بعد التکبیر گذشته **حدثنا** احمد بن یونس عن زهير قال حدثنا منصور عن ربعي بن حراش حدثنا ابو مسعود عقبة قال قال النبي صلی الله علیه وسلم ان مما ادرك الناس من كلام النبوة الاولى ازمود چیزی غیر ایشان بدانستی که انما ادرک الناس یعنی از کلام نبوت متقدمین یعنی پیش از نبوت آن حضرت و تعلق نمود والقدوة را در قرآن است رابع و تعدیل یافته و عقلها بر حسن این کلمه گواهی میدهند این قول است اذا لم تستحی فاصنع ما شئت وقتی که حیا نمی کنی پس بکن هر چه خواهی یعنی منع از ارتکاب قبایح حیا است و اگر نباشد حیائی در تو پس هر چه خواهی بکن یعنی لفظ تستحی بکسر حاء مهمله و سکون تحتیه است فاصنع امر است بمعنی خبر یا امر تهدید است یعنی بکن هر چه خواهی خدا جزای تو خواهد داد بعضی گفته اند تقدیر که معنی این باشد که کاری که مرغ خوا هی بکنی نظر کن اگر از آنجاست که حیائی از آن نداری پس بکن آن را و اگر از آن قبیل است که حیا داری از ارتکاب آن پس مکن یعنی دفعیکه حیا نداری از خدا یعنی این فعل از آن قبیل است که از خدا حیا می باشد پس بکن حاصل ازین در دیدن که سابق این معنی طیبی از شرح سنه نقل کرده است **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة عن منصور قال سمعت ربعي بن حراش یحدث عن ابی مسعود گفت منصور شنیدم ربعی را که حدیث میکرد از ابن مسعود قال قال النبي صلی الله علیه وسلم ان مما ادرك الناس من كلام النبوة الاولى اذا لم تستحی فاصنع ما شئت این حدیث ثابت است در فرع که متون است و در حاشیه از یونینیه و ساقط است در بسیاری از اصول و در ایراد آن فواید است از آنکه سماع منصور است از ربعی و در سابق بطریق عن بود و ذکر آدم نیز از شعبه از منصور نقل کرده است **حدثنا** بشر بن محمد قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا یونس عن الزهري قال اخبرني سالم ان ابن عمر حدثه گفت زهری خبر داد مرا سالم بن عبد الله بن عمر اینکه حدیث کرده ابن عمر او را ان النبي صلی الله علیه وسلم قال بينما رجل يجر ازاره من الخيلاء در مرود در میان آنکه مردی میکشید ازار خود را بر زمین از راه تکبر خسف به فهو يتجلجل في الارض الى يوم القيمة خسف کرده شد و فرو رفت بزمین پس وی فرو میرود و میکند با اضطراب در زمین تا روز قیامت يتجلجل بجیم میان لام است و در آخر نیز لام دارد یعنی لعموت با اضطراب شدید میرود از شق الی شق تابعه عبد الرحمن بن خالد عن الزهري متابعت کرده است یونس را عبد الرحمن بن خالد از زهری یعنی عبد الرحمن نیز از زهری روایت کرده است **حدثنا** موسی بن اسمعيل قال حدثنا وهيب قال حدثني ابن طاؤس عن ابيه عن ابي هريرة عن النبي صلی الله علیه وسلم قال نحن الآخرون السابقون يوم القيمة فرمود ما پسینانیم در دنیا و پیشینیانیم روز قیامت بفضائل و کرامتها که حق جل شانه عطا کرده ما را بيد كل امة اوتوا الكتاب من قبلنا واوتيناه من بعدهم غیر اینکه ایشان داده شده اند کتاب را پیش از ما و داده شدیم ما از پس ایشان بید بفتح موحده و سکون تحتیه و فتح دال اسم جزم است کرمانی گوید بمعنی غیر است و این استثناء است بصورت حتم و مثل این

الجزء التاسع عشر شیخ الاسلام المدینة ...

خوشبوی غیر آنجا چنانکه بوی عود و سائر محبوبات خوشبو است ... نیست ... **حدثنا** خالد بن مخلد ... قال حدثنا سليمان بن بلال ... عن عباس بن سهل بن سعد ... عن ابي حميد رضي الله عنه قال اقبلنا مع النبي صلی الله علیه وسلم من غزوة تبوك حتى اشرفنا على المدينة ... فقال هذه طابة ...

در کلام بلغا بسیار است تا بعد گویند فی کلمت اخلاقه فیسه یعنی و ما یعنی من المال باقیا و قوله او قیا من ابعد هم منسم مرحه است ازان رو که کتاب آخر نا سخ اول میباشد ثم هذا الیوم الذی اختلفوا فیه پس این روز یعنی روز جمعه که اختلاف کرده اند در ان یعنی اختلاف گفت که حق جل شانه یک روزی برای اجتماع مردم فرض کرده و عسل دران مستحب گردانیده خدا اگر و تعیین آن بعد زبانها فهدانا الله له والناس لنا تبع غدا الیهود و بعد غد للنصاری یعنی فردا که شنبه است برای یهود آمد و بعد فردا که یکشنبه است برای نصاری شد و جمعه افضل ایام است لفضیله آمد علی کل مسلم فی کل سبعة ایام یوم یغسل راسه و جسده بر هر مسلمان در هر هفته ایام یک روزیست که می شوید سر و تن خود را و آن روز جمعه است اماین شستن نزد وی استحباب سنت است کا للقلب والآثار حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عمرو بن مرة قال سمعت سعید بن المسیب قال قدم معاویة بن ابی سفیان المدینة گفت سعید بن مسیب معاویه بن سفیان در مدینه آخر قدمة قدمها آخر آمدنی که قدوم آورده در مدینه در ایام خلافت خود فخطبنا فاخرج کبة من شعر پس بیرون آورد دستی از موی گنبه بضم کاف و تشدید موحده شعر کنج مثل جمله است یعنی مجتمع از موی فقال ما کنت اری ان احدا یفعل هذا غیر الیهود پس گفت نیستم من که گمان میکنم که هیچ کسی میکند این را بجز یهود ان النبی صلی الله علیه وسلم سماه الزور یعنی فی الشعر بتحقیق پیغمبر خدا نامیده است آن را زور یعنی خوابها آن وصل که میکنند زنان در موی سر و زینت بمکرح بران می نمایند تابعه غندر عن شعبة متابعت کرده است آدم را در نقل این حدیث غندر که محمد بن جعفر است از شعبه **باب المناقب** در بعضی نسخ کتاب المناقب است و در بعضی باب هم نیست و این نسخه ظاهرتر است از آنکه مؤلف در صدد ذکر احادیث انبیا است و این احادیث نیز از انجمله است پس بعنوان کتابی دیگری لائق نیست در قاموس گفته منقبت بمعنی مفخره است و تبریزی گفته مناقب بمعنی مکارم است گو یا سوراخ میکنند دلهای حسود را و قول الله تعالی برفع و جر هر دو خوانده اند یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر وانثی الآیه ای مردمان بتحقیق ما پیدا کردیم شما را از مرد و زن بعضی گویند مراد آدم و حوا است مقصود آنست که خلقت شما از یک طریق است پس مفاخرت نشید با آبا و قبائل وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا و گردانیدیم شما را شعوب و قبائل تا بشناسید یکدیگر را از بهر آنکه فخر کنید با آبا و قبائل ان اکرمکم عند الله اتقاکم بتحقیق بزرگترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است یعنی بزرگی برای شما بسبب عمل بطاعت و اجتناب از معاصی آنحضرت روز یکه فتح مکه کرد طواف کعبه سواره نمود و استلام حجر بمحجنی میکرد که در دست آنحضرت بود و خطبه خواند و گفت ای مردم دور کرد خدا از شما طریقه جاهلیت که افتخار با آبا میکردید پس مردم دو قسم اند مرد نیکو کار پرهیزگار کریم نزد خدا است و دیگر فاجر بدبخت خوار نزد خدا و این آیت را خواند یا ایها الناس الآیه و قوله واتقوا الله الذی تسائلون به والارحام و قول خدا بترسید خدا را که سوال میکنید بعض شما بعض را و میگوید سوال میکنم ترا بخدا و ارحام را بنصب خوانده اند عطف بر اسم جلاله و معنی آنست که بترسید ارحام را یعنی قطع ارحام نکنید و حمزه بجر خوانده عطف بر ضمیر مجرور که در به است بغیر اعاده حرف جر و نحویان بصریان این عطف جائز نداشته است ارحام جمع رحم است و ذوی الارحام آنها را گویند اطلاق میکنند بر هر که جمع می کند آن را نسب رحم ان الله کان علیکم رقیبا بتحقیق خدا است بر شما نگهبان این جار مجری علت منع است وما ینهی من دعوی الجاهلیة و بیان چیزی که منع کرده میشود از دعوی جاهلیت که افتخار با آبا و انتساب شخص بغیر پدر خود والشعوب بضم شین معجمه و عین مهمله جمع شعب است بفتح معجمه النسب البعید والقبائل دون ذلک یعنی شعوب نسب دورتر را میگویند چنانچه مضر و ربیعه نسبت با آن حضرت و قبائل نزدیک تر را با آنکه مشار الیه اول نسب القرآن برادر جامع تر را گویند پس تر قبیله است پس ابطان عماره پس از ان بطن پس تر فخذ بس تر فصیله خزیمه شعب است و کنانه قبیله در قریش عماره و قصی بطن است و هاشم فخذ و عباس فصیله فسلمانا قریش را قبیله گفته است

انما یاتیها بعد از نسل ایشان یا از نوع ایشان و نیز مراد سبعیت لیکن مردم لا یغشاها الا العوافی سیاع که در سایه دو فیه اینها آنجا گرم جانوران که در طلب معزی گاه شده اند عوافی لغا جمع عافیت طالب رزق از دواب و طیر که اطراف العین و ذکر یا کرده که بودن عوافی السباع والطیر باری گوید را سیدا و آن حضرت از العوافی عوافی در زمانهای پر گاه حتی هیا گفته با فشه این حال مدینه در اول که بود مرکز خلافت و مقصد مردم و ملجای ایشان و در رسته شده بسوی وی خیرات و اموال زمین و کشت از آنجا و ترتیب بیاد و چون منتقل شد خلافت از ان بسوی شام پس از ان بسوی عراق و تغلب بران اعراب و تواتر نمود فتنها و خالی گشت از اهل پس قصد کردند آن را عوافی از سباع و طیور گفته مختار آنست که این ترک در آخر زمان شود نزدیک قیامت بقرینه انچه در روایت مسلم آمده و صحیح حدیث بلفظ ثم یخرج راعیان المدینة که آن در آخر زمان واقع شود چنانچه اشارت میکند باین روایت بخاری در ایجب من مزینة یریدان المدینة ینعقان بغنمهما و پس بیگانگی کنید شتر یعنی بر آیند از اقامت خود یا آخر کسیکه حشر کرده شود بعد از مردن دو شبان باشند از قبیله مزینه که قصد کنند مدینه را یعنی آواز میکنند بگوسفندان خود برای رساندن آنها بر قیامت که این تمام حدیث است چنانچه عسقلانی گفته و مراد للمنورین از ذکر حدیثی دیگر مستقل است که بابی تعلق ندارد و مزینه بضم میم و فتح زای معجمه و سکون تحتیه و بعد از ان نون قبیله ایست از مضر فیجدانها وحوشا پس می یابند مدینه را محل وحوش که القیم را جمع وحش یعنی جانور وحشی دریابند و شبانان را ویا بلندا از اهل است یعنی وحوش آمده و تیز زمین را گویند که خالی باشند یعنی نیست دران احدی از اهل آن احدی حتی اذا بلغا ثنیة الوداع تا آنکه وقتیکه برسند این دو شبان ثنیة الوداع را که عقبه ایست بجانب شام نزدیک مدینه که مشایعت میکنند تا آنجا و وداع می نمایند اهل مدینه کسی را که از مدینه برآید و این رسیدن باین حد دلیل است آنست که پیش از رسیدن بدینه است پس یافتن آنجا خالی و محل وحوش از دور بود بسبب عدم آثار آبادی از آنکه نشد احدی جز وحوش و محتمل که بعد و رسیدن بود و مراجعت ایشان در ویران دیده حتی افلحا علی وجوههما بیفتند بر رویهای خود مرده و در روایت عمر بن شبه

حدثنا خالد بن يزيد الكاهلي قال حدثنا ابو بكر عن ابي حصين عن سعيد بن جبير عن ابن عباس وجعلناكم شعوبا وقبائل لتعارفوا قال الشعوب القبائل العظام گفت ابن عباس شعوب قبائل بزرگ و عالی را والقبائل البطون و قبائل بطنها را

حدثنا محمد بن بشار قال حدثني يحيى بن سعيد عن عبيد الله قال حدثني سعيد بن ابي سعيد عن ابيه عن ابي هريرة قال قيل يا رسول الله من اكرم الناس گفت ابو هريره گفته شد ای رسول خدا کیست بزرگترین مردم قال اتقاهم فرمود پرهیزگارترین مردم قالوا ليس عن هذا نسألك قال فيوسف نبي الله گفتند ازین معنی نپرسیدیم ترا فرمود پس از روی حسب یوسف پیغمبر خدا است لیکن این حدیث را مختصر آورده در باب قول الله تعالى لقد كان في يوسف واخوته زیاده برین هست فرمود یوسف نبي الله بن نبي الله ابن نبي الله ابن خليل الله الحديث

حدثنا قيس بن حفص قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا كليب بن وائل قال حدثتني ربيبة النبي صلى الله عليه وسلم زينب بنت ابي سلمة قال قلت لها ارأيت النبي صلى الله عليه وسلم گفت کلیب حدیث کرد مرا ربیبهٔ آنحضرت که زینب دختر ابی سلمه است همراه آورده بود کعب کلیب مر زینب را خبر بده از آن حضرت اكان من مضر آیا بود آن حضرت از قبیلهٔ مضر قالت فممن كان الا من مضر گفت پس از کدام مردم بود دیگر از مضر الا من مضر لکن است مستثنی منقطع است یا تقدیر کلام این چنین است که نبود از هیچ کس مگر از مضر بضم میم و فتح ضاد معجمه و را در آخر است من بني النضر بن كنانة یعنی آنحضرت از اولاد نضر بن کنانه است و مراد آنکه مضر قبائل است و نضر بن کنانه بطنی از آن است و کنانه بکسر کاف ابن خزيمة بن مدركة بن الياس بن مضر است و نضر بفتح نون و سکون ضاد نام او قیس است و ملقب شده به نضر از جهت طراوت و روشنی و اشراق وجه

حدثنا موسى قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا كليب قال حدثتني ربيبة النبي صلى الله عليه وسلم واظنها زينب و گمان می برم این ربیبه را زینب این قول موسی است شیخ مؤلف یا قول شیخ موسی است عبد الواحد قالت نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الدباء والحنتم والمقير والمزفت گفت منع کرده است رسول خدا ازین چهار قسم ظروف که استعمال نبیذ میکردند در آن دبا یعنی کدو است و حنتم بحا و نون و تا مثناة فوقانیه خم سبوی سبز و مقیر بقاف و یا مشدد که قیر و مالیده باشند و مزفت نیز بهمین معنی است پس مکرر است حافظ ابو ذر گفته صواب نقیر است و آن چوب که از میان خالی کرده باشند چنانکه در احادیث سابق گذشته وقلت لها اخبريني گفت کلیب گفتم مر زینب را خبر ده مرا النبي صلى الله عليه وسلم ممن كان من مضر كان پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم که از کدام قبیله بود از مضر بود قالت فممن كان الا من مضر كان من ولد النضر بن كنانة معنی معلوم شده است

حدثنا اسحق بن ابراهيم قال اخبرنا جرير عن عمارة عن ابي زرعة عن ابي هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال تجدون الناس معادن فرمود می یابید مردم را مانند کانها خيارهم في الجاهلية خيارهم في الاسلام اذا فقهوا نیکان مردم در جاهلیت نیکان مردم اند در اسلام وقتیکه عالم شوند باحکام دین و عمل کنند بر آن یعنی تنها شرافت نسب در اسلام بکار نمی آید تا شرافت دینی حاصل نکنند وتجدون خير الناس في هذا الشأن و می یابید بهترین مردم در این کار یعنی در امارات اشدهم له كراهية سخت ترین مردم را از کراهت یعنی پیدا کردن ناخوشی و بی رضائی مر امارات را وتجدون شر الناس ذا الوجهين و می یابید بدترین مردم دورو را یعنی منافق را الذي يأتي هؤلاء بوجه ويأتي هؤلاء بوجه آنکه می آید پیش یک طائفه بطریقی و می آید پیش دیگر را بطریقی دیگر ازینجا معلوم شد که منافق بدتر از کافر یک رو است از آنکه شر منافق بیشتر از کافر است و خباثت او زیاده بر خبث کافر

حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا المغيرة عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال روایت است از ابی هریره که تحقیق پیغمبر خدا فرموده الناس تبع لقريش في هذا الشأن مردم تابع اند

الجزء الثالث شیخ الاسلام | فضائل المدینة

وعن ابراهیم بن المنذر

قال حدثنا انس بن عیاض ...

عبید الله ... عن خبیب بن عبد الرحمن عن حفص بن عاصم

عن ابی هریرة رضی الله

عنه ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال ان

الایمان لیأرز الی المدینة ...

اہل یمن است کہ دران وقت ایدہ اند یعنی اہل ور ہمہ زبان و در حدیث آمدہ اتاکم اہل الیمن ہم الین قلوبا وارق افئدۃ الایمان یمان والحکمۃ
یمانیۃ و حکمت کہ علم متقن مشتمل بر معرفت ذات و صفات الٰہی ست بالنفاذ بصیرت و تحقیق حق و عمل بدان و باز داشتن خود را از اتباع ہوا
و امر باطل و حکیم کسی ست کہ این صفات در وی رسوخی دارد و این صفات در آن وقت در خواص اہل یمن بود و ہست و بتفضیل و امثال یمانی
در خواص بلاد دیگر شیوع یافت یمانیہ بتخفیف مثناۃ تحتیہ و بتشدید نیز حکایت کردہ اند قال ابو عبد اللہ سمیت الیمن لانہا عن یمین الکعبۃ
گفت ابو عبد اللہ مؤلف یمن نامیدہ شد یمن باین نام از آنجہت کہ جانب دست راست کعبہ ہست والشام لانہا عن یسار الکعبۃ و نامیدہ شد
بشام از آنجہت کہ از جانب چپ کعبہ ہست والمشأمۃ المیسرۃ و مشأمہ در قول خدا و اصحاب المشأمۃ ما اصحاب المشأمۃ بمعنی جانب چپ ہست
والید الیسری الشؤمی و دست چپ را شؤمی میگویند بسکون ہمزہ والجانب الایسر الاشأم و جانب چپ را اشأم میگویند بفتح ہمزہ **باب**
مناقب قریش قریش منصرف ہست بر صحیح استعمال باعتبار آنکہ نام حی است بعضی بعدم انصراف رفتہ اند باعتبار آنکہ بمعنی قبیلہ است صحیح
آنست کہ وی ولد نضر بن کنانہ ہست اکثر مردم بر آنند کہ ولد فہر بن مالک ہست بن نضر و نخست کسی کہ نسبت کردہ شد بقریش قصی بن کلاب ہست بعضی
ازینہم گفتہ اند بعضی گویند قریش بنام دابہ ایست در بحر کہ قوی ترین دواب ہست نامیدہ از کمال قوتی کہ داشت و تصغیر برای تعظیم ہست **حدثنا**
ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزہری قال کان محمد بن جبیر بن مطعم یحدث گفت ابن شہاب زہری بود محمد بن جبیر بن مطعم حدیث میکرد
انہ بلغ معاویۃ وہو عندہ فی وفد من قریش کہ بتحقیق رسید معاویہ بن ابی سفیان را و حال آنکہ محمد بن جبیر نزد معاویہ بود در جمعی از قریش
ان عبد اللہ بن عمرو بن العاص یحدث انہ سیکون ملک من قحطان اینکہ عبد اللہ بن عمرو بن عاص میگوید کہ بتحقیق شان این ست کہ خواہد
بود ملکی یعنی والی از مسلمانان از قبیلہ قحطان بفتح قاف و سکون حاء و طاء مہملہ و در آخر نون بعضی گویند نام او جہجاہ بن جہیم الغفاری ست فغضب
معاویۃ فقام فاثنی علی اللہ بما ہو اہلہ ثم قال پس غضبناک شد معاویہ از شنیدن این قول عبد اللہ بن عمرو پس ایستاد بخطبہ پس ثنا گفت بر خدا بچیزی
کہ سزاوار اوست پس گفت اما بعد فانہ بلغنی ان رجالا منکم پس ہرچونکہ باشد پس از ثنای الٰہی بتحقیق رسیدہ است مرا کہ مردمی از شما
یحدثون احادیث لیست فی کتاب اللہ ولا تؤثر عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم میگویند سخنانی کہ نیست در کتاب خدا و روایت کردہ
نشدہ است از رسول خدا فاولئک جہالکم پس آنہا کہ چنین میگویند نادانان اند در میان شما وایاکم والامانی التی تضل اہلہا و دور دارید
خود را از آرزوہای گمراہ کنندہ صاحبان آن سخنان را از عینی نقل کردہ اند لفظ امانی بمعنی قراءت تلاوت نیز آمدہ یعنی آنست کہ دور دارید از خواندن
صحیفہای کہ روایت کردہ می شود از اہل کتاب گویا عبد اللہ بن عمرو خواندہ بود توریت را و از آنجا نقل میکرد و نرسیدہ بود وی را حدیثی
کہ روایت کردہ است ابو ہریرہ مرفوعا از خروج قحطان ہم ازین جہت سکوت کرد و نگفت کہ فرمودہ است آن را پیغمبر خدا غضب معاویہ
وانکار او نیز دلالت دارد کہ بوی ہم این حدیث نرسیدہ بود فانی سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان ہذا الامر فی
قریش لا یعادیہم احد الا کبہ اللہ علی وجہہ ما اقاموا الدین پس بتحقیق شنیدم رسول خدا را میفرمود بتحقیق این امر یعنی خلافت
و اولوا الامری در قریش ہست چنانکہ فرمودہ الائمۃ من قریش معارضہ نمیکند احدی ایشان را ازین امر مگر آنکہ بر روی اندازد و را خدا
یعنی خوار و رسوا میکند او را مادامی کہ قریش اقامت کنند دین را در ترویج اسلام نمایند مؤلف این حدیث را از ابی ہریرہ آوردہ کہ گفت
پیغمبر خدا کہ قائم نمیشود ساعت قیامت تا آنکہ خروج میکند مردی از قحطان کہ میراند مردم را بعصای خود یعنی مالک و فرمانروا می شود
اینہا اما آنکہ ہدایت میکند مردم را بدین پوشیدہ نماند کہ درین دو حدیث تعارضی نیست از آنکہ خروج مردی از قحطان در آخر زمان
میباشد در وقتی کہ اہل قریش اقامت نخواہند کرد و نیز حدیث معاویہ در بیان استحقاق قریش ہست مر خلافت را و حدیث ابی ہریرہ
بیان واقع ہست و بسا است کہ متغلبہ استیلا یافتہ ملک رانی میکند **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا عاصم بن محمد قال سمعت

والہ وسلم علی انقاب المدینۃ بر حصنی از حصنہای مدینہ
فقال ہل ترون ما اری پس فرمود آیا می بینید شما چیزی
را کہ من می بینم قالوا لا قال فانی لاری مواقع الفتن خلال بیوتکم
کمواقع القطر بتحقیق من ہر آئینہ می بینم جاہای افتادن فتنہا
را در میان خانہای شما ہمچو مواضع وقوع باران
مقصود تشبیہ نزول فتنہاست بنزول باران در کثرت
و قتال و عموم و این رویت ظاہر آنست کہ رویت عین
بمثل شدن فتن آنحضرت را ہمچو رویت جنت و نار
شدن آن در قبلہ ہنگام نماز و محتمل کہ رویت علم بود کہ
علم پیغمبر نیز در قوت بمشاہدہ ماند و تحقیق واقع شد
خبر داد از قتل عثمان رضی اللہ عنہ و بعد از آن خصوصا
و قعہ حرہ تابعہ متابعت کردہ سفیان را معمر و سلیمان
بن کثیر در روایت این حدیث عن الزہری **باب**
لا یدخل الدجال المدینۃ در نمی آید دجال کہ در آخر
زمان پیدا گردد مدینہ را با وجود عموم گشتن بسائر بلاد
چنانکہ در فتن مذکور شود مقصود اختصاص این بلدہ
معظمہ باین کرامت ہست **حدثنا** عبد العزیز
بن عبد اللہ قرشی عامری اویسی قال حدثنی ابراہیم
بن سعد نبیرہ عبد الرحمن بن عوف عن ابیہ عن جدہ
عن ابی بکرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم قال
لا یدخل المدینۃ رعب المسیح الدجال یعنی نمی آید مدینہ
را و در او نمی یابد باہل آن ترس مسیح دجال وہمگاہ ترس
وی در او در آید خود چگونہ را ویابد چنانکہ فرمود لہا
یومئذ سبعۃ ابواب مر مدینہ را در ان روز کہ
دجال نزد وی آید ہفت در باشد علی کل باب
ملکان بر ہر در دو فرشتہ باشند کہ در آمدن بند
او را **حدثنا** اسمعیل بن ابی اویس قال حدثنی
مالک عن نعیم مصغر ابن عبد اللہ المجمر بضم میم اول
و کسر ثانیہ عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ والہ وسلم علی انقاب المدینۃ ملائکۃ لا یدخلہا
الطاعون ولا الدجال بر رہہای مدینہ فرشتگان اند
در نمی آید آنرا وبا و نہ دجال و در کتاب الطب معنی
طاعون مشروح گردد و انقاب بہمزہ و نقاب بکسر نون
ہر دو جمع نقب اند بفتح نون و سکون قاف در اصل
بمعنی راہ در کوہ ہست و مراد اینجا مداخل و مسالک
مردم است کذا قال **حدثنا** یحیی بن بکیر مصغر
قال حدثنا اللیث عن عقیل مصغر عن ابن شہاب
قال اخبرنی عبید اللہ بن عبد اللہ بن عتبۃ بن مسعود
ان ابا سعید الخدری رضی اللہ عنہ قال حدثنا رسول
اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم حدیثا طویلا عن الدجال

عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يزال هذا الامر في قريش ما بقي منهم اثنان فرموده امام است ... و در قريش
مادامي كه باقي مانند از ايشان دو كس بدر روايت مسلم واقع است مادامي كه از مردم دو كس باقي مانند و نووي گفته كه اين حديث دليل واضح
است كه خلافت مخصوص است باهل قريش است تا آخر زمان روا نيست عقد بيعت غير قريش را و برين منعقد شد اجماع در زمان صحابه و بعد
از ايشان غير قريش كه تسلط يافته اند اجازت ميگيرند از خليفه قريشي و اعتراف ميكنند بخلافت او حدثنا ابو نعيم قال حدثنا
سفيان عن سعد ح وقال يعقوب بن ابراهيم قال حدثنا ابي عن ابيه قال حدثني عبد الرحمن بن هرمز الاعرج عن ابي هريرة
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قريش گفت ابو هريره فرمود رسول خدا قريش بنامي نضر يا اولاد فهر بن مالك بن النضر
والانصار دو قبيله انصار كه اوس و خزرج پسران حارثة بن ثعلبه اند وجهينة بضم جيم و فتح ها و سكون تحتيه و فتح نون ابن زيد بن ليث
بن سويد ومزينة بضم ميم و فتح زاي و سكون تحتيه و فتح نون قبيله است از مضر واسلم بروزن افضل كه قبيله ايست واشجع بشين
معجمه و جيم و عين مهمله بروزن افضل كه قبيله ايست از غطفان وغفار بكسر معجمه و فاء مخففه و آخر راء كه نزد ... و فتح ميم و تشديد فا
سين مخصوص صاني من الله ليس لهم مولى دون الله ورسوله نيست مر ايشان را دوستي و مددگاري سواي خدا و رسول خدا مولى
مشترك است در معاني متعدد وانچه مناسب اين مقام است معنى ناصر و محب است حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل
عن ابن شهاب عن ابن المسيب عن جبير بن مطعم قال مشيت انا وعثمان بن عفان الى رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت جبير
رفتم من و عثمان بن عفان بسوي رسول خدا فقال يا رسول الله اعطيت بني المطلب وتركتنا پس گفت عثمان اي رسول خدا دادي قرابت
مطلب را و گذاشتي ما را محروم از عطا و در طريق عبد الله بن يوسف واقع شد و فقلنا بجاي فقال ونحن وهم منك بمنزلة واحدة
و ايشان از تو مگر يك مرتبه قرابت عبد شمس كه از آبا عثمان است و نوفل كه از آبا جبير است و هاشم و مطلب پسران عبد مناف
فقال النبي صلى الله عليه وسلم انما بنو هاشم وبنو المطلب شيء واحد اين است جز اين نيست كه اولاد هاشم و اولاد مطلب
يعني يكي اند كه اولاد مطلب با اولاد هاشم وارند و ديگران ندارند ايشان در ايام جاهليت و اسلام بيك اتفاق بوده اند و بعضي نسخ شي بسين مهمله
و تشديد يا است يعني مثل و نظير و در فتح الباري ... بحوي نسبت كرده است وقال الليث حدثني ابو الاسود محمد عن عروة بن
الزبير قال ذهب عبد الله بن الزبير مع اناس من بني زهرة الى عائشة گفت رفت عبد الله بن زبير مع مردمي چند از قبيله بني زهره
نزد عائشه وكانت ارق شيء عليهم لقرابتهم من رسول الله صلى الله عليه وسلم و بود عائشه مهربان ترين چيزي بر ايشان از قرابت
و خويشي ايشان از رسول خدا حدثنا عبد الله بن يوسف قال حدثنا الليث قال حدثني ابو الاسود عن عروة بن
الزبير قال كان عبد الله بن الزبير احب البشر الى عائشة بعد النبي صلى الله عليه وسلم وابي بكر گفت عروه بود عبد الله بن زبير
محبوب ترين مردم نزد عائشه بعد از پيغمبر خدا و ابو بكر صديق وكان ابر الناس بها و بود عبد الله نكوترين مردم بعائشه يعني بيشتر
مردم خدمت عائشه ميكرد وكانت لا تمسك شيئا مما جاءها من رزق الله الا تصدقت و بود عائشه كه نگاه نمي داشت
چيزي را كه ازانچه آمدي او را از روزي خدا مگر آنكه تصدق ميكرد بر فقرا و در بعضي روايات تصدقت بصيغه الماضي است اين محل حاليه
فقال ابن الزبير ينبغي ان يؤخذ على يديها پس گفت ابن زبير ميبايد كه گرفته شود بر دستهاي عائشه يعني منع كرده شود از انفاق
وتصدق فقالت ايؤخذ على يدي پس گفت آيا گرفته مي شود بر دو دست من عائشه رضي الله عنها چون شنيد اين قول را
در غضب آمد و گفت آيا منع كرده ميشود مرا از انفاق على نذر ان كلمته پس نذر است الرحمن كنم او را و چون رسيد خبر غضب عائشه
ابن زبير را فاستشفع اليها برجال من قريش پس طلب شفاعت كرد بسوي عائشه مردمي از قريش تا راضي كنند او را ...

الجزء السابع شيخ الاسلام

المكية فضائل

خو خير الناس كه بيرون مي آيد از مدينه بسوي او
مردي كه از بهترين مردم است او من خير الناس
يا گفت از بهترين مردم است شك از راوي است در صحيح مسلم
آمده كه گفته شود كه آن مرد خضر عليه السلام است منقول
اشهد انك الدجال الذي حدثنا عنك رسول الله
ميگويد آن مرد گواهي ميدهم كه تو آن دجالي كه خبر داد ما را
پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم حديثه خبر او
فيقول الدجال ارايتم ان قتلت هذا ثم احييته
هل تشكون في الامر پس ميگويد دجال بپيروان خود از
... گرويده اند يا كسانيكه ...
... خبر ... مرا اگر بكشم اين مرد را بستر
زنده كنم آيا شك ميكنيد در شان من گويند نه
فيقولون لا پس ميگويند اين مردم شك نكنيم اگر از اهل
... كلام مراد وار ... الا بهمت خوف
... ميكنند ...
... شك در تكذيب مراد دارند ...
... افراد است برين تقدير مخاطب
... باشند و قول ... لا تشكون بلفظ
جمع ... غير مخاطب است باري فيقتله ثم
يحييه پس ميكشد دجال آن مرد را بستر زنده ميكند
فيقول حين يحييه والله ما كنت قط اشد
بصيرة مني اليوم پس ميگويد آن مرد وقتيكه زنده
ميكند او را دجال بخدا سوگند نبوده ام من گاهي سخت تر
از روي بصيرت ... در شان تو از خود كه امروز يعني
امروز ... و احياي تو يقين من ...
گشت باينكه از پيغمبر خدا بكذب تو دجال تو موافق
آن خبر آمد فيقول الدجال پس ميگويد دجال بكار ...
خود ... منكري شود ... سلطه
پس بيگانه ... قدرت داده مي شود دجال اين
مرتبه بروي بتفصيل در فتن ذكر شود ان شاء الله
قال حدثنا ابراهيم بن المنذر قال حدثنا

رسول الله صلى الله عليه وسلم خاصة طلب شفاعت کرد یعنی التماس آنحضرت مخصوص شما که زهریان بودند قبول شفاعت کنید پس استاع آورد عائشه از قبول شفاعت فقال له الزهریون اخوال النبی صلی الله علیه وسلم پس گفتند مر عبد الله بن زبیر را زهریان که خالهای پیغمبر خدا اند رحمت کنا رضا بر وی منهم عبد الرحمن بن الاسود بن عبد یغوث والمسور بن مخرمة یعنی از زهریان عبد الرحمن اسود بن عبد یغوث قرشی حجازی است دریافته است زمان آن حضرت را و دریافته صحبت تابعی مشهور است و دیگر مسور بن مخرمه است اذا استاذنا فاقتحم الحجاب فقعل یعنی گفتند مر عبد الله را وقتیکه طلب کنیم ما هر دو اذن در آمدن بر عائشه پس در آی بر وی راکه میان عائشه و میان مردم است پس کرد عبد الله آنچه گفتند بوی یعنی بحضور عائشه نیامد فارسل الیها بعشر رقاب فاعتقتهم پس فرستاد عبد الله بسوی عائشه ده الفر بنده مرا تا آزاد کند از ین میانه یکی را در کفارت نذر که برسخن نا کردن لعبد الله کرده بود پس آزاد کرد عائشه همه را ثم لم تزل تعتقهم حتی بلغت اربعین پس همیشه آزاد میکرد عائشه بنده ها را تا آنکه رسید در اعتاق چهل بنده فقالت وددت انی جعلت حین حلفت عملا اعمله فافرغ منه و گفت عائشه آرزو دارم هنگامی که حلف کردم باین قول یعنی بنده علی نذر بیان آن عملی که مکنم آن را مثل علی اعتاق رقبة او صوم شهر یعنی مثل معین نذر میکردم پس ایکه فارغ میشدم از کفارت آن بخلاف علی نذر مطلق است احتمال دارد که نذر یک بنده باشد یا زیاده پس احتیاطا تا چهل بنده آزاد کرد و این عدد در بسیاری از امور شرعیه در مرتبه کمال اعتبار کرده اند **باب** نزل القرآن بلسان قريش در بیان آنکه نزول کرده است قرآن بزبان و لغت قریش **حدثنا** عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن ابن شهاب عن انس ان عثمان دعا زید بن ثابت و عبد الله بن الزبیر و سعید بن العاص و عبد الرحمن بن الحارث بن هشام مرویست از انس که بتحقیق عثمان بن عفان در ایام خلافت طلب کرد این چهار نفر را که عمده و اکابر صحابه بودند مصحفی را که در زمان خلافت ابو بکر صدیق باتفاق صحابه نوشته بودند و بعد از وی نزد عمر بن خطاب بود و بعد از وفات عمر نزد حفصه دختر عمر بود طلبید از حفصه که بفرست آن را تا از ان نسخها بر نویسیم باز خواهیم فرستاد حفصه فرستاد آن را پس گفت عثمان باین چهار کس که بنویسید آن را فنسخوها فی المصاحف پس نوشتند آن را در مصاحف وقال عثمان للرهط القرشیین الثلثة و گفت عثمان مر این سه کس غیر زید بن ثابت جماعت قرشیان را اذا اختلفتم انتم و زید بن ثابت فی شیء من القرآن وقتیکه اختلاف کنید شما و زید بن ثابت در کلمه از قرآن فاکتبوها بلسان قریش پس بنویسید آن را بلغت قریش فانما نزل بلسانهم پس نازل کرده نشده است قرآن اولا مگر بلغت قریش ففعلوا ذلك پس کردند آن را و نوشتند قرآن را بلغت قریش **باب** نسبة الیمن الی اسمعیل در بیان نسبت اهل یمن بسوی اسمعیل بن ابراهیم علیهما السلام منهم اسلم بن افصی بن حارثة بن عمرو بن عامر من خزاعة مقصود مؤلف آنست که حارثه بن عمرو از اهل یمن است **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن یزید بن ابی عبید قال حدثنا سلمة قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم علی قوم من اسلم یتناضلون بالسوق گفت سلمه بن اکوع بیرون آمد رسول خدا بر قومی از اسلم که تیر اندازی میکردند بازار ینتضلوا لبنا و بجمه است بر وزن یتفاعلون بمعنی تیر اندازی فقال ارموا بنی اسمعیل فان اباکم کان رامیا پس فرمود تیر اندازید ای فرزندان اسمعیل بن ابراهیم بتحقیق پدر شما بود تیر انداز چنانکه سبق ذکر یافت که اسمعیل هر روز بشکار بر تیر میکرد و گوشت آن را قوت عیال خود می نمود وانا مع بنی فلان و من با اولاد فلانم مر راوی مؤلف نام این فلان یاد نداشت در صحیح ابن حبان از ابی هریره آورده بنی الادرع و در طبرانی اسم ازرع محجن گفته لاحد الفریقین فرمود مر یکی از ین دو فرقه را که تیر اندازی میکردند فامسکوا بایدیهم پس باز داشتند فرقه دیگر دستهای خود را از تیر اندازی قال فقال ما لکم گفت پس فرمود چه حال است ایشان را که دست از تیر اندا

الجزء السابع شيخ الاسلام المدينة فضائل

حیلها تنفیه ان تنصع طیبها مقال کما ان آتش لیس بیرون می آید بسوی وی سرکا فرو منافق و مانند آن در ان محو میکند گمان حتی که ظاهر میشود دران خاصیت آن کالکیر و این معارض میشود بمدینه البکره راکه دروی مدینه سا رهیت حال ترمیاید گفرادان جنت خبر اندک آن و خوف از تسلط اعدا زانکه در واقع میشود برای بسیار مخلص بیت ذکره العسقلانی وراین حدیث در بعضی نسخ مقدم است از حدیث سابق **باب** المدینة تنفی الخبث مدینه دور میکند پلید مردم را که ملوث بلید کفر و نفاق باشند اگرچه ظهور این خاصیت مستتر شده و بتدریج گردد **حدثنا** عمرو بن عباس ... قال حدثنا عبد الرحمن عن سفیان قال حدثنا سعید ثوری عن محمد بن المنکدر عن جابر رضی الله عنه جاء اعرابی الی النبی آمد بادیه نشینی بسوی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فبایعه علی الاسلام پس بیعت کرد آن حضرت را بر اسلام فجاء من الغد محموما پس آمد آن اعرابی از روز دوم تب زده فقال اقلنی بیعتی یعنی بیعت با آن حضرت باز گردان بیعت مرا که فسخ میکنم این عهد و در بیعت گویا بیغمبر دشمنند خود را و تسلیم کنند نفوس خود را بدست پیغمبر و طاعت میگذارند بمقابل نعیم جنت و رضوان و اقاله فسخ این معاملت و معاهدت فابی پس قبول نکرد آنحضرت فسخ را ثلث مرار یعنی بار شد این سوال و جواب میان اعرابی و آن حضرت سه فقال پس فرمود آن حضرت بعد از آنکه بر آمد اعرابی از مدینه المدینة کالکیر تنفی خبثها مدینه مانند دمیدن کوره آهنگر است که دور میکند پلیدی خود را یعنی مردم پلید را و تنصع طیبها و خالص میکند و پاک میکند خود را یعنی خالص می شود پاک آن شهر وصادق مخلص از مصوغ است ذا ... بست من باب تنصیع بمعنی خالص گردانیدن هر دو روایت است یعنی گفتار او ... وست آن حضرت نفیر ... نگر کسیکه معتقد اسلام شده رغبت در ان پس ... حیث کرد دل او پس لازم نیاید از ان نفی کسانیکه ... احمل ولس ومعاش خود را آنجا مانده اند از منافقین و مانند آن و تتمه کلام در کتاب الاحکام بیاید انشاء الله تعالی **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة

بازداشته اند قالوا وکیف نرمی وانت معهم گفتند چگونه تیر اندازیم و حال آنکه تو با ایشانی پس گفت قال ارموا وانا معکم کلکم

تیر اندازید من با همه شما ام باب حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث عن الحسین عن عبد الله بن بریدة قال حدثنی

یحیی بن یعمر ان ابا الاسود الدیلی حدثه عن ابی ذر انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم یقول لیس من رجل ادعی لغیر ابیه

مروی است از ابی ذر که تحقیق شنید رسول خدا را میفرمود نیست هیچ مردی که دعوی کند نسبت خود بغیر پدر خود و هو

یعلمه الا کفر بالله و حال آنکه میداند که او پدر او نیست مگر آنکه کافر است بخدای و وعید محمول است بر آنکه مستحل این کار باشد یا

اگر بر سبیل تغلیظ و زجر باشد ومن ادعی قوما لیس له فیهم نسب فلیتبوأ مقعده من النار و کسیکه دعوی نسب کند

قومی را که نیست مر او را در ایشان نسبی پس باید که بگیرد جای نشست خود را از آتش دوزخ خبر است بصورت امر یعنی این جزای اوست حدثنا

علی بن عیاش قال حدثنا حریز قال حدثنی عبد الواحد بن عبد الله النصری قال سمعت واثلة بن الاسقع یقول قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من اعظم الفری ان یدعی الرجل الی غیر ابیه میگفت واثله ابن اسقع فرمود رسول خدا تحقیق از

کلانترین بهتانها و دروغها این است که نسبت کند مرد خود را بسوی غیر پدر خود او یری عینه ما لم تر یا نماید چشم خود را آنچه ندیده

است یعنی حکایت کند خوابی را که ندیده است و زیادتی درین کذب جهت آنست که این کذب در حقیقت بر خداست زیرا که خدا

که خواب را می نماید او را جبرئیل در منام یعنی گفت او را نموده است این افترا عظیم تر است از افترای بیداری که خواب جزوی است از نبوت

می باشد مگر لوحی و کاذب در خواب گویا دعوی میکند که خداوند تعالی و تقدس او را جزوی از نبوت عطا کرده است و کذب علی الله

از کذب بر غیر خدا او یقول علی رسول الله صلی الله علیه وسلم ما لم یقل یا افترا بر رسول خدا چیزی را که نفرموده است بنفی آن هم

نسبت کذب است بر رسول خدا الیس بعید باشد از نسبت کذب بغیر رسول و نیز درین کذب نسبت شرع است بآن حضرت و شریعت

مرسل او ملکی می باشد و این تر ماند بسوی کذب علی الله میگرد حدثنا مسدد قال حدثنا حماد عن ابی جمرة قال سمعت ابن

عباس یقول قدم وفد عبد القیس علی رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابو جمره شنیدم ابن عباس میگفت آمدند گروه

ایلچیان قبیله عبد القیس نزد رسول خدا فقالوا یا رسول الله ان هذا الحی من ربیعة گفتند ای رسول خدا تحقیق این قبیله

قد حالت بیننا وبینک کفار مضر تحقیق در میان آمد میان ما و میان تو کفار قوم مضر فلسنا نخلص الیک الا فی کل شهر

حرام نمی رسیم که خلاصی یابیم بسوی تو مگر در ماه حرام که جنگ در میان ایشان نمی باشد فلو امرتنا بامر نأخذه عنک وندعو به من

وراءنا پس اگر بفرمائی ما را باحکام شرعیه که بگیریم او را از تو و برسانیم آن را کسی را که غیر ما است بهتر باشد قال آمرکم باربع وانهاکم

عن اربع فرمود امر میکنم شما را بچهار حکم و نهی میکنم از چهار الایمان بالله وشهادة ان لا اله الا الله امر میکنم ایمان آوردن بخدا که

شهادت این است که نیست الهی سزاوار عبودیت مگر خدا واقام الصلوة وایتاء الزکوة و بپا داشتن نماز و دادن زکوة وان تؤدوا

الی الله خمس ما غنمتم و اینکه ادا کنید برای خدا پنجم حصه از غنیمت گیرید از کفار وانهاکم عن الدباء و منع میکنم شما را از دبا که

بعضی ظرف شراب است که از کدو می سازند والحنتم و سبوی سبز منع میکنم ازان والنقیر و از ظرفی که از چوب برآورده باشند والمزفت

و از ظرفی که بروی زفت مالیده باشند و منع نبیذ کردن درین ظروف جهت آنست که درین ظرفها زود مسکر میشود

از نوشیدن آن این حدیث در کتاب الایمان بتفصیل معانی گذشته است حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال

حدثنی سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت ابن عمر شنیدم رسول خدا

را که میفرمود وهو علی المنبر و حال آنکه آنحضرت بر منبر خطبه میخواندند الا ان الفتنة ههنا یشیر الی المشرق آگاه باشید که فتنه اینجاست

الجزء السابع شیخ الاسلام — فضائل المدینة

صلی الله علیه وآله وسلم انها تنفی الرجال کما تنفی النار خبث الحدید تحقیق مدینه برآرد و جدا میکند مردم بد را چنانکه دور میکند آتش چرک آهن را باب [illegible] ... ذکر روایات این ترجمه بفصل از باب سابق [illegible] المدینة طابة حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا وهب بن جریر قال حدثنا ابی سمعت یونس عن ابن شهاب عن انس رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اللهم اجعل بالمدینة ضعفی ما جعلت بمکة من البرکة

الهی بگردان در مدینه دو چندان آنچه گردانیده در مکه از برکت ... خیر دینی و دنیوی ... باشد مرتبه و متصل و منتسب است ... ظاهر و حاصل است ... سوره و مشهور است ...

اشارت بیکرد بجانب بلاد مشرق من حیث یطلع قرنا الشیطان ازآنجا که می برآید شاخ شیطان که در وقت طلوع آفتاب می ایستد آنجا تواند که اشارت بفتنهٔ ترکان چنگیز باشد یا فتنهٔ رفض که در بلاد خراسان وعراق شائع شده **باب** ذکر اسلم وغفار ومزینة وجهینة واشجع در ذکر این قبائل عرب که بر زبان کرامت نشان آنحضرت گذشته **حدثنا** ابونعیم قال حدثنا سفیان عن سعد بن ابراهیم عن عبدالرحمن بن هرمز عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابوهریره فرمود پیغمبر خدا قریش والانصار وجهینة ومزینة واسلم وغفار واشجع موالی لیس لهم مولی دون الله ورسوله این حدیث در ورق سابق بعینه ذکر وشرح یافته **حدثنا** محمد بن غریر الزهری قال حدثنا یعقوب بن ابراهیم عن ابیه عن صالح قال حدثنا نافع ان عبدالله اخبره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت صالح حدیث کرد مارا نافع مولای ابن عمر که بتحقیق عبدالله بن عمر خبر داد اورا که رسول خدا قال علی المنبر غفار غفر الله لها فرمود بر منبر قبیلهٔ غفار بیامرزد خدا اورا از گناه سرقه که در ایام جاهلیت کرده بودند گویند درین حدیث اشعار است که بعد از اسلام حقوق عباد نیز عفو است پوشیده نماند که این اشعار وقتی است که این کلام محمول بر خبر باشد ومراد گناه آن سرقه بود واگر بمعنی دعا باشد عفو گناهان مطلق لازم نمی آید واسلم سالمها الله وقبیلهٔ اسلم صلح نزد آنها را خدا وترک حرب نمود یعنی درگذشت از جرم آنها وعصیة بضم عین وفتح صاد وسکون یا و بعده تشدید تحتانیه واینها بطنی از بنی سلیم اند عصت الله ورسوله عصیان کرده اند خدا را ورسول خدا را بسبب قتل کردن ایشان قراء بیر معونه را واین کلام مجرد اخبار است انتهی ودر قسم تحریص که موجب عذاب ونکال است **حدثنا** محمد قال حدثنا عبدالوهاب الثقفی عن ایوب عن محمد عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اسلم سالمها الله وغفار غفر الله لها **حدثنا** قبیصة قال حدثنا سفیان ح وقال حدثنی محمد بن بشار گفت مؤلف وحدیث کرد مارا محمد بن بشار قال حدثنا ابن مهدی عن سفیان عن عبدالملک بن عمیر عن عبدالرحمن بن ابی بکرة عن ابیه قال قال النبی صلی الله علیه وسلم ارأیتم ان کان جهینة ومزینة واسلم وغفار خیرا من بنی تمیم وبنی اسد ومن بنی عبدالله بن غطفان ومن بنی عامر بن صعصعة فرمود پیغمبر خدا خبر دهید مرا اگر باشند این چهار قبیله بهتر ازین چهار دیگر که سابقا مذکور شد یعنی اگر خبر کرده شوید ازین معنی دانسته گوئید فقال رجل خابوا وخسروا پس گفت مردی مردیست که آن مرد اقرع بن حابس تمیمی است نومید وزیانکار شدند این مرد خبر داد از علم خود از حال آن چهار قبیله گویا وی در آن وقت مسلمان نشده بود والله اعلم فقال هم خیر من بنی تمیم ومن بنی اسد ومن بنی عبدالله بن غطفان ومن بنی عامر بن صعصعة پس فرمود بتحقیق آنها بهتر اند ازین چهار قبیله از جهت پیشی ایشان در اسلام آوردن وبمکارم اخلاق ورقت قلوب **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن محمد بن ابی یعقوب قال سمعت عبدالرحمن بن ابی بکرة عن ابیه ان الاقرع بن حابس قال للنبی صلی الله علیه وسلم روایت است از ابی بکره که اقرع بن حابس گفت مر پیغمبر خدا را انما بایعک سراق الحجیج من اسلم وغفار ومزینة بیعت نکرده اند ترا مگر دزدان اهل حج که اسلم وغفار ومزینه اند واحسبه وجهینة ابن ابی یعقوب شک گمان می برم که گفت محمد بن ابی یعقوب شک کرده است از ابی بکره گوید وگمان می برم اقرع را وجهینه را هم فی قول جهینة قال النبی صلی الله علیه وسلم ارأیت ان کان اسلم وغفار ومزینة فرمود آنحضرت مر اقرع را خبر ده مرا اگر باشند این سه قبیله واحسبه وجهینة وگمان می برم که آنحضرت جهینه را نیز داخل کرده است خیرا من

الجزء السادس عشر صحیح الاسلام المدینة فضائل

باب کره حرم النبی صلی الله علیه وآله وسلم ان تعری المدینة بیان کرده شد که آنحضرت ناخوش داشت که شهرهای مدینه را گذاشته کرده شود یعنی قریه را اهل آن ترک کرده بگذارند ومراد بدینجا نیز مدینه است که آن را بی مردم کنند **حدثنا** ابن سلام قال اخبرنا الفزاری عن حمید الطویل عن انس رضی الله عنه قال اراد بنو سلمة ان یتحولوا الی قرب المسجد خواستند بنو سلمه که بجای نزدیک مسجد نقل کنند واین بنو سلمه قبیلهٔ کبیر از انصار اند که در اقصای مدینه می بودند فکره رسول الله صلی الله علیه وسلم ان تعری المدینة پس ناخوش داشت پیغمبر خدا که خالی گذاشته شود گرد مدینه قال یا بنی سلمة الا تحتسبون آثارکم فرمود ای بنو سلمه آیا چشم ثواب نمی دارید در نقل کردن گامهای خود را که هر چند آمدن زیاده میشود ثواب زیاده میگردد فاقاموا پس اقامت ورزیدند بجای خود ودر مقام خود ماندند **باب** ای ترغیب در وی این ترغیب است اهل مدینه را خصوص حوالی مدینه در نظر است **حدثنا** مسدد عن یحیی عن عبیدالله

مى تيم وبنى عامر واسد وغطفان بهترانداز اين چهار قبيله خائب وخسيرند آيا نوميد وزيانكار شدند تميم واستفهام
محذوف است چنانكه در روايت مسلم آمده قال نعم گفت اقرع آرى خائب وخاسر اند قال والذى نفسى بيده
انهم لاخير منهم فرمود سوگند بكسى كه ذات من در دست قدرت اوست تحقيق ايشان هر آئينه نيكتر ومعاذ
انانها اخير بروزن افعل لغت نادر وكم آمده خير بمعنى تفضيل بسيار است چنانكه در روايات ديگر مذكور است حدثنا
سليمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زيد عن ايوب عن محمد عن ابى هريرة قال قال اسلم وغفار وشئ من مزينة وجهينة
گفت ابو هريره فرمود اين چهار قبيله او قال شئ من جهينة او مزينة يا فرمود برخى از جهينه يا مزينه يا انصار كرد وشك
بركى از ايشان خير عند الله او قال يوم القيمة بهترند نزد خدا يا فرمود بهترند روز قيامت من اسد وتميم وهوازن وغطفان
از اين چهار قبيله **باب** ذكر قحطان بفتح قاف وسكون حاء مهمله وطاء مهمله در آخر نون لوى منتهى ميشود انساب اهل يمن
از كنده وحمير وهمدان وغير ايشان ودر تيسام در تقديم وتاخير ابواب اختلاف در نسخ اين كتاب واقع شده است اعتبار اين نسخه
صحيح كرده در پيش داريم ودر روايت ابى ذر صورت يافته كرده ايم حدثنا عبد العزيز بن عبد الله قال حدثنى سليمان
بن بلال عن ثور بن زيد عن ابى الغيث عن ابى هريرة ان النبى صلى الله عليه وسلم قال لا تقوم الساعة حتى يخرج رجل من قحطان
فرمود برپا نخواهد شد قيامت تا آنكه بيرون مى آيد مردى از بنى قحطان يسوق الناس بعصاه ميراند مردم را بعصاى خود وچنانكه
ميراند راعى گله غنم را عبارت از تسخير مردم است وكنايت از ملك ومتبوع كه خروج اين مرد بعد از زمان مهدى خواهد بود وسيرت
او مانند سيرت مهدى روايت كرده است اين معنى را ابو نعيم در فتن **باب** ما ينهى من دعوة الجاهلية ودر نسخ من دعوة
جاهلية واقع شده در باب چيزيكه منع كرده ميشود از دعوى هائيكه در جاهليت ميكردند حدثنا محمد قال اخبرنا مخلد بن
يزيد قال اخبرنا ابن جريج قال اخبرنى عمرو بن دينار انه سمع جابرا يقول تحقيق عمرو بن دينار شنيد جابر را كه مى گفت
غزونا مع النبى صلى الله عليه وسلم غزا كرديم با پيغمبر خدا وقد ثاب معه ناس من المهاجرين حتى كثروا تحقيق
جمع شدند با آنحضرت مردم از مهاجران تا آنكه بسيار شدند ثاب بثاء مثلثه وآخر موحده بمعنى اجتمع ورجع آمده است وكان من المهاجرين
رجل لعاب وبود از مهاجران مردى پر لعب ومزاح فكسع انصاريا پس دست بر سرين زد انصارى را كسع بكاف مفتوح
وسين مهمله ساكن دست بر دو بر سرين زدن است فغضب الانصارى غضبا شديدا پس خشم كرد انصارى خشمى سخت حتى تداعوا
تا آنكه طلب كردند مردم خود را براى امداد واعانت وقال الانصارى يا للانصار وقال المهاجرى يا للمهاجرين
وگفت انصارى اى انصار فرياد رسيد ومهاجرى گفت اى مهاجران فرياد رسيد فخرج النبى صلى الله عليه وسلم
فقال ما بال دعوى اهل الجاهلية پس بيرون آمد پيغمبر خدا از خيمه خود وگفت چه حال است دعوى اهل جاهليت يعنى
طريق اهل جاهليت در ميان شما ثم قال ما شانهم پس فرمود چه حال است نزاع ايشان را فاخبر بكسعة المهاجرى الانصارى
پس خبر داده شد آنحضرت بدست زدن مهاجرى بر دبر انصارى قال فقال النبى صلى الله عليه وسلم دعوها
فانها خبيثة گفت جابر پس فرمود پيغمبر خدا بگذاريد اين دعوى جاهليت را پس تحقيق اين دعوى قبيح ومنكر است دعوى
بغضا وتقاتل بغير حق است ومآل آن آتش دوزخ است وقال عبد الله بن ابى ابن سلول وگفت عبد الله بن ابى كه رئيس
منافقان بود سلول صفت عبد الله است وسلول نام مادر اوست اقد تداعوا علينا آيا فرياد كردند مهاجران بر ما
لئن رجعنا الى المدينة ليخرجن الاعز منها الاذل هر آئينه اگر باز گشتيم بسوى مدينه تحقيق مى برآرد عزيز تر اندر او ذليل را

واين روايت صحيح است كه از ارض بيت محصور
در روايت طبرانى بلفظ ما بين المنبر وبيت عائشة آمده
ومنبرى على حوضى ومنبر من بر حوض من است يعنى
نقل كرده ميشود روز قيامت ونصب كرده ميشود بر حوض
من يا آنكه منبر من كه الآن در مسجد قائم است بر حوض من
ودر روايتى آمده كه فرمود پاى منبر من بر من است
عقر بضم عين وسكون قاف پاى اين آمده تب در حوض
ونصب او بر لب كند كه منبر بعينه بر حوض
روز قيامت منبر اين منبر مسجد شريف واين حديث
مستخرج در باب فضل ما بين القبر والمنبر آمده
مسطور گشت حدثنا اسمعيل
ابو محمد ... مسند دو بيت ...

ابو اسامة عن هشام عن عروة عن ابيه عن عائشة
رضى الله عنها قالت لما قدم رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم المدينة وعك ابو بكر وبلال گفت
وقتيكه قدوم آورد آنحضرت مدينه را تب زده شد
ابو بكر وبلال رضى الله عنهما وعك تب با رنج است
كان ابو بكر رضى الله عنه اذا اخذته الحمى يقول وبود ابو بكر
كه چون ميگرفت او را تب ميخواند اين شعر را كل
امرئ مصبح فى اهله هر مرد مبح كرده شده ميرسد
صبح او صبح بلفظ مفعول از تصبيح گفته ميشود صبحك الله
بالخير وانعم الله صباحك والموت ادنى من شراك نعله

این ناپاک اعزاز خود را اول از اصحاب کفایت کرده است فقال عمر ألا نقتل هذا الخبيث يا نبي الله يعني عبد الله پس گفت عمر بن خطاب رضی الله عنه آیا نمی کشیم این ناپاک را ای پیغمبر خدا یعنی این ناپاک یعنی منافق ملعون را فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا پس فرمود پیغمبر خدا مکش او را يتحدث الناس انه كان يقتل اصحابه خواهند گفت مردم بود آنحضرت که می کشت یاران خود را چون مردم می دانستند که این منافق که بظاهر ایمان آورده از جمله یاران است این خیال میکردند و نیز بسیاری از ضعفای اهل ایمان از خویش قوم او بودند بعرق حمیت و جاهلیت با وی همراهی میکردند پس تغافل می نمودند چنانکه یکبار این چنین واقع شده است که خویشان او بحمایت او کمر جنگ بر بستند یعنی چون موجب تنفیر مردم بود از در آمدن در دین اسلام منع فرمود از کشتن او و این حدیث از افراد مولف است حدثنا ثابت بن محمد قال حدثنا سفيان عن الاعمش عن عبد الله بن مرة عن مسروق عن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وسلم ح وحدثنا سفيان عن زبيد عن ابراهيم عن مسروق عن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وسلم روایت از عبد الله بن مسعود است قال ليس منا من ضرب الخدود وشق الجيوب فرمود نیست از ما یعنی از اهل ایمان و تابعان ما کسی که میزند بر رخسار ها و چاک میکند گریبانها در وقت مصیبت بر جنازه و دعا بدعوى الجاهلية و دعوی کند دعوی اهل جاهلیت یعنی آنچه متعارف پیش از اسلام بود و گفتند اند این کار را اگر باعتقاد اباحت میکند کافر است پس ما محمول بر حقیقت و گرنه محمول بر تشدید خواهد بود باب قصة خزاعة بضم خای معجمه و زای و عین مهمله حدثنا اسحق بن ابراهيم قال اخبرنا يحيى بن آدم قال حدثنا اسرائيل عن ابي حصين عن ابي صالح عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال مرویست از ابی هریره که بتحقیق رسول خدا فرمود عمرو بن لحي بن قمعة بن خندف ابو خزاعة عمرو بن لحی بن قمعه پدر خزاعه است لحی بضم لام و فتح حاء بصیغه تصغیر نام او ربیعه است قمعه بفتح قاف و سکون میم در روایت ابی ذر بالفتح برده و در روایت غیر او نزد بعضی بکسر قاف و تشدید میم مفتوح و بکسر بشدت خندف بکسر خای معجمه و دال مهمله و در میانه نون ساکن و در آخر فاء غیر منصرف است نام زنی ام قبیله است حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال سمعت سعيد بن المسيب قال البحيرة بفتح موحده و کسر مهمله بر وزن فعیله که در آیت قرآنی واقع شده و التي يمنع درها للطواغيت آنست که باز داشته میشود شیر او جهت بتان طواغیت جمع طاغوت است و در اصل بمعنی شیطان است ولا يحلبها احد من الناس و نمیدوشد آن را هیچ کس از مردم والسائبة التي كانوا يسيبونها لآلهتهم سائبه آنست که میگذاردند آن را برای بتان خود عادت کفار آن بود که بر در بتخانه آورده آنرا سر میدادند فلا يحمل عليها شيء پس بار کرده نمیشود و برده نمی شود چیزی و سواری کرده نمیشود بر آن قال وقال ابو هريرة گفت سعید بن مسیب باسناد مذکور و گفت ابو هریره قال النبي صلى الله عليه وسلم رأيت عمرو بن عامر بن لحي الخزاعي يجر قصبه في النار فرمود پیغمبر خدا دیدم عمرو بن عامر بن لحی خزاعی را میکشید روده های خود را در آتش دوزخ وكان اول من سيب السوائب و بود او اول کسی که گذاشته است سوائب را و رسم بود در اهل جاهلیت که چون ناقه پنج نتاج میداد و آخر آن بچه نرینه بودی گوشت آنرا بر مردان حلال و بر زنان حرام می کردند شیر او را هم سوای مردان دیگری از کسی آنرا از سر آب از برای تعظیم بتان باب قصة اسلام ابي ذر در قصه اسلام ابی ذر غفاری این چنین است در روایت ابی ذر و نزد غیر او باب قصة زمزم و قصه اسلام ابی ذر پوشیده نماند که حدیث مذکور تمام در بیان اسلام ابو ذر غفاری است در وی قصه زمزم نیست پس بهتر همان روایت ابی ذر است حدثنا زيد هو ابن اخزم قال حدثنا ابو قتيبة سلم

الجزء التاسع عشر | المدينة فتح الباري

و هلال اد دانون خفیفه ... باشد که وارد شوم روزی آبهای مجنه را بفتح میم و جیم و تشدید نون موضعی است نزدیک مکه و کسر میم نیز آمده گذا في القاموس و هل يبدون بنون خفیفه لي شامة وطفيل و آیا باشد که ظاهر شود برای من شامه بفتح شین و تخفیف میم و طفیل بفتح مهمله و کسر فا و سکون تحتیه که دو کوه اند نزدیک مکه و در قاموس گفت شامه بمیم تصحیف است از متقدمین و صواب شابه بموحده است و میم واقع شده در کتب حدیث همه آن انتهی و خطابی گفت گمان میکردم که این دو جبل اند تا آنکه ثابت شد که دو چشمه اند گفت بلال اللهم العن شيبة بن ربيعة بفتح میم و سکون تحتیه و فتح موحده وعتبة بن ربيعة بضم مهمله و سکون قاف وامية بن خلف بضم همزه و فتح میم و تشدید تحتیه خداوندا دور گردان این سه کس را از رحمت خود كما اخرجونا من ارضنا الى ارض الوباء چنانچه برآوردند ما را از زمین ما که مکه است بسوی زمین وبا کنایت کرد از زمین مدینه که در آن هنگام ناموافق بود ثم قال رسول الله بسبب این حال گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم اللهم حبب الينا المدينة كحبنا مكة او اشد خداوندا محبوب گردان بسوی ما مدینه را مانند محبت ما مکه را بلکه سخت تر و بیشتر از محبت که اللهم بارك لنا في صاعنا

بن قتيبة قال حدثنا المثنى بن سعيد القصير قال حدثني ابو جمرة قال قال لنا ابن عباس الا اخبركم باسلام ابي ذر
گفت ابو جمره گفت ما را ابن عباس آیا خبر نکنم شما را باسلام ابی ذر که چگونه آن بود ... قال قلنا بلى گفت
ابو جمره گفتیم خبر ده ما را قال قال ابو ذر كنت رجلا من غفار گفت ابن عباس گفت ابو ذر بودم من مردی از بنی غفار فبلغنا
ان رجلا قد خرج بمكة يزعم انه نبي پس رسید ما را اینکه مردی تحقیق بیرون آمده بمکه دعوی میکند که من پیغمبرم فقلت لاخي
انطلق الى هذا الرجل كلمه واتني بخبره پس گفتم برادر خود را برو بسوی این مرد و سخن کن با وی و بیار خبر او را فانطلق
برادرم فلقيه ثم رجع پس رفت برادر من و ملاقات کرد آنحضرت را پس باز آمد فقلت ما عندك پس گفتم چه خبر است نزد تو
فقال والله لقد رأيت رجلا يأمر بالخير وينهى عن الشر پس گفت بخدا سوگند تحقیق دیدم مردی را که امر میکند بنیکوئی و منع میکند
مردم را از بدی ... دیدم او را که امر میکند بمکارم اخلاق و شنیدم کلامی را که شعر نیست فقلت له لم تشفني
من الخبر پس گفتم شفا ندادی مرا از خبری که گفتی فاخذت جرابا وعصا پس گرفتم انبانی را و عصائی
ثم اقبلت الى مكة پس پیش آمدم بمکه فجعلت لا اعرفه واكره ان اسال عنه پس گشتم که نمی شناسم او را و ناخوش داشتم
که بپرسم از وی ... واشرب من ماء زمزم واكون في المسجد و میخوردم آب زمزم را و میبودم در مسجد قال فمر بي
علي فقال كان الرجل غريب قال قلت نعم پس گفت علی آیا گویا که مردی
غریب است ... قال فقال انطلق الى المنزل پس گفت برو بمنزل من قال فانطلقت معه ...
لا يسألني عن شيء ولا اخبره ...
... فلما اصبحت غدوت الى المسجد لاسال عنه ...
وليس احد يخبرني عنه بشيء ... فمر بي علي فقال اما نال
للرجل يعرف منزله بعد ... قال قلت لا ...
... قال ما امرك وما اقدمك هذه البلدة ...
قال قلت له ان كتمت علي اخبرتك ... قال فاني افعل
... قال قلت له بلغنا انه قد خرج ههنا رجل يزعم انه نبي ...
... فارسلت اخي ليكلمه پس فرستادم برادر خود را ...
... فرجع ولم يشفني من الخبر ... فاردت ان القاه ...
فقال له اما انك قد رشدت ... هذا وجهي
اليه فاتبعني ... ادخل حيث ادخل ... فاني ان رايت
احدا اخافه عليك قمت الى الحائط ...
... كاني اصلح نعلي ...

كتاب الصوم

باب وجوب صوم رمضان

حضرت شريف از شصت سال است و بعد از هجرت چهل سال در قيد حيات بود و سال ايمان ابى ذر در ابوائل اسلام است تعني منبت
بعد پس گذشت على و گذشت باوى حتى دخل دخلت معه على النبى صلى الله عليه وسلم تا آنكه در آمد على و در آمد من
باوى به پيغمبر صلى فقلت له اعرض على الاسلام پس گفتم مر آنحضرت را عرض كن اسلام بر من و بگو كه چكار بايد كرد فعرضه
فاسلمت مكانى پس اظهار كرد اسلام را پس اسلام آوردم و قبول نمودم در جاى خود يعنى توقفى نكردم فقال لى يا ابا ذر
اكتم هذا الامر وارجع الى بلدك پس فرمود مرا اى ابا ذر پوش اين امر را يعنى پوشيده دار و باز گرد بسوى بلده خود و اذا بلغك
ظهورنا فاقبل پس وقتيكه برسد ترا خبر ظهور و غلبه اهل اسلام پس بروى آر و بيا فقلت والذى بعثك بالحق لاصرخن
بها بين اظهرهم پس گفتم سوگند مى كنم بآنكه فرستاده است ترا بنبوت هر آينه بلند سيكنم آواز را بكلمه اسلام ميان ايشان
فجاء الى المسجد وقريش فيه پس آمد بجانب مسجد حرام و كفار قريش در مسجد بودند فقال يا معشر قريش انى اشهد ان
لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله پس گفت ابوذر اين قول را و گفت اى گروه قريش تحقيق گواهى ميدهم
بصدق قلبى كه نيست معبود برحق و سزاوار پرستش مگر خداى پاك خالق زمين و آسمان و گواهى ميدهم يعنى از صميم قلب كه
بتحقيق محمد بنده خدا است و فرستاده اوست فقالوا قوموا الى هذا الصابى پس گفتند برخيزيد بسوى اين برگشته از دين
فقاموا فضربت لاموت پس برخاستند كه قرار پس زده شدم من براى اينكه بميرم يعنى قصد ايشان از زدن آن بود كه بميرم
فادركنى العباس فاكب على پس دريافت مرا عباس باين حال پس بر روى افتاد بر من ثم اقبل عليهم فقال
ويلكم تقتلون رجلا من غفار پس روكرد بر قريش و گفت واى شما را مى كشيد مردى را از قوم غفار و متجركم
على غفار رجال اكر جاى تجارت شما و رهگذر شما بر غفار است فاقلعوا عنى پس باز مانند از زدن من فلما ان اصبحت الغد
پس هرگاه صبح كردم روز ديگر رجعت فقلت مثل ما قلت بالامس باز رفتم پس گفتم آنچه گفته بودم ديروز فقالوا قوموا
الى هذا الصابى پس گفتند برخيزيد بسوى اين برگشته از دين فصنع بى ما صنع بالامس پس كرده شد بمن چيزيكه
كرده شده بود ديروز فادركنى العباس فاكب على وقال مثل مقالته بالامس ترجمه بالا مذكور شد قال فكان هذا
اول اسلام ابى ذر پس گفت ابن عباس اين حال در اول اسلام ابى ذر

باب جهل العرب در بيان نادانى عرب حدثنا

ابو النعمان قال حدثنا ابو عوانة عن ابى بشر عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال اذا سرك ان تعلم جهل العرب
مرويست از ابن عباس گفت وقتيكه خوش آيد ترا دانستن جهل عرب فاقرأ ما فوق الثلثين ومائة فى سورة الانعام
پس بخوان آيتى كه بالاى يكصد و سى آيت است در سورة انعام و آن اين است قد خسر الذين قتلوا اولادهم سفها بغير علم
تحقيق زيان كار شدند آنانكه كشتند اولاد خود را از روى بيخردى و نادانى الى قوله قد ضلوا وما كانوا مهتدين تحقيق
گمراه شدند و نبودند راه يابندگان

باب من انتسب الى آبائه فى الاسلام والجاهلية در ذكر كسى كه انتساب كند
بسوى پدران خود كه در اسلام اند و در جاهليت يعنى بطريق مفاخرت و مباهات انتساب كند بسوى پدران خود و حديث مذكور اين
دلالت دارد بدين معنى و جواز آن وقال ابن عمر وابو هريرة عن النبى صلى الله عليه وسلم ان الكريم ابن الكريم ابن الكريم
ابن الكريم يوسف بن يعقوب بن اسحق بن ابراهيم خليل الله درين سخن كه پيش نظر است و در شرح قسطلانى نيز كه كريم واقع شده قابل آنست
كه جواز كريم باشد چنانكه در احاديث ديگر مذكور است پس آنحضرت كه ذكر نسب يوسف عليه السلام كرده دلالت دارد كه غير آنحضرت
نيز اگر براى خود و غير خود ذكر كند روا باشد و اين حديث مطابق جزء اول از ترجمه است وقال البراء عن النبى صلى الله عليه وسلم

الجزء السابع عشر فتح الاسلام

چنانكه فرض كرده شده بر امتهائى كه پيش از شما
اند از وقت آدم عليه السلام كما ذكره المفسرون و
ذكر كرده اند بعضى صوفيه كه آدم وقتى كه خورد از شجره
پس توبه كرد متاخر شد قبول توبه او بجهت آنچه باقى
ماند در جسد وى از آن لقمه يعنى سى روز چون صاف شد
جسد وى از آن قبول كرده شد توبه وى پس فرض
كرده شد بر ذريت وى روزه سى روز و آين حكايت
است بى ثبوت سند در آن اگرچه قبول كرده شود
قول او و درست يافتن آن كما قاله العسقلانى
و نزد بعضى اگرچه مطلق صوم وجوب آن شامل است
مر جميع امم را وليكن صوم رمضان از خصائص
اين امت است و راجع كنند تشبيه را در كما كتب
بمطلق صيام نه در وقت و نه در مقدار لعلكم تتقون
تا شما پرهيز كنيد معاصى را چه صوم كسر ميكند شهوت
را حدثنا قتيبة بن سعيد الثقفى قال حدثنا اسمعيل
بن جعفر عن ابى سهيل عم نافع بن مالك
بن ابى عامر عن ابيه عن طلحة بن عبيد الله كه يكى
از عشره مبشره است رضى الله عنهم ان اعرابيا جاء
الى رسول الله بتحقيق باديه نشينى آمد بسوى پيغمبر خدا
صلى الله عليه وآله وسلم ثائر الراس پريشان موى
موى سر فقال پس گفت يا رسول الله اخبرنى
ماذا فرض الله على من الصلوة آگاه فرما مرا كه چيز
و چه قدر فرض كرده است خدا تعالى بر من از نماز
فقال الصلوات الخمس فرمود نماز پنجگانه
و شما را آن تطوع شيئا يعنى فرض نيست سواى
آن مگر آنكه تطوع كنى و از خود ادا كنى چيزى از نماز

...ابن عبد المطلب گفت برابرست یا ذنب از پیغمبر چنانکه فرمود من ابن عبد المطلب پس نسبت کرده آنحضرت خود را بجد که در جاهلیت بود و این حدیث مطابق جزو ثانی ترجمه است **حدثنا** عمر بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنی عمرو بن مرة عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال لما نزلت وانذر عشیرتک الاقربین گفت ابن عباس چون نازل شد این آیت و بترسان خویشان خود را نزدیک تر جعل النبی صلی الله علیه وسلم ینادی گشت پیغمبر خدا آواز میکند عشیرت خود را یا بنی فهر یا بنی عدی یا بنی عدی ببطون قریش حتی اجتمعوا بفتح عین مهمله کرلهٔ کعب بن لوی بن غالب بن فهرست بطون قریش نزد گردد قبیلهای قریش را **وقال لنا قبیصة** حدثنا سفیان عن حبیب بن ابی ثابت عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال لما نزلت وانذر عشیرتک الاقربین جعل النبی صلی الله علیه وسلم یدعوهم قبائل قبائل گشت پیغمبر خدا میخواند قریش را قبیله قبیله ای بنی فلان ای بنی فلان **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یا بنی عبد مناف اشتروا انفسکم من الله ای اولاد عبد مناف بخرید خود را از خدا یعنی خلاص کنید خود را از عذاب بطاعت و عبادت که حکم ثمن دارد و آنکه در قول قرآن واقع شده ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم بتحقیق خدا خرید از مسلمانان ایشان را یعنی مسلمانان فروختند از خود و ما کاختیار میکند ایشان را بجز جنگ و دشمن کش بهشت و نعیم هست یا بنی عبد المطلب اشتروا انفسکم من الله یا ام الزبیر بن العوام عمة رسول الله یا فاطمة بنت محمد اشتریا انفسکما من الله ای صفیه مادر زبیر بن عوام عمه رسول خدا ای فاطمه دختر محمد بخرید شما هر دو خود را از خدا لا املک لکما من الله شیئا مالک نیستم من برای شما از جانب خدا چیزی را یعنی دفع نمیتوانم کرد عذاب شما را اگر خواهد عذاب کند و نفع نمیرسانم از خود برای شما سلانی من مالی ما شئتما سوال کنید مرا از مال من هرچه خواهید که میدهم شما را ابو الحدیث که ابن عباس روایت نمود و ابو هریره نیز مرسل صحابی است یعنی بواسطه مذکور نیست زیرا که این قصه در مکه بوده است و آیت مذکوره هم نازل در مکه شده است مروی است که بعد از نزول آیه آنحضرت بکوه صفا برآمده ندا کرد قبائل قریش را و ابن عباس در آن وقت یا متولد نشده یا صبی خورد بود و اسلام ابو هریره بمدینه است لیکن گویند محتمل که این قصه مکرر روی داده باشد و این احتمال چیزی نیست و آنکه تقویت این احتمال کرده حدیث ابی امامه که در طبرانی است که چون آیه وانذر عشیرتک الاقربین نازل شد جمع کرد آنحضرت بنی هاشم را و از زنان خود و اهل بیت را پس فرمود ای بنی هاشم اشتروا انفسکم من النار و اسعوا فی فکاک رقابکم یا عائشة بنت ابی بکر یا حفصة بنت عمر و تمام سیاق الحدیث تمام نیست این تعلیل چرا که در مدینه بوده و آن قصه که ندا کرد قبائل قریش را و ایشان را اندر مکه واقع شده بحق در روایت این قصه است که ابن عباس بر بر ابو لهب گفت تبا لک

باب ابن اخت القوم و مولی القوم منهم خواهرزاده مردم و آزاد کرده مردم از ایشانند یعنی در حکم ایشان اند در میراث و جز آن و مولی یا بمعنی حلیف هم گفته اند **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن قتادة عن انس قال دعا النبی صلی الله علیه وسلم الانصار فقال طلبید پیغمبر خدا انصار را فرمود ایشان را هل فیکم احد من غیرکم فرمود هست در میان شما احدی غیر شما قالوا لا الا ابن اخت لنا گفتند نیست کسی مگر خواهرزاده ما فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ابن اخت القوم منهم پس فرمود رسول خدا خواهرزاده قوم از ایشان است استدلال کرده اند حنفیه باین حدیث بر وراثت پدران خواهرزاده و از قول ذوی الارحام اگر عصبه و صاحب فرضی نباشد و این حدیث تمام وارد گردد در کتاب فرائض مذکور است و حدیثی که مطابق جزو دیگر از ترجمه کرده مولی القوم منهم باشد مذکور نیست **باب قصة الحبش** ذکر قصه حبش و حبشه مخرکتین قوم سیاهان بر وجمع احبش است

صلی الله علیه وآله وسلم لشرائع الاسلام باحوال که شروع کرده خدا تعالی در اسلام از فرض وصدقه و نحو و دیگر آن که ثابت شده فرضیت آن در آن وقت و حکم کرده شد آن وقت فرض گشته اسلام یا فرض بود بر سائل پس داخل اجر میشود گفت والذی اکرمک بالحق لا اتطوع شیئا پس گفت اعرابی سوگند آن کس که بزرگی داده است ترا بحق زیاده نمیکنم چیزی را و لا انقص مما فرض الله علی شیئا و کم نمیکنم از آنچه فرض گردانیده است خدا تعالی بر من چیزی را و احتمالات مراد از این عبارت در کتاب الایمان گذشت فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم افلح ان صدق رستگار شد و در رسید اگر راست گفته و ثابت ماند بر آنچه گفت او دخل الجنة ان صدق یا در آمد در بهشت اگر راست گفت شک راوی است و در بعضی نسخ او واقع است **حدثنا** مسدد قال حدثنا اسمعیل عن ایوب عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما قال صام النبی صلی الله علیه وآله وسلم عاشوراء روزه داشت پیغمبر خدا روز عاشورا که عبارت است از روز دهم از محرم است و بعضی نهم را اعتبار کنند و صحیح دهم است و امر بصیامه و امر کرد مردم را بروزه داشتن آن روز فلما فرض رمضان ترک پس هرگاه فرض کرده شد روزه ماه رمضان گذاشته شد صوم عاشورا و منسوخ گشت بدین قائل اند حنفیه و مشهور از شافعیه عدم وجوب صوم است پیش از صوم رمضان و حدیث ابن عمر و عائشه که بیاید حجت است بر ایشان و کان عبد الله لا یصومه الا ان یوافق صومه و بود ابن عمر که روزه نمیداشت عاشورا را مگر آنکه موافق می افتاد این روزه بروز صومی که معتاد داشت **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا اللیث عن یزید بن ابی حبیب

وقول النبي صلی اللہ علیہ وسلم ناسی اربدۃ بفتح ہمزہ وسکون راء وکسر باء وفتح دال مہملہ بعضے بفتح باء گویند نام اجداد ایشانست بعضی گفتہ اند کہ حبش پسر کوش بن حام ولد نوح است علیہ السلام وانبیا ہفت برادر بودند سند وہند وزنج وقبط وحبشہ ونوبی وکنعان ہر طائفہ از ایشان منسوب بیکی از اینہا ست حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شہاب عن عروۃ عن
عائشۃ ان ابا بکر دخل علیہا مروی است از عائشہ کہ ابو بکر رضی اللہ عنہ درآمد بروی یعنی بمنزل وی وآمد بود نزد عائشہ جاریتان فی ایام منی
یعنی دو کنیزک خرد در ایام منی تدففان وتضربان کہ دف میزدند ودیگر بازی میکردند والنبی صلی اللہ علیہ وسلم متغش بثوبہ
پیغمبر خدا پیچیدہ بود خود را بجامہ وبرروی خود کشیدہ بود جامہ را فانتہرہما ابو بکر پس منع کرد آنہا را ابو بکر فکشف النبی صلی اللہ علیہ
وسلم عن وجہہ پس دور کرد پیغمبر جامہ از روی خود فقال دعہما یا ابا بکر فانہا ایام عید پس فرمود بگذار آنہا را ای ابو بکر
بعلت تحقیق این ایام روزہای عید است وتلک الایام ایام منی وآن روزہا روزہای منی بود این حدیث بشرح وبسط سبق ذکر یافتہ
بارہا وتنہا کی کرد انحضرت نقل کردہ بیکبار یکہ زیادتی آنکہ ابو بکر گفت امزمار الشیطان فی بیت رسول اللہ دیگر آنکہ جون عمر آمد بہا گریختند
وآنحضرت فرمود ان الشیطان لیفر من ظل عمر وقالت عائشۃ رأیت النبی صلی اللہ علیہ وسلم وگفت عائشہ دیدم پیغمبر خدا را
یسترنی وانا انظر الی الحبشۃ کہ می پوشید مرا در پس پشت خود وحال آنکہ من نظر میکردم بسوی حبشہ وہم یلعبون فی المسجد وحال آنکہ
ایشان بازی میکردند در مسجد بسپر وتیر فزجرہم عمر پس منع کرد ایشان را عمر فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم دعہم پس فرمود پیغمبر بگذار
ایشان را کہ بازی کنند امنا بنی ارفدۃ ایمن ایمن بودہ باشید ای بنی ارفدۃ یعنی من الامن میخواہد کہ ایمن باشید

باب من احب ان لا یسب نسبہ

کسیکہ دوست دارد کہ دشنام دادہ نشود اہل نسب او حدثنا عثمان
بن ابی شیبۃ قال حدثنا عبدۃ عن ہشام عن ابیہ عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت استأذن حسان النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی ہجاء المشرکین
گفت عائشہ طلب اذن کرد حسان پیغمبر خدا را در ہجو کردن مشرکان قال کیف بنسبی فرمود چگونہ میکنی بنسب من کہ در ایشان است
یعنی ہجو چگونہ کہ اہل نسب داخل درآن باشد فقال حسان لأسلنک منہم کما تسل الشعرۃ من العجین پس گفت حسان ہر آینہ
بیرون آرم ترا از ایشان چنانکہ کشیدہ میشود موی از خمیر کہ اثری ازان بروی نماند وعن ہشام عن ابیہ قال ذہبت اسب حسانا
عند عائشۃ وہشام روایت کردہ است از پدر خود عروہ کہ گفت رفتم من کہ دشنام دہم حسان را نزد عائشہ وآن در ایام افک بودہ
کہ بسبب بشریت وتقدیر الہی حسان داخل اہل افک شدہ بود فقالت لاتسبہ فانہ کان ینافح عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت
عائشہ دشنام مکن او را پس بتحقیق بود حسان کہ دفع سخن میکرد از جانب رسول خدا مشرکان را یعنی معارضہ میکرد باآنہا وہجو ایشان میگفت
بعنت پیوستہ کرد آنحضرت قال ابو عبد اللہ نفحت الدابۃ اذا رمحت بحوافرہا ونفحہ بالسیف اذا تناولہ من بعید آن یعنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ
دربیان چیزی کہ آمدہ است از احادیث وآیات کہ مشتمل است بر نامہای آنحضرت وقول اللہ تعالی ما کان محمد ابا احد من رجالکم الآیۃ وقولہ محمد
رسول اللہ والذین معہ اشداء علی الکفار وقولہ من بعدی اسمہ احمد وقول عیسی است گفتہ بودہ قال رسول اللہ من بعدی اسمہ احمد حدثنا
ابراہیم بن المنذر قال حدثنی معن عن مالک عن ابن شہاب عن محمد بن جبیر بن مطعم عن ابیہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم لی خمسۃ اسماء گفت مطعم فرمود رسول خدا مرا پنج نام است انا محمد واحمد وانا الماحی الذی یمحو اللہ بی الکفر
ومن ماحی ہست آنکہ دور میکند خدا بمن کفر را وانا الحاشر الذی یحشر الناس علی قدمی ومن حاشرم آنکہ برانگیختہ میشوند مردم
بر قدم من یعنی پس از من وانا العاقب ومن عاقبم ام وارم کہ بعد از من پیغمبری دیگر مبعوث نخواہد شد حدثنا علی بن عبد اللہ
قال حدثنا سفیان عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا تعجبون کیف یصرف اللہ عنی شتم

الجزء السابع بشرح الاسلام — کتاب الصوم

صوم عاشورا کہ روزہ دارد آن را وکسیکہ نخواہد افطار
کند آن را کہ وجوب نماند وآمر اد الاطار در صوم شہر رمضان
مرجح این صوم کما قالوا وکلام در صوم عاشورا وسائل
آن در حدیث در آخر کتاب الصیام بتفصیل بیاید انشاء اللہ
تعالی باب فضل الصوم ذکر فضیلت عمل روزہ
داشتن حدثنا عبد اللہ بن مسلمۃ شنیدہ نفوذ سمع ادی
وادام بعد سنین ساکن قال حدثنا مالک عن ابی الزناد
عن الاعرج عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ ان رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال الصیام جنۃ
روزہ سپر وحجاب است از شر شیطان ووسوسہ دنیا واز
آتش دوزخ در آخرت فاذا کان احدکم صائما
فلا یرفث پس اگر باشد یکی از شما روزہ دار پس
باید کہ تکلم نکند بکلام قبیح فحش نگوید ولا یجہل بجہل
اعمال جہل ما جون دروغ وخصومت وبہتان
ملند کردن آواز ودشنام وچنین اعمال اگرچہ ممنوع است
بے صوم نیز ولیکن مقصود تاکید منع است در صوم
اشعار بآنکہ بار مرد این صوم تمام نشود مگر باز داشتن
از چنین چیزہا وان امرؤ قاتلہ او شاتمہ فلیقل انی صائم
پس اگر مردی قتال کند یعنی خصومت کند روزہ دار را
یا دشنام دہد او را پس باید بگوید کہ من روزہ دارم یعنی در اقتصار
قول تو در ترا انتقام کردہ نمی توانم بہر روزہ دار این کلمہ را گوید
مرتین دو بار باصل زآن گفتن زبان است مخاطب را
ودانستہ کہ مراد گفتن بدل بودہ باشد شبہ گرد در ملکات
لیستود وبعضے گویند اگر رمضان است بزبان گوید وگر نہ
بدل تا از ریا دور باشد چنانکہ گردہ قاضی ابو بکر بن عربی
کہ در رمضان الغرض بزبان گوید والذی نفسی
بیدہ وسوگند قسم بکسی کہ حیات من در دست قدرت اوست
لخلوف فم الصائم اطیب عند اللہ من ریح المسک
ہر آئینہ بوی دہن روزہ دار خوشتر است نزد خدا تعالی

سخنے شنیم قریش لعنہم آیا عجب نمیکنید چگونہ باز میدارد خدا از من دشنام قریش را و لعنت ایشان را یشتمون مذمما و یلعنون مذمما
وانا محمد دشنام می کنند مذمم را و لعنت می کنند مذمم را و من محمدم کفرہ تا پاک نام آنحضرت را کہ شعر ہجو میخواہند تحقیق ایشان
میگفتند و آن نام آنحضرت نبود و باین نام ایشان را کسی نمیشناخت پس نفرین این ملعونان راجع بآنحضرت نمی نشست

باب خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وسلم بیان آنکہ آنحضرت خاتم انبیا بود حدثنا محمد بن سنان قال

حدثنا سلیم بن حیان قال حدثنا سعید بن میناء عن جابر بن عبد اللہ قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم مثلی ومثل الانبیاء گفت جابر فرمود پیغمبر خدا
حال من و حال انبیا کمثل رجل بنی دارا مانند حال یک مرد است کہ بنا کرد سرائی را فاکملها واحسنها
مرافقت و نیکو کرد مگر جای یک خشت الا موضع لبنة پس تمام کرد سرا را و نیکو کرد مگر جای خشتی تمام کردہ گشت
فجعل الناس یدخلونها و یتعجبون پس گشتند مردم کہ در می آیند دران سرا و خوش می کنند حسن آن را و یقولون لولا
موضع اللبنة و میگویند اگر نبودی جای خشتی خلل ہر آئینہ کامل بودی پس من آمدم و تمام کردم بنای دین را و تکمیل کردم
اخلاق مرضیہ را مقصود ازین تشبیہ این است کہ من خاتم پیغمبرانم چنانکہ در حدیث لاحق تصریح فرمودہ کہ کار انبیا و رسالت
وکار دین ناتمام بود آنحضرت آمدہ تکمیل کرد نہ آنکہ نقصان در دین بقدر یک خشت نسبت بتمام سرا ماندہ بود حدثنا قتیبة
بن سعید قال حدثنا اسمعیل بن جعفر عن عبد اللہ بن دینار عن ابی صالح عن ابی ہریرة ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ان مثلی
ومثل الانبیاء من قبلی کمثل رجل بنی بیتا فاحسنہ واجملہ الا موضع لبنة من زاویة نیکو کرد و خوب کرد مگر جای یک خشت از گوشہ
فجعل الناس یطوفون بہ و یتعجبون لہ پس گشتند مردم گرد او و میگردند و تعجب میکنند مراد از حسن آن و یقولون ہلا وضعت
ہذہ اللبنة و میگویند چرا نہادہ نشد این خشت قال فانا اللبنة فرمود پس منم آن لبنة وانا خاتم النبیین و منم ختم کنندہ انبیا

باب وفات النبی صلی اللہ علیہ وسلم حدثنا عبد اللہ بن یوسف قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن

شہاب عن عروة بن الزبیر عن عائشة ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم توفی وهو ابن ثلاث وستین مروی است از عائشہ کہ تحقیق پیغمبر خدا
وفات یافت و حال آنکہ وے شصت و سہ سالہ بود وقال ابن شہاب واخبرنی سعید بن المسیب مثلہ گفت ابن شہاب خبر داد مرا
سعید بن مسیب مانند آن

باب کنیة النبی صلی اللہ علیہ وسلم

کنیت علمی کہ مصدر باب و ابن باشد بطریق مدح و
ذم باشد اسم و رای آن ہر دو را گویند و علم شامل است ہمہ را حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن حمید عن
انس قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی السوق گفت انس بن مالک بود پیغمبر خدا در بازار فقال رجل یا ابا القاسم فالتفت النبی
صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت مردی مروی است کہ یہودی بود ای ابا القاسم پس التفات کرد پیغمبر خدا زیادہ کردہ است مولف در روایت
آدم از شعبہ گفت آن مرد من نخواندہ ام مگر این را اشارت بدیگری کرد فقال سموا باسمی ولا تکتنوا بکنیتی فرمود نام کنید بنام من
وکنیت نکنید کسی را بکنیت من کہ ابو القاسم است حدثنا محمد بن کثیر قال اخبرنا شعبة عن منصور عن سالم عن جابر عن النبی صلی اللہ
علیہ وسلم قال سموا باسمی ولا تکتنوا بکنیتی حدثنا علی بن عبد اللہ قال حدثنا سفیان عن ایوب عن ابن سیرین قال سمعت ابا ہریرة یقول قال ابو القاسم
صلی اللہ علیہ وسلم سموا باسمی ولا تکتنوا بکنیتی تسمیہ کنید بنام من و کنیت مکنید بکنیت من گفتہ اند کہ این منع در زمان آنحضرت بود
از جہة التباس و بعضی گویند کہ مخصوص بود بآنکہ نام او محمد یا احمد باشد پس معنی آنست کہ جمع مکنید در اسم و کنیت من شیوہ نماید
بعد از زمان آنحضرت نیز محل التباس و اشتباہ است اگر کسی گوید ابا القاسم محمد سامع در اشتباہ می افتد کہ آیا حدیث میگویند از آنحضرت
و نیز باستماع نام شریف آنحضرت بمقتضای حدیث مشہور صلوة باید فرستاد و بقطع نظر از اشتباہ ادب ہمین است

کسی را نخوانند بکنیت آنحضرت یا بو القاسم بنام اکبر اولاد آنحضرت است و ابو ابراهیم نیز کنیت آنحضرت آمده داشتن آنچه روایت کرده کروزی جبرئیل آمد و گفت السلام علیک یا ابا ابراهیم و ابو الارامل و ابو المؤمنین نیز کنیت آنحضرت است ذکره ابن دحیة

باب حدثنا اسحق بن ابراهیم قال اخبرنا الفضل بن موسی عن الجعید بن عبد الرحمن رأیت السائب بن یزید ابن اربع وتسعین روایت از جعید بن عبد الرحمن که گفت دیدم سائب بن یزید را که پسر نود و چهار سال بود جلدا معتدلا قوی و درست که انحنائی نداشت یا معتدل مزاج بود فقال قد علمت ما متعت به سمعی و بصری الا بدعاء رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت بتحقیق دانستم که بهره مند نشده ام باین سمعی و بصری بدل از ضمیر مجرور یعنی بهره مند نشده سمع من و بصر من مگر بدعا رسول خدا ان خالتی ذهبت بی الیه بتحقیق خاله من برد مرا نزد آنحضرت فقالت یا رسول الله ان ابن اختی شاک گفت ای رسول خدا بتحقیق پسر خواهر من بیمار است فادع الله له قال فدعا لی پس دعا کن خدا را برای وی گفت پس دعا کرد آنحضرت مرا

باب خاتم النبوة در بیان حدیثی که در صفت خاتم نبوت آمده حدثنا محمد بن عبید الله قال حدثنا حاتم عن الجعید بن عبد الرحمن قال سمعت السائب بن یزید گفت جعید شنیدم سائب بن یزید را قالت ذهبت بی خالتی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت سائب برد مرا خاله من نزد رسول خدا فقالت یا رسول الله ان ابن اختی وقع پس گفت ای رسول خدا خواهر زاده من افتاده در مرض در بعضی روایات وقع بفتح واو و کسر قاف و تنوین مهمل است بمعنی وجع یعنی درد ناک فمسح راسی و دعا لی بالبرکة پس مسح کرد سر مرا و دعا کرد مرا ببرکت در عمر و حال فتوضأ فشربت من وضوئه و وضو کرد آنحضرت پس نوشیدم من از آب وضوی آنحضرت ثم قمت خلف ظهره فنظرت الی خاتم بین کتفیه بکسر التاء و فتحها آنحضرت پس نظر کردم بسوی خاتمی که میان دو شانه آنحضرت بود مثل زر الحجلة مانند گره حجله یعنی پرده عروس زر بمعنی بیضه و حجله بمعنی جانور که خرد تر از کبوتر نیز گفته اند و جزم کرده است باین ترمذی و نزد مسلم مثل بیضة حمامة و در حدیث ابن عمر نزد ابن حبان مثل البندقة من اللحم مانند غلوله از گوشت و نیز بروایت ترمذی گوشتی برآمده و در مواهب لدنیه گفته مکتوب بود در میان آن ان الله وحده لا شریک له در بنا بر توجه حیث کنت فانک منصور ما قال ابن حجر گفته ثابت نشده است چیزی از ان یعنی صحت نرسیده و این رافع تم شرت اران میگویند کردر کتب سابقه در صفت آنحضرت نوشته اند که وی خاتم انبیا است و یکی از علامات وجود شریف وی آنست که میان دو شانه او این علامت می باشد حاکم از وهب ابن منبه آورده که هیچ پیغمبری نبود که در دست راست او علامت نبوت نبوده علامت نبوت آنحضرت در میان دو کتف بود و مقابل قلب شریف وی صلی الله علیه وسلم قال ابن عبید الله الحجلة من حجل الفرس الذی بین عینیه ابن عبید اسم حجله بضم مهمله و سکون جیم مشتق است از حجل اسپ بجا و فتح جیم و در روایت ابی ذر بفتح هر دو الذی بین عینیه آنست که میان دو چشم اسپ است داغی سفید یعنی بر پیشانی آن و استبعاد کرده اند در این تفسیر که تحجیل اسپ در پایهای اسپ می باشد و جواب آنست که تحجیل بمعنی غره هم می آید بر وجه مجاز یا اشتراک و مواخذه کرده اند بر این جواب که بر تقدیر تسلیم این معنی فائده نخواهد شد و میتوان گفت که غره بمعنی سفیدی پیشانی اسپ است که گویند آن ستاره است می باشد و تخصیص میکنند قدر آنرا که بقدر تکمه و بیضه بود قال ابراهیم بن حمزة مثل زر الحجلة قال ابو عبد الله الصحیح الراء قبل الزاء گفت مولف ابو عبد الله در روایت صحیح آنست که راء پیش از زاست و نزد بعضی بعینه گفته اند

باب صفة النبی صلی الله علیه وسلم در بیان خلق صورت ظاهر و خلق و سیرت باطن آنحضرت حدثنا ابو عاصم عن عمر بن سعید بن ابی حسین عن ابن ابی ملیکة عن عقبة بن الحارث قال صلی ابو بکر العصر ثم خرج یمشی گفت عقبه نماز گذارد ابو بکر صدیق رضی الله عنه عصر را پس بر آمد از نماز گذارده میرفت فرای الحسن یلعب

الجزء السابع شیخ الاسلام | کتاب الصوم

و گفته صوم بر چهار قسم است صوم عوام و آن امساک از اکل و شرب و جماع است و صوم خواص العوام و این با اجتناب محرمات از قول و فعل و صوم خواص و آن صوم از غیر ذکر خدا و عبادت وی و صوم خواص الخواص صوم از غیر خدا پس نیست فطر ایشان را مگر روز لقای و این مقامی است عالی و لیکن در حصر کردن مراد از صوم در یک قسم نظر است کذا الکرمانی باب الصوم کفارة روزه داران کفاره گناهان است و آنچه وارد شده در بعضی احادیث کل العمل کفارة الا الصیام مراد بدان اعتبار صیام است از حکم سایر اعمال در باب ثواب یا کفارت اگر چه کفارت نیز باشد چنانچه ظاهر است از روایتی که در مسند احمد است کل العمل کفارة الا الصوم لی و انا اجزی به

حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا جامع بن راشد عن ابی وائل عن حذیفة قال قال عمر من یحفظ حدیث النبی صلی الله علیه وسلم فی الفتنة گفت حذیفه بن الیمان گفت امیر المؤمنین عمر کیست که یاد میدارد حدیث پیغمبر را در باب فتنه و فتنه بمعنی ابتلا و آزمایش و گمراه شدن و کفر آمده قال حذیفة انا سمعته یقول پس گفت حذیفه من شنیده ام آنحضرت را که میگفت فتنة الرجل فی اهله و ماله و جاره یعنی ابتلا و آزمایش و گناه مرد در اهل و عیال و مال و همسایه او است که مراعات حقوق ایشان باعتدال چنانکه باید نکند و با افراط و تفریط ارتکاب منهیات می نماید و تقصیر میکند تکفرها الصلوة والصیام والصدقة می پوشد آن فتنه و تقصیرات را نماز و روزه و صدقه یعنی محو میشوند گناهان صغیره و نیز گناه و ذنوب است قال لیس اسأل عن ذه گفت عمر رضی الله عنه نیستم که می پرسم از این فتنه ای دیگر انما اسأل عن التی تموج کما یموج البحر می پرسم مگر از

مع الصبیان پس دید حسن بن علی را رضی اللہ عنہما بازی میکرد با خردان و عمر شریف او در وفات ہفت سال رسیدہ بود و بازی کردن وی انچہ مناسب این حال بودہ شمایلہ علی انقہ پس برداشت ابوبکر حسن را بر دوش خود و گفت بابی شبیہ بالنبی

لا شبیہ بعلی و گفت فدا سازم او را پدر خود یعنی بدل پدر من است مشابہ است بپیغمبر خدا نیست مشابہ بعلی این حدیث بتحقیق روایت کردہ اند و علی بضحک و علی مرتضی خندہ میکرد و ازین اداء ابوبکر بدایات صحیحہ ثابت شدہ کہ حسن بن علی مشابہ تمام بصورت آنحضرت داشت چنانکہ اگر کسی در خواب می دید آنحضرت را کہ بشرف صحبت نرسیدہ بود امام حسن دیدہ امام باو رجوع کردند خواب را تصدیق می نمودند حدثنا احمد بن یونس قال حدثنا زهیر قال حدثنا اسمٰعیل

عن ابی جحیفۃ قال رأیت النبی صلی اللہ علیہ وسلم وکان الحسن یشبہہ گفت ابو جحیفہ دیدم پیغمبر خدا را و حسن بن علی مشابہت داشت با آنحضرت مقصود او تقریر رویت و صحبت خود است و نیز واقع شدہ است در حدیث انس در مناقب کہ امام حسن و جمع کردہ اند درین دو حدیث کہ امام حسن از سینہ تا فرق سر مشابہ تر بود و امام حسین از پایان تر از سینہ حدثنا عمرو بن علی

قال حدثنا ابن فضیل قال حدثنا اسمٰعیل بن ابی خالد قال سمعت ابا جحیفۃ قال رأیت النبی صلی اللہ علیہ وسلم وکان الحسن بن علی یشبہہ گفت دیدم پیغمبر خدا را و بود حسن بن علی مانند وی داشت بپیغمبر خدا قلت لابی جحیفۃ صفہ لی گفتم مرا ابی جحیفہ وصف کن گفتم مرا سپاہی من قال کان ابیض قد شمط گفت بود سفید رنگ تحقیق سیاہی موی وی آمیختہ بود بسفیدی منقول است از اصمعی و تنکہ دید مردی بیاض در سر خود او را اشمط میگویند و امر لنا النبی صلی اللہ علیہ وسلم بثلاث عشرۃ قلوصًا

و فرمودہ بود مرا پیغمبر خدا بسیزدہ شتر کہ بدہند مرا قلوص بفتح قاف در آخر صاد و خطوط ناقہ جوان قال فقبض النبی صلی اللہ علیہ وسلم قبل ان نقبضہا پس قبض روح آنحضرت کردہ شد پیش از آنکہ قبض کنیم شتران را و آن اسلام ابی جحیفہ در آخر است بہ اے تحقیق صحبت این را گفتہ است کہ من صحبت داشتم و من عنایت داشت حدثنا عبد اللہ بن رجاء قال حدثنا

اسرائیل عن ابی اسحٰق عن وہب ابی جحیفۃ السوائی قال رأیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت وہب کہ کنیت او ابو جحیفہ است دیدم رسول خدا را و رأیت بیاضا من تحت شفتہ السفلی العنفقۃ دیدم سفیدی را از زیر لب پایان او کہ عنفقہ بفتح عین و سکون نون و فتح فا و قاف پایان لب تا زنخ خواہ موی باشد یا نہ و بر موی کہ در زیر حاجی بلت نیز اطلاق می کنند حدثنا

عصام بن خالد قال حدثنا حریز بن عثمان انہ سأل عبد اللہ بن بسر صاحب النبی صلی اللہ علیہ وسلم تحقیق حریز بن عثمان پرسید عبد اللہ بن بسر را یار پیغمبر خدا قال ارأیت النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان شیخًا گفت آیا دیدی پیغمبر خدا را کہ بود پیر قال کان فی عنفقتہ شعرات بیض گفت بود در موی لب زیر او مویہای سفید این حدیث از ثلاثیات بخاری است حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنی

اللیث عن خالد عن سعید بن ابی ہلال عن ربیعۃ بن ابی عبد الرحمٰن قال سمعت انس بن مالک یصف النبی صلی اللہ علیہ وسلم گفت ربیعہ شنیدم انس بن مالک را کہ صفت میکرد پیغمبر خدا را قال کان ربعۃ من القوم بود آنحضرت میانہ قامت از مردم ربعہ باعتبار نفس سبب جوہری گفتہ رجل ربعۃ و امرأۃ ربعۃ لیس بالطویل ولا بالقصیر و بود درازی و کوتاہی قامت بکرامت بود و زیادہ کردہ است بیہقی از روایت علی بن ابی طالب کہ قامت آن حضرت بطول نزدیک تر بود و ازہر اللون سفید رنگ مخلوط بسرخی بود و لیس بابیض امہق نبود سخت سفید رنگ چنانکہ رنگ گچ سفید میاشد و لا آدم و سخت گندم گون لیس بجعد قطط و نبود پیچیدہ و تاب موی سر او چنانکہ موی زنگیان قطط بفتح قاف و کسر طا اول و فتح آن ولا سبط رجل و نیز موی شریف او مطلقا فرو ہشتہ سبط بفتح سین و کسر موحدہ و بعضی بسکون موحدہ خواندہ اند یعنی ضد جعودت رجل بفتح را و کسر جیم

باب صفۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم

حدثنا خالد بن مخلد قال حدثنا سلیمان بن بلال قال حدثنی ابو حازم عن سہل بن سعد عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان فی الجنۃ بابا یقال لہ الریان یدخل منہ الصائمون

صفت سبط است یعنی مسترسل بعثه رجل یعنی خوانده اند مرفوعا یا بعد او لیکن علیه عواب اربعین یعنی مردی بود که فرستاده شد
بمردم وحی وحال آنکه او چهل ساله بود و بیست مکة عشر سنین ینزل علیه پس درنگ کرد و اقامت کرد بمکه ده سال نازل کرده می شد بروی
وحی و بالمدینة عشر سنین واقامت کرد بمدینه ده سال گفته اند مقتضای این حدیث انس آنست که عمر شریف آنحضرت شصت سال بود
و صحیح آنست که اقامت مکه بعد از سیزده سال کرده و عمر شریف آنحضرت شصت و سه سال بود در تصابیح جواب داده که قول انس که
در مکه ده سال اقامت فرمود مقید است بقید نزول وحی یعنی ده سال در مکه اقامت نمود بحالی که وحی بروی می آمد و باین تقدیر
منافات ندارد که اصل اقامت بعد از نبوت زیاده بر ده سال در مکه نموده باشد گفته اند که فترة وحی در اوائل نبوت دو نیم سال بود و سه سال
در ابتدا در منام بود و این توجیه منافات دارد بقول انس از طریق اسمعیل از مالک از ربیعة بن عبد الرحمن در باب بعد آورده
وتوفاه الله علی رأس ستین سنة و تحقیق این کلام در وفات آنحضرت در مغازی خواهد آمد و لیس فی رأسه و لحیته عشرون شعرة بیضاء
یعنی قبض روح کرده شد در حالیکه نیست در سر و ریش آنحضرت بیست موی سفید قال ربیعة فرأیت شعرا من شعره فاذا هو احمر گفت ربیعة
بن عبد الرحمن پس دیدم موئی از موهای آنحضرت پس ناگاه آن موی سرخ بود فسألت فقیل احمر من الطیب پس
پرسیدم انس را آیا خضاب کرده بود و مشروع و متعارف در زمان آنحضرت خضاب سرخ بود و پس گفتند سرخ شده است از
طیب گو لیکن است که عمر بن عبد العزیز پرسید انس را آیا خضاب کرده است رسول خدا بتحقیق من دیدم موی از موهای آنحضرت که رنگ
کرده شده است گفت انس این رنگ نیست مگر از آنجهت که بطیب می ساختند موی شریف را و این طیب رنگین ساخته است تحمیل کرده
از مردی دیگر پرسیده و وی جواب داده است حافظ ابن حجر گفته است زهری نیز متابعت او کرده است که در متن تصحیح مسنون شده
واقع نشده حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن عن انس بن مالک انه سمعه یقول کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت کرده است ربیعه از انس بن مالک که بتحقیق شنیده او را که میگفت بود رسول خدا رحمت کناد خدا او را و سلام
لیس بالطویل البائن ولا بالقصیر نیست دراز قد مفرط و کوتاه قامت نفی طول مفرط کرده و نفی قصر مطلق کرده ولا بالابیض الامهق
و نه بود سفید رنگ لیس بالادم ولیس بالجعد القطط ولا بالسبط بعثه الله علی رأس اربعین سنة برانگیخت او را خدا
بنبوت بر سر چهل سال یعنی در آخر چهل سال فاقام بمکة عشر سنین و بالمدینة عشر سنین فتوفاه الله و لیس فی رأسه و لحیته
عشرون شعرة بیضاء پس اقامت بمکه ده سال و بمدینه ده سال و وفات کرد او را خدا و نبود در سر و ریش او
بیست موی سفید حدثنا احمد بن سعید ابو عبد الله قال حدثنا اسحق بن منصور قال حدثنا ابراهیم بن یوسف عن ابیه
عن ابی اسحق قال سمعت البراء یقول گفت ابو اسحق بن منصور سلولی شنیدم براء بن عازب را می گفت کان رسول الله صلی
الله علیه وسلم احسن الناس وجها بود رسول خدا نیکوترین مردم از روی روی شریف واحسنهم خلقا و نیکوترین مردم
از روی صورت ظاهر لیس بالطویل البائن ولا بالقصیر حدثنا ابو نعیم قال حدثنا همام عن قتادة قال سألت انسا
هل خضب النبی صلی الله علیه وسلم قال لا گفت قتاده پرسیدم انس را آیا خضاب کرده بود پیغمبر خدا گفت نه انما کان
شیء فی صدغیه نبود سفیدی مگر در موی شقیقه حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن ابی اسحق عن البراء بن عازب
قال کان النبی صلی الله علیه وسلم مربوعا گفت براء بن عازب بود پیغمبر خدا میانه قامت بعید ما بین المنکبین دور بود میان
دو شانه او له شعر یبلغ شحمة اذنیه مر آنحضرت را موی بود که میرسید نرمه سر دو گوش او رأیته فی حلة حمراء لم
ارشیئا قط احسن منه دیدم آنحضرت را در دو جامه سرخ مراد در حاله که تارهای سرخ داشت ندیده ام چیزی را هرگز

که در لیته شود حدثنا ابراهیم بن المنذر
قال حدثنا معن قال حدثنی مالک عن ابن شهاب
عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف عن ابی هریرة
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم قال من انفق زوجین فی سبیل الله نودی
من ابواب الجنة کسیکه انفاق کند دو چیز را در راه
خدا بانگ کرده میشود و طلب وی از درهای
بهشت مراد از زوجین شیئین است از هر صنف
که باشند از اصناف مال بدلیل حدیث ابی ذر در
نسائی که گفت گفتم چگونه باشد انفاق زوجین از
هر مال فرمود اگر شتران باشند دو شتر و اگر گاو
باشند دو گاو یا عبد الله هذا خیر یعنی نیکست
در یافتن بهشت او را که ای بنده خدا این دری
خوب است فمن کان من اهل الصلوة دعی من
باب الصلوة پس کسیکه باشد از اهل نماز یعنی آنکه غالب
است بروی آن را خوانده میشود از در بهشت که مخصوص
باهل نماز است ومن کان من اهل الجهاد دعی من
باب الجهاد و کسیکه باشد از اهل کارزار کافران
خوانده میشود از در اهل جهاد ومن کان من اهل
الصیام دعی من باب الریان و کسیکه باشد از اهل
روزه خوانده می شود از در ریان ومن کان من
اهل الصدقة دعی من باب الصدقة و کسیکه
باشد از اهل صدقه خوانده می شود از دری که برای
اهل صدقه است پس اهل هر عمل را دریست بنام
آن عمل مگر اهل صیام را که بنا مشتق است از
سیرابی که ملایم حال روزه دار است فقال ابو بکر
رضی الله عنه بابی انت وامی پس گفت ابو بکر صدیق
پدر و مادر من فدای تست یا رسول الله ما
علی من دعی من تلک الابواب من ضرورة
نیست بر کسیکه خوانده شود از آن درها ضرورت
یعنی ضرر و نقصان بوجهی که وی مسعود است
بمقصود من کل الوجوه یا هیچ ضرورت نیست
از همه درها زیرا چه دخول بهشت که مطلوب است
حاصل است اگر چه از یک در خوانده شود و دیگر
سخن در تحقیق این قسم است فهل یدعی احد
من تلک الابواب کلها پس آیا خوانده میشود

نیکوتر از آنحضرت قال یوسف بن ابی اسحق عن ابیه ابی اسحق گفت یوسف بن ابی اسحق از پدر خود ابی اسحق الزبید تا بود روش آنحضرت روایتها مختلف آمده بعضی تا نرمهٔ گوش و بعضی تا دوش و بعضی میان گوش و دوش و این بحسب اوقات بود و نیکو میرسید و شانه میکرد تا دوش میرسید و گاهی کوتاه میکرد تا نیمهٔ گوش و گاه در میانه حدثنا ابو نعیم قال حدثنا زهیر عن ابی اسحق قال سئل البراء اکان وجه النبی صلی الله علیه وسلم مثل السیف گفت ابی اسحق پرسیده شد براء را آیا بود روی پیغمبر خدا مانند شمشیر قال لا بل مثل القمر گفت نه بلکه مانند ماه مدور و روشن و ملیح بود نه مانند شمشیر دراز و تابان حدثنا الحسن بن منصور ابو علی قال حدثنا حجاج بن محمد الاعور المصیصی قال حدثنا شعبة عن الحکم قال سمعت ابا جحیفة قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم بالهاجرة الی البطحاء گفت حکم شنیدم ابا جحیفه را گفت بیرون آمد رسول خدا در وقت نصف النهار بسوی بطحا که مسیل فراخی است در وادی مکه پس وضو کرد و نماز گزارد فتوضأ ثم صلی الظهر رکعتین والعصر رکعتین وبین یدیه عنزة پس وضو کرد و نماز گزارد ظهر دو رکعت و عصر دو رکعت و پیش روی آنحضرت سترهٔ عنزه بود که نیزه ای کوچک قال شعبة وزاد فیه عون عن ابیه ابی جحیفة قال کان یمر من ورائها المرأة و زیاده کرده است درین حدیث عون از پدر خود ابو جحیفه گفت بود که میگذشت از طرف عنزه زن وقام الناس فجعلوا یأخذون یدیه فیمسحون بها وجوههم پس برخاستند مردم پس گرفتند بر دو دست آنحضرت را پس مسح میکردند بهر دو دست آنحضرت روی های خود را قال فأخذت بیده فوضعتها علی وجهی گفت ابو جحیفه پس گرفتم دست آنحضرت را پس نهادم دست را بر روی خود فاذا هی ابرد من الثلج واطیب رائحة من المسک پس ناگاه آن دست سردتر بود از برف با آنکه حرارت آفتاب در وقت گرمی اثری نداشت و مزاج آنحضرت سلامت بود از بسیار خوشتر بود از بوی مشک و طیب عرق آن حضرت در وقت بودن شریف دائمی بود و اگر چه استعمال طیب نمیکرد روایت کرد ابو نعیم و بزار باسناد صحیح و قتیکه گذشتی آنحضرت از راهی از راههای مدینه یافتندی بوی طیب و میگفتند که آنحضرت ازین راه گذشته است حدثنا عبدان قال حدثنا عبد الله قال اخبرنا یونس عن الزهری قال حدثنی عبید الله بن عبد الله عن ابن عباس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اجود الناس گفت ابن عباس بود پیغمبر خدا اجود ترین مردم و اجود ما یکون فی رمضان حین یلقاه جبریل و جواد ترین بود در رمضان هنگامی که ملاقات میکرد او را جبریل ... هر چه بدست وی می آمد می بخشید مستغنی بود ... اگر چه بر آن می بود ... سخاوت میکرد ... ملاقات جبریل ... الیه ما لا یحد ولا یحصی شکر الله علی ما انعم ... وکان جبریل یلقاه فی کل لیلة من رمضان فیدارسه القرآن و بود جبریل که ملاقات میکرد آنحضرت را در هر شب از ماه رمضان پس مدارسه میکرد ... قرآن را فلرسول الله صلی الله علیه وسلم اجود بالخیر من الریح المرسلة پس هر آئینه رسول خدا بسبب ملاقات جبریل ... شده است ... آنحضرت احیای ... حدثنا یحیی بن موسی قال حدثنا عبد الرزاق قال حدثنا ابن جریج قال اخبرنی ابن شهاب عن عروة عن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دخل علیها مسرورا ... عائشه که

چرا که گفتن رمضان مکروه نباشد مکروه گردد بود چون اصحاب مالک و مذهب بعض عدم کراهت است مطلقا و حدیث لا تقولوا رمضان فان رمضان اسم من اسماء الله تعالی ولکن قولوا شهر رمضان ... ابن عدی ... وقال النبی صلی الله علیه وسلم من صام رمضان ... وقال النبی صلی الله علیه وسلم لا تقدموا رمضان ... هر دو مجرد از لفظ شهر مذکور شد حدثنا قتیبة قال حدثنا اسمعیل بن جعفر عن ابی سهیل بن نافع عن ابیه ... تابعی کبیر است ... امیر المؤمنین عمر ... عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا جاء رمضان ... فتحت ابواب الجنة ... حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب قال حدثنی ابن ابی انس مولی التیمیین ان اباه حدثه انه سمع ابا هریرة یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل رمضان فتحت ابواب السماء ... وغلقت ابواب جهنم ... وسلسلت الشیاطین ...

رسول خدا در آمد بر عائشه در حالیکه خوش است تبرق اسارير وجهه سید خشید خطهای که در پیشانی اوست مقصود از ایراد این حدیث همین جزو است که دلالت دارد بر خطهای پیشانی آنحضرت فقال الم تسمع ما قال المدلجی پس فرمود آیا نشنیدی چیزی را که گفته است مدلجی بضم میم وسکون دال مهمله ولام مفتوحه وجیم مکسوره ویای تحتیه مشدده نام مردیست که علم قیافت داشت لزید واسامة وقد رأی اقدامهما مرزید مثنای آنحضرت واسامه پسر زید او دید پایهای آن هردو که رجای در گلیم خوابیده بودند ان بعض هذه الاقدام من بعض یعنی بتحقیق بعضی ازین پایها از بعضی است یعنی یکی را دیگری زاده است مردم منافق در نسب اسامه بن زید سخن داشتند از انکه اسامه سیاه فام بود و زید سفید رنگ استدلال کرده اند باین حدیث بر عمل کردن بر قیافت در جائی که اشتباه باشد امام شافعی میگوید که این امری بر حق است اذ انکه مسرت آنحضرت بر باطل نباشد مشهور از مذهب امام مالک عمل بر قیافت در ولد امت نه در حره گفته است درین مسئله امام ابی حنیفه و اصحاب او حجت آورده اند بدین قول تعالی ولا تقف ما لیس لک به علم وگفته اند در حدیث مدلجی دلیل بر حکم نسبت اسامه بقول قائف نبود از انکه نسب اسامه مقرر و ثابت بود لیکن تعجب آنحضرت از در یافت مدلجی بود این معنی را **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن عبد الرحمن بن عبد الله بن کعب ان عبد الله بن کعب قال سمعت کعب بن مالک مرویست از عبد الرحمن بن عبد الله بن کعب که عبد الله بن کعب پدر او گفت شنیدم کعب بن مالک را یحدث حین تخلف عن تبوک حدیث میکرد هنگامی که باز مانده بود از غزوه تبوک و آن حضرت او را از حضور منع کرد و صحابه را نیز فرمود که بروی سلام نکنند و وی از این خطیئه نالان و گریان میگشت و در قبول توبه او آیت قرآنی نازل شده چنانکه این حدیث بطولها در غزوه تبوک خواهد آمد قال فلما سلمت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت کعب پس هرگاهی که سلام کردم بر رسول خدا بعد از نزول آیت قرآنی و هو یبرق وجهه من السرور در حالیکه میدرخشید روی مبارک او از خوشی جزا محذوفست ای قال ابشر و کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سر استنار وجهه و بود رسول خدا وقتیکه خوش کرده میشد روشن میشد روی شریف او حتی کانه قطعة قمر تا آنکه گویا بود روی او قطعه ماه است وکنا نعرف ذلک منه و بودیم ما که می شناختیم استنارت روی او را وقتیکه مسرور میشد یعنی از استنارت روی او میدانستیم که مسرور است واین اگر کسی سوال کند که چرا گفت کانه قطعة قمر یار او از قمر گفت جواب داده شیخ سراج الدین بلقینی که وجه عدول آنست که چون در میان ماه تیرگی هم هست و آن را کلف ماه خوانند اگر تمام ماه تشبیه میداد آن موضع کلف نیز داخل در مشبه به میشد و غرض قایل تشبیه با کمل وجوه است پس تشبیه داده بقطعه که اصلا کدورتی ندارد و اختی بعضی گفته که تشبیه ببعض وجه است و آن پیشانی است که مسرت آنرا استنیر میکرد پس مناسب همین است که بقطعه تشبیه دهند نه بتمام ماه و میتوان از قطعه تمام جرم ماه اراده کرد چنانکه گویند یک قطعه تو بعد مراد تمام ثوب می باشد و در تشبیه چیزی تمام صفت مشبه به منظور نیبا شد ماه بتمامه قطعه از فلک است **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا یعقوب بن عبد الرحمن عن عمرو عن سعید المقبری عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بعثت من خیر قرون بنی آدم قرنا فقرنا گفته شده ام و بوجود آمده ام از بهترین قرنهای بنی آدم مراد از بعث تقلب آنحضرت است در اصلاب آبا قرنا فقرنا ای قرنی پس از قرنی یعنی مبعوث شده ام من از بهترین قرنها وقتیکه تفصیل کنم آن قرنها را باعتبار آنها از قرن اول تا آخر قرنا حال است برای تفصیل حاصل آنکه آبای من همه بهترین مردم عصر خود بوده اند و نزدیک باین معنی است که فرموده ولدت من اصلاب طاهرة و ارحام طاهرات قرن طبقه از مردم که مجتمع باشند در یک عصر و در اصل مصدر است دیگر واشیه اهل آنرا اسم زمان و اهل زمان قرن مدت هشتاد سال بعضی گویند چهل سال بعضی گویند صد سال است نقله القسطلانی و در قاموس گفته چهل سال یا ده سال یا بیست یا سی یا پنجاه یا شصت یا هفتاد یا هشتاد یا صد یا صد و بیست سال والاول اصح انتهی حتی کنت من القرن الذی کنت منه

ونیز روزه و داریه که او را از ندیدهٔ هلال افطار نکنید تا آنکه بینید آن هلال شوال را پس افطار کنید فان غم علیکم فاقدروا له پس اگر پوشیده شود ماه بر شما ابر مینماید مارا بر اندازه کنید ماه را شمار سی روز تمام چنانکه در نیچ باب بیاید و قال غیره عن اللیث قال حدثنی عقیل و یونس عن ابن شهاب یعنی گفت غیر یحیی در روایت حدیث مذکور از لیث از عقیل و یونس هر دو کس از ابن شهاب بزیادت لفظ لهلال رمضان یعنی بیان کرد اذا رأیتموه فصوموا مقصود از ایراد این حدیث رد برای ثبوت ذکر رمضان است بی لفظ شهر **باب** من صام رمضان ایمانا واحتسابا ونیة کسیکه روزه دارد رمضان را بجای که ایمان آمده وحشم دارنده است ثواب آنرا از خدا تعالی و نیت کننده است آن روزه خالصا برای خدا خطابی گفته مراد از احتساب آنست که روزه دارد برغبت در ثواب بجای که در حکم نفس او الصوم را گران داند از ایام روزه آن دار و بدون نیت در حدیث مسند باب مذکور نیست استدلال کرده مؤلف باعتبار آن که مستلزم آن است در تحقق جزا و قال عائشة رضی الله عنها عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم یبعثون علی نیاتهم برانگیخته میشوند مردم بر حسب نیتهای خود در روز قیامت چنانچه در اول کتاب البیوع بیاید که غزا میکند لشکر کعبه را تا آنکه وقتیکه باشند ایشان بر بیدای از زمین حسف کرده شود و با ایشان گفت ثم یبعثون علی نیاتهم مراد واقع میشود مواخذه بر کسیکه محرک بود اثر نها در پی عمل هر بر کسی و از پیها منقوم که در نیت را تاثیر است در عمل و کسی آن معامله کرده میشود در دار آخرت

حدثنا مسلم بن ابراهیم قال حدثنا هشام قال حدثنا یحیی بن ابی کثیر عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال من قام لیلة القدر ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه کسیکه قیام کند در شب قدر بجا ایمان و احتساب آمرزیده شود او را آنچه پیش گذشته است از گناهان وی مراد صغائر اند چنانکه در کتاب الایمان

[illegible]

الجزء السابع عشر — کتاب المناقب

سیوت شده‌اند تا آنکه بسته‌تر از قرن آنکه بسته‌تر از آن قرن یعنی در قرنی که بعثت در آن است [illegible] دین اسلام حل لغات [illegible]

قال حدثنا یحیی بن بکیر حدثنا اللیث عن یونس عن ابن شهاب [illegible] عن ابن عباس [illegible]

که تحقیق رسول خدا میگذاشت موهای ناصیه خود را یعنی آنکه میگذاشت و شعر میکرد [illegible]

اهل الکتاب یسدلون رؤسهم و بودند مشرکان که فرق میکردند مرهای خود را [illegible]

و بودند اهل کتاب بهر طرف میگذاشتند و فرق نمیکردند [illegible]

که دوست میداشت موافقت اهل کتاب را در چیزیکه امر کرده نشده در آن [illegible]

تا آنکه امر بود آنحضرت باتباع شریعت اهل کتاب [illegible]

رسول خدا سر خود را بعد از آن یا آنکه چون نماند مشرکان [illegible] با ایشان فرق کرد حل لغات [illegible]

[illegible]

این قسم کلام [illegible] بر زبان آنحضرت نگذشت [illegible]

وجواب [illegible] حل لغات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ورسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]

حرمت خدا [illegible] حل لغات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حل لغات

[illegible]

ابو سعید خدری [illegible] حل لغات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حل لغات [illegible]

[illegible]

و بود جواد ترین بود و نیز بی آن حضرت در رمضان

[illegible]

کان یلقاه فی کل لیلة من رمضان [illegible]

[illegible]

آن را بیرون علیه النبی صلی الله علیه وسلم القرآن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کتاب [illegible] باب [illegible]

[illegible]

[illegible]

فی القاموس حل لغات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ویا مثلا آن ان اشتهاه واکله والاترکه اگر میل خوردن طعام بودی میخورد وگرنه ترک کردی اگر حرام بودی عیب کردی و بدگفتی و منع میکرد مران اما خوردن ضب و فرمودن آنکه در این قوم نبود پس یافتم که باز میدارد مرا از خوردن آن بیان کراهت طبیعت است نا لما عیب کرنا قالوا

حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا بکر بن مضر عن جعفر بن ربیعة عن الاعرج عن عبد الله بن مالک ابن بحینة الاسدی قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا سجد فرج بین یدیه گفت عبد الله بن مالک وقتی که سجده میکرد کشاده میان دو دست خود حتی یری ابطیه تا آنکه دیده میشد سپیدی بغل او و بعضی روایات این کتاب نزدی منون است قال وقال ابن بکیر حدثنا بکر قال بیاض ابطیه گفت عبد الله بن مالک و گفت ابن بکیر حدیث کرد ما را بکر گفت بیاض ابطیه بزیادتی لفظ بیاض و مقصود ازین حدیث بیان است که رنگ پوست بغل آنحضرت سفید بود تیرگی نداشت **حدثنا** عبد الاعلی بن حماد قال حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا سعید عن قتادة ان انسا حدثهم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان لا یرفع یدیه فی شیء من دعائه الا فی الاستسقاء انس بن مالک حدیث کرده ایشان را که رسول خدا بسیار برنمیداشت هر دو دست خود را در هیچ دعا مگر در دعای استسقاء فانه کان یرفع یدیه حتی یری بیاض ابطیه پس تحقیق بر میداشت هر دو دست خود را تا آنکه دیده میشد سپیدی رنگ بغلهای او وقال ابو موسی دعا النبی صلی الله علیه وسلم ورفع یدیه ورایت بیاض ابطیه گفت ابو موسی اشعری بر داشت هر دو دست خود را در دعای استسقاء و دیدم بیاض بغلهای آنحضرت را **حدثنا** الحسن بن الصباح البزار قال حدثنا محمد بن سابق قال حدثنا مالک بن مغول قال سمعت عون بن ابی جحیفة ذکر عن ابیه قال دفعت الی النبی صلی الله علیه وسلم گفت مالک بن مغول شنیدم عون بن ابی جحیفه را ذکر میکرد از پدر خود که ابی جحیفه است گفت انا خر نشدم نزد رسول خدا یعنی رسیدم الی فقصدته وهو بالابطح فی قبة کان بالهاجرة وحال آنکه آنحضرت در زمین ابطح در قبه بود در شدت گرما خرج بلال فنادی بالصلاة بیرون آمد بلال پس اذان گفت برای نماز ثم دخل فاخرج فضل وضوء رسول الله صلی الله علیه وسلم پس درآمد در قبه و بیرون آورد بقیه آب وضوی آنحضرت را فوقع الناس علیه یاخذون منه پس افتادند مردم در حالی که میگرفتند از آب وضو ثم دخل فاخرج العنزة پس درآمد و بیرون آورد نیزه خورد را وخرج رسول الله صلی الله علیه وسلم کانی انظر الی وبیص ساقیه و بیرون آمد رسول خدا چنانستی که می بینم بسوی لمعان و درخشیدن هر دو ساق آن حضرت را وبیص بفتح واو وکسر موحده و سکون تحتیه و در آخر صاد مهمله است فرکز العنزة ثم صلی الظهر رکعتین والعصر رکعتین پس استوار کرد عنزه را بر زمین پس گزارد نماز پیشین دو رکعت و عصر دو رکعت یمر بین یدیه الحمار والمراة مینگذشت پیش روی آنحضرت از طرف ستره و خلل انداز خر و زن و باکی از آن نداشت **حدثنا** الحسن بن الصباح البزار قال حدثنا سفیان عن الزهری عن عروة عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یحدث حدیثا لو عده العاد لاحصاه مرویست از عایشه تحقیق پیغمبر خدا بود که میگفت حدیثی را اگر شمردی کلمات آنرا شمارکننده هر آینه بشمار آوردی کلام مانند قول خداست ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها تفسیر کرده اند لا تحصوها را بالاطلاق لعدها و بلوغ آخرها وقال اللیث حدثنی یونس عن ابن شهاب انه قال اخبرنی عروة بن الزبیر عن عائشة انها قالت الا یعجبک ابو فلان مرویست از عایشه تحقیق وی گفت آیا در عجب نمی اندازد ترا ابو فلان میگویند مراد ابو هریره است جاء فجلس الی جانب حجرتی آمد پس نشست بطرف حجره من یحدث عن رسول الله صلی الله علیه وسلم یسمعنی ذلک حدیث میکرد از رسول خدا صلعم میشنوانید مرا آن حدیث وکنت اسبح فقام قبل ان اقضی سبحتی و بودم من که تسبیح میکردم پس برخاست ابو هریره پیش از آنکه تمام کنم تسبیح خود را و تواند که از سبحه نماز اراده کنند و سبحه بر نماز نفل اطلاق کرده اند لذا در سکتة لسبحة ولو ادرکته لرددت علیه اگر در می یافتم او را هر آینه رد میکردم بر وی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لم یکن یسرد الحدیث کسردکم تحقیق رسول خدا نبود که می پیوست حدیث را مانند پیوستن شما یعنی بشتاب و پیهم و پیوسته سخن نمیکرد

باب کان النبی صلی الله علیه وسلم تنام عینه ولا ینام قلبه بود آنحضرت که خواب میکرد چشم او و خواب نمیکرد دل او یعنی آنحضرت را در خواب غفلتی دست نمیداد حفظ میکرد وحی را و قلبیکه در خواب میشد علیه بن عمیر گفته که خواب انبیا وحی است پس تر خواند این آیه را انی اری

القسطلانی | کتاب | الجزء السابع | شیخ الاسلام

انه سمع ابا هریرة رضی الله عنه یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله عز وجل کل عمل ابن آدم له الا الصیام فانه لی وانا اجزی به ... آن خالص برای منست و حظ نفس در آن گنجایش ندارد چنانکه متقرب بمن گشت ... الصیام جنة روزه سپر است و پناه از شر شیطان و آتش دوزخ فاذا کان یوم صوم احدکم فلا یرفث پس چون باشد روز روزه یکی از شما پس باید که تکلم نکند بفحش ولا یصخب بفتح خا و سکون ... آواز را بهر زبان و خصومت فان سابه احد او قاتله ... فلیقل انی امرؤ صائم پس اگر دشنام دهد روزه دار را کسی یا قتال آید پس باید بگوید که من مردی روزه دارم ... والذی نفس محمد بیده لخلوف فم الصائم اطیب عند الله من ریح المسک ... للصائم فرحتان یفرحهما اذا افطر فرح ... واذا لقی ربه فرح بصومه ... باب الصوم لمن خاف علی نفسه العزبة ... **حدثنا** عبدان عن ابی حمزة عن الاعمش عن ابراهیم عن علقمة قال

في المنام إلى آخره ... از سعيد بن ميناء عن جابر ... روايت كرده است اين حديث را سعيد بن ميناء از جابر از پيغمبر خدا

حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن سعيد المقبري عن أبي سلمة بن عبد الرحمن أنه سأل عائشة كيف كانت صلاة رسول الله صلى الله عليه وسلم في رمضان

تحقيق سال ابو سلمه بن عبد الرحمن ... از عائشه را چگونه بود نماز رسول خدا در شبهاى رمضان فقالت ما كان يزيد في رمضان ولا في غيره على احدى

عشرة ركعة گفت عائشه نبود آنحضرت كه زياده ميكرد در رمضان و نه در غير رمضان بر يازده ركعت ... قيامت ...

كه سنت ... نماز شب نيست ... اين تخصيص ... دلالت ... آنحضرت نماز تراويح ميگذارد ...

كه آنحضرت چند شب در مسجد نماز تراويح كرد ... تمام مردم ... معلوم ... [illegible]

بنماز تهجد ... در باب تهجد گذشته ... يصلي اربع ركعات ... ميگذارد چهار ركعت پس ميرس از خوبى آنها

بحسب خشوع و خضوع و حضور ... بحسب كثرت قرأت ... ثم يصلي ثلاثا ... سه ركعت وتر ... گفتم اى رسول خدا ... خواب ميكنى پيش از آنكه وتر كنى

قال تنام عيني ولا ينام قلبي ... فرمود خواب ميكند چشم من و خواب نميكند دل من يعنى خواب من ... خواب ... حدثنا اسمعيل

قال حدثني ... سليمان ... عن شريك بن عبد الله بن أبي نمر سمعت أنس بن مالك يحدثنا عن ليلة أسري بالنبي صلى الله عليه وسلم من مسجد الكعبة ...

انس بن مالك ... ميكرد ... از حال شبى كه برده شد پيغمبر ... از مسجد كعبه به بيت المقدس ... يوحى اليه وهو نائم في المسجد الحرام

آمد اورا سه نفر پيش از آنكه وحى كرده شود ... آنحضرت ... خوابيده بود در مسجد حرام ... آنحضرت ... دو كس ديگر ...

بعضى گويند جعفر و حمزه بودند ... ليلة المعراج بعد از بعثت ... سال بود ... سال پيش از هجرت گفته اند اين قول

قبل آن يوحى ... غلط است ... شريك ... موافقت ندارد ... قال النووى ... مراد از وحى ... جبرئيل ...

بردن بر آسمان باشد ... در آخر همين حديث ... جبرئيل ... فقال اولهم ايهم هو فقال اوسطهم هو خيرهم

پس گفت اول ... كدام است ... گفت ميانه ... اين ... فقال آخرهم خذوا خيرهم ... گفت آخر اين

امر ... برآسمان ... پس بود اين قصه در آن شب ... حتى جاؤا ليلة اخرى ...

پس ... آنحضرت ... دل ... آنحضرت ... اين قصه در منام بود ...

گرفته اند اين حديث ... معراج آنحضرت در خواب بود ... [illegible]

و در حديث دلالت ... نيست ... اين قصه در خواب بود ... شريك ... زياده

كرده است ... والنبي صلى الله عليه وسلم نائمة عيناه ولا ينام قلبه ... پيغمبر خدا خوابيده ... چشمان او ...

نميكرد دل او وكذلك الانبياء تنام اعينهم ولا تنام قلوبهم ... همچنين ... انبيا ... خواب ... دل ايشان ...

ثم عرج به الى السماء ... معراج ... آنحضرت را جبرئيل ... آسمان ...

و مقصود ... صفت آنحضرت ... چشم ... دل او ... خواب ...

باب علامات النبوة في الاسلام

در بيان نشانهاى نبوت كه در اسلام ظاهر شده علامات شامل است معجزات و خوارق عادات و كرامات ... در اصطلاح اهل سير آنست

كه بعد از تحدى واقع شود خارق عادت عام است ... در كتب سير ... معجزات خوارق عادت ... بسيار ...

تحدى ... معجزات ... كرامات ... خوارق ... جليلة ... حدثنا ابو الوليد

حدثنا سلم بن زرير ... ابو رجاء ... عمران بن حصين ... روايت كرده ... عمران بن حصين

... باب ... ذكر فرموده ... پيغمبر صلى الله عليه وسلم ... اذا ... الهلال فصوموا ... رمضان ... وجوب ... مقصود ... صوم يوم الشك ... صلة ... تابعين و فضلاى ايشان ... مصعب بن عمير ... عمار بن ياسر من صام يوم الشك فقد عصى ابا القاسم ... [illegible]

انهم كانوا مع النبي صلى الله عليه وسلم في مسير تحقیق صحابه بودند با پیغمبر خدا در سیری و سفری ما ادلجوا لیلتهم پس سیر کردند همه شب را از شام اول شب بآخر رسید القوم میگویند وقتیکه سیر کنند از اول شب و چون در میان شب سیر کنند ادّلجوا بتشدید دال میگویند حتی اذا کان في

وجه الصبح عرّسوا تا آنکه بود نزدیک در روی صبح نزول کردند برای استراحت فغلبتهم اعينهم پس غلبه کرد ایشان را چشمهای ایشان یعنی خواب غلبه کرد حتی ارتفعت الشمس تا آنکه بلند شد آفتاب فکان اول من استیقظ من منامه ابو بکر پس بود اول کسی که بیدار شد

از خواب خود ابو بکر صدیق بود وکان لا یوقظ رسول الله صلی الله علیه وسلم من منامه وعادت چنان بود که بیدار کرده نمیشد رسول خدا از خواب حتی یستیقظ تا آنکه خود بیدار میشد چون معلوم نشده بود در خواب هم بر آن حضرت وحی نازل میشد بدین ملاحظه

بیدار نمیکردند فاستیقظ عمر پس بیدار شد بعد از ابو بکر عمر رضی الله عنهما فقعد ابو بکر عند رأسه فجعل یکبر ویرفع صوته پس نشست ابو بکر نزد سر آنحضرت پس گشت که تکبیر میگفت و بلند میکرد آواز خود را بتکبیر حتی استیقظ النبي صلی الله علیه وسلم تا آنکه بیدار شد پیغمبر خدا رحمت خدا بر وی

بر وی فنزل وصلی بنا الغداة پس فرود آمده گذارد بجماعت نماز فجر و در حدیثی دیگر واقع شده که آنحضرت سوار شد فرمود هذا موضع الشیطان دیگر راه رفت و فرود آمده نماز فجر بجماعت قضا کرد و در این حدیث لیلة التعریس مدتهای مختلفه آمده اگر متعدد واقع قال نشویم تطبیق شود

فاعتزل رجل من القوم لم یصل معنا پس یکسو شد مردی از قوم که گذارد نماز با ما فلما انصرف قال یا فلان ما یمنعك ان تصلی معنا پس هرگاه برگشت آنحضرت از نماز فرمود ای فلان چه چیز منع میکند ترا از نماز گذاردن با ما قال اصابتني جنابة گفت ای رسول خدا رسیده است

مرا جنابتی فامره ان یتیمم بالصعید پس فرمود او را تیمم کردن بخاک پاک ثم صلی پس نماز کرد یعنی بعد از تیمم وجعلني رسول الله صلی الله

علیه وسلم في رکوب بین یدیه عمران بن حصین میگوید گردانید مرا رسول خدا در جمعی سواران که پیش او بودند یعنی فرمود بطلب آب رکوب بضم او جمع راکب است چنانکه ثمار بودن مشهور و در بعضی روایات رکوب بفتح را فعول بمعنی مفعول آمده است یعنی گردانید مرا بر مرکبی که پیش او

بود وقد عطشنا عطشا شدیدا و تحقیق تشنه شده بودیم با همه مردم تشنگی سخت فبینما نحن نسیر اذا نحن بامرأة سادلة رجلیها بین مزادتین پس دران میان که ما سیر میکردیم بطلب آب ناگاه رسیدیم بزنی که ارسال کرده است دو پای خود را در میان دو مشک آب سادلة بسین مهمله از سدل بمعنی ارسال مزاده مزاده برای روانی فعلیه قریه است در بعضی نسخ تسیر مع رسول الله صلی الله علیه وسلم قسطلانی تعرض بصحت این نهاده عدم صحت کرده بر تقدیری که باشد باعتبار آنست که وی بطلب آب بر آمده بودند با آنحضرت بودند فقلنا لها این الماء فقالت انه لا ماء

پس گفتیم مر آن زن را کجا است آب پس گفت آب نیست اینجا قلنا کم بین اهلك وبین الماء گفتیم چند مسافت است میان مردم تو و میان

آب قالت یوم ولیلة گفت مسافت یک شبانه روز است فقلنا انطلقی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفتیم برو بسوی رسول خدا صلعم

قالت وما رسول الله گفت کیست رسول خدا چیست معنی این کلام فلم نملکها من امرها حتی استقبلنا بها النبي صلی الله علیه وسلم عمران گوید پس مالک نگردانیدیم

آن زن را بر کار او یعنی نگذاشتیم او را باختیار او تا آنکه پیش آوردیم با آن زن پیغمبر خدا را فحدثته بمثل الذی حدثتنا پس حدیث کرد

آنحضرت را مانند حدیثی که با کرده بود غیر انها حدثته انها مؤتمة جز آنکه حدیث کرد آنحضرت را که تحقیق صاحب یتیمانست مؤتمة بضم میم وسکون همزه وبعد فتح میم بمعنی ذات ایتام میگویند آیتمت المرأة فهي مؤتمة اذا صار اولادها ایتاما و در بعضی روایت بفتح تاء فوقانیه است

فامر بمزادتیها پس فرمود بدو مشکهای او فمسح في العزلاوین پس مسح کرد دست رسانید بر آن مشکها عزلاوین بفتح مهمله وسکون زاء تثنیه عزلاء است یعنی دهان مزاده فشربنا عطاشا اربعین رجلا پس آب خوردیم در حالیکه تشنه بودیم چهل مرد اربعین

نصب بیان عطاشا است حتی روینا تا آنکه سیراب شدیم فملأنا کل قربة معنا واداوة وملأنا کل قربة معنا تا آنکه سیراب شدیم

پس پر کردیم هر مشکی که با ما بود وآبرنی که داشتیم غیر انه لم نسق بعیرا جز آنکه آب نداریم شتری را وهي تکاد تنبض من الملء مر آن ...

علیکم فاقدروا له پس اگر پوشیده شود هلال بر شما پس اندازه کنید برای وی یعنی حساب کنید از اول شهر تا آخر شد و تمام گیرید شمار سی روز را چنانکه روایت آینده مفسر است و بعضی مراد تقدیر منازل قمر و ضبط حساب نجوم دارند تا دانسته شود که این ماه سی روز است یا بست و نه و این قول غیر سدید است زیرا که قول منجمین نامقبول و غیر معتبر است در شرع و اعتماد بران نتوان کرد و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و اصحاب و اتباع رضی الله عنهم و سلف بر حساب عمل نشوده و اعتبار نکرده اند و عادت عرب نیز بدان رواج نشده چنانچه بعد ازین باب معلوم شود

حدثنا عبد الله بن مسلمة قال حدثنا مالك عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال الشهر تسع وعشرون لیلة ماه بست و نه شب میباشد و کم از این نمی بود مگر ظاهرا فریب این را در شعبان فلا تصوموا حتی تروه لا روزه مگیرید تا آنکه به بینید آن را یعنی هلال صوم را فان غم علیکم فاکملوا العدة ثلثین پس تمام کنید شمار شعبان را سی روز که اقصی مدت شهر است و دیگر ...

...

حدثنا ابو الولید قال حدثنا شعبة عن جبلة بن سحیم بضم سین و فتح حاء ... قال سمعت ابن عمر رضي الله عنهما یقول قال النبي صلی الله علیه وآله وسلم الشهر هکذا وهکذا ... هر دو انگشت هر دو دست ... و قبض کرد انگشت ... حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا محمد بن زیاد قال سمعت ابا هریرة رضي الله عنه یقول قال النبي او قال ابو القاسم صلی الله علیه وآله وسلم صوموا لرؤیته روزه دارید برای دیدن هلال وافطروا لرؤیته و افطار کنید ... فان غبي علیکم فاکملوا عدة شعبان ثلثین ...

نزدیک بود که بچکد و روان شود آب او از بس پری آب ... بفتح تا و فوقیه و کسر موحده و ضاد معجمه مشدده و درین کلمه اینجا بسیار اختلاف واقع شده است ... بیای موحده و نون مکسور روایت کرده اند و بعضی بانون و چاد مهمله مشدده و بعضی ینضب بقوقیه مفتوحه و نون ساکن و ضاد ... [illegible] ... پس جمع کرده شد برای یاران ... [illegible]

... حتی انتهی الی الیابسة ... [illegible] ... حدثنا محمد بن ... [illegible]

عن سعید عن قتادة عن انس قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم باناء وهو بالزوراء فوضع یده فی الاناء فجعل الماء ینبع من بین اصابعه فتوضأ القوم قال قتادة قلت لانس کم کنتم قال ثلاث مائة او زهاء ثلاث مائة ... [illegible]

حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالک عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالک انه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم ... وحانت صلوة العصر فالتمس الناس الوضوء فلم یجدوه فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بوضوء فوضع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ذلک الاناء یده وامر الناس ان یتوضؤا منه ... فرأیت الماء ینبع من تحت اصابعه ... فتوضأ الناس حتی توضؤا من عند آخرهم ... [illegible]

حدثنا عبد الرحمن بن المبارک قال حدثنا حزم قال سمعت الحسن قال حدثنا انس بن مالک قال خرج النبی صلی الله علیه وسلم فی بعض مخارجه ومعه ناس من اصحابه فانطلقوا یسیرون فحضرت الصلوة فلم یجدوا ماء یتوضؤن فانطلق رجل من القوم فجاء بقدح من ماء یسیر فاخذه النبی صلی الله علیه وسلم فتوضأ ثم مد اصابعه الاربع علی القدح ثم قال قوموا فتوضؤا فتوضأ القوم حتی بلغوا فیما یریدون من الوضوء ... [illegible]

حدثنا عبد الله بن منیر سمع یزید قال اخبرنا حمید عن انس قال حضرت الصلوة فقام من کان قریب الدار من المسجد یتوضأ ... [illegible]

الجزء الثانی عشر شیخ الاسلام — کتاب الصوم

پس گفته شد مر آن حضرت را که سوگند خورده بودی که ... [illegible] ... حدثنا عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنی سلیمان ... عن حمید عن انس ... [illegible] ... رسول الله صلی الله علیه وسلم ... [illegible]

باب شهرا عید لا ینقصان ... [illegible]

وقت نماز عصر رخاست کسی که بود نزدیک خانهٔ او از مسجد بجا ایکه وضو میکند رفت و باقی ماندند قومی پس فرمودانی النبی صلی الله علیه
وسلم بمخضب من حجارة فیه ماء پس آورده شد پیغمبر خدا را طشتی از سنگ که در وی آب بود و مخضب بکسر میم و سکون خا و فتح ضاد
هر دو معجم ظرفیست که در وی جامه شسته میشود و آنرا مرکن و اجانه نیز گویند فوضع کفه فصغر المخضب ان یبسط فیه کفه پس نهاد آنحضرت کف دست
خود را پس کوتاهی کرد مخضب از آنکه فراخ کند در وی کف دست خود را فضم اصابعه فوضعها فی المخضب پس پیوست انگشتهای خود را
پس نهاد آنها را در مخضب فتوضأ القوم کلهم جمیعا پس وضو کردند مردم همه ایشان باجماع قلت کم کانوا قال ثمانون گفتم چند کس بودند
قال ثمانون رجلا گفت حاضران هشتاد کس بودند بدانکه این چهار حدیث ست که بطریق مختلفه از انس روایت کرده اند حدیث
اول از قتاده است و آن واقعه در زوراکه بازار مدینه مطهره است و سیصد کس از آن وضو کردند و این واقعه در سفری بوده و مکان
تعیین عدد اهل وضو واقع نشده و سوم حدیث حسن بصری ست و این هم در سفر بوده و عدد اهل وضو در وی هفتاد تعیین یافته
و چهارم حدیث ابی حمید است و این واقعه نیز در مدینه مشرفه نزدیک مسجد بوده است و این همه وقایع متعدده است جمع کردن آنها با آنکه
از اختلاف مکان و اعداد دشواری ضرورتی ندارد و آن واقع شده نزد ابی نعیم باسنادیکه دارد از انس که پیغمبر خدا بر آمد بسوی مسجد قبا پس
آوردند از بعضی خانهای آن قدحی خورد از آب **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد العزیز بن مسلم قال حدثنا حصین عن سالم
بن ابی الجعد عن جابر بن عبد الله قال عطش الناس یوم الحدیبیة گفت جابر بن عبد الله تشنه شدند مردم روز غزوه حدیبیة والنبی صلی الله علیه وسلم
بین یدیه رکوة و پیغمبر خدا پیش او ظرفی خورد از آب بود فتوضأ منها ثم اقبل الناس نحوه پس التجا آوردند مردم جانب آن حضرت جهش بجیم
و ها مفتوح و بکسر و شین معجم قال ما لکم قالوا لیس عندنا ما نتوضأ به ولا نشرب الا ما بین یدیک فرمود چه حال است شما را
گفتند نیست نزد ما آبی که وضو کنیم و نه آبی که بنوشیم مگر آبیکه پیش تست فوضع یده فی الرکوة پس نهاد آنحضرت دست خود را در رکوه
فجعل الماء یفور من بین اصابعه پس گشت آب که میجوشید از میان انگشتهای آنحضرت یفور بمعنی یثور است کامثال العیون
مانند چشمها فشربنا و توضأنا پس نوشیدیم آب و وضو کردیم قلت کم کنتم گفتم جابر بن عبد الله را چند کس بودید شما قال لو کنا
مائة الف لکفانا کنا خمس عشرة مائة گفت اگر میبودیم صد هزار هر آینه کفایت کردی ما را از نکه بطریق خارق و اعجاز بوده و آن بعد وی مخصوص
نمیباشد کنا خمس عشرة مائة بودیم ما پانزده صد و قیاس بحسب متعارف عبارت آن بود که میگفت الفا و خمسمائة و ترک الف و اعتداد
بمائت نیز در استعمال آمده است **حدثنا** مالک بن اسمعیل قال حدثنا اسرائیل عن ابی اسحق عن البراء قال کنا یوم الحدیبیة اربع عشرة مائة
گفت براء بن عازب بودیم ما روز غزوه حدیبیه چهارده صد والحدیبیة بئر فنزحناها حتی لم نترک فیها قطرة و حدیبیه نام چاهی است
پس بر کشیدیم آب آنرا تا آنکه نگذاشتیم در آن قطره آبی فجلس النبی صلی الله علیه وسلم علی شفیر البئر پس نشست پیغمبر خدا بر کنار چاه فدعا
بماء فمضمض ومج فی البئر پس طلبید آبی را پس آب در دهان گردانید و انداخت در چاه فمکثنا غیر بعید پس درنگ کردیم نزدیک بزمان خرد
ثم استقینا حتی روینا پس آب خوردیم از چاه تا آنکه سیراب شدیم و روت او صدرت رکائبنا و سیراب شد یا باز گشت آبخورد که
شتران سواری یا شک راویست رکاب بکسر راء بمعنی رواحل جمع واحد نیست از لفظ او **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال
اخبرنا مالک عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة انه سمع انس بن مالک یقول قال ابو طلحة لام سلیم لقد سمعت صوت رسول الله صلی الله علیه وسلم
ضعیفا میگوید انس بن مالک گفت ابو طلحه که پدر ربیبی انس است مر زوجه خود را که ام سلیم بود و مادر حقیقی انس بتحقیق شنیدم آواز رسول خدا را
سست اعرف فیه الجوع می یابم در آن حضرت گرسنگی را این حبان گوید که آنحضرت را گرسنگی نبود چه بحث کرده است حدیث ابیت
عند ربی یطعمنی و یسقینی را پوشیده نماند که احادیث صحیحه در باب گرسنگی آنحضرت جز این حدیث بسیار واقع شده چنانکه بستن حجر از گرسنگی

الجزء السابع شیخ الاسلام | کتاب الصوم

که هر دو در فضل برابر اند چه در حدیث آمده نیست التعداد
آنکه مثل وراثی فضل باشد اندر وعدهٔ بالاجر تصور حقیقی
شهرین بحر حسب است که نیست و غیر آن شهور حل
مسدد قال حدثنا معتمر قال سمعت اسحاق بن سوید العدوی
العدوی بصری تابعی صغیر است عن عبد الرحمن بن ابی بکرة
تابعی کبیر است عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم
ح تحویل است باسناد دیگر و حدثنی مسدد قال
حدثنا معتمر عن خالد الحذاء قال حدثنی عبد الرحمن
بن ابی بکرة عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال شهران لا ینقصان شهرا عید دو ماه که ناقص نمیشوند
دو ماه عید اند رمضان و ذو الحجة یعنی رمضان شهر
عید یست قریب آمدن از عید بسبب آنکه در شب
عید باب قول النبی صلی الله علیه وسلم
لا نکتب ولا نحسب مراد بحساب حساب نجوم است که
بر تقریب و تخمین است آن نیز مخصوص ببعضی و حکم شارع عام
حدثنا آدم قال حدثنا الاسود بن قیس کوفی
تابعی صغیر است قال سعید بن عمرو بن العاص مدنی ساکن
شد بدمشق پس از آن بکوفه تابعی مشهور انه سمع ابن عمر
رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال
انا امة امیة لا نکتب ولا نحسب فرمود ماییم گروه
گروهی نا امی که نوشتن و حساب کردن نمیدانیم
و این تفسیر است امی را که بلفظ النسبت است بام یعنی بر
اصل حال خود اند که از مادر زاییده بود که بر صفت مادر
خود اند که زنان کتابت و حساب نمیدانند عرب را امیان
گویند زیرا که حساب و کتاب قلیل و نادر بود در ایشان
و بنای احکام بر ان هم و اعلمیه شوقیت وجود خوشها
و حساب تنجیم مخصوص بعرب هم نیست بلکه در قرائت
نیز معرفت آن مخصوص آباد است و لیکن چون عرب
مخاطبین اولین اند ملحوظ تخصیص شدند یا قطع نظر
از ندرت بسا که تجار و غیره و خطا و اختلاف در حساب
نجوم و احکام آن و شاید که این قول تعریف تعلق است
بر تکلف این تخمینات لا طائل پس تعویل بر رؤیت هلال
باشد یا آنچه متیقن است میان وجود هلال از کمال عدد
سی روز چنانکه فرمود الشهر هکذا و هکذا اشارت
کرد بعده انگشتهای هر دو دست بعضی چند ...

سنگ و مصاحبہ می بست و این حدیث را آنرا حجت گرفته اند کہ اینمعنی دلیل نفی باقات و وقت صوم وصال باشد چنانکہ

ہمدرین حدیث واقع شدہ یعنی انوار شود و برکات حضور کفایت دارد و مراد از طعام و شراب ظاہر چنانکہ ابنست عندیل اشارہ

باین معنی دارد و اسلم بحل حتے دمن تمنا قلت نعم ایا است تو چیزی از طعام گفت آری ہست

پس بیرون آورد نانی چند از جو ثم خرجت اخمارا لہا فلفت الخبز ببعضہ پس نہا آورد جامہ کہ مراد روپاک

ثم دستہ تحت یدی پیشتر پنہان کرد اوراد زیر بغل من حلاثنہ ببعضہ و پسترلبست مرا بعض آن خمار

مذکور ثم ارسلتنی الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پستر فرستاد مرا بسوی آنحضرت قال فذہبت بہ

علیہ وسلم فی المسجد ومعہ الناس گفت انس پس بردم نان را و یافتم رسول خدا را در مسجد و با او مردم بود

اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس ایستادم برمردم پس فرمود مرا رسول خدا ارسلک ابو طلحۃ فقلت نعم آیا فرستادہ است

پس گفتم آری فرستادہ است قال بطعام فقلت نعم فرمود بطعامی فرستادہ است یعنی بدعوت طعام پس گفتم آری

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لمن معہ قوموا پس فرمود رسول خدا مر جمعی را کہ با وی نشستہ بود تد برخیزید

من ایدیہم پس رفت آنحضرت و رفتم من پیش ایشان حتی جئت ابا طلحۃ تا آنکہ آمدم ابو طلحہ را

قد جاء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بالناس پس خبر دادم ابو طلحہ را از آمدن آنحضرت با مردم پس گفت

آمد رسول خدا با مردم ولیس عندنا ما نطعمہم و حال آنکہ نیست نزد ما طعامی کہ بخورانیم ہمہ مردم را

ام سلیم خدا و رسول خدا دانا تر است بمقدار طعام و دانا تر است بمصلحت ایشان یعنی بمصلاح این فعل

فانطلق ابو طلحۃ حتی لقی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس رفت ابو طلحہ تا آنکہ ملاقات کرد رسول خدا را

وسلم و ابو طلحۃ معہ پس پیش آمد رسول خدا و ابو طلحہ با آن حضرت بود فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ

پس فرمود رسول خدا بیار ای ام سلیم طعامی را کہ نزد تست فاتت بذلک الخبز پس آورد آن نان

علیہ وسلم ففت پس فرمود پیغمبر خدا بریزہ کردن آن نان پس شکستہ آن نان ریزہ ریزہ کردہ شد

وعصرت ام سلیم عکۃ فادمتہ ام سلیم ظرفی روغن را پس نان خورش ساخت روغن را بحکم آنحضرت ثم قال رسول اللہ صلی اللہ

پس گفت رسول خدا دران طعام دعا کرد ببرکت دعائیکہ خواست خدا گفتن آنرا و در روایت دیگر از ہمین واقع شدہ

ثم قال ائذن لعشرۃ پستر فرمود ابو طلحہ را اذن کن در آمدن مردہ کس را از اصحاب کہ ہمراہ او بودند فاذن لہم

پس دستوری داد مردہ کس را پس درآمدند و خوردند تا آنکہ سیر شدند پستر برآمدند ثم قال ائذن لعشرۃ فاذن لہم

ثم قال ائذن لعشرۃ فاذن لہم فاکلوا حتی شبعوا ثم خرجوا ثم قال ائذن لعشرۃ فاکل القوم کلہم وشبعوا والقوم سبعون او ثمانون رجلا

و قوم ہفتاد مرد بود یا ہشتاد و آنکہ یکبارگی ہمہ را نطلبید از جہت رفق و مہربانی است تا آنکہ طبقی کہ در وی طعام بود

دست کنند و بی تکلف و بذوق بخورند و در روایت عبد الرحمن بن ابی لیلی نزد امام احمد کہ ہمچنین کرد تا ہشتاد مرد

باقی ماند آنحضرت با اہل بیت تناول فرمود و ہنوز باقی ماند و در روایت از انس آمدہ فضلۃ کہ ماند بہمسایہ فرستاد

قال حدثنا ابو احمد الزبیری قال حدثنا اسرائیل عن منصور عن ابراہیم عن علقمۃ عن عبد اللہ قال کنا نعد الآیات برکۃ گفت عبد اللہ بن مسعود

پیغمبر کہ می شمردیم آیات یعنی خوارق عادات را برکت از نزد خدا وانتم تعدونہا تخویفا و شما می شمارید یعنی اعتقاد

تخویف از جانب خدا برای بندہ از استلائی گرچہ تحقیق آنست کہ بعض از آیات برکت است چنانکہ سیری از آب و طعام قلیل برای جمعی کثیر

کتاب الصوم

ولیکن آیات تخویف است چنانکه کسوف ماه و آفتاب و گویا این جماعت تمسک کرده اند بظاهر قول خدا وما نرسل بالآیات الا تخویفا مراد اینجا آیات نزول عذاب عاجل و غیره مانند جلیه و مقدمه جیش است انتهی شرح الکلام این خالی از تکلف نیست فانهم کنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی سفر فقل الماء بودیم با رسول خدا در سفری پس کم گردد آب فقال اطلبوا فضلة من ماء پس از رخود طلب کنند پاره از آب و این طلب پاره از آن بود که گمان نکنند که آنحضرت موجد آبست ایجاد و خیا شد مگر از خدا فجاؤا باناء فیه ماء قلیل پس آوردند ظرفی که در وی اندکی آب بود فادخل یده فی الاناء ثم قال حی علی الطهور المبارک پس درآورد دست خود را در آن ظرف پس فرمود بیائید بسوی آب وضو برکت داده شده و از جانب خدا ببرکت پیغمبر صلی الله علیه وسلم حی بمعنی بیائید است و جایز است در وی ضم یا مانند حی علی الصلاة و است والبرکة من الله و برکت از خداست رفعل از دست تعالی که بر دست پیغمبر خود ظاهر کرده از برای تقویت ایمان مومنان و خذلان منافقان و کافران فلقد رأیت الماء ینبع من بین اصابع رسول الله صلی الله علیه وسلم بتحقیق دیدیم آب را که می برآمد از میان انگشتان رسول خدا یعنی از گوشت میان انگشتان و این حال بسبب رویت ناظران بوده ولقد کنا نسمع تسبیح الطعام وهو یوکل و بتحقیق بودیم ما که می شنیدیم تسبیح طعام را و حال آنکه خورده میشد با آنحضرت و این شنیدن تسبیح طعام از آیات معجزات آنحضرت بوده و گرنه تسبیح چیزی نیست که تسبیح نمیکند خدا را قال الله تعالی وان من شیء الا یسبح بحمده و در بعضی نسخ واقع شده قال ابو عبد الله گفت مولف ابو عبد الله بخاری رحمة الله علیه کنا نعد الآیات برکة یعنی مثل اکل الطعام والشراب و نحوها الیس مثل آیات الخسف و غیره بیان کرده که مراد از آیات که آنرا برکت می شمردیم این آیاتست نه آیات خسف و چون آن پوشیده نماند که در مقابل این گفتن که تخامی شمارید تخویف همین آیات را معنی ندارد و قسطلانی توجیهی کرده چنانکه سبق ذکر یافت خالی از تکلف نیست حدثنا ابو نعیم قال حدثنا زکریا قال حدثنی عامر قال حدثنی جابر ان اباه توفی وعلیه دین گفت عامر که شعبی است که حدیث کرد جابر بن عبد الله که بتحقیق پدر او وفات یافت و حال آنکه بر وی قرضی بود فاتیت النبی صلی الله علیه وسلم فقلت ان ابی ترک علیه دینا پس آمدم نزد پیغمبر خدا پس گفتم بتحقیق پدر من گذاشته بر خود قرضی را و لیس عندی الا ما یخرج نخله ونیست نزد ما چیزی مگر آنچه بیرون می آرد باغ او ولا یبلغ ما یخرج سنین ما علیه و نمیرسد چیزیکه می برآرد درخت خرما چیزی را که بر وی هست از قرض که آن نقل کرده که سنین بلفظ تثنیه است و در بعضی بلفظ جمع فانطلق معی لکی لا یفحش علی الغرماء پس برخیز آنحضرت با من تا اینکه فحش نگویند بر من قرضخواهان در مطالبه تمام قرض چون فرستم ... پس رفت آنحضرت گرد توده از توده های خرما فدعا پس دعا کرد ببرکت ثم آخر ثم جلس علیه پس گرفت گرد توده دیگر پس نشست بر وی فقال انزعوه فاوفاهم الذی لهم پس فرمود که کشید خرما را از توده پس تمام داد ایشان را چیزیکه بود مر ایشان را وبقی مثل ما اعطاهم و باقی ماند مانند چیزیکه داده ایشان را و این حدیث با اختصار و تطویل و اختلاف بسیار در استقراض و جهاد و شروط و بیع و وصایا گذشته و تطبیق در میان آن از دشواری نبود حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا معتمر عن ابیه قال حدثنا ابو عثمان انه حدثه عبد الرحمن بن ابی بکر ان اصحاب الصفة کانوا اناسا فقراء بتحقیق ابو عثمان حدیث کرده است او را عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق رضی الله عنه که اصحاب صفه بودند مردمان محتاج وان النبی صلی الله علیه وسلم قال مرة من کان عنده طعام اثنین فلیذهب بثالث و بتحقیق پیغمبر خدا فرمود یکبار هر کسیکه نزد او طعام دو کس باشد پس گو ببر سوم کس را از فقرای صفه ومن کان عنده طعام اربعة فلیذهب بخامس او سادس و کسیکه باشد نزد او طعام چهار کس گو ببرد پنجم یا ششم را ابن حجر گفته که او برای تنویع است یا تخییر یعنی کسیکه نزد او طعام چهار کس است مخیر است که یکی را ببرد یا دو نفر را قسطلانی گفته در روایت الی نداء و ساقط است او کما قال یا چنانکه فرمود آنحضرت کلام را و تعیین وان ابا بکر جاء بثلاثة و بتحقیق ابو بکر آورد سه نفر یعنی اختیار کرد از اصحاب صفه سه نفر را اگرچه نزد او طعام چهار کس بود و ایثار کرد

که مسرق است برای اباحت اکل و شرب و جماع ... یعنی فاحات دیدیا پس خوشحال شدند اصحاب پیغمبر بدین آیت خوشحال شدن سخت و محل برای این عبارت بعد از ذکر آخر آیه بود که میگوید ... وکلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود و بخورید و بنوشید یعنی در شب تا آنکه ظاهر شود برای شما خیط سفید روشنی فجر از خیط سیاه چنانکه مذکور شود

باب قول الله تعالى وكلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر مقصود از این ترجمه بیان انتهای وقت اکل و شرب است خیط در اصل رشته را گویند و در بنی تشبیه داده چیزی را که پیدا گردد از فجر پهنا در افق برشته سفید و چیزی را که دراز باشد با آن از تاریکی شب برشته سیاه و پس از آن بیان کرده اول بالقول وهی من الفجر نزد اشتباه در مراد و اکتفا کرده بدان در بیان ثانی بجهت دلالت آن بر وی قیه من الماء و در سیر ... است بروایت حدیث از براء بن عازب چنانکه گذشت ولیکن نیست در آن قول وی من النبی صلی الله علیه واله وسلم پس شاید که این حدیث دیگر است حدثنا حجاج بن منهال بکسر میم و سکون نون قال حدثنا هشیم بتصغیر قال حدثنا حصین عن الشعبی عن عدی بن حاتم الطائی قال لما نزلت گفت عدی چون نازل شد حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود در ترجمه پیدا است عمدت الی عقال اسود قال عقال ابیض قصد کردم بسوی ریسمان سفید و ریسمان سیاه و در روایت دیگر آمده پس گرفتم دو خیط از موی و این عمل عدی متراخی بود از نزول آیه زیرا که اسلام عدی در سال نهم یا دهم بود چنانکه ذکر کرده ابن اسحاق و غیر وی از اهل مغازی و فرضیت رمضان در اوایل هجرت است یا آنکه نزول این آیت متاخر است از نزول فرض صوم و این احتمال بعید است ... نزیر بالش خود فجعلت انظر فی اللیل فلا یستبین لی پس گردانیدم در شب پس ظاهر و متمیز نشد برای من ریسمان سفید از سیاه و تاریکی شب فغدوت

سوم را بر خورد انطلق النبی صلی اللہ علیه وسلم بعشرة دررفت پیغمبر خدا با سه خود و کسی را ابو بکر بثلاثة و رفت ابو بکر بسه کس
در موجای این تکرار گفته اند که مقصود اناول آنست که ابو بکر را انها بود که بسیار بود از مردم او که طعام برای آنها مهیا داشت و ثانی مرتبه
سوق کلام است بر ترتیب قصه قال فهو انا وابی وامی یعنی کسیکه در خانه بود پس آن منم و پدر و مادر من
شان ست و مبتدست وفی الدار خبر او محذوف ست یعنی شان انیست که من و پدر من و مادر من در خانه بوده
امرأتی وخادم بین بیتنا وبین بیت ابی بکر ابو عثمان راوی عبد الرحمن میگوید و نمیدانم آیا گفت است عبد الرحمن زن من و خادم
کر مشترک بود میان خانه من و میان خانه ابو بکر یعنی این زن دیگر را شمرده است یا نه وان ابا بکر تعشی عند النبی صلی اللہ علیه وسلم
گفت ابو بکر طعام شب خورد نزد پیغمبر خدا ثم لبث حتی صلی العشاء پس درنگ کرد تا آنکه گذارد نماز عشا را
رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم پس رجوع کرد ابو بکر بمنزل خود با سه نفر و امر کرد اهل خود را که ضیافت کنند ایشان را
فارغ شد آنحضرت از طعام عشا یا آنکه درنگ کرد تا آنکه درآمد در وقت عشا رسول خدا یعنی برخی از شب گذشت
فجاء بعد ما مضی من اللیل ما شاء اللہ پس باز آمد پس از آنکه گذشت از شب چیزی که خواست آنچه بود و نزد وی
بجای که مرجع کریست بخلاف بلال مبهم و بجای تعشی نعس من النعاس و این اوجه است قاضی عیاض گفت که صواب همین است
تکرار به مرتبتی آنست که ابو بکر تعشی کرد نزد رسول خدا پس درنگ کرد نزد رسول خدا تا آمد نماز عشا را گذارد
از عشا پس درنگ کرد تا آنکه خواب گرفت آنحضرت را و برخاست برای خواب پس رجوع کرد ابو بکر در وقت
از شب چیزی که خدا خواسته قالت له امرأته ما حبسک عن اضیافک او ضیفک گفت ابو بکر با زن او چه نگاه داشت ترا از مهمانان
خود شک از راوی است قال او عشیتهم قالت ابوا حتی تجیء گفت آیا طعام خوراندی ایشان را گفت ابا کردند از خوردن
قد عرضوا علیهم فغلبوهم تحقیق عرض کردند خادمان یا اهل بیت بر مهمانان طعام را گفتند پس غالب آمدند بر ایشان یعنی قبول
نکردند فذهبت فاختبأت پس رفت از پیش ابو بکر پنهان شد از ترس زجر او فقال یا غنثر فجدع وسب پس گفت ای جاهل
پس بد ما کرد و قطع بینی یا گوش و دشنام کرد ظاهر از سوق کلام آنست که دعا بام رومان است چنانکه در روایتی که
از قول ام رومان ابو حیی تجی تعقیب در بعضی نسخ فذهبت فاختبأت بصیغه متکلم تصحیح کرده و بر این تقدیر
وقال کلوا وقال لا اطعمه ابدا و گفت ابو بکر بخورید و گفت نمیخورم من هرگز چرا انتظار من کشیدند آنها گفتند
همچنین روایت کرده است حریری و روایت کرده است ابو داود و همین روایت که گفت ابو بکر بیار طعام را
مکنا لا نأخذ من اللقمة الا ربا من اسفلها اکثر منها گفت عبد الرحمن سوگند بخدا نبودیم که بگیریم لقمه مگر آنکه زیاده شد
حتی شبعوا وصارت اکثر مما کانت قبل یعنی خوردند تا آنکه سیر شدند و گشت طعام او با بقیه طعام بیش از آنچه بود
فاذا هی کما هی او اکثر پس دید ابو بکر ناگاه طعام چیزیست که بود یا اکثر از آن فقال لامرأته یا اخت بنی فراس پس گفت
ام رومان است ای خواهر بنی فراس این چه حال است این فراس بکسر فا و خفت را و بعد از الف سین مهمله است
وام رومان از اولاد حارث بن غنم است برادر فراس بن غنم است و ظاهر نسبت او باولاد فراس از جهت شهرت
وقرة عینی لهی الآن اکثر مما کانت قبل بثلاث مرات گفت ام رومان سوگند بخنکی چشم من کنایه است از آنحضرت است
بیشتر است از آنچه بود پیش از خوردن بسه بار کلمه لا را بعضی زائد گفته اند و قوا اذکر نفیه باشد و تقدیر کلام آنکه
سه چند زیاده کرامت گویم حواب ما فرد الحال که لا زائد استفهام و تقدیر فهم شود یعنی نمیدانم که این چه حال است

الجزء السابع عشر من صحیح الاسلام
کتاب الصوم

قال حدثنا ابن ابی حازم عبد العزیز عن ابیه عن سهل بن سعد ح وحدثنی سعید بن ابی مریم قال حدثنا ابو غسان محمد بن مطرف قال حدثنی ابو حازم عن سهل بن سعد قال انزلت وکلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود ولم ینزل من الفجر وکان رجال اذا ارادوا الصوم ربط احدهم فی رجله الخیط الابیض والخیط الاسود ولا یزال یأکل حتی یتبین له رؤیتهما فانزل اللہ بعده من الفجر فعلموا انما یعنی اللیل والنهار

[illegible]

باب قول النبی صلی اللہ علیه وسلم لا یمنعنکم من سحورکم اذان بلال

[illegible]

ازان طعام ما ابو بكر فقال انما كان من الشيطان يعني يمينه وگفت نبود مگر از شيطان يعني سوگند او كه گفته بود والله آكل ما ثم اكل منه لقمة پس ترا باز خوردوا از ان لقمه تا براند شيطان حنث را كه باد ه وه قدرت كفارت بجهت ازجهت اكرام مهمانان كه عبادتست وگرست ثم حملها الى النبي صلى الله عليه وسلم فاصبحت عنده پس صبح گذشت آن طعام را بسوي پيغمبر خدا وبردند نزد آنحضرت پس صباح كرد نزد آنحضرت وكان بيننا وبين قوم عهد وبود ميان ما وميان قومي عهد چهاد فمضى الاجل پس گذشت مدت عهد وميان فعرفنا اثنا عشر رجلا پس حريف ونقيب ساختيم دوازده مرد را مع كل رجل منهم اناس با هر مردي از آنها مردم الله اعلم كم مع كل رجل غدا دانا تر است كه چند كس بوده اند با هر مردي كه نقيب شده بود غير انه بعث معهم جز آنكه تحقيق شان اينست كه فرستاده شده باايشان يعني نصيب اصحاب ايشان ازان طعام ما بعث بعينه معلوم نيز خوا هر بود پس ضمير انه راجع بآنحضرت خواهد بود قال فاكلوا منها اجمعون گفت عبد الرحمن بن ابي بكر خوردند ازان همه مردم ازان يكبار بجمعيت او كما قال شك كرده است ابو عثمان كه همين عبارت عبد الرحمن بود يا غير آن واين كرامت صديق بود كه ببركت صحبت آنحضرت حاصل كرده وكرامت اوليا از آيات كمال آنحضرت است پس مطابق است ترجمه باب را حدثنا

مسدد قال حدثنا حماد عن عبد العزيز عن انس وعن يونس عن ثابت عن انس قال اصاب اهل المدينة قحط على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فبينا هو يخطب يوم جمعة پس رسيد اهل مدينه را قحط در زمان رسول خدا بينا هو يخطب يوم جمعة پس درميان آنكه آنحضرت خطبه ميخواند در روز جمعه اذ قام رجل فقال يا رسول الله هلكت الكراع وهلكت الشاء ناگاه استاد مردي پس گفت اي رسول خدا مردند اسپان ومردند بزان وگوسفندان فادع الله يسقينا پس دعا كن خدا را كه آب دهد ما را فمد يديه ودعا پس دراز كرد دو دست خود را ودعا كرد وقال انس وان السماء لمثل الزجاجة گفت انس وتحقيق بود آسمان همچو آئينه مانند شيشه صاف يعني آنكه خللي ابري داشته باشد فهاجت ريح انشأت سحابا پس جنبيد باد پس كه برانگيخت ابر را ثم اجتمع ثم ارسلت السماء عزاليها پس جمع شد ابر پس گذاشت آسمان دهنهاي خود را يعني يكبارگي باران ريخت فخرجنا نخوض الماء حتى اتينا منازلنا پس بيرون آمديم از مسجد درحالي كه فرو ميرفتيم در آب تا آنكه آمديم خانهاي خود را فلم تزل تمطر الى الجمعة الاخرى پس دائم متصل باران داده شد تا روز جمعه ديگر فقام اليه ذلك الرجل او غيره پس استاد بسوي آنحضرت آن مرد كه التماس باران كرده بود يا غير او شك راويست فقال يا رسول الله تهدمت البيوت فادع الله يحبسه فتبسم پس گفت اي رسول خدا افتادند خانها پس دعا كن خدا را كه نگهدارد باران را پس تبسم فرمود آنحضرت از سرعت بشريت مردم وانقلاب اين دو احوال ثم قال حوالينا ولا علينا پس گفت خداوندا بر اطراف ما باران نه بر ما فنظرت الى السحاب تصدع حول المدينة كانه اكليل پس ديدم بسوي ابر كه پاره پاره شد گرد مدينه گويا تاجي است يعني دور شد وكشاده گشت از بالاي مدينه وابر در آسمان چنان نمود كه تاجي است بر سر مدينه حدثنا محمد بن المثنى قال حدثنا يحيى بن كثير ابو غسان قال حدثنا ابو حفص واسمه عمر بن العلاء اخو ابي عمرو بن العلاء گفت ابو غسان حديث كرد ما را ابو حفص كه نام او عمر بن علاء است برادر ابي عمرو بن علاء قال سمعت نافعا عن ابن عمر گفت ابو حفص شنيدم نافع را كه روايت ميكرد از ابن عمر قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يخطب الى جذع گفت ابن عمر بود پيغمبر خدا خطبه ميخواند تكيه كرده بر چوبي كه در مسجد بود فلما اتخذ المنبر تحول اليه پس هرگاه گرفته وساخته شد منبر بسوي آن منبر يعني خطبه بر منبر خواند فحن الجذع فاتاه فمسح يده عليه پس ناله كرد جذع از مفارقت آنحضرت ناله دردمندان مشتاق از فراق محبوب چنانكه حاضران همه شنيدند پس آمد آنحضرت نزديك بجذع ودست مبارك رسانيد پس تسكين يافت مرويست كه آن جذع كه يكي از ستونهاي مسجد بود داخل در بهشت خواهد شد ودر رنگ ستونهاي بهشت خواهد گشت وقال عبد الحميد اخبرنا عثمان بن عمر قال اخبرنا معاذ بن العلاء عن نافع بهذا گفت عبد الحميد خبر داد ما را معاذ بن علا از نافع باين حديث مزي گفته كه نام او عبد بن حميد است حافظ مشهور ورواه ابو عاصم عن ابن ابي رواد عن نافع عن ابن عمر

الجزء السابع من الاسلام | كتاب الصوم

عبد الله بن ام مكتوم فانه لا يؤذن حتى يطلع الفجر يعني اذان نميگويد تا آنكه طلوع ميكند فجر وكلام در بيان حديث در روايت گذشت قال القاسم گفت قاسم بن محمد ولم يكن بين اذانهما الا ان يرقى ذا وينزل ذا ونبود فصل ميان اذان اين دو مؤذن مگر همين مقدار كه بر مينشد بالا ابن ام مكتوم وفرود مي آمد از مناره بلال شايد كه اين حكايت حال بعضي احيانست يا مراد آنست كه بلال را بعد اذان براي دعا وتحوانيدن ونظر طلوع صبح بيشتر فرود مي آمد پس خبر ميداد ابن ام مكتوم را طلوع صبح وي صعود ميكرد باب تعجيل السحور ذكر استحباب خوردن طعام سحري است يعني مسنون آنست كه بخورند نزديك طلوع فجر ودر ستايي كنند تا طلوع نشود وتصريح است در بعض النسخ وبعضي نسخ واقع شده باب تاخير السحور يعني بخورند در آخر شب سحري تعجيل است حدثنا محمد بن عبيد الله حدثنا عبد العزيز بن ابي حازم عن ابيه عن سهل بن سعد قال كنت اتسحر في اهلي ثم يكون سرعتي ان ادرك السجود مع رسول الله گفت سهل بن ساعد بودم كه سحري ميخوردم در اهل خود پس ميبود شتابي من اينكه در يابم نماز را با پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم يعني در نماز سحر خوردن تعجيل ميكردم تا ادراك بست ودر روايت كشميهني سجود است وصواب اول است وجمع است آن ساير روايت است صلوة الفجر يا سبب قدر كه بين السحور والصلوة

عن النبي صلى الله عليه وسلم درین روایت معلوم میشود که ابن عمر اخذ نموده از آنحضرت شنیده حدثنا ابو نعیم حدثنا

عبد الواحد بن ایمن قال سمعت ابی عن جابر بن عبد الله ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقوم يوم الجمعة الى شجرة او نخلة تحقیق پیغمبر خدا بود که می ایستاد

روز جمعه برای خطبه تکیه کرده و پسوی درختی یا بسوی نخلی خشک را ایست فقالت امرأة من الانصار او رجل پس گفت زنی از

انصار یا مردی یعنی در دلائل احیاء بروایت ابن ابی داود آورده که آنمرد تمیم داری بوده است یا رسول الله الا نجعل لك منبرا

آیا نسازیم برای تو منبری که بر آن خطبه خوانی قال ان شئتم پس فرمود اگر خواهید شما جواب ان محذوف است یعنی بکنید فجعلوا له منبرا

پس گردانیدند برای آنحضرت منبری اختلاف کرده اند در عامل این منبر بعضی گویند که باقول عباس و بعضی گفته اند ابوالانس مولی آنحضرت

فلما كان يوم الجمعة دفع الى المنبر پس هرگاه که بود روز جمعه رفع کرده یعنی رجوع کرده بسوی منبر و در روایت ابی ذر است دفع بضم دال

و در معنی نزدیک بمعنی برده و برآورده شد فصاحت النخلة صياح الصبي پس ناله کرد نخلی که بر آن تکیه میکرد مثل ناله کودک ثم نزل

دیگر آورده که نزدیک بود که پاره پاره شود ثم نزل النبي صلى الله عليه وسلم فضمه اليه پس فرود آمد آنحضرت از منبر و پیوسته کرد آنرا

بسوی خود و در بغل گرفت تئن انين الصبي الذي يسكن درحالیکه گریه میکند مانند گریه کودکی که تسکین داده میشود قال كانت تبكي

على ما كانت تسمع من الذكر عندها فرمود بود آن ستون گریه میکرد برچیزیکه بود که می شنید از ذکر الهی که نزد آن بودی و در این

حال گریه کرد و احادیث دیگر ناظر است که از جدائی آنحضرت گریه کرد و درین حدیث تصریح یافت که از ناشنیدن ذکر ناله میکرد و هر دو سبب

گریه میتواند بود و آنحضرت از راه تواضع همین را فرمود حدثنا اسمعيل قال حدثني اخي عن سليمان بن بلال عن يحيى بن سعيد قال اخبرني

حفص بن عبيد الله بن انس بن مالك انه سمع جابر بن عبد الله يقول كان المسجد مسقوفا على جذوع من نخل تحقیق حفص بن عبید الله بن انس

شنید جابر را که گفت بود مسجد نبوی سقف کرده شده بر شاخهای که از نخل بود فكان النبي صلى الله عليه وسلم اذا خطب يقوم الى جذع منها

پس بود آنحضرت وقتیکه خطبه خواندی می ایستاد و تکیه کرده بسوی جزعی از آن جذعها فلما صنع له المنبر وكان عليه پس هرگاه که ساخته شد

برای آنحضرت منبر پس بود بر آن منبر فسمعنا لذلك الجذع صوتا كصوت العشار پس شنیدیم مر آن جذع را آوازی مانند آواز ناقه

که در حمل او ده ماه گذشته باشد و در وقت بار کردن فریاد میکند و آن کنوه هم نزدیک بالقلوب و تعبیر جنین نیست حتى جاء النبي صلى الله

عليه وسلم فوضع يده عليها فسكنت تا آنکه آمد پیغمبر خدا پس نهاد دست خود را بر آن پس خاموش شد و در بعضی روایات سکنت

بنون است از سکون ابن سبکی گوید صحیح نزد من آنست که حنین جذع متواتر است شیخ ابن حجر گوید که حنین جذع و انشقاق قمر نقل است

مستفیض و مشهور که مفید قطع است نزد کسی که مطلع است بر طرق احادیث نقل است که امام شافعی در مناقب آنحضرت میگفت که عطا

نکرده است حق جل شانه هیچ پیغمبری را از آیات و کمالات آنچه عطا کرده است پیغمبر ما را صلعم ازین کسی گفت عیسی احیای اموات میکرد

شافعی گفت این ناله دیگر از جذع آیتی بزرگتر از آنست زیرا که این ناله و آنکه نمود از لوازم روح است و تعلق روح با جسام طبیعیه بیشتر

تراست از ساده آن بعده که لایق و قابل آن بوده است اگر گوئی احیاء عیسی ابلغ بوده است دیگر چه حنین جذع از آنحضرت نیست

گوئیم که معجزه بالاتفاق مثل معجزه پیغمبر نیست همه بفعل الهی است که برای تصدیق پیغمبر خود بوجود میآرد و از این قبیل است نطق ذراع مسمومه که

لا تاكل فاني مسموم و سوای آن احیاء از آنحضرت نیز واقع شده است چنانکه بر متتبعان آثار و ناقلان طرق احادیث واضح و لائح

خواهد بود و قسطلانی در مواهب لدنیه ازین مطلب را بسط داده که درینجا کفایتی تمام دارد حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا ابن

ابي عدي عن شعبة عن الاعمش عن ابي وائل قال حذيفة ان عمر بن الخطاب قال ايكم يحفظ قول رسول الله صلى الله عليه وسلم في الفتنة گفت عمر مر صحابه را کدام کس از شماست که یاد دارد

حدیث پیغمبر خدا را در باب فتنه مخصوص که روی داده نیست [illegible] حدثنا بشر بن خالد قال حدثنا محمد عن شعبة عن سليمان سمعت ابا وائل

التيسير الساري للشيخ الاسلام — كتاب الصوم

یعنی میان ... در طلوع فجر و سحری و طول باب برکة السحور ... برکت و فضیلت خوردن سحری

من غير ايجاب ... آنکه واجب کرده باشد آن را ... لان النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه واصلوا ولم يذكر السحور ... دلیل آن کرد که سحور سنت است که آنحضرت و یاران وی در پی وصال داشتند و ذکر کرده نشده خوردن ایشان سحری را و اگر واجب بودی ترک نمیکردند و نقل کرده ابن منیر اجماع را بر سنیت سحور ... حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا جويرية بن اسماء عن نافع عن عبد الله بن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم واصل فواصل الناس ... فنهاهم ... قالوا انك تواصل ... قال لست كهيئتكم ... اني اظل اطعم واسقى ...

حدثنا آدم بن ابي اياس قال حدثنا شعبة قال حدثنا عبد العزيز بن صهيب قال سمعت انس بن مالك رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم تسحروا فان في السحور بركة ... [illegible]

[illegible]

عن حذیفة گفت سلیمان شنیدم ابا وائل را که حدیث میکرد از حذیفة ان عمر بن الخطاب تحقیق عمر بن الخطاب قال ایکم یحفظ قول رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الفتنة قال حذیفة انا احفظه کما قال پس گفت حذیفه من نگهدارنده ام فرموده آنحضرت را چنانکه فرموده است قال هات انک لجریء گفت عمر بیار دیگو تحقیق تو سزاوار تری بآن جری یکار جمله است در بعضی روایات بجای جاجیم است از جرات یعنی دلیری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت حذیفه فرمود رسول خدا فتنة الرجل فی اهله وماله وجاره ابتلای مرد وگرفتاری او در اهل او است در ادای حق ایشان با مراعات حقوق مسلمانی و در مال او است باشتغال بآن و صرف در مصارف غیر شرعیه با ادای زکات و صدقات و در همسایه او است بحسد و مفاخرت نا کردن و ادای حق جوار و حفظ ناموس او و تنها منحصر در همین نیست بر چه باز دارد از حکم خدا و یاد او فتنه او است تکفرها الصلوٰة والصدقة والامر بالمعروف والنهی عن المنکر و کفارت می کنند این فتنه را نماز و صدقه و امر معروف و نهی منکر یعنی عبادت افعالی و مالی و اقوالی هر چه باشد قال لیست هذه گفت نیست فتنه که من میخواهم اینکه تو گفتی ولکن التی تموج کموج البحر ولیکن میپرسم از فتنه که موج میزد مانند موج دریا کنایت کرده است از شدت خصومت و نزاعها که در اهل اسلام روی دهد و تتابع که بران مترتب میشود وقال یا امیر المؤمنین لا بأس علیک منها گفت ای امیر المؤمنین باکی نیست بر تو از آن فتنه یعنی تو در آن فتنه نیستی ان بینک وبینها بابا مغلقا تحقیق میان تو و میان آن فتنه دریست بر بسته یعنی آن فتنه در حیات تو بیرون نمی آید قال یفتح الباب او یکسر قال لا بل یکسر گفت عمر کشاده میشود آن در یا شکسته میشود یعنی درست میماند که بار لب بسته شود یا شکسته میگردد که آنرا نتوان بست گفت حذیفه نه بلکه شکسته میشود قال ذلک احری ان لا یغلق گفت عمر آن در سزاوار تر است آنکه بسته نشود چون عمر رضی الله عنه فهمیده بود که آن در وجود و حیات او است و شکستن آن کنایت از قتل او است نخواسته است که در آن فتنه زنده باشد کنایت کرد از شهادت خود یا یعنی که نابستن آن بهتر است قلنا اعلم عمر الباب ابو وائل گوید گفتیم حذیفه را دانسته بود عمر باب را یعنی دانسته که در کنایت از وجود او است قال نعم کما ان دون غد اللیلة گفت حذیفه آری دانسته بود یقین چنانکه نزدیک تر است شب نسبت بفردا از فردای حد تحدیثا لیس بالاغالیط تحقیق من گفتم عمر را حدیثی که نیست از کذب و نه غالیط جمع اغلوطه است بالضم بهمزه و سکون غین و آخر طاء مهمله یعنی سخنی مبهم نا درست فهبنا ان نسأله وامرنا مسروقا فسأله پس ترسیدیم ما اینکه بپرسیم حذیفه را و امر کردیم مسروق را فسأله فقال من الباب قال عمر پس پرسید او را مسروق گفت کیست آن در گفت عمر بن خطاب است روایت کرده است خطیب از مالک که عمر بن خطاب در آمد روزی برام کلثوم بنت علی بن ابی طالب وجدّ یعنی یافت او را در گریه گفت چه میگریاند گفت این یهودی یعنی کعب احبار میگوید که تو دری هستی از درهای جهنم گفت عمر خدا هر چه میخواهد میکند پس تیر فرستاد بر کعب و طلب کرد کعب را گفت ای امیر المؤمنین سوگند بکسی که ذات من در دست قدرت او است آخر نمیشود ماه ذی الحجه تا آنکه تو بی در آئی به بهشت گفت عمر چه حال است گاهی در بهشت میگوئی گاهی در دوزخ گفت تحقیق من یافته ام ترا در کتاب خدا یعنی توریت که تو بر دری هستی اندر درهای دوزخ که باز میداری مردم را که بیفتند در دوزخ و هرگاه میمیری میافتند در آن تا روز قیامت گفته که در تفسیر حذیفه باب را بعمر اشکال وارد آورده است که بقتل عثمان رضی الله عنه است متعرض گشته اند آنکه بعد از قتل عثمان متفرق شدند مردم و محاربه و قتال عظیم و فتنهای هائله در مسلمانان افتاده پوشیده نماند که مبادی فتنه و ابتدای فتنه و مخالفت صحابه در زمان حیات عثمان پیدا شده چنانکه اهل مدینه بشرب شهادت در نگوی او رسیدند و مروان بن حکم که سر اهل فتنه و فساد بود تذلیل کرد تا در تو بین قواعد اسلام سعی کرد و در ارکان اسلام رخنها افگند و اختلال عظیم در انتظام کار خلافت افتاد و این همه بعد از شهادت عمر رضی الله عنه پدید آمد تشنیع عظیم بر رئیس گروه روافض سرکرده در تفسیر حذیفه باب را بعمر گفته که این نسبت آمد چه کرد جنسین صحابی کرا و را صاحب سر رسول الله گویند از تا آنکه

۱۰۶

یقول عندکم طعام فان قالوا لا قال انی صائم یومی هذا ابو الدرداء در آمدن صائم گفت ابو الدرداء رضی الله عنه اهل خود را بطریق استفهام نزد شما طعام است و در روایت ابن ابی شیبه موصولا آمده می آمد احیانا وقت چاشت پس می پرسید مذکور در فتح الباری و در الموطا در روایت عبد الرزاق می آمد نزد زنان دیگر یعنی چون می گفتند زنانش قلنا لا پس اگر می گفتیم نیست نزد ما طعام قال فانی صائم یومی هذا میگفت ابو الدرداء پس تحقیق من روزه دار شده ام روز خود را و این است و فعله و کرده است آنچه کرد ابو الدرداء ابو طلحه انصاری که از اهل خود را می پرسید آیا هست نزد شما طعام پس اگر میگفتند نیست روزه میداشت و ابو هریرة و ابن عباس و آن حذیفة رضی الله عنهم و در تعلیق منقول آن از حدیث عائشه مرفوعا نیز روایت کرده و تصحیح نموده ولیکن اثر حذیفه چنانکه روایت کرده آن را عبد الرزاق دلالت میکند بر جواز روزه داشتن بعد از زوال نیز چنانکه مذهب حنابله است ولیکن علمای حنفیه گویند صوم عبارت از امساک محدود است از اول فجر تا اول شب نا روزه عادت و عبادت معین نیست پس اگر یافته شود نیت در اکثر نهار ترجیح و حکم صحت داده گردد غالب شمار باشد چنانکه مقرر باب ترجیح در اصول فقه مبین است حدثنا ابو عاصم عن یزید بن ابی عبید عن سلمة بن الاکوع ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم بعث رجلا ینادی فی الناس یوم عاشوراء فرستاد آنحضرت مردی را که منادی میکرد در مردم در روز عاشورا ان من اکل فلیتم که هر کسی که خورده باشد پس تمام کند بقیه روز را بامساک بقرینه روایات دیگر او لیصم پس روزه دارد و این امر است و مراد آن است که یا کل فلا یاکل کسیکه نخورده پس باید که نخورد یعنی نیت کند صوم را روزه دار در روز عاشورا این می نماید که در این روایت از بعضی رواة تقدیم و تاخیر است و ظاهر آن است که لا یا کل من لم یاکل بوده و دلیل مشتق بعدم مثل اعلام کرد آن حضرت منادی سوز عاشورا که اعلام کنند با صحاب روزه این روز تا اگر نخورده است کسی روزه دارد و اگر خورده است نیز دیگر نخورد بجهت احترام این روز و پاس حرمت منع چنانکه امر کرده میشود از سفر در رمضان و آنچی که طاهر شود که روزه نوعی نیز جائز است بنیت در نهار چه رمضان بجای او است در فرضیت روزه و فرض متعین است در روزه

واعجاب هر رای خود واعتراض کنند روایت ابو یعلی ... کہ حیلی با سناد رجال ثقہ خود آورده و نیز موافق حذیفہ است چنانکه در حدیث است
کہ آنحضرت فرمود تا اهیم یعنی عمر در میان شما ماندہ است در فتنہ بستہ است الحدیث حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب حدثنا
ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا تقوم الساعة حتی تقاتلوا قوما نعالهم الشعر یعنی برپا نشود قیامت تا آنکه کارزار
بکنند قومی را کہ پایہای افزار ایشان از موی ریسمان است بعضی گفتہ مراد درازی موی سر است کہ اطراف آن بکف پای میرسد بجای
نعلها وحتی تقاتلوا الترک صغار الاعین وتا آنکہ مقاتلہ بکنند ترکان خورد چشم را حمر الوجوه ذلف الانوف سرخ رو بینی پست زلف
بضم ذال معجمه وسکون لام نیز روایت کرده اند و بفتح لام جمع اذلف است بمعنی پست بینی پہن سر کانّ وجوههم المجان المطرقة چنانکه گویا
ایشان سپرهای تو بر تو دوخته است مجان جمع مجن مطرقة بضم میم وسکون طاء و بای قاف سپر بر سپر دوخته تشبیه داده است جهت
تدویر ست و بطور تمام جهت غلظت و بسیار گوشت آن وتجدون من خیر الناس اشدهم کراهیة لهذا الامر حتی یقع فیه عطف است بر تقاتلوا وحتی
تقاتلوا یعنی برپا نشود قیامت تا آنکه بیابید سخت ترین مردم از روی ناخوشی مر این کار را یعنی امارت وحکومت را از دشواری
عمل بعدالت تا آنکه بیافتد دران و در مشوره از روی کراهت اما آنکه می بیند احاطت و مددگاری برین کار را گویا اشارت بعهد آنحضرت است
والناس معادن خیارهم فی الجاهلیة خیارهم فی الاسلام و مردم معدنها اند از زر و نقره و جز آن بهترین ایشان در زمان جاهلیت
بهترین ایشانند در وقت اسلام حدیثی دیگر است کہ در جای دیگر یافته بخلاف این حدیث ولیاتین علی احدکم زمان لان یرانی احب الیه
زمانی یعنی بعد از موت من لان یرانی احب الیه من ان یکون له مثل اهله وماله هر آینه دیدن من مر او را از زمان محبوب تر از ... بودن او را
مانند اهل و مال او یعنی دوست تر دارد دیدن من اما آنکه باشد او را این دیدن بجای اهل و مال او و بدل آن و تا ... صحابه بتحسر ایشان بر
آنحضرت را بعد از حیال ... آن بیدا انست حدثنا یحیی قال حدثنا عبد الرزاق عن معمر عن همام عن ابی هریرة ان النبی صلی
الله علیه وسلم قال لا تقوم الساعة حتی تقاتلوا خوزا وکرمان من الاعاجم تا آنکه جدال بکنند اهل خوز و کرمان را کہ از عجم اند خوز بضم خا معجمہ و سکون واو و زای ست
کرمان بفتح کاف و بعضی بکسر ضبط کرده اند این دو جای کوید خوز نامی قبیله در دو جای برای عطف مضاف بکرمان در تصویب کرده دار قطنی وحتی
کرده اند امام احمد بعضی گویند کہ این تصحیف ست بعضی گویند ... مضاف باشد بکرمان بر اعراب است و در وقت عطف صحیح است مشکل
کرده اند کہ آنچه در وصف این جماعه مذکور است همه اوصاف ترک است وخوز و کرمان از بلاد ترک نیست خوز از بلاد اهواز است و آن از بلاد عجم
وکرمان نیز از بلاد عجم است میان خراسان و بحر هند و تواند کہ این جماعه غیر ترک نیز اوصاف ترکان داشته باشند نفی نیست در بین جمع الوجوه
فطس الانوف ... صغار الاعین خورد چشمان کان وجوههم المجان المطرقة نعالهم الشعر تابعه غیره عن عبد الرزاق متابعت کرده یحیی را
غیر او از عبد الرزاق حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال قال اسماعیل اخبرنی قیس قال اتینا ابا هریرة فقال صحبت رسول الله صلی
الله علیه وسلم ثلث سنین گفت آمدیم ابا هریره را پس گفت صحبت داشتم رسول خدا را سه سال لم اکن فی سنی احرص علی ان اعی الحدیث منی فیهن
نبودم در سالهای عمر خود حریص تر برین کہ یاد گیرم حدیث را از خود در آن سه سال دین کلام مفضل و مفضل علیه یکی ابو هریره است مفضل
باعتبار سه سال و مفضل علیه باعتبار باقی سالهای عمر او سمعته یقول وقال هکذا بیده شنیدم آنحضرت را میفرمود و اشارت کرد تخمین بدست خود
بین یدی الساعة تقاتلون قوما نعالهم الشعر در پیش ساعت قیامت قتال میکنید قومی را کہ نعل پایشان موی است وهو هذا البارز وقال سفیان مرة و هم
فارس ست یعنی قتال کننده اند اهل اسلام را قال سفیان مرة وهم اهل البازر گفت سفیان بن عیینه یکبار و آنها اهل بازر اند
حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا جریر بن حازم قال سمعت الحسن یقول حدثنا عمرو بن تغلب قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم
گفت عمرو بن تغلب شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم میگفت بین یدی الساعة تقاتلون قوما ینتعلون الشعر در پیش ساعت قیامت ...

الجزء السابع شیخ الاسلام
کتاب الصوم

لیلهم سیند و ... مولانا ابی بکر بن عبد الرحمان
بن الحارث بن هشام بن المغیرة انه سمع ابا بکر بن
عبد الرحمان قال جئت انا وابی حتی دخلنا علی عائشة
وام سلمة گفت ابو بکر بن عبد الرحمان آمدم من و پدرم
تا آنکه در آمدیم بر عائشه و ام سلمه رضی الله عنهما ح
وحدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال
اخبرنی ابو بکر بن عبد الرحمان بن الحارث بن هشام
ان اباه عبد الرحمان اخبر مروان بن الحکم بن ابی العاص اموی قرشی
ولادت یافت پس از هجرت بدو سال و بیرون آورده شد
با پدرش از مدینه مطهره بار شریف ... نیست
او ما سلسله ... حضرت نوبت امارت او نیز رسیده
نه ماه تا آنکه وفات یافت سنه شصت و پنج ان عائشة
وام سلمة رضی الله عنهما اخبرتاه گفت زهری خبر داد مرا
ابو بکر کہ پدرش عبد الرحمن خبر داد مروان را کہ عائشه
وام سلمه خبر دادند عبد الرحمن را ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم کان یدرکه الفجر وهو جنب من
اهله ... آنحضرت کہ در می یافت او را فجر و حال آنکه آن
حضرت بحال جنابت بود بسبب مباشرت با اهل
خود یعنی جنابت بسبب بوده نه از احتلام ثم یغتسل
ویصوم ... غسل میکرد آن حضرت بعد طلوع فجر
روزه میداشت وقال مروان لعبد الرحمن
بن الحارث اقسم بالله لتقرعن بها ابا هریرة
گفت مروان عبد الرحمن را سوگند میخورم بخدا

قتال میکنید قومی را که پای افزار ایشان موی است و تقاتلون قوماً کان وجوههم المجان المطرقة **حدثنا** الحکم بن نافع قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت عبد الله بن عمر شنیدم رسول خدا را میفرمود تقاتلکم الیهود فتسلطون علیهم جنگ میکنند یهود با شما پس مسلط و غالب کرده میشوید شما بر ایشان حتی یقول الحجر یا مسلم هذا یهودی ورائی فاقتله تا آنکه میگوید سنگ ای مسلمان این یهودی است پس من است بکش او را و این معنی از جمله کرامات اهل اسلام است راجع به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گفته اند که وقوع این خبر در زمان نزول عیسی علیه السلام خواهد بود و در صورت کرامت در اخبار است که بوقوع حق آید **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا سفیان عن عمرو عن جابر عن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یأتی علی الناس زمان یغزون فرمود می آید بر مردم زمانه که جهاد میکنند فیقال فیکم من صحب رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفته میشود مر ایشان را آیا هست در میان شما کسی که صحبت داشته رسول خدا را فیقولون نعم فیفتح علیهم پس میگویند آری هست پس گشاده میشود مر ایشان را ببرکت اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم ثم یغزون فیقال لهم هل فیکم من صحب من صحب الرسول فیقولون نعم فیفتح لهم پس جهاد میکنند پس گفته میشود آیا هست در میان شما کسی که صحبت داشته با اصحاب پیغمبر خدا یعنی تابعی هست که ببرکت او فتح داده شود پس میگویند آری هست پس فتح داده میشود مر ایشان را **حدثنا** محمد بن الحکم قال حدثنا النضر قال حدثنا اسرائیل قال اخبرنا سعد الطائی قال اخبرنا محل بن خلیفة عن عدی بن حاتم قال بینا انا عند النبی صلی الله علیه وسلم اذ اتاه رجل گفت عدی بن حاتم طائی بودم در میان آنکه بودیم نزد پیغمبر خدا ناگاه آمد مردی فشکا الیه الفاقة پس گله کرد با آن حضرت گرسنگی را ثم اتاه آخر فشکا الیه قطع السبیل باز آمد مردی دیگر پس شکایت کرد رهزنی را که غارت مال او کرده نام این دو مرد مذکور نکرده است از دلائل النبوة ابونعیم معلوم میشود که صهیب و سلمان بوده فقال یا عدی هل رأیت الحیرة پس فرمود ای عدی آیا دیده شهر حیره را حیره بکسر حاء و سکون تحتیه و فتح را ر مدینه بود و از ملوک عرب در زیر حکم فارسیان و بادشاه آن در آن وقت ایاس بن قبیصه طائی بود که والی شده آن را از زیر حکم کسری بعد از قتل نعمان بن منذر قلت لم ارها وقد انبئت عنها گفتم ندیده ام من آن را و تحقیق خبر داده شده ام من از آن قال فان طالت بک حیوة فرمود پس اگر دراز شد ترا حیات لترین الظعینة ترتحل من الحیرة هر آینه می بینی تو زن هودج نشین را که رحلت میکند از شهر حیره حتی تطوف بالکعبة لا تخاف احدا الا الله تا آنکه طواف میکند کعبه را بحالی که نمیترسد هیچ یکی را بجز خدا از حیات اسلام و دیار فارسیان امن گشته قلت فیما بینی وبین نفسی گفتم در میان خود و ذات خود یعنی بخاطر گذرانیدم از روی تعجب فاین دعار طیئ الذین قد سعروا البلاد پس کجا میروند راه زنان طی آنانکه هلاک کرده اند شهرها را یعنی چگونه زنان بسلامت از این راه میگذرند دعار بدال مهمله مضموم و تشدید عین جمع داعر است بمعنی فاسق سعروا از تسعیر است بمعنی افروختن آتش استعارت کرده اند برای غارت نمودن ولئن طالت بک حیوة لتفتحن کنوز کسری و اگر دراز گردد ترا زندگانی هر آینه میگشائی تو گنجهای کسری را قلت کسری بن هرمز قال کسری بن هرمز گفتم از روی استفهام کسری پسر هرمز بن نوشیروان را میفرمائی فرمود آری کسری بن هرمز را ولئن طالت بک حیوة لترین الرجل یخرج ملأ کفه من ذهب او فضة هر آینه می بینی مردی را که می برآرد پری کف دست خود را از طلا یا نقره یطلب من یقبله منه فلا یجد احدا یقبله میجوید کسی را که قبول کند آن را از وی پس نمیابد هیچ یکی را که قبول کند آن را از وی از آنانکه بسبب کثرت مردم از احتیاج و بی پولی نخواهد ماند بعضی گویند که این خبر از زمان نزول عیسی علیه السلام موجب کرده است و بعضی گویند که اتمام این امر در زمان عمر بن عبد العزیز رو داده چنانکه خبر میدهد از آن حدیث عمرو بن اسید بن عبد الرحمن بن زید بن خطاب گفت وقتیکه والی کرده شد عمر بن عبد العزیز تا سی ماه بمرد و نزد ما آنکه گردانید مردی که مالی فراوان می آورد پس میگفت بگردانید این مال را آنجائی که خواهید برای محتاجان پس نمیرود تا آنکه بر میگردد

الجزء السابع شرح الاسلام | كتاب الصوم

ما ابو هریره در زمن المدینه کرمیقت مشهور بنت و کان هریرة من انصار بود مرابو هریره را در آنجا که برای آن میرفت فقال عبد الرحمن لابی هریرة انی ذاکر لک امراً گفت عبد الرحمن مرابو هریره را که خبر می ذکر کنند ام برای تو چیزی را ولو لا مروان اقسم علی فیه لم اذکره لک و اگر نبود که مروان قسم داده برمن درین امر ذکر نکردمی آنرا برای تو فذکر قول عائشة وام سلمة پس ذکر کرد عبد الرحمن قول عائشه وام سلمه را که مذکور شد فقال کذلک حدثنی الفضل بن عباس پس گفت ابو هریره همچنان که فتوی میدهم و میگویم حدیث کرده است مرا فضل بن عباس و فضل داناتر است از من بحال روایت خود و هم بوده است بر من در بعضی روایات آمده که گفت ابو هریره اسامه بن زید حدیث کرده بود مرا و شاید که از هر دو رسیده بود وی همچنان در روایت نسفی این کتاب را بجای و هو اعلم و هن اعلم بضمیر جمع مونث است یعنی ازواج مطهرات آنحضرت داناترند باین احکام و در روایت معمر از ابن جریج و هما اعلم یعنی عائشه و ام سلمه در زیاده کرده ابن جریج پس برگشت ابو هریره از آنچه میگفت و قال همام وابن عبد الله بن عمر عن ابی هریرة رضی الله عنه کان النبی صلی الله علیه وسلم یأمرنا بالفطر بود آن حضرت که امر میکرد ما را بکشادن روزه اگر صبح میکردیم بجنابت و باطل آن روزه و الاول اسند و حدیث اول که از عائشه و ام سلمه است قوی تر است از روی اسناد که آن از طرق بسیار بیک معنی آمده تا آنکه ابن عبد البر گفته صحیح و متواتر و اما ابو هریره پس اکثر روایات از وی آنست که روی فتوی میداد و از طریق همام و ابن عبد الله آمده که وی رفع میکرد و لیکن بیان کرد ابو هریره چنانکه گذشت که وی رفع این حدیث بواسطه فضل و اسامه کرده و توثیق داشت بخبر ایشان و چون رسید بوی خبر دو ام المؤمنین بخلاف آن رجوع کرده و ثابت نیست نزد مولف رجوع و لهذا مسلک کرد طریق ترجیح را میان روایات و باقی مانند بر مقال ابو هریره بعضی تابعین چنانکه ترمذی نقل کرده و بعضی گفته تمام کند صوم را و قضا کند و بعضی فرق کرده میان تعمد جنابت و میان احتلام و بعضی حدیث امهات المؤمنین را از خصائص آن حضرت گمان کرده و بسیار آن را

بیان فرمایا ہے کہ ... عمر بن عبد العزیز نے ... حدیث کو روایت کیا ہے بیہقی ... [illegible]

روایت عدی بن حاتم ... [illegible]

... بیان ... [illegible]

... ليقولن له الم ابعث اليك رسولا فيبلغك [illegible]

... نہ ... فيقول بلى ... [illegible]

فيتقول الله ... [illegible]

... فلا يرى الا جهنم ... [illegible]

پس ... [illegible] ... صلی اللہ علیہ وسلم

... يقول اتقوا النار ولو بشق تمرة ... [illegible]

فمن لم يجد شق تمرة فبكلمة طيبة ... [illegible]

الظعينة ترتحل من الحيرة حتى تطوف بالكعبة ... [illegible]

لا تخاف الا الله ... [illegible] ... كنوز كسرى بن هرمز ... [illegible]

كسرى بن هرمز ... ولئن طالت بكم حياة لترون ما قال النبي ابو القاسم صلی اللہ علیہ وسلم ... [illegible]

... حدثنا عبد الله بن محمد ... [illegible]

سعدان ... [illegible] ... صلی اللہ علیہ وسلم ... [illegible]

[illegible]

الجزء السابع من ... کتاب الصحیح

[illegible]

الى ارى الفتن تقع خلال بيوتكم مواقع القطر تحقيق من مى بينم فتنها را كه واقع ميشود در حوالى خانهاى شما مانند افتادن قطرهاى باران در كثرت واين اخبارست از فتنهاى كه در مدينه روى داده است چنانكه واقعه حره و قتل اهل مدينه و خرابى آن از دست لشكر يزيد عليه عليه ما يستحقه حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهرى قال حدثنى عروة بن الزبير ان زينب ابنة ابى سلمة حدثته گفت زهرى حديث كرد مرا عروه بن زبير كه زينب دختر ابى سلمه ربيبه آنحضرت حديث كرده او را ان ام حبيبة بنت ابى سفيان حدثتها عن زينب بنت جحش ان النبى صلى الله عليه وسلم دخل عليها فزعا كه تحقيق ام حبيبه دختر ابى سفيان كه از امهات مؤمنين ست حديث كرده زينب دختر ابى سلمه را از زينب دختر جحش كه از ازواج مطهره است كه تحقيق پيغمبر خدا در آمد بروى در حاليكه ترسان ست از آنچه خبر داده شد آنحضرت را از احوال گرفتارى امت يقول لا اله الا الله ويل للعرب من شر قد اقترب ميفرمود واين كلمه بر زبان رانده واى مر عرب را از شرى كه تحقيق نزديك شده است فتح اليوم من ردم ياجوج وماجوج مثل هذا كشاده شد امروز از سد ياجوج وماجوج مانند اين ردم بكسر راى وسكون دال ست در بعضى نسخ فتح بر بنا تصحيح كرده اند بمعنى سد ست كه ذو القرنين آنرا ساخته بود وحلق باصبعيه الابهام والتى تليها وحلقه كرد با انگشت خود مراد انگشت نر ست و انگشتى كه متصل ست آنرا عادت هم اينچنين ست كه حلقه در انگشتان ميدهند و دو انگشت مى كنند فتنه ياجوج وماجوج تمام اهل عالم را فرو خواهد گرفت تخصيص عرب از فرط مهربانى ايشان ست بعضى گويند اشارت بفتنه قتل عثمان رضى الله عنه است كه شنيده تا ذكر عبارت فتح اليوم من ردم ياجوج وماجوج ابا داود تمثيل باز خنا مگر آنكه گوئيم كه در اراده اين كلام اشارت ست كه فتنه قتل عثمان از عالم فتنه ياجوج وماجوج است فقالت زينب فقلت يا رسول الله انهلك وفينا الصالحون پس گفت زينب بنت جحش پس گفتم اى رسول خدا آيا هلاك ميشويم با همه در ميان ما نيكوكاران قال نعم اذا كثر الخبث فرمود آرى هنگامى كه بسيار شد خبث يعنى گويند ريختن يا فتنه اشرار و خوار شدند نيكويان وعن الزهرى حدثتنى هند بنت الحارث وروايت از زهرى باسناد مذكور كه حديث كرد مرا هند بنت حارث ان ام سلمة قالت استيقظ النبى صلى الله عليه وسلم تحقيق ام سلمه ام المؤمنين گفت بيدار شد پيغمبر خدا از خواب فقال سبحان الله ماذا انزل من الخزائن وماذا انزل من الفتن پس فرمود بطريق تعجب چه نازل شده است از گنجها كه اين است تصرفات خواهند و چه نازل شده است از فتنها يعنى قتال در ميان مسلمانان اين چيزيست كه آنحضرت را در خواب گفتند و بسيار بود كه وحى در خواب مى آمد يعنى نزديك ترست كه آنرا حمل كنند بر جالى كه بعد از قتل عثمان رضى الله عنه واقع شده والله اعلم حدثنا ابو نعيم قال حدثنا عبد العزيز بن ابى سلمة بن الماجشون عن عبد الرحمن بن ابى صعصعة عن ابيه عن ابى سعيد رضى الله عنه قال قال لى گفت ابو سعيد خدرى گفت مرا ابو سعيد خدرى گفته اند اين بهمان بن ماجشون مع ابى صعصعة انى اراك تحب الغنم وتتخذها تحقيق من مى بينم ترا كه دوست ميدارى غنم را و ميگيرى آنرا براى معيشت فاصلحها واصلح رعامها پس اصلاح كن آنرا و خوب نگهدار و پاك كن آنچه از بينى آن مى برآيد يعنى از بيمارى آنست يعنى بيمارى آن خوب كن رعام بضم را آب بينى سپ و بز رعام را ازان كذا فى القاموس و در بعضى روايات كتاب رعامها ست جمع راى چنانچه قضاة جمع قاضى ست در بعضى نسخ رغامها بالغين المعجمة است بمعنى خاك و در روايت اول اشارت بدواى مرض ست و درين روايت اشارت بمرابض و جاى نشست غنم ست فانى سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول پس تحقيق من شنيده ام رسول خدا را ميفرمود يأتى على الناس زمان تكون الغنم فيه خير مال المسلم مى آيد بر مردم زمانيكه مى باشد گله بز بهترين مال مسلمانان يتبع بها شعف الجبال پيروى ميبرد آن را بسر كوهها وسعف الجبال شك راويست كه با كدام گويد شعف بفتح شين و عين مهمله ست يا در شرح بفتح سين و عين مهمله جمع سر نخل را گويند بسعف الجبال گويد يعنى انبوه كه ميوه قرح است ومواقع القطر رهانهاى افتادن باران يعنى كنارهاى آب سيگيرد از شرح مشكوة نقل كرده اند كه قطر بمعنى گياه و سبزه است يفر بدينه من الفتن ميگريزد

لفظ جميع ست وقال طاوس عضاه اولى الاربة كه در قرآن ست بكسر همزه مراد بغير اولى الاربة الذى لا حاجة له في النساء مرد كول كه خيست حاجت وميل مراو را در زنان وقال جابر بن زيد ان نظر فامنى يتم صومه اگر نگاه كند روزه دار بزن پس منى ريزد و تمام ميكند روزه خود را و فاسد نشود روزه و باين قائل ست ابو حنيفه و شافعى رحمهما الله و نزد ايشان اگر بقبله و مباشرت انزال شود قضا لازم گردد و در غير روايت ابى ذر در ينجا پيش از قول جابر باب القبلة للصائم والمباشر و نيز هست و نيست آن را قائمة باند حدثنا محمد بن المثنى قال حدثنا يحيى قطان عن هشام بن عروة قال اخبرنى ابى عن عائشة رضى الله عنها عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم ح وحدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن هشام عن ابيه عن عائشة رضى الله عنها قالت ان كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليقبل بعض ازواجه وهو صائم تحقيق بود آنحضرت كه بوس ميكرد بعضى ازواج خود را و حال آنكه روزه دار بود ثم ضحكت پس خنديد عائشه از كمال بى نفسى خود در بعض از ازواج و بودن خود صاحبه قصه و لكن منزلت خود از آن حضرت حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى عن هشام بن ابى عبد الله دستوائى قال حدثنا يحيى بن ابى كثير عن ابى سلمة بن عبد الرحمن بن عوف عن زينب بنت ام سلمة عن امها ام المؤمنين رضى الله عنها قالت بينا انا مع النبى صلى الله عليه وآله وسلم فى الخميلة از حضرت گفت ام سلمه در اثناى آنكه ما با آن حضرت در بكيا در بوديم ناگاه حائض شدم فانسللت پس بيرون آمدم آهسته از نزد آن حضرت فاخذت ثياب حيضتى پس گرفتم جامهاى حيض خود را كه جدا ساختم براى اين ايام فقال مالك انفست بضم نون و كسر فا پس فرمود چيست حال ترا آيا حائض شدى قلت نعم گفتم آرى فدخلت معه فى الخميلة پس در آمدم با آن حضرت در چادر حسب الطلب چنانچه در كتاب الحيض گذشت با بيان احكام حديث وكانت هى ورسول الله يغتسلان من اناء واحد و بود ام سلمه و پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم غسل جنابت ميكردند هر دو از يك آوند وكان يقبلها وهو صائم و بود آنحضرت كه بوس ميكرد ام سلمه را در حال روزه

باب اغتسال الصائم

جواز غسل كردن روزه دار وبل ابن عمر ثوبا فالقى به عليه وهو صائم وتر كرد ابن عمر جامه را پس

بدین خود از ابتلاء ای زینی تا بسلامت ماند انا قات حدثنا عبد العزیز الاویسی قال حدثنا ابراهیم عن صالح بن کیسان عن ابن شهاب

عن ابن المسیب و ابی سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ابن شهاب روایت کرد و از ابن مسیب

بن موت که تحقیق ابو هریره گفت فرمود رسول خدا ستکون فتن سر انجام است که باشد در اهل اسلام فتنها و اختلاف

که واقع میشود در اهل اسلام بسبب افتراق بر امام ... محق انتظار متعین نباشد

فا اختلافی است که دیده از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و معاویه بن ابی سفیان بر خواهد در وقت امام برحق علی بن ابی طالب بود

و اجماع اهل حل و عقد و کبرای اسلام بر خلافت او رضی الله عنه ... القاعد فیها خیر من القائم و

القائم فیها خیر من الماشی والماشی فیها خیر من الساعی از پای نشسته در آن فتنها بهتر از استاده است

و استاده بهتر است از راه رونده ... بیان عظیم این فتنها ست و اشارت بخطر آن

و در آمدن در آن ... اشارت بقدر تعلق بآن خواهد بود من تشرف لها تستشرفه کسی که بر سد مرا و را خوب

تشرف فعل ماضی است از باب تفعل ... معنی تطلع است استعارت کرده ...

... فمن وجد ملجأ او معاذا فلیعذ به کسی که یافت جای پناه ...

... ابو بکر بن عبد الرحمن بن الحارث ...

... عن ابی هریرة مثل هذا ... روایت از ابن شهاب زهری که حدیث کرد مرا ...

نوفل بن معاویه ... حدیث ابی هریره ... من الصلوة صلوة من فاتته ...

تحقیق ... عبد الرحمن ... کسی که فوت کرد آن ...

الجزء السابع من صحیح البخاری

کتاب الفتن

حدثنا ... حدثنا محمد بن عبد الرحیم قال حدثنا ... ابو اسامة ...

حدثنا

ابو داؤد قال حدثنا شعبة عن ابي التياح قال سمعت ابا زرعة گفت ابي التياح شنیدم ابا زرعہ را مقصود ازین اسناد آنست که ابو التیاح سماع دارد از ابی زرعه حدثنا احمد بن محمد المكي قال حدثنا عمرو بن يحيى بن سعيد الاموي عن جده قال كنت مع مروان وابي هريرة بتحقیق گفت سعید جد عمرو بن یحیی بودم من با مروان وابی ہریرہ وابن در زمان معاویہ بن ابی سفیان بود درست فسمعنا ابا هريرة يقول سمعت الصادق المصدوق پس شنیدیم ابا ہریرہ را میگفت شنیدم راست گوی راست گفته شده را یعنی رسول خدا را یقول هلاك امتي على يدي غلمة من قريش ہلاک امت من دست ہای ایشان سر دست خورد سالان از قریش ست مراد امرای بنی امیہ اند فقال مروان غلمة پس گفت مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیہ آیا خورد سالان اما خواہند شد مولف در باب فتن زیادہ کردہ است گفت مروان لعنة الله عليهم قال ابو هريرة لو شئت ان اسميهم گفت ابو ہریرہ اگر خواہم اینکہ نام گیرم آنہا را می توانم بني فلان وبني فلان کہ پسران فلان و پسران فلان اند معلوم میشود کہ ابو ہریرہ ہمہ امرای مروانیہ را کہ درین حدیث اشارت بآنہاست نام بنام میدانست و نیز مروی است انا ابو ہریرہ کہ روزی ابتای مروانیہ را دید وقتی کہ مالک شام شدہ بود کہ این غلامان ازان جماعت اند و نیز مروی است ازوی کہ میگفت خداوندا در نیابم سال شصتم را و نہ امارت صبیان را در فتح الباری گفتہ کہ درین روایت اشارت ست کہ اول نخستین غلامگان در سال شصتم ست و ہمچنین ست درین سال یزید امیر شد تا چہار سال زندہ بود و پس از وی پسر او را معاویہ امیر ساختند و می تا چند ماہ مستقل این مرد و طیبی گوید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در خواب دیدہ بود کہ این غلامان بازی میکنند بر منبر آن حضرت و در تفسیر قولہ تعالی وما جعلنا الرؤيا التي اريناك الا فتنة للناس گفتہ اند کہ آنحضرت در خواب دیدہ بود کہ اولاد حکم بن ابی العاص نوبت بنوبت می برآیند بر منبر آنحضرت حدثنا يحيى بن موسى قال حدثنا الوليد قال حدثنا ابن جابر قال حدثني بسر بن عبيد الله الحضرمي قال حدثني ابو ادريس الخولاني انه سمع حذيفة بن اليمان گفت بسر بن عبید اللہ حدیث کرد مرا ابو ادریس کہ بتحقیق او شنیدہ است حذیفہ بن یمان را یقول كان الناس يسألون رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الخير میگفت بودند مردم کہ سوال میکردند رسول خدا را از نیکوئی وكنت اسأله عن الشر مخافة ان يدركني و بودم من کہ می پرسیدم آنحضرت را از بدی از ترس آنکہ دریابد مرا بدی فقلت یا رسول اللہ انا کنا فی جاہلیۃ وشر پس گفتم ای رسول خدا ما بودیم در جہالت و ناداری و بدی فجاءنا اللہ بہذا الخیر پس آورد ما را خدا این نکوئی کہ بعثت تو دو تشیید احکام اسلام و ہدم قواعد کفر و ضلالت فہل بعد ہذا الخیر من شر قال نعم پس آیا ہست بعد ازین نیکی بدی و در روایت نصر بن عاصم از حذیفہ بجای خیر فتنہ واقع است فرمود آری ہست ابتلای و شری قلت وہل بعد ذلك الشر من خير گفتم آیا ہست بعد از آن نیکی یعنی دفع آن فتنہ و ابتلا ہم خواہد شد قال نعم وفيه دخن فرمود آری ہست در آن نیکوئی و خوبی خواہد بود یعنی نیکی صرف و خالص از شر نخواہد بود چنانکہ دود آتش کہ بی آتش نمیباشد و دخن بفتح دال مہملہ و فتح خاء معجمہ بر وزن بمعنی دخان ست نووی مثل قاضی عیاض گفتہ کہ این خیر بعد از شر اشارت بزمان خلافت عمر بن عبد العزیز ست قلت وما دخنہ قال قوم یہدون بغیر ہدیی حذیفہ گوید گفتم چیست کدورت آن فرمود قومی طریقہ میگیرند بغیر سنت و طریقہ من و سیر زندہ نیا تعرف منہم وتنکر می بینی از آنہا نیکوئی و انکار میکنی از جہت آمیزش آن با شر این خطاب عام ست قلت فہل بعد ذلك الخير من شر گفتم پس آیا ہست بعد آن خیر مشوب بکدورت شری قال نعم دعاة على ابواب جہنم فرمود آری دعوت کنندگان اند بر درہای دوزخ می خوانند مردم را بسوی دوزخ و باز میدارند از راہ ہدایت بانواع تلبیسات شان آنہا نیست من اجابہم اليہا قذفوہ فيہا کسی کہ اجابت میکند آنہا را بسوی خود می اندازند او را در دوزخ قلت یا رسول اللہ صفہم لنا گفتم ای رسول خدا صفت کن آنہا را برای ما تا بدانیم آنہا را و احتراز کنیم از آنہا فقال ہم من جلدتنا ويتكلمون بالسنتنا پس فرمود آنہا از قوم و عشیرت ما اند یعنی عرب اند و از اہل ملت ما از قوم ما و تکلم میکنند بزبان ما کہ عربی ست یا تکلم میکنند بمواعظ و نصایح کہ خدا فرمودہ است و در دلہای آنہا ذرہ از خیر نیست جلدہ بکسر جیم و سکون لام

الجزء السابع تیسیر الاسلام | كتاب الصوم

قال حدثنا ابو نعيم عن ابن شہاب عن عروۃ وابي بكر يعني ابن عبد الرحمن بن حارث قالا قالت عائشة رضي الله عنها كان النبي صلى الله عليه وآلہ وسلم يدركه الفجر في رمضان من غير حلم بود آن حضرت کہ در می یافت او را فجر در رمضان یعنی بحال جنابت از غیر احتلام فيغتسل ويصوم پس غسل میکرد و بعد از فجر روزہ میداشت حدثنا اسمعيل قال حدثني مالك عن سمي مولى ابي بكر بن عبد الرحمن بن الحارث بن ہشام بن المغيرة انہ سمع ابا بكر بن عبد الرحمن قال كنت انا وابي گفت ابو بکر بود من و پدر من یعنی نزد مروان پس فرستاد پدر مرا نزد عائشہ و ام سلمہ تا بپرسد از وی حکم کسیکہ صبح کند بجنابت فذہبت معہ پس رفتم با پدر خود حتی دخلنا على عائشة قالت تا آنکہ در آمدیم بر عائشہ رضی اللہ عنہا اشہد على رسول اللہ گفت عائشہ گواہی میدہم بر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان كان ليصبح جنبا من جماع من غير احتلام ثم يصومہ بتحقیق بود آنحضرت ہر آئینہ صبح میکرد بحالی کہ جنب بود از سبب جماع از غیر احتلام پس روزہ میداشت آن روز را و غسل میکرد و مانع نمیدید جنابت غسل را ثم دخلنا على ام سلمة فقالت مثل ذلك پس در آمدیم بر ام سلمہ پس گفت مانند آنچہ گفت عائشہ

باب الصائم اذا اكل او شرب ناسيا روزہ دار وقتیکہ بخورد یا بنوشد آب بحالیکہ فراموش کردہ کہ روزہ دار است نزد بسبب جمہور روزہ درست است قضا نیست خلاف مر مالک را و قال عطاء

ودال جملہ مفتوحہ یعنی پوست بدن کہ پوشیدہ است تا این رتبت فقال ما تامرنی ان ادرکنی ذلک گفتم پس چہ میفرمائی مرا اگر دریابد مرا آن وقت و حال قال تلزم جماعۃ المسلمین وامامہم فرمود لازم میگیری جماعۃ مسلمانان را وامام و پیشوای ایشان را لکن لہم جماعۃ ولا امام گفتم اگر نباشد مر مسلمانان را جماعتی و نه امامی قال فاعتزل تلک الفرق کلہا فرمود پس گوشہ گیر و کناره کن از فرقہا جمیعا ولو ان تعض باصل شجرۃ و اگرچہ بخائی بیخ درختی یعنی اگرچہ این عزلت باین حال باشد کہ خوراک تو جز بیخ درخت نباشد و ملکن از عزلت حتی یدرکک الموت و انت علی ذلک تا آنکہ دریابد ترا مرگ و تو بر این حال باشی یعنی بگو و یعنی آنست و تنگی در بلا و تکلیف دادای نباشد پس لازم است بر تو عزلت و صبر بر تحمل شدائد زمانہ و عض اصل شجرہ کنایت است از سختی مشقت ایراد التزام ست چنانکہ در حدیث دیگر واقع شدہ فعلیک بالنواجذ حدثنا محمد بن المثنی حدثنا یحیی بن سعید عن اسمعیل حدثنی قیس عن حذیفۃ قال تعلم اصحابی الخیر و تعلمت الشر گفت حذیفہ آموختند یاران من خیر را یعنی احکامی کہ در آن نیکی بود و آموختم من بدی را تا احتراز کنم از آن. سلامت ماند حدثنا الحکم بن نافع قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنا ابو سلمۃ بن عبد الرحمن ان ابا هریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تقوم الساعۃ حتی تقتتل فئتان دعواہما واحدۃ گفت ابو هریره فرمود رسول خدا قایم نمیشود ساعت قیامت تا یکدیگر جنگ نکنند دو گروه کہ دعوی هر دو یکی است یعنی هر کدام از این دو طایفہ اعتقاد میکنند کہ مسلمانانست و این قتال در بر حق ست و در حدیثی دیگر آمده کہ دو مسلمانان بیکدیگر جنگ می کنند تا کل در مقتولان هر دو در دو برخ خواهند رفت گفتہ اند کہ این هر دو بر خلاف حق خواهند بود و فیہا شنیع است یعنی بنابه در بعضی روایات فئتان ست عظیمتین همان اول ست قسطلانی گوید چنانچہ در فتح الباری گفتہ درین حدیث کنایت از علی بن ابی طالب ست کہ با خلاف طائفتین کرد و لیکن حق بہ جنبی است عند الامام بر حق بود باتفاق اہل حل عقد و مخالف بر خطا و چون با مذموم اجتهاد این خطا کرده بود بر دی گناہ نباشد بلکہ مخطی معذور ست و او را یک اجر است و مصیب را دو اجر این همین ست قول اہل سنت جماعت کہ بسبب اجتهاد خود ملوم نیست و باقیہ امام بر حق را میرسد کہ اول رفع شبہہ آنہا کرد و اگر باز نیایند مقاتلہ نماید بہ شبہہ کہ از روی اجتهاد پیش آمده چنانکہ علی مرتضی تماس از قاتلان عثمان باوجود طلب وارثان نکردند و حمایت آنہا کردند و این معنی باعث جمع نویشه و پس بگو تعلیم و امام بر حق باشند پوشیده نماند کہ در صورت خلافت بر طبایع باقی ست و آن اینست کہ امیر المومنین علی رفع شبہہ آنہا کرده بود و باز بہا اگر رفع شبہہ کرده باشد و بر خطای خود مطلع شده باشد معذور نخواهند بود و اگر تکرید وجہ اجتهاد پیش آمد نیز مختص نمیکرد اگر اینجا مجتهد ست آیینہ حضرت معاویہ خواہد بود و تحمل کہ چندی دیگر هم خاص باشند والعلم اسلم انہم چندین هزار کس کہ قتال کردند حال قتال و مقتولان ایشان چیست هرگاه بر عوام غیر مجتهد تبعیت مجتهد خاص واجب و لازم نیست پس ایشان را در کشتن مسلمانان چه طور معذور خواهی قرار داشت و اجری برای ایشان ثابت کرد بر اہل تحقیق این مذهب بر حق رفع این شبهات لازم و واجب است حدثنا عبد اللہ بن محمد قال اخبرنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن همام عن ابی هریرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لا تقوم الساعۃ حتی یقتتل فئتان فرمود قایم نمیشود قیامت تا آنکہ جنگ میکنند با یکدیگر دو گروه فیکون بینہما مقتلۃ عظیمۃ دعواہما واحدۃ پس میباشد میان هر دو گروه جنگی عظیم و بی لیکه دعوی هر دو یکی ست ولا تقوم الساعۃ حتی یبعث دجالون کذابون قریبا من ثلثین کلہم یزعم انہ رسول اللہ و قایم نمیشود قیامت تا آنکہ بر انگیزند دجالان دروغ گویان نزدیک بسی نفر هر یکی از ایشان بتسویل نفس و شیطان گمان می کنند کہ تحقیق وی رسول خداست در کتب نحو گفتہ اند کہ لفظ کل چون در معنی بیاید افرادی و مجموعی و کل افرادی مضاف بنکره می باشد و مجموعی مضاف بمعرفہ چنانکہ گویند کل رمان ماکلت یعنی هر فرد انار را خوردم و اگر گوئی کل الرمان اکلت یعنی ذره را خوردم و مانده و پوست آن را و اینجا برین تقدیر اضافت بضمیر ناظر کل مجموعی است و قول او یزعم انہ رسول اللہ ناظر بکل افرادی و مرادهم نیست پس از این حدیث معلوم میشود کہ افرادی را بمعرفہ نیز اضافت میکنند تا مده نکات اکثریہ است حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب حدثنا ...

الجزء السابع شیخ الاسلام — کتاب الصوم

و شافعی در غالب روایات از وی و ترمذی مالک و احمد شافعی بر روایت قضا واجب گردد بجهت عموم قتله وسیا جماع لیس طلق نباشد با شبہ منصوص است و در آن عدم وجوب قضا از اکل و شرب ناسیا بنا بر قصور حال مجامع ناسیا از آن تا آنکہ در مشهور از احمد کفاره نیز واجب گردد و لیکن در بعضی طرق حدیث آمده است افطر فی شهر رمضان ناسیا الحدیث و فطر عام است مر جماع را حدثنا عبدان قال اخبرنا یزید بن زریع بتقدیم زای منقوطہ بر مهملہ مفتوحہ قال حدثنا هشام دستوائی قال حدثنا ابن سیرین عن ابی هریرۃ رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال اذا نسی فاکل وشرب فلیتم صومہ چون فراموش کند صائم روزه خود را پس بخورد یا بنوشد گو تمام کند روزه خود را و مفطر نگردد فانما اطعمہ اللہ وسقاہ زیرا چہ خورانیده است او را و نوشانیده است او را مگر خدا تعالی و در روایت ابن خزیمہ و ابن حبان و حاکم و دارقطنی بطرق مختلفہ من افطر فی شهر رمضان ناسیا فلا قضاء علیہ ولا کفارۃ و در این تصریح است بشهر رمضان و سقوط قضا و شامل است اکل را و جماع را نیز باب السواک الرطب والیابس للصائم جواز استعمال سواک تر و خشک مر صائم را خواه از درخت تر ساخته باشند یا آب تر کرده باشند و مکروه است نزد کسی که مکروه داشته مسواک تر را برای صائم چون مالکیہ و شعبی و گذشت عنقریب تبادر این سیرین استعمال سواک تر را باستعمال آب بمضمضہ و ازینجا ظاهر شود نکته در ایراد حدیث عثمان در صفت وضوء شریف درین باب زیرا چہ در آن بیان مضمضه

وقال لجرحى آنوشكالس عبدالرحمن ابی سعید الخدری قال بینما نحن عند رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو یقسم قسماً گفت ابو سعید خدری در میان آنکه ما بودیم نزد پیغمبر خدا و آنحضرت قسمت میکرد مالی را قسمت کردنی که اصلاح در آن کرده انا ذو الخويصرة وهو رجل من بنی تمیم آمد نزد آنحضرت ذو الخويصرة بضم خاء معجمه و فتح واو و سکون تحتیه و کسر صاد مهمله و نزد ابو داود نام او نافع است و مردی از قبیله بنی تمیم فقال یا رسول الله اعدل پس گفت آن مرد ای رسول خدا عدل و انصاف کن در قسمت فقال ویلک ومن یعدل اذا لم اعدل پس فرمود وای بر تو و کیست که عدل میکند و قتیکه من عدل نکنم قد خبت وخسرت ان لم اکن اعدل تحقیق نومید شدی تو از اصلاح حال و زیانکار شدی تو اگر نباشم من که عدل کنم و بعضی روایات خبت و خسرت بصیغه متکلم هم ضبط کرده اند و اول اشهر و اظهر است فقال عمر یا رسول الله ائذن لی فیه اضرب عنقه پس گفت عمر ای رسول خدا اذن کن مرا در حق او که گردن بزنم او را فقال دعه فان له اصحابا یحقر احدکم صلوته مع صلوتهم وصیامه مع صیامهم پس فرمود دعه مراد در گذار او را و تحقیق مراو را یاران است کہ حقیر میشمارد یکی از شما نماز خود را با نماز ایشان و روزه خود را با روزه ایشان یعنی عبادات بسیار و خواهد کرد یقرؤن القرآن لا یجاوز تراقیهم میخوانند قرآن را در حالیکه نمیگذرد چنبر گردنهای ایشان را یعنی اثری در دل نمیکند و بمعنی قبول نمیرسد و تراقی بر آن مرتب نمیگردد و تراقی جمع ترقوه است بفتح تا و سکون را و ضم قاف استخوانی که بالای سینه میان دوش و حلق است یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة بیرون می آیند از دین چنانکه بیرون می آید تیر از شکار و ظاهر این حدیث که مراد از دین اسلام است حجت گرفته اند بر کفر خوارج و این مذهب است قاضی ابو بکر عربی در شرح ترمذی و اگر مراد از دین اطاعت امام برحق است دلیل نخواهد بود بر وی ست خطابی ینظر الی نصله فلا یوجد فیه شیء نظر کرده میشود بسوی پیکان تیر پس یافته نمیشود در آن چیزی از خون شکار ثم ینظر الی رصافه فلا یوجد فیه شیء باز نظر کرده میشود بسوی آن پس یافته نمیشود در آن چیزی از خون رصاف بکسر را و صاد مهمله و بعد از الف فا جمع رصفه بفتح راء و او و آن عصب است ثم ینظر الی نضیه فلا یوجد فیه شیء باز نظر کرده میشود بسوی نضی تیر و آن چوب تیر است نضی بفتح نون و کسر معجمه و تشدید تحتیه و فتح بکسر قاف و سکون دال مهمله عاره بمعنی چوب تیر است گفته اند که این تفسیر از مولف است و لا یوجد فیه شیء پس یافته نمیشود در آن چیزی ثم ینظر الی قذذه فلا یوجد فیه شیء باز نظر کرده میشود بسوی پر های تیر پس یافته نمیشود در آن چیزی قذذ جمع قذه است بضم قاف و فتح معجمه بمعنی پر تیر قد سبق الفرث والدم تحقیق پیش رفته است سرگین و خون یعنی تیر از آن تیزی بگذشت که هیچ اثری از آن ظاهر نیست از سرعت گذشتن تیر است از صید و تقلیل سبب امتناع آمدن این جماعت از دین حق که اثری از آن ظاهر نیست باید بتقریر یکه مراد از دین اطاعت امام برحق باشد این مراد است محمول بر ظاهر خواهد بود و اگر دین اسلام مراد است آنچه طاعت و عبادت ایشان و تمسک بقرآن هیچ بجهت قبول نرسید حکم عدم دارد و هم محمول بر حقیقت و نفس الامر خواهد بود آیتهم رجل اسود احدی عضدیه علامت ایشان که این حال دارند این است که مردی است سیاه فام که یکی از دو بازوی او مانند پستان زن است او مثل البضعة تدردر یا مانند گوشت پاره روایت کرده جنبد بعلوم پستان که مثل بازوی آنحضرت تردد فرموده اند و تدرتحبیاندمی او دهلی و گر سر آن قوم اختلاف کسی چنانچه بود و بضعه بفتح موحده و سکون معجمه گوشت پاره و تدردر بفتح تا و سکون دال مهمله و فتح دال و جنبش و اشباه قبیح آن تدرد است یعنی تا ما حذف کرده و بمعنی تحرک است و یخرجون علی حین فرقة من الناس بیرون می آیند آن جماعت در زمان افتراق از مردم و بعضی علی خیر فرقة من الناس بیرون می آیند بر بهترین فرقه از مردم و آن فرقه علی بن ابی طالب است رضی الله عنه قال ابو سعید فاشهد انی سمعت هذا الحدیث من رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابو سعید خدری راوی این حدیث گواهی میدهم بانکه شنیدم این حدیث را از رسول خدا و اشهد ان علی بن ابی طالب قاتلهم وانا معه و گواهی میدهم که تحقیق علی بن ابی طالب جنگ کرد با ایشان

در روایت کرده میشود مانند حدیث ابو هریره از جابر بن عبد الله و زید بن خالد جهنی عن النبی صلی الله علیه وسلم و لهذا تخصیص نکرده شافعی در بین روایات صائم را از غیر صائم در حکم مسواک پس مستحب باشد صائم را نیز در هر وضو اگرچه بعد زوال بود و آنچه تعمیم رطب و یابس نیز مستفاد میشود زیرا که تخصیص نیست در بین احادیث میان این و آن و عن عائشة رضی الله عنها عن النبی صلی الله علیه وسلم السواك مطهرة للفم مرضاة للرب مسواک سبب پاکی بود پاک کننده است مر دهن را و راضی کننده است مر پروردگار را مطهرة بفتح میم و کسر آن مصدر یا اسم آلت است و مرضاة بفتح میم مصدر بمعنی اسم فاعل است روایت است و قال عطاء و قتادة یبتلع ریقه مر و مرداب هر خواه نیست بعضی مسواک جائز است بلع ریق بلسواک رطب نیز جائز باشد و در بعضی روایات در وسط این تا تقدیم کرده است حدثنا عفان قال احمد قال عبد الله بن مبارک قال اخبرنا معمر عن الزهری عن عطاء بن یزید عن حمران حمران بضم حاء و سکون میم این ابان مولی عثمان رضی الله عنه انه رای عثمان بن عفان توضأ فافرغ علی یدیه ثلثا گفت حمران دیدم عثمان را که وضو کرد پس ریخت آب بر دو دست خود سه بار ثم تمضمض واستنشق پس مضمضه کرد و بینی را آب داد ثم غسل وجهه ثلثا پس شست روی خود را سه بار ثم غسل یده الیمنی الی المرفق ثلثا پس شست دست راست خود را تا آرنج سه بار ثم غسل یده الیسری ثلثا پس شست دست چپ خود را تا آرنج سه بار ثم مسح براسه مسح کرد بر سر ثم غسل رجله الیمنی ثلثا پس شست پای راست را ثم غسل رجله الیسری ثلثا پای چپ را ثم قال رایت رسول الله توضأ نحو وضوئی هذا

ثم قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم توضأ نحو وضوئی هذا ... دیدم رسول خدا را که وضو کرد مانند این وضوی من ... من توضأ نحو وضوئی هذا ثم صلی رکعتین لا یحدث فیهما نفسه

دين با وی بودم در جنگ نهروان [illegible] بالعرق [illegible] پس گفت بیارید آن مرد را [illegible] وذكر [illegible] پس طلب كرده شد در میان
كشتگان پس آورده شد او را [illegible] حتی نظرت اليه على نعت النبي صلی الله علیه وسلم الذي نعته تا آنكه دیدم بسوی او بر صفتی كه
آنكه صفت كرده بود او را حدثنا محمد بن كثير [illegible] سفيان عن الاعمش عن خيثمة [illegible] سويد بن غفلة قال قال علي [illegible] اذا حدثتكم عن رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت سويد گفت علي مرتضی رضي الله عنه وقتيكه حديث كنم شما را از رسول خدا [illegible]
من از آسمان محبوب تر است بسوی من از آنكه دروغ گويم بر آنحضرت واذا حدثتكم فيما بيني وبينكم فان الحرب خدعة [illegible]
من ومیان شما است پس تحقيق جنگ فريب است در روايت [illegible] پوشيدن [illegible] خلاف وانمودن [illegible]
بسبب تجويز شارع [illegible] تحريم [illegible] آن [illegible] است [illegible]
دال [illegible] سمعت النبي صلی الله علیه وسلم يقول ياتي في آخر الزمان قوم [illegible]
[illegible] آخر زمان قومی [illegible] سفهاء الاحلام [illegible] يقولون من خير قول البرية [illegible]
بهترين گفتار مردم [illegible] قرآن است چنانكه در احاديث ديگر [illegible] يمرقون من الاسلام كما يمرق السهم من الرمية
[illegible] حديث [illegible] حديث سابق گذشت [illegible] بعضی روايات مذكور است [illegible]
ايشان [illegible] ايشان [illegible] جمع حنجره است [illegible] در حلقوم [illegible] فاينما لقيتموهم فاقتلوهم [illegible]
[illegible] ايشان [illegible] يوم القيمة تحقيق كشتن ايشان موجب ثواب است روز قيامت [illegible]
در فساد دين [illegible] معلوم شده كه اين حديث در شان خوارج واقع شده [illegible] حديث [illegible] استدلال [illegible] ايشان [illegible]
باتي في آخر الزمان [illegible] آنست [illegible] در زمان نزديك بقيامت [illegible] خلافت امير المومنين علي [illegible]
[illegible] گفت حدثنا محمد بن المثنى قال حدثنا يحيى بن سعيد عن اسمعيل قال حدثنا قيس عن خباب بن الارت قال [illegible]
شكوه كرديم [illegible] وهو متوسد بردة له في ظل الكعبة [illegible]
[illegible] پس گفتيم يا رسول الله [illegible] طلب [illegible] براى ما نصرت [illegible] خدا [illegible] قال [illegible] كان [illegible]
بود مردی [illegible] پيش از شما [illegible] فيجعل فيه [illegible]
[illegible] بالمنشار فيوضع على راسه [illegible]
[illegible] بامشاط الحديد [illegible]
[illegible] بود [illegible] عن دينه [illegible]
[illegible] هذا الامر [illegible] من صنعاء الى حضرموت لا يخاف الا الله والذئب على غنمه [illegible]
[illegible] حضرموت [illegible]
[illegible] بيت [illegible] حضرموت [illegible]
[illegible] ولكنكم تستعجلون [illegible] حدثنا علي بن عبد الله [illegible]
[illegible] عن انس [illegible] النبي صلی الله علیه وسلم افتقد ثابت بن قيس [illegible] انس بن مالك [illegible]
[illegible] يا رسول الله انا اعلم لك علمه [illegible]
[illegible] سعد بن معاذ [illegible]

الجزء السابع [illegible] شيخ الاسلام [illegible] كتاب الصوم

ابو مسعود بدری ست فاتاه فوجده جالسا فی بیته ... پس آمد آن مرد و ثابت بن قیس پس دریافت او را نشسته در خانه خود سرنگون کرده

فقال ما شانک پس گفت چه حال است که بعضور آن حضرت صلی الله علیه وسلم او اندوهگین نشسته فقال شر

پس گفت ابیست حال من کان یرفع صوته فوق صوت النبی صلی الله علیه وسلم بود که بلند میکرد آواز خود را بالای آواز پیغمبر خدا فقد حبط عمله

وهو من اهل النار پس تحقیق حبط شد عمل و عبادت او و او از دوزخیان است و درین کلام التفات است از تکلم بغیبت یا بیستی گفت

ان نرفع ... گفت ابو جهیر الصوت بود و بعد از نزول این آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم الآیه در غم افتاد

پس آمد آن مرد و خبر داد آنحضرت را که تحقیق وی گفت چنین و چنین فقال موسی بن انس فرجع المرة

الآخرة ببشارة عظیمة فقال اذهب الیه فقل له انک لست من اهل النار ولکن من اهل الجنة

پس فرستاد آنحضرت ... تو از اهل دوزخ و لیکن هستی تو از اهل بهشت مروی است که ثابت بن قیس

در غزوه یمامه ... شهادت رسیده و این حدیث ... بحدیث عشره مبشره ...

[illegible] حدثنا محمد بن بشار

قال حدثنا غندر ... عن ابی اسحاق قال سمعت البراء بن عازب ... قرأ رجل الکهف گفت براء بن عازب خواند مردی سوره کهف را

و آنجا دابه ... در خانه او اسپ او بود پس گشت که ... سلامت یا پسر

... وگفت اللهم ... سلام علیک ... گفت ظاهر آنست ...

... پس گاه می بیند که ابری ... یا ابری ... است

... در میان آنها ... ابری ... بعضی گویند ... باران ...

[illegible]

[illegible]

... سکینه ... تنزلت للقرآن ...

... تسمیه ... حدثنا

... ابن یوسف ... حدثنا ...

... ابو بکر صدیق رضی الله عنه ...

... پس ... براء ...

... قال ...

[illegible]

... ابو بکر ... رسول الله صلی الله علیه وسلم ...

[illegible]

[illegible] ... بیگر که آن افطار ... در رمضان ... صوم ... ابی هریره ... ابن مسعود ... [illegible]

[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

پس گفتم [illegible] اهل المدینة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پس شروع کرد که ملاقات کند لیکن ما منتهی را گم کرد گفت کفایت کرد ما را و طلب نیست ما را فلا نلقی بعد ذلک پس ملاقات نکرد دیگر با او و در کلام ما سبق است قال و روی لنا گفت ابو بکر رفت و گرد ما بر ای او ما کرد بود باز دیگر را هم ترک ملاقات

حدثنا معلی بن اسد قال اخبرنا عبد العزیز بن مختار قال حدثنا خالد عن عکرمة عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل علی اعرابی یعوده روایت است از ابن عباس که تحقیق پیغمبر خدا در آمد بر اعرابی در حالی که عیادت میکرد او را قال و کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا دخل علی مریض یعوده گفت ابن عباس و بود عادت شریف پیغمبر خدا وقتیکه در آمدی بر بیماری عیادت میکرد او را قال لا بأس طهور ان شاء الله گفت نیست رنجی بیماری را پاک کننده است از گناهان اگر خواسته است خدا تعالی فقال له لا بأس طهور ان شاء الله پس فرمود او را چنانکه عادت شریف بود قال قلت طهور کلا گفت اعرابی با آنحضرت گفتی تو طهور است نیست چنین یعنی پاک کننده از گناه بل هی حمی تفور او تثور علی شیخ کبیر تزیره القبور بلکه این مرض تب است جوش میزند بر پیری کلان برسید زیارت میکند او را قبرها یعنی میرساند او را به قبر فقال النبی صلی الله علیه وسلم فنعم اذاً پس فرمود پیغمبر خدا پس آری چنین است در موت در شرح مشکوة گفته که فاء مرتب است بر کلام مقدر است مراد کلام اعرابی یعنی چون رد نمودی تا امر را کن که این تب کفارت گناهان تست هر گاه تو قبول نکردی و بر نومیدی دیگران رفتی پس چنین خواهد بود در روایت طبرانی واقع شده که فرمود آنحضرت اعرابی را هر گاه ابا کردی پس این بیماری این چنین است که گفتی پس فردای آن روز مرد در فتح الباری گفته باین زیادت حدیث موافق ترجمه است

حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا عبد العزیز عن انس قال کان رجل نصرانیا فاسلم وقرأ البقرة وآل عمران گفت انس بن مالک بود مردی نصرانی در اسلم آورد و خواند سورة بقره و سورة آل عمران فکان یکتب للنبی صلی الله علیه وسلم پس بود که می نوشت برای پیغمبر خدا وحی را فعاد نصرانیا پس گشت از اسلام در حالی که نصرانی است فکان یقول ما یدری محمد الا ما کتبت له پس بود که میگفت نمیداند محمد مگر چیزی را که نوشتم برای او یعنی علم آنحضرت مهوای انچه من نوشتم نیست و گفته اند که آن ملعون تحریف و کم و زیادتی در نوشتن کرده باشد پیش از انکه مطلع شوند بر کار شنیع او مرتد شده باشد فاماته الله فدفنوه فاصبح وقد لفظته الارض پس میرانید او را الله تعالی پس دفن کردند او را پس صبح کرد در حالیکه تحقیق بیرون انداخته است زمین آن ناپاک را فقالوا هذا فعل محمد واصحابه پس گفتند کافران این کار محمد

و یاران او است لما هرب منهم نبشوا عن صاحبنا فالقوه پس چون گریخت از دین ایشان بر کندند از قبر او را پس بیرون انداختند او را فحفروا له فاعمقوا پس کندند گور برای او عمیق فرو بردند گور را برای او در تقدیر که توانستند فاصبح وقد لفظته الارض پس صباح کرد در حالیکه تحقیق بیرون انداخته است او را زمین فعلموا انه لیس من الناس فالقوه پس دانستند که تحقیق انداختن او نیست از مردم بلکه از خدا است پس انداختند او را

حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن یونس عن ابن شهاب قال واخبرنی ابن المسیب گفت ابن شهاب زهری خبر داد مرا و خبر داد مرا ابن مسیب عن ابی هریرة انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا هلک کسری فلا کسری بعده فرمود رسول خدا وقتیکه مرد کسری که بعد ازین هم نیست پس کسری دیگر نخواهد بود کسری بکسر کاف و فتح در روی افصح است زجاج منکر شده است کسر کاف را و حجت آورده که بالاتفاق در نسبت کسروی بفتح کاف است و این حجت چیزی نیست در نسبت تغیر بسیار میرود و ثعلبی که بکسر لام است در نسبت بفتح لام میخوانند و کسری لقب پادشاهان فرس است و اذا هلک قیصر فلا قیصر بعده و وقتیکه مرد قیصر و آن هرقل است پادشاه روم پس نیست قیصری بعد وی و قیصر لقب سلاطین روم است والذی نفسی بیده لتنفقن کنوزهما فی سبیل الله سوگند کسی که نفس محمد در دست

او است هر آینه انفاق می کنید مالهای این هر دو را در راه خدا از زکات و صدقات و دیگر مصارف خیر

حدثنا قبیصة قال حدثنا سفیان عن عبد الملک بن عمیر عن جابر بن سمرة رفعه روایت است از جابر بن سمره در حالیکه رفع میکند حدیث را به پیغمبر خدا قال اذا هلک کسری فلا کسری بعده

الجزء الثالث عشر من کتاب المناقب

[illegible] حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب [illegible]

[illegible] ابن عباس [illegible] مسيلمة الكذاب [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible] قيس بن شماس [illegible]

[illegible] وضع في يدي سواران من ذهب [illegible] فاولتهما كذابين يخرجان بعدي [illegible] العنسي [illegible] مسيلمة [illegible]

[illegible]

الجزء السابع — كتاب الصوم

[illegible]

عن ابی موسی [illegible] عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم [illegible] عن النبی گفت [illegible] نقل کردہ است شیخ ابن حجر گفتہ قائل اراه [illegible]

[illegible] است گویا شک کردہ است کہ از شیخ محمد بن علاء [illegible] شنیدہ است یا [illegible] و تا نکہ [illegible] بمعنی [illegible]

[illegible] بالیقین ذکر کردہ است کہ بطریق [illegible] آمدہ و در مسلم [illegible] شیخ مؤلف [illegible]

[illegible] قال رأیت فی المنام انی اهاجر من مکۃ الی ارض بها نخل [illegible] در خواب کہ [illegible] هجرت کردہ ام [illegible]

[illegible] الی انها الیمامۃ او هجر [illegible] رفت وهم من کہ آن شهر [illegible] یا هجر کہ شهری [illegible]

[illegible] فاذا هی المدینۃ یثرب [illegible] آن شهر مدینہ یثرب است [illegible] یثرب [illegible] مطهرہ

[illegible] احادیث [illegible] واقع شدہ [illegible] فیه ولا [illegible]

[illegible] است کہ [illegible] سید آن [illegible] روایات آمدہ [illegible] ذباب [illegible]

[illegible] فاذا هو ما اصیب من المؤمنین یوم احد [illegible] یعنی [illegible] مسلمانان [illegible]

[illegible] شمشیر [illegible] وانقطاع آن [illegible]

[illegible] شمشیر [illegible] اهل بیت [illegible]

[illegible] روایت [illegible] رسید [illegible] اصیب من المؤمنین

[illegible] فاذا هو ما جاء اللہ به من الفتح [illegible]

[illegible]

[illegible] اللہ [illegible] بعد [illegible]

[illegible] شهادت [illegible]

[illegible]

[illegible] یوم احد [illegible] شهادت [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] فاطمہ [illegible] صلی اللہ علیہ وسلم [illegible]

[illegible] فاطمہ [illegible] صلی اللہ علیہ وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible] فاطمہ [illegible]

[illegible] فاطمہ [illegible]

[illegible]

[illegible] فاطمہ [illegible] رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

[illegible] فاطمہ [illegible] رسول [illegible]

[illegible] فاطمہ [illegible] القرآن [illegible]

هست میت پس گفت فاطمه آری سبب گفت آنحضرت من که بتحقیق جبرئیل بود که با هم معارضه قرآن با من هر سال یکبار و این سال
بتحقیق جبرئیل با هم قرآن با سالی دو بار از احادیث دیگر معلوم شده که معارضه جبرئیل در ماه رمضان بود
وگمان نمیکنم این دوبار معارضه را مگر حاضر شدن و نزدیک رسیدن اجل من و تحقیق
و تحقیق تو اول اهل بیت منی از روی لحوق شدن بمن بعد از وفات من پس گریستم از معلوم کردن نزدیکی رحلت آنحضرت
آیا راضی نیستی که باشی سیده نساء اهل الجنة او نساء المؤمنین فضحکت لذلک پس خندیدم
یا زنان مسلمانان ...
...

[illegible]

در ایام بیماری که وفات کرده شد روح آنحضرت در ان فرا دهانید پس بگریست پس آهسته گفت چیزی او را پس گریه کردم دعا فاطمه را آنحضرت

پس خندید ... و در آن روز یکبار دیگر پس آهسته گفت چیزی پس خندید گردید فسألتها عن ذلك گفت عائشه پس پرسیدم فاطمه را

از حال فقالت سارّنی النبي صلی الله علیه وسلم پس گفت باهستگی خبر داد مرا پیغمبر خدا فاخبرنی انه یقبض فی وجعه الذی توفی فیه فبکیت

مرا که تحقیق آنحضرت قبض کرده میشود روح او در دردی بیماری او که وفات کرده شد در ان بیماری پس گریه کردم ثم سارّنی فاخبرنی

انی اول اهل بیته اتبعه فضحکت پس آهسته گفت مرا و خبر داد مرا که تحقیق من نخستین اهل بیت او یم که از پی او میروم پس خنده کردم

کردین دو حدیث تخالفی بظاهر واقع شده است در حدیث سابق که بروایت مسروق از عائشه آورده سبب خنده کردن آن بود که

معلوم کرده بود که سیده زنان اهل جنت است و درین حدیث که بروایت عروه است سبب خنده کردن نخستین اهل بیت است که لاحق

میشود با آنحضرت و در سبب گریه هر دو راوی اتفاق دارند که گریه رضی الله عنها بسبب معلوم کردن رحلت آنحضرت بوده و مسروق ضم کرده

با این سبب بودن او نخستین اهل بیت از روی لحوق با آنحضرت در فتح الباری ترجیح داده حدیث مسروق را بر حدیث عروه از آنکه مشتمل

بر زیادت است و روایت ثقات اهل ضبط است و زیادت ثقه مقبول است نزد همه کرمانی گفته که موجب خنده مجموع هر دو امر یا کسان وادامر

میتواند بود یعنی تخالفی درین دو حدیث نبوده باشد پوشیده نماند که تخالف در بیانکه مسروق نخستین اهل بیت لحوق آمده سبب گریه داشته و عروه

در سبب خنده برین تقدیر خدشه باقی است فافهم

باب حدثنا محمد بن عرعرة قال حدثنا شعبة عن ابی بشر عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال کان

عمر بن الخطاب یدنی ابن عباس گفت ابن عباس که بود عمر بن خطاب نزدیک می آورد ابن عباس را یعنی نزدیک او می آمد و تعظیم و تقدیم او میکرد و نمی

ماوراء بنی الشفقات ست فقال له عبد الرحمن بن عوف ان لنا ابناء مثله پس گفت عمر را عبد الرحمن بن عوف که تحقیق ما راست پسران از مانند

ابن عباس در سال یعنی غرض او آن بود که پسران ما چرا او را تقدیم کنیم و پیش بر دیم فقال انه من حیث تعلم پس گفت عمر بن خطاب که تحقیق

کردی سید انحضرتی که ما حسب علم است یا در امید تقدم فسأل عمر ابن عباس عن هذه الآیة اذا جاء نصر الله والفتح پس پرسید عمر از ابن عباس را

برای آنکه اظهار علم او و نمود فضل او بر همگنان فقال اجل رسول الله صلی الله علیه وسلم اعلمه ایاه پس گفت ابن عباس مراد وفات پیغمبر خدا است که

اعلام کرده خدا آنحضرت را آن را یا اعلام کرد آنحضرت ابن عباس را بموت خود باو این وجه حدیث مطابق می باشد عنوان ترجمه را از آنکه این خبر

که آن سوره در موت آنحضرت ست خبر غیب بود که آخر همچنان واقع شد فقال ما اعلم منها الا ما تعلم گفت عمر نمیدانم از این تفسیر مگر چیزی را

که تو میدانی مقصود ازین کلام تصدیق عمر ست ابن عباس را حدثنا ابو نعیم قال حدثنا عبد الرحمن بن سلیمان بن حنظلة بن الغسیل

حدثنا عکرمة عن ابن عباس قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم فی مرضه الذی مات فیه گفت ابن عباس بیرون آمد رسول خدا در بیماری که فوت شد در آن

بیماری بجادری بجیده بر خود و قد عصب بعصابة دسماء و بتحقیق بسته بود سر خود را بپارچه سیاه چرب حتی جلس علی المنبر فحمد

الله واثنی علیه تا آنکه نشست بر منبر پس حمد گفت خدا را و ثنا کرد بر وی ثم قال اما بعد فان الناس یکثرون ویقل الانصار گفت

اما بعد از حمد خدا پس تحقیق مردم بسیار میشوند و اندک می باشند یاری دهندگان دین و این خبر غیب است و این جزء حدیث مطابق

ترجمه است حتی یکونوا فی الناس بمنزلة الملح فی الطعام تا آنکه باشند انصار در سایر مردم بمنزله نمک در طعام یعنی اندک در مردم چنانکه

نمک نسبت بسایر اجزای طعام فمن ولی منکم شیئا یضر فیه قوما و ینفع فیه آخرین پس کسیکه والی و حاکم شود از شما امری را که ضرر میرساند

بدان قومی را و سود میکند در ان قومی دیگر را یعنی صاحب اختیار باشد در ضرر و نفع مردم فلیقبل من محسنهم ویتجاوز عن مسیئهم پس گو

قبول کند از نیکو کاران نیکی آنها را و درگذرد از بدکاران و عفو کند بدی آنها را در غیر حدود تا موجب نفرت آنها نگردد و این نصیحت

متعلق بحکام ست و ضمیر محسنهم و مسیئهم راجع بقوم است که ضمیر فلیقبل راجع بهر یک از مسلمانان و تابعان باشد و ضمیر محسنهم

الجزء الثاني من تيسير شيخ الاسلام | القسم ... كتاب

انس بن مالك رضي الله عنه قلت تكلم عن الحكمة ... رسیده و شد انس آیا بود به شما کو کرده بود ... مرده ... ست قال لا الا اجل القصعة ... گفت انس کرده ... بیان کردیم اکثر ... گفت انس ... ام ... بیان ... انس ... سعد ... عن ... علیه ... اذان ... قال حدثنا اسماعیل ابن ... قال حدثنا سلیمان بن ... مع رسول الله ... ظهر ... الله ... ابن ... الشمس ... الشمس ... قال رسول الله ... امر ... الشمس ...

پس ولی بردن تیسیر این نصیحت بسیار مسلمانان خواهد بود و حاصل معنی آنکه تو اتباع او را بایک نیکی و کلام را قبول کرده و ازوی یاری مسلمانان گرفته

قتل و نهب و تخسیف خلاف شرع تا موجب فتنه و فساد نگردد و معنی حوائج علیکم بالسمع والطاعة و لو کان عبداً حبشیاً یعنی تا دوام الامر

بخلاف الشرع و الا نظام امر را مستقیم نگاه دارید چه مجلس جلیس جلیس النبی صلی الله علیه وسلم ابن عباس گرد بپس بوده ابن غشستن بود نظر

بنصیحت آخرین مجلس که نصیحت در آن منبر عبارت کنا و معاویه و برویحد حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا سفیان عن ابی

حسبت الحسن عن ابی موسی قال سمعت ابا بکرة الآخرج النبی صلی الله علیه وسلم ذات یوم الحسن ابی بکرة و بیرون آورد و در روی منبر پسر حسن بن علی

رضی الله عنهما فصعد به المنبر فقال ابنی هذا سید پس برآمد با حسن بر منبر و فرمود این پسر من مهتر قوم و برگزیده خلق است و لعل الله ان

یصلح به بین فئتین من المسلمین و امید دارم که خدا اصلاح کند بفعل وی میان دو لشکر اسلام و این خبر از آنحضرت که امام حسن

تحویه کرد خلافت را بمعاویه بن ابی سفیان در رفع فساد و تالیف نمود درمیان مسلمانان بآنکه تقریع فائدت بعاویه باز آمد دار سیری

دکنی ترکان الفو چهل هزار سوار همراه با امام حسن هرگز جهد بیعت کرده بودند و دی رضی الله عنه احق بود با خلافت و با وجود آن هرگز

آن را از جهت رغبت و تخلص کلافت معنوی بود رضا نداد تا تحریم سرهای مسلمانان طرفین تا گریستند اول دل است بر اسلام

معاویه و قوال العادل و الحق هست را امیت معاویه برای خلافت و امارت مسلمانان بیان هم تیسیر که امام حسن را مستقیم مید

و تیز از وی معلوم شد که مخالفت امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه موجب کفر نیست چنانکه این گمراهان تفو باین

نمایند یعنی بانیان اهل سنت و جماعت گفتار که سخن اکرون از دین و تاریخ تقسیم بستر بست هرگاه خدا و رسول سبحانه و تعالی ...

و رستار این مقاتله و خونریزی مستراوار آنست که زبان خود را نیز آلوده نگرداننم بذکر آن و اتقه خطر الحدثنا سلیمان بن حرب حدثنا

حماد بن زید عن ایوب عن حمید بن هلال عن انس بن مالک رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم نعی جعفراً و زیداً قبل ان یجیء خبرهما مرویست از انس بن مالک که خبر

خبر مرگ جعفر و زید رسانید که در جنگ موته مجبی کشته شهادت رسیده بودند پیش از آمدن خبر شهادت این هر دو ... و

در حال آنکه هر دو چشم آنحضرت اشک میریخت تدر قال تسکون لکم انماط تسکیر بر آن اسلیمان حدثنا

ابن مهک قال حدثنا سفیان عن محمد بن المنکدر عن جابر قال قال النبی صلی الله علیه وسلم هل لکم من انماط مرویست از جابر بن عبد الله گفت

فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم آیا هست شما را انماط بفتح همزه و سکون نون و در آخر طا جمع نمط است نوعی از بساط که ریشه ...

قلت وانی یکون لنا الانماط گفتم و کجا است از برای ما که مخصوص باهل ثروت است قال اما انه سیکون لکم الانماط ...

تحقیق شان نیست که خواهد بود شما را انماط اما تو انا اقول لها یعنی امرأته اخری عنی انماطک فیقول الم یقل النبی صلی الله علیه وسلم انها ستکون لکم الانماط فادعها پس می‌گذارم مراد او را یعنی زن خود را

ازخود دانماط خود را استول ... پس ...

خواهد بود مر شما را انماط پس میگذارم آنها را اسحال خود و گر ... ابن حجر گفته که استدلال این زن بر اباحت

استعمال انماط باین خبری که آنحضرت داده که انماط شما را خواهد بود ... گر آنکه استشارکرده شود و تقریر آن حضرت یعنی ...

که خبر داده شرع نفرموده از آن پس گویا تقریر کرد انتهی پوشیده نماند که انماط اگر از ابریشم صرف نیست منع از آن ...

و اگر از ابریشم ست اباحت استعمال او بوضوح آورده و تسلیم از حدیث عایشه مذکورست گفتی عایشه بر آمد رسول خدا ...

نمط را پس پرده ساختم آن را بر در پس هرگاه که قدر دانسته آنحضرت انرا ... سفر در ... پرده ...

پس کشید آن را چنانکه دریده آن را پس فرموده خدا امر نفرموده است ما را که بپوشیم سنگ و گل ... عایشه گوید قطع کردم ...

و عیب نگرفت آنحضرت آن را بر من ظاهر آن آنست که کراهت آنحضرت ازین جهت بود که فعل عادت ... اهل کبر ...

خبر کرده ... نظر انحلو ست تا بعث ...

... ماو ... روایت این حدیث ...

... حدثنا ... عن ابی اوفی ...

... مع النبی ... کنانة ...

... صلی الله علیه واله وسلم ... سفر ...

... سفر ... فقال ... حدثنا ...

... عن عائشة ... حدثنا ...

... حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا ...

... عن عائشة رضی الله عنها ...

عن ابیه ... النبی صلی الله علیه واله وسلم ...

... رسول الله ... بسید ...

... اصوم فی السفر ... کثیر الصیام ...

... اگر خواهی روزه دار و اگر خواهی افطار کن ...

... صیام رمضان در سفر ... روایت ...

... رسول الله ... صاحب ...

... رمضان ... روزه ...

... آسان ... فرمود ...

... باب اذا صام ایاما من رمضان ثم سافر ...

... سفر ... ابن حجر گفته ...

... روایت کرده ...

... رمضان ... سفر ...

... انکار ...

قول وی تعالی فمن شهد منکم الشهر فلیصمه ...

... فرق نیست میان ...

رمضان در سفر ... بحدیث ابن عباس ...

کرد ... مرویست از ابن عباس ...

... گرفته ...

از ینجا معلوم شد که وساده گرفتن از پارچه ابریشمین رواست وعلما برین رفته اند لیکن ازین حدیث معلوم نشده که آنحضرت بر آن تکیه کرده اند ومولف رحمه الله در نکاح باب الانماط للنساء آورده چنانکه می آید ان شاء الله که ظاهر آن اباحت ست مر نسا را چنانکه برین

حدیث حدثنا احمد بن اسحاق قال حدثنا عبید الله بن موسى قال حدثنا اسرائیل عن ابی اسحق عن عمرو بن میمون عن عبد الله بن مسعود قال انطلق سعد بن معاذ معتمرا گفت ابن مسعود رفت سعد بن معاذ که از بزرگان انصار است درحالیکه نیت عمره داشت قال فنزل علی امیة بن خلف ابی صفوان گفت

وقتیکه در آمد پس نزول کرد بر امیه بن خلف که کنیت او ابی صفوانست واز مشرکان کلان ست وکان امیة اذا انطلق الی الشام فمر بالمدینة نزل علی سعد وبود عادت امیه وقتیکه میرفت بشام پس گذشتی بمدینه ونزول کردی بر سعد بن معاذ فقال امیة لسعد پس گفت

امیه مر سعد را انتظر حتی اذا انتصف النهار وغفل الناس انطلقت فطفت مهلت کن تا وقتیکه نیم روز شود وغافل گردند مردم بروی پس طواف کنی فبینا سعد یطوف اذا ابوجهل پس درا ثنای آنکه سعد طواف میکرد ناگاه حاضر شد ابوجهل فقال من هذا الذی یطوف بالکعبة

پس گفت ابوجهل کیست اینکه طواف میکند بکعبه فقال سعد انا سعد پس گفت سعد من سعدم فقال ابوجهل تطوف بالبیت آمنا وقد آویتم محمدا واصحابه پس گفت ابوجهل طواف میکنی تو بخانه کعبه درحالیکه ایمنی با آنکه امان داده شده اید وتحقیق جا داده اید شما محمد ویاران او را

فقال نعم فتلاحیا بینهما پس گفت سعد آری جا داده ایم پس خصومت کردند میان خود فقال امیة لسعد لا ترفع صوتک علی ابی الحکم پس گفت امیه مر سعد را بلند مکن آواز خود را بر ابی الحکم یعنی خصومت مکن به تندی فانه سید اهل الوادی پس تحقیق وی مهتر مردم وادی ست

یعنی کلانتر اهل مکه است ابو الحکم کنیت ابوجهل لعین بوده است ودران وقت سردار اهل مکه بود ثم قال سعد والله لئن منعتنی ان اطوف بالبیت پس گفت سعد ابوجهل را بخدا سوگند اگر باز داری تو مرا از طواف کردن به بیت الله لاقطعن متجرک بالشام هر آینه دور میکنم

تجارت ترا بشام قال فجعل امیة یقول لسعد لا ترفع صوتک گفت ابن مسعود پس گشت امیه که میگفت مر سعد را بلند مکن آواز خود را بر ابوجهل وتندی مکن بوی وحبس میکرد یعنی منع میکرد او را فغضب سعد فقال دعنا عنک پس خشم کرد سعد وگفت بگذار مرا از خود یعنی بگیر مرا

فانی سمعت محمدا صلی الله علیه وسلم یزعم انه قاتلک پس تحقیق من شنیدم محمد را علیه الصلوة والسلام میگفت انه قاتلک تحقیق ابوجهل کشنده تست

قال ایای قال نعم گفت امیه مرا میکشند گفت آری ترا میکشد یعنی تو را نه چرا حمایت او میکنی کردی ترا میکشد درین حدیث اشکال کرده اند که ضمیر انه راجع بابوجهل ست وامیه روز بدر از دست مسلمانان کشته شده است نسبت کشتن وی بابوجهل چه معنی دارد کرمانی جواب داده

در باب علامات النبوة تصویب نسبت او کرده گفته اند که چون ابوجهل امیه را باعث شده در غزوه بدر آورده بود ووی درین غزوه کشته شد پس قاتل وی ابوجهل ست وسبکی چنانکه بمباشرت میباشد بسبب نیز میباشد انتهی پوشیده نماند که این طرف جواب مانند آن جواب معاویه ست

که با بعان خود گفته وقتیکه عمار بن یاسر در حرب صفین شهید شده وآنحضرت در حق او فرموده بود که عمار تقتله الفئة الباغیة چون همراهان معاویه شنیدند که عمار از دست آنها بقتل رسید بمعاویه رفته گفتند که عمار کشته شد وآنحضرت درباب او چنین فرموده بود وظاهر شد که گروه ما

بر حق ست وما باغی بوده ایم معاویه در جواب ایشان گفت که قاتل عمار علی ست که چنین پیری را بجهاد بیاورده بود ودر فتح الباری تعجب میکند ازین فهم کرمانی ومیگوید بخیر نجسته است سعد ازین قول مگر آنکه امیه را آنحضرت صلی الله علیه وسلم میکشند ومیگوید دیگر فهم کرمانی را روایت

ابراهیم بن یوسف که مولف در اول مغازی می آورده که امیه بعد از استماع قول سعد در خود را گفته ای ام صفوان شنیدی قول سعد را که در حق گفته گفت بازگو چه گفته است گفت میگوید که تحقیق محمد خبر داده ایشان را که وی قاتل من ست ودرین روایت اصلا ذکر ابی جهل نرفته انتهی

پوشیده نماند که آخر حدیث ومحاوره امیه با زن خود نیز با همین ناطرست لیکن گفتن سعد بن معاذ امیه را درین وقت که با آن وی شرف طواف دریافته وامیه از روی دوستی ومهربانی صلاح حال او دیدن دیده که با ابی جهل نستیزد وما مبادا آزار کشد پر موقع نماند ولعلهم میتوان گفت

که انطاکیه گند در رمضان اگر چه نیت روزه کرده از شب در آن قول مجوزست قال ابو عبد الله یعنی مؤلف ولم یذکر بین مسافات ودر قد یر ند ریر ابی ست میان مسافات وقد یر تبصیر باب بی ترجمه چنانکه در روایت اکثر ست وساقط ست در روایت نسفی حدثنا عبد الله بن یوسف قال حدثنا یحیی بن حمزة وفتیکه سنه کیصد وهشتاد وسه عن عبد الرحمن بن یزید بن جابر شامی ان اسمعیل بن عبید الله تصغیر حدثه عن ام الدرداء صغری تابعیه عن ابی الدرداء قال خرجنا مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی بعض اسفاره گفت ابو الدرداء بیرون آمدیم با آن حضرت در بعضی سفرهای وی در ماه رمضان چنانچه در روایت مسلم آمده فی یوم حار در روز گرم موسم گرما حتی یضع الرجل یده علی رأسه من شدة الحر تا آنکه می نهاد مرد دست خود را بر سر خود از سختی گرما وما فینا صائم الا ما کان من النبی صلی الله علیه وآله وسلم وابن رواحة ونبود در میان ما روزه دار مگر چیزیکه بود از آن حضرت وعبد الله بن رواحه واین غیر غزوه فتح است زیرا که ابن رواحه شهید شد پیشتر از فتح بخلاف اگر چه در همان سال بود واز ینجا معلوم شود که صوم در سفر مکروه نیست بلکه افضل ست مر کسی را که تشویش نرساند باب قول النبی صلی الله علیه وآله وسلم لمن ظلل علیه واشتد علیه الحر لیس من البر الصوم فی السفر یعنی گفتن آن حضرت مر کسی را که سایه کرده شده بر وی وحالی آنکه سخت شده بروی روزه اینکه لیس من البر الصوم فی السفر نیست از نیکی روزه داشتن در سفر ودرین ترجمه اشعار ست بر آنکه این قول شریف در حق چنین کسی بود ومخصوص بمانند وی که سختی روزه وارد اما کسیکه قوت دارد ومشاق نیست بروی صوم افضل ست او را چنانکه پیش ازین ذکر یافت وبآن رفته اند اکثر علما وقائل اند ابو حنیفه ومالک وشافعی واگر چه اعتبار بعموم لفظ ست نه بخصوص سبب ورود ولیکن فرق است میان مجرد خصوص سبب ومیان سیاق ودلالت قرائن بر تخصیص عام ومراد متکلم وحدیث باب از قبیل ثانی ست کما قال ابن دقیق العید وا ختیار عموم حکم بر وفق انتشار مقام ست بهر که شاق بود بروی صوم نه آنکه قوت دارد ولقرینه ثبوت صوم در سفر نیز از آن حضرت وبعضی صحابه بعد ازین بالفطر چنانچه از حدیث ابی سعید که در مسلم ست رجم کرده واما حدیث الصائم فی السفر کالمفطر فی الحضر بر تقدیر تسلیم صحت محمول بر صورت مشقت ست

کو درین دو معنی تضادی نیست در حقیقت قائل انیا آنحضرت فرموده و باز جود آن میان آن نسبت فرق ایست

کہ آنحضرت در حق او چنین فرموده و امیہ آشنا بود زمانی که بمکه آمدی در سرای او بودی

یعنی از دست آن حضرت کشته شدنی باعث شده ترا ای برادر قال والله ما یکذب محمد

آیا شنیدی آن چیز را که گفته برادر من

[illegible]

ابو بکر بود ولو لا یعنی بے تردد بود و گفته و این روایت ادق است آنکه مراد مدت خلافت باشد حدثنا عباس بن الولید النرسی قال حدثنا
معتمر قال سمعت ابی قال حدثنا ابو عثمان قال انبئت ان جبرئیل اتی النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابو عثمان خبر داده شده ام من که تحقیق
جبرئیل آمد نزد پیغمبر خدا وعنده ام سلمة ونزد آنحضرت ام سلمه بود فجعل یتحدث ثم قام پس برگشت جبرئیل که حدیث میکند با آنحضرت پس برخاست
ورفت فقال النبی صلی الله علیه وسلم لام سلمة من هذا پس گفت پیغمبر خدا مر ام سلمه را کیست این مرد او کما قال یا چنانچه گفت یعنی یا این عبارت فرمود
یا بعبارت دیگر قالت هذا دحیة گفت ام سلمه این دحیه است قالت ام سلمة ایم الله ما حسبته الا ایاه گفت ام سلمه بخدا سوگند گمان نکردم ام
او را مگر دحیه حتی سمعت خطبة نبی الله صلی الله علیه وسلم یخبر جبرئیل او کما قال تا آنکه شنیدم خطبه پیغمبر خدا خبر میداد از جبرئیل شنیده میگفت یعنی یا
کہ فرمود یعنی در آنوقت معلوم کردم که آن آینده جبرئیل بوده است در فتح الباری گفته که واقف نشده ام از روایتی که این چه چیز بوده
لیکن از دلائل یعنی معلوم شده که امر رفتن بنی قریظه بود قال فقلت لابی عثمان ممن سمعت هذا قال من اسامة بن زید گفت پدر معتمر سلیمان
بن طرخان است گفتم مر ابی عثمان عبد الرحمن نهدی را که تابعی است از که شنیده این حدیث را گفت از اسامه بن زید **باب** قول الله تعالی
یعرفونه کما یعرفون ابناءهم الایة می شناسند یهود شناختنی ظاهر چنانچه می شناسند فرزندان خود را یعنی علم ایشان بصدق محمد صلی الله
علیه وسلم در یقین مانند علم حسی یقینی بود که تردد و شبهه در ان راه نداشت آیات که مولف رح بعد از ابواب می آرد گاه اکثر ترجمه می سازد
وگاه موید ترجمه درین باب چون ترجمه نیاورده ظاهر همین است که آنرا ترجمه اعتبار کنیم لیکن حدیثی که درین باب ذکر کرده مضمون آیه
مطابقت ندارد و جز اینقدر که چنانکه آیت در قصه یهود وارد شده حدیث مذکور نیز در شان یهود است حدثنا عبد الله بن یوسف
قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان الیهود جاءوا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکروا له ان رجلا منهم وامرأة زنیا از عبد الله بن عمر خطاب مرویست که تحقیق
یهود آمدند بسوی پیغمبر خدا پس ذکر کردند مر آنحضرت را که تحقیق مردی و زنی از ایشان زنا کرده فقال لهم رسول الله صلی الله علیه وسلم ما تجدون
فی التوراة فی شان الرجم پس فرمود رسول خدا چه می یابید در توریت در رجم یعنی سنگسار کردن آنکه زنا کرده باشد و این پرسیدن با آنکه در شرع
مقرر بود که آنحضرت میدانست که در توریت رجم هست گویا برای اطمینان خاطر بود قسطلانی میگوید وحی شده درین قضیه که از یهود پرسید
که رجم هست یا نه گفت یا دروغ میگویند نه آنکه حکم برجم موقوف بران بود که اگر موافق کتاب ایشان باشد حکم فرماید پس ضعیف است
استدلال کسی که گفته اینجا معلوم شد که عمل بر حکم شریعت سابق پیش از آنکه نسخ آن ثابت باشد رواست فقالوا نفضحهم ویجلدون
گفتند فضیحت و رسوا میکنیم زانیان را و تازیانه میزنیم فقال عبد الله بن سلام کذبتم ان فیها الرجم گفت عبد الله بن سلام که از علمای ایشان
بود و بشرف ایمان مشرف شده بود دروغ گفتید تحقیق در توریت رجم است فاتوا بالتوراة فنشروها پس آوردند توریت را و کشادند آنرا
فوضع احدهم یده علی آیة الرجم پس نهاد یکی از ایشان دست خود را بر آیه رجم و آن عبد الله بن صوریا است در آخر مسلمان شده بود و مراد صحبت
داشت فقرأ ما قبلها وما بعدها پس خواند چیزیکه پیش آیت رجم بود و چیزیکه پس از آن بود فقال له عبد الله بن سلام ارفع یدک پس گفت او را
عبد الله بن سلام بردار دست خود را فرفع یده فاذا فیها آیة الرجم پس برداشت دست را پس ناگاه در ان آیت رجم برآمد فقالوا صدق
یا محمد فیها آیة الرجم پس گفتند راست گفت عبد الله ای محمد در توریت آیت رجم است فامر بهما رسول الله صلی الله علیه وسلم فرجما پس فرمود
بآن دو مرد و زن رسول خدا پس سنگسار کرده شدند هر دو قال عبد الله فرأیت الرجل یحنی علی المرأة یقیها الحجارة پس دیدم آن مرد زانی را
که خم میشد بر آن زن و نگه میداشت سنگ را از وی در تیسیر روایت الی ذکر کرده یعنی سپر میکرد و دفع میکرد صیغه مضارع معلوم من حنی یحنی
و در عمده روایت الی ذکر کرده یجنأ بجیم ساکن و در آخر همزه بمعنی یکب خطابی میگوید محفوظ همین است **باب** سوال المشرکین ان یریهم النبی صلی
الله علیه وسلم آیة فاراهم انشقاق القمر پرسیدن مشرکان که ایشان را بنماید پیغمبر خدا ایشان را معجزه و خارق عادتی پس نمود

الجزء السابع من تیسیر الاسلام

کتاب الصوم

قال ابن نمیر حدثنا الاعمش حدثنا عمرو بن مرة حدثنا ابن ابی لیلی حدثنا اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم رضی الله عنهم منسوخ کرد
آیه مذکوره را این آیه شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن
الی قوله علی ما هداکم ولعلکم تشکرون و درین جمله قول حق تعالی
دست فمن شهد منکم الشهر فلیصمه پس کسیکه حاضر شد از شما ماه
این ماه را پس روزه دارد ماه رمضان را واین ایجاب کرد روزه را
و منتفی شد بدان حکم جواز افطار بفدیه فقال ابو عبید الله نزل
وفتح میم و سکون تحتیه عبد الله حدثنا الاعمش قال
حدثنا عمرو بن مرة بفتح عین و راء اول و ضم میم و تشدید راء
در ثانی قال حدثنا ابن ابی لیلی عبد الرحمن قال حدثنا
اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم نزل رمضان
علیهم نازل شد حکم وجوب صوم رمضان پس شاق آمد
بر مسلمانان فکان من اطعم کل یوم مسکینا ترک الصوم
ممن یطیقه پس بود کسیکه اطعام کردی هر روز مسکینی را ترک
کردی روزه را از آنکسانیکه طاقت میداشتند روزه را
ورخص لهم فی ذلک و رخصت داده شده بود برای
ایشان درترک صوم و اطعام بجای آن فنسختها پس نسخ کرد
آن را این آیه وان تصوموا خیر لکم یعنی روزه داشتن
در حال طاقت بهتر است و شما را از دادن فدیه فامروا بالصوم
پس امر کرده شدند بصوم و درینجا اشکال ظاهر است که خیر
بودن صوم اقتضاء وجوب نکند پس چگونه ناسخ باشد رخصت
ترک را بفدیه و جواب داده که رای کرمانی آیه آنست که صوم
بهتر است از تطوع بفدیه و تطوع بفدیه سنت بود که
ما نزد خیر فرموده و خیر از سنت نمی باشد مگر واجب و پوشیده
نیست بعد و تکلف آن کما ذکر العسقلانی ویدر روایت
طبرانی از طریق عبد الوهاب ثقفی از عبید الله بن عمر آمده که حکم
کرد این آیه را آیه که بعد از آنست فمن شهد منکم الشهر
فلیصمه و این ظاهر است در مدعا یا مثل ظاهر در تخصیص است
از بعض صحابه رضی الله عنهم حدثنا عیاش بن الولید
قال حدثنا عبد الاعلی قال حدثنا عبید الله بن عمر عن نافع
عن ابن عمر رضی الله عنهما قرأ خواند ابن عمر این جزو آیه را
فدیة طعام مساکین قال هی منسوخة گفت این آیه منسوخ
است و تعیین نکرده درین روایت ناسخ را و متفق اند
این روایات برانکه این آیه منسوخ است و منافات کرده

آنحضرت ایشان را دو پاره و ستون او شب چهاردهم **حدثنا** صدقة بن الفضل قال اخبرنا ابن عیینة عن ابن ابی نجیح عن مجاهد عن ابی معمر عن عبد الله قال انشق القمر
ونحن مع النبی صلی الله علیه وسلم بمنی فقال اشهدوا ... گفت ابن مسعود شگافته شد ماه در زمان پیغمبر خدا
دو پاره پس فرمود پیغمبر خدا گواه باشید که این معجزه عظیم است که هیچکس از انبیا را از جنس خارق عظیم دست نداده است زیاده
ابو نعیم از طریق عتبة بن عبد الله گفت ابن مسعود تحقیق دیدم یک نصف او بر کوه منی و دیگر بر ... و در مکه
پنج سال پیشتر از هجرت بوده است و ابن عباس در آن وقت متولد هم نشده است و همچنین انس در حدیث دیگر انس روایت کرده او
در مدینه بوده است و نه ساله در خدمت آنحضرت در سال فتح خیبر آمده و در این سال متولد نشده پس اینها روایت کرده اند از صحابه دیگر
و این بسیار است که صحابی از صحابی دیگر روایت میکند **حدثنا** عبد الله بن محمد ... عن قتادة عن انس ...
خلیفة قال ... یزید بن زریع قال حدثنا سعید عن قتادة عن انس انه حدثهم ان اهل مکة سألوا رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یریهم آیة ... روایت
انس که تحقیق انس حدیث کرده ایشان را که تحقیق اهل مکه پرسیدند رسول خدا را اینکه بنماید ایشان را خارق عادت ... پس نمود
ایشان را شگافتن ماه **حدثنا** خلف بن خالد القرشی قال حدثنا بکر بن مضر عن جعفر بن ربیعة عن عراک بن مالک عن عبید الله بن عبد الله بن مسعود عن ابن عباس
ان القمر انشق فی زمان النبی صلی الله علیه وسلم روایت از ابن عباس که تحقیق ماه شگافته شد در زمان پیغمبر خدا **باب** این باب بی ترجمه است و در او ...
در آن مذکور است دلالت بر آیات و احوال شریفه آنحضرت میکند **حدثنا** محمد بن المثنی قال حدثنا معاذ قال حدثنی ابی عن قتادة ... انس
رجلین من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم ... تحقیق دو مرد از یاران پیغمبر خدا اسید بن حضیر و عباد بن بشر ... عند النبی صلی الله علیه وسلم فی لیلة مظلمة
برآمدند از پیش پیغمبر خدا در شب تاریک ... و با آن هر دو بود دو چراغ از جانبی که روشنی داد از پیش ایشان
فلما افترقا صار مع کل واحد منهما واحد ... وقتیکه جدا شدند گشت با هر یکی از آن دو یک چراغ ... تا آنکه آمد هر مرد خود را و این روشنی مصباح
کرامتی بود از جانب حق و اظهار بود مر قول آنحضرت را که فرمود بشر المشائین ... بشارت ده روندگان را در تاریکی با مساجد به نور تمام روز قیامت
تعجیل کرد ایشان را در دنیا آنچه ذخیره بود برای قیامت تا یقین ایشان بیفزاید ... از احوال روز قیامت را ...
این حدیث نزد عبد الرزاق باین مضمون است که اسید بن حضیر و مردی دیگر از انصار ساعتی در خدمت آنحضرت سخن میکردند در شب سخت تاریک
چون برآمدند از حضور آنحضرت در دست هر یکی عصایی بود عصای یکی چون چراغ برافروخت بروشنی آن راه رفتند چون راه جدا شد عصای دیگر
برافروخت پس رفت هر یکی در روشنی عصای خود تا آنکه با اهل خانه خود رسید ... و در تاریخ خود آورده که عصای ... چراغ برافروخت
حدثنا عبد الله بن ابی الاسود قال حدثنا یحیی عن اسمعیل قال حدثنا قیس سمعت المغیرة بن شعبة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یزال ناس من امتی ظاهرین حتی یأتیهم امر الله وهم ظاهرون
فرمود همیشه مردمی از امت من غالب و غالب اند تا آنکه می آید ایشان را امر خدا یعنی می آید وقت پس میگیرد روح هر مؤمن را ... ایشان
غالب اند در مسلم زیاده آورده ظاهرین علی الحق یعنی ... بر حق ... که غالب اند ... حدیث ...
... و مجتهدین ... بر فرمود که مؤلف و غیر وی آمده ... لا یزال ...
... ان ... فیستفتون ... فیفتون ... صریح است در آنکه ...
که اهل اجتهاد نباشند بلکه مطلق علم صحیح در میان نباشد ... قول جمهور ... خبری از اهل اجتهاد ...
که در شهری از شهرهای اسلام مجتهدی باشد والله اعلم **حدثنا** الحمیدی قال حدثنا الولید قال حدثنی ابن جابر قال حدثنی عمیر بن هانئ انه سمع معاویة
یقول سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول لا یزال من امتی امة قائمة بامر الله ... گفت معاویه بن ابی سفیان شنیدم پیغمبر خدا را میفرمود همیشه از امت من
قائم بامر خدا یعنی برپا دارنده احکام و شرایع الهی را با مرابطه و ... اسلام ... اسلامی ...

سعید بن المسیب ... مشهور گفت سعید ...
... شروع ... صوم ...
... قضاء رمضان ...
... خوب ...
... قضای ...
... رمضان ... عمر رضی الله عنه
با سناد صحیح ... گفت ابراهیم
... رمضان ... گفت ابراهیم
... اگر ... قضای رمضان ...
... رمضان دیگر ...
... قضا ... رمضان گذشت ...
... قضا ... ابراهیم ...
... ابراهیم نخعی ...
... ابو سعید ...
... ابی هریرة رضی الله عنه ...
ابی هریرة ... انقطاع ...
... ابی هریرة ...
... ابن عباس ...
... ابن عباس ...
قضای رمضان دیگر ... اطعام
...
این ...
... ابراهیم ...
... اطعام ...
... الطعام ...
... اطعام ...
... الطعام ...
... عبد الرزاق ...
... ابن عمر ... رمضان ...
... رمضان قضا کند
... اطعام ...

برہم مینورد چنانکہ احادیث دیگر معلوم است لا یضرهم من خذلهم ولا من خالفهم زیان نمیکند کسی کہ مخذول کند ایشان را و نہ کسی کہ مخالفت کند ایشان را یعنی تمام نا کام نمیکند کسی ایشان را حتی یاتی امر الله وهم علی ذلک تا آنکہ می آید امر خدا یعنی روز قیامت وقال آنکہ ایشان بر آن خواهند بود یعنی بر نصرت دین و تائید اہل اسلام قال عمیر بن هانی فقال مالک بن یخامر گفت عمیر بن ابی حبیب گفت مالک بن یخامر بضم تحتیہ و فتح خا و کسر میم و در آخر یا است بعضی گویند صحابی است قال معاذ وهم بالشام گفت معاذ بن جبل که آنها که تائید اسلام میکنند ایشان در شام اند فقال معاویة هذا مالک یزعم انه سمع معاذا یقول وهم بالشام پس گفت معاویہ این مالک است میگوید که تحقیق وی شنیده است معاذ را که میگفت ایشان بشام اند حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا شبیب بن غرقدة قال سمعت الحی یتحدثون عن عروة گفت شبیب شنیدم اہل قبیلہ خود را که حدیث میکردند از عروہ بن ابی الجعد صحابی کوفی است ان النبی صلی الله علیہ وسلم اعطاه دینارا یشتری لہ بہ شاة تحقیق پیغمبر خدا داد عروہ را دیناری تا بخرد برای آنحضرت بآن دینار گوسفندی را فاشتری لہ بہ شاتین پس خرید مر آن حضرت را بآن دینار دو شاة فباع احدهما بدینار پس فروخت یکی از آن دو شاة و بیک دینار وجاءه بدینار وشاة پس آمد نزد آنحضرت بیک دینار و یک شاة تمسک کرده امام اعظم و امام مالک باین حدیث بصحت بیع فضولی از آنکہ آنحضرت او را بخریدن یک شاة و کیل کرده بود و در بیع فضولی موقوفست بر تجویز موکل و آنحضرت پسندیده و تجویز فرموده و چنین بوده است قول امام شافعی در قدیم گفته اند که مذهب وی چنانکہ در قول جدید تصریح کرده عدم انعقاد بیع فضولی است و بعضی از اہل مذهب او نقل کرده که شافعی گفته که صحت بیع فضولی موقوف بر صحت این حدیث عروه است بعضی شافعیہ گویند مؤلف اشارت بضعف این حدیث کرده باین قول که گفته قال سفیان الی آخره و نیز شبیب از جماعہ نا معلوم نقل کرده و نام نبرده که این جماعہ کیستند تا حال آنها معلوم شود و جواب ازین خلجانات گفته اند که شبیب از جملہ ثقه معتبر است وی نقل نمیکند مگر از ثقات عدول و ازین گر چنین کسی مجهول آرد راویان خود را باکی ندارد و درین جمع آوردن اشارت کرده که این حدیث از یک کس نشنیده بلکہ از جمعی کثیر عدول نقل میکند که موجب قطع حقیقی حدیث شود و نیز گفته اند که این حدیث را متابع بسیار یافته شده روایت کرده امام احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجہ از طریق سعید بن زید از زبیر بن خریت کذا ذکره الشارح و ان شکا با لبرکة فی بیعہ پس دعا کرد آنحضرت مر او را ببرکت در بیع و شرای او وکان لو اشتری التراب لربح فیہ و بود عروه اگر میخرید خاک را بر آینہ سود میکرد در آن قال سفیان کان الحسن بن عمارة جاءنا بهذا الحدیث عنه گفت سفیان بود حسن بن عمارة آورد بما این حدیث را از شبیب قال سمعہ شبیب من عروة گفت حسن بن عماره شنیده است این حدیث را شبیب از عروه فاتیتہ فقال شبیب انی لم اسمعہ من عروة پس آمدم نزد شبیب و پرسیدم او را پس گفت شبیب تحقیق من نشنیده ام از عروه قال سمعت الحی یخبرونہ عنه گفت شبیب شنیدم قبیلہ خود را که خبر میدادند این حدیث را از عروه یعنی جمعی کثیر از عروه نقل کرده ولکن سمعتہ یقول سمعت النبی صلی الله علیہ وسلم لیکن شنیده ام عروه را میگفت شنیدم پیغمبر خدا را الخیر معقود فی نواصی الخیل الی یوم القیامة میفرمود نکوئی بستہ شده است در پیشانی اسپ تا روز قیامت اما که آلت جهاد است قال شبیب سوار و پیاده است و اشارت است که جهاد تا روز قیامت خواهد بود قال وقد رایت فی داره سبعین فرسا گفت شبیب بتحقیق دیدم در سرای عروه هفتاد اسپ قال سفیان یشتری لہ شاة کانہا اضحیة گفت سفیان خرید عروه دو شاة را گویا شاة قربانی بود رافضی شده است حافظ ابن حجر باین قول سفیان بن عیینہ حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی عن عبید الله قال اخبرنی نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیہ وسلم قال الخیل معقود فی نواصیها الخیر الی یوم القیامة ترجمہ معلوم شد حدثنا قیس بن حفص قال حدثنا خالد بن الحارث قال حدثنا شعبة عن ابی التیاح قال سمعت انس بن مالک عن النبی صلی الله علیہ وسلم قال الخیل معقود فی نواصیها الخیر ابو التیاح بفتح فوقانیہ و تشدید تحتیہ و در آخر حا مهملہ است حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالک عن زید بن اسلم عن ابی صالح السمان بفتح مهملہ و تشدید میم و نون در آخر عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیہ وسلم قال الخیل لثلاثة فرمود اسپ مر سہ کس را می باشد لرجل اجر ولرجل ستر وعلی رجل وزر مر یک مردی را اجر و ثواب است و یک مردی را پرده است و بر یک مردی گناه

الجزء السابع تیسیر القاری شیخ الاسلام — کتاب الصوم

از سبب پیغمبر صلی الله علیہ وآلہ وسلم تا ہر وقت که آن حضرت استمتاع اراده کنند از زنان و تسلیم و توقف و تعلل پیدا نشود و در نوبت زنان شاید واجب نبود بر آن حضرت و اگر واجب بود بر گفتہ بعضی از ان صاحب نوبت اجازت فرمود جز کرامی خواست با آنکہ عائشہ را نیز از روزه منع داشت چنانکہ حکم عام است در سائر زنان که بعضی از زنان روزه تمام شد و اذن نمیداد آن حضرت مگر در شعبان وقتی که نزدیک می رسید رمضان دیگر او ملکت صلی الله علیہ وسلم شک راویست

باب الحائض تترک الصوم والصلوة زن حیض دار ترک کند روزه و نماز را بجهت منع شارع حائض را از مباشرت آن و لیکن ترک دلالت بر وجوب قضاء صوم و عدم آن در نماز نمی افتد حدیث باب در شهرت فرق درین حکم را اشعار کرده بدان تعلیق و قال ابو الزناد ان السنن و وجوه الحق لتاتی کثیرا علی خلاف الرای ابو الزناد عبد الله بن ذکوان که از فقهای صغار تابعین است و او را امیر المؤمنین فی الحدیث میگفتند گفت که طریقهای شرعی و احکام حق می آیند بسیار بر خلاف قیاس که عقل را ادراک سر آن راه نیست چنانچه فرمود امیر المؤمنین علی رضی الله عنه اگر دین بعقل بودی بر آینہ باطن موزه احق بودی بمسح از اعلای آن فما یجد المسلمون بدا من اتباعها یعنی نمی یابند مسلمانان چاره از قبول و امتثال آن که اسلام انقیاد و انقیاد است و عقل مخلوق پیش نیست بسا از اسرار مشروع خفی است آن در قضا و احکام والله اعلم من ذلک ان الحائض تقضی الصیام ولا تقضی الصلوة از جملہ احکام بر خلاف رای یکی این است که سبب حیض روزه و نماز که قضا کند روزه را و قضا نکند نماز را

گناه است فاما الذی له اجر فرجل ربطها فی سبیل الله پس کسیکه مر او را اجر است پس مردیست که بسته است آنرا در راه خدا برای جهاد کند
و برای مجاهدین دیگران را کهیا کند فاطال لها فی مرج او روضة پس دراز کرد رسن او را بسته مر آنرا در سبزه زاری یا باغی پس آنکه رسن دراز است بفتح میم و سکون
راء و جیم مرغزار فما اصابت فی طیلها من المرج او الروضة پس چیزی که رسید از خوردن و نوشیدن و راه رفتن در ریسمان خود از سبزه زار
یا باغ طیل بکسر طاء مهمله و فتح تحتانیه لام ریسمانی که برپای اسپ بندند در چراگاه کانت له حسنات باشد مر او را نیکیها که در نامه اعمال او ثبت شوند
در روز قیامت ولو انه انقطع طیلها فاستنت شرفا او شرفین و اگر آن اسپ ببرد ریسمان پای خود را پس بدوید یک بلندی
یا دو بلندی را یعنی و در رفت از چراگاه استنان از باب افتعال یعنی دویدن است شرف بفتح شین معجمه و راء و فاء جای بلند از زمین
گردگشتن کانت ارواثها و آثارها حسنات له باشد سرگینهای آن نیکیها او را در روز قیامت یعنی همه سکنات و حرکات اسپ موجب اجر خواهد بود
ولو انها مرت بنهر فشربت منه ولم یرد ان یسقیها کان ذلک حسنات له و اگر آن اسپ گذشت بجوی آب پس نوشید و نخواسته است آنمرد اینکه آب دهاد او را
یعنی نه باختیار او آب خورده باشد آن اسپ خوردن مر او را نیکیهاست ورجل ربطها تغنیا وتعففا و مردیست که بسته است اسپ را
جهت اظهار غنا و پوشیدن فقر خود و سوال نکردن از کسی ثم لم ینس حق الله فی رقابها ولا ظهورها و فراموش نکرده است حق خدا را که در گردن
و پشت اوست یعنی در راه خدا سواری میکند و دیگران را هم امانت سواری میکند فهی لذلک ستر پس آن اسپ مر آنکس را سترست یعنی
این عمل مقبول و مرضی خداست ورجل ربطها فخرا ورئاء ونواء لاهل الاسلام فهی وزر و مردیست که بسته است اسپ را برای کبر و خودنمائی
تا کسی صاحب دولت و بزرگی او هم و از روی عداوت مر مسلمانان را که جنگ کند و قوت یابد آن بر مسلمانان پس آن اسپ محض گناه است
او را وسئل النبی صلی الله علیه وسلم عن الحمر پرسیده شد پیغمبر خدا از خران که کسی نگاه دارد و از زکات آنها فقال ما انزل علی فیها الا هذه الایة
الجامعة الفاذة پس گفت فرستاده نشد بر من در باب و حال خران مگر این آیه جامع هر نیک و بد قلیلة المثل متفرد در معنی خود
فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره یعنی کسیکه میکند نیکی را مقدار ذره می بیند آنرا یعنی ثواب آن میرسد
و کسیکه میکند بدی مقدار ذره می بیند جزای آن را و جواب ازین سوال درین ضمن فهم میشود اگر نیت نیک دارد بکار مسلمانان میدهد
نیک است و گرنه بد است بر قیاس بعضی حال اسپ و احوال شتر نرسید مگویا قیاس کرده اند بر اسپان در زکات آنها معلوم شد و الله
حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا ایوب عن محمد عن انس بن مالک رضی الله عنه یقول صبح رسول الله صلی الله علیه وسلم خیبر بکرة یعنی گفت انس بن مالک
صبح کرد رسول خدا نزدیک قلعه خیبر گاهی وقد خرجوا بالمساحی و تحقیق بیرون آمده بودند مردم با آلات زراعت
و خمیس برگاه و دیدند آنحضرت را گفتند که آمد محمد و لشکر لشکر را خمیس میگویند از آنکه در لشکر پنج طایفه می باشند میمنه و میسره و قلب
و مقدمه و ساقه فاحالوا الی الحصن یسعون و روی کردند بقلعه در حالیکه میدویدند و در بعضی روایات فاحالوا است از حوالان فرفع النبی
صلی الله علیه وسلم یدیه وقال الله اکبر خربت خیبر پس برداشت پیغمبر خدا هر دو دست خود را و فرمود خدا بزرگ است خراب شد خیبر انا اذا نزلنا
بساحة قوم فساء صباح المنذرین ما چون نزول کردیم بصحن سرای قومی پس بد است صباح ترسانیده شدگان قال ابو عبد الله
فرفع یدیه غریب اخشی ان لا یکون محفوظا گفت ابو عبد الله مولف رح که این قول را فرفع یدیه تحقیق من می ترسم اینکه نباشد این قول
محفوظ اثبات راوی کان فیه فرفع یدیه غریب و اگر باشد درین حدیث این قول پس تحقیق غریب است بسیار یعنی دیگری نقل
نکرده است این کلام و در بعضی نسخ نبوده است و قسطلانی نیز تعرض آن نکرده حدثنا ابراهیم بن المنذر قال حدثنا ابن ابی فدیک
عن ابن ابی ذئب عن المقبری عن ابی هریرة قال قلت یا رسول الله انی سمعت منک حدیثا کثیرا فانساه گفت ابو هریره گفتم ای رسول خدا
تحقیق من شنیده ام از تو حدیث بسیار پس فراموش میکنم قال ابسط رداءک فبسطته فغرف بیدیه فرمود پهن کن چادر خود را

و مذهب ابو حنیفه و مالک و شافعی قول جدید
عدم جواز است و متعین است اطعام بجهت آنچه
مرویست از ابن عمر مرفوعا کسیکه مرد و بر وی
صیام است اطعام کرده شود از وی بجای هر روز
مسکینی را روایت کرده آن را ترمذی و گفت صحیح
آنست که موقوف است بر ابن عمر و در سیده
عایشه از زنی که مرد و بر وی صوم است گفت اطعام
کرده شود از وی و هم از وی آمده که گفت روزه
مدارید از مردگان خود و اطعام کنید از ایشان
روایت کرده آن را بیهقی و در روایت ابن عباس
در مردی که مرد و بر وی رمضان است گفت طعام
کرده شود از وی سی مسکین روایت کرده آن را
عبد الرزاق و هم از وی آمده که گفت روزه ندارد
احدی از احدی روایت کرده آن را نسائی
و مالک از ابن عمر در موطا فتوی وی در روزه و
نماز مانند آن آورده و گویند چون فتوی داد ابن
عباس و عایشه بخلاف روایت خود دلالت کرد
که عمل بر خلاف آنست شاید که یافته اند ناسخ را
و جواب داده اند مالکیه بدعوی عمل اهل مدینه
عادت ایشان است و دعوی کرده قرطبی اضطراب
حدیث را و نیست اضطراب کما اختفه الی قطع بحجر
و بعضی این آثار نیز خالی از مقال نیستند
که ثابت شده نزد این
شارع و ثقات و حافظ حدیثی که حکم کرده اند بدان
و الله اعلم وقال الحسن ان صام عنه ثلثون رجلا
یوما واحدا جاز و گفت حسن بصری اگر روزه دارد
از میت که بر وی صوم سی روزه است سی مرد
یک روز جایز باشد و کفایت کند از میت حدثنا
محمد بن خالد یعنی محمد بن یحیی بن عبد الله بن خالد
ذهلی قال حدثنا محمد بن موسی بن اعین بفتح همزه
و تحتیه و سکون عین در میان یافته است آنرا
مؤلف ولیکن روایت نکرده مگر بواسطه قال حدثنا
ابی عن عمرو بن الحارث عن عبید الله بن ابی جعفر
ان محمد بن جعفر بن الزبیر حدثه عن عروة بن الزبیر عن
عایشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه

پس فراخ کردم آنرا پس برگرفت بدست خود و انداخت دران ردا گو یا حفظ مثل آبی بود که آنرا بر گرفته و در ردا او انداخت ثم قال ضمه پستر فرمود ضم کن آنرا پس ضم کردم آنرا فما نسيت حديثا بعد پس فراموش نکردم هیچ حدیثی بعد ازین و درین قول او ابسطا فبسطه و همچنین فضممته عطف خبرست بر انشا و بظاهر جهت ست مرکسی را که تجویز آن میکنند و کسی که روا نمیدارد جواب گفت که تقدیر کلام همچنین ست ابسطا فبسطه و همچنین و فضممته

باب بسم الله الرحمن الرحيم فضائل اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم ومن صحب النبي صلى الله عليه وسلم و کسی که صحبت داشت پیغمبر خدا را در زمان نبوت اگرچه یک ساعت باشد او را آن یا دیده است آنحضرت را در زمان رسالت اگرچه لحظه باشد من المسلمين این صحبت و دیدن در حال بودن او از مسلمانان عقلا زن باشد یا مرد بنده باشد یا آزاد بالغ باشد یا غیر بالغ جنی باشد یا ملک بقولی که آنحضرت مبعوث بملائکه هم است فهو من اصحابه پس آنکس از اصحاب آنحضرت ست مذهب علما محدثین و اصولیین آنست مسلمانی که بیک نظر آنحضرت را دیده از صحابه است گویند شرافت منزلت آنحضرت بجائی بود که بیک نظری بر جمال با کمال او چیزی حاصل میشد که اهل مجاهده را در بار لعینات میسر نیست بآن استعدادی که حضرات صحابه داشتند بمجرد مقابلت بنور محمدی و مشرف جمال احمدی ایشان را یکانی حاصل میشد و انوار یقین بر دلها ساطع میگشت که منتهی مراد سالکان طریقت ست بعضی علما در صحابی ببودن مجالست و مکالمت و همراهی در غزوات شرط کرده اند گویند اگر مجرد دیدن کافی باشد در حجة الوداع از اهل مکه و مدینه و طائف و جز ایشان از اعراب چهل هزار کس بودند و همه آنحضرت را از دور و نزدیک دیده اند بر قول این بعض باید که همه صحابی باشند و افضل از هر که غیر ایشان ست اگرچه اقطاب و افراد باشند قسطلانی گفته که ضمیر مستتر در قول مولف او را آه راجع بآنحضرت ست و بارز راجع بمن صحب یعنی کسیکه او را دیده است آنحضرت پوشیده نماند که برین تقدیر یک قسم از صحابی که آنحضرت او را ندیده و وی آنحضرت را دیده باشد داخل درین تعریف نمیشود و صاحب معراج گفت ضمیر مستتر درین قول بخاری راجع بآنحضرت نیست زیرا که لازم می آید که کسی که آنحضرت دیده و وی آنحضرت را ندیده صحابی باشد و باین تعکیس قائل نیست انتهی مولف رح قید موت بر اسلام نکرده با آنکه برین قید همه اتفاق دارند گویا بر شهرت اعتماد کرده است **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان عن عمرو قال سمعت جابر بن عبد الله يقول حدثنا ابو سعيد الخدري گفت عمرو بن دینار شنیدم جابر بن عبد الله انصاری را میگفت حدیث کرد ما را ابو سعید خدری قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ابو سعید خدری فرمود رسول خدا يأتي على الناس زمان می آید بر مردم زمانه فيغزو فئام من الناس پس جهاد میکنند جمعی از مردم فئام بکسر فا و فتح همزه و در آخر میم بمعنی جماعت ست صیغه جمع است که واحد ندارد فيقال لهم فيكم من صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفته میشود یعنی میگویند بایشان آیا در شما کسیکه صحبت داشته رسول خدا را فيقولون نعم فيفتح لهم پس میگویند آری پس فتح داده میشود مر ایشان را ببرکت حضرت صحابه ثم يأتي على الناس زمان فيغزو فئام من الناس فيقال هل فيكم من صاحب اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم یعنی تابعان اصحاب فيقولون نعم فيفتح لهم ثم يأتي على الناس زمان فيغزو فئام من الناس فيقال هل فيكم من صاحب من صاحب اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم یعنی تبع تابعین فيقولون نعم فيفتح لهم یعنی این برکت تا سه قرن که خیر القرون در شان آنها واقع شده خواهد ماند **حدثنا** اسحاق بن راهويه قال اخبرنا النضر قال اخبرنا شعبة عن ابي جمرة سمعت زهدم بن مضرب قال سمعت عمران بن حصين يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير امتي قرني میگفت عمران بن حصین فرمود رسول خدا بهترین امت من اهل قرن من ست یعنی صحابه بهترین است مثل قرن بفتح قاف و سکون را و نون جمعی اهل یک زمان نزدیک بیکدیگر که شریک باشند در کاری و اطلاق می کنند قرن را بر مدتی از زمان و در تقدیر آن اختلاف کرده از ده تا صد و بیست یعنی ده سال یا بیست سال و سی سال بر هر یکی از عقود و عشرة تا صد و بیست میگویند ثم الذين يلونهم پس جماعة که متصل باشند

الجزء السابع شرح الاسلام كتاب الصوم

از قدمای شیوخ مولف ست حدیث کرده از وی در آخر کتاب الجمعه بیک سطر قال حدثنا زائدة بن قدامة الثقفي عن الاعمش عن مسلم البطين بفتح سوم مهمله و کسر مهمله و سکون تحتیه عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رضی الله عنهما قال جاء رجل الى النبي آمد مردی پیش پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فقال پس گفت یا رسول الله ان امي ماتت وعليها صوم شهر افاقضيه عنها بتحقیق مادر من مرد و برویی روزه ماهی است آیا قضا کنم آنرا از وی قال نعم فرمود آری فدين الله احق ان يقضى پس دام خدا سزاوارتر است که قضا کرده شود و مباحث این حدیث در آخر حج پیش از فصل مدینه گذشت قال سليمان اعمش فقال الحكم بفتحتين و قول سلیمان هست و سلمة بن كهيل حضرمي کوفي ونحن جميعا جلوس حين حدث مسلم بهذا الحديث گفت سلیمان و گفت حکم و سلمه یکجا که ما همه نشسته بودیم وقتیکه حدیث کرد مسلم البطين این حدیث را قالا گفتند حکم و سلمه سمعنا مجاهدا يذكر هذا عن ابن عباس رضی الله عنهما شنیده ایم مجاهد را که ذکر میکرد این حدیث را از ابن عباس پس سلیمان شنید این حدیث را بر وجه مذکور در مجلس واحد از ابن عباس بدو طریق اولا از طریق مسلم از سعید ثانیا از طریق حکم و سلمه از مجاهد مولف گوید و يذكر عن ابي خالد الاحمر سليمان بن حيان بفتح تحتیه قال حدثنا الاعمش عن الحكم ومسلم البطين وسلمة بن كهيل بضم كاف عن سعيد بن جبير وعطاء ومجاهد عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قالت امرأة للنبي صلى الله عليه وسلم ان اختي ماتت یعنی ذکر کرده شود از ابی خالد که گفت حدیث کرد ما را آن کس از طریق شش از ابن عباس حدیث مذکور را بنحوی که مخالف بروایت سابق ست بدو وجه یکی آنکه در سابق جاء رجل الی النبي هست و اینجا قالت امرأة للنبي دیگر اینجا بجای ام اخت واقع شده و دیگر در روایت ابی خالد تمیز است که در دینها مذکور نیست و آن شهر بن تعالیقین است چنانچه ترمذی موصولا آورده و قال يحيى بن سعيد ابو معاوية محمد بن خازم حدثنا الاعمش عن مسلم

[illegible]

ایشان امینی العبد ابعین ثم الذین یلونهم پس کسانیکه متصل باشند ایشان را یعنی تبع التابعین قال عمران فلا ادری اذکر بعد قرنه قرنین او ثلاثة گفت عمران بن حصین پس نمیدانم آیا ذکر کرد آنحضرت بعد از قرن خود دو بار یا سه بار اگر سه بار باشد اتباع تبع تابعین نیز داخل میشوند ثم ان بعدکم قوما پس بدرستی آید بعد از شما قومی در نسخ معصوب منصوب ست آن بعضی برفع روایت کرده اند فاعل فعل مقدر ست یعنی یکون قوم یشهدون ولا یستشهدون گواهی میدهند و طلب گواهی از آنها کرده نمیشود یا آنکه گواه گرفته نمیشوند ویخونون ولا یؤتمنون خیانت میکنند و امانت سپرده نمیشوند یعنی از بسکه خیانت ایشان ظاهر میشود چنانکه محل امانت نمی باشند وینذرون ولا یفون ویظهر فیهم السمن و ظاهر میشود در ایشان فربهی بدن از بسکه حریص بر شهوات... حدثنا محمد بن کثیر

قال اخبرنا سفیان عن منصور عن ابراهیم عن عبیدة عن عبد الله عن النبی صلی الله علیه وسلم قال خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یجیء قوم تسبق شهادة احدهم یمینه پس می آید قومی که پیشی میکند گواهی یکی از آنها سوگند او را ویمینه شهادته و سوگند او گواهی او را یعنی از بسکه کذب در ان زمان شایع خواهد بود گویا ان بعد از ادای شهادت سوگند خواهند خورد و گاه پیش از شهادت تا استوار کنند شهادت

قال قال ابراهیم وکانوا یضربوننا علی الشهادة والعهد عن صغار گفت منصور گفت ابراهیم نخعی بودند مردمانی که میزدند ما را بر گفتن شهادت و عهد در حال آنکه ما خورد سال بودیم تا عادت نکنیم و جرات ننمائیم در بلوغ بر شهادت و عهد کردن بلفظ النبی شراح عهد را بمعنی سوگند تفسیر کرده اند جمع کنیم در عهد و شهادت و میتوان گفت که بر این تقدیر معنی آنست تا عادت باطل نشود که آن را در شرع پسندیده... گویند مراد از عهد عهد با اسلام است یعنی بگوید علی عهد الله یا بگوید اشهد بالله باب مناقب المهاجرین وفضلهم باب ذکر مهاجران و کثرت ثواب ایشان نسبت بسایر صحابه کرام و در بعضی نسخ مناقب المهاجرین وفضلهم واقع ست منهم ابو بکر عبد الله بن ابی قحافة التیمی یعنی از ایشان ابو بکر صدیق ست فضائل و محاسن آن قدوه اصحاب و مناقب و مفاخر آن زبده احباب ولا انصاب از احصای عقل بیرون و از احاطه اندیشه افزون ست برخی از انها که مولف بح رسیده درین باب ایراد نموده است اسم سامی او بر قول مشهور عبد الله است نام پدرش عثمان و ابو قحافه کنیت اوست ... نسب او به مره بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن کعب بن لوی بن غالب ست و در مره بن کعب با آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمع میشود و او را عتیق میگفتند از آن روکه در نسب او چیزی نبود که آن عیب کنند یا از جهت سبقت او در خیرات و تقدم او در اسلام یا از حسن و عتاقت چهره او و اصح آنست که آنحضرت بوی این بشارت داده بود که خدا او را از آتش دوزخ آزاد کرده است چنانکه ترمذی بروایت عائشه آورده و ابن حبان نیز تصحیح آن کرده و لقب مشهور او صدیق ست از جهت مبادرت او بتصدیق پیغمبر خدا هرچه گفت و آورد و از پیش خدای جل و علا و در قصه معراج و طبرانی باسناد رجال ثقات از علی بن ابی طالب آورده که وی رضی الله عنه سوگند میخورد که خدا انزال کرده نام ابی بکر از آسمان صدیق رضی الله تعالی عنه نام مادر او سلمی و کنیت او ام الخیر ست بنت صخر بن مالک بن عامر بن عمرو و در کوی نیز مسلمان بوده است و هجرت نموده لقوله تعالی للفقراء المهاجرین الآیة و باب در بیان فضل فقرای مهاجرین این آیه بدان اشارت میکند معنی تمام آیه اینست که صدقه و زکوة فقرا اند که از مکه بمدینه آمده و ترک اوطان و اموال کرده بشرف اسلام مشرف شده اند و طلب میکنند باین هجرت فضل خدا را و رضای او را و نصرت میدهند خدا را و شرع رسول او را این جماعه صادقان در ایمان و اسلام وقال الا تنصروه فقد نصره الله الایة اگر یاری نمیدهید رسول خدا را پس بتحقیق یاری داده است او را خدا بعد از آنکه از غار برآورد وقالت عائشة وابو سعید وابن عباس وکان ابو بکر مع النبی صلی الله علیه وسلم فی الغار گفت عائشه و ابو سعید خدری و ابن عباس بود ابو بکر صدیق با پیغمبر خدا در غار حرا حدثنا عبد الله بن رجاء قال حدثنا اسرائیل عن ابی اسحق عن البراء قال اشتری ابو بکر من عازب رحلا بثلثة عشر درهما گفت براء بن عازب خرید ابو بکر

بیت مارا کسر ... و سکون ... بیت ... حدثنا ... رضی الله عنها قالت ... النبی صلی الله علیه وسلم ... مقتدا ... روایت ... بسبب کثرت ... نسبت کرده اند این حدیث را اضطراب ... مستقل ... اختلاف ... سوای ... و مراد ... اختلاف ... در موضع استدلال ... مردم ... صوم ... اضطراب ... لا بد ... اختلاف در مسائل مسئول عنه اختلاف سوال الصوم شهر رمضان و شهری ... والصوم ... والصوم ... اختلاف در روایت ... ابن عباس ... جواب ... باب متی یحل فطر الصائم که حلال میشود روزه کشادن صائم را مراد بیان وقت افطار ست وافطر ابو سعید الخدری حین غاب قرص الشمس و افطار کرد ابو سعید خدری که از مشاهیر صحابه است وقتیکه غائب شد قرص آفتاب از نظر بیرون حدثنا الحمیدی قال حدثنا سفیان بن عیینة قال حدثنا هشام بن عروة قال سمعت ابی یقول سمعت عاصم بن عمر بن الخطاب عن ابیه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقبل اللیل من ههنا وادبر النهار من ههنا وغربت الشمس فقد افطر الصائم چون پیش آید تاریکی شب از جانب مشرق و پس رود روشنائی روز از جانب مغرب و غروب شود آفتاب بتحقیق روزه کشاد روزه دار یعنی شد وقت افطار باید که افطار کند و ذکر غروب ... احتمال ... ملازم ... غروب ... وقت ... افطار ... حدثنا اسحق الواسطی ... قال حدثنا خالد بن عبد الله الواسطی عن الشیبانی عن عبد الله بن ابی اوفی رضی الله عنه قال کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی سفر وهو صائم بودیم با آنحضرت در سفر و حال آنکه وی صائم بود در شهر رمضان در غزوة الفتح فلما غابت الشمس قال لبعض القوم ... وقتیکه غائب شد آفتاب ... گرفته ... آنحضرت ...

[illegible]

از عازب پالانی خریده درم فقال ابو بکر لعازب مر البراء فلیحمل الی رحلی پس گفت ابو بکر مر عازب را بگو برادر پسر خود را پس گو بردارد بسوی من پالان مرا فقال عازب لا حتی تحدثنا پس گفت عازب نه تا آنکه حدیث کنی ما را خبر گوئی کیف صنعت انت و رسول الله صلی الله علیه وسلم چه کردی تو و رسول خدا حین خرجتما من مکة والمشرکون یطلبونکم هنگامی که برآمدید شما بهجرت از مکه بمدینه و حال آنکه مشرکان مکه میجستند شما را و کسی که بشما همراه شده بود فقال ارتحلنا من مکة فاحیینا او سرینا لیلتنا و یومنا حتی اظهرنا گفت کوچ کردیم از مکه پس بیدار بودیم یعنی تمام شب راه رفتیم و روز تا آنکه درآمدیم در وقت ظهر او سرینا شک راوی است یعنی شب رفتن وقام قائم الظهیرة ماستاد گرمی نیم روز یعنی سخت شد گرمی فرمیت ببصری هل اری من ظل آوی الیه پس انداختم نظر خود را آیا ببینم از سایه که جا گیرم نزد آن و در بعضی نسخ ناوی است بصیغه جمع فاذا صخرة اتیتها فنظرت بقیة ظل لها پس ناگاه دیدم سنگی آمدم نزد آن پس نظر کردم باقی سایه آن را فسویته ثم فرشت للنبی صلی الله علیه وسلم فیه پس هموار کردم آن را پس فرش انداختم مر پیغمبر خدا را دران ثم قلت له اضطجع یا نبی الله فاضطجع النبی صلی الله علیه وسلم پس گفتم مر آنحضرت را خواب کن ای پیغمبر خدا پس پهلو نهاد پیغمبر خدا ثم انطلقت انظر ما حولی هل اری من الطلب احدا پس رفتم که نظر کنم چیزی که گرد من بود آیا ببینم از طالبان کسی را جمع طالب است و تواند که مصدر باشد بتقدیر اهل طلب فاذا انا براعی غنم یسوق غنمه الی الصخرة پس ناگاه من ام بگله بان گله میراند گله را بسوی سنگ یرید منها الذی اردنا میخواهد از آن سنگ چیزی که خواستیم ما یعنی میخواهد که در سایه آن آید فسألته فقلت له لمن انت یا غلام پس پرسیدم او را پس گفتم او را برای کیستی ای پسرک قال لرجل من قریش سماه فعرفته گفت مر مردی را از قریش نام برد آن مرد را پس شناختم من آن مرد را فقلت هل فی غنمک من لبن پس گفتم آیا هست در گله تو شیری قال نعم گفت آری هست قلت فهل انت حالب لنا قال نعم گفتم آیا هستی تو دوشنده برای ما شیری یعنی تو اجازت داری از صاحب خود که شیری بدوشی برای ما و این عادت عرب بود که گله را که بصحرا برای چرانیدن می گذاشتند اجازت میدادند راعی را که شیری برای صادر و وارد دهد قال نعم گفت آری اجازت دارم دمید و دوشم شیر برای شما پس فرمودم او را که بدوشد فاعتقل شاة من غنمه پس بست پای بزی را از گله خود ثم امرته ان ینفض ضرعها من الغبار پس فرمودم او را که بیفشاند پستان او را از غبار ثم امرته ان ینفض کفیه فقال هکذا ضرب احدی کفیه بالاخری پس فرمودم او را که بیفشاند هر دو کف دست خود را پس گفت برادر همچنین نزد یک کف خود را بدیگری یعنی نمود افشاندن هر دو کف را فحلب لی کثبة من لبن پس دوشید برای من برای قدحی از شیر کثبه بضم کاف و سکون مثلثه و موحده یعنی قدح وقد جعلت لرسول الله صلی الله علیه وسلم اداوة علی فمها خرقة و تحقیق گردانیده بودم برای رسول خدا آبریزی که بر دهن آن پارچه است فصببت علی اللبن حتی برد اسفله پس ریختم از آن بر شیر تا سرد شد پایان آن فانطلقت به الی النبی صلی الله علیه وسلم پس بردم آن شیر آب آمیخته نزد پیغمبر خدا فوافقته قد استیقظ پس موافقت کردم آنحضرت را که تحقیق بیدار شده یعنی بردن من و بیدار شدن آنحضرت موافق افتاد فقلت اشرب یا رسول الله فشرب حتی رضیت پس گفتم بنوش ای رسول خدا پس نوشید تا آنکه راضی و خورسند شدم من از بسکه بلذت نوشید ثم قلت قد آن الرحیل یا رسول الله پس گفتم تحقیق رسید هنگام کوچ ای رسول خدا این حدیث که سبق ذکر یافت این قول نسبت آن حضرت کرده است و منافاتی ندارد و میتواند که هر دو طرف سوال و جواب شده باشد و راوی یکی از آن روایت کرده است قال بلی فارتحلنا پس کوچ کردیم کلمه بلی اینجا در مثبت بجای نعم واقع شده است برخلاف قول مشهور والقوم یطلبوننا فلم یدرکنا احد منهم و قوم کفار یعنی قریش می جستند ما را پس در نیافت ما را هیچ کسی از ایشان غیر سراقة بن مالک بن جعشم علی فرس له بضم جیم و سکون عین مهمله و ضم شین معجمه و فتح آن سوار بر اسپی که او را بود فقلت هذا الطلب قد لحقنا یا رسول الله پس گفتم این جوینده تحقیق

باشند و احتمال نسبت در روایات متعدد و در بعضی از اکثر روایات سه بار است و در بعضی دو و یک بار نیز آمده قال الاول واحد ح لنا فنزل فجدح ابتهما
اجوبار و آمد پس آمیخت برای آنحضرت را آبها تحت رسول الله پس نوش کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثم قال اذا رأیتم اللیل من ههنا فقد افطر
پس باشاره فرمود تنبیه که بیند شب را که میآید و در آورده است ازین جانب که مشرق است پس بتحقیق افطار کند صائم و توقف نکند بعد از تحقق
که حر صوم تمام شد باب یفطر بما تیسر علیه بالماء وغیره افطار کند صائم بهرچه میسر شود برود یا بجز آن اشارت است بآنکه حدیث اذا کان احدکم صائما
فلیفطر علی التمر فان لم یجد التمر فلیفطر علی الماء فانه طهور که تصحیح نموده اند آنرا ترمذی وغیره زیادتی کرده
ترمذی در تمر فانه برکة مراد از آن وجوب نیست روایت کرده ترمذی و ابو داود و تحسین نموده ترمذی که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بود که افطار میکرد پیش از آنکه نماز گذارد بر چند خرمای تر پس اگر نبود خرمای
تر پس بچند خرمای خشک پس اگر نبود خرمای خشک می نوشید چند کف آب قسطلانی
گفته مشروعیت در تمر حفظ بصر است و چون فرو برود بمعده اگر خالی باشد معده را نفع کرد و گر
بر آورده نفع باشد در باقی از قبای طعام حدثنا
مسدد قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الشیبانی
سلیمان قال سمعت عبد الله بن ابی اوفی قال سرنا
مع رسول الله سیر در سفر کردیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم وهو صائم فلما غربت الشمس قال
لرجل انزل فاجدح لنا قال یا رسول الله
لو امسیت قال انزل فاجدح لنا قال یا رسول الله ان
علیک نهارا قال انزل فاجدح لنا قال فنزل فجدح
ثم قال اذا رأیتم اللیل اقبل من ههنا فقد افطر
الصائم و اشار باصبعه قبل المشرق و اشارت
کرد آن حضرت بانگشت مبارک خود جانب مشرق در
بیان مراد از ههنا

تم الجزء السابع من الاسلام
ویتلوه الثامن بعون الله

بیشان یعنی بعد از ایشان ثم الذین یلونهم پس کسانیکه متصل باشند با ایشان و بعضی تبع تابعین قال عمران فلا ادری اذکر بعده
قرنین او ثلثة گفت عمران بن حصین پس ندانستم آیا ذکر کرده آنحضرت بعد از قرن خود دو بار یا سه بار اگر سه بار باشد اتباع تبع نیز از
خیر شوند ثم ان بعدهم قوما پس بدرستی که آید بعد از شان قومی و در نسخ معصوم منصوب است آن بعضی بر فع روایت کرده و از مفاعل قول مقدر است
یعنی یکی قوم یشهدون ولا یستشهدون گواهی میدهند و طلب گواهی از ایشان کرده نمیشود و آنکه او گرفته نمیشود و یخونون ولا یؤتمنون
و خیانت میکنند با امانت سپرده نمیشود یعنی از بسکه خیانتهای ایشان ظاهر میشود چنانکه محل امانت نباشند ویندرون ولا یوفون
و نذر میکنند و وفا نمیکنند و یظهر فیهم السمن و ظاهر میشود در ایشان فربهی بدن از بسکه حریص و منهمک در لذت فانند
قال اخبرنا سفیان عن منصور عن ابراهیم عن عبیدة عن عبدالله ان النبی صلی الله علیه وسلم قال خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم
ثم یجیء قوم تسبق شهادة احدهم یمینه پس آید قومی که پیشی میکند گواهی یکی از ایشان سوگند او را و یمینه شهادته سوگند او گواهی او
یعنی از بسکه کذب در آن زمان شائع خواهد بود گواهان بعد از ادای شهادت سوگند خواهند خورد و گاه پیش از شهادت تا اعتماد کنند
قال ابو عیسی و معنی قول النبی صلی الله علیه وسلم خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم الی آخره والمعنی عند بعض اهل العلم گفت ابراهیم نخعی بودند ما یان اکثر
و صحیح حال آنکه اخور و سال بودیم از عادت کثیر و جرات تایم در بلوغ بر شهادت و عهد که در بعد الشعبی شراح عهد ابجی سوگند
و گفته جمع کثیر در عهد و شهادت دمی تواند گفت که برین تقدیر معنی آنست اعادت مطلق نشود که امام در شرع پسندیده است
گویند مراد از عهد عهد با سه است یعنی گویند علی عهد الله چنین بگوید اشهد بالله **باب** المهاجرین و فضلهم باب در ذکر مهاجران اکثر
ثواب ایشان نسبت بسایر صحابهٔ کرام در بعضی نسخ مناقب المهاجرین و فضلهم واقع است منهم ابوبکر عبدالله بن ابی قحافه تحقیقی بعضی
از ایشان ابوبکر صدیق است فضائل و محاسن آن قدوهٔ اصحاب و مناقب و ماثر آن زبدهٔ احباب و الانصاب از احصای عقل بیرون
دانا خاطر اندیشه افزون است بر حق آنانچه مولف رحمه الله در میان اسما دمنهود است اسم سامی او بر قول مشهور عبدالله است نام
پدر و عثمان و ابو قحافه کنیت او قاف بعد از حا مهمله و کنیت او است و وی ابن سعد بن تیم بن مرة بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن کعب
بن لوی بن غالب است و نسب بیشتر بسید الانبیاء صلی الله علیه وسلم در مرة بن کعب او عتیق میگفتند آنکه در نسب او چیزی نبود که
بآن عیب کنند یا از جهت سبقت او در خیرات و تقدم او در اسلام یا از حسن و عتاقت وجه او و صحیح آنست که آنحضرت بوحی آسمانی
داده بود که خدا تعالی او را آزاد کرده است از آتش دوزخ چنانکه ترمذی بروایت عایشه آورده و ابن حبان نیز تصحیح آن کرده ولقب
مشهور او صدیق است از جهت مبادرت او و تصدیق پیغمبر خدا هر چه گفت و آورد و از پیش خدای عزوجل و توقف نکرد و طبرانی باسناد رجال ثقة
از علی بن ابی طالب آورده که وی رضی الله عنه سوگند میخورد که خدا نازل کرده نام ابی بکر از آسمان صدیق رضی الله تعالی عنه نام مادر او
سلمی کنیت او ام الخیر بنت صخر بن مالک بن عامر بن عمرو مذکور و وی نیز مسلمان بوده است و هجرت نموده و انکه بمدینه و قوله تعالی
للفقراء المهاجرین الآیة در باب و بیان فضل فقرای مهاجر که این آیه بدان اشارت میکند معنی تمام آیه اینست که مصارف مذکوره فقرا اند
آنکه بمدینه آمده و ترک اوطان و اموال کرده بشرف اسلام مشرف شده از طلب میکنند باین هجرت فضل خدا و رضای او و نصرت
میدهند خدا و شرع رسول او این جماعت از صادقان در ایمان و اسلام و قال الا تنصروه فقد نصره الله الآیة اگر یاری نمیدهید رسول خدا
پس بتحقیق یاری داده است او را خدا بعد از آنکه از غار بر آورده و قالت عایشة و ابو سعید و ابن عباس کان ابوبکر مع النبی صلی
الله علیه وسلم فی الغار گفت عایشه و ابو سعید خدری و ابن عباس بود ابوبکر صدیق با پیغمبر خدا در غار حدثنا عبدالله بن رجاء
قال حدثنا اسرائیل عن ابی اسحق عن البراء قال اشتری ابوبکر من عازب رحلا بثلثة عشر درهما گفت براء بن عازب خرید ابوبکر

بعنی ماکه سرا و یوم [illegible] بسکوت تحقیق [illegible]
[illegible] حدثنا [illegible]
رضی الله عنها قال [illegible] علیه وسلم
[illegible]
است ما که روایات [illegible] روزه بسبب [illegible]
نسبت کرده از این حدیث [illegible]
[illegible] اختلاف در وقوع سوال [illegible]
[illegible] گفته اختلاف آن [illegible]
در موضع [illegible] حدیث زیرا که غرض [illegible]
صوم یا [illegible] است نیست اضطراب [illegible]
[illegible] اختلاف در مسائل و مسئول عنه
اختلاف سوال الصوم شهر رمضان و [illegible]
و الصوم [illegible] نزد [illegible]
و الصوم [illegible] نیست [illegible]
اختلاف در روایت [illegible] ابن عباس [illegible]
بر بعید است والله اعلم بحقیقة الحال **باب** ما جاء فی
تعجیل الافطار که حلال میشود روزه کشادن صائم مراد
بیان وقت افطار است حدثنا ابو سعید الاشج
[illegible] الشمس [illegible] ابو سعید [illegible]
[illegible] است وقتیکه غائب شد قرص آفتاب
از نظر [illegible] حدثنا [illegible] قال حدثنا سفیان
بن عیینة قال حدثنا هشام بن عروة قال سمعت ابی
یقول سمعت عاصم بن عمر بن الخطاب عن ابیه عمر رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا
اقبل اللیل من ههنا و ادبر النهار من ههنا و غربت
الشمس فقد افطر الصائم چون پیش آید تاریکی شب
از اینجا یعنی از مشرق و پس رود روز از اینجا یعنی از مغرب
و غروب شود آفتاب بتحقیق روزه کشاد روزه دار
یعنی شد وقت افطار باید که افطار کند و ذکر غروب
[illegible] مستلزم [illegible]
غروب است [illegible] بغروب [illegible]
وقت [illegible] افطار نکند [illegible] تحقق
[illegible] حدثنا اسحق الواسطی [illegible]
حدثنا خالد [illegible] الواسطی عن الشیبانی [illegible]
عن عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنه قال کنا مع النبی
صلی الله علیه وسلم فی سفر و هو صائم بودیم با آن
حضرت در سفر [illegible] صائم بود در شهر رمضان
در غزوه الفتح فلما غابت الشمس قال لبعض القوم [illegible]
وقتیکه غائب شد آفتاب [illegible] فرمود مر بعض قوم را
گویند مراد بلال است که [illegible] آنحضرت بود [illegible]

از عازب پالانی اسپ خود و درهم فقال ابوبکر لعازب مر البراء فلیحمل الی رحلی پس گفت ابوبکر مر عازب را بگو پسر خود را پس گو بردارد
بسوی من پالان مرا فقال عازب لا حتی تحدثنا پس گفت عازب نگویم تا آنکه حدیث کنی ما را و بگوئی کیف صنعت انت و رسول الله
صلی الله علیه وسلم چه کردی تو و رسول خدا حین خرجتما من مکة والمشرکون یطلبونکم هنگامی که برآمدید شما بهجرت از مکه و میدویدند آنگه
مشرکان مکه بجستن شما و کسی که بشما همراه شده بود فقال ارتحلنا من مکة فاحیینا او سرینا لیلتنا و یومنا حتی اظهرنا گفت
کوچ کردیم از مکه پس بیدار بودیم یعنی تمام شب راه رفتیم و روز تا آنکه درآمدیم در وقت ظهر او سرینا شک راوی است بمعنی شب رفتن
وقام قائم الظهیرة فاستاد گرمی نیم روز یعنی سخت شد گرمی فرمیت ببصری هل اری من ظل آوی الیه پس انداختم نظر خود را آیا بینم
از سایه که جا گیرم نزد آن و در بعضی نسخ فاوی است بصیغه جمع فاذا صخرة اتیتها فنظرت بقیة ظل لها پس ناگاه دیدم سنگی آمدم نزد
آن پس نظر کردم باره سایه آن را فسویته ثم فرشت للنبی صلی الله علیه وسلم فیه پس هموار کردم آنرا پس بستر فرش انداختم مر پیغمبر خدا را
دران ثم قلت له اضطجع یا نبی الله فاضطجع النبی صلی الله علیه وسلم پس گفتم مر آنحضرت را خواب کن ای پیغمبر خدا پس پهلو نهاد
پیغمبر خدا ثم انطلقت انظر ما حولی هل اری من الطلب احدا پس برفتم که نظر کنم چیزی که گرد من بود آیا بینم از طالبان کسی را
جمع طالب است و تواند که مصدر باشد بتقدیر اهل طلب فاذا انا براعی غنم یسوق غنمه الی الصخرة پس ناگاه من نظرم بگله بان گله
میراند گله را بسوی سنگ یرید منها الذی اردنا میخواهد از آن سنگ چیزی که خواستیم ما یعنی میخواهد که در سایه آن آید فسألته فقلت
له لمن انت یا غلام پس پرسیدم او را پس گفتم او را برای کیستی ای پسرک قال لرجل من قریش سماه فعرفته گفت مر مردی را از قریش
نام برد آنمرد را پس شناختم من آن مرد را فقلت هل فی غنمك من لبن پس گفتم آیا هست در گله تو شیری قال نعم گفت آری هست
قلت فهل انت حالب لنا لبنا گفتم آیا هستی تو دوشنده برای ما شیری یعنی تو اجازت داری از صاحب خود که شیری بدوشی برای ما
و این عادت عرب بود که مالک گله بصحرا برای چرانیدن می گذاشتند اجازت میدادند راعی را که شیری برای صادر و وارد بدهد
قال نعم فامرته گفت آری اجازت دارم و میدوشم شیر برای شما پس فرمودم او را که بدوشد فاعتقل شاة من غنمه پس ببست
پای بزی را از گله خود ثم امرته ان ینفض ضرعها من الغبار پس فرمودم او را که بیفشاند پستان آن را از غبار ثم امرته ان ینفض کفیه فقال هکذا
ضرب احدی کفیه بالاخری پس فرمودم او را که بیفشاند هر دو کف دست خود را پس گفت برای آنچنین نزد یک کف خود را بدیگری یعنی
نمود افشاندن هر دو کف را فحلب لی کثبة من لبن پس دوشید برای من پری قدحی از شیر کثبه بضم کاف و سکون ثاء مثلثه و معنی پری قدح
وقد جعلت لرسول الله صلی الله علیه وسلم اداوة علی فمها خرقة و بتحقیق گردانیده بودم برای رسول خدا آبریزی که بر دهن آن پارچه است
فصببت علی اللبن حتی برد اسفله پس ریختم از آن بر شیر تا سرد شد پایان آن فانطلقت به الی النبی صلی الله علیه وسلم پس بردم آن شیر
آب آمیخته نزد پیغمبر خدا فوافقته قد استیقظ پس موافقت کردم مر آنحضرت را که بتحقیق بیدار شده یعنی بردم من نزد بیدار شدن
آنحضرت موافق افتاد فقلت اشرب یا رسول الله فشرب حتی رضیت پس گفتم بنوش ای رسول خدا پس نوشید تا آنکه را نمی خورسند
شدم من از بسکه بلذت نوشید ثم قلت قد آن الرحیل یا رسول الله پس گفتم تحقیق رسید هنگام کوچ ای رسول خدا چنین حدیث که سبق
ذکر یافت این قول نسبت آن حضرت کرده است و منافاتی ندارد و میتواند هر دو طرف سوال و جواب شده باشد و راوی یکی از آن روایت
کرده است قال بلی فارتحلنا فرمود بلی پس کوچ کردیم کلمه بلی اینجا در مثبت بجای نعم واقع شده است برخلاف قول مشهور والقوم یطلبونا
فلم یدرکنا احد منهم والقوم کفار یعنی قریش می جستند ما را پس در نیافت ما را هیچ کسی از ایشان غیر سراقة بن مالك بن جعشم علی
فرس له فقلت هذا الطلب قد لحقنا یا رسول الله پس گفتم این جویندهٔ بتحقیق ...

باشند و اختلاف است در روایات در عدد مراجعت
در اکثر روایات سه بار است و در بعضی دو و یک بار
نیز آمده و قال الا تؤذن فاجدح لنا در نزد مخرج احمد
با سه بار امر پس آمیخت برای آنحضرت وا تبارة حضرت
رسول الله پس نوش کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
وسلم ثم قال اذا رأیتم اللیل من ههنا فقد افطر
پس از آن فرمود و تفتیکه به بینید شما شب را که پیش آمد
در رو آورده است ازین جانب که مشرق است پس
بتحقیق افطار کند صائم و توقف نکند بعد از تحقق آن
که در صوم تمام شد باب یفطر بما تیسر علیه
بالماء وغیره افطار کند صائم بهرچه میسر شود بروی آب
و جز آن اشارت است بآنکه حدیث اذا کان احدکم صائما
فلیفطر علی التمر فان لم یجد التمر فلیفطر علی الماء فانه طهور
که تصحیح نموده اند آنرا ترمذی و غیر وی و زیاد و کرده
ترمذی در تمر فانه برکة مراد از آن وجوب نیست
کرده ترمذی و ابو داؤد و تحسین نموده ترمذی که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بود که فطار میکرد پیش از آنکه
نماز گذارد بر چند خرمای تر پس اگر نبود خرمای
تر پس بچند خرمای خشک پس اگر نبود
خرمای خشک می نوشید چند کف آب قسطلانی
گفت معنی مشروعیت در تمر حفظ بصر است
فرو رود مبعده اگر خالی باید معده مرا قضای کردد
بر آورد آنچه باشد در آنجا از بقایای طعام حدثنا
مسدد قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الشیبانی
سلیمان قال سمعت عبد الله بن ابی اوفی قال سرنا
مع رسول الله سیر و سفر کردیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم وهو صائم فلما غربت الشمس پس وقتیکه
غروب کرد آفتاب قال انزل فاجدح لنا قال یا رسول الله
لو امسیت قال انزل فاجدح لنا قال یا رسول الله
ان علیک نهارا قال انزل فاجدح لنا قال فنزل فجدح
ثم قال اذا رأیتم اللیل اقبل من ههنا فقد افطر
الصائم و اشار باصبعه قبل المشرق و اشارت
کرد آنحضرت بانگشت مبارک خود جانب مشرق در
بیان مراد از ههنا

تم الجزء السابع عشر من الاسلام
ویتلوه الثامن بعون الله

پیوستند بارای رسول خدا فقال لا تحزن ان الله معنا پس فرموده اند که مکن تحقیق خدا با ماست و این حدیث تمام ارد که این راوی نیاورده است حدثنا محمد بن سنان قال حدثنا همام عن ثابت عن انس عن ابی بکر قال قلت للنبی صلی الله علیه وسلم وانا فی الغار لو ان احدهم نظر تحت قدمیه لابصرنا گفت ابوبکر گفتم مر پیغمبر خدا را در حال آنکه من در غار بودم اگر تحقیق یکی از ایشان نظر کند زیر پاهای خود هر آئینه ببیند ما را فقال ما ظنک یا ابا بکر باثنین الله ثالثهما پس فرمود چه گمان داری بدو کس که خدا سوم ایشان است

باب قول النبی صلی الله علیه وسلم سدوا الابواب الا باب ابی بکر در فرموده پیغمبر خدا به بندید همه درها که مر و را ازان در مسجد بود مگر در ابوبکر قاله ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم روایت کرده است این حدیث را ابن عباس از پیغمبر خدا و گذشت حدیث او در کتاب الصلوة و در باب خوخه موصول آورده است این حدیث را حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا ابو عامر قال حدثنا فلیح قال حدثنی سالم ابو النضر عن بسر بن سعید عن ابی سعید الخدری قال خطب رسول الله صلی الله علیه وسلم الناس گفت ابو سعید خدری خطبه خواند در مرض سه شب پیش از رحلت خود رسول خدا و نصیحت کرد مردم را وقال ان الله خیر عبدا بین الدنیا وبین ما عنده و فرمود تحقیق خدا مخیر ساخت بنده را میان دنیا و میان بودن همیشه آن و میان ثواب اخروی که نزد خداست فاختار ذلک العبد ما عند الله پس اختیار کرد آن بنده چیزی را که نزد خداست یعنی کار روزی جبرئیل نزد آنحضرت آمد و گفت خداوند سبحانه میگوید اگر خواهی در دنیا باشی و کوهها طلا همراه تو باشد و در مرتبه و قرب که تر است نزد من همین صرافت باشد و اگر خواهی اختیار کنی موت را و نزد من آئی آنحضرت گفت اخترت الملأ الاعلی قال فبکی ابوبکر فتعجبنا لبکائه گفت ابو سعید پس گریه کرد ابوبکر از شنیدن کلام آنحضرت پس تعجب کردیم ما برین گریه او ان یخبر رسول الله صلی الله علیه وسلم عن عبد خیر این که خبر میدهد رسول خدا از یک بنده که مخیر کرده شده است و وی ازان گریه میکند فکان رسول الله صلی الله علیه وسلم هو المخیر وکان ابوبکر اعلمنا پس دانستیم که بود رسول خدا آن بنده مخیر که خبر داده است از موت خود و بود ابوبکر داناترین ما که فهمید مراد رسول خدا را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من امن الناس علی فی صحبته وماله ابابکر پس فرمود در همین خطبه تحقیق از جمله نیکوترین مردم بر من در صحبت و مال خود ابوبکر صدیق است و در حدیث ابن عباس که طبرانی روایت کرده این چنین است که کسی با هم احدی که اعظم باشد نزد من از ابوبکر مواسات کرد مرا بذات خود و مال خود و تزویج کرد مرا دختر خود یعنی عائشه صدیقه و در حدیث ابن دینار که ابن عساکر روایت کرده از انس و رفع کرده این است اعظم الناس علینا منا ابوبکر زوجنی ابنته و واسانی بنفسه و ان خیر المسلمین مالا ابوبکر اعتق بلالا بهترین مسلمانان از روی مال ابوبکر است آزاد کرد از مال خود بلال را و حملنی فی دار الهجرة و سوار کرد مرا در دار هجرت یعنی همراهی کرد مرا و سوار آورد در مدینه ولو کنت متخذا خلیلا غیر ربی لاتخذت ابابکر خلیلا ولکن اخوة الاسلام ومودته لا یبقین فی المسجد باب الا سد الا باب ابی بکر

باب فضل ابی بکر بعد النبی صلی الله علیه وسلم حدثنا عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنا سلیمان عن یحیی بن سعید عن نافع عن ابن عمر قال کنا نخیر بین الناس فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم فنخیر ابابکر ثم عمر بن الخطاب ثم عثمان بن عفان

باب قول النبی صلی الله علیه وسلم لو کنت متخذا خلیلا قاله ابو سعید حدثنا مسلم بن ابراهیم قال حدثنا وهیب قال حدثنا ایوب عن عکرمة عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لو کنت متخذا من امتی خلیلا لاتخذت ابابکر ولکن اخی وصاحبی حدثنا معلی بن اسد و موسی بن اسمعیل التبوذکی بفتح تا و فوقانیه و نون و ضاد معجمه حافظ ابن حجر گفته این تصحیف است و صواب التبوذکی است بفتح فوقانیه و ضم موحده و فتح ذال معجمه وکان قال حدثنا وهیب عن ایوب قال لو کنت متخذا خلیلا لاتخذته خلیلا ولکن اخوة الاسلام افضل و گفت ایوب باسناد ذکر از عکرمه از ابن عباس از پیغمبر خدا بزیادتی افضل در فتح الباری آورده که در افضل بودن اخوت اسلامی از خلت اشکال کرده اند که خلت مستلزم اخوت اسلامی است یا زیادتی و جواب داده شده است که مودت اسلام با آنحضرت افضل است از مودت اسلام

الجزء الثامن شیخ الاسلام کتاب الصوم

و دوام کرامت است همیشه باشند امت من بر سنت من مادام که انتظار نکنند بافطار خود نجوم را و زیاده آمده در حدیث ابی داود و ابن ابی هریره زیرا که یهود و نصاری تاخیر میکنند انتهی و تاخیر اهل کتاب تا طلوع ستارگان است و در ملت ما شعار بعضی اهل بدعت گشته که آنرا واجب میدانند پس بحکم این حدیث از خیر محروم باشند و از سنت که صراط مستقیم است دور افتند و مراد تعجیل بعد از تحقق وقت و تیقن غروب است نه آنکه با تردد یا ظن کراهت تاخیر در صورتیست که واجب دانسته و بقصد کند و اگر بمصلحت اندیشه نفس و مانند آن بود بی اعتقاد وجوب لا باس به است چنانچه در روایات صحیحه آمده کذا قالوا و شک نیست که سنت مبادرت است اگرچه با دلیل باشد الافطار

حدثنا احمد بن یونس قال حدثنا ابوبکر بن عیاش عن سلیمان الشیبانی عن ابن ابی اوفی رضی الله عنه قال کنت مع النبی صلی الله علیه وسلم فی سفر فصام حتی امسی پس روزه داشت آنحضرت تا آنکه شام کرد قال لرجل انزل فاجدح لی قال لو انتظرت حتی تمسی گفت آن مرد اگر انتظار بری تا آنکه شب گردد بهتر باشد قال انزل فاجدح لی اذا رایت اللیل قد اقبل من ههنا فقد افطر الصائم

باب اذا افطر فی رمضان ثم طلعت الشمس در صورتیکه افطار کند در رمضان بگمان غروب آفتاب پس از آن ظاهر شود آفتاب مذهب جمهور وجوب قضا است حدثنا عبد الله بن ابی شیبة قال حدثنا ابو اسامة حماد بن اسامة اللیثی عن هشام بن عروة عن فاطمة بنت المنذر زوجه هشام عن اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنها قالت افطرنا علی عهد النبی صلی الله علیه وسلم یوم غیم ثم طلعت الشمس گفت اسما افطار کردیم در زمان آن حضرت در روز ابر پس از آن ظاهر شد آفتاب

که بغیر آنحضرت باشد انتهی و همین ست عبارت فتح الباری که قسطلانی نقل کرده بهتر آنست که گفته شود اخوت یعنی مودت اسلامی من
ابوبکر را بهتر ست از مودت اسلامی که بغیر او دارم تو پوشیده نماند که منطوق عبارت این ست که ابوبکر را خلیل نگرفتم و حاصل کلام آنست
که من او را زیاده تر از دیگران دوست دارم و بر این تقریر بعاره شوده انچه گفته اند مودت سایر صحابه با آنحضرت بهتر ست از مودتی
که بغیر آنحضرت دارند و همین خصوصیتی با ابوبکر ندارد یا گوئیم معنی اینست که مودت اسلامی که با ابوبکر من دارم بهتر ست از مودتی که دیگر
دارند یعنی باهم یگانگی به بذل نفس و مال که ابوبکر کرده دیگران نکرده اند پوشیده نماند که منطوق عبارت اینست که ابوبکر را خلیل نگرفتم لیکن
اخوت اسلامی که با وی دارم بهتر است از خلت و مبنای جواب بتقریری که ما کرده ایم برین ست که مراد اخوت اسلام با وی ست
و حذف صله در کلام شایع ست لغدی نماز و حدثنا قتیبة قال حدثنا عبد الوهاب عن ایوب مثله حدیث کرده است قتیبه گفت
حدیث کرده ما را عبد الوهاب از ایوب مانند آن یعنی بزیادت کلمه افضل حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب
عبد الله بن ابی ملیکة قال کتب اهل الکوفة الی ابن الزبیر فی الجد گفت عبد الله بن ابی ملیکه نوشتند اهل کوفه بسوی ابن زبیر
در میراث جد و پرسیدند این مسئله از وی فقال اما الذی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت ابن زبیر اما کسی که فرموده است
رسول خدا در حق او لو کنت متخذا من هذه الامة خلیلا لاتخذته انزله اباً فرمود آورده جد را بمنزله پدر یعنی ابابکر بیان موصول
الذی کرده کما اشارت ست با بوبکر شارحان گفته اند که این احادیث مشعر ست با آنکه درجه خلت ارفع ست از درجه محبت و از انکه صفت
ابراهیم علیه السلام خلت ست و صفت محمد صلی الله علیه وسلم محبت و این اختصاص موجب تفضیل ابراهیم ست بر آنحضرت و در ین
نه اجمعین بکلیت جواب داده اند که آنحضرت جامع است صفت خلت و محبت را چنانکه مسلم از حدیث ابن مسعود روایت کرده که فرمود
آنحضرت و قد اتخذ الله صاحبکم خلیلا و قاضی عیاض در شفا درجه محبت را ارفع از درجه خلت گفته و بر همین استدلال کرده که خلیل
گفت لاتخزنی یوم یبعثون و در باب حبیب گفته شده است یوم لایخزی الله النبی یعنی ابراهیم آنچه دعا خواسته خدا خبر داد که محمد را حاصل است
پوشیده نماند که از ین دو کلام تفضیل محمد بر خلیل علیهما الصلوة والسلام لازم می آید نه تفضیل محبت بر خلت **باب** این باب
ترجمه ندارد و بسیار ست از ین قسم ابواب بی ترجمه و از ینجا معلوم میشود خلاف انچه گفته اند که مؤلف رحمه الله در ین کتاب مستطاب
اولا تراجم نوشته و از مرویات خود احادیثی که موافق آن یافته ایراد نموده است حدثنا الحمیدی و محمد بن عبید الله قالا حدثنا
ابراهیم بن سعد عن ابیه عن محمد بن جبیر بن مطعم عن ابیه قال اتت امرأة الی النبی صلی الله علیه وسلم فامرها ان ترجع گفت مطعم پدر جبیر آمد زنی
نزد پیغمبر خدا پس فرمود او را که باز آید نزد آنحضرت قالت ارأیت ان جئت ولم اجدک کانها تقول الموت گفت آن زن
خبر ده مرا اگر بیایم من و نیابم ترا چکنم چنانستی که آن زن وفات آنحضرت را گفت و کنایت از موت آنحضرت کرد قال ان لم تجدینی
فأتی ابابکر فرمود اگر نیابی تو مرا پس بیا نزد ابابکر صدیق و این حدیث صریح ست در آنکه بعد از آن حضرت جانشین ابوبکر ست
حدثنا احمد بن ابی الطیب قال حدثنا اسمعیل بن مجالد قال حدثنا بیان بن بشر عن وبرة بن عبد الرحمن عن همام قال سمعت عمارا یقول
رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم وما معه گفت همام شنیدم عمار بن یاسر را که گفت دیدم رسول خدا را و نبود با وی الا خمسة
اعبد وامرأتان وابوبکر مگر پنج غلام و دو زن و ابوبکر یعنی در ابتدای اسلام که بشرف اسلام مشرف شدم همین چند کس مسلمان
با آنحضرت بودند پنج غلام بلال و زید بن حارثه و عامر بن فهیره مولی ابوبکر و ابو فکیهه مولی صفوان بن امیه و عبید بن زید حبشی
بعضی راویان عمار بن یاسر را بدل ابی فکیهه گفته اند و دو زن خدیجه ام المؤمنین و ام ایمن یا سمیه و ابوبکر صدیق نخستین کسیست
از بالغان احرار ایمان آورده اند حدثنا هشام بن عمار قال حدثنا صدقة بن خالد قال حدثنا زید بن واقد عن بسر بن عبید الله

الجزء الثامن من شرح الاسلام کتاب الصوم

برخلاف آنکه حدیث یوم الشک اگر ظاهر شود که آن روز از
رمضان ست قضا واجب ست بالاتفاق و تنبیه
بر آنست مع الفارق ست که آنجا افطار منسوب بجانب
حق ست که فرموده الحکم است و مسلک دیگر حدیثی خطا
و تصور لازم مکلف است در عدم تثبت **باب**
صوم الصبیان حکم روزه کودکان آیا مشروع ست
یا نه جمهور بر آنند که واجب نیست بر غیر بالغ ولیکن
مستحب ست بعضی سال اگر طاقت داشته باشد و امر کرده
شوند بیان تا عادت گیرند نزد شافعی و احمد امر کرده
شوند در عمر هفت سالی بروزه و زده شوند در ده سالگی
نماز و مشهور از مالک عدم مشروعیت ست
مالکیه لازم کنند نزد طاقت و با فطار بعید ز قضا را
دانند و آن روایتی ست از احمد و قال عمر رضی الله
عنه لنشوان فی رمضان و گفت امیر المؤمنین عمر مرد
را در رمضان نشوان بفتح نون و سکون شین معجمه
مانند سکران در وزن و معنی دیلکم و صبیاننا صیام
و ای مرد را که شراب خورده حالانکه کودکان ما روزه
اند مضمون این داعی احمد بشرح فرستاد ابن حجر
عسقلانی گفته و اکثر انچه اعتماد میکنند مالکیه در
معارضه احادیث دعوی عمل اهل مدینه بر خلاف
آن و نیست عمل که مستند ما شاید اقوی از عمل
در زمان عمر باشد تجربه و رفع معارض در ین
وی حدثنا مسدد قال حدثنا بشر بن المفضل
بکسر معجمه و ضم میم و تشدید ضاد معجمه قال حدثنا
خالد بن ذکوان ابو الحسین مدنی نزول کرده بصره را
و آن تابعی صغیر ست نیست مر او را روایت از صحابه
سوی ربیع که از صغار صحابه است عن الربیع بنت معوذ
یا به تصغیر بنت معوذ بکسر و تشدید واو در آخر ذال
معجمه بعد از العین عطف و قال بروزن مرتبه قالت ارسل
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم غداة عاشوراء الی
قری الانصار فرستاد آن حضرت بامداد عاشورا
بسوی قریهای انصار که گرد مدینه بودند این حکم را
من اصبح مفطرا فلیتم بقیة یومه کسیکه صبح کرد
بحالیکه افطار کننده است پس گو تمام کند باقی روز

[illegible] پس گفت [illegible]

[illegible] ابو بکر [illegible] گرفته است [illegible]

[illegible] پس [illegible]

[illegible] پس سلام کرد ابو بکر [illegible]

[illegible] پس [illegible]

[illegible] پس طلب کردم [illegible]

پیش آمدم [illegible] پس گفت آنحضرت [illegible] مغفرت کناد ترا ای ابو بکر سه بار [illegible]

[illegible] پس [illegible] ابو بکر [illegible]

[illegible] پس [illegible]

پس گشت [illegible] آنحضرت [illegible]

ابو بکر پس نشست [illegible] پیش آنحضرت [illegible] یا رسول الله والله انا کنت اظلم [illegible] پس گفت [illegible]

[illegible] النبی صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] پس [illegible]

[illegible]

[illegible]

فرمود [illegible] پس [illegible] ابو بکر [illegible] ترکیب [illegible]

[illegible] المشرکین [illegible]

[illegible]

[illegible] اضافت [illegible]

[illegible] النبی صلی الله علیه وسلم [illegible]

گفت ابو عثمان [illegible] عمرو بن العاص [illegible] ذات السلاسل [illegible]

ای الناس احب الیک قال عائشة [illegible] آنحضرت [illegible] مردم [illegible] فقلت من الرجال

قال ابوها [illegible] پس گفتم از مردان [illegible] پس گفتم [illegible] ثم من قال ثم عمر

بن الخطاب [illegible] پس [illegible]

حدثنا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] پس [illegible] پس گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عمر [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible] عمر [illegible]

[illegible]

از طواسین که بیرا در روز قیامت است که مردم ترک میکنند کلاً یا بعضی میگویند بسکون موحده نام موضعی ست که حشر اموات در آن خواهد بود و مراد روز قیامت است و بینا رجل یسوق بقرة قد حمل علیها و در میان آنکه مردی میراند گاوی را بجائیکه بار کرده است بر وی فالتفتت الیه فکلمته فقالت انی لم اخلق لهذا پس التفات کرد بجانب آن مرد و سخن کرد آن مرد را پس گفت بتحقیق من پیدا کرده نشده ام برای بار کردن لکنی خلقت للحرث لیکن من پیدا کرده شده ام برای کاشتن زمین فقال الناس سبحان الله پس گفتند مردم از روی تعجب و غرابت این حال را این کلمه تعجب را قال النبی صلی الله علیه وسلم فانی اؤمن بذلک وابوبکر وعمر گفت پیغمبر خدا پس بتحقیق من ایمان می آورم باین و ابوبکر و عمر ابن خطاب یعنی اگر مردم از راه غرابت حیرت زده اند من عجب نمیدانم در قول بقره که بفعل و قدرت الهی است و همچنین ابوبکر و عمر که ایمان کامل و معرفت تام دارند تعجب نمیکنند از این حال حدثنا عبدان قال اخبرنا عبدالله عن یونس عن الزهری قال اخبرنی ابن المسیب سمع ابا هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت ابوهریره شنیدم رسول خدا را میفرمود بینا انا نائم رأیتنی علی قلیب علیها دلو در اثنای آنکه من خوابیده ام دیدم خود را بر چاهی که بر وی دلو است فنزعت منها ما شاء الله پس کشیدم آب از آن چاه چیزی که خواست خدا ثم اخذها ابن ابی قحافة فنزع منها ذنوبا او ذنوبین پستر گرفت آن را پسر ابی قحافه یعنی ابابکر پس کشید از آن چاه یک دلو یا دو دلو ذنوب دلو پر آب را گویند وفی نزعه ضعف والله یغفر له ضعفه و در کشیدن او سستی ست و خدای آمرزد مراد او را سستی او را اشارت ست بکمی مدت خلافت و قلت فتوحات امصار و بلاد بسبب اشتغال با اهل ردت که چندین قوم از فزاره و غطفان و بنی سلیم و بنی یربوع و بنی تمیم و غیرهم مرتد شده و مسیلمه کذاب پیوستند و ابابکر زکوه منع کردند و دعای مغفرت آنحضرت برای دانستن سامعان است که سستی در کشیدن بسبب انحراف مردم و مراح مردم کار و شهادت جمعی کثیر از اعوان و انصار بود و نسبت ضعف بوی رضی الله عنه که از کمی و سستی اعوان بود از قبیل مجاز است ثم استحالت غربا فاخذها ابن الخطاب پستر گردید دلو دلوی عظیم پس گرفت آن را عمر بن خطاب فلم ار عبقریا من الناس ینزع نزعه پس ندیدم هیچ بزرگ و سید و قوی از مردم که میکشید مانند آب کشیدن عمر عبقری بفتح مهمله و سکون موحده و فتح قاف و راء در اصل نام زمین دیوان است و هر گاه مردم دیده چیزی غریب فایق که دشوار است عمل آن یا چیزی که عظیم است در صفات نسبت آن را با وی کرده میگویند عبقری بعد از آن اتساع کرده اند در وی و نام میکنند سید عظیم و قوی را و مراد اینجا همین ست حتی ضرب الناس بعطن تا آنکه زدند مردم آب خور یعنی سیر کردند هم مردم و شتران خود را و کامیاب شدند عطن بفتح مهملتین در آخر نون جایی که آماده میکنند گرد چاه حوضی برای آبخور شتران در روایت همام واقع شده قلم یزل ینزع حتی تولی الناس والحوض یتفجر یعنی همیشه میکشید آب تا آنکه برگشتند مردم و حوض سیر شد حدثنا محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبدالله قال اخبرنا موسی بن عقبة عن سالم بن عبدالله عن عبدالله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من جر ثوبه خیلاء لم ینظر الله الیه یوم القیامة گفت عبدالله بن عمر گفت رسول خدا کسی که کشید جامه خود را از روی تکبر نظر نمیکند خدا بسوی او نظر رحمت روز قیامت فقال ابوبکر ان احد شقی ثوبی یسترخی پس گفت ابوبکر بتحقیق یک طرف جامه من دراز میباشد از جهت نحافت بدن الا ان اتعاهد ذلک منه مگر آنکه نگاه میدارم و ضبط کنم آن را از جانب خود فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انک لست تصنع ذلک خیلاء پس فرمود رسول خدا بتحقیق تو نیستی که بکنی آن را از روی تکبر یعنی در ذات تو تکبر سرشته اند قال موسی فقلت لسالم گفت موسی بن عقبه که راوی حدیث ست از سالم گفتم مر سالم را اذکر عبدالله من جر ازاره قال لم اسمعه ذکر الا ثوبه آیا ذکر کرد عبدالله کسی که بکشد ازار خود را گفت نشنیده ام او را که گفته باشد مگر ثوب را یعنی اگرچه مراد کشیدن ازار است لیکن لفظا همین جامه است حدثنا ابوالیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی حمید بن عبدالرحمن بن عوف ان ابا هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت ابوهریره شنیدم

و فرقی میان هر دو وجه آنست که بر وجه اول عطای قوت بی سیری و سیرابی باشد با گرسنگی و تشنگی و بر وجه ثانی عطای قوت با سیری و سیرابی بود و گفته اند که اول راجح است چه ثانی منافی حال صائم و مفوت مقصود از صوم و وصال است یعنی جوع روح این عمل است و نیز حال آنحضرت در اکثر جوع بود چنانکه سنگ بر شکم می بست و محتمل که مراد از غذا غذای معانی است که حاصل میشد از تفکر در عظمت الهی و استغراق در مناجات و ذوق معارف و لذت مشاهده که مستغنی میشود بدان از طعام و شراب و میباشد این غذا اکثر از غذای اجساد و کسیکه مراد ذوق و تجربه است میداند که استغنای جسم بغذای قلب و روح از بسیاری از غذای جسمانی خصوصاً فرح و سرور بمطلوب و دیدن چشم محبوب خود که باز کرده است العسقلانی حدثنا عبدالله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبدالله بن عمر رضی الله عنهما قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الوصال منع کرد آنحضرت از صوم وصال بنا بر شاق آمدن آن بر ایشان چنانکه در مرکب السحور گذشت قالوا انک تواصل قال انی لست مثلکم انی اطعم واسقی حدیث بلفظ مطول حدثنا عبدالله بن یوسف قال حدثنا اللیث قال حدثنی یزید بن الهاد عن عبدالله بن خباب بفتح خای معجمه و تشدید موحده اولی مدنی انصاری از موالی ایشان عن ابی سعید خدری رضی الله عنه انه سمع النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقول لا تواصلوا فایکم اراد ان یواصل فلیواصل حتی السحر پس هر که خواهد وصال را گو وصال کند تا وقت سحر و این در حقیقت تاخیر افطار است نه وصال که آن وصل روز بروز است بصوم بی فصل بافطار در شب اصلاً و ازینجا ظاهر میشود که قول بعدم جواز امساک بعد غروب مردود است و لیکن کراهت آن بقصد و اعتقاد وجوب از احادیث تعجیل فطر ظاهر است قالوا فانک تواصل یا رسول الله قال انی لست کهیئتکم نیستم و نیست حال من مانند حال شما انی ابیت لی مطعم یطعمنی تحقیق من شب میکنم بحالیکه مرا طعام دهنده است که میخوراند مرا و ساقی یسقینی و مرا ساقی است که شراب میدهد مرا حدثنا عثمان بن ابی شیبة ومحمد هو ابن سلام قالا اخبرنا عبدة بن سلیمان عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة رضی الله عنها قالت نهی رسول الله صلی

[illegible]

الجزء الثامن من شیخ الاسلام — کتاب التصوف

کہ حرام است نزد ائمہ اربعہ مکروہ است و راجح نزد ایشان کراہت تحریم است چنانچہ ظاہر نفس اوست و تصریح کردہ ابن قدامہ از حنابلہ بکراہت تنزیہ و نہی جمیع از صحابہ و تابعین بتفصیل مذکور است و روایت کردہ ابو داؤد و غیر وی از طریق عبد الرحمن بن ابی لیلی از مردی از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت نہی کرد آن حضرت از حجامت و مواصلت و حرام نگردانید آن را بجہت القا بر اصحاب خود و اسناد آن صحیح است و بزار و طبرانی از حدیث سمرہ نہی کرد آن حضرت از وصال و نیست این نہی عزیمت و وصال نظر بسیاست نفس و قطع شہوت امر بیست کہ کردہ اند آن را بسیاری از ریاضیین کہ ارباب احوال و مقامات اند و لیکن افطار میکنند کہ آن باقی نفس تا از صوم منع بر آیند و ایشان را بر عمل ہمین وجہ جائز شود بمراد اتباع عمل شریعت و معنی و میان امتناع از نفس صوم [illegible]

باب التنکیل [illegible]

رسول خدا را سیگفت من انفق زوجین من شیء من الاشیاء فی سبیل اللہ کسی کہ انفاق کند دو فرد از چیزی از چیزہا در راہ حق

و طلب ثواب کند از بعضی احادیث معلوم شدہ کہ مراد دو شتر و دو شاۃ و دو درہم ست و در شیئ گفتہ کہ مراد تکرار انفاق باشد

طیبی گفتہ این تفسیر اوجہ است دعی من ابواب یعنی الجنۃ خواندہ میشود از درہای بہشت یا عبد اللہ ہذا خیر ای بندۂ

او را ای بندہ خدا این در نیکوست یعنی در آمدن و نعمت من کان من اہل الصلوۃ پس کسی کہ بود از اہل نماز یعنی بسیار

نماز بجا آوردی آمد و نکثیر نوافل میکرد دعی من باب الصلوۃ خواندہ میشود از در نماز و من کان من اہل الجہاد دعی من باب الجہاد

و کسی کہ از اہل جہاد است و بسیار کردہ در راہ خدا جہاد خواندہ میشود از در جہاد و من کان من اہل الصدقۃ دعی من باب الصدقۃ

و کسی کہ بسیار کردہ صدقہ و مال فراوان در راہ خدا زکوۃ و غیر زکوۃ دادہ خواندہ میشود از در صدقہ و من کان من اہل الصیام دعی من

باب الصیام باب الریان و کسی کہ از اہل روزہ است خواندہ میشود از در روزہ کہ نام این در ریان است [illegible]

ابوبکر ما علی من دعی من تلک الابواب من ضرورۃ پس گفت ابوبکر نیست بر کسی کہ خواندہ میشود از یکی ازین ابواب ہیچ

ضرورتی یعنی مقصود در آمدن در بہشت ست و آن حاصل ست از ہر دری کہ در آید لیکن مقصود و تکریم داخل است [illegible]

فہل یدعی منہا کلہا احد یا رسول اللہ و گفت ابوبکر آیا خواندہ میشود از ہمہ این ابواب احدی ای رسول خدا فقال نعم پس گفت آری

یکی باشد کہ از ہمہ درہا خواندہ شود و ارجو ان تکون منہم و امیدوارم این کہ تو باشی از ایشان یا ابابکر [illegible]

عبادت کردہ و از آن ہر کہ مناسب آن است خواندہ میشود و ہر کہ جمیع عبادات بجا آورد [illegible]

خواندہ شود از ہر دری [illegible]

دلیل از دلائل فضیلت ابی بکر است حدثنا اسمعیل بن عبد اللہ [illegible]

[illegible] صلی اللہ علیہ وسلم [illegible] ابوبکر [illegible]

فوت کردہ بود و ابوبکر بسنح کہ منزل او بود و آن است سنح بضم سین و سکون نون [illegible]

اسمعیل مذکور کہ شیخ مؤلف رح و تفسیر سنح کہ مال است کہ منازل بنی الحارث از خزرج در آنجاست [illegible]

اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس ایستاد عمر [illegible] رسول خدا [illegible] روایات آمدہ [illegible]

ہر گز [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

والذی نفسی بیدہ لا یذیقک اللہ الموتتین ابدا [illegible]

[illegible]

[illegible]

الجزء الثامن شیخ الاسلام — کتاب الصوم

ماسم ... از انکار حین الوان ... [illegible]
... [illegible]

... جعفر قال حدثنا عبدالرزاق عن معمر عن همام ...

سمع ابا هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه
وسلم قال ... الوصال ... [illegible]

... [illegible]

ومن رمی اسرعت ... بود که انبیا در عالم برزخ زنده اند بخلاف سایر مسلمانان که در وقت سوال منکر نکیر زنده میکنند آنها را و باز
می‌میرانند چنانکه در تفسیر ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین ... حضرت ... دیگر زنده میشود و دوست ...
منافقان طمع میکنند ... [illegible] ... بیرون آمد از نزد رسول خدا گفت ای سوگند خورنده بر حال خود
باش ... فلما تکلم ابوبکر جلس عمر ... [illegible] ... پس حمد گفت خدا را ابوبکر و ثنا ...
... الا من کان یعبد محمدا فان محمدا قد مات ... کسی که عبادت میکرد محمد را پس تحقیق محمد مرده ...
ومن کان یعبد الله فان الله حی لا یموت ... هر کسی که عبادت میکرد خدا را پس تحقیق خدا زنده است ... انک میت وانهم میتون
وخواند این آیت ... وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل ... و نیست محمد مگر رسول خدا
تحقیق گذشته اند پیش از وی پیغمبران افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ... [illegible]
ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا ... وسیجزی الله الشاکرین ... [illegible]
... [illegible] ... فنشج الناس یبکون ... [illegible]
... [illegible] ... واجتمعت الانصار الی سعد بن عبادة ... [illegible]
بسوی سعد بن عباده در سقیفه بنی ساعده ... فقالوا منا امیر ومنکم امیر پس گفتند
... [illegible] ... فذهب الیهم ابوبکر و عمر
بن الخطاب وابو عبیدة بن الجراح ... [illegible]
سخن میکنند ... وکان عمر یقول والله ما اردت بذلک ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... ابوبکر ... فقال فی کلامه نحن الامراء
والوزراء ... فقال حباب بن المنذر لا والله لا نفعل منا امیر ...
حباب بن منذر انصاری ... فقال ابوبکر لا ولکنا الامراء وانتم الوزراء
... [illegible] ... قریش ... [illegible]
... [illegible] ... فقال عمر بل نبایعک انت فانت سیدنا
وخیرنا ... [illegible] ... واحبنا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
... [illegible] ... فاخذ عمر بیده فبایعه وبایعه الناس ...
... [illegible] ... قریش ... فقال قائل قتلتم سعد بن عبادة
فقال عمر قتله الله ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... وقال عبدالله بن سالم عن الزبیدی قال عبدالرحمن بن القاسم اخبرنی القاسم ان عائشة قالت شخص بصر النبی صلی الله علیه وسلم

گفت عایشه [illegible] سبحان الله [illegible] ثم تلی [illegible] الحدیث [illegible]

[illegible]

ارسال [illegible] روایت کرده محمد [illegible] مالک حدثنا الزهری [illegible]

[illegible]

شعبة عن الاعمش قال سمعت ذكوان يحدث عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم لا تسبوا اصحابي ذكوان حديث كرد ابوسعيد خدري كه گفت گفت آنحضرت دشنام مدهيد ياران مرا فلو ان احدكم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصيفه از جهت آنكه بدرستي اگر يكي از شما خرج كند مثل كوه احد زر نرسد آن در ثواب بمدي از ايشان در ثواب مد پيمانه ايست كه چهارم حصه صاع است از شرح معنى مستفاد ميشود كه سبب اين حديث ابي سعيد كه بود در ميان خالد بن الوليد و در ميان عبدالرحمن بن عوف چيزي يعني از ناخوشي پس دشنام داد خالد پس گفت آنحضرت لا تسبوا الى آخره انتهى گفته اند كه خطاب درين حديث بجماعتي است كه بعد از اسلام مراد از اصحاب درين حديث سابقين اولين اند از مهاجرين و انصار و بعضي گفته اند خطاب بجماعتي است كه بعد آنحضرت پيدا شده اند اين حديث در مناسبت ندارد با حديث خالد بن الوليد كه آنرا گفته كه نصيف بفتح نون بمعنى نصف است و بضم نون مصغر است ازين مستفاد ميشود كه لفظ مد بفتح ميم بمعنى طول نيز مروي است و ازين حديث فضل حضرت صديق كه اول سابقين اولين اند مستفاد ميشود تابعه جرير وعبدالله

بن داؤد وابو معاوية ومحاضر عن الاعمش متابعت كردند اين جماعة شعبه را در روايت كردن اين حديث از اعمش **حدثنا** محمد بن مسكين ابوالحسن حدثنا يحيى بن حسان حدثنا سليمان عن شريك بن ابي نمر عن سعيد بن المسيب قال اخبرني ابو موسى الاشعري رضي الله عنه انه توضأ في بيته ثم خرج سعيد بن المسيب گفت كه خبر داد مرا ابوموسى اشعري كه بدرستي ابوموسى وضو كرد در خانه خود پس بيرون آمد فقلت لالزمن رسول الله صلى الله عليه وسلم ولاكونن معه يومي هذا پس گفتم من البته لازم خواهم گرفت آنحضرت را و البته خواهم بود با آنحضرت در روز من كه اينست يعني امروز با آنحضرت جدا نخواهم شد قال فجاء المسجد فسأل عن النبي صلى الله عليه وسلم گفت راوي يا گفت ابوموسى اشعري پس آمد ابوموسى در مسجد پس پرسيد ابوموسى از آنحضرت فقالوا خرج ووجه ههنا پس گفتند صحابه كه بيرون آمد آنحضرت و متوجه شد باين طرف يا متوجه گردانيد نفس خود را باين طرف پس لفظ وجه از باب تفعيل بمعنى توجه از باب تفعل ست يا وجه بر معنى خود است و لفظ نفسه محذوف ست و در بعضي از روايات لفظ وجه بسكون جيم ست مضاف بسوي ظرف اي جهته و در بعضي از روايات لفظ وجه باضافت بسوي ضمير مبتدا است و هنا خبر است فخرجت على اثره اسأل عنه پس بيرون آمدم در پي آنحضرت در حاليكه مي پرسيدم از آنحضرت لفظ اثر بفتحتين يعني پا است حتى دخل بئر اريس تا آنكه داخل شد آنحضرت در بئر اريس و لفظ اريس بفتح همزه و كسر را مهمله و سكون يا تحتيه و سين مهمله باغي مشهور در مدينه نزديك مسجد قبا و اين لفظ منصرف ست و اگر اسم بقعه اعتبار كنند غير منصرف باشد و در چاه اين باغ افتاد خاتم آنحضرت از انگشت عثمان فجلست عند الباب وبابها من جريد پس نشستم نزديك در آن باغ و در آن باغ از شاخ خرما بود حتى قضى رسول الله صلى الله عليه وسلم حاجته تا آنكه قضا كرد آنحضرت حاجت خود را فتوضأ فقمت اليه پس وضو كرد آنحضرت پس برخاستم من بسوي آنحضرت فاذا هو جالس على بئر اريس پس ناگاه آنحضرت نشسته از برچاه آن باغ وتوسط قفها و در وسط قف آن چاه نشسته بود قف بضم قاف و تشديد فا كناره چاه است يعني چبوتره ايست گرد چاه مي باشد و قف در اصل بمعنى چيزيست كه بلند باشد از زمين كما في الكرماني وكشف عن ساقيه ودلاهما في البئر و دور كرده بود آنحضرت جامه را از دو ساق خود و برهنه بود و آن دو ساق را در چاه فسلمت عليه ثم انصرفت پس سلام كردم بر آنحضرت پس باز گشتم فجلست عند الباب فقلت لاكونن بواب النبي صلى الله عليه وسلم اليوم پس نشستم نزد آن بوستان پس گفتم البته خواهم بود امروز دربان براي آنحضرت فجاء ابوبكر فدفع الباب پس آمد ابوبكر و دفع كرد در بستان را و جنبانيد فقلت من هذا فقال ابوبكر پس گفتم كيست اين پس گفت ابوبكر فقلت على رسلك پس گفتم ابوبكر را كه باش توقف كن ثم ذهبت فقلت يا رسول الله هذا ابوبكر يستأذن پس رفتم من پس گفتم اي رسول الله اين ابوبكر رخصت ميخواهد براي داخل شدن فقال ائذن له وبشره بالجنة پس گفت آنحضرت رخصت بده او را و بشارت ده او را بدخول بهشت فاقبلت حتى قلت لابي بكر ادخل

الجزء الثامن شيخ الاسلام | كتاب الصوم

الليل ذهب ابو الدرداء يقوم پس رفت كه شب شد رفت ابو درداء كه بايستد بنماز و قيام ليل كند قال نم گفت سلمان بخسپ فنام پس خواب كرد ثم ذهب يقوم پس خبر رفت ابو درداء كه بايستد فقال نم پس باز گفت سلمان كه بخسپ در بعضي روايات آمده كه گفت ابودرداء مر سلمان را يا منع ميكني مرا از روزه داشتن و نماز كردن براي پروردگار خود فلما كان من آخر الليل قال سلمان قم الآن پس هرگاه بود آخر شب گفت سلمان برخيز حاليا اكنون فصليا پس نماز كردند هر دو سلمان و ابوالدرداء فقال له سلمان ان لربك عليك حقا پس گفت ابودرداء را سلمان بتحقيق مر پروردگار ترا بر تو حق است ولنفسك عليك حقا و مر نفس ترا بر تو نيز حق است ولاهلك عليك حقا و اهل خانه ترا بر تو نيز حق است فاعط كل ذي حق حقه پس بده هر صاحب حق را حق وي را بايد كه هر حقوق بجا آري روزه داري و هم افطار كني و نماز كني و هم خواب و معاشرت كني با اهل فاتى النبي پس آمد ابو درداء پيغمبر را صلى الله عليه وآله وسلم فذكر ذلك له پس ذكر كرد ابو الدرداء اين مذكور آن حضرت را فقال النبي پس فرمود پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم صدق سلمان راست گفت سلمان و اين تقرير قول سلمان است و تعديل اوقات و قيام بحقوق هر واحد چنانكه مشروع است و تصحيح بعرض كه قصه پيش آن حضرت در بعضي روايات رفت در اين رفع قصد افطار بحضور شريف و قدر افطار آن حضرت صوم نفل را كه از عائشه صحيح شده ببعضي طرق آن زياده آمده وليكن روزه ميدارم روز ديگر بجاي آن و بر تقدير ضعف اين زيادت چنانكه نسائي بحكم كرده نيست در آن تصريح بعدم قضا خاليه كه قضا كرده باشد بقرينه بر روايت حضرت عائشه و حفصه چنانكه مذكور شد **باب** صيام

پس پیش آمدم تا آنکه گشتم ابوبکر را در آن در پس رسول الله صلی الله علیه وسلم بشارت بالجنة در رسول خدا فرود میدارد ترا بهشت [illegible]
عن یمین رسول الله صلی الله علیه وسلم پس در آمد ابوبکر و نشست بر جانب دست راست رسول خدا صلی الله علیه وسلم [illegible]
ودلی رجلیه فی البئر کما صنع النبی صلی الله علیه وسلم با آنحضرت در کرانهٔ چاه و فرو گذاشت هر دو پای را در چاه چنانکه کرده بود [illegible]
وکشف عن ساقیه و دور کرد جامه را از هر دو ساق خود موافقت و اتباع آن حضرت را انا کرد آنحضرت بر حال خود [illegible]
اگر چنین کردی شاید که آنحضرت حیای ورزیدی از ابوبکر و برهنه داشت پا را او میرسید ما تقدم و ترک لمی [illegible]
من برادر خود را ابو برده که تمام او را عادت بود در خانه که وضو میکرد و لاحق شود مرا وقتت [illegible]
با خود اگر میخواهد خدا بفلان خیر را این برادر خود را نیکوئی می آرد او را در نبوت که آنحضرت بشارت بهشت [illegible]
پس ناگاه آدمی می جنباند در را فقلت من هذا فقال عمر بن الخطاب فقلت علی رسلک ثم جئت الی رسول الله [illegible]
رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس سلام کردم مر وی را فقلت هذا عمر بن الخطاب یستأذن فقال ائذن له وبشره بالجنة [illegible]
رسول الله صلی الله علیه وسلم بالجنة فجلس مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی القف عن یساره ودلی رجلیه [illegible]
البئر ثم رجعت فجلست فقلت ان یرد الله بفلان خیرا یات به فجاء انسان یحرک الباب فقلت من هذا فقال عثمان بن عفان [illegible]
الله صلی الله علیه وسلم فاخبرته فقال ائذن له وبشره بالجنة علی بلوی تصیبه [illegible]
مشوره فجئته فقلت له ادخل وبشرک رسول الله صلی الله علیه وسلم بالجنة علی بلوی تصیبک [illegible]
بوجهی صحیح القف قد ملیء پس دید آن را [illegible] پس دانست که دنیا [illegible] تحقیق پر شده است [illegible]
مر خواهد بود که یک ضلع آن موجود حضرات پر شده بود فجلس وجاهم من الشق الآخر پس نشست مقابل آنحضرت [illegible]
و چیم و ای معنی مقابلت ست قال شریک قال سعید بن المسیب فاولتها قبورهم [illegible]
مسیب و وی روایت کرد و ازابو موسی اشعری پس تاویل کردم این نشستن ایشان را این صورت که قبرهای ایشان [illegible]
اگر گوئی قبرهای این دو یار برین و تیره نیست چنانکه اهل سیر تحقیق کرده اند که قبر ابوبکر بیسار آنحضرت ست [illegible]
که هر دو یکجا خواهند بود با آنحضرت نه آنکه یمین و یسار خواهد بود و قبر عثمان در بقیع که مقابل روضهٔ شریف [illegible]
این تاویل سعید بن مسیب از باب فراست صادق ست حدثنا محمد بن بشار [illegible]
حدثهم ان النبی صلی الله علیه وسلم صعد احدا مروی ست از قتاده که بتحقیق انس بن مالک حدیث کرد مر ایشان [illegible]
و ابوبکر و عمر و عثمان و بر آمد ابوبکر و عمر و عثمان و ابوبکر عطف ست بر ضمیر مستتر که در صعد ست [illegible]
مشتا باشد و خبر آن ابو بکر صعد ابو بکر [illegible] پس جنبید با ایشان فقال اثبت احد پس [illegible]
در شرح حدیث احد جبل یحبنا ونحبه سبق ذکر یافت که آن را شعوری باشد [illegible]
نیز بر حقیقت باشد [illegible] فانما علیک نبی وصدیق نیز مستلزم آنست [illegible]
علیک نبی وصدیق وشهیدان نیستند بر تو مگر پیغمبر و صدیقی که ابوبکر ست و دو شهید که عمر و عثمان [illegible]
مخرت شده [illegible] نبوت و صدیقیت و شهادت گشته [illegible]
صدیقیت صدیق بود [illegible] در مقامات قرب الهی پس مقام نبوت ست [illegible] حدثنا احمد بن سعید ابو عبد الله
قال حدثنا وهب بن جریر قال حدثنا صخر عن نافع ان عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]

بیگاه و ثنایت افطار بعمل کرگان [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]
[illegible] رمضان [illegible]
روزه [illegible] رمضان [illegible]
[illegible] شعبان [illegible] آن حضرت را
[illegible] روزه [illegible]
حضرت [illegible] شعبان [illegible]
شعبان بیشتر روزه میداشت [illegible]
عادت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روایت کرده
[illegible]
[illegible] گفت که چون عادت
شریف [illegible]
[illegible]
[illegible]
در شعبان [illegible] حدیث [illegible] صوم
[illegible]
حکمت [illegible] شعبان [illegible]
حدیث [illegible]
[illegible] اسامة بن زید [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] روزه [illegible]
که روزه داری شعبان [illegible]
[illegible]
[illegible]
اعمال [illegible]
[illegible]
این صوم شعبان [illegible]
[illegible] حدثنا
[illegible]
[illegible] عائشة رضی الله عنها [illegible]
صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]
شعبان [illegible]
[illegible] شعبان [illegible]
[illegible] روزه [illegible] شعبان [illegible]
آن [illegible]
[illegible]
[illegible]

عبد الله بن عمر گفت در میان آنکه من کنار چاهی بودم در حالیکه میکشیدم دلوها از آن چاه ناگاه آمد نزد من ابو بکر و عمر
بنشست ... پس گرفت ابو بکر دلو را و کشید یک دلو یا دو دلو و فی نزعه ضعف والله یغفر له ...
... بعضی گفته اند که این اشارت ست بقرب وفات حضرت ابی بکر ... فاخذها ابن الخطاب من یدی ابی بکر فاستحالت
فی یده غربا ... گرفت آن دلو را عمر بن الخطاب ... پس گردید آن دلو در دست عمر دلو بزرگ فی الصحاح غرب دلو بزرگ
... بعضی گفته اند که این اشارت است بسوی فتوحات بزرگ که در خلافت حضرت عمر حاصل شده فلم ار عبقریا من الناس یفری فریه ...
... بلفظ عبقری بفتح عین وسکون موحده ... وتشدید ... بفتح یاء تحتیه ... وکسر راء ... ولفظ فریه بفتح فاء وکسر راء وتشدید یاء تحتیه ...
... حتی ضرب الناس بعطن ... تا آنکه سیر شدند ... و مراد ... بعطن ... سیراب شده ...
... در خواب ... اشارت ست بسوی ... اشاعت امر دین ... احکام آن ...
... نیست ... ضعف اشارت ست بسوی ... واقع شده ...
... بر تقدیم ابو بکر بر عمر و غیره و دلالت دارد بر آنکه افضل ست از ایشان حدثنا ...
... عن ابن عباس رضی الله عنهما قال انی لواقف فی قوم ... عمر بن الخطاب ...
... رحمت ... مغفرت ...
... قال ... کنت اسمع رسول الله صلی الله علیه وسلم ...
... حدثنا محمد بن یزید الکوفی ... عن عروة بن الزبیر ... سالت عبد الله بن عمرو ... رسول الله صلی الله علیه وسلم ...
... عقبة بن ابی معیط ... رسول الله صلی الله علیه وسلم ...

الجزء الثامن من شیخ الاسلام — کتاب الصوم

باب ما یکره من ... رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ...
... حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابو عوانة ... عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما قال ما صام
النبی صلی الله علیه وآله وسلم شهرا کاملا ... غیر رمضان ... ویصوم حتی یقول القائل لا والله لا یفطر ...
... حدثنا عبد العزیز بن عبد الله ... عن حمید الطویل انه سمع انسا یقول
کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یفطر من الشهر حتی یظن ان لا یصوم منه ... ویصوم حتی یظن ان لا یفطر منه شیئا ...

مردا و دو منه پس شتر یا ده خود را در گردن آنحضرت حضرت عقبه بن معیط آن دید پس خفه کرد آنحضرت را آن یا ر جه سخت تیار ابو بکر

دفع منه پس آمد ابو بکر تا آنکه دور کرد چادر را از گردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم فقال اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله و قد جاءکم بالبینات من ربکم

آیا میکشید مردی را که میگوید پروردگار من الله است وقد جاءکم بالبینات من ربکم در تحقیق آمده است پیش شما بدلائل ظاهره از پروردگار

شما گفتند که ابو بکر افضل است از مومن آل فرعون که در باب موسی علیه السلام بفرعون مثل این کلام گفته بحضرت یاد موسی را

این قول با آنکه ابو بکر چنانکه بحضرت داد و بقول بحضرت یاد داد و بفعل عجب است ازین قائل که بتفضیل ابو بکر بر مومن آل فرعون تقیید شما مقرر

بصورت کرد رضی الله عنه افضل است بعد از پیغمبران بهر که باشد از امم سابقه رضی الله عنه و ارضاه **باب** مناقب عمر بن الخطاب

ابی حفص القرشی العدوی ابی حفص کنیت اوست و فاروق لقب او و لقب کرده آنحضرت او را چنانکه ابن ابی شیبه روایت کرده در تاریخ

فتبری محمد ابن کثاب او را این لقب ملقب کرده و بعضی گویند جبرئیل این لقب آورده و قریشی رضی الله عنه و نسب آنحضرت در عدی بن

کعب میرسد ابن خطاب بن نفیل بن عبد العزی بن رباح بن عبد الله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب است **حدثنا** حجاج

منهال قال حدثنا عبد العزیز بن الماجشون قال حدثنا محمد بن المنکدر عن جابر بن عبد الله قال قال النبی صلی الله علیه وسلم رایتنی دخلت الجنة گفت

جابر بن عبد الله انصاری فرمود پیغمبر دیدم من خود را در آنکه بهشت رفتم فاذا انا بالرمیصاء امراة ابی طلحة پس ناگاه من دیدم بستر

زوج ابی طلحه بر سیدی انس بن مالک که مسما است رمیصاء و رمیصاء نامش ام سلیم سهله بنت ملحان انصاریه است که او را

رمیصا میگفتند از جهت رمصی یعنی چرکی که در چشم او می بود وسمعت خشفة فقلت من هذا فقالوا هذا بلال و شنیدم آواز پایی گفتم کیست این فقالوا

هذا بلال پس گفت یعنی جبرئیل این بلال است قسطلانی گفته که محتمل است که قائل جبرئیل باشد خشفه [illegible] و حرکت

در قاموس گفته خشفه بسکون معجمه است و بفتح آن قسطلانی گفته که معنی آواز نرم است یا آواز پایی در رفتن و رایت قصرا بفنائه جاریة

و دیدم در بهشت قصری که بجانب آن دختریست فقلت لمن هذا پس گفتم برای کیست این قصر فقال لعمر بن الخطاب پس گفت

برای عمر بن خطاب قائل جبرئیل است یا غیر او از فرشتگان در فتح گفته و در بعضی نسخ قالت یعنی جاریه فاردت ان ادخله فانظر الیه

پس خواستم که در آیم در آن قصر را و بینم او را فذکرت غیرتک پس بیاد آوردم غیرت ترا یا ابن خطاب پس نقال عمر بابی و امی یا رسول

الله علیک اغار پس گفت عمر بدر و مادر من ای رسول خدا از تو غیرت میکنم آیا قیاس عبارت آنست که گفته شود

اعلیه اغار پس قسطلانی گفته که این باب قلب است کرمانی گفته علیک متعلق باغار نیست بلکه تقدیر آنست که استعلیا علیک اغار

میکنند بر قیاس در نفی این عبارت باشد پوشیده نماند که جواب آنحضرت حکم رضی منزل دارد بلکه مراد ابن ابی حمزه است یعنی شیء

ذاره و واقع است در نفس الامر **حدثنا** سعید بن ابی مریم قال حدثنا اللیث قال حدثنی عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی

سعید بن المسیب ان ابا هریرة قال گفت ابن شهاب زهری خبر داد مرا سعید بن مسیب که تحقیق ابو هریره گفت بینا

نحن عند رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ قال بینا انا نائم رایتنی فی الجنة

ناگاه فرمود در میان آنکه من خوابیده ام دیدم خود را در بهشت فاذا امراة تتوضأ الی جانب قصر پس ناگاه دیدم زنی را میکند

وضو بطرف قصری در بهشت آن زن وضو شرعی است تا ازین بخلاف خواب بود یا محض شستن دست و روی است تا زیادت شود نور [illegible]

حسن و جمال قسطلانی گوید این زن ام سلیم بود و وی در نبوت در قید حیات بود فقلت لمن هذا القصر فقالوا لعمر پس گفتم برای

این قصر گفتند عمر راست فذکرت غیرته فولیت مدبرا پس گفتند فرشتها برای عمر است پس یاد کردم غیرت عمر را پس گشتم و حال آنکه پشت

آنرا فبکی عمر پس گریه کرد عمر از شنیدن این قصه از غایت سرور و اشتیاق آن وقال اعلیک اغار یا رسول الله آیا بر تو ای رسول [illegible]

نابرده تا غرق بی آب مانده است آنحضرت بی خود است لبیک شب بیک حال نه بود از خواب و بیداری چنانکه او بیک حال نه بود از صوم و افطار

قال سلیمان عن حمید انه سال انس بن مالک فی الصوم گفت سلیمان که ظاهرا ابو خالد الاحمر است چنانکه بعد ازین بیاید یا غیر وی از حمید طویل که پرسید انس را در حقیقت صوم آنحضرت پس روی جواب داد بحدیث مذکور **حدثنا** محمد بن سلام قال حدثنا ابو خالد الاحمر سلیمان بن حیان قال اخبرنا حمید قال سالت انس بن مالک رضی الله عنه عن صیام النبی گفت حمید پرسیدم انس را از روزه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم قال ما کنت احب ان اراه من الشهر صائما الا رایته گفت دوست نداشتم که ببینم آنحضرت را در روزه دار گر آنکه میدیدم صائم و لا مفطرا الا رایته نه بودم که خواسته باشم که ببینم او را ناروزه دار گر آنکه میدیدم مفطر و لا من اللیل قائما الا رایته و نخواستم که ببینم او را از شب قائم بنماز گر آنکه میدیدم او را [illegible] و لا نائما الا رایته [illegible]

[illegible] حریرة الین من کف رسول الله [illegible] جامه ابریشمی را نرمتر از کف دست پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و لا شممت [illegible] عنبرة اطیب رائحة من رائحة رسول الله و نشمیدم [illegible] الزهری بود از بوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم **باب** حق الضعیف فی الصوم [illegible] حواید و تکلیف کردن و ترک افطار موجب [illegible] **حدثنا** اسحق بن راهویه قال اخبرنا [illegible] محمد بن اسمعیل [illegible] قال حدثنا الاوزاعی قال حدثنی یحیی بن ابی کثیر قال حدثنی ابو سلمة قال حدثنی عبد الله بن عمرو بن العاص قال دخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عبد الله بن عمرو عاص در آمد بر من پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فذکر الحدیث [illegible]

[illegible]

آنحضرت درین قصر بلاحظه غیرت عمر برای چیست گوئیم والله اعلم انما بجهت باشد که درین قصر حوران که در بهشت اند ماند ازواج عمر خواسته
بوده باشند و درست که گوئیم مدخانه خالی کسی درآمدن روا نیست وصاحب خانه برین غیرت داشته باشد **حدثنا** محمد بن الصلت ابو جعفر
الكوفي قال حدثنا ابن المبارك عن يونس عن الزهري قال اخبرني حمزة عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بينا انا نائم شربت
بتحقیق رسول خدا فرمود میان آنکه من خوابیده ام نوشیدم یعنی اللبن معناه شیر را حتى انظر الى الري يجري في ظفري او في اظفاري
تا آنکه می بینم سیرابی که روان میشود در ناخن من یا در اظفار من شک راوی ست ثم اعطيت عمر فقالوا ما اولته يا رسول الله
قال العلم پس دادم عمر را پس گفتند حاضران چه تعبیر کرده ای رسول خدا آن را فرمود تاویل آن علم ست **حدثنا** محمد بن عبد الله
بن نمير قال حدثنا محمد بن بشر قال حدثنا عبيد الله قال حدثني ابو بكر بن سالم عن سالم عن عبد الله بن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال
اريت في المنام اني انزع بدلو بكرة على قليب تحقيق پيغمبر خدا فرمود دیدم در خواب تحقیق من میکشم دلوی که بچرخ
آویخته اند بر چاهی بکره بفتح موحده و کاف هر دو جائزست کسر اول و ضم آن و سکون ثانی چرخی گرد که دلو را آویزند بکره بسکون
کاف یعنی ماده شتر هم آمده و مراد آنست که میکشیدم آب بدلوی که ماده شتر میکشد بهر تقدیر دلو منسوبست به بکره فجاء ابو بكر فنزع
ذنوبا او ذنوبين نزعا ضعيفا پس آمد ابو بکر بر سر چاه پس کشید یک دلو یا دو دلو کشیدنی سست والله يغفر له و خدای بخشدا و را
فجاء عمر بن الخطاب فاستحالت غربا پس آمد عمر بن خطاب پس گشت آن ذنوب دلوی کلان فلم ار عبقريا يفري فريه
پس ندیدم مرد قوی را که عمل میکند عمل عمر حتى روي الناس وضربوا بعطن تا آنکه سیراب شدند مردم و زدند خود را بجای نشاندن شتر
بر کنار آب قال ابن جبير العبقري عتاق الزرابي گفته است ابن جبیر در تفسیر عبقری خیار زرابی است بتقدیم الزای علی الراء یعنی بهترین
آنست وقال يحيى الزرابي الطنافس لها خمل رقيق مبثوثة كثيرة و گفت یحیی زرابی بساطهاست که مر او را پرزهای باریک ست گسترده
شده و بسیار است وهو سيد القوم اعني العبقري وآن سید و مهتر قوم ست یعنی انیمعنی که ابن جبیر گفته اصل لغت ست و مراد اینجا
از عبقری سید قوم ست **حدثنا** عبد العزيز بن عبد الله قال حدثنا ابراهيم بن سعد ح و حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا يعقوب
بن ابراهيم قال حدثنا ابي عن صالح عن ابن شهاب قال اخبرني عبد الحميد ان محمد بن سعد بن ابي وقاص اخبره
مروی ست از ابن شهاب که گفت خبر داد مرا عبد الحمید بن عبد الرحمن که بتحقیق محمد بن سعد بن ابی وقاص خبر داده عبد الحمید را ان
اباه قال استاذن عمر بن الخطاب على رسول الله صلى الله عليه وسلم بتحقیق پدر او سعد بن وقاص گفت طلب کرد اذن درآمدن عمر بن
خطاب بر رسول خدا وعنده نسوة من قريش يكلمنه و نزد آنحضرت زنان از قریش بودند که سخن میکردند آنحضرت را و بسیار میکردند
عالية اصواتهن على صوته بسیار میکردند سخن را و طلب میکردند نفقهای خود را طلب میکردند از آنحضرت نفقه زیاده بر آنچه مقرر فرموده و آنها
ازواج مطهرات بوده اند در حالیکه بلند کننده اند آوازهای خود را بر آواز آنحضرت فلما استاذن عمر بن الخطاب قمن فبادرن الحجاب
پس هرگاه استیذان کرد عمر و شنیدند آواز او را برخاستند از پیش آنحضرت زود و گرفتند پرده را فاذن له رسول الله صلى الله عليه وسلم
پس اذن کرد عمر را رسول خدا و درآمد عمر و رسول الله صلى الله عليه وسلم يضحك و پیغمبر خدا خنده میکرد فقال عمر اضحك الله
سنك يا رسول الله پس گفت عمر بخنداند ترا خدا دندان ترا ای رسول خدا یعنی خوش دارد ترا خدا فقال النبي صلى الله عليه وسلم
عجبت من هؤلاء اللاتي كن عندي فرمود پیغمبر خدا عجب کرده ام ازین زنانی که بودند نزد من فلما سمعن صوتك ابتدرن الحجاب
پس هرگاه شنیدند آواز ترا زود گرفتند پرده را از ترس تو فقال عمر فانت احق ان يهبن يا رسول الله پس گفت عمر پس تو
سزاوارتری باین که بترسند ترا ای رسول خدا ثم قال عمر يا عدوات انفسهن پس گفت عمر ای دشمنان ذاتهای خود

الجزء الثامن شیخ الاسلام | كتاب الصوم

باب حق الجسم في الصوم که حق بدن که در صوم
نفل بست از عدم وصال و موالات شادی در آن
که ضعف آید و در تفسیر الکفل باعث کسل و ملال گردد
حدثنا ابن مقاتل محمد مروزی قال اخبرنا عبد الله
بن مبارک مروزی قال اخبرنا الاوزاعي عبد الرحمن
بن عمرو قال حدثني يحيى بن ابي كثير قال حدثني ابو سلمة
بن عبد الرحمن قال حدثني عبد الله بن عمرو بن العاص
قال لي رسول الله گفت عبد الله بن عمرو گفت مرا
پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم يا عبد الله الم
اخبر انك تصوم النهار وتقوم الليل آیا خبر داده نشده ام
من که تو روزه میداری هر روز و بیدار می باشی هر شب
مقصود ازین کلام تهدید ست فقلت بلى پس گفتم چنان است
که میفرمائی یا رسول الله قال فلا تفعل فرمود پس
مکن آنچنان صم وافطر روزه دار و هم افطار کن
وقم ونم و شب خیز و خواب هم کن فان لجسدك
عليك حقا زیرا که مر تن ترا بر تو حق ست که در تعب
نیندازی وان لعينك عليك حقا و تحقیق مر چشم ترا
بر تو حق ست که خواب کنی که لابد است و آرام ورزی وان
لزوجك عليك حقا وان لزورك عليك حقا
ان بحسبك ان تصوم من كل شهر ثلاثة ايام بتحقیق
کافی ست ترا که روزه داری از هر ماه سه روز باسکه
موحده در اول که حسبک زائد ست و بعضی مفتوح جرّ
اسکان نیز آمده فان لك بكل حسنة عشر امثالها
زیرا چه مر ترا است بهر نیکی که میکنی ده مانند آن فاذا
بستوین روزه یعنی نسخ بنون آمده و در اول تصحیح
جمهور ست ذلك صيام الدهر كله پس درین هنگام
که یک نیکی بده مانند باشد آن روزه سه روز از ماه
روزه تمام روزگار ست چه هر ماه سی عشره است
و از هر عشره روزی یک روز کفایت ست و در
باب آینده واضح گردد فشددت على نفسي فشدد
علي پس سخت گرفتم بر نفس خود یا اولیا طاقت خود
بر مزید پس سخت گرفت آن حضرت با گران شد
بر من شدد بلفظ معروف و مجهول هر دو روایت

الجزء الثامن من شيخ الاسلام — كتاب الصوم

آنحضرت ولا تفحص رسول الله صلى الله عليه وسلم آيا مي رسيد تو قير ميكنيد مراد تعظيم ميكنيد رسول خدا را فقل لعبارات

سوا فظ من رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفتند زنان آري تو چنين است تو درشت خوئي و سخت دلي نسبت برسول الله

و افظ اسم تفضيل بمعنى اصل فعل است تا صحيح ذم بلى ان آنكه در آنحضرت اعلا درشت خوئي و غلظت بود و قال الله تعالى ولو كنت فظا

غليظ القلب لانفضوا من حولك يعني اگر بودي تو درشت خوئي سخت دل هر آئينه مردم ميگريختند از گرد تو كما قال الكرماني قسطلاني گفته

اسم تفضيل بمعنى خود نيست باين آيه كريمه كه نفي درشتي خوئي ميكند بمعنى آنست كه اين صفت لازم ذات آنحضرت نبود بلكه در بعضي احوال چنانكه

نزد انكار منكران و درشت حال آنحضرت تظاهر ميشد غضب و درستي رعايت كرد و انكار آنحضرت جيش كي اما صبر را بيا

از حقوق خدا و زيادتي در عمر ازين صفت آن بود كه مبالغه ميكرد در زجر از منكرات و در طلب مندوبات در هر صعوبت دانسته اند

و صورت او نيز صعب افتاد و لهو از اينجاست كه آنحضرت فرمود شيطان ميگريزد از سايه عمر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم

ايه يا ابن الخطاب امر ميفرمود رسول خدا باز داشتن خود را از طلب زيادتي اين زنان ايه بكسر همزه و سكون تحتيه و كسر

روايات ايها بنصب و تنوين و ايه بنصب بي تنوين بمعني امر ميكند كذا قالوا در قاموس گفته ايه بكسر همزه

استزاده و استطاق است و بي تنوين كلمه زجر است بمعنى بس كن و گويند بر كسر است و قسطيه كلمه موصول آن

امرست بسكون والذي نفسي بيده ما لقيك الشيطان سالكا فجا قط سوگند بكسي كه ذات من بدست قدرت اوست ملاقات نميكند

شيطان در حالي كه رونده است كوچه را هرگز الا سلك فجا غير فجك مگر آنكه رفته است كوچه را غير كوچه تو از هيبت تو

محمول بر ظاهرست بعضي گفته اند كه اين قول از قبيل ضرب المثل است و معني آنست كه عمر راهي كه شيطان ميرود

بلكه دائم براه سداد و هدايت رفته و مخالفت هر چه آن اراده است ميكند شيطان قاضي عياض گفته معنى اول

مستلزم عصمت عمر نيست كه آن خاص انبياست بلكه بمعنى محفوظ است از يافتن بر معصيت ...

محمد بن المثنى قال حدثنا يحيى عن اسماعيل قال حدثنا قيس قال قال عبد الله بن مسعود ما زلنا اعزة منذ اسلم عمر گفت

عبد الله بن مسعود هميشه بوديم با اسلام ان عزيز در دين از وقتي كه اسلام آورد عمر و اسلام عمر بعد از سي مرد

گر گفته اللهم اعز الاسلام بابي جهل او بعمر بن الخطاب خداوندا قوي گردان اسلام را بابي جهل يا بعمر بن الخطاب ترمذي

صحيح و نيز تصحيح كرده آنرا ابن حبان اللهم اعز الاسلام باحب هذين الرجلين بابي جهل او بعمر فكان احبهما اليه عمر

خدا عمر و ابن ابي شيبه از حديث ابن مسعود آورده كان اسلام عمر عزا و اسلام عمر عزتي و قوتي در دين

در مكه بمدينه كه بالا بياري در دين و اميري او رحمت خدا اسلام و اهل اسلام ... فلما اسلم قاتلهم حتى تركونا فصلينا

قدرت نداشتيم نماز كردن را گرد بيت الله تا آنكه اسلام آورد عمر ... ابن سعد از حديث صهيب آورده گفت

مشركان ... حدثنا يحيى بن سليمان قال حدثني ابن وهب قال اخبرنا عمر بن محمد ان زيد بن عبد الله

سمع ابن عباس يقول ... ابن ابي مليكة شنيد ابن عباس را ميگفت وضع عمر على سريره ...

يدعون و يصلون ... در حالي كه دعا ميكنند و نماز ميگزارند بر وي ...

... فترحم على عمر ...

... ما خلفت احدا احب الي ان القى الله بمثل عمله منك ...

حدثنا ...

منقبة ... عبد الله بن عمرو ... ميگفت ...

باب صوم الدهر ...

... حديث ... صيام الدهر ...

... كان يقول والله لاصومن النهار ولاقومن الليل ما عشت ...

... قال انك لا تستطيع ذلك ...

صم من الشهر ثلاثة ايام ...

خدا را بقل عمل منت جانمد عمل ایرا از تو یعنی دوست ترا از تو وانی لأظن ان يجعلك الله مع صاحبيك و سوگند بخدا تحقیق من بودم

گمان میکنم این را که بگرداند ترا خدا با دو یار تو که محمد رسول الله و ابو بکر صدیق در بهشت یا در قبر والاول المعقول و حسبنا کثیرا اسمع

النبي صلى الله عليه وسلم ميار این را تحقیق بودم که بسیاری شنیدم پیغمبر خدا را که ... انی را بفتح همزه و کسر آن خوانده اند بر تقدیر فتح مفعول

حسبت است و بر تقدیر کسر استیناف تعلیلی است بر تقدیر یعنی آنست که این علم من که با دو یار در بهشت یکجا کند این ست که در دنیا همیشه یکجا بوده

وانکه بگر ... جئت انا وابو بکر وعمر ... دخلت انا وابو بکر وعمر ... آمدم من با ابو بکر و عمر ... و بیرون آمدم

من با ابو بکر و عمر حدثنا مسدد قال حدثنا يزيد بن زريع حدثنا سعيد بن ابي عروبة قال وقال لي خليفة گفت مولف و گفته مرا

خليفه که یکی از مشایخ مولف است حدثنا محمد بن سواء و کهمس بن المنهال قالا حدثنا سعيد عن قتادة عن انس بن مالك قال صعد النبي

صلى الله عليه وسلم الى احد گفت انس بن مالک بر آمد پیغمبر خدا بر کوه احد ومعه ابو بكر وعمر وعثمان فرجف بهم پس با آنحضرت این سه یار بودند پس

لرزید کوه با ایشان فضربه برجله فقال اثبت احد پس زد او را بپای خود و فرمود بجای خود باش پس آمد فما عليك الا نبي او صديق

او شهيدان یعنی نیست بر تو مگر پیغمبر خدا و صدیق و شهید و در روایتی شهیدان ست که آن عمر و عثمان باشد و بر تقدیر واحد مراد جنس شهید ست

و کلمه او بمعنی واو ست حدثنا يحيى بن سليمان قال حدثني ابن وهب قال حدثني عمر هو ابن محمد ان زيد بن اسلم حدثه عن ابيه

بن اسلم حدیث کرده است عمر را که پسر محمد است از زید پسر اسلم مولای عمر بن خطاب قال سألني ابن عمر عن بعض شأنه يعني عمر گفت اسلم

پرسید مرا عبد الله بن عمر بن خطاب از بعضی صفات او یعنی صفات عمر بن خطاب فاخبرته پس خبر دادم عبد الله بن عمر را فقال ما

رأيت احدا قط بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم من حين قبض پس گفت ابن عمر ندیدم هیچ کس را هرگز بعد از رسول خدا از وقتی که

قبض کرده شده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی غیر آنحضرت را درین صفات ... آنحضرت ... قبض ظاهر

است كان اجد واجود حتى انتهى من عمر بن الخطاب ... احوال عمر بن خطاب تا آنکه آخر رسید

عمر او وفات یافت حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زيد عن ثابت عن انس ان رجلا سأل النبي صلى الله عليه وسلم عن الساعة فقال متى الساعة

مرویست از انس بن مالک که مردی پرسید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را از وقت قیامت و گفت کی ست قیامت این مرد ذو الخویصره است

یعنی گفته اند ابو موسی اشعری ست قال وماذا اعددت لها فرمود چه چیز آماده کرده قیامت را که موجب رستگاری تو باشد قال لا شيء الا اني

احب الله ورسوله گفت هیچ چیز آماده نکرده ام مگر آنکه دوست میدارم خدا و رسول خدا را یعنی بر همین عمل خود که از کمال اخلاص ست وثوق دارم

قال انت مع من احببت فرمود تو با کسی باشی که دوست داری او را یعنی این عمل تو تنها بسنده و کافی ست برای رستگاری و اجر آخرت

قال انس فما فرحنا بشيء فرحنا بقول النبي صلى الله عليه وسلم انت مع من احببت گفت انس بن مالک پس خوشحال نشدیم به هیچ چیزی

مثل فرحت بالفرموده پیغمبر خدا که تو با کسی باشی که دوست داری او را قال انس فانا احب النبي صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر

گفت انس من دوست میدارم پیغمبر خدا را و ابو بکر و عمر را وارجو ان اكون معهم بحبي اياهم هم امید دارم اینکه باشم با ایشان بسبب

دوست داشتن من ایشان را وان لم اعمل بمثل اعمالهم اگر چه عمل نکرده ام مانند عملهای ایشان حدثنا يحيى بن قزعة قال

حدثنا ابراهيم بن سعد عن ابيه عن ابي سلمة عن ابي هريرة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم لقد كان فيما قبلكم من الامم ناس محدثون

تحقیق بوده در جمعی که پیش از شما بودند از امتهای پیغمبران جمعی مردم محدثان بضم میم و حا و تشدید دال مفتوح یعنی جمعی بودند که الهام

میشد ایشان را یعنی در دل ایشان علمی حاصل میشد پیش از آنکه اعلام کرده شوند گویا حدیث کرده است کسی با ایشان یا القا میشد آوازی بر زبان

ایشان جاری میشد همچنین تفسیر کرده است قسطلانی بعضی گویند محدث بمعنی کامل العقل ست بعضی گویند محدث آنکه هر چه در گمان آید

[illegible]

روزه را مانند صوم دهر فرمود و تصریح شده که صوم دهر فرمود

با اصام من صام الدهر دانسته شد که صوم دهر فرمود

شارع غالبا و مؤید ست این را آنچه در بعضی روایت

آمده صم ثلاثة ايام ولك اجر ما بقي و صم يومين ولك اجر

ما بقي و صم ثلاثة ايام ولك اجر ما بقي ... اند که چون

چون نیت عبد الله صوم دهر بود و خود منع فرمود

از ان باقی و دانست اجر نیت کل را بالتعليل عمل را

باین ظاهر میشود معنی حدیث نیت المؤمن

خیر من عمله ... نیت مساوات

[illegible]

صادق باشد و تخصيص عمر رضي الله عنه باين صفت از جهت كثرت وقوع اين معنى است مر او را چنانكه در شان عمر ثابت
ذريت فانه عمر پس اين تخصيص است نه شك و تحقيق آنكس مراد است و اگر قول وي در اصل صيغه شرطيه
بلى شك و تردد نيست بلكه براى تاكيد است چنانكه ميگويند اگر مرا صديقى هست ان فلانى است مرادش اينكه كمال صداقت
فلانست و مرتبه او را بالا ميبرد باشد ... اين است كه افضل اين امت است ... كسى باين صفت باشد
حدثنا يحيى بن قزعة حدثنا ابراهيم بن سعد عن ابيه عن ابي سلمة عن ابي هريرة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم لقد كان فيمن
كان قبلكم من بني اسرائيل رجال يكلمون من غير
ان يكونوا انبياء ... بيشك بودند پيش از شما از بنى اسرائيل مردانى كه كلام كرده ميشدند از غيب ... از آنكه باشند پيغمبران ... بى آنكه پيغمبر باشند
فان يكن من امتي منهم احد فعمر ... پس اگر باشد از امت من از ايشان يكى پس عمر است
قال ابن عباس رضي الله عنهما من نبي ولا محدث ... گفت ابن عباس ... حضرت حق تعالى ...
حدثنا عبد الله بن يوسف حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب وابي سلمة بن عبد الرحمن قالا سمعنا ابا هريرة يقول
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بينما راع في غنمه ... گفتند سعيد بن مسيب و ابو سلمه بن عبد الرحمن ... شنيديم ابو هريره را
ميگفت فرمود رسول خدا در اثناى آنكه شبانى در گله خود بود ... تاخت گرگ پس گرفت از آن گله گوسپندى را
فطلبه الراعي فالتفت اليه الذئب ... پس طلب كرد شبان آن را ... پس التفات كرد بسوى او گرگ پس گفت
من لها يوم السبع يوم ليس لها راع غيري ... پس كيست مر او را روز سبع روزى كه نيست مر آن را شبانى غير من
فقال الناس سبحان الله ... پس گفتند مردم تعجب كنان ... فقال النبي صلى الله عليه وسلم فاني اومن به وانا وابو بكر وعمر
... ابو بكر و عمر ... اين حديث ... ايمان ... ابو بكر ...
... در مناقب ابى بكر ... عبد الله بن يوسف ...
... در مناقب ابى بكر ... در روايت خود ذكر كرده ...
... حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب قال اخبرني
ابو امامة بن سهل بن حنيف عن ابي سعيد الخدري قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول بينا انا نائم رأيت
... رسول خدا ... رأيت الناس عرضوا علي وعليهم قمص ... ديدم مردم را ...
... فمنها ما يبلغ الثدي ومنها ما يبلغ دون ذلك ...
وعرض علي عمر وعليه قميص اجتره ... و عرض كرده شد بر من عمر ...
... قالوا فما اولته يا رسول الله قال الدين ... گفتند ... تعبير كرده اين پيراهن را ...
... پيراهن دين است ...
... اين حديث ...
... تفضيل ... پيراهن ...

الجزء الثالث من شيخ الاسلام
كتاب الصوم

... حضرت ...
... قصود لا تفطر ...
...
...
من قلت ...
صوم ... داود ... گفت عبد الله
... كان يصوم يوما ويفطر يوما ...
...
ولا يفر اذا لاقى ...
...
... گفت عبد الله
...
...
... عطاء لا ادري كيف ذكر صيام الابد ...
...
...
قال النبي فرمود پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم
لا صام من صام الابد ...
...
...
...
... عائشة رضي الله عنها ...

الصلت بن محمد قال حدثنا اسمعيل بن ابراهيم قال حدثنا ايوب عن ابن ابی مليكة عن المسور بن مخرمة قال لما طعن عمر جعل يألم
روایت است از مسور بن مخرمه گفت هرگاه مجروح کرده شد عمر گشت که دردناکی میکند فقال له ابن عباس وكأنه يجزعه پس گفت مر او را
ابن عباس و گویا تسلی میکرد او را چنانکه مجروح میکند یا از جزع او میکند این گفتار یا امير المؤمنين ولئن كان ذاك ای امیر المؤمنین نیست
بر این کار اندیشه مکن و در روایتی ... ولا كان ذلك یعنی نیست موت باین زخم یا نیست چیزی که می ترسی یا عذابی ... اول مناسب
سوق کلام ابن عباس است لقد صحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم فاحسنت صحبته بتحقیق صحبت داشتی رسول خدا را پس نیکو کردی
صحبت آنحضرت را ثم فارقته وهو عنك راض پس جدا گردی آنحضرت را و حال آنکه او از تو راضی بود ثم صحبت ابا بكر فاحسنت
صحبته ثم فارقته وهو عنك راض پس صحبت داشتی ابوبکر را پس نیکو داشتی صحبت او را و حال آنکه او از تو راضی بود ثم صحبت
صحبتهم ... صاحب است فاحسنت صحبتهم پس صحبت داشتی یاران آنحضرت و یاران ابوبکر را پس نیک
صحبت داشتی ایشان را ... جمع است ... گویا مراد از جمع ما فوق واحد است ... یا ...
... صحبتهم ... جمع ... مسلمانان ...
کرده و صحبت واقع شده ... ولئن فارقتهم لتفارقنهم وهم عنك راضون و اگر مفارقت کردی
ایشان را ... فقال اما ما ذكرت من صحبة رسول الله صلى الله عليه وسلم ورضاه
پس گفت عمر ... فانما ذاك من من الله تعالى من به على پس ...
... واما ما ذكرت من صحبة ابى بكر ورضاه فانما ذاك من من الله جل ذكره من به على
... واما ما ترى من جزعى فهو من اجلك واجل
اصحابك و اما چیزی که می بینی ... از جهت ... تو ...
... والله لو ان لى طلاع الارض ذهبا ...
... طلاع الارض ... لافتديت به من عذاب الله
قبل ان اراه ... از عذاب خدا ...
... قال حماد بن زيد حدثنا ايوب عن ابن ابى مليكة عن ابن عباس قال دخلت على عمر بهذا ...
... ابن ابی ملیکه مسور بن مخرمه ... حديث ...
... حدثنا يوسف بن موسى قال حدثنا ابو اسامة
قال حدثني عثمان بن غياث قال حدثنى ابو عثمان النهدى عن ابى موسى قال كنت مع النبى ... گفت ابوموسی بودم من با پیغمبر صلى الله عليه
وسلم فى حائط من حيطان المدينة در بوستانی از بوستانهای مدینه فجاء رجل فاستفتح فقال النبى صلى الله عليه وسلم افتح له
پس آمد مردی و طلب کشادن در بوستان کرد پس فرمود پیغمبر خدا بکشا در مر او را وبشره بالجنة و بشارت ده او را به بهشت ففتحت
له فاذا ابو بكر فبشرته بما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فحمد الله پس کشادم مر او را ناگاه ابوبکر بود پس بشارت دادم او را ...
رسول خدا پس ستایش کرد ابوبکر خدا را ... ثم جاء رجل فاستفتح فقال النبى صلى الله عليه وسلم افتح له وبشره بالجنة ففتحت له
فاذا هو عمر فاخبرته بما قال النبى صلى الله عليه وسلم فحمد الله پس آمد مردی دیگر و طلب کشادن در باغ کرد پس فرمود پیغمبر خدا
بکشا در مر او را پس کشادم برای او پس ناگاه عمر بود پس خبر دادم او را ... پیغمبر خدا پس ستایش کرد عمر خدا را

ثم ستفتح رجل آخر فقال لی افتح له وبشره بالجنة علی بلوی تصیبه پس طلب فتح کرد مردی گفت پس فرمود مرا که بکشا در برای او و بشارت ده او را به بهشت بسبب بلائی که میرسد او را وصبری میکند بران و آن شهادت اوست رضی الله عنه از دست ستمگاران فحمدت
الله ثم قال الله المستعان پس ناگاه عثمان بود پس خبر دادم او را بآنچه فرموده بود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم پس شکر گزار خدا شد بر این مژده و گفت الله المستعان و گفت خداست مددطلب کرده شده بر صبر بر شدائد آن حدثنا
حدثنا یحیی بن سلیمان قال حدثنی ابن وهب قال اخبرنی حیوة قال حدثنی ابو عقیل زهرة بن معبد انه سمع جده عبد الله بن هشام قال
کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم گفت عبد الله بن هشام بودیم با پیغمبر خدا و او گرفته بود دست عمر بن الخطاب
و آنحضرت گرفته بود دست عمر بن خطاب را و این دلیل کمال محبت است و ناشی از فرط محبت و این حدیث طول دارد و مولف درینجا
کوتاه کرده بر همین جزو تمام آمده در ایمان و نذور
باب مناقب عثمان بن عفان ابی عمرو القرشی رضی الله عنه عثمان بن عفان
بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف است کنیت او ابو عمرو و ابو عبد الله و لقب او ذو النورین روایت کرده است خیثمه
در فضائل صحابه از حدیث علی بن ابی طالب رضی الله عنه که ذکر کرده شد عثمان را پس گفت وی مردیست که میخوانند او را ذو النورین
در آسمان و این ساکت با سناد خود با معاذ این آمده است در وجه تسمیه او بذی النورین لقب گفته اند که معلوم نشده که احدی زوج دختر پیغمبر
کرده باشد و مشهور این است و بعضی گویند نام نهاده شد ذو النورین بجهت آنکه هر شب در قیام لیل میخواند یک ختم قرآن میکرد و قرآن نور است
و قیام لیل نوری دیگر و بعضی گویند که او را در بهشت نزد درآمدن میدرخشد و برق نور و هر یک ازین معانی منافات دیگری ندارد
جامع این هر سه معنی بود و بطریقی دیگر است وقال النبی صلی الله علیه وسلم من یحفر بئر رومة فله الجنة فحفرها عثمان
و فرمود پیغمبر خدا کسی که بکند چاه رومه بضم رای و سکون واو و فتح میم پس مر او راست بهشت پس کند آنرا عثمان و این حدیث را موصول
در کتاب وقف در باب اذا وقف ارضا او بئرا آورده وقال من جهز جیش العسرة فله الجنة فجهزه عثمان و فرمود کسی که ساز لشکر عسرت
مر او راست بهشت و این لشکر غزوه تبوک بود و آن لشکر را عسرت گویند بسبب تنگی حال و سامان لشکر کشی نمود آنحضرت پس سامان کرد
او را عثمان رضی الله عنه هزار دینار صرف نمود و سامان کرده است وقال الکرمانی فی تجهیزه قیل انه جاء بالف دینار
الی النبی صلی الله علیه وسلم بالف دینار ذکر کرده است این را امام احمد ترمذی از حدیث عبد الرحمان بن سمرة و قصه تجهیز آنکه
روایت کرده اند این هر دو عشره ازروایت عبد الرحمن بن خباب سلمی حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد عن
عن ایوب عن ابی عثمان عن ابی موسی ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل حائطا پیغمبر خدا درآمد در باغ و امر بحفظ باب الحائط
و فرمود مرا بنگهداشتن در باغ که بیگانه درنیاید بی اذن فجاء رجل یستاذن فقال ائذن له وبشره بالجنة پس آمد
مردی بحالی که طلب اذن درآمدن میکرد پس فرمود اذن ده او را و مژده ده به بهشت فاذا ابو بکر پس ناگاه آمد ابو بکر بود ثم جاء
آخر یستاذن پس آمد مردی دیگر بحالی که طلب اذن میکرد فقال ائذن له وبشره بالجنة فاذا عمر ثم جاء آخر یستاذن فسکت هنیهة
پس آمد مردی دیگر بحالی که طلب اذن میکرد پس خاموش کرد اندک زمانی هنیهة بضم ها و فتح نون و سکون تحتیه و فتح ها دوم یعنی اندکی
است ثم قال ائذن له وبشره بالجنة علی بلوی ستصیبه پس فرمود اذن ده او را و بشارت ده او را به بهشت بر بلائی
که خواهد رسید کسی ببینی که آن بلا بود فاذا عثمان بن عفان قال حماد وحدثنا عاصم الاحول وعلی بن الحکم سمعا ابا عثمان
یحدث عن ابی موسی بنحوه گفت حماد بن سلمه که حدیث کرد ما را عاصم احول و علی بن الحکم شنیدند این هر دو ابا عثمان را که حدیث میکرد
از ابی موسی مانند این حدیث وزاد فیه عاصم ان النبی صلی الله علیه وسلم و زیاده کرد درین حدیث عاصم که تحقیق پیغمبر خدا

وما ربطوا فتا ولا بیتوا الاقی قریب است
حدثنا اسحق بن شاهین الواسطی قال حدثنا خالد
بن عبد الله عن بیان عن ... من ماله
بکر فان ابن زید بن عمرو ... قال اخبرنی ابو
بن ... اسامة بن ... قال سمعت
مع ابیک علی عبد الله بن عمر ... رسول
گفت ابو الملیح ابو قلابه با دادم با پدر تو بر عبد الله
پس حدیث کرد ما را عبد الله که تحقیق پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم ذکر له صومی ذکر کرده شد
مر آنحضرت را صوم من پس آمد نزد من پس فرمود
آمد آن حضرت پیش من پس گذاشت که آن
حضرت کسی فرستاد بسوی من و خود ملاقات
کردم در فضائل القرآن بیاید که فرمود آن حضرت
بعد مرا که ملاقات کنم او را پس ملاقات کنم
بالبادیه ... و صحیح است که آمدم آن
حضرت را ... الحدیث بس اختلاف روایت
شاید بسبب تکرار قصه است که یکبار آن حضرت طلبیده
فرمود و یکبار خود آن حضرت تشریف آورده فیها ...
والقیت له وسادة من ادم حشوها لیف
پس انداختم برای آن حضرت تکیه از چرم که درون
آن پوست درخت خرما بود که ریزه آن را پر کرده و
نرم ساخته و تکیه بر ضمیمه کنند بجای بستر
فجلس علی الارض وصارت الوسادة بینی وبینه
بنشست آن حضرت بر زمین و گشت وساده
درمیان من و میان آن حضرت فقال اما یکفیک من کل
شهر ثلثة ایام پس فرمود آیا کفایت نمیکند ترا از
هر ماه سه روز بر اسم روزه قال قلت یا عبد الله
گفتم یا رسول الله نیست درین روایت عرض
... سکوت کرد ...
آن قال خمسا فرمود روزه دار از هر ماه پنج روز
قلت یا رسول الله قال سبعا فرمود هفت روز
قلت یا رسول الله قال تسعا فرمود نه روز قلت
یا رسول الله قال احدی عشرة یازده روز که ظاهر
ازین روایت اختیار ...

كان قاعدًا في مكان فيه ماء قد انكشف عن ركبتيه او ركبته بود آنحضرت نشسته در جائی که دران آب بود بتحقیق کشف کرده بود از هر دو زانوی خود یا از یک زانو شک راویست فلما دخل عثمان غطاها هرگاه در آمد عثمان پوشید زانوی خود را کشف عورت نشود شافعیه گویند که درین حدیث دلیل ست برآنکه زانو عورت نیست الا آنکه ظاهر آنست که نزد آمدن ابوبکر و عمر کشاده بود و پوشیده تا اگر عورت میبودی و حکم زانو در میان ایشان یکسان ست چرا از آمدن عثمان زانو را پوشید در ساق را پوشید باکثرت حیای عثمانی و شهید بودن وی بحیا رضی الله عنه بر تنها پوشیدن زانو که عورت نیست وجهی ندارد مگر آنکه گویند زانو نزدیک تر بعورت بود یا انبهه دلیل نشود

حدثنا احمد بن شبيب بن سعيد قال حدثني ابي عن يونس قال ابن شهاب اخبرني عروة ان عبيد الله بن عدي بن الخيار اخبره ان المسور بن مخرمة وعبد الرحمن بن الاسود بن عبد يغوث گفت ابن شهاب زهری خبر داد مرا عروه که عبید الله بن عدی بن خیار خبر داده است او را که مسور بن مخرمه و عبد الرحمن بن اسود قالا ما يمنعك گفتند مرا این هر دو مسور ابن مخرمه و عبد الرحمن بن اسود چه چیز باز میدارد ترا ای عبید الله بن عدی بن خیار ان تكلم عثمان لاخيه الوليد این که سخن کنی و بگوئی عثمان را از جهت برادر او که ولید ست ولید برادر رضاعی عثمان بود در فتح الباری از تاریخ طبری نقل کرده که عثمان رضی الله عنه سعد بن ابی وقاص را که از عشره مبشره است والی کوفه کرده بود و عبد الله بن مسعود را بر بیت المال روزی سعد قرض از عبد الله بن مسعود طلبید و وی درادای قرض از بیت المال مضایقه کرد و بیکدیگر خصومت کردند عثمان سعد را عزل کرد اما ناگوار شد حق بعبد الله بن مسعود مضایقه کرد و بجای او ولید بن عقبه بن ابی معیط را فرستاد و بعد فقد اكثر الناس فيه پس بتحقیق بسیار سخن کرده اند مردم شوریده اند در ولید بسبب شورش مردم آن بود که وی نماز صبح را چهار رکعت گذارد و بعد از ان روی بمردم کرد و گفت من آیا زیاده بر چهار رکعت میگذارم و وی در ان وقت مست شراب بود و کس از اهل کوفه آمده نزد عثمان گواهی داد یکی گفت من دیدم که شراب میخورد دیگری گفت من دیدم که قی کرد شراب را

فقصدت لعثمان حتى خرج الى الصلوة پس قصد کردم ملازمت عثمان را و قتیکه برآمد برای نماز فقلت ان لي اليك حاجة وهي نصيحة لك گفتم او را بتحقیق مرا بسوی تو حاجتی ست و آن حاجت خیر خواهی ست مر ترا قال يا ايها المرء منك گفت عثمان ای مرد پناه میبرم بخدا از تو قال ابو عبد الله معمر اراه گفت مؤلف گمان میبرم معمر را که یکی از رواة حدیث ست قال اعوذ بالله منك گمان میبرم عثمان را که گفت اعوذ بالله منك و این مناسب ست از جهت آنکه ترس آن بود که سخن کند بچیزی که موجب انکار او باشد فانصرفت فرجعت اليهم پس باز گشتم از نزد عثمان و رجوع کردم بسوی مردم اذ جاء رسول عثمان ناگاه آمد فرستاده عثمان

فاتيته فقال ما نصيحتك پس آمدم نزد عثمان پس گفت چیست نصیحت تو فقلت ان الله سبحانه بعث محمدا صلى الله عليه وسلم بالحق پس گفتم بتحقیق خداوند سبحانه برانگیخت محمد را بحق و راستی وانزل عليه الكتاب و فرستاده بروی قرآن را وكنت ممن استجاب لله ولرسوله و بودی تو از ان مردم که اجابت کردند مر خدا را و رسول او را فهاجرت الهجرتين وصحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم و هجرت کردی دو بار یکی بحبشه و دیگری بمدینه و صحبت داشتی رسول خدا را ورأيت هديه و دیدی سیرت و طریق آنحضرت را وقد اكثر الناس في شان الوليد و بتحقیق بسیار کرده اند مردم کلام را در حال ولید بسبب شراب خوردن او و بد سیرتی او و در روایت معمر واقع شده فحق عليك ان تقيم عليه الحد یعنی ثابت و لازم ست بر تو آنکه اقامت حد کنی بروی قال ادركت رسول الله صلى الله عليه وسلم قلت لا گفت دریافته تو رسول خدا را و دیده آنحضرت را و شنیده از آنحضرت چیزی گفتم نه این عبید الله ابن عدی در زمان حیات آنحضرت متولد شده بود و دیده بود آنحضرت را ولكن خلص الي من علمه ما يخلص الى العذراء في سترها و لیکن رسیده است بسوی من از علم آنحضرت چیزی که میرسد بسوی بکر در پرده او قلت از باب نصر بمعنی وصل تشبیه در بیان حال وصول علم آنحضرت است بسوی

الجزء الثامن من منح الاسلام
كتاب الصوم

سیزدهم یعنی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم عشرة و پانزده و در روایت نسائی تعیین صیام ایام البیض ثلثه عشر زیادت ایام و تأتی فوقیر در مراتب اعداد تکثیر کار نیز وجسته و نیست در حدیث باب این که دلالت دارد بر تعیین این ایام للصیام ولیکن آمده است در احادیث دیگر و هم نزد ابی هریره و غیر وی که تعیین این ایام پس اشارت کرد مؤلف بحمل مطلق حدیث باب مقید آن احادیث متعدده و فایده عدم ذکر آن ظاهر ست مر قید است مرویست از ابی هریره که گفت آورد اعرابی بسوی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خرگوش را بریان کرده پس امر کرد آنحضرت مردم را که بخورند و خود نخورد اعرابی گفت چه چیز باز داشت ترا از خوردن گفت من روزه دارم سه روز از هر ماه گفت اگر روزه داری پس روزه دار ایام بیض را روایت کرده آن را احمد و نسائی و تصحیح نموده ابن حبان و مانند آن در مسند ابی یعلی از عمر بن خطاب رضی الله عنه و عمار بن یاسر نیز آورده و زیاده کرده نسائی بعضی طرق ثلث عشرة و اربع عشرة و خمس عشرة و نیز نسائی این را از حدیث جریر آورده بی ذکر قصه و هم نسائی و ترمذی مانند آن از ابی ذر آورده و مطلب در ان الواحد و نیز در سایر اصحاب سنن از حدیث قتاده بن ملحان نیز آمده بلفظ یامرنا و نسائی از ابن عباس آورده که آنحضرت افطار نمیکرد ایام بیض را در حضر و نه در سفر و اختلاف ست تا اکثر اهل جمهور مگر مالک که مکروه داشته تعیین را و لیکن مرویست از وی که خود روزه میداشت آن را و بعضی سه روز از اول ماه و بعضی از آخر ماه و بعضی دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم و بعضی از در میان بوجوه دیگر اختیار کنند

حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا ابو التياح قال حدثني ابو عثمان النهدي عن ابي هريرة رضي الله عنه قال اوصاني خليلي گفت ابو هریره وصیت کرد مرا دوست جانی من که پیغمبر خدا است صلی الله علیه وآله وسلم بثلث بسه چیز صيام ثلثة ايام من كل شهر روزه سه روز از هر ماه وركعتي الضحى و دو رکعت نماز چاشت وان اوتر قبل ان انام و آنکه وتر گذارم پیش از آنکه خواب کنم و در ابواب الوتر

[illegible]

حدثنا [illegible]

بالحق [illegible]

[illegible]

حدثنا [illegible]

[illegible]

عن نافع عن ابن عمر قال كنا في زمن رسول الله صلى الله عليه وسلم لا نعدل بابي بكر احدا ثم عمر ثم عثمان ثم نترك اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم لا نفاضل بينهم

بودیم ما که برابر نمیکردیم در فضیلت اندر زمان حیات رسول خدا با ابی بکر احدی را از صحابه پس عمر پس عثمان یعنی فضیلت را باین ترتیب میگفتیم پس ترک میکردیم اصحاب رسول خدا را حالی که تفضیل نمی نهادیم در میان ایشان بر یکدیگر و روایت کرده طبرانی و غیر او که تا نقل در رسول الله صلی الله علیه وسلم حی افضل هذه الامة بعد نبیها ابو بکر و عمر و عثمان فیسمع رسول الله صلی الله علیه وسلم ذلک فلا ینکره پس تحسین این قول از رسول خدا و انکار نکردن ثابت شد و آنکه گفت ابن عمر مخالف مذهب سنت است بر خلاف اجماع و اتفاق ایشان شراح حدیث توجیه آن بسیار کرده آمده بجائی نرسیده که تسلی توان شد خطابی گفته مراد ابن عمر شیوخ و کلان سال است و قتی که امری پیش می آمد مشورت میکرد آنحضرت با ایشان و علی رضی الله عنه خورد سال بود مقصود وی انکار علی و نفی فضیلت بعد از عثمان نیست چه فضل او مشهور بود چه گنجایش دارد که ابن عمر انکار آن تواند کرد شیخ ابن حجر بعد از ذکر این توجیه گفته ظاهر آنست که مراد ابن عمر آن باشد که مردم اجتهاد میکردند و تفتیش می نمودند در تفضیل صحابه پس فضائل خلفای ثلثه بر ایشان ظهور می یافت پس جزم میکردند بآن در تفضیل و بر بعضی اطلاع نمی یافتند انتهی کلامه پوشیده نماند که این توجیه سست تر از توجیه خطابی ست کرمانی گفته محتمل که این معنی در بعضی زمان حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع شده باشد و محال نیست که در زمان دیگر بر فضائل علی اطلاع یافته افضلیت او بعد از عثمان مقرر کرده باشند انتهی و این توجیه هم بعدی دارد از آنکه فضائل علی در زمان حیات آنحضرت از آفتاب مشهور تر بود و ابن عمر که حاضر و داخل خلافا بود و چه لایق ست که این حرف بعد از زمان آنحضرت بر رؤس رجال گوید و این قول چنانکه بافضلیت علی رضی الله عنه مخالفت دارد نسبت بدیگر صحابه عظام نیز دارد چنانکه گفته اند که بعد از خلفای اربع ششش لفر عشرهٔ مبشره اند و بعد از ایشان اهل بدر و پس اهل بیعت رضوان و این معنی هم در زمان آنحضرت مقرر شده بود چنانکه در تتبع احادیث ظاهر خواهد بود و ما میگوییم والله اعلم بالصواب دور نیست که درین اسناد مذکور که همه از مشاهیر نیستند سهوی و غلطی واقع شده و نسبت سهو و خطا بیعضی از رجال آسان تر است از نقض اجماع و اتفاق و رسوائی است و با قطع نظر ازین تعارض خبر واحد برابر اجماع اثری ندارد و خلاف چنانکه در کتب کلامیه مذکور ست میگوید که بعضی علما قائل اند بافضلیت علی بر عثمان رضی الله عنهما و امام شافعی و امام احمد چنانکه بیهقی روایت کرده قائل اند بافضلیت عثمان و حکایت کرده است شافعی اجماع صحابه و تابعین و همین ست مشهور از امام مالک و کافهٔ اهل حدیث و فقه و بسیاری از متکلمین برین رفته است ابو الحسن اشعری و قاضی ابو بکر باقلانی لیکن با اختلاف کرده این هر دو که تفضیل امری قطعی ست یا ظنی اشعری باول رفته و قیل باقلانی ثانی ست و همین را اختیار کرده امام الحرمین در ارشاد و عبارت امام اینست که قائم نشده است نزد ما دلیلی قاطع بر تفضیل بعضی ائمه بر بعضی از آنکه فضل امری نیست که کسی تواند مطلع شد و اخباری که وارد است در فضائل ایشان متعارض ست لیکن غالب بر ظن اینست که ابو بکر افضل ست بر خلایق بعد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس عمر افضل ست بعد از ابو بکر و ظنون متعارض اند در شان عثمان و علی انتهی

حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابو عوانة قال حدثنا عثمان هو ابن موهب قال جاء رجل من اهل مصر حج البیت گفت آمد مردی از مردم مصر و گذارد حج خانهٔ کعبه فرای قوما جلوسا پس دید جمعی را نشسته فقال من هؤلاء القوم پس گفت کیستند این مردان فقال هؤلاء قریش گفت فلان این گروه قریش اند قال فمن الشیخ فیهم گفت آن مرد پس کیست بزرگ که رجوع میکنند مردمان بسوی او در قول در میان ایشان فقالوا عبد الله بن عمر پس گفتند عبد الله بن عمر ست یعنی سر گروه او ست قال یا ابن عمر انی سائلک عن شیء فحدثنی گفت آن مرد ای ابن عمر بتحقیق من پرسنده ام ترا از چیزی پس حدیث کن مرا و جواب آن بگو هل تعلم ان عثمان فر یوم احد قال نعم آیا میدانی تو که بتحقیق عثمان گریخت

وسلم اند سائلاً تحقیق آن حضرت پرسید از وی ما در یا ثانی ما

رجلا عمران شنیع یا پرسید آنحضرت در بیاد حالانکه عمران می شنید فقال لیس قرمود کا یا ابا فلان اما صمت سرر هذا الشهر یا حدث سرر شعبان و مراد از سرر بفتح سین مهمله و رای اول و جمع آن سرر آمده بتحقیق اهل لغت در شرح حدیث مناکر نقل کرده قصلانی است گفت بعض آخر شهر است و نقل کرده بر آن از اوزاعی و ابن عید نام کرده شده اند بجهت استسرار یعنی پوشیده شدن ماه در آن لیست و هشتم ماه و بیست و نهم و سیم ست و همین است مختار مؤلف که بر آن ترجمه باب آورده بعضی گفته اند اول ماه یا اوسط ماه و گویند که جیب سد مثل ان مختار جمهور ست که النقدیم رمضان بصوم یوم او یومین ست و مؤید احادیث صیام ایام البیض که وسط ماه اند با حدیث ابن مسعود که روزه میداشت آن حضرت از غرهٔ ماه سه روز و لیکن نهی از تقدیم رمضان بصوم مر کسی راست که معتاد نیست بصوم آن ایام و عذر ندارد جز آن ندارد و غالبا مر که آن حضرت از صوم سرر آن پرسید و امر کرد او را بقضا معتاد نیست صوم این ایام یا نذر بود و لهذا امر کرد بقضا و احادیث بیض و اول ماه مجانس خود سلم الله و اینکه سوال از حال مسئول رفت یا مقتضی حال آن مرد معتاد وی اولی است قال گفت ابو النعمان قال ثابت قال کمان سے بر مرا دی را گفته یعنی رمضان مراد سید ازو آن حضرت از شهر رمضان را و این گمان وهم است زیرا چه رمضان متعین ست اندر روزه و در تمام آن کما قالوا مگر آنکه معذور بود از مخاطب بر مرض یا سفر با جز آن پس در نیست آن حضرت اخطار او ازو آخر رمضان دیر سید زیر چه مگر حبون اخطار کرده دو روز را قضا کرد و لیکن گفته اند که صحیح است والذی فی طریق ابن تیمیه بلکه دعوی کرده اند صحت شعبان از ذلک النعمان گفت ابن مرد و روزه میداشته یا رسول الله قال اذا افطرت فصم یومین فرمود چون افطار کنی یعنی از رمضان پس روزه دار دو روز را گفت مولف لم یقل الصلت گفته ست صلت مذکور در روایت خود یعنی این جمله را اظنه یعنی رمضان پس آن گمان ابو النعمان ست و قال ثابت عن مطرف عن عمران عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم من سرر شعبان یعنی سرر هذا الشهر و مراد تعیشه در نسخه صغانی آن زیادت قال ابو عبد الله یعنی مؤلف و شعبان اصح والله اعلم یعنی این بسیار صحیح است از روی روایت بلکه از روی درایت نیز و نقل کرده حمیدی نیز این مقوله را از مؤلف و درین دلیل است بر آنکه نهی از تقدیم رمضان میکند و

روز غزوهٔ احد گفت آری گریخته بود قال هل تعلم انه تغیب عن بدر و لم یشهدها قال نعم گفت آیا میدانی که عثمان غایب بود
از غزوهٔ بدر و حاضر نشد آنرا گفت آری حاضر نبود قال هل تعلم انه تغیب عن بیعة الرضوان و لم یشهدها قال نعم گفت ابن عمر
آری غایب بود از بیعت رضوان قال الله اکبر گفت آنمرد از روی خطر این امور این کلمه را قال ابن عمر تعال ابیّن لک گفت
ابن عمر بیا که بیان کنم ترا اسباب حاضر نشدن عثمان درین مشاهد خیر اما فراره یوم احد فاشهد ان الله عفا عنه و غفر له
اما گریختن او روز احد پس گواهی میدهم که بتحقیق خدا عفو کرده است این جرم را از وی و بخشیده است مراو را چنانکه در وحی تنزیل آمده
قال الله تعالی ان الذین تولوا منکم یوم التقی الجمعان بدرستیکه آنکه پشت دادند از شما روزی که مقابل شدند دو گروه مسلمانان و
مشرکان انما استزلهم الشیطان ببعض ما کسبوا جز این نیست که لغزانید است ایشان را مگر شیطان بسبب بعضی گناهان که کرده بودند و لقد
عفا الله عنهم هر آینه بتحقیق عفو کرده است خدا از ایشان این زلت را اما تغیبه عن بدر فانه کانت تحته بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم
اما غایب بودن او از غزوهٔ بدر بسبب آنست که بتحقیق در زیر نکاح او دختر رسول خدا بوده است و کانت مریضة و بود آن دختر
بیمار پس برای تیمارداری او گذاشته بود تعالی له رسول الله صلی الله علیه و سلم پس فرمود مر او را رسول خدا ان لک اجر رجل ممن شهد
بدرا و سهمه بتحقیق مر ترا ثواب مردی است از آنها که حاضر شده اند در بدر و سهم که وارد اما تغیبه عن بیعة الرضوان
و اما غایب بودن او از بیعت رضوان فلو کان احد اعز ببطن مکة من عثمان لبعثه مکانه پس اگر بودی احدی عزیز تر
و شریف تر میان اهل مکه از عثمان هر آینه میفرستاد او را و بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم عثمان پس فرستاد رسول خدا عثمان را
و کانت بیعة الرضوان بعد ما ذهب عثمان الی مکة و بود بیعت رضوان پس از آنکه رفت عثمان بسوی مکه و سبب این بیعت آن بود
که بعد از رفتن عثمان شهرت کرد که مشرکان قصد جنگ دارند پس آنحضرت از حاضران بیعت گرفت که بجان بکوشند و ثبات نمایند
فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم بیده الیمنی هذه ید عثمان پس اشارت کرد رسول خدا بدست راست خود که این دست عثمان است
فضرب بها علی یده پس زد بدست راست بر دست چپ خود فقال هذه لعثمان پس فرمود این بیعت عثمان است فقال له
ابن عمر اذهب بها الان معک پس گفت مر آن مرد را ابن عمر ببر این جوابها را اکنون با خود تا زایل شود از تو [illegible] که از بیعت
عثمان داشتی

باب قصة البیعة و الاتفاق علی عثمان و در ذکر قصه بیعت عثمان بعد از عمر بن خطاب رضی الله عنهما و اتفاق
کردن مردم بر خلافت عثمان بن عفان و فیه مقتل عمر بن الخطاب و درین باب ذکر قتل عمر بن خطاب است حدثنا
موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابو عوانة عن حصین عن عمرو بن میمون قال رأیت عمر بن الخطاب قبل ان یصاب بایام بالمدینة
گفت عمرو بن میمون دیدم عمر بن خطاب را پیش از آنکه رسیده شود بقتل بچهار روز به مدینه مطهره وقف علی حذیفة بن الیمان
و عثمان بن حنیف واقف شد عمر بر حذیفه بن یمان صاحب سر رسول خدا و عثمان بن حنیف انصاری صحابی که این هر دو را فرستاده
بر زمین سواد عراق تا خراج آنرا مقرر سازند و بر مردم آنجا جزیه نهند فقال کیف فعلتما پس گفت عمر آن هر دو را چگونه کردید
اتخافان ان تکونا قد حملتما الارض ما لا تطیق آیا می ترسید از خدا این که بسته باشید که بار کرده زمین عراق را چیزی که طاقت
ندارد یعنی خراج زیاده بر گنجایش آن قرار داده قالا حملناها امرا هی له مطیقة گفتند بار کرده ایم چیزی را که آن زمین طاقت
دارد ما فیها کبیر فضل نیست در آن کلانی فضل قال انظرا ان تکونا حملتما الارض ما لا تطیق گفت عمر نظر و فکر کنید اینکه
شما بار کرده باشید زمین را چیزی که طاقت ندارد قالا لا گفت عمرو بن میمون گفتند هر دو نکرده ایم فقال عمر لئن سلمنی الله لادعن
ارامل اهل العراق پس گفت اگر سلامت داشت مرا خدا هر آینه میگذارم بیوه های مردم عراق را لا یحتجن الی رجل بعدی ابدا

من صیام یوم الجمعة گفت محمد بن عباد پرسیدم جابر
بن عبد الله را آیا منع کرده است آنحضرت از روزه
روز جمعه قال نعم گفت آری منع کرده زاد غیر ابی عاصم
مؤلف گفت زیاده کرده است غیر ابی عاصم از شیوخ
در روایت این حدیث این لفظ ان ینفرد بصوم
یعنی ممنوع آنست که عبادت تنها کند جمعه را بصوم و
این تفسیر و تقیید مخصوص است از آنچه ثابت شده
در متن حدیث از طرق دیگر حدثنا عمر بن حفص
بن غیاث قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال
حدثنا ابو صالح ذکوان زیات عن ابی هریرة رضی الله
عنه قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم
یقول لا یصوم احدکم یوم الجمعة روزه ندارد یکی
از شما بروز جمعه الا ان یصوم قبله او یصوم بعده
مگر آنکه روزه دارد پیش از روز جمعه یا روزه دارد بعد
از آن یعنی ضم کند روز پنجشنبه یا شنبه را و بموجب این
احادیث کراهت افراد قائلند جمهور و مختلف کرده
اند در علت کراهت باقوال بسیار و حاجت نیست بیان
آن در ثبوت حکم بعد ثبوت نص صحیح و مروی از امام ابو حنیفه
و مالک اباحت است و استحباب بروایتی بحدیث ابن
مسعود که بود آنحضرت کم روزه میداشت از هر ماه سه روز
و کم بودی که افطار میکرد روز جمعه روایت کرده آنرا
ترمذی و نسائی و گفت مالک نشنیده ام کسی را از اهل علم
که اقتدا کرده شود بایشان که نهی کرده باشد از صوم جمعه
[illegible] دیدم بعضی را از ایشان که روز جمعه تنها روزه
میداشت [illegible] گفت شاید که حدیث نهی نرسیده
مالک را حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی عن شعبة
ح و حدثنی محمد یعنی ابن بشار قال حدثنا غندر قال
حدثنا شعبة عن قتادة عن ابی ایوب عن جویریة
بنت الحارث که از ازواج مطهرات است و نیست او را
در صحیح از روایت وی جز این حدیث ان النبی صلی الله
علیه و سلم دخل علیها یوم الجمعة و هی صائمة
در آمد آنحضرت بر جویریه روز جمعه و حال آنکه وی روزه دار
بود فقال اصمت امس پس فرمود آیا روزه داشتی
دیروز قالت لا گفت جویریه نه قال تریدین ان تصومی غدا
قصد میکنی فردا روزه بداری که روز شنبه است
قالت لا گفت نه قال فافطری فرمود پس افطار
کن و قال حماد بن الجعد سمع قتادة [illegible]

کرمتاع نشوند و بعضی از قرایت ابن عباس انبوهی مردم بیش قال فما اتت علیه الا اربعة حتی اصیب گفت عمرو بن میمون پس نیامد انبوهی پس از ین گفتگو مگر چهار صبح تا آنکه رسید عمر بزخم تانیث رابعة بتاویل صبیحه بعضی نسخ الا اربعة ایام است قال فانی لقائم ما بینی و بینه الا عبد الله بن عباس غداة اصیب گفت بتحقیق من ایستاده بودم چنو دمیان من ومیان عمر مگر عبد الله بن عباس صباحی که رسیده شد بزخم وکان اذا مر بین الصفین قال استووا و بود عادت او موافق طریقه نبوی وقتی که گذشتی میان دو صف نماز گفتی برابر شوید و قیام حتی اذا لم یر فیه خللا تقدم فکبر تا وقتی که نبودی در صف فاصله پیش رفتی و تکبیر گفتی در بما قرء بسورة یوسف او النحل او نحو ذلک فی الرکعة الاولی و بسا بود که خواندی سورهٔ یوسف و سورهٔ نحل یا مانند آن در رکعت نخستین حتی یجتمع الناس تا جمع شوندی مردم یعنی دراز قراءت رکعت اول در نماز صبح از برای آن بود که مردم ادراک تحریمه نماز فوت نکنند فما هو الا ان کبر فسمعته یقول و نبود وی مگر آنکه تکبیر گفت
قتلنی او اکلنی الکلب حین طعنه پس شنیدم او را که میگفت کشت مرا یا گفت خورد مرا سگ هنگامی که زد او را زخم فطار العلج بسکین ذات طرفین پس پرید و سرعت کرد این کافر کار وی کرد و روبه بود علج بکسر عین مهمله و سکون لام و در آخر جیم مردی از کفار عجم و مراد ابو لؤلؤ غلام مغیره است لا یمر علی احد یمینا و لا شمالا الا طعنه نمیگذشت بر احدی بدست راست و نه بر دست چپ مگر آنکه زخم کرد او را حتی طعن ثلثة عشر رجلا مات منهم سبعة تا آنکه زخم زد سیزده مرد را مرد از ایشان هفت نفر فلما رأی ذلک رجل من المسلمین طرح علیه برنسا پس هرگاه دید آنرا مردی از مسلمانان انداخت بر وی جامهٔ برنس بضم موحده و سکون را و ضم نون و سین مهمله معنی ردا دراز است فلما ظن العلج انه ماخوذ نحر نفسه پس هرگاه گمان کرد آن کافر عجم که بتحقیق وی گرفته شده ذبح کرد خود را وتناول عمر ید عبد الرحمن بن عوف فقدمه و گرفت عمر دست عبد الرحمن بن عوف را پس پیش کرد او را امام گردانید فمن یلی عمر فقد رأی الذی اری پس کسیکه متصل بود عمر را پس بتحقیق دید چیزی را که من میدیدم و اما نواحی المسجد فانهم لا یدرون اما مردم نواحی مسجد پس بتحقیق
ایشان ندانستند غیر انهم قد فقدوا صوت عمر و هم یقولون سبحان الله سبحان الله جز اینکه نشان نیافتند آواز عمر را و ایشان می گفتند سبحان الله سبحان الله چنانکه مقتدیان برای تنبیه بر سهو امام می گویند فصلی بهم عبد الرحمن بن عوف صلوة خفیفة پس نماز گذارد بمردم عبد الرحمن بن عوف نماز سبک فلما انصرفوا قال یا ابن عباس انظر من قتلنی پس هرگاه برگشتند از نماز گفت عمر ای ابن عباس ببین که کشته است مرا فجال ساعة ثم جاء فقال غلام المغیرة پس گردید در مردم گردیدن ساعتی پس آمد و گفت غلام مغیره بن شعبه کشته است فقال الصنع قال نعم پس گفت آن غلام صانع گفت آری صنع بفتحتین صانع صادق در صناعت قال قاتله الله لقد امرت به معروفا گفت عمر بکشد او را خدا بتحقیق فرموده ام او را بکاری که توانایی داشت الحمد لله الذی لم یجعل منیتی بید رجل یدعی الاسلام ستایش مر خدای را که نگردانید موت من بدست مردی که دعوی میکند اسلام را تا در اجر شهادت من شبهه راه نیابد و مسلمانی ماخوذ نشود بلکه بدست کافری مجوسی گردانید منیتی بکسر میم و سکون نون و تشدید و نون و تحتانیه اول مفتوح و ثانی مکسور است و در روایت ابی ذر الکشمیهنی منیتی بفتح میم و کسر نون و یاء تحتیه مشدده و اصله منایا قد کنت انت و ابوک تحبان ان تکثر العلوج فی المدینة بتحقیق بودی تو و پدر تو عباس دوست میداشت که بسیار شوند غلامان عجمی مجوسی در مدینه مطهره وکان العباس اکثرهم رقیقا و بود عباس بیشتر از صحابه از روی غلام قول راوی است فقال ان شئت فعلت ای ان

الجزء الثامن من شيخ الاسلام | كتاب الصوم

عن سفیان الثوری عن منصور بن معتمر عن ابراهیم النخعی عن علقمة خال ابراهیم است قال قلت لعائشة رضی الله عنها هل کان رسول الله گفت علقمه گفتم حضرت عائشه را آیا بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یختص من الایام شیئا قالت لا حضرت عائشه فرمود نه یعنی نبود که از ایام چیزی را بصوم که جز آن روز نمیگذارد کان عمله دیمة و بود عمل آن حضرت همیشه یعنی مخصوص نه بود بیک زمان دیگر بلکه تخصیص معلوم شود پیوسته میداشت روزه تا آنکه گمان کرده میشد که دیگر افطار نخواهد کرد و این شامل جمیع ایام اسبوع بود دیگر آنکه در اصل باز است که چند روز پیوسته بدارد بعد از آن اطلاق کرده میشد بر هر عمل دائم و ایکم یطیق ما کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یطیق پس کدام کس شما طاقت میدارد چیزی را که بود آن حضرت که طاقت میداشت تا اشاره کرد اند که در دوران و آنچه مرویست از عائشه در سنن ابی داود و ترمذی و نسائی که آن حضرت بود که تحری یعنی طلب میکرد روزه دوشنبه و پنجشنبه را و نسائی از اسامه بن زبیر آورده که گفت یا رسول الله می بینم ترا که گاهی چندان روزه میداری که گویا افطار نخواهی کرد و گاهی چندان افطار میکنی که گویا روزه نخواهی داشت مگر دو روز که اگر در ایام صیام تو داخل آید درضمن آن روزه میداری والا جدا میداری روزه آن فرمود کدام دو روز گفتم آنها گفتم روز دوشنبه و پنجشنبه فرمود این دو روز روزها اند که عرض کرده می شود در آنها اعمال بندگان برب العالمین پس دوست میدارم که عرض کرده شود عمل من و من صائم باشم و این روایات وارد است اگر این صوم را جدا ازین میکرد و دحله افیرا تعدای نیز از آنها بیشه بهریره آورده و مستفاد ازین روایات تخصیص آن حضرت این دو روز را از ایام هفته ولیکن چون غالب دیم

شئت قتلنا کنت ابن عباس اگر خواهی تو کنیم یعنی اگر خواهی بکشیم این غلامان را قال کذبت بعد ما تکلموا بلسانکم

وصلوا قبلتکم وحجوا حجکم گفت عمر سخن ناراست گفتی بکشتن ایشان بعد از آنکه سخن کردند بزبان شما و نماز گذاردند بسوی قبله

شما و حج کردند حج شما یعنی بعد از آنکه مسلمان شدند روا نیست کشتن ایشان فاحتمل الی بیته پس برداشته شد عمر

بسوی خانهٔ او فانطلقنا معه پس رفتیم همراه او وکان الناس لم تصبهم مصیبة قبل یومئذ وگویا مردم نرسیده بود

مصیبتی ایشان را پیش ازین روز یعنی مردم ازین مصیبت چنان دردناک شدند که گویا نرسیده بود بدیشان پیش ازین مثل آن

یقول لا باس وقائل یقول اخاف علیه پس گوینده میگفت باکی نیست بهتر میشود و گوینده میگفت میترسم بروی مرگ را

فاتی بنبیذ فشربه فخرج من جوفه پس آورده شد شرابی که در وی خرما بود پس نوشید آنرا پس بیرون آمد از شکم او و تصد

ازین آب دادن آن بود که تا بدانند که معده یا روده او شکافته است یا نه چون از راه جراحت برآمد دانستند که بمعده رسیده است

ثم اتی بلبن فشربه فخرج من جرحه پس آورده شد شیری پس خورد آنرا پس بیرون آمد از زخم او فعلموا انه میت

پس شناختند که وی مردنی است فدخلنا علیه پس درآمدیم بروی وجاء الناس یثنون علیه وآمدند مردم در حالی که ثنا

میگفتند بر وی وجاء رجل شاب فقال ابشر یا امیر المؤمنین وآمد مردی جوان پس گفت بشارت باد ترا ای امیر مسلمانان و در آنجا

که از کتاب جابر گذشته زیاده کرده است که این مرد از انصار بود ببشری الله لک من صحبة رسول الله صلی الله علیه وسلم

ببشارت خدا که مر تراست از صحبت رسول خدا وقدم فی الاسلام وثابت بودن که در اسلام داری یا سابقه که در اسلام داری ما قد علمت

چیزی که تحقیق دانسته تو ثم ولیت فعدلت ثم شهادة پس والی کرده شدی پس عدل کردی پس شهادت یافتی قال وددت

ان ذلک کفاف لا علی ولا لی گفت عمر دوست دارم آنکه آن مذکور کفاف باشد مرا یعنی نه گناهی باشد بر من و نه ثوابی باشد برای

بگذرد فلما ادبر اذا الازار یمس الارض پس هرگاه پشت داد دیده شد که ازار او میساید زمین را قال ردوا علی الغلام

گفت عمر باز آرید بر من جوان را قال یا ابن اخی ارفع ثوبک گفت ای برادرزاده بلند کن ازار خود را فانه انقی لثوبک

تحقیق بلندی پاک کننده تر است مر جامه ترا واتقی لربک و پرهیزکننده تر است مر پروردگار ترا یا عبدالله بن عمر انظر ما علی من الدین

گفت پس خود را ای عبدالله بن عمر نگاه کن چیزی را که بر من است از قرض فحسبوه فوجدوه ستة وثمانین الفا او نحوه پس حساب کردند

پس یافتند هشتاد وشش هزار درهم یا مانند نزدیک آن قال ان وفی له مال آل عمر فاده من اموالهم گفت اگر وفا کند مال آل

عمر پس ادا کن از مالهای ایشان والا فسل فی بنی عدی بن کعب واگر وفا نکند مال اولاد پس سوال کن در بنی عدی بن کعب که قبیله

ازین پس بوده است فان لم تف اموالهم فسل فی قریش واگر نه سوال کن در قریش که قبیلهٔ او بود ولا تعدهم الی غیرهم رجوع مکن بسوی غیر

ایشان فاد عنی هذا المال پس ادا کن این مال را از جانب من ودر روایت جابر آمده که گفت بعبدالله بن عمر

بگذار عبدالرحمن بن عوف پرسید که این اموال کجا صرف کرده بودی گفت در حوائج مسلمانان وجهادها کردم

انطلق الی عائشة ام المؤمنین برو بسوی عائشه مادر مسلمانان فقل یقرأ علیک عمر السلام پس بگو میخواند بر تو عمر سلام

ولا تقل امیر المؤمنین ومگو امیر المؤمنین میخواند بر تو سلام را فانی لست الیوم للمؤمنین امیرا پس تحقیق من نیستم امروز مسلمانان را

امیر وقل یستاذن عمر بن الخطاب ان یدفن مع صاحبیه فسلم واستاذن ثم دخل علیها فوجدها قاعدة تبکی فقال یقرأ علیک

عمر بن الخطاب السلام ویستاذن ان یدفن مع صاحبیه ومیگوید طلب اذن میکند عمر که دفن کرده شود با هر دو یار خود

در حجرهٔ تو فقالت کنت اریده لنفسی پس گفت بودم من که میخواستم برای خود ولاوثرن به الیوم علی نفسی

من حدیث بیت اللّٰه که وا شنیده برسول باب آمد

یوم عرفه مکروه بود که روزه عرفه کرده نیکو باشد و شاید

که رسیده است که انه صحیحه در ترغیب آمده

ترمذی و حجح تر بیان احادیث در فضیلت آن عد

ابی قتاده است در مسلم که روزه عرفه کفاره دو سال

ثواب دارم معتمد بر فضل خدا تعالی که کفیر کند سال

را که پیش از آن است و سال را که بعد از آن است

که آن در غیر حاجیان است پس در حق ایشان ضعیف

میکرد اند و احتمام از ذکر و دعا که مطلوب برای

حاجیان است حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی

عن مالک قال حدثنی سالم ابو النضر قال

حدثنی عمیر بتصغیر مولی ام الفضل بن عباس

ام الفضل لبابة خواهر ام المؤمنین میمونه حدثنه

ح وحدثنا عبدالله بن یوسف قال حدثنا مالک

عن ابی النضر مولی عمر بن عبیدالله عن عمیر مولی

عبدالله بن عباس اصل مولی ام الفضل است والده

ابن عباس و باعتبار آن نسبت کرده در طریق اول

لیعد از آن ملازمت ابن عباس پس نسبت کرده

شد بوی عن ام الفضل بنت الحارث ان ناسا تماروا

عندها یوم عرفة فی صوم النبی تحقیق مردم نزاع

نمودند نزد ام الفضل روز عرفه در روزه داشتن پیغمبر

خدا صلی الله علیه وآله وسلم فقال بعضهم هو صائم

وقال بعضهم لیس بصائم پس گفتند بعضی که آنحضرت

روزه دار است و گفتند بعضی که آنحضرت روزه دار نیست فارسلت

الیه بقدح لبن وهو واقف علی بعیره فشربه و حال آنکه آن حضرت در عرفه بود

بر شتر خود پس نوشید آن شیر را امام محمد در

موطا گفته که هر که خواهد روزه دارد در روز عرفه و هر که

خواهد افطار کند نیست صوم آن مگر تطوع پس اگر

باشد که صوم ضعیف کند از دعا در آن روز پس افطار

اولی است و جمهور مستحب داشته اند فطر مر حاجیان را

تا آنکه گفته است عطا که هر که افطار کند تا قوت حاصل

کند بر ذکر باشد او را مانند اجر صائم و حبیب

گوید و آنرا ابن زبیر و اسامه بن زید و عایشه روزه

کرده روز عرفه حدثنا یحیی بن سلیمان قال

آنرا امروز بر ذات خود یعنی در سگند برم از این مدفن خود فلما اقبل قیل هذا عبدالله بن عمر قد جاء پس هرگاه پیش آمد گفته شد
بعمر این عبدالله بن عمر است بتحقیق آمد پیش عایشه قال ارفعونی فاسنده رجل الیه گفت بردارید مرا پس تکیه کرد او را مردی که نزد
وی بود فقال ما لدیك پس گفت عمر چه چیز است نزد تو قال الذی تحب یا امیر المؤمنین گفت ابن عمر چیزی که دوست میداری
تو ای امیر المؤمنین قد اذنت بتحقیق اذن داد عایشه قال الحمد لله ما کان شیئ اهم الی من ذلك گفت عمر سپاس خدارا
برین نبود هیچ چیزی مهم تر نزد من ازین مقصود فاذا انا قبضت فاحملونی پس وقتی که بمیرم پس بردارید مرا ثم سلم
فقل یستاذن عمر بن الخطاب پس سلام من برسان و بگو طلب اذن میکند عمر بن خطاب فان اذنت لی فادخلونی پس اگر اذن دهد
عایشه پس بمقبره درآرید مرا در حجره وان ردتنی ردونی الی مقابر المسلمین و اگر رد کند و اذن ندهد باز برید مرا بسوی مقابر مسلمانان
وجاءت ام المؤمنین حفصة والنساء تسیر معها آمد درین وقت مادر مسلمانان حفصه دختر عمر و حال آنکه زنان می آیند همراه او
فلما رأیناها قمنا پس هرگاه دیدیم حفصه را برخاستیم از نزد عمر فولجت علیه فبکت عنده ساعة پس درآمد بر عمر پس گریه کرد
نزد او ساعتی فاستاذن الرجال فولجت داخلا لهم پس طلب اذن کردند مردان پس درآمد مردان حال کرد آنرا زده است
مروان را گفته اند فاعل انجا حفصه است فسمعنا بکاءها من الداخل پس شنیدیم گریه حفصه را از جای درون فقالوا اوص
یا امیر المؤمنین استخلف پس گفتند مردان وصیت کن ای امیر المؤمنین خلیفه کن بعد از خود کسی را قال ما احد احق
بهذا الامر من هؤلاء النفر گفت عمر نیست احدی سزاوارتر بامارت مسلمانان ازین جماعت مردم و در روایت کشمیهنی ما اجد احدا واقع است
او الرهط الذین توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو عنهم راض توفی کرد وفات کرد رسول خدا
وحال آنکه راضی بود از ایشان فسمی علیا وعثمان والزبیر وطلحة وسعدا وعبدالرحمن بن عوف پس نام گرفت این شش نفر
از کبار صحابه را وقال یشهدکم عبدالله بن عمر ولیس له من الامر شیئ کهیئة التعزیة له و حاضر میشود شما را عبدالله بن
عمر نیست مر او را حقی از امارت هیچ چیز چنانکه صورت تعزیت حق است مراد او را فان اصابت الامرة سعدا فهو ذاك پس اگر
رسید امارت سعد بن وقاص را پس آن راست و درست است والا فلیستعن به ایکم ما امر و اگر بسعد امارت نرسد پس مدد
یاری طلبد ازوی هر کدام شما که امیر کرده شود فانی لم اعزله من عجز ولا خیانة پس تحقیق من عزل نکرده ام او را از راه عجز در ماندگی
در امضای احکام و نه از راه خیانت او حدیثی که در مناقب عثمان رضی الله عنه گذشت که او را بر کوفه والی کرده بود و عبدالله بن مسعود در
بیت المال در میان ایشان مناقشه شده بود و مادر عثمان عزل کرده از ینجا ظاهر میشود که عمر رضی الله عنه نیز او را در زمان خلافت خود
عزل کرده است و این حدیث بالفعل یاد نمی آید وقال اوصی الخلیفة من بعدی بالمهاجرین الاولین ان یعرف لهم حقهم
وگفت وصیت میکنم خلیفه را که پس از من باشد بسبب مهاجران نخستین اینکه بشناسد برایشان حق ایشان مهاجران آنها اند که یافته اند
بیعت رضوان را سعید بن مسیب گفته آنها اند که نماز بهر دو قبله گذارده اند ویحفظ لهم حرمتهم و نگهدارد مر ایشان را حرمت و عزت ایشان
واوصیه بالانصار خیرا و وصیت میکنم او را نیکوئی بانصار که اوس و خزرج اند الذین تبوؤا الدار والایمان من قبلهم
آنانکه منزل کرده اند دار هجرت را که مدینه است و لازم گرفته اند توطن آن را و ایمان را پیش از ایشان یعنی پیش از آنکه هجرت کنند
دیگر مسلمانان یا مراد آنست که لازم گرفته اند دار الهجرة ودار الایمان را که مدینه است و مدینه را دار الایمان گفته اند که ایمان آنجا ترویج
یافته و استقرار گرفته است پس در اول مضاف الیه محذوف است والف ولام الدار بدل آنست و در ثانی مضاف محذوف است
ان یقبل من محسنهم وان یعفی عن مسیئهم اینکه قبول کند عمل نیک از نکوکاران ایشان و عفو کند تقصیر بدکاران ایشان

حدثنا عبدالله بن یوسف قال اخبرنا مالك
عن ابن شهاب عن ابی عبید مولی ابن ازهر
و در روایت کشمیهنی مولی بنی ازهر قال شهدت
العید مع عمر بن الخطاب گفت ابو عبید حاضر
شدم عید اضحی را با امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
فقال هذان یومان نهی رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم عن صیامهما پس گفت عمر این دو روز
که منع کرده است پیغمبر خدا از روزه این دو روز
یوم فطرکم من صیامکم یکی روز افطار شما از
روزهای فرض شما والیوم الآخر تأکلون فیه من
نسککم و روز دیگر آنست که میخورید شما در آن روز
قربانی شما یعنی روز عید الفطر و عید الضحی و ذکر
این دو روز باین عنوان اشعار است بعلت نهی قال
ابو عبدالله گفت مؤلف قال ابن عیینة من قال مولی
ابن ازهر گفته است سفیان ابن عیینه کسیکه گفت
ابو عبید را مولی ابن ازهر پس خوب گفت ومن قال
وکسیکه گفت او را مولی عبدالرحمن بن عوف فقد
اصاب پس خوب گفت نیز و عبدالرحمن بن ازهر
ابن عم عبدالرحمن بن عوف است یا برادرزاده او و در
که هر دو قریب او بند در ولای عتاقت ابی عبید
پس نسبت بهر دو صحیح باشد و محتمل که نسبت بسکی
حقیقت بود و بدیگرے مجاز بنا بر کثرت ملازمت
وی بخدمت وحران یا بسبب انتقال ملک از
یکے بدیگرے و جزم کرده زبیر بن بکار باکه وے
مولے عبدالرحمن بن عوف بود بریں تقدیر نسبت
با بن ازهر مجاز بود باعتبار لحوق وی بعد موت
عبدالرحمن بن عوف کذا ذکره العسقلانی حدثنا
موسی بن اسمعیل قال حدثنا وهیب قال
حدثنا عمرو بن یحیی المازنی عن ابیه عن ابی سعید
خدری قال نهی النبی صلی الله علیه وآله وسلم عن
صوم یوم الفطر والنحر نهی کرد آن حضرت از روزه
روز فطر و روز نحر وعن الصماء و نهی کرد از طریق
صماء در پوشش چادر چنانکه برپیچید بدن خود را و از
یک جانب بر داشته بر دوش گذارد که در آن تنها
عورت است وان یحتبی الرجل فی ثوب واحد
و از نشستن کسی بیک جامه که نشیند مرد بر سرین در
یک جامه که حلقه بندد بدان پشت و ساق را تا
مانند صورت در میان هر دو طریق در اوائل کتاب الصلوة
گذشت وعن الصلوة بعد الصبح والعصر و نهی
کرد از نماز بعد نماز صبح و بعد نماز عصر تا طلوع و غروب

وأوصيه بأهل الأمصار خيرا و وصیت میکنم بمردم شهرها یعنی بسایر بلاد و شهرها فإنهم ردء الإسلام و جباة
پس تحقیق ایشان مددکار اسلام اند و جامع اموال اند ردء بکسر راء و سکون دال مهمله و همزه یعنی عون است و جباة بضم جیم و خفت موحده جمع جابی
یعنی جامع و غیظ العدو و موجب غم و غصه دشمنان اند بسبب کثرت و قوت و أن لا یؤخذ منهم إلا فضلهم عن رضاهم
و آنکه گرفته نشود از ایشان مگر چیزی که زیاده باشد از حوائج ایشان باز خرسندی ایشان یعنی روایات دیگر بخاری نیست تعرض
کرده این روایت را انتقال این مجرد بیعت کرده است ادرا یعنی تعدد روایت کشمینی و مستملی پس ثبت فرق حرف نفی است تحتین بقیم
قسطلانی پوشیده نماند که برین تقدیر حرف استثنا نیز محذوف خواهد بود و أوصیه بالأعراب خیرا و وصیت میکنم باعراب نیکی
و مراد ازان بادیه نشینان اند فإنهم أصل العرب و مادة الإسلام پس تحقیق ایشان اصل عرب اند و ماده اسلام یعنی بانی و پاسبان
اسلام اند أن یؤخذ من حواشی أموالهم و ترد علی فقرائهم و آنکه گرفته شود از زوائد اموال ایشان و رد کرده شود بر فقرای
ایشان یعنی زکات اول از غنم و آنچه زائد باشد از حوائج ضروریه گیرند و بر فقراء صرف نمایند و أوصیه بذمة الله و ذمة رسوله
و وصیت میکنم باهل ذمیان أن یوفی لهم بعهدهم و آنکه وفا کرده شود عهد ایشان که با ایشان کرده اند و أن یقاتل من ورائهم
و آنکه قتال کرده شود از پس ایشان یعنی اگر دشمن ایشان قصد کنند مدد کرده شود ایشان را و دفع مضرت دشمن کرده شود و لا یکلفوا إلا
و تکلیف کرده نشوند در گرفتن خراج مگر بقدر طاقت ایشان فلما قبض خرجنا به فانطلقنا نمشی پس هرگاه قبض روح کرده شد
بعد از سه روز از جراحت و نماز گزارده شد برو صهیب بیرون آمدیم بجنازه او پس رفتیم حالی که راه میرفتیم تا آنکه آمدیم نزد حجره عائشه فسلّم
عبد الله بن عمر پس سلام کرد عائشه را عبد الله بن عمر قال یستأذن عمر بن الخطاب گفت اجازت طلب میکند عمر بن خطاب
قالت أدخلوه فأدخل گفت عائشه درآرید او را پس درآورده شد در حجره عائشه فوضع هنالک مع صاحبیه پس
نهاده شد آنجا همراه دو صاحب او و در جانب دست چپ ابو بکر صدیق و صورت این سه قبر شریف بقول مختار چنین است که سر ابو بکر
محاذی دوش پیغمبر خداست و سر عمر محاذی دوش ابو بکر روایت کرده است صهیب چنانکه در ریاض آورده و گروهی که قوت کردیم
رضی الله عنه زمین و زمان تیره گشت چنانکه خورد سالان گفتند ای مادر مگر قیامت قائم شد گفت نی ای پسران لیکن عمر کشته شد
روایت کرده است عائشه که روز قتل عمر جنیان نوحه کردند و شعرها در مرثیه خواندند از آنجمله چند بیت قسطلانی در شرح خود نقل کرده است
فلما فرغ من دفنه اجتمع هؤلاء الرهط پس هرگاه فراغ حاصل شد از دفن او گرد آمدند آن جماعه که تفویض استخلاف بآنها
کرده بود فقال عبد الرحمن اجعلوا أمرکم إلی ثلاثة منکم پس گفت عبد الرحمن بن عوف بگردانید امر خلافت خود را بسوی
سه کس از میان خود یعنی هر دو کس که بر بدهد سه تن از استحقاق خود و گذارد فقال الزبیر قد جعلت أمری إلی علی گفت زبیر
تحقیق گردانیدم امر خود را بعلی بن ابی طالب فقال طلحة قد جعلت أمری إلی عثمان و قال سعد قد جعلت أمری إلی عبد الرحمن
بن عوف فقال عبد الرحمن أیکما تبرأ من هذا الأمر فنجعله إلیه پس گفت عبد الرحمن بسوی عثمان
و علی که کدام شما تبری مینماید ازین امر و طالب نشود خلافت را سپرد و آنم آنرا بسوی وی والله علیه والإسلام و گواه است بر وی خدا و اسلام
بر وی نگهبان لینظرن أفضلهم فی نفسه هر آینه نظر کند افضل صحابه را در اعتقاد خود فأسکت الشیخان پس خاموش کرده شد
عثمان و علی را فقال عبد الرحمن أفتجعلونه إلی والله علی أن لا آلو عن أفضلکم پس گفت عبد الرحمن آیا میگردانید این امر را
یعنی اختیار آنرا بسوی من و خدا سوگند که ترک نکنم از افضل شما و حق بخلافت قالا نعم فأخذ بید أحدهما گفتند هر دو آری پس
پس گرفت دست یکی از آنان هر دو که علی بن ابی طالب بود فقال لک قرابة من رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت

چون بینداز و سپیده شود و تا بینداز شکی نزد من لازم
گردد بیع را مقرر سپید و پس از آن باید حل شد
من العتق قال حدثنا معاذ بن معاذ حدثنا ابن عون عن زیاد بن جبیر قال جاء
رجل إلی ابن عمر ... سوموار و تصغیر قال جاء رجل إلی ابن عمر
نزد ابن عمر فقال رجل نذر أن یصوم یوما گفت
آن مرد که مردی نذر کرد که روزه دارد روزی را
... بجای یوم ... که روز دوشنبه ...
... اتفاق روز نذر روز عید را چه کند ...
... یوم النحر است بجای یوم
عید ... فقال ابن عمر رضی الله
عنهما أمر الله بوفاء النذر ... گفت ابن عمر در جواب
امر کرده است خدای تعالی بوفای نذر و ...
کرده است ... النبی صلی الله علیه وآله وسلم عن صوم
هذا الیوم ...
... باید که جمع کند میان هر دو ...
مستحق میشود ... روزه ... و تنها
کردن آن ... و ... مقدم است ...
... ابن عمر حکم ...
... حنفیه ... افعال ...
...
...
...
حسنات و شرح این مسئله در اصول فقه است ...
حجاج بن المنهال بکسر میم و سکون نون قال حدثنا
شعبة قال حدثنا عبد الملک بن عمیر ...
ابن سویة قال سمعت قزعة ...
... سمعت أبا سعید الخدری ...
النبی صلی الله علیه وآله وسلم ثنتی عشرة غزوة
... ابو سعید که جهاد کرده ... با آن حضرت
دوازده ... قال سمعت أربعا من النبی
گفت ابو سعید شنیدم چهار حکم از پیغمبر صلی الله علیه

مرترا قرابتی ست از رسول خدا برادری قریب تر والقدمی ای فلا معانذ علمت توثبات پاس است یاتقدم ہست چنانکہ درشہر
آمرانی اللہ علیک لئن امرتک لتعدلن پس خدا بر تو نگہبان ہست اگر امیر کنم ترا ہرآئینہ عدالت سیکنی ولئن امرت عثمان
لتسمعن ولتطیعن ما گرامیر کنم عثمان را ہرآئینہ میشنوی سخن او را واطاعت او را قال ثم خلا بالآخر فقال لہ مثل ذلک پس خلوت
کرد مدیگر کہ عثمان ہست پس گفت مر او را مانند آن کہ بعلی گفتہ بود وزیادہ کردہ است طبری از طریق مائینی کہ عبدالرحمن گشت در مدینہ شب
تمام شب بر صحابہ وبر اشراف اہل مدینہ ہیچ کس خلوت نکرد مگر آنکہ امر کرد او را باستخلاف عثمان فلما اخذ المیثاق قال ارفع یدک
یا عثمان فبایعہ پس ہرگاہ گرفت عہد را گفت بردار دست خود را ای عثمان پس بیعت کرد عبدالرحمن عثمان را فبایع لہ علی
پس بیعت کرد عثمان را علی وولج اہل الدار فبایعوہ ودر آمدند اہل مدینہ پس بیعت کردند عثمان را

باب مناقب علی بن ابیطالب

ابی الحسن القرشی الہاشمی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کنیت او ابوتراب کردہ روایت کردہ اند کہ
وی رضی اللہ عنہ روزی از فاطمہ رضی اللہ عنہا رنجیدہ از خانہ برآمدہ بود آنحضرت نزد فاطمہ تشریف بردہ از علی پرسید گفتند
کہ رنجیدہ از خانہ بیرون رفت آنحضرت نزد وی آمدہ وی را در مسجد دید بر زمین خوابیدہ وگرد بر بدن مبارک او آلودہ فرمود برخیز
ای ابوتراب چون آنحضرت از روی ملاطفت وعلو منزلت باین کنیت خطاب کردہ بود وی این کنیت را خوش داشتی پدر او ابوطالب
عم رسول خدا است ومادر او فاطمہ بنت اسد بن ہاشم بن عبد مناف ہست وی نخستین ہاشمیہ است کہ ہاشمی فرزند زاد وبعد از فوت
ابی طالب در مدینہ بشرف اسلام رسیدہ وہم در مدینہ مشرف بوفات یافتہ است وقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم انت منی وانا منک
وفرمود پیغمبر خدا علی بن ابی طالب را تو از منی ومن از تو ام یعنی بیان من وتو اتصال وکمال علمی ومحبت صمیمی ہست کہ دیگری در آن
شریک وسہیم نیست گفتہ اند ذکر کلمہ من کہ درین کلام ہست آن نا منی انتسابا لیہ میگویند یا نسبت چنانکہ درباب صلح در عمرۃ القضا موصولا
آوردہ است وقال عمر توفی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وہو عنہ راض وگفت عمر بن خطاب وفات یافت
رسول خدا وحال آنکہ آنحضرت راضی بود از علی بن ابی طالب چنانکہ در حدیث سابق گذشت حدثنا قتیبۃ بن سعید
قال حدثنا عبدالعزیز عن ابی حازم عن سہل بن سعد ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لاعطین الرایۃ غدا
فرمود تحقیق میدہم فردا علم را مردی را کہ فتح کند اللہ علی یدیہ مردی کہ می کشاید خدا این قلعہ خیبر را بر دو دست او قال
فبات الناس یدوکون لیلتہم ایہم یعطاہا گفت پس شب کردند مردم بحالی کہ خوض وفکر میکردند در شب خود کہ کدام
ایشان را دادہ میشود رایت یدوکون بیای تحتیہ ودال مہملہ وسکون واو وکاف مشتق از دوک است بمعنی شب کردن با اختلاط در آن
یعنی شب بذکر وفکر آن ذکر ہست فلما اصبح الناس غدوا علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس ہرگاہ صبح کردند مردم رو
کردند بر رسول خدا کلہم یرجوان یعطاہا ہمہ ایشان امید میداشتند کہ دادہ شوند رایت را فقال این علی بن ابی طالب
پس فرمود کجاست علی بن ابی طالب فقالوا یشتکی عینیہ یا رسول اللہ پس گفتند درد میکند ہر دو چشم او ای رسول خدا
یعنی از ین سبب نتوانست ہمراہی کرد قال فارسلوا الیہ فاتونی بہ فرمود پس بفرستید کسی را بسوی وی پس بیارید نزد من او را
فلما جاء بصق فی عینیہ ودعا لہ پس ہرگاہ آمد علی رضی اللہ عنہ آب دہن انداخت در ہر دو چشم او ودعا کرد مر او را فبرأ
حتی کان لم یکن بہ وجع پس بہ شد تا آنکہ گویا نبود بوی درد فاعطاہ الرایۃ پس داد او را رایت را وسردار لشکر
اسلام ساخت فقال علی یا رسول اللہ اقاتلہم حتی یکونوا مثلنا پس گفت علی آیا جنگ کنم وبکشم ایشان را تا آنکہ باشند
مانند ما در اسلام فقال انفذ علی رسلک حتی تنزل بساحتہم پس فرمود برو بر آہستگی خود تا آنکہ فرود آئی بزمین ایشان

صیام عیدو سفر گذشت باب صیام ایام التشریق
حکم روزہای ایام تشریق کہ سہ روز اند بعد عید اضحی
نزد جمہور وتشریق از آن گویند کہ خشک میکردند درآن
ایام گوشتہا با آفتاب یا بجہت آنکہ نحر نمیکنند مگر بعد
شروق آفتاب وتشریق بمعنی تکبیر نیز آمدہ کہ در آن
ایام مشروع است عقب ہر نماز واختلاف است
در منع روزہای این ایام وجواز آن مطلقا یا مگر
متمتع را وراجح نزد مؤلف ظاہرا جواز ہست مر
متمتع را بدو حدیثی کہ درین باب آوردہ وہمین
است مالک وشافعی در قدیم ومذہب علمای او
مشہور از شافعی منع است مطلقا متمتع باشد یا غیر
آن بحدیث نبیشۃ الہذلی در مسلم فرمود پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایام تشریق ایام اکل وشرب
اند وذکر خدا ودر حدیث کعب بن مالک کہ نیز در مسلم
است ایام منی ایام اکل وشرب ودر حدیث عمرو
بن العاص کہ وی گفت مر پسر خود عبداللہ را در
ایام تشریق کہ آن ایام اند کہ نہی کردہ است پیغمبر
خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از صوم آن وامر کردہ
بہ فطر آن روایت کردہ این را ابوداؤد وابن منذر
وتصحیح نمودہ آن را ابن خزیمہ وحاکم ورسول خدا نیز
با حدیث بلال بیسیار کہ آن حضرت نہی کرد از صیام
ایام منی ومرد کیست مشہ از امیرالمؤمنین علی رضی اللہ
عنہ وطحاوی احادیث نہی را از چندین صحابہ
آوردہ وگفتہ چون ثابت شد این احادیث از
حضرت نہی از صیام تشریق ونہی کرد آن حضرت
از ان بمنی وحال آنکہ حاجیان مقیم بودند آنجا کہ از
ایشان متمتعان وقارنان بودند واستثنا نکرد
ازین حکم ہیچ یکی را داخل شدند متمتعان وقارنان
نیز درآن قال ابوعبداللہ قال لی محمد بن المثنی ذکر
ہذا الطریق تحدیث یحیی آنکہ موقوف است یا مرفوع
یا ذکر روایت بطریق مذاکرہ است نہ تحدیث حدثنا
یحیی قطان قال حدثنا شعبۃ عن عبد بن عروۃ قال اخبرنی
ابی قال کانت عائشۃ تصوم ایام منی بود عائشہ
کہ روزہ میداشت در ایام منی کہ ایام التشریق اند وکان
ابوہ یصومہا یحیی گوید کہ بود پدر ہشام کہ عروہ باشد
روزہ میداشت این ایام را ودر روایت کریمہ
بتانیث ضمیر راجع بعائشہ یعنی ابوبکر صدیق رضی اللہ
عنہ حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر
قال حدثنا شعبۃ قال سمعت عبداللہ بن عیسی
بن عبدالرحمن بن ابی لیلی الانصاری ثقہ ہست تابعی

اللهم بنعم بہرۂ وصل وخدم ما است یعنی باعشق لیبتنا ابتنا لقبل کمن یتسم دعونا الی الاسلام فاخبرهم بما یجب علیهم من حق الله فیه
بت دعوت کن ایشان را باسلام پس از آن اعلام کن بانچه لازم است بریشان از حق خدا در اسلام از خراج و زکات فوالله لان یهدی
الله بک رجلا واحدا یعنی پس سوگند بخدا که اگر هدایت کند خدا بدعوت تو یک مرد را خیر لک من ان یکون لک حمر النعم بهتر است
ترا از آنکه باشد مر ترا شتران سرخ موی یا تصدق کنی در راه خدا شتران سرخ موی نیکو ترین اسباب دنیا است نزد عرب که ضرب مثل میکنند بدان
در نفاست اموال و نظر آن حدیث در کتاب الجهاد گذشته است **حدثنا** قتیبة قال حدثنا حاتم عن یزید بن ابی عبید
عن سلمة بن الاکوع قال کان علی قد تخلف عن النبی صلی الله علیه وسلم گفت سلمه بن الاکوع بود علی بن ابی طالب تخلف کرده از
همراهی کرده بود با پیغمبر فی خیبر وکان به رمد در غزوۀ خیبر و بود بوی درد چشم فقال انا اتخلف عن رسول الله صلی الله علیه وسلم
پس گفت آیا من تخلف کنم از پیغمبر خدا بسبب درد چشم فخرج علی فلحق بالنبی صلی الله علیه وسلم پس بیرون آمد علی و پیوست به نبی
صلی الله علیه وسلم ظاهر آنست که در حوالی خیبر لاحق شده چنانکه از حدیث آتی معلوم میشود و این روایت منافات ندارد بحدیث سابق
که آنحضرت کس فرستاد و در رند علی را او را فرمود ازیدن کس برای طلب برآمده باشد فلما کان مساء اللیلة التی فتحها الله
فی صباحها پس هرگاه بود شبی که فتح کرد خدا قلعه خیبر را در صباح آن شب قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لاعطین الرایة
او لیاخذن الرایة غدا فرمود رسول خدا هر آینه میدهم رایت را یا بگیرد رایت را فردا شک راوی است رجلا یحبه الله ورسوله
مردی که دوست میدارد او را خدا و رسول او او قال یحب الله ورسوله یا گفت دوست میدارد خدا را و رسول خدا را شک راوی است
و این هر دو معنی لازم یکدیگر است کسیکه دوست میدارد خدا را و رسول او را دوست میدارد او را خدا و رسول یفتح الله علیه میگشاید خدا بر دست وی
فاذا نحن بعلی وما نرجوه ناگاه ما دیدیم علی رضی الله عنه را که امید نداشتیم حضور او بسبب درد چشم فقالوا هذا علی فاعطاه رسول الله
صلی الله علیه وسلم الرایة پس گفتند مردم این علی است پس داد رسول خدا رایت را ففتح الله علیه پس گشاد خدا بر دست وی
بعین قلعه خیبر را و این حدیث پیش گذشته است که خیبر را گرفت بجهد و مرد آنرا بر آمد فتح کرد ... خود ساخت
حدثنا عبدالله بن مسلمة قال حدثنا عبدالعزیز بن ابی حازم عن ابیه ان رجلا جاء الی سهل بن سعد فقال هذا فلان
لامیر المدینة مروی است از ابی حازم که تحقیق مردی آمد نزد سهل بن سعد در مقدمه گفته که این مرد که مروان بن حکم بود پس گفت
آن مرد نیست فلان کنایت کرد امیر مدینه را یدعو علیا عند المنبر قال فیقول ماذا قال یقول له ابو تراب
رضی الله عنه که بر منبر است یعنی ذکر کرد امیر المؤمنین علی را بابوتراب یعنی استخفاف کرد و ذکر این کنیت او رضی الله عنه و گفت امیر لعین
ابوتراب است فضحک قال والله ما سماه الا النبی صلی الله علیه وسلم پس خنده کرد سهل و گفت بخدا سوگند نامیده است او را این نام
مگر رسول خدا وما کان له اسم احب الیه منه و نبود علی را نامی محبوب تر نزد وی از این نام فاستطعمت الحدیث سهلا
پس طلب کردم حدیث را از سهل که بیان کند استعاره کرده استطعام را برای حدیث بنا بر تشبیه ذکر حدیث بطعام در ذوق حسن است در کلام
ذوق معنوی وقلت له یا ابا العباس کیف ذلك پس گفتم مر سهل را ای ابا عباس چگونه است این حدیث قال دخل علی علی
فاطمة رضی الله عنهما ثم خرج گفت در آمد علی بر فاطمه پس بیرون آمد از خانه بخشم کرده است فاضطجع فی المسجد پس خفته
خواب کرد در مسجد فقال النبی صلی الله علیه وسلم این ابن عمك پس فرمود پیغمبر خدا کجاست پسر عم تو قالت فی المسجد
گفت فاطمه در مسجد است طلبی آورده و کان بینی وبینه شیء یعنی بود میان من و وی چیزی فخرج الیه فوجده
قد سقط عن ظهره پس بیرون آمد آنحضرت بسوی علی یافت ردای او را که افتاده است از پشت او

در صدد رخصت است گویا فهم کرده عایشه و ابن عمر
رخصت را از عام قول و تعالی فصیام ثلاثة ایام فی الحج
لیکن آن مخصوص است ایام تشریق را بعدم جواز چیزیکه
نهی آن حضرت بود به صیام چنانکه گذشت متعلق باین
این احتمال و موید است موقوف بودن آن را بر عایشه
و ابن عمر روایت طحاوی از طریق ابن شهاب مذکور
که بود عایشه و ابن عمر که رخصت میدادند خود که
و دیر حدیث باب **حدثنا** عبدالله بن یوسف
قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن سالم بن
عبدالله بن عمر رضی الله عنهما قال الصیام لمن تمتع
بالعمرة الی الحج الی یوم عرفة گفت ابن عمر روزه سه روز
که واجب است مر کسی را که تمتع کند بعمره بسوی حج
و تا باید رسید تا روز عرفه است فان لم یجد هدیا
ولم یصم صام ایام منی پس اگر نیافت متمتع هدی را و نه روزه داشت
تا روز عرفه صائم باشد ایام منی روزه دارد در ایام منی
که ایام تشریق اند وعن ابن شهاب عن عروة عن عائشة
مثله و هم خبر داد مالک از این طریق مانند آنچه خبر داد
از طریق سابق تابعه متابعت کرده مالک را در این
این حدیث ابراهیم بن سعد عن ابن شهاب
موصول آورده آن را شافعی باین طریق تا بروایت
عروه از عائشه و بروایت سالم از پدرش ابن عمر
و این نیز موقوف است بودن رخصت را موقوف بر
ایشان و ابراهیم و مالک از حفاظ اصحاب زهری
اند و مالک جزم کرده از زهری بودن آن موقوف
ذکره الشیخ ابن حجر باب صیام یوم عاشوراء کم روزه
روز عاشورا بمد و قصر نیز آمده و آن نزد جمهور علما از
صحابه و تابعین و اهل لغت نام روز دهم محرم است چنانکه
ظاهر است از اشتقاق ترکیب گفته اند در اصل صفت
شب دهم است و در روز را بنسبت آن گرفته شده و بعضی
گفته اند روز نهم محرم را گویند
باعتبار شب آینده و یا باعتبار حساب که ورد ... شتران میگرد ... روز
نهم آب دادن را روز عشر میگفتند ... روز
سا روز عشر ... گویا اعتبار میکرد ... روز
ساکه بیش اند ... آب دادن ... لیکن
لیکن چنین است که آنرا اعتبار کنند و منقول است
این قول از ابن عباس ولیکن ما قبل است که رویت
آنکه صوم تاسع نیز را سنت دارد ... عاشورست

الی طعن او رسیده است خاک بپشت او فجعل یمسح التراب عن ظهره پس گشت آنحضرت که پاک میکند خاک را از پشت او
ویقول اجلس یا ابا التراب مرتین پس میگوید بنشین ای ابو تراب دو بار فرمود حدثنا محمد بن رافع قال حدثنا
حسین عن زائدة عن ابی حصین عن سعد بن عبیدة قال جاء رجل الی ابن عمر فسأله عن عثمان گفت سعد بن عبیده آمد مردی
بسوی ابن عمر پس پرسید او را از حال عثمان فذکر له محاسن عمله پس ذکر کرد ابن عمر خوبیهای عمل او را تجهیز جیش عسرة و بیل
ساختن بئر رومه و جز آن فقال لعل ذاک یسوءک قال نعم پس گفت ابن عمر شاید که بدی آید و اندوهگین میکند ترا ذکر خوبیهای
او گفت آری قال فارغم الله بانفک گفت ابن عمر پس خاک آلوده کناد خدا بینی ترا یعنی خوار شوی ثم سأله عن علی فذکر محاسن
عمله قال هو ذاک بیته اوسط بیوت النبی صلی الله علیه وسلم پس پرسید آن مرد از احوال علی بن ابی طالب پس ذکر کرد ابن عمر خوبیهای کردار او گفت او است بیته او
بیوت النبی صلی الله علیه وسلم خانه او نیکوترین خانها پیغمبر خدا است یا درمیان خانهای آنحضرت است قال لعل ذاک یسوءک
قال اجل گفت ابن عمر شاید این گفتار من بدمی آید ترا گفت آری اجل بفتح همزه و فتح جیم ولام مخففه بمعنی نعم است قال فارغم
الله بانفک گفت ابن عمر پس خاک آلوده کناد خدا بینی ترا ای خوار شوی انطلق فاجهد علی جهدک برو پس برسان
و بکوش در من نهایت طاقت خود را یعنی هرچه توانی بکن که من در کلمه حق ملاحظه ندارم حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا
غندر قال حدثنا شعبة عن الحکم قال سمعت ابن ابی لیلی مرویست از حکم که گفت شنیدم ابن ابی لیلی را قال حدثنا علی ان
فاطمة شکت ما تلقی من اثر الرحی گفت ابن ابی لیلی حدیث کرده ما را علی رضی الله عنه که شکایت کرد فاطمه رضی الله عنها
چیزی را که رسیده بود دست او را از اثر آسیا واتی النبی صلی الله علیه وسلم سبی پس آمد پیغمبر خدا را غنیمت داران فانطلقت
فلم تجده پس رفت فاطمه بخانه آنحضرت تا التماس و اخواهی کند پس در نیافت آنحضرت را و حدثت عائشة فاخبرتها پس گفت
عایشه را خبر داد او را ارادهٔ خود فلما جاء النبی صلی الله علیه وسلم اخبرته عائشة بمجیء فاطمة پس هرگاه آمد پیغمبر خدا
خبر داد عایشه آنحضرت را بسبب آمدن فاطمه فجاء النبی صلی الله علیه وسلم الینا وقد اخذنا مضاجعنا پس آمد پیغمبر خدا
بسوی ما در حالیکه گرفته بودیم خوابگاه خود را فذهبت لاقوم فقال علی مکانکما پس رفتم که استاده شوم یعنی اراده برخاستن کردم
پس فرمود لازم گیرید جای خود را یعنی برنخیزید جا انشوید بار یک دیگر فقعد بیننا وحدت برد قدمیه علی صدری پس
نشست آنحضرت درمیان ما تا آنکه یافتم من خنکی هر دو پای آنحضرت بر سینه خود ثم قال الا ادلکما علی خیر مما سألتماه
پس فرمود آیا تعلیم نکنم شما را بهتر از آنچه سوال کرده اید مرا اذا اخذتما مضاجعکما وقتی که گرفتید شما خوابگاه خود را تکبرا اربعا
وثلثین الله اکبر گوئید سی و چهار بار وتسبحا ثلاثا وثلثین وتحمدا ثلاثا وثلثین سبحان الله گوئید سی و سه بار والحمد لله گوئید
سی و سه بار فهو خیر لکما من خادم پس آن بهتر است مر شما را از خادم یعنی ثواب اخروی پرداختن بهتر است از آسایش
دنیوی و همین دیگر هم گفته اند چنانکه مذکور خواهد شد در باب التسبیح والتکبیر عند المنام ابن تیمیه گفته در این حدیث اشارت است باینکه کسی که
مواظبت کند برین اذکار نزد خواب او را تعبی نرسد در دنیا انانکه فاطمه شکوه از تعب در رنج خود کرده بود آنحضرت این ذکر را بوی
فرمود گفته اند درین حدیث منقبتی ظاهر است مر علی و فاطمه را از آنجمله آنست که آنحضرت خبر آمدن فاطمه را شنیده خود بخانه ایشان رفتند
و راضی نشدند که آنها از جای خود برخیزند و خود درمیان آنها نشستند که دلالت بر کمال محبت و یگانگی میکند و کدام منقبت بالاترین
خواهد بود حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن سعد قال سمعت ابراهیم بن سعد یحدث عن ابیه
مرویست از سعد یعنی سعد بن ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف گفت شنیدم ابراهیم بن سعد بن ابی وقاص را روایت میکرد از پدر خود

الجزء الثامن من شرح الاسلام — کتاب الصوم

ثابت شده و صحیح ازین جهت است که در اول مرموده
نمی امر بوده است منکر و در آخر امر کرد بصوم روز نهم
پیش از ان در روز دهم بعد از ان پس مراتب صوم
سه است اول آنکه روزه دارد هر سه روز نهم و دهم
و یازدهم دوم آنکه روزه دارد نهم و دهم سیوم دهم تنها
و نقل کرده ابن عبد البر اجماع بر آنکه مستحب است
ابو عاصم عن عمر بن محمد بن زید بن عبد الله
بن عمر عن سالم عن ابیه قال قال النبی صلی الله علیه
وآله وسلم یوم عاشوراء ان شاء صامه فرمود آنحضرت
روز عاشورا اگر خواهد کسی که روزه دارد یعنی دگر
خواهد افطار کند ارشاد است باینکه واجب نیست
حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری
قال اخبرنی عروة بن الزبیر ان عائشة رضی الله
عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
امر بصیام یوم عاشوراء بود آنحضرت که امر کرده
بود بروزهٔ عاشورا یعنی بعد قدوم مدینه که شنیده
عاشورا آمده و قدوم در ربیع الاول بود فلما فرض
رمضان کان من شاء صامه ومن شاء افطر
پس هرگاه فرض کرده شد رمضان در شعبان
سال دوم از هجرت بود کسیکه خواستی روزه داشتی
و کسیکه خواستی افطار کردی منسوخ شد وجوب
عاشورا اگر امر سابق برای وجوب بود و استحباب
هر دو الحال هم باقی است بخلاف حدثنا
عبد الله بن مسلمة عن مالک عن هشام بن عروة
عن ابیه عن عائشة قالت کان یوم عاشوراء
یوما تصومه قریش فی الجاهلیة گفت عایشه بود
روز عاشورا روزیکه روزه میداشتند آن را
قریش در جاهلیت گرگیت باشند آن را از شرع
سابق وکان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
یصومه فی الجاهلیة و بود پیغمبر خدا که روزه میداشت
آن روز در جاهلیت پیش از آنکه هجرت کند بمدینه
فلما قدم المدینة صامه وامر بصیامه پس
هرگاه قدوم آورد بمدینه روزه داشت خود
و امر کرد دیگران را بروزه داشتن آن روز فلما
فرض رمضان ترک صوم عاشوراء پس چون
فرض کرده شد رمضان ترک کرد روزه روز عاشورا
یعنی بر وجه وجوب فمن شاء صامه ومن شاء
ترکه پس کسیکه خواهد روزه دارد آن را و کسیکه

سعد بن ابی وقاص قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لعلی گفت رسول خدا مر علی بن ابی طالب را اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی آیا راضی نیستی که باشی تو از من بجای هارون از موسی یعنی چنانکه هارون را موسی بجای خود گذاشته بود وقتیکه رفته بود تا هم مدینه بر اهل وعیال نگاه دارد و تحمل ازین تخصیص نیست که چون آنحضرت قصد غزوه تبوک که در حرب غزوه داشت علی بن ابی طالب را باهل وعیال گذاشته اند اگر قرابت او نزدیکتر از دیگر صحابه بود و وی از نجبا و اهل بود و این خلافت حرمه علی مرتضی گفت آیا میگذاری مرا به زنان و فرزندان آنحضرت در تسلیه این را فرموده است و در روایت مسلم زیاده کرده الا انه لا نبی بعدی استدلال کرده اند شیعه باین حدیث بر خلافت علی بن ابی طالب بعد از حیات آنحضرت و بزعم ایشان از اقوی ادله است پوشیده نماند که هارون در زمان حیات موسی فوت شده است و بعد از وی خلیفه نبوده است تا این قیاس ایشان بعدی درست گردد ایشان در تقریر استدلال گویند که این حدیث دلالت میکند بر آنکه هر منزلتی که هارون از موسی داشت علی مرتضی را حاصل باشد از آنحضرت و از جمله منازل او آن بود که اگر هارون بعد از موسی زنده می بود خلیفه او می شد پس این منزلت علی مرتضی را نیز حاصل باشد علی کرم الله وجهه بعد از رحلت آنحضرت زنده بود پس باید که بعد از فوت آنحضرت علی مرتضی خلیفه باشد و این استدلال تمام نیست اولا آنکه اسلم که او جمیع منازل باشد در کلام چیزی نیست که دلالت بر استیعاب منازل داشته باشد و ظاهر آنست که مراد ازین منزلت همین گماشتن موسی هارون را در حیات خود بر بنی اسرائیل باشد اگر گوئی استثنا دلالت دارد بر عموم که سوای مستثنی که نبوت است همه منازل ثابت گوئیم برین تقدیر عام مخصوص البعض خواهد بود و عام مخصوص البعض از ظنیات است نه قطعی و شما ای گروه شیعه مقرر دارید که دلیل خلافت قطعی باید و برین تقدیر تسلیم تناول قطعی انچه مفهوم کلام معجز نظام است صلاح هارون خلافت راست بوقوع کان پس قیاس آن صلوح خلافت علی مرتضی لازم آید و ما بهمین تسلیم می کنیم وی رضی الله عنه قوام شده و ما قائل ایم بصلوح خلافت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه اما نه فی حیات بعجت تعبیر صحابی است که در احادیث مشهوره بر خلافت ابی بکر رضی الله عنه واقع است و مبنای آن اتفاق و اجماع صحابه بوده است

حدثنا علی بن الجعد قال اخبرنا شعبة عن ایوب عن ابن سیرین عن عبیدة عن علی قال اقضوا کما کنتم تقضون روایت کرده است عبیده از علی بن ابی طالب رضی الله عنه حکم کنید چنانکه حکم میکردید در زمان ابی بکر و عمر مانند از مسئله اول در باب فروختن ام ولد اختلاف بوده امیر المؤمنین علی بن ابی طالب آنرا نفروشند رای عمر و دیگر صحابه بران رفته که نباید فروخت تا وی عبیده که قاضی عراق از جانب وی رضی الله عنه بوده آمده گفت که من می بینم که رای تو با عمر بهتر است از رای تو تنها الآن چه میگوئی گفت حکم کنید با فروختن چنانکه پیش ازین میکردید فانی اکره الاختلاف پس تحقیق من ناخوش دارم اختلاف را با شیخین با اختلاف که منجر گشته موجب فتنه گردد حتی تکون للناس جماعة تا آنکه باشد اجتماع مردم را او اموت کما مات اصحابی یا آنکه بمیرم چنانکه مرده اند یاران من که ابوبکر و عمر است در بعضی نسخ و اموت بواو است و تقدیر آنست و انا اموت یعنی و حال آنکه من بمیرم چنانکه مرده اند یاران و کان ابن سیرین یری ان عامة ما یروی عن علی الکذب و بود ابن سیرین که اعتقاد میکرد که تحقیق اکثر چیزیکه روایت کرده میشود یعنی رفضه روایت کرده از مخالفت علی با شیخین آن دروغ است توقف درج این حدیث در ذکر مناقب امیر المؤمنین علی آورده ظاهر است منقبت همین رجوع برای تسکین و کراهت اختلاف با صحابه پیغمبر خدا در زمان خلافت و استبداد بحکم شرعی خواهد بود

مناقب جعفر بن ابی طالب الهاشمی

ذکر مناقب مفاخر جعفر بن ابی طالب است وی برادر حقیقی علی بن ابی طالب است ده سال کلان تر از وی بوده و هجرت کرده است دو هجرت بشام و بمدینه و اسلام او قدیم تر از اکثر صحابه است وقال النبی صلی الله علیه وسلم اشبهت خلقی وخلقی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مر او را مشابه شدی تو ای جعفر بمن در صورت من و در سیرت من

شاید بسیب ... بود یعنی خبر از مردم مدینه از روایت و دانستن این صوم را عوام را یا کرده و کشتن بسبب تمدید کرده و بر حکم آن سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یقول هذا یوم عاشوراء ولم یکتب الله علیکم صیامه وانا صائم گفت امروز روز عاشورا است و واجب نکرده است خدا تعالی بر شما که این روز بر شما باشد بعد از من روزه و روزه داریم و این منافی نباشد فرضیت سابقه را که آن الحال منسوخ شده و معاویه از مسلمانان فتح که است سنه هشتم پس شنیده وی این حدیث را اما فرا تر چند سال از فرضیت رمضان که ناسخ است فرضیت عاشورا را فمن شاء فلیصم پس کسیکه خواهد روزه دارد و هر که خواهد فلیفطر کسیکه خواهد با فطار کند حدثنا ابو معمر مقعد قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا ایوب قال حدثنا عبد الله بن سعید بن جبیر عن ابیه عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قدم النبی صلی الله علیه وآله وسلم المدینة فرای الیهود تصوم یوم عاشوراء قدوم آورد آنحضرت مدینه را در ربیع الاول پس دید یهود را در سال دوم که روزه میداشتند روز عاشورا را فقال ما هذا فرمود چیست این روزه قالوا هذا یوم صالح گفتند یهود این روز نیک و بزرگ است هذا یوم نجی الله بنی اسرائیل من عدوهم این روزیست که رستگاری داد خدا تعالی بنی اسرائیل قوم موسی را از دشمن ایشان که فرعون بود یعنی درین روز عاشورا فصامه موسی پس روزه داشت آن روز موسی بشکر این نعمت عظمی قال فانا احق بموسی منکم فرمود پس ما سزاوارتریم بموافقت موسی از شما در این منع کرده شده ایم از زمان واتفقیت با عقاید مشترک در رسالت که مبادرت با تبلیغ حق و هدایت است و این خبر یهود مجرد قول یهود نبود بلکه ظاهر شد صدق این خبر با احبار مسلمانان یهود چون عبد الله بن سلام و جز وی یا نزول وحی یا آنکه نیست درین کلام تصریح که باشد در تصدیق خبر یهود بلکه مراد در تقدیر فرض صحت است و ذکر این کلام اظهار موافقت است با ایشان در اصل مصلحت استیلاف دیگر روزه شود

مناقب ومفاخر عظیمه است وا نحدیث را مولف رح در باب مرة القضا موصول آورده است حدثنا احمد بن ابي بكر قال حدثنا محمد بن ابراهيم بن دينار ابو عبد الله الجهني عن ابن ابي ذئب عن سعيد المقبري عن ابي هريرة ان الناس كانوا يقولون اكثر ابو هريرة مرویست از ابی هریره که تحقیق مردم میگویند بسیار حدیث کرده است ابو هریره وانی کنت الزم رسول الله صلى الله عليه وسلم بشبع بطني و تحقیق بودم من که لازم میگرفتم رسول خدا را وجدا نمی شدم از وی برای سیری شکم حتى لا آكل الخمير ولا البس الحبير هنگامی که نمیخوردم نان خمیری و در بعضی نسخ خبیز بموحده و زای مراد نان بنان خورش ونمی پوشیدم ردای منقش و در بعضی نسخ حریر است یعنی ابریشم ولا یخدمنی فلان ولا فلانة و خدمت نمیکرد مرا غلام و نه داه وکنت الصق بطني بالحصباء من الجوع و بودم من که می بستم شکم خود را بسنگ از گرسنگی تا از سردی آن حرارت گرسنگی کمتر شود وان کنت لاستقرئ الرجل الآية هي معي و تحقیق بودم من که طلب میکردم قرات آیت قرآنی از رجلی در حالیکه آن آیت با من بود یاد داشتم اما شیخ ابن حجر در کشف مستقری را از قری بمعنی ضیافت گفته از بعنی طلب مهمانی میکردم مدحدیث بانیعنی گرفتن ساخات و اقوال والآية لا هم کی ینقلب بی فیطعمنی برای این غرض که ببرد مرا بخانه پس طعام دهد مرا وکان اخیر الناس للمساكين و بود بهترین مردم در حق الطعام مساکین جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه از نجهت آنحضرت او را ابا المساکین کنیت کرده بود وکان ینقلب بنا فیطعمنا ما کان في بيته و بود جعفر می برد ما را پس طعام میداد ما را هر چه می بود در خانه او حتى ان كان ليخرج الينا العكة تا آنکه بودی که بیرون می آورد مشک و ظرفی که گاه در وی شهد میبود و الله لیس فیها شئ ظرفی که نیست در وی چیزی از شهد فنشقها فنلعق ما فيها پس میشکست پس میلیسیدیم چیزی که در وی بودی حدثنا عمرو بن علي حدثنا یزید بن هارون قال اخبرنا اسمعيل بن ابي خالد عن الشعبي ان ابن عمر كان اذا سلم على ابن جعفر مرویست از شعبی که تحقیق عبد الله بن عمر وقتی که سلام کردی بر عبد الله بن جعفر قال السلام عليك يا ابن ذي الجناحين گفتی السلام علیک ای پسر خداوند دو بازو کنایت میکرد از آنکه طبرانی در حدیث خود آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم عبد الله بن جعفر را میفرمود هنیئا لک ابوک یطیر مع الملائکة في السماء قال ابو عبد الله گفت ابو عبد الله مولف رح الجناحان كل ناحيتين جناحان هر دو گوشه است در فتح الباری گفته گویا مولف حمل کرده است بر دو جناح معنوی نه حسی ذكر العباس بن عبد المطلب کنیت او ابو الفضل است بعضی گفته اند که اسلام او قدیم بود و در روز فتح مکه بر ملا اظهار کرد و بسیار جمیل و جسیم بود و دو سه سال عمر او از حضرت زیاده بود هشتاد و هشت سال عمر یافته در خلافت عثمان پیش از مقتل وی بدو سال فوت کرد و در سنه سی و دو از هجرت روز جمعه دوازدهم رجب یا رمضان عثمان بر وی نماز گذارد و در بقیع مدفون است رضی الله عنه نوشته نماند که در عنوانهای دیگران مناقب گفته و درین باب لفظ ذکر آورده ظاهر نکته آن باشد که آنچه اینجا مذکورست همین یک حدیث است که عمر بن خطاب در آن تعظیم وی نموده از شرایف صفات او چیزی مذکور نیست تا بعنوان منقبت آرد حدثنا الحسن بن محمد قال اخبرنا محمد بن عبد الله الانصاري حدثني ابو عبد الله بن المثنى عن ثمامة بن عبد الله بن انس عن انس ان عمر بن الخطاب كان اذا قحطوا مرویست از انس بن مالک که تحقیق عمر بن خطاب بود وقتی که میرسید مردم را قحط و امساک باران قحطوا بضم قاف و کسر حا مهمله است و قسطلانی بفتح قاف تصریح نموده استسقى بالعباس بن عبد المطلب طلب باران میکرد ببرکت عباس بن عبد المطلب فقال اللهم انا كنا نتوسل اليك بنبينا فتسقينا پس گفتی خداوندا بودیم ما که توسل میکردیم بسوی تو و طلب رحمت تو به پیغمبر خود پس آب داده میشدیم وانا نتوسل اليك بعم نبينا فاسقنا فيسقون اما توسل میکنیم بسوی تو بعم پیغمبر خود پس آب بده پس آب

الحجر الناس شیخ الاسلام | كتاب الصوم

عن قيس بن مسلم عن طارق بن شهاب عن ابي موسى رضي الله عنه قال كان يوم عاشوراء تعده اليهود عيدا گفت ابو موسی بود روز عاشورا که میشمردند آن را یهود روز عید و شادی و بر سر مینمودند در ان و تعظیم میکردند آن را و الصوم صیانه مصرح است بان در روایات دیگر در مسلم و در صحیح نیز در هجرت قال النبي صلى الله عليه وسلم فصوموه انتم پس روزه دارید آن را شما حدثنا عبيد الله بن موسى عن ابن عيينة عن عبيد الله بن ابي يزيد عن ابن عباس رضي الله عنهما قال ما رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يتحرى صيام يوم فضله على غيره الا هذا اليوم يوم عاشوراء گفت ابن عباس ندیدم آنحضرت را که قصد میکرد روزه روزی را که تفضیل داده باشد آن را بر غیر وی مگر این روز که روز عاشوراست وهذا الشهر و مگر این ماه را یعنی شهر رمضان و این حکایت حال سالهای پیشین نه حال اواخر حجرت که ابن عباس از ان شتاختم شده و این اقتضا دارد فضیلت عاشورا را از همه ایام بعد رمضان ولیکن این بنا بر علم راوی است تحقیق وارد شده در حدیث ابی قتاده در مسلم مرفوعا که صوم عرفه کفارت میکند یکسالی پیشینه را و یکسالی بعد خود را و صوم عاشورا کفارت میکند یکسال قبل را آن ظاهر است بدان که صوم عرفه افضل است از صوم عاشورا و بعضی در حکمت آن گفته اند که روز عرفه منسوب با آنحضرت است و روز عاشورا منسوب به موسی علیه السلام تقصد کردن و طلب نمود چیزی که بهترست ... سزاوار ترست ...

حدثنا مكي بن ابراهيم قال حدثنا يزيد

واو دعیشه آورده اند که وقتی قحطی عظیم در مدینه و حوالی آن افتاد کعب بن مالک نزد عمر بن خطاب آمد و گفت ای امیر المؤمنین
بنی اسرائیل وقتیکه باین حال میرسیدند توسل میکردند و استسقا بعصبه پیغمبران خود و آب داده میشدند عمر گفت اینک عباس عم
پیغمبر خداست و صنو پدر اوست و سید بنی هاشم پس رفت عمر نزد او و بیاوری برآمد بر منبر و گفت آنچه گفت پس آب فراوان داده شدند
عقیل بن ابی طالب در مدح عباس اشارت کرده است بآنکه گفته بعمی سقی الله البلاد واهلها عشیة یستسقی بشیبته عمر
توجه بالعباس فی الجدب داعیا فما جاز حتی جاد بالدیمة المطر و این ترجمه و حدیث آن ساقط شده است از روایت ابی ذر و نسفی
و حدیث مذکور در باب استسقا گذشته **باب مناقب قرابة رسول الله صلی الله علیه وسلم** و در بعضی نسخ مناقب فاطمه رضی الله
عنها واقع است مراد از قرابت پیغمبر خدا کسی است که منسوب است بعبد المطلب و مؤمن است چنانکه علی مرتضی و امثالهم رضی الله عنهم

حدثنا ابو الیمان قال حدثنا شعیب عن الزهری قال حدثنی عروة بن الزبیر عن عائشة ان فاطمة رضی الله
عنها ارسلت الی ابی بکر تسأله میراثها من النبی صلی الله علیه وسلم مرویست از عائشه رضی الله عنها که فاطمه کس فرستاد نزد
ابو بکر صدیق رضی الله عنه بجائی که سوال میکند میراث خود را از پیغمبر خدا مما افاء الله علی رسوله آنچه فیء بود خدا بر رسول
خود یعنی آنچه گرفته بود از کفار بی سبیل غلبه و جنگ تطلب صدقة النبی صلی الله علیه وسلم التی بالمدینة می طلبید
پیغمبر را که بمدینه بود و برای مردم سیاده و فاطمه دانسته بود که ملک آنحضرت است و آن نخلستان بنی النضیر بود و فدک میطلبید
فدک که جائی بود در سه مرحله از مدینه فدک بفتح فا و دال هر دو منصرف و غیر منصرف خوانده اند وما بقی من خمس خیبر و چیزی که باقی
از خمس خیبر که سهم رسول خدا بود فقال ابو بکر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا نورث ما ترکنا صدقة
پس گفت ابو بکر تحقیق رسول خدا فرموده ما وارث نمیگردانیم کسی را چیزی را که گذاریم صدقه است و حق ارباب استحقاق در وی
دیگر آمده نحن معاشر الانبیاء لا نرث ولا نورث یعنی ما گروه انبیا میراث نمی یابیم و میراث نمیدهیم انما یاکل آل محمد من هذا المال
میخورند آل محمد که فاطمه و علی و حسنین اند مگر ازین مال یعنی مال الله میخورند مال خدا را نه از جهت که ملک و میراث ایشان است
لیس لهم ان یزیدوا علی الماکل نیست مر ایشان را اینکه زیاده کنند بر ماکولات یعنی هم چنانکه در زمان آنحضرت میخوردند
باید بخورند زیاده تصرف ایشانرا نمیرسد وانی والله لا اغیر شیئا من صدقات النبی صلی الله علیه وسلم و تحقیق من
بخدا سوگند تغییر نمیکنم چیزی را از صدقات پیغمبر خدا که بر مردم میکرد التی کانت علیها فی عهد النبی صلی الله علیه وسلم و صدقه
بر آن حال در زمان حیات پیغمبر خدا ولاعملن فیها بما عمل فیها رسول الله صلی الله علیه وسلم و هر آینه کار میکنم در آن بصورتی
که میکرد رسول خدا فتشهد علی پس حاضر شد بعد ازین گفتگو علی بن ابی طالب ثم قال انا قد عرفنا
یا ابا بکر فضیلتک پس گفت علی مرتضی تحقیق ما شناخته ایم ای ابو بکر فضیلت ترا و صدق و درستی ترا یعنی قبول داریم آنچه گفتی
و ذکر قرابتهم من رسول الله صلی الله علیه وسلم وحقهم و ذکر کرد قرابت آل اکرام پیغمبر خدا را و حقی که ایشانرا بر مردم است
فتکلم ابو بکر و سخن کرد ابو بکر در معذرت و حق شناسی فقال والذی نفسی بیده پس گفت سوگند بکسی که ذات من در دست
قدرت اوست لقرابة رسول الله صلی الله علیه وسلم احب الی لهر آینه قرابت رسول خدا دوست تر است نزد من من ان
اصل من قرابتی از آنکه برعایت کنم و صله رحم نمایم از قرابت خود صاحب عمده نقل کرده از صاحب توضیح که حاضر آمدن
علی مرتضی بعد از فوت فاطمه بود و مطابقت حدیث با ترجمه درین قول است که قرابة رسول الله صلی الله علیه وسلم احب
بدانکه این قصه از معضلات الافهام گروهی از ناسزایان است بزعم فاسد بران رفته اند که ابو بکر صدیق بازوی ستم حق فاطمه را

کتاب صلوة التراويح

تراویح جمع ترویحه است بمعنی یکبار راحت کردن و یکبار نشستن نام کرده شد بدان نماز که در شبهای رمضان کنند ترویحه مردم در اول زمان که جمع میشدند برای استراحت میکردند میان هر دو تسلیمه

بسم الله الرحمن الرحیم

همچنین است در روایت مستملی و در بعضی غیر آن کتاب و بسمله ساقط است و در بعضی نسخ بسمله مقدم است بر کتاب **باب** فضل من قام رمضان فضیلت کسیکه قیام کند بنماز در شبهای رمضان و مراد از قیام رمضان تراویح است که حاصل میشود بدان قیام مطلق و ذکر کرد قیام رمضان و مراد تراویح نباشد کذا ذکره الکرمانی

حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی ابو سلمة بن عبد الرحمن بن عوف ان ابا هریرة رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لرمضان گفت ابو هریره شنیدم آنحضرت را که میفرمود برای ترغیب قیام رمضان من قام ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه کسیکه قیام کند رمضان را بجهت تصدیق به ثواب موعود و طلب اجر بی ریا و سمعه و ملال خاطر آمرزیده میشود مر او را هر چه گذشته است از گناهان صغیره و شاید که کبیره نیز بفضل کریم مشمول باشد و مغفور گردد چنانچه بعضی جزم کرده اند و در حدیث مرفوع آمده کسیکه قیام کند با امام نوشته میشود قیام تمام شب تا آنکه بر گردد

حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من قام رمضان ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه تفسیر کرده قسطلانی بقیام جمیع لیال رمضان یا بعض آن نزد عجز از باقی با آنکه نیت داشت قیام باقی را قال ابن شهاب فتوفی رسول الله پس فوت کرده شد روح پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم والامر علی ذلک و حال آنکه حال قیام رمضان هم برین بود که مجرد قیام را فاضل میدانستند و میکردند و مسجد و جماعت و عدد را التزام نداشتند بموجب رخصت و وسعتی که از آن حضرت یافته بودند چنانکه معلوم میشود و در روایت احمد زیاده آمده و بود آن حضرت که امر میکرد باشند مردم را بقیام بطریق دعوت و امر کرده باشد بعزیمت

داده ودلیلی که بر منع آورده خبر واحد ظنی ست در مقابله نص قرآنی که آیت معاریث ست جحت نمیباشد پوشیده نماند که باتفاق اسباب علم یقینی سه چیز ست عقل وحس وخبری که مسموع ست از زبان آنحضرت وصدیق اکبر این حدیث را بیواسطه از آنحضرت شنیده بود ونیز همه صحابه تصدیق آن کردند پس این را خبر واحد ظنی گفتن از نامعقول دعناد ست وآن نزد وی رضی الله عنه مثل قطعی الثبوت وقطعی الدلالت ست صلاحیت تخصیص عموم آیت مواریث دارد وهمین ست که علی مرتضی نیز در ایام خلافت خود همین عمل نموده است پس بیعت پیوسته که حکم ابوبکر بر حق بوده ست ودلیلی دیگر بر بطلان این حکم آورده اند گویند فاطمه رضی الله عنها معصومه بود وباید که در این دعوی صادق باشد پس منع ابوبکر باطل و این دلیل سست تر از دلیل اول ست عصمت آن ست که دیده ودانسته ارتکاب معصیت نکند وی رضی الله عنها از این خبر مخصص آگاه نشد و پس طلب کردن میراث از این علم منافات بعصمت ندارد و آنکه ادعای عصمت در غیر انبیا نموده است دراین دو دلیل که آیت یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت وخبر فاطمة بضعة منی ست ومدار بران نهاده اند دلالت بر این مدعی ندارد وتصریح کرده اند امامیه در کتب خود که عصمت از امور خفیه ست نمیداند آن را مگر عالم الاسرار پس واجب ست که از حق سبحانه منصوص باشد و مبین بود بوحی قطعی از نزد رسول او اما عدم دلالت قطعی آیه کریمه از آنجهت که در اهل بیت ازواج مطهره نیز داخل اند چنانکه سیاق وسباق آیت منادی بر آن ست و با تفاق بعصمت ازواج کسی قائل نیست پس این آیت بر تقدیر دلالت بر عصمت عام مخصوص البعض باشد و این قسم عام ظنی ست و ایشان گویند که دلیل عصمت قطعی باید اما عدم دلالت خبر مذکور از آنرو که این شبه الاطلاق البضعة بطریق مجاز ست متعارف اهل زبان ست که فرزند را جگر گوشه گویند مقصود از آن شفقت و ترحم ست و تمیمی مستلزم عصمت نیست و بر تقدیر جزء حقیقی بودن لازم نیست که جمیع صفاتی که کل دارد جزء هم داشته باشد بسیار صفات کامل مخصوص بآن حضرت ست که دیگری احتمالی نبوده و درین مقام این گروه را اجتماع اباطیل بسیار ست که قلم بذکر و رد آن نپرداخت

حدثنا عبد الله بن عبد الوهاب قال اخبرنا خالد قال حدثنا شعبة عن واقد قال سمعت ابی یحدث عن ابن عمر عن ابی بكر گفت واقد شنیدم پدر خود را حدیث میکرد از ابن عمر از ابی بکر صدیق رضی الله عنه قال ارقبوا محمدا فی اهل بیته گفت ابوبکر نگهدارید وحق رعایت کنید محمد را در اهل بیت او یعنی حفظ حرمت محمد و تعظیم او در تعظیم و گرامی داشتن اهل بیت او ست

حدثنا ابو الولید قال حدثنا ابن عیینة عن عمرو بن دینار عن ابن ابی ملیکة عن المسور بن مخرمة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فاطمة بضعة منی فمن اغضبها اغضبنی بتحقیق رسول خدا فرمود فاطمه گوشت پاره من و جزئی از من ست پس کسی که دخترم آرد او را در غضب آرد مرا روایت کرده اند که وقتی دختر ابوجهل لعین مسلمان شده علی مرتضی اراده نمود که او را بنکاح درآرد این خبر چون بآنحضرت رسید بغایت ناخوش آمد و خطبه خواند فرمود اگر علی او را بنکاح درآرد فاطمه را طلاق دهد که دریک خانه دختر عدو و دختر پیغمبر خدا جمع نخواهد شد و همین حدیث فرمود علی مرتضی بشناست عذر باخواست و از آن اراده باز آمد چنانکه مولف نیز همیا در مناقب اصحاب النبی آورده و اما آنچه که از فاطمه رضی الله عنها نسبت بابوبکر صدیق روایت کرده اند وی رضی الله عنه از اظهار آن چیزی که از آن حضرت شنیده بود و اجرای آن حکم الهی که بقطع معلوم کرده بود از آن چاره نداشت و یقین میدانست که موجب آزردگی دختر پیغمبر خدا خواهد بود و لیکن واقع شد آنچه واقع شد **حدثنا** یحیی بن قزعة قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن ابیه عن عروة عن عائشة قالت دعا النبی صلی الله علیه وسلم فاطمة ابنته گفت عائشه خواند نزد خود پیغمبر خدا فاطمه دختر خود را فی شکواه التی قبض فیها در بیماری که قبض روح کرده شد در آن فسارها بشیء فبکت پس آهسته گفت او را پس گریه کرد فاطمه ثم دعاها فسارها فضحکت پس خواند او را و آهسته گفت چیزی پس خنده کرد فاطمه قالت فسالتها

ابی بکر رضی الله عنه لیستر بود حال بر این منوال بود تا خلافت ابوبکر صدیق و صدر خلافة عمر یعنی در عمر همچنان بود در زمان اول از خلافت عمر تا آنکه جمع کرد مردم را عمر بر ابی بن کعب چنانچه باید این سبب حاصل ست بر مانند خود که در اسناد سابق است عن عروة بن الزبیر عن عبد الرحمن بن عبد منسوب بالقاری بتشدید یا نسبت بقاره که نام قبیله ولادت وی در زمان رسالت ست ولیکن سماعی از وی ندارد تابعی بود وبر او صحابه ذکر کرده و مشهور آنست که تابعی ست عامل عمر بن خطاب بود بر بیت المال و در سنه هشتاد وهشت وفات یافت قال خرجت مع عمر بن الخطاب رضی الله عنه لیلة فی رمضان الی المسجد گفت عبد الرحمن بیرون آمدم با امیر المومنین عمر شبی در رمضان بسوی مسجد فاذا الناس اوزاع متفرقون پس ناگاه مردم جوق جوق اند پراگنده جدا جدا در مسجد پیوسته تحقیق بر یک امام آمده جماعات مردم یصلی الرجل لنفسه نماز میگذارد مردی برای خود یعنی تنها ویصلی الرجل فیصلی بصلوته الرهط و نماز میگذارد مردی دیگر و میگذارند بنماز وی قومی فقال عمر رضی الله عنه انی اری لو جمعت هولاء علی قاری واحد لكان امثل پس گفت عمر رضی الله عنه من گمان میکنم و میدانم که اگر جمع کنم این مردم را بر یک قراءت کننده یعنی یک امام هر آئینه باشد افضل آنکه با اجتماع ایشان متفرق و تنها گذاردند از نماز اسلوب مستقیم که بیش از این جماعت هم میکردند و درین قیام و لیکن نماز میگذاردند آن را هر مردی یک امام در این موقع بیشتر روایت البیهقی گوید در گذشت نماز بسنت بجمع کرده عمر ثم عزم فجمعهم علی ابی بن کعب پس عزم کرد و جمع کرد مردم را بر ابی که اقرار بود ایشان امام قوم ساخت در قیام ثم خرجت معه لیلة اخری والناس یصلون بصلوة قاریهم عبد الرحمن گوید پس بیرون آمدم با عمر شبی دیگر پس دیدم که مردم در مسجد اند و نماز میگذارند بنماز قاری خود که امام بود قال عمر رضی الله عنه نعمت البدعة هذه گفت عمر نیکو بدعتی ست این هیأت و جماعت که از تمام با این التزام و اهتمام در مسجد و اصل جماعت

من ذلك گفت عائشه پس پرسیدم فاطمه را از سبب خندیدن تو گفت فسارّنی النبی صلی الله علیه وسلم فاخبرنی

انه یقبض فی وجعه الذی توفی فیه فبکیت گفت آهسته گفت مرا پیغمبر خدا پس خبر داد مرا که تحقیق وی

قبض کرده میشود درین درد و بیماری که وفات یافت دران پس گریه کردم از شنیدن رحلت او ثم سارّنی فاخبرنی

انی اول اهل بیته اتبعه فضحکت باز آهسته گفت و خبر داد مرا که تحقیق نخستین اهل بیت اویم که در پی اویم پس خندیدم

کردم این دو حدیث بعین اسناد و متن گذشته است و لهذا در روایت ابی ذر این مقام مذکور نیست و نیز سابقا معلوم کرده که

در بعضی روایات سبب ضحک آن بود که مرتبه دوم فرمود که انت سیدة نساء اهل الجنة و این معنی در مناقب وی نیز ایضا

مناقب الزبیر بن العوام

رضی الله عنه و ابن عوام بن خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی است

با آنحضرت در قصی جمع میشود و مادر زبیر با سلسله ای هم میگویند مادرش صفیه بنت عبد المطلب است عمه زاده آنحضرت است

پانزده ساله و بروایت حاکم بسند صحیح هشت ساله بود که هجرت کرده و اسلام آورده و از عشره مبشره است در غزوات با آنحضرت

همراه بود و در روز جمل بجانب عائشه بر آمده و چون کلام امیر المؤمنین علی شنید مراجعت میکرد شهادت یافت در وادی سباع مردی که قاتل

امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمده گفت که بشارت باد ترا که زبیر را قتل رساندم امیر المؤمنین گفت بشارت باد ترا که از اهل دوزخی

وقال ابن عباس هو حواری النبی صلی الله علیه وسلم و گفته است ابن عباس که زبیر حواری پیغمبر خدا است و همین کتاب

این حدیث موصول آورده و حواری بحاء مفتوحه و تشدید یاء تحتیه لفظ واحد است بمعنی ناصر اگر گوئی همه اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

ناصر آنحضرت بودند تخصیص زبیر چیست گوئیم این لقب وی در آن وقت بود که در غزوه احزاب فرمود کیست که خبر بنی قریظه مرا

گفت که من می آرم باز آنحضرت فرمود کیست که خبر این قوم آرد زبیر چون بس که شجاع و دلیر بود گفت من می آرم سه بار آنحضرت فرمود

و همین زبیر اجابت نموده و دران مردم رفته خبر آورد و شک نیست که دیگری رضی الله عنه از میان صحابه باین نصرت در ثبوت چنین

یافته و از دیگران این نصرت بظهور نرسید و سمی الحواریون لبیاض ثیابهم مؤلف رح میگوید نامیده شده حواریان عیسی

از جهت سفیدی جامه ایشان بعضی گویند از جهت صفائی دلهای ایشان و نزد ترمذی نام ابن عیینه حواری بمعنی ناصر است و باید دانست

زبیر را آنحضرت حواری فرموده است حواری عیسی علیه السلام جمعی بودند که اول یاران عیسی مشرف شدند و یار بسیار کردند و از مقربان شدند

بعضی گویند که اینجا جمله گاذر بودند **حدثنا** خالد بن مخلد قال حدثنا علی بن مسهر عن هشام بن عروة عن ابیه

قال اخبرنی مروان بن الحکم قال اصاب عثمان بن عفان رعاف شدید گفت مروان بن حکم رسید عثمان را رعاف یعنی بار در عین ملاء دنیا حتی

خون بینی سنة الرعاف در سال رعاف از بسکه این عارضه در مردم شایع شده بود آنسال را سال رعاف نامیده اند و آن سال

سی و یکم بود حتی حبسه عن الحج واوصی تا آنکه باز داشت عثمان را از رفتن حج و وصیت کرد کسی را فدخل علیه رجل من

قریش قال استخلف پس در آمد بر عثمان مردی از اهل قریش پس گفت خلیفه کن کسی را فقال وقالوه قال نعم پس گفت

عثمان و آیا گفته اند مردم و راضی شده اند باستخلاف گفت آن مرد آری گفته اند قال ومن فسکت گفت عثمان که را گفته پس خاموش شد

آن مرد فدخل علیه رجل احسبه الحارث پس در آمد بروی مردی دیگر مروان گفت گمان میبرم او را حارث بن حکم برادر مروان

فقال استخلف فقال عثمان وقالوا قال نعم قال ومن هو فسکت گفت عثمان و کیست که نزد کسی خلیفه شود پس خاموش گردید

قال فلعلهم قالوا الزبیر گفت عثمان پس شاید ایشان گفته اند زبیر بن عوام را قال نعم گفت آری زبیر را گفته اند قال اما

والذی نفسی بیده انه لخیرهم ما علمت گفت آگاه باشید سوگند بکسی که ذات من در دست قدرت اوست تحقیق زبیر بهترین

که فرموده میکرد سنتی و سنة اللیل الاخیر در روز

کرد مانند قیام میکرد و نصف یکواران مولوی خود را

ام سلمه قیام میکرد بجماعت زنان و امامت میکرد ویرا

مولاه وی ذکوان بصری در نقل تماس ملهم

افضل من التی تقومون آن نماز که خواب میکنید

شما ازان و محل میگذارید بوی فضل تر است از آنچه قیام

میکنید یرید آخر اللیل مراد میدارد عمر رضی الله

عنه از لفظ التی تنامون نماز آخر شب را یعنی آنکه

آخر شب از خواب برخاسته قائم شود افضل تر است از

کان الناس یقومون اوله و بهر ...

مردم که قیام میکردند اول شب را اندکی عدد رکعات

قیام که قرار یافت چه بود در موطا از یزید بن رومان

آمده که قیام میکردند مردم در زمان عمر بیست و سه رکعت

و بیهقی در معرفت از سائب بن یزید آورده که قیام

میکردیم در زمان عمر بیست رکعت و وتر نووی

خلاصه گفته اسناد آن صحیح است و این روایت

ابن رومان منقطع است مگر مالک در موطا نیز از سائب

مانند آن ذکر کرده و محمد بن نصر از طریق عطا آورده

در یافتم ایشان را در رمضان که نماز میکردند بیست

رکعت و سه رکعت وتر و روایت سوی از سائب

رکعت نسبت کرده اند و آنرا بالوهم و ترد اختلاف در

طرق سائب رجوع باید کرد بطریق دیگر و ثابت شد از

طریق ابن رومان و عطا بیست رکعت پس اعتماد بران

باشد و احتمال دارد که یازده رکعت اول امر بود و بیانچه

مشعر است بدان لفظ روایت که امر کرد عمر ابی بن کعب

و تمیم داری را که قیام کنند در رمضان بیست رکعت

المحدث بعد ازان قرار یافت امر بر بیست رکعت

سوای وتر و آوردن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم

نیز بروایت ابن عباس در رمضان بیست رکعت

سوی وتر در مصنف ابن ابی شیبه و معجم طبرانی

بیهقی ولیکن گفته اند که ضعیف است بسبب ابی شیبه

ابراهیم بن عثمان و کلاهر گشت که تقدیر رکعات

قیام رمضان در زمان عمر رضی الله عنه بلا توقیف

و سماع ازان حضرت رسالت لعل بناء و چنانچه

گفته اند که امثال این جز احکم مرفوع دارند و قائل

بشنابن عباس پانزده دیگر حدیث رسیده و کثیر

مالا امیر المؤمنین باز در رکعت بیست و سه رکعت

مردم است از آنچه در شام من یعنی رتبه بعضی صفات چنانکه حسن خلق و صلاح این کاردان کمال الجمیع ال رسول الله صلی الله علیه وسلم تحقیق بود وی مددگار
مردم نزد رسول خدا افضل نسبت به بعضی مردم است آنکه اسم تفضیل معنی اصل فعل باشد چنانکه در آیه کریمه رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه یعنی از جمله حواریان

حیفبر خدا بود **حدثنا** عبید بن اسمعیل قال حدثنا ابو اسامة عن هشام قال اخبرنی ابی قال سمعت مروان یقول کنت عند عثمان اذ اتاه رجل مرویست از هشام بن عروه گفت خبر داد مرا پدر من گفت شنیدم مروان را میگفت بودم من نزد عثمان ناگاه آمد پیش او مردی فقال استخلف قال وقیل ذلک پس گفت آن مرد خلیفه کن عثمان گفت وگفته شده است یعنی مردم اتفاق کرده اند آخرا قال نعم گفت آری گفته اند الزبیر یعنی کسی که گفته شده است باستخلاف زبیر است قال اما والله انکم لتعلمون انه خیرکم ثلثا گفت عثمان آگاه باشید بخدا سوگند تحقیق شما میدانید که وی بهترین شماست سه مرتبه گفت این را **حدثنا** مالک بن اسمعیل قال حدثنا عبد العزیز هو ابن ابی سلمة عن محمد بن المنکدر عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لکل نبی حواریا گفت جابر فرمود رسول خدا تحقیق مر هر پیغمبری را ناصری ومعینی است وان حواری الزبیر وتحقیق ناصر من زبیر است **حدثنا** احمد بن محمد قال اخبرنا عبد الله بن المبارک قال اخبرنا هشام بن عروة عن عبد الله بن الزبیر قال کنت یوم الاحزاب جعلت انا وعمر بن ابی سلمة فی النساء گفت عبد الله بن زبیر بودم من روز غزوه احزاب گردانیده شدم من وعمر بن ابی سلمه در میان زنان وآن غزوه را غزوه احزاب از آن گویند که مشرکان گروه گروه کافران را از یهود وغیر ایشان جمع کرده بر مدینه رسول آمده بودند مع آخر مخذول ومنکوب شده رفتند فنظرت فاذا انا بالزبیر علی فرسه پس نظر کردم من پس ناگاه من حاضرم بحال زبیر بر اسپ خود یختلف الی بنی قریظة مرتین او ثلثا آمد ورفت میکرد بسوی یهود بنی قریظه که با کافران همراه شده بودند و با تیا سه بار شد و کرد فلما رجعت قلت یا ابت رایتک تختلف پس هرگاه رجوع کردم گفتم ای پدر من دیدم ترا که آمد و رفت میکنی قال اوهل رایتنی یا بنی قلت نعم گفت آیا دیدی تو مرا ای پسرک من گفتم آری دیدیم قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال گفت زبیر بود رسول خدا که فرمود من یات بنی قریظة فیاتینی بخبرهم کیست که بیاید بجمعی بنی قریظه و بیاید مرا بخبر ایشان فانطلقت پس رفتم من باشکر کفار دیدم بنی قریظه را فلما رجعت پس هرگاه باز آمدم از آنجا جمع لی رسول الله صلی الله علیه وسلم ابویه جمع کرد برای من رسول خدا در روبرو خود پدر ومادر را فقال فداک ابی وامی پس فرمود بدل تو باد پدر ومادر من با این کلمه تشریف مرا سرفراز کرده اعلای قدر من فرمود ودر تحدیث صحت سماع وتحمل حدیث صغیر است از آنکه ابن زبیر در آن وقت دوساله وچند ماه وبروایتی سه ساله وچند ماه بود

حدثنا علی بن حفص قال حدثنا ابن المبارک قال اخبرنا هشام بن عروة عن ابیه ان اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم مرویست از عروه که تحقیق یاران پیغمبر خدا قالوا للزبیر یوم الیرموک گفتند مر زبیر را روز غزوه یرموک بفتح تحتیه وسکون را وضم میم وواو ساکنه وکاف موضعی است بشام که در وی در خلافت عمر رضی الله عنه میان مسلمانان واهل روم محاربه عظیم واقع شده مرویست که درین جهاد یک لکه و پنج هزار نفس از رومیان کشته شدند وچهل هزار نفر اسیر گشتند واز طرف اهل اسلام چهار هزار کس بشهادت رسیدند الا تشد فنشد معک آیا حمله نمیکنی بر فوج کفار پس حمله کنیم ما با تو فحمل علیهم فضربوه ضربتین علی عاتقه پس حمله کرد زبیر بر کافران پس زدند او را دو زخم بر دوشش بینهما ضربة ضربها یوم بدر میان این دو زخم زخمی بود که زده شده بود آن زخم روز غزوه بدر قال عروة فکنت ادخل اصابعی فی تلک الضربات العب گفت عروه بودم من که می درآوردیم انگشتهای خود را درآن زخمها که بازی میکنم وانا صغیر من خورد سال بودم

مناقب طلحة

اجر النماس من شیخ الاسلام التراویح کتاب الصلوة

همه شب را ناک است واز شافعی آمده که گفت دیدم مردم را که قیام میکردند بمدینه بسی وند ویکی بیست وسه ونیست در چیزی از آن تنگی وحنابله گویند تراویح بیست رکعت است وباک نیست بزیادت **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی مالک عن ابن شهاب عن عروة بن الزبیر عن عائشة رضی الله عنها زوج النبی صلی الله علیه واله وسلم ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم صلی تحقیق آن حضرت نماز گذارد وخوبی که قصه آن تمام در ابواب تهجد گذشت روزآخر آن این است وذلک فی رمضان وآن گذاردن نماز بنحو مذکور در رمضان بود وروایت نیز آن قصه بلفظ دیگر می آورد وحدثنی ودر روایت غیر ابی ذر ابن عساکر حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنی اللیث عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی عروة ان عائشة رضی الله عنها اخبرته ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم خرج لیلة من جوف اللیل فصلی فی المسجد برآمد آن حضرت شبی یعنی از شبهای رمضان در میانه شب یعنی نماز گذاردند مسجد فصلی رجال بصلوته پس نماز گذاردند مردم بنماز آنحضرت در اقتدا کردند او را فاصبح الناس فتحدثوا پس صبح کردند مردم پس سخن گفتند بعد گزاردن قیام شب با آن حضرت فاجتمع اکثر منهم فصلی فصلوا معه پس جمع شدند یعنی در شب دیگر بیشتر از ایشان که در شب سابق بودند پس نماز گذارد آن حضرت پس نماز گذاردند مردم با وی فاصبح الناس فتحدثوا پس صبح کردند وکلام کردند با هم از قیام این شب فکثر اهل المسجد من اللیلة الثالثة پس بسیار شدند اهل مسجد در شب سیوم فخرج رسول الله پس برآمد پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم فصلی فصلوا بصلوته فلما کانت اللیلة الرابعة عجز المسجد عن اهله پس هرگاه شد شب چهارم تنگ آمد مسجد از اهل آن پس بر نیامد آنحضرت درین شب حتی خرج لصلوة الصبح تا آنکه برآمد برای نماز صبح فلما قضی الفجر اقبل علی الناس فتشهد ثم قال پس هرگاه ادا کرد نماز فجر را رو کرد به مردم پس کلمه شهادت خواند پس از آن فرمود اما بعد فانه لم یخف علی مکانکم ولکنی خشیت ان تفترض علیکم فتعجزوا عنها اما بعد پس تحقیق

[illegible]

بن عبید اللہ و در غیر روایت ابی ذر گذشت باب ذکر طلحة بن عبید اللہ بن عثمان بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن کعب است جمع
میشود نسب او با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در مرة بن کعب و با ابوبکر رضی اللہ عنہ در کعب بن سعد و او را طلحة الخیر میگفتند و طلحة الجود
مادر او صعبه بنت حضرمی است مسلمان شده و هجرت نموده و بعد از وفات پسر مدتی زنده بود و کشته شده است طلحه در جمل بیست
و ثلاثین مروی است که علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ وقتی که واقف شد بر قتل او گریه کرد چندانکه تر شد لحیه او از اشک و گفت تحیه
من امید وارم از خدا که من و تو باشیم در آن جماعت که خدا فرموده است در حق آنها ونزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین
یعنی کشیدیم بیرون کردیم آنچه در سینهای ایشان بود از کینه در حالی که برادران اند بر تختها نشسته مقابل یکدیگر در بهشت قال عمر توفی
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وهو عنه راض گفت عمر رضی اللہ عنه در حق طلحه وفات یافت رسول خدا و حال آنکه او
از طلحه راضی بود و مولف در مناقب عثمان در وصیت عمر موصول آورده **حدثنا** محمد بن ابی بکر المقدمی قال حدثنا معتمر
عن ابیه عن ابی عثمان قال لم یبق مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم گفت ابوعثمان باقی نماند همراه پیغمبر خدا فی بعض تلک
الایام التی قاتل فیهن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در بعض آن روزها که قتال کرد در آن ایام پیغمبر خدا مراد روز
غزوه احد است غیر طلحة وسعد بجز طلحه وسعد عن حدیثهما روایت کرد ابوعثمان از قول این هر دو یعنی از ایشان شنیده
نقل کرده است کذا قال الکرمانی **حدثنا** مسدد قال حدثنا خالد قال حدثنا ابن ابی خالد عن
قیس بن ابی حازم قال رایت ید طلحة التی وقی بها النبی صلی اللہ علیہ وسلم قد شلت گفت قیس بن ابی حازم دیدم
طلحه را که نگاه کرده بود دست آن پیغمبر خدا را که تحقیق از کار رفته بود و ترمذی از جابر بن عبد اللہ آورده که گفت شنیدم رسول خدا را میفرمود
کسی که خوش آید او را که بیند شهیدی را که میرود بر زمین پس گو ببیند طلحه بن عبید اللہ را یعنی این زخمها که بوی رسیده و بود و ثواب تمام
یافته ترمذی نقل کرده که طلحه روز احد خود را سپر آنحضرت ساخته بود هشتاد و چند زخم بروی رسیده و وقایه کرده دست خود را سپر کرد
بر آنحضرت قصد کرده بود زیرا چنانکه شل شده دست او و فرمود آنحضرت اوجب طلحة واجب کرد طلحه یعنی بهشت را و نیز ترمذی از حدیث
علی بن ابی طالب آورده که گفت شنیدم از دهان رسول خدا میفرمود طلحه و زبیر همسایهای من اند در بهشت

مناقب سعد

بن ابی وقاص الزهری وبنو زهرة اخوال النبی صلی اللہ علیہ وسلم و قبیله زهره
خالهای پیغمبر خدا است از آنکه آمنه مادر آنحضرت از این قبیله بود وهو سعد بن مالک یعنی نام پدر سعد مالک است و ابی وقاص
کنیت او ست و مالک ابن اهیب ابن عبد مناف بن زهرة بن کلاب بن مرة است با آنحضرت در کلاب جمع میشود و اهیب
عم آمنه است سعد در مشاهد غزوه ها حاضر بوده و جز آن حاضر شده و است یکی از آن شش نفر است که عمر خلافت را در میان آنها
شوری گذاشته مروی است که مستجاب الدعوة بود و قدیم الاسلام است وفات یافت در سنه پنجاه و پنج یا در پنجاه و هشت هجری
حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا عبد الوهاب قال سمعت یحیی قال سمعت سعید بن المسیب قال سمعت سعدا یقول جمع لی
سعید بن مسیب شنیدم سعد را میگفت جمع لی النبی صلی اللہ علیہ وسلم ابویه یوم احد جمع کرد برای من رسول خدا مادر و پدر خود را برای من روز غزوه احد یعنی گفت
بابی انت وامی **حدثنا** مکی بن ابراهیم قال حدثنا هاشم بن هاشم عن عامر بن سعد عن ابیه قال لقد رأیتنی وانا
ثلث الاسلام گفت سعد تحقیق دیدم من خود را حالی که سوم اهل اسلام که ایمان آورده اند و در استیعاب گفته وی هفتم اهل اسلام است
کرمانی گفته که سوم مردان اهل اسلام است یکی از آن ابوبکر است و دوم [illegible] و بود از بیم اسلام مشهود که چهار نفر دیگر
مسلمان بوده اند یکی از آن در سال حدیبیه است و در صغار علی بن ابی طالب بود و دیگر معلوم نیست **حدثنا** ابراهیم بن موسی

از نماز معتاد تهجد جز در حدیث ابن عباس که
روایت کرده آن را ابن ابی شیبه و غیر وی
و تضعیف نموده اند آن را چنانکه گذشت و نیز
مخالف است حدیث صحیح عائشه را اگر بعد از این مذکور
شود مگر آنکه حدیث عائشه را بر غالب احوال حمل
کنند و ثابت شده در حدیث صحیح در قیام رمضان
از عائشه که جهد و کوشش میکرد در رمضان آنقدر
که نمیکرد در غیر رمضان و در عشر آخر آن آنقدر
که نمیکرد در غیر عشر و در مسلم از انس آمده بود
آن حضرت که قیام میکرد در رمضان پس آمدم
پس ایستادم به پهلوی آن حضرت و آمد مرد دیگر
پس او هم ایستاد تا آنکه جماعت شدیم پس
معلوم کرد آن حضرت که ما پس ایستاده ایم گشت
که سبک میگذارد نماز پس در آمد منزل خود را
پس میگذارد نمازی که نمی گذارد آن را نزد ما
الحدیث و این ظاهر است آنست که قیام رمضان
زائد بود بر معتاد تهجد بیرون میگذارد و حفظ
اهل سنن ابوداود و ترمذی و نسائی
که روزه داشتیم با آن حضرت رمضان را پس قیام
نکرد با ما تا آنکه باقی ماند هفت شب از ماه پس قیام
کرد با ما تا آنکه گذشت ثلث شب پس قیام نکرد با ما در
ششم شب باقی پس قیام کرد با ما در پنجم باقی
تا آنکه گذشت نصف شب پس گفتیم یا رسول اللہ
اگر باقی شب هم نفل کنانیدی ما را بهتر باشد فرمود
کسیکه قیام کند با امام تا آنکه برگردد نوشته
میشود قیام تمام شب او پس قیام نکرد با ما تا آنکه
باقی ماند سه شب از ماه پس نماز گذارد با ما در سوم
باقی و خواند اهل خود را و زنان خود را و با ما
قیام کرد با ما تا آنکه ترسیدیم فلاح را یعنی سحور را
دلالت دارد بر اشتهار امر قیام رمضان با جماعت
و ثبوت عمل آنحضرت بدان در اول شب و آخر شب
بجماعت قصد امکان تهجد که جزو در نصف آخر
ثابت نشده و بر جماعت در آن گذاردن آن حضرت
مردم در مسجد بود و نگذاشته و چون آن حضرت بعد

[illegible]

قال حدثنا ابن ابی شائدة قال حدثنا هاشم بن هاشم بن عتبة بن ابی وقاص قال سمعت سعید بن المسیب یقول سمعت سعد بن ابی وقاص یقول ما اسلم احد الا فی الیوم الذی اسلمت فیه میگوید سعید بن مسیب شنیدم سعد بن ابی وقاص را میگفت اسلام نیاورده بود واحدی مگر در روزی که اسلام آوردم من دران روز پوشیده نماند که پیش از وی ابو بکر و خدیجه باتفاق همه مسلمان شده بودند قسطلانی در توجیه این قول او میگوید که بحسب علم خود میگوید و این توجیه منافی آنست که خود از ابن عبد البر آورده که وی در سال اول نوزده ساله بود که اسلام آورده بر دست ابو بکر صدیق و وی هفتم اهل اسلام ست شیخنا در شرح مشکوة گفته معنی آنست که هیچ یکی درین کلام شامل او و غیر او نیست یعنی دران روز هیچکس اسلام نیاورده مگر من که مسلمان شده ام

ولقد مکثت سبعة ایام وانی لثلث الاسلام و تحقیق من درنگ کردم بعد از اسلام هفت روز و حال آنکه تحقیق بوده من سوم اهل اسلام که اسلام آورده بودم بعد از دو کس یعنی بعد از آن هفت روز گذشت که کسی دیگر اسلام نیاورده و بعد از هفت ایام آورده هر که اسلام آورده اینچنین تفسیر کرده اند این کلام را شارح مشکوة تابعه ابو اسامة متابعت کرده است ابن ابی زائده را ابو اسامه و گفته حدثنا هاشم قال حدثنا عمرو بن عون اینچنین ست در بعضی نسخ صحیح قسطلانی ابتدای اسناد از عمرو بن عون کرده است

قال حدثنا خالد بن عبد الله عن اسمعیل عن قیس قال سمعت سعدا یقول انی لاول العرب رمی بسهم فی سبیل الله گفت قیس شنیدم سعد بن ابی وقاص را میگفت تحقیق من نخستین عربم که انداخته است تیر در راه خدا مروی ست که در سال اول هجرت عبیدة بن حارث بن صلت بن عبد مناف با شصت سوار مهاجران بر کنار غیر قریش فرستاد دران میان تیر انداز سعد بن ابی وقاص بود دران لشکر تیر اندازی کرده است وکنا نغزو مع النبی صلی الله علیه وسلم و بودیم ما که جهاد میکردیم با پیغمبر خدا وما لنا طعام الا ورق الشجر و نبود ما را طعامی مگر برگهای درخت حتی ان احدنا لیضع کما یضع البعیر والشاة ماله خلط تا آنکه تحقیق یکی از ما هر آینه می نهاد وقت قضای حاجت چنانکه می نهد شتر یا بز که نیست مر آنرا آمیزشی یعنی بیگانه از خشکی گردیده شده ثم اصبحت بنو اسد تعزرنی علی الاسلام پس صباح کردند بنو اسد که تعزیر و تادیب میکنند مرا تعلیم میکنند مرا بر ادای نماز تعبیر از نماز باسلام کرده چنانکه بایمان تعبیر کرده شده در آیه کریمه وما کان الله لیضیع ایمانکم ای صلوتکم اشارت ست درین که نماز عماد دین ست لقد خبت اذن وضل عملی تحقیق خایب و زیانکار شدم درینوقت و براه بد رفت عمل من وکانوا وشوا به الی عمر و سعایت کرده بودند بنو اسد بسعد نزد عمر بن خطاب قالوا لا یحسن یصلی گفتند بعمر که تحقیق وی یعنی سعد نیکو نمیکند نماز را این کلام از روی تعجب و انکار ست یعنی مرا با اینهمه سبقت باسلام و صحبت آن حضرت بنو اسد آمده اند و اینچنین جرحهای ناسزا در حق من میگویند قال ابو عبد الله ثلث الاسلام گفت ابو عبد الله مولف رح یقول وانا ثالث ثلثة مع النبی صلی الله علیه وسلم میگوید سعد و من سوم سه کس بودم با پیغمبر خدا

ذکر اصهار النبی صلی الله علیه وسلم

ذکر دامادان پیغمبر خدا در قاموس گفته اصهار جمع صهر بکسر صاد مهمله و سکون ها بمعنی شوهر دختر مرد و شوهر خواهر مرد ست و مراد اینجا معنی اول ست خلق خویشی از جانب ان پدر و برادر او منهم ابو العاص بن الربیع از انجمله داماد آنحضرت ابو العاص بن ربیع بن ربیعه بن عبد العزی بن عبد شمس بن عبد مناف ست مادر او هاله بنت خویلد خواهر خدیجه است حدثنا ابو الیمان قال حدثنا شعیب عن الزهری قال حدثنی علی بن حسین ان المسور بن مخرمة قال ان علیا خطب بنت ابی جهل گفت مسور تحقیق علی بن ابی طالب خواستگاری کرد دختر ابی جهل را فسمعت بذلک فاطمة پس شنید آنرا فاطمه رضی الله عنها فاتت رسول الله صلی الله علیه وسلم پس آمد نزد رسول خدا فقالت یزعم قومک انک لا تغضب لبناتک پس گفت گمان می کنند قوم تو

سنت ست که بعد ازان ترک کرده بود آنرا پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و چون آن عذر نماند بعد رحلت رواج داد آنرا عمر رضی الله عنه و شعار کرد در اسلام و نعمت البدعة خواند و کلام درین مقام طویلی و چه و اگرچه موافق قوم نیامده ولیکن حق ثابت از نظر دلائل ست آنکه از صواب دور نباشد حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالک عن سعید المقبری عن ابی سلمة بن عبد الرحمن انه سأل عائشة رضی الله عنها کیف کانت صلوة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی رمضان ابو سلمه پرسید عائشه را چگونه بود نماز آنحضرت در رمضان یعنی قیام شب فقالت ما کان یزید فی رمضان ولا فی غیره علی احدی عشرة رکعة پس گفت عائشه نبود که زیاده کند آن حضرت یعنی نماز شب را در رمضان و نه در غیر آن بر یازده رکعت یصلی اربعا فلا تسأل عن حسنهن وطولهن نماز میگذارد اول چهار رکعت پس مپرس از خوبی و درازی آن که بانتهای کمال بود ثم یصلی اربعا فلا تسأل عن حسنهن وطولهن و دیگر نماز میگذارد چهار رکعت پس مپرس از حسن آن و درازی آن که نیز بسیار خوب و دراز بود ثم یصلی ثلثا پس نماز میگذارد سه رکعت وتر فقالت عائشة گوید پس گفتم یا رسول الله اتنام قبل ان توتر آیا خواب میکنی پیش از آنکه وتر گذاری قال فرمود در جواب ان عینی تنامان ولا ینام قلبی تحقیق دو چشم من خواب میکنند و خواب نمیکند دل من و کلام دران در ابواب التهجد گذشت

بسم الله الرحمن الرحیم

باب فضل لیلة القدر

قدر بسکون دال بمعنی تعظیم و حکم و اندازه کردن چیزی و تقدیر کردن و تنگ گرفتن آمده و جمیع این معانی در لیلة القدر متحقق ست بجهت بزرگی قدر و شرف آن چنانکه بیان میکنند آنرا و قول الهی که ذکر نموده و اندازه کرده میشود و حکم کرده میشود بالکل دران شب امور که دران سال بوقوع آید بر وفق آنچه جاری شده است بدان قضا و تعبیر میکنند آنرا فرشتگان و تنگ میگردد زمین از کثرت ایشان که نزول کنند وقول الله تعالی انا انزلناه فی لیلة القدر تحقیق نازل کردیم ما قرآن را در شب قدر و کلام دران در کتاب التفسیر معلوم

کہ تحقیق تو غضب نمیکنی بجہت دختران خود وقتی کہ رنجانیدہ شوند یعنی از خلق آنحضرت دانستہ بود مردمان چنانکہ برپستان رضی اللہ عنہ غضب نمیکرد کہ باوجود دختر آنحضرت درسرای تصرف داشت وهذا علی ناکح بنت ابی جهل واین علی است نکاح کنندہ دختر ابی جهل را فقام رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم فسمعته یقول حین تشهد پس ایستاد پیغمبر خدا بخطبه پس شنیدم آنحضرت را که میگوید هنگامی که تشهد گفت در خطبه اما بعد فانی انکحت ابا العاص بن الربیع نکاح کرده بودم دختر خود را با ابا العاص بن ربیع را و آن پیش از بعثت بود فحدثنی وصدقنی پس سخن کرد مرا پس راست گفت مراد آن سخن این است که زنی دیگر بر دختر پیغمبر خدا که زینب بود نخواهم کرد و آنچنان کرد و علی مرتضی نیز این عهد کرده و لیکن وفا نکرد گویا فراموش کرده بود ونیز بعد از ظهور اسلام و هجرت آنحضرت بمدینه گفت که دختر آنحضرت را بمدینه فرستد و همچنان کرد وان فاطمة بضعة منی و تحقیق فاطمه جزوی از من است وانی اکره ان یسوءها و تحقیق من ناخوش دارم بد ولی او را والله لا تجتمع بنت رسول الله وبنت عدو الله عند رجل واحد بخدا سوگند یکجا نشود دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا نزد یک مرد فترك علی الخطبة پس ترک کرد علی خطبه و خواستگاری را و زاد محمد بن عمرو بن حلحلة عن ابن شهاب عن علی بن الحسین عن مسور سمعت النبی صلی الله علیه وسلم ذکر صهرا له من بنی عبد شمس و زیاده کرده است محمد بن عمرو بن حلحله بر دعای بخاری و دوام از ابن شهاب از علی بن حسین از مسور که شنیدم پیغمبر خدا را که ذکر کرد دامادی را که از اولاد عبد شمس بود فاثنی علیه فی مصاهرته ایاه فاحسن پس ستود بروی در حق دامادی او نیکو گفت او را قال حدثنی فصدقنی ووعدنی فوفی لی پس فرمود حدیث کرد مرا پس راست گفت مرا و وعده کرد و وفا نمود مرا استفاده کند ابو داؤد از محب طبری آورده که حرام کرده بود خدای تعالی بر علی بن ابی طالب تزوج زنی دیگر بر فاطمه در حیات او و در شرح تلخیص آورده که حرام بود تزوج بر دختران آنحضرت صلی الله علیه وسلم پوشیده نماند که سیاق این حدیث ابا دارد از این تخصیص کما لا یخفی

مناقب زید بن حارثة

مولی النبی صلی الله علیه وسلم زید از بنی کلب بود در ایام جاهلیت اسیر شده و برده فروخته او را حکیم بن حزام برای خدیجه کبری عمه خود و خدیجه هبه کرده بود برای پیغمبر خدا چون پدر و عم او آمدند که فدیه دهند آنحضرت مخیر کرد در بودن پیش خود و رفتن با پدر و عم وی گفت یا رسول الله انی لا اختار علیک احدا با این اختیار شما کنیم بر تو هیچ کس را وقال البراء عن النبی صلی الله علیه وسلم انت اخونا ومولانا وگفت براء بن عازب از پیغمبر خدا تو برادر مائی و دوست مائی

حدثنا خالد بن مخلد قال حدثنا سلیمان قال حدثنی عبد الله بن دینار عن عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما قال بعث النبی صلی الله علیه وسلم بعثا گفت ابن عمر برانگیخت پیغمبر خدا لشکری را بر کفار وامر علیهم اسامة بن زید و امیر کرد برین لشکر اسامه پسر زید را که پیغمبر از جمله مردمی که همراهی او حکم کرده بزرگان مهاجر و انصار بودند و ابو بکر و عمر و ابو عبیده و سعد و جز ایشان فطعن بعض الناس فی امارته پس طعنه زدند بعضی مردم در امیری اسامه و گفتند که امیر شده است خوردسالی بر انصار و کبار مهاجران و این استنکاف بنا بر طریقه جاهلیت بوده که امیر لشکر کلان تر و بزرگ تر را میکردند و نمی‌خواستند که خوردسالی و غیر افضل امیر شود بر کلانان و سر انجم ایشان عیاش بن ابی ربیعه مخزومی بودند و دیگر اعراب گرفتاران حب ریاست که بنام جاهلیت رسانیده بودند در خاطر ایشان این معنی آمده بود و در دل روسای اسلام از جمیع منکی ایشان نبود و مطلع بودند بر صلاح این کار و غرض آنحضرت در امارت اسامه ترک و ازاله عادت جاهلیت بود و چون این مقاله اعراب فاش گشت و غوغا بلند شد و شنید آنرا ابن خطاب زجر و عتاب بر آن مردم کرد و با ایشان چون دید که این اجماع جماعه در تردد و جهاد تقصیر نمایند

باشد ما کان و ما یکون ... باشد ... در شان ... تحقیق ... ذکر نمود ... قبیل اول است حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفین بن عیینة قال حفظناه وانما حفظ من الزهری گفت سفیان یاد گرفته ایم این حدیث را و کدام حفظ است از زهری مراد کمال حفظ و تثبت است چنانچه گویند دیدیم مردی را و کدام مرد یعنی کامل است در صفات مردان و این بر تقدیری است که ایما آلیتیم همزه و تشدید تحتیه باشد و حفظ بلفظ مصدر چنانکه بروایت ابی ذر است و اگر بکسر همزه و تشدید نون بود و حفظ بلفظ ماضی پس آن مقوله ابن عبد الله بود یعنی گفت علی یاد گرفته است سفیان مگر از زهری عن ابی سلمة عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه واله وسلم قال من صام رمضان ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه کسیکه روزه دارد در رمضان برای جهت اعتقاد و بغرضیت آن و بجهت ثواب آن بی سامت و ملال آمرزیده میشود مر او را چیزی که گذشته است از گناهان وی ومن قام لیلة القدر ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه و کسیکه قیام کند شب قدر را بجهت اعتقاد بفضیلت آن و مرتبه اجر طاعات و بی سامت ثواب آن آمرزیده میشود مر او را آنچه گذشته است از گناهان او تابعه متابعت کرده سفیان را سلیمان بن کثیر عن الزهری

باب التماس لیلة القدر فی السبع الاواخر جستن شب قدر در هفت شب واپسین از رمضان مقصود بیان بودن این لیالی است مظنه شب قدر بسبب غلبه احادیث بر آن پس باید که جهد کنند و احتیاط آن تا دریابند شب قدر را همچنان که در باب آینده و اختلاف دارند در شب قدر مذاهب بسیار که در آخر باب رفع معرفت لیلة القدر ذکر کنیم ان شاء الله تعالی و در روایت کشمیهنی التمسوا بلفظ امر است حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما ان رجالا من اصحاب النبی صلی الله علیه واله وسلم اروا لیلة القدر فی المنام تحقیق مردان از یاران آنحضرت نموده شدند شب قدر را در خواب ...

وبجان لکوشند رفته بعرض آنحضرت رسانید بآزردگی تمام آنحضرت خطبه خواند قتال ان تطعنوا فی امارته فقد کنتم تطعنون فی امارة ابیه من قبل پس فرمود اگر طعنه میکنید در امارت اسامه پس تحقیق طعنه میکنید در امارت پدر او که پیشتر ازین امیر بوده است آنحضرت زید را در چند سریه امیر کرده بود و از آنجمله سریه غزوه موته است که افضل سرایا بوده است وبزرگان مهاجر و انصار را بوی همراه کرده بود در آن وقت کسی سخنی نکرده و استنکاف ننموده و معنی این کلام آنست که از روی زجر و توبیخ میفرماید که این طعنه شما در باب امیری اسامه که نسبت عادت و طبع جاهلیت است سبب طعن در امیری زید هم میشود و این هردو مخالف حق و عدم قبول امر الهی ست وایم الله ان کان لخلیقا للامارة و سوگند بخدا تحقیق بود زید سزاوار امیری ایم بفتح همزه و سکون تحتیه و میم کلمه ایست بمعنی قسم و خلیق بخاء معجمه بمعنے حقیق ست و ان مخففه از مثقله است وضمیر شان محذوف ست ای انه کان وان کان لمن احب الناس لی و تحقیق بود از جمله دوست ترین مردم نزد من یعنی ظیبن و ردی سرایت دارد در نقل رجال من دان هذا لمن احب الناس الی بعده و تحقیق اسامه از جمله محبوب ترین مردم ست بعد از زید مولف رح این حدیث را باین کم و زیاده در کتاب المغازی نیز آورده و در صحیح مسلم نیز متن این حدیث بلی تفاوت لفظ و معنی در مناقب صحابه مکرر رواقع شده است و آنکه فرقه شیعه از بعضی مورخان را از کتابی از کتب حدیث نقل میکنند که آنحضرت در خطبه فرمود لعن الله اوغضب الله علی من تخلف جیش اسامة و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما تخلف کردند تعوذ علی تان تیرود مر تقدیر تسلیم نسبت تخلف بابوبکر و عمر باطل ست از انکه سوای اسامه کسی نرفته بود و مردم فرستاده و در سامان سفر بودند که آنحضرت بیمار شد و سخت شد بیماری چنانکه اسامه روزی که ازین حال او را خبر دادند بملاقات آنحضرت آمد مجال تکلم نداشت جز آنکه دستی برداشت اسامه گوید پنداشتم مرا دعا کرد و روز دیگر که اجل قریب تکلم نتوانست فرمود که بگوئید ابوبکر را که امامت مسلمانان کند چنانکه این حدیث مشهور ست و این دلیل ست بر آنکه ابوبکر را از عموم برآورد و اگر فرضا این امر نص در فرستادن تخصیص نباشد آنحضرت هم ازان یک دو روز رحلت فرمود و باجماع خلافت بر ابوبکر قرار یافت بیرون شهر نشسته بود پس فرستادن جیش مفوض برای ابوبکر شد و این امر انتقال نوبی کرد و وصول عهد خلافت تازه بود و صلاح درین دید که عمر را پیش خود نگهدارد باقی همه مردم تعیین یافته را با اسامه فرستاده و درین صورت هر که از تعنت و تعصب بری ست میداند که تخلف انابوبکر و عمر رضی الله عنهما واقع نشده است فافهم ولم تکن من الجاهلین حدثنا یحیی بن قزعة قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن الزهری عن عروة عن عائشة قالت دخل علی قائف گفت عائشه در آمد بر من قائفی قائف قیافه دان و در آخر فاء آنکه از شکل و صورت مردم حکم میکند بر بعضی صفات و احوال و این را در بعضی احکام شرعیه اعتبار نموده اند چنانکه در الحاق فرع باصل والنبی صلی الله علیه وسلم شاهد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی حاضر بود و اسامة بن زید و زید بن حارثة مضطجعان و اسامه بن زید و زید بن حارثه هر دو خوابیده بودند در زیر چادری و پاهای ایشان نمایان بود فقال ان هذه الاقدام بعضها من بعض پس گفت این پایها بعض آن از بعضی ست یعنی در میان پایها پدری و پسری ست قال فسر بذلک النبی صلی الله علیه وسلم فاعجبه گفت قائف پس خوشحال شد باین سخن پیغمبر خدا و خوش کرد این سخن او را فاخبر به عائشة پس خبر داد باین عائشه را تطبیق این حدیث بترجمه باب که مناقب زید ست خالی از تکلف نیست بعضی شراح گفته اند درین قول فسر بذلک النبی اشارتی بمنقبت اوست مبنای این قول بر آنست که میگویند در میان زید و اسامه در صورت مشابهتی نبود و منافقان در اثبوت زید سخن میکردند مسرت آنحضرت بقول قائف ازین راه بود والله اعلم باب ذکر

فی السبع الاواخر یعنی الرؤیا خواب شما را همه که تحقیق متواتی افتاده اند در هفت شب اخیر و تحقیق یعنی جستجو باشد می جستجو خواب شما که موافق افتاده پس کان متحریها فلیتحرها فی السبع الاواخر پس کسیکه تو صدور طلب آن باشد پس گو قصد کند آن را در هفت شب اخیر یعنی توافق خوابها دلیل بر تحقق شب قدر درین شبها و عدم تحقق و تعیین آن پس باید طلب آن که متوقع ست درین شبها مو که باشد حدثنا معاذ بن فضالة بضم فا در اول و فتح ضاد و در ثانی قال حدثنا هشام عن یحیی بن ابی کثیر عن ابی سلمة قال سألت ابا سعید رضی الله عنه وکان لی صدیقا گفت ابو سلمه بن عبد الرحمن پرسیدم ابو سعید خدری را یعنی از شب قدر بود و ابو سعید مرا دوست فقال اعتکفنا مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم العشر الاوسط من رمضان گفت ابو سعید اعتکاف کردیم با آن حضرت دهه میانه را از رمضان فخرج صبیحة عشرین فخطبنا پس بر آمد آن حضرت صبح بیستم پس خطبه خواند ما را وقال انی اریت لیلة القدر ثم انسیتها و فرمود که تحقیق من نموده شدم شب قدر را که در فلان شب باشد پس ازان فراموش گردانیده شدم که کدام شب را نشان داده بودند او نسیتها بضم نون و تشدید سین از باب تفعیل بمعنے انسا شک از راوی ست و بر روایتی بفتح نون و تخفیف سین از نسیان یعنی فراموش کردم آن را فالتمسوها فی العشر الاواخر فی الوتر پس بجوئید آن را در ده شب اخیر در شبهای طاق از عشره وانی رأیت انی اسجد فی ماء وطین و من رأیتم بخواب که در صبح آن شب سجده میکنم من در آب و گل فمن کان اعتکف مع رسول الله فلیرجع پس کسیکه اعتکاف کرده بود با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس گو رجوع کند باعتکاف و باز گردد فرجعنا پس باز گشتیم بمعتکفهای خود وما نری فی السماء قزعة و حال آنکه نمی دیدیم در آسمان پاره ابری فجاءت سحابة فمطرت حتی سال سقف المسجد پس آمد ابر و باریدن گرفت پس باریدن گرفت تا آنکه روان شد چکیدن سقف مسجد شریف وکان من جرید النخل و بود سقف مسجد از شاخ درخت خرما و نبود محکم

باب اسامة بن زيد اين بود ذكر مناقب او كرشارحان كتاب از قسطلاني نقل كرده كه درين ترجمه مناقب نگفت از آنكه حديثى دوم اين باب مجرد ذكرست چيزى كه بر منقبت دلالت كند نداره حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا ليث عن الزهري عن عروة

عن عائشة رضي الله عنها ان قريشا اهمهم شان المرأة المخزومية مرويست از عائشه كه تحقيق قوم قريش را بعم خست

ايشان را حال زنى مخزوميه فاطمه نام كه وى دزدى كرده بود و بود دست بريدن او بروى لازم آمده ميخواستند كه استشفا نمايند از آنحضرت

فقالوا من يجترئ عليه الا اسامة بن زيد حب رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفتند كيست كه جرأت كند

بر استشفاى آن يا آنكه دليرى كند بر آنحضرت در استشفا مگر اسامه بن زيد محبوب رسول خدا حب بكسر حا و تشديد موحده است بمعنى

محبوب حدثنا على قال حدثنا سفيان قال ذهبت اسأل الزهري عن حديث المخزومية

گفت سفيان رفتم كه بپرسم زهري را از حديث زن مخزوميه فصاح بى پس آواز كرد مرا يعنى چيزى گفت مرا قلت لسفيان

فلم تحمله عن احد قال علي بن عبد الله مديني مذكور گويد گفتم سفيان را پس برنگرفته اين حديث را از هيچكس قال وجدته في كتاب كان

كتبه ايوب بن موسى عن الزهري عن عروة عن عائشة گفت سفيان يافتم اين را در كتابى كه نوشته است آن را

ايوب بن موسى باز زهري از عروه از عائشه ان امرأة من بني مخزوم سرقت تحقيق زنى از قبيله بنى مخزوم كه نامش

فاطمه بود دزدى كرده بود فقالوا من يكلم فيها النبي صلى الله عليه وسلم فيها پس گفتند كيست كه سخن كند به پيغمبر خدا در حق او

فلم يجترئ احد ان يكلمه پس دليرى نكرد احدى اينكه سخن كند آنحضرت را فكلمه اسامة بن زيد پس سخن كرد

آنحضرت را اسامه بن زيد فقال ان بني اسرائيل كان اذا سرق فيهم الشريف تركوه پس فرمود تحقيق قوم

بنى اسرائيل بودند كه چون كسى دزدى ميكرد در ميان ايشان بزرگى ميگذاشتند او را و اذا سرق فيهم الضعيف قطعوه و چون

دزدى كردى در ايشان ناتوانى قطع ميكردند دست او را يعنى عدالت نداشتندى يا آنكه شريعت آنها چنين بود لو كانت

فاطمة لقطعت يدها اگر باشد فاطمه زهرا دختر من كه نهايت دوست ميدارم او را هر آينه ببريدمى دست او را و اما نه

مرا قامت حد كه خدا فرموده ميكردم مرا اين حديث خالى از منقبت اسامه نيست حدثنا الحسن بن محمد قال حدثنا

ابو عباد يحيى بن عباد قال حدثنا الماجشون قال اخبرنا عبد الله بن دينار قال نظر عبد الله بن عمر يوما

وهو في المسجد الى رجل گفت عبد الله بن دينار نظر كرد عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روزى و حال آنكه او در مسجد بود بسوى

مردى يسحب ثيابه في ناحية من المسجد ميكشيد جامهاى خود را در گوشه از مسجد فقال انظر من هذا پس گفت ابن عمر

ببين كيست اين مرد ليت هذا عندي كاش اين مرد نزد من بودى تا زجر ميكردم بر درازى جامه او را و بعضى روايات ليت

يا رسوده يعنى نزد من بودى كه بسيار ميساندم فقال له انسان اما تعرف هذا يا ابا عبد الرحمن پس گفت ابن عمر

را مردى آيا نمى شناسى اين را اى ابو عبد الرحمن كنيت ابن عمر است هذا محمد بن اسامة اين محمد پسر اسامه بن زيد است

قال فطأطأ ابن عمر رأسه گفت ابن دينار پس فرو انداخت ابن عمر سر خود را از شرمندگى آن حرف كه گفته بود و كند

بيديه في الارض و كند دست خود در زمين چنانكه عادت متفكر است ثم قال لو رآه رسول الله صلى الله عليه وسلم

لاحبه پس گفت ابن عمر اگر ديدى او را رسول خدا هر آينه دوست داشتى او را از بس كه او دست ميداشت پدر و جد او را

حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا معتمر قال سمعت ابي قال حدثنا ابو عثمان عن اسامة بن زيد

حدث عن النبي صلى الله عليه وسلم حديث كرد ابو عثمان از اسامه بن زيد حديث كرده از پيغمبر خدا انه كان يأخذه

و شش و پنج بيست و هفت شب از عشره اخير و تمام ماه بيست و نه بود و ديگر آن باز از بقيه عشر و نقص ... ست باو نا آن پس حاصل از مجموع اين احاديث و ترجيحين بعد از توفيق بود شب قدر در اوتار سبع اواخر است و تحرى و التماس مر او را بيشتر طلب و تعصب است و ليكن در تحرى جد و اجتهاد و زيادت كما ذكره العسقلاني في شرح حديث عائشة من طريق هشام عن عبادة درين باب مرويست از عبادة بن صامت چنانكه در باب آينده مى آيد

حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا اسمعيل بن جعفر كه مؤدب ابى بشارست قال حدثنا ابو سهيل نافع بن مالك عن ابيه مالك بن ابي عامر اصبحي

عن عائشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال تحروا ليلة القدر في الوتر من العشر الاواخر من رمضان فرمود قصد كنيد و بجوئيد شب قدر را در طاق از عشره اخير رمضان

حدثنا ابراهيم بن حمزة زبيرى اسدى قال حدثني ابن ابي حازم سلمة بن دينار و الدراوردي عبد العزيز و نام ابي حازم سلمة بن دينار والد نسبت بدراورد است بفتح دال و را و واو و بعد الف و سكون را و آخر دال كه قريه ايست از خراسان نامش عبد العزيز بن محمد است عن

يزيد بن الهاد عن محمد بن ابراهيم بن الحارث تيمي قرشي عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال كان رسول الله بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يجاور في رمضان العشر التي في وسط الشهر اعتكاف ميكرد در رمضان دهه وسط را كه در ميان ماه است

حين يمسي من عشرين ليلة تمضي و يستقبل احدى و عشرين يرجع الى مسكنه پس چون بود وقتى كه شام ميكرد از عقب بيست شب از ماه كه مى گذشتند و پيش مى آمد شب بيست و يكم بازگشت

آنحضرت بسوى خانه خود و رجع من كان يجاور معه بازميگشت كسيكه بودى كه اعتكاف ميكرد با آنحضرت

وانه اقام في شهر جاور فيه الليلة التي كان يرجع فيها و تحقيق آنحضرت اقامت كرد در رمضانى كه

بلاحسا يا تحتيد روشسنه ودر آوردن شبيها نيك گر درين و نداشت عدد و تحقيق هم استيها نمي شود و شدم و اين شب بخواب كه دست بنسبتي ذات نزر الرسك گروانيده شدم قريب آمي دروشه في العشر الاواخر والتمسوها في كل وتر پس بطلبيد آن را در هر شب و بطلبيد بجوئيد آن را در هر طاق از ان وجه كه آن شب يكي از ان است كه برايتة اعتكف فاعتكف تحقيق ديدم خوا درصبح آن شب تعد كه سجده ميكنم در آب و گل پس باران رحمت كرد در ان شب باران فاستهلت السماء في تلك الليلة فامطرت رادي گويد پس باريد آسمان در ان شب كه آن حضرت بنا قامت كرده بود مكان او سر گرفت پس باريد آسمان بر سجن بران و ابر فوكف المسجد في مصلى النبي بر چكيد سقف مسجد شريف نبوي در جاي نماز پيغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم ليلة احدى وعشرين شب بيست و يكم كند چكيد سقف خانه از باران فبصرت عيني رسول الله پس ديد چشم من پيغمبر خدا را صلى الله عليه واله وسلم ونظرت اليه انصرف من الصبح ووجهه ممتلئ طينا وماء اين نگاه كردم سوى آن حضرت بحالي كه برگشت از نماز صبح و حال آنكه روي مبارك او تر بود بگل و آب حدثنا محمد بن المثنى قال حدثنا يحيى قال عن هشام بن عروة قال اخبرني ابي عن عائشة رضي الله عنها عن النبي صلى الله عليه واله وسلم انه قال التمسوا ليلة معمول كرد رطب تاسع بيان كنيج ومن تا ورده بعني نسخ ومدينه تحرى الليلة ودر بعضي نسخ بر لفظ نيست پس حمل كرده اند آن را بر بعضي براس سلام قال اخبرنا عبدة عن سليمان بن كثير عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يجاور في العشر الاواخر من رمضان ويقول تحروا ليلة القدر في العشر الاواخر من رمضان است در روايت لفظ وتر ثابت است در حديث اول كه از طريق ابي سهيل است پس مطلق محمول بر مقيد باشد و ابن التين گويد كه باعتبار دو روز ترجمه حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا وهيب قال حدثنا ايوب عن عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه واله وسلم قال التمسوها

و انيس تحقيق حضرت بر ميگرفت او را و حسن بن علي را رضي الله عنهما فيقول اللهم احبهما فاني احبهما پس ميگفت خدايا دوست دار اين هر دو را تحقيق من دوست ميدارم يعني اين دو كس من دوست دار ايشان را قال نعيم عن ابن المبارك قال حدثنا معمر عن الزهري اخبرني مولى لاسامة بن زيد مرويست از زهري كه خبر داد مرا غلام اسامه بن زيد كه حرملة اوست ان الحجاج بن ايمن ابن ام ايمن تحقيق حجاج پسر ايمن كه پسر مادر خود است نام پدر ايمن عبيد ست نسبت داده اند او را بمادرش كه مشهور بود او را داده مام وي بركه ست واليه آنحضرت بود وكان ايمن ابن ام ايمن اخا لاسامة لامه و بود ايمن مذكور برادر اسامه از جانب مادر كه ام ايمن ست زيد بن حارثه او را بعد از عبيد بنكاح درآورده بود و از وي اسامه متولد شد وهو رجل من الانصار و آن ايمن مردي ست از انصار فرآه ابن عمر لم يتم ركوعه ولا سجوده يعني آمد و نماز گذارد پس ديد او را ابن عمر كه تمام نكرد ركوع خود را و سجود خود را فقال اعد پس گفت باز بگذار نماز را قال

ابو عبد الله وحدثني سليمان بن عبد الرحمن قال حدثنا الوليد بن مسلم قال حدثنا عبد الرحمن بن نمر عن الزهري قال حدثني حرملة مولى اسامة بن زيد گفت زهري حديث كرد مرا حرمله غلام اسامه بن زيد انه بينما هو مع عبد الله بن عمر تحقيق شان اينست در اثناي آنكه حرمله بود با عبد الله بن عمر اذ دخل الحجاج بن ايمن فلم يتم ركوعه ولا سجوده فقال اعد ناگاه در آمد حجاج بن ايمن برادر مادري اسامه پس نماز كرد و تمام نكرد ركوع را و سجود را پس گفت او را ابن عمر باز بگذار نماز را فلما ولى قال لي ابن عمر من هذا پس هرگاه پشت داد و رفت گفت مرا ابن عمر كيست اين مرد قلت الحجاج بن ايمن بن ام ايمن گفتم حجاج بن ايمن پسر مادر ايمن ست فقال ابن عمر لو رأى هذا رسول الله صلى الله عليه وسلم لاحبه پس گفت ابن عمر اگر ديدي او را رسول خدا هر آينه دوست داشتي او را فذكر حبه وما ولدته ام ايمن پس ذكر كرد ابن عمر دوستي آنحضرت ام ايمن را و دوستي كسي كه زناده او را ام ايمن يعني از زيد و از ايمن ست يا مامي ترجمه آنكه دوستي ايمن و حجاج از ان خبر مي دهد بدين تقرير كه كرديم ضمير حبه راجع با ايمن داضافت بسوي مفعول ست يعني راجع با آنحضرت داشته و مفعول محذوف ست و معني چنين ست كه ذكر كرد ابن عمر دوستي ايمن آنحضرت را داضافت بسوي فاعل ست پوشيده نماند كه درين كلام ابن عمر عطف ست بر ضمير مجرور بر خلاف قول جمهور نحات قال ابو عبد الله وزادني بعض اصحابي گفت مولف زياده كرده است مرا در حديث بعضي از اصحاب من و آن يعقوب بن سفيان ست عن سليمان از سليمان بن عبد الرحمن كه مذكور ست در سند مذكور وكانت حاضنة النبي صلى الله عليه وسلم و بود ام ايمن داية پيغمبر خدا كه در كنار پرورده بود

مناقب عبد الله بن عمر بن الخطاب رضي الله عنهما

ابو عبد الرحمن نيز كنيت اوست اسلام آورده در ايام صغر سن با پدر خود در مكه مولد او در سنه دوم يا سوم از بعثت ست و هجرت كرده با پدر حاضر شده است همه مشاهد را اگر چه رد احد را كه از خورد سالي همراه گرفته بود و بود عالم عابد و مجتهد ملتزم سنت رگزيده از بدعت عمرش به هشتاد و شش سال رسيد و فتوي داد در اسلام شصت سال و نشر كرد بسياري از علوم او را نافع مولاي اوست سفيان ثوري گفته كه عادت او آن بود كه هر چه از مال خوش كردي آن را تصدق كردي و در ان دختران بنده را اين عادت مطلع شده ملازمت عبادت حق محكم مي بستند و التزام مسجد مي نمودند عبد الله بن عمر را اين صفت ديدي آزاد كردي او را با وي گفتند كه اين غلامان فريب مي دهند ترا كه با اين وضع خود را مي نمايند گفت هر كه فريب دهد بعبادت خدا فريب خوردم از وي نافع گويد نمرد عبد الله بن عمر تا آنكه آزاد كرد هزار غلام و زياده بران وفات او در سنه ثلاث و سبعين ست

زبیر بود و عبید الله و عبد الرحمن و عاصم و حمزه و واقد و زید و بلال و عبد الله بن آدر او صفیه بنت ابی عبید و سالم باوادام و این روایت
در نهایت بزرگی و شرافت ذاتی بود و قول یاد است که مجلس کرد او و تلاش کرد و در غار گفت ابن اروت است نه فجر یعنی گرایانه
صلی الله علیه وسلم خوابی پس تکبیر کن تا زیاد و سبب موت او آن بود که پیش سعادت گفته حجاج ظالم نیزه زهرآلود در پشت پای او زد
آخر بهمان زخم برحمت حق پیوست انتهی منقول از شرح قسطلانی است پوشیده نماند که وفات در سنه دو و هفتاد و سوم باشد و تولد
هفتاد و سه عزت عمر کنیز و هشتاد و دستش لازم می آید چنانکه بادنی توجه ظاهر میگردد **حدثنا** اسحق بن نصر قال حدثنا
عبد الرزاق عن معمر عن الزهری عن سالم عن ابن عمر قال کان الرجل فی حیاة النبی صلی الله علیه
وسلم اذا رای رؤیا قصها علی النبی گفت ابن عمر بود مرد در حیات آنحضرت وقتی که دیدی خواب بیان میکرد
بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فتمنیت ان اری رؤیا فاقصها علی النبی صلی الله علیه وسلم گرانی
رؤیا بی تنوین مخصوص بدیدن منام است در رؤیت مخصوص به بیداری فرق است درین دو لفظ بدو حرف تانیث بالف مقصوره
در خواب است و تا وقوع نیه بیان در بیداری و تحقیق آنست که هر دو بیک معنی است مانند قربت و قربی و شاهد است برین قول ابن عباس
در قول خدا و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس که این رؤیای عین بود که دید آنحضرت در شب معراج تو دی گفت رؤیا مقصور
و مصور رؤیا است ترک همزه بری تخفیف در فتح رؤیا تنوین است و کنت غلاما شابا اعزب وبودم من غلامی جوان بی زن
گفتار جمع در میان غلام که معنی خورد سال است و شاب خالی از تناقض نیست مگر آنکه از شاب مراهق مراد دارد یعنی نزدیک بلوغ
که شاب بجای غلام است و عزب هم دلالت دارد برین تبدیل بر تشدید تاکید که اطلاق غلام بر جوان کم سال آمده چنانکه دردین حدیث
در شب معراج آنحضرت را غلام گفته پس تناقض به هم خورد سال یعنی صغیر است و کنت انام فی المسجد علی عهد النبی صلی الله علیه وسلم
و بودم من که خواب میکردم در مسجد در زمان حیات آنحضرت فرأیت فی المنام کان ملکین اخذانی پس دیدم در خواب گویا
دو فرشته گرفتند مرا فذهبا بی الی النار پس بردند مرا بسوی آتش دوزخ فاذا هی مطویة کطی البئر پس ناگاه
دیدم که پیچیده شده است مانند پیچش چاه یعنی فراهم آمده مانند فراهم آمدن چاه و اذا لها قرنان کقرنی البئر و ناگاه
دیدم او را دو شاخ است مانند دو شاخ چاه مراد دو طرف چاه است که بر دو مرتبه چرخ می نهند و اذا فیها ناس قد عرفتهم
و دیدم در وی مردمی که شناختم آنها را فجعلت اقول اعوذ بالله من النار اعوذ بالله من النار پس شروع
کردم میگفتم و پناه می جویم بخدا از آتش فلقیهما ملک آخر پس ملاقات کرد آن دو فرشته را فرشته دیگر فقال لی لم ترع
پس گفت مرا مترس ترع بضم تا و فتح را بعد الف عین مجزوم یعنی روایات بعض شرح بجزم عین روایات ابن مالک توجیه کرده که در اصل لن تراع بود و در حال وقف ساکن کرد عین را و الف را حذف کرد و بنا بر جهت اجتماع دو ساکن
از آن در غیر حالت وقف بیجان گذاشته فقصصتها علی حفصة فقصتها حفصة علی النبی پس بیان کردم
آن رؤیا را به حفصه خواهر خود پس بیان کرد حفصه بر پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم فقال نعم الرجل عبد الله لو کان یصلی
پس فرمود نیکو مرد است عبد الله اگر بودی که نماز میگذاردی از شب فرمودن آنحضرت بعد از شنیدن این خواب دو معنی دارد یکی آنکه
فرشتها او را بسوی آتش دوزخ از تقصیری اوست که در قیام لیل داشته دیگر آنکه این خواب اعتباری بحالی او شده و
نموده و تشبیه کرده او را که نماز شب از موجب تمام کمال ست از وست فیه قال سالم فکان عبد الله لا ینام من اللیل الا قلیلا
گفت سالم پس بود عبد الله بن عمر که خواب نمیکرد از شب مگر اندکی **حدثنا** یحیی بن سلیمان قال حدثنا ابن وهب

و بست و نهم چنانچه ظاهر است تا معه تا ابت کرد
و هیب را عبد الوهاب در روایت این حدیث
عن ایوب و عن خالد یعنی ترجمه روایت کرده
عبد الوهاب از خالد حذار با سناد اول عن عکرمه
عن ابن عباس رضی الله عنهما که گفت التمسوا
ابن عباس و عشرین بجوئید شب قدر را در شب بیست و
و این بعضی مروی میشود از زیادتی اعتبار عدد از
آخر ماه اگر بیست و نه بود و محتمل که مراد ابن عباس باین
قول اول است آنچه امید بیشتر میشود از بیست و هفتم و آخر
بعضی گویند مراد شبی است که در تمام بیست و چهارم
آید و آن شب بیست و نهم بود **حدثنا** عبد الله
بن ابی الاسود ابو بکر البصری مولی قال حدثنا
عبد الواحد بن زیاد قال حدثنا عاصم الاحول
عن ابی مجلز و عکرمه و سکون جیم و فتح لام و در آخر زا
معجمه حمید بن سعید سدوسی و عکرمه قالا عن ابن
عباس رضی الله عنهما قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم هی فی العشر الاواخر شب قدر
در شب آخر است هی فی تسع یمضین آن میشود
در شب که بگذرند از عشر اخیر و آن بیست و نهم
است او فی سبع یبقین یا در شب که باقی
از عشر باقی بیست اکثر روایات کتاب در روایات
کشمیهنی تبقین بلفظ مضارع ست پس مراد
تردید میان بیست و نهم و بیست و هفتم باشد و از
مراد بیست و یکی است هر دو در تقدیر تسعین و هر دو
صحت شب گذشته بیست و هفتم است بیست و نهم شب
مانند آن بیست و سوم بیست و بیست و یک تا آخر
ماه و بقواند که مراد هفته از اول عشر و هفته از آخر
باشد والله اعلم یعنی لیلة القدر بلفظ است از را و
ضمیر را باب رفع معرفة لیلة القدر لتلاحی
الناس ذکر برداشته شدن شناخت تعیین شب قدر
برای گفتگوی مردم بهم گرچنانکه مستفاد است از
خواب نزد توجه و نشان ذهن نشینده مکالمه
و جدال یعنی ملاحاة تقسیر میکند تا و را براستی
که یعنی منازعت است **حدثنا** محمد بن المثنی
قال حدثنی خالد بن الحرث قال حدثنا حمید
طویل قال حدثنا انس بن مالک عن عبادة

عن یونس عن الزهری عن سالم عن ابن عمر عن اخته حفصة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لها ان عبد الله رجل صالح

مرویست از حفصه دختر عمر بن خطاب که از ازواج مطهره است که پیغمبر خدا فرمود مر او را ان عبد الله رجل صالح تحقیق عبد الله بن عمر مردی بصلاح آراسته است

باب مناقب عمار و حذیفة

نام پدر عمار یاسر است و نام مادر او سمیه از قدما اهل اسلام اند و از دست کفار بعذابها از جهت اسلام دیده اند و عمار صاحب هر دو هجرت است تمام مدینه و داخل بودن آمده و نماز بدو قبله کرده و شهید شده در حرب صفین از دست اهل بغی فرمود پیغمبر خدا ویح عمار تقتله الفئة الباغیة یدعوهم الی الجنة و یدعونه الی النار و حذیفه و پدر او نیز از قدمای اهل اسلام بوده و او را صاحب سر رسول خدا میگفتند نزد او علم منافقان بود یعنی از حضرت معلوم کرده بود منافقان را و صفاتی را که علامت نفاق است نام پدر او یمان بن جابر است هم عهد بنی عبد الاشهل که از رؤسای انصار بوده و هر دو جمله اند جمع کرده مناقب هر دو را در یک باب از آنکه در یک حدیث ستایش بر آنها واقع شده است و در بعضی روایات کتاب ابو الدرداء نیز ملحق شده است و وی نیز در حدیث ذکری دارد **حدثنا** مالک بن اسمعیل قال حدثنا اسرائیل عن المغیرة عن ابراهیم عن علقمة قال قدمت الشام فصلیت رکعتین گفت علقمه قدم آوردم در شام پس گذاردم دو رکعت نماز در مسجد شام ثم قلت اللهم یسر لی جلیسا صالحا پس گفتم در دعا خدایا میسر کن مرا همنشینی صالح فاتیت قوما فجلست الیهم پس آمدم گروهی را پس نشستم نزد ایشان فاذا شیخ قد جاء حتی جلس الی جنبی پس ناگاه پیر مردی آمد تا آنکه نشست پهلوی من قلت من هذا قالوا ابو الدرداء گفتم بمردم کیست این مرد گفتند ابو الدرداء نام دارد فقلت انی دعوت الله ان ییسر لی جلیسا صالحا فیسرک لی پس گفتم ابو الدرداء را که تحقیق من دعا کردم خدا را که میسر کند مرا همنشینی صالح پس میسر کرد ترا برای من قال ممن انت قلت من اهل الکوفة گفت کیستی تو گفتم مردی از اهل کوفه ام قال او لیس عندکم ابن ام عبد گفت آیا نیست نزد شما پسر مادر عبد یعنی عبد الله بن مسعود صاحب النعلین والوساد والمطهرة و وساد بمعنی بالش و مطهره بکسر میم و فتح آن ظرف طهارت مراد آنست که صاحب این خدمات و ملازم دایمی آنحضرت است و ستین که نزد او علم خواهد بود که بی نیاز میکند طالب را از غیر او و در روایت غیر کشمیهنی وساد و سواد است بکسر سین بمعنی سرار و صاحب صحیح ابن حجر گفته این روایت اصح است میگویند ساوده بسر و تو در صحیح سرار آورده و در روایت عبد الله بن مسعود که فرمود مرا اذن کردم ترا بر داری حجاب و شنوی سواد مرا یعنی سرار مراد حرفهای پنهانی مراد است که او بود و از جمله شرافت وی است افیکم الذی اجاره الله من الشیطان علی لسان نبیه آیا هست در میان شما آنکسی که پناه داده است او را خدا از اغوای شیطان بر زبان پیغمبر خود و در روایت کشمیهنی و فیکم بتقدیر همزه استفهام است و در روایت ابی ذر مستملی بهمزه است کنایت از عمار بن یاسر است او لیس فیکم صاحب سر النبی صلی الله علیه وسلم الذی لا یعلمه احد غیره آیا نیست در شما صاحب سر پیغمبر که نمیداند آنرا غیر او کنایت از حذیفه است در شان وی آمده و عنده علم المنافقین یعنی نزد او علم منافقان بود ثم قال کیف یقرء عبد الله پس گفت چگونه میخواند عبد الله بن مسعود آیه والیل اذا یغشی فقرأت علیه والیل اذا یغشی والنهار اذا تجلی والذکر والانثی پس خواندم بروی همچنین بغیر ما خلق و بکسر والذکر قال والله لقد اقرأنیها رسول الله صلی الله علیه وسلم من فیه الی فی گفت ابو الدرداء بخدا سوگند تحقیق خوانده مرا رسول خدا همچنین که ابن مسعود میخواند از دهان مبارک خود بسوی دهان من یعنی رو برو خوانده گفته اند این آیت اولا همچنین نازل شده بود و بعد از آن زیادتی و ما خلق نازل شده ابن مسعود و ابو الدرداء از نزول دوم واقف نشدند و دیگر صحابه واقف بودند و الآن داخل متواتر است

تکثیر طاعت گردد قال فتسوها فی لیلة سابعة و الخامسة پس طلب کنید آن را در شب هفتم و پنجم یعنی از بیست و نهم اخیره و جلالی که مذکورست در این حدیث از آن حضرت شاید بغلبه ظن بود و در علم تعیین آنحضرت سابعه از رفع احتمال است غالب کلام علما جانب اثبات است و مرویست از ابی ذر رضی الله عنه که وی پرسید آنحضرت را و سوگند داد که خبر دهد او را بدان پس در غضب آمد آنحضرت و فرمود اگر میخواست خدا تعالی که خبر دهم بدان خبر میدادم شما را و گفته اند که حکمت آنست که آن کرامت است و کرامت سزاوار کتمان است بخلاف میان اهل طریق و اگر برو روشن شده معرفت آن در آن وقت از خاطر شریف بسبب قصد اخبار و اظهار گوئید دور نباشد اگر چه بظاهر سبب تلاحی بود و شاید از این جهت است که قصد اخبار نکرد آنحضرت بلیلة القدر شده و شب قدر اعلامات از آن بی بن کعب آمده مرفوعا که طلوع میکند آفتاب در صبح آن شب بی شعاع که آن را شعاع نباشد و مانند آن از ابن مسعود و ابن عباس نیز آمده و هم در مسند احمد از عبادة بن صامت آمده مرفوعا که آن شب صاف و روشن باشد گویا ماه روشن است نه گرمی باشد در آن و نه سردی و رمی کرده نشود ستارگان و بر آید آفتاب صبح آن مستوی که نیست مراو را شعاع مانند ماه شب چهاردهم و حلال نیست نیز شیطان را که بر آید با آفتاب در این روز و بطریق ابن مسعود و سمره مرفوعا آمده و مرویست از ابی هریره مرفوعا که ملائکه اکثر باشند در زمین از عدد سنگریزه ها و بر دو استجابة نشود در آن شب شیطان و حادث نشود در آن شب یعنی هر روایتی قبول میکند خدا تعالی توبه را در آن از هر تائب و کشاده میشوند درهای آسمان و ذکر کرده طبری از قومی که درختان در آن شب بر زمین افتند پس باز بمنابت خود بر گردند و هیچ شیء سجده کند در آن و روایت کرده بیهقی در فضائل اوقات از طریق اوزاعی از عبدة بن ابی لبابه که آب شور در آن شب شیرین گردد و ابن عبد البر از زهرة بن معبد مانند آن و گفته اند در آن سالکان شنوند انوار رحمت در اماکن مظلمه و شنیده میشود سلام و خطاب از ملائکه و قبول کرده میشود دعای کسی که دریافت آن را و نیز گفته اند که جمیع آن عالم

رقیانیه حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن مغيرة عن ابراهيم قال ذهب علقمة الى الشام گفت ابراهیم نخعی رفت علقمه که از راویان ابن مسعود است بسوی شام فلما دخل المسجد قال اللهم یسر لی جلیسا صالحا پس چون درآمد مسجد را دعا کرد خداوندا میسر کن مرا همنشینی صالح فجلس الی ابی الدرداء فقال ابو الدرداء ممن انت قال من اهل الكوفة گفت سعد از مردم کوفه ام قال الیس فیکم او منکم الذی اجاره الله علی لسان نبیه صلی الله علیه وسلم گفت ابو درداء آیا نیست در شما یا از شما کسی که پناه داده است او را خدا بر زبان پیغمبر خود یعنی من الشیطان یعنی عمار را قلت بلی گفتم آری هست قال الیس فیکم او منکم صاحب السر الذی لا یعلمه غیره یعنی حذيفة میخواهد حذیفه را قال قلت بلی گفتم آری هست قال الیس فیکم او منکم صاحب السواک او السواد گفت ابو درداء آیا نیست در میان شما صاحب مسواک یا صاحب سواد قال بلی گفت آری هست کنایت از ابن مسعود است قال کیف کان عبد الله یقرء واللیل اذا یغشی والنهار اذا تجلی گفت ابو درداء دیگر چگونه میخواند عبد الله بن مسعود این آیت را قلت والذکر والانثی گفتم میخواند بکسر را والذكر و بحذف وما خلق قال ما زال بی هؤلاء حتی کادوا یستنزلونی عن شیء سمعته عن النبی صلی الله علیه وسلم گفت همواره بودند این جماعت و نزدیک بودند که فرود آرند مرا از چیزی که ...

مناقب ابی عبیدة بن الجراح

رحمت کناد خدا بر وی ... عامر بن عبد الله بن الجراح ... در آخر جامع ... ابن حارث بن اهيب بن ضبة بن الحارث بن فهر بن مالک در نسب با آنحضرت در فهر جمع میشود و از عشره مبشره است ... از بنی حارث بن فهر بود اسلام آورد ... در غزوه بدر با کافران کشته شد ... ابو عبیده در حال امیری شام از جانب عمر بن خطاب است بطاعون که در سنه ۱۸ از هجرت بود ... بدان ... دندان پیش او شکسته بود و سبب شکستن آن است که برای آنحضرت تیر ... دندان ... شکسته شد

حدثنا عمرو بن علي قال حدثنا عبد الاعلى قال حدثنا خالد عن ابي قلابة قال حدثني انس بن مالك ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان لکل امة امینا وان امیننا ایتها الامة ابو عبيدة بن الجراح تحقیق رسول خدا فرمود هر امت را امینی بوده است تحقیق امین ... ابو عبیده بن جراح ... هر صفتی را از صفات حمیده که آنحضرت تخصیص کرده یکی را از اجله صحابه ... زیادتی آن صفت نفی ... از دیگران نمی کنند چنانکه حیا را بعثمان رضی الله عنه نسبت کرده و دیگران نیز صاحب این صفت بوده است

حدثنا مسلم بن ابراهيم قال حدثنا شعبة عن ابی اسحق عن صلة عن حذيفة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لاهل نجران لابعثن الیکم امینا حق امین گفت حذیفه فرمود ... هر آینه میفرستم یعنی بر شما امینی که حق امانت با او است ... چنانکه گویند فلان عالم حق عالم یعنی ... فاستشرف له اصحابه پس انتظار بردند صحابه که این شرف کرا خواهد بود فبعث ابا عبيدة پس فرستاد ابو عبیده را

باب ذکر مصعب بن عمیر بضم میم و سکون صاد و فتح عین ... عمیر ... بن هاشم بن عبد الدار بن عبد مناف است ... از اجله صحابه و فضلای ایشان است ... ایمان آورد و بعد از ... آمد آنحضرت ... هجرت

بر منبر نشاده بود بدلا بنسبه تانیه تا تعلیم قرآن کند اهل اسلام را امکلسی است که امامت هم کرد به بینه پیش از هجرت و در غزوه احد از دست منبه بشرف شهادت رسید آنحضرت زاهد بود که چیزی نیافتند در مال او که کفن کنند در این باب مولف درج حدیثی نیاورده و در زمانا ابل در باب هم تاخواست

مناقب الحسن والحسين رضي الله عنهما

کنیت امام حسن ابو محمد است و کنیت امام حسین ابو عبد الله متولد شد حسن در رمضان سال سوم از هجرت و وفات اندر سال پنجاهم و متولد امام حسین شعبان سنه اربع است و شهادت در سنه شصت و یکم و قال نافع بن جبير عن ابي هريرة عانق النبي صلى الله عليه وسلم الحسن برگردن خود گرفته پیغمبر خدا حسن با و این حدیث بدرازی در باب البیوع گذشته است

حدثنا صدقة قال حدثنا ابن عيينة قال حدثنا ابو موسى عن الحسن سمع ابا بكرة قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم على المنبر والحسن الى جنبه

گفت ابا بکره و شنیدم پیغمبر خدا را اسماعیل که اشاره بود بر منبر و حسن بن علی بطرف پهلوی او بود ينظر الى الناس مرة واليه مرة میدید بسوی مردم گاهی و بسوی حسن گاهی ويقول ابني هذا سيد و میگفت این پسر من بزرگ و مهتر قوم است ولعل الله ان يصلح به بين فئتين من المسلمين و امید است که خدا اصلاح دهد بوی میان دو گروه از مسلمانان و آنچنان شد که صلح کرد بمعاویه بن ابی سفیان که نزاع میکرد و بر سر خلافت در نوبت مسلمانان دو فرقه بودند فرقه با امام حسن و فرقه بمعاویه و هر دو ای رضی الله عنهم احق بود و خلافت لیکن چون فتنت از خلق بر بین آورد که کرد دنیا و خلافت ظاهر از وی تمام رغبت نمود در آنچه خیر و خداست تا این ترک نازل او قلت و زبونی بود بیعت کرده بود چهل هزار مرد بر مرگ و کبرای دین و ملت بودند و این حدیث در کتاب الصلح گذشته است

حدثنا مسدد قال حدثنا معتمر قال سمعت ابي قال حدثنا ابو عثمان عن اسامة بن زيد عن النبي صلى الله عليه وسلم انه كان يأخذه والحسن ويقول روایت کرده اسامه بن زید از پیغمبر خدا که تحقیق آنحضرت میگرفت یکبار او را و حسن را و میگفت اللهم اني احبهما فاحبهما خداوندا بتحقیق من دوست میدارم این هر دو را پس دوست دار هر دو را اوكما قال یا عبارت چنانکه فرموده راوی تردد کرده که لفظ آنحضرت همین بود یا غیر این و معنی همین است

حدثنا محمد بن الحسين بن ابراهيم قال حدثنا حسين بن محمد قال حدثنا جرير عن محمد عن انس بن مالك قال اتي عبيد الله بن زياد براس الحسين گفت انس بن مالک آورده شد بعبید الله بن زیاد سر مبارک امام حسین یعنی نزد او آورده شد فجعل في طست پس گردانیده شد در طشتی فجعل ينكت پس گشت این نابکار که میزد بچوب که در دست او بود بر چشم و بینی او پس گفت مرا و از زید بن ارقم بردار این چوب را که من دیده ام دهان رسول خدا در اینجا در روایتی تر نزد می آید که میزد چوب را به دندان پیش امام حسین رضی الله عنه پس گفت زید بن ارقم بردار چوب را از این دو دندان سوگند ای که نیست خدای جز او تحقیق دیده ام لبهای آنحضرت را بر این دو دندان که بوسه میداد آنها را پس گریه کرد زید بن ارقم آن ملعون گفت گریانیده خدا دو چشم ترا بخدا اگر نمی بودی تو پیری که خرف شده و رفته است عقل تو هر آینه گردن میزدم ترا پس فریاد کرد و گفت ای گروه عرب شما بندهای خدا امیر کرد پسر مرجانه را امام ما در این زیاد دست میکشد بهترین شما و بندگی میفرماید بدترین شما را البتی بدترین مردمان کر بود پس پیستانی بن زیاد را له الكريم که معاویه دعوی کرده که ابن ابی سفیان است بعد گرفته و الحاق کرده بنسب خود مادر او ابن امیه میخواند و یزید مطرود در ایام امیری خود بر کوفه کرده بود و چون امام حسین پسر یزید نیامد که بیعت کند و اهل کوفه مکر شیعه علی بن ابی طالب بودند طلبیدند که اینجا بیاید که با تو بیعت میکنیم و در خدمت خواهیم بود آمد امام از مکه برآمده بجانب عراق میرفت که این بی‌شکری بر سر تعین کرد و بکربلا به فرات رسیدند و قتال کردند و بشهادت رسانیدند و شرح این قصه عجب اگر اجمالاً آب شده و مسلم

کسیکه گوید انت طالق ليلة القدر طالق میشود شب بست و هفتم زیرا که عامه اعتقاد میکنند آن را است و در این مخالف شود چیزی سال را که آنرا مستقل گشت منقول از شامی و اتباع وی بست و هفتم است یا بست و سوم یا آنکه واحد منتقل بشود در عشر اخیر و روایت العاقل صحابه و در ابن عمر رضي الله عنه دو هو آخر و شک نیست در علو در و در احادیث و اجتهاد عمل و دیدن از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم

باب العمل في العشر الاواخر من رمضان

ذکر اهتمام عمل و استحباب آن در ده اخیر از رمضان

حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان عن ابي يعفور بفتح تحتيه و سکون مهمله و ضم فا و آخر او را عبد الرحمن بن عبيد بكاري عامری کوفی تابعی معتبر است قال ابي الضحى مسلم بن صبيح تصغير صبح عن مسروق عن عائشة رضي الله عنها قالت كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم اذا دخل العشر شد مسروق و بود آن حضرت که چون میرود آخر ده رمضان ابن ليلة امير محكم مي‌بست ازار خود را کنایه است از اجتهاد در عبادت زیاده بر عادت و اعتزال از صحبت زنان و احيى ليلته و زنده میداشت شب خود را بعبودگی دانیدن آن الطاعت بزنده میدانند نفس خود را به بیداری در تمام شب و شغل بعبادت وايقظ اهله و بیدار میکرد و اهل خود را تا آنها نیز اجتهاد کنند و از سعادت ادراک شب قدر محروم نمانند

بسم الله الرحمن الرحيم

ابواب الاعتكاف

در روایت نسفی کتاب الاعتكاف است و در بسمله مؤخر است اعتکاف در لغت درنگ کردن و لازم بودن چیزیست خواه با نیکی و خواه بشر و در شرع درنگ کردن در مسجد و لزوم آن بر وجه مخصوص و اعتکاف سنت موکده است نزد جمهور علما از جهت مواظبت آن حضرت بر آن تا آنکه وفات یافت چنانکه در حدیث عائشه و چون آن یاد میکردند آن را اصحاب و ازواج مطهره و بعضی آن بعد از وفات و بعض اهل ران و حکایت کرده ابو یعلی قرآنچه در شیدا امر ابن عربی که اعتکاف واجب و کشت آن را با وجود مواظبت و عدم ترک با سنت که عادت شریف در واجب آن بود که امر میکرد و بجزم و انکار میکرد بر ترک آن تا انکار نکرد و بر کسیکه ترک کرد آن را از صحابه دلیل ترک اعتکاف

ازدست آن دو فتنه و فساد و اکر بعد از شهادت امام حسین و ذریه مطهره و اهل بیت و غیر هم رسید و نادو از حرمت سلطنت

بیرون رفت کاشارتی بآن توان نمود قال فی حسنه شیئا گفت ابن زیاد در حسن وی چیزی یعنی ...

که گفت ندیده‌ام مانند این حسنی فقال انس کان اشبههم برسول الله پس گفت انس بود حسین مشابه‌ترین اهل بیت

برسول خدا و کان مخضوبا بالوسمة و بود موی سر و ریش او خضاب کرده شده بوسمه که گیاهی است

که بدان موی را رنگ کنند و سمه بیس مطهر و صحیح ببود در روایت کرده اند **حدثنا** حجاج بن منهال قال حدثنا شعبة

قال اخبرنی عدی قال سمعت البراء قال رایت النبی صلی الله علیه وسلم والحسن بن علی علی عاتقه

یقول اللهم انی احبه فاحبه گفت براء بن عازب دیدم پیغمبر خدا را و حال آنکه حسن بن علی بر دوش او بود و میگفت خداوندا بتحقیق

من دوست میدارم او را پس دوست دار تو او را **حدثنا** عبدان قال حدثنا عبد الله قال حدثنا عمر بن سعید

بن ابی حسین عن ابن ابی ملیکة عن عقبة بن الحارث قال رایت ابا بکر وحمل الحسن گفت عقبه

بن حارث دیدم ابوبکر را حال آنکه برداشته بود حسن را و هو یقول و میگفت بابی شبیه بالنبی لیس شبیه

فانکم در خود دمادر فدیه است پیغمبر فرا نیست شبیه بعلی و علی یضحک و علی بن ابی طالب خنده میکرد و لیس شبیه مرفوع است ...

در شرح تسهیل گفته لیس حرف عطف است مانند لا نزدیک کوفیان و قرائه شبیه اسم لیس باشد و خبر او ضمیر متصل محذوف بود و در ...

الی الوقت شبیها بنصب است خبر لیس و اسم ضمیر متصل مستتر خواهد بود ... باسناد خود ... نقل کرده که ...

می رقصانید حسن را و میگفت بابی شبیه بالنبی لیس شبیه بعلی ... باشد اگر گوئی این حدیث معارض است بقول علی بن ابی طالب که گفته

ندیده ام هیچ کسی را پیش از آنحضرت و نه بعد از وی مانند آنحضرت گوئیم نفی عموم محمول بر مشابهت جمیع اعضا است

در بعضی جهت چنانکه گفته اند اعلای حسن مشابه باعلای آنحضرت بود و نصف اسفل حسین مشابه باسفل آنحضرت صلی الله علیه وسلم

حدثنی یحیی بن معین وصدقة قال اخبرنا محمد بن جعفر عن شعبة عن واقد بن محمد عن ابیه عن

ابن عمر قال قال ابوبکر ارقبوا محمدا فی اهل بیته گفت ابن عمر گفت ابوبکر صدیق نگاه دارید حرمت و شرف محمد ...

و نگهداشت حرمت و تعظیم در حق اهل بیت آنحضرت قسطلانی نقل کرده که در معنی اهل بیت و تعیین ایشان اقوال مختلف آمده بعضی گویند

مراد علی و فاطمه و حسن و حسین است و این قول ابو سعید خدری است و جمعی از تابعین ازینها است مجاهد و قتاده و میگویند

ازواج مطهرات داخل ... نبودند و این قول سعید بن جبیر است نقل کرده از ابن عباس و قول عکرمه و مقاتل است

کسانی اند که صدقه بر ایشان حرام است و آنها آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس اند و این قول زید بن ارقم است ...

و گفته شود مراد اولاد آنحضرت و ازواج و حسن و حسین اند و علی مرتضی نیز از اهل بیت است از جهت معاشرت او ...

مر آنحضرت را پوشیده نماند که موید قول اول است حدیث صحیح مرفوع در وقتی که آیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت نازل شد

آنحضرت علی و فاطمه و حسن و حسین را علیهم الصلوة والسلام همراه گرفته در خیمه که در صحن خانه برپا بود در آمده فرمود ...

و چون ام سلمه که معدود از ازواج مطهره بود خواست در آید و گفت یا رسول الله مگر من از اهل بیت نیستم فرمود انت علی خیر لیکن ...

مگر آنکه گویند اهل بیت شامل است همه را لیکن آنحضرت برگزیده از اهل بیت این چهار تن گرامی را و اشارت فرمود که این آیت ...

والله اعلم **حدثنا** ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام بن یوسف عن معمر عن الزهری عن انس

قال لم یکن احد اشبه بالنبی صلی الله علیه وسلم من الحسن بن علی گفت انس بن مالک نبود هیچ کس که مشابه‌تر در صورت به پیغمبر خدا

عشر اخیر ثابت است زیرا که ثابت شده در حدیث صحیح که آنحضرت اعتکاف کرد عشر اول را پس از آن اعتکاف کرد عشر اوسط پس از آن ... کرد عشر آخر را تا این که در یک سال یک ماه زیرا که گذشت در حدیث ابی سعید خدری روایت میکرد آنحضرت عشری که در وسط شهر است و چون تمام میکرد از بیست شب که میگذشت و شب بیست و یکم می آمد میگشت بمنزل خود و بازگشت کردند کسانی که با وی ... پس میگفت الحدیث و این صریحست در آنکه عشر آخر عادت بود بعد از آنکه عادت شریف در اوسط داشت بحکمتی که در خطبه بیان فرموده بامر جبرئیل چنانچه در روایات آمده که چون فارغ شد آنحضرت از اعتکاف عشر اوسط آمد جبرئیل و گفت چیزی که میطلبی آن امام تست یعنی لیلة القدر اگرچه اعتکاف در عشر اخیر نیز متعدد واقع شده و لیکن مشعر ... در بیان عشر اوسط و عشر آخر ... عشر آخر در همه احادیث ظاهر نمی شود زیرا چه در تتمه رمضان در سال دیگر است و بعد از آن یکسال ... اعتکاف در عشر اول ... و در یک سال در عشر اوسط کرد و در یک رمضان عشرین کرد در رمضان سال وفات آنحضرت مسافر بود اعتکاف میسر نشد پس بودن اعتکاف عشر اخیر سنت موکده ثابت شود دیگر عشر اگرچه ... است امر بر اعتکاف عشر اخیر اگر عمر شریف در آن شد هر آئینه مواظبت و ملازمت همین عشر میفرمود و لیکن نیز مشکل میشود بر جواب امام ابی حنیفه که گفت مراد از رمضان که بودن لیلة القدر در عشر اخیر آن فرمود در رمضان است که آنحضرت ... زیرا چه منقرض میشود بر آن عدم یقین لیلة القدر درین عشر از هر رمضان والله اعلم

حصر فضیلت در آن والله اعلم **باب** الاعتکاف فی العشر الاواخر مشروع بودن اعتکاف و سنیت آن در عشر آخر از رمضان والاعتکاف فی المساجد کلها و مشروع بودن اعتکاف در جمیع مسجدها در غیر مساجد ... از احادیث خلاف استدلال کرد ... گفت لقوله تعالی ولا تباشروهن وانتم عاکفون فی المساجد ... که معتکف باشید

از حسن بن علی و قال عبد الرزاق اخبرنا معمر عن الزهری قال اخبرنی انس مقصود مولف ازین مقوله تائید اسناد اول ست که منقطع واقع شده و محل توهم انقطاع ست و درین قول بطریق اخبار و تحدیث ست **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن محمد بن ابی یعقوب قال سمعت ابن ابی نعم قال سمعت عبد الله بن عمر و سأله رجل عن المحرم گفت ابن ابی نعم شنیدم عبد الله بن عمر را و حال آنکه پرسیده است او را مردی از حال صاحب احرام که چه حکم است قال شعبة احسبه یقتل الذباب گفت شعبه گمان می برم او را کشتن مگس یعنی کسی که در احرام مگس را بکشد بروی چه لازم می آید فقال اهل العراق یسألون عن قتل الذباب پس گفت ابن عمر مردم عراق می پرسند از کشتن مگس و قد قتلوا ابن بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و تحقیق کشته اند پسر دختر پیغمبر خدا را و قال النبی و گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم هما ریحانتای من الدنیا حسن و حسین دو ریحان منند از دنیا یعنی در دنیا بمنزله ریحان اند مر مرا یا نصیب من از دنیا اینها اند چنانچه در حدیث حبب الی من دنیاکم الطیب والنساء ریحان سبزه ایست خوشبو که بوی میکنند آنرا و چون فرزند را در بغل و کنار کرده بوی میکنند و بوسه میدهند تشبیه بریحان کرده اند و در ترمذی آمده که آنحضرت میطلبید حسنین را و بوی میکرد و می چسپانید بخود و ظاهر آنست که ابن عمر بدان سرزنش بایشان ازین جواب سائل داده باشد از انکه کتمان علم روا نیست

باب **مناقب بلال** بن رباح مولی ابی بکر غلام ابی بکر بود رضی الله عنهما بیع او قیامند است کافری خریده آزاد کرده بود رباح بزای مفتوحه و تخفیف موحده در آخر حاء مهمله است نام مادر او حمامه است وی رضی الله عنه صادق الاسلام و طاهر القلب بود ... بر دین بود و عذاب یافته است در اختیار دین اسلام عذابی سخت هر چند او را بند میکردند و میخواندند مشرکان بدین خود صبر میکرد و احد احد میگفت از آنجمله مردم که مستولی بر عذاب او بودند امیه بن خلف بود و اتفاقا از دست بلال کشته شد به جهنم شتافته است و بلال قد بلند و نحیف بدن و سبک رخسار و موی سیاه فام بوده و بریکه متوطن شده و اصل او از حبشه است فوت شد در دمشق در سنه بیست از هجرت عمرش شصت و سه سال بود و قال النبی صلی الله علیه وسلم سمعت دف نعلیک بین یدی فی الجنة و فرمود پیغمبر خدا بلال را شنیدم آواز پای افزار ترا پیش خود در بهشت دف بضم دال مهمله و تشدید فا بمعنی حرکت گویند مراد آنست که در خواب دیدم ترا که پیش من میروی در بهشت چنانکه خادمان روند و خواب انبیا خواب آنحضرت صادق است و حکم یقظه دارد و قسطلانی گوید شنیدم و دیدم ترا در تهجد گویا تقدم پیش آنست که در بیداری بود و احتمال هر دو است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود بلال را که چه عمل میکنی تو که هرگاه من به بهشت میروم ترا پیش خود میبینم عرض کرد یا رسول الله عمل من همان است که دیگر مسلمانان دارند زیادتی که دارم اینست که هرجا آب میرسم وضو میسازم و دو رکعت نماز میگذارم فرمود همین عمل است که باین درجه ترا رسانده است و این واقعه احتمال خواب و بیداری هر دو دارد

حدثنا ابو نعیم قال حدثنا عبد العزیز بن ابی سلمة عن محمد بن المنکدر قال اخبرنا جابر بن عبد الله قال کان عمر یقول ابو بکر سیدنا و اعتق سیدنا یعنی بلالا گفت جابر بن عبد الله بود عمر بن خطاب که میگفت ابو بکر بهترین مسلمانان است از انکه باتفاق افضل است از همه و آزاد کرده است بهترین ما را که بلال است و این را از روی تواضع و اعلای شان بلال کرده است

حدثنا ابن نمیر عن محمد بن عبید قال حدثنا اسمعیل عن قیس ان بلالا قال لابی بکر تحقیق بلال گفت مر ابو بکر صدیق را در وقتی که گفت صدیق در زمان خلافت خود که اذان میگفته باشد چنانکه در زمان آنحضرت میگفت ان کنت انما اشتریتنی لنفسک فامسکنی اگر بودی تو که خریده مرا مگر برای نفس خود پس نگهدار مرا و ان کنت انما اشتریتنی لله فدعنی وعمل الله و اگر بودی تو که خریده مرا مگر برای خدا پس بگذار مرا بکار خدا گفته اند که بلال بعد از رحلت آنحضرت تاب بودن در مدینه نداشته است از آنجا سفر اختیار کرده بعد از شش ماه آمد آنحضرت را در خواب دید که میفرمایند ای بلال چه جفاست که میکنی در زیارت من نمی آئی بعد از شش ماه آمد و بار فاطمه زهرا رسید گفتند حسنین ...

ولیکن گویند این در غیر مسجد جامع ست اما در جامع جائز ست اگرچه گذارد جمعه و مردان بیگانه نزد جماعت افضل ست نزد ما و شافعی و نزد مالک و حنابله شرط است در اعتکاف نزد حق تر آنست که نماز گذارد در مسجد خانه یعنی در مکانی که مهیا دارد برای نماز

حدثنا اسمعیل بن عبد الله قال حدثنی ابن وهب عن یونس ان نافعا حدثه عن عبد الله بن عمر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یعتکف العشر الاواخر من رمضان ترجمه معلوم شد **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا اللیث عن عقیل بتصغیر عن ابن شهاب عن عروة بن الزبیر عن عائشة رضی الله عنها زوج النبی صلی الله علیه وآله وسلم ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم کان یعتکف العشر الاواخر من رمضان حتی توفاه الله تعالی بود آن حضرت که اعتکاف میکرد دهه آخر از رمضان تا آنکه میرانید او را خدا تعالی پس همین سنت ماند اگرچه پیشتر از دهه اول و اوسط را نیز گذشت بود رسم اعتکاف ثم اعتکف ازواجه من بعده بعد از آن اعتکاف کردند ازواج مطهره آن حضرت از پس وی یعنی در عشر اخیر

حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالک عن یزید بن عبد الله بن الهاد عن محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کان یعتکف فی العشر الاوسط من رمضان بود که اعتکاف میکرد در دهه میانه از رمضان ظاهر این عبارت تعدد و تکرار و قوع است در عشر اوسط خصوصا با این کلام فاعتکف عاما حتی اذا کان لیلة احدی وعشرین وهی اللیلة التی یخرج من صبیحتها من اعتکافه قال ... اعتکاف کرد یعنی در عشر اوسط یک سالی تا آنکه شد شب بیست و یکم و آن شبی ست که بیرون می آمد آن حضرت از صبح آن شب یعنی از روز مقدم آن از اعتکاف خود فرمود من کان یعتکف معی فلیعتکف العشر الاواخر باید که اعتکاف کند در دهه آخر فقد اریت هذه اللیلة ثم انسیتها بتحقیق نموده شدم ام من در خواب این شب یعنی شب قدر را که فلان

بشاخ وبرگ درختان عریش بیخ عیینه وکسره برد و معطر غار کہ از شاخ درختان سازند یعنی در سایہ شاخ وبرگ نشینید یعنے مجرد سایہ بود لی آنکہ مسقف باشد کہ مانع از چکیدن آب باشد وکف المسجد الی چکید مسجد وکف چکیدن سقف مسجد از باران فبصرت عینای رسول اللہ پس دید دو چشم من پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم وعلی جبہتہ اثر الماء والطین من صبح احدی وعشرین یعنی دیدم بر پیشانی آنحضرت نشان آب وگل بود از نماز صبح شب بست ویکم کہ سجدہ کردہ بود در زمین مسجد چکیدہ پس معلوم شد کہ این ہمان شب بود کہ بخواب دیدہ بود

باب

غسل المعتکف در روایت ابی ذر و باشد نزد غیر آن الحائض ترجل المعتکف یعنی کہ حیض دارد جائز است کہ شانہ کند معتکف را یعنی سر او را شانہ کند وفرو شستن موی سر چون حائض اندر آمدن مسجد ممنوع است لا جرم این موضعی بود کہ از بیرون مسجد

حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا یحیی عن ہشام بن عروۃ قال اخبرنی ابی عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یصغی الی راسہ وہو مجاور فی المسجد بود آنحضرت کہ مائل میکرد و انید بسوی من سر خود در حجرہ می بودم سر خود را و حال آنکہ آن حضرت معتکف بود بے در مسجد پس چنگ دادہ میکردم سر مبارک را و حال آنکہ من حائض بودم

باب المعتکف لا یدخل البیت الا لحاجۃ

معتکف در نیاید بخانہ را مگر برای حاجت مرد از بول و غائط ولیکن بعد فراغ از وضو باید کہ زود برگردد و اگر درنگ کند در خانہ فاسد گردد اعتکاف اگرچہ یک ساعت بود نزد ابو حنیفہ رحمہ اللہ کذا فی المحیط البرہانی و اگر نزدیک مسجد خانہ دوستی بود لازم نیست قضای حاجت در آن کذا فی السراج الوہاج حدثنا قتیبۃ قال حدثنا اللیث عن ابن شہاب عن عروۃ وعمرۃ بنت عبد الرحمن بن سعد عن عائشۃ رضی اللہ عنہا زوج النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قالت وان کان رسول اللہ یعنی تحقیق بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لیدخل علی راسہ وہو فی المسجد فارجلہ سر آنحضرت را در آورد بر من سر خود را و حال آنکہ در مسجد بود پس شانہ میکردم و کان لا یدخل البیت

و در کنار گرفت دیگر بیا کرد مردم خواستند کہ جلال وزالی گوید کسی اجمال آن نبود کہ این تحنیک تواند کرد حضرت حسن آبابعث شدند کہ گویم بگفتہ حسن اجابت کرد واللہ اکبر۔ اکبر گفت مردم بگریہ افتادند و چون اشہد ان محمدا رسول اللہ گفت مردم زار زار گریستند دی بگویہ وزباد و بر این نتوانست گفت

باب ذکر ابن عباس رضی اللہ عنہما

ولادت او پیش از ہجرت بسہ سال است تحنیک کرد او را آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بآب دہان خود و نام نہاد او را ترجمان القرآن بود وی رضی اللہ عنہ دراز قد جسیم و صبیح الوجہ از علماء صحابہ است سفری گوید ہرگاہ دیدیم او را گفتم اجمل الناس است و وقتی کہ سخن میکرد گفتمی افصح الناس و وقتیکہ بیان علم و حدیث میکرد گفتمی اعلم الناس است عطا میگوید رجوع میکردند مردم بوی از شعر و انساب وی آمدند پیش او برای تحقیق ایام عرب و وقایع ایام وی آمدند برای گرفتن فقہ و علوم دیگر کہ آمدی با اقبال میکرد و بدادی ہر چہ خواستی بر وجہ اتم واحسن عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ گفتہ عبد اللہ بن عباس جوانی است پیر زبانی دارد گویا و دلی دانا طاوس گوید یافتم شعر از صحابہ و دریافتم ہرکہ بوی خلاف کرد و سیکر و اگر مخالفت ورزیدی چندان تقریر کردی کہ باز می آمد بقول وی و تصویب میکرد او را در طائف رحلت کرد و نماز گذارد بروی محمد بن حنفیہ در سنہ شصت و ہشت عمر او ہفتاد سال بود

حدثنا مسدد قال حدثنا عبد الوارث عن خالد الحذاء عن عکرمۃ عن ابن عباس قال ضمنی النبی صلی اللہ علیہ وسلم الی صدرہ گفت چسپانید مرا پیغمبر خدا بسینہ خود وقال اللہم علمہ الحکمۃ وگفت خداوندا تعلیم کن او را علم نافع الحکمۃ الاصابۃ فی غیر النبوۃ ترجمہ رسیدن است بعلم از غیر مصدر نبوت این تفسیر بعض روایات ہست نقل کردہ اند و از مستملی آمدہ وہب گوید گفتم با مالک الحکمۃ چیست گفت معرفت احکام و عمل بدان شافعی گوید حکمت معرفت سنت رسول است صلی اللہ علیہ وسلم ازانکہ عطف کردہ شدہ است بر تلاوت قرآن پس باید غیر آن باشد و نیست آن مگر سنت پوشیدہ نماند کہ این استدلال بر تقدیری است کہ محمول بر عطف تفسیری نباشد بعضی گویند حکمت جدا کردن حق را از باطل و حکیم کسی است کہ مسیر از اشیا بر حقیقت و یقین ہر دلیست کہ آنحضرت در حق ابن عباس فرمود اللہم فقہہ فی الدین وعلمہ التاویل یعنی مراد است از قرآن

حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث وقال اللہم علمہ الکتاب و مراد از حکمت گوید حدیث کرد مرا ابو معمر از عبد الوارث کہ فرمود آنحضرت بدل اللہم علمہ الحکمۃ علمہ الکتاب خداوندا تعلیم کن او را کتاب یعنی معانی آن حدثنا موسی بن وہیب عن خالد مثلہ حدیث کرد موسی بن وہیب از خالد مثل حدیث ابو معمر

مناقب خالد بن الولید

نسب او با آنحضرت و ابو بکر صدیق در مرۃ بن کعب میرسد کنیت او ابو سلیمان است اسلام آورد در حدیبیہ و در اسلام مصدر فتوحات عظیم شدہ بغایت شجاعت و شہامت داشت فتح عراق و نواحی شام بدست او است عمر او پنجاہ و چند سال است وفات او در حمص در سنہ بست و یک حدثنا احمد بن واقد قال

حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن حمید بن ہلال عن انس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم نعی زیدا وجعفرا وابن رواحۃ للناس روایت از انس بن مالک کہ پیغمبر خدا خبر مرگ زید بن حارثہ و جعفر بن ابی طالب و ابن رواحہ داد برای مردم قبل ان یاتیہم خبرہم پیش از آنکہ بیاید مردم را خبر ایشان و آنچنان بود کہ آنحضرت لشکری فرستاد دو سہ ہزار مرد و فرمودہ بود کہ رایت را زید بن حارثہ بگیرد و اگر وی شہید شود جعفر بگیرد و اگر وی ہم بدرجہ شہادت برسد ابن رواحہ بگیرد پس ملاقات کردند کفار را و کشتہ شدند فقال اخذ الرایۃ زید فاصیب پس فرمود گرفت رایت را زید پس کشتہ شد ثم اخذہا جعفر فاصیب پس گرفت رایت جعفر پس کشتہ شد ثم اخذہا ابن رواحۃ فاصیب پس گرفت ابن رواحہ پس کشتہ شد وعیناہ تذرفان این خبر میداد و حال آنکہ دو چشم او اشک میریخت حتی اخذہا سیف من سیوف اللہ تا آنکہ گرفت رایت را خالد کہ سیفی از سیفہای خدا بود و کار خالد اگرچہ بامر آنحضرت نبود لیکن صلاح مسلمانان و دین بود حتی فتح اللہ علیہم تا آنکہ فتح و نصرت داد خدا ایشان را

ذکر سالم

مولى ابى حذيفة نام سالم معقل ست از اهل فارس ست از كبار موالى و فضلاى صحابه معدود ست در ماداران انا كه بدين نام مسلمان شد و اصل مولى زن ابو حذيفه ست پدون زن نكاح او در آمده بود نسبت بحذيفه كرده اند **حدثنا** سليمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن عمرو بن مرة عن ابراهيم عن مسروق قال ذكر عبد الله عند عبد الله بن عمرو گفت مسروق ذكر كرده شد عبد الله بن مسعود نزد عبد الله بن عمرو فقال ذاك رجل لا ازال احبه پس گفت عبد الله بن عمرو آن مردیست که همیشه دوست میدارم او را بعد ما سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول پس انا كه شنيدم پيغمبر خدا را که میفرمود استقرؤا القران من اربعة من عبد الله بن مسعود فبدأ به طلب کنید قرات قرآن را از چهار کس از عبد الله بن مسعود پس ابتدا کرد بوی یعنی باول اوذکر کرد و سالم مولى ابى حذيفة و ابى بن كعب و معاذ بن جبل قال لا ادرى بدأ بابى او بمعاذ ندانستم که ابتدا بابی بن کعب کرد یا بمعاذ بن جبل این مقوله مسروق ست و قوانذ که مقوله عبد الله بن عمرو باشد وجه تخصیص باین چهار کس با آنکه غیر ایشان حافظ و ضابط بود و اند آنست که اینها بیواسطه از زبان آنحضرت شنیده ضبط کرده اند دیگران بعضی بعضی دیگر هم فرا گرفته و بعضی اکتسابی نموده و نیز تو اند که ایشان اقوم و انضبط در لفظ قرآن بوده اند اگرچه دیگران افقه و اعلم بمعانی باشند و نیز گفته اند که این نیست که بعد از رحلت خود بعالم قدس فرموده اند یعنی درین زمان باز این چهار کس نخواهد بود **باب**

مناقب عبد الله بن مسعود از بنی هذیل ست از قدمای اهل اسلام ششم نفر از قراء مشهور ست جمع کرده بود قرآن را در عهد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و یاد داشت بر وجه اتقان صاحب دو هجرت ست و نماز کرده بهر دو قبله و حاضر شد و غزوه بدر را و بشارت داد او را پیغمبر خدا بجنت بسیار نحیف کوتاه قامت بود نزدیک بود قامت او بر حالی که استاده هست بجمعی دراز قد که نشسته بودند بیش عمر از شصت سال در گذشته در سنه سی و دو رحلت کرده و در بقیع بر قبرش عثمان بن عفان بر وی نماز گذارده و انا دلاد و عبد الرحمن که بوی مکنی بود و ابو عبیده که نام او عامر ست بوده اند **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن سليمان قال سمعت ابا وائل قال سمعت مسروقا قال قال عبد الله بن عمرو گفت ابو وائل شنیدم مسروق را که گفت عبد الله بن عمرو ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يكن فاحشا ولا متفحشا تحقیق رسول خدا نبود گوینده قبیح از روی طبع و نه آورنده آن یعنی بحسب طبع و طریق قصد و تکلف بر زبان مبارک او حرفی نا سزا نرفته و قال ان من احبكم الى احسنكم اخلاقا در سوا نرد دوست ترین شما نزد من نیکو اخلاق ترست از روی صفات حمیده و قال استقرؤا القران من اربعة من عبد الله بن مسعود و سالم مولى ابى حذيفة و ابى بن كعب و معاذ بن جبل مولف رح درین اسناد بزرگی بعضی صفات آنحضرت آورده و همچنین اسنادی بوی رسیده **حدثنا** موسى عن ابى عوانة عن مغيرة عن ابراهيم عن علقمة قال دخلت الشام فصليت ركعتين گفت علقمه در آمدم شام را پس گذاردم دو رکعت در مسجد فقلت اللهم يسرلى جليسا صالحا پس گفتم بار خدا و ندا میسر کن مرا همنشینی صالح فرايت شيخا مقبلا پس دیدم پیری که رو کرده است بسوی من فلما دنا قلت ارجو ان يكون استجاب پس هرگاه نزدیک آمد گفتم امیدوارم که مستجاب شده دعا برای من قال من اين انت قلت من اهل الكوفة گفت آن پیر مرد از کجائی تو گفتم از مردم کوفه ام قال افلم يكن فيكم صاحب النعلين والوسادة والمطهرة گفت آیا نبوده است در میان شما صاحب النعلین آنحضرت و وساده آنحضرت و آبریز آنحضرت مراد عبد الله بن مسعود ست که این خدمات حواله او بود اولم يكن فيكم الذى اجير من الشيطان آیا نیست در میان شما کسی که پناه داده شده از شیطان مراد عمار بن یاسر ست اولم يكن فيكم صاحب السر الذى لا يعلمه غيره آیا نبود در میان شما صاحب سری

کوی مسجد نبشتر و مبارک خود را بشرو می کرد حائض بودم و کان يخرج راسه من المسجد وهو معتكف فاغسله وانا حائض یعنی بیرون کرد سر خود را از مسجد و آنحضرت معتکف بود پس میشستم آن را و من حائض بودم و چون بشستن سر بیرون آورده آن بیرون مسجد جائز شد غسل کامل نیز بیرون آمدن بیرون مسجد جائز باشد اگر در مسجد خوف لوث بود و تجویز کرده است در فتاوی محیط از بر آمدن از مسجد برای اغتسال فرض با شد یا نفل **باب** اعتکاف لیله حکم اعتکاف شب و آن جائز ست از نفل است مطلقا اگر روحی بست جائز نیست گر شب روزگر روزه دارد در این نزد **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى بن سعيد القطان عن عبيد الله عمر قال اخبرنى نافع عن ابن عمر رضى الله عنهما ان عمر سال النبى صلى الله عليه وآله وسلم قال كنت نذرت فى الجاهلية ان اعتكف ليلة فى المسجد الحرام تحقیق عمر بن الخطاب پرسید آنحضرت را بعد مراجعت از غزوه حنین گفت بودم که نذر کرده ام در جاهلیت اینکه اعتکاف کنم شبی در مسجد حرام و برروایت نزد مسلم یوما بجای لیله جمع کرده ابن حبان و غیره میان هر دو روایت بآنکه نذر اعتکاف شب و روز بود پس بعضی اطلاق کرده لیله مراد با یوم و داشته و بعضی اطلاق کرده یوما مراد شب داشته قال اوف بنذرك فرمود آنحضرت پس وفا کن به نذر خود گرکه لیها اعتکاف کرد در شب اعتکاف بعد از صحت باب جائز بودن تو فیق اصحاب مراد آن باشد که کند و عمر اعتکاف روز و شب ها و موید است آنچه در روایت ابی داود و نسائی آمده که فرمود آنحضرت اعتکاف کن و روزه دار و لیکن گفته اند که سند آن ضعیف است **باب** اعتکاف النساء اعتکاف زنان و گذشت از حدیث عائشه که بیگر آنحضرت از ازواج مطهرات بعد وفات آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم و حدیث باب دلالت دارد بر جواز اعتکاف زنان در مساجد در فتح القدیر گفته افضل آنست که اعتکاف کند زن در مسجد خانه و اگر اعتکاف کند در جامع یا مسجد حی که آن افضل است الجامع در حق وی جائز باشد و آن مکروه است ذکر کرده

آنکہ نسیانمازگرومی مراد نیفہ است کہ آنحضرت برومی تعیین منافقان کردہ بود کیف قرا ابن ام عبد واللیل اذا یغشی
دیگر نخواندہ است پسر مادر عبداللہ بن مسعود کہ ہمین عبداللہ بن مسعود است سورۂ واللیل را فقرأت واللیل اذا یغشی
والنهار اذا تجلی والذکر والانثی گفت علقمہ پس خواندم پیش او قال اقرانیها النبی صلی اللہ علیہ وسلم پس آن آیت
کہ ابو الدرداء گفت خوانانیدہ است این سورہ را پیغمبر فاہ الی فیہ در حالی کہ دہان آنحضرت بسوی دہان من بود
فاہ الی فی است و در روایت نصب فاہ مروی است یعنی آنکہ حال است ابن مالک در تسہیل گفتہ کہ اول حسن است دوم آنکہ منصوب است
اصح حل جاعلا فاہ سوم آنکہ اصل کلام من فیہ است و نصب بحذف جار است ثم قال هولاء حتی کادوا یردونی
پس ہمیشہ مستند ایشان تا آنجا کہ رد کنند مرا گفتہ تلمیذ وی در حدیث سابق اشارت کردہ شد کہ اول این آیت چنین نازل
شدہ بود و بعد از آن نازل شد و ما خلق الذکر یعنی کہ نزول دوم را ندانستند برمان بود کہ اول نازل شدہ بود حدثنا سلیمان
بن حرب قال حدثنا شعبة عن ابی اسحق عن عبد الرحمن بن یزید قال سالنا حذیفة عن رجل قریب
السمت والهدی من رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عبد الرحمن بن یزید پرسیدیم حذیفہ را از مردی کہ نزدیک
است در ہیئت و وقار و سیرت خاص از پیغمبر خدا یعنی مانند است در اخلاق حسنہ و طریقہ پسندیدہ با آنحضرت حتی ناخذ عنه
تا بگیریم طریقہ علم ظاہر و باطن از وی فقال لا اعلم احدا اقرب سمتا وهدیا ودلا گفت حذیفہ نمی دانم کسی را
وقار و اخلاق دل فتح مہلہ و تشدید لام نزدیک حالت ہیئت بالنبی صلی الله علیه وسلم من ابن ام عبد پیغمبر خدا یعنی عبداللہ
بن مسعود رضی اللہ عنہ حدثنا محمد بن العلاء قال حدثنا ابراهیم بن یوسف بن ابی اسحق قال حدثنی ابی عن ابی اسحق قال حدثنی الاسود
بن یزید قال سمعت ابا موسی الاشعری یقول گفت اسود بن یزید شنیدم ابو موسی اشعری را کہ گفت
قدمت انا واخی من الیمن آمدم من و برادر من از یمن فمکثنا حینا ما نری الا ان عبد الله بن مسعود
رجل من اهل بیت النبی صلی الله علیه وسلم پس درنگ کردیم زمانی ندیدیم و نمی دانستیم چیزی مگر آنکہ تحقیق عبداللہ بن مسعود مردی است
از اہل بیت پیغمبر خدا لما نری من دخوله ودخول امه علی النبی از جہت چیزی کہ دیدیم از در آمدن او و مادر او بر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
یعنی از بسیار آمدن معلوم کردیم کہ از اہل بیت آنحضرت است

ذکر معاویة بن ابی سفیان صخر بن حرب بن امیة

بن عبد شمس بن عبد مناف در او ہند است از اولاد عبد شمس اسلام آورد وی و پدر وی و برادر وی و مادر او روز فتح مکہ و بعضی گویند
کہ وی اسلام اختیار کردہ بود روز فتح حدیبیہ و پنہان میداشت از پدر و مادر معاویہ را از مؤلفة القلوب بود یعنی کہ دل ایشان را
آنحضرت باحسان و انعام بسیار تالیف دلہای ایشان میفرمود آخر نیک شد اسلام ایشان وی کاتب آنحضرت بود و نقل می کنند کہ کاتب
وحی بود و آنچہ بصحت پیوستہ ہمین است کہ کاتب بود در ایام خلافت عمر و عثمان رضی اللہ عنہما والی شام تا بیست سال بود و در سال چہل
ہجرت بعد از امام حسن مستقل بامر خلافت شد تا بیست سال دیگر درین کار بود و در سنہ شصت وفات یافت در دمشق و عمر او ہشتاد و سال
در روایتی ہفتاد و ہشت سال بود سیوطی گوید مولف عنوان منقبت و فضل معاویہ نگفت از آنکہ ثابت نشدہ است فضل او در حدیثی
چنانکہ ابن راہویہ گفتہ انتہی پوشیدہ نماند کہ شرف صحبت کہ نزد مولف مرتبہ ثبوت پیوستہ کرامتی است شرف و منقبتی است عالی در کتب
صحیحہ دیگر از فضائل دیگر ہم ایراد یافتہ اگرچہ آن احادیث بشرط مولف نباشد گفتہ اند کہ این کتاب مختصر از احادیث صحیحہ است از احادیث صحیحہ
درین کتاب نیست حدثنا الحسن بن بشر قال حدثنا المعافی عن عثمان بن الاسود عن ابن ابی ملیکة
قال اوتر معاویة بعد العشاء برکعة گفت ابن ابی ملیکہ تا وتر کرد معاویہ بعد از نماز عشا یک رکعت و عندہ مولی لابن عباس

نزد معاویہ مولای ابن عباس بود وار ... قال ابن عباس پس گفت از بعدی آنکہ یک رکعت گزارد فقال دعه

فانه قد صحب رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت ابن عباس مولا را بگذار او را اعتراض مکن برو پس تحقیق او صحبت داشته است

پیغمبر خدا را یعنی از آنحضرت دریافته باشد که یک رکعت وتر جائز است یا آنکه اعتراض مکن برکسی که صحبت داشته است با پیغمبر خدا از اینجا معلوم میشود

که تعارف در صحابہ وتر یک رکعت بوده است چنانکہ مذہب حنفیہ است حدثنا ابن ابی مریم قال حدثنا نافع بن عمر قال حدثنی

ابن ابی ملیکة قیل لابن عباس هل لک فی امیر المؤمنین معاویة گفت نافع بن عمر حدیث کرد مرا ابن ابی ملیکه گفت گفته شد مر ابن عباس را

آیا هست ترا کلامی در شان معاویه فانه ما اوتر الا بواحدة که او وتر نکرده مگر بیک رکعت یعنی چرا او را نگفت و او را یک رکعت چرا کرد قال

اصاب انه فقیه گفت ابن عباس صواب کرده تحقیق وی مجتهد است از این حدیث نیز معلوم میشود که یک رکعت گزاردن وا اجتهاد صحابه

بوده است و ظاهر آنست که فقیه یعنی عالم با حکام شرع باشد حدثنا عمرو بن عباس قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا

شعبة عن ابی التیاح قال سمعت حمران بن ابان عن معاویة گفت ابو التیاح شنیدم حمران بن ابان را که نقل کرد از

معاویه بن ابی سفیان قال انکم لتصلون صلوة گفت معاویه هر آئینه شما میگذارید نمازی را لقد صحبنا النبی صلی الله علیه وسلم فما رأیناه

یصلیها تحقیق صحبت داشتیم پیغمبر خدا را پس ندیدیم آنحضرت را که گذارد این دو رکعت ولقد نهی عنهما یعنی الرکعتین بعد العصر تحقیق

منع کرده است آنحضرت ازین دو رکعت میخواهد دو رکعت بعد از نماز عصر را در وقت دو رکعت منع است در احادیث صحیحه وارد است که

آنحضرت میگذارد این دو رکعت چنانکه در باب سبق ذکر یافته **مناقب فاطمة** رضی الله عنها در روایت غیر ابی ذر بجای

رضی الله عنها السلام است وی دختر رسول خدا است از خدیجه و محبوبه او صلی الله علیه وسلم ابن عبد البر گفته تحقیق وی دختر خواهر ام کلثوم

و بنات پیغمبر خدا است و ولادت فاطمه وقتی چهل و یک از عمر شریف آنحضرت در سال بعثت بوده است تزوج علی بن ابی طالب رضی الله عنهما را بعد از

قضیه بدر در سال دوم از هجرت است زاد مرا و را حسن و حسین و محسن و از بنات زینب و ام کلثوم و رقیه و محسن پیش از بلوغ وفات یافت و اولاد و عقب

آنحضرت از فاطمه بوده اند وفات فاطمه بعد از شش ماه و بقول بعضی از هشت ماه و بقولی صد روز و بقولی دیگر هفتاد و روز بوده است و مشهور جان تو قول

اول است و نماز گذارده بروی علی و بعضی گویند عباس همراهی ابو بکر صدیق انتهی منقول از شرح قسطلانی است و گفته که عمر شریف فاطمه رضی الله عنها بیست و نه سال

و بقولی سی سال بوده پوشیده نماند که این هر دو قول مخالف است بانچه گفته از سال تولد و وفات فقد جرح قال النبی صلی الله علیه وسلم فاطمة

سیدة نساء اهل الجنة فاطمه سردار زنان اهل بهشت است ترکیب نساء اهل الجنة با اضافت است و بعضی بدل و بعضی

منه است حدثنا ابو الولید قال حدثنا ابن عیینة عن عمرو بن دینار عن ابن ابی ملیکة عن المسور بن

مخرمة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فاطمة بضعة منی فمن اغضبها اغضبنی فاطمه گوشت پاره

از وجود من است پس کسی که در خشم آرد او را پس تحقیق در خشم آورده مرا شرح این حدیث در سوره آن سبق ذکر یافته حدثنا یحیی بن قزعة

قال اخبرنا ابراهیم بن سعد عن ابیه عن عروة عن عائشة قالت دعا النبی صلی الله علیه وسلم

گفت عائشه طلبید پیغمبر خدا فاطمة ابنته فی شکواه التی قبض فیها فاطمه دختر خود را در بیماری که قبض روح کرده شد در آن فسارها

بشیء فبکت پس راز گفت او را پس گریه کرد ثم دعاها فسارها فضحکت پس طلبید او را پس راز گفت خیری پس

خنده کرد قالت فسألتها عن ذلک گفت عائشه پس پرسیدم فاطمه را از سبب گریه و خنده فقالت سارنی النبی صلی الله علیه

وسلم فاخبرنی انه یقبض فی وجعه الذی توفی فیه فبکیت پس گفت فاطمه آهسته فرمود با من پیغمبر خدا پس خبر داد مرا که تحقیق وی

فوت کرده میشود در بیماری که در وفات یافته در آن پس گریه کردم ثم سارنی فاخبرنی انی اول اهل بیته اتبعه فضحکت

کذا لیس چون برگشت از نماز صبح دید خیمه های بسیاری که

خیمه زده برای اعتکاف در آن ناگاه خیمه ها دید در مسجد

خباء عائشة و خباء حفصة و خباء زینب و غیر

آنها آنحضرت فقال البر تقولون بهن آیا نیکی گمان

و امید دارید بدین زنان درین عمل ثم انصرف پس

برگشت آنحضرت از آنجا فلم یعتکف پس اعتکاف

نکرد آنحضرت در ان عشره حتی اعتکف عشرا من

شوال باب هل یخرج المعتکف لحوائجه الی باب

المسجد آیا روا است که بیرون آید معتکف برای حاجات

خود تا در مسجد گفته ابو داود ترجمه را

بطریق استفهام برای احتمال قصه حدیث این

ترجمه را لیکن تقیید وی آن را بباب المسجد کرده

اختلاف در آن تا توقف کند از قطع کردن در حکم

بدان و نیست اختلاف مگر در اشتغال بغیر عبادت

در مسجد انتهی و اگر برآید معتکف از مسجد یک ساعت

بی عذر باطل گردد اعتکاف او در قول ابی حنیفه

رحمه الله و نزد صاحبین باطل نگردد تا آنکه اکثر از

نیم روز باشد و قول صاحبین اوسع است زیرا چه

خروج قلیل اگر مباح نشود در حرج افتد زیرا چه

تا گزیر است ازان برای اقامت حوائج اکل و شرب

و لزوم او در مسجد باشد پس ضرورت نبود در خروج

برای امکان قضاء این حاجت در مسجد

در ان بی احضار مبیع بجهت حاجت

و احضار متاع ضرورت نیست در ان و لا خروج

برای جمعه پس فسد نیست نزد ما بخلاف شافعی

که گوید ممکن است ادا اعتکاف در مسجد جامع

ضرورت نیست او را درین خروج گوئیم اعتکاف

مشروع است در سائر مساجد چون مشروع شد

شروع در غیر جامع و ضرورت بخروج است برای

جمعه مباح باشد او را خروج پس برآید وقت

زوال آفتاب اگر معتکف نزدیک باشد از جامع

بنحویکه اگر انتظار کند زوال را فوت نشود او را

خطبه و جمعه و اگر باشد بنحویکه فوت میشود او

انتظار نکند زوال را و لیکن برآید در وقتیکه ممکن

باشد او را که بجامع رسیده چهار رکعت گذارد پیش از

اذان نزد منبر و در روایتی شش رکعت دو رکعت تحیة و چهار

رکعت سنت و بعد از جمعه چهار یا شش رکعت گذارد

یکی شش رکعت بحسب اختلاف در سنت جمعه و مکث کند

زیاده ازان و اگر مکث کند زیاده نیز فاسد نکند

مشایخ ... مفسد اعتکاف خروج از مسجد

نزد ... لیکن مستحب نیست مر او را مکث

پس گفت فرمود که من نخستین اهل بیت ام که لاحق شوم بتو پس خنده کردم از خوشی تا که بیخ و در روز وفات آنحضرت که سر کشیم و خندیدم بسبب آنکه احادیث دیگر آمده که درین وقت خبر داد که تو بهترین زنان اهل بهشتی غیر مریم تا آنکه این پسر و فرموده بود داود امدوست رضی الله عنهما

مناقب عائشة رضی الله عنها

این صدیقه بنت صدیق کنیت او ام عبد الله است نسبت بخواهر زاده خود عبد الله بن زبیر که اوّل مولود در اسلام است بعد از هجرت مادر او ام رومان دختر عامر بن عویمر است. بهشت سال بعد از نبوت زوجه آنحضرت شد و بعد از هجرت بمدینه در نه سالگی در خانه آنحضرت آمد و در وقت وفات آنحضرت هژده ساله بود. سرخ رنگ خوب روی بود گویند که ربع احکام شرعیه منقول است از عائشه. عطا بن رباح که از کبرای تابعین است گوید بود عائشه افقه الناس و اعلم الناس و احسن الناس رأیا فی العامة. زهری گوید اگر جمع کرده شود علم عائشه نسبت بعلم دیگر ازواج مطهره و علم همه زنان البته علم عائشه زیاده تر خواهد بود و از جمله خصوصیات اوست که محبوب ترین زنان بود نزد آنحضرت چنانکه گذشت که چون اصحاب پیغمبر دانسته بودند که عائشه محبوب ترین زنان است نزد آنحضرت هدیه را در روز نوبت عائشه می فرستادند و چون زنان دیگر از ازواج رشک بردند فاطمه را فرستادند که آنحضرت را بگوید که در نوبت عائشه زنان دیگر را هم شریک سازد. آنحضرت بفاطمه فرمود آیا نیستی تو که دوست داری کسی را که من دوست میدارم گفت آری فرمود پس دوست دار عائشه را. شیخ تقی الدین سبکی گوید این امر برای وجوب است و مراد ازین حکم آنحضرت برای حکم بر وجوب پس لازم است محبت عائشه بر مسلمانان و هر که انکار آن کند گفته بود و هر که تحقیر کرد منزلت او را اهانت کرده پس سلامت آنحضرت را. وفات او در سنه پنجاه و هفتم و گفته اند پنجاه و هشتم در ماه رمضان و نماز گزارد برو ابوهریره رضی الله عنها

حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن یونس عن ابن شهاب قال ابو سلمة ان عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوما یا عائشة هذا جبریل یقرأ علیک السلام گفت عائشه فرمود رسول خدا یک روزی ای عائشه این جبرئیل است میخواند بر تو سلام. یقرئ بضم یا است و گفته اند بفتح یاست و کسره را و بضم قاف ای یسلم علیک گفت پس گفتم و علیه السلام و رحمة الله و برکاته پس گفتم در جواب سلام جبرئیل را که برو باد سلام و رحمت و برکات حق سبحانه می بینی آنچه من نمی بینم تری ما لا اری میخواهد رسول الله صلی الله علیه وسلم. این قول عائشه است که در خطاب آنحضرت گفته چنانکه مؤلف گوید و تأیید میکند این جواب سلام را استنباط کرده اند از این حدیث جواز فرستادن سلام بکسی و سلام فرستادن اجنبی بزن صالحه اگر ترس فتنه نباشد و نیز استنباط کرده اند که اگر کسی بنویسد بکسی سلام فرستد واجبست بر آن کس جواب آن چنانکه در شأن الاجنبی.

حدثنا آدم قال حدثنا شعبة عن عمرو بن مرة عن مرة عن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کمل من الرجال کثیر گفت ابو موسی اشعری فرمود رسول خدا بمرتبه کمال رسیده اند از مردان بسیاری و لم یکمل من النساء الا مریم بنت عمران و آسیة امرأة فرعون و بکمال نرسیده اند از زنان مگر مریم بنت عمران مادر عیسی علیه السلام و آسیه زن فرعون. استدلال کرده اند باین حدیث بر نبوت مریم و آسیه بتقریر آنکه اکمل نوع انسان انبیا اند پس اولیا پس اگر کمال در مریم و آسیه منحصر کرده اند و اگر کمال ولایت باشد لازم می آید نفی ولایت از جمیع زنان عالم سوای ایشان و این نفی ایشان ظاهر است پس باید که کمال نبوت باشد تا این کمال منحصر شود درین دو فرد از زنان عالم و مستفی بود از غیر ایشان انتهی پوشیده نماند که ولایت را مراتب کمال است هر کسی را برتبه دیگر است پس تواند که مراد بکمال درین مراتب ولایت باشد پس لازم نمی آید انتفاء اصل ولایت از غیر مریم و آسیه لکن تواند که سوای ایشان نیز ترقی در بعضی مراتب میکرده باشند و بکمال آن نارسیده و الله اعلم. و فضل عائشة علی النساء کفضل الثرید علی سائر الطعام

ان صفية بنت حيي اخبرته
زوج النبي صلی الله علیه وسلم انها جاءت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم تزوره فی اعتکافه فی المسجد فی العشر الاواخر من رمضان. ام المؤمنین صفیه آمد تا آنحضرت بجائی که قصد زیارت داشت آن حضرت را در مسجد در عشر آخر از رمضان فتحدثت عنده ساعة پس کلام کرد نزد آن حضرت ساعتی و این در وقت عشا بود ثم قامت تنقلب پس برخاست بجائی که برگشت بسوی خانه خود فقام النبی صلی الله علیه وسلم معها یقلبها و برخاست آنحضرت با وی بجائی که میگردانید صفیه را بسوی خانه وی حتی اذا بلغت باب المسجد عند باب ام سلمة مر رجلان من الانصار تا آنکه رسید بدر مسجد نزد در خانه ام سلمه گذشتند دو مرد از انصار و بود خانهای ازواج مطهره گرد مسجد کذا ذکره العسقلانی فسلما علی رسول الله پس سلام کردند آن دو مرد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بشرم برگشتند چنانکه در روایت آمده فاستحییا فرجعا فقال لهما رسول الله پس فرمود آن دو مرد را پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم علی رسلکما یعنی بر طور خود و برگردید که نیست اینجا چیزی که مکروه باشد انما هی صفیة بنت حیی این زن صفیه است پس گفتند آن دو مرد سبحان الله یا رسول الله چه جای این حرف است که میفرمائی و کبر علیهما و بزرگ و گران آمد این قول آن حضرت برایشان فقال النبی صلی الله علیه وسلم ان الشیطان یبلغ من الانسان مبلغ الدم پس فرمود آن حضرت تحقیق شیطان میرسد از آدمی جای رسیدن خون که سارپست و در هر عضو کنایه از تصرف در باطن انسان است مدام بوسوسه و انی خشیت ان یقذف فی قلوبکما شیئا و تحقیق من ترسیدم که بیندازد شیطان در دلهای شما بد این حالت و سرایت بالغ غیبت را از سو ظن زیرا چه معصوم نیستید شما پس باعث هلاک شما گردد اگرچه میدانم از صدق ایمان شما که گمان بد نخواهید کرد و لیکن آگاه نمائیم برشما از ابتلا او.

باب الاعتکاف و خروج النبی صلی الله علیه وسلم صبیحة عشرین نقل الاعتکاف و برآمدن آنحضرت از اعتکاف صبح بیستم از

وزیادتی فضل وکمال عایشه بر همه زنان مانند فضیلت ثرید ست بر همه طعامها سیما نزد عرب قسطلانی نقل کرده که بعضی علما گفته اند این فضیلت عایشه مخصوص بزنان امت است مریم و آسیه از ینجا خارج اند وابن حبان گفته چنانکه افاده کرده در فتح الباری که این فضیلت عایشه نسبت بازواج مطهره است پس فاطمه خارج ست ازین ضابطه زیرا که در شان او افضل النساء اهل الجنة واقع شده انتهی پوشیده نماند که تخصیص کردن فضل عایشه نسبت بازواج خلاف ظاهر حدیث ست باوجود نصوص کلی که از کبار تابعین آمده در ترجیح برخی از زنان معلوم کرده شد تخصیص بنسبت ازواج کردن دور از فهم سلیم ست با آنکه مثل این تخصیص در نساء اهل الجنة نیز احتمال دارد و که مراد از اهل جنت غیر آنحضرت باشد ودر کلام قسطلانی بسیار ست که متکلم خارج می باشد از عموم کلام او و نعم ما قال من قال کلام در تفضیل بنهایت صعوبت دارد ولایق آنست که ازین مقوله ساکت باشند مگر در جایی که بوحی منزل ثبوت پیوسته و علما بران اجماع کرده اند **حدثنا** عبد العزيز بن عبد الله قال حدثني محمد بن جعفر عن عبد الله بن عبد الرحمن انه سمع انس بن مالك يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول فضل عائشة على النساء كفضل الثريد على سائر الطعام **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا عبد الوهاب بن عبد المجيد قال حدثنا ابن عون عن القاسم بن محمد ان عائشة اشتكت

مرویست از قاسم بن محمد که تحقیق عایشه رضی الله عنها بیمار شد فجاء ابن عباس فقال يا ام المؤمنين تقدمين على فرط صدق پس آمد ابن عباس برای عیادت و گفت ای مادر مسلمانان قدوم میکنی بر فرط صادق فرط آنکه پیش پیشتر رود و منزل آماده کند جای را و آب و دانه را على رسول الله صلى الله عليه وسلم وعلى ابي بكر یعنی انها فرط تو اند که در بهشت آماده کرده اند جای را علی رسول الله است و علی فرط بامادهٔ جا **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن الحكم قال سمعت ابا وائل مرویست از حکم بن عتیبه گفت شنیدم ابو وائل را قال لما بعث على عمارا والحسن الى الكوفة ليستنفرهم گفت ابو وائل وقتی که فرستاد علی مرتضی عمار را و حسن را بسوی کوفه در وقتی که میان او و میان عایشه نزاعی بود در حرب جمل تا نفرت دهند ایشان استنفار طلب کردن و اعانت استنصار ست لفظا و معنی خطب عمار فقال انی لاعلم انها زوجته في الدنيا والآخرة خطبه خواند عمار و اهل کوفه پس گفت تحقیق من میدانم که عایشه زوجه رسول خداست در دنیا و آخرت ولكن الله ابتلاكم لتتبعوه او اياها ولیکن خدا امتحان کرده شما را که همراهی علی مرتضی میکنید یا همراهی عایشه **حدثنا** عبيد بن اسمعيل قال حدثنا ابو اسامة عن هشام عن ابيه عن عائشة انها استعارت من اسماء قلادة مرویست از عایشه که تحقیق وی بعاریت گرفته بود از اسماء خواهر خود حمایل قلاده یکسر قاف ست گفته اند که بهای آن دوازده درهم بود فهلكت فارسل رسول الله صلى الله عليه وسلم ناسا من اصحابه في طلبها پس گم شد پس فرستاد رسول خدا مردی را از یاران خود گفته اند اسید بن حضیر از برای طلبش در جستن آن در عقب شان فادركتهم الصلوة فصلوا بغير وضوء پس دریافت مردم را وقت نماز و آب نبود پس نماز گزاردند بی وضو فلما اتوا النبي صلى الله عليه وسلم شكوا ذلك اليه پس چون آمدند نزد پیغمبر شکایت آمدند نزد مردم که نماز بی وضو کرده گویا نمیدانستند که وضو فرض است در نماز یا انبیه آمده شکایت کردند از توقف کردن عایشه دران سرزمین واقع شد چنانکه گفته فلما اتوا النبي صلى الله عليه وسلم شكوا ذلك اليه پس هرگاه آمدند نزد پیغمبر خدا شکایت کردند این را نزد آنحضرت فنزلت اية التيمم پس نازل شد آیت تیمم فقال اسيد بن حضير جزاك الله خيرا پس گفت اسید بن حضیر جزا دهد ترا ای عایشه خدا نیکویی را فوالله ما نزل بك امر قط الا جعل الله لك منه مخرجا پس بخدا سوگند که نازل نشد و ترا کاری هرگز مگر آنکه گردانید خدا مر ترا ازو برون آمدنی از ان گویا اشارت بقصه افک ست وجعل للمسلمين فيه بركة و گردانید و مسلمانان را

الجزء الثامن شيخ الاسلام ابواب الاعتكاف

صلى الله عليه واله وسلم العشر الاوسط من رمضان اعتکاف کردیم با آنحضرت دهه درمیانه را از رمضان قال فخرجنا صبيحة عشرين گفت پس برآمدیم از اعتکاف صبح بیستم از رمضان قال فخطبنا رسول الله صلى الله عليه واله وسلم صبيحة عشرين گفت پس خطبه خواند مارا آنحضرت صبح بیستم فقال اني اريت ليلة القدر واني نسيتها فالتمسوها في العشر الاواخر في وتر پس فرمود آنحضرت در خطبه تحقیق نموده شدم یعنی در خواب شب قدر و من فراموش گردانیده شدم پس بجوئید آن را در دهه پسین از رمضان در طاق از شبها آن گویا مجملا یاد داشت که در عشر اخیر ست و تعیین فراموش کرد فاني رايت اني اسجد في ماء وطين پس تحقیق دیدم من بخواب که سجده میکنم در صبح آن شب در آب و گل ومن كان اعتكف مع رسول الله صلى الله عليه واله وسلم فليرجع و کسیکه اعتکاف کرده است با رسول خدا در دهه میانه پس گو بر گردد بمعتکف خود و اعتکاف کند در دهه پسین بامید ادراک شب قدر فرجع الناس الى المسجد وما نرى في السماء قزعة پس چون شنیدند این کلام را از آنحضرت برگشتند مردم بسوی مسجد بمعتکفهای خود بجائی که نمی دیدیم در آسمان ابر پاره را قال فجاءت سحابة فمطرت گفت ابو سعید پس آمد پاره ابری در ان شب که بعد از روز بیستم بود پس بارید باران واقيمت الصلوة وقائم کرده شد نماز صبح از ان شب فسجد رسول الله صلى الله عليه واله وسلم في الماء والطين پس سجده کرد آنحضرت در ان نماز در آب و گل که از اثر بارش بود حتى رايت الطين في ارنبته وجبهته تا آنکه دیدم گل را در طرف بینی و پیشانی آن حضرت و حدیث در ابواب ليلة القدر گذشت باب اعتكاف المستحاضة حیض استحاضه خون جاری ماند سوای ایام معتاد بشرط امن از تلوث **حدثنا** قتيبة قال حدثنا يزيد بن زريع بتقديم مهمله مضموم بر مهمله مفتوح و

دران برکت واتیمنث بازیادشیاه دراول باب تیمم گذشته **حدثنا** عبید بن اسمعیل قال حدثنا ابواسامة عن هشام عن ابیه عن عایشة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما کان فی مرضه جعل یدور فی نسائه تحقیق رسول خدا بود در بیماری خود میگردید در خانهای زنان خود وبقول اینما انا الیوم این انا غدا میفرمود کجا میم امروز کجا باشیم فردا یعنی بخانه کدام یک میروم حرصا علی بیت عایشة بسبب تمام خواهش او بر خانه عایشه قالت عایشة فلما کان یومی سکن گفت عایشه پس هرگاه روز نوبت من سکون کرد یعنی خاموش شد در خانه من ... اوسکت تفسیر کرده است در فتح الباری رد کرده تفسیر اول را که موهم آنست که بعد ازان روز که نوبت عایشه رسید وفات یافت و گفته بهتر همین تفسیر دوم است یعنی سکتها

کردازین که پیغمبر سوال این انا غدا **حدثنا** عبد الله بن عبد الوهاب قال حدثنا حماد قال حدثنا هشام عن ابیه قال کان الناس یتحرون بهدایاهم یومی عائشة گفت عروه پدر هشام بود ند مردم که قصد میکردند بهدایای خود بآنحضرت روز نوبت عایشه یعنی دران روز میگذاشتند که آنحضرت در خانه عایشه میبود زیرا که میدانستند که آنحضرت عایشه را دوست بسیار میداشت ... قالت عائشة فاجتمع صواحبی الی ام سلمة گفت عایشه پس جمع شدند همراهان من یعنی ازواج دیگر بسوی ام سلمه که یکی از جمله ازواج بود فقلن یا ام سلمة والله ان الناس یتحرون بهدایاهم یوم عائشة پس گفتند ای ام سلمه سوگند بخدا تحقیق مردم قصد میکنند بهدیهای خود در روز نوبت عایشه وانا نرید الخیر کما تریده عائشة وما ... فمری رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یامر الناس پس بگو رسول خدا را که بفرماید مردم را ان یهدوا الیه حیثما کان او حیثما دار ... قالت فذکرت ذلک ام سلمة للنبی صلی الله علیه وسلم گفت عایشه پس ذکر کرد ام سلمه گفتگوی زنان آنحضرت را در روز نوبت خود قالت فاعرض عنی گفت ام سلمه گفتم آنرا آنحضرت را پس اعراض کرد از من و جوابی نفرمود فلما عاد الی ذکرت له ذلک فاعرض عنی پس هرگاه رجوع کرد بسوی من بار دیگر گفتم بآنحضرت را پس اعراض کرد و جوابی نداد فلما کان فی الثالثة ذکرت له ذلک پس هرگاه بود نوبت سوم گفتم مراو را همین فقال یا ام سلمة لا تؤذینی فی عائشة پس فرمود ای ام سلمه مرنجان مرا در حق عایشه فانه والله ما نزل علی الوحی ... پس تحقیق شان اینست بخدا سوگند فرود نیامد بر من وحی وانا فی لحاف امرأة منکن غیرها ... در جامه خواب زنی از شما ام غیر از عایشه یعنی ... وحی ... چنانکه گذشت که جبرئیل بروی سلام میکند ... این مغایرت ... واحادیث ... تا کسی را که این دوست میدارم چنانکه در ترجمه ذکر کردیم **قسطلانی** گوید چنانکه کرمانی گفته که تمام شد اینجا نصف اول این کتاب ...

بقول راویان مولف امام المحدثین ابی عبد الله البخاری رضی الله عنه والحمد لله علی ذلک

عبارت خاتمه تیسیر القاری که مصنف علیه الرحمه خود درینمقام ترقیم فرموده بجنسه نقل کرده شد

میگوید کمترین بندها نور الحق ابن عبد الحق صانه الله عما شانه بانجام رسید نصف اول این ترجمه مسمی تیسیر القاری در غره شهر ربیع الاول ماه ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سنه هزار و شصت هجری امید دارم که عمر نیکو دو فا کند که بتوفیق الهی نصف ثانی نیز بانجام رسد ... دعا مرتبا فته موجب عفو تقصیرات این عاصی گردد والله علی ذلک قدیر

تمت تیسیر القاری الجزء الرابع عشر صحیح البخاری ویتلوه الخامس عشر بتوفیقه فی سنة ... هجری فقط

قال اخبرنا معمر عن الزهری عن علی بن الحسین ان صفیة ... کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی المسجد وعنده ازواجه ... بود آنحضرت در مسجد بحکم اعتکاف ونزد وی ازواج مطهره او بودند ... فرحن ... فقال لصفیة بنت حیی لا تعجلی حتی انصرف معک ... پس فرمود مر صفیه را شتابی مکن در رفتن تا آنکه برگردم من با تو شاید که آمدن صفیه مسافر بود از دیگران ... تا حاصل شود ... یا آنکه خانه صفیه دور بود پس خوف کرد آنحضرت ... مشغول بود ... فارغ شود از شغل ... وکان بیتها فی دار اسامة ... خانه صفیه در دار اسامه ... وقت اسامه داری که ... صفیه مر ان را خرج النبی صلی الله علیه وسلم معها پس بیرون آمد آنحضرت از مسجد ... فلقیه رجلان من الانصار پس ... آنحضرت را دو مرد از انصار ... فنظرا الی النبی ... صلی الله علیه وآله وسلم ثم اجازا ... فقال لهما النبی صلی الله علیه وآله وسلم تعالیا ... انها صفیة بنت حیی فقالا سبحان الله یا رسول الله فقال ان الشیطان یجری من الانسان مجری الدم شیطان از آدمی جاری میشود مجری خون می باشد ... وانی خشیت ان یلقی فی انفسکما شیئا چنانکه گذشت

باب ... المعتکف عن نفسه ... معتکف از نفس خود ...

... ومغیر معتکف **حدثنا** اسمعیل بن عبد الله قال

الجزء الخامس عشر ۱۵

باب مناقب الانصار

در روايت ابى ذر و ابى الوقت لفظ باب ساقط است انصار جمع ناصر است چنانكه اصحاب جمع صاحب يعنى گويند جمع نصير است چنانكه اشراف جمع شريف در نسبت قياس آن بود كه ناصرى يا نصيرى ميگفتند ليكن متعارف بصيغه جمع است و انصارى ميگويند پوشيده نماند كه همه مسلمانان از مهاجران نيز انصار دين بوده اند و اين نام مخصوص اهل مدينه كه از اولاد اوس و خزرج اند شرف امتياز يافتند از كثرت وجوه نصرت از جا دادن مسلمانان و بذل كردن اموال و ضياع بر ايشان چنانكه تفصيل آن بوضوح خواهد رسيد اگر گويى انصار صيغه جمع قلت است و اطلاق جمع قلت بر زياده از ده نميباشد و انصار جمع كثير بودند همچنين صيغه اصحاب گوييم با آنكه استعمال هر يك ازين دو جمع بمعنى ديگر توسعة بهم است اين قول كه اطلاق جمع قلت بر زياده از ده نكنى باشد وقتى است كه نكره باشد ذكر شيخ الكتاب والذين تبوؤا الدار و الايمان عطف است بر انصار يعنى جهنى كه لازم گرفتند و متمكن شدند اين دار را و ايمان را و دار هجرت و دار ايمان يحبون من هاجر اليهم انا مال و مضاف اليه زائل و عوض آن وده شده لام تعريف از مرود و اين مهاجران انصار من قبلهم يعنى پيش از مهاجران مدينه را و ايمان ميگفتند از آنكه ظهور كمال ايمان است و يحبون من هاجر اليهم دوست ميدارند كسى را كه هجرت كند و بيايد نزد ايشان و لا يجدون فى صدورهم حاجة مما اوتوا و نمى يابند در خود نيازى از آنچه داده شدند مهاجران از اموال غنايم و ثمرات رنست و يؤثرون على انفسهم و لو كان بهم خصاصة و ايثار ميكنند بر حاجتهاى خود يعنى بر سيد اموال ديگران اگر چه محتاج ميباشند ايشان فقير و فاقه اين چهار صفت انصار است كه بر وجه تمام از ايشان بظهور رسيده بود حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا مهدى بن ميمون قال حدثنا غيلان بن جرير قال قلت لانس ارايت اسم الانصار گفت غيلان گفتم انس بن مالك را خبر ده مرا از نام انصار اكنتم تسمون به ايا بوديد شما كه نام ميكرديد بآن پيش از نزول آيت قرآنى ام سماكم الله به يا نام كرده است شما را بخدا آن يعنى بنا ميدن خدا شما را اين نام ميگفتيد قال بل سمانا الله به گفت انس بلكه نامیده است خدا آن يعنى بنا ميدن خدا اين نام را چنانكه فرموده والسابقون الاولون من المهاجرين والانصار كنا ندخل على انس فيحدثنا مناقب الانصار و مشاهدهم گفت غيلان بوديم ما كه مى در آمديم بر انس بن مالك پس حديث ميكرد ما را منقبتهاى انصار و جاهاى حضور ايشان در جهاد و كارزار ايشان در غزوات فيقبل على او على رجل من الازد پس رو ميكرد بر من يا بر مردى از قوم ازد و قبيله ايست از يمن و انصار همه از اولاد او بوده اند مراد ازين مرد هم راوى غيلان است راوى بطريق شك گفته كه قول غيلان على بوده است يا بطريق ابهام از خود كنايت كرده است فيقول فعل قومك يوم كذا و كذا پس ميگفت انس كرده قوم تو مراد انصار اند بروز چنين و چنين و چنين و چنين و كردند كارى در روز ها و روزى ديگر از مفاخر ايشان يعنى ذكر مفاخر و مآثر ايشان در كارها كه در اعلاى و نصرت كردند در دين اسلام است و در تمام تسميه انصار قوم غيلان گفته اگر چه مراد انصار همه است اما بالاتر از اوس و خزرج و از يكى جمع ميشدند با ايشان چنانكه اشارة بآن كرده شد حدثنا عبيد بن اسمعيل قال حدثنا ابو اسامة عن هشام عن ابيه عن عائشة قالت كان يوم بعاث يوما قدمه الله لرسوله صلى الله عليه وسلم اين روز بعاث روز جنگ كه پيشتر آورده از خدا براى مصلحت رسول خود و صلاح اسلام بعاث بضم باء موحده و عين مهمله مخففه و بعد از الف ثاء مثلثه يا بالغين معجمه است بعضى گويند بعجمه تصحيف است نزد قاضى عياض هر دو قول صحيح است الى التصحيف باسم لقو است بر دو ميل از مدينه ... است و عليت در زمين لقوه بيان اوس و خزرج كرده آمده بودند جنگ واقع شده و بعث جنگ

در روايت سابق بود و فرود ذكر بود شايد يكى و توبه ديگر بوده باشد كه ذكر كرد آنرا گاهى و گاهى ذكر نكرد يا آنكه مخصوص بود بعشا نهر نزد وى يا آنكه شك داشت زهرى در آن پس گاه چنين گفت و گاه چنان كما ذكر العسقلانى فلما ابصره دعاه پس چون ديد آنحضرت او را كرده و برگشت طلبيد او را فقال تعال پس فرمود بيا هى صفية و ربما قال سفيان هذه صفية و گاهى گفته است سفيان در روايت اين حديث هذه صفية يعنى بجاى هى هذه فان الشيطان يجرى من ابن آدم مجرى الدم قلت لسفيان اتته ليلا گفتم سفيان را بطريق استفهام آمده بود صفيه آنحضرت را شبانه قال وهل هو الا ليلا گفت پس آيا آن آمدن نيست در وقتى يعنى نبود مگر شبانه

باب من خرج من اعتكافه عند الصبح كسيكه برآيد از اعتكاف خود نزد صبح يعنى صبح روز آخر از ايام اعتكاف مذكور گفته اين محمول است بر كسيكه اراده كرده اعتكاف شبها نه روزها و سبيل كسيكه اراده كند چنين آنست كه در آيد پيش از غروب آفتاب و برآيد بعد طلوع فجر و اگر اراده كند اعتكاف ايام را خاصه پس در آيد با طلوع فجر و برآيد بعد غروب آفتاب و اگر اراده كند اعتكاف ايام و ليالى را معا در آيد پيش از غروب آفتاب و برآيد بعد از غروب تيز ... اعتكاف الشيخ گفته در شرح حديث عائشه فيصلى الصبح ثم يدخل گفته اول وقت كه در آيد در آن معتكف بعد نماز صبح است در قول اوزاعى و ليث و ثورى و ائمه اربعه و طائفه ديگر گويند در آيد پيش از غروب آفتاب و تا ديل

آن بود که قاعده ایشان چنان بود که بقصاص حلیف قاتل را می کشتند پس کشته بود از حلیف خزرج را حلیف اوس
کردند واوس از ان امتناع آوردند پس در میان ایشان بسبب محاربها واقع شدند و کشته شدند اشراف ایشان بعضی
گویند که این محاربه تا صد و بیست سال شده و بعضی گویند چهل سال پیش از قدوم آنحضرت محاربه شده و از میان
طرفین اشراف کم کسی مانده بود عائشه میگوید این واقعه بعاث بود که تقدیم کرده بود خدا آنرا برای
منفعت رسول اسلام از آنکه اگر رؤسا که عادت آنها استکبار و عدم اتباع است میبودند قبول اسلام و انقیاد و امر
کمتر می نمودند و حب ریاست نمیگذاشت ایشان را که بسوی اطاعت کنند و تابع شوند وهذا الذی اشار الیه من ان تقدیم [illegible]
لما بقی باقی مانده بود و حال آنکه متفرق شده بودند فقدم رسول الله صلی الله علیه واله وسلم وقد افترق ملأهم
وقتلت سرواتهم پس آمد و آورد رسول خدا بمدینه و حال آنکه پریشان جدا شده بودند گروه ایشان و کشته شده بودند
اشراف یا خیار ایشان سروات بفتح سین جمع سراة است و سراة جمع سری است [illegible] و قد تقدمه الله لرسوله
فی دخولهم فی الاسلام پس مقدم ساخت این واقعه را خدا از جهت اسلام این قوم در دین اسلام [illegible]
لا یا علیه است چنانکه در قول خدا فقد ارانکه الذی لتفتنی فیه و در حدیث عن عبید [illegible] حدثنا ابو الولید قال حدثنا
شعبة عن ابی التیاح قال سمعت انسا یقول قالت الانصار یوم فتح مکة گفت ابو التیاح شنیدم انس را که
میگفت که میگفتند جوانان انصار روز فتح مکه یعنی بعد از فتح مکه لیکن این قول ایشان بعد غزوه ما بعد فتح مکه بود و در وقتیکه
غنایم حنین قسمت یافت واعطی قریشا و داد آنحضرت غنایم بسیار اهل قریش که تازگی ایمان آورده بودند برای
تالیف قلوب ایشان و جمع آیند بر محبت آنحضرت از آنکه محبت منعم طبع آدمی را و است بی اختیاری آرد واصل آن [illegible]
والله ان هذا لهو العجب بخدا که این تخصیص قریش بعطیه عجب است بر وجهی که آن ظاهر است ان سیوفنا تقطر من
دماء قریش حال آنکه شمشیرهای ما میچکد از خون قریش که ایشان را کشته بودیم این قول کنایت از کثرت
ریست بنیست که گویند خون ایشان میچکد از شمشیرهای ما و این عبارت از قبیل قلب است چنانکه میگویند [illegible]
علی الحوض وغنائمنا ترد علیهم و غنیمتهای ما رد کرده میشود بر قریش فبلغ ذلک النبی صلی الله علیه واله وسلم پس رسید
این گفتار ایشان به پیغمبر خدا مر پیست از ابی سعید خدری که این سخن انصار بحضرت سعد بن عباده رسانیده بود [illegible]
الانصار فقال ما الذی بلغنی عنکم یعنی طلبیدند انصار را پس فرمود چه حرف است که رسیده است مرا از شما وکانوا لا یکذبون فقالوا هو
الذی بلغک و بودند انصار که دروغ بر زبان ایشان نرفتی پس گفتند همانست که رسیده است ترا و همان آورده
که علمای ایشان گفتند یا رسول الله سران ما این حرف نگفته اند بعضی نوجوانان خرد سال گفتند که یغفر الله لرسول الله یعطی
قریشا و یترکنا و سیوفنا تقطر من دمائهم فقال او لا ترضون ان یرجع الناس بالغنائم الی بیوتهم پس فرمود آیا راضی نیستید
که باز گردند مردمان بغنیمتها بسوی خانهای خود و شما بر گردید برسول الله صلی الله علیه وسلم الی بیوتکم و باز گردید شما برسول
خدا رحمت کننده خود ابرو بسوی خانهای خود که این کرامت و استیثار از آن شما است در مغازی زیاده کرده است که
فرمود بخدا سوگند چیزی که بر میگردید شما بآن بهتر است از آنچه بر میگردند آنها بآن چیز پس گفتند انصار راضی شدیم ما
یا رسول الله پس فرمود آنحضرت لو سلکت الانصار وادیا او شعبا اگر بروند انصار در زمین نشیب یا آب راه یا [illegible]
در کوه که بیچی و تنگی باشد لسلکت وادی الانصار او شعبهم میروم مر ایشان را و همراهی میکنم ایشان [illegible]

سفین بن عیینة عن ابن جریج عن سلیمان
الاحول خال ابن ابی نجیح عن ابی سلمة
بن عبد الرحمن عن ابی سعید ح قال
سفین وحدثنا محمد بن عمرو بن علقمة
ابن ابی وقاص عن ابی سلمة عن
ابی سعید قال گفت سفیان واظن
ان ابن لبید بفتح لام وکسر موحده عبد الله
مدنی حلیف مرینان از عباد و اهل مدینه بود که
[illegible] در خلافت ابی جعفر
کذا ذکره الکرمانی حدثنا عن ابی سلمة عن
ابی سعید حاصل آنکه سفیان را در حدیث
سه شیخ اند ابن جریج و محمد بن عمرو و ابن ابی لبید
قال اعتکفنا مع رسول الله صلی الله علیه
واله وسلم العشر الاوسط فلما کانت صبیحة
عشرین نقلنا متاعنا اعتکاف کردیم ما عشر
عشر اوسط را پس هر گاه شد صبح بستم نقل
کردیم متاع خود را از معتکف بخانه [illegible]
گفته این مشعر است بر آنکه اعتکاف [illegible]
کرده بودند نه اعتکاف ایام و وارد می شود
بر آن قول عائشه صدیقه در باب آینده و
اذا صلی الغداة دخل مکانه که آن دلالت
میکند بر اعتکاف ایام بوجهی که ابن شیخ
در شرح ترجمه باب خود گفته و حمل کرده
این را بطلب بر نقل اثقال و احتیاج اکل و
شرب و خواب که حاجت خواستند بدان
و آنرا در روز چون شام شدی برمی آمدند بسبکبار
ولهذا نقلنا متاعنا گفت و نگفت خرجنا
و مؤید است این را آنچه در باب تحری
لیلة القدر گذشت فاذا کان حین یمسی من
عشرین لیلة و یستقبل احدی وعشرین رجع
و این جمع کرده میشود میان هر دو طریق مختلف
انتهی فاتانا رسول الله پس آمد ما را پیغمبر
خدا صلی الله علیه واله وسلم فقال من کان
اعتکف فلیرجع الی معتکفه پس فرمود کسیکه
اعتکاف کرده است پس بر گردد بسوی
معتکف خود فانی رایت هذه اللیلة
پس تحقیق من دیدم امشب یعنی شب قدر
را بخواب ورایتنی اسجد فی ماء وطین

حسن مرافقت و موافقتی که ایشان کردند در راه دین کرده اند مقصود ترجیح جانب انصار است بر دیگران در غیر طریق دین
از اتباع و اطاعت مطلق از آنکه متبوع و مطاع آنحضرت بود نه دیگری چیز **باب** قول النبی صلی الله علیه واله وسلم
لولا الهجرة لکنت امرأ من الانصار فرموده پیغمبر خدا اگر نمی بود فضیلت هجرت نزد خدا هر آینه می شمردمی خود را از مهاجران
بلکه از انصار از فضلی که ایشان دارند نزد خدا اشارتست بآنکه فضیلت هجرت در آنحضرت دینیاست و لبعد از مهاجران انصار
افضل اند از غیر خود قاله عبد الله بن زید عن النبی صلی الله علیه واله وسلم گفته است آنرا عبد الله بن زید بن عاصم
بن کعب انصاری و مولف موصول آورده است این حدیث را در غزوه طائف در کتاب المغازی **حدثنا** محمد بن بشار
قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن محمد بن زیاد عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه واله وسلم او قال ابو القاسم لو ان الانصار سلکوا
وادیا او شعبا لسلکت فی وادی الانصار ولولا الهجرة لکنت امرأ من الانصار ترجمه بوضوح پیوسته فقال ابو هریرة
ما ظلم بابی و امی پس گفت ابو هریره تعدی نکرده است رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم درین قول نکرده زیاده بر حق
ایشان بابی و امی درین سخن نکرده است و انصار مستحق این عنایت اند فدای او باد پدر و مادر من آنحضرت را آوردند و نصرت کردند
جای دادند مهاجران او یاری دادند آنحضرت را در اعلای دین او کلمة اخری یا گفته است ابو هریره این کلمه یا کلمه دیگر که مواسات کردند
با اصحاب رسول خدا بجان و مال **باب** اخاء رسول الله صلی الله علیه واله وسلم بین المهاجرین والانصار برادری
کرد رسول خدا میان مهاجران و انصار و روایت است که کمیته پنجاه مهاجر را با کمیته پنجاه انصار برادری بطریق برادری تفصیل
معلوم خواهد شد و این واقعه پیش از بدر به پنج ماه بود **حدثنا** اسمعیل بن عبد الله قال حدثنی ابراهیم بن سعد عن ابیه
عن جده گفت اسمعیل حدیث کرد مرا ابراهیم بن سعد از پدر خود و سعد از جد خود و ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف قال لما قدموا المدینة
گفت ابراهیم بن عبد الرحمن هرگاه که قدوم آوردند آنحضرت و یاران او مدینه را آخی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم بین عبد الرحمن
بن عوف و بین سعد بن الربیع برادری کرد رسول خدا میان عبد الرحمن و میان سعد بن ربیع انصاری خزرجی که یکی از نقبا بود
فقال لعبد الرحمن انی اکثر الانصار مالا پس گفت سعد مر عبد الرحمن را بتحقیق من بیشترین انصارم از روی مال فاقسم مالی
نصفین پس گفت قسمت میکنم مال خود را دو قسم یکی را تو دادم ولی امرأتان فانظر اعجبهما الیک و مرا دو زن است
پس ببین خوشترین را بسوی خود نزد تو فسمها لی اطلقها پس نام بر آنرا برای من طلاق دهم فاذا انقضت عدتها فتزوجها پس
وقتیکه بگذرد عدت او پس تزوج کن او را قال بارک الله لک فی اهلک ومالک این سوق تکم گفت عبد الرحمن برکت دهد خدا مر ترا
در اهل تو و مال تو کجاست بازار شما عبد الرحمن بطریقه بیع و شراء و تجارت بسیار رفت چنانکه بعمل تجارت اموال و بالوف رسیده بود
و یکی از اغنیای کبار اصحاب او ست فدلوه علی سوق بنی قینقاع پس راه نمودند او را به بازار بنی قینقاع که بطنی است از یهود
و این بازار بایشان منسوب بوده است قینقاع بفتح قاف و سکون تحتیه و ضم نون و قاف بعد از الف عین مهمله است فما
انقلب منها الا ومعه فضل من اقط وسمن پس برنگشت از آن بازار روز اول مگر آنکه بود نزد او زیادتی و سود وی اقط و روغن اقط
بفتح همزه و کسر قاف و طاء مهمله شیر بسته خشک شده سمن بفتح مهمله و سکون میم ثم تابع الغدو و بیشتر بر صباحی رفت
و خرید و فروخت کرد ثم جاء یوما وبه اثر صفرة پس آمد روزی و با وی اثر رنگ زردی بود فقال النبی صلی الله علیه واله
وسلم مهیم پس فرمود پیغمبر خدا چیست این و چه چیز است مهیم بفتح میم
و سکون ها و فتح مثناة تحتیه و سکون میم آخر کلمه یمانیه است بمعنی ما هذا بعضی گفته اند مختصر

على الله واسهبتة اثر الماء و
الطين پس بر آمد در صبح بر بینی و طرف
بینی آنحضرت نشان آب و گل بادر
ذکر الف باد نیست و عدم ذکر جبهه درین
روایت مسامحت است **باب**
الاعتکاف فی شوال حدثنا
محمد یعنی ابن سلام قال حدثنی محمد
بن فضیل بن غزوان بفتح غین
و سکون زاء معجمه عن یحیی بن
سعید الانصاری عن عمرة بفتح عین بنت
عبد الرحمن الانصاریة عن عائشة رضی
الله عنها قالت کان رسول الله
صلی الله علیه واله وسلم یعتکف فی
کل رمضان اعتکاف میکرد آنحضرت
در هر رمضان واذا صلی الغداة دخل
مکانه الذی اعتکف فیه و چون میگزارد
نماز بامداد می در آمد جائی که اعتکاف
کرده بود دران و بروایتی حل مکانه از
حلول قال فاستاذنته عائشة ان
تعتکف فاذن لها گفت راوی پس اذن
خواست آنحضرت را عائشه اینکه اعتکاف
کند پس اذن داد او را فضربت فیه
قبة پس زد در مسجد خیمه را فسمعت بها
حفصة فضربت قبة پس شنید خیمه
عائشه را حفصه پس زد قبه را بعد از استیذان
بوساطت عائشه چنانکه گذشت وسمعت
زینب بها فضربت قبة اخری و شنید
زینب قبه حفصه پس زد قبه دیگر فلما
انصرف رسول الله صلی الله علیه واله
وسلم من الغد و بروایتی من الغداة پس
وقتیکه برگشت آنحضرت از نماز بامداد
بمنکشف البصر اربع قباب دید چهار قبه را
یکی قبه آنحضرت و سه قبه ازواج مطهره

ما ينبغي الا مراست ومهيم كلمه ايست گفته اند كه حرف يا بدل لام است بمناسبتى كه ميان يا و لام است از قرب مخرج ابن مالك گفته اسم فعل است مبنى اخبر نبعضے گويند كلمه استفهام است بنياد وى گفته سبيل كه استفهام انكارى باشد از آنكه منع اين مطلوب مى بوده است پس وى جواب داد كه تزوج كرده ام واز صحبت زن اين رنگ رسيد يعنى باختيار رجوع نماليده امر قال ما سقت اليها گفت چه رانده بسوى آن زن گفت زن گرفته ام فرمود چند دادى تو او را در مهر وى قال نواة من ذهب گفت يك هسته خرما از طلا كه پنج درم است گويا مهر معجل است كه تعيين آن پنج درم است او وزن نواة من ذهب شك ابراهيم شك كرده است ابراهيم مذكور كه نواة گفته حدثنا قتيبة قال حدثنا اسمعيل بن جعفر عن حميد عن انس انه قال قدم علينا عبد الرحمن بن عوف واخى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم گفت انس بن مالك قدوم آورد بر ما عبد الرحمن بن عوف و برادرى كرد رسول خدا بينه وبين سعد بن الربيع وكان كثير المال فقال سعد قد علمت الانصار انى من اكثرها مالا پس گفت سعد دانسته اند انصار كه تحقيق من از مردم بسيار مالم فاقسم مالى بينى وبينك شطرين پس قسمت ميكنم مال خود را ميان خود و ميان تو دو قسم ولى امرأتان فانظر اعجبهما اليك فاطلقها حتى اذا حلت تزوجتها و نيكو بر آيد ترا حضرت زن گيرى تو او را فقال عبد الرحمن بارك الله لك فى اهلك ومالك فلم يرجع حتى افضل شيئا من سمن واقط پس برنگشت تا آنكه سود كرد از روغن و اقط درين روايت اختصار كرده است از آنچه در حديث سابق وارد و وجه اين اختصار معلوم نميشود فلم يلبث الا يسيرا حتى جاء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم پس درنگ نكرد مگر اندكى تا آنكه آمد نزد رسول خدا صلى الله عليه وسلم وعليه وضر من صفرة وحال آنكه بروى اثر ليست از رنگ زرد مراد خوشبوى خلوق است كه از زعفران و غيران ميكنند فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مهيم قال تزوجت امرأة من الانصار فقال ما سقت اليها قال وزن نواة من ذهب او نواة من ذهب فقال اولم ولو بشاة پس فرمود وليمه كن اگرچه يك بز باشد حدثنا الصلت بن محمد ابو همام قال سمعت المغيرة بن عبد الرحمن قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابى هريرة قال قالت الانصار اقسم بيننا وبينهم النخل گفت ابو هريره گفتند انصار با آنحضرت كه قسمت كن ميان ما و ميان مهاجران باغها را قال لا فرمود آنحضرت نه اينچنين كنيد قال الانصار يكفونا المؤنة گفتند انصار مهاجران را كفايت كنند ما را بار ما در ترتيب كردن نخلستان و تشركونا فى التمر و شريك كنيد ما را در ميوه در رعايت ابى ذر بجاى التمر فى الامر و مراد همان است قالوا سمعنا واطعنا گفتند مهاجران قبول كرديم و اطاعت امر كرديم و آنكه آنحضرت قبول قسمت نكرد در ميان ايشان سبب آن بود كه آنحضرت دانسته بود كه فتوحها بسيار خواهد شد و مهاجران باغها و زراعتها خواهند رسيد و شفقت بر انصار نگذاشت كه املاك شان از دست شان برآيد و بالفعل مقصود همين حاصل بود و انصار نيز حسب الامر آنحضرت و حصول مصلحت طرفين قبول كردند

باب حب الانصار من الايمان يعنى دوستى انصار از شعبهاى ايمان است مراد آنست كه در ميان دوستى انصار مسلمانان را ودر بعضى روايات من الايمان است يعنى دوستى انصار از جهت كه نصرت دهندگان دين اسلام اند از متفرعات ايمان كامل است حدثنا حجاج بن منهال قال حدثنا شعبة قال حدثنا عدى بن ثابت قسطلانى گويد اين عدى بن ثابت ثقه است قاضى شيعه و امام مسجد ايشان بود در كوفه و شعبه گفته كه از اهل حديث است و او را امير المؤمنين فى الحديث گفته اند از وى روايت حديث دارد و از اينجا معلوم ميشود كه مذهب تشيع و اعتقاد وى ايشان در زمان سابق باين خرابى در سوائى كه متاخرين عار نموده است چنانكه گفته اند كرده اند و آن وقت اعتقاد ايشان زياده برين نبود كه امير المؤمنين على رضى الله عنه بيشتر دوست ميداشتند نسبت بائمه ديگر و فضيلت باين ترتيب كه اهل سنت و جماعت

اول از شوال و شروع از اول عشر اول كه يوم الفطر بود نكرد زيرا چه در قضاى نفل كه واجب است صوم شرط است و برين محمول است روايتى كه نزد مسلم و ابى داود آمده تا آنكه اعتكاف كرد در عشر اول از شوال

باب من لم ير عليه اذا اعتكف صوما كسيكه نديده است واجب بر خود وقتيكه اعتكاف كند روزه را يعنے روزه شرط اعتكاف نبود چنانكه شافعے گويد و عدم اشتراط در نفل و اشتراط در واجب ظاهر روايت است از علماء ما چنانكه در كافى و فتح القدير است زيرا كه مبنا نفل بر مسامحه است تا آنكه جائز است نماز نفل قاعدا و راكبا با قدرت على القيام بخلاف واجب و در روايت كرده شده از ابن عباس مرفوعا كه نيست بر معتكف روزه مگر آنكه بگرداند آنرا بر نفس خود و تصحيح نموده آنرا حاكم و ليكن گفته اند كه صحيح وقف است بر ابن عباس و اخرج مرويست هم از وى و ابن عمر كه گفتند معتكف روزه دارد و محمول بر واجب است توفيقا بين الروايات و همچنين حديث عايشه نزد دار قطنى و بيهقى لا اعتكاف الا بصوم و رفع آن همچو رفع حديث ابن عباس و هم است نزد بيهقى از بعضے رواة و نظر باين روايات گفته است مالك و اوزاعى باشتراط مطلقا و آن روايت حسن است از امام ابى حنيفه و بنا بر اين روايت تصريح كرده صاحب هدايه باشتراط و از محمد روايت مختلف آمده و از قرآن كريم ولا تباشروهن وانتم عاكفون فى المساجد با آيه صوم بنا بر عادت مستمره است كه در رمضان ميكردند و اگر مجرد اقران بيان احكام يكديگر دليل باشد بر اشتراط لازم آيد اشتراط اعتكاف در صوم نيز و هيچكس

مقرر کرده اند معتقد نبوده اند مگر زیرا که گنجایش دارد که ایشان سنی پاک را قاضی سازند و امام خود گیرند و اگر گویند شاید که
عدی بن ثابت نیز این مذهب غلیظ داشته احتمال باطل و گمان فاسد است شعبه که قدوهٔ اهل سنت و شیخ الشیوخ
بخاری است و محدثان او را امیر المومنین خوانند در حدیث حدیث پیغمبر را از شیعی غلیظ روایت کند حاشا و کلا و سال
سمعت البراء گفت عدی بن ثابت شنیدم براء بن عازب را قال سمعت النبی صلی الله علیه واله وسلم او قال قال النبی
صلی الله علیه واله وسلم گفت براء شنیدم پیغمبر خدا را یا گفت فرمود پیغمبر خدا انصار را و لیست الانصار لا یحبهم الا
مومن انصار که اولاد اوس و خزرج اند دوست نمیدارد ایشان را مگر مومن کامل الایمان ولا یبغضهم الا منافق و خشم نمیکند
ایشان را از جهت نصرت ایشان پیغمبر خدا را مگر منافق فمن احبهم احبه الله ومن ابغضهم ابغضه الله پس کسیکه دوست
دارد ایشان را دوست دارد خدا او را و کسیکه خشم کند ایشان را خشم کند او را خدا اشارتی و توجیه تخصیص این کرامت بایشان
در عنوان باب کرده شده است حدثنا مسلم بن ابراهیم قال حدثنا شعبة عن عبد الله بن عبد الله بن جبر و در بعضی
نسخ عن عبد الرحمن بن عبد الله بن جبر است و صحیح بیان عبد الله بن عبد الله بن جبر است عن انس بن مالک عن النبی
صلی الله علیه واله وسلم قال ایة الایمان حب الانصار و ایة النفاق بغض الانصار در بعضی نسخ بجای ایة انه بکسر
ان مکسور مشدده است و ضمیر شان ایمان مبتدا است و ما بعد آن خبر و معنی آنست که تحقیق شان اینست که ایمان یعنی
دوستی انصار است و گفته اند که این تصحیف است و معنی نیز درست نیست از آنکه حصر ایمان منحصر در همین محبت انصار نیست و گویند
نا اگر این حصر ادعائی برای مبالغه دارند بتهی و تحذیر باشد دور از صحت نخواهد بود **باب** قول النبی صلی الله علیه واله
وسلم للانصار انتم احب الناس الی این باب در بیان فرموده پیغمبر خدا است مر انصار را انتم احب الناس الی یعنی محبوب شما دوست ترید
از مجموع مردم نیکو و این معنی منافات ندارد با آنکه حضرت نسبت به بعضی افراد احب فرموده است چنانکه در مناقب ابو بکر گذشت که پرسیده
از آنحضرت من احب الناس الیک قال ابو بکر الحدیث حاصل آنکه حکم بر مجموع بیک چیزی منافی نیست مر حکم کردن بیان خیریک فردی دیگر از افراد
آن مجموع تحقیق تقریر کرده اند شارحان پوشیده نماند که این معنی نسبت احبیت بهر فردی از افراد انصار لازم نمی آید بنابر علم منافات نیست و حدیث سیست انهم حدثنا
ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا عبد العزیز عن انس قال رای النبی صلی الله علیه واله وسلم النساء والصبیان مقبلین
گفت انس دید پیغمبر خدا زنان و صبیان را در حالیکه در آمده بودند قال حسبت انه قال من عرس گفت راوی گمان دارم که تحقیق انس گفته است
که از مجلس عروسی می آمدند فقام النبی صلی الله علیه واله وسلم ممثلا پس ایستاد پیغمبر خدا در حالیکه بر پا کرده است ذات مبارک را ممثل
بضم میم اول و سکون ثانی و کسر ثالثه مثلثه در اصل و فرع تصحیح کرده اند ابن التین گفته همچنین واقع شده در بن کتاب بلفظ رباعی
و نزد اهل لغت بلفظ ثلاثی ذکر کرده گویند مثل الرجل بفتح میم و ضم مثلثه ممثولا اذا انتصب قائما سیوطی گفته در روایتی بتشدید مثلثه
ای متکلفا نفسه ذلک انتهی فقال اللهم انتم من احب الناس الی قالها ثلاث مرار پس فرمود شما از دوست ترین
مردم اید نزد من تقدیم کلمهٔ اللهم برای تبرک است یا برای استشهاد و بر صدق خود حدثنا یعقوب بن ابراهیم بن کثیر قال
حدثنا بهز بن اسد قال حدثنا شعبة قال اخبرنی هشام بن زید قال سمعت انس بن مالک قال جاءت امرأة من الانصار
الی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ومعها صبی لها گفت انس بن مالک آمد زنی از قبیلهٔ انصار نزد رسول خدا و با وی طفلی
بود مر وی را فکلمها رسول الله صلی الله علیه واله وسلم پس سخن کرد آن زن را رسول خدا ابتداء یا در جواب سوالی که کرده باشد فقال
والذی نفسی بیده انکم احب الناس الی مرتین پس فرمود سوگند میخورم بکسی که ذات من بدست قدرت اوست تحقیق شمایان یعنی

پس فرمود آنحضرت وفا کن بنذر خود پس
اعتکاف کرد عمر شبی استدلال کرده اند
باین حدیث قایلان عدم اشتراط مطلقا که در
ادای اعتکاف منذور بصوم فرموده عمر
نیز نیاورد ذکر را برای اعتکاف شب چیزی را
و شب محل صوم نبود و لیکن اختلاف روایات
درین حدیث در باب الاعتکاف لیلا
گذشت و از آن ظاهر میشود که غالبا
اعتکاف شب و روز منذور بود و شایع
است اطلاق لیله بر مجموع شب و روز
پس ادا کرده باشد عمر رضی الله عنه نذر را
با صوم در روز بنحوی که معتاد بود در ادای
نذر والله اعلم **باب** اذا نذر
فی الجاهلیة ان یعتکف ثم اسلم
اگر نذر کند در جاهلیت اینکه اعتکاف کند
پس از آن اسلام آرد آیا واجب میشود
وفا نذر جاهلیت هنگام اسلام جمهور به
عدم وجوب اند چنانکه تفصیل در کتاب
النذور معلوم شود ان شاء الله تعالی
بر بنا تقدیر امروز حدیث محمول بر ندب
باشد حدثنا عبید بن اسمعیل
عبد الله هباری قرشی قال حدثنا ابو اسامة
عن عبید الله عمری عن نافع عن ابن عمر
رضی الله عنهما ان عمر ابن خطاب
رضی الله عنه نذر فی الجاهلیة ان
یعتکف فی المسجد الحرام یعنی پیش از
اسلام بدلیل روایت دارقطنی از طریق
سعید بن بشیر از عبید الله بلفظ فی الشرک
بجای فی الجاهلیة قال اراه قال گفت
راوی گمان می برم عمر را که گفت لفظ
لیلة نیز فقال له رسول الله صلی الله علیه
واله وسلم اوف بنذرک ترجمه مکرر
گذشت **باب** الاعتکاف فی
العشر الاوسط من رمضان ذکر اعتکاف
آنحضرت در دهه میانه از رمضان پس مختص

[illegible]

باب اتباع الانصار و ذکر عیار بالنصار ... قوم انصار دست بزرگ‌ترین مردم ...

و فضل ایشان حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن عمرو قال سمعت ابا حمزة عن زید بن ارقم

قال قالت الانصار یا رسول الله لکل نبی اتباع ... گفتند انصار ای رسول خدا مر هر پیغمبر را اتباع بودند ...

وتحقیق ما بیعت کردیم ترا ... فادع الله ان یجعل اتباعنا منا ... پس دعا کن خدا را اینکه گرداند اتباع ما را

تابع ما ... داخل شوند در انصار ... قول ایشان ... فرمود خدا ...

لهم احسان ... پس ذکر کردم آنحضرت ... فنمیت ذلک الی ابن ابی لیلی ... پس ذکر کردم ... ابن ابی لیلی

ابی لیلی ... روایت کرده ابن ابی لیلی ...

... فقال قد زعم ذلک زید ... پس گفت تحقیق ...

قول ... بسیار است در کلام ایشان لیکن ... اظهار عدم جزم و قطع بان قول باشد حدثنا آدم قال حدثنا

شعبة قال حدثنا عمرو بن مرة قال سمعت ابا حمزة رجلا من الانصار گفت عمرو بن مرة شنیدم ابا حمزه ...

قال قالت الانصار ان لکل قوم اتباعا وانا قد اتبعناک فادع الله ان یجعل اتباعنا منا قال النبی صلی الله علیه وسلم

اللهم اجعل اتباعهم منهم فرمود پیغمبر خدا ... گردان تابعان ایشان را از ایشان ... فذکرته لابن ابی لیلی قال

قد زعم ذلک زید قال شعبة اظنه زید بن ارقم گفت شعبه گمان میبرم ... زید بن ارقم است ...

... است ... صحبت ... چنانکه فرموده المرء مع من احب ... صحبت ...

در صحبت اهل صلاح ... در صحبت ... باب

فضل دور الانصار در بیان فضیلت سرای انصار ... چون قبائل انصار ...

و مقصود بیان فضل اهل سرا است حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة قال سمعت قتادة

عن انس بن مالک عن ابی اسید قال قال النبی صلی الله علیه وسلم خیر دور الانصار بنو النجار ...

بهترین سرای انصار ... نجار است یعنی ... بفتح نون و تشدید جیم ... آن تیم الله ...

بن عمرو بن خزرج است ثم بنو عبد الاشهل بهترین سرا است ... بفتح همزه و سکون شین معجمه ...

و آن ابن جشم بن حارث بن خزرج اصغر بن عمرو بن مالک بن اوس بن حارثه است ...

بن مالک بن اوس بن حارثه است ثم بنو ساعدة بن کعب بن الخزرج الاکبر ... و فی کل دور الانصار

خیر و در هر سرای انصار خیر است ... فقال سعد ما اری النبی صلی الله علیه

وسلم الا قد فضل علینا گفت سعد بن عباده که از قبیله بنی ساعده بود ... تحقیق تفضیل داد ...

قبیله ... فقیل قد فضلکم علی کثیر ...

انصار ... و قال عبد الصمد حدثنا شعبة قال حدثنا قتادة قال سمعت انسا

قال ابو اسید عن النبی صلی الله علیه وسلم ... گفت قتاده شنیدم انس را ... ابو اسید ... تحقیق ...

با این حدیث ... و قال سعد بن عبادة ... گفت ... آنحضرت ... حدثنا سعد

بن حفص قال حدثنا شیبان عن یحیی قال ابو سلمة اخبرنی ابو اسید انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم یقول ... تحقیق ابو اسید شنید

پیغمبر ... خیر الانصار او قال خیر دور الانصار ... بهترین انصار ... فرمود بهترین ...

... در هر رمضان ده روز فلما کان

العام الذی قبض فیه اعتکف عشرین

پس هرگاه شد سالی که قبض روح آنحضرت

کرده شد در آن سال اعتکاف کرد بیست

روز چنانکه معارضه میکرد جبرئیل قرآن را

با آنحضرت در هر رمضان یکبار و در رمضان

سال وفات معارضه کرد دو بار پس

اعتکاف کرد بدین سبب دو مقدار سابق

یا بسبب آنکه در سال گذشته ترک کرده

بود اعتکاف را بعذر سفر چنانکه در حدیث

ابی بن کعب نزد نسائی و غیر وی آمده

که آنحضرت اعتکاف میکرد عشر اواخر

را پس سفر کرد در سالی و چون سال آینده

آمد اعتکاف کرد بیست روز اگرچه این

تدارک بطریق خوب باشد چنانکه در

اعتکافی که ترک کرد آنرا بسبب آنچه

واقع شد از ازواج تدارک کرد آنرا

در شوال یا آنکه دانست آنحضرت انقضاء

مدت حیات را درین سال پس تکثیر کرد

از اعمال خیر باستعداد وصول نزد خدا و

ارشاد امت باجتهاد در عمل چون بآخر عمر

تا ملاقات کنند خدا را بر خیر احوال و یا بسبب

ازین عشرین عشر اوسط و عشر آخر است

پس مناسب‌تر بترجمه باشد باب

من اراد ان یعتکف ثم بدا له ان یخرج

حکم کسیکه اراده کند اعتکاف را پس ازان

ظاهر شود او را اینکه برآید و ترک کند

اعتکاف را و ظاهر عبارت در آنست

که در میان شروع اعتکاف هنوز نگذشته میخواهم

به معتکف خود در آید پس حادث شود

رای آنکه بیرون آید چنانکه ظاهر سیاق

بنو النجار ومن بعد الاشهل وبنو الحارث وبنو ساعدة تا بدانکه درین روایت ذکر این قبایل بواو است که بقول مشهور نزد اکثر
مطلق جمع است ودر روایت سابق ثم که مفید ترتیب است گفته اند که درین روایت اشعار است که واو افاده ترتیب
میکند از انکه مقصود آنحضرت بیان تفاوت درجات این قبایل است وقول سعد بن عباده که آنحضرت تفضیل داد برما
چند قبیله را نیز موضح است از تصنیف قسطلانی نقل کرده که ابن هشام در کتاب مغنی گفته که قول سیرافی که نحویان اجماع کرده اند برین که
کلمه واو افاده ترتیب نمیکند باطل و مردود است زانکه جمعی قایل شده اند بافاده واو ترتیب را از جمله قطرب وربعی وفراء و
ثعلب وابن عمرو زاهد وهشام وشافعی است وبرین قول ابن هشام مواخذه کرده است شیخ بهاء الدین سبکی که شافعی
تخصیص نکرده که واو افاده ترتیب میکند واین معنی از انجا فهمیده اند که وغسل اعضا رو بنحو ترتیب قایل شده واین ماخذ صحیح
نیست ونیز آنان که بعضی نسبت این معنی از واو بامام ابوحنیفه کرده اند از قول که گفته اذا قال لغیر المدخول بها انت طالق وطالق وطالق
که بهمین یک طلاق واقع میشود ازینجهت که اینجا یک طلاق از انجهت واقع میشود که غیر مدخول بها باین میشود بیک طلاق پیش از گفتن
او دو طلاق از انکه محل طلاق نمیماند وابن عبد البر در تمهید آورده که بعضی اصحاب شافعی حکایت کرده اند در اصول که کسایی
وفراء میگویند که واو برای ترتیب است وگفت غیر او در روایت مشهور از وی که از برای ترتیب نیست ودر جائیکه محل بود جمع طاهر
این قول آنست که واو نزد او دلالت بر معیت میکند مگر نزد مانع پس برای ترتیب شد انتهیٰ منقول است از شرح قسطلانی
حدثنا خالد بن مخلد قال حدثنا سليمان قال حدثني عمرو بن يحيى عن عباس بن سهل عن ابي حميد عن النبي صلى الله عليه
واله وسلم قال ان خير دور الانصار دار بني النجار ثم عبد الاشهل ثم دار بني الحارث ثم دار بني ساعدة وفي
كل دور الانصار خير فلحقنا سعد بن عبادة پس لاحق شد ما را سعد بن عباده فقال ابو اسيد الم تر حرف ندا محذوف
است یا اسید مفعول الم تر است پس گفت سعد ای ابا اسید آیا نمی بینی در بعضی روایات فقال ابو سعيد واقع است فاعل قال
ومفعول سعد است ان نبي الله صلى الله عليه واله وسلم خير الانصار تحقیق پیغمبر خدا نسبت کرد خیریت انصار را
فجعلنا اخيرا پس گردانید ما بنی ساعده را اخیر در خیریت ما در یافت سعد النبي صلى الله عليه واله وسلم پس دریافت
سعد ملازمت پیغمبر خدا را فقال یا رسول الله خير دور الانصار فجعلنا آخرا پس گفت ای رسول خدا نیکو کرده شدند
انصار پس گردانیده شدیم ما آخر آنها فقال اوليس بحسبكم ان تكونوا من الخيار پس فرمود آیا نیست بسند شما را
اینکه باشید از نیکان یعنی شما هم از نیکان اید هر چند مفضول باشید از جمعی **باب** قول النبي صلى الله عليه و
اله وسلم للانصار اصبروا حتى تلقوني على الحوض باب در بیان فرموده آنحضرت مر انصار را صبر کنید
بر دولت و اثر مردم تا ملاقات کنید مرا بروز قیامت بر حوض تا جزا داده شوید بشفاعت من هر آنوقت قاله
عبد الله بن زيد عن النبي صلى الله عليه واله وسلم گفته است این را عبد الله بن زید بن عاصم مازنی موصول
آورده تمام در غزوه حنین **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة قال سمعت
قتادة عن انس بن مالك عن اسيد بن حضير ان رجلا من الانصار که مردی از انصار که همین اسید
بن حضیر راوی است قال یا رسول الله الا تستعملني كما استعملت فلانا گفت ای رسول خدا آیا نمیگردانی مرا عامل
بر گرفتن صدقات یا بر بلد چنانکه عامل گردانیده فلان را مراد عمرو بن عاص است شیخ ابن حجر در مقدمه ساکت است و فلان
عامل را بابا اسید و عمرو بن عاص تعیین کرده در شرح این حدیث گوید تمیمه آنکه آنرا اینجا نقل کرده ام قال ستلقون

بن سعيد الانصاري قال حدثتنا عمرة
بنت عبد الرحمن عن عايشة رضي الله
عنها ان رسول الله صلى الله عليه
واله وسلم ذكر ان يعتكف العشر
الاواخر من رمضان ذکر کرد آنحضرت
بمردم اینکه اعتکاف کنند ده شب آخرین
را از رمضان قال فاستاذنته عايشة
رضي الله عنها فاذن لها گفت راوی
پس اذن خواست عایشه آنحضرت را
در اعتکاف با آنحضرت پس اذن داد او
را وسالت حفصة عايشة ان تستاذن
لها ففعلت وسوال کرد حفصه عایشه را
اینکه اذن طلبد برای من از آنحضرت در
اعتکاف پس کرد عایشه چنانچه خواسته بود
حفصه فلما رات ذلك زينب بنت
جحش امرت ببناء فبني لها وچون دید
آن ماجرا زینب امر کرد ببنا یعنی بزدن
خیمه پس زده شد برای وی قالت گفت
عایشه وكان رسول الله صلى الله عليه
واله وسلم اذا صلى انصرف الى بنائه
خیمه بالابنیة وبود آنحضرت که چون
نماز میگذارد یعنی نماز صبح بر میگشت بسوی
خیمه اعتکاف خود پس دید در انجا بناها
فقال ما هذا پس فرمود چیست این
قالوا گفتند حاضران بناء عايشة وحفصة
وزينب فقال رسول الله صلى الله عليه
واله وسلم البر اردن بهذا پس فرمود
آیا بر اراده کرده اند اینها ما انا بمعتكف
نیستم من اعتکاف کننده درین ایام فرجع
پس برگشت آنحضرت از اعتکاف وقطع
کرد فلما افطر اعتكف عشرا من شوال
پس چون افطار کرد آنحضرت از رمضان
وتمام شد روز فطر اعتکاف کرد دهه را از
شوال **باب** المعتكف يدخل
راسه البيت للغسل معتکف جایز است
که در آرد سر خود را از مسجد بخانه برای
شستن غسل بفتح معجمه وبضم سر را در روایت
است **حدثنا** عبد الله بن محمد

بعد اثرة فرمود سر انجام است که ملاقات میکنید بعد از من جمعی را که غلبه میکنند بر شما بر امور دنیا و تفصیل
دیگر بر شما اثره بفتح همزه و ثاء مثلثه در ابر بر وزن غلبه و در تکبیر روایت ابی ذر و تشیئ بمعنی همزه
بمعنی مذکور فاصبروا حتی تلقونی علی الحوض پس صبر کنید بر این حال تا ملاقات کنید مرا بر حوض حدثنا محمد بن
بشار قال حدثنا غندر قال حدثنی شعبة عن هشام قال سمعت انسا يقول قال النبي صلى الله عليه واله وسلم
للانصار انکم ستلقون بعدی اثرة فاصبروا حتی تلقونی فی موعدکم الحوض و جای وعده ملاقات حوض است حدثنا
عبد الله بن محمد قال حدثنا سفيان عن يحيى بن سعيد سمع انس بن مالك حين خرج معه الى الوليد مروی است
از یحیی بن سعید انصاری که شنید انس بن مالک را هنگامیکه بر آمد و سفر کرد یحیی با انس بن مالک بسوی ولید بن عبد الملک
مروان و انس در وقتی که آزار کرد او را حجاج متوجه شده بود بسوی دمشق نزد ولید برای شکوه حجاج

قال دعا النبي صلى الله عليه واله وسلم الانصار ... انس خواند پیغمبر انصار را الی ان یقطع لهم البحرین
فقالوا الا ان تقطع لاخواننا من المهاجرين مثلها ... انصار گفتند ... مگر آنکه ... برادران ما از مهاجرین ...
... فقال اما لا فاصبروا حتی تلقونی فانه سیصیبکم اثرة ...
میم و حذف کرده ... روایات کرده ... فاصبروا حتی تلقونی پس صبر کنید تا ملاقات
کنید مرا در روز قیامت فانه سیصیبکم اثرة بعدی پس تحقیق میرسد بر شما بر احکام جابر بعد از من باب دعاء
النبي صلى الله عليه واله وسلم اصلح الانصار والمهاجرة باب در دعای پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که اصلاح کند انصار
و مهاجران را حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا ابو اياس معاوية بن قرة عن انس بن مالك قال قال رسول
صلى الله عليه واله وسلم ... انس فرمود پیغمبر خدا ... دیدند ... انصار را که خندق ... میکنند ...
... لا عيش الا عيش الآخرة ... نیست زندگانی ... مگر زندگانی آخرت فاصلح الانصار والمهاجرة
پس صلاح کن احوال انصار و مهاجران را و عن قتادة عن انس عن النبي صلى الله عليه واله وسلم مثله
قتاده ... حدیث مذکور ... آمده است با ابن عبارت حدثنا آدم قال حدثنا شعبة
عن حميد الطويل سمعت انس بن مالك قال كانت الانصار تقول يوم الخندق مروی است از انس ...
الانصار روز کندن خندق ... نحن الذين بايعوا محمدا ... ما کسانیم که بیعت کردیم محمد را ...
ما حيينا ابدا ... فاجابهم النبي صلى الله عليه واله وسلم اللهم لا عيش
الا عيش الآخرة فاكرم الانصار والمهاجرة پس جواب داد آنحضرت ... زندگانی آخرت ...
... انصار و مهاجران ... آنحضرت ... حدثنا
محمد بن عبيد الله قال حدثنا ابن ابي حازم عن ابيه عن سهل قال جاءنا رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ونحن
نحفر الخندق ... سهل ... رسول ... خندق ...
... خاک ... تا ... دوشانه ...
... گردن ...
... رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ...

تمام شد ترجمه مباحث ارکان خمسه اسلام
که ربع اول ازین کتاب مستطاب است بحمد الله
و حسن توفیقه و ارجو من الله المفضل المنعام
الاختتام علی الیسر و جمعه ...

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلی الله و سلم علی رسوله محمد و آله و اصحابه اجمعین

كتاب البيوع

جمع بیع است که در لغت بمعنی مبادله مال
بمال آمده و همچنین در شرع و لیکن بزیادة قید
تراضی کما قال فخر الاسلام ابن همام گویم
ظاهر آنست که تراضی در لغت نیز معتبر
است زیرا چه مفهوم نمی شود از استعمالات
آن مگر استبدال بتراضی و در گرفتن چیزی
بغصب و دادن چیزی بجای آن سبب
تراضی نمیگویند اهل لغت که بیع کرد و
گفته اند که بیع و شرا از اضداد است که مستعمل
می شوند در بر آوردن عین از ملک خود
بملک دیگری بعوض و در آوردن آن
در ملک خود از ملک دیگری و لیکن بیشتر
اطلاق بیع بر اول است و استعمال شرا
در ثانی و ایراد لفظ جمع اشارت بتعدد
انواع اوست و آن مشروع است
بکتاب چنانچه مؤلف موافق عادت خود
وارد میکند آیات را که اصل اند در مذهب
وگفت و قول الله عز و جل و احل الله
البيع وحرم الربوا و حلال گردانیده است
خدا تعالی جنس بیع را و حرام گردانیده
است ربوا را و آن مقتضی جواز هر بیع است
سوای آنچه تخصیص کرده تحریم از عموم

معوا الانصار را القل کرده گویا منظور بنسبت انصار معنی است که آنحضرت در باده ایشان چنین فرموده اللهم لا عيش
الا عيش الآخرة فاصلح الانصار والمهاجرين و اکرم الانصار **باب** قول الله عز وجل ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم
خصاصة اين باب در بيان مراد اين آيت و معنی آنست که تقدیم میکنند حاجتهای دیگر بر حوائج خود و اگر چه ایشان خود محتاج
آن است حدثنا مسدد قال حدثنا عبد الله بن داود عن فضيل بن غزوان عن ابى حازم عن ابى هريرة ان رجلا
اتى النبى صلى الله عليه وآله وسلم روایت است از ابو هریره که آمد مردی نزد آنحضرت و اظهار گرسنگی کرد پس فرستاد جهت وی بسوی
ازواج خود فارسل الى نسائه فقلن ما معنا الا الماء پس فرستاد او را بسوی زنان خود که ضیافتی کنند لیکن گفتند نیست
با ما بجز آب فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من يضم او يضيف هذا پس فرمود رسول خدا کیست که با خود گیرد
یا ضیافت کند این را حاصل که را وی است فقال رجل من الانصار انا پس گفت مردی از انصار من ضیافت میکنم این را
و انطلق الى امرأته پس رفت آن مرد انصاری بسوی زن خود فقال اکرمی ضيف رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم پس
گفت گرامی دار مهمان رسول خدا را فقالت ما عندنا الا قوت صبیانی پس گفت آن زن نیست نزد ما مگر قوت صبیان فقال هیئی
طعامك پس گفت آماده کن طعام خود را و اصبحی سراجك و روشن کن چراغ خود را و نومی صبیانك و بخوابان صبیان خود را
اذا ارادوا عشاء فهیأت طعامها و اصبحت سراجها و نومت صبیانها پس مهیا کرد طعام خود را و روشن
کرد چراغ خود را و خوابانید صبیان خود را ثم قامت کانها تصلح سراجها فاطفأته پس برخاست چنانکه اصلاح میکند چراغ
خود را پس کشت چراغ را فجعلا یریانه انهما یاکلان پس گشتند که مینمایند آن زن و شوهر مر مهمان را که میخورند
طعام را و فی الحقیقت نمیخورند فباتا طاویین پس شب گذرانیدند در حالیکه گرسنه بودند فلما اصبح غدا الی رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم پس چون صباح کرد رفت آن مرد نزد رسول خدا فقال ضحك الله الليلة او عجب من فعالكما پس فرمود خنده کرد خدا
امشب یا عجب کرد از کارهای شما فانزل الله ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة پس نازل کرد خدا این آیت را تفسیر آیت
معلوم شده است ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون و کسی که نگاه داشته شد بخل طبیعی و مراد ... مخالفت
کرده هوای نفس را **باب** قول النبى صلى الله عليه وآله وسلم اقبلوا من محسنهم وتجاوزوا عن مسيئهم قبول کنید نیکوکاران
کاران ایشان و در گذرید از بدکاران ایشان حدثنی محمد بن یحیی ابو علی قال حدثنا شاذان اخو عبدان قال حدثنا ابی
قال حدثنا شعبة بن الحجاج عن هشام بن زيد قال سمعت انس بن مالك يقول مر ابو بكر و العباس بمجلس من مجالس
الانصار گفت هشام شنیدم انس بن مالک را میگفت گذشت ابو بکر صدیق و عباس رضی الله عنهما بمجلسی از مجالس انصار
وهم یبکون فقال ما یبکیکم قالوا ذکرنا مجلس النبی صلى الله علیه وآله وسلم منا پس گفت ابو بکر و عباس چه چیز میگریاند شما را گفتند
مجلس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم منا گفتند یاد کردیم مجلس رسول خدا را که در میان ما بود و وی در بیماری آنحضرت
و ترسیدیم که دیگر در دنیا نبینیم این صحبت را در مرض موت آنحضرت فدخل على النبى صلى الله علیه وآله وسلم فاخبره بذلك

گر شوید آنرا زیرا که تمام شد تفسیر عقد
متقابض برين و اين اشارت میکند بجواز
بیع معجل چنانکه اول این آیه اشارت است
بجواز بیع موجل و نیز بود که حرام است نام
قسمی خاص است که بوی تقابض از
مکیلات و موزونات متفاضل باشند
و ذکر کرده اند در اکثر نسخ و روایات است
و ذکر نکرده آنرا النسفی و ابو ذر و ابن عساکر
باب ما جاء فی قول الله تعالی
و ذکر نکرده ابن عساکر لفظ باب ما جاء را
نیز و وارد عطف بجای آن ذکر کرده فاذا
قضيت الصلوة فانتشروا فی الارض
چون نهی کرد خدا تعالی او را از بیع در وقت
ندای جمعه که مخل است بسعی مامور کسب
خطبه جمعه فرمود بعد از آن پس وقتی که تمام
کرده شود نماز جمعه پس پراگنده شوید در
زمین و طلب کنید از فضل خدا یعنی مباح
است شما را بعد فراغ از نماز که بیع کنید
و بطلب روزی که از فضل الهی است دیگر را
میل تا کید الی قوله تعالی والله
خیر الرازقین در آخر این آیه اشارت است
با آنکه منع از بیع بوقت ندا بنا بر آن است
که بر حرم استماع خطبه را که اشتغال بتجارت
میل میکرد ند پس حکم شد بی فقط استماع
و مبالغه در آن تهدید آن از وقت ندا سعی
و باز مانند از آنچه شاغل باشد از آن
این منع نظر بذات بیع است ولهذا بعد فراغ
از شغل خطبه و نماز بر اباحت ماند و قوله تعالی
لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل نخورید
و تصرف مکنید مالهای همدیگر را میان خود که
موجب باطل چون غصب و سرقه و دعوی دروغ
و قوله تعالی الا ان تکون تجارة عن تراض
منکم مگر آنکه باشد جهت تصرف اموال تجارت
که ناشی بود از رضا مندی همه کسان شما

پس جدا مرا بوبکر را از میان پیغمبر خدا بعد فوت آنحضرت ابو بکر بن عمار. قال خرج النبي صلى الله عليه وآله وسلم الخ
بیرون آمد پیغمبر خدا از حجره خود در مرضی که مرده است در آن در حالیکه برداشته بود چادر بر سر مبارک خود
تا آنکه یاد داد بر خود. قال فصعد المنبر ولم يصعده بعد ذلك
پس بر منبر بر آمد و بعد از آن بر منبر بر نیامد پس حمد الله واثنى عليه پس ستایش کرد خدا را و ثنا گفت بر او
وقال اوصيكم بالانصار پس گفت وصیت میکنم شما را به انصار یعنی در حق ایشان با نیکی و شفقت کنید
بفتح کاف و کسر را و شین معجمه معنی معده است طعام حیوان را که قیام بدن است و نیز بمعنی عیال و جماعت است
یقال لفلان کرش منثور یعنی عیال کثیر گویند مراد بکرش جماعت است یعنی جماعتی و معاتی یقال علیه کرش
ای جماعة وعيبتي بفتح عين مهمله و سکون تحتیه و فتح موحده است بمعنی مخزن جامه های نفیس و عرب کنایت میکنند از قلب
و صدر بدان که محل اسرار است چنانکه عیبه محل جامه های نفیس است و قد قضوا الذي عليهم و تحقیق ادا کردند
بود بر ایشان از حق اسلام و نصرت دین و بقي الذي لهم پس باقی مانده است آنکه برای ایشان است از ثواب آخرت که
بهشت فاقبلوا من محسنهم وتجاوزوا عن مسيئهم. حدثنا احمد بن يعقوب قال حدثنا ابن الغسيل قال
سمعت عكرمة يقول سمعت ابن عباس يقول خرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وعليه ملحفة متعطفا
بها على منكبيه بیرون آمد رسول خدا و بر وی چادری بود و چادر بزرگ است بر دو دوش خود و عليه عصابة دسماء
و بر وی پیرهنی سیاه بود که از دو سر پیچیده بود حتى جلس على المنبر فحمد الله واثنى عليه تا آنکه نشست بر منبر پس
ستود خدا را و ثنا کرد بروی ثم قال اما بعد يا ايها الناس پس گفت بعد از حمد ای مردم فان الناس يكثرون
ويقل الانصار پس تحقیق مردم بسیار میشوند و کم میباشند یاری دهندگان دین او تحقیق میگوید مراد جماعه انصار خصوصا
اند یعنی این مردم که جا داده بودند آنحضرت را در زمان ایشان و آنانکه بعد از ایشان می آیند تحقیق خواهند بود پس کم میشوند
انها و مردم بسیار خواهند بود حتى يكونوا كالملح في الطعام تا آنکه میباشند در کمی چنانکه نمک است در طعام فمن
ولي منكم امرا يضر فيه احدا او ينفعه پس کسیکه والی و حاکم شود از شما کاری را که ضرر میرسانند در آن کار یا نفع
میرسانند یعنی صاحب اختیار باشد در نفع و ضرر فليقبل من محسنهم ويتجاوز عن مسيئهم پس باید که قبول کند
نیکی از نیکان انصار و نفع رساند برای آنها و در گذرد از بدکننده انها و ضرر نرساند انها را. حدثنا محمد بن بشار قال
حدثنا غندر قال حدثنا شعبة قال سمعت قتادة عن انس بن مالك عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال
الانصار كرشي وعيبتي والناس سيكثرون ويقلون مردم بسیار میشوند و کم میشوند انصار فاقبلوا من محسنهم
وتجاوزوا عن مسيئهم

باب مناقب سعد بن معاذ رضي الله عنه

در روایت ابی ذر باب الخ
است سعد فرزند معاذ است وی ابن نعمان بن امرء القيس بن عبد الاشهل انصاری اوسی است. حدثنا
محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن ابي اسحاق قال سمعت البراء بن عازب يقول اهديت
للنبي صلى الله عليه وآله وسلم حلة حرير گفت ابو اسحاق شنیدم براء بن عازب را میگفت هدیه آورده شد برای نبی
حله ابریشمی فجعل اصحابه يمسونها پس گشتند یاران آنحضرت که مس میکردند انرا ويعجبون من
لينها نرمی انرا و تعجب میکردند از نرمی آن فقال اتعجبون من لين هذه لمناديل سعد بن معاذ خير

وقول النبي ما بال المهاجرين والانصار
لا يحدثون عن رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم بمثل حديث ابي
هريرة و میگویند چیست حال
مهاجرین و انصار که حدیث نمیکنند از
آنحضرت مانند حدیث ابی هریره وان
اخوتي من المهاجرين كان يشغلهم
صفق بالاسواق ابو هریره در توجیه
اکثار خود و عدم اکثار دیگران گوید و
تحقیق برادران من از مهاجران بودند
که مشغول میداشت ایشان را از ملازمت
شریف بیع و شرا در بازارها که اهل تجارت
بودند صفق بفتح صاد مهمله و سکون فا
و قاف در آخر دست بر دست زدن چنانکه
وقت بیع کنند وكنت الزم رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم على ملء
بطني و بودم من که ملازم می بودم آنحضرت
را به سیری شکم خود بقناعت بقوت و
عدم طلب مزید چنانکه اهل کسب و تجارت
میکنند تا میل کنم باسواق فاشهد
اذا غابوا واحفظ اذا نسوا پس حاضر
می باشم وقتیکه غایب می شدند مهاجران
و یاد میگیرم حدیث را وقتیکه فراموش
میکردند بسبب اشتغال خود که یشغل

منها اما آنچه براى منديل ها ى سعد در بهشت بهتر ازين است يا نرم تر ازين است شك راويست اين را مسلم هم تعليقا روايت كرده ... آورد بنابرين تخصيص فرموده بسعد يعنى منديل سعد در بهشت نيز بهتر ازين است و نيز در همين ايام سعد فوت كرده بود چناه

قتادة والزهري سمعا انس بن مالك عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم مثله **حدثنا** محمد بن المثنى قال حدثنا الفضل

بن مساور ختن ابى عوانة يعنى فضل بن مساور داماد ابى عوانه است قال حدثنا ابو عوانة عن الاعمش عن

ابى سفيان عن جابر سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول اهتز العرش لموت سعد بن معاذ مرويست از جابر كه شنيدم پيغمبر خدا را ميفرمود باهتزاز آمد عرش از جهت موت سعد بن معاذ سيوطى گفته كه مراد باهتزاز عرش استبشار و سرور عرش است از اينجاست كه گويند اهتزت الارض من النبات اذا خضرت و حسنت بعضى گفته اند جنبيدن عرش علامتى است كه نصيب كرده آنرا خدا براى موت خواص اولياى خود تا آگاه شوند ملائكه بفضل او و بعضى گويند مراد اهتزاز ملائكه و حاملان عرش است از بعضى جا معلوم شده كه اهتزاز عرش از فرح آمدن ملائكه است براى تشييع جنازه سعد رضى الله عنه

وعن الاعمش قال حدثنا ابو صالح عن جابر عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم مثله مرويست از اعمش كه ابو صالح از جابر نقل كرده از آنحضرت مانند حديث مذكور فقال رجل لجابر پس گفت مردى جابر را حافظ ابن حجر گفته واقف نشده ام بنام اين مرد فان البراء يقول بتحقيق براء بن عازب كه از انصار خزرجى است ميگويد در قول آنحضرت اهتز العرش لموت سعد بن معاذ اهتز السرير يعنى مراد از عرش سرير جنازه سعد است پوشيده نماند كه اگرچه عرش بمعنى سرير آمده وفى الجملة محتمل لفظ است ليكن سوق كلام كه در بيان فضل سعد بن معاذ است ابا مى كند از معنى دوم كه آنرا فضيلت نيست در جنبيدن كه از دوش مردمان بر گردند فقال انه كان بين هذين الحيين ضغائن پس گفت جابر بتحقيق بود ميان دو قبيله كه اوس و خزرج است كينه ها و عداوتها يعنى براء بن عازب كه خزرجى است تحمل اين فضيلت سعد كه اوسى است نتوانست كرد از عداوتى كه داشتند حمل بر خلاف مراد آنحضرت كرده است و در روايت قول جابر گفته سمعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول اهتز عرش الرحمن لموت سعد بن معاذ شنيدم پيغمبر خدا را ميفرمود جنبيد عرش رحمن از جهت موت سعد بن معاذ و اين حديث رد ميكند تاويل براء را صريحا اگرچه مى احتمال دارد كه براء بن عازب نشنيده باشد اين حديث را بشنود از غلطى بعيدى كرد و جنبش عرش بموجب همين است محتمل لفظ را بيان كرده است و مانند اين تاويل از ابن عمر نيز منقول است حاكم آورده و در آنجا ذكر كرده است اهتز العرش فرحا بلقاء الله سعدا حتى تفسخت اعواده على عواتقنا يعنى جنبيد عرش از روى شادى بنسبت لقاى خدا سعد را تا آنكه جدا شد چوبهاى جنازه بر دوشهاى ما و از لقا مراد الله سوست چنانكه تفسير كرده اند بآن حديث من احب لقاء الله احب الله لقاءه قال ابن عمر يعنى عرش سعد الذى حمل عليه مراد عرشى است كه برداشته بود نعش سعد را ايرانقل القسطلانى و حاصل آنكه از جابر چه لائق بود كه قول براء بن عازب را كه از عمده اصحاب است حمل بر حقد و عداوتى كه در ايام جاهليت در قدماى ايشان بود كرد ظاهر نيست كه بعد از اسلام و صحبت آنحضرت از اغراض نفسانى بر آمده باشند چرا حمل بر عدم علم و وقوف بر معنى اين حديث نكرد كرمانى گويد كه اين گفتگوى از فرط تعصب و حمايت كسى انهم بنى ايشان **حدثنا** محمد بن عرعرة قال اخبرنا شعبة عن سعد بن ابراهيم عن ابى امامة

بن سهل بن حنيف عن ابى سعيد الخدرى ان اناسا نزلوا على حكم سعد بن معاذ مرويست از ابو سعيد خدرى كه جمعى از مردم بنى قريظه در ايام محاصره قلعه آنها فرود آمدند بر حكم سعد بن معاذ كه هرچه وى در حق اينها گويد بر آن عمل نمايند فارسل اليه

سيگرد و ديگران از برد و سنفا و قبلا

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فى

حديث يحدثه و تحقيق فرمود آنحضرت

در ضمن حديثى كه حديث ميكرد آنرا انه

لن يبسط احد ثوبه حتى اقضى مقالتى هذه

ثم يجمع اليه ثوبه الا وعى ما اقول تحقيق

شان اينست هرگز فراخ و كشاده نكند احد

جامه خود را تا آنكه تمام كنم سخن خود را آنگاه

پس باز آن فراهم آرد بسوى خود آن جامه

خود را مگر آنكه نگاه داشته باشد هر چيزى را

كه بگويم ازين ابتدا تا ابد و مراد از مقالتى

چنانكه در ترجمه مشكوة گفته اشارت است

بدعائى كه كرد آنحضرت براى است خود

بحفظ و نگاه داشتن انچه شنيد از آنحضرت

از احاديث فبسطت نمرة على پس

فراخ كردم گليمى را كه بر من بود نمره بفتح نون

و كسر ميم چادر رنگين يا جامه مخطط يا گليمى

پشمى كه در آن سياهى و سفيدى باشد

حتى اذا قضى رسول الله صلى الله عليه

وسلم مقالته جمعتها الى صدرى

تا آنكه چون تمام كرد آنحضرت حديث سخن

خود را جمع كردم آن گليم را نسبت بسينه خود

فما نسيت من مقالة رسول الله صلى

الله عليه وسلم تلك من شىء پس

فراموش نكردم از ابتداى آن مقالة آنحضرت

هيچ چيز را كه شنيده ام از آنحضرت و در

باب حفظ العلم از كتاب العلم گذشت

حدثنا عبد العزيز بن عبد الله

قال حدثنا ابراهيم بن سعد عن

ابيه عن جده ابراهيم بن عبد الرحمن

بن عوف رضى الله عنه قال قال عبد الرحمن

بن عوف رضى الله عنه لما قدمنا

المدينة آخى رسول الله صلى الله عليه

وآله وسلم بينى وبين سعد بن الربيع

بفتح را شد خريف گفت عبد الرحمن و قتيكه

قدوم آورديم مدينه را برادرى بست

مر سعد را عبدالرحمن حاجت نیست مرا در اینچه تو واضع میکنی از مال و زن و جز تو دهل من سوق فیه تجارة آیا هست بازار کردن بازرگانی باشد قال گفت سعد هست چنین بازار سوق بنی قینقاع بفتح قاف و سکون تحتیه و ضم نون و بقاف دیگر و عین مهمله و آخر بطنی است از یهود که نسبت کرده می شود بایشان سوق قال فغدا الیه عبدالرحمن فاتی باقط و سمن گفت راوی پس رفت اول روز بسوی آن بازار عبدالرحمن پس آورد پنیر و روغن را خرید کرد و از آنجا ثم تابع الغدو و پیستر پیوسته کرد رفتن بازار فما لبث ان جاء عبدالرحمن علیه اثر صفرة پس درنگ نکرد تا اینکه آمد عبدالرحمن حالیکه بروی نشان زردی بود از طیب عروس فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم تزوجت نکاح کردی قال نعم گفت عبدالرحمن آری قال و من تزوج و کدام زن را نکاح کردی قال امرأة من الانصار گفت زنی را از انصار قال کم سقت فرمود چه قدر دادی کابین را قال وزن نواة من ذهب گفت وزن نواة از طلا و نواة در اصل تخم خرما است و در اوزان نام او قیه از طلا است یا چهار دینار یا وزن پنج درهم یا سه درهم و نیم درهم کذا فی القاموس او نواة من ذهب شک راوی است و بروایتی نواة ذهب بی لفظ من فقال له النبی پس فرمود مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اولم ولو بشاة ولیمه کن اگرچه گوسفندی باشد ولیمه طعام عرس حدثنا احمد بن یونس قال حدثنا زهیر بن قال حدثنا حمید بن عن انس بن مالک قال لما قدم علینا عبدالرحمن بن عوف المدینة هرگاه قدوم آورد عبدالرحمن مدینه را فآخی رسول الله صلی الله علیه وآله بینه و بین سعد بن الربیع الانصاری

پس فرستاد آنحضرت کسی را طلب سعد که از تیری که باکحل او رسیده در ترقوه تنفرق و زخم شده در مسجد نزدیک او بود خیمه‌ای پس آمد بر خری سوار فلما بلغ قریبا من المسجد قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم پس هرگاه رسید نزدیک مسجدی که در ایام محاصره برای نماز ساخته بودند بعضی گفته‌اند که این قول من المسجد خطاست از راوی صواب آنست که گویند قریبا من النبی صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه در مسلم است و ابوداؤد آورده و مسلم گوید که این غلط راوی است و بهتر آنکه مراد مسجدی است که در بنی قریظه ساخته بودند چنانکه در مصابیح گفته و میگوید بر تقدیر تسلیم غلطی بسجدی باشد توانگر که من المسجد متعلق بمحذوف باشد نزد القول و قریبا المعنی هرگاه رسید سعد نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم قوموا الی خیرکم او سیدکم فرمود پیغمبر خدا مر جماعت انصار را که بنی قریظه از گماشته بودند قوموا الی سیدکم برخیزید بسوی بهترین خود و یا سید خود در اکرمانی گفته تعظیم برای سادات و بزرگان فهم میشود بعضی گویند امر القیام مردم بنی قریظه بود شک راوی است تا تعظیم او کنند و حکم او کند و نیز گفته‌اند این قیام نه برای تعظیم بود بلکه از آن رو بود که چون سعد برخی آمده بود و طاقت حرکت نداشت آنحضرت پیغمبر او را بر دو آنحضرت از پشت خر فرود آرد و این قیام تعظیم از تکلفات و بدعتها او را اثبات نموده است فقال یا سعد ان هؤلاء نزلوا علی حکمک پس فرمود ای سعد تحقیق این جماعه فرود آمده‌اند و بانیز آن راضی شده‌اند بحکم تو قال انی احکم فیهم ان تقتل مقاتلتهم پس گفت سعد تحقیق من حکم میکنم در حق ایشان که کشته شوند قتل کننده‌های ایشان و دستگیر کرده شوند زنان و فرزندان ایشان قال حکمت بحکم الله او بحکم الملک فرمود حکم کردی تو بحکمی که خواسته بود خدا یا بحکم ملک بکسر لام که خداست در بعضی نسخ بفتح لام هم تصحیح کرده راجع بجانب معنی اول است

باب منقبت اسید بن حضیر

بضم همزه و فتح سین مهمله و بضم حاء مهمله و فتح ضاد معجمه اوسی اشهلی است مرد در سنه بیستم بقول اصح و نماز گزارد بروی عمر بن الخطاب رضی الله عنه و عباد بن بشر بفتح مهمله و تشدید موحده و بشر بکسر موحده و سکون معجمه است وی خزرجی اشهلی است از علما ایمان آورده و در جنگ اهل یمامه بشهادت رسیده حدثنا علی بن مسلم قال حدثنا حبان بن هلال قال حدثنا همام قال اخبرنا قتادة عن انس ان رجلین خرجا من عند النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی لیلة مظلمة مرویست از انس بن مالک که دو مرد برآمدند از نزد پیغمبر خدا در شبی تاریک فاذا نور بین ایدیهما پس ناگاه نوری بود در پیش ایشان حتی تفرقا فتفرق النور معهما تا آنکه جدا شدند پس جدا شد نور با هر دو تا در آمدند در خانه‌ها و این نور مکتسب از صحبت آنحضرت و فیض مجلس وی صلی الله علیه وآله وسلم کرامتی بود از خدا و نور سبحانه برای ایشان وقال معمر عن ثابت عن انس ان اسید بن حضیر و رجلا من الانصار و گفته است معمر از ثابت از انس بن مالک که یکی اسید بن حضیر بود و مردی دیگر از انصار وقال حماد اخبرنا ثابت عن انس کان اسید بن حضیر و عباد بن بشر عند النبی صلی الله علیه وآله وسلم و گفت حماد که خبر داد ما را ثابت از انس که بود اسید و عباد بن بشر نزد پیغمبر خدا و تمام الحدیث است که در شب تاریک برآمدند از نزد آنحضرت پس روشن شد عصای یکی از این هر دو و رفتند در ضوء آن پس هرگاه جدا شدند هر دو راه خانه خود روشن شد عصای دیگر

باب مناقب معاذ بن جبل

انصاری خزرجی است کنیتش ابو عبدالرحمن است گفته‌اند که ... مر او را امتی مانند ابراهیم علیه السلام که در شان او واقع شده کان امة قانتا لله حنیفا ...

وبررا وفات یافته در طاعون عمواس در سنه ثمان عشرة رضی الله عنه **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن جعفر
قال حدثنا شعبة عن عمرو عن ابراهیم عن مسروق عن عبد الله بن عمرو قال سمعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم
یقول استقرؤا القرآن من اربعة گفت عبد الله بن عمرو شنیدم پیغمبر خدا را فرمود طلب کنید قرارت قرآن را از چهار کس
من ابن مسعود وسالم مولی ابی حذیفة وابی ومعاذ بن جبل نووی گفته وجه تخصیص کنت که اینها فارغ بودند برای
قرآن از آنحضرت مشافهة و دیگر صحابه از یکدیگر بیم اخذ میکردند ونیز فارغ بودند برای تعلیم قرآن دیگران را یا آنحضرت اعلام
کرده است که بعد از وفات من قرآن را از اینها اخذ کنید که اقرا اند از دیگران **باب مناقب سعد بن عبادة**
وقالت عایشة وکان قبل ذلک رجلا صالحا گفت عایشه وبود سعد بن عباده پیش از قضیه افک مردی صالح وصالح
بودن از اوصاف جلیله است که انبیاء ایشان ستوده اند ودرین قول اشارتست بانچه سبق ذکر یافته که هرگاه
درموضع بهتان بوجی منقول که اهل عناد ونفاق این افترا وتهمت کرده بودند آنحضرت فرمودای معشر مسلمانان کیست که
بستر اوصاف مردی که تهمت وافترا کرده در اهلبیت من بخدا سوگند که نمیدانم بر اهلبیت خود مگر نکوئی ایستاد سعد بن معاذ
انصاری وگفت یا رسول الله من بستر ابر سانم از جانب تو اگر از قبیله اوس است بزنم گردن او را واگر از برادران نست از
قبیله خزرج هر چه فرمائی میکنیم سعد بن عباده که سید اوس بود حمیت او را برین آورد که گفت سعد بن معاذ را دروغ
میگوئی بخدا که قدرت نداری بر کشتن او ومی در میان اینها بر این نحو گفتگوئی شد ومراد عائشه اظهار نقص وکینه بسعد بن
عباده نیست از آنکه مبدا آنست که حمیت او را برین کار آورد که رد بر سعد بن معاذ نموده مقصود او این باشد که تو کیستی که
او مستحق القتل است گر از قبیله کسی خواهد بود من او را بستر ابر سانم و همین موجب زوال صفت صلاح او نمی باشد و تاس بر حظه
مولف رح در مناقب او آورده **حدثنا** اسحق قال حدثنا عبد الصمد قال حدثنا شعبة قال حدثنا قتادة قال
سمعت انس بن مالك قال ابو اسيد گفت قتاده شنیدم انس بن مالک را میگفت گفت ابو اسید قال رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم خیر دور الانصار بنو النجار ثم بنو عبد الاشهل ثم بنو الحارث بن الخزرج ثم بنو ساعدة
فرمود بهترین اهل دارهای انصار این چهار قبیله است باین ترتیبی که ذکر یافته در میان این قبایل بنو عبد الاشهل اوسی وبقیه
خزرجی اند خیر اسم تفضیل است ودر قول وفی کل دار الانصار خیر اسم است بغیر معنی تفضیل وفی کل دور الانصار خیر
ودر همه دارهای انصار نیکوئی است اگرچه بعضی تفاوت مراتب خیر بیش دارند فقال سعد بن عبادة وکان ذا قدم فی
الاسلام پس گفت سعد بن عباده وبود وی صاحب قدم استوار در اسلام یا قدیم الاسلام بود اری رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم قد فضل علینا می بینم رسول خدا را تحقیق تفضیل داده بر ما مردم را فقیل له قد فضلکم علی ناس
کثیر پس گفته شد سعد بن عباده را به تحقیق تفضیل داده شما را بر بسیار مردم انصار که مذکور نیستند پوشیده نماند که این تفضیلها
بنسبت بانصار است چنانچه سوق کلام نیز بان ناظر است نه بنسبت بجمیع مسلمانان از مهاجرین وغیر آن **باب مناقب**
ابی بن کعب خزرجی است حاضر شده است عقبه وبدر را وجمیع غزواتی که بعد از آن بوده است وهمی کاتب وحی بوده پیش
رسول خدا ابن ابی خیثمه گوید وی نخستین کسی است که کتابت وحی کرده نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وفات یافته
در سنه تسع عشر وبیست از عمر بن خطاب که میگفت ابی سید المسلمین است **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا شعبة عن
عمرو بن مرة عن ابراهیم عن مسروق قال ذکر عبد الله بن مسعود عند عبد الله بن عمرو فقال ذاك رجل لا ازال احبه

الجزء الخامس من تیسیر الاسلام | کتاب البیوع

تا آنکه ربح حاصل کرد پنیر وروغن را استقضال
بقناد مجاز افزون آوردن فاتی به اهل
منزله پس آورد بان فضل مردم فرودگاه
خود را فمکثنا یسیرا او ما شاء الله راوی
گوید پس درنگ کردیم اندکی یا آنقدر که خواست
خدا تعالی یعنی چند روز فجاء وعلیه وضر من
صفرة پس آمد عبد الرحمن بحالیکه بروی اثر رنگ
از زردی بود وضر بفتحتین چربش فقال له
النبی صلی الله علیه وآله وسلم مهیم پس
فرمود مر عبد الرحمن را آنحضرت چیست حال
تو مهیم بفتح میم اولی وسکون ها وفتح تحتیه و
سکون آخر کلمه ایست که بدان استفهام کنند
ابن مالک گفته اسم فعل است بمعنی اخبر قال
گفت عبد الرحمن یا رسول الله تزوجت
امرأة من الانصار نکاح کردم زنی را از
انصار قال ما سقت الیها قال نواة من ذهب
او وزن نواة من ذهب قال اولم ولو
بشاة وکلام در ولیمه در محلش بیاید **حدثنا**
عبد الله بن محمد سندی قال حدثنا سفین
بن عیینة عن عمرو بن دینار عن ابن عباس
رضی الله عنهما قال کانت عکاظ بضم
عین مهمله وتخفیف کاف در آخر ظا معجمه ومجنة
بفتح میم وکسر آن نیز آمده وفتح جیم وتشدید نون
وذو المجاز بفتح میم وجیم وبزا معجمه اسواق
اسواق فی الجاهلیة گفت بود اسواق این سه
مواضع بازارها در جاهلیت بر رسوم حج چنانکه بیان آن
در کتاب تاریخ گذشت فلما کان الاسلام
کانهم تاثموا فیه کیس وتیکه تسا سلام بس

گفت مسروق ذکر کرده شد عبد الله بن مسعود نزد عبد الله بن عمرو پس گفت آن مردیست که همیشه دوست میدارم او را
سمعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول خذوا القرآن من اربعة من عبد الله بن مسعود فبدأ به وسالم مولى ابي حذيفة ومعاذ بن جبل وابي بن كعب
بگیرید قرآن را از چهار کس از عبد الله بن مسعود و پس ابتدا کرد به عبد الله بن مسعود و تقدیم کرد او را بر همه و سالم مولى ابي
حذيفة ومعاذ بن جبل وابي بن كعب **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة قال سمعت قتادة عن انس بن مالك گفت شعبه شنیدم قتاده را که روایت کرد از انس بن مالك قال النبي صلى الله
عليه وآله وسلم لابي ان الله امرني ان اقرأ عليك لم يكن الذين كفروا قال وسماني قال نعم فبكى گفت ابی و نام من برده است خدا یعنی بخصوص نام من برده و در بعضی روایات واقع شده آمده
یا رسول الله و این استفسار از کمال غربت بود و قابل حال بوده است فرمود آری نام تو برده پس گریه کرد ابی از بسیار
سرور و فرحی که او را روی داد بسیار است که کمال سرور گریه می آرد و ممکنست که در دل از اشتیاق در وقت ملاقات او
گریه میکنند بعضی گویند گریه از ترس آن بود که از عهده شکر این نعمت و کرامت چگونه بر آیم و در بعضی روایت آمده که ابی
انکار کرده بود بر مردی که قرآن خواند بر خلاف آنچه ابی میخواند پس آمدند پیش آنحضرت فرمود ابی را که بخوان پس ابی خواند
فرمود همچنین منزل شده است پستر فرمود آن مرد را بخوان چنانکه میدانست فرمود همچنین نازل شده است پس ابی
گویی مرا شکی در دل افتاد و آنحضرت دستی بر سینه من زد و من عرق کردم و حالی برا رسید که گویا می بینم خدا را و العلم عند الله
حضرت خواند بر من این سورت را و تخصیص ابی بن کعب دوانکست که این سورت با این اختصار مشتمل است بر اکثر مقاصد ایمانی از
توحید و رسالت و اخلاص و صحف و کتب منزله بر انبیا و بیان صلوة و زکوة و معاد بیده و بیان گروه اهل جنت و دوزخ و
درین خواندن مقصود تثبیت ابی بوده است و تجدید ایمان او **باب مناقب زيد بن ثابت** لقب او
و در روایت ابی درسا قطاست وی خزرجی بخاریست از علما صحابه بود و فرائض دراسخ ترین ایشان بود علم کاتب وحی
بوده و حافظ قرآن و وی جمع کرده قرآن را بامر ابی بکر صدیق رضی الله عنه در وقت قدوم آنحضرت بمدینه عمر او
یازده سال بود و وفات در سنه چهل و پنجم است نماز گذارده بروی مروان بن حکم **حدثنا** محمد بن بشار قال
حدثنا يحيى بن سعيد قال حدثنا شعبة عن قتادة عن انس جمع القرآن على عهد النبي صلى الله عليه وآله وسلم
اربعة كلهم من الانصار مرویست از انس بن مالک که جمع کرده است قرآن را در عهد النبی یا دگرفته و از بر داشته قرآن را
در زمان حیات آنحضرت چهار نفر که همه ایشان از انصار اند ابی ومعاذ بن جبل وابو زيد وزيد بن ثابت قلت لانس من ابو زيد
گوید گفتم من انس را کیست ابو زید قال احد عمومتي گفت یکی از اعمام منست در تعیین نام ابو زید اقوال متعدد آمده است
دار قطنی جزم کرده است که او سعد بن عبید بن نعمان است که اوسی گفته و وی اوسی بدری است مشهور بود بسعد القاری
و واقدی گوید که نام او قیس است از اولاد حرام و ترجیح میکنند این قول انس که گفت از اعمام منست زانکه انس نیز از اولاد حرام
است اگر گویی حفاظ از صحابه بسیار بودند تخصیص باین چهار چیست جواب گفته اند که مفهوم عدد نفی نمیکند زیاده را
و انس گفت که انس از حفاظ انصار قبیله خود خبر داده و توانگر در قرآن ایشان خصوصیتی باشد چنانکه آنحضرت
در قرآن اینها خبر داده که اخذ کنید قرآن را از اینها چنانکه مکرر معلوم شده **باب مناقب ابي طلحة** وی خزرجی بخاری است مشهور
بکنیت شوهر ام سلیم مادر انس بن مالک است مرویست از انس بن مالک چنانکه در اسد الغابه گفته چون خطبه کرد و خواست

با عدالتیکه بیشتر آن یکسانیست و بیع نسیه
نزد تحاد مشر و تفسیر مشتبهات بعد ازین
باب **حدثنا** محمد بن المثنى قال حدثنا
ابن ابي عدي عن ابن عون عن الشعبي قال
سمعت النعمان بن بشير قال سمعت النبي
صلى الله عليه وآله وسلم يقول ح وحدثنا
علي بن عبد الله قال اخبرنا ابن عيينة سفيان
قال حدثنا ابو فروة عروة بن الحارث الهمداني
عن الشعبي قال سمعت النعمان بن بشير
قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم ح وحدثنا
عبد الله بن محمد قال حدثنا ابن عيينة عن
ابي فروة قال سمعت الشعبي عن النعمان
بن بشير قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم
الحلال بين والحرام بين وبينهما امور
مشتبهة فمن ترك ما شبه عليه من
الاثم كان لما استبان اترك پس کسیکه ترک
کند چیزیرا که مشتبه گردانیده شده بروی از گناه
و ظاهر نیست بودن آن گناه باشد مر چیزیرا که
پیداست بودن آن گناه ترک کننده تر
ومن اجترأ على ما يشك فيه من الاثم اوشك
ان يواقع ما استبان وکسیکه جرأت
و دلیری کند بر آنچه شک دارد در آن از گناه نزدیک
است که مباشر گردد چیزیرا که ظاهر است
گناه آن بسبب قرب و مجاورت و اعتیاد
والمعاصي حمى الله وتا زمانیست یعنی
چیزهای که منع کرده شده و چراگاه الهی اند چنانکه
بادشاهان را چراگاه باشد که منع میکنند مردم
را از آن من يرتع حول الحمى يوشك ان
يواقعه کسیکه بچرد گرد چراگاه نزدیک است که
بیفتد در آن همچنین کسیکه گرد معاصی بگردد نزدیک
است که در معاصی افتد تشبیه کرد معاصی را
بحمی سلطان و مشتبهات را بگرد حمی و تا مشتبهات
را بچریدن گرد آن **باب** تفسير
المشبهات بیان معنی مشتبهات و مشابه
معرفت آن عسقلانی در باب فضل من استبرأ
لدينه گفته حاصل آنچه تفسیر کرده اند بآن علما
مشتبهات را چهار چیز اند یکی تعارض ادله دیگر

ام سلیم با گفت تو مردی نیز که مثل تو را رد کرده نشود لیکن تو کافری و من زن مسلمانم و حلال نیست مرا تزوج کنم با تو اگر مسلمان شوی ترا قبول دارم و همین مهر من باشد غیر ازین چیزی از تو نخواهم ابو طلحه چون وقت هدایتش رسیده بود مسلمان شد و تزوج کرد او را و مهر او همین بود ثابت گوید نشنیده ام زنی را گرامی تر باشد مهر او از ام سلیم وفات یافت در سنه سی و دو یا سی و چهار از هجرت مداینی گوید وفات او در سنه پنجاه و یک است و مو یده این قول آنچه روایت کرده که وی در زمان حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کمتر روزه داشتی تا قوت جهاد بسیار داشته باشد و بعد از آنحضرت چهل سال روزه داشت افطار نکرد مگر در ایام منهی از روزه **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا عبد العزیز عن انس بن مالك قال لما كان يوم احد انهزم الناس عن النبي صلى الله عليه و اله وسلم گفت انس وقتیکه بود واقعه روز احد گریختند جمعی از مردم از پیش پیغمبر خدا و ابو طلحة بين يدى النبي صلى الله عليه و اله وسلم و ابو طلحه پیش روی پیغمبر خدا مجوب عليه بحجفة له سپر کرده بر آنحضرت خود را بسپری که در دست او بود مجوب بضم میم و فتح جیم و کسر واو مشدده و در آخر بای موحده و در روایتی بفتح میم و ضم جیم و سکون واو است یعنی بتترس یعنی سپر گیرنده بحجفه بحای مهمله و جیم هر دو مفتوح بمعنی سپر است و كان ابو طلحة رجلا راميا شديد القد و بود ابو طلحه مردی تیرانداز سخت زه کمان یعنی مردی ممتاز در تیراندازی و سخت کمان بود شدید القد باضافت است و قد بکسر قاف و تشدید دال مهمله است بمعنی زه کمان حافظ ابن حجر گوید ابن حزم کرده است خطابی و متابعت کرده است او را ابن تین شارح کرمانی و در روایت دیگر نقل کرده شدید المد و شدید المد حاصل معنی یکیست یکسر لی مثل دوسات او یلاثا شکسته بود در آن روز دو کمان یا سه کمان از بس که تیراندازی کرده بود و کان الرجل يمر معه الجعبة من النبل فيقول انثرها لابی طلحة و بود مردی که میگذشت و با وی بود ترکشی از تیر پس میگفت آنحضرت بینداز تیرها برای ابو طلحه که بینداز در کفار و در روایتی انثرها بشین معجمه بدل مثلثه است و هر دو بیک معنی است فاشرف النبي صلى الله عليه و اله وسلم ينظر الى القوم پس بالا بر آمد پیغمبر خدا در حالیکه نگاه میکند بسوی مردم کفار که تیراندازی میکردند فيقول ابو طلحة يا نبي الله بابي انت و امى لا تشرف يصيبك سهم من سهام القوم پس گفت ابو طلحه ای پیغمبر خدا فدای تو باد پدر و مادر من بالا مرو مبادا برسد ترا از تیرهای آن مردم و در روایت اسبے یصیبك بجزم است جواب نهی از قبیل قول الشیان لا تكفر تدخل النار بمعنی ان تکفر تدخل النار رضیا نکر رفته است لصحت این ترکیب کسائی کار عمده ای اهل عربیت برخلاف جمهور و انصاف آنست که بر تقدیر ثبوت این روایت قول کسائی احق و صواب است نحرى دون نحرك يا رسول الله سینه من نزدیک سینه تو باید که باشد ای رسول خدا یعنی می ایستم من بجائیکه سینه من سپر سینه تو باشد و لقد رايت عائشة بنت ابي بكر و ام سليم و انهما لمشمرتان گفت انس بتحقیق دیدم عائشه دختر ابی بکر را و ام سلیم را در خود را که بتحقیق هر دو برچیده اند دامان جامهها ارى خدم سوقهما بحالیکه می بینم خلخالهای پای ایشان ساق یا نها سوق جمع ساق است تنقزان القرب على متونهما می جهانند مشکها بر پشت های خویش یعنی از بس که بسرعت میگردند و در آورند مشکها می جست بر پشت ایشان و این واقعه پیش نزول آیت حجاب بود تنقزان بفتح فوقانیه و سکون نون و ضم قاف و زای معجمه صیغه تثنیه است و قرب بکسر قاف و فتح را مهمله و آخر موحده است جمع قربه است و منصوب بنزع خافض و تنقزان را از باب افعال نیز روایت کرده

جمع ما يريبك بفتح یا و ضم آن نیز روایت الى ما لا يريبك بگذار چیزی را که در شك و تردد اندازد ترا بجائیکه میل کنی بسوی چیزی که در شك نمی اندازد ترا روایت کرده و اخیرا احمد و ترمذی و نسائی و غیر ایشان از حدیث حسن بن علی رضی الله عنهما مرفوعا یعنی اگر شك کند دل در چیزی و تزلزل گیرد در آن و توقف کند در اقدام آن این نشان بطلان و قبح اوست اجتناب باید کرد از آن اگر چه فتوی دهند مردم باصفا و احادیث در بنباب متعدد آمده و ترك شكوك قسمیه اصلی عظیم است در ورع ولیکن گفته اند که آن مخصوص بنفوس زکیه و قلوب صافیه از کدر هوا و محلی بحقیقت تقوی و عدالت است زیرا چه معتبر شهادت عدول است و اما گرفتاران هوی و طبیعت و مغلوبان اوهام خود متهم اند در حکم و شهادت بسا که از امر خیر نفرت نمایند و شرم در زد نزدو در شر رغبت کنند و منجذب باشند و عسقلانی گفته اجتناب شکوک غیر بر سه قسم است واجب و مستحب و مکروه واجب اجتناب چیزی که مستلزم ارتکاب محرم باشد و مستحب اجتناب معاملت کسیکه اکثر مال او حرام است و مکروه اجتناب رخصتهای مشروعه بر سبیل تعمق و غلو **حدثنا** محمد بن كثير قال حدثنا سفيان ثوری قال اخبرنا عبد الله بن عبد الرحمن بن ابي حسين قرشی مکی قال حدثنا عبد الله بن ابي مليكة عن عقبة بن الحارث ان امرأة سوداء جاءت فزعمت انها ارضعتهما مرویست از عقبه که بتحقیق زنی سیاه آمد و گفت که وی شیر داده عقبه را و زنی را که نکاح کرده است عقبه قبل ذلك النبی پس ذکر کرده شد این قول وی مر

برین تقدیر حاجت بتقدیر باء تعدیه نخواهد بود و در روایت کشمیهنی نقلا از نام مبدل تا هی است نفر غانه فی ابی
القوم ثم ترجمان نعملا حمیانه بجیستان تتر غانه فی اولاه القوم سپر کشمیهنی است در بالای دم ولقد وقع
السیف من یدی ابی طلحة اما مرتین واما ثلاثا و تحقیق افتاده بود شمشیر از دو دست ابی طلحه از ابی طلحه بسکست
شده واز کشیدن کمانهای سخت دو بار یا سه بار قسطلانی نقل میکند از روایت ابی طلحه که گفت بودم دمادم در آنکه فرا
بود دما اول بدر غزوه احد تا آنکه انداد شمشیر از دست من انتهی و اینجنی قال ابن حجر نیست درین سخت ترین نزد
بود و آن همه هجوم کفار با غلبه آنها و درعین تلاش و کارزار خواب روی نماید والله اعلم **باب مناقب عبدالله
بن سلام** تخفیف لام نام پدر او حارث است از اولاد یوسف بن یعقوب است علیهما السلام علیهما الصلوة بود و از کتب
او را انصاری نیز گفته اند اسلام آورد در وقت قدوم آنحضرت بمدینه نام او در جاهلیت حصین بود آنحضرت عبدالله
نام او کرد و ترمذی آورده که آنحضرت فرموده او دهم ده کس است در بهشت و وفات یافت در سال چهل و سه هجری

حدثنا عبدالله بن یوسف قال سمعت مالکا یحدث عن ابی النضر مولی عمر بن عبیدالله عن عامر بن سعد
بن ابی وقاص عن ابیه قال ما سمعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقول لاحد یمشی علی الارض
گفت سعد بن ابی وقاص نشنیده ام پیغمبر خدا را که میفرمود مراحدی را که میرود در زمین یمشی علی الارض صفت موصوف احد است
ابرای عموم واحاطه کل حیا که درین حال و ماحیاة بعد الارض انه من اهل الجنة تحقیق وی از اهل جنت است الا لعبدالله
بن سلام مگر عبدالله بن سلام را اگر کوئی در حق کثیر آنحضرت فرموده از عشره مبشره و جز ایشان که اهل جنت اند
وجه حصر کردن در عبدالله بن سلام چیست جواب گفته اند که این قول سعد بعد از وفات عشره است و تقدیر کلام
که نشنیده ام احدی را که امروز زنده است همین جواب نسبتا بما نقل ابن حجر و تایید کرده است بروایت دارقطنی از
طریق اسحاق بن الطباع از مالک ما سمعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقول لحی یمشی انه من اهل الجنة پوشیده نماند که
سعد بن ابی وقاص از جمله عشره مبشره است لیکن بکرده داشت که تزکیه نفس خود کند و این کرامت از خود خبر دهم نمودی
در جواب گفته که سعد نفی سماع انعقد کرده و نفی سماع او دلالت ندارد بر نفی بشارت غیر که او را با حادیث صحیح ثبوت
پیوسته از آنکه خبر نفی و اثبات وقتیکه جمع شوند اثبات مقدم است بر نفی انتهی کرمانی گفته لفظ ما سمعت نفی میکند
اصل اخبار را بجنت برای غیر او یعنی توانند که خبر بشارت را که واقع بوده سعد نشنیده باشد انتهی پوشیده نماند که خبر
بشارت عشره مبشره را مشهور گفته اند و سعد داخل است درین عشره و لغایت دور است که گویند توانند که این
خبر بشارت را سعد نشنیده باشد قال وفیه نزلت هذه الآیة وشهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله
الآیة گفت سعد و در حق عبدالله بن سلام نازل شده است این آیه یعنی مراد از شاهد عبدالله بن سلام است در بیان
جمهور مفسرین اگر گوئی آیت در سوره احقاف است و آن مکیه است و اسلام عبدالله بن سلام بعد از هجرت بوده
است پس چگونه از شاهد اراده آن توان کرد گوئیم احقاف مکیه است و استثنا کرده این آیت را از مکیه بودن و ابن
بسیار است در سور قرآنی و معنی آیت اینست که خبر دهید مرا چه میگوئید اگر قرآن از نزد خدا باشد و انکار کنید شما
ای منکران و گواهی داده گواهی از قوم بنی اسرائیل بر مانند این یعنی برآنکه قرآن از نزد خدا است قال لا ادری قال
مالک الآیة او فی الحدیث گفت عبدالله بن یوسف شیخ مولف نمیدانم که امام مالک گفته است یعنی خوانده است

حدثنا یحیی بن قزعة حدثنا مالک عن ابن شهاب
عن عروة عن عائشة قالت کان عتبة بن ابی
وقاص عهد الی اخیه گفت عائشه بود عتبه
که ذکر کرد و وصیت کرده بود پسری برادر خود
سعد ابن ابی وقاص که از عشره مبشره است
ان ابن ولیدة زمعة منی فاقبضه تحقیق
پسر داده زمعه پس قیس از من است یعنی از نطفه
من پس بدست آر آنرا و بود نزد اهل جاهلیت
که زنا میکرد نزد بسیار نیز وطی میکرد و چون ولد
متولد شدی از آنها گاه دعوی کردی زانی
و گاه سید و بود زمعه را داشتی چنین و طی هر شد
او را حمل پس نسبت کرد آنرا عتبه بخود و عهد
کرد برادر خود که بگیرد قالت فلما کان عام
الفتح اخذه سعد بن ابی وقاص وقال
پس هرگاه شد سال فتح مکه گرفت آن ولد را سعد
و گفت ابن اخی قد عهد الی فیه این برادر
زاده من است که وصیت کرده بود برادر من
در گرفتن آن فقام عبد بن زمعة فقال
پس برخاست عبد پسر زمعه و گفت اخی و ابن
ولیدة ابی ولد علی فراشه این برادر زاده
من است و پسر داده پدر من که زائیده شده
بر فراش پدر فتساوقا الی النبی پس با هم
رفتند و مرافعه کردند سعد و عبد پیش پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم فقال سعد یا
رسول الله ابن اخی کان قد عهد الی فیه
فقال عبد بن زمعة اخی وابن ولیدة
ابی ولد علی فراشه پس تقریر کرد هر واحد
دعوی خود را فقال النبی صلی الله علیه وآله
وسلم هو لک یا عبد فرمود آنحضرت این ولد
تراست که بگیری یا عبد بن زمعة ثم قال
النبی صلی الله علیه وآله وسلم الولد للفراش
پس فرزند مر صاحب فراش راست
یعنی مر کسی را که ولد او داشت فراش او دست د
سامرا بجز و مر زانی را سنگ است کنایت
از حرمان است و شایع است ذکر سنگ و خاک
در حرمان یا مراد رجم است ثم قال لسودة
بنت زمعة زوج النبی صلی الله علیه وآله

مالک آنرا او از پیش خود زیاده کرده است یا در حدیث بوده و وی روایت کرده است **حدثنا** عبد الله بن محمد قال
حدثنا ازهر السمان عن ابن عون عن محمد عن قيس بن عباد قال كنت جالسا في مسجد المدينة گفت قیس بودم
من نشسته در مسجد مدینه نبوی فدخل رجل على وجهه اثر الخشوع پس در آمد مردی که بر روی او اثر خشوع و خضوع بود فقالوا
هذا رجل من اهل الجنة پس گفتند حاضران این مردیست از اہل جنت فصلى ركعتين تجوز فيهما پس گزارد دو رکعت
که تخفیف کرد دران دو رکعت ثم خرج وتبعته پس بیرون آمد از مسجد و از پی او در رفتم فقلت انك حين دخلت المسجد
قالوا هذا رجل من اهل الجنة پس گفتم او را تحقیق هنگامی که در آمدی در مسجد گفتند حاضران این مردیست از اہل بہشت
قال والله ما ينبغي لاحد ان يقول ما لا يعلم گفت ابن سلام از روی انکار برین مردم که قطع کرده بودند به بہشتی بودن
او بخدا که نبايد مر احدی را اینکه بگوید چیزی را که نمیداند گویا خبر سعد که از آنحضرت شنیده بگفت لوی نرسیده بود
یا رسیده باشد و ناخوش داشت ثنا بر نفس خود از راه تواضع تا سبادا موجب عجب و اشتهار گردد و سادحدثکم لم ذاك
و سر اینجا است که بگویم بشما که چرا میگویند مردم مستلاقی گفته بگویم شما را که چرا انکار میکنم شما را ازین گفتار پوشیده نماند که
آنچه گفته بعد از این وجه گفتن مردم است و را اہل جنت یارب نگرفته شود مقصود ابن سلام در حدیث انس که سبب
آن خوابی است که دیده بودم و آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم تعبیر خواب من چنین کرده اند مانند آنکه از راه وحی فرموده باشد
تا موجب قطع گردد و آنچه در حدیث سعد واقع شده هم مبنی برین است رأيت رؤيا على عهد رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم دیدم خوابی در زمان حیات رسول خدا فقصصتها عليه پس بیان کردم آن خواب را با آنحضرت
ورأيت كاني في روضة ذكر من سعتها وخضرتها دیدم من چنانستی که من در باغی هستم ذکر کرده است ابن سلام
فراخی آن باغ و سبزی آنرا این کلام راویست وسطها عمود من حديد اسفله في الارض واعلاه في السماء
در میان آن باغ ستونی است از آهن که پایان آن در زمین و بالای آن در آسمان في اعلاه عروة در بالای آن ستون
دسته ایست که بران چنگ میزنند مانند دسته کوزه فقيل لي ارق پس گفته شد مرا بالا رو و در روایت کشمیهنی
ارقه است بهاء وقف قلت لا استطيع گفتم من که نمیتوانم بر رفتن تا آنکه منصف فرفع ثيابي من خلفي
فرقيت پس آمد نزد من خادمی پس برداشت جامهای مرا از پس پشت من پس بر رفتم بران منصف بکسر میم
وسکون نون وفتح صاد مهمله بمعنی خادم است وبفتح میم نیز آمده است حتى كنت في اعلاها فاخذت بالعروة
تا آنکه بودم من در بالای آن پس گرفتم عروه را ضمیر در اعلاها ظاهر آنست که راجع بعمود باشد پس جا ضمیر واجب مذکر بود
اینجا ضمیر مؤنث واقع شده است گویا راجع بعمود داشته فقيل لي استمسك پس گفته شد مرا محکم گیر فاستيقظت
وانها لفي يدي پس بیدار شدم من در حالیکه آن عروه در دست من بست یعنی بدین حال که بدست گرفته ام در خواب
عروه را بیدار شدم محتمل ظاہر عبارت این است که عروه بعد از بیداری در دست باشد و نمیعنی از قدرت الہی
دور نیست فقصصتها على النبي صلى الله عليه وآله وسلم پس خواندم این خواب بر پیغمبر خدا فقال تلك
الروضة الاسلام پس فرمود آن باغ اسلام است وذلك العمود عمود الاسلام یعنی ارکان اسلام یا کلمه
شهادت وتلك العروة عروة الوثقى یعنی آنچه اشارت است بدان در قول خدا عز وجل فمن يكفر بالطاغوت
ويؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقى و آن ایمان است فانت على الاسلام حتى تموت پس تو قائمی بر اسلام

حدثنا ابو الوليد طيالسي قال حدثنا
شعبة قال اخبرني عبد الله بن ابي السفر
بفتح سین و فا کوفی عن الشعبي عن عدي
بن حاتم قال سالت النبي صلى الله عليه
وآله وسلم عن المعراض بکسر میم و سکون
عین در آخر ضاد معجمه گفت عدی بن حاتم
طائی پرسیدم آنحضرت را از حکم شکار تیری که
که آنرا گز گویند و معراض بجهت آن گویند
که بر پہنا میرود فقال اذا اصاب بحده
فكل پس فرمود چون برسد تیر بطرف تیز خود
پس بخور واذا اصاب بعرضه فقتل
فلا تاكل و چون برسد به پہنای خود پس
بکشد پس مخور فانه وقيذ زیرا چه آن موقوذ
است که بحکم قرآن محرم است و آن چیزی
که کشته شد بعصا یا بسنگ یا بچیزی که نیست
ادر تیزی قلت گفتم یا رسول الله ارسل
كلبي واسمي فاجد معه على الصيد كلبا
آخر لم اسم عليه میفرستم سگ شکاری خود
را بحالیکه نام خدا میگیرم پس می یابم با آن سگ
بر شکار سگی دیگر را که نام نگرفته ام بر آن و
لا ادري ايهما اخذ و نمیدانم که کدام ازین
دو سگ گرفته است صید را قال لا تاكل
انما سميت على كلبك ولم تسم على الآخر
فرمود مخور آن شکار را زیرا چه نام خدا گرفته است
بران سگ دیگر یعنی چون حل صید تسمیه مشروط
و آن مشتبه است در خصوص پس محرم
باشد باحتیاط **باب** ما يتنزه من
الشبهات چیزیکه مکروه است و باید کرده دور
نامرده شود و آن از شبهات **حدثنا**
قبيصة قال حدثنا سفيان الثوري عن منصور
عن طلحة بن مصرف کوفی عن انس بن مالك
رضي الله عنه انه مر بتمرة مسقطة

تا آنکه میسری و ذلک الرجل عبد الله بن سلام راوی گوید و آن مرد که مذکور شد که در آمد مسجد عبد الله بن سلام است و قال ابن جلیبه حدثنا معاذ قال حدثنا ابن عون عن محمد قال حدثنا قیس بن عباد عن ابن سلام قال وصیف باین اسناد روایت کرده که روایت کرد ابن سلام گفته وصیف مکان منصف و وصیف بکسر صاد مهمله بجای منصف یعنی خادم حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن سعید بن ابی بردة عن ابیه اتیت المدینة فلقیت عبد الله بن سلام روایت از ابو سعید که ابی برده است که آمدم مدینه پس ملاقات کردم عبد الله بن سلام را فقال الا تجئ فاطعمک سویقا و تمرا پس گفت عبد الله بن سلام آیا نمی آئی تا بخورانم ترا سویق و خرما و تدخل فی بیت و در آئی در خانه و آنام گیری دران گفته اند تنوین بیت برای تعظیم است یعنی در آئی در خانه عظیم که مشرف شده است بدرآمدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و گفته اند وجه مناسبت حدیث بترجمه که در مناقب ابن سلام است همین است ثم قال انک بارض الربا بها فاش پس گفت ابن سلام در نصیحت بتحقیق تو در زمینی میباشی که سود خوردن دران ظاهر و شایع است اذا کان لک علی رجل حق و تنبیکه باشد مر ترا بر مردی حقی که ادای آن باید کرد فاهدی الیک حمل تبن پس هدیه فرستد بسوی تو بار کاهی او حمل شعیر او حمل قت یار جو یا بار علفی قت بفتح قاف و تشدید فوقیه مشدد نوع گیاه تر که آن گویند نوعی از علف دواب است فلا تاخذه فانه ربا پس مگیر آنرا بتحقیق آن رباست که حرام است در شرع شریف و لم یذکر النضر و ابو داود و وهب عن شعبة البیت و ذکر نکرده است نضر بن شمیل و ابو داود و وهب بن جریر در روایتهای خود که از شعبه کرده اند لفظ بیت درا در آن

باب تزویج النبی صلی الله علیه وآله وسلم خدیجة

در بیان تزویج کردن پیغمبر خدا خدیجه را تزویج اینجا بمعنی تزوج است و تفصیل لباب است که بمعنی تفعل آمد چنانکه تقدیم بمعنی تقدم است تزویج گرفته بمعنی تزویج آنحضرت برای خود است ظاهرا خدیجه آنحضرت را وکیل نکاح کرده باشد و مر پسر که وکیل نکاح برای خود تزویج کند و وی بنت خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی است تزویج اسدیه است باتفاق اول کسی که ایمان آورده حقیقت در ابتدای بعثت وزیر و مشیر آنحضرت او بود از مردمانی که ازان با آنحضرت رسیدی بتسریح و رفع آن می نمود تخفیف میکرد از آنحضرت چنانکه در باب بدء الوحی نزد تحیر آنحضرت باحسن وجوه تسلی نمود از جمله کرامتهای آن نسبت با آنحضرت بود که بیکر نیز تا ادراک صحبت پیغمبر خدا آنحضرت بیست و پنج ساله بود که خدیجه در حباله نکاح آنحضرت در آمد و بیست و پنج سال در صحبت آنحضرت بود و پس از ده سال بعد از نبوت بقول اصح بعد از که در ماه رمضان وفات یافت و فضلها رضی الله عنها ذکر فضیلت خدیجه بر سایر زنان حدثنا محمد قال اخبرنا عبدة عن هشام بن عروة عن ابیه قال سمعت عبد الله بن جعفر قال سمعت علیا رضی الله عنه یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول ح وحدثنی صدقة قال اخبرنا عبدة عن هشام عن ابیه قال سمعت عبد الله بن جعفر عن علی عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال خیر نسائها مریم بنت عمران وخیر نسائها خدیجة روایت میکند علی بن ابیطالب از پیغمبر خدا که فرمود بهترین زنان اهل دنیا در زمان خود مریم بنت عمران است و بهترین زنان این امت خدیجه مسلم بروایت وکیع آورده که وی اشارت کرد بآسمان و زمین لودی گفته مراد وکیع ازین اشارت بیان مرجع ضمیر نسائها است یعنی هر واحد بهترین زنان میان آسمان و زمین است در زمان خود و نسبت در میان این

خود و این روایت مبین است نحو منقول را که فراموش

باب من لم یر الوسوسة من الشبهات

کسیکه ندیده است وسوسه را مانند آنرا از شبهات یعنی اعتبار نکرده و در وی شبهه بمحرد را که خلاف ظاهر حال باشد حدثنا ابو نعیم قال حدثنا ابن عیینة عن الزهری عن عباد بن تمیم عن عمه عبد الله بن زید بن عاصم المازنی قال شکی الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم الرجل یجد فی الصلوة شیئا شکایت کرده شد بسوی آنحضرت مردی که می یابد در نماز چیزی از وسواس حدوث حدث ایقطع الصلوة آیا قطع کند نماز را قال لا حتی تسمع صوتا او تجد ریحا فرمود قطع نکند نماز را تا آنکه بشنود آواز را یا بیابد بوئی را یعنی تا یقین نشود بحدث یقین طهارت زایل نگردد و شبه بمجرد معتبر نبود و قال ابن ابی حفصة ابو سلمة محمد البصری عن الزهری لا وضوء الا فیما وجدت الریح او سمعت الصوت و ابن ابی حفصه از زهری باسناد مذکور مرفوعا آورده که فرمود نیست وضو واجب یعنی در شبهه حدوث در نماز مگر در صورتیکه بیابی بوی را یا بشنوی آواز را حدثنا احمد بن المقدام بکسر میم و سکون قاف العجلی بکسر عین و سکون جیم بصری حافظ قال حدثنا محمد بن عبد الرحمن الطفاوی بضم طا و تخفیف فا و کسر واو قال حدثنا هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة رضی الله عنها ان قوما قالوا بتحقیق گروهی گفتند یا رسول الله ان قوما یاتوننا باللحم لا ندری اذکر اسم الله علیه ام لا بتحقیق جمعی می آرند مارا گوشتی که ما نمیدانیم آیا ذکر کرده اند ایشان نام خدا را بران گوشت نزد صید یا ذبح یا نه فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم سموا الله علیه وکلوا پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بگوئید نام خدا بران و بخورید وسواس عدم تسمیه نزد ذبح بخاطر نیارید که ظاهر حال آن قوم که مسلمانان اند تسمیه است نزد ذبح

باب قول الله تعالی واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها

و چون ببینند بازرگانی یا آواز طبل که نزد رسیدن کاروان نواخته می شد پراگنده گردند از مجلس بسوی آن و بگذارند ترا ایستاده بر منبر در خطبه جمعه که بهتر نزد خدا است از آواب نماز

بنزد وسکوت حضرت است در حدیث عمار بن یاسر نزد طبرانی در آمده تحقیق فضیلت داده شده خدیجه بر زنان امت من چنانکه فضیلت داده شده مریم را بر زنان عالم در فتح الباری گفته این حدیث مرفوع حسن الاسناد است حدثنا سعيل بن عفير قال حدثنا الليث قال كتب الى هشام گفت لیث نوشت بسوی من هشام عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها قالت ما غرت على امرأة للنبي صلى الله عليه وآله وسلم ما غرت على خديجة گفت عائشه غیرت نکرده ام هیچ زنی را که مر پیغمبر خدا را بود در محل غیرتی یا مثل آنکه غیرت کرده ام بر خدیجه هلكت قبل ان يتزوجني مرده است پیش از انکه تزوج کرد مرا یعنی اگر در وقت زنده می بود بیشتر غیرت میکردم لیکن بیان کرد سبب غیرت را لما كنت اسمعه يذكرها از جهت چیزی که بودم که می شنیدم آنحضرت را که همیشه یاد میکرد او را وامره الله ان يبشرها ببيت من قصب وامر کرد حضرت را خدا که بشارت دهد خدیجه را بخانه که از یک مروارید مجوف است از جمله اسباب غیرت یکی این بشارت است و این غیرت که بمقتضای طبیعت از زنان بر یکدیگر میباشد مستنکر نیست مر آنحضرت هم برین معنی غیری و انکاری میکرد قصب لولو کشاده و میانه خالی چنانکه قصر عالی و قصب انابیب جواهر است در تحولیت و درین اشارت است بر قصب سبق او رضی الله عنها در اسلام و این از باب مشاکلت است کذا قال بعض الشراح و در قاموس گفته قصب بفتحتین مرصع بیاقوت و این است بشارت خدیجه است وان كان ليذبح الشاة فيهدي في خلائلها منها ما يسعهن و تحقیق بود آنحضرت که ذبح میکرد بزی را پس هدیه میکرد در دوستان خدیجه از ان بز چیزی که کفایت میکرد ایشان را حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا حميد بن عبد الرحمن عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها قالت ما غرت على امرأة ما غرت على خديجة من كثرة ذكر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اياها از بسیار یاد کردن رسول خدا مر او را قالت وتزوجني بعدها بثلث سنين گفت تزوج کرد مرا بعد از وفات او بسه سال بود می گفته مراد عائشه زمان دخول است مگر زمان عقد نکاح یکنیم سال بعد از وفات خدیجه سه سال پیشتر از هجرت است و عائشه شش ساله بود که بنکاح آنحضرت در آمد و زفاف او در نه سالگی است بعد از واقعه بدر در شوال سنه اثنتين وامره ربه عز وجل او جبريل ان يبشرها ببيت في الجنة من قصب وامر کرد آنحضرت را پروردگار او یا جبرئیل شک راوی است و نامی برده نگیست این که بشارت دهد خدیجه را بخانه در بهشت که از قصب است حدثنا عمر بن محمد بن الحسن قال حدثنا ابي قال حدثنا حفص بن غياث عن هشام عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها قالت ما غرت على احد من نساء النبي صلى الله عليه وآله وسلم ما غرت على خديجة وما رأيتها ولكن كان يكثر ذكرها ندیدم او را ولیکن بود آنحضرت که بسیار یاد میکرد ورب ما ذبح الشاة ثم يقطعها اعضاء ثم يبعثها في صدائق خديجة و بسا بود که میکشت بزی را پس میکرد آن بز را پاره پاره پس میفرستاد در دوستان خدیجه فربما قلت له كانه لم يكن في الدنيا امرأة الا خديجة و بسا بود که گفتمی مر آنحضرت را چنانستی که نبوده در دنیا زنی مگر خدیجه فيقول انها كانت وكانت وكان لي منها ولد پس می فرمود تحقیق خدیجه بود فاضله و بود عاقله و بود مرا ازوی اولاد و در تکرار کانت فرمود و ذکر کرد و متعلق آن را از جهت شهرت و تفخیم شان آن حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى بن سعيد عن اسمعيل بن ابي خالد قال قلت لعبد الله بن ابي اوفى بشر النبي صلى الله عليه وآله وسلم خديجة گفت اسمعیل گفتم مر عبد الله ابن ابی اوفی را آیا بشارت داده است پیغمبر خدا خدیجه را قال نعم ببيت من قصب لا صخب فيه ولا نصب گفت آری بشارت داده است بخانه از قصب نیست آوازی بلند در ان و نیست رنجی در ان چنانکه صفت خانهای بهشت است سهیلی که از شراح این کتاب است

الجزء الثامن شيخ الاسلام	كتاب البيوع

عن سالم بن ابي الجعد التجيبي قال حدثني جابر بن عبد الله رضي الله عنه قال بينما نحن نصلي مع النبي گفت جابر در اثنای آنکه ما نماز میگذاردیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یعنی خطبه جمعه می شنیدیم اذ اقبلت عير من الشام تحمل طعاما ناگاه پیش آمد کاروانی از شام بجائیکه بر میداشت طعام را عیر بالکسر کاروان شتر که غله کشایند کذا فی الصراح و پس ذکر تحمل طعاما تصریح اعلم اجمالا باشد فالتفتوا اليها پس میل کردند نمازیان بسوی آن حتى ما بقي مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم الا اثنا عشر رجلا تا آنکه باقی نماند با آنحضرت مگر دوازده مرد و لیست که آن دوازده مرد عشره مبشره و بلال و ابن مسعود بود فنزلت پس نازل شد این آیه واذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا اليها وتركوك قائما و حدیث در ابواب جمعه گذشت در تفسیر نیز بیاید

باب من لم يبال من حيث كسب المال ذکر کسیکه باک ندارد که از کجا کسب کند مال را از وجه حلال یا حرام

حدثنا آدم قال حدثنا ابن ابي ذئب قال حدثنا سعيد المقبري عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال ليأتين على الناس زمان لا يبالي

گفته که در نفی این دو صفت ازین خانه اشارت است کاینها جزای حال خدیجه است که او لابی گفتگوی ایمان با آنحضرت آورده و دور کرده از آنحضرت هر رنج و تعبی که میرسید و موانست کرد از هر وحشتی که بوی میرسید و آسان کرد هر دشواری که پیش می آمد صخب بصاد مهمله و خاء معجمه هر دو مفتوح صوت و منازعت و نصب بفتحتین ماندگی حدثنا قتيبة بن سعيد قال اخبرنا محمد بن فضيل بن غزوان عن عمارة عن ابی زرعة عن ابی هريرة قال اتى جبريل النبی صلی الله عليه واله وسلم فقال يا رسول الله گفت ابوهريره آمد جبرئيل نزد پیغمبر خدا پس گفت ای رسول خدا هذه خديجة قد اتت معها اناء فيه ادام این خدیجه است تحقیق آمده بجائیکه با وی ظرفی است که در وی نان خورش است او طعام او شراب یا طعام است یا شراب یا شیر یا آب شک راوی است فاذا هی اتتك پس هرگاه او آمد پیش تو فاقرأ عليها السلام من ربها ومني پس بخوان بر وی سلام از جانب پروردگار او و از جانب من وبشرها ببيت فی الجنة من قصب لا صخب فيه ولا نصب وبشارت ده او را بخانه در بهشت که از یک مروارید است که میان تهی باشد وقال اسمعيل بن الخليل اخبرنا علی بن مسهر عن هشام عن ابيه عن عائشة رضی الله عنها قالت استأذنت هالة بنت خويلد اخت خديجة گفت عائشه طلب اذن در آمدن کرد هاله دختر خویلد خواهر خدیجه علی رسول الله صلی الله عليه واله وسلم فعرف استئذان خديجة پس شناخت آنحضرت استئذان خدیجه را یعنی تشبیه کرد آواز او را با آواز خدیجه و یاد کرد خدیجه را فارتاع لذلك پس متغیر گردید ازین جهت یعنی بیاد خدیجه فقال اللهم هالة پس فرمود خداوندا این آواز کننده هاله خواهر خدیجه باشد یا گردان او را هاله قالت فغرت گفت عائشه پس غیرت کردم من از مشاهده این حال آنحضرت بنسبت محبتی که او را بخدیجه ظاهر شد فقلت ما تذكر من عجوز من عجائز قريش پس گفتم چه یاد میکنی با پیرزنی از پیران قریش حمراء الشدقين سرخ کله ها کنایت از نمان افتادن دندان کلانی در دو کنج از گوشت لثه دندان هلكت فی الدهر مرده است در زمانه گذشته قد ابدلك الله خيرا منها بتحقیق بدل داده است ترا خدا بهتر از آن از زنی معلوم میشود که خدیجه در کلان سالی در تزوج آنحضرت در آمده است بالفعل معلوم نیست که عمر وی چند است نزد امام احمد و طبرانی از حدیث عائشه آمده است چون این را گفتم غضب کرد و سوگند الیس گفتم سوگند بکسی که فرستاده است ترا بحق ذکر نمیکنم خدیجه را بعد ازین مگر به نیکی باب ذكر جرير بن عبد الله البجلي رضی الله عنه بجلی بفتح موحده و جیم مفتوح منسوب است بسوی بجیله بنت صعب دراسد الغابه گفته اسلام آورده قبل از چهل روز از وفات آنحضرت برین نقل مواخذه کرده اند که وی در حجة الوداع حاضر بود و آن پیش از موت آنحضرت زیاده بر هشتاد روز است جریر بغایت حسنی و جمالی داشت از عمر بن خطاب منقول است که گفتی جریر یوسف این امت است و وی سید قوم بود در طبرانی آمده وقتیکه در آمد بر آنحضرت بسیار اکرام کرد و ردای خود را بسط کرد تا بران نشیند و فرمود وقتیکه بیاید بر شما بزرگ قومی اکرام کنید و گرامی دارید او را در سنه پنجاه و یک یا پنجاه و چهار وفات یافت حدثنا اسحق الواسطی قال حدثنا خالد بن عبد الله عن بيان عن قيس قال سمعته يقول قال جرير بن عبد الله گفت بیان شنیدم قیس را که گفت گفته است جریر بن عبد الله ما حجبنی رسول الله صلی الله عليه واله وسلم منذ اسلمت منع نکرد مرا رسول خدا از در آمدن بر خود وقتی از اوقات که اسلام آوردم ولا رآنی الا ضحك ونديد مرا هرگز مگر تبسم کرد از روی بشاشت محبت و الفت وعن قيس عن جرير بن عبد الله مرویست از قیس باسناد سابق از جریر قال

بجهت مبنی بودن بر صلاح و تقوی و نسبت به چیزی که مقتضی تخصیص و تعیین تجارت در تسمیه نزول باشد و لفظ خیر نیست در اکثر روایات و قوله عز شأنه قول حق تعالی رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله مراد اینکه مشغول نمیدارد ایشان را بازرگانی و بیع و شرا از ذکر خدا تجارت در غالب معاملت سود رسند تا گویند و بیع عام از آنست وقال قتادة كان القوم يتبايعون ويتجرون ولكنهم اذا نابهم حق من حقوق الله و گفت قتاده بود قومی صحابه که بیع و شرای مینمودند و تجارت میکردند و لیکن چون پیش می آمد حادثی میشد ایشان را حقی از حقوق خدا تعالی چون حضور جماعت و هر چه دران با سرداری کرده شود لم تلههم تجارة ولا بيع عن ذكر الله حتى يؤدوه الى الله مشغول نمیدارد و باز نمیداشت ایشان را تجارت و نه بیع از ذکر خدا تعالی تا آنگاه ادا میکردند حق را بخدا تعالی مقصود لیراد این تعلیق تنبیه است که معتبر بود اباحت تجارت و بیع عدم اشتغال کسی از حقوق الهی است نه خصوص صنفی از اصناف آن از جنس و نقد حدثنا ابو عاصم بن مخلد ضحاک نبیل عن ابن جريج بضم جیم و تصغیر قال اخبرنی عمرو بن دينار عن ابی المنهال بکسر میم و سکون نون عبد الرحمن بن مطعم قال كنت اتجر فی الصرف فسألت زيد بن ارقم گفت ابو المنهال بودم من که تجارت میکردم در صرف پس پرسیدم زید بن ارقم را که صحابی مشهور است از حکم آن و صرف بیع ثمن بثمن را گویند یعنی بیع طلا بطلا و نقره بنقره یا بیع یکی ازین نقدین بدیگر فقال قال النبی صلی الله عليه واله وسلم ح وحدثنی الفضل بن يعقوب رخامی بضم را و مهملات و تخفیف خاء معجمه ابو العباس بغدادی حافظ قال حدثنا الحجاج بن محمد قال ابن جريج اخبرنی عمرو بن دينار وعامر بن مصعب بضم میم و فتح عین انهما سمعا ابا المنهال يقول سألت البراء بن عازب وزيد بن ارقم عن الصرف فقالا كنا تاجرين على عهد النبی صلی الله عليه واله وسلم فسألنا رسول الله گفتند براء و زید بودیم ما هر دو تاجر در زمان آنحضرت پس پرسیدیم پیغمبر خدا را صلی الله عليه واله وسلم عن الصرف از حکم صرف فقال ان كان يدا بيد فلا بأس پس فرمود اگر باشد بیع صرف دست بدست که تعیین ملتمس در مجلس شود پس باک نیست وان كان نسيئا فلا يصلح و اگر باشد مهلت و عدم اعطا عوض یکی در مجلس معلوم شود پس صالح نباشد مراد عدم جواز است

وكان في الجاهلية بيت يقال له ذو الخلصة گفت جرير بود در ایام جاهلیت خانهٔ که گفته میشد آنرا ذو الخلصه بفتح خاء معجمه و لام و صاد و مهمله هر سه مفتوح نام بتی است که در آن خانه بود و این خانه خثعم بود که قبیله ایست از یمن وكان يقال له الكعبة اليمانية و بود که گفته میشد آنرا کعبه یمانیه بتخفیف شناه تحتیه است والكعبة الشامية و در بعضی روایات یا در این شک و در اکثر روا است قاضی عیاض گفته که این قول غلط است از راویان و صواب حذف لفظ است زیرا که مراد آنست که آن خانه را کعبه یمانیه و کعبه شامیه کعبه ایست که در مکه معظم است زادها الله تعظیما و تکریما و میتوان گفت معنی کلام آنست که آن بتخانه را کعبه یمانیه میگفتند و کعبه معظمه شامی است ذکر کرده آنرا از برای تمیز فقال لي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم هل انت مريحي من ذي الخلصة پس فرمود مرا رسول خدا آیا هستی تو راحت رساننده من از این بتخانه قال فنفرت اليه في خمسين ومائة فارس من احمس گفت جریر پس رفتم من بسوی آن بتخانه در یکصد و پنجاه سوار از احمس بفتح همزه و سکون حاء و فتح میم و سین مهمله نام قبیله جریر است قال فكسرناه وقتلنا من وجدنا عنده گفت پس شکستیم ما آن بتخانه را و کشتیم کسی را که یافتیم نزد آن فاتيناه فاخبرناه فدعا لنا ولاحمس پس آمدیم ما نزد آنحضرت و خبر دادیم او را بر این کار آنحضرت را پس دعا کرد ما را و مر قبیله احمس را

باب ذكر حذيفة بن اليمان العبسي

رضي الله عنه حذيفه بضم مهمله و فتح معجمه و فا صیغه تصغیر است یمان بفتح شناه تحتیه و خفت میم عبسی بفتح مهمله و سکون موحده و کسر مهمله است صاحب سر رسول خدا بود و نزد او بود علم اهل نفاق و بیدا نست هر منافقی را عمر بن خطاب در او امیر کرده بود بر مدائن و فات یافت بعد از شهادت عثمان بن عفان بچهل روز رضي الله عنه حدثنا اسمعيل بن خليل قال اخبرنا سلمة بن رجاء عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها قالت لما كان يوم احد هزم المشركون هزيمة بينة گفت عائشه هرگاه بود در روز غزوه احد هزیمت داده شدند مشرکان هزیمتی نمایان فصاح ابليس اي عباد الله اخراكم پس آواز کرد شیطان مسلمانان را که تعاقب کرده بودند مشرکانرا ای بنده های خدا ملاحظه کنید پسینیانرا که تعاقب کرده اند شما را فرجعت اولاهم على اخراهم پس باز گشتند پیشینیان ایشان بر پسینیان خود فاجتلدت مع اخراهم پس قتال کردند پیشینیان با پسینیان خود فنظر حذيفة فاذا هو بابيه پس نظر کرد حذیفه پس دید که او حاضر است پدر خود یعنی پس ابيه اليمان فنادى اي عباد الله ابي ابي پس فریاد کرد ای بنده های خدا پدر منست پدر منست قالت فوالله ما احتجزوا عنه حتى قتلوه گفت حذیفه بعد از آن سوگند بخدا باز نماندند از او حذیفه تا آنکه کشتند او را فقال حذيفة غفر الله لكم پس گفت حذیفه بیامرزد خدا شما را اگرچه کشتید مسلمانی را هر چند در این دعا اعتذاری هم بود برای وجود آن گناهی نیز داشت پس دعا کرد آنها را بالمغفرت این گناه بخلق کریم که از صحبت آنحضرت کسب کرده بود قال ابي فوالله ما زالت في حذيفة منها بقية خير حتى لحق بالله گفت هشام گفت پدر من عروه پس سوگند بخدا همیشه بود در دل حذیفه از این قضیه بقیه از نیکوئی یا آن حزن از نسبت پدر خود که از دست مسلمانان کشته شده از دست که و ان یا القید دعا و استغفار مر قاتلان او را حتى لقي الله عز وجل تا آنکه ملاقات کرد خدا را

باب ذكر هند بنت عتبة

بن ربيعة عن عمر در ایام کفر ... او کرسند با و شعاو بیز زن ابی سفیان مسلمان شده است با زوج خود در فتح مکه ظاهر است که این هم باشد لیس از مولفة القلوب خواهر بود و حاضر شده بود در ایام کفر در غزوه احد لیسع آن و حشی سید الشهدا حمزه را رضي الله عنه بشهادت رسانیده و وی بعد از شهادت مثله کرده و شکم دریده جگر حمزه را بدندان خائیده است در خلافت

تحقیق ابو موسی اشعری دستوری خواست در آمدن امیر المومنین عمر پس اذن داده نشد او را پس رجوع کرد کانه کان مشغولا گویا عمر بود مشغول بکاری که مانع شد او را از اذن فرجع پس برگشت ابو موسی از در عمر فرغ عمر پس فارغ شد عمر رضي الله عنه از شغل خود فقال الم اسمع صوت عبد الله بن قيس پس گفت عمر آیا نشنیدم آواز عبد الله بن قیس را که نام ابو موسی است ایذنوا له اذن دهید عبد الله را که در آید قيل قد رجع گفته شد بعمر که برگشت عبد الله فدعاه پس طلبید عمر عبد الله را و پرسید که چون برگشتی فقال كنا نومر بذلك پس گفت عبد الله بودیم ما که امر کرده میشدیم به رجوع نزد عدم اذن فقال تاتيني على ذلك بالبينة پس گفت عمر بیاری برای من بر این رجوع گواهی و گفت بعض دوست دارم تثبت را در اخبار حدیث نی ترسم که در رجوع سند بهر نسبت دروغ بر آنحضرت نه آنکه بتهمت دارم ترا در اسند قول است فانطلق الى مجلس الانصار فسالهم پس روان شد ابو موسی بسوی نشستگاه انصار پس پرسید ایشانرا از علم این حدیث و شهادت آن نزد امیر المومنین فقالوا لا يشهد لك على هذا الا اصغرنا پس گفتند گواهی نمیدهد برای تو بر این حدیث مگر کوچکترین ما ابو سعيد الخدري رضي الله عنه اشاره نمی بشهرت این حدیث میان ایشان تا آنکه خورد ایشان سماع آن کرده از آنحضرت فذهب بابي سعيد الخدري پس برد ابو موسی ابو سعید را نزد عمر فقال عمر رضي الله عنه اخفي هذا علي من امر رسول الله پس گفت عمر آیا پوشیده ماند این حدیث بر من از امر پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم الهاني الصفق بالاسواق مشغول داشت مرا از استماع بعضی احادیث صفق بازار یعنی مراد بیع و شراء الخروج الى التجارة بر آمدن خود برای تجارت

باب التجارة في البحر

و جواز سفر تجارت ... و در بعضی نسخ و غیره نیز هست در این الاثر ... و روایة باب التجارة في البر گذشت بضم با و تشدید را سجیه بود و قال مطر بفتح میم و طاء و هم ابن طهمان ابو رجاء البصري لا باس به گفت مطر وراق که مشهور است در التعبیر باک نیست

عمر بن خطاب روز وفات ابو قحافه پدر ابوبکر صدیق رضی الله عنه مرده است **قال** عبدان حدثنا عبد الله قال
حدثنا یونس عن الزهری قال حدثنی عروة ان عائشة رضی الله عنها قالت جاءت هند بنت عتبة گفت
زهری حدیث کرده مرا عروه بن زبیر که تحقیق عائشه گفت آمد هند دختر عتبه نزد آنحضرت فقالت یا رسول الله ما
کان علی ظهر الارض من اهل خباء احب الی ان یذلوا من اهل خبائك پس گفت ای رسول خدا نبود بر پشت
زمین اهل بیتی دوست تر نزد من از اهل بیت تو اینکه خوار شوند یعنی دوست تر نبود که من خواری تابعان ترا خواستم
بمردم و دیگر خباء بکسر خاء معجمه و فتح موحده بامد بمعنی خیمه است از پشم و صوف بعد از آن اطلاق کرده اند آن را بر خانه چون که
باشند ثم ما اصبح الیوم علی ظهر الارض اهل خباء احب الی ان یعزوا من اهل خبائك بیشتر گشته است از دوستی
بر ظهر اهل خبائی دوست تر نزد من از اهل خبای تو اینکه عزیز باشند قال وایضا والذی نفسی بیده گفت و نیز
و نیز زیاده تر خواهد شد محبت من در تو تا وقتیکه ایمان متمکن میشود در دل تو سوگند بکسیکه نفس من بدست قدرت اوست
بعضی گویند معنی آنست که حال من نیز همچنین است و در بعضی شروح گفته که این فرمودن آنحضرت بوکد قسم
برای تالیف قلب و خوش کردن خاطر او بود یعنی دیگر سخن گو زیاده برین بکالم کن و توان که مقصود الی التعالی
ولی ماعتبا ثبی باین دعوی او باشد قالت یا رسول الله ان ابا سفیان رجل مسیك گفت ای رسول خدا
ابا سفیان مردی سخت ممسک بخیل است نمیدهد بعیال چیزی که مرفه باشند بان فهل علی حرج ان اطعم من
الذی له عیالنا پس آیا هست بر من گناهی اینکه بخورانم از آنچه مر وراست از مال عیال ما قال لا الا بالمعروف
فرمود گناهی نیست اگر صرف کنی بر عیال بقدر حاجت **باب حدیث زید بن عمرو بن نفیل** بضم نون و
فتح فا و سکون تحتیه است پدر سعید بن زید که از عشره مبشره است و ابن عم عمر بن خطاب است **حدثنا**
محمد بن ابی بکر قال حدثنا فضیل بن سلیمان قال حدثنا موسی بن عقبة قال حدثنی سالم بن عبد الله عن
عبد الله بن عمر ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم لقی زید بن عمرو بن نفیل باسفل بلدح گفت عبد الله بن عمر
تحقیق پیغمبر خدا ملاقات کرد زید بن عمرو بن نفیل را بپایان موضع بلدح بفتح موحده و سکون لام و فتح دال و حاء مهمله
آخر جا ریست نام جایی میان مکه و مدینه بعضی گویند نام وادیست در راه تنعیم قبل ان ینزل علی النبی صلی الله علیه و
آله وسلم الوحی پیش از آنکه نازل شود بر پیغمبر خدا وحی یعنی پیش از ایام نبوت فقدمت الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم
سفرة پس پیش آورده شد بسوی پیغمبر خدا طعامی و این طعام یکی از اهل قریش آورده بود سفره بضم سین مهمله است
ابن اثیر گوید طعامی است که برمیدارد مسافر و اکثر آنست که در چرمی کرده برمیدارند پس اطلاق کرده اند نام طعام برین
جرم چنانکه نامیده شده است مزاده براویه و مثل این اطلاق بسیار است در کلام عرب فابی ان یاکل منها ثم قال
پس ابا کرد زید بن عمرو اینکه خورد از آن سفره ثم قال زید انی لست آکل مما تذبحون علی انصابکم پس گفت زید
تحقیق من نیستم که بخورم از آنچه ذبح میکنید شما اهل قریش بر بتان خود و لا آکل الا ما ذکر اسم الله علیه و نمی خورم
مگر چیزی را که ذکر کرده شده است نام خدا بران اگر گویی آنحضرت اولی است بانکه نخورد چه بر او که ذکر کرده نشده است
نام خدا بران جواب این اشکال داده اند که از اینجا معلوم نمی شود که آنحضرت خورد از ین طعام پوشیده نماند که در شرع
مقرر بود که بنام بتان ذبح میکردند و از آنحضرت در اوایل حال منع و استنکاف معلوم نشده

الملك المسفن مولف تفسیر میکند فلک بضم فا
و سکون لام را که در قرآن آمده است بسفن بضم سین
و فا جمع سفینه بمعنی کشتی و میگوید الفلك واحد و جمع
فیه سواء واحد و جمع هر دو لفظ فلک برابر است
مستعمل میشود در هر دو جا این قول اکثر اهل لغت
است والسفن جاء بعضی گویند و قال مجاهد
و گفت مجاهد در تفسیر لفظ مواخر تمخر السفن
الریح یعنی شگافند کشتیها باد را آواز پس
مواخر بر وزن فواعل باشد از مخر بمعنی شگافتن
کشتی آب را با آواز و لا تمخر الریح من السفن
الا الفلك العظام یعنی نمی شگافد باد را
چیزی از کشتیها مگر کشتیهای بزرگ یعنی
آواز حاصل نمیشود مگر از ین قسم کشتیها از کشتیها
خرد و نیز قال ابو عبد الله گفت مولف و قال
اللیث حدثنی جعفر بن ربیعة عن عبد الرحمن
بن هرمز عن ابی هریرة رضی الله عنه ان
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ذکر
رجلا من بنی اسرائیل خرج فی البحر فقضی حاجته
ذکر کرد آنحضرت مردی را از بنی اسرائیل که قرض گرفته
بود از مردی هزار دینار و برآمد در دریا بر کشتی سوار
شد برای ادای قرض تا بیابد قضا کرد حاجت خود
را چنانکه در باب ما یستخرج من البحر از کتاب الزکوة
گذشت که نیافت مرکبی را پس گرفت چوبی را
کاوید آن را اندرون و در او در و تبلیغ قرض را
در آن و انداخت در دریا پس برآمد مردی که
قرض داده بود بسوی دریا و دید آن چوب را
و گرفت پس یافت مال را و تمام در کتاب
الکفالة گذشت مقصود از ایراد این قطعه حدیث
درین باب آنست که رکوب دریا از زمان قدیم
متعارف و معمول آمده و بر زبان شارع منقول
گشته بی انکار پس لا بد مشروع بود و در روایه ابی ذر
از مستملی و روایة ابی الوقت در آخر زیاده آمده
حدثنی عبد الله بن صالح قال حدثنی اللیث
بهذا و درین بیان واسطه است میان مولف
ولیث که ساقط است درین تعلیق **باب**
قول الله تعالی واذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا
الیها وقوله تعالی رجال لا تلهیهم
تجارة ولا بیع عن ذکر الله وقال قتادة کان

ونيز آنحضرت این سفره پیش زید کشید اگر منکر می بود چرا پیش خود رواداشتی سیوطی در جمع الجوامع آورده که زید بن عمرو نزد رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم آمد و با آنحضرت زید بن حارثه نشسته بود و هر دو میخوردند از سفره که در پیش خود داشتند پس دعوت کردند زید بن عمرو را برای طعام خود زید گفت مر آنحضرت را ای برادر زاده من نمیخورم از آنچه ذبح کردند آنرا بر نصب نقل شیخنا رحمه الله فی حاشیته علی البیضاوی پس بهتر در جواب آنست که گوئیم تحریم چیزی که بروی نام خدا ذکر نکرده اند نازل در اسلام شده است و صحیح آنست که پیش از حکم شرع موصوف بحرمت نمیباشد و اصل در اشیا اباحت است از اینجاست که علما آنرا که تصریح در کتاب الله و سنت رسول الله بحرمت آن نیافته اند اکل آنرا مباح میدانند و امتناع زید مبنی بر رای او بود نه بموجب حکم شرعی و از بقایای شرع ابراهیم در جاهلیت حرمت مردار بود نه حرمت مالم یذکر اسم الله علیه وان زید بن عمرو کان یعیب علی قریش ذبائحهم و تحقیق زید بن عمرو عیب میگرفت بر قریش ذبائح ایشان را از آنکه بنام بتان ذبح میکردند و یقول الشاة خلقها الله عز وجل و میگفت بز را پیدا کرده است آنرا خدای غالب و بزرگ و انزل لها من السماء الماء و فرستاده است از آسمان برای آن آب را وانبت لها من الارض و رویانیده است برای آن گیاه را از زمین ثم تذبحونها علی غیر اسم الله پس ذبح میکنید شما آنرا بر غیر نام خدا و تقرب نمیکنید بذبح آن بسوی خدا انکارا لذلک واعظاما له میگفت این را برای انکار این فعل ایشان و بزرگ داشتن این گناه را قال موسی حدثنی سالم بن عبد الله ولا اعلمه الا تحدث به عن ابن عمر گفت موسی بن عقبه باسناد مذکور حدیث کرده مرا سالم بن عبد الله و نمیدانم او را مگر آنکه حدیث میکند بآن از پدر خود عبد الله بن عمر ان زید بن عمرو بن نفیل خرج الی الشام یسال عن الدین و یتبعه تحقیق زید بن عمرو برآمد بسوی شام در حالیکه طلب میکند دین حق را و پیروی میخواهد آنرا فلقی عالما من الیهود فساله عن دینهم پس ملاقات کرد عالمی را از فرقه یهود پس پرسید او را از دین یهود فقال انی لعلی ان ادین بدینکم پس گفت زید امیدوارم که دیندار شوم بدین شما فاخبرنی پس خبر ده مرا از دین خود فقال لا تکون علی دیننا حتی تاخذ نصیبک من غضب الله پس گفت آن عالم یهود نمیباشی تو بر دین ما تا آنکه میگیری بهره خود از غضب خدا یعنی اگر در دین ما می درآئی مغضوب الهی خواهی شد قال زید ما افر الا من غضب الله گفت زید نمیگریزم مگر از غضب خدا که برابر کفر است ولا احمل من غضب الله شیئا ابدا وانی استطیعه و تحمل نمیکنم از غضب خدا چیزی را هیچگاه و توانم تحمل کرد مغضب الهی را و در روایتی وانی استطیعه بتشدید نون بمعنی استفهام انکاری است فهل تدلنی علی غیره پس آیا راه می نمائی مرا بر غیر دین یهود قال ما اعلمه الا ان تکون حنیفا گفت یهودی نمیدانم دینی را مگر آنکه باشی تو حنیف یعنی بر دین حنیف قال زید وما الحنیف قال دین ابراهیم لم یکن یهودیا ولا نصرانیا ولا یعبد الا الله گفت چیست حنیف گفت دین ابراهیم است علیه السلام نبود ابراهیم یهودی و نه نصرانی و عبادت نمیکرد مگر خدا را فخرج زید فلقی عالما من النصاری فذکر مثله پس برآمد از آنجا زید پس ملاقات کرد عالمی را از فرقه نصاری پس گفت او را آنچه گفته بود بیهودی فقال لن تکون علی دیننا حتی تاخذ بنصیبک من لعنة الله پس گفت نصرانی هرگز نمی باشی تو بدین ما تا آنکه میگیری بهره خود از لعنت خدا یعنی اگر در دین ما در آئی ملعون خواهی شد قال ما افر الا من لعنة الله گفت زید نمیگریزم مگر از لعنت و دوری خدا ولا احمل من لعنة الله ولا من غضبه شیئا ابدا وانی استطیع و بر نمیدارم از لعنت و دوری خدا و نه از غضب الهی چیزی را ابدا و کجا استطاعت این دارم

در تقدیم و تاخیر و بعضی احتیاط نموده ملحق در دو موضع کشیده بود لیکن تشتر گذاذکر العسقلانی فی فلک از ذکر حدیث بسند دیگر درین باب در بابی سند سابق مذکور و این یکی برخلاف سابق که بر آیه ازان در باب علاحده بود آنست که انیجدیث مولف را باین سند بتقریب مجمع آیتین بسوره بخلاف تقریب دیگر بر آیه جدا که دران بتقریب آیه اولی انجدیث بسند سابق رسیده و در تقریب آیه ثانیه حدیثی دیگر مروی شده چنانکه گذشت و این معنی بر تقدیر تفصیل مشروع گشته مر مخلص از ما بند اشکال این مقام با قصد حدثنی محمد یعنی ابن سلام قال حدثنا محمد بن فضیل بتصغیر و تحتین عن حصین بن سالم بن ابی الجعد عن جابر بن عبد الله قال اقبلت عیر ونحن نصلی مع النبی صلی الله علیه واله وسلم الجمعة پیش آمد کاروانی و حال آنکه با نماز میگذاردیم با آنحضرت جمعه را فانفض الناس الا اثنی عشر رجلا پس متفرق شدند مردم مگر دوازده مرد فنزلت هذه الآیة واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها وترکوک قائما چنانچه معلوم شد

باب

قول الله تعالی یعنی قول خدای تعالی انفقوا من طیبات ما کسبتم نفقه کنید مردم از چیزهای حلال و بهترین آنچه کسب میکنید شما یعنی تجارت و جز آن و تجارت گفته مراد بکسب تجارت است

حدثنا عثمان بن ابی شیبة قال حدثنا جریر بن عبد الحمید عن منصور عن ابی وائل عن مسروق عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم اذا انفقت المراة من طعام بیتها غیر مفسدة کان لها اجرها بما انفقت یعنی چون انفاق کند زن و تصدق نماید از طعام خانه خود که از کسب زوج است بحالیکه تباه کننده نیست طعام را باسراف و صرف بی مصرف که خلاف مرضی زوج است باشد مر آن زن را ثواب آن بسبب انفاق وی علی وجها اجرها... و باشد مر شوهر را ثواب آن بسبب کسب کردن وی آن مال را

فوالله لا احمل من غضب الله شيئا ابدا وانى استطيعه فهل تدلنى على غيره قال ما اعلمه الا ان يكون حنيفا قال وما الحنيف قال دين ابراهيم لم يكن يهوديا ولا نصرانيا ولا يعبد الا الله ترجمه این کلام همانست که مذکور شد اگر گوئی یهود و نصاری با آنکه تمسک بدین خود و تمسک بکتاب الله میکردند چرا گفتند اگر دین ما اختیار کنی مغضوب و ملعون خواهی شد جواب این سوال آنست که بجا طرسید و الله اعلم بحقیقة الحال آن تواند بود که علمای ایشان دانسته بودند که تحریف از دست عوام در کتاب توریت و انجیل رفته و بر خلاف حق عائد یهود عزیر را و همچنین عوام نصاری مسیح را ابن الله میگویند و حق پرستند آنها را ظاهر است که هر که امروز اقتدا با ایشان در دینها میکند برطریقه اکثر مردم خواهد بود و این طریقه خود موجب غضب و لعنت الهی است فلما رای زید قولهم فی ابراهیم خرج پس هرگاه که دید زید گفتار علمای یهود و نصاری را در حق دین ابراهیم بر آمد از آنجا فلما برز رفع یدیه فقال اللهم انى اشهد انى على دين ابراهيم پس هرگاه بیرون آمد از میان ایشان برداشت هر دو دست خود را و گفت خداوندا بتحقیق من گواهی میکنم که بتحقیق من بر دین ابراهیم ام وقال الليث كتب الى هشام عن ابيه عن اسماء بنت ابى بكر قالت رايت زيد بن عمرو بن نفيل قائما مسندا ظهره الى الكعبة گفت اسماء دیدم زید بن عمرو بن نفیل را در حالیکه ایستاده است تکیه کرده پشت خود را بسوی کعبه یقول یا معشر قریش والله ما منکم علی دین ابراهیم غیری میگفت ای گروه قریش بخدا سوگند نیست از شما کسی بر دین ابراهیم غیر از من گویا مشرکان مکه ادعا میکردند کو پایان بر دین ابراهیم هستیم و این دعوی ازین بت پرستان باطل بود لیکن ظاهر میشود که این ترسیت ابراهیم بجا گرفته بود گویا همین قدری از بت پرستی و اعتقاد حقانیت دین ابراهیم خود را منتسب بدین دین میساختند وکان یحیی الموؤدة و بود زید که زنده میکرد دختران را یعنی نگه میداشت از کشتن دختران مردم را که زنده در گور میکردند موؤده بر وزن مفعوله مشتق از واد بمعنی گرانی چون نگه داشتن دختران بر اکثر اهل قریش گران بود بسبب آنکه از آبا ننگ میداشتند دختر عربی را به شوهر داده خود را بر خسر ایشان دانند و ازین جهت میکشتند پدر دختر عربی را بسبب آنکه شوهر داد بر دختر ایشان خواست که فدیه ده قبول نمیکرد داد پیرا او سوگند خورده که دیگر دختر را زنده نگذارد دلیل ازین این کار در ایشان رسم افتاد و اکثری ازیشان ازین فقر میکشتند يقول للرجل اذا اراد ان يقتل ابنته لا تقتلها انا اكفيك مؤنتها میگفت مرد برا وقتیکه خواستی از کشتن دختر خود مکش من کفایت میکنم ترا مؤنت او فیاخذها فاذا ترعرعت قال لابيها پس میگرفت آن دختر را وقتیکه جوان میشد گفتی بپدر او و ترعرعت بود و عین مهمله بر وزن تدحرجت بمعنی کبرت ان شئت دفعتها اليك وان شئت كفيتك مؤنتها اگر خواهی تسلیم کنم دختر را بسوی تو و اگر خواهی کفایت کنم مایحتاج او را و نزد فاکهی از حدیث عامر بن ربیعه که حلیف بنی عدی بن کعب است گفت مرا زید بن عمرو تحقیق من مخالفت کرده ام قوم را و اتباع کرده ام ملت ابراهیم و اسمعیل را و آنچه عبادت میکرد و منتظرم پیغمبر را از اولاد اسمعیل و نمی بینم خود را که دریابم او را و تصدیق او چنانیم و گواهی میدهم که او پیغمبر خداست اگر دراز شد حیات تو سلام من بروی بخوان عامر گوید هرگاه که من مسلمان شدم اعلام کردم خبر او را بسوی آنحضرت سلام بروی و ترحم کرد بروی و فرمود دیدم او را در بهشت که دامن کشان میرفت و در روایت اسامه آمده که پرسیده شد آنحضرت از حال زید بن عمرو پس فرمود مبعوث میشود روز قیامت امت تنها میان من و میان عیسی بن مریم و روایت کرده است زبیر بن بکار از طریق هشام بن عروه گفت رسیده است مرا که زید در شام بود چون خبر بعث آنحضرت بوی رسید قصد ادراک سعادت حضور کرد و در اثنای راه کشته شد...

فانها نفست اجره چون انفاق کند زن از مال کسب شوهر بی اذن صریح او بر وجهی که اجر بر او معقول و رضای او داشته باشد مأجور بود زیرا که از قرائن ظاهر است اذن دادن دلالة پس مراد از ان نصف اجر آن کسب مال است یعنی آن مال را در تجا دو اجر است یکی کاسب دیگری منفق پس اجر زن نصف مجموع آن دو اجر باشد و نیست درین حدیث ذکر خازن و اگر خازن نیز بود و برسب امر شوهر از نصیب خاطر خود و طیب خاطر وی آن اجر نیز اجر بود و ماننده دیگران مثانی این حدیث بود که آن صورتی دیگر است غیر صورت آنچه مذکور است در حدیث

باب من احب البسط فى الرزق

باب من احب البسط فی الرزق ذکر کسی که دوست دارد فراخی را در رزق و در جمع استعارست که از این محبت حدثنا محمد بن ابی یعقوب الکرمانی بکسر کاف و صعد کرده نووی ابن فتح تاج کرمانی گفته کرمان شهریست و مردم شهر را با فتح یا تشدید بنام شهر خود و از دیگران و ایشان متفق لنزدیک کسر آن مستقلانی گویدشاید که صواب در اصل فتح بود پس لسان استعمال بکسر تغیر از عوام است و سبقت کرده نووی را در قول بفتح ابو سعید سمعانی که دانا ترین مردم است بدان تر دل کرده محمد مذکور بصره را و توثیق کرده آنرا ابن معین و غیر وی و نشناخت ابو حاتم رازی حال او را قال حدثنا حسان بن ابراهيم كرمانى قال حدثنا يونس قال محمد هو الزهرى عن انس بن مالك رضى الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول من سره ان يبسط له فى رزقه کسی که دوست دارد که فراخی کرده شود برای او در رزق وے وينسأ له فى اثره و تاخیر کرده شود در اجل وی اثر بمعنی بقیه چیزی کذا فی القاموس مراد اینجا بقیه عمر است فليصل رحمه پس گو صله کند رحم خود را بهره برد با اقربای خود و نیکی و احسان و اشکال کرده اند درینجا که با وجود حدیث دیگر که در نوشته می شود رزق و اجل مولود در شکم مادر گویند در جواب مراد بفراخی رزق و درازی عمر وجود برکت و طیب عیش و حصول قوت در جوان و رقی در شان حمیل است بر زبانها که

گویند که پنج سال پیش از بعثت وفات یافته است وقتیکه قریش بنای کعبه میکردند **باب** بنیان الکعبة
در بیان تعمیر بنای کعبه که قریش کرده اند و آن پیش از بعثت آنحضرت بود و ابن اسحق وغیر او گفته اند که در آنوقت
عمر شریف آنحضرت سی و پنج سال بوده **حدثنا** محمود قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرني ابن جريج قال اخبرني
عمرو بن دينار سمع جابر بن عبد الله قال لما بنيت الكعبة ذهب النبي صلى الله عليه وآله وسلم وعباس
گفت جابر وقتیکه بنا کرده شد کعبه رفت پیغمبر خدا و عباس بن عبد المطلب ينقلان الحجارة در حالیکه میبردند سنگها را
فقال عباس للنبي صلى الله عليه وآله وسلم گفت عباس مر پیغمبر خدا را اجعل ازارك على رقبتك يقيك من الحجارة
بگردان ازار خود را بر گردن خود تا نگاه دارد ترا از سنگ آنحضرت همچنان کرد فخر الى الارض وطمحت عيناه الى
السماء ثم افاق فقال ازاري ازاري فشد عليه ازاره ليس ليس ابدا بیهوش شده بر زمین و گشاده ماند دو چشم او بسوی آسمان
علیه انما ابتسر بهوش آمده گفت بپوشید ازار مرا اگر فرمود پس بسته شد ازار او و ستر عورت کرده شد گویا این قصه
پیش از بعثت بود به پنج سال یا پانزده سال و قول اخیر موافق آن روایت است که عمر شریف در آنوقت سی و پنج
سال بود و قول اول موافق است بروایتی که گذشت که فوت زید بن عمرو پنجسال پیشتر از زمان نبوت بود و در وقت
بنای کعبه این حدیث در اوایل کتاب الصلوة گذشته و در آن این زیادتی بود که ما رأى بعد ذلك عريانا و این حدیث
از مراسیل است و در حدیث ابو الطفیل آمده که در آن اثنا که آنحضرت سنگ میکشید کشف عورت وی شد صلی الله
علیه وآله وسلم پس ندا کرده شد ای محمد بپوش عورت خود را و این نخستین ندائی بود که از جانب حق آمد پس ندیده شد
عورت او و بعد از بعثت و از فحوای این روایتها ظاهر میشود که بحسب عرف آنوقت حرجی در کشف عورت نبوده است
چنانکه بوضوح پیوسته که برسم جاهلیت طواف کعبه برهنه میکردند و در کشف عورت باکی نداشتند و نظر بعورت
دیگران نیز باکی نداشته است نزد اگر در تعدد بنا کردن کعبه اقوال مختلفه آمده است از تاریخ مکه و غیر آن معلوم شده
که ده مرتبه بنا شده است از ملائکه و آدم و اولاد آدم و خلیل الله و عمالقه و جرهم و قصی بن کلاب و قریش و عبد الله
ابن الزبیر و حجاج و الدراعی **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زيد عن عمرو بن دينار عن عبيد الله بن
ابي يزيد قال لم يكن على عهد النبي صلى الله عليه وآله وسلم حول البيت حائط گفت عمرو بن دینار و عبید الله
بن ابی یزید بود در زمان پیغمبر خدا گرد کعبه دیواری و جائی بود بجانبهای مردم و تنگی داشت طواف بر مردم کانوا يصلون حول البيت
مردم که نماز میگذاردند جا تنگی گرد خانه خدا حتى كان عمر فبنى که بود در زمان خلافت عمر رضی الله عنه فبنى حوله حائطا پس بنا کرد گرد کعبه حائطی را قال
عبيد الله جدره قصير گفت عبید الله بن ابی یزید دیوار آن حائط کوتاه بود جدر بفتح جیم و سکون دال و در بعض روایه
مفرد است و خبر آن قصیر است و جمله صفت حائط است فبناه ابن الزبير پس بنا کرد یعنی تمام کرد ابن زبیر
و بلند ساخت **باب** ايام الجاهلية در بیان بعضی از امور که در ایام جاهلیت بوده است که مانند گویند
ایام جاهلیت مدت فترت را گویند که میان عیسی علیه السلام و میان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بوده قسطلانی
گفت این ایام را ایام جهالت گویند بکثرت جهلی که درین ایام بوده است سیوطی گفته مراد از ایام جاهلیت اینجا ایامی
است که میان مولد آنحضرت و مبعث بوده است گویا تخصیص این ایام از آنجهت که آنچه مذکور است در اینجا اکثر
از احوال همین ایام است **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى بن سعيد قال حدثني هشام قال حدثني ابي

الجزء الخامس من شرح شيخ الاسلام | كتاب البيوع

قال حدثنا الاعمش قال ذكرنا عند ابراهيم
الرهن في السلم گفت اعمش ذکر کردیم نزد ابراهیم
نخعی رهن را در ثمن سلم التحقیق اسم است از تسلیم
و نزد فقها نام عقد است که در آن مبیع بر ذمه بود
و ثمن نقد و مراد اینجا عکس آنست فقال حدثني
الاسود عن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى
الله عليه وآله وسلم اشترى طعاما من يهودي
الى اجل خرید آنحضرت طعامی را از یهودی بوعده
و رهنه درعا من حديد و گرو نهاد نزد وی زرهی را که از آهن بود حدثنا
مسلم بن ابراهيم قال حدثنا هشام قال حدثنا
قتادة عن انس ح وحدثني محمد بن عبد الله
بن حوشب بفتح حاء و واو و شین معجمه بر وزن کوکب
قال حدثنا اسباط بفتح همزه و سکون سین ابو اليسع
بفتح تحتیه و سین مهمله آخر

[illegible]

عن عايشة قالت كان يوم عاشوراء يوما تصومه قريش في الجاهلية گفت عايشه بود روز عاشوره روزی که روزه میگرفتند
قريش در جاهليت وكان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يصومه وبود پيغمبر خدا روزه ميداشت آن روز را فلما قدم المدينة صامه وامر بصيامه
پس هرگاه قدوم آورد به مدينه روزه داشت وامر کرد به روزه يعنی واجب کرد صيغه جمع صيام گويا باعتبار روزه هاء سالهاست
فلما انزل رمضان كان من شاء صامه ومن شاء لا يصومه پس هرگاه نازل شد روزه ماه رمضان بود کسی که خواستی
داشتی وکسی که خواستی روزه نداشتی يعنی وجوب آن برطرف شد حدثنا مسلم قال حدثنا وهيب قال حدثنا ابن طاوس عن ابيه
عن ابن عباس قال كانوا يرون ان العمرة في اشهر الحج من الفجور في الارض گفت ابن عباس بودند قريش که می ديدند
عمره را در ماهای حج از جمله گناهان در زمين وكانوا يسمون المحرم صفر يعنی می ناميدند ماه محرم را ماه صفر و اين از آن جهت
بوده که تاخير ميکردند ذی الحجه را تا محرم ومحرم را تا صفر وهمچنين ماههای ديگر وهمين است در قول خدا انما النسیء که اشارت بهمين است
ويقولون اذا برأ الدبر وعفا الاثر حلت العمرة لمن اعتمر وميگفتند وقتی که بهتر شود ريشهای پشت شتران که بران سوار
راه حج کرده و غالب آنکه تا سلخ صفر ميشد چنانکه در روايتی ديگر واقع شده وانسلخ الصفر و دور شود نشانهای پای مردم
ازراه حلال است عمره هرکسی را که عمره کند دبر بفتح دال وموحده در آخر راء جراحتی که در پشت شتر ميباشد قال فقدم رسول
صلى الله عليه وآله وسلم واصحابه رابعة گفت ابن عباس پس قدوم ارزانی داشت پيغمبر رسول خدا ویاران
صباح چهارم تا شب چهارم ماه ذی الحجه مهلين بالحج در حالی که لبيک گويان بودند بقصد حج وامرهم النبي صلى الله عليه
وآله وسلم ان يجعلوها عمرة قالوا يا رسول الله اي الحل وفرمود صحابه را پيغمبر خدا که بگردانند حج را عمره و بعد ازانکه
ممنوع است در احرام واين را حلال ميگويند گفتند صحابه يا رسول الله کدام حل بمانند تمامی عمره خواهد بود قال الحل كله فرمود
همه حل از جماع وجز آن وآنچه در حديث در کتاب الحج با مباحث وفوايد گذشته است حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان
قال كان عمرو يقول حدثنا سعيد بن المسيب عن ابيه عن جده قال جاء سيل في الجاهلية فكسا ما بين الجبلين
گفت جد سعيد بن مسيب که نام او حزن است بفتح حاء حطى وزاء مفتوح ودر آخر نون از مهاجران است واز اشراف قريش بود
در جاهليت که جانی گويد اسلام او در روز فتح مکه است برين روايت مهاجر نخواهد بود آمد سيلابی در ايام جاهليت پس پوشيد مسافتی را
که ميان دو کوه مکه است در مکه در ميان آنها است قال سفيان ويقول ان هذا الحديث له شان گفت سفيان گفت
عمرو تحقيق اين حديث را شانی است يعنی قصه دراز داده که نقل کرده که ابی عبد الله حاکم حافظ گفته که مولف رحمه الله درين کتاب
حديث کسی نياورده که از وی يک راوی روايت کرده باشد و پس نقض ميکند باين حديث نقض قول و ميگويند که جد که گفته ام
که از مسيب غير از پسر او سعيد ديگری روايت نکرده است پس باز مراد حاکم آن باشد در اسناد مولف رحمه الله وراوی صحابه همچنين
کسی نيست والله اعلم حدثنا ابو النعمان قال حدثنا ابو عوانة عن بيان ابي بشر عن قيس بن ابي حازم قال
دخل ابو بكر على امراة من احمس يقال لها زينب گفت قيس بن ابی حازم در آمد ابوبکر صديق رضی الله عنه
بر زنی از قبيله احمس که قبيله ايست از بجيله گفته ميشد او را زينب فراها لا تكلم فقال ما لها لا تكلم پس ديد ابوبکر او را که سخن نميکند
پس گفت چه حال است مر او را که سخن نميکند قالوا حجت مصمتة گفتند حج کرده است در حالی که خاموش است مصمتة
بضم ميم وسکون صاد مهمله وکسر ميم اسم فاعل است از باب اصمات بمعنی ساکته يعنی بمعنی لازم است وگويا آن زن مقرر کرده بود که
خاموش ادای حج کند وهنوز تمام نشده بود از احرام يا در جاهليت اين را بهتر ميدانستند چنانکه فهم ميشود از جواب ابوبکر صديق

الجزء الثامن شيخ الاسلام | كتاب البيوع

ابي خبره ولقد سمعته يقول ما امسى ... گويد انس
شنيدم انس را که ميگفت يا انس گويد شنيدم آنحضرت را
که ميفرمود ما امسى عند آل محمد صاع بر ولا صاع
حب شب نکرد نزد اهل بيت محمد پيمانه گندم و نه پيمانه
دانه ديگر و در روايتی برای فرد ... عمل كالتسع نسوة
وقال اکثر تحقيق نزد آنحضرت نه زن بود و اين مشکل ميشود
با آنچه در حديث صحيح ثابت شده که آنحضرت برای زنان خود
قوت يکساله يکجا داده و ادخار نموده و جواب ميگويند
که اين ذخيره در اول حال بود که نفقه ايشان ...
غالب بود و از آن که ... قوت يکساله يکجا
داری ... است که در کلام
می آرند پس اجمال مخصوص ... آنحضرت باشد ...
خود نميکرد و برای زنان ذخيره کردن منافات با اين ندارد
... ترجمة المسكوة و ... وان عنده لتسع
نسوة ابا داود ترجمه ... باب كسب الرجل
وعمله بيده ... فضيلت کسب مرد وکار کردن
وی است بدست خود ... روزی ... اسلام
است ... تجارت ...

ومنع او قال لها تکلمی فان هذا لا یحل هذا من عمل الجاهلیة گفت ابوبکر مرورا سخن کن بتحقیق این سخن نا کردن از کار ورسم
جاہلیت ست فتکلمت فقالت من انت پس سخن کرد و گفت کیستی تو قال امرء من المهاجرین قالت من ای المهاجرین
گفت ابوبکر مردی ام از مهاجران گفت از کدام مهاجران قال من قریش قالت من ای قریش انت گفت از قریش
گفت آن زن از کدام قریش ہستی تو قال انک لسئول انا ابو بکر گفت تو زنی بر سئالی من ابوبکرم سئول بروزن فعول
بہار پرست و روی مذکر و مؤنث قالت ما بقاؤنا علی هذا الامر الصالح گفت چند ست باقی بودن ما برین کار سزاوار
یعنی اسلام الذی جاء الله به بعد الجاهلیة کاری که آورده است خدا آنرا پس از جاهلیت قال بقاؤکم علیه ما استقامت بکم ائمتکم
گفت بقاء شما برین کار ما دامی ست که استقامت دارند بشما امامان شما از انکه باستقامت ایشان ادای حقوق مردم و اقامت
حدود و وضع ہر چیز بجای آن میباشد قالت وما الائمة گفت آن زن کدام اند امامان قال اما کان لقومک رؤس و
اشراف یأمرونهم فیطیعونهم گفت آیا نبود مر قوم ترا سران و بزرگان که امر میکردند قوم را پس اطاعت میکردند مردم
ایشانرا قالت بلی قال فهم اولئک علی الناس گفت آری بود گفت ابوبکر پس ایشان امامان اند بر مردم که قیام
میدارند بر شرائع اسلام و میفرمایند مردم را احکام اسلامی بدانکه شافعیه دلیل ساخته اند باین حدیث بر مذہب خود که نذر در امری
مباح منعقد نمیباشد بلکه باید از جنس عبادت بود و تقریر این استدلال چنین کرده اند که آن زن که نذر کرده بود که سخن نکند ابوبکر چنین
گفت حلال نیست این نذر و این از افعال جاہلیت ست و اسلام ہدم کرده آنرا و نمیگوید ابوبکر آنرا مگر آنکه واقف شده باشد
از حکم الٰہی پوشیده نماند که درین حدیث بنذر تصریحی نرفته و ظاہر آنست که منع ابوبکر رضی الله عنه ازان بود که وی بنا بر
رسم جاہلیت که صمت و سکوت بتر میدانست سکوت ورزیده بود چون ہدم مراسم کفر و جاہلیت از لوازم اسلام بود تنبیه کرده
او را بر نفی مذہب امام ابی حنیفه رضی الله عنه آنست که نذر در امری که معصیت و حرام نیست مباح ست منعقد میشود و دلائل
ایشان مذکور ست در کتب حدثنا فروة بن ابی المغراء قال حدثنا علی بن مسهر عن هشام عن ابیه عن عائشة
قالت اسلمت امرأة سوداء لبعض العرب گفت عائشه اسلام آورد زنی سیاه فام که مر بعض عرب را بود وکان
لها حفش فی المسجد و بود مر ورا خانه خوردی از نی در مسجد حفش بحاء مهمله مکسور و سکون فا و در آخر شین معجمه ست بمعنی خانه خرد
قالت فکانت تأتینا فتحدث عندنا گفت عائشه پس بود آن زن که می آمد بما و حدیث میکرد نزد ما فاذا فرغت من حدیثها
قالت ویوم الوشاح من تعاجیب ربنا پس وقتی که فارغ میشد از سخن خود گفتی و روز وشاح از امور عجیبه پروردگار ماست
الا انه من بلدة الکفر انجانی آگاه باش که بتحقیق آن روز از بلده کفر رہائی داده مرا فلما اکثرت قالت عائشة وما یوم
الوشاح پس ہرگاه بسیار کرد ذکر یوم وشاح گفت مر ورا عائشه چیست روز وشاح قالت خرجت جویریة لبعض اهلی
گفت بیرون آمد دخترکی مر بعض مردم را و علیها وشاح من ادم فسقط منها او بران دختر گلوبندی بود از چرم پس افتاد
از وی بر زمین و وشاح بکسر و بضم واو ست که از چرم میسازند و بافند و می دوزند جواہر در زنان در گلو و بر دوش زنهی گاه می آویزند
و آنرا حمایل میگویند فانحطت علیه الحدیا وهی تحسبه لحما فاخذته پس افتاد بر وی غلیواره و حال آنکه میدانست آنرا گوشتی
پس گرفت آنرا و برد فاتهمونی به فعذبونی پس تہمت کردند مرا بگرفتن آن پس عذاب کردند مرا حتی بلغ من امری
انهم طلبوا فی قبلی تا آنکه رسید از کار و عذاب من که بتحقیق مردم طلبیدند فرج مرا که نگاه کنند در آن فبیناهم حولی وانا فی
کربی پس در میان آنکه این جماعه گرد منند و من در رنج و کربت خودم اذ اقبلت الحدیا حتی وازت برؤسنا فالقته

دفتیکه خلیفه گردانیده شد ابوبکر گفت بالضرور بتحقیق دانسته اند
قوم من که پیشه من بود که عاجز نمی آید از بار عیالان من لکن حالا
میکرد کسب من بتجارت عیال من و بود حرفت وی بعضی
منه تجارت شکر پس و مشغول شدم بامر المسلمین و مشغول
گردانیده شدم من از پیشه خود بکار و حکم مسلمانان فسیأکل
آل ابی بکر من هذا المال پس خواہند خورد
اہل و عیال ابوبکر ازین مال یعنی از مال بیت المال و یحترف
للمسلمین فیه و پیشه و کار کند برای مسلمانان در وی
مال تحصیل و حفظ آن و صرف در مصارف خود و ایج
مسلمین حدثنا محمد ہمچنین ست در اکثر روایات
و جزم کرد و حاکم که مراد ذہلی است و در بعضی نسخ مسمی
محمد بن سلام ست قال حدثنا عبد الله بن یزید
مقری شیخ مؤلف ست نسبا که روایه میکند از وی بواسطه
قال حدثنا سعید بن ابی ایوب مصری قال حدثنا
ابو الاسود یتیم عروه عن عروة قال قالت عائشة
رضی الله عنها کان اصحاب رسول الله صلی
علیه واله وسلم عمال انفسهم بودند صحابه آنحضرت
عاملان نفوس خود یعنی کسب میکردند فکان یکون لهم
ارواح پس بود که میشد مر ایشانرا از اثر کار عرق بسبب مشقت
در عمل ارواح جمع ریح چون ارواح ثقیل فقیل لهم لو اغتسلتم
پس گفته شد مر ایشانرا اگر غسل کنید بہتر باشد روا همام
ابن یحیی عن هشام عن ابیه عن عائشة حدثنا
ابراهیم بن موسی قال حدثنا عیسی بن یونس عن ثور
ابن یزید کلاعی حمصی آنکه وی از رہبر ثبت وی ہمچنین
ولیکن قدری بود پس آورده شد از حمص بسوی مدینه
خارج وی را در مدینه پس منع میکرد مردم از مجالست
وی و وی می نشست با قومی که از امیر المؤمنین علی رضی
عنه بود و لیکن سب میکرد و دوست میگفت بگیر بجو
از وی حذر کنید از رای وی که بقصد تجاوز و تبع باشد
عن خالد بن معدان بفتح میم و سکون عین ابدال بر دو
معدی کرب کلاعی من المقدام بکسر میم و سکون قاف ابن معد
یکرب بکسر را کندی رضی الله عنه مسند شده و وفات
بحمص عن النبی صلی الله علیه واله وسلم قال ما اکل احد
طعاما قط خیرا من ان یاکل من عمل یده نخورد و نخورده
ہیچ کس طعامی بہتر از آنکه بخورد از عمل دست خود
وان نبی الله داود علیه السلام کان یاکل من عمل
یده و بتحقیق پیغمبر خدا داود است بود که میخورد از
کسب دست خود که می بافت زره و قوت میکرد حاصل

ناگاه دشمن آمد بجسو ناگه مقابل آمد مسرا من ما پس انداخت آن دشمن را فاخذني وه پس گرفته آنرا فقلت ليم هذا الذي
اتهمتموني به وانا منه بريء پس گفتم مر ايشانرا اینست آنکه تهمت کردید مرا و حال آنکه من بیزار بودم از آن واین حال باعث
برگذاشتن دار کفر را و اختیار اسلام من بوده است این حدیث در کتاب الصلوة در باب خواب کردن زن در مسجد گذشته است حديث
تصغیر حمرت و حداة بروزن عنبه نیز آمده و اصل در تصغیر حدیة است بسکون تحتیه و فتح همزه ادغام کرده اند همزه را در یاء بعد
و بعضی نسخ حدیا بتشدید یاء و الف است و الف با شباع فتحه آمده و بعضی گویند تصغیر و فتح کرده اند بری این حدیث حدثنا

قتيبة قال حدثنا اسمعيل بن جعفر عن عبد الله بن دينار عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال الا من كان
حالفا فلا يحلف الا بالله فرمود کسی که باشد سوگند خورنده پس سوگند نخورد مگر بنام خدا الا آنکه سوگند متضمن تعظیم است و تعظیم نمی شاید
مگر خدا وند تعالی را فكانت قريش تحلف بآبائها و بودند قریش که سوگند میخوردند بنام پدران خود فقال لا تحلفوا بآبائكم
پس فرمود سوگند مخورید بنام پدران خود حدثنا يحيى بن سليمان قال حدثني ابن وهب قال اخبرني عمرو ان
عبد الرحمن بن القاسم حدثه ان القاسم كان يمشي بين يدي الجنازة ولا يقوم لها ويخبر عن
که تحقیق عبد الرحمن بن قاسم حدیث کرده او را که قاسم بن محمد بن ابی بکر بود که میرفت پیش جنازه و ایستاده نمیشد مر جنازه را و خبر میداد
بروایت آنکه خبر میداد از عائشه رضی الله عنها قالت كان اهل الجاهلية يقومون لها يقولون اذا رأوها كنت في اهلك ما انت مرتين
عائشه بود رسم اهل جاهلیت که می ایستادند جنازه را و قیام پیش جنازه در اوائل اسلام بوده بعد از آن منسوخ شده و ...
کرده که رسم اهل جاهلیت است و تفصیل آن گذشته است در کتاب الجنائز يقولون اذا رأوها كنت في اهلك ما انت مرتين میگفتند
یعنی که میدید جنازه را بودی تو در اهل خود چیزی که بودی یعنی مشهور و شریف بودی چنانکه گویند یا جاریة ما انت چه چیزی تو یعنی چیزی عظیم
هستی در این عینیه تعجب است و دو بار میگفتند و در حدیث بلفظ مرتین واقع شده بحسب اتفاق است یا بخصوص معین ... والله اعلم
کرمانی تقریر معنی این ترکیب این چنین کرده که ما موصوله است و بعضی از صله او محذوف است ای الذی انت فیه کنت فی الحیاة مشغول
خیر الفرح یا فی شر الفرح یعنی هر حالتی که هستی تو اکنون بودی تو در حال حیات مانند آن اگر نیک بودی نیکی و اگر بد بودی هستی ... تمام حصد
الیشان ست که میگفتند رجوع آدمی بعد از موت جانوری میشود نیک یا بد یا آنکه کلمه استفهامیه است یعنی آنکه بودی تو در قوم شریف و ...
پس چه چیز هستی تو الان یا ما نفیه است یعنی که بودی یکبار در قوم و نیستی تو در میان ایشان بار دیگر یعنی بر وفق معتقد ایشان ست ای
الاحیاة الا دنیانا یعنی نیست حیات مگر حیات دنیای ما حدثنا عمرو بن عباس قال حدثنا عبد الرحمن قال حدثنا سفيان

عن ابي اسحاق عن عمرو بن ميمون قال قال عمر ان المشركين كانوا لا يفيضون من جمع حتى تشرق الشمس على ثبير
گفت عمرو بن میمون گفت عمر بن خطاب رضی الله عنه تحقیق مشرکان بودند که از جمع نمیگشتند از مزدلفه تا آنکه طلوع میکرد آفتاب بر کوه ثبیر در منی
ثبیر بفتح مثلثه و کسر موحده است بروزن عظیم فخالفهم النبي صلى الله عليه وآله وسلم فافاض قبل ان تطلع الشمس پس مخالفت
کرد ایشانرا پیغمبر ... پیش از آنکه طلوع کند آفتاب و همین است مذهب جمهور علما حدثنا اسحق بن ابراهيم
قال قلت لابي اسامة حدثكم يحيى بن المهلب قال حدثنا حصين عن عكرمة گفت اسحق بن ابراهیم گفتم مر ابو اسامه را
حدیث کرده است شما را یحیی بن مهلب گفت حدیث کرده است ما را حصین از عکرمه در تفسیر قول تعالی وكاسا دهاقا قال
ملأى متتابعة گفت در تفسیر این قول که معنی پر و پی در پی است قال وقال ابن عباس سمعت ابي يقول در حالت کفر ... گفت
است ابن عباس شنیدم پدر خود را که عباس است يقول في الجاهلية اسقنا كاسا دهاقا میگفت پیش از آنکه مسلمان شود

الجزء الخامس شيخ الاسلام عن البيوع
كتاب البيوع

بنزد شان مرا کاسه پرآب و نیز عکرمه از ابن عباس روایت کرده که گفت ابن عباس میگفت پدر من مر غلام خود را ادهق لنا
ای املأ ادتتابع یعنی پر کن و پیاپی ده حدثنا ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن عبد الملك بن عمير عن ابی سلمة عن
ابی هريرة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم اصدق كلمة قالها الشاعر كلمة لبيد گفت ابو هریره فرمود پیغمبر خدا راست
ترین سخنی که گفته است آنرا شاعر کلمه لبید است الا كل شئ ما خلا الله باطل سخن لبید ست آگاه باش هر چیز بجز ورای
ذات خدا و صفات جلیله او ست باطل ست یا فنا پذیر ست مصرع دیگر اینست وکل نعيم لا محالة زائل و هر نعمتی که هست
البته دور شدنی ست و لبید این شعر را پیش از اسلام خود در ایام جاهلیت گفته و ظاهر آنست که آنحضرت این شعر او را
پیش از اسلام او خوانده اند این لبید در وفد قوم خود آمده مسلمان شده است و نیک مسلمان شده و مذکورست که لبید
از اسلام شعری نگفت نقل ست که عمر بن خطاب رضی الله عنه از وی شعری طلبید گفت بعد از آن که قرآن بدل من آمد
شعر از دل من گشته شعر و ذات دراز عمر ست در کیسه جلیل المقبول در کیسه پنجاه و هشت وفات یافته و بعهد خلافت امیر المؤمنین عثمان بن عفان
رضی الله عنه عایشه رضی الله عنها این بیت هم از لبید خوانده ست ذهب الذين يعاش في اكنافهم ۞ وبقيت في قوم كجلد الاجرب
گفت یرحم الله لبیدا کیف لو ادرك زماننا هذا وكاد امية بن ابي الصلت ان يسلم و نزدیک بود امیه بن ابی صلت که اسلام
آرد یعنی در شعر گوینده دی در ایام جاهلیت تعبد میکرد و معتقد بعث بود و در اشعار او ذکر توحید بسیار ست زمان اسلام دریافته
بود و لیکن باسلام نرسید بعضی گویند نصرانی شده بود و در حدیث مسلم از طریق عمرو بن الشرید از پدر او گفت روزی در ردیف آنحضرت بودم فرمود با تو
از شعر امیه چیزی هست گفتم آری صد بیت خواندم و فرمود نزدیک بود که مسلمان شود حدثنا اسمعيل قال حدثني اخي
عن سليمان عن يحيى بن سعيد عن عبد الرحمن بن القاسم عن القاسم بن محمد عن عائشة رضي الله عنها قالت
كان لابي بكر غلام يخرج له الخراج گفت عایشه بود مر ابو بکر را غلامی که خراج میداد او را وكان ابو بكر ياكل من خراجه
و بود ابو بکر که میخورد از خراج او فجاء يوما بشيء فاكل منه ابو بكر پس آورد روزی چیزی را پس خورد ابو بکر از آن فقال له
الغلام اتدري ما هذا پس گفت مر او را غلام او آیا میدانی چه بود این طعام قال ابو بكر وما هو گفت ابو بکر چیست آن قال
كنت تكهنت لانسان في الجاهلية گفت بودم که کهانت کردم مر انسانی را در ایام جاهلیت وما احسن الكهانة
الا اني خدعته و نیک نمیدانستم کهانت را مگر آنکه تحقیق من خداع کرده بودم او را فلقيني فاعطاني بذلك پس ملاقات
کرد مرا پس داد مرا بسبب آن فهذا الذي اكلت منه پس این آنست که خوردی تو از آن فادخل ابو بكر يده فقاء
كل شيء في بطنه پس در آورد ابو بکر دست خود را در حلق پس قی کرد هر چه در شکم او بود از جهت آنکه از مزد امری حرام بود حدثنا
مسدد قال حدثنا يحيى عن عبيد الله قال اخبرني نافع عن ابن عمر قال كان اهل الجاهلية يتبايعون لحوم الجزور
الى حبل الحبلة قال گفت ابن عمر رضی الله عنهما بودند اهل جاهلیت که میفروختند گوشت شتر را تا نتیجه حبل الحبلة و موعد هر دو مفتوح
در هر دو لفظ یعنی نتاج نتاج است چنانکه گفت وحبل الحبلة ان تنتج الناقة ما في بطنها ثم تحمل التي نتجت و معنی حبل الحبلة
اینست که زاییده شود آنچه در شکم ناقه است پس حامله شود بچه که زاییده شده حاصل اینکه میفروختند آنرا که در شکم بچه بچه می بود فنهاهم
النبي صلى الله عليه وسلم عن ذلك پس منع کرد ایشانرا از بیع پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از جهت غرر در جهالت مدت و این بیع
در باب بیع الغرر گذشته است حدثنا ابو النعمان قال حدثنا مهدي قال حدثنا غيلان بن جرير قال كنا ناتي
انس بن مالك گفت غیلان بودیم که می آمدیم نزد انس بن مالک فيحدثنا عن الانصار گفت پس حدیث میکرد مارا

انا اخوال الانصار فكان يقول لي فعل قومك كذا وكذا يوم كذا وكذا پس بوالانس که سیف مراد او قوم تو را انصار میشی‌ن رجیین بود رجیین رجیین عیلان انا انصار شده وانکہ انصار را قوم او گفته اند بجهت آنست که بازو را انا جداد انصار نسب او بریده رفتن تو یک کرده کنا یوم کذا وکذا یعنی سرگذشتهای قوم تو را که در ایام جاهلیت داشتند حکایت میکرد

باب

القسامة في الجاهلية قسامت بفتح قاف وتخفیف سین مهمله خوردن است از قسم بمعنی سوگند و آن در عرف شرع قسمی است که نزد تهمت قتل برای اثبات یا نفی آن میدهند یا خوردن است از قسمت سوگندها بر رجال آن چنانکه معلوم شود و این باب با ترجمه نزد و اکثر یا نسخ ثابت شده است و ساقط است نزد نسفی شیخ ابن حجر گفته او درین سقوط است از انکه همه احادیث مذکوره اثناب بر ایام جاهلیت است و در بعضی حدیث قسامه نیست حدثنا ابو معمر حدثنا عبد الوارث حدثنا قطن ابو الهیثم حدثنا ابو یزید المدنی عن عکرمة عن

ابن عباس قال ان اول قسامة كانت في الجاهلية لفينا بنو هاشم گفت ابن عباس نخستین قسامتی که بود در جاهلیت هر آینه در میان ما بود که بنی هاشم

كان رجل من بني هاشم استأجره رجل من قريش بود مردی از بنی هاشم که اجیر گرفته بود او را مردی از قریش من فخذ

اخرى از قبیله دیگر قبیله ما است بعد از وی بطن میں از وی فخذ است فانطلق معه في ابله پس رفت آن اجیر با مستأجر

در شتران او فمر رجل به من بني هاشم قد انقطعت عروة جوالقه پس گذشت مردی از بنی هاشم بآن اجیر در حالی که شکسته شده بند

جوال او جوالق بضم جیم وفتح لام وکسر آن وبکسر جیم وکسر لام بمعنی وعائی که از پلاس و جز آن کنند جمع جوالیق و جواليق و جوالقات

كذا في القاموس فقال اغثني بعقال اشد به عروة جوالقي لا تنفر الابل پس گفت این مرد فریاد رس مرا بپای بند شتری

که استوار کنم بآن بند جوال خود را حال آنکه نگریزد ولی عقال شتر فاعطاه عقالا فشد به عروة جوالقه پس داد اجیر عقالی که بسته

بآن سر جوال خود را فلما نزلوا عقلت الابل الا بعيرا واحدا پس هرگاه فرود آمدند بسته شد همه شتران مگر یک شتر

فقال الذي استأجره ما شأن هذا البعير لم يعقل من بين الابل پس گفت آنکسی که اجیر گرفته بود چه حال است این شتر را

که بسته نشده است میان شتران قال ليس له عقال گفت نیست مر او را پای بندی قال فاين عقاله گفت پس کجا

پای بند او زیاده کرده است فاکثر از حجمی دیگر ابی معمر شیخ مولف رح پس گفت گذشت مردی از بنی هاشم بمن که شکسته شده بود

عروه جوال او استعانت کرد بمن دادم من او را قال فحذفه بعصا كان فيها اجله گفت راوی پس زد اجیر را بچوبی که بود در وی

آخر مدت حیات او یعنی آخر جان زدن مرد یعنی بتبعیت شیخ ابن حجر گفته که قول او فمات بمعنی اشرف على الموت است و این کلام ابهام

تاخیر است درین که قول فمات جزء حدیث باشد در بیع نسخ یافته شده است کما قال العسقلاني فمر به رجل من اهل اليمن

فقال اتشهد الموسم پس گذشت بآن مرد که اما زده بود مردی از اهل یمن پس وصیت کرد او را گفت آیا حاضر میشوی تو موسم

حج را قال ما اشهد وربما شهدته گفت حاضر نشده ام و بسا است که حاضر شوم من موسم حاج را قال هل انت مبلغ عني

رسالة مرة من الدهر گفت آیا هستی تو رساننده از من رسالتی را وقتی از اوقات زمان قال نعم گفت آری میرساند

قال فكنت اذا انت شهدت الموسم گفت پس هستی تو وقتی که حاضر شوی موسم را فناد يا آل قريش فاذا اجابوك

پس آواز کن یا آل قریش پس وقتی که جواب دهند ترا فناد يا آل بني هاشم فان اجابوك فسل عن ابي طالب پس بپرس از ابی طالب

اگر جواب دهند ترا پس بپرس از ابو طالب فاخبره ان فلانا قتلني في عقال ومات المستأجر پس خبر بده او را که تحقیق

فلانی کشته مرا بسبب پای بند شتری و مرد آن اجیر گرفته شده فلما قدم الذي استأجره اتاه ابو طالب پس گاه

قدوم آن کس که اجیر گرفته بود او را آمد ابو طالب نزد او فقال ما فعل صاحبنا پس گفت چه کرد یار ما قال مرض فاحسنت

الجزء الثامن من شیخ الاسلام | کتاب البیوع

بایع و مشتری را بخیر عیب او بدهم بود در بیع و خصومت خبر فروشی کنند به مقصود بیان استحباب این بیان است

[illegible]

العليم عليه گفت بیار شد پس شکر کردم قیام بهار داری او فولیت دخنه و مرد و ستولی دفن او شدم قال فقد كان اهل ذلك منك گفت تحقیق بود اهل آن از تو مکث حيننا پس درنگ کرد هنگامی ثم ان الرجل الذي اوصى اليه پس مردی که وصیت کرده بود وی ان يبلغ عنه وافى الموسم آینکه برساند از جانب او آمد موسم حج را فقال يا آل قريش فقالوا هذه قريش پس گفت ای آل قریش گفتند اینها اند قریش قال يا آل بني هاشم قالوا هذه بنو هاشم گفت ای آل بنی هاشم گفتند اینها اند بنو هاشم قال اين ابو طالب قالوا هذا ابو طالب گفت کجاست ابو طالب گفتند این است ابو طالب قال امرني فلان ان ابلغك رسالة ان فلانا قتله في عقال گفت فرموده است مرا فلان اینکه برسانم ترا پیغامی اینکه فلان کشته است او را بسبب پای بند شتری فاتاه ابو طالب پس آمد نزد آن مزدور کشنده ابو طالب فقال اختر منا احدى ثلث پس گفت اختیار کن از ما یکی از سه چیز ان شئت ان تودي مائة من الابل فانك قتلت صاحبنا اگر خواهی اینکه بدهی صد شتر تحقیق تو کشته یار ما را و دیت کشته در آن وقت صد شتر بوده است وان شئت حلف خمسون من قومك انك لم تقتله اگر خواهی تو سوگند خورد پنجاه کس از اعیان قوم تو که تحقیق کشته تو او را وان ابيت قتلناك به پس اگر باز آری از این دو چیز بکشیم ترا بقصاص او فاتى قومه فقالوا نحلف پس آمد نزد قوم خود پس گفتند سوگند میخوریم فاتته امراة من بني هاشم پس آمد نزد ابو طالب زنی از بنی هاشم كانت تحت رجل منهم قد ولدت له بود این زن زیر مردی از قریش تحقیق زاده بود آن مرد را فرزندی فقالت يا ابا طالب احب ان تجيز ابني هذا برجل من الخمسين پس گفت ای ابو طالب دوست میدارم اینکه بخشی پسر مرا که زنیست بدل از پنجاه کس یعنی از این پنجاه یکی را سوگند ندهی تو تجیز بجیم و زای است بمعنی تسقط ولا تصبر يمينه حيث تصبر الايمان والزام مکن او را بسوگند آنجا که الزام کرده شوند برای سوگند یعنی میان رکن و مقام ابراهیم خطابی گفت معنی صبر در یمین الزام و اکراه است پس اگر گنجایش عدم صبر ففعل فاتاه رجل منهم فقال يا ابا طالب اردت خمسين رجلا ان يحلفوا پس آمد نزد ابو طالب مردی از پنجاه کس پس گفت ای ابا طالب خواسته تو پنجاه مرد را اینکه سوگند خورند مكان مائة من الابل بجای صد شتر يصيب كل رجل بعيران میرسد هر مرد را دو شتر هذان بعيران فاقبلهما عني این دو شتر پس قبول کن اینها را از جانب من ولا تصبر يميني حيث تصبر الايمان والزام مکن سوگند مرا آنجا که الزام کرده شود یمینها فقبلهما پس قبول کرد ابو طالب دو شتر را وجاء ثمانية واربعين فحلفوا و آمدند چهل و هشت کس پس سوگند خوردند قال ابن عباس فوالذي نفسي بيده گفت ابن عباس پس سوگند بکسی که ذات من در دست قدرت اوست ما حال الحول ومن الثمانية والاربعين عين تطرف نگذشت سال و حال آنکه از چهل و هشت کس چشمی زند یا نظری کند یعنی همه هلاک شدند در فتح الباری از فاکهی بروایت ابن نجیح از پدر او آورده که اینجماعه سوگند خورده از بیت اسم برآمدند در سایه سنگی نشستند سنگ بر ایشان افتاد چنانکه همه در زیر آن هلاک شدند حکمت الٰهی در خصوصیت آن بوده باشد که چون در این ایام جاهلیت پیغمبری و شریعتی نبود که منع کند ضعیف از قوی و مظلوم از ظالم کند این همه حالفان دروغ را یکبارگی هلاک کرد تا مردم متنبه شوند و بستم بر یکدیگر برنیایند و سوگند خوردن ابن عباس اگرچه در وقت حاضر نبود بلکه متولد نشده از وثوق اخبار مخبران صادق خواهد بود و تواند که از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم شنیده باشد حدثنا عبيد بن اسمعيل قال حدثنا ابو اسامة عن هشام عن ابيه عن عايشة رضي الله عنها قالت كان يوم بعاث يوما قدمه الله لرسوله صلى الله عليه وسلم گفت عایشه بود روز بعاث روزی که تقدیم کرد آنرا خدا برای مصلحت پیغمبر ...

شد یک بدینه مطهره که پیش از قدوم آنحضرت به پنج سال بود جنگ عظیم درمیان اوس و خزرج روی داده بود و قدوم رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم وقد افترق ملاؤهم پس تقدیم آورد رسول خدا صلعم بمدینه بحالی که پریشان شده جماعات ایشان و قتلت
سرواتهم وجرحوا ای کشته شده اشراف ایشان و مجروح کرده شده سرواة بفتحتین جمع سری اشراف است قدمه الله لرسوله
صلی الله علیه وآله وسلم فی دخولهم فی الاسلام پیش کرد این کار را خدا برای رسول خود از برای در آمدن ایشان در اسلام
رئیسان ایشان کشته می بودند و تفرقه و جمعیت ایشان افتاد و سرکشی نهاده می ورزیدند چنانکه آن زمینه بعد هجرت
قال ابن وهب قال اخبرنا عمرو عن بکیر بن الاشج ان کریبا مولی ابن عباس حدثه ان ابن عباس قال
مرویست از بکیر بن الاشج که تحقیق کریب مولی ابن عباس گفت او را که ابن عباس گفته است لیس السعی ببطن الوادی بین
الصفا والمروة سنة نیست دویدن میان وادی که درمیان کوه صفا و مروه است از سنت وطریقه اسلام انما کان اهل الجاهلیة
یسعونها جز این نیست که اهل جاهلیت سعی میکردند و میگفتند لا نجیز البطحاء الا شدا یعنی نگذریم این مسیل را مگر
تند و تیز اما اگر اصل سعی میان صفا و مروه سنت اسلامی ست و واجب گردانیده آنرا آنحضرت و رکنی ست از ارکان حج و عمره
و ابن عباس مطلق سعی را نفی نکرده بلکه بسیار به تیزی رفتن را چنانکه مذهب اوست و جمهور علما نیز در گرفتن
نیز بجمعیت حدثنا عبدالله بن محمد الجعفی قال حدثنا سفیان قال اخبرنا مطرف قال سمعت ابا السفر سعید بن یحمد
یقول سمعت ابن عباس یقول یا ایها الناس اسمعوا منی ما اقول لکم گفت ابن عباس
ای مردم خوب بشنوید از من و ضبط کنید چیزی را که میگویم برشما واسمعونی ما تقولون لا رانبینا اید مرا چیزی که میگوید
کرده است از بر کرده اید و فهمیده اید مرا از مراد شان قول ولا تذهبوا فتقولوا قال ابن عباس رند بر پیش مردم پس
نگوئید که گفته است ابن عباس چنان من طاف بالبیت فلیطف من وراء الحجر کسی که طواف کند
کعبه را پس گو طواف کند از وراء حجر حجر بکسر مهملہ و سکون جیم اسم مکانی است در زیر میزاب است
اکثر روایات حجر هفت دست از زمین بیت است در روی در آمده ولا تقولوا الحطیم نام گفتن آن را ازین الحطیم فان الرجل
فی الجاهلیة کان یحلف فیلقی سوطه او نعله او قوسه پس تحقیق مرد در ایام جاهلیت سوگند میخورد پس میانداخت
خود را یا پای افزار خود را یا کمان را برای تحقیق سوگند خود و بعضی گویند جامهای کهنه طواف میکردند
میشکستی گویند کسی که آنجا سوگند دروغ میخورد هلاک میشد و زود عقوبت میرسید حطم بمعنی شکستن و منضم طاء است
در جاهلیت بوده انا که میخوردند باستادهای ایشان را حطیم فعیل است بمعنی فاعل حدثنا نعیم بن حماد قال حدثنا هشیم عن حصین
عن عمرو بن میمون قال رایت فی الجاهلیة قردة گفت عمرو بن میمون دیدم در ایام جاهلیت بوزنه را اجتمع علیها قردة
که جمع شده اند برو بوزنها قد زنت در حالی که زنا کرده است بوزنه فرجموها رجم کردند آنرا پس سنگسار
کردم من با آنها قرده بکسر قاف و سکون را ماده بوزنه و قرود بکسر قاف و فتح را او جمع قرد است قسطلانی گفته این حدیث ثابت است
نقد اصول بخاری کرده و امام آنرا در فتح الباری گفته که بس است حجت صحت وردن این حدیث آوردن ابی ذر از شیوخ خود
وغیر او که اینه متقنین اند اگرچه در روایت نسفی ساقط است و در روایت فربری و چند حدیث زاید است بر نسفی و همین حدیث بخاری
در تاریخ نیز آورده و در وی لفظ زنا مذکور نیست و اسمعیلی از طریق دیگر از عبدالملک بن مسلم از عیسی بن حطان از عمرو بن میمون آورده
که گفت من در یمن در گله بودم بر جای بلند نشسته بودم که دو بوزنه ماده و نر آمدند و این ماده دست خود از زیر بوزنه ماده برد

الجزء الثامن صحیح الاسلام کتاب البیوع

مجاهد معمر رجلها پس آمد ایشان مرد دیگر
فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ان هذا
قد تبعنا پس فرمود آنحضرت این مرد را حق
شد که اذن دهی اوراو ان شئت ان تاذن له
ماذن له پس اگر خواهی اذن دهی آن را اگر
اذن ده و در روایت ابی ذر و ابن عساکر
فاذن له ساقط است وان شئت ان
یرجع رجع و اگر خواهی که برگردد برگردد
فقال لا بل قد اذنت له پس گفت نی
که برگردد بلکه اذن دادم او را
باب
مایمحق الکذب والکتمان فی البیع
چیزی که کاهد از برکت دروغ گفتن
و پوشیدن عیب کالا برای خریدار
حدثنا بدل بن المحبر قال حدثنا ابو الخلیل
قال سمعت ابا الخلیل یحدث عن عبدالله
بن الحارث عن حکیم بن حزام عن النبی
صلی الله علیه وآله وسلم قال البیعان بالخیار
ما لم یتفرقا او قال حتی یتفرقا فان صدقا
وبینا بورک لهما فی بیعهما وان کتما
وکذبا محقت برکة بیعهما
باب
قول الله تعالی یا ایها الذین
آمنوا لا تاکلوا الربوا اضعافا مضاعفة
ای مسلمانان مخورید ربا را چندین چندان که
در جاهلیت میکردید و در کتاب الکشف
ردکه این آیه آخر آیتی است که
نبینه خدا را و بترسید از سنگسار شوید

[illegible]

وبخواب رفته جا آید بوزنه خورد تا این ماده است خود را آهسته از زیر سر نرگشیده و این بوزنه که آمده بود جمع شد لیستر باز آمده دست خود را از زیر رخسار بوزنه اول و ماده در آن بوزنه بیدار شد و مضطرب شده بوی کرد ماده را پس آواز بلند خواند بوزنها را گرد آمدند واشارتکرد به دست خود بسوی ماده این بوزنها گوئی کنده آن سرو بوزنه را در آورده و سنگسار کردند این کثیر در اسد الغابه مانند ابن عبد البر این قصه را تمام نقل کرده وگفته اند که مدار این روایت بر عبد الملک بن مسلم و عیسی بن حطان است و اینها ثقه نیستند که قول آنها حجت باشد و نیز مقرر است که نسبت زنا و اقامت حد بر غیر مکلف غیر مورد تکلیفات بر غیر جن و انس نیست و این قول ابن عبد البر رد روایت چیزی نیست اولا آنکه اگر عبد الملک بن مسلم و عیسی بن حطان از ضعفا باشند این حدیث اسناد بخاری که در صحت آن سخنی نیست تقویت آن میکند ثانیا آنکه اطلاق زنا در رجم که نسبت آن در آدمی است بطریق تشابه بر آنها کرده اند و ازینجا لازم نمی آید که غیر جن و انس مکلف باشند **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن عبید الله سمع ابن عباس

قال خلال من خلال الجاهلية الطعن فی الانساب والنياحة گفت ابن عباس خصلتهاست از خصلتهای جاهلیت طعن کردن در انساب مردم و نوحه کردن در مصیبت ونسی الثالثة قال سفیان ویقولون انها الاستسقاء بالانواء و فراموش کرده است عبید الله سوم خصلت را گفت سفیان میگویند که استسقاست بوقت نظرات باران که منجمان دارند میگفتند مطرنا بنوء کذا وسقینا بنوء کذا انواء جمع نوء است بفتح نون **باب** نسب النبی صلی الله علیه و

اله وسلم وذکر هجرته وعمره نسب انیست محمد بن عبد الله ستوده شده بستایش خدا و ملئکه و زبان همه انبیا از آدم تا عیسی علیهم السلام از کمال صفات حمیده و اخلاق جمیله و فضائل جلیله که حق سبحانه بر وجه اتم در ذات والای او سرشته بود در محکم الاسرار تنزیل مثل السمآء و دیا اول فشار باین اسم سامی نامیده شد و پیش از وی این نام شریف با احدی اطلاق نیافته بود و مفاخر و معالی این سید رسل و فخر الکل زیاده بر آنست که در ینمقام متصدی رمزی ازان توان شد اهل سیر اگرچه مجلدات در آن پرداخته اند و صدیکی وار بسیار از آن کی نتوانستند آورد و والد ماجد آنحضرت عبد الله است و وی از اشراف و اعاظم قریش بود و مکرم و معظم در اقران خود و از صغر مظهر کمالات و بجمله صفات اتصاف داشت و چون بحد بلوغ رسید و بحسن صورت و صفای سیرت از ابنای قریش امتیاز داشت و بحسب و نسب و حسن کردار و مکارم اخلاق از همگنان ممتاز بود و چون بتقدیر الهی آفتاب نور محمدی را شعشعه کوکب جمال معنوی در وی ابداع یافته لامع و ساطع بود مردان اهل بصیرت و مفتتنان روزگار بر حسنت و دامادی او آرزو داشتند و زنان صاحب جمال بر سر راه او بعید جلوه و زیبائی میکردند انتهاکردن آن نور مقدس محفوظ عصمت و عفاف بوده هیچ حیله کامروائی نشدند و چون وهب بن عبد مناف ازین کرامت آگهی داشته آمنه دختر خود را که کریمه و درجمله عفت بود و بحسن صورت و پاکی طینت در زنان قریش اشتهار داشت در سلک ازدواج عبد الله منسلک گردانید و حق جل شانه این عطیه عالا در حق او کرامت فرمود مرویست که ام قتال خواهر ورقه بن نوفل که بجز بلی یگانه روزگار بود و از کتب سماوی دانسته بود که نور مبین سید المرسلین صلی الله علیه وسلم در صلب پاک عبد الله ودیعت نهاده اند خود را بر عبد الله عرض کرد و آرزومندی از ازدواج او نمود و قرار داد و صد شتر که در فدیه عبد الله بقربان داده اند چنانکه ما تقیسی بوضوح خواهد رسید بعد از انعقاد نکاح بگذرانند عبد الله گفت که بعد از مشورت پدر این امنیت ترا بجا آرم همان روز بحسب اتفاق حسن با آمنه زفاف کرد و آن نور لامع سید البشر بر رحم پاک او انتقال یافته بعد ازین حال پیش ام قتال رفته گردی ما نیز در حباله نکاح آورد چون ام قتال آن نور را از چهره و مطلع جبین آنسرور مشاهده نکرد پرسید که امروز بجز من زنی دیگر قربان کرده گفت آری بحلیله جلیله خود قربان کردم دانست که آن دولت عظمی نصیب او گردید خود را ازین امنیت باز داشت و نیز روایت کرده ام

حدثنا شعبة عن ... | ... عن ابيه | الشعبي عن مسروق | عن عائشة رضي | الله عنها قالت اول | ما بدئ به رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

امن الحلال ام من الحرام آیا از وجه حلال حاصل کرده یا از وجه حرام یعنی تمیز نکند در تحصیل مال میان حلال و حرام و باک ندارد و بعدم تمیز و این حدیث بعین اسناد در باب من لم یبال من حیث کسب المال گذشت با ادنی تفاوت شاید این تکرار برو وجه رسیده در دو تعریب **باب** اکل الربا وشاهده وکاتبه ذکر حال خورنده ربا و حال شاهد این عقد و حال کاتب آن که تمسک ربا نوشته یعنی همه برابر اند در وعید چنانچه در مسلم و دیگر سنن از جابر و غیر وی آمده لعنت کرد آنحضرت آکل ربا و موکل آن و کاتب و هر دو شاهد آنرا و فرمود که اینها برابر اند و گفته اند مراد از شاهد و کاتب کسی است که بموافقت و اعانت کند صاحب ربا را بکتابت و شهادت خود و اما آنکه بنویسد شاهد گردد تا شهادت دهد بر قدر واجب پس آن قصد جمیل است داخل در وعید نباشد و قوله تعالی و مقولی قول وی تعالی الذین یاکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس آن کسانیکه میخورند ربا را برنخیزند روز قیامت مگر آنچنان که بر می خیزد کسیکه مخبط و دیوانه می سازند او را دیو از مساس خود الی قوله هم فیها خالدون ترجمه تمیز آیه اینست اجمال نکته آنست که ایشان گفتند نیست بیع مگر مانند ربا و حال آنکه حلال کرده خدا بیع را و حرام کرده ربا را پس کسیکه آمد او را پندی از پروردگار او و باز ماند از آن پس مر او راست آنچه گذشت و کار او مفوض بخداست و کسی که باز گردد بکار سابق میکند پس آن کسان اصحاب دوزخ اند که در آن جاودان باشند **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال

کرد نی ... نام کہ احسن وجوہ بود دو ... داشت را ... پنهان ... بکتب سماوی را نسته بود کہ ... نوراحمدی ... سید روایت

آنحضرت ... کہ ... بنور ... جواہر ... استند ... واحوال ... این دولت ... آمده مقدم ...

... و ... سراسر ... و ... احسن جمال ... و ... ما ... و ... منظور ...

کہ ... آن ... پسر ... قربت ... گفت آدمی ... علیه السلام ...

گفت ... سیدم ... فرشته ... بودم ... که آن نور ... بود کہ ... و ...

خواهد یافت آن دولت نصیب دیگری شد ... مراد ... نیست ... شکسته ... حسرت و افسوس بازگشت ...

من ... والده ... الفضل ... آنحضرت صلی الله علیه و سلم ... اختلاف روایات ... عبد ... وفات ...

در ... تربیت ... عن عقیل المطلب عبد الله پسر عبد المطلب ... ده ...

... نام ... جون ... سیده ... کہ ... نام کرد ...

... نور ... شیبة الحمد ... عبد المطلب ... و ... آن ...

... شام ... بود ... در مدینه ... شیبة الحمد ... شام ...

هم در مدینه ... خود تربیت یافت چون آثار رشد ... نجابت ... عبد المطلب ... یافت ...

... ردیف خود ساخته ... گه ... پسر کیست ... عبد ... بود ...

مشهور گشت ... گفتند ... آن ... تربیت کرده ... عبد ... گفتند ...

مناصب بزرگی و ریاست بر عبد المطلب مسلم گشت ... دوستان ... عرب و ...

شناخته ... محبت ... بیانات ... لسان ... عقل ...

و ... سال ... حکم ...

عظیم ... آمدی ... که عبد المطلب برکت نور احمدی ... بود ...

... بجا ... آورد ... رفته ... زمزم ...

... آن ... مرقوم ... از ... عالم غیب ... یافت ...

... دیگر ... سید ... وقت ... حضرت ... پسر ...

قربان کند ... ایام ... بسیار ... محبت ...

... جمال ... نور محمدی ... داشت ... عبد المطلب ...

کند ... ایشان ... رضا ...

... نام عبد الله ... آنحضرت ... خواست ...

... قریش ... گفتند ... این ... پسری ...

... که قرعه بنام ... پسر ...

... قرعه ... بنام عبد الله ...

... پسری ... قریش ... عبد المطلب ...

حضرت ... عباس علیه

و آله و سلم ... ثلثة ... من

اشیائی باخبار ... مکار

دیدم ... شب دو مرد ... آمدند ... مرا

پس بردند مرا بسوی زمین پس تا که

... مسجد اقصی ... دو مرد ...

... اسنان ...

علی نهر من دم فیه رجل قائم و علی

وسط النهر ... پس روان شدیم ...

... آن مرد ... است

... رجل ... حجاره

... مردی دیگر ... بر کنار جوی

... سنگ ... فاقبل الرجل

الذی فی النهر ... پیش ... مرد ...

... فاذا اراد الرجل

ان یخرج رمی الرجل بحجر فی فیه

پس چون خواست ... از نهر

... آن مرد دیگر ... سنگها ... پیش

دارد ... لا حیث

کان پس باز گردانید او را بجایی که بود

فجعل کلما جاء لیخرج رمی فی فیه

بحجر پس گشت که ... آن مرد

... آن مرد دیگر ...

... کما کان پس

... من هذا

آنحضرت ... آن دو مرد

... این مرد ... الذی رأیته

فی النهر آکل الربوا پس گفت ... زان

دو ... آن کسی که دیده ... از

... خوردن ربا است ...

باب

... نرا

... کسی است که قبول کرده ...

زیادت ... گرفته

و آن ... ربا است که ...

کرده زیادت و ... تعالی

... قول حق تعالی یا ایها الذین

آمنوا اتقوا الله وذروا ما بقی من

الربوا ان کنتم مؤمنین ... سلمان

... سید ... که ...

[illegible]

تا این صورت کرد واقع نشود بعد از آن سر بار کرد قرعه انداختند بنام شتران برآمد پس برضای خاطر صد شتر آورده قربان کرد و در حدیث نبوی علیه الصلوة والسلام الابدی باین معنی اشارت ست آنجا که فرمود انا ابن الذبیحین که اسمعیل بن ابراهیم و عبد الله است نقل ست که چون ابرهه ملک حبشه برای تخریب بنیان کعبه معظمه با لشکری گران و فیلان کوه پیکر آمد چنانکه این قصه شهرت دارد و کلام مجید از آن خبر میدهد روزی لشکریان او دویست شتر عبد المطلب را راندند و بردند عبد المطلب خواست پیش ابرهه رفته شتران خود را از دست ایشان باز گیرد بوسیله بعضی مقربان او نزد ابرهه رفت و چون عبد المطلب را در دیده عظمتی و جلالی از سیمای حال او مشاهده کرد از شکوه صورت او که بر سایه مردم تفوق داشت بی اختیار تعظیم او کرد و از تخت فرود آمد و بر بساط زمین نشست و عبد المطلب را بتعظیم تمام در پهلوی خود جا داد و از شکوه او چنان در دل ابرهه و آمد که بخود جزم کرد که اگر در استدعای از این اراده تا یا زین اندیشه باطل بگذرد و عبد المطلب را مرحمتی چون پرسید که بچه اراده تشریف آورده اید عبد المطلب حرفی از کعبه نزد و گفت مردم شما دویست شتر مرا آورده اند بگوئید که باز دهند ابرهه بغایت متعجب شده گفت ای عبد المطلب دانا بوده که شکل تو سید و سرور قریش باشی و تمام بزرگی از سیمای تو پیدا است تا آنکه سیادت کرمن بهدم این بنیان که شرف و عزت تمام عرب بآن است آمده ام چه ای سرور قریش تو بآن اقدام از آن سخن نکردی عبد المطلب گفت ای ملک این خانه خداوندی دارد غالب که بقدرت کامله خود از آن نگاه خواهد داشت مرا درین میان فضولی چه کار است من مالک این شتران بودم بهر جهت در طلب آن بیامدم ابرهه بغایت بآشفته شتران را به عبد المطلب دادند و حکم کرد که فیلان را ابرهه تهیه هدم خانه کعبه نمایند عبد المطلب شتران خود آورده بر کعبه ایستاد و گفت ای خداوند منزلی پرستش صاحب هر خانه پاس محافظت خانه خود دارد و این خانه را تو بخود منسوب داشته و می بینی که طاقت مقاومت در این جماعه نداریم چون لشکر ابرهه با فیل نزدیک آمد حق تعالی شانه فوجی از طیور فرستاد که در منقار هر یک سنگریزه بود و بهر یکی از لشکریان که میانداختند از سر او تا شکم اسپ میگذشت و برجا هلاک شده می افتاد و فیل را زمین فرو برد و یک جانداری بسلامت جان از آنجا بیرون نبرد مگر یک سوار که حقیقت نزد ابرهه رفت و از حقیقت هلاک لشکر میگفت که این قسم جانوری که می آید و یک سنگریزه هلاک میکرد و هم در حضور ابرهه آن جانور سنگریزه بر سر او انداخت و هم آنجا هلاک شد ابرهه از دیدن این حال بعبرت انسان گریخت بعد از این واقعه عزت و شرف کعبه در دلها از یک هزار گشته و بزرگی عبد المطلب فراوان گرا فزود و روایت کرده اند که روزی عبد المطلب در حجر خواب دید که زنجیری سفید از صلب او بر آمده و چهار سر داشت یکی گوشه از آن به مشرق پیوسته گاه آن زنجیر درختی شد بنهایت طراوت و تازگی گردیده و ثمرات همه عالم بر آن نمایان شد و هر ساعت بزرگی آن در تزاید هست و تمام عرب و عجم بسوده آن در افتاده اند و قومی از قریش در صدد قطع آن می آمدند چون نزدیک آن میرسند جوانی در نهایت خوبی و حسن منظر ایشان را میراند و دیده او ناصر ایشان حرقه میکند و در دو پیر روشن نورانی در پای این درخت ایستاده اند معلوم کرد که یکی ابراهیم خلیل است و دیگری نوح علیهما السلام میگویند که ای عبد المطلب هیچ میدانی که این درخت چیست این درخت اصل شریف هست که از آبا بر رسیده و از قرنی بقرنی و از صلبی بصلبی منتقل یافته عبد المطلب چون از این خواب بیدار شد از هیبت این واقعه از جا در آمد و به کاهنه رفت که تعبیر آن نماید و چون کیفیت حال او بری باز نمود و کاهنه این واقعه تمام گوش کرد رنگ روی او متغیر شد و گفت ای عبد المطلب آنچه تو گفتی اگر راست ذریتی هست با اکمال از نسل تو مختصی نباید که ساکنان زمین و آسمان بوی ایمان آرند که العالمین و دنیا از برای آن جان بندند من ها شتند عبد مناف را چهار پسر بود و برگزیده ترین همه هاشم ست دیگر عبد شمس که جد بنی امیه هست و نوفل که جد جبیر بن مطعم ست و دیگر مطلب که نسب امام شافعی بوی میرسد و مروی ست که هاشم و عبد شمس توامان زاده بودند و بر پیشانی هر دو پیوسته بود و هر چند خواستند که جدا کنند دست نمیداد آخر بشمشیر جدا کردند عقلای عرب گفت کاش بغیر شمشیر جدا میکردند تا کنون را اولاد ایشان

و فاکر کرده می شود و درین جزا قال ابن عباس ... لعنت علی النبی ... ابن عباس این یعنی و التقوا یوما آخر آیه است که نازل شده بر پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا شعبة عن عون بن ابی جحیفة بضم جیم و فتح حا و فا و یا بر تصغیر در میان و ابو جحیفه وهب بن عبد الله از صغار صحابه است که در وقت رحلت آنحضرت بحد بلوغ نرسیده ولیکن سماع دارد و گردانیده او را علی ابن ابیطالب رضی الله عنه بر بیت المال بکوفه و حاضر شد با وی مشاهد را و در سنه هفتاد و چهار قال رأیت ابی اشتری عبدا حجاما گفت عون دیدم پدر خود را که خرید غلامی حجام را فامر بمحاجمه فکسرت پس امر کرد بشکستن آلات حجامت وی پس شکسته شد محاجم جمع محجمه بکسر میم بمعنی آلت خون بر آوردن فسألته عون گوید پس پرسیدم پدر را از شکستن محاجم فقال نهی النبی صلی الله علیه واله وسلم عن ثمن الکلب و ثمن الدم پس گفت پدر نهی کرد آنحضرت از بهای سگ و بهای خون یعنی مزد حجامت گویا مراد النسبت ابو جحیفه که نهی برای تحریم است و این غلام باز نمی ماند از حجامت از جهت شکست محاجم را و کلام در حکم ثمن کلب و کسب حجام بیاید و نهی عن الواشمة والمستوشمة و نهی کرد از عمل واشمه و مستوشمه و شم خلانیدن سوزن نهادن در پوست و پر کردن آن بنیل یا سیرمه و نقش کردن لبس و اشمه زنی که این فعل برای دیگری کند و مستوشمه زنی که خود خواهد این نقش را در پوست خود بکنانند و یا مستوشمه نیز گویند و یا این عنوان ایست در بعضی نسخ معتده و کلی اکل الربا و موکله و لعنت کرد آنحضرت خورنده ربا و خوراننده آنرا اگر چه دو شرکت اند در معاملت و لعن المصور و لعنت کرد آنحضرت مصور را که صورتهای آدم و جانوران می سازد و حکم آن در مجلسش

يقول الحلف بفتح مهمله وكسر لام منفقة بفتح ميم وسكون نون وفتح فا وقاف للسلعة بكسر سين وسكون لام ممحقة بفتح ميم اول وسكون ثانی وفتح حا وقاف للبركة سوگند مظنه رواج است مر کالا را و مظنه کاهيدن ونابود کردن است مر برکت را و ورد ايراد اين حديث گويا تمثيل است مر محق ربا را بمحق برکت بحلف باکثر حلف ودر مال تشبيه کنند مال را

باب ما يكره من الحلف في البيع بيان چيزی که مکروه است از سوگند خوردن در بيع اگرچه صادق بود ولکن ميانی کراهت تنزيه است وکاه کراهت تحريم کما ذکره

حدثنا عمرو بن محمد قال حدثنا هشيم ليني ابن بشير بر وزن تصغير واسطی قال اخبرنا العوام بفتح عين وتشديد واو ابن حوشب شيبانی واسطی عن ابراهيم بن عبد الرحمن عن عبد الله بن ابی اوفی الاسلمی ان رجلا اقام سلعة وهو في السوق تحقيق مردی رواج داد وقيمت کرد کالا خود را در حالی که وی در بازار بود فحلف بالله لقد اعطى بها ما لم يعط پس سوگند خورد بخدا که بر آينه تحقيق داده است وی بدل اين سلعه آنقدر که نداده بود يعنی گفت اينقدر بها آن داده ام وحال آنکه آنقدر نداده بود واعطی بلفظ ماضی ولفظ مضارع هم آمده است در بعض روايات يعنی داده شده است بدل آن آنقدر که نداده باشد کسی ليوقع فيها رجلا من المسلمين چنين سوگند خورد تا واقع کند وترغيب نمايد دران مردی را از مسلمانان بقيمت مذکور فنزلت پس نازل شد اين آيه ان الذين يشترون بعهد الله وايمانهم ثمنا قليلا تحقيق آن کسانيکه می خرند بدل پيمان الهی وبدل سوگندهای خود بهای اندک را يعنی عهدی را که باخذ البته اقرار باايمان وامانت وسوگندها را احترام نکرده

تمشير خواهند بود وآنچنان شد که در لوح ضمير آن دانا گذشته اشم را عبد العلی وبقولی عمرو نام بود واست وشهرت لاسد بلقب هاشم از انکه هشم بمعنی نان شکستن ست وتريد که خوشترين اطعمه عرب ست همه وقت برای گرسنگان برسفر وی مهيا بودی وچون اهل مکه تنگی معيشت بسيار رسانيدند وی از سخاوت وجودی که داشت هر روز يک شتر ويا ماده ويک شتر وقت شام ميکشت وگرسنه طعام دادی ودر اين قحط بصلای عام نعمتهای خاص وعام مهيا داشتی وی از اسخيای عرب وجواد ترين روزگار خود بود وصيت سخاوت وآوازه بزرگی او در اکناف واطراف عالم پا در گرفته وی زنان متعدد ودر حباله نکاح آورده ودر زمان حيات وی وآنها که قابل الظهور از وی متنقل نگشت تا آن نور در سيمای او جلوه ظهور داشت هرگز قدرت نيافت که بسجده اصنام سر فرو آرد ودر قبائل عرب واهل کتاب بمشاهده آن نور دست وپای او را ببوسيد وهيچ جا بر هيچ کس نگذشتی که او را سجده نکردی وبا سيد استسعاد وشرف ظهور آن نور دختران خود را بروی عرض کردند تا آنکه قيصر روم چون از کتب سماوی دانسته بود وراهبان ومنجمان آگاه بودند که ظهور نور خاتم انبيای درين قبيله خواهد بود ومشاهده کمال ذاتی ولمعان نورانيت محمدی از وی کرد در يافته دختر خود را بروی عرض کرد وشرف قبول دريافت ونزد هاشم سوگند ياد کرده بود که بمشيت الهی وضع آن نکند مگر در رحم پاکترين زنان عالم وانتقال اشارتی غيبی داشته روزی در خواب او را نمودند که سلمی دختر عمرو را که از قبيله بنی النجار در مدينه مطهره است وکسی جمال وفصاحت وملاحت بهره تمام دارد در نکاح خود در آر هاشم در وقتی که عزم شام داشته آن جليله سعادتمند دنيا وآخرت را بحباله نکاح در آورد وی عبد المطلب حامله شده هاشم بجانب شام رفته ودر غزه که شهريست از شهرهای شام رحلت نمود وقبر او دران شهر مشهور ومعروف است ابن عبد مناف نام او مغيره است خاندان او فخر عرب وشيخ شيخان قريش بود وبا آنکه دختر ميره را خواست والدان هاشم ...

آمد ابن قصی نام او زيد ست واو را قصی از ان گفتند که از مکه بر آمده در قبيله قضاعه که قصی ربيعه از مکه است منزل گرفته بود وچون بعد از آنکه باطل را از حق جدا ساخت وفخر نيز انساب ست شريف او ست از آنکه قريش را بعد از آنکه از استيلای خزاعه منتشر وپريشان شده بودند باز بکه جمع ساخت وجور وستم خزاعه را از سر ايشان دور کرد وگويند چون قصی قبائل را جمع آورد وبعضی را در ظاهر مکه منزل داد وايشانرا قريش ظواهر ميگفتند وبعضی را اندرون مکه وايشانرا قريش بطاح ميگفتند وايشان اشرف بودند از ظواهر وی دار الندوه را تعمير است که اکابر ورؤسای قريش هنگام صلح وجنگ وتدبير مهمات وقضايا در آنجا جمع ميشدند ومشورت می نشستند تا بحکومت وی ابن کلاب ...

ابن مره بر پاور وتشديد بود ومعنی مره وجای حدت کردنست وسقايه زمزم وحجابت خانه کعبه بوی تعلق داشت ابن کلاب بکسر کاف وتخفيف لام چون بشکار بسيار ميل داشت واکثر شکار سگان بود باين لقب شهرت يافته نام او حکيم بوده است ابن مرة ...

انا طلام قوم بود ميلی گوبره منقول از جملها ست وی تا مطلعيت عوف بن سعد ابن ...

متولد شده است ابن کعب مرد بيرکعب ست وی از روشناسان قريش بود وبعزت ووجاهت ممتاز وی نخستين کسيست که جمعه که روز عروبه با فصيح وبليغ بود ودر گفت منقول است از کعب قدم بسبی استواران ... آورد کعب گفتند اند ...

وشرف گرد قوم داشت ابن لوی بضم لام وفتح واو وتشديد ياء وتصحيح کرده است مصغر لای است ... وگويند مادر او سلمی بنت عمرو بن ربيعه خزاعی ست واين نام از دو مرد ان ... ابن غالب بسبب ... مادر او ليلی نام داشت بنت سعد بن هذيل بن مدرکة بن الياس ابن فهر بکسر الفا وسکون الها ... واصل لغت بمعنی سنگ ... لقب او ست بعضی گويند نام او قريش ست ... نسبت کسی که ... فرزندان او ست قريشی ست وصحيح آنست که قريش نام نضر بن کنانه است وهمچنين معلوم ميشود از احاديث صحيحه ... ابن کنانه ...

در جمله معنی که جدا بجای انقس کمه گذشت بریده نشود گیاه آن و قال العباس و گفت نزد منع مذکور که آنحضرت کرده الا الاذخر فانه لقینهم و بیوتهم مگر گیاه اذخر که آن برای قین اهل حرم و بیوتها ایشان است که سقف میسازند یعنی استثنا فرما ازین حکم عام اذخر را که آن در حوائج ضروری بکار است قین بفتح قاف و سکون تحتیه اطلاق کرده می شود بر آهنگر و زرگر قاله ابن الاثیر وغیره فقال پس فرمود آنحضرت الا الاذخر حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله بن مبارک قال اخبرنا یونس عن ابن شهاب قال اخبرنی علی بن حسین و در روایت ابن عساکر الحسین بالف و لام است ان حسین بن علی اخبره ان علیا رضی الله عنه قال کانت لی شارف من نصیبی من المغنم گفت علی مرتضی بود مرا اشتری پیر از حصه من از غنیمت غزوهٔ بدر و کان النبی صلے الله علیه و آله وسلم اعطانی شارفا من الخمس و بود آنحضرت کرده بود مرا اشتری دیگر از خمس غنیمت فلما اردت ان ابتنی بفاطمة بنت رسول الله پس وقتیکه خواستم که زفاف کنم بفاطمه دختر پیغمبر خدا صلے الله علیه و آله وسلم واعدت رجلا صواغا من بنی قینقاع وعده کردم و اقرار نمودم مردی زرگر را از قبیله بنی قینقاع از یهود بفتح قاف اول و ضم نون ثانی و سکون تحتیه و ضم نون در میان ان یرتحل معی فناتی باذخر اینکه روانه شود با من پس بیاریم گیاه اذخر را بار کرده بیرون رفته اردت ان ابیعه من الصواغین و استعین فی ولیمة عرسی بجالی که خواستم که بفروشم آنرا از زرگران و مدد جویم به ثمن آن در ساختن طعام عرس خود حدثنا اسحق یعنی ابن شاهین قال حدثنا خالد بن عبد الله عن خالد حذاء عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله

دو چار مراد ازینجا است اشتباه و بعضی گویند مالک از قریش میگویند ابن مالک ویرا از رؤسای قریش و حکم روای عرب بود در زبان خود برود یا بن النضر بفتح نون و سکون ضاد معجمه و راء مهمله مشتق است از نضارت بمعنی تازگی نامیده اند او را باین نام بسبب تازگی که در اموال او بود و داشت و جمالی و اشراق که داشته و نزد اکثر جمهور قریش لقب نضر است و قریش نام ما بچه ایست که قوی ترین دواب بحریه است و دواب بحر از وی میترسند و او را از آنجهت قریش گفتند که برتبت و مکانت و قوت و غلبه ممتاز بود و همه مردم از وی میترسیدند و نیز قریش بمعنی جمع آمده است چون قبایل متفرقه کنانه عالم بحج می آمدند و در جاهای مکه او جمع می آمدند او را قریش خواندند و هر قبیله از قبایل عرب که منتهی بنضر بن کنانه میرسد او را قریشی میشناسند گویند اهل یمانگان آن بود که قریشی همین ایشانند و زمینی تر و آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده پرسید که قریشی کیست فرمود اولاد نضر بن کنانه ابن کنانه بکسر کاف و دو نون در میان الف ساکن بمعنی ترکش است چون می پناه قوم خود بود او را کنانه گفتند و نیز بمعنی جعبه تیر یا بمعنی مجدت است گویند اکثر ملازم خانه بود و از آن رو باین نام خواندند ابن خزیمه بضم خای معجمه و زای تابعه مثناة ساکن میم مفتوح است رئیس قوم بود او را در خواب نمودند که بره بنت سالم بن طابخه که زنی بود بنهایت بزرگ قوم او را در حباله نکاح خود در آورد بحکم این خواب درخواست داد و کنانه بوجود آمد ابن مدرکه نام او عامر است و او را مدرکه ملقب میخواندند از آنرو که وی عز و شرف آبای کرام تمام دریافته بود و در نهایت بزرگی زندگانی می نمود تا درجه براهی سیالغه است چنانکه در علامه ابن الیاس درو وجه تسمیه او باین نام گفته اند که چون پدر او بعد از یاس و پیری از فرزند بشیر یوسی گشته بود او را الیاس نام او کرده و بعضی گویند که الیاس انفعال است از الیس بمعنی شجاع که از مقاتله نمیگریزد و مثبت قال ابن الانباری یاء از جل ثنا و او را سرآمد قوم ساخته بود چنانکه بسید العشیرة ملقب شد و مصالح و مهام قوم برای صائب و فکر رزین او قرار می یافت مردی که وی از نور محمدی که در باطن او مودع بود و بطنا بعد بطن بوی رسیده از صفای سریرت زمزمه تسبیح محمدی از باطن خود می شنید و در ایام حج آواز تلبیه آنحضرت از پشت خود استماع می نمود و وی جنین بن تحت ایاد بن ما طارا که از عفایف زنان بود و بحباله نکاح در آورده بود که از وی مدرکه بوجود آمده است ابن مضر بضم میم و فتح ضاد معجمه ابا عبد او نضر بن کنانه است مروی است که در تقویت دین حنیفی و ترویج ملت خلیل بنهایت کوشیده و در رونق بخشیدن روایت کرده است ابو جعفر بن حبیب در تاریخ خود از حدیث ابن حبیب که گفت عدنان و معد و مضر و خزیمه و اسد بر ملت ابراهیم بودند ذکر نکنید ایشانرا مگر بنیکی و اسلام و مانند این روایت کرده است زبیر بن بکار مرفوعا و چون در حسن و جمال صورت مطلع انوار محمدی بود هر که او را دیدی فریفته و دلدادهٔ شدی اول کسی که صوت حدای شتر بوجود آورده او بود ابن نزار بکسر نون و زای معجمه بعد الف است ابو الفرج صبهانی گوید وی یگانهٔ عصر خود بود و وجه تسمیه او باین اسم آنست که وی چون متولد شد پدر او هزار شتر قربانی کرد و مردم او را ملامت برخاستند که بسیار اسراف کردی مال بهر اسراف ضایع ساختی وی گفت بخدا سوگند که من این همه مال را بشکرانه این فرزند اندک میدانم و نزار بمعنی قلیل است ابن معد کنیت او قضاعه را داد و او را مینه نام داشت سرور قوم عدنان بود و او را معد که بمعنی تر و تازه است از میوه و گل و جز آن و چون وی شادابی و تازگی چهره داشت و طلعت و جمال روی متصف بود او را معد میگفتند و آبای سعد بغایت شجاع و دلاور بودند وقتی منهی که برمیعه با جل نصر بر مصری از بنی اسرائیل که از حد حصر و احصا بیرون بود در تاختند اموال کثیر بغنیمت آوردند و متعلقان ایشانرا اسیر کردند بنی اسرائیل استغاثه بر پیغمبر خود کردند و التماس دعای بد بر بنی عدنان نمودند پیغمبر ایشان خواست که بالتماس ایشان قیام نماید و حی بدو رسید که دست از بد دعای کوتاه کن که خاتم النبیین اولین و آخرین از اعقاب ایشان خواهد بود و دعای تو در حق ایشان بمسعد اجابت نمیرسد ابن عدنان بروزن فعلان است مشتق از عدن بمعنی دوام و بقا جنات عدن همین معنی است و او را عدنان از آن گفتند که چون دیگا

حال نور محمدی و مطلع آفتاب مصطفوی بود در غایت وضارت و جمال تابان بود جن و انس از غایت غبطه و حسد در پی
در ہلاک و اخفای او میکوشیدند و میگفتند اگر این غلام بزرگ شود و از نسل او کسی برآید که مهتر انس و جن رسید آزار و تعب کرد
حق جل شانه او را از شر اینها نگه داشته بود و حفظ بقای او میکرد می آرند که روزی وی سوار شده بود و هیچ کس
برآمده در میان تنگی کوهی بوی رسیدند و تیغ بر وی کشیدند خداوند سبحانه به برکت ما ابداع نور محمدی دستی پیدا آورد و او را
برداشت و از کوه آوازی و جنبه بر این اعدا برآمد که همه از ترس آن ہلاک شدند و عدنان از شر ایشان امان یافت و در
انار و اولاد یعرب بن قحطان است بدانکه مولف اختصار کرده در ذکر آبای آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا عدنان از آنکه این سلسله
تا عدنان متفق علیه است نزد اهل سیر و ارباب علم انساب و از عدنان تا اسمعیل و از اسمعیل تا آدم اختلاف بسیار واقع است
در عدد و اشخاص و تعیین آن و ضبط اسامی ایشان بعضی اهل سیر تا آدم چهل نفر گفته اند بعضی کمتر و بعضی بیشتر از آن مروی است
که سید عالم صلی الله علیه وسلم گاهی که نسب خود را بیان میفرمود تا بعدنان که میرسید توقف میکرد و در روایتی آنست که میفرمود
کذب النسابون فیما فوق عدنان والله اعلم حدثنا احمد بن ابی رجاء قال حدثنا النضر عن هشام عن عکرمة
عن ابن عباس قال انزل علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وهو ابن اربعین سنة گفت وحی فرستاده شد
بر رسول خدا در حالیکه آنحضرت چهل ساله بود فمکث بمکة ثلث عشرة سنة پس درنگ کرد بمکه سیزده سال و ایام فترت وحی
ساله بود درین مدت ثم امر بالهجرة فهاجر الی المدینة پس امر کرده شد بهجرت پس هجرت کرد از مکه بمدینه فمکث بها عشر سنین
پس ماند بمدینه ده سال ثم توفی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس وفات یافت رسول خدا بر این روایت که اصح روایات است
عمر شریف آنحضرت شصت و سه سال است و در بعضی روایات عمر شریف شصت و پنج سال آمده و بعضی شارحان در تطبیق این دو روایت
گفته اند که درین روایت کتاب سال بعثت و سال رحلت را اعتبار نکرده یعنی چون هر دو سال ناتمام بودند آنها را در حساب نیاورده
بر کشیده تا ذکر بروایت مشهور ولادت آنحضرت در ماه ربیع الاول است و وفات نیز درین ماه بود و برین تقدیر این وجه تطبیق درست نیست
و در روایتی شصت سال نیز آمده گفته اند که این روایت بنا بر عادت اهل لسان عرب است که کسور را ذکر نمیکنند **باب** ما لقی النبی
صلی الله علیه وآله وسلم واصحابه من المشرکین بمکة در بیان آزارهای که در یافته است پیغمبر خدا و یاران او از مشرکان در مکه و در بعضی
نسخ کتاب این باب مذکور نیست و قسطلانی نیز نیاورده و این حدیث مذکور را در آخر باب لاحق ذکر کرده است و عنوان این باب بعید
باب لاحق است حدثنا عیاش بن الولید قال حدثنا الولید بن مسلم قال حدثنی الاوزاعی قال حدثنی یحیی بن ابی کثیر
عن محمد بن ابراهیم التیمی قال حدثنی عروة بن الزبیر قال سألت عمرو بن العاص اخبرنی باشد شیء صنعه
المشرکون بالنبی صلی الله علیه وآله وسلم گفت عروه بن زبیر پرسیدم عمرو بن عاص را خبر ده مرا بسخت ترین چیزی که کرده اند
مشرکان به پیغمبر خدا فقال بینا النبی صلی الله علیه وآله وسلم یصلی فی حجر الکعبة پس گفت در میان آنکه پیغمبر خدا نماز میگذارد در
حجر کعبه شریف اذ اقبل عقبة بن ابی معیط ناگاه پیش آمد عقبه پسر ابی معیط فوضع ثوبه فی عنقه فخنقه خنقا شدیدا
پس گذاشت جامه خود را در گردن آنحضرت پس خبه کرد گردن را خبه سخت فاقبل ابو بکر حتی اخذ بمنکبه ودفعه عن
النبی صلی الله علیه وآله وسلم پس پیش آمد ابو بکر صدیق تا آنکه گرفت بر دوش آن ملعون را و دور کرد از پیغمبر خدا وقال اتقتلون
رجلا ان یقول ربی الله الآیة و گفت آیا میکشید شما مردی را ازین جهت که میگوید پروردگار من خداست و او ..
وقد جاءکم بالبینات و تحقیق آورده است شما را بمعجزات و این آیه را تمام خواند آیت این است وقال رجل مؤمن من آل فرعون

بلفظ لتحلها الا لمعرف و جایز نیست
که برداشته شود افتاده آنجا مگر کسی که
تعریف کند بمردم و حفظ نماید آن را تا آنکه
مالکش پیدا گردد وقال عباس بن
عبد المطلب الا الاذخر لصاغتنا
ولسقف بیوتنا فقال
الا الاذخر فقال عکرمة هل تدری
ما ینفر صیدها پس گفت عکرمه میدانی
چیست معنی لفظ ینفر صیدها و مراد
ازان هو ان تنحیه من الظل وتنزل
مکانه مراد اینست که دور کنی صید را
از سایه و فرود آئی بجای آن و شرح حدیث
در ابواب حج گذشت وقال عبد الوهاب
عن خالد لصاغتنا وقبورنا و روایة
کرده است عبد الوهاب از خالد حذاء
در حدیث مذکور لفظ قبورنا بجای لسقف
بیوتنا چنانکه همه را آنجا گذشت **باب**
ذکر القین والحداد قین بفتح قاف و الف
کرده می شود بر سر و دگوی و دا اینده
عرس و آهنگر و مانند آن و ذکر حداد بعد
ازان برای تفسیر بیان مراد است و
باین مقابل آمد باب سابق را
حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا ابن ابی عدی
محمد بن ابراهیم عن شعبة عن سلیمان
عن ابی الضحی عن مسروق عن خباب
بفتح معجمه و تشدید موحده اولی قال کنت
قینا فی الجاهلیة گفت خباب من
آهنگر بودم آهن گر در جاهلیت وکان لی
علی العاص بن وائل دین و بود مرا بر
عاص بن وائل ... بن عاص وامی
مردی که ساخته بود برای او فاتیته
اتقاضاه پس آمدم عاص را که طلب
میکردم او را ادای خود فقال لا اعطیک
حتی تکفر بمحمد پس گفت عاص نمیدهم
ترا تا آنکه کافر شوی به محمد فقلت لا اکفر
بمحمد حتی یمیتک الله ثم یبعثک
پس گفتم کافر نمی شوم به محمد تا آنکه بمیراند ترا
خدا تعالی پس ازان برانگیزد ترا یعنی
کافر نمی شوم تا قیامت قال دعنی حتی
اموت وابعث فسأوتی مالا وولدا

بکنم ایشانرا گویا این آیت یکروز از اوائل اسلام نازل شده پیش از انکه عمر بن خطاب رضی الله عنه ایمان آرد تابعه ابن اسحق قال
حدثنی یحیی بن عروة عن عروة گفت ابن اسحق حدیث کرد مرا یحیی بن عروه از عروه بن زبیر قلت لعبد الله بن عمرو بن العاص مقصود ازین
رمایت آنست که ابن اسحق این روایت را از عبد الله بن عمرو آورده بخلاف دیگران که همه از عمرو روایت کرده اند
با اختلاف در بعضی کلمات وقال عبدة بن سلیمان عن هشام بن عروة عن ابیه قیل لعمرو بن العاص وقال محمد بن عمرو
بن علقمة عن ابی سلمة قال حدثنی عمرو بن العاص **باب** مالقی النبی صلی الله علیه واله وسلم واصحابه من المشرکین
بمکة **حدثنا** الحمیدی قال حدثنا سفیان بن عیینة قال حدثنا بیان بن بشر واسمعیل بن ابی خالد قالا سمعنا
قیسا یقول سمعت خبابا یقول اتیت النبی صلی الله علیه واله وسلم وهو متوسد بیان بن بشر واسمعیل گفتند شنیدیم قیس را که از کبار تابعین است
میگفت شنیدم خباب را میگفت آمدم نزد پیغمبر خدا وحال آنکه آنحضرت زیر سر گذاشته بود چادری را وهو فی ظل الکعبة یعنی آنحضرت
در سایه خانه کعبه دراز کشیده بود وقد لقینا من المشرکین شدة وبتحقیق پیش آمدیم ما از مشرکان سختی آزار را این هر سه جمله حال
واقع شده است فقلت یا رسول الله الا تدعو الله پس گفتم ای رسول خدا آیا دعا نمیکنی خدا را که کفایت کند شر ایشان را فقعد
وهو محمر وجهه پس نشست آنحضرت وحال آنکه سرخ شده است روی مبارک او فقال لقد کان من قبلکم لیمشط
بامشاط الحدید پس فرمود بتحقیق بودند کسانیکه پیش از شما امر آینه شانه کرده میشد بر شانهای آهنی مادون عظامه من
لحم وعصب چیزی که در زیر استخوان ایشانست از گوشت ورگ ولی یعنی بشانهای آهنی کشیده میشد گوشت ولی از بدن ایشان
ما یصرفه ذلک عن دینه باز نمیداشت او را این شانه کردن از دین او امشاط جمع مشط در غیر روایت ابی ذر امشاط جمع مشط است بکسر میم
جمع مشط چنانکه رمح جمع رمح ست نقل کرده است این را قسطلانی از صغانی در شوارد اللغات ویوضع المنشار علی مفرق
راسه فیشق باثنین ونهاده میشد اره بر جای فرق سر او پس دو پاره کرده میشد ما یصرفه ذلک عن دینه باز نمیداشت او را دو پاره کردن یعنی از دین
او منشار بکسر میم وسکون نون وبجیم اره وکه چوب را بآن دو پاره کنند ولیتمن الله هذا الامر وهر آینه تمام میکند خدا این امر را یعنی
دین اسلام را حتی یسیر الراکب من صنعاء الی حضرموت ما یخاف الا الله تا آنکه سیر میکند سوار از صنعا که از بلاد یمن است تا حضرموت
که از بلاد شام است ومسافتی بعیدست درمیان این دو بلد بحالیکه نمیترسد احدی را مگر خدا را یعنی مخالفی درمیان نخواهد ماند زاد بیان والذئب
علی غنمه زیاده کرده است بیان که راوی است در اسناد این حدیث ونمیترسد راکب گرگ را بر گله خود ومعنی در علیکون عبد العزیز
بروی داده بود که غنم از گرگ در امان بودند وهیچ گرگ تعرض بعنیزی نمیکرد ومردم صحرائی سوت ازان امیر بشناختند که گرگان بر گلهای مردم
تعدی کردند این حدیث از علامات نبوت گذشته است **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن ابی اسحق عن الاسود
عن عبد الله قال قرأ النبی صلی الله علیه واله وسلم النجم مرویست از عبد الله بن مسعود گفت خواند پیغمبر خدا سوره نجم را فسجد فیها
پس سجده کرد در آن یعنی در آیت سجده فما بقی احد الا سجد معه پس باقی نماند هیچ کس از مسلمانان ومشرکان که حاضر بود مگر آنکه سجده کرد
با آنحضرت مسلمانان خدا را سجده کردند وکافران بتان خود را الا رجل رأیته اخذ کفا من حصی مگر مردی که دیدم او را گرفت
مشتی از سنگریزه فرفعه فسجد علیه فقال هذا یکفینی پس برداشت آنرا پس پیشانی نهاد بران وگفت این بسنده است مرا
واین از کمال تکبر وی لعنت بود وگفته اند آن مرد امیه بن خلف بود وبعضی گویند ولید بن مغیره فلقد رأیته بعد قتل کافرا بالله
پس تحقیق دیدم او را بعد از ان کشته شد در غزوه بدر در حالیکه کافر است بخدا وانداخته شد در چاه بجزای تکبری که کرد وتطبیق
این حدیث بعنوان باب اشکالی دارد قسطلانی گوید مگر که سجده نوعی از ایذا بوده است پوشیده نماند که در سجده کردن ودیگر

الجزء الثامن من شیخ الاسلام | کتاب البیوع

عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة العطار
انه سمع انس بن مالک رضی الله عنه
یقول ان خیاطا دعا رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم بتحقیق درزی
دعوت کرد پیغمبر خدا را لطعام صنعه بجهت
طعامی که ساخته بود آن را قال انس بن
مالک رضی الله عنه فذهبت مع رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم الی ذلک
الطعام گفت انس که خادم آنحضرت بود
پس رفتم با آنحضرت بسوی آن طعام فقرب
الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
خبزا ومرقا فیه دباء وقدید پس نزدیک
کرد خیاط بسوی آنحضرت نانی وشوربا را
که در ان کدو وگوشت بود دبا بضم دال
وتشدید موحده کدو وقدید بفتح قاف
گوشت خشک فرأیت رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم یتتبع الدباء من
حوالی القصعة پس دیدم آنحضرت را
که می جست کدو پارها را از گرد کاسه حوالی
بفتح لام بمعنی جوانب فلم ازل احب
الدباء من یومئذ پس همیشه ام که دوست
میداشتم کدو را از ان روز که دیدم رغبت
آنحضرت در ان **باب** ذکر النساج
ذکر باف‌نده **حدثنا** یحیی بن بکیر قال

مشركان به بتان خود بايد كه آنرا معتبر باشند در ترك سجده اصنام آنحضرت در باب السجود سبق ذكر يافته است و اشارتے رفته باينكه شيطان ملعون در وقت خواندن آيه سجده در گوش كافران رسانيد تلك الغرانيق العلا وان شفاعتهن لترتجى يعني اگرچه از زبان آنحضرت دانستند پس گفتند كه محمد معبودان ما استوده و با ما موافقت كرد پس لشكر اين معنى سجده كردند چون آنحضرت بر قول باطل ايشان آگاه شد آزار بسيار كشيد چنانكه آيتي در تسلي آنحضرت نازل شد كه انچنين از تصرف شيطان بوده است

حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن ابي اسحق عن عمرو بن ميمون عن عبد الله قال بينا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ساجد مرويست از عبد الله بن مسعود گفت در اثناي آنكه رسول خدا سجده كرده وحوله ناس من قريش ديگر و آنحضرت چندى از مردم قريش آمد جاء عقبة بن ابي معيط بسلا جزور اورد عقبة بن ابي معيط شكمبه شتر بسلا الجزور سلين پرده كه بچه در شكم در ان پيچيده مي باشد فقذفه على ظهر النبي صلى الله عليه وآله وسلم پس انداخت آنرا بر پشت پيغمبر خدا فلم يرفع راسه پس بر نداشت آنحضرت سر خود را از سجده و از شهود مي خاص كه در نبوت حاصل شده باشد فجاءت فاطمة فاخذته من ظهره پس آمد فاطمه زهرا رضي الله عنها پس گرفت آنرا از پشت آنحضرت ودعت على من صنع و دعاي بد كرد بر كسيكه كرده بود آنرا و سر زده آمده و دشنام كرد ايشانرا فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم اللهم عليك الملأ من قريش پس فرمود پيغمبر خدا بار الهي اى خدا لازم گير جماعة از قريش را يعني عقوبت كن ايشانرا ابا جهل بن هشام وعتبة بن ربيعة وشيبة بن ربيعة وامية بن خلف او ابي بن خلف شعبة الشاك شعبه است شك كننده درين دو كس فرايتهم قتلوا يوم بدر فالقوا في بئر پس ديدم ايشانرا كه كشته شدند روز جنگ بدر پس انداخته شدند در چاه غير امية او ابي تقطعت اوصاله فلم يلق في البئر غير اميه يا ابى بريده شد پيوندهاي او يعني جدا جدا گرديد پس انداخته نشد در چاه تا بسيار عبرت گيرند

حدثنا عثمان بن ابي شيبة قال حدثنا جرير عن منصور قال حدثنا سعيد بن جبير او قال حدثني الحكم بن عتيبة عن سعيد بن جبير گفت منصور حديث كرد مرا سعيد بن جبير يا گفت حديث كرد مرا حكم ابن عتيبه از سعيد بن جبير قال امرني عبد الرحمن بن ابزى گفت سعيد بن جبير امر كرد مرا عبد الرحمن بن ابزى قال سل ابن عباس عن هاتين الآيتين ما امرهما گفت بپرس ابن عباس را ازين دو آيت چيست حكم آنها تا توفيق ميان هر دو آيت كنى از ان انيست ولا تقتلوا النفس التي حرم الله ودوم ومن يقتل مؤمنا متعمدا اول دلالت ميكند بر عفو بعد از توبه و ثاني دلالت بر وجوب جزا مطلقا فسالت ابن عباس فقال لما انزلت التي في الفرقان پس پرسيدم ابن عباس را پس گفت هرگاه نازل شد آيتي كه در سوره فرقان است يعني آيت اولى قال مشركوا اهل مكة فقد قتلنا النفس التي حرم الله ودعونا مع الله الها آخر واتينا الفواحش گفتند مشركان اهل مكه تحقيق كشته ايم النفس را كه حرام كرده خدا كشتن او را و خوانديم بجز خداي ديگر و عبادت كرديم او را و تحقيق آورديم ما فحشها يعني معصيتها كرديم فانزل الله الا من تاب وآمن الآية پس فرستاد خدا اين آيت را كه دلالت ميكند بر عفو بعد از توبه از كفر و ميكند از گناهان هرچه باشد فهذه لاولئك پس اين آيت براي مشركان است واما التي في النساء الرجل اذا عرف الاسلام وشرائعه واما آيتي كه در سوره نسا است در شان مردي است كه شناخت اسلام يعني مسلمان شد و شناخت امامر و نواهي اسلام را ثم قتل فجزاؤه جهنم خالدا فيها پس كشت مسلماني را عمدا پس جزاي او دوزخ است دائم باشد در ان حاصل جواب ابن عباس انيست كه از كافر هر گناهي كرده بعد از توبه از كفر

الجزء الثامن من شيخ الاسلام | كتاب البيوع

قالت نسجتها بيدي فجئت اكسوكها فاخذها النبي صلى الله عليه وآله وسلم محتاجا اليها قالت گفت آن زن يا رسول الله اني نسجت هذه بيدي اكسوكها اي رسول خدا تحقيق من بافتم اين برده را بدست خود مي پوشانم ترا آن چادر فاخذها النبي صلى الله عليه وآله وسلم محتاجا اليها پس گرفت و قبول كرد آنرا آنحضرت بجاليكه حاجتمند بود بران چادر فخرج الينا وانها ازاره پس برآمد آنحضرت بسوي ما در حال آنكه آن چادر ته بندي بود فقال رجل من القوم يا رسول الله اكسنيها پس گفت مردي از قوم اي رسول خدا بپوشان مرا آن چادر فقال نعم پس فرمود آري مي پوشانم فجلس النبي صلى الله عليه وآله وسلم في المجلس ثم رجع پس نشست آنحضرت دران مجلس بعد از ان رجوع فرمود بخانه فطواها ثم ارسل بها اليه يعني پيچيد آنحضرت آن چادر را پس فرستاد آنرا بسوي آن مرد فقال له القوم ما احسنت پس گفتند مر آن مرد را قوم خوب نكردي سالتها اياه لقد عرفت انه لا يرد سائلا سوال كردي چادر آنحضرت را با آنكه شناختي كه آنحضرت رد نميكند سوال هيچ سائل را فقال الرجل والله ما سالته الا لتكون كفني يوم اموت پس گفت آن مرد سوگند خدا كه سوال نكردم آنحضرت را مگر تحت آنكه باشد اين چادر كفن من روزي كه بميرم نه براي لباس دنيا قال سهل فكانت كفنه گفت سهل پس بود آن چادر كفن وي و حضرت در باب من استعد الكفن در كتاب الجنائز گذشت

باب النجار ذكر در وديگر درودگر و درانجا درت گو بيند يكسر نون بخر چوب تراشيدن

حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا عبد العزيز حدثنا ابو حازم عن ابي حازم سلمة بن دينار قال اتى رجال الى سهل بن سعد يسئلونه عن المنبر

معلوم است که مسلمان اگر کبیره مانند قتل بناحق واقع شود جزای او خلود در دوزخ ست یعنی مفهوم آیت اینست و اگر ابتداء چنین واقع شود داخل در مفهوم آن نیست و زید بن ثابت که از معتمدان صحابه است میگوید وقتیکه این آیت فرقان نازل شد این آیت سوره نسا که در غایت شدت در شوار است منسوخ شد آیت سوره فرقان تا آنکه مقرر مذهب اهل سنت و جماعت آنست که توبه قاتل مسلمان که عمدا کشته باشد مقبول است از جهت آیاتی که درین باب نازل شده است مثل قوله تعالی و انی لغفار لمن تاب و قوله ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و احادیث صحیحه کثیره و التائب من الذنب کمن لا ذنب له الی غیر ذلک و قول ابن عباس محمول بر تشدید و مبالغه در زجر از کشتن مسلمان ست معتزله تمسک کرده اند بر خلود در دوزخ مرتکب کبیره را باین آیت چنانکه ظاهر قول ابن عباس نیز دلالت دارد بران و جواب از تمسک ایشان آنست که این آیت در باره مخصوص که کافر است و آن مقیس بن صبابه ست نازل شده ست پس با وجود نصوص دیگر بنا بر آن احتمال بر عموم کردن نیز جواب گفته اند که وعید ست و تخلف در وعید الکریم غفار الذنوب و در بنا شد مرویست که عمرو بن عبید آمد در پیش ابو عمرو بن علاء و گفت آیا خلاف وعده میکند خدا گفت نمیکند پس نگفته است که و من یقتل مؤمنا متعمدا الآیه ابو عمرو گفت تو بنده عجمی با اعیان عرب خلاف وعید را خلف در وعده نشمرده اند و این شعر خوانده است و انی وان اوعدته او وعدته لمخلف ایعادی و منجز موعدی و نیز گفته اند که آیت در باب مستحل واقع شده و بلا شبهه کسی که حلال دارد کشتن مسلمانی را ناحق بجهت که مسلمانست کافر مخلد در دوزخ ست قوله ذالک المجاهد فقال الا من ندم عبد الرحمن بن ابزی گوید پس ذکر کردم قول ابن عباس را با مجاهد پس گفت آیت ثانی مقیدست بالا من تاب مجمل مطلق بر مقید

باب اسلام ابی بکر الصدیق رضی الله عنه

حدثنا عبد الله بن حماد الآملی قال حدثنی یحیی بن معین قال حدثنا اسمعیل بن مجالد عن بیان عن وبرة عن همام بن الحارث قال قال عمار بن یاسر رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم و ما معه الا خمسة اعبد و امرأتان و ابو بکر گفت همام بن حارث گفت عمار بن یاسر دیدم رسول خدا را رحمت کناد خدا بر وی و ما معه الا خمسة اعبد مرد با آنحضرت مگر پنج غلام و آن بلال و زید بن حارثه و عامر بن فهیرة و ابو فکیهه و عبید بن زید حبشی و امرأتان خدیجه و ام ایمن و ابو بکر و وی نخستین مسلمان ست از احرار بالغ و این حدیث در مناقب صدیق سبق ذکر یافته

باب اسلام سعد

رضی الله عنه وی از قدمای اهل اسلام ست یکی از عشره مبشره و سفده ساله بود که بدست ابو بکر صدیق مسلمان شد **حدثنا** اسحق قال حدثنا ابو اسامة قال حدثنا هاشم قال سمعت سعید بن المسیب قال سمعت ابا اسحق سعد ابن ابی وقاص یقول ما اسلم احد الا فی الیوم الذی اسلمت فیه میگفت سعد بن ابی وقاص اسلام نیاورده هیچ کس مگر در روزی که اسلام آورده ام من اگر گوئی چگونه درست باشد این قول و حال آنکه پیش از وی جمعی کثیر اسلام آورده و چنانکه ابو بکر و علی و خدیجه و زید و غیر ایشان گوئیم ظاهر اخبار از علم خود سید ها قال القسطلانی ذکر الزبیر کتاب گفته شاید جماعت مذکور اول روز ایمان آورده و باشند و سعد در آخر روز و این همه در جواب چیزی نیست و لقد مکثت سبعة ایام و انی لثلث الاسلام و بتحقیق درنگ کردم بعد از اسلام هفت روز و انی لثلث الاسلام و حال آنکه بتحقیق من سوم حصه اهل اسلام بودم

باب ذکر الجن و قول الله تعالی قل اوحی الی انه استمع نفر من الجن

الآیة و در فرموده خدای بزرگ ای محمد وحی کرده شده نزد من که بتحقیق شنیده اند جمعی از جن الآیه تا آخر و درین آیت دلیل ست بر آنکه این جماعت جن را که قرآن شنیده ایمان آورده اند و بقوم خود در رفته گفتند آنحضرت بجن شرع خود رسید و لکن تو حی معلوم فرموده ست جن نزد اهل حق اجسام عاقله نا پیدا است که جزء ناری در وی غالب است بشکلی که خواهند و این از روایع معجزه ست با آنکه ذکر جن بتفصیل گذشته و احادیث که در آن وارد ست ایراد نموده و تحقیق

الجزء الخامس عشر کتاب البیوع

چو بهار راز دان زن دارسلت الی رسول الله ای فرستاد زن بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که آن چو بهار را امر بده تا صنعت نجر کند لیعلموا با مرکز آنحضرت بفرمان آن چو بهار در یکجا معهود از مسجد پس بنا و شد منبر پس نشست آنحضرت بران و شرح حدیث در باب الخطبة علی المنبر از ابواب جمعه گذشت **حدثنا** خلاد بن یحیی قال حدثنا عبد الواحد بن ایمن عن ابیه عن جابر بن عبد الله ان امرأة من الانصار قالت لرسول الله تحقیق زنی از انصار گفت مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یا رسول الله الا اجعل لک شیئا تقعد علیه فان لی غلاما نجارا آیا مگر نه کنم برای تو چیزی که بنشینی بران چون خطبه خوانی بجهت آنکه مرا غلامی درودگر است قال ان شئت فرمود اگر خواهی بی جرم نگو بر دوی درین حال و شاید بعد از بن بجرم گفته فرستاد چنانکه در روایت سابق است قال فعملت له المنبر گفت پس ساخت آن زن برای آنحضرت منبر را فلما کان یوم الجمعة قعد النبی صلی الله علیه وسلم

این باب در شان ذکر اسلام جماعه است که آنجماعه جنیان که قرآن شنیدند وایمان آوردند از جمله صحابه اند حدثنا
عبید الله بن سعید قال حدثنا ابو اسامة قال حدثنا مسعر عن معن بن عبد الرحمن قال سمعت ابی قال سألت مسروقا
من آذن النبی صلی الله علیه وسلم بالجن لیلة
استمعوا القرآن گفت عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود پرسیدم مسروق را کیست که اعلام کرد پیغمبر را
بجن شبی که شنیدند جنیان قرآن را فقال حدثنی ابوک یعنی عبد الله بن مسعود پس گفت مسروق حدیث کرد
پدر تو یعنی عبد الله بن مسعود انه آذنت بهم شجرة که تحقیق آگاه کرد رسول خدا را بجنیان درخت سمره و در بعضی روایت
سمره است بجای شجره گویا که آن درخت بطریق مجاز گفت بعلاقه آنکه وحی جبرئیل در زیر شجره بود حدثنا موسی بن اسمعیل
حدثنا عمرو بن یحیی بن سعید ابن العاص اخبرنی جدی عن ابی هریرة گفت موسی بن اسمعیل حدیث کرد
عمرو بن یحیی بن سعید بن العاص خبر داد مرا جدمن که سعید است از ابی هریره انه کان یحمل مع النبی صلی الله علیه وسلم
اداوة لوضوئه وحاجته تحقیق ابی هریره بود که بر میداشت بخدمت رسول خدا آب تری را برای وضو و دیگر حاجت آنحضرت فبینما
هو یتبعه بها پس درانثنای آنکه ابوهریره همراهی میکرد آنحضرت را با آب فقال من هذا فقال انا ابو هریرة
پس فرمود آنحضرت کیست این پس گفت ابوهریره منم فقال ابغنی احجارا استنفض بها پس فرمود طلب کن برای من
سنگها را که استنجا کنم بآن استنفض از نفض است بمعنی تنظیف ولا تأتنی بعظم ولا بروثة ومیار مرا استخوانی و سرگین
فاتیته باحجار احملها فی طرف ثوبی پس آوردم نزد آنحضرت سنگها را که برداشته بودم بطرف جامه خود حتی وضعتها
الی جنبه ثم انصرفت تا آنکه نهادم جانب پهلوی آنحضرت بستر باز آمدم حتی اذا فرغ مشیت معه فقلت
ما بال العظم والروثة تا وقتی که فارغ شد آنحضرت از استنجا رفتم با آنحضرت پس گفتم چه حالست استخوان و سرگین را که منع فرمودی
فقال هما من طعام الجن پس فرمود این هر دو از خوراک جن است استخوان خوراک جن و سرگین خوراک دواب ایشانست و انه اتانی
وفد جن نصیبین ونعم الجن تحقیق آمدند نزد من ایلچی جن بلده نصیبین که میان شام و عراق است و نیکو جنیان اند
در لفظ نصیبین دو قول است بعضی میگویند یک اسم است و غیر منصرف و بعضی جاری میکنند برای صیغه جمع فسألونی الزاد
سوال کردند مرا توشه برای خود فدعوت الله لهم پس دعا کردم خدا را برای ایشان ان لا یمروا بعظم ولا بروثة الا وجدوا علیها طعاما بگذرند باستخوانی و نه بسرگینی الا وجد وا علیها طعاما مگر آنکه یابند بران استخوان طعام و از اخبار متعدده معلوم شده که آمدن وفد
جن مکرر واقع شده یکبار ببطن نخل که آنحضرت قرآن میخواند آمده شنیده رفتند و بروایت ابن مسعود معلوم شده که یکبار دیگر از جنیان
آمده اند و دیگر بحجون و دیگر بقیع غرقد درین مراتب ابن مسعود حاضر بود بر گرد او دایره کشیده اند یکبار بیرون مدینه و درین مرتبه زبیر
عوام حاضر بود و دیگر در بعضی سفرها حاضر شده و درینمرتبه بلال بن حارث در خدمت بود باب اسلام ابی ذر الغفاری
رضی الله عنه حدثنا عمرو بن عباس قال حدثنا عبد الرحمن بن مهدی قال حدثنا المثنی بن سعید
عن ابی جمرة عن ابن عباس قال لما بلغ ابا ذر مبعث النبی صلی الله علیه وسلم مرویست از ابن عباس
گفت هرگاه رسید ابو ذر را خبر بعثت پیغمبر خدا قال لاخیه ارکب الی هذا الوادی گفت برادر خود را که انیس نام داشت سوار شو
بسوی این وادی اشارت بمکه است که بیابانی آباد است فاعلم لی علم هذا الرجل الذی یزعم انه نبی یأتیه
الخبر من السماء پس اعلام کن مرا از این مردی که میگوید تحقیق او پیغمبر خداست می آید او را خبر از آسمان اینی احوال او را که چه طور کیست

الجزء الثامن شیخ الاسلام — کتاب البیوع

موسی آن را بجود تجعلت تأتی الینا القضی
الذی یسکت پس گشت مخالف من الیهود
کودکی که خاموش کرده میشود مگر برکت
بفتح سین و تشدید کاف حتی استقرت مکانها
قرار گرفت آن مخالف بر جای خود به تسکین آن
حضرت قال بکت علی ما کانت تسمع من الذکر
فرمود گریست مخالف انچه بود که می شنید از ذکر
در خطبه و در علامات نبوت زیاده برین مذکور
شود انشاء الله تعالی باب شراء الامام
الحوائج بنفسه جواز خریدن امام حاجتهای خود
را بنفس خود بی آنکه بدیگری فرماید و شاید مراد
از امام سلطان ومتحوی است از امراء و کبراء و شرفا
عسقلانی گفته فائده ترجمه دفع وهم کسی است
که توهم کند که مباشرت آن قادح در مروت است
وقال ابن عمر اشتری النبی صلی الله علیه وآله
وسلم جملا من عمر بن الخطاب و گفت ابن عمر
خرید آن حضرت شتری را از عمر رضی الله عنه
واشتری ابن عمر بنفسه و خرید کرد ابن عمر
بنفس خود شتری را از شریک خود و این تعلیق
در غیر روایت کشمیهنی نیست وقال عبد الرحمن
بن ابی بکر جاء مشرک بغنم فاشتری النبی صلی
الله علیه وآله وسلم منه شاة و گفت عبد الرحمن
بن ابی بکر صدیق آمد مشرکی گوسفند ان پس خرید
کرد آن حضرت از وی گوسفندی را واشتری
النبی صلی الله علیه وآله وسلم من جابر بعیرا
و خرید آنحضرت از جابر شتری را چنانکه بعد ازین
باب بیاید حدثنا یوسف بن عیسی للمروزی
قال حدثنا ابو معویة محمد بن خازم ضریر قال حدثنا
الاعمش عن ابراهیم نخعی عن الاسود عن عائشة
رضی الله عنها قالت اشتری النبی صلی الله
علیه وآله وسلم من یهودی طعاما بنسیئة

وبگوی والاستر بگو و اسمع من قوله ثم ائتنی و بشنو آنچه میگوید آنگاه بسپر بیا نزد من فانطلق الاخ حتی قدمه وسمع
من قوله صلی الله علیه وسلم پس رفت برادر او تا قدوم آورد نزد آنحضرت و شنید از گفتار آنحضرت ثم رجع
الی ابی ذر فقال له رایته یامر بمکارم الاخلاق پس باز آمد بسوی ابوذر و گفت او را دیدم آن مرد را که میفرماید
بمکارم اخلاق وکلاما ما هو بالشعر و شنیدم کلامی که نیست آن شعر و گفتار مردم فقال ما شفیتنی مما اردت
پس گفت ابوذر شفا ندادی تو مرا و تسلی نبخشیدی از آنچه خواسته بودم یعنی تفصیل از احوال او خبر ندادی فتزود وحمل شنة
له فیها ماء پس زاد سفر کرد و برداشت مشکی را که در او بود و در وی آب بست حتی قدم مکة تا آنکه قدوم آورد بمکه
فاتی المسجد فالتمس النبی صلی الله علیه وسلم پس آمد بمسجد حرام پس طلب کرد پیغمبر خدا را ولا یعرفه وکره
ان یسأل عنه وحال آنکه نمی شناخت آنحضرت را و ناخوش داشت اینکه بپرسد کسی را از آنحضرت حتی ادرکه بعض اللیل
فاضطجع تا آنکه دریافت او را پاره شب پس پهلو نهاد در مسجد فرآه علی فعرف انه غریب پس دید ابوذر را
علی رضی الله عنه پس شناخت که وی مردی غریب مسافر است فلما راه تبعه پس هرگاه دید علی مرتضی را پیروی او کرد
و از روایت دیگر آمده گفت علی بیا بمنزل من پس رفتم با وی بمنزل او فلم یسأل واحد منهما صاحبه عن شیء
حتی اصبح پس نپرسید هیچ یکی از این دو همراه خود را از چیزی تا آنکه صباح کرد ثم احتمل قربته وزاده الی المسجد
پس برداشت مشک خود را و توشه خود را بسوی مسجد وظل ذلک الیوم پس گذرانید تمام روز در آن ولا یراه النبی
صلی الله علیه وسلم حتی امسی و ندید او را پیغمبر خدا تا آنکه شب کرد فعاد الی مضجعه فمر به علی پس باز رفت
بسوی خوابگاه خود پس گذشت بسوی علی رضی الله عنه فقال اما آن للرجل ان یعلم منزله پس گفت آیا نرسیده است
وقت مر این مرد را که بداند منزل خود را فاقامه فذهب به معه پس برخیزانید او را پس برد او را با خود ولا یسأل
واحد منهما صاحبه عن شیء و حال آنکه نمی پرسید هیچ یکی از این دو همراه خود را از چیزی حتی اذا کان یوم الثالث
فعاد علی مثل ذلک تا وقتی که شد روز سوم پس نشست بر آنچه کرده بود یعنی برد او را بمنزل خود فاقام معه ثم
قال الا تحدثنی ما الذی اقدمک پس گفت علی آیا نمیگوئی مرا چه چیز آورده است ترا اینجا
قال ان اعطیتنی عهدا ومیثاقا لترشدننی فعلت گفت ابوذر پس اگر بدهی تو مرا عهد و پیمان که هر آینه راه نمائی
تو مرا بمقصد من میگویم ففعل فاخبره پس عهد کرد علی پس خبر داد او را از حقیقت حال و مقصد خود قال فانه حق وهو
رسول الله گفت علی پس بتحقیق آنچه بتو رسیده است راست و درست است او رسول خداست فاذا اصبحت
فاتبعنی پس وقتی که صبح کنی تو پس همراه من بیا فانی ان رایت شیئا اخاف علیک پس بتحقیق من اگر ببینم
چیزی که می ترسم بر تو که مضرتی برسد بتو قمت کانی اریق الماء ای ایستم چنانکه گویا میریزم آب را یعنی بول میکنم فان
مضیت فاتبعنی حتی تدخل مدخلی پس اگر گذشتم و نایستادم پس پیروی کن تا درآئی جائی در آمدن من ففعل
فانطلق یقفوه پس کرد ابوذر آنچنان که وی گفته بود پس رفت بجائی که بسر میبرد برقفای او حتی دخل علی النبی صلی الله
علیه وسلم ودخل معه تا درآمد علی مرتضی بر پیغمبر خدا و درآمد ابوذر با وی فسمع من قوله واسلم
مکانه پس شنید از گفتار آنحضرت و اسلام آورد هم در آنجا فقال له النبی صلی الله علیه وسلم ارجع الی
قومک فاخبرهم حتی یاتیک امری پس فرمود مر او را پیغمبر خدا باز رو بسوی قوم خود و خبر ده آنها را تا آنکه بیاید امر من

الجزء الثاني من شيخ الاسلام

كتاب البيوع

یا مشتری را و حال آنکه بایع سوار است بر مبیع آیا
می باشد این شرا در حکم قبض مشتری پیش از آنکه
فرود آید بایع از مبیع و درین مسئله اختلاف است
که در باب اذا اشتری شیئا فوهب من ساعته
مذکور شود قال ابن عمر رضی الله عنهما قال النبی
صلی الله علیه وآله وسلم لعمر رضی الله عنه بعنیه
و گفت ابن عمر فرمود آن حضرت مر عمر را بفروش
بدست من آن را یعنی جملا صعبا یعنی شتر تند
و سرکش را و این نیز در باب مذکور بیاید حدثنا
محمد بن بشار قال حدثنا عبد الوهاب قال
حدثنا عبید الله عن وهب بن کیسان
عن جابر بن عبد الله قال کنت مع النبی صلی الله
علیه وآله وسلم فی غزاة فابطا بی جملی
گفت جابر بودم با آن حضرت در غزوه پس دیر
کرد بمن شتر من و پس داشت مرا و اعیا وماندم
فاتی علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقال
جابر پس آمد بر من آن حضرت و فرمود ای جابر
بحذف حرف ندا فقلت نعم پس گفتم آری
فقال ما شانک پس فرمود چیست حال تو قلت
ابطا علی جملی واعیا فتخلفت گفتم آهستگی
کرد در رفتار بر من شتر من و مانده شد بهمین
سبب پس ماندم فنزل یحجنه پس فرود
آمد آن حضرت بجائی که خلاص میکرد آن شتر را
بچوب دستی خود و محجن چوبیست سر کج مانند چوگان
تا بیرون آید و سوار بدو آن و محجن از دست و سپس
بیفکند ثم قال ارکب پس فرمود سوار شو
فرکبت پس سوار شدم فلقد رایته اکفه

روز بود ان بلیمان اسلام از جہت ترس حال با بود بود کہ قریش ایذای آنرا فرسانند و چون تو مسلم ہست مبادا بر گردد از اسلام قال
والذی نفسی بیدہ لا صرخن بھا بین ظہرانیہم گفت سوگند بکسی کہ نفس من در دست قدرت اوست بلند
میکنم آواز باین کلمہ در میان ایشان فخرج حتی اتی المسجد فنادی باعلیٰ صوتہ پس بیرون آمد تا آنکہ آمد مسجد را بلند
کرد آواز بلند خود اشہد ان لا الہ الا اللہ وان محمدا رسول اللہ ثم قام القوم فضربوہ
حتی اضجعوہ پس برخاستند مردم قریش پس زدند او را تا آنکہ بر زمین انداختند فاتی العباس
فاکب علیہ پس آمد عباس بروی و افتاد بروی و نگاہداشت کہ او را نزنند وقال ویلکم الستم تعلمون انہ من غفار
و گفت وای شما را آیا نمیدانید کہ او از قبیلہ غفار است وان طریق تجارکم الی الشام و تحقیق راہ تجارت شما بسوی شام
بر ایشان است و از پیش ایشان میگذرد فانقذہ منہم پس رہا کرد او را از ایشان ثم عاد من الغد لمثلہا پس
عود کرد و فردا مانند آنرا گفته بود فضربوہ وثاروا الیہ پس زدند او را و برجستند برآزار او فاکب العباس علیہ
پس بر وی افتاد عباس بروی

باب اسلام سعید بن زید رضی اللہ عنہ وی ابن عم عمر بن خطاب
و شوہر خواہر او ام جمیل فاطمہ بنت خطاب یکی از عشرہ مبشرہ است دید پدر او زید بن عمرو بن نفیل بود عبادت میکرد خدا را و شرک نمی آورد
بجای چیزی و امتناع میکرد و میبوسید کعبہ را و وفات یافت

حدثنا قتیبۃ بن سعید قال حدثنا سفیان عن
اسمعیل عن قیس قال سمعت سعید بن زید بن عمرو بن نفیل فی مسجد الکوفۃ گفت قیس شنیدم
سعید بن زید بن نفیل را کہ بود در مسجد کوفہ یقول واللہ لقد رأیتنی وان عمر لموثقی علی الاسلام گفت بخدا سوگند
ہر آینہ دیدم خود را و حال آنکہ عمر بن خطاب بند کنندہ من بود بر اسلام اکثر شارحان تفسیر کردہ اند حدیث را باینکہ عمر بن خطاب
رضی اللہ عنہ بند کردہ بود مرا برای اثبات اسلام و تشدید میکرد مرا و شما را گفت بیان بعضی شارحان گفتہ اند در صحیح مراد آنست
کہ بستہ بود بر ریسمان و زجر میکرد مرا بر اسلام مرویست از انس بن مالک کہ چون عمر بن خطاب را رسید کہ شوہر خواہر او سعید بن زید
آوردہ بہ بیعت بروی در پی سپر کرد و سخت لگد زد او را و خواہر او آمد و دور کرد عمر را از شوہر خود پس دستی زد عمر بروی او و خون رسید
بروی او و واقعہ حدیث در اسلام عمر مذکور میشود قبل ان یسلم ثم عمر این توثیق او پیش از اسلام عمر بود ولو ان احدا
ارفض للذی صنعتم بعثمان لکان محقوقا ان یرفض و اگر کوہ احد از جای خود جنبد و بطرز رد از جہت چیزی کہ کردہ اید شما بعثمان رضی اللہ عنہ
ہر آینہ باشد سزاوار بطرز زیدن

باب اسلام عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ حدثنا محمد بن کثیر
قال حدثنا سفیان عن اسمعیل بن ابی خالد عن قیس بن ابی حازم عن عبد اللہ بن مسعود قال ما زلنا اعزۃ
منذ اسلم عمر گفت عبد اللہ بن مسعود ہمیشہ بودیم ما عزیز و غالب از وقتی کہ اسلام آورد عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ
حدثنا یحیی بن سلیمان قال حدثنی ابن وھب قال حدثنی عمر بن محمد قال فاخبرنی گفت عمر بن محمد
خبر داد مرا جد من کہ مشتری گر یا گفتہ گفت چنین خبر داد جدی زید بن عبد اللہ بن عمر عن ابیہ از پدر خود کہ عبد اللہ
بن عمر است قال بینما ھو فی الدار خائفا اذ جاءہ العاص بن وائل السھمی ابو عمرو بن العاص گفت ابن عمر
در اثنای آنکہ عمر در خانہ بود در حالی کہ ترسناک است از قریش بسبب اسلام خود ناگاہ آمد نزد عمر عاص بن وائل پدر عمرو بن عاص در یاکستر
زمان اسلام و او مسلمان نشدہ علیہ حلۃ حبرۃ وقمیص مکفوف بحریر در حالی کہ بر عاص بود ردای حبرہ است حبرہ بفتح حاء مہملہ
و فتح موحدہ نوعی از خز است کہ مخطط میباشد و پیراہنی کہ دوختہ شدہ اطراف او بابریشم وھو من بنی سہم وھم حلفاؤنا

الجزء الثامن شیخ الاسلام کتاب البیوع

تحولت فاحببت ان اتزوج امرأۃ تجمعھن و
تمشطھن گفت بتحقیق من خواہران اند یعنی خورد
ناکتخدا پس دوست داشتم کہ نکاح کنم زنی
را کہ جمع دارد ایشانرا و آراستہ دارد و تقوم
علیھن و قائم گردد بر ایشان بعفو و ریاضا بینا
قال اما انک قادم فاذا قدمت فالکیس
الکیس فرمود آگاہ باش کہ بتحقیق تو قدوم کنندہ
بر اہل خود از سفر پس چون قدوم کنے لازم گیر
زیرکی و ہشیاری را یعنی جماع تا از اعتداد
مفارقت بجز تیقن ہر آن از حیض و نحو آن با
مراد زیرکی بطلب ولدیت بجماع زیرا چہ جابر
فرزند نداشت در آن ہنگام یا زیرکی باخوا
زن ہست یعنی از قدوم تا آراستہ کند خود را
چنانچہ مفسر میہت در حدیث علی و کسیر زنی
و زیرک شدن ثم قال ائتنی جابرک پس
فرمود مرا آنرا امید فروشی شتر خود را قلت نعم
گفتم آری فاشتراہ منی باوقیۃ پس خرید

في الجاهلية فقال العاص انا بنو سهم وهم حلفاؤنا در ايام جاهليت فقال له ما بالك پس گفت عاص چه حال ست ترا که اندوهناک می بینم ترا قال عمر قد زعم قومك انهم سيقتلوني ان اسلمت گفت عمر تحقيق قوم تو گفته اند که ايشان ميکشند مرا از جهت اسلام آوردن من يعني در روايات ان بهمزه مكسور ست يعني اگر اسلام آرم من گويا انکار کرده از عاص تحقق اسلام خود را قال لا سبيل اليك گفت عاص راه نمی باشد بسوی تو بعد ان قالها امنت گفت عمر بعد از آن که گفت عاص اين کلمه را که لا سبيل اليك ايمن شدم از مشرکان از آنکه عاص مطاع بود در قوم کسی را مجال خلاف او نبود امنت بفتح همزه و کسر ميم و سکون نون و ضم مثناة فوقيه انا ازست فخرج العاص فلقي الناس قد سال بهم الوادي پس بيرون آمد عاص پس ملاقات کرد مردم را که تحقيق پر شده بود با ايشان وادی مکه فقال اين تريدون فقالوا نريد هذا ابن الخطاب پس گفت عاص مردم را کجا ميخواهيد برويد پس گفتند ميخواهيم اين پسر خطاب را که قد صبا که از تحقيق برگشته است از دين پدران خود فقال لا سبيل اليه فكر الناس پس گفت عاص راه نيست شما را بسوی او پس گشتند مردم کر بتشديد را يعني رجوع ست حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان بن عيينة عن عمرو بن دينار سمعته قال قال روايت کرده است سفيان از عمرو بن دينار شنيدم گفت گفته است عبد الله بن عمر رضي الله عنهما لما اسلم عمر اجتمع الناس عند داره وقتی که اسلام آورد عمر جمع شدند مردم نزد خانه او وقالوا صبا عمر وگفتند از دين برگشت عمر صبا قسطلانی بغير همزه تصحيح کرده و در قاموس در باب همزه آورده گفته صبا کمنع وکرم صبا وصبوءا خرج من دين الى آخر وانا غلام فوق ظهر بيتي و من خورد سال بودم بالای پشت خانه خود فجاء رجل عليه قباء من ديباج پس آمد مردی بحالی که بر وی قبا است از ديبا فقال صبا عمر فما ذاك پس گفت از دين برگشته عمر پس چيست اين اجتماع شما انا له جار و حال آنکه من اورا پناه دهنده ام از آنکه ستم کند کسی بروی قال فرأيت الناس تصدعوا عنه گفت ابن عمر پس ديدم مردم را که برگشتند از وی و متفرق گشتند فقلت من هذا قالوا العاص بن وائل پس گفتم کيست اين مرد گفتند عاص بن وائل ست حدثنا يحيى بن سليمان قال حدثني ابن وهب قال حدثني عمر ان سالما حدثه عن عبد الله بن عمر قال ما سمعت عمر لشيء قط يقول اني لاظنه كذا الا كان كما يظن گفت عبد الله بن عمر نشنيدم عمر را هرگز از برای چيزی که ميگفت من گمان دارم آن را چنين مگر آنکه بود چنانکه گمان ميکرد يعنی در گمان او هرگز خطا نبودی از آنجاست که پيغمبر خدا صلی الله عليه وسلم در شان او فرموده که عمر از آنجماعه است که حديث کرده شده اند از جانب خدا و الهام اند با سور بينما عمر جالس اذ مر به رجل جميل در اثنای آنکه عمر نشسته است ناگاه گذشت بوی مردی خوبصورت بعضی گفته اند نام او سواد بود بعضی گويند اسود بن قارب فقال لقد اخطأ ظني پس گفت عمر هر آينه خطا کرده است گمان من که مسلمان نباشد او ان هذا على دينه في الجاهلية او لقد كان كاهنهم يا درستی اين مرد بر دين خود ست در جاهليت يا بتحقيق بوده کاهن قوم خود سيوطی گفته در روايت بيهقی آمده است بودم صاحب فراست و نيست ملا الآن عقلی اگر نباشد اين مرد که نظر ميکند در کهانت على الرجل حاضر کنيد بر من اين مرد را فدعي له فقال له ذلك پس طلبيده شد برای عمر پس گفت مرد را آنچه گفته بود و خبر داد او را عمر وگفت تو در ايام جاهليت کهانت ميکردی و الآن مسلمان شده بودی روزی عمر او را طلبيد وگفت چه کردی کهانت خود را آن مرد در خشم آمد و گفت حالی که ما و تو در جاهليت داشتيم از کفر و جهالت بدتر بود

در قيمت بر فقات چنانکه مروی ست ثم قدم صرارا الله پس از شتر اقدوم آورد پيغمبر خدا صلی الله عليه وآله وسلم قبل يعني از من مدينه را فقدمت بالغداة فجئنا الى المسجد و قدوم آوردم بامداد پس آمديم بسوی مسجد فوجدته صلی الله عليه وسلم على باب المسجد پس يافتم آن حضرت را بر در مسجد فقال الآن قدمت پس فرمود آيا اکنون قدوم آوردی قلت نعم گفتم آری قال فدع جملك فادخل فصل ركعتين فرمود پس بگذار شتر خود را پس درآی مسجد را پس نماز گذار دو رکعت فدخلت وصليت پس درآمدم و نماز گذاردم فامر بلالا ان يزن له اوقية پس امر کرد بلال را که بکشد برای من اوقيه را فوزن لي بلال فارجح في الميزان پس وزن کرد برای من بلال پس افزون کرد برای من در ترازو و ظاهر است که اين جرب کردن بموجب امر شريف بود و مگر نه بلال را چه گنجايش بود فانطلقت حتى وليت پس روانه شدم تا آنکه رو گردانيدم شايد که مراد از رو گردانيدن پس پشت غايب شدن از چشم ست فقال ادع لي جابرا پس فرمود بخوانيد برای من جابر را قلت الآن يرد علي الجمل گفتم اکنون رد می نمايد آن حضرت رد ميکند بر من شتر را ولم يكن شيء ابغض الي منه و نبود هيچ چيزی ناخوشتر بسوی من از وی قال خذ جملك ولك ثمنه فرمود بگير شتر خود را و مر تراست بهای آن نيز و مباحث حديث بجای آن مذکور شود ان شاء الله تعالى باب الاسواق التي كانت في الجاهلية فتبايع بها الناس في الاسلام ذکر بازارهائی که بودند در جاهليت پيش از اسلام بيع و شرا کردند در آن مردم در اسلام و بيجا معلوم شود که مواضع معاصی و افعال جاهليت منع نيست در اعمال طاعت حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان بن عيينة عن عمرو بن دينار عن

ابن عباس رضي الله عنهما قال كانت عكاظ ... مطهر تخفيف كاف ... وفتح آن ...

الجزء الثامن عشر من تیسیر القاری شرح صحیح البخاری

ازکمانت چرا سرزنش میکنی مرا بچیزی کہ توبہ کردہ ام ازان وامید دارم از خدا کہ عفو کند قال ما رأیت کالیوم یعنی گفت آن مرد ندیدم چیزی عجیب چنانکہ امروز دیدم استقبل بہ رجل مسلم کہ پیش آوردہ شدہ مردی مسلمان باین کلام یعنی بعد از اسلام نسبت کنند او را بانچہ در ایام جاهلیت داشتہ و بعضی روایات استقبل بصیغہ معلوم است و رجل منصوب بنا بر مفعولیت وفاعل محذوف است یعنی احد یعنی آنکہ پیش آمد احدی باین کلام مردی مسلمان را قال فانی اعزم علیک الا ما اخبرتنی گفت عمر تحقیق لازم میگیرم بر تو قسم میدهم ترا مگر آنکہ خبر دهی مرا از غرایب کہ انت قال کنت کاهنهم فی الجاهلیة یعنی گفت من کاهن ایشان بودم در ایام جاهلیت قال فما اعجب ما جاءتک بہ جنیتک گفت عمر پس چیست عجیبترین چیزی کہ آورده ترا جنیان تو جنی بتشدید نون و تحتیہ منسوب است بجن چنانکہ رومی منسوب بروم است قال بینما انا یوما فی السوق گفت در اثنای آنکہ من روزی در بازار بودم جاءتنی اعرف فیها الفزع آمد نزد من جنیان بحالی کہ می یابم در آن خوف فقالت الم تر الجن وابلاسها یعنی گفت مرا آیا نمی بینی جن را و وحشت و حیرت او را ابلاس بکسر همزه و سکون موحده و سین مهملہ است ویأسها من بعد انکاسها و نومیدی آنرا بعد از انقلاب او بر سر یعنی یأس آنها از استراق سمع کہ بسبب ظهور دور محمدی واقع شد ولحوقها بالقلاص واحلاسها و لاحق شدن آنها بشتران و پلاسهای آنها مراد اخبار از ظهور پیغمبر عربی است صلی الله علیه وسلم چون عرب اهل شتر اند ملحوق بدین ایشان قلاص بقاف مکسوره و آخر صاد مهملہ جمع قلوص است بمعنی ناقہ جوان احلاس بفتح همزه و سکون مهملہ و آخر سین مهملہ جمع حلس است بکسر حاء و سکون لام بمعنی کسائیکہ زیر پالان شتر میباشد قال عمر صدق گفت عمر راست گفت بینا انا نائم عند آلهتهم اذ جاء رجل بعجل فذبحه فصرخ به صارخ لم اسمع صارخا قط اشد صوتا منه یعنی در اثنای آنکہ خوابیده بودم نزد بتان ایشان پیش از اسلام آمد مردی گوساله را پس ذبح کرد آنرا پس فریاد کرد ... یقول یا جلیح امر نجیح رجل فصیح یقول لا اله الا الله ... جلیح بجیم مفتوحه و لام مکسوره و تحتیه ساکن ... نجیح بنون مفتوحه و جیم مکسوره ... فوثب القوم قلت لا ابرح حتی اعلم ما وراء هذا ... ثم نادی یا جلیح امر نجیح رجل فصیح یقول لا اله الا الله فقمت فما نشبنا ان قیل هذا نبی پس برخاستم من پس درنگ نکردم ... روایت کرده ابی نعیم در کتاب دلائل ... پس در این هنگام آواز کنند و آواز میکنند ... مراد در حدیث ... گفت عمر ... بودم من سخت ترین مردم بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم ... بهمین حال و من ... مرا کہ تو از دین برگشتہ ... بر سر من چنانکہ خون ... گفت ای پسر خطاب ...

قرائت کرده ابن عباس این آیہ را الخبیث ... لفظ ان سو اسم ... در قرأت وی زیاده است و مباحث این حدیث در کتاب ... گذشت باب

سالہ لابل الهیم والجرب ... مصحت ... بکسر ... و سکون تحتیہ جمع ... کہ رسیده است ... بیماری کہ بسبب ... آب ... سقو ... یا ... باشتر ... اقام ... جمع ... لفظ و ازین جهت است کہ گفت مؤلف الهائم ... التی ... آنکہ ... از ... جمع اجرب ... لفظ ... حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفین بن عیینہ قال قال عمرو یعنی ابن دینار کان ههنا رجل اسمه نواس ... روایت ... عنده ابن ... مردی ... فذهب ابن عمر فاشتری تلک الابل من شریک لہ پس رفت ابن عمر و خرید کرد آن شتران را از شریک ... فجاء الیه شریکه فقال بعت تلک الابل ...

من مسلمان شده ام دیدم در کنج خانه کتابی ست گفتم این کتاب با من بده گفت هرگز نمیدهم تو ناپاکی تو سزاوار نیستی که دست بکنی بآن مگر پاکان من بجد گرفتم آخر داد او من ناگاه دیدم که در وی می بسم الله الرحمن الرحیم نوشته اند چون بالرحمن الرحیم رسیدم از خود رفتم باز گشتم بیه پیشتر در روی چه نوشته اند ناگاه دیدم در روی سبح لله ما فی السموات وما فی الارض وهو السميع العليم هرگاه می رسیدم باسمی از اسماء الهی باز دست می افتم باز میگرفتم تا آنکه رسیدم بقول آمنوا بالله ورسوله تا قول او تعالی ان کنتم مؤمنین گفتم اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله پس بر آمدم از آنجا دیدم مردم تکبیر بآواز برده اند بخوشوقتی که این کلمه از من شنیدند پس رفتم که در آیم بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم گریبان مرا گرفته بجنبانیدند فرمود مسلمان شو ای پسر خطاب پس گفتم اشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله پس الله اکبر گفتند مردم چنانکه رسید بر بالای مکه و مشرکان بر من هجوم آوردند میزدند مرا و من میزدم ایشان را و هیچ مسلمانی آزار میکردند و میزدم ایشان را تا آنکه عزت و قوت داد خدا اسلام را و در روایتی آمده که چون ابوجهل و دیگر ملاعین فرستادند عمر را در راه بخانه خواهر رسیده دید که وی و زوج او در بسته قرآن میخوانند گوش بران نهاد بعد از آن چون در زد آنها قرآن را پنهان کردند گفت بخوانید آنچه میخواندید آنها انترس سکر شدند چون وقت هدایت رسیده بود و با سلام گرائید و قصد دیدن آنحضرت کرد جبرئیل آمده خبر رسانیده که در ملکوت ملغلغا افتاد که عمر مسلمان میشود و صحابه که از شنیدن خبر آمدن عمر رسیده در خانه جمع شده بودند حمزه رضی الله عنه از غایت شجاعت بر در نشسته تا نگذارد او را که در آن خانه در آید آنحضرت خبر جبرئیل بایشان داد چون عمر آمد مسلمان شد بانه بر آن مخذولان رفت و گفت من بهدایت الهی مسلمان شدم لیکن از بن هر که مسلمانی آزار میرساند این شمشیر و گردن اوست مرویست که بعد ازین مسلمانان با من آمدند و مسجد میرفتند و بفراغ بال نماز میگذاردند چنانکه از حدیث اول باب بروایت عمر بن کثیر معلوم شد که همیشه معزز و مکرم بودیم ازان باز که عمر ایمان آورد

حدثنا محمد بن المثنى قال حدثنا يحيى بن سعيد قال حدثنا اسمعيل قال حدثنا قيس قال سمعت سعيد بن زيد يقول للقوم گفت قیس شنیدم سعید بن زید را میگفت بمردم لقد رأيتني موثقي عمر على الاسلام انا واخته تحقیق دیدم خود را بند میکرد از جهت اسلام آوردن من و خواهر او و ما اسلم ونبود عمر که اسلام آورد ولو ان احدا انقض لما صنعتم بعثمان لكان محقوقا ان ينقض میگفت اگر کوه احد شکسته منهدم شود از جهت کاری که کردید شما بعثمان بن عفان یعنی قتل او رضی الله عنه هر آینه واجب است اینکه شکسته و ریزه ریزه گردد انقض بنون و قاف و ضاد معجمه است و مخصوص قاسم و حاء مهمله بدو قاف بر وزن مفعول بمعنی واجب کذا فی القسطلانی

باب انشقاق القمر در بیان دو پاره شدن ماه در زمان آنحضرت از راه معجزه و در روایت ابی ذر لفظ باب نیست حدثنا عبد الله بن عبد الوهاب قال حدثنا بشر بن المفضل قال حدثنا سعيد بن ابي عروبة عن قتادة عن انس بن مالك ان اهل مكة سألوا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يريهم اية مرویست از انس بن مالک که مشرکان مکه طلبیدند از رسول خدا معجزه در دلائل نبوت ابی نعیم از ابن عباس آورده که ایشان جماعه ولید بن مغیره و ابوجهل و عاص بن وائل و عاص بن هشام و اسود بن عبد یغوث و اسود بن عبد المطلب بن اسد و زمعه و نضر بن حارث بودند فاراهم القمر شقتين پس نمود آنحضرت ایشان را ماه شب بدر را دو پاره شقتین را در فرع بفتح عین تصحیح کرده و اکثر بکسر شین ضبط کرده اند حتى رأوا حراء بينهما تا آنکه دیدند کوه حرا را میان آن دو پاره و آن نیمه یکطرف حرا بود و نیمه یکطرف دیگر و در حدیث مسلم مرتین واقع شده و همچنین احمد و اسحق و عبد الرزاق در مسند های خود آورده و مراد همان معنی فرقتین است چون هر پاره را جدا دید گویا دو باره نمود و تواند بود که مراد آن باشد یکبار ماه را دو پاره نمود و بار دوم دو پاره نمود سیوطی گفته

الجزء الثالث من شرح الاسلام — كتاب البيوع

راضی شدم بحکم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که نسبت بلا عدوی ثابت نیست تجاوز بعلت میکنی بدگویست خطابی گفته نفی شد اسم عدوی را در جای ست مگر که شباهم برشند باشد عدوی و تغییر گفتم مرآن بمعنی ظاهر است یعنی راضی شدم بایشکه باوجود عیب و تجاوز او نگیرم دفعا للمنت از ترکه بیع تقدیر لا عدوی کلام ابن عمر بود و لفظ فعلم دلالت علی سبیع لمولف سبع سفیان عمر و ثابت شد

سفیان عمرو بن دینار را باب بیع السلاح في الفتنة وغيرها حکم بیع آلات حرب در ایام فتنه و جز آن مستقلا گفته مراد از فتنه جنگ مسلمانان است با کفار مدبیب آن در ان ایام اعانت ست است شری را و تعلیل این حکم وقتی ست که مشتبه باشد حال اما اگر معلوم بود باغی بسوی بیع برای طائفه که حق بجانب اوست باک ندارد و اگر مراد لفتنه حرب کفار و اغیر آن حرب بغات دارند ظاهر بود مناسبت آن حدیث باب آنکه بیع سلاح در لشکر کفار محاربین و بغات حرام است و در لشکر محقین مسلمانان حلال و کره عمران بن حصين بيعه في الفتنة و مکروه داشته عمران بیع سلاح در ایام فتنه یعنی با اهل ظلم که آن از باب تعاون بر اثم و عدوان است حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن يحيى بن سعيد عن عمر بن كثير بن افلح مولى ابي ايوب الانصاري عن ابي محمد نافع مولى ابي قتادة عن ابي قتادة قال خرجنا مع رسول الله گفت ابو قتاده بیرون رفتیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم عام حنين سال غزوه حنین قال فقتلت رجلا فاعطاه سلبه گفت ابو قتاده پس کشتم مردی را پس داد آن حضرت ای ابیینی مرا سلب او و آن یعنی زره او سلب بفتحتین چیزیست که بر بدن کشته شود از کس و اعطاه بضمیر غائب از قبیل التفات است در کلام و مقتضای سیاق اعطانیست لوده جبنة اللامع پس فروختم آن زره را آنسا یدکه این بیع هنگام قیام فتنه بود میان مشرکان و مسلمانان بدست کسیکه خوف غضب بر وی بود از زره و احمد گفته فروخته بود از حاطب بن ابی بلتعه فابتعت به مخرفا في بني سلمة پس خریدم بتمن

وهم کرده است کسیکه این روایت را در باب انشقاق قمر فهمیده است پس از این حدیث بسیار این مرتبه که این معجزه دو بار واقع شده است وانیم حدیث انس مرسل است زیرا که انس بوقت آن حاضر نبوده است **حدثنا** عمر بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنی ابراهیم عن ابی معمر عن عبد الله بن مسعود قال انشق القمر ونحن مع النبی صلی الله علیه وسلم بمنی ... عن ابی الضحی عن الاعمش عن ابراهیم عن ابی معمر عن عبد الله قال انشق القمر ونحن مع النبی صلی الله علیه وسلم بمنی گفت عبد الله بن مسعود دو پاره شد ماه وحال آنکه ما با پیغمبر خدا بودیم بمنی فقال اشهدوا پس فرمود پیغمبر خدا گواه باشید یعنی ضبط کنید این را بمشاهده خود ویاد دارید فذهبت فرقة نحو الجبل یعنی جانب کوه مراد حرا است رفت بجای خود باز قال ابو الضحی عن مسروق عن عبد الله انشق بمكة وگفت ابو الضحی بن مسلم الکوفی از مسروق از عبد الله بن مسعود که انشقاق قمر بمکه بود وموصول آورده است این را ابو داود وتابعه محمد بن مسلم عن ابن ابی نجیح عن مجاهد عن ابی معمر عن عبد الله ومتابعت کرده است ابراهیم نخعی را در حدیث او از ابی معمر محمد بن مسلم از ابن ابی نجیح از مجاهد از ابی معمر از عبد الله بن مسعود وگفته اند که روایت او دیگر منافات ندارد بقول ابن مسعود که در منا گفته است زیرا که مراد از وقوع در مکه آنست که این معجزه پیش از هجرت بمدینه بوده است ومنا هم از نواحی مکه است وآن پیش از هجرت بپنج سال بوده **حدثنا** عثمان بن صالح قال حدثنا بکر بن مضر قال حدثنی جعفر بن ربیعة عن عراک بن مالک عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن عبد الله ابن عباس ان القمر انشق علی زمان النبی صلی الله علیه وسلم **حدثنا** عمر بن حفص قال اخبرنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنا ابراهیم عن عبد الله قال انشق القمر واین حدیث را تمام نکرده وکشمیهنی وحموی تمام کرده اند آنکه یعنی بازملاحده گویند اگر ماه شب چهاردهم دو پاره میشد چنانچه زمین اهل بلاد واقطار را اگر ظاهر میشد البته بنقل متواتر منتشر میشد زیرا که طباع مجبول اند بر نقل امور غریبه عجیبه مردود است زیرا که این واقعه در شب واقع شده است واکثر مردم در شب در خواب می باشند وکم است که همه مردم نظر بآسمان داشته باشند ونیز آن معجزه تمام اند که مانند برق خاطف در لحظه پیش باشد ونیز ممنون کار چنداست توان که قطعه کشاده باشند وچون خدا نموده ندیده باشند مقصود اظهار معجزه بهمان جماعه بود که تحدی واقع شده وانکار این معنی بعد از آنکه مشهور ومعلوم شده باشد از جهل وعناد است

باب هجرة الحبشة درمیان رفتن مسلمانان از مکه بجانب حبشه در ابتدای اسلام چون کفار آزار مسلمانان میکردند تا برگردانند آنها را از دین اسلام حضرت صلی الله علیه وسلم اشارت کردند که بطرف حبشه بروند هجرت حبشه دو بار واقع شده است مرتبه اول در ماه رجب پنجم سال از بعثت بود ودوازده مرد وچهار زن رفته اند ودر وقتی که نبی صلی الله علیه وسلم قرآن وقت خواندن سوره والنجم سجده کردند همه اهل مکه واقع شده باز آمده وشرکان باینها سخت تر آزار رسانیدند در این مرتبه هشتاد وسه مرد وهژده زن هجرت اختیار کردند بحبشه رفتند وعمار درمیان اینها بود وقالت عائشة قال النبی صلی الله علیه وسلم اریت دار هجرتکم وگفت عائشه فرمود پیغمبر خدا نموده شده ام من دار هجرت شما را ذات نخل بین لابتین یعنی لابتین بدل است از دار هجرت یعنی آن دار نخلستان است میان دو سنگستان وآن مدینه مطهره است لابتین تثنیه لابه است بمعنی سنگهای سیاه فهاجر من هاجر قبل المدینة پس هجرت کرد هر که هجرت کرد جانب مدینه بعد از هجرت پیغمبر خدا بمدینه ورجع عامة من کان هاجر بارض الحبشة الی المدینة وباز آمد اکثر مردمان که هجرت کرده بودند بزمین حبشه بسوی مدینه فیه عن ابی موسی واسماء عن النبی صلی الله علیه وسلم درین باب روایت است از ابی موسی اشعری چنانکه در آخر باب موصول آورده واسماء بنت عمیس

از خوشبوی حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا ابو بردة بن عبد الله قال سمعت ابا بردة بن ابی موسی عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل الجلیس الصالح والجلیس السوء کمثل صاحب المسک وکیر الحداد صفت همنشین نیکوکار وهمنشین بدکار مانند صفت صاحب مشک ودم آهنگر است لا یعدمك من صاحب المسك اما تشتریه او تجد ریحه که نیکند ترا محروم صاحب مشک یکی ازین دو حال یا که خرید کنی آن را یا یابی بوی خوش آن را ونفع حاصل است انسان را بهر حال آنا یعدم بفتح یا و دال وبضم اول وکسر ثانی هر دو روایت است وکیر الحداد یحرق بیتك او ثوبك او تجد منه ریحا خبیثة ودم آهنگری سوزد خانه ترا یا جامه ترا یا می یابی انسان باد بد را او بهر حال خالی از ضرر نبود وبر روشی بدرنگ مثل مشک تریج ... وباد بهر بود آمد **باب** ذکر الحجام وذکر عمل حجام که خون کشیدن است بآلت آن از نشتر ومانند آن واین عمل اگرچه دناءت وخستی دارد خصوصا مکیدن خون بدهن ولیکن مشروع است بضرورت چه اگر همه مردم متنفق باشند بر ترک این عمل پیدا آید عدم رفع ضرر مردم نمی توانند شد **حدثنا**

خواهر ام المؤمنین میمونه چنانکه در غزوهٔ خیبر مذکور شود **حدثنا** عبد الله بن محمد الجعفی قال حدثنا هشام بن یوسف
قال اخبرنا معمر عن الزهری قال حدثنی عروة بن الزبیر ان عبید الله بن عدی بن الخیار اخبره ان المسور
بن مخرمة وعبد الرحمن بن الاسود بن عبد یغوث قالا له مرویست از زهری که حدیث کرد مرا عروه بن زبیر که عبید الله بن
عدی بن خیار خبر داد عروه را که مسور بن مخرمه و عبد الرحمن بن اسود گفتند هر دو عبید الله بن عدی بن خیار را ما یمنعک ان
تکلم خاله عثمان چه منع میکند ترا اینکه سخن کنی تو با خال خود یعنی عثمان بن عفان که رضی الله عنه مادر عدی خواهر عثمان نبود بلکه
از قبیله او بود بدین نسبت او را خواهر زاده گفتند فی اخیه الولید بن عقبة در باب ولید بن عقبه که عثمان او را والی کوفه کرده بود بعد از
عزل سعد بن وقاص بروی شراب میخورد وکان اکثر الناس فیما فعل به و بود بسیار سخن کرده بودند مردم درچیزی که کرده بود
عثمان بولید در نصب او و اهمال حد شرب قال عبید الله فانتصبت لعثمان حین خرج الی الصلوة گفت عبید الله بن عدی پس ایستادم
برای عثمان هنگامی که بیرون آمد بنماز فقلت ان لی الیک حاجة وهی نصیحة پس گفتم عثمان را تحقیق مرا با تو حاجتی ست
و آن خیرخواهی تست فقال ایها المرء اعوذ بالله منک پس گفت ای مرد پناه میجویم بخدا از تو عثمان رضی الله عنه این گفت و گوی مردم رسیده بود
ما که گفت نصیحت نیست معلوم کرد که چیزی خواهد گفت که در آن انکاری و آزاری خواهد بود پس استعاذه کرد بخدا ازان فانصرفت
ولما قضیت الصلوة جلست الی المسور والی ابن عبد یغوث پس بازگشتم پس هرگاه گذاردم نماز نشستم نزد مسور و نزد
پسر عبد یغوث ظاهر آنست که مراد عبد الرحمن بن اسود بن عبد یغوث ست و اطلاق ابن بر ابن ابن روا ست فحدثتهما
بالذی قلت لعثمان وقال لی پس گفتم این هر دو را آنچه گفتم عثمان را و گفت او مرا فقالا قد قضیت الذی کان علیک
پس گفتند ادا کردی چیزی که بر تو بود فبینما انا جالس معهما اذ جاءنی رسول عثمان پس در اثنای آنکه نشسته بودم با هر دو
ناگاه آمد مرا فرستادهٔ عثمان فقالا لی قد ابتلاک الله عز وجل پس گفتند این هر دو مرا تحقیق مبتلا کرده است ترا خدای تعالی
دمعنی ابتلا در آخر حدیث از قول مولف رح معلوم خواهد شد فانطلقت حتی دخلت علیه پس رفتم تا آنکه در آمدم بر عثمان فقال
ما نصیحتک التی ذکرت آنفا پس گفت چیست نصیحت تو که ذکر کردی اکنون قال فتشهدت گفت عبید الله پس کلمهٔ شهادت گفتم
ثم قلت ان الله بعث محمدا صلی الله علیه وسلم پس گفتم بتحقیق خدا برانگیخت برسالت محمد را وانزل علیه الکتاب
و فرستاد بروی قرآن را وکنت ممن استجاب لله عز وجل و بودی تو از جملهٔ مردمی که اجابت کردند خدا را و رسول او را
وامنت به وهاجرت الهجرتین الاولیین و ایمان آوردی باو و هجرت کردی دو هجرت را هجرت حبشه و دوم هجرت مدینه
و تغلیبا هجرت مدینه را اول گفته چنانکه قمرین شمس و قمر را گویند و در شید حدیث همین معنی اراده باید کرد انکه عثمان رضی الله عنه هجرت
نکرده بود وصحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم ورایت هدیه وصحبت داشتی رسول خدا را و دیدی سیرت و طریقهٔ او را
وقد اکثر الناس فی شان الولید بن عقبة و تحقیق بسیار کرده اند مردم کلام را در حال ولید بن عقبه بسبب بد سیرتی و شراب
خوردن او فحق علیک ان تقیم علیه الحد پس ثابت و واجب ست بر تو اینکه قائم کنی بروی حد شراب خوردن را فقال
لی یا ابن اخی پس گفت مرا ای برادر زاده من قد روایت الی دراختی بجای اخی ست که با وی گفته صواب همین ست ازانکه ولید
خواهر زاده بود و پوشیده نماند که او هروی خواهر حقیقی هم نبود و بسیار ست که در کلام عرب و غیر هم بیگانه را که بسال خرد تر باشد
برادر زاده میگویند از جهت اخوت اسلامی مدار تصویب و خطای روایت بر صحبت و عدم آنست ادرکت رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال قلت لا آیا دریافته صحبت رسول خدا را گفت عبید الله گفتم دریافته ام یعنی صحبت نداشته ام اگرچه

که هر دو تن از ایشان میرسانیده باشند و برای خود
کاری و کسبی می نموده باشند کذا فی ترجمة المشکوة
حدثنا مسدد قال حدثنا خالد هو ابن عبد الله
طحاوی و واسطی عن خالد ابن مهران حذاء بصری
عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنهما قال احتجم
النبی صلی الله علیه وآله وسلم واعطی الذی حجمه
خون بر آورد آن حضرت و داد آن کسی را که حجامت
کرد آن حضرت را قدر معتاد اجرت یا زیاده از آن
ولو کان حراما لم یعطه و اگر مزد حجامت حرام بود
نمیداد آن حضرت آن را باب التجارة فیما یکره
لبسه للرجال والنساء جواز تجارت در آنچه مکروه
است پوشیدن و استعمال آن مردان و زنان را
اگر بیع میتوان گرفت ازان بر چیزی و یا **حدثنا**
آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا ابو بکر بن
حفص نبیرهٔ سعد بن ابی وقاص عن سالم بن عبد الله
بن عمر عن ابیه قال ارسل النبی صلی الله علیه
وآله وسلم الی عمر رضی الله عنه بحلة حریر فرستاد
آن حضرت بسوی عمر جفت چادر ابریشمی را که ازار
و ردا بود او سیرا بکسر سین و فتح تحتیه و مد
چادری که در آن خطهای زرد بود یا ابریشم
خالص رنگ اوست که حله حریر بود یا حله سیرا
و تنوین حله و بی تنوین هر دو روایت است فرأی
علیه پس دید آنحضرت حله را بر عمر فقال انی لم
ارسل بها الیک لتلبسها پس فرمود من نفرستاده
بودم بسوی تو تا بپوشی آن را انما یلبسها من
لا خلاق له نمی پوشد آن را مگر کسی که نیست نصیب
او را یعنی در آخرت و این لفظ اگرچه عام است
مردان و زنان را ولیکن نهی از حریر خاص بمردان
است پس مناسب بجز اول از ترجمه باشد و آنچه
مکروه است پس او بر زنان و مردان عموما حکم جواز
تجارت آن بقیاس میتوان دریافت و حکم نهی
در لباس معین گردد انما بعثت الیک لتستمتع بها
نفرستاده بودم آن را بسوی تو که برای آنکه
بگیری بران یعنی تبیعها مراد میدارد آن حضرت
از تستمتع اینکه بفروشی آن را و تجارت نفع حاصل

مردمان حیات آنحضرت مستور شده و این معنی میان نیست زمان آنحضرت را لکن قد خلص الی من علمه ما یخلص الی العذراء فی سترها
لیکن رسیده است بسوی من از علم او چیزی که رسیده است بسوی زن بکر در پرده او یعنی از شرایع و اطوار آنحضرت که
شایع و مشهور است میان قال فتشهد عثمان گفت پس تشهد کرد عثمان ثم قال اما بعد فان الله بعث محمدا بالحق وانزل
علیه الکتاب پس گفت تحقیق خدا برانگیخت محمد را برسالت براستی و نازل کرد بروی کتاب را وکنت ممن استجاب لله ولرسوله
پس بودم من از کسانی که اجابت کرد مر حکم خدا را و رسول او را و امنت بما بعث به محمد صلی الله علیه وسلم
مبعوث است بآن محمد و هاجرت الهجرتین الاولیین کما قلت و هجرت کردم دو هجرت چنانکه گفتی و صحبت
رسول الله صلی الله علیه وسلم وبایعته و صحبت داشتم رسول خدا را و بیعت کردم او را و الله ما عصیته
نافرمانی نکردم او را و در هیچ امری و نه خیانت کردم حتی توفاه الله تا آنکه فوت کرد او را خدا ثم استخلف الله ابا بکر
خلیفه کرد خدا ابو بکر را فوالله ما عصیته ولا غششته ثم استخلف عمر پس عمر خلیفه کرده شد فوالله ما عصیته ولا غششته
حتی توفاه الله پس بخدا سوگند نافرمانی نکردم او را و نه خیانت کردم او را تا آنکه فوت کرد او را خدا ثم استخلفت افلیس لی
من الحق مثل الذی کان لهم علیکم پس خلیفه کرده شدم من آیا نیست مرا بر شما از حق نصیبی چیزی که بود مر ایشان را
گفت عبید الله آری بر حقی و حق داری بر مردم قال عثمان فما هذه الاحادیث التی تبلغنی عنکم گفت عثمان پس چیست
این سخنانی که میرسد از شما مما ذکرت من شان الولید بن عقبة از چیزی که گفتی تو از حال ولید بن عقبه فسناخذ فیه
ان شاء الله بالحق پس زود باشیم ما که مواخذه کنیم در حق او ان شاء الله موافق حق ثم دعا علیا فامره ان یجلده فجلده ثمانین
گفت پس طلبید ولید را تا چهل زد و امر علیا ان یجلده وفرمود علی را که بزند او را و کان هو یجلده
و قال یونس و ابن اخی الزهری عن الزهری و گفت یونس و برادر زاده زهری از زهری افلیس لی علیکم من الحق مثل
الذی کان لهم آیا نیست مرا بر شما از حق مانند آنچه بود آنحضرت را و ابو بکر و عمر را و در بعضی نسخ واقع است قال ابو عبد الله
گفت ابو عبد الله مؤلف رح در بیان قول حدیث ابتلاء اسم بلاء من ربکم ما ابتلیتم به من شدة
یعنی چیزیست که مبتلا شدید شما بآن از سختی و فی موضع آخر البلاء الابتلاء والتمحیص و در جای دیگر گفته است که ابتلاء
امتحان و آزمودن است تمحیص بکار و صاد مهمله یعنی آزمودن است و خالص کردن زر
ماخوذ است ازین قول که میگویند بلوته و محصته یعنی بیرون آمدم چیز را که نزد او است و در امتحان
نبلو نختبر یعنی شاهد است معنی را که ذکر کرده شد این قول نبلو که بمعنی نختبر است یعنی آگاهی کنیم
باز میگوید فلما توکل بلاء عظیم که در قرآن واقع است بمعنی النعمة است و هی من ابلیته و معنی نعمت
ابلیته و این در معنی امتحان از ابتلیته است بلکه لفظ بلا از اضداد است بمعنی نعمت و هم بمعنی نقمت
میگویند ابلاه الله بلاء حسنا ابلیه معروفا بمعنی نعمت از باب افعال که اثقال لازم الکرمانی حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا
یحیی عن هشام بن عروة قال حدثنی ابی عن عائشة ان ام حبیبة وام سلمة ذکرتا کنیسة رایتها بالحبشة
از عایشه که ام حبیبه بنت ابی سفیان و ام سلمه که از ازواج مطهرات اند ذکر کردند کنیسه که دیدند آنرا بحبشه فیها تصاویر
که در آن صورتها بود فذکرتا للنبی صلی الله علیه وسلم پس ذکر کردند مر پیغمبر خدا را فقال ان اولئک اذا کان فیهم الرجل
الصالح فمات پس فرمود نصاری وقتی که بودی در میان ایشان مردی صالح پس مردی بنوا علی قبره مسجدا و صوروا

الجزء الثامن من شرح الاسلام کتاب البیوع

تلك القبور مأوا كردندى بر قبر او سجدى و تصوير ميكردند در آن مسجد بصور تهاى مردم او لئك شرار الخلق عند الله يوم القيمة ايشان بدترين خلق اند نزد خدا روز قيامت اين حديث در كتاب الجنايز در بناى مسجد بر قبور گذشته است **حدثنا** الحميدى قال حدثنا

سفيان بن عيينة قال حدثنا اسحق بن سعيد السعيدى عن ابيه عن ام خالد بنت خالد بن سعيد بن العاص روايت است از ام خالد

ام او امه است بفتح همزه و تخفيف ميم دختر خالد بن سعيد بن العاص قالت قدمت من ارض الحبشة و انا جويرية فكساني

رسول الله صلى الله عليه وسلم خميصة لها اعلام گفت قدوم آوردم از زمين حبشه و حال آنكه من دختر كى بودم پس پوشانيد مرا رسول خدا

چادرى از خز كه مر او را علمها بود فجعل رسول الله صلى الله عليه وسلم يمسح الاعلام بيده و يقول سناه سناه پس گشت رسول خدا كه مسح ميكرد علمها را

بدست مبارك خود و ميگفت سناه سناه و سين مفتوح است سناه سناه دو بار سناه بفتح سين مهمله و تخفيف نون و در آخر ها است ساكن

بعضى گويند كه لغت حبشه است و در كلام آنحضرت بلغت فارسى همين حديث را نيز آورده اند قال الحميدى يعنى حسن حسن

حدثنا يحيى بن حماد قال حدثنا ابو عوانة عن سليمان عن ابراهيم عن علقمة عن عبد الله بن مسعود قال كنا نسلم

على النبى صلى الله عليه وسلم و هو يصلى فيرد علينا گفت ابن مسعود بوديم ما كه سلام ميكرديم بر پيغمبر خدا و حال آنكه آنحضرت نماز ميگزارد

پس رد سلام ميكرد بر ما فلما رجعنا من عند النجاشى سلمنا عليه فلم يرد علينا پس وقتيكه باز آمديم از نزد نجاشى

سلام كرديم بر آنحضرت پس رد سلام نكرد بر ما قلنا يا رسول الله انا كنا نسلم عليك فترد علينا گفتيم اى رسول خدا بوديم ما

كه سلام ميكرديم بر تو پس رد سلام ميكردى بر ما قال ان فى الصلوة شغلا فرمود بتحقيق در نماز شغلى است كه باز ميدارد

از توجه بما سوا فقلت لابراهيم كيف تصنع انت پس گفتم مر ابراهيم را كه روايت كرده است اين حديث از علقمه چه ميكنى تو

وقتى كه كسى سلام كند بر تو قال ارد فى نفسى گفت رد ميكنم سلام را در دل خود و ما همين بعد از منع تكلم در نماز بوده است و اين حديث

در اواخر كتاب صلوة در باب لا يرد السلام فى الصلوة گذشته است **حدثنا** محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة

قال حدثنا بريد بن عبد الله عن ابى بردة عن ابى موسى قال بلغنا مخرج النبى صلى الله عليه وسلم و نحن باليمن

گفت ابو موسى اشعرى رسيد ما را خروج پيغمبر خدا بمدينه و ما در يمن بوديم فركبنا سفينة پس سوار شديم كشتى را كه بر سيم كه فالقتنا

سفينتنا الى النجاشى بالحبشة پس انداخت ما را كشتى ما بسوى نجاشى بملك حبشه فوافقنا جعفر بن ابى طالب عنده

پس موافقت كرديم با جعفر بن ابى طالب را كه پيش نجاشى اقامت داشت فاقمنا معه پس اقامت كرديم با جعفر در حبشه فقدمنا

پس قدوم آورديم بمدينه فوافقنا النبى صلى الله عليه وسلم حين افتتح خيبر پس رسيديم و موافقت كرديم پيغمبر خدا را هنگامى كه

فتح كرد خيبر را در سنه هفتم يا ششم از هجرت فقال النبى صلى الله عليه وسلم لكم انتم يا اهل السفينة هجرتان پس فرمود پيغمبر خدا

مر شما را اى اهل سفينه دو هجرت است يك هجرت از مكه جانب حبشه و ديگر از حبشه بسوى مدينه و در روايت مسلم آمده كه قسمت غنيمت داد

ما را اگر چه در وقت فتح حاضر نبوديم **باب** موت النجاشى در ذكر موت نجاشى بفتح نون است و آن و حيه بكسر روايت

كرده است نجيم مخففه و كسر شين معجمه و تشديد يا و تخفيف آن لقب ملك حبشه است هر كه ميبود و الآن لقب خاص او حطى است

بفتح حا و كسر طا مخففه و در آخر تحتية خفيفه **حدثنا** ابو الربيع قال حدثنا ابن عيينة عن ابن جريج عن عطاء عن

جابر قال قال النبى صلى الله عليه وسلم حين مات النجاشى مات اليوم رجل صالح گفت جابر بن عبد الله فرمود پيغمبر خدا هنگامى كه

مرد نجاشى مرد امروز مردى صالح در سنه تسع از هجرت پيش از فتح مكه فقوموا فصلوا على اخيكم اصحمة پس خبر داد و نماز گزاريد

برادر خود كه نام او اصحمه است بفتح همزه و سكون حاء اولى و فتح حاء ثانيه و ميم مفتوحه آخر تاء تانيث بعضى گويند اسم لقب او است

كتاب البيوع | الجزء الخامس من شرح الاسلام

اى بنى النجار ثامنونى بحائطكم گفت اى بنى نجار قيمت كنيد مرا با بهاى خود و مجوز حديث امر آن

فرمود اين باغ آنرا خريده مسجد بجاى آن بنا كرد و

صحبت نخل و در آن باغ خرابها بود انتقال داده يا ايشان نخيل

خرب بفتح و كسر راء جمع خربه چون كلم و كلمه و كسر راء

رفيع تا سے چون لغو تبع لغو تبريد و روايت است **باب**

اذا لم يوقت فى الخيار هل يجوز البيع وقتيكه مدت جائز باشد خيار بايع

و مشترى را در قبول بعد ايجاب يا در امضاى بيع و رد

آن بعد ايجاب و قبول و خيار بكسر خا اسم است از

اختيار و آن طلب بهترين امرين است آن و سيد

وجه است خيار قبول و خيار مجلس و خيار شرط و خيار

رويت و خيار عيب و خيار تعيين كه هر يك در كتب فقه

مشروح است و آنچه متعلق به بيان مدت است خيار

قبول و خيار مجلس و خيار شرط است خيار قبول آنست

كه چون ايجاب كند احد العاقدين حق ديگرى را حكم

در قبول و رد آن و آن باقى است تا آنكه باز نه شود

الاصرين يا مستقر گردد و مجلس و خيار مجلس آنكه بعد حصول

ايجاب و قبول هر كدام از عاقدين را تا آخر مجلس اختيار

در امضا و رد و آين مذهب شافعى و احمد است بدين

باب و نزد علماى حنفيه و مالكيه بعد تمام ايجاب

و قبول خيار مجلس نه بوده بيع لازم گردد بعموم كريمه

يا ايها الذين آمنوا اوفوا بالعقود و اطلاق آيه كريمه

الا ان تكون تجارة عن تراض منكم چه شك نيست كه

بمجرد حصول قبول بعد ايجاب بے اشتراط خيار عقد تمام

است و كامل خود و تجارت است بتراضى پس وجوب

الوفا و اباحت اكل مشترى گردد و بے خيار و قول

و اشهدوا اذا تبايعتم مسوق براى اعتبار لزوم

بيع است تا بر نگردد يكے از عاقدين بعد تبايع و مضمون

حديث معلوم خود و خيار شرط آنكه شرط كند احد العاقدين

خيار را و قت معين و آن تا سه روز جائز است نزد امام

ابو حنيفه و شافعى بحديث عمر حبان بن منقذ كه اختيار

داده او را آنحضرت كه هر چه خريد نمايد تا سه روز

و جهة بيان مدت اختيار و حبان شخصى كه ضعيف

در ضعف معرفت در بيوع چنانكه گفته اند بايد قدر

الجزء الثامن من شيخ الاسلام البيوع كتاب

ام عطیه بود **حدثنا** عبد الاعلى بن حماد قال حدثنا يزيد بن زريع قال حدثنا سعيد بن ابي عروبة عن قتادة ان عطاء حدثهم عن جابر بن عبد الله الانصاری گفت سعید حدیث کرد ما را قتاده که حدیث کرد ایشان را عطا حدیث کرد ایشان را از جابر بن عبد الله الانصاری ان نبی الله صلى الله عليه وسلم صلى على اصحمة النجاشي ... نماز گزارد بر اصحمه ملک حبشه فصففنا وراءه فكنت في الصف الثاني او الثالث ... و بودم من در صف دوم یا صف سوم **حدثنا** عبد الله بن ابي شيبة قال حدثنا يزيد بن هارون عن سليم بن حيان قال حدثنا سعيد بن ميناء عن جابر بن عبد الله ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى على اصحمة النجاشي فكبر عليه اربعا ... پس تکبیر گفت بروی در نماز جنازه چهار تکبیر تابعه عبد الصمد ... متابعت کرده است یزید بن هارون را عبد الصمد در روایتی که از سلیم بن حیان آورده **حدثنا** زهير بن حرب قال حدثنا يعقوب بن ابراهيم بن سعد قال حدثنا ابي عن صالح بن كيسان عن ابن شهاب قال حدثني ابو سلمة بن عبد الرحمن وابن المسيب ان ابا هريرة اخبرهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نعى لهم النجاشي صاحب الحبشة في اليوم الذي مات فيه ... خبر مرگ نجاشی والی حبشه رسانید ... وقال استغفروا لاخيكم ... آمرزش طلبید برای برادر خود را **حدثنا** صالح بن كيسان عن ابن شهاب حدثني سعيد بن المسيب ان ابا هريرة اخبرهم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم صف بهم في المصلى فصلى عليه وكبر اربعا ... در روایت از ابن شهاب گفت حدیث کرد مرا سعید بن مسیب که ابو هریره خبر داد ایشان را که رسول خدا صف بست ... پس نماز جنازه گزارد بر نجاشی و تکبیر گفت درین نماز چهار تکبیر ... و این نجاشی آنست که هجرت کرده بودند مسلمانان نزد وی ... جعفر بن ابی طالب مسلمان شده و نجاشی که بعد از وی مالک حبشه شد اسلام او معلوم نیست ...

باب تقاسم المشركين على النبي صلى الله عليه وسلم ... سوگند خوردن مشرکان بر آزار و مخالفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و تعلیقه با بنی هاشم و عبد المطلب ... و این قصه آنچنان است که چون مشرکان ... بنی هاشم و بنی عبد المطلب ... سوگند خوردند ... و معیشت بر بنی عبد المطلب ... سه سال ... صحیفه ... مشرکان ... ابو طالب ...

حدثنا عبد العزيز بن عبد الله قال حدثني ابراهيم بن سعد عن ابن شهاب عن ابي سلمة بن عبد الرحمن ...

برای بیان مقدار آن وقت در ورود حدیث باب ... عدم تحدید آن در حدیث ... **حدثنا** صدقة بن الفضل المروزي قال حدثنا عبد الوهاب قال سمعت يحيى بن سعيد الانصاري قال سمعت نافعا عن ابن عمر رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان المتبايعين بالخيار في بيعهما ما لم يتفرقا ... بایع و مشتری ... تا وقتیکه جدا نشوند ...

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حین اراد حنین گفت ابوهریره فرمود رسول خدا هنگامی که اراده
کرد غزوه حنین را منزلنا غدا ان شاء الله بخیف بنی کنانة جای منزل ما فردا اگر خواسته است خدا بخیف بنی کنانه خواهد بود
خیف در اصل لغت بمعنی جای بلند از مجرای سیل است فرود تر از غلظ جبل و مسجد خیف در پایان کوه است ازین جهت او را باین نام
خوانده اند حیث تقاسموا علی الکفر جائی که سوگند بکدیگر خوردند بر کفر **باب قصة ابی طالب** در ذکر قصه ابوطالب
ابی طالب بن عبد المطلب **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید قال حدثنا سفیان قال حدثنا عبد الملک
قال حدثنا عبد الله بن الحارث قال حدثنا العباس بن عبد المطلب قال للنبی صلی الله علیه وسلم گفت عبد الله بن حارث
حدیث کرد ما را عباس بن عبد المطلب که گفت مر پیغمبر خدا را ما اغنیت عن عمک چه چیز بی نیاز کردی تو از عم خود ابوطالب
یعنی چه دور کردی از وی از عذاب خدا فانه کان یحوطک چه تحقیق وی بود که نگاه میداشت ترا از دشمنان ویغضب لک
وغضب میکرد بر دشمنان برای تو قال هو فی ضحضاح من نار فرمود وی در تنگ آتش است و این اخبار است از احوال آخرت
کرده خواهد داشت ضحضاح بدو ضاد معجمه در میانه حا مهمله ساکن در آخر نیز حاء مهمله است در اصل بمعنی آب تنگ بر روی زمین
تا بکعبین رسد استعاره کرده اند آنرا برای آتش تنگ ولولا انا لکان فی الدرک الاسفل من النار واگر نمی بودم من هر آینه
بودی در درکه که پایان تر از همه درکات دوزخ است ابن مسعود گوید در درک اسفل نار تابوتهاست از آهن که قفل کرده اند در آتش
ابوهریره گوید که خانه ایست در آتش مقفل که از بالا و پایان همان آتش می افروزند شراح معنی لولا انا گفته اند اگر شفاعت من در حق
او نمی بود چنانکه از حدیث آخر این باب معلوم میشود اگر گوئی هرگاه بدلالت نصوص قطعیه استغفار در حق کافر و منافق ممنوع است شفاعت
چگونه روا باشد ابراهیم علیه السلام در حق آذر پدر یا عم او اگرچه شفاعت میکند بموقع قبول نمیرسد چنانکه سبق ذکر یافته در باب ابی حاتم
جواب گفت گوئیم شبوت پیوسته بصحت رسیده که ابوطالب در حق آنحضرت نیکیها کرده بعد از فوت عبد المطلب در کنار تربیت خود
برگرفته و در ابتدای امر اسلام چون مشرکان بآزار آنحضرت کمر بسته بودند حمایتها کرده و نگذاشت که کافران با آنهمه شدت و جمعیت آنحضرت را
توانند رسانید و تعظیم تمام و اعلای شان آنحضرت مینمود چنانکه قصیده در نعت گفته که این بیت از آنجاست وابیض یستسقی الغمام
بوجهه ثمال الیتامی عصمة للارامل اگرچه این معنی از راه حمیت قرابت و عصبیت طبیعیه باشد نه از راه تقرب بدین باشد و حمایت اسلام
بوده است پس روزی که فتح باب شفاعت عامه باشد و امر شود بآنحضرت که سوال کن هر چه خواهی تا داده شوی مسئول خود را در وی است
از آنحضرت بمکافات نیکیهای او شفاعت تخفیف عذاب کند و حق جل شانه بجزای نیکی که بمحبوب او کرده قبول فرماید و در تر خوار کرم
انا ابراهیم تا محمد و از عم او تا مرعی کمال فرق است در شان جنانا فلا تنقل تشنیدی که چون ابولهب را که هم از اعمام آنحضرت است بعضی
ثویبه را که او خبر آورده که در خانه برادر تو عبد الله پسری متولد شده وی این مژده مسرتی در یافته او را آزاد کرد تخفیف در عذاب او کرده اند
در خواهند کرد **حدثنا** محمود بن غیلان قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن الزهری عن ابن المسیب
عن ابیه ان ابا طالب لما حضرته الوفاة روایت است از مسیب که ابوطالب وقتی که رسید او را وفات دخل علیه النبی صلی الله علیه
وسلم وعنده ابوجهل در آمد بر وی پیغمبر خدا و نزد او نشسته بود ابوجهل فقال ای عم قل لا اله الا الله کلمة پس گفت
ای عم بگو لا اله الا الله کلمة منصوب است به بدلیه و بیتوان بر فع خواند و خبر مبتدا محذوف باشد یعنی این کلمه ایست احاج لک بها
عند الله حجت کنم آن روز برای تو باین کلمه نزد خدا فقال ابوجهل وعبد الله بن ابی امیة یا ابا طالب اترغب عن ملة
عبد المطلب پس گفت ابوجهل و عبد الله بن ابی امیه ای ابا طالب آیا از سر میگردی و اعراض میکنی از ملت عبد المطلب ...

الجزء الثامن شیخ الاسلام

حدثنا حفص بن عمر بن نعیم قال حدثنا ...
... قتادة عن ابی ...
... عبد الله بن الحارث بن نوفل
... از صحابه است من حیث الولادة و
تحنیک آن حضرت مر او را و از کبار تابعین من حیث
الروایة عن حکیم بن حزام ... و وزرا
... رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال البیعان بالخیار ... بکسور ...
بالخیار ما لم یتفرقا ...
... حدثنا
... سعید دارمی ...
قال قال همام فذکرت ذلک لابی التیاح ...
زیاده کرده است ...
پس ذکر کردم روایت ...
... و مسلط ... گفت
ابوالتیاح کنت مع ابی الخلیل لما حدثه

پس دایم بود که تکلم میکرد با ابا طالب او تقضی الشیخ بکلماه یعنی لفظ نرو حذف نون بموجب روایت کذا قال الکرمانی حتی قال آخر ما کلمهم

به علی ملة عبد المطلب تا آنکه گفت آخر چیزی که کلام کرد ما ایشان را آن من بر ملت عبد المطلب ام فقال النبی صلی الله

علیه وسلم لاستغفرن لك ما لم انه عنه پس فرمود هر آینه استغفار میکنم برای مغفرت تو مادامی که باز داشته نشوم از استغفار

فنزلت ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین یعنی لایق نیست پیغمبر را و کسانیکه ایمان آورده اند آنکه طلب مغفرت

کنند مر مشرکان را ولو کانوا اولی قربی و اگر چه باشند خویشان نزد کسی بعد ما تبین لهم انهم اصحاب الجحیم ازانکه روشن

شود ایشان را که تحقیق آنها دوزخیانند و نزلت انك لا تهدی من احببت و نازل شد این آیت تحقیق تو هدایت نمیکنی یعنی بزور

نمیرسانی کسی را که دوست میداری ولکن الله یهدی من یشاء ولیکن خدا میرساند کسی را که میخواهد بجائیکه منسوب است بپیغمبر از آن

یعنی تبلیغ احکام و راه نمودن است و رسانیدن و توفیق دادن کار خداست حدثنا عبد الله بن یوسف قال حدثنا

اللیث قال حدثنی ابن الهاد عن عبد الله بن خباب عن ابی سعید الخدری انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم وذکر عنده عمه

روایت کرده از ابو سعید خدری که تحقیق وی شنید پیغمبر خدا را و حال آنکه ذکر کرده شد نزد آنحضرت عم او ابو طالب فقال لعله تنفعه

شفاعتی یوم القیمة پس فرمود شاید که او را نفع کند شفاعت من روز قیامت فیجعل فی ضحضاح من النار پس گردانیده شود

در آتش تنک یبلغ کعبیه یغلی منه دماغه میرسد با شتالنگهای او که میجوشد ازان دماغ او حدثنا ابراهیم بن حمزة قال

حدثنا ابن ابی حازم والدراوردی عن یزید بن الهاد بهذا حدیث کرد ما را ابراهیم بن حمزه گفت حدیث کرد ما را ابن ابی حازم و دراوردی

هر دو از یزید بن الهاد باین حدیث که گذشت وقال تغلی منه ام دماغه وگفت درین روایت بجز شد ازوی ام دماغ یعنی اصل دماغ

باب حدیث الاسراء

در بیان حدیثی که وارد شده است در اسرای آنحضرت شب معراج سیوطی گفته اسرا تا بیت المقدس است

و معراج تا آسمان یعنی مراد ازین دو کلمه آنچه که مذکور است انست و قول الله عز وجل سبحان الذی اسری بعبده لیلا الایه و تمام آیه

کافیست سبحان اسم است بمعنی التسبیح یعنی تنزیه از جمیع نقایص که سزاوار الوهیت نیست منصوب است بفعل مقدر ای اسبح تسبیحا و این

دایم مضاف می باشد و گاهی بمعنی علم تسبیح استعمال میکنند از بی اضافت و غیر منصرف میباشد اسری و سری بیک معنی است و ترجمه تمام آیه

انیست که پاکست خدای که بشب برد بنده خود را از مسجد حرام بسوی مسجد اقصی یعنی بیت المقدس آنکه برکت داده ایم گرد او به برکات دین

و دنیا ازانکه مهبط وحی و عبادتگاه انبیاست و محفوف است بانهار و اشجار و میوه دار تا بنمائیم او را از آیات خود از انجمله آنکه در اندک وقتی

بجای برده که راه یک ماه بوده است و تمثل انبیا و وقوف بر مقامات ایشان چنانکه بتفصیل در احادیث وقوع یافته حدثنا یحیی

بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب قال حدثنی ابو سلمة بن عبد الرحمن قال سمعت جابر

بن عبد الله انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابو سلمه شنیدم جابر بن عبد الله را که تحقیق وی شنیده است رسول خدا را یقول لما

کذبنی قریش میفرمود وقتی که تکذیب کردند مرا جماعت قریش درین که گفتم به بیت المقدس رفتم و باز آمدم و گفتند که نشان آنجا بگو

که چگونه است آنحضرت در وقت رسیدن متوجه با حاطه کیفیت و کمیت آنجا نشد و برد قمت فی الحجر فجلی الله لی بیت المقدس

استادم در حجر پس کشف کرد مرا خدا بیت المقدس را و برده از میانه برانداخت و مشاهده کردم آنرا و در حدیث ابن عباس آمده که آورده شد

بیت المقدس را تا آنکه نهاده شد نزد دار عقیل و من دیدم آنرا فطفقت اخبرهم عن آیاته پس شروع کردم که خبر میدادم ایشان را

از علامات آن و انا انظر الیه و حال آنکه من می بینم آنرا مؤلف درج باب اسرا جدا از باب معراج آورده و بعضی شراح از مجموع

کلام او معراج دو قصه است نزد وی و این توهم چیزی نیست در اول صلوة لیلة الاسری گفته ذکر فرضیت نماز در آنجا کرده است در شب

الجزء الثامن من شیخ الاسلام

کتاب البیوع

عن ایوب عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما قال

قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم البیعان

بالخیار ما لم یتفرقا بتقدیم فوقیه بر قاف او یقول

احدهما لصاحبه اختر بایع و مشتری مختارند

در بیع مادام که متفرق نشده اند مگر آنکه بگوید یکی

ازایشان مر دیگری را اختیار کن بعد تامل که تحقق

از امضا و فسخ آنچه خواهی که درین صورت میرسد

او را اختیار اگرچه تمام کرده باشند عقد ادربیا

قال وربما قال گفته است بجای او یقول الخ او یکون

بیع خیار یا آنکه باشد آن بیع بیع بشرط خیار که درآن

اختیار باقی باشد بمدتی که مشروع است و نیست

در حدیث چیزی که دلالت کند بر جواز یا عدم جواز

بیع نزد عدم توقیت در خیار و آوردن این حدیث

درین باب بموجب روایت شیخ است این حدیث را

تقریب این ترجمه غالبا والله اعلم باب البیعان

بالخیار ما لم یتفرقا مراد مؤلف اعتبار خیار مجلس

است ازین حدیث چنانکه گفت وبه قال و بخیار مجلس

گفته است ابن عمر چنانکه بروایت نافع ظاهر شد

و شریح والشعبی وطاوس وعطاء ابن ابی رباح

وابن ابی ملیکة این پنج تابعیان اند که بخیار مجلس

قایل بودند ثابت شده از ابراهیم نخعی خلاف مذهب

حدثنا محمد بن یحیی بن منصور قال اخبرنا حبان قال حدثنا

شعبة قال قتادة اخبرنی عن صالح

ابی الخلیل عن عبد الله بن الحارث سمعت

ثانیاً اینکه هم در لیلة المعراج ست در فوائد که سبب جدا آوردن اسرا از معراج آن باشد که ثبوت اسرا تا بیت المقدس بنص قطعی ثابت شده بنا بآنکه آیت ما نیز زینجا ذکر کرده و از بیت المقدس تا آسمان بحدیث مشهور که در باب معراج آورده پس اشارت کرد که بعضی از معراج بنص ثابت شده و باقی بحدیث صحیح و در ینجا اقتصار بر اسرا تا بیت المقدس آن تواند بود که کفار نیز در رفتن به بیت المقدس سخن کردند و انکار آن نمودند و اسرا اعلم

باب حديث المعراج در بعضی روایات قصة المعراج ست معراج بکسر میم و سکون عین مهمله بمعنی نردبان ست از عروج بمعنی صعود گویا معراج آنحضرت نردبانی بوده برای صعود و ترقی در مقام قرب حق جل شانه و اهل حق از صحابه و تابعین و اتباع من بعدهم از ائمه فقها و محدثین و متکلمین بموجب احادیث صحیحه و اخبار صریحه بر آنند که معراج آنحضرت بیت المقدس و از آنجا با آسمانها بجسد شریف بوده در یک شب و در حالت بیداری بوده و بعضی گویند که معراج دو بار بوده اولاً در خواب برای توطیه و تمهید این تکریم و ثانیاً در بیداری بوده و پوشیده نماند که حدیث مذکور ظاهر در آنست که در بیداریست و اگر همین در خواب بودی موجب اینهمه انکار کفره و استبعاد ضعفای اسلام و ردّه افتادن ایشان نشدی چه بعید است که بعد از شنیدن قصه معراج کافران پیش ابوبکر رسیدند و گفتند که تو بار میگفتی آنرا ابوبکر گفت که وی صادق ست در منقول و تصدیق کردم من آنحضرت را در این خبر گفتند یا در مکه و در یک شب بشام رفت و باز آمد گفت اشهد انه صادق بعد از آن از آنحضرت آیات و نشانها پرسیدند چنانکه در حدیث سابق معلوم شد آنرا حوصله ایمان تنگ افتاده و قبول این را در وی راه نیست قول را اعتبار روانی شاید آری در رویت حق در این شب اختلافی بوده بیشتر بر آنند که رویت بهمین چشم بتقدیر الٰهی و قدرت وی جل شانه واقع شده است قصه معراج در مکه پیش از هجرت بیکسال در ربیع الاول بوده و بعضی گویند بعد از بعثت به پنج سال ست و نووی همین روایت را ترجیح کرده است تفصیل و تحقیق این کلام با ایراد و شبهات اهل زیغ و رد آن شیخنا الاعز الاجل ابو المجد شیخ عبد الحق قدس الله سره در کتاب سیر مسمی بمدارج النبوة که جامع ترین کتب این فن است ایراد نموده اگر تمام تشفی درین مطلب خواهی آنجا نظر کن **حدثنا** هدبة بن خالد قال حدثنا همام بن يحيى قال حدثنا قتادة عن انس بن مالك عن مالك بن صعصعة ان نبي الله صلى الله عليه وسلم حدثهم عن ليلة اسري به روایت از مالک بن صعصعه که تحقیق پیغمبر خدا حدیث کرد صحابه را از واقعهٔ شبی که برده شد بآن شب بینما انا في الحطيم وربما قال في الحجر مضطجعا در اثنای آنکه من در حطیم یعنی در حجر و بسا ست که گفت مالک في الحجر بدل في الحطيم پهلو نهاده ام اذ اتاني آت فقد ناگاه آمد آینده پس قطع کرد قد بفتح قاف و تشدید دال مهمله شگاف دراز قال وسمعته يقول گفت قتاده و شنیدم انس را میگفت فشق ما بين هذه الى هذه پس شگافت چیزی که میان اینست تا این فقلت للجارود وهو الى جنبي گوید قتاده پس گفتم مر جارود را بجیم و بعد از الف را مضموم و واو ساکن و دال مهمله تابعی ست صاحب انس بن مالک وهو الى جنبي ما يعني به در حالیکه جارود نزد پهلوی من بود چه چیز اراده از این اشارت کرده قال من ثغرة نحره الى شعرته گفت از پایان چنبر گردن تا عانه ثغرة بضم مثلثه و سکون غین معجمه و را مفتوح ست بمعنی مذکور و شعره بکسر شین معجمه و سکون عین مهمله و را مفتوحه بمعنی عانه یا جای رستن موی عانه وسمعته يقول من قصه گفت قتاده و شنیدم انس را میگفت از سر سینه تا عانه قص بفتح قاف و تشدید مهمله است از قاضی عیاض نقل کرده اند که وی منکر شده است دیگر بار که شق صدر همین یکبار در وقت صغر که در خانه حلیمه مرضعه بود واقع شده است عجب ست از قاضی بعد از آنکه در روایت بخاری و مسلم چرا آن واقع شده باشد که در شب اسرا شق واقع شده چگونه انکار میکند و چه مانع ست که دو بار و شق صدر شریف واقع شود و از حدیث عائشه روایت کرده اند که یکبار دیگر در ابتدای وحی در غار حرا نیز وقوع یافته است و نیز روایت کرده که یکبار دیگر در ده سالگی بلوغ که مجموع چهار میشود و آنچه متضمن حکمتهاست که عقول ما قاصر در کُنه آن نمی توانند رسید فاستخرج قلبي پس بیرون آورد دل مرا ثم

فيهما بالخيار على صاحبه ما لم يتفرقا الا بيع الخيار هر یکی از ایشان اختیار دارد بر صاحب خود در بیع و قبول یا در رد و امضا مادام که متفرق نشده و الا بیع الخيار مگر بیعی که شرط کرده شد در وی خیار که باو جود تفرق خیار باقی ماند **باب** اذا خير احدهما صاحبه بعد البيع فقد وجب البيع جهت اختیار رد یکی از متبایعین صاحب خود را بعد ثبوت بیع بایجاب و قبول پیش از آنکه متفرق شوند یعنی گوید که تعیین و تسخیر اختیار کن بسبب آن دو یکی اختیار کند پس تحقیق لازم گردد بیع یعنی خیار ردیا شد مگر تفرق حبیبه یا بردوت **حدثنا** قتيبة قال حدثنا الليث عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال اذا تبايع الرجلان فكل واحد منهما بالخيار ما لم يتفرقا وكانا جميعا مادام متفرق نشده اند باشند مجتمع یکجا و لفظ کانا متفرد ست بروایت آن لیث از میان اصحاب نافع که همه ائمه نقل کرده اند الدمیری او يخير احدهما الآخر فتبايعا على ذلك مگر آنکه اختیار دهد یکی از ایشان دیگری را پس عقد بیع و شرط کنند بر حال اختیاره چون بعد اختیار دادن عقد کردند فقد وجب البيع پس تحقیق لازم گردد بیع وان تفرقا بعد ان تبايعا ولم يترك واحد منهما البيع فقد وجب البيع ... **باب** كان البائع بالخيار هل يجوز البيع ... **حدثنا** محمد بن يوسف قال اخبرنا سفيان الثوري عن عبد الله بن دينار عن ابن عمر رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وسلم قال كل بيعين لا بيع بينهما حتى يتفرقا الا بيع الخيار ...

اُتیتُ بطست من ذهب پس آورده شد مرا طشتی از طلا برای عزت واین پیش از تحریم استعمال طلا بود مملوة ایمانا پُر کرده
شده بود از ایمان حقیقة یا اخذا کرده به جهت سعادت جایز است چنانکه واقع شده که مرگ را بصورت کبش ذبح خواهند کرد یا مجازا چنانکه گویند
را یت بحر من النار یعنی در حقیقت مراد از طشت و مقصود کشف معنوی با مری حسی است طلشت را بوصفت اعتبار کرده اند انکه موهبت معنوی سبب
عبارت از آنست ونقص بعض روایات مذکورست بعبارت ثبت فغسل قلبی ثم حشی ثم اعید پس شسته شد دل من و در روایت مسلم
آمده آب زمزم از آنکه صلاح پر آبهاست بیشتر پر کرده شد با ایمان وحکمت پس باز ماده کرده شد بجای خود واین معنی محمول بر حقیقت است
مرو تیست که سینه آنحضرت تا پایان از شکم بود چنانکه از هم آمدن جراحت بیاشد بعضی از طبایع متفلسفه تاویل بکنند این را و گویند
که محال است که دل را بر آورده و بشویند و بازبرجای آن نهند و آدمی زنده ماند و نمیدانند این کوتاه نظران که خوارق عادات در شان آنحضرت
زیاده برآنست که بشمار آید و قدرت حق تعالی از زدن از حوصله ادراک است الحمد که ما با یمان و تصدیق و تسلیم مخبر صادق مرحومیم و قسمیم
نمی یابیم و کشاده پیشانی قبول آن مینمائیم ثم اُتیتُ بدابة دون البغل وفوق الحمار ابیض پس آورده شد مرا چارپایه
کمتر از استر و بالاتر از خر سفید رنگ فقال له الجارود وهو البراق یا ابا حمزة پس گفت مرانس را جارود و آن دابه براق است
ای ابا حمزه وکنیت انس است یعنی براق که میگویند همین دابه است قال انس نعم گفت انس آری همین است براق یضع خطوه عند
اقصی طرفه می نهاد گام خود را بر نهایت نگاه خود وحکمت در فرستادن براق با جبرئیل و سوار بردن با آنکه قدرت حق برکشیدن زمین بود در
اظهار تعظیم وتبجیل آنحضرت است از آنکه عادت برین جاریست که بادشاه وقتی که خواسته باشد که طلبیده بیاید عزیز را میفرستد برای حاضر آوردن او
مصحوب یکی از خواص مقربان خود فحملت علیه پس سوار کرده شدم بر وی فانطلق بی جبرئیل حتی اتی السماء الدنیا
پس برفت با من جبرئیل تا آنکه آمد آسمان نزدیک را فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل پس طلب فتح باب آسمان کرد گفته شد
کیست این طالب فتح گفت جبرئیل است قیل ومن معک قال محمد گفته شد وکیست با تو گفت محمد است
قیل وقد ارسل الیه قال نعم گفته شد در تحقیق فرستاده شده بود کسی بطلب او گفت آری قیل مرحبا به فنعم المجیء جاء
گفته شد فرود آمد او بروی پس نیکو آمده و درین ترکیب تقدیم و تاخیر است و مخصوص به مدح محذوف است ای جاء فنعم المجیء مجیئه ففتح پس کشاد
در آسمان را خازن آن فلما خلصت فاذا فیها آدم پس هرگاه واصل شدم پس ناگاه دیدم در آن آدم علیه السلام
فقال هذا ابوک آدم فسلم علیه پس گفت جبرئیل این پدر تو آدم است پس سلام کن بر وی فسلمت علیه فرد السلام پس
سلام کردم بر وی پس رد سلام کرد یعنی جواب داد ثم قال مرحبا بالابن الصالح والنبی الصالح پس گفت مرحبا به پسر
صالح و پیغمبر صالح اقتصار ایشان بر وصف صلاح از جهت متضمن بودن این وصف است سایر صفات کمال را چه صالح عبارت از
قایم بحقوق الهی تعالی و حقوق العباد است ثم صعد بی حتی اتی السماء الثانیة پس بر بالا برد مرا تا آنکه آمد آسمان دوم را فاستفتح
قیل من هذا قال جبرئیل قیل ومن معک قال محمد قیل وقد ارسل الیه قال نعم قیل مرحبا به فنعم المجیء
جاء ففتح فلما خلصت اذا یحیی وعیسی وهما ابنا خالة ناگاه دیدم یحیی و عیسی را و ایشان بودند خاله زاده یکدیگر قال هذا
یحیی وعیسی فسلم علیهما فسلمت فردا ثم قالا مرحبا بالاخ الصالح والنبی الصالح پس گفت جبرئیل آنحضرت را
که سلام کن بر ایشان گفت یحیی و عیسی را که سلام کنند بر آنحضرت از آنکه سنت اسلام آنست که داخل بر جالس سلام کند و چون ابن سبیل
در شرف آنحضرت بود پس تواضع کرد به ابتدا در سلام و نیز عادت مستمره آنحضرت آن بود که مبادرت میکرد بسلام هر که را میدید از پیش
که من السنان لیسلم الکبیر علی الصغیر ثم صعد بی الی السماء الثالثة فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل قیل ومن

ابجر الناس شیخ الاسلام
کتاب البیوع

قال حبان وحدثنا همام قال حدثنا ابو التیاح
انه سمع عبد الله بن الحارث یحدث بحدیث
عن حکیم بن حزام عن النبی صلی الله علیه وآله
وسلم

قال محمد قيل وقد أرسل اليه قال نعم قيل مرحبا به فنعم المجيء جاء ففتح فلما خلصت اذا يوسف قال هذا يوسف فسلم عليه فسلمت عليه فرد السلام ثم قال مرحبا بالاخ الصالح والنبي الصالح ثم صعد بي حتى اتى السماء الرابعة فاستفتح قيل من هذا قال جبرئيل قيل ومن معك قال محمد قيل وقد ارسل اليه قال نعم قيل مرحبا به فنعم المجيء جاء ففتح فلما خلصت فاذا ادريس قال هذا ادريس فسلم عليه فسلمت عليه فرد ثم قال مرحبا بالاخ الصالح والنبي الصالح از ين حديث معلوم ميشود كه ادريس جد نوح نيست چنانكه نسابان گويند وگرنه ميگفت مرحبا بالابن الصالح چنانكه آدم گفت ثم صعد بي حتى اتى السماء الخامسة فاستفتح قيل من هذا قال جبرئيل قيل ومن معك قال محمد قيل وقد ارسل اليه قال نعم قيل مرحبا به فنعم المجيء جاء فلما خلصت فاذا هارون قال هذا هارون فسلم عليه فسلمت عليه فرد ثم قال مرحبا بالاخ الصالح والنبي الصالح ثم صعد بي حتى اتى السماء السادسة فاستفتح قيل من هذا قال جبرئيل قيل ومن معك قال محمد قيل وقد ارسل اليه قال نعم قال مرحبا به فنعم المجيء جاء درين كلام قال مرحبا به گفته است ومرحبا قيل بود فلما خلصت فاذا موسى قال هذا موسى فسلم عليه فسلمت عليه فرد ثم قال مرحبا بالاخ الصالح والنبي الصالح فلما تجاوزت بكى موسى پس هرگاه گذشتم از موسى گريه كرد قيل له ما يبكيك گفته شد موسى را چه چيز ميگرياند تو قال ابكي لان غلاما بعث بعدي گفت گريه ميكنم از آنجهت كه غلامى يعنى خورد سالى مبعوث شده به پيغمبرى پس از من يدخل الجنة من امته اكثر ممن يدخلها من امتي ميدرآيد به بهشت از امت او بيشتر مردم از كسانى كه ميدرآيند به بهشت از امت من على گفته اند حاشا كه گريه موسى از حسد باشد در ان عالم حسد از عامه مسلمانان مى برآرند چه جاى انبيا كه برگزيده هاى حق اند بلكه از زياده تاسف بوده باشد از نقصان اجر خود كه مترتب مى باشد بران رفع درجات بعضى گويند گريه كرده از تاسف بر حال امت خود و آنكه آنحضرت را خورد سال گفت اشارت كرده اند باآنكه باين كلان سالى باينقدر اجر رسيدم كه آنحضرت در خورد سالى رسيده ثم صعد بي الى السماء السابعة فاستفتح جبرئيل قيل من هذا قال جبرئيل قيل ومن معك قال محمد قيل وقد بعث اليه قال نعم قال مرحبا به فنعم المجيء جاء فلما خلصت فاذا ابراهيم قال هذا ابوك فسلم عليه قال فسلمت عليه فرد السلام ثم قال مرحبا بالابن الصالح والنبي الصالح پوشيده نماند كه وجه تخصيص رويت همين انبيا باين اسمانها و بودن هر يك باسمانى مخصوص ظاهر نيست وكسى تعرض بآن نكرده و ظاهر از فحواى حديث آنست كه اين انبيا بحيات دنيوى كرداشته اند چنانكه مقرر جمهور است كه انبيا بحيات دنيوى زنده اند برآسمانها ايشانرا دريافته وايشان در آسمانها آمده ورفت دارند يا همدرين شب براى ديدن و دريافت كمالات آنحضرت آمده بودند و احتمال دارد كه ارواح ايشان متجسد شده باشد والله اعلم ثم رفعت الى سدرة المنتهى پس برده شدم براى من سدرة المنتهى كه منتهاى وصول است آسمان و جز آن حضرت كسى از ملك و بشر از ان درنگذشته و گويند علم ملائكه از ان تجاوز نكرده و فيها فيه سدره و بمعنى درخت كنار است و سدرة المنتهى نام آن مقام است يعنى برداشته شده بود سدرة المنتهى و واصل شدم بآن و دريافتم آنرا و كمال اطلاع يافتم بران و اذا نبقها مثل قلال هجر ناگاه ديدم ثمرهاى آن مانند كوزهاى قريه هجر كه در ميان كه و مدينه است نبق بفتح نون و سكون موحده وبكسر نون و كشف واحد نبقه است وهجر بفتحتين ديار حضرميت كه كوزهاى آن مشهور و معروف است چنانكه در حديث اذا بلغ الماء قلتين من قلال هجر واقع شده و اذا ورقها مثل اذان الفيلة و ديدم برگهاى آن مانند گوشهاى فيلان است فيلة بكسر فا و فتح تحتانيه جمع فيل است كه آن در آسمان ششم است بيخ آن در آسمان ششم قال هذه سدرة المنتهى گفت اينست مقام سدرة المنتهى فاذا اربعة انهار ديدم چهار جوى

بلكه صعب لعمر و بود فرمن بر شتر جوان رسيده كه عمر را بود رضى الله عنه بكر بفتح موحده شترى كه نخستين لسوارى آمده و صعب آنكه هنوز رام نشده باشد سوارى بر آن انشد فكان يغلبني فيتقدم امام القوم پس بود آن شتر كه غالب مى آمد مرا و تندى ميكرد پس سابق ميرفت پيش قوم فيزجره عمر و يرده پس منع ميكرد آن را عمر و باز ميگردانيد ثم يتقدم فيزجره عمر و يرده پس باز پيشى ميكرد پس زجر مى نمود عمر و پس ميگردانيد فقال النبي صلى الله عليه واله وسلم لعمر رضى الله عنه بعنيه پس فرمود آن حضرت مر عمر را بفروش بمن اين شتر را قال هو لك گفت عمر آن حضرت را اين شتر از مرتر است يا رسول الله قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم بعنيه فرمود بفروش آن بمن فباعه من رسول الله چون مكرر امر بيع شد پس فروخت آن را عمر از پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فقال النبي صلى الله عليه واله وسلم هو لك پس بعد شرا فرمود آن حضرت مر ابن عمر را اين شتر بخشيدم ترا يا عبد الله بن عمر تصنع به ما شئت بكن او با انچه خواهى از تصرفها و ظاهر از حديث انقطاع خيار مجلس است پيشتر از تفرق و جواز تصرف مشترى بعد تمام عقد زيرا چه اگر خيار مجلس باقى بود قطع نميكرد آن حضرت حق خيار بائع را بتصرف در مبيع بهبه و بعد تصرف آن حضرت انكار عمر در ان صورت نداشت عدم انكار را دليل رضا گيرند و هرگاه راضى نشد آن حضرت بگرفتن شتر بيمعاوضه با وجود تصريح عمر بهبه و تمليك بى عوض چگونه راضى باشد بقطع خيار وى بنا بر انقضا بلا حال وقال الليث تعليق است حدثني عبد الرحمن بن خالد عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر قال بعت من امير المؤمنين عثمان بن عفان مالا بالوادي گفت ابن عمر فروختم از عثمان رضى الله عنه مالى را كه بوادى القرى بود كه از اعمال مدينه است و مراد از مال و شارف آن ميباشد زمين باغ و زراعت و سكنى باشد يا له عيب و فروختم بعوض مالى كه مر عثمان را بود در خيبر كه موضعى است مشهور بر شش مرحله از مدينه فلما تبايعنا رجعت على عقبي پس هرگاه عقد بيع كرديم برگشتم بر پس خود حتى خرجت من بيته خشية ان يرادني البيع تا آنكه بيرون آمدم از خانه عثمان بخوف

آب سلم زیاده کرده است می برآیند این جویها از بیخ آن درخت ازان نیز دو نهر ظاهر و دو نهر باطن پس
دو نهر باطن گفت هذا نی الجنة پس گفتم چه چیز اند این جویها ای جبرئیل قال اما الباطنان فنهران
فی الجنة گفت جبرئیل اما دو نهر باطن پس دو نهر است که در بهشت جاریست سیوطی از مقاتل نقل کرده که آن کوثر و سلسبیل است و اما
الظاهران فالنیل والفرات فرمود نهر که بظاهر میروند پس دریای نیل مصر است و فرات است دریای بغداد و غیره
ثم رفع لی البیت المعمور پس بر آورده شد برای من بیت معمور که مقابل مرتبه از سدرة المنتهی است یعنی پیدا کرده شد
کردم آنرا قال هذا البیت المعمور یدخله کل یوم سبعون الف ملک ... گفت این بیت معمور است ... هفتاد هزار فرشته ...
... روایت کرده ... ثم اتیت باناء من خمر پیشتر
آورده شدم ... اناء من عسل ... پس گرفتم شیر را فقال هی الفطرة التی انت علیها وامتک گفت جبرئیل ... اسلام است
... سدرة المنتهی ... ثم فرضت علی الصلوة
خمسین صلوة کل یوم ... ثم رجعت فمررت علی موسی ...
... فقال بما امرت قلت امرت بخمسین صلوة کل یوم ...
... قال ان امتک لا تستطیع خمسین صلوة کل یوم ...
... وانی والله قد جربت الناس قبلک وعالجت بنی اسرائیل ...
اشد المعالجة ... فارجع الی ربک فسئله التخفیف لامتک پس
پروردگار ... تخفیف ... فرجعت فوضع عنی عشرا پس ...
... فرجعت الی موسی فقال مثله پس ... فرجعت فوضع عنی عشرا
پس ... فرجعت الی موسی فقال مثله فرجعت فوضع عنی عشرا فرجعت
الی موسی فقال مثله فرجعت فامرت بعشر صلوات کل یوم ...
... فرجعت الی موسی فقال مثله فرجعت فامرت بخمس صلوات کل یوم ...
فرجعت الی موسی فقال بما امرت ... قلت امرت بخمس صلوات
کل یوم ... قال ان امتک لا تستطیع خمس صلوات کل یوم ...
... وانی قد جربت الناس قبلک وعالجت بنی اسرائیل اشد المعالجة ...
... فارجع الی ربک فسئله التخفیف لامتک ...
... قال سئلت ربی حتی استحییت ... آنحضرت سوال کردم ...
... ولکنی ارضی واسلم ... قال فلما جاوزت نادی مناد
... امضیت فریضتی وخففت عن عبادی ...
... تخفیف کردم ...
... حدثنا الحمیدی قال حدثنا سفیان قال حدثنا عمرو

الجزء الثامن من تیسیر القاری
کتاب البیوع

قد مضت بالی ستة الی ارض ثمود ثلث لیال
... ثابت ... عثمان یعنی
... ارض ثمود ... ثلث لیال ...
... باب ما ذکر فی الخداع
فی البیع ...
عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن عبد الله
بن دینار عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان
رجلا ذکر للنبی صلی الله علیه وآله وسلم
انه یخدع فی البیوع ...
... فقال اذا بایعت فقل لا خلابة ...
... خداع ...

بن دينار عن عكرمة عن ابن عباس في قوله وما جعلنا الرؤيا التي أريناك الا فتنة للناس روايت كرده است عكرمه از ابن عباس در قول خدا كه اينست وگردانيده ايم رؤيايي كه نموديم ترا مگر فتنه وابتلا مر مردم را قال هي رؤيا عين أريها رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة أسري به الى بيت المقدس گفت ابن عباس مراد ازين رؤيا كه درين آيت است رويت عين است كه نموده شد رسول خدا را شبي كه برده شد در اسرى به بيت المقدس ومسجد اقصى چون درين آيت جمعي كه قائل اند كه معراج آنحضرت در خواب بود استدلال كرده اند در نفع آن نمودند بقول ابن عباس كه نيست مفاد نسبت كه رؤيا بمعنى ديدن بچشم است نه ديدن بدل قبل ازين چنين گفتيم اگر اين معراج در خواب بودي موجب انكار كفار وفتنه مردم نبودي ايمان نشدي وآنرا استدلال مخالفان بر تقديري است كه مراد از ان خوابي ديگر باشد چنانكه روايت كرده كه اين خواب در باب معراج در باب غزوه بدر است قال والشجرة الملعونة في القرآن قال هي شجرة الزقوم وشجره ملعونه كه واقع است در قرآن گفته است ابن عباس آن درخت زقوم است

باب وفود الانصار الى النبي

صلى الله عليه وسلم بمكة وبيعة العقبة در بيان رسيدن مردم انصار بمكه در ابتداي اسلام نزد پيغمبر و بيعت كردن در عقبه وفود جمع وافد وعليه فقاد وفوداً ووفادة وهم وفود ووفد وأوفاد يعني آمدند پيغمبر را تابع است در صراح گفته وفاد و يا الكسر بر رسول آمدن يقال وفد على الامير فهو وافد والجمع وفد وجمع الجمع أوفاد آنحضرت صلى الله عليه وسلم در اوائل اسلام هر جا جمعي از قبائل بودي در موسم اجتماع تشريف بردي ودر پيشان عرض اسلام نمودي يكبارگي ملاقات كرد شش نفر از قوم خزرج را نزد عقبه پس دعوت كرد باسلام وآنها اجابت نمودند در سال آينده دوازده نفر از انصار كه پنج نفر سابق در ان بودند آمدند وبيعت كردند وآنرا بيعت العقبه ميگويند حدثنا

يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب ح وحدثنا احمد بن صالح قال حدثنا عنبسة بن خالد حدثنا يونس عن ابن شهاب قال اخبرني عبد الرحمن بن عبد الله بن كعب بن مالك ان عبد الله بن كعب وكان قائد كعب حين عمي بتحقيق عبد الله بن كعب رهنماي كعب بود هنگامي كه كور شده قال سمعت كعب بن مالك يحدث گفت شنيدم كعب بن مالك را كه حديث ميكرد حين تخلف عن النبي صلى الله عليه وسلم في غزوة تبوك هنگامي كه بازماند از رسول خدا در غزوه تبوك بطوله قال ابن بكير في حديثه گفت ابن بكير شيخ مولف تعدد تخلف او را ابن بكير در حديث خود ولقد شهدت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة العقبة حين تواثقنا وتحقيق حاضر شدم با رسول خدا ليلة العقبه حين تواثقنا على الاسلام در شب عقبه هنگامي كه عهد و وثيقت كرديم با اسلام وسوگند با خورديم برو وثوق آن وما أحب ان لي بها مشهد بدر ودوست نميدارم اين را كه باشد مرا بدل آن مشهد بدر وان كانت بدر اذكر في الناس منها واگرچه هست غزوه بدر مذكورتر ومشهورتر بفضيلت در ميان مردم از شهود عقبه از انكه شهود عقبه اساس اسلام بوده ومبدء ورابعه انصار بود در وقت قلت مسلمانان وكثرت كافران است حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال كان

عمرو يقول سمعت جابر بن عبد الله يقول گفت سفيان بود عمرو بن دينار ميگفت شنيدم جابر بن عبد الله را ميگفت شهد بي خالاي العقبة حاضر كردند مرا دو خال من عقبه را قال ابو عبد الله بن محمد قال ابن عيينة احدهما البراء بن معرور گفت ابن عيينه يكي از ين دو خال براء بن معرور است حدثنا ابراهيم بن موسى قال اخبرنا هشام ان ابن جريج اخبرهم قال عطاء قال جابر گفت ابراهيم بن موسى خبر داد مارا هشام بتحقيق ابن جريج خبر داده گفت عطا گفت جابر بن عبد الله انا وابي وخالاي من اصحاب العقبة من بدر من هر دو خال من از اصحاب عقبه ايم حدثنا اسحق بن منصور قال اخبرنا يعقوب بن ابراهيم بن سعد قال حدثنا ابن اخي

الجزء الثامن من تيسير الاسلام كتاب السوع

ابن شہاب عن عمہ گفت یعقوب حدیث کرد برادرزاده ابن شہاب از عم خود که ابن شہاب است قال اخبرنی ابو ادریس عائذ الله ان
عبادة بن الصامت من الذین شهدوا بدرا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابن شہاب خبر داد مرا ابو ادریس که
... است که تحقیق عبادة بن الصامت از آنجمله است که حاضر شده در غزوه بدر با رسول خدا و من اصحابه
لیلة العقبة و از همراهان آنحضرت است در شب عقبه اولی که شش نفر و نقیب بود از نقبا انصار اخبره ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال وحوله عصابة یعنی خبر داد عبادة بن صامت ابو ادریس را که تحقیق رسول خدا فرمود حالی که گرد
آنحضرت جماعه از یاران بودند عصابه بعین و صاد مهملتین اول مکسور است تعالوا بایعونی علی ان لا تشرکوا بالله شیئا
بیائید بیعت کنید مرا بر اینکه شریک نسازید بخدا چیزی را در ذات و صفات و عبادات و لا تسرقوا و لا تزنوا و دزدی مکنید و زنا
مکنید و لا تقتلوا اولادکم و مکشید اولاد خود را و لا تأتوا ببهتان تفترونه بین ایدیکم وارجلکم و میارید دروغ را
که افترا کنید میان دستها و پاهای خود یعنی از پیش خود و لا تعصونی فی معروف و نافرمانی مکنید مرا در امر شرعی فمن وفی
منکم فاجره علی الله پس کسی که بجا آرد و تمام کند از شما آنچه فرمودم پس جزای آن بر خداست و من اصاب من ذلک
شیئا فعوقب به فی الدنیا فهو له کفارة و کسی که برسید از این جنایات چیزی را و عتاب آن کرده شد پس عذاب
آن ... شرعی رسانده شد در دنیا پس آن عقاب مر او را کفارت است و من اصاب من ذلک شیئا ثم ستره الله
از آن چیزها پس ... فامره الی الله پس حکم او راجع است بسوی خدا ان شاء عذبه و ان شاء عفا عنه
اگر خواهد خدا عذاب کند او را در آخرت و اگر خواهد درگذرد از آن قال فبایعته علی ذلک گفت مصنف پس بیعت کردیم
او را بر این فرمود **حدثنا** قتیبة قال حدثنا اللیث عن یزید بن ابی حبیب عن ابی الخیر عن الصنابحی عن
عبادة بن الصامت انه قال انی من النقباء الذین بایعوا رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت از عبادة بن صامت که گفت
من گفتم من از آن نقباء ام که بیعت کردند رسول خدا را و قال بایعناه علی ان لا نشرک بالله شیئا و گفت بیعت کردیم
آنحضرت را بر اینکه شریک نسازیم بخدا چیزی را و لا نزنی و لا نسرق و زنا نکنیم و دزدی نکنیم و لا نقتل النفس التی حرم الله
الا بالحق و نکشیم ذاتی را که حرام کرده است خدا کشتن آن را مگر بحق شرعی و لا ننتهب و لا نقضی و غارت ... نکنیم
نکنیم فرموده ... بالجنة متعلق است بایعنا یعنی بیعت کردیم ببدل آمدن بهشت را ان فعلنا ذلک اگر بکنیم آن را فان
غشینا من ذلک شیئا پس اگر برسیم از آن امور منهیه چیزی را کان قضاء ذلک الی الله عز و جل باشد حکم آن مفوض
بسوی خدای غالب بزرگ یعنی اگر خواهد عفو کند و اگر خواهد عقوبت کند ظاهر از کلام مؤلف رح آنست که این بیعت در لیلة العقبه
واقع شده و باین جزم کرده است قاضی عیاض و غیر او و شیخ ابن حجر گفته که این بیعت دیگر است غیر بیعت لیلة العقبه که آن مخصوص
بانصار بود و این بیعت بعد از فتح مکه است و بعد از نزول آیت سوره ممتحنه **باب** تزویج النبی صلی الله علیه وسلم
عائشة وقدومها المدینة وبنائه بها رضی الله عنها در بیان زوجه گرفتن پیغمبر خدا عائشه را و آمدن عائشه به ...
زفاف کردن آنحضرت بعائشه **حدثنا** فروة بن ابی المغراء قال حدثنا علی بن مسهر عن هشام عن ابیه
عن عائشة قالت تزوجنی النبی صلی الله علیه وسلم وانا بنت ست سنین گفت عائشه زوجه کرد مرا پیغمبر خدا در حالی که من دختر
شش ساله بودم فقدمنا المدینة پس آمدیم مدینه را من و مادرم ام رومان و خواهر من اسماء و پدر پیغمبر خدا و ابی بکر
فنزلنا فی بنی الحارث بن الخزرج پس فرود آمدیم و منزل گرفتیم در بنی حارث بن خزرج که قبیله انصار است فوعکت فتمرق شعری

الجزء الثامن من شیخ الاسلام | کتاب البیوع

بفتح جیم عن الاعمش عن ابی صالح عن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم صلوة احدکم فی جماعة تزید
علی صلوته فی سوقه وبیته بضعا وعشرین درجة
نماز یکی از شما در جماعت افزون میکند بر نماز وی
در بازار و در خانه بیست و چند بار وذلک بانه
اذا توضأ فاحسن الوضوء ثم اتی المسجد لا یرید
الا الصلوة لا ینهزه الا الصلوة و این زیادت
درجات باین سبب است که چون وضو کند پس نیک
کند وضو را پس آید تا بمسجد ... که قصد
ندارد مگر نماز ... اگر قصد نماز در
جماعت ...
خطوة الا رفع له بها درجة ...

یرتیب کردم پس بافتاد موبهای من تمرق بزای ست بمعنی تساقط موی از بهاری وجز آن در بعضی روایات تمرق برای آمدت
یعنی برآمدن چیزی از جای خود فوفی جمیمة پس تمام شد موبهای که بر دوش می افتد جمیمه تصغیر جمه است ذلك فاتتني امی
ام رومان پس آمد مرا مادر من ام رومان وانی لفی ارجوحة ومعی صواحب لی و تحقیق من در ریسمانی بوده که اندو طرف
بجای بلند بسته بودند و وسط آنجا حرکت میکردم و با من همراهان من بودند ارجوحة بجیم دجاء مهمله ست لفظ مفرد فارسی ست ارجوحه
معلوم نیست در زبان هندیان هنڈولا میگویند فصرخت بی پس آواز کرد مرا مادر من وانتیتها ما ادری ما تریدبی پس آمدم
نزد مادر بحالی که نمیدانم چه میخواهد بمن فاخذت بیدی پس گرفت دست خود حتی اوقفتنی علی باب الدار تا آنکه استاده کرد مرا بر آستانه خانه
وانی لانهج حتی سکن بعض نفسی و تحقیق من دم میکردم تا آنکه از حرکت ماندبارهٔ دم من ثم اخذت شيئا من ماء
فمسحت به وجهی وراسی پس گرفت چیزی از آب پس مالید بآن روی مرا وسر مرا ثم ادخلتنی الدار پس بیاورد
مرا درون خانه فاذا نسوة من الانصار فی البيت پس ناگاه زنانی از انصار دیدم درون خانه فقلن
علی الخير والبركة وعلی خير طائر پس گفتند آن زنان آمدی بر نیکوئی و برکت و بر بهترین نصیب و حظ فاسلمتنی اليهن
فاصلحن من شانی پس سپرد مادر مرا باین زنان پس اصلاح کردند حال مرا فلم یرعنی الا رسول الله صلی الله
علیه وسلم پس در نیافت یکبارگی مرا مگر رسول خدا یرعنی بفتح تحتیه وضم راء و سکون عین مهمله یعنی بفاجئنی ست ضحی یعنے
در وقت چاشت فاسلمتنی اليه پس سپردند مرا آن زنان بآنحضرت وانا یومئذ بنت تسع سنین ومن درین روز
دختر نه ساله ام حدثنا معلی بن اسد قال حدثنا وهيب بن خالد عن هشام بن عروة عن ابيه عن
عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لها اريتك فی المنام مرتين مرویست از عایشه تحقیق پیغمبر خدا فرمود برای او نموده شدی من ترا
در خواب دوبار و در روایتی سه بار ست اری انك فی سرقة من حرير می بینم که تحقیق تو هستی در پارکهٔ از جامهٔ حریر سرقه
بفتح مهمله و راء و قاف بمعنی قطعه ست اصمعی گفته فارسی معرب ست اصل لفظ سره است ويقول هذه امراتك و میگوید
یعنی جبرئیل این زن تست فاكشف عنها فاذا هی انت پس کشف میکنم از آن قطعه پس ناگاه دیدم که توئی فاقول
ان يك هذا من عند الله يمضه پس میگویم بجی لیل اگر هست این از نزد خدا پس امضا کن آنرا حدثنی عبيد
بن اسمعيل قال حدثنا ابو اسامة عن هشام عن ابيه قال توفيت خديجة قبل مخرج النبی صلی الله علیه وسلم الی المدينة
مرویست از عروه پدر هشام گفت وفات یافت خدیجه ام المؤمنین پیش از برون آمدن پیغمبر خدا بسوی مدینه بثلث
سنين فلبث سنتين او قريبا من ذلك سه سال پس درنگ کرد دو سال یا نزدیک بدو سال از وفات خدیجه و خواستگاری کرد
بهیچ یکی از زنان مگر بر سوده بنت زمعه پیش از آنکه عقد کند عایشه را همچنین مرویست از قتاده و غیر او ونکح
عائشة وهی بنت ست سنين ثم بنی بها وهی بنت تسع و نکاح کرد عایشه را و حال آنکه دختر شش ساله است
بستر زفاف کرده در حالیکه نه ساله بود و هژده ساله بود که آنحضرت رحلت نمود و وفات کرد در زمان خلافت معاویه
بن سفيان در سنه باب هجرة النبی صلی الله علیه وسلم واصحابه الی المدينة در برآمدن پیغمبر خدا از مکه
و یاران آنحضرت بسوی مدینه وقال ابو هريرة وعبد الله بن زيد عن النبی صلی الله علیه وسلم لولا الهجرة
لكنت امرءا من الانصار اگر نبودی فضیلت هجرت هر آئینه بودمی مردی از انصار از فضیلتی که ایشان راست
والفضل الذی ساز خاهران انحدیث در باب فضل انصار زیادی گذشته و شرح یافته است در تواند که این کلام

الجزء الثامن شیخ الاسلام | كتاب البيوع

یکے از شما در نماز ست مادام که بند میدارد او را نماز
از برآمدن از مسجد و نمنعه ابوه مگر جماعت گذشت
حدثنا ادم بن ابی ایاس بکسر همزه و تخفیف
تحتیه قال حدثنا شعبة عن حميد الطويل عن
انس بن مالك رضی الله عنه قال كان النبی صلی الله
علیه واله وسلم فی السوق فقال رجل بود آن
حضرت در بازار پس گفت مردی مردی دیگر را یا
ابا القاسم یعنے خواند آن مرد آن را بکنیت کہ داشت
فالتفت اليه النبی پس برگشت نگریست بجانب او پیغمبر
صلی الله علیه واله وسلم فقال انما دعوت هذا
پس گفت آن مرد بخوانده ام مگر این مرد را که همین
کنیت دارد فقال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
سموا باسمی پس فرمود آن حضرت نام نهید بنام من
که محمد ست ولا تكنوا بكنيتی و کنیت منهید بکنیت
من که این ست و در کتاب استیذان بیاید حدثنا
مالك بن اسمعيل قال حدثنا زهير عن حميد عن انس
بن مالك رضی الله عنه قال دعا رجل بالبقيع خواند
مردی مردی دیگر را در بقیع که مقبره اهل مدینه ست و آنجا
و بهمراه آنجا سوق بود یا ابا القاسم فالتفت اليه
النبی صلی الله علیه واله وسلم پس التفات کرد
بسوی آن مرد آن حضرت فقال لم اعنك پس گفت
آن مرد قصد نکرده ام ترا این ندا فقال سموا
باسمی ولا تكنوا بكنيتی کاف را تنوین بشود
و در روایت ابی ذر و ابن عساکر و در روایت غیر
ایشان بسکون کاف و فتح تاء ثانیه وضم تخفیف
نون ست بكنيتی این طریق دیگرست مر حدیث
سابق را حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا
سفيان بن عيينة عن عبيد الله بن ابی يزيد عن نافع
بن جبير بن مطعم عن ابی هريرة الدوسی نسبت
بقبیله است از ازد رضی الله عنه قال خرج
النبی صلی الله علیه واله وسلم فی طائفة النهار
لا يكلمنی ولا اكلمه گفت ابوهریره برآمد آن
حضرت در پاره روز بحالی که سخن میکرد و نه

صادر شده باشد از آنحضرت در جواب کسی که گفته از مردم انصار آنحضرت بودن بمکه که موطن اوست و دوست تر
دارد پس فرمود برای اطمینان خواطر ایشان اگر امور هجرت هم نبودی هم اختیار میکردم بودن خود با انصار از محبتی
که ایشان با من دارند وقال ابو موسى عن النبي صلى الله عليه وسلم رأيت في المنام اني اهاجر گفت ابو موسی
عبد الله بن قیس روایت کرده از پیغمبر خدا که دیدم در خواب هجرت میکنم من مكة الى ارض بها نخل فذهب وهلي
الى انها اليمامة او الهجر فاذا هي المدينة يثرب از مکه بزمین نخلستان برگمان من بران رفت که آن زمین یمامه
است از طایف یا هجرت بلدی مشهور آنجا ... آخر معلوم شد که یثرب مدینه طیبه بوده است
وهل بفتح واو و ها و بسکون ها بمعنی وهم است حدثنا الحميدي قال حدثنا سفيان قال حدثنا الاعمش قال سمعت
ابا وائل يقول عدنا خبابا گفت اعمش شنیدم ابا وائل را میگفت عیادت کردیم خباب بن ارت را در بیماری او فقال
هاجرنا مع النبي صلى الله عليه وسلم نريد وجه الله پس گفت هجرت کردیم با پیغمبر خدا رحمت کنان رضای
خدا را یعنی قرب و رضای خدا را فوقع اجرنا على الله پس واقع شد ثواب ما بر خدا فمنا من مضى لم ياخذ
من اجره شيئا پس بعضی از ما کسی است که گذشت و مرد و نگرفت از اجر خود چیزی از غنایم و نعمتهای دنیوی منهم
مصعب بن عمير قتل يوم احد انا نها مصعب بن عمیر است که کشته شد در روز غزوه احد و ترك نمرة فكنا اذا
غطينا بها راسه ... و گذاشت از متاع دنیوی گلیمی که خطهای سیاه و سفید داشت پس بودیم ما وقتی که در تکفین او
پوشیدیم بآن گلیم سر او را ظاهر شد پای او و اذا غطينا بها رجليه بدا راسه و وقتی که پوشیدیم پای
او را گشاده شد سر او فامرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان نغطي راسه پس فرمود ما را رسول خدا که بپوشیم
سر او را و نجعل على قدميه شيئا من اذخر و دیگر داریم بر پاهای او پاره از گیاه اذخر بکسر همزه و سکون ذال ...
ومنا من اينعت له ثمرته فهو يهدبها و از ما کسی است که رسیده است میوه درخت او پس وی می چیند آنرا اينعت بهمزه
و سکون تحتیه و فتح نون و عین بمعنی ادرکت یهدب بضم دال ... بمعنی یجتنی است حدثنا مسدد قال حدثنا
حماد هو ابن زيد عن يحيى بن سعيد عن محمد بن ابراهيم عن علقمة بن وقاص قال سمعت عمر رضي الله عنه قال
سمعت النبي صلى الله عليه وسلم روایت است از علقمه بن وقاص گفت شنیدم عمر بن خطاب را گفت شنیدم پیغمبر خدا را الاعمال
بالنية میفرمود همه عملها نزد خدا معتبر به نیت قلب است یعنی ثواب و عدم ثواب وابسته به نیت است فمن كانت هجرته
الى دنيا يصيبها پس کسی که باشد هجرت او بسوی دنیا دریابد آنرا او امرأة يتزوجها فهجرته الى ما هاجر اليه
یا بسوی زنی است که تزوج کند آنرا پس هجرت او بسوی چیزی است که هجرت کرده است بسوی آن یعنی هجرت گرچه
بزرگ بوده اگر به نیت تجارت و تزویج زنی کرده ثوابی نزد خدا ندارد ومن كانت هجرته الى الله ورسوله یعنی کسی که
باشد هجرت او بسوی خدا و رسول خدا یعنی برای رضای حق و نصرت دین رسول فهجرته الى الله ورسوله پس
هجرت او بسوی خدا و رسول او است یعنی مقبول اوست و موجب اجر آخرت در کلام اول لفظ فهجرته الى دنيا الى
امرأة از جهت کراهت ذکر دنیا و زن ... و درین کلام تصریح کرده و نگفت اليها و نیز نگفت مقبول از برای استلذاذ ذکر
خدا و رسول و این حدیث بشرح و بیان در اول کتاب مذکور شده است حدثنا اسحق بن يزيد الدمشقي قال حدثنا
يحيى بن حمزة قال حدثني ابو عمرو الاوزاعي عن عبدة بن ابي لبابة عن مجاهد بن جبر المكي ان عبد الله بن عمر

تجرید ... شیخ الاسلام کتاب البیوع

... حضرت امام حسن بن فاطمه را رضی الله عنهما ... پس باز داشت فاطمه حسن را
... از حضور ... ساعت ... که ... برای پیشانی حسن را ... و موجوده کرد ... ازین نوع زر و سیم ... باشد ... مبارک ... مائه ... و بوسه داد او را آن حضرت ... حدیث ... الحمید ... ایمان ... وقال ... سفیان بن عیینه ... عبید الله بن یزید ... الفاظ ... زیادت بیان ... نافع ... العسقلانی حدثنا ابراهیم بن المنذر قال حدثنا ابو ضمرة ابن عیاض قال حدثنا موسی بن عقبه ... عن نافع ... ابن عمر ... علیه وسلم ... رسول الله صلی الله علیه وسلم ...

كان يقول لا هجرة بعد الفتح تحقيق عبد الله بن عمر ميگفت فضيلت هجرت نيست بعد از فتح مكه قال يحيى بن حمزة وحدثني الاوزاعي عن عطاء بن ابي رباح قال زرت عائشة مع عبيد بن عمير الليثي گفت عطاء بن ابي رباح زيارت كردم عائشه را همراه عبيد بن عمير ليثي فسألناها عن الهجرة پس پرسيديم عائشه را از فضيلت هجرت و وجوب آن فقالت لا هجرة اليوم پس گفت نيست هجرت و نيست ثواب آن امروز كان المؤمنون يفر احدهم بدينه الى الله والى رسوله بودند مسلمانان كه ميگريخت يكى از ايشان بدين خود بسوى رسول خدا مخافة ان يفتن عليه از ترس اينكه بلا مى آورد و خود بر دين واما اليوم فقد اظهر الله الاسلام واما امروز پس بتحقيق ظاهر و قوى كرده است خدا اسلام را واليوم يعبد ربه حيث شاء پس امروز عبادت ميكند مسلمان پروردگار خود را هر جا كه خواهد يعنى بر آمدن از مكه از جهت تعلم احكام شرعيه و براى فراغ عبادت و عدم مزاحمت كفار بود و امروز كه احكام فاش شده و مسلمانى و مسلمانان منتشر گشته ترك اوطان لازم نيست ولكن جهاد ونية وليكن باقى است امروز ثواب جهاد و در راه خدا و نيت صالح در عملها تا كه سيد على گفت مراد آنست كه هجرت از مكه بمدينه نامده است اما هجرت از دار كفر بدار اسلام باقيست پوشيده نماند كه كلام عائشه ... ست كه حكم هجرت دائر بر علت ست و چون امروز علت مفقود است وجوب آن نيز برطرف شده و آنكه گفت جهاد و نية معنى آنست كه اگر كسى را نيتى درست دهد در ترك اوطان دار كفر و برآيد حاصل

حدثنا زكريا بن يحيى قال حدثنا ابن نمير قال حدثنا هشام عن عروة قال اخبرني ابي عن عائشة ان سعدا قال گفت هشام خبر داد مرا پدرم بروايت از عائشه كه تحقيق سعد گفت در بعضى حواشى سعد بن معاذ گفته قسطلانى گفت سعد بن معاذ انصارى اللهم انك تعلم انه ليس احد احب الى ان اجاهدهم فيك الى بار خدا تحقيق تو ميدانى كه نيست احدى دوستتر بنزد من از اينكه جهاد كنم ايشان را در راه تو من قوم كذبوا رسولك واخرجوه از قومى كه تكذيب كردند رسول ترا و بر آوردند او را از وطن اللهم فانى اظن انك قد وضعت الحرب بيننا وبينهم اى بار خدا پس تحقيق من گمان ميكنم كه دور كردى جنگ را ميان ما و ميان ايشان گويا در اوائل فتح بوده او را در آن وقت بقين نه پيوسته بود بلكه گمان آن داشت كه ديگر كه جنگ نمى بندد وقال ابان بن يزيد حدثنا هشام عن ابيه قال اخبرتني عائشة گفت ابان بن يزيد حديث كرد مرا هشام از پدر خود كه گفت پدرم خبر داد مرا عائشه باين عبارت من قوم كذبوا نبيك واخرجوه من قريش يعنى زياده كرده است بر روايت ابن نمير لفظ من قريش حدثنا مطر بن الفضل قال حدثنا روح بن عبادة قال حدثنا هشام بن حسان قال حدثنا عكرمة عن ابن عباس قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم لاربعين سنة گفت ابن عباس مبعوث شد بنبوت رسول خدا در زمان چهل سال از عمر شريف فمكث بمكة ثلث عشرة سنة يوحى اليه پس درنگ كرد در مكه سيزده سال سال كه وحى كرده ميشد بسوى او ثم امر بالهجرة پس امر كرده شد بهجرت فهاجر عشر سنين يعنى اقامت كرد بجائى كه هاجر بود ده سال اين تركيب از قبيل قول خداست فاماته الله مائة عام ومات وهو ابن ثلث وستين ووفات يافت و حال آنكه وى شصت و سه ساله بود حدثنا مطر بن الفضل قال حدثنا روح قال حدثنا زكريا بن اسحق قال حدثنا عمرو بن دينار عن ابن عباس قال مكث النبي صلى الله عليه وسلم بمكة ثلث عشرة سنة گفت ابن عباس درنگ كرد پيغمبر خدا بعد از نبوت بمكه سيزده سال وتوفى وهو ابن ثلث وستين ووفات كرده شد و حال آنكه وى شصت و سه ساله بود حدثنا اسمعيل بن عبد الله قال حدثني مالك عن ابي النضر مولى عمر بن عبيد الله عن عبيد يعني ابن حنين عن ابي سعيد الخدري

الجزء الثامن من ... كتاب البيوع

كه قصه خبر كرده اند كه جماعت كه پيش رفته اند بسوى شهر تا آنكه نقل كنند بكسان طعام را و روز از شهر بيرون اين ممنوع است مع مكيان و شتراو كه امت ميرسان گرده خارج شهر و زين ... و تقسيم بر تمام مردم شهر است قال گفت نافع ...

ابن عمر رضي الله عنهما قال نهى النبي صلى الله عليه وسلم ان يباع الطعام اذا اشتراه حتى يستوفيه منع كرد آن حضرت اينكه فروخته شود طعام وقتى كه خريده ... آن را تا آنكه قبض كند آن را به تمام باب كراهية السخب في السوق كرده بودن بانگ كردن در بازار السخب ... بلند كردن آواز بخصومت و مانند آن حدثنا محمد بن سنان ... قال حدثنا فليح ... لام وسكون ... عبد الملك بن سليمان است

قال حدثنا هلال عن عطاء بن يسار قال لقيت

رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم جلس علی المنبر تحقیق پیغمبر خدا نشست بر منبر فقال ان عبدا خیره الله
عز وجل پس فرمود تحقیق بنده مخیر کرد او را خدا بزرگ و برتر بین ان یؤتیه من زهرة الدنیا ما شاء میان آنکه بدهد
او را از خوبی و تازگی دنیا چیزی که خواهد وبین ما عنده و میان چیزی که نزد اوست از قرب و وصول و مشاهده ذات حق
بی توجه و التفات بما سوا اشارت است بانعام اخروی گفته اند و فیه ما فیه فاختار ما عنده پس اختیار کرد آن بنده
چیزی را که نزد خداست فبکی ابوبکر وقال فدیناك بآبائنا وامهاتنا پس گریه کرد بشنیدن این کلام ابوبکر و گفت فدای
تو باد پدران خود و مادران خود فعجبنا له پس عجب کردیم گریه ابوبکر را وقال الناس انظروا الی هذا الشیخ و گفتند مردم
به بینید این مرد پیر را یخبر رسول الله صلی الله علیه وسلم عن عبد خیره الله خبر میدهد رسول خدا از بنده که مختار ساخت او را خدا
بین ان یؤتیه من زهرة الدنیا وبین ما عنده میان آنکه بدهد او را از تازگی و خوبی دنیا و میان چیزی که نزد اوست
وهو یقول فدیناك بآبائنا وامهاتنا و آن پیر میگوید در خطاب آنحضرت این کلام فکان رسول الله صلی الله علیه وسلم
هو المخیر وكان ابوبكر هو اعلمنا به پس رسول خدا هم او مخیر بود و ابوبکر هم او دانا ترین ما بود باین کنایت وقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من امن الناس علی فی صحبته وماله ابابکر و فرمود رسول خدا تحقیق از منت آرنده
ترین مردم بر من در صحبت خود و مال خود ابوبکر است یعنی باذل ترین مردم و مال و نفس خود را و نیک ترین مردم در صحبت کردن
من یا آنها نه آنکه منت می نهد بر من انا که هیچ کس را نمی رسد که منت نهد بر رسول خدا که منطوق قرآنست ولو کنت متخذا خلیلا
من امتی لاتخذت ابابکر خلیلا و اگر بودمی گیرنده خلیلی را از امت خود یعنی کسیکه رجوع کنم بوی در حاجات و تکیه کنم بروی
در حاجات بر آینه گرفتمی ابابکر را خلیل و نگرفتم او را خلیل از آنکه مرجع من در حاجات و در همه کار پروردگار است ولکن اخوة
الاسلام لیکن خلت اسلامی یعنی مودت و معاونتی که بمقتضای برادری اسلام است در میانست ولا یبقین فی المسجد خوخة
الا خوخة ابی بکر و باقی داشته نشود دری در جانب مسجد مگر ابوبکر خوخه در خانهای بیجه مفتوح در خرد درابتدای حال جمعی که
خانه در پهلوی مسجد داشته اند در جانب مسجد گذاشته بودند تا بحضور آنحضرت در مسجد و اجتماع مردم در رسیدن و زمان
واقف باشند پس امر کرد آنحضرت به بستن همه درها مگر در ابی بکر از برای تکریم وی رضی الله عنه بعضی گفته اند که این معنی کنایت است
از استخلاف ابوبکر یعنی درهای امید خلافت همه مسدود است مگر در امید ابوبکر طیبی شارح مشکوة ترجیح داد این معنی را دیگر در
که ابوبکر خانه در پهلوی مسجد نداشته خانه او در سنح از حوالی مدینه بود و این حدیث با خرج در کتاب الصلوة گذشت حدثنا
یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل قال ابن شهاب فاخبرنی عروة بن الزبیر ان عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم قالت
گفت ابن شهاب و خبر داد مرا عروه بن زبیر که تحقیق عایشه زوجه پیغمبر خدا گفت لم اعقل ابوی قط الا وهما یدینان الدین
ندانستم پدر و مادر خود را هرگز مگر آنکه اتباع میکردند اسلام را و لم یمر علینا یوم و نمیگذشت بر ما روزی الا یاتینا
فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم طرفی النهار بکرة وعشیة مگر آنکه می آمد نزد ما بآن روز رسول خدا دو طرف
روز صباح و شام فلما ابتلی المسلمون پس هرگاه مبتلا شدند مسلمانان بآزار کافران و در آورده بنو هاشم و بنی مطلب را
ابوطالب در شعب خود و اذن کرد آنحضرت اصحاب را که بجانب حبشه روند تا ایشان شوند یا ارانی که پیشتر رفته بودند
خرج ابوبکر مهاجرا نحو ارض الحبشة بر آمد ابوبکر در حالی که هجرت کننده است بجانب زمین حبشه حتی اذا بلغ برک الغماد
لقیه ابن الدغنة تا وقتی که رسید بموضع برک الغماد ملاقات کرد او را ابن دغنه برک الغماد بفتح موحده و سکون

چنانکه باز بیان کند که آن نمود و کرده است آن
از سوء خلق و عدم مروت و بیباکی و لا یدعها
السیئة و دور نمیکند مکافات آن بدی را
بمثل آن بدی و لکن یعفو و یصفح و لیکن در میگذرد از بدی
وی بر شد وی قریش لن یقبضه الله حتی یقیم به
الملة العوجاء و قبض نمیکند روح او را خدا تا آنکه
راست گرداند بوی ملت کج گشته و تغیر
یافته و آن ملت ابراهیم است که کج و تار شده را
قرن رسل و تغیر یافت از استقامت که در وی
مراد قوم عرب و دیگر اهل باطل و اراده است و
مستقیم باین ست که بگویند لا اله الا الله که معنی توحید
و اثبات توحید است و یفتح بها اعینا عمیا
و گشاید خدا تعالی باین کلمه چشمهای کور را و اذانا
صما و می گشاید گوشهای کر را و قلوبا غلفا و دلها
را که در پرده است که با اندر غلاف و پرده و تابعه
متابعت کرده فلیح را عبدالعزیز بن ابی سلمة عن
هلال و قال سعید یعنی ابن ابی هلال عن هلال
عن عطاء بن یسار عن ابن سلام یعنی سعید این
حدیث را از طریق هلال از عطاء بروایت عبدالله
بن سلام صحابی جلیل الشان است بعد از آن که از
احبار یهود بود روایت کرده غلف بضم غین معجمه و سکون
لام که در حدیث واقع است جمع اغلف و اصل آن
معنی است کل شیء فی غلاف هر چیزی که در غلاف
بود و نیز گفته میشود سیف اغلف در صفت شمشیر
قوس غلفاء در صفت کمان و همچنین در غلاف
و سیف و کمان و رجل اغلف اذا لم یکن مختونا
و گفته میشود رجل اغلف در صفت مرد
ختنه ناشده مرد ختنه کرده شده و کان نیز قائل نیست از
خلاف قاله گفته است این تفسیر را ابو عبدالله
ذلک بر رفق کلام ابو عبیده لغوی

باب

کیل علی البائع والمعطی بیان آنکه مزد کیل بر ذمه بایع
است و بر و بر دهنده آنکس است که میدهد ایکند
لا وام دیگر را و همچنین مزد وزن و موز و وزن بیز
لازم است بر بایع تسلیم مبیع و بر قرض دهنده تسلیم
آنچه گرفته است از دائن و آن کیل بود در
کیلات و وزن بود در موزونات و ذکر معطی بعد از
بائع بود عام است لقول الله تعالی بدلیل قول
تعالی واذا کالوهم او وزنوهم یخسرون

پس از وی کاف ست و ثاء دیگر مفتوحه و تخفیف میم بعد از آن الف و دال مهمله ست و در بعضی حواشی برک را بکسر موحده و ضم آن و غین
غین معجمه غماد را بکسر و ضم هر دو تصحیح کرده و آن موضعی ست بر پنج شب از مکه جانب یمن ابن الدغنة بضم دال مهمله و کسر غین و تشدید
نون نزد اهل لغت و نزد راویان حدیث بفتح دال و کسر غین و تخفیف نون ست نام او حارث بن یزید ست و بعضی گویند مالک
و دغنه نام مادر او ست در اصل بمعنی ستر خیمه ست وهو سید القارة و آن ابن دغنه سید قبیله قاره بود و قاره بتخفیف را
قبیله ایست مشهور به تیر اندازی فقال این ترید یا ابابکر پس گفت کجا میخواهی روی ای ابابکر فقال ابوبکر اخرجنی قومی
فارید ان اسیح فی الارض فاعبد ربی پس گفت ابوبکر بر آوردند مرا قوم من پس میخواهم اینکه سیاحت کنم در زمین و عبادت کنم
پروردگار خود را قال ابن الدغنة فان مثلک یا ابابکر لا یخرج ولا یخرج گفت ابن دغنه تحقیق مانند تو ای ابابکر
بیرون نمیرود یعنی سزاوار نیست که بیرون روی از وطن و بر آورده نمیشود یعنی مجال کسی نیست که ترا بر آرد انک تکسب المعدم
در بعضی روایات المعدوم ست یعنی مدد مسکین فقرا میکنی که چیزی ندارند مر این کلام را توجیهات ست در اول کتاب گذشته و تصل الرحم
و صلت میکنی اهل رحم را و تحمل الکل و در ماندگان را سوار میکنی و تقری الضیف و مهمانی میکنی مهمانان را و تعین علی نوائب
الحق و اعانت میکنی بر حادثات که در راه حق میرسد این صفاتی ست که خدیجه رضی الله عنها برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حدیث
بدء الوحی گفته و شرح یافته است فانا لک جار ارجع واعبد ربک ببلدک پس من پناه دهنده ام مر ترا باز گرد و عبادت کن
پروردگار خود را در شهر خود فرجع وارتحل معه ابن الدغنة پس رجوع کرد ابوبکر و رفت باوی ابن دغنه فطاف ابن الدغنة
عشیة فی اشراف قریش پس گردید ابن دغنه آخر روز در اشراف قوم قریش فقال لهم ان ابابکر لا یخرج مثله ولا یخرج
پس گفت مر ایشان را تحقیق ابوبکر بیرون نمیرود مانند او و بر آورده نمیشود اتخرجون رجلا آیا بر می آرید مردی را که یکسب المعدم
ویصل الرحم ویحمل الکل ویقری الضیف ویعین علی نوائب الحق ترجمه معلوم شد سابق فلم تکذب قریش بجوار
ابن الدغنة پس باطل نکردند قریش پناه ابن دغنه را وقالوا لابن الدغنة مر ابابکر و گفتند مر ابن دغنه را بگو مر ابوبکر را
فلیعبد ربه فی داره پس عبادت کند پروردگار خود را در خانه خود فلیصل فیها ولیقرأ ما شاء پس گو نماز گزارد در خانه و بخواند
هر چه خواهد ولا یؤذینا بذلک ولا یستعلن به و آزار ندهد ما را بآن و آشکارا نکند آن را فانا قد خشینا ان یفتن ابناءنا ونساءنا
پس تحقیق ما ترسیدیم اینکه بفریبد و در فتنه اندازد زنان ما را و فرزندان ما را یعنی سست گرداند ما را فقال ذلک ابن الدغنة
لابی بکر پس گفت آن را ابن دغنه مر ابوبکر را فلبث ابوبکر بذلک یعبد ربه ولا یستعلن بصلوته ولا یقرأ فی غیر داره
پس درنگ کرد زمانی ابوبکر بآن حال که عبادت میکرد پروردگار خود را و اظهار نمیکرد بنماز خود و نمیخواند قرآن را جز در خانه
خود ثم بدا لابی بکر فابتنی مسجدا بفناء داره پس ظاهر شد مر ابوبکر را رای غیر رای نخستین پس بنا کرد مسجد در خانه خود
وکان یصلی فیه ویقرأ القرآن و بود که نماز میکرد در آن مسجد و میخواند قرآن را فیتقذف علیه نساء المشرکین وابناؤهم پس هجوم میکردند
بر وی زنان مشرکان و پسران ایشان یعنی می افتادند بعضی بر بعضی دیگر و می شنیدند قرآن را فیتقذف بفتح تحتیه و فوقانیه
و قاف مفتوحه و ذال مشدده در آخر فا التحتیتین روایت کرده ابی ذر از شیوخ خود و در بعضی فیتقصف بصاد مهمله شده
بجای ذال معجمه خطابی گوید همین ست روایت محفوظ یعنی بر ازدحم بعضهم بعضا و نگر البعض علی البعض و در روایت کشمیهنی
و مروزی فینقذف بالنون بدل تاء فوقانیه و کسر ذال مخففه وهم یعجبون منه وینظرون الیه و ایشان خوش میکردند قرآن را
الیکره و بسیار دیدند و بنظر محبت و کان ابوبکر رجلا بکاء لا یملک عینیه اذا قرأ القرآن و بود ابوبکر مردی سخت گریه مالک نبود

الجزء الثامن من شیخ الاسلام | کتاب البیوع

یعنی کیلا و موزونا کقوله مانند قول وی تعالی یسمعون الکذب که مفسرست باین قول یسمعون الکذب زیرا چه سمع متعلق باصوات و اقوال ست نه ذوات وقال النبی صلی الله علیه واله وسلم اکتالوا حتی تستوفوا یعنی پیمانه بگیرید تا تمام حق خود بدست آرید چون امور بالکتیال ماخوذ شد امور بکیل باشد ویذکر عن عثمان رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه واله وسلم قال له اذا بعت فکل واذا ابتعت فاکتل و ذکر کرده شده از عثمان که آنحضرت فرمود مر او را چون بیع کنی پس بپیما و چون خریدی پس بپیمانه بگیر حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال من ابتاع طعاما فلا یبعه حتی یستوفیه کسی که بخرد طعامی را پس بفروشد آن را تا آنکه استیفا کند آن را بالکتیال حدثنا عبدان قال اخبرنا جریر عن مغیرة بن مقسم بکسر میم ابی هشام کوفی عن الشعبی عن جابر بن عبد الله رضی الله عنه قال توفی عبد الله بن عمرو بن حرام وعلیه دین جابر وفات یافت پدرم عبد الله و حال آنکه بر وی دین بود فاستعنت بالنبی صلی الله علیه واله وسلم علی غرمائه ان یضعوا عن دینه پس استعانت کردم مر آنحضرت را بر قرض خواهان پدر اینکه کم کنند از وام وی فطلب النبی صلی الله علیه واله وسلم الیهم پس طلب کرد آن حضرت از ایشان برای من از قرض خود بستر بودم فلم یفعلوا پس نکردند ایشان مطلوب مرا فقال لی النبی

الجزء الثامن من تيسير القاري — كتاب البيوع

خرماهای هر قسم را علیحده جدا کن بسوی من بفرست
پس کردم چنانچه فرموده بود ثم ارسلت الى
النبی پس فرستادم بسوی پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم فجاء فجلس على اعلاه یا فی اوسطه پس تشریف فرمود
آن حضرت ونشست بر بلندی خرما یا بلندترین
وسطه وبزرگترین خرمنهای وی اول وسطه
یا در میانه وی شک راویست در تعیین لفظ اعلاه
او وسطه ثم قال كِل للقوم حقوقهم پس فرمود
کیل کن برای گروه غرما حقهای ایشان
رافكلتهم حتى اوفيتهم الذي لهم پس پیموده
دادم ایشان را تا آنکه تمام ادا کردم بایشان
حقهای ایشان را وبقی تمری كانه لم ينقص منه
شیء وباقی ماند خرمای من گویا کم نشده از آن چیزی
وقال فراس بکسر فا وتخفیف را ابو یحیی بن عبد الله
ابن یحیی عن الشعبی قال حدثنی جابر بن عبد الله
عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم یعنی فراس
از شعبی چنانکه در اواخر ابواب وصایا بیاید لفظ
این حدیث چنین روایت کرده فما زال يكيل
لهم حتى اداه پس همیشه بود که می پیمود برای
غرما تا آنکه ادا کرد دین پدر او وقال هشام
عن وهب عن جابر قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم جُدَّ له فأوف له
ورجحت وقت بریدن آن رایجبر ذال معجمه وبر
وتمام کن قرض او را از نخل وبچین برای دام خواه
پس او دین او را ادا کن

باب ما يستحب من الكيل
باب مستحب است از کیل حدثنا ابراهيم
بن موسى قال حدثنا الوليد عن ثور بن يزيد
عن خالد بن معدان بفتح میم عن المقدام بکسر
میم بن معد يكرب عن النبی صلی الله علیه وآله
وسلم قال كيلوا طعامكم يبارك لكم فيه
کیل کنید طعام خود را برکت داده شود برای شما
در طعام بسبب عاملی آنحضرت کرد کیل
...

دو چشم خود را وقتی میخواند قرآن را فافزع ذلك اشراف قريش من المشركين پس ترسانید این حال کفار قریش را
فارسلوا الى ابن الدغنة فقدم عليهم پس فرستادند کسی را بسوی ابن دغنه وطلبیدند او را پس آمد وی بسوی ایشان
فقالوا انا كنا اجرنا ابا بكر بجوارك پس گفتند ما امان بودیم که امان دادیم ابا بکر را بسبب امان تو على ان يعبد ربه في داره
برین شرط که عبادت کند پروردگار خود را در خانه خود واعلان نکند فقد جاوز ذلك فابتنى مسجدا بفناء داره فاعلن بالصلاة
والقراءة فيه پس تحقیق در گذشته شرط را وبنا کرده است مسجدی در صحن خانه خود پس اعلان کرده بنماز وخواندن قرآن
قد خشينا ان يفتن نساءنا وابناءنا وتحقیق ترسیده ایم که مفتون کند زنان ما را وپسران ما را فانهه پس باز دار او را
فان احب ان يقتصر على ان يعبد ربه في داره فعل پس اگر دوست دارد این را که اقتصار کند برین که عبادت
کند پروردگار خود را در خانه خود پس اعلان نکند وان ابى الا ان يعلن بذلك پس اگر ابا آورد از همه مگر آنکه اعلان کند این
فسله ان يرد اليك ذمتك پس بپرس او را وبگو که رد کند بسوی تو ذمه امان ترا فانا قد كرهنا ان نخفرك پس تحقیق ما خوش نمی‌داریم
ان نقض عهد ترا ولسنا مقرين لابي بكر الاستعلان ونیستیم مقرر دارنده مر ابو بکر را اعلان را قالت عائشة رضي الله عنها
عنها گفت عائشه بسند مذکور فاتى ابن الدغنة الى ابي بكر پس آمد ابن دغنه نزد ابو بکر صدیق فقال قد علمت الذي
عاقدت لك عليه پس گفت تحقیق دانسته چیزی را که عقد کرده ام بر ذمه مر ترا بر آن چیز فاما ان تقتصر على ذلك واما ان ترجع الي
پس آیا اقتصار میکنی بران ویا باز میدهی ذمه مرا فاني لا احب ان تسمع العرب پس تحقیق من دوست
نمیدارم این را که بشنوند قوم عرب انى اخفرت في رجل عقدت له تحقیق من نقض عهد کرده شده ام در حق مردی که امان داده ام
مر او را یعنی موجب اهانت وبی عزتی من گردد فقال ابو بكر فاني ارد اليك جوارك پس گفت ابو بکر تحقیق من رد میکنم
بسوی تو امان ترا وارضى بجوار الله ورضا میدهم بامان خدا والنبي صلى الله عليه وسلم يومئذ بمكة وپیغمبر خدا درین روز در مکه
مذکور شده بود فقال النبي صلى الله عليه وسلم للمسلمين اني اريت دار هجرتكم ذات نخل بين لابتين پس گفت
پیغمبر خدا مر مسلمانان را تحقیق من نموده شده ام دار هجرت شما را که نخلستان است میان سنگستان سیاه لابتين تثنيه لابة بتخفيف
موحده است وهما الحرتان این تفسیر از زهری است حرتان تثنیه حرة بفتح حا وتشدید را بمعنی سنگ سیاه است واین امر پس مسلمانان
که بمدینه روند فهاجر من هاجر قبل المدينة پس هجرت کرد کسی که هجرت کرد بجانب مدینه ورجع عامة من كان هاجر الى
الحبشة وباز آمدند بیشتر کسانیکه هجرت کرده بودند بزمین حبشه الى المدينة بسوی مدینه مطهره وتجهز ابو بكر قبل المدينة
وسامان سفر کرد ابو بکر جانب مدینه فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم على رسلك فاني ارجو ان يؤذن لي پس گفت
مر او را رسول خدا بر حال خود باش تحقیق من امید دارم این را که اذن داده شود مرا بهجرت وتو همراه من باشی فقال ابو بكر
وهل ترجوا ذلك بابي انت قال نعم پس گفت ابو بکر وآیا امید داری تو آن را پدر ومادر من فدای تو باد فرمود
آری واین گفتن ابو بکر برای تمام تسلی وذوق گرفتن ازین مژده بوده است فحبس ابو بكر نفسه على رسول الله صلى الله
عليه وسلم ليصحبه پس باز داشت ابو بکر نفس خود را از جهت رسول خدا که همراهی کند آنحضرت را وعلف راحلتين
كانتا عنده ورق السمر وخورانید دو شتر خود را که بودند نزد او برای آنحضرت برگ سمر بفتح مهمله وضم میم درختی صحرائی
وهو الخبط واین تفسیر از زهری است خبط بفتح معجمه وسکون موحده وطا مهمله برگی که بچوب از درخت بیفشانند
اربعة اشهر تا چهار ماه پرورد شتران را قال ابن شهاب قال عروة قالت عائشة گفت ابن شهاب زهری

گفت عروه گفته است عایشه رضی الله عنها فبينما نحن يوما جلوس في بيت ابي بكر پس درا ثنای آنکه ما یان نشسته ایم
درخانه ابوبکر في نحر الظهيرة درمیان دوپهر روز قال قائل لابي بكر هذا رسول الله صلى الله عليه وسلم متقنعا
گفت گوینده مرابی بکر را این رسول خداست آمده درحال کرپوشیده سرورروی خود را بردای خود في ساعة لم يكن يأتينا فيها
آمده درساعتی که نمی آمد نزد ما دران ساعت فقال ابوبكر فدا له ابي وامي پس گفت ابوبکر این قول را فدا باد مرا و را پدر من ومادر من
والله ما جاء به في هذه الساعة الا امر بخدا سوگند نیاورده است او را درین ساعت مگر کاری بزرگ وحادثه قالت
فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فاستاذن فاذن له فدخل گفت عایشه پس آمد رسول خدا پس طلب کرد اذن
درآمدن را پس اذن داد ابابکر پس درآمد آنحضرت فقال النبي صلى الله عليه وسلم لابي بكر اخرج من عندك
پس فرمود پیغمبر خدا مرابوبکر را بیرون کن کسی را که نزد تست فقال ابوبكر انما هم اهلك بابي انت وامي یا رسول الله پس گفت
ابوبکر نیستند اینها مگر تابعان توامی رسول خدا قال فاني قد اذن لي في الخروج فرمود بتحقیق اذن داده شد مرا در برآمدن از مکه
قال ابوبكر الصحابة بابي انت يا رسول الله گفت ابوبکر صحابه را هم اذن داده شد ای رسول خدا قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم نعم فرمود رسول خدا آری اذن داده شده ام بهمراهی صحابه فقال ابوبكر فخذ بابي انت يا رسول الله
احدى راحلتي هاتين پس گفت ابوبکر بگیر ای رسول خدا یکی ازین دو شتر که اینها اند قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بالثمن
فرمود رسول خدا اگرفتم بیها تا قدی گفته بهای آن هشتصد بود قالت عائشة فجهزناهما احث الجهاز گفت عایشه پس
آماده کردیم آنچه بایستی مر آن شتر انرا زود ترین آماده گی حث بفتح مهملتين بعدها مثلثه افعل التفضيل از حث است بمعنی الاسراع ودر روایت
ابي ذر بجای مثلثه موحده است وصنعنا لهما سفرة في جراب وساختيم برای ایشان زاد سفر در انبانی فقطعت اسماء
بنت ابي بكر قطعة من نطاقها پس برید اسماء دختر ابی بکر از کمر بند خود فربطت به على فم الجراب پس بست بآن سر دهن
انبان فبذلك سميت ذات النطاقين پس باین سبب نامیده شده اسما ذات النطاقین یعنی چون دو پاره کرده بود کمر
خود را یکی کمر خود بست وبدیگر جراب را لا در اصاحب دو نطاق گفتند ودر روایت کشمیهنی ذات النطاق ست بلفظ واحد
قالت ثم لحق رسول الله صلى الله عليه وسلم وابوبكر بغار في جبل ثور پس ملحق شدند آنحضرت وابوبکر بغاری که در کوه ثور
بود فمكثا فيه ثلاث ليال پس درنگ کردند دران غار سه شب سیوطی وکرمانی فکمنا بفتح کاف وميم وبكسر ميم تصحیح کرده
از مکنون شدند ظهور کرمانی گفته در بعضی روایات مکثا است از مکث قسطلانی گفته برآمدن ایشان از مکه روز پنجشنبه بود وبیرون
آمدن از غار روز دوشنبه ازینجا لازم می آید که چهار شب در غار بوده باشند شاید سهو ناسخ باشد يبيت عندهما عبد الله بن ابي
بكر شب میکرد نزد آنحضرت وابوبکر صدیق عبد الله پسر ابی بکر وهو غلام شاب واو خورد سال جوان بود ثقف لقن
نیک فهم زود فهم ثقف بمثلثه مفتوحه وقاف مکسوره وبسکون آن ودر آخر فاست بمعنی نیک دریابنده چیز یرا که بشنود لقن بفتح لام
وکسر قاف بمعنی سریع الفهم فيدلج من عندهما بسحر پس میرفت از نزد ایشان آخر شب فيصبح مع قريش بمكة
كبائت پس صبح میکرد با قریش در مکه مانند شب کننده بایت اسم فاعل ست از بات فلا يسمع امرا يكتادان به
الا وعاه پس نمی شنید چیزیرا که حیله ومکر کرده میشد هر دو بآن مگر آنکه یاد میگرفت یعنی هر خبری که کفار در حق ایشان میکردند
یاد میگرفت حتى ياتيهما بخبر ذلك حين يختلط الظلام تا آنکه می آورد خبر آنرا هنگامی که جمع میشد تیرگی شب ويرعى عليهما
عامر بن فهيرة مولى ابي بكر منحة من غنم پس میچرانید برای ایشان عامر بن فهیره غلام ابی بکر شاتی را از گله بز منحه

الجزء الثامن شيخ الاسلام | كتاب البيوع

چیزی که بخرج آمده واین کلام با قتصار آن برشعبا
عادت واشعار آن بشک در بعضی برکت می برد بر
را دآن لقول ابی رافع باند نقیکه فرمود او را آن
حضرت با رسوم بده مرا ذراع گفت نمی باشد شاه
را مگر دو ذراع که دادم پس فرمود اگر نمی گفت او را
هر آئینه میدادی مرا تا دام که طلب میکردم از وی

باب بركة صاع النبي صلى الله عليه وآله وسلم ومده

پیش ازین در ابواب صدقه فطر در تحقیق مقدار
صاع ومد اشارت گذشت که صاع عراقی که هشت
رطل است همین صاع آن حضرت است صلی الله علیه
وآله وسلم ومد بضم میم وتشدید دال دو رطل ومقصود
اینجا ذکر برکت این صاع ومد است حتی که کیل
عیان نیز باعث برکت گردد ودر بعضی روایات
ومدهم بضمیر جمع آمده وراجع باهل مدینه چنانچه در
حدیث تفسیر کرده شده گفته بقرینه آنکه صاع ومد
در اصل اصطلاح اهل مدینه است چنانچه ملوک
اصطلاح اهل شام وفيه عائشة رضي الله
عنها ودرین باب روایت کرده است عایشه رضی
عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم چنانکه در آخر
کتاب الحج در حدیث طویل گذشت حدثنا
موسى بن اسمعيل قال حدثنا وهيب بالتصغير قال
حدثنا عمرو بن يحيى بن عمارة عن عباد بن تميم
بفتحتين وتشديد موحده الانصاري عن عبد الله
بن زيد الانصاري عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم
قال ان ابراهيم حرم مكة ودعا لها فرمود بتحقیق
ابراهیم پیغمبر حرام گردانید مکه را وعا کرد برای
وحرمت المدينة كما حرم ابراهيم مكة حرام

بکسر میم و سکون تا و حاء مهمله شائی که در شیده ای شود و فیر بینهما علیهما حین تذهب ساعة من بعث ... [illegible]

آمدا بر ایشان بنگامی که میرفت ساعتی از شبها پس نوشیدند آنرا از حصه خاصی که بود و تمام الزاج ... [illegible]

خراب و آسودگی میکردند در شیر تا نه و تر در سل بکسر و را و سکون حاء مهمله و هیای تحتیهما ... [illegible]

و قرأت رقیف بفتح با و کسر فا و جیم تحتیه آخر شیرین کرده وی سنگ بزه گرم کرده ... [illegible]

بر لبن و اگر مکسور است عطف بر فتحا است حتی ینعق بهما غلام بن فهیرة بغلس ... [illegible]

فهیره و در تاریکی شب نعق آواز زاغ را گویند یفعل ذلک فی کل لیلة من تلک اللیالی الثلاث ... [illegible]

شبهای ثلث و اسنحه بود تا قصد صلی الله علیه و سلم و ابوبکر ... [illegible]

و هو من بنی عبد ... [illegible]

[illegible]

بالهدایة ابن تفسیر ... [illegible]

عاص بن وائل در ایام جاهلیت رسم بود ... [illegible]

[illegible]

فدفعا الیه راحلتیهما ... [illegible]

[illegible]

دالدلیل ... [illegible]

قال ابن شهاب اخبرنی عبد الرحمن بن مالک المدلجی ... [illegible]

[illegible]

سمع سراقة بن جعشم یقول ... [illegible]

فی رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابی بکر ... [illegible]

[illegible]

فی مجلس من مجالس قومی بنی مدلج ... [illegible]

حتی قام علینا و نحن جلوس ... [illegible]

رأیت آنفا اسودة بالساحل ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

ولکنک رأیت فلانا و فلانا انطلقوا باعیننا ... [illegible]

[illegible]

تبغیت فدخلت فامرت جاریتی پس ایستادم از مجلس و درآمدم در خانه پس گفتم باو خود را ان تخرج بفرسی وهی
من وراء اکمة فتحبسها علی اینکه برآید با اسپ من و حال آنکه او از آن طرف بلندی باشد پس نگهدارد اسپ برای من و زیاده
کرده است درین روایت موسی ابن عقبه گرفتم ازلام را پس تقسیم کردم پس برآمد که نصرت نیست مرا با وجود آن علی مشتر
نگذاشت مرا که نروم واخذت رمحی فخرجت به من ظهر البیت وگرفتم نیزه خود را پس بیرون آمدم از آن از پس پشت خانه
فحططت بزجه الارض وخفضت عالیه پس خط کشیدم بطرف پایان نیزه زمین را و پست کردم جانب بلند آنرا یعنی تا کسی
از دور نه بیند که من آمده ام پس همراهی کند و شریک شود در دیت کرد بضم زای و تشدید جیم آهنی که پایان نیزه می باشد حتی
اتیت فرسی فرکبتها تا آنکه آمدم نزد اسپ خود پس سوار شدم فرفعتها تقرب بی پس تیز بردم اسپ را و تکلف کردم
در راندن یعنی بو پیه رفتم که نزدیک گردانم مرا حتی دنوت منهم فعثرت بی فرسی فخررت عنها تا آنکه نزدیک شدم از ایشان پس
لغزید مرا اسپ من پس افتادم وجدا شدم من از اسپ فقمت فاهویت یدی الی کنانتی پس برخاستم پس دراز کردم دست خود را
بسوی کیش تیر فاستخرجت منها الازلام پس برآوردم از ترکش ازلام را یعنی تیرهای قمار را که بدان فال میگیرند و آنرا
اقداح نیز گویند بر یکی نعم و بر یکی لا مینویسند و هر تیری که در دست می آید بران عمل مینمایند فاستقسمت بها پس فال گرفتم
بآن استقسام یعنی طلب خیر و شر است اضرهم ام لا آیا ضرر میرسانم ایشان را یا نه فخرج الذی اکره پس برآمد چیزی که ناخوش
داشتم فرکبت فرسی وعصیت الازلام پس سوار شدم اسپ خود را و نافرمانی کردم حکم ازلام را تقرب بی حتی اذا
سمعت قراءة رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو لا یلتفت نزدیک گردانید مرا تا آنکه شنیدم آواز خواندن رسول خدا
در حالیکه آنحضرت التفات نمیکرد یعنی نگاه به چپ و راست نمیکرد وابو بکر یکثر الالتفات و ابو بکر بسیار نگاه بهر طرف میکرد
ساخت یدا فرسی فی الارض فرو رفت هر دو دست اسپ من در زمین حتی بلغت الرکبتین فخررت عنها
تا آنکه رسید دو دست اسپ تا زانو را یعنی تا زانو فرو رفت پس افتادم من از اسپ ثم زجرتها فنهضت فلم تکد تخرج
یدیها پس تر بسیار زدم اسپ را پس جنبیده و نزدیک بود که برآرد دستها را از زمین فلما استوت قائمة پس هرگاه
برابر شد در حالیکه ایستاده است یعنی تمام ایستاد اذا لاثر یدیها غبار ساطع فی السماء مثل الدخان ناگاه اثر
هر دو دست او غباری درخشنده است در آسمان مانند دود یعنی از غباری که بدستهای اسپ رسیده بود غباری برخاست
مانند دود و دانستم از جمله اسباب رعب و ترس او بوده است فاستقسمت بالازلام فخرج الذی اکره پس فال گرفتم
بازلام پس برآمد صورتی که ناخوش داشتم فنادیتهم بالامان فوقفوا پس ندا کردم ایشان را با امان پس ایستادند فرکبت
فرسی حتی جئتهم پس سوار شدم اسپ خود را تا آنکه آمدم نزد ایشان ووقع فی نفسی حین لقیت ما لقیت من الحبس عنهم
ان سیظهر امر رسول الله و افتاد در دل من هنگامی که پیش آمد مرا از باز ماندن من از ایشان و قدرت نیافتن بر ایشان ان سیظهر امر رسول الله
صلی الله علیه وسلم اینکه غالب می آید کار و بار رسول خدا فقلت له ان قومک قد جعلوا فیک الدیة پس گفتم
مر آنحضرت را تحقیق قوم تو گردانیده اند در حق تو دیت را واخبرتهم اخبار ما یرید الناس بهم و خبر دادم ایشان را
خبرهای که میخواستند مردم با ایشان وعرضت علیهم الزاد والمتاع فلم یرزآنی ولم یسألانی و عرض کردم بر ایشان
توشه و رخت پس قبول نکردند و نگرفتند از من چیزی را الا ان قال اخف عنا مگر آنکه فرمود پنهان کن از ما خبر را
از کسی که پرسید فسألته ان یکتب لی کتاب امن پس سوال کردم از آنحضرت اینکه بنویسد برای من کتاب امان را

ربیله

بخر الناس شیخ الاسلام | کتاب البیوع

عن ابن طاؤس عن ابیه عن ابن عباس
رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم نهی ان یبیع الرجل طعاما حتی یستوفیه
نهی کرد آنحضرت اینکه بفروشد مرد طعام را تا آنکه
قبض کند آن را قلت لابن عباس کیف ذاک
طاؤس گوید گفتم ابن عباس را چیست حال این
بیع که منع شد قال ذاک دراهم بدراهم والطعام مرجأ
ابن عباس بیع طعام پیش از قبض در معنی بیع دراهم
بدراهم است که سودا و خرید میکنند در همها را که بایع
خود اول داده و در ثمن طعام وی میگیرد و عوض آن
دراهم از مشتری بدین بیع دراهم بدراهم باتفاق
معین است و دست بدست شرط است و آن متحقق نیست
اینجا که دراهم ملو که خود بیش از بین بایع داد و از
مشتری المال بیع میکند و دراهم میگیرد والطعام مرجأ
بضم میم و سکون را و فتح جیم و همزه و سبب آنکه تاخیر کرده شده
طعام درین بیع موخر است از وقت بیع در غایب
که آن قدر این بایع از بایع اول قبض نکرده که
بمشتری تسلیم کند و در روایت ابی ذر مرجی
تنوین است قال ابو عبد الله کلمه مرجؤن
تفسیر قول وی تعالی مرجون که بلفظ جمع است یعنی
تاخیر کرده و نگاه داشته شد و اند برای حکم
الهی کریم قرآن سوره بعذاب یا بالقبول توبه ایشان
حدثنا ابو الولید قال حدثنا شعبة
قال حدثنا عبد الله بن دینار قال سمعت
ابن عمر رضی الله عنهما یقول قال النبی صلی الله
علیه وآله وسلم من ابتاع طعاما فلا یبعه
حتی یقبضه کسیکه خرید کند طعامی پس باید که
بیع نکند آن را تا آنکه قبض کند حدثنا علی
قال حدثنا سفیان قال کان عمرو بن دینار
یحدثه عن الزهری عن مالک بن اوس

تا آخر كه تقي با مسلمانان كسي شعر زبان زد را امر خامه ... صغيرة فكتب لي في رقعة ... پس فرمود تا مرقومه نوشته ... برای من امان نامه در پاره از چرم پس ثم مضى رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گذشت رسول خدا و رفت جانب مدينه

قال ابن شهاب فاخبرني عروة بن الزبير گفت ابن شهاب پس خبر داد مرا عروه بن زبير ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لقي الزبير في ركب من المسلمين تحقيق رسول خدا ملاقات كرد زبير را در لشكری از مسلمانان كانوا تجارا قافلين من الشام بودند تجارت بازگردندگان بازگرديده از جانب شام فكسا الزبير رسول الله صلى الله عليه وسلم وابا بكر پس پوشانيد زبير رسول خدا را و ابو بكر را ثياب بياض جامهای سفيد و مياى گفته كه آنكه پوشانيد جامها آنحضرت و ابو بكر را طلحه بن عبيد الله كه از شاميان بود و تمسك كرده است بدين قول كه اهل سير ذكر كرده كه زبير ملاقات كرد آنحضرت را در راه هجرت و پوشيده نماند كه ناكردن اهل سير ... برابر روايت اصح الكتب بعد كتاب الله ضرر ندارد تا بر خلاف آن تمسك كنند و نيز روايتی كرده روی ذكر طلحه است از طريق ابن لهيعة از ابی الاسود ... و اين روايت صحيح از قول ابن شهاب از عروه است و اين سند قوی تر است از آن و بر تقدير ثبوت روايت ذكر طلحه جمع آن چنين بايد كرد كه هر دو پوشانيده باشند ... تا آنكه يعوزاين هر دو روايت صحيح نمايند كذا في بعض الشروح وسمع

المسلمون بالمدينة مخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم من مكة و شنيدند مسلمانان كه در مدينه بودند خبر آمدن رسول الله فكانوا يغدون كل غداة الى الحرة فينتظرونه پس بودند كه می آمدند هر صباحی بسوی حره يفتح حاء و تشديد راء كوه پاره ايست بيرون شهر كه سنگ سياه دارد در حالی كه انتظار می بردند آمدن آنحضرت را حتى يردهم حر الظهيرة تا وقتی كه باز می آورد ايشان را گرمی نيم روز فانقلبوا يوما بعد ما اطالوا انتظارهم پس برگشتند روزی پس از آنكه دراز كردند انتظار خود را فلما اووا الى بيوتهم پس چون جای گرفتند بسوی خانهای خود اوفى رجل من اليهود على اطم من آطامهم برآمد مردی از قوم يهود بر عمارت بلندی از عمارتهای خود لامر ينظر اليه برای امری كه نگاه ميكرد بسوی آن فبصر برسول الله صلى الله عليه وسلم واصحابه مبيضين پس ديد رسول خدا و ياران آنحضرت را در حالی كه پوشيده اند جامهای سفيد يزول بهم السراب ... ايشان سفيد جامها را ... فلم يملك اليهودي ان قال باعلى صوته پس مالک نشد يهودی نفس خود را يعنی ضبط خود نتوانست كرد اينكه گفت يا معاشر العرب هذا جدكم الذي تنتظرون ای گروه عرب اينست بخت و دولت شما آنكه انتظار می بريد فثار المسلمون الى السلاح پس برخاستند مسلمانان بسوی سلاح يعنی آنرا گرفته دويدند جانب آنحضرت فتلقوا رسول الله صلى الله عليه وسلم بظهر الحرة پس ملاقات كردند رسول خدا را بر پشت حره فعدل بهم ذات اليمين پس رجوع كرد با مسلمانان جانب راست حتى نزل بهم في بني عمرو بن عوف تا آنكه فرود آمد با ايشان در قبيله بنی عمرو بن عوف كه از بنی الخزرج انصار بودند و منزلهای ايشان آنجا بود وذلك يوم الاثنين من شهر ربيع الاول و بود آن روز دوشنبه از ماه ربيع الاول فقام ابو بكر للناس وجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم صامتا پس ايستاد ابو بكر مردم را ملاقی ميكرد و ايشان را و نشسته بود رسول خدا در حالی كه خاموش بود فطفق من جاء من الانصار ممن لم ير رسول الله صلى الله عليه وسلم يحيي ابا بكر پس گشت كسی كه در آمد از مردم انصار از آن مردم كه نديده بودند رسول خدا را تحيت و سلام ميكرد ابا بكر را چون ابو بكر پير و سفيد ريش و آنحضرت سياه ريش بود گمان كردند كه رسول خدا اوست حتى اصابت الشمس رسول الله صلى الله عليه وسلم تا آنكه رسيد آفتاب به رسول الله فاقبل ابو بكر حتى ظلل عليه بردائه پس پيش آمد ابو بكر تا آنكه سايه كرد بر آن حضرت بردای خود فعرف الناس رسول الله

الجزء الثالث من شيخ الاسلام كتاب البيوع

الشيرى بهای تمر است كه پدر او كريم با از زهری بجا كه نيست در آن زيادت كه قال اخبرني مالك بن اوس سمع عمر بن الخطاب رضي الله عنه يخبر عن رسول الله گفت زهری خبر داد مرا مالک كه شنيد وی عمر فاروق را كه خبر ميداد از پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم قال الذهب بالذهب ربا الا هاء وهاء فرمود بيع طلا بطلا رباست كه حرام است مگر آنكه دست بدست باشد ها يمد و فتح همزه اسم فعل است بمعنی خذ پس ها و ها يعنی خذ و خذ باشد يعنی هر يكی از بايع و مشتری بگويد بديگير بگير و اينی كنايه است از تعاطی و تقابض در مجلس ... و در روايت ابی ذر والورق بالورق يعنی بيع طلا بنقره رباست مگر آنكه دست بدست بود ... بيع جنس بغير جنس ... مساحث اين حديث بعد از دو چند باب بيايد

باب بيع الطعام قبل ان يقبض

حكم فروختن طعام پيش از آنكه قبض كرده شود و بيع ما ليس عندك و حكم بيع چيزی كه نيست موجود نزد تو ... نيست اين را درين باب ذكری شايد كه ... آن را از نهی طعام پيش از قبض و حديث حكيم حرام كه نهی كرد مرا آنحضرت از بيع چيزی كه نيست نزد من ... و ديگر اصحاب سنن ...

صلى الله عليه وسلم عند ذلك پس دانستند مردم رسول خدا انزد این کار ابوبکر فلبث رسول الله صلى الله عليه
وسلم في بني عمرو بن عوف بضع عشرة ليلة پس درنگ کرد رسول خدا در محله بنی عمرو بن عوف ده شب واسس المسجد
الذي اسس على التقوى پس بنیاد نهاده شد مسجدی را که بنا کرده شده است بر تقوی و آن مسجد قبا ست فصلى فيه رسول
الله صلى الله عليه وسلم پس نماز گزارد دران مسجد رسول خدا ثم ركب راحلته فسار يمشي معه الناس پس سوار
شد شتر خود را و سیر کرده حالی که میرفتند باوی مردم حتى بركت عند مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم تا آنکه فرو نشست نا قه
نزد مسجد رسول خدا آنچه که مسجد بنا کرده در مدینه و در بعضی روایتها آمده آنجا که منبر است وهو يصلي فيه يومئذ رجال من المسلمين
و آنجا میگزاردند نماز و درآنجا اندرین روز مردم از مسلمانان وكان مربدا للتمر لسهيل وسهيل و بود آنجا جای خشک
کردن خرما سهیل و سهل را با پسران رافع و در بعضی حواشی مربد بمعنی جای نشاندن ابل و غنم را گفته من قولهم ربد بالمكان اذا
اقام فيه وربد اذا حبس و در صراح گفته مربد بالکسر جای بازداشتن شتران و خرجای آن و منه سمي مربد البصرة واهل حجاز میگویند
جای خشک کردن خرما را مربد غلامين يتيمين في حجر اسعد بن زرارة دو پسر یتیم که در کنار تربیت اسعد
بن زراره بودند فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم حين بركت به راحلته پس فرمود رسول خدا هنگامی که نشست بآنجا
شتر آنحضرت هذا ان شاء الله المنزل اینجا اگر خدا خواسته منزل ماست در بعضی روایات آمده که انصار هر یک التماس نزول
در منزل خود میکردند آنحضرت فرمود این ناقه من مامور است آنجا که می نشیند منزل من خواهد بود ثم دعا رسول الله صلى الله عليه
وسلم الغلامين فساومهما بالمربد ليتخذه مسجدا باز خواند رسول خدا هر دو غلام را پس خریداری کرد آنها را زمین مربد تا بسازد
تا بگیرد آنجا را مسجد فقالا لا بل نهبه لك يا رسول الله فابى رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يقبله منهما هبة حتى ابتاعه منهما
پس گفتند هر دو غلام بلکه هبه میکنیم آنرا برای تو ای رسول خدا پس ابا کرد رسول خدا اینکه قبول کند آن مربد را از آنها از روی
هبه تا آنکه فروختند آنرا بدست آنحضرت ثم بناه مسجدا پس بنا کرد آنجا را مسجد وطفق رسول الله صلى الله عليه وسلم ينقل
معهم اللبن في بنيانه پس گشت رسول خدا بحالی که نقل میکرد با اصحاب خشت برای تعمیر مسجد ويقول وهو ينقل اللبن
و میفرمود در حالی که آنحضرت نقل میکرد خشت را هذا الحمال لا حمال خيبر هذا ابر ربنا واطهر حمال بکسر حاء مهمله و تخفیف
میم مصدر است بمعنی محمول است یعنی این خشتهای برداشته شده محمول خیبر نیست از خرما و انگور و این ابر است یعنی ابقی واکثر
الرذی ثواب اخروی نزد پروردگار است اندرو منفعت و طهارت انانجاس شرک ويقول اللهم ان الاجر اجر الاخرة فارحم الانصار
والمهاجرة و میگفت خداوندا اجر اجر آخرت است پس رحم کن انصار و مهاجران را فتمثل بشعر رجل من المسلمين پس تمثل آورد
است بشعر مردی از مسلمانان یعنی خوانده در این وقت لم يسم لی که نام برده نشده برای من قول زهری است غیر زهری گفته
این شعر عبد الله بن رواحه است قال ابن شهاب ولم يبلغنا في الاحاديث ان رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ابن شهاب
زهری نرسیده است ما را در روایت احادیث که تحقیق رسول خدا تمثل ببيت شعر تام غير هذه الابيات که خوانده است
بیت شعری تمام موزون است جز این ابیات مذکوره و در فتح الباری گفته که انکار کرده اند درین سخن بر ابن شهاب بدو وجه یکی آنکه رجز
شعر نیست هم از جهت قایل این بارا جز میگویند نه شاعر دوم آنکه موزون نیست تا آنکه شعر گویند انتهی و در معارج گفته میان
دو وجه منافات است از آنکه وجه اول تقاضا میکند که موزون باشد اتا آنکه رجز وزنی خاص دارد و در وجه دوم تصریح کرده است
بنفی وزن اتفاق پوشیده نماند اگرچه وجه دوم را مقدم می آورد و اول را موخر و میگفت بر تقدیر تسلیم که موزون باشد رجز ...

الجزء الثاني من شيخ الاسلام | كتاب البيوع

کر گفت گفتم یا رسول الله من مردی ام که ابتیاع میکنم
این بیوع و میفروشم آن را پس چیست ازان حلال
مرا فرمود البته مفروش چیزی را تا آنکه قبض کنی
آن را و بعموم منع قائل است محمد و شافعی چنانکه
بخصوص منع طعام قائل است مالک و اما ابو حنیفه
و ابو یوسف تجویز کرده بیع عقار اراضی پیش از
قبض زیرا که صادر شده ارکان بیع از اهل آن در محل
آن و دلایل بر شرط خصوص حدیث نهی بما سوای بیع
مهر و بدل خلع و بدل صلح از دم عمد و میراث و وصیه
آن پیش از قبض باجماع و این دلالت کرد بر آنکه
علت نهی در ما سوای اراضی احتمال انفساخ
عقد اول است باعتبار هلاک آن پیش از قبض
بعید نیست هلاک آن تا آنکه تعرف صاحب آن متعود
که منفسخ نمی شوند بهلاک از امثال مذکوره مجاز است
و ذکر کرده شده منع از بیع غرر و غرر آنست که بر شده
باشد انجام آن بخلاف اراضی که هلاک در آن
نیست پس نیست دران غرر انفساخ عقد بهلاک
پس جائز باشد تا آنکه اگر باشد بر کناره دریا یا
بیع بالا غاز کر باشد نیست از هلاک جائز نیست
بیع قبل القبض کذا فی الاختیار ...

نه شعر منافاتی نمیبود و درین دو وجه آن آنحضرت برخود بیت سوید کسی را که گوید رجز غیر از شعر جبری دیگر نیست [illegible]
که بازبان در صفت جنگ یعنی انشاد و آن را رجز گویند لیکن [illegible] این بیت لاحمال نیز تکلف ست [illegible]
مر بیت موافق این حدیث را چند جا آورده و تمام آن جابجا ایراد نموده است حدثنا عبد الله بن ابی شیبة قال
حدثنا ابو اسامة قال حدثنا هشام عن ابیه وفاطمة عن اسماء گفت ابو اسامه حدیث کرد ما را هشام بن عروه
از جد خود عروه و فاطمه که مادر وست از اسماء بنت ابی بکر جده هشام صنعت سفرة رسول الله صلی الله علیه وسلم وابی بکر
ساختم سفره و طعام برای پیغمبر خدا و ابی بکر صدیق حین اراد المدینة هنگامی که خواست آنحضرت هجرت کردن بسوی
مدینه فقلت لابی ما اجد شیئا اربطه الا نطاقی پس گفتم مر پدر خود را نمی یابم چیزی که ببندم سر آن را مگر بند خود
قال فشقیه ففعلت گفت ابو بکر پس دو پاره کن آن را پس کردم دو پاره و سمیت ذات النطاقین پس نامیده شد
از جهت صاحب دو نطاق بود قال ابن عباس اسماء ذات النطاق و گفته است ابن عباس اسماء ذات یک نطاق بوده
است حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن ابی اسحق قال سمعت البراء قال لما اقبل
النبی صلی الله علیه وسلم الی المدینة تبعه سراقة بن مالک بن جعشم گفت براء بن عازب [illegible] پیغمبر خدا [illegible]
بن مالک بن جعشم فدعا علیه النبی صلی الله علیه وسلم فساخت به فرسه پس دعای بد کرد بروی پیغمبر خدا پس فرو رفت در زمین
پایهای اسپ او قال ادع الله لی ولا اضرک فدعا له گفت سراقه دعا کن برای من پس ضرر نرسانم ترا پس آنحضرت
از خلق کریم خود که انتقام از کسی از جهت نفس خود نمیگرفت دعا کرد و بر آمد پای اسپ او [illegible] قال فعطش رسول الله صلی
الله علیه وسلم گفت براء بن عازب پس تشنه شد رسول خدا فمر براع پس گذشت بجگه بانی قال ابو بکر فاخذت
قدحا فحلبت فیه کثبة من لبن گفت ابو بکر صدیق پس گرفتم قدحی و بدوشیدم در وی قدری از شیر [illegible]
قدحی پر از شیر فاتیته فشرب حتی رضیت پس آوردم نزد آنحضرت پس خورد تا آنکه خورسند شدم [illegible]
باز یاد کرد روایت ابی بکر حدثنا زکریا بن یحیی عن ابی اسامة عن هشام بن عروة عن ابیه عن اسماء انها حملت بعبد الله
مروی است انها [illegible] حامله بود بعبد الله بن زبیر قالت فخرجت وانا متم گفت پس بیرون آمدم [illegible]
کننده مدت حمل بودم فاتیت المدینة فنزلت بقباء فولدته بقباء پس آمدم بمدینه و نزول کردم بقبا پس زادم [illegible]
ثم اتیت به النبی صلی الله علیه وسلم فوضعته فی حجره پس آوردم عبد الله را و نهادم در کنار آنحضرت ثم دعا بتمرة فمضغها ثم تفل فی فیه
پس طلبید آنحضرت خرمائی را پس خائید آن را پس آب دهن انداخت در دهان او فکان اول شیء دخل جوفه ریق رسول الله
صلی الله علیه وسلم پس بود نخستین چیزی که در شکم او داخل شد آب دهان رسول خدا ثم حنکه بتمرة پس در کام او مالید
تحنیک بفتح مثناة فوقانیه و سکون حاء و کسر نون [illegible] و کاف خائیدن خرما و [illegible]
پس دعا کرد و برکت کرد بروی وکان اول مولود ولد فی الاسلام و بود عبد الله بن زبیر نخستین [illegible] در اسلام
در مدینه از مهاجران تابعه خالد بن مخلد عن علی بن مسهر عن هشام عن ابیه عن اسماء رضی الله عنها انها متابعت کرده ابو اسامه را خالد بن مخلد از علی
بن مسهر از هشام از پدرش از اسماء انها هاجرت الی النبی صلی الله علیه وسلم وهی حبلی تحقیق اسماء هجرت کرد بسوی [illegible]
و حال آنکه او باردار بود حدثنا قتیبة عن ابی اسامة عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة رضی الله عنها قالت اول
مولود ولد فی الاسلام عبد الله بن الزبیر گفت عائشه نخستین مولودی که زاده شد در اسلام عبد الله بن زبیر است [illegible]

الجزء الثامن عشر من تیسیر القاری — کتاب البیوع

باب من رای اذا اشتری طعاما جزافا [illegible]

حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن یونس عن ابن شهاب قال اخبرنی سالم [illegible]

صلى الله عليه وسلم آورده اند و اراده انداز ندسپيمبر خدا را فاخذ النبي صلى الله عليه وسلم تمرة پس گرفت پيغمبر خدا خرمائي را فلاكها ثم ادخلها
في فيه پس خائيد آنرا پس تر نهاد در دهان او فاول ما دخل بطنه ريق النبي صلى الله عليه وسلم پس نخستين چيزيكه در آمد حكم
او را آب دهان پيغمبر خدا بود ‌حدثنا محمد قال حدثنا عبد الصمد قال حدثني ابي قال حدثنا عبد العزيز بن صهيب
قال حدثنا انس بن مالك قال اقبل النبي صلى الله عليه وسلم الى المدينة وهو مردف ابا بكر گفت انس بن مالك رو آورد و توجه
نمود پيغمبر خدا بجانب مدينه در حاليكه رديف ساخته است در راه ابو بكر را وابو بكر شيخ يعرف و ابو بكر بصورت پيري است كه شناخته
مي شود از آنرو كه در سفر تجارت درين راه آمد و رفت داشت بر اهل مدينه و غير ايشان ونبي الله صلى الله عليه وسلم شاب لا يعرف پيغمبر خدا
جوان است كه شناخته نميشد از آنكه آنحضرت را اين مرتبه ديده بودند قال فيلقى الرجل ابا بكر فيقول يا ابا بكر من هذا الرجل الذي
بين يديك گفت انس پس ملاقات ميكرد مردي ابو بكر را پس ميگفت اي ابو بكر كيست اين مردي كه پيش تست فيقول هذا
الرجل الذي يهديني السبيل پس ميگفت ابو بكر اين مردي ست كه هدايت ميكند مرا راه حق و نيكوئي فيحسب الحاسب انه انما
يعني الطريق پس گمان ميكند گمان كننده كه ابو بكر ميخواهد راه رفتن را يعني مراد او نه راه حق ست و انما يعني سبيل الخير و نيز خواست ابو بكر
گرا و نيكي را فالتفت ابو بكر فاذا هو بفارس قد لحقهم پس التفات كرد ابو بكر بجيب و راست پس ناگاه ديد كه بي نزديك سواري است
كه بتحقيق لاحق شده است ايشانرا يعني آنحضرت و كسي كه همراه بود فقال يا رسول الله هذا فارس قد لحق بنا پس گفت اي رسول خدا
اين سواري ست از كفار كه بتحقيق رسيده است بما فالتفت نبي الله صلى الله عليه وسلم فقال اللهم اصرعه پس نگاه كرد پيغمبر خدا پس گفت
اي بار خدايا افكن او را فصرعه الفرس پس انداخت او را اسپ او ثم قامت تحمحم پس برخاست در حاليكه آواز ميكند يعني ليشنه
مي كنند ايشان رسيد والتماس دعا كرد از آنحضرت چنانكه در حديث سابق گذشته تحمحم يعني آواز اسپ است فقال يا رسول الله مرني
بما شئت پس گفت آن سوار اي رسول خدا امر فرما بهر چه خواهي كه فرموده شود بجا مي آرم فقال فقف مكانك لا تتركن احدا يلحق بنا
فرموده باش همين جا البته مگذار كسي را كه لاحق شود بما ترغيب از ين قبيل ست كه ميگويند لا ادرينك من الاسد يا كه نزديك مشو از شير
كه ميخورد ترا اين تمسك قول كسائي ست و مثل اين در حديث ديگر نيز واقع شده است قال فكان اول النهار جاهدا على نبي
الله صلى الله عليه وسلم وكان آخر النهار مسلحة له پس بود آنمرد در اول روز جاهد و رحمت كننده بر رسول خدا و در آخر روز نگاهبان
قومي كه در ثغور يعني سرحد كفار نشيند فنزل رسول الله صلى الله عليه وسلم جانب الحرة پس آمد آنحضرت بمدينه و نزول كرد جانب
حره ثم بعث الى الانصار فجاؤا الى النبي صلى الله عليه وسلم وابي بكر پس كس فرستاد آنحضرت بسوي انصار پس آمدند نزد پيغمبر خدا
و نزد ابي بكر فسلموا عليهما وقالوا اركبا آمنين مطاعين پس سلام كردند بر آنحضرت و ابو بكر و گفتند سوار شويد در حاليكه ايمن
ايد از خطر اعدا و اطاعت كرده شده ايد فركب نبي الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر پس سوار شد پيغمبر خدا و ابو بكر وحفوا دونهما بالسلاح
و گرد گرفتند نزد هر دو مردم بسلاح فقيل في المدينة جاء نبي الله جاء نبي الله پس گفتند مردمي كه در شهر بودند آمد پيغمبر خدا آمد پيغمبر خدا
فاشرفوا ينظرون پس بجاهاي بلند بر آمدند در حاليكه نظر ميكردند ويقولون جاء نبي الله جاء نبي الله و ميگفتند آمد پيغمبر خدا آمد پيغمبر خدا
يعني قوتها است و بقدوم آنحضرت را از راه ذوق و مسرت ميگفتند كه آنحضرت آمد فاقبل يسير حتى نزل جانب دار ابي ايوب
پس رو آورد در حاليكه ميرود تا آنكه نزول فرمود جانب منزل ابي ايوب انصاري فانه ليحدث اهله اذ سمع به ابو ايوب حديث ميكرد
عبد الله بن سلام وهو في نخل لاهله يخترف لهم ناگاه شنيد حديث ابو ايوب را عبد الله بن سلام با رسانيده شد
بوي در حاليكه او در باغي بود كه از مردم او بود و مي چيد خرما را براي مردم يخترف بمعني يلتقط يعني تمه و خاص ميوه را و خارجي

الجزء الثامن من شرح الاسلام كتاب البيوع

الذي ابتاعه فيه الى المكان سواه قبل ان يبيعه باب اذا اشترى متاعا او دابة فوضعه عند البائع او مات قبل ان يقبض و چون بخريد كسي كالائي يا چارپايه را پس نگهدارد آن را نزد بايع پس تلف شود متاع يا بميرد حيوان پيش از آنكه قبض كرده شود منفسخ گردد بيع و ساقط گردد ثمن از مشتري و باين قائلند حنفيه و شافعيه و حنابله و مالك در قول اول وقال ابن عمر رضي الله عنهما ما ادركت الصفقة حيا مجموعا گفت ابن عمر چيزيكه در يافت آنرا عقد زنده و يكجا يعني بود در وقت عقد موجود غير منفصل از مبيع پس هلاك شد بعد از آن نزد بايع فهو من المبتاع پس آن چيز از مشتري است و هلاك آن مضمون بر وست حدثنا فروة و سكون ابن ابي المغراء بفتح ميم و سكون غين معجمه و بالمد و ... قال اخبرنا علي بن مسهر بضم ميم و سكون ها عن هشام عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها قالت لقل يوم كان يأتي على النبي صلى الله عليه وسلم الا يأتي فيه بيت ابي بكر احد طرفي النهار گفت عائشه هر آئينه كم روزي بود كه مي آمد بر آنحضرت مگر آنكه مي آمد آن حضرت دران روز خانه ابو بكر صديق را در يكي از دو طرف روز صبح يا شام فلما اذن له في الخروج الى المدينة لم يرعنا الا وقد اتانا ظهرا پس چون اجازت داده شد آنحضرت را بهجرت بسوي مدينه نترسانيد ما را الا آنكه آمد آنحضرت ... ظهر ... ابو بكر ... فقال ما جاءنا النبي صلى الله عليه وسلم في هذه الساعة الا من حدث پس گفت ابو بكر نيامده است آن حضرت درين وقت مگر از سبب حادثه ...

یعنی ست تعجل ان یفتح الذی یخترف لهم فیتغدا پس شتاب کرد ابنکه شهد چیز بیاکر بعید برای مردم هران نخلستان فی ادوی
معه پس آمد و قال انکه ثمرات باری بود و در بعضی نسخ و هو مقدمه است ناچ بهتر و باعتبار ترشیع من سمی الله صلی الله علیه وسلم
پس شنید عبد الله از آمدن پیغمبر خدا ثم رجع الی اهله پس باز گشت بسوی اهل خانه خود فقال نبی الله صلی الله علیه وسلم ای بیوت اهلنا
پس فرمود پیغمبر خدا کدامی خانهای مردم ما نزدیک تر است نزد ما از اهل اینجا خویشان مادر عبد المطلب ست نام او
فقال ابو ایوب انا یا نبی الله پس گفت ابو ایوب منم ای پیغمبر خدا هذه داری وهذا بابی این خانه من ست و این دروازه
من قال فانطلق فهیئ لنا مقیلا پس برو و آماده کن برای ما خوابگاه قال قوما علی برکة الله گفت ابو ایوب
بایستید بر برکت خدا فلما جاء نبی الله صلی الله علیه وسلم پس هرگاه آمد رسول خدا در خانه ابو ایوب جاء عبد الله بن سلام فقال
اشهد انک رسول الله صلی الله علیه وسلم وانک جئت بحق آمد عبد الله بن سلام پس گفت گواهی میدهم که تحقیق تو
رسول خدائی و تو آمده بحق و راستی در اول کتاب انبیاء گذشت که عبد الله بن سلام پرسید چیزها کر دلیل نبوت بود
آورده وقد علمت یهود انی سیدهم وابن سیدهم واعلمهم وابن اعلمهم و بتحقیق دانسته اند قوم یهود که تحقیق من سردار ایشانم
ایشانم و پسر دانا ترین ایشانم از قبیل فخر و مباهات ست بلکه از آن روست که تصدیق من بنبوت تو اعتبار تمام
دارد و ازینجا باید که تابع من باشند در ایمان بتو ای رسول خدا و تواند که مقصود اظهار بد ذاتی و کذب قوم یهود باشد
و تسلیه آنحضرت و انقیاد ایشان فادعهم فسلهم عنی قبل ان یعلموا انی قد اسلمت پس طلب کن ایشان را و بپرس از حال من پیش ازانکه
بدانند که تحقیق من مسلمان شده ام فانهم ان یعلموا انی قد اسلمت قالوا فی ما لیس فی پس تحقیق ایشان اگر دانند که تحقیق
مسلمان شده ام گویند در حق من چیزی که نیست در من فارسل نبی الله صلی الله علیه وسلم پس کس فرستاد آنحضرت بطلب ایشان
فاقبلوا فدخلوا علیه پس قبول کردند پس در آمدند بر آنحضرت فقال لهم رسول الله صلی الله علیه وسلم یا معشر الیهود ویلکم اتقوا الله
پس فرمود برای آنها رسول خدا ای گروه یهود وای شما را به پرهیزید خدا را یعنی باز آئید از شرک فوالله الذی لا اله الا هو انکم
لتعلمون انی رسول الله حقا پس سوگند بخدائی که نیست خدا مگر وی تحقیق شما میدانید که من فرستاده خدا ام از روی حق و راستی
وانی جئتکم بحق فاسلموا و تحقیق من آمده ام شما را بحق پس اسلام آرید قالوا ما نعلمه قالوا للنبی صلی الله علیه وسلم گفتند
نمیدانیم که تو رسول خدائی گفتند این را برای پیغمبر خدا قالها ثلاث مرار فرمود این کلمات را سه بار برای ادای حق تبلیغ
قال فای رجل فیکم عبد الله بن سلام فرمود پس کدام مرد است در شما و چگونه کسی ست عبد الله بن سلام قالوا ذاک سیدنا
وابن سیدنا واعلمنا وابن اعلمنا گفتند او بهترین ما و بزرگ ما است و دانا ترین ما است و پسر دانا ترین ما است قال
افرأیتم ان اسلم فرمود آیا میدانید اگر اسلام آرد و تبعیت او بکنید قالوا حاشا لله ما کان لیسلم گفتند
و هرگز نکند قال افرأیتم ان اسلم قالوا حاشا لله ما کان لیسلم قال افرأیتم ان اسلم قالوا حاشا لله ما کان لیسلم
سه بار کرد این مقاله مذکور شده حاشا بمعنی تنزیه است کذا فی المعراج
مقرر کرده چنانکه مذهب بعضی نحات ست برخلاف مذهب مشهور است که فعل ست یا حرف جر
فرمود ای عبد الله ابن سلام بیرون آی بر ایشان فخرج فقال یا معشر الیهود اتقوا الله پس بیرون آمد و گفت ای گروه یهود بترسید
خدا را فوالله الذی لا اله الا هو انکم لتعلمون انه رسول الله وانه جاء بالحق سوگند بکسی که نیست خدا مگر وی تحقیق میدانید
فرستاده خداست و تحقیق آمده است بحق و راستی فقالوا کذبت پس گفتند عبد الله بن سلام را دروغ گفتی

باب لا یبیع علی بیع اخیه

حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یبیع بعضکم علی بیع اخیه

فاخرجهم رسول الله صلی الله علیه وسلم پس بیرون کرد آنها را رسول خدا حدثنا ابراهیم بن موسی قال حدثنا هشام بن یوسف عن ابن جریج قال اخبرنی عبید الله بن عمر عن نافع عن ابن عمر عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه برشیده نماند که نافع در دنیا فتنه است عمر بن خطاب را و دیگر روایت او از عبید الله بن عمر است پس این حدیث منقطع خواهد بود و در بعضی نسخ عن نافع عن عبید الله بن عمر است گویم صلاح این روایت کرده اند قال ابن حجر قال کان فرض للمهاجرین الاولین اربعة آلاف فی اربعة آنحضرت حصه معین کرده مهاجرین نخستین را در بیت المال و آنها همی اند که بر دو قبله نماز کرده بودند و بعضی گویند آنها که در غزوه بدر حاضر شده بودند چهار هزار در روایت نسفی فی اربعة ساقطست یعنی کمته بود و هیچ حاجتی که واقع است نائره آن توزیع است یعنی هر یکی را چهار هزار تعیین کرده یا مراد فصول است یعنی در فصلی که از تعیین کرده قسطلانی گوید یعنی انیست که تعیین کرد چهار هزار یعنی شانزده هزار یا چهار هزار از چهار سال برالکیف یا فی هذه الارادات من اختلاف و نظیر لفظا یعنی تا اینجا و فرض لابن عمر ثلثة آلاف و خمسمائة و حصه داد ابن عمر را سه هزار و پانصد لیعنی من المهاجرین پس گفته شد آنحضرت که ابن عمر هم از جمله مهاجران است فلم نقصته من اربعة آلاف پس چرا در حصه او کمی فرمودی از چهار هزار فقال انما هاجر به ابواه پس هجرت کرده است او را پدر و مادر او ابن عمر در آن وقت یازده ساله یا چند ماه بود یقول لیس هو کمن هاجر بنفسه یعنی سفر نموده نیست وی مانند کسی که هجرت کرده باشد خود بنفسه او در آن تفسیر از بعضی رواة حدیث است حدثنا محمد بن کثیر قال حدثنا سفیان عن الاعمش عن ابی وائل عن خباب قال هاجرنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم ح وحدثنا مسدد قال حدثنا یحیی ابن سعید عن الاعمش قال سمعت شقیق بن سلمة قال حدثنا خباب قال هاجرنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم نبتغی وجه الله گفت خباب هجرت کردیم با رسول خدا در حالیکه میجستیم ذات خدا را یعنی رضای خدا را و وجب اجرنا علی الله و واجب شد جزای ما بر خدا بفضل و کرم او تعالی برای تمتع رضیدن ست فمنا من مضی ولم یاکل من اجره شیئا پس بعضی از ما کسی بود که گذشت از دنیا و نخورد چیزی از اجر خود منهم مصعب بن عمیر یعنی از آنها که گذشتند بی تمتع از اجر دنیوی مصعب بن عمیر است قتل یوم احد فلم نجد شیئا نکفنه فیه الا نمرة کشته شد روز احد پس نیافتیم در ملک او چیزی که کفن کنیم او را در آن مگر گلیم خط دار یکتا اذا غطینا بها راسه خرجت رجلاه بودیم وقتی که پوشیدیم بآن سر او را بیرون شدی پاهای او واذا غطینا رجلیه خرج راسه وقتی که پوشیدیم پاهای او را بیرون آمدی سر او فامرنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ان نغطی راسه بها ونجعل علی رجلیه شیئا من اذخر پس فرمود ما را رسول خدا آنکه بپوشیم سر او را بآن گلیم و گردانیم بر پاهای او از اذخر ظاهر شود که از دنیا بابی افلاس رفت ومنا من اینعت له ثمرته فهو یهدبها و بعضی از ما کسی است که در یافت مراد را میوه او پس میچیند آنرا اینعت بکسر دال تصحیح کرده اند و یهدبها بتقدیم و فتح برادر و بعضی بکسر آن حدثنا یحیی بن بشر قال حدثنا روح قال حدثنا عوف عن معاویة بن قرة قال حدثنی ابو بردة بن ابی موسی الاشعری قال قال لی عبد الله بن عمر هل تدری ما قال ابی لابیک گفت ابو برده بن ابی موسی گفت مرا عبد الله بن عمر رضی الله عنهما آیا میدانی چه گفت پدر من یعنی عمر بن خطاب مر پدر ترا که ابو موسی اشعری است قال قلت لا گفت ابو برده گفتم نمیدانم قال فان ابی قال لابیک گفت ابن عمر تحقیق پدر من گفت مر پدر ترا یا ابا موسی هل یسرک اسلامنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم ای ابا موسی آیا خوشی می آرد ترا اسلام ما با رسول خدا وهجرتنا معه وجهادنا معه و هجرت کردن ما با آنحضرت و جهاد کردن ما با وی صلی الله علیه وسلم وعملنا کله معه و کارهای ما همه آن کارها که با آنحضرت کردیم ثابت و سالم شده ما را نزد خدا برد لنا ای ثبت بوجه و در لفظ یعنی ثبت و سلم یکبند بر دو فی الحریم عو ای نسبت و اثن کل عمل عملناه بعده نجونا منه کفافا راسا براس و تحقیق هر عملی که کردیم بعد از آنحضرت رستگاری یابیم از آن عمل بازدره کفاف یا از و بالی که کفاف است سر بسر باشد که نه موجب ثواب گردد و نه موجب عقاب بعضی گویند

الجزء الثامن شیخ الاسلام | کتاب البیوع

تا فریب خورد دیگری و خرید نماید و لا یبیع الرجل علی بیع اخیه ولا یخطب علی خطبة اخیه و خرید و فروخت نکند بر خرید و فروخت برادر خود و درخواستگاری برادر خود قرار یافته باشد ولا تسأل المرأة طلاق اختها و سوال نکند زن طلاق خواهر مسلمان خود را از شوهر لتکفأ ما فی انائها لتکفأ بفتح فوقیه و بلام مکسوره و سکون کاف و فتح فاء و همزه در آخر و در روایت ابی ذر بکسر فاء در آخر تحتیه ما فی انائها تا منقلب گرداند و خالی سازد چیزی را که در ظرف خواهر است کنایه است از طلب تزویج خود بجای او تا باشد او را از نفقه و معاش آنچه خواهر را بود باب بیع المزایدة و بیع چیزی بقصد زیادت در ثمن چنانکه مردی تخصیص قدر مبلغ در بهای آن پس قبول کند بایع و بعد دیگری زیاده در آن پس بفروشد بدست و باک نیست باین نوع بیع و وارد شده در سنن و مسند احمد از حدیث انس که آن حضرت فروخت حلسی و قدحی را و گفت کیست که خرید کند این حلس

کفاف یعنی کفم رفت بست یعنی باز داشته شد از خیر آن و دی رضی الله عنه این را از روی تواضع گفته اند دیگر نه از وی بعد از آنحضرت کارهای که آنحضرت مبعوث بود بران انا ملای کلمه اعلی و فتح انصار و ترویج دین اسلام که بعد آنحضرت از دیگران عشر عشیر آن صادر بوجود آمده است فقال ابی لا والله پس گفت پدر من نیست چنین کذا در روایت ابی ذر همچنین است و درین تقدیر قائل ابوبرده است و در روایت مستملی ابی المسیب بکسر همزه و بعد از وحا بفتح زبا که نبی تعیم ای ... قد جاهدنا بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی جهاد کردیم با کفار بعد از رسول خدا و نماز گزاردیم و روزه داشتیم وعملنا خیرا کثیرا اعمل کردیم نیکوئی بسیار و اسلم علی ایدینا بشر کثیر یعنی اسلام آورد بر دست ما مردم بسیار و انا لنرجوا ذلک یعنی بتحقیق ما امید وار هستیم باین که ما جر و ثواب آن فقال ابی لکنی انا والذی نفس عمر بیده یعنی گفت پدر من لیکن من سوگند میخورم بکسی که ذات عمر در دست قدرت اوست لوددت ان ذلک برد لنا و ان کل شیء عملناه بعد نجونا منه کفافا رأسا برأس یعنی دوست میدارم که آن اعمال ثابت باشد برای ما و هر چه کردیم بعد از آنحضرت بجو نامه کفاف ای را سا براس یعنی نجات یابیم از ان نه ثواب گیرد ما را و نه عذاب فقلت ان اباک والله خیر من ابی یعنی پس گفتم ابن عمر را تحقیق پدر تو بهتر است از پدر من انیعه اسال حیاز فعالی از ساقط ابی ای است واقعا در ان نداشته اگرچه ابو موسی خارج از دایره شرافت نبود لیکن مقام عمر ارفع و اعلی است حدثنا محمد بن صباح او بلغنی عنه یعنی معلوم نیست که محمد بن صباح مؤلف احادیث شفاها نقل کرده است و یا بطریق کتابت ابلاغ نموده و موقف تردد دارد و درین که انحدیث شفاها است یا بکتابت هر تقدیر حدیث بصحت حدیث لری نمی رسد پس از قبیل روایت مجهول نباشد چنانکه کرمانی میگوید قال حدثنا اسمعیل عن عاصم الاحول عن ابی عثمان قال سمعت ابن عمر اذا قیل له هاجر قبل ابیه یغضب گفت ابو عثمان شنیدم ابن عمر را وقتیکه گفته میشد او را که هجرت کرده پیش از پدر خود غضب میکرد و قال قدمت انا و عمر علی رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابن عمر قدوم آوردم به مدینه من و عمر بن خطاب بر رسول خدا از حدیث محمد بن لبنا که در باب لاحق مذکور است معلوم میشود که عمر جدا بابت کمتر از صحابه پیش از قدوم آنحضرت به مدینه آمده است پس آنچه ابن عمر درین حدیث گفته گویا بیان اول ملاقات است که با آنحضرت کرده اند فوجدناه قائلا پس یافتیم آنحضرت را در حالت خواب فرجعنا الی المنزل پس باز گشتیم بسوی منزل خود فارسلنی عمر و قال اذهب فانظر هل استیقظ پس فرستاد مرا عمر و گفت برو و ببین آیا بیدار شده است آنحضرت فاتیته فدخلت علیه فبایعته پس آمدم نزد آنحضرت پس در آمدم بروی پس مصافحه کردم آنحضرت را غرض ابن عمر آنست که این مصافحه که من اول کردم مردم توهم کردند هجرت من پیش از عمر بوده است ثم انطلقت الی عمر فاخبرته انه قد استیقظ پس رفتم نزد عمر و خبر دادم او را تحقیق آنحضرت بیدار شده است فانطلقنا الیه نهرول هرولة پس رفتیم در حالی که تیز میرویم تیز رفتنی هرول هرولة میان مشی و دویدن را گویند حتی دخل علیه فبایعه تا آنکه در آمد عمر بر آنحضرت پس مصافحه کرد پس من مصافحه کردم او را در فتح الباری گفته شاید که این بیعت بیعت الرضوان بوده است چه سعید نام که بیعت الرضوان در سال ششم سال صلح حدیبیه است و عمر در آن وقت همراه بود و نیز قول ابن عمر قدمت المدینة رست نمی آید و ظاهر همان است که گفتم این آمدن در اول هجرت بوده است و بیعت بمعنی مصافحه است که در اول ملاقات میکنند لکن در روایت مستملی است حدثنا احمد بن عثمان قال حدثنا شریح بن مسلمة قال حدثنا ابراهیم بن یوسف عن ابیه عن ابی اسحق قال سمعت البراء گفت ابو اسحق شنیدم براء بن عازب را که میگفت قال ابتاع ابو بکر من عازب رحلا گفت خرید ابو بکر صدیق از عازب پالان شتری را فحملته معه پس برداشتم پالان را با ابو بکر قال فسأله عازب عن مسیر رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت پس پرسید ابو بکر را عازب از سیر رسول خدا رحمت و سلامت حق باد بروی قال اخذ علینا بالرصد گفت ابو بکر پس گرفته شد بر ما نگهبانی یعنی کافران ترصد بودند که در یابند ما را فخرجنا لیلا پس بیرون آمدیم از غار هنگام شب فاحیینا لیلتنا و یومنا یعنی بیدار بودیم شب و روز یعنی تمام شب و روز راه رفتیم حتی قام قائم الظهیرة

الجزء الثامن شیخ الاسلام کتاب البیوع

حد نیستها تبیع مرا که و ربیع من یزید گوینده بر حج میگوید بیع این که را و قید مغانم بنا بر غالب است که عادت داشتند این بیع را در غنائم و سوارت و ملحق است بدان غیر آن بجهت اشتراک در معنی حدثنا بشر بن محمد بن ... قال اخبرنا عبد الله ای ابن مبارک قال اخبرنا الحسین المکتب بتعلیم ... کاف ... و در روایت ابی ذر بفتح کاف و تشدید فوقیه ابن ذکوان عن عطاء بن ابی رباح عن جابر رضی الله ان رجلا اعتق غلاما له عن دبر تحقیق مردی آزاد کرد غلامی که مر او را بود از پس یعنی گفت بعد از مرگ من آزاد است فاحتاج پس آن شخص محتاج شد فاخذه النبی صلی الله علیه وسلم فقال من یشتریه منی پس گرفت غلام را آن حضرت ... من یزید ... محتاج ... کیست که خرید کند آن را از من فاشتراه نعیم بن عبد الله ... پس خرید آن را نعیم ... بفتح نون و تشدید حاء مهمله عدوی قرشی اسلام آورد قدیما و اقامت کرد تا قبیل فتح و قوم او منع میکردند او را از هجرت بجهت شرف وی در ایشان و انفاق وی بر ایشان و بعد قدوم آورد آنحضرت ... شهید شد روز یرموک سنه پانزده ... بکذا و کذا یعنی ... فدفعه الیه پس داد آن حضرت ... غلام ... در روایت نسائی ... باب النجش ...

تا آنكه بر سيد آمد نصف نهار پس نيست قائمة الظهيرة فلم يبق ما و فخلا الطريق پس ظاهر شد ما را سنگي پس آمديم نزد آن و سايه بود از سايه بود نزد آن پس فرود آمديم نزد آن فسويت للنبي صلى الله عليه وسلم مكانا ينام عليه و بسطت عليه فروة پس گستردم براى رسول خدا جاى كه بخسپد در آن ثم قلت نم يا رسول الله وانا انفض لك ما حولك فنام وخرجت انفض ما حوله پس خواب كرد پس بيرون رفتم من كه بيفشانم چيزى كه گرد آن بود از گرد و غبار فاذا انا براع مقبل بغنمه پس ناگاه ديدم شبانى را كه پيش آمد در گله از بز يريد من الصخرة مثل الذي اردنا يعني خواست از آن سنگ مانند چيزى كه خواستيم اليعني ميخواست كه در سايه آن سنگ بنشيند فسألته لمن انت يا غلام پس پرسيدم او را كه براى كيستى اى غلام فقال انا لرجل من قريش سماه فعرفته پس گفت من از فلان كس نام برد او را يعني ابو بكر نام آن صاحب را پس شناختم او را يعني صاحب اين غلام را بواسطه معلوم شد كه صاحب اين غلام از آشنايان ابو بكر بود فقلت هل في غنمك من لبن قال نعم پس گفتم او را آيا هست در گله تو شير گفت آري هست قلت له هل انت حالب لي قال نعم گفتم مر او را آيا تو دوشنده شير براى من يعني صاحب تو اذن داده است كه بكسى شير دهى گفت آرى اذن داده است فامرته فاعتقل شاة من غنمه پس گرفت بزى را از گله خود فقلت له انفض الضرع پس گفتم او را بيفشان گرد از پستان او قال فحلب كثبة من لبن گفت ابو بكر صديق پس دوشيد اندكى از شير و معي اداوة من ماء عليها خرقة و با من آبدانى بود كه آب بود در آن پاره جامه گرفته بود قد روأتها لرسول الله صلى الله عليه وسلم بتحقيق بسته بودم براى رسول خدا قد روأتها بفتح را و تشديد واو مفتوحه و سكون همزه بمعنى تهيأت و مهيا گفته و ربطتها بالخرقة ميگويند ربيت البعير وقتى كه ببندى بر وى بكسر راء و بيائى كه بر آن متاع بر شتر ببندند و ليعني شروع گفته همزه است و معنى آنست كه آماده داشتم آنرا براى رسول خدا كه آب خورد و طهارت كند فصببت على اللبن حتى برد اسفله پس ريختم آب بر شير تا سرد شود پايان آن يا ريختم بر ظرف شير يعنى لفظا اسفل مناسب تر است ثم اتيت به النبي صلى الله عليه وسلم فقلت اشرب يا رسول الله پس آمدم كه شير را به پيغمبر خدا و گفتم بنوش اى رسول خدا فشرب رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى رضيت پس نوشيد رسول خدا تا آنكه خوشنود شدم من ثم ارتحلنا والطلب في اثرنا پس كوچ كرديم و طالبان در دنبال ما بودند قال البراء فدخلت مع ابي بكر على اهله گفت براء بن عازب پس در آمدم با ابو بكر بر اهل خانه تفصيل سست بقول و در بر داشتم رحل را پس در آمدم بر اهل خانه فاذا عائشة ابنته مضطجعة قد اصابتها حمى پس ديدم عائشه دختر او را خوابيده و بتحقيق رسيده است او را تب فرأيت اباها يقبل خدها پس ديدم پدر او را كه مى بوسد رخسار او را و بعضى گفته بجاى يا ريت بفتح را قرأيت روايت ربت بمد آمده است مشتق از رثت يعنى كراهيت ميگويند رأيته يعنى نگاه كردم در وى از روى چيزى كه كراهيت آرد و قال كيف انت يا بنية و گفت چگونه تو اى دخترك من يعنى وائمه ميش از آيت بچهارست تا آنكه بجار باتب نبوده باشد حدثنا سليمان بن عبد الرحمن قال حدثنا محمد بن حمير قال حدثنا ابراهيم بن ابي عبلة ان عقبة بن وساج حدثه عن انس خادم النبي صلى الله عليه وسلم عقبه بن وساج حديث كرد ابراهيم بن ابي عبله را از انس بن مالك خادم پيغمبر خدا قال قدم النبي صلى الله عليه وسلم گفت انس قدوم آورد پيغمبر خدا بمدينه وليس في اصحابه اشمط غير ابي بكر و حال آنكه نيست در ياران آنحضرت پير موى غير از ابو بكر صديق اشمط مشتق از شمط بفتح ميم و سكون ميم و طاء مهمله يعنى سفيدى موى سر كه بسياهى مخلوط بود فغلفها بالحناء والكتم پس پوشيد موى هاى سفيد بحنا و كتم گياهى ست كه رنگ ميكند موى را قال دحيم حدثنا الوليد بن مسلم حدثنا الاوزاعي قال حدثني ابو عبيد عن عقبة بن وساج قال حدثني انس بن مالك قال قدم النبي صلى الله عليه وسلم المدينة وكان اسن اصحابه ابو بكر گفت قدوم آورد آنحضرت مدينه را و بود كلان سال ياران آنحضرت ابو بكر فغلفها بالحناء والكتم حتى قنأ لونها پس بپوشيد آن را بسنا و كتم تا آنكه سخت سرخ شد رنگ آن قنأ لونها بفتح قاف و نون و همزه است بمعنى مفتوح بمعنى سخت سرخ شد تا آنكه سرخ شد بسيار رنگ آن

الجزء الثامن عشر من شيخ الاسلام — كتاب البيوع

مردى در فروختن آن تا آنكه قيمت آن برسد باكثر قيمت بدان اگرچه مرد بار غبت نباشد و قال ابن ابي اوفى الناجش آكل ربا خائن و گفت عبد الله بن ابي اوفى صحابى نجش كننده در حكم خورنده ربا و از روى خيانت است و هو خداع باطل لا يحل كه فريب و بخشش فريب باطل است كه حلال نيست قال النبي صلى الله عليه واله وسلم الخديعة في النار فريب يعنى صاحب آن در دوزخ باشد ومن عمل عملا ليس عليه امرنا فهو رد يعنى هر كه كند كارى كه نيست بر آن كار حكم ما يعنى نيست موافق قاعده شرع پس آن مردود است بر عامل و باعث عتاب او حدثنا عبد الله بن مسلمة قال حدثنا مالك عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما قال نهى رسول الله صلى الله عليه واله وسلم عن النجش منع كرد آنحضرت از نجش كردن باب بيع الغرر وحبل الحبلة بيع غرر معروف است و در اصل بمعنى خطرى كه دانسته نشود كه باشد يا نباشد و بعبارت ديگر آنچه پوشيده بود و انجام آن و هر بيعى كه حاوى غرور بود نيز ازين قبيل است و بيع غرر شامل صور كثيره است چون بيع آبق و معدوم و مجهول و غير مقدور التسليم و حبل الحبلة و ملامسه و منابذه و جز آن و اين بيع باطل است اگر چه داخل بود در بيع تبعاً مثل بنياد خانه كه مجهول است و در بيع ملحق شود و با ساس آن كرده شود و باشد آن بجهت حاجت آن يا بجهت در تعيين و تميز آن و آنچه اختلاف كرده اند علما در آن قائل شده بر اختلاف ايشان است بر آن

[illegible] حدثنا اصبغ قال حدثنا ابن وهب عن یونس عن ابن شهاب عن عروة [illegible]

قالت [illegible] المرأة [illegible] ابو بکر [illegible] فلما جاء ابو بکر طلقها [illegible] فقال [illegible]

[illegible] وهذا الشاعر الذی قال هذه القصیدة [illegible] ابن قیس [illegible]

[illegible] ماذا بالقلیب قلیب بدر من الشیزی تزین بالسنام [illegible]

[illegible]

[illegible] الشیزی [illegible]

[illegible]

ام بکر [illegible]

[illegible] حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا همام عن ثابت عن انس عن ابی بکر رضی الله عنه قال کنت مع النبی صلی الله علیه وسلم فی الغار [illegible]

[illegible] فرفعت رأسی فاذا انا باقدام القوم فقلت یا نبی الله لو ان بعضهم طأطأ بصره رآنا [illegible]

قال اسکت یا ابا بکر اثنان الله ثالثهما [illegible]

[illegible] حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا الولید بن مسلم قال حدثنا الاوزاعی ح وقال محمد بن یوسف حدثنا الاوزاعی قال حدثنی الزهری قال حدثنی عطاء بن یزید اللیثی قال حدثنی ابو سعید قال جاء اعرابی الی النبی صلی الله علیه وسلم فسأله عن الهجرة [illegible]

فقال ویحک ان الهجرة شأنها شدید [illegible] فهل لک من ابل قال نعم [illegible]

[illegible] قال فتعطی صدقتها قال نعم [illegible] قال فهل تمنح منها [illegible]

قال نعم [illegible] قال فتحلبها یوم وردها [illegible]

الجزء الثامن من تیسیر الاسلام | کتاب البیوع

[illegible] حدیث ابن عمر [illegible] ابو هریره [illegible] ابن عباس [illegible]

[illegible] حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن بیع حبل الحبلة [illegible]

[illegible] وکان بیعا یتبایعه اهل الجاهلیة [illegible]

[illegible] کان الرجل یبتاع الجزور الی ان تنتج الناقة [illegible]

[illegible]

ثم تنتج التی فی بطنها [illegible]

[illegible]

[illegible] نهی عن بیع الغرر [illegible] اهل الجاهلیة کانوا یتبایعون ذلک البیع یبتاع الرجل بالشارف [illegible]

باب بیع الملامسة [illegible] وقال انس رضی الله عنه نهی النبی صلی الله علیه وسلم عنه [illegible]

حدثنا سعید بن عفیر [illegible] قال حدثنا اللیث عن عقیل [illegible] ابن شهاب [illegible] عامر بن سعد [illegible] ان ابا سعید [illegible] اخبره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن [illegible]

[illegible]

قال نعم گفت آری قال فاعلم من ... الجهاد ... پس لیکن ابن کار ... ایں ... والله لو ...
پس تحقیق خدا ترک نمیکند از ثواب ما بر عمل تو چیزی را **باب مقدم النبی صلی الله علیه وسلم واصحابه المدینة**
در بیان قدوم آوردن آنحضرت واصحابه او در مدینه **حدثنا** ابو الولید الطیالسی قال حدثنا شعبة قال انبأنا ابو اسحق
سمع البراء قال اول من قدم علینا مصعب بن عمیر وابن ام مکتوم گفت براء بن عازب نخستین کسی که از مهاجران آمد مصعب
بن عمیر پسر ام مکتوم است نام او عمرو بن قیس بن زائده است قریشی است از مهاجرین عرب بود و حسین بار آنحضرت او را در مدینه امیر کرده
بغزوات خود ثم قدم علینا عمار بن یاسر وبلال پس آمد عمار بن یاسر وبلال **حدثنا** محمد بن بشار حدثنا غندر
قال حدثنا شعبة عن ابی اسحق قال سمعت البراء بن عازب قال اول من قدم علینا مصعب بن عمیر وابن ام مکتوم وکانوا
یقرؤن الناس و بودند ایشان که تعلیم میکردند مسلمانان انصار را قرآن فقدم بلال وعمار بن یاسر وسعد ثم قدم عمر بن الخطاب
فی عشرین من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم ثم قدم النبی صلی الله علیه وسلم فما رأیت اهل المدینة فرحوا بشیء
فرحهم برسول الله صلی الله علیه وسلم پس ندیدم اهل مدینه را که خوش شده باشند بچیزی مثل خوشی ایشان بآمدن رسول خدا حتی جعل
الاماء یقلن قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم فما قدم حتی ... آن کنیزکان میگفتند قدوم آمد رسول خدا و نبود آمدن آن
حضرت ... قرأت سبح اسم ربك الاعلى فی سور من المفصل تا آنکه خواندم سورهٔ سبح اسم را با سورتهای دیگر از مفصل
حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة انها قالت ...
تحقیق وی گفت لما قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدینة هرگاه قدوم آورد پیغمبر خدا بمدینه وعك ابو بکر وبلال تب
کرده شد ابوبکر وبلال ... قالت فدخلت علیهما فقلت یا ابت کیف تجدك ویا بلال کیف تجدك
پس ... قالت فکان ابو بکر اذا اخذته الحمی یقول
کل امرئ مصبح فی اهله والموت ادنى من شراك نعله ...
بموت ...
...
اقلع عنه الحمی ... یرفع عقیرته ...
... الا لیت شعری هل ابیتن لیلة ...
آگاه باش کاش ... بواد وحولی اذخر وجلیل ...
جلیل ... وهل اردن یوما
میاه مجنة ... وهل یبدون لی شامة وطفیل ...
...
وطفیل ... قالت عائشة فجئت رسول الله صلی الله علیه وسلم فاخبرته
گفت ... فقال اللهم حبب الینا المدینة
کحبنا مکة ... او اشد حبا ...
... وصححها ... وبارك لنا فی صاعها ومدها ...

[illegible]

و مدینه النقل ما هاجرتی الحبشه ... ترتیب آن او بگردانیدن ... که مسکن آنحضرت **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا
هشام قال اخبرنا معمر عن الزهری قال حدثنی عروة بن الزبیر ان عبید الله بن عدی بن الخیار اخبره قال دخلت
على عثمان گفت زهری حدیث کرد مرا عروه بن زبیر که تحقیق عبید الله بن خیار خبر داد و ... گفت در آمدم بر عثمان
رضی الله عنه **ح** وقال بشر بن شعیب حدثنی ابی عن الزهری قال حدثنی عروة بن الزبیر ان عبید الله بن عدی
اخبره قال دخلت على عثمان فتشهد ثم قال گفت عبید الله بن عدی بن خیار در آمدم بر عثمان پس کلمه شهادت گفت پس گفت اما بعد
فان الله بعث محمدا بالحق اما پس از شهادت تحقیق بر انگیخت خدا محمد را بحق و راستی و کنت ممن استجاب لله ولرسوله وآمن بما بعث به
محمد صلى الله عليه وسلم و بودم من از مردمی که اجابت کرد و فرمود خدا را و رسول او را و ایمان آورده بچیزی که مبعوث شد بآن محمد
ثم هاجرت هجرتین پس هجرت کردم دو هجرت یکی بحبشه و دیگر بمدینه ونلت صهر رسول الله صلى الله عليه وسلم و در یافتم مصاهرت
و دامادی رسول خدا را وبایعته فوالله ما عصیته ولا غششته و بیعت کردم او را پس قسم بخدا که نافرمانی او نکردم و ...
و خیانت نکردم او را حتى توفاه الله عز وجل تا آنکه میرانید آنحضرت را خدای عزّ و جل تابعه اسحق بن یحیى الکلبی حدثنا
الزهری مثله متابعت کرده بشر بن شعیب را اسحق بن یحیى کلبی گفت حدیث کرد ما را زهری مانند حدیث مذکور **حدثنا** یحیى بن سلیمان
حدثنی ابن وهب قال حدثنی مالک **ح** قال واخبرنی یونس عن ابن شهاب قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود
ان ابن عباس اخبره ان عبد الرحمن بن عوف رجع الى اهله گفت ابن عباس خبر داد مرا عبید الله که تحقیق ابن عباس
خبر داد او را که عبد الرحمن بن عوف رجوع کرد باهل خود وهو بمنى فی آخر حجة حجها عمر بن الخطاب فوجدنی فقال عبد الرحمن
و او بود در منى در آخر حجی که حج کرد آن را عمر بن خطاب فوجدنی پس یافت مرا عبد الرحمن یعنی در منزل خود فقال عبد الرحمن فقلت
یا امیر المؤمنین پس گفت عبد الرحمن گفتم عمر را ای امیر المؤمنین ان الموسم یجمع رعاع الناس وغوغاءهم تحقیق موسم حج جمع میکند
اراذل مردم و کمینها را که نمی شناسند چیزی را ... و رعاع بفتح را ... الف ... ذکره ...
[illegible] ... مراد مردم اجلاف ... در اصل ...
مردم سفله فانی اری ان تمهل حتى تقدم المدینة تحقیق من مى بینم صلاح اینکه درنگ کنی تا آنکه قدوم آری در مدینه فانها دار الهجرة
پس تحقیق مدینه دار الهجرت است ... مقصود ... والسلامة و مدینه دار سلامت است ...
و جای ... ... بشکر و ... اهل الفقه و خالص شوی ... اهل علم را ...
رای مردم فقال عمر لاقومن فی اول مقام اقومه بالمدینة گفت عمر ... یعنی ...
... ... در کتاب المحاربین تمام ...
عمر ... بیعت ... فلان را ... خواست ... عبد الرحمن ...
... ... **حدثنا** موسى بن اسمعیل حدثنا ابراهیم
بن سعد قال اخبرنا ابن شهاب عن خارجة بن زید بن ثابت ان ام العلاء امرأة من نسائهم ...
... ام العلاء ... بایعت النبی صلى الله عليه وسلم اخبرته ... بیعت کرده بود پیغمبر خدا را خبر داده ... عثمان
بن مظعون طار لهم فی السکنى تحقیق عثمان بن مظعون ... حین اقترعت الانصار على
سکنى المهاجرین ... ...

كتاب البيوع — الجزء الثامن من شيخ الاسلام

... بکسر لام یعنی ... شیرین ...
... بکسر ...
... روایت ... للالتماس
... باب النهی للبائع ان
لا یحفل الابل ... بضم ... و تشدید ...
... شیر در پستان ...
... پستان ... شیر ...
... البقر والغنم ...
... شیر ...
... پستان و ...
...
[illegible]

بغیر الف وصل ست وعلامة صحت کرده کرمانی گوید صواب اقرعت ست ودر صراح گفته قرعنا یعنی ازدن واقرع قرعه انداختن قالت ام العلاء فطار لنا عثمان بن مظعون فانزلناه فی ابیاتنا فوجع وجعه الذی توفی فیه گفت ام العلا پس بیمار شد عثمان نزد ما بیماری که مرد در وی پس بیمارداری کردیم او را تا آنکه

وفات کرد وجعلنا فی اثوابه وکفنین کردیم او را در جامهای او فدخل علینا النبی صلی الله علیه وسلم فقلت رحمة الله علیک ابا السائب

کنیت عثمان بن مظعون ست شهادتی علیک لقد اکرمک الله گواهی من بر تو یعنی برای تو ثابت ست که تحقیق گرامی کرده است ترا خدا

تعالی فقال النبی صلی الله علیه وسلم وما یدریک ان الله اکرمه پس فرمود پیغمبر خدا چه میدانی تو که تحقیق خدا اکرام کرده است او را

قالت قلت لا ادری بابی انت یا رسول الله گفت ام علا گفتم نمیدانم پدر من فدای تو باد ای رسول خدا نمیدانم که کیست

که اکرام میکند او را خدا اگر نه شده وی از اهل کرام با این همه طاعات وایمان قال اما هو فقد جاءه والله الیقین فرمود آنحضرت اما عثمان بن

مظعون پس بتحقیق آمد او را بخدا سوگند مرگ والله انی لارجو له الخیر بخدا سوگند تحقیق من هر آینه امید دارم برای او نکوئی آخرت وما ادری

والله وانا رسول الله ما یفعل بی ونمیدانم بخدا سوگند وحال آنکه من رسول خدایم چه کرده میشود بمن در آخرت مقصود ازین کلام آنست

که معامله خدا بقیاس راست نمی آید وخبر بمحسن عاقبت کسی بی وحی نتوان کرد وآنکه آنحضرت نسبت بخود فرموده که نمیدانم بمن چه خواهد کرد

از راه تواضع ست وتنبیه ست که ایمان کامل میان خوف ورجاست وهر چند بوحی منزل حسن عاقبت باحسن وجوه محقق

پیوست خوف لاابالیت باقی ست وتوان که این خوف از عاقبت است باشد یعنی نمیدانم که است مرا چه حال خواهد بود شفاعت من

در حق اینها بموقع قبول ومصعد اجابت خواهد رسید یا نه قدر من آنروز در چه مرتبه خواهد بود قالت فوالله لا ازکی احدا بعده گفت

ام علا بخدا که تزکیه نمیکنم احدی را بعد ازین در حیات وبعد از ممات قالت فاحزننی ذلک گفت ام علا پس اندوهگین ساخت مرا این

یعنی اندوهگین شدم بنسبت بمآل عثمان از سختی که اوداشتم یا نسبت بخود که هرگاه حال آنچنان مرد بزرگ مبهم باشد حال من چه خواهد بود فنمت

فاریت لعثمان عینا تجری پس خواب کردم وغنوده شدم در خواب عثمان را چشمه جاری یعنی دیدم که نزد او چشمه جاریست فجئت

رسول الله صلی الله علیه وسلم فاخبرته پس آمدم نزد رسول خدا پس خبر دادم آنحضرت را از خواب خود فقال ذلک عمله پس فرمود

آنچشمه عمل صالح اوست حدثنا عبید الله بن سعید قال حدثنا ابو اسامة عن هشام عن ابیه عن عائشة قالت کان یوم

بعاث یوما قدمه الله لرسوله گفت عائشه بود روز محاربه بعاث که درمیان اوس وخزرج گذشته روزی که مقدم کرده

آنرا خدا برای صلاح رسول خود وبعاث بضم موحده وعین مهمله وخا ومثلثه نام موضعی ست وبعضی گویند نام قلعه ایست وتقدیر

اول منصرف ست ودر قولی غیر منصرف فقدم رسول الله صلی الله علیه وسلم المدینة پس قدوم آورد رسول خدا مدینه را وقد

افترق ملأهم وقتلت سراتهم درحال آنکه تحقیق پراگنده شده بود جماعه کافران وکشته شده رئیسان ومهتران ایشان فی دخولهم

فی الاسلام از جهت صلاح ودر آمدن انصار در دین اسلام یعنی اگر رئیسهای کفر زنده می بودند تمرد وطغیان میکردند وانهمه انصار

در دین نمی آمدند چنانکه از انجمله عبد الله بن ابی که سر منافقان زنده بود وباعث فساد بود. حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا

غندر قال حدثنا شعبة عن هشام عن ابیه عن عائشة رضی الله عنها ان ابا بکر دخل علیها والنبی صلی الله علیه وسلم عندها

گفت غندر حدیث کرد ما را شعبه از هشام از پدر او عروه از عائشه رضی الله عنها که تحقیق ابا بکر در آمد بروی وحال آنکه پیغمبر خدا نزد

عائشه بود یوم فطر او اضحی روز عید فطر بود یا عید الضحی وعندها قینتان تغنیان بما تقاذفت الانصار یوم بعاث ونزد عائشه دو دختر

گوینده بود که می سرودند چیزی که خوانده اند انصار روز بعاث که بیکدیگر مفاخرت داشتند وقینتان تثنیه قینه است بمعنی جاریه تغاذفت

بطلوزنای دفاهم معنی زنا شدت وتقاولت عن العزف وهو الصوت معازف معنی ملاهی ست وعازف آنکه لعب کند بآن

الجزء الثامن من شیخ الاسلام کتاب البیوع

کرده شنیده شد دیدکه عن ابی صالح وعامة الرواة

ابن سراج بفتح را وتخفیف موحده وموسی بن

عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم

وذکر کرده میشود ازین جهار تابعی که روایت میکرد

از ابوهریره مرفوعا صاعا من تمر بجای صاع تمر

بعضهم عن ابن سیرین وحکایت کرده اند بعضی

از ابن سیرین روایت از ابوهریره مرفوعا صاعا

من طعام مراد این بحقیقت عام ست تمر باشد یا

جز آن ودر روایتی نزد مسلم زیاده آمده لا سمراء

یعنی صاع طعام دهد غیر گندم شامی که از ابن سیرین

آنکه مراد از سمراء گندم شامی ست ودر روایتی

نزد بزار صاعا من تمر لا سمراء وازین تصریحیست

در واجب بودن صاع گندم ونفی خصوص تمر او

واین مخالف میشود روایت تمر را مگر آنکه گفته

شود که این تصریح از راوی بنابر زعم اوست

که مراد از طعام گندم ست بقرینه نفی خصوص

سمراء با تصریح تمر بنابر آنکه غالب قوت اهل مدینه

بود ودر روایت احمد آمده صاعا من طعام وصاعا من تمر واین

بنابر شک راویست یا تخییر است میان تمر وطعام

ودر روایتی نزد احمد وطحاوی اناء من طعام

ودر روایتی نزد ابوداؤد آمده ورد معها مثلی لبنها قمحا ازین جهت که حکم کرده اند بعضی

ودرین حدیث وهو الحیاء دلیلا ولکسر سه روز در اسلاک ... وحکایت کرده اند بعضی از ابن سیرین صاعا

[illegible]

فقال ابوبکر هذا مزمار الشیطان مرتین پس گفت ابوبکر انکار کنان و زجر کنان آیا مزمار شیطان روا داشته شود در خانه رسول خدا و دو بار گفت

این را فقال النبی صلی الله علیه وسلم دعهما یا ابابکر پس فرمود پیغمبر خدا بگذار این هر دو را ای ابوبکر فان لکل قوم عیدا و ان عیدنا هذا الیوم مراد

عید است که نشاط میکنند دران روز و تحقیق عید امروز است ابوبکر رضی الله عنه بسابقه علمی که از آنحضرت یافته بود که لهو و لعب و تغنی

بمزامیر که شیوهٔ فساق و رامشگران بود منع کرده و در نیافت این علم از آنحضرت حاصل کرده بود که در عید این قدر لعب مباح است و تحقیق

در روایات دیگر آمده که دران ایام (که) تغنیان و لعب بحبشیان بود نیز آنکه بعد از ابوبکر عمر رضی الله عنه آمد و آن جاریها عمر را گفتند

و آنحضرت فرمود ان الشیطان لیفر من ظل عمر یعنی تحقیق شیطان میگریزد از سایه عمر چنانچه این جاریها همین است معنی این کلام و

آنچنان که مردم فهمیده اند و ازان لازم آمده که این کار شیطان بود و در حضور پیغمبر روا داشته و پیغمبر بر عمر گریخت حاشا که چنین باشد حدثنا

مسدد قال حدثنا عبد الوارث ح و حدثنی اسحق بن منصور قال اخبرنا عبد الصمد قال سمعت ابی یحدث قال حدثنا ابو التیاح یزید

بن حمید الضبعی قال حدثنی انس بن مالک قال لما قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم المدینة گفت انس هرگاه مقدم آورد رسول خدا مدینه را نزول کرد

المدینة فی حی یقال لهم بنو عمرو بن عوف فرود آمد در بالای مدینه در محله قومی که گفته میشود مر ایشان را بنی عمرو بن عوف قال فاقام

فیهم اربع عشرة لیلة گفت انس پس اقامت کرد در میان آنها چهارده شب ثم ارسل الی ملأ بنی النجار پس فرستاد کسی را

بطلب گروه بنی النجار قال فجاؤا متقلدین سیوفهم گفت انس پس آمدند بنو النجار در حالی که گردن آویخته شمشیرهای خود را قال وکانی

انظر الی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی راحلته وابوبکر ردفه گفت انس پس چنانستی که من می بینم بسوی رسول خدا که سوار است

بر شتر خود و ابوبکر ردیف اوست چون ان در تحقیق لفظ ردف ... گفت چنانستی که می بینم ... و ملأ بنی النجار حوله

و گروه بنی النجار بر گرد آنحضرت میرفتند حتی القی بفناء ابی ایوب تا آنکه انداخت رحل خود را بصحن خانهٔ ابی ایوب ... قال

وکان یحب ان یصلی حیث ادرکته الصلوة گفت انس و بود آنحضرت دوست میداشت که نماز گزارد هر جا که دریافت وقت نماز آنحضرت را و یصلی فی

مرابض الغنم و میگزارد نماز در خوابگاه گوسفندان ... فانه امر ببناء المسجد ... پس تحقیق آنحضرت فرمود بنا کردن مسجد

فارسل الی ملأ بنی النجار فجاؤا پس فرستاد کسی را بطلب گروه بنی النجار ... فقال یا بنی النجار ثامنونی بحائطکم هذا پس فرمود

ای بنی نجار بها کنید این باغ خود را ... فقالوا لا والله لا نطلب ثمنه الا الی الله پس گفتند قسم بخدا

بها نمی گیریم و طلب نداریم بهای آنرا مگر از جانب خدا ... آنحضرت ... از حدیث دیگر معلوم شده

قال فکان فیه ما اقول لکم گفت انس بود در باغ چیزی که میگویم شما را کانت فیه قبور المشرکین بود دران قبرهای مشرکان

وکانت فیه خرب و بود دران خرابهای یعنی زمین پست و بلند ... جمع خربه است

وکان فیه نخل و بود دران درخت خرما فامر رسول الله صلی الله علیه وسلم بقبور المشرکین فنبشت پس فرمود رسول خدا

به ور کردن قبرهای کافران پس برکنده شدند ثم بالخرب فسویت و فرمود بساختن خرابها پس برابر کرده شدند و بالنخل

فقطع و فرمود به ور کردن نخلها پس بریده شدند قال فصفوا النخل قبلة المسجد گفت انس پس برابر استاده کردند نخلها را جانب قبله

مسجد قال وجعلوا عضادتیه حجارة گفت و گردانیدند دو جانب آن ... عضادتی ... عضاده

یعنی دو چوب که در هر دو جانب در میباشد قال جعلوا ینقلون ذلک الصخر وهم یرتجزون گفت انس گشتند که نقل میکنند

سنگها را در حالی که صحابه میگفتند رجز و رسول الله صلی الله علیه وسلم معهم و رسول خدا با ایشان بود در کشیدن سنگها و خواندن رجز

یقول اللهم انه لا خیر الا خیر الآخرة و در حالی که میگفت ای بار خدایا تحقیق شان این است که نیست نیکوئی مگر نیکوئی آخرت فانصر الانصار

الجزء الثامن من شرح الاسلام الکتاب البیوع

قیاس کرده شیخ ... نیست ... بحث ... ثبوت ... آن چنین ... رادی ... بغیر ... اختلاف ... الفواید احادیث پس چنین حدیث ... باشد ... هم از جهت اسناد که ... است و هم از جهت ... لشبهه ... معنی ... و در قیاس ... مثل نیست ... مخالف آید ... آن مشکل باشد صورت ... در مشکلات ... بقیمت ... مثل است ... و تصریح این کلام در کتاب فخر الاسلام است ... حدیث با اضطراب ... منسوخ گویند در ناسخ اختلاف کرده ... جهت ... معلوم از امام ... از اصل مذهب که بران اعتماد توان کرد ترجیح قیاس بر حدیث غیر فقیه منکر شده و آن را ... انصاف ... بحدیث صحیح است که ثابت نیست معارض آن اگرچه در یافت کرده نشود ... حکمت آن ... نیست بروایت آن ابوهریره و بلکه فتوی داد بیان ابن مسعود که از فقهاء صحابه است ... مدار این گفت حدثنا مسدد قال حدثنا

معتمر بن سلیمان بن طرخان قال سمعت ابی یقول

حدثنا ابو عثمان النهدی عن ابن مسعود ...

[illegible]

والمهاجرين پس باری ده انصار را در رعایت ایشان و مهاجران را **باب** اقامة المهاجر بمكة بعد قضاء النسك در بیان بودن مهاجران در مکه بعد از ادا کردن مناسک حج خود **حدثنا** ابراهیم بن حمزة قال حدثنا حاتم عن عبد الرحمن بن حمید الزهری قال سمعت عمر بن عبد العزیز یسأل السائب ابن اخت النمر گفت عبد الرحمن بن حمید زهری شنیدم عمر بن عبد العزیز را که می پرسید سائب بن یزید خواهرزاده نمر را ما سمعت فی سکنی مکة چه شنیده در حکم بودن مهاجران در مکه یعنی چند روز آنجا اقامت کنند بعد از فراغ حج قال سمعت العلاء بن الحضرمی گفت شنیدم علاء بن حضرمی را که از کبار صحابه است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث للمهاجر بعد الصدر گفت علاء فرمود رسول خدا سه شب است توقف مهاجر را بعد از طواف رجوع از منی بمدینه صدر بفتحتین رجوع آنحضرت پیشتر از فتح مکه حرام کرده بود اقامت مهاجران را بمکه و چون بقصد حج و عمره می رفتند زیاده بر سه روز بعد از فراغ از مناسک حرام فرموده بعد از فتح این حرمت زیاده بر سه روز نیز برطرف شده **باب** التاریخ ومن این ارخوا التاریخ در بیان تاریخ است و آنکه از کجا تعیین کرده اند تاریخ را و در روایتی بجای این متی است و صواب همین است تاریخ بمعنی تعریف وقت است یعنی تعیین زمان امری و واقعه عظیم مشتق از اریخ بکسر همزه و سکون را بمعنی وقت و در عرف تعیین زمان است بواقعه عظیم مثل آدم تا طوفان نوح تاریخ از هبوط آدم و حوا میگرفتند و از طوفان تا آتش ابراهیم و بعد از آن تا یوسف و از آنجا تا خروج موسی از مصر و از آنجا تا زمان سلیمان و از آنجا تا زمان عیسی و ابتدای تاریخ اهل اسلام از وقت هجرت پیغمبر خداست و آن در ماه ربیع الاول بود لیکن از ماه محرم گرفتند که وقت رجوع مردم از حج است و در عرب حساب بماه و سال هلالی میکنند و چون ابتدای ماه از شب است در حساب تعداد شب میکنند **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال حدثنا عبد العزیز بن ابی حازم عن ابیه عن سهل بن سعد قال ما عدوا من مبعث النبی صلی الله علیه وسلم گفت سهل بن سعد شمار نکردند تاریخ را از ابتدای بعثت آنحضرت الی آخره و در وقت آن اختلاف بود که دعوت از کدام وقت کرده اند و نیز روز ولادت داخل بود بعلت خالی نبودن از ابهام و کلام در وفاته و شمار نکردند از روز وفات آنحضرت از آنکه در تذکر آن تاسف و الم حاصل میشد ما عدوا الا من مقدمه المدینة شمار نکردند مگر از سال قدوم آنحضرت بمدینه که واقعه عظیم و موجب قوت اسلام و ظهور آن بود **حدثنا** مسدد قال حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا معمر عن الزهری عن عروة عن عائشة قالت فرضت الصلوة رکعتین گفت عائشه فرض کرده شد نماز فرض دو رکعت ثم هاجر النبی صلی الله علیه وسلم پس هجرت کرد پیغمبر خدا ففرضت اربعا پس فرض کرده شد چهار رکعت وترکت صلوة السفر علی الاولی و گذاشته شد نماز سفر بحالت نخستین تابعه عبد الرزاق عن معمر متابعت کرده است یزید بن زریع را عبد الرزاق از معمر یعنی وی نیز از معمر نقل کرده و این حدیث دلیل مذهب حنفیه است که در سفر قصر میکنند و تمام کردن روا نمیدارند **باب** قول النبی صلی الله علیه وسلم اللهم امض لاصحابی هجرتهم در قول آنحضرت بار خدایا امضا کن یعنی تمام کن و منفذ از ساز مر یاران مرا هجرت ایشان را و مرثیته لمن مات بمکة و در بیان ترحم آنحضرت مر کسی را که مرد بمکه و ثواب هجرت نیافت مرثیه بفتح میم و سکون را و کسر مثلثه و خفت تحتیه و کسر فوقیه بمعنی التوجع والترحم **حدثنا** یحیی بن قزعة قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن الزهری عن عامر بن سعد بن مالک عن ابیه قال عادنی النبی صلی الله علیه وسلم گفت پدر سعد بن مالک و مالک نام ابی وقاص است عیادت کرد مرا پیغمبر خدا عام حجة الوداع یعنی من مرض اشفیت منه علی الموت سال حجة الوداع از دردی که مشرف شدم از آن بر مرگ اشفیت بهمزه و فتح فا و سکون تحتیه یعنی اشرفت فقلت یا رسول الله بلغ بی من الوجع ما تری پس گفتم ای رسول خدا رسیده است مرا از درد چیزی که می بینی تو و انا ذو مال و لا یرثنی الا ابنة لی واحدة و من صاحب مالم و وارث نمی باشد مرا مگر یک دختر افاتصدق بثلثی مالی آیا پس صدقه کنم در راه خدا دو ثلث مال خود را

كتاب البيوع

قال لا قلت فالثلث قال الثلث والثلث كثير انك ان تذر ورثتك اغنياء خير من ان تذرهم عالة يتكففون الناس فرمود یعنی کمتر ازین صدقه کن گفتم آیا پس صدقه کنم بدو ثلث حال قال لا قال الثلث یا سعد

تصدق کن یکثلث و ثلث بسیار است انک ان تذر ورثتک اغنیاء خیر من ان تذرهم عالة یتکففون الناس بتحقیق تو اگر گذاری اولاد خود را اهل غنا بهتر است از آنکه گذاری ایشانرا فقرا که دست سوال پیش مردم دراز کنند

و انک لن تنفق نفقة تبتغی بها وجه الله الا اجرت بها حتی اللقمة تجعلها فی فی امرأتک صدقات انده ست مردم و نیست ... تو نفقه کنی که ... مگر آنکه اجر داده شوی بآن یعنی اینکه بوارث خود رسید هم در آن نیز اجر است خواه بود حتی لقمه که بدهان زن خود ... آن نیز اجر دارد قلت یا رسول الله اخلف بعد اصحابی گفتم ای رسول خدا آیا

من همراه تو ... باز ... از یاران خود بمکه یعنی بعد رفتن تو بمدینه بماند آنجا و بمیرم ... همراه یاران بمدینه ... که در مکه ... بسر برد

قال انک لن تخلف فتعمل عملا تبتغی به وجه الله الا ازددت به درجة ورفعة فرمود تخلف کرده نمی شوی تو ... ولعلک ان تخلف حتی ینتفع بک اقوام ویضر بک آخرون و شاید که تو گذاشته شوی تا آنکه منتفع شوند بتو مردم بسیار و ضرر رسانده شوند بتو دیگران ... از آنحضرت بشارت ست بآنکه درین بیماری نخواهی مرد و زنده خواهی بود و آنچنان شد

اللهم امض لاصحابی هجرتهم ولا تردهم علی اعقابهم و ... و رسول خدا برای تحقیق است ... هجرت ایشان را و قبول کن ... لکن البائس سعد ابن خولة یرثی له رسول الله صلی الله علیه وسلم ان توفی بمکة ...

و بعضی ... گفته اند که این کلام احتمال مذمت و ترحم دارد و بعضی گفته اند که ... مرده برین تقدیر مذمت است ...

ابو داؤد طیالسی گفته که این کلام از قول مؤلف لکن البائس الی قوله یرثی له ... کرده اینجا احمد بن یونس گفته که املای حدیث را مولف در مغازی موصول آورده و موسی ... در باب دعوات وصل کرده است کذا قاله القسطلانی ... از این حدیث لازم آید ... الی اندازه ... در دعای عمر بن خطاب واقع شده که اللهم اجعل موتی فی بلد رسولک وقال احمد بن یونس و موسی عن ابراهیم ان سعدا ان تذر ورثتک ... و گفته احمد بن یونس و موسی از ابراهیم ...

باب کیف اخی النبی صلی الله علیه وسلم بین اصحابه

در بیان آنکه چگونه برادری داد پیغمبر میان یاران خود مهاجران را با انصار وقال عبد الرحمن بن عوف اخی النبی صلی الله علیه وسلم بینی وبین سعد بن الربیع لما قدمنا المدینة گفت عبد الرحمن بن عوف برادری کرد پیغمبر خدا میان من و میان سعد بن الربیع که در انصار یعنی ... کسی ... وقال ابو جحیفة اخی النبی صلی الله علیه وسلم بین سلمان وابی الدرداء گفت ابو جحیفه برادری داد پیغمبر خدا میان سلمان فارسی و ابو الدرداء حدثنا محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان

عن حمید عن انس قال قدم عبد الرحمن بن عوف المدینة گفت انس بن مالک آمد عبد الرحمن بن عوف بمدینه فاخی النبی صلی الله علیه وسلم بینه وبین سعد بن الربیع الانصاری فعرض علیه ان یناصفه اهله وماله پس عرض کرد ربیع بر عبد الرحمن اینکه دو نیمه کند زنان خود را و مال خود را ... عبد الرحمن ...

الجزء الثامن من شرح الاسلام كتاب البيوع

عیب ... جاریه و غلام ... زنا ... استفراش و استیلاد ... که در جاریه باشد ... که مقصود در غلام ... نبود مگر آنکه ... حدثنا عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث قال حدثنی سعید المقبری عن ابیه عن ابی هریرة انه سمعه یقول قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا زنت الامة فتبین زناها فلیجلدها ولا یثرب ... پس ظاهر شود زنای او ... سرزنش نکند ... ثم ان زنت فلیجلدها ... ثم ان زنت الثالثة فلیبعها ... اگر باز زنا کند بار سیوم پس باید که بفروشد ... و این حکم استحباب است ... آن عیب در جاریه و تجویز بیع آن ... باوجود عیب ... حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالک عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله عن ابی هریرة وزید بن خالد رضی الله عنهما

آمده گفت آری دوران مهر کرا نوش کنی زن را طلاق دهم فقال عبد الرحمن بارک الله لک فی اهلک و مالک پس گفت عبد الرحمن برکت دهد خدا ترا در اهل تو و مال تو دلنی علی السوق راه نما مرا بر بازار که سودای و سوداگری کنم فربح شیئا من اقط و سمن پس سود کرد در روز اول چیزی از پنیر و روغن فراة النبی صلی الله علیه وسلم بعد ایام و علیه وضر من صفرة پس دید او را پیغمبر خدا پس از چند روز در حالیکه بر وی اثری بود از طیب یعنی بر او منشرح و نشسته بود از زعفران یعنی اثر آن آنکه بوی داشته یا طیبی که زرد رنگی باشد که علامت عروسی است فقال النبی صلی الله علیه وسلم مهیم یا عبد الرحمن پس فرمود پیغمبر خدا چه حال است ترا ای عبد الرحمن مهیم بفتح میم و سکون ها و فتح تحتیه و سکون میم آخر یعنی چه شان تست قال یا رسول الله تزوجت امرأة من الانصار گفت ای رسول خدا زنی را تزویج کرده ام از قوم انصار فقال فما سقت الیها قال وزن نواة من ذهب پس فرمود چه دادی بوی یعنی در مهر او گفت بمقدار یک هسته خرما از طلا و آن بقدر پنج درم است از طلا فقال النبی صلی الله علیه وسلم اولم ولو بشاة پس فرمود پیغمبر خدا ولیمه کن اگرچه بیک بز باشد بدانکه این مواخات درمیان این مسلمانان دو بار واقع شده است اول در مکه پیش از هجرت بقصد حقوق اسلام و مواسات با یکدیگر نخست آنحضرت برادری داد درمیان ابی بکر و عمر و درمیان حمزه و زید بن حارثه و درمیان عثمان و عبد الرحمن بن عوف و درمیان زبیر و ابن مسعود و درمیان عبیده بن الحارث و بلال و درمیان مصعب بن عمیر و سعد بن وقاص و درمیان ابو عبیده و سالم مولی ابی حذیفه و درمیان سعید بن زید و طلحه بن عبید الله و درمیان خود و علی بن ابی طالب صلی الله علیه وسلم و علیهم اجمعین و چون آنحضرت بمدینه آمد مواخات کرد درمیان مهاجران و انصار بر حق و مواسات در سرای انس بن مالک پس بودند که وارث میشدند یکدیگر را و ترک کردند توارث را تا آنکه نازل شد این آیت کریمه و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض پس باطل شد مواخات بتوارث و ذکر ابن سعد که این مواخات بعد از پنج ماه بعد از در آمدن بمدینه ابن سعد گوید این مواخات میان صد نفر بود پنجاه از مهاجر و پنجاه از انصار و از حدیث استحباب عقد اخوت مسلمانان بجهت تعاون و ایثار برادران ایمانی معلوم شد والله الموفق

باب حدثنا حامد بن عمر عن بشر بن المفضل قال حدثنا حمید قال حدثنا انس ان عبد الله بن سلام بلغه مقدم النبی صلی الله علیه وسلم المدینة گفت حمید حدیث کرد مرا انس بن مالک که تحقیق عبد الله بن سلام رسید او را خبر آمدن پیغمبر خدا بمدینه فاتاه یسأله عن اشیاء پس آمد عبد الله بن سلام در حالیکه سوال میکند آنحضرت را از چیزها فقال انی سائلک عن ثلث لا یعلمهن الا نبی پس گفت من پرسنده ام ترا از سه چیز که نمیداند آنرا مگر پیغمبر خدا گویا آنچه از توریت معلوم کرده بود که اگر آنحضرت میگوید معلوم میکند که رسول خداست ما اول اشراط الساعة چیست نخستین علامت قیامت و ما اول طعام یأکله اهل الجنة و چیست نخستین طعامی که بخورند آنرا بهشتیان و ما بال الولد ینزع الی ابیه او الی امه و چیست حال فرزند که مشابه میباشد پدر را یا مادر را قال اخبرنی به جبرئیل آنفا فرمود خبر داد مرا باین جبرئیل همین لحظه قال ابن سلام ذاک عدو الیهود من الملائکة گفت ابن سلام جبرئیل دشمن یهود است از جمله ملائکه سبب دشمنی ایشان با جبرئیل شاید که بجهت آن باشد که احکام شاقه بر یهود آورد و کتل آن نداشتند چنانکه قتل تائب و جز آن یا از آنکه بعیسی علیه السلام منصب نبوت آورد و تنسیخ دین یهود کرد و یا آن بهر تقدیر از کمال جهل و غباوت بوده است والله اعلم قال اما اول اشراط الساعة فنار تحشر الناس من المشرق الی المغرب فرمود اما نخستین علامات قیامت پس آتشی است که می انگیزد مردم را از مشرق بسوی مغرب و اما اول

بعد اشتراه والرابعة قبضه و هی غیر الثنیا ... فرموده بعد باب سیوم از ثنا یا بعضها باب البیع و الشراء مع النساء جواز فروختن و خریدن با زنان. حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال عروة بن الزبیر قالت عائشة رضی الله عنها دخل علی رسول الله گفت عائشه در آمد بر من پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فذکرت له پس ذکر کردم مر او را بیع و یا مقالات بریره که اگر خواهند بدهم بریره را آنچه باقی مانده از کتابت وی و ولای آن برای من باشد چنانکه در باب ذکر البیع و الشراء علی المنبر از کتاب الصلوة گذشت فقال لها رسول الله صلی الله علیه وسلم پس فرمود عائشه را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اشتری و اعتقی فان الولاء لمن اعتق خرید کن بریره را و آزاد کن پس بتحقیق ولاء مر کسی راست که آزاد کند و ولاء بالفتح ولاء و صف حکمی است که حاصل میگردد مولی را از آن ثبوت حق میراث از بنده که او را آزاد کرده و نزد عدم ذوی الفروض و العصبات چنانکه در محلش مذکور است ثم قام النبی صلی الله علیه وسلم من العشی پس ایستاد آنحضرت از شبانگاه آن روز فخطب فاثنی علی الله بما هو اهله پس ثنا کرد بر خدا بانچه خدای تعالی صاحب آنست ثم قال ما بال اناس یشترطون شروطا لیس فی کتاب الله پس فرموده ابعد ثنای الهی چیست حال مردمانی که شرط میکنند شرطهای که نیست در حکم خدا پس مقصود از آن باطل است که ثمره را اعتبار ندارد و ان اشترط مائة شرط اگرچه شرط کند صد شرط شرط الله احق و اوثق شرط خدای تعالی یعنی حکم وی ثابت و لایق است باعتبار و محکم است که نقض وی نشاید و تعبیر آن بشرط بمشاکلت سابق است. حدثنا حسان بتشدید سین مهمله عن ابی عباد بتشدید موحده ام مدینتی حسان است قال حدثنا همام بتشدید میم اول قال سمعت نافعا یحدث عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان عائشة رضی الله عنها ساومت بریرة الخ موحده و کسر را اول تحقیق بیان قصه خرید کردن بریره را از مالکان وی در فتح الباری

لها ما اكله اهل الجنة فزيادة كبد الحوت و نخستین طعامی که بخورند آنرا بهشتیان پس زیادتی جگر ماهی ست ابن آدم
نیز بهشتی ست و زیادتی جگر پاره جدا ست که متصل بجگر اوست و لذیذتر و گواراتر ست و بعضی گفته اند این ماهی یست
که زمین بر سر وی ست و اما الولد فانها اذا سبق ماء الرجل ماء المرأة نزع الولد و اما شابهت و ... تحقیق شان ست
وقتی که پیشی میکند منی مرد منی زن را جذب میکند ولد را بجود و مشابه میشود پدر را و اذا سبق ماء المرأة ماء الرجل
نزعت الولد و وقتی که پیشی میکند آب زن آب مرد را میکشد زن ولد را بجود فقال اشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله
گفت عبد الله بن سلام گواهی میدهم که نیست معبود بحق مگر ذات خدای واجب الوجود و بتحقیق تو پیغمبر خدائی دلائل
صدق و علامات نبوت که در توریت خوانده باشند همه در ذات شریف ظاهر و باهر بود و نیز موجب ایمان دانسته
آنحضرت خواهد بود قال یا رسول الله ان الیهود قوم بهت گفت ای رسول خدا تحقیق یهود مردم بهتری و دروغ
گوینده است بضم موحده و ها در اصل و فرع ضبط کرده و نزد بعضی بضم موحده و سکون ها جمع بهیت
ها ست یعنی آنکه بهبوت میکند سامع را بچیزی که افترا میکند بروی فسلهم عنی قبل ان یعلموا اسلامی پس بپرس ازایشان
پیش ازانکه بدانند اسلام آوردن من فجاءت الیهود فقال ای رجل عبد الله بن سلام فیکم پس آمدند یهود و پرسید که
مردیست عبد الله بن سلام و چگونه کسی ست در میان شما قالوا خیرنا وابن خیرنا و افضلنا وابن افضلنا گفتند
بهترین مردم ماست و پسر بهترین ما و فاضل ترین ماست و پسر فاضل ترین ما فقال النبی صلی الله علیه وسلم أرأیتم ان اسلم
عبد الله بن سلام پس فرمود پیغمبر خدا خبر دهید مرا که شما چه کار کنید اگر اسلام آرد عبد الله بن سلام فقالوا اعاذه الله من
ذلك پس گفتند نگهدارد او را خدا ازان فاعاد علیهم فقالوا مثل ذلك پس اعاده کرد آنحضرت این قول را باز
پس گفتند مانند آنچه گفته بودند اول مرتبه فخرج الیهم عبد الله پس بیرون آمد بسوی ایشان عبد الله فقال اشهد ان لا اله
الا الله وان محمدا رسول الله فقالوا شرنا وابن شرنا پس گفتند عبد الله بدترین مردم ماست و پسر بدترین ماست
وتنقصوه و تنقیص کردند او را قال هذا ما کنت اخاف یا رسول الله گفت این است چیزی که می ترسیدم ازآن ای رسول خدا
یعنی از بهتان و افترای ایشان **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن عمرو بن دینار سمع ابا المنهال
عبد الرحمن بن مطعم قال باع شریك لی دراهم فی السوق نسیئة گفت عبد الرحمان بن مطعم فروخت شریک من دراهمی چند
در بازار بطریق نسیه که بدل او بالفعل نگرفت نسیه بر وزن کریمه و بادغام و حذف همزه بر وزن عشیه و بکسر نون بر وزن
جلسه بهر سه صورت آمده فقلت سبحان الله ایصلح هذا پس گفتم پاک ست خدا از نقائص آیا درست ست این بیع
سبحان الله والله لقد بعتها فی السوق فما عابه علی احد پس گفت شریک من پاک ست خدا بخدا سوگند تحقیق فروختم
آنرا در بازار پس عیب نکرد بر من احدی فسألت البراء بن عازب فقال قدم النبی صلی الله علیه وسلم پس پرسیدم براء
بن عازب را پس گفت قدوم آورد پیغمبر خدا ونحن نتبایع هذا البیع و حال آنکه ما مبایعت میکردیم این بیع را
فقال ما کان یدا بید فلیس به باس پس گفت براء بن عازب چیزی که باشد در بیع نقد و دست بدست پس نیست
باکی و ما کان نسیئة فلا یصلح و چیزی که بطریق تاخیر و مهلت باشد پس درست نیست والق زید بن ارقم فاساله فانه کان
اعظمنا تجارة و ملاقات کن زید بن ارقم را پس بپرس او را که او بزرگ ترین ماست از روی تجارت فسألت زید بن ارقم
فقال مثله پس پرسیدم زید بن ارقم را پس گفت مانند آنچه گفته بود براء بن عازب یعنی در بیع درهم بدرهم باید که یدا بید

الجزء الثامن شیخ الاسلام کتاب البیوع

یا عبید قال ما یده یعنی گفت نافع نمی دانم زنده
ظاهر نمی شود مرا چیزی یعنی نمی دانم ولیکن صحیح
نزد مؤلف و غیر وی بودن آن عبد ست
چنانکه در فرائض بیاید باب هل یبیع حاضر
لباد بغیر اجر آیا جائز است که بیع کند شهری برای
بیرونی که آورده است متاع را برای تجارت
سیل من فعل تعینه او ینصحه آیا جائز است
که مدد کند شهری بیرونی را در بیع و تجارت وی
یا خیرخواهی کند او را و ازان تا ازان نفرین شده
اشعار ست بآنکه در بیع حاضر برای بادی بی مزد
امداد و نصیحت برادر مسلمان ست پس باید که
جائز باشد قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم
اذا استنصح احدکم اخاه فلینصح له و فرمود
آنحضرت چون نصیحت طلبد یکی از شما برادر
دینی خود را پس باید که نصیحت کند او را و نصیحت
یعنی خیرخواهی ست استدلال کرد مؤلف باین
حدیث بر جواز این بیع و حمل کرد حدیث نهی را
بر بیع با اجر بظاهر تفسیر ابن عباس که مقصود ازان
تحصیل مزد است نه نصیحت استشهاد کرد بقول
خود ورخص فیه عطاء و رخصت داد در بیع
حاضر برای بادی عطا ابن ابی رباح و نیست
آنچه روایت کرده ازوی عبد الرزاق تخصیص
بغیر اجر ولیکن مؤلف حمل کرده بران تا حدیث
نهی مخالف نشود و محمل نهی نزد جمهور حنفیه است
که چیزی شد حاضر بیست بادی هنگام قحط و تنگی
چیزی که محتاج باشد بآن اهل بلد بطمع در بهار
گران انبادی زیرا که درین بیع درین وقت
اضرار باهل بلد است و نصیحت برای عامه اهل
مقدم است بر نصیحت بادی و در زمان فراخی
وارزانی مکروه نبود بجهت عدم ضرر و حلوانی
گفته صورتش آنست که وکیل شود مصری قروی
را در بیع و گران فروشد اگر قروی را بطور او
بگذارد تا بیع میکرد وی بالنقص خود ارزان میشد

در مجلس باشد و قال سفیان مرة فقال قدم علینا النبی صلی الله علیه وسلم المدینة وهی بتابع وگفت سفیان یکباری پس گفت قدوم آورد بر ما پیغمبر خدا بمدینه در حال آنکه ما بایت میکردیم وقال بقیة الی الموسم او الحج وگفت ما بیعت میکردیم جشمیه تا موسم یا تا حج شک راویست

باب اتیان الیهود النبی صلی الله علیه وسلم درآمدن یهود نزد پیغمبر خدا حین قدم المدینة هنگامی که قدوم آورد آنحضرت بمدینه هادوا صاروا یهودا لفظ هادوا که در قول خداست ومن الذین هادوا بمعنی انیست که گشتند یهود واما قوله عزوجل هدنا تبنا هائد تائب فالقول عزوجل هُدنا که مذکوریست در قول انا هدنا الیک بمعنی تبنا است و هائد بمعنی تائب ست

حدثنا مسلم بن ابراهیم قال حدثنا قرة بن خالد عن محمد بن سیرین عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لو امن بی عشرة من الیهود فرمود اگر ایمان آوردی بمن ده یهود یعنی رئیسان ایشان که در آن وقت یهود بودند چنانکه در دلائل ابی نعیم است آمن بی الزبیر بن باطیا ونحوه من رؤساء الیهود لامن بی الیهود هر آینه ایمان می آوردند همه یهود و در کلام قسطلانی نیز اشارت ست همین سخنی گفته مراد ده نفر معین ست و باین تقریر مندفع شد اشکالی که در نحو حدیث کرده اند که از قوم یهود زیاده برده نفر ایمان آورده پس این ملازمت چگونه درست باشد کرمانی در توجیه این ملازمت گفته که مراد آنست که اگر در زمان سابق پیش از قدوم رسول خدا بمدینه ده نفر ایمان می آوردند همه متابعت آنها میکردند در ایمان در ینوقت انتهی توجیه سابق بهتر ازین ست کما لا یخفی

حدثنا احمد او محمد بن عبید الله الغدانی شک کرده است مؤلف رح درین کتاب در نام شیخ خود و در تاریخ ابی تردد واحد گفته غدانی بضم معجمه و تخفیف دال مهمله و نون قال حدثنا حماد بن اسامة قال اخبرنا ابو عمیس عن قیس بن مسلم عن طارق بن شهاب عن ابی موسی قال دخل النبی صلی الله علیه وسلم المدینة واذا اناس من الیهود یعظمون عاشوراء گفت ابو موسی اشعری درآمد پیغمبر خدا مدینه را ناگاه دید که مردم از قوم یهود تعظیم میکنند روز عاشورا را ویصومونه و روزه میگیرند آن روز را فقال النبی صلی الله علیه وسلم نحن احق بصومه فامر بصومه پس گفت پیغمبر خدا ما یان سزاوارتریم بروزه او پس فرمود مسلمانان را بروزه آن روز

حدثنا زیاد بن ایوب قال حدثنا هشیم قال حدثنا ابو بشر عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال لما قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدینة وجد الیهود یصومون عاشوراء گفت ابن عباس هرگاه قدوم آورد پیغمبر خدا بمدینه یافت یهود را بحالی که روزه میگیرند روز عاشورا فسئلوا عن ذلک پس پرسیده شدند از سبب روزه عاشورا فقالوا هذا هو الیوم الذی اظفر الله فیه موسی وبنی اسرائیل علی فرعون پس گفتند اینکه آن روزیست که ظفر و نصرت داد خدا در آن روز موسی و بنی اسرائیل را بر فرعون ونحن نصومه تعظیما له و ما روزه میداریم آنرا از برای تعظیم آن روز فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم نحن اولی بموسی منکم پس فرمود پیغمبر خدا ما یان براجح تریم بمحبت موسی و تعظیم شان او از شما ثم امر بصومه و فرمود بروزه آن و این از جهت تالیف دلهای یهود بود و نمانند که بموسی علیه السلام موافقتی و مخالفتی دارند

حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله عن یونس عن الزهری قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یسدل شعره گفته که خبر داد عبید الله از ابن عباس که تحقیق پیغمبر خدا بود که میگذاشت موی سر را یعنی فرو می انداخت موی ناصیه را بر جبین خود وکان المشرکون یفرقون رؤسهم و بودند مشرکان که فرق میکردند موی های خود را یعنی به دو طرف سر می انداختند و نمیگذاشتند چیزی بر جبین وکان اهل الکتاب یسدلون رؤسهم

الجزء الثامن من شیخ الاسلام کتاب البیوع

و فرمان برداری نمودن او امر و نواهی دین و خیر مسلمین والنصح لکل مسلم و خیر خواهی برای مسلمان

حدثنا الصلت بن محمد بفتح صاد و سکون لام قال حدثنا عبد الواحد بن زیاد قال حدثنا معمر عن عبد الله بن طاؤس عن ابیه عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تلقوا الرکبان استقبال و پیشدستی مکنید سواران سوداگران را برای بیع دور رفته ولا یبیع حاضر لباد بفتح لام در اکثر روایات و در روایت ابی ذر بلفظ نهی آمده فقلت لابن عباس رضی الله عنهما ما قوله لا یبیع حاضر لباد قال لا یکون له سمسارا مراد آنست که نباشد برای بادی دلال سمسار بکسر مهمله اول متوسط میان بایع و مشتری

باب من کره ان یبیع حاضر لباد باجر کسیکه مکروه داشته اینکه بیع کند حاضر برای بادی بمزد شاید که فارق میان مزد و غیر مزد آنست که چون بمزد کند طرفداری بادی و تنگی بر اهل بلد خواهد بود و درین اضرار است بایشان پس محل نهی باشد

وبود ند اہل کتاب یعنی یہود و نصاری کہ سدل میکردند موی سر حسبینی فرق کرد کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یحب موافقۃ اہل الکتاب فیما لم یؤمر فیہ بشیٔ وبود رسول خدا کہ دوست میداشت موافقت اہل کتاب را در کاری کہ امر نمیشد بچیزی ثم فرق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم راسہ پس فرق کرد و بعد و فرق گذاشت رسول خدا موی سر مبارک را

حدثنا زیاد بن ایوب قال حدثنا ہشیم قال اخبرنا ابو بشر عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال ہم اہل الکتاب جزؤہ اجزاء مرویست از ابن عباس کہ گفت ایشان یعنی اہل کتاب تجزیہ کردہ اند قرآن را چند جزو قاٰمنوا ببعضہ وکفروا ببعضہ پس ایمان آوردہ اند ببعضی از آن وکافر و منکر شدہ اند ببعضے دیگر میگفتند یہود و نصاری از عناد آنچہ موافق کتاب ماست حق ست و آنچہ موافق نیست باطل در روایت ابو ذر از کشمیہنی واقع شدہ یعنی قولہ الذین جعلوا القرآن عضین آنانکہ گردانیدہ اند قرآن را اجزا جزو عضین جمع عضۃ بمعنی عضو باخوذ ست از قول ایشان عضیت الشیٔ

باب اسلام سلمان الفارسی رضی اللہ عنہ

باب اسلام سلمان الفارسی بیان اسلام سلمان فارسی رضی اللہ عنہ حدثنا الحسن بن عمر بن شقیق قال حدثنا معتمر قال ابی حدثنا ابو عثمان ح و حدثنا ابو عثمان عن سلمان الفارسی گفت معتمر حدیث کرد مرا پدر من کہ سلیمان ست حدیث کرد ما را ابو عثمان از سلمان فارسی رضی اللہ عنہ انہ تداولہ بضعۃ عشر من رب الی رب گفت سلمان تو بت بنوبت گرفتہ اند مرا دہ و چند مولی کہ از دست یکی بدیگری افتادہ فروختہ شدہ حدثنا محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان عن عوف عن ابی عثمان قال سمعت سلمان یقول انا من رام ہرمز گفت ابو عثمان شنیدم سلمان را کہ میگفت من از رام ہرمزم کہ از زمین فارس ست رامہرمز بفتح میم اول و ضم میم ثانیہ ہست و ضم ہا و سکون را نام ولایتی است از زمین فارس مناسبت حدیث باب آنست کہ از تداول ایشان ببرکت صحبت پیغمبر خدا مسلمان شد حدثنا الحسن بن مدرک قال حدثنا یحیی بن حماد قال حدثنا ابو عوانۃ عن عاصم الاحول عن ابی عثمان عن سلمان قال فترۃ بین عیسی و محمد صلی اللہ علیہ وسلم ستمائۃ سنۃ گفت سلمان مدت فترت درمیان عیسی علیہ السلام و محمد صلی اللہ علیہ وسلم ششصد سال ست و در روایت از کلبی گفتہ کہ پانصد و چہل سال ست و غیر او گفتہ چہارصد سال ذکرہ السیوطی واللہ اعلم

خاتمۃ الطبع

ختم جلد ثالث کتاب مستطاب تیسیر القاری شرح فارسی صحیح بخاری مع تاریخ نظم از نتائج طبع وقاد و فکر نقاد زبدۃ ارباب مولوی سید محمد عابد علی ابن جناب فضیلت مآب کمالات انتساب جامع علوم خفی و جلی مولوی سید محمد معشوق علی صاحب مہتمم مطبع علوی

حمد للہ رب العالمین والصلوۃ والسلام علی رسولہ خاتم المرسلین وعلی آلہ واصحابہ اجمعین اما بعد بر ضمائر خیر الانام و شیفتگان کلام پاک رسول انام و علمای اعلام مخفی نماند کہ درین ہنگام عیش و نشاط زمان فرحت و انبساط بتوجہ تمام رکیس کبیر عالی حامل آرای اسلام رئیس الدولہ وزیر الملک نواب محمد علی خان صاحب بہادر وزیر ... جلد ثالث تیسیر القاری شرح فارسی صحیح بخاری ... بطبع ... بانجام رسید ...

... تمام طبع ...	...	... کتاب ...	چو جلد اول ثانی ...

...	...	...	...
بتاریخ ختمش فکر کردم	کو دیدہ ...	یکی یک ...	...
بگفت این جواب ...	...	...	...

لقد السمعۃ ... قال حدثنی مالک عن عبد اللہ بن دینار عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ...

الجزء الثانی عشر من کتاب البیوع

...

باب النهی عن تلقی الرکبان ذکری کرده پیش ازین در خورد تا سوداگران آمده ذکر رکبان بنا بر عادت است دیگر کسی که می آید متاع را از بیرون بلد خواه رسیده سوار است یا پیاده باشد یا سوار تنها باشد یا احد مختلف نیست حکم در آن و تلقی را دو صورت است یکی آنکه تلقی کند مشتری طعام را از ایشان در سال حاجت تا بفروشد از اهل بلد بقیمت دیگر آنکه خرید کند از ایشان از نرخ شهر و رکبان نمیدانند نرخ را و خلاف نیست نزد شافعیه که اگر برآید کسی بسوی تاجران بقصد آنکه فروختن آن بایشان بگرانی و در راه و رخرید با ایشان و خرید فاید پس وی عاصی است و در وی دو قول است ثانیهما ظاهر حسبان است و توجیه دیگر آنست که آنکه نکرد و اگر تلبیس کند نرخ را و قرده احتمال تحریم است اگر مشترونه باشد و تلبیس کند و الا فلا باس ذکر این الهمام و تصریح کرده و شرح و کرامت این و تقییده تحریم بخلاف در رأتهم و انتفاعه لهم و در تحقیق بیع و شرای کسی که تلقی کند رکبان را باطل است لان صلحیه عاص و اذا کان به علامة زیرا که صاحب تلقی را از جانب شرع گنهگار است و تنگی منی آگاه بود و هو خداع فی البیع و تلقی فریب دادن است و خداع لا یجیز فریب دادن مسلمان و هر که در حکم او است جائز نبود و پوشیده نماند که لازم نمی آید از بودن آن خداع و سبب عصیان بطلان بیع مر او و بعضی باطل نمی آید نهی مانع نیست بر نفس عقد و مخل نیست بچیزی از ارکان و شرایط آن بلکه برای دفع اضرار است باهل شهر یا رکبان بیع منعقد با وجود آنکه خداع است باطل نیست با آنکه مؤلف تفصیل کرده میان بیع حاضر برای بادی با اجر و بلا اجر و تجویز کرده ثانی را و وارد شده در مسلم و غیره وی کسیکه تلقی کند جلب الیس بخرد از وی پس جلب و تنگی در آید سوق را مختار است

کذا ذکره و الشیخ ابن حجر **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا عبید الله العمری نسبت بعمر بن خطاب رضی الله عنه عن سعید بن ابی سعید عن ابی هریرة رضی الله عنه قال نهی النبی صلی الله علیه و اله و سلم عن التلقی و ان یبیع حاضر لباد ترجمه معلوم شد **حدثنا** عیاش بن الولید بتحتیه مشدده و شین معجمه قال حدثنا عبد الاعلی قال حدثنا معمر عن ابن طاوس عن ابیه قال سألت ابن عباس رضی الله عنهما ما معنی قوله گفت طاوس پرسیدم از ابن عباس چیست معنی قول آن حضرت لا یبیعن حاضر لباد دربارت نون تاکید فقال لا یکن بنون خفیفه له سمسارا گو نیست در این روایت ذکر تلقی اما ایراد آن درین باب بنابر اختصار است از روایت دیگر که پیش از دو باب گذشت **حدثنا** مسدد قال حدثنا یزید بن زریع بتقدیم زای معجمه مضمومه بیش از مهمله قال حدثنا التیمی سلیمان بن طرخان عن ابی عثمان نهدی عن عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه قال من اشتری شاة محفلة فلیرد معها صاعا اگر کسی بخرد گوسفندی جمع کرده شده شیر او پس گو که باید رد کرده آنرا با گوسفند صاعی را از تمر عوض شیر دوشیده قال گفت عبد الله و نهی النبی صلی الله علیه و اله و سلم عن تلقی البیوع و نهی کرد آن حضرت از تلقی بیعها مذکور مناسبت

است از تلقی بیع **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم قال لا یبیع بعضهم علی بیع بعض یعنی بیع نکند بعضی از شما بر بیع بعضی و لا تلقوا السلع حتی یهبط بها الی الاسواق و تلقی نکنید متاعها را تا آنکه فرود آورده شوند آن متاعها بازارها و این دلالت میکند بر انتهای حد نهی تا بازار شهر و در بازار جائز باشد چنانچه عقد کرده است در تتمه **باب** منتهی التلقی ذکر منتهای تلقی جائز که بعد از آن حد تلقی ممنوع بود و آن تلقی رکبان در اعلای سوق است چنانچه از حدیث مستفاد شود در آینده و قتیکه در شهر در آمدند و بسوق رسیدند مخفی نمی ماند بر ایشان نرخ شهر نزد طلب با مطالب شریک میشوند و تلقی در پیشتر ترددم شهر لیست منشاء اضرار کثیر مردم نباشد در این تفصیل حدود و جمع میکند میان حدیث نهی و حدیث باب **حدثنا** موسی بن اسمعیل حدثنا جویریة بن اسماء بن عبید ضبعی از اسماء مشترک است میان مرد و زن عن نافع عن عبد الله قال کنا نتلقی الرکبان فنشتری منهم الطعام گفت ابن عمر تلقی میکردیم رکبان را پس میخریدیم از ایشان طعام را یعنی در زمان آنحضرت در اخل شهر فنهانا النبی صلی الله علیه و اله و سلم ان نبیعه حتی یبلغ بفتح نون و ضم لام بالضم تحتیه و فتح لام و بر تین قیاس نسخ قاف با ضم آن در سوق الطعام پس منع کرد ما را آن حضرت اینکه بیع کنیم طعام را در مکان خرید تا آنکه برسانیم یا رسانیده شود طعام سوق طعام را و بعد از نقل بفروشیم و منع نکرد از تلقی در اخل شهر قال ابو عبد الله گفت مؤلف هذا فی اعلی السوق این تلقی معمول در مکانی بالاتر از بازار بود و بینه حدیث عبد الله و بیان میکند بودن تلقی را در اعلای سوق روایت عبید الله از نافع که بعد ازین مذکور شود پس نهی تلقی در خارج از بلد و بازار باشد و در روایت الی فرکتاب را این عبارت موخر است از حدیث آینده و صواب چنانچه گفته در روایت جمهور است **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی القطان عن عبید الله قال حدثنی نافع عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال کانوا یبتاعون الطعام بتقدیم موحده بر فوقیه و در روایت الی الوقت تقدیم فوقیه بر موحده فی اعلی السوق فیبیعونه فی مکانه بودند صحابه که می خریدند طعام را از رکبان در اعلای بازار پس میفروختند آن را در جای خرید خود فنهاهم رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ان یبیعوه فی مکانه حتی ینقلوه پس نهی کرد ایشان را آن حضرت اینکه بفروشند طعام را در جای خرید تا آنکه نقل کنند او را از آنجا و تمام کنند قبض را **باب** اذا اشترط فی البیع شروطا لا تحل وقتیکه شرط کند احد العاقدین در بیع شرطهای که حلال نیست آیا فاسد میگردد بیع یا این اشتراط یا نه در هدایه گفته جمله مذهب یعنی کلی آن در باب اشتراط در بیع آنست که هر شرطی که اقتضا کند آن را عقد چون شرط ملک برای مشتری فاسد نمیگردد عقد بجهت ثبوت آن بدون شرط و هر شرط که مقتضی نباشد آن را عقد و در آن نفع است مر احد العاقدین را یا معقود علیه را و حال آنکه معقود علیه از اهل استحقاق است فاسد میکند عقد را چنانچه شرط کند که بفروشد مشتری مبیع را زیرا چه در آن زیادت است که خالی است از عوض پس مودی میگردد بربا یا بجهت آنکه واقع میشود بسبب آن منازعت پس خالی می افتد عقد از مقصود آن و اگر شرط باشد که نیست مقتضای عقد و نه در آن نفع است مر کسی را فاسد نمیکند آن را و همین است ظاهر مذهب چنانچه شرط کند که نفروشد مشتری ابتیاع را از جه

مقدم است اینجا سلاطه سلیب مردن خیشود پس بارت تمام شد انتهى حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة
رضى الله عنها قالت جاءتنى بريرة فقالت كاتبت اهلى على تسع اواق گفت عائشه آمد مرا بريره پس گفت عقد كتابت بستم با موالى خود بريره نُه اوقيه فى كل عام
اوقية در هر سال يک اوقيه بضم همزه و تشديد ياء و لغتى در اوقيه وقيه بحذف همزه نيز روايت است و آن چهل درم است فاعينينى پس مدد كن مرا بدادن بدل كتابت فقلت ان احب
اهلك ان اعدها لهم و يكون ولاؤك لى فعلت پس گفتم بريره را اگر دوست داشته باشند موالى تو اينكه شمرده دهم اوقى را بجاى تو براى ايشان و باشد ولاء
عتاقت تو كه آزاد كنم ترا براى من پس بكنم چنان و فروختن مكاتب برتقدير عجز از اداى بدل كتابت جائز است بالاتفاق و بر تقدير عدم عجز نيز نزد بعضى فذهبت بريرة الى
اهلها پس رفت بريره بسوى موالى خود پس گفت ايشان را آنچه گفته بودم فابوا عليها پس قبول نكردند بريره را و در بعض روايات الى قوله فابوا الا ان يكون الولاء
لهم فجاءت من عندهم و رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم جالس پس آمد بريره از نزد ايشان در حالى كه آن حضرت نشسته بودند فقالت انى قد عرضت
ذلك عليهم فابوا الا ان يكون الولاء لهم پس گفت بريره تحقيق من عرض كرده بودم اين پيام بر ايشان پس اباكردند مگر آنكه باشد مر ايشان را ولاء فسمع النبى
صلى الله عليه وآله وسلم سوال و جواب بريره را با اهل و رسيد حقيقت را حضرت عائشة النبى پس خبر داد عائشه پيغمبر خدا را صلى الله عليه وآله وسلم فقال
خذيها واشترطى لهم الولاء پس فرمود بگير يعنى خريد كن بريره را و شرط كن براى ايشان ولا كه اين شرط باطل است لازم نيست زيرا كه فانما الولاء لمن اعتق بريره
و لايست مر كسى را كه آزاد كند ففعلت عائشة پس كرد عائشه آنچه فرموده بود آن حضرت ثم قام رسول الله فى الناس خطيبا پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم فحمد الله
واثنى عليه پس سپاس گفت خدا را و ستائش كرد بروى ثم قال اما بعد ما بال رجال يشترطون شروطا ليست فى كتاب الله پس شرط نيست العهد حمد و ثنا چيست
حال مردانى كه شرط ميكنند شرطهائى كه نيست در حكم خدا يتعال ما كان من شرط ليس فى كتاب الله فهو باطل وان كان مائة شرط آنچه باشد از شرط كه نيست در حكم خدا
پس آن باطل است اگرچه صد شرط بود قضاء الله احق حكم خدا ثابت تر و سزاوار تر است باتباع و شرط الله اوثق و شرط خدا و عهد وى محكم است و انما الولاء لمن اعتق
و درينجا اشكال كنند بآنكه شرط در بيع بر خلاف مقتضى عقد مفسد عقد است و تحقيق منع كرده آن حضرت از بيع و شرط پس چگونه فرمود اينجا واشترطى لهم و در جواب گويند كه
نهى از بيع و شرط عام است و حديث بريره خاص پس محمول بر ما قبل نهى بود چنانچه در اصول قاعده است و از اين الهام بعضى گويند لهم درينجا بمعنى عليهم است چنانچه
اساتم فلها و اين موافق مقتضاى و مشروعيت عقد است يا آنكه هشام متفرد است باين روايت پس محمول بر وهم وى باشد نه مرفوع و ليكن لفظ اندكه هشام ثقه و حافظ
است نسبت وهم بوى مجرد وهم است و بعضى گويند خاص است بقصه عائشه است براى قطع عادت ايشان چنانچه خاص گردانيده شد فسخ حج بعمره بصحابه براى مصلحت
بيان جواز عمره در اشهر حج و ليكن حكم بتخصيص بى دليل تحكم است و بعضى گويند اين امر بوجه تنبيه است بر آنكه اين اشتراط نفع نميكند ايشان را در حكم و آن بمنزله عدم آن
گويا فرمود شرط كن يا مكن شرط فائده نكند و مؤيد است اين معنى را روايت آخر ابواب مكاتب اشترى بها و عتيها و ليشترطوا ما شاؤا و قوشيد و فائده اين صيغه بيان عدم
اشتراط است اگرچه بيقايه وى باشد و قاعده منع اشتراط و منع جواز بيع است اشتراط پس فائده نكند در دفع اشكال و تتميم كلام درين حديث در مكاتب بيايد حدثنا
عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر رضى الله عنهما ان عائشة ام المؤمنين رضى الله عنها ارادت ان تشترى جارية فتعتقها
بتحقيق عائشه مادر مسلمانان خواست كه خريد كند كنيزكى را پس آزاد كند آن را فقال اهلها نبيعكها على ان ولاءها لنا پس گفتند صاحبان وى ميفروشيم آن را
برين شرط كه ولاى او براى ما باشد فذكرت ذلك لرسول الله پس ذكر كرد اين مذكور را عائشه مر پيغمبر خدا را صلى الله عليه وآله وسلم فقال لا يمنعك ذلك پس
فرمود منع نكند ترا البته اين شرط ايشان از خريد و عتق فانما الولاء لمن اعتق **باب** بيع التمر بالتمر حكم بيع خرما بخرما **حدثنا** ابو الوليد قال حدثنا الليث عن
ابن شهاب عن مالك بن اوس سمع عمر بن الخطاب رضى الله عنه عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم قال البر بالبر ربوا الا هاء وهاء بيع گندم بگندم ربا است
مگر آنكه دست بدست باشد هاء بمد و فتح همزه و كسر و سكون نيز آمده و بى همزه نيز صورتيست بمعنى خذ يعنى بگويد هر يک بايع و مشترى بگير كنايت است از تقابض و تعجيل
والشعير بالشعير ربوا الا هاء وهاء و بيع جو بجو ربا است مگر آنكه دست بدست باشد والتمر بالتمر ربوا الا هاء وهاء و برابرى درين اجناس اگرچه نيز شرط است
اما تقابض اهم است تا آنكه اگر بيع جنس بخلاف جنس كنند تقابض لازم باشد نه برابرى **باب** بيع الزبيب بالزبيب حكم بيع انگور خشك بجنس وى والطعام
بالطعام غالب در استعمال آن ديار اطلاق طعام بر جو و گندم است و نيست طعام را درين باب ذكرى و همچنين بيع زبيب بزبيب را شايد اخذ كرد از آن رواج بحسب
معنى و قياس يا قبل در وارد شده ذكر بيع زبيب بزبيب و طعام بالطعام در روايات ديگر كه ثابت نيستند بر شرط مؤلف **حدثنا** اسمعيل قال حدثنى مالك
عن نافع عن عبد الله بن عمر رضى الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نهى عن المزابنة نهى كرد آنحضرت از مزابنه براى مجرد موعده پيش از آنكه قال والمزابنة
بيع التمر بالتمر كيلا بفتح اول و سكون يا بعد و فتح و قيد و سكون ميم گفته اند مزابنه فروختن ميوه تر است بر سر درختان يعنى خرماى درخت را مثلا بخرماى خشك
بطريق پيمودن يعنى بر پيمانه خرماى تر را مثلا بر درخت اندازه كرده شده و بدست بر پيمانه خرماى خشك ببرو و فروشد و بيع الزبيب بالكرم كيلا و فروختن انگور خشك
بدرخت تاك يعنى بانگور تر كه بر درخت است بطريق پيمودن يعنى انگور تر را كه اندازه كرده شود بر پيمانه بجاى خشك آن **حدثنا** ابو النعمان

قال حدثنا حماد بن زيد عن ايوب عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم نهى عن المزابنة والمزابنة بيع الثمر بالتمر
كيلا ان زاد فلي وان نقص فعلي ومزابنه بیع میوه است بر درخت به پیمانه معین که تخمین کرده باشند آن از خرمای خشک بجوی که بگوید اگر زیاده آید به من و تحمل آن
برای من است اگر کم آید از آن پس بر من که تدارک نمایم قال وحدثني زيد بن ثابت ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم رخص في العرايا بخرصها گفت ابن
عمر حدیث کرد مرا زید بن ثابت انصاری که آن حضرت رخصت داد در عرایا بیع را بتخمین آن که چه قدر است مانند آن از خرمای خشک و در تفسیر عرایا اختلاف و بخرصها بفتح
یعنی اندازه کردن و بکسر یعنی اندازه کرده شده و در فتح اشهر و اصح است **باب** بيع الشعير بالشعير حکم بیع جو بجو **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن
ابن شهاب عن مالك بن اوس بن الحدثان بفتح دال و مثلثه النضري دیده است آن حضرت را انه اخبره انه التمس صرفا بمائة دينار خبر داد مالک بن اوس ابن شهاب را
که وی طلب کرد عقد صرف را یعنی دراهم را بعوض صد دینار فدعاني طلحة بن عبيد الله ای مالک بن اوس گفت پس طلب کرد مرا طلحه شنیدن در خواست من صرف را فتراوضنا ای
پس سخن کردیم بهم دیگر بعد از آن در بهای دینارها و صفت آن مراد نسخه در اصل نرمی کردن با یکدیگر در کاری تا امر ممکن گشت گفتا حتى اصطرف مني تا آنکه عقد
صرف کرد طلحه از من فاخذ الذهب يقلبها في يده پس گرفت طلحه زر را یعنی دینارها را بجانب که میگرداند آن را بالا و در دست خود چنانکه صرافان کنند ثم قال حتى يأتي
خازني من الغابة پس گفت طلحه صبر کن تا آنکه بیاید گنجینه دار من از موضع غابه که در آنجا مال طلحه بود از نخل و غیر آن وعمر رضي الله عنه يسمع ذلك یا امیر المؤمنین عمر شنید
این کلام را فقال والله لا تفارقه حتى تأخذ منه پس گفت عمر بمالک سوگند خدای که جدا مشو از طلحه تا آنکه بگیری دراهم را از وی عوض دنانیر زیرا قال رسول الله گفت
است پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم الذهب بالورق ربا الا هاء وهاء بیع زر بسیم ربا است مگر دست بدست و در روایت غیر ابی ذر الذهب بالذهب واول
که صحیح است و مناسب است سیاق را والبر بالبر ربا الا هاء وهاء والشعير بالشعير ربا الا هاء وهاء والتمر بالتمر ربا الا هاء وهاء **باب** بيع الذهب بالذهب
حکم بیع زر بزر **حدثنا** صدقة بن الفضل قال اخبرنا اسمعيل بن علية بضم عین و فتح لام و تشدید تحتیه نام مادر اسمعیل است و نام پدر ابراهیم عن يحيى بن ابي اسحق قال
حدثنا عبد الرحمن بن ابي بكرة قال قال ابو بكرة قال رسول الله گفت عبد الرحمن گفت ابو بکره صحابی فرمود پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم لا تبيعوا الذهب
بالذهب الا سواء بسواء مفروشید زر را بزر مگر برابر به برابر یعنی هر یک از عوضین برابر دیگر باشد والفضة بالفضة الا سواء بسواء ومفروشید سیم را بسیم مگر برابر به برابر
وبيعوا الذهب بالفضة والفضة بالذهب كيف شئتم و بفروشید زر را بسیم و سیم را بزر هر چون که خواهید برابر یا کم و زیاد لیکن دست بدست کنید **باب** بيع الفضة
بالفضة حکم بیع نقره بنقره **حدثنا** عبيد الله بن سعد بن ابراهيم بن عبد الرحمن بن عوف قال حدثنا عمي يعقوب بن ابراهيم قال حدثنا ابن اخي الزهري محمد بن مسلم بن شهاب
عن عمه زهري قال حدثني سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ان ابا سعيد الخدري حدثه مثل ذلك بتحقیق ابا سعید حدیث کرد ابن عمر را مانند حدیث
عمر که در صرف مذکور شد بدلیل تصریح اسماعیلی در تخریج این حدیث یا مانند حدیث ابی بکره که گذشت حديثا عن رسول الله حدیثی را از پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم
فلقيه پس ملاقات کرد ابا سعید را بار دیگر عبد الله بن عمر فقال يا ابا سعيد ما هذا الذي تحدث عن رسول الله پس گفت ابن عمر ای ابو سعید چیست اینکه حدیث میکنی
آن را از پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم گویا گمان ابن عمر جواز مفاضله را بیش از شنیدن حدیث ابی سعید پس طلب تثبت و تحقیق کرد از ابی سعید فقال ابو سعيد
في الصرف پس گفت ابو سعید در شان بیع صرف که بیع ثمن بثمن است بمعنی زر و سیم جنس بجنس یا بخلاف جنس مضروب بود یا غیر مضروب سمعت رسول الله صلى الله عليه
وسلم يقول الذهب بالذهب مثلا بمثل والورق بالورق مثلا بمثل شنیدم آن حضرت را که میفرمود زر فروخته شود بزر مانند بمانند در قدر و سیم فروخته
شود بسیم مانند بمانند در قدر پوشیده نماند که روایت ابی سعید بیان صرف جنس بجنس است نه صرف جنس بغیر جنس پس چگونه مانند بود حدیث عمر را که در صرف جنس بغیر
جنس بود و اگر حدیث عمر را بلفظ الذهب بالذهب چنانچه روایت غیر ابی ذر است اختیار و اعتبار کنند مشکل میشود ذکر عمر این حدیث را در منع صرف جنس بغیر جنس
مگر آنکه تقریب گویند و نیز حدیث عمر بیان شرط تقابض بود و حدیث ابی سعید بیان شرط تماثل است در مقدار بر این تقدیر اشارت در مثل ذلک بحدیث ابی بکره چنانکه کرده
گفته راجح باشد **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن ابي سعيد الخدري ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لا تبيعوا الذهب
بالذهب الا مثلا بمثل ولا تشفوا بضم تا و کسر شین معجمه و تشدید فا بعضها على بعض وافزون نکنید بعض آن را بر بعض شف افزونی و سود کردن و اشفاف بعضی را
بر بعضی برگزیدن و افزون کردن ولا تبيعوا الورق بالورق الا مثلا بمثل ولا تشفوا بعضها على بعض ورق بفتح واو و کسر را و سکون آن سیم قسطلانی گفته و فتح
نیز آمده است یعنی گویند بکسر مراد مضروب است و بفتح مال و مراد اینجا جمیع انواع نقره است مضروب و غیر مضروب ولا تبيعوا منها غائبا بناجز و نفروشید از وی غائب
یعنی نسیه را بنقد ناجز بنون و جیم و زا معجمه نقد و آماده **باب** بيع الدينار بالدينار نسيئا بفتح نون و کسر سین مهمله و مد و تنوین یعنی موجلا و دینار زر مضروب بوزن
مثقال لیکن خاص بود از مطلق ذهب که مذکور شد و مقصود در ینجا بیان حکم تاجیل است در این بیع **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا الضحاك بن مخلد بفتح میم
قال حدثنا ابن جريج قال اخبرني عمرو بن دينار ان ابا صالح الزيات بفتح زا معجمه و تشدید یا یعنی روغن فروش اخبره انه سمع ابا سعيد الخدري يقول الدينار
بالدينار والدرهم بالدرهم گفت ابو سعید دینار فروخته شود بدینار و درهم بدرهم یعنی برابر بی زیادت فقلت له ابو صالح گوید پس گفتم ابو سعید را

... ابن عباس رضي الله عنهما لا يقوله ... ابن عباس ... فقال أبو سعيد سألته فقلت سمعته من
النبي صلى الله عليه وسلم أو وجدته في كتاب الله ... گفت ابو سعید پرسیدم ابن عباس را ... یا یافتی آن را در کتاب خدای
قال كل ذلك لا أقول وأنتم أعلم برسول الله صلى الله عليه وسلم مني ... أخبرني أسامة أن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا ربا إلا في النسيئة ولكن من خبر ... آن حضرت ... [illegible]
... [illegible] ... عليه السلام ... منسوخ شد ... [illegible]
ابن عباس ... نسخ ... ابو سعید رجوع کرد ... و گفت ابن عباس استغفر الله وأتوب إليه ... [illegible]
... [illegible] ... صحابه ... [illegible]
... [illegible] ... **باب** بيع الورق بالذهب نسيئة بكسر نون و فتح آن ... [illegible]
... [illegible] ... بالاتفاق ... [illegible]

حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا شعبة قال أخبرني حبيب بن أبي ثابت قال سمعت أبا المنهال قال سألت البراء بن عازب وزيد بن أرقم عن الصرف
گفت ابو المنهال پرسیدم ... فكل واحد منهما يقول هذا خير مني ... [illegible]
... فكلاهما يقول نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن بيع الذهب بالورق دينا ... [illegible]
... **باب** بيع الذهب بالورق يدا بيد ... [illegible]
... حدثنا عمران بن ميسرة قال حدثنا عباد بن العوام قال أخبرنا يحيى بن أبي إسحاق قال حدثنا عبد الرحمن
بن أبي بكرة عن أبيه قال نهى النبي صلى الله عليه وسلم عن الفضة بالفضة والذهب بالذهب إلا سواء بسواء وأمرنا ... گفت ابو بکره ...
نقره به نقره و طلا به طلا ... أن نبتاع الذهب بالفضة كيف شئنا ... [illegible]
... والفضة بالذهب كيف شئنا ... [illegible]
... [illegible] ... **باب** بيع المزابنة ... [illegible]
... [illegible] ... بيع الثمر بالتمر ... [illegible]
... [illegible] ... حدیث ابن عمر ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... نهى النبي صلى الله عليه وسلم عن المحاقلة ... [illegible]
... [illegible] ... المزابنة ... حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب قال
أخبرني سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تبيعوا الثمر حتى يبدو صلاحه ...
... ولا تبيعوا الثمر بالتمر قال سالم وأخبرني عبد الله عن زيد بن ثابت أن
رسول الله صلى الله عليه وسلم رخص بعد ذلك في بيع العرية بالرطب أو بالتمر ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... حدثنا عبد الله بن يوسف قال أخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما أن رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن
المزابنة والمزابنة اشتراء الثمر بالتمر كيلا وبيع الكرم بالزبيب كيلا ... [illegible]
... حدثنا عبد الله بن يوسف قال أخبرنا مالك عن داود بن الحصين عن أبي سفيان مولى ابن أبي أحمد ... [illegible]
... عن أبي سعيد الخدري
رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن المزابنة والمحاقلة والمزابنة اشتراء الثمر بالتمر في رؤوس النخل حدثنا مسدد قال حدثنا
أبو معاوية عن الشيباني عن عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما قال نهى النبي صلى الله عليه وسلم عن المحاقلة والمزابنة حدثنا عبد الله
بن مسلمة قال حدثنا مالك عن نافع عن ابن عمر عن زيد بن ثابت رضي الله عنهم أن رسول الله صلى الله عليه وسلم أرخص لصاحب العرية
أن تبيعها بخرصها ... **باب** بيع الثمر على رؤوس النخل بالذهب ...

فروختن میوه بر سر درختها مدخلها حجة بر ابن بشیر حدثنا یحیی بن سلیمان ابو سعید کوفی ساکن شد مصر را قال حدثنا ابن وهب قال اخبرنا ابن جریج عن عطاء و
ابی الزبیر و ابو الزبیر محمد بن مسلم بن تدرس بفتح فوقیه و سکون دال و ضم را مهمله آخر سین عن جابر بن عبد الله قال نهی النبی صلی الله علیه وآله وسلم عن بیع الثمر حتی
یطیب منع کرد آنحضرت از فروختن میوه بر درخت تا آنکه خوب شود و لا یباع شیء منه الا بالدینار والدرهم و فروخته نشود چیزی از میوه بر درخت مگر بدینار و درهم یعنی
معاوضه است نیست مقطوع از جنس آن و غیر مقطوع دیگر جایز است الا العرایا مگر عرایا که جایز است بیع آن بقدر آن از تمر حدثنا عبد الله بن عبد الوهاب
ابو محمد حجبی قال سمعت مالکا وسأله عبید الله بن الربیع احدثک داود عن ابی سفیان عن ابی هریرة رضی الله عنه پرسید عبید الله بن ربیع مالک را که
آیا حدیث کرده است ترا داود بن حصین از ابی سفیان از ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رخص فی بیع العرایا
فی خمسة اوسق او دون خمسة اوسق رخصت داد در بیع عرایا در مقدار پنج وسق یا در کمتر از پنج وسق که شک راوی است قال نعم
گفت مالک در جواب آری حدیث کرد داود بمن حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان ابن عیینة حدثنا یحیی بن سعید الانصاری قال سمعت بشیرا
بضم موحده و فتح معجمه ابن یسار الانصاری قال سمعت سهل بن ابی حثمة بفتح مهمله و سکون مثلثه ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نهی عن بیع الثمر بالتمر و رخص فی
العریة ان تباع بخرصها یأکلها اهلها رطبا و رخصت داد در عریه اینکه فروخته شود باندازه آن از تمر تا بخورند آن را اهل آن خرمای تر تازه یعنی بخورد
کسیکه عطا میکند آن را بمساکین و باز می خرد از ایشان و باکی نیست او را در بیع کردن حقیقت نه بیع است بلکه معاوضه است از آنچه داده بود و الا بآنچه داده بود
دنیا که در خوردن است که متعلق نشده بود بعین آن حق مساکین بسبب عدم قبض و بر آمدن عهده اختلاف و عدم ادای عوض آن از تمر چنانچه ظاهر گردد و قال
سفیان مرة اخری و گفت سفیان مذکور بار دیگر در روایت این حدیث باین لفظ الا انه رخص فی العریة یبیعها اهلها بخرصها یأکلونها رطبا یعنی مگر
دفع ظالم در ستد آن را اهل آن یعنی کسانی که داده شده بود آنها باندازه آن از تمر بدست مالکان که داده بودند تا بخورند آن را مالکان تر و تازه قال هو سواء گفت
راوی این کلام سفیان بلفظ اول باشد یا بلفظ ثانی برابر است در مضمون و قال سفیان فقلت لیحیی وانا غلام ان اهل مکة یقولون ان النبی صلی الله علیه وآله
وسلم رخص فی بیع العرایا و گفت سفیان مذکور گفتم مر یحیی شیخ خود را و حال آنکه من خورد سال بودم که تحقیق اهل مکه میگویند که آن حضرت رخصت داد در بیع عرایا
بی تقیید بخرص و اکل آن رطبا قال وما یدری اهل مکة گفت و چه چیز میداند اهل مکه را و از کدام راه فرا گرفته اند قلت انهم یروونه عن جابر سفیان گوید پس گفتم
بتحقیق اهل مکه میدانند این حدیث را از جابر فسکت پس خاموش گردید یحیی قال سفیان انما اردت ان جابرا من اهل المدینة گفت سفیان اراده کرده ام از اینکه
گفتم روایت میکنند از جابر مگر آنکه جابر از اهل مدینه است پس حدیث راجع باهل مدینه باشد پس اختلاف باطلاق و تقیید در حدیث نزد اهل مدینه بود و لیکن باکی نیست بزیادت
حافظ و مطلق محمول بر مقید بود قیل لسفیان ولیس فیه نهی عن بیع الثمر حتی یبدو صلاحه گفته شد مر سفیان را و نیست درین حدیث نهی از بیع میوه تا آنکه ظاهر شود
صلاح او قال لا گفت سفیان نیست درین حدیث باب تفسیر العرایا بیان معنی عرایا و اختلاف در آن بعد از اتفاق در ورود رخصت در آن در
احادیث و آن جمع عریه است بوزن فعیله بمعنی مفعوله در اصل قال مالک العریة هو ان یعری بضم یا و کسر را الرجل الرجل النخلة ثم یتأذی بدخوله علیه گفت امام مالک
عریه آنست که عطا کند مرد بمرد دیگر درخت خرما یعنی خرمای که بر درخت است پس از آن رنجیده شود بخشنده بدر آمدن موهوب له بروی در بستان برای میوه آن
بر او چه عادت چنان بود که بیرون می آمدند با اهل خود در وقت ثمر بسوی بساتین پس مکروه میداشت صاحب بستان دخول دیگر را بروی فرخص له ان یشتریها
منه بتمر پس رخصت کرده است واهب را اینکه خرید کند میوه آن درخت را از موهوب له بخرمای موجل یعنی تمر نخل باندازه آنچه بر درخت است و چون در ملک هبه
قبض نزد مالک شرط نبود معنی بیع و شرا در اینجا بر مذهب وی صورت دارد و در نزد امام اعظم نیز عریه بتفسیر مذکور است و لیکن چون قبض در هبه نزد وی شرط است پس
واهب را اگر جنس که میوه درخت را بدهد عوض آن باندازه آن از تمر در حقیقت این بیع نیست نزد وی زیرا چه عریه ملک موهوب له نشده بود پیش از قبض تا آن را
بیع کند لیس آن در معنی بیع باشد باعتبار معاوضه صورة از این جهت است که تعبیر آمده در احادیث باسم بیع تمر بتمر و مستثنی ساخته اند آن را بعض روات و اگر گردانیده
شود بیع حقیقت لازم آید ربا در معاوضه جنس بجنس بخرص خصوصا اگر موجل بود و رخصت در ربا معهود نشده و معنی رخصت درینجا چنانکه طحاوی گفته آنست که آدمی مأمور
باستعاده عهد خود اگر چه واجب نیست که اخلاف وعده شبه نفاق است و چون اذن داده شد او را بجنس موعود و اعطای بدل آن ظاهر شد معنی رخصت و نقل
کرده ابن همام استدلال برین تفسیر بآنکه عریه مشهور است میان اهل مدینه متداول است همچنان و ذکر کافی گفته و اتفاقی دارند که آن در بار دون پنج وسق بود لیکن
گردانیده که رخصت مقصور بر آنست پس ذکر کرد آنچنانکه واقع شد نزد وی و فایده مفهوم باشد از سبب حمل بران اولیست تا مخالف نگردد حدیث مشهور را انتهی
و قال ابن ادریس مراد امام محمد شافعی است چنانچه جزم کرده و بدان مزی در تهذیب و بعد از ثبوت این قول ازوی در امر که کتاب او نیست در معرفت بیهقی بروایت
ازوی اگر چه باندک تفاوت الفاظ باشد وجهی نمی نماید تردد ابن بطال و غیر وی را بدانکه مراد این امام است یا عبد الله ادری که قوی تر این قول اگر ثابت از عبد الله
اودی باشد نیز ظاهر از قرینه قول با کسی بیان قول شافعی است چنانچه قرین آورده و یکدیگر را در باب فی الرکاز الخمس و آنجا نیز اگر چه بعضی تردد کرده اند و لیکن ثابت بنقل

از خرما بر درخت است چنانکه گذشت العرية لا يكون الا بالكيل من التمر يداً بيد ... جائز نیست مگر بکیل و پیمانه از خرما و دست بدست پس معنی آنست که ... میوه و
بیع آن جائز است و چه تفاوت کم میشود پس مبیعه ما نند آن از خرما که میرسد پیش از تفرق چنانکه در ام و معرفت مذکور است و لا یکون بالجزاف یعنی باشد
بیع آن بگزاف یعنی بی کیل و پیمانه و اعتبار کیل بدل خرما که بر درخت ... در تفسیر عبارت مطلقاً ... در بیع و سق یا ما دون آن تجویز کرده اند دلیل تقیید در
حدیث ابی داود و ابن ماجه و گذشت متوکل کرده مع ...... قول ابی ... و قول سفیان ... حنیفه ... ثابت ... و شد ...
و سقیه ... برای استعمال است که کیل کرده شود مر آن را و سق ... اربعة خمسة اند چنانچه مصرح است در تخریج ... این حدیث ... مرسل موقوف ... موافق
ترست بقول شافعی و قال ابن اسحاق فی حدیثه عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما کانت العرايا ان يعري الرجل فی ماله النخلة والنخلتين وگفت محمد بن اسحاق
صاحب مغازی در حدیث خود از روایت نافع از ابن عمر که بود عرایا اینکه به بخشد مرد در مال خود یکدو درخت خرما را لیکن میوه آن را پس شاق آید بروی اعطاء میوه
درخت پس بفروشد آن را مانند اندازه آن چنانچه بیان کرده این تفسیر را ابو داود و این موافق قول مالک و امام اعظم است و قال یزید عن سفیان بن حسین
العرايا نخل كانت توهب للمساكين فلا يستطيعون ان ينتظروا بها فرخص لهم ان يبيعوها بما شاؤوا من التمر و گفت یزید بن هارون در روایت از سفیان بن حسین که از اتباع تابعین است عرایا درخت
خرما بودی که بخشیده میشد برای مسکینان یعنی ثمر آن پس نمیتوانستند مسکینان اینکه انتظار کنند وقت چیدن میوه از درخت ... لازم بود یا بجهت آنکه حاجت
میداشتند طلب او ... پس رخصت داد مر ایشان را ... بیش از موسم چیدن میوه نمی توانستند ... لهم ان يبيعوها ... رخصت داده
شد مر مسکینان را اینکه بفروشند ثمره نخل را بعد تخمین مقدار آن باینچه خواسته باشند از جنس خرما ذکر کرده شافعی در اختلاف حدیث ... ذکر اسناد از محمود بن لبید
که گفتم زید بن ثابت را چیست این عرایای شما گفت فلان و فلان نام برد جمعی را از اصحاب که شکایت کردند بآن حضرت که موسم رطب میرسد و نیست نزد ایشان
و سیم و نقد که خرید کنند بدان رطب را و نزد ایشان چیزی است از تمر که فاضل از قوت ایشان پس رخصت داد آن حضرت که بخرند عرایا را بخرص از تمر آنکه ...
کنند ... این را که ذکر کرده باشند آن را غیر شافعی حدثنا محمد بن زیاده آورده ابن مقاتل در روایت ابی ذر قال حدثنا عبد الله بن مبارک قال اخبرنا
موسى بن عقبة عن نافع عن ابن عمر عن زيد بن ثابت ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رخص فی العرايا ان تباع بخرصها كيلا رخصت داد آنحضرت
در عرایا اینکه بیع کرده شود باندازه آن از تمر بطریق کیل و قال موسى بن عقبة والعرايا نخلات معلومات يأتيها فيشتريها و گفت موسى و عرایا درختهای معلوم
است که بیکرد ... آن را از بستان ... آن را و خرید کنی از کسی که داده ... اندازه آن از تمر ... باب بيع الثمار قبل ان يبدو صلاحها بکسر
جمع ثمره و تحریک ... بدو بضم دال و سکون واو ... یعنی ظهور صلاح ضد فساد است یعنی پیش از آنکه مامون گردد از آفت و اختلاف کرده اند در حکم آن نزد بعضی
است ... و نزد بعضی جائز است مطلقاً و بعضی گویند اگر شرط قطع کند باطل گردد و ... باطل گردد و آن قول شافعی و احمد و جمهور است و روایتی از ... گفته اند
صحیح است اگر شرط نکند تبقیه را و آن قول اکثر حنفیه است کذا فی الفتح و ابن همام گفته نیست خلافی در عدم جواز بیع ثمار پیش از آنکه ظاهر شود و نه بعد ظهور پیش از بدو
صلاح بشرط ترک و نه در جواز ... بعد صلاح بشرط قطع ... متفق است ... بعد بدو صلاح لیکن بدو صلاح نزد ما آنست که مامون گردد از آفت
و فساد و نزد شافعی بمعنی ظهور ... و خلاف در بیع آن پیش از بدو صلاح بر خلاف در بیع بعد صلاح ... بشرط قطع است پس نزد شافعی و مالک و احمد
جائز نیست و نزد ما اگر منتفع به نباشد در اکل ... در اختلاف است میان مشایخ بعضی گویند جائز نیست و صحیح آنست که جائز است زیرا که آن مال منتفع به
در ثانی حال اگر چه نیست منتفع به فی الحال ... اگر چه علف دواب بود پس بیع جائز بود باتفاق اهل مذهب اگر بشرط قطع بود یا مطلق از شرط ...
گردد قطع آن بر مشتری فی الحال و اگر بیع کند بشرط ترک پس اگر متناهی نشده و کلان آن میوه بر درخت پس بیع فاسد است نزد کل و اگر متناهی شده پس گاه فاسد
است نزد ابی حنیفه و ابی یوسف و جائز است نزد محمد استحساناً انتهی و قال الليث عن ابی الزناد قال كان عروة بن الزبير يحدث عن سهل بن ابی حثمة
الانصاری من بنی حارثة انه حدثه عن زيد بن ثابت قال كان الناس فی عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يتبايعون الثمار بودند مردم در زمان
آن حضرت که بیع و شرا میکردند میوه ها را و در بسیاری از نسخ یتبایعون بتقدیم موحده ... یعنی می خریدند فاذا جد الناس ... پس چون میبریدند مردم میوه را ... الیه
... و اکثر ... است و شیخ ابن حجر ... ضبط کرده اند ... مقید ... بریدن میوه از درخت ... در بعضی روایات ... جداد
یعنی وقت بریدن میوه شدند ... وقت مطالبه ایشان ... اذا ... المبتاع انه اصاب التمر الدمان میگفت خریدار رسید
میوه را آفت دمان بفتح و ضم ... و تخفیف میم فساد در میوه اول ظهور ... و سیاهی آن اصابه مراض ... و تخفیف ... عاهة ...
... موجب هلاک گردد و بکسر میم نیز روایت است اصابه قشام بضم قاف و تخفیف شین ... آفتی که میرسد خرما را ... میکردند با حالی که
... اقاویل ... یحتجون بها این تسمیات آنها است که حجت می آوردند خریداران بدان در خصومت با فروشنده ... فقال رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم لما كثرت عنده الخصومة فی ذلك پس فرمود آنحضرت هرگاه بسیار شد نزد وی خصومت در این بیع ... تشدید ...

قال الآخر و اوو قائم گرد مرغوب اوو مرادو میرسد برای آنکه دعوت کردند مشورت بپرسید پیغمبر ترک کنید البته این سایت تا آنکه ببیع میوه ظاهر شود صلاح ثمر
پس معاینت نگنید تا آنکه ظاهر شود صلاح میوه و این مثل مرتوان است که مراد ازو بدو صلاح امن از آفت است کالمشورة یشیر بها لکثرة خصومتهم یعنی بود این رتبه
مشورت دلیلی ایجاب بیجالی که کلاش می شود تا آنکه میکرد در صلاح صورت که تا این مشورت برای بسیاری خصومت ایشان ببهتر گر در بیع و تبرین محمول است
نهی زیرا عادت آنید دلیل دلیل باشد بر عدم جواز بیع ثمار پیش از بدو صلاح بی شرط قطع و مشورت بفتح میم و ضم شین معجمه و سکون واو و سکون شین معجمه و فتح واو و بیرون لغت
اند و زعم کرده حریری که اسکان شین معجمه از غلط عوام است و نه چنان است زیرا چه ثبت کرده آن را صاحب جامع و صحاح و محکم و غیر ایشان ذکره العسقلانی و نقل
کرده قسطلانی از ابن سیده و گفت آن بر وزن مفعله است نه مفعول زیرا چه آن مصدر است و مصادر نمی آیند بر وزن مفعول و همچنان ضبط کرده صاحب قاموس
و قال و گفت ابو الزناد و خبر داد مرا خارجة بن زید بن ثابت ان زید بن ثابت لم یکن یبیع ثمار ارضه حتی تطلع الثریا فیتبین الاصفر من الاحمر یعنی زید بن ثابت نبود که میفروخت
میوهای زمین خود را تا آنکه طلوع میکرد ثریا و این طلوع میکند با فجر در اول فصل تابستان نزد وقت شدت گرما در بلاد حجاز و شدت گرمی میوه او تعبیر و حقیقت نضج است و طلوع
علامت امن از آفت است و از ابی هریره آمده مرفوعا از ابو داود اذا طلع النجم صباحا رفعت العاهة من کل بلد و مراد از نجم ثریا است فیتبین الاصفر من الاحمر پس ظاهر
میکرد زرد از سرخ و زرد از میوه و زرد شدن از سرخ در رنگ برنگ می شود و این علامت بر امن از آفت است و فساد و زیرا چه پیش از این ضعیف می باشد پس شارع میکرد دفع
فساد و امتناع زید بن ثابت از بیع پیش از بدو صلاح بنا بر عدم مصلحت و مشورت بود نه آنکه حرام است بدلیل قول او که مذکور شد قال ابو عبد الله مؤلف روایت
کرده این حدیث را علی بن بحر بفتح موحده و سکون حاء مهمله قطان رازی یکی از شیوخ مؤلف است قال حدثنا حکام بفتح مهمله و تشدید کاف ابن سلم ابو عبد الرحمن
رازی قال حدثنا عنبسة بفتح مهمله و سکون نون و فتح موحده بعد از آن مهمله ابن سعید بن الضریس بضم ضاد معجمه و تصغیر کوفی رازی عن زکریا عن ابی الزناد عن عروة
عن سهل یعنی ابن ابی حثمة عن زید بن ثابت غرض این است که طریق اول از ابی الزناد غریب و فرد نیست قاله العسقلانی حدثنا عبد الله بن یوسف قال حدثنا
مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نهی عن بیع الثمار حتی یبدو صلاحها منع کرد آن حضرت از بیع ثمار تا آنکه
ظاهر شود صلاح آن نهی البائع و المبتاع نهی کرد آن فروشنده را و خرنده را از برای غرر و مخاطره و محل نهی نزد حنفیه بیع بشرط ترک است تا ظهور صلاح چنانچه نهی از
بیع عنب تا آنکه سیاه شود که عنب پیش از سیاهی نمیگویند پس مراد در آنجا نهی از بیع عنب است بوصف عنبیت پیش از آنکه عنب گردد و این نهی باشد مگر بشرط ترک
تا آنکه عنب شود و دلالت میکند بر این تعلیل آنحضرت نهی را بقول خود ارایت اذا منع الله الثمرة چنانکه بعد از یک باب بیاید و اما بشرط قطع آن خود جایز است بالاتفاق
و اما مطلق از شرط پس بیرون حکم آن از لزوم قطع است بجواز بیع بشرط قطع باشد کما شرحه ابن الهمام حدثنا محمد بن مقاتل قال حدثنا عبد الله بن مبارک قال
حدثنا حمید بتصغیر الطویل عن انس بن مالک رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نهی ان تباع ثمرة النخل حتی تزهو منع کرد آن حضرت از بیع
فروختن میوه درخت خرما تا آنکه رنگین شود و در بعضی روایات تزهی بضم تا و سکون زا نیز آمده و هر دو لغت اند بیک معنی قال ابو عبد الله مؤلف یعنی حتی
تحمر مراد آنحضرت از تزهو تا آنکه سرخ شود یعنی گفته تا آنکه زرد شود در اصل زهو رنگ گرفتن غوره خرما و دیدار نماینده خوب کذا فی القسطلانی
حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید القطان عن سلیم بفتح مهمله و کسر لام و زبر دال کرد سلیم است بتصغیر است الاسلمی بن حیان بتشدید تحتیه قال حدثنا
سعید بن میناء بکسر میم و سکون تحتیه و نون و مد قال سمعت جابر بن عبد الله قال نهی النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان تباع الثمرة حتی تشقح بضم تا و فوقیه و شین
معجمه و تشدید قاف مکسوره در آخر حاء چنانچه در نسخ مصححه است نقل کرده آن را قسطلانی از فرع و ضبط کرده آن را عینی و عسقلانی بسکون شین و تخفیف قاف
از اشقاح و قیل وما تشقح و گفته شد و چیست معنی تشقح قال گفت سعید یا جابر تحمار و تصفار بفتح تا و تشدید راء در هر دو لفظ بمعنی سرخ شوند و زرد شوند مقصود
بیان تحمر و فرق نیست در مشاهیر لغت میان تحمر و تحمار و قسطلانی چنانچه قسطلانی نقل کرده و فرق کنند بعضی که تغییر در انچه ثابت باشد سرخی او و قرار گیرد و احمار در انچه
تغییر کرده و سرخی این بسیار نیاید چنانچه پیدا شده و منتقل گشته و بنا بر آنست که زرد میان و سرخ و سبز آید ... کما قال ... و یؤکل منها و قوت
شود از آن میوه و صلاح آن بود باب بیع النخل قبل ان یبدو صلاحها مراد ثمره نخل است و این ترجمه معقود است بذکر بیع این ثمر که خاص است در ترجمه سابق در ذکر
بیع ثمار بود عموما اگرچه حکم جمیع متحد است و لیکن چون تقریب ذکر خاص اتفاقا آمد بود جدا آورد حدیثی را که در این باب رسید و در حدیث نیز عنوان گفت که ذکر
بیع نخل جدا از بیع ثمر مطلقا حسب التقریب واقع شده و ذکر حکم متحد است حدثنا علی بن الهیثم بفتح ها و مثلثه و سکون تحتیه در میان قال حدثنا معلی رضی
معلی بن منصور از کبار شیوخ مؤلف است و لیکن درین صحیح روایت بواسطه دارد قال حدثنا هشیم بضم و فتح شین معجمه ابن بشیر واسطی قال اخبرنا
حمید الطویل قال حدثنا انس بن مالک رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه نهی عن بیع الثمرة یعنی از بیع سایر ثمار حتی یبدو صلاحها
و عن النخل یعنی از بیع ثمره نخل چنانچه در باب سابق گذشت حتی یزهو بتحتیه در نسخه ایست قیل و ما یزهو گفته شد و چیست معنی تزهو قال گفت انس
یحمار او یصفار باب اذا باع الثمار قبل ان یبدو صلاحها ثم اصابته عاهة فهو من البائع و تنکیر لفرد شد کسی میوه را پیش از بدو صلاح پس از آن

و از طعام حبوب اند و غالب استعمال در گندم و جو است بلکه سلت نیز و آن جائز نیست باجماع زیرا که بیع مجهول بمعلوم است حدثنا قتيبة قال حدثنا الليث
عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما قال نهى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن المزابنة نهی کرد آن حضرت از عقد مزابنه پس ازان تفسیر کرد راوی مزابنه را
ان يبيع ثمر حائطه ان كان نخلا بتمر كيلا ایکه بفروشد کسی میوه باغ خود را که درخت است اگر باشد آن میوه خرما بخرمای خشک بطریق کیل وان كان كرما
ان يبيعه بزبيب كيلا و اگر باشد آن میوه درخت انگور نهی کرد ایکه بفروشد آن را بانگور خشک بطریق کیل وان كان زرعا ان يبيعه بكيل طعام و اگر
باشد ثمر زراعت یعنی حبهای که در خوشه باشند نهی کرد ایکه بیع کند آن را به پیمانه معین از طعام مانند آنچه تخمین کرده در خوشه و اطلاق ثمر حائط بر زرع مجاز و مشاکلت
است نهى عن ذلك كله نهی کرد آن حضرت از همه این مذکورات **باب** بيع النخل باصلها فروختن میوه نخل با اصل آن چنانچه شرط کند مثلا میوه را برای مشتری و تابع
ثمر نخل جداگانه بعد از بیع نخل پس حکم آن باختلاف در بیع ثمار و بیع نخل پیش از بدو صلاح گذشت **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا الليث عن نافع عن ابن
عمر رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال ايما امرئ ابر نخلا ثم باع اصلها فللذي ابر ثمر النخل الا ان يشترط المبتاع هر کدام مرد که
تابیر کرد نخل را پس ازان بفروشد اصل آن درخت را برای آنکه ذکر کند ثمر را پس بیع درخت پس هر کسے را که تابیر کرده ثمر نخل است و تابع نمیگردد در بیع نخل مگر آنکه شرط کند مشتری
در ان چیز که داخل بیع گردد پس آن میوه نیز با اصل نخل بیع گردد **باب** بيع المخاضرة مخاضره بخا و ضاد معجمتین مفاعله است از خضرت مراد بیع ثمار و حبوب است پیش از ظهور صلاح
حدثنا اسحق بن وهب علاف واسطی حدثنا عمر بن یونس بن ابی ادریس بن قاسم حنفی نسبت به بنی حنیفه است قال حدثني ابي قال حدثنا اسحق بن ابي طلحة
الانصاري عن انس بن مالك رضي الله عنه انه قال نهى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن المحاقلة و آن بیع حبوب در خوشه است یعنی گندم با خالص بطریق کیل از
حقل بمعنے کشت که برویند پایهای آن سطبر شد و تعویل کرده بر این تفسیر ابوعبید و اختیار کرده آن را مجد در شرح لغات و تفسیر بیع پیش از بدو صلاح و بعضی بیع ثمر در درخت خرما بخرما
گویند و مشهور آنست که محاقله کرایه زمین است به بعض آنچه بروید ازان چنانچه در مزارعه حکم آن بیاید والمخاضرة تفسیر کرده آن را یونس بن قاسم مذکور به بیع ثمار
پیش ازانکه مطعوم گردد و بیع کشت پیش ازانکه سخت گردد والملامسة والمنابذة والمزابنة تفسیر هر یک در ابواب علیحده گذشت **حدثنا** قتيبة قال حدثنا
اسمعيل بن جعفر ابن ابي كثير ابو ابراهيم الانصاري عن حميد الطويل عن انس بن مالك رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم نهى عن بيع الثمر [illegible]
يعني ثمر النخل حتى تزهو بفوقيه و سکون زا قلنا لانس ما زهوها حمید گوید گفتیم انس را چیست معنی زهو ثمره قال تحمر او تصفر به تشدید را در هر دو
و ترجمه گذشت ارأيتك ان منع الله الثمرة بم تستحل مال اخيك خبر ده اگر باز دارد خدا میوه را از قابلیت انتفاع بچه سبب حلال کنی مال برادر خود را که بعوض
گرفته باشی **باب** بيع الجمار بضم جیم و تشدید میم مغز که چوب را از درخت خرما که آن را شحم النخل خوانند و جواز خوردن آن بخلاف و فائده ترجمه رفع
توهم منع است گمان اضاعت و چون منع برآمده باکل ثابت شد از ان حضرت مرتفع شد این گمان **حدثنا** ابو الولید هشام بن عبد الملك قال حدثنا ابو عوانة
عن ابي بشر بكسر موحده جعفر بن ابي وحشية عن مجاهد عن ابن عمر رضي الله عنهما قال كنت عند النبي صلى الله عليه وآله وسلم وهو يأكل جمارا
گفت ابن عمر بودم نزد آن حضرت و حال آنکه وی می خورد میانه درخت خرما فقال من الشجر شجرة كالرجل المؤمن پس فرمود از درختان درختی است که مانند مرد
مسلمان است در استقامت قامت و انتفاع مردم از جمیع وجوه فرمود خبر دهید که کدام است پس مردم بخیال کردند در درختان فاردت ان اقول هي النخلة پس خواستم که گویم
نخل است فاذا انا احدثهم پس ناگاه دیدم که من خورد سال ترین حاضرانم خاموش ماندم بجهت ادب ایشان قال هي النخلة فرمود آن حضرت آن درخت نخل است
و در کتاب العلم گذشت **باب** من اجرى امر الامصار على ما يتعارفون بينهم في البيوع والاجارة والمكيال والوزن کسیکه جاری کرد مانند حکم اهل شهرها
بر آنچه عرف گرفته اند ایشان میان خود در بیعها و در اجاره و در پیمانه و وزن وسننهم على نياتهم ومذاهبهم المشهورة و بر عادت ایشان که بر وفق نیتها
و مذاهب ایشان مشهور اند چنانچه اگر وکیل کند کسی دیگری را به بیع چیزی پس بفروشد آن را بالغیر نقدی که عرف مردم آن دیار است یا اگر بفروشد کیلی یا وزنی را بالغیر
کیل و وزن متعاد جائز نباشد و این نزد جمهور در صورتی است که نص نیست از شارع در ان تا هر چه نص کرده شارع دران بر تحریم تفاضل دران مثلا بطریق کیل
کیلی است همیشه اگرچه ترک کرده باشند مردم کیل را در ان چون گندم و جو و خرما و نمک و هر چه نص کرده بر تحریم تفاضل دران بطریق وزن وزنی است همیشه
مجوز زر و سیم زیرا که نص اقوی است از عرف و اقوی ترک کرده نشود بادنی و در روایتی از ابی یوسف اعتبار کرده شود عرف بر خلاف منصوص علیه زیرا که نص
بنا بر عادت است پس منظور الیه عادت باشد و آن متغیر گشت وقال شريح للغزالين و گفت قاضی شریح مر فروشندگان ریسمان را در خصومتی که بعمل آورده بودند و
ظاهر کردند عادت و معمول خود را سنتكم بينكم برفع و نصب هر دو روایت آمده بینکم عادت و معمول شما معتبر است در معاملتها میان شما یا لازم گیرید معمول خود را میان
خود. وقال عبد الوهاب عن ايوب عن محمد لا بأس العشرة باحد عشر روایت میکند از محمد ابن سیرین که باکی نیست اینکه بفروشد در راه چیزی را که خریده
است به ده درهم مثلا یازده درهم ويأخذ للنفقة ربحا و بگیرد برای آنچه خرج کرده بر چیزی که خرید کرده است و سفر داشته منفعت را یعنی محسوب نماید در مرابحه
آنچه خرج کرده نزد جمهور [illegible] ذکر آن درین ترجمه اشارتست بآنکه اگر باشد در عرف بلد که خریده شده بده درهم فروخته شود بیازده پس بفروشد آن را مشتری

[illegible]

[illegible] حدثنا عبد الله [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] صلى الله عليه وآله وسلم [illegible]

[illegible] حدثنا [illegible]

[illegible] رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم [illegible]

[illegible] حدثنا [illegible]

[illegible] حدثنا [illegible]

[illegible] عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه [illegible] صلى الله عليه وآله وسلم [illegible]

[illegible] حدثنا [illegible]

[illegible] عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه [illegible] صلى الله عليه وآله وسلم [illegible]

[illegible] حدثنا [illegible]

[illegible] حدثنا [illegible]

علیه وآله وسلم قال خرج ثلاثة نفر یمشون پس آمدند سه کس بجائی که راه میرفتند فاصابهم المطر پس در رسید ایشان را باران فدخلوا فی غار فی جبل پس در آمدند
در غاری که در کوه بود فانحطت علیهم صخرة پس افتاد از بالای کوه بر ایشان سنگ بزرگی بر در غار منطبق شده پوشید قال فقال بعضهم لبعض ادعوا الله
بافضل عمل عملتموه پس گفتند بعضی از اهل غار مر بعضی را دعا کنید خدا را بوسیلهٔ فاضل ترین عملها که عمل کرده باشید تا بکشاید این بستگی را فقال احدهم
اللهم انه کان لی ابوان شیخان کبیران پس گفت یکی از ایشان خداوندا بود برای من پدر و مادر دو پیر بزرگ سال فکنت اخرج فارعی پس بودم که بیرون میرفتم
بچراگاه پس میچرانیدم ستوران را ثم اجیء فاحلب پس میآمدم بخانه پس میدوشیدم فاجیء بالحلاب فاتی به ابوی فیشربان پس میآوردم آوند دوشیدن را
پر از شیر پس میدادم پدر و مادر خود را پس مینوشیدند هر دو ثم اسقی الصبیة واهلی وامرأتی پس از آن می نوشانیدم بقیهٔ شیر کودکان را و کسان خانه و زن خود را
فاحتبست لیلة فجئت فاذا هما نائمان پس بند ماندم و دیر کردم شبی بسببی پس آمدم پس ناگاه والدین خوابیده اند قال فکرهت ان اوقظهما گفت دوست نمی
داشتم که بیدار کنم ایشان را والصبیة یتضاغون عند رجلی و کودکان فریاد و گریه میکردند نزد هر دو پای من فلم یزل ذلک
دابی ودابهما حتی طلع الفجر پس همیشه بود آن حال من و حال والدین تا آنکه طلوع کرد صبح اللهم ان کنت تعلم انی فعلت ذلک ابتغاء وجهک فافرج
عنا فرجة نری منها السماء خداوندا اگر هست که میدانی که کرده بودم آن را برای طلب رضای تو پس بکشا از ما کشادگی که می بینیم از آن راه فرجه آسمان
را قال ففرج عنهم فرمود پس کشاده شد از ایشان آنقدر که دیدند آسمان را وقال الآخر و گفت آن دیگر از آن سه کس اللهم ان کنت تعلم انی کنت احب
امرأة من بنات عمی کاشد ما یحب الرجل النساء خداوندا اگر هست که میدانی که من بودم که دوست میداشتم زنی را از دختران عم خود بسخت ترین محبت مردان زنان
را فقالت لا تنال ذلک منها حتی تعطیها مائة دینار پس گفت آن زن نخواهی رسید آن مطلوب را از این زن تا آنکه بدهی او را صد دینار فسعیت فیها حتی جمعتها
پس سعی کردم در تحصیل آن مبلغ تا آنکه فراهم آوردم آن را فلما قعدت بین رجلیها قالت اتق الله ولا تفض الخاتم الا بحقه پس هرگاه نشستم میان دو پای او گفت
بترس از خدا و مشکن مهر را مگر بحق آن کنایه کرد از ازالهٔ بکارت و از نکاح فقمت وترکتها پس برخاستم و گذاشتم آن را فان کنت تعلم انی فعلت ذلک
ابتغاء وجهک فافرج عنا فرجة پس اگر هستی تو که میدانی که من کرده ام آن را بطلب خوشنودی تو پس بکشا از ما کشادگی را قال ففرج عنهم الثلثان فرمود کشاده
شد از ایشان دو ثلث از در غار وقال الآخر و گفت آن دیگر سیوم اللهم ان کنت تعلم انی استأجرت اجیرا بفرق من ذرة فاعطیته وابی ذاک ان یأخذ
واعطیته خدایا اگر هستی تو که میدانی که اجاره گرفته بودم مزدوری را بفرق ارزن پس داده بودم او را فرق بفتحتین و بسکون را نیز آمده پیمانه که در آن سه صاع
گنجد وابی ذلک ان یأخذ پس قبول نکرد آن را که بگیرد فعمدت الی ذلک الفرق فزرعته پس قصد کردم بسوی آن پیمانه پس کاشتم آن را در زمین و حاصل کردم
از آن حاصلی و میخریدم حتی اشتریت منه بقرا وراعیها تا آنکه خریدم از حاصل زراعت گاوان و شبان آن را ثم جاء پس آمد
آن اجیر فقال پس گفت یا عبد الله اعطنی حقی ای بندهٔ خدا بده مرا حق من که بر ذمهٔ تست فقلت انطلق الی تلک البقر وراعیها فانها لک پس گفتم برو بسوی
آن گاوان و شبان او که آن مر تراست قال اتستهزئ بی گفت اجیر آیا طنز و سخریه میکنی بمن فقلت ما استهزئ بک ولکنها لک پس گفتم طنز نمیکنم بتو ولیکن آن
مر تراست در واقع خریده ام آن را برای تو آن را تو پس گرفت و برد اللهم ان کنت تعلم انی فعلت ذلک ابتغاء وجهک فافرج عنا خداوندا اگر میدانی
تو که کرده ام این را بطلب رضای تو پس بکشا آنچه باقی است فکشف عنهم پس کشاده شد غار تا بر آمدند باب الشراء والبیع مع المشرکین واهل الحرب خرید
و فروخت با مشرکان و حربیان و معاملت با کفار جایز است مگر بیع چیزی که استعانت کنند بدان حربیان بر مسلمانان حدثنا ابو النعمان قال حدثنا معتمر بن سلیمان
عن ابیه عن ابی عثمان عن عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله عنهما قال کنا مع النبی گفت عبد الرحمن بودیم با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
ثم جاء رجل مشرک مشعان طویل بغنم یسوقها پس آمد مردی مشرک پراگنده موی سر و دراز طویل با رمهٔ گوسفند میراند آن را
میراند آن را بسوی آن حضرت فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم بیعا ام عطیة پس فرمود مر او را آنحضرت بیع قصد داری یا عطا او قال ام هبة
شک راوی است در لفظ فقال لا بل بیع گفت مشرک نیست مقصود عطا بل بیع بلکه مقصود بیع است فاشتری منه شاة پس خرید آنحضرت از وی گوسفندی را باب
شراء المملوک من الحربی وهبته وعتقه جواز خریدن مملوک از حربی و جواز هبه کردن حربی و آزاد کردن وی وقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لسلمان کاتب
و فرمود آنحضرت مر سلمان فارسی را عقد کتابت کن با مولای خود و بخر نفس خود را از وی با تسلط [illegible] وکان حرا فظلموه وباعوه و حال آنکه بود سلمان آزاد اصل
اما دیلمیان ظلم کردند او را [illegible] آوردند و فروختند او را بدست یهودی و سلمان در آن وقت گویند نصرانی بود پس مقرر داشت آنحضرت احکام شرعی
را بر آنچه بودند بر آن پیش از اسلام از شراء حربی و تملک آن و تصرف در آن به بیع و نحو آن وسبی عمار و برده کرده شد عمار بن یاسر [illegible] و میان هر دو
معلوم میان [illegible] ساکن [illegible] سمیه مولاة حذیفة بن مغیرة مخزومی بود که تزویج کرده او را یاسر پس بنا بر این شاید معاملت کرده باشند مشرکان با عمار
بسببی دیگر نه عمار عربی بود وصهیب بن سنان رومی [illegible] از عرب است [illegible] در حال صغر پس خرید او را امروی از کلب [illegible] خرید او را از وی

دیگر عبد الله بن جدعان و بلال بن رباح حبشی آنکه سیاه بود و در دست مشرکان قریش معذب بر توحید پس خرید کرد او را ابوبکر صدیق از ایشان
و آزاد کرد و قال الله تعالی والله فضل بعضکم علی بعض فی الرزق و خدا زیاده کرد بعض شما را بر بعضی در رزق بعضی توانگر و بعضی محتاج و بعضی مالک
که رزق در دست خود دارند و بعضی مملوک که رزق خود و رزق ممالیک در دست دارند فما الذین فضلوا برادی رزقهم علی ما ملکت ایمانهم
پس نیستند آن کسانیکه تفضیل در رزق داده شده اند باز دهنده رزق خود را بر کسانیکه مالک گشته اند دستهای ایشان بر ایشان بلکه رزق ممالیک مقسوم است که جز
ایشان ولیکن رزق ممالیک از دست ایشان شده میرسد فهم فیه سواء پس مالکان و مملوکان در آنکه رزق همه از رزاق است برابر اند و درین اثبات تک
ثنا است بر مشرکان که مطالب اند باین آیه لقرینة افبنعمة الله یجحدون آیا پس نعمت خدا انکار میکنند که شریک میگردانند او را چه اثبات شریک مقتضی آنست
که بعض این نعمتها بسوی نیز نسبت کنند و از خدا نگویند حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هاجر ابراهیم بسارة فرمود آن حضرت هجرت کرد بطرف شام ابراهیم پیغمبر علیه السلام با ساره که [illegible]
زوجه وی و بنت عم وی بود فدخل بها قریة فیها ملک من الملوک پس در آمد ابراهیم با ساره در دهی که در آن پادشاهی بود از پادشاهان [illegible]
یا ستمگری بود از ستمگران [illegible] نام وی است فقیل دخل ابراهیم بامرأة هی من احسن النساء پس گفته شد مر آن پادشاه را در آمد ابراهیم با زنی که از بهترین
جمیل ترین زنان است فارسل الیه پس فرستاد کسی را آن پادشاه بسوی ابراهیم و در رسید آن ان یا ابراهیم من هذه التی معک کیست این
زنیکه با تست قال اختی گفت ابراهیم که این خواهر من است و درین [illegible] ثم رجع الیها فقال پس تر رجوع کرد ابراهیم بسوی ساره و گفت لا تکذبی حدیثی
قال اخبرتهم انک اختی دروغ مگردان سخن مرا که بپادشاه گفته ام و مگر سوای آن اگر ترا پرسد زیرا چه من خبر داده ام ایشان را که تو خواهر منی و در توجیه [illegible]
این کلام گفت والله ان علی الارض مؤمن غیری وغیرک سوگند خدا که نیست بر زمین هیچ مسلمانی جز من و جز تو گویند در آن وقت غیر ساره بسوی ایمان
نیاورده بود و لوط علیه السلام در آن زمین با وی نبود و اختیار این تکلف در عبارت گویند بجهت آن بود که عادت آن ظالم بر آن رفته که میگرفت زن کسی را
نه خواهر را یا بجهت آنکه با وجود گرفتن آن اگر معلوم میکند که ابراهیم زوج است بعداوت میگرایید یا تکلیف میکند او را الطلاق یا آنکه ابراهیم میدانست که
محفوظ میدارد خدا ساره را از زوال عصمت یا بجهت آنکه ظالم مجوسی بود و در دین مجوس اگر خواهر شود برادر بوی احق و اولی است بوی از غیر وی پس
توقع کرد ابراهیم تدین سارا از آن جبار و برین توجیه اعتراض میکنند که دین مجوس از زردشت آمده و وی متأخر است از ابراهیم علیه السلام و در جواب گویند
که دین مجوس قدیم است ولیکن زردشت آمده و خرافاتی چند با آن بر بست و زیاده کرد فارسل بها الیه پس فرستاد ابراهیم ساره را بسوی جبار [illegible]
فقام الیها پس برخاست آن ظالم بسوی ساره و قصد نمود فقامت توضأ وتصلی فقالت پس برخاست ساره بجائی که وضو و نماز میکرد پس گفت
اللهم ان کنت آمنت بک وبرسولک واحصنت فرجی الا علی زوجی فلا تسلط علی الکافر خداوندا اگر هستم که ایمان آورده ام بتو و بپیغمبر تو و نگاه داشته ام
فرج خود را مگر بر زوج خود پس مسلط مگردان بر من کافر را در روایت مسلم آمده که ابراهیم برخاست که نماز میکرد و تواند که ابراهیم و ساره هر دو بنماز و التجا بخدا
الله تعالی کرده باشند و عادت شریف مقربان درگاه است که چون با غم و اندوه در مانند بنماز در آیند و از سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم نیز همین روایت است
فغط [illegible] پس خفه کرده شد و گرفته شد راه نفس تا آنکه شنیده میشد او را غطیط که آواز گلو را در خواب گویند حتی رکض
برجله تا آنکه زد پای را خود را بر زمین از خفگی و اضطراب قال الاعرج قال ابو سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هریرة رضی الله عنه قال و باسناد مذکور
گفته است اعرج که گفت ابو سلمه که ابو هریره گفت قالت گفت ساره اللهم ان یمت یقال هی قتلته خداوندا اگر بمیرد جبار گفته میشود که این زن کشته است
او را فارسل پس رها کرده شد جبار از آن گرفتگی که عارض شده بود ثم قام الیها فقامت توضأ وتصلی وتقول پس باز ایستاد جبار بسوی ساره و در حالت
ساره که وضو و نماز کند و میگفت اللهم ان کنت آمنت بک وبرسولک واحصنت فرجی الا علی زوجی فلا تسلط علی هذا الکافر [illegible]
فغط حتی رکض برجله پس باز گلو گرفته شد تا آنکه زد پا بر زمین قال الاعرج قال ابو سلمة قال ابو هریرة رضی الله عنه قالت گفت اعرج که گفت ابو سلمه
که گفت ابو هریره که گفت ساره بار دیگر نیز اللهم ان یمت یقال هی قتلته و در روایت حموی در هر دو جا یقال با ثبات الف است به تقدیر جزای شرط
کما مذهب باشد مثلا فارسل پس باز رها کرده شد جبار فی الثانیة او الثالثة در بار دوم یا سیوم شک راوی است و در بعضی نسخ والثالثة بی شک است
و ظاهر همی سه نماید اشارت بوقوع این واقعه سه بار فقال والله ما ارسلتم الی الا شیطانا پس گفت جبار بعد سوگند خدا [illegible] نداده اید شما بسوی
مگر شیطانی را شیطان نام هر سرکش متمرد است جن باشد یا انس کذا فی القاموس و بعضی مراد جن گویند که ایشان نسبت میکردند خوارق و تصرفات را بسوی جنها
و بسیار تعظیم میکردند آنها را ارجعوها الی ابراهیم باز گردانید این زن را بسوی ابراهیم و اعطوها آجر و بدهید این زن را هاجر را [illegible]
ظالم [illegible] بود دختری از ملوک قبط و او را آجر بهمزه ممدوده بدل ها چنانچه در بعضی نسخ است نیز گویند فرجعت الی ابراهیم فقالت پس باز گشت ساره بسوی ابراهیم

بجائے که نماز میکرد ابراهیم پس گفت ساره اشعرت ان الله کبت الکافر آیا دانستی که خدای تعالی باز گردانید جور کافر را واخدم ولیدة یعنی خدمت داد
ذلک را وازین حدیث صحت ملک از کافر مستفاد شود حدثنا قتیبة قال حدثنا اللیث عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة رضی الله عنها انها قالت اختصم
سعد بن ابی وقاص وعبد بن زمعة فی غلام نزاع کردند سعد که از عشره مبشره است وعبد برادر ام المؤمنین سوده مذکور در کل فقال سعد هذا یا رسول الله
ابن اخی عتبة بن ابی وقاص پس گفت سعد این غلام ای رسول خدا پسر برادرزاده من عتبه است عهد الیّ انه ابنه وصیت کرده است عتبه بسوی من که آن
غلام پسر اوست انظر الی شبهه نظر کن بسوی مشابهت وی که بعتبه دارد در صورت وقال عبد بن زمعة هذا اخی وگفت عبد ابن زمعه این برادر من است
یا رسول الله ولد علی فراش ابی من ولیدته زائیده شده بر بستر پدر من از کنیز وی فنظر رسول الله پس نگاه کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم الی شبهه
بسوی مشابهت غلام که بکدام دارد فرأی شبها بینا بعتبة پس دید مشابهت ظاهر بعتبه فقال هو لک پس فرمود غلام مر تراست یا عبد بن زمعة
الولد للفراش زائیده ومر کسی راست که والده اش فراش اوست ودرین اقرار است از آن حضرت ملک ولیده را برای زمعه واجرای احکام مر ترا برای العاهر
الحجر ومر کسی را که زنا کرده در فراش دیگری سنگ است برجم یا کنایت است از حرمان واحتجبی منه ولیکن در پرده باش ازین غلام یا سودة بنت زمعة
اگرچه بظاهر شرع برادر تو شد باحتیاط آنکه در واقع از نطفه عتبه بود چنانکه بظاهر مشابهت دارد از سوده اجنبی باشد فلم تره سودة قط پس ندید غلام
سوده را گاهی یعنی ننمود خود را الغلام چنانکه در باب مشتبهات گذشت نماز را حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن سعد عن
ابیه ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف زهری قال قال عبد الرحمن بن عوف لصهیب گفت پدر سعد گفت عبد الرحمن مر صهیب رومی را که دعوی میکرد خود را
که رومی عرب است ومیرسانید نسب خود را با نمر بن قاسط از اهل موصل ومیگفت که مادر من از بنی تمیم است وحال آنکه زبان وی عجمی رومی بود اتق الله ولا
تدع الی غیر ابیک بترس خدا را ونسبت مکن خود را بسوی غیر پدر خود فقال صهیب ما یسرنی ان لی کذا وکذا وانی قلت ذلک گفت صهیب خوش نمی آید
مرا اینکه مرا چنین وچنان از اموال باشد ومن گفته باشم دعوت نسب بغیر پدر خود یعنی اگر آنقدر مال خطیر بدست آید نسبت بغیر پدر زنهار نگویم ولکنی سرقت
وانا صبی ولیکن این زبان عجمی من بجهت آنست که من دزدیده وگرفته شدم از عرب میان روم وحال آنکه من کودک بودم می شناختم مولد ونسب وقبیله خود را
پس نشو ونما یافتم در روم وغالب شد بر من زبان ایشان تا آنکه خرید مرا ابن جدعان مشرک وآزاد کرد وازین قصه صحت ملک واعتاق مشرک مستفاد شود
حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی عروة بن الزبیر ان حکیم بن حزام بکسر حاء مهمله وتخفیف زاء معجمه اخبره انه قال حکیم ابن
حزام برادرزاده خدیجه کبری که از اغنیا واسخیا صحابه بود در جاهلیت صد رقبه آزاد کرده وصد شتر بار کرده وصد خیر داد ودر اسلام راکه ری گفت یا رسول الله
ارأیت امورا کنت اتحنث بفتح حاء مهمله ونون مشدده ومثلثه در آخر او اتحنت بالتوفیه بدل مثلثه شک راوی است که کدام گفته هر دو بمعنی واحد اند وثانی
در لغت یافته نمیشود بها فی الجاهلیة ای رسول خدا خبر ده از حال چیزها یکه بودم که تعبد وتطوع میکردم بدان در جاهلیت من صلة وعتاقة وصدقة
هل لی فیها اجر از صله رحم وآزاد کردن ممالیک ودادن مال به فقرا آیا هست مرا درین اعمال اجرے قال حکیم قال رسول الله عروه گوید گفت حکیم فرمود
مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اسلمت علی ما سلف لک من خیر اسلام آوردی افزود بر آنچه گذشته است ترا از عمل نیک یعنی اسلام عاصم حقوق
وخیرات است نه ماحی آن پس آن اعمال که پیش از اسلام ثمره نداشتند بافزودن اسلام معتبر ومثمر شوند چنانچه در باب من تصدق فی الشرک ثم اسلم از کتاب
الزکوة گذشت باب جلود المیتة قبل ان تدبغ حکم پوستهای ستور مرده پیش از آنکه پیراسته وپاک کرده شوند جائز است بیع آن وانتفاع بدان
حدثنا زهیر بن حرب بضم زای معجمه ویای تصغیر قال حدثنا یعقوب بن ابراهیم بن سعد بن ابراهیم زهری قال حدثنا ابی عن صالح ابن کیسان
قال حدثنی ابن شهاب ان عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود اخبره ان ابن عباس حدثه ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مر بشاة
میتة بتحقیق آن حضرت گذشت بر گوسفندی مرده فقال هلا استمتعتم باهابها پس فرمود باهل آن شاة چرا نفع نگرفتید بپوست آن بعد دباغت
قالوا انها میتة پس گفتند که آن مرده است ومیته محرم است چگونه میگیریم فقال انما حرم اکلها پس فرمود حرام گردانیده نشده مگر خوردن میته
باب قتل الخنزیر مشروع بودن کشتن خوک وآنچه مشروع ومامور بود کشتن واهلاک آن جائز نباشد بیع آن وانتفاع بدان تا آنکه اهاب آن بعد
دباغت نیز پاک نگردد ومنتفع به نشود وقال جابر حرم النبی صلی الله علیه وآله وسلم بیع الخنزیر وگفت جابر حرام گردانید آن حضرت بیع خوک را حدثنا قتیبة قال
حدثنا اللیث عن ابن شهاب عن ابن المسیب انه سمع ابا هریرة رضی الله عنه یقول قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم والذی نفسی بیده لیوشکن
ان ینزل فیکم ابن مریم سوگند بآنکه نفس من بدست قدرت اوست هر آئینه نزدیک است که فرود آید از آسمان در اهل دین وملت شما عیسی پسر مریم علیهما السلام
حکما مقسطا حاکم دادگر فیکسر الصلیب پس بشکند چلیپای ترسایان را ویقتل الخنزیر وبکشد خوکان را وامر کند باعدام آن موافق شریعت محمدیه
علی صاحبها الصلوة والسلام ویضع الجزیة وبنهد جزیه را از اهل ذمه وحکم نکند مگر باسلام یا شمشیر وجزیه اگرچه مشروع است در شریعت ما لیکن منقطع شود

[illegible]

حدثنا عبد الله بن عبد الوهاب قال حدثنا يزيد بن زريع قال أخبرنا عوف عن سعيد بن أبي الحسن قال كنت عند ابن عباس إذ أتاه رجل فقال [illegible]

يا ابن عباس إني إنسان إنما معيشتي من صنعة يدي [illegible]

[illegible] فقال ابن عباس لا أحدثك إلا ما سمعت رسول الله [illegible]

سمعته يقول من صور صورة فإن الله عز وجل معذبه [illegible]

حتى ينفخ فيها الروح [illegible] وليس بنافخ فيها أبدا [illegible]

[illegible] فربا الرجل ربوة شديدة [illegible]

[illegible] إن أبيت إلا أن تصنع فعليك بهذا الشجر كل شيء ليس فيه روح [illegible]

[illegible]

تمیمی مسدد عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال قال الله تعالی ثلثة انا خصمهم یوم القیمة [illegible] آنحضرت [illegible] که
من پیکار کننده ایشانم روز قیامت رجل اعطی بی ثم غدر یکی مردی که داد پیمان بنام من پس از آن شکست آنرا و رجل باع حرا فاکل ثمنه و دیگر مردی که فروخت حر یعنی آزاد را و بخورد
ثمن آنرا و رجل استاجر اجیرا فاستوفی منه ولم یعطه اجره و دیگر مردی که مزدوری گرفت مزدوری را پس تمام گرفت از مزدور عملی را که مقرر کرده بود و نداد او مزد او را باب امر النبی صلی الله علیه وآله
وسلم الیهود ببیع ارضیهم حین اجلاهم [illegible] امر کردن آنحضرت یهود را به فروختن زمینهای ایشان [illegible] ایشان را از مدینه [illegible] در روایت ابی ذر [illegible]
[illegible] کما قال الشیخ ابن حجر [illegible] بلفظ افراد است [illegible] زیاده است [illegible]
[illegible] عن ابی هریرة [illegible] سعید مقبری از ابی هریره [illegible] کتاب الجهاد [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] بداند که زمین از آن خدا و رسول اوست [illegible] لیکن [illegible]
[illegible] باب بیع العبید [illegible] بیع [illegible]
[illegible] بیع الحیوان بالحیوان نسیئة و حکم فروختن جانوری [illegible] ابن عمر رضی الله عنهما
[illegible] بعیر [illegible] ابن عمر شتر سواری [illegible] اربعة ابعرة [illegible]
[illegible] ابن عباس رضی الله عنهما قد یکون البعیر خیرا من البعیرین [illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible] رافع ابن خدیج [illegible] فاعطاه احدهما
وقال آتیک بالآخر غدا رهوا ان شاء الله پس داد رافع [illegible] نرم و آسان [illegible]
[illegible] قال ابن المسیب لا ربوا فی الحیوان و گفت سعید بن مسیب [illegible]
است [illegible] البعیر بالبعیرین والشاة بالشاتین الی اجل [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب کرم الله وجهه [illegible]
[illegible] قول ابی حنیفه [illegible]
[illegible] قال ابن سیرین
لا بأس [illegible] درهم بدرهم [illegible] نسیئة [illegible]
[illegible] انما الربوا فی النسیئة [illegible] حدثنا
سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن ثابت عن انس رضی الله عنه قال کان فی السبی صفیة [illegible] فصارت الی دحیة الکلبی
[illegible] دحیه [illegible] صفیه [illegible]
[illegible] ثم صارت الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] جایز است نزد جمهور [illegible]
[illegible] عطا بن ابی رباح و ابی حنیفه و اصحاب وی [illegible] کذا فی ترجمة المشکوة باب بیع الرقیق جواز فروختن برده [illegible]
[illegible] حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی ابن محیریز [illegible]
[illegible] ان ابا سعید الخدری رضی الله عنه اخبره انه بینما هو جالس عند النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقال
[illegible] یا رسول الله انا نصیب سبیا فنحب الاثمان [illegible]
[illegible] فکیف تری فی العزل [illegible]
[illegible] قال او انکم لتفعلون ذلک
[illegible] لا علیکم ان لا تفعلوا ذلک [illegible]
[illegible] نسمة کائنة الی یوم القیمة الا هی کائنة [illegible]
[illegible] باب بیع المدبر حکم فروختن بنده [illegible]
[illegible] حدثنا ابن نمیر [illegible] محمد بن عبد الله قال حدثنا وکیع قال حدثنا اسمعیل [illegible]
[illegible] عن عطاء ابن ابی رباح عن جابر قال باع النبی صلی الله علیه وآله وسلم المدبر [illegible] آن حضرت غلامی [illegible]

بود او با مولای او ولیکن جحود وبود محل محتاج و مدیون زیرا که بود مر او را مال غیر این غلام چنانکه در روایات متعدده آمده بدین باب این فروخت آن حضرت آنرا و رفع کرد ثمن آن را بسوی وی و نزد حنفیه و مالک و اوزاعی تعیین سبب جائز نیست بیع مدبر و جواب دهند از حدیث باب که آن واقعه حال است که عموم نیست آن را صحیح شده و از ابن عمر لا یباع المدبر ولا یوهب وهو حر من ثلث المال و این اگرچه مرفوعا نیز مرویست ولیکن تضعیف نموده آن را دارقطنی و رفع آن را تصحیح نموده وقف آنرا و بر تقدیر رفع خود مرتفع میشود اشکال و بر تقدیر وقف نیز معارض نمی‌شود آنرا حدیث واقعه حال و ظاهر آنست که این نیز اگرچه موقوف است بظاهر ولیکن محمول بر سماع است زیرا که منع بیع آن بقیاس نمی‌تواند دریافت چه زائل نمیشود رق آن هنوز و از زید بن ثابت نیز منع بیع آمده است چنانکه محمد در موطا گفته و ثابت شده از ابی جعفر محمد باقر سلام الله علیه که گفت حاضر شدم حدیث جابر را وی اذن داده مر بیع منافع مدبر را و دست آن چنانکه ابن همام از دارقطنی و غیر وی آورده و از ابن قطان که گفت این مرسل صحیح است و مرسل حجت است نزد جمهور سلف و انتفاع جابر مدبر بیع منافع مدبر ظاهر و در منع بیع نقض کرده منسوخ بودن بخلاف روایت خود و نسخ ترک و عدم عموم هست و در منسوخ است از حدیث [illegible] مولی مدبر لبه حدثنا قتیبة قال حدثنا سفیان بن عیینة عن عمرو بن دینار سمع جابر بن عبد الله رضی الله عنهما یقول باعه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یعنی مدبر را

زهیر بن حرب قال حدثنا یعقوب قال حدثنا ابی ابراهیم بن سعد بن ابراهیم عن صالح قال حدثنی ابن شهاب ان عبید الله بن عبد الله بن عتبة اخبره ان زید بن خالد وابا هریرة رضی الله عنهما اخبراه انهما سمعا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یسئل عن الامة تزنی ولم تحصن یعنی مساله کرده آن بتحقیق زید بن خالد و ابوهریره شنیدند آن حضرت را که پرسیده شده او حکم دا به که زنا کند و محصن نشده به نکاح قال اجلدوها فرمود دره زنید آن را ثم ان زنت فاجلدوها پس اگر باز زنا کند پس باز دره زنید او را ثم بیعوها پس بفروشید آن را بعد الثالثة او الرابعة امر کرده به بیع بعد بار سیوم از زنا یا چهارم شک کرده زهری و قسطلانی گفته وجه دخول این حدیث درین باب عموم امر است به بیع امة زانیه که شامل مدبره و غیر مدبره است پس اخذ کرده میشود از آن جواز بیع مدبره فی الجملة واما انچه واقع شده در روایت نسفی و نسخه صنعانی پس ممکن نیست باعتبار حکم حدثنا

عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنی اللیث عن سعید عن ابیه عن ابی سعید مقبری عن ابی هریرة رضی الله عنه قال سمعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقول اذا زنت امة احدکم فتبین زناها فلیجلدها الحد چون زنا کند داه کسی از شما پس ظاهر شود زنای آن پس باید که بزند او را حد او ولا یثرب علیها و سرزنش نکند بر آن داه یعنی بعد از جلد یا آنکه اکتفا نکند بمجرد سرزنش بعوض حد ثم ان زنت فلیجلدها الحد ولا یثرب علیها ثم ان زنت الثالثة فتبین زناها فلیبعها ولو بحبل من شعر پس اگر زنا کند بار سوم و ظاهر شود زنای آن پس باید بفروشد آن را اگرچه برسنی از مو باشد و در باب بیع العبد الزانی گذشت باب

هل یسافر بالجاریة قبل ان یستبرئها آیا جائز است که سفر کند کسی با جاریه که تازه بدست آمده پیش از آنکه استبرا کند آن را و استبرا طلب برائت رحم جاریه است از علوق بدین حیض اگر حائض است و بگذشتن یک ماه اگر حائض نیست و بوضع حمل اگر حامله است نزد جمهور هر که مالک گردد داه را بشرا یا بوصیت یا بهبه یا بارث حرام است بروی وطی آن داه و دواعی وطی از لمس و تقبیل و مباشرت پیش از استبرا اگرچه جاریه بکر باشد یا از زنی خریده شده یا از محرم آن یا از مال صبی و قیاس آنست که استبرا در یک صورت واجب نباشد زیرا که حکمت در استبرا تعریف برائت رحم است برای صیانت نسبی از اختلاط نطفه و این در جائی مشغل رحم بمال محترم است ولیکن ایشان ترک کرده اند قیاس را بلفظ آن قول رسول خدا است صلی الله علیه وآله وسلم در سبایای اوطاس که فرمود آگاه باشید که وطی کرده نشود حامل تا آنکه وضع کند حمل را و غیر حامل تا آنکه حیض آرد یک حیض روایت کرده آن را احمد و ابو داود و دارمی و لابد در آن میان بکر و بیبه کرده شده از زنان و امثال آن بوده باشند و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون حکم عام کرد تخصیص آن بحکمت درست نباشد و حکمت مراعی در نوع می باشد بنا بر غلبه وجود نه در هر فرد چنانکه حکمت در تحریم خمر القای شیطان است عداوت را میان مردم و بازداشتن ایشان از نماز چنانکه در نص قرآن واقع است و ممکن نیست که کسی بگوید که من خمر بنحوی خورم که با کسی عداوت نکنم و از نماز باز نمانم و در تخصیص سبیلی و ضبط و جبارت تاسی است و با لجمله این امر تعبدیست ثابت شده است بحکم شرع علی الاطلاق و العموم تخصیص و تقیید در آن جائز نباشد و چون ثابت شد این حکم در سبایا علی العموم ثابت شود در سائر اسباب ملک بدلالت النص و ذکر سفر در ترجمه باعتبار آنست که مظنه ملامسه و مباشرت با جاریه غالبا ولم یر الحسن باسا ان یقبلها او یباشرها و ندیده است حسن بصری باکی اینکه بوس کند جاریه را یا مباشرت کند آن

در او وطی فرج و قال ابن عمر رضی الله عنهما اذا وهبت الولیدة التی توطا او بیعت او عتقت و گفت ابن عمر چون بخشیده شود جاریه که وطی کرده میشود یعنی بالفعل یا فروخته شود یا آزاد کرده شود فلیستبرئ رحمها بحیضة پس باید که استبرا کرده شود رحم آن بیک حیض ولا تستبرا العذراء و استبرا کرده نشود جاریه بکر گویا ابن عمر منع نمی‌داند بکارت را از حمل و دال بر عدم حمل یا عدم وطی قسطلانی گفته و درین وجه نظر است زیرا که دیده شده که عود بکارت والتیام آنست بعد علوق او و بر تقدیر تسلیم منافی نیست دلالت مذکوره استبرا را شائبه تعبد است بدلیل استبرا جاریه که او برگشته است از حیض کما قال و قال عطاء لا باس ان یصیب من جاریته الحامل ما دون الفرج و گفت عطاء بن ابی رباح باکی نیست اینکه برسد و مباشرت کند از جاریه خود

که از غیر وی حامله آمده غیر صریح راو قال الله تعالی واستدلال کرد عطا بر مدعای خود بعموم این آیه الا علی ازواجهم او [ایمانهم]
یعنی رستگار شدند مسلمانانی که فروج خود را نگه دارند مگر بر منکوحات خود یا بر مملوکات یمین خود که مومنان در جماع [ایشان] ملامت نیستند و این دلالت
دارد بر جواز استمتاع بجمیع وجوه ولیکن خارج است از آنجمله وطی بدلیل پس باقی بر اصل جواز باشد حدثنا عبد الغفار بن داود بن مهران قال حدثنا
یعقوب بن عبد الرحمن قاری بیای نسبت بقاره عن عمرو بن ابی عمرو بفتح عین مولی مطلب و نام پدرش میسره است عن انس بن مالک قال قدم
النبی صلی الله علیه وآله وسلم خیبر قدوم آمد آنحضرت خیبر را که شهریست بر هشت منزل از مدینه قلعها و مزرعها دارد و غزا نمود و محاصره کرد آن را فلما فتح الله
علیه الحصن ذکر له جمال صفیة پس وقتیکه فتح کرد خدا بر آنحضرت قلعه را ذکر کرده شد مر آنحضرت را خوشروئی صفیه بنت حیی بضم حاء و فتح یای اول و تشدید
ثانیه بن اخطب بفتح همزه و صفیه از سبایای قلعه خیبر بود وقد قتل زوجها و بتحقیق کشته شد درین غزوه زوج جاهلیة وی وکانت عروسا و بود صفیه نو کتخدا
فاصطفاها رسول الله پس برگزید صفیه را پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم لنفسه برای خود و بود آنحضرت را صفی از غنیمت یعنی هر چیز اختیار کردی
کند از سلاح و دابه و جاریه و جز آن پیش از قسمت فخرج بها پس برآمد آنحضرت با صفیه از خیبر و سفر کرد حتی بلغنا تا آنکه رسیدیم با سد الروحاء سد الروحاء بفتح سین و تشدید
دال و فتح راء و سکون واو و بحاء مهمله موضعی است نزدیک مدینه حلت پاک شد صفیه از حیض پس استبرا کرد آن حضرت صفیه را بیک حیض چنانچه بیهقی روایت
کرده باسناد لین فبنی بها پس دخول کرد آن حضرت صفیه را ثم صنع حیسا فی نطع صغیر پس ساخت آن حضرت حیس را در سفره چرمی خورد حیس بفتح
حاء مهمله و سکون تحتیه طعامی که ساخته میشود از خرما و روغن و قروت النطع بکسر و فتح نون و سکون و تحریک طاء چهار لغت و مشهور کسر اول و فتح ثانی است ثم
قال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم انس را آذن بمد همزه من حولک آگاه کن کسی را که گرد تست فکانت تلک ولیمة رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم علی صفیة پس بود این مجموعه طعام ولیمه آن حضرت بر صفیه و ولیمه طعامی که ساخته میشود نزد عروس ثم خرجنا الی المدینة پس برآمدیم
بسوی مدینه قال فرأیت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یحوی لها بضم تحتیه و فتح مهمله و تشدید واو مکسوره ای یدیر بعباءة گفت انس پس دیدم آنحضرت را که گرد کوهان شتر
پرده میگرفت برای صفیه از پس خود میپوشید ثم یجلس عند بعیره فیضع رکبته پس بازان می نشست آن حضرت نزد شتر خود پس مینهاد زانوی خود را تا سوار
کند صفیه را فتضع صفیة رجلها علی رکبته حتی ترکب پس مینهاد صفیه پای خود را بر زانوی آن حضرت تا سوار شود باب بیع المیتة
حکم بیع حیوان مرده و آن حرام و باطل است بالاجماع والاصنام و حکم بیع بتها جمع صنم است و آن نیز حرام است نزد جمهور مگر آنکه سنگی بود که اگر شکسته شود نفع
کرده شود جایز است بیع آن نزد بعض علما و اکثر بر منع اند مطلقا باطلاق نهی و ظاهر آنست که نهی از بیع برای مبالغه در تنفیر از آن است حدثنا قتیبة قال
حدثنا اللیث عن یزید بن ابی حبیب و نام پدرش سوید است عن عطاء ابن ابی رباح بفتح را نام پدرش اسلم است عن جابر بن عبد الله رضی الله عنه انه سمع رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم یقول عام الفتح وهو بمکة شنید جابر آن حضرت را که میفرمود سال فتح مکه و حال آنکه آنحضرت در مکه بود ان الله ورسوله حرم بلفظ افراد
بیع الخمر والمیتة والخنزیر والاصنام بتحقیق خدا و رسول وی حرام گردانیده بیع خمر و میته و خوک و بتها را و افراد لفظ حرم اشعار است بآنکه تحریم الله
و احد است و رسول مبین است حکم او را فقیل پس گفته شد یا رسول الله ارأیت شحوم المیتة فانه یطلی بها السفن ای رسول خدا خبر ده از حکم پیه های مردار
که طلا کرده میشود بآن کشتیها وتدهن بها الجلود و روغن و چرب کرده میشود بآن پوستها ویستصبح بها الناس و چراغ می افروزند بآن مردم آیا جایز است
بیع شحوم میته و انتفاع بآن فقال لا هو حرام پس فرمود نه یعنی انتفاع بآن که آن حرام است بالفرض شاید که بیع آن حرام است و حرمت انتفاع بشحوم میته
قول اکثر علما است و نزد ایشان انتفاع گرفته نشود از میته اصلا مگر بجلد مدبوغ که خاص کرده آن را دلیل و حرمت بیع با جواز انتفاع قول بعضی علما است
که شافعی از ایشان است ثم قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عند ذلک پس فرمود آن حضرت نزد این مذکور قاتل الله الیهود ان الله عز وجل
لما حرم شحومها اجملوه ثم باعوه فاکلوا ثمنه بکشد خدا یهود را که خدا تعالی هرگاه حرام گردانید پیه های دواب را بر ایشان گداختند آن را پس از آن
فروختند آن را پس خوردند بهای آن را و حال آنکه انتفاع بشحوم مطلقا حرام بود اگرچه بیع آن باشد وقال ابو عاصم ضحاک بن مخلد که یکی از شیوخ مولف
است که ذکر میکند از وی در اینجا بغیر طریق تحدیث حدثنا عبد الحمید قال حدثنا یزید ابن ابی حبیب قال کتب الی عطاء قال سمعت جابرا عن النبی
صلی الله علیه وآله وسلم و درین طریق تصریح است بسماع عطا از جابر باب ثمن الکلب حکم بهای سگ بدانکه علما را در بیع کلب بعد اجماع در جواز نگهداشتن
آن در غیر خانه برای صید و حراست چهار پایها و خانها و زراعت چنانکه ابن همام گفته اختلاف است مذهب اکثر که شافعی از ایشان است چنانکه عسقلانی
و غیر وی گفته تحریم بیع است مطلقا تا آنکه گفته اند ضمان قیمت بر متلف آن واجب نگردد بظاهر نهی که عام است در هر کلب معلم باشد یا غیر معلم و مشهور از مذهب
مالک چنانچه قرطبی گفته جواز اتخاذ کلب است با کراهت بیع و فسخ کرده نشود اگر واقع شود و ظاهر آنکه لهذا نبود نزد وی نجس و اذن او در نگاهداشتن آن برای منافع و
حکم آن سائر مبیعات باشد لیکن شرع نهی کرد از بیع آن تنزیها زیرا چه نیست گرفتن آن از مکارم اخلاق و نزد عطا و نخعی جایز است بیع کلب صید نه غیر آن

بجہت ورود استثنا و نزد ابی حنیفہ جائز است بیع کلب و مطلق آورده آن را ... [illegible]

ورود مسوی گفته بیع سگ ... اگر شد قابل تعلیم ... [illegible]

... [illegible] ... از ابن عباس ... [illegible]

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

قابل تعلیم نبود و شیخ ابن ہمام ... مذکور کردم **حدثنا** عبد اللہ بن یوسف قال اخبرنا مالک عن

ابن شہاب عن ابی بکر بن عبد الرحمن بن حارث بن ہشام عن ابی مسعود الانصاری رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نہی عن

ثمن الکلب ومہر البغی ... وحلوان الکاہن ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

حدثنا حجاج بن منہال قال حدثنا شعبۃ قال اخبرنی عون بن ابی جحیفۃ ... قال رأیت ابی اشتری حجاما ... [illegible]

... [illegible]

... رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نہی عن ثمن الدم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... **کتاب السلم** بسم اللہ الرحمن الرحیم

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... **باب** السلم فی کیل معلوم ... [illegible]

... **حدثنا** عمرو بن زرارۃ ... قال حدثنا اسمعیل بن علیۃ ... [illegible]

... عن عبد اللہ بن کثیر ... [illegible]

... عن ابی المنہال عبد الرحمن ... عن ابن عباس رضی اللہ

عنہما قال قدم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم المدینۃ والناس یسلفون فی التمر ... [illegible]

... [illegible]

... اسمعیل ... [illegible]

الی کیل معلوم و وزن معلوم پس شرط بود آنحضرت کسیکه سلم کند در خرما یا میوه پس گو سلف کند در کیل معلوم در آنچه فروخته میشود بکیل و در وزن معلوم در آنچه فروخته میشود
بوزن حدثنا محمد یعنی ابن سلام قال اخبرنا اسمعیل عن ابن ابی نجیح بهذا یعنی محمد بن سلام نیز روایت کرده این حدیث باسناده مذکور لیکن بتفاوت
وحیثیان اسناد که اخبرنا بجای حدثنا اسمعیل عن ابن ابی نجیح بجای مدثنی **باب السلم فی وزن معلوم** مشروع بودن سلم در وزنیات که معلوم است مقدار آن یعنی
شرط است تعیین وزن در موزونات همچنین ذرع در مذروعات و عدد در معدودات تا رفع جهالت حاصل شود حدثنا صدقة بن الفضل قال اخبرنا
ابن عیینة سفیان قال اخبرنا ابن ابی نجیح عن عبد الله بن کثیر عن ابی المنهال عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قدم النبی صلی الله علیه وآله وسلم المدینة
وهم یسلفون بالتمر بمثلثه و در نسخه چنانچه قسطلانی گفته بمثناة است و با موحده درین روایت بمعنی فی است السنتین والثلث و شک نیست
چنانچه سابق گذشت فقال من اسلف فی شیء و این عام است از تمر و اثمار و غیره فی کیل معلوم و وزن معلوم الی اجل معلوم کسیکه سلم کند در چیزی پس باید که بکند بکیل
معین در مکیل و در وزن معین در موزونات تا مدت معین و درین دلیل است بر اشتراط اجل معین در سلم چنانچه اشتراط کیل معین و وزن معین حدثنا
علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان بن عیینة قال حدثنا ابن ابی نجیح وقال و گفت ابن ابی نجیح باسناد مذکور فلیسلف فی کیل معلوم الی اجل معلوم و درین
روایت وزن معلوم نیست حدثنا قتیبة قال حدثنا سفیان عن ابن ابی نجیح عن عبد الله بن کثیر عن ابی المنهال قال سمعت ابن عباس رضی الله عنهما
قال قدم النبی صلی الله علیه وآله وسلم المدینة وقال فی کیل معلوم و وزن معلوم الی اجل معلوم حدثنا ابو الولید قال حدثنا شعبة عن ابن ابی المجالد
بضم میم و تخفیف جیم و کسر لام ح وحدثنا یحیی ابن موسی قال حدثنا وکیع عن شعبة عن محمد بن ابی المجالد ح وحدثنا حفص بن عمر قال حدثنا شعبة
قال اخبرنی محمد او عبد الله بن ابی المجالد تردد کرده حفص که نام ابن ابی المجالد محمد روایت کرده شده یا عبد الله و جزم کرده یحیی در روایت خود که نام وی
محمد است و همچنین روایت باب آینده قال اختلف عبد الله بن شداد بن الهاد در اصل الهادی بود حذف کرده شد یا از آخر و ابو بردة بضم موحده عامر بن
ابی موسی الاشعری فی السلف گفت ابن ابی المجالد اختلاف کردند ابن شداد و ابو بردة در جواز بیع سلم فبعثونی الی ابن ابی اوفی ابن ابی مجالد گوید پس فرستادند
مرا بسوی عبد الله بن ابی اوفی صحابی مشهور فسألته پس پرسیدم او را از حکم آن فقال انا کنا نسلف علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
و ابی بکر و عمر رضی الله عنهما فی الحنطة والشعیر والزبیب والتمر گفت ابن ابی اوفی بتحقیق ما بودیم که سلم میکردیم در زمان آن حضرت و ابوبکر و عمر در گندم
و جو و انگور خشک و خرما یعنی متعارف بود در آن زمان درین اجناس بی انکار و سألت ابن ابزی و پرسیدم عبد الرحمن بن ابزی را که بفتح همزه و بجیم و سکون
موحده در میان که از صغار صحابه است فقال مثل ذلک گفت وی نیز مانند آنچه گفت ابن ابی اوفی **باب السلم الی من لیس عنده اصل** جواز عقد سلم بسوی
کسیکه نیست نزد وی از مسلم فیه اصل چنانچه اصل حبوب مثلا زراعت است و اصل ثمر مثلا درخت است حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد الواحد قال
حدثنا الشیبانی ابو اسحاق سلیمان قال حدثنا محمد بن ابی المجالد قال بعثنی عبد الله بن شداد و ابو بردة الی عبد الله بن ابی اوفی فقالا سله هل
کان اصحاب النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی عهد النبی صلی الله علیه وآله وسلم یسلفون فی الحنطة پس گفتند ابن شداد و ابو بردة بپرس ابن ابی اوفی را آیا
بودند یاران آن حضرت در زمان وی که سلم میکردند در گندم پس پرسید آنچه گفتند فقال عبد الله پس گفت ابن ابی اوفی کنا نسلف نبیط اهل الشام فی الحنطة
والشعیر والزیت فی کیل معلوم الی اجل معلوم بودیم که سلم میکردیم بمزارعان اهل شام در گندم و جو و روغن زیت در پیمانه موسوم تا مدت مقرر نبیط بفتح نون و کسر
موحده و سکون تحتیه در آخر طای مهمله زراعت کاران قلت الی من کان اصله عنده گفتم با ابن ابی اوفی آیا سلم میکردند بسوی کسیکه بود اصل سلم یعنی اصل مسلم فیه چون
درخت و زراعت نزد وی یا نبی بود قال ما کنا نسألهم عن ذلک گفت ابن ابی اوفی نبودیم که سوال میکردیم نبیط را از وجود اصل نزد ایشان ثم بعثانی الی
عبد الرحمن بن ابزی فسألته باز فرستادند مرا بسوی ابن ابزی صحابی پس پرسیدم او را از حکم سلم در حنطه و اشتراط بودن اصل سلم نزد مسلم الیه فقال پس گفت ابن ابزی
کان اصحاب النبی صلی الله علیه وآله وسلم یسلفون علی عهد النبی صلی الله علیه وآله وسلم بودند یاران آن حضرت که سلم میکردند در زمان آن حضرت و لم نسألهم
الهم حرث ام لا و نمی پرسیدیم ما اصحاب اهل معاملت را که آیا ایشان را زراعت هست یا نیست حدثنا اسحق بن شاهین الواسطی قال حدثنا خالد بن عبد الله
الطحان الواسطی عن الشیبانی عن محمد بن ابی مجالد بهذا این حدیث مذکور با زیادت وقال و گفت شیبانی درین روایت از ابن ابی مجالد فنسلفهم فی الحنطة والشعیر
سلم میکردیم ایشان را در گندم و جو و نیست در آن ذکر زبیب و روغن زیت حدثنا قتیبة قال حدثنا جریر عن الشیبانی فقال فی الحنطة والشعیر والزبیب و درین
طریق از شیبانی زبیب زیاده است وقال عبد الله بن الولید محمدی نزیل مکه عن سفیان ثوری قال حدثنا الشیبانی وقال والزیت بجای والزبیب حدثنا
آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عمرو بن مرة بضم میم و تشدید رای ابن عبد الله مرادی قال سمعت ابا البختری بفتح موحده و سکون معجمه و فتح فوقیه و برا و تشدید تحتیه
سعید بن فیروز الطائی کوفی سنه هشتاد و سه قال سألت ابن عباس رضی الله عنهما عن السلم فی النخل گفت ابو البختری پرسیدم ابن عباس را از حکم سلم در نخل یعنی در ثمر نخل
معین فقال نهی النبی صلی الله علیه وآله وسلم عن بیع النخل حتی یوکل منه پس گفت ابن عباس نهی کرد آن حضرت از بیع ثمر نخل تا آنکه خورده شود از آن و ظاهر شود صلاح آن

آن وحتى يوزن تا آنكه وزن كرده شود فقال رجل وای شیء یوزن پس گفت مردی وچه چیز وزن كرده شود وچه گنجایش وزن است در ثمر بر درخت فقال رجل
الى جانبه پس گفت مردی كه بود بپهلوی ابن عباس در تفسیر حتى یوزن حتى یحرز بتقدیم زای معجمه بر رای مهمله یعنی تا آنكه اندازه كرده شود وآن همه كنایت از ظهور صلاح
است گویا دانست ابن عباس كه عقد سلم با كسی كه صاحب نخل است در ثمر نخل آن از قبیل بیع ثمار پیش از ظهور صلاح است پس جواب داد بآنچه وارد بود در حكم آن ومفهوم
غایت در جواب كه جواز سلم نزد بدو صلاح است معتبر ومراد نیست چه سلم در نخل معین جائز نیست گرچه بعد بدو صلاح بود زیرا چه عقد سلم واقع نشده بر موصوف در ذمه
مطلقا بلكه مقید شد بخصوص نخل كه احتمال تلف وسقوط دارد وذكر غایت بنا بر عادت است كه سلف میكردند پیش از ظهور صلاح وچون سلم در نخل معین جائز نشد وجود اصل
مسلم فیه نزد مسلم الیه لغو آمد پس جائز باشد سلم با كسی كه نیست نزد وی اصل آن كما قال ابن المنیر وقال معاذ ابن معاذ تمیمی قاضی بصره حدثنا شعبة عن عمرو
بن مرة مذكور قال ابو البختری سمعت ابن عباس رضی الله عنهما گفت ابو البختری شنیدم ابن عباس را كه میگفت نهى النبی صلى الله علیه وآله وسلم مثله مانند حدیث مذكور

باب السلم فی النخل حكم سلم در ثمر نخل معین حدثنا ابو الولید قال حدثنا شعبة عن عمرو عن ابی البختری قال سألت ابن عمر عن السلم فی النخل فقال نُهِیَ
بلفظ مجهول عن بیع النخل حتى یصلح گفت ابو البختری پرسیدم ابن عمر را از سلم در نخل پس گفت نهی كرده شد از بیع نخل تا آنكه صالح گردد وعن بیع الورق نساء أی ناجز
ونهی كرده شد از بیع نقره بطلا كه نسیه باشد بزر نقد یعنی نهی كرد آن حضرت چنانچه در آینده مصرح است وسألت ابن عباس رضی الله عنهما عن السلم فی النخل فقال
نهى النبی صلى الله علیه وآله وسلم عن بیع النخل حتى یؤكل منه او یأكل منه شك از راوی است وحتى یوزن ومالكیه قائلند بجواز سلم در نخل بعد ظهور صلاح بمفهوم این حدیث
واكثر علما منع سلم اند در بستان معین زیرا چه در آن غرر الفسخ است چنانكه مذكور شد وروایت كرده ابن حبان وحاكم وبیهقی از حدیث عبد الله بن سلام كه گفت زید بن
سعنه بفتح سین وسكون عین مهمله ونون در آخر گفت مر پیغمبر خدا را صلى الله علیه وآله وسلم آیا هست ترا كه بیع كنی بمن ثمر معلوم را تا مدت معلوم از باغ بنی فلان فرمود بیع نكنم ... از
حائط معین بلكه بیع میكنم ... وسق مسماة را تا اجل مسمى حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن عمرو بن مرة عن ابی البختری قال
سألت ابن عمر رضی الله عنهما عن السلم فی النخل فقال نهى النبی صلى الله علیه وآله وسلم ودر بعضی نسخ نهى عمر رضی الله عنه بر تقدیر صحت این نسخه نهی عمر باجتهاد او بود
یا بسماع از آن حضرت عن بیع الثمر حتى یصلح ونهى عن الورق بفتح واو وكسر را بالذهب نساء أی ناجز قال وسألت ابن عباس رضی الله عنهما فقال نهى النبی صلى الله
علیه وآله وسلم عن بیع النخل حتى یأكل او یؤكل وحتى یوزن قلت وما یوزن گفتم چه چیز وزن كرده شود قال رجل عنده گفت مردی كه نزد ابن عباس بود
حتى یحرز بتقدیم زای معجمه بر مهمله یعنی اندازه كرده شود وبتقدیم مهمله بر معجمه نیز روایت است یعنی نگهداشته شود

باب الكفیل فی السلم جواز گرفتن كفیل از
جانب بائع در سلم ونیست در حدیث چیزی كه دلالت كند بر آن مگر آنكه گفته اند استنباط كرده مؤلف جواز كفالت را از رهن در سلم نیز از رهن بجامع بودن هر دو وثیقه در
دین ولیكن نیست در حدیث ذكر سلم مگر آنكه استنباط كرده شود جواز رهن در سلم نیز از رهن در ثمن بآنكه مراد از سلم مطلق عقد نسیه از یك جانب باشد حدثنا
محمد بن سلام قال حدثنا یعلى بفتح تحتیه وسكون عین ابن عبید بتصغیر قال حدثنا الاعمش عن ابراهیم عن الاسود عن عائشة رضی الله عنها قالت
اشترى رسول الله صلى الله علیه وآله وسلم طعاما من یهودی بنسیئة خرید آن حضرت طعامی را از یهودی بهای مؤجل یعنی معلوم ورهنه درعا
له من حدید وگرو نهاد آن حضرت نزد وی زره آنحضرت را آهنی

باب الرهن فی السلم جمهور بر جواز آنند بدلیل عموم كریمه اذا تداینتم بدین تا آنكه
فرمود فرهان مقبوضة واز احمد در روایت هست مرداوی حنبلی در تنقیح گفته روایت صحت اشهرست حدثنا محمد بن محبوب ابو عبد الله البصری قال حدثنا
عبد الواحد قال حدثنا الاعمش قال تذاكرنا عند ابراهیم الرهن فی السلف گفت اعمش مذاكره كردیم بعضی با بعض نزد ابراهیم نخعی مسئله رهن را در سلم دررواية
كتاب الرهن والكفیل فی السلف فقال حدثنی الاسود عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلى الله علیه وآله وسلم اشترى من یهودی
طعاما الى اجل وارتهن منه ودر رهن گرفت یهودی از آن حضرت درعا من حدید واین استنباط ابراهیم است جواز رهن را در سلم از این قصه
بجامع بودن ثمن مؤجل ومسلم فیه هر دو دین واجب الاداء از عقد پس جائز است گرفتن وثیقه در سلم چنانچه در ثمن واین اگرچه مستفاد از عموم آیت است
ولیكن یاد كرد ابراهیم آنچه واقع شده مانند آن بحضور شارع

باب السلم الى اجل معلوم اختصاص مشروع بودن سلم تا مدتی كه نام كرده شود
وبه قال وباین اختصاص سلم باجل گفته است ابن عباس رضی الله عنهما وابو سعید خدری رضی الله عنه والاسود نخعی تابعی والحسن بصری
ودرین رد است بر كسیكه تجویز كرده سلم را الى شرط اجل چنانكه بگوید اسلام كردم این ده درم اما باید كه حنطه كه صفت آن چنین وچنان است وآن
قول شافعیه است گویند هرگاه جائز شد بشرط اجل پس بی شرط بطریق اولى جائز باشد وحمل كنند احادیث را بر اشتراط علم باجل بر تقدیری كه اجل
اعتبار كنند ودر شك نیست كه احادیث مشحون اند بذكر اجل در سلم ومشروعیت آن با وجود آنكه از بیع مالیس عند الانسان نهی آمده براى دفع حاجت
مفالیس است كه قادر نیستند بر اداى مبیع فی الحال پس متحقق نمی شود محل رخصت مگر با ذكر اجل وچون حاجت یا افلاس امر باطنی است منوط
گردانیده شد حكم بر امر ظاهر چنانچه مستمر است این قاعده در بسیار از احكام چون سفر براى مشقت ومانند آن وآن امر ظاهر درین جا ذكر اجل است

كما نقله ابن الهمام وقال ابن عمر رضي الله عنهما الا بأس في الطعام الموصوف بسعر معلوم ما لم يك ذلك في زرع لم يبد صلاحه و گفت ابن عمر باک نیست بسلم در طعامی که وصف کرده شود معلوم گرد بنشده و باید بهای نسبتیت معلوم تا مدت معلوم تا دام که نباشد سلم در کشت که ظاهر نشده بود صلاح آن

حدثنا ابو نعيم قال حدثنا سفين بن عيينة عن ابن ابي نجيح عن عبد الله بن كثير عن ابي المنهال عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قدم النبي صلى الله عليه وآله وسلم المدينة وهم يسلفون في الثمار السنتين والثلث فقال اسلفوا في الثمار في كيل معلوم الى اجل معلوم ترجمه گذشت وقال عبد الله بن الوليد حدثنا سفين قال حدثنا ابن ابي نجيح وقال في كيل معلوم ووزن معلوم در طريق بازگرد الفاظ تحديث در اسناد و وزن معلوم زياده آمده حدثنا محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله بن مبارك قال اخبرنا سفيان الثوري عن سليمان الشيباني عن محمد بن ابي مجالد و در روايت ابي ذر ابي المجالد بالف ولام قال ارسلني ابو بردة وعبد الله بن شداد الى عبد الرحمن بن ابزى وعبد الله بن ابي اوفى گفت ابن ابي مجالد فرستاد مرا ابو برده و ابن شداد و بسوی ابن ابزی و ابن ابی اوفی فسألتهما عن السلف فقالا كنا نصيب المغانم مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فكان يأتينا انباط من انباط الشام پس پرسیدم هر دو را از حکم سلم گفتند هر دو بودیم ما که میرسیدیم غنیمت را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس بود که می آمدند ما را مزارعان از مزارعان شام انباط جمع نبط است بفتح نون و سکون موحده یا نبیط فنسلفهم في الحنطة والشعير والزبيت و در غير روايت ابي ذر الزبيب بموحده بدل والزيت بمثناة الى اجل مسمى قال قلت اكان لهم زرع او لم يكن لهم زرع گفت ابن ابي مجالد گفتم آن دو صحابي را آيا بود در اين مزارعان را زراعت يا نه بود قالا ما كنا نسألهم عن ذلك ترجمه عنقريب معلوم شد باب السلم الى ان تنتج الناقة بلفظ مجهول از نتاج مستعمل نشود مگر مجهولا منع بيع سلم تا آنكه زاينده شود شتر ماده كه معلوم نيست كى شود حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا جويرية بن اسماء عن نافع عن عبد الله قال كانوا يتبايعون الجزور الى حبل الحبلة گفت عبد الله ابن عمر رضي الله عنهما بودند اهل جاهليت كه بهم ميفروختند شتر تا حبل الحبلة بفتح موحده و مهمله فنهى النبي صلى الله عليه وآله وسلم عنه پس نهی کرد ازین بیع فسره نافع پس تفسیر کرد حبل الحبلة را نافع بان تنتج الناقة ما في بطنها بانكه زاينده شود ناقه آنچه در بطن اوست يعنى زايانيده شود از بچه او بچه در باب بيع گذشت

كتاب الشفعة بسم الله الرحمن الرحيم

اينچنين است در روايت نسفى بازيادت السلم في الشفعة بعد بسمله و در باقی روايات ساقط است بسمله ثابت است و در جميع قول وی باب الشفعة فيما لم يقسم شفعه بضم معجمه و سكون فا و در اصل مشتق از معنی ضم بر زيادت است از شفعة الشئ ضممته و شفع در دو رو گويند كه زائد بر وتر است مضموم بايد يك احد و در شرع حق تملك جبريست در عقار كه ثابت ميشود مر شريك و جار را بر اجنبی كه خريد كرده بمانند ثمن وی كه مقرر كرده بود و باتفاق است بر ثبوت آن شفعه نقل كرده شده از ابی بكر اصم از انكار بر ثبوت آن بر چيزی كه قسمت كرده نشده و ليكن اختلاف است در آنكه بجوار نيز شفعه ثابت گردد و باين قائل است امام ابو حنيفه و احمد در صحيح روايت از وی بحديث ابی رافع كه بعد ازين بيايد تا آنكه حكمت مشروعيت شفعه نزد ايشان رفع ضرر جوار است و نزد مالك و شافعی و بر روايتی از احمد جار را ثابت نگردد بحديث باب و نزد ايشان حكمت مشروعيت آن رفع مؤنت قسمت است فيما لم يقسم فاذا وقعت الحدود فلا شفعة پس وقتيكه قسمت كرده شود زمين بميان شركاء و واقع شوند حدها و متميز و مقرر گردد حصه هر يك پس نيست شفعه حدثنا مسدد قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا معمر عن الزهري عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن جابر بن عبد الله قال قضى النبي صلى الله عليه وآله وسلم بالشفعة في كل ما لم يقسم گفت جابر حكم كرد آنحضرت بثبوت شفعه در هر چيزی كه قسمت كرده نشده و باقی است بر شركت و اخذ كرده بعموم شفعه در هر چيزی كه قسمت كرده نشود مالك در يك روايت و در روايتی از احمد كه ثابت ميشود شفعه در حيوان نيز و در غير آن از منقولات و نزد جمهور مراد عقار است و در روايت مسلم زياده آمده ربعة او حائط يعنی سرايه يا باغی فاذا وقعت الحدود وصرفت الطرق پس چون واقع شوند حدود و گردانيده شوند راهها جدا از يكديگر فلا شفعة اين جمله معلوم شد كه اگر باوصف قسمت راهی از حدود راهها جدا نگردد شفعه منع نباشد اگر چه شريك بنفس مقدم بود بر شريك بطريق مانند آن و اين خبر مذهب كسی است كه قائل است بمفهوم ظاهر است و ليكن حكايت كرده ابن ابي حاتم الرازی كه جمله فاذا وقعت الحدود تا آخر مدرج است از كلام جابر و ظاهر چنين است چه نيست اين از كلام شريف آنحضرت چيزی مگر نقل جابر قضای آن حضرت را بالمعنی و گفت جابر وقال فاذا وقعت الحدود و مانند آن تا ظاهر ميشد مرفوع آن ليس دليل نيست در اين حديث بر منع شفعه جوار مقابل حديث مرفوع كه بعد ازين بيايد خصوصا بر قول كسيكه موقوف بر صحابی را حجت ندانند و شايد كه معنی لا شفعة گفت كه نيست شفعه بجهت شركت بود و لكن ادله. باب عرض الشفعة على صاحبها قبل البيع حكم ذكر عرض مالك شفعه را بر صاحب حق شفعه پيش از بيع كه اگر بخواهی خريد كن وقال الحكم بن عتيبة بضم عين و فتح فوقيه و موحده و سكون يا مصغر اذا اذن له قبل البيع فلا شفعة له گفت حكم طلب چون اذن دهد صاحب شفعه مر بايع را پيش از بيع پس شفعه نيست مر او را و نزد امام ابو حنيفه واجب شود

شفعه رفت بیع پس اذن پیش از بیع فائده نکند نقل الشعبی من بیعت شفعته وهو شاهد فلا یغیرها فلا شفعة له وگفت عامر شعبی کسیکه فروخته شود زمین شفیع او در حال آنکه او حاضر است پس تغییر نه کند مبایعت را و طلب نکند شفعه را پس نیست شفعه مر او را و نزد ابوحنیفه لابدست از طلب بجرد علم بیع تا آنکه ساقط نشود شفعه بتاخیر دران و بعد ازان باید که اشهاد کند بر بایع اگر مبیع بدست اوست یا بر مشتری یا نزد عقار پس مستقر میگردد شفعه باستشهاد و ساقط نمیگردد شفعه بتاخیر طلب بعد اشهاد **حدثنا** مکی بن ابراهیم قال حدثنا ابن جریج قال اخبرنی ابراهیم بن میسرة عن عمرو بن الشرید بفتح معین از اوساط تابعین است ثقه و شرید بفتح معجمه ابن سوید صحابی مشهور است قال وقفت علی سعد ابن ابی وقاص فجاء المسور بن مخرمة بکسر میم در اول و فتح در ثانی فوضع یده علی احدی منکبی گفت عمر بن شرید استاده بودم بر سعد ابن ابی وقاص پس آمد مسور پس نهاد دست خود را بر یکی از دو دوش من و در بعضی نسخ احدست بی الف تانیث اذ جاء ابو رافع ناگاه آمد ابو رافع مولی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فقال یا سعد ابتع منی بیتی فی دارك پس گفت ابو رافع ای سعد خرید کن از من دو خانه مرا که در منزل تست فقال سعد والله لا ابتاعهما پس گفت سعد بخدا که من نمی خرم این دو خانه را فقال المسور والله لتبتاعنهما پس گفت مسور بخدا که خرید کنی تو آن دو خانه را فقال سعد والله لا ازیدك علی اربعة آلاف منجمة پس گفت سعد بخدا که زیاده نمیکنم ترا بر چهار هزار درهم که باقساط باشند و مقطعه این نیز بمعنی منجم است شك از راوی در لفظ قال ابو رافع لقد اعطیت بهما خمس مائة دینار گفت ابو رافع هر آئینه تحقیق داده شده بودم بعوض این دو خانه پانصد دینار سرخ که زیاده باشند از چهار هزار درهم ولولا انی سمعت من رسول الله صلی الله علیه واله وسلم یقول الجار احق بسقبه و اگر نمی بود اینکه شنیدم ام آنحضرت که همسایه سزاوارتر است بنزدیک خود و این لفظ عام است مر هر جار را که ملاصق و نزدیک بود و حمل آن بر شریک صرف از ظاهرست بموجب ذکر این کلام احقیت اوست نسبت با جنبی که اصلا جوار ندارد نه نسبت باعلی از خود که شریک است در نفس مبیع یا در حق مبیع پس کلام بر ظاهر است چنانچه گویند ولی میت احق بنماز است بر میت یعنی نسبت بسائر الناس نه نسبت کسانیکه مقدم اند بروی چون سلطان و قاضی و امام الجمعه و جز آن سقب بفتحتین نزدیکی و در مسند ابی حنیفه الشفعة ما اعطیتکها باربعة آلاف ولما اعطی لهما خمس مائة دینار نمیدادم ترا این دو خانه بچهار هزار درهم و حالانکه من داده میشوم بعوض آن پانصد دینار فاعطاهما ایاه پس داد ابو رافع آن دو خانه سعد را **باب** ای الجار اقرب کدام همسایه نزدیکتر است اشاره است بآنکه جار مراتب دارد و شاید که نزد مؤلف بعضی همسایها مقدم باشند در شفعه بر بعضی **حدثنا** حجاج قال حدثنا شعبة ح وحدثنا علی ظاهرا ابن عبد الله مدینی است چنانکه در روایت ابن سکن و ابن سبویه است قال حدثنا شبابة بفتح معجمه و تخفیف دو موحده قال حدثنا شعبة قال حدثنا ابو عمران عبد الملك بن حبیب جونی بفتح جیم قال سمعت طلحة بن عبد الله عن عائشة رضی الله عنها قالت قلت یا رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ان لی جارین فالی ایهما اهدی گفت عائشه گفتم ای رسول خدا بتحقیق مرا دو همسایه اند پس بسوی کدام یکی از ایشان هدیه کنم قال الی اقربهما منك بابا فرمود بفرست بسوی نزدیک ترین آن دو جار از روی دروازه خانه خود ۝

تم الجزء الثامن من شیخ الاسلام و یتلوه الجزء التاسع علی الحاشیة الجزء الثامن عشر تیسیر القاری ان شاء الله تعالی الباری

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی نور قلوب العارفین بنور معرفته و انطق لسن الشاکرین بشکر جنته والصلوة والسلام الاتمان الاکملان علی رسوله محمد وعلی آله وصحبه اما بعد بر ارباب بصیرت مخفی و محجوب مباد که این شرح فارسی صحیح بخاری که مسمی بشیخ الاسلام است و صفحه صفحه بقدر گنجایش بر حاشیه تیسیر القاری شرح فارسی صحیح بخاری که از مؤلفات حضرت مولانا شاه عبد الحق محدث دهلویست انار الله برهانه مرقوم میشود و مطبوع میگردد از تالیفات شیخ اجل عارف اکمل حضرت مولانا محمد شیخ الاسلام است چنانچه خود تصریح در خطبه کتاب کشف الغطا که از مؤلفات ایشانست ترقیم فرموده اند و هو هذا اما بعد پس میگوید خادم علماء کرام محمد که مدعو است بشیخ الاسلام ثبته الله علی الایمان وجعل الحق کالعیان فی الاخری ایشان در زمان سعادت نشان محمد شاه بادشاه هندوستان در شاهجهان آباد صدر گرامی منصب صدر الصدور بودند و العزو جاه تمام بسر می فرمودند بظهور و قصد نادرشاهی گفتند حیات بودند بعد ازان نیز چندی بر صدر حیات متمکن ماندند ازین دار فانی بسوی عالم جاودانی رحلت فرمودند انا لله وانا الیه راجعون مزار گرامی ایشان در نواح دهلی حضرت خواجه قطب الاقطاب بختیار کاکی قدس سره در احاطه مقبره حضرت شیخ جلیل عارف نبیل مولانا شاه عبد الحق محدث دهلوی نور الله مرقده مشهور و موجودست ایشان را دو شرح صحیح بخاری بعبارت فارسی اند [illegible] تالیفات دیگر نیز هست مثل رسالة الطرد والاجماع [illegible] الامام الهمام و کاشف الغطا [illegible] حضرت امام حنفی رضی الله تعالی عنه و کتاب کشف الغطا [illegible] و غیر آن و والد بزرگوار ایشان حضرت حافظ ابو المکارم فخر الدین دهلوی ترجمه صحیح مسلم و شرح حصن حصین [illegible] و شرح حسن حصین [illegible] و غیره [illegible] و شرح الطریقة [illegible] تصنیف فرمودند [illegible] و رسائل دیگر و دیگر فرزندان حضرت [illegible] اندر [illegible] مولانا محمد شیخ الاسلام [illegible] مستوفی السند ملتجی [illegible] و شرح [illegible] حضرت امام مالک [illegible] تصحیح [illegible] شیخ الاسلام [illegible] و لنا شاع [illegible] تعیین کیفیت [illegible] تفصیل [illegible] فلینظر [illegible] والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب فقط